

کتاب مقدس

ترجمه کلاسیک

کتاب مقدس

ترجمه کلاسیک

ترجمه کلاسیک از زبان‌های اصلی عبری و یونانی

چاپ اول، ۲۰۲۱ میلادی

انتشارات کورپو

حق چاپ محفوظ

The Holy Bible

In Persian

Classic Version

First Printing

Translated from the original languages
of Hebrew and Greek

Copyright © 2021

KÖRPÜ Company

All rights reserved.

KÖRPÜ Publications

www.korpu.org



تاریخ ترجمه کتاب مقدس در ایران

تا قبل از قرن ۱۳ هیچ ترجمه‌ای به زبان فارسی از تورات و انجیل به چاپ نرسیده بود. در نیمه دوم قرن ۱۳ میلادی مسیحیانی که پس از حمله مغول در شرق و شمال ایران متواری بودند، از یک دانشمند تبریزی که به آن نواحی سفر کرده بود، تقاضا کردند تا جهت استفاده خود و فرزندان‌شان انجیل را به زبان فارسی برگردانند. هرچند نام این دانشمند تبریزی به وضوح مشخص نشده، ولی احتمال می‌رود که همان "عزالدين محمد ابن مظفر" باشد که بعدها در دستگاه حکومت ایلخانیان به شغل مهمی دست یافت.

بدون شک عزالدین ترجمه خود را از متن سریانی انجیل انجام داد. این ترجمه به یونانی "دیا‌تیرون Diatessaron" خوانده می‌شود و توسط یک سریانی بنام تاتیان (تاتیانوس) تهیه شده است. از نسخه اصلی انجیل که توسط عزالدین ترجمه شده، متأسفانه هیچ اثری باقی نمانده است، اما از نسخی که طی سه قرن بعد از روی آن رونویسی گردیده، چهار نسخه در دست است که جالبترین و معروفترین آنها توسط فردی سریانی به نام "اوراهم بار شمشه عبدالله" (ابراهیم ابن شماس عبدالله) تحریر گردیده است.

این نسخه هم اکنون در کتابخانه معروف شهر فلورانس ایتالیا نگهداری می‌شود و در زمان سلطنت شاه طهماسب اول (۱۵۲۴-۱۵۷۷) توسط اسقف ارمنی شهر سلماس به پاپ هدیه شده است. ولی صفحه عنوان کتاب با خطوط درشت سریانی تزیین یافته و دارای سه نوع تاریخ هجری، یونانی، و میلادی است.

اسفار خمرسه موسی (۵ کتاب اول عهد عتیق) در سال ۱۵۴۶ میلادی توسط یک نفر کلیمی ایرانی به نام "یعقوب ابن یوسف طاووس" به فارسی ترجمه گردید و توسط شخصی به نام E.B.G.Soncino با حروف عبری در استانبول کنونی به چاپ رسید.

در این زمینه از جمله کتبی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است "زبور داوود" می‌باشد که در سال ۱۶۰۱ میلادی توسط دانشمند ایرانی به نام "شمس الدین خنجی" ترجمه شد و علاوه بر آن کتاب "امثال سلیمان" و کتاب "روت" است که کلیه آنها توسط پسر "شیخ عبدالوهاب کوالیاری" به تاریخ ۱۶۰۴ میلادی در دارالسلطنه شهر "اگره" از نسخ فارسی نقل شده‌اند.

در آخرین دهه قرن ۱۶ مردی ادیب و دانشمند به نام ریموندی Raimondi که مدیر چاپخانه شرق مدیچی‌های فلورانس بود، دو برادر ایتالیایی بنام Viccietti را جهت خرید کتب خطی

به ایران و هند اعزام کرد. این دو برادر نخستین اروپائینی هستند که ترجمه‌های کتاب مقدس را از هند و ایران خریداری نموده و با خود به ایتالیا بردند. از جزئیات بیشتر و عناوین کتابها اطلاعی در دست نیست.

شاه عباس صفوی یکی از کشیشان اسپانیولی مقیم دربار به نام "خوان تادئو دی سان الیزئو" خلیفه فرقه کرمی‌های پابره‌نه مقیم اصفهان را که "پدر جیووانی" خوانده می‌شد، مامور کرد تا زیور داوود را به فارسی برگرداند. نامبرده این وظیفه خطیر را به انجام رسانید و در ماه ژوئن ۱۶۱۸ میلادی به عزم دیدار شاه که در آن دوران در قزوین اقامت داشت، به این شهر آمد و علاوه بر زیور داوود، نسخه‌ای از عهد جدید را که به زبان عربی چاپ شده بود، به همراه آورد تا ضمن ارائه ترجمه زیور، شاه را از صنعت چاپ و طبع و نشر کتابمقدس به زبان عربی آگاه سازد.

شاه به زیور داوود و به طور کلی به کتاب مقدس مسیحیان احترام زیادی داشت و هر بار که این کتاب را به دست می‌گرفت، آن را بوسیده و بر سر خود می‌نهاد. شاه دستور داد آنها را در میان اشیای مورد علاقه‌اش بگذارند و فرمان داد که هر کس که به این کتاب احترام نگذارد، کافر است. یک محقق اروپائی به نام لودویک دو دیو Ludovic De Dieu در سال ۱۶۳۹ میلادی دو فصل از کتاب پیدایش را به فارسی ترجمه و منتشر کرد. در اواسط قرن ۱۷ میلادی یک جوان فرانسوی به نام پیر دی وله Pier Di Valeh که مترجم زبان فارسی در دربار شاه فرانسه بود، در تهیه یک انجیل به چند زبان در پاریس شرکت کرد و انجیل را به زبان فارسی ترجمه و به چاپ رسانید.

در سال ۱۶۵۷ میلادی شخصی به نام جاکوب فلشر Jacob Flesher نسخه‌ای را که ابراهام ویلاک Abraham Whelock به فارسی ترجمه کرده بود، در شهر لندن به چاپ رساند. ویلاک در ترجمه آن از تعدادی نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های دانشگاه آکسفورد و کمبریج و به ویژه از یکی از نسخ که متعلق به قرن ۱۴ میلادی بود، بسیار سود جست. با وجود اینکه این نسخه مملو از لغات عربی است، ولی مورد استناد و استفاده مترجمین بعدی از جمله "هنری مارتین" انگلیسی. قرار گرفته است.

"شارون" سیاح و نماینده سیاسی فرانسه در دربار ایران از سال ۱۶۶۶ میلادی به بعد در اصفهان شروع به فراگیری زبان فارسی نمود و در همان موقع انجیلی را به فارسی برای وی رونویسی کردند که آن انجیل هم اکنون در کتابخانه "ریلاندز" منچستر حفظ می‌شود. لیکن معلوم نیست که اصل آن متعلق به چه دوره‌ای است و توسط چه کسی به فارسی برگردانیده شده است.

در سال ۱۷۴۰ میلادی، نادرشاه افشار، پادشاه ایران دستور داد که ادیان کتابهای دینی خود را ترجمه کنند؛ روحانیون یهودی ساکن ایران کتاب دینی خود یعنی تورات را، علمای اسلام قرآن را، کشیشهای کاتولیک اروپایی مقیم ایران، انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا و خلیفه‌های ارمنی هم

بقیه قسمتهای عهد جدید از قبیل اعمال رسولان را به فارسی ترجمه کنند. این کار تحت نظارت یکی از منشی‌های دربار نادرشاه به نام "میرزا مهدی" و دو سه نفر از همکارانش در مدت شش ماه انجام گرفت. تصور می‌رود این ترجمه‌ها به علت علاقه نادرشاه و بنا به درخواست بعضی از علمای آن زمان انجام گردیده و توسط ماشین‌های کوچکی که به ایران وارد شده بود، به چاپ رسیده است.

مترجمین برای ارائه کار خود به شهر قزوین که در آن زمان محل سکونت شاه بود، رفتند و مورد پذیرایی و استقبال قرار گرفتند. نادرشاه مبلغ یک صد تومان به آنها هدیه داد تا آن را به انصاف بین خود تقسیم کنند. اصل ترجمه فارسی تورات موسی در کتابخانه ملی پاریس موجود است. این ترجمه با خطی بسیار زیبا و منقش تهیه شده بود. در این ترجمه یک سطر عبری و یک سطر بزرگ به رنگ قرمز به زبان فارسی نوشته شده است. این نسخه قبل از این که در کتابخانه ملی پاریس جای گیرد، روزگاری به یکی از شاهزادگان قاجار به نام "فرهاد میرزا" فرزند عباس میرزا، ولیعهد ایران، تعلق داشته است.

در رابطه با انجیل به زبان فارسی اقدامات دیگری نیز توسط دانشمندانی دیگر صورت گرفت از جمله یک کشیش کاتولیک به نام "پدر لئو پولدو سباستینی" که سالیان درازی در ایران اقامت داشت و زبان فارسی را خوب می‌دانست. پدر لئو اقدام به ترجمه کتاب مقدس کرد که به سال ۱۸۱۳ میلادی در کلکته و در چاپخانه‌ای به نام Protestant Calcutta Bible Society در هزار نسخه به چاپ رسید. انجیل متی نیز توسط یک عرب مسیحی به نام میرزا "ناتائیل ثبات" و تحت سرپرستی هنری مارتین در چاپخانه Mission Press Baptist شهر سرامپور هند برای انجمن کتب مقدسه انگلیس در سال ۱۸۰۹م به چاپ رسید. ترجمه عهد جدید "هنری مارتین" بعد از بازیینی در سال ۱۸۱۶ میلادی توسط انجمن کتاب مقدس انگلیس در هندوستان انتشار یافت.

این ترجمه به دلیل کیفیت خوب پایه‌ای برای دیگر ترجمه‌ها شد. این ترجمه در عین حال اولین ترجمه‌ای بود که برای مطالعه شخصی و مراسم مذهبی توسط روحانیون مسیحی و مردم عادی به صورت گسترده استفاده می‌شد. چاپ سوم آن نیز در سال ۱۸۲۷ میلادی در چاپخانه ناشر معروف لندن به نام ریچارد واتسون انتشار یافت.

چند سال بعد در سال ۱۸۴۷ میلادی در شهر ادینبورگ اسکاتلند به چاپ چهارم رسید و چاپ ششم در ۱۸۷۶ میلادی با حروف سُربی در چاپخانه مجهز گیلبرت ریونگتون لندن در ۵۳۲ صفحه منتشر گردید.

تمام دانشمندان بعدی که پس از آن اقدام به ترجمه انجیل کردند، از آن استفاده شایانی بردند و برای بیش از نیم قرن مورد تائید و استفاده همگان بود و توسط "انجمن کتاب مقدس بریتانیا و

دیگر ممالک" با حروف عبری برای جماعت کلیمیان فارسی زبان به سال ۱۸۴۷ میلادی چاپ و منتشر گردید.

عهد عتیق توسط توماس رابینسون کشیش شهر بونا و پرفسور زبان عربی در دانشگاه کمبریج با همکاری یک کاتب فارسی زبان گمنام در فاصله ۱۸۲۷-۱۸۳۷ میلادی ترجمه و در ۳ جلد چاپ شد. ولی از آن چندان هم استقبال نشد در همان زمان دانشمندی انگلیسی بنام ویلیام گن William Glen عضو سازمان میسیونری اسکاتلند با همکاری "میرزا محمد جعفر شیرازی" زمانی که در آستراخان بود، به فارسی ترجمه کرد و در ۱۸۳۵ میلادی در ادینبرگ چاپ شد. گن مزامیر را در ۱۸۳۵ و امثال را در ۱۸۴۱ میلادی ترجمه و با هزینه انجمن کتاب مقدس بریتانیا و دیگر ممالک" چاپ کرد. در سال ۱۸۴۶ میلادی کتاب مقدس کامل که شامل ترجمه عهد عتیق گن و ترجمه عهد جدید مارتین بود، منتشر شد.

در سال ۱۸۸۳ م مزامیر توسط بابا نوریل به فارسی ترجمه و در وین پایتخت اتریش چاپ شد ولی با آمدن رابرت بروس انگلیسی در سال ۱۸۶۹ میلادی جنب و جوش دیگری برای ترجمه انجیل به فارسی آغاز شد. بروس ابتدا انجیل مرقس را به طور کامل ترجمه کرد و بعد از ترجمه دیگر اناجیل، آنها را با خود در سال ۱۸۸۱ میلادی به انگلیس برد و بعد از اصلاحاتی که پروفیسر پالمر بر آن داشت، در تیراژ ۶۰۰۰ نسخه‌ای به چاپ رسانید. به خاطر همین کار عظیم ترجمه، رابرت بروس دکترای افتخاری الهیات را از Dublin Trinity College دریافت نمود.

البته عهد جدید آن به صورت مجزا در ۱۸۸۲ م چاپ گردید. رابرت بروس به کمک "قارابت اوهانس" اهل جلفا و چند تن دیگر با صرف ۲۰ سال وقت این ترجمه را مورد بازنگری و اصلاح قرار داد. حاصل تلاش آنها به صورت کتاب مقدس کامل در ۱۸۹۵ در لایپزیگ به وسیله انجمن کتاب مقدس انگلیس منتشر شد که تا کنون مورد استفاده قرار دارد و به ترجمه قدیمی معروف است.

این ترجمه بدون هیچ تغییر در کلمات و ساختار جملات و فقط با رعایت قواعد جدید رسم الخط فارسی، نقطه‌گذاریهای مناسب، تعیین عنوان برای هر بخش که از یک یا چند پاراگراف تشکیل شده، ارجاعاتی برای آیات مشابه توسط آرمان رشدی کار و با حروف چینی جدید در سال ۱۹۹۶ توسط سازمان ایلام چاپ گردید.

یک میسیونر آمریکایی به نام "ویلیام میلر" که سالیان دراز در تهران سکونت داشت، اقداماتی در جهت ترجمه کتاب مقدس به عمل آورد. وی ابتدا اعمال رسولان را به فارسی ترجمه کرد و آن را در ۱۹۳۲ میلادی در لایپزیگ آلمان به چاپ رسانید. سپس به اتفاق "دکتر احمد نخستین" که

بعدها نامش به "عدل نخستین" تغییر یافت، انجیل لوقا را به فارسی درآورد که آن هم در سال ۱۹۳۴ میلادی در لایپزیک منتشر گردید.

اناجیل چهارگانه ترجمه بروس با خط جلیل قزاق که از خطاطان و خوشنویسان به نام بود، به طور جداگانه تحریر شد و "انجمن انتشار کتب مقدسه در میان ملل" در سال ۱۹۵۵ میلادی آن را منتشر نمود.

در نیمه دوم قرن ۲۰ دو ترجمه از عهد جدید به زبان فارسی انجام شد. این دو ترجمه نسبت به ترجمه قدیمی که تحت الفظی است، به مراتب آزادترند.

انجمن کتاب مقدس ایران در سال ۱۹۷۶ م عهدجدیدی تحت عنوان "مژده برای عصر جدید" به چاپ رسانید که به وسیله "شمس اسحاق" پزشکی از شهر کرمانشاه و "ادوین اچ یگر Edvin.H.Jeager یک معلم میسیونر آمریکایی ترجمه شده بود. کشیش مهدی ابهری شبان کلیسای انجیلی تهران و لوئیس جانسن از انجمن پرزبیتری آمریکا ویرایش این ترجمه را به عهده داشته‌اند. این کار در واقع کار مشترکی بود که از جانب همه کلیساهای مسیحی در ایران (کاتولیک، ارتدکس شرق آشوری و پروتستان) حمایت می‌گردید. چاپ دوم آن دو سال بعد در سال ۱۹۷۸ میلادی و چاپ سوم آن تحت عنوان انجیل شریف چاپ و توزیع شد.

کار ترجمه عهد عتیق آن در خارج از ایران توسط "انجمن کتاب مقدس ایران در خارج" ادامه یافت و نهایت کتاب مقدس کامل مژده در سال ۲۰۰۷ چاپ و توزیع گردید

"انجیل عیسی مسیح-ترجمه تفسیری" عهد جدید به وسیله کشیش سارو خاچیکیان از کلیسای جماعت ربانی ایران همراه با مترجمینی چون مهدی دیباج، و دکتر فریدون موخوف و دیگران در اسفند ۱۳۵۷ چاپ گردید. سپس همان انجیل در سال ۱۹۸۳ میلادی در تیراژی معادل ده هزار جلد در ایران تجدید چاپ شد. ترجمه کامل کتاب مقدس تفسیری در ۱۹۹۵ میلادی توسط انجمن بین المللی کتاب مقدس چاپ گردید.

آخرین ترجمه از کتاب مقدس به نام "هزاره نو" معروف است که قبلا به نام پروژه میکائیلیان کشیش شهید کلیسای پرزبیتری معروف بود. این ترجمه به همت سازمان ایلام از سالهای ۱۹۹۶ شروع شد و تیم بزرگی از مترجمین به سرپرستی دکتر مهرداد فاتحی به این کار همت گماشتند. کتابهای ترجمه فوق به شکل تدریجی در طول سالها به چاپ رسید و نهایت در سپتامبر سال ۲۰۱۴ به صورت کامل چاپ و توزیع گردید.

در این میان، چند سال پیش یک ترجمه مطالعه‌ای کتاب مقدس (Study Bible) بر اساس ترجمه تفسیری صورت گرفت که در تیراژ پایین برای توزیع در داخل ایران چاپ شد، لیکن به دلیل

سختی در انتقال آن به داخل، کتاب فوق به شکل مجانی میان کلیساهای ایرانی در خارج توزیع گردید. این نسخه بیشتر به صورت الکترونیکی در دنیای مجازی موجود است.

از سالهای ۱۹۹۰ سازمان ترجمه کتاب مقدس ویکلیف تلاش همه جانبه برای ترجمه کتاب مقدس به زبانهای قومی مردم ایران را آغاز کرد. اولین پروژه ترجمه در این زمینه پروژه ترجمه کتاب مقدس به زبان آذری بود.

این ترجمه توسط تیمی قوی از مترجمین آذری زبان به سرپرستی دکتر فریدون موخوف انجام و در سال ۲۰۱۴ توسط سازمان ایلام به چاپ رسید. از آنجا که زبانهای قومی در ایران بیشتر به شکل شفاهی باقی مانده است، متن صوتی تمامی کتاب مقدس در داخل این کتاب موجود می باشد و مردم را در خواندن و شنیدن این کلام کمک می نماید. این کتاب مقدس در سایت سازمان کورپو به شکل دیجیتال، هم صوت و هم متن، بارگذاری شده است.

در سال ۲۰۱۷ دکتر فریدون موخوف که رهبری سازمان ترجمه کتاب مقدس کورپو را به عهده دارد، تحت پوشش سازمان ترجمه کتاب مقدس "سید" و سازمان مترجمین کتاب مقدس ویکلیف انگلستان پروژه های همه جانبه ترجمه در زبانهای قومی ایران را آغاز نمود. در حال حاضر ترجمه کتاب مقدس در زبانهای لُری شمالی، لُری جنوبی، لُری بروجردی، مازندرانی شرقی، مازندرانی غربی، گیلکی شرقی، گیلکی غربی، قشقایی، تالشی-شمالی، تالشی-مرکزی، تاتی، دزفولی، بندری، لکی، عربی اهوازی، سیستانی و بختیاری به قوت به پیش می روند و نسخه های صوتی و تصویری آن به موازات این ترجمه ها از طریق رسانه های ارتباط جمعی در اختیار هم وطنان عزیز ما قرار می گیرد.

ترجمه ای که اکنون به نام ترجمه کلاسیک در دست دارید، همان ترجمه قدیمی ۱۸۹۵ می باشد که به نام ترجمه قدیمی معروف است. این ترجمه در سال ۲۰۱۹ توسط تیم مجرب سازمان ترجمه کتاب مقدس کورپو مورد بازنگری قرار گرفت و کلمات عربی و نامفهوم در آن با کلماتی بهتر جایگزین شد، بی آنکه به نثر ادبی کلاسیک آن صدمه زند. در این بازنگری پاورقی های مهم نیز به اضافه شد تا شما عزیزان را در درک بهتر کلام خدا یاری کند.

دعای ما این است که این کلام حیات بخش زندگی شما را نیز دگرگون سازد و در حیات تازه بین شما و خدا رابطه دوطرفه صمیمانه ایجاد نماید.

فهرست کتب عهد عتیق

جامعه	۷۸۵
غزل غزل‌های سلیمان	۷۹۶
إشعیا	۸۰۵
إرمیا	۸۹۴
مراثی إرمیا	۹۸۱
جزقیال	۹۹۱
دانیال	۱۰۵۷
هوشع	۱۰۷۸
یوئیل	۱۰۹۲
عاموس	۱۰۹۸
عوبدیا	۱۱۰۹
یونس	۱۱۱۱
میکاه	۱۱۱۴
ناحوم	۱۱۲۳
حَبَقُوق	۱۱۲۷
صِغْنِیا	۱۱۳۲
حَجّی	۱۱۳۷
زکریا	۱۱۴۰
مَلَاکِی	۱۱۵۴

پیدایش	۱۳
خروج	۷۳
لاویان	۱۲۲
اعداد	۱۵۸
تثنیه	۲۱۰
یوشع	۲۵۶
داوران	۲۸۶
روت	۳۱۷
اَوَّل سموئیل	۳۲۲
دَوِّم سموئیل	۳۶۳
اَوَّل پادشاهان	۳۹۷
دَوِّم پادشاهان	۴۳۶
اَوَّل تواریخ	۴۷۳
دَوِّم تواریخ	۵۰۸
عِزْرا	۵۵۰
نِجْمِیا	۵۶۳
إِسْتَر	۵۸۱
ایوب	۵۹۲
مزامیر	۶۳۴
امثال سلیمان	۷۴۸

فهرست کتب عهد جدید

۱۴۳۵..... دوم تسالونیکیان	۱۱۵۹..... انجیل مَتّی
۱۴۳۸..... اول تیموتائوس	۱۲۰۶..... انجیل مَرْکُس
۱۴۴۳..... دوم تیموتائوس	۱۲۳۶..... انجیل لوقا
۱۴۴۸..... تِیْتُس	۱۲۸۴..... انجیل یوحنا
۱۴۵۱..... فِلیپُّون	۱۳۱۸..... اعمال رسولان
۱۴۵۳..... عبرانیان	رساله پولس رسول به
۱۴۶۸..... یعقوب	۱۳۶۰..... رومیان
۱۴۷۳..... اوّل پطرس	۱۳۷۹..... اوّل قرنتیان
۱۴۷۹..... دوّم پطرس	۱۳۹۶..... دوّم قرنتیان
۱۴۸۳..... اوّل یوحنا	۱۴۰۷..... غلاطیان
۱۴۸۹..... دوّم یوحنا	۱۴۱۴..... افسسیان
۱۴۹۰..... سوّم یوحنا	۱۴۲۰..... فیلیپیان
۱۴۹۱..... نامه یهودا	۱۴۲۵..... کولسیان
۱۴۹۳..... مکاشفه یوحنا	۱۴۳۰..... اول تسالونیکیان

کتاب عهدعتیق

شامل تورات، نوشته‌های انبیا و مزامیر

پیدایش

نکاتی چند درباره کتاب پیدایش

کتاب پیدایش کتاب آغازها است! آغاز عالم هستی، آغاز حیات گیاهان و جانوران، و آغاز حیات انسان. اما سرآغاز بسیاری دیگر از امور را نیز، در این کتاب می‌یابیم: سرآغاز پیوندهای خانوادگی، گناه عالم‌گیر، قتل و جنایت، صنعت، هنر، قومها و ملتها، و در نهایت سرآغاز قوم اسرائیل.

کتاب پیدایش همیشه کتابی بحث برانگیز بوده، چرا که این کتاب به روایت وقایعی می‌پردازد که در فراسوی تاریخ مدون بشر قرار دارند. کتاب پیدایش با زبانی خاص و به دور از هر خرافه، از آفرینش عالم هستی به دست خدای خالق صحبت می‌کند و در راستای این روایت با زبانی پر رمز و راز سخن را به آغاز نافرمانی و عصیان در زندگی بشر می‌کشاند. برای درک درست این کتاب باید به خاطر داشت که هدف نویسنده تشریح چگونگی پیدایی قوم اسرائیل است. و در پی این مقصد سخن را به آغاز عالم هستی می‌کشاند و تاریخ پیدایش قوم اسرائیل را تا به پیدایی نخستین انسان به عقب می‌برد.

یازده باب نخست کتاب به دوره‌ای از تاریخ بشر می‌پردازد که در ورای محدوده شواهد و مدارک تاریخی ما است و به وقایعی چون پیدایش عالم هستی، انسان نخستین، سقوط بشر، فرزندان آدم و حوا، شرارت عالم‌گیر، و نابودی نسل بشر به جز خانواده نوح، و بنای برج بابل می‌پردازد. از باب دوازدهم، وارد دوره‌ای می‌شویم که شواهد تاریخی نیز به آن اسناد دارند. در این قسمت، به رویدادها و چهره‌هایی برمی‌خوریم که تا حدی می‌توان سایه‌های آنها را در باستان‌شناسی دنبال کرد. این چهره‌ها همان پاتریارخها یا نیاکان اولیه قوم اسرائیل هستند: ابراهیم، اسحاق، و یعقوب. کتاب پیدایش در جایی پایان می‌یابد که نطفه قوم اسرائیل بسته شده و دوازده پسر اسرائیل (یعقوب) در مصر به سر می‌برند. کتاب پیدایش نه تنها نخستین کتاب کتاب مقدس است، بلکه نخستین کتاب از کتابهای پنجگانه موسی است که به 'تورات' معروف است.

تقسیم‌بندی کلی

آفرینش (فصول ۱ و ۲)

گناه انسان و پی‌آمدهایش (فصل ۳)

نسل آدم (فصول ۴ و ۵)

نوح و توفان (فصول ۶ تا ۹)

تکثیر و پخش شدن ملل (فصل ۱۰ تا ۱۱: ۲۶)

ابراهیم (۱۱: ۲۷ تا ۱۸: ۲۵)

اسحاق (۲۵: ۱۹ تا ۳۵: ۲۶)

یعقوب (فصول ۲۷ تا ۳۶)

یوسف (فصول ۳۷ تا ۵۰)

آفرینش

۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی ژرفا. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.

۳ و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. ۴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روز اول.

۶ و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند.» ۷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد. ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روز دوم.

۹ و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شوند و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست. ۱۱ و خدا گفت: «زمین نباتات برویاند، گیاهی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد. ۱۲ و زمین نباتات را رویانید، گیاهی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه‌داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست. ۱۳ و شام بود و صبح بود، روز سوم.

۱۴ و خدا گفت: «نورافشانها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای نشانه‌ها و زمانها و روزها و سالها باشند.» ۱۵ و نورافشانها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد. ۱۶ و خدا دو نورافشان بزرگ ساخت، نورافشان بزرگ را برای سلطنت روز و نورافشان کوچک را برای سلطنت شب، و ستارگان را. ۱۷ و خدا آنها را در فلک

آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، ۱۸ و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. ۱۹ و شام بود و صبح بود، روز چهارم.

۲۰ و خدا گفت: «آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.» ۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آبها از آنها موافق جنسهای آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به جنسهای آنها. و خدا دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «بارور و زیاد شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین زیاد شوند.» ۲۳ و شام بود و صبح بود، روز پنجم.

۲۴ و خدا گفت: «زمین، جانوران را موافق جنسهای آنها بیرون آورد، چارپایان و خزندگان و وحوش زمین به جنسهای آنها.» و چنین شد. ۲۵ پس خدا وحوش زمین را به جنسهای آنها بساخت و چارپایان را به جنسهای آنها و همه خزندگان زمین را به جنسهای آنها. و خدا دید که نیکوست.

۲۶ و خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و چارپایان و بر تمامی زمین و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.»

۲۷ پس خدا آدم را به صورت خود آفرید.

او را به صورت خدا آفرید.

ایشان را مرد و زن آفرید.

۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا به ایشان گفت:

«بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید و بر آن

تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و

همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید.»

۲۹ و خدا گفت: «همانا همه گیاهان تخمداری که

بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها

میوه درخت تخمدار است، به شما دادم تا برای شما

است. ۱۳ و نام رود دوم جیحون که تمام زمین کوش را در میان می‌گیرد. ۱۴ و نام رود سوم دجله که به طرف شرقی آشور جاری است. و رود چهارم فرات

۱۵ پس یهوه خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. ۱۶ و یهوه خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، ۱۷ اما از درخت شناخت نیک و بد مبدا بخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، به یقین خواهی مرد.» ۱۸ و یهوه خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش یآوری مناسب او بسازم.» ۱۹ و یهوه خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر موجود زنده را خواند، همان نام او شد. ۲۰ پس آدم همه چارپایان و پرندگان آسمان و همه وحوش صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم یآوری مناسب او یافت نشد.

۲۱ و یهوه خدا، خوابی سنگین بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش بر کرد. ۲۲ و یهوه خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی ساخت و او را به نزد آدم آورد. ۲۳ و آدم گفت:

«به یقین این است

استخوانی از استخوانهایم،

و گوشتی از گوشتم؛

از این سبب "زن" نامیده شود

زیرا که از مرد گرفته شده است.»

۲۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زن هر دو عریان بودند و خجلت نداشتند.

خوراک باشد. ۳۰ و به همه وحوش زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه خزندگان زمین که در آنها حیات است، هر گیاه سبز را برای خوراک دادم. و چنین شد. ۳۱ و خدا هر چه را که ساخته بود، دید و بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم. ۲ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرای گرفت. ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.

آدم و حوا

۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه خدا، زمین و آسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا یهوه خدا باران بر زمین نبارانیده بود و انسانی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می‌کرد. ۷ یهوه، خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او روح حیات دمید، و آدم موجودی زنده شد. ۸ و یهوه خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت. ۹ و یهوه خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت شناخت نیک و بد را. ۱۰ و رودی از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا تقسیم شده چهار شعبه گشت. ۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین خویله را که در آنجا طلالت، در میان می‌گیرد. ۱۲ و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جَزَع

* ۲۳.۲ "زن" در زبان عبری "ایشا" می‌باشد که با واژه مرد که "ایش" باشد، شباهت آوایی دارد.

گناه آدم و حوا

کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا فریب داد که خوردم.»

^{۱۴} پس یهوه خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از تمامی چارپایان و از همه وحوش صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام روزهای عمرت خاک خواهی خورد. ^{۱۵} و دشمنی در میان تو و زن، و در میان نسل تو و نسل او می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» ^{۱۶*} و به زن گفت: «درد زایمان تو را بسیار افزون گردانم؛ با درد فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.» ^{۱۷} و به آدم گفت: «چونکه سخن همسرت را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام روزهای عمرت از آن با رنج خواهی خورد. ^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد، ^{۱۹} و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد، تا لحظه‌ای که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی، زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»

^{۲۰} و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر تمامی زندگان است. ^{۲۱} و یهوه خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. ^{۲۲} و یهوه خدا گفت: «اینک انسان مثل یکی از ما شده است که آگاه به نیک و بد گردیده. حال مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند.» ^{۲۳} پس یهوه خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. ^{۲۴} پس

۳ و مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. مار به زن گفت: «آیا خدا به راستی گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» ^۲ زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، ^۳ لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت: "از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبدا بمیرد."» ^۴ مار به زن گفت: «به یقین نخواهید مرد. ^۵ بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا آگاه به نیک و بد خواهید بود.» ^۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر برای افزایش دانش، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. ^۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، پوششها برای خویشتن ساختند. ^۸ و صدای یهوه خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم ظهر در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور یهوه خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. ^۹ و یهوه خدا آدم را ندا در داد و گفت: «کجا هستی؟» ^{۱۰} گفت: «چون صدایت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.» ^{۱۱} خدا گفت: «که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟» ^{۱۲} آدم گفت: «زنی که به من دادی تا با من باشد، او از میوه درخت به من داد که خوردم.» ^{۱۳} پس یهوه خدا به زن گفت: «این چه

خداوند گفت: «جزایم از تحلمم زیاده است.^{۱۴} اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.»^{۱۵} خداوند به او گفت: «پس هر که قائن را بکشد، هفت چندان از او انتقام گرفته شود.» و خداوند بر قائن نشانی نهاد تا هر که او را یابد، او را نکشد.^{۱۶} پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود،^{*} به طرف شرقی عدن، ساکن شد.

^{۱۷} و قائن همسر خود را شناخت. پس او حامله شده، خنوخ را زایید. و شهری بنا می‌کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد.^{۱۸} و برای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، میحوئیل را آورد، و میحوئیل، متوشائل را آورد، و متوشائل، لَمِک را آورد.^{۱۹} و لَمِک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظَلَه.^{۲۰} و عاده، یابال را زایید. او پدر چادرنشینان و دامداران بود.^{۲۱} و نام برادرش یوبال بود. او پدر همه نوازندگان بریط و نی بود.^{۲۲} و ظَلَه نیز توبال قائن را زایید، که سازنده هر آلت برنجی و آهن بود. و خواهر توبال قائن، نَعْمه بود.^{۲۳} و لَمِک به زنان خود گفت:

«ای عاده و ظَلَه، حرف مرا بشنوید!

ای زنان لَمِک، سخن مرا گوش گیرید!

زیرا مردی را کشتم به سبب زخمی که به من زد،

و جوانی را به سبب اینکه مرا زد.

^{۲۴} اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود،

به یقین برای لَمِک، هفتاد و هفت چندان.»

^{۲۵} پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او

پسری زایید و او را شیث نام نهاد، زیرا گفت: «خدا

آدم را بیرون راند و به طرف شرقی باغ عدن، کرویبان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد، تا راه درخت حیات را نگاهبانی کند.

قائن و هابیل

و آدم، زن خود حوا را بشناخت^{*} و او حامله شده، قائن را زایید. و گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم.»^۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. هابیل گله‌بان بود و قائن کشاورز زمین.^۳ و بعد از چندی، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد.^۴ و هابیل نیز از نخست‌زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت،^۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را به زیر افکند.^۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را به زیر افکندی؟^۷ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو باید بر او مسلط شوی.»

^۸ و قائن با برادر خود هابیل صحبت کرد. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت.^۹ آنگاه خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟»^{۱۰} خداوند فرمود: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد!»^{۱۱} و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دست فرو برد.^{۱۲} هر گاه کشت زمین کنی، قوت خود را دیگر به تو نخواهد داد. و تو پریشان و آواره در جهان خواهی بود.»^{۱۳} قائن به

* ۱.۴ وازه عبری "یادا" (شناختن) در ادبیات کتاب مقدس به معنی "همخواب شدن" هم هست. * ۱۶.۴ "نود" یعنی

"سرگردانی"؛ رجوع کنید به آیات ۱۲ و ۱۴

پسران و دختران آورد. ^{۲۰} و تمامی روزهای یارد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد. ^{۲۱} و خنوخ شصت و پنج سال بزیست و متوشالچ را آورد. ^{۲۲} و خنوخ بعد از آوردن متوشالچ، سیصد سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران آورد. ^{۲۳} و همه روزهای خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود. ^{۲۴} و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت. ^{۲۵} و متوشالچ صد و هشتاد و هفت سال بزیست و لیمک را آورد. ^{۲۶} و متوشالچ بعد از آوردن لیمک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ^{۲۷} پس همه روزهای متوشالچ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد. ^{۲۸} و لیمک صد و هشتاد و دو سال بزیست و پسر را آورد. ^{۲۹} و او را نوح نام نهاده گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد.» ^{۳۰} و لیمک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ^{۳۱} پس تمام روزهای لیمک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد. ^{۳۲} بعد از آنکه نوح پانصد ساله شد، نوح سام و حام و یافث را آورد.

شرارت روزافزون انسان

۶ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، ^۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکومنظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می‌گرفتند. ^۳ و خداوند گفت: «روح من در انسان دائم نخواهد ماند، زیرا که او بشر است. روزهای او صد و بیست سال خواهد بود.» ^۴ و در آن روزها مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا با دختران آدمیان همخواب شدند و آنها برای ایشان فرزندان زاییدند، ایشان پهلوانانی بودند که

نسلی دیگر به من قرار داد، به عوض هابیل که قاتل او را کشت.» ^{۲۶} و برای شیت نیز پسر متولد شد و او را اینوش نامید. در آن وقت مردم به خواندن اسم خداوند شروع کردند.

از آدم تا نوح

۵ این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت. ^۲ ایشان را مرد و زن آفرید. و آنان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان.

^۳ و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسر به شبیه و به صورت خود آورد و او را شیت نامید. ^۴ و روزهای آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد. ^۵ پس تمام روزهای آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد. ^۶ و شیت صد و پنج سال بزیست و اینوش را آورد. ^۷ و شیت بعد از آوردن اینوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ^۸ و همه روزهای شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد. ^۹ و اینوش نود سال بزیست، و قینان را آورد. ^{۱۰} و اینوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ^{۱۱} پس همه روزهای اینوش نهصد و پنج سال بود که مرد. ^{۱۲} و قینان هفتاد سال بزیست و ماهالایل را آورد. ^{۱۳} و قینان بعد از آوردن ماهالایل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ^{۱۴} و تمامی روزهای قینان، نهصد و ده سال بود که مرد. ^{۱۵} و ماهالایل، شصت و پنج سال بزیست و یارد را آورد. ^{۱۶} و ماهالایل بعد از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ^{۱۷} پس همه روزهای ماهالایل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد. ^{۱۸} و یارد صد و شصت و دو سال بزیست و خنوخ را آورد. ^{۱۹} و یارد بعد از آوردن خنوخ، هشتصد سال زندگانی کرد و

از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد.^{۱۸} لیکن عهد خود را با تو استوار می‌سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و همسرت و همسران پسرانت با تو.^{۱۹} و از جمیع حیوانات، از هر جاندار، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری. آنها نر و ماده خواهند بود.^{۲۰} از پرندگان به جنسهای آنها، و از چارپایان به جنسهای آنها، و از همه خزندگان زمین به جنسهای آنها، جفت جفت از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری.^{۲۱} و از هر آذوقه‌ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد.»^{۲۲} پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

طوفان

V و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی درآیید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.^۲ و از همه چارپایان پاک، هفت جفت، نر و ماده با خود بگیر، و از چارپایان ناپاک، یک جفت نر و ماده،^۳ و از پرندگان آسمان نیز هفت جفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.^۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم، و هر موجودی را که ساختم، از روی زمین محو می‌سازم.»

^۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.^۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد.^۷ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با او از آب طوفان به کشتی درآمدند.^۸ از چارپایان پاک و از چارپایان ناپاک، و از پرندگان و از همه خزندگان زمین،^۹ یک جفت نر و ماده، نزد

در زمان گذشته مردان نامور شدند.^۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل او پیوسته محض شرارت است.^۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت.^۷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و چارپایان و خزندگان و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.»^۸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

نوح

^۹ این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت.^{۱۰} و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث.^{۱۱} و زمین نیز به نظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.^{۱۲} و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.^{۱۳} و خدا به نوح گفت: «پایان تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین به سبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت.^{۱۴} پس برای خود یک کشتی از چوب کوفر بساز، و حجره‌ها در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را قیراندود نما.^{۱۵} و آن را به این ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع* باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع.^{۱۶} و روزنه‌ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات پایینی و وسطی و بالایی بساز.^{۱۷} زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد،

* ۱۵.۶ در عبری: "إمّا". یک إمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

و خدا نوح و همه وحوش و همه چارپایانی را که با او در کشتی بودند، به یاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید.^۲ و چشمه‌های ژرفا و پنجره‌های آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد.^۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از پایان صد و پنجاه روز، آب کم شد،^۴ و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوه‌های آرارات قرار گرفت.^۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر می‌شد، و در روز اول از ماه دهم، قله‌های کوه‌ها آشکار گردید.^۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد.^۷ و زاغ را رها کرد. او بیرون رفته، به این سو و آن سو می‌رفت تا آب از زمین خشک شد.^۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است.^۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد او به کشتی برگشت. پس نوح دست خود را دراز کرد و کبوتر را گرفته نزد خود به کشتی درآورد.^{۱۰} و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد.^{۱۱} و در وقت عصر، کبوتر نزد او برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار او بود. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.^{۱۲} و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد او برنگشت.

^{۱۳} و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگرید، و اینک روی زمین خشک بود.^{۱۴} و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد.^{۱۵} آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت:^{۱۶} «از کشتی بیرون شو، تو و همسرت و پسرانت و همسران پسرانت با تو.^{۱۷} و همه حیواناتی را که نزد خود داری، هر جانداري را از پرندگان و چارپایان و تمامی خزندگان خزنده بر زمین، با خود بیرون آور،

نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.^{۱۰} و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.

^{۱۱} و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز تمامی چشمه‌های ژرفای عظیم شکافته شد و پنجره‌های آسمان گشوده.^{۱۲} و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می‌بارید.^{۱۳} در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و همسر نوح و سه همسر پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند.^{۱۴} ایشان و همه وحوش به جنسهای آنها، و همه چارپایان به جنسهای آنها، و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند به جنسهای آنها، و همه پرندگان به جنسهای آنها، همه مرغان و همه بالداران.^{۱۵} جفت جفت از هر جانداري که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند.^{۱۶} و آنهايي که آمدند نر و ماده از هر جاندار آمدند، چنانکه خدا او را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست.^{۱۷} و طوفان چهل روز بر زمین می‌آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد.^{۱۸} و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود و کشتی بر سطح آب می‌رفت.^{۱۹} و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوه‌های بلند که زیر تمامی آسمانها بود، پوشیده شد.^{۲۰} پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوه‌ها پوشیده گردید.^{۲۱} و هر جانداري که بر زمین حرکت می‌کرد، از پرندگان و چارپایان و وحوش و تمامی خزندگان خزنده بر زمین، و تمامی آدمیان، مردند.^{۲۲} هر که نَفَس روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد.^{۲۳} و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و چارپایان و خزندگان و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه او در کشتی بود، فقط باقی ماند.^{۲۴} و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه داشت.

را با شما و بعد از شما، با نسل شما استوار سازم،^{۱۰} و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و چارپایان و همه وحوش زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی تمامی وحوش زمین.^{۱۱} عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که بار دیگر هر جاندار از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.»

^{۱۲} و خدا گفت: «این است نشان عهدی که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، پشت به پشت تا به ابد؛^{۱۳} رنگین کمان خود را در ابر می‌گذارم و همان نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود.^{۱۴} و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و رنگین کمان در ابر نمایان شود،^{۱۵} آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران جاندار می‌باشد، به یاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر جاندار را هلاک کند.^{۱۶} و رنگین کمان در ابر خواهد بود و آن را خواهم نگریست، تا به یاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر جاندار که بر زمین است.»^{۱۷} و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر جاندار که بر زمین است.»

پسران نوح

^{۱۸} و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است.^{۱۹} اینانند سه پسر نوح، و از ایشان مردم در تمامی پخش شدند.^{۲۰} و نوح به کشت زمین شروع کرد و تاکستانی کاشت.^{۲۱} و شراب نوشیده، مست شد و در خیمه خود عریان گردید.^{۲۲} و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد.^{۲۳} و سام و یافث، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند و پس

تا بر زمین پخش شده، در جهان بارور و زیاد شوند.»^{۱۸} پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با او بیرون آمدند.^{۱۹} و همه وحوش و همه خزندگان و همه پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت می‌کند، به جنسهای آنها، از کشتی به در شدند.^{۲۰} و نوح قربانگاهی برای خداوند بنا کرد و از هر چارپایان پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی‌های سوختنی بر قربانگاه گذراند.^{۲۱} و خداوند بوی خوش بویید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از کودکی بد است، و بار دیگر همه وحوش را هلاک نکنم، چنانکه کردم.^{۲۲} مادامی که جهان باقی است، کشت و درو، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب متوقف نخواهد شد.»

عهد خدا

۹ و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، به ایشان گفت: «بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید.^۲ و ترس شما و هیبت شما بر همه وحوش زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هر چه بر زمین می‌خزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود. آنها به دست شما تسلیم شده‌اند.^۳ و هر جنبنده‌ای که زندگی دارد، برای شما خوراک باشد. همه را چون گیاه سبز به شما دادم،^۴ مگر گوشت را با حیاتش که خون او باشد، مخورید.^۵ به یقین انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت.^۶ هر که خون انسان ریزد، خون او به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت.^۷ و شما بارور و زیاد شوید، و در زمین پخش شده، در آن بپزایید.»^۸ و خدا نوح و پسرانش را با او خطاب کرده، گفت: «اینک من عهد خود

آورد. نمرود سلحشوری در جهان را شروع کرد.^۹ او در حضور خداوند شکارچی سلحشور بود. از این جهت می‌گویند: «مثل نمرود، شکارچی سلحشور در حضور خداوند.»^{۱۰} و ابتدای مملکت وی، بابل بود و اِرک و آگد و گنه، در زمین شنعار.^{۱۱} از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رحوبوت عیر، و کالج را بنا نهاد،^{۱۲} و ریسین را در میان نینوا و کالج. و آن شهری بزرگ بود.^{۱۳} و مصرایم، لودیم و عنامیم و لهابیم و یفتوحیم را آورد.^{۱۴} و قَتروسیم و گسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و گفتوریم را.^{۱۵} و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، وحت را آورد.^{۱۶} و پیوسیان و آموریان و چرجاشیان را^{۱۷} و جویان و عرقیان و سینیان را^{۱۸} و آروادیان و صماریان و حمتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان در زمین پخش شدند.^{۱۹} و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت چرار تا غزه بود، و به سمت سُدوم و غموره و آدمه و صَبوئیم تا به لاشع.^{۲۰} اینانند پسران حام مطابق قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی و اقوام خود.

^{۲۱} و از سام که پدر تمامی فرزندان عیر و برادر بزرگتر یافث بود، از او نیز فرزندان متولد شد.
^{۲۲} پسران سام: عیلام و آشور و آرفکشاد و لود و آرام.
^{۲۳} و پسران آرام: عوص و حول و جاتیر و ماش.^{۲۴} و آرفکشاد، شِلح را آورد، و شِلح، عیر را آورد.^{۲۵} و عیر را دو پسر متولد شد. یکی را فِلج* نام بود، زیرا که در ایام او زمین تقسیم شد. و نام برادرش یُقطان.^{۲۶} و یُقطان، آلموداد و شلف و حَضرموت و یَح را آورد،
^{۲۷} و هُدورام و اوزال و دِقله را،^{۲۸} و عوبال و ابیمائیل و شبا را،^{۲۹} و اوفیر و حَویله و یوباب را. این همه پسران یُقطان بودند.^{۳۰} و مسکن ایشان از میشا بود

پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان به عقب بود که برهنگی پدر خود را ندیدند.^{۲۴} و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر کوچکترش با او چه کرده بود.^{۲۵} پس گفت:

«کنعان ملعون باد!

برادران خود را بنده بندگان باشد.»

^{۲۶} و گفت:

«متبارک باد بپوهه خدای سام!

و کنعان، بنده او باشد.

^{۲۷} خدا یافث را وسعت دهد،

و در خیمه های سام ساکن شود،

و کنعان بنده او باشد.»

^{۲۸} و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد.^{۲۹} پس همه عمر نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

نسل نوح

۱۰. این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.

^۲ پسران* یافث: جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشک و تیراس.^۳ و پسران جومر: آشکناز و ریفات و توخرمه.^۴ و پسران یاوان: الیشه و تَرشیش و کتیم و رودانیم.^۵ از اینان مردمان ساحل‌نشین پخش شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله‌اش در قومهای خویش.

^۶ و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان.
^۷ و پسران کوش: سبا و حَویله و سَبته و رَعمه و سَبِتکا. و پسران رَعمه: شِبا و دِدان.^۸ و کوش نمرود را

* ۲۰.۱ "پسران" می‌تواند به معنی "آخلاف" یا "جانشینان" یا "ملتها" باشد؛ همچنین در آیات ۳، ۴، ۶، ۷، ۲۰-۲۳، ۲۹ و ۳۱.

* ۲۵.۱ "فِلج" به معنی "تقسیم" است.

نسل سام

۱۰ این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، آرفکشداد را دو سال بعد از طوفان آورد.^{۱۱} و سام بعد از آوردن آرفکشداد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۲ و آرفکشداد سی و پنج سال بزیست و شَلَح را آورد. ۱۳ و آرفکشداد بعد از آوردن شَلَح، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و شَلَح سی سال بزیست و عِیر را آورد. ۱۵ و شَلَح بعد از آوردن عِیر، چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۶ و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد. ۱۷ و عِیر بعد از آوردن فِلِج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۸ و فِلِج سی سال بزیست و رِعو را آورد. ۱۹ و فِلِج بعد از آوردن رِعو، دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و رِعو سی و دو سال بزیست و سِروج را آورد. ۲۱ و رِعو بعد از آوردن سِروج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۲ و سِروج سی سال بزیست و ناحور را آورد. ۲۳ و سِروج بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست و تارح را آورد. ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست و أبرام و ناحور و هاران را آورد. ۲۷ و این است پیدایش تارح که تارح، أبرام و ناحور و هاران را آورد و هاران، لوط را آورد. ۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زادگاه خویش در اور کلدانیان بمرد. ۲۹ و أبرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن

به سمت سیفاره، که کوهی از کوه‌های شرقی است. ۳۱ اینانند پسران سام مطابق قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی خود مطابق قومهای خویش. ۳۲ اینانند قبایل پسران نوح، مطابق پیدایش ایشان در قومهای خود که از ایشان اقوام جهان، بعد از طوفان در زمین پخش شدند.

بج بابل

۱ و تمام جهان را یک زبان و یک گفتار بود. ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، دشتی در زمین شِنعار یافتند و در آنجا ساکن شدند. ۳ و به یکدیگر گفتند: «بیابید، خشتها بسازیم و آنها را خوب پیسیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. ۴ و گفتند: «بیابید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» ۵ و خداوند فرود آمد تا شهر و برجی را که آدمیان بنا می‌کردند، ببیند. ۶ و خداوند گفت: «اینک قوم یکی است و تمامی ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند، و اکنون هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان بازداشته نخواهد شد. ۷ اکنون فرود آییم و زبان ایشان را در آنجا مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.» ۸ پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند. ۹ از آن سبب آنجا را بابل* نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مغشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.

* ۹.۱۱ نام "بابل" با واژه عبری به معنی "به هم ریخته" شباهت آوایی دارد. * ۱۰.۱۱ در متن اصلی: «پدر آرفکشداد شد». "پدر" می‌تواند به معنی "جد و نیا" باشد؛ همچنین در آیات ۱۱-۲۵. پس در آیات مذکور "پسر" می‌تواند به معنی "خلف" باشد.

کرده، خیمه خود را برپا نمود. و بیت‌ئیل به طرف غربی و عای به طرف شرقی آن بود. و در آنجا قربانگاهی برای خداوند بنا نمود و نام خداوند را خواند.^۹ و آبرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت نیگب* کوچید.

آبرام و ساری در مصر

^{۱۰} و قحطی در آن سرزمین شد، و آبرام به مصر فرود آمد تا در آنجا به سر برد، زیرا که قحطی در زمین شدید بود.^{۱۱} و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود ساری گفت: «اینک می‌دانم که تو زن زیباروی هستی.^{۱۲} به یقین چون اهل مصر تو را ببینند، گویند: "این همسر اوست." پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند.^{۱۳} پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من نیکو شود و جانم به سبب تو زنده ماند.»^{۱۴} و به محض ورود آبرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار زیباروی است.^{۱۵} و امیران فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند. پس او را به خانه فرعون درآوردند.^{۱۶} فرعون به خاطر او با آبرام نیکویی نمود و او صاحب میشها و گاو و الاغان و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد.^{۱۷} و خداوند فرعون و اهل خانه او را به سبب ساری همسر آبرام به بلایای سخت مبتلا ساخت.^{۱۸} و فرعون آبرام را خوانده، گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او همسر توست؟^{۱۹} چرا گفتی: "او خواهر من است"، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک همسر تو. او را برداشته، روانه شو!»^{۲۰} آنگاه فرعون در مورد وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با همسرش و تمام اموالش روانه نمودند.

آبرام را ساری نام بود. و زن ناحور را ملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه و پدر یسکه.^{۳۰} اما ساری نازاد مانده، فرزندی نیاورد.^{۳۱} پس تازح پسر خود آبرام و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود ساری، همسر پسرش آبرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به سرزمین کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند.^{۳۲} و مدت زندگانی تازح، دویست و پنج سال بود، و تازح در حران مرد.

دعوت خدا از آبرام

۱۲ و خداوند به آبرام گفت: «از ولایت خود و از زادگاه خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم، بیرون شو^۲ و از تو قومی بزرگ پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود.^۳ و برکت دهم به آنانی که تو را برکت دهند و لعنت کنم به آنکه تو را لعنت کند. و از تو تمامی طوایف جهان برکت خواهند یافت.»^۴ پس آبرام، چنانکه خداوند به او فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه او رفت. و آبرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد.^۵ و آبرام زن خود ساری و برادرزاده خود لوط و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به مقصد زمین کنعان بیرون شدند و به زمین کنعان داخل شدند.^۶ و آبرام در زمین می‌گشت تا مکان شکیم تا بلوطستان موره. و در آن وقت کنعانیان در آن سرزمین بودند.^۷ و خداوند بر آبرام آشکار شده، گفت: «به نسل تو این سرزمین را می‌بخشم.» پس آبرام در آنجا قربانگاهی برای خداوند که بر او آشکار شد، بنا نمود.^۸ از آنجا به کوهی که به شرقی بیت‌ئیل است، کوچ

* ۹.۱۲ یا "جنوب"؛ همچنین در بقیه کتاب.

آبرام و لوط

۱۳

آبرام با زن خود و تمام اموال خویش و لوط، از مصر به یِگب آمدند.^۲ و آبرام از احشام و نقره و طلا بسیار دولتمند بود.^۳ پس، از یِگب طی منازل کرده، به بیت‌ئیل آمد، به آنجایی که خیمه‌اش در ابتدا آنجا بود، در میان بیت‌ئیل و عای،^۴ به مکان آن قربانگاهی که اول بنا نهاده بود. در آنجا آبرام نام خداوند را خواند.^۵ لوط را نیز که همراه آبرام بود، گله و رمه و خیمه‌ها بود.^۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند، زیرا که اندوخته‌های ایشان بسیار بود و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.^۷ و در میان شبانان احشام آبرام و شبانان احشام لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فِرِزّیان ساکن زمین بودند.^۸ پس آبرام به لوط گفت: «در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم.^۹ مگر تمام سرزمین پیش روی تو نیست؟ تمنا اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من به سوی راست خواهم رفت و اگر به طرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»

۱۰ آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اُردن را بدید که همه‌اش مانند باغ خداوند و سرزمین مصر، به طرف صوغَر، پر از آب بود، قبل از آنکه خداوند سُدوم و عَموره را نابود سازد.^{۱۱} پس لوط تمام وادی اُردن را برای خود اختیار کرد و به طرف شرقی کوچ کرد و از یکدیگر جدا شدند.^{۱۲} آبرام در زمین کنعان ماند و لوط در شهرهای وادی ساکن شد و خیمه خود را تا سُدوم نقل کرد.^{۱۳} لیکن مردمان سُدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند.^{۱۴} و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به آبرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در

آن هستی، به سوی شمال و جنوب و مشرق و غرب نگاه کن،^{۱۵} زیرا تمام این زمین را که می‌بینی به تو و نسل تو تا به ابد خواهم بخشید.^{۱۶} و نسل تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، نسل تو نیز شمرده شود.^{۱۷} برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن، زیرا که آن را به تو خواهم داد.»^{۱۸} و آبرام خیمه خود را نقل کرده، روان شد و در بلوطستان ممری که در جبرون است، ساکن گردید و در آنجا قربانگاهی برای خداوند بنا نهاد.

۱۴

و واقع شد در روزهای اَمْرَافِل، پادشاه شِنَعار*، و اَرِیوک، پادشاه اِلاَسار و کِدْرُلَاغُمَر پادشاه عیلام، و تَدَعال پادشاه گویم،^۲ که ایشان با بازع پادشاه سُدوم، و بِرِشاع پادشاه عَموره، و شِنَعاب پادشاه آدَمه، و شِمِیِر پادشاه صِیوئیم، و پادشاه یِلَاح که صوغَر باشد، جنگ کردند.^۳ این همه در وادی سَدِیم که دریای نمک* باشد، با هم متفق شدند.^۴ دوازده سال کِدْرُلَاغُمَر را بندگان کردند و در سال سیزدهم، بر او شوریدند.^۵ و در سال چهاردهم، کِدْرُلَاغُمَر با پادشاهانی که با او بودند، آمده، رفائیان را در عَشِیْرَتِ قَرْتِیم، زوزیان را در هام، و ایمیان را در شاوَه‌قَریه‌تایم، شکست دادند.^۶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل‌فاران که متصل به صحراست.^۷ پس برگشته، به عین‌مشفاط که قاذش باشد، آمدند و تمام مرز و بوم عمالیقیان و اموریان را نیز که در خصه‌صون‌تامار ساکن بودند، شکست دادند.^۸ آنگاه پادشاه سُدوم و پادشاه عَموره و پادشاه آدَمه و پادشاه صِیوئیم و پادشاه یِلَاح که صوغَر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سَدِیم صف آرایی نمودند.^۹ با کِدْرُلَاغُمَر پادشاه عیلام و تدعال، پادشاه گویم و اَمْرَافِل، پادشاه شِنَعار

* ۱.۱۴ همان "بابل" * ۳.۱۴ همان "دریای مرده"

مالک آسمان و زمین، برافراشتم،^{۲۳} که از اموال تو رشته یا بند کفشی برنگیرم، مبدا گوئی "من أبرام را دولتمند ساختم".^{۲۴} مگر فقط آنچه جوانان خوردند و سهم عاير و إشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان سهم خود را بردارند.»

عهد خدا با أبرام

بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به أبرام رسیده، گفت: «ای أبرام، مترس! من سپر تو هستم، و پادش بسیار عظیم تو.»

۱۵ أبرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، زیرا که من بی‌فرزند می‌روم و مختار خانه‌ام، این العاذر دمشق است؟»^۳ و أبرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی و خانه‌زاد من است.»^۴ در همان وقت کلام خداوند به او در رسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از پشت خود تو درآید، وارث تو خواهد بود.»^۵ و او را بیرون آورده، گفت: «اکنون به سوی آسمان نگاه کن و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها را توانی شمرد.» پس به او گفت: «نسل تو چنین خواهد بود.»^۶ أبرام به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت حساب کرد.^۷ خداوند او را گفت: «من هستم یهوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.»^۸ گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»^۹ به او گفت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.»

^{۱۰} پس این همه را بگرفت، و آنها را از میان دو پاره کرد و هر پاره‌ای را مقابل جفتش گذاشت، لیکن مرغان را پاره نکرد.^{۱۱} و چون لاشخورها بر لاشه‌ها فرود آمدند، أبرام آنها را راند.^{۱۲} و چون آفتاب غروب می‌کرد، خوابی سنگین بر أبرام مستولی شد و اینک

و آریوک پادشاه ایلاسار، یعنی چهار پادشاه با پنج پادشاه.^{۱۰} و وادی سدیم پر از چاههای قیر بود. پس شاهان سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند.^{۱۱} و تمامی اموال سدوم و عموره را با تمامی آذوقه آنها گرفته، برفتند.^{۱۲} و لوط، برادرزاده أبرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت، برداشته و رفتند.

^{۱۳} و یکی که نجات یافته بود، آمده أبرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان ممری آموری که برادر إشکول و عاير بود، زندگی می‌کرد. و ایشان با أبرام هم‌پیمان بودند.^{۱۴} چون أبرام از اسیری خویشاوند خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه‌زادان کارآزموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تا دان بتاخت.^{۱۵} شبانگاه، او و همراهانش بر ایشان گروه گروه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعقیب نمودند.^{۱۶} أبرام همه اموال را باز گرفت و خویشاوند خود لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.

^{۱۷} و بعد از مراجعت او از شکست دادن گذر لاغر و پادشاهانی که با او بودند، پادشاه سدوم تا به وادی شاوله که وادی پادشاه باشد، به استقبال او بیرون آمد.^{۱۸} و ملک‌یصدق پادشاه سالیم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود،^{۱۹} و أبرام را برکت داده، گفت:

«مبارک باد أبرام از جانب خدای تعالی،

مالک آسمان و زمین.

^{۲۰} و متبارک باد خدای تعالی،

که دشمنانت را به دست تسلیم کرد.»

آنگاه أبرام او را از هر چیز، دهیک داد.^{۲۱} و پادشاه سدوم به أبرام گفت: «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.»^{۲۲} أبرام به پادشاه سدوم گفت: «دست خود را به یهوه خدای تعالی،

بانویش به نظر او حقیر شد.^۵ و سارای به آبرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار بارداری در خود دیدم، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو داوری کند.»^۶ آبرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد، با او بکن.» پس چون سارای با او بنای سختی نهاد، هاجر از نزد وی بگریخت.

^۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت.^۸ و گفت: «ای هاجر کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می‌روی؟» گفت: «من از حضور بانوی خود سارای گریخته‌ام.»^۹ فرشته خداوند به او گفت: «نزد بانوی خود برگرد و زیر دست او مطیع باش.»^{۱۰} و فرشته خداوند به او گفت: «نسل تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از زیادی به شماره نیایند.»^{۱۱} و فرشته خداوند او را گفت:

«اینک حامله هستی و پسری خواهی زاید

و او را اسماعیل* نام خواهی نهاد،

زیرا خداوند مظلومیت تو را شنیده است.

^{۱۲} و او مردی وحشی خواهد بود.

دست او به ضدّ هر کس

و دست هر کس به ضدّ او،

و پیش روی همه برادران

خود ساکن خواهد بود.»

^{۱۳} و او، نام خداوند را که با وی صحبت کرد، «انت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «آیا به راستی در اینجا او را که مرا می‌بیند، دیدم؟»^{۱۴} از این سبب آن چاه را «بئر لعی رئی»^{*} نامیدند، اینک در میان قایدش و بارد است.^{۱۵} و هاجر از آبرام پسری زاید و آبرام پسر خود را که هاجر زاید، اسماعیل نام نهاد.^{۱۶} و آبرام

تاریکی ترسناک و سختی او را فرو گرفت.^{۱۳} آنگاه خداوند به آبرام گفت: «یقین بدان که نسل تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال ایشان را تحت ستم خواهند داشت.^{۱۴} و بر آن ملتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.^{۱۵} و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و در کهنسالی نیکو دفن خواهی شد.^{۱۶} و در پشت چهارم به اینجا خواهند برگشت، زیرا گناه آموریان هنوز تمام نشده است.»

^{۱۷} و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود.^{۱۸} در آن روز، خداوند با آبرام عهد بست و گفت: «این زمین را از رود مصر تا به رود عظیم، یعنی رود فرات، به نسل تو بخشیده‌ام،^{۱۹} یعنی قینیان و قیزیان و قدمونیان و جتیان و فوزیان و رفائیان^{۲۱} و آموریان و کنعانیان و چرجاشیان و یبوسیان را.»

هاجر و اسماعیل

۱۶ و سارای، همسر آبرام، برای او فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری هاجر نام بود.^۲ پس سارای به آبرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و آبرام سخن سارای را قبول نمود.^۳ و چون ده سال از اقامت آبرام در زمین کنعان سپری شد، سارای همسر ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود آبرام به زنی داد.^۴ پس با هاجر همخواب شد و او حامله گردید. و چون دید که حامله است،

* ۱۱.۱۶ "اسماعیل" یعنی "خدای شنود". * ۱۴.۱۶ چاه "خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند"

عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.^{۱۴} و اما هر طفل پسر ختنه نشده که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود بریده شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.»

^{۱۵} و خدا به ابراهیم گفت: «اما همسر تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او سارا باشد.^{۱۶} و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و قومها از او به وجود خواهند آمد و شاهان ملتها از او پدید خواهند شد.»^{۱۷} آنگاه ابراهیم به روی درافتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و سارا در نود سالگی بزیاد؟»^{۱۸} و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.»^{۱۹} خدا گفت: «نه، بلکه همسرت سارا برای تو پسری خواهد زایید، و او را اسحاق* نام بگذار، و عهد خود را با او استوار خواهم داشت، تا با نسل او بعد از او عهد ابدی باشد.^{۲۰} و اما در مورد اسماعیل، خواسته تو را قبول کردم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار زیاد گردانم. دوازده رئیس از او پدید آیند و قومی عظیم از او به وجود آورم.^{۲۱} لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که سارا او را به این وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.»^{۲۲} و چون خدا سخن گفتن با او را تمام کرد، از نزد ابراهیم بالا رفت.^{۲۳} و ابراهیم پسر خود اسماعیل و همه خانه‌زادان و زرخریدان خود را، یعنی هر فرزند پسری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به او امر فرموده بود.^{۲۴} و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه‌اش ختنه شد.^{۲۵} و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه‌اش

هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای آبرام زایید.

عهد ختنه

۱۷ و چون آبرام نود و نه ساله بود، خداوند بر آبرام آشکار شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق*، پیش روی من گام بردار و کامل باش.^۲ عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار زیاد خواهم گردانید.»^۳ آنگاه آبرام به روی درافتاد و خدا به او خطاب کرده، گفت: «اما من! اینک عهد من با توست و تو پدر قومهای بسیار خواهی بود.»^۵ و نام تو بعد از این آبرام خوانده نشود، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر قومهای بسیار گردانیدم.^۶ و تو را بسیار بارور نمایم و قومها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند.^۷ و عهد خویش را در میان خود و تو، و نسلت بعد از تو استوار گردانم که پشت بر پشت عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو نسل تو را خدا باشم.^۸ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به نسل تو به ملکیت ابدی دهم و خدای ایشان خواهم بود.»^۹ پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریه تو در نسلهای ایشان.^{۱۰} این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و نسل تو بعد از تو هر فرزند پسر از شما ختنه شود.^{۱۱} گوشت قلفه خود را ختنه کنی تا نشان آن عهدي باشد که در میان من و شماست.^{۱۲} هر پسر هشت روزه از شما ختنه شود. هر طفل پسر در نسلهای شما، خواه خانه‌زاد خواه زرخرید، از کودکان هر اجنبی که از نسل تو نباشد،^{۱۳} هر خانه‌زاد تو و هر زر خرید تو البته ختنه شود تا

* ۱۷.۱ در عبری: «إِل شَدَّای»؛ همچنین در بقیه کتاب. * ۱۹.۱۷ «اسحاق» یعنی «او می‌خندد».

شادی خواهد بود، و آقایم نیز پیر شده است؟»^{۱۳} و خداوند به ابراهیم گفت: «سارا برای چه خندید؟» و گفت: «آیا به راستی خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟»^{۱۴} «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت مقرر، سال بعد همین وقت، نزد تو خواهم برگشت و سارا را پسری خواهد شد.»^{۱۵} آنگاه سارا انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نه، بلکه خندیدی.»

شفاعت ابراهیم

^{۱۶} پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سُدوم شدند و ابراهیم ایشان را بدرقه نمود.
^{۱۷} و خداوند گفت: «آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟»^{۱۸} و حال آنکه از ابراهیم به یقین قومی بزرگ و نیرومند پدید خواهد آمد و تمامی قومهای جهان از او برکت خواهند یافت.^{۱۹} زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا راه خداوند را حفظ نمایند و عدالت و انصاف را به جا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به او برساند.^{۲۰} پس خداوند گفت: «چونکه فریاد سُدوم و عَموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران،^{۲۱} اکنون فرود می‌آیم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، به تمامی کرده‌اند و گرنه خواهم دانست.»^{۲۲} آنگاه آن مردان از آنجا به سوی سُدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود.^{۲۳} و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟»^{۲۴} شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را به خاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟^{۲۵} به دور باد

ختنه شد.^{۲۶} در همان روز ابراهیم و پسرش اسماعیل ختنه گشتند.^{۲۷} و همه مردان خانه‌اش، خواه خانه‌زاد، خواه زرخید از فرزندان اجنبی، با وی ختنه شدند.

دیدار سه فرشته

و خداوند در بلوطستان ممری بر وی آشکار شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.^۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد^۳ و گفت: «ای آقا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزد بنده خود مگذر.»^۴ بگذار اندک آبی بیاورند، تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید،^۵ و لقمه نانی بیاورم تا دل‌های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی، بکن.»^۶ پس ابراهیم به خیمه، نزد سارا شتافت و گفت: «سه پیمانه* از آرد مرغوب به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گرده‌ها بساز.»^۷ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله جوان خوب گرفته، به غلام خود داد تا بی‌درنگ آن را بپزد.^۸ پس کره و شیر و گوساله‌ای را که آماده کرده بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.^۹ به او گفتند: «همسرت سارا کجاست؟» گفت: «اینک در خیمه است.»^{۱۰} گفت: «البتّه سال بعد همین وقت، نزد تو خواهم برگشت و همسرت سارا را پسری خواهد شد.» و سارا به در خیمه‌ای که در عقب او بود، شنید.^{۱۱} و ابراهیم و سارا پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از سارا بریده شده بود.^{۱۲} پس سارا در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا

* ۶.۱۸ در عبری: «سِئاه». یک سِئاه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است.

خود را بشوید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «نه، بلکه شب را در کوچه به سر بریم.»^۳ اما چون ایشان را اصرار بسیار نمود، با او آمده، به خانه‌اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت. پس خوردند.^۴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سُدم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه او را احاطه کردند.^۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو آمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا به ایشان در آییم.»^۶ آنگاه لوط نزد ایشان، به درگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بست^۷ و گفت: «ای برادران من، تمنا اینکه بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که با هیچ مردی نبوده‌اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لیکن کاری به این دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده‌اند.»^۸ گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا نزد ما غربت گزیند و پیوسته داوری می‌کند. هم اکنون با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، به شدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

^{۱۰} آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند.^{۱۱} اما آن اشخاصی را که به درگاه خانه بودند، از کوچک و بزرگ، به کوری مبتلا کردند که از جُستن در، خویشتن را خسته ساختند.^{۱۲} و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری، از این مکان بیرون آور. زیرا که ما این مکان را نابود خواهیم ساخت، چونکه فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند

از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. به دور باد از تو! آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»^{۱۶} خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر سُدم یابم به یقین تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.»^{۱۷} ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم، جرأت کردم که به خداوند سخن گویم.»^{۱۸} شاید از آن پنجاه عادل، پنج کم باشد. آیا تمام شهر را به سبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و پنج در آنجا یابم، آن را هلاک نکنم.»^{۱۹} بار دیگر به او عرض کرده، گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.»^{۲۰} گفت: «تمنا اینکه غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.»^{۲۱} گفت: «اینک جرأت کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.»^{۲۲} گفت: «خشم خداوند افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم. شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.»^{۲۳} پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به پایان رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

نابودی سُدم و غموره

۱۹ و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سُدم شدند و لوط به دروازه سُدم نشسته بود. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، رو بر زمین نهاد^۲ و گفت: «اینک ای آقایان من، به خانه بنده خود بیایید و شب را به سر برید، و پایهای

* ۵.۱۹ در زبان عبری واژه "یادا" آمده است که داصل به معنای "شناختن" هست و در ادبیات کتاب مقدس منظور از آن "همخواب شدن" می‌باشد. و نیز آیه ۸.

پاشید.^{۲۶} اما زن او از عقب خود نگریسته، ستونی از نمک گردید.

^{۲۷} بامدادان ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.
^{۲۸} و چون به سوی سُدوم و عَموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می‌رود.^{۲۹} و هنگامی که خدا شهرهای وادی را هلاک کرد، خدای ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از آن فروپاشی بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود، زیر و رو کرد.

سرنوشت لوط و دخترانش

^{۳۰} و لوط از صوغَر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغَر بماند. پس با دو دختر خود در غار مسکن گرفت.^{۳۱} و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که مطابق عادت تمامی جهان، به ما درآید.^{۳۲} بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او هم بستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»
^{۳۳} پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن او آگاه نشد.^{۳۴} و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم همخواب شدم. امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با او همخواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»^{۳۵} آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب او شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.^{۳۶} پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.^{۳۷} و دختر بزرگ پُرسی زاییده، او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است.

ما را فرستاده است تا آن را نابود کنیم.»^{۱۴} پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، صحبت کرده، گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را نابود می‌کند.» اما به نظر دامادان مسخره آمد.

^{۱۵} و هنگام سپیده دم آن دو فرشته، لوط را شتابانیدند، گفتند: «برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند، برادر، مبدا در گناه شهر هلاک شوی.»
^{۱۶} و چون درنگ می‌نمود، آن مردان دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بر او شفقت نمود. و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند.^{۱۷} و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به او گفت: «جان خود را دریاب و از عقب منگر و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبدا هلاک شوی.»^{۱۸} لوط به ایشان گفت: «ای آقایانم، چنین مبدا! ^{۱۹} اینک خادمتم در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم، مبدا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.»^{۲۰} اینک این شهر نزدیک است تا به آن فرار کنم و نیز کوچک است. اجازه بده تا به آن فرار کنم. آیا کوچک نیست، تا جانم زنده ماند.»^{۲۱} به او گفت: «اینک در این امر نیز خواسته‌ات را به جامی آورم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، فرو نریزم.»^{۲۲} به آن جایی درنگ فرار کن، زیرا که تا تو به آنجا نرسی، هیچ نمی‌توانم کرد.» از این سبب آن شهر صوغَر نام گرفت.^{۲۳} و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صوغَر داخل شد.^{۲۴} آنگاه خداوند بر سُدوم و عَموره، گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان بارانید.^{۲۵} و آن شهرها و تمام وادی و تمامی ساکنان شهرها و گیاهان زمین را از هم فرو

کار را کردی؟»^{۱۱} ابراهیم گفت: «زیرا گمان کردم که خداترسی در این مکان نباشد و مرا به جهت همسرم خواهند کشت.^{۱۲} و به راستی هم که او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم. و همسر من شد.^{۱۳} و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم: "محبتی که به من باید کرد، این است که هر جا برویم، درباره من بگوپی که او برادر من است."»^{۱۴} پس آبیملیک گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید و همسرش سارا را به وی رد کرد.^{۱۵} و آبیملیک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست؛ هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.»^{۱۶} و به سارا گفت: «اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم. همانا او برای تو پرده چشم است*، نزد همه کسانی که با تو هستند. و نزد همه دیگران پس انصاف تو داده شد.»^{۱۷} و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا آبیملیک و همسر او و کنیزانش را شفا بخشید، تا فرزندان به هم رسانیدند.^{۱۸} زیرا خداوند رحم‌های تمام اهل خانه آبیملیک را به خاطر سارا، همسر ابراهیم بسته بود.

تولد اسحاق

۲۱ و خداوند مطابق وعده خود، از سارا دیدار نمود و خداوند آنچه به سارا گفته بود، به جا آورد.^۲ و سارا حامله شده، از ابراهیم در پیرایش، پسری زایید، در وقتی که خدا به او گفته بود.^۳ و ابراهیم پسر خود را که سارا برایش زاییده بود، اسحاق نام نهاد.^۴ و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود، ختنه ساخت؛ چنانکه خدا او را امر فرموده بود.^۵ و ابراهیم، در هنگام به دنیا آمدن پسرش اسحاق، صد ساله بود.^۶ و سارا گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هر که بشنود، با من

^{۳۸} و دختر کوچک نیز پسری زایید و او را بن‌عمی* نام نهاد. او تا به حال پدر عمونیان است.

ابراهیم و آبیملیک

۲۰ پس ابراهیم از آنجا به سوی سرزمین نیگب کوچ کرد و در میان قادیش و شور ساکن شد و در جرار منزل گرفت.^۲ و ابراهیم در مورد زن خود سارا، گفت که «او خواهر من است.» و آبیملیک، پادشاه جرار، فرستاده، سارا را گرفت.^۳ و خدا در رویای شب، بر آبیملیک آشکار شده، به او گفت: «اینک تو مرده‌ای به سبب این زن که گرفتی، زیرا که همسر دیگری می‌باشد.»^۴ و آبیملیک، هنوز به او نزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای خداوند، آیا ملتی عادل را هلاک خواهی کرد؟^۵ مگر او به من نگفت که "او خواهر من است"، و او نیز خود گفت که "او برادر من است؟" به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.»^۶ خدا او را در رویا گفت: «من نیز می‌دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نورزی و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی.»^۷ پس هم اکنون همسر این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی. اگر او را رد نکنی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد، به یقین خواهید مرد.»

^۸ بامدادان آبیملیک برخاسته، تمامی خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به گوش ایشان رسانید و ایشان بسیار ترسان شدند.^۹ پس آبیملیک ابراهیم را خوانده، به او گفت: «به ما چه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم که بر من و بر مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟»^{۱۰} و آبیملیک به ابراهیم گفت: «چه دیدی که این

* ۲۸.۱۹ "بن‌عمی" یعنی "پسر قوم من". * ۱۶.۲۰ یعنی: "نشان بی‌گناهی توست."

خواهد خندید.»^۷ و گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، سارا فرزندان را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی در پیرایش زاییدم.»^۸ و آن پسر رشد کرد تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.

حفاظت خدا از هاجر و اسماعیل

^۹ آنگاه سارا، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می‌کند. ^{۱۰} پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.»^{۱۱} اما این امر به نظر ابراهیم، درباره پسرش بسیار سخت آمد. ^{۱۲} خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت به نظرت سخت نیاید، بلکه هر آنچه سارا به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد.»^{۱۳} و از پسر کنیز نیز ملتی به وجود آورم، زیرا که او نسل توست.»^{۱۴} بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مَشکی از آب گرفته، به هاجر داد و آنها را بر دوش او نهاد و او را با پسر روانه کرد. پس هاجر رفت و در بیابان بئرِ شمع می‌گشت.^{۱۵} و چون آب مَشک تمام شد، پسر را زیر بوته‌ای گذاشت.^{۱۶} و به مسافت پرتاب تیری در مقابل او بنشست، زیرا گفت: «مرگ پسر را بنینم.» و در مقابل او نشسته صدای خود را بلند کرد و بگریست.^{۱۷} و خدا صدای پسر را بشنید و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا کرده، او را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش! زیرا خدا صدای پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است.»^{۱۸} برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او ملتی عظیم به وجود خواهیم آورد.»^{۱۹} و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس

عهد ابراهیم با آبیملیک

^{۲۲} و واقع شد، در آن زمانی که آبیملیک و فیکول که فرمانده سپاه او بود، به ابراهیم گفتند که «خدا در آنچه می‌کنی، با توست.»^{۲۳} اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور که به من و نسل من و نوادگام خیانت نخواهی کرد، بلکه مطابق محبتی که با تو کرده‌ام، با من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.»^{۲۴} ابراهیم گفت: «من سوگند می‌خورم.»^{۲۵} و ابراهیم آبیملیک را سرزنش کرد به سبب چاه آبی که خادمان آبیملیک از او به زور گرفته بودند.^{۲۶} آبیملیک گفت: «نمی‌دانم کیست که این کار را کرده است و تو نیز مرا خبر ندادی و من هم تا امروز نشنیده بودم.»^{۲۷} و ابراهیم، گوسفندان و گاوان گرفته، به آبیملیک داد و با یکدیگر عهد بستند.^{۲۸} و ابراهیم هفت بره از گله جدا ساخت.^{۲۹} و آبیملیک به ابراهیم گفت: «این هفت بره ماده که جدا کردی، چیست؟»^{۳۰} آبیملیک گفت: «این هفت بره ماده را از دست من قبول فرما، تا شهادت باشد که این چاه را من کنده ام.»^{۳۱} از این سبب، آن مکان را بئرِ شمع نامید، زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند.^{۳۲} و چون آن عهد را در بئرِ شمع* بسته بودند، آبیملیک با فرمانده سپاه خود فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان برگشتند.^{۳۳} و ابراهیم در بئرِ شمع یک درخت گز کاشت و در آنجا به نام بیهوه، خدای سرمدی، دعا نمود.^{۳۴} پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، مدتی دراز به سر برد.

* ۳۱.۲۱ «بئرِ شمع» می‌تواند به دو معنی باشد: «چاه هفت» یا «چاه سوگند».

قربانی اسحاق

۲۲

و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، به او گفت: «ای ابراهیم!» عرض کرد: «گوش به فرمانم.»^۲ گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه نوست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موريا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.»^۳ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را پالان نهاد و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.^۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را افراشته آن مکان را از دور دید.^۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر به آنجا رویم و عبادت کرده، نزد شما باز آییم.»

^۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کارد را به دست خود گرفت؛ و هر دو با هم می‌رفتند.^۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «ای پسر من، بگو، می‌شنوم» گفت: «اینک آتش و هیزم، لیکن بره قربانی کجاست؟»^۸ ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.^۹ چون به آن مکانی که خدا به او فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا قربانگاه را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد و پسر خود اسحاق را بسته، بالای هیزم بر قربانگاه گذاشت.^{۱۰} و ابراهیم دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت، تا پسر خویش را قربانی نماید.^{۱۱} در حال، فرشته خداوند

از آسمان او را ندا در داد و گفت: «ای ابراهیم! ای ابراهیم!» عرض کرد: «گوش به فرمانم.»^{۱۲} گفت: «دست خود را بر پسر دراز مکن و به او هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.»^{۱۳} آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را افراشته دید که اینک قوچی، در عقب وی، در بیشه‌ای به شاخه‌هایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذراند.^{۱۴} و ابراهیم آن مکان را «یهوه پری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می‌شود: «در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.»

^{۱۵} بار دیگر فرشته خداوند به ابراهیم از آسمان ندا در داد^{۱۶} و گفت: «خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی،^{۱۷} به یقین تو را برکت دهم و نسل تو را زیاد سازم، مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست. و نسل تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.^{۱۸} و از نسل تو، تمامی امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه سخن مرا شنیدی.»^{۱۹} پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت و ایشان برخاسته، به بئرشبع با هم آمدند و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد.

پسران ناحور

^{۲۰} و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «اینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است.»^{۲۱} یعنی نخست زاده او عوض، و برادرش بوز و قِمُوئیل، پدر آرام،^{۲۲} و کِسید و خزو و فِلْداش و یدلاف و پِتوئیل.^{۲۳} و پِتوئیل، رفقه را آورده

است. این هشت را، بلکه برای ناحور، برادر ابراهیم زایید.^{۲۴} و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طیح و جاحم و تاخش و معکه را زایید.

مرگ سارا

۲۳ و ایام زندگانی سارا، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر سارا. ۲ و سارا در قریه‌ای، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای سارا ماتم و گریه کند. ۳ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست و پسران حیت را خطاب کرده، گفت: ۴ «من نزد شما غربت گزیده و ساکن شده‌ام. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.» ۵ پس پسران حیت در جواب ابراهیم گفتند: ۶ «ای سرور من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما، امیر خدا هستی. در بهترین مقبره‌های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبر خویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.» ۷ پس ابراهیم برخاست و نزد اهل آن زمین، یعنی پسران حیت تعظیم نمود. ۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر راضی هستید که میت خود را از پیش روی خود دفن کنم، سخن مرا بشنویید و به عفرون پسر صوخر، برای من سفارش کنید ۹ تا غار مکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است، به من دهد. به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.»

ازدواج اسحاق و رفقه

۲۴ و ابراهیم پیر و سالخورده شد و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد. ۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «اکنون دست خود را زیر ران من بگذار. ۳ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می‌دهم، که زنی برای پسر من از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری، ۴ بلکه به ولایت من و به زادگاهم بروی و از آنجا زنی برای پسر من اسحاق

۱۲ پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود، ۱۳ و عفرون را به حضور اهل زمین خطاب کرده، گفت: «اگر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا قبول کنی. قیمت زمین را به تو می‌دهم. از من قبول فرما تا در آنجا میت خود را دفن کنم.» ۱۴ عفرون در جواب ابراهیم گفت: ۱۵ «ای سرور من، از من بشنو. قیمت زمین چهارصد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.» ۱۶ پس ابراهیم، سخن عفرون را قبول نمود و آن مبلغی را که در حضور پسران حیت گرفته بود، یعنی چهارصد مثقال نقره مطابق آنچه که در معامله رایج بود، به نزد عفرون وزن کرد. ۱۷ پس زمین عفرون که در مکفیله، برابر قمری واقع است، یعنی زمین و غاری که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد ۱۸ به ملکیت ابراهیم، به حضور پسران حیت، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل می‌شدند. ۱۹ از آن پس، ابراهیم، همسر خود سارا را در غار صحرای مکفیله، در مقابل قمری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد. ۲۰ و آن صحرا، با غاری که در آن است، از جانب پسران حیت به ملکیت ابراهیم به جهت قبر واگذار گردید.

۱۰ و عفرون در میان پسران حیت نشست. ۱۱ و عفرون حیتی، در حضور پسران حیت، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل می‌شدند، در جواب ابراهیم گفت: ۱۲ «ای سرور من، نه! سخن مرا بشنو؛ آن زمین را به تو می‌بخشم و غاری را که در آن است، به تو می‌دهم، به حضور فرزندان قوم خود آن را به تو می‌بخشم. میت خود را دفن کن.»

دختر بسیار زیباروی و باکره بود، و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه پایین رفت و کوزه خود را پر کرده، بالا آمد.^{۱۷} آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «جرعه‌ای آب از کوزه خود به من بنوشان.»^{۱۸} گفت: «ای آقای من، بنوش.» و کوزه خود را بی‌درنگ بر دست خود فرود آورده، او را نوشانید.^{۱۹} و چون از آب دادن به او فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیز یکشم تا از نوشیدن باز ایستند.»^{۲۰} پس کوزه خود را بی‌درنگ در آب‌خور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید و برای همه شترانش کشید.^{۲۱} و آن مرد بر وی چشم دوخته بود و سکوت داشت تا بداند که خداوند، سفر او را کامیاب نموده است یا نه.

^{۲۲} و واقع شد، چون شتران از نوشیدن باز ایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن و دو دستبند برای دستهایش که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد.^{۲۳} و گفت: «به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را به سر بریم؟»^{۲۴} او را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زایدی، می‌باشم.»^{۲۵} و به او گفت: «نزد ما کاه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.»^{۲۶} آنگاه آن مرد خم شد و خداوند را پرستش نمود^{۲۷} و گفت: «متبارک باد یهوه، خدای آقایم ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقایم راهنمایی فرمود.»

^{۲۸} پس آن دختر پیش رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد.^{۲۹} و رفقه را برادری لایان نام بود. پس لایان به نزد آن مرد به سر چشمه بیرون آمد.^{۳۰} و واقع شد که چون آن حلقه و دستبندها را بر دستهای خواهر خود دید و سخنهای

بگیری.^۵ خادم به او گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من به این سرزمین بیاید؟ آیا پسرت را به آن سرزمینی که از آن بیرون آمدی، باز برم؟»^۶ ابراهیم او را گفت: «مبادا پسر مرا به آنجا باز بری.^۷ یهوه، خدای آسمان، که مرا از خانه پدرم و از سرزمین زادگاه من بیرون آورد، با من صحبت کرد و قسم خورده، گفت: "که این سرزمین را به نسل تو خواهم داد." او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری.

^۸ اما اگر آن زن از آمدن با تو راضی نباشد، از این قسَم من آزاد خواهی بود. لیکن به هیچ وجه پسر مرا به آنجا باز نبری.»^۹ پس خادم دست خود را زیران آقای خود ابراهیم نهاد و در این امر برای او قسم خورد.

^{۱۰} و خادم ده شتر از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال آقایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در آرام نهرین* آمد.^{۱۱} و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می‌آمدند، شتران خود را در خارج شهر، بر لب چاه آب خوابانید.^{۱۲} و گفت: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما و با آقایم ابراهیم نیکویی بنما.^{۱۳} اینک من بر این چشمه آب ایستاده‌ام و دختران اهل این شهر به جهت کشیدن آب بیرون می‌آیند.^{۱۴} پس چنین بشود که آن دختری که به او گویم: "کوزه خود را فرود آر تا بنوشم"، و او گوید: "بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم"، همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا به این بدانم که با آقایم نیکویی فرموده‌ای.»

^{۱۵} و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و کوزه‌ای بر دوش داشت.^{۱۶} و آن

* ۱۰.۲۴ که در شمال غربی بین‌النهرین است.

زن باشد که خداوند، نصیب آقازاده من کرده است.^{۴۵} و من هنوز از گفتن این در دل خود فارغ نشده بودم که ناگاه رفقه، با کوزه‌ای بر دوش خود بیرون آمد و به چشمه پایین رفت تا آب کشد. به او گفتم: "جرعه‌ای آب به من بنوشان."^{۴۶} پس کوزه خود را بی‌درنگ از دوش خود فرو آورده، گفت: "بیاشام و شترانت را نیز آب می‌دهم." پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد.^{۴۷} و از او پرسیده، گفتم: "تو دختر کیستی؟" گفت: "دختر بتوئیل، پسر ناحور که ملکه، او را برای وی زایید." پس حلقه را در بینی او و دستبندها را بر دستهایش گذاشتم.^{۴۸} آنگاه سجده کرده، خداوند را پرستش نمودم. و یهوه، خدای آقای خود ابراهیم را متبارک خواندم که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا دختر برادر آقای خود را برای پسرش بگیرم.^{۴۹} اکنون اگر بخواهید با آقایم محبت و وفاداری کنید، پس مرا آگاه سازید. و اگر نه مرا بگویید تا به طرف راست یا چپ راهی شوم.

^{۵۰} لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «این امر از خداوند صادر شده است. با تو نیک یا بد نمی‌توانیم گفت.^{۵۱} اینک رفقه حاضر است! او را برداشته، روانه شو تا زن پسر آقاقت باشد، چنانکه خداوند گفته است.»

^{۵۲} و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد.^{۵۳} و خادم، لوازم نقره و لوازم طلا و رختها را بیرون آورده، پیشکش رفقه کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد.^{۵۴} و او و رفقاییش خوردند و آشامیدند و شب را به سر بردند. و بامدادان برخاسته، گفت: «مرا به سوی آقایم روانه نمایید.»^{۵۵} برادر و مادر او گفتند: «دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.»^{۵۶} به ایشان گفت: «مرا معطل مسازید. خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است. پس مرا روانه

خواهر خود رفقه را شنید که می‌گفت آن مرد چنین به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سر چشمه ایستاده بود.^{۳۱} و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من خانه را و جایی برای شتران مهیا ساخته‌ام.»^{۳۲} پس آن مرد به خانه درآمد. و لابان شتران را باز کرد و کاه و علف به شتران داد و آب به جهت شستن پایهایش و پایهای رفقاییش آورد.^{۳۳} و غذا پیش او نهادند. او گفت: «تا مقصود خود را بازگو نکنم، چیزی نخورم.» گفت: «بگو.»

^{۳۴} گفت: «من خادم ابراهیم هستم.^{۳۵} و خداوند، آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است، و گله‌ها و رمه‌ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان به او داده است.^{۳۶} و همسر آقایم سارا، بعد از پیر شدن، پسری برای آقایم زایید، و آنچه دارد، به او داده است.^{۳۷} و آقایم مرا قسم داد و گفت که "زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در سرزمین ایشان ساکنم، نگیری.^{۳۸} بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی و زنی برای پسرم بگیری." ^{۳۹} و به آقای خود گفتم: "شاید آن زن همراه من نیاید؟"^{۴۰} او به من گفت: "یهوه که به حضور او سالک بوده‌ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد و سفر تو را کامیاب خواهد گردانید، تا زنی برای پسر من از قبیله‌ام و از خانه پدرم بگیری.^{۴۱} آنگاه از قسم من آزاد خواهی گشت چون به نزد قبیله‌ام رفتی. هرگاه زنی به تو ندادند، از سوگند من آزاد خواهی بود." ^{۴۲} پس امروز به سر چشمه رسیدم و گفتم: "ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، اگر حال، سفر مرا که به آن آمده‌ام، کامیاب خواهی کرد."^{۴۳} اینک من به سر این چشمه آب ایستاده‌ام. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید و به او گویم: "مرا از کوزه خود جرعه‌ای آب بنوشان"،^{۴۴} و به من گوید: "بیاشام و برای شترانت نیز آب می‌کشم"، او همان

بخشید. ^۶ اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایا داد و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به سرزمین شرقی فرستاد. ^۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. ^۸ و ابراهیم جان بداد و در کمال کهنسالی، پیر و سیر شده، بمُرد. و به قوم خود ملحق شد. ^۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در غار مکفیله، در صحرای عِفرُون پسر صوحار حیثی، در مقابل قَمَری دفن کردند. ^{۱۰} آن صحرایی که ابراهیم، از پسران حیت، خریده بود. در آنجا ابراهیم و همسرش سارا دفن شدند. ^{۱۱} و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد و اسحاق نزد بئرلُحی رُئی ساکن بود.

پسران اسماعیل

^{۱۲} این است پیدایش اسماعیل پسر ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز سارا، برای ابراهیم زایید. ^{۱۳} و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان مطابق پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبایوت و قیدار و آدبئیل و مبسام. ^{۱۴} و میسماع و دومه و مَسّا ^{۱۵} و خَدَد و تیما و یطور و نافیش و قِیمه. ^{۱۶} اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در روستاها و اردوگاههایشان. دوازده امیر، طبق قبایل ایشان. ^{۱۷} و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود، که جان را سپرده، بمُرد. و به قوم خود ملحق گشت. ^{۱۸} و ایشان از خویله تا شور که مقابل مصر به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در ضِدیت با همه برادران او افتاد.

پسران اسحاق

^{۱۹} و این است پیدایش اسحاق پسر ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد. ^{۲۰} و چون اسحاق چهل ساله

نماید تا به نزد آقای خود بروم.» ^{۵۷} گفتند: «دختر را بخوانیم و از زیانش بیرسیم.» ^{۵۸} پس رفقه را خواندند و به او گفتند: «با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «می‌روم.» ^{۵۹} آنگاه خواهر خود رفقه، و دایه‌اش را، با خادم ابراهیم و رفقاییش روانه کردند. ^{۶۰} و رفقه را برکت داده به او گفتند: «تو خواهر ما هستی، مادر هزاران هزار باش و نسل تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.»

^{۶۱} پس رفقه با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفقه را برداشته، برفت. ^{۶۲} و اسحاق از راه بئرلُحی رُئی می‌آمد، زیرا که او در سرزمین یِگب ساکن بود. ^{۶۳} و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند. ^{۶۴} و رفقه چشمان خود را افراشته اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد، ^{۶۵} زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.» پس روئند خود را گرفته، خود را پوشانید. ^{۶۶} و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق باز گفت. ^{۶۷} و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر خود سارا، آورد و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود تسلی پذیرفت.

مرگ ابراهیم

۲۵ و ابراهیم، دیگر بار زنی گرفت که قَطره نام داشت. ^۲ و او زَمران و یُقشان و مِدان و مِدیان و یِشباق و شوآح را برای او زایید. ^۳ و یُقشان، شِبا و دِدان را آورد. و پسران دِدان، آشوریم و لَطوشیم و لامیم بودند. ^۴ و پسران مِدیان، عِفا و عِیفر و حنوخ و ابیداع و اِلداعه بودند. همه اینها، فرزندان قَطره بودند. ^۵ و ابراهیم تمام دارایی خود را به اسحاق

را به عیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار شمرد.

وعده خدا به اسحاق

۲۶ و قحطی در آن زمین به وقوع پیوست، غیر آن قحط اول که در زمان ابراهیم بود. و اسحاق نزد آبیمیلک پادشاه فلسطینیان به چرار رفت. ^۲ و خداوند بر او آشکار شده، گفت: «به مصر فرود نیا، بلکه در سرزمینی که به تو بگویم، ساکن شو. ^۳ در این زمین توقف نما و با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و نسل تو، تمام این زمین را می‌دهم و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت. ^۴ و نسل تو را مانند ستارگان آسمان زیاد گردانم و تمام این زمینها را به نسل تو بخشم و از نسل تو تمامی قومهای جهان برکت خواهند یافت. ^۵ زیرا که ابراهیم سخن مرا شنید و فرامین و اوامر و قواعد و احکام مرا نگاه داشت.»

^۶ پس اسحاق در چرار اقامت نمود. ^۷ و مردمان آن مکان درباره زنش از او جويا شدند. گفت: «او خواهر من است، زیرا ترسید که بگوید: «همسر من است، مبدا اهل آنجا، او را به خاطر رفقه که زیباروی بود، بکشند. ^۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که آبیمیلک پادشاه فلسطینیان، از پنجره نگاه کرد و دید که اینک اسحاق با همسر خود رفقه مزاح می‌کند. ^۹ پس آبیمیلک اسحاق را خوانده، گفت: «به یقین این همسر توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق به او گفت: «زیرا گفتم که مبدا به خاطر او بمیرم.» ^{۱۰} آبیمیلک گفت: «این چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، با

شد، رفقه دختر بتوئیل آرامی و خواهر لابان آرامی را، از قَدان آرام به زنی گرفت. ^{۲۱} و اسحاق برای همسر خود، چون که نازا بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود. و زوجه‌اش رفقه حامله شد. ^{۲۲} و دو کودک در رحم او در کشمکش بودند. او گفت: «اگر چنین است، چرا به سر من می‌آید؟» پس رفت تا از خداوند پرسد. ^{۲۳} خداوند به او گفت: «دو ملت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.» ^{۲۴} و چون وقت وضع حملش رسید، اینک دوقلو در رحم او بودند. ^{۲۵} و نخستین، سرخ‌فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند. ^{۲۶} و بعد از آن، برادرش بیرون آمد و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود. و او را یعقوب نام نهادند. و در حین به دنیا آمدن ایشان، اسحاق، شصت ساله بود. ^{۲۷} و آن دو پسر رشد کردند. عیسو شکارچی ماهر و مرد صحرایی بود، اما یعقوب مردی ساکت و چادرنشین. ^{۲۸} اسحاق عیسو را دوست می‌داشت، زیرا که شکار او را می‌خورد. اما رفقه، یعقوب را دوست می‌داشت. ^{۲۹} روزی یعقوب آش می‌پخت و عیسو بی‌رمق از صحرا آمد. ^{۳۰} عیسو به یعقوب گفت: «از این آشِ اِدوم* مرا بخوران، زیرا که وامانده‌ام.» از این سبب او را اِدوم نامیدند. ^{۳۱} یعقوب گفت: «امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.» ^{۳۲} عیسو گفت: «اینک من به حالت مرگ رسیده‌ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟» ^{۳۳} یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. ^{۳۴} و یعقوب نان و آش عدس

* ۳۰.۲۵ یعنی "سُرخ"

ابراهیم هستم. ترسان مباش، زیرا که من با تو هستم و تو را برکت می‌دهم و نسل تو را به خاطر بنده خود ابراهیم، زیاد خواهم ساخت.»^{۲۵} و قربانگاهی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه را خواند و خیمه خود را برپا نمود و نوکران اسحاق چاهی در آنجا کردند.^{۲۶} و آببیلک به اتفاق یکی از نزدیکان خود، آحوزات نام، و فیکول که فرمانده سپاه او بود، از چرار به نزد او آمدند.^{۲۷} و اسحاق به ایشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من دشمنی نمودید و مرا از نزد خود راندید؟»^{۲۸} گفتند: «به روشنی می‌بینیم که خداوند با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد، و عهدی با تو ببندیم.»^{۲۹} تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرساندیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم و تو را به سلامتی روانه نمودیم و اکنون مبارک خداوند هستی.»^{۳۰} آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود و خوردند و آشامیدند.^{۳۱} بامدادان برخاسته، با یکدیگر قسم خوردند و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد او به سلامتی رفتند.^{۳۲} و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که می‌کنند، خبر داده، گفتند: «آب یافتیم!»^{۳۳} پس آن را شتیع نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئرشتیع نام دارد.^{۳۴} و چون عیسو چهل ساله بود، یودیت، دختر ییری حیثی، و بسمه، دختر ایلون حیثی را به زنی گرفت.^{۳۵} و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

برکت اسحاق

۲۷ و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به او گفت: «ای پسر من!» گفت: «گوش به فرمانم.»^۱ گفت: «اینک پیر شده‌ام و وقت مرگ

همسرت همخواب شود و بر ما جرمی آورده باشی.»^{۱۱} و آببیلک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «هر کس به این مرد و همسرش دست‌درازی کند، به یقین خواهد مرد.»

^{۱۲} و اسحاق در آن زمین زراعت کرد و در آن سال صد چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد.^{۱۳} و آن مرد بزرگ شده، هر روز بیشتر کامروای‌شد، تا بسیار بزرگ گردید.^{۱۴} و او را لگه گوسفندان و احشام گاو و غلامان زیاد بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند.^{۱۵} و همه چاههایی که نوکران پدرش در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند و از خاک پر کردند.^{۱۶} و آببیلک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده‌ای.»

^{۱۷} پس اسحاق از آنجا برفت و در وادی چرار اردو زده، در آنجا ساکن شد.^{۱۸} و چاههای آب را که در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند و آنها را نامگذاری نمود به نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود.^{۱۹} و نوکران اسحاق در آن وادی چاه زدند و چشمه آب روان در آنجا یافتند.^{۲۰} و شبانان چرار با شبانان اسحاق نزاع کرده، گفتند: «این آب از آب ماست!» پس آن چاه را عیسق* نامید، زیرا که با وی نزاع کردند.^{۲۱} و چاهی دیگر کردند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند و آن را سطنه* نامید.^{۲۲} و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند و برای آن جنگ نکردند. پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «که اکنون خداوند ما را وسعت داده است و در سرزمین بارور خواهیم شد.»

^{۲۳} پس از آنجا به بئرشتیع آمد.^{۲۴} در همان شب خداوند بر او آشکار شده، گفت: «من خدای پدرت

* ۲۰.۲۶ عیسق یعنی "منازعه" * ۲۱.۲۶ "سطنه" یعنی "مجادله"

خود را نمی‌دانم.^۳ پس اکنون سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو و شکاری برای من بگیر^۴ و خوراک خوش طعمی برای من چنانکه دوست می‌دارم درست کرده، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.^۵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقه بشنید و عیسو به صحرا رفت تا شکاری صید کرده، بیاورد.^۶ آنگاه رفقه پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می‌گفت: ^۷ «برای من شکاری آورده، خوراک خوش طعمی درست کن تا آن را بخورم و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.»^۸ پس ای پسر من، الان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می‌کنم.^۹ به سوی گله بشتاب و دو بزغاله خوب از بزها نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت به طوری که دوست می‌دارد، درست کنم.^{۱۰} و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.»^{۱۱} یعقوب به مادر خود رفقه گفت: «اینک برادرم عیسو مردی پرمو است و من مردی بی‌مو هستم؛^{۱۲} شاید که پدرم مرا لمس نماید و در نظرش چنین آید که گویی او را به مسخره گرفته‌ام و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.»^{۱۳} مادرش به او گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.»^{۱۴} پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خوراک خوش طعمی درست کرد، به طوری که پدرش دوست می‌داشت.^{۱۵} و رفقه لباس فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کوچکتر خود یعقوب پوشانید^{۱۶} و پوست بزغاله‌ها را بر دستها و نرمه گردن او بست.^{۱۷} و خوراک و نانی که آماده کرده بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد.

^{۱۸} پس یعقوب نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «بفرما، تو کیستی، پسر من؟»^{۱۹} یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست‌زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم. اکنون برخیز و بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد.»^{۲۰} اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه به این زودی یافتی؟» گفت: «یهوه خدای تو به من رسانید.»^{۲۱} اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.»^{۲۲} پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «صدا، صدای یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.»^{۲۳} و او را نشناخت، زیرا که دستهای مثل دستهای برادرش عیسو، پرمو بود. پس او را برکت داد.^{۲۴} و گفت: «آیا تو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «من هستم.»^{۲۵} پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس نزد او آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.^{۲۶} و پدرش اسحاق به او گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.»^{۲۷} پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوپیده، او را برکت داد و گفت: «به یقین بوی پسر من، مانند بوی صحرایی است که خداوند آن را برکت داده باشد.^{۲۸} پس خدا تو را از شبنم آسمان و از پری زمین و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید.^{۲۹} قومها تو را بپندگی نمایند و طایفه‌ها تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند و مبارک باد هر که تو را برکت دهد.»

فرار یعقوب از عیسو

۴۱ و عیسو به سبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او کینه ورزید؛ و عیسو در دل خود گفت: «روزهای عزاداری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.» ۴۲ و رفقۀ از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، به او گفت: «اینک برادرت عیسو درباره تو خود را تسلی می‌دهد به اینکه تو را بکشد. ۴۳ پس الان ای پسر، سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم لابان به حران فرار کن. ۴۴ و چند روز نزد او بمان، تا خشم برادرت بخوابد. ۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد و آنچه به او کردی فراموش کند. آنگاه می‌فرستم و تو را از آنجا باز می‌آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟» ۴۶ و رفقۀ به اسحاق گفت: «به سبب دختران حیت از جان خود بیزار شده‌ام. اگر یعقوب زنی از دختران حیت، مثل اینانی که دختران این سرزمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود؟»

۲۸ و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «زنی از دختران کنعان مگیر. ۲ برخاسته، به فدائارام، به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو و از آنجا زنی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر. ۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تو را بارور و زیاد سازد، تا از تو قومهای بسیار به وجود آیند. ۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد؛ به تو و به نسل تو با تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.» ۵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدائارام، نزد لابان پسر بتوئیل آرامی، برادر رفقۀ، مادر یعقوب و عیسو، رفت. ۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدائارام روانه نمود، تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به او امر

۳۰ و واقع شد چون اسحاق، برکت دادن یعقوب را تمام کرد، به محض بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد. ۳۱ و او نیز خوراک خوش طعمی درست کرد. و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: «پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهد.» ۳۲ پدرش اسحاق به او گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو، عیسو هستم.» ۳۳ آنگاه لرزهای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که شکاری صید کرده، برایم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و به راستی هم او مبارک خواهد بود؟» ۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره‌ای عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورد، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!» ۳۵ گفت: «برادرت به حیلۀ آمد و برکت تو را گرفت.» ۳۶ گفت: «نام او را یعقوب به درستی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست‌زادگی مرا گرفت و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» ۳۷ اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم و غله و شیرۀ را روزی او دادم. پس الان ای پسر من، برای تو چه کنم؟» ۳۸ عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیز، ای پدرم، برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست. ۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت:

«اینک مسکن تو دور از پری زمین،

و دور از شبنم آسمان از بالا خواهد بود.

۴۰ به شمشیرت خواهی زیست،

و برادر خود را بندگی خواهی کرد.

و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی،

یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»

خدا با من باشد، و مرا در این راه که می‌روم، محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم، و لباس تا بپوشم،^{۲۱} تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم، به یقین یهوه، خدای من خواهد بود.^{۲۲} و این سنگی را که چون ستون برپا کردم، خانه خدا شود و آنچه به من بدهی، دهیک آن را به تو خواهم داد.»

لابان، یعقوب و زنانش

۲۹ پس یعقوب روانه شد و به سرزمین مردمان مشرق آمد.^۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است و بر کناره‌اش سه گله گوسفند خوابیده. چونکه از آن چاه گله‌ها را آب می‌دادند و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود.^۳ و چون همه گله‌ها جمع می‌شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب می‌کردند. پس سنگ را به جای خود، بر سر چاه باز می‌گذاشتند.^۴ یعقوب به ایشان گفت: «ای برادرانم، از کجا هستید؟» گفتند: «ما از خرانیم.»^۵ به ایشان گفت: «لابان پسر ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم.»^۶ به ایشان گفت: «به سلامت است؟» گفتند: «به سلامت است، و اینک دخترش راحیل با گله او می‌آید.»^۷ گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن احشام نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.»^۸ گفتند: «نمی‌توانیم، تا همه گله‌ها جمع شوند و سنگ را از سر چاه بغلطانند. آنگاه گله را آب می‌دهیم.»^۹ و هنوز با ایشان در گفتگو می‌بود که راحیل با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی می‌کرد.^{۱۰} اما چون یعقوب راحیل، دختر دای خود لابان، و گله دای خودیش لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید و گله دای خودیش لابان را سیراب کرد.^{۱۱} و یعقوب راحیل را بوسید و به

کرده، گفته بود که «زنی از دختران کنعان مگیر،»^۷ و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدآن آرام رفت.^۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش اسحاق بد هستند،^۹ نزد اسماعیل رفت و مَحَلَّت، دختر اسماعیل پسر ابراهیم را که خواهر نیابوت بود، علاوه بر زنانی که داشت، به زنی گرفت.^{۱۰} و اما یعقوب، از بُئْرِشَبَع روانه شده، به سوی خران رفت.^{۱۱} و به مکانی رسیده، در آنجا شب را به سر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود. و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا خوابید.^{۱۲} و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد و اینک فرشتگان خدا، بر آن بالا و پایین می‌روند.^{۱۳} و خداوند بر سر آن ایستاده، می‌گوید: «من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای، به تو و به نسل تو می‌بخشم.^{۱۴} و نسل تو مانند غبار زمین خواهند بود و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب پخش خواهی شد. و از تو و از نسل تو تمامی طوایف زمین برکت خواهند یافت.^{۱۵} و اینک من با تو هستم و تو را در هر جا که بروی، محافظت فرمایم و تو را به این زمین باز آورم. زیرا که تا آنچه به تو گفته‌ام، به جا نیاورم، تو را رها نخواهم کرد.»^{۱۶} پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.»^{۱۷} پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.»^{۱۸} بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت.^{۱۹} و آن مکان را بیت‌ئیل* نامید، لیکن نام آن شهر ابتدا لوز بود.^{۲۰} و یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر

* ۱۹.۲۸ "بیت‌ئیل" یعنی "خانه خدا".

چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. ۲۷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو می‌دهیم برای هفت سال دیگر که خدمت بکنی.» ۲۸ پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد. و لابان، دختر خود را حایل را به زنی به او داد. ۲۹ لابان، کنیز خود بلهه را به دختر خود، را حیل به کنیزی داد. ۳۰ و یعقوب با را حیل نیز هم‌خواب شد و او را از لیه بیشتر دوست می‌داشت و هفت سال دیگر خدمت لابان کرد.

پسران یعقوب

۳۱ و چون خداوند دید که لیه مورد نفرت است، رحم او را گشود. ولی را حیل نازا ماند. ۳۲ و لیه حامله شده، پسر زایید و او را رئوین* نام نهاد، زیرا گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» ۳۳ و بار دیگر حامله شده، پسر زایید و گفت: «چونکه خداوند شنید که من مورد نفرت هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید. ۳۴ و باز آبستن شده، پسر زایید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم به من خواهد چسبید. زیرا که برایش سه پسر زاییدم.» از این سبب او را لاوی نام نهاد. ۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسر زایید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد می‌گویم.» پس او را یهوذا نامید. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

۳۰

اما را حیل چون دید که برای یعقوب اولادی نزایید، بر خواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده و گرنه می‌میرم.» ۲ آنگاه خشم یعقوب بر را حیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟» ۳ گفت: «اینک کنیز من، بلهه! با او

صدای بلند گریست. ۱۲ و یعقوب به را حیل گفت که برادر پدرش و پسر رفقه است. پس را حیل پیش رفته، پدر خود را خبر داد. ۱۳ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال او شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد. و او لابان را از همه این امور آگاهانید.

۱۴ لابان او را گفت: «به راستی تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد او مدت یک ماه توقف نمود. ۱۵ پس لابان به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که مزد تو چه خواهد بود؟» ۱۶ و لابان را دو دختر بود که نام بزرگتر لیه، و اسم کوچکتر را حیل بود. ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما را حیل، خوب صورت و زیباروی بود. ۱۸ و یعقوب عاشق را حیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت را حیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» ۱۹ لابان گفت: «او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.» ۲۰ پس یعقوب برای را حیل هفت سال خدمت کرد. و به سبب محبتی که به او داشت، در نظرش چند روزی بیش ننمود. ۲۱ و یعقوب به لابان گفت: «همسر را به من بده تا با وی هم‌خواب شوم، زیرا که روزهایم سپری شد.» ۲۲ پس لابان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود. ۲۳ و واقع شد که هنگام شام، دختر خود لیه را برداشته، او را نزد یعقوب آورد، و یعقوب با وی هم‌خواب شد. ۲۴ و لابان کنیز خود زلفه را به دختر خود لیه، به کنیزی داد. ۲۵ صبحگاهان یعقوب دید که اینک لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای را حیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» ۲۶ لابان گفت: «در ولایت ما

* ۳۲.۲۹ «رئوین» در عبری با عبارتی به معنی «او نگون‌بخشی مرا دیده است» شباهت آوایی دارد؛ واژه «رئوین» یعنی «بین»، یک

خواهد داشت، زیرا که شش پسر برای او زاییدم.» پس او را زبولون نامید.^{۲۱} و بعد از آن دختری زایید و او را دینه نام نهاد.^{۲۲} پس خدا راحیل را به یاد آورد و دعای او را قبول فرموده، خدا رحم او را گشود.^{۲۳} و آستان شده، پسر زایید و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.»^{۲۴} و او را یوسف نامیده، گفت: «خداوند پسر دیگر برای من خواهد افزود.»

ازدیاد گله‌های یعقوب

^{۲۵} و واقع شد که چون راحیل، یوسف را زایید، یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم.^{۲۶} زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کرده‌ام به من واگذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو می‌دانی.»^{۲۷} لابان او را گفت: «کاش که منظور نظر تو باشم، زیرا از طریق فال دریافته‌ام که به خاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.»^{۲۸} و گفت: «مزد خود را بر من معین کن تا آن را به تو دهم.»^{۲۹} یعقوب او را گفت: «خدمتی که به تو کرده‌ام، خود می‌دانی، و احشامت چگونه نزد من بود.^{۳۰} زیرا قبل از آمدن من، مال تو کم بود و به نهایت زیاد شد و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اما من تدارک خانه خود را کی ببینم؟»^{۳۱} گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی به من مده. اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود.^{۳۲} امروز در تمامی گله تو گردش می‌کنم و هر میش خالدار و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق‌ها و خالدارها را از بزها جدا می‌سازم و آن، مزد من خواهد بود.^{۳۳} و در آینده درستکاری من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا مزد مرا پیش خود ببینی. آنچه از بزها، خالدار و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده

هم‌خواب شو تا بر زانویم بزاید و من نیز از او فرزندان بیابم.»^۴ پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و یعقوب با وی هم‌خواب شد.^۵ و بلهه آبستن شده، پسر برای یعقوب زایید.^۶ و راحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است و صدای مرا نیز شنیده و پسر به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد.^۷ و بلهه کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زایید.^۸ و راحیل گفت: «به گشتی‌های خدا با خواهر خود گشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد.^۹ و اما لیه چون دید که از زاییدن بازمانده، کنیز خود زلفه را برداشت و او را به یعقوب به زنی داد.^{۱۰} و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسر زایید.^{۱۱} و لیه گفت: «به سعادت!» پس او را جاد نامید.^{۱۲} و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زایید.^{۱۳} و لیه گفت: «به خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را اشیر نام نهاد.^{۱۴} و در روزهای درو گندم، رئوین رفت و مهر گیاهها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه آورد. پس راحیل به لیه گفت: «از مهر گیاههای پسر خود به من بده.»^{۱۵} او را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسر مرا نیز می‌خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «به عوض مهر گیاه پسر، یعقوب امشب با تو بخوابد.»^{۱۶} و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می‌آمد، لیه به استقبال او بیرون شده، گفت: «با من بخواب، زیرا که تو را به مهر گیاه پسر خود اجیر کردم.» پس آن شب با او هم‌خواب شد.^{۱۷} و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده، پسر پنجمین برای یعقوب زایید.^{۱۸} و لیه گفت: «خدا مزد به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد.^{۱۹} و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زایید.^{۲۰} و لیه گفت: «خدا عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم مرا عزیز

شود.»^{۳۴} لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.»^{۳۵} و در همان روز، بزهای نرینه خط‌خطی و ابلق، و همه ماده بزهای خالدار و ابلق، یعنی هر چه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد.^{۳۶} و در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد.

^{۳۷} و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت سپیدار و بادام و چنار برای خود گرفت و خطهای سفید در آنها کشید و سفیدی را که در چوبها بود، آشکار کرد.^{۳۸} و وقتی که گله‌ها برای آب خوردن می‌آمدند، آن چوبهایی را که خراشیده بود، در حوضها و آبخورها پیش گله‌ها می‌نهاد، تا چون برای نوشیدن بیابند، جفت‌گیری کنند.^{۳۹} پس گله‌ها پیش چوبها باردار می‌شدند، و بزهای خط‌خطی و خالدار و ابلق می‌زاییدند.^{۴۰} و یعقوب، بزها را جدا کرد و روی گله‌ها را به سوی هر خط‌خطی و سیاه در گله لابان واداشت و گله‌های خود را جدا کرد و با گله لابان نگذاشت.^{۴۱} و هرگاه حیوانهای تنومند جفت‌گیری می‌کردند، یعقوب چوبها را پیش آنها در آبخورها می‌نهاد، تا در میان چوبها جفت گیرند.^{۴۲} و هرگاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی‌گذاشت. پس ضعیف‌ها از آن لابان و تنومندها از آن یعقوب شدند.^{۴۳} و آن مرد بسیار ترقی نمود، و گله‌های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و الاغها به هم رسانید.

فرار یعقوب از لابان

و سخنان پسران لابان را شنید که می‌گفتند: «یعقوب همه دارایی پدر ما را گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را به هم رسانیده.»^۲ و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود.^۳ و خداوند به یعقوب گفت: «به زمین پدران تو

به زادگاه خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.»^۴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحرا نزد گله خود طلب نمود.^۵ و به ایشان گفت: «روی پدر شما را می‌بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است.»^۶ و شما می‌دانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده‌ام.^۷ و پدر شما مرا فریب داده، ده مرتبه مزد مرا تغییر داد، ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند.^۸ هرگاه می‌گفت مزد تو خالدارها باشد، تمام گله‌ها خالدار می‌آوردند، و هرگاه می‌گفت مزد تو خط‌خطی باشد، همه گله‌ها خط‌خطی می‌زاییدند.^۹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من داده است.»^{۱۰} و واقع شد هنگامی که گله‌ها جفت‌گیری می‌کردند که در خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با میشها جمع می‌شدند، خط‌خطی و خالدار و ابلق بودند.^{۱۱} و فرشته خدا در خواب به من گفت: «ای یعقوب!» گفتم: «گوش به فرمانم.»^{۱۲} گفت: «اکنون چشمان خود را باز کن و نگاه کن که همه قوچهایی که با میشها جمع می‌شوند، خط‌خطی و خالدار و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است، دیده‌ام.^{۱۳} من هستم خدای بیت ثیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الان برخاسته، از این زمین روانه شده، به زمین زادگاه خویش مراجعت نما.»^{۱۴} راحیل و لیه در جواب او گفتند: «آیا در خانه پدر ما، برای ما بهره‌ای میراثی باقی است؟^{۱۵} مگر نزد او چون بیگانگان به حساب نمی‌آیم، زیرا که ما را فروخته است و نقدینه ما را به تمامی خورده.^{۱۶} زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ماست، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، به جا آور.»

^{۱۷} آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد،^{۱۸} و تمام احشام و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی احشام حاصله خود را که

خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است.

۳۳ پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کنیز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل وارد شد. ۳۴ اما راحیل بتها را گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جستجو کرده، چیزی نیافت. ۳۵ او به پدر خود گفت: «به نظر آقا میم بد نیاید که در حضورت نمی توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس جستجو نموده، بتها را نیافت. ۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لابان نزاع کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «تقصیر و خطای من چیست که به این سختی مرا تعاقب نمودی؟ ۳۷ الان که تمامی اموال مرا تفتیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته‌ای، اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت سقط نکردند و قوچهایی گله تو را نخوردم.

۳۹ دریده شده‌ای را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را می‌دادم و آن را از دست من می‌خواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب. ۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می‌کرد، و خواب از چشمانم می‌گریخت. ۴۱ به اینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دو دخترت خدمت تو کردم، و شش سال برای گله ات، و مزد مرا ده مرتبه تغییر دادی. ۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نمی‌بود، اکنون نیز مرا تهی‌دست روانه می‌نمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دیشب تو را تویخ نمود.» ۴۳ لابان در جواب یعقوب گفت: «این

در فدان ارام به دست آورده بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود. ۱۹ و اما لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و راحیل، بتهای پدر خود را دزدید. ۲۰ و یعقوب لابان ارامی را فریب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت. ۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از رود عبور کرد و متوجه کوه جلعاد شد.

۲۲ در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. ۲۳ پس برادران خویش را با خود برداشته، هفت روز راه در عقب او شتافت، تا در کوه جلعاد به او رسید. ۲۴ شبانگاه، خدا در خواب بر لابان ارامی آشکار شده، به او گفت: «مواظب باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۲۵ پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در کوه زده بود، و لابان با برادران خود نیز در کوه جلعاد آمدند. ۲۶ و لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران جنگی برداشته، رفتی؟ ۲۷ چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و آواز و دف و بربط بدرقه نمایم؟ ۲۸ و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود ببوسم؛ اکنون ابلهانه حرکتی نمودی. ۲۹ در قوت دست من است که به شما اذیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «مواظب باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۳۰ و الان چونکه به خانه پدر خود رغبتی کامل داشتی البته رفتنی بودی ولی خدایان مرا چرا دزدیدی؟» ۳۱ یعقوب در جواب لابان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری، ۳۲ و اما زده هر که خدایانت را بیایی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای

دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه می‌بینی از آن من است. پس امروز به دختران خودم و به پسرانی که زاییده‌اند چه توانم کرد؟^{۴۴} اکنون بیا تا من و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.»

^{۴۵} پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپا نمود.^{۴۶} و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگها جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده‌ای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند.^{۴۷} و لابان آن را «یَجَر سَهه دوتا» نامید ولی یعقوب آن را جلعید خواند.^{۴۸} و لابان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید» نامید.^{۴۹} و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که از چشم همدیگر دور باشیم.^{۵۰} اگر دختران مرا آزار رسانی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خدا در میان من و تو شاهد است.»^{۵۱} و لابان به یعقوب گفت: «اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم.^{۵۲} این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده به سوی تو نگذریم و تو از این توده و از این ستون به قصد بدی به سوی من نگذری.^{۵۳} خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هبیت پدر خود اسحاق.^{۵۴} آنگاه یعقوب در آن کوه، قربانی گذرانید، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را به سر بردند.^{۵۵} بامدادان لابان برخاسته،

تدارک ملاقات با عیسو

۳۲ و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به او برخوردند.^۲ و چون یعقوب ایشان را دید، گفت: «این لشکر خداست!» و آن مکان را «محنایم»^{*} نامید.

^۳ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش عیسو به دیار سعیر به شهرهای ادوم فرستاد.^۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «به آقایم عیسو چنین گوید که بنده تو یعقوب عرض می‌کند: "با لابان ساکن شده، تا کنون توقف نمودم،^۵ و برای من گاو و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است. و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم."»^۶ پس قاصدان نزد یعقوب برگشته، گفتند: «نزد برادرت عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می‌آید.»^۷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با او بودند با گوسفندان و گاو و شتران به دو دسته تقسیم نمود^۸ و گفت: «هر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، به یقین دسته دیگر رهایی یابد.»

^۹ و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحاق، ای یهوه که به من گفتی به زمین و به زادگاه خویش برگرد و با تو نیکویی خواهم کرد.^{۱۰} کوچکتر هستم از تمامی لطفها و از همه وفایی که با بنده خود کرده‌ای، زیرا که با چوبدست خود از

* ۲.۲۲ "محنایم" یعنی "دو اردو".

این اردن عبور کردم و الان مالک دو گروه شده‌ام. ۱۱ اکنون مرا از دست برادر، از دست عیسو رهایی ده، زیرا که من از او می‌ترسم مبدا بیاید و مرا بزند؛ یعنی مادر و فرزندان را. ۱۲ و تو گفתי به یقین با تو نیکویی کنم و نسل تو را مانند ریگ دریا سازم که از زیادی‌اش آن را نتوان شمرد.»

۱۳ پس یعقوب آن شب را در آنجا به سر برد و از آنچه به دستش آمد، ارمغانی برای برادر خود عیسو گرفت: ۱۴ دویست ماده بز با بیست بز نر و دویست میش با بیست قوچ، ۱۵ و سی شتر شیرده با بچه‌های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده گژه.

۱۶ و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته‌ها فاصله بگذارید.» ۱۷ و نخستین را امر فرموده، گفت که «چون برادر عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگوید: "از آن کیستی و کجا می‌روی و اینجا که پیش توست، از آن کیستی؟" ۱۸ به او بگو: "این از آن بنده‌ات، یعقوب است و پیشکشی است که برای آقا عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست." ۱۹ و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دسته‌ها می‌رفتند، امر فرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، به او چنین گوید ۲۰ و نیز گوید: "اینک بنده ات یعقوب در عقب ماست." ۲۱ زیرا گفت: «خشم او را به این پیشکش که پیش من می‌رود، فرو خواهم نشانید، و بعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.» ۲۱ پس پیشکش جلوتر از او رفت و او آن شب را در خیمه‌گاه به سر برد.

۲۲ و شبانگاه خودش برخاست و دو همسر و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از گذرگاه یبوق عبور داد. ۲۳ ایشان را برداشت و از بستر رود عبور داد و تمام دارایی خود را نیز عبور داد. ۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با او تا سپیده صبح کشتی می‌گرفت. ۲۵ و چون او دید که بر او غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او از جای در رفت. ۲۶ پس گفت: «مرا رها کن، زیرا که سپیده می‌دمد.» یعقوب گفت: «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم.» ۲۷ به او گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» ۲۸ گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و پیروزی یافتی.» ۲۹ و یعقوب از او درخواست کرده، گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. ۳۰ و یعقوب آن مکان را «فنینیل»^{*} نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.» ۳۱ و چون از «فنینیل» گذشت، آفتاب بر او طلوع کرد، و یعقوب بر ران خود می‌لنگید. ۳۲ از این سبب قوم اسرائیل تا امروز زردپی را که در کف ران است، نمی‌خورند، زیرا که او کف ران یعقوب را در زردپی لمس کرد.

ملاقات عیسو و یعقوب

۳۳ پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می‌آید و چهارصد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را میان لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد. ۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندان در عقب ایشان، و راحیل و یوسف

* ۳۰.۳۲ "فنینیل" یعنی "روی خدا"

لازم است، فقط در نظر آقای خود التفات بیابم.»^{۱۶} در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد.^{۱۷} و اما یعقوب به سگوت* سفر کرد و خانه‌ای برای خود بنا نمود و برای احشام خود سایبانها ساخت. از این سبب آن مکان به «سکوت» نامیده شد.

^{۱۸} پس چون یعقوب از فدّان ارام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم در زمین کنعان آمد و در مقابل شهر اردو زد.^{۱۹} و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود از پسران حمور، پدر شکیم، به صد قسیطا* خرید.^{۲۰} و مذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

ماجرای دینه

۳۴ پس دینه دختر لیه که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن زمین بیرون رفت.^۲ و چون شکیم پسر حمور جوی که امیر آن زمین بود، او را بدید، او را بگرفت و با او همخواب شده، وی را بی عصمت ساخت.^۳ و دلش به دینه دختر یعقوب بسته شده، عاشق آن دختر گشت و سخنان دل‌آویز به آن دختر گفت.^۴ و شکیم به پدر خود حمور خطاب کرده، گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.»^۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی‌عصمت کرده است. و چون پسرانش با احشام او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بپایند.^۶ و حمور پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به او سخن گوید.^۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به

را آخر.^۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید.^۴ اما عیسو پیش به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند.^۵ عیسو چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟»

^۶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند.^۷ و لیه با فرزندانش نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند.^۸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که به آن برخوردم، چه مقصود داری؟» یعقوب گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.»^۹ عیسو گفت: «ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.»^{۱۰} یعقوب گفت: «نه، بلکه اگر در نظرت التفات یافته‌ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی.^{۱۱} پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد بپذیر، زیرا خدا به من نیکویی فرموده است و همه‌چیز دارم.» پس او را اصرار نمود تا پذیرفت.^{۱۲} گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می‌آیم.»

^{۱۳} گفت: «آقایم آگاه است که کودکان کم‌قوت هستند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله می‌میرند؛^{۱۴} پس آقایم پیشتر از بنده خود برو و من موافق قدم احشام که دارم و مطابق قدم کودکان، آهسته سفر می‌کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسم.

^{۱۵} عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می‌گذارم.» یعقوب گفت: «چه

* ۱۷.۳۳ "سگوت" یعنی "سایه‌بانها" * ۱۹.۳۳ قسیطا یک واحد پولی است که معلوم نیست چقدر وزن و ارزش داشته است.

شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، کاری ننگین در اسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود.

^۸ پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: «دل پسرم شکیم شیفته دختر شماسست؛ دختر را به او به زنی بدهید.^۹ و با ما وصلت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.^{۱۰} و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و برای خود ملک گیرید.»

^{۱۱} و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد.^{۱۲} شیربها و پیشکش هر قدر زیاده، از من بخواهید. آنچه بگویید، خواهم داد. فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»^{۱۳} اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به فریب سخن گفتند، زیرا خواهر ایشان دینه را بی عصمت کرده بود.^{۱۴} پس به ایشان گفتند: «این کار را نمی‌توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی ختنه نشده بدهیم، چونکه این برای ما ننگ است.^{۱۵} لیکن به این شرط با شما همداستان می‌شویم اگر چون ما بشوید و تمامی پسران و مردان از شما ختنه گردند.^{۱۶} آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و با شما ساکن شده، یک قوم شویم.^{۱۷} اما اگر سخن ما را قبول نکنید و ختنه نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»

^{۱۸} و سخنان ایشان به نظر حمور و به نظر شکیم پسر حمور پسند افتاد.^{۱۹} و آن جوان در کردن این کار درنگ ننمود، زیرا که شیفته دختر یعقوب بود. و او از همه اهل خانه پدرش گرمی‌تر بود.^{۲۰} پس

حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند: «این مردمان با ما در صلح و صفایند. پس در این زمین ساکن بشوند و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را به ایشان بدهیم.^{۲۲} فقط به این شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که تمامی پسران و مردان از ما ختنه شود، چنانکه ایشان ختنه شده‌اند.^{۲۳} آیا احشام ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی‌شود؟ فقط با ایشان همداستان شویم، تا با ما ساکن شوند.»

^{۲۴} پس همه کسانی که به دروازه شهر او درآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضا دادند و هر مردی از آنانی که به دروازه شهر او درآمدند، ختنه شدند.^{۲۵} و در روز سوم هنگامی که هنوز دردمند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، به دور از هر خطر بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند.^{۲۶} و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند و دینه را از خانه شکیم برداشته، بیرون آمدند.^{۲۷} و پسران یعقوب بر گشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بی‌عصمت کرده بودند.^{۲۸} و گله‌ها و رمله‌ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند.^{۲۹} و تمامی اموال ایشان و همه کودکان و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانه‌ها بود، تاراج کردند.^{۳۰} پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «مرا به بلا دچار کردید و مرا در مشام ساکنان این زمین، یعنی کنعانیان و فرزندان به بوی گند تبدیل کردید. من در

^۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب آشکار شد، وقتی که از فدّان آرام آمد، و او را برکت داد. ^{۱۰} و خدا به او گفت: «نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد. ^{۱۱} و خدا او را گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و زیاد شو. قومی و جماعتی از قومها از تو به وجود آیند و از پشت تو پادشاهان پدید شوند. ^{۱۲} و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم؛ و به نسل بعد از تو، این زمین را خواهم داد.» ^{۱۳} پس خدا از آنجایی که با او سخن گفت، از نزد وی بالا رفت.

^{۱۴} و یعقوب ستونی برپا داشت، در جایی که با وی سخن گفت. ستونی از سنگ و هدیه‌ای ریختی بر آن ریخت، و آن را به روغن مسح کرد. ^{۱۵} پس یعقوب آن مکان را که خدا با او در آنجا سخن گفته بود، «بیت‌ئیل» * نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

^{۱۶} پس، از «بیت‌ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به إفراته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید و زاییدنش دشوار شد. ^{۱۷} و چون زاییدنش دشوار بود، قابله او را گفت: «مترس زیرا که این نیز برایت پسر است.» ^{۱۸} و در حین جان کندن، زیرا که مرد، پسر را «بن اوئی» * نام نهاد، لیکن پدرش او را «بن یامین» * نامید.

^{۱۹} پس راحیل وفات یافت و در راه إفراته که بیت‌لجیم باشد، دفن شد. ^{۲۰} و یعقوب بر قبر او ستونی برپا کرد، که آن تا امروز ستون قبر راحیل است.

شماره اندک هستم، به یقین بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانها م هلاک شوم.» ^{۳۱} گفتند: «آیا او با خواهر ما همچون فاحشه عمل کند؟»

بازگشت یعقوب به بیت‌ئیل

۳۵ و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته، به بیت‌ئیل برآی و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو آشکار شد، وقتی که از حضور برادرت عیسو فرار کردی، قربانگاهی بساز.» ^۲ پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با او بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، دور کنید و خویشتن را پاک سازید و لباسهای خود را عوض کنید. ^۳ تا برخاسته، به بیت‌ئیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا جواب داد و در راهی که رفتم با من می‌بود، قربانگاهی بسازم.» ^۴ آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره‌هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را زیر بلوطی که در شکیم بود، دفن کرد. ^۵ پس کوچ کردند و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود که پسران یعقوب را تعقیب نکردند. ^۶ و یعقوب به لوز که در زمین کنعان واقع است و همان بیت‌ئیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با او بودند. ^۷ و در آنجا قربانگاهی بنا نمود و آن مکان را «ایل‌بیت‌ئیل» * نامید. زیرا در آنجا خدا بر او آشکار شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می‌گریخت. ^۸ و دوبره دایه رفته مرد و او را زیر درخت بلوط پایین بیت‌ئیل دفن کردند و آن را «الون باکوت» * نامید.

* ۷.۲۵ "ایل‌بیت‌ئیل" یعنی "خدای بیت‌ئیل". * ۸.۳۵ "الون باکوت" یعنی "بلوط گریه". * ۱۵.۳۵ "بیت‌ئیل" یعنی "خانه خدا". * ۱۸.۳۵ "بن‌اوئی" یعنی "پسر اندوه من". * ۱۸.۳۵ "بن‌یامین" یعنی "پسر دست راست من".

ایشان گنجایش ایشان نداشت.^۸ و عیسو در کوه سعیر ساکن شد. و عیسو همان اِدوم است.
 ۹ و این است پیدایش عیسو پدر اِدوم در کوه سعیر: ۱۰ این است نامهای پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوئیل، پسر بَسْمه، زن عیسو. ۱۱ و پسران الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جَعْتام و قِنَاز بودند. ۱۲ و تِمْناع، کنیز الیفاز پسر عیسو بود. او عَمَالِیق را برای الیفاز زایید. اینانند پسران عاده زن عیسو. ۱۳ و اینانند پسران رعوئیل: نَحْت و زراح و شَمّه و مِزّه. اینانند پسران بَسْمه زن عیسو. ۱۴ و اینانند پسران اُهوْلِیابمه دختر غنه، نوه صِبْعون زن عیسو که یعوش و یَعْلَم و قوْرَج را برای عیسو زایید.
 ۱۵ اینانند امیران پسران عیسو: پسران الیفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صِفْوا و امیر قِنَاز، ۱۶ و امیر قوْرَج و امیر جَعْتام و امیر عَمَالِیق. اینانند امیران الیفاز در زمین اِدوم. اینانند پسران عاده.

۱۷ و اینان پسران رعوئیل پسر عیسو می‌باشند: امیر نَحْت و امیر زراح و امیر شَمّه و امیر مِزّه. اینها امیران رعوئیل در زمین اِدوم بودند. اینانند پسران بَسْمه زن عیسو.
 ۱۸ و اینانند پسران اُهوْلِیابمه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یَعْلَم و امیر قوْرَج. اینها امیران اُهوْلِیابمه دختر غنه زن عیسو می‌باشند. ۱۹ اینانند پسران عیسو که اِدوم باشد و اینها امیران ایشان می‌باشند.
 ۲۰ و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صِبْعون و غنه، ۲۱ و دیشون و اِصِر و دیشان. اینانند امیران حوریان و پسران سعیر در زمین اِدوم.
 ۲۲ و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تِمْناع بود. ۲۳ و اینانند پسران شوبال:

۲۱ پس اسرائیل کوچ کرد و خیمه خود را به آن طرف برج عیدر زد. ۲۲ و در حین سکونت اسرائیل در آن سرزمین، رِثوئین رفته، با کنیز پدر خود پِلْهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و پسران یعقوب دوازده بودند: ۲۳ پسران لیه: رِثوئین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون. ۲۴ و پسران راحیل: یوسف و بن یامین. ۲۵ و پسران پِلْهه کنیز راحیل: دان و نفتالی. ۲۶ و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدّان آرام برای او متولد شدند.

۲۷ و یعقوب نزد پدر خود اسحاق در ممری آمد، به قریه‌آربع که جبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند. ۲۸ و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود. ۲۹ و اسحاق جان سپرد و مرد و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو

۳۶ و پیدایش عیسو که اِدوم باشد، این است: ۱ عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حیّی، و اُهوْلِیابمه دختر غنه، نوه صِبْعون جوی، ۲ و بَسْمه دختر اسماعیل، خواهر نَبِیوت. ۳ و عاده، الیفاز را برای عیسو زایید، و بَسْمه، رعوئیل را زایید، ۴ و اُهوْلِیابمه یعوش، و یَعْلَم و قوْرَج را زایید. اینانند پسران عیسو که برای او در زمین کنعان متولد شدند. ۵ پس عیسو زنان و پسران و دختران و تمامی اهل خانه و احشام و همه حیوانات و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از نزد برادر خود یعقوب به سرزمین دیگر رفت. ۶ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان به سبب احشام

۴۰ و این است نامهای امیران عیسو، طبق قومهای ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر یمناع و امیر علّوه و امیر یتیت، ۴۱ و امیر اهلویلبامه و امیر ایله و امیر فینون، ۴۲ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مِیصار، ۴۳ و امیر مَجِدِیْئیل و امیر عیرام. اینان امیران اِدومند، طبق مسکنهای ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر اِدوم است.

رویای یوسف

۳۷ و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد. ۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد. و آن جوان با پسران پلهه و پسران زلفه، زنان پدرش می‌بود. و یوسف از رفتار بد ایشان پدر را خبر می‌داد. ۳ و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست می‌داشت، زیرا که او پسر پیری او بود. و برایش ردایی پر نقش و نگار * ساخت. ۴ و چون برادرانش دیدند که پدرشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از یوسف کینه داشتند و نمی‌توانستند با او به سلامتی سخن گویند. ۵ و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود باز گفت. پس بر نفرت از او افزودند.

۶ یوسف به ایشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوید: ۷ اینک ما در مزرعه خوشه‌ها می‌بستیم، که ناگاه خوشه من برپا شده، بایستاد و خوشه‌های شما گرد آمده، به خوشه من سجده کردند.»

۸ برادرانش به او گفتند: «آیا به راستی بر ما سلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و به سبب خوابها و سخنانش به نفرت از او افزودند.

غلوان و مَنّخت و عیبال و شِفُو و اوانام. ۲۴ و اینانند پسران صِبعون: آیه و عَنه. همین عَنه است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدا نمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صِبعون را می‌چرانید. ۲۵ و اینانند فرزندان عَنه: دیشون و اهلویلبامه دختر عَنه. ۲۶ و اینانند پسران دیشان: جمدان و اِشبان و یتران و کِران. ۲۷ و اینانند پسران اِصِر: پلهان و زَعوان و عَقان. ۲۸ اینانند پسران دیشان: عوص و آران.

۲۹ اینها امیران حوریناند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صِبعون و امیر عَنه، ۳۰ امیر دیشون و امیر اِصِر و امیر دیشان. اینها امیران حوریناند مطابق امیران ایشان در زمین سِعیِر.

پادشاهان اِدوم

۳۱ و اینانند پادشاهانی که در زمین اِدوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر قوم اسرائیل سلطنت کند: ۳۲ و یَلاع پسر یَعود در اِدوم پادشاهی کرد و نام شهر او دینهابه بود. ۳۳ و یَلاع مرد و در جایش یوباب پسر زراح از بَصْرَه سلطنت کرد. ۳۴ و یوباب مرد و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد. ۳۵ و حوشام مرد و در جایش هَدَد پسر پِداد که در صحرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد و نام شهر او عَویت بود. ۳۶ و هَدَد مرد و در جایش سَمَلَه از مَسْرِقه پادشاهی نمود. ۳۷ و سَمَلَه مرد و شائول از رَحوبوت که بر کنار رودخانه است، در جایش پادشاهی کرد. ۳۸ و شائول مرد و در جایش بَعْل حانان پسر عَکبُور سلطنت کرد. ۳۹ و بَعْل حانان پسر عَکبُور مرد و در جایش، هَدَر پادشاهی کرد و نام شهرش فاعو بود، و زنش مِیْی طَبْئیل دختر مِطرد، دختر می‌ذاهب بود.

* ۲.۲۷ معنی واژه عبری که "پر نقش و نگار" ترجمه شده دقیقاً معلوم نیست؛ همچنین در آیات ۲۳ و ۲۲.

^{۲۱} لیکن رثوین چون این را شنید، او را از دست ایشان رهانیده، گفت: «او را نکشیم.» ^{۲۲} پس رثوین به ایشان گفت: «خون مریزد؛ او را در این چاه که در صحراست، بیندازید و دست خود را بر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رهانیده، به پدر خود رد نماید. ^{۲۳} و به محض رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای پر نقش و نگار را که به تن داشت، از او کنند. ^{۲۴} و او را گرفته در چاه انداختند. چاه، خالی و بی آب بود.

^{۲۵} پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد می رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن بار دارند و می روند تا آنها را به مصر ببرند. ^{۲۶} آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ ^{۲۷} بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش به این راضی شدند.

^{۲۸} و چون تاجران میدانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، برآوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. ایشان یوسف را به مصر بردند. ^{۲۹} و رثوین چون به سر چاه برگشت و دید که یوسف در چاه نیست، لباس خود را چاک زد ^{۳۰} و نزد برادران خود باز آمد و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟»

^{۳۱} پس ردای یوسف را گرفتند و بز نری را کشته، ردا را در خونس فرو بردند. ^{۳۲} و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافته ایم. مشخص کن که آیا ردای پسر است یا نه؟» ^{۳۳} پس یعقوب آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خورده است و یقین یوسف دریده شده است.» ^{۳۴} و یعقوب لباس خود را

^۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.» ^{۱۰} و پدر و برادران خود را خبر داد. پدرش او را توبیخ کرده، به وی گفت: «این چه خوابی است که دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت به راستی خواهیم آمد و تو را تا به زمین سجده خواهیم نمود؟» ^{۱۱} و برادرانش بر او حسد بردند، لیکن پدرش آن امر را در خاطر نگاه داشت.

فروش یوسف

^{۱۲} و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود به شکیم رفتند. ^{۱۳} و اسرائیل به یوسف گفت: «مگر برادرانت در شکیم چوپانی نمی کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفروسم.» یوسف او را گفت: «گوش به فرمانم.» ^{۱۴} یعقوب او را گفت: «الان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی جبرون فرستاد و یوسف به شکیم آمد. ^{۱۵} و شخصی او را در صحرا آواره یافت و از او پرسیده، گفت: «در جستجوی چه هستی؟» ^{۱۶} گفت: «من برادران خود را می جویم، مرا خبر ده که کجا چوپانی می کنند.» ^{۱۷} آن مرد گفت: «از اینجا روانه شدند، زیرا شنیدیم که می گفتند: "به دوتان می رویم."» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. ^{۱۸} برادران او را از دور دیدند و قبل از آنکه یوسف نزدیک ایشان بیاید، با هم توطئه دیدند که او را بکشند.

^{۱۹} و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می آید. ^{۲۰} اکنون بیایید او را بکشیم و به یکی از این چاهها بیندازیم و گوئیم "جانوری درنده او را خورد." و ببینیم خوابهایش چه می شود.»

یهودا بعد از سوگواری او با دوست خود حیره غَدَلَمی نزد پشم‌چینان گله خود به تمنه آمد.

۱۳ و به تامار خبر داده، گفتند: «اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش به تمنه می‌آید.» ۱۴ پس لباس بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، روبندی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید و به دروازه عِنایم که در راه تمنه است، بنشست. زیرا که دید شילה بزرگ شده است و او را به وی به زنی ندادند. ۱۵ چون یهودا او را بدید، او را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.

۱۶ پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «بیا تا با تو همخواب شوم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «مرا چه می‌دهی تا با من همخواب شوی؟» ۱۷ یهودا گفت: «بزغاله‌ای از گله می‌فرستم.» گفت: «آیا گرو می‌دهی تا بفرستی؟» ۱۸ یهودا گفت: «تو را چه گرو دهم؟» گفت: «مهر و بند مهر خود را و عصایی که در دست داری.» پس به او داد، و با او همخواب شد و او از وی آبستن گردید. ۱۹ تامار برخاسته، برفت. و روبند را از خود برداشته، لباس بیوگی پوشید.

۲۰ و یهودا بزغاله را به دست دوست غَدَلَمی خود فرستاد، تا گرو را از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت. ۲۱ و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: «آن فاحشه‌ای که سر راه عِنایم نشسته بود، کجاست؟» گفتند: «فاحشه‌ای در اینجا نبود.» ۲۲ پس نزد یهودا برگشته، گفت: «او را نیافتم، و مردمان آن مکان نیز می‌گویند که فاحشه‌ای در اینجا نبود.» ۲۳ یهودا گفت: «بگذار برای خود نگاه دارد، مبدا رسوا شویم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی.» ۲۴ و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده، گفتند: «عروس تو تامار زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبستن شده.» پس یهودا گفت: «او را بیرون آرید تا سوخته شود!» ۲۵ چون

پاره کرده، پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. ۳۵ و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت و گفت: «سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم.» پس پدرش برای او همی گریست. ۳۶ اما مدیانیان، یوسف را در مصر به فوطیفار که یکی از صاحب‌منصبان فرعون و سردار نگهبانان دربار بود، فروختند.

ماجرای یهودا و تامار

۳۸ و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی غَدَلَمی که حیره نام داشت، مهمان شد. ۲ و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که شوعه خوانده می‌شد، دید و او را گرفته، با او همخواب شد. ۳ پس دختر آبستن شده، پسری زایید و او را غیر نام نهاد. ۴ و بار دیگر آبستن شده، پسری زایید و او را اوان نامید. ۵ و باز هم پسری زاییده، او را شילה نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزیب بود.

۶ و یهودا، زنی به اسم تامار، برای نخست زاده خود غیر گرفت. ۷ و نخست زاده یهودا، غیر، در نظر خداوند شریب بود و خداوند او را بمیراند. ۸ پس یهودا به اوانان گفت: «با زن برادرت همخواب شو و حق برادر شوهری را به جا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.» ۹ لیکن چونکه اوانان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که با زن برادر خود همخواب شد، نطفه خود را بر زمین ریخت تا نسلی برای برادر خود ندهد. ۱۰ و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد. پس او را نیز بمیراند. ۱۱ و یهودا به عروس خود تامار گفت: «در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر شילה بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبدا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تامار رفته، در خانه پدر خود ماند. ۱۲ و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و

اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود.^۶ و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت و از آنچه با او بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش اندام و خوش سیما بود.

^۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «با من همخواب شو.»^۸ اما یوسف خودداری نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد و آنچه دارد، به دست من سپرده است.^۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو که همسر او می‌باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟»^{۱۰} و اگر چه هر روزه به یوسف سخن می‌گفت، یوسف به وی گوش نمی‌گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

^{۱۱} و روزی واقع شد که به خانه درآمد تا به کار خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود.^{۱۲} پس زن لباس او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما یوسف لباس خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت.

^{۱۳} و چون زن دید که لباس خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت،^{۱۴} مردان خانه را صدا زد و به ایشان گفت: «بنگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند. او نزد من آمد تا با من بخوابد. به صدای بلند فریاد کردم^{۱۵} و چون شنید که به صدای بلند فریاد برآوردم، لباس خود را نزد من واگذاشته، فرار کرد و بیرون رفت.»

^{۱۶} پس لباس او را نزد خود نگاه داشت تا آقایش به خانه آمد.^{۱۷} و همان داستان را به وی نقل کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند.^{۱۸} و چون به صدای

او را بیرون می‌آوردند، نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: «از مالک این چیزها آبتن شده‌ام. و گفت: «مشخص کن که این مُهر و بند مُهر و عصا از آن کیست؟»^{۱۶} و یهودا آنها را شناخت و گفت: «او از من بی‌گناhter است، زیرا که او را به پسر خود شبیه ندادم.» و بعد با او دیگر همخواب نشد.

^{۱۷} و چون وقت وضع حمل تamar رسید، اینک دوقلو در رحمش بودند.^{۱۸} و چون می‌زایید، یکی دست خود را بیرون آورد که بی‌درنگ قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: «این اول بیرون آمد.»^{۱۹} و دست خود را بازکشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چه شکافی برای خود باز کردی!» پس او را فِرِص* نام نهاد.^{۲۰} بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بر دست داشت، بیرون آمد و او را زَراح* نامید.

یوسف در خانه فوطیفار

۳۹ اما یوسف را به مصر بردند و مردی مصری، فوطیفار نام که یکی از صاحب‌منصبان و سردار نگهبانان دربار فرعون بود، او را از دست اسماعیلیانی که وی را به آنجا برده بودند، خرید.^۲ و خداوند با یوسف می‌بود و او مردی کامیاب شد و در خانه آقای مصری خود ماند.^۳ و آقایش دید که خداوند با او می‌باشد و هر آنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد.^۴ پس یوسف در نظر او التفات یافت و او را خدمت می‌کرد. فوطیفار او را به خانه خود برگماشت و تمام دارایی خویش را به دست وی سپرد.^۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام دارایی خود گماشته بود، که خداوند، خانه آن مصری را به سبب یوسف برکت داد و برکت خداوند بر همه

* ۲۹.۲۸ «فِرِص» یعنی «شکاف». * ۳۰.۲۸ «زَراح» یعنی «سُخ» یا «روشنی».

به ایشان گفت: «مگر تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را به من باز گوید.»

^۹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب من، اینک تکی پیش روی من بود. ^{۱۰} و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت و گل آورد و خوشه‌هایش انگور رسیده داد. ^{۱۱} و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم و جام را به دست فرعون دادم.»

^{۱۲} یوسف به او گفت: «تعبیرش این است؛ سه شاخه سه روز است. ^{۱۳} بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به مقامت باز گمارد و جام فرعون را به دست او دهی به رسم سابق، که ساقی وی بودی. ^{۱۴} و هنگامی که برای تو نیکو شود، مرا یاد کن و به من نیکویی نموده، احوال مرا نزد فرعون بازگو و مرا از این خانه بیرون آور، ^{۱۵} زیرا که به راستی هم از زمین عبرانیان دزدیده شده‌ام و اینجا نیز کاری نکرده‌ام که مرا در سیاهچال افکنند.»

^{۱۶} اما چون رئیس نانویان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده‌ام، که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است ^{۱۷} و در سبد زیرین هر قسم خوراک برای فرعون از پیشه نانوایان باشد و مرغان، آن را از سیدی که بر سر من است، می‌خورند.» ^{۱۸} یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است، سه سبد سه روز می‌باشد. ^{۱۹} و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد و مرغان، گوشت را از تو بخورند.»

^{۲۰} پس در روز سوم که روز تولد فرعون بود، ضیافتی برای همه خادمان خود درست کرد و سر رئیس ساقیان و سر رئیس نانویان را در میان نوکران خود برافراشت. ^{۲۱} اما رئیس ساقیان را به ساقی‌گری‌اش باز آورد و جام را به دست فرعون داد. ^{۲۲} و اما رئیس نانویان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان

بلند فریاد برآورد، لباس خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

^{۱۹} پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به او نقل کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است»، خشم او افروخته شد. ^{۲۰} و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. ^{۲۱} اما خداوند با یوسف می‌بود و بر او نیکویی می‌فرمود و او را در نظر زندانبان زندان حرمت داد. ^{۲۲} و زندانبان زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا می‌کردند، او کننده آن بود. ^{۲۳} و زندانبان زندان به آنچه در دست او بود، نگاه نمی‌کرد، زیرا خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.

ساقی و نانوی فرعون

۴۰ و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و نانوی پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند. ^۲ و فرعون به دو سرکرده خود، یعنی رئیس ساقیان و رئیس نانویان غضب نمود. ^۳ و ایشان را در زندان سردار نگهبانان دربار، یعنی زندانی که یوسف در آنجا زندانی بود، انداخت. ^۴ و سردار نگهبانان دربار یوسف را برایشان گماشت. و یوسف ایشان را خدمت می‌کرد و مدتی در زندان ماندند. ^۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و نانوی پادشاه مصر که در زندان به حبس بودند. ^۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک غمگین هستند. ^۷ پس، از خدمتگزاران فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «امروز چرا روی شما غمگین است؟» ^۸ به او گفتند: «خوابی دیده‌ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف

همانگونه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به مقام باز آوردند و او را به دار کشیدند.»

۱۴ آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. یوسف صورت خود را تراشیده، لباس خود را عوض کرد و به حضور فرعون آمد. ۱۵ فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند و درباره تو شنیدم که چون خوابی بشنوی، می‌توانی تعبیرش کنی.» ۱۶ یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»

۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک به کنار رود نیل ایستاده‌ام. ۱۸ و ناگاه هفت گاو چاق گوشت و خوب صورت از رود برآمده، در نزار می‌چرند. ۱۹ و اینک هفت گاو دیگر زیون و بسیار زشت صورت و لاغرگوشت، که در تمامی زمین مصر به آن زشتی ندیده بودم، در عقب آنها برمی‌آیند. ۲۰ و گاو لاغر زشت، هفت گاو چاق اول را می‌خورند. ۲۱ و چون به شکم آنها فرو رفتند، معلوم نشد که به درون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم. ۲۲ و باز خوابی دیدم که اینک هفت خوشه گندم پُر و نیکو بر یک ساقه برمی‌آید. ۲۳ و اینک هفت خوشه گندم خشک باریک و از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می‌روید. ۲۴ و خوشه‌های لاغر، آن هفت خوشه گندم نیکو را می‌بلعد. جادوگران را گرفتم، لیکن کسی نیست که برای من توضیح دهد.» ۲۵ یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است. ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت خوشه گندم نیکو هفت سال. به یقین خواب یکی است. ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها برآمدند، هفت سال باشد. و هفت خوشه گندم

تعبیر کرده بود. ۲۳ لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

تعبیر خواب فرعون

۴۱ و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک بر کنار رود نیل ایستاده است. ۲ که ناگاه از رود، هفت گاو خوب صورت و چاق گوشت برآمده، در نزار می‌چریدند. ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغرگوشت، در عقب آنها از رود برآمده، به پهلوی آن گاو اول به کنار رود ایستادند. ۴ و این گاو زشت صورت و لاغرگوشت، آن هفت گاو خوب صورت و چاق را خوردند. و فرعون بیدار شد.

۵ و باز خوابید و دیگر بار خوابی دید، که اینک هفت خوشه گندم پُر و نیکو بر یک ساقه برمی‌آید. ۶ و اینک هفت خوشه گندم لاغر، از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می‌روید. ۷ و خوشه‌های لاغر، آن هفت خوشه گندم چاق و پُر را بلعیدند. فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است. ۸ صبحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و تمامی حکیمان مصر را خواند و فرعون خوابهای خود را به ایشان باز گفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.

۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «امروز خطایای من به خاطر می‌آید. ۱۰ فرعون بر غلامان خود خشم نموده، مرا با رئیس نانویان در زندان سردار نگهبانان دربار حبس فرمود. ۱۱ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم. ۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار نگهبانان دربار. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد. ۱۳ و به

خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد و طوق زرین بر گردنش انداخت. ^{۴۳} و او را بر اربابه دومین خود سوار کرد و پیش رویش اعلام می کردند که «زانو زنید!» پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت. ^{۴۴} و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون رضایت تو هیچکس دست یا پای خود را در تمامی سرزمین مصر بلند نکند.» ^{۴۵} و فرعون یوسف را صَفِینات پنه آ امید و اسنات، دختر فوطی فَارَع، کاهن اون را به او به زنی داد. و یوسف بر سرزمین مصر با اقتدار بیرون رفت.

^{۴۶} یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر بایستاد. و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی سرزمین مصر گشت. ^{۴۷} و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به زیادی آورد. ^{۴۸} پس تمامی آذوقه آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد و خوراک را در شهرها ذخیره نمود و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در همان شهر گذاشت. ^{۴۹} و یوسف غله بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب باز ماند، زیرا که از حساب زیاده بود. ^{۵۰} و قبل از وقوع سالهای قحطی، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فَارَع، کاهن اون برایش زایید. ^{۵۱} یوسف نخست زاده خود را مَنَسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.» ^{۵۲} و دومین را فِرَایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مذلتَم بارآور گردانید.»

^{۵۳} و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد. ^{۵۴} و هفت سال قحطی آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحطی در همه سرزمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود. ^{۵۵} و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحطی شد، قوم برای نان

خالی از باد شرقی پژمرده، هفت سال قحط می باشد. ^{۲۸} سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدا می کند به فرعون آشکار ساخته است. ^{۲۹} به یقین هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید. ^{۳۰} و بعد از آن، هفت سال قحطی پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحطی سرزمین را تباه خواهد ساخت. ^{۳۱} و فراوانی در زمین معلوم نشود به سبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که بسیار سخت خواهد بود. ^{۳۲} و چون خواب به فرعون دو مرتبه تکرار شد، این است که این حادثه از جانب خدا تعیین شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. ^{۳۳} پس اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده، او را بر زمین مصر بگمارد. ^{۳۴} فرعون چنین بکند و ناظران بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی، یک پنجم از زمین مصر بگیرد. ^{۳۵} و همه آذوقه این سالهای نیکو را که می آید، جمع کنند و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و خوراک در شهرها نگاه دارند. ^{۳۶} تا خوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود، ذخیره شود، مبادا زمین از قحطی تباه گردد.»

^{۳۷} پس این سخن به نظر فرعون و به نظر همه بندگان پسند آمد. ^{۳۸} و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در او است؟» ^{۳۹} و فرعون به یوسف گفت: «چونکه خدا تمامی این امور را بر تو آشکار کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. ^{۴۰} تو بر خانه من باش و به فرمان تو، تمام قوم من گوش به فرمان شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»

مقام والای یوسف

^{۴۱} و فرعون به یوسف گفت: «بدان که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم.» ^{۴۲} و فرعون انگشتر

همه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم؛ غلامانت، جاسوس نیستند.»^{۱۲} به ایشان گفت: «نه، بلکه به جهت تجسس نقاط ضعف سرزمین آمده‌اید.»^{۱۳} گفتند: «غلامانت دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امروز نزد پدر ماست و یکی ناپدید شده است.»^{۱۴} یوسف به ایشان گفت: «همین است آنچه به شما گفتم که جاسوس هستید!»^{۱۵} به اینطور آزموده می‌شود: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کوچکتر شما به اینجا بیاید.^{۱۶} یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که به درستی با شماست یا نه. و گرنه به حیات فرعون جاسوس هستید!»^{۱۷} پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

^{۱۸} و روز سوم یوسف به ایشان گفت: «این را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می‌ترسم:»^{۱۹} هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه‌های خود ببرید.^{۲۰} و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.^{۲۱} و به یکدیگر گفتند: «به یقین به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما التماس می‌کرد و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.»^{۲۲} و رثوین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا موزید؟»

^{۲۳} و ایشان ندانستند که یوسف می‌فهمد، زیرا که مترجمی در میان ایشان بود.^{۲۴} پس یوسف از ایشان کنار کشیده، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را روبروی ایشان دریند نهاد.

^{۲۵} و یوسف فرمود تا کیسه‌های ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان را در خورجین هر کس

نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.»^{۲۶} پس قحطی تمامی مملکت را فرو گرفت و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان می‌فروخت. و قحطی در زمین مصر سخت شد.^{۲۷} و مردم از همه جا به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحطی بر تمامی سرزمین سخت شد.

دیدار یوسف با برادران

۴۲ و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر می‌نگرید؟»^۲ و گفت: «اینک شنیده‌ام که غله در مصر است، به آنجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.»^۳ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر آمدند.^۴ و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبدا زیانی به او رسد.^۵ پس قوم اسرائیل در میان آنانی که می‌آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.^۶ و یوسف حاکم ولایت بود و خود به همه اهل زمین غله می‌فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاده، او را سجد کردند.^۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت و خود را به ایشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.»

^۸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند.^۹ و یوسف خوابها را که درباره ایشان دیده بود، به یاد آورد. پس به ایشان گفت: «شما جاسوس هستید، و به جهت تجسس نقاط ضعف سرزمین آمده‌اید.»^{۱۰} به او گفتند: «نه، ای اقا! بلکه غلامانت به جهت خریدن خوراک آمده‌اند.»^{۱۱} ما

۳۷ رثوین به پدر خود عرض کرده، گفت: «هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو باز نیاورم. او را به دست من بسپار و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»

۳۸ گفت: «پسرم با شما نخواهد آمد، زیرا که برادرش مرده است و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که می‌روید، زبانی به او رسد، به یقین موبهای سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»

بازگشت مجدد برادران

۴۳ و قحطی در سرزمین سخت بود. ۲ و واقع شد چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان به ایشان گفت: «برگردید و اندک خوراک برای ما بخرید.» ۳ یهوذا به او خطاب کرده گفت: «آن مرد به ما تأکید کرده، گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید. ۴ اگر تو برادر ما را با ما فرستی، می‌رویم و خوراک برای می‌خریم. ۵ اما اگر تو او را نفرستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هر گاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.»

۶ اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟» ۷ گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: "آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟" و او را در پاسخ به این پرسشها اطلاع دادیم، و چه می‌دانستیم که خواهد گفت: "برادر خود را نزد من آرید."» ۸ پس یهوذا به پدر خود، اسرائیل گفت: «جوان را با من بفرست تا برخاسته، برویم و زیست کنیم و نمیریم؛ ما و تو و کودکان ما نیز. ۹ من ضامن او می‌باشم. او را از دست من بازخواست کن هر گاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضور حاضر

نهند و توشه سفر به ایشان دهند و به ایشان چنین کردند. ۲۶ پس غله را بر الاغهای خود بار کرده، از آنجا روانه شدند.

۲۷ و چون یکی، خورجین خود را در محل اتراق باز کرد تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهانه خورجین او بود. ۲۸ و به برادران خود گفت: «نقد من برگردانیده شده است، و اینک در خورجین من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت و لرزان به یکدیگر گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است.»

۲۹ پس نزد پدر خود یعقوب به زمین کنعان آمدند و از آنچه به ایشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند: ۳۰ «آن مرد که حاکم سرزمین است، با ما به سختی سخن گفت و ما را جاسوسان سرزمین پنداشت. ۳۱ و به او گفتیم "ما صادقیم و جاسوس نی." ۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم. یکی از ما دیگر نیست و کوچکتر، امروز نزد پدر ما در سرزمین کنعان می‌باشد. ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه‌های خود گرفته، بروید. ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما برگردانم، و در سرزمین داد و ستد نمایید.»

۳۵ و واقع شد که چون خورجینهای خود را خالی می‌کردند، اینک کیسه پول هر کس در خورجینش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه‌های پول را دیدند، بترسیدند. ۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، به ایشان گفت: «مرا بی‌اولاد ساختید. یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می‌خواهید ببرید. این همه بر من است.»

خورجینش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آورده‌ایم.^{۲۲} و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورده‌ایم. نمی‌دانیم کدام کس نقد ما را در خورجینهای ما گذاشته بود.»

^{۲۳} یوسف گفت: «سلامت باشید، مترسید. خدای شما و خدای پدر شما، گنجی در خورجینهای شما، به شما داده است؛ نقد شما به من رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد.^{۲۴} و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف آورده آب به ایشان داد، تا پایهای خود را شستند و علوفه به الاغهای ایشان داد.^{۲۵} و پیشکش را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند.^{۲۶} و چون یوسف به خانه آمد، پیشکشی را که به دست ایشان بود، نزد او به خانه آوردند و به حضور وی رو به زمین نهادند.

^{۲۷} پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیا پدر پیر شما که صحبتش را کردید، به سلامت است؟ و تا به حال حیات دارد؟»^{۲۸} گفتند: «غلامت، پدر ما، به سلامت است، و تا به حال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند.^{۲۹} و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «آیا این است برادر کوچک شما که نزد من صحبت او را کردید؟» و گفت: «ای پسر، خدا بر تو فیض عنایت کند.»

^{۳۰} و یوسف چونکه محبت برادری‌اش شعله کشید، شتابان بیرون رفت تا جایی برای گریستن بیابد. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست.^{۳۱} و روی خود را شسته، بیرون آمد. و خویشانداری نموده، گفت: «خوراک بگذارید.»

^{۳۲} و برای او جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا. زیرا که مصریان با عبرانیان نمی‌توانند غذا بخورند، زیرا که مصریان از

ساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم.^{۱۰} زیرا اگر درنگ نمی‌نمودیم، به یقین تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.»

^{۱۱} پس پدر ایشان اسرائیل، به ایشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید و پیشکشی برای آن مرد ببرید، قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و مُر و پسته و بادام.^{۱۲} و نقد دو برابر به دست خود بگیرید و آن نقدی که در دهانه خورجینهای شما برگردانیده شده بود، به دست خود باز ببرید، شاید سهوی شده باشد.^{۱۳} و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید.^{۱۴} و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد محترم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد و من اگر بی‌اولاد شدم، بی‌اولاد شدم.»

^{۱۵} پس آن مردان پیشکش را برداشته و نقد دو برابر را به دست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند.^{۱۶} اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به مباشر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر و حیوانی سر بریده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می‌خورند.»

^{۱۷} و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد.^{۱۸} و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «به سبب آن نقدی که دفعه اول در خورجینهای ما برگردانیده شده بود، ما را آورده‌اند تا بر ما هجوم آورد و بر ما حمله کند و ما را مالک شود و الاغهای ما را.»^{۱۹} و به مباشر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه به او خطاب کرده^{۲۰} گفتند: «ای آقا! به راستی هم که مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم.^{۲۱} و واقع شد چون به محل اُتراق رسیده، خورجینهای خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهانه

۱۰ گفت: «هم الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد و شما آزاد باشید.» ۱۱ پس عجله نموده، هر کس خورجین خود را به زمین فرود آورد و هر یکی خورجین خود را باز کرد. ۱۲ و او جستجو کرد و از بزرگتر شروع نموده به کوچکتر ختم کرد. و جام در خورجین پنیامین یافته شد. ۱۳ آنگاه لباس خود را چاک زدند و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

۱۴ و یهودا با برادرانش به خانه یوسف آمدند و او هنوز آنجا بود و به حضور او بر زمین افتادند. ۱۵ یوسف به ایشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که مردی چون من البته فال می گیرد؟» ۱۶ یهودا گفت: «به آقاییم چه گوئیم و چه عرض کنیم و چگونه بی گناهی خویش را ثابت نماییم؟ خدا گناه غلامان را دریافته است؛ اینک ما نیز و آنکه جام به دستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.» ۱۷ گفت: «به دور باد از من که چنین کنم! بلکه آنکه جام به دستش یافت شد، غلام من باشد و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.» ۱۸ آنگاه یهودا نزدیک او آمده، گفت: «ای آقاییم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگوید و غضبت بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که تو چون فرعون هستی. ۱۹ آقاییم از غلامانت پرسیده، گفت: "آیا شما را پدر یا برادری است؟" ۲۰ و به آقای خود عرض کردیم: "که ما را پدر پیری است و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است و او تنها از مادر خود مانده است و پدر او را دوست می دارد." ۲۱ و به غلامان خود گفتم: "او را نزد من آرید، تا به چشم خود او را ببینم." ۲۲ و به آقای خود گفتیم: "آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود، او خواهد مرد." ۲۳ و به غلامان خود گفتم: "اگر برادر

این کار کراهت دارند. ۲۳ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگی اش، و خرد سال مطابق خرد سالی اش. و ایشان با تعجب به یکدیگر نگاه کردند. ۲۴ و سهم ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما سهم پنیامین پنج برابر سهم دیگران بود. و با وی نوشیدند و کیف کردند.

جام نقره

۴۴ پس یوسف به مباشر خانه خود امر کرده، گفت: خورجینهای این مردمان را به قدری که می توانند برند، از غله پر کن و نقد هر کسی را به دهانه خورجینش بگذار. ۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را در دهنه خورجین آن کوچکتر، با قیمت غله اش بگذار. پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد.

۳ و چون صبح روشن شد، آن مردان را با الاغهای ایشان، روانه کردند. ۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به مباشر خانه خود گفت: «بر پا شده، در عقب این اشخاص بشتاب و چون به ایشان فرا رسیدی، ایشان را بگو: "چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟ آیا این نیست آنکه آقاییم در آن می نوشد، و از آن فال می گیرد؟ در آنچه کردید، بد کردید."»

۵ پس چون به ایشان در رسید، این سخنان را به ایشان گفت. ۶ به او گفتند: «چرا آقاییم چنین می گوید؟ به دور باد از غلامانت که مرتکب چنین کار شوند! ۸ به یقین نقدی را که در دهنه خورجینهای خود یافته بودیم، از سرزمین کنعان نزد تو باز آوردیم. پس چگونه باشد که از خانه آقاییت طلا یا نقره بدزدیم. ۹ نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمبرد و ما نیز غلام آقای خود باشیم.»

است؟» و برادرانش جواب او را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.

۴ و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید!» و حال مضطرب نشوید و پریشان نگردید که مرا به اینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا حیات از بین نرود. ۶ زیرا حال دو سال شده است که قحطی در سرزمین هست و پنج سال دیگر نیز نه شخم خواهد بود نه درو. ۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما باقیمانده‌ای در سرزمین نگاه دارد و شما را به نجاتی عظیم باز برقرار سازد. ۸ و الان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا! و او مرا پدر بر فرعون و سرور بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه سرزمین مصر ساخت. ۹ بشتابید و نزد پدرم رفته، به او گوید: پسر تو، یوسف چنین می‌گوید که "خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است؛ نزد من بیا و درنگ منما. ۱۰ و در سرزمین جوشن ساکن شو، تا نزدیک من باشی؛ تو و پسرانت و پسران پسرانت و گله‌ات و رمه‌ات با هر چه داری. ۱۱ تا تو را در آنجا بپرورانم، زیرا که پنج سال قحطی باقی است، مبادا تو و اهل خانه‌ات و متعلقانت فقیر گردید. ۱۲ و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین می‌بیند که به راستی زبان من است که با شما سخن می‌گوید. ۱۳ پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده‌اید، خبر دهید و عجله نموده، پدر مرا به اینجا آورید.»

۱۴ پس به گردن برادر خود بنیامین آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن او گریست. ۱۵ و همه برادران خود را بوسیده، بر ایشان بگریست و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند. ۱۶ و این خبر را در خانه فرعون شنیدند و گفتند برادران یوسف آمده‌اند. و به نظر فرعون و به نظر بندگان خوش آمد. ۱۷ و

کوچکتر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید. ۲۴ پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را به او باز گفتیم. ۲۵ و پدر ما گفت: "برگشته اندک خوراک برای ما بخرید." ۲۶ گفتیم: "نمی‌توانیم رفت، لیکن اگر برادر کوچکتر با ما آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد را نمی‌توانیم دید اگر برادر کوچک با ما نباشد." ۲۷ و غلامت، پدر من، به ما گفت: "شما آگاهید که همسر برای من دو پسر زایید. ۲۸ و یکی از نزد من بیرون رفت و من گفتم به یقین دریده شده است، و بعد از آن او را ندیدم. ۲۹ اگر این را نیز از نزد من ببرید و زبانی به او رسد، به یقین موی سفید مرا به حزن به گور فرود خواهید برد." ۳۰ و الان اگر نزد غلامت، پدر خود بروم و این جوان با ما نباشد، و حال آنکه جان او به جان او بسته است، ۳۱ واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد. و غلامانت موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن به گور فرود خواهند برد. ۳۲ زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتیم: "هرگاه او را نزد تو باز نیاورم، تا به ابد نزد پدر خود مقصر خواهم شد." ۳۳ پس الان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر، همراه برادران خود برود. ۳۴ زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود، ببینم.»

یوسف خود را به برادرانش معرفی می‌کند

یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خویشنداری کند. پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند، وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید. ۲ و به صدای بلند گریست و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند. ۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده

اسحاق گذرانید.^۲ و خدا در رویاهای شب به اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «گوش به فرمانم.»^۳ گفت: «من هستم خدا، خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا قومی عظیم از تو به وجود خواهم آورد.^۴ من با تو به مصر خواهم آمد و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد و یوسف چشمان تو را خواهد بست.»^۵ یعقوب از بئرشع روانه شد و فرزندان اسرائیل پدر خود یعقوب و کودکان و زنان خویش را بر اربابهایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند.^۶ و احشام و اموالی را که در زمین کنعان انداخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی نسل خود به مصر آمدند.^۷ و پسران و پسران پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی نسل خویش را به همراهی خود به مصر آورد.

^۸ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش رثوین نخست زاده یعقوب.^۹ و پسران رثوین: خنوک و پَلو و حصرون و گری.^{۱۰} و پسران شمعون: پموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوخر و شائل که پسر زن کنعانی بود.^{۱۱} و پسران لاوی: چرشون و قُهاث و مِزاری.^{۱۲} و پسران یهوذا: عیر و اونان و شبله و فرِص و زراح. اما عیر و اونان در سرزمین کنعان مردند. و پسران فرِص: حصرون و حامل بودند.^{۱۳} و پسران یساکار: تولاع و پوواح و یوب و شیمرون.^{۱۴} و پسران زبولون: سِرِد و ایلون و یاحئیل.^{۱۵} اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدّان آرام برای یعقوب زایید. همه شماره پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.^{۱۶} و پسران جاد: صِفیون و حَجّی و شونی و إصبون و عیری و آرودی و ارتیلی.^{۱۷} و پسران اشیر: یمنه و ایشوا و ایشوی و بریعه، و خواهر ایشان سارا، و پسران بریعه حابر و مَلِکئیل.^{۱۸} اینانند پسران زلفه که لابان به

فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو چنین بکنید: "چهارپایان خود را بار کنید و روانه شده، به زمین کنعان بروید.^{۱۸} و پدر و اهل خانه‌های خود را برداشته، نزد من آید و بهترین زمین مصر را به شما می‌دهم تا از پری زمین بخورید.^{۱۹} و تو مأمور هستی که این را بکنی: اربابه‌ها از زمین مصر برای کودکان و زنان خود بگیرد، و پدر خود برداشته، بیاید.^{۲۰} و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی سرزمین مصر از آن شماسست.»^{۲۱} پس پسران اسرائیل چنان کردند. و یوسف مطابق فرمایش فرعون، اربابه‌ها به ایشان داد و توشه سفر به ایشان عطا فرمود.^{۲۲} و به هر یک از ایشان یک دست لباس بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره و پنج دست لباس داد.^{۲۳} و برای پدر خود اینها را فرستاد: ده الاغ بار شده به کالاهای نفیس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خوراک برای سفر پدر خود.^{۲۴} پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و به ایشان گفت: «مبادا در راه نزاع کنید!»

^{۲۵} آنها از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به سرزمین کنعان آمدند.^{۲۶} و او را خبر داده، گفتند: «یوسف الان زنده است و او حاکم تمامی سرزمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعیف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد.^{۲۷} و همه سخنانی که یوسف به ایشان گفته بود، به او گفتند و چون اربابهایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان یعقوب، جان تازه گرفت.^{۲۸} و اسرائیل گفت: «کافی است! پسر من یوسف هنوز زنده است؛ می‌روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.»

سفر یعقوب به مصر

و اسرائیل با هر چه داشت، کوچ کرده، به بئرشع آمد و قربانی‌ها برای خدای پدر خود

زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که مصریان از شبانان نفرت دارند.»

۴۷ پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «پدرم و برادرانم با گله و رمه خویش و هر چه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند.»^۲ و از جمع برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون بر پا داشت.^۳ و فرعون، برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به فرعون گفتند: «غلامان شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.»^۴ و به فرعون گفتند: «آمده‌ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامان مرتعی نیست، چونکه قحطی در سرزمین کنعان سخت است. و الان تمنا داریم که بندگان در زمین جوشن سکونت کنند.»^۵ و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده‌اند،^۶ سرزمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر می‌دانی که در میان ایشان کسان قابل می‌باشند، ایشان را سرکاران احشام من گردان.»

^۷ یوسف، پدر خود یعقوب را آورده، او را به حضور فرعون برپا داشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد.^۸ و فرعون به یعقوب گفت: «روزهای سالهای عمر تو چند است؟»^۹ یعقوب به فرعون گفت: «روزهای سالهای غربت من صد و سی سال است. به روزهای سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.»^{۱۰} و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.^{۱۱} و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد و ملکی در سرزمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در زمین ژمسیس، چنانکه فرعون فرموده بود، به ایشان ارزانی داشت.^{۱۲} و یوسف پدر

دختر خود لیه داد و این شانزده را برای یعقوب زایید.^{۱۹} و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین.^{۲۰} و برای یوسف در زمین مصر، منسی و افرایم زاییده شدند که اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش زایید.^{۲۱} و پسران بنیامین: بلع و باکر و آشبیل و جیرا و نعمان و ایچی و رُش و موپیم و حوپیم و آرد.^{۲۲} اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند، همه چهارده نفر.^{۲۳} و پسران دان: حوشیم.^{۲۴} و پسران نفتالی: یحصیل و جونی و یصر و شلیم.^{۲۵} اینانند پسران بلهه که لایان به دختر خود راحیل داد و ایشان را برای یعقوب زایید. همه هفت نفر بودند.

^{۲۶} همه کسانی که با یعقوب به مصر آمدند، که از پشت او پدید شدند، سواى زنان پسران یعقوب، تمامی شصت و شش نفر بودند.^{۲۷} و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند، دو نفر بودند. پس تمامی افراد خاندان یعقوب که به مصر آمدند، هفتاد بودند.^{۲۸} و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند. و به زمین جوشن آمدند.^{۲۹} و یوسف اربه خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را بدید به گردش بیاویخت و مدتی بر گردش گریست.^{۳۰} و اسرائیل به یوسف گفت: «اکنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تا به حال زنده هستی.»^{۳۱} و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «می‌روم تا فرعون را خبر دهم و به او گویم: "برادرانم و خانواده پدرم که در سرزمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند. و مردان شبانان هستند، زیرا به دامداری مشغولند، و گله‌ها و رمه‌ها و تمامی دارایی خود را آورده‌اند."»^{۳۲} و چون فرعون شما را بطلبد و گوید: "کسب شما چیست؟"^{۳۴} گوید: "غلامان از طفولیت تا به حال به دامداری مشغولیم، هم ما و هم اجداد ما، تا در

و برادران خود، و همه اهل خانه پدر خویش را مطابق تعداد زادگان ایشان به نان پرورانید.

خشکسالی

۱۳ و در تمامی سرزمین نان نبود، زیرا قحطی زیاده سخت بود و زمین مصر و زمین کنعان به سبب قحطی فقیر گردید. ۱۴ و یوسف، تمام نقره‌ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌ای که ایشان خریدند، بگرفت و نقره را به خانه فرعون درآورد. ۱۵ و چون نقره از زمین مصر و زمین کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ما را نان بده، چرا در حضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.» ۱۶ یوسف گفت: «احشام خود را بیاورید و به عوض احشام شما، غله به شما می‌دهم، اگر نقره تمام شده است.» ۱۷ پس احشام خود را نزد یوسف آوردند و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رمله‌های گاو و الاغان، نان به ایشان داد. و در آن سال به عوض همه احشامشان، ایشان را به نان پرورانید. ۱۸ و چون آن سال سپری شد، در سال دوم به حضور او آمده، گفتند: «از آقای خود مخفی نمی‌داریم که نقره ما تمام شده است و احشام و چارپایان از آن آقای ما گردیده و جز بدن‌ها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست. ۱۹ چرا ما و زمین ما نیز در نظر تو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخر و ما و زمین ما از آن فرعون بشویم. بذر بده تا زیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند.»

۲۰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه قحطی برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد. ۲۱ و خلق را از این سرحد تا به آن سرحد مصر به شهرها منتقل ساخت. ۲۲ فقط زمین کاهنان را نخرید، زیرا کاهنان را سهمیه ثابت از

جانب فرعون معین شده بود و از سهمی که فرعون به ایشان داده بود، می‌خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند. ۲۳ و یوسف به قوم گفت: «اینک، امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم. به یقین برای شما بذر است تا زمین را بکارید. ۲۴ و چون حاصل برسد، یک پنجم به فرعون دهید و چهار سهم از آن شما باشد، برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه‌های شما و خوراک به جهت کودکان شما.» ۲۵ گفتند: «تو ما را برقرار ساختی؛ در نظر آقای خود التفات بیابیم، تا غلام فرعون باشیم.» ۲۶ پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که یک پنجم از آن فرعون باشد، غیر از زمین کاهنان فقط، که از آن فرعون نشد. ۲۷ اسرائیل در سرزمین مصر در زمین جوشن ساکن شده، ملک در آن گرفتند و بسیار بارور و زیاد گردیدند. ۲۸ و یعقوب در زمین مصر هفده سال بزیست. و روزهای سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود. ۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را طلبیده، به او گفت: «الان اگر در نظر تو التفات یافته‌ام، دست خود را زیر ران من بگذار، و نیکویی و امانت با من بکن، و تمنا اینکه مرا در مصر دفن نکن، ۳۰ بلکه با پدران خود بخوایم و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.» ۳۱ گفت: «برایم قسم بخور، پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

پسران یوسف

و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف ۴۸ گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، مَنّسی و إفرایم را با خود برداشت. ۲ و یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسر تو یوسف، نزد تو می‌آید.» و اسرائیل خویشتن را تقویت داده، بر بستر

بود.^{۱۵} و یوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که در حضور او پدرانم ابراهیم و اسحاق سالک می‌بودند، خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز شبانی کرده است،^{۱۶} آن فرشته‌ای که مرا از هر بدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد و نام من و نامهای پدرانم ابراهیم و اسحاق بر ایشان خوانده شود و در وسط زمین بسیار زیاد شوند.»

^{۱۷} و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد، به نظرش ناپسند آمد و دست پدر خود را گرفت تا آن را از سر افرایم به سر مَنَسی نقل کند.^{۱۸} و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.»^{۱۹} اما پدرش خودداری نموده، گفت: «می‌دانم، ای پسر، می‌دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کوچکترش از او بزرگتر خواهد شد و نسل او قومهای بسیار خواهند گردید.»

^{۲۰} و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: «به تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل افرایم و مَنَسی گرداند.» پس افرایم را به مَنَسی ترجیح داد.^{۲۱} و اسرائیل به یوسف گفت: «به یقین من می‌میرم و خدا با شما خواهد بود و شما را به سرزمین پدران شما باز خواهد آورد.^{۲۲} و من به تو سهمی زیاده از برادرت می‌دهم که آن را از دست آموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

برکت یعقوب به پسرانش

و یعقوب پسران خود را خوانده، گفت: **۴۹** «جمع شوید تا شما را از آنچه در روزهای آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود اسرائیل گوش گیرید.

بنشست.^۳ و یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در لوز در سرزمین کنعان به من آشکار شده، مرا برکت داد.^۴ و به من گفت: به یقین من تو را بارور و زیاد گردانم و از تو قومهای بسیار به وجود آورم و این زمین را بعد از تو به نسل تو، به میراث ابدی خواهیم داد.^۵ و الان دو پسر که در سرزمین مصر برایت زاییده شدند، قبل از آنکه نزد تو به مصر بیایم، ایشان از آن من هستند، افرایم و مَنَسی مثل رئوین و شمعون از آن من خواهند بود.^۶ و اما فرزندان تو که بعد از ایشان بیاوری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود اسم گذاری شوند.^۷ و هنگامی که من از قَدان آمدم، راحیل نزد من در سرزمین کنعان به سر راه مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسم، و او را در آنجا به سر راه افرات که بیت‌لجم باشد، دفن کردم.»^۸ و چون اسرائیل، پسران یوسف را دید، گفت: «اینان کیستند؟»^۹ یوسف، پدر خود را گفت: «اینان پسران منند که خدا به من در اینجا داده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.»^{۱۰} و چشمان اسرائیل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک او آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید.

^{۱۱} و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمی‌بردم که روی تو را ببینم، و به یقین خدا، نسل تو را نیز به من نشان داده است.»^{۱۲} و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده، رو به زمین نهاد.^{۱۳} و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و مَنَسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد.^{۱۴} و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سر افرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر مَنَسی، و دستهای خود را به طور متقاطع حرکت داد، زیرا که مَنَسی نخست زاده

و رخت خویش را به عصاره انگور می‌شوید.
 ۱۲ چشمانش به شراب سرخ
 و دندانش به شیر سفید است.
 ۱۳ زیولون، بر کنار دریا ساکن شود
 و نزد بندر کشتیها.
 و حدود او تا به صیدون خواهد رسید.
 ۱۴ یساکار الاغ قوی است
 در میان آغلها خوابیده.
 ۱۵ چون محل آرمیدن را دید که پسندیده است
 و زمین را دلگشا یافت،
 پس گردن خویش را برای بار خم کرد
 و بنده خراج گردید.
 ۱۶ «دان، قوم خود را داوری خواهد کرد،
 چون یکی از قبایل اسرائیل.
 ۱۷ دان ماری خواهد بود به سر راه
 و افعی بر کنار راه
 که پاشنه اسب را بگذرد
 تا سوارش از عقب افتد.
 ۱۸ ای یهوه، منتظر نجات تو می‌باشم.
 ۱۹ «جاد؛ گروهی بر وی هجوم خواهند آورد،
 و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد.
 ۲۰ اشیر؛ نان او چرب خواهد بود
 و لذات شاهانه خواهد داد.
 ۲۱ نفتالی غزال آزادی است
 که سخنان خوب خواهد داد.
 ۲۲ «یوسف شاخه باروری است.
 شاخه بارور بر سر چشمه‌ای که
 شاخه هایش از دیوار برآید.
 ۲۳ تیراندازان او را رنجانیدند
 و تیر انداختند و اذیت رسانیدند.
 ۲۴ لیکن کمان او در قوت قایم ماند.
 و بازوهای دستش به دست

۳ «ای رثوین! تو نخست زاده منی،
 توانایی من و ابتدای قوتم،
 برتر در شرافت و برتر در قدرت!
 ۴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت،
 زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی.
 آنگاه آن را بی‌حرمت ساختی.
 او به بستر من برآمد.
 ۵ «شمعون و لاوی برادرند.
 آلات ظلم شمشیرهای ایشان است.
 ۶ ای نفس من، به مشورت ایشان داخل مشو
 و ای جلال من به محفل ایشان متحد مباش،
 زیرا در خشم خود مردم را کشتند
 و در خودرایی خویش گاو را پی زدند.
 ۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود
 و غضب ایشان، زیرا که تند بود!
 ایشان را در یعقوب پراکنده سازم
 و در اسرائیل پراکنده کنم.
 ۸ «ای یهودا تو را برادرانت خواهند ستود.
 دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود
 و پسران پدرت تو را تعظیم خواهند کرد.
 ۹ یهودا شیربچه‌ای است.
 ای پسر من از شکار برآمدی.
 مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می‌خوابد
 و چون شیر ماده‌ای است.
 کیست او را برانگیزاند؟
 ۱۰ عصا از یهودا دور نخواهد شد
 و نه فرمان فرمایی از میان پایهای او
 تا شیلو بیاید.
 و مر او را اطاعت قومها خواهد بود.
 ۱۱ گژه خود را به تاک
 و گژه الاغ خویش را به مو بسته.
 جامه خود را به شراب

را با پسران خود به پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بر وی **۵۰** گریست و او را بوسید.^۲ و طبیبانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را مومیایی کنند. و طبیبان، اسرائیل را مومیایی کردند.^۳ و چهل روز در کار او سپری شد، زیرا که این قدر روزها در مومیایی کردن صرف می‌شد. و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند.^۴ و چون روزهای ماتم او تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر الان در نظر شما التفات یافته‌ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگوئید: ^۵ "پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می‌میرم؛ در قبری که برای خویشتن در سرزمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن کن." اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.»^۶ فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.»^۷ پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه او بودند و تمامی مشایخ سرزمین مصر با او رفتند.^۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش جز اینکه کودکان و گله‌ها و رمه‌های خود را در زمین جوشن واگذاشتند.^۹ و ارابه‌ها نیز و سواران همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار زیاد بودند.^{۱۰} پس به خرمنگاه آطاد که آن طرف اردن است، رسیدند و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند و برای پدر خود هفت روز نوحه‌گری نمود.^{۱۱} و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه آطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن مکان را آبل مصرایم* نامیدند، که به آن طرف اردن واقع است.

قدیر یعقوب مقوی گردید،
که از آنجاست شبان و صخره اسرائیل.
^{۲۵} از خدای پدرت که تو را یاری می‌کند
و از قادر مطلق که تو را برکت می‌دهد
به برکات آسمانی از بالا
و برکات ژرفایی که در پایین واقع است
و برکات پستانها و رحم.
^{۲۶} برکات پدرت بر برکات کوه‌های ازلی فایق آمد
و بر حدود کوه‌های ابدی
و بر سر یوسف خواهد بود
و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.
^{۲۷} «بنیامین، گرگی است که می‌درد.
صبحگاهان شکار را خواهد خورد
و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.»
^{۲۸} همه اینان دوازده قبیله اسرائیلند و این است
آنچه پدر ایشان، به ایشان گفت و ایشان را برکت داد
و هر یک را موافق برکت او برکت داد.

مرگ یعقوب

^{۲۹} پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «من به قوم خود ملحق می‌شوم. مرا با پدرانم در غاری که در صحرای عفرون حیثی است، دفن کنید.^{۳۰} در غاری که در صحرای مکفیله است، که در مقابل قمری در سرزمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن زمینش از عفرون حیثی برای ملکیت مقبره خرید.^{۳۱} آنجا ابراهیم و همسرش سارا را دفن کردند؛ آنجا اسحاق و همسر او رفقه را دفن کردند؛ و آنجا لیه را دفن نمودم.^{۳۲} خرید آن صحرا و غاری که در آن است، از پسران حیت بود.»^{۳۳} و چون یعقوب وصیت

* ۱۱.۵۰ "آبل مصرایم" یعنی "سوگواری مصر".

کرد، تا کاری کند که قوم زیادی را برقرار نماید، چنانکه امروز شده است.^{۲۱} و الان ترسان م باشید. من، شما را و فرزندان شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و به مهربانی به ایشان سخن گفت.

مرگ یوسف

^{۲۲} و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد.
^{۲۳} و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ماکیر، پسر مَنَسی نیز بر زانوهای یوسف تولد یافتند.
^{۲۴} و یوسف، برادران خود را گفت: «من می‌میرم و یقین خدا از شما دیدار خواهد نمود و شما را از این سرزمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.»^{۲۵} و یوسف به قوم اسرائیل سوگند داده، گفت: «به یقین خدا از شما دیدار خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.»^{۲۶} و یوسف مرد در لحظه‌ای که صد و ده ساله بود. و او را مومیایی کرده، در سرزمین مصر در تابوت گذاشتند.

^{۱۲} همچنان پسران او به آن طوریکه امر فرموده بود، کردند.^{۱۳} و پسرانش او را به سرزمین کنعان بردند. و او را در غار صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن زمین از عفرون حیثی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند.^{۱۴} و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با او رفته بودند، به مصر برگشتند.

^{۱۵} و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الان از ما کینه دارد، به یقین جزای همه بدی را که به او کرده‌ایم، به ما خواهد رسانید.»^{۱۶} پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «پدر تو قبل از مردنش امر فرموده، گفت: ^{۱۷} به یوسف چنین بگویند: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را عفو فرمایی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند. پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به او سخن گفتند، یوسف بگریست.^{۱۸} و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.»^{۱۹} یوسف ایشان را گفت: «مترسید، زیرا مگر من در جای خدا هستم؟^{۲۰} شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی

خروج

نکاتی چند درباره کتاب خروج

دومین کتاب تورات موسی، چنانکه از نامش پیدا است، به شرح خروج قوم اسرائیل از سرزمین مصر می‌پردازد. ماجراهای این کتاب و نیز سه کتاب بعدی تورات موسی که لاویان، اعداد، و تثنیه باشند، شرح وقایع دوره‌ای است که قوم اسرائیل در بیابان به کندی به جانب سرزمین موعود پیش می‌رود و در قسمت اعظم آن بیشتر سرگردان است.

گرچه تاریخ دقیق خروج قوم اسرائیل را از مصر نمی‌توان تعیین کرد، لیکن محققین معتقد هستند که این واقعه در بین سالهای قرن پانزده تا قرن سیزده قبل از میلاد روی داده است. آنچه که در داستان خروج بیش از هر چیز نظر را به خود جلب می‌کند، کاری است که خداوند برای این قوم انجام می‌دهد و به شکلی قوی آنها را از سرزمین بردگی‌شان می‌رهاند.

قوم اسرائیل پس از تحمل رنجهای زیاد و خروج پیروزمندانه از مصر (فصول ۱ تا ۱۵)، سفر طولانی خود را در بیابان آغاز می‌کنند و به پای کوه سینا می‌آیند (فصول ۱۶ تا ۱۹). و آنجاست که خداوند شریعت خود را به آنها عطا می‌فرماید (فصول ۲۰ تا ۴۰). در این فصول، شاهد نحوه ساختن خیمه اجتماع و اسباب و آلات مقدس و آیینی نیز هستیم.

تقسیم‌بندی کلی

بندگی قوم اسرائیل در مصر (فصول ۱ و ۲)

فرستاده شدن موسی (فصول ۳ و ۴)

نزول بلاها (فصول ۵ تا ۱۱)

پس‌خ و خروج از مصر (۱۲: ۱ تا ۱۵: ۲۱)

اسرائیل در راه کوه سینا (۱۵: ۲۲ - ۱۸: ۲۷)

عهد کوه سینا (فصول ۱۹ تا ۲۴)

دستورالعمل ساختن خیمه ملاقات (فصول ۲۵ تا ۳۱)

پرستش گوساله طلایی (فصول ۳۲ تا ۳۴)

ساختن و وقف خیمه ملاقات (فصول ۳۵ تا ۴۰)

بندگی اسرائیل

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند؛ هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: ۲ رئوبین و شمعون و لاوی و یهودا، ۳ یساکار و زبولون و بنیامین، ۴ و دان و نفتالی و جاد و اشیر. ۵ و همه کسانی که از پشت یعقوب پدید آمدند، هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

۶ و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن نسل مردند. ۷ و پسران اسرائیل بارور و به شماره بسیار زیاد شدند؛ زیاد شده و بی‌نهایت نیرومند گردیدند. و سرزمین از ایشان پر گشت. ۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت. ۹ و به قوم خود گفت: «متوجه باشید که قوم اسرائیل از ما زیاده و نیرومندترند. ۱۰ بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبدا که زیاد شوند و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما متحد شوند و با ما جنگ کرده، از سرزمین بیرون روند.»

۱۱ پس سرکارگران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند و برای فرعون شهرهای انبار، یعنی فیتوم و ژمسیس را بنا کردند. ۱۲ لیکن هر چه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر ازدیاد یافته و پخش می‌شدند. مصریان از قوم اسرائیل بیمناک می‌بودند. ۱۳ پس قوم اسرائیل را به بردگی به کار گرفتند. ۱۴ و جانهای ایشان را به کار سخت، به گل‌کاری و خشت‌سازی و هر گونه کار صحرایی تلخ می‌نمودند و هر خدمتی که بر ایشان می‌نهادند، به ظلم می‌بود. ۱۵ پس از آن پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، ۱۶ گفت: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، نوزادان را بر سنگ زادگاه نگاه کنید؛ اگر پسر باشد، او را بکشید و اگر دختر بود، زنده بماند.» ۱۷ لیکن قابله‌ها از خدا

ترسیدند و آنچه پادشاه مصر به ایشان امر کرده بود، نکردند. بلکه پسران را زنده گذاردند.

۱۸ پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، به ایشان گفت: «چرا این کار را کردید و پسران را زنده گذاردید؟» ۱۹ قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی مانند زنان مصری نیستند؛ بلکه قوی هستند و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.» ۲۰ و خدا با قابله‌ها نیکویی نمود و قوم زیاد شدند و بسیار توانا گردیدند. ۲۱ و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خدا نیز آنان را صاحب خانواده ساخت. ۲۲ و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «هر پسری که زاییده شود، به رود نیل اندازید. اما دختران را زنده نگاه دارید.

تولد موسی

۲ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. ۲ و آن زن حامله شده، پسری زایید. و چون او را خوش‌سیما دید، او را سه ماه نهان داشت. ۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، سیدی از بی‌برایش گرفت و آن را به قیر و رُفت اندوده، کودک را در آن نهاد و آن را در نیزار به کنار رود گذاشت. ۴ و خواهر کودک از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. ۵ و دختر فرعون برای شسته‌شوی به رود فرود آمد. و کنیزانش به کنار رود می‌گشتند. دختر فرعون سبد را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. ۶ و چون آن را بگشاد، کودک را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر او بسوخت و گفت: «این از کودکان عبرانیان است.» ۷ و خواهر کودک به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم، تا کودک را برایت شیر دهد؟» ۸ دختر فرعون به او گفت: «برو.» پس

گله را سیراب نمود.»^{۲۰} پس به دختران خود گفت: «او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ او را بخوانید تا نان خورد.»

^{۲۱} و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود صفوره را به موسی داد.^{۲۲} و آن زن پسری زایید، و موسی او را چرشوم* نام نهاد، چه گفت: «در سرزمین بیگانه غریب شده‌ام.»^{۲۳} و واقع شد بعد از روزهای بسیار پادشاه مصر بمرد. قوم اسرائیل به سبب بندگی ناله سر داده، فریاد برآوردند و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد.^{۲۴} و خدا ناله ایشان را شنید و عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد.^{۲۵} و خدا بر قوم اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

بوته مشتعل

۳ و اما موسی گله پدر زن خود پترون، کاهن میدیان را شبانی می‌کرد. و گله را به آن طرف صحرا راند و به حوریب که کوه خدا باشد، آمد.^۲ و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بر وی آشکار شد، و چون او نگرست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است، اما سوخته نمی‌شود.^۳ و موسی گفت: «اکنون به آن طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی‌شود.»^۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل به آن سو می‌شود، خدا از میان بوته به او ندا در داد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «گوش به فرمانم.»^۵ گفت: «به این جا نزدیک نیا. نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است.»^۶ و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید،

آن دختر رفته، مادر کودک را بخواند.^۹ و دختر فرعون گفت: «این کودک را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن کودک را برداشته، به او شیر می‌داد.^{۱۰} و چون کودک رشد کرد، او را نزد دختر فرعون برد و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.»

فرار موسی

^{۱۱} و واقع شد در آن روزها که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند.^{۱۲} پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان ساخت.^{۱۳} و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دو مرد عبرانی نزاع می‌کنند، پس به مقصر گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی؟»^{۱۴} گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر می‌خواهی مرا هم بکشی، چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقین این امر بر ملا شده است.»^{۱۵} و چون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی کرد. موسی از حضور فرعون فرار کرده، در سرزمین میدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست.^{۱۶} و کاهن میدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند، تا گله پدر خویش را سیراب کنند.^{۱۷} و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را کمک کرد و گله ایشان را سیراب نمود.^{۱۸} و چون نزد پدر خود یعوئیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز به این زودی برگشتید؟»^{۱۹} گفتند: «شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد و آب نیز برای ما کشیده،

* ۲۲.۲ "چرشوم" با واژه عبری "غریب" شباهت آوایی دارد.

زیرا رسید که به خدا بنگرد.^۷ و خداوند گفت: «به یقین مصیبت قوم خود را که در مصرند، دیدم و التماس ایشان را از دست سرکارگران ایشان شنیدم، زیرا عذابهای ایشان را می‌دانم.^۸ و فرود آمدم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن سرزمین به سرزمین نیکو و وسیع برآورم؛ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حیثیان و آموریان و فرزیان و جویان و تیوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حیثیان و آموریان و فرزیان و جویان و تیوسیان.^۹ و اینک التماس قوم اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام.^{۱۰} پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من، پسران اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

^{۱۱} موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون بروم و قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»

^{۱۲} خدا گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.»^{۱۳} موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد قوم اسرائیل برسم و به ایشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که «نام او چیست؟» به ایشان چه گویم؟»^{۱۴} خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به قوم اسرائیل چنین بگو: اهیة* مرا نزد شما فرستاد.»^{۱۵} و خدا باز به موسی گفت: «به قوم اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده. این است نام من تا به ابد و همه نسلها مرا به این نام یاد خواهند کرد.^{۱۶} برو و مشایخ قوم اسرائیل را جمع کرده، به ایشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من آشکار شده، گفت: به یقین از شما و

از آنچه به شما در مصر کرده‌اند، دیدار کرده‌ام،^{۱۷} و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به سرزمین کنعانیان و حیثیان و آموریان و فرزیان و جویان و تیوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است.^{۱۸} و سخن تو را خواهند شنید. و تو با مشایخ اسرائیل نزد پادشاه مصر بروید و به او گوید: «یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم.»^{۱۹} و من می‌دانم که پادشاه مصر شما را نمی‌گذارد بروید، مگر آن که دستی نیرومند او را مجبور کند.^{۲۰} پس دست خود را دراز خواهم کرد و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور می‌آورم، خواهم زد و بعد از آن شما را رها خواهد کرد.^{۲۱} و این قوم را در نظر مصریان محترم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید، تهی‌دست نخواهید رفت.^{۲۲} بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش لوازم نقره و لوازم طلا و رخت خواهد خواست. و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید و مصریان را غارت خواهید نمود.»

به موسی نشانه‌های قدرتمند عطا می‌شود

۴ موسی در جواب گفت: «همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید. بلکه خواهند گفت: «یهوه بر تو ظاهر نشده است.»»^۲ پس خداوند به او گفت: «آن چیست در دست تو؟» موسی گفت: «عصا.»^۳ گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.^۴ پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را بگرفت، که در

* ۱۴.۳ وازه عبری به معنی «هستم آنکه هستم»

خدا خواهی بود.^{۱۷} این عصا را به دست خود بگیر که به آن نشانه‌ها را آشکار سازی.»

بازگشت موسی به مصر

^{۱۸} پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود پترون برگشت و به او گفت: «بگذار به نزد برادران خود در مصر برگردم و ببینم هنوز زنده‌اند.» پترون به موسی گفت: «به سلامتی برو.»^{۱۹} و خداوند در میان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده‌اند.»^{۲۰} پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به سرزمین مصر مراجعت نمود. و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت.^{۲۱} و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دست سپرده‌ام، به حضور فرعون آشکار سازی. و من دل او را سخت خواهم ساخت، تا قوم را رها نکنند.^{۲۲} و به فرعون بگو: "خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است.^{۲۳} و به تو می‌گویم: پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید. اگر از رها کردنش خودداری نمایی، به یقین پسر تو، یعنی نخست‌زاده تو را می‌کشم."»

^{۲۴} و واقع شد در بین راه که خداوند در محل اُتراق به او برخورد، قصد قتل وی نمود.^{۲۵} آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، پوست ختنه‌گاه پسر خود را بریده، نزد پای موسی انداخت و گفت: «تو مرا شوهر خون هستی.»^{۲۶} پس او وی را رها کرد. آن موقع بود که صفوره گفت: «شوهر خون هستی» به سبب ختنه.^{۲۷} و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و موسی را در کوه خدا ملاقات کرده، او را بوسید.^{۲۸} و موسی از تمامی کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه نشانه‌هایی که به او امر فرموده بود، هارون را خبر داد.

دستش عصا شد.^۵ «تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.»^۶ و خداوند بار دیگر او را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف به جذام دچار شد.^۷ پس گفت: «دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش سالم شده بود.^۸ «و واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند و صدای نشانه نخستین را نشنوند، به یقین صدای نشانه دوم را باور خواهند کرد.»^۹ و هر گاه این دو نشانه را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب رود نیل گرفته، به خشکی بریز. و آبی که از رود گرفتی، بر روی خشکی به خون تبدیل خواهد شد.»^{۱۰} پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه گنگ و کندزبان.»^{۱۱} خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و لال و کر و بینا و نابینا را که آفریدی؟ آیا نه من که یهوه هستم؟^{۱۲} پس الان برو و من با زیانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی، تو را خواهم آموخت.»^{۱۳} اما موسی گفت: «خواهش دارم ای خداوند که دیگری را برای این کار بفرستی.»

^{۱۴} آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت هارون لاوی را نمی‌دانم که او در سخن گفتن فصیح است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می‌آید و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید.»^{۱۵} و به او سخن خواهی گفت و کلام را در دهان او خواهی گذاشت، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود و آنچه باید بکنید، شما را خواهم آموخت.^{۱۶} و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت و او تو را به جای زبان خواهد بود و تو او را به جای

سرکارگران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «فرعون چنین می‌فرماید که "من کاه به شما نمی‌دهم." ۱۱ خود بروید و کاه برای خود از هر جا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»

۱۲ پس قوم در تمامی سرزمین مصر پراکنده شدند، تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند. ۱۳ و سرکارگران ایشان را شتابانیده، گفتند: «کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که کاه بود.» ۱۴ و ناظران، قوم اسرائیل را که سرکارگران فرعون بر ایشان گماشته بودند، می‌زدند و می‌گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی‌کنید؟» ۱۵ آنگاه ناظران قوم اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می‌کنی؟ ۱۶ کاه به بندگان نمی‌دهند و می‌گویند: "خشت برای ما بسازید!" و اینک بندگان را می‌زنند، حال آنکه خطا از قوم تو می‌باشد.» ۱۷ فرعون گفت: «تنبل هستید. شما تنبلید! از این سبب می‌گویید: "برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم."» ۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید و کاه به شما داده نخواهد شد و حساب خشت را خواهید داد.» ۱۹ ناظران قوم اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده‌اند، زیرا گفت: «از حساب روزانه خشتهای خود هیچ کم مکنید.» ۲۰ و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند. ۲۱ و به ایشان گفتند: «خداوند بر شما بنگرد و داوری فرماید! زیرا که ما را نزد فرعون و ملازمانش همچون بوی ناخوش آیند کرده‌اید و شمشیری به دست ایشان داده‌اید، تا ما را بکشند.» ۲۲ آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «ای خداوند، چرا به این قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟ ۲۳ زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به

۲۹ پس موسی و هارون رفته، تمامی مشایخ قوم اسرائیل را جمع کردند. ۳۰ و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت و نشانه‌ها را به نظر قوم ظاهر ساخت. ۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از قوم اسرائیل دیدار نموده و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده، سجده کردند.

خشت بدون کاه

۵ و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: "قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند."» ۲ فرعون گفت: «یهوه کیست که سخن او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» ۳ گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم و نزد یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم، مبدا ما را به طاعون یا شمشیر مبتلا سازد.» ۴ پس پادشاه مصر به ایشان گفت: «ای موسی و هارون، چرا قوم را از کارهای ایشان باز می‌دارید؟ به شغلای خود بروید!» ۵ و فرعون گفت: «اهل سرزمین بسیاریند و شما ایشان را از شغلایشان بیکار می‌سازید.»

۶ و در آن روز، فرعون سرکارگران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت: ۷ «بعد از این، کاه برای خشت سازی مثل سابق به این قوم ندهید. خود بروند و کاه برای خویشتن جمع کنند. ۸ و همان حساب خشتهایی را که پیشتر می‌ساختند، برایشان بگذارید و از آن هیچ کم مکنید، زیرا کاهلند و از این رو فریاد می‌کنند و می‌گویند: "برویم تا برای خدای خود قربانی بگذرانیم."» ۹ و خدمت ایشان سخت‌تر شود تا در آن مشغول شوند و به سخنان پوچ اعتنا نکنند. ۱۰ پس

نام تو سخن گویم، به این قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی نداده‌ای.»

۶ خداوند به موسی گفت: «الان خواهی دید آنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد و به دست نیرومند ایشان را از سرزمین خود خواهد راند.»^۲ و خدا به موسی خطاب کرده، او را گفت: «من یهوه هستم.^۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق^{*} آشکار شدم، لیکن به نام خود یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم.^۴ و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم که سرزمین کنعان را به ایشان دهم، یعنی سرزمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.^۵ و من نیز چون ناله قوم اسرائیل را که مصریان ایشان را از آن خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را به یاد آوردم.^۶ بنابراین قوم اسرائیل را بگو، "من یهوه هستم. و شما را از زیر مشقتها مصریان بیرون خواهم آورد و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم.^۷ و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شما را خدا خواهم بود و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقتها مصریان بیرون آوردم.^۸ و شما را خواهم رسانید به زمینی که دربارۀ آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارث به شما خواهم داد. من یهوه هستم."^۹

۹ و موسی قوم اسرائیل را به این صورت گفت، لیکن به سبب تنگی روح و سختی خدمت، به او گوش ندادند.^{۱۰} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که قوم اسرائیل را از سرزمین خود رهایی دهد.»^{۱۲} و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «اینک قوم اسرائیل مرا

نمی‌شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من مردی گندزبان هستم؟»

۱۳ و خداوند با موسی و هارون صحبت نموده، ایشان را به سوی قوم اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مأمور کرد، تا قوم اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آورند.^{۱۴} و اینانند سران خاندانهای پدران ایشان: پسران رثوین، نخست‌زاده اسرائیل، خنوک و پَلو و حصرون و گرمی؛ اینانند طوایف رثوین.^{۱۵} و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوخر و شائول که پسر زنی کنعانی بود؛ اینانند طوایف شمعون.^{۱۶} و این است نامهای پسران لاوی مطابق پیدایش ایشان: چرشون و فُهات و مَراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود.^{۱۷} پسران چرشون: یبنی و شمعی، مطابق طوایف ایشان.^{۱۸} و پسران قهات: عَمرام و یَصهار و جِبرون و عُزئیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود.^{۱۹} و پسران مَراری: مَحلی و موشی؛ اینانند طوایف لاویان مطابق پیدایش ایشان.^{۲۰} و عَمرام عمه خود، یوکابد را به زنی گرفت و او برای وی هارون و موسی را زایید. و سالهای عمر عَمرام صد و سی و هفت سال بود.^{۲۱} و پسران یَصهار: قورح و نَافِج و زَکَری. و پسران عُزئیل: میثائیل و إصافان و سَتری.^{۲۳} و هارون، الیشابَع را که دختر عمیناداب و خواهر تَحشون بود به زنی گرفت و او برایش ناداب و آبیهو و العازر و ایتامار را زایید.^{۲۴} و پسران قورح: آسیر و إلقانه و آبِیاساف؛ اینانند طوایف قورحیان.^{۲۵} و إلعازار پسر هارون یکی از دختران فوتیئیل را به زنی گرفت، و او برایش فینحاس را زایید؛ اینانند سران پدران لاویان، مطابق طوایف ایشان.^{۲۶} اینانند هارون و موسی که خداوند به ایشان گفت: «قوم اسرائیل

* ۳.۶ در عبری "إل شَدای"

فرعون بینداز، تا مار گردد.»^{۱۰} آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت و مار شد.^{۱۱} و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند.^{۱۲} هر یک عصای خود را انداختند و مار شد. ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید.^{۱۳} و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.

اولین بلا: بلای خون

^{۱۴} و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده و از رها کردن قوم خودداری کرده است.^{۱۵} بامدادان نزد فرعون برو. اینک به سوی آب بیرون می‌آید. برای ملاقات او به کنار رود نیل بایست و عصا را که به مار تبدیل گشت، به دست خود بگیر.^{۱۶} و او را بگو: "یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: 'قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا به حال نشنیده‌ای.'^{۱۷} پس خداوند چنین می‌گوید: 'از این خواهی دانست که من یهوه هستم، به یقین من به عصایی که در دست دارم آب رود نیل را می‌زنم و به خون تبدیل خواهد شد.^{۱۸} و ماهیانی که در رود هستند، خواهند مرد و رود گندیده شود و مصریان نوشیدن آب رود را نفرت خواهند داشت.'^{۱۹} و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر رودهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه‌های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود. و در تمامی سرزمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی خون خواهد بود.»^{۲۰} و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصا را افراشته آب رود نیل را به حضور فرعون و به حضور

را با فوجهای ایشان از سرزمین مصر بیرون آوردید.»^{۲۱} اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن قوم اسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.

^{۲۸} و واقع شد در روزی که خداوند در سرزمین مصر موسی را خطاب کرد.^{۲۹} که خداوند به موسی فرموده، گفت: «من یهوه هستم هر آنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.»^{۳۰} و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «اینک من گندزیان هستم، پس چگونه فرعون به من گوش کند؟»

هارون و موسی در مقابل فرعون

V و خداوند به موسی گفت: «بین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود.^۲ هر آنچه به تو امر نمایم، تو آن را بگو و برادرت هارون آن را به فرعون باز گوید، تا قوم اسرائیل را از سرزمین خود رهایی دهد.^۳ و من دل فرعون را سخت می‌کنم و نشانه‌ها و علامات خود را در سرزمین مصر بسیاری سازم.^۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت و من دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا فوجهای خود، یعنی مردم خود قوم اسرائیل را از سرزمین مصر به داوریه‌های عظیم بیرون آورم.^۵ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، قوم اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.»^۶ و موسی و هارون چنانکه خداوند به ایشان امر فرموده بود، کردند و چنین عمل نمودند.^۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند.

^۸ پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید: "معجزه‌ای برای اثبات خود به عمل آرید." آنگاه به هارون بگو: "عصای خود را بگیر و آن را پیش روی

کردند و قورباغه‌ها بر سرزمین مصر برآوردند.^۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا قورباغه‌ها را از من و قوم من دور کند و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذارند.»^۹ موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا قورباغه‌ها از تو و خانه‌ات نابود شوند و فقط در رود نیل بمانند.»^{۱۰} گفت: «فردا.» موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای ما دیگری نیست،^{۱۱} و قورباغه‌ها از تو و خانه‌ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در رود باقی خواهند ماند.»^{۱۲} و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره قورباغه‌هایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند فریاد نمود.^{۱۳} و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و قورباغه‌ها از خانه‌ها و از دهات و از صحراها مردند.^{۱۴} و آنها را توده توده جمع کردند و سرزمین متعفن شد.^{۱۵} اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و به ایشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای سوم: بلای پشه‌ها

^{۱۶} و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که "عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزنی تا در تمامی سرزمین مصر پشه‌ها بشود."»^{۱۷} پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و چارپایان پدید آمد، زیرا که تمامی غبار سرزمین در تمامی زمین مصر پشه‌ها گردید.^{۱۸} جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند، اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان

ملازمانش زد و تمامی آب رود به خون تبدیل شد.^{۲۱} و ماهیانی که در رود نیل بودند، مردند. و رود بگندید و مصریان از آب رود نتوانستند نوشید. و در تمامی سرزمین مصر خون بود.^{۲۲} و جادوگران مصر به افسونهای خویش نیز چنین کردند. و دل فرعون سخت شد، که به ایشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.^{۲۳} و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه نساخت.^{۲۴} و همه مصریان گرداگرد رود برای آب خوردن گودال می‌زدند، زیرا که از آب رود نتوانستند نوشید.^{۲۵} و بعد از آنکه خداوند رود را زده بود، هفت روز سپری شد.

بلای دوم: بلای قورباغه‌ها

Λ و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو و به او بگو: "خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند." اگر تو از رها کردن ایشان خودداری می‌کنی، به یقین من تمامی حدود تو را به قورباغه‌ها مبتلا سازم.^۳ و رود نیل قورباغه‌ها را به زیادی پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه‌ات و خوابگاهت و بسترت و خانه‌های بندگانت و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت درخواهند آمد^۴ و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو قورباغه‌ها برخواهند آمد.»^۵ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: "دست خود را با عصای خویش بر رودها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن و قورباغه‌ها را بر سرزمین مصر برآور."»

^۶ پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، قورباغه‌ها برآمده، سرزمین مصر را پوشانیدند.^۷ و جادوگران به افسونهای خود چنین

خداوند دعا می‌کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد. اما به هوش باش که فرعون بار دیگر حيله نکند که قوم را اجازه ندهد تا برای خداوند قربانی گذارند.^{۳۰} پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد،^{۳۱} و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.^{۳۲} اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم را رها ننمود.

بلای پنجم: بلا بر احشام

۹ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به او بگو: "یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: 'قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.'^۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن خودداری نمایی و ایشان را باز نگاه داری،^۳ به یقین دست خداوند بر احشام تو که در صحرایند خواهد شد؛ بر اسبان و الاغان و شتران و گاو و گوسفندان، یعنی وبای بسیار سخت.^۴ و خداوند در میان احشام اسرائیلیان و احشام مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال قوم اسرائیل است، چیزی نخواهد مرد."^۵ و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «فردا خداوند این کار را در این سرزمین خواهد کرد.»^۶ روز بعد خداوند این کار را کرد و همه احشام مصریان مردند و از احشام قوم اسرائیل یکی هم نمرد.^۷ و فرعون فرستاد و اینک از احشام اسرائیلیان یکی هم نمرده بود. اما دل فرعون سخت شده، قوم را رها نکرد.

بلای ششم: بلای دملها

^۸ و خداوند به موسی و هارون گفت: «از خاکستر کوره، مشت‌های خود را پر کرده، بردارید و موسی آن را به حضور فرعون به سوی آسمان برافشانند.^۹ و غبار خواهد شد بر تمامی سرزمین مصر

و چارپایان پدید شد.^{۱۹} و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که به ایشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای چهارم: بلای مگسها

^{۲۰} و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک به سوی آب بیرون می‌آید. و او را بگو: "خداوند چنین می‌گوید: 'قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.^{۲۱} زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، به یقین من بر تو و بندگانت و قومت و خانه‌هایت انواع مگسها فرستم و خانه‌های مصریان و زمینی نیز که برآند، از انواع مگسها پر خواهد شد.^{۲۲} و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن ساکن هستند، جدا سازم که در آنجا مگسی نباشد، تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم.^{۲۳} و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این نشانه خواهد شد.'^{۲۴} و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانه فرعون و به خانه‌های بندگانش و به تمامی سرزمین مصر آمدند و سرزمین از مگسها ویران شد.^{۲۵} و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این سرزمین بگذرانید.»^{۲۶} موسی گفت: «چنین کردن شایسته نیست، زیرا آنچه مورد نفرت مصریان است برای یهوه خدای خود قربانی می‌کنیم. اینک چون منفور مصریان را پیش روی ایشان قربانی نمایم، آیا ما را سنگسار نمی‌کنند؟^{۲۷} باید سفر سه روزه به صحرا برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم، چنانکه به ما امر خواهد فرمود.»

^{۲۸} فرعون گفت: «من شما را اجازه خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید، لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید.»^{۲۹} موسی گفت: «به یقین من از حضورت بیرون می‌روم و نزد

و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی سرزمین مصر خواهد شد.^{۱۰} پس از خاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را به سوی آسمان پراکند. و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد در انسان و در بهایم.^{۱۱} جادوگران به خاطر آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.^{۱۲} و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که به ایشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

بلای هفتم: بلای تگرگ

^{۱۳} و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به او بگو: "یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: 'قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.^{۱۴} زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست.^{۱۵} زیرا اگر تا کنون دست خود را دراز کرده و تو را و قومت را به طاعون مبتلا ساخته بودم، به یقین از زمین هلاک می‌شدی.^{۱۶} ولی برای همین تو را برپا داشته‌ام تا قدرت خود را به تو نشان دهم و نام من در تمامی جهان اعلام شود.^{۱۷} و آیا تا به حال خویشتن را بر قوم من برتر می‌سازی و ایشان را رهایی نمی‌دهی؟^{۱۸} به یقین فردا همین وقت، تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیاننش تا کنون نشده است.^{۱۹} پس الان بفرست و احشام خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر هر انسان و چارپایانی که در صحرا یافته شوند و به خانه‌ها جمع نگردند، تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد."^{۲۰}

^{۲۰} پس هر کس از بندگان فرعون که از سخن خداوند ترسید، نوکران و احشام خود را شتابزده به خانه‌ها بردند.^{۲۱} اما هر که دل خود را به کلام خداوند

متوجه نساخت، نوکران و احشام خود را در صحرا وا گذاشت.^{۲۲} و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی سرزمین مصر تگرگ بشود؛ بر انسان و بر چارپایان و بر همه گیاهان صحرا، در تمامی سرزمین مصر.»^{۲۳} پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد و آتش بر زمین فرود آمد. و خداوند تگرگ بر سرزمین مصر بارانید.^{۲۴} و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی سرزمین مصر از زمانی که ملتی شده بودند، نبود.^{۲۵} و در تمامی سرزمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و چارپایان زد. و تگرگ همه گیاهان صحرا را زد، و تمامی درختان صحرا را شکست.^{۲۶} فقط در زمین جوشن، جایی که قوم اسرائیل بودند، تگرگ نبود.

^{۲۷} آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند و به ایشان گفت: «در این مرتبه گناه کرده‌ام، خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم.^{۲۸} نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود، و شما را رها خواهم کرد و دیگر درنگ نخواهید نمود.»^{۲۹} موسی به او گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تا رعدها متوقف شود و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است.^{۳۰} و اما تو و بندگانت، می‌دانم که هنوز از یهوه خدا نمی‌ترسید.»^{۳۱} و کتان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و کتان تخم داشته.^{۳۲} و اما گندم و خُلر زده نشد، زیرا که جوانه نزده بود.^{۳۳} موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت. رعدها و تگرگ متوقف شد و باران بر سرزمین نبارید.^{۳۴} و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها متوقف شد، باز گناه ورزیده، دل خود را

کنید، لیکن کیستند که می‌روند؟»^۹ موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»^{۱۰} به ایشان گفت: «خداوند با شما باشد، اگر به راستی اجازه دهم که با کودکانتان بروید. معلوم است که قصد بدی دارید.»^{۱۱} نه چنین! بلکه شما که فردی بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

^{۱۲} و خداوند به موسی گفت: «دست خود را برای ملخها بر سرزمین مصر دراز کن، تا بر سرزمین مصر برآیند و همه گیاهان سرزمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.»^{۱۳} پس موسی عصای خود را بر سرزمین مصر دراز کرد و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی بر سرزمین مصر وزانید. و چون صبح شد، باد شرقی ملخها را آورد.^{۱۴} و ملخها بر تمامی سرزمین مصر برآمدند و در همه حدود مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود.^{۱۵} و روی تمامی سرزمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه گیاهان زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقی مانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت، و گیاه صحرا در تمامی سرزمین مصر نماند.^{۱۶} آنگاه فرعون، موسی و هارون را شتابان خوانده، گفت: «به یهوه خدای شما و به شما گناه کرده‌ام.»^{۱۷} و اکنون این مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید و از یهوه خدای خود خواهش نمایید، تا این مرگ را فقط از من برطرف نماید.»^{۱۸} پس موسی از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند خواهش نمود.^{۱۹} و خداوند باد غربی‌ای بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای سرخ ریخت. و در تمامی حدود مصر ملخی نماند.^{۲۰} اما

سخت ساخت؛ هم او و هم بندگان. ^{۲۱} پس دل فرعون سخت شده، قوم اسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

بلاى هشتم: بلاى ملخها

۱۰ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو، زیرا که من دل فرعون و دل بندگان را سخت کرده‌ام، تا این نشانه‌های خود را در میان ایشان آشکار سازم.»^۲ و تا آنچه در مصر کردم و نشانه‌های خود را که در میان ایشان آشکار ساختم، به گوش پسر و پسر پسر بازگوئی، تا بدانید که من یهوه هستم.»^۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به او گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: "تا به کی از تواضع کردن به حضور من خودداری خواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند." زیرا اگر تو از رها کردن قوم من خودداری کنی، به یقین من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم.»^۴ ملخها روی زمین را خواهند پوشانید، به حدی که زمین را نتوان دید و باقی آنچه رُسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده، خواهند خورد و هر درختی را که برای شما در صحرا رویده است، خواهند خورد.^۵ و خانه تو و خانه‌های بندگان و خانه‌های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه‌ای که پدران و پدران پدران از روزی که بر سرزمین بوده‌اند تا به امروز ندیده‌اند.» پس روگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت.

^۶ آنگاه بندگان فرعون به او گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دمی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا به حال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟»^۷ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند. فرعون به ایشان گفت: «بروید و یهوه، خدای خود را عبادت

۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه‌اش آلات نقره و لوازم طلا بخوانند.»^۳ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در سرزمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.^۴ و موسی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "قربیب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهم آمد.^۵ و هر نخست‌زاده‌ای که در سرزمین مصر باشد، از نخست‌زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست‌زادگان چارپایان خواهند مرد.^۶ و شیون عظیمی در تمامی سرزمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد.^۷ اما بر تمامی قوم اسرائیل سگی پارس نخواهد کرد، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرق گذارده است.^۸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: "تو و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید!" و بعد از آن بیرون خواهم رفت.»

۹ و خداوند به موسی گفت: «فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا نشانه‌های من در سرزمین مصر زیاد شود.»^{۱۰} و موسی و هارون تمامی این نشانه‌ها را به حضور فرعون به ظهور رسانیدند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید و قوم اسرائیل را از سرزمین خود رهایی نداد.

عید پسخ

۱۲ و خداوند موسی و هارون را در سرزمین مصر مخاطب ساخته، گفت: ۲ «این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست.^۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان

خداوند دل فرعون را سخت گردانید، که قوم اسرائیل را رهایی نداد.

بلای نهم: بلای تاریکی

۲۱ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی‌ای بر سرزمین مصر پدید آید، چنان تاریکی که کسی، کسی را نبیند.»^{۲۲} پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی سرزمین مصر پدید آمد.^{۲۳} و یکدیگر را نمی‌دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخواست، لیکن برای تمامی قوم اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنائی بود.^{۲۴} و فرعون موسی را خوانده، گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله‌ها و رمه‌های شما بماند، کودکان شما نیز با شما بروند.»^{۲۵} موسی گفت: «قربانی‌ها و قربانی‌های سوزاندنی نیز می‌باید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگذرانیم.^{۲۶} احشام ما نیز با ما خواهد آمد؛ یک سُم باقی نخواهد ماند، زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می‌باید گرفت. و تا به آنجا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.»^{۲۷} و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان خودداری نمود.^{۲۸} پس فرعون او را گفت: «از حضور من برو! و مواظب باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی، خواهی مرد.»^{۲۹} موسی گفت: «نیکو گفתי، روی تو را دیگر نخواهم دید.»

بلای آخر

۱۱ و خداوند به موسی گفت: «یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می‌آورم و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد. چون شما را رها کند، البته شما را به تمامی از اینجا خواهد راند.

در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود.^{۱۷} پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکریهای شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به قانون ابدی نگاه دارید.^{۱۸} در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در وقت شام نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه.^{۱۹} هفت روز خمیرمایه در خانههای شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی با خمیرمایه بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل بریده گردد؛ خواه غریب باشد خواه بومی آن سرزمین.^{۲۰} هیچ چیز که در آن خمیرمایه باشد، مخورید، در همه مسکنهای خود فطیر بخورید.»

^{۲۱} پس موسی تمامی مشایخ اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: «بروید و بره‌ای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید و پَسَخ را قربانی نمایید.^{۲۲} و دسته‌ای از شاخه زوفا گرفته، در خونی که در طشت است، فرو برید و بر سر در و دو تیر عمودی آن، از خونی که در طشت است بزنید. و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود.^{۲۳} زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر در و دو تیر عمودی‌اش ببیند، به یقین خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه‌های شما در آید، تا شما را بزند.^{۲۴} و این امر را برای خود و پسران خود به قانون ابدی نگاه دارید.^{۲۵} و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند طبق قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را به انجام رسانید.^{۲۶} و چون پسران شما به شما گویند که "این عبادت شما چیست؟"^{۲۷} گویند: "این قربانی پَسَخ خداوند است، که از خانه‌های قوم اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه‌های ما را خلاصی داد."»

بره‌ای مطابق خانه‌های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره.^۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد، آن را مطابق شماره افراد بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند.^۵ بره شما بی‌عیب و نرینه یکساله باشد؛ از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرد.^۶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید و تمامی گروههای جماعت قوم اسرائیل آن را در عصر قربانی کنند.^۷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو تیر عمودی و سر در خانه که در آن بره را می‌خورند، بپاشند.^۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزی‌های تلخ آن را بخورند.^۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده؛ کله‌اش و پاچه‌هایش و اندرونش را.^{۱۰} و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید. و آنچه تا صبح مانده باشد، به آتش بسوزانید.^{۱۱} و آن را به این طور بخورید: کمر شما بسته، نعلین بر پایهای شما، عصا در دست شما، و آن را به عجله بخورید، چونکه پَسَخ خداوند است.^{۱۲} و در آن شب از سرزمین مصر عبور خواهیم کرد، و همه نخست زادگان سرزمین مصر را از انسان و چارپایان خواهیم زد و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهیم کرد. من بیهوش هستم.^{۱۳} و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید. و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که سرزمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.^{۱۴} و آن روز، شما را برای یادبود خواهد بود. در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید و آن را به قانون ابدی، پشت بر پشت عید نگاه دارید.^{۱۵} هفت روز نان فطیر خورید. در روز اول خمیرمایه را از خانه‌های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی که در آن خمیرمایه باشد، بخورد، آن شخص از اسرائیل بریده گردد.^{۱۶} و

خود مهیا نکرده بودند. ^{۴۰} و توقف قوم اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد و سی سال بود. ^{۴۱} و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که تمامی لشکریهای خدا از سرزمین مصر بیرون رفتند. ^{۴۲} این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر تمامی قوم اسرائیل پشت بر پشت واجب است که آن را نگاه دارند.

مقررات پسخ

^{۴۳} و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است قانون پسخ که هیچ بیگانه از آن نخورد. ^{۴۴} و اما هر غلام زرخرید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد. ^{۴۵} غریب و مزدور آن را نخورند. ^{۴۶} در یک خانه خورده شود و چیزی از گوشتش از خانه بیرون میر و استخوانی از آن مشکنید. ^{۴۷} تمامی جماعت قوم اسرائیل آن را نگاه بدارند.

^{۴۸} و اگر غریبی نزد تو ساکن باشد و بخواهد پسخ را برای خداوند نگاه دارد، تمامی مردان و پسران ختنه شوند و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد و مانند بومی سرزمین خواهد بود. و اما هیچ فرد ختنه نشده از آن نخورد. ^{۴۹} یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و به جهت غریبی که در میان شما ساکن باشد. ^{۵۰} پس تمامی قوم اسرائیل این را کردند؛ چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند. ^{۵۱} و واقع شد که خداوند در همان روز قوم اسرائیل را با لشکریهای ایشان از سرزمین مصر بیرون آورد.

تقدیس نخست‌زادگان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **۱۳** «هر نخست‌زاده‌ای را که رحم را بگشاید،

پس قوم به روی در افتاده، سجده کردند. ^{۲۸} پس قوم اسرائیل رفته، آن را کردند؛ چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، همچنان کردند. ^{۲۹} و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست‌زادگان سرزمین مصر را، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت نشسته بود، تا نخست‌زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست‌زاده‌های چارپایان را زد.

خروج از مصر

^{۳۰} و در آن شب فرعون و همه بندگان و تمامی مصریان برخاستند و شیون عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن مرده‌ای نباشد. ^{۳۱} فرعون، موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و تمامی قوم اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. ^{۳۲} گله‌ها و رمه‌های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.» ^{۳۳} و مصریان نیز بر قوم اصرار نمودند تا ایشان را بی‌درنگ از سرزمین روانه کنند، زیرا گفتند: «ما همه خواهیم مرد.» ^{۳۴} و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود، برداشتند و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. ^{۳۵} و قوم اسرائیل به سخن موسی عمل کرده، از مصریان لوازم نقره و لوازم طلا و رختها خواستند. ^{۳۶} و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت، که هر آنچه خواستند به ایشان دادند. پس مصریان را غارت کردند. ^{۳۷} و قوم اسرائیل از رمسیس به سگوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاده، سوای کودکان. ^{۳۸} و گروه مختلف بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله‌ها و رمه‌ها و احشام بسیار فراوان. ^{۳۹} و از آرد سرشته که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند و نتوانستند درنگ کنند. و توشه سفر نیز برای

از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند تمامی نخست‌زادگان مصر را از نخست‌زاده انسان تا نخست‌زاده چارپایان کشت. بنابراین من همه نرینه‌ها را که رحم را گشایند، برای خداوند قربانی می‌کنم، لیکن هر نخست‌زاده‌ای از پسران خود را فدیه می‌دهم.^{۱۶} و این علامتی بر دست و علامتی در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را به قوت دست از مصر بیرون آورد.»

ستون ابر و آتش

^{۱۷} و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه سرزمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ ببند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.»^{۱۸} اما خدا قوم را از راه صحرای دریای سرخ دُور گردانید. پس قوم اسرائیل مسلح برای جنگ از سرزمین مصر رفتند.^{۱۹} و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او قوم اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «به یقین خدا از شما دیدار خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.»^{۲۰} آنان از سُگوت کوچ کرده، در ایتم به کنار صحرا اردو زدند.^{۲۱} و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان نشان دهد و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد و روز و شب در سفر باشند.^{۲۲} و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت.

گذشتن از دریا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **۱۴** ^۲ «به قوم اسرائیل بگو که برگشته، برابر پی‌هایحیروت در میان مجدُل و دریا اردو زنند. و در مقابل بَعْل‌صفون در برابر آن به کنار دریا اردو زنید.

در میان قوم اسرائیل، خواه از انسان خواه از چارپایان، تقدیس نما؛ او از آن من است.»^۳ و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قوت دست از آنجا بیرون آورده است. پس نانی که خمیرمایه داشته باشد، خورده نشود.^۴ امروز، در ماه آبیب بیرون آمدید.^۵ و هنگامی که خداوند تو را به سرزمین کنعانیان و حیثیان و آموریان و جویان و یبوسیای داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه به جا بیاور.^۶ هفت روز نان بدون خمیرمایه بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است.^۷ هفت روز نان بدون خمیرمایه خورده شود، و هیچ چیز با خمیرمایه نزد تو دیده نشود و خمیرمایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود.^۸ و در آن روز پسر خود را خبر داده، بگو: "این است به خاطر آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم."^۹ و این برای تو علامتی بر دست خواهد بود و یادگاری در میان دو چشم، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد.^{۱۰} و این قانون را در موسمش، سال به سال نگاه دار.^{۱۱} و هنگامی که خداوند تو را به سرزمین کنعانیان در آورَد، چنانکه برای تو و پدران تو قسم خورد، و آن را به تو بخشد.^{۱۲} آنگاه هر چه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز و هر نخست‌زاده‌ای از بچه‌های چارپایان که از آن توست، نرینه‌ها از آن خداوند باشد.^{۱۳} و هر نخست‌زاده الاغ را به برای فدیه بده و اگر فدیه ندهی، گردنش را بشکن. هر نخست‌زاده انسان را از پسرانت فدیه بده.^{۱۴} و در زمان آینده چون پست از تو سؤال کرده، گوید که "این چیست؟" او را بگو: "یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد.^{۱۵} و چون فرعون

^{۱۵} و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می‌کنی؟ قوم اسرائیل را بگو که کوچ کنند.

^{۱۶} و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را از هم جدا کن، تا قوم اسرائیل از میان دریا بر زمین خشک راه را سپری کنند.

^{۱۷} و اما من اینک، دل مصریان را سخت می‌سازم، تا از عقب ایشان بیایند و از فرعون و تمامی لشکر او و اربابه‌ها و سوارانش جلال خواهم یافت.^{۱۸} و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و اربابه‌هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»

^{۱۹} و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می‌رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان برفت و ستون ابر از پیش ایشان حرکت کرده، در عقب ایشان بایستاد.

^{۲۰} و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیلیان آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می‌بود، و اینها را در شب روشنائی می‌داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند.

^{۲۱} پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب از هم جدا گردید.^{۲۲} و فرزندان اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود.^{۲۳} و مصریان با تمامی اسبان و اربابه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان ریخته، به میان دریا وارد شدند.^{۲۴} و در پاس زمان سحر واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت و اردوی مصریان را آشفته کرد.^{۲۵} و چرخهای اربابه‌های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور قوم اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می‌کند.»

^{۲۶} و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن، تا آبها بر مصریان برگردد و بر اربابه‌ها و

^۳ و فرعون درباره قوم اسرائیل خواهد گفت: "در زمین گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است."

^۴ و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعقیب کند. و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم.» پس چنین کردند.^۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند و دل فرعون و بندگان او بر قوم متغیر شد. پس گفتند: «این چیست که کردیم که قوم اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟»^۶ پس اربابه خود را بباراست و قوم خود را با خود برداشت،^۷ و ششصد اربابه برگزیده برداشت و همه اربابه‌های مصر را و سرداران را بر تمامی آنها.^۸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا قوم اسرائیل را تعقیب کرد. و فرزندان اسرائیل بی‌باکانه بیرون رفتند.

^۹ و مصریان با تمامی اسبان و اربابه‌های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان ریخته، به ایشان در رسیدند، وقتی که به کنار دریا نزد پی‌هاحیروت برابر بعل‌صفون آمده بودند.^{۱۰} و چون فرعون نزدیک شد، قوم اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می‌آیند. پس قوم اسرائیل سخت بترسیدند و نزد خداوند فریاد برآوردند.

^{۱۱} و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟^{۱۲} آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!»^{۱۳} موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید که امروز آن را برای شما خواهد کرد. زیرا مصریان را که امروز دیدید، تا به ابد دیگر نخواهید دید.^{۱۴} خداوند برای شما جنگ خواهد کرد؛ شما فقط آرام باشید.»

۶ دست راست تو ای خداوند،

به قوت جلیل گردیده.

دست راست تو ای خداوند،

دشمن را در هم شکسته است.

۷ به زیادی جلال خود دشمنان را منهدم ساخته‌ای.

غضب خود را فرستاده،

ایشان را چون خاشاک سوزانیده‌ای.

۸ به نفس بینی تو آنها بر روی هم انباشته شد.

موجها مثل توده بایستاد.

ژرفاها در میان دریا منجمد گردید.

۹ دشمن گفت:

”تعقیب می‌کنم و ایشان را فرو می‌گیرم.

غارت را تقسیم کرده،

جانم از ایشان سیر خواهد شد.

شمشیر خود را کشیده،

دست من ایشان را هلاک

خواهد ساخت.

۱۰ و چون به نفس خود دمیدی،

دریا ایشان را پوشانید.

۱۱ کیست مانند تو ای خداوند، در میان خدایان؟

کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟

۱۲ چون دست راست خود را دراز کردی،

زمین ایشان را فرو برد.

۱۳ این قوم خویش را که فدیہ دادی،

به رحمانیت خود، رهبری نمودی.

ایشان را به قوت خویش

به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.

۱۴ قومها چون شنیدند، مضطرب گردیدند.

لرزه بر ساکنان فلسطین مستولی گردید.

۱۵ آنگاه امیران اِدوم در حیرت افتادند.

و بزرگان موآب را لرزه فرو گرفت،

و تمامی ساکنان کنعان قالب تهی کردند.

سواران ایشان». ۲۷ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت و مصریان به مقابلش گریختند. و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. ۲۸ و آنها برگشته، ارابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا درآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند. ۲۹ اما قوم اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند و آنها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ. ۳۰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند. ۳۱ و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند و قوم از خداوند ترسیدند و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

سرود رهایی

۱۵ آنگاه موسی و قوم اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که

«یهوه را سرود می‌خوانم،

زیرا که با جلال پیروز شده است.

اسب و سوارش را به دریا انداخت.

۲ خداوند قوت و تسبیح من است.

و او نجات من گردیده است.

این خدای من است، پس او را تمجید می‌کنم.

خدای پدر من است،

پس او را متعال می‌خوانم.

۳ خداوند مرد جنگی است.

نام او یهوه است.

۴ ارابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.

مبارزان برگزیده او در دریای سرخ غرق شدند.

۵ ژرفاها ایشان را پوشانید.

مثل سنگ به اعماق فرو شدند.

نتوانستند نوشید، زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره* نامیدند.^{۲۴} و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چه بنوشیم؟»^{۲۵} چون موسی نزد خداوند التماس کرد، خداوند درختی به او نشان داد. موسی چوب را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا قانونی و شریعتی برای ایشان قرار داد. در آنجا ایشان را امتحان کرد^{۲۶} و گفت: «به یقین اگر سخن بیهوه، خدای خود را بشنوی و آنچه را که در نظر او راست است به جا آوری و احکام او را بشنوی و تمامی قوانین او را نگاه داری، به یقین هیچ یک از همه مرضهائی را که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من بیهوه، شفا دهنده تو هستم.»^{۲۷} پس به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود. در آنجا در نزد آب خیمه زدند.

«مَنَّا»

پس تمامی جماعت قوم اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از سرزمین مصر، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است، رسیدند.^۲ و تمامی جماعت قوم اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند.^۳ و قوم اسرائیل به ایشان گفتند: «کاش که در سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا که ما را به این صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»^۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: «به یقین من

نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که مطابق شریعت من رفتار می‌کنند یا نه.^۵ و واقع

^{۱۶} ترس و هراس ایشان را فرو گرفت. از بزرگی بازوی تو مثل سنگ بی‌حرکت گشتند تا قوم تو ای خداوند، عبور کنند. تا این قومی که تو خریده‌ای، عبور کنند.^{۱۷} ایشان را داخل ساخته،

در کوه میراث خود غرس خواهی کرد؛ به مکانی که تو ای خداوند، مسکن خود ساخته‌ای، یعنی آن قدسی که دستهای تو ای خداوند، استوار کرده است.

^{۱۸} خداوند سلطنت خواهد کرد تا به ابد...^{۱۹} زیرا که اسبهای فرعون با ارابه‌ها و سوارانش به دریا درآمدند، و خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید.

اما قوم اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند.

^{۲۰} آنگاه مریم نبيه، خواهر هارون، دف را به دست خود گرفت، همه زنان از عقب او دفها گرفته، رقص کنان بیرون آمدند.

^{۲۱} پس مریم در جواب ایشان گفت: «خداوند را بسرایید،

زیرا که با جلال پیروز شده است. اسب و سوارش را به دریا انداخت.»

آب تلخ شیرین شد

^{۲۲} پس موسی اسرائیل را از دریای سرخ کوچانید، و به صحرای شور آمدند، و سه روز در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند.^{۲۳} پس به ماره رسیدند، و از آب ماره

* ۲۳.۱۵ «مازه» یعنی «تلخ».

بخورید.^{۱۶} این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد؛ یعنی یک عومر* برای هر نفر مطابق شماره افراد خویش. هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند، بگیرد.»^{۱۷} پس قوم اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برگرفتند.^{۱۸} اما چون به عومر اندازه گرفتند، آنکه زیاد برداشته بود، زیاده نداشت و آنکه کم برداشته بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برداشته بود.^{۱۹} و موسی به ایشان گفت: «به هوش باشید که کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.»^{۲۰} لیکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی قسمتی از آن را تا صبح نگاه داشتند. ولی کرم گذاشت و متعفن گردید. موسی به ایشان خشمناک شد.

^{۲۱} و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی گرفت، و چون آفتاب گرم می شد، حرارت آن را آب می کرد.^{۲۲} و واقع شد در روز ششم که نان دو برابر یعنی برای هر نفر دو عومر برگرفتند. پس همه سران جماعت آمده، موسی را خبر دادند.^{۲۳} او به ایشان گفت: «این است آنچه خداوند گفت: "فردا روز آرامی است؛ سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید پخت، پزید و آنچه در آب باید جوشانید، بجوشانید و آنچه باقی باشد، ذخیره کرده، برای صبح نگاه دارید."»^{۲۴} پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، که نه متعفن گردید و نه کرم گذاشت.^{۲۵} و موسی گفت: «امروز این را بخورید، زیرا که امروز سبت خداوند است. در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت.^{۲۶} شش روز آن را برگیرید و روز هفتمین، سبت است. در این روز نخواهد بود.»^{۲۷} و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برداشتن بیرون رفتند، اما نیافتند.^{۲۸} و خداوند به موسی گفت:

خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، دو برابر مقداری خواهد بود که هر روز گرد می آورند.»^۱ و موسی و هارون به همه قوم اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که این خداوند بود که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد.^۲ و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده اید شنیده است. زیرا ما چیستیم که بر ما شکایت می کنید؟»^۳ و موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید، و صبح نان، تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایت های شما را که بر او کرده اید، شنیده است و ما چیستیم؟ بر ما نه، بلکه بر خداوند شکایت نموده اید.»^۴ موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت قوم اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیاوید، زیرا که شکایت های شما را شنیده است.»^۵ و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت قوم اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرا نگرستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد.^۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «شکایت های قوم اسرائیل را شنیده ام. پس ایشان را خطاب کرده، بگو: "در عصر گوشت خواهید خورد و صبح از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من پیهه خدای شما هستم."»^۷ و واقع شد که در عصر، بلدرچین ها برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند. و بامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست.^۸ و چون شبنمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی شبیه پولک، گرد و ریز، مثل ژاله بر زمین بود.^۹ و چون قوم اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که: «این چیست؟» زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا

* ۱۵.۱۶ "مَنَّا" با واژه عبری "مَن هو" به معنی "این چیست؟" ارتباط دارد. * ۱۶.۱۶ یک "عومر" تقریباً معادل ۲ لیتر است.

«تا به کی از اجرای فرامین و شریعت من خودداری می‌نمایید؟»^{۲۹} ببینید چونکه خداوند سبّت را به شما بخشیده است؛ از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می‌دهد. پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ کس از مکانش بیرون نرود.»^{۳۰} پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.

^{۳۱} و خاندان اسرائیل آن را «مَتّا» نامیدند و آن مثل تخم گشنیز سفید بود و طعمش مثل قُرصهای عسل.^{۳۲} و موسی گفت: «این امری است که خداوند فرموده است که "عومری از آن پر کنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خورانیدم."»^{۳۳} پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر، و عومری از مَتّا در آن پر کن و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.»^{۳۴} چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش صندوق شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود.^{۳۵} و قوم اسرائیل مدت چهل سال مَتّا را می‌خوردند، تا به سرزمین آباد رسیدند. خوراکشان مَتّا بود تا زمانی که به سرحد سرزمین کنعان رسیدند.^{۳۶} و اما عومر، یکدهم ایفه* است.

آب از دل صخره

۱۷ و تمامی جماعت قوم اسرائیل به فرمان خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند و در رفیدیم اردو زدند، ولی در آنجا آب نوشیدن برای قوم نبود.^۱ و قوم با موسی نزاع کرده، گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی به ایشان گفت: «چرا با من نزاع می‌کنید؟ چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟»^۲ و در آنجا قوم تشنه آب بودند. و قوم

بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و احشام ما را به تشنگی بکشی؟»^۳ آنگاه موسی نزد خداوند التماس نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.»^۴ خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که به آن رود را زدی، به دست خود گرفته، برو. ^۵ به یقین من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، تا قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.^۶ و آن مکان را مَسّه* و میریه* نامید، به خاطر نزاع قوم اسرائیل و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیق

^۸ پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند.^۹ و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیق بجنگ. بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.»^{۱۰} پس یوشع به طوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق جنگ کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند.^{۱۱} و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی‌افراشت، اسرائیل پیروزی می‌یافتند و چون دست خود را پایین می‌آورد، عمالیق چیره می‌شدند.^{۱۲} و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشینند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را نگاه می‌داشتند. به این ترتیب دستهایش تا غروب آفتاب استوار ماند.^{۱۳} و یوشع،

* ۳۶.۱۶ ک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است. * ۷.۱۷ "مَسّه" یعنی "آزمایش". * ۷.۱۷ "میریه" یعنی "مجادله".

گفت: «متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است و قوم خود را از دست مصریان رهانیده.»^{۱۱} الان دانستم که پیهو از تمامی خدایان بزرگتر است، به ویژه در همان امری که با قوم متکبرانه رفتار می‌کردند.»^{۱۲} آنگاه پترو، پدر زن موسی، قربانی سوختنی و قربانیها برای خدا گرفت، و هارون و تمامی مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند.

^{۱۳} بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند.^{۱۴} و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می‌کرد دید، گفت: «این چه کار است که تو با قوم می‌نمایی؟ چرا تو تنها می‌نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می‌ایستند؟»^{۱۵} موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می‌آیند تا از خدا درخواست نمایند.»^{۱۶} هرگاه ایشان را مشاجره‌ای درگیرد، نزد من می‌آیند و میان هر کس و همسایه‌اش داوری می‌کنم و قواعد و قوانین خدا را به ایشان تعلیم می‌دهم.»^{۱۷} پدر زن موسی به او گفت: «کاری که تو می‌کنی، خوب نیست.»^{۱۸} به یقین تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی‌توانی کرد.»^{۱۹} اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می‌دهم. و خدا با تو باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار.^{۲۰} و قواعد و قوانین را به ایشان تعلیم ده، و طریقی را که به آن می‌باید رفتار نمود و عملی را که می‌باید کرد، به ایشان اعلام نما.^{۲۱} و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوه نفرت کنند، جُسته، بر ایشان بگمار، تا سران هزار و سران صد و سران پنجاه و سران ده باشند.^{۲۲} تا

به دم شمشیر برعمالیق و قوم او چیره شد.^{۱۴} پس خداوند به موسی گفت: «این را برای یادگاری در کتاب بنویس و به گوش یوشع برسان که به یقین ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.»^{۱۵} و موسی قربانگاهی بنا کرد و آن را پیهو نسی* نامید.^{۱۶} و گفت: «دستی بر تخت خداوند است! خداوند را جنگ با عمالیق نسل اندر نسل خواهد بود.»

پند پترو

۱۸ و چون پترو، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود،^۲ آنگاه پترو پدر زن موسی، صفوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود.^۳ و دو پسر او را که یکی را چرشوم نام بود، زیرا گفت: «در سرزمین بیگانه غریب هستم.»^۴ و دیگری را العازر نام بود، زیرا گفت: «که خدای پدرم مددگار من بوده و مرا از شمشیر فرعون رهانید.»

^۵ پس پترو، پدر زن موسی، با پسران و زوجه‌اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود.^۶ و به موسی خبر داد که من پترو، پدر زن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده‌ایم.^۷ پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه وارد شدند.^۸ موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود، خبر داد و از تمامی مشقتی که در راه به ایشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود.^۹ پترو شاد گردید به خاطر تمامی نیکویی که خداوند به اسرائیل کرده و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود.^{۱۰} و پترو

* ۱۵.۱۷ «پیهو نسی» به عبری «خداوند بیرق من است».

بود. «این است آن سخنانی که به قوم اسرائیل می‌باید گفت.»^۷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، با ایشان در میان گذاشت.^۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.

^۹ و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابری غلیظ نزد تو می‌آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم، قوم بشنوند و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند باز گفت.^{۱۰} خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما. و ایشان رخت خود را بشویند.^{۱۱} در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم برکوه سینا فرود آید.^{۱۲} و حدود برای قوم از هر طرف قرار ده و بگو: «مواظب باشید از اینکه به فراز کوه برآیید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هر که کوه را لمس کند، به یقین کشته شود.»^{۱۳} دست بر آن گذارده نشود، بلکه یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود؛ خواه چارپا باشد خواه انسان، زنده نماند.» اما چون شیپور نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.»

^{۱۴} پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند.^{۱۵} و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید و به زنان نزدیکی ننمایید.»^{۱۶} و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعد‌ها و برق‌ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و صدای شیپور بسیار سخت، به طوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند.^{۱۷} و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پای کوه

بر قوم پیوسته داوری نمایند؛ هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، اما هر امر کوچک را خود حل و فصل نمایند. به این طور بار خود را سبک خواهی کرد و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد.^{۲۳} اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت و تمامی این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»

^{۲۴} پس موسی سخن پدر زن خود را قبول کرده، آنچه او گفته بود، به عمل آورد.^{۲۵} موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را سران قوم ساخت؛ سران هزار و سران صد و سران پنجاه و سران ده.^{۲۶} آنها در داوری قوم پیوسته مشغول می‌بودند. هر امر مشکل را نزد موسی می‌آوردند، ولی هر مشاجره کوچک را خود حل و فصل می‌کردند.^{۲۷} و موسی پدر زن خود را مرخص کرد و او به ولایت خود رفت.

کوه سینا

۱۹ قوم اسرائیل در ماه سوم از خروجشان از سرزمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند^۲ و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند و در بیابان اردو زدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه آمدند.^۳ موسی نزد خدا بالا رفت و خداوند از میان کوه او را ندا در داد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو و قوم اسرائیل را خبر بده: «شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده‌اید و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام.^۵ اکنون اگر صدای مرا به راستی بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، به یقین گنج خاص من از تمامی قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است.^۶ و شما برای من مملکتی از کاهنان و قوم مقدس خواهید

و فرامین مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم. ^۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. ^۸ روز سبت را به یاد داشته باش تا آن را مقدس نگاهداری. ^۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را به جا آور. ^{۱۰} اما روز هفتمین، سبت یهوه خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و چارپایانت و غریبی که درون دروازه‌های تو باشد. ^{۱۱} زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرامی گرفت. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود. ^{۱۲} پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود. ^{۱۳} قتل مکن. ^{۱۴} زنا مکن. ^{۱۵} دزدی مکن. ^{۱۶} بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ^{۱۷} به خانه همسایه خود طمع موز، و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاویش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن. ^{۱۸} و تمامی قوم رعدها و زبانه‌های آتش و صدای شیپور و کوه را که پر از دود بود، دیدند و چون قوم این را بدیدند، لرزیدند و از دور بایستادند. ^{۱۹} و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.» ^{۲۰} موسی به قوم گفت: «مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید.» ^{۲۱} پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد. ^{۲۲} و خداوند به موسی گفت: «به قوم اسرائیل چنین بگو: "شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم: ^{۲۳} خدایان نقره مسازید که با من باشند و خدایان طلا برای خود مسازید. ^{۲۴} قربانگهی از خاک برای من بساز و قربانی‌های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمه خویش بر آن

ایستادند. ^{۱۸} و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد و تمامی کوه به شدت می‌لرزید. ^{۱۹} و چون صدای شیپور بسیار بلندتر و بلندتر می‌شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد. ^{۲۰} خداوند بر کوه سینا بر قله کوه فرود آمد. و خداوند موسی را به قله کوه خواند و موسی بالا رفت. ^{۲۱} و خداوند به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزد خداوند برای نگاه کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد. ^{۲۲} و کاهنان نیز که نزد خداوند می‌آیند، خویششان را تقدیس نمایند، مبادا خداوند بر ایشان هجوم آورد.» ^{۲۳} موسی به خداوند گفت: «قوم نمی‌توانند به فراز کوه سینا آیند، زیرا که تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای "کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما."» ^{۲۴} خداوند او را گفت: «پایین برو همراه با هارون بالا آید، اما کاهنان و قوم از حد تجاوز ننمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبادا بر ایشان هجوم آورد.» ^{۲۵} پس موسی نزد قوم آمده به ایشان سخن گفت.

ده فرمان

۲۰ و خدا صحبت نمود و همه این کلمات را بگفت: ^۲ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از سرزمین مصر و از خانه بندگی بیرون آوردم. ^۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. ^۴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. ^۵ نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت نمما، زیرا من که یهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند، می‌گیرم. ^۶ و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند

حکم در مورد برخورد های شخصی

۱۲ «هر که انسانی را بزند و او بمیرد، به یقین کشته شود. ۱۳ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدای را به دستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا به آنجا فرار کند. ۱۴ لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایه خود آید، تا او را به حيله بکشد، آنگاه او را از قربانگاه من کشیده، به قتل برسان. ۱۵ و هر که پدر یا مادر خود را زند، به یقین کشته شود. ۱۶ و هر که آدمی را بدزد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، به یقین کشته شود. ۱۷ و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند، به یقین کشته شود. ۱۸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود، ۱۹ اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زننده او بی گناه شمرده شود، اما عوض بیکاری اش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد. ۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند و او زیر دست وی بمیرد، به یقین انتقام او گرفته شود. ۲۱ لیکن اگر یکی دو روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زرخید اوست. ۲۲ و اگر مردم جنگ کنند و زنی حامله را بزنند، و فرزندان او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن به او گذارد، و به حضور داوران ادا نماید. ۲۳ و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده. ۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا. ۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و ضربات به عوض ضربات. ۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که کور شود، او را به عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد، او را به عوض دندانش آزاد کند. ۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی را زنی را بزند که او بمیرد، گو را البته سنگسار

بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد. ۲۵ و اگر قربانگاهی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت. ۲۶ و بر قربانگاه من از پله ها بالا مرو، مبدا عریانی تو بر آن در مقابل چشم قرار گیرد.

حکم در مورد غلامان عبری

۲۱ «و این است احکامی که پیش ایشان می گذاری: ۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند و در هفتمین، بی قیمت، آزاد بیرون رود. ۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود. ۴ اگر آقایش زنی به او دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و فرزندان او از آن آقایش باشند و آن مرد تنها بیرون رود. ۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که به یقین آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می دارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم، ۶ آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد و او را نزدیک در یا تیر عمودی در برساند و آقایش گوش او را با درفشی سوراخ کند و او وی را همیشه بندگی نماید. ۷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. ۸ هرگاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که به او خیانت کرده است. ۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید. ۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند. ۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی قیمت و رایگان بیرون رود.

کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی گناه باشد.^{۲۹} و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آگاه بود و آن را بسته نگاه نداشت و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز به قتل رسانند.

۳۰ و اگر دبه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیة جان خود هر آنچه بر او تعیین شود، ادا نماید. ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، مطابق این حکم با او عمل کنند. ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود و گاو سنگسار شود. ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید، یا کسی چاهی حفر کند و آن را نپوشاند و گاوی یا الاغی در آن افتد، ۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و مُرده از آن او باشد. ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند و آن بمیرد، پس گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را تقسیم کنند و مُرده را نیز تقسیم نمایند، ۳۶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آن را بسته نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و مُرده از آن او باشد.

حکم در مورد محافظت مالکیت

۲۲ «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. ۲ اگر دزدی در نقب زدن گرفته شود، و او را بزنند به طوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. ۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست، البته مکافات باید داد. و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. ۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو برابر آن را رد کند. ۵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند،

یعنی احشام خود را براند تا در مرتع دیگری بچرد، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد. ۶ اگر آتشی بیرون رود و خارها را فرا گیرد و خوشه های غله یا خوشه های نادرویده یا مزرعای سوخته گردد، هر که آتش را افروخته است، البته عوض بدهد. ۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد و از خانه آن شخص دزدیده شود، هرگاه دزد پیدا شود، دو برابر رد نماید. ۸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب خانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه. ۹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، ادعای هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو برابر به همسایه خود رد نماید. ۱۰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایه خود امانت دهد و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهدهی نباشد، ۱۱ قسم خداوند در میان هر دو نهاده شود که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد. ۱۲ لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد. ۱۳ و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد. ۱۴ و اگر کسی حیوانی از همسایه خود قرض گرفت و پای آن شکست یا مرد و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد. ۱۵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود.

حکم در مورد وظایف اجتماعی

۱۶ «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می باید او را زن شوهردار خویش سازد. ۱۷ و هرگاه پدرش راضی نباشد که او را

۲۹ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آگاه بود و آن را بسته نگاه نداشت و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز به قتل رسانند.

۳۰ و اگر دبه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیة جان خود هر آنچه بر او تعیین شود، ادا نماید. ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، مطابق این حکم با او عمل کنند. ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود و گاو سنگسار شود. ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید، یا کسی چاهی حفر کند و آن را نپوشاند و گاوی یا الاغی در آن افتد، ۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و مُرده از آن او باشد. ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند و آن بمیرد، پس گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را تقسیم کنند و مُرده را نیز تقسیم نمایند، ۳۶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آن را بسته نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و مُرده از آن او باشد.

حکم در مورد محافظت مالکیت

۲۲ «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. ۲ اگر دزدی در نقب زدن گرفته شود، و او را بزنند به طوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. ۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست، البته مکافات باید داد. و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. ۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو برابر آن را رد کند. ۵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند،

مگو.^۳ و در نزاع فقیران نیز طرفداری او منما.^۴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او باز بیاور.^۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی و از رهایی او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید رهایی دهی.^۶ حق فقیر خود را در مشاجره او منحرف مساز.^۷ از امر دروغ دوری نما و بی‌گناه و صالح را به قتل مرسان، زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد.^۸ رشوه مخور، زیرا که رشوه بینایان را کور می‌کند و سخن صادقان را کج می‌سازد.^۹ و بر شخص غریب ظلم منما، زیرا که از دل غریبان خبر دارید، چونکه در سرزمین مصر غریب بودید.

حکم سبت

^{۱۰} «شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن،^{۱۱} لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند، حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما.^{۱۲} شش روز به شغل خود پرداز و در روز هفتمین آرام گیر تا گاوت و الاغت آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند.^{۱۳} و آنچه را به شما گفته‌ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید؛ از زیانت شنیده نشود.

اعیاد

^{۱۴} «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار.^{۱۵} عید فطیر را نگاه دار؛ چنانکه تو را امر فرموده‌ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچ کس به حضور من تهی‌دست حاضر نشود.^{۱۶} و عید محصول نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته‌ای، و عید

به وی دهد، موافق مهریه دوشیزگان نقدی به او باید داد.^{۱۸} زن جادوگر را زنده مگذار.^{۱۹} هر که با حیوانی نزدیکی کند، به یقین کشته شود.^{۲۰} هر که برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد.^{۲۱} غریبی را اذیت مرسانید. و بر او ظلم نکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.^{۲۲} بر بیوه‌زنی یا یتیمی ظلم نکنید.^{۲۳} و هر گاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را جواب خواهم داد.^{۲۴} و خشم من مشتعل شود، و شما را به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم.^{۲۵} اگر نقدی به فقری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار.^{۲۶} اگر رخت همسایه خود را به گرو گرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب به او باز گردان.^{۲۷} زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد، به یقین قبول خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم.^{۲۸} به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن.^{۲۹} در آوردن نوبر غله و غصاره انگور* خود درنگ منما. و نخست‌زاده پسران خود را به من بده.^{۳۰} با گاو و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده.^{۳۱} و برای من مردان مقدس باشید. پس گوستی را که در صحرا دریده شود مخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

حکم عدالت و رحمت

۲۳ «خبر دروغ را پخش مکن و با شیران همداستان مشو که شهادت دروغ دهی.^۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن و در نزاع، تنها به خاطر پیروی از اکثریت، سخنی برای انحراف حق

* ۲۹.۲۲ عبارت عبری می‌تواند «روغن زیتون» را نیز شامل شود.

بر تو زیاده شوند.^{۳۰} ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند، تا زیاد شوی و سرزمین را متصرف گردی.^{۳۱} و حدود تو را از دریای سرخ تا دریای فلسطین، و از صحرا تا رود فرات قرار دهم، زیرا ساکنان آن سرزمین را به دست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند.^{۳۲} با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبند.^{۳۳} در زمین تو ساکن نشوند، مبدا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.»

موسی احکام را بازگو می‌کند

۲۴ آنگاه به موسی گفت: «نزد خداوند بالا بها، تو و هارون و ناداب و آبیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل، و از دور سجده کنید.^۲ و موسی تنها نزدیک خداوند نباید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.»^۳ پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم باز گفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همه سخنانی که خداوند گفته است، به جا خواهیم آورد.»^۴ موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، قربانگاهی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده قبیله اسرائیل بنا نهاد.^۵ و بعضی از جوانان قوم اسرائیل را فرستاد و قربانی‌های سوختنی گذرانیدند و قربانی‌های سلامتی از گاوان برای خداوند قربانی کردند.^۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنها ریخت و نصف خون را بر قربانگاه پاشید.^۷ و کتاب عهد را گرفته، به گوش قوم خواند. پس گفتند: «هر آنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»

^۸ و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: «اینک خون آن عهده‌ی که خداوند بر تمامی این سخنان با شما بسته است.»

جمع‌آوری را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده‌ای.^{۱۷} در هر سال سه مرتبه همه مردان و پسران به حضور خداوند یهوه حاضر شوند.^{۱۸} خون قربانی مرا با نان خمیرمایه‌دار مگذاران و پیه عید من تا صبح باقی نماند.^{۱۹} نوبت نخستین زمین خود را به خانه یهوه خدای خود بیاور و بزغاله را در شیر مادرش نیز.

فرشته خدا

^{۲۰} «اینک من فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم تا تو را در راه نگاهبانی نموده، به آن مکانی که مهیا کرده‌ام، برساند.^{۲۱} از او مواظب باش و صدای او را بشنو و از او ناطاعتی ننما، زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست.

^{۲۲} و اگر سخن او را شنیدی و به آنچه گفته‌ام عمل نمودی، به یقین دشمن دشمنان و مخالف مخالفان خواهم بود،^{۲۳} زیرا فرشته من پیش روی تو می‌رود و تو را به اموریان و حیثیان و فرّیّان و کنعانیان و جویّان و یبوسیّان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت.^{۲۴} خدایان ایشان را سجده نمما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن.^{۲۵} یهوه، خدای خود را عبادت نمایند تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد.^{۲۶} و در زمینت سبقت کننده و نازا نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد.^{۲۷} و ترس خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که به ایشان برسی، به اغتشاش خواهم انداخت و تمامی دشمنان را پیش تو روگردان خواهم ساخت.^{۲۸} زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا جویّان و کنعانیان و حیثیان را از حضورت برانند.^{۲۹} ایشان را در یک سال از حضور تو خواهم راند، مبدا زمین ویران گردد و وحوش صحرا

تا در میان ایشان ساکن شوم.^۹ موافق هر آنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه تمامی اسبابش، همچنین بسازید.

تابوت عهد

^{۱۰} «و صندوقی از چوب افاقیا بسازند که طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.^{۱۱} و آن را به طلای خالص ببوشان. آن را از درون و بیرون ببوشان، و بر رویش به هر طرف تاجی زرین بساز.^{۱۲} و برایش چهار حلقه زرین بریز، و آنها را بر چهار قائمه‌اش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.^{۱۳} و دو عصا از چوب افاقیا بساز، و آنها را به طلا ببوشان.^{۱۴} و آن عصاها را در حلقه‌هایی که بر طرفین صندوق باشد بگذاران، تا صندوق را به آنها بردارند.^{۱۵} و عصاها در حلقه‌های صندوق بمانند و از آنها برداشته نشود.^{۱۶} و آن شهادتی را که به تو می‌دهم، در صندوق بگذار.^{۱۷} و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.^{۱۸} و دو کروبی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز.^{۱۹} و یک کروبی در این سر و کروبی دیگر در آن سر بساز، کروبیان را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز.^{۲۰} و کروبیان بالهای خود را بر روی آن پخش کنند، و تخت رحمت را به بالهای خود ببوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد، و رویهای کروبیان به طرف تخت رحمت باشد.^{۲۱} و تخت رحمت را بر روی صندوق بگذار و شهادتی را که به تو می‌دهم در صندوق بگذار.^{۲۲} و در آنجا با تو ملاقات خواهیم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر صندوق شهادت می‌باشند، با تو سخن خواهیم گفت، درباره همه اموری که به خاطر قوم اسرائیل تو را امر خواهم فرمود.

^۹ و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت.^{۱۰} و خدای اسرائیل را دیدند؛ زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.^{۱۱} و بر سروران قوم اسرائیل دست خود را نگذارد. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.^{۱۲} و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایم، به تو دهم.»^{۱۳} پس موسی با خادم خود یوشع برخاست. و موسی به کوه خدا بالا آمد.^{۱۴} و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا منتظر مانید، تا نزد شما برگردیم. اینک هارون و حور با شما می‌باشند. پس هر که امری دارد، نزد ایشان برود.»^{۱۵} و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت.^{۱۶} و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد.^{۱۷} و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر قوم اسرائیل بر قله کوه بود.^{۱۸} و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

هدایا

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «به قوم اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند؛ از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرد.^۳ و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید: طلا و نقره و برنج،^۴ و نخ لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک و پشم بز،^۵ و پوست قوچی که به رنگ سرخ رنگ شده باشد و پوست خز و چوب افاقیا،^۶ و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر،^۷ و سنگهای عقیق و سنگهای گرانها برای ایفود و سینه‌بند.^۸ و مقامی و مقدسی برای من بسازند

سفره

۲۳ «و خوانی از چوب افاقیا بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. ۲۴ و آن را به طلای خالص ببوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. ۲۵ و حاشیه‌ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه‌اش تاجی زرین از هر طرف بساز. ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش بساز و حلقه‌ها را بر چهار گوشه چهار تیر عمودی‌اش بگذارد. ۲۷ و حلقه‌ها در برابر حاشیه باشد، تا خانه‌ها باشد به جهت تیرکها برای برداشتن میز. ۲۸ و تیرکها را از چوب افاقیا بساز، و آنها را به طلا ببوشان تا میز را بدانها بردارند. ۲۹ و صحنها و کاسه‌ها و جامها و پیاله‌هایش را که به آنها هدایای ریختنی می‌ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز. ۳۰ و نان حضور را بر میز، همیشه به حضور من بگذارد.

چراغدان

۳۱ «و چراغدانی از طلای خالص بساز. چراغدان از چکش‌کاری ساخته شود، قاعده‌اش و پایه‌اش و پیاله‌هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد. ۳۲ و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۳۳ سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۴ و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آنها باشد. ۳۵ و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۶ و سیبها و شاخه‌هایش از همان باشد، یعنی از طلای خالص چکش‌کاری شده.

خیمه

۲۶

۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنایی دهند. ۳۸ و گلیگها و سینی‌هایش از طلای خالص باشد. ۳۹ خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد، بسازی.

«و مسکن را از ده پرده کتان نازک تابیده، و نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما. ۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع،* و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده‌ها را یک اندازه باشد. ۳ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته. ۴ و مادگی‌های لاجورد بر کنار هر پرده‌ای بر لب پیوستگی‌اش بساز، و بر کنار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز. ۵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است، بساز، به قسمی که مادگی‌ها مقابل یکدیگر باشد. ۶ و پنجاه گیره زرین بساز و پرده‌ها را به گیره‌ها با یکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد. ۷ و خیمه بالای مسکن را از پرده‌های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن. ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده یک باشد. ۹ و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا، پیوسته ساز و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن. ۱۰ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی بیرون است، بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است. ۱۱ و پنجاه گیره برنجین بساز، و گیره‌ها را در مادگی‌ها بگذاران، و خیمه را با هم

* ۲.۲۶ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

از این سر تا آن سر بگذرد.^{۲۹} و تخته‌ها را به طلا ببوشان و حلقه‌های آنها را از طلا بساز تا خانه‌های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا ببوشان.^{۳۰} «پس مسکن را برپا کن موافق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد.^{۳۱} و پرده‌ای از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود.^{۳۲} و آن را بر چهار ستون چوب اقا قیا پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قایم شود.^{۳۳} و پرده را زیر تکه‌ها آویزان کن، و صندوق شهادت را در آنجا به درون پرده بیاور، و پرده قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد.^{۳۴} و تخت رحمت را بر صندوق شهادت در قدس الاقداس بگذار.^{۳۵} و میز را بیرون پرده و چراغدان را برابر میز به طرف جنوبی مسکن بگذار، و میز را به طرف شمالی آن برپا کن.^{۳۶} و پرده‌ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت گلدوزی بساز.^{۳۷} و برای پرده پنج ستون از چوب اقا قیا بساز، و آنها را به طلا ببوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

قربانگاه

۲۷ «و قربانگاه را از چوب اقا قیا بساز، طولش پنج ذراع* و عرضش پنج ذراع. و قربانگاه مربع باشد. و بلندی‌اش سه ذراع.^۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش بساز و شاخه‌هایش از همان باشد و آن را به برنج ببوشان.^۳ و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازهایش و جامهایش و چنگالهایش و سینی‌هایش و همه اسبابش را از برنج بساز.^۴ و برایش آتشدانی مشبک برنجین بساز و بر

پیوسته ساز تا یک باشد.^{۱۲} و زیادی پرده‌های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود.^{۱۳} و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده‌های خیمه زیاده باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را ببوشد.^{۱۴} و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خز بر روی آن.

۱۵ «و تخته‌های قایم از چوب اقا قیا برای مسکن بساز.^{۱۶} طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.^{۱۷} و در هر تخته دو زیانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته‌های مسکن را چنین بساز.^{۱۸} و تخته‌ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی.^{۱۹} و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زیانه‌اش، و دو پایه زیر یک تخته برای دو زیانه‌اش.^{۲۰} و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد.^{۲۱} و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.^{۲۲} و برای انتهای مسکن از جانب غربی شش تخته بساز.^{۲۳} و برای گوشه‌های مسکن در قسمت عقب آن دو تخته بساز.^{۲۴} و از زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد.^{۲۵} و هشت تخته باشد و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.

۲۶ «و پشت بندها از چوب اقا قیا بساز، پنج از برای تخته‌های یک طرف مسکن،^{۲۷} و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف مسکن در انتهایش به سمت مغرب.^{۲۸} و پشت بند وسطی که میان تخته‌هاست،

* ۱.۲۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

نازک تابیده شده، و پایه‌هایش از برنج باشد.^{۱۹} و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

روغن چراغها

۲۰ «و تو قوم اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون خالص و افشردۀ برای روشنائی نزد تو بیاورند تا چراغها دائم روشن شود.»^{۲۱} در خیمه اجتماع، بیرون پرده‌ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای قوم اسرائیل پشت بر پشت قانون ابدی باشد.

رخت کهنات

۲۸ «و تو برادر خود هارون و پسرانش را با او از میان قوم اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکنند؛ یعنی هارون و پسران هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار.^۲ و رختهای مقدس برای برادرت هارون به جهت عزت و زینت بساز. و تو به تمامی دانادلانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته‌ام، بگو که لباسهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کند.^۴ و رختهایی که درست می‌کنند، این است: سینه‌بند و ایفود و ردا و پیراهن نقش‌دار و عمامه و کمربند. این لباسهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا به جهت من کهنات کند.^۵ و ایشان طلا و نخیهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک را بگیرند،^۶ «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند.»^۷ و دو سر شانه‌اش را بر دو کناره‌اش ببیوندند تا پیوسته شود.^۸ و بند مُهر ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و نخیهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک تابیده شده.^۹ و دو سنگ عقیق

آن پنجره چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه‌اش بساز.^۵ و آن را در زیر، کنار قربانگاه بگذار تا پنجره به نصف قربانگاه برسد.^۶ و دو عصا برای قربانگاه بساز. عصاها از چوب اقاقیا باشد و آنها را به برنج ببوشان.^۷ و عصاها را در حلقه‌ها بگذرانند، و عصاها بر هر دو طرف قربانگاه باشد تا آن را بردارند.^۸ و آن را تو خالی از تخته‌ها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود.

صحن مسکن

۹ «و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت راست. پرده‌های صحن از کتان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف.^{۱۰} و ستونهایش بیست و پایه‌های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.^{۱۱} و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده‌ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.^{۱۲} و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده‌های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه‌های آنها ده.^{۱۳} و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد.^{۱۴} و پرده‌های یک طرف دروازه، پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه.^{۱۵} و پرده‌های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه.^{۱۶} و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت گلدوزی باشد. و ستونهای چهار و پایه‌های چهار.^{۱۷} همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه‌های آنها از برنج باشد.^{۱۸} طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندی‌اش پنج ذراع از کتان

دو طوق ببند و بر دو سر شانه ایفود به طرف پیش بگذار. ^{۲۶} و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه‌بند، به کنار آن که به طرف درون ایفود است، بگذار. ^{۲۷} و دو حلقه دیگر زرین بگردان و آنها را بر دو سر شانه ایفود از پایین به جانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زیر بند مُهر ایفود بگذار. ^{۲۸} و سینه‌بند را به حلقه‌هایش بر حلقه‌های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای بند مُهر ایفود باشد و تا سینه‌بند از ایفود جدا نشود. ^{۲۹} و هارون نامهای قوم اسرائیل را بر سینه‌بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند به جهت یادگاری دائم بردارد. ^{۳۰} و اوریم و ثُمیم* را در سینه‌بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت قوم اسرائیل را بر دل خود به حضور خداوند دائم متحمل شود.

^{۳۱} «و ردای ایفود را به تمامی از لاجورد بساز. ^{۳۲} و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نَساج مثل گریبان زره، تا دریده نشود. ^{۳۳} و در دامنش، انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، و زنگوله‌های زرین در میان آنها به هر طرف. ^{۳۴} زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گرداگرد دامن ردا. ^{۳۵} و در بر هارون باشد هنگامی که خدمت می‌کند، تا صدای آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس به حضور خداوند داخل می‌شود و هنگامی که بیرون می‌آید تا نمیرد. ^{۳۶} و لوحی از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدّوسیت برای یهوه نقش کن. ^{۳۷} و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود. ^{۳۸} و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که قوم

بگیر و نامهای قوم اسرائیل را بر آنها نقش کن. ^{۱۰} شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر یک سنگ دیگر موافق تولد ایشان. ^{۱۱} از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای قوم اسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا برپا کن. ^{۱۲} و آن دو سنگ را بر سر شانه‌های ایفود بگذار تا سنگهای یادگاری برای قوم اسرائیل باشد و هارون نامهای ایشان را بر دو دوش خود، به حضور خداوند برای یادگاری بردارد. ^{۱۳} و دو طوق از طلا بساز. ^{۱۴} و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب به هم پیچیده شده، و آن دو زنجیر به هم پیچیده شده را در طوقها بگذار. ^{۱۵} «و سینه‌بند عدالت را از صنعت نَساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز. ^{۱۶} و مربع و دولا باشد، طولش یک وجب و عرضش یک وجب. ^{۱۷} و آن را به ردیف سنگها، یعنی به چهار ردیف از سنگها تزین کن که ردیف اول عقیق سرخ و یاقوت کوچک و زمرد باشد، ^{۱۸} و ردیف دوم فیروزه و یاقوت کبود و عقیق سفید، ^{۱۹} و ردیف سوم سنگ یمانی و یشم و لعل بنفش، ^{۲۰} و ردیف چهارم زیرجد و عقیق و تیشب. و آنها در ردیفهای خود با طلا نشانده شود. ^{۲۱} و سنگها موافق نامهای قوم اسرائیل مطابق اسمی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده قبیله موافق اسمش باشد. ^{۲۲} و بر سینه‌بند، زنجیرهای به هم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز. ^{۲۳} و بر سینه‌بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه‌بند بگذار. ^{۲۴} و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه‌ای که بر سر سینه‌بند است، بگذار. ^{۲۵} و دو سر دیگر آن دو زنجیر را در آن

* ۳۰.۲۸ ماهیت "اوریم و ثُمیم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

و کهنات برای ایشان قانون ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را منصوب نما. ^{۱۰} و گوساله را پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند. ^{۱۱} و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع سر ببر. ^{۱۲} و از خون گوساله گرفته، بر شاخهای قربانگاه به انگشت خود بگذار و باقی خون را بر پای قربانگاه بریز. ^{۱۳} و همه پیه را که احشا را می پوشاند، و سفیدی که بر جگر است، و دو قلوه را با پیهی که بر آنهاست، گرفته، بر قربانگاه بسوزان. ^{۱۴} اما گوشت گوساله را و پوست و فضولاتش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی گناه است.

^{۱۵} «و یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ^{۱۶} و قوچ را قربانی کرده، خونسش را بگیر و گرداگرد قربانگاه بپاش. ^{۱۷} و قوچ را به قطعه هایش ببر، و احشا و پاچه هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه ها و سرش بگذار. ^{۱۸} و تمام قوچ را بر قربانگاه بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است. ^{۱۹} پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ^{۲۰} و قوچ را قربانی کرده، از خونسش بگیر و به نرمه گوش راست هارون، و به نرمه گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و باقی خون را گرداگرد قربانگاه بپاش. ^{۲۱} و از خونی که بر قربانگاه است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و رخت او و بر پسرانش و رخت پسرانش با او بپاش، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با او تقدیس شوند. ^{۲۲} پس پیه قوچ را، و دنبه و پیهی که احشا را می پوشاند، و سفیدی جگر، و دو قلوه و پیهی که بر آنهاست، و ساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانی انتصاب است. ^{۲۳} و یک گرده نان و یک قرص نان

اسرائیل وقف می نمایند، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا به حضور خداوند مقبول شوند. ^{۲۹} و پیراهن کتان نازک را بباف و عمامه ای از کتان نازک بساز و کمربندی از صنعت گلدوزی بساز. ^{۴۰} و برای پسران هارون پیراهنهای بساز و به جهت ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه ها بساز به جهت عزت و زینت. ^{۴۱} و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها ببوشان، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کهنات کنند. ^{۴۲} و زیر جامه های کتان برای پوشش عریانی ایشان بساز که از کمر تا ران برسد، ^{۴۳} و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد قربانگاه آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبدا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای او و بعد از او برای نسل او قانون ابدی است.

تقدیس کاهنان

۲۹ «و این است کاری که به ایشان می کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا به جهت من کهنات کنند: یک گوساله و دو قوچ بی عیب بگیر، ^۲ و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و قرصهای نازک فطیر آغشته به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز. ^۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذاران. ^۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب شستشوی ده، ^۵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند ببوشان و بند مهر ایفود را بر وی ببند. ^۶ و عمامه را بر سرش بگذار و تاج قدّوسیت را بر عمامه بگذار، ^۷ و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن. ^۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای ببوشان. ^۹ و بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمربندها ببند و عمامه ها را بر ایشان بگذار

منصوب نما.^{۳۶} و گوساله قربانی گناه را هر روز به جهت کفاره سر بُر. و قربانگاه را تمیز کن به کفاره‌ای که بر آن می‌کنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود.^{۳۷} هفت روز برای قربانگاه کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و قربانگاه، بسیار مقدس خواهد بود. هر که قربانگاه را لمس کند، مقدس باشد.^{۳۸} و این است قربانی‌هایی که بر قربانگاه باید گذرانید: دو بره یکساله. هر روز پیوسته؛^{۳۹} یک بره را در صبح قربانی کن، و بره دیگر را در عصر قربانی نما.^{۴۰} و دهیک از آرد نرم سرشته شده با یک چهارم هین* روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک چهارم هین شراب برای هر بره خواهد بود.^{۴۱} و بره دیگر را در عصر سر ببر و برای آن موافق هدیه صبح و موافق هدیه ریختنی آن بگذران، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد.^{۴۲} این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، در جایی که با شما ملاقات می‌کنم تا آنجا به تو سخن گویم.^{۴۳} و در آنجا با قوم اسرائیل ملاقات می‌کنم، تا از جلال من مقدس شود.^{۴۴} و خیمه اجتماع و قربانگاه را مقدس می‌کنم، و هارون و پسرانش را تقدیس می‌کنم تا برای من کهنات کنند.^{۴۵} و در میان قوم اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می‌باشم.^{۴۶} و خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده‌ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

آتشدان بخور

۳. «و قربانگاهی برای سوزاندن بخور بساز. آن را از چوب اقاquia بساز.^۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندی‌اش

روغنی، و یک قرص نازک از سبد نان فطیر را که به حضور خداوند است،^{۲۴} و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بگذار، و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان.^{۲۵} و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر قربانگاه بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است.^{۲۶} و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. و آن سهم تو می‌باشد.^{۲۷} و سینه جنبانیدنی و ساق افراشتنی را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نما.^{۲۸} و آن از آن هارون و پسرانش از جانب قوم اسرائیل به قانون ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه افراشتنی است و هدیه افراشتنی از جانب قوم اسرائیل از قربانی‌های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود.^{۲۹} و رخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و منصوب شوند.^{۳۰} هفت روز، آن کاهن که جانشین او می‌باشد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می‌کند، آنها را ببوشد.^{۳۱} و قوچ قربانی انتصاب را گرفته، گوشتش را در قدس آب پز کن.^{۳۲} و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبد است، به در خیمه اجتماع بخورند.^{۳۳} و آنانی که برای انتصاب و تقدیس خود به این چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است.^{۳۴} و اگر چیزی از گوشت قربانی انتصاب و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.

۳۵ «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، هفت روز ایشان را

* ۴۰.۲۹ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل.

مئقال بیست قیراط* است، و این نیم مئقال هدیه خداوند است.^{۱۴} هر کس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد.^{۱۵} دولتمند از نیم مئقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه‌ای برای کفّاره جانهای خود به خداوند می‌دهند.^{۱۶} و نقد کفّاره را از قوم اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای قوم اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد و به جهت جانهای ایشان کفّاره کند.»

حوض

^{۱۷} و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایه‌اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و قربانگاه بگذار و آب در آن بریز.^{۱۹} و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن آب بشویند.^{۲۰} هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبدا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی‌های آتشین به جهت خداوند به قربانگاه نزدیک آیند،^{۲۱} آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبدا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و نسلش، پشت در پشت قانون ابدی باشد.»

روغن مسح

^{۲۲} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «و تو عطریات خاص بگیر، از مُر چکیده پانصد مئقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دویست و پنجاه مئقال، و از نیشکر معطر، دویست و پنجاه مئقال.^{۲۴} و از سلیخه پانصد مئقال موافق مئقال

دو ذراع، و شاخهایش از خودش باشد.^۳ و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش را و تاجی از طلا گردآوردش بساز.^۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه‌اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشد برای تیرکها، تا آن را بدانها بردارند.^۵ و عصاها را از چوب افاقیا بساز و آنها را به طلا بپوشان.^۶ و آن را پیش پرده‌ای که روبروی صندوق شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زیر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می‌کنم، بگذار.^۷ و هر صبح هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می‌آراید، آن را بسوزاند.^۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن می‌کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد.^۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه‌ای بر آن مگذارند و هدیه ریختنی بر آن مریزد.^{۱۰} و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفّاره کند به خون قربانی گناه که برای کفّاره است. سالی یک مرتبه بر آن کفّاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند بسیار مقدس است.»

فدیه

^{۱۱} و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: «وقتی که شماره قوم اسرائیل را مطابق شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هر کس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شماری، مبدا در حین شمردن ایشان، وبایی در ایشان واقع شود.^{۱۳} هر که به سوی شمرده شدگان می‌گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مئقال* موافق مئقال قدس، که یک

* ۱۳.۲۰ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیة فصل. * ۱۳.۲۰ در عبری: "گرا". یک گرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

حکمت و هنر

۳۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «آگاه باش بِضَلَّیْل پسر اوری، نوه حور را از قبیله یهودا به نام خوانده‌ام.^۲ و او را به روح خدا پر ساخته‌ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری،^۳ برای اختراع مخترعات، تا در طلا و نقره و برنج کار کند.^۴ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید.^۵ و اینک من، اهلویاب پسر آخیسامک را از قبیله دان، دستیار او ساخته‌ام، و در دل همه دانادلان حکمت بخشیده‌ام، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند.^۶ خیمه اجتماع و صندوق شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه.^۷ و میز و اسبابش و چراغدان پاک و همه اسبابش و قربانگاه بخور.^۸ و قربانگاه قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایه‌اش.^۹ و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش به جهت کهنات.^{۱۰} و روغن و مسح و بخور معطر به جهت قدس. موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، بسازند.»

سبت

۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «و تو قوم اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: "البته سبت‌های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسلهای شما نشانی خواهد بود تا بدانید که من بیهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم.^{۱۳} پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هر که آن را بی‌حرمت کند، به یقین کشته شود. و هر که در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود بریده شود.

قدس، و از روغن زیتون یک هین.^{۱۴} و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد.^{۱۵} و خیمه اجتماع و صندوق شهادت را به آن مسح کن.^{۱۶} و میز را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و قربانگاه بخور را،^{۱۷} و قربانگاه قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایه‌اش.^{۱۸} و آنها را تقدیس نما، تا بسیار مقدس باشند. هر که آنها را لمس نماید، مقدس باشد.^{۱۹} و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهنات کنند.^{۲۰} و قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: "این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما.^{۲۱} و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود.^{۲۲} هر که مثل آن ترکیب نماید، و هر که چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود بریده شود."^{۲۳}

عطریات

۲۴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی صمغ کاج و افطار و قنه و از این عطریات با کندر خالص. سهم‌ها مساوی باشد.^{۲۵} و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطار نمکین و خالص شده و مقدس.^{۲۶} و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات می‌کنم بگذار، و نزد شما بسیار مقدس باشد.^{۲۷} و موافق ترکیب این بخور که می‌سازی، دیگری برای خود مسازید؛ نزد تو برای خداوند مقدس باشد.^{۲۸} هر که مثل آن را برای بوبیدن بسازد، از قوم خود بریده شود.»

* ۲۴.۳۰ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

فاسد شده‌اند.^۸ و به زودی از آن طریقی که به ایشان امر فرموده‌ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، می‌گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از سرزمین مصر بیرون آورده‌اند.»^۹ و خداوند به موسی گفت: «این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند.^{۱۰} و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»^{۱۱} پس موسی نزد پیهو، خدای خود التماس کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست نیرومند از زمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است؟^{۱۲} چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوه‌ها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد، و از این قصد بدی قوم خویش بازگشت فرما.^{۱۳} بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را به یاد آور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، به ایشان گفتی که نسل شما را مثل ستارگان آسمان زیاد گردانم، و تمامی این سرزمین را که درباره آن سخن گفته‌ام به نسل شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا به ابد.»^{۱۴} پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، بازگشت فرمود.

^{۱۵} آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست او بود، و لوحها به هر دو طرف نوشته بود، به این طرف و به آن طرف نوشته شده بود.^{۱۶} و لوحها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشته خدا بود، نقش شده بر لوحها.^{۱۷} و چون یوشع صدای قوم را که می‌خروشدند شنید، به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.»^{۱۸} گفت: «صدای خروش پیروزی نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه صدای نغمه سرایان را من می‌شنوم.»

^{۱۵} شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هر که در روز سبت کار کند، به یقین کشته شود.^{۱۶} پس قوم اسرائیل سبت را نگاه بدارند، پشت بر پشت سبت را به عهد ابدی به جا آرند.^{۱۷} این در میان من و قوم اسرائیل نشانی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.^{۱۸} و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا به پایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ نوشته شده به انگشت خدا را به او داد.

گوساله طلایی

۳۲ و چون قوم دیدند که فرود آمدن موسی از کوه به درازا کشید، نزد هارون جمع شده، او را گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بروند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.»^۲ هارون به ایشان گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.»^۳ پس تمامی گوشواره‌های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند.^۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند، که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند.»^۵ و چون هارون این را بدید، قربانگاهی پیش آن ساخت و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید پیهو می‌باشد.»^۶ و بامدادان برخاسته، قربانی‌های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و به جهت عیش و نوش برپا شدند.^۷ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، به زیر برو، زیرا که این قوم تو که از سرزمین مصر بیرون آورده‌ای،

حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند. ۳۲ الان هرگاه گناه ایشان را می‌آمیزی و گرنه مرا از دفت‌ت که نوشته‌ای، محو ساز.» ۳۳ خداوند به موسی گفت: «هر که گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم. ۳۴ و اکنون برو و این قوم را به آنجایی که به تو گفته‌ام، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد رفت لیکن در روز دیدار من، گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.» ۳۵ و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون آماده کرده بود، ساخته بودند.

۳۳ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که از سرزمین مصر برآورده‌ای، به آن زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته‌ام آن را به نسل تو عطا خواهم کرد. ۲ و فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم، و کنعانیان و آموریان و حیثیان و فرزین و جویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد. ۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شما نمی‌آیم، چونکه قوم گردنکش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.» ۴ و چون قوم این سخنان بد را شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچ کس زیور خود را بر خود ننهاد. ۵ و خداوند به موسی گفت: «قوم اسرائیل را بگو: شما قوم گردنکش هستید؛ اگر لحظه‌ای در میان تو آیم، به یقین تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.» ۶ پس قوم اسرائیل زیورهای خود را از کوه حوریب از خود بیرون کردند.

خیمه اجتماع

۷ و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد. و آن را «خیمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هر که خواستار یهوه می‌بود،

۱۹ و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید، و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست. ۲۰ و گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، قوم اسرائیل را نوشانید. ۲۱ و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» ۲۲ هارون گفت: «خشم آقایم افروخته نشود، تو این قوم را می‌شناسی که مایل به بدی می‌باشند. ۲۳ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما برونند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورده است، نمی‌دانیم او را چه شده. ۲۴ به ایشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.» ۲۵ و چون موسی قوم را دید که پی‌لگم شده‌اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان پی‌لگم آماده کرده بود، ۲۶ آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «هر که به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس تمامی پسران لایوی نزد وی جمع شدند. ۲۷ او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد.» ۲۸ و پسران لایوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند. ۲۹ و موسی گفت: «امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمایید. حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امروز شما را برکت دهد.»

۳۰ و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گناهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا می‌روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.» ۳۱ پس موسی به

ندا می‌کنم. فیض خواهم بخشید به هر که نسبت به او فیاض هستم و رحم خواهم کرد بر هر که نسبت به او رحیم هستم.»^{۲۰} و گفت: «روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.»^{۲۱} و خداوند گفت: «اینک مکانی نزد من است. پس بر صخره بایست.»^{۲۲} و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، تو را در شکاف صخره می‌گذارم و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم.^{۲۳} پس دست خود را خواهم برداشت تا پشت مرا ببینی، اما روی من دیده نمی‌شود.»

دو لوح جدید

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش، و سخنانی را که بر لوح‌های اول بود و شکستی، بر این لوح‌ها خواهم نوشت.»^۲ و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست.^۳ و هیچ کس با تو بالا نیاید، و هیچ کس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله و رمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.»^۴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود. و دو لوح سنگی را به دست خود برداشت.^۵ و خداوند در ابر پایین آمده، در آنجا با او بایستاد و به نام خداوند ندا درداد.^۶ و خداوند پیش روی او عبور کرده، ندا در داد که «یهوه، یهوه،

خدا ی رحیم و فیاض،

دیر خشم،

و مملو از محبت و وفا،

^۷ نگاه دارنده محبت برای هزاران،

و آمرزنده خطا و عصیان و گناه.

لیکن تقصیر را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت،

به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت.^۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود می‌ایستاد و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد.^۹ و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر پایین آمده، به در خیمه می‌ایستاد و خدا با موسی سخن می‌گفت.^{۱۰} و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می‌دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود سجده می‌کرد.^{۱۱} و خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. سپس موسی به اردو بر می‌گشت. اما خادم او یوشع پسر نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد.

موسی و جلال خدا

^{۱۲} و موسی به خداوند گفت: «اینک تو به من می‌گویی: "این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی‌دهی که همراه من که را می‌فرستی. و تو گفته‌ای: تو را به نام می‌شناسم، و نیز در حضور من فیض یافته‌ای."»^{۱۳} الان اگر به راستی منظور نظر تو واقع شده‌ام، راه خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم و در حضور تو فیض یابم. و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می‌باشند.»^{۱۴} گفت: «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.»^{۱۵} موسی به او عرض کرد: «هر گاه روی تو نیاید، ما را از اینجا ببر.»^{۱۶} زیرا به چه چیز معلوم می‌شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده‌ایم، آیا نه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از تمامی قومهایی که بر روی زمینند، متمایز خواهیم شد.»^{۱۷} خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای، خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.»^{۱۸} عرض کرد: «تو آنکه جلال خود را به من بنمایی.»^{۱۹} گفت: «من تمامی نیکویی خود را پیش روی تو می‌گذارم و نام یهوه را پیش روی تو

بلکه خطایای پدران را

بر پسران و پسران پسران ایشان

تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.»

^۸ و موسی بی‌درنگ رو به زمین نهاده، سجده کرد.

^۹ و گفت: «ای خداوند، اگر به راستی منظور نظر تو شده‌ام، تمنا آنکه خداوند در میان ما بپاید، زیرا که این قوم گردنکش می‌باشند. و خطا و گناه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز.»

^{۱۰} گفت: «اینک عهدی می‌بندم و در نظر تمامی

قوم تو کارهای عجیب می‌کنم که در تمامی جهان و در

تمامی قومها کرده نشده باشد. و تمامی این قومی که

تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید،

زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک

است. ^{۱۱} آنچه را من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه

دار. اینک من از پیش روی تو آموزیان و کنعانیان و

حیتیای و فرزریان و جویان و یبوسیان را خواهم راند.

^{۱۲} با حذر باش که با ساکنان آن سرزمین که تو به آنجا

می‌روی، عهد نبندی، مبادا در میان شما دای باشد.

^{۱۳} بلکه قربانگاههای ایشان را منهدم سازید و بتهای

ایشان را بشکنید و اشیریم* ایشان را قطع نمایید.

^{۱۴} زنهار خدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام

او غیور است، خدای غیور است. ^{۱۵} به هوش باش

که با ساکنان آن سرزمین عهد مبند، و گرنه از عقب

خدایان ایشان زنا می‌کنند و نزد خدایان ایشان قربانی

می‌گذرانند و تو را دعوت می‌نمایند و از قربانی‌های

ایشان می‌خوری. ^{۱۶} و از دختران ایشان برای پسران

خود می‌گیری. و چون دختران ایشان از عقب خدایان

خود زنا کنند، آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان

خود مرتکب زنا خواهند نمود. ^{۱۷} خدایان ریخته شده

برای خویشتن مساز. ^{۱۸} عید فطیر* را نگاه دار، و هفت

روز نان فطیر چنانکه تو را امر کردم، در وقت معین

در ماه آبیّب بخور، زیرا که در ماه آبیّب از مصر بیرون

آمدی. ^{۱۹} هر که رجم را گشاید، از آن من است و

تمامی نخست‌زاده نر از احشام تو، چه از گاو، چه از

گوسفند. ^{۲۰} برای نخست‌زاده الاغ، بره‌ای فدیه بده، و

اگر فدیه ندهی، گردنش را بشکن. و هر نخست‌زاده‌ای

از پسرانت را فدیه بده. هیچ کس به حضور من

تهی‌دست حاضر نشود. ^{۲۱} شش روز مشغول باش

و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شخم و

در درو، سبت را نگاه دار. ^{۲۲} و عید هفته‌ها را نگاه

دار، یعنی عید نوبیر حصاد گندم و عید جمع‌آوری در

تحویل سال. ^{۲۳} سالی سه مرتبه همه مردان و پسرانت

به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند.

^{۲۴} زیرا که قومها را از پیش روی تو خواهم راند و حدود

تو را وسیع خواهم گردانید. و هنگامی که در هر سال

سه مرتبه می‌آیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر

شوی، هیچ کس سرزمین تو را طمع نخواهد کرد.

^{۲۵} خون قربانی مرا با خمیرمایه مگذران، و قربانی عید

پسح تا صبح نماند. ^{۲۶} نخستین نوبیر زمین خود را به

خانه یهوه خدای خود بیاور. بزغاله را در شیر مادرش

نپز. ^{۲۷} و خداوند به موسی گفت: «این سخنان را

تو بنویس، زیرا که مطابق این سخنان، عهد با تو و

با اسرائیل بسته‌ام». ^{۲۸} موسی چهل روز و چهل شب

آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او

سخنان عهد، یعنی ده فرمان را بر لوحها نوشت.

^{۲۹} و چون موسی از کوه سینا به زیر می‌آمد، دو

لوح سنگی در دست موسی بود. هنگامی که از کوه به

زیر می‌آمد، واقع شد که موسی ندانست که به خاطر

گفتگوی با او پوست چهره وی می‌درخشید. ^{۳۰} اما

هارون و تمامی قوم اسرائیل موسی را دیدند که اینک

* ۱۳.۲۴ "اشیریم" الهه باروری که پرستش آن با اعمال خلاف عفت همراه بود. * ۱۸.۲۴ همان عید نان بدون خمیرمایه

پوست چهره او می‌درخشد. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند.^{۳۱} و موسی ایشان را خواند. هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند و موسی به ایشان سخن گفت.^{۳۲} و بعد از آن همه قوم اسرائیل نزدیک آمدند. و او آنچه خداوند در کوه سینا به او گفته بود، به ایشان امر فرمود.^{۳۳} و چون موسی از سخن گفتن با ایشان تمام کرد، نقابی بر روی خود کشید.^{۳۴} و چون موسی به حضور خداوند داخل می‌شد که با وی گفتگو کند، نقاب را برمی‌داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به او امر شده بود، به قوم اسرائیل می‌گفت.^{۳۵} و قوم اسرائیل روی موسی را می‌دیدند که پوست چهره او می‌درخشد. پس موسی نقاب را به روی خود باز می‌کشید، تا وقتی که برای گفتگو پیش او می‌رفت.

قوانین سبت

۳۵ و موسی تمام جماعت قوم اسرائیل را جمع کرده، به ایشان گفت: «این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی: ^۱ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هر که در آن کاری کند، کشته شود. ^۲ در روز سبت آتش در همه مسکنهای خود می‌فروزید.»

هدیه جهت مسکن و خیمه

^۴ و موسی تمامی جماعت قوم اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است امری که خداوند فرموده، و گفته است: ^۵ از خودتان هدیه‌ای برای خداوند بگیرید. هر که از دل راغب است، هدیه خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد، ^۶ و از نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک و پشم بز، ^۷ و پوست قوچی که به رنگ سرخ رنگ شده باشد، و

کهن، و لباسهای پسرانش را تا کهنانت نمایند.»^{۲۰} پس تمامی جماعت قوم اسرائیل از حضور موسی بیرون شدند.^{۲۱} و هر که دلش او را ترغیب کرد، و هر که روحش او را با اراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع، و برای تمام خدمتش و برای لباسهای مقدس آوردند.^{۲۲} مردان و زنان آمدند، هر که از دل راغب بود. و حلقه‌های بینی و گوشواره‌ها و انگشتریها و گردن بندها و هر قسم لوازم طلا آوردند. و هر که هدیه طلا برای خداوند گذرانیده بود.^{۲۳} و هر کسی که نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک و پشم بز و پوست به رنگ سرخ شده قوچ و پوست خز نزد او یافت شد، آنها را آورد.^{۲۴} هر که خواست هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد. و هر که چوب افاقیا برای هر

همه هدایایی را که قوم اسرائیل برای به جا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای اختیاری دیگر نزد او می آوردند.^۴ و همه دانایانی که هر گونه کار قدس را می ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می بود، آمدند.^۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می آورند.»^۶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن بازداشته شدند.^۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود.

ساختن مسکن

^۸ پس همه دانادلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز. و آنها را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند.^۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده ها را یک اندازه بود.^{۱۰} و پنج پرده را با یکدیگر ببیوست، و پنج پرده را با یکدیگر ببیوست،^{۱۱} و بر لب یک پرده در کنار پیوستگی اش مادگی های لاجورد ساخت، و همچنین در لب پرده بیرونی در پیوستگی دوم ساخت.^{۱۲} و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده ای که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگی ها مقابل یکدیگر بود.^{۱۳} و پنجاه گیره زرین ساخت، و پرده ها را به گیره ها با یکدیگر ببیوست، تا مسکن یکپارچه باشد.^{۱۴} و پرده ها از پشم بز ساخت به جهت خیمه ای که بالای مسکن بود؛ آنها را پانزده پرده ساخت.^{۱۵} طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع؛ و یازده پرده را یک اندازه بود.^{۱۶} و پنج پرده را جدا پیوست، و شش

کار خدمت نزد او یافت شد، آن را آورد.^{۲۰} و همه زنان دانادل به دستهای خود می رشتند. و رشته شده را از نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک آوردند.^{۲۱} و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را می رشتند.^{۲۲} و سروران، سنگهای عقیق و سنگهای گرانها برای ایفود و سینه بند آوردند.^{۲۸} و عطریات و روغن برای روشنایی و برای روغن مسح و برای بخور معطر.^{۲۹} و همه مردان و زنان قوم اسرائیل که دل ایشان، ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند.^{۳۰} و موسی قوم اسرائیل را گفت: «آگاه باشید که خداوند بَصَلْتِیل پسر اوری نوه حور را از قبیله یهودا به نام دعوت کرده است.^{۳۱} و او را به روح خدا از حکمت و فهم کامل و علم و هر هنری پر ساخته،^{۳۲} و برای اختراع مخترعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج،^{۳۳} و برای تراشیدن و آراستن سنگها، و برای درودگری چوب تا هر صنعت هنری را بکند.^{۳۴} و در دل او، تعلیم دادن را الهام کرده بود و همچنین اهلویاب پسر اخیسامک را از قبیله دان.^{۳۵} و ایشان را از مهارت پر ساخت تا هر نوع کاری را که حکاکان، طراحان و گلدوزان با نخهای آبی و ارغوانی و قرمز بر کتان ریزبافت می کنند، یعنی کارهایی را که هر نوع صنعتگر یا طراح ماهر انجام می دهد، خود انجام دهند. ۳۶ «و بَصَلْتِیل و اهلویاب و همه دانادلانی که خداوند حکمت و فهم کامل به ایشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.»^{۳۷} پس موسی، بَصَلْتِیل و اهلویاب و همه دانادلانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آثانی را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای انجام کار نزدیک بیایند، دعوت کرد.^{۳۸} و

حلقه‌های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت‌بندها، خانه‌ها باشد، و پشت‌بندها را به طلا پوشانید.^{۳۵} و پرده را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده درست کرد و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد.^{۳۶} و چهار ستون از چوب افاقیا برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلابهای آنها از طلا بود. و برای آنها چهار پایه نقره ریخت.^{۳۷} و پرده‌ای برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت گلدوزی بساخت.^{۳۸} و پنج ستون آن و قلابهای آنها را ساخت و سرها و تیرکهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

ساختن صندوق

۳۷ و بِضَلَّیْل، صندوق را از چوب افاقیا ساخت، طولش دو ذراع* و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندی‌اش یک ذراع و نیم.^۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت.^۳ و چهار حلقه زرین برای چهار تیر عمودی‌اش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.^۴ و دو عصا از چوب افاقیا درست کرده، آنها را به طلا پوشانید.^۵ و عصاها را در حلقه‌ها بر دو جانب صندوق گذرانید، برای برداشتن صندوق.^۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.^۷ و دو کروبی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت به صنعت چکش‌کاری ساخت.^۸ یک کروبی بر این طرف و کروبی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت.^۹ و کروبیان بالهای خود را بر

پرده را جدا.^{۱۷} و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی بیرونی بود درست کرد، و پنجاه مادگی در کنار پرده در پیوستگی دوم.^{۱۸} و پنجاه گیره برنجین برای پیوستن خیمه بساخت تا یکپارچه باشد.^{۱۹} و پوششی از پوست قوچ که به رنگ سرخ رنگ شده بود، برای خیمه درست کرد و پوششی بر روی آن از پوست خز.^{۲۰} و تخته‌های قائم از چوب افاقیا برای مسکن ساخت.^{۲۱} طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.^{۲۲} هر تخته را دو زیانه بود قرینه یکدیگر، و به این ترکیب همه تخته‌های مسکن را ساخت.^{۲۳} و تخته‌های مسکن را درست کرد، بیست تخته به جانب جنوب به طرف راست،^{۲۴} و چهل پایه نقره زیر بیست تخته درست کرد، یعنی دو پایه زیر تخته‌ای برای دو زیانه‌اش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دو زیانه‌اش.^{۲۵} و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت.^{۲۶} و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته‌ای و دو پایه زیر تخته دیگر.^{۲۷} و برای انتهای مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت.^{۲۸} و دو تخته برای گوشه‌های مسکن در هر دو جانبش ساخت.^{۲۹} و از زیر با یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد.^{۳۰} پس هشت تخته بود، و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هر تخته.

^{۳۱} و پشت بندها از چوب افاقیا ساخت، یعنی پنج برای تخته‌های یک جانب مسکن،^{۳۲} و پنج پشت‌بند برای تخته‌های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت‌بند برای تخته‌های انتهای جانب غربی مسکن.^{۳۳} و پشت‌بند وسطی را ساخت تا در میان تخته‌ها از سر تا سر بگذرد.^{۳۴} تخته‌ها را به طلا پوشانید، و

* ۱.۲۷ ک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

برای شش شاخه‌ای که از آن بیرون می‌آمد.^{۲۲} سیبهای آنها و شاخه‌های آنها از همین بود، یعنی همه از طلای ناب چکش کاری شده ساخته شده بودند.^{۲۳} وهفت چراغش و گلگیرهایش و سینی‌هایش را از طلای خالص ساخت.^{۲۴} از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت.

ساختن آتشدان بخور

^{۲۵} و آتشدان بخور را از چوب اقاquia ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخه‌هایش از همان بود.^{۲۶} و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گرداگردش، و شاخه‌هایش، و تاجی گرداگردش از طلای خالص ساخت.^{۲۷} و دو حلقه زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه‌اش بر دو طرفش درست کرد، تا خانه‌های تیرکها باشد برای برداشتنش به آنها.^{۲۸} و تیرکها را از چوب اقاquia ساخته، آنها را به طلا پوشانید.^{۲۹} و روغن مسح مقدس و بخور معطر پاک را از صنعت عطار ساخت.

ساختن قربانگاه قربانی و حوض

۳۸ و قربانگاه قربانی سوختنی را از چوب اقاquia ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع.^۱ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش ساخت. شاخه‌هایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید.

^۲ و همه اسباب قربانگاه را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازها و کاسه‌ها و چنگالها و سینی‌ها و همه ظروفش را از برنج ساخت.^۳ و برای قربانگاه، آتشدانی مشبک از برنج ساخت، که زیر حاشیه‌اش به طرف پایین تا نصفش برسد.^۴ و چهار حلقه برای چهار سر آتشدان برنجین ریخت، تا خانه‌های تیرکها باشد.^۵ و تیرکها را از چوب اقاquia ساخته، آنها را به برنج

زیر آن پخش می‌کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می‌پوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می‌بود، یعنی رویهای کروی‌بان به جانب کرسی رحمت می‌بود.

ساختن میز

^{۱۰} و میز را از چوب اقاquia ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم.^{۱۱} و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت.^{۱۲} و حاشیه‌ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش درست کرد، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت.^{۱۳} و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه‌ای که بر چهار تیر عمودی اش بود، گذاشت.^{۱۴} و حلقه‌ها مقابل حاشیه بود، تا خانه‌های تیرکها باشد برای برداشتن میز.^{۱۵} و دو تیرک را از چوب اقاquia ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن میز.^{۱۶} و ظروفی را که بر میز می‌بود از صحنها و کاسه‌ها و پیاله‌ها و جامه‌هایش که به آنها هدایای ریختنی می‌ریختند، از طلای خالص ساخت.

ساختن چراغدان

^{۱۷} و چراغدان را از طلای خالص ساخت. به صنعت چکش‌کاری چراغدان را ساخت، و پایه‌اش و شاخه‌هایش و پیاله‌هایش و سیبهایش و گلهایش از همین بود.^{۱۸} و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر.^{۱۹} و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آمد.^{۲۰} و بر چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آن.^{۲۱} و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن،

پوشانید.^۷ و تیرکها را در حلقه‌ها بر دو طرف قربانگاه گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و قربانگاه را از چوبها توخالی ساخت.^۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه‌اش را از برنج از آینه‌های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع می‌شدند.

ساختن صحن مسکن

^۹ و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت راست. پرده‌های صحن از کتان نازک تابیده شده صد ذراعی بود. ^{۱۰} ستونهای آنها بیست بود، و پایه‌های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت‌بندهای آنها از نقره. ^{۱۱} و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت‌بندهای آنها از نقره بود. ^{۱۲} و برای طرف غربی، پرده‌های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه‌های آنها ده، و قلابها و پشت‌بندهای ستونها از نقره بود. ^{۱۳} و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود. ^{۱۴} و پرده‌های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه. ^{۱۵} و برای طرف دیگر دروازه صحن از این طرف و از آن طرف پرده‌ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه. ^{۱۶} همه پرده‌های صحن به هر طرف از کتان نازک تابیده شده بود. ^{۱۷} و پایه‌های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت‌بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و تمامی ستونهای صحن به پشت‌بندهای نقره پیوسته شده بود. ^{۱۸} و پرده دروازه صحن از صنعت گلدوزی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع، و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق

حساب مسکن

^{۲۱} این است حساب مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه طبق فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط ایتامار پسر هارون کاهن حساب آن گرفته شد. ^{۲۲} و بَصْلَئیل پسر اووری، نوه حور از قبیله یهودا، آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود، بساخت. ^{۲۳} و با او اُهوَلِیاب پسر اخیسامک از قبیله دان بود، نقاش و طراح و گلدوز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک. ^{۲۴} و تمام طلاپی که در کار صرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلای هدایا بیست و نه وزنه* و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال* قدس بود. ^{۲۵} و نقره شمرده شدگان جماعت صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس. ^{۲۶} یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آنانی که به سوی شمرده شدگان گذشتند، از بیست ساله و بالاتر، که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ^{۲۷} و اما آن صد وزنه نقره برای ریختن پایه‌های قدس و پایه‌های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای یک پایه. ^{۲۸} و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای ستونها ساخت. و سرهای آنها را پوشانید و پشت‌بندها برای آنها ساخت. ^{۲۹} و برنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهارصد مثقال بود. ^{۳۰} و از آن پایه‌های دروازه خیمه اجتماع، و قربانگاه برنجین، و پنجره برنجین آن و

* ۲۴.۳۸ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است. * ۲۴.۳۸ ر عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

ترتیب خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود.^{۱۴} و سنگها موافق نامهای قوم اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده قبیله.^{۱۵} و بر سینه‌بند زنجیرهای تابیده شده، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند.^{۱۶} و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه‌بند گذاشتند.^{۱۷} و آن دو زنجیر تابیده شده زرین را در دو حلقه‌ای که بر سرهای سینه‌بند بود، گذاشتند.^{۱۸} و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود در پیش برپا کردند.^{۱۹} و دو حلقه زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه‌بند گذاشتند، بر کناری که بر طرف درونی ایفود بود.^{۲۰} و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو سر شانه ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای بند مهر ایفود گذاشتند.^{۲۱} و سینه‌بند را به حلقه‌های حلقه‌های ایفود به نوار لاجوردی بستند، تا بالای بند مهر ایفود باشد. و سینه‌بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

^{۲۲} و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لاجوردی ساخت.^{۲۳} و دهنه‌ای در وسط ردا بود، مثل دهنه زره با حاشیه‌ای گرداگرد دهنه تا دریده نشود.^{۲۴} و بر دامن ردا، انارها از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تابیده شده ساختند.^{۲۵} و زنگوله‌ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله‌ها را در میان انارها بر دامن ردا گذاشتند، گرداگردش در میان انارها.^{۲۶} و زنگوله‌ای و اناری، و زنگوله‌ای و اناری گرداگرد دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۲۷} و پیراهنها را برای هارون و پسرانش از کتان نازک از صنعت نساج ساختند.^{۲۸} و عمامه را از کتان نازک و دستارهای زیبا را از کتان نازک، و زیر جامهای کتانی را از کتان نازک تابیده شده.

همه اسباب قربانگاه را ساخت.^{۳۱} و پایه‌های صحن را به هر طرف، و پایه‌های دروازه صحن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گرداگرد صحن را.

لباس کهانت

۳۹ و از نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز لباسهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و لباسهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.^۲ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، ساخت.^۳ و ورقه‌های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک به صنعت نساج ماهر ببافند.^۴ و دو سر شانه پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو کنار پیوسته شد.^۵ و بند مهر بسته شده‌ای که بر آن بود از همان پارچه و از همان صنعت بود، از طلا و نخهای لاجورد و ارغوانی و قرمز و کتان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^۶ و سنگهای عقیق تزئین در دو طوق طلا، و نقش شده به نقش خاتم، موافق نامهای قوم اسرائیل درست کردند.^۷ آنها را بر سر شانه‌های ایفود برپا کرد، تا سنگهای یادگاری برای قوم اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

^۸ و سینه‌بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده.^۹ و آن مربع بود و سینه‌بند را دولا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب دولا.^{۱۰} و در آن چهار ردیف سنگ برپا کردند، ردیفی از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول.^{۱۱} و ردیف دوم از فیروزه و یاقوت کبود و عقیق سفید.^{۱۲} و ردیف سوم از سنگ یمانی و یشم و لعل بنفش.^{۱۳} و ردیف چهارم از زیرجد و عقیق و یشب در

اسرائیل همچنین تمام کار را ساختند.^{۴۳} و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود، ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

برپایی مسکن

۴. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «در روز اول ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما.^۲ و صندوق شهادت را در آن بگذار. و پرده را پیش صندوق بیاویز.^۴ و میز را درآورده، چیزهایی را که می‌باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن.^۵ و قربانگاه زرین را برای بخور پیش صندوق شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز.^۶ و قربانگاه قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار.^۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و قربانگاه بگذار، و آب در آن بریز.^۸ و صحن را گرداگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن را بیاویز.^۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود.^{۱۰} و قربانگاه قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، قربانگاه را تقدیس نما. و قربانگاه، بسیار مقدس خواهد بود.^{۱۱} و حوض را با پایه‌اش مسح نموده، تقدیس کن.^{۱۲} و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب شستشو ده.^{۱۳} و هارون را به رخت مقدس بپوشان. و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهنات کند.^{۱۴} و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای بپوشان.^{۱۵} و ایشان را مسح کن، چنانکه پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نماید. و مسح ایشان به یقین

^{۲۹} و کمریند را از کتان نازک تابیده شده، و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت گلدوزی، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۳۰} و لوح تاج مقدس را از طلای خالص ساختند و بر آن نوشته‌ای مثل نقش خاتم نوشتند: «مقدس برای یهوه.»^{۳۱} و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

پایان کار و برکت موسی

^{۳۲} پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و قوم اسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند.^{۳۳} و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و گیره‌ها و تخته‌ها و پشت‌بندها و ستونها و پایه‌هایش.^{۳۴} و پوشش از پوست به رنگ سرخ درآمده قوچ و پوشش از پوست خز و پرده پوشش.^{۳۵} و صندوق شهادت و تیرکهایش و کرسی رحمت.^{۳۶} و میز و همه اسبابش و نان حضور.^{۳۷} و چراغدان پاک و چراغهایش، چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی.^{۳۸} و قربانگاه زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازه خیمه.^{۳۹} و قربانگاه برنجین و پنجره برنجین آن، و تیرکهایش و همه اسبابش و حوض و پایه‌اش.^{۴۰} و پرده‌های صحن و ستونها و پایه‌هایش و پرده دروازه صحن، و طنابهایش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع.^{۴۱} و لباسهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون کاهن، و رختها برای پسرانش تا کهنات نمایند.^{۴۲} موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، قوم

آویخت. ^{۲۹} و قربانگاه قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ^{۳۰} و حوض را در میان خیمه اجتماع و قربانگاه وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت. ^{۳۱} و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند. ^{۳۲} وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد قربانگاه آمدند، شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ^{۳۳} و صحن را گردگرد مسکن و قربانگاه برپا نمود و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.

جلال خدا

^{۳۴} آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. ^{۳۵} و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود. ^{۳۶} و چون ابر از بالای مسکن برمی خاست، قوم اسرائیل در همه سفرهای خود به راه می افتادند. ^{۳۷} و هرگاه ابر بر نمی خاست، تا روز برخاستن آن، به راه نمی افتادند. ^{۳۸} زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن می بود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

برای کهنات ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.» ^{۱۶} پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، به انجام رسانید.

^{۱۷} و واقع شد در روز اول ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد. ^{۱۸} و موسی مسکن را برپا نمود و پایه هایش را بنهاد و تخته هایش را قایم کرد و پشت بندهایش را گذاشت و ستونهایش را برپا نمود. ^{۱۹} خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زیر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. ^{۲۰} و شهادت را گرفته، آن را در صندوق نهاد. و تیرکها را بر صندوق گذارد و کرسی رحمت را بالای صندوق گذاشت. ^{۲۱} و صندوق را به مسکن درآورد، و پرده پوشش را آویخته، آن را پیش صندوق شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ^{۲۲} و میز را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون پرده نهاد. ^{۲۳} و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ^{۲۴} و چراغدان را در خیمه اجتماع، مقابل میز به طرف جنوبی مسکن نهاد. ^{۲۵} و چراغها را به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ^{۲۶} و قربانگاه زرین را در خیمه اجتماع، پیش پرده نهاد. ^{۲۷} و بخور معطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ^{۲۸} و پرده دروازه مسکن را

کتاب لاویان

نکاتی چند درباره کتاب لاویان

سومین کتابِ تورات موسی، نام قبیلهٔ لاوی را بر خود دارد که عهده‌دار نظام عبادت بودند. این کتاب حاوی دستورالعملهایی است برای کاهنان تا قوم اسرائیل را در عبادت خدا رهبری کنند. همچنین به قوم خدا نشان می‌دهد که چگونه زندگی مقدس داشته باشند.

هسته مرکزی این کتاب بیش از هر چیز بر قدوسیت خدا استوار است. از آنجا که خدا قدوس است، قوم او نیز باید هم جمعی و هم فردی مقدس باشند. در این کتاب بارها به این تأکید می‌شود. و همین تأکید را در عهدجدید نیز شاهد هستیم که چگونه بیش از پانزده بار از کتاب لاویان نقل قول می‌نماید.

در هفت باب نخست کتاب، شرح مبسوطی از قربانیهای مختلف یافت می‌شود. سپس نحوهٔ تقدیس هارون و پسرانش آمده و شرح داده شده که چگونه کاهنان خدمت خود را آغاز کردند (فصول ۸ تا ۱۰). در ادامهٔ کتاب، احکام مربوط به خوراکیهای حلال و حرام، قوانین طهارت، احکام متفرقه، و بالاخره، اعیاد و موقوفات خداوند آمده است.

گرچه مسیحیان امروزه این احکام و قواعد را دیگر لازم‌الاجرا نمی‌دانند، اما پیام کتاب لاویان همواره لازم‌الاجرا خواهد بود: «مقدس باشید، زیرا من یهوه، خدای شما قدوس هستم» (۲:۱۹).

تقسیم‌بندی کلی

احکام مربوط به هدایا و قربانیها (فصول ۱ تا ۷)

انتصاب هارون و پسرانش به کهنات (فصول ۸ تا ۱۰)

احکام مربوط به طهارت (فصول ۱۱ تا ۱۵)

آیین روز کفار (فصل ۱۶)

احکام مربوط به خون (فصل ۱۷)

احکام مربوط به تقدس عملی (فصول ۱۸ تا ۲۲)

ایام مقدس (فصول ۲۳ تا ۲۵)

برکت و لعنت (فصل ۲۶)

احکام مربوط به نذرها (فصل ۲۷)

قربانی سوختنی

۱ خداوند موسی را خواند و او را از خیمه اجتماع ندا کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از چارپایان یعنی از گاو یا از گوسفند بگذراند. ^۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نر بی‌عیب بگذراند و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود. ^۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد و برایش مقبول خواهد شد، تا به جهت او قناره کند. ^۵ پس گاو را به حضور خداوند قربانی نماید، و پسران هارون کاهن خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف قربانگاه که نزد در خیمه اجتماع است، بپاشند. ^۶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند. ^۷ پسران هارون کاهن آتش بر قربانگاه بگذراند، و هیزم بر آتش بچینند. ^۸ و پسران هارون کاهن قطعه‌ها و سر و پیه را بر هیزی که بر آتش روی قربانگاه است، بچینند. ^۹ و احشایش و پاچه‌هایش را به آب بشویند. کاهن همه را بر قربانگاه بسوزاند برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند. ^{۱۰} و اگر قربانی او از گله باشد، خواه از گوسفند، خواه از بز به جهت قربانی سوختنی، آن را نر بی‌عیب تقدیم کند. ^{۱۱} و آن را به طرف شمالی قربانگاه به حضور خداوند قربانی نماید و پسران هارون کاهن خورش را به اطراف قربانگاه بپاشند. ^{۱۲} سپس آن را با سرش و پیه‌اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزی که بر آتش روی قربانگاه است، بچیند. ^{۱۳} و احشایش و پاچه‌هایش را به آب بشوید. کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر قربانگاه بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند است.

^{۱۴} «و اگر قربانی او به جهت خداوند قربانی سوختنی از پرندگان باشد، پس قربانی خود را از

قُمری‌ها یا از جوجه‌های کبوتر تقدیم کند. ^{۱۵} و کاهن آن را نزد قربانگاه بیاورد و سرش را بپیچد و بر قربانگاه بسوزاند و خورش را بر پهلوی قربانگاه افشرده شود. ^{۱۶} و چینه‌دانش را با فضولات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی قربانگاه در جای خاکستر بیندازد. ^{۱۷} سپس آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند. و کاهن آن را بر قربانگاه بر هیزی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند است.

هدیه آردی

۲ «و هرگاه کسی هدیه آردی به جهت خداوند بگذراند، پس هدیه او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و گندر بر آن بگذارد. ^۲ و آن را نزد پسران هارون کاهن بیاورد و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی گندرش. و کاهن آن را به عنوان یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند باشد. ^۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این است یکی از قسمتهای بسیار مقدس هدایای اختصاصی که به خداوند تقدیم می‌شود. ^۴ و هرگاه هدیه آردی پخته شده‌ای در تنور بگذرانی، پس قُرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده‌های فطیر مالیده شده به روغن باشد. ^۵ و اگر هدیه تو هدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد. ^۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریز. این هدیه آردی است. ^۷ و اگر هدیه تو هدیه آردی در تابه باشد، از آرد نرم با روغن درست شود. ^۸ و هدیه آردی را که از این چیزها درست شود، نزد خداوند بیاور و آن را پیش کاهن بگذار. و کاهن آن را نزد قربانگاه خواهد آورد. ^۹ کاهن از هدیه آردی قسمت یادگاری آن را بردارد و بر قربانگاه بسوزاند. این هدیه آتشین و

که بر آتش است، بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند است.^{۱۰} و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این است یکی از قسمتهای بسیار مقدس هدایای اختصاصی که به خداوند تقدیم می‌شود.

^{۱۱} «و هیچ هدیه آردی که به جهت خداوند می‌گذرانید، با خمیرمایه درست نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین به جهت خداوند نباید سوزانید.^{۱۲} آنها را برای قربانی نوبرها به جهت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به قربانگاه برنیاوند.^{۱۳} هر هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود باز مدار؛ با هر قربانی خود نمک تقدیم کن.^{۱۴} و اگر هدیه آردی نوبرها به جهت خداوند تقدیم کنی، باید دانه‌های غله نوزس که کوبیده و در آتش برشته شده باشد، تقدیم کنی.^{۱۵} و روغن بر آن بریز و گندر بر آن بگذار. این هدیه آردی است.^{۱۶} و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از غله کوبیده آن و از روغنش با تمامی گندرش بسوزانند. این هدیه آتشین به جهت خداوند است.

^{۱۲} و اگر قربانی او بز باشد، پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.^{۱۳} و دست خود را بر سرش بگذارد و آن را پیش خیمه اجتماع قربانی نماید. پسران هارون خوشن را به اطراف قربانگاه بپاشند.^{۱۴} و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را به جهت خداوند از آن تقدیم کند، پیهی که احشا را می پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست.^{۱۵} و دو قلو و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است، با قلوها جدا کند.^{۱۶} سپس کاهن آن را بر قربانگاه بسوزانند. این خوراک هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن خداوند است.^{۱۷} این قانون ابدی در همه نسلهای شما در تمامی مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.»

قربانی گناه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی ناخواسته

عطر خوشبو به جهت خداوند است.^{۱۰} و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این است یکی از قسمتهای بسیار مقدس هدایای اختصاصی که به خداوند تقدیم می‌شود.

^{۱۱} «و هیچ هدیه آردی که به جهت خداوند می‌گذرانید، با خمیرمایه درست نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین به جهت خداوند نباید سوزانید.^{۱۲} آنها را برای قربانی نوبرها به جهت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به قربانگاه برنیاوند.^{۱۳} هر هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود باز مدار؛ با هر قربانی خود نمک تقدیم کن.^{۱۴} و اگر هدیه آردی نوبرها به جهت خداوند تقدیم کنی، باید دانه‌های غله نوزس که کوبیده و در آتش برشته شده باشد، تقدیم کنی.^{۱۵} و روغن بر آن بریز و گندر بر آن بگذار. این هدیه آردی است.^{۱۶} و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از غله کوبیده آن و از روغنش با تمامی گندرش بسوزانند. این هدیه آتشین به جهت خداوند است.

قربانی سلامتی

^۳ «و اگر قربانی او قربانی سلامتی باشد، اگر از رمه تقدیم کند، خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی‌عیب به حضور خداوند تقدیم کند.^۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بگذارد و آن را نزد در خیمه اجتماع قربانی نماید. پسران هارون کاهن خون را به اطراف قربانگاه بپاشند.^۳ و از قربانی سلامتی هدیه آتشین برای خداوند تقدیم کند؛ یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست.^۴ و دو قلو و پیه که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با قلوها جدا کند.^۵ و پسران هارون آن را بر قربانگاه با قربانی سوختن بر هیزی

گناه کند و یکی از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است، به عمل آورد،^۳ اگر کاهن که مسح شده است، گناهی ورزد و قوم را خطاکار سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله‌ای بی‌عیب از رمه برای قربانی گناه نزد خداوند تقدیم کند.^۴ گوساله را به در خیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد و دست خود را بر سر گوساله بگذارد و گوساله را به حضور خداوند قربانی نماید.^۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد.^۶ کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و به حضور قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد.^۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه‌های آتشدان بخور معطر که در خیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد و همه خون گوساله را بر پایه قربانگاه قربانی سوختنی که به در خیمه اجتماع است، بریزد.^۸ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر قربانگاه بسوزاند.^۹ با این گوساله همان نماید که با گوساله قربانی گناه کرد. پس کاهن برای ایشان کفاره کند، و بخشیده خواهند شد.^{۱۰} و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را بسوزانید. این قربانی گناه به جهت جماعت است.

۲۲ «و هرگاه رهبری گناه کند و ناخواسته یکی از اموری را که یهوه خدایش انجام آن را منع کرده است به عمل آورد و خطاکار گردد،^{۲۳} چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز نر بی‌عیب برای قربانی خود بیاورد.^{۲۴} و دست خود را بر سر بز بگذارد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را قربانی کنند، به حضور خداوند قربانی نماید. این قربانی گناه است.^{۲۵} سپس کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخه‌های قربانگاه قربانی سوختنی بگذارد و خونسش را بر پایه قربانگاه سوختنی بریزد.^{۲۶} و همه پیه آن را مثل پیه قربانی سلامتی بر قربانگاه بسوزاند. کاهن برای او گنااهش را کفاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد.

۲۷ «هرگاه کسی از مردم عادی ناخواسته گناه ورزد و یکی از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است به عمل آورده، خطاکار گردد،^{۲۸} چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای

گناه کند و یکی از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است، به عمل آورد،^۳ اگر کاهن که مسح شده است، گناهی ورزد و قوم را خطاکار سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله‌ای بی‌عیب از رمه برای قربانی گناه نزد خداوند تقدیم کند.^۴ گوساله را به در خیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد و دست خود را بر سر گوساله بگذارد و گوساله را به حضور خداوند قربانی نماید.^۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد.^۶ کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و به حضور خداوند پیش پرده قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد.^۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه‌های آتشدان بخور معطر که در خیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد و همه خون گوساله را بر پایه قربانگاه قربانی سوختنی که به در خیمه اجتماع است، بریزد.^۸ و تمامی پیه گوساله قربانی گناه، یعنی پیهی که احشا را می‌پوشاند و همه پیه را که بر احشاست، از آن بردارد.^۹ و دو قلوه و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با قلوه‌ها جدا کند.^{۱۰} چنانکه از گاو قربانی سلامتی برداشته می‌شود و کاهن آنها را بر قربانگاه قربانی سوختنی بسوزاند.^{۱۱} و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه‌هایش و احشایش و سیرگینش،^{۱۲} یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر را می‌ریزند، ببرد و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می‌ریزند، سوخته شود.

۱۳ «و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل ناخواسته گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و آنها یکی از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است به عمل آورده، خطاکار شوند،^{۱۴} چون گناهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله‌ای از رمه برای قربانی گناه تقدیم کنند و آن را پیش خیمه

باشد، چون معلوم شد، آنگاه خطاکار خواهد بود.^۴ و اگر کسی نسنجیده به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی نسنجیده قسم خورد، و این امر بر او پوشیده باشد، چون بر او معلوم شود، آنگاه در هر کدام که باشد، خطاکار خواهد بود.^۵ و چون در هر کدام از اینها خطاکار شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است، اعتراف بنماید.

^۶ و قربانی تقصیر خود را برای گناهی که کرده است، نزد خداوند بیاورد؛ یعنی بره یا بزی ماده از گله به عنوان قربانی گناه. و کاهن برای وی گنااهش را کفاره خواهد کرد.^۷ و اگر توان پرداخت بهای بره را نداشته باشد، پس قربانی تقصیر خود را برای گناهی که کرده است، یعنی دو قُمَری، یا دو جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد؛ یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختن.^۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد. کاهن آن را که برای قربانی گناه است، اول تقدیم کند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند.^۹ و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی قربانگاه بپاشد و باقی خون بر پایه قربانگاه چلانده شود. این قربانی گناه است.^{۱۰} و دیگری را برای قربانی سوختن مطابق قانون تقدیم کند. کاهن برای وی گنااهش را که کرده است، کفاره خواهد کرد و آرمزیده خواهد شد.^{۱۱} و اگر توانش به دو قُمَری یا دو جوجه کبوتر نرسد، آنگاه برای گناهی که کرده است، یکدهم ایفه* آرد مرغوب به جهت قربانی گناه بیاورد، و روغن بر آن نگذارد و گُندر بر آن نگذارد، زیرا قربانی گناه است.^{۱۲} و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر روی هدایای آتشین خداوند بر قربانگاه بسوزاند. این قربانی گناه است.^{۱۳} و کاهن برای وی گنااهش را

قربانی خود بز ماده بی‌عیب به جهت گناهی که کرده است، بیاورد.^{۱۴} و دست خود را بر سر قربانی گناه بگذارد و قربانی گناه را در جای قربانی سوختن قربانی نماید.^{۱۵} سپس کاهن قدری از خونس را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخهای قربانگاه قربانی سوختن بگذارد و همه خونس را بر پایه قربانگاه بریزد.^{۱۶} و همه پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از قربانی سلامتی جدا می‌شود، و کاهن آن را بر قربانگاه بسوزاند برای عطر خوشبو به جهت خداوند. کاهن برای او کفاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد.^{۱۷} و اگر برای قربانی خود بره‌ای به جهت قربانی گناه بیاورد، آن را ماده بی‌عیب بیاورد.^{۱۸} و دست خود را بر سر قربانی گناه بگذارد و آن را برای قربانی گناه در جایی که قربانی سوختن قربانی می‌شود، قربانی نماید.^{۱۹} سپس کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای قربانگاه قربانی سوختن بگذارد و همه خونس را بر پایه قربانگاه بریزد.^{۲۰} و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بره قربانی سلامتی جدا می‌شود. و کاهن آن را بر قربانگاه بر هدایای آتشین خداوند بسوزاند. کاهن برای او به جهت گناهی که کرده است کفاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد.

۵ «اگر کسی مرتکب این گناه شود که احضاریه‌ای عمومی جهت ادای شهادت بشنود و او شاهد باشد؛ خواه دیده و خواه دانسته. اگر اطلاع ندهد، گناه او را متحمل خواهد بود.^۲ یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاشه وحش نجس، خواه لاشه چارپای نجس، خواه لاشه خزندگان نجس، و این امر بر او پوشیده باشد، پس نجس و خطاکار می‌باشد.^۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، یعنی از هر نجاست او که به آن نجس می‌شود، و این امر بر او پوشیده

* ۱۱.۵ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

آنها گناه کند.^۴ پس چون گناه ورزیده، خطاکار شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید.^۵ یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد.^۶ او باید در مقام جبران خود به خداوند، قوچی بی‌عیب از گله، و یا معادل آن را به جهت قربانی خطا به نزد کاهن آورد.^۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفّاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن خطاکار شده است.»

قانون قربانی سوختنی

^۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۹ «هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان قربانگاه باشد، و آتش قربانگاه بر آن افروخته بماند.^{۱۰} و کاهن لباس کتان خود را بپوشد، و زیرجامه کتان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر قربانگاه به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف قربانگاه بگذارد.^{۱۱} و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد.^{۱۲} و آتشی که بر قربانگاه است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر صبح کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه قربانی سلامتی را بر آن بسوزاند،^{۱۳} و آتش بر قربانگاه پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.

که در هر کدام از اینها کرده است، کفّاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد. بقیه همانند هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.»

قربانی خطا

^{۱۴} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۵} «اگر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند ناخواسته گناه کند، آنگاه به عنوان قربانی تقصیر خود قوچی بی‌عیب از گله که ارزش آن به مثقال نقره مطابق مثقال فُدس* برآورد شده باشد، برای خداوند بیاورد. این قربانی خطا است.^{۱۶} و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است، عوض بدهد و یک پنجم بهایش را نیز بر آن افزوده، همه را به کاهن بدهد. و کاهن برای او به قوچ قربانی خطا کفّاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد.^{۱۷} و اگر کسی گناه کند و هر کدام از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است به عمل آورد، پس خطاکار است و متحمل جزای گناه خود خواهد بود.^{۱۸} او باید مطابق برآورد، قوچی بی‌عیب از گله به عنوان قربانی خطا نزد کاهن بیاورد. کاهن برای وی خطای ناخواسته او را که کرده است، کفّاره خواهد کرد و بخشیده خواهد شد.^{۱۹} این قربانی جرم است. او به راستی در نزد خداوند خطاکار می‌باشد.»

۶ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «اگر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا گرو یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید،^۳ یا چیز گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در

* ۱۵.۵ در عبری: "شیکل فُدس". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

قانون هدیه آردی

۱۴ «و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر قربانگاه تقدیم کنند. ۱۵ و از آن یک مشت از آرد مرغوب هدیه آردی و از روغنش با تمامی گندر که بر هدیه آردی است، بردارد و بر قربانگاه بسوزاند برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند. ۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی خمیرمایه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند. ۱۷ با خمیرمایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای سهم ایشان داده‌ام، این چیزی بسیار مقدس است، مثل قربانی گناه و مثل قربانی خطا. ۱۸ تمامی جنس مرد از پسران هارون آن را بخورند. این قانون ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است. هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.»

۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۰ «این است هدیه‌ای که هارون و پسرانش باید در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذارند؛ دهیک ایفه* آرد مرغوب برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام، ۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد، آن را بیاور و آن را به پاره‌های برشته شده برای هدیه آردی به جهت عطر خوشبو به خداوند تقدیم کن. ۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود، آن را تقدیم کنند. این است قانون ابدی که تماشش نزد خداوند سوخته شود. ۲۳ هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.»

قانون قربانی گناه

۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۵ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گناه، در جایی که قربانی سوختنی قربانی می‌شود، قربانی گناه نیز به حضور خداوند قربانی شود. این قربانی بسیار مقدس است. ۲۶ و کاهنی که آن را برای گناه می‌گذارند آن را بخورد؛ در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود. ۲۷ هر که گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خونسش بر جامه‌ای پاشیده شود، آنچه را که بر آن پاشیده شده است در قدس بشوی. ۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود، شکسته شود و اگر در ظرف مسی پخته شود، زوده، و به آب شسته شود. ۲۹ و هر جنس مرد از کاهنان آن را بخورد، این بسیار مقدس است. ۳۰ و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه اجتماع درآورده شود تا در قدس کفاره نماید، خورده نشود، بلکه به آتش سوخته گردد.»

قانون قربانی خطا

V «این است قانون قربانی خطا؛ این قربانی بسیار مقدس است. ۲ در جایی که قربانی سوختنی را قربانی کنند، قربانی خطا را نیز قربانی بکنند و خونسش را به اطراف قربانگاه بپاشند. ۳ و از آن همه پیه‌اش را تقدیم کند، دنبه و پیه که احشا را می‌پوشاند. ۴ و دو قلوه و پیچی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با قلوه‌ها جدا کند. ۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین به جهت خداوند

* ۲۰.۶ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

نجس خواهد بود و کسی که آن را بخورد، گناه خود را متحمل خواهد شد.^{۱۹} و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود؛ به آتش سوخته شود و هر که پاک باشد، از آن گوشت بخورد.^{۲۰} لیکن کسی که از گوشت قربانی سلامتی که برای خداوند است، بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود بریده خواهد شد.^{۲۱} و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه چارپای نجس، خواه هر چیز مکروه و نجس را لمس کند، و از گوشت قربانی سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود بریده خواهد شد.»

قانون در مورد پیه و خون

^{۲۲} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۳} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را مخورید.^{۲۴} اما پیه مُردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استفاده می‌شود، لیکن هرگز خورده نشود.^{۲۵} زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می‌گذرانند، بخورد، آن کس که خورد، از قوم خود بریده شود.^{۲۶} و هیچ خون را خواه از پرنده، خواه از چارپایان در همه مسکنهای خود مخورید.^{۲۷} هر کسی که از هر نوع خون بخورد، آن کس از قوم خود بریده خواهد شد.»

سهم کاهنان

^{۲۸} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۹} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که قربانی سلامتی خود را به خداوند تقدیم کند، قربانی خود را از قربانی سلامتی خود نزد خداوند بیاورد.^{۳۰} به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد، تا سینه به جهت هدیه تکان دادنی به حضور خداوند جنبانیده شود.^{۳۱} و کاهن پیه را بر قربانگاه

بسوزاند. این قربانی خطا است.^۱ و هر جنس مرد از کاهنان آن را بخورد، در قُدس خورده شود. این بسیار مقدس است.

^۷ «قربانی خطا مانند قربانی گناه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند، از آن او خواهد بود.^۸ کاهنی که قربانی سوختنی کسی را تقدیم کند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که تقدیم کرد، برای خود نگه دارد.^۹ هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج درست شود، از آن کاهن که آن را تقدیم کرد، خواهد بود.^{۱۰} هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، مساوی با هم از آن همه پسران هارون خواهد بود.

قانون قربانی سلامتی

^{۱۱} «این است قانون قربانی سلامتی که کسی به خداوند تقدیم کند.^{۱۲} اگر آن را برای تشکر تقدیم کند، پس با قربانی تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و گردهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد مرغوب آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذرانند.^{۱۳} با قرصهای نان خمیرمایه‌دار قربانی خود را همراه قربانی تشکر سلامتی خود تقدیم کند.^{۱۴} و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوند تقدیم کند. این هدیه از آن کاهنی خواهد بود که خون قربانی سلامتی را می‌پاشد.^{۱۵} و گوشت قربانی تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود؛ چیزی از آن را تا صبح نگذارد.^{۱۶} و اگر قربانی او نذری یا اختیاری باشد، در روزی که قربانی خود را تقدیم می‌کند، خورده شود و باقی آن در فردای آن روز خورده شود.^{۱۷} و باقی گوشت قربانی در روز سوم به آتش سوخته شود.^{۱۸} و اگر چیزی از گوشت قربانی سلامتی او در روز سوم خورده شود، مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید حساب نخواهد شد. آن

غسل داد.^۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست و او را به ردا ملّیس ساخت و ایفود* را بر او گذاشت و بند مخصوص ایفود را بر او بسته، آن را بر او محکم نمود.^۸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تمیم را در سینه بند گذارد.^۹ عمامه را بر سرش نهاد و بر عمامه در پیش آن لوح زرین، یعنی نیمتاج مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

^{۱۰} و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود.^{۱۱} و قدری از آن را بر قربانگاه هفت مرتبه پاشید و قربانگاه و همه اسبابش و حوض و پایه اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید.^{۱۲} و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید.^{۱۳} و موسی، پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهن را پوشانید و کمر بندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

^{۱۴} پس گوساله قربانی گناه را آورد و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی گناه نهادند.^{۱۵} آنگاه موسی گوساله را قربانی کرد و خون را گرفته، بر شاخهای قربانگاه به هر طرف به انگشت خود مالید، و قربانگاه را پاک ساخت، و خون را بر پایه قربانگاه ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفّاره نماید.^{۱۶} و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو قلوه و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر قربانگاه سوزانید.^{۱۷} و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.^{۱۸} پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.^{۱۹} موسی آن را قربانی کرد

بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.^{۲۰} ران راست را برای هدیه افراشتی از قربانیهای سلامتی خود به کاهن بدهید.^{۲۱} آن کس از پسران هارون که خون قربانی سلامتی و پیه را تقدیم کرد، ران راست سهم او خواهد بود.^{۲۲} زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از قوم اسرائیل از قربانیهای سلامتی ایشان گرفتیم و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به قانون ابدی از جانب قوم اسرائیل دادم.»^{۲۳} این است سهم مسح هارون و سهم مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کهنانت کنند.^{۲۴} که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود در روزی که ایشان را از میان قوم اسرائیل مسح کرد. این قانون ابدی در نسلهای ایشان است.^{۲۵} این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی خطا و قربانی تقدیس و قربانی سلامتی،^{۲۶} که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که قوم اسرائیل را فرمان داد تا قربانی های خود را نزد خداوند تقدیم کنند در صحرای سینا.

مسح هارون و پسرانش

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:^۱ «هارون و پسرانش را با او و رختها و روغن مسح و گوساله قربانی گناه و دو قوچ و سبد نان فطیر را بگیر.^۲ و تمامی جماعت را به در خیمه اجتماع جمع کن.»^۳ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود، حاصل آورد و جماعت به در خیمه اجتماع جمع شدند.^۴ و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.»^۵ پس موسی، هارون و پسرانش را نزدیک آورد و ایشان را به آب

* ۷.۸ «ایفود» جلیقه مخصوصی بود که کاهن روی جامه های خویش می پوشید.

و خون را به اطراف قربانگاه پاشید.^{۲۰} و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه‌ها و چربی را سوزانید.^{۲۱} و احشا و پاچه‌ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر قربانگاه سوزانید.

^{۲۲} پس قوچ دیگر یعنی قوچ انتصاب را نزدیک آورد. هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.^{۲۳} و موسی آن را قربانی کرد و قدری از خونس را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید.^{۲۴} و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نرمه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف قربانگاه پاشید.^{۲۵} و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگر و دو قلوه و پیه آنها و ران راست را گرفت.^{۲۶} و از سبد نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک گِردِ نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد.^{۲۷} و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه تکان دادنی به حضور خداوند تکان داد.^{۲۸} و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر قربانگاه بالای قربانی سوختنی سوزانید. این بود هدیه انتصاب، عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند.^{۲۹} و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند به عنوان هدیه تکان دادنی تکان داد، و از قوچ انتصاب، این سهم موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

^{۳۰} و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر قربانگاه بود گرفته، آن را بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید، و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانش را با وی تقدیس نمود.^{۳۱} موسی، هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد در خیمه اجتماع بپزید و آن را با نانی

که در سبد انتصاب است، در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند.^{۳۲} و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.^{۳۳} و از در خیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزی که روزهای انتصاب شما به انجام خود رسد، زیرا که در هفت روز شما را انتصاب خواهد کرد.^{۳۴} چنانکه امروز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد.^{۳۵} پس هفت روز نزد در خیمه اجتماع روز و شب بمانید و امر خداوند را نگاه دارید مبدا بمیرید، زیرا چنین فرمان یافته‌ام.»^{۳۶} و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود، به جا آوردند.

شروع کار کاهنان

۹ و واقع شد که در روز هشتم، موسی، هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند.^۱ و هارون را گفت: «گوساله‌ای نر برای قربانی گناه، و قوچی به جهت قربانی سوختنی، هر دو را بی عیب بگیر و به حضور خداوند آنها را تقدیم نما.^۲ و قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله نر برای قربانی گناه، و گوساله و بره‌ای، هر دو یک ساله و بی‌عیب، به جهت قربانی سوختنی بگیرید.^۳ و گاوی و قوچی برای قربانی سلامتی، تا به حضور خداوند قربانی شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما خواهد آمد.»^۴ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود، پیش خیمه اجتماع آوردند و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند.^۵ و موسی گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید. و جلال خداوند بر شما خواهد آمد.»^۶ و موسی هارون را گفت: «نزدیک قربانگاه بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران و برای خود و برای قوم کفاره کن. و قربانی قوم را بگذران

خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد و از تقدیم نمودن قربانی گناه و قربانی سوختنی و قربانیهای سلامتی به زیر آمد. ۲۳ موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر تمامی قوم ظاهر شد. ۲۴ و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر قربانگاه بلعید. تمامی قوم چون این را دیدند، فریاد برآوردند و به روی درافتادند.

مرگ ناداب و ابیهو

۱. ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی سینی خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی* که خداوند ایشان را نفرموده بود، به حضور وی تقدیم کردند. ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند. ۳ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد. ۴ و موسی میثائیل و إصافان، پسران عزرائیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.» ۵ پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود. ۶ و موسی هارون و پسرانش إلعازار و ایتامار را گفت: «موهای سر خود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مزینید مبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل به جهت آتشی که خداوند افروخته است ماتم خواهند

و به جهت ایشان کفّاره کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.»

۸ هارون به قربانگاه نزدیک آمده، گوساله قربانی گناه را که برای خودش بود، قربانی کرد. ۹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و او انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای قربانگاه مالید و خون را بر پایه قربانگاه ریخت. ۱۰ و پیه و قلوه‌ها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر قربانگاه سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۱ و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید. ۱۲ و قربانی سوختنی را قربانی کرد. پسران هارون خون را به او سپردند، و او، آن را به اطراف قربانگاه پاشید. ۱۳ و قربانی را به قطعه‌هایش و سرش به او سپردند و او، آن را بر قربانگاه سوزانید. ۱۴ و احشا و پاچه‌ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر قربانگاه سوزانید. ۱۵ و قربانی قوم را نزدیک آورد و بز قربانی گناه را که برای قوم بود، گرفته، آن را قربانی کرد و آن را مثل اولین به جهت گناه تقدیم کرد. ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را مطابق قانون تقدیم نمود. ۱۷ و هدیه آردی را نزدیک آورده، مشتی از آن برداشت و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر قربانگاه سوزانید. ۱۸ و گاو و قوچ قربانی سلامتی را که برای قوم بود، قربانی کرد. پسران هارون خون را به او سپردند و او، آن را به اطراف قربانگاه پاشید. ۱۹ و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می‌پوشاند و قلوه‌ها و سفیدی جگر را. ۲۰ و پیه را بر سینه‌ها نهادند و او، پیه را بر قربانگاه سوزانید. ۲۱ و هارون سینه‌ها و ران راست را برای هدیه تکان دانی به حضور خداوند تکان داد، چنانکه موسی امر فرموده بود. ۲۲ پس هارون دستهای

* ۱۰.۱ «آتش غریب» در اینجا می‌تواند اشاره به استفاده از بخور معمولی به جای بخور تهیه شده مطابق با فرمان خدا (خروج ۹:۳۰) و یا استفاده از آتشی غیر از آتش برگرفته شده از مذبح باشد (لاویان ۱۶:۱۲).

موسی گفت: «اینک امروز قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امروز قربانی گناه را می‌خوردم آیا منظور نظر خداوند می‌شد؟»^{۲۰} چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

حیوانات نجس و پاک

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: ^۱ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگویند: اینها حیواناتی هستند که می‌باید بخورید، از همه بهایی که بر روی زمین‌اند.^۳ هر شکافته سُم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده‌ای از چارپایان. آن را بخورید.^۴ اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سُم اینها را مخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن شکافته سُم نیست، آن برای شما نجس است.^۵ و خرگوش کوهی، زیرا نشخوار می‌کند اما شکافته سُم نیست، این برای شما نجس است.^۶ و خرگوش، زیرا نشخوار می‌کند ولی شکافته سُم نیست، این برای شما نجس است.^۷ و خوک، زیرا شکافته سُم است و شکاف تمام دارد، لیکن نشخوار نمی‌کند. این برای شما نجس است.^۸ از گوشت آنها مخورید و لاشه آنها را لمس نکنید. اینها برای شما نجس‌اند.^۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید؛ هر چه باله و فلس دارد در آب، خواه در دریا خواه در نهرها. آنها را بخورید.^{۱۰} و هر چه پر و فلس ندارد در دریا یا در نهرها، از همه خزندگان آب و همه جانورانی که در آب می‌باشند، اینها نزد شما مکروه باشند.^{۱۱} البته نزد شما مکروه هستند. از گوشت آنها مخورید و و لاشه آنها را مکروه بدارید.^{۱۲} هر چه در آنها پر و فلس ندارد، نزد شما مکروه خواهد بود.^{۱۳} از میان پرندگان، از اینها کراهت داشته باشید و خورده نشوند، زیرا مکروه هستند، عقاب و لاشخور و لاشخور سیاه.

کرد.^۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مروید، مبدا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.» پس مطابق آنچه موسی گفت، کردند.^۸ و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: ^۹ «تو و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و باده منوشید مبدا بمیرید. این است قانون ابدی در نسلهای شما.^{۱۰} و تا در میان مقدس و غیرمقدس و نجس و پاک تمیز دهید،^{۱۱} و تا به قوم اسرائیل همه قوانینی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.»^{۱۲} و موسی به هارون و پسرانش اِلازار و ایتامار که باقی بودند گفت: «هدیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیری، و آن را بی خمیرمایه نزد قربانگاه بخورید زیرا قدس اقداس است.^{۱۳} و آن را در قُدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این سهم تو و سهم پسران توست چنانکه به انجام آن امر شده‌ام.^{۱۴} و سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از قربانیهای سلامتی قوم اسرائیل برای سهم تو و سهم پسرانت داده شده است.^{۱۵} ران افراشتنی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه تکان دادنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود، به قانون ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.»^{۱۶} و موسی بز قربانی گناه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر اِلازار و ایتامار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت: ^{۱۷} «چرا قربانی گناه را در قُدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا گناه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید.^{۱۸} اینک خون آن به درون قدس آورده نشد، البته می‌بایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.»^{۱۹} هارون به

چوبی، خواه لباس خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود، در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس پاک خواهد بود.^{۳۳} و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد، آنچه در آن است نجس باشد. آن را بشکنید.^{۳۴} هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است، نجس باشد.^{۳۵} و بر هر چیزی که پاره‌ای از لاشه آنها بیفتد، نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق. باید شکسته شود؛ اینها نجس‌اند و نزد شما نجس خواهند بود.^{۳۶} و چشمه و حوض که در آن آب جمع باشد، پاک است. لیکن هر که لاشه آنها را لمس کند، نجس خواهد بود.^{۳۷} و اگر پاره‌ای از لاشه آنها بر تخم کاشتی که باید کاشته شود بیفتد، پاک است.^{۳۸} لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پاره‌ای از لاشه آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد.^{۳۹} و اگر یکی از چارپایانی که برای شما خوردنی است بمیرد، هر که لاشه آن را لمس کند، تا شام نجس باشد.^{۴۰} و هر که لاشه آن را بخورد، لباس خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر که لاشه آن را بردارد، لباس خود را بشوید و تا شام نجس باشد.

^{۴۱} «و هر جنبنده کوچکی که بر زمین می‌خزد، مکروه است؛ خورده نشود.^{۴۲} و هر چه بر شکم راه رود و هر چه بر چهارپا راه رود و هر چه پایهای زیاده دارد، یعنی همه جنبندگانی که بر زمین می‌خزند. آنها را مخورید، زیرا که مکروه هستند.^{۴۳} خود را به هر جنبنده کوچکی که می‌خزد، مکروه مسازید. خود را به آنها نجس مسازید، مبادا از آنها ناپاک شوید.^{۴۴} زیرا من یهوه خدای شما هستم. پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدّوس هستم. پس

^{۱۴} و کرکس و لاشخوار از هر نوع.^{۱۵} و کلاغ از هر نوع.^{۱۶} و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز از هر نوع.^{۱۷} و جغد کوچک و قره‌غاز و جغد کوتاه گوش.^{۱۸} و جغد سفید و مرغ سقا و کرکس.^{۱۹} و لک‌لک و مرغ ماهی‌خوار از هر نوع و هُدهُد و خفاش.^{۲۰} و همه حشرات بالدار که بر چهارپا می‌روند، برای شما مکروه هستند.^{۲۱} لیکن اینها را بخورید؛ از همه خزندگان بالدار که بر چهارپا می‌روند، هر کدام که بر پایهای خود ساقها برای جستن بر زمین دارند.^{۲۲} از آن نوع اینها را بخورید؛ ملخ از هر نوع و دَبا از هر نوع و خرچوان از هر نوع و حذب از هر نوع.^{۲۳} و سایر خزندگان بالدار که چهارپا دارند برای شما مکروه هستند.^{۲۴} از آنها نجس می‌شوید. هر که لاشه آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.^{۲۵} و هر که چیزی از لاشه آنها را بردارد، لباس خود را بشوید و تا شام نجس باشد.^{۲۶} و هر چارپا که شکافته سُم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند، اینها برای شما نجسند. و هر که آنها را لمس کند، نجس است.^{۲۷} و هر چه بر کف پا رود از همه جانورانی که بر چهارپا می‌روند، اینها برای شما نجس‌اند. هر که لاشه آنها را لمس کند، تا شام نجس باشد.^{۲۸} و هر که لاشه آنها را بردارد، لباس خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس‌اند.

^{۲۹} «و از جنبندگان کوچکی که بر زمین می‌خزند، اینها برای شما نجس‌اند: راسو و موش و سوسمار از هر نوع،^{۳۰} و مارمولک و سوسمار زمینی و سوسمار معمولی و بُرمجه و آفتاب‌پرست.^{۳۱} از تمامی خزندگان اینها برای شما نجس‌اند: هر که لاشه آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.^{۳۲} و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از مرگش بیفتد، نجس باشد، خواه هر ظرف

* ۲۲.۱۱ اینها اسامی انواع مختلف ملخ هستند.

قانون در مورد امراض پوستی

۱۳

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:^۲ «چون شخصی را در پوست بدنش تاول یا آماس یا لکه‌ای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند جذام باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کاهن باشند، بیاورند.^۳ و کاهن قسمی از پوست بدن وی را که دچار بیماری است بیازماید. اگر موی قسمت مبتلا به بیماری سفید گردیده است و بیماری عمیقتر از پوست بدنش به نظر می‌آید، در آن صورت، بیماری جذام است. کاهن باید پس از آزمودن وی، او را نجس اعلام کند.^۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد و از پوست عمیقتر ننماید و موی آن سفید نشده است، آنگاه کاهن آن شخص مبتلا را هفت روز در قرنطینه نگاه دارد.^۵ و روز هفتم او را بیازماید. اگر آن بیماری در نظرش متوقف شده و در پوست پخش نشده باشد، پس کاهن او را هفت روز دیگر در قرنطینه نگاه دارد.^۶ و در روز هفتم کاهن او را باز بیازماید. اگر بلا کم رنگ شده و در پوست پخش نگشته است، کاهن حکم به پاک‌اش بدهد. این آماس است. لباس خود را بشوید و پاک باشد.^۷ و اگر آماس در پوست پخش شود بعد از آن که خود را به کاهن برای پاک‌ی نشان داد، پس بار دیگر خود را به کاهن نشان دهد.^۸ و کاهن ملاحظه نماید. هرگاه آماس در پوست پخش شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این جذام است.^۹ و چون بیماری جذام در کسی باشد، او را نزد کاهن بیاورند.^{۱۰} و کاهن ملاحظه نماید. اگر ورم سفید در پوست باشد و موی را سفید کرده. و گوشت خام زنده در ورم باشد،^{۱۱} این در پوست بدنش جذام مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد، زیرا که نجس است.

خویشتن را با هیچ جنبنده کوچکی که بر زمین می‌خزد، نجس مسازید.^{۱۲} زیرا من بیهوش هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. پس مقدس باشید، زیرا من قدّوس هستم.^{۱۳} این است قانون چارپایان و پرندگان و هر حیوانی که در آنها حرکت می‌کند و هر حیوانی که بر زمین می‌خزد.^{۱۴} تا در میان نجس و پاک و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند، تمایز قائل شوید.»

پای پس از زایمان

۱۲

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:^۱ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسری بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، همانند روزهای عادت ماهانه‌اش نجس باشد.^۲ و در روز هشتم گوشت قُلْفَه آن پسر ختنه شود.^۳ و سی و سه روز در خون پاک‌ی خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و به قُدس داخل نشود، تا روزهای پاک‌ی‌اش به انجام رسد.^۴ و اگر دختری بزاید، دو هفته همانند دوره عادت ماهانه خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون پاک‌ی خود بماند.^۵ و چون روزهای پاک‌ی‌اش برای پسر یا دختر به انجام خود رسد، بره‌ای یک ساله برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا قُمَری برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد.^۶ و کاهن آن را به حضور خداوند خواهد گذرانید و برایش کفّاره خواهد کرد، تا از ریزش خون خود پاک شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر.^۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو قُمَری یا دو جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای او کفّاره خواهد کرد، و پاک خواهد شد.»

را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید یافت نشود و عمیقتر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز در قرنطینه نگه دارد.^{۲۷} و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پخش شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بیماری جذام است.^{۲۸} و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پخش نشده باشد و کم رنگ باشد، تاوولی است که بر اثر سوختگی پدید آمده. پس کاهن به پایی وی حکم دهد. این صرفا جای سوختگی است.

^{۲۹} «و اگر مرد یا زن، در سر و یا در ریش خود بیماری داشته باشد،^{۳۰} کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر عمیقتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این گری یعنی جذام سر یا ریش است.^{۳۱} و چون کاهن بالای گری را ببیند، اگر عمیقتر از پوست ننماید و موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن شخص مبتلا به گری را هفت روز در قرنطینه نگاه دارد.^{۳۲} و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گری پخش نشده، و موی زرد در آن نباشد و گری عمیقتر از پوست ننماید،^{۳۳} آنگاه شخص باید موی خود را بتراشد؛ لیکن گری را نتراشد و کاهن آن شخص مبتلا به گری را باز هفت روز در قرنطینه نگاه دارد.^{۳۴} و در روز هفتم کاهن گری را ملاحظه نماید. اگر گری در پوست پخش نشده، و از پوست عمیقتر ننماید، پس کاهن حکم به پایی وی دهد و او لباس خود را بشوید و پاک باشد.^{۳۵} لیکن اگر بعد از حکم به پایی اش گری در پوست پخش شود،^{۳۶} پس کاهن او را بیازماید. اگر گری در پوست پخش شده باشد، کاهن را نیاز نیست که در پی یافتن موی زرد باشد؛ او نجس است.^{۳۷} اما اگر در نظرش گری ایستاده باشد و موی سیاه از آن درآمده، پس گری شفا یافته است. او پاک است و کاهن حکم به پایی وی بدهد.

^{۱۲} و اگر جذام در پوست بسیار پخش شده باشد و بیماری تمامی پوست آن شخص مبتلا را از سر تا پا هر جایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد،^{۱۳} پس کاهن ملاحظه نماید؛ اگر جذام تمام بدن را فرو گرفته است، به پایی آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، پاک است.^{۱۴} لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او آشکار شود، نجس خواهد بود.^{۱۵} و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است، زیرا که جذام است.^{۱۶} و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد، نزد کاهن بیاید.^{۱۷} و کاهن او را بیازماید. اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به پایی آن شخص مبتلا حکم دهد، زیرا پاک است.

^{۱۸} «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد،^{۱۹} و در جای دمل ورم سفید یا لکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید.^{۲۰} و کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر از پوست عمیقتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بیماری جذام است که از دمل درآمده است.^{۲۱} و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و عمیقتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز در قرنطینه نگاه دارد.^{۲۲} و اگر در پوست پخش شود، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بیماری است.^{۲۳} و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پخش نشده باشد، این جای زخم دمل است. پس کاهن به پایی او حکم دهد.^{۲۴} یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید،^{۲۵} پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو در لکه براق سفید گردیده، و عمیقتر از پوست نشان دهد، این جذام است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد، زیرا بیماری جذام است.^{۲۶} و اگر کاهن آن

زده است، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن کپک در لباس پخش شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استفاده می‌شود، این خوره است و آن چیز نجس می‌باشد.^{۵۲} پس آن لباس را بسوزانند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یا در هر ظرف چرمی که کپک در آن باشد. زیرا خوره است. به آتش سوخته شود.^{۵۳} اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر کپک در لباس، خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی پخش نشده باشد،^{۵۴} پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که کپک دارد، بشویند و آن را هفت روز دیگر جدا نگاه دارد.^{۵۵} و بعد از شستن آن چیز که کپک دارد. کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن کپک عوض نشده و هرچند که پخش نگشته، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد، یا در بیرون.^{۵۶} و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر کپک بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را از لباس یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند.^{۵۷} و اگر باز در آن لباس خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی آشکار شود، این برآمدن خوره است. آنچه را که بلا دارد، به آتش بسوزان.^{۵۸} و آن لباس خواه تار و خواه پود، یا هر ظرف چرمی را که شسته‌ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و پاک خواهد بود.^{۵۹} این است قانون کپک زدگی در لباس پشمی یا پنبه‌ای خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی برای حکم به پاکی یا نجاست آن.

قانون پاکی شخص جذامی

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **۱۴** «این است قانون شخص جذامی: در روز پاکی‌اش نزد کاهن آورده شود.^۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بیماری جذام از شخص

^{۳۸} «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه‌های براق یعنی لکه‌های براق سفید داشته باشد،^{۳۹} کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه‌ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این لک و پیس بی‌زیان است که از پوست درآمده. او پاک است.^{۴۰} و کسی که موی سر او ریخته باشد، او طاس است. و پاک می‌باشد.^{۴۱} و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او طاس است. و پاک می‌باشد.^{۴۲} و اگر در سر طاس او یا پیشانی طاس او سفید مایل به سرخی باشد، آن جذام است که از سر طاس او یا پیشانی طاس او درآمده است.^{۴۳} پس کاهن او را ببازماید. اگر ورم آن بلا در سر طاس او یا پیشانی طاس او سفید مایل به سرخی، همانند بیماری جذام در پوست بدن به نظر رسد،^{۴۴} او به جذام مبتلا است و نجس می‌باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بیماری او در سرش است.^{۴۵} «کسی که به بیماری جذام مبتلاست باید جامهٔ پاره بر تن کرده، موهای سر خود را باز کند و پایین صورت خود را پوشانده، فریاد برکشد: «نجس! نجس!»^{۴۶} و همه روزهایی که بیماری دارد، البته نجس خواهد بود. باید تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.

قانون کپک زدگی

^{۴۷} «و لباسی که کپک زند، خواه لباس پشمی خواه لباس پنبه‌ای،^{۴۸} خواه در تار و خواه در پود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود،^{۴۹} اگر آن کپک مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در لباس یا در چرم، خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی، این کپک زیان‌آور است. باید به کاهن نشان داده شود.^{۵۰} و کاهن آن کپک زدگی را ملاحظه نماید و آن چیزی را که کپک در آن است، هفت روز جدا نگاه دارد.^{۵۱} و آن چیزی را که کپک

کسی که باید پاک شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست او بمالد. ^{۱۵} و کاهن قدری از لوگ روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد. ^{۱۶} و انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فرو برد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند بپاشد. ^{۱۷} کاهن از باقی روغن که در کف وی است، بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید پاک شود، بالای خون قربانی خطا بمالد. ^{۱۸} و بقیه روغن را که در کف کاهن است، بر سر آن کس که باید پاک شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفّاره خواهد نمود. ^{۱۹} و کاهن قربانی گناه را بگذراند و برای آن کس که باید پاک شود، نجاست او را کفّاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را قربانی کند. ^{۲۰} و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر قربانگاه بگذراند و برای وی کفّاره خواهد کرد و پاک خواهد بود. ^{۲۱} و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نر برای قربانی خطا تا تکان داده شود و برای وی کفّاره کند، بگیرد و یک‌دهم ایفه از آرد مرغوب سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لوگ روغن، ^{۲۲} و دو قُمّری یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد؛ یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود. ^{۲۳} و در روز هشتم آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع برای پایی خود به حضور خداوند بیاورد. ^{۲۴} و کاهن بره قربانی خطا و لوگ روغن را بگیرد و آنها را برای هدیه تکان دادنی به حضور خداوند تکان دهد. ^{۲۵} و قربانی خطا را قربانی نماید و کاهن از خون قربانی خطا گرفته، بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که پاک می شود بمالد. ^{۲۶} و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ

جذامی رفع شده باشد، ^۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید پاک شود، دو گنجشک زنده پاک، و چوب سرو و نخ قرمز و زوفا بگیرند. ^۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند. ^۶ و اما گنجشک زنده را با چوب سرو و نخ قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فرو برد. ^۷ و بر کسی که از جذام باید پاک شود، هفت مرتبه بپاشد و حکم به پاک‌اش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند. ^۸ و آن کس که باید پاک شود، لباس خود را بشوید و تمامی موی خود را بتراشد، و به آب غسل کند و پاک خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند. ^۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراشد و لباس خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس پاک خواهد بود.

^{۱۰} «و در روز هشتم دو بره نر بی‌عیب، و یک بره ماده یک ساله بی‌عیب، و سه‌دهم ایفه* آرد مرغوب سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لوگ* روغن بگیرد. ^{۱۱} و آن کاهن که او را پاک می‌کند، آن کس را که باید پاک شود، با این چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند. ^{۱۲} و کاهن یکی از بره‌های نر را گرفته، آن را با آن لوگ روغن برای قربانی خطا بگذراند. و آنها را برای هدیه تکان دادنی به حضور خداوند تکان دهد. ^{۱۳} و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را قربانی می‌کنند، در قُدس قربانی کند، زیرا قربانی خطا مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این بسیار مقدس است. ^{۱۴} و کاهن از خون قربانی خطا بگیرد و آن را بر نرمه گوش راست

* ۱۰.۱۴ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل. * ۱۰.۱۴ یک "لوگ" تقریباً معادل ۰/۳ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل.

خود بریزد.^{۲۷} و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند بیافکند.^{۲۸} و کاهن از روغنی که در دست دارد، بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که پاک می‌شود، بر جای خون قربانی خطا بمالد.^{۲۹} و بقیه روغنی که در دست کاهن است، آن را بر سر کسی که پاک می‌شود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند.^{۳۰} و یکی از دو قُمری یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد، تقدیم کند.^{۳۱} یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد؛ یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسی که پاک می‌شود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.^{۳۲} این است قانون کسی که بیماری جذام دارد و دستش به قربانیهای لازم برای پاکی خود نمی‌رسد.»

پاک از آفت خوره

^{۳۳} و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^{۳۴} «چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می‌دهم داخل شوید، و آفت خوره* را در خانه‌ای از زمین ملک شما بفرستم، ^{۳۵} آنگاه صاحب خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که "مرا به نظر می‌آید که چیزی مانند کپک در خانه است."^{۳۶} و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن آفت، خانه را خالی کنند، مبدا آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود ^{۳۷} و آفت را ببازماید. اگر آفت در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار عمیقتر بنماید، ^{۳۸} پس کاهن از خانه نزد بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد.^{۳۹} و در روز

هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید. اگر آفت در دیوارهای خانه پخش شده باشد، ^{۴۰} آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست، کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.^{۴۱} و درون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشند، به جای ناپاک بیرون شهر بریزند.^{۴۲} و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته، خانه را به آن اندود کنند.^{۴۳} و اگر آفت برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند، ^{۴۴} پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر آفت در خانه پخش شده باشد، خانه مبتلا به خوره است، و نجس به شمار می‌آید.^{۴۵} پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.^{۴۶} و هر که داخل خانه شود، در تمام روزهایی که بسته باشد، تا شام نجس خواهد بود.^{۴۷} و هر که در خانه بخوابد، لباس خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد، لباس خود را بشوید.^{۴۸} اما کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بعد از اندود کردن خانه، آفت در خانه پخش نشده باشد، پس کاهن حکم به پاکی خانه بدهد، زیرا آفت رفع شده است.^{۴۹} و برای پاکی خانه دو گنجشک و چوب سرو و نخ قرمز و زوفا بگیرد.^{۵۰} و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان قربانی نماید، ^{۵۱} و چوب سرو و زوفا و نخ قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک سر بریده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه بیافکند.^{۵۲} و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب سرو و زوفا و نخ قرمز پاک نماید.^{۵۳} و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند، و خانه را کفاره نماید و خانه پاک خواهد بود.^{۵۴} این است قانون،

* ۳۴.۱۴ واژه عبری به نوعی مرض اشاره دارد ولی معنی دقیق واژه روشن نیست.

ترشح از ترشح خود پاک شده باشد، آنگاه هفت روز برای پایی خود بشمارد، و لباس خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و پاک باشد. ^{۱۴} و در روز هشتم دو قُمری یا دو جوجه کبوتر بگیرد و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد. ^{۱۵} و کاهن آنها را تقدیم کند؛ یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند ترشحش را کفّاره خواهد کرد. ^{۱۶} و چون مَتی از کسی درآید، تمامی بدن خود را به آب غسل دهد و تا شام نجس باشد. ^{۱۷} و هر لباس و هر چرمی که مَتی بر آن باشد، به آب شسته شود و تا شام نجس باشد. ^{۱۸} و هر زنی که مرد با او بخوابد و از او مَتی خارج شود، به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند.

^{۱۹} اگر بدن زنی ترشح دارد و ترشی که در بدنش است، خون باشد، هفت روز در ناپایی قاعده‌گی خود بماند. هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد. ^{۲۰} و بر هر چیزی که در ناپایی قاعده‌گی خود بخوابد، نجس باشد و بر هر چیزی که بنشیند، نجس باشد. ^{۲۱} و هر که بستر او را لمس کند، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^{۲۲} و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود، لمس نماید، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^{۲۳} و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند، تا شام نجس باشد. ^{۲۴} و اگر مردی با او هم بستر شود و ناپایی قاعده‌گی زن بر وی باشد، تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود. ^{۲۵} و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان قاعده‌گی خود ترشح خون دارد، یا زیاده از زمان قاعده‌گی خود ترشح دارد، تمامی روزهای ترشح نجاستش مثل روزهای قاعده‌گی‌اش خواهد بود. او

برای هر مرض پوستی و برای گری، ^{۵۵} و برای کپک لباس و خانه، ^{۵۶} و برای تاول و آماس و لکه براق. ^{۵۷} رای تشخیص نجس یا طاهر بودنشان. این است قانون امراض پوستی و کپک.

قانون در مورد ترشحات بدنی

۱۵ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگویند: مردی که ترشح از بدن خود دارد، او به سبب ترشحش نجس است. ^۳ و این است نجاستش، به خاطر ترشح او، خواه ترشحش از بدنش به بیرون روان باشد خواه ترشحش در بدنش مسدود باشد. این نجاست اوست. ^۴ هر بستری که صاحب ترشح بر آن بخوابد، نجس است و هر چه بر آن بنشیند، نجس است. ^۵ و هر که بستر او را لمس نماید، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^۶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب ترشح بر آن نشسته بود، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^۷ و هر که بدن صاحب ترشح را لمس کند، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^۸ و اگر صاحب ترشح بر شخص پاک آب دهن اندازد، آن کس لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^۹ و هر زینی که صاحب ترشح بر آن سوار شود، نجس باشد. ^{۱۰} و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد، لمس نماید، تا شام نجس باشد. هر که این چیزها را بردارد، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^{۱۱} و هر کسی را که صاحب ترشح لمس نماید و دست خود را به آب نشسته باشد، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ^{۱۲} و ظرف سفالین که صاحب ترشح آن را لمس نماید، شکسته شود. هر ظرف چوبین به آب شسته شود. ^{۱۳} و چون صاحب

بپوشد، و زیر جامه کتان بر بدنش باشد، و به کمربند کتان بسته شود، و دستار کتان بر سر کند. اینها لباس مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد.^۵ و از جماعت قوم اسرائیل دو بز برای قربانی گناه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد.^۶ و هارون گوساله قربانی گناه را که برای خود اوست، تقدیم کند و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید.^۷ و دو بز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد.^۸ و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل.^۹ و هارون بزی را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد، نزدیک بیاورد و به جهت قربانی گناه بگذراند.^{۱۰} و بزی که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد، به حضور خداوند زنده حاضر شود و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد.

^{۱۱} هارون گاو قربانی گناه را که برای خود اوست، نزدیک بیاورد و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید و گاو قربانی گناه را که برای خود اوست، قربانی کند.^{۱۲} و بخورسوزی پر از زغال آتش از روی قربانگاه که به حضور خداوند است و دو مشت پر از بخور خوشبوی کوبیده شده برداشته، به درون پرده بیاورد.^{۱۳} و بخور را بر آتش به حضور خداوند بگذارد، تا ابر بخور تخت رحمت را که بر صندوق شهادت است، بپوشاند، مبدا بمیرد.^{۱۴} و از خون گاو گرفته، بر تخت رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری از خون را پیش روی تخت رحمت هفت مرتبه بیافکند.^{۱۵} پس بز قربانی گناه را که برای قوم است، قربانی نماید و خوش را به درون پرده بیاورد و با خوش چنانکه با خون گاو عمل کرده بود، عمل کند و آن را بر تخت رحمت و پیش روی تخت رحمت بیافکند.^{۱۶} و برای قدس کفاره نماید به خاطر ناپاک‌های قوم اسرائیل، و به خاطر تقصیرهای ایشان

نجس است.^{۲۶} و هر بستری که در روزهای ترشح خود بر آن بخوابد، مثل بستر قاعده‌گی‌اش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند، مثل نجاست قاعده‌گی‌اش نجس خواهد بود.^{۲۷} و هر که این چیزها را لمس نماید، نجس می‌باشد. پس لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.^{۲۸} و اگر از ترشح خود پاک شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن پاک خواهد بود.^{۲۹} و در روز هشتم دو قُمری یا دو جوجه کبوتر بگیرد و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.^{۳۰} و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست ترشح را به حضور خداوند کفاره کند.^{۳۱} پس قوم اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبدا مسکن مرا که در میان ایشان است، نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.^{۳۲} این است قانون کسی که ترشح دارد، و کسی که مَنی از وی خارج شود و از آن نجس شده باشد.^{۳۳} نیز این است قانون زنی که به واسطه ناپاکی قاعدگی‌اش ناخوش است، و قانون هر آنکه ترشح دارد، خواه مرد و خواه زن. همچنین این است قانون مردی که با زنی نجس هم‌بستر می‌شود.

روز کفاره

۱۶ و خداوند با موسی بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند، صحبت کرد^۲ و خداوند به موسی گفت: «برادر خود هارون را بگو که به قُفس درون پرده، پیش تخت رحمت که بر صندوق است همه وقت داخل نشود، مبدا بمیرد، زیرا که من در ابر بر تخت رحمت آشکار خواهم شد.^۳ و با این چیزها هارون داخل قُفس بشود: با گوساله‌ای برای قربانی گناه، و قوچی برای قربانی سوختنی.^۴ و پیراهن کتان مقدس را

و گوشت و سِرگین آنها را به آتش بسوزانند.^{۲۸} و آنکه آنها را سوزانید، لباس خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.^{۲۹} این برای شما قانون دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار نکنید، خواه بومی و خواه غریبی که در میان شما مسکن گزیده است.^{۳۰} زیرا که در آن روز کفّاره برای پایی شما کرده خواهد شد و از تمامی گناهان خود به حضور خداوند پاک خواهید شد.^{۳۱} این سبّت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است قانون دائمی.^{۳۲} و گاهی که مسح شده، و تخصیص شده باشد تا در جای پدر خود کهنانت نماید، کفّاره را بنماید. و لباسهای کتان یعنی رختهای مقدس را بپوشد.^{۳۳} و برای قُدس مقدس کفّاره نماید، و برای خیمه اجتماع و قربانگاه کفّاره نماید، و برای کاهنان و تمامی جماعت قوم کفّاره نماید.^{۳۴} و این برای شما قانون دائمی خواهد بود تا برای قوم اسرائیل از تمامی گناهان ایشان یک مرتبه هر سال کفّاره شود.» پس موسی چنانکه خداوند به او امر فرمود، همچنان به عمل آورد.

مکان قربانگاه

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می‌فرماید و می‌گوید:^۳ هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بز در لشکرگاه قربانی نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه قربانی نماید،^۴ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذارند، برای او خونریزی حساب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود بریده خواهد شد.^۵ تا آنکه قوم اسرائیل

با تمامی گناهان ایشان. برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان ناپاک‌های ایشان ساکن است، همچنین بکند.^{۱۷} و هیچ کس در خیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفّاره داخل قُدس بشود تا وقتی که بیرون آید. پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفّاره خواهد کرد.^{۱۸} سپس نزد قربانگاه که به حضور خداوند است، بیرون آید و برای آن کفّاره نماید، و از خون گاو و از خون بز گرفته، آن را بر شاخهای قربانگاه به هر طرف بپاشد.^{۱۹} و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را پاک کند و آن را از ناپاکیهای قوم اسرائیل تقدیس نماید.

۲۰ و چون از کفّاره نمودن برای قُدس و برای خیمه اجتماع و برای قربانگاه فارغ شود، آنگاه بز زنده را نزدیک بیاورد.^{۲۱} و هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بگذارد و همه خطایای قوم اسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد.^{۲۲} و بز همه گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند.^{۲۳} سپس هارون به خیمه اجتماع داخل شود و لباس کتان را که در وقت داخل شدن به قُدس پوشیده بود، بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد.^{۲۴} و بدن خود را در مکانی مقدس به آب غسل دهد، و لباس خود را پوشیده، بیرون آید و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را تقدیم نماید و برای خود و برای قوم کفّاره کند.^{۲۵} و پیه قربانی گناه را بر قربانگاه بسوزاند.^{۲۶} و آنکه بز را برای عزائیل رها کرد، لباس خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.^{۲۷} و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آنها به قُدس برای کردن کفّاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست

را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل جزای تقصیر خود خواهد بود.»

روابط جنسی نامشروع

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **۱۸** ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم. ^۳ مثل اعمال سرزمین مصر که در آن ساکن می‌بودید، عمل ننمایید و مثل اعمال سرزمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد، عمل ننمایید و مطابق قوانین ایشان رفتار نکنید. ^۴ احکام مرا به جا آورید و قوانین مرا نگاه دارید تا در آنها گام بردارید. من یهوه خدای شما هستم. ^۵ پس قوانین و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را به جا آورد، در آنها زیست خواهد کرد: من یهوه هستم. ^۶ هیچ کس با هیچ یک از خویشان نزدیک خود نزدیکی ننماید تا عریانی او را آشکار سازد. من یهوه هستم. ^۷ عریانی پدر خود را که عریانی مادر توست، آشکار منما؛ او مادر توست. عریانی اش را آشکار مکن. ^۸ عریانی زن پدر خود را آشکار مکن. آن، عریانی پدر توست. ^۹ عریانی خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت، چه در خانه‌ای که تو هستی، مولود شده باشد و چه در خانه‌ای دیگر، عریانی ایشان را آشکار منما. ^{۱۰} عریانی دختر پسر تو و دختر دخترت، عریانی ایشان را آشکار مکن، زیرا که اینها عریانی توست. ^{۱۱} عریانی دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، آشکار مکن. او خواهر تو است. ^{۱۲} عریانی خواهر پدر خود را آشکار مکن. او از خویشان پدر تو است. ^{۱۳} عریانی خواهر مادر خود را کشف مکن. او از خویشان مادر تو است. ^{۱۴} عریانی برادر پدر خود را کشف مکن، یعنی به زن او نزدیکی منما. او به منزله عمه توست. ^{۱۵} عریانی عروس خود را آشکار مکن. او زن پسر تو است. عریانی او را آشکار

قربانی‌های خود را که در صحرا قربانی می‌کنند، بیاورند؛ یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند و آنها را به جهت قربانی‌های سلامتی برای خداوند قربانی نمایند. ^۶ کاهن خون را بر قربانگاه خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد و پیه را بسوزاند، تا عطر خوشبو برای خداوند شود. ^۷ و بعد از این، قربانی‌های خود را برای دیوهایی که در پی آنها زنا می‌کنند، دیگر قربانی ننمایند. این برای ایشان در نسلهای ایشان قانون دائمی خواهد بود.

^۸ و ایشان را بگو: هر که از خاندان اسرائیل یا غریبان ساکن در میان آنها قربانی سوختنی یا قربانی‌های دیگر تقدیم کند، ^۹ و آن را به در خیمه اجتماع بیاورد، تا آن را برای خداوند تقدیم کند. آن شخص از قوم خود بریده خواهد شد. ^{۱۰} هر که از خاندان اسرائیل یا غریبان ساکن در میان آنها هر قسم خون بخورد، من روی خود را به ضد آن شخصی که خون خورده باشد، برمی‌گردانم، و او را از میان قومش بریده خواهم ساخت. ^{۱۱} زیرا که حیات هر جاندار در خون است، و من آن را بر قربانگاه به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند. ^{۱۲} بنابراین قوم اسرائیل را گفته‌ام: هیچ کس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما مسکن گزیند، خون نخورد. ^{۱۳} همچنین هر که از قوم اسرائیل یا غریبان ساکن در میانشان حیوان یا پرنده‌ای را که می‌توان خورد، شکار کند، باید خونسش را بریزد و آن را با خاک بپوشاند. ^{۱۴} زیرا حیات هر جاندار خون اوست. از این رو نیز قوم اسرائیل را گفته‌ام: خون هیچ جاندار را مخورید، زیرا حیات هر جاندار، خون اوست. هر که آن را بخورد، بریده خواهد شد. ^{۱۵} و هر کسی از هموطنان یا از غریبانی که جسد مرده یا دریده شده‌ای بخورد، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس پاک خواهد شد. ^{۱۶} و اگر آن

خواهند شد.^{۳۰} پس حکم مرا نگاه دارید و هیچ‌یک از این رسوم کراهت‌آور را که پیش از شما به جا آورده می‌شد، انجام ندهید و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

قوانین مختلف

۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «تمامی جماعت قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدّوس هستم.^۳ هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سبّت‌های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم.^۴ به سوی بتها میل نکنید و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم.^۵ و چون قربانی سلامتی نزد خداوند تقدیم کنید، آن را به گونه‌ای تقدیم کنید که مقبول شوید.^۶ آن را همان روز که تقدیم می‌کنید، یا فردای آن روز، بخورید؛ و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند، به آتش سوخته شود.^۷ اگر در روز سوم خورده شود، مکروه می‌باشد، مقبول نخواهد شد.^۸ و هر که آن را بخورد، متحمل جزای تقصیر خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بی‌حرمت کرده است، آن کس از قوم خود بریده خواهد شد.

^۹ «و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه‌های مزرعه خود را تمام نکنید و محصول خود را خوشه‌چینی نکنید.^{۱۰} و تاکستان خود را دانه‌چینی ننمایید، و خوشه‌های ریخته شده تاکستان خود را جمع نکن؛ آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من یهوه خدای شما هستم.^{۱۱} دزدی نکنید، و حيله ننمایید، و با یکدیگر دروغ مگویید.^{۱۲} به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی‌حرمت نموده باشی.

مکن.^{۱۶} عریانی زن برادر خود را آشکار مکن. آن، عریانی برادر توست.^{۱۷} عریانی زنی را با دخترش آشکار مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عریانی او را آشکار کنی. اینان از خویشان او می‌باشند، و این فُجور است.^{۱۸} زنی را با خواهرش مگیر تا هووی او بشود، و تا عریانی او را با وی مادامی که او زنده است، آشکار نمای. ^{۱۹} به زنی در نجاست خونریزی ماهانه اش نزدیکی منما، تا عریانی او را آشکار کنی.^{۲۰} با زن همسایه خود همبستر مشو، تا خود را با وی نجس سازی.^{۲۱} کسی از فرزندان خود را برای مولک* از آتش مگذران و نام خدای خود را بی‌حرمت مساز. من یهوه هستم.^{۲۲} با مرد مثل زن همخواهی مکن، زیرا که این کراهت‌آور است.^{۲۳} با هیچ حیوانی همخواهی مکن، تا خود را به آن نجس سازی. و زنی خود را در اختیار حیوانی قرار ندهد تا با آن نزدیکی کند، زیرا که این انحراف جنسی است.

^{۲۴} به هیچ کدام از اینها خویشتن را نجس مسازید، زیرا به همه اینها قومهایی که من پیش روی شما بیرون می‌کنم، نجس شده‌اند.^{۲۵} زمین نیز نجس شده است و من انتقام گناهش را از آن کشیده‌ام، و زمین ساکنان خود را قی کرده است.^{۲۶} پس شما فرامین و احکام مرا نگاه دارید و هیچ کدام از این کارهای کراهت‌آور را به عمل نیاورید، نه هموطن شما و نه غریبی که در میان شما مسکن گزیند.^{۲۷} زیرا مردمان این سرزمین که قبل از شما بودند، تمامی این کارهای کراهت‌آور را کردند، و زمین نجس شد.^{۲۸} مبدا زمین شما را نیز قی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه قومهایی را که قبل از شما بودند، قی کرده است.^{۲۹} زیرا هر کسی که یکی از این کارهای کراهت‌آور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود بریده

* ۲۱.۱۸ "مولک" نام یکی از بتهای کنعانیان است؛ همچنین در بقیه کتاب.

در سال پنجم میوه آن را بخورید، تا محصول خود را برای شما بیفزاید. من یهوه خدای شما هستم. ^{۲۶} هیچ چیز را با خون مخورید، فالگیری ننمایید، طالع‌بینی نکنید. ^{۲۷} موهای شقیقه خود را تراشید و گوشه‌های ریش خود را مچینید. ^{۲۸} بدن خود را به جهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ نکنید. من یهوه هستم. ^{۲۹} دختر خود را بی‌عصمت مساز و او را به فاحشگی و مدار، مبدا زمین به فحشا گرفتار آید و از فساد پر گردد. ^{۳۰} سبتهای مرا نگاه دارید و قدس مرا حرمت نهید. من یهوه هستم. ^{۳۱} به احضار کنندگان ارواح روی میاورید؛ در پی آنها نروید، و بدین گونه خود را با آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم. ^{۳۲} پیش پای ریش سفید برخیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم. ^{۳۳} و چون غریبی با تو در زمین شما مسکن گزیند، او را میازارید. ^{۳۴} غریبی که در میان شما مسکن گزیند، مثل هموطن شما باشد. او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در سرزمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم. ^{۳۵} در سنجش طول و عرض یا در وزن یا در پیمانه هیچ تقلب نکنید. ^{۳۶} ترازوهای درست و سنگهای درست و ایفه* درست و هین* درست داشته باشید. من یهوه خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. ^{۳۷} پس تمامی قوانین مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را به جا آورید. من یهوه هستم.»

مجازات قربانی بچه

۲. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را بگو: هر کسی از قوم اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل مسکن گزینند،

من یهوه هستم. ^{۱۳} مال همسایه خود را غصب منما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند. ^{۱۴} کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم. ^{۱۵} در داوری بی‌انصافی مکن، و فقیر را طرفداری منما، و بزرگ را محترم مدار، و دربار همسایه خود به انصاف داوری بکن؛ ^{۱۶} در میان قوم خود برای سخن‌چینی مگرد، و به ضد جان همسایه خود مایست. من یهوه هستم. ^{۱۷} برادر خود را در دل خود نفرت منما، لیکن به صراحت همسایه خود را توبیخ کن، مبدا به خاطر او متحمل گناه شوی. ^{۱۸} از فرزندان قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشان محبت نما. من یهوه هستم. ^{۱۹} قوانین مرا نگاه دارید. چارپای خود را با غیر جنس به جفتگیری و مدار. مزرعه خود را به دو نوع تخم مکار. لباس از دو نوع نخ بافته شده در بر خود مکن. ^{۲۰} مردی که با زنی همبستر شود و آن زن، کنیز و نامزد کسی باشد، اما بازخرد نشده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را تنبیه باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود. ^{۲۱} مرد در مقام جبران خطای خود باید یک قوچ را به عنوان قربانی خطا نزد خداوند به در خیمه اجتماع بیاورد. ^{۲۲} و کاهن با قوچ قربانی خطا به جهت گناهی که او مرتکب شده است، برایش در حضور خداوند کفاره به جا خواهد آورد، و او از بابت گناهی که مرتکب شده است، آمرزیده خواهد شد.

^{۲۳} «و چون به آن زمین داخل شدید و هر نوع درخت را برای خوراک نشانیدید، پس میوه آن را مثل ختنه ناشدگی آن بشمارید؛ سه سال برای شما ختنه نشده باشد. خورده نشود. ^{۲۴} در سال چهارم همه میوه آن برای ستایش خداوند مقدس خواهد بود. ^{۲۵} و

* ۳۶.۱۹ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است. * ۳۶.۱۹ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

آتش سوخته شوند، تا در میان شما امری شنیع نباشد.^{۱۵} اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند، باید کشته شود. آن حیوان را نیز بکشید.^{۱۶} اگر زنی به حیوانی نزدیک آید تا با آن حیوان بخوابد، آن زن و حیوان را بکش. حتماً باید کشته شوند؛ خون آنها بر خود آنهاست.^{۱۷} کسی که خواهر خود را بگیرد، خواه دختر پدرش باشد و خواه دختر مادرش، و عریانی او را ببیند و او نیز عریانی وی را، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود بریده شوند، چون که عریانی خواهر خود را آشکار کرده است. و متحمل جزای تقصیر خود خواهد بود.^{۱۸} اگر مردی با زنی در دوران عادت ماهانه‌اش بخوابد و عریانی او را آشکار نماید، آن مرد چشمه او را آشکار کرده است و آن زن چشمه خون خود را آشکار نموده است؛ هر دوی ایشان از میان قوم خود بریده خواهند شد.^{۱۹} عریانی خواهر مادرت یا خواهر پدرت را آشکار مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود.^{۲۰} کسی که با زن عموی خود بخوابد، عریانی عموی خود را آشکار کرده است. آنان متحمل گناه خود خواهند بود. بی‌فرزند خواهند مُرد.^{۲۱} کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عریانی برادر خود را آشکار کرده است. بی‌فرزند خواهند مُرد.^{۲۲} «پس تمامی قوانین مرا و تمامی احکام مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید، تا سرزمینی که من شما را به آنجا می‌آورم تا در آن ساکن شوید، شما را قی نکند.^{۲۳} و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون می‌کنم، رفتار ننمایید، زیرا که تمامی این کارها را کردند و از این رو ایشان را نفرت داشتم.^{۲۴} اما به شما گفتم: "شما وارث این سرزمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد تا وارث آن بشوید، سرزمینی که به شیر و شهد جاری است." من بپوه خدای شما هستم که شما را از امتهای متمایز کرده‌ام.^{۲۵} پس در میان حیوانات

که از نسل خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم این سرزمین او را با سنگ سنگسار کنند.^۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش بریده خواهم ساخت. زیرا که از نسل خود به مولک داده است، تا قُدس مرا نجس سازد و نام قُدوس مرا بی‌حرمت کند.^۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند وقتی که از نسل خود به مولک داده باشد، و او را نکشند،^۵ آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید و او را، و همه کسانی را که در پی او زناکار شده، در پیروی مولک زنا کرده‌اند، از میان قوم ایشان بریده خواهم ساخت.^۶ کسی که به احضارکنندگان ارواح و غیبگویان روی آورد تا در پی ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش بریده خواهم ساخت.^۷ پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من بپوه خدای شما هستم.^۸ و مقررات مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید. من بپوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم.^۹ کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود؛ او پدر و مادر خود را لعنت کرده است؛ خوش به گردن خودش خواهد بود.^{۱۰} کسی که با زن مردی دیگر زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، مرد و زن زناکار البته کشته شوند.^{۱۱} کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عریانی پدر خود را آشکار نماید، هر دو باید کشته شوند. خون ایشان به گردن خود ایشان است.^{۱۲} اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان باید کشته شوند. زناي شنیع انجام داده‌اند. خون ایشان بر گردن خودشان است.^{۱۳} و اگر مردی با مردی همچون زن بخوابد، هر دو کاری گراحت‌آور انجام داده‌اند. هر دو ایشان باید کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.^{۱۴} اگر کسی زنی را با مادرش بگیرد، این امری شنیع است. او و آن دو زن به

خود را به فاحشگی بی‌عصمت ساخته باشد، پدر خود را بی‌عصمت کرده است. به آتش سوخته شود.

^{۱۰} کاهنی که از میان برادرانش رئیس کاهنان است و بر سرش روغن مسح ریخته شده و تخصیص گردیده است تا لباس کهنات را بپوشد، نباید موی سر خود را باز کند و گریبان خود را چاک دهد* ^{۱۱} و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود خویشتن را نجس نسازد. ^{۱۲} و از قُدس بیرون نرود، و قُدس خدای خود را بی‌عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می‌باشد. من یهوه هستم. ^{۱۳} او باید دختری باکره را به زنی گیرد. ^{۱۴} و بیوه و طلاق گرفته و بی‌عصمت و زناکار، اینها را نگیرد. فقط باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد. ^{۱۵} و نسل خود را در میان قوم خود بی‌عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می‌سازم.»

^{۱۶} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۷} «هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از فرزندان تو در نسلهای ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید تا خوراک خدای خود را تقدیم کند. ^{۱۸} پس هر کس که عیب دارد، نزدیک نیاید؛ نه مرد کور و نه لنگ و نه آن که صورتش معیوب است، و نه فردی که عضوی بیش از حد بلند دارد ^{۱۹} و نه کسی که شکسته پا یا شکسته دست باشد، ^{۲۰} و نه گوشت پست و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشمش معیوب است، و نه صاحب جَرَب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه. ^{۲۱} هر کس از فرزندان هارون کاهن که عیب داشته باشد، نزدیک نیاید، تا هدایای آتشین خداوند را بگذرانند، چونکه معیوب است. برای تقدیم خوراک خدای خود نزدیک نیاید. ^{۲۲} خوراک خدای خود را خواه از آنچه بسیار مقدس است و

پاک و نجس، و در میان پرندگان نجس و پاک فرق بگذارید و جانهای خود را با حیوان یا پرنده یا با هیچ چیز که بر زمین می‌خزد، مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده‌ام تا نجس باشند. ^{۲۶} و برای من مقدس باشید، زیرا که من یهوه قُدوس هستم، و شما را از قومها متمایز کرده‌ام تا از آن من باشید. ^{۲۷} مرد و یا زنی که احضارکننده روح یا غیبگوست، البته کشته شود؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

قَدّوسیت و کاهنان

۲۱ خداوند به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد، ^۲ جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش. ^۳ و برای خواهر باکره خود که نزدیک او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد. ^۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد و به این گونه خویشتن را بی‌عصمت ننماید. ^۵ آنان قسمتهایی از سر خود را طاس نساژند، و گوشه‌های ریش خود را تراشند، و بدن خود را مجروح ننمایند. ^۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی‌حرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و خوراک خدای خود را ایشان تقدیم می‌کنند. پس مقدس باشند. ^۷ زن زناکار یا بی‌عصمت را به زنی نگیرند و زن طلاق گرفته از شوهرش را نگیرند، زیرا کاهن برای خدای خود مقدس است. ^۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او نان خدایتان را تقدیم می‌کند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شما را تقدیس می‌کنم، قَدّوس هستم. ^۹ دختر هر کاهن که

* ۲۱.۱۰ اقوام بت‌پرست به هنگام عزاداری چنین می‌کردند.

کاهن اگر با مردی عادی که از رده کاهنان نیست، ازدواج کند، از هدایای مقدس نخورد.^{۱۳} دختر کاهن که بیوه گردد و یا طلاق داده شود و فرزند نداشته، به خانه پدر خود مثل دوران جوانی اش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، با این وجود هیچ فرد عادی از آن نخورد.^{۱۴} اگر کسی ناخواسته چیز مقدس را بخورد، یک پنجم بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.^{۱۵} و چیزهای مقدس قوم اسرائیل را که برای خداوند تقدیم می کنند، بی حرمت نسازند.^{۱۶} و با خوردن چیزهای مقدس ایشان، سبب نشوند که آنان متحمل جزای این تقصیر گردند: زیرا من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.»

قربانی های مقبول

^{۱۷} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را تقدیم کنند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از قربانی های اختیاری ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند تقدیم می کنند،^{۱۸} تا شما مقبول شوید. آن را نه بی عیب از گاو یا از گوسفند یا از بز تقدیم کنید.^{۲۰} هر چه را که نقص دارد، تقدیم نکنید، برای شما مقبول نخواهد شد.^{۲۱} اگر کسی قربانی سلامتی برای خداوند تقدیم نماید، خواه برای وفای نذر، خواه برای قربانی اختیاری چه از رمه چه از گله، آن قربانی باید بی نقص باشد تا مقبول بشود؛ هیچ نقص در آن نباید باشد.^{۲۲} کور یا لنگ یا مجروح یا آبله دار یا مبتلا به جرب یا گر، اینها را برای خداوند تقدیم نکنید و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر قربانگاه مگذارید.^{۲۳} گاو و یا برهه را که عضو بیش از حد بلند یا کوتاه دارد، می توانید آن را برای

خواه از آنچه مقدس است، بخورد.^{۲۳} لیکن به پرده داخل نشود و به قربانگاه نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا قدسهای مرا بی حرمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.»^{۲۴} پس موسی، هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل را چنین گفت.

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون و پسرانش را بگو که از چیزهای مقدس قوم اسرائیل که برای من وقف می کنند احتراز نمایند، و نام قدوس مرا بی حرمت نسازند. من یهوه هستم.^۲ به ایشان بگو: هر کس از همه فرزندان، در نسلهای شما که به چیزهای مقدسی که قوم اسرائیل برای خداوند وقف نمایند، نزدیک بیاید در حالی که نجس است، آن کس از حضور من بریده خواهد شد. من یهوه هستم.^۴ هر کس از نسل هارون که جذام یا ترشح دارد، تا پاک نشود از چیزهای مقدس نخورد و کسی که هر چیزی را که از شخص مرده نجس شود لمس نماید، و مردی که منی از وی درآید،^۵ و کسی که هر خزندگان را که از آن نجس می شوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس می شوند از هر نجاستی که دارد.^۶ پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید، تا شام نجس باشد و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد.^۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه پاک خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد، چونکه خوراک وی است.^۸ جسد مرده یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من یهوه هستم.^۹ پس این حکم مرا نگاه دارند، مبدا به سبب آن متحمل گناه شوند و به خاطر بی حرمتی به آن بپیوند. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.^{۱۰} هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان کاهن و کارگر روزمزد او چیز مقدس نخورد.^{۱۱} اما اگر کاهن کسی را بخرد، زر خرید او می باشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک وی را بخورند.^{۱۲} دختر

سبت

۳ «شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار مکنید. این در هر کجا که ساکن باشید، سبت برای خداوند است.

پسخ

۴ «اینها اعیاد خداوند و محفلهای مقدس می باشد، که آنها را در هفتههای آنها اعلان باید کرد. ۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه هنگام عصر، پسخ خداوند است. ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است؛ هفت روز فطیر بخورید. ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.»

عید نوبرها

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به سرزمینی که من به شما می دهم، داخل شوید و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافه نوبر خود را نزد کاهن بیاورید. ۱۱ و کاهن بافه را به حضور خداوند تکان دهد تا شما مقبول شوید؛ کاهن آن را در فردای بعد از سبت تکان دهد. ۱۲ در روزی که شما بافه را تکان می دهید، بره یک ساله بی عیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند تقدیم کنید. ۱۳ و هدیه آردی آن دو دهم ایفه* آرد مرغوب آمیخته به روغن خواهد بود،

قربانی های اختیاری تقدیم کنید، لیکن برای قربانی نذر قبول نخواهد شد. ۲۴ حیوانی را که بیضه آن کوفته یا له شده یا دریده یا بریده باشد، برای خداوند تقدیم مکنید: در زمین خود چنین نکنید. ۲۵ و چنین حیواناتی را از دست غریبان نیز مپذیرید تا به عنوان طعام خدای خود تقدیم کنید، زیرا فساد ایشان در آنهاست. آنها عیب دارند و به جهت شما پذیرفته نخواهند شد.»

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «چون گاو یا گوسفند یا بز زاییده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد. ۲۸ اما گاو یا گوسفند را با بچه اش در یک روز قربانی ننمایید. ۲۹ و چون قربانی تشکر برای خداوند قربانی نمایید، آن را سر ببرید تا مقبول شوید. ۳۰ آن در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من بیهوه هستم. ۳۱ پس اوامر مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید. من بیهوه هستم. ۳۲ نام قدوس مرا بی حرمت مسازید و در میان قوم اسرائیل تقدیس خواهم شد. من بیهوه هستم که شما را تقدیس می نمایم. ۳۳ و شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من بیهوه هستم.»

اعیاد خداوند

۲۳ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: اینهاست اعیاد خداوند که باید آنها را به عنوان محفل مقدس اعلام کنید؛ اینهاست اعیاد من:

* ۱۳.۲۳ ک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل.

عید شیپورها

^{۲۳} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۴} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم، در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، محفلی مقدس که با نواختن شیپور گرامی داشته خواهد شد. ^{۲۵} هیچ کار از شغل نکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید.»

عید کفاره

^{۲۶} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۷} «در دهم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را رنجور سازید، و هدیه آتشین برای خداوند تقدیم کنید. ^{۲۸} در آن روز هیچ کار نکنید، زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور پیهو خدایان کفاره به جا آورده شود. ^{۲۹} و هر کسی که در همان روز خود را رنجور نسازد، از قوم خود بریده خواهد شد. ^{۳۰} و هر کسی که در آن روز هرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قومش هلاک خواهیم ساخت. ^{۳۱} هیچ کار نکنید. این قانون ابدی است در همه نسلهایان، هر جا که ساکن باشید. ^{۳۲} این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را رنجور سازید، در شامگاه روز نهم، از شامگاه تا شامگاه، سبت خود را نگاه دارید.»

عید خیمه ها

^{۳۳} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۳۴} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، به مدت هفت روز عید خیمه ها برای خداوند خواهد بود. ^{۳۵} در روز اول، محفل مقدس

تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن یک چهارم هین* شراب خواهد بود. ^{۱۴} در این روز نان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه مخورید، تا اینکه هدیه خدایان را تقدیم کنید. این برای نسلهایان در هر جا که ساکن باشید، قانونی ابدی خواهد بود.

عید هفته ها

^{۱۵} و از فردای آن سبت، از روزی که بافه تکان دادنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود. ^{۱۶} تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید و هدیه آردی تازه برای خداوند تقدیم کنید. ^{۱۷} از مسکنهای خود دو نان تکان دادنی از دو قرص نان بیاورید از آرد مرغوب باشد، و با خمیرمایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد. ^{۱۸} و همراه نان، هفت بره یک ساله بی عیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی شان، قربانی سوختنی برای خداوند خواهند بود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند. ^{۱۹} و یک بز نر برای قربانی گناه، و دو بره نر یک ساله برای قربانی سلامتی تقدیم کنید. ^{۲۰} و کاهن آنها را با نان نوبر به جهت هدیه تکان دادنی به حضور خداوند با آن دو بره تکان دهد، تا برای خداوند به جهت کاهن مقدس باشد. ^{۲۱} و در همان روز ندا در دهید که برای شما محفل مقدس باشد؛ و هیچ کار از شغل نکنید. این قانون ابدی است در همه نسلهایان، هر جا که ساکن باشید. ^{۲۲} و چون محصول زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را به تمامی درو نکن، و محصول خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من پیهو خدای شما هستم.»

* ۱۳.۲۳ ک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

ساکن شوند.^{۴۳} تا نسلهای شما بدانند که من قوم اسرائیل را وقتی که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آوردم، در خیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای شما هستم.»^{۴۴} پس موسی قوم اسرائیل را از اعیاد خداوند خبر داد.

چراغها

۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت^۲ که «قوم اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون خالص فشرده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را پیوسته روشن نگاه دارند.^۳ هارون آن را بیرون پرده شهادت در خیمه اجتماع از شامگاه تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. این در نسلهایتان قانون ابدی است.^۴ چراغها را بر چراغدان پاک، به حضور خداوند پیوسته بیاراید.^۵ آرد مرغوب بگیر و از آن دوازده قرص نان پز؛ برای هر قرص نان دو دهم ایفه* باشد.^۶ و آنها را به دو ردیف، در هر ردیف شش، بر میز طلای ناب به حضور خداوند بگذار.^۷ و بر هر ردیف بخور ناب بگذار، تا به همراه نان چون هدیه یادگاری و هدیه آتشین باشد برای خداوند.^۸ هارون آن را در هر روز سبت پیوسته به حضور خداوند بیاراید. این از جانب قوم اسرائیل عهدی ابدی خواهد بود.^۹ و از آن هارون

باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.^{۳۶} هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد و هدیه آتشین برای خداوند تقدیم کنید. این گردهم‌آبی مخصوص است؛ هیچ کار از شغل مکنید.^{۳۷} اینهاست اعیاد خداوند که باید آنها را به عنوان محفل مقدس اعلان بکنید و در آنها هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و دیگر قربانیا و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روزش،^{۳۸} غیر از سبت‌های خداوند و غیر از عطایای خود و غیر از تمامی نذرهای خود و سوای همه قربانی‌های اختیاری خود که برای خداوند می‌دهید.^{۳۹} در روز پانزدهم ماه هفتم، چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سبت.^{۴۰} در روز اول میوه درختان مرغوب برای خود بگیرید، و شاخه‌های خرما و شاخه‌های درختان پربرگ، و بیدهای کنار نهر، و هفت روز در حضور یهوه خدایتان شادی نمایید.^{۴۱} آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای نسلهایتان قانونی ابدی است که در ماه هفتم آن را جشن بگیرید.^{۴۲} هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه هموطنان در اسرائیل در خیمه‌ها

* ۵.۲۴ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

را یک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه هموطن، زیرا که من بیهوشه خدای شما هستم.^{۲۳} موسی با قوم اسرائیل سخن گفت، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس قوم اسرائیل چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود، به عمل آوردند.

سال سبت

۲۵ خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به سرزمینی که من به شما می‌دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه دارد. ^۳ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تاکستان خود را هتس بکن، و محصولش را جمع کن. ^۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تاکستان خود را هتس منما. ^۵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای مو هتس ناکرده خود را مچین، سال آرامی برای زمین باشد. ^۶ محصول سبت زمین، خوراک به جهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و کارگر روزمزدت و غریبی که نزد تو مسکن گزیند. ^۷ و برای چارپایان و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراک خواهد بود.

سال یوبیل

^۸ «برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود. ^۹ و در روز دهم از ماه هفتم، در روز کفاره، شیپور بلندآواز را بنوازید؛ در تمامی سرزمین خود شیپور را بنوازید. ^{۱۰} سال پنجاهم را

و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکانی مقدس بخورند، زیرا از میان هدایای آتشین خداوند، این برای او بسیار مقدس خواهد بود؛ قانونی ابدی.»

مجازات کفر

^{۱۰} پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود، به میان قوم اسرائیل بیرون رفت، در میان پسر زن اسرائیلی و مردی اسرائیلی در اردوگاه نزاعی درگرفت. ^{۱۱} پسر زن اسرائیلی به آن اسم * کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادر او شلومیت دختر دیری از قبیله دان بود. ^{۱۲} و او را در زندان انداختند تا کلام خداوند بر آنان روشن گردد.

^{۱۳} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۴} «آن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر، و همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر او بگذارند و تمامی جماعت او را سنگسار کنند. ^{۱۵} و قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند، متحمل گناه خود خواهد بود. ^{۱۶} و هر که اسم بیهوشه را کفر گوید، بدون شک کشته شود. تمامی جماعت او را باید سنگسار کنند. چونکه به آن اسم کفر گفته است، کشته شود، خواه غریب خواه هموطن. ^{۱۷} هر که جان انسانی را بگیرد، باید کشته شود. ^{۱۸} هر که جان چارپایی را بگیرد، باید عوض آن را بدهد: جان به عوض جان. ^{۱۹} کسی که همسایه خود را آسیب رسانیده باشد، با او همان شود که خود کرده است. ^{۲۰} شکستگی به عوض شکستگی، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، به همانگونه که به آن شخص آسیب رسانیده، همانگونه به او رسانیده شود. ^{۲۱} کسی که چارپایی را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسی که انسان را کشت، باید کشته شود. ^{۲۲} شما

* ۱۱.۲۴ منظور نام مقدس خداست که یهودیان آن را به زبان نمی‌آوردند، مبدا به باطل برده باشند.

باشد بیايد، و آنچه را که برادرت می‌فروشد، بازخريد نمايد.^{۲۶} و اگر کسی ولی ندارد و خود وضعش بهتر شده قدرت بازخريد آن را پيدا نمايد.^{۲۷} آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زياده است، به آن کس که فروخته بود، رد نمايد، و پس از آن او به ملک خود برگردد.^{۲۸} و اگر نتواند برای خود پس بگيرد، آنگاه آنچه فروخته است، به دست خريدار آن تا سال يوبيل بماند، و در يوبيل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.

^{۲۹} «اگر کسی خانه مسکونی در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن، حق بازخريد آن را خواهد داشت: مدت بازخريد آن یک سال خواهد بود.^{۳۰} و اگر در مدت یک سال تمام آن را بازخريد ننمايد، پس آن خانه‌ای که در شهر حصاردار است، پشت بر پشت از آن خريدار خواهد بود و در سال يوبيل رها نخواهد شد.^{۳۱} ليکن خانه‌های دهات که حصار گرد خود ندارند، جزو مزارع زمین شمرده شوند. برای آنها حق بازخريد هست و در يوبيل رها خواهند شد.^{۳۲} اما شهرهای لاویان، خانه‌های شهرهای ملک ایشان، حق بازخريد آنها همیشه برای لاویان است.^{۳۳} و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او، در يوبيل رها خواهد شد، زیرا خانه‌های شهرهای لاویان در میان قوم اسرائيل، ملک ایشان است.^{۳۴} و مزرعه‌های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.

^{۳۵} «و اگر برادرت فقير شده، نزد تو دست خالی باشد، او را مثل غريب و مهمان دستگیری نما تا با تو زندگی نمايد.^{۳۶} از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت بتواند در جوار تو زندگی نمايد.^{۳۷} نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به سود مده.^{۳۸} من يهوه خدای شما هستم که شما

تقدیس نماييد، و در زمین برای تمامی ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما يوبيل خواهد بود. هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد.^{۱۱} این سال پنجاهم برای شما يوبيل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خودروی آن را مچينيد، و انگورهای مو هژس ناکرده آن را مچينيد.^{۱۲} چونکه يوبيل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ از محصول مزرعه می‌توانيد بخوريد.^{۱۳} در این سال يوبيل هر کس از شما به ملک خود برگردد.^{۱۴} و اگر چیزی به همسايه خود بفروشی، یا چیزی از دست همسايهات بخري، يکديگر را مغبون مسازيد.^{۱۵} مطابق شماره سالهای بعد از يوبيل، از همسايه خود بخر و مطابق سالهای محصولش به تو بفروشد.^{۱۶} مطابق زيادی سالها قيمت آن را زياده کن، و مطابق کمی سالها قيمتش را کم نما، زیرا که تعداد محصولها را به تو خواهد فروخت.^{۱۷} يکديگر را مغبون مسازيد، و از خدای خود بترسيد. من يهوه خدای شما هستم.^{۱۸} پس قوانین مرا به جا آورید و احکام مرا نگاه داشته، به آنها عمل کنید، تا در زمین به امنیت ساکن شويد.^{۱۹} و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهيد خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهيد بود.^{۲۰} و اگر گويبید "در سال هفتم چه بخوريم، زیرا اينک نمی کاريم و حاصل خود را جمع نمی کنیم؟"^{۲۱} من در سال ششم برکت خود را بر شما امر خواهم کرد، و محصول زمین برای سه سال کافی خواهد بود.^{۲۲} در سال هشتم بکاريد و از محصول کهنه تا سال نهم بخوريد. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخوريد.^{۲۳} زمین نبايد برای همیشه فروخته شود، زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غريب و مهمان هستيد.^{۲۴} در تمامی زمین ملک خود، برای زمین امکان بازخريد آن را بگذاريد.^{۲۵} اگر برادر تو فقير شده، قسمتی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خويش نزديک او

بازخريد خود را از نقد فروش خود، پس بدهد.^{۵۲} و اگر تا سال يوبيل، سالهای کم باقي باشد با وی حساب بکند، و مطابق سالهای نقد بازخريد خود را پردارد.^{۵۳} مثل کارگر روزمزدی که سال به سال اجير باشد، نزد او بماند، و در نظر تو به سختی بر وی حکم مراند.^{۵۴} و اگر به اينها بازخريد نشود، پس در سال يوبيل رها گردد، هم خود او و پسرانش همراه وی.^{۵۵} زیرا مَتَم آن که بني اسرائيل غلام اويند. ايشان غلام من می باشند که ايشان را از سرزمين مصر بيرون آوردم. من يهوه خدای شما هستم.

برکت مطيعان

۲۶ «برای خود بتهها مسازيد، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپا نماييد، و سنگی مصور در زمين خود مگذاريد تا به آن سجده کنيد، زیرا که من يهوه خدای شما هستم.^۲ سَبَت های مرا نگاه داريد، و قُدس مرا احترام نماييد. من يهوه هستم. اگر مطابق قوانين من گام برداريد و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را به جا آوريد،^۴ آنگاه بارانهای شما را در موسم آنها خواهم داد، و زمين محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد.^۵ و خرمن کوبی شما تا انگورچيني ادامه خواهد يافت، و انگورچيني شما تا کاشتن تخم. نان خود را به سيري خورده، در زمين خود به امنيت ساکن خواهيد بود.^۶ به سرزمين، صلح سلامتی خواهم داد و خواهيد خوابيد و ترسانندهای نخواهد بود. حيوانات موزی را از سرزمين نابود خواهم ساخت، و شمشير از سرزمين شما گذر نخواهد کرد.^۷ دشمنان خود را تعقيب خواهيد کرد، و ايشان پيش روی شما به شمشير خواهند افتاد.^۸ پنج نفر از شما صد نفر را تعقيب خواهد کرد، و صد نفر از شما ده هزار نفر را خواهند راند، و دشمنان شما پيش روی شما به شمشير خواهند افتاد.^۹ و بر

را از سرزمين مصر بيرون آوردم تا سرزمين کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم.^{۳۹} اگر برادرت نزد تو فقير شده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار.^{۴۰} مثل کارگر روزمزد و مهمان نزد تو باشد و تا سال يوبيل نزد تو خدمت نمايد.^{۴۱} آنگاه از نزد تو بيرون رود، خود و فرزندانش همراه وی، و به طايفه خود و به ملک پدران خود برگردد.^{۴۲} زیرا که ايشان خادمان منند که ايشان را از سرزمين مصر بيرون آوردم؛ مثل غلامان فروخته نشوند.^{۴۳} بر او به سختی حکم مران و از خدای خود بترس.^{۴۴} و اما غلامانت و کنيزانت که به شما تعلق دارند، از اقوام پيرامون تو باشند؛ از ايشان غلامان و کنيزان بخرید.^{۴۵} نیز می توانيد از فرزندان غريبانی که نزد شما غريب گزيده اند و از طايفه های آنها که نزد شما هستند و در سرزمين شما زاده شده اند، غلامان و کنيزان بخرید؛ و آنان جزو اموال شما خواهند بود.^{۴۶} و ايشان را بعد از خود برای پسران خود واگذاريد، تا ملک موروثی باشند و ايشان را تا به ابد جزو اموال سازيد. و اما در خصوص برادران شما از قوم اسرائيل، هيچ کس بر برادر خود سخت حکم مراند.

۴۷ «و اگر غريب يا مهمانی نزد شما دولتمند گردد و برادرت نزد او فقير شده، به آن غريب يا مهمان تو يا به نسل خاندان آن غريب، خود را بفروشد،^{۴۸} بعد از فروخته شدنش برای وی حق بازخريد می باشد. يکی از برادرانش او را بازخريد نمايد.^{۴۹} يا عمويش يا پسر عمويش او را بازخريد نمايد، يا يکی از خويشان او از خاندانش او را بازخريد نمايد، يا خود او اگر دولتمند شود، خويشتن را بازخريد نمايد.^{۵۰} و با آن کسی که او را خريد، از يکسال که خود را فروخت تا سال يوبيل حساب کند، و نقد فروش او مطابق شماره سالها باشد، موافق روزهای يک کارگر روزمزد نزد او باشد.^{۵۱} اگر سالهای بسيار باقي باشد، مطابق آنها نقد

گوش فرا ندهید، آنگاه مطابق گناهانتان شما را هفت چندان به بلا دچار خواهم کرد.^{۲۲} وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما را بی فرزند سازند، و چارپایان شما را هلاک کنند، و شما را در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد.^{۲۳} و اگر با این همه هنوز تنبیه نشده، به خلاف من گام بردارید،^{۲۴} آنگاه من نیز به خلاف شما گام برخوادم داشت، و شما را برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد.^{۲۵} و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، وبا در میان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن سپرده خواهید شد.^{۲۶} و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد.^{۲۷} و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من گام بردارید،^{۲۸} آنگاه به غضب به خلاف شما گام برخوادم داشت، و من نیز برای گناهانتان، شما را هفت چندان تنبیه خواهم کرد.^{۲۹} و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد.^{۳۰} و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت، و قربانگاههای بخور شما را قطع خواهم کرد، و لاشه‌های شما را بر لاشه‌های بتهای شما خواهم افکند، و جان من از شما کراهت خواهد داشت.^{۳۱} شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرهاى خوشبوی شما را نخواهم بوید.^{۳۲} و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد.^{۳۳} شما را در میان ملتها پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در پی شما خواهم کشید، و زمین شما متروک و شهرهای شما ویرانه خواهد شد.^{۳۴} آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی‌اش، حیثی که شما در زمین دشمنان خود باشید،

شما التفات خواهم کرد، و شما را بارور گردانیده، شما را زیاد خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود.^{۱۰} و غله کهنه سال پیش را خواهید خورد، و کهنه را برای نو بیرون خواهید آورد.^{۱۱} مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شما را کراهت نخواهد داشت.^{۱۲} در میان شما گام خواهم زد و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.^{۱۳} من پیهو خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شما را شکستم، و شما را راست روان ساختم.

مجازات نامطیعان

^{۱۴} «اما اگر مرا نشنوید و تمامی این اوامر را به جا نیاورید^{۱۵} و اگر قوانین مرا رد نمایید و دل شما از احکام من کراهت داشته باشد، تا تمامی اوامر مرا به جا نیاورده، عهد مرا بشکنید،^{۱۶} من این را به شما خواهم کرد که ترس و سل و تب را که چشمان را فنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما چیره خواهم ساخت، بذر خود را بی‌فایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد.^{۱۷} و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود تار و مار خواهید شد، و آنانی که از شما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد. فرار خواهید کرد، بی آنکه کسی شما را تعقیب کند.^{۱۸} اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گناهان شما هفت مرتبه زیاده تنبیه خواهم کرد.^{۱۹} و فخر قوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم ساخت.^{۲۰} و قوت شما به پوچی صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد.^{۲۱} اگر به خلاف من رفتار نموده، و به من

زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و از ایشان کراهت نخواهم داشت تا ایشان را هلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من بیهوه خدای ایشان هستم.^{۴۵} بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را به یاد خواهم آورد که ایشان را در نظر قومها از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من بیهوه هستم.»^{۴۶} این است قوانین و احکام و شرایی که خداوند در میان خود و قوم اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

قوانین در مورد نذرها

۲۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید که مستلزم برآورد ارزش اشخاص باشد،^۳ در آن صورت ارزش مردی که سنش از بیست تا شصت سال است، مطابق مثقال* قدس پنجاه مثقال نقره خواهد بود.^۴ و اگر زن باشد، برآورد تو سی مثقال خواهد بود.^۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو برای جنس مرد بیست مثقال و برای جنس زن ده مثقال خواهد بود.^۶ و اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد، برآورد تو برای جنس مرد پنج مثقال نقره، و برای جنس زن سه مثقال نقره خواهد بود.^۷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر جنس مرد باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای جنس زن ده مثقال خواهد بود.^۸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار توان آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید.^۹ و اگر چارپایی باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی می‌گذرانند، هر آنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد

از سبت های خود بهره خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبت های خود بهره خواهد برد.^{۳۵} زمین در تمام مدتی که متروک است فراغت خواهد یافت، فراغتی که در سبت‌های ایام سکونت شما از آن بی‌بهره بود.

^{۳۶} «و اما در دلهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و صدای برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، بدون تعقیب کننده‌ای! مثل کسی که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد.^{۳۷} مانند کسی که از شمشیر بگریزد بر روی هم خواهند افتاد، هرچند کسی در تعقیبشان نیست؛ و شما را یاری ایستادگی در برابر دشمنانتان نخواهد بود.^{۳۸} و در میان قومها هلاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شما را خواهد خورد.^{۳۹} و بقیه شما در زمین دشمنان خود در تقصیرات خود خواهند پوسید، و در تقصیرات پدران خود نیز خواهند پوسید.^{۴۰} «ولی اگر به تقصیرات خود و تقصیرات پدرانشان اعتراف کنند، یعنی به خیانتی که به من ورزیده و به خلاف من گام برداشته‌اند^{۴۱} و من نیز به خلاف ایشان گام برداشته، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آورده‌ام. پس اگر دل ختنه‌ناشده ایشان فروتن شود و سزای تقصیرات خود را بپذیرند،^{۴۲} آنگاه عهد خود را با یعقوب به یاد خواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز به یاد خواهم آورد، و آن زمین را به یاد خواهم آورد.^{۴۳} اما زمین از نبود ایشان متروکه خواهد شد و حینی که بدون ایشان متروکه است، از سبت‌های خود بهره خواهد برد، و ایشان سزای تقصیرات خود را خواهند پذیرفت، به خاطر اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان از قوانین من کراهت داشت.^{۴۴} با این همه، چون در

* ۲.۲۷ ددر عبری: "شیکل قدس". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه فصل.

بود. ۱۰ آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند. و اگر چارپایی را به چارپایی مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود. ۱۱ و اگر حیوان نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند تقدیم نمی‌کنند، آن حیوان را پیش کاهن حاضر کند. ۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و مطابق برآورد تو، ای کاهن، چنین باشد. ۱۳ و اگر آن را فدیة دهد، باید یک پنجم بر قیمت آن بیفزاید. ۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و به گونه‌ای که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند. ۱۵ و اگر وقف کننده بخواهد خانه خود را بازخرد نماید، باید یک پنجم بر قیمت آن بیفزاید و از آن او خواهد بود.

۱۶ «اگر کسی قطعه‌ای از زمینِ مِلْکِ خود را به خداوند وقف کند، ارزش آن به اندازهٔ بذر لازم برای کِشت آن خواهد بود؛ ارزش هر حوْمَر* بذر جو، پنجاه مثقال نقره باشد. ۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو کماکان برقرار باشد. ۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی می‌باشد، برای وی بشمارد، و از برآورد تو بکاهد. ۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد، بخواهد آن را بازخرد نماید، در آن صورت یک پنجم برآورد قیمت تو را بر آن بیفزاید و از آن وی خواهد بود. ۲۰ و اگر نخواهد زمین را بازخرد نماید، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن دیگر قابل بازخرد نیست. ۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود، مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است. ۲۲ و اگر زمینی را که خریده است، بخشی از

میراث خود او نیست، به خداوند وقف نماید. ۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به او بدهد. ۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود، خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود. ۲۵ و هر برآورد ارزش باید موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره* یک مثقال است. ۲۶ «اما نخست‌زادهٔ حیوانات را کسی نباید وقف کند، زیرا چون نخست‌زاده است، به خداوند تعلق دارد؛ خواه گاو و خواه گوسفند، از آن خداوند است. ۲۷ و اگر از حیوانات نجس باشد، آنگاه آن را مطابق برآورد تو بازخرد نماید و یک پنجم بر قیمت آن بیفزاید، و اگر بازخرد نشود، پس موافق برآورد تو فروخته شود. ۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از تمامی دارایی خود، چه از انسان چه از حیوان چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه بازخرد گردد، زیرا هر چه وقف باشد برای خداوند بسیار مقدس است. ۲۹ هیچ انسانی را که وقف شده است، یعنی کسی را که به هلاکت سپرده شده است، نمی‌توان او را بازخرد. او باید کشته شود. ۳۰ تمامی دهیک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد. ۳۱ اگر کسی از دهیک خود چیزی فدیة دهد، باید یک پنجم بر آن بیفزاید. ۳۲ تمامی دهیک رمه و گله یعنی هر چه از زیر عصای چوپان بگذرد، برای خداوند مقدس خواهد بود. ۳۳ شخص نباید در خوبی و بدی آن پرسش کند یا آن را مبادله نماید. و اگر آن را مبادله کند، هم خود آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و بازخرد نمی‌توان کرد.» ۳۴ این است فرامینی که خداوند به موسی برای قوم اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

* ۱۶:۲۷ یک "حوْمَر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است. * ۲۵:۲۷ در عبری: "گِرا". یک گِرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

اعداد

نکاتی چند درباره کتاب اعداد

کتاب اعداد که چهارمین کتاب از تورات، یعنی نوشته‌های پنجگانه موسی است، با فهرستی طولانی از نسب‌نامه قوم اسرائیل آغاز می‌شود. از آنجا که این قوم، توسط خدا انتخاب و وارث برکاتی بود که خدا به ابراهیم وعده فرموده بود، برای افراد بسیار مهم می‌نمود که بتوانند تبار خود را به یکی از دوازده پسر یعقوب که همان اسرائیل باشد، برسانند.

در این کتاب شاهد هستیم که قوم اسرائیل چگونه از صحرای سینا کوچ کرده، در صحرای قادش ساکن می‌شوند و همانجا نیز به ضدیت با خدا و موسی برمی‌خیزند. مطلبی که باید به آن توجه کرد، این است که تمام وقایع این کتاب محدود به سال دوم و سال چهارم خروج بنی اسرائیل از مصر است و چیزی درباره اقامت سی و هشت ساله آنها در بیابان بیان نمی‌شود، سالهایی که بیشتر سالهای سرگردانی بود و به نوعی به بطالت گذشت، بطالتی که ناشی از نافرمانی قوم از خدایش بود که نهایت باعث شد که نسل اول قوم در بیابان هلاک گردد و نسل دوم جایگزین آنها شود. از این رو نیز سرشماری دیگری صورت می‌گیرد (۱:۲۶-۵۶).

در خلال رویدادهای مختلف این کتاب، احکام مختلفی نیز از سوی خدا وضع می‌شود. و در پایان کتاب، قوم اسرائیل منتظر فرمان خداوند هستند تا به رهبری یوشع (۲۷:۱۲-۲۳) به سرزمین موعود وارد شوند.

تقسیم‌بندی کلی

نخستین سرشماری اسرائیل (فصول ۱ تا ۴)

احکام و آیینهای مختلف (۵:۱ تا ۱۰:۱۰)

سفر از سینا به قادش (۱۰:۱۱ تا ۱۶:۱۲)

اسرائیل در قادش (فصول ۱۳ تا ۱۹)

سفر از قادش به همواریه‌های موآب (فصول ۲۰ و ۲۱)

اسرائیل در همواریه‌های موآب (فصول ۲۲ تا ۳۶)

سرشماری اول

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را مطابق طوایف و خاندان پدران به شماره اسم‌های همه آنها که از جنس مرد هستند، یک به یک سرشماری کنید. ^۳ از بیست ساله و بالاتر، هر که از اسرائیل به جنگ بیرون می‌رود، تو و هارون ایشان را مطابق فوجهای ایشان بشمارید. ^۴ و همراه شما یک نفر از هر قبیله باشد که هر یک رئیس خاندان پدرش باشد. ^۵ و اسم‌های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از رثوین؛ إلبصور پسر شدیئور.

^۶ از شمعون؛ شلومئیل پسر صوریشدای.

^۷ از یهودا؛ نحشون پسر عَمیناداب.

^۸ از یساکار؛ یثتئیل پسر صوغر.

^۹ از زبولون؛ ایاب پسر حیلون.

^{۱۰} از پسران یوسف:

از إفرایم؛ إلیشمع پسر عَمیهدود.

از مَنَسی؛ جَمَلئیل پسر فِدَهصور.

^{۱۱} از پَنیامین؛ آبیدان پسر جدعونی.

^{۱۲} از دان؛ آخیعزر پسر عَمیشدای.

^{۱۳} از آشیر؛ یچئیل پسر عُکران.

^{۱۴} از جاد؛ إلیاساف پسر دَعوئیل.

^{۱۵} و از نفتالی؛ آخیزع پسر عِنان.»

^{۱۶} اینانند دعوت‌شدگان جماعت و سروران قبایل پدران ایشان و رؤسای هزاره‌های اسرائیل.

^{۱۷} و موسی و هارون این کسان را که به نام معین شدند، گرفتند. ^{۱۸} و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب‌نامه‌های ایشان را مطابق طوایف و خاندان پدرانشان به شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر یک به یک ثبت کردند. ^{۱۹} چنانکه

خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

^{۲۰} و اما نسب‌نامه‌های پسران رثوین نخست‌زاده اسرائیل، مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر مرد از بیست ساله و بالاتر، تمامی کسانی که برای جنگ بیرون می‌رفتند. ^{۲۱} شمرده‌شدگان ایشان از قبیله رثوین چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

^{۲۲} و نسب‌نامه‌های پسران شمعون مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسم‌ها و سرهای ایشان این بود: هر مرد از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ^{۲۳} شمرده‌شدگان ایشان از قبیله شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

^{۲۴} و نسب‌نامه‌های پسران جاد مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ^{۲۵} شمرده‌شدگان ایشان از قبیله جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

^{۲۶} و نسب‌نامه‌های پسران یهودا مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ^{۲۷} شمرده‌شدگان ایشان از قبیله یهودا، هفتاد و چهار هزار و شش صد نفر بودند.

^{۲۸} و از نسل یساکار مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ^{۲۹} شمرده‌شدگان ایشان از قبیله یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

^{۳۰} و از نسل زبولون مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ^{۳۱} شمرده

۴۲ و از نسل نفتالی مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۳ شمرده شدگان ایشان از قبیله نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.

۴۴ اینانند شمرده‌شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان پدران ایشان بود، شمرند. ۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی‌اسرائیل مطابق خاندان پدران ایشان از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۶ همه شمرده‌شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۴۷ اما لاویان مطابق قبیله پدران ایشان در میان آنها شمرده نشدند. ۴۸ زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «اما قبیله لاوی را مشمار و حساب ایشان را در میان بنی‌اسرائیل مگیر. ۵۰ لیکن لاویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسباب و متعلقات آن بگمار. ایشان مسکن و تمامی اسبابش را حمل کنند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند. ۵۱ و چون مسکن روانه شود، لاویان آن را پایین بیاورند و چون مسکن برپا شود، لاویان آن را برپا نمایند. هر شخص غریب* که نزدیک آن آید، کشته شود. ۵۲ و قوم اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد بیرق خویش مطابق فوجهای خود، خیمه زنند. ۵۳ و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، تا غضب بر جماعت قوم اسرائیل نازل نشود. و لاویان مسکن

شدگان ایشان از قبیله زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۲ و از نسل یوسف از پسران افرایم مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۳ شمرده شدگان ایشان از قبیله افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند.

۳۴ و از نسل منسی مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۵ شمرده شدگان ایشان از قبیله منسی، سی و دو هزار و دویست نفر بودند.

۳۶ و از نسل بنیامین مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۷ شمرده شدگان ایشان از قبیله بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۸ و از نسل دان مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ می‌رفت. ۳۹ شمرده شدگان ایشان از قبیله دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

۴۰ و از نسل آشیر مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۱ شمرده شدگان ایشان از قبیله آشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.

إلیاساف پسر یعوئیل باشد.^{۱۵} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.^{۱۶} تمامی شمرده شدگان اردوی رثوین مطابق فوجهای ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.

^{۱۷} و بعد از آن خیمه اجتماع با اردوی لاویان در میان اردوها کوچ کند، چنانکه خیمه می‌زنند، همچنان هر کس در جای خود نزد بیرقهای خویش کوچ کنند.^{۱۸} و به طرف مغرب، بیرق اردوی افرایم مطابق فوجهای ایشان. و رئیس پسران افرایم، إلیشمع پسر عَمَّیْهُود باشد.^{۱۹} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند.^{۲۰} و در پهلوی او قبیله مَنَسِی، و رئیس پسران مَنَسِی جَمَلِیْئیل پسر فِدْهَصور باشد.^{۲۱} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دویست نفر بودند.^{۲۲} و قبیله بَنِیامین، و رئیس پسران بَنِیامین، آبیدان پسر جدعون باشد.^{۲۳} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.^{۲۴} تمامی شمرده شدگان اردوی افرایم مطابق فوجهای ایشان صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.

^{۲۵} و به طرف شمال، بیرق اردوی دان، مطابق فوجهای ایشان، و رئیس پسران دان آخیعزر پسر عَمَّیْشَدای باشد.^{۲۶} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند.^{۲۷} و در پهلوی ایشان قبیله آشیر خیمه زنند، و رئیس پسران آشیر پَچِیئیل پسر عَکران باشد.^{۲۸} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.^{۲۹} و قبیله نفتالی، و رئیس پسران نفتالی آخیرع پسر عینان باشد.^{۳۰} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند.

شهادت را نگاه بدارند.»^{۵۴} پس قوم اسرائیل چنین کردند و مطابق آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

ترتیب قرارگیری قبایل

۲ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «هر کس از قوم اسرائیل نزد بیرق و نشان خاندان پدران خویش خیمه زند، در برابر و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند.^۳ و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل بیرق اردوی یهودا مطابق فوجهای خود خیمه زنند، و رئیس پسران یهودا نَحْشون پسر عَمَّیْناداب باشد.^۴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.^۵ و قبیله یَساکار در پهلوی او خیمه زنند، و رئیس پسران یَساکار یَتَنئیل پسر صوغَر باشد.^۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.^۷ و قبیله زیبولون و رئیس پسران زیبولون إلیاب پسر حیلون باشد.^۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.^۹ تمامی شمرده شدگان اردوی یهودا مطابق فوجهای ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.

^{۱۰} و بر جانب جنوب، بیرق اردوی رثوین مطابق فوجهای ایشان باشد، و رئیس پسران رثوین إلیصور پسر یُشدیئور باشد.^{۱۱} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.^{۱۲} و در پهلوی او قبیله شمعون خیمه زنند، و رئیس پسران شمعون شلومئیل پسر صوریشدای باشد.^{۱۳} و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.^{۱۴} و قبیله جاد و رئیس پسران جاد،

خیمه اجتماع و قوم اسرائیل نگاهبانی نموده، خدمت مسکن را به جا آورند.^۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب قوم اسرائیل به تمامی به او داده شده‌اند.^{۱۰} و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کهنات خود را به جا بیاورند، و غریبی* که نزدیک آید، کشته شود.»

^{۱۱} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «اینک من لاویان را از میان قوم اسرائیل، به عوض هر نخست‌زاده از قوم اسرائیل که رَجَم را بگشاید، گرفته‌ام. پس لاویان از آن من می‌باشند.^{۱۲} زیرا تمامی نخست‌زادگان از آن منند. در روزی که همه نخست‌زادگان زمین مصر را کشتم، تمامی نخست‌زادگان اسرائیل را، خواه از انسان و خواه از چارپا، برای خود تقدیس نمودم. پس از آن من می‌باشند. من یهوه هستم.»

^{۱۴} و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: ^{۱۵} «پسران لاوی را مطابق خاندان پدران و قبایل ایشان بشمار؛ هر جنس مرد ایشان را از یک ماهه و بالاتر بشمار.» ^{۱۶} پس موسی مطابق سخن خداوند چنانکه مأمور شد، ایشان را شمرد. ^{۱۷} و پسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: چرشون و قُهاث و مَراری.^{۱۸} و نامهای پسران چرشون مطابق طوایف ایشان این است: لِبْنی و شِمعی.^{۱۹} و پسران قُهاث مطابق طوایف ایشان: عَمَرام و یَصهار و جِبرون و غَزِئیل.^{۲۰} و پسران مَراری مطابق طوایف ایشان: مَحلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان مطابق خاندان پدران ایشان.

^{۲۱} و از چرشون، طایفه لِبْنی و طایفه شِمعی. اینانند طوایف چرشونیان.^{۲۲} و شمرده شدگان ایشان به شماره همه آنها که از جنس مرد بودند، از یک ماهه

^{۳۱} تمامی شمرده شدگان اردوی دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد بیرقهای خود در عقب کوچ کنند.

^{۳۲} اینانند شمرده شدگان قوم اسرائیل مطابق خاندان پدران ایشان. تمامی شمرده شدگان اردوها موافق فوجهای ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.^{۳۳} اما لاویان چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، در میان قوم اسرائیل شمرده نشدند.

^{۳۴} و قوم اسرائیل موافق هر چه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند؛ به اینطور نزد بیرقهای خود خیمه می‌زدند و به اینطور هر یک مطابق طوایف خود با خاندان پدران خود کوچ می‌کردند.

لاویان

۳ این است تاریخچه نسل هارون و موسی، در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی صحبت کرد.^۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست‌زاده اش ناداب، و آبیهو و إلعازار و ایتامار.^۳ این است نامهای پسران هارون کاهن که مسح شده بودند که ایشان را برای کهنات تخصیص نمود.^۴ اما ناداب و آبیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و إلعازار و ایتامار به حضور پدر خود هارون، کهنات می‌نمودند.

^۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «قبیله لاوی را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.^۷ و ایشان بر او و بر تمامی جماعت پیش خیمه اجتماع نگاهبانی کرده، خدمت مسکن را به جا آورند.^۸ و بر تمامی اسباب

* ۱۰.۳ منظور "غیر لاوی"

تخته‌های مسکن، و پشت‌بندهایش، و ستونهایش، و پایه‌هایش، و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد.^{۳۷} وستونهای اطراف صحن، و پایه‌های آنها، و میخها، و طنابهای آنها.

^{۳۸} و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع آفتاب، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قُدس را و نگاهبانی قوم اسرائیل را بدارند. و هر غریبی* که نزدیک آید، کشته شود.^{۳۹} و جمع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را مطابق طوایف ایشان و فرمان خداوند شمرند، همه آنها که از جنس مرد بودند از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

^{۴۰} و خداوند به موسی گفت: «تمامی نخست زادگان از جنس مرد قوم اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر.^{۴۱} و لاویان را به عوض همه نخست زادگان قوم اسرائیل برای من که یهوه هستم، بگیر و دامهای لاویان را به عوض همه نخست زادگان دامهای قوم اسرائیل.»

^{۴۲} پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان قوم اسرائیل را شمرد.^{۴۳} و تمامی نخست زادگان از جنس مرد، مطابق شماره اسم‌های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند.

^{۴۴} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۴۵} «لاویان را به عوض تمامی نخست زادگان قوم اسرائیل، و دامهای لاویان را به عوض دامهای ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم.^{۴۶} و اما درباره فدیه دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان قوم اسرائیل که افزون بر شمار لاویان

و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند.^{۴۳} و طوایف جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زنند.^{۴۴} و سرور خاندان پدران جرشونیان، الیاساف پسر لایل باشد.^{۴۵} و مسئولیت پسران جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع باشد.^{۴۶} و پرده‌های صحن، و پرده دروازه صحن که پیش روی مسکن و به اطراف قربانگاه است، و طنابهایش با هر خدمت آنها.

^{۴۷} و از قُهاَت، طایفه عَمَرمِیام و طایفه یصهاریان و طایفه جبرونیان و طایفه عَزِیئیلیان. اینانند طوایف قُهاَتیان.^{۴۸} به شماره همه آنها که از جنس مرد بودند از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد نفر بودند که مسئولیت قُدس را به عهده داشتند.^{۴۹} و طوایف پسران قُهاَت به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند.^{۵۰} و سرور خاندان پدران طوایف قُهاَتیان، الیاصافان پسر عَزِیئیل باشد.^{۵۱} و مسئولیت ایشان صندوق و میز و شمعدان و قربانگاهها و اسباب قُدس که با آنها خدمت می‌کنند، و پرده و هر خدمت آن باشد.^{۵۲} و سرور سروان لاویان، العازار پسر هارون کاهن باشد، و نظارت نگاهبانان خدمت قُدس، او را خواهد بود.

^{۵۳} و از قراری، طایفه مَحلیان و طایفه موشیان. اینانند طوایف قراری.^{۵۴} و شمرده شدگان ایشان و شماره همه آنها که از جنس مرد بودند از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند.^{۵۵} و سرور خاندان پدران طوایف قراری، صوریئیل پسر آبیحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند.^{۵۶} و مسئولیت سپرده شده پسران قراری،

جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز ببوشانند و تیرکهایش را بگذرانند.

^۹ و جامه لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و انبرها و سینی‌هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمتش می‌کنند، ببوشانند ^{۱۰} و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوبهای حامل قرار دهند.

^{۱۱} و بر قربانگاه زرین جامه لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز ببوشانند و تیرکهایش را در جای خود قرار دهند.

^{۱۲} و تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قُدس خدمت می‌کنند گرفته، آنها را در جامه لاجوردی بگذرانند و آنها را به پوشش پوست خز پوشانیده، بر چوبهای حامل بنهند.

^{۱۳} و قربانگاه را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند. ^{۱۴} و تمامی اسبابش را که به آنها خدمت آن را می‌کنند، یعنی سینی‌ها و چنگالها و خاک اندازها و کاسه‌ها، همه اسباب قربانگاه را بر روی آن بگذرانند و بر آن پوششی از پوست خز گسترانیده، تیرکهایش را در جای خود قرار دهند.

^{۱۵} و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قُدس و تمامی اسباب قُدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قُهاات برای برداشتن آن بایند، اما قُدس را لمس ننمایند مبدا بمیرند، حمل این چیزها از خیمه اجتماع به عهده پسران قُهاات می‌باشد.

^{۱۶} مسئولیت العازار پسر هارون کاهن، روغن به جهت روشنایی، و بخور خوشبو، و هدیه آردی دائمی، و روغن مسح، و نظارت تمامی مسکن می‌باشد، با هر آنچه در آن است، خواه از قُدس و خواه از اسبابش.»

هستند، ^{۱۷} پنج مِثقال* برای هر تن بگیر، آن را موافق مِثقال قدس که بیست گِرای* یک مِثقال باشد، بگیر. ^{۱۸} و نقد فدیهِ آنانی که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.»

^{۱۹} پس موسی نقد فدیهِ را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیهِ آنها شده بودند، گرفت. ^{۲۰} و از نخست زادگان قوم اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مِثقال موافق مِثقال قُدس بود، گرفت. ^{۲۱} و موسی نقد فدیهِ را مطابق سخن خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

پسران قُهاات

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: **ح** ^۲ «حساب پسران قُهاات را از میان پسران لاوی مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان بگیر. ^۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند.

^۴ خدمت پسران قُهاات در خیمه اجتماع، کار اسباب بسیار مقدس است.

^۵ هنگامی که اردو کوچ می‌کند، هارون و پسرانش داخل شده، پوشش پرده را پایین بیاورند و صندوق شهادت را به آن ببوشانند. ^۶ و بر آن پوشش پوست خز آبی بگذرانند و جامه‌ای که تمام آن لاجوردی باشد، بالای آن پهن نموده، تیرکهایش را در جای خود قرار دهند.

^۷ و بر میز نان حضور جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه‌ها و پیاله‌های ریختنی را تقدیم کنند و نان دائمی بر آن باشد. ^۸ و

* ۴۷.۳ در عبری: "شِیکل". یک شِیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در آیه ۵۰. * ۴۷.۳ یک گِرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

ساله هر که به خدمت داخل شود، تا کار خیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. ^{٣١} این است مسئولیت حمل ایشان در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع: تختهای مسکن و پشت‌بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش ^{٣٢} و ستونهای اطراف صحن و پایه‌های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها. به هر کس از روی نامش، اشیائی را که موظف به حمل آن است، محول کن. ^{٣٣} این است خدمت طوایف پسران قراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زبردست ایامار پسر هارون کاهن.»

^{٣٤} و موسی و هارون و سروران جماعت، پسران قُهاث را مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان شمردند. ^{٣٥} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع مشغول شود. ^{٣٦} و شمرده شدگان ایشان مطابق طوایف ایشان دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. ^{٣٧} اینانند شمرده شدگان قبایل قُهاثیان، هر که در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان را مطابق آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

^{٣٨} و شمرده شدگان پسران چرشون مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان ^{٣٩} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ^{٤٠} و شمرده شدگان ایشان مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان دو هزار و ششصد و سی نفر بودند. ^{٤١} اینانند شمرده شدگان طوایف پسران چرشون، هر که در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان را مطابق فرمان خداوند شمردند.

^{٤٢} و شمرده شدگان طوایف پسران قراری مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان ^{٤٣} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ^{٤٤} و شمرده شدگان ایشان

^{١٧} و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^{١٨} «قبیله طوایف قُهاثیان را از میان لاویان بریده مسازید. ^{١٩} بلکه با ایشان چنین رفتار نمایید تا چون به اسباب بسیار مقدس نزدیک آیند، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هر یک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند. ^{٢٠} و اما ایشان به جهت دیدن اسباب مقدس لحظه‌ای هم داخل نشوند، مبدا بمیرند.»

پسران چرشون

^{٢١} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{٢٢} «حساب پسران چرشون را نیز مطابق خاندان پدران و طوایف ایشان بگیر. ^{٢٣} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هر که داخل شود تا در خیمه اجتماع به شغل پردازد و خدمت بنماید.

^{٢٤} این است خدمت طوایف پسران چرشون در خدمت گذاری و حمل، ^{٢٥} که پرده‌های مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند. ^{٢٦} و پرده‌های صحن و پرده ورودی دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف قربانگاه است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هر چه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند. ^{٢٧} و تمامی خدمت پسران چرشون در هر حمل و خدمت ایشان به فرمان هارون و پسران او بشود، و تمامی حملهای ایشان را به عهده آنها بگذارد. ^{٢٨} این است خدمت طوایف پسران چرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به عهده ایامار پسر هارون کاهن باشد.

پسران قراری

^{٢٩} و پسران قراری را مطابق طوایف و خاندان پدران ایشان بشمار. ^{٣٠} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه

گردد،^۷ آنگاه گناهی را که کرده است اعتراف بنماید، و اصل خسارت خود را رد نماید، و یک پنجم آن را بر آن اضافه کرده، به کسی که بر او خطا نموده است، بدهد.^۸ و اگر آن کس را ولی‌ای نباشد که دیه خطا به او داده شود، آنگاه دیه خطایی که برای خداوند داده می‌شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوج کفاره که به آن درباره او کفاره می‌شود.^۹ و هر هدیه افزایشی از همه موقوفات قوم اسرائیل که نزد کاهن می‌آورند، از آن او باشد.^{۱۰} و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هر چه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

خیانت زن شوهردار

^{۱۱} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۲} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد،^{۱۳} و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و پنهان بماند، آن زن نجس می‌باشد. و اگر بر او شاهی نباشد و در حین انجام کار گرفتار نشود،^{۱۴} و روح غیرت بر شوهر بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد،^{۱۵} پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد و به جهت او برای هدیه، یک‌دهم ایفه* آرد جو بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کندر بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که گناه را به یاد می‌آورد.^{۱۶} و کاهن آن زن را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد.^{۱۷} و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب بپاشد.^{۱۸} و کاهن زن

مطابق طوایف ایشان سه هزار و دویست نفر بودند.^۵ اینانند شمرده شدگان قبایل پسران مراری که موسی و هارون ایشان را مطابق آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند.

^۶ تمامی شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را مطابق قبایل و خاندان پدران ایشان شمرند،^۷ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که داخل می‌شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکنند.^۸ شمرده شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند،^۹ مطابق فرمان خداوند به توسط موسی، هر کس موافق خدمتش و حملش شمرده شد. و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.

اشخاص نجس

۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را امر فرما که شخص جذامی* را و هر که ترشح دارد و هر که از مُرده نجس شود، از اردو اخراج کنند.^۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نمایید؛ بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.»^۴ و قوم اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، قوم اسرائیل به آن طور عمل نمودند.

اعتراف و جبران

^۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۶ «هرگاه مرد یا زنی یکی از گناهانی را مرتکب شود که انسان با آنها به خداوند خیانت می‌ورزد، و تقصیرکار

* ۲۰۵. واژه عبری لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای پوستی به کار می‌رود؛ همچنین در بقیه کتاب. * ۱۵۰. یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

که روح غیرت بر مرد بیاید و بر زنش غیور شود. آنگاه کاهن زن را به حضور خداوند برپا بدارد و تمامی این قانون را درباره او اجرا نماید. ^{۳۱} پس آن مرد از گناه آزاد شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

نذر نذیره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره* بکند، و خود را برای خداوند وقف نماید، ^۳ آنگاه از شراب و باده پرهیزد و سرکه شراب و سرکه هر باده دیگر را ننوشد، و هیچ عصاره انگور نیاشامد، و انگور تازه یا خشک نخورد. ^۴ و تمام روزهای وقفش از هر چیزی که از تاک انگور به دست آید، از هسته تا پوست نخورد.

^۵ «و تمام روزهای نذر وقف شدگی‌اش، تیغ بر سر او نیاید، و تا پایان روزهایی که خود را برای خداوند وقف نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.

^۶ و تمام روزهایی که خود را برای خداوند وقف نموده است، نزدیک جسد مُرده نیاید. ^۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خویشتن را نجس نسازد، زیرا که وقف خدایش بر سر او می‌باشد. ^۸ تمامی روزهای وقفش برای خداوند مقدس خواهد بود.

^۹ «و اگر کسی به ناگاه در جوار او بمیرد، پس سر خود را در روز پایی خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد. ^{۱۰} و در روز هشتم دو قُمَری یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ^{۱۱} و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای او کفاره نماید، از آنچه به سبب جسد

را به حضور خداوند برپا داشته، موی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد، بر دست آن زن بگذارد و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد. ^{۱۹} و کاهن به زن قسم داده، به او بگوید: «اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر به سوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای، پس از این آب تلخ لعنت آزاد شوی. ^{۲۰} و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده‌ای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است،» ^{۲۱} آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: «خداوند تو را در میان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند ران تو را نحیف و شکم تو را متورم گرداند.» ^{۲۲} و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را متورم و ران تو را ساقط بسازد.» و آن زن بگوید: «آمین، آمین.»

^{۲۳} و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ حل کند. ^{۲۴} و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، سبب تلخی خواهد شد. ^{۲۵} و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند تکان دهد و آن را نزد قربانگاه بیاورد. ^{۲۶} و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر قربانگاه بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. ^{۲۷} و چون آب را به او نوشانید، اگر آن زن نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، سبب تلخی خواهد شد، و شکم او متورم و ران او نحیف خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. ^{۲۸} و اگر آن زن نجس نشده، پاک باشد، آنگاه آزاد بوده، فرزندان خواهد زایید.

^{۲۹} «این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد. ^{۳۰} یا هنگامی

* ۲۱.۵ منظور عدم توان در باردار شدن و زایش است. * ۲.۶ «نذیره» یعنی «کسی که به‌طور خاص به خدا وقف شده باشد».

۲۱ «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که به جهت وقف خود برای خداوند باید تقدیم نماید، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین مطابق قانون وقف خود، باید بکند.»

برکت کاهنان

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور قوم اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: ۲۴ «یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. ۲۵ یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. ۲۶ یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد. ۲۷ بدین‌گونه آنان نام مرا بر قوم اسرائیل بگذارند و من ایشان را برکت خواهم داد.»

هدایای تقدیس مسکن

V و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و قربانگاه را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود، ۲ سروران اسرائیل و رئیسان خاندان پدران ایشان هدیه تقدیم نمودند. و اینها رئیسان قبایل بودند که بر شمرده‌شدگان گماشته شدند. ۳ پس ایشان به جهت هدیه خود، به حضور خداوند شش ارابه سروشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارابه برای دو سرور، و برای هر نفر یک گاو، و آنها را پیش روی مسکن آوردند.

۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۵ «اینها را از ایشان بگیر تا برای به جا آوردن خدمت

مُرده گناه کرده است. و او در همان روز سر خود را تقدیس کند. ۱۲ و روزهای نذیرگی خود را برای خداوند از نو وقف نماید، و بره نر یک ساله برای قربانی خطا بیاورد، لیکن روزهای اول باطل خواهد بود، چونکه وقفش نجس شده است.

۱۳ «این است قانون نذیره، چون روزهای وقف او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند. ۱۴ و قربانی خود را برای خداوند تقدیم کند، یعنی یک بره نر یک ساله بی‌عیب به جهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بی‌عیب، به جهت قربانی گناه، و یک قوچ بی‌عیب به جهت قربانی سلامتی. ۱۵ و یک سبد نان بی‌خمیرمایه یعنی گرده‌های آرد مرغوب سرشته شده با روغن، و گرده‌های نازک بی‌خمیرمایه آغشته به روغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.

۱۶ «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را تقدیم کند. ۱۷ و قوچ را با سبد نان بی‌خمیرمایه به جهت قربانی سلامتی برای خداوند بگذارند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را تقدیم کند.

۱۸ «و آن نذیره سر وقف شده خود را نزد در خیمه اجتماع بترشد، و موی سر وقف شده خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر قربانی سلامتی است، بگذارد.

۱۹ «و کاهن سردست برپا شده قوچ را با یک گرده نان بی‌خمیرمایه از سبد و یک گرده نازک بی‌خمیرمایه گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر وقف شده او بگذارد. ۲۰ و کاهن آنها را به جهت هدیه تکان دادنی به حضور خداوند تکان دهد، این با سینه تکان دادنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره می‌تواند شراب بنوشد.

خیمه اجتماع به کار آید، و به لاویان به هر کس متناسب با خدمتش تسلیم نما.»

^۶ پس موسی ارا به‌ها و گاوها را گرفته، آنها را به لاویان تسلیم نمود. ^۷ دو ارا به و چهار گاو به پسران جرشون، متناسب با خدمت ایشان تسلیم نمود. ^۸ و چهار ارا به و هشت گاو به پسران مَراری، به اندازه خدمت ایشان به دست ایتامار پسر هارون کاهن تسلیم نمود. ^۹ اما به پسران فُهات هیچ نداد، زیرا خدمت فُدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود حمل می‌کردند. ^{۱۰} و سروران به جهت تبرک قربانگاه، در روز مسح کردن آن، هدیه تقدیم نمودند. و سروران هدیه خود را پیش قربانگاه آوردند. ^{۱۱} و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود، هدیه خویش را به جهت تبرک قربانگاه تقدیم کند.

^{۱۲} در روز اول، نَحشون پسر عَمیناداب از قبیله یهودا هدیه خود را تقدیم کرد. ^{۱۳} و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال فُدس که هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط شده با روغن بود به جهت هدیه آردی. ^{۱۴} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور. ^{۱۵} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختنی. ^{۱۶} و یک بز نر به جهت قربانی گناه. ^{۱۷} و به جهت قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه نَحشون پسر عَمیناداب.

^{۱۸} و در روز دوم، یَتْنیل پسر صوغَر، سرور یَساکار هدیه تقدیم کرد. ^{۱۹} و هدیه‌ای که او تقدیم نمود یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس. هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی. ^{۲۰} و یک بشقاب طلا به وزن ده

مثقال، پر از بخور. ^{۲۱} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله، به جهت قربانی سوختنی. ^{۲۲} و یک بز نر به جهت قربانی گناه. ^{۲۳} و به جهت قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله، این بود هدیه یَتْنیل پسر صوغَر.

^{۲۴} و در روز سوم، اِلیاب پسر حیلون سرور قبیله زبولون ^{۲۵} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی. ^{۲۶} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور، ^{۲۷} و یک گاو جوان و یک قوچ بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختنی. ^{۲۸} و یک بز نر به جهت قربانی گناه. ^{۲۹} و به خاطر قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه اِلیاب پسر حیلون.

^{۳۰} و در روز چهارم، اِلیصور پسر شدیئور سرور قبیله رَثوبین. ^{۳۱} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی. ^{۳۲} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور. ^{۳۳} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختنی. ^{۳۴} و یک بز نر به جهت قربانی گناه. ^{۳۵} و به خاطر قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه اِلیصور پسر شدیئور.

^{۳۶} و در روز پنجم، شلومئیل پسر صوریشدای سرور پسران شمعون. ^{۳۷} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی. ^{۳۸} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور. ^{۳۹} و

جهت قربانی سوختی.^{۵۸} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۵۹} و به جهت قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه جَمَلِئیل پسر فِدْهَصور.

^{۶۰} و در روز نهم، آبیدان پسر جِدْعونی سرور قبیله بنیامین.^{۶۱} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن، به جهت هدیه آردی.^{۶۲} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۶۳} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختی.^{۶۴} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۶۵} به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه آبیدان پسر جِدْعونی.

^{۶۶} و در روز دهم، آخِیعِز پسر عَمِیشْدای سرور قبیله دان.^{۶۷} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.^{۶۸} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۶۹} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختی.^{۷۰} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۷۱} و به جهت قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه آخِیعِز پسر عَمِیشْدای. ^{۷۲} و در روز یازدهم، تَجِئیل پسر عُکران سرور قبیله آشیر.^{۷۳} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس؛ هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.^{۷۴} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۷۵} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختی.^{۷۶} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۷۷} و به جهت

یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختی.^{۷۸} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۷۹} و به خاطر قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه شِلومِئیل پسر صوَرِیشْدای.

^{۸۰} و در روز ششم، اِلِیاساف پسر دَعوئیل سرور قبیله جاد.^{۸۱} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.^{۸۲} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۸۳} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختی.^{۸۴} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۸۵} و به خاطر قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه اِلِیاساف پسر دَعوئیل. ^{۸۶} و در روز هفتم، اِلِیشمع پسر عَمِیْهود سرور قبیله اِفْرایم.^{۸۷} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.^{۸۸} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۸۹} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختی.^{۹۰} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۹۱} و به خاطر قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه اِلِیشمع پسر عَمِیْهود. ^{۹۲} و در روز هشتم، جَمَلِئیل پسر فِدْهَصور سرور قبیله مَنَسِی.^{۹۳} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.^{۹۴} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۹۵} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به

هفت چراغ

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **ا** «هارون را خطاب کرده، به او بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.»^۳ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.^۴ و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلهایش طلای چکش کاری شده بود، موافق نمونه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت.

پاکسازی لاویان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **ا** «لاویان را از میان قوم اسرائیل گرفته، ایشان را پاک نما.^۷ و به جهت پاکي ایشان، به ایشان چنین عمل نما: آب کفاره گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود تیغ بگذرانند، و لباس خود را شسته، خود را پاک نمایند.^۸ و گاوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد مرغوب مخلوط با روغن بگیرند. گاو جوان دیگر به جهت قربانی گناه بگیر.^۹ و لاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت قوم اسرائیل را جمع کن.^{۱۰} و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و قوم اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند.^{۱۱} و هارون لاویان را از جانب قوم اسرائیل به حضور خداوند هدیه تقدیم کند، تا خدمت خداوند را به جا بیاورند.^{۱۲} و لاویان دستهای خود را بر سر گاوان بگذارند و تو یکی را به جهت قربانی گناه و دیگری را به جهت قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم نما، تا به جهت لاویان کفاره شود.^{۱۳} و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای خداوند هدیه

قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه پجیئیل پسر عُکران.^{۷۸} و در روز دوازدهم، آخیر عِز پسر عِنان، سرور قبیله نفتالی.^{۷۹} هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد مرغوب مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.^{۸۰} و یک بشقاب طلا به وزن ده مثقال، پر از بخور.^{۸۱} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نر یک ساله به جهت قربانی سوختنی.^{۸۲} و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۸۳} و به جهت قربانی سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله. این بود هدیه آخیر عِز پسر عِنان.^{۸۴} این بود تبرک قربانگاه در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل: دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده بشقاب طلا.^{۸۵} هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دو هزار و چهار صد مثقال موافق مثقال قدس بود.^{۸۶} و دوازده قاشق طلا پر از بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود.^{۸۷} تمامی گاوان به جهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نر یک ساله. با هدیه آردی آنها و دوازده بز نر به جهت قربانی گناه.^{۸۸} و تمامی گاوان به جهت قربانی سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نر یک ساله. این بود تبرک قربانگاه بعد از آنکه مسح شده بود.

^{۸۹} و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تا با او سخن گوید، آنگاه سخن را می‌شنید که از بالای تخت رحمت که بر صندوق شهادت بود، از میان دو کروی به او سخن می‌گفت، پس با او صحبت می‌نمود.

تقدیم کن.^{۱۴} و لاویان را از میان قوم اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود.

^{۱۵} و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را به جا آورند، و تو ایشان را پاک کرده، ایشان را هدیه تقدیم کن.^{۱۶} زیرا که ایشان از میان قوم اسرائیل به من به تمامی داده شده‌اند، و به عوض هر گشاینده رَحِم، یعنی به عوض همه نخست زادگان قوم اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته‌ام.^{۱۷} زیرا که تمامی نخست زادگان قوم اسرائیل خواه از انسان و خواه از حیوان، از آن من‌اند. در روزی که تمامی نخست زادگان را در سرزمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم.^{۱۸} پس لاویان را به عوض همه نخست زادگان قوم اسرائیل گرفتم.^{۱۹} و لاویان را از میان قوم اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت قوم اسرائیل را در خیمه اجتماع به جا آورند، و به جهت قوم اسرائیل کفاره نمایند، و چون قوم اسرائیل به قُدس نزدیک آیند، وبا دامنگیر قوم اسرائیل نشود.^{۲۰} پس موسی و هارون و تمامی جماعت قوم اسرائیل به لاویان چنین کردند، مطابق هر آنچه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان قوم اسرائیل به ایشان عمل نمودند.^{۲۱} لاویان برای گناه خود کفاره کرده، لباس خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه تقدیم کرد، و هارون برای ایشان کفاره نموده، ایشان را پاک کرد.^{۲۲} و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود پردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.

^{۲۳} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
^{۲۴} «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند.^{۲۵} و از پنجاه ساله از کار خدمت باز

ایستند، و بعد از آن خدمت نکنند.^{۲۶} لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهیانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. به این طور با لاویان در تعیین وظایف ایشان عمل نما.»

عید فِصَح

۹ و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت:^۲ «قوم اسرائیل عید پَسَخ را در موسمش به جا آورند.^۳ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش به جا آورید، مطابق همه قوانینش و همه احکامش آن را معمول دارید.»
^۴ پس موسی به قوم اسرائیل گفت که پَسَخ را به جا آورند.^۵ و پَسَخ را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا به جا آوردند. مطابق هر چه خداوند به موسی امر فرموده بود، قوم اسرائیل چنان عمل نمودند.^۶ اما بعضی اشخاص بودند که از جسد مُرده انسان نجس شده، پَسَخ را در آن روز نتوانستند به جا آورند. پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند.^۷ و آن اشخاص او را گفتند که «ما از جسد مُرده انسان نجس هستیم؛ پس چرا از تقدیم قربانی خداوند در موسمش در میان قوم اسرائیل ممنوع شویم؟»

^۸ موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.»
^۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
^{۱۰} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از فرزندان شما از جسد مُرده نجس شود، یا در سفر دور باشد، علیرغم این پَسَخ را برای خداوند به جا آورد.^{۱۱} در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر به جا آورند، و آن را با نان بی‌خمیرمایه و سبزی تلخ بخورند.^{۱۲} چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن

۲۳ به فرمان خداوند اردو می‌زدند، و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند. و حکم خداوند را مطابق آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می‌داشتند.

شیپورهای نقره

۱. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «برای خود دو شیپور نقره بساز، آنها را از نقره چکش کاری شده درست کن، و آنها را به جهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو به کار ببر.^۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به در خیمه اجتماع جمع شوند.^۴ و چون یکی را بنوازند، سروران و رئیسان طوایف اسرائیل نزد تو جمع شوند.^۵ و چون تیزآهنگ بنوازند، اردوهایی که به طرف مشرق مکان دارند، کوچ بکنند.^۶ و چون مرتبه دوم تیزآهنگ بنوازند، اردوهایی که به طرف جنوب مکان دارند کوچ کنند؛ به جهت کوچ دادن ایشان تیزآهنگ بنوازند.^۷ و به جهت جمع کردن جماعت بنوازند، لیکن تیزآهنگ منوازند.

۸ «و پسران هارون کاهن شیپورها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما قانون ابدی باشد.^۹ و چون در زمین خود برای مقابله با دشمنی که بر شما ستم می‌نماید، می‌روید، شیپورها را تیزآهنگ بنوازید. پس به حضور یهوه خدای خود به یاد آورده خواهید شد و از دشمنان خود نجات خواهید یافت.^{۱۰} و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه‌های خود شیپورها را بر قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

۱۱ و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد،^{۱۲} و قوم اسرائیل با حرکت از مکانی به مکان دیگر، از صحرای

استخوانی نشکندند؛ مطابق تمامی قوانین پسخ آن را به جا آورند.^{۱۳} اما کسی که پاک باشد و در سفر نباشد و از به جا آوردن پسخ باز ایستد، آن کس از قوم خود بریده شود. چونکه قربانی خداوند را در موسمش تقدیم نکرده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد.^{۱۴} و اگر غریبی در میان شما مسکن گزیند و بخواهد که پسخ را برای خداوند به جا آورد، مطابق قانون و حکم پسخ عمل نماید، برای شما یک قانون می‌باشد، خواه برای غریب و خواه برای هموطنان.»

ابر و آتش بر فراز مسکن

۱۵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می‌بود.^{۱۶} همیشه چنین بود که ابر آن را می‌پوشانید و منظر آتش در شب.^{۱۷} و هرگاه ابر از خیمه برمی‌خاست، بعد از آن قوم اسرائیل کوچ می‌کردند و در هر جایی که ابر ساکن می‌شد، آنجا قوم اسرائیل اردو می‌زدند.

۱۸ به فرمان خداوند قوم اسرائیل کوچ می‌کردند و به فرمان خداوند اردو می‌زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می‌بود، در اردو می‌ماندند.^{۱۹} و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می‌نمود، قوم اسرائیل حکم خداوند را نگاه می‌داشتند و کوچ نمی‌کردند.^{۲۰} و بعضی اوقات ابر روزهای کمی بر مسکن می‌ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردو می‌ماندند و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند.^{۲۱} و بعضی اوقات، ابر از شامگاه تا صبح می‌ماند و در وقت صبح ابر برمی‌خاست، آنگاه کوچ می‌کردند یا اگر روز و شب می‌ماند، چون ابر برمی‌خاست، می‌کوچیدند.^{۲۲} خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می‌بود، قوم اسرائیل در اردو می‌ماندند و کوچ نمی‌کردند و چون برمی‌خاست، می‌کوچیدند.

درباره آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید، کوچ می‌کنیم. همراه ما بیا و به تو احسان خواهیم نمود، چونکه خداوند درباره اسرائیل نیکو گفته است.»

۳۰ آما حو باب او را گفت: «نمی‌آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهیم رفت.»

۳۱ موسی گفت: «ما را ترک مکن، زیرا تو منزل ما را در صحرا می‌دانی، برای ما مثل چشم خواهی بود. ۳۲ و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»

۳۳ و از کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند و صندوق عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا استراحتگاهی برای ایشان بطلبد. ۳۴ و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، و وقتی که از اردوگاه روانه می‌شدند.

۳۵ و چون صندوق روانه می‌شد، موسی می‌گفت: «ای خداوند، برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و آنهایی که از تو نفرت دارند، از حضور تو بگریزند.» ۳۶ و چون فرود می‌آمد، می‌گفت: «ای خداوند، نزد هزاران هزار اسرائیل بازگشت نما.»

طغیان قوم

۱ و قوم شکایت‌کنان در گوش خداوند بد گفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، و قسمتهایی از اطراف اردوگاه را بسوزانید. ۲ و قوم نزد موسی فریاد برآوردند و موسی نزد خداوند دعا نمود و آتش خاموش شد. ۳ پس آن مکان را تَبْعِیرَه* نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد.

سینا کوچ کردند و ابر در صحرای فاران ساکن شد. ۱۳ و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.

۱۴ و بیرق اردوی پسران یهودا، اول با فوجهای ایشان روانه شد، و بر فوج او نَحْشون پسر عَمِّیناداب بود. ۱۵ و بر فوج قبیله پسران یساکار، یُتْثیل پسر صوغَر. ۱۶ و بر فوج قبیله پسران زبولون، اِلِیاب پسر حیلون.

۱۷ پس مسکن را پایین آوردند و پسران چرشون و پسران مَراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند. ۱۸ و بیرق اردوی رثوین با فوجهای ایشان روانه شد، و بر فوج او اِلِیصور پسر شدیئور بود. ۱۹ و بر فوج قبیله پسران شمعون، شِلومئیل پسر صوریَشَدای. ۲۰ و بر فوج قبیله پسران جاد، اِلِیاساف پسر دِعوئیل. ۲۱ پس قُهایان که حاملان قُدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان آنها مسکن را برپا داشتند.

۲۲ پس بیرق اردوی پسران اِفرایم با فوجهای ایشان روانه شد، و بر فوج او اِلِیشمع پسر عَمِّیهود بود. ۲۳ و بر فوج قبیله پسران مَنسی، جَمْلئیل پسر فِدَهصور. ۲۴ و بر فوج قبیله پسران یَنیامین، آبیدان پسر جَدعونی.

۲۵ پس بیرق اردوی پسران دان که آخر از همه اردوها بود، با فوجهای ایشان روانه شد و بر فوج او اخیعزر پسر عَمِّیشَدای بود. ۲۶ و بر فوج قبیله پسران آشیر، بَجئیل پسر عُکران. ۲۷ و بر فوج قبیله پسران نفتالی، اخیرَع پسر عَنان. ۲۸ این بود مراحل قوم اسرائیل با فوجهای ایشان. پس کوچ کردند.

۲۹ و موسی به حو باب پسر رِعوئیل مدیانی که برادر زن موسی بود، گفت: «ما به مکانی که خداوند

* ۳۰.۱۱ «تَبْعِیرَه» در عبری به معنی «سوختن» است.

۱۶ پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ قوم اسرائیل که ایشان را می‌دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می‌باشند، نزد من جمع کن و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند. ۱۷ و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر توست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.

۱۸ و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایند تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید: "کیست که ما را گوشت بخوراند! زیرا که در مصر ما را خوش می‌گذشت!" پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید. ۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز، ۲۰ بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و از آن بیزار شوید، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور او گریان شده، گفتید: "چرا از مصر بیرون آمدیم؟"

۲۱ موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفتی: "ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند!" ۲۲ آیا گله‌ها و رمه‌ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند، تا برای ایشان کفایت کند؟»

۲۳ خداوند موسی را گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من بر تو واقع می‌شود یا نه.»

۲۴ پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت. و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت. ۲۵ و خداوند در

۴ اما گروه مختلط و نااهلی که در میان ایشان بودند، شهوت‌پرست شدند، و قوم اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! ۵ ماهی‌ای را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را به یاد می‌آوریم. ۶ و اکنون جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این مَتّا در نظر ما هیچ نمی‌آید!»

۷ و مَتّا مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مروارید. ۸ و قوم می‌گشتند و آن را جمع می‌نمودند. سپس آنها را در آسیا خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند، و در دیگها پخته، گِردِده‌ها از آن می‌ساختند. و طعم آن مثل طعم نان روغنی بود. ۹ و چون شب‌نم در وقت شب بر اردو می‌بارید، مَتّا نیز بر آن می‌ریخت.

۱۰ و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش می‌گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز زشت آمد. ۱۱ و موسی به خداوند گفت: «چرا به خدمتگزار خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار تمامی این قوم را بر من نهادی؟ ۱۲ آیا من به تمامی این قوم حمله شده، یا من ایشان را زاییده‌ام که به من می‌گویند ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل دایه که کودک شیرخواره را برمی‌دارد؟ ۱۳ گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می‌گویند: "ما را گوشت بده تا بخوریم." ۱۴ من به تنهایی نمی‌توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم، زیرا بر من زیاد سنگین است. ۱۵ و اگر با من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»

۳۵ و قوم از قبروت هتاوه به خضیروت کوچ کرده، در خضیروت توقف نمودند.

شکایت مریم و هارون

۱۲ و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود. ۲ و گفتند: «آیا خداوند تنها به واسطه موسی صحبت نموده است، مگر به واسطه ما نیز صحبت ننموده؟» و خداوند این را شنید. ۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از تمامی مردمانی که در روی زمینند.

۴ همان لحظه خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آیید.» آنان هر سه بیرون آمدند. ۵ و خداوند در ستون ابر نازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خواند. ایشان هر دو بیرون آمدند. ۶ و او گفت: «الان سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که بهوه هستم، خود را در رویا بر او آشکار می‌کنم و در خواب به او سخن می‌گویم. ۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است. ۸ با او روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می‌گویم. او شمایل خداوند را نظاره می‌کند. پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟» ۹ و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت. ۱۰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم از جذام همچون برف سفید شده بود! و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک به جذام مبتلا بود. ۱۱ و هارون به موسی گفت: «وای ای آقایم، بار این گناه را بر ما مگذار، زیرا که حماقت کرده، گناه ورزیده‌ایم. ۱۲ و او مثل طفلی سقط شده

ابر نازل شده، با او سخن گفت، و از روحی که بر او بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد. و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن ادامه ندادند. ۱۶ اما دو نفر در اردوگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد. و روح بر ایشان فرود آمد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در اردوگاه نبوت کردند. ۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «الداد و میداد در اردوگاه نبوت می‌کنند.»

۲۸ و یوشع پسر نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقایم موسی، ایشان را منع نما!»

۲۹ موسی او را گفت: «آیا تو به خاطر من حسد می‌بری؟ کاش که تمامی قوم خداوند نبی می‌بودند و خداوند روح خود را بر ایشان می‌گذاشت!» ۳۰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به اردوگاه آمدند.

۳۱ و بادی از جانب خداوند وزیده، بلدرچینها را از دریا برآورد و آنها را به اطراف اردوگاه حدود یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف فرو ریخت، و قریب به دو ذراع* از روی زمین بالا بودند. ۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر بلدرچینها را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر* جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند. ۳۳ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می‌بود پیش از آنکه جویده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت. ۳۴ و آن مکان را قبروت هتاوه* نامیدند، زیرا قومی را که شهوت‌پرست شدند، در آنجا دفن کردند.

* ۳۱.۱۱ در عبری: «إِثَّا». یک إِثَّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة کتاب. * ۳۲.۱۱ یک «حومر» تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است. * ۳۴.۱۱ یعنی: «گورستان هوسها»؛ همچنین در باب ۳۳.

نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد. موسی هوشع پسر نون را یوشع نام نهاد.

^{۱۷} و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآیید. ^{۱۸} و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف، کم هستند یا زیاد. ^{۱۹} و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه نوع شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟ ^{۲۰} و چگونه است زمین، غنی یا فقیر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی‌دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

^{۲۱} پس رفته زمین را از بیابان صین تا رحوب، نزد لبوخمات* جاسوسی کردند. ^{۲۲} و به یگب رفته، به جیرون رسیدند، و آخیمان و شیشای و تلمای پسران عناق در آنجا بودند، اما جیرون هفت سال قبل از صوغن مصر بنا شده بود. ^{۲۳} و به وادی اشکول* آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه انگور بریده، آن را بر تیرکی چوبی، میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند. ^{۲۴} و آن مکان به سبب خوشه انگور که قوم اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد.

^{۲۵} و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند. ^{۲۶} و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت قوم اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. ^{۲۷} و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی، رفتیم و به درستی که به شیر و شهد جاریست و میوه‌اش این است. ^{۲۸} لیکن مردمانی که در زمین ساکنند، نیرومند هستند و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و پسران

نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

^{۱۳} پس موسی نزد خداوند فریاد کرده، گفت: «ای خدا، او را شفا بده!» ^{۱۴} خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی او فقط آب دهان می‌انداخت، آیا هفت روز خجل نمی‌شد؟ پس هفت روز بیرون اردوگاه زندانی بشود، و بعد از آن باز به درون آید.» ^{۱۵} پس مریم هفت روز بیرون اردوگاه زندانی ماند. و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند. ^{۱۶} و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

ارسال جاسوسان به کنعان

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به قوم اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر قبیله اجدادی، هر کدام که در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

^۳ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از رئیسان قوم اسرائیل بودند. ^۴ و نامهای ایشان اینهاست: از قبیله رئوبین، شمعون پسر زکور. ^۵ از قبیله شمعون، شافاط پسر حوری. ^۶ از قبیله یهودا، کالیب پسر یفنه. ^۷ از قبیله یساکار، یجال پسر یوسف. ^۸ از قبیله افرایم، هوشع پسر نون. ^۹ از قبیله بنیامین، فلطی پسر رافو. ^{۱۰} از قبیله زبولون، جدئیل پسر سودی. ^{۱۱} از قبیله یوسف، از قبیله پسران منسی، جدی پسر سوسی. ^{۱۲} از قبیله دان، عمئیل پسر چملی. ^{۱۳} از قبیله آشیر، ستور پسر میکائیل. ^{۱۴} از قبیله نفتالی، نحی پسر وفسی. ^{۱۵} از قبیله جاد، جاولیل پسر مای. ^{۱۶} این است

را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن، از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار نیکوست.^۸ اگر خداوند از ما راضی باشد، ما را به این سرزمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است.^۹ فقط بر خداوند عصیان موزید، و از مردمان سرزمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند! حفاظ ایشان از ایشان برداشته شده است، و خداوند با ماست؛ از ایشان مترسید.»^{۱۰} لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی قوم اسرائیل ظاهر شد.^{۱۱} و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه نشانه‌هایی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟^{۱۲} ایشان را به ویا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگتر و قویتر از ایشان به وجود خواهم آورد.»

^{۱۳} موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی.^{۱۴} و به ساکنان این سرزمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده‌اند که تو ای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که تو ای خداوند، رو در رو دیده می‌شوی، و ابر تو بر فراز ایشان برقرار است، و تو پیش روی ایشان، روز در ستون ابر و شب در ستون آتش راه می‌روی.^{۱۵} پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، اقوامی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ^{۱۶} "چون خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد، از این سبب ایشان را در صحرا کشت." ^{۱۷} پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی^{۱۸} که: "یهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده گناه و عصیان است، لیکن تقصیرکار را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت، بلکه جزای گناه پدران را بر پسران

عناق را نیز در آنجا دیدیم.^{۱۹} و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حیثیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و بر کناره اردن ساکنند.»

^{۲۰} و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «پی‌درنگ برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.»^{۲۱} اما آن کسانی که با او رفته بودند، گفتند: «نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم، زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند.»^{۲۲} و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد قوم اسرائیل آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن، از آن گذشتیم، زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد. و تمامی اقوامی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند.^{۲۳} و در آنجا یفیلان پسران عناق را دیدیم که فرزندان یفیلان هستند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و در نظر ایشان نیز همچنین.»

عصیان قوم اسرائیل

۱۴ و تمامی جماعت صدای خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند.^۲ و تمامی قوم اسرائیل بر موسی و هارون غرغر کردند و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در سرزمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم!^۳ چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد؟ تا به دم شمشیر بیهیم، و زنان و کودکان ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟»^۴ و به یکدیگر گفتند: «یک رهبر برای خود تعیین کرده، به مصر برگردیم.»

^۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت قوم اسرائیل به رو افتادند.^۶ و یوشع پسر نون و کالیب پسر یفنه که از جاسوسان زمین بودند، لباس خود را دریدند.^۷ و تمامی جماعت قوم اسرائیل

۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زنکاری شما را متحمل خواهند شد، تا لاشه‌های شما در صحرا تلف شود. ۳۴ مطابق شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می‌کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، یعنی بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد و خواهید دانست که چقدر ناخشنودم. ۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شیر که به ضد من جمع شده‌اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»

۳۶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند، خبر بد درباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله‌مند ساختند. ۳۷ آن کسانی که این خبر بد را درباره آن سرزمین آورده بودند، به حضور خداوند از وبا مردند. ۳۸ اما یوشع پسر نون و کالیب پسر یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.

۳۹ و چون موسی این سخنان را به تمامی قوم اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. ۴۰ و بامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: «اینک حاضریم! به مکانی که خداوند وعده داده است، خواهیم رفت، زیرا گناه کرده‌ایم.»

۴۱ موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می‌نمایید جایی که می‌دانید این کار سرانجامی نخواهد داشت؟ ۴۲ مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبدا از پیش دشمنان خود تار و مار شوید. ۴۳ زیرا عملیقان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند و به شمشیر خواهید افتاد، از آن رو که از پیروی خداوند روگردانیده‌اید. خداوند با شما نخواهد بود.»

۴۴ لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما نه صندوق عهد خداوند از اردوگاه بیرون رفت و نه موسی. ۴۵ آنگاه عملیقان و کنعانیان که در آن

تا پشت سوم و چهارم می‌رساند. ۱۹ پس گناه این قوم را مطابق عظمت رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا به این لحظه آمرزیده‌ای.»

۲۰ آنگاه خداوند گفت: «مطابق کلام تو آمرزیدم. ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد. ۲۲ چونکه تمامی مردانی که جلال و نشانه‌های مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرده مرتبه امتحان کرده، صدای مرا نشنیدند. ۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا به تمامی اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود، داخل خواهم ساخت، و نسل او وارث آن خواهند شد. ۲۵ حال چون عملیقان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه دریای سرخ به صحرا کوچ کنید.»

۲۶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «تا به کی این جماعت شیر را که بر من غرغر می‌کنند، متحمل بشوم؟ غرغر قوم اسرائیل را که بر من شکایت می‌کنند، شنیدم. ۲۸ به ایشان بگو خداوند می‌گوید: "به حیات خودم قسم که مطابق آنچه در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. ۲۹ لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد، و تمامی شمرده شدگان شما مطابق تمامی شماره شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من غرغر کرده‌اید. ۳۰ شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون. ۳۱ اما کودکان شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند شناخت. ۳۲ لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد.

^{۱۱} «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره نر و هر بزغاله کرده شود. ^{۱۲} مطابق شماره‌ای که حاضر کنید، به این قسم برای هریک، موافق شماره آنها عمل نمایید.

^{۱۳} هر هموطن شما چون هدیه آتشین رایحه خوشایند برای خداوند تقدیم می‌کند، این اوامر را به اینطور به جا بیاورد. ^{۱۴} و اگر غریبی که در میان شما مسکن گزیند، هر که به شکل دائمی در میان شما باشد، می‌خواهد هدیه آتشین رایحه خوشایند برای خداوند بگذراند، به نوعی که شما عمل می‌نمایید، او نیز عمل نماید. ^{۱۵} برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما مسکن گزیند، یک قانون باشد، قانون ابدی در نسلهای شما؛ شما و شخص غریب در پیشگاه خداوند یکسانید. ^{۱۶} یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما مسکن گزیند، خواهد بود.»

^{۱۷} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۸} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را بدانجا می‌آورم، داخل شوید ^{۱۹} و از نان آن سرزمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند تقدیم کنید. ^{۲۰} از خمیر اول خود گرده‌ای به جهت هدیه افراشتنی تقدیم کنید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را تقدیم کنید. ^{۲۱} از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در تمامی نسلهای خود برای خداوند تقدیم کنید.

^{۲۲} و هرگاه ناخواسته خطا کرده، تمامی این اوامر را که خداوند به موسی گفته است، به جا نیاورده باشید، ^{۲۳} یعنی هر چه خداوند به واسطه موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمود و از

کوهستان ساکن بودند، آمده ایشان را در هم کوبیدند و تا خرما تار و مار کردند.

هدایا و قربانی‌ها

۱۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می‌دهم، داخل شوید، ^۳ و می‌خواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، چه قربانی سوختنی و چه قربانی وفای نذر، یا برای داوطلبانه یا در عیدهای خود، برای تقدیم هدیه رایحه خوشایند به جهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، ^۴ آنگاه کسی که هدیه خود را می‌گذراند، برای هدیه آردی یک‌دهم ایفه* آرد مرغوب مخلوط شده با یک چهارم هین* روغن برای خداوند بگذراند. ^۵ و برای هدیه ریختنی یک چهارم هین شراب با قربانی سوختنی یا برای قربانی به جهت هر بره حاضر کن.

^۶ یا به جهت قوچ برای هدیه آردی دو دهم ایفه آرد مرغوب مخلوط شده با یک سوم هین روغن حاضر کن. ^۷ و به جهت هدیه ریختنی یک سوم هین شراب برای رایحه خوشایند به جهت خداوند حاضر کن.

^۸ «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا قربانی برای ادای نذر یا برای قربانی سلامتی به جهت خداوند حاضر می‌کنی، ^۹ آنگاه به جهت هدیه آردی، سه دهم آرد مرغوب مخلوط شده با نصف هین روغن با گاو تقدیم کند. ^{۱۰} و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب تقدیم کن تا هدیه آتشین رایحه خوشایند برای خداوند بشود.

* ۴.۱۵ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل. * ۴.۱۵ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل.

که او را یافتند که هیزم جمع می‌کرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند.^{۳۴} و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با او چه باید کرد.^{۳۵} و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از اردوگاه با سنگها سنگسار کنند.»^{۳۶} پس تمامی جماعت او را بیرون از اردوگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.

^{۳۷} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۳۸} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که: برای خود بر گوشه‌های لباس خویش در همه نسلهایتان آویزه‌ها* بسازند و رشته لاجوردی بر هر آویزه گوشه‌ها بگذارند.^{۳۹} و به جهت شما آویزه خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام اوامر خداوند را به یاد آورده، به جا آورید، و در پی شهوات دلها و چشمان خود که شما را به هرزگی می‌کشند، مروید،^{۴۰} تا تمامی اوامر مرا به یاد آورده، به جا آورید، و به جهت خدای خود مقدس باشید.^{۴۱} من یهوه خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه خدای شما هستم.»

طغیان قوَح

۱۶ و قوَح پسر یصهار پسر قُهاث پسر لاوی همراه با داتان و ابیرام پسران الیاب و اون پسر فِلت، پسران رثوین کسان گرفته،^۲ با بعضی از قوم اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به ضدّ موسی برخاستند.^۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت، هر یک از ایشان

آن به بعد در تمامی نسلهای شما.^{۲۴} پس اگر این کار ناخواسته و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و رايحه خوشایند به جهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذارند، و یک بز نر به جهت قربانی گناه.^{۲۵} و کاهن برای تمامی جماعت قوم اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار ناخواسته شده است، و ایشان قربانی خود را به جهت هدیه آتشین خداوند و قربانی گناه خود را به جهت عمل ناخواسته خویش، به حضور خداوند گذرانیده‌اند.^{۲۶} و تمامی جماعت قوم اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیرا که تمامی جماعت مشمول آن بوده‌اند.

^{۲۷} و اگر یک نفر ناخواسته خطا کرده باشد، آنگاه بز ماده یک ساله برای قربانی گناه بگذارند.^{۲۸} و کاهن به جهت آن کسی که ناخواسته خطا کرده است، چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا به جهت او کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد.^{۲۹} به جهت کسی که ناخواسته خطا کند، خواه هموطن از قوم اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.

^{۳۰} «و اما کسی که به دست بلند عمل نماید،* چه هموطن شما و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد. پس آن شخص از میان قوم خود بریده خواهد شد.^{۳۱} چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته بریده شود و گناهش بر او خواهد بود.»

^{۳۲} و چون قوم اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد.^{۳۳} و کسانی

* ۳۰.۱۵ منظور "انجام عمل به عمد" * ۳۸.۱۵ در عبری "صیصیت"

^{۱۵} و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خر از ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»^{۱۶} و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوی، تو و ایشان و هارون.»^{۱۷} و هر کس آتشدان خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس آتشدان خود، یعنی دویست و پنجاه آتشدان به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک آتشدان خود را بیاورید.»^{۱۸} پس هر کس آتشدان خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند.^{۱۹} و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

^{۲۰} و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «^{۲۱} خود را از این جماعت دور کنی تا ایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.»^{۲۲} پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»

^{۲۳} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «^{۲۴} جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شوید.»^{۲۵} پس موسی برخاسته، نزد داتان و ایبرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب او رفتند.^{۲۶} و جماعت را خطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه‌های این مردمان شریر دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبادا در همه گناهان ایشان هلاک شوید.»^{۲۷} پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شدند، و داتان و ایبرام بیرون آمده، با زنان و پسران و کودکان خود به در خیمه‌های خود ایستادند.^{۲۸} موسی گفت: «از این

مقدس‌اند و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشتر را بر جماعت خداوند برمی‌افرازید؟»^۴ و چون موسی این را شنید به روی خود در افتاد.^۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن او و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.»^۶ این را بکنید که آتشدانها برای خود بگیری، ای قورح و تمامی جمعیت تو.^۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی، شما از حد خود تجاوز می‌نمایید!»^۸ موسی به قورح گفت: «ای پسران لاوی بشنوید! ^۹ آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز ساخته است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نمایید و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟^{۱۰} و اینکه تو را و تمامی برادرانت یعنی پسران لاوی را با تو نزدیک خود آورده است؟ حال آیا کهنات را نیز می‌طلبید؟

^{۱۱} از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضدّ خداوند جمع شده‌اید! اما هارون چیست که بر ضدّ او غرغر می‌کنید؟»

^{۱۲} و موسی فرستاد تا داتان و ایبرام پسران لایب را بخوانند. ایشان گفتند: «نمی‌آییم!»^{۱۳} آیا کم است که ما را از سرزمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران کنی؟^{۱۴} و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است، درنیوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را نیز خواهی کند؟ نخواهیم آمد!»

همراهانش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود.

۴۱ و در فردای آن روز تمامی جماعت قوم اسرائیل بر موسی و هارون غرغر کرده، گفتند که: «شما قوم خداوند را کشتید.» ۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. ۴۳ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود در افتادند.

۴۶ و موسی به هارون گفت: «آتشدان خود را گرفته، آتش از روی قربانگاه در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و وبا شروع شده است.» ۴۷ پس هارون به نحوی که موسی گفته بود، آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و به جهت قوم کفاره نمود. ۴۸ و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد. ۴۹ و تعداد کسانی که از وبا مردند، چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند. ۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

عصای هارون شکوفه می‌زند

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «به قوم اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان پدران، از تمامی سروران ایشان دوازده عصا مطابق خاندان پدران ایشان. و نام هر کس را بر عصای او بنویس. ۳ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان پدران ایشان یک عصا خواهد بود.

خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است. ۲۹ اگر این کسان مثل مرگ سایر پسران آدم بمیرند و اگر مثل وقایع تمامی پسران آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است. ۳۰ و اما اگر خداوند چیز تازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با تمامی مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را اهانت نموده‌اند.»

۳۱ و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته گردید. ۳۲ زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعید. ۳۳ و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرو رفتند و زمین بر ایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند. ۳۴ و تمامی اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند: «مبادا زمین ما را نیز بلعد.» ۳۵ و آتش از حضور خداوند به در آمده، دویست و پنجاه نفر را که بخور تقدیم می‌کردند، سوزانید.

۳۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۷ «به العازار پسر هارون کاهن بگو که سینی‌ها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف بپاش، زیرا که آنها مقدس است. ۳۸ یعنی آتشدانهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان. و از آنها تختهای پهن برای پوشش قربانگاه بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده‌اند، مقدس شده است، تا برای قوم اسرائیل نشانه‌ای باشد.» ۳۹ پس العازار کاهن آتشدانهای برنجین را که سوخته شدگان تقدیم کرده بودند گرفته، از آنها پوشش قربانگاه ساختند. ۴۰ تا برای قوم اسرائیل یادگار باشد، تا هیچ غریبی که از فرزندان هارون نباشد، به جهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و

داشت.^۲ و هم برادران خود یعنی قبیله لاوی را که قبیله پدران تو باشند، با خود نزدیک بباور تا به تو ملحق شده، تو را خدمت نمایند، و اما تو با پسرانت پیش خیمه شهادت باشی.^۳ و ایشان مسئولیت تو را و مسئولیت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به قربانگاه نزدیک نیابند مبدا بمیرند، ایشان و شما نیز.^۴ و ایشان به تو ملحق شده، مسئولیت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه به جا آورند و کسی خارج از این افراد به شما نزدیک نیاید.^۵ و مسئولیت قدس و مسئولیت قربانگاه را نگاه دارید تا غضب بر قوم اسرائیل دیگر مستولی نشود.^۶ و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان قوم اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می‌باشند که به خداوند داده شده‌اند، تا خدمت خیمه اجتماع را به جا آورند.^۷ و اما تو با پسرانت، کهانت خود را برای هر کار قربانگاه و برای آنچه درون پرده است نگاه دارید و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و هر کس دیگر که نزدیک آید، کشته شود.»

^۸ و خداوند به هارون گفت: «اینک من مسئولیت هدایای افراشتنی خود را با همه چیزهای مقدس قوم اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به عنوان سهم شما به قانون ابدی دادم.^۹ از هدایای بسیار مقدس که از آتش نگاه داشته شود، این از آن تو خواهد بود؛ هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی خطای ایشان که نزد من تقدیم کنند، اینها برای تو و پسرانت بسیار مقدس باشد.^{۱۰} آنها را به عنوان هدایای بسیار مقدس بخور. هر جنس مرد از آن بخورد و برای تو مقدس باشد.^{۱۱} و این هم از آن تو باشد؛ هدیه افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیه تکان دادنی قوم اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به قانون ابدی دادم.

^۴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم، بگذار.^۵ و شخصی را که من اختیار می‌کنم، عصای او شکوفه خواهد آورد. پس غرغر قوم اسرائیل را که بر شما می‌کنند، از خود ساکت خواهم نمود.»

^۶ و موسی این را به قوم اسرائیل گفت. پس تمامی سروران ایشان او را عصاها دادند؛ یک عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا مطابق خاندان پدران ایشان. و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود.^۷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد.^۸ در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود، شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود.^۹ و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد تمامی قوم اسرائیل بیرون آورد. هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.

^{۱۰} و خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا به جهت نشانه برای طغیانگران نگاه داشته شود، و غرغر ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

^{۱۱} پس موسی چنان کرد و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.^{۱۲} و قوم اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک هلاک می‌شویم، کارمان تمام است. تمامی ما هلاک شده‌ایم!^{۱۳} هر که نزدیک می‌آید، هر که به مسکن خداوند نزدیک می‌آید، می‌میرد. آیا همگی باید هلاک شویم؟»

وظایف کاهنان و لاویان

و خداوند به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان پدران با تو، تقصیرات مربوط به قدس را به عهده خواهید داشت، و تو و پسرانت با تو، تقصیرات مربوط به کهانت خود را به عهده خواهید

خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبدا گناه را متحمل شده، بمیرند.^{۲۳} اما لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل تقصیرات ایشان بشوند، این در نسلهای شما قانونی ابدی خواهد بود، و ایشان در میان قوم اسرائیل ملک نخواهند یافت.^{۲۴} زیرا که دهیک قوم اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتی بگذرانند، به لاویان به جهت ملک بخشیدم. بنابراین به ایشان گفتم که در میان قوم اسرائیل ملک نخواهند یافت.»

^{۲۵} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۶} «لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون دهیکی را که از قوم اسرائیل به شما برای ملکیت دادم، از ایشان بگیرد، آنگاه هدیه افراشتی خداوند را از آن، یعنی دهیکی از دهیک تقدیم کنید.^{۲۷} و هدیه افراشتی شما برای شما، مثل غله خرمن و پُری شراب چرخُشت حساب می‌شود.^{۲۸} به اینطور شما نیز از همه ده یکهایی که از قوم اسرائیل می‌گیرد، هدیه افراشتی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتی خداوند را به هارون کاهن بدهید.^{۲۹} از تمامی هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها تقدیم کنید.^{۳۰} و ایشان را بگو: «هنگامی که پیه آنها را از آنها تقدیم کرده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخُشت حساب خواهد شد.^{۳۱} و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید، زیرا که این مزد شما است به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می‌کنید.^{۳۲} و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به خاطر آنها متحمل گناه نخواهید بود. لیکن چیزهای مقدس قوم اسرائیل را ناپاک نکنید، مبدا بمیرند.»

۱۹ خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^۲ «این است قانون شریعتی که

هر که در خانه تو پاک باشد، از آن بخورد.^{۱۲} تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند می‌دهند، به تو بخشیدم.^{۱۳} و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند می‌آورند، از آن تو باشد. هر که در خانه تو پاک باشد، از آن بخورد.^{۱۴} و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد.^{۱۵} و هرچه رجم را گشاید از هر موجود زنده که برای خداوند می‌گذرانند، چه از انسان و چه از حیوان، از آن تو باشد. اما نخست‌زاده انسان را البته فدیه دهی، و نخست‌زاده حیوان ناپاک را نیز فدیه‌ای ده.

^{۱۶} و اما درباره فدیه آنها: آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست گِرا* باشد، فدیه بده.^{۱۷} ولی نخست‌زاده گاو یا نخست‌زاده گوسفند یا نخست‌زاده بز را فدیه ندهی؛ آنها مقدسند، خون آنها را بر قربانگاه بپاش و پیه آنها را برای هدیه آتشین و رایحه خوشایند برای خداوند بسوزان.^{۱۸} و گوشت آنها مثل سینه تکان دادنی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد.^{۱۹} تمامی هدایای افراشتی را از چیزهای مقدس که قوم اسرائیل برای خداوند می‌گذرانند، به تو و پسرانت و دخترانت با تو به قانون ابدی دادم. این به حضور خداوند برای تو و نسل تو با تو تا به ابد عهد نمک خواهد بود.»

^{۲۰} و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو در میان قوم اسرائیل من هستم.

^{۲۱} به پسران لاوی اینک تمامی دهیک اسرائیل را برای ملکیت دادم به عوض خدمتی که می‌کنند، یعنی خدمت خیمه اجتماع.^{۲۲} بعد از این قوم اسرائیل به

* ۱۶.۱۸ یک گِرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

شود. چونکه آبی که برای پاکی است، بر او پاشیده نشده است، او نجس خواهد بود، و نجاستش بر او باقی است.

^{۱۴} این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد؛ هر که داخل آن خیمه شود و هر که در آن خیمه باشد، هفت روز نجس خواهد بود. ^{۱۵} و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود. ^{۱۶} و هر که در صحرای باز کسی را که به شمشیر کشته شده یا به مرگ طبیعی مرده باشد لمس کند، و یا استخوان آدمی یا قبری را، تا هفت روز نجس باشد. ^{۱۷} و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند. ^{۱۸} و شخص پاک زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا جسد مُرده یا قبر را لمس کرده باشد، پاشد. ^{۱۹} و آن شخص پاک، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم پاشد، و در روز هفتم خویشتن را پاکسازی کرده، لباس خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام پاک خواهد بود. ^{۲۰} و اما کسی که نجس شده، خویشتن را پاکسازی نکند. آن شخص از میان جماعت بریده شود، چونکه قُدس خداوند را آلوده نموده، و آبی که برای پاکی است، بر او پاشیده نشده است. او نجس است.

^{۲۱} و برای ایشان قانون ابدی خواهد بود. و کسی که آبی را که برای پاکی است، بپاشد، لباس خود را بشوید و کسی که آن آب را لمس کند، تا شام نجس باشد. ^{۲۲} و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید، نجس خواهد بود. و هر کسی که آن را لمس نماید، تا شام نجس خواهد بود.»

خداوند آن را امر فرموده، گفت: به قوم اسرائیل بگو که گوساله سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد تو بیاورند. ^۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از اردوگاه برده، پیش روی او کشته شود. ^۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد. ^۵ و گوساله در پیش چشمان او سوخته شود؛ پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود. ^۶ و کاهن چوب سرو با شاخه زوفا و پارچه قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گوساله بیندازد. ^۷ پس کاهن لباس خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در اردوگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد. ^۸ و کسی که آن را سوزانید، لباس خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.

^۹ و شخص پاک، خاکستر گوساله را جمع کرده، بیرون از اردوگاه در جای پاک بگذارد. و آن به جهت جماعت قوم اسرائیل برای آب به جهت پاکی نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است. ^{۱۰} و کسی که خاکستر گوساله را جمع کند، لباس خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای قوم اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، قانونی ابدی خواهد بود. ^{۱۱} هر که جسد مُرده هر آدمی را لمس نماید، هفت روز نجس باشد. ^{۱۲} آن شخص در روز سوم خویشتن را با آبی که برای پاکی است، پاک نماید و در روز هفتم پاک باشد. اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم پاک نخواهد بود. ^{۱۳} هر که جسد مُرده هر آدمی را که مرده باشد، لمس نموده، و خود را به آن آب پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را آلوده کرده است. و آن شخص از اسرائیل بریده

آب از صخره

۲۰.

و تمامی جماعت قوم اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قایش اقامت کردند. و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.

۲ و برای جماعت آب نبود. پس به ضدّ موسی و هارون جمع شدند. ۳ و قوم با موسی به مجادله برخاسته، گفتند: «کاش می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! ۴ چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و چارپایانمان در اینجا بمیریم؟ ۵ ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!» ۶ موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند و به روی خود درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. ۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۸ «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در مقابل چشمشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و چارپایان ایشان را خواهی نوشانید.»

۹ پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت. ۱۰ موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای یاعیان، بشنوید: آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» ۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و چارپایان ایشان نوشیدند. ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه به من ایمان نداشتید تا

قدوسیت مرا در نظر قوم اسرائیل حرمت نهد، شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام، داخل نخواهید ساخت.» ۱۳ این است آب مریمه* جایی که قوم اسرائیل با خداوند مجادله کردند، و او قدوسیت خود را در میان ایشان نمایان ساخت.

درخواست عبور از ادوم

۱۴ و موسی، رسولان از قادش نزد پادشاه ادوم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تو می‌دانی. ۱۵ اینکه پدران ما به مصر آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، به بدی رفتار نمودند. ۱۶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او صدای ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست. ۱۷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم. از مزرعه و تاکستان خواهیم گذشت، و آب از چاهها خواهیم نوشید، بلکه از شاهراهها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

۱۸ ادوم او را گفت: «از سرزمین من نخواهی گذشت و گرنه به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.» ۱۹ قوم اسرائیل در جواب او گفتند: «از راههای عمومی خواهیم رفت و هرگاه ما و چارپایانمان از آب تو بنوشیم قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود می‌گذریم و بس.» ۲۰ اما ادوم گفت: «نخواهی گذشت.» و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله

* ۱۳.۲۰ «مریمه» یعنی «مجادله».

گفت: «اگر به واقع این قوم را به دست من تسلیم کنی، شهرهایشان را به نابودی کامل خواهم سپرد.»^۳ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد. اسرائیل ایشان و شهرهای ایشان را به تمامی هلاک ساختند، و آن مکان حُرما* نامیده شد.

مار برنجین

^۴ و از کوه هور به راه دریای سرخ کوچ کردند تا زمین اِدم را دور زنند. اما دل قوم به سبب راه، تنگ شد.^۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک ناچیز کراهت دارد!»

^۶ پس خداوند، مارهای آتشین در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی زیاد از اسرائیل مردند.^۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده‌ایم، زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم. پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی به جهت قوم التماس نمود.^۸ و خداوند به موسی گفت: «مار آتشی بساز و آن را بر نيزه‌ای بردار، و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.»^۹ پس موسی مار برنجینی ساخته، و بر سر نيزه‌ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به محض نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می‌ماند.

سفر به موآب

^{۱۰} و قوم اسرائیل کوچ کرده، در اویوت اردو زدند.^{۱۱} و از اویوت کوچ کرده، در عی‌عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است،

ایشان بیرون آمد.^{۲۱} به اینطور اِدم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

مرگ هارون

^{۲۲} پس تمامی جماعت قوم اسرائیل از قادیس کوچ کرده، به کوه هور رسیدند.^{۲۳} و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین اِدم خطاب کرده، گفت:^{۲۴} «هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا شما نزد آب مریه از سخن من عصبان و رزیدید، از این جهت او به سرزمینی که به قوم اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد.^{۲۵} پس هارون و پسرش اِلعازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور.^{۲۶} و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش اِلعازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

^{۲۷} پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود. و ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور رفتند.^{۲۸} و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش اِلعازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و اِلعازار از کوه آمدند.^{۲۹} و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، تمامی خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

شکست عَراد

۲۱ و چون پادشاه کنعانی عَراد که در نِگَب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه آتاریم می‌آید، با اسرائیل جنگ کرد و برخی از آنان را به اسارت گرفت.^۲ آنگاه اسرائیل برای خداوند نذر کرده،

* ۳.۲۱ "حُرما" یعنی "نابودی کامل".

ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید. به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.»^{۲۳} اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید، با اسرائیل جنگ کرد.^{۲۴} اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از آرنون تا یَبوق و تا حد پسران عَمّون به تصرف آورد، زیرا که حد پسران عَمّون مستحکم بود.^{۲۵} و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای آموریان در حبشون و در تمامی دهاتش ساکن شد.^{۲۶} زیرا که حبشون، شهر سیحون، پادشاه آموریان بود، و او با پادشاه سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا آرنون از دستش گرفته بود.

^{۲۷} بنابراین تصنیف سرایان می‌گویند:

«به حبشون بیاید تا شهر سیحون بنا کرده،

و استوار شود.

^{۲۸} زیرا آتشی از حبشون برآمد،

و شعله‌ای از قریه سیحون.

عار، موآب را سوزانید

و صاحبان بلندی‌های آرنون را.

^{۲۹} وای بر تو ای موآب!

ای قوم کموش*، هلاک شدید!

پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود،

و دختران خود را به سیحون

پادشاه اموریان به اسیری داد.

^{۳۰} به ایشان تیر انداختیم.

حبشون تا به دیبون هلاک شد.

آن را تا نوح که نزد میدباست

ویران ساختیم.»

اردو زدند.^{۱۲} و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند.^{۱۳} و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف آرنون که در بیابان خارج از حدود آموریان می‌باشد اردو زدند، زیرا که آرنون حد موآب در میان موآب و آموریان است.^{۱۴} از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می‌شود:

«واهییب در سوفه

و وادی‌های آرنون؛

^{۱۵} و رودخانه وادی‌هایی

که به سوی مسکن عار متوجه است،

و بر حدود موآب تکیه می‌زند.»

^{۱۶} و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی

است که خداوند درباره‌اش به موسی گفت: «قوم را

جمع کن تا به ایشان آب دهم.»^{۱۷} آنگاه اسرائیل این

سرود را سراییدند:

«ای چاه به جوش آی،

شما برایش سرود بخوانید،

^{۱۸} «چاهی که سروان حفره زدند،

و بزرگان قوم آن را کردند.

سروان و بزرگان به عصاهای

خود آن را کردند.»

^{۱۹} و از مَتَّانَه به تَحْلِیْئیل و از تَحْلِیْئیل به باموت.

^{۲۰} و از باموت به دره‌ای که در صحرای موآب نزد قله

پیسگاه که به سوی بیابان متوجه است.

شکست سیحون پادشاه

^{۲۱} و اسرائیل، قاصدان نزد سیحون پادشاه

آموریان فرستاده، گفت: ^{۲۲} «مرا اجازه بده تا از زمین

تو بگذرم، به سوی مزرعه یا تاکستان انحراف نخواهیم

* ۲۹.۲۱ «کموش» نام یکی از خدایان موآب بود.

شکست عوج، پادشاه باشان

^{۳۱} و اسرائیل در سرزمین آموریان اقامت کردند. ^{۳۲} و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، آموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند. ^{۳۳} پس برگشته، از راه باشان رفتند. و عوج پادشاه باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادیری بیرون آمد. ^{۳۴} و خداوند به موسی گفت: «از او مترس، زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده‌ام. به نحوی که با سیحون پادشاه آموریان که در جشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.» ^{۳۵} پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند. و زمینش را به تصرف آوردند.

ماجرای بلعام

۲۲ و قوم اسرائیل کوچ کرده، در همواریهای موآب به آنطرف اردن، در مقابل آریحا اردو زدند. ^۱ و چون بالاق پسر صقور هر چه اسرائیل به آموریان کرده بودند، دید، ^۲ موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که زیاد بودند. و ترس قوم اسرائیل در دل اهالی موآب افتاد. ^۳ پس موآبیان به مشایخ مدیان گفتند: «الان این گروه هر چه به اطراف ماست، خواهند لیسید، به نوعی که گاو سبزه صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاق پسر صقور، پادشاه موآب بود.

^۴ پس قاصدان به فتور که بر کنار رود در سرزمین مردم عمو است، نزد بلعام پسر بعور فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و تمامی روی زمین را می‌پوشانند، و در مقابل من ساکن می‌باشند. ^۵ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند. شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آیم و ایشان را از زمین خود

بیرون کنم. زیرا می‌دانم هر که را تو برکت دهی، مبارک خواهد بود، و هر که را لعنت نمایی، ملعون.»

^۶ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند. و نزد بلعام رسید، سخنان بالاق را به او گفتند. ^۷ او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند. ^۸ و خداوند نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟» ^۹ بلعام به خدا گفت: «بالاق پسر صقور پادشاه موآب نزد من فرستاده است، ^{۱۰} که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند، روی زمین را پوشانیده‌اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن، شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.» ^{۱۱} خدا به بلعام گفت: «با ایشان مرو و قوم را لعنت مکن، زیرا مبارک هستند.» ^{۱۲} پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازه نمی‌دهد که با شما بیایم.» ^{۱۳} و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن با ما امتناع نمود.»

^{۱۴} و بالاق بار دیگر سروران زیاده و بزرگتر از آنان فرستاد. ^{۱۵} و ایشان نزد بلعام آمده، و او را گفتند: «بالاق پسر صقور چنین می‌گوید: "تو اینک از آمدن نزد من امتناع نکنی." ^{۱۶} زیرا که البته تو را بسیار حرمت خواهم نمود، و هر آنچه به من بگویی به جا خواهم آورد. پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.» ^{۱۷} بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: «اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی‌توانم از فرمان پیهو خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم.» ^{۱۸} پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.» ^{۱۹} و خدا در شب نزد بلعام آمده، او را گفت: «اگر

۳۳ الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من کناره جست. و اگر از من کناره نمی‌جست، به یقین الان تو را می‌کشتم و او را زنده نگاه می‌داشتم.»^{۳۴} بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم، زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است، برمی‌گردم.»^{۳۵} فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو، لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروان بالاق رفت.

۳۶ و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال او تا شهر موآب که بر حد آرنون و بر بخش انتهایی حدود او بود، بیرون آمد.^{۳۷} و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم، پس چرا نزد من نیامدی؟ آیا به راستی قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟»^{۳۸} بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام. آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می‌گذارد، همان را خواهم گفت.»^{۳۹} پس بلعام همراه بالاق رفته، به قریت حوصت رسیدند.^{۴۰} و بالاق گاوان و گوسفندان قربانی کرده، نزد بلعام و سروانی که با او بودند، فرستاد.^{۴۱} و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به باموت بعل برآورد و از آنجا بلعام بخش کوچکی از قوم را دید.

۲۳ و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت قربانگاه بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برابم حاضر کن.»^۲ و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود، به عمل آورد و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر قربانگاه گذرانیدند.^۳ و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بپاید. و هر چه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

این مردمان برای طلبیدن تو بپایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم، به همان عمل نما.»^{۲۱} پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروان موآب روانه شد.

۲۲ و غضب خدا به خاطر رفتن او افروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقابله با او ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند.^{۲۳} و الاغ، فرشته خداوند را با شمشیر برهنه به‌دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت. بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.^{۲۴} آنگاه فرشته خداوند در راهی باریک میان دو تاختستان، که در هر دو سوی آن دیواری بود، بایستاد.^{۲۵} و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.^{۲۶} فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی به جهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود.^{۲۷} و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد.^{۲۸} آنگاه خداوند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: «به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی؟»^{۲۹} بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا مسخره نمودی! کاش که شمشیر در دست من می‌بود که الان تو را می‌کشتم.»^{۳۰} الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای؟ آیا هرگز عادت می‌داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» بلعام گفت: «نه!»^{۳۱} خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است. پس خم شده، به روی درافتاد.^{۳۲} و فرشته خداوند او را گفت: «الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقابله با تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظر من از روی تمرد است.

۴ و خدا بلعام را ملاقات کرد. و بلعام او را گفت: «هفت قربانگاه برپا داشتم و گاوی و قوچی بر هر قربانگاه قربانی کردم.»^۵ خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.»^۶ پس نزد او برگشت، و اینک او با تمامی سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود.^۷ و خطابه خود را آورده، گفت:

«بالاق پادشاه موآب

مرا از آرام از کوه‌های مشرق آورد،
که "بیا، یعقوب را برای من لعنت کن،
و بیا اسرائیل را نفرین نما."

^۸ چگونه لعنت کنم آن را که
خدا لعنت نکرده است؟

و چگونه نفرین نمایم آن را

که خداوند نفرین ننموده است؟

^۹ زیرا از سر صخره‌ها او را می‌بینم.

و از کوه‌ها او را مشاهده می‌نمایم.

اینک قومی است که به تنهایی ساکن می‌شود،
و خود را در میان قومها نمی‌شمارد.

^{۱۰} کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد

یا یک‌چهارم اسرائیل را حساب نماید؟

کاش که من به وفات عادلان بمیرم

و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

^{۱۱} پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟

تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و اینک،
برکت کامل دادی!»^{۱۲} او در جواب گفت: «آیا
نمی‌باید مواظب باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم
گذارد، بگویم؟»

^{۱۳} بالاق او را گفت: «بیا الان همراه من به جای

دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط بخشی
کوچک از ایشان را خواهی دید، و تمامی ایشان را
نخواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.»

^{۱۴} پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله پیسگاه برد
و هفت قربانگاه بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر
قربانگاه قربانی کرد.^{۱۵} و او به بالاق گفت: «نزد قربانی
سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا خداوند را
ملاقات نمایم.»^{۱۶} و خداوند بلعام را ملاقات نموده،
و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته،
چنین بگو.»^{۱۷} پس نزد او آمد، و اینک نزد قربانی
سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود، و بالاق
از او پرسید که «خداوند چه گفت؟»^{۱۸} آنگاه خطابه
خود را آورده، گفت:

«ای بالاق برخیز و بشنو.

و ای پسر صفور، مرا گوش بگیر.

^{۱۹} خدا انسان نیست که دروغ بگوید.

و از پسران آدم نیست که به اراده

خود تغییر بدهد.

آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟

یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟

^{۲۰} اینک مأمور شده‌ام که برکت بدهم.

و او برکت داده است و آن را

رد نمی‌توانم نمود.

^{۲۱} او گناهی در یعقوب ندیده،

و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است.

یهوه خدایش با او است.

و نعره پادشاه در میان ایشان است.

^{۲۲} خدا ایشان را از مصر بیرون آورد.

او را شاخها مثل گاو وحشی است.

^{۲۳} به درستی که بر یعقوب افسون کارگر نیست

و بر اسرائیل فالگیری نه.

درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش

گفته خواهد شد

که "خدا چه کرده است."

^{۲۴} اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست.

و مثل شیر نر، خویشتن را خواهند برانگیخت.
و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد،
نخواهد خوابید.»

^{۲۵} بالاق به بَلْعَام گفت: «نه ایشان را لعنت کن
و نه برکت ده.» ^{۲۶} بَلْعَام در جواب بالاق گفت: «آیا
تو را نگفتم که هر آنچه خداوند به من گوید، آن را
باید بکنم؟»

^{۲۷} بالاق به بَلْعَام گفت: «بیا تا تو را به جای
دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را
برای من از آنجا لعنت نمایم.» ^{۲۸} پس بالاق بَلْعَام را بر
قله فِغور که در آستانه بیابان است، برد. ^{۲۹} بَلْعَام به
بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت قربانگاه بساز و
هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.»
^{۳۰} بالاق به طوری که بَلْعَام گفته بود، عمل نموده،
گاو و قوچی بر هر قربانگاه قربانی کرد.

۲۴ و چون بَلْعَام دید که اسرائیل را برکت دادن
به نظر خداوند پسند می‌آید، مثل دفعه‌های
پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا
عازم شد. ^۲ و بَلْعَام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل
را دید که موافق قبایل خود ساکن می‌بودند. و روح خدا
بر او فرود آمد. ^۳ پس خطابه خود را آورده، گفت:
«وحی بَلْعَام پسر یعور.

وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

^۴ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید.

و رویای قادر مطلق* را مشاهده نمود.

آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید.

^۵ چه زیباست خیمه‌های تو ای یعقوب!

و مسکنهای تو ای اسرائیل!

^۶ مثل وادی‌های کشیده شده،

مثل باغها بر کنار رودخانه،

مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد
و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب.

^۷ آب از سطلهایش ریخته خواهد شد.

و بذر او در آبهای بسیار خواهد بود.

پادشاه او از اجاج بلندتر،

و مملکت او برافراشته خواهد شد.

^۸ خدا او را از مصر بیرون آورد.

او را شاخها مثل گاو وحشی است.

قومهای دشمنان خود را خواهد بلعید

و استخوانهای ایشان را خواهد شکست

و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت.

^۹ مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید.

و مثل شیر ماده، کیست که او را برانگیزاند؟

مبارک باد هر که تو را برکت دهد.

و ملعون باد هر که تو را لعنت نماید!

^{۱۰} پس خشم بالاق بر بَلْعَام افروخته شده، هر

دو دست خود را بر هم زد و بالاق به بَلْعَام گفت:

«تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این

سه مرتبه ایشان را برکت کامل دادی. ^{۱۱} پس الان به

جای خود فرار کن! گفتم که تو را حرمت بسیار نمایم.

اما اینک خداوند تو را از این حرمت بازداشته است.»

^{۱۲} بَلْعَام به بالاق گفت: «آیا به قاصدانی که نزد من

فرستاده بودی نیز نگفتم: ^{۱۳} که "اگر بالاق خانه خود

را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی‌توانم از فرمان

خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم، بلکه

آنچه خداوند به من گوید، آن را خواهم گفت؟" ^{۱۴} و

الان اینک نزد قوم خود می‌روم. بیا تا تو را اعلام نمایم

که این قوم با قوم تو در روزهای آخر چه خواهند کرد.

^{۱۵} پس خطابه خود را آورده، گفت:

«وحی بَلْعَام پسر بعور.

* ۴.۲۴ در عبری: "شَدای؛ همچنین در آیه ۱۶.

و حی آن مردی که چشمانش باز شد.

۱۶ و حی آن کسی که سخنان خدا را شنید.

و معرفت آن متعال را دانست.

و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود.

آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید.

۱۷ او را خواهیم دید لیکن نه الان.

او را مشاهده خواهیم نمود اما نزدیک نه.

ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد

و عصبانی از اسرائیل خواهد برخاست

و پیشانی موآب را خواهد شکست.

و تمامی پسران فتنه را هلاک خواهد ساخت.

۱۸ و دوم ملک او خواهد شد

و دشمنانش، اهل سعیر نیز،

جزو اموال او خواهند گردید.

و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.

۱۹ و کسی که از یعقوب ظاهر می‌شود،

سلطنت خواهد نمود.

و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.

۲۰ آنگاه بلعام به عمالقه نظر انداخته، خطاب به

خود را آورده، گفت:

«عمالقی اول قومها بود،

اما آخر او منتهی به هلاکت است.»

۲۱ و بر قینیان نظر انداخته، خطاب به خود را آورد

و گفت:

«مسکن تو استوار

و آشیانه تو بر صخره نهاده شده است.

۲۲ لیکن قاین تباه خواهد شد،

تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»

۲۳ و باز خطاب به خود را آورده، گفت:

«وای! چون خدا این را می‌کند،

کیست که زنده بماند؟

۲۴ و کشتیها از جانب کِثیم آمده،

آشور را ذلیل خواهند ساخت،

و عبر را ذلیل خواهند گردانید،

و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»

۲۵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خود

رفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

پرستش بعل در پعور

۲۵

و اسرائیل در شَطِیم اقامت نمودند، و قوم

با دختران موآب زنا کردن گرفتند. ۲ زیرا

که ایشان قوم را به قربانی‌های خدایان خود دعوت

نمودند. پس قوم می‌خوردند و به خدایان ایشان سجده

می‌نمودند. ۳ و اسرائیل به بعل فِغور ملحق شدند. و

غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد. ۴ و خداوند به

موسی گفت که: «تمامی رئیس‌ان قوم را گرفته، ایشان را

برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم

خداوند از اسرائیل برگردد.» ۵ موسی به داوران اسرائیل

گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بعل

فِغور ملحق شدند، بکشید.»

۶ و اینک مردی از قوم اسرائیل آمده، زن

مدیانی‌ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت

قوم اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازه

خیمه اجتماع گریه می‌کردند. ۷ و چون فینحاس پسر

إل‌عازار پسر هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت

برخاسته، نیزه‌ای به دست خود گرفت ۸ و از پی آن مرد

اسرائیلی به قوْبه* داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن

مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا از قوم

اسرائیل رفع شد. ۹ و آنانی که از وبا مردند، بیست و

چهار هزار نفر بودند.

* ۸.۲۵ مقصود "بخش انتهایی خیمهٔ خانوادگی" است.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «فینحاس پسر العازار پسر هارون کاهن، غضب مرا از قوم اسرائیل برگردانید، چونکه با غیرت من در میان ایشان غیور شد، تا قوم اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. ۱۲ بنابراین بگو: "اینک عهد سلامتی خود را به او می‌بخشم. ۱۳ و برای او و برای نسلهایش بعد از او این عهد کهنانت جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و به خاطر قوم اسرائیل کفاره نمود."»

۱۴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمری پسر سالو رئیس خاندان پدران از قبیله شمعون بود. ۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، گزبی دختر صور بود و او رئیس طایفه‌ای از خاندان مدیان بود.

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید. ۱۸ زیرا که ایشان شما را به فریبهای خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امر خواهر خود گزبی، دختر رئیس مدیان، که در روز وبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

سرشماری نسل جدید

۲۶ بعد از وبا، خداوند موسی و العازار پسر هارون کاهن را خطاب کرده، گفت: «شماره تمامی قوم اسرائیل را مطابق خاندان پدران ایشان از بیست ساله و بالاتر، یعنی تمامی کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می‌روند، بگیرید. ۳ پس موسی و العازار کاهن ایشان را در همواری‌های موآب، نزد آردن در مقابل آریحا خطاب کرده، گفتند: ۴ «قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و قوم اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»

۵ رثوین نخست‌زاده اسرائیل؛ پسران رثوین: از خنوخ، طایفه خنوخیان. و از قَلَو، طایفه قَلَوَئِیان. ۶ از حِصرون، طایفه حِصرونیان. و از گرمی، طایفه گرمیان. ۷ اینانند طوایف رثوینیان. و شمرده شدگان ایشان چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند. ۸ و پسران قَلَو: إلیاب. ۹ و پسران إلیاب: یموئیل و داتان و آبیرام. اینان همان داتان و ابیرام هستند که از سوی جماعت انتخاب شدند و با موسی و هارون در میان همراهان قورح دشمنی کردند، وقتی که با خداوند دشمنی نمودند. ۱۰ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دویست و پنجاه نفر را سوزانیده، درس عبرت شدند. ۱۱ لیکن پسران قورح نمردند.

۱۲ پسران شمعون مطابق طوایف ایشان: از یموئیل، طایفه یموئیلیان. از یامین، طایفه یامینیان. از یاکین، طایفه یاکینیان. ۱۳ از زراح، طایفه زراحیان. از شائول، طایفه شائولیان. ۱۴ اینانند طوایف شمعونیان: بیست و دو هزار و دویست نفر.

۱۵ و پسران جاد مطابق طوایف ایشان: از صفون، طایفه صفونیان. از حَجّی، طایفه حَجّیان. از شونی، طایفه شونیان. ۱۶ از اُزنی، طایفه اُزنیان. از عِری، طایفه عِریان. ۱۷ از آرو، طایفه آرودیان. از آرئیلی، طایفه آرئیلیان. ۱۸ اینانند طوایف پسران جاد مطابق شماره ایشان چهل هزار و پانصد نفر.

۱۹ و پسران یهودا عیر و اونان. و عیر و اونان در زمین کنعان مردند. ۲۰ و پسران یهودا مطابق طوایف ایشان اینانند: از شילה، طایفه شیلیان. از فِرِص، طایفه فِرِصیان. از زراح، طایفه زراحیان. ۲۱ و پسران فارص اینانند: از حِصرون، طایفه حِصرونیان. از حامل، طایفه حاملیان. ۲۲ اینانند طوایف یهودا مطابق شمرده شدگان ایشان هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.

طایفه نَعْمَانِیَان. ^{۴۱} اینانند پسران پَنیامین مطابق طوایف ایشان و شمرده شدگان ایشان چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.

^{۴۲} اینانند پسران دان مطابق طوایف ایشان: از شوحام، طایفه شوحامیان. اینانند طوایف دان مطابق طایفه‌های ایشان. ^{۴۳} تمامی طوایف شوحامیان مطابق شمرده شدگان ایشان شصت و چهار هزار و چهار صد نفر بودند.

^{۴۴} اینانند قبیله آشیر مطابق طوایف ایشان: از یمنه، طایفه یمنثیان. از پشوی، طایفه پشویان. از بریعه، طایفه بریعتیان. ^{۴۵} از پسران بریعه: از جِبر، طایفه جِبریان. از مَلِکِئیل، طایفه مَلِکِئیلیان. ^{۴۶} و نام دختر آشیر، سِراح بود. ^{۴۷} اینانند قبایل پسران آشیر مطابق شمرده شدگان ایشان پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر.

^{۴۸} اینانند پسران نفتالی مطابق طوایف ایشان: از یَحْصِئیل، طایفه یَحْصِئیلیان. از جونی، طایفه جونیان. ^{۴۹} از یَصِر، طایفه یَصِریان. از شلیم، طایفه شلیمیان. ^{۵۰} اینانند قبایل نفتالی مطابق طوایف ایشان و شمرده شدگان ایشان چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند. ^{۵۱} اینانند شمرده شدگان قوم اسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر.

^{۵۲} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۵۳} «برای اینان مطابق شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود. ^{۵۴} برای زیاد، نصیب او را زیاد کن و برای کم، نصیب او را کم نما. به هر کس مطابق شمرده شدگان او نصیبش داده شود. ^{۵۵} لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و مطابق نامهای قبایل پدران خود در آن تصرف نمایند. ^{۵۶} موافق قرعه، ملک ایشان در میان زیاد و کم تقسیم شود.»

^{۵۷} و اینانند شمرده شدگان لای مطابق طوایف ایشان: از جِرْشون، طایفه جِرْشونیان. از قُهاث، طایفه

^{۲۳} و پسران یَساکار مطابق طوایف ایشان: از تولع، طایفه تولعیان. از قُوه، طایفه قُوثیان. ^{۲۴} از یاشوب، طایفه یاشوبیان. از شِمرون، طایفه شِمرونیان. ^{۲۵} اینانند قبایل یَساکار مطابق شمرده شدگان ایشان شصت و چهار هزار و سیصد نفر. ^{۲۶} و پسران زیبولون مطابق طوایف ایشان: از سِرد، طایفه سِردیان. از ایلون، طایفه ایلونیان. از یاحِلئیل، طایفه یاحِلئیلیان. ^{۲۷} اینانند طوایف زیبولون مطابق شمرده شدگان ایشان شصت هزار و پانصد نفر.

^{۲۸} و پسران یوسف مطابق طوایف ایشان: مَنَسی و إفرایم. ^{۲۹} و قبیله منسی: از ماکیر، طایفه ماکیریان. ماکیر جلعاد را آورد و از جلعاد، طایفه جلعادیان. ^{۳۰} اینانند پسران جلعاد: از ایعزر، طایفه ایعزریان. از حِلِق، طایفه حِلِقیان. ^{۳۱} از آسِرنِئیل، طایفه آسِرنِئیلیان. از شَکیم، طایفه شَکیمیان. ^{۳۲} از شِمیداع، طایفه شِمیداعیان. از خِفر، طایفه خِفریان. ^{۳۳} و صِلْفِحاد پسر خِفر را پسری نبود، لیکن دختران داشت و نامهای دختران صِلْفِحاد، محلّه و نوعه و حُجله و مِلَکه و تَرَصّه. ^{۳۴} اینانند قبایل مَنَسی و شمرده شدگان ایشان پنجاه و دوهزار و هفتصد نفر بودند.

^{۳۵} و اینانند پسران إفرایم مطابق طوایف ایشان: از شوْتَلّاح، طایفه شوْتَلّاحیان. از باکِر، طایفه باکِریان. از تاحن، طایفه تاحنیان. ^{۳۶} و پسران شوْتَلّاح اینانند: از عِران، طایفه عِرانیان. ^{۳۷} اینانند قبایل پسران إفرایم مطابق شمرده شدگان ایشان سی و دو هزار و پانصد نفر. و پسران یوسف مطابق طوایف ایشان اینانند.

^{۳۸} و پسران پَنیامین مطابق طوایف ایشان: از یَلّاع، طایفه یَلّاعیان. از آشبیل، طایفه آشبیلیان. از آحیرام، طایفه آحیرامیان. ^{۳۹} از شِفوفام، طایفه شِفوفامیان. از حوفام، طایفه حوفامیان. ^{۴۰} و پسران یَلّاع: آرد و نَعْمان. از آرد، طایفه اردیان. و از نَعْمان،

از این جهت که پسری ندارد، از میان طایفه‌اش محو شود؟ ما را نیز در میان برادران پدر ما نصیبی بده.»^۵ پس موسی تقاضای ایشان را به حضور خداوند آورد.^۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «دختران صِلفِاح را مست می‌گویند. البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده و سهم پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.»^۸ و قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: «اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید.»^۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید.^{۱۰} و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید.^{۱۱} و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از طایفه‌اش که خویش نزدیکتر او باشد، بدهید تا مالک آن بشود. پس این برای قوم اسرائیل قانون شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

یوشع، جانشین موسی

^{۱۲} و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برآی و زمینی را که به قوم اسرائیل داده‌ام، ببین.»^{۱۳} و چون آن را دیدی، تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد.^{۱۴} زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت مجادله نمودند، شما از سخن من عصیان ورزیدید و قدوسیت مرا نزد آب در نظر ایشان حرمت ننهادید.» این آب، همان آب مریمه قادش است در بیابان صین.^{۱۵} و موسی به خداوند عرض کرده، گفت: «تو اینک یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد^{۱۷} که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی‌شیان نباشند.»^{۱۸} و خداوند به موسی گفت: «یوشع پسر نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او

فُهاَتیان. از قراری، طایفه قراریان.^{۵۸} اینانند طوایف لاویان: طایفه لَبنیان، طایفه جِبرونیان، طایفه مَحلیان، طایفه موشیان، طایفه قورحیان. اما قُهاَت، عَمَرام را آورد.^{۵۹} و نام زن عَمَرام، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عَمَرام، هارون، موسی، و خواهر ایشان مریم را زایید.^{۶۰} و برای هارون، ناداب و آبیهو و العازار و ایتامار زاییده شدند.^{۶۱} ناداب و آبیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند تقدیم کرده بودند، مردند.^{۶۲} و شمرده شدگان ایشان یعنی همه آنها که از جنس مرد بودند، از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند. زیرا که ایشان در میان قوم اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان قوم اسرائیل به ایشان داده نشد.

^{۶۳} اینانند آنانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که قوم اسرائیل را در همواری‌های موآب نزد آردن در مقابل آریحا شمرند.^{۶۴} و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که قوم اسرائیل را در بیابان سینا شمرند.^{۶۵} زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد. پس از آنها هیچکس سواى کالیب پسر یُفَنّه و یوشع پسر نون باقی نماند.

دختران صِلفِاح

۲۷ و دختران صِلفِاح پسر خُفر پسر جلعاد پسر ماکیر پسر مَنَسی، که از طوایف مَنَسی پسر یوسف بود، نزدیک آمدند. و اینهاست نامهای دخترانش: مَحله و نوعه و حُجله و مِلکه و تِرِصه.^۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند: «پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در گروه قورح به ضدّ خداوند همدستان شدند، بلکه در گناه خود مُرد و پسری نداشت.»^۴ پس چرا نام پدر ما

بگذار. ^{۱۹} و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته، در نظر ایشان او را به این خدمت تعیین کن. ^{۲۰} و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت قوم اسرائیل او را اطاعت نمایند. ^{۲۱} و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم آوریم به حضور خداوند سؤال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی قوم اسرائیل با او و تمامی جماعت بیرون روند و به فرمان او داخل شوند.» ^{۲۲} پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت. ^{۲۳} و دستهای خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، به خدمت منصوب نمود.

قربانی‌های روزانه

۲۸

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «قوم اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: "به هوش باشید تا هدیه خوراک مرا از قربانی‌های آتشین و رایحه خوشایند من در موسم من به من تقدیم کنید." ^۲ و ایشان را بگو: قربانی آتشین را که نزد خداوند تقدیم می‌کنید، این است: دو بره نر یک ساله بی‌عیب، هر روز برای قربانی سوختنی دائمی. ^۳ یک بره نر صبحگاهان قربانی کن، و بره دیگر را هنگام عصر قربانی کن. ^۴ و یک دهم ایفه* آرد مرغوب مخلوط شده با یک چهارم هین* روغن زلال برای هدیه آردی. ^۵ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا به جهت رایحه خوشایند و قربانی آتشین خداوند معین شد. ^۶ و هدیه ریختنی آن یک چهارم هین به جهت هر بره‌ای باشد. این هدیه ریختنی باده را برای خداوند در قدس بریز. ^۷ و بره دیگر را هنگام عصر قربانی کن، مثل

هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن تقدیم کن تا قربانی آتشین و رایحه خوشایند برای خداوند باشد. ^۸ و در روز سبت دو بره یک ساله بی‌عیب، و دو دهم ایفه آرد مرغوب سرشته شده با روغن، برای هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. ^۹ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن. ^{۱۰} و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم کنید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله بی‌عیب. ^{۱۱} و سه دهم ایفه آرد مرغوب سرشته شده با روغن به جهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو دهم آرد مرغوب سرشته شده با روغن، به جهت هدیه آردی برای هر قوچ. ^{۱۲} و یک دهم آرد مرغوب سرشته شده با روغن، به جهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، رایحه خوشایند، و هدیه آتشین برای خداوند باشد. ^{۱۳} و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و یک سوم هین برای هر قوچ، و یک چهارم هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال. ^{۱۴} و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.

عید فِضَح

^{۱۵} «و در روز چهاردهم ماه اول، پَسَخ خداوند است. ^{۱۶} و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان بی‌خمیرمایه خورده شود. ^{۱۷} در روز اول، محفل مقدّس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید. ^{۱۸} و به جهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی‌عیب باشند. ^{۱۹} و

* ۵.۲۸ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیة فصل. * ۵.۲۸ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیة فصل.

کنید: یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره نر یک ساله بی‌عیب.^۳ و هدیه آردی آنها، سه دهم ایفه* آرد مرغوب سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو دهم برای هر قوچ.^۴ و یک دهم برای هر بره از آن هفت بره.^۵ و یک بز نر به جهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.^۶ سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیه آردی‌اش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، با هدایای ریختنی آنها مطابق قانون آنها تا رایحه خوشایند و هدیه آتشین به خداوند باشد.

قربانی‌های روز کفاره

^۷ و در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار نکنید.^۸ و قربانی سوختنی به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید: یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند.^۹ و هدیه آردی آنها سه دهم آرد مرغوب سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو دهم برای هر قوچ.^{۱۰} و یک دهم برای هر بره از آن هفت بره.^{۱۱} و یک بز نر برای قربانی گناه، سوای قربانی گناه کفاره‌ای و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آنها.

قربانیهای عید خیمه‌ها

^{۱۲} و در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. هیچ کار خدمت نکنید و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید.^{۱۳} و قربانی سوختنی به عنوان هدیه آتشین و رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند.^{۱۴} و به جهت هدیه آردی آنها سه دهم آرد مرغوب سرشته شده با روغن

به جهت هدیه آردی آنها سه دهم آرد مرغوب سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو دهم برای هر قوچ بگذارید.^{۲۱} و یک دهم برای هر بره از آن هفت بره تقدیم کن.^{۲۲} و یک بز نر به جهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.^{۲۳} اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، تقدیم کنید.^{۲۴} به اینطور هر روز از آن هفت روز، خوراک هدیه آتشین به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی تقدیم کرده شود، با هدیه ریختنی آن.^{۲۵} و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

عید هفته‌ها

^{۲۶} و در روز نوبرها چون هدیه آردی تازه در عید هفته‌های خود به خداوند تقدیم کنید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن نکنید.^{۲۷} و به جهت قربانی سوختنی برای رایحه خوشایند خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله قربانی کنید.^{۲۸} و هدیه آردی آنها سه دهم آرد مرغوب سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو دهم برای هر قوچ.^{۲۹} و یک دهم برای هر بره از آن هفت بره.^{۳۰} و یک بز نر تا برای شما کفاره شود.^{۳۱} اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی تقدیم کنید و برای شما بی‌عیب باشد.

هدایای عید شیپورها

«و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت نکنید و برای شما روز نواختن شیپور باشد.^۲ و قربانی سوختنی به جهت رایحه خوشایند به خداوند تقدیم

۲۹

* ۳.۲۹ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب

جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آن.

۳۲ «و در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله بی‌عیب. ۳۳ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۳۴ و یک بز نر به جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

۳۵ و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت نکنید. ۳۶ و قربانی سوختنی هدیه آتشین به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید: یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله بی‌عیب. ۳۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۳۸ و یک بز نر برای قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۳۹ اینها را شما در موسمه‌ای خود برای خداوند تقدیم کنید، سوای نذرهای قربانیهای اختیاری خود برای قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و قربانیهای سلامتی خود.» ۴۰ پس مطابق هر آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی قوم اسرائیل را اعلام نمود.

انسان و نذرهایش

۳۰ و موسی سروران قبایل قوم اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: ۲ چون شخصی برای خداوند نذر کند، یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس نباید قول خود را بشکند، بلکه مطابق هر آنچه از دهانش برآمد، عمل نماید. ۳ و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید، ۴ و

برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دو دهم برای هر قوچ از آن دو قوچ. ۱۵ و یک دهم برای هر بره از آن چهارده بره. ۱۶ و یک بز نر به جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن.

۱۷ و در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله بی‌عیب. ۱۸ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۱۹ و یک بز نر به جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، و هدایای ریختنی آنها.

۲۰ و در روز سوم، یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله بی‌عیب. ۲۱ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۲۲ و یک بز نر به جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

۲۳ و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله بی‌عیب. ۲۴ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۲۵ و یک بز نر به جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

۲۶ و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله بی‌عیب. ۲۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۲۸ و یک بز نر به جهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

۲۹ و در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله بی‌عیب. ۳۰ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها مطابق قانون. ۳۱ و یک بز نر به

نذرهایش و همه تکالیفش را که بر او باشد، برقرار نموده باشد. چونکه در روزی که شنید به او هیچ نگفت، پس آنها را برقرار نموده است.^{۱۵} و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه همسر خود را متحمل خواهد بود.»

^{۱۶} این است فرایضی که خداوند به موسی امر فرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر او.

جنگ با مدیان

۳۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «انتقام قوم اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.»^۳ پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآیند و انتقام خداوند را از مدیان بکشند.»^۴ هزار نفر از هر قبیله از تمامی قبایل اسرائیل برای جنگ بفرستید.»^۵ پس از هزاره‌های اسرائیل، از هر قبیله یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند.^۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر قبیله به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس پسر العازار کاهن و اسباب قدس و شیپورها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد.^۷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه آنها را که از جنس مرد بودند، کشتند.^۸ و در میان کشتگان شاهان مدیان یعنی لوی و راقم و صور و حور و رّبع، پنج پادشاه مدیان را کشتند. بَلْعَام پسر یَعور را به شمشیر کشتند.^۹ و قوم اسرائیل زنان مدیان و کودکان ایشان را به اسیری بردند، و تمامی چارپایان و تمامی احشام ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند.^{۱۰} و تمامی شهرها و مسکنهای و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزانیدند.^{۱۱} و تمامی غنیمت و

پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش چیزی به او نگوید، آنگاه تمامی نذرهایش برقرار، و هرتکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، به قوت خود خواهد بود.^۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، برقرار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.

^۶ و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش کشیده و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد،^۷ و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به او هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش برقرار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشان را به آنها الزام نموده است، به قوت خود خواهند ماند.^۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است، یا سخنی را که از لبهایش کشیده و خویشان را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید.^۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بر او برقرار خواهد ماند.^{۱۰} و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشان را با قسم به تکلیفی الزام نماید،^{۱۱} و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش برقرار، و هرتکلیفی که خویشان را به آن الزام نموده باشد، به قوت خود خواهد بود.^{۱۲} و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هر چه از لبهایش در آمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، برقرار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.^{۱۳} شوهر او می‌تواند هر نذر و هر سوگند تعهدآور را که وی جهت رنجور ساختن خود یاد کرده است، برقرار دارد یا باطل سازد.^{۱۴} اما اگر شوهرش با گذر روزها به او هیچ نگوید، پس همه

روز هفتم لباس خود را بشوید تا پاک شوید. و بعد از آن به اردوگاه داخل شوید.»

^{۲۵} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۶} «تو و العازار کاهن و سروران خاندان پدران جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از چارپا بگیری. ^{۲۷} و غنیمت را در میان مردان جنگی که به کشتار بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما. ^{۲۸} و از مردان جنگی که به کشتار بیرون رفته‌اند، سهمیه برای خداوند بگیر، یعنی یکی از هر پانصد، چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند. ^{۲۹} از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتنی برای خداوند باشد. ^{۳۰} و از قسمت قوم اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد، چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از تمامی چارپایان بگیر، و آنها را به لایوانی که مسئولیت مسکن خداوند را به عهده دارند، بده.»

^{۳۱} پس موسی و العازار کاهن مطابق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. ^{۳۲} و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس بود. ^{۳۳} و از گاو هفتاد و دو هزار راس. ^{۳۴} و از الاغ شصت و یک هزار راس. ^{۳۵} و از انسان از زنائی که مرد را نشناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.

^{۳۶} و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. ^{۳۷} و سهمیه خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود. ^{۳۸} و گاو سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود. ^{۳۹} و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها

تمامی غارت را از انسان و چارپا گرفتند. ^{۱۲} و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت قوم اسرائیل در اردوگاه در همواری‌های مواب، که نزد اردن در مقابل آریحاست، آوردند.

^{۱۳} و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از اردوگاه به استقبال ایشان آمدند. ^{۱۴} و موسی بر رئیسان لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. ^{۱۵} و موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ ^{۱۶} اینک اینانند که مطابق مشورت بلعام، قوم اسرائیل را واداشتند تا در واقعه فُجور به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند وبا عارض شد. ^{۱۷} پس الان هر جنس مرد از کودکان را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. ^{۱۸} و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته و با او همبستر نشده، برای خود زنده نگاه دارید. ^{۱۹} و شما هفت روز بیرون از اردوگاه خیمه زنید، و هر کس از شما که شخصی را کشته و هر که کشته‌ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما، در روز سوم و در روز هفتم خود را پاکسازی نماید. ^{۲۰} و هر لباس و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را پاکسازی نمایید.»

^{۲۱} و العازار کاهن به مردان جنگی که به کشتار رفته بودند، گفت: «این است قانونی که خداوند در شریعتش به موسی امر فرموده است: ^{۲۲} طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، ^{۲۳} یعنی هر چه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و پاک خواهد شد، و به آبی که برای پاکی است، نیز آن را پاک سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید. ^{۲۴} و در

مالکیت زمینهای دو طرف اردن

۳۲

و پسران رئوین و پسران جاد را احشام بی‌نهایت بسیار و زیاد بود، پس چون زمین تعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان احشام است.^۲ پسران جاد و پسران رئوین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند: «عطاروت و دیبون و یعیزر و نمره و خشبون و العاله و سیام و نیو و یعون،^۴ زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل باز ساخته است، زمین احشام است، و بندگان دامتار می‌باشیم.»^۵ پس گفتند: «اگر در نظر تو التفات یافته‌ایم، این زمین به بندگان به ملکیت داده شود و ما را از اردن عبور مده.»

^۶ موسی به پسران جاد و پسران رئوین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟^۷ چرا قوم اسرائیل را دلسرد می‌کنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟^۸ به همین طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادیس پرنیع برای دیدن زمین فرستادم.^۹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و قوم اسرائیل را دلسرد ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند.^{۱۰} پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت: «^{۱۱} به یقین هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر، آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل ننمودند.»^{۱۲} سوای کالیب پسر یفئه قیزی و یوشع پسر نون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند.»^{۱۳} پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند.^{۱۴} و اینک شما به جای پدران خود انبوهی از مردان خطاکار برپا شده‌اید تا

کمک خداوند شصت و یک راس بود.^{۴۰} و مردمان شانزده هزار و از ایشان سهمیه خداوند سی و دو نفر بودند.^{۴۱} و موسی این سهمیه را که هدیه افزاشتی برای خداوند بود، به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

^{۴۲} و از قسمت قوم اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود،^{۴۳} و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و پانصد راس بود.^{۴۴} و از گاو سی و شش هزار راس.^{۴۵} و از الاغها، سی هزار و پانصد راس.^{۴۶} و از انسان، شانزده هزار نفر.^{۴۷} و موسی از قسمت قوم اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از چاربا، گرفت و آنها را به لایوانی که مسئولیت مسکن خداوند را به عهده می‌داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

^{۴۸} و رئیسانی که بر هزاره‌های لشکر بودند، سرداران هزاره‌ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند.^{۴۹} و به موسی گفتند: «بنندگان حساب مردان جنگی را که زیردست ما می‌باشند، گرفتیم و از ما یک نفر نیز مفقود نشده است.^{۵۰} پس ما از آنچه هر کس یافته است، هدیه‌ای برای خداوند آورده‌ایم از زیورهای طلا و خلخالها و دست‌بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن بندها، تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.»^{۵۱} موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند.^{۵۲} و تمامی طلای هدیه‌ای که از سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها برای خداوند تقدیم کردند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود.^{۵۳} زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند.^{۵۴} و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره‌ها و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا به جهت قوم اسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

خواهند ماند.^{۲۷} و تمامی بندگان آماده جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای نبرد عبور خواهیم نمود.»

^{۲۸} پس موسیٰ اعزاز کاهن، و یوشع پسر نون، و رئیسان خاندان پدران قبایل قوم اسرائیل را درباره ایشان فرمان داد.^{۲۹} و موسیٰ به ایشان گفت: «اگر تمامی پسران جاد و پسران رئوین آماده جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.^{۳۰} و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور ننمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.»^{۳۱} پسران جاد و پسران رئوین در جواب او گفتند: «چنانکه خداوند به بندگان گفته است، همچنین خواهیم کرد.^{۳۲} ما آماده جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»

^{۳۳} پس موسیٰ به ایشان یعنی به پسران جاد و پسران رئوین و نصف قبیله منسی پسر یوسف، مملکت سیحون، پادشاه آموریان و مملکت عوج پادشاه باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف.^{۳۴} و پسران جاد، دیبون و عطاروت و غروعر.^{۳۵} و عطروت شوفان و یعزیز و یجیه.^{۳۶} و بیت زمراه و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای برای گله‌ها.^{۳۷} و پسران رئوین: جیشبون و العاله و قریه تایم.^{۳۸} و نیو و بعل معون که نام این دو را تغییر دادند و سیمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند.^{۳۹} و پسران ماکیر پسر منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و آموریان را که در آن بودند، بیرون کردند.^{۴۰} و موسیٰ جلعاد را به ماکیر پسر منسی داد

شدت غضب خداوند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟^{۱۵} زیرا اگر از پیروی او رو بگردانید، بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

^{۱۶} پس ایشان نزد او آمده، گفتند: «آغلهای را اینجا برای احشام خود و شهرها به جهت کودکان خویش خواهیم ساخت.^{۱۷} و خود مسلح شده، حاضر می‌شویم و پیش روی قوم اسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و کودکان ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.^{۱۸} و تا هر یکی از قوم اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه‌های خود مراجعت نخواهیم کرد.^{۱۹} زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.»

^{۲۰} و موسیٰ به ایشان گفت: «اگر این کار را بکنید و خویشتان را به حضور خداوند برای جنگ مهیا سازید،^{۲۱} و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود بیرون کند،^{۲۲} و زمین به حضور خداوند مغلوب شود. پس از آن می‌توانید برگردید و به حضور خداوند و به حضور اسرائیل تعهدی نخواهید داشت و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود.^{۲۳} و اگر چنین نکنید اینک به خداوند گناه ورزیده‌اید، و بدانید که گناه شما، شما را درخواهد گرفت.^{۲۴} پس شهرها برای کودکان و آغلهای برای گله‌های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.»

^{۲۵} پس پسران جاد و پسران رئوین موسیٰ را خطاب کرده، گفتند: «بندگان به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد.^{۲۶} کودکان و زنان و احشام و همه دامهایمان اینجا در شهرهای جلعاد

و او در آن ساکن شد.^{۴۱} و یائیر پسر مَنسی رفته، قصبه‌هایش را گرفت، و آنها را خوت‌یائیر* نامید.^{۴۲} و نوبح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خود نوبح نامید.

کوچ قوم اسرائیل

۳۳ این است منازل قوم اسرائیل که از زمین مصر با فوجهای خود زیردست موسی و هارون کوچ کردند.^۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را مطابق منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان:^۳ پس در ماه اول از رَمَسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از پسخ قوم اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند.^۴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن می‌کردند، و بیهو بر خدایان ایشان محکومیت نموده بود.

^۵ و قوم اسرائیل از رَمَسیس کوچ کرده، در سگوت آمدند.^۶ و از سگوت کوچ کرده، در ایتم که به کنار بیابان است، آمدند.^۷ و از ایتم کوچ کرده، به سوی فی‌هاحیروت که در مقابل بعل‌صفون است، برگشتند، و پیش مجدل اردو زدند.^۸ و از مقابل هاخیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتم سفر سه روزه کرده، در ماره آمدند.^۹ و از ماره کوچ کرده، به ایلیم رسیدند و در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا اردو زدند.^{۱۰} و از ایلیم کوچ کرده، نزد دریای سرخ اردو زدند.^{۱۱} و از دریای سرخ کوچ کرده، در بیابان صین اردو زدند.^{۱۲} و از بیابان صین کوچ کرده، در دُفقه اردو زدند.^{۱۳} و از دُفقه کوچ کرده، در

آلوش اردو زدند.^{۱۴} و از الوش کوچ کرده، در رفیدیم اردو زدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.^{۱۵} و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا اردو زدند.^{۱۶} و از بیابان سینا کوچ کرده، در قِبروت‌هَتّاهو اردو زدند.^{۱۷} و از قِبروت‌هَتّاهو کوچ کرده، در خَصیروت اردو زدند.^{۱۸} و از خَصیروت کوچ کرده، در ریتمه اردو زدند.^{۱۹} و از ریتمه کوچ کرده، و در رَمُون‌فِرِص اردو زدند.^{۲۰} و از رَمُون‌فِرِص کوچ کرده، در لِبْنه اردو زدند.^{۲۱} و از لِبْنه کوچ کرده، در ریشه اردو زدند.^{۲۲} و از ریشه کوچ کرده، در قِهیلاته اردو زدند.^{۲۳} و از قِهیلاته کوچ کرده، در کوه شافِر اردو زدند.^{۲۴} و از کوه شافِر کوچ کرده، در خراده اردو زدند.^{۲۵} و از خراده کوچ کرده، در مَقْهیلولت اردو زدند.^{۲۶} و از مَقْهیلولت کوچ کرده، در تاخت اردو زدند.^{۲۷} و از تاخت کوچ کرده، در تَارَح اردو زدند.^{۲۸} و از تَارَح کوچ کرده، در میتقه اردو زدند.^{۲۹} و از میتقه کوچ کرده، در حَشْمُونه اردو زدند.^{۳۰} و از حَشْمُونه کوچ کرده، در مُسیروت اردو زدند.^{۳۱} و از مُسیروت کوچ کرده، در بَنی‌یَعْقان اردو زدند.^{۳۲} و از بَنی‌یَعْقان کوچ کرده، در حورهاجدجاد اردو زدند.^{۳۳} و از حورهاجدجاد کوچ کرده، در یُطباتا اردو زدند.^{۳۴} و از یُطباتا کوچ کرده، در عِبرونه اردو زدند.^{۳۵} و از عِبرونه کوچ کرده، در عِصیون‌چِر اردو زدند.^{۳۶} و از عِصیون‌چِر کوچ کرده، در بیابان صین که قَادِش باشد، اردو زدند.^{۳۷} و از قادش کوچ کرده، در کوه هور در سرحد سرزمینِ اِدوم اردو زدند.

^{۳۸} هارون کاهن مطابق فرمان خداوند به کوه هور برآمده، در سال چهارم خروج قوم اسرائیل از سرزمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت.^{۳۹} و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در کوه هور مرد.

* ۴۱.۳۲ یا: "روستاهای یائیر".

در چشمان شما خار خواهند بود و در پهلوه‌های شما تیغ. و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید.^{۵۶} و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

مرزهای کنعان

۳۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «قوم اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش.^۳ آنگاه حد جنوبی شما از بیابان صین بر جانب اِدوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر دریای نمک به طرف مشرق خواهد بود.^۴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عَقْرَبیم دور خواهد زد و به سوی صین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قَادِش پرنیع خواهد بود، و نزد حَصْرآذار بیرون رفته، تا عَصْمون خواهد گذشت.^۵ و این حد از عَصْمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

^۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.

^۷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود کوه هور را نشان گیرید.^۸ و از کوه هور تا ورودی حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صِدَد باشد.^۹ و این حد نزد زِفرون بیرون رود و انتهایش نزد حَصْرعینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.^{۱۰} و برای حد مشرقی خود از حَصْرعینان تا شِفام را نشان گیرید.^{۱۱} و این حد از شِفام تا رِبْله به طرف شرقی عَین برود، پس این حد کشیده شده به جانب

^{۴۰} و پادشاه کنعانی عَراد که در یِگب در سرزمین کنعان ساکن بود، از آمدن قوم اسرائیل اطلاع یافت.^{۴۱} پس از کوه هور کوچ کرده، در ضَلْمونه اردو زدند.^{۴۲} و از ضَلْمونه کوچ کرده در فونون اردو زدند.^{۴۳} و از فونون کوچ کرده، در اوبوت اردو زدند.^{۴۴} و از اوبوت کوچ کرده، در عیه‌عباریم در حدود موآب فرود آمدند.^{۴۵} و از عییم* کوچ کرده، در دبیون جاد اردو زدند.^{۴۶} و از دبیون جاد کوچ کرده، در غَلْمون دِبَلاتایم اردو زدند.^{۴۷} و از غَلْمون دِبَلاتایم کوچ کرده، در کوه‌های عَباریم در مقابل نبو اردو زدند.^{۴۸} و از کوه‌های عَباریم کوچ کرده، در همواری‌های موآب نزد اُردن در مقابل اَریحا اردو زدند.^{۴۹} پس نزد اُردن از بیت‌پیشیموت تا ایل‌شَطِیم در همواری‌های موآب اردو زدند.

^{۵۰} و خداوند موسی را در همواری‌های موآب نزد اُردن، در مقابل اَریحا خطاب کرده، گفت: «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اُردن به زمین کنعان عبور کنید،^{۵۲} تمامی ساکنان زمین را از پیش روی خود بیرون نمایید، و تمامی تمثالهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بتهای ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید.^{۵۳} و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید.^{۵۴} و زمین را مطابق طوایف خود به قرعه تقسیم کنید، برای زیاد، نصیب او را زیاد بدهید، و برای کم، نصیب او را کم بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید، از آن او باشد. مطابق طوایف پدران شما آن را تقسیم نمایید.^{۵۵} و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید، کسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید،

* ۴۵.۲۳ منظور همان «عیه‌عباریم» است.

شهرهای لاویان

۳۵ و خداوند موسی را در همواری‌های موآب نزد اُردن در مقابل آریحا خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید. ^۳ و شهرها به جهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای چارپایان و دامها و سایر حیواناتشان باشد. ^۴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید، از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع* باشد. ^۵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.

^۶ و از شهرها که به لاویان بدهید، شش شهر پناهگاه خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید. ^۷ پس تمامی شهرها که به لاویان خواهید داد، چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود. ^۸ و اما شهرهایی که از ملک قوم اسرائیل می‌دهید، از زیاد، زیاد و از کم، کم بگیرید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد، از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

شهرهای پناهگاه

^۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۰} «قوم اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اُردن به زمین کنعان عبور کنید، ^{۱۱} آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای پناهگاه برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را ناخواسته کشته

دریای کینرت* به طرف مشرق برسد. ^{۱۲} و این حد تا به اُردن برسد و انتهایش نزد دریای نمک باشد. این زمین مطابق حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.» ^{۱۳} و موسی قوم اسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نُه قبیله و نصف داده شود. ^{۱۴} زیرا که قبیله پسران رثوین مطابق خاندان پدران خود و قبیله پسران جاد مطابق خاندان پدران خود، و نصف قبیله مَنسی، نصیب خود را گرفته‌اند. ^{۱۵} این دو قبیله و نصف به آن طرف اُردن در مقابل آریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند.»

^{۱۶} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۷} «این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع پسر نون. ^{۱۸} و یک سرور را از هر قبیله برای تقسیم نمودن زمین بگیرید. ^{۱۹} این است نامهای ایشان. از قبیله یهوذا؛ کالیب پسر یُفته. ^{۲۰} از قبیله پسران شمعون؛ شموئیل پسر عَمیئهود. ^{۲۱} از قبیله بنیامین؛ الیداد پسر کیسلون. ^{۲۲} از قبیله پسران دان؛ رئیس بقی پسر یُجلی. ^{۲۳} از پسران یوسف از قبیله پسران مَنسی؛ رئیس حَتیئیل پسر ایفود. ^{۲۴} از قبیله پسران افرایم؛ رئیس قِمونیل پسر شِفطان. ^{۲۵} از قبیله پسران زبولون؛ رئیس الیصافان پسر قَرناک. ^{۲۶} از قبیله پسران یَساکار؛ رئیس قَلطیئیل پسر عَزان. ^{۲۷} از قبیله پسران آشیر؛ رئیس آخیهود پسر شِلوی. ^{۲۸} از قبیله پسران نفتالی؛ رئیس فِدئهئیل پسر عَمیئهود.» ^{۲۹} اینانند که خداوند فرمان داد که ملک را در زمین کنعان برای قوم اسرائیل تقسیم نمایند.

* ۱۱.۲۴ منظور همان "دریاچه جلیل" است. * ۴.۳۵ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة فصل.

کاهنان که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد.^{۲۶} و اگر قاتل وقتی از حدود شهر پناهگاه خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید،^{۲۷} و خونخواه مقتول او را بیرون حدود شهر پناهگاهش بیابد، پس خونخواه مقتول قاتل را بکشد؛ محکومیت خون برای او نشود.^{۲۸} زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کاهنان در شهر پناهگاه خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کاهنان، قاتل به زمین ملک خود برگردد.

^{۲۹} و این احکام برای شما در نسلهای شما در تمامی مسکنهای شما قانون عدالتی خواهد بود.

^{۳۰} «هر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.^{۳۱} و هیچ فدیة به عوض جان قاتلی که در خور قتل است، نگیرد. بلکه او البته کشته شود.^{۳۲} و از کسی که به شهر پناهگاه خود فرار کرده باشد، فدیة نگیرد که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.^{۳۳} و زمینی را که در آن ساکنید آلوده مسازید، زیرا که خون، زمین را آلوده می‌کند و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی‌توان کرد، مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد.^{۳۴} پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم، نجس مسازید. زیرا من که یهوه هستم در میان قوم اسرائیل ساکن می‌باشم.»

ملک دختران صِلفُحاد

۳۶ و رئیسان خاندان پدران طایفه پسران جلعاد پسر ماکیر پسر مَنَسی که از قبایل پسران یوسف بودند، نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروان و رئیسان خاندان پدران قوم اسرائیل عرض کرده،^۱ گفتند: «خداوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به قوم اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مأمور شده است که

باشد، به آنجا فرار کند.^{۱۲} و این شهرها برای شما به جهت پناهگاه از دست خونخواه مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نگیرد.

^{۱۳} «و از شهرهایی که می‌دهید، شش شهر ملجا برای شما باشد.^{۱۴} سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای پناهگاه باشد.^{۱۵} به جهت قوم اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما مسکن گزیند، این شش شهر برای پناهگاه باشد تا هر که شخصی را ناخواسته کشته باشد، به آنجا فرار کند.

^{۱۶} «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.^{۱۷} و اگر او را با دست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.^{۱۸} و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.^{۱۹} خونخواه مقتول، خود، قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورد، او را بکشد.^{۲۰} یا اگر شخصی از روی بغض کسی را هُل دهد یا در کمین او نشسته، چیزی بر او بیفکند که او بمیرد،^{۲۱} یا از روی دشمنی او را با دست خود زد که مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود، خونخواه مقتول هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد.

^{۲۲} لیکن اگر کسی بدون دشمنی به یکباره کسی را هُل دهد یا چیزی بر او بیفکند بی‌آنکه در کمین او باشد،^{۲۳} و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود، نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با او دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد،^{۲۴} پس جماعت در میان قاتل و خونخواه مقتول مطابق این احکام داوری نمایند.^{۲۵} و جماعت، قاتل را از دست خونخواه مقتول رهایی دهند، و جماعت، او را به شهر پناهگاه او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا مرگ رئیس

پدرانش را نگاه خواهد داشت.^۸ و هر دختری که وارث ملکی از قبایل قوم اسرائیل بشود، به کسی از طایفه قبیله پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از قوم اسرائیل وارث ملک پدران خود گردند.^۹ و ملک از یک قبیله به قبیله دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از قبایل قوم اسرائیل باید میراث خود را نگاه دارد.»^{۱۰} پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صُلُفحاد چنان کردند.^{۱۱} و دختران صُلُفحاد، مَحَله و یَرْصه و حُجَله و مِلکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.^{۱۲} آنان با کسانی از طوایف بنی‌مَنَسی پسر یوسف ازدواج کردند، و ملک ایشان در قبیله طایفه پدری‌شان باقی ماند.^{۱۳} این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطه موسی در همواری‌های موآب نزد اُردن در مقابل آریحا به قوم اسرائیل امر فرمود.

نصیب برادر ما صُلُفحاد را به دخترانش بدهد.^۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر قبایل قوم اسرائیل شوهر کنند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث قبیله‌ای که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از قسمت میراث ما قطع خواهد شد.^۴ و چون یوبیل قوم اسرائیل بشود، ملک ایشان به ملک قبیله‌ای که به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.^۵ پس موسی قوم اسرائیل را مطابق سخن خداوند امر فرموده، گفت: «قبیله پسران یوسف راست گفتند.^۶ این است آنچه خداوند درباره دختران صُلُفحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در طوایف قبیله پدران خود فقط به شوهری داده شوند.^۷ پس میراث قوم اسرائیل نباید از قبیله‌ای به قبیله دیگر منتقل شود، زیرا هر یکی از بنی‌اسرائیل، میراث قبیله

تثنيه

نکاتی چند درباره کتاب تثنيه

کتاب تثنيه، آخرین کتاب از پنج کتاب موسی است. این کتاب تکرار یا تشریح شفاهی همان شریعت نخستین است که از زبان موسی برای نسل دوم بیان می‌شود. بنا بر روایت کتاب، موسی در روز نخست از ماه یازدهم از سال چهلیم خروج بنی اسرائیل از مصر، بیان این مطالب را آغاز کرد (۳:۱). تمامی مطالب کتاب تثنيه در نقطه‌ای واحد که همواری‌های موآب باشد، بیان شده است. بیشتر مطالب کتاب به تشریح مکاشفه الهی می‌پردازد و تنها سه رویداد در آن چنین نیست: نگارش کتاب به دست موسی و سپردن آن به یوشع (۱:۳۱-۲۹)، نظاره سرزمین موعود توسط موسی (۴۸:۳۲-۵۲؛ ۳۴:۱-۴)، و مرگ او (۵:۳۴-۱۲). موسی ضمن تشریح احکام و شریعت خدا، به وقایع گذشته، خصوصاً به عصیانهای بنی اسرائیل در بیابان اشاره می‌کند. همچنین به نافرمانیهای آنان در آینده نظر دارد که سبب خواهد شد در میان ملل پراکنده شوند.

کتاب تثنيه، به همراه قزاملر و اشعیا، بیش از هر کتاب دیگری صفات الهی را آشکار می‌نماید و در عهدجدید بیش از چهل نقل قول مستقیم از آن را شاهد هستیم.

تقسیم‌بندی کلی

نخستین خطابه موسی: مقدمه‌ای تاریخی (۱:۱ تا ۴:۴۳)

دومین خطابه موسی: قوانین عهد سینا (۴:۴ تا ۱۹:۲۶)

قوانین کلی عهد (۴:۴ تا ۱۱:۳۲)

قوانین خاص عهد (۱:۱۲ تا ۱۹:۲۶)

سومین خطابه موسی: برکت و لعنت (فصول ۲۷ تا ۳۰)

مطالب پایانی (فصول ۳۱ تا ۳۴)

یادآوری سخنان خداوند

این است سخنانی که موسی به آن طرف اردن، در بیابان عَزَبَه مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لایان و حضیروت و دی‌ذهب با تمامی اسرائیل گفت.^۲ از حوریب به راه کوه سَعیر تا قادش پرنیج، سفر یازده روزه است.^۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلیم، موسی قوم اسرائیل را مطابق هر آنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود، سخن گفت.^۴ بعد از آنکه سیحون پادشاه آموریان را که در جشیون ساکن بود و عوج پادشاه باشان را که در عَشْتاروت در اِدْرِعی ساکن بود، کشته بود.^۵ به آن طرف اُردن در سرزمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت:^۶ «یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: "توقف شما در این کوه کافی است.^۷ پس برگشته کوچ کنید و به کوهستان آموریان، و تمامی حوالی آن از عَزَبَه و کوهستان و هامون و نِگَب و کناره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا رود بزرگ که رود فرات باشد، داخل شوید.^۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به نسل ایشان بدهد، به تصرف آورید."

^۹ و در آن وقت با شما صحبت کرده گفتم: "من به تنهایی نمی‌توانم متحمل شما باشم.^{۱۰} یهوه خدای شما، شماره شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان زیاد هستید.^{۱۱} یهوه خدای پدران شما، شما را هزار چندان که هستید، بیفزاید و شما را مطابق آنچه به شما گفته است، برکت دهد.^{۱۲} لیکن من چگونه به تنهایی متحمل زحمت و بار و نزاعهای شما بشوم.^{۱۳} پس مردان حکیم و عاقل و معروف از قبایل خود بیاورید، تا ایشان را بر شما رئیس‌ان سازم."^{۱۴} و شما در جواب من گفتید: "سخنی

که گفתי، نیکو است که بکنیم."^{۱۵} پس رئیس‌ان قبایل شما را که مردان حکیم و معروف بودند گرفته، ایشان را بر شما رئیس‌ان ساختم، تا سروران هزارها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران قبایل شما باشند.^{۱۶} و در آن وقت داوران شما را امر کرده، گفتم: دعوی برادران خود را بشنوید و در میان هر کس و برادرش و غریبی که نزد او باشد، به انصاف داوری نمایید.^{۱۷} و در داوری طرفداری مکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست. و هر دعوی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم.^{۱۸} و آن وقت همه چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم.

تجسس کنعان

^{۱۹} پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید، به راه کوهستان آموریان رفتیم، چنانکه یهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش پرنیج رسیدیم.^{۲۰} و به شما گفتم: "به کوهستان آموریانی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد، رسیده‌اید.^{۲۱} اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برای و چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش."

^{۲۲} آنگاه تمامی شما نزد من آمده، گفتید: "مردانی چند پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها می‌رویم، خبر بیاورند."^{۲۳} و این سخن مرا پسند آمد. پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر قبیله گرفتم،^{۲۴} و ایشان متوجه راه شده، به کوه رفتند و به وادی اِشکول رسیده، آن را جاسوسی نمودند.^{۲۵} و از میوه زمین به دست خود گرفته، آن را

نزد ما آوردند و ما را با خبر ساخته، گفتند: "زمینی که یهوه خدای ما، به ما می‌دهد، نیکوست."

عصیان قوم

^{۲۶} لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید. ^{۲۷} و در خیمه‌های خود غرغر کرده، گفتید: "چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست آموریان تسلیم کرده، هلاک سازد. ^{۲۸} و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گذاخته، گفتند که 'این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است. و نیز پسران عناق را در آنجا دیده‌ایم.' ^{۲۹} پس من به شما گفتم: "مترسید و از ایشان هراسان مباشید. ^{۳۰} یهوه خدای شما که پیش روی شما می‌رود، برای شما جنگ خواهد کرد، مطابق هر آنچه در مقابل چشمتان در مصر برای شما کرده است." ^{۳۱} و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می‌برد، تو را در تمامی راه که می‌رفتید، برمی‌داشت تا به اینجا رسیدید." ^{۳۲} لیکن با وجود این، همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید. ^{۳۳} که پیش روی شما در راه می‌رفت تا جایی برای اردو زدن شما بجوید؛ وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید، و وقت روز در ابر.

^{۳۴} و خداوند صدای سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت: ^{۳۵} "هیچکدام از این مردمان و از این نسل شریر، آن سرزمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید. ^{۳۶} سوای کالیب پسر یفثه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به او و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود." ^{۳۷} و خداوند به خاطر شما بر من نیز خشم نموده، گفت

که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد. ^{۳۸} یوشع پسر نون که به حضور تو می‌ایستد، داخل آنجا خواهد شد. پس او را قوی گردان، زیرا اوست که آن را برای قوم اسرائیل تقسیم خواهد نمود. ^{۳۹} و کودکان شما که درباره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و فرزندان شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی‌دهند، داخل آنجا خواهند شد و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند. ^{۴۰} و اما شما روگردانیده از راه دریای سرخ به بیابان کوچ کنید."

^{۴۱} و شما در جواب من گفتید که "به خداوند گناه ورزیده‌ایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هر آنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است." و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآیید. ^{۴۲} آنگاه خداوند به من گفت: "به ایشان بگو که نروند و جنگ ننمایند، زیرا که من در میان شما نیستم، مبدا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید." ^{۴۳} پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید. ^{۴۴} آموریانی که در آن کوه ساکن بودند، به مقابله شما بیرون آمده، همچون زنبور شما را تعقیب نمودند و شما را از سِعیَر تا حُرما شکست دادند. ^{۴۵} پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند صدای شما را نشنید و به شما گوش نداد.

^{۴۶} و در قادیس مطابق روزهای توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

سرگردانی در بیابان

۲ پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه دریای سرخ در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سِعیَر را دور زدیم. ^۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ^۳ "دور زدن شما به این کوه بیس است،

نمایید.“ پس از وادی زارد عبور کردیم.^{۱۴} و زمانی که از قادیس پرنیع راه پیمودیم تا از وادی زارد گذشتیم، سی و هشت سال بود، تا تمامی آن نسل مردان جنگی از میان اردو تلف شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.^{۱۵} و دست خداوند نیز به ضدّ ایشان می بود تا ایشان را از میان اردو به تمامی هلاک کند.

^{۱۶} پس چون تمامی مردان جنگی از میان قوم به تمامی مردند،^{۱۷} آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:^{۱۸} “تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری.^{۱۹} و چون به مقابل پسران عمون برسی، ایشان را مرنجان و با ایشان نزاع مکن، زیرا که از زمین پسران عمون نصیبی به تو نخواهم داد، چونکه آن را به پسران لوط به ملکیت داده‌ام.”^{۲۰} آنجا نیز سرزمین رفائیان شمرده می شود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عَمُونیان ایشان را رَمُومیان می خوانند.^{۲۱} ایشان قومی عظیم و زیاد و بلند قد مثل عَنَاقیان بودند. خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس عَمُونیان ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند.^{۲۲} چنانکه برای پسران عیسو که در سِعیّر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را بیرون کردند و تا امروز در جای ایشان ساکنند.^{۲۳} و عَوّیان را که در دهات تا به غزه ساکن بودند، گفتوریان که از گفتور بیرون آمدند، هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند.^{۲۴} “پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید. اینک سیحون آموری پادشاه جشبون و سرزمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.”^{۲۵} امروز شروع کرده،

به سوی شمال برگردید.^{۲۶} و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود یعنی پسران عیسو که در سِعیّر ساکنند، باید بگذرید و ایشان از شما خواهند ترسید. پس بسیار احتیاط کنید.^{۲۷} با ایشان نزاع مکنید، زیرا که از زمین ایشان به قدر کف پایی هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سِعیّر را به عیسو به ملکیت داده‌ام.^{۲۸} خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.”^{۲۹} زیرا که یهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دستت برکت داده است. او ره سپردن تو را در این بیابان بزرگ می داند. الان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده‌ای.^{۳۰} پس از برادران خود یعنی پسران عیسو که در سِعیّر ساکنند، از راه غَریبه از ایلت و عِصیون چپر عبور نمودیم.

^{۳۱} سپس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم. و خداوند مرا گفت: “موآب را اذیت مرسان و با ایشان نزاع و جنگ منما، زیرا که از سرزمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار* را به پسران لوط برای ملکیت داده‌ام.”^{۳۲} ای میان که قوم عظیم و زیاد و بلند قد مثل عَنَاقیان بودند، پیشتر در آنجا سکونت داشتند.^{۳۳} ایشان نیز مثل عَنَاقیان از رفائیان محسوب می شدند، لیکن موآبیان ایشان را ایمیان می خوانند.^{۳۴} و حوریان در سِعیّر پیشتر ساکن بودند. اما پسران عیسو ایشان را بیرون نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند و در جای ایشان ساکن شدند؛ چنانکه اسرائیل به سرزمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند.^{۳۵} “الان برخیزید و از وادی زارد عبور

* ۹.۲ “عار” از شهرهای مرزی موآب است که در اینجا اصطلاحاً به مفهوم تمام سرزمین موآب به کار رفته است.

^{۳۷} لیکن به سرزمین پسران عَمّون و به تمامی کناره وادی یَبّوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما قدغن فرموده بود، نزدیک نشدیم.

پیروزی بر باشان

۳ سپس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج پادشاه باشان با تمامی قوم خود به مقابله ما بیرون آمده، درِ ادِری جنگ کرد. ^۲ و خداوند مرا گفت: "از او مترس، زیرا که او و تمامی قومش و زمینش را به دست تو تسلیم نموده‌ام، تا به طوری که با سیحون پادشاه آموریان که در حِشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل نمایی." ^۳ پس یهوه، خدای ما، عوج پادشاه باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که هیچکس از برای او باقی نماند. ^۴ و در آن وقت همه شهرهایش را گرفتیم و شهری نماند که از ایشان نگرفته باشیم، یعنی شصت شهر و تمامی ناحیه ارجوب که مملکت عوج در باشان بود. ^۵ تمامی اینها شهرهای حصاردار با دیوارهای بلند و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود، سوای قریه‌های بی‌حصار بسیار زیاد. ^۶ و آنها را به کلی هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، پادشاه حِشبون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان و کودکان هلاک ساختیم. ^۷ و تمامی احشام و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.

^۸ و در آن وقت سرزمین را از دست دو پادشاه آموریان که به آن طرف اُردن بودند، از وادی ارنون تا کوه جِرمون، گرفتیم. ^۹ و این جِرمون را صیدونیان سیریون، و اموریان آن را سِنیر می‌خواندند. ^{۱۰} تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سَلِخه و ادِری که شهرهای مملکت عوج در باشان بود. ^{۱۱} زیرا که عوج پادشاه باشان از بقیه رفائیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او که تخت آهنین است

خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان حاکم می‌گردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو پریشان خواهند شد."

پیروزی بر حِشبون

^{۲۶} پس قاصدان با سخنان صلح‌آمیز از بیابان قِدیْموت نزد سیحون پادشاه حِشبون فرستاده، گفتیم: ^{۲۷} "اجازه بده که از سرزمین تو بگذرم. به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد. ^{۲۸} خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بده تا بنوشم، فقط اجازه بده تا بر پایهای خود بگذرم؛ ^{۲۹} چنانکه پسران عیسو که در سِعیْر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند، برای من کردند، تا از اُردن به سرزمینی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد، عبور نمایم." ^{۳۰} اما سیحون پادشاه حِشبون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به سرسختی و دل او را به سختی واگذاشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.

^{۳۱} و خداوند مرا گفت: "اینک به تسلیم نمودن سیحون و سرزمین او به دست تو شروع کردم، پس شروع به تصرف آن بنما تا سرزمین او را مالک شوی." ^{۳۲} آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در یاهِص بیرون آمدند. ^{۳۳} و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و تمامی قومش زدیم. ^{۳۴} و تمامی شهرهای او را در آن وقت گرفته، مردان و زنان و کودکان هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. ^{۳۵} لیکن چارپایان را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم. ^{۳۶} از غروعیْر که بر کناره وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد شهری نبود که مانع ما گردد. یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.

آیا آن در رَبت پسران عَمّون نیست؟ طولش نه ذراع* و عرضش چهار ذراع مطابق ذراع رایج.

تقسیم اراضي

۱۲ و این سرزمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از غروعر که بر کنار وادی آرنون است و نصف کوهستان جلعاد؛ و شهرهایش را به رثوینیان و جادیان دادیم. ۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد، به نصف قبیله مَنسی دادیم؛ یعنی تمامی ناحیه اِرجوب را با تمامی باشان که سرزمین رفائیان نامیده می‌شود. ۱۴ یائیر پسر مَنسی تمامی ناحیه اِرجوب را تا حد چشوریان و مَعکیان گرفت، و آنها را تا امروز آن مکان یعنی باشان را به اسم خووت‌یائیر* نامید. ۱۵ و جلعاد را به ماکیر دادیم. ۱۶ و به رثوینیان و جادیان، از جلعاد تا وادی آرنون، هم وسط وادی و هم کناره‌اش تا وادی یَبوق را که حد پسران عَمّون باشد، دادیم. ۱۷ و غَرَبه را نیز و اُردن و کناره‌اش را از کِیرت* تا دریای غَرَبه که دریای نمک باشد، زیر دامنه‌های پیسگاه به طرف مشرق دادیم.

۱۸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتیم: "یهوه خدای شما این سرزمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس تمامی مردان جنگی شما مهیا شده، پیش روی برادران خود، قوم اسرائیل، عبور کنید. ۱۹ لیکن زنان و کودکان و آحشام شما، چونکه می‌دانم آحشام بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادیم، بمانند. ۲۰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد و ایشان نیز سرزمینی را که یهوه خدای شما به آنطرف اُردن به ایشان می‌دهد، به تصرف آورند، آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادیم،

برگردید." ۲۱ و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفت: "هر آنچه یهوه، خدای شما، به این دو پادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند با تمامی ممالکی که به سوی آنها عبور می‌کنی، چنین خواهد کرد. ۲۲ از ایشان مترسید، زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ می‌کند."

منع ورود موسی به کنعان

۲۳ و در آن وقت نزد خداوند التماس کرده، گفتم: ۲۴ "ای خداوند یهوه، تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به خدمت شروع کرده‌ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که بتواند چون تو کارها و اعمال قدرتمند انجام دهد؟ ۲۵ تمنا اینکه عبور نمایم و سرزمین نیکو را که به آن طرف اُردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم." ۲۶ لیکن خداوند به خاطر شما با من غضبناک شده، مرا قبول ننمود و خداوند مرا گفت: "تو را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. ۲۷ به قله پیسگاه برای و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اُردن نخواهی گذشت. ۲۸ اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود." ۲۹ پس در وادی، در برابر بیت‌فعور توقف کردیم.

فرمان اطاعت

۴ پس الان ای اسرائیل، قوانین و احکامی را که من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را به جا آورید، بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، سرزمینی را که یهوه،

* ۱۱.۳ در عبری: "لما". یک لَمّا تقریباً معادل ۴۵ سانی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب. * ۱۴.۳ یعنی "روستاهای یائیر".

* ۱۷.۳ همان "دریاچه جلیل" است.

ایستادید. و کوه تا به وسط آسمان به آتش می‌سوخت و تاریکی بود و ابر و ظلمت غلیظ.^{۱۲} و خداوند با شما از میان آتش سخن گفت و شما آوای کلام او را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید؛ بلکه فقط صدا را شنیدید.^{۱۳} و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن امر فرمود، برای شما بیان کرد؛ یعنی ده فرمان* را، و آنها را بر دو لوح سنگی نوشت.^{۱۴} و خداوند مرا در آن وقت امر فرمود که قوانین و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در سرزمینی که برای تصرفش به آن عبور می‌کنید، به جا آورید.

منع بت‌پرستی

^{۱۵} پس خویشتان را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش صحبت می‌نمود، هیچ صورتی ندیدید.^{۱۶} مبدا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه جنس مرد یا جنس زن بسازید.^{۱۷} یا شبیه هر حیوانی که بر روی زمین است، یا شبیه هر پرنده بالدار که در آسمان می‌پرد.^{۱۸} یا شبیه هر خزنده‌ای بر زمین یا شبیه هر ماهی‌ای که در آبهای زیر زمین است.^{۱۹} و مبدا چشمان خود را به سوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و تمامی لشکر آسمان را دیده، فریفته شوی و سجد کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، اختصاص داده است، عبادت نمایی.^{۲۰} لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید.

^{۲۱} و خداوند به خاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن سرزمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت

خدای پدران شما، به شما می‌دهد، به تصرف آورید.^۲ بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم، چیزی میفزایید و چیزی از آن کم منماید، تا اوامر یهوه خدای خود را که به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید.^۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بَعل‌فعور کرد، دید. زیرا هر که پیروی بَعل‌فعور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت.^۴ اما تمامی شما که به یهوه خدای خود چسبیدید، امروز زنده ماندید.

^۵ اینک چنانکه یهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، قوانین و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در سرزمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می‌آورید، چنان عمل ننمایید.^۶ پس آنها را نگاه داشته، به جا آورید، زیرا که این حکمت و فهم کامل شماس است در نظر قومهایی که چون این قوانین را بشنوند، خواهند گفت: "به یقین این قوم بزرگ، قومی حکیم و بصیرت پیشه‌اند."^۷ زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد، چنانکه یهوه، خدای ما است در هر وقت که نزد او دعا می‌کنیم؟^۸ و کدام قوم بزرگ است که قوانین و احکام عادلانه‌ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می‌گذارم، دارند؟

^۹ لیکن دوری نما و خویشتان را بسیار متوجه باش، مبدا این چیزهایی را که چشمانت دیده است، فراموش کنی و مبدا اینها در تمامی روزهای عمرت از دل تو محو شود؛ بلکه آنها را به فرزندان و فرزندان فرزندان تعلیم ده.^{۱۰} در روزی که در حضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: "قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند، از من بترسند و فرزندان خود را تعلیم دهند."^{۱۱} و شما نزدیک آمده، زیر کوه

* ۱۳.۴ در عبری: "ده کلمه".

می‌دهد، داخل نشوم.^{۲۲} بلکه من در این سرزمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد و آن سرزمین نیکو را به تصرف خواهید آورد.^{۲۳} پس احتیاط نمایید، مبدا عهد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است، فراموش ننمایید و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تو قدغن کرده است، برای خود بسازی.^{۲۴} زیرا که یهوه خدایت آتش سوزاننده و خدای غیور است.^{۲۵}

چون صاحب فرزندان و نوادگان شوید و در سرزمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، تمثال تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما بد است، به جا آورده، او را غضبناک نمایید،^{۲۶} آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد می‌آورم که از آن سرزمینی که برای تصرف آن از اردن به سوی آن عبور می‌کنید، به یقین هلاک خواهید شد. و در آنجا روزهایی زیاد نخواهید زیست، بلکه به تمامی هلاک خواهید شد.^{۲۷} و خداوند شما را در میان قومها پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می‌برد، در شماره اندک خواهید ماند.^{۲۸} و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوپ و سنگ را عبادت خواهید کرد، خدایانی که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌خورند و نمی‌بویند.^{۲۹} لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. به شرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود جستجو نمایی.^{۳۰} چون در تنگی گرفتار شوی و تمامی این وقایع به سرت آید، در روزهای آخر به سوی یهوه خدای خود برگشته، صدای او را خواهی شنید.^{۳۱} زیرا که یهوه خدای تو، خدای رحیم است. تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.

شهرهای پناهگاه

^{۴۱} آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب جدا کرد.^{۴۲} تا قاتلی که همسایه

شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش می‌رسیدید و به فراز کوه برنیامدید. او چنین گفت: ^۶ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آوردم. ^۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

^۸ به جهت خود تمثال تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است، مساز. ^۹ آنها را سجد و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم و جزای تقصیرات پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند، می‌رسانم. ^{۱۰} و رحمت می‌کنم تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند.

^{۱۱} نام یهوه خدای خود را به باطل میر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد.

^{۱۲} روز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است. ^{۱۳} شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن. ^{۱۴} اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست. در آن هیچکاری مکن. تو و پسر و دختر و غلامت و کنیزت و گاو و الاغت و همه چارپای و مهمانت که در درون دروازه‌های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند. ^{۱۵} و به یاد آور که در سرزمین مصر غلام بودی و یهوه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد. بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری.

^{۱۶} پدر و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، نیکویی باشد.

خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر با او نفرت نداشته، به آنها فرار کند و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند. ^{۴۳} یعنی باصر در بیابان، در زمین همواری به جهت رثوبینان، و راموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان در باشان به جهت متسیان.

پیش‌درآمدی بر شریعت

^{۴۴} و این است شریعتی که موسی پیش روی قوم اسرائیل نهاد. ^{۴۵} این است شهادت و قوانین و احکامی که موسی به قوم اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند. ^{۴۶} به آن طرف اردن در دره مقابل بیت‌فعور در سرزمین سیحون، پادشاه آموریان که در حبشون ساکن بود، و موسی و قوم اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند، او را مغلوب ساختند. ^{۴۷} و سرزمین او را و سرزمین عوج پادشاه باشان را، دو پادشاه آموریانی که به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند. ^{۴۸} از عروعر که بر کناره وادی آرنون است تا کوه سیئون که جرمون باشد. ^{۴۹} و تمامی غزبه به آن طرف اردن به سوی مشرق تا دریای غزبه زیر دامنه‌های پیسگاه.

ده فرمان

و موسی تمامی قوم اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: **۵** «ای اسرائیل، قوانین و احکامی را که من امروز به گوش شما می‌گویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را به جا آورید. ^۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهد بست. ^۳ خداوند این عهد را با پدران ما نیست، بلکه با ما که همگی امروز در اینجا زنده هستیم. ^۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو سخن گفت. ^۵ من در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوند را برای

برگردید. ^{۳۱} و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا تمامی اوامر و قوانین و احکامی را که می‌باید به ایشان تعلیم دهی، به تو بگویم و آنها را در زمینی که من به ایشان می‌دهم تا در آن تصرف نمایید، به جا آورند.

^{۳۲} پس توجه نمایید تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید و به راست و چپ انحراف مورزید. ^{۳۳} در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، رفتار نمایید، تا برای شما نیکو باشد و عمر خود را در سرزمینی که به تصرف خواهید آورد، دراز نمایید.

فرمان بزرگ

و این است اوامر و قوانین و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در سرزمینی که شما به سوی آن برای تصرفش عبور می‌کنید، به جا آورید. ^۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، تمامی قوانین و اوامر او را که من به شما امر می‌فرمایم، نگاه داری؛ تو و پسرت و پسر پسرت، در تمامی روزهای عمرت. تا عمر تو دراز شود. ^۳ پس ای اسرائیل، بشنو و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد و بسیار افزوده شوی در سرزمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تو را وعده داده است.

^۴ ای اسرائیل، بشنوا یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. ^۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. ^۶ و این سخانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. ^۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما. حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. ^۸ و آنها را بر دست خود برای نشانه بند، و چون

^{۱۷} قتل مکن. ^{۱۸} زنا مکن. ^{۱۹} دزدی مکن. ^{۲۰} بر همنوع* خود شهادت دروغ مده. ^{۲۱} به زن همسایه‌ات طمع مورز، و به خانه همسایه‌ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هر چه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.

^{۲۲} این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به صدای بلند گفت و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بر دو لوح سنگی نوشته، به من داد. ^{۲۳} و چون شما آن صدا را از میان تاریکی شنیدید، در حالی که کوه به آتش می‌سوخت، شما با تمامی رئیس‌ان قبایل و مشایخ خود نزد من آمده، ^{۲۴} گفتید: "اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است و صدای او را از میان آتش شنیدیم. امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می‌گوید و زنده است. ^{۲۵} و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر صدای یهوه خدای خود را بیش از این بشنومیم، خواهیم مرد. ^{۲۶} زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما صدای خدای زنده را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟ ^{۲۷} تو نزدیک برو و هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هر آنچه یهوه خدای ما به تو بگوید، برای ما بیان کن. پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد."

^{۲۸} و خداوند صدای سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: "صدای سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هر چه گفتند نیکو گفتند. ^{۲۹} کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌ترسیدند و تمامی اوامر مرا در هر وقت به جا می‌آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد. ^{۳۰} برو و ایشان را بگو به خیمه‌های خود

* ۲۰۰۵ در عبری "همسایه" آمده است. این واژه امروزه تنها برای کسانی به کار می‌رود که در جوار ما زیست می‌کنند، حال آنکه در آن زمان منظور همنوع بوده است.

تا ما را به سرزمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، درآورد.^{۲۴} و خداوند ما را مأمور داشت که تمام این قوانین را به جا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است.^{۲۵} و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که تمامی این اوامر را به حضور یهوه خدای خود به جا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

قوی برگزیده

۷ چون یهوه، خدایت، تو را به سرزمینی که برای تصرفش به آنجا می‌روی، درآورد و قومهای بسیار را که حیثیان و چرجاشیان و آموریان و گنعانیان و فرژیان و جویان و یبوسیان را که هفت قوم بزرگتر و عظیمتر از تو باشند، از پیش تو بیرون نماید.^۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را به تمامی هلاک کن و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترجم منما.^۳ و با ایشان وصلت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده و دختر ایشان را برای پسر خود بگیر.^۴ زیرا که فرزندان تو را از پیروی من بخواهند گردانید، تا خدایان غیر را عبادت نمایند و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را بی‌درنگ هلاک خواهد ساخت.^۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمایید؛ قربانگه‌های ایشان را منهدم سازید و تمثالهای ایشان را بشکنید و آشیریم ایشان را قطع نمایید و بتهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید.^۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از تمامی قومهایی که بر روی زمین‌اند، قوم مخصوص برای خود او باشی.^۷ خداوند دل خود را با شما نیست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قومها زیادت‌تر بودید، زیرا که شما از همه قومها به شماره کم بودید.^۸ لیکن

علامت میان چشمانت.^۹ و آنها را بر چارچوب در خانه‌ات و بر دروازه‌هایت بنویس.

^{۱۰} چون یهوه، خدایت، تو را به سرزمینی که برای پدران ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، درآورد، به شهرهای بزرگ و خوشنمایی که تو بنا نکرده‌ای،^{۱۱} و به خانه‌های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده‌ای، و حوضهای کنده شده‌ای که نکرده‌ای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس ننموده‌ای. و چون از آنها خورده، سیر شدی.^{۱۲} آنگاه به هوش باش میداد خداوند را که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.^{۱۳} از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور.^{۱۴} خدایان دیگر را از خدایان اقوامی که به اطراف تو می‌باشند، پیروی منماید.^{۱۵} زیرا یهوه خدای تو که در میان توست، خدای غیور است، مبادا غضب یهوه خدایت بر تو افروخته شود و تو را از روی زمین هلاک سازد.^{۱۶} یهوه خدای خود را میازمایید، چنانکه او را در مسّه آزمودید.^{۱۷} توجه نمایید تا اوامر یهوه خدای خود را و شهادت و قوانین او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید.^{۱۸} و آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تو نیکو شود و داخل شده آن سرزمین نیکو را که خداوند برای پدران تو قسم خورد، به تصرف آوری.^{۱۹} و تا تمامی دشمنانت را از حضورت بیرون کند، چنانکه خداوند گفته است.

^{۲۰} چون پسر تو در روزهای آینده از تو سؤال نموده، گوید که "مراد از این شهادت و قوانین و احکامی که یهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟" ^{۲۱} آنگاه به پسر خود بگو: "ما در مصر بنده فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد.^{۲۲} و خداوند نشانه‌ها و معجزات عظیم و هولناک بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانه او در برابر دیدگان ما ظاهر ساخت.^{۲۳} و ما را از آنجا بیرون آورد

از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، به جا آورد. پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیة داد.^۹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می‌دارند و اوامر او را به جا می‌آورند، تا هزار پشت نگاه می‌دارد.^{۱۰} و آنانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان سزا رسانیده، ایشان را هلاک می‌سازد. و به هر که او را دشمن دارد، درنگ ننموده، او را بر رویش سزا خواهد رسانید.^{۱۱} پس اوامر و قوانین و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می‌فرمایم، نگاه دار.

^{۱۲} اگر این احکام را بشنوی و آنها را نگاه داشته، به جا آوری، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، با تو نگاه خواهد داشت.^{۱۳} و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد و خواهد افزود و ثمره رجم تو و میوه سرزمین تو را و غله و شیر و روغن تو را و گوساله‌های رمه تو را و بره‌های گله تو را، در سرزمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد.^{۱۴} از همه قومها مبارکتر خواهی شد و در میان شما و چارپایانان، خواه نر و خواه ماده، نازد نخواهد بود.^{۱۵} خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد و تو را به هیچکدام از مرضهای بد مصر که شاهدش بودی، دچار نخواهد کرد، بلکه آنها را بر تمامی دشمنانت خواهد آورد.^{۱۶} بر شماست که تمامی قومها را که یهوه به دست تو تسلیم می‌کند، هلاک سازید. چشم تو بر آنها ترجم ننماید، و خدایان ایشان را عبادت ننما، مبدا برای تو دام باشد.^{۱۷} و اگر در دلت گویی که "این قومها از من زیاده‌اند، چگونه توانم ایشان را اخراج نمایم؟" ^{۱۸} از ایشان مترس، بلکه آنچه را یهوه خدایت با فرعون

و تمامی مصریان کرد، نیکو به یاد آور. ^{۱۹} یعنی مصیبتهای عظیمی را که چشمانت دیده است، و نشانه‌ها و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه خدایت، با همه قومهایی که از آنها می‌ترسی، چنین خواهد کرد.^{۲۰} و یهوه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی‌ماندگان و پنهان‌شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند.^{۲۱} از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان توست، خدای عظیم و مهیب است.^{۲۲} و یهوه، خدایت، این قومها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را به زودی نمی‌توانی تلف نمایی، مبدا و وحوش صحرا بر تو زیاد شوند.^{۲۳} لیکن یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند.^{۲۴} و شاهان ایشان را به دست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محو سازی. کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی.^{۲۵} و تمثالهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید. به نقره و طلایی که بر آنهاست، طمع مورز و برای خود مگیر، مبدا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، امری کراهت‌بار است.^{۲۶} چیزی کراهت‌بار را به خانه خود میاور، مبدا مثل آن حرام شوی. از آن نهایت نفرت و کراهت را دار، چونکه حرام است.

خداوند را از یاد نبرید

تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، حفظ داشته، به جا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید و به سرزمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایید.^۲ به یاد آور تمامی راه را که یهوه خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود، تا تو را خوار

و زیون ساخته، بیازماید و آنچه را که در دل تو است بداند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت، یا نه. ۳ و او تو را خوار و زیون ساخت و گرسنه گذاشت و مَتّا را به تو خوراند که نه تو آن را می‌دانستی و نه پدرانت می‌دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می‌شود. ۴ در این چهل سال لباس تو در تنت مندرس نشد، و پای تو تاول نزد. ۵ پس در دل خود فکر کن که به طوری که پدر، پسر خود را انضباط می‌بخشد، یهوه خدایت تو را انضباط بخشیده است. ۶ اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقه‌های او رفتار نما و از او بترس. ۷ زیرا که یهوه خدایت تو را به سرزمین نیکو در می‌آورد؛ سرزمین پر از نهرهای آب و از چشمه‌ها و دریاچه‌ها که از دره‌ها و کوه‌ها جاری می‌شود؛ ۸ زمینی مملو از گندم و جو و مو و انجیر و انار، زمینی مملو از درخت زیتون و عسل. ۹ زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد. زمینی که سنگهایش آهن است و از کوه‌هایش مس خواهی کند. ۱۰ و خورده، سیر خواهی شد و یهوه خدای خود را به جهت سرزمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.

۱۱ پس مواظب باش مبدا یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و قوانین او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه نداری. ۱۲ مبدا خورده، سیر شوی و خانه‌های نیکو بنا کرده، در آن ساکن گردی ۱۳ و رمه و گله تو زیاد شود و نقره و طلا برای تو افزون گردد و اموال تو افزوده گردد. ۱۴ آنگاه دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنه بی‌آب بود، رهبری نمود،

نه به سبب پارسایی

۹ ای اسرائیل، بشنو! تو امروز از اُردن عبور می‌کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیمتر و قوی‌ترند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار است، به تصرف آوری، ۲ یعنی قوم عظیم و بلند قامت پسران عَنّا را که می‌شناسی و شنیده‌ای که گفته‌اند: "کیست که یارای مقاومت در برابر عَنّا قیان را داشته باشد؟" ۳ پس امروز بدان که یهوه خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزاننده عبور می‌کند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت. پس بر شماسست که ایشان را بیرون رانید و بی‌درنگ هلاکشان کنید، چنانکه خداوند به تو گفته است.

۴ پس چون یهوه خدایت، ایشان را از حضور تو بیرون کند، در دل خود فکر مکن و مگو که به خاطر عدالت من، خداوند مرا به این سرزمین درآورد

ریخته شده برای خود ساخته‌اند.^{۱۳} همچنین خداوند مرا خطاب کرده، گفت: "این قوم را دیدم و اینک قوم گردنکش هستند.^{۱۴} مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قویتر و بزرگتر از ایشان به وجود آورم."

^{۱۵} پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می‌سوخت و دو لوح عهد در دو دست من بود.^{۱۶} و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خود گناه ورزیده، گوساله‌ای ریخته شده برای خود ساخته‌اید و چه زود از طریقی که خداوند به شما امر فرموده بود، منحرف گشته‌اید.^{۱۷} پس دو لوح را گرفتم و آنها را از دو دست خود انداخته، در برابر دیدگان شما شکستم.^{۱۸} و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی در افتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به خاطر همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را برانگیختید.^{۱۹} زیرا که از خشم و شدت غضب که خداوند بر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد، می‌ترسیدم و خداوند آن مرتبه نیز درخواست مرا قبول فرمود.^{۲۰} خداوند بر هارون بسیا غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد. برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم.^{۲۱} و اما گناه شما، یعنی گوساله‌ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد و غبارش را به رودی که از کوه جاری بود، پاشیدم.

^{۲۲} شما در تعبیره* و مسّه* و کبروت‌هناوه* خشم خداوند را شعله‌ور ساختید.^{۲۳} و وقتی که خداوند شما را از قادش پرنیع فرستاده، گفت: "بروید و در سرزمینی که به شما داده‌ام، تصرف نمایید." از

تا آن را به تصرف آورم، بلکه به خاطر شرارت این قومها، خداوند ایشان را از حضور تو بیرون می‌راند.^۵ نه به خاطر عدالت خود و نه به خاطر راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش می‌شوی، بلکه به خاطر شرارت این قومها، یهوه خدایت، ایشان را از حضور تو بیرون می‌راند، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده بود، استوار نماید.

^۶ پس بدان که یهوه خدایت، این سرزمین نیکو را به سبب عدالت تو به تو نمی‌دهد تا آن را به تصرف آوری، زیرا که قومی گردنکش هستی.^۷ پس به یاد آور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در بیابان شعله‌ور ساختی. تو از روزی که از سرزمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی، پیوسته به خداوند عاصی می‌شدید.

^۸ در حوریب خشم خداوند را برانگیختید و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما را هلاک نماید.^۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوحهای سنگی، یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، چهل روز و چهل شب در کوه ماندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.^{۱۰} و خداوند دو لوح سنگی نوشته شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها همه سخنانی بود که خداوند در کوه از میان آتش در روز گردهمایی به شما گفت.^{۱۱} و واقع شد بعد از پایان چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگی یعنی لوحهای عهد را به من داد.^{۱۲} سپس خداوند مرا گفت: "برخاسته، از اینجا بی‌درنگ پایین برو، زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی، فاسد شده‌اند و خیلی زود از طریقی که ایشان را امر فرمودم، منحرف شده، بتی

* ۲۲.۹ یعنی: "محل سوختن"؛ رجوع کنید به اعداد ۱:۱۱-۳. * ۲۲.۹ یعنی: "مکان آزمایش"؛ رجوع کنید به خروج ۱۷:۱-۷.

* ۲۲.۹ یعنی: "گورستان هوسها"؛ رجوع کنید به اعداد ۱۱:۲۱-۳۵.

روز گردهمایی به شما گفته بود، نوشت. و خداوند آنها را به من داد.^۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم و لوحها را در صندوقی که ساخته بودم، گذاشتم و در آنجا هست، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود.»

^۶ قوم اسرائیل از پیروت پسران یَعْقان* به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مرد و همانجا دفن شد. و پسرش إلعازار در جایش به کهنانت پرداخت.^۷ از آنجا به جودجوده کوچ کردند، و از جودجوده به یطباتا که سرزمین نهرهای آب است.^۸ در آن وقت خداوند قبیله لاوی را جدا کرد، تا صندوق عهد خداوند را حمل کنند و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند و به نام او برکت دهند، چنانکه تا به امروز است.^۹ بنابراین لاوی را در میان برادرانش نصیب و میراثی نیست؛ خداوند میراث او است، چنانکه یهوه خدایت به او گفته بود.

^{۱۰} «و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند درخواست مرا قبول فرمود و خداوند نخواست تو را هلاک سازد.^{۱۱} و خداوند مرا گفت: "برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به سرزمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، داخل شده، آن را به تصرف آورند."

دلّتان را ختنه کنید

^{۱۲} پس الان ای اسرائیل، یهوه خدایت از تو چه می‌خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بترسی و در همه طریقیهایش رفتار نمایی و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت کنی.^{۱۳} و اوامر خداوند و قوانین او را که من امروز تو را برای خیریت تو امر می‌فرمایم،

سخن یهوه خدای خود عاصی شدید و به او ایمان نیاورده، صدای او را نشنیدید.^{۱۴} از روزی که من شما را شناختم، پیوسته به خداوند عصیان ورزیده‌اید.

^{۱۵} پس به حضور خداوند به روی در افتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک خواهد کرد.^{۱۶} آنگاه نزد خداوند خواهش نموده، گفتم: «ای خداوند یهوه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیة دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز.^{۱۷} بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آور و بر سخت‌دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما.^{۱۸} مبدا اهل سرزمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند! چونکه خداوند نتوانست ایشان را به سرزمینی که به ایشان وعده داده بود درآورد، و چونکه ایشان را دشمن می‌داشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد.^{۱۹} لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.

دو لوح جدید

۱۰. و در آن وقت خداوند به من گفت: "دو لوح سنگی همانند لوحهای نخستین برای خود بتراش و نزد من به کوه برآی. صندوق از چوب نیز برای خود بساز.^۲ و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای نخستین که شکستی، خواهم نوشت و تو باید آنها را در صندوق بگذاری."^۳ پس تابوتی از چوب اقااقیا ساختم و دو لوح سنگی همانند لوحهای نخستین تراشیدم. و آن دو لوح را در دست داشتم، به کوه برآمدم.^۴ آنگاه خداوند بر آن دو لوح موافق نگارش نخستین، آن ده فرمان را که در کوه از میان آتش، در

* ۶.۱۰ از چاههای پسران یَعْقان

هلاک ساخت.^۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید.^۶ و آنچه را که به داناتان و ایبرام پسران ایلب پسر رئوین کرد؛ که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان و خیمه‌های ایشان را، و هر موجود زنده را که همراه ایشان بود، در میان تمامی اسرائیل بلعید.^۷ لیکن چشمان شما تمامی کارهای بزرگ خداوند را که کرده بود، دیدند.

^۸ پس تمامی اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید تا قوی شوید و داخل شده، سرزمینی را که برای گرفتن آن عبور می‌کنید، به تصرف آورید.^۹ و تا در آن سرزمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و نسل ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.^{۱۰} زیرا سرزمینی که تو برای گرفتن آن داخل می‌شوی، مثل سرزمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را می‌کاشتی و آن را مثل باغ سبزیجات به پای خود سیراب می‌کردی.^{۱۱} لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می‌کنید، زمین کوه‌ها و دره‌هاست که از بارش آسمان آب می‌نوشد،^{۱۲} سرزمینی است که بهوه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان بهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.

^{۱۳} و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم، بشنوید و بهوه خدای خود را دوست بدارید و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایید،^{۱۴} آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسمش خواهم بخشید، تا غله و شیره و روغن خود را جمع نمایی.^{۱۵} و در صحرای تو برای چارپایانت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی.^{۱۶} مواظب باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته، خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایید.^{۱۷} و خشم خداوند بر شما افروخته شود، تا

نگاه داری.^{۱۴} اینک آسمان، آری آسمان آسمانها، از آن بهوه خدای توسست، و زمین و هر آنچه در آن است.^{۱۵} لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت می‌نمود، و بعد از ایشان نسل ایشان یعنی شما را از همه قومها برگزید، چنانکه امروز شده است.^{۱۶} پس غُلفه دل‌های خود را ختنه سازید و دیگر گردنکشی ننمایید.^{۱۷} زیرا که بهوه خدای شما، خدای خدایان و خداوند خداوندان، و خدای عظیم و دلاور و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی‌گیرد.^{۱۸} یتیمان و بیوه‌زنان را دادرسی می‌کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد.^{۱۹} پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در سرزمین مصر غریب بودید.^{۲۰} از بهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او بچسب و به نام او قسم بخور.^{۲۱} او فخر توسست و او خدای توسست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده به جا آورده است.^{۲۲} پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان بهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان زیاد گردانیده است.

خداوند را دوست بدار

۱۱ پس بهوه خدای خود را دوست بدار، و امانت و قوانین و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاهدار.^۲ و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی‌گویم که ندانسته‌اند، و تنبیه بهوه خدای شما را ندیده‌اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را.^۳ و نشانه‌ها و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون پادشاه مصر، و به تمامی سرزمین او به ظهور آورد.^۴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به ارابه‌های ایشان کرد؛ که چگونه آب دریای سرخ را بر ایشان جاری ساخت وقتی که شما را تعقیب می‌نمودند و چگونه خداوند، ایشان را تا به امروز

۲۹ و واقع خواهد شد که چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که به جهت گرفتنتش به آن می‌روی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه عیبال خواهی گذاشت. ۳۰ آیا آنها به آن طرف اُردن نیستند پشت راه غروب آفتاب، در سرزمین کنعانیانی که در غَربه ساکنند مقابل جلجال نزد بلوطهای موره؟

۳۱ زیرا که شما از اُردن عبور می‌کنید تا داخل شده، سرزمینی را که یهوه خدایت به تو می‌بخشد به تصرف آورید. و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد. ۳۲ پس متوجه باشید تا تمامی این قوانین و احکامی را که من امروز پیش شما می‌گذارم، به عمل آورید.

عبادت

اینهاست قوانین و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می‌باید متوجه شده، به جا آورید، در سرزمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا آن را به تصرف آوری.

۲ تمامی مکانهای قومهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می‌کنند و شما آنها را بیرون می‌نمایید، خراب کنید، خواه بر کوه‌های بلند، خواه بر تپه‌ها و خواه زیر هر درخت سبز. ۳ قربانگاههای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید و اشیره‌های ایشان را به آتش بسوزانید و بت‌های تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمایید و نامهای ایشان را از آنجا محو سازید. ۴ یهوه خدای خود را چنین عبادت ننمایید. ۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از تمامی قبایل شما برگزید تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید. ۶ و به آنجا قربانی‌های سوختی و قربانی‌ها و دهیکهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و نذرها و قربانیهای

آسمان را مسدود سازد و باران نبارد و زمین محصول خود را ندهد و شما از سرزمین نیکویی که خداوند به شما می‌دهد، به زودی هلاک شوید.

۱۸ پس این سخنان مرا در دل و جان خود جا دهید و آنها را بر دستهای خود برای نشانه ببندید و در میان چشمان شما علامت باشد. ۱۹ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید. ۲۰ و آنها را بر چارچوب در خانه خود و بر دروازه‌های خود بنویسید. ۲۱ تا روزهای شما و روزهای پسران شما بر سرزمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، زیاد شود؛ مثل روزهای آسمانها بر بالای زمین.

۲۲ زیرا اگر تمامی این اوامر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر می‌فرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یهوه خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طریقه‌های او رفتار نموده، به او بچسبید، ۲۳ آنگاه خداوند تمامی این قومها را از حضور شما بیرون خواهد نمود، و شما قومهای بزرگتر و قویتر از خود را به تصرف خواهید آورد. ۲۴ هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی رود فرات تا دریای غربی، حدود شما خواهد بود. ۲۵ و هیچ کس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی سرزمینی که به آن قدم می‌گذارید، حاکم خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.

۲۶ اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می‌گذارم. ۲۷ اما برکت، اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، اطاعت نمایید. ۲۸ و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برگردید و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، پیروی نمایید.

از آن بخورند، چنانکه از غزال و آهو می‌خورند.^{۱۶} ولی خون را نخور؛ آن را مثل آب بر زمین بریز. ^{۱۷} ده یک غله و شیر و روغن و نخست‌زاده رمه و گله خود را در دروازه‌های خود مخور، و نه هیچ‌یک از نذرهای خود را که نذر می‌کنی و از قربانی‌های اختیاری خود و هدایای افراشتنی دست خود را. ^{۱۸} بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت در مکانی که یهوه خدایت برگزیند، بخور؛ تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و لایوانی که درون دروازه‌های تو باشند. و به هر چه دست خود را بر آن بگذاری، به حضور یهوه خدایت شادی نما. ^{۱۹} با حذر باش که لایوان را در تمامی روزهایی که در سرزمین خود باشی، ترک ننمایی. ^{۲۰} چون یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور. ^{۲۱} و اگر مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا اسم خود را در آن بگذارد، از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوند به تو دهد، قربانی کن، چنانکه به تو امر فرموده‌ام و از هر چه دلت بخواهد، در دروازه‌های بخور، ^{۲۲} چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور؛ شخص نجس و شخص پاک از آن به یکسان بخورند. ^{۲۳} لیکن هوشیار باش که خون را نخوری، زیرا خون، جان است و جان را با گوشت نخوری. ^{۲۴} آن را مخور، بلکه مثل آب بر زمینش بریز. ^{۲۵} آن را مخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، به جا آوری. ^{۲۶} لیکن هدایای مقدس خود را که داری و نذرهای خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزیند، برو. ^{۲۷} و گوشت و خون قربانی‌های

اختیاری خود و نخست‌زاده‌های رمه و گله خویش را ببرید. ^۷ و در آنجا به حضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمایید.

^۸ موافق هر آنچه ما امروز در اینجا می‌کنیم، یعنی آنچه در نظر هر کس پسند آید، نکنید. ^۹ زیرا که هنوز به استراحتگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما می‌دهد، داخل نشده‌اید. ^{۱۰} اما چون از اردن عبور کرده، در سرزمینی که یهوه خدای شما، برای شما تقسیم می‌کند، ساکن شوید، و او شما را از تمامی دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید. ^{۱۱} آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هر چه را که من به شما امر فرمایم بیاورید؛ از قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها و دهیکهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمایید. ^{۱۲} و به حضور یهوه خدای خود شادی نمایید؛ شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لایوانی که درون دروازه‌های شما باشند، چونکه ایشان را با شما سهم و نصیبی نیست.

^{۱۳} با حذر باش که در هر جایی که می‌بینی، قربانی‌های سوختنی خود را تقدیم نکنی، ^{۱۴} بلکه در مکانی که خداوند در یکی از قبایل تو برگزیند، در آنجا قربانی‌های سوختنی خود را تقدیم کنی، و در آنجا هر چه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری.

^{۱۵} لیکن گوشت را مطابق تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، در همه دروازه‌های قربانی کرده، بخور؛ اشخاص نجس و پاک

سوختنی خود را بر قربانگاه یهوه خدایت تقدیم کن و خون قربانی‌های تو بر مذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.

^{۲۸} به هوش باش که همه این سخنانی را که من به تو امر می‌فرمایم، بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یهوه خدایت، نیکو و راست است، به جا آوری، تا به ابد نیکو باشد.

^{۲۹} وقتی که یهوه، خدایت، قومهایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا می‌روی، از حضور تو ریشه‌کن سازد و ایشان را بیرون نموده، در سرزمین ایشان ساکن شوی. ^{۳۰} آنگاه مواظب باش مبادا بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند، به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان تفتیش کرده، بگویی که "این قومها خدایان خود را چگونه عبادت کردند، تا من نیز چنین کنم." ^{۳۱} با یهوه، خدای خود، چنین عمل منما، زیرا هر چه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می‌کردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می‌سوزانیدند. ^{۳۲} هر آنچه من به شما امر می‌فرمایم، دقت کنید که آن را به عمل آورید. چیزی بر آن می‌فزایید و چیزی از آن کم نکنید.

۱۳ اگر در میان تو پیامبری یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و نشانه یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، ^۱ و آن نشانه یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت: "خدایان غیر را که نمی‌شناسی، پیروی نمایم و آنها را عبادت کنیم." ^۲ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه خدای شما، شما را امتحان می‌کند تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود دوست

می‌دارید؟ ^۳ یهوه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید، و اوامر او را نگاه دارید، و سخن او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او بچسبید. ^۴ و آن پیامبر یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه‌انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیة داد، گفته است، تا تو را از طریق که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن رفتار نمایی، منحرف سازد. پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد.

^۵ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد، یا پسر، یا دختر تو، یا زن هم‌آغوش تو، یا رفیق که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند و گوید که "برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید، عبادت نمایم." ^۶ از خدایان امتهایی که به اطراف شما می‌باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند، از یک گوشه زمین تا گوشه دیگر آن، ^۷ او را قبول مکن و او را گوش مده و چشم تو بر او رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن. ^۸ البته او را به قتل رسان؛ دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم. ^۹ او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه می‌خواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آورد، منحرف سازد. ^{۱۰} و تمامی اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد.

^{۱۱} اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می‌دهد، خبر یابی ^{۱۲} که بعضی پسران بلیعال* از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند: "برویم و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، عبادت نمایم." ^{۱۳} آنگاه

شفکفتگان سُم اینها را مخورید: یعنی شتر و خرگوش درازگوش و خرگوش کوتاهگوش، زیرا که نشخوار می‌کنند، اما شکافته سُم نیستند. اینها برای شما نجس‌اند.^۸ و خوک زیرا اگرچه شکافته سُم است، لیکن نشخوار نمی‌کند. این برای شما نجس است. از گوشت آنها مخورید و لاشه آنها را لمس نکنید.

^۹ از همه آنچه در آب است، اینها را بخورید: هر چه باله و فلس دارد، آنها را بخورید.^{۱۰} و هر چه باله و فلس ندارد، مخورید. برای شما نجس است.

^{۱۱} از همه پرندگان پاک بخورید.^{۱۲} و این است آنهايي که نخورید: عقاب و لاشخور و لاشخور سیاه،^{۱۳} و زَعَن و شاهین و کرکس به نوعش؛^{۱۴} و هر قسم کلاغ به نوعش؛^{۱۵} و شترمرغ و جغد و مرغ نوروزی و باز، به نوعش؛^{۱۶} و بوم و جغد بزرگ و جغد سفید؛^{۱۷} و جغد صحرایی و کرکس و مرغ غواص؛^{۱۸} و لک و مرغ ماهی‌خوار به نوعش؛ و هدهد و خفاش.^{۱۹} همه خزندگان بالدار برای شما نجس‌اند؛ خورده نشوند.^{۲۰} اما از همه پرندگان پاک بخورید.

^{۲۱} هیچ جسد مُرده مخورید؛ به غریبی که درون دروازه‌های تو باشد، بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یهوه خدایت، قوم مقدس هستی. بزغاله را در شیر مادرش مهز.

قانون دهیک

^{۲۲} دهیک تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده.^{۲۳} و به حضور یهوه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، دهیک غله و شیر و روغن خود را و نخست‌زادگان رمه و گله خویش را بخور، تا بیاموزی که از یهوه خدایت در همه اوقات بترسی.^{۲۴} و اگر

تفتیش و تحقیق نموده، به دقت پرس و جو کن. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این عمل کراهت‌آور در میان تو رخ داده است،^{۱۵} البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و چارپایش را به دم شمشیر هلاک نما.^{۱۶} و همه غنیمت آن را در میان کوچه‌اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش به تمامی بسوزان. و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.^{۱۷} از چیزهای حرام شده چیزی به دست نچسبید تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و شفقت بنماید و بر شمارتان بیفزاید، به طوری که برای پدران قسم خورده بود.^{۱۸} این در صورتی است که سخن یهوه خدای خود را شنیده و همه اوامرش را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، به عمل آورده باشی.

حلال و حرام

شما پسران یهوه خدای خود هستید. پس **۱۴** برای مردگان، خویشتن را مجروح ننمایید و مابین چشمان خود را متراشید.^۲ زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از تمامی قومهایی که بر روی زمین‌اند، به جهت او قوم خاص باشی.

^۳ هیچ چیز کراهت‌آور مخور. ^۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز،^۵ و آهو و غزال و گوزن و بز کوهی و بز وحشی و غزال وحشی و قوچ کوهی.^۶ هر حیوان شکافته سُم که سُم را به دو بخش شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از چارپایان بخورید.^۷ لیکن از نشخوار کنندگان و

* ۵.۱۴ مشخصات دقیق برخی حیوانات و پرندگان در این باب نامعلوم است.

خدایت تو را چنانکه گفته است، برکت خواهد داد و به قومهای بسیار قرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد و بر قومهای بسیار تسلط خواهی نمود و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.

۷ اگر نزد تو در یکی از دروازه‌های، در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، یکی از برادران فقیر باشد، دل خود را سخت مساز و دست را بر برادر فقیر خود میند. ^۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده. ^۹ و دقت کن مبادا در دل تو فکر زشت باشد و بگویی: "سال هفتم یعنی سال رهایی از بدهی نزدیک است" و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند فریاد برآورد و این برای گناه باشد. ^{۱۰} البته باید به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کار یهوه خدایت تو را در تمامی کارهایت و هر چه دست خود را بر آن دراز می‌کنی، برکت خواهد داد. ^{۱۱} چونکه فقیر همیشه در سرزمینت خواهد بود. بنابراین من تو را امر فرموده، می‌گویم: "دست خود را برای برادر نیازمند و فقیر خود که در سرزمین تو باشند، گشاده دار."

^{۱۲} اگر مرد یا زن عبرانی از برادران به تو فروخته شود و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن. ^{۱۳} و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رها می‌کنی، او را تهی‌دست روانه مساز. ^{۱۴} او را از گله و خرمن و چرخشت خود البته سخاوتمندانه ببخش؛ به اندازه ای که یهوه خدایت تو را برکت داده باشد، باید به او بدهی. ^{۱۵} و به یاد آور که تو در سرزمین مصر غلام بودی و یهوه، خدایت تو را رهایی داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می‌فرمایم. ^{۱۶} و اگر به تو گوید: "از نزد تو بیرون نمی‌روم،" چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد، ^{۱۷} آنگاه

راه از برای دور باشد که آن را نمی‌توانی برد، و آن مکانی که یهوه خدایت خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یهوه خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد. ^{۲۵} پس آن را به نقره بفروش و نقره را به دست خود گرفته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند، برو. ^{۲۶} و نقره را برای هر چه دلت می‌خواهد از گاو و گوسفند و شراب و باده و هر چه دلت از تو بطلبد، بده و در آنجا به حضور یهوه خدایت بخور و خودت با خاندانت شادی نما. ^{۲۷} لاوی‌ای را که درون دروازه‌هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو سهم نصیبی نیست.

^{۲۸} در آخر هر سه سال تمام دهیک محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در درون دروازه‌هایت ذخیره نما، ^{۲۹} تا لاوی چونکه با تو سهم و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند، بیابند و بخورند و سیر شوند، تا یهوه خدایت، تو را در همه کارهای دست که می‌کنی، برکت دهد.

سال بازخريد

۱۵ در آخر هر هفت سال، باید از بدهی‌ها رهایی دهی. ^۲ و قانون رهایی از بدهی این باشد: هر طلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشد، ببخشد و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه خداوند رهایی از بدهی را اعلان کرده است. ^۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را ببخشد. ^۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در سرزمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می‌دهد، البته برکت خواهد داد، ^۵ اگر سخن یهوه خدایت را به دقت بشنوی تا متوجه شده، تمامی این اوامر را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، به جا آوری. ^۶ زیرا که یهوه

در مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا پسخ را در شامگاه، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر سر ببر.^۷ و آن را در مکانی که یهوه خدایت برگزیند، یز و بخور و بامدادان برخاسته، به خیمه‌هایت برو.^۸ شش روز نان بی‌خمیرمایه بخور و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد. در آن هیچ کار مکن.

عید هفته‌ها

^۹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زراعت خود، شمردن هفت هفته را شروع کن.^{۱۰} و عید هفته‌ها را با هدیه قربانیهای اختیاری دست خود، نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، بده.^{۱۱} و به حضور یهوه خدایت شادی نما؛ تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی که درون دروازه‌هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند.^{۱۲} و به یاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این قوانین را به جا آور.

عید خیمه‌ها

^{۱۳} عید خیمه‌ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن و از چرخش خود، هفت روز نگاهدار.^{۱۴} در عید خود شادی نما؛ تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند.^{۱۵} هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای یهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصلت و در تمامی کارهای دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود.^{۱۶} سه مرتبه در سال تمامی افرادت که از جنس مرد هستند، به حضور یهوه خدایت در مکانی که او

درفشی گرفته، گوشش را با آن به در بدوز تا تو را غلام ابدی باشد. با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

^{۱۸} و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رها می‌کنی، به نظرت بد نیاید، زیرا که دو برابر مزد یک کارگر، تو را شش سال خدمت کرده است. و یهوه خدایت در هر چه می‌کنی، تو را برکت خواهد داد.

^{۱۹} همه نخست‌زادگان نر را که از رمه و گله تو زاییده شوند، برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما و با نخست‌زاده گاو خود کار مکن و نخست‌زاده گوسفند خود را پشم مَبُر.^{۲۰} آنها را به حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزیند، تو و اهل خانه‌ات سال به سال بخورید.^{۲۱} لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت قربانی مکن.^{۲۲} آن را در درون دروازه‌هایت بخور؛ شخص نجس و شخص پاک، آن را به یکسان مثل غزال و آهو بخورند.^{۲۳} اما خونس را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

عید فِصَح

ماه آبیب را نگاهدار و پسخ را به جهت یهوه خدایت به جا آور، زیرا که در ماه آبیب یهوه خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد.^۲ پس پسخ را از رمه و گله برای یهوه خدایت قربانی کن، در مکانی که خداوند برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد.^۳ با آن، خمیرمایه مخور. هفت روز نان بی‌خمیرمایه یعنی نان مشقت را با آن بخور، زیرا که به عجله از سرزمین مصر بیرون آمدی تا روز خروج خود را از سرزمین مصر در تمامی روزهای عمرت به یاد آوری.^۴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول قربانی می‌کنی، چیزی تا صبح باقی نماند.^۵ پسخ را در هر یکی از دروازه‌هایت که یهوه خدایت به تو می‌دهد، قربانی نتوانی کرد.^۶ بلکه

از لشکریان آسمان که من امر نفرموده‌ام،^۴ و تو از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفتیش کن. و اگر راست و یقین باشد که این عمل زشت در اسرائیل واقع شده است،^۵ آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه‌های کرده است، بیرون آور. و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند.^۶ از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخصی که در خور مرگ است، کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود.^۷ ابتدا دست شاهدان به جهت کشتنش بر او بلند گردد، و بعد از آن، دست تمامی قوم. بدین گونه بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

داوری اختلافات

^۸ اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل باشد، به ظهور آید، خواه قتل باشد، خواه دعوا، خواه ضرب از مرافعه‌هایی که در دروازه‌های واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند، برو.^۹ و نزد لاویان کاهن و نزد قاضی وقت رفته، درخواست نما و ایشان تو را از فتوا آگاه خواهند ساخت.^{۱۰} و مطابق فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان می‌کنند، عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی.^{۱۱} مطابق مفاد شریعتی که به تو تعلیم دهند، و موافق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تو بیان می‌کنند، به طرف راست یا چپ تجاوز مکن.^{۱۲} آن شخصی که از روی تکبر رفتار نماید و کاهنی را که به حضور یهوه خدایت، به جهت خدمت در آنجا می‌ایستد و یا آن داور را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. بدین گونه بدی را از

برگزیند حاضر شوند، یعنی در عید نان بی‌خمیرمایه و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها، و به حضور خداوند تهی‌دست حاضر نشوند.^{۱۷} هر کس به قدر توان خود به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو عطا فرماید، بدهد.

داوری با عدالت

^{۱۸} داوران و سروران در تمامی دروازه‌هایی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مطابق قبیله‌های برای خود تعیین نما، تا قوم را عادلانه دآوری نمایند.^{۱۹} دآوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه بگیر، زیرا که رشوه چشمان حکیمان را کور می‌سازد و سخنان عادلان را کج می‌نماید.^{۲۰} عدالت را، فقط عدالت را پیروی نما تا زنده مانی و سرزمینی را که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مالک شوی.

پرستش خدایان غیر

^{۲۱} آشی‌ه‌ای* از هیچ نوع درخت نزد قربانگاه یهوه خدایت که برای خود خواهی ساخت، برپا مکن.^{۲۲} و ستونی برای خود برپا مدار، زیرا یهوه خدایت از آن کراهت دارد.

۱۷ گاو یا گوسفندی که در آن هرگونه عیب یا چیزی بد باشد، برای یهوه خدای خود قربانی منما، چونکه آن، نزد یهوه خدایت کراهت‌آور است.^۲ اگر در میان تو، در یکی از دروازه‌های که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یهوه خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند^۳ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، آنها را سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک

* ۲۱.۱۶ "آشی‌ه" الهه باروری که پرستش آن با اعمال خلاف عفت همراه بود.

^۲ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است.

^۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفند تقدیم می‌کنند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکمبه را به کاهن بدهند. ^۴ و نویر غله و شیر و روغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به او بده، ^۵ زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه قبیله‌ها برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند.

^۶ هرگاه یکی از لاویان، از یکی از شهرهای شما، از هر جایی در اسرائیل که محل سکونت اوست، آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد، ^۷ پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لاویانی که در آنجا به حضور خداوند می‌ایستند، خدمت نماید. ^۸ او نیز می‌تواند از سهم برابر خوراک برخوردار شود، سوای آنچه از اموال خانوادگی خود بفروشد.

اعمال کراهِت‌بار

^۹ چون به سرزمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق آداب و رسوم کراهِت‌بار آن قومها عمل نمای. ^{۱۰} و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را بر آتش قربانی کند، و نه فالگیر و نه غیبگو و نه افسونگر و نه جادوگر، ^{۱۱} و نه ساحر و نه درخواست کننده از جنها و نه رمال و نه کسی که با مردگان مشورت می‌کند. ^{۱۲} زیرا هر که این کارها را کند، خداوند از او کراهِت دارد و به سبب این اعمال زشت، یهوه خدایت آنها را از

میان اسرائیل دور کرده‌ای. ^{۱۳} و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

قوانین در مورد پادشاهان اسرائیل

^{۱۴} چون به سرزمینی که یهوه خدایت، به تو می‌دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی: "مثل تمامی قومهایی که به اطراف منند، پادشاهی بر خود برپا نمایم." ^{۱۵} البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند، بر خود برپا نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز؛ مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی‌توانی بر خود مسلط نمای. ^{۱۶} لیکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است که "دیگر هرگز به آن راه برنگردید." ^{۱۷} پادشاه برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود. نقره و طلا نیز برای خود بسیار زیاده نیندوزد. ^{۱۸} و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، رونوشتی از این شریعت را از چنانکه نزد لاویان کاهن است، برای خود در طوماری بنویسد. ^{۱۹} و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد و همه کلمات این شریعت و این قوانین را نگاه داشته، به عمل آورد. ^{۲۰} مبادا دل او بر برادرانش بلند شود، و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف گردد، تا دراز مدت در اسرائیل پادشاهی کند، هم او و هم پسرانش.

هدایا برای کاهنان و لاویان

لاویان کاهن و تمامی قبیله لاوی را سهم و نصیبی با اسرائیل نباشد.

خود در میان سرزمینی که یهوه خدایت، به جهت ملکیت به تو می‌دهد، جدا کن.^۳ شاهراه را برای خود اندازه بگیر، و حدود سرزمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم می‌کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی بتواند به آنجا فرار کند.

^۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند: هر که همسایه خود را نادانسته بکشد، بی‌آنکه با او دشمنی قبلی داشته باشد.^۵ مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه‌اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند.^۶ مبدا خونخواه مقتول در شدت خشم خویش قاتل را تعقیب کند، و به سبب مسافت راه به او رسیده، او را بکشد، و او سزاوار مرگ نباشد، چونکه او را پیشتر نفرت نداشت.^۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن.

^۸ و اگر یهوه خدایت حدود تو را به طوری که به پدران تو قسم خورده است، وسیع گرداند و تمامی سرزمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدران تو وعده داده است،^۹ و اگر تمامی این اوامر را که من امروز به تو می‌فرمایم، نگاه داشته، به جا آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقه‌های او دائم رفتار نمایی، آنگاه سه شهر دیگر بر این سه برای خود اضافه کن.^{۱۰} تا خون بی‌گناه در سرزمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو می‌دهد، ریخته نشود و خون بر گردن تو نباشد.

^{۱۱} لیکن اگر کسی همسایه خود را نفرت داشته، در کمین او باشد و بر او حمله آورده، او را ضربه مرگبار بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند،^{۱۲} آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست خونخواه مقتول تسلیم کنند، تا کشته شود.

حضور تو بیرون می‌کند.^{۱۳} نزد یهوه خدایت بی‌عیب باش.^{۱۴} زیرا این قومهایی که تو آنها را بیرون می‌کنی، به غیبگویان و فالگیران گوش می‌گیرند. اما یهوه خدایت تو را نمی‌گذارد که چنین بکنی.

یک نبی دیگر چون موسی

^{۱۵} یهوه، خدایت، از میان تو، یک نبی چون من برای تو برخواید انگیزت! به اوست که باید گوش فرا دهید.^{۱۶} موافق هر آنچه در حوریب در روز گردهم‌آبی از یهوه خدای خود درخواست نموده، گفتی: "صدای یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبدا بمیرم."^{۱۷} و خداوند به من گفت: "آنچه گفتند، نیکو گفتند."^{۱۸} یک نبی مثل تو از میان برادرانشان برایشان برخوادم انگیزت و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم، به ایشان خواهد گفت.^{۱۹} و هر کس که سخنان مرا که او به اسم من گوید، نشنود، من از او بازخواست خواهم کرد.^{۲۰} و اما نبی‌ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی باید کشته شود.^{۲۱} و اگر در دل خود گویی: "سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص دهیم."^{۲۲} هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او ترس.

شهر پناهگاه

وقتی که خدایت این قومه را که یهوه خدایت، سرزمین ایشان را به تو می‌دهد، ریشه‌کن سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه‌های ایشان ساکن شوی،^۲ پس سه شهر را برای

بشنوید! شما امروز برای مقابله با دشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان نباشید.^۴ زیرا یهوه خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما را نجات دهد.^۵ و صاحب‌منصبان، قوم را خطاب کرده، گویند: "کیست که خانه نو بنا کرده، هنوز آن را وقف نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبدا در جنگ بمیرد و دیگری آن را وقف نماید.^۶ و کیست که تاکستانی غرس نموده، هنوز از میوه آن نخورده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبدا در جنگ بمیرد، و دیگری از میوه آن بهره‌مند گردد.^۷ و کیست که دختری نامزد کرده، هنوز او را به زنی نگرفته است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبدا در جنگ بمیرد و دیگری او را به زنی گیرد.^۸ و صاحب‌منصبان نیز قوم را خطاب کرده، گویند: "کیست که ترسان و ضعیف‌دل است؛ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مبدا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود."^۹ و چون صاحب‌منصبان از سخن گفتن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر تعیین نمایند.

^{۱۰} چون به شهری نزدیک آبی تا با آن جنگ نمایی، به آن پیشنهاد صلح بده.^{۱۱} و اگر تو را جواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند.^{۱۲} و اگر با تو صلح نکرده، جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن.^{۱۳} و چون یهوه خدایت آن را به دست تو بسپارد، تمامی افراد از جنس مرد را به دم شمشیر بکش.^{۱۴} لیکن زنان و کودکان و چارپایان و هر آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور.^{۱۵} به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این قومه‌ها نباشند،

^{۱۳} چشم تو بر او ترحم نکند، تا خون بی‌گناهی را از اسرائیل پاک کنی، و برای تو نیکو باشد.

^{۱۴} حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته‌اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در سرزمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تو می‌دهد، منتقل مساز.

^{۱۵} شهادت تنها یک تن علیه کسی، برای اثبات هیچ جرم یا گناهی، از هر قبیل کار خلاف که شخص مرتکب شده باشد، کافی نیست. به گواهی دو یا به گواهی سه شاهد هر سخنی ثابت خواهد شد.^{۱۶} اگر شاهد دروغین بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد،^{۱۷} آنگاه هر دو شخصی که نزاع در میان ایشان است، به حضور خداوند و به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان بر سر کارند، حاضر شوند.^{۱۸} و داوران، نیکو تفتیش نمایند، و اینک اگر شاهد شاهد دروغین است و بر برادر خود شهادت دروغ داده باشد،^{۱۹} پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید، با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایند.^{۲۰} و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد.^{۲۱} و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا.

قوانین جنگ

۲۰ چون برای مقابله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و ارابه‌ها و قومی را زیاده از خود ببینی، از ایشان مترس، زیرا یهوه خدایت که تو را از سرزمین مصر بیرون آورده است، با توست.^۲ و چون به جنگ نزدیک شوی، آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد.^۳ و ایشان را گوید: "ای اسرائیل

چنین رفتار نما.^{۱۶} اما از شهرهای این قومهایی که یهوه خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ موجود زنده را زنده نگذار.^{۱۷} بلکه ایشان را، یعنی حیثیان و آموریان و کنعانیان و فرژیان و جویان و پیوسیان را، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، به تمامی هلاک ساز.^{۱۸} تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه اعمال زشت که ایشان با خدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایید. و به یهوه خدای خود، گناه کنید.^{۱۹} چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درختهایش مزین و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها می‌خوری. پس آنها را قطع نمما، زیرا آیا درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟^{۲۰} و اما درختی که می‌دانی درختی نیست که از آن خورده شود، آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ می‌کند، بنا کن تا منهدم شود.

قتل نامعلوم

۲۱ اگر در سرزمینی که یهوه خدایت، برای تصرفش به تو می‌دهد، مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست،^۲ آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، ببیمایند.^۳ و اما شهری که نزدیکتر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله‌ای را که با آن خیش نزده، و یوغ به آن نبسته‌اند، بگیرند.^۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی‌ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند.^۵ سپس کاهنان، قبیله لاوی، نزدیک بیایند، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند و به نام خداوند برکت دهند و مطابق سخن ایشان هر نزاع و هر آزاری

ازدواج با زنان اسیر

۱۰ چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی،^{۱۱} و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخواهی او را به زنی خود بگیری،^{۱۲} پس او را به خانه خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد.^{۱۳} و لباس اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم بگیرد، و بعد از آن با او همخواب شده، شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود.^{۱۴} و اگر از او راضی نباشی، او را به خواسته دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و با او همچون کنیز رفتار مکن، چونکه او را خوار کرده‌ای.

حق نخستزادگی

۱۵ و اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوب و دیگری دوست نداشتنی، و هر دو زن برایش پسران بزایند، هم زن محبوب و هم زن دوست نداشتنی. اگر پسر نخست‌زاده از زن دوست نداشتنی باشد،^{۱۶} پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند حق نخستزادگی را به جای پسر زن

و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی، چنین عمل نما، نمی توانی از او رو گردانی.^۴ اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رو مگردان، البته آن را با او برخیزان.^۵ زن نباید جامه مردانه بر تن کند، و مرد نباید لباس زنانه بپوشد، زیرا بیهوده خدای تو از آنان که چنین کنند، کراهت دارد.

^۶ اگر اتفاقاً آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌ها یا تخمها باشد، و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته، مادر را با بچه‌ها بگیر.^۷ مادر را البته رها کن و بچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.^۸ چون خانه نو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبدا کسی از آن بیفتد و خوش دامنگیر خانه تو شود.

^۹ در تاکستان خود دو نوع تخم مکار، مبدا تمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تاکستان، وقف معبد شود.

^{۱۰} گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.^{۱۱} جامه‌ای را که در آن هم پشم به کار رفته و هم کتان، بر تن مکن.^{۱۲} بر چهار گوشه لباس خود که خود را به آن می‌پوشانی، منگوله‌ها بساز.

قوانین مربوط به بی‌عفی جنسی

^{۱۳} اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون با او همخواب شود، از او نفرت کند.^{۱۴} و به او تهمت زده اسباب بدنامی وی گردد و گوید: "این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم، او را باکره نیافتم."^{۱۵} آنگاه پدر یا مادر آن دختر نشانه بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاورند.^{۱۶} و پدر دختر

دوست نداشتنی، به پسر زن محبوب دهد.^{۱۷} بلکه سهمی دو برابر از تمامی اموال خود را به پسر دوست نداشتنی داده، او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که آن پسر ابتدای قوت اوست و حق نخستزادگی از آن وی می‌باشد.

پسر سرکش

^{۱۸} اگر کسی را پسر سرکش و لجوج باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هرچند او را انضباطش دهند، ایشان را نشنود،^{۱۹} پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند.^{۲۰} و به مشایخ شهرش گویند: "این پسر ما سرکش و لجوج است، سخن ما را نمی شنود و بی‌بند و بار و میگسار است."^{۲۱} پس تمامی اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد. به این گونه بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.

قوانین دیگر

^{۲۲} و اگر کسی گناهی را که سزاوار مرگ است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی،^{۲۳} بدنش در شب بر دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بر دار آویخته شود، ملعون خدا است تا سرزمینی را که بیهوده خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، نجس نسازی.

۲۲ اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم شده بینی، از او رو مگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان.^۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما.^۳ و به الاغ او نیز چنین کن و به لباسش نیز چنین عمل نما

او را بکشد.^{۲۷} چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده‌ای نبود.^{۲۸} و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد، بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند،^{۲۹} آن مرد که با او خوابیده است، پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را بی‌عصمت کرده است و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند.^{۳۰} هیچ‌کس زن پدر خود را نگیرد و عریانی پدر خود را آشکار نسازد.

ممنوعیت از حضور در جماعت خداوند

۲۳ شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد، داخل جماعت خداوند نشود.^۱ حرام زاده‌ای داخل جماعت خداوند نشود،^۲ حتی تا پشت دهم، هیچکس از او داخل جماعت خداوند نشود.^۳ عَقَوْنی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، هیچکس از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود.^۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بَلْعَام پسر بعور را از فِتور ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند.^۵ لیکن یهوه خدایت نخواست بَلْعَام را بشنود، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست می‌داشت.^۶ پس در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان مباش.

^۷ اِدوعی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در سرزمین او غریب بودی.^۸ اولادی که از ایشان زاده شوند، در پشت سوم داخل جماعت خداوند گردند.

به مشایخ بگوید: "دختر خود را به این مرد به زنی داده‌ام، و حال از او نفرت دارد،^{۱۷} و اینک به او تهمت زده، می‌گوید: "دختر تو را باکره نیافتم." و حال آنکه نشانه بکارت دختر من این است." و لباس را پیش مشایخ شهر بگسترانند.^{۱۸} پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند.^{۱۹} و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه بر باکره‌ای در اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند.

^{۲۰} لیکن اگر این سخن راست باشد، و نشانه بکارت آن دختر پیدا نشود،^{۲۱} آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل عملی زشت نموده است. بدین گونه بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

^{۲۲} اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. بدین گونه بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.

^{۲۳} اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود،^{۲۴} پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را بی‌عصمت کرد. بدین گونه بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

^{۲۵} اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود.^{۲۶} و اما با دختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه در خور مرگ نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود هجوم آورده،

پای اردوگاه

^۹ چون در اردو به مقابله دشمنان بیرون روی خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار.
^{۱۰} اگر در میان شما کسی باشد که از انزال شبانه نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود.
^{۱۱} چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردوگاه شود.
^{۱۲} و تو را مکانی بیرون از اردوگاه باشد تا به آنجا برای رفع حاجت روی. ^{۱۳} در میان اسباب تو بیلچه باشد، و چون بیرون می‌نشینی، با آن زمین را بکن و برگشته، مدفوع خود را ببوشان. ^{۱۴} زیرا که یهوه خدایت در میان اردوی تو راه می‌رود تا تو را رهایی داده، دشمنان را به تو تسلیم نماید. پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیز پلید را در میان تو دیده، از تو رو گرداند.

احکام مختلف

^{۱۵} غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد، به آقایش مسپار. ^{۱۶} با تو در میان تو در مکانی که برگزیند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و به او آزار مرسان.
^{۱۷} از دختران اسرائیل فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد. ^{۱۸} مزد فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه یهوه خدایت مياور، زیرا که این هر دو نزد یهوه خدایت کراهت‌بار است.
^{۱۹} برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که

به سود داده می‌شود. ^{۲۰} غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در سرزمینی که برای تصرفش داخل آن می‌شوی، تو را به هر چه دستت را بر آن دراز می‌کنی، برکت دهد.

^{۲۱} چون نذری برای یهوه خدایت می‌کنی در وفای آن تأخیر منما، زیرا که یهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود. ^{۲۲} اما اگر از نذر کردن خودداری نمایی، تو را گناه نخواهد بود. ^{۲۳} آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که به جا آوری، موافق آنچه برای یهوه خدایت از اراده خود نذر کرده‌ای و به زبان خود گفته‌ای.
^{۲۴} چون به تاکستان همسایه خود درآیی، از انگور، هر چه می‌خواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار.

^{۲۵} چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه‌ها را به دست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

۲۴ چون کسی زنی گرفته، با او ازدواج کند، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد، آنگاه طلاقنامه‌ای نوشته، به دستش دهد، و او را از خانه‌اش رها کند. ^۲ و آن زن از خانه او روانه شده، برود و زن مردی دیگر شود. ^۳ و اگر شوهر دیگر نیز از او خشنود نباشد و طلاقنامه‌ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، ^۴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی‌تواند دوباره او

^{۱۶} پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.

^{۱۷} داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بیوه را به گرو مگیر. ^{۱۸} و به یاد آور که در مصر غلام بودی و یهوه خدایت، تو را از آنجا رهایی داد. بنابراین من تو را امر می‌فرمایم که چنین کنی.

^{۱۹} چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، بافه‌ای فراموش کنی، برای برداشتن آن برنگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه‌زن باشد تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد. ^{۲۰} چون زیتون خود را بتکانی، بار دیگر شاخه‌ها را متکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد.

^{۲۱} چون انگور تاکستان خود را بجینی، بار دیگر آن را مچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد. ^{۲۲} و به یاد آور که در سرزمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می‌فرمایم که چنین کنی.

۲۵ اگر در میان مردم نزاعی باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را تیرئه کنند و شریر را محکوم نمایند. ^۲ و اگر شریر سزاوار تازیانه باشد، آنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرازش به حضور خود به شماره بزنند. ^۳ چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند، میبادا اگر از این زیاده کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظر تو خوار شود.

^۴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را می‌کوبد، مبنده. ^۵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی فرزند بمیرد، پس زن آن متوفی، به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش با او همخواب شده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او به جا آورد. ^۶ و نخست زاده‌ای که بزاید، به

را به زنی بگیرد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند کراهت‌آور است. پس بر سرزمینی که یهوه خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، گناه میاور. ^۵ چون کسی زن تازه‌ای بگیرد، با لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود. تا یک سال در خانه خود آزاد بماند و زنی را که گرفته است، مسرور سازد.

^۶ هیچ کس آسیا یا سنگ بالای آن را به گرو نگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است. ^۷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از قوم اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفروشد، آن دزد باید کشته شود. بدین گونه بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

^۸ دربارۀ بلای جذام هوشیار باش که به هر آنچه لایوان کاهن شما را تعلیم دهند، به دقت برگشته عمل نمایند و موافق آنچه به ایشان امر گفتم، هوشیار باشید که عمل نمایید. ^۹ به یاد آور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید. ^{۱۰} چون به همسایه خود هر نوع قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه‌اش داخل مشو. ^{۱۱} بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می‌دهی، گرو را نزد تو بیرون آورد. ^{۱۲} و اگر مرد فقیر باشد، در گرو او مخواب. ^{۱۳} البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور یهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.

^{۱۴} بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند، ظلم منما. ^{۱۵} در همان روز مزدش را بده و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، میبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد.

تو را برای تصرفش نصیب می‌دهد، از تمامی دشمنان تو آرمی بخشد، آنگاه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

هدایای نوبر و دهیک

۲۶ و چون به سرزمینی که یهوه خدایت تو را نصیب می‌دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی،^۲ آنگاه نوبر تمامی حاصل زمین را که از سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سید گذاشته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو.^۳ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، او را بگو: "امروز برای یهوه خدایت اقرار می‌کنم که به سرزمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده‌ام."^۴ و کاهن سبد را از دست گرفته، پیش قربانگاه یهوه خدایت بگذارد.^۵ پس تو به حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: "پدر من آرامی آواره بود، و با شماری اندک به مصر آمده در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا به قومی بزرگ و نیرومند و بی‌شمار بدل گشت.^۶ اما مصریان با ما بدرفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.^۷ و چون نزد یهوه خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند صدای ما را شنید و مشقت و زحمت و تنگی ما را دید.^۸ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و ترس عظیم، و با نشانه‌ها و معجزات بیرون آورد.^۹ و ما را به این مکان آورده این سرزمین را، زمینی که به شیر و شهد جاری است، به ما بخشید.^{۱۰} و اینک نوبر حاصل زمینی را که تو، ای خداوند، به من دادی، آورده‌ام." پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه خدایت، عبادت نما.^{۱۱} و تو با لاوی

اسم برادر مرده او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود.^۷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: "برادر شوهر من از زنده نگاه داشتن اسم برادر خود در اسرائیل سر باز می‌زند و از به جا آوردن حق برادر شوهری با من خودداری می‌نماید."^۸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با او گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند: "نمی‌خواهم او را بگیرم."^۹ آنگاه زن برادرش نزد او آمده، به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: "با کسی که خانه برادر خود را بنا نکند، چنین کرده شود."^{۱۰} و نام او در اسرائیل، "خاندان کفش کنده" خوانده شود.

^{۱۱} و اگر دو شخص با یکدیگر نزاع نمایند، و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زنده‌اش رها کند و دست خود را دراز کرده، آلت او را بگیرد،^{۱۲} پس دست او را قطع کن. چشم تو بر او ترحم نکن.

^{۱۳} در کیسه تو دو اندازه وزنه، یکی سنگین و دیگری سبک نباشد.^{۱۴} در خانه تو دو اندازه پیمانه، یکی بزرگ و دیگری کوچک، نباشد.^{۱۵} تو را وزنه صحیح و راست باشد و تو را پیمانه صحیح و راست باشد، تا عمرت در سرزمینی که یهوه خدایت، به تو می‌دهد، دراز شود.^{۱۶} زیرا هر که این کار کند یعنی هر که بی‌انصافی نماید، نزد یهوه خدایت کراهت‌آور است.

^{۱۷} به یاد آور آنچه عمالیک وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند.^{۱۸} که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همه واماندگان را که در آخر صف حرکت می‌کردند، از پا درآوردند، در حالی که تو ضعیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند.^{۱۹} پس چون یهوه خدایت تو را در سرزمینی که یهوه خدایت،

قربانگاه در کوه عیبال

۲۷ و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. ^۲ و در روزی که از اردن به سرزمینی که یهوه خدایت، به تو می‌دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بپوشان. ^۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تا به سرزمینی که یهوه خدایت، به تو می‌دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است. ^۴ و چون از اردن عبور نمودی، این سنگها را که امروز به شما امر می‌فرمایم، در کوه عیبال برپا کرده، آنها را با گچ بپوشان. ^۵ و در آنجا قربانگاهی برای یهوه خدایت بنا کن، و قربانگاه از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها به کار مبر. ^۶ قربانگاه یهوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانیهای سوختنی برای یهوه خدایت، بر آن تقدیم کن. ^۷ و قربانیهای سلامتی قربانی کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما. ^۸ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

لعنتها

^۹ پس موسی و لاویان کاهن تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: ^{۱۰} «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو! امروز قوم یهوه خدایت شدی. ^{۱۱} پس صدای یهوه خدایت را بشنو و اوامر و قوانین او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، به جا آور. ^{۱۲} چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه چرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند. ^{۱۳} و اینان یعنی رثوین و جاد و آشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند، تا نفرین کنند. ^{۱۴} و لاویان تمامی

و غریبی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یهوه خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.

^{۱۲} و در سال سوم که سال دهیک است، چون از گرفتن تمامی دهیک محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زن بده، تا در اندرون دروازه‌های تو بخورند و سیر شوند. ^{۱۳} و به حضور یهوه خدایت بگو: «موقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زن، مطابق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم و از اوامر تو سرپیچی ننموده، فراموش نکردم. ^{۱۴} در ماتم خود از آنها نخوردم و آنگاه که نجس بودم، از آنها صرف ننمودم، و برای مردگان از آنها ندادم، بلکه به سخن یهوه خدایم، گوش داده، مطابق هر آنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم. ^{۱۵} از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و سرزمینی را که به ما دادی، چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، سرزمینی که به شیر و شهد جاری است، برکت بده.»

نگهداری اوامر خدا

^{۱۶} امروز یهوه خدایت، تو را امر می‌فرماید که این قوانین و احکام را به جا آوری، پس آنها را به تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، به جا آور. ^{۱۷} امروز به یهوه اعلام نمودی که خدای توسست، و اینکه به طریقه‌های او رفتار خواهی نمود، و قوانین و اوامر و احکام او را نگاه داشته، صدای او را خواهی شنید. ^{۱۸} و خداوند امروز به تو اعلام کرده است که تو قوم خاص او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و اینکه باید تمامی اوامر او را نگاه داری. ^{۱۹} و اینکه تو را در ستایش و نام و حرمت از تمامی قومهایی که آفریده است، برتر گرداند، و تا برای یهوه خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.»

برکات اطاعت

۲۸ و اگر صدای یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم به جا آوری، آنگاه یهوه خدایت تو را بر تمامی قومهای جهان بلند خواهد گردانید.^۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر صدای یهوه خدای خود را بشنوی.^۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود.^۴ ثمره رَجم تو و میوه زمین تو و میوه چارپای و بچه‌های گاو و بره‌های گله تو مبارک خواهند بود.^۵ سب و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود.^۶ وقت ورودت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود.

^۷ و خداوند دشمنان را که به ضد تو برخیزند، از حضور تو پراکنده خواهد ساخت؛ از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت.^۸ خداوند در انبارهای تو و به هر چه دست خود را به آن دراز می‌کنی، بر تو برکت خواهد فرمود و تو را در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مبارک خواهد ساخت.^۹ و اگر اوامر یهوه خدای خود را نگاهداری، و در طریقه‌های او رفتار نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است.^{۱۰} و تمامی قومهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است. و از تو خواهند ترسید.^{۱۱} و خداوند تو را در ثمره رَجمت و ثمره چارپای و محصول زمین، در سرزمینی که خداوند برای پدران تو قسم خورده که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود.^{۱۲} و خداوند خزینة نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسمش بباراند، و تو را در تمامی اعمال دست

مردان اسرائیل را به صدای بلند خطاب کرده، گویند:^{۱۵} "ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند کراهت‌آور است، بسازد، و مخفی نگاه دارد." و تمامی قوم در جواب بگویند: "آمین!"

^{۱۶} "ملعون باد کسی که بر پدر و مادر خود بی‌حرمتی کند." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"
^{۱۷} "ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۱۸} "ملعون باد کسی که نابینا را از راه منحرف سازد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۱۹} "ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"
^{۲۰} "ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود، چونکه عریانی پدر خود را آشکار کرده است." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۱} "ملعون باد کسی که با هر نوع حیوان بخوابد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۲} "ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۳} "ملعون باد کسی که با مادرزن خود بخوابد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۴} "ملعون باد کسی که همسایه خود را در پنهانی بزند." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۵} "ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی‌گناهی ریخته شود." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۶} "ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را تصدیق ننماید تا آنها را به جا نیاورد." و تمامی قوم بگویند: "آمین!"

^{۲۵} خداوند تو را پیش روی دشمنانت پراکنده خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان مایه بُهت و وحشت خواهی بود. ^{۲۶} و بدن شما برای همه پرنندگان هوا و چارپایان زمین خوراک خواهد بود، و هیچ کس آنها را دور نخواهد کرد. ^{۲۷} خداوند تو را به دُمَل مصر و خراج و زخمهای چرکین و خارشی که تو از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ^{۲۸} خداوند تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت. ^{۲۹} و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید، کورکورانه راه خواهی رفت، و در راههای خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت تحت ظلم و غارت خواهی بود، و نجات دهندهای نخواهد بود. ^{۳۰} زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانه‌ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه‌اش را نخواهی خورد. ^{۳۱} گاوت در برابر دیدگانت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهد آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می‌شود و برای تو رها کننده‌ای نخواهد بود. ^{۳۲} پسران و دخترانت به قومی دیگر داده می‌شوند، و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی روز گاهیده خواهد شد و از دست تو هیچ کاری برنخواهد آمد. ^{۳۳} میوه زمین و مشقت تو را قومی که نشناخته‌ای، خواهند خورد، و همیشه فقط تحت ظلم و ستم خواهی بود. ^{۳۴} به حدی که از چیزهایی که چشمت می‌بندد، دیوانه خواهی شد. ^{۳۵} خداوند زانوها و ساقها و از کف پا تا فرق سر تو را به دُمَل بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ^{۳۶} خداوند تو را و پادشاهی را که بر خود برپا می‌نماید، به سوی

مبارک سازد. به قومهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت. ^{۱۳} خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دُم، و همواره بالا خواهی رفت، نه پایین، اگر اوامر بیهوده خدای خود را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، بشنوی و آنها را نگاه داشته، به جا آوری. ^{۱۴} و از همه سخنانی که من امروز به تو امر می‌کنم، به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی.

لعنهای ناطاعی

^{۱۵} و اما اگر صدای بیهوده خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همه اوامر و قوانین او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم به جا آوری، آنگاه تمامی این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت. ^{۱۶} در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود. ^{۱۷} سید و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. ^{۱۸} ثمره رَجم تو و میوه زمین تو و بچه‌های گاو و بره‌های گله تو ملعون خواهد بود. ^{۱۹} وقت ورودت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود. ^{۲۰} و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن دراز می‌کنی، خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به خاطر بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده‌ای. ^{۲۱} خداوند وبا را بر تو خواهد فرستاد، تا تو را از سرزمینی که برای تصرفش به آن داخل می‌شوی، هلاک سازد. ^{۲۲} خداوند تو را با سل و تب و التهاب و باد سوزان و شمشیر و آفت و خوره خواهد زد، و تو را تعقیب خواهند نمود تا هلاک شوی. ^{۲۳} و فلک تو که بالای سر تو است، به برنج مبدل خواهد شد، و زمینی که زیر تو است، به آهن. ^{۲۴} و خداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک گردی.

چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد.^{۴۹} و خداوند از دور، یعنی از کرانه‌های زمین، قومی را که مثل عقاب می‌پرد، بر تو خواهد آورد، قومی که زبانش را نخواهی فهمید؛^{۵۰} قومی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترجم ننماید.^{۵۱} و نتایج چارپایان و محصول زمین را بخورد، تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه‌های گاو و بره‌های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد.^{۵۲} و تو را در تمامی دروازه‌های محاصره کند تا دیواره‌های بلند و مستحکم که بر آنها توکل داری، در تمامی زمین فرو ریزد. و تو را در تمامی دروازه‌های، در تمامی سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود.^{۵۳} و ثمره رجم خود، یعنی گوشت پسران و دختران را که یهوه خدایت به تو می‌دهد، در محاصره و تنگی که دشمنان تو را به آن زیون خواهند ساخت، خواهی خورد.^{۵۴} مردی که در بیشترین ناز و نعمت در میان شما زیسته است، از برادر خود و از زن هم‌آغوش خویش و بچه‌هایش که هنوز زنده‌اند، خوراک را مضایقه خواهد کرد،^{۵۵} به حدی که به هیچکس از ایشان از گوشت پسران خود که می‌خورد، نخواهد داد، زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنان تو را در تمامی دروازه‌های به آن زیون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند.^{۵۶} و زنی که در بیشترین ناز و نعمت در میان شما زیسته است، همان که از فرط ناز و نعمت حتی از نهادن کف پای خود بر زمین إکراه داشت، از شوهر هم‌آغوش خود و پسر و دخترش مضایقه خواهد داشت،^{۵۷} و جُفت نوزادی را که از شکمش بیرون آمده و نوزادی را که زاده است، از ایشان پنهان خواهد ساخت تا خود به تنهایی آنها را

قومی که تو و پدرانت نشناخته‌اید، خواهد برد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.^{۳۷} و در میان تمامی قومهایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، مایه وحشت و درس عبرت و اسباب تمسخر خواهی شد.

^{۳۸} تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، ولی اندکی جمع خواهی کرد، چونکه ملخ آن را خواهد خورد.^{۳۹} تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد.^{۴۰} تو را در تمامی حدود درختان زیتون خواهد بود، لیکن خویشتن را به زیتون تدهین نخواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد.^{۴۱} پسران و دختران خواهی آورد، لیکن از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت.^{۴۲} تمامی درختان و محصول زمین را ملخ به تصرف خواهد آورد.^{۴۳} غریبی که در میان تو است، بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد و تو به نهایت پست و متزل خواهی گردید.^{۴۴} او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دُم خواهی بود.

^{۴۵} و تمامی این لعنتها به تو خواهد رسید و تو را دنبال کرده، از تو پیشی خواهد گرفت تا هلاک شوی، از این جهت که سخن یهوه خدایت را گوش ندادی تا اوامر و فرایضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری.^{۴۶} و تو را و نسل تو را تا به ابد نشانه و شگفت خواهد بود.

^{۴۷} «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت ننمودی.^{۴۸} پس دشمنان را که خداوند بر تو خواهد فرستاد، در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه

^{۶۸} و خداوند تو را در کشتی‌ها از راهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید، به مصر باز خواهد آورد. و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهی فروخت و مشتری نخواهد بود.»

تجدید عهد در موآب

این است کلمات عهدی که خداوند در **۲۹** سرزمین موآب به موسی امر فرمود که با قوم اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.

^۲ و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «هر آنچه خداوند در سرزمین مصر با فرعون و تمامی بندگان و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده‌اید. ^۳ امتحان‌های عظیم که چشمان تو دید و نشانه‌ها و آن معجزات عظیم. ^۴ اما خداوند دلی را که بداند و چشمانی را که ببیند و گوشه‌ای را که بشنود، تا امروز به شما نداده است. ^۵ در مدت چهل سال که شما را در بیابان رهبری نمودم، لباس شما مندرس نگردید، و کفشها در پای شما پاره نشد. ^۶ نان نخوردید و شراب و باده ننوشیدید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ^۷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون پادشاه جشبون، و عوج پادشاه باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم. ^۸ و سرزمین ایشان را گرفته، به رئوبینیان و جادیان و نصف قبیله منسی به ملکیت دادیم. ^۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، به جا آورید تا در هر چه کنید، کامیاب شوید.

^{۱۰} امروز تمامی شما به حضور یهوه خدای خود حاضرید، یعنی رئیس‌ان شما و قبایل شما و مشایخ شما و سروران شما و تمامی مردان اسرائیل. ^{۱۱} و کودکان و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست، از هیثم شکنان تا آب کشان شما. ^{۱۲} تا در عهد یهوه خدایت و

بخورد، چراکه در زمان محاصره و تنگی که دشمنان بدان عرصه را در شهرهایتان بر شما تنگ خواهند کرد، چیز دیگری نخواهد داشت.

^{۵۸} اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت

که در این کتاب نوشته شده است، هوشیار نشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یهوه خدایت، ترسی، ^{۵۹} آنگاه خداوند بلایای تو و بلایای فرزندان تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و طولانی و مرضهای سخت و مزمن. ^{۶۰} و تمامی بیماریهای مصر را که از آنها می‌ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهند چسبید. ^{۶۱} و نیز همه مرضها و همه بلایایی که در طومار این شریعت نوشته شده نیست، آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی. ^{۶۲} و گروه کم خواهی ماند، برعکس آن که مثل ستارگان آسمان زیاد بودی، زیرا که صدای یهوه خدای خود را نشنیدید. ^{۶۳} و واقع می‌شود چنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده، شما را بیفزاید، همچنین خداوند بر شما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابود گرداند. ریشه شما از سرزمینی که برای تصرفش در آن داخل می‌شوید، کنده خواهد شد. ^{۶۴} و خداوند تو را در میان تمامی قومها از کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ که تو و پدرانت شناخته‌اید، عبادت خواهی کرد. ^{۶۵} و در میان این قومها استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا یهوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهد داد. ^{۶۶} و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود، و شب و روز ترسناک شده، به جان خود اطمینان نخواهی داشت. ^{۶۷} بامدادان خواهی گفت: "کاش که شام می‌بود،" و شامگاهان خواهی گفت: "کاش که صبح می‌بود،" به خاطر ترس دلت که به آن خواهی ترسید، و به خاطر چیزهایی که به چشم خواهی دید.

سوگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می‌سازد، داخل شوی.^{۱۳} تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است.^{۱۴} و من این عهد و این قسم را با شما تنها نمی‌بندم،^{۱۵} بلکه با آنانی که امروز با ما به حضور یهوه خدای ما در اینجا حاضرند، و هم با آنانی که امروز با ما در اینجا حاضر نیستند.^{۱۶} زیرا شما می‌دانید که چگونه در سرزمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان قومهایی که عبور نمودید، گذشتیم.^{۱۷} و آداب و رسوم زشت و بتهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید.^{۱۸} تا در میان شما مرد یا زن یا طایفه یا قبیله‌ای نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این اقوام را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که میوه تلخ و سستی بار آورد.

^{۱۹} و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود، در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: "هرچند در سختی دل خود رفتار می‌نمایم، تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود."^{۲۰} خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب نوشته شده است، بر آن کس ریخته خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.^{۲۱} و خداوند او را از تمامی قبایل اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق تمامی لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت نوشته شده است.^{۲۲} و نسل آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از سرزمین دور می‌آیند، خواهند گفت، هنگامی که بلایای این سرزمین و بیماریهایی که خداوند به آن می‌رساند، ببینند.^{۲۳} و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه

کاشته می‌شود و نه حاصل می‌روید و هیچ علف در آن رشد نمی‌کند و مثل ویرانی سُدوم و غموره و آدمه و صِبوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را واژگون ساخت، گشته است.^{۲۴} پس تمامی قومها خواهند گفت: "چرا خداوند با این سرزمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟"^{۲۵} آنگاه خواهند گفت: "از این جهت که عهد یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از سرزمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند.^{۲۶} و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود.^{۲۷} پس خشم خداوند بر این سرزمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب نوشته شده است، بر آن آورد.^{۲۸} و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امروز شده است."^{۲۹} چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای آشکار تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا تمامی کلمات این شریعت را به جای آوریم.

برای بازگشت به سوی خدا

۳۰ و چون تمامی این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو واقع شود، و آنها را در میان تمامی قومهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، به یاد آوری.^۱ و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، سخن او را مطابق هر آنچه که من امروز به تو امر می‌فرمایم، اطاعت نمایی.^۲ آنگاه یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و بازگشت کرده، تو را از میان تمامی قومهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود.^۳ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود،

^{۱۵} بین امروز حیات و نیکویی و مرگ و بدی را پیش روی تو گذاشتم. ^{۱۶} چونکه من امروز تو را امر می‌فرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در طریقه‌های او رفتار نمایی، و اوامر و قوانین و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تا یهوه، خدایت، تو را در سرزمینی که برای تصرفش به آن داخل می‌شوی، برکت دهد. ^{۱۷} لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت ننمایی و فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت کنی، ^{۱۸} پس امروز به شما اطلاع می‌دهم که البته هلاک خواهید شد، و در سرزمینی که از اردن عبور می‌کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمایید، عمر دراز نخواهید داشت. ^{۱۹} امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و مرگ و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو با تسلت زنده بمانی. ^{۲۰} و تا یهوه خدای خود را دوست بداری و صدای او را بشنوی و به او بچسبی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در سرزمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

یوشع، جانشین موسی

۳۱ و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد، ^۲ و به ایشان گفت: «من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد. ^۳ یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این قومها را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنها را به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود، چنانکه خداوند گفته است. ^۴ و خداوند چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه آموریان که هلاک ساخت

یهوه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد. ^۵ و یهوه، خدایت، تو را به سرزمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و بر تو نیکویی نموده، تو را بیشتر از پدرانت خواهد افزود.

^۶ و یهوه خدایت دل تو و دل نسل تو را ختنه خواهد کرد تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی. ^۷ یهوه خدایت تمامی این لعنتها را بر دشمنان و بر خصمانت که تو را آزرده، نازل خواهد گردانید. ^۸ و تو بازگشت نموده، سخن خداوند را اطاعت خواهی کرد، و تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، به جا خواهی آورد. ^۹ و یهوه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دستت و در ثمره رجم و ثمره چارپاییت و محصول زمینت به نیکویی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود. ^{۱۰} اگر صدای یهوه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و قوانین او را که در طومار این شریعت نوشته شده است، نگاه داری، و به سوی یهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.

حیات و مرگ

^{۱۱} زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می‌فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست. ^{۱۲} نه در آسمان است تا بگویی: «کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم.» ^{۱۳} و نه آن طرف دریا که بگویی: «کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم.» ^{۱۴} بلکه این کلام، بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را به جا آوری.

پیشگویی سرکشی اسرائیل

^{۱۴} و خداوند به موسی گفت: «اینک روزهای مردن تو نزدیک است. یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را به وظیفه بگمارم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند. ^{۱۵} و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد.

^{۱۶} و خداوند به موسی گفت: «اینک با پدران خود می‌خواهی و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانه سرزمینی که ایشان به آنجا در میان آنها می‌روند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهده‌ای که با ایشان بسته‌ام، خواهند شکست. ^{۱۷} و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدی‌ها و تنگی‌های بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: "آیا این بدی‌ها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟" ^{۱۸} و به خاطر تمامی بدی که کرده‌اند که به سوی خدایان غیر برگشته‌اند، من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد. ^{۱۹} پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به قوم اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر قوم اسرائیل شاهد باشد. ^{۲۰} زیرا چون ایشان را به سرزمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، درآورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا اهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست. ^{۲۱} و چون بدی‌ها و تنگی‌های بسیار ایشان را دامنگیر شود، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، از آن رو که از دهان نسل ایشان فراموش نخواهد شد. زیرا خیالات ایشان را نیز

و به سرزمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد. ^۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما با ایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمایید. ^۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو می‌رود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد.»

^۷ و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش، زیرا که تو با این قوم به سرزمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده که به ایشان بدهد، داخل خواهی شد و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود. ^۸ و خداوند خود پیش روی تو می‌رود او با تو خواهد بود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد، پس ترسان و هراسان مباش.»

خواندن کلام تورات

^۹ و موسی این تورات را نوشته، آن را به پسران لاوی کاهن که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند و به تمامی مشایخ اسرائیل سپرد. ^{۱۰} و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «که در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال رهایی از بدهی به هنگام عید خیمه‌ها، ^{۱۱} چون تمامی اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیند، حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش تمامی اسرائیل در گوش ایشان بخوان. ^{۱۲} قوم را از مردان و زنان و کودکان و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند، جمع کن تا بشنوند و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن تمامی سخنان این تورات هوشیار باشند. ^{۱۳} و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند، بشنوند و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر سرزمینی که برای تصرفش از اردن عبور می‌کنید، زنده باشید، از یهوه خدای شما بترسند.»

که امروز دارند می‌دانم، قبل از آن که ایشان را به سرزمینی که درباره آن قسم خوردم، درآورم.»^{۲۲} پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به قوم اسرائیل تعلیم داد.

^{۲۳} و یوشع پسر نون را به وظیفه گمارده، گفت: «قوی و دلیر باش، زیرا که تو قوم اسرائیل را به سرزمینی که برای ایشان قسم خوردم، داخل خواهی ساخت و من با تو خواهم بود.»

^{۲۴} و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، به تمامی به انجام رسانید،^{۲۵} موسی به لایوانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، امر کرده، گفت: ^{۲۶} «این کتاب تورات را بگیرد و آن را در پهلوی صندوق عهد یهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.»^{۲۷} زیرا که من یاغیگری و گردنکشی شما را می‌دانم. حتی امروز که من هنوز زنده و در میان شما هستم، بر خداوند عصیان می‌ورزید، پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من.^{۲۸} تمامی مشایخ قبایل و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم.^{۲۹} زیرا می‌دانم که بعد از وفات من خویشتن را به تمامی فاسد گردانیده، از طریقی که به شما امر فرمودم، خواهید برگشت و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است، خواهید کرد و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.»

سرود موسی

^{۳۰} پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل به تمامی گفت:

۳۲ «ای آسمانها، گوش فرا دهید
تا سخن گویم،

و زمین سخنان دهانم را بشنود.

^۲ تعلیم من مثل باران خواهد بارید.
و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت.
مثل قطره‌های باران بر سبزه تازه،
و مثل بارشها بر گیاهان.
^۳ زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد؛
خدای ما را به عظمت وصف نمایید.
^۴ او صخره است و اعمال او کامل.
زیرا همه طریقه‌های او انصاف است.
خدای امین و از ظلم آزاد.
عادل و راست است او.
^۵ ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند،
بلکه عیب ایشانند.
نسل منحرف و گردنکشند.
^۶ آیا خداوند را چنین مکافات می‌دهید،
ای قوم احمق و نادان؟
آیا او پدر و مالک تو نیست؟
او که تو را آفرید و استوار نمود؟
^۷ روزهای قدیم را به یاد آور.
در سالهای نسلهائی که
از پی هم آمدند، تفکر نما.
از پدر خود بپرس تا تو را آگاه سازد.
و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.
^۸ چون آن متعال به قومها نصیب ایشان را داد
و پسران آدم را پخش ساخت،
آنگاه حدود قومها را قرار داد،
مطابق شماره قوم اسرائیل.
^۹ زیرا که نصیب یهوه قوم او است.
و یعقوب قرعه میراث اوست.
^{۱۰} او را در زمین ویران یافت.
و در بیابان خراب و هولناک.
او را احاطه کرده، منظور داشت.
و او را مثل مردمک چشم خود

محافظت نمود.

^{۱۱} مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد

و بچه‌های خود را فرو گیرد.

و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد.

و آنها را بر پرهای خود ببرد.

^{۱۲} همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود.

و هیچ خدای بیگانه با او نبود.

^{۱۳} او را بر بلندی‌های زمین سوار کرد

تا از محصولات زمین بخورد.

و شهد را از صخره به او داد تا مکید.

و روغن را از سنگ خارا.

^{۱۴} کره گاو و شیر گوسفندان را

با پیه بره‌ها، و قوچهای باشان، و بزها.

و با مرغوبترین گرده‌های گندم؛

و تو شراب از عصاره انگور نوشیدی.

^{۱۵} لیکن پشورون* فربه شده، لگد زد.

تو فربه و تنومند و چاق شده‌ای.

پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد.

و صخره نجات خود را حقیر شمرد.

^{۱۶} او را به خدایان غریب به غیرت آوردند.

و خشم او را به اعمال زشت شعله‌ور کردند.

^{۱۷} برای دیوهای که خدایان نبودند،

قربانی تقدیم کردند،

برای خدایانی که نشناخته بودند،

برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده،

و پدران ایشان از آنها ترسیده بودند.

^{۱۸} به صخره‌ای که تو را تولید نمود، اعتنا ننمودی.

و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.

^{۱۹} چون یهوه این را دید، ایشان را نفرت نمود.

چونکه پسران و دخترانش

خشم او را شعله‌ور کردند.

^{۲۰} پس گفت:

”روی خود را از ایشان خواهم پوشانید.

تا ببینم که عاقبت ایشان

چه خواهد شد.

زیرا نسل بسیار گردنکشند.

و فرزندی که وفایی در ایشان نیست.

^{۲۱} ایشان مرا به آنچه خدا نیست

به غیرت آوردند.

به بتهای باطل خود مرا

خشمناک گردانیدند.

من نیز ایشان را به آنچه قوم نیست

به غیرت خواهم آورد

و به واسطه قومی نادان،

ایشان را خشمناک خواهم ساخت.

^{۲۲} زیرا آتشی در غضب من افروخته شده.

و تا به اعماق دنیای مردگان

شعله‌ور شده است.

و زمین را با حاصلش می‌سوزاند.

و بنیاد کوه‌ها را آتش خواهد زد.

^{۲۳} بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد.

و تیرهای خود را به تمامی

بر ایشان صرف خواهم نمود.

^{۲۴} از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب،

و از وبای تلخ تلف می‌شوند.

و دندانهای وحوش را

به ایشان خواهم فرستاد،

با زهر خزندگان زمین.

^{۲۵} شمشیر از بیرون و وحشت از درون ایشان

را بی فرزند خواهد ساخت.

* ۱۵.۲۲ ”پشورون“ به معنی ”صالح و درستکار“ است. در اینجا کنایه از اسرائیل است آنگاه که صالح و درستکار بود.

هم جوان و هم دوشیزه را.

شیرخواره را با ریش سفید

هلاک خواهد کرد.

^{۲۶} می‌گفتم: 'ایشان را پراکنده کنم

و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم.'

^{۲۷} اگر از کینه دشمن نمی‌ترسیدم

که مبدا مخالفان ایشان برعکس

آن فکر کنند،

و بگویند: 'دست ما بلند شده،

و پیهو همه این را نکرده است.'

^{۲۸} زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند.

و در ایشان بصیرتی نیست.

^{۲۹} کاش که حکیم بوده، این را می‌فهمیدید.

و در عاقبت خود تفکر می‌نمودند.

^{۳۰} چگونه یک نفر هزار را تعقیب می‌کرد.

و دو نفر ده هزار را پراکنده می‌ساختند.

اگر صخره ایشان ایشان را نفروخته.

و خداوند، ایشان را تسلیم ننموده بود.

^{۳۱} زیرا که صخره ایشان مثل صخره ما نیست.

اگر چه هم دشمنان ما خود، حکم باشند.

^{۳۲} زیرا که مو ایشان از موهای سُدوم است،

و از تاکستانهای غموره.

انگورهای ایشان انگورهای سَمی است،

و خوشه‌های ایشان تلخ است.

^{۳۳} شراب ایشان زهر مارهاست،

و سم کشنده افعی.

^{۳۴} آیا این نزد من ذخیره نیست

و در خزانه‌های من مُهر نگردیده است؟

^{۳۵} انتقام و جزا از آن من است،

هنگامی که پایهای ایشان بلغزد،

زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است

و قضای ایشان می‌شتابد.

^{۳۶} زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود.

و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد.

چون می‌بیند که قوت ایشان نابود شده،

و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست.

^{۳۷} و خواهد گفت: "خدایان ایشان کجایند

و صخره‌ای که بر آن اعتماد می‌داشتند؟

^{۳۸} که پیه قربانی‌های ایشان را می‌خوردند

و شراب هدایای ریختنی ایشان را می‌نوشیدند؟

آنها برخاسته، شما را کمک کنند.

و برای شما پناهگاه باشند.

^{۳۹} الان ببینید که من خود، او هستم.

و با من خدای دیگری نیست.

من می‌میرانم و زنده می‌کنم.

مجروح می‌کنم و شفا می‌دهم.

و از دست من رهاننده‌ای نیست.

^{۴۰} زیرا که دست خود را به آسمان برمی‌افرازم،

و می‌گویم که من تا به ابد زنده هستم.

^{۴۱} اگر شمشیر براق خود را تیز کنم

و محکومیت را به دست خود گیرم.

آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید.

و به دشمنان خود مکافات خواهم رسانید.

^{۴۲} تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت.

و شمشیر من گوشت را خواهد خورد.

از خون کشتگان و اسیران،

با رئیسان سروران دشمن.

^{۴۳} ای قومها، با قوم او آواز شادمانی دهید.

زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است.

و از دشمنان خود انتقام کشیده

و برای زمین خود و

قوم خویش کفاره نموده است.»

دعای برکت موسی

۳۳ و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به قوم اسرائیل برکت داده،^۲ گفت:

«یهوه از سینا آمد،

و از سعیر بر ایشان طلوع نمود.

و از کوه فاران درخشان گردید.

و با هزاران هزار مقدسین آمد،

و از دست راست او برای ایشان

شریعت آتشین پدید آمد.

^۳ به درستی که قوم خود را دوست می‌دارد.

و تمامی مقدسانش در دست تو هستند.

و نزد پایهای تو نشسته،

هر یکی از کلام تو بهره‌مند می‌شوند.

^۴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود

که میراث جماعت یعقوب است.

^۵ و او در پشورون* پادشاه بود

هنگامی که رئیسان قوم قیایل اسرائیل

با هم جمع شدند.

^۶ رهروین زنده بماند و نمیرد.

و مردان او در شماره کم نباشند.»

^۷ و این است درباره یهودا که گفت:

«ای خداوند صدای یهودا را بشنو.

و او را به قوم خودش برسان.

به دستهای خود برای خویشتن جنگ می‌کند.

و تو از دشمنانش یاور می‌باشی.»

^{۴۴} و موسی آمده، تمامی سخنان این سرود را به گوش قوم رسانید، او و یوشع پسر نون. ^{۴۵} و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد، ^{۴۶} به ایشان گفت: «دل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت می‌دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند. ^{۴۷} زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست، و به واسطه این امر، عمر خود را در سرزمینی که شما برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می‌کنید، دراز خواهید ساخت.»

اعلام مرگ موسی

^{۴۸} و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۴۹} «به این کوه عباریم یعنی کوه یبو که در سرزمین موآب در مقابل آریحاست، برای و زمین کنعان را که من آن را به قوم اسرائیل به ملکیت می‌دهم، ملاحظه کن. ^{۵۰} و تو در کوهی که به آن برمی‌آیی، درگذشته، به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد. ^{۵۱} زیرا که شما در میان قوم اسرائیل نزد آب مَریبه‌قادش در بیابان صین به من بیوفایی کردید، چون که قَدّوسیت مرا در میان قوم اسرائیل حرمت ننمودید. ^{۵۲} پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به سرزمینی که به قوم اسرائیل می‌دهم، داخل نخواهی شد.»

* ۵.۲۳ در عبری به معنی «صالحان» است که در اینجا کنایه از «قوم اسرائیل» می‌باشد.

^۸ و درباره لاوی گفت:

«نُمیم و اوریم* تو نزد مرد مقدس توست.

که او را در مَسّه امتحان نمودی.

و با او نزد آب مریبه مجادله کردی.

^۹ که درباره پدر و مادر خود گفت

که ایشان را ندیده‌ام

و برادران خود را نشناخت.

و پسران خود را ندانست.

زیرا که کلام تو را نگاه می‌داشتند.

و عهد تو را محافظت می‌نمودند.

^{۱۰} احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد.

و شریعت تو را به اسرائیل.

بخور به حضور تو خواهند آورد.

و قربانی‌های سوختنی بر قربانگاه تو.

^{۱۱} ای خداوند اموال او را برکت بده،

و اعمال دستهای او را قبول فرما.

کمرهای مخالفت کنندگانش را بشکن.

کمرهای دشمنان او را که دیگر برنخیزند.»

^{۱۲} و درباره پَنیامین گفت:

«حبیب خداوند نزد او ایمن ساکن می‌شود.

تمامی روز او را مستور می‌سازد.

و در میان کتفهایش ساکن می‌شود.»

^{۱۳} و درباره یوسف گفت:

«زمینش از خداوند مبارک باد،

از بهترین نعمتهای آسمان و از شب‌نم،

و از لجه‌ها که در زیرش ساکن است.

^{۱۴} از بهترین نعمتهای محصولات آفتاب

و از بهترین نعمتهای گیاهان ماه.

^{۱۵} از فخرهای کوه‌های قدیم،

و از بهترین محصولات تلّهای جاودانی.

^{۱۶} از بهترین نعمتهای زمین و پری آن،

و از رضامندی او که در بوته ساکن بود.

برکت بر سر یوسف برسد.

و بر فرق سر آنکه

از برادران خود ممتاز گردید.

^{۱۷} جاه او مثل نخست‌زاده گاوش باشد.

و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی.

با آنها قومها را تمامی تا به کرانه‌های زمین خواهد زد.

و اینانند ده هزارهای اِفرایم

و هزارهای مَنسی.»

^{۱۸} و درباره زیولون گفت:

«ای زیولون، در بیرون رفتنت شاد باش،

و تو ای پَساکار، در خیمه‌های خویش.

^{۱۹} قومها را به کوه دعوت خواهند نمود.

در آنجا قربانی‌های عدالت را خواهند گذرانید.

زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید.

و خزانه‌های مخفی ریگ را.»

^{۲۰} و درباره جاد گفت:

«مَتبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند.

مثل شیر ماده ساکن باشد،

و بازو و فرق را نیز می‌درد،

^{۲۱} و سهم بهترین را برای خود نگاه دارد،

زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است.

و با رئیس‌ان قوم می‌آید.

و عدالت خداوند و احکامش را

با اسرائیل به جا می‌آورد.»

^{۲۲} و درباره دان گفت:

«دان بچه شیر است که از باشان می‌جهد.»

^{۲۳} و درباره نفتالی گفت:

«ای نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو.

* ۸.۲۳ احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده‌ی خدا را تشخیص می‌دادند.

و از برکت او مملو گردیده،
مغرب و جنوب را به تصرف آور.»
۲۴ و درباره آشیر گفت:
«آشیر از فرزندان مبارک شود،
و نزد برادران خود مقبول شده،
پای خود را به روغن فرو برد.
۲۵ نعلین تو از آهن و برنج است،
و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود.
۲۶ ای یشورون، مثل خدا کسی نیست که
برای کمک تو بر آسمانها سوار شود.
و در کبریای خود بر افلاک.
۲۷ خدای ازلی مسکن توست.
و در زیر تو بازوهای جاودانی است.
و دشمن را از حضور تو بیرون کرده،
می گوید: هلاک کن.
۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد،
و چشمه یعقوب به تنهایی.
و در زمینی که پر از غله و شیره باشد.
و آسمان آن شبنم می ریزد.
۲۹ خوشا به حال تو، ای اسرائیل.
کیست مانند تو!
ای قومی که از خداوند نجات یافته‌اید.
که او سپر پیروزی تو و شمشیر جاه توست.
و دشمنانت مطیع تو خواهند شد.
و تو بلندی‌های ایشان را پایمال خواهی نمود.»

مرگ موسی

۳۴ و موسی از غزبات موآب، به کوه نبو، بر
قله پیسگاه که در مقابل آریحاست برآمد، و

خداوند تمامی سرزمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان
داد. ۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی
زمین یهودا را تا دریای مغربی. ۳ و صحرای یگب را، و
میدان دره آریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر.
۴ و خداوند او را گفت: «این است سرزمینی که برای
ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که
"این را به نسل تو خواهم داد." تو را اجازه دادم که
به چشم خود آن را ببینی، لیکن به آنجا عبور نخواهی
کرد.» ۵ پس موسی خادم خداوند در آنجا به سرزمین
موآب مطابق سخن خداوند مرد. ۶ و او را در سرزمین
موآب در مقابل بیت‌فیعور، در دره دفن کرد و هیچکس
قبر او را تا امروز ندانسته است. ۷ و موسی چون وفات
یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و
نه قوتش کم شده بود. ۸ و قوم اسرائیل برای موسی در
غزبات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم
و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت.
۹ و یوشع پسر نون از روح حکمت پر بود، چونکه
موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و قوم اسرائیل
او را اطاعت نمودند، و مطابق آنچه خداوند به موسی
امر فرموده بود، عمل کردند.
۱۰ و هیچ نبی مثل موسی تا به حال در اسرائیل
برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد.
۱۱ در تمامی نشانه‌ها و معجزاتی که خداوند او را
فرستاد تا آنها را در سرزمین مصر به فرعون و تمامی
بندگان و تمامی زمینش بنماید. ۱۲ و با آن قدرت
عظیم و کارهای مهیب که موسی در برابر دیدگان همه
اسرائیل به عمل آورد.

یوشع

نکاتی چند درباره کتاب یوشع

کتاب یوشع (نام یوشع یعنی "یهوه نجات می‌دهد.") داستان ورود قوم اسرائیل به سرزمین موعود می‌باشد. کتاب یوشع ادامه کتاب تثنیه است. قوم اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان، سرانجام به سرزمین موعود داخل می‌شوند.

در آغاز کتاب، مشاهده می‌کنیم که قبیله‌های قوم اسرائیل هنوز در شرق رود اردن قرار دارند و از آنجاست که خدا فرمان حرکت را به ایشان اعلام می‌دارد و آنها با معجزه‌ای که خدا انجام می‌دهد، از رود در حال طغیان اردن عبور می‌کنند. و بعد از آن شاهد پیروزیهای قوم و تقسیم سرزمین میان قبایل قوم اسرائیل هستیم. در آخر کتاب نیز خطابه پایانی یوشع به قوم ارائه شده است.

تقسیم‌بندی کلی

ورود به سرزمین کنعان (فصول ۱ تا ۵)

تصرف سرزمین کنعان (فصول ۶ تا ۱۲)

تقسیم سرزمین کنعان میان قبیله‌های اسرائیل (فصول ۱۳ تا ۲۲)

خطابه‌های یوشع و مرگ او (فصول ۲۳ و ۲۴)

فرمان عبور به یوشع

خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت.^۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا مطابق تمامی شریعتی که خادم من موسی تو را امر کرده است، متوجه شده، عمل نمایی. به هوش باش که از آن به طرف راست یا چپ منحرف نشوی تا هر جایی که روی، کامیاب گردی.^۸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن، تا مطابق هر آنچه در آن نوشته شده است، متوجه شده، عمل نمایی. زیرا بدین گونه راه خود را فیروز خواهی ساخت و کامیاب خواهی شد. آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش، زیرا به هر جا که بروی، یهوه خدای تو با توست.»

^{۱۰} پس یوشع رئیسان قوم را امر فرموده، گفت:

^{۱۱} «در میان اردوگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویند: "برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از

و واقع شد بعد از وفات موسی، خادم خداوند، که خداوند یوشع پسر نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «موسی خادم من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم به سرزمینی که من به ایشان یعنی به قوم اسرائیل می‌دهم. ^۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. ^۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی رود فرات، تمامی سرزمین حیثیان و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. ^۵ هیچ کس را در تمامی روزهای عمرت یارای ایستادگی با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود. تو را ترک نخواهم کرد و وا نخواهم نمود. ^۶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف سرزمینی که برای پدران ایشان قسم

۲ و پادشاه آریحا را خبر دادند که «اینک مردمان از قوم اسرائیل امشب داخل اینجا شدند، تا سرزمین را جاسوسی کنند.»^۳ و پادشاه آریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، بیرون بیاور، زیرا برای جاسوسی تمامی سرزمین آمده‌اند.»^۴ زن آن دو مرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی، آن مردان نزد من آمدند، اما ندانستم از کجا بودند.»^۵ و نزدیک به وقت بستان دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی‌دانم که ایشان کجا رفتند. به تعقیبشان بشتابید که به ایشان خواهید رسید.»^۶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده، در شاخه‌های کتان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود.^۷ پس آن کسان، ایشان را به راه آردن تا معبرها تعقیب نمودند. و چون تعقیب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.

۸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد.^۹ و به آن مردان گفت: «می‌دانم که یهوه این سرزمین را به شما داده، و ترس شما بر ما مستولی شده است، و تمام ساکنان سرزمین در مقابل شما از ترس آب شده‌اند.^{۱۰} زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید. و آنچه به دو پادشاه آموریان که به آن طرف آردن بودند کردید، یعنی سیحون و عوج که ایشان را هلاک ساختید.^{۱۱} و چون شنیدیم، دلهای ما آب شد و به سبب شما دیگر در کسی روحیه‌ای باقی نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست.^{۱۲} پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما نیکویی کردم، شما نیز به خاندان پدرم نیکویی خواهید کرد. نشانه‌ای مطمئن به من بدهید.^{۱۳} که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هر چه را که دارند، زنده خواهید گذارد و جانهای ما را از مرگ خواهید رهانید.»^{۱۴} آن مردان به او گفتند:

سه روز، شما از این آردن عبور کرده، تا به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما به ملکیت می‌بخشد، وارد شوید و آن را تصرف کنید.»

۱۲ و یوشع رئوبینیان و جادیان و نصف قبیله منسی را خطاب کرده، گفت: «به یاد آورید آن سخن را که موسی، خادم خداوند، به شما امر فرموده، گفت: "یهوه، خدای شما به شما مکان آسایش عطا می‌کند و این سرزمین را به شما می‌بخشد.^{۱۴} زنان و کودکان و احشام شما در سرزمینی که موسی در آن طرف آردن به شما داد، خواهند ماند. و اما شما مسلح شده، یعنی تمامی مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را یاری نمایید.^{۱۵} تا خداوند برادران شما را مثل شما آسایش عطا فرماید و ایشان نیز سرزمینی را که یهوه، خدای شما، به ایشان می‌دهد، تصرف کرده باشند. آنگاه به سرزمین ملکیت خود خواهید برگشت و آن را تصرف خواهید نمود، سرزمینی را که موسی، خادم خداوند، به آن طرف آردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.»

۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند: «هر آنچه به ما فرمودی، خواهیم کرد و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت.^{۱۷} چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود.^{۱۸} هر کسی که از حکم تو رو گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمائی، اطاعت نکند، کشته خواهد شد. فقط قوی و دلیر باش.»

راحاب و جاسوسان

۲ و یوشع پسر نون دو مرد جاسوس از شطلمیم به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، سرزمین و آریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زنی بدکاره که راحاب نام داشت، داخل شده، در آنجا خوابیدند.

تمامی سرزمین را به دست ما داده است و دلهای تمامی ساکنان سرزمین از ترس ما آب شده است.»

عبور از اردن

۳ بامدادان یوشع بی‌درنگ برخاسته، او و تمامی قوم اسرائیل از شطّیم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا اردو زدند. ۲ و بعد از سه روز رئیسان ایشان از میان اردوگاه گذشتند. ۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون صندوق عهد یهوه خدای خود را ببینید که لایبان کاهن آن را می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید. ۴ و در میان شما و آن، به مقدار دو هزار ذراع* مسافت باشد، و نزدیک آن نیایید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرده‌اید.» ۵ و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید، زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.» ۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «صندوق عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس صندوق عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود.» ۸ پس تو کاهنان را که صندوق عهد را برمی‌دارند، امر فرموده، بگو: «چون شما به کنار آب اردن برسید، در اردن بایستید.» ۹ و یوشع قوم اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنوید.» ۱۰ و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حیثیان و جویان و فرّزیان و جرجاشیان و آموریان و یبوسیانیان

«جانهای ما به عوض شما! اگر این کار ما را بروز ندهی، هنگامی که خداوند این سرزمین را به ما بدهد، البته به شما به مهربانی و وفا رفتار خواهیم کرد.»

۱۵ پس ایشان را با طناب از دریچه پایین کرد، زیرا خانه او بر دیوار شهر بود و او بر دیوار ساکن بود. ۱۶* و ایشان را گفت: «به کوه بروید میادا تعقیب کنندگان به شما برسند. و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعقیب کنندگان برگردند. بعد از آن به راه خود بروید.» ۱۷ آن مردان به او گفتند: «ما از این قسم تو که به ما دادی، آزاد خواهیم شد. ۱۸ مگر آنکه چون ما به سرزمین داخل شویم، این ریسمان سرخ را به دریچه‌ای که ما را به آن پایین کردی، بسته باشی. پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن. ۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوجه بیرون رود، خونس بر سرش خواهد بود و ما از این قسم آزاد خواهیم بود. و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خونس بر سر ما خواهد بود. ۲۰ و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای، آزاد خواهیم بود.» ۲۱ آن زن گفت: «چنان باشد که گفتید.» پس ایشان را روانه کرد و برفتند، و طناب سرخ را به دریچه بست.

۲۲ پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعقیب کنندگان برگشتند تعقیب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند، ولی ایشان را نیافتند. ۲۳ پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از رود عبور نموده، نزد یوشع پسر نون رسیدند و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای او بیان کردند. ۲۴ و به یوشع گفتند: «به یقین خداوند

* ۱۵.۲ دیوار گرداگرد شهرها در آن روزگار، دارای ضخامت زیادی بود و در درون دیوار نیز مکانهایی ساخته می‌شد. * ۴.۳ در عبری: «إما». یک إماً تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلگاهی که امشب در آن فرود می‌آیید، بنهید.»^۴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از قوم اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر قبیله یک نفر، فرا خواند.^۵ و یوشع به ایشان گفت: «پیش صندوق یهوه خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ به شماره قبایل قوم اسرائیل بر دوش خود بردارد. تا این در میان شما علامتی باشد. هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که "مقصود شما از این سنگها چیست؟" آنگاه به ایشان بگویند که آبهای اردن از حضور صندوق عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می‌گذشت، آبهای اردن شکافته شد. پس این سنگها به جهت قوم اسرائیل یادبود ابدی خواهد بود.»

^۸ و قوم اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود، کردند و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، به شماره قبایل قوم اسرائیل برداشتند و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند، برده، آنها را در آنجا نهادند.^۹ و یوشع در وسط اردن، در جایی که پایهای کاهنانی که صندوق عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ برپا کرد و در آنجا تا امروز هست.

^{۱۰} و کاهنانی که صندوق را حمل می‌کردند، در وسط اردن ایستادند، تا هر آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید، تمام شد، مطابق آنچه موسی به یوشع امر کرده بود. و قوم به شتاب عبور کردند.^{۱۱} و بعد از آنکه تمامی قوم همگی گذشتند، واقع شد که صندوق خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند.^{۱۲} و پسران رثوین و پسران جاد و نصف قبیله منسی مسلح شده، پیش روی قوم اسرائیل عبور

را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد.^{۱۱} اینک صندوق عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می‌کند.^{۱۲} پس الان دوازده نفر از قبایل اسرائیل، یعنی از هر قبیله یک نفر را انتخاب کنید.^{۱۳} و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که صندوق یهوه خداوند تمامی زمین را برمی دارند، در آبهای اردن قرار گیرد، آبهای اردن، یعنی آبهایی که از بالا می‌آید، شکافته شده، مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»

^{۱۴} و چون قوم از خیمه‌های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان صندوق عهد را پیش روی قوم می‌برند.^{۱۵} و حمل کنندگان صندوق به اردن رسیدند و پایهای کاهنانی که صندوق را برداشته بودند، به کنار آب فرو رفت و در تمام فصل محصول، همه کناره‌های اردن را سیلاب فرو می‌گیرد.^{۱۶} واقع شد که آبهایی که از بالا می‌آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور، تا شهر آدم که به جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عربه، یعنی دریای نمک می‌رفت، به تمامی قطع گردید. آنگاه قوم مقابل آریحا از رود عبور کردند.^{۱۷} و کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، در میان اردن بر خشکی محکم ایستادند و تمامی اسرائیل به بر زمین خشک عبور کردند، تا تمامی قوم همگی از اردن گذشتند.

دوازده سنگ یادبود

و واقع شد که چون تمامی قوم از اردن به تمامی گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:^۲ «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر قبیله یک نفر را بگیرید.^۳ و ایشان را امر فرموده، بگویند: "از اینجا از میان اردن، از جایی که پایهای کاهنان محکم ایستاده

ختنه شدن نسل جدید

و واقع شد که چون تمامی شاهان آموریانی که به آن طرف اُردن به سمت غربی بودند، و تمامی شاهان کنعانیانی که به کناره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اُردن را پیش روی قوم اسرائیل خشکانید تا ما عبور کنیم، دل‌هایشان از ترس آب شد و برای مقابله با قوم اسرائیل، دیگر روحیه در ایشان نماند.^۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «چاقوها از سنگ چخماق برای خود بساز، و قوم اسرائیل را بار دیگر ختنه ساز.»^۳ و یوشع چاقوها از سنگ چخماق ساخته، قوم اسرائیل را در جبعه عزّلوت ختنه کرد.^۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام آنها که در قوم از جنس مرد بودند، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند، به سر راه در صحرا مردند.^۵ گرچه تمامی قوم که بیرون آمدند، ختنه بودند، لیکن تمامی آنها که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر در طول سفر به دنیا آمدند، ختنه نگشتند.^۶ چراکه قوم اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا سرانجام تمامی آن قوم، یعنی مردانی که در سن نبرد از مصر بیرون آمده بودند، درگذشتند، زیرا به صدای خداوند گوش ننگرفته بودند. خداوند برای آنان سوگند یاد کرده بود که نخواهد گذاشت سرزمینی را که به پدران‌شان سوگند خورده بود که به ما بدهد، ببینند؛ سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است.^۷ و اما پسران ایشان که در جای آنها برخیزانیده بود، یوشع ایشان را در ختنه کرد، زیرا ختنه‌ناشده بودند، چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

کردند، چنانکه موسی به ایشان گفته بود.^{۱۳} قریب به چهل هزار نفر آماده کارزار، به حضور خداوند به صحرای آریحا برای جنگ عبور کردند.

^{۱۴} و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت. از او در تمام روزهای عمرش می‌ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند.

^{۱۵} و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: «کاهنانی را که صندوق شهادت را برمی‌دارند، بفرما که از اُردن برآیند.»^{۱۷} پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اُردن برآیید.»^{۱۸} و چون کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، از میان اُردن رفتند و کف پایهای کاهنان بر خشکی گذارده شد، آنگاه آب اُردن به جای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی کناره‌هایش سیلاب کرد.

^{۱۹} در روز دهم از ماه اول، قوم از اُردن رفتند و در چلجال به جانب شرقی آریحا اردو زدند.^{۲۰} و یوشع آن دوازده سنگ را که از اُردن گرفته بودند، در چلجال برپا کرد.^{۲۱} و قوم اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند که "این سنگها چیست؟"»^{۲۲} آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویند که "اسرائیل بر خشکی از این اُردن عبور کردند."^{۲۳} زیرا یهوه خدای شما، آب اُردن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به دریای سرخ کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ما عبور کردیم.^{۲۴} او چنین کرد تا همه قومهای جهان بدانند که دست خداوند نیرومند است، و از یهوه، خدایتان همواره بترسید.

جنگی را به دست تو تسلیم کردم.^۳ پس شما یعنی همه مردان جنگی، یک بار دور شهر بگردید. این کار را شش روز تکرار کنید.^۴ و هفت کاهن پیشاپیش صندوق، هفت شیپور یوبیل بردارند. در روز هفتم شهر را هفت مرتبه بگردید و کاهنان شیپورها را بنوازند.^۵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما صدای شیپور را بشنوید، تمامی قوم به صدای بلند فریاد کنند. آنگاه دیوار شهر به زمین فرو خواهد افتاد. پس هر کس از قوم به شهر پیش روی خود برآید.^۶ پس یوشع پسر نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «صندوق عهد را بردارید و هفت کاهن هفت شیپور یوبیل را پیش صندوق خداوند بردارند.»^۷ و به قوم گفتند: «پیش بروید و شهر را بگردید، و مردان مسلح پیشاپیش صندوق خداوند بروند.»

^۸ و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت شیپور یوبیل را برداشته، پیشاپیش خداوند رفتند و شیپورها را نواختند و صندوق عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد.^۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که شیپورها را می نواختند رفتند، و سربازان محافظ پشت، از عقب صندوق روانه شدند و چون می رفتند، کاهنان شیپورها را می نواختند.^{۱۰} و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «فریاد زنید و صدای شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که فریاد کنید. آن وقت فریاد زنید.»^{۱۱} پس صندوق خداوند را به شهر گردانید و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به سر بردند.

^{۱۲} صبح زود یوشع برخاست و کاهنان صندوق خداوند را برداشتند.^{۱۳} و هفت کاهن هفت شیپور یوبیل را برداشته، پیشاپیش صندوق خداوند می رفتند،

^۸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در اردوگاه ماندند تا شفا یافتند.^۹ و خداوند به یوشع گفت: «امروز عار مصر را از روی شما غلطانیدم.» از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال* خوانده می شود.»

^{۱۰} و قوم اسرائیل در جلجال اردو زدند و عید پسخ را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای آریحا نگاه داشتند.^{۱۱} و در فردای بعد از پسخ در همان روز، از حاصل زمین، نازکهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند.^{۱۲} و در فردای آن روزی که از حاصل سرزمین خوردند، متّاً متوقف شد و قوم اسرائیل دیگر متّاً نداشتند. و در آن سال از محصول سرزمین کنعان می خوردند.

ویرانی آریحا

^{۱۳} و واقع شد چون یوشع نزد آریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش او ایستاده بود. و یوشع نزد او آمده، او را گفت: «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟»^{۱۴} گفت: «نه، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به او گفت: «آقایم به بنده خود چه می گوید؟»^{۱۵} سردار لشکر خداوند به یوشع گفت: «نعلین خود را از پایت بیرون کن، زیرا جایی که تو ایستاده ای، مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

سقوط آریحا

۶ و آریحا به سبب قوم اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی کرد.^۲ و یهوه به یوشع گفت: «ببین، آریحا و پادشاهش و مردان

* ۹.۵ «جلجال» در عبری شباهت آوایی با «غلطیدن» دارد.

چه داشت بیرون آوردند، و همه خویشانش را آورده، ایشان را بیرون اردوگاه اسرائیل جا دادند.^{۲۴} و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خداوند گذاردند.^{۲۵} و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود، زنده نگاه داشت و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی آریحا فرستاده بود، پنهان کرد.^{۲۶} و در آن وقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت:

«ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر آریحا را بنا کند.
به بهای جان نخست‌زاده خود بنیادش خواهد نهاد،
و به بهای پسر کوچک خود
دروازه‌هایش را برپا خواهد نمود.»
^{۲۷} و خداوند با یوشع می‌بود و اسم او در تمامی آن سرزمین شهرت یافت.

شکست اسرائیل در عای

۷ و قوم اسرائیل در آنچه حرام شده بود، خیانت ورزیدند. زیرا عَغان پسر گرمی، پسر رَبدی، پسر زراح از قبیله یهودا، از آنچه حرام شده بود، برگرفت. پس غضب خداوند بر قوم اسرائیل افروخته شد.
^۲ و یوشع از آریحا تا عای که نزد بیت‌آون به طرف شرقی بیت‌ئیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و سرزمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند.^۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنیایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی، زیرا که ایشان کم‌اند.»^۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند.^۵ و

و شیپورها را می‌نواختند، و مردان مسلح نیز پیشاپیش ایشان می‌رفتند، و سربازان محافظ پشت، از پی صندوق خداوند رفتند. و چون می‌رفتند شیپورها پیوسته نواخته می‌شد.^{۱۴} پس روز دوم، شهر را یک مرتبه گشته، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.

^{۱۵} و در روز هفتم، هنگام سپیده‌دم برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه گشتند. تنها در آن روز دور شهر را هفت مرتبه گشتند.^{۱۶} و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان شیپورها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «فریاد زنید، زیرا خداوند شهر را به شما داده است!»^{۱۷} و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد. راحاب فاحشه فقط، با هر چه با او در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم، پنهان کرد.^{۱۸} و اما شما به هوش باشید که خویشتن را از چیز حرام دور نگاه دارید، مبادا با برداشتن از چیز حرام، خود شما حرام گردید و اردوگاه اسرائیل را حرام گردانیده، آن را به بلا دچار سازید.^{۱۹} و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می‌باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.^{۲۰} آنگاه قوم فریاد زدند و شیپورها را نواختند. و چون قوم صدای شیپور را شنیدند و قوم به صدای بلند فریاد زدند، دیوار شهر به زمین فرو افتاد. و قوم، یعنی هر کس پیش روی خود، به شهر برآمد و شهر را گرفتند.^{۲۱} و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.

^{۲۲} و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی سرزمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید و زن را با هر چه دارد، از آنجا بیرون آرید، چنانکه برای او قسم خوردید.»^{۲۳} پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هر

و طایفه‌ای را که خداوند انتخاب کند، خاندان به خاندان نزدیک بیایند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند هر یک از مردان نزدیک آیند.^{۱۵} و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود، با هر چه دارد، به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، عملی زشت در میان اسرائیل به انجام رسانیده است.»^{۱۶} پس یوشع بامدادان برخاسته، قبیله‌های اسرائیل یکی پس از دیگری نزدیک آورد و قبیله یهودا برگرفته شد.^{۱۷} و قبیله یهودا را نزدیک آورد و طایفه زراحیان برگرفته شد. پس طایفه زراحیان را به خاندان نزدیک آورد و زبیدی برگرفته شد.^{۱۸} و مردان خاندان او را یک به یک نزدیک آورد و عغان پسر گرمی، پسر زبیدی، پسر زراح از قبیله یهودا برگرفته شد.^{۱۹} یوشع به عغان گفت: «ای پسر من، الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.»^{۲۰} عغان در جواب یوشع گفت: «به درستی که به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام.^{۲۱} چون در میان غنیمت ردای فاخر شنعارى و دویست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود، دیدم، بر آنها طمع ورزیده، آنها را برگرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین پنهان است و نقره‌ها زیر آن می‌باشد.»

^{۲۲} آنگاه یوشع مأموران فرستاد. آنها دویده به خیمه وارد شدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.^{۲۳} و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و تمامی قوم اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.^{۲۴} یوشع و تمامی قوم اسرائیل با او، عغان پسر زراح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و الاغانش و گوسفندانش و خیمه‌اش و تمامی اموالش را گرفته، آنها را به وادی عخور بردند.^{۲۵} و یوشع گفت: «برای چه مصیبت بر ما آوردی؟

مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شباریم ایشان را تعقیب نموده، ایشان را در سرایشی هلاک کردند. و دل قوم از ترس فرو ریخت و آب شد.

^۱ یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش صندوق خداوند تا شامگاه رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند.^۷ و یوشع گفت: «آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست آموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی؟ کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم.^۸ آه ای خداوند، چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود عقب‌نشینی کرده است.^۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان این سرزمین این را خواهند شنید، و دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از روی زمین محو خواهند کرد. آنگاه تو برای اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

^{۱۰} خداوند به یوشع گفت: «برخیز! چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای.^{۱۱} اسرائیل گناه کرده و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، و دروغ گفته، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند.^{۱۲} از این سبب قوم اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود عقب‌نشینی کرده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند. اگر چیز حرام را از میان خود محو مسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.^{۱۳} برخیز و قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: "ای اسرائیل، چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد.^{۱۴} پس بامدادان، شما موافق قبایل خود نزدیک بیایید، و چنین شود که قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند، طایفه به طایفه نزدیک آیند،

آن را به آتش بسوزانید و مطابق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.»^۹ پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمینگاه رفته، در میان بیتئیل و عای به طرف غربی عای ماندند. و یوشع آن شب را در میان قوم به سر برد.

^{۱۰} و یوشع صبح زود برخاسته، قوم را صف آرایی نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم به سوی عای روانه شدند.^{۱۱} و تمامی مردان جنگی که با او بودند، روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند، جایی که میان آنها و عای یک دره بود.^{۱۲} و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیتئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد.^{۱۳} پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند، قرار دادند. و یوشع آن شب در دره به سر برد.^{۱۴} و چون پادشاه عای این را دید، او و تمامی قومش عجله نموده، بی‌درنگ برخاستند، و مردان شهر به مقابله قوم اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عَرَبه بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای او در کمین هستند.^{۱۵} و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان پراکنده ساخته، به راه بیابان فرار کردند.^{۱۶} پس تمامی مردانی که در عای بودند به تعقیب ایشان فرا خوانده شدند. آنان یوشع را تعقیب نموده، از شهر دور شدند.^{۱۷} و هیچ کس در عای و بیتئیل باقی نماند که از عقب قوم اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه‌های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعقیب نمودند.

^{۱۸} و خداوند به یوشع گفت: «نیزه‌ای که در دست توست، به سوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم. یوشع، نیزه‌ای را که به دست خود

خداوند امروز تو را به مصیبت گرفتار خواهد کرد.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.^{۲۱} و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز باقی است. آنگاه خداوند از شدت غضب خود برگشت. بنابراین اسم آن مکان تا به امروز وادی عَخور* نامیده شده است.

سقوط عای

خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته، به عای برو. اینک پادشاه عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم.^۲ و به عای و پادشاهش به طوری که به آریحا و پادشاهش عمل نمودی، بکن. لیکن غنایم و حیواناتش را می‌توانید برای خود به تاراج گیرید. در پشت شهر کمین کن.»

^۳ پس یوشع و تمامی مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند. یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد.^۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهر در کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همه شما حاضر باشید.^۵ و من و تمام قومی که با منند، نزدیک شهر خواهیم آمد و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند، از پیش ایشان فرار خواهیم کرد.^۶ و ما را تعقیب خواهند کرد تا وقتی که ایشان را از شهر دور کرده باشیم. زیرا خواهند گفت که "مثل دفعه پیش از حضور ما فرار می‌کنند." پس از پیش ایشان خواهیم گریخت.^۷ آنگاه از کمینگاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه خدای شما آن را به دست شما خواهد داد.^۸ و چون شهر را گرفته باشید،

* ۲۶.۷ "عَخور" یعنی "مصیبت".

او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده‌ای بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.

تجدید عهد

۳۰ آنگاه یوشع قربانگهی برای یهوه خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد. ۳۱ چنانکه موسی، خادم خداوند، قوم اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی نوشته شده است؛ یعنی قربانگهی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها لوازم آهنین بلند نکرده بود. و بر آن قربانی‌های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و قربانی‌های سلامتی قربانی کردند. ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه‌ای از تورات موسی را که نوشته بود، به حضور قوم اسرائیل بر سنگها بازنویسی کرد. ۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و رؤیسان و داوران ایشان به هر دو طرف صندوق پیش لایوان کاهن که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، ایستادند؛ هم غریبان و هم هموطنان، نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی خادم خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند. ۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکت‌ها و هم لعنت‌ها را به طوری که در کتاب تورات نوشته شده است، خواند. ۳۵ از هر چه موسی امر فرموده بود، حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و کودکان و غریبانی که در میان ایشان می‌رفتند، نخواند.

حیله جبعونیا

۹ و واقع شد که تمامی شاهان حیثیان و آموریان و گنعانیان و فِرِزّیان و جویان و یبوسیان، که به آن طرف اُردن در کوه و هامون و در تمامی کناره دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند،

داشت، به سوی شهر دراز کرد. ۱۹ و آنانی که در کمین بودند، پی‌درنگ از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد، دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و شتابان شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۰ مردان عای بر عقب نگرسته، دیدند که اینک دود شهر به سوی آسمان بالا می‌رود. پس برای ایشان توان نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند. و قومی که به سوی صحرا می‌گریختند، بر تعقیب کنندگان خود برگشتند. ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند، شهر را گرفته‌اند و دود شهر بالا می‌رود، ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند. ۲۲ و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند. و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر، و ایشان را می‌کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت. ۲۳ و پادشاه عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.

۲۴ و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعقیب می‌نمودند، فارغ شدند و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته ساکنان آنجا را به دم شمشیر کشتند. ۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند، دوازده هزار نفر بودند، یعنی تمامی مردمان عای. ۲۶ زیرا یوشع دست خود را که با نیزه دراز کرده بود، پس نکشید تا آنگاه که تمامی ساکنان عای را هلاک کرد. ۲۷ لیکن حیوانات و غنایم آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند، مطابق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود. ۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است. ۲۹ و پادشاه عای را تا وقت شام به دار کشید و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا لاشه او را از دار پایین آورده،

از توشه ایشان گرفتند، لیکن از خداوند مشورت نطلبیدند.^{۱۵} و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و رئیسان جماعت با ایشان قسم خوردند.

^{۱۶} اما بعد از پایان سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند.^{۱۷} پس قوم اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان جبعون و کفیره و پیروت و قریه یعاریم، بود.^{۱۸} و قوم اسرائیل ایشان را نکشتند، زیرا رئیسان جماعت برای ایشان به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده بودند. پس تمامی جماعت به ضد رئیسان خود زیان به غرغر گشودند.^{۱۹} و تمامی رئیسان به تمامی جماعت گفتند: «برای ایشان به یهوه خدای اسرائیل، قسم خوردیم. پس الان نمی‌توانیم به ایشان ضرر برسانیم.^{۲۰} پس با ایشان چنین خواهیم کرد: ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت، مبدا به خاطر قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما فرود آید.»^{۲۱} و رئیسان به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم‌شکنی می‌کردند و از چاه می‌کشیدند، چنانکه رئیسان به ایشان گفته بودند.

^{۲۲} یوشع جبعونیان را خواند و به ایشان خطاب کرده، گفت: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید.^{۲۳} پس حال شما ملعونید و از شما همیشه برای خانه خدای ما غلامان و هیزم‌شکنان و آب‌کشندگان خواهند بود.»^{۲۴} ایشان در جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقین خبر دادند که یهوه، خدای تو، خادم خود موسی را امر کرده بود که تمامی این سرزمین را به شما بدهد، و همه ساکنان سرزمین را از پیش روی شما هلاک کنند. پس به سبب جانهای خود از شما بسیار ترسیدیم و چنین کردیم.^{۲۵} و اکنون ما در

^۲ با هم جمع شدند، تا با یوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند.

^۳ و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به آریحا و عای کرده بود، شنیدند،^۴ ایشان نیز به حيله رفتار نمودند و روانه شده، خوبشتن را مثل ایلچیان ظاهر کرده، جوالهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند.^۵ و بر پایهای خود کفشهای کهنه و پینه زده، و بر بدن خود لباس کهنه. و تمامی نان توشه ایشان خشک و کپک زده بود.^۶ و نزد یوشع به اردوگاه در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از سرزمین دور آمده‌ایم، پس الان با ما عهد ببندید.»^۷ و مردان اسرائیل به جویان گفتند: «شاید شما در میان ما ساکن باشید. پس چگونه می‌توانیم با شما عهد ببندیم؟»

^۸ ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «شما که هستید و از کجا می‌آیید؟»^۹ به او گفتند: «بندگان تو به خاطر اسم یهوه خدای تو از سرزمین بسیار دور آمده‌ایم، زیرا که آوازه او و هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم.^{۱۰} و نیز آنچه را به دو پادشاه آموریان که به آن طرف اردن بودند، یعنی به سیحون پادشاه جشبون، و عوج پادشاه باشان که در عشتاروت بود، کرد.^{۱۱} پس مشایخ ما و تمامی ساکنان سرزمین ما به ما گفتند که "توشه‌ای به جهت راه برگزید و به دیدار ایشان رفته، ایشان را بگوئید که 'ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید.'" این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاویم، از خانه‌های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، و اکنون ببینید که خشک شده و کپک زده است.^{۱۲} و این مشکهای شراب که پر کردیم، تازه بود و اینک پاره شده. و این لباس و کفشهای ما از درازی سفر کهنه شده است.»^{۱۴} آنگاه آن مردمان

کمک کن، زیرا تمامی شاهان آموریانی که در کوهستان ساکنند، به ضدّ ما گرد آمده‌اند.»^۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی و همه مردان شجاع از جَلجال آمد.^۸ خداوند به یوشع گفت: «از آنها مترس، زیرا ایشان را به دست تو داده‌ام و کسی از ایشان در برابر تو توان مقاومت نخواهد داشت.»^۹ پس یوشع تمامی شب از جَلجال کوچ کرده، به ناگاه به ایشان هجوم برد.^{۱۰} و خداوند ایشان را پیش اسرائیل تار و مار ساخت، و ایشان را در جِبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت‌حورون گریزانید، و تا عَزیقه و مَقیده ایشان را کشت.^{۱۱} و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردند و ایشان در سرازیری بیت‌حورون می‌بودند، آنگاه خداوند تا عَزیقه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که قوم اسرائیل آنها را به شمشیر کشتند.

^{۱۲} آنگاه یوشع در روزی که خداوند آموریان را پیش قوم اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور قوم اسرائیل صحبت کرده، گفت:

«ای آفتاب بر فراز جِبعون بایست
و تو ای ماه بر وادی آیلون.»

^{۱۳} پس آفتاب ایستاد
و ماه توقف نمود

تا قوم ازدشمنان خود انتقام گرفتند.

مگر این در کتاب یاشر نوشته نشده که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن عجله نکرد.^{۱۴} و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند صدای انسان را بشنود. زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می‌کرد.^{۱۵} پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردوی جَلجال برگشتند.

دست تو هستیم؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو و درست است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.»^{۱۶} پس یوشع با ایشان به همین طور عمل نموده، آنان را از دست قوم اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند.^{۱۷} و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم‌شکنان و آب‌کشنندگان برای جماعت و برای قربانگاه خداوند باشند، در مکانی که خداوند برمی‌گزیند. و تا به امروز چنین هستند.

توقف آفتاب

۱۰ و چون آدونی صِدِّیق، پادشاه اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را به نابودی کامل سپرده است، و به طوری که به آریحا و پادشاهش عمل نموده بود، به عای و پادشاهش نیز چنین کرده، و ساکنان جِبعون با اسرائیل صلح نموده، در میان ایشان ساکن شده‌اند،^۱ بسیار ترسیدند. زیرا جِبعون، شهری بزرگ بود، همانند یکی از شهرهای پادشاه نشین، و مردانش همه جنگاور بودند.^۲ پس آدونی صِدِّیق پادشاه اورشلیم، نزد هوهام پادشاه جِبرون، و فرّام پادشاه یرموت، و یافیا پادشاه لاکیش، و دبیر پادشاه عجلون فرستاده، گفت:^۳ «نزد من آمده، مرا یاری کنی تا جِبعون را بزنیم، زیرا که با یوشع و قوم اسرائیل صلح کرده‌اند.»

^۴ پس پنج پادشاه آموریان، یعنی پادشاه اورشلیم و پادشاه جِبرون و پادشاه یرموت و پادشاه لاکیش و پادشاه عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جِبعون اردو زده، با آن جنگ کردند.

^۵ پس مردان جِبعون نزد یوشع به اردو گاه در جَلجال فرستاده، گفتند: «دست خود را از بندگان باز مدار. بی‌درنگ نزد ما بیا و ما را نجات بده، و

کشتن پنج پادشاه

۱۶ اما آن پنج پادشاه فرار کرده، خود را در غار مَقْبِدِه پنهان ساختند. ۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج پادشاه پیدا شده‌اند و در غار مَقْبِدِه پنهانند.» ۱۸ یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه غار بغلطانید و بر آن مردمان بگمارید تا ایشان را نگاهبانی کنند. ۱۹ اما شما توقف ننمایید، بلکه دشمنان خود را تعقیب کنید و از عقب بر ایشان حمله برید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.» ۲۰ و چون یوشع و قوم اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیم فارغ شدند تا اینکه همگی ایشان را نابود ساختند، و بقیه‌ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار وارد شدند، ۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردوی مَقْبِدِه به سلامتی برگشتند، و کسی زبان خود را بر هیچکس از قوم اسرائیل تیز نساخت.

۲۲ پس یوشع گفت: «دهنه غار را بگشایید و آن پنج پادشاه را از غار نزد من بیرون آورید.» ۲۳ پس چنین کردند، و آن پنج پادشاه، یعنی پادشاه اورشلیم و پادشاه جِبرون و پادشاه یَرموت و پادشاه لاکیش و پادشاه عِجلون را از غار نزد او بیرون آوردند. ۲۴ و چون شاهان را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران سپاه که همراه او می‌رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و پایهای خود را بر گردن این شاهان بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند. ۲۵ یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید، زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد کرد.» ۲۶ و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دار کشید که تا شامگاه بر دارها آویخته بودند. ۲۷ و در وقت غروب آفتاب،

یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند. ایشان را به غاری که در آن پنهان بودند، انداختند و به دهنه غار سنگهای بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند. ۲۸ و در آن روز یوشع مَقْبِدِه را گرفت، و شهر و پادشاهش را از دم شمشیر گذرانید. ایشان و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت؛ به طوری که با پادشاه آریحا کرده بود، با پادشاه مَقْبِدِه نیز چنین کرد.

تصرف شهرهای جنوبی

۲۹ و یوشع با تمامی اسرائیل از مَقْبِدِه به لِبْنِه گذشت و با لِبْنِه جنگ کرد. ۳۰ و خداوند آن را نیز با پادشاهش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس شهر و همه کسانی را که در آن بودند، به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت؛ به طوری که با پادشاه آریحا کرده بود، با پادشاه آن نیز چنین کرد.

۳۱ یوشع با تمامی اسرائیل از لِبْنِه به لاکیش گذشت و به مقابلهش اردو زده، با آن جنگ کرد. ۳۲ و خداوند لاکیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم تسخیر نمود. و شهر و همه کسانی را که در آن بودند، به دم شمشیر کشت، چنانکه به لِبْنِه کرده بود.

۳۳ آنگاه هورام پادشاه جازِر برای یاری لاکیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.

۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لاکیش به عِجلون گذشتند و به مقابلهش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند، در آن روز هلاک کرد، چنانکه به لاکیش کرده بود.

۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عِجلون به جِبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن را گرفته، شهر را

و شماره ایشان مثل ریگ در کناره دریا بود، با اسبان و ارابه‌های بسیار بیرون آمدند.^۵ و تمامی این شاهان جمع شده، آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.

^۶ و خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس، زیرا که فردا چنین وقتی، تمامی ایشان را کشته شده به حضور اسرائیل تسلیم خواهیم کرد و اسبان ایشان را پی خواهی زد و ارابه‌های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.»^۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند.^۸ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرقی تعقیب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.^۹ و یوشع به طوری که خداوند به او گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی زد و ارابه‌های ایشان را به آتش سوزانید.

^{۱۰} و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، پادشاهش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر تمامی آن ممالک بود.^{۱۱} و همه کسانی را که در آن بودند، به دم شمشیر کشته، ایشان را به تمامی هلاک کرد و هیچ جاندار باقی نماند. و حاصور را به آتش سوزانید.^{۱۲} و یوشع تمامی شهرهای آن شاهان و تمامی شاهان آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، به تمامی هلاک کرد به طوری که موسی خادم خداوند امر فرموده بود.^{۱۳} لیکن همه شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سوای حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.^{۱۴} و قوم اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و چارپایان آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم را به دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ جاندار را باقی نگذاشتند.^{۱۵} چنانکه خداوند خادم

با پادشاهش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و مطابق هر آنچه که به عجلون کرده بود، کسی را باقی نگذاشت، بلکه شهر را با همه کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.

^{۳۸} یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر برگشت و با آن جنگ کرد.^{۳۹} و آن را با پادشاهش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به جبرون کرده بود به دبیر و پادشاهش نیز چنین کرد، چنانکه به لینه و پادشاهش نیز چنین کرده بود.

^{۴۰} پس یوشع تمامی آن سرزمین، یعنی کوهستان و نیگب و پستی‌ها و دامنه‌ها را با همه پادشاهانش مغلوب کرد. او هیچ‌کس را باقی نگذاشت بلکه هر موجود جاندار را به نابودی کامل سپرد، همان‌گونه که بهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود.^{۴۱} و یوشع ایشان را از قآدش برنعب تا غزه و تمامی سرزمین جوشن را تا جبعون زد.^{۴۲} و یوشع تمامی این شاهان و سرزمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که بهوه، خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ می‌کرد.^{۴۳} و یوشع با تمامی اسرائیل به اردوی جلجال برگشتند.

تسخیر شمال کنعان

۱۱ و واقع شد که چون یابین پادشاه حاصور این را شنید، نزد یوباب پادشاه مادون و نزد پادشاه شمرن و نزد پادشاه آکشاف فرستاد.^۲ و نزد پادشاهانی که به طرف شمال در کوهستان، و در غزه، جنوب کیتوت، و در هامون و در نافوت‌در به طرف مغرب بودند.^۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و آموریان و حیثیان و فِرّیان و پیوسیان در کوهستان، و جویان زیر خرمون در سرزمین مصفه.^۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند

طرف اُردن به سوی طلوع آفتاب از وادی اَرنون تا کوه جِرمون، و تمامی عَزَبه شرقی را متصرف شدند. ^۲ سِیحون پادشاه آموریان که در حِشبون ساکن بود، و از عَرورِبر که به کناره وادی اَرنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی یَبوق که سرحد پسران عَمّون است، حکمرانی می‌کرد. ^۳ و از عَزَبه تا دریای کِیزوت به طرف مشرق و تا دریای عَزَبه، یعنی دریای نمک به طرف مشرق به راه بیت‌پشیموت و به طرف جنوب زیر دامن پیسگاه. ^۴ و سرحد عوج پادشاه باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشتاروت و اِدِری سکونت داشت. ^۵ و در کوه جِرمون و سَلِخه و تمامی باشان تا سرحد چشوریان و مَعکیان و بر نصف جلعاد تا سرحد سِیحون پادشاه حِشبون حکمرانی می‌کرد. ^۶ اینها را موسی خادم خداوند و قوم اسرائیل زدند، و موسی خادم خداوند آن را به رؤیینیان و جادیان و نصف قبیله مَنَسی به ملکیت داد. ^۷ و اینانند شاهان آن سرزمین که یوشع و قوم اسرائیل ایشان را در آن طرف اُردن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حَالق که به سِعیَر بالا می‌رود، و یوشع آن را به قبایل اسرائیل مطابق فرقه‌های ایشان به ملکیت داد. ^۸ در کوهستان و هامون و عَزَبه و دشتها و صحرا و در جنوب از حیثیان و آموریان و گنغانیان و فِرِزّیان و جویان و پیوسیان. ^۹ یکی پادشاه اَرِحا و یکی پادشاه عای که در پهلوی بیت‌ئیل است. ^{۱۰} و یکی پادشاه اورشلیم و یکی پادشاه جیرون. ^{۱۱} و یکی پادشاه یرموت و یکی پادشاه لاکیش. ^{۱۲} و یکی پادشاه عجلون و یکی پادشاه جازر. ^{۱۳} و یکی پادشاه دِبر و یکی پادشاه جادر. ^{۱۴} و یکی پادشاه حُرما و یکی پادشاه عِراد. ^{۱۵} و یکی پادشاه لِبْنه و یکی پادشاه عَدْلَرم. ^{۱۶} و یکی پادشاه مَقّیده و یکی پادشاه بیت‌ئیل. ^{۱۷} و یکی پادشاه تَبوآح و یکی پادشاه حِفر. ^{۱۸} و یکی پادشاه آفِیق و یکی پادشاه لَشارون. ^{۱۹} و یکی

خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از تمامی احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.

^{۱۶} پس یوشع تمامی آن سرزمین کوهستان و تمامی یُگب و تمامی سرزمین جوشن و هامون و عَزَبه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت. ^{۱۷} از کوه حَالق که به سوی سِعیَر بالا می‌رود تا بَعْل‌جاد که در وادی لبنان زیر کوه جِرمون است، و تمامی شاهان آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت. ^{۱۸} و یوشع روزهای بسیار با این شاهان جنگ کرد.

^{۱۹} و شهری نبود که با قوم اسرائیل صلح کرده باشد، جز جویانی که در جِبعون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند. ^{۲۰} زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را به تمامی هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

^{۲۱} و در آن زمان یوشع آمده، عَناقیان را از کوهستان از جیرون و دِبر و غناب و همه کوه‌های یهودا و همه کوه‌های اسرائیل ریشه‌کن ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان به تمامی از بین برد. ^{۲۲} کسی از عَناقیان در سرزمین قوم اسرائیل باقی نماند، لیکن در عَزَه و جَت و اَشُدود بعضی باقی ماندند. ^{۲۳} پس یوشع تمامی سرزمین را مطابق آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت و آن را به قوم اسرائیل مطابق فرقه‌ها و قبایل ایشان به ملکیت بخشید. آنگاه سرزمین از جنگ آرام گرفت.

پادشاهانی که از موسی شکست خوردند

و اینانند شاهان آن سرزمین که قوم اسرائیل ایشان را کشتند و سرزمین ایشان را به آن

شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دیبون.^{۱۰} و تمامی شهرهای سیحون پادشاه آموریان که در جیشون تا سرحد پسران عَقُون حکمرانی می‌کرد.^{۱۱} و جلعاد و سرحد چشوریان و مَعْکیان و تمامی کوه جِرمون و تمامی باشان تا سَلِیخه.^{۱۲} و تمامی ممالک عوج در باشان که در عشتاروت و اِدِری حکمرانی می‌کرد، و او از بقیه رِفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد.^{۱۳} اما قوم اسرائیل چشوریان و مَعْکیان را بیرون نکردند، پس چشور و مَعْکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند.

^{۱۴} لیکن به قبیله لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین یهوه خدای اسرائیل ملکیت او است، چنانکه به او گفته بود.

^{۱۵} و موسی به قبیله پسران رثوین مطابق قبیله‌های ایشان داد.^{۱۶} و حدود ایشان از غِرویر بود که به کنار وادی آرنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی میدبا است.^{۱۷} جیشون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیبون و باموت‌بعل و بیت‌بعل‌معون.^{۱۸} و تَهْصه و قَدیموت و مِیْقَعَت.^{۱۹} و قَرِه‌تایم و سِیمه و صِرِت‌شاحار که در کوه وادی بود.^{۲۰} و بیت‌فِغور و دامن پیسگاه و بیت‌پشیموت.^{۲۱} و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیحون پادشاه آموریان که در جیشون حکمرانی می‌کرد و موسی او را با سرداران مدیان یعنی اِوی و راقِم و صور و حور و رِبْع، و نیز امرای سیحون که در آن سرزمین ساکن بودند، شکست داد.^{۲۲} و بَلْعَام پسر بَعور فالگیر را قوم اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند.^{۲۳} و سرحد پسران رثوین اُردن و کناره‌اش بود. این ملکیت پسران رثوین مطابق قبیله‌های ایشان بود، یعنی شهرها و دهات آنها.

^{۲۴} و موسی به قبیله جاد یعنی به پسران جاد مطابق قبیله‌های ایشان داد.^{۲۵} و سرحد ایشان یَعزیر

پادشاه مادون و یکی پادشاه حاصور.^{۲۰} و یکی پادشاه شیمرون‌مرون و یکی پادشاه اکشاف.^{۲۱} و یکی پادشاه تَعْناک و یکی پادشاه مِجَدُو.^{۲۲} و یکی پادشاه قَادِش و یکی پادشاه یَقْنِعام در گرمِل.^{۲۳} و یکی پادشاه دُر در نافَت‌دُر و یکی پادشاه قومها در جِلْجال.^{۲۴} پس یکی پادشاه تِرْصه. و تمامی شاهان سی و یک نفر بودند.

زمینهای تصرف نشده

۱۳ و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به او گفت: «تو پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی مانده است.^۲ و این است سرزمینی که باقی مانده: تمامی مناطق فلسطینیان و تمامی چشوریان.^۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عَقرون به سمت شمال که از گنغانیان شمرده می‌شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غَزْیان و آشدودیان و اِشقْلونیان و جَتیان و عَقرونیان و عَوْیان.^۴ و از جنوب تمامی سرزمین گنغانیان و غاری که از صیدونیان است تا اَفِیق و تا سرحد آموریان.^۵ و سرزمین جِبالیان و تمامی لبنان به سمت طلوع آفتاب از بَعل‌جاد که زیر کوه جِرمون است تا ورودی حَمات.^۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مِصِر‌فوت‌مایم که تمامی صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش قوم اسرائیل بیرون خواهم کرد، لیکن تو آنها را به قوم اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما، چنانکه تو را امر فرموده‌ام.^۷ پس الان این سرزمین را به نه قبیله و نصف قبیله مَنَسِی برای ملکیت تقسیم نما.»

تقسیم زمینهای شرق اردن

^۸ با او رثوینیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اُردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی خادم خداوند به ایشان بخشیده بود.^۹ از غِرویر که بر کناره وادی آرنون است، و

اما به لایوان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. ^۴ زیرا پسران یوسف دو قبیله بودند، یعنی مَنَسی و إفرایم، و به لایوان هیچ سهم در سرزمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت احشام و اموال ایشان. ^۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان قوم اسرائیل عمل نموده، سرزمین را تسلیم کردند.

سهم کالیب

^۶ آنگاه پسران یهودا در چلجال نزد یوشع آمدند، و کالیب پسر یَفْتَه قِزَی او را گفت: «سخنی را که خداوند به موسی مرد خدا درباره من و تو و قادش برنیع گفت، می‌دانی. ^۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، خادم خداوند، مرا از قادش برنیع برای جاسوسی سرزمین فرستاد. و برای او خبر باز آوردم، چنانکه در دل من بود. ^۸ لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند، دل قوم را گداختند. و اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم. ^۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: "البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد، برای تو و فرزندان تو ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی." ^{۱۰*} و حال اینکه خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می‌رفتند، و اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم. ^{۱۱} امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. ^{۱۲} پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره‌اش گفت. زیرا

بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف سرزمین پسران عَقُون تا عَرُوعیر که در مقابل رَته است. ^{۱۶} و از حِشْبُون تا رَامَتِ مِصْفَه و بِطُونِیم و از مَخْنایِم تا سرحد دِیبر. ^{۲۷} و در دره بیت‌هارام و بیت‌نِمره و سُگوت و صافون و بقیه مملکت سِیحون پادشاه حِشْبُون، و اُردن و کناره آن تا انتهای دریای کِزرت در آن طرف اُردن به سمت مشرق. ^{۲۸} این است ملکیت پسران جاد مطابق قبیله‌های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها.

^{۲۹} و موسی به نصف قبیله مَنَسی داد و برای نصف قبیله مَنَسی مطابق قبیله‌های ایشان تعیین شد. ^{۳۰} و حدود ایشان از مَخْنایِم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج پادشاه باشان و تمامی قریه‌های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. ^{۳۱} و نصف جلعاد و عِشْتاروت و اِدْرِعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران مَکیر پسر مَنَسی یعنی برای نصف پسران مَکیر مطابق قبیله‌های ایشان بود.

^{۳۲} اینهاست آنچه موسی در دشتهای موآب در آن طرف اُردن در مقابل آریحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. ^{۳۳} لیکن به قبیله لاوی، موسی هیچ نصیب نداد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

تقسیم زمینهای غرب اردن

و اینهاست ملکهای که قوم اسرائیل در سرزمین کنعان گرفتند، که اِلِعازار کاهن و یوشع پسر نون و رئیسان پدران قبایل قوم اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند. ^۲ مطابق قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه قبیله و نصف قبیله، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود. ^۳ زیرا که موسی ملکیت دو قبیله و نصف قبیله را به آن طرف اُردن داده بود،

تو خود در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند و شهرهایش بزرگ و حصاردار است. شاید خداوند با من خواهد باشد و من ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.»

^{۱۳} پس یوشع او را برکت داد و جبرون را به کالیب پسر یفثه به ملکیت بخشید. ^{۱۴} بنابراین جبرون تا امروز ملکیت کالیب پسر یفثه قیزی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. ^{۱۵} و قبل از آن نام جبرون، قریه آریع بود که او در میان عناقیان بزرگترین مرد بود. پس سرزمین از جنگ آرام گرفت.

سهم پسران یهودا

۱۵ و قرعه به جهت قبیله پسران یهودا، مطابق طایفه‌های ایشان به طرف جنوب به سر حد اِدوم، یعنی صحرای صین به کرانه‌های جنوبی رسید. ^۲ و حد جنوبی ایشان از آخر دریای نمک، از خلیجی که رو به سمت جنوب است، بود. ^۳ و به طرف جنوب، به جانب سربالایی عَقربیم بیرون آمده، به صین می‌رفت و به جنوب قادش پرنیع برآمده، به حصرون می‌گذشت، و به آذار برآمده، به سوی قَرَفَع می‌پیچید. ^۴ و از غصمون گذشته، به وادی مصر بیرون می‌آمد و انتهای این حد تا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود. ^۵ و حد شرقی، دریای نمک تا آخر اُردن بود، و سرحد شمالی، از خلیج دریا تا آخر اُردن بود. ^۶ و این حد تا بیت حُجله برآمده، به طرف شمالی بیت عَزَبه می‌گذشت، و این حد نزد سنگ بوهن پسر رثوین بالا می‌رفت. ^۷ و این حد از وادی غُخور نزد دِیبر بالا می‌آمد و به طرف شمال به سوی چَلجال که مقابل سربالایی آدمیم در جنوب وادی است، متوجه می‌شد و این حد

نزد آبهای عین شمس می‌گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود. ^۸ و این حد از وادی پسر هِتوم به جانب شهر یبوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برمی‌آمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هِتوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، می‌گذشت. ^۹ و این حد از قله کوه به چشمه آبهای یَفْتوآح کشیده می‌شد و نزد شهرهای کوه عِفرون بیرون می‌آمد و تا بَعْلَه که قریه یعاریم باشد، کشیده می‌شد. ^{۱۰} و این حد از بَعْلَه به طرف مغرب به کوه سعیر برمی‌گشت، و به طرف شمال از جانب کوه یعاریم که کِسالون باشد، می‌گذشت و نزد بیت شمس به زیر آمده، از تِمنه می‌رسید. ^{۱۱} و این حد به سوی شمال از جانب عِفرون بیرون می‌آمد و تا شیکرون کشیده می‌شد و از کوه بَعْلَه گذشته، نزد یَبْنِئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود. ^{۱۲} و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن می‌بود. این است حدود پسران یهودا از هر طرف مطابق قبایل ایشان.

^{۱۳} و به کالیب پسر یفثه مطابق آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان پسران یهودا سهمی داد، یعنی قریه آریع پدر عناق که جبرون باشد. ^{۱۴} و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشای و آخیمان و تلمای فرزندان عناق را از آنجا بیرون کرد. ^{۱۵} و از آنجا به ساکنان دِیبر برآمد و اسم دِیبر قبل از آن قَرِیه سیفر بود. ^{۱۶} و کالیب گفت: «هر که قریه سیفر را بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او خواهم داد. ^{۱۷} و عُنْئیل پسر قِناز برادر کالیب آن را گرفت، و کالیب دختر خود عکسه را به او به زنی داد. ^{۱۸} و چون عکسه نزد عُنْئیل آمد، او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید. هنگامی که دختر از الاغ خود پایین می‌آمد، کالیب او را گفت: «چه می‌خواهی؟» ^{۱۹} گفت: «مرا برکت ده.

۴۸ و در کوهستان شامیر و یَئیر و سوکوه. ۴۹ و دَنَه و قریه سَنَه که دِیبر باشد. ۵۰ و عَناب و اِشتموه و انیم. ۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه. یازده شهر با دهات آنها.

۵۲ و آراب و دومه و اِشعان. ۵۳ و یانیم و بیت تَبوآح و آفیه. ۵۴ و حومطه و قریه اربع که جبرون باشد، و صیعور. نُه شهر با دهات آنها.

۵۵ و مَعون و گرمل و زیف و یوظه. ۵۶ و یزریعل و یقْدِعام و زانواح. ۵۷ و قاین و جِبعه و تِمنه. ده شهر با دهات آنها.

۵۸ و خَلحول و بیت صور و جدور. ۵۹ و مَعارات و بیت عَنوت و اِلِیقون. شش شهر با دهات آنها.

۶۰ و قَریه بَعَل که قَریه یعاریم باشد و رَبه. دو شهر با دهات آنها.

۶۱ و در بیابان بیت غَریه و میدین و سیکاکه.

۶۲ و نِیشان و شهر نمک و عین جدی. شش شهر با دهات آنها.

۶۳ و اما یپوسیان که ساکن اورشلیم بودند، پسران یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس یپوسیان با پسران یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

سهم پسران یوسف

۱۶ و قرعه برای پسران یوسف به سمت مشرق، از اُردن در کنار آریحا به طرف آبهای آریحا تا صحرایی که از آریحا به سوی نواحی مرتفع بیت تیل بر می آید، بیرون آمد. ۲ و از بیت تیل تا لوز برآمده، به سرحد آرکیان تا غطاروت گذشت. ۳ و به سمت مغرب به سرحد یفلیطیان تا کنار بیت حورون پایین و تا جازر پایین آمد. و انتهایش تا دریا بود.

۴ پس پسران یوسف، یعنی مَنسی و اِفرایم، ملک خود را گرفتند.

چونکه زمین نِگب را به من داده ای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

۲۰ این است ملک قبیله پسران یهودا مطابق طایفه های ایشان. ۲۱ و شهرهای انتهایی قبیله پسران یهودا به سمت جنوب بر سرحد اِدوم قَبِیصَیل و عیدر و یاجور بود، ۲۲ و قینه و دیمونه و غَدغده، ۲۳ و قادیس و حاصور و پِتنان، ۲۴ و زیف و طِلیم و بَعلوت، ۲۵ و حاصور خَدَنَه و قریوت حِصرون که حاصور باشد. ۲۶ آمام و شِماع و مولاده، ۲۷ و خَصْرَجَدَه و جِشمون و بیت فالِیط، ۲۸ و خَصْر شوعال و یُزْرِشَبَع و یزوتیه، ۲۹ و بَعاله و عِیم و عِصم، ۳۰ و اِلتولَد و کِسیل و خُرما، ۳۱ و صِقلَق و مَدَمَنَه و سَنَسَنَه، ۳۲ و لِباعوت و شِلخیم و عَین و رَمون. تمامی این شهرها با دهات آنها بیست و نه می باشد. ۳۳ و در نواحی کم ارتفاع: اِشتاول و صُرعه و آشنه، ۳۴ و زانواح و عین جَنَیم و تَبوآح و عینام، ۳۵ و یرموت و عَدْلَام و سوکوه و عزیقه، ۳۶ و شَعرایم و عَدیتایم و جدیره و جدیروتایم. چهارده شهر با دهات آنها.

۳۷ صَنان و خَداشاه و مَجْدَل جاد. ۳۸ و دِلعان و مِصِفَه و یُقَیْتِیل. ۳۹ و لاکیش و بُزقت و عِجلون. ۴۰ و کَبون و لَحمام و کِتلِیش. ۴۱ و جدیروت و بیت داجون و نَعْمه و مَقِیده. شانزده شهر با دهات آنها. ۴۲ و لِبَنه و عِیتر و عاشان.

۴۳ و یَفَتاح و آشنه و نِصیب. ۴۴ و قَعیله و اکزیب و مَریشه. نه شهر با دهات آنها. ۴۵ و عَقرون و قصبه ها و دهات آن. ۴۶ از عَقرون تا دریا، همه که به اطراف آشدود بود با دهات آنها.

۴۷ و آشدود و قصبه ها و دهات آن. و غَزه و قصبه ها و دهات آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کناره آن.

پس یوشع مطابق فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد.^۵ و به مَنسیِ سوی زمین جلعاد و باشان که به آن طرف اُردن واقع است، ده سهم رسید.^۶ زیرا که دختران مَنسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر مَنسی، جلعاد را یافتند.

^۷ و حد مَنسی از آشیر تا میکمت که مقابل شکیم است، بود و حدش به طرف راست تا ساکنان عین تَبَوَاح می‌رسید.^۸ و زمین تَبَوَاح از آن مَنسی بود، اما تَبَوَاح که به سرحد مَنسی واقع است، از آن پسران اِفرایم بود.^۹ و حدش به وادی قانه، یعنی به طرف جنوب وادی برآمد و این شهرها از میان شهرهای مَنسی، ملک اِفرایم بود. و حد مَنسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود.^{۱۰} جنوب آن از آن اِفرایم، و شمال آن از آن مَنسی و دریا حد او بود. و ایشان به سوی شمال تا آشیر و به سوی مشرق تا یِساکار رسیدند.^{۱۱} و مَنسی در یِساکار و در آشیر، بیت‌شان و قصبه‌هایش، و ییلعام و قصبه‌هایش، و ساکنان دُر و قصبه‌هایش، و ساکنان عین‌دُر و قصبه‌هایش، و ساکنان تَعَناک و قصبه‌هایش، و ساکنان مِجَدو و قصبه‌هایش، یعنی سه منطقه کوهستانی داشت.^{۱۲} لیکن قبیله مَنسی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند و گنغانیان مصمم بودند که در آن سرزمین ساکن باشند.^{۱۳} و واقع شد که چون قوم اسرائیل قوت یافتند، از گنغانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را به تمامی بیرون نکردند.

^{۱۴} و پسران یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک سهم فقط به ما برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه ما قومی پرجمعیت هستیم، چونکه خداوند تا الان به ما برکت داده است.»^{۱۵} یوشع به ایشان گفت: «اگر شما قومی پرجمعیت هستید، به جنگ برآیید و در آنجا در سرزمین فِرِزَیان و رفائیان برای خود مکانی صاف کنید، چونکه کوهستان

^۵ و حدود پسران اِفرایم مطابق طایفه‌های ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت آذار تا بیت‌حورون بالا بود.^۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد میکمت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تَعَت شیلوه برگشته، به طرف مشرق یانواح از آن گذشت.^۷ و از یانواح به عطاروت و نَعَره پایین آمده، به آریحا رسید و به اُردن منتهی شد.^۸ و سرحد غربی آن از تَبَوَاح تا وادی قانه رفت و آخر آن به دریا بود. این است ملک قبیله پسران اِفرایم مطابق طایفه‌های ایشان.^۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک پسر مَنسی برای پسران اِفرایم جدا شده بود، تمامی شهرها با دهات آنها بود.^{۱۰} و گنغانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس گنغانیان تا امروز در میان اِفرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

سهم قبیله مَنسی

۱۷ و سهم قبیله مَنسی این شد، زیرا که او نخست‌زاده یوسف بود. و اما ماکیر نخست‌زاده مَنسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود، جلعاد و باشان به او رسید.^۲ و برای پسران دیگر مَنسی مطابق طایفه‌های ایشان سهمی در نظر گرفته شد، یعنی برای پسران آبیعزر، و برای پسران حِلِق، و برای پسران آسریئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران جِفر، و برای پسران شَمیداع. اینان فرزندان از جنس مرد مَنسی پسر یوسف مطابق طایفه‌های ایشان می‌باشند.

^۳ و اما صِلَفحاد پسر جِفر پسر جلعاد پسر ماکیر پسر مَنسی را پسران نبود، بلکه دختران. و اینهاست نامهای دخترانش: مَحَلّه و نوّعه و حُجَلّه، مِلْگه و تَرَضّه.^۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع پسر نون و نزد رئیسان آمده، گفتند که: «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد.»

^۷ زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهانت خداوند نصیب ایشان است. جاد و رثوین و نصف قبیله مَنَسی ملک خود را که موسی خادم خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اُردن به سمت شرق گرفته‌اند.»

^۸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنانی را که برای ثبت کردن زمین می‌رفتند امر فرموده، گفت: «بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من برگردید تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.» ^۹ پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت قسمت مطابق شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند. ^{۱۰} و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت و در آنجا یوشع سرزمین را برای قوم اسرائیل مطابق تقسیمات قبیله‌ای ایشان تقسیم نمود.

سهم پسران بنیامین

^{۱۱} و قرعه قبیله پسران بنیامین مطابق طایفه‌های ایشان برآمد، و حدود قسمت ایشان در میان پسران یهودا و پسران یوسف افتاد. ^{۱۲} و حد ایشان به سمت شمال از اُردن بود، و حد ایشان به طرف آریحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت‌آون ختم شد. ^{۱۳} و حد ایشان از آنجا تا لوز گذشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت‌ئیل باشد، و حد ایشان به سوی غطاروت‌آ‌آ‌ر بر جانب کوهی که به جنوب بیت‌حورون پایین است، رفت. ^{۱۴} و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت‌حورون جنوبی است، گذشت و انتهایش نزد قَرِیه‌بعل بود که آن را قریه‌یعاریم می‌گویند و یکی از

افرایم برایتان تنگ است.» ^{۱۶} پسران یوسف گفتند: «کوهستان برای ما کفایت نمی‌کند، و تمامی گنغانیان که در زمین وادی ساکنند، ارابه‌های آهنین دارند، چه آنانی که در بیت‌شان و قصبه‌هایش هستند، و چه آنانی که در وادی یزرعیل می‌باشند.» ^{۱۷} پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و مَنَسی خطاب کرده، گفت: «شما قومی پرجمعیت هستید و قوت بسیار دارید، برای تو تنها یک سهم نخواهد بود. ^{۱۸} بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود. اگرچه آن جنگل است، می‌توانید صافش کنید. و تمامی حدودش مال تو خواهد بود. زیرا که گنغانیان را بیرون خواهید کرد، اگرچه ارابه‌های آهنین داشته، و نیرومند باشند.»

تقسیم بقیه زمین

۱۸ و تمامی جماعت قوم اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند و سرزمین پیش روی ایشان مغلوب بود. ^۲ و از قوم اسرائیل هفت قبیله باقی ماندند، که میراثشان هنوز تقسیم نشده بود. ^۳ و یوشع به قوم اسرائیل گفت: «شما تا به کی تنبلی می‌ورزید و داخل نمی‌شوید تا آن سرزمینی را که یهوه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نمایید؟ ^۴ سه نفر برای خود از هر قبیله انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم و برخاسته، از میان سرزمین گردش کرده، آن را مطابق ملکهای خود ثبت کنند و سپس نزد من باز آیند. ^۵ و آن را به هفت قسمت تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند. ^۶ و شما سرزمین را به هفت قسمت ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید و من برای شما در اینجا در حضور یهوه خدای ما، قرعه خواهد انداخت.

و شَبَعَ و مولاده.^۳ و خَصَر شوعال و بآلَح و عِصِم.
^۴ و إلتولد و بتول و حُرما. ^۵ صَقْلَغ و بیت مَرگبوت
 و خَصَر سوسه. ^۶ و بیت لباعوت و شاروجن؛ سیزده
 شهر با دهات آنها. ^۷ و عین و رَمون و عِتر و عاشان؛
 چهارده شهر با دهات آنها. ^۸ و تمامی روستاهای
 اطراف این شهرها تا بَعَلت یئر، یعنی تا راقه در نِگب..
 ملک قبیلۀ پسران شمعون مطابق طایفه‌های ایشان
 این بود. ^۹ و ملک پسران شمعون از میان سهم پسران
 یهودا بود، زیرا سهم پسران یهودا برای ایشان زیاد
 بود. پس پسران شمعون ملک خود را از میان ملک
 ایشان گرفتند.

سهم پسران زیولون

^{۱۰} و قرعه سوم برای پسران زیولون مطابق
 طایفه‌های ایشان برآمد و حد ملک ایشان تا سارید
 رسید. ^{۱۱} و حد ایشان به طرف مغرب تا مَرَعْلَه رفت
 و تا دَبَاشه رسید و تا وادی که در مقابل یُقْنَعَام است،
 امتداد یافت. ^{۱۲} و از سارید به سمت مشرق به سوی
 طلوع آفتاب تا سرحد کیسلوت تا بَور پیچید، و نزد
 دابرت بیرون آمده، به یافتیع رسید. ^{۱۳} و از آنجا به
 طرف مشرق تا جَت جِفر و تا عِت قاصین گذشته، نزد
 رَمون بیرون آمد و تا نِیعَه کشیده شد. ^{۱۴} و این حد
 به طرف شمال تا خَنّاتون آن را احاطه کرد، و آخرش
 نزد وادی یَفْتَحْئیل بود. ^{۱۵} و قَطْلَه و نَهّال و شمرون
 و یداله و بیت لِحِم؛ دوازده شهر با دهات آنها. ^{۱۶} این
 ملک پسران زیولون مطابق طایفه‌های ایشان بود، یعنی
 این شهرها با دهات آنها.

سهم یساکار

^{۱۷} و قرعه چهارم برای یساکار برآمد، یعنی برای
 پسران یساکار مطابق طایفه‌های ایشان. ^{۱۸} و حد
 ایشان تا یَزْعِیل و کِسلوت و شونم بود. ^{۱۹} و خَفارایم

شهرهای پسران یهودا است. این جانب غربی است.
^{۱۵} و جانب جنوبی از انتهای قریه یعاریم بود و این
 حد به طرف مغرب می‌رفت و به سوی چشمه آبهای
 یَفْتوح برمی‌آمد. ^{۱۶} و این حد به انتهای کوهی که در
 مقابل دره بن هِتوم است که در جنوب وادی رفائیم
 باشد، برآمد، و به سوی دره هِتوم به جانب جنوبی
 پیوسیان رفته، تا عین روچل رسید. ^{۱۷} و از طرف
 شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به
 جلیلوت که در مقابل سر بالای اَدُمِیم است برآمد. و
 به سنگ بوهن پسر رُئوین به زیر آمد. ^{۱۸} و به جانب
 شمالی در مقابل عَرَبَه گذشته، به دشت عَرَبَه به زیر
 آمد. ^{۱۹} و این حد به جانب بیت حُجَلَه به سوی شمال
 گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی دریای نمک
 نزد انتهای جنوبی اُردن بود. این حد جنوبی است. ^{۲۰} و
 به طرف مشرق، حد آن اُردن بود و ملک پسران بِنیامین
 مطابق حدودش به هر طرف و مطابق طایفه‌های
 ایشان این بود.

^{۲۱} و این است شهرهای قبیلۀ پسران بِنیامین
 مطابق طایفه‌های ایشان آریحا و بیت حُجَلَه و
 عِمیق قِصِیص. ^{۲۲} و بیت عَرَبَه و صِمارایم و بیت ثیل.
^{۲۳} و عَوِیم و فاره و عُفره. ^{۲۴} و کِفر عَمَوْنی و عُفنی و
 جَتیع؛ دوازده شهر با دهات آنها. ^{۲۵} و جِبعون و رامه
 و بَثِرُوت. ^{۲۶} و مِصْفَه و کِفیره و موضَه. ^{۲۷} و راقم و
 پِرْفِئیل و تَرّالَه. ^{۲۸} و صلح و آلف و پیوسی که اورشلیم
 باشد و جِبعه و قَرِیه؛ چهارده شهر با دهات آنها. این
 ملک پسران بِنیامین مطابق طایفه‌های ایشان بود.

سهم پسران شمعون

و قرعه دومین برای شمعون برآمد،
 یعنی برای قبیلۀ پسران شمعون مطابق
 طایفه‌های ایشان و ملک ایشان در میان ملک پسران
 یهودا بود. ^۲ و اینها نصیب ایشان شد، یعنی یُزْشِیع

پیچید، و از آنجا تا حُقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زیبولون رسید و به سمت مغرب به آشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن.^{۳۵} و شهرهای حصاردار صِدِّیم و صِر و حَمَّت و رَقَّت و کِیرِت.^{۳۶} و آدامه و راقه و حاصور.^{۳۷} و قادش و اِذْرِعی و عین-حاصور.^{۳۸} و پرون و مِجْدَلثیل و حوریم و بیت-عَنات و بیت-شمس؛ نوزده شهر با دهات آنها.^{۳۹} ملک قبیله پسران نفتالی مطابق طایفه‌های ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

سهم پسران دان

^{۴۰} و قرعه هفتم برای قبیله پسران دان مطابق طایفه‌های ایشان بیرون آمد.^{۴۱} و حد ملک ایشان صُرْعَه و اِشْتائول و عیرشمس بود.^{۴۲} و شَعْلَیْن و ایلون و یِتْلَه.^{۴۳} و اِلون و تَمْنَه و عِقرون.^{۴۴} و اِلِیق و جِیتون و بَعْلَت.^{۴۵} و یهود و پسران بَرَق و جِت-رَمون.^{۴۶} و میاه-یرقون و رَقون با سرحدی که در مقابل یافا است.^{۴۷} و حد پسران دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیرا که پسران دان برآمده، با لِشِم جنگ کردند و آن را گرفته، از دم شمشیر گذراندند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لِشِم را دان نامیدند، مطابق اسم دان که پدر ایشان بود.^{۴۸} این است ملک قبیله پسران دان مطابق طایفه‌های ایشان، یعنی این شهرها با دهات آنها.

سهم یوشع

^{۴۹} و چون از تقسیم کردن سرزمین مطابق حدودش فارغ شدند، قوم اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع پسر نون دادند.^{۵۰} مطابق فرمان خداوند

و شیئون و اَناخَرَه.^{۵۰} و رَئِیت و قِشیون و اِیص.^{۵۱} و رِیمت و عین-جَتِیم و عین-خَدَه و بیت-قَصِیص.^{۵۲} و این حد به تابور و شَخْصِیْمَه و بیت-شمس رسید، و آخر حد ایشان نزد اُردن بود؛ یعنی شانزده شهر با دهات آنها.^{۵۳} این ملک قبیله پسران یَساکار مطابق طایفه‌های ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

سهم قبیله آشیر

^{۵۴} و قرعه پنجم برای قبیله آشیر مطابق طایفه‌های ایشان بیرون آمد.^{۵۵} و حد ایشان جَلَقَت و خلی و بَطْن و اکشاف.^{۵۶} و آلام-مِلیک و عَماد و مِشال و به طرف مغرب به کرمل و شیحور لبَنه رسید.^{۵۷} و به سوی مشرق آفتاب به بیت-داجون پیچیده، تا زیبولون رسید، و به طرف شمال تا وادی یَفْتَحْثِیل و بیت-عامیق و نِعیئیل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد.^{۵۸} و به جبرون و رحوب و حَمون و قانه تا صیدون بزرگ.^{۵۹} و این حد به سوی راقه به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حوضه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اکزیب بود.^{۶۰} و عَمّه و عَفِیق و رحوب؛ بیست و دو شهر با دهات آنها.^{۶۱} ملک قبیله آشیر مطابق طایفه‌های ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

سهم پسران نفتالی

^{۶۲} و قرعه ششم برای پسران نفتالی بیرون آمد، یعنی برای پسران نفتالی مطابق طایفه‌های ایشان.^{۶۳} و حد ایشان از حَالِف از بلوطی که در صَعْتِیم است و آدمی-ناقب و پِینِئیل تا لَقوم بود و آخرش نزد اُردن بود.^{۶۴} و حدش به سمت مغرب به سوی اَزْنوت-تابور

کردند.^۸ و از آن طرف اُردن به سمت مشرق اَریحا باصر را در صحرا در فلات از قبیله رثوین و راموت را در جلعاد از قبیله جاد و جولان را در باشان از قبیله مَنَسی تعیین نمودند.^۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی قوم اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان مسکن گزیند، معین شده بود، تا هر که کسی را ناخواسته کشته باشد، به آنجا فرار کند و به دست خونخواه مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

شهرهای لاویان

۲۱ آنگاه رئیسان خاندانهای لاویان نزد العازر کاهن و نزد یوشع پسر نون و نزد رئیسان خاندانهای قبایل قوم اسرائیل آمدند.^۲ و ایشان را در شیلوه در سرزمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت چارپایان ما، به ما داده شود.»^۳ پس قوم اسرائیل مطابق فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.

^۴ و قرعه برای طایفه‌های قُهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که یکی از لاویان بودند، سیزده شهر از قبیله یهودا، و از قبیله شمعون و از قبیله بنیامین به قرعه رسید.
^۵ و برای بقیه پسران قُهات، ده شهر از قبایل طایفه‌های اِفرایم و از قبیله دان و از نصف قبیله مَنَسی به قرعه رسید.

^۶ و برای پسران چرشون سیزده شهر از طایفه‌های قبیله یَساکار و از قبیله آشیر و از قبیله نفتالی و از نصف قبیله مَنَسی در باشان به قرعه رسید.

شهری که او خواست، یعنی تِمْنه‌سازح را در کوهستان اِفرایم به او دادند. یوشع این شهر را بنا کرده، در آن ساکن شد.

^{۵۱} این است ملکهای که العازار کاهن با یوشع پسر نون و رئیسان پدران قبایل قوم اسرائیل در شیلوه به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن سرزمین فارغ شدند.

شهرهای پناهگاه

۲۰ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ^۲ «قوم اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای پناهگاهی را که دربارۀ آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید،^۳ تا قاتلی که کسی را ناخواسته و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند. و آنها برای شما از ولی مقتول پناهگاه باشد.^۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به ورودی دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر آورده مکانی به او بدهند تا با ایشان ساکن شود.^۵ و اگر ولی مقتول او را تعقیب کند، قاتل را به دست او نِسپارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته و او را پیش از آن دشمن نداشته بود.^۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کاهنان که در آن روزها به وظیفه مشغول است، توقف نماید. و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.

^۷ پس قادیس را در جلیل در کوهستان نَفتالی و شِکیم را در کوهستان اِفرایم و قَریه‌اربع را که در جیرون باشد در کوهستان یهودا، به این منظور وقف

بیت‌حورون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.^{۲۳} و از قبیله دان إلتقی را با نواحی آن و چیتون را با نواحی آن.^{۲۴} و آیلون را با نواحی آن و جَتِرمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.^{۲۵} و از نصف قبیله مَنسی تَعَناک را با نواحی آن و جَتِرمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند.^{۲۶} تمامی شهرهای طایفه‌های بقیه پسران قُهاث با نواحی آنها ده بود.

^{۲۷} و به پسران چرشون که از قبایل لاویان بودند، از نصف قبیله مَنسی جولان را در باشان که شهر پناهگاه قاتلان است با نواحی آن و بعشیره را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند.^{۲۸} و از قبیله یِساکار قِشیون را با نواحی آن و داپرت را با نواحی آن.^{۲۹} و یرموت را با نواحی آن و عینِ جَنّیم را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.^{۳۰} و از قبیله اَشیر میشل را با نواحی آن و عِدون را با نواحی آن.^{۳۱} و حَلَقَت را با نواحی آن و رَحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.^{۳۲} و از قبیله نفتالی قادیس را در جلیل که شهر پناهگاه قاتلان است با نواحی آن و حَموت‌دُر را با نواحی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند.^{۳۳} تمامی شهرهای چرشونیان مطابق طایفه‌های ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها.

^{۳۴} و به طایفه‌های پسران مَراری که از لاویان باقی مانده بودند، از قبیله زبولون یُقنیعام را با نواحی آن و قَرْتَه را با نواحی آن.^{۳۵} و دِمْنه را با نواحی آن و نَخلال را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.^{۳۶} و از قبیله رثوئین باصر را با نواحی آن و یَهْصه را با نواحی آن.^{۳۷} و قِدیْموت را با نواحی آن و مِیْقَعَت را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.^{۳۸} و از قبیله جاد راموت را در جلعاد که شهر پناهگاه قاتلان است با نواحی آن و مَخَنایم را با نواحی آن.^{۳۹} و حِشْبون را با نواحی آن و یَعزیر را با نواحی آن؛

^۷ و برای پسران مَراری مطابق طایفه‌های ایشان دوازده شهر از قبیله رثوئین و از قبیله جاد و از قبیله زبولون رسید.

^۸ و قوم اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود.

^۹ و از قبیله پسران یهودا و از قبیله پسران شمعون این شهرها را که به نامها اعلام می‌شود، دادند.^{۱۰} و اینها به پسران هارون که از طایفه‌های قُهاثیان از پسران لاوی بودند، رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود.^{۱۱} پس قَرِبَه‌آربع پدر عَنّاق که جِبْرُون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند.^{۱۲} لیکن مزرعه‌های شهر و دهات آن را به کالیب پسر یَفُثَه برای ملکیت دادند.

^{۱۳} و به پسران هارون کاهن، جِبْرُون را که شهر پناهگاه قاتلان است با حوالی آن، و لِبْنه را با حوالی آن دادند.^{۱۴} و یَتیر را با نواحی آن و اِشْتِموع را با نواحی آن.^{۱۵} و حولون را با نواحی آن و دِیبر را با نواحی آن.^{۱۶} و عین را با نواحی آن و یوطله را با نواحی آن و بیت‌شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو قبیله نُه شهر را.^{۱۷} و از قبیله بنیامین جِبعون را با نواحی آن و جِبع را با نواحی آن.^{۱۸} عَناتوت را با نواحی آن و غلمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر دادند.^{۱۹} تمامی شهرهای پسران هارون کاهن سیزده شهر با نواحی آنها بود.

^{۲۰} و اما طایفه‌های پسران قُهاث لاویان، یعنی بقیه پسران قُهاث شهرهای قرعه ایشان از قبیله اِفرایم بود.^{۲۱} پس شِکیم را در کوهستان اِفرایم که شهر پناهگاه قاتلان است با نواحی آن و جازر را با نواحی آن به ایشان دادند.^{۲۲} و قِیصایم را با نواحی آن و

یهوه خدای خود را محبت نموده، به تمامی طریقه‌های او رفتار نماید و اوامر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت کنید.^۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه‌های خود رفتند.

^۷ و به نصف قبیله مَنَسی، موسی ملک در باشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اُردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه‌هایشان روانه می‌کرد، ایشان را برکت داد.^۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «با دولت بسیار و با احشام بی‌شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه‌های خود برگردید و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.»^۹ پس پسران رثوئین و پسران جاد و نصف قبیله مَنَسی از نزد قوم اسرائیل از شیلوه که در سرزمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به سرزمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی مطابق فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.

^{۱۰} و چون به حوالی اُردن که در سرزمین کنعان است رسیدند، پسران رثوئین و پسران جاد و نصف قبیله مَنَسی در آنجا به کنار اُردن قربانگاهی بنا نمودند، قربانگاهی که عظمت چشمگیری داشت.^{۱۱} و قوم اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک پسران رثوئین و پسران جاد و نصف قبیله مَنَسی، به مقابل سرزمین کنعان، در حوالی اُردن، در کناره‌ای که از آن قوم اسرائیل است، قربانگاهی بنا کرده‌اند.^{۱۲} پس چون قوم اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت قوم در شیلوه جمع شدند تا برای مقابله ایشان برآیند.

^{۱۳} و قوم اسرائیل فینحاس پسر العازار کاهن را نزد پسران رثوئین و پسران جاد و نصف قبیله مَنَسی به سرزمین جلعاد فرستادند.^{۱۴} و با او ده رئیس، یعنی

همه این شهرها چهار می‌باشد.^{۴۰} همه اینها شهرهای پسران مَراری مطابق قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.

^{۴۱} و تمامی شهرهای لاویان در میان ملک قوم اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود.^{۴۲} این شهرها هر یکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود.

^{۴۳} پس خداوند تمامی سرزمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد و ایشان آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند.^{۴۴} و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد، چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود و هیچکس از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مخالفت نماید، زیرا که خداوند تمامی دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود.^{۴۵} و از تمامی سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل وعده داده بود، سخنی به زمین نیفتاد، بلکه همه واقع شد.

بازگشت قبیله‌های شرقی

۲۲ آنگاه یوشع رثوئینیان و جادیان و نصف قبیله مَنَسی را خوانده،^۲ به ایشان گفت: «شما هر چه موسی خادم خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هر چه به شما امر فرموده‌ام، اطاعت نمودید.^۳ و برادران خود را در این روزهای دراز تا امروز ترک نکرده، وظیفه‌ای را که یهوه خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید.^۴ و الان یهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه‌های خود و به زمین ملکیت خود که موسی خادم خداوند از آن طرف اُردن به شما داده است، بازگشته بروید.^۵ اما بسیار مراقب باشید تا فرمان و شریعتی را که موسی خادم خداوند به شما امر فرموده است، به جا آورید تا

یک رئیس از هر خاندان پدران از تمامی قبایل اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان پدران ایشان از طایفه‌های قوم اسرائیل بودند.^{۱۵} پس ایشان نزد پسران رثوین و پسران جاد و نصف قبیله مَنسی به سرزمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند: «تمامی جماعت خداوند چنین می‌گویند: «این چه فتنه است که به خدای اسرائیل برپا کرده‌اید که امروز از پیروی خداوند برگشته‌اید و برای خود قربانگاهی ساخته، امروز از خداوند رویگردان شده‌اید؟^{۱۷} آیا گناه فغور برای ما کم است که تا به امروز خود را از آن پاک نساخته‌ایم، اگرچه وبا در جماعت خداوند عارض شد.^{۱۸} شما امروز از پیروی خداوند برگشته‌اید و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند رویگردان شده‌اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.^{۱۹} و لیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است، عبور نمایید و در میان ما ملک بگیرید و از خداوند رویگردان نشوید و از ما نیز رویگردان نشوید، در این که قربانگاهی برای خود به غیر از قربانگاه یهوه خدای ما بنا کنید.^{۲۰} آیا عَخان پسر زراح درباره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد و آن شخص در گناه خود تنها هلاک نشد.»

^{۲۱} آنگاه پسران رثوین و پسران جاد و نصف قبیله مَنسی در جواب رئیسان قبایل اسرائیل گفتند: «یهوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! او می‌داند و اسرائیل نیز بداند اگر این کار از سر عصبیان یا از سر خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مدهید،^{۲۳} که برای خود قربانگاهی ساخته‌ایم تا از پیروی خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه

آردی بر آن بگذرانیم و قربانی‌های سلامتی بر آن تقدیم کنیم؛ خود خداوند از ما بازخواست بنماید.^{۲۴} بلکه این کار را از راه احتیاط و هوشیاری کرده‌ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند: «شما را با یهوه خدای اسرائیل چه کار است؟^{۲۵} چونکه خداوند آردن را در میان ما و شما، ای پسران رثوین و پسران جاد حد گذارده است. پس شما را در خداوند نصیبی نیست.» و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز بدارند.^{۲۶} پس گفتیم برای ساختن قربانگاهی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای سایر قربانی‌ها،^{۲۷} بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی‌های سوختنی و قربانیهای سلامتی خود به جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که «شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست.»^{۲۸} پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت: «نمونه قربانگاه خداوند را ببینید که پدران ما ساختند، نه برای قربانی سوختنی و نه برای سایر قربانی‌ها، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد.»^{۲۹} حاشا از ما که از خداوند روی گردانیم و امروز از متابعت خداوند برگردیم و قربانگاهی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی به غیر از قربانگاه یهوه خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

^{۳۰} چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و رئیسان طایفه‌های اسرائیل که با او بودند، سخنی را که پسران رثوین و پسران جاد و قبیله مَنسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد.^{۳۱} و فینحاس پسر العازار کاهن به پسران رثوین و پسران جاد و قبیله مَنسی گفت: «امروز دانستیم که خداوند

در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزیده‌اید. پس الان قوم اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

۲۲ آنگاه فینحاس پسر‌العازار کاهن و سروران از نزد پسران رثوین و پسران جاد از سرزمین جلعاد به سرزمین گنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. ۲۳ و این کار به نظر قوم اسرائیل پسند آمد و قوم اسرائیل خدا را متبارک خواندند و دیگر از جنگ با رثوینیان و جادیان به منظور نابود کردن سرزمینی که ایشان در آن سکونت داشتند، سخنی نگفتند. ۲۴ و پسران رثوین و پسران جاد آن قربانگاه را شاهد نامیدند، زیرا که «آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.»

وصیت یوشع به رهبران قوم

۲۳ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از تمامی دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر و سالخورده شده بود. ۲ که یوشع تمامی اسرائیل را با مشایخ و رئیس‌ان و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام. ۳ و شما هر آنچه یهوه، خدای شما به همه این قومها به خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیرا یهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. ۴ اینک این قومها را که باقی مانده‌اند از اُردن و تمامی طوایف را که مغلوب ساخته‌ام تا دریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث قبایل شما باشند. ۵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما سرزمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. ۶ پس بسیار قوی باشید و دقت کنید که هر چه در کتاب تورات

موسی نوشته شده است، نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید. ۷ تا به این قومهایی که در میان شما باقی مانده‌اند، داخل نشوید و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید. ۸ بلکه به یهوه خدای خود بچسبید، چنانکه تا امروز کرده‌اید. ۹ زیرا خداوند قومهای بزرگ و نیرومند را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز یاری مقاومت نبوده است. ۱۰ یک نفر از شما هزار را تعقیب خواهد نمود زیرا که یهوه خدای شما، اوست که برای شما جنگ می‌کند، چنانکه به شما گفته است. ۱۱ پس بسیار دقت کنید که یهوه خدای خود را محبت نمایید. ۱۲ و اما اگر برگشته، به بقیه این قومهایی که در میان شما مانده‌اند، بچسبید و با ایشان وصلت نمایید، و به ایشان درآیید و ایشان به شما درآیند، ۱۳ یقین بدانید که یهوه خدای شما این قومها را از حضور شما دیگر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوهایی شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این سرزمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.

۱۴ و اینک من امروز به طریق اهل تمامی سرزمین می‌روم، و به تمامی دل و به تمامی جان خود می‌دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه خدای شما درباره شما گفته است، به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است و یک حرف از آن به زمین نیفتاده. ۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه خدای شما به شما گفته بود، برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بد را بر شما فرود خواهد آورد، تا شما را از این سرزمین نیکو که یهوه خدای شما به شما داده است، هلاک سازد. ۱۶ اگر از عهد یهوه خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید و رفته، خدایان دیگر را عبادت

و فرستاده، بلعام پسر بَعور را طلبید تا شما را لعنت کند.^{۱۰} و نخواستم که بلعام را بشنوم، بنابراین شما را برکت همی داد. و شما را از دست او رهانیدم.^{۱۱} و از اُردن عبور کرده، به اَریحا رسیدید و مردان اَریحا یعنی آموریان و فِرِزّیان و گنغانیان و حیثّیان و جرجاشیان و جویان و یبوسیایان با شما جنگ کردند. و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم.^{۱۲} و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان یعنی دو پادشاه آموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما.^{۱۳} و سرزمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا ننمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و از تاکستانها و باغات زیتون که نگاشتید، می‌خورید.

^{۱۴} پس الان از یهوه بترسید و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف رود و در مصر عبادت نمودند، از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمایید.^{۱۵} و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که در آن طرف رود عبادت می‌کردند، خواه خدایان آموریانی را که شما در سرزمین ایشان ساکنید. اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.»

^{۱۶} آنگاه قوم در جواب گفتند: «به دور باد از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ^{۱۷} زیرا که یهوه خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از سرزمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این نشانه‌های بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت. ^{۱۸} و یهوه تمامی قومها، یعنی آموریانی را که در این سرزمین ساکن بودند، از پیش روی ما بیرون کرد. پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.»

نمایید و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد و از این سرزمین نیکو که به شما داده است، به زودی هلاک خواهید شد.»

تجدید پیمان در شکیم

۲۴ و یوشع تمامی قبایل اسرائیل را در شکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و رؤسایان و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند.^۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که "پدران شما، یعنی تازح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف رود ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می‌نمودند. ^۳ آنگاه من پدر شما ابراهیم را از آن طرف رود گرفته، در تمامی سرزمین گنغان گردانیدم و نسل او را زیاد کردم و إسحاق را به او دادم. ^۴ و یعقوب و عیسو را به إسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ^۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم.

^۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با ارايه‌ها و سواران، پدران شما را تا دریای سرخ تعقیب نمودند. ^۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد و دریا را بر ایشان آورده، ایشان را پوشانید. و چشمان شما آنچه را در مصر کردم، دید. پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می‌بودید. ^۸ آنگاه شما را در سرزمین آموریانی که به آن طرف اُردن ساکن بودند، آوردم و با شما جنگ کردند و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم. و سرزمین ایشان را در تصرف آوردید و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم. ^۹ و بالاق پسر صقور پادشاه موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد

است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مبدا خدای خود را انکار نمایید.»^{۲۸} پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.

مرگ یوشع

^{۲۹} و بعد از این امور واقع شد که یوشع پسر نون، خادم خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.
^{۳۰} و او را در حدود ملک خودش در یمنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند.

^{۳۱} و اسرائیل در همه روزهای یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، خداوند را عبادت نمودند و از تمام اعمالی که خداوند برای اسرائیل کرده بود، آگاه بودند.^{۳۲} و استخوانهای یوسف را که قوم اسرائیل از مصر آورده بودند، در شیکیم، در قسمت زمینی که یعقوب از پسران حمور، پدر شیکیم به صد قسیطا* خریده بود، دفن کردند. و آن ملک پسران یوسف شد.

^{۳۳} و اِلعازار پسر هارون مرد، و او را در جبعه، شهر پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

^{۱۹} پس یوشع به قوم گفت: «نمی‌توانید یهوه را عبادت کنید، زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید.^{۲۰} اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما نیکویی نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.»^{۲۱} قوم به یوشع گفتند: «نه، بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.»^{۲۲} یوشع به قوم گفت: «شما بر خود شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «شاهد هستیم.»^{۲۳} یوشع گفت «پس الان خدایان غیر را که در میان شما هستند، دور کنید و دلهای خود را به یهوه خدای اسرائیل، مایل سازید.»^{۲۴} قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و صدای او را اطاعت خواهیم کرد.»^{۲۵} پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان قوانین و مقررات در شیکیم قرار داد.^{۲۶} و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود، برپا داشت.^{۲۷} و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده

* ۳۲.۲۴ قسیطا یک واحد پولی است که معلوم نیست چقدر وزن و ارزش داشته است.

داوران

نکاتی چند درباره کتاب داوران

'داوران' رهبرانی بودند که خدا به قوم اسرائیل عطا می‌فرمود تا آنها را از زیر سلطه اشغالگرانشان آزاد و در مقابل آنها از ایشان حفاظت نمایند. در این کتاب با دوازده نفر از این 'داوران' روبرو هستیم. عیسی و سموئیل هم به نوعی داور بودند که اگر در این شماره قرار گیرند، تعداد داوران به چهارده نفر خواهد رسید. وقایع این کتاب در مدتی قریب به ۳۵۰ سال صورت می‌گیرد.

پس از مرگ یوشع، قوم اسرائیل آنچه را که خدا برایشان کرده بود، فراموش کردند و خود را به بت‌پرستی آلودند. نه فقط کنعانیان را به طور کامل از سرزمین بیرون نراندند، بلکه با آنها نیز وصلت کرده به بت‌پرستی آنان کشیده شدند و از نظر اخلاقی فاسد گردیدند. از این رو نیز داوری خدا را بر خود آوردند و در عمق این فلاکت توبه کرده به سوی خداوند بازگشت نمودند و خدا با عطای فرد داور به آنها به این سیه‌روزی پایان داد و برکت و آرامی به سرزمین آمد. لیکن این کار قوم اسرائیل تبدیل به چرخه‌ای شد که مدام در حیات آنها تکرار گردید: گناه، فلاکت، توبه، ظهور داور و رهایی، و باز گناه،... در کتاب داوران، شاهد هفت چرخه گناه و رهایی هستیم.

مطالب کتاب داوران نه بر اساس ترتیب وقوع تاریخی، بلکه بر اساس موضوع مرتب شده است. هدف کتاب این است که نشان دهد انحطاط اخلاقی و بت‌پرستی در همه مناطق سرزمین وعده بر قوم اسرائیل حکمفرما بوده است: در جنوب (۷:۳ تا ۳۱)؛ در شمال (بابهای ۴ و ۵)؛ در مرکز (۱:۶ تا ۵:۱۰)؛ در مشرق (۶:۱۰ تا ۱۵:۱۲) و در مغرب (بابهای ۱۳ تا ۱۶).

تقسیم‌بندی کلی

- مقدمه: ارتداد (۱:۱ تا ۶:۳)
- هفت چرخه گناه و رهایی
- عُنْتِیْل (۷:۳ تا ۱۱)
- ایهود و شَمَجَر (۱۲:۳ تا ۳۱)
- دَبوَرَه (بابهای ۴ و ۵)
- جَدعون (۱:۶ تا ۳۲:۸)
- تَوَلَع و یائیر (۳۳:۸ تا ۵:۱۰)
- یَفْتاح، اِیسان، ایلون و عَبدون (۶:۱۰ تا ۱۵:۱۲)
- شَمشون (بابهای ۱۳ تا ۱۶)
- بخش پایانی: هرج و مرج دینی و اخلاقی (بابهای ۱۷ تا ۲۱)

جنگ با بقیه گنغانیان

۱ و بعد از وفات یوشع واقع شد که قوم اسرائیل از خداوند سؤال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر گنغانیان، اول برآید و با ایشان جنگ نماید؟»^۱ خداوند گفت: «یهودا برآید؛ اینک سرزمین را به دست او تسلیم کرده‌ام.»^۲ و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «به قرعه من همراه من برآی، و با گنغانیان جنگ کنیم. من نیز همراه تو به قرعه تو خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت.^۳ و یهودا برآمد، و خداوند گنغانیان و فرّزان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازق کشتند.^۴ و آدونی بازق را در بازق یافته، با او جنگ کردند، و گنغانیان و فرّزان را شکست دادند.^۵ و آدونی بازق فرار کرد. او را تعقیب نموده، گرفتند و شستهای دست و پایش را بریدند.^۶ آدونی بازق گفت: «هفتاد پادشاه با دست و پای شست‌بریده زیر سفره من خورده‌ها برمی‌چیدند. حال خدا موافق آنچه من کردم، به من عوض داده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و او در آنجا مرد.

۸ و پسران یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند. و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند.^۹ و بعد از آن پسران یهودا فرود شدند تا با گنغانیانی که در کوهستان و نِگب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند.^{۱۰} و یهودا بر گنغانیانی که در جبرون ساکن بودند، برآمد و اسم جبرون قبل از آن قریه آربع بود، و شیشای و آخیمان و تلمای را کشتند.^{۱۱} و از آنجا بر ساکنان دِیر برآمد و اسم دِیر قبل از آن، قریه‌سفر بود.^{۱۲} و کالیب گفت: «آنکه قریه‌سفر را زده، فتح نماید، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهم داد.»^{۱۳} و عتّئیل پسر قِناز برادر

کوچک کالیب آن را گرفت. پس کالیب دختر خود عکسه را به او به زنی داد.^{۱۴} و چون دختر نزد او آمد وی را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند. و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب او را گفت: «چه می‌خواهی؟»^{۱۵} به او گفت: «مرا برکت ده، زیرا که مرا در زمین نِگب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه‌های آب نیز بده.» و کالیب چشمه‌های بالا و چشمه‌های پایین را به او داد.

۱۶ و پسران قینی پدر زن موسی از شهر نخلستان همراه پسران یهودا به صحرای یهودا که به جنوب غراد است، برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند.^{۱۷} و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت و گنغانیانی را که در صفات ساکن بودند، شکست دادند و آن را خراب کرده، اسم شهر را حُرما نامیدند.^{۱۸} و یهودا غَزَه و نواحی‌اش و أَشْقِلُون و نواحی‌اش و عَقْرُون و نواحی‌اش را گرفت.^{۱۹} و خداوند با یهودا می‌بود. و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان دشت را نتوانست بیرون کند، زیرا که اربابه‌های آهنین داشتند.^{۲۰} و جبرون را مطابق سخن موسی به کالیب دادند و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد.^{۲۱} و پسران پَنیامین پیوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند، بیرون نکردند و پیوسیان با پسران پَنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت‌ئیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود.^{۲۳} و خاندان یوسف بیت‌ئیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود.^{۲۴} و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون می‌آمد دیده، به او گفتند: «ورودی شهر را به ما نشان بده، ما نیز به تو نیکویی خواهیم نمود.»^{۲۵} پس ورودی شهر را به ایشان نشان داد. آنها شهر را به دم شمشیر زدند،

ملاقات فرشته خدا

۲ و فرشته خداوند از چلجال به بوکیم آمده، گفت: «شما را از مصر برآوردم و به سرزمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست. ۲ پس شما با ساکنان این سرزمین عهد میندید و قربانگاههای ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده‌اید؟ ۳ بنابراین من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خاها خواهند بود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» ۴ و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم صدای خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.

نتیجه ناطاعی

۱ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، قوم اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا سرزمین را به تصرف آورند. ۷ و در تمامی روزهای یوشع و تمامی روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. ۸ و یوشع پسر نون، خادم خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۹ و او را در حدود پادشاهش در تهنه‌حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند. ۱۰ و تمامی آن نسل نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان نسل دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند. ۱۱ و قوم اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلها را عبادت نمودند. ۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده

و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند. ۲۶ و آن مرد به سرزمین حیثیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است.

۲۷ و مَنَسی اهل بیت‌شان و دهات آن را و اهل تَعْناک و دهات آن و ساکنان دُر و دهات آن و ساکنان پیلعام و دهات آن و ساکنان میچَدو و دهات آن را بیرون نکرد، و گنغانیان مصمم بودند که در آن سرزمین ساکن باشند. ۲۸ و آن زمان که قوم اسرائیل قدرت یافتند، بر گنغانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را به تمامی بیرون نکردند.

۲۹ و افرایم گنغانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد. پس گنغانیان در میان ایشان در جازر ساکن ماندند. ۳۰ و زیبولون ساکنان فِطرون و ساکنان تَحْلُل را بیرون نکرد. پس گنغانیان در میان ایشان ساکن ماندند و جزیه بر آنها گذارده شد.

۳۱ و آشیر ساکنان عَگُو و ساکنان صیدون و اَحْلَب و اکزیب و حلبه و عَفِیق و رَحوب را بیرون نکرد. ۳۲ پس آشیریان در میان گنغانیانی که ساکن آن سرزمین بودند، سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند. ۳۳ و تَفْتالی ساکنان بیت‌شمس و ساکنان بیت‌عَنات را بیرون نکرد، پس در میان گنغانیانی که ساکن آن سرزمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت‌شمس و بیت‌عَنات به ایشان جزیه می‌دادند.

۳۴ و آموریان پسران دان را به کوهستان مسدود ساختند، زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند. ۳۵ پس آموریان عزیمت داشتند که در آیلون و شَعْلَبیم در کوه حارس ساکن باشند، و لیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه بر ایشان گذارده شد. ۳۶ و حد آموریان از سر بالای عَقْرِتِیم و از سِلاع به سمت بالا بود.

نخواهم نمود. ۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا همچون پدرانشان طریق خداوند را نگهداشته، در آن گام خواهند برداشت یا نه. ۲۳ پس خداوند آن طوایف را واگذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم ننمود.

۳ پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی تمامی آنانی که همه جنگهای کنعان را تجربه نکرده بودند. ۲ تا نسلهای قوم اسرائیل جنگ آزموده شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که پیشتر جنگ آزموده نبودند. ۳ پنج سردار فلسطینیان و تمامی گنغانیان و صیدونیان و جویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل جرمون تا ورودی خمت ساکن بودند. ۴ و اینها برای آزمایش قوم اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه. ۵ پس قوم اسرائیل در میان گنغانیان و حیثیان و آموریان و فریزیان و جویان و یبوسیان ساکن می بودند. ۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می دادند، و خدایان آنها را عبادت می نمودند.

عُنَیْثِل

۷ و قوم اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند. ۸ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رِشعتایم، پادشاه آرام نهرین، فروخت، و قوم اسرائیل کوشان رِشعتایم را هشت سال بندگی کردند. ۹ و چون قوم اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای قوم اسرائیل نجات دهنده ای یعنی عُنَیْثِل پسر قِناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد. ۱۰ و روح خداوند بر او نازل شد و

بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند، پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برافروختند. ۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند. ۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. ۱۵ و به هر جا که بیرون می رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.

۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. ۱۷ و باز داوران خود را اطاعت ننمودند، زیرا که در پی خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان رفتار می نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می کردند، خیلی زود برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند. ۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی انگیزد، خداوند با داور می بود و ایشان را در تمام دوران آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می داد، زیرا که خداوند به خاطر ناله ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی آوردند، پشیمان می شد. ۱۹ و واقع می شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می کردند و آنها را عبادت نموده، سجده می کردند و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی گذاشتند. ۲۰ بنابراین خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، صدای مرا نشنیدند، ۲۱ من نیز هیچ یک از قومها را که یوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون

او به تنهایی در بالاخانه تابستانی خود می‌نشست. ایهود گفت: «کلامی از خدا برای تو دارم.» پس از تخت خود برخاست.^{۲۱} و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکم پادشاه فرو برد.^{۲۲} و دسته آن با تیغه‌اش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجر را از شکم بیرون نکشید و به فضولات رسید.^{۲۳} و ایهود به دهلیز بیرون

رفته، درهای بالاخانه را بر او بست و قفل کرد.

^{۲۴} و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالاخانه قفل است. گفتند: «به یقین در بالاخانه تابستانی قضای حاجت می‌کند.»^{۲۵} و آنقدر انتظار کشیدند تا خجل شدند، و چون پادشاه درهای بالاخانه را ننگشود، پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.

^{۲۶} و چون ایشان معطل می‌شدند، ایهود فرار کرد و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید.^{۲۷} و چون داخل آنجا شد، شیپور را در کوهستانِ اِفرایم نواخت و قوم اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود.^{۲۸} و به ایشان گفت: «از عقب من بیاید، زیرا خداوند، دشمنانِتان موآبیان را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از پی او فرود شده، گذرگاههای اُردن را پیش روی موآبیان گرفتند و نگذاشتند که هیچکس عبور کند.^{۲۹} و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از موآبیان راه، یعنی هر مرد تنومند و دلاور را کشتند. و کسی رهایی نیافت.^{۳۰} و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و سرزمین هشتاد سال آرامی یافت.

او قوم اسرائیل را داوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت. و خداوند کوشانِ رِشعتایم، پادشاه آرام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشانِ رِشعتایم مستولی گشت.^{۱۱} و سرزمین چهل سال آرامی یافت. پس عُتْنِیل پسر قِنَاز مرد.

ایهود

^{۱۲} و قوم اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند بدی کردند، و خداوند عِجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظر خداوند شرارت ورزیده بودند.^{۱۳} و او عَمّونیان و عَمّالِیق را نزد خود جمع کرده، آمد، و قوم اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان* را گرفتند.^{۱۴} و قوم اسرائیل عِجلون، پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

^{۱۵} و چون قوم اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات‌دهنده‌ای یعنی ایهود پسر جیرای بَنیامینی را که مردی چپ‌دست بود، برپا داشت و قوم اسرائیل به دست او برای عِجلون، پادشاه موآب، خراج فرستادند.^{۱۶} و ایهود خنجر دو دمی که طولش یک ذراع* بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بر ران راست خود بست.^{۱۷} و خراج را نزد عِجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عِجلون مرد بسیار چاقی بود.^{۱۸} و چون از عرضه داشتن خراج فارغ شد، آنانی را که خراج را آورده بودند، روانه نمود.^{۱۹} و خودش از معدنهای سنگ که نزد چَلْجال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه، پیامی محرمانه برای تو دارم.» گفت: «ساکت باش.» و تمامی حاضران از پیش او بیرون رفتند.^{۲۰} و ایهود نزد او داخل شد و

* ۱۳.۳ منظور شهر آریحا است. * ۱۶.۳ در عبری: «إِما». یک إِمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

شَمْجَر

۳۱ و بعد از او شَمْجَر پسر عَنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوبدست گاورانی کشت. او نیز اسرائیل را نجات داد.

دِبوره

۴ و قوم اسرائیل بعد از وفات ایهود بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند. ۲ و خداوند ایشان را به دست یابین پادشاه گنعان، که در حاصور سلطنت می‌کرد، فروخت. سردار لشکر او سِیسرا بود که در "خروشت قومها" سکونت داشت. ۳ آنگاه قوم اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، زیرا که او را نهصد اربه آهنین بود و بر قوم اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می‌کرد.

۴ و در آن زمان پیامبر زنی به نام دِبوره، که همسر آتْیَدِت بود، اسرائیل را داوری می‌نمود. ۵ و او زیر نخل دِبوره که در میان راقه و بیت‌ئیل در کوهستان اِفرایم بود، می‌نشست و قوم اسرائیل به جهت داوری نزد او می‌آمدند. ۶ پس دِبوره فرستاده، باراق پسر آبینوعم را از قادیش نَفْتالی فرا خواند و به او گفت: «آیا یهوه خدای اسرائیل امر نفرموده است که "برو و در کوه تابور موضع گیر، و ده هزار نفر از پسران نَفْتالی و پسران زبولون را همراه خود داشته باش ۷ و من، سِیسرا، سردار لشکر یابین را با اربه‌ها و لشکرش به رود قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد؟» ۸ باراق او را گفت: «اگر همراه من بیایی، می‌روم و اگر همراه من نیایی، نمی‌روم.» ۹ دِبوره گفت: «البته همراه تو می‌آیم. لیکن این سفر که می‌روی، برای تو حرمت نخواهد بود، زیرا خداوند سِیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دِبوره برخاسته، همراه باراق به قادیش رفت. ۱۰ و باراق، زبولون و نَفْتالی را به قادیش

جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دِبوره همراهش برآمد.

۱۱ و حایر قینی خود را از قینیان یعنی از پسران حویاب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صَعْتَه‌نیم که نزد قادیش است، برپا داشت.

۱۲ و به سِیسرا خبر دادند که باراق پسر آبینوعم به کوه تابور برآمده است. ۱۳ پس سِیسرا همه اربه‌هایش، یعنی نهصد اربه آهنین و تمامی مردانی را که همراه او بودند، از "خروشت قومها" تا رود قیشون جمع کرد. ۱۴ دِبوره به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سِیسرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود. آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از پی او. ۱۵ و خداوند سِیسرا و تمامی اربه‌ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق تار و مار کرد. سِیسرا از اربه خود به زیر آمده، پیاده فرار نمود. ۱۶ و باراق اربه‌ها و لشکر را تا "خروشت قومها" تعقیب نمود. و تمامی لشکر سِیسرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

۱۷ سِیسرا به چادر یاعیل، زن حایر قینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین پادشاه حاصور، و خاندان حایر قینی صلح بود. ۱۸ و یاعیل به استقبال سِیسرا بیرون آمده، او را گفت: «از این طرف، ای سرورم! نزد من بیا؛ نترس.» سِیسرا به سوی او به چادر برگشت و آن زن او را به لحاف پوشانید. ۱۹ سِیسرا او را گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مَشک شیر را باز کرده، به او نوشانید و او را پوشانید. ۲۰ سِیسرا او را گفت: «به در چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سؤال کرده، بگوید که "آیا کسی در اینجا است؟" بگو: "نه."» ۲۱ و یاعیل زن

حایر میخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد او به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه‌اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد.^{۲۲} اینک چون باراق سیسرا را تعقیب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، او را گفت: «بیا تا کسی را که می‌جویی، تو را نشان بدهم.» پس نزد او داخل شد و اینک سیسرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه‌اش بود.

^{۲۳} پس در آن روز خدا یابین پادشاه کنعان را پیش قوم اسرائیل ذلیل ساخت.^{۲۴} و دست قوم اسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زورآور و زورآورتر می‌شد تا آنکه یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

سرود دِبوره

و در آن روز دِبوره و باراق پسر آبینوعم سرود خوانده، گفتند:

۲ «آنگاه که رهبران در اسرائیل

دست به رهبری زدند،

آنگاه که قوم داوطلبانه

خویشتن را اِیثار نمودند،

خداوند را متبارک بخوانید.

۳ ای پادشاهان بشنوید!

ای نیرومندان گوش دهید!

من خود برای خداوند خواهم سراپید.

برای یهوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند.

۴ ای خداوند، وقتی که از سعیر بیرون آمدی،

وقتی که از صحرای اِدوم پیش راندی،

زمین پریشان شد

و آسمان نیز قطره‌ها ریخت.

و ابرها هم آبها بارانید.

۵ کوه‌ها از حضور خداوند لرزان شد،

و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل.

۶ در دوران شَمَجِر پسر عَنات،

در دوران یاعیل شاهراهها ترک شده بود،

و مسافران از کوره‌راهها می‌رفتند.

۷ حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند،

تا من، دِبوره، برخاستم،

در اسرائیل، همچون مادر برخاستم.

۸ خدایان جدید را اختیار کردند.

پس جنگ تا به دروازه‌ها رسید.

در میان چهل هزار نفر در اسرائیل،

نه سپری یافت شد و نه نیزه‌ای.

۹ قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است،

که خود را در میان قوم به ارادت

تسلیم نمودند.

خداوند را متبارک بخوانید.

۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید

و بر فرشهای نفیس می‌نشینید،

و بر طریق روان هستید،

این را بیان کنید.

۱۱ دور از صدای تیراندازان، نزد حوضهای آب

در آنجا کارهای عادلانه خداوند

را بیان می‌کنند،

یعنی فرامین عادلانه او را در حکومت اسرائیل.

آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها سرازیر گشتند.

۱۲ بیدار شو، بیدار شو، ای دِبوره!

بیدار شو، بیدار شو، و سرود بخوان.

برخیز، ای باراق،

و ای پسر آبینوعم،

اسیران خود را به اسیری ببر.

۱۳ آنگاه جماعت اندک بر بزرگان قوم تسلط یافتند.

و خداوند مرا بر زورمندان چیره ساخت.

۱۴ از اِفرایم آمدند،

آنانی که مقر ایشان در عمالیق است.

زیرا که به یاری خداوند نیامدند
 تا خداوند را در میان زورمندان یاری نمایند.
 ۲۴ یا عیل، زن حابّر قینی، از سایر زنان مبارک باد!
 از زنان چادر نشین مبارک باد!
 ۲۵ او آب خواست و شیر به او داد،
 و سرشیر را در ظرف شاهانه پیش آورد.
 ۲۶ دست خود را به میخ دراز کرد،
 و دست راست خود را به چکش عمله.
 و به چکش سیسرا را زده، سرش را سوراخ کرد.
 و شقیقه او را شکافت و فرو دوخت.
 ۲۷ نزد پایهایش خم شده،
 افتاد و دراز شد.
 نزد پایهایش خم شده، افتاد.
 جایی که خم شد، در آنجا کشته افتاد.
 ۲۸ از دریچه نگریست و نعره زد،
 مادر سیسرا از پنجره نعره زد:
 "چرا ارباهش در آمدن تاخیر می کند؟
 و چرا چرخهای ارباهایش توقف می نماید؟
 ۲۹ حکیمترین ندیمه هایش در جواب او گفتند:
 لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد:
 ۳۰ "آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند،
 یک دختر و یا دو دختر برای هر مرد.
 و برای سیسرا غنیمت رختهای رنگارنگ،
 غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی،
 رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو.
 بر گردنها چون غنیمت؟"
 ۳۱ همچنین ای خداوند!
 تمامی دشمنان را هلاک شوند.
 و اما دوستان را او مثل آفتاب باشند،
 وقتی که در قوتش طلوع می کند.
 و سرزمین چهل سال آرامی یافت.

در پی تو پنیامین با قومهای تو،
 و از ماکبر داوران آمدند.
 و از زیولون آنانی که عصبی
 فرمانروایی به دست می گیرند.
 ۱۵ و سروران پشاکار همراه دیوره بودند.
 چنانکه باراق بود، همچنان پشاکار نیز بود.
 در پی او به وادی هجوم آوردند.
 در میان طوایف رثوین دودلی بسیار بود.
 ۱۶ چرا در میان آنها نشستی؟
 آیا تا نی گله ها را بشنوی؟
 در میان طوایف رثوین دودلی بسیار بود.
 ۱۷ جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند.
 و دان چرا نزد کشتی ها درنگ نمود؟
 آشیر به کناره دریا نشست.
 و نزد خلیج های خود ساکن ماند.
 ۱۸ و زیولون قومی بودند که جان خود
 را به خطر موت تسلیم نمودند.
 ۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند.
 آنگاه پادشاهان کنعان مقابله نمودند.
 در تَعْناک نزد آبهای میچَدو.
 و هیچ غنیمتی از نقره به یغما نبردند.
 ۲۰ از آسمان جنگ کردند.
 ستارگان از منازل خود با سیسرا جنگ کردند.
 ۲۱ رود قیشون ایشان را در ربود.
 آن رود قدیم یعنی رود قیشون.
 ای جان من، قوت را پایمال نمودی.
 ۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پا زدن گرفتند.
 به خاطر تاختن یعنی تاختن اسبان زورآوران.
 ۲۳ فرشته خداوند می گوید: "میروز را لعنت کنید،
 ساکنانش را به سختی لعنت کنید،

جدعون

۶ و قوم اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست میدیان هفت سال تسلیم نمود.^۲ و دست میدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب میدیان قوم اسرائیل شکافها در کوهها، و نیز غارها و دژها برای خود ساختند.^۳ و چون اسرائیل زراعت می کردند، میدیان و عمالیق و اقوام شرقی آمده، بر ایشان هجوم می آوردند.^۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.^۵ زیرا که ایشان با احشام و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی شمار بودند؛ ایشان و شتران ایشان را حسایی نبود و به جهت خراب ساختن سرزمین داخل شدند.^۶ و چون اسرائیل به خاطر میدیان بسیار ذلیل شدند، قوم اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.

۷ و واقع شد چون قوم اسرائیل از دست میدیان نزد خداوند التماس نمودند،^۸ که خداوند نبی ای برای قوم اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من شما را از مصر برآورد و شما را از خانه بندگی بیرون آوردم،^۹ و شما را از دست مصریان و از دست تمامی ستمکاران شما رهایی دادم. و اینان را از حضور شما بیرون کرده، سرزمین ایشان را به شما دادم.^{۱۰} و به شما گفتم: "من یهوه خدای شما هستم. از خدایان آموریانی که در سرزمین ایشان ساکنید، مترسید!" لیکن صدای مرا نشنیدید.»

۱۱ و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در غفره است که مال یوآش آبیعیزی بود، نشست و پسرش جدعون گندم را در چرخش می کوبید تا آن را از میدیان پنهان کند.^{۱۲} پس فرشته خداوند بر او

آشکار شده، او را گفت: «ای مرد نیرومند، یهوه با تو است.»^{۱۳} جدعون او را گفت: «آه، ای سرورم، اگر یهوه با ماست، پس چرا این همه بر ما واقع شده است؟ کجاست تمامی اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته اند که "آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد؟" لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست میدیان تسلیم نموده است.»^{۱۴} آنگاه یهوه بر وی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست میدیان رهایی ده. آیا این من نیستم که تو را می فرستم؟»^{۱۵} جدعون در جواب او گفت: «آه، ای سرورم، چگونه اسرائیل را رهایی دهم؟ اینک خاندان من در مَنسی ذلیلتر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.»^{۱۶} خداوند او را گفت: «به یقین من با تو خواهم بود و میدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.»^{۱۷} جدعون او را گفت: «اگر الان در نظر تو فیض یافته ام، پس نشانه ای به من ده که تو هستی آنکه با من حرف می زنی.»^{۱۸} پس خواهش دارم که از اینجا نروی تا نزد تو برگردم و هدیه خود را آورده، به حضور تو تقدیم کنم.» گفت: «من می مانم تا برگردی.»

۱۹ پس جدعون رفت و بزغاله ای را با قرصهای نان بی خمیرمایه از یک ایفه* آرد مرغوب حاضر ساخت، و گوشت را در سبزی و آب گوشت را در کاسه ای ریخته، آن را نزد وی زیر درخت بلوط آورد و پیش او نهاد.^{۲۰} فرشته خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» جدعون چنان کرد.^{۲۱} آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای نان بی خمیرمایه را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای نان

* ۱۹.۶ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

ضدّ او برخاسته بودند، گفت: «آیا شما از بَعْل دفاع می‌کنید؟ آیا شما او را می‌رهانید؟ هر که از بَعْل دفاع نماید، همین صبح کشته خواهد شد. زیرا اگر بَعْل خداست، بگذارید خودش از خود دفاع نماید، چونکه کسی قربانگاه او را در هم شکسته است.»^{۳۲} پس در آن روز او را پروتبعّل نامیدند و گفتند: «بگذارید تا بَعْل در برابر او از خود دفاع نماید، زیرا که قربانگاه او را در هم شکسته است.»

^{۳۳} آنگاه تمامی اهل میدان و عمالیک و اقوام شرقی با هم جمع شدند و از اُردن عبور کرده، در وادی یزرعیل اردو زدند.^{۳۴} و روح خداوند جدعون را در برگرفت. پس شیپور را نواخت و اهل آبیعزر در عقب او جمع شدند.^{۳۵} جدعون قاصدان در تمامی مَنَسّی فرستاد که ایشان نیز در پی او جمع شدند و در آشیر و زیولون و نَفَتالی قاصدان فرستاد و به ملاقات ایشان رفتند.

^{۳۶} و جدعون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را مطابق سخن خود به دست من نجات خواهی داد،^{۳۷} اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می‌گذارم. اگر شبنم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بُوَد، خواهم دانست که اسرائیل را مطابق سخن خود به دست من نجات خواهی داد.»^{۳۸} و همچنین شد. جدعون سحرگاهان برخاسته، پوست را فشرده و کاسه‌ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد.^{۳۹} جدعون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود؛ تنها همین یک مرتبه سخن خواهم گفت. تنها اینکه یک دفعه دیگر فقط با پوست امتحان نمایم. این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.»^{۴۰} و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست خشک ماند، اما بر تمامی زمین شبنم بود.

پی‌خمیرمایه را بلعید. و فرشته خداوند از نظرش غایب شد.^{۴۱} پس جدعون دانست که او فرشته خداوند است. و جدعون گفت: «آه، ای خداوند یهوه! چونکه فرشته خداوند را روبرو دیدم.»^{۴۲} خداوند او را گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس، نخواهی مرد.»^{۴۳} پس جدعون در آنجا برای خداوند قربانگاهی بنا کرد و آن را یهوه شالوم* نامید که تا امروز در عُفره آبیعزریان باقی است.

^{۴۵} و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدر خود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است، بگیر و قربانگاه بَعْل را که از آن پدرت است، منهدم کن و تمثال آشیره را که نزد آن است، قطع نما.»^{۴۶} و برای یهوه، خدای خود، بر سر این مکان بلند قربانگاهی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب آشیره که قطع کردی، به عنوان قربانی سوختنی تقدیم نما.»^{۴۷} پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند او را گفته بود، عمل نمود. اما چونکه از خاندان پدر خود و مردان شهر می‌ترسید، این کار را در روز نتوانست کرد. پس آن را در شب انجام داد.

^{۴۸} و چون مردمان شهر صبح زود از خواب برخاستند، دیدند قربانگاه بَعْل در هم شکسته، و آشیره که در نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر قربانگاهی که ساخته شده بود، قربانی شده است.^{۴۹} پس به یکدیگر گفتند: «کیست که این کار را کرده است؟» و چون تفتیش و پُرس و جو کردند، گفتند: «جدعون پسر یوآش این کار را کرده است.»^{۵۰} پس مردان شهر به یوآش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد، زیرا که قربانگاه بَعْل را در هم شکسته، و آشیره را که نزد آن بود، بریده است.»^{۵۱} اما یوآش به همه کسانی که بر

* ۲۴.۶ یعنی: «یهوه سلامتی است».

جدعون با سیصد نفر

۷ و پرویغل که جدعون باشد با تمامی قوم که با او بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه خرورد اردو زدند. اردوی میدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در درّه بود.

^۲ خداوند به جدعون گفت: «قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که میدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبدا اسرائیل بر من فخر نموده، بگوید که «دست من، مرا نجات داد.»^۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: «هر کس که ترسان و هراسان باشد، از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

^۴ خداوند به جدعون گفت: «باز هم قوم زیاده‌اند، ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم «این با تو برود،» او همراه تو خواهد رفت، و هر که را به تو گویم «این با تو نرود،» او نخواهد رفت.»^۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جدعون گفت: «هر که آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ می‌نوشد، او را تنها بگذار. و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد.»^۶ و شماره آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و بقیه قوم به تمامی بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.^۷ خداوند به جدعون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و میدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس بقیه قوم همگی به جای خود باز گردند.»^۸ پس آن گروه توشه و شیپورهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی میدیان در درّه پایین دست او بود.

^۹ در همان شب خداوند او را گفت: «به اردو فرود بیا، زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده‌ام.

^{۱۰} لیکن اگر از رفتن می‌ترسی، با خادم خود فوره به اردو برو.^{۱۱} و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فوره به کناره سلاحدارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.^{۱۲} و اهل میدیان و عمالیک و تمامی اقوام شرقی مثل ملخ، بی‌شمار در درّه ریخته بودند، و شتران ایشان را مثل ریگ که بر کناره دریا بی‌حساب است، شماره‌ای نبود.^{۱۳} پس چون جدعون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می‌گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گرده‌ای نان جو در میان اردوی میدیان غلطانیده شده، به خیمه‌ای برخورد و آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.»^{۱۴} رفیقش در جواب او گفت که «این نیست جز شمشیر جدعون پسر یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدا میدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.»^{۱۵} چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: «برخیزید، زیرا که خداوند اردوی میدیان را به دست شما تسلیم کرده است.»^{۱۶} و آن سیصد نفر را به سه دسته تقسیم ساخت، و به دست هر یکی از ایشان شیپورها و سبوه‌ای خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت.^{۱۷} و به ایشان گفت: «بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کنار اردو برسم، هر چه من می‌کنم، شما هم چنان بکنید.»^{۱۸} چون من و آنانی که با من هستند، شیپورها را به صدا درآوریم، شما نیز از همه اطراف اردو شیپورها را بنوازید و فریاد برآورید: «برای خداوند و برای جدعون.»

^{۱۹} پس جدعون و صد نفر که با او بودند در ابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچی‌ای تازه گذارده بودند. پس شیپورها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند.

۴ و چدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودند، به اُردن رسیده، عبور کردند، و اگرچه خسته بودند، لیکن تعقیب می‌کردند. ۵ و به اهل سُگوت گفت: «تمنا این که چند نان به رفقایم بدهید زیرا خسته‌اند، و من زَیج و ضَلْمُوئُع، شاهان مِدیّان را تعقیب می‌کنم.» ۶ سرداران سُگوت به او گفتند: «مگر دستهای زَیج و ضَلْمُوئُع الان در دست تو می‌باشد تا به لشکر تو نان بدهیم؟» ۷ چدعون گفت: «پس چون خداوند زَیج و ضَلْمُوئُع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با خار و خَس صحرا خواهم دید.» ۸ و از آنجا به فِئوعیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فِئوعیل مثل جواب اهل سُگوت او را جواب دادند. ۹ و به اهل فِئوعیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم، این برج را فرو خواهم ریخت.»

۱۰ و زَیج و ضَلْمُوئُع در قَرَقور با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکر اقوام شرقی این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی کشته شده بودند. ۱۱ و چدعون به راه چادرنشینان به طرف شرقی نَوْبَج و یُجْبِهاه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند. ۱۲ و زَیج و ضَلْمُوئُع فرار کردند و ایشان را تعقیب نموده، آن دو پادشاه مِدیّان یعنی زَیج و ضَلْمُوئُع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را تار و مار ساخت.

۱۳ و چدعون پسر یوآش از سربالایی حارس از جنگ برگشت. ۱۴ و جوانی از اهل سُگوت را گرفته، از او پرس و جو کرد و او برای وی نامه‌ای سرداران سُگوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت. ۱۵ پس نزد اهل سُگوت آمده، گفت: «این هم زَیج و ضَلْمُوئُع، که درباره ایشان مرا طعنه زده، گفتید: "مگر دست زَیج و ضَلْمُوئُع الان در دست تو است تا به مردان خسته تو نان بدهیم؟"» ۱۶ پس مشایخ شهر

۲۰ و هر سه دسته شیپورها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و شیپورها را به دست راست خود گرفته، نواختند و فریاد برآوردند: «برای خداوند و برای چدعون.» ۲۱ و هر کس به جای خود به اطراف اردو ایستاد. تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را تار و مار کردند. ۲۲ و چون آن سیصد نفر شیپورها را به صدا درآوردند، خداوند شمشیر هر کس را بر رفیقش و بر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تابیتِ شِطْلَه به سوی صِیره و تارمرز آبلِ محوله که نزد طَبَّات است، فرار کردند. ۲۳ و مردان اسرائیل از نَفْتالی و آشیر و تمامی مَنَسی جمع شده، مِدیّان را تعقیب نمودند.

۲۴ و چدعون به تمامی کوهستانِ اِفرایم، قاصدان فرستاده، گفت: «به جهت مقابله با مِدیّان به زیر آید و آنها را تا بیت‌باره و تا اُردن پیش ایشان بگریید.» پس تمامی مردانِ اِفرایم جمع شده، آنها را تا بیت‌بازه و اُردن گرفتند. ۲۵ و عَرَب و ذِئِب دو سردار مِدیّان را گرفته، عَرَب را بر صخره عَرَب و ذِئِب را در چَرخُشتِ ذِئِب کشتند. و مِدیّان را تعقیب نمودند و سرهای عَرَب و ذِئِب را به آن طرف اُردن، نزد چدعون آوردند.

شاهان مِدیّان

و مردانِ اِفرایم او را گفتند: «این چه کار است که ما به کرده‌ای که چون برای جنگ مِدیّان می‌رفتی ما را نخواندی؟» و به سختی با او مشاجره کردند. ۲ چدعون به ایشان گفت: «الان من در مقایسه با کار شما چه کردم؟ مگر خوشه‌چینی انگورهای اِفرایم از حصاد انگور آبِیَعَزَر بهتر نیست؟» ۳ به دست شما خدا دو سردار مِدیّان، یعنی عَرَب و ذِئِب را تسلیم نمود و من در قیاس با شما قادر بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بر وی فرو نشست.

آن هلالها و حلقه‌ها و جامه‌های ارغوانی که بر شاهان میدان بود، و سواى گردنبندهایی که بر گردن شتران ایشان بود.^{۲۷} و چَدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عَفره برپا داشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن ایفود برای چَدعون و خاندان او دام شد.^{۲۸} پس میدان در حضور قوم اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و سرزمین در دوران چَدعون چهل سال آرامی یافت.^{۲۹} و پروتِئِل * پسر یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد.^{۳۰} و چَدعون را هفتاد پسر بود که از صُلب خود او بودند، زیرا زنان بسیار داشت.^{۳۱} و مُتِئِه او که در شکیم بود، او نیز برای چَدعون پسری آورد، و او را آبِیْمِلِک نام نهاد.^{۳۲} و چَدعون پسر یوآش پیر و سالخورده شده، مرد و در قبر پدرش یوآش در عَفره آبِیْعِزِری دفن شد.

^{۳۳} و واقع شد بعد از وفات چَدعون که قوم اسرائیل برگشته، در پیروی بَعْلَها زنا کردند، و بَعْل پربت را خدای خود ساختند.^{۳۴} و قوم اسرائیل، یهوه خدای خود را که ایشان را از دست تمامی دشمنانشان از هر طرف رهایی داده بود، به یاد نیاوردند.^{۳۵} و با خاندان پروتِئِل، یعنی چَدعون نیز موافق همه احسانی که با قوم اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

آبِیْمِلِک

۹ و آبِیْمِلِک پسر پروتِئِل نزد برادران مادر خود به شکیم رفته، ایشان و تمامی طایفه خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت: «الان در گوشه‌های تمامی اهل شکیم بگویید: "برای شما کدام بهتر است؟ اینکه هر هفتاد پسر پروتِئِل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟" به یاد آورید

و خار و خس صحرا را گرفته، اهل سَکوت را به آنها تنبیه نمود.^{۱۷} و برج فِئوعیل را فرو ریخته، مردان شهر را کشت.

^{۱۸} و به زَیج و صَلموئِع گفت: «چگونه مردمانی بودند که در تابور کشتید؟» گفتند: «ایشان مثل تو بودند، هر یکی شبیه شاهزادگان.»^{۱۹} چَدعون گفت: «ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند. به حیات خداوند قسم که اگر ایشان را زنده نگاه می‌داشتید، شما را نمی‌کشتم.»^{۲۰} و به نخست‌زاده خود، پِتر، گفت: «برخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید، چونکه هنوز جوان بود.^{۲۱} پس زَیج و صَلموئِع گفتند: «تو برخیز و ما را بکش، زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست.» پس چَدعون برخاسته، زَیج و صَلموئِع را بکشت و زیورآلات هلالی شکل را که بر گردن شتران ایشان بود، برگرفت.

ایفود چَدعون

^{۲۲} پس مردان اسرائیل به چَدعون گفتند: «بر ما حکومت کن، هم پسر تو و هم پسر تو نیز، چونکه ما را از دست مِدیّان رهانیدی.»^{۲۳} چَدعون در جواب ایشان گفت: «من بر شما حکومت نخواهم کرد، و پسر من بر شما حکومت نخواهد کرد، خداوند بر شما حکومت خواهد نمود.»^{۲۴} و چَدعون به ایشان گفت: «یک چیز از شما خواهم دارم که هر یکی از شما گوشواره‌های غنایم خود را به من بدهد.» زیرا که آنان گوشواره‌های طلا داشتند، چونکه اسمعیلیان بودند.^{۲۵} در جواب گفتند: «البته می‌دهیم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گوشواره‌های غنایم خود را در آن انداختند.^{۲۶} و وزن گوشواره‌های طلایی که طلبیده بود، هزار و هفتصد مثقال * طلا بود، سواى

* ۲۶.۸ ر عبری: "شِیکل". یک شِیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است. * ۲۹.۸ همان چَدعون

و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند.^{۱۶} پس الان اگر به راستی و صداقت عمل نمودید در اینکه آبیملیک را پادشاه ساختید، و اگر به پروتعل و خاندانش نیکویی کردید و مطابق عمل دستهایش رفتار نمودید^{۱۷} زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رهانید.^{۱۸} و شما امروز به ضدّ خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او آبیملیک را چون برادر شما بود، بر اهل شکیم پادشاه ساختید.^{۱۹} پس اگر امروز به راستی و صداقت با پروتعل و خاندانش عمل نمودید، از آبیملیک شاد باشید و او از شما شاد باشد.^{۲۰} اما اگر چنین نیست، باشد که آتش از آبیملیک برخیزد و اهل شکیم و خاندان بیت‌ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم و خاندان بیت‌ملو برخیزد و آبیملیک را بسوزاند.^{۲۱} پس یوتام فرار کرده، گریخت و به پتر آمده، در آنجا از ترس برادرش ابیملیک، ساکن شد.

^{۲۲} و آبیملیک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد.
^{۲۳} و خدا روحی خبیث در میان آبیملیک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم به آبیملیک خیانت ورزیدند.^{۲۴} تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر پروتعل شده بود، بشود و خون آنها را از برادر ایشان آبیملیک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که وی را در کشتن برادران خود یاری کرده بودند، گرفته شود.^{۲۵} پس اهل شکیم به ضدّ آبیملیک بر فراز کوه‌ها کمین گذاشتند و هر کس را که از طرف ایشان در راه می‌گذشت، تاراج می‌کردند. پس آبیملیک را خبر دادند.

^{۲۶} و جعل پسر عید با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند.^{۲۷} و به مزرعه‌ها بیرون رفته، انگورها را چیدند و آنها را فشرده، جشن گرفتند و به خانه خدای خود داخل شده، خوردند و نوشیدند. و آبیملیک را لعنت نمودند.

که من استخوان و گوشت شما هستم.»^۳ و برادران مادرش درباره او در گوشه‌های تمامی اهل شکیم همه این سخنان را گفتند. پس دل ایشان به پیروی آبیملیک مایل شد، زیرا گفتند: «او برادر ماست.»^۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل‌پریت به او دادند. آبیملیک گروهی از اراذل و اوباش را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند.^۵ پس به خانه پدرش به غفره رفته، برادران خود پسران پروتعل را که هفتاد نفر بودند، بر یک سنگ بکشت. لیکن یونام پسر کوچک پروتعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود.^۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان بیت‌ملو جمع شده، رفتند و آبیملیک را نزد بلوطستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.

^۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه چرزیم ایستاد و صدای خود را بلند کرده، ندا در داد و به ایشان گفت: «ای مردان شکیم، مرا بشنوید تا خدا نیز شما را بشنود.»^۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، به درخت زیتون گفتند: «تو بر ما سلطنت نما.»^۹ درخت زیتون به ایشان گفت: «آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌دارند، ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟»^{۱۰} پس درختان به درخت انجیر گفتند که: «تو بیا و بر ما سلطنت نما.»^{۱۱} درخت انجیر به ایشان گفت: «آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟»^{۱۲} درختان به تاک گفتند که: «بیا و بر ما سلطنت نما.»^{۱۳} تاک به ایشان گفت: «آیا شیر خور را که خدا و انسان را خوش می‌سازد، ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟»^{۱۴} آنگاه تمامی درختان به خار گفتند که: «تو بیا و بر ما سلطنت نما.»

^{۱۵} خار به درختان گفت: «اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می‌کنید، پس بیاوید و در سایه من پناه گیرید، اما اگر نه، آتش از خار برخیزد

حضور او فرار کرد و بسیاری تا دهنه دروازه مجروح افتادند.^{۴۱} آبیملیک در آرومه ساکن شد و زیول، جَعل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم نباشند.

^{۴۲} و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و آبیملیک را خبر دادند.^{۴۳} پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه دسته تقسیم نمود، و در صحرا به کمین نشست. و نگاه کرده، دید که مردم از شهر بیرون می‌آیند. پس به ضد آنها برخاسته، ایشان را شکست داد.^{۴۴} آبیملیک با دسته‌ای که با او بودند، حمله برده، در دهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو دسته بر کسانی که در صحرا بودند، هجوم آوردند و ایشان را شکست دادند.^{۴۵} و آبیملیک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت و شهر را گرفته، نمک در آن کاشت.

^{۴۶} و چون همه مردان برج شکیم این را شنیدند، به قلعه ثیل بریت داخل شدند.^{۴۷} به آبیملیک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده‌اند.^{۴۸} آنگاه آبیملیک با همه کسانی که با او بودند، به کوه ضلمون برآمدند. آبیملیک تبری به دست گرفته، شاخه‌ای از درخت برید و آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی که با او بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم عجله نموده، مثل من بکنید.»^{۴۹} و تمامی آن مردان، هر کس شاخه خود را بریده، در پی آبیملیک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سر ایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکیم که قریب به هزار مرد و زن بودند، بمردند.^{۵۰} آبیملیک به تاباص رفت و به ضد آن اردو زده، آن را گرفت.^{۵۱} و در میان شهر برج محکی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر به آنجا فرار کردند، و درها را بر خود بسته، به پشت بام برج رفتند.^{۵۲} آبیملیک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازه

^{۲۸} و جَعل پسر عید گفت: «آبیملیک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا او پسر پروتَعل و زیول، دستیار او نیست؟ ای مردان خمور، پدر شکیم را بندگی کنید! ما چرا باید او را بندگی کنیم؟^{۲۹} کاش که این قوم زیر دست من می‌بودند تا آبیملیک را از میان برمی‌داشتیم. به او می‌گفتم: "لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا."»

^{۳۰} چون زیول رئیس شهر، سخن جَعل پسر عید را شنید، خشمش شعله‌ور شد.^{۳۱} پس به حيله قاصدان نزد آبیملیک فرستاده، گفت: «اینک جَعل پسر عید با برادرانش به شکیم آمده‌اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می‌کنند.^{۳۲} پس الان در شب برخیز، تو و مردانی که همراه توست، و در صحرا کمین کنید.^{۳۳} و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند به ضد تو بیرون آیند، هر چه از دستت برآید، با او خواهی کرد.»

^{۳۴} پس آبیملیک و همه کسانی که با او بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم کمین نشستند.^{۳۵} و جَعل پسر عید بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد. آبیملیک و کسانی که با او بودند از کمینگاه برخاستند.^{۳۶} و چون جَعل آن گروه را دید، به زیول گفت: «اینک گروهی از سر کوه‌ها به زیر می‌آیند.» زیول او را گفت: «سایه کوه‌ها را مثل مردم می‌بینی.»^{۳۷} بار دیگر جَعل صحبت کرده گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می‌آیند و جمعی دیگر از راه الون معونیم می‌آیند.»^{۳۸} زیول او را گفت: «الان زبان تو کجاست که گفتی آبیملیک کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا این، آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.»^{۳۹} و جَعل پیش روی اهل شکیم بیرون شده، با آبیملیک جنگ کرد.^{۴۰} و آبیملیک او را تار و مار ساخت که از

افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست عَمّونیان فروخت.^۸ و ایشان در آن سال بر قوم اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر تمامی قوم اسرائیل که به آن طرف اُردن در سرزمین آموریان که در جلعاد بودند، هجده سال ظلم کردند.^۹ و عَمّونیان از اُردن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان اِفرایم نیز جنگ کنند. و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.

^{۱۰} و قوم اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورد، گفتند: «به تو گناه کرده‌ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بَعَلیم را عبادت نمودیم.»^{۱۱} خداوند به قوم اسرائیل گفت: «آیا شما را از مصریان و آموریان و عَمّونیان و فلسطینیان رهایی ندادم؟^{۱۲} و چون صیدونیان و عَمالیقیان و مِعونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شما را از دست ایشان رهایی ندادم.»^{۱۳} لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد.^{۱۴} بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده‌اید، فریاد برآوردید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.»^{۱۵} قوم اسرائیل به خداوند گفتند: «گناه کرده‌ایم، پس مطابق آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.»^{۱۶} پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل غمگین شد.

^{۱۷} پس عَمّونیان جمع شده، در جلعاد اردو زدند، و قوم اسرائیل جمع شده، در مِصفه اردو زدند.^{۱۸} و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با عَمّونیان شروع کند؟ او رئیس تمامی ساکنان جلعاد خواهد بود.»

۱۱ و یَفْتاح جلعادی مردی نیرومند، شجاع، و پسر فاحشه‌ای بود، پدر یَفْتاح، جلعاد بود.^۲ و زن جلعاد پسران برای او زایید، و چون پسران زنش بزرگ شدند یَفْتاح را بیرون کرده، به او گفتند: «تو در

برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.^۳ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیابی گرفته، بر سر آبیملک انداخت و کاسه سرش را شکست.^۴ پس جوانی را که سلاحدارش بود پی‌درنگ صدا زده، او را گفت: «شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبدا درباره من بگویند، "زنی او را کشت."» پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که مرد.^۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که آبیملک مرده است، هر کس به خانه خود رفت.^۶ پس خدا شرارتی را که آبیملک به پدر خود با کشتن هفتاد برادر خویش مرتکب شده بود، جزا داد.^۷ و خدا تمامی شرارت مردم شِکیم را نیز بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام پسر یروبعِل دامنگیرشان شد.

دو داور

۱۰ و بعد از آبیملک توَلَع پسر فُوه پسر دودو، مردی از قبیله یَساکار، برخاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان اِفرایم ساکن بود.^۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داورى نمود. پس وفات یافته، در شامیر دفن شد.^۳ و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داورى نمود.^۴ و او را سی پسر بود که بر سی کره الاغ سوار می‌شدند، و ایشان را سی شهر بود که تا امروز خוות‌یائیر نامیده می‌شوند و در سرزمین جلعاد می‌باشند.^۵ و یائیر وفات یافته، در قامون دفن شد.

تنگی اسرائیل

^۶ و قوم اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بَعَلیم و عَشْتاروت و خدایان آرام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان عَمّونیان و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند.^۷ و غضب خداوند بر اسرائیل

خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.»^۳ پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در سرزمین طوب ساکن شد، و افرادی اوباش نزد یفتاح جمع شده، همراه او بیرون می‌رفتند.^۴ و واقع شد بعد از گذشت روزها که عَمُونیان با اسرائیل جنگ کردند.^۵ و چون عَمُونیان با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا یفتاح را از سرزمین طوب بیاروند.^۶ و به یفتاح گفتند: «بیا سردار ما باش تا با عَمُونیان جنگ نماییم.»^۷ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «آیا شما به من نفرت ننمودید و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ چرا الان که در تنگی هستید، نزد من آمده‌اید؟»^۸

مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «از این سبب الان نزد تو برگشته‌ایم تا همراه ما آمده، با عَمُونیان جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.»^۹ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ کردن با عَمُونیان باز آورید و خداوند ایشان را به دست من بسپارد، آیا من سردار شما خواهم بود.»^{۱۰} مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «خداوند در میان ما شاهد باشد که البته مطابق سخن تو عمل خواهیم نمود.»^{۱۱} پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند، و یفتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفه گفت.

و یفتاح قاصدان نزد پادشاه عَمُونیان فرستاده، گفت: «تو را با من چه کار است که نزد من آمده‌ای تا با سرزمین من جنگ نمایی؟»^{۱۲} پادشاه عَمُونیان به قاصدان یفتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند، سرزمین مرا از آرنون تا یَبوق و اُردن گرفتند، پس الان آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.»^{۱۴}

و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد پادشاه عَمُونیان فرستاد.^{۱۵} و او را گفت که «یفتاح چنین می‌گوید:

اسرائیل سرزمین موآب و سرزمین عَمُونیان را نگرفت. زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا دریای سرخ سفر کرده، به قادیس رسیدند.^{۱۶} و اسرائیل رسولان نزد پادشاه اِدوم فرستاده، گفتند: "تمنا اینکه از سرزمین تو عبور کنیم." اما پادشاه اِدوم قبول نکرد، و نزد پادشاه موآب نیز فرستادند و او راضی نشد، پس اسرائیل در قادیس ماندند.^{۱۸} پس در بیابان سفر کرده، سرزمین اِدوم و سرزمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی سرزمین موآب آمده، به آن طرف آرنون اردو زدند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که آرنون حد موآب بود.^{۱۹} آنگاه اسرائیل قاصدان نزد سیحون پادشاه آموریان که در جشبون حکم می‌راند، فرستاده، به او گفت: "تمنا اینکه از سرزمین تو به مکان خود عبور نماییم." اما سیحون بر اسرائیل اعتماد نمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهص اردو زدند و با اسرائیل جنگ نمودند.^{۲۱} و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی سرزمین آموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند.^{۲۲} و تمامی حدود آموریان را از آرنون تا یَبوق و از بیابان تا اُردن به تصرف آوردند.^{۲۳} پس حال یهوه خدای اسرائیل، آموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟^{۲۴} آیا آنچه خدای تو کموش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ و همچنین هر که را یهوه خدای ما از حضور ما اخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود.^{۲۵} و حال آیا تو از بالاق پسر صَقور، پادشاه موآب بهتر هستی؟ آیا او با اسرائیل هرگز مقابله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟^{۲۶} هنگامی که اسرائیل در جشبون و دهاتش و غروعر و دهاتش و در همه شهرهایی که بر کناره آرنون است، سیصد سال ساکن بودند،

و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد پادشاه عَمُونیان فرستاد.^{۱۵} و او را گفت که «یفتاح چنین می‌گوید:

چنین شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوه‌ها گردش نمایم و برای بکارت خود با رفقایم ماتم گیرم.»^{۳۸} یفتاح گفت: «برو». و او را دو ماه روانه نمود. پس او با رفقای خود رفته، برای بکارتش بر کوه‌ها ماتم گرفت.^{۳۹} و واقع شد که بعد از پایان دو ماه نزد پدر خود برگشت و او مطابق نذری که کرده بود، به او عمل نمود و آن دختر مردی را شناخت. پس در اسرائیل عادت شد^{۴۰} که دختران اسرائیل سال به سال می‌رفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱۲ و مردان إفرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح گفتند: «چرا برای جنگ کردنت با عَمّونیان رفتی و ما را نطلبیدی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانه تو را بر سر تو خواهیم سوزانید.»^۱ و یفتاح به ایشان گفت: «ما و قوم مرا با عَمّونیان جنگ سخت می‌بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.^۲ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی‌دهید، جان خود را به دست خود گرفته، به سوی عَمّونیان رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایید؟»^۳ پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با إفرایم جنگ نمود و مردان جلعاد إفرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند: «ای اهل جلعاد، شما فراریان إفرایمی در میان إفرایم و در میان مَنَسی هستید.»^۴ و اهل جلعاد گذرگاههای اُردن را پیش روی إفرایم گرفتند، و واقع شد که چون یکی از گریزندگان إفرایم می‌گفت: «بگذارید عبور نمایم.» اهل جلعاد می‌گفتند: «آیا تو افرایمی هستی؟» و اگر می‌گفت: «نه»،^۵ پس او را می‌گفتند: بگو «شِبُولت»، و او می‌گفت «شِبُولت»، چونکه نمی‌توانست به درستی

پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟^۶ من به تو گناه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می‌نمایی. پس یهوه که داور مطلق است، امروز در میان قوم اسرائیل و عَمّونیان داوری نماید.»^۷ اما پادشاه عَمّونیان سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.

^۸ و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعاد و مَنَسی گذشت و از مصفّه جلعاد عبور کرد و از مصفّه جلعاد به سوی عَمّونیان گذشت.^۹ و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر عَمّونیان را به دست من تسلیم نمایم،^{۱۰} آنگاه وقتی که به سلامتی از عَمّونیان برگردم، هر چه به استقبال من از در خانه‌ام بیرون آید، از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختی تقدیم خواهم کرد.»^{۱۱} پس یفتاح به سوی عَمّونیان رفت تا با ایشان جنگ نماید. و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.^{۱۲} و ایشان را از غروعر تا میثیت که بیست شهر بود و تا آبل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و عَمّونیان از حضور قوم اسرائیل مغلوب شدند.

^{۱۳} و یفتاح به مصفّه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال او با دف و رقص بیرون آمد و او تنها فرزند یفتاح بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت.^{۱۴} و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آه، ای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده‌ام و نمی‌توانم برگردم.»^{۱۵} دختر به او گفت: «ای پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی، پس با من چنانکه از دهانت بیرون آمد، عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت عَمّونیان گرفته است.»^{۱۶} و به پدر خود گفت: «بگذار برایم

^۲ و شخصی بود از صُرْعَه به نام مانوح از قبیله دان. و زنش نازاد بوده، صاحب فرزند نمی‌شد. ^۳ فرشته خداوند به آن زن آشکار شده، او را گفت: «اینک تو نازاد هستی و نزاییده‌ای، لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید. ^۴ و الان دقت کن و هیچ شراب و باده منوش و هیچ چیز نجس مخور. ^۵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زایید. موری سر او هرگز نباید تراشیده شود، زیرا آن نوزاد از رجم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

^۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و سیمای او مثل سیمای فرشته خدا بسیار پرهیبت بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ^۷ اما به من گفت: «اینک حامله شده، پسری خواهی زایید. پس حال هیچ شراب و باده منوش، و هیچ چیز نجس مخور، زیرا که آن نوزاد از رجم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

^۸ و مانوح از خداوند خواهش نموده، گفت: «آه، ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را بیاموزد که با نوزادی که زاده خواهد شد، چگونه عمل نماییم.»

^۹ و خدا صدای مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد. او در صحرا نشست، اما شوهرش مانوح نزد او نبود. ^{۱۰} و آن زن به شتابان دوبده، شوهر خود را خبر داده، به او گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر آشکار شده است.»

تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد گذرگاههای اُردن می‌کشتند. در آن وقت چهل و دو هزار نفر از اِفرایم کشته شدند.

^۷ و یفتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد.

سایر داوران

^۸ و بعد از او آبصان بیت‌لحمی بر اسرائیل داوری نمود. ^۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که آنها را به مردانی که از طایفه او نبودند، به همسری داده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورده بود. او هفت سال بر اسرائیل داوری نمود. ^{۱۰} و آبصان مرد و در بیت‌لحم دفن شد. ^{۱۱} و بعد از او ایلون زیولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود. ^{۱۲} و ایلون زیولونی مرد و در آیلون در زمین زیولون دفن شد.

^{۱۳} و بعد از او عَبدون پسر هَلّیل فرعتونی بر اسرائیل داوری نمود. ^{۱۴} و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد کره الاغ سوار می‌شدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود. ^{۱۵} و عَبدون پسر هَلّیل فرعتونی مرد و در فرعتون در زمین اِفرایم در کوهستان عَمالیقیان دفن شد.

شَمشون

۱۳ و قوم اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

قبول نمی کرد و همه این چیزها را به ما نشان نمی داد و در این وقت مثل این امور را به گوش ما نمی رسانید.»^{۲۴} و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد. و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد.^{۲۵} و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صُرعه و اِشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

ازدواج شمشون

۱۴ و شمشون به یمنه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در یمنه دید.^۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در یمنه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرد.»^۳ پدر و مادرش او را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان ختنه ناشده زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر، زیرا در نظر من پسند آمد.»^۴ اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا در پی فرصتی علیه فلسطینیان بود، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می داشتند.

^۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به یمنه فرود آمد، و چون به تاکستانهای یمنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.^۶ و روح خداوند بر او قرار گرفته، آن را درید به طوری که بزغاله ای دریده شود و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد.^۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد.^۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، از راه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند. و اینک انبوه زنبور و عسل در لاشه شیر بود.^۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن

^{۱۱} مانوح برخاسته، در پی زن خود روانه شد. و نزد آن شخص آمده، او را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.»^{۱۲} مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود، اما حکم آن نوزاد و معامله با او چه خواهد بود؟»

^{۱۳} و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم، دوری نماید.^{۱۴} از هر حاصل مو زنهار نخورد و هیچ شراب و باده ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او گفتم، نگاهدارد.»

^{۱۵} و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تمنا دارم اجازه دهی تو را اندکی نگاه داریم و برایت گوساله ای تهیه کنیم.»^{۱۶} فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگرچه مرا نگاه داری، از نان تو نخواهم خورد. و اگر قربانی سوختنی تقدیم نمایی، آن را برای یهوه تقدیم کن.» زیرا مانوح نمی دانست که فرشته خداوند است.^{۱۷} و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را حرمت نمایم.»^{۱۸} فرشته خداوند او را گفت: «چرا درباره اسم من سؤال می کنی چونکه آن عجیب است؟»

^{۱۹} پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند تقدیم کرد، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می دیدند.^{۲۰} زیرا واقع شد که چون شعله آتش از قربانگاه به سوی آسمان بالا می رفت، فرشته خداوند در شعله قربانگاه بالا رفت، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند.^{۲۱} و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر آشکار نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود.^{۲۲} و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!»^{۲۳} اما زنش گفت: «اگر خداوند می خواست ما را بکشد، قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما

و چیست قویتر از شیر؟»

او به ایشان گفت:

«اگر با گاو من خیش نمی کردید،

معمای مرا نمی فهمیدید؟»

۱۹ و روح خداوند بر او مستقر شده، به آشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های لباس را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

انتقام شمشون

۱۵ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت: «نزد زن خود به حجره وارد خواهم شد.» لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ پدر زنش گفت: «گمان می‌کردم که از او بدت آمد. پس او را به رفیق تو دادم. آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت. و مشعلها برداشته، دُم بر دُم گذاشت و در میان هر دو دُم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد و بافه‌ها و خرمنها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون داماد یمی، زیرا که زنش را گرفته، به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از

می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته است.

۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین رسم داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمای برای شما می‌گویم. اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را بفهمید، به شما سی جامه کتان و سی دست لباس می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید، آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست لباس به من بدهید.» ایشان به او گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.

۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را اغوا نما تا معمای خود را برای ما بیان کند، مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم. آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نمایید؟» ۱۶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا نفرت می‌نماید و دوست نمی‌داری، زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» شمشون او را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم؟» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود، پیش او می‌گریست. و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار اصرار می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به او گفتند که

«چیست شیرین تر از عسل

^{۱۸} پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست خادمت این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به دست ختنه‌ناشدگان بیفتم؟» ^{۱۹} پس خدا کفه‌ای را که در لَیّی بود، شکافت که آب از آن جاری شد و چون شَمشون بنوشید، جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین‌حَقّوری* خوانده شد که تا امروز در لَیّی است. ^{۲۰} و او در دوران فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

شَمشون و دلیله

۱۶ و شَمشون به غَزه رفت و در آنجا فاحشه‌ای دیده، با او همخواب شد. ^۲ به اهل خبر رسید که «شَمشون به اینجا آمده است.» پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزد دروازه شهر کمین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند: «چون صبح روشن شود، او را می کشیم.» ^۳ و شَمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگهای دروازه شهر و چارچوب آن را گرفته، آنها را با پشت‌بند از جای کند و بر دوش خود گذاشته، بر فراز کوهی که در مقابل جِبرون است، برد.

^۴ و بعد از آن واقع شد که شَمشون دلباخته زنی در وادی سوریق شد که اسمش دلیله بود. ^۵ و سروران فلسطینیان نزد دلیله برآمده، وی را گفتند: «شَمشون را فریفته و دریاب که قوت عظیمش در چه چیز است و چگونه بر او غالب آیم تا او را بسته، ذلیلش سازیم. و هر یکی از ما هزار و صد مثقال* نقره به تو خواهیم داد.» ^۶ پس دلیله به شَمشون گفت: «تو اینک به من بگوئی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه

آن آرامی خواهم یافت.» ^۸ و ایشان را از ساق تا ران* به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در غار صخره عیطام ساکن شد.

^۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لَیّی موضع گرفتند. ^{۱۰} و مردان یهودا گفتند: «چرا به ضدّ ما برآمدید؟» گفتند: «آمده‌ایم تا شَمشون را ببندیم و مطابق آنچه به ما کرده است، به او عمل نماییم.» ^{۱۱} پس سه هزار نفر از یهودا به غار صخره عیطام رفته، به شَمشون گفتند: «آیا ندانسته‌ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند؟ پس این چه کار است که به ما کرده‌ای؟» شَمشون در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.» ^{۱۲} ایشان او را گفتند: «ما آمده‌ایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شَمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.» ^{۱۳} ایشان در جواب او گفتند: «البته که نه! فقط تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد. به یقین تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، از صخره برآوردند.

^{۱۴} و چون او به لَیّی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند بر او مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود، مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فرو ریخت. ^{۱۵} و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت. ^{۱۶} و شَمشون گفت: «با چانه الاغ توده بر توده،

با چانه الاغ هزار مرد کشتم.»

^{۱۷} و چون از گفتن باز ایستاد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رَمَت‌لَیّی* نامید.

* ۱۸.۱۵ اصطلاحی است به معنی «یکسره از بین بردن». * ۱۷.۱۵ «رَمَت‌لَیّی» به معنی «تپه استخوان چانه» است. * ۱۹.۱۵ «عین‌حَقّوری» یعنی «چشمه آن کس که دعا می‌کند». * ۲۰.۱۶ در عبری: «شَیْکِل». یک شَیْکِل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

چه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «تیغ بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده‌ام، و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

گرفتار شدن شمشون

^{۱۸} پس چون دلیله دید که هر آنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «این دفعه بیاید زیرا هر چه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند. ^{۱۹} و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به دلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او برفت. ^{۲۰} و گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است. ^{۲۱} پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کردند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان آسیاب می‌کرد. ^{۲۲} و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.

^{۲۳} و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون تقدیم کنند، و بزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شمشون را به دست ما تسلیم نموده است. ^{۲۴} و چون خلق او را دیدند خدای خود را تمجید نمودند، زیرا گفتند خدای ما دشمن ما را که سرزمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است. ^{۲۵} و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «شمشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می‌کرد، و او را در میان ستونها

می‌توان تو را بست و ذلیل نمود.» ^۷ شمشون او را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.» ^۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست. ^۹ و کسان نزد او در حجره در کمین می‌بودند و او وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود، بنابراین قوتش دریافت نشد.

^{۱۰} و دلیله به شمشون گفت: «اینک مسخره کرده به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.» ^{۱۱} او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.» ^{۱۲} و دلیله طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به او گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره در کمین می‌بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.

^{۱۳} و دلیله به شمشون گفت: «تا به حال مرا مسخره نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می‌شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار ببافی.» ^{۱۴} پس آنها را به میخ قایم بست و او را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نورد نساج و هم تار را برکنند.

^{۱۵} و او وی را گفت: «چگونه می‌گویی که مرا دوست می‌داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا مسخره نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.» ^{۱۶} و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز می‌ساخت و او را اصرار می‌نمود و جانش تا به مرگ تنگ می‌شد، ^{۱۷} هر

به جهت پسر به تمامی وقف می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای ساخته شود، پس الان آن را به تو باز می‌دهم.»^۴ و چون میخا نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دویست پاره نقره را گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده‌ای ساخت و آنها در خانه میخا بودند.^۵ و میخا زیارتگاهی داشت و ایفود و تِرافیم ساخت و یکی از پسران خود را تعیین نمود تا کاهن او بشود.^۶ و در آن روزها در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

^۷ و جوانی از بیت‌لحم یهودا، از طایفه یهودا و از لاویان بود که در آنجا مسکن گزید.^۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت‌لحم یهودا روانه شد تا هر جایی که بیايد، مسکن گزیند. و چون سفر می‌کرد، به کوهستان اِفرایم به خانه میخا رسید.^۹ و میخا او را گفت: «از کجا آمده‌ای؟» او در جواب او گفت: «من لاوی هستم از بیت‌لحم یهودا، و می‌روم تا هر جایی که بپایم، مسکن گزینم.»^{۱۰} میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده پاره نقره و یک دست لباس و معاش می‌دهم.» پس آن لاوی به خانه میخا داخل شد.^{۱۱} و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود. و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود.^{۱۲} و میخا آن لاوی را منصوب نمود و آن جوان کاهن او شد و در خانه میخا می‌بود.^{۱۳} و میخا گفت: «الان دانستم که خداوند به من نیکویی خواهد نمود، زیرا یک لاوی را به عنوان کاهن خود دارم.»

سکونت قبیله دان

۱۸ و در آن روزگار در اسرائیل پادشاهی نبود. و در آن روزها قبیله دان، ملکی برای سکونت خود می‌جستند، زیرا تا در آن زمان ملک ایشان در میان قبایل اسرائیل به ایشان نرسیده بود.^۲ و پسران

برپا داشتند.^{۲۶} و شمشون به پسری که دست او را می‌گرفت، گفت: «مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.»^{۲۷} و خانه از مردان و زنان پر بود و تمامی سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شمشون را تماشا می‌کردند.

وفات شمشون

^{۲۸} و شمشون از خداوند خواهش نموده، گفت: «ای خداوند بیهو مرا به یاد آور و ای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم.»^{۲۹} و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.^{۳۰} و شمشون گفت: «همراه فلسطینیان بمیرم و با زور خم شده، خانه بر سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در مرگ خود کشت از مردگانی که در زندگی‌اش کشته بود، زیاده‌تر بودند.»^{۳۱} آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح در میان صُرعِه و اِشتاول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

میخا و لاوی

۱۷ و از کوهستان اِفرایم شخصی بود که میخا نام داشت.^۲ و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد پاره نقره‌ای که از تو گرفته شد و درباره آن لعنت کردی و در گوشه‌های من نیز سخن گفתי، اینک آن نقره نزد من است؛ آنها را من برداشته بدم.» مادرش گفت: «خداوند پسر مرا برکت دهد.»^۳ چون میخا آن هزار و یکصد پاره نقره را به مادرش رد نمود، مادرش گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود

شدند.^{۱۲} و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. بنابراین تا امروز آن مکان را مخینه دان می خوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است.^{۱۳} و از آنجا به کوهستان إفرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند.

^{۱۴} و آن پنج نفر که برای جاسوسی سرزمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «آیا می دانید که در این خانه ها ایفود و تیرافیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.»^{۱۵} پس به آن سو برگشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند.^{۱۶} و آن ششصد مرد مسلح به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند.^{۱۷} و آن پنج نفر که برای جاسوسی سرزمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند و تمثال تراشیده و ایفود و تیرافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند و کاهن با آن ششصد مرد مسلح به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود.^{۱۸} و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و تیرافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می کنید؟»^{۱۹} ایشان به او گفتند: «خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن قبیله ای و طایفه ای در اسرائیل شوی؟»^{۲۰} پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و تیرافیم و تمثال تراشیده را گرفته، همراه آن مردان رفت.

^{۲۱} پس آنان برگشته، روانه شدند و کودکان واحشام و اثاثیه خود را پیشاپیش خود قرار دادند.^{۲۲} و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه های اطراف خانه میخا بودند، جمع شده، پسران دان را تعقیب نمودند.^{۲۳} و پسران دان را صدا زدند. ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «تو را چه شده

دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند، از صُرع و اشتاوتل فرستادند تا به جاسوسی زمین رفته، آن را کند و کاو نمایند. به ایشان گفتند: «بروید و سرزمین را تفتیش کنید.» پس ایشان به کوهستان إفرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند.^۲ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، صدای جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «کیست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می کنی و در اینجا چه کار داری؟»^۴ او به ایشان گفت: «میخا با من چنین و چنان کرده است و مرا اجبر گرفته و کاهن او شده ام.»^۵ او را گفتند: «از خدا سؤال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می رویم، خیر خواهد بود.»^۶ کاهن به ایشان گفت: «به سلامتی بروید. راهی که شما می روید، منظور نظر خداوند است.»

^۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت زندگی می کنند و به رسم آرامند و آسوده خاطر. و در آن سرزمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار نداشتند.^۸ پس نزد برادران خود به صُرع و اشتاوتل آمدند. برادرانشان به ایشان گفتند: «چه خبر دارید؟»^۹ گفتند: «برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم، زیرا که سرزمین را دیده ایم که اینک بسیار نیکوست و شما دست روی دست گذاشته اید. پس تنبلی موزید بلکه رفته، داخل شوید و سرزمین را در تصرف آورید.»^{۱۰} و چون داخل شوید، به قوم آسوده خاطر خواهید رسید و سرزمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است، و آن جایی است که از هر چه در جهان است، چیزی کم ندارد.»

^{۱۱} پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به لوازم جنگ از آنجا یعنی از صُرع و اشتاوتل روانه

است که با چنین گروهی آمده‌ای؟»^{۲۴} میخا گفت: «خدایان مرا که ساختم، با کاهن گرفته، رفته‌اید؛ و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می‌گویید که "تو را چه شده است؟"»^{۲۵} پسران دان او را گفتند: «صدای تو در میان ما شنیده نشود، مبادا مردان تندخو بر شما هجوم آورند و جان خود را با جانهای اهل خانه‌ات هلاک سازی.»^{۲۶} و پسران دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی‌ترند، رو گردانیده، به خانه خود برگشت.

^{۲۷} و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لاپیش بر قومی که آرام و آسوده‌خاطر بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیر کشته، شهر را به آتش سوزانیدند.^{۲۸} و رهانده‌ای نبود زیرا که از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله‌ای نبود و آن شهر در وادی‌ای که نزد بیت‌رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند.^{۲۹} و شهر را به اسم پدر خود دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لاپیش بود.^{۳۰} و پسران دان آن تمثال تراشیده را برای خود برپا کردند و پهناتان پسر چرشوم پسر موسی و پسرانش تا زمان تبعید اهل زمین، کاهنان قبیله دان می‌بودند.^{۳۱} پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بود، تمامی روزهایی که خانه خدا در شیلوه بود، برای خود برپا نمودند.

لاوی و کنیزش

۱۹ و در آن روزها که پادشاهی در اسرائیل نبود، مردی لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و مُتّعه‌ای از بیت‌لجم یهودا از برای خود گرفته بود.^۲ و مُتّعه‌اش به او خیانت کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت‌لجم یهودا رفت، و در آنجا مدت

چهار ماه بماند.^۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد. و غلامی با دو الاغ همراه او بود. و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر زن او را دید، از ملاقاتش شاد شد.^۴ و پدر زنش، یعنی پدر آن دختر او را نگاه داشت. پس سه روز نزد او توقف نمود. خوردند و نوشیدند و آنجا به سر بردند.^۵ و در روز چهارم چون صبح بیدار شدند، او برخاست تا روانه شود، اما پدر دختر به داماد خود گفت: «دل خود را به لقمه‌ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید.»^۶ پس هر دو با هم نشسته، خوردند و نوشیدند. و پدر دختر به آن مرد گفت: «موافقت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.»

^۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدر زنش او را اصرار نمود و شب دیگر در آنجا ماند.^۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر دختر گفت: «دل خود را تقویت نما و تا پایان روز درنگ نمایند.» و ایشان هر دو خوردند.

^۹ و چون آن شخص با دختر و غلام خود برخاست تا روانه شود. پدر زنش یعنی پدر دختر او را گفت: «الان روز نزدیک به غروب می‌شود، شب را بمانید. اینک روز تمام می‌شود. در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خانه خود خواهی رسید.»

^{۱۰} اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل پبوس که اورشلیم باشد، رسید. دو الاغ پالان شده و مُتّعه‌اش همراه او بود.^{۱۱} و چون ایشان نزد پبوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر پبوسیان درآییم و شب را در آن به سر بریم.»^{۱۲} آقایش او را گفت: «به شهر غریب که هیچ کس از قوم اسرائیل در آن نباشد، برنی‌گردیم، بلکه گذر کرده

مورزید، چونکه این مرد به خانه من وارد شده است. این عمل زشت را ننمایید. ^{۲۴} اینک دختر باکره من و مُتَّعِه این مرد اینجایند، ایشان را نزد شما بیرون می آورم. ایشان را بی عصمت کنید و هر آنچه در نظر شما پسند آید، به ایشان بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید. ^{۲۵} اما آن مردان نخواستند که او را بشنوند. پس آن مرد، مُتَّعِه خود را گرفته، او را وا داشت که نزد ایشان بیرون رود. آنها تمامی شب تا صبح با او همخواب شده او را بی عصمت می کردند. در سپیده صبح او را رها کردند. ^{۲۶} و آن زن در سپیده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا هوا روشن شد.

^{۲۷} و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک مُتَّعِه اش کنار در خانه افتاده، و دستهایش بر آستانه بود. ^{۲۸} آن مرد او را گفت: «برخیز تا برویم.» اما جوابی از او نیامد. پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به خانه خود روان شد. ^{۲۹} و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و مُتَّعِه اش را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد. ^{۳۰} و هر که این را دید، گفت: «از روزی که قوم اسرائیل از مصر بیرون آمده اند، تا امروز عملی مثل این کرده و یا دیده نشده است. پس این امر را بررسی کرده، مشورت نمایید و حکم کنید.»

جنگ اسرائیلیان با قبیله بنیامین

۲۰ و تمامی قوم اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تا یَرَشَّع با اهل سرزمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند. ^۲ و سروران تمام قوم و تمامی قبایل اسرائیل یعنی چهار صد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند. ^۳ و پسران بنیامین شنیدند که قوم اسرائیل در

به چِبعه خواهیم رفت. ^{۱۳} و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به چِبعه یا راقه نزدیک شویم و در آن شب را بمانیم.»

^{۱۴} پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد چِبعه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد. ^{۱۵} پس به آن طرف برگشتند تا به چِبعه داخل شده، شب را در آن به سر برند. و او وارد شده، در میدان شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.

^{۱۶} و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می آمد. این شخص از کوهستان افرایم بود و در چِبعه سکونت داشت، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. ^{۱۷} و او نظر انداخته، شخص مسافری را در میدان شهر دید. آن مرد پیر گفت: «کجا می روی و از کجا می آیی؟» ^{۱۸} او وی را گفت: «ما از بیت لَجم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لَجم یهودا رفته بودم. و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچ کس مرا به خانه خود نمی پذیرد. ^{۱۹} و نیز کاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، می باشد و احتیاج به چیزی نیست.» ^{۲۰} آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد، تمامی نیازهای تو بر من است، اما شب را در کوچه به سر مبر.» ^{۲۱} پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.

^{۲۲} و چون به عیش و شادی مشغول بودند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی از ارادل خانه را احاطه کردند، و در را به شدت کوفته، به آن مرد پیر صاحب خانه خطاب کردند و گفتند: «آن مرد را که به خانه تو داخل شده است، بیرون بیاور تا با او همخواب شویم.» ^{۲۳} و آن مرد صاحب خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «نه، ای برادرانم! شرارت

از شهرها بسیج شد، غیر از ساکنان جِبعه که هفتصد نفر برگزیده بسیج کرده بودند.^{۱۶} و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها موی را به سنگ فلاخن می‌زدند و خطا نمی‌کردند.^{۱۷} و از مردان اسرائیل سوای پنیامینیان چهار صد هزار مرد شمشیرزن بسیج گردید که تمامی اینها مردان جنگی بودند.

^{۱۸} و قوم اسرائیل برخاسته، به بیت‌ئیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «کیست که از ما اول برای جنگ با پسران پنیامین برآید؟» خداوند گفت: «یهودا اول برود.»

^{۱۹} و قوم اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جِبعه اردو زدند.^{۲۰} و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با پنیامینیان جنگ نمایند. و مردان اسرائیل در برابر ایشان در جِبعه صف آراستند.^{۲۱} و پسران پنیامین از جِبعه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر سرزمین هلاک کردند.^{۲۲} و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی‌دل ساخته، بار دیگر صف آراستند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند.^{۲۳} و قوم اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود پسران پنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآید.»

^{۲۴} و قوم اسرائیل در روز دوم به مقابله پسران پنیامین پیش آمدند.^{۲۵} و پنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جِبعه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از قوم اسرائیل را بر سرزمین هلاک ساختند که تمامی اینها شمشیرزن بودند.^{۲۶} آنگاه تمامی قوم اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت‌ئیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند. و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی‌های سوختنی و

مِصفه برآمده‌اند. آنگاه قوم اسرائیل گفتند: «بگوئید که این عمل زشت چگونه شده است؟»^{۲۷} آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «من با مُتّعه خود به جِبعه که از آن پنیامین باشد، آمدم تا شب را به سر ببریم.^{۲۸} و اهل جِبعه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من محاصره کردند و خواستند مرا بکشند. آنان مُتّعه مرا بی‌عصمت کردند که بمرد.^{۲۹} پس من مُتّعه خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که آنان کاری قبیح و زشت در اسرائیل مرتکب شده‌اند.^{۳۰} اینک، تمامی شما، ای قوم اسرائیل حکم و مشورت خود را در اینجا باز گوئید.»

^{۳۱} آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت.^{۳۲} و حال کاری که به جِبعه خواهیم کرد این است که به قید قرعه به مقابله با آن خواهیم رفت.^{۳۳} ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی قبایل اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای لشکریان بیاورند، و تا چون به جِبعه پنیامینی برسند، با ایشان موافق همه اعمال زشت که در اسرائیل نموده‌اند، عمل نمایند.»

^{۳۴} پس تمامی مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند.^{۳۵} آنگاه قبایل اسرائیل اشخاصی چند در تمامی قبیله پنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟^{۳۶} پس الان آن اراذل و اوباش را که در جِبعه هستند، تسلیم نمایند تا آنها را به قتل رسانیم و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما پنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود قوم اسرائیل را بشنوند.^{۳۷} و پسران پنیامین از شهرهای خود به جِبعه جمع شدند تا بیرون رفته، با قوم اسرائیل جنگ نمایند.^{۳۸} و از پسران پنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیرزن

نشانده بودند.^{۳۷} و کمین کنندگان عجله نموده، بر چپعه هجوم آوردند و به هر سو رفته، تمام شهر را به دم شمشیر زدند.^{۳۸} و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی که قرار داده شد این بود که تراکم دود بسیار بلند از شهر برافرازند.^{۳۹} پس چون مردان اسرائیل در جنگ رو گردانیدند، پنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل، زیرا می گفتند: «به یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ما شکست یافته اند.»^{۴۰} و چون آن تراکم ستون دود از شهر بلند شدن گرفت، پنیامینیان از عقب خود نگرستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می رفت.^{۴۱} قوم اسرائیل برگشتند و پنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا بر ایشان رسیده است.^{۴۲} پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا رو گردانیدند. اما جنگ، ایشان را در گرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند، ایشان را در میان، هلاک ساختند.^{۴۳} پس پنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعقیب نمودند و در منوحه در مقابل چپعه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند.^{۴۴} و هجده هزار نفر از پنیامین که تمامی ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.^{۴۵} و ایشان برگشته، به سوی صحرا تا صخره رَمون بگریختند. و پنج هزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند و ایشان را تا جَدعوم تعقیب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند.^{۴۶} پس تمامی کسانی که در آن روز از پنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که تمامی آنها مردان جنگی بودند.^{۴۷} اما ششصد نفر برگشته، به سوی بیابان به صخره رَمون فرار کردند و در صخره رَمون چهار ماه بماندند.^{۴۸} و مردان اسرائیل بر پنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و چارپایان و هرچه را که یافتند. و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

قربانی های سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند.^{۴۹} و قوم اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و صندوق عهد خدا آن روزها در آنجا بود.^{۵۰} و فینحاس پسر إلعازار پسر هارون در آن روزها پیش آن به خدمت ایستاده بود. گفتند: «آیا بار دیگر بیرون رویم و با برادران خود پسران پنیامین جنگ کنیم یا دست برداریم؟» خداوند گفت: «برآیید، زیرا که فردا ایشان را به دست شما تسلیم خواهیم نمود.»

^{۵۱} پس اسرائیل در هر طرف چپعه کمین ساختند.^{۵۲} و قوم اسرائیل در روز سوم به مقابله پسران پنیامین برآمدند و مثل سابق در برابر چپعه صف آراستند.^{۵۳} و پسران پنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر بیرون کشیده شدند آنان همچون پیشتر به زدن و کشتن برخی از قوم آغاز کردند، و قریب به سی تن از مردان اسرائیل در صحرا و در راهها کشته شدند، یکی راه بیت ثیل و دیگری راه چپعه.^{۵۴} و پسران پنیامین گفتند که «ایشان مثل سابق پیش ما تار و مار شدند.» اما قوم اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راهها بکشیم.»^{۵۵} و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بَغْل تamar صف آرای نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از مَعْرَه چپعه بیرون آمدند.^{۵۶} و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر چپعه آمدند و جنگ سخت شد و ایشان نمی دانستند که بلا بر ایشان رسیده است.

^{۵۷} و خداوند پنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و قوم اسرائیل در آن روز بیست و پنجهزار و یکصد نفر را از پنیامین هلاک ساختند که تمامی ایشان شمشیرزن بودند.

^{۵۸} و پسران پنیامین دیدند که شکست یافته اند، زیرا که مردان اسرائیل به پنیامینیان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف چپعه

زنای برای قبیله بنیامین

۲۱

و مردان اسرائیل در مصفّه قسم خورده، گفتند که «هیچکس از ما دختران خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.»^۲ و قوم به بیتئیل آمده، در آنجا به حضور خدا تا شامگاه نشستند و صدای خود را بلند کرده، زارزار بگریستند.^۳ و گفتند: «ای یهوه خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک قبیله از اسرائیل کم شود؟»^۴ فردای آن روز قوم سحرگاهان برخاسته، قربانگهی در آنجا بنا کردند و قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی گذرانیدند.^۵ و قوم اسرائیل گفتند: «کیست از تمامی قبایل اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است؟» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مصفّه نیاید، به یقین کشته شود.^۶ و قوم اسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «امروز یک قبیله از اسرائیل بریده شده است.»^۷ چگونه برای مردانی که باز مانده‌اند زنان بیابیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده‌ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.»

^۸ و گفتند: «کدام یک از قبایل اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفّه نیامده است؟» و اینک از یابیش جلعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود.^۹ زیرا چون قوم شمرده شدند، اینک از ساکنان یابیش جلعاد هیچ کس در آنجا نبود.^{۱۰} پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاعترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جلعاد را با زنان و کودکان به دم شمشیر بکشید.»^{۱۱} و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد، هلاک کنید.»^{۱۲} و در میان ساکنان یابیش جلعاد چهارصد دختر باکره که با مردی

نخوابیده و مردی را نشناخته بودند، یافتند و ایشان را به اردو در شیلوه که در سرزمین گنعان است، آوردند.^{۱۳} و تمامی جماعت نزد پسران بنیامین که در صخره رمّون بودند، فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند.^{۱۴} و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جلعاد زنده نگاه داشته بودند، به ایشان دادند. اما باز ایشان را کفایت نکرد.

^{۱۵} قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در میان قبایل اسرائیل شکاف ایجاد کرده بود.^{۱۶} و مشایخ جماعت گفتند: «درباره زنان به جهت باقیماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین ریشه کن شده‌اند؟»^{۱۷} و گفتند: «میراثی به جهت نجات‌یافتگان بنیامین باید باشد تا قبیله‌ای از اسرائیل محو نشود.»^{۱۸} اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی‌توانیم داد، زیرا قوم اسرائیل قسم خورده، گفته‌اند «ملعون باد کسی که به بنیامین زن دهد.»^{۱۹} و گفتند: «اینک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیتئیل و به طرف مشرق راهی که از بیتئیل به شکیم می‌رود و به سمت جنوبی لیوئه است، عیدی برای خداوند می‌باشد.»^{۲۰} پس پسران بنیامین را امر فرموده، گفتند: «بروید در تاکستانها در کمین نشست،^{۲۱} مراقب باشید. اینک اگر دختران شیلوه بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاکستانها درآیید و از دختران شیلوه هر کس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود.»^{۲۲} و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «ایشان را به خاطر ما ببخشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید، الان مجرم می‌باشید.»^{۲۳} پس پسران بنیامین چنین کردند و از رقص کنندگان، زنان را مطابق تعداد خود گرفتند و ایشان را به یغما

طایفه خویش بازگشت، و از آنجا هر یک به ملک خود بیرون رفتند.^{۲۴} ^{۲۵} و در آن روزها در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.	برده، رفتند و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.^{۲۴} و در آن وقت قوم اسرائیل از آنجا روانه شدند و هر کس به قبیله خود و به

روت

نکاتی چند درباره کتاب روت

روت موآبی شخصیت اصلی این کتاب است که وقایع آن در دوران داوران، در زمانی که بین اسرائیل و موآبیان صلح برقرار بود، صورت می‌گیرد. در اسرائیل خشکسالی می‌شود و خانواده‌ای به سرزمین موآب مهاجرت می‌کند. پسران این خانواده با دختران موآبی وصلت می‌نمایند. لیکن هر دو پسر می‌میرند و مادر آنان بر آن است که به سرزمین اسرائیل برگردد. و اینجاست که ایمان عظیم روت موآبی به خدای اسرائیل خواننده را به حیرت می‌اندازد. روت دست از مادر شوهر خود برنمی‌دارد و با او به اسرائیل برمی‌گردد. در آنجا به شکلی بسیار عجیب با بوعز که یکی از خویشاوندان ثروتمند نعومی است، آشنا و نهایت با او ازدواج می‌کند و به این ترتیب، جدّه بزرگ داوود پادشاه می‌گردد و از طریق نسل داوود، این افتخار را پیدا می‌کند که جدّه عیسی مسیح نیز باشد. از او در نسب‌نامه عیسی نام برده شده است (متی ۵:۱).

تقسیم‌بندی کلی

سیه‌روزی نعومی (۱:۱ تا ۵)

بازگشت نعومی و روت به اسرائیل (۶:۱ تا ۲۲)

ملاقات‌های روت و بوعز در مزرعه (فصول ۲ و ۳)

وصلت روت و بوعز و سعادت نعومی (۴:۱ تا ۱۷)

نسب‌نامه داوود (۴:۱۸ تا ۲۲)

نعومی بیوه می‌شود

و هر دوی ایشان محلون و یکپون نیز مردند، و آن

زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند.

^۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از دیار

موآب برگردد، زیرا که در دیار موآب شنیده بود که

خداوند از قوم خود دیدار نموده، به آنها خوراک داده

است. ^۷ نعومی از مکانی که در آن ساکن بود، بیرون

آمد و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه

شدند تا به سرزمین یهودا مراجعت کنند. ^۸ نعومی به

دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به

خانه مادر خود برگردید. خداوند بر شما نیکویی کند،

چنانکه شما به مردگان و به من کردید. ^۹ و خداوند

و واقع شد در دوران حکومت داوران که قحطی در سرزمین* پیدا شد. پس مردی از بیت‌لجم یهودا رفت تا در دیار موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش. ^۲ و اسم آن مرد ایلیملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسرانش محلون و یکپون نام داشتند و افراتیانی از بیت‌لجم یهودا بودند. پس به دیار موآب رسیده، در آنجا ماندند. ^۳ و ایلیملک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند. ^۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عُرْپَه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.

* ۱.۱ منظور سرزمین "اسرائیل" است.

حرکت آمده، زنان می‌گفتند: «آیا این نعومی است؟»^{۲۰} نعومی به ایشان گفت: «مرا نعومی* بخوانید، بلکه مرا مارا* بخوانید، زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.^{۲۱} من پُر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید. پس برای چه مرا نعومی می‌خوانید؟ چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

^{۲۲} و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبی که از دیار موآب برگشته بود، همراه او آمد. آنها در ابتدای موسم درویدن جو وارد بیت‌لجم شدند.

روت و بوغز

۲ و نعومی خویشاوندی از طرف شوهر داشت که مردی دولتمند، بوغز نام از خاندان الیملیک بود. روت موآبی به نعومی گفت: «مرا اجازه ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات یابم، خوشه‌چینی نمایم.» نعومی وی را گفت: «برو، ای دخترم.»^۳ پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در پی دروندگان خوشه‌چینی می‌نمود. از قضا به قطعه زمین بوغز که از خاندان الیملیک بود، افتاد. ^۴ و اینک بوغز از بیت‌لجم آمده، به دروندگان گفت: «خداوند با شما باد.» ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.»

^۵ بوغز به نوکر خود که بر دروندگان گماشته بود، گفت: «این دختر از آن کیست؟»^۶ نوکر که بر دروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت: «این همان دختر موآبی است که با نعومی از شهرهای موآب برگشته است.»^۷ او به من گفت: «تُما اینکه خوشه‌چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافه‌ها

به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود آسایش یابید.» پس ایشان را بوسید و صدای خود را بلند کرده، گریستند.^{۱۰} به او گفتند: «نه، بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.»^{۱۱} نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیایید؟ آیا در رجم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟^{۱۲} ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید، زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزایم،^{۱۳} آیا تا بالغ شدن آنان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نه، ای دخترانم، زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند به ضد من دراز شده است.»

^{۱۴} پس بار دیگر صدای خود را بلند کرده، گریستند و عُرْبه مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به او چسبید.^{۱۵} نعومی به او گفت: «اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است، تو نیز در پی جاری‌ات برگرد.»^{۱۶} روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که زوی، می‌آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می‌کنم. قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.»^{۱۷} جایی که بمیری، می‌میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از مرگ، مرا از تو جدا نماید.»

^{۱۸} چون نعومی دید که روت برای رفتن به همراهش مصمم است، از سخن گفتن با او باز ایستاد.^{۱۹} و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت‌لجم رسیدند. چون وارد بیت‌لجم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به

* ۲۰.۱ در عبری "نعومی" به معنی "دلپذیر" است. * ۲۰.۱ در عبری "مارا" به معنی "تلخ" است.

جمع کنم." پس آمده، از صبح تا به حال بی‌وقفه مشغول است، سوای آنکه اندکی در خانه استراحت کرده است."

^۸ بوغز به روت گفت: «ای دخترم، گوش کن، به هیچ کشتزار دیگر برای خوشه‌چینی مرو و اینجا را هم ترک مکن. بلکه با کنیزان من در اینجا باش. ^۹ و چشمانت به زمینی که می‌دروند، باشد و در پی ایشان برو. مگر جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند؟ و اگر تشنه شدی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان می‌کشند، بنوش.» ^{۱۰} پس روت به روی درافتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.»

^{۱۱} بوغز در جواب او گفت: «از هر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی، به تمامی به اطلاع من رسیده است، اینکه چگونه پدر و مادر و زادگاهت را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر نمی‌شناختی، آمدی. ^{۱۲} خداوند عمل تو را پاداش دهد و از جانب یهوه خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، پاداش کامل به تو برسد.» ^{۱۳} گفت: «ای آقایم، در نظر تو التفات بیابم، زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود به مهربانی سخن گفתי، اگرچه من مثل یکی از کنیزان تو هم نیستم.»

^{۱۴} بوغز او را گفت: «در وقت غذا اینجا بیا و از نان بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس روت نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و سیر شد و قدری هم اضافی آورد. ^{۱۵} و چون برای خوشه‌چینی برخاست، بوغز جوانان خود را امر کرده، گفت: «بگذارید که در میان بافه‌ها هم خوشه‌چینی

نماید و به او تشر مزیند. ^{۱۶} و نیز از دسته‌ها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و توبیخش مکنید.»

^{۱۷} پس روت تا شامگاه در آن کشتزار خوشه‌چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوید و به قدر یک ایفه* جو بود. ^{۱۸} پس آن را برداشته، به شهر درآمد و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید. روت آنچه بعد از سیر شدنش باقی مانده بود، بیرون آورده، به او داد. ^{۱۹} مادر شوهرش وی را گفت: «امروز کجا خوشه‌چینی نمودی و کجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است.» روت مادر شوهر خود را از کسی که نزد او کار کرده بود، خبر داده، گفت: «نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوغز است.»

^{۲۰} نعومی به عروس خود گفت: «مبارک باد او، از جانب خداوندی که نیکویی را بر زندگان و مردگان ترک ننموده است.» و نعومی او را گفت: «این شخص، خویشاوند ما و از ولی‌های ماست.» ^{۲۱} روت موآبی گفت: «او همچنین مرا گفت: "با خادمان من باش تا زمانی که همه درو مرا تمام کنند." ^{۲۲} نعومی به عروس خود روت گفت: «دخترم، خوب است که با کنیزان او بیرون روی، مبدا در کشتزار دیگر به تو دست‌درازی شود.» ^{۲۳} پس روت با کنیزان بوغز برای خوشه‌چینی می‌ماند تا درو جو و درو گندم تمام شد. و با مادر شوهرش سکونت داشت.

روت و بوغز در خرمنگاه

۳ روزی نعومی، مادر شوهر روت وی را گفت: «دخترم، آیا برای تو به دنبال آسایش نباشم تا برایت نیکو باشد؟ ^۲ و الان مگر بوغز که تو با کنیزانش بودی، خویشاوند ما نیست؟ او امشب در خرمنگاه

* ۱۷.۲ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

برخاست. و بوغز گفت: «به هوش باش که کسی نفهمد که این زن به خرمنگاه آمده است.»^{۱۵} و گفت: «چادری که بر توست، بپا و بر دستانت بگیر.» پس روت چادر را بگیرفت و بوغز شش پیمانه جو پیموده، بر او گذارد و به شهر رفت.^{۱۶} و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «دخترم، بر تو چه گذشت؟» پس روت او را از هر آنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد.^{۱۷} و گفت: «این شش پیمانه جو را به من داد، زیرا گفت: "نزد مادر شوهرت دست خالی بازنگرد."»^{۱۸} یعموی وی را گفت: «دخترم، آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

رسم بازخرید

و بوغز به دروازه شهر آمده، آنجا نشست و اینک آن قَیم که بوغز درباره او سخن گفته بود، می‌گذشت. بوغز به او گفت: «فلانی، به این طرف برگرد و بنشین.» او برگشته، نشست.^۲ آنگاه بوغز ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «اینجا بنشینید.» و ایشان نشستند.^۳ و به آن قَیم گفت: «یعموی که از دیار موآب برگشته است، قطعه زمینی را که از آن برادر ما الیپلیک بود، می‌فروشد.^۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که "آن را در حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر." اگر آن را بازخرید می‌کنی، بکن. و اگر بازخرید نمی‌کنی، مرا خبر بده تا بدانم. زیرا غیر از تو کسی نیست که آن را بازخرید نماید. و من بعد از تو هستم.» آن مرد گفت: «من بازخرید می‌کنم.»^۵ بوغز گفت: «در روزی که زمین را از دست یعموی باز می‌خری، روت موآبی را نیز که زن متوفی است، باید از آن خود کنی، تا نام متوفی را بر میراثش باقی بماند.»^۶ آن قَیم گفت: «نمی‌توانم

خود، جو پاک می‌کند.^۳ پس شستشو کرده، به خود عطر بزن و لباس خود را پوشیده، به خرمنگاه برو. اما خود را به آن مرد نشانسان، تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.^۴ و چون او بخواهد، جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پوشش روی پایهای او را کنار زن و همانجا دراز بکش. او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.»^۵ روت وی را گفت: «هر چه به من گفتی، خواهم کرد.»

^۶ پس به خرمنگاه رفته، مطابق هر آنچه که مادر شوهرش را و امر فرموده بود، عمل نمود.^۷ پس چون بوغز خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافه‌های جو خوابید. آنگاه روت آهسته آهسته آمده، پوشش روی پایهای او را کنار زد و همانجا خوابید.^۸ نیمه‌های شب آن مرد از خواب پرید و برگشته، زنی را دید که نزد پایهای خوابیده است.^۹ و گفت: «تو کیستی؟» روت گفت: «من کنیز تو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران، زیرا که تو قَیم هستی.»

^{۱۰} بوغز گفت: «دخترم، خداوند تو را برکت دهد! زیرا که در آخر، از اول بیشتر نیکویی نمودی، چونکه در پی جوانان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی.^{۱۱} و حال، دخترم، مترس! هر آنچه به من گفتی، برایت خواهم کرد، زیرا که تمامی همشهریانم تو را زنی نیکو می‌دانند.^{۱۲} و الان راست است که من قَیم هستم، لیکن ولی‌ای نزدیکتر از من هم هست.^{۱۳} امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق قَیم را برای تو به جا آورد، که آورد، اما اگر نخواهد که برای تو حق قَیم را به جا آورد، به حیات خداوند قسم که من آن را برای تو به جا خواهم آورد. الان تا صبح همینجا بخواب.»^{۱۴} پس روت نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه کسی قادر به تشخیص همسایه‌اش باشد،

ازدواج روت و بوغز

^{۱۳} پس بوغز روت را گرفت و روت زن وی شد. بوغز با او همخواب شد و خداوند روت را بارور ساخت و او پسری زایید. ^{۱۴} و زنان به یعوی گفتند: «متبارک باد خداوند که تو را امروز بدون قِیم نگذاشته است. نام او در اسرائیل بلندآوازه شود. ^{۱۵} این پسر جان تو را تازه کند و در وقت پیری از تو نگهداری نماید، زیرا که عروست که تو را دوست می‌دارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زاییده است.» ^{۱۶} و یعوی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد. ^{۱۷} و زنان همسایه‌اش، او را نام نهاده، گفتند: «برای نعوی پسری زاییده شده است.» و نام او را عوبید خواندند و او پدر یسا پدر داوود است.

^{۱۸} این است پیدایش نسل فِرس: فِرس حصرون را آورد؛ ^{۱۹} و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عَمیناداب را آورد؛ ^{۲۰} و عَمیناداب نَحشون را آورد؛ و نَحشون سَلمون را آورد؛ ^{۲۱} و سَلمون بوغز را آورد؛ و بوغز عوبید را آورد؛ ^{۲۲} و عوبید، یسا را آورد؛ و یسا داوود را آورد.

برای خود بازخريد كنم، مبدا ميراث خود را به خطر اندازم. تو حق بازخريد مرا بر عهده خود بگير، زيرا نمي‌توانم بازخريد نمايم.»

^۷ و رسم بازخريد و مبادله در روزهاي قديم در اسرائيل به جهت رسميت بخشيدن به هر امر، اين بود كه شخص كفش خود را بيرون كرده، آن را به شخص ديگر مي‌داد. و اين در اسرائيل قانون شده است. ^۸ پس آن قِیم به بوغز گفت: «آن را برای خود بازخريد نما.» و كفش خود را بيرون كرد. ^۹ بوغز به مشايخ و به تمامی قوم گفت: «شما امروز شاهد باشيد كه تمامی دارایی إليميلك و تمامی دارایی كليون و محلون را از دست نعوی خريدم. ^{۱۰} و هم روت موآبی زن محلون را نيز به زنی خود بازخريد كردم تا نام متوفی را بر ميراثش باقي نگه دارم و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه شهرش بريده نشود. شما امروز شاهد باشيد.»

^{۱۱} و تمامی قوم كه نزد دروازه بودند و مشايخ گفتند: «شاهد هستيم و خداوند اين زن را كه به خانه تو درآمد، مثل راحيل و ليه گرداند كه خانه اسرائيل را بنا كردند. و تو در إفراته كامياب شو، و در بيت لجم نامور باش. ^{۱۲} و خانه تو مثل خانه فِرس باشد كه تamar برای يهودا زاييد، از اولادی كه خداوند تو را از اين دختر، خواهد بخشيد.»

اَوّل سموئیل

نکاتی چند درباره کتاب اَوّل سموئیل

نام دو کتاب اَوّل و دوّم سموئیل از سموئیل نبی که در عین حال آخرین داور قوم اسرائیل است، گرفته شده. این دو کتاب در اصل یک کتاب بودند، لیکن در ترجمه "سپتواُجنت" (ترجمه هفتاد نفر) که همان ترجمه عهد عتیق به زبان یونانی باشد، مترجمین این کتاب را به دو کتاب تقسیم کرده‌اند. جروم در قرن پنجم میلادی در ترجمه لاتین خود از همین تقسیم بندی سپتواُجنت تبعیت کرد و این امر تا به امروز ادامه دارد. گرچه نام کتاب در دو ترجمه فوق متفاوت بوده، لیکن بر اساس عهد عتیق عبرانی ترجمه‌های امروز آنها را 'اَوّل و دوّم سموئیل' نام نهاده‌اند.

در کتاب اَوّل سموئیل با زندگی عیسی کاهن، تولد و زندگی و خدمات سموئیل نبی، شروع پادشاهی در اسرائیل و اولین پادشاه آن شائول، نافرمانی و رد شدن او از جانب خداوند، و سرانجام با مرگ او روبرو هستیم.

تقسیم‌بندی کلی

خدمات سموئیل در مقام داور و نبی (فصول ۱ تا ۷)

شائول، نخستین پادشاه اسرائیل (فصول ۸ تا ۱۵)

ماجراهای شائول و داوود (فصول ۱۶ تا ۲۷)

مرگ شائول (فصول ۲۸ تا ۳۱)

تولد سموئیل

را نیز سخت می‌رنجانید به حدی که او را خشنماک می‌ساخت، چونکه خداوند رَحم او را بسته بود.^۷ و همچنین سال به سال واقع می‌شد که چون حَتّا به خانه خدا می‌آمد، فِینّه همچنین او را می‌رنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی‌خورد.^۸ و شوهرش اِلقانه، او را می‌گفت: «ای حَتّا، چرا گریانی و چرا نمی‌خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»

^۹ یک بار، پس از آن که در شیلوه خوردند و نوشیدند، حَتّا برخاست و عیسی کاهن بر تخت خود نزد ستونی در هیکل خدا نشسته بود.^{۱۰} و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد و زارزار بگریست.^{۱۱} و نذر کرده، گفت: «ای یهوه صِبايوت، اگر به راستی به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا به یاد آوری و کنیزک خود را

۱ و مردی بود از راقه‌تایم صوفیم از کوهستان اِفرایم، به اسم اِلقانه پسر یروحام پسر اِلیهو پسر توحو پسر صوف. و او اِفرایمی بود.^۲ و او دو زن داشت. اسم یکی حَتّا و اسم دیگری فِینّه بود. فِینّه فرزند داشت، لیکن حَتّا را فرزند نبود.

^۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و تقدیم قربانی برای یهوه صِبايوت از شهر خود به شیلوه می‌آمد، و حُفنی و فینحاس دو پسر عیسی، کاهنان خداوند در آنجا بودند.^۴ و چون روزی می‌آمد که اِلقانه قربانی تقدیم می‌کرد، به زن خود فِینّه و همه پسران و دختران خود سهم‌ها می‌داد.^۵ و اما به حَتّا سهم دوبرابر می‌داد، زیرا که حَتّا را دوست می‌داشت، اگرچه خداوند رحم او را بسته بود.^۶ و هوویش او

بود: «تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم. آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دائم خواهد ماند.»^{۲۳} شوهرش إلقانه او را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید، بکن. تا وقت باز داشتنش از شیر بمان، لیکن خداوند کلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر می داد.

^{۲۴} و چون پسر را از شیر باز داشته بود، او را با سه گاو و یک ایفه* آرد و یک مشک شراب با خود آورده، به خانه خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر کوچک بود.^{۲۵} و گاو را قربانی نمودند، و پسر را نزد عیلی آوردند.^{۲۶} و حتّا گفت: «عرض می کنم، ای آقایم! جانت زنده باد، ای آقایم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند درخواست نمودم.^{۲۷} برای این پسر درخواست نمودم و خداوند خواسته مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است.^{۲۸} و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام روزهایی که زنده باشد، او وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت کرد.

دعای حتّا

و حتّا دعا نموده، گفت:

«دل من در خداوند وجد می نماید.

و شاخ* من در نزد خداوند برافراشته شده.

و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است.

زیرا که در نجات تو شادمان هستم.

^۲ مثل یهوه قدّوسی نیست.

زیرا غیر از تو کسی نیست.

و مثل خدای ما صخره ای نیست.

فراموش نکرده، فرزند پسری به کنیز خود عطا فرماید، او را در تمامی روزهای عمرش به خداوند خواهم داد، و تیغ بر سرش نخواهد خورد.»

^{۱۲} و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد، عیلی دهان او را ملاحظه کرد.^{۱۳} حتّا در دل خود سخن می گفت و فقط لبهایش تکان می خورد و آوازش شنیده نمی شد. و عیلی گمان برد که مست است.^{۱۴} پس عیلی او را گفت: «تا به کی مست می شوی؟ شرابت را از خود دور کن.»^{۱۵} حتّا در جواب گفت: «نه آقایم، بلکه زن شکسته دل هستم. شراب و باده ننوشیده ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام.^{۱۶} کنیز خود را از جمله دختران فرومایه می پندار، زیرا که از زیادی غم و رنجیدگی ام که تا به حال دارم، می گفتم.»^{۱۷} عیلی در جواب گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل خواسته ای را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.»^{۱۸} گفت: «کنیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و می خورد و دیگر غم به چهره نداشت.

^{۱۹} و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به راقه آمدند. و إلقانه با زن خود حتّا هم خواب شد و خداوند او را به یاد آورد.^{۲۰} و بعد از گذشت روزها حتّا حامله شده، پسری زایید و او را سَمُوئیل* نام نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند درخواست نمودم.»

وقف سَمُوئیل

^{۲۱} و شوهرش إلقانه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را به حضور خداوند تقدیم کند.^{۲۲} و حتّا نرفت، زیرا که به شوهر خود گفته

* ۲۰.۱ "سموئیل" در زبان عبری به معنی "از خدا شنیده" است. * ۲۴.۱ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است. * ۱.۲ در زبان عبری، "شاخ" مظهر قدرت بود.

^{۱۱} پس إلقانه به خانه خود به راقه رفت و آن پسر به حضور عیلی کاهن، خداوند را خدمت می نمود.

پسران عیلي

^{۱۲} و پسران عیلي مردانی فرومایه بودند و خداوند را نشناختند. ^{۱۳} و رسم کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی تقدیم می کرد، هنگامی که گوشت پخته می شد، خادم کاهن با چنگال سه دندان در دست خود می آمد ^{۱۴} و آن را به تاوه یا دیگچه یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هر چه چنگال برمی آورد، کاهن آن را برای خود می گرفت. و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه می آمدند، رفتار می نمودند. ^{۱۵} و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی می گذرانید، می گفت: «گوشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمی گیرد بلکه خام.» ^{۱۶} و آن مرد به او می گفت: «پیه را اول بسوزانند و بعد هر چه دلت می خواهد، برای خود بگیر.» او می گفت: «نه، بلکه همین الان بده، و گرنه به زور می گیرم.» ^{۱۷} پس گناهان آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را خوار می شمردند.

^{۱۸} و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می کرد. او پسری کوچک بود و بر کمرش ایفود کتان بسته بود. ^{۱۹} و مادرش برای او جبه کوچک می دوخت و آن را سال به سال همراه خود می آورد، هنگامی که با شوهر خود می آمد تا قربانی سالانه را تقدیم کنند. ^{۲۰} و عیلي إلقانه و زنش را برکت داده، می گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض وقفی که به خداوند داده ای، فرزند بدهد.» پس به مکان خود می رفتند.

^{۲۱} و خداوند از حَتّا دیدار نمود، و حَتّا حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید. و آن پسر، سموئیل، به حضور خداوند رشد می کرد.

^۳ سخنان تکبرآمیز دیگر مگویید.
و غرور از دهان شما بیرون نیاید.
زیرا یهوه خدای دانا است.
و اعمال به او سنجیده می شود.
^۴ کمان زورمندان را شکسته است.
و آنانی که می لغزیدند،
کمر آنها به قوت بسته شد.
^۵ سپرشدگان، خویشتن را برای نان اجیر ساختند.
و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند.
بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است.
و آنکه فرزندان بسیار داشت، زیون گردیده.
^۶ خداوند می میراند و زنده می کند؛
به قبر فرود می آورد و برمی خیزاند.
^۷ خداوند فقیر می سازد و دولتمند.
پست می کند و بلند می سازد.
^۸ فقیر را از خاک برمی افرازد.
و مسکین را از زباله برمی دارد
تا ایشان را با امیران بنشانند.
و ایشان را وارث تخت جلال گردانند.
زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است.
و جهان را بر آنها استوار نموده است.
^۹ پایهای مقدسین خود را محفوظ می دارد.
اما شریران در ظلمت خاموش خواهند شد،
زیرا که انسان به قوت خود
غالب نخواهد آمد.
^{۱۰} آنانی که با خداوند دشمنی کنند،
شکسته خواهند شد.
او بر ایشان از آسمان صاعقه
خواهد فرستاد.
خداوند، کرانهای زمین را داوری خواهد نمود،
و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید.
و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.»

ابد سلوک خواهند نمود. "لیکن الان خداوند می‌گوید: "به دور باد از من! زیرا آنانی را که مرا حُرمت نمایند، حُرمت خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. ^{۳۱} اینک روزهایی می‌آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود، به طوری که مردی پیر در خانه تو یافت نشود. ^{۳۲} آنگاه پریشان و با چشمانی حسرت‌زده بر تمامی رفاهی که به اسرائیل خواهد آمد، خواهی نگرست، ولی در خاندان تو تا به ابد حتی یک مرد پیر نخواهد بود. ^{۳۳} و شخصی را از کسان تو که از قربانگاه خود قطع نمی‌نمایم، برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود و تمامی نسل خانه تو در جوانی خواهند مرد. ^{۳۴} و این برای تو نشانه باشد که بر دو پسرَت حُفنی و فینحاس واقع می‌شود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد. ^{۳۵} و کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکم بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح* من پیوسته گام خواهد برداشت. ^{۳۶} و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی مانده باشد، آمده، نزد او به جهت پاره‌ای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: "تمنا اینکه مرا به یکی از وظیفه‌های کهنات بگمار تا لقمه نانی بخورم."

دَعوت سَمُوئِيل

۳ و آن پسر، سَمُوئِيل، به حضور عیلی، خداوند را خدمت می‌نمود، و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رویا به ندرت دیده می‌شد. ^۱ و در آن زمان واقع شد که چون عیلی در جایش خوابیده بود و چشمانش رفته رفته تاری می‌شد و نمی‌توانست دید، در جای خود خوابیده بود. ^۲ چراغ خدا هنوز خاموش

^{۲۲} و عیلی بسیار سالخورده شده بود و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند، می‌شنید و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، همخواب می‌شدند. ^{۲۳} پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می‌کنید، زیرا که کارهای بد شما را از تمامی این قوم می‌شنوم. ^{۲۴} چنین مکنید، ای پسرانم! زیرا خبری که می‌شنوم خوب نیست. شما باعث عصیان قوم خداوند می‌باشید. ^{۲۵} اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد، خدا او را داوری خواهد کرد. اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خواست خداوند این بود که ایشان را هلاک سازد.

^{۲۶} و آن پسر، سَمُوئِيل، رشد می‌کرد و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان محبوب می‌شد.

خداوند خاندان عیلی را رد می‌کند

^{۲۷} و مرد خدایی نزد عیلی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، آشکار نساختم؟ ^{۲۸} و آیا او را از تمامی قبایل اسرائیل برنگزیدیم تا کاهن من بوده، نزد قربانگاه من بیايد و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود ببوشد؟ آیا تمامی هدایای آتشین قوم اسرائیل را به خاندان پدرت نبخشیدیم؟ ^{۲۹} پس چرا قربانی‌ها و هدایای مرا که در مسکن خود حکم کرده‌ام، پامال می‌کنید و پسران خود را زیاده از من محترم می‌داری، تا خویشان را از نیکوترین همه هدایای قوم من اسرائیل، فربه سازی؟" ^{۳۰} بنابراین یهوه، خدای اسرائیل می‌گوید: "البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به

* ۲۵.۲ منظور "پادشاه برگزیده و مسح شده" است.

^{۱۵} و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموئیل ترسید که عیسی را از رویا اطلاع دهد. ^{۱۶} اما عیسی سموئیل را خوانده، گفت: «ای پسر، سموئیل!» او گفت: «گوش به فرمانم» ^{۱۷} گفت: «چه سخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلکه زیاده از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است، چیزی از من مخفی داری.» ^{۱۸} پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت «خداوند است؛ آنچه در نظر او پسند آید، بکند.» ^{۱۹} سموئیل بزرگ می شد و خداوند با او می بود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد. ^{۲۰} و تمامی اسرائیل از دان تا یثرشبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد. ^{۲۱} و خداوند بار دیگر در شیلوه آشکار شد، زیرا که خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل به کلام خداوند آشکار ساخت.

جنگ با فلسطینیان

۴ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد این عزر اردو زدند، و فلسطینیان در آفیق فرود آمدند. ^۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند و چون جنگ گسترده شد، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند و در معرکه قریب به چهار هزار نفر را در میدان کشتند. ^۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس صندوق عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.» ^۴ و قوم به شیلوه فرستاده، صندوق عهد یهوه صبايوت* را که

نشده، و سموئیل در معبد* خداوند، جایی که صندوق خدا بود، می خوابید. ^۴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «گوش به فرمانم.»

^۵ پس نزد عیسی شتافته، گفت: «اینک حاضرم، زیرا مرا خواندی.» عیسی گفت: «نخواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید.

^۶ و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «اینک حاضرم، زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسر، تو را نخواندم. برگشته، بخواب.»

^۷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت و کلام خداوند تا حال بر او آشکار نشده بود. ^۸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «اینک حاضرم، زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیسی فهمید که یهوه، پسر را خوانده است. ^۹ و عیسی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخواند، بگو: "ای خداوند، بفرما، زیرا که خادم تو می شنود."» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.

^{۱۰} و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعات پیش ندا داد: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما، زیرا که خادم تو می شنود.» ^{۱۱} و خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل می کنم که گوشه های هر که بشنود، صدا خواهد داد. ^{۱۲} در آن روز هر چه دربار خانه عیسی گفتم، از اول تا به آخر به انجام خواهیم رسانید. ^{۱۳} زیرا به او خبر دادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گناهی که می داند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود. ^{۱۴} بنابراین برای خاندان عیسی قسم خوردم که گناه خاندان عیسی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.»

* ۳.۳ منظور همان خیمه خداوند است. * ۴.۴ یهوه صبايوت یعنی "خدای لشکرها"

داد.^{١٥} و عیلى نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمى توانست دید.

^{١٦} پس آن مرد به عیلى گفت: «منم که از میدان نبرد آمده‌ام. من امروز از لشکر فرار کردم.» عیلى گفت: «ای پسر، کار چگونه گذشت؟»^{١٧} و آن خبر آورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد. و نیز دو پسر ت حُفنى و فینحاس مردند و صندوق عهد خدا به اسارت رفت.»^{١٨} و چون از صندوق خدا خبر داد، عیلى از مسند خود به کنار دروازه به پشت افتاد و گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردى پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود.^{١٩} و عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر اسارت صندوق خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زایمان او را برگرفت.^{٢٠} و در وقت مردنش زنانى که نزد او ایستاده بودند، گفتند: «مترس، زیرا که پسر زاییدی.» اما او جواب نداد و اعثنا ننمود.^{٢١} و پسر را ایخابود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل رخت بربست.» چونکه صندوق خدا گرفته شده بود و نیز به سبب پدر شوهرش و شوهرش.^{٢٢} پس گفت: «جلال از اسرائیل رخت بربست، زیرا که صندوق خدا به اسارت رفته است.»

صندوق عهد نزد فلسطینیان

و فلسطینیان صندوق عهد خدا را گرفته، آن را از این‌عِزَر به آشدود آوردند.^٢ و فلسطینیان صندوق عهد خدا را گرفته، آن را به خانه داجون آورده نزدیک داجون گذاشتند.^٣ و بامدادان چون آشدودیان برخاستند، اینک داجون به حضور صندوق عهد خداوند رو به زمین افتاده بود. داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند.^٤ و در فردای آن روز

در میان کروییان ساکن است، از آنجا آوردند و دو پسر عیلى حُفنى و فینحاس در آنجا با صندوق عهد خدا بودند.

^٥ و چون صندوق عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، تمامی اسرائیل چنان فریادی کشیدند که زمین به لرزه درآمد.^٦ و چون فلسطینیان صدای فریاد را شنیدند، گفتند: «این صدای فریاد بلند در اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که صندوق خداوند به اردو آمده است.^٧ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «خدایان به اردو آمده‌اند.» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!»^٨ وای بر ما! کیست که ما را از دست این خدایان زورمند رهایی دهد؟ همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلایا مبتلا ساختند.^٩ ای فلسطینیان، دل قوی دارید و مردان باشید، مبادا عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شما را بندگی نمودند؛ پس مردان باشید و بجنگید.»

^{١٠} پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هر یک به خانه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند.^{١١} و صندوق خدا گرفته شد و دو پسر عیلى حُفنى و فینحاس کشته شدند.

مرگ عیلى

^{١٢} و مردى پنیامینی از لشکر دویده، در همان روز با لباس دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد.^{١٣} و چون وارد شد اینک عیلى به کنار راه بر مسند خود نشسته بود و نگاه مى کرد، زیرا که دربارۀ صندوق خدا دلواپس مى بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر فریاد برآوردند.^{١٤} و چون عیلى صدای فریاد را شنید، گفت: «این صدای آشوب چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیلى را خبر

بود. ^{۱۲} و آنانی که نمردند، به خراجها مبتلا شدند. و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

بازگشت صندوق عهد خدا

و صندوق خداوند در سرزمین فلسطینیان هفت ماه ماند. ^۲ و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «با صندوق خداوند چه کنیم؟ ما را اعلام نمایید که آن را به جایش با چه چیز بفرستیم؟» ^۳ گفتند: «اگر صندوق خدای اسرائیل را بفرستید، آن را خالی مفرستید، بلکه قربانی خطا البته برای او بفرستید. آنگاه شفا خواهید یافت و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.» ^۴ ایشان گفتند: «چه قربانی خطا برای او بفرستیم؟»

^۵ پس تمثالهای دُمَلهای خود و تمثالهای موشهای خود را که زمین را خراب می کنند، بسازید و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد. ^۶ چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود، قوم را رها نکردند تا بروند؟ ^۷ پس الان ارايه تازه بسازید و دو گاو شیرده را که یوغ بر گردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو را به ارايه ببندید و گوساله های آنها را از عقبشان به خانه برگردانید. ^۸ و صندوق خداوند را گرفته، آن را بر ارايه بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی خطا برای او می فرستید، در صندوقچه ای به پهلوی آن بگذارید و آن را رها کنید تا برود. ^۹ و نظر کنید.

چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور صندوق خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی مانده بود. ^{۱۰} از این جهت کاهنان داجون و هر که داخل خانه داجون می شود، تا امروز بر آستانه داجون در آشدود پا نمی گذارد.

^{۱۱} و دست خداوند بر اهل آشدود سنگین شده، ایشان را تباه ساخت و ایشان را، هم آشدود و هم نواحی آن را به دُمَلها مبتلا ساخت. ^۷ و چون مردان آشدود دیدند که چنین است، گفتند: «صندوق عهد خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است.» ^۸ پس فرستاده، تمامی سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «با صندوق خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «صندوق خدای اسرائیل به جَت منتقل شود.» پس صندوق خدای اسرائیل را به آنجا بردند. ^۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن، دست خداوند به ضد آن شهر دراز شد و بر آن شهر اضطراب عظیمی حاکم گشت. مردمان شهر را از کوچک و بزرگ مبتلا ساخته، دُمَلها بر ایشان سر برآورد. ^{۱۰} پس صندوق خدا را به عِقرون بردند و به محض ورود صندوق خدا به عِقرون، اهل عِقرون فریاد کرده، گفتند: «صندوق خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.» ^{۱۱} پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «صندوق خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد.» زیرا که در تمام شهر اضطرابی مرگبار بود، و دست خدا بر آنجا بسیار سنگین شده

گذاشتند که تا امروز در مزرعه یِهوشَع بیت شمسى باقى است.

^{۱۹} و مردمان بیت شمس را زد، زیرا که به صندوق خداوند نگرىستند، پس پنجاه هزار و هفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود. ^{۲۰} و مردمان بیت شمس گفتند: «کیست که به حضور این خدای قَدّوس، یعنى یهوه مى تواند بایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟» ^{۲۱} پس رسولان نزد ساکنان قَرِیه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان صندوق خداوند را پس فرستاده اند، بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

۷ و مردمان قَرِیه یعاریم آمده، صندوق خداوند را آوردند و آن را به خانه آبیناداب در جِبعه داخل کرده، پسرش إلعازار را تقدیس نمودند تا صندوق خداوند را نگاهبانى کند.

داوری سَمُوئِيل

^۲ و از روزى که صندوق در قَرِیه یعاریم ساکن شد، زمانى دراز به مدت بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروى خداوند جمع شدند. ^۳ و سَمُوئِيل تمامى خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامى دل به سوى خداوند بازگشت نمایید و خدایان غیر و عَشْتاروت را از میان خود دور کنید، و دلهاى خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او، شما را از دست فلسطینیان خواهد رها کند.» ^۴ آنگاه قوم اسرائیل بعلیم و عَشْتاروت را دور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند.

^۵ و سَمُوئِيل گفت: «تمامى اسرائیل را در مِصْفَه جمع کنید تا دربارۀ شما نزد خداوند دعا نمایم.» ^۶ پس آنان در مِصْفَه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در

اگر به راه سرحد خود به سوى بیت شمس برود، بدانید اوست که این بلای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و گرنه، خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقى است.» ^{۱۰} پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به ارابه بستند و گوساله هاى آنها را در خانه نگاه داشتند. ^{۱۱} و صندوق خداوند و صندوقچه را با موشهاى طلا و تمثالهاى دُمَلهاى خود بر ارابه گذاشتند. ^{۱۲} و گاوِان راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ مى زدند و به سوى چپ یا راست میل نمى نمودند. سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند.

^{۱۳} و اهل بیت شمس در وادى گندم را درو مى کردند، و چشمان خود را بلند کرده، صندوق را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند. ^{۱۴} و ارابه به مزرعه یِهوشَع بیت شمسى درآمده، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگى در آنجا بود. پس چوب ارابه را شکسته، گاوِان را برای قربانى سوختنى به جهت خداوند گذرانیدند. ^{۱۵} و لاویان صندوق خداوند و صندوقچه هاى را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانى هاى سوختنى گذرانیدند و قربانى ها قربانى نمودند. ^{۱۶} و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عَقرون برگشتند.

^{۱۷} و این است دُمَلهاى طلايى که فلسطینیان به جهت قربانى خطا نزد خداوند فرستادند: برای آشدود يکى، و برای غَزَه يکى، و برای آشْقِلون يکى، و برای جَت يکى، و برای عَقرون يکى. ^{۱۸} و موشهاى طلا مطابق شماره تمامى شهرهاى فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهاى حصاردار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگى که صندوق خداوند را بر آن

برمی‌گشت، زیرا خانه‌اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می‌نمود. او قربانگاهی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

اسرائیل پادشاه می‌طلبد

و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. ^۲ و نام پسر نخست‌زاده‌اش یوئیل بود و نام دومینش آبّیا؛ و در یثرشبع داور بودند. ^۳ اما پسرانش به راه او رفتار نمی‌نمودند، بلکه در پی سود رفته، رشوه می‌گرفتند و داوری را منحرف می‌ساختند.

^۴ پس تمامی مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به راقه آمدند. ^۵ و او را گفتند: «اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی‌نمایند، پس الان برای ما پادشاهی برگمار تا مثل سایر قومها ما را رهبری نماید.» ^۶ و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ما را پادشاهی بده تا ما را رهبری نماید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. ^۷ و خداوند به سموئیل گفت: «صدای قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی بنمایم. ^۸ مطابق همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، به جا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند. پس با تو نیز همچنین رفتار می‌کنند. ^۹ پس الان صدای ایشان را بشنو، لیکن بر ایشان به تأکید شهادت بده و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، آگاه ساز.»

^{۱۰} و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد. ^{۱۱} و گفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود، این است که پسران شما را گرفته، ایشان را بر اربابه‌ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش اربابه‌هایش

آنجا گفتند: «ما بر خداوند گناه کرده‌ایم.» و سموئیل قوم اسرائیل را در مصفّه داوری نمود.

^۷ و چون فلسطینیان شنیدند که قوم اسرائیل در مصفّه جمع شده‌اند، سروران فلسطینیان به ضدّ اسرائیل برآمدند. قوم اسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند. ^۸ و قوم اسرائیل به سموئیل گفتند: «از التماس نمودن برای ما نزد یهوه خدای ما ساکت مباش، تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.» ^۹ و سموئیل بره شیرخواره‌ای گرفته، آن را به جهت قربانی سوختی به تمامی برای خداوند تقدیم کرد، و سموئیل درباره اسرائیل نزد خداوند التماس نموده، خداوند او را قبول فرمود. ^{۱۰} و چون سموئیل قربانی سوختی را تقدیم می‌کرد، فلسطینیان برای مقابله اسرائیل نزدیک آمدند. در آن روز خداوند به غرش عظیم بر فلسطینیان رعد کرد و آنان را تار و مار ساخت و از حضور اسرائیل شکست یافتند. ^{۱۱} و مردان اسرائیل از مصفّه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعقیب نموده، ایشان را تا زیر بیت‌کار شکست دادند. ^{۱۲} و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفّه و شن برپا داشت و آن را این‌عزّز نامیده، گفت: «تا به حال خداوند ما را یاری نموده است.» ^{۱۳} پس فلسطینیان مغلوب شدند و دیگر به حدود اسرائیل داخل نگشتند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود. ^{۱۴} و شهرهایی را که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عیقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رها کردند، و در میان اسرائیل و آموریان صلح شد.

^{۱۵} و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می‌نمود. ^{۱۶} و هر سال رفته، به بیت‌ئیل و جلیجال و مصفّه گردش می‌کردند و در تمامی این‌جاها بر اسرائیل داوری می‌نمود. ^{۱۷} و سپس به راقه

در میان قوم اسرائیل کسی از او خوش اندامتر نبود که از کتفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود.

۳ و الاغهای قیس پدر شائول گم شد. پس قیس به پسر خود شائول گفت: «الان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، برخیز و رفته، الاغها را جستجو نما.» ۴ پس از کوهستان اِفرایم گذشته، و از زمین شَلِیشَه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شَعْلیم گذشتند و نبود و از زمین پَنیامین گذشته، آنها را نیافتند.

۵ و چون به زمین صوف رسیدند، شائول به خادمی که همراهش بود، گفت: «بیا برگردیم، میادا پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.» ۶ او در جواب وی گفت: «اینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی محترم است و هر چه می گوید، البته واقع می شود. الان آنجا برویم؛ شاید از راهی که باید برویم، ما را اطلاع بدهد.» ۷ شائول به خادمش گفت: «اینک اگر برویم، چه چیز برای آن مرد ببریم؟ زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه ای نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم؟» ۸ و آن خادم باز در جواب شائول گفت که «اینک در دستم چهارم مثقال* نقره است. آن را به مرد خدا می دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.» ۹ در گذشته چون کسی در اسرائیل برای درخواست چیزی از خدا می رفت، چنین می گفت: «بیاپید تا نزد "بیننده" رویم.» زیرا نبی امروز را در گذشته "بیننده" می گفتند. ۱۰ شائول به خادم خود گفت: «سخن تو نیکوست. بیا برویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.

۱۱ و چون ایشان به فراز شهر بالا می رفتند، دخترانی چند یافتند که برای کشیدن آب بیرون می آمدند. از ایشان پرسیدند: «آیا "بیننده" در اینجاست؟» ۱۲ در جواب ایشان گفتند: «بلی، اینک

خواهند دید. ۱۲ و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت. بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن لوازم جنگش و لوازم اربابهایش تعیین خواهد نمود. ۱۳ و دختران شما را برای عطرکشی و آشپزی و نانواپی خواهد گرفت. ۱۴ و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به خادمان خود خواهد داد. ۱۵ و دهیک غله ها و تاکستانهای شما را گرفته، به خواجه سرایان و درباریان خود خواهد داد. ۱۶ و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را، و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گماشت. ۱۷ و دهیک گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود. ۱۸ و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خوبستن برگزیده اید، فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.»

۱۹ اما قوم از شنیدن سخن سَموئیل مطیع نگشتند و گفتند: «نه، بلکه می باید بر ما پادشاهی باشد. ۲۰ تا ما نیز مثل سایر قومها باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.» ۲۱ و سَموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به گوش خداوند رسانید. ۲۲ و خداوند به سَموئیل گفت: «صدای ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان بگمار.» پس سَموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «هر کس از شما به شهر خود برود.»

انتخاب شائول به پادشاهی

۹ و مردی بود از پَنیامین که اسمش قیس، پسر آبئیل، پسر صرور، پسر بَکورت، پسر آفیح بود. و او پسر مرد پَنیامینی و مردی نیرومند و مقتدر بود. ۲ و او را پُری شائول نام، جوانی خوش اندام بود که

* ۸.۹ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

۲۲ و سموئیل شائول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت شدگان که قریب به سی نفر بودند، جا داد. ۲۳ سموئیل به آشپز گفت: «تکه گوشتی را که به تو دادم و دربارهاش به تو گفتم که پیش خود نگهدار، بیاور.» ۲۴ پس آشپز، ران را با هر چه بر آن بود، گرفته، پیش شائول گذاشت و سموئیل گفت: «اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور، زیرا که تا زمان معین برای تو نگاه داشته شده است، از وقتی که بر آن شدم تا قوم را دعوت کنم.»

۲۵ و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شائول بر پشت بام گفتگو کرد. ۲۶ و صبح زود برخاستند و نزد سپیده صبح سموئیل شائول را بر پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شائول برخاست و هر دوی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.

۲۷ و چون ایشان به کنار شهر رسیدند، سموئیل به شائول گفت: «خادم را بگو که پیش ما برود و چون خادم به پیش رفت، تو خود برای مدتی اینجا بایست تا من کلام خدا را به تو بشنوانم.»

۱۰ • پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر او ریخت و او را بوسیده، گفت: «آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟» ۲ امروز بعد از رفتن از نزد من، دو مرد را نزد قبر راحیل به سرحد بنیامین در صِلَاح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: «الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها نیست، بلکه به فکر شماس است و می گوید: "برای پسر من چه کنم؟"» ۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی، در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت ئیل می روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشک شراب. ۴ و

پیش روی شماس است. حال بشتابید، زیرا امروز به شهر آمده است، چونکه امروز قوم را در مکان بلند قربانی هست. ۱۳ به محض ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیایید، به او برو خواهید خورد، زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد. چونکه او می باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینک بروید، زیرا که الان او را خواهید یافت.» ۱۴ پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می شدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.

۱۵ و یک روز قبل از آمدن شائول خداوند بر سموئیل آشکار نموده، گفت: ۱۶ «فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بر قوم خود نظر کردم، چونکه التماس ایشان نزد من رسید.» ۱۷ و چون سموئیل شائول را دید، خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که دربارهاش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.»

۱۸ و شائول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «مرا بگو که خانه "بیننده" کجاست؟» ۱۹ سموئیل در جواب شائول گفت: «من آن "بیننده" هستم. پیش من به مکان بلند برو، زیرا که شما امروز با من خواهید خورد. و بامدادان تو را رها کرده، هر چه در دل خود داری، برای تو بیان خواهم کرد. ۲۰ و الاغهایی که سه روز قبل از این گم شده است، درباره آنها فکر مکن، زیرا پیدا شده است. زیرا تمامی آرزوی اسرائیل برای کیست؟ آیا برای تو و برای تمامی خاندان پدر تو نیست؟» ۲۱ شائول در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و از کوچکترین قبایل قوم اسرائیل نیستم؟ و آیا طایفه من از تمامی طوایف قبیله بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می گویی؟»

سلامتی تو را خواهند پرسید و دو نان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت. ^۵ بعد از آن به جِبْعَه‌الوهیم* که در آنجا قراول فلسطینیان است، خواهی آمد. چون در آنجا نزدیک شهر برسی، گروهی از انبیا به تو برو خواهند خورد که از مکان بلند به زیر می‌آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بریط نواخته می‌شود. ^۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر تبدیل خواهی شد. ^۷ و هنگامی که این علامات به تو رو نماید، هر چه دست یابد، بکن، زیرا خدا با توست. ^۸ و پیش از من به چلچال برو و اینک من برای تقدیم قربانی‌های سوختنی و قربانی نمودن قربانی‌های سلامتی نزد تو می‌آیم. هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد.»

^۹ چون شائول رو گردانید تا از نزد سَمُوئِيل برود، خدا او را قلبی دیگر داد. و در آن روز تمامی این علامات واقع شد. ^{۱۰} و چون آنجا به جِبْعَه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت می‌کرد. ^{۱۱} و چون همه کسانی که او را پیشتر می‌شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت می‌کند، مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که بر پسر قیس واقع شده است؟ آیا شائول نیز یکی انبیا است؟» ^{۱۲} و یکی از حاضرین در جواب گفت: «اما پدر ایشان کیست؟» از این جهت مثل شد که «آیا شائول نیز یکی انبیا است؟» ^{۱۳} و چون از نبوت کردن باز ایستاد، به مکان بلند آمد.

^{۱۴} و عموی شائول به او و به خادمش گفت: «کجا رفته بودید؟» شائول در جواب گفت: «برای جستن الاغها. و چون دیدیم که نیستند، نزد سَمُوئِيل رفتیم.» ^{۱۵} عموی شائول گفت: «مرا بگو که سَمُوئِيل

به شما چه گفت؟» ^{۱۶} شائول به عموی خود گفت: «ما را واضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن درباره امر پادشاهی که سَمُوئِيل به او گفته بود، او را آگاه نساخت.

^{۱۷} و سَمُوئِيل قوم را در مصفیه به حضور خداوند خواند ^{۱۸} و به قوم اسرائیل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: "من اسرائیل را از مصر برآوردم و شما را از دست مصریان و از دست تمامی ممالکی که بر شما ظلم می‌نمودند، رهایی دادم. ^{۱۹} و شما امروز خدای خود را که شما را از تمامی بدی‌ها و مصیبت‌های شما رهانید، رد کرده، او را گفتید: "بر ما یک پادشاه بگمار." پس الان با قبایل و هزاره‌های خود به حضور خداوند حاضر شوید.»

^{۲۰} و چون سَمُوئِيل تمامی قبایل اسرائیل را حاضر کرد، قبیله بنیامین گرفته شد. ^{۲۱} و قبیله بنیامین را با طایفه‌های ایشان نزدیک آورد، و طایفه مَطَری گرفته شد. و پس از آن شائول پسر قیس گرفته شد، لیکن چون او را طلبیدند، نیافتند. ^{۲۲} پس بار دیگر از خداوند سؤال کردند: «آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟» خداوند در جواب گفت: «اینک او خود را در میان اسبابها پنهان کرده است.» ^{۲۳} و دودیه، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کنف به بالا بلندتر بود. ^{۲۴} و سَمُوئِيل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی را که خداوند برگزیده است، ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!»

^{۲۵} پس سَمُوئِيل رسوم پادشاهی را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت و آن را به حضور خداوند گذاشت. و قوم را مرخص کرد تا هر کس به خانه‌اش

* ۵.۱. یعنی "تپه خدا"

سی هزار بودند.^۹ پس به رسولانی که آمده بودند، گفتند: «به مردمان یابیش جلعاد چنین گوید: "فردا وقتی که آفتاب گرم شود، برای شما خلاصی خواهد شد."» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند. پس ایشان شاد شدند.^{۱۰} و مردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هر چه در نظرتان پسند آید، به ما بکنید.»^{۱۱} و در فردای آن روز شائول قوم را به سه دسته تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عَمُونیان را تا گرم شدن آفتاب می‌زدند. و باقی‌ماندگان پراکنده شدند، به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند.

^{۱۲} و قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است: "آیا شائول بر ما پادشاهی کند؟" آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.»^{۱۳} اما شائول گفت: «کسی امروز کشته نخواهد شد، زیرا که خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.»

^{۱۴} و سموئیل به قوم گفت: «بباید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.»^{۱۵} پس تمامی قوم به جلجال رفتند، و آنجا در جلجال شائول را به حضور خداوند پادشاه ساختند. و در آنجا قربانی‌های سلامتی به حضور خداوند قربانی نموده، شائول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم کردند.

سخنان آخر سموئیل

۱۲ و سموئیل به تمامی قوم اسرائیل گفت: «اینک سخن شما را در هر آنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما گماشتم.»^۲ و حال پادشاه پیش روی شما گام برمی‌دارد* و من پیر و سپیدموی شده‌ام، و اینک پسران من با شما می‌باشند

برود.^{۲۶} و شائول نیز به خانه خود به جعبه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت، همراه او رفتند.^{۲۷} اما بعضی از افراد فرومایه گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟» و شائول را حقیر شمرده، هدیه برایش نیاوردند. اما شائول هیچ نگفت.

رهای اهل یابیش و استقرار پادشاهی

۱۱ و ناحاش عَمُونی برآمده، در برابر یابیش جلعاد اردو زد، و تمامی اهل یابیش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند، و تو را بندگان خواهیم نمود.»^۲ ناحاش عَمُونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست که چشمان راست تمامی شما کنده شود، و با این کار ننگ بر اسرائیل خواهم گذاشت.»^۳ و مشایخ یابیش به او گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای ما رهنانه‌ای نباشد، نزد تو بیرون خواهیم آمد.»^۴ پس رسولان به جعبه شائول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم صدای خود را بلند کرده، گریستند.

^۵ و اینک شائول در عقب گاوان از صحرا می‌آمد. شائول پرسید: «قوم را چه شده است که می‌گریند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او باز گفتند.^۶ و چون شائول این سخنان را شنید، روح خدا بر او مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد.^۷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هر که در عقب شائول و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد و متحد چون یک تن بیرون آمدند.^۸ و ایشان را در بازق شمرد و قوم اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا

* ۲۰۱۲ یعنی "شما را رهبری می‌کند."

که ناحاش، پادشاه عَمُونیان بر شما می آید، به من گفتید: "نه بلکه پادشاهی بر ما سلطنت کند." و حال آنکه یهوه، خدای شما، پادشاه شما بود. ^{۱۳} و الان این است پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و به یقین خداوند بر شما پادشاهی گماشته است. ^{۱۴} اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و سخن او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نورزید، هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت می کند، یهوه، خدای خود را پیروی نمایید، که چه خوب! ^{۱۵} و اما اگر سخن خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضدّ پدران شما بود، به ضدّ شما نیز خواهد بود. ^{۱۶} پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند در مقابل چشمتان به عمل می آورد، ببینید. ^{۱۷} آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از خداوند خواهش خواهم کرد و او رعدا و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید، در نظر خداوند عظیم است. ^{۱۸} پس سموئیل از خداوند خواهش نمود و خداوند در همان روز رعدا و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند. ^{۱۹} و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگان از یهوه خدای خود خواهش نما تا نمیریم، زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی را نیز افزودیم که برای خود پادشاهی طلب کردیم.» ^{۲۰} و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را کرده اید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایید. ^{۲۱} و در پی چیزهای پوچ که نفعی ندارند و رهایی نتوانند داد، برنگردید، چونکه پوچند. ^{۲۲} زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند

و من از جوانیم تا امروز پیش روی شما گام برداشته ام. ^{۲۳} اینک در برابرتان ایستاده ام؛ پس در حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو چه کسی را گرفتم و الاغ چه کسی را گرفتم و بر چه کسی ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم، تا آن را به شما رد نمایم.» ^{۲۴} گفتند: «بر ما ظلم نکرده ای و بر ما ستم نموده ای و چیزی از دست کسی نگرفته ای.» ^{۲۵} سموئیل به ایشان گفت: «خداوند بر شما شاهد است و مسیح او نیز امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته اید.» گفتند: «او شاهد است.» ^{۲۶} و سموئیل به قوم گفت: «خداوند شاهد است، خداوندی که موسی و هارون را برگماشت و پدران شما را از زمین مصر برآورد. ^{۲۷} پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما درباره همه اعمال عادلانه خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود، سخن گویم. ^{۲۸} چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند التماس نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند. ^{۲۹} و چون یهوه خدای خود را فراموش کردند، ایشان را به دست سبیرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه مواب فروخت که با آنها جنگ کردند. ^{۳۰} پس نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: "گناه کرده ایم، زیرا خداوند را ترک کرده، تعلیم و عشتاروت را عبادت نموده ایم. حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود." ^{۳۱} پس خداوند یرویئیل* و بدان* و یفتاح و سموئیل را فرستاده، شما را از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهانید و در امنیت ساکن شدید. ^{۳۲} و چون دیدید

نمودند. و شائول هنوز در چلجال بود و تمامی قوم لرزان و هراسان در پی او می‌رفتند.

^۸ پس هفت روز مطابق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به چلجال نیامد و قوم از نزد او پراکنده می‌شدند. ^۹ و شائول گفت: «قربانی سوختنی و قربانی‌های سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را تقدیم کرد. ^{۱۰} و چون از تقدیم قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شائول به جهت سلامش به استقبال وی بیرون آمد. ^{۱۱} سموئیل گفت: «چه کردی؟» شائول گفت:

«چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در زمان مقرر نیامدی و فلسطینیان در میخماس جمع شده‌اند، ^{۱۲} پس گفتم: "الان فلسطینیان بر من در چلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیده‌ام." پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذراندم.»

^{۱۳} سموئیل به شائول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری را که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، به جا نیاوردی، زیرا در آن صورت خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت. ^{۱۴} اما حال سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مأمور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.» ^{۱۵} و سموئیل برخاسته، از چلجال به جبعه پنیامین آمد.

^{۱۶} و شائول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند، در جبعه پنیامین ماندند. و فلسطینیان در میخماس اردو زدند. ^{۱۷} و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه دسته بیرون آمدند که یک دسته از ایشان به راه غُفره به زمین شوعال روانه شدند.

آمد که شما را برای خود قومی سازد. ^{۲۳} و اما من، به دور باد از من که به خداوند گناه ورزیده، از دعا کردن برای شما دست بکشم. بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد. ^{۲۴} لیکن از خداوند بترسید و او را با وفاداری به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید. ^{۲۵} اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

ناطاعی شائول

۱۳ و شائول سی ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، ^۲ به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید. از ایشان دو هزار با شائول در میخماس و در کوه بیت‌ئیل بودند، و یک هزار با یوناتان در جبعه پنیامین. لیکن هر کس از بقیه قوم را به خیمه‌اش فرستاد. ^۳ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. شائول در تمامی سرزمین شیپور نواخته، گفت که «ای عبرانیان، بشنوید!» ^۴ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شائول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل در مشام فلسطینیان همچون بویی گند شده‌اند. پس قوم نزد شائول در چلجال جمع شدند.

^۵ و فلسطینیان سی هزار ارابه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در میخماس به طرف شرق بیت‌آون اردو زدند. ^۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم به سختی در فشار بودند، پس ایشان خود را در غارها و گودالها و صخره‌ها و قبرها و چاههای آب پنهان کردند. ^۷ و بعضی از عبرانیان از آردن به سرزمین جاد و جلعاد عبور

ما عمل کند. زیرا که خداوند را از رهانیدن با زیاد یا با اندک مانعی نیست.»^۷ سلاحدارش به او گفت: «هر چه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینک من موافق خواسته‌ات با تو هستم.»^۸ یوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان برویم و خود را به آنها آشکار سازیم.^۹ اگر به ما چنین گویند: "بایستید تا ما نزد شما آییم" آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت.^{۱۰} اما اگر چنین گویند که "نزد ما برآید"، آنگاه خواهیم رفت، زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این نشانه خواهد بود.»

^{۱۱} پس هر دوی ایشان خویشتن را به قراول فلسطینیان آشکار ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک عبرانیان از حفره‌هایی که خود را در آنها پنهان ساخته‌اند، بیرون می‌آیند.»^{۱۲} و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب کرده، گفتند: «نزد ما برآید تا چیزی به شما نشان دهیم.» یوناتان به سلاحدار خود گفت که «در عقب من بیا، زیرا خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»

^{۱۳} و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالا رفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب او می‌کشت.^{۱۴} و این کشتار اول که یوناتان و سلاحدارش کردند، به قدر بیست نفر بود در زمینی قریب به نصف شیار یک جفت گاو.^{۱۵} و در اردو و صحرا و تمامی قوم وحشت افتاد و نگهبانان و تاراج کنندگان نیز به لرزه افتادند و سرزمین پریشان شد. پس وحشت و هراسی عظیم واقع گردید.

^{۱۶} و دیده‌بانان شائول در جعبه پنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه به هر سو پراکنده می‌شدند.^{۱۷} شائول به قومی که همراهش بودند، گفت: «الان تفتیش کنید و ببینید از ما چه کسی بیرون رفته

^{۱۸} و دسته دیگر به راه بیت‌حورون میل کردند. و دسته سوم به سمت سرجدی که در آستانه وادی صبووعیم به جانب بیابان است، روانه شدند.

^{۱۹} و در تمام سرزمین اسرائیل آهنگری یافت نمی‌شد، زیرا که فلسطینیان می‌گفتند: «مبادا عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.»^{۲۰} و تمامی اسرائیلیان نزد فلسطینیان می‌رفتند تا هر کس بیل و گاو آهن و تبر و داس خود را تیز کند.^{۲۱} اما به جهت بیل و گاو آهن و چنگال سه‌دندانه و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند.^{۲۲} و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شائول و یوناتان بودند، یافت نشد. اما نزد شائول و پسرش یوناتان بود.^{۲۳} و قراول فلسطینیان به گذرگاه میخماس رفتند.

حمله یوناتان به فلسطینیان

۱۴ و روزی واقع شد که یوناتان پسر شائول به جوان سلاحدار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند، بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد.^۱ شائول در کناره جعبه زیر درخت اناری که در میغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند، قریب به ششصد نفر می‌شدند.^۲ و آخیا پسر آخیطوب برادر ایخابود پسر فینحاس پسر عیلی، کاهن خداوند، در شیلوه به ایفود آراسته بود، و قوم از رفتن یوناتان خبر نداشتند.^۳ و در میان گذرگاههایی که یوناتان می‌خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان عبور کند، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بوصیص و اسم دیگری سینه بود.^۴ و یکی از این صخره‌ها به طرف شمال در برابر میخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جعبه.

^۵ یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیا نزد قراول این ختنه‌ناشدگان بگذریم، شاید خداوند برای

امروز خوراک خورد.» و در قوم دیگر رمقی نمانده بود. ^{۲۹} یوناتان گفت: «پدرم سرزمین را به عذاب انداخته است. ببینید که با چشیدن اندکی از این عسل چشمانم چه قدر روشن شده است! ^{۳۰} و چه قدر زیاده، اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود که یافته‌اند، بی‌ممانعت می‌خورند. آیا کشتگان فلسطینیان بسیار زیاده نمی‌شد؟»

^{۳۱} و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تا آیلون تار و مار کردند و قوم را دیگر رمقی نمانده بود. ^{۳۲} و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاو و گوساله‌ها گرفته، بر زمین کشتند و آنها را با خون خوردند. ^{۳۳} و شاول را خبر داده، گفتند: «اینک قوم به خداوند گناه ورزیده، گوشت را با خون می‌خورند.» شاول گفت: «شما خیانت ورزیده‌اید. هم اکنون سنگی بزرگ نزد من بغلطانید.» ^{۳۴} و شاول گفت: «به میان لشکرگاه بروید و به ایشان بگویید: "هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا قربانی نموده، بخورید و به خدا گناه نورزید و با خون مخورید."» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاو را با خود آورده، در آنجا قربانی کردند. ^{۳۵} و شاول قربانگاهی برای خداوند بنا کرد و این قربانگاه اول بود که برای خداوند بنا نمود.

^{۳۶} و شاول گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت کرده، از ایشان هیچ کس را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید، بکن.» اما کاهن گفت: «در اینجا به خدا نزدیکی بجویم.» ^{۳۷} و شاول از خدا سؤال نمود که «آیا از عقب فلسطینیان برویم؟ آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد؟» اما خدا در آن روز او را جواب نداد. ^{۳۸} آنگاه شاول گفت: «ای تمامی رئیسان قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید و ببینید که امروز این

است؟» پس تفتیش کردند که اینک یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند. ^{۱۸} و شاول به آخیا گفت: «صندوق خدا را نزدیک بیاور.» زیرا صندوق عهد خدا در آن وقت همراه قوم اسرائیل بود. ^{۱۹} و واقع شد چون شاول با کاهن سخن می‌گفت که آشوب در اردوی فلسطینیان زیاده و زیاده می‌شد، و شاول به کاهن گفت: «دست خود را نگاهدار.»

^{۲۰} و شاول و تمامی قومی که با او بودند، جمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هر کس به ضد رفیقش بود و کشتار بسیار عظیمی بود. ^{۲۱} و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاول و یوناتان بودند، برگشتند. ^{۲۲} و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند، چون شنیدند که فلسطینیان تار و مار شده‌اند، ایشان را در جنگ تعقیب نمودند. ^{۲۳} پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیت‌آون رسید.

^{۲۴} و مردان اسرائیل آن روز سخت در فشار بودند زیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «تا من از دشمنان خود انتقام نکشیده باشم، ملعون باد کسی که تا شامگاه خوراک بخورد.» و تمامی قوم خوراک نچشیدند. ^{۲۵} و تمامی قوم به جنگی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود. ^{۲۶} و چون قوم به جنگل داخل شدند، اینک عسل می‌چکید، اما هیچ کس دست خود را به دهانش نبرد، زیرا قوم از قسم ترسیدند. ^{۲۷} لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم می‌داد، نشنیده بود. پس نوک عصایی را که در دست داشت، دراز کرده، آن را به شان عسل فرو برد و دست خود را به دهانش برده، چشمانش روشن گردید. ^{۲۸} و شخصی از قوم به او برگشته گفت: «پدرت قوم را سخت قسم داده، گفت: "ملعون باد کسی که

^{۴۹} و پسران شائول، یوناتان و یشوی و ملکیشو بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست‌زاده‌اش میرتب و اسم کوچک میکال.^{۵۰} و اسم زن شائول آخینوعام، دختر آخیمِغص، بود و اسم سردار لشکرش آبیر پسر نیر، عموی شائول بود.^{۵۱} و قیس پدر شائول بود و نیر پدر آبیر و پسر آبیل بود.^{۵۲} و در تمامی دوران سلطنت شائول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شائول می‌دید، او را نزد خود می‌آورد.

خلع شائول از سلطنت

۱۵ و سَمَوْنِیل به شائول گفت: «خداوند مرا فرستاد که تو را مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان کلام خداوند را بشنو.^۱ یهوه صباپوت چنین می‌گوید: "آنچه عمالیک به اسرائیل کرد، به خاطر داشته‌ام که چگونه هنگمی که از مصر بیرون می‌آمد، با او در راه به ضدیت برخاست.^۲ پس الان برو و عمالیک را شکست داده، تمامی مایملک ایشان را به تمامی نابود کن، و بر ایشان شفقت ننما، بلکه مرد و زن و کودک و شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.»^۳

^۴ پس شائول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طلائیم سان دید.^۵ و شائول به شهر عمالیک آمده، در وادی کمین گذاشت.^۶ و به قینیان گفت: «بروید و برگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبدا شما را با ایشان هلاک سازم زیرا شما با همه قوم اسرائیل هنگمی که از مصر برآمدند، نیکویی نمودید.» پس قینیان از میان عمالقه دور شدند.^۷ و شائول عمالقه را از خویله تا شور که

گناه در چه چیز است.^{۳۹} زیرا قسم به حیات خداوند رهاونده اسرائیل که اگر در پسر یوناتان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم هیچ کس به او جواب نداد.

^{۴۰} پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشیم.» و قوم به شائول گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید، بکن.»^{۴۱} و شائول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «با تُمیم* پاسخ بده.» پس یوناتان و شائول گرفته شدند و قوم رها گشتند.^{۴۲} و شائول گفت: «در میان من و پسر یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.

^{۴۳} و شائول به یوناتان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده‌ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: «به نوک عصایی که در دست دارم، اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟»^{۴۴} و شائول گفت: «خدا چنین بلکه زیاده از این بکند، ای یوناتان! زیرا البته خواهی مرد.»^{۴۵} اما قوم به شائول گفتند: «آیا یوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل به عمل آورده است، باید بمیرد؟ به هیچ وجه! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد، زیرا که امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را آزاد نمودند که نمرد.^{۴۶} و شائول از تعقیب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.

^{۴۷} و شائول سلطنت را در اسرائیل به دست گرفت و با تمامی دشمنان اطراف خود، یعنی با موآب و عَمَوْنِیان و اِدم و شاهان صوبه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که روی می‌آورد، غالب می‌شد.^{۴۸} و به دلیری عمل می‌نمود و عمالیقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رها نمود.

* ۱.۱۴ ماهیت "اوریم و تُمیم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

را شنیدی بلکه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند بد است، عمل نمودی؟»^{۲۰} شائول به سموئیل گفت: «سخن خداوند را گوش شنیدم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و آجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را به تمامی هلاک ساختم.»^{۲۱} اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاو، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در چلچال قربانی تقدیم کنند.»^{۲۲} سموئیل گفت: «آیا قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها خداوند را بیشتر خوشنود می‌سازد یا اطاعت از فرمان خداوند؟

اینک اطاعت از قربانی‌ها نیکوتر است

و گوش دادن از پیه قوچها بهتر.

^{۲۳} زیرا که سرکشی مثل گناه جادوگری است

و گردن کشی مثل شرارت بت‌پرستی.

چونکه کلام خداوند را رد کردی،

او نیز تو را از پادشاهی رد نمود.»

^{۲۴} شائول به سموئیل گفت: «گناه کردم، زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم، چونکه از قوم ترسیده، سخن ایشان را شنیدم.»^{۲۵} پس حال تمنا اینکه گناه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.»^{۲۶} سموئیل به شائول گفت: «با تو بر نمی‌گردم، چونکه کلام خداوند را ترک نموده‌ای. خداوند نیز تو را از پادشاهی بر اسرائیل رد نموده است.»

^{۲۷} و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، شائول دامن لباس او را برگرفت که پاره شد.^{۲۸} و سموئیل او را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه‌ات که از تو بهتر است، داده است.»^{۲۹} و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی‌گوید و اراده خود را تغییر نمی‌دهد زیرا او انسان نیست که اراده‌اش را تغییر دهد.»^{۳۰} شائول گفت: «گناه کرده‌ام، حال تمنا اینکه مرا به حضور مشایخ قوم و به

در برابر مصر است، شکست داد.^۸ و آجاج پادشاه عمالقی را زنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، به تمامی هلاک ساخت.^۹ و اما شائول و قوم، آجاج را و بهترین گوسفندان و گاو و پرواری‌ها و بره‌ها و هر چیز خوب را نگاه داشتند و نخواستند آنها را هلاک سازند. فقط هر چیز خوار و بی‌ارزش را به کلی نابود ساختند.

^{۱۰} و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: ^{۱۱} «پشیمان شدم که شائول را پادشاه ساختم، زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا به جا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد.^{۱۲} و بامدادان سموئیل برخاست تا شائول را ملاقات نماید. و سموئیل را خبر داده، گفتند که «شائول به گرمیل آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی برپا نموده و پس از آن دور زده، گذشته و به چلچال آمده است.»^{۱۳} و چون سموئیل نزد شائول رسید، شائول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را به جا آوردم.»^{۱۴} سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاو که من می‌شنوم، چیست؟»^{۱۵} شائول گفت: «اینها را از عمالقه آورده‌اند، زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاو را نگاه داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند. بقیه را به تمامی هلاک ساختم.»^{۱۶} سموئیل به شائول گفت: «تأمل نما تا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.» شائول وی را گفت: «بگو.»

^{۱۷} و سموئیل گفت: «هنگامی که تو در نظر خود کوچک بودی، آیا رئیس قبایل اسرائیل نشدی؟ و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟»^{۱۸} و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: «این عمالقه گناهکار را به تمامی هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند.»^{۱۹} پس چرا سخن خداوند

حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم.»^{۳۱} پس سموئیل در عقب شائول برگشت، و شائول خداوند را عبادت نمود.
^{۳۲} و سموئیل گفت: «آجاج پادشاه عمالیک را نزد من بیاورید.» و آجاج شادمان نزد او آمد و گفت: «به یقین که تلخی مرگ گذشته است.»^{۳۳} سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر تو زنان را بی‌فرزند کرده است، مادر تو نیز از میان زنان بی‌فرزند خواهد شد.» و سموئیل آجاج را به حضور خداوند در جلجال قطعه قطعه کرد.
^{۳۴} و سموئیل به راقه رفت و شائول به خانه خود به جعبه شائول برآمد.^{۳۵} سموئیل تا روز وفاتش دیگر به دیدن شائول نیامد، اما برای شائول ماتم می‌گرفت. و خداوند پشیمان شده بود که شائول را بر اسرائیل پادشاه کرده بود.

مسح داوود

۱۶ و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شائول ماتم می‌گیری، چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس ظرف خود را از روغن پر کرده، بیا تا تو را نزد پَسای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین کرده‌ام.»^۱ سموئیل گفت: «چگونه بروم؟ اگر شائول بشنود، مرا خواهد کشت.» خداوند گفت: «گوساله‌ای همراه خود ببر و بگو که به جهت تقدیم قربانی برای خداوند آمده‌ام.»^۲ و پسا را به قربانی دعوت کن، و من تو را اعلام می‌نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.»^۳ و سموئیل

آنچه را که خداوند به او گفته بود، به جا آورده، به بیت‌لحم آمد و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با صلح و سلامتی می‌آیی؟»^۴ گفت: «با صلح و سلامتی به جهت تقدیم قربانی برای خداوند آمده‌ام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیایید.» و او پسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.

^۵ و واقع شد که چون آمدند، بر ایلباب نظر انداخته، گفت: «یقین مسیح* خداوند به حضور وی است.»^۶ اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نگاه نکن، زیرا او را رد کرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.»^۷ و پسا آییناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.»^۸ و پسا شمه را گذرانید و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.»^۹ و پسا شمه را گذرانید و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.»^{۱۰} و پسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به پسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.»

^{۱۱} و سموئیل به پسا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند؟» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می‌چراند.» و سموئیل به پسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید، نخواهیم نشست.»^{۱۲} پس پسا فرستاده، او را آورد، و او سُخرو و نیکوچشم و خوش‌منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن، زیرا که همین است.»^{۱۳} پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، او را

* ۱.۱۶ در عبری: "شاخ" خود را * ۶.۱۶ منظور "پادشاه مسح شده" است.

و شائول را راحت و تندرستی حاصل می‌شد و روح بد از او می‌رفت.

داوود و جلیات

و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودا است، جمع شدند، و در میان سوکوه و غزیه در افس‌دمیم اردو زدند.^۲ و شائول و مردان اسرائیل جمع شده، در وادی ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند.^۳ و فلسطینیان بر کوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود.

^۴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی به اسم جلیات که از شهر جت بود، بیرون آمد و قدش شش ذراع* و یک وجب بود.^۵ و بر سر خود، کلاهخود برنجینی داشت و به زره فلسی آراسته بود، و وزن زره‌اش پنج هزار مثقال* برنج بود.^۶ و بر ساقهایش ساق‌بندهای برنجین و در میان کتفهایش زوبینی برنجین بود.^۷ و چوب نیزه‌اش مثل نورد جولاهاگان و سرنیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می‌رفت.^۸ و او ایستاده، فوجهای اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شائول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید.^۹ اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد. و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم، شما بندگان ما شده، ما را بندگان خواهید نمود.»^{۱۰} و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به چالش می‌کشم. شخصی به من بدهید

در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داوود مستولی شد. و سموئیل برخاسته، به راقه رفت.

داوود در خدمت شائول

^{۱۴} و روح خداوند از شائول دور شد و روح بد از جانب خداوند او را عذاب می‌داد.^{۱۵} و خادمان شائول او را گفتند: «اینک روح بد از جانب خدا تو را عذاب می‌دهد.^{۱۶} پس آقای ما خادمان خود را که به حضورت هستند، امر فرمایند تا کسی را که در بربط نواختن ماهر باشد، بجوبند و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید، به دست خود بنوازد. و تو را نیکو خواهد شد.»^{۱۷} و شائول به خادمان خود گفت: «الان کسی را که به نواختن ماهر باشد، برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.»^{۱۸} و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «اینک پسر پسای بیت‌لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح‌زبان و شخص نیکو‌صورت است، و خداوند با وی می‌باشد.»

^{۱۹} پس شائول قاصدان نزد پسا فرستاده، گفت: «پسرت داوود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.»^{۲۰} آنگاه پسا یک بار الاغ از نان و یک مشک شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داوود نزد شائول فرستاد.^{۲۱} و داوود نزد شائول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد.^{۲۲} و شائول نزد پسا فرستاده، گفت: «داوود نزد من بماند، زیرا که به نظرم پسند آمد.»^{۲۳} و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شائول می‌آمد، داوود بربط گرفته، به دست خود می‌نواخت

* ۴.۱۷ "إِذَا". یک اِذَا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است. * ۵.۱۷ در عبری: "שִׁיכָל". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیة فصل.

اسمش جُلیات بود، از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داوود شنید.

۲۴ و تمامی مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند. ۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را که بری آید، دیدید؟ یقین برای به چالش کشیدن اسرائیل بری آید و هر که او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتمند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.» ۲۶ و داوود کسانی را که نزد او ایستاده بودند، خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد، چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی ختنه‌ناشده کیست که لشکرهای خدای زنده را به چالش کشد؟» ۲۷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.»

۲۸ و چون با مردمان سخن می‌گفتند، برادر بزرگش الیاب شنید و خشم الیاب بر داوود شعله‌ور شده، گفت: «برای چه اینجا آمدی و آن گله اندک را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را می‌دانم، زیرا برای دیدن جنگ آمده‌ای.» ۲۹ داوود گفت: «الان دیگر چه کرده‌ام؟ مگر این چیزی بیش از یک حرف بود؟» ۳۰ پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.

۳۱ و چون سخنانی که داوود گفت، شنیده شد، شائول را آگاه ساختند و او داوود را طلبید. ۳۲ و داوود به شائول گفت: «دل کسی به سبب او فرو نریزد. خدمت می‌رود و با این فلسطینی جنگ می‌کند.» ۳۳ شائول به داوود گفت: «تو نمی‌توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی، زیرا که تو

تا با هم جنگ نماییم.» ۱۱ و چون شائول و تمامی اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند، هراسان شده، بسیار بترسیدند.

۱۲ و داوود پسر آن مرد افرائی بیت‌لجم یهودا بود که پسا نام داشت. و او را هشت پسر بود، و آن مرد در دوران شائول در میان مردمان پیر و سالخورده بود. ۱۳ و سه پسر بزرگ پسا روانه شده، در پی شائول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست‌زاده‌اش الیاب و دومش آبیناداب و سوم شمه بود. ۱۴ و داوود کوچکتر بود و آن سه پسر بزرگتر در پی شائول رفته بودند. ۱۵ و داوود از نزد شائول آمد و رفت می‌کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت‌لجم بچراند. ۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می‌آمد و چهل روز خود را نشان می‌داد.

۱۷ و پسا به پسر خود داوود گفت: «الان به جهت برادرانت یک ایفه* از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت ببر. ۱۸ و این ده قطعه پنیر را برای سردار هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت بپرس و از ایشان خبری بگیر.»

۱۹ شائول و برادران داوود و تمامی مردان اسرائیل در وادی ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می‌کردند. ۲۰ پس داوود بامدادان برخاسته، گله را به دست چوپان واگذاشت و برداشته، چنانکه پسا او را امر فرموده بود برفت، و به سنگر اردو رسید، وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می‌زدند. ۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند. ۲۲ و داوود اسبابی را که داشت، به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را پرسید. ۲۳ و چون با ایشان گفتگو می‌کرد، اینک آن مرد مبارز فلسطینی جتی که

* ۱۷.۱۷ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

^{۴۵} داوود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و زوبین نزد من می‌آیی، اما من به اسم یهوه صیایوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به چالش کشیده‌ای، نزد تو می‌آیم.» ^{۴۶} و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهد کرد و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروز به پرندگان هوا و درندگان زمین خواهیم داد تا تمامی سرزمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست. ^{۴۷} و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی‌دهد، زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.»

^{۴۸} و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داوود نزدیک شد، داوود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید. ^{۴۹} داوود دست خود را به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بر زمین افتاد.

^{۵۰} پس داوود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داوود شمشیری نبود. ^{۵۱} و داوود دویده، بالای سر آن فلسطینی ایستاد و شمشیر او را گرفته، از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد. و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند. ^{۵۲} و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تا جت و تا دروازه‌های عِقرُون تعقیب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شَعْرَایم تا به جت و عِقرُون افتادند. ^{۵۳} و قوم اسرائیل از تعقیب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند. ^{۵۴} و داوود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد، اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت. ^{۵۵} و چون شائول داوود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می‌رود، به سردار لشکرش آبَیر گفت:

جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.» ^{۴۴} داوود به شائول گفت: «خادمت گله پدر خود را می‌چرانید که شیر و خرسی آمده، بره‌ای را از گله ربودند. ^{۴۵} و من آن را تعقیب نمودم، کشتم و از دهانش رهنایم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم. ^{۴۶} خادمت هم شیر و هم خرس را کشت. این فلسطینی ختنه‌ناشده مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای زنده را به چالش کشیده است.» ^{۴۷} و داوود گفت: «خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهنایم، مرا از دست این فلسطینی نیز خواهد رهنایم.» شائول به داوود گفت: «برو و خداوند با تو باد.»

^{۴۸} شائول لباس خود را به داوود پوشانید و کلاهخود برنجینی بر سرش نهاد و زره‌ای به او پوشانید. ^{۴۹} داوود شمشیر شائول را بر لباس خود بست و کوشید که با آنها راه رود، زیرا که به آنها عادت نداشت. پس به شائول گفت: «با اینها نمی‌توانم رفت، چونکه به آنها عادت ندارم.» پس داوود آنها را از تن خود بیرون آورد. ^{۵۰} و چوب‌دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ صاف از رود جدا کرد و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی در کیسه چوپانی خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.

^{۵۱} و آن فلسطینی همی آمد تا به داوود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت، پیشاپیش او می‌آمد. ^{۵۲} فلسطینی نظر افکنده، داوود را دید و او را حقیر شمرد، زیرا جوانی خوشرو و نیکومنظر بود. ^{۵۳} و فلسطینی به داوود گفت: «آیا من سگ هستم که با چوب دستی نزد من می‌آیی؟» و فلسطینی داوود را به خدایان خود لعنت کرد. ^{۵۴} و فلسطینی به داوود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به پرندگان هوا و درندگان صحرا بدهم.»

تصاحبش چه باقی است؟»^۹ و از آن روز به بعد شائول بر داوود به چشم بد می‌نگریست.

^{۱۰} در فردای آن روز روح بد از جانب خدا بر شائول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داوود مثل هر روز به دست خود می‌نواخت و نیزه‌ای در دست شائول بود.^{۱۱} و شائول نیزه را انداخته، گفت: «داوود را به دیوار خواهیم دوخت.» اما داوود دو مرتبه از حضورش خویشتن را به کنار کشید.

^{۱۲} و شائول از داوود می‌ترسید، زیرا خداوند با او بود و از شائول دور شده بود.^{۱۳} پس شائول او را از نزد خود دور کرد و او را به سرداری هزاره خود برگماشت، و داوود ایشان را رهبری می‌کرد.^{۱۴} و داوود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت می‌نمود، و خداوند با وی می‌بود.^{۱۵} و چون شائول دید که او بسیار عاقلانه حرکت می‌کند، به سبب او هراسان می‌بود.^{۱۶} اما تمامی اسرائیل و یهودا داوود را دوست می‌داشتند، زیرا که ایشان را رهبری می‌کرد.

^{۱۷} و شائول به داوود گفت: «اینک دختر بزرگ خود می‌رَب را به تو به زنی می‌دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش.» زیرا شائول می‌گفت: «دست من بر او دراز نشود، بلکه دست فلسطینیان.»^{۱۸} و داوود به شائول گفت: «من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم؟»^{۱۹} و در وقتی که می‌رَب دختر شائول می‌بایست به داوود داده شود، او به عَدْرِیئیل محولاتی به زنی داده شد.

^{۲۰} میکال، دختر شائول، داوود را دوست می‌داشت. و چون شائول را خبر دادند، این امر وی را پسند آمد.^{۲۱} و شائول گفت: «او را به وی می‌دهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز گردد.» پس شائول به داوود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.»^{۲۲} و شائول خادمان خود را فرمود که

«ای ابنیر، این جوان پسر کیست؟» ابنیر گفت: «ای پادشاه، به جان تو قسم، که نمی‌دانم.»^{۲۶} پادشاه گفت: «بپرس که این جوان پسر کیست.»^{۲۷} و چون داوود از کشتن فلسطینی برگشت، ابنیر او را گرفته، به حضور شائول آورد و سر آن فلسطینی در دستش بود.^{۲۸} و شائول او را گفت: «ای جوان، تو پسر کیستی؟» داوود گفت: «پسر بنده‌ات، پَسای بیت‌لِجِی هستم.»

حسادت شائول

و واقع شد که چون از سخن گفتن با شائول فارغ شد، دل یوناتان بر دل داوود چسبید. و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت.^۲ و در آن روز شائول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد.^۳ و یوناتان با داوود عهد بست، چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود.^۴ و یوناتان ردایی را که در تنش بود، بیرون کرده، آن را به داوود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کمر بند خویش را نیز.^۵ و داوود به هر جایی که شائول او را می‌فرستاد، بیرون می‌رفت و عاقلانه حرکت می‌کرد. شائول او را بر مردان جنگی خود گماشت و این هم به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شائول نیز مقبول افتاد.

^۶ و واقع شد هنگامی که داوود از کشتن فلسطینی برمی‌گشت، چون ایشان می‌آمدند که زنان از تمامی شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود خوانان و رقص‌کنان به استقبال شائول پادشاه بیرون آمدند.^۷ و زنان خرم و خندان به یکدیگر می‌سراییدند:

«شائول هزاران خود را

و داوود ده هزاران خود را کشته است.»

^۸ شائول بسیار غضبناک شد و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داوود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس به غیر از سلطنت برای

^۲ یوناتان داوود را خبر داده، گفت: «پدرم شائول قصد قتل تو دارد، پس الان تا بامدادان خویشتن را نگهدار و در جایی مخفی بمان و خود را پنهان کن.»^۳ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرایی که تو در آن می باشی، خواهم ایستاد. من درباره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم، تو را اطلاع خواهم داد.»

^۴ و یوناتان درباره داوود نزد پدر خود شائول به نیکویی سخن رانده، او را گفت: «پادشاه بر خادم خود داوود گناه نکند، زیرا که او به تو گناه نکرده است، بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است.»^۵ و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس حال چرا می خواهی نسبت به شخصی بی گناه خطا ورزی و داوود را بی سبب بکشی؟^۶ و شائول به سخن یوناتان گوش گرفت و قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد.^۷ آنگاه یوناتان داوود را خواند و او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داوود را نزد شائول آورده، او مثل روزهای سابق در حضور وی می بود.

^۸ و باز جنگ واقع شده، داوود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند.^۹ و روح بد از جانب خداوند بر شائول آمد و او در خانه خود نشسته، نیزه خویش را در دست داشت و داوود به دست خود می نواخت.^{۱۰} و شائول خواست که داوود را با نیزه خود به دیوار بدوزد، اما او از حضور شائول بگریخت و نیزه به دیوار خورد و داوود فرار کرده، آن شب نجات یافت.

^{۱۱} و شائول قاصدان به خانه داوود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. اما میکال، زن داوود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را نرهانی، فردا کشته خواهی شد.»^{۱۲} پس میکال داوود

در خفا با داوود صحبت کرده بگویند: «اینک پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست می دارند؛ پس الان داماد پادشاه بشو.»

^{۱۳} پس خادمان شائول این سخنان را به گوش داوود رسانیدند و داوود گفت: «آیا در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مرد مسکین و حقیرم.»^{۱۴} و خادمان شائول او را خبر داده، گفتند که داوود به این طور سخن گفته است.^{۱۵} و شائول گفت: «به داوود چنین بگویند که پادشاه مهریه نمی خواهد، جز صد قلفه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شائول فکر کرد که داوود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.

^{۱۶} پس خادمانش داوود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داوود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.^{۱۷} پس داوود برخاسته، با مردان خود رفت و دویست نفر از فلسطینیان را کشته، داوود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند تا داماد پادشاه بشود. و شائول دختر خود میکال را به وی به زنی داد.^{۱۸} و شائول دید و فهمید که خداوند با داوود است. و میکال دختر شائول او را دوست می داشت.^{۱۹} و شائول از داوود باز بیشتر ترسید، و شائول همه اوقات دشمن داوود بود.

^{۲۰} و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون می آمدند داوود از تمامی خادمان شائول زیاده عاقلانه حرکت می کرد. و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

قصه قتل داوود

و شائول به پسر خود یوناتان و به تمامی خادمان خویش فرمود تا داوود را بکشند. اما یوناتان پسر شائول داوود را بسیار دوست می داشت.

کشیده بود. از این روست که می‌گویند: «آیا شائول نیز یکی از انبیاست؟»

داوود و یوناتان

۲۰ و داوود از نایوت راقه فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «چه کرده‌ام؟ عصیانم چیست؟ در نظر پدرت چه گناهی کرده‌ام که قصد جان من دارد؟»^۲ یوناتان وی را گفت: «به هیچ وجه! تو نخواهی مرد. اینک پدرم هیچ کاری، چه کوچک و چه بزرگ، نمی‌کند، مگر آنکه مرا از آن اطلاع دهد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بردارد؟ چنین نیست.»

۳ اما داوود نیز قسم خورده، گفت: «پدرت نیکو می‌داند که در نظر تو التفات یافته‌ام، و می‌گویی، "مبادا یوناتان این را بداند و غمگین شود." ولی به حیات خداوند و به حیات تو قسم، که در میان من و مرگ یک قدم بیش نیست.»^۴ یوناتان به داوود گفت: «هر چه دلت بخواهد، آن را برای تو خواهم نمود.»

۵ داوود به یوناتان گفت: «اینک فردا اول ماه است و من می‌باید با پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا اجازه بده که تا شامگاه پس فردا خود را در صحرا پنهان کنم.»^۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگو: "داوود از من بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت‌لجم بشتابد، زیرا که تمامی طایفه او را آنجا قربانی سالانه است."^۷ اگر گوید: "خوب." آنگاه خدمت را سلامتی خواهد بود. اما اگر بسیار غضبناک شود، بدان که او به بدی مصمم شده است.^۸ پس با بنده خود نیکویی نما، چونکه بنده خویش را با خودت به عهد خداوند درآوردی. اما اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش، زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.»

۹ یوناتان گفت: «به دور باد از تو! زیرا اگر می‌دانستم بدی از جانب پدرم یقین شده است که بر

را از پنجره پایین فرستاد. داوود روانه شد و فرار کرده، نجات یافت.^{۱۳} اما میکال تمثالی را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید.^{۱۴} و چون شائول قاصدان فرستاده تا داوود را بگیرند، گفت: «بیمار است.»^{۱۵} پس شائول قاصدان را فرستاد تا داوود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.»^{۱۶} و چون قاصدان داخل شدند، اینک تمثال را در بستر دیدند و بالین پشم بز زیر سرش بود.^{۱۷} و شائول به میکال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات یابد؟» و میکال شائول را جواب داد که او به من گفت: «بگذار بروم؛ برای چه تو را بکشم؟»^{۱۸} و داوود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سَمُوئیل

به راقه آمده، از هر آنچه شائول با وی کرده بود، او را آگاه ساخت. و او و سَمُوئیل رفته، در نایوت ساکن شدند.^{۱۹} پس شائول را خبر داده، گفتند: «اینک داوود در نایوت راقه است.»^{۲۰} و شائول قاصدان برای گرفتن داوود فرستاد. و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می‌کنند و سَمُوئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شائول آمده، ایشان نیز نبوت کردند.^{۲۱} و چون شائول را خبر دادند، قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند. و شائول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.

۲۲ پس خود او نیز به راقه رفت و چون به چاه بزرگی که نزد سیخوه است، رسید، سؤال کرده، گفت: «سَمُوئیل و داوود کجا می‌باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایوت راقه هستند.»^{۲۳} و به آنجا به نایوت راقه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حیثی که می‌رفت، نبوت می‌کرد تا به نایوت راقه رسید.^{۲۴} و او نیز لباس خود را کنده، به حضور سَمُوئیل نبوت می‌کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب عریان دراز

از این طرف تو است. آنها را بگیر." آنگاه بیا، زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود.^{۲۲} اما اگر به خادم چنین بگویم که: "اینک تیرها از آن طرف توست، آنگاه برو، زیرا خداوند تو را رها کرده است.^{۲۳} و اما آن کاری که من و تو درباره آن گفتگو کردیم، اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود».

^{۲۴} پس داوود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست.^{۲۵} و پادشاه در جای خود مطابق عادتش بر مسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و آبیر به پهلوی شائول نشسته، و جای داوود خالی بود.

^{۲۶} و شائول در آن روز هیچ نگفت، زیرا گمان می‌برد: «چیزی بر او واقع شده و پاک نیست. به یقین پاک نیست!»^{۲۷} و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داوود نیز خالی بود. پس شائول به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسرِ پسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟»^{۲۸} یوناتان در جواب شائول گفت: «داوود از من بسیار التماس نمود تا به بیت‌لیم بروم.^{۲۹} و گفت: "تمنا اینکه مرا اجازه بدهی، زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادر من مرا امر فرموده است، پس اگر الان در نظر تو التفات یافتن، مرخص بشوم تا برادران خود را ببینم." از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.»

^{۳۰} آنگاه خشم شائول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زن گردنکش فتنه انگیز، آیا نمی‌دانم که تو پسرِ پسا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عربانی مادرت اختیار کرده‌ای؟^{۳۱} زیرا مادامی که پسرِ پسا بر روی زمین زنده باشد، تو و سلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الان بفرست و او را نزد

تو بیاورد، آیا تو را از آن اطلاع نمی‌دادم؟»^{۱۰} داوود به یوناتان گفت: «اگر پدرت تو را به درشتی جواب دهد، کیست که مرا آگاه سازد؟»^{۱۱} یوناتان به داوود گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و هر دوی ایشان به صحرا رفتند.

^{۱۲} و یوناتان به داوود گفت: «ای پیهو، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینک اگر برای داوود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم،^{۱۳} خداوند به یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید. اما اگر پدرم آسیب رسانیدن به تو را درست بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد، چنانکه همراه پدر من بود.^{۱۴} و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من به جا آوری تا منمیرم،^{۱۵} بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع نمایی، هم در وقتی که خداوند دشمنان داوود را به تمامی از روی زمین محو کرده باشد.»^{۱۶} پس یوناتان با خاندان داوود عهد بست و گفت: «خداوند این را از دشمنان داوود مطالبه نماید.»^{۱۷} و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت، داوود را قسم داد، زیرا که او را دوست می‌داشت، چنانکه جان خود را دوست می‌داشت.

^{۱۸} یوناتان او را گفت: «فردا اول ماه است و چونکه جای تو خالی می‌باشد، تو را مفقود خواهند یافت.^{۱۹} و در روز سوم به زودی فرود شده، به جایی که خود را در آن در روز پرحادثه پنهان کردی، بیا و در جانب سنگِ اِزِل بنشین.^{۲۰} و من سه تیر به طرف آن خواهم انداخت که گویا به هدف می‌اندازم.^{۲۱} و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت: "برو و تیرها را پیدا کن" و اگر به خادم گویم: "اینک تیرها

داوود و نان مقدس

۲۱ داوود به نوب نزد آخیملک کاهن رفت، و آخیملک لرزان شده، به استقبال داوود آمده، گفت: «چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست؟»^۲ داوود به آخیملک کاهن گفت: «پادشاه مرا به کاری فرمان داد و مرا گفت: "از این کاری که تو را می فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد." خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم. پس الان چه در دست داری، پنج قرص نان یا هر چه حاضر است به من بده.»

۴ کاهن در جواب داوود گفت: «هیچ نان معمولی در دست من نیست، لیکن نان مقدس هست، مشروط بر اینکه مردان تو از زنان دوری کرده باشند.»^۵ داوود در جواب کاهن گفت: «به درستی که در این سه روز زنان از ما دور بوده اند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود حتی با اینکه این سفر، سفری معمولی بود. چقدر بیشتر ظرفهایشان امروز مقدس خواهد بود؟»^۶ پس کاهن، نان مقدس را به او داد، زیرا که در آنجا نانی نبود غیر از نان حضور که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند.

۷ و در آن روز یکی از خادمان شائول که به اسم دواخ اِدومی بود که در حضور خداوند مکلف به ماندن بود. او رئیس شهبانان شائول بود.

۸ و داوود به آخیملک گفت: «آیا اینجا در دست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورده ام، چونکه کار پادشاه به عجله بود.»^۹ کاهن گفت: «اینک شمشیر جُلایات فلسطینی که در وادی ایلاه کشتی، در پشت ایفود به جامه پیچیده شده است. اگر می خواهی آن را بگیری، بگیر،

من بیاور، زیرا که البته خواهد مرد.»^{۱۰} یوناتان پدر خود شائول را جواب داده، او را گفت: «چرا بمیرد؟ چه کرده است؟»

۱۱ آنگاه شائول نیزه خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داوود مصمم است.^{۱۲} و یوناتان به شدت خشم از سفره برخاست و در روز دوم ماه، خوراک نخورد، چونکه برای داوود غمگین بود، زیرا پدرش او را سرافکنده کرده بود.

۱۳ بامدادان یوناتان در وقتی که با داوود تعیین کرده بود، به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود.^{۱۴} و به خادم خود گفت: «بدو و تیرها را که می اندازم، پیدا کن.» و چون پسر می دوید، تیر را چنان انداخت که از او رد شد.^{۱۵} و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می رفت، یوناتان در عقب پسر صدا داده، گفت که: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟»^{۱۶} و یوناتان در پی پسر فریاد کرد: «بشتاب! عجله کن و درنگ منما.» پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت.^{۱۷} و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داوود این امر را می دانستند.^{۱۸} و یوناتان اسلحه خود را به خادم خود داده، او را گفت: «برو و آن را به شهر ببر.»

۱۹ و چون پسر رفته بود، داوود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجد کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند اما داوود بیش از حد گریه کرد.^{۲۰} و یوناتان به داوود گفت: «به سلامتی برو، چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که "خداوند در میان من و تو و در میان نسل من و نسل تو تا به ابد باشد." پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

۴ پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی که داوود در آن قرارگاه بود، نزد او ساکن بودند. و جاد نبی به داوود گفت که «در این مخفیگاه دیگر توقف منما بلکه روانه شده، به سرزمین یهوذا برو.» پس داوود رفت و به جنگل حارِث وارد شد.

قتل کاهنان

۶ و شائول شنید که داوود و مردمانی که با او بودند پیدا شده‌اند. شائول در جِبعه، زیر درخت بلوط در راقه نشسته بود، و نیزه‌اش در دستش، و تمامی خادمانش در اطراف او ایستاده بودند. و به خادمی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «حال، ای پنیامینیان بشنوید! آیا پسرِ پِسا به تمامی شما کشتارها و تاکستانها خواهد داد و آیا همگی شما را سردار هزاره‌ها و سردار صدها خواهد ساخت؟»^۸ که تمامی شما بر من فتنه انگیز شده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسرِ پِسا عهد بسته است و از شما کسی برای من دلسوز نمی‌شود تا مرا خبر دهد که پسر من، بنده مرا برانگیخته است تا برایم به کمین بنشیند، چنانکه امروز هست.»^۹ دواغِ اِدومی که با خادمان شائول ایستاده بود، در جواب گفت: «پسرِ پِسا را دیدم که به نوب نزد آخیملک پسر آخیتوب وارد شد. و او از برای وی از خداوند سؤال نمود و توشه‌ای به او داد و شمشیر جُلایات فلسطینی را نیز به او داد.»

۱۱ پس پادشاه فرستاده، آخیملک پسر آخیتوب کاهن و تمامی کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند، طلبید و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند. و شائول گفت: «ای پسر آخیتوب، بشنو.» او گفت: «گوش به فرمانم، آقایم!»^{۱۲} شائول به او گفت: «تو و پسرِ پِسا چرا بر من فتنه انگیزیدی به اینکه به او نان

زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داوود گفت: «مثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.»

فرار داوود به جت

۱۰ پس داوود آن روز برخاسته، از حضور شائول فرار کرده، نزد آخیش، پادشاه جت آمد. و خادمان آخیش او را گفتند: «آیا این داوود، پادشاه سرزمین نیست؟ و آیا در حصار او رقص کنان سرود خوانده، نگفتند که

”شائول هزاران خود را

و داوود ده هزاران خود را کشت؟“

۱۲ و داوود این سخنان را در دل خود جا داده، از آخیش، پادشاه جت بسیار بترسید. و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه وانمود کرد و بر لنگه‌های در خط می‌کشید و آب دهنش را بر ریش خود می‌ریخت. و آخیش به خادمان خود گفت: «اینک این شخص را می‌بینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟^{۱۵} آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

داوود در غار عَدْلَام

۲۲ و داوود از آنجا رفته، به غار عَدْلَام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند. و هر که در تنگی بود و هر قرضدار و هر که در درون تلخی داشت، نزد او جمع آمدند، و او بر ایشان سردار شد. آنها قریب به چهار صد نفر بودند.

۳ و داوود از آنجا به مِصفه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «تو اینک پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد کرد.»

هر که قصد جان من دارد، قصد جان تو نیز خواهد داشت. ولی نزد من محفوظ خواهی بود.»

نجات ساکنان قِعیله

۲۳ و به داوود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قِعیله جنگ می‌کنند و خرمنها را غارت می‌نمایند.»^۲ و داوود از خداوند سؤال کرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم.» خداوند به داوود گفت: «برو و فلسطینیان را شکست داده، قِعیله را آزاد کن.»^۳ و مردمان داوود وی را گفتند: «اینک اینجا در یهودا می‌ترسیم، پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قِعیله برویم.»

۴ و داوود بار دیگر از خداوند سؤال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قِعیله برو، زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»^۵ و داوود با مردانش به قِعیله رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، احشام ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داوود ساکنان قِعیله را نجات داد.

تعقیب داوود

۶ و هنگامی که آبیاتار پسر آخیملک نزد داوود به قِعیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد.^۷ و به شائول خبر دادند که داوود به قِعیله آمده است. شائول گفت: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازه‌ها و پشت‌بندها دارد، داخل شده، زندانی گشته است.»^۸ و شائول تمامی قوم را برای جنگ طلبید تا به قِعیله فرود شده، داوود و مردانش را محاصره نماید.

۹ و چون داوود دانست که شائول شرارت را برای او اندیشیده است، به آبیاتار کاهن گفت: «ایفود را

و شمشیر دادی و برای وی از خدا سؤال نمودی تا به ضدّ من برخاسته، در کمین بنشیند، چنانکه امروز شده است؟»

۱۴ آخیملک در جواب پادشاه گفت: «کیست از تمامی بندگان که مثل داوود امین باشد؟ او داماد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تو مورد احترام است. آیا امروز به سؤال نمودن از خدا برای او شروع کردم؟ به دور باد از من! پادشاه این کار را به خادم خود و به تمامی خاندان پدرم اسناد ندهد، زیرا که خدمت از این چیزها به هیچ وجه چیزی نمی‌دانست.»^{۱۶} پادشاه گفت: «ای آخیملک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مرد.»

۱۷ آنگاه پادشاه به نگهبانانی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «برخاسته، کاهنان خداوند را بکشید، زیرا که دست ایشان نیز با داوود است و با اینکه دانستند که او فرار می‌کند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند.^{۱۸} پس پادشاه به دواغ گفت: «تو برگرد و بر کاهنان حمله آور.» دواغ اِدومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفود کتان می‌پوشیدند، در آن روز کشت.^{۱۹} و نوب را نیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و کودکان و شیرخوارگان و گاو و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت.^{۲۰} اما یکی از پسران آخیملک پسر آخیتوب که آبیاتار نام داشت، رهایی یافته، در پی داوود فرار کرد.^{۲۱} و آبیاتار داوود را آگاه ساخت که شائول کاهنان خداوند را کشت.^{۲۲} داوود به آبیاتار گفت: «روزی که دواغ اِدومی در آنجا بود، دانستم که او شائول را البته آگاه خواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم.^{۲۳} نزد من بمان و مترس، زیرا

نزدیک بیاور.^{۱۰} و داوود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خادمیت شنیده است که شائول عزیمت دارد که به قعیله^{۱۱} بیاید تا به خاطر من شهر را خراب کند. آیا اهل قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شائول چنانکه خادمیت شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، تمنا آنکه خادم خود را آگاه سازی.» خداوند فرمود: «او خواهد آمد.»^{۱۲} داوود گفت: «آیا اهل قعیله مرا و کسان مرا به دست شائول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند فرمود که «تسلیم خواهند نمود.»

^{۱۳} پس داوود و مردانش که قریب به ششصد نفر بودند، برخاسته، از قعیله بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. چون به شائول خبر دادند که داوود از قعیله فرار کرده است، از بیرون رفتن باز ایستاد.^{۱۴} و داوود در بیابان در مخفیگاه نشست و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. شائول همه روزه او را می‌جست، لیکن خداوند او را به دستش تسلیم ننمود.

^{۱۵} و داوود دید که شائول به قصد جان او بیرون آمده است و داوود در بیابان زیف در حورش ساکن بود.^{۱۶} و یوناتان، پسر شائول، به حورش آمده، دست او را در خدا تقویت نمود.^{۱۷} و او را گفت: «مترس، زیرا که دست پدر من شائول تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شائول نیز این را می‌داند.»^{۱۸} و هر دوی ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داوود به حورش برگشت و یوناتان به خانه خود رفت.

^{۱۹} و زیفیان نزد شائول به چپعه آمده، گفتند: «آیا داوود در مواضع حورش در کوه خخيله که به طرف جنوب پشیمون است، خود را نزد ما پنهان نکرده

است؟^{۲۰} پس ای پادشاه، چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد، بیا. و تکلیف ما این است که او را به دست پادشاه تسلیم نماییم.»^{۲۱} شائول گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید، چونکه بر من دلسوزی نمودید.»^{۲۲} پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمد و رفت می‌کند، ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار به حيله رفتار می‌کند.^{۲۳} پس ببینید و تمامی مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان می‌کند، بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بایم و اگر در این زمین باشد، او را از تمامی هزاره‌های یهودا پیدا خواهم کرد.»^{۲۴} پس برخاسته، پیش روی شائول به زیف رفتند.

^{۲۵} و شائول و مردان او به تفتیش داوود رفتند و چون داوود را خبر دادند، او نزد صخره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد و شائول چون این را شنید، داوود را در بیابان معون تعقیب نمود.^{۲۶} و شائول به یک طرف کوه می‌رفت و داوود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داوود می‌شتافت که از حضور شائول بگریزد و شائول و مردانش داوود و کسانش را محاصره نمودند تا ایشان را بگیرند.^{۲۷} اما قاصدی نزد شائول آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا که فلسطینیان به سرزمین حمله آورده‌اند.»^{۲۸} پس شائول از تعقیب نمودن داوود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت. از این رو آن مکان را هَمَحَلَقُوت* نامیدند.^{۲۹} و داوود از آنجا برآمده، در مخفیگاههای عین‌جدی ساکن شد.

گذشت داوود

۲۴ و واقع شد بعد از برگشتن شائول از پی فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند:

* ۲۸.۲۳ یعنی «صخره جدایی»

خداوند است.^{۱۱} و ای پدرم، ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من ببین. از اینکه لباس تو را بریدم و تو را نکشتم بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست و به تو گناه نکرده‌ام، اما تو جان مرا شکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی.^{۱۲} خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد، اما دست من به ضدّ تو نخواهد شد.^{۱۳} چنانکه مثل قدیمان می‌گوید که «شرارت از شیران صادر می‌شود.» اما دست من به ضدّ تو نخواهد شد.^{۱۴} و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می‌آید و کیست که او را تعقیب می‌نماید، در عقب سگ مرده‌ای بلکه در عقب یک کبک!^{۱۵} پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده از من دفاع نماید و مرا از دست تو برهاند.»

^{۱۶} و چون داوود از گفتن این سخنان به شائول فارغ شد، شائول گفت: «آیا این صدای توست، ای پسر من داوود؟» و شائول به صدای بلند گریست.^{۱۷} و به داوود گفت: «تو از من نیکوتر هستی، زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم.^{۱۸} و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من نیکویی نمودی، چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرد و تو مرا نکشتی.^{۱۹} اگر کسی دشمن خویش را بیاورد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی.^{۲۰} و حال می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو استوار خواهد گردید.^{۲۱} پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من نسل مرا ریشه‌کن نسازی و اسم مرا از

«اینک داوود در بیابان عین‌جدی است.»^۲ و شائول سه هزار نفر افراد برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داوود و کسانش بر «صخره‌های بزه‌های کوهی» رفت.^۳ و به سر راه به چند آغل گوسفند رسید و در آنجا غاری بود. شائول داخل آن شد تا پایهای خود را ببوшاند.* و داوود و کسان او در بخش انتهایی غار نشسته بودند.^۴ و کسان داوود وی را گفتند: «این هم آن روزی که خداوند به تو وعده داده است که به یقین دشمن تو را به دستت تسلیم خواهیم نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داوود برخاسته، دامن ردای شائول را آهسته برید.^۵ و بعد از آن دل داوود پریشان شد از این جهت که دامن شائول را بریده بود.^۶ و به کسان خود گفت: «به دور باد از من که چنین بکنم به آقام که از جانب خداوند مسح شده است و دست خود را بر او دراز نمایم.»^۷ پس داوود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت که به شائول حمله کنند. شائول از غار برخاسته، راه خود را پیش گرفت.^۸ و بعد از آن، داوود برخاسته، از غار بیرون رفت و در پی شائول صدا زده، گفت: «ای آقام پادشاه.» و چون شائول به عقب خود نگریست، داوود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.^۹ و داوود به شائول گفت: «چرا سخنان مردم را می‌شنوی که می‌گویند «داوود قصد اذیت تو را دارد.»^{۱۰} اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در غار به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقّت نموده، گفتم: «دست خود را بر آقای خویش دراز نمی‌کنم، زیرا که مسیح

* ۲.۲۴ منظور «قضای حاجت کند.»

و پسرِ یسا کیست؟ امروز چه بسیارند بندگان که هر کدام از آقای خویش می‌گیرند.^{۱۱} آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم‌بُرندگان خود سر بریده‌ام، بگیرم و به کسانی که نمی‌دانم از کجا هستند، بدهم؟»^{۱۲} پس خادمان داوود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داوود را از تمامی این سخنان آگاه ساختند.^{۱۳} و داوود به مردان خود گفت: «هر یک از شما شمشیر خود را ببندد.» و هر یک شمشیر خود را بستند، و داوود نیز شمشیر خود را بست و قریب به چهار صد نفر از پی داوود رفتند، و دویست نفر نزد اسبابها ماندند.

^{۱۴} خادمی از خادمانش به آبیجایل، زن نابال، خبر داده، گفت: «اینک داوود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا سلام گویند و او ایشان را اهانت نمود.^{۱۵} و آن مردمان نیکویی بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم، اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما گم نشد.^{۱۶} و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را می‌چرانیدیم، هم در شب و هم در روز برای ما مثل حصار بودند.^{۱۷} پس الان بدان و ببین که چه باید بکنی، زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش مهیاست، چونکه او چنان فرومایه است که هیچ کس با او سخن نتواند گفت.»

^{۱۸} آنگاه آبیجایل عجله نموده، دویست گرده نان و دو مشک شراب و پنج گوسفند از پیش آماده و پنج پیمانه* غله برشته و صد قرص کشمش و دویست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت.^{۱۹} و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از پی شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد.^{۲۰} و چون بر الاغ خود سوار شده، از پیچ و خمهای کوه به زیر می‌آمد، اینک داوود و کسانش به مقابل

خاندان پدرم محو نکني.»^{۲۲} و داوود برای شائول قسم خورد، و شائول به خانه خود رفت و داوود و کسانش به مخفیگاه خویش آمدند.

نابال و آبیجایل

۲۵ و سموئیل وفات نمود و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش ماتم نمودند، و او را در خانه‌اش در راقه دفن کردند. داوود برخاسته، به بیابان فاران آمد.

^۲ و در معون کسی بود که املاکش در گرمل بود و آن مرد بسیار دولتمند بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت. او گوسفندان خود را در گرمل پشم می‌برید.^۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش آبیجایل. و آن زن نیک‌فهم و خوش‌منظر بود. اما آن مرد سختدل و بدرفتار. او از خاندان کالیب بود.^۴ و داوود در بیابان شنید که نابال گله خود را پشم می‌برد.^۵ پس داوود ده خادم فرستاد و به خادمان خود گفت که «به گرمل برآید و نزد نابال رفته، از زیان من او را سلام رسانید.^۶ و چنین گویند: "زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هر چه داری سلامتی باشد.^۷ الان شنیده‌ام که پشم‌بُرندگان داری. ما به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در گرمل بودند، چیزی از ایشان گم نشد.^۸ از خادمان خود پیرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان من در نظر تو التفات یابند، زیرا که در روز جشن و شادی آمده‌ایم. تمنا اینکه آنچه دستت بیابد، به بندگان و پسر ت داوود بدهی.»

^۹ پس خادمان داوود آمدند و تمامی این سخنان را از زیان داوود به نابال گفته، ساکت شدند.^{۱۰} نابال به خادمان داوود جواب داده، گفت: «داوود کیست

* ۱۸.۲۵ در عبری: "سِئاه". یک سِئاه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است.

او رسیدند و به ایشان برخورد.^{۲۱} و داوود گفته بود: «به تحقیق که تمامی دارایی این شخص را در بیابان بی‌جهت نگاه داشتم که از تمامی اموالش چیزی گم نشد. و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است.^{۲۲} خدا به دشمنان داوود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همه بستگان او تا طلوع صبح مردی را زنده گذارم.»

^{۲۳} و چون آبیجایل، داوود را دید، عجله نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داوود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.^{۲۴} و نزد پایهایش افتاده، گفت: «ای آقایم، این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنو.^{۲۵} و آقایم دل خود را بر این مرد فرومایه، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است. اسمش نابال* است و حماقت با اوست، لیکن من کنیز تو خادمی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم.^{۲۶} و الان ای آقایم، به حیات خداوند و به حیات جان تو قسم، از آنجا که خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند.^{۲۷} الان این هدیه‌ای که کنیزت برای آقای خود آورده است، به غلامانی که همراه آقایم می‌روند، داده شود.^{۲۸} و تقصیر کنیز خود را عفو نما، زیرا به درستی که خداوند برای آقایم خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند می‌کوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید.^{۲۹} و اگرچه کسی برای تعقیب تو و به قصد جانت برخیزد، جان آقایم در دسته حیات، نزد یهوه خدایت بسته خواهد شد. اما جان دشمنانت را گویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت.^{۳۰} و هنگامی که خداوند مطابق همه احسانی

که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد و تو را پیشوا بر اسرائیل بگمارد،^{۳۱} آنگاه این برای تو موجب اندوه و به جهت آقایم عذاب وجدان نخواهد بود که خون بی‌جهت ریخته‌ای و آقایم انتقام خود را کشیده باشد. و چون خداوند به آقایم نیکویی نماید، آنگاه کنیز خود را به یاد آور.»

^{۳۲} داوود به آبیجایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد.^{۳۳} و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی.^{۳۴} و لیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر عجله نموده، به استقبال من نمی‌آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال هیچ یک از مردانش باقی نمی‌ماند.»^{۳۵} پس داوود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه‌ات برو و بین که سخت را شنیده، تو را مقبول داشتم.»

^{۳۶} پس آبیجایل نزد نابال برگشت و اینک او ضیافتی مثل ضیافت شاهانه در خانه خود می‌داشت و دل نابال در درونش شادمان بود، چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی در این مورد به او خبر نداد.^{۳۷} و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و ناگاه دل نابال در درونش باز ایستاد و خود مثل سنگ شد.^{۳۸} و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را زد و او مرد.

^{۳۹} و چون داوود شنید که نابال مرده است، گفت: «متبارک باد خداوند که انتقام توهین به من را از دست نابال کشیده، و خادم خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش باز

* ۲۵.۲۵ در عبری "نابال" یعنی "ابله"

گردانیده. و داوود فرستاده، با آبیجایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.^{۴۰} و خادمان داوود نزد آبیجایل به گِرمَل آمده، با وی صحبت کرده، گفتند: «داوود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.»^{۴۱} و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.»^{۴۲} و آبیجایل عجله نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از پی قاصدان داوود رفته، زن او شد.

^{۴۳} و داوود آخینوعم پزِرعیلی را نیز گرفت و هر دوی ایشان زن او شدند.^{۴۴} و شائول دختر خود، میکال، زن داوود را به قَلطی پسر لایش که از جَلیم بود، داد.

گذشت دوباره شائول

۲۶ پس زلفیان نزد شائول به چپعه آمده، گفتند: «آیا داوود خویشتن را در تپه خَخیله که در مقابل پشیمون است، پنهان نکرده است؟»^۱ آنگاه شائول برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داوود را در بیابان زیف جستجو نماید.^۲ و شائول در تپه خَخیله که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داوود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شائول در عقبش در بیابان آمده است،^۳ داوود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شائول حقیقتاً آمده است.^۴ و داوود برخاسته، به جایی که شائول در آن اردو زده بود، آمد و مکانی را که شائول و آبئیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد. شائول در درون سنگر می خوابید و قوم در اطراف او اردو زده بودند.

^۵ و داوود به آخیمَلک حیثی و آبیشای پسر صرویه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «کیست که همراه من نزد شائول به اردو بیاید؟» آبیشای گفت: «من همراه تو می آیم.»^۶ پس داوود و آبیشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شائول در درون سنگر دراز کشیده، خوابیده بود و نیزه اش نزد سرش در زمین کوبیده، و آبئیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.^۷ و آبیشای به داوود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دست تسلیم نموده. پس الان اجازه بده تا او را با نیزه به یک ضربه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»^۸ داوود به آبیشای گفت: «او را هلاک مکن، زیرا کیست که به مسح شده خداوند دست خود را دراز کرده، بی گناه ماند؟^۹ و داوود گفت: «به حیات یهوه قسم که یا خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده خواهد مرد یا به جنگ آمده هلاک خواهد گردید.^{۱۰} خداوند از من به دور دارد که دست خود را بر مسح شده خداوند دراز کنم. اما الان نیزه ای را که نزد سرش است، و کوزه آب را بگیر و برویم.»^{۱۱} پس داوود نیزه و کوزه آب را از نزد سر شائول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود، زیرا تمامی ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.

^{۱۲} و داوود به طرف دیگر گذشته، از دور به سر کوه بایستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.^{۱۳} و داوود قوم و آبئیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای آبئیر، جواب نمی دهی؟» و آبئیر جواب داده، گفت: «تو کیستی که پادشاه را می خوانی؟»^{۱۴} داوود به آبئیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را

پسر م داوود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داوود راه خود را پیش گرفت و شائول به جای خود مراجعت کرد.

فرار داوود به میان فلسطینیان

۲۷ و داوود در دل خود گفت: «اکنون روزی به دست شائول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به سرزمین فلسطینیان فرار کنم، و شائول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.»^۲ پس داوود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند، نزد آخیش پسر معوک، پادشاه جت رفت. ^۳ داوود نزد آخیش در جت ساکن شد؛ او و مردمانش هر کدام با اهل خانه‌اش و داوود با دو زنش آخینوعم پزرعیلی و آبجایل گرملی زن نابال. ^۴ به شائول خبر رسید که داوود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.

^۵ داوود به آخیش گفت: «الان اگر من در نظر تو التفات یافته‌ام، مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در شهر شاه‌نشین با تو ساکن شود.»^۶ پس آخیش در آن روز صقلع را به او داد، از این رو صقلع تا امروز از آن پادشاهان یهودا است. ^۷ و عدد روزهایی که داوود در شهرهای فلسطینیان ساکن بود، یک سال و چهار ماه بود.

^۸ و داوود و مردانش برآمده، بر چشوریان و چریزان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در دوران قدیم در آن سرزمین از شور تا به سرزمین مصر ساکن می‌بودند. ^۹ و داوود اهل آن سرزمین را شکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاوان و الاغها و شتران و جامه‌ها گرفته، برگشت و نزد آخیش آمد. ^{۱۰} و آخیش گفت: «امروز به کجا تاختید؟»

هلاک کند. ^{۱۱} این کار که کردی خوب نیست. به حیات یهوه قسم که شما سزاوار مرگ هستید، چونکه آقای خود مسح شده خداوند را نگاهبانی نکردید. پس الان بین که نیزه پادشاه و کوزه آب که نزد سرش بود، کجاست؟»

^{۱۲} و شائول صدای داوود را شناخته، گفت: «آیا این صدای توست، ای پسر من داوود؟» و داوود گفت: «ای آقایم پادشاه، صدای من است.» ^{۱۸} و گفت: «این از چه سبب است که آقایم بنده خود را تعقیب می‌کند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟» ^{۱۹} پس الان آقایم پادشاه سخنان بنده خود را بشنود. اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است، پس هدیه‌ای قبول نماید، و اگر پسران آدم باشند، پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امروز مرا از پیوستن به نصیب خداوند می‌رانند و می‌گویند: «برو و خدایان غیر را عبادت نما.» ^{۲۰} و الان مگذار که خون من به دور از حضور خداوند به زمین ریخته شود، زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی که کبک را بر کوه‌ها تعقیب می‌کند، به جستجوی یک کبک بیرون آمده است.»

^{۲۱} شائول گفت: «گناه ورزیدم، ای پسر م داوود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد. اینک احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.» ^{۲۲} داوود در جواب گفت: «اینک نیزه پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا آمده، آن را بگیرد. ^{۲۳} و خداوند هر کس را مطابق عدالت و امانتش پاداش دهد، چونکه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسح شده خداوند دراز کنم. ^{۲۴} و اینک چنانکه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد، جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از هر تنگی برهاند.» ^{۲۵} شائول به داوود گفت: «مبارک باش، ای

داوود گفت: «به یِگب یهودا و یِگب یِرحمئیلیان و یا یِگب قینیان.»^{۱۱} و داوود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند. زیرا گفت: «مبادا دربار ما خبر آورده، بگویند که "داوود چنین کرده است"» و داوود در تمامی روزهایی که در شهرهای فلسطینیان بماند، عادتش چنین بود.^{۱۲} و آخیش داوود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتر را چنان نزد قوم خود اسرائیل منفور نموده است که تا به ابد بنده من خواهد بود.»

داوود گفت: «به یِگب یهودا و یِگب یِرحمئیلیان و یا یِگب قینیان.»^{۱۱} و داوود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند. زیرا گفت: «مبادا دربار ما خبر آورده، بگویند که "داوود چنین کرده است"» و داوود در تمامی روزهایی که در شهرهای فلسطینیان بماند، عادتش چنین بود.^{۱۲} و آخیش داوود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتر را چنان نزد قوم خود اسرائیل منفور نموده است که تا به ابد بنده من خواهد بود.»

داوود گفت: «به یِگب یهودا و یِگب یِرحمئیلیان و یا یِگب قینیان.»^{۱۱} و داوود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند. زیرا گفت: «مبادا دربار ما خبر آورده، بگویند که "داوود چنین کرده است"» و داوود در تمامی روزهایی که در شهرهای فلسطینیان بماند، عادتش چنین بود.^{۱۲} و آخیش داوود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتر را چنان نزد قوم خود اسرائیل منفور نموده است که تا به ابد بنده من خواهد بود.»

شائول و احضارکننده روح

۲۸ و واقع شد در آن روزها که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقابله نمایند، آخیش به داوود گفت: «یقین بدان که تو و کسانت همراه من به جنگ بیرون خواهید آمد.»^۲ داوود به آخیش گفت: «به تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه‌ها خواهد کرد.» آخیش به داوود گفت: «از این جهت من نیز تو را نگاهبان دائمی خود خواهم ساخت.»

۳ سموئیل وفات نموده بود و تمامی اسرائیل به جهت او در ماتم بود. او را در شهرش راقه دفن کرده بودند و شائول تمامی احضار کنندگان ارواح و فالگیران را از سرزمین بیرون رانده بود.^۴ فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونم اردو زدند، و شائول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلبوع اردو زدند.^۵ و چون شائول لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار لرزان شد.^۶ و شائول از خداوند سؤال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم* و نه به انبیا.^۷ و شائول به خادمان خود گفت: «زنی را که

احضارکننده روح باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او درخواست نمایم.» خادمانش او را گفتند: «اینک زنی که احضارکننده روح است، در عین دور می‌باشد.»^۸ و شائول چهره خویش را تغییر داده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تو اینک به واسطه یک روح برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم، از برایم احضار کنی.»^۹ آن زن او را گفت: «اینک آنچه شائول کرده است می‌دانی که چگونه احضار کنندگان ارواح و فالگیران را از سرزمین محو نموده است، پس تو چرا برای جانم دام می‌گذاری تا مرا به قتل رسانی؟»^{۱۰} شائول برای او به یهوه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.»^{۱۱} آن زن گفت: «از برایت چه کسی را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.»^{۱۲} و چون آن زن سموئیل را دید، به صدای بلند فریاد زد و زن، شائول را خطاب کرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی، زیرا تو شائول هستی.»^{۱۳} پادشاه او را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شائول گفت: «موجودی آسمانی* را می‌بینم که از زمین بر می‌آید.»^{۱۴} شائول وی را گفت: «صورت او چگونه است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می‌آید و به ردایی آراسته است.» پس شائول دانست که سموئیل است و رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.^{۱۵} و سموئیل به شائول گفت: «چرا مرا احضار کرده، مزاحم شده‌ای؟» شائول گفت: «در شدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می‌نمایند و خدا از من دور شده، مرا دیگر به واسطه انبیا و به خوابها جواب نمی‌دهد. از این رو تو را خواندم تا

* ۲۸.۱ «اوریم و تُمِیم» احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آن اراده خدا را تشخیص می‌دادند؛ رجوع کنید به خروج ۲۸:۳۰.

* ۲۸.۱۳ در عبری در اینجا واژه «الوهیم» به کار رفته که به معنی «خدا» و یا «موجود آسمانی» است.

خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

بِاعتمادی فلسطینیان به داوود

۲۹ فلسطینیان همه لشکرهای خود را در آفیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمه‌ای که در یزرعیل است، فرود آمدند. ۲ و سرداران فلسطینیان با دسته‌های صدها و هزارها حرکت می‌کردند، و داوود و مردانش با آخیش در دنباله ایشان می‌رفتند. ۳ سرداران فلسطینیان گفتند که «این عبرانیان در اینجا چه می‌کنند؟» و آخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «این همان داوود، بنده شائول، پادشاه اسرائیل است که نزد من روزها و سالها سر برده و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.»

۴ اما سرداران فلسطینیان بر او غضبناک شدند و او را گفتند: «این مرد را باز گردان تا به جایی که برایش تعیین کرده‌ای، برگردد و با ما به جنگ نیاید، مبدا در جنگ دشمن ما شود، زیرا این کس با چه چیز با آقای خود صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟ ۵ آیا این داوود نیست که درباره او با یکدیگر رقص کرده، می‌سراییدند و می‌گفتند:

«شائول هزارهای خود

و داوود ده هزارهای خویش را کشته است.» ۶ آنگاه آخیش داوود را خوانده، او را گفت: «به حیات یهوه قسم که تو مردی صادق هستی و خروج و دخول تو با من در لشکر به نظر من پسند آمد، زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده‌ام. لیکن

مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.» ۱۶ سموئیل گفت: «چرا از من سؤال می‌نمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است؟ ۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، درباره تو عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایهات داوود داده است. ۱۸ از آنجا که صدای خداوند را گوش نکردی و شدت غضب او را بر عمالیک به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروز این عمل را به تو نموده است. ۱۹ و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد. تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.»

۲۰ شائول فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت. ۲۱ چون آن زن نزد شائول آمده، دید که بسیار ترسان است، او را گفت: «اینک کنیزت صدای تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی، اطاعت نمودم. ۲۲ پس حال تمنا اینکه تو نیز صدای کنیز خود را بشنوی تا لقمه‌ای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.» ۲۳ اما شائول قبول ننموده، گفت: «نمی‌خورم.» لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، حرف آنان را گوش کرد و از زمین برخاسته، بر بستر نشست. ۲۴ و آن زن گوساله‌ای پرواری در خانه داشت. پس عجله نموده، آن را سر برید و آرد گرفته، خمیر درست کرد و قرصهای نان فطیر پخت. ۲۵ و آنها را نزد شائول و

شده بود. اما داوود خویشتن را از یهوه، خدای خود، تقویت نمود.

^۷ و داوود به آبیاتار کاهن، پسر آخیملیک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و آبیاتار ایفود را نزد داوود آورد. ^۸ و داوود از خداوند سؤال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعقیب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» خداوند وی را فرمود: «تعقیب نما، زیرا که به یقین خواهی رسید و خواهی همراهش بودند، روانه شده، به نهر پسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف کردند. ^{۱۰} و داوود با چهار صد نفر تعقیب نمود و دویست نفر توقف نمودند، زیرا به حدی خسته شده بودند که از نهر پسور نتوانستند گذشت.

^{۱۱} پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داوود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند. ^{۱۲} و پاره‌ای از قرص انجیر و دو قرص کشمش به او دادند و چون خورد، روحش به وی بازگشت، زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود. ^{۱۳} و داوود او را گفت: «از آنی که هستی و از کجا می‌باشی؟» او گفت: «من جوان مصری و خادم شخصی عمالیقی هستم و آقام مرا ترک کرده است، زیرا سه روز است که بیمار شده‌ام. ^{۱۴} ما به نِگب کریتیان و بر ملک یهودا و بر نِگب کالیب تاختیم و صقلغ را به آتش سوزانیدیم.» ^{۱۵} داوود او را گفت: «آیا مرا به آن گروه خواهی رسانیدی؟» او گفت: «برای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به دست آقام تسلیم کنی، آنگاه تو را نزد آن گروه خواهم رسانید.»

^{۱۶} و چون او را به آنجا رسانید، اینک در همه جای زمین پخش شده، می‌خوردند و می‌نوشیدند به بزم مشغول بودند به سبب تمامی غنیمت عظیمی

در نظر سرداران ناپسند هستی. ^۷ پس الان برگشته، به سلامتی برو، مبدا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.» ^۸ و داوود به آخیش گفت: «چه کرده‌ام و از روزی که به حضور تو بوده‌ام تا امروز در بنده‌ات چه یافته‌ای تا آنکه به جنگ نیایم و با دشمنان آقام پادشاه جنگ ننمایم؟»

^۹ آخیش در جواب داوود گفت: «می‌دانم که تو در نظر من مثل فرشته خدا نیکو هستی، لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که "او با ما به جنگ نیاید." ^{۱۰} پس حال بامدادان با بندگان آقامت که همراه تو آمده‌اند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشید و روشنائی درآید، روانه شوید.» ^{۱۱} پس داوود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به سرزمین فلسطینیان برگردند و فلسطینیان به پزرعیل رفتند.

همسران داوود اسیر می‌شوند

۳۰ و واقع شد چون داوود و کسانش در روز سوم به صقلغ رسیدند که عمالقه بر نِگب و بر صقلغ هجوم آورده بودند، و صقلغ را زده آن را به آتش سوزانیده بودند. ^۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند، از کوچک و بزرگ اسیر کرده، هیچ کس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند. ^۳ و چون داوود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند. ^۴ پس داوود و قومی که همراهش بودند، به صدای بلند آنقدر گریستند که دیگر طاقت گریه کردن نداشتند. ^۵ و دو زن داوود آخینوعم پزرعیلی و آبیجلیل، زن نابال گرملی، اسیر شده بودند. ^۶ داوود بسیار پریشان بود، زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ

۲۶ و چون داوود به صِقلَغ رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «این هدیه‌ای است از غنیمت دشمنان خداوند برای شما.» ۲۷ برای اهل بیت ئیل و اهل راموت جنوبی و اهل یَتیر؛ ۲۸ و برای اهل عَروعیر و اهل سیفموت و اهل اِشتموع؛ ۲۹ و برای اهل راکال و اهل شهرهای یَرحمئیلیان و اهل شهرهای قینیان؛ ۳۰ و برای اهل حُرما و اهل بورعاشان و اهل عَتاق؛ ۳۱ و برای اهل جِبرون و تمامی مکانهایی که داوود و کسانش در آنها آمد و رفت می‌کردند.

مرگ شائول

۳۱ فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جَلبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان، شائول و پسرانش را به سختی تعقیب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و آبیناداب و مِلکیشوع پسران شائول را کشتند. ۳ و جنگ بر شائول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به شدت مجروح گردید.

۴ و شائول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، آن را به من فرو بر، مبدا این ختنه‌ناشدگان آمده، شمشیرشان را بر من فرو کنند و مسخره‌ام نمایند.» اما سلاحدارش نخواست، زیرا که بسیار در ترس بود. پس شائول شمشیر خود را گرفته، خود را بر آن افکند.

۵ هنگامی که سلاحدارش شائول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او بمرد. ۶ پس شائول و سه پسرش و سلاحدارش و تمامی کسانش نیز در آن روز با هم مردند. ۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اُردن بودند،

که از سرزمین فلسطینیان و از سرزمین یهودا آورده بودند. ۱۷ و داوود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد چندان که از ایشان هیچ کس رهایی نیافت جز چهار صد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند. ۱۸ و داوود هر چه عَمالقه گرفته بودند، باز گرفت و داوود دو زن خود را باز گرفت. ۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از کوچک و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داوود همه را باز آورد. ۲۰ و داوود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش احشام دیگر راندند و گفتند: «این است غنیمت داوود.»

۲۱ و داوود نزد آن دویست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در پی داوود بروند و ایشان را نزد نهر یسور واگذاشته بودند، آمد و ایشان به استقبال داوود و به استقبال افرادی که همراهش بودند، بیرون آمدند و چون داوود نزد ایشان رسید از سلامتی‌شان پرسید. ۲۲ اما تمامی افراد شیر و فرومایه از اشخاصی که با داوود رفته بودند، زبان گشوده گفتند: «چونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورده‌ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد، مگر به هر کس زن و فرزندان او را. فقط آنها را برداشته، بروند.» ۲۳ لیکن داوود گفت: «ای برادرانم، چنین نکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخته بودند به دست ما تسلیم نموده است. ۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد؟ زیرا سهم آنانی که نزد اسباب می‌مانند، مثل سهم آنانی که به جنگ می‌روند، خواهد بود و هر دو به یکسان سهم خواهند داشت.» ۲۵ و از آن روز به بعد چنین شد که داوود این را قانون و حکم در اسرائیل تا به امروز مقرر داشت.

و جسدش را بر حصار بیت‌شان آویختند.^{۱۱} و چون ساکنان یابیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شائول کرده بودند، شنیدند،^{۱۲} تمامی مردان شجاع برخاستند و تمامی شب سفر کرده، جسد شائول و اجساد پسرانش را از حصار بیت‌شان گرفتند و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند.^{۱۳} و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز، روزه گرفتند.

دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده‌اند و شائول و پسرانش مرده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.
^۸ در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای لخت کردن گُشتگان آمدند، شائول و سه پسرش را یافتند که در کوه چلبوآع افتاده بودند.^۹ پس سر او را بردیدند و زره‌اش را از تنش کنده، به سرزمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه‌های خود و به قوم مژده برسانند.^{۱۰} و زره او را در خانه عشتاروت نهادند

دوم سموئیل

نکاتی چند درباره کتاب دوم سموئیل

کتاب دوم سموئیل شرح روایت پادشاهی داوود بر قبیله یهودا است. هفت سال بعد، دیگر قبایل اسرائیل نیز او را به پادشاهی می‌پذیرند. در این کتاب علیرغم شهادت خود خدا درباره داوود که او را فردی موافق دل خود می‌خواند، شاهد گناه او نیز هستیم؛ و اینکه این گناه چه عواقب هولناکی را هم در خانواده او و هم در قوم اسرائیل باعث می‌شود. در این کتاب با داستان غم‌انگیز آبشالوم پسر داوود نیز روبرو هستیم.

تقسیم‌بندی کلی

پادشاهی داوود بر قبیله یهودا (فصول ۱ تا ۴)

پادشاهی داوود بر تمام قوم اسرائیل و دستاوردهای او (فصول ۵ تا ۹)

کوتاهی‌ها و گناهان داوود (فصول ۱۰ تا ۲۰)

بخش پایانی پادشاهی داوود (فصول ۲۱ تا ۲۴)

آگاهی داوود از مرگ شائول

فرمانم.^۸ او مرا گفت: «تو کیستی؟» او را گفتم: «عمالیقی هستم.»^۹ او به من گفت: «تو اینکے بر من بایستی و مرا بکشی، زیرا که پریشانی مرا درگرفته است، چونکه تمام جانم تا هنوز در من باقی است.»^{۱۰} پس بر او ایستاده، او را کشتم، زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند. تاجی را که بر سرش و بازوبندی را که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقام آوردم.»

^{۱۱} آنگاه داوود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند.^{۱۲} و برای شائول و پسرش یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند.^{۱۳} و داوود به جوانی که او را خبر داد، گفت: «تو از کجا هستی؟» او گفت: «من پسر مرد مهاجری عمالیقی هستم.»^{۱۴} داوود او را گفت: «چگونه نترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟»^{۱۵} آنگاه داوود یکی از خادمان خود را

و بعد از وفات شائول و مراجعت داوود از مقابلہ عمالقه واقع شد که داوود دو روز در صقلع توقف نمود.^۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شائول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داوود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود.^۳ و داوود او را گفت: «از کجا آمدی؟» او در جواب داوود گفت: «از لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.»^۴ داوود او را گفت: «مرا خبر بده که کار چگونه شده است.» او گفت: «قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند. شائول و پسرش، یوناتان، مردند.»^۵ پس داوود به جوانی که او را آگاه ساخته بود، گفت: «چگونه دانستی که شائول و پسرش یوناتان مرده‌اند.»^۶ و جوانی که او را آگاه ساخته بود، گفت: «بر حسب اتفاق مرا در کوه جلبوع گذر افتاد و اینک شائول بر نیزه خود تکیه می‌نمود، و ارابه‌ها و سواران او را به سختی تعقیب می‌کردند.^۷ شائول به عقب نگرسته، مرا دید و خواند و جواب دادم: «گوش به

از عقابها تیزپرت‌تر و از شیران تواناتر بودند.

^{۲۴} ای دختران اسرائیل، برای شائول گریه کنید که شما را به ارغوان و آلات نفیس می‌آراست و زیورهای طلا بر لباس شما می‌گذاشت.

^{۲۵} پهلوانان در میدان جنگ چگونه افتادند! ای یوناتان، بر مکانهای بلند خود کشته شدی.

^{۲۶} ای برادر من یوناتان،

برای تو دلتنگ شده‌ام.

برای من بسیار نازنین بودی.

محبت تو به من عجیب‌تر از محبت زنان بود.

^{۲۷} پهلوانان چگونه افتادند!

و جنگ‌افزارها چگونه تلف شد!

داوود، پادشاه یهودا

۲ و بعد از آن واقع شد که داوود از خداوند سؤال نموده، گفت: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند او را گفت: «برآی.» داوود گفت: «کجا برآیم؟» گفت: «به جبرون.»

^۲ پس داوود به آنجا برآمد و دو زنش نیز آخینوعم یزرعیلی و آبیجایل زن نابال گرملی.^۳ و داوود کسانی را که با او بودند، با خانواده‌هایشان برد. و در شهرهای جبرون ساکن شدند.^۴ و مردان یهودا آمده، داوود را در آنجا مسح کردند تا بر خاندان یهودا پادشاه شود. و به داوود خبر داده، گفتند که «اهل یابیش جلعاد بودند که شائول را دفن کردند.»^۵ پس داوود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید، زیرا که این نیکویی را به آقای خود شائول نمودید و او را دفن کردید.^۶ و اکنون خداوند به شما نیکویی و وفا بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود، چونکه این کار را کردید.

طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد.^{۱۶} و داوود او را گفت: «خونت بر سر خودت باشد، زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که "من مسیح خداوند را کشتم."»

سوگواری داوود

^{۱۷} و داوود این مرثیه را درباره شائول و پسرش یوناتان نوشت.^{۱۸} و امر فرمود که این نغمه "کمان" را به پسران یهودا تعلیم دهند. اینک، این نغمه در کتاب یاشر نوشته شده است:

^{۱۹} «جلال تو، ای اسرائیل

در مکانهای بلندت کشته شد.

پهلوانانت چگونه افتادند!

^{۲۰} در جت اطلاع ندهید

و در کوچه‌های اشقیلون خبر مرسانید،
مبادا دختران فلسطینیان شادی کنند.

مبادا دختران ختنه‌ناشدگان وجد نمایند.

^{۲۱} ای کوه‌های چلبوآع،

شب‌نم و باران بر شما نبارد.

و نه از کشتزارهای هدایا بشود،

زیرا در آنجا سپر پهلوانان دور انداخته شد.

و سپر شائول که گویا به روغن

جلا نیافته بود.

^{۲۲} از خون کشتگان و از پیه پهلوانان،

کمان یوناتان برنگردید.

و شمشیر شائول تهی برنگشت.

^{۲۳} شائول و یوناتان در حیات خویش

محبوب و نازنین بودند.

و در مرگ خود از یکدیگر

جدا نشدند.

۷ و حال دستهای شما قوی باشد و شجاع باشید، زیرا آقای شما شائول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.»

جنگ داوود با خاندان شائول

۸ اما آبئیر پسر نیر سردار لشکر شائول، ایشبوشث، پسر شائول را گرفته، او را به مَحَنایم برد. ۹ و او را بر جلعاد و بر آشوریان و بر یزرعیل و بر افرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت. ۱۰ و ایشبوشث، پسر شائول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد، چهل ساله بود. او دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داوود را پیروی کردند. ۱۱ و شماره روزهایی که داوود در جبرون بر خاندان یهودا سلطنت نمود، هفت سال و شش ماه بود.

۱۲ و آبئیر پسر نیر و خادمان ایشبوشث، پسر شائول از مَحَنایم به جیعون بیرون آمدند. ۱۳ و یوآب پسر صرویه و خادمان داوود بیرون آمده، نزد برکه جیعون با آنان رویاروی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند. ۱۴ آبئیر به یوآب گفت: «الان جوانان برخیزند و در حضور ما باهم مبارزه کنند.» یوآب گفت: «برخیزند.» ۱۵ پس برخاسته، به شماره عبور کردند؛ دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشبوشث پسر شائول، و دوازده نفر از خادمان داوود. ۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد. پس با هم افتادند. از این رو آن مکان را که در جیعون است، حَلَقَتْ هَصُورِیم* نامیدند. ۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و آبئیر و مردان اسرائیل از حضور خادمان داوود تار و مار شدند.

۱۸ و سه پسر صرویه، یوآب و آبیشای و عَسائیل، در آنجا بودند، و عَسائیل مثل غزال وحشی سبک پا بود. ۱۹ عَسائیل، آبئیر را تعقیب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعقیب آبئیر انحراف نورزید. ۲۰ آبئیر به عقب نگرسته، گفت: «آیا تو عَسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۱ آبئیر او را گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عَسائیل نخواست که از تعقیب او انحراف ورزد. ۲۲ پس آبئیر بار دیگر به عَسائیل گفت: «از تعقیب من دست بردار! چرا تو را به زمین بزنم؟ در آن صورت چگونه سر خود را نزد برادرت یوآب بلند کنم؟» ۲۳ و چون عَسائیل نخواست که باز ایستد، آبئیر با ته نیزه خود چنان به شکمش زد که سر نیزه از پشتش بیرون آمد و او همانجا افتاده و مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عَسائیل رسید، ایستاد.

۲۴ اما یوآب و آبیشای، آبئیر را تعقیب کردند و چون ایشان به تپه آقه که به مقابل جیاح در راه بیابان جیعون است رسیدند، آفتاب فرو رفت. ۲۵ پسران بنیامین پشت آبئیر جمع شده، یک گروه گردیدند و بر سر یک تپه ایستادند. ۲۶ آبئیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی‌دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی‌کنی که از تعقیب برادران خویش برگردند؟» ۲۷ یوآب در جواب گفت: «به خدای زنده قسم، اگر سخن نگفته بودی، هر آینه قوم تا صبح از تعقیب برادران خود باز نمی‌ایستادند.» ۲۸ پس یوآب شیپور نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را دیگر تعقیب ننمودند و دیگر جنگ نکردند.

* ۱۶.۲ یعنی: "زمین تیغۀ شمشیرها".

که خداوند برای داوود قسم خورده است، برایش چنین عمل ننمایم^{۱۰} و سلطنت را از خاندان شائول منتقل نموده، تخت داوود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا یثرب^{۱۱} ایشویش دیگر نتوانست در جواب آبیر سخنی گوید، زیرا که از او می‌ترسید.

^{۱۲} پس آبیر در آن حین قاصدان نزد داوود فرستاده، گفت: «این سرزمین مال کیست؟» و گفت: «تو با من عهد بند و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.»^{۱۳} او گفت: «نیکوست؛ من با تو عهد خواهم بست و لیکن یک چیز از تو می‌طلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید مگر اینکه وقتی برای دیدارم می‌آیی، می‌کال دختر شائول را بیاوری.»^{۱۴} پس داوود رسولان نزد ایشویش پسر شائول فرستاده، گفت: «زن من، می‌کال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.»^{۱۵} پس ایشویش فرستاده، او را از نزد شوهرش قلفطیل پسر لایش گرفت.^{۱۶} و شوهرش همراهش رفت و در تمام طول راه تا حوریم گریه می‌کرد. پس آبیر او را گفت: «برگشته، برو.» و او برگشت.

^{۱۷} آبیر با مشایخ اسرائیل صحبت نموده، گفت: «قبل از این داوود را می‌طلبیدید تا بر شما پادشاهی کند.»^{۱۸} پس الان این را به انجام برسانید، زیرا خداوند درباره داوود گفته است که «به وسیله بنده خود داوود، قوم خویش اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست تمامی دشمنان ایشان نجات خواهم داد.»^{۱۹} و آبیر با بنیامینیان نیز سخن گفت. و سپس به جبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داوود برساند.

^{۲۰} آبیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داوود به جبرون آمد و داوود به خاطر آبیر و رفقاییش ضیافتی

^{۲۹} و آبیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه غزبه رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی بیت‌رون گذشته، به مخنایم رسیدند.^{۳۰} و یوآب از تعقیب آبیر باز گشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از مردان داوود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند.^{۳۱} اما مردان داوود، بنیامین و مردمان آبیر را زدند که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند.^{۳۲} و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت‌لجم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام سپیده صبح به جبرون رسیدند.

۳ و جنگ در میان خاندان شائول و خاندان داوود به طول انجامید و داوود روز به روز قوت می‌گرفت و خاندان شائول روز به روز ضعیف می‌شدند.

^۲ و برای داوود در جبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده‌اش، عَمّون، از آخینوعم یزرعیلی بود.^۳ و دومش، کیلاب از ابیجایل بیوه نابال کرملی، و سوم، آبشالوم پسر مَعکَه، دختر تلمای پادشاه چشور.^۴ و چهارم، آدونیا پسر حَجّیت، و پنجم، شِفطیا پسر ابیطال،^۵ و ششم، پترعام از عجله زن داوود. اینان برای داوود در جبرون زاده شدند.

^۶ در طول زمانی که جنگ در میان خاندان شائول و خاندان داوود می‌بود، آبیر، خود را در خاندان شائول قوی می‌نمود.^۷ شائول را مُتعه‌ای به اسم رصفه دختر آیه بود. روزی ایشویش به آبیر گفت: «چرا با مُتعه پدرم همخواب شدی؟»^۸ خشم آبیر به سبب سخن ایشویش بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم؟ من تا به امروز به خاندان پدرت شائول، و برادرانش و اصحابش نیکویی نموده‌ام و تو را به دست داوود تسلیم نکرده‌ام. حال آنکه تو به سبب این زن امروز مرا به خطاکاری متهم می‌کنی.»^۹ خدا مثل این و زیاده از این به آبیر بکند اگر من به طوری

برپا کرد. ^{۲۱}آبنیر به داوود گفت: «من برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل را نزد آقایم پادشاه، جمع خواهم کرد تا با تو عهد ببندند تا تو به هر آنچه دلت می‌خواهد، سلطنت نمایی.» پس داوود آبنیر را مرخص نموده، او به سلامتی برفت.

^{۲۲}همان لحظه یوآب و مردان داوود از غارتی باز آمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و آبنیر با داوود در جبرون نبود، زیرا او را اجازه داده، و او به سلامتی رفته بود. ^{۲۳}و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، از راه رسیدند، یوآب را خبر داده، گفتند که «آبنیر پسر نیر نزد پادشاه آمد و او را اجازه داده و به سلامتی رفت.» ^{۲۴}پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «چه کردی؟ اینک آبنیر نزد تو آمد. چرا او را اجازه دادی و رفت؟» ^{۲۵}می‌دانی که آبنیر پسر نیر آمد تا تو را فریب دهد و آمد و شد تو را دریابد و به هر کاری که می‌کنی، پی برد.»

^{۲۶}یوآب از حضور داوود بیرون رفته، قاصدان در عقب آبنیر فرستاد که او را از چشمه سیزه باز آوردند. اما داوود چیزی در این مورد ندانست. ^{۲۷}و چون آبنیر به جبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به کنار کشید تا با او به تنهایی سخن گوید. در آنجا به خاطر خون برادرش عسائیل ضربتی به شکم او زد که مرد. ^{۲۸}و بعد از آن چون داوود این را شنید، گفت: «من و سلطنت من به حضور خداوند از خون آبنیر پسر نیر تا به ابد بی‌تقصیر هستیم. ^{۲۹}خون او بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و از خاندان یوآب کسی که ترشح و جذام داشته باشد، و بر عصا تکیه کند، و به شمشیر بیفتد، و محتاج نان باشد، هیچوقت کم نباشد.» ^{۳۰}یوآب و برادرش آبی‌شای، آبنیر را کشتند، به خاطر این که برادر ایشان عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود.

^{۳۱}و داوود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «جامه خود را بدرید و پلاس بپوشید و برای آبنیر سوگواری کنید.» داوود پادشاه خود نیز در عقب جنازه رفت. ^{۳۲}و آبنیر را در جبرون دفن کردند و پادشاه با صدای بلند نزد قبر آبنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند. ^{۳۳}پادشاه برای آبنیر مرثیه خوانده، گفت:

«آیا باید آبنیر به سان شخصی احمق بمیرد؟

^{۳۴}دستهای تو بسته نشد

و پایهایت در زنجیر گذاشته نشد.

مثل کسی که پیش شریان

افتاده باشد افتادی.»

پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند. ^{۳۵}و تمامی قوم چون هنوز روز بود، آمدند تا داوود را نان بخوراند. اما داوود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.» ^{۳۶}تمامی قوم این را دیدند و در نظرشان پسند آمد. چنانکه هر چه پادشاه می‌کرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد. ^{۳۷}و تمامی قوم و همه اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن آبنیر پسر نیر از پادشاه نبود. ^{۳۸}و پادشاه به مردان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که سرور و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟» ^{۳۹}و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده‌ام، ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صرویه از من تواناترند. خداوند به جا آورنده شرارت را مطابق شرارتش جزا دهد!»

مرگ ایشبویشت،

و چون پسر شائول شنید که آبنیر در جبرون مرده است، دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند. ^۲پسر شائول دو مرد داشت که سردار فوج بودند؛ اسم یکی بَعْنَا و اسم دیگری رِکاب

ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، در کنار حوض جبرون آویختند. اما سر ایشبویشت را گرفته در قبر آبیر در جبرون دفن کردند.

پادشاهی داوود بر اسرائیل

و تمامی قبایل اسرائیل نزد داوود به جبرون آمدند و صحبت کرده گفتند: «اینک ما استخوان و گوشت تو هستیم.»^۲ و قبل از این نیز چون شائول بر ما سلطنت می نمود، تو بودی که اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی، و خداوند تو را گفت که «تو قوم من اسرائیل را رهبری خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.»^۳ و تمامی مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به جبرون آمدند، و داوود پادشاه در جبرون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داوود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند.^۴ و داوود هنگامی که پادشاه شد، سی ساله بود و چهل سال سلطنت نمود.^۵ هفت سال و شش ماه در جبرون بر یهودا سلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت کرد.

^۶ و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله یبوسیای که ساکنان سرزمین بودند، رفت و ایشان با داوود صحبت کرده، گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد، کوران و شلان شما را عقب خواهند راند.» زیرا گمان می بردند که «داوود به اینجا داخل نخواهد شد.»^۷ و داوود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داوود است.^۸ و در آن روز داوود گفت: «هر که یبوسیای را بزند، از راه قنات رسیده بر لنگان و کوران که داوود از آنها نفرت دارد، بتازد.» از این روست که می گویند: «کوران و لنگان به خانه داخل نخواهند شد.»^۹ و داوود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داوود نامید. و داوود شهر را دور تا دور بنا کرد، از ملو به سمت

بود، پسران رمون پیروتی از بنیامین، زیرا که بیروت بخشی از بنیامین به حساب می آمد.^۳ و پیروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفته اند.^۴ یوناتان پسر شائول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شائول و یوناتان از پزرعیل، پنج ساله بود، و دایه اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن عجله می نمود، پسر افتاد و لنگ شد. اسم این پسر مفیبویشت بود.

^۵ و یکاب و بَعْنَا، پسران رمون پیروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبویشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود.^۶ پس به بهانه ای که گندم بگیرند، در درون خانه داخل شده، به شکم او زدند. سپس یکاب و برادرش بَعْنَا فرار کردند.^۷ و چون به خانه داخل شدند، ایشبویشت بر بسترش در خوابگاه خود می خوابید. او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه غزیه تمامی شب راه رفتند.^۸ و سر ایشبویشت را نزد داوود به جبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمن، ایشبویشت پسر شائول، که قصد جان تو می داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شائول و نسلس کشیده است.»

^۹ داوود یکاب و برادرش بَعْنَا، پسران رمون پیروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوندی که جان مرا از هر تنگی رهایی داده است^{۱۰} وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شائول مرده است و گمان می برد که مژده می آورد، او را گرفته، در صیقل کشتم و این پادشاه مژده بود که به او دادم.^{۱۱} پس چند مرتبه زیاده چون مردان شریر، شخص صالح را در خانه اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم و شما را از زمین هلاک نسازم؟»^{۱۲} پس داوود خادمان خود را امر فرمود که

درویش. ^{۱۰} و داوود بزرگتر و بزرگتر می‌شد و یهوه خدای صیایوت* با او می‌بود.

^{۱۱} حیرام پادشاه صور، قاصدان و درختان سرو آزاد و نجاران و سنگتراشان نزد داوود فرستاد و آنها برای داوود خانه‌ای بنا نمودند. ^{۱۲} پس داوود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل برافراشته است.

^{۱۳} و بعد از آمدن از جبرون، داوود مُتعی‌ها و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داوود پسران و دختران زاده شدند. ^{۱۴} و نامهای آنان که برای او در اورشلیم زاده شدند، این است: شَموعا، شوباب، ناتان، سلیمان، ^{۱۵} یبجار، الیشوع، یَفِج، یافِیع، ^{۱۶} اِلِیشَمع، اِلیداع و اِلیفیلط.

شکست فلسطینیان

^{۱۷} و چون فلسطینیان شنیدند که داوود را به پادشاهی اسرائیل مسح نموده‌اند، تمامی فلسطینیان به جستجوی داوود رفتند. چون داوود این را شنید، به قلعه آمد. ^{۱۸} فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان موضع گرفتند. ^{۱۹} داوود از خداوند سؤال نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم؟ آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داوود گفت: «برو، زیرا که فلسطینیان را به یقین به دست تو خواهم داد.» ^{۲۰} و داوود به بَعْل فِراصیم آمد و داوود ایشان را در آنجا شکست داده، گفت: «خداوند دشمنانم را در مقابل من شکافت، مثل شکافتن آبها.» بنابراین آن مکان را بَعْل فِراصیم نام نهادند. ^{۲۱} و بتهای خود را در آنجا ترک کردند و داوود و مردانش آنها را برداشتند.

^{۲۲} فلسطینیان بار دیگر برآمده، در وادی رفائیان موضع گرفتند. ^{۲۳} و چون داوود از خداوند سؤال نمود، خداوند او را گفت: «به مقابلشان نرو، بلکه دور زده از عقب ایشان برو و پیش درختان توت بر ایشان حمله آور. ^{۲۴} و چون صدای قدمها در سر درختان توت بشنوی، آنگاه عجله کن، زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.» ^{۲۵} پس داوود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد و فلسطینیان را از چِتَع تا جازر شکست داد.

بازگرداندن صندوق عهد

داوود بار دیگر تمامی برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد. ^۲ و داوود با تمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از بعلی یهودا روانه شدند تا صندوق خدا را که به آن "اسم" نامیده می‌شود، یعنی به اسم یهوه صیایوت که بر کروبیان نشسته است، از آنجا بیاورند. ^۳ آنها صندوق خدا را بر ارابه‌ای نو گذاشتند و آن را از خانه آبیناداب که در روی تپه بود، برداشتند. و غُرّه و آخیو، پسران آبیناداب، ارابه نو را می‌راندند. ^۴ و آن را از خانه آبیناداب که بر تپه بود، با صندوق خداوند آوردند و آخیو پیش صندوق می‌رفت. ^۵ داوود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بریط و ریاب و دف و دهل و سنجها به حضور خداوند می‌رقصیدند.

^۶ و چون به خرمنگاه ناگن رسیدند، غُرّه دست خود را به صندوق خداوند دراز کرده، آن را گرفت، زیرا گاوان می‌لغزیدند. ^۷ پس غضب خداوند بر غُرّه افروخته شده، خدا او را در آنجا به خاطر خطایش زد و او در آنجا نزد صندوق خدا مرد. ^۸ داوود خشمگین

اسرائیل، مردان و زنان، به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند.

اما داوود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکل دختر شائول به استقبال داوود بیرون آمده، گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان خادمان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفیهان خود را برهنه می‌سازد.»^{۲۱} داوود به میکل گفت: «به حضور خداوند بود که مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد. از این جهت به حضور خداوند پایکوبی کردم.»^{۲۲} و از این نیز خود را زیاده خوار خواهم نمود و در نظر تو پست خواهم شد. لیکن در نظر کنیزی که از آنها سخن گفתי، والا خواهم بود.»^{۲۳} و میکل دختر شائول را تا روز وفاتش فرزند نشد.

عهد خدا با داوود

V و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشسته، و خداوند او را از تمامی دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود،^۲ که پادشاه به ناتان نبی گفت: «الان مرا می‌بینی که در خانه‌ای از چوب سرو آزاد ساکن می‌باشم، حال آنکه صندوق خدا در میان پرده‌ها ساکن است.»^۳ ناتان به پادشاه گفت: «بیا و هر آنچه در دلت باشد، به جا آور، زیرا خداوند با توست.»

^۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: «برو و به خادم من داوود بگو: "خداوند چنین می‌گوید: آیا تو خانه‌ای برای سکونت من بنا می‌کنی؟^۶ زیرا از روزی که قوم اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانه‌ای ساکن

شد، زیرا خداوند بر عَزَّه زده بود. از این رو آن مکان تا به امروز فِرِصْ عَزَّه* خوانده می‌شود.»^۹ در آن روز، داوود از خداوند ترسیده، گفت که: «صندوق خداوند نزد من چگونه بیايد؟»^{۱۰} و داوود نخواست که صندوق خداوند را نزد خود به شهر داوود بیاورد. پس داوود آن را به خانه عوبیدادوم چتی برگردانید.^{۱۱} و صندوق خداوند در خانه عوبیدادوم چتی سه ماه ماند و خداوند عوبیدادوم و تمامی خاندانش را برکت داد.

^{۱۲} داوود پادشاه را خبر داده، گفتند که: «خداوند خانه عوبیدادوم و تمامی دارایی او را به خاطر صندوق خدا برکت داده است.» پس داوود رفت و صندوق خدا را از خانه عوبیدادوم به شهر داوود به شادمانی آورد.^{۱۳} و چون بردارندگان صندوق خداوند شش قدم رفته بودند، گاو و گوساله‌ای پرورای قربانی نمود.^{۱۴} داوود با تمامی قوت خود به حضور خداوند رقص می‌کرد و به ایفود کتان آراسته بود.^{۱۵} پس داوود و تمامی خاندان اسرائیل، صندوق خداوند را به آواز شادمانی و صدای شیپور آوردند.^{۱۶} هنگامی که صندوق خداوند داخل شهر داوود می‌شد، میکل دختر شائول از پنجره نگریسته، داوود پادشاه را دید که به حضور خداوند جست‌وخیز و رقص می‌کند، پس او را در دل خود خوار شمرد.

^{۱۷} صندوق خداوند را آورده آن را در مکانش در میان خیمه‌ای که داوود برایش برپا داشته بود، گذاشتند. و داوود به حضور خداوند قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی تقدیم کرد.^{۱۸} و چون داوود از تقدیم قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صِبايوت* برکت داد.^{۱۹} و به تمامی قوم، یعنی به تمامی جماعت

* ۸.۶ "فِرِصْ عَزَّه" یعنی "خروش بر عَزَّه". * ۱۸.۶ خدای لشکرها

دعای داوود

۱۸ آنگاه داوود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟»^{۱۹} و این نیز، ای خداوند یهوه، در نظر تو اندک نمود زیرا که درباره خانه خدمت نیز برای زمان دراز صحبت فرمودی. و آیا این، ای خداوند یهوه، عادت معمول تو با پسران آدم است؟^{۲۰} و داوود دیگر به تو چه تواند گفت، زیرا که تو، ای خداوند یهوه، بنده خود را می‌شناسی^{۲۱} و مطابق کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را به جا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی.^{۲۲} بنابراین، ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی، زیرا چنانکه به گوشه‌های خود شنیده‌ایم، مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست.^{۲۳} و مثل قوم تو اسرائیل کدام ملت بر روی زمین است که خدا بایاد تا ایشان را فدیة دهد و برای خویش قوم بسازد و اسمی برای خود پیدا نماید و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود به جا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از قومها و خدایان ایشان فدیة دادی؟^{۲۴} تو قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و تو، ای یهوه، خدای ایشان شدی.^{۲۵} و الان ای یهوه خدا، کلامی را که درباره بنده خود و خانه‌اش گفتی تا به ابد استوار کن، و مطابق آنچه گفتی، عمل نما.^{۲۶} و اسم تو تا به ابد بزرگ ماند، تا گفته شود که یهوه صباپوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده‌ات داوود به حضور تو پایدار بماند.^{۲۷} زیرا تو، ای یهوه صباپوت، خدای اسرائیل، به بنده خود اعلان نموده، گفتی که «برای تو خانه‌ای بنا خواهم نمود.» از این رو بنده تو جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بیاورد.^{۲۸} و الان، ای خداوند یهوه، تو خدا هستی و کلام تو راست است و این نیکویی را به بنده خود

نشده‌ام، بلکه در خیمه مسکن خود از جایی به جایی دیگر نقل مکان کرده‌ام.^۷ و به هر جایی که با تمامی قوم اسرائیل کوچ کردم آیا به هیچ کس از پیشوایان اسرائیل که برای شبانی قوم خود اسرائیل گماشتم، سخنی گفتم که چرا خانه‌ای از چوب سرو آزاد برای من بنا نکردید؟^۸ و حال به خادم من، داوود چنین بگو که یهوه صباپوت چنین می‌گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.^۹ و هر جایی که می‌رفتی من با تو می‌بودم و تمامی دشمنانت را از حضور تو محو ساختم، و برای تو نامی بزرگ همچون نام بزرگانی که بر زمینند، به وجود آوردم.^{۱۰} و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز جابه‌جا نشوند و شریان، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند،^{۱۱} مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نموده بودم. من تو را از تمامی دشمنانت آزادی خواهم داد. علاوه بر آن، خداوند تو را خبر می‌دهد که خداوند برای تو خانه‌ای بنا خواهد نمود.^{۱۲} زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و نسل تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت و سلطنتش را پایدار خواهم نمود.^{۱۳} او برای نام من خانه‌ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.^{۱۴} من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. و اگر او گناه ورزد، او را با عصای آدمیان و به تازیانه‌های فرزندان آدم خواهم زد.^{۱۵} و لیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به آنگونه که آن را از شائول دور کردم و او را از حضور تو برگرفتم.^{۱۶} و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و تخت تو تا به ابد استوار خواهد ماند.^{۱۷} «^{۱۷} ناتان مطابق تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رویا با داوود صحبت کرد.

او بپرسد و او را سلام برساند، از آن جهت که با هَدَدِعِزَر جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هَدَدِعِزَر با تویی در جنگ می‌بود. و یورام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد.^{۱۱} و داوود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلائی که از تمامی قومهایی که شکست داده بود، وقف نموده بود؛^{۱۲} یعنی از آرام و موآب و پسران عَمّون و فلسطینیان و عَمّالقه و از غنیمت هَدَدِعِزَر پسر رَحوب پادشاه صوبه.

^{۱۳} و داوود برای خویشتن نامی به وجود آورد هنگامی که از شکست دادن هجده هزار نفر از آرامیان در وادی نمک مراجعت نمود.^{۱۴} و در اِدوم نگهبانان گذاشت، بلکه در تمامی اِدوم نگهبانان گذاشت و تمامی اِدومیان بندگان داوود شدند. خداوند، داوود را هر جا که می‌رفت، پیروزی می‌داد.

^{۱۵} و داوود بر تمامی اسرائیل سلطنت می‌نمود، و داوود بر تمامی قوم خود دآوری و انصاف را اجرا می‌داشت.^{۱۶} و یوآب پسر صروبه سردار لشکر بود و پیهوشافات پسر آخیلود وقایع نگار.^{۱۷} و صادق پسر آخیطوب و آخیمیلک پسر آبیاتار، کاهن بودند و سیرایا کاتب بود.^{۱۸} و بنیاهو پسر یهویداع سردار کِریتیان و فلیتیان بود و پسران داوود وزیران* بودند.

داوود و مِفیبوش

۹ و داوود گفت: «آیا از خاندان شائول کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟»^۲ و از خاندان شائول خادمی به اسم صیبیا بود. پس او را نزد داوود خواندند و پادشاه او را گفت: «آیا تو صیبیا هستی؟» گفت: «بنده تو هستم.»^۳ پادشاه گفت: «آیا هنوز از خاندان شائول کسی باقی

و عده داده‌ای.^{۲۹} و الان نیکویی فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو، ای خداوند یهوه، گفته‌ای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

پیروزی‌های داوود

۸ و بعد از این واقع شد که داوود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داوود مِیگ‌آئه را از دست فلسطینیان گرفت.^۲ و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، با ریسمانی اندازه گرفت؛ دو ریسمان برای کشتن اندازه گرفت و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موآبیان بندگان داوود شده، خراج آوردند.

^۳ داوود، هَدَدِعِزَر پسر رَحوب، پادشاه صوبه را هنگامی که می‌رفت تا استیلائی خود را نزد نهر باز به دست آورد، شکست داد.^۴ و داوود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت و تمامی اسبهای اربابه‌هایش را پی زد، اما از آنها صد اربابه نگاه داشت.^۵ و چون آرامیان دمشق به کمک هَدَدِعِزَر پادشاه صوبه آمدند، داوود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را بکشت.^۶ و داوود در آرام دمشق نگهبانان گذاشت و آرامیان بندگان داوود شده، خراج می‌آوردند. و خداوند، داوود را در هر جا که می‌رفت، پیروزی می‌داد.^۷ داوود سپرهای طلا را که بر خادمان هَدَدِعِزَر بود، گرفت و آنها را به اورشلیم آورد.^۸ و از باته و بیروتای* یعنی شهرهای هَدَدِعِزَر داوود پادشاه، برنج* از حد افزون گرفت.

^۹ و چون تویی پادشاه حَمات شنید که داوود تمامی لشکر هَدَدِعِزَر را شکست داده است،^{۱۰} تویی، یورام پسر خود را نزد داوود پادشاه فرستاد تا از سلامتی

* ۸.۸ در متن عبری؛ در اول تواریخ ۸:۱۸ نام این شهرها "طِبِخت و کُن" است. * ۸.۸ منظور فلز برنج است. * ۱۸.۸ و یا "کاهنان"

پیروزی بر پسران عَمّون

و بعد از آن واقع شد که پادشاه عَمّونیان مُرد و پسرش حانون در جایش سلطنت نمود.^۲ داوود گفت: «به حانون پسر ناحاش نیکویی نمایم چنانکه پدرش به من نیکویی کرد.» پس داوود فرستاد تا او را به واسطه خادمانش درباره پدرش تسلیت گوید. خادمان داوود به سرزمین عَمّونیان آمدند.^۳ و سروران عَمّونیان به آقای خود حانون گفتند: «آیا گمان می‌بری که برای احترام به پدر توست که داوود، رسولان به جهت تسلیت نزد تو فرستاده است، آیا داوود خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شهر را تفتیش و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟»^۴ پس حانون، خادمان داوود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا نشیمنگاه بدرید و ایشان را رها کرد.^۵ و چون داوود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد، زیرا که ایشان بسیار خجل بودند. پادشاه گفت: «در آریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»

^۶ و چون عَمّونیان دیدند که داوود از آنها نفرت به دل گرفته است، فرستاده، بیست هزار پیاده از آرامیان بیت رحوب و آرامیان صوبه، پادشاه مَعکه را با هزار نفر، و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند.^۷ چون داوود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر جنگاوران را فرستاد.^۸ عَمّونیان بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و آرامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و مَعکه در صحرا جداگانه مستقر بودند.

^۹ و چون یوآب دید که صفوف جنگ، هم از مقابل و هم از عقب درگیر است، از بهترین مردان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرامیان صف آرایی نمود.^{۱۰} و بقیه قوم را به دست برادرش

هست تا از جانب خدا او را نیکویی نمایم؟» صبیبا در جواب پادشاه گفت: «یوناتان را هنوز پسری لنگ باقی است.»^۴ پادشاه از او پرسید که «او کجاست؟» صبیبا به پادشاه گفت: «اینک او در خانه ماکیر پسر عَمّیئیل در لودبار است.»^۵ و داوود پادشاه فرستاده، او را از خانه ماکیر پسر عَمّیئیل از لودبار آورد.

^۶ پس مِفیبوش پسر یوناتان پسر شائول نزد داوود آمده، به روی درافتاده، تعظیم نمود. داوود گفت: «ای مِفیبوش!» گفت: «اینک بنده تو.»^۷ داوود او را گفت: «مترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان بر تو به یقین نیکویی خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شائول را به تو پس خواهم داد، و تو دائم بر سفره من نان خواهی خورد.»^۸ پس او تعظیم کرده، گفت که «بنده تو چیست که بر سگ مرده‌ای مثل من التفات نمایی؟»

^۹ پادشاه، صبیبا بنده شائول را خوانده، گفت: «آنچه را که مال شائول و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم.^{۱۰} و تو و پسرانت و خادمانت به جهت او زمین را زراعت نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقایت به جهت خوردنش نان باشد. اما مِفیبوش، پسر آقایت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صبیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت.^{۱۱} صبیبا به پادشاه گفت: «موافق هر آنچه آقایم پادشاه به بنده‌اش فرموده است، به همین طور بنده‌ات عمل خواهد نمود.» پس مِفیبوش بر سفره داوود مثل یکی از پسران پادشاه خوراک می‌خورد.^{۱۲} مِفیبوش را پسری کوچک بود که میکا نام داشت. و تمامی ساکنان خانه صبیبا خادم مِفیبوش بودند.^{۱۳} پس مِفیبوش در اورشلیم ساکن شد، زیرا که همیشه بر سفره پادشاه می‌خورد و از هر دو پا لنگ بود.

عَمُونیان را هلاک کرده، رَیّه را محاصره نمودند، اما داوود در اورشلیم ماند.

^۲ و واقع شد در وقت عصر که داوود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش می کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود. ^۳ پس داوود فرستاده، درباره زن پرس و جو نمود و او را گفتند که «آیا این بَتَشْتَع، دخترِ اِلِعام، زن اورایی حیّی نیست؟» ^۴ داوود قاصدان فرستاده، او را آورد و او نزد وی آمده، داوود با او همبستر شد و آن زن تازه خود را از نجاست ماهانه پاک کرده بود. پس به خانه خود برگشت. ^۵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داوود را باخبر نمود و گفت که «من حامله هستم.»

^۶ پس داوود نزد یوآب فرستاد که «اورای حیّی را نزد من بفرست.» و یوآب، اوریا را نزد داوود فرستاد. ^۷ و چون اوریا نزد او رسید، داوود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید. ^۸ و داوود به اوریا گفت: «به خانه ات برو و پایهای خود را بشو.» پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، هدیه ای از پادشاه فرستاده شد. ^۹ اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقایش خوابیده، به خانه خود نرفت. ^{۱۰} و داوود را خبر داده، گفتند که «اوریا به خانه خود نرفته است.» پس داوود به اوریا گفت: «آیا تو از سفر نیامده ای، پس چرا به خانه خود نرفته ای؟» ^{۱۱} اوریا به داوود عرض کرد که «صندوق خداوند و اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آقام یوآب و خادمان آقام بر روی بیابان خیمه نشینند و آیا من به خانه خود بروم تا بخورم و بنوشم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.» ^{۱۲} داوود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا باش و فردا تو را روانه می کنم.» پس اوریا

آبیشای سپرد تا ایشان را به مقابل عَمُونیان صف آرایی کند. ^{۱۱} و گفت: «اگر آرامیان بر من غالب آیند، تو به کمک من بیا. و اگر عَمُونیان بر تو غالب آیند، من به کمک تو خواهم آمد.» ^{۱۲} دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم. و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.» ^{۱۳} پس یوآب و قومی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرامیان جنگ کنند. و آنان از مقابل او فرار کردند. ^{۱۴} و چون عَمُونیان دیدند که آرامیان فرار کردند، ایشان نیز از مقابل آبیشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از جنگ با عَمُونیان برگشته، به اورشلیم آمد.

^{۱۵} و چون آرامیان دیدند که در مقابل اسرائیل شکست خورده اند، با هم جمع شدند. ^{۱۶} و هَدَدَعِزِر فرستاده، آرامیان را که به آن طرف رود بودند، آورد. و ایشان به حیلآم آمدند، و شوبک، سردار لشکر هَدَدَعِزِر، فرمانده ایشان بود. ^{۱۷} چون به داوود خبر رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اُردن عبور نمود و به حیلآم آمد. آرامیان در مقابل داوود صف آراستند و با او جنگ کردند. ^{۱۸} و آرامیان از مقابل اسرائیل فرار نمودند و داوود از آرامیان، مردانِ هفتصد ارابه و چهل هزار سوار را کشت و شوبک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد. ^{۱۹} و چون تمامی پادشاهانی که بنده هَدَدَعِزِر بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و آرامیان پس از آن از کمک به عَمُونیان ترسیدند.

داوود و بَتَشْتَع

۱۱ و واقع شد بعد از تمام شدن سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، داوود، یوآب را با خادمان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد. و ایشان

سختی کوشیده، آن را منهدم بساز." پس او را خاطر جمعی بده.»

^{۲۶} و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. ^{۲۷} و چون روزهای ماتم گذشت، داوود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن داوود شد. آن زن برایش پسری زایید، اما کاری که داوود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

ناتان، داوود را توبیخ می‌کند

۱۲ و خداوند ناتان را نزد داوود فرستاد. ناتان نزد داوود آمده، او را گفت که «در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر. ^۲ و دولتمند را گوسفند و گاو، بی‌نهایت بسیار بود. ^۳ و فقیر را جز یک ماده بره‌ای کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، کنار او و پسرانش بزرگ می‌شد، از خوراک او می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختری می‌بود. ^۴ روزی مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد او آمده بود، خوراک مهیا سازد. پس بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد او آمده بود، خوراک مهیا ساخت.» ^۵ آنگاه خشم داوود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده، سزایش مرگ است. ^۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترجمه ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.»

^۷ ناتان به داوود گفت: «آن مرد تو هستی، و یهوه خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: "من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شائول رهایی دادم." ^۸ و خانه آقاقت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به

آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند. ^{۱۳} داوود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با خادمان آقاقت خوابید و به خانه خود نرفت.

^{۱۴} و بامدادان داوود نامه‌ای برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد. ^{۱۵} و در نامه به این مضمون نوشت که «اوریا را در خط مقدم جنگی سخت بگذارید، و از عقیش پس بروید تا زده شده، بمیرد.»

^{۱۶} و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که می‌دانست که افراد دل‌آور در آنجا می‌باشند، گذاشت. ^{۱۷} و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از خادمان داوود از میان قوم افتادند و اوریا ی حیّتی نیز بمرد. ^{۱۸} پس یوآب فرستاده، داوود را از تمامی وقایع جنگ خبر داد. ^{۱۹} و قاصد را امر فرموده، گفت: «چون از تمامی وقایع جنگ به پادشاه خبر داده باشی، ^{۲۰} اگر خشم پادشاه افروخته شود و تو را گوید: "چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدیدی؟ آیا نمی‌دانستیدی که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟" ^{۲۱} کیست که آبیمیلک پسر پربوشت را کشت؟ آیا زنی سنگ بالابین آسیای را از روی حصار بر او نینداخت که در تیّص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدیدی؟»

^{۲۲} پس قاصد روانه شده، آمد و داوود را از هر آنچه یوآب او را پیغام داده بود، آگاه ساخت. ^{۲۳} و قاصد به داوود گفت که «مردان بر ما غالب شده، در پی ما به صحرا بیرون آمدند، و ما بر ایشان تا دهنه دروازه تاختیم. ^{۲۴} و تیراندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از خادمان پادشاه مردند و بنده تو اوریا ی حیّتی نیز مرده است.» ^{۲۵} داوود به قاصد گفت: «به یوآب چنین بگو: "این واقعه در نظر تو بد نیاید، زیرا که شمشیر، این و آن را بی تفاوت هلاک می‌کند. پس در مقابله با شهر به

و به خادمان خود گفت: «آیا کودک مرده است؟» گفتند: «مرده است.»

^{۲۰} آنگاه داوود از زمین برخاسته، خویشتن را شست و شو داده، عطرآگین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانه خداوند رفت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد. ^{۲۱} خادمانش به او گفتند: «این چه کار است که کردی؟ وقتی که کودک زنده بود، روزه گرفته، گریه نمودی و چون کودک مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟» ^{۲۲} داوود گفت: «وقتی که کودک زنده بود، روزه گرفتم و گریه نمودم، زیرا فکر کردم "کسی چه می‌داند؟ شاید خداوند بر من ترجم فرماید تا کودک زنده بماند." ^{۲۳} اما الان که مرده است، پس چرا من روزه بدارم؟ آیا می‌توانم دیگر او را باز آورم؟ من نزد او خواهم رفت، لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.»

^{۲۴} و داوود زن خود بَتْشَبَع را تسلی داد و نزد وی درآمد، با او خوابید و بَتْشَبَع پسر زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت.

^{۲۵} و به دست ناتان نبی پیامی فرستاد. پس داوود او را به خاطر خداوند پدیدیا* نام نهاد.

^{۲۶} و اما یوآب با رَبه عَمّونیان جنگ کرده، شهر شاه‌نشین را گرفت. ^{۲۷} و یوآب قاصدان نزد داوود فرستاده، گفت که «با رَبه جنگ کردم و شهر آنها را گرفتم. ^{۲۸} پس الان بقیه قوم را جمع کن و در برابر شهر اردو زده، آن را بگیر، مبدا من شهر را بگیرم و به اسم من تمام شود.» ^{۲۹} پس داوود تمامی قوم را جمع کرده، به رَبه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت. ^{۳۰} و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه* طلا بود و سنگهای گرانها داشت. و آن را بر سر داوود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.

تو عطا کردم. و اگر این کم می‌بود، چنین و چنان برای تو اضافه می‌کردم. ^۹ پس چرا کلام خداوند را بی‌حرمت نموده، در نظر وی عمل بد به جا آوردی و اورپای حیثی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر عَمّونیان به قتل رسانیدی. ^{۱۰} پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد، به سبب اینکه مرا تحقیر نموده، زن اورپای حیثی را گرفتی تا زن تو باشد. ^{۱۱} خداوند چنین می‌گوید: "اینک من از خانه خودت بدی را بر تو خواهم آورد. زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد و او در روز روشن، با زنان تو خواهد خوابید. ^{۱۲} زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در روز روشن خواهم نمود." ^{۱۳} آنگاه داوود با ناتان گفت: «به خداوند گناه کرده‌ام.» ناتان به داوود گفت: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. ^{۱۴} لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده‌ای، پسر نیز که برای تو زاییده شده است، به یقین خواهد مرد.» ^{۱۵} پس ناتان به خانه خود رفت.

^{۱۶} پس داوود از خدا برای کودک خواهش نمود و روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید. ^{۱۷} مشایخ خانه‌اش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما داوود قبول نکرد و با ایشان نان نخورد. ^{۱۸} در روز هفتم کودک بمرد و خادمان داوود ترسیدند که از مردن کودک او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون کودک زنده بود، با او سخن گفتیم و سخن ما را نشنید، پس اگر به او خبر دهیم که کودک مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می‌شود.» ^{۱۹} و چون داوود دید که خادمانش با یکدیگر پیچ‌پیچ می‌کنند، فهمید که کودک مرده است

* ۲۵.۱۲ "پدیدیا" یعنی "محبوب خداوند". * ۳۰.۱۲ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

خوابیده بود. تamar آرد گرفته، خمیر کرد و پیش او قرصها ساخته، آنها را پخت. ^۹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او نهاد. اما آمنون از خوردن خودداری نمود و گفت: «همه کس را از نزد من بیرون کنید.» و همگان از نزد او بیرون رفتند. ^{۱۰} آمنون به تamar گفت: «خوراک را به اطاق بیاور تا از دست تو بخورم.» تamar قرصها را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود آمنون به اطاق آورد. ^{۱۱} و چون پیش آمنون گذاشت تا بخورد، آمنون او را گرفته و گفت: «ای خواهرم، بیا با من همخواب شو.» ^{۱۲} تamar او را گفت: «نه، ای برادرم، مرا بی‌عصمت مکن، زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود! این کار زشت را به عمل میاور. ^{۱۳} اما من کجا ننگ خود را ببرم؟ و تو نیز مثل یکی از سفیهان در اسرائیل خواهی شد. پس حال تمنا اینکه با پادشاه صحبت کنی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.» ^{۱۴} لیکن آمنون نخواست سخن او را بشنود. و بر او زور آورده، مجبورش ساخت و تamar با او همخواب شد.

^{۱۵} اما پس از آن آمنون به شدت از تamar نفرت نمود و نفرتی که از او داشت، از محبتی که پیشتر به او می‌داشت، زیاده بود. پس آمنون او را گفت: «برخیز و برو.» ^{۱۶} تamar او را گفت: «چنین مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می‌کنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن آمنون نخواست که او را بشنود. ^{۱۷} پس خادمی را که او را خدمت می‌کرد، خواند و به او گفت: «این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.» ^{۱۸} تamar جامه رنگارنگ دراز و آستیندار در بر داشت زیرا که دختران باره پادشاه به این گونه لباس، آراسته می‌شدند. خادم آمنون او را بیرون کرده، در را از عقبش بست. ^{۱۹} و تamar خاکستر

^{۳۱} و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به کار با آژه‌ها و کلنگها و تیشه‌های آهنین گماشت مجبورشان کرد که در کوره آجرپزی کار کنند. داوود به همین طور با تمامی شهرهای عمونیان رفتار نمود. پس داوود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

آمنون و تamar

۱۳ و بعد از این، واقع شد که آبشالوم پسر داوود را خواهری زیباروی به اسم تamar بود، و آمنون، پسر داوود، او را دوست می‌داشت. ^۲ آمنون به خاطر خواهر خود تamar چنان در عذاب بود که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر آمنون دشوار آمد که با او کاری کند. ^۳ آمنون رفیقی داشت به اسم یوناداب پسر شیمعاه، برادر داوود. و یوناداب مردی بسیار زیرک بود. ^۴ و او آمنون را گفت: «ای پسر پادشاه، چرا روز به روز چنین لاغر می‌شوی و مرا خبر نمی‌دهی؟» آمنون او را گفت که «من تamar، خواهر برادر خود آبشالوم را دوست می‌دارم.»

^۵ یوناداب او را گفت: «بر بستر خود خوابیده، خود را به بیماری بزن و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، او را بگو: "تمنا این که خواهر من تamar بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد، تا ببینم و از دست او بخورم."» ^۶ پس آمنون خوابید و خود را به بیماری زد و چون پادشاه به عیادتش آمد، آمنون به پادشاه گفت: «تمنا اینکه خواهرم تamar بیاید و دو قرص نان پیش من بپزد تا از دست او بخورم.»

^۷ و داوود نزد تamar به خانه‌اش فرستاده، گفت: «الان به خانه برادرت آمنون برو و برایش خوراک آماده کن.» ^۸ تamar به خانه برادر خود آمنون رفت. و او

آبشالوم با آمنون به طوری که آبشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند و تمامی پسران پادشاه برخاسته، هر کس به قاطر خود سوار شده، گریختند.

^{۳۰} و چون ایشان در راه می‌بودند، خبر به داوود رسانیده، گفتند که «آبشالوم همه پسران پادشاه را کشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.» ^{۳۱} پس پادشاه برخاسته، جامه خود را درید و به روی زمین دراز شد و تمامی خادمانش با جامه دریده در اطرافش ایستاده بودند. ^{۳۲} اما یوناداب پسر شمعاه، برادر داوود، متوجه شده، گفت: «آقایم گمان نبرد که تمامی جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده‌اند، زیرا که تنها آمنون مرده است چونکه آبشالوم این قصد را از روزی که خواهرش تامار را بی‌عصمت بود، داشت. ^{۳۳} و الان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرده‌اند، زیرا که تنها آمنون مرده است.»

^{۳۴} و آبشالوم گریخت. و جوانی که دیده بانی می‌کرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوی کوه که در عقبش بود، می‌آمدند. ^{۳۵} یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه می‌آیند، پس به طوری که خدمت گفت، چنان شد.» ^{۳۶} و چون از سخن گفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و صدای خود را بلند کرده، گریستند. پادشاه نیز و تمامی خادمانش به صدای بسیار بلند گریه کردند.

^{۳۷} آبشالوم فرار کرده، نزد تلمای پسر عَمِیْهود پادشاه چشور رفت. و داوود برای پسر خود هر روز سوگواری می‌نمود. ^{۳۸} آبشالوم فرار کرده، به چشور رفت و سه سال در آنجا ماند. ^{۳۹} و داوود آرزو می‌داشت که نزد آبشالوم رود، زیرا از مرگ آمنون تسلی یافته بود..

بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می‌رفت، به صدای بلند می‌گریست.

^{۴۰} و برادرش آبشالوم، او را گفت: «آیا برادرت، آمنون، با تو بوده است؟ پس ای خواهرم، اکنون خاموش باش. او برادر توست و این کار او را به دل مگیر.» پس تامار در خانه برادر خود آبشالوم، در تنهایی و بی‌کسی ماند. ^{۴۱} و چون داوود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد. ^{۴۲} آبشالوم به آمنون سخنی نیک یا بد نگفت، زیرا که آبشالوم، آمنون را نفرت می‌داشت، به سبب اینکه خواهرش تامار را بی‌عصمت کرده بود.

قتل آمنون

^{۴۳} و بعد از دو سال تمام، واقع شد که آبشالوم در یَعْل حاصور که نزد افرایم است، پشم بُرنندگان داشت. و آبشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود ^{۴۴} و نزد پادشاه آمده، گفت: «اینک، بنده تو پشم‌بُرنندگان دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده‌ات بیایند.» ^{۴۵} پادشاه به آبشالوم گفت: «نه، پسر، همه ما نخواهیم آمد، مبدا برای تو بار سنگین باشیم.» هرچند آبشالوم او را اصرار نمود، لیکن پادشاه نخواست که بیاید، اما او را برکت داد. ^{۴۶} و آبشالوم گفت: «پس تمنا اینکه برادرم آمنون با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «چرا او با تو بیاید؟» ^{۴۷} اما چون آبشالوم او را اصرار نمود، آمنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد. ^{۴۸} آبشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «ملاحظه کنید که چون دل آمنون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که آمنون را بزنید. آنگاه او را بکشید، و مترسید. آیا من شما را امر نفرمودم؟ پس دلیر و شجاع باشید.» ^{۴۹} خادمان

بازگشت آبشالوم به اورشلیم

۱۴

و یوآب پسر صرویه فهمید که دل پادشاه برای آبشالوم بی‌تاب است.^۲ پس یوآب به تقوُّع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به او گفت: «تَمنا اینکه خویشتن را مثل فردی عزدار بنمایی و جامه عزا بر تن کنی. خود را عطرآگین منمایی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی.»^۳ و نزد پادشاه داخل شده، او را به این چنین بگویی. «پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت.»^۴ و چون زن تقوُّعی با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ای پادشاه، یاری فرما.»^۵ و پادشاه به او گفت: «تو را چه شده است؟» عرض کرد: «اینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است.»^۶ کنیز تو را دو پسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا نزاع نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت.^۷ و اینک تمامی طایفه به ضدّ کنیز تو برخاسته، و می‌گویند: «قاتل برادرش را به ما بسیار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم.» به اینطور آنها آتشی را که برابیم باقی مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه فرزندان بر روی زمین باقی خواهند گذاشت.»

^۸ پادشاه به زن فرمود: «به خانه‌ات برو و من درباره‌ات حکم خواهم نمود.»^۹ و زن تقوُّعی به پادشاه عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و تخت او بی‌تقصیر باشند.»^{۱۰} و پادشاه گفت: «هر که با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.»^{۱۱} پس زن گفت: «ای پادشاه، یهوه خدای خود را به یاد آور تا خونخواه مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «به

حیات خداوند قسم که مویی از سر پسترت به زمین نخواهد افتاد.»

^{۱۲} پس زن گفت: «تَمنا آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید.» پادشاه گفت: «بگو.»^{۱۳} زن گفت: «پس چرا درباره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای؟ پادشاه در گفتن این سخن خود را تقصیرکار کرده، چرا که آواره شده خود را باز نیاورده است.»^{۱۴} زیرا ما باید به یقین بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود و آن را نتوان جمع کرد. لیکن خدا جان را نمی‌گیرد، بلکه تدبیرها می‌کند تا آواره شده‌ای از او همچنان آواره نشود.

^{۱۵} و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود پادشاه، آمدم، سبب این بود که قوم، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که «چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام رساند.»^{۱۶} زیرا پادشاه قبول خواهد فرمود که کنیز خود را از دست کسی که می‌خواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برباند.»^{۱۷} و کنیز تو فکر کرد که «کلام آقایم پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم پادشاه، مثل فرشته خداست تا خوب و بد را از هم تشخیص دهد. پس یهوه خدایت همراه تو باشد.»

^{۱۸} آنگاه پادشاه در جواب زن فرمود: «چیزی را که از تو سؤال می‌کنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد: «آقایم پادشاه، بفرمایید.»^{۱۹} پادشاه گفت: «آیا دست یوآب در همه این کار با تو نیست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقایم پادشاه، که هیچ کس از هر چه آقایم پادشاه بفرماید، به طرف راست یا چپ نمی‌تواند انحراف ورزد. بنده تو یوآب است که مرا امر فرموده، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است.»^{۲۰} بنده تو یوآب، برای تغییر وضع حاضر این کار را کرده است.

نزد تو فرستاده، گفتیم: "اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی 'برای چه از جشور آمده‌ام؟ مرا بهتر می‌بود که تا به حال در آنجا مانده باشم.' پس حال بگذار روی پادشاه را ببینم و اگر گناهی در من باشد، مرا بکشد." ۳۳ پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را آگاه ساخت. پادشاه آبشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، آبشالوم را بوسید.

توطئه آبشالوم

۱۵ و بعد از آن، واقع شد که آبشالوم اربابه‌ای و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بدون، مهیا نمود. ۲ و صبح زود برخاسته، به کناره راه دروازه می‌ایستاد، و هر کسی که دعوائی می‌داشت و نزد پادشاه به محاکمه می‌آمد، آبشالوم او را خوانده، می‌گفت: «تو از کدام شهر هستی؟» و او می‌گفت: «بنده‌ات از فلان قبیله از قبایل اسرائیل هستم.» ۳ و آبشالوم او را می‌گفت: «ببین، کارهای تو نیکو و راست است، لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.» ۴ و آبشالوم می‌گفت: «کاش که در زمین داور می‌شدم و هر کس که دعوائی یا نزاعی می‌داشت، نزد من می‌آمد و برای او دادرسی می‌کردم.» ۵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم می‌نمود، آبشالوم دست خود را دراز کرده، او را می‌گرفت و می‌بوسید. ۶ و با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داور می‌آمدند، به این منوال عمل می‌نمود. به این ترتیب آبشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت.

۷ و بعد از تمام شدن چهل سال، آبشالوم به پادشاه گفت: «تمنا اینکه بروم و به نذری که برای خداوند در جبرون کرده‌ام، وفا نمایم،^۸ زیرا که بنده

اما حکمت آقام، مثل حکمت فرشته خدا می‌باشد تا هر چه بر روی زمین است، بدانند.»

۲۱ پس پادشاه به یوآب گفت: «اینک این کار را قبول کرده‌ام. حال برو و آبشالوم جوان را باز آور.» ۲۲ آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و برای پادشاه برکت طلبیده و گفت: «ای آقام پادشاه، امروز بنده‌ات می‌داند که در نظر تو التفات یافته‌ام، چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.» ۲۳ پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و آبشالوم را به اورشلیم باز آورد. ۲۴ و پادشاه فرمود که "به خانه خود برگردد و روی مرا نبیند." پس آبشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.

۲۵ و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار ستوده مثل آبشالوم نبود که از کف پا تا فرق سرش در او عیبی نبود. ۲۶ و هنگامی که موی سر خود را می‌چید، موی سر خود را وزن نموده، آن را به مقیاس شاهی، دوپست مثقال* می‌یافت. آبشالوم آن را در آخر هر سال می‌چید، چونکه بر او سنگین می‌شد و از آن سبب آن را می‌چید. ۲۷ و برای آبشالوم سه پسر و یک دختر به اسم تamar زاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود. ۲۸ آبشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید. ۲۹ پس یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما یوآب نخواست که نزد او بیاید. و باز بار دیگر فرستاد، ولی یوآب نخواست که بیاید. ۳۰ پس آبشالوم به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب کنار مزرعه من است و در آنجا جو دارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان آبشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند. ۳۱ آنگاه یوآب برخاسته، نزد آبشالوم به خانه‌اش رفته، او را گفت که «چرا خادمان تو مزرعه مرا آتش زده‌اند؟» ۳۲ آبشالوم به یوآب گفت: «اینک

* ۲۶.۱۴ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

۱۹ و پادشاه به اِثای چتی گفت: «تو دیگر چرا همراه ما می‌آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان، زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلائی وطن کرده‌ای. ۲۰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می‌روم به جایی که نمی‌دانم کجاست. پس برگرد و برادران خود را با خود برگردان و محبت و راستی همراه تو باد.» ۲۱ و اِثای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقام پادشاه قسم که هر جایی که آقام پادشاه خواه در مرگ و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.» ۲۲ داوود به اِثای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اِثای چتی با همه مردمانش و تمامی کودکانی که با او بودند، پیش رفتند. ۲۳ و تمامی اهل زمین به صدای بلند گریه کردند، و تمامی قوم عبور کردند، و پادشاه از رود قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند.

۲۴ و اینک صادوق نیز و تمامی لاویان با او صندوق عهد خدا را حمل می‌کردند. آنها صندوق خدا را بر زمین نهادند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، آبیاتار قربانی می‌گذرانید. ۲۵ پادشاه به صادوق گفت: «صندوق خدا را به شهر برگردان. اگر در نظر خداوند التفات یابم، مرا باز خواهد آورد، و آن را و مسکن خود را به من نشان خواهد داد. ۲۶ و اگر چنین گوید که "از تو راضی نیستم"، اینک حاضرم هر چه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.» ۲۷ و پادشاه به صادوق کاهن گفت: «آیا تو رویابین نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمقص پسر تو، و یونانان پسر آبیاتار، همراه شما باشند. ۲۸ بدانید که من در کناره‌های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا آگاه سازد.» ۲۹ پس صادوق و آبیاتار صندوق خدا را به اورشلیم برگردانید، در آنجا ماندند.

ات وقتی که در چشور آرام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که "اگر خداوند مرا به اورشلیم باز آورد، خداوند را عبادت خواهم نمود." ۹ پادشاه او را گفت: «به سلامتی برو.» پس آبشالوم برخاسته، به جبرون رفت. ۱۰ لیکن مخفیانه قاصدان به تمامی قبایل اسرائیل فرستاده، گفت: «به محض شنیدن صدای شیپور بگویند که "آبشالوم در جبرون پادشاه شده است."» ۱۱ و دویست نفر که دعوت شده بودند، همراه آبشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی ندانستند. ۱۲ هنگامی که آبشالوم قربانی‌ها تقدیم می‌کرد، کسی را از پی اخیتوفیل جیلونی، مشاور داوود به شهر وی جیلوه فرستاد. و توطئه سخت شد، و قوم با آبشالوم روز به روز زیاده می‌شدند.

فرار داوود

۱۳ و کسی نزد داوود آمده، او را خبر داده، گفت که «دل‌های مردان اسرائیل در پی آبشالوم گرویده است.» ۱۴ و داوود به تمامی صاحب‌منصبانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: «برخاسته، فرار کنیم و گرنه ما را از آبشالوم نجات نخواهد بود. پس به عجله روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد و مصیبت بر ما آورد و شهر را به دم شمشیر بزند.» ۱۵ صاحب‌منصبان پادشاه، به او عرض کردند: «اینک بندگان حاضرند برای هر چه آقای ما پادشاه اختیار کند.» ۱۶ پس پادشاه و تمامی اهل خانه‌اش با او بیرون رفتند. ولی پادشاه ده زن را که مُتبعه او بودند، برای نگاه داشتن خانه واگذاشت. ۱۷ پادشاه و تمامی قوم با او بیرون رفته، در بیت‌محرَق توقف نمودند. ۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و تمامی کِریتیان و تمامی فلیتیان و تمامی جَتیان، یعنی ششصد نفر که از جَت در پی او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.

چیزها چه مقصود داری؟» صیبا گفت: «الاغها به جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته‌شدگان در بیابان است.»^۳ پادشاه گفت: «اما پسر آقامت* کجا است؟» صیبا به پادشاه عرض کرد: «اینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر می‌کند که امروز خاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من رد خواهند کرد.»^۴ پادشاه به صیبا گفت: «اینک تمامی دارایی مَفیبویش از آنِ توست.» پس صیبا گفت: «اظهار بندگی می‌نمایم، ای آقام پادشاه، تمنا اینکه در نظر تو التفات یابم.»

دشنام شیمی

^۵ و چون داوود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از طایفه خاندان شائول به اسم شیمی از آنجا بیرون آمد و چون می‌آمد، دشنام می‌داد.^۶ و به داوود و به تمامی خادمان داوود پادشاه سنگها می‌انداخت. و تمامی قوم و تمامی شجاعان به طرف راست و چپ او بودند^۷ و شیمی دشنام داده، چنین می‌گفت: «دور شو، دور شو، ای مرد خونریز و ای مرد فرومایه!^۸ خداوند انتقام تمامی خون خاندان شائول را که در جایش سلطنت نمودی، از تو گرفته، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو آبشالوم تسلیم نموده است. و اینک چونکه مردی خونریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده‌ای.»

^۹ و آبشای پسر صرویه به پادشاه گفت که «چرا این سگ مرده، آقام پادشاه را دشنام دهد؟ تمنا آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»
^{۱۰} پادشاه گفت: «ای پسران صرویه، مرا با شما چه کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او

^{۳۰} و اما داوود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می‌رفت، گریه می‌کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می‌رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هر یک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان می‌رفتند.^{۳۱} و داوود را خبر داده، گفتند: «که آخیتوفل، یکی از فتنه انگیزان، با آبشالوم شده است.» داوود گفت: «ای خداوند، مشورت آخیتوفل را به حماقت بدل کن.»

^{۳۲} و چون داوود به فراز کوه، جایی که خدا را سجده می‌کنند، رسید، اینک حوشای آرکی با جامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد.^{۳۳} داوود او را گفت: «اگر همراه من بایی، برای من بار خواهی شد.^{۳۴} اما اگر به شهر برگردی و به آبشالوم بگویی: "ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود. چنانکه پیشتر بنده پدرت بودم، الان بنده تو خواهم بود." آنگاه مشورت آخیتوفل را برای من باطل خواهی گردانید.^{۳۵} و آیا صادوق و آبیاتار کاهن در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هر چیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادوق و آبیاتار کاهن خبر ده.^{۳۶} و اینک دو پسر ایشان آخیمعص پسر صادوق و یوناتان پسر آبیاتار در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می‌شنوید، به دست ایشان نزد من خواهید فرستاد.»^{۳۷} پس حوشای، دوست داوود، به شهر رفت و آبشالوم وارد اورشلیم شد.

داوود و صیبا

و چون داوود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مَفیبویش، با یک جفت الاغ آراسته که دویست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال او آمد.^۲ پادشاه به صیبا گفت: «از این

* ۲.۱۶ منظور، نوه شائول است.

را گفته است که «داوود را دشنام بده»، پس کیست که بگوید: «چرا این کار را می‌کنی؟»^{۱۱} داوود به آبشای و به تمامی خادمان گفت: «اینک پسر من که از صُلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاده این پنیامینی! پس او را بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را امر فرموده است.»^{۱۲} شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و به عوض دشنامی که او امروز به من می‌دهد، به من جزای نیکو دهد.»^{۱۳} پس داوود و مردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شمیعی در برابر ایشان به جانب کوه می‌رفت و چون می‌رفت، دشنام داده، سنگها به سوی او می‌انداخت و خاک به هوا می‌پاشید.^{۱۴} و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، به رود اردن رسیدند و در آنجا استراحت کردند.

^{۱۵} و اما آبشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و آخیتوفل همراهش بود.^{۱۶} و چون حوشای آرکی، دوست داوود، نزد آبشالوم رسید، حوشای به آبشالوم گفت: «پادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!»^{۱۷} و آبشالوم به حوشای گفت: «آیا مهربانی تو با دوست خود این است؟ چرا با دوست خود نرفتی؟»^{۱۸} حوشای به آبشالوم گفت: «نه، بلکه هر کس را که خداوند و این قوم و تمامی مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهم بود و نزد او خواهم ماند.»^{۱۹} وانگهی که را می‌باید خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نموده‌ام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.»

^{۲۰} و آبشالوم به آخیتوفل گفت: «تو مشورت بده که چه بکنم؟»^{۲۱} آخیتوفل به آبشالوم گفت که «با مُتّعه‌های پدرت که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، همخواب شو، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت منفور شده‌ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.»^{۲۲} پس خیمه‌ای

بر پشت بام برای آبشالوم برپا کردند و آبشالوم در نظر تمامی قوم اسرائیل نزد مُتّعه‌های پدرش وارد شد.^{۲۳} و مشورتی که آخیتوفل در آن روزها می‌داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا مشورت بخواهد. و هر مشورتی که آخیتوفل هم به داوود و هم به آبشالوم می‌داد، چنین می‌بود.

۱۷ و آخیتوفل به آبشالوم گفت: «مرا اجازه بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داوود را تعقیب نمایم.»^۲ پس در حالتی که او خسته و دستهایش سست است، بر او رسیده، او را پریشان خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت.^۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید، زیرا شخصی که او را می‌طلبی، مثل برگشتن همگان است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.»^۴ و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

^۵ و آبشالوم گفت: «حوشای آرکی را نیز بخوانید تا بشنویم که او چه خواهد گفت.»^۶ و چون حوشای نزد آبشالوم آمد، آبشالوم او را خطاب کرده، گفت: «آخیتوفل به این مضمون گفته است، پس تو بگو که مطابق رای او عمل نمایم یا نه.»^۷ حوشای به آبشالوم گفت: «مشورتی که آخیتوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.»^۸ و حوشای گفت: «می‌دانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه‌هایش را در بیابان گرفته باشند، خشمگین هستند. وانگهی، پدرت مردی جنگ آزموده است و شب را در میان قوم نمی‌ماند.»^۹ حتی همین الان در حفره‌ای یا جایی دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در نخستین حمله ببفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: «در میان قومی که تابع آبشالوم هستند، کشتاری واقع شده است.»^{۱۰} آنگاه حتی دل‌آوری که دلش مثل دل شیر باشد، به تمامی فرو خواهد ریخت،

بود که در آن فرود شدند.^{۱۹} و زن، سرپوش چاه را گرفته، بر دهنه‌اش گسترانید و حیوانات بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد.^{۲۰} و خادمان آبشالوم نزد آن زن به خانه درآمده، گفتند: «آخیمِص و یوناتان کجایند؟» زن به ایشان گفت: «از نهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند.

^{۲۱} و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه بیرون آمدند و رفته، داوود پادشاه را خبر دادند و به داوود گفتند: «برخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که آخیتوفل درباره شما چنین مشورت داده است.»^{۲۲} پس داوود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع آفتاب یکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد.

^{۲۳} اما چون آخیتوفل دید که مشورت او به جا آورده نشد، الغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانه‌اش رفت و برای خانه خود تدارک دیده، خویشانش را خفه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند.

^{۲۴} اما داوود به مَحْنایم آمد و آبشالوم از اردن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند.^{۲۵} و آبشالوم، غماسا را به جای یوآب به سرداری لشکر برپا کرد، و غماسا پسر شخصی به اسم پترای اسرائیلی بود که با ابیجایل دختر ناحاش که خواهر صروبه مادر یوآب بود، ازدواج بود.^{۲۶} پس اسرائیل و آبشالوم در زمین جلعاد اردو زدند.

^{۲۷} و واقع شد که چون داوود به مَحْنایم رسید، شوی پسر ناحاش از رَبه عَمُونیان و ماکیر پسر عَمَّیئیل از لودبار و بَرِیلای جلعادی از روجلیم،^{۲۸} بسترها و کاسه‌ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه‌های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته،^{۲۹} و

زیرا تمامی اسرائیل می‌دانند که پدر تو مردی جنگاور است و همراهانش نیز شجاع هستند.^{۱۱} بنابراین رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا یثربشبع که مثل ریگ کناره دریا بی‌شمارند، نزد تو جمع شوند، و تو شخصا همراه ایشان بروی.^{۱۲} پس در مکانی که یافت می‌شود، بر او خواهیم رسید و مثل شبی که بر زمین می‌ریزد، بر او فرود خواهیم آمد و از او و تمامی مردانی که همراه او می‌باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند.^{۱۳} و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طناپها به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به دره خواهند کشید، به طوری که حتی یک سنگریزه هم در آن پیدا نشود.»

^{۱۴} پس آبشالوم و تمامی مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای آرکی از مشورت آخیتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی آخیتوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر آبشالوم برساند.

^{۱۵} و حوشای به صادوق و ابیاتار کاهن گفت: «آخیتوفل به آبشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده‌ام.^{۱۶} پس حال بی‌درنگ بفرستید و داوود را اطلاع داده، گوید: "امشب در کناره‌های بیابان توقف نمأ، بلکه به هر طوری که توانی، از رود عبور کن، مبادا پادشاه و همه کسانی که همراه او می‌باشند، بلعیده شوند.»

^{۱۷} یوناتان و آخیمِص نزد عین‌روجل توقف می‌نمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می‌آورد، و ایشان رفته، به داوود پادشاه خبر می‌رسانیدند، زیرا نمی‌توانستند به شهر داخل شوند، مبادا خویشانش را آشکار سازند.^{۱۸} اما غلامی ایشان را دیده، به آبشالوم خبر داد، و هر دوی ایشان به شتاب رفته، به خانه شخصی در بحوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی

عسل و کره و گوسفندان و پنیر گاو برای خوراک داوود و قومی که همراهش بودند، آوردند، زیرا گفتند که «قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه می‌باشند.»

مرگ آبشالوم

۱۸ و داوود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده بر ایشان تعیین نمود. ۲ و داوود قوم را روانه نمود، یک سوم به دست یوآب و یک سوم به دست آبیشای پسر صروه، برادر یوآب، و یک سوم به دست آتای چتی. و پادشاه به قوم گفت: «من نیز البته همراه شما می‌آیم.» ۳ اما قوم گفتند: «تو همراه ما نخواهی آمد، زیرا اگر ما فرار کنیم، درباره ما فکر نخواهند کرد و اگر نصف ما بمیریم، برای ما فکر نخواهند کرد. و حال تو مثل ده هزار نفر ما هستی. پس الان بهتر این است که به ما از شهر کمک رسانی.» ۴ پادشاه به ایشان گفت: «آنچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد.» و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها و هزاره‌ها بیرون رفتند. ۵ پادشاه، یوآب و آبیشای و آتای را امر فرموده، گفت: «به خاطر من بر آبشالوم جوان به نرمی رفتار نمایید.» و چون پادشاه تمامی سرداران را درباره آبشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند.

۶ پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود. ۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور خادمان داوود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند. ۸ و جنگ در آنجا بر روی تمامی سرزمین پخش شد و در آن روز آتانی را که جنگل آنها را به کام خود کشید، بیشتر بودند از آتانی که به شمشیر کشته شدند.

۹ و آبشالوم به خادمان داوود برخورد. او بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه‌های به هم پیچیده بلوط بزرگی رفت و سر آبشالوم در میان بلوط گرفتار شد، به طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، به راه خود ادامه داد. ۱۰ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «اینک آبشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.» ۱۱ و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «تو که او را دیدی، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ آنگاه من ده مثقال^{*} نقره و کمربندی به تو می‌دادم.» ۱۲ آن شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مثقال نقره به دست من می‌رسید، دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی‌کردم. زیرا که پادشاه در گوش ما تو را و آبیشای و آتای را امر فرموده، گفت: "به خاطر من، مراقب جان آبشالوم جوان باشید." ۱۳ و گرنه بر جان خود ظلم می‌کردم، چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی‌ماند و تو خودت به ضد من برمی‌خاستی.»

۱۴ آنگاه یوآب گفت: «بیش از این با تو وقت را تلف نخواهم کرد.» پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل آبشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود. ۱۵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند، دور آبشالوم را گرفته، او را زدند و کشتند.

۱۶ و چون یوآب شیپور را نواخت، قوم از تعقیب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود. ۱۷ و آبشالوم را گرفته، او را در گودال بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند. آنگاه تمامی اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند. ۱۸ اما آبشالوم در حین حیات خود ستونی را که در وادی پادشاه است برای خود برپا کرد، زیرا می‌گفت: «پسری ندارم که از او اسم من زنده

* ۱۱.۱۸ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه فصل.

گفت: «یهوه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقام پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.»^{۲۹} پادشاه گفت: «آیا آبشالوم جوان به سلامت است؟ و آخیمعص در جواب گفت: «چون یوآب، بنده پادشاه و بنده تو را فرستاد، آشوب عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.»^{۳۰} و پادشاه گفت: «به کناری بکش و اینجا بایست.» و او به آن طرف شده، بایستاد.

^{۳۱} و اینک کوشی رسید و گفت: «برای آقام پادشاه، مژده است، زیرا خداوند امروز انتقام تو را از هر که با تو به ضدیت بود، کشیده است.»^{۳۲} پادشاه به کوشی گفت: «آیا آبشالوم جوان به سلامت است؟» کوشی گفت: «باشد که دشمنان آقام پادشاه، و هر که برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد.»

^{۳۳} پس پادشاه، بسیار پریشان شده، به بالاخانه دروازه برآمد و می‌گریست و چون می‌رفت، چنین می‌گفت: «ای پسر آبشالوم! ای پسر! پسر آبشالوم! کاش که به جای تو من می‌مردم، ای آبشالوم، پسر، ای پسر من!»

یوآب داوود را توبیخ می‌کند

۱۹ و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می‌کند و برای آبشالوم ماتم گرفته است.^۲ و در آن روز برای تمامی قوم پیروزی به ماتم تبدیل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش داغدار است.^۳ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از روی خجالت دزدانه می‌آیند.^۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به صدای بلند صدا زد: «ای پسر آبشالوم! ای آبشالوم! پسر! پسر!»^۵ پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمده، گفت: «امروز روی تمامی

بماند. آن ستون را به اسم خود نام خواهم نهاد. پس تا به امروز، به بنای آبشالوم معروف است.

آگاهی داوود از مرگ آبشالوم

^{۱۹} و آخیمعص پسر صادوق گفت: «حال بروم و مژده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.»^{۲۰} یوآب او را گفت: «تو امروز صاحب مژده نیستی، اما روز دیگر مژده خواهی برد و امروز مژده نخواهی داد، چونکه پسر پادشاه مرده است.»^{۲۱} یوآب به کوشی گفت: «برو و از آنچه دیده‌ای، به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید.^{۲۲} و آخیمعص پسر صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «هر چه بشود، تمنا اینکه من نیز در پی کوشی بدم.» یوآب گفت: «ای پسر، چرا باید بدوی؟ چونکه مژده نداری که ببری.»^{۲۳} گفت: «هر چه بشود، بشود، خواهم دوید.» یوآب او را گفت: «بدو.» پس آخیمعص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست.

^{۲۴} و داوود در میان دو دروازه نشسته بود و دیده‌بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی می‌دود.^{۲۵} و دیده‌بان صدای خود را بلند کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنهاست مژده می‌آورد.» و او می‌آمد و نزدیک می‌شد.^{۲۶} دیده‌بان، شخصی دیگر را دید که می‌دود و دربان را صدا کرده، گفت: «شخصی به تنهایی می‌دود.» و پادشاه گفت: «او نیز مژده می‌آورد.»^{۲۷} و دیده‌بان گفت: «دویدن اولی را می‌بینم که مثل دویدن آخیمعص پسر صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی است و خبر خوب می‌آورد.»

^{۲۸} و آخیمعص فریاد کرده، به پادشاه گفت: «سلامتی است.» و پیش پادشاه رو به زمین افتاده،

این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به جای یوآب، سردار لشکر نباشی.»^{۱۴} پس دل تمامی مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که تو و تمامی بندگان برگردید.^{۱۵} پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند.

^{۱۶} و شمعی پسر جبرای بنیامینی که از بحوریم بود، عجله نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داوود پادشاه فرود آمد.^{۱۷} و هزار نفر از بنیامینیان و صیبا، خادم خاندان شائول، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیشاپیش پادشاه از اردن عبور کردند.^{۱۸} و گذرگاه را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هر چه در نظرش پسند آید به جا آورند.

^{۱۹} و به پادشاه گفت: «آقایم گناهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بندهات در روزی که آقایم پادشاه از اورشلیم بیرون می آمد، ورزید، به یاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد.»^{۲۰} زیرا که بنده تو می داند که گناه کرده ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده ام و به استقبال آقایم پادشاه فرود شده ام.^{۲۱} و آبیشای پسر صرویه متوجه شده، گفت: «آیا شمعی به خاطر اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟»^{۲۲} اما داوود گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید؟ آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود؟ مگر خود نمی دانم که امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟»^{۲۳} پس پادشاه به شمعی گفت: «نخواهی مرد.» و پادشاه برای او قسم خورد.

^{۲۴} و مفیبوشت پسر شائول به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه به پایپایش رسیده بود، و نه ریش خویش

بندگان خود را شرمنده ساختی که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنان و جان مُتبعه هایت را امروز نجات دادند.^۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و دوستان را خویش را نفرت نمودی، زیرا که امروز آشکار ساختی که سرداران و خادمان نزد تو هیچند و امروز فهمیدم که اگر آبشالوم زنده می ماند و تمامی ما امروز می مردیم، آنگاه در نظر تو پسند می آمد.^۷ و الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دلگرم کننده بگو، زیرا به خداوند قسم می خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همه بلایایی که از کودکی تا این وقت به تو رسیده است.»^۸ پس پادشاه برخاست و نزد دروازه بنشست و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشسته است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند.

بازگشت داوود به اورشلیم

^۹ و تمامی قوم در تمامی قبایل اسرائیل نزاع کرده، می گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان ما رها نموده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به خاطر آبشالوم از مملکت فرار کرده است.»^{۱۰} و آبشالوم که او را برای خود مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در باز آوردن پادشاه چیزی نمی گوید؟»

^{۱۱} و داوود پادشاه نزد صادوق و آبیاتار کاهن فرستاده، گفت: «به مشایخ یهودا بگوئید: "شما چرا در باز آوردن پادشاه به خانه اش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن تمامی اسرائیل نزد پادشاه به خانه اش رسیده است؟" شما برادران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در باز آوردن پادشاه، آخر همه می باشید؟»^{۱۳} و به عماسا بگوئید: "آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل

تو همراه پادشاه اندکی از اردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین پادشاه دهد؟^{۲۷} بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، و اینک بنده تو، کیمهام، همراه آقایم پادشاه بروم و آنچه در نظرت پسند آید، با او به عمل آورم.»^{۲۸} پادشاه گفت: «کیمهام همراه من خواهد آمد و آنچه در نظر تو پسند آید، با او به عمل خواهیم آورد و هر چه از من خواهش کنی، برای تو به انجام خواهیم رسانید.»^{۲۹} پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و او را برکت داد و او به مکان خود برگشت.^{۳۰} و پادشاه به جلال رفت و کیمهام همراهش آمد و تمامی قوم یهودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.^{۳۱} و اینک تمامی مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: «چرا برادران ما، یعنی مردان یهودا، تو را دزدیدند و پادشاه و خاندانش را و تمامی کسان داوود را همراهش از اردن عبور دادند؟»^{۳۲} و تمامی مردان یهودا به مردان اسرائیل جواب دادند: «از این سبب که پادشاه از خویشان ماست، پس چرا از این امر حسد می بریدی؟ آیا چیزی از پادشاه خورده ایم یا انعامی به ما داده است؟»^{۳۳} و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: «ما را در پادشاه ده سهم است و حق ما در داوود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای باز آوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل سخت تر بود.

گردنکشی شیبع

۲۰ و اتفاقاً مردی فرومایه، به اسم شیبع پسر یکرایی بنیامینی در آنجا بود و شیپور را نواخته، گفت که «ما را در داوود سهمی نیست، و برای ما در پسر پسا نصیبی نیست. ای اسرائیل! هر

را اصلاح نموده، و نه لباس خود را شسته بود.^{۲۵} و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم رسید، پادشاه او را گفت: «ای مغبوبوش، چرا با من نیامدی؟»^{۲۶} او عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، خادم من مرا فریب داد. زیرا بنده ات گفت که: "الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، نزد پادشاه بروم." چونکه بنده تو لنگ است.^{۲۷} و او بنده تو را نزد آقایم پادشاه متهم کرده است. لیکن آقایم پادشاه، مثل فرشته خداست؛ پس هر چه در نظرت پسند آید، به عمل آور.»^{۲۸} زیرا تمامی خاندان پدرم به حضورت آقایم، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خورندگان سفره ات امتیاز بخشیدی، پس من دیگر چه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد سر دهم؟»^{۲۹} پادشاه او را گفت: «چرا دیگر از کارهای خود سخن می گویی؟ گفتم که تو و صیبا، زمین را تقسیم نمایند.»^{۳۰} مغبوبوش به پادشاه عرض کرد: «نه، بلکه او همه را بگیرد، چونکه آقایم پادشاه به خانه خود به سلامتی برگشته است.»

۳۱ و برزلائی جلعادی از روحلیم آمد و با پادشاه از اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید.^{۳۲} و برزلائی مرد بسیار پیر هشتاد ساله بود، و هنگامی که پادشاه در مخنایم توقف می نمود، احتیاجات او را فراهم می ساخت، زیرا مردی بسیار بزرگ بود.^{۳۳} پادشاه به برزلائی گفت: «تو همراه من بیا و احتیاجات تو را در اورشلیم مهیا خواهم کرد.»^{۳۴} برزلائی به پادشاه عرض کرد: «روزهای سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به اورشلیم بیایم؟»^{۳۵} من امروز هشتاد ساله هستم و آیا می توانم در میان خوب و بد تمیز بدهم و آیا بنده تو طعم آنچه را که می خورم و می نوشم، توانم دریافت؟ یا دیگر آواز نغمه خوانان و نغمه ها را توانم شنید؟ پس چرا بنده ات دیگر برای آقایم پادشاه بار باشد؟^{۳۶} بنابراین بنده

است، در پی یوآب بیاید.»^{۱۲} و عَماسا در میان راه در خوشی می‌غلطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم می‌ایستند، عَماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت، زیرا دید که هر که نزدش می‌آید، می‌ایستد.^{۱۳} پس چون از میان راه برداشته شد، تمامی مردان در عقب یوآب رفتند تا شَبَع پسر یَکری را تعقیب نمایند.

^{۱۴} و او از تمامی قبایل اسرائیل تا آبل و تا بیت‌مَعکه و تمامی بیریان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را پیش گرفتند.^{۱۵} و ایشان آمده، او را در آبل بیت‌مَعکه محاصره نمودند و پشته‌ای در برابر شهر ساختند که در برابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می‌زدند تا آن را منهدم سازند.^{۱۶} و زنی حکیم از شهر ندا کرد: «بشنوید! بشنوید! به یوآب بگویند، "اینجا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم."»^{۱۷} و چون یوآب نزدیک او شد، زن گفت که «آیا تو یوآب هستی؟» او گفت: «من هستم.» وی را گفت: «سخنان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «می‌شنوم.»^{۱۸} پس زن صحبت کرده گفت: «در زمان قدیم چنین می‌گفتند که "به یقین در آبل می‌باید مشورت بجویند." و همچنین هر امری را ختم می‌کردند.^{۱۹} من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو می‌خواهی شهری را که در اسرائیل شهر مادر است، ویران کنی. چرا می‌خواهی نصیب خداوند را به تمامی هلاک کنی؟»^{۲۰} پس یوآب در جواب گفت: «به دور باد از من! به دور باد از من! که هلاک یا خراب نمایم.»^{۲۱} کار چنین نیست، بلکه شخصی به اسم شَبَع پسر یَکری از کوهستان اِفرایم دست خود را بر داوود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.»^{۲۲} پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شَبَع پسر یَکری

کس به خیمه خود برود.»^۲ و تمامی مردان اسرائیل از پیروی داوود به پیروی شَبَع پسر یَکری برگشتند، اما مردان یهودا از اُردن تا اورشلیم، پادشاه را پیروی کردند.^۳ و داوود به خانه خود در اورشلیم آمد. پادشاه ده زن مُتَبَعه را که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، احتیاجاتشان را مهیا می‌کرد، اما با ایشان همخواب نمی‌شد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوه‌گی زندانی بودند.

^۴ و پادشاه به عَماسا گفت: «مردان یهودا را در سه روز نزد من جمع کن و تو نیز در اینجا حاضر باش.»^۵ پس عَماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که داوود برایش تعیین نموده بود، بیشتر طولش کرد.^۶ داوود به آبشای گفت: «الان شَبَع پسر یَکری بیشتر از آبشالوم به ما ضرر خواهد رسانید؛ پس خادمان اَقاییت را برداشته، او را تعقیب نما، مبادا شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از چشم ما رهایی یابد.»^۷ و کسان یوآب و کِریَتیان و فِلیتیان و تمامی شجاعان از پی او بیرون رفتند و به جهت تعقیب نمودن شَبَع پسر یَکری از اورشلیم روانه شدند.^۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جَبعون است، رسیدند، عَماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی دربرداشت و بر آن بند شمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته. و چون می‌رفت شمشیر از غلاف افتاد.^۹ یوآب به عَماسا گفت: «ای برادرم، آیا به سلامت هستی؟» و یوآب ریش عَماسا را به دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.^{۱۰} و عَماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا ننمود. پس یوآب آن را به شکم عَماسا فرو برد که احشایش به زمین ریخت و او بدون وارد کردن ضربه دوم مرد.

^{۱۱} یکی از خادمان یوآب نزد او ایستاده، گفت: «هر که یوآب را می‌خواهد و هر که به طرف داوود

تا ایشان را در حضور خداوند در جبهه شائول که برگزیده خداوند بود، به دار کشیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به شما تسلیم خواهم کرد.»

^۷ اما پادشاه، میفیوشت پسر یوناتان پسر شائول را دریغ داشت، به سبب قسم خداوند که در میان ایشان یعنی در میان داوود و یوناتان پسر شائول بود. ^۸ و پادشاه آرمونی و میفیوشت، دو پسر رصفه دختر آیه را، که ایشان را برای شائول زاییده بود، با پنج پسر میکال دختر شائول را که برای غدريئیل پسر برزلائی محولاتی زاییده بود، گرفت، ^۹ و ایشان را به دست جبعونیان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر با هم افتادند، و ایشان در ابتدای روزهای محصول در اول درویدن جو کشته شدند.

^{۱۰} و رصفه دختر آیه، پلاسی گرفته، آن را برای خود از ابتدای درو تا باران از آسمان بر ایشان بارانیده شد، بر صخره‌ای گسترانید، و نگذاشت که پرندگان هوا در روز، یا حیوانات صحرا در شب بر ایشان بیایند. ^{۱۱} و داوود را از آنچه رصفه دختر آیه، مَتَّعِه شائول کرده بود، خبر دادند. ^{۱۲} پس داوود رفته، استخوانهای شائول و استخوانهای پسرش یوناتان را از اهل یابیش جلعاد گرفت که ایشان آنها را از میدان بیت‌شان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شائول را در جلبوع کشته بودند. ^{۱۳} و استخوانهای شائول و استخوانهای پسرش یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنانی را که بر دار بودند نیز، جمع کردند. ^{۱۴} و استخوانهای شائول و پسرش یوناتان را در صلح،

را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او شیپور را نواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت. ^{۱۳} و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنایاهو پسر پهویاداع سردار کِریثیان و فلیثیان بود. ^{۱۴} و آدورام سردار باجگیران و پهوشافاط پسر آخیلود وقایع نگار، ^{۱۵} و شیوا کاتب و صادوق و آبیتار، کاهن بودند، ^{۱۶} و عیرای یائیری نیز کاهن داوود بود.

انتقام برای جبعونیان

۲۱ و در دوران داوود، سه سال بی‌وقفه قحطی شد. داوود به حضور خداوند سؤال کرد و خداوند گفت: «به سبب شائول و خاندان خونریز او شده است، زیرا که جبعونیان را کشت.» ^۲ و پادشاه جبعونیان را خوانده، با ایشان سخن گفت. جبعونیان از قوم اسرائیل نبودند بلکه از بقیه آموریان، و قوم اسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند که ایشان را زنده بگذارند، لیکن شائول از غیرتی که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان نموده بود. ^۳ داوود به جبعونیان گفت: «برای شما چه بکنم و با چه چیز جبران نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.» ^۴ جبعونیان او را گفتند: «از شائول و خاندانش، نقره و طلا نمی‌خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» داوود گفت: «هر چه شما بگوئید، برای شما خواهم کرد.» ^۵ ایشان به پادشاه گفتند: «آن شخص که ما را تباه می‌ساخت و برای ما تدبیر می‌کرد که ما را هلاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم، ^۶ هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند،

سرود داوود

۲۲ و داوود در روزی که خداوند او را از دست تمامی دشمنانش و از دست شائول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند سرایید.^۲ و گفت:

«خداوند صخره من و قلعه من

و رهاکننده من است.

^۳ خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود،

سپر من و شاخ نجاتم،

برج بلند و پناهگاه من،

ای نجات‌دهنده من،

مرا از ظلم خواهی رهانید.

^۴ خداوند را که سزاوار تمامی حمد است،

خواهم خواند.

پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت.

^۵ زیرا که موجهای مرگ مرا احاطه نموده،

و سیلابهای عصیان مرا ترسانیده بود.

^۶ بندهای گور مرا احاطه نمودند.

دامهای مرگ مرا دریافتند.

^۷ در تنگی خود خداوند را خواندم.

و نزد خدای خویش دعا نمودم.

و او صدای مرا از معبد خود شنید.

و فریاد من به گوش او رسید.

^۸ آنگاه زمین پریشان و لرزان گردید.

و پایه‌های آسمان بلرزیدند.

و از شدت خشم او متحرک گردیدند.

^۹ از بینی او دود بیرون آمد.

در زمین پنیامین، در قبر پدرش قیس دفن کردند و هر چه پادشاه امر فرموده بود، به جا آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین جواب داد.

جنگ با فلسطینیان

^{۱۵} و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داوود با خادمانش فرود آمده، با فلسطینیان مقابله نمودند و داوود و امانده شد.^{۱۶} و پشی‌بنوب که از فرزندان رافا بود و وزن نیزه او سیصد مثقال* برنج بود و شمشیری نو بر کمر داشت، قصد کشتن داوود نمود.^{۱۷} اما آبیشای پسر صِرویه داوود را کمک کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه کسان داوود قسم خورده، به او گفتند: «بار دیگر همراه ما به جنگ نخواهی آمد، میادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.»^{۱۸} و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان در جوب واقع شد که در آن سبکای حوشانی، صاف را که او نیز از فرزندان رافای غول پیکر بود، کشت.^{۱۹} و باز جنگ با فلسطینیان در جوب واقع شد و الحانان پسر یَعْرِی اُرْجیم بیت‌لِجِمی، جُلّیات جِثّی* را کشت که چوب نیزه‌اش مثل تیر نساجی بود.^{۲۰} و دیگر جنگی در جَت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هر یک شش انگشت داشت که روبهم بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زاییده شده بود.^{۲۱} و چون اسرائیل را به چالش کشید، یوناتان پسر شمعی، برادر داوود، او را کشت.^{۲۲} این چهار نفر برای رافا در جَت زاییده شده بودند و به دست داوود و به دست خادمانش افتادند.

* ۱۶.۲۱ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است. * ۱۹.۲۱ برادر جُلّیات جِثّی

و از خدای خویش عصیان نورزیدم.

۲۳ چونکه تمامی احکام او در مقابل چشم من است.

و از قوانین او انحراف نورزیدم.

۲۴ و به حضور او کامل شدم.

و از عصیان ورزیدن، خویشتن را بازداشتم.

۲۵ بنابراین خداوند مرا مطابق عدالتم جزا داد.

و مطابق صداقتی که در نظر او داشتم.

۲۶ با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود.

و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد.

۲۷ با شخص پاک به پاک عمل خواهی نمود.

و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد.

۲۸ و قوم به زانو درآمده را نجات خواهی داد.

اما چشمان تو بر متکبران است

تا ایشان را پست گردانی.

۲۹ زیرا که تو ای خداوند، نور من هستی.

و خداوند، تاریکی مرا به روشنائی

تبدیل خواهد ساخت.

۳۰ زیرا که به یاری تو بر لشکری تاخت آوردم.

و به کمک خدای خود از دیوارها جهیدم.

۳۱ و اما خدا، طریق او کامل است؛

و کلام خداوند خالص؛

و او برای تمامی متوکلانش سپر می‌باشد.

۳۲ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟

و کیست صخره غیر از خدای ما؟

۳۳ خدا قلعه استوار من است.

و طریق مرا کامل می‌سازد.

۳۴ و پایهایم را مثل پای غزال می‌گرداند،

و مرا بر مکانهای بلندم برپا می‌دارد.

۳۵ دستهای مرا به جنگ تعلیم می‌دهد،

و به بازوی خود کمان برنجین را می‌کشم.

۳۶ و سپر نجات خود را به من خواهی داد،

و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت.

و از دهان او آتش سوزان وارد شد

و اخگرها از آن افروخته گردید.

۱۰ و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود.

و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود.

۱۱ بر کرویین سوار شده، پرواز نمود.

و بر بالهای باد نمایان گردید.

۱۲ ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت.

و اجتماع آبها و ابرهای مترکم آسمانها را.

۱۳ از درخشندگی‌ای که پیش روی او بود،

اخگرهای آتش افروخته گردید.

۱۴ خداوند از آسمان رعد نمود.

و خدای متعال صدای خویش را

شنیده گردانید.

۱۵ تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت.

و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید.

۱۶ پس عمق‌های دریا ظاهر شد.

و بنیادهای جهان آشکار گردید.

از توبیخ خداوند و از نفخه باد بینی او.

۱۷ از اوج آسمانها فرستاده، مرا گرفت.

و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید.

۱۸ مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد.

و از نفرت کنندگانم،

چونکه از من قویتر بودند.

۱۹ در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند.

لیکن خداوند تکیه گاه من بود.

۲۰ مرا به مکان وسیع بیرون آورد.

و مرا خلاصی داد چونکه به من

رغبت می‌داشت.

۲۱ پس خداوند مرا مطابق عدالتم جزا خواهد داد.

و مطابق پاکیزگی دستم

مرا مکافات خواهد رسانید.

۲۲ زیرا که طریق‌های خداوند را حفظ نمودم.

۳۷ قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی

که پایهایم نلغزید.

۳۸ دشمنان خود را تعقیب نموده،

ایشان را هلاک خواهم ساخت،

و تا نابود نشوند بر نخواهم گشت.

۳۹ ایشان را خراب کرده، خرد خواهم ساخت

تا دیگر برنخیزند،

و زیر پایهایم خواهند افتاد.

۴۰ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت خواهی بست،

و آنانی را که به ضد من برخیزند

در زیر من خم خواهی ساخت.

۴۱ و دشمنانم را پیش من تار و مار خواهی کرد

تا خصمان خود را برگنم.

۴۲ فریاد برمی آورند،

اما رهاننده‌ای نیست؛

و به سوی خداوند،

لیکن ایشان را قبول نخواهد کرد.

۴۳ پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می‌کنم.

و مثل گل کوچه‌ها کوبیده، پایمال می‌سازم.

۴۴ و تو مرا از دشمنی‌های قوم من خواهی رهانید،

و مرا برای سرداری قوما حفظ خواهی کرد،

و قومی را که نشناخته بودم،

مرا بندگی خواهند نمود.

۴۵ غریبان نزد من چاپلوسی خواهند کرد

و به محض شنیدن من،

مرا اطاعت خواهند نمود.

۴۶ غریبان پژمرده خواهند گردید

و از مکان‌های مخفی خود

با ترس بیرون خواهند آمد.

۴۷ خداوند زنده است و صخره من متبارک

و خدای صخره نجات من متعال باد.

۴۸ ای خدایی که برای من انتقام می‌کشی

و قوما را زیر من پست می‌سازی.

۴۹ و مرا از دست دشمنانم بیرون می‌آوری

و بر مقاومت کنندگانم مرا بلند می‌گردانی.

تو مرا از مرد ظالم خلاصی خواهی داد.

۵۰ بنابراین، ای خداوند،

تو را در میان قوما حمد خواهم گفت.

و به نام تو ترنم خواهم نمود.

۵۱ نجات عظیمی برای پادشاه خود پدید می‌آورد.

و برای مسیح خویش رحمت را پدید می‌آورد.

به جهت داوود و نسل او تا به ابد.»

سخنان آخر داوود

۲۳ و این است سخنان آخر داوود:

«وحی داوود پسر یسا.

وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید،

مسیح خدای یعقوب،

و نغمه‌سرای شیرین اسرائیل.

۲ روح خداوند به وسیله من صحبت کرد

و کلام او بر زبانم جاری گردید.

۳ خدای اسرائیل صحبت کرد

و صخره اسرائیل مرا گفت:

آنکه بر مردمان حکمرانی کند،

عادل باشد

و با خدا ترسی سلطنت نماید.

۴ و او خواهد بود مثل روشنایی صبح،

وقتی که آفتاب طلوع نماید،

یعنی صبح بی‌ابر،

هنگامی که علف سبز از زمین می‌روید،

به سبب درخشندگی بعد از باران.

۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست.

لیکن عهد جاودانی با من بسته است،

که در همه‌چیز آراسته و استوار است.

و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است،
هرچند آن را رشد نمی‌دهد.
۶ لیکن تمامی مردان فرومایه مثل خارهایند
که دور انداخته می‌شوند.
چونکه آنها را به دست نتوان گرفت.
۷ و کسی که ایشان را لمس نماید،
می‌باید با آهن و چوب نیزه مسلح شود.
و ایشان در مسکن خود با آتش
سوخته خواهند شد.»

شجاعان داوود

۸ و نامهای شجاعانی که داوود داشت، این
است: یوشیب بَشِیْت تَحِکْمُونِی که سردار شالیشیم بود
که همان عَدِینو عَصَبِی باشد که بر هشتصد نفر تاخت
و ایشان را در یک وقت کشت.

۹ و بعد از او اِلِعاَزار پسر دودو پسر آخوخی، یکی
از آن سه مرد شجاع که با داوود بودند، هنگامی که
فلسطینیان را که در آنجا برای نبرد جمع شده، و مردان
اسرائیل رفته بودند، به چالش کشیدند. ۱۰ و اما او
برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته
شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز
پیروزی عظیمی داد، و قوم در پی او فقط برای غارت
کردن برگشتند.

۱۱ و بعد از او شَمَه پسر آجی هَراری بود و
فلسطینیان لشکری فراهم آوردند در جایی که قطعه
زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان
فرار می‌کردند. ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین
ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد
و خداوند پیروزی عظیمی داد.

۱۳ و سه نفر از آن سی سردار آمده نزد داوود
در وقت محصول به غار غَدْلَام آمدند، و لشکر

فلسطینیان در وادی رِفائیم اردو زده بودند. ۱۴ و
داوود در آن وقت در قرارگاه خویش بود و قراول
فلسطینیان در بیت لِحِم. ۱۵ و داوود خواهش نموده،
گفت: «کاش کسی مرا از چاهی که نزد دروازه بیت
لِحِم است، آب بنوشاند.» ۱۶ پس آن سه مرد شجاع،
لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی
که نزد دروازه بیت لِحِم است، کشیدند و آن را حمل
کرده نزد داوود آوردند، اما داوود نخواست که آن را
بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت. ۱۷ و گفت:
«ای خداوند، به دور باد از من که این کار را بکنم.
مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود
رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که
این سه مرد کردند، این است.

۱۸ و آبیشای، برادر یوآب پسر صرویه سردار سه
نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده،
ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۱۹ آیا
در بین آن سی نفر محترم‌ترین نبود؟ پس سردار ایشان
شد، لیکن به سه نفر اول نرسید.

۲۰ و پَنایاهو پسر پِهوادیاع، پسر مردی شجاع
قَبِصْئِلی، که کارهای عظیم کرده بود؛ دو پسر آریئیل
موآبی را کشت و در روز برف به گودالی فرود شده،
شیری را بکشت. ۲۱ و نیز مرد مصری ورزیده‌ای را
کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌ای داشت، اما
پَنایا نزد او با چوبدستی رفت و نیزه را از دست مصری
ربود و او را با نیزه خودش کشت. ۲۲ و پَنایاهو پسر
پِهوادیاع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع
اسم یافت. ۲۳ و از آن سی نفر والا مقامتر شد، لیکن
به آن سه نفر اول نرسید. و داوود او را به فرماندهی
محافظان خود گماشت.

۲۴ و عَسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود
و اِلحانان پسر دودوی بیت لِحِمی، ۲۵ و شَمَه خرودی و

صیدون دور زدند.^۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای جویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا یِرشَبَع گذشتند.^۸ و چون در تمامی سرزمین گشته بودند، بعد از گذشت نه ماه و بیست روز به اورشلیم برگشتند.^۹ و یوآب شماره شمرده‌شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.

^{۱۰} و داوود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، در دل خود پشیمان گشت. پس داوود به خداوند گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حال، ای خداوند، گناه بنده خود را عفو فرما، زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.»^{۱۱} و بامدادان چون داوود برخاست، کلام خداوند به جاد نبی که رویابین داوود بود، نازل شده، گفت: ^{۱۲} «برو و داوود را بگو: "خداوند چنین می‌گوید: سه چیز پیش تو می‌گذارم. پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم."»^{۱۳} پس جاد نزد داوود آمده، او را آگاه ساخت و گفت: «آیا هفت سال قحط در زمینت به سرت آید، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعقیب کنند، یا وبا سه روز در زمین تو واقع شود. پس الان ملاحظه کن و تصمیم بگیر که نزد فرستنده خود چه جواب بدهم.»^{۱۴} داوود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بيفتیم، زیرا که رحمت‌های او عظیم است و به دست انسان نیفتیم.»

^{۱۵} پس خداوند وبا بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا یِرشَبَع مردند.^{۱۶} و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به فرشته‌ای که قوم را هلاک می‌ساخت گفت: «کافی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه آرونه پیوسی بود.^{۱۷} و

الیقای خرودی،^{۲۶} و حالیص قَلطی و عیرا پسر عَقیش یقوی،^{۲۷} و آبِیَزر غناتوتی و مِبِوئای حوشاتی،^{۲۸} و ضَلَمون آخوخی و مَهَرای یَطوفاتی،^{۲۹} و حالیب پسر یَعْنای یَطوفاتی و اِئای پسر ربیای از چیهه پسران بِنیامین،^{۳۰} و بنایای فِرْعَتونی و هِذای از وادی‌های جاعش،^{۳۱} و آبی‌غلبون غرباتی و عَزْموت بَرخومی،^{۳۲} و الیحبای شَعْلَبونی و از پسران یاشن، یوناتان،^{۳۳} و شَمه خراری و آخیام پسر شارار هَراری،^{۳۴} و اِلِفیلط پسر آحسبای پسر مَعکاتی و اِلیعام پسر آخیتوفیل جیلونی،^{۳۵} و حصرای گرملی و قَعْرای آرپی،^{۳۶} و یِجال پسر ناتان از صوبه و بانی جادی،^{۳۷} و صِلیق عَمّونی و نَحْرای پئُروتی که سلاحدار یوآب پسر صرویه بود،^{۳۸} و عیرای پتری و جارب پتری،^{۳۹} و اوریای حیّتی. تمامی اینها سی و هفت نفر بودند.

شمارش مردان جنگی

۲۴ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داوود را بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.»^۲ و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «الان در تمامی قبایل اسرائیل از دان تا یِرشَبَع گردش کرده، قوم را بشمار تا شماره قوم را بدانم.»^۳ یوآب به پادشاه گفت: «حال یهوه، خدای تو، شماره قوم را هر چه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقاایم پادشاه این را ببینند، لیکن چرا آقاایم پادشاه خواهان انجام این کار است؟»^۴ اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر چیره شد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند.^۵ و از اُردن عبور کرده، در غروریه بر طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یَعزیر است، اردو زدند.^۶ و به جلعاد و زمین تَحْتیم حدشی آمدند و به دان‌یَعن رسیده، به سوی

و با از قوم رفع شود.»^{۲۲} و آرونه به داوود عرض کرد: «آقایم پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید، گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و خرمکوبها و اسباب گاوان به جهت هیژم.^{۲۳} این همه را، ای پادشاه، آرونه به پادشاه می‌دهد.» و آرونه به پادشاه گفت: «یهوه، خدایت، تو را قبول فرماید.»^{۲۴} اما پادشاه به آرونه گفت: «نه، بلکه به یقین به قیمت از تو خواهم گرفت و برای یهوه خدای خود، قربانی‌های سوختنی بی‌قیمت نخواهم گذرانید.» پس داوود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال* نقره خرید.^{۲۵} و داوود در آنجا قربانگاهی برای خداوند بنا نموده، قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت سرزمین جواب داد و و با از اسرائیل رفع شد.

چون داوود، فرشته‌ای را که قوم را هلاک می‌ساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «اینک من گناه کرده‌ام و من عصیان ورزیده‌ام، اما این گوسفندان چه کرده‌اند؟ تنها اینکه دست تو بر من و بر خاندان پدرم باشد.»

^{۱۸} و در آن روز جاد نزد داوود آمده، گفت: «برو و قربانگاهی در خرمنگاه آرونه پیوسی برای خداوند برپا کن.»^{۱۹} پس داوود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت.^{۲۰} و چون آرونه نظر انداخته، پادشاه و خادمانش را دید که نزد او می‌آیند، بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.^{۲۱} و آرونه گفت: «آقایم پادشاه چرا نزد بنده خود آمده است؟» داوود گفت: «تا خرمنگاه را از تو بخرم و قربانگاهی برای خداوند بنا نمایم و تا

* ۲۳.۲۴ در عبری: «شیکل». یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

اَوّل پادشاهان

نکاتی چند درباره کتاب اَوّل پادشاهان

دو کتاب اَوّل و دوّم پادشاهان سلطنت داوود و سلیمان را روایت می‌کند و در این راستا شاهد هستیم که سرزمین اسرائیل بعد از وفات سلیمان چگونه به دو پادشاهی شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردد. در این روایت آنچه که کاملاً مشهود است، نزول درجه وفاداری پادشاهان قوم نسبت به عهدی است که با خدا دارند. پادشاهان اسرائیل که پادشاهی شمالی باشد، همه به عهد خود با خدا خیانت می‌ورزند. در پادشاهی جنوبی ما با پادشاهان وفادار به عهد نیز روبرو هستیم، لیکن نفوذ پادشاهان بد به نحوی است که این پادشاهی را نیز به زوال می‌کشد. نکته برجسته این دو کتاب در روایت داستان ایلای نبی و پادشاهانی چون حزقیّا و یوشیا است. از آنجا که این دو کتاب روایت کتابهای اول و دوم سموئیل را ادامه می‌دهد، کتابهای اول و دوم پادشاهان را در ترجمه سبتوآچنت (هفتادتنان) به همراه دو کتاب جلوتر از آنها کتاب‌های «اَوّل و دوّم و سوّم و چهارم پادشاهی» نامیده شده‌اند. نامهای کنونی این کتابها اولین بار در ترجمه لاتین وَاَلْگیت ظاهر می‌شوند.

تقسیم‌بندی کلی

عصر سلیمان (۱:۱ تا ۲۴:۱۲)

حکومت‌های اسرائیل و یهودا از یُرْبعام اَوّل، رُحْبعام تا آخاب، آسا (۱۲:۲۵ تا ۱۶:۳۴)

خدمت ایلای نبی و عصر آخاب، آسا تا یورام، یهوشافاط (فصول ۱۷ تا ۲۲)

آدنیا خود را پادشاه اعلام می‌کند

داوود پادشاه پیر و سالخورده شده، هرچند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی‌شد.^۲ پس خادمانش او را گفتند: «به جهت آقای ما پادشاه، باکره‌ای جوان بجویند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما پادشاه گرم بشود.»^۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر جُستند و آبیشک شوئمی را یافته، او را نزد پادشاه آوردند.^۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت می‌کرد، اما پادشاه او را نشناخت.

^۵ آنگاه آدنیا پسر خجّیت، خویشان را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود ارابه‌ها و سواران و پنجاه نفر را که پیشاپیش او بدونند،

تدارک دید.^۶ و پدرش او را در تمامی روزهای عمرش نرنجانیده، و نگفته بود «چرا چنین و چنان می‌کنی؟» و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از آبشالوم زاییده بود.^۷ و با یوآب پسر صرویه و آبیتار کاهن مشورت کرد و ایشان آدنیا را باری نمودند.^۸ و اما صادق کاهن و بنایاهو پسر یهویداع و ناتان نبی و شمعی و ربی و جنگاورانی که از آن داوود بودند، با آدنیا نرفتند.

^۹ آدنیا گوسفندان و گاو و گوساله‌های پرواری نزد سنگ زوخلّت که به جانب عین‌روچل است، قربانی نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با تمامی صاحب‌منصبان دربار یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود.^{۱۰} اما ناتان نبی و بنایاهو و جنگوران و برادر خود سلیمان را دعوت نکرد.

حضور پادشاه وارد شده، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود.^{۲۴} و گفت: «ای آقایم پادشاه، آیا تو گفته‌ای که آدونیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر تخت من خواهد نشست؟^{۲۵} زیرا که امروز او روانه شده، گاو و گوساله‌های پروراری و گوسفندان بسیار قربانی نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و آبیاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به خوردن و نوشیدن مشغولند و می‌گویند: "آدونیا پادشاه زنده باد." ۲۶ لیکن بندهات مرا و صادق کاهن و بنایاهو پسر پهویاداع و بندهات سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷ آیا این کار از جانب آقایم پادشاه شده و آیا به بندهات خبر ندادی که بعد از آقایم پادشاه کیست که بر تخت او بنشیند؟»

۲۸ داوود پادشاه در جواب گفت: «بتشع را نزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه وارد شد و به حضور پادشاه ایستاد. ۲۹ و پادشاه سوگند خورده، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رها نموده است، ۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که "پسر تو سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او به جای من بر تخت من خواهد نشست." به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.» ۳۱ بتشع رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «آقایم داوود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

۳۲ داوود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو پسر پهویاداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ پادشاه به ایشان گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به چیحون ببرید. ۳۴ و صادق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و شیپور را نواخته، بگویند: "سلیمان پادشاه زنده باد!"

۱۱ و ناتان به بتشع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «آیا نشنیدی که آدونیا پسر حجیت، سلطنت می‌کند و آقای ما داوود نمی‌داند. ۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسر سلیمان را برهانی. ۱۳ برو و نزد داوود پادشاه داخل شده، او را بگو که "ای آقایم پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که 'پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر تخت من خواهد نشست؟' پس چرا آدونیا پادشاه شده است؟" ۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را تصدیق خواهم کرد.»

۱۵ پس بتشع نزد پادشاه به اطاق وارد شد و پادشاه بسیار پیر بود و آبشک شومنی پادشاه را خدمت می‌نمود. ۱۶ بتشع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ۱۷ بتشع او را گفت: «ای آقایم، تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که "پسر تو سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر تخت من خواهد نشست." ۱۸ و حال اینک آدونیا پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد. ۱۹ و گاو و گوساله‌های پروراری و گوسفندان بسیار قربانی کرده، همه پسران پادشاه و آبیاتار کاهن و یوآب سردار لشکر را دعوت کرده، اما بندهات سلیمان را دعوت ننموده است. ۲۰ و اما ای آقایم پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقایم پادشاه، کیست که بر تخت وی خواهد نشست. ۲۱ و گرنه واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با پدران خویش بخوابد، من و پسر سلیمان مقصر قلمداد خواهیم شد.»

۲۲ و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می‌گفت، ناتان نبی نیز داخل شد. ۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و ناتان به

۳۵ و شما در عقب او برآید تا او داخل شده، بر تخت من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد. او را گماشته‌ام که بر اسرائیل و بر یهودا رهبر باشد. ۳۶ پناهایو پسر پهویاداع در جواب پادشاه گفت: «آمین! باشد که یهوه خدای آقایم پادشاه نیز چنین بگوید. ۳۷ چنانکه خداوند با آقایم پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد و تخت او را از تخت آقایم داوود پادشاه بزرگتر گرداند.»

۳۸ پس صادوق کاهن و ناتان نبی و پناهایو پسر پهویاداع و کِرتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داوود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ۳۹ و صادوق کاهن ظرف روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون شیپور را نواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده باد!» ۴۰ و تمامی قوم در عقب وی رفتند و قوم نی نواختند و به فرحی بزرگ شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان به لرزه درمی‌آمد.

۴۱ آدونیا و تمامی دعوت‌شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب صدای شیپور را شنید، گفت: «چیست این صدای غوغا در شهر؟» ۴۲ و هنوز سخن می‌گفت که یوناتان پسر آبیاتار کاهن رسید. آدونیا گفت: «داخل شو، زیرا که تو مردی شریف هستی و خبر نیکو می‌آوری.» ۴۳ یوناتان در جواب آدونیا گفت: «به درستی که آقای ما داوود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و پناهایو پسر پهویاداع و کِرتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده‌اند. ۴۵ و صادوق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی

مسح کرده‌اند و از آنجا شادی کنان برآمده‌اند، چنانکه در شهر غوغا به پا شده است. و این است صدایی که شنیدید. ۴۶ سلیمان بر تخت سلطنت نشسته است. ۴۷ و نیز خادمان پادشاه به جهت تبریک آقای ما داوود پادشاه آمده، گفته‌اند: «خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو والاتر و تخت او را از تخت تو بزرگتر گرداند!» و پادشاه بر بستر خود سجده نموده است. ۴۸ و پادشاه همچنین گفته است: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر تخت من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را می‌بیند.»

۴۹ آنگاه تمامی مهمانان آدونیا ترسان شده، برخاستند و هر کس به راه خود رفت. ۵۰ و آدونیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و رفته، خود را به شاخهای قربانگاه دخیل بست. ۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «اینک آدونیا از سلیمان پادشاه می‌ترسد و خود را به شاخهای قربانگاه دخیل بسته، می‌گوید که: «سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.»» ۵۲ سلیمان گفت: «اگر نشان دهد که مردی شریف است، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد. اما اگر شرارت در او یافت شود، خواهد مرد.» ۵۳ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از قربانگاه پایین آوردند. و آدونیا آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود. سلیمان به او گفت: «به خانه خود برو.»

وصیت داوود به سلیمان

۲ و چون روزهای وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: ۲ «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر

* ۵۰.۱ در آن زمان برای دور ماندن از غضب پادشاه، افراد خاطی به مکانی مذهبی پناه می‌بردند و از آن مکان بیرون نمی‌آمدند، مبادا به قتل برسند. در زبان عامه این عمل به «خود را دخیل بستن» موسوم است.

نمود. ۱۲ و سلیمان بر تخت پدر خود داوود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

سلطنت سلیمان

۱۳ و آدونیا پسر حَجَّتِ نزد بَتَشَع، مادر سلیمان آمد بَتَشَع از او پرسید: «آیا به سلامتی آمدی؟» او جواب داد: «به سلامتی.» ۱۴ و گفت: «با تو سخنی دارم.» بَتَشَع گفت: «بگو.» ۱۵ آدونیا گفت: «تو می‌دانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید، زیرا که از جانب خداوند از آن او بود. ۱۶ و الان خواهشی از تو دارم؛ درخواست مرا رد مکن.» بَتَشَع او را گفت: «بگو.» ۱۷ گفت: «تمنا این که به سلیمان پادشاه بگوئی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا آبیشک شومنی را به من به زنی بدهد.» ۱۸ بَتَشَع گفت: «باشد، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفت.»

۱۹ پس بَتَشَع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او درباره آدونیا سخن گوید. پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر تخت خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه تخت بیاورند و او به دست راستش بنشست. ۲۰ و بَتَشَع عرض کرد: «یک مطلب کوچک دارم که از تو بخواهم. درخواست مرا رد منما.» پادشاه گفت: «ای مادر، بگو، زیرا که درخواست تو را رد نخواهم کرد.» ۲۱ بَتَشَع گفت: «آبیشک شومنی به برادرت آدونیا به زنی داده شود.» ۲۲ سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داده، گفت: «چرا آبیشک شومنی را به جهت آدونیا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای او طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت آبیتار کاهن و هم به جهت یوآب پسر صِرویه!» ۲۳ و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این

باش. ۳ پندهای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق‌های او رفتار نما، و قوانین و اوامر و احکام و شهادت او را به گونه‌ای که در تورات موسی نوشته شده است، نگاهبانی نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی. ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به حقیقت رفتار نمایند، یقین که از تو کسی که بر تخت اسرائیل بنشیند، کم نخواهد بود.

۵ و دیگر تو آنچه را که یوآب پسر صِرویه به من کرد می‌دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل آبیر پسر نیر و عماسا پسر پِتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در زمان صلح ریخته، خون جنگ را بر کمربندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، ببالود. ۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود. ۷ و اما با پسران بَرزِلایی جلعادی نیکویی نما و ایشان یکی از خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو آبشالوم فرار می‌کردم، در حق من چنین کردند. ۸ و اینک شَمعی پسر جیرای بَنیامینی از بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به مخنایم رسیدم، به لعنت سخت لعنت کرد. لیکن چون به استقبال من به اُردن آمد، برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که «تو را با شمشیر نخواهم کشت.» ۹ پس الان او را بی‌گناه مشمار، زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می‌دانی. پس مویهای سفید او را به قبر با خون فرود آور.»

۱۰ پس داوود با پدران خود خوابید و در شهر داوود دفن شد. ۱۱ و روزهایی که داوود بر اسرائیل سلطنت می‌نمود، چهل سال بود. هفت سال در جِبرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت

بودند، هجوم آورد و ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داوود اطلاع نداشت؛ یعنی آبیز پسر نیر، سردار لشکر اسرائیل و عَماسا پسر یِتر، سردار لشکر یهودا. ۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر نسلش تا به ابد برخواهد گشت و برای داوود و نسلش و خاندانش و تختش سلامتی از جانب خداوند تا به ابد خواهد بود. ۳۴ پس پَنایاهو پسر یهویداع رفته، یوآب را زد و کشت و او را در خانه‌اش که در صحرا بود، دفن کردند. ۳۵ و پادشاه پَنایاهو پسر یهویداع را به جایش به سرداری لشکر تعیین کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای آبیتار گماشت.

۳۶ و پادشاه فرستاده، شِمعی را خوانده، او را گفت: «به جهت خود خانه‌ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرا در روزی که بیرون روی و از رود قدرون عبور نمایی، بدان که به یقین خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.» ۳۸ شِمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتی، نیکوست. به طوری که آقام پادشاه فرموده است، بنده‌ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شِمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

۳۹ اما بعد از اتمام سه سال واقع شد که دو غلام شِمعی نزد آخیش پسر مَعکه، پادشاه جت فرار کردند و شِمعی را خبر داده، گفتند که «اینک غلامانت در جت هستند.» ۴۰ و شِمعی برخاسته، الاغ خود را پالان کرد و به جستجوی غلامانش، نزد آخیش به جت روانه شد. شِمعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد. ۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شِمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است. ۴۲ پادشاه فرستاده، شِمعی را خواند و او را گفت: «آیا تو را به خداوند قسم ندادم و تو را نگفتم "در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی، یقین بدان که خواهی مرد؟" و تو مرا گفتی "سخنی که شنیدم، نیکوست." ۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را

بلکه زیاده از این عمل نماید اگر آدُونیا این سخن را با جان خود تاوان ندهد. ۴۴ و الان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا بر تخت پدرم، داوود نشانیده، و خانه‌ای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که آدُونیا امروز خواهد مرد.» ۴۵ پس سلیمان پادشاه پَنایاهو پسر یهویداع را فرستاد و او آدُونیا را زد که مرد.

۴۶ و پادشاه به آبیتار کاهن گفت: «به مزرعه خود به عَناتوت برو، زیرا که تو در خور مرگ هستی، لیکن امروز تو را نخواهم کشت، چونکه صندوق خداوند یهوه را در حضور پدرم داوود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت‌های پدرم مصیبت کشیدی.» ۴۷ پس سلیمان، آبیتار را از کهانت خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که درباره خاندان عیسی در شیلوه گفته بود، کامل گرداند.

۴۸ و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، خود را به شاخهای قربانگاه دخیل بست، زیرا که یوآب، آدُونیا را پیروی کرده، هرچند آبشالوم را پیروی ننموده بود. ۴۹ سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به پهلوی قربانگاه است. پس سلیمان، پَنایاهو پسر یهویداع را فرستاده، گفت: «برو و او را بکش.» ۳۰ پَنایاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که "بیرون بیا."» یوآب گفت: «نه، بلکه اینجا می‌میرم.» و پَنایاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «یوآب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»

۳۱ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی‌گناهی را که یوآب ریخته بود، از من و از خاندان پدرم دور نمایی. ۳۲ و خداوند خونش را بر سر خودش خواهد گذاشت، به خاطر اینکه بر دو مرد که از او عادل‌تر و نیکوتر

خروج و دخول را نمی دانم.^۸ و بندهات در میان قوم تو که برگزیده‌ای، هستم، قوم عظیمی که به شماره زیادند، به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.^۹ پس به بنده خود دل فہیم عطا فرما، تا قوم تو را داوری نمایم و در میان خوب و بد تشخیص دهم. زیرا کیست که این قوم بزرگ تو را داوری تواند نمود؟»^{۱۰} و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.^{۱۱} پس خدا او را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول عمر برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود درخواست ننمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفہمی،^{۱۲} اینک مطابق کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فہیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تو کسی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.^{۱۳} و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود.^{۱۴} و اگر در راههای من رفتار نموده، قوانین و اوامر مرا نگاه داری، به طوری که پدر تو داوود چنان نمود، آنگاه روزهایت را طولانی خواهم گردانید.»

^{۱۵} پس سلیمان بیدار شد و دریافت که خواب دیده است. و به اورشلیم آمده، پیش صندوق عهد خداوند ایستاد، و قربانی‌های سوختنی گردانید و قربانی‌های سلامتی قربانی کرده، برای تمامی خادمانش مهمانی نمود.

حکمت سلیمان

^{۱۶} روزی دو زن بدکاره نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند.^{۱۷} و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.^{۱۸} و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که

که به تو امر کردم، چرا نگاه نداشتی؟»^{۱۹} و پادشاه به شمعی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داوود کرده‌ای، می‌دانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است.^{۲۰} و سلیمان پادشاه مبارک خواهد بود و تخت داوود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.»^{۲۱} پس پادشاه پناہو پسر یہویاداع را امر فرمود و او بیرون رفته، شمعی را زد که مرد. و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

درخواست سلیمان از خدا

۳ و سلیمان با فرعون پادشاه مصر، پیمان دوستی بسته، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داوود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند.^۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند، زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

^۳ و سلیمان خداوند را دوست داشته، به قوانین پدر خود داوود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کرد و بخور می‌سوزانید.^۴ و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی تقدیم کند، زیرا مهمترین مکان بلند بود. سلیمان بر آن قربانگاه هزار قربانی سوختنی تقدیم کرد.^۵ و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که می‌خواهی به تو بدهم، درخواست نما.»^۶ سلیمان گفت: «تو با بنده ات، پدرم داوود، هرگاه در حضور تو با حقیقت و عدالت و قلبی راست با تو زندگی می‌نمود، نیکویی عظیم می‌نمودی، و این نیکویی عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر تخت او بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است.^۷ و الان ای یهوه خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داوود، پادشاه ساختی و من کودکی کوچک هستم که

سرداران سلیمان

۴ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانی که داشت، اینانند: عَزْرِیا پسر صادوق کاهن، ۳ الیحورف و آخِیا پسران شیشه، کاتبان. یهوشافاط پسر آخیلود، وقایع نگار. ۴ یَنایاهو پسر یهویاداع، سردار لشکر. صادوق و آبیاتار، کاهنان. ۵ و عَزْرِیا پسر ناتان، سرپرست حاکمان. زابود پسر ناتان، کاهن و دوست خالص پادشاه. ۶ آخیشار، سرپرست امور کاخ. آدونیرام پسر عَبداء، سرپرست کار اجباری.

۷ سلیمان دوازده حاکم بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می‌دیدند. هر یک از ایشان یک ماه از سال را تدارک می‌دیدند. ۸ و نامهای ایشان این است: بن‌حور، در کوهستانِ اِفرایم. ۹ بن‌دِقَر، در ماقَص و شَعْلَبیم و بیت شمس و ایلون بیت‌حانان. ۱۰ بن‌جسد، در آریوت که سوکوه و تمامی زمینِ خِیفر به او تعلق داشت. ۱۱ بن آبیناداب، در تمامی نَافَتُدر که تَافَت دختر سلیمان زن او بود ۱۲ بَعْنّا پسر آخیلود، در تَعْناک و مِجَدُو و تمامی بیت‌شان که به جانب صَرّتان زیر یَزْرعیل است، از بیت‌شان تا آبلِ محولّه تا آن طرف یُقِیمعام. ۱۳ بن جابر، در راموت جلعاد که شهرهای یاعیر پسر مَنسی که در جلعاد می‌باشد و مناطق ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت؛ یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت‌بندهای برنجین ۱۴ آخیناداب پسر عِدُو، در مَحْنایم. ۱۵ آخیمَعَص، در نفثالی که او نیز باسَمَت دختر سلیمان را به زنی گرفته بود ۱۶ بَعْنّا پسر حوشای، در آشیر و بَعْلوت. ۱۷ یهوشافاط پسر فَاوْرَح، در یساکار ۱۸ شَمعی پسر ایلا، در پَنیامین. ۱۹ و جابر پسر اوری، در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه

این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم. ۱۹ شبانگاه پسر این زن مُرد زیرا که بر او خوابیده بود. ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود، از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد. ۲۱ و بامدادان چون برخاستم تا پسر خود را شیر دهم، اینک مرده بود. اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که او پسری که من زاییده بودم، نیست. ۲۲ زن دیگر گفت: «نه، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نه، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه صحبت می‌کردند.

۲۳ پس پادشاه گفت: «این می‌گوید که "این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست" و آن می‌گوید "نه، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است."» ۲۴ و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. ۲۵ پادشاه گفت: «پسر زنده را به دو قسمت تقسیم نمایید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.» ۲۶ زنی که پسر زنده از آن او بود، چونکه دلش بر پسرش می‌سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او بدهید و او را به هیچ وجه مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.» ۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او را به هیچ روی مکشید، زیرا که مادرش این است.» ۲۸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند، از پادشاه بترسیدند، زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت جاری کردن عدالت در دل اوست.

زمین و از حکمت تمامی مصریان زیاده بود.^{۳۱} او از تمامی آدمیان حکیمتر بود. از ایتان اِزراحی و از پسران ماحول، یعنی هیمان و گلکول و دَرَدَع حکیمتر بود. و اسم او در میان تمامی قومهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت.^{۳۲} سلیمان سه هزار مثل گفت و شمار سروده‌هایش هزار و پنج بود.^{۳۳} او از درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا بوته‌های کوچک زوفا که بر دیوارهای می‌روید. او از حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهیان نیز سخن گفت.^{۳۴} از میان تمامی قومها و از میان تمامی پادشاهان زمین که آوازه حکمت سلیمان را شنیده بودند، می‌آمدند تا حکمت او را گوش کنند.

قصید بنای معبد

حیرام پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده‌اند. زیرا که حیرام همیشه دوست داوود بود.^۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت: ^۳ «تو خوب می‌دانی که پدر من داوود نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه خدای خود بنا نماید، به خاطر جنگهایی که او را احاطه می‌نمود، تا آنکه خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد.^۴ اما الان یهوه خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد.^۵ و اینک مراد من این است که خانه‌ای به اسم یهوه خدای خود، بنا نمایم، چنانکه خداوند به پدرم داوود وعده داد و گفت که «پسرت که او را به جای تو بر تخت خواهم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد.»^۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت

آموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین حاکم بود.

^{۲۰} و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کناره دریا بشمار بودند؛ آنان می‌خوردند و می‌نوشیدند و شادی می‌کردند.^{۲۱} و سلیمان بر تمامی ممالک، از رود فرات تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می‌نمود، این ممالک خراج آورده، سلیمان را در تمامی روزهای عمرش خدمت می‌کردند.

^{۲۲} آذوقه سلیمان برای هر روز سی گُر* آرد مرغوب و شصت کر بلغور،^{۲۳} ده گاو چاق و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند، غیر از غزالها و آهوها و گوزنها و مرغان فربه.^{۲۴} زیرا که بر تمام ماورای رود، از یَفَصَح تا غَزَه، بر تمامی شاهان ماورای رود حکمرانی می‌نمود و او را از هر جانب به همه اطرافش صلح بود.^{۲۵} و در تمامی روزهای سلیمان، هر کس در یهودا و اسرائیل، زیر مو و انجیر خود از دان تا یَئِشِیع ایمن می‌نشست.^{۲۶} و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت اربابه‌هایش و دوازده هزار سوار بود.^{۲۷} و آن حاکمان از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر می‌بودند، هر یک در ماه خود تدارک می‌دیدند و نمی‌گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد.^{۲۸} و جو و گاه به جهت اسبان و اسبان تازی، به مکانی که هر کس مطابق وظیفه‌اش مقرر بود، می‌آوردند.

حکمت سلیمان

^{۲۹} و خدا به سلیمان حکمت و فهم کامل از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود.^{۳۰} و حکمت سلیمان از حکمت تمامی مردم مشرق

* ۲۲.۴ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

را مطابق هر آنچه بفرماید، به تو خواهم داد. زیرا تو می‌دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»

^۷ چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، بسیار شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داوود پسر حکیم بر این قوم بزرگ عطا نموده است.»^۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی، به جا آوردم. من خواسته تو را درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر به جا خواهم آورد.^۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را همچون گلگی به هم خواهم بست و به دریا خواهم انداخت تا به مکانی که تو برای من معین کنی، برسند. آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد، تا تو آنها را ببری. تو نیز با فراهم آوردن آذوقه برای خانه من، خواست مرا به جا خواهی آورد.»^{۱۰} پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را مطابق تمامی درخواست سلیمان به او داد.^{۱۱} و سلیمان بیست هزار گُر گندم و بیست هزار گُر روغن خالص به حیرام به جهت آذوقه خانه‌اش داد. سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام می‌داد.^{۱۲} و خداوند سلیمان را به گونه‌ای که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند.

^{۱۳} و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل کارگران گرفت و آن کارگران سی هزار نفر بود.^{۱۴} و از ایشان ده هزار نفر، هر ماه به نوبت به لبنان می‌فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می‌ماندند. و آدونیرام رئیس کارگران بود.^{۱۵} و سلیمان را هفتاد هزار مرد باربر و هشتاد هزار نفر سنگتراش در کوه بود.^{۱۶} غیر از سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که کارفرمایان کارگران بودند.

^{۱۷} و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانها و سنگهای تراشیده به جهت بنای خانه کنندند.^{۱۸} و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جبالیان آنها را تراشیدند؛ پس چماقها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

بنای معبد

۶ و واقع شد در سال چهار صد و هشتاد از خروج قوم اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد.^۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود، طولش شصت ذراع* و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.^۳ و ایوان پیش معبد خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود.^۴ و برای خانه پنجره‌های مشبک ساخت.^۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه، هم بر معبد و هم بر محراب، و به هر طرفش غرفه‌ها ساخت.^۶ و طبقه پایینی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه فرو نروند.^۷ و چون خانه بنا می‌شد، از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد، به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی شنیده شد.

^۸ و درِ غرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله‌های پیچ‌پای بالا می‌رفتند.^۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌های

* ۲.۶ در عبری: "إمّا". یک إمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة کتاب.

۲۳ و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود. ۲۴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود. ۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود. ۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر. ۲۷ سلیمان کروی را در درون خانه گذاشت و بالهای کروی را پهن شد به طوری که بال یک کروی به دیوار می‌رسید و بال کروی دیگر به دیوار دیگر می‌رسید و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی‌خورد. ۲۸ و کروی را به طلا پوشانید.

۲۹ و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی و درختان خرما و بسته‌های گل در درون و بیرون کنده‌کاری کرد. ۳۰ و زمین خانه را از درون و بیرون به طلا پوشانید. ۳۱ و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و چارچوبهای آن را به صورت پنج ضلعی ساخت. ۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروی و درختان خرما و بسته‌های گل کنده‌کاری نمود و به طلا پوشانید. و کروی و درختان خرما را به طلا پوشانید.

۳۳ و همچنین به جهت در معبد چارچوبهای چوب زیتون به صورت چهار ضلعی ساخت. ۳۴ و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد. ۳۵ و بر آنها کروی و درختان خرما و بسته‌های گل کنده‌کاری نمود و آنها را به طلایی که مطابق نقشها ساخته بود، پوشانید. ۳۶ و صحن درون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

۳۷ بنیاد خانه خداوند در ماه زیو از سال چهارم سلطنت نهاده شد. ۳۸ و در سال یازدهم در ماه بول که

چوب سرو آزاد پوشانید. ۱۰ و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد به خانه متصل شد.

۱۱ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت: ۱۲ «این خانه‌ای که تو بنا می‌کنی، اگر در قوانین من گام برداری، احکام مرا به جا آوری و تمامی اوامر مرا نگاه داشته، در آنها زندگی کنی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت داوود گفته‌ام، با تو استوار خواهم گردانید. ۱۳ و در میان قوم اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

۱۴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید. ۱۵ و درون دیوارهای خانه را به تخته‌های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از درون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته‌های صنوبر فرش کرد. ۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته‌های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در درون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس‌الاقداص بنا نمود. ۱۷ و خانه، یعنی معبد پیش روی محراب چهل ذراع بود. ۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته‌های گل بود چنانکه همه‌اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد. ۱۹ و در درون خانه، محراب را ساخت تا صندوق عهد خداوند در آن بگذارد. ۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود. و آن را به طلای خالص پوشانید و قربانگاه را با چوب سرو آزاد پوشانید. ۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به طلای خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید. ۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید، تا همگی خانه تمام شد و تمامی قربانگاه را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

^{۱۱} و بالای آنها سنگهای گرانها که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود. ^{۱۲} و گرداگرد صحن بزرگ سه ردیف سنگهای تراشیده و یک ردیف تیرهای سرو آزاد بود و صحن درون خانه خداوند و ایوان خانه همچنین بود.

تزیین معبد

^{۱۳} و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد. ^{۱۴} و او پسر بیوه‌زنی از قبیله نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

^{۱۵} و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت. ^{۱۶} و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود. ^{۱۷} و پنجره‌های پنجره‌کاری و رشته‌های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم. ^{۱۸} پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک پنجره کاری دو ردیف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود، بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت. ^{۱۹} و تاجهایی که بر سر ستونهای که در ایوان بود، از سوسنگاری به مقدار چهار ذراع بود. ^{۲۰} و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بود نزد بطنی که به جانب پنجره بود. و آنها را در ردیفها گرداگرد تاج دیگر دویست بود. ^{۲۱} و ستونها را در ایوان معبد برپا نمود و ستون راست را برپا نموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن

ماه هشتم باشد، خانه با تمامی وسایلیش مطابق تمامی مشخصات مورد نظر آن تمام شد. سلیمان آن را در هفت سال بنا نمود.

بنای کاخ سلیمان

۷ اما خانه خودش را سلیمان در مدت سی‌زده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به پایان رسانید. ^۲ او "خانه جنگل لبنان" را بنا نمود که طولش صد ذراع* و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار ردیف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت. ^۳ و آن بر زیر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود، به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر ردیف پانزده بود. ^۴ و سه ردیف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ^۵ و تمامی درها و آستانه‌ها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ^۶ و ایوانی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و ایوانی پیش آنها. ^۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و نیز "تالار تخت شاهی" را، یعنی "تالار داوری" که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سرو آزاد از زمین تا سقف پوشانید.

^۸ و خانه‌اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در درون ایوان به همین ترکیب بنا شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه‌ای مثل این تالار ساخت.

^۹ همه این عمارات از سنگهای گرانهایی که به اندازه تراشیده و از درون و بیرون با اژه‌ها بریده شده بود، از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود. ^{۱۰} و بنیاد از سنگهای گرانها و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود.

* ۲.۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة فصل.

را بوغز نامید.^{۲۲} و بر سر ستونها سوسنگاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

^{۲۳} و حوض ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع و گرد بود، بلندیش پنج ذراع. و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت.^{۲۴} و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می‌داشت برای هر ذراع ده، و آنها حوض را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو ردیف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود.^{۲۵} و آن بر دوازده گاو استوار بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و حوض بر بالای آنها بود و پشت گاوها به طرف درون بود.^{۲۶} و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت* بود.

^{۲۷} و ده پایه‌اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود.^{۲۸} و صنعت پایه‌ها اینطور بود که حاشیه‌ها داشت و حاشیه‌ها در میان زبانه‌ها بود.^{۲۹} و بر آن حاشیه‌ها که درون زبانه‌ها بود، شیران و گاو و کروبیان بودند و همچنین بر زبانه‌ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاو بسته‌های گلکاری آویزان بود.^{۳۰} و هر پایه چهار چرخ برنجین با میله‌های برنجین داشت و چهار پایه آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته‌ها به جانب هر یک طرف از آنها بود.^{۳۱} و دهندش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهندش مثل کار پایه گرد و یک ذراع و نیم بود. و بر دهندش نیز نقشها بود و حاشیه‌های آنها مربع بود نه گرد.^{۳۲} و چهار چرخ زیر حاشیه‌ها بود و تیرهای چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع

و نیم بود.^{۳۳} و کار چرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیرها و فلکها و پرها و قبه‌های آنها همه ریخته شده بود.^{۳۴} و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود.^{۳۵} و در سر پایه، نوار گردی به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیرهای حاشیه‌هایش از خودش بود.^{۳۶} و بر لوحه‌های تیرها و بر حاشیه‌هایش، کروبیان و شیران و درختان خرما را به مقدار هر یک نقش کرد و بسته‌ها گرداگردش بود.^{۳۷} به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک شکل و یک اندازه و یک قالب بود.

^{۳۸} و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه‌ای از آن ده پایه، یک حوض بود.^{۳۹} و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

^{۴۰} و حیرام، حوضها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می‌کرد، به انجام رسانید.^{۴۱} دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو پنجره به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود.^{۴۲} و چهار صد انار برای دو پنجره که دو ردیف انار برای هر پنجره بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود،^{۴۳} و ده پایه و ده حوضی که بر پایه‌ها بود،^{۴۴} و یک حوض و دوازده گاو زیر حوض.

^{۴۵} و دیگها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت، از برنج صیقل یافته بود.^{۴۶} آنها را پادشاه در صحرای آردن در گل رُس که در میان

* ۲۶.۷ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در آیه ۳۸.

یعنی در قُدس آلاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.^۷ زیرا کروبیان بالهای خود را بر مکان صندوق پهن می‌کردند و کروبیان صندوق و تیرکهایش را از بالا می‌پوشانیدند.^۸ و تیرکها اینقدر دراز بود که سرهای تیرکها از قُدسی که پیش محراب بود، دیده می‌شد، اما از بیرون دیده نمی‌شد، و تا امروز در آنجا هست.^۹ و در صندوق چیزی نبود غیر از آن دو لوح سنگ که موسی در حورب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با قوم اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست.^{۱۰} و واقع شد که چون کاهنان از قُدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت.^{۱۱} و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر کرده بود.

^{۱۲} آنگاه سلیمان گفت: «خداوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می‌شوم.^{۱۳} به راستی خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی، بنا نموده‌ام.»

^{۱۴} و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.^{۱۵} پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داوود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ^{۱۶} "از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآورد، شهری از تمامی قبایل اسرائیل انتخاب نکردم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داوود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود."^{۱۷} و در دل پدرم داوود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.^{۱۸} اما خداوند به پدرم داوود گفت: "چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایم، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.^{۱۹} لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از نسل تو بیرون آید، او خانه

سُگوت و صَریطان است، ریخت.^{۲۰} و سلیمان تمامی این ظروف را وزن نشده واگذاشت، زیرا شمار آنها از حد زیاده بود و وزن برنج دریافت نشد.

^{۲۱} و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود، ساخت: قربانگاه را از طلا و میز را که نان حضور بر آن بود از طلا.^{۲۲} شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گله‌ها و چراغها و انبرها را از طلا.^{۲۳} طاسها و گلیگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و سیخی‌ها را از طلای خالص و پاشنه‌ها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قُدس آلاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی معبد، از طلا ساخت.

^{۲۴} پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند انجام داد، تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داوود وقف کرده بود، از نقره و طلا و دیگر اسباب آورده در خزانه خداوند گذاشت.

صندوق عهد در معبد

آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و تمامی سران قبایل و سروران خاندانهای پدران قوم اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا صندوق عهد خداوند را از شهر داوود که صهیون باشد، برآورند.^{۲۵} و تمامی مردان اسرائیل در ماه اِتانیم که ماه هفتم است، در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند.^{۲۶} و تمامی مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان صندوق را برداشتند.^{۲۷} و صندوق خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود، آوردند و کاهنان و لایوان آنها را برآوردند.^{۲۸} و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد او جمع شده بودند، پیش روی صندوق همراه او ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو را قربانی کردند که به شمار و حساب نمی‌آمد.^{۲۹} و کاهنان صندوق عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه،

روز چشمان تو بر این خانه باز باشد و بر مکنی که دربارهاش گفتی که "اسم من در آنجا خواهد بود" و تا دعایی را که بندهات به سوی این مکان بنماید، قبول کنی.^{۳۰} و التماس بندهات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی، عفو نما.^{۳۱} اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد و از او خواسته شود که قسم بخورد، و او آمده پیش قربانگاه تو در این خانه قسم خورد،^{۳۲} آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریان را محکوم ساخته، عمل ایشان را به سر خودشان آور و عادلان را عادل شمرده، ایشان را مطابق عدالت ایشان جزا ده.

^{۳۳} «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به خاطر گناهی که به تو ورزیده باشند، به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و التماس نمایند،^{۳۴} آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را ببخش و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ای، باز آور.

^{۳۵} هنگامی که آسمان بسته شود و به خاطر گناهی که به تو ورزیده باشند، باران نیارد. اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به خاطر مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی، از گناه خویش بازگشت کنند،^{۳۶} آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را ببخش و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست.

^{۳۷} اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سوزان یا گپک باشد، و اگر ملخ یا کرم باشد، و اگر دشمنان ایشان، آنها را در شهرهای زمین ایشان

را برای اسم من بنا خواهد کرد.^{۳۰} پس خداوند کلامی را که گفته بود، ثابت گردانید و من به جای پدر خود داوود برخاسته، و مطابق آنچه خداوند گفته بود، بر تخت اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل بنا کرده‌ام.^{۳۱} و در آن، مکنی مقرر کرده‌ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

دعای تقدیس معبد

^{۳۲} و سلیمان پیش قربانگاه خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت^{۳۳} و گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش گام برمی‌دارند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری.^{۳۴} و آن وعده‌ای که به بنده خود، پدرم داوود داده‌ای، نگاه داشته‌ای، زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی، چنانکه امروز شده است.^{۳۵} پس الان، ای یهوه خدای اسرائیل، با بنده خود، پدرم داوود، آن وعده‌ای را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای "کسی که بر تخت اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من کم نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریق‌های خود را نگاه داشته، در حضور من گام بردارند، مانند تو که به حضورم گام برداشتی.^{۳۶} و الان، ای خدای اسرائیل، تمنا اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داوود گفته‌ای، ثابت بشود.

^{۳۷} «اما آیا خدا به راستی هم که بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و آسمان آسمانها تو را گنجایش ندارد، چه رسد به این خانه‌ای که من بنا کرده‌ام!^{۳۸} لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و التماس بنده خود توجه نما و التماس و دعایی را که بندهات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو،^{۳۹} تا آنکه شب و

گویند که "گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شیرانه رفتار نموده‌ایم"،^{۴۸} و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند، به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،^{۴۹} آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و التماس ایشان را بشنو و حق ایشان را به جا آور. و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی قصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند، ببامرز و ایشان را در دل اسیرکنندگان ایشان ترجم عطا فرما تا بر ایشان ترجم نمایند.^{۵۱} زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می‌باشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی.^{۵۲} تا چشمان تو به التماس بنده‌ات و به التماس قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هر چه نزد تو دعا نمایند، قبول نمای. ^{۵۳} زیرا که تو ایشان را از تمامی قومهای جهان جدا کرده‌ای که میراث تو باشند، چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که تو، ای خداوند یهوه، پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»

^{۵۴} و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و التماس نزد خداوند فارغ شد، از پیش قربانگاه خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست،^{۵۵} و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به صدای بلند برکت داد و گفت: ^{۵۶} «متبارک باد خداوند که قوم خود اسرائیل را موافق هر چه وعده داده بود، آرامی داده است. زیرا که از تمامی وعده‌های نیکو که به واسطه خادم خود موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد. ^{۵۷} یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می‌بود و ما را ترک نکند و رد نماید. ^{۵۸} و دلهای ما را به سوی خود مایل گرداند تا در تمامی طریق‌هایش رفتار نموده، اوامر و قوانین

محاصره نمایند، هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد،^{۳۸} آنگاه هر دعا و هر التماسی که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود، به گونه‌ای که هر یک آگاه از جراحت دل خویش، دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند،^{۳۹} آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد، بشنو و ببخش و عمل نموده، به هر کس که دل او را می‌دانی، مطابق راههایش جزا بده. زیرا که تو به تنهایی آگاه از قلوب تمامی آدمیان هستی. ^{۴۰} تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده‌ای، زنده باشند، از تو بترسند.

^{۴۱} و نیز غربی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بسیار دور آمده باشد،^{۴۲} زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،^{۴۳} آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو خواهش نماید، به عمل آور تا تمامی قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.

^{۴۴} اگر قوم تو برای مقابله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعا نمایند،^{۴۵} آنگاه دعا و التماس ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

^{۴۶} و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، آنها را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند،^{۴۷} پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند، به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو التماس نموده،

ظهور خداوند به سلیمان

۹ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از ساختن هر آنچه که آرزویش را داشت، فارغ شد،^۲ خداوند بار دیگر به سلیمان آشکار شد، چنانکه در جبعون بر او آشکار شده بود.^۳ و خداوند وی را گفت: «دعا و التماس تو را که به حضور من کردی، قبول نمودم، و این خانه را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود، تقدیس نمودم و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود.^۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داوود رفتار نمود، به حضور من رفتار نمایی و هر چه تو را امر فرمایم، به جا آوری و قوانین و احکام مرا نگاه داری،^۵ آنگاه تخت سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داوود وعده دادم و گفتم که "از تو کسی که بر تخت اسرائیل بنشیند، کم نخواهد شد."

^۶ اما اگر شما و پسران شما از پیروی من روگردانیده، اوامر و قوانینی را که به پدران شما دادم، نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید،^۷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم، ریشه کن خواهم ساخت و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم، از حضور خویش دور خواهم انداخت و اسرائیل در میان تمامی قومها ضرب المثل و مضحکه خواهد شد.^۸ و این خانه درس عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، انگشت به دهان خواهد ماند و خواهد گفت: "خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟"^۹ و خواهند گفت: "از این جهت که یهوه خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر

و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم.^{۱۰} و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد، تا حق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را مطابق اقتضای هر روز به جا آورد.^{۱۱} تا تمامی قومهای جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست.^{۱۲} پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در قوانین او رفتار نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دارید.»

مبارک ساختن خانه

^{۱۳} پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی‌ها گذرانیدند.^{۱۴} و سلیمان به جهت قربانی‌های سلامتی که برای خداوند گذرانید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند قربانی نمود و پادشاه و تمامی قوم اسرائیل، خانه خداوند را وقف نمودند.^{۱۵} و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است، تقدیس نمود، زیرا چونکه قربانگاه برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی‌های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی‌های سلامتی را در آنجا گذرانید.

^{۱۶} و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن جمع بزرگ از ورودی حمتا تا وادی مصر هفت روز و هفت روز، یعنی چهارده روز به حضور یهوه خدای ما بودند.^{۱۷} و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به خاطر تمامی کار نیکی که خداوند به خادم خود داوود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خانه‌های خود رفتند.

چسبیده شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. بنابراین خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

سایر اعمال سلیمان

۱۰ و واقع شد بعد از اتمام بیست سال که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد، ۱۱ و حیرام پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هر چه خواسته بود، یاری کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد. ۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد. ۱۳ و گفت: «ای برادرم، این چه شهرهایی است که به من بخشیده‌ای؟» و آنها را تا امروز زمین کابل* نامید. ۱۴ و حیرام صد و بیست وزنه* طلا برای پادشاه فرستاد.

۱۵ و این است حساب کارگرانی که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و خانه خود و ملو* و حصارهای اورشلیم و حاصور و میچدو و جازر. ۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، کنعانیان را که در شهر ساکن بودند، کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود، به جهت مهریه داده بود. ۱۷ سلیمان، جازر و بیت حورون پایینی را بنا کرد. ۱۸ و بعلت و تدمور را در بیابان، در سرزمین یهودا، ۱۹ و تمامی شهرهای انبار که سلیمان داشت و شهرهای اربابه‌ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و

تمامی زمین مملکت خود بنا نماید، بنا نمود. ۲۰ و تمامی مردمانی که از آموریان و حیثیان و فیرثیان و جویان و یبوسیای باقی مانده، و از قوم اسرائیل نبودند، ۲۱ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند، بعد از آنانی که قوم اسرائیل نتوانستند ایشان را به تمامی هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز به کار اجباری برگماشت. ۲۲ اما از قوم اسرائیل، سلیمان هیچ کس را به چنین کاری نگرفت، بلکه ایشان جنگاوران و صاحب‌منصبان و سروران و سرداران و سران اربابه‌ها و سواران او بودند. ۲۳ و اینانند ناظران ارشدی که بر کارهای سلیمان بودند، یعنی پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرپرستی می‌کردند.

۲۴ پس دختر فرعون از شهر داوود به خانه خود که سلیمان برایش بنا کرده بود، نقل مکان کرد. و در آن زمان سلیمان ملو را بنا نمود.

۲۵ سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی بر قربانگاهی که به جهت خداوند بنا کرده بود، تقدیم می‌کرد و بر قربانگاهی که پیش خداوند بود، بخور می‌سوزانید. پس بنای خانه را به پایان رسانید.

۲۶ و سلیمان پادشاه در عصیون‌جابر که به جانب ایلوت بر کناره دریای سرخ* در زمین اِدم است، کشتیها ساخت. ۲۷ و حیرام، خادمان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتی‌ها همراه خادمان سلیمان فرستاد. ۲۸ پس آنان به اوفر رفتند و چهار صد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

* ۱۳.۹ "کابل" مشابه کلمه عبری "بی‌ارزش" است. * ۱۴.۹ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در آیه ۲۸. * ۱۵.۹ "ملو" در زبان عبری به معنی "پُر" است و اینجا احتمالاً به معنی "دیوارهای پشتیبانی" می‌باشد؛ همچنین در بقیه فصل. * ۲۶.۹ به عبری: "یَم سوف" که به معنی "دریای بی‌ها" است.

ملکه سبا

۱۰.

و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به پرسشهای دشوار امتحان کند.^۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود، به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با او از هر چه در دلش بود، گفتگو کرد.^۳ و سلیمان تمامی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.^۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود،^۵ و خوراک سفره او و مجلس صاحب‌منصبان را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و پلکانی که سلیمان از آن به خانه خداوند برمی‌آمد، هوش در او دیگر نماند.

^۶ و به پادشاه گفت: «آوازه‌ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود. اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک حتی نصفش هم به من گفته نشده بود؛ حکمت و سعادت‌مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است.^۸ خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال این بندگان که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند.^۹ متبارک باد یهوه خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر تخت اسرائیل نشاند. از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می‌دارد، تو را بر پادشاهی برپا نموده است تا داوری و عدالت را به جا آوری.»

^{۱۰} آنگاه به پادشاه صد و بیست وزنه* طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز

به آن فراوانی دیگر نیامد.^{۱۱} و کشتیهای حیرام نیز که طلا از اوفیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبها از اوفیر آوردند.

^{۱۲} و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای سرایندگان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

^{۱۳} سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی آنچه را که خواسته بود، داد، غیر از آنچه سلیمان از سخاوت شاهانه خویش به او بخشید. پس او با بندگانش به ولایت خود برگشته رفت.

دارایی سلیمان

^{۱۴} وزن طلایی که در یک سال نزد سلیمان رسید، ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود.^{۱۵} غیر از آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان و تمامی پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می‌رسید.^{۱۶} و سلیمان پادشاه دویست سپر طلاکوب بزرگ ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال* طلا به کار برده شد،^{۱۷} و سیصد سپر کوچک طلاکوب ساخت که برای هر سپر سه مینای* طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در "کاخ جنگل لبنان" گذاشت.^{۱۸} و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به طلای خالص پوشانید.^{۱۹} و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقیقش گرد بود، و به این طرف و آن طرف تختش دسته‌ها بود و دو شیر به پهلوی دسته‌ها ایستاده بودند.^{۲۰} و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.^{۲۱} و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی

* ۱۰۰۱۰ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در آیه ۱۴. * ۱۶۰۱۰ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه فصل. * ۱۶۰۱۰ یک "مینا" تقریباً معادل ۰/۶ کیلوگرم است.

ظروف "کاخ جنگل لبنان" نیز از طلای خالص بود و هیچ یکی از آنها از نقره نبود، زیرا که آن در روزهای سلیمان نقره ارزشی نداشت.^{۲۲} زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی* با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسها می‌آوردند.

^{۲۳} پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از تمامی پادشاهان جهان بزرگتر شد.^{۲۴} و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند.^{۲۵} و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و لباس و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می‌آوردند.

^{۲۶} سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهار صد ارابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.^{۲۷} و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت.^{۲۸} اسبهای سلیمان از مصر و قوئه آورده می‌شد، و تاجران پادشاه آنها را به بهای معینی از قوئه می‌خریدند.^{۲۹} و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر وارد می‌کردند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای تمامی پادشاهان حیثیان و پادشاهان آرام صادر می‌کردند.

زنان سلیمان

و سلیمان پادشاه غیر از دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عَمّونیان و اِدومیان و صیدونیان و حیثیان دوست می‌داشت.

^۲ از قومهایی که خداوند درباره ایشان قوم اسرائیل را فرموده بود که نه شما با ایشان وصلت کنید و نه ایشان با شما، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان در عشق به ایشان پیوست.^۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد مُتّعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند.^۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داوود با یهوه، خدایش کامل نبود.^۵ پس سلیمان در پی عشتاروت خدای صیدونیان و در پی ملکوم* خدای منفور عَمّونیان رفت.^۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داوود، خداوند را پیروی کامل ننمود.^۷ آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است، مکانی بلند به جهت کِموش که خدای منفور موآبیان است، و به جهت مولک، خدای منفور عَمّونیان بنا کرد.^۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل نمود.

^۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد، از آن جهت که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او آشکار شده،^{۱۰} او را در همین مورد امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید. اما سلیمان آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود، به جا نیاورد.^{۱۱} پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و قوانین مرا که به تو امر فرمودم، نگاه نداشتی، به یقین سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به خادمتم خواهم داد.^{۱۲} لیکن در دوران تو این را به خاطر پدرت داوود نخواهم کرد، اما از دست پسرت آن را پاره خواهم کرد.^{۱۳} ولی تمامی

* ۲۲.۱۰: "کشتیهای تجاری". * ۵.۱۱: "مولک"؛ همچنین در آیه ۷.

مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شد هنگامی که داوود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند.^{۲۵} و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می‌بود، علاوه بر ضرری که هدد می‌رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، بر آرام سلطنت می‌نمود.

توطئه یزبعام

^{۲۶} و یزبعام پسر نَباط اِفرایمی از صِرده که خادم سلیمان و مادرش به نام صِروعه و بیوه‌زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد.^{۲۷} و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان مَلُو را بنا می‌کرد و رخنه شهر پدر خود داوود را تعمیر می‌نمود.^{۲۸} و یزبعام مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی کارهای خاندان یوسف بگماشت.^{۲۹} و در آن زمان واقع شد که یزبعام از اورشلیم بیرون می‌آمد و آختای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و لباس تازه‌ای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند.^{۳۰} پس آختای لباس تازه‌ای که در برداشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد.^{۳۱} و به یزبعام گفت: «ده قسمت برای خود بگیر، زیرا که یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده قبیله به تو می‌دهم.^{۳۲} و به خاطر خادم من داوود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی قبایل اسرائیل برگزیده‌ام، یک قبیله از آن او خواهد بود.^{۳۳} چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتاروت خدای صیدونیان، و کِموش خدای موآب، و ملکوم خدای عَمُونیان را سجده کردند، و در طریقه‌های من رفتار ننمودند و آنچه در نظر من راست است، به جا نیاوردند و قوانین و احکام مرا مثل پدرش داوود نگاه نداشتند.^{۳۴} لیکن تمام مملکت را از دست

مملکت را پاره نخواهم کرد، بلکه یک قبیله را به خاطر خادم خود داوود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام، به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

^{۱۴} پس خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد اِدومی را که از نسل پادشاهان اِدوم بود.^{۱۵} زیرا هنگامی که داوود در اِدوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن گُشتگان رفته بود و تمامی آنها را که از جنس مرد بودند، از اِدومیان کشته بود.^{۱۶} زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی آنها که از جنس مرد بودند، از بین بردند.^{۱۷} آنگاه هدد با بعضی اِدومیان که از خادمان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد کودکی کوچک بود.^{۱۸} پس، از مِدیان روانه شده، به فاران آمدند و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه‌ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت.^{۱۹} و هدد در نظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تَحَفْنِیس ملکه را به هدد به زنی داد.^{۲۰} خواهر تَحَفْنِیس پسری چَنوَبَت نام برای او زایید و تَحَفْنِیس او را در خانه فرعون از شیر بازداشت و چَنوَبَت در خانه فرعون در میان پسران فرعون می‌بود.^{۲۱} و چون هدد در مصر شنید که داوود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «مرا اجازه بده تا به ولایت خود بروم.»^{۲۲} فرعون او را گفت: «تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می‌خواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «هیچ، فقط مرا مرخص نما.»^{۲۳} و خدا دشمنی دیگر به ضد سلیمان برانگیخت، یعنی رِزون پسر اِلیداع را که از نزد آقای خویش هددعِزِر پادشاه صوبه فرار کرده بود.^{۲۴} و

قیام یربعام

۱۲

و رُعبام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند.^۲ و واقع شد که چون یربعام پسر تَباط شنید و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن می‌بود.^۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند. آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رُعبام عرض کرده، گفتند: «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت، اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد، سبک ساز. و تو را خدمت خواهیم نمود.»^۵ به ایشان گفت: «تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند.

^۶ و رُعبام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می‌بینید تا به این قوم جواب دهم؟»^۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز این قوم را خادم شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی، به یقین همیشه خادم تو خواهند بود.»^۸ اما رُعبام مشورت مشایخ را که به او دادند، ترک کرد، با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد.^۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟ اینان به من عرض کرده، گفته‌اند "یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز."»^{۱۰} جوانانی که با رُعبام تربیت یافته بودند، او را خطاب کرده، گفتند که «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند که "پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز"،

او نخواهم گرفت، بلکه به خاطر خادم خود داوود که او را برگزیدم، از آن رو که اوامر و قوانین مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی روزهای عمرش سرور خواهم ساخت.^{۳۵} اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده قبیله به تو خواهم داد.^{۳۶} و یک قبیله به پسرش خواهم بخشید تا خادم من داوود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده‌ام تا اسم خود را در آن بگذارم، چراغی در حضور من همیشه داشته باشد.^{۳۷} و تو را خواهم گرفت تا موافق هر چه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی.^{۳۸} و واقع خواهد شد که اگر هر چه تو را امر فرمایم، بشنوی و در راههایم گام برداری و آنچه در نظرم راست است به جا آوری و قوانین و اوامر مرا نگاه داری، چنانکه خادم من داوود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانه‌ای استوار برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داوود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید.^{۳۹} و نسل داوود را به خاطر این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به اید.»^{۴۰} پس سلیمان قصد کشتن یربعام نمود و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

^{۴۱} و بقیه کارهای سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیا در کتاب وقایع سلیمان نوشته نشده است؟^{۴۲} و روزهایی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود.^{۴۳} پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داوود دفن شد و پسرش رُعبام در جای او سلطنت نمود

۲۰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یزبعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند. و غیر از قبیله یهودا فقط، کسی خاندان داوود را پیروی نکرد.

۲۱ و چون رُحبعام به اورشلیم رسید. تمامی خاندان یهودا و قبیله بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل جنگ نموده، سلطنت را به رُحبعام پسر سلیمان برگرداند. ۲۲ اما کلام خدا بر شَمْعِیاء، مرد خدا نازل شده، گفت: ۲۳ «به رُحبعام پسر سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ۲۴ «خداوند چنین می‌گوید: مروید و با برادران خود قوم اسرائیل جنگ ننمایید. هر کس به خانه خود برگردد، زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

گوساله طلایی یزبعام

۲۵ یزبعام شکیم را در کوهستان اِفرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فِئوئیل را بنا نمود. ۲۶ و یزبعام در دل خود فکر کرد: «حال سلطنت به خاندان داوود خواهد برگشت. ۲۷ اگر این قوم به جهت گذراندن قربانی‌ها به خانه خداوند به اورشلیم بروند، همانا دل این قوم به آقای خویش رُحبعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رُحبعام پادشاه یهودا خواهند برگشت. ۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است.

چنین بگو: "انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده بود، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.»

۱۲ در روز سوم، یزبعام و تمامی قوم به نزد رُحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید. ۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به شلاق تنبیه می‌نمود، اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.» ۱۵ و پادشاه، قوم را قبول نکرد، زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه آخِیای شیلونی به یزبعام پسر نَبَاط گفته بود، تحقق یابد.

۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را قبول نکرد، آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داوود چه سهم است؟ و در پسر پسا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خانه‌های خود بروید! و اینک، ای داوود، با خانه خود مشغول باش!»

۱۷ اما رُحبعام بر قوم اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت می‌نمود. ۱۸ و رُحبعام پادشاه، آدورام را که سرپرست کارگران اجباری بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مُرد و رُحبعام پادشاه عجله نموده، بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داوود عاصی شدند.

قربانگاه دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد، به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد.^۵ و قربانگاه شکافته شد و خاکستر از روی قربانگاه ریخته گشت، مطابق علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود.^۶ پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «تمنا اینکه نزد یهوه خدای خود التماس نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند التماس نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید.^۷ پادشاه به آن مرد خدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را پادشاه خواهم داد.»^۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی‌آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم.^۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است: "نان مخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای بر مگرد."»^{۱۰} پس به راه دیگر برفت و از راهی که به بیت‌ئیل آمده بود، مراجعت ننمود.

^{۱۱} نبی سالخورده‌ای در بیت‌ئیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت‌ئیل کرده بود، آگاه ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند.^{۱۲} پدر ایشان به آنها گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، به کدام راه رفت.^{۱۳} پس به پسران خود گفت: «الغ را برای من پلان کنید.» و الاغ را برایش پلان کردند و بر آن سوار شد.^{۱۴} و از پی مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.»^{۱۵} وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.»^{۱۶} او در جواب گفت که «همراه تو نمی‌توانم برگردم و به خانه‌ات داخل شوم. و در اینجا با تو نه نان

اینک خدایان شما، ای اسرائیل، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند!»^{۱۹} و یکی را در بیت‌ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد.^{۳۰} و این امر باعث گناه شد، زیرا قوم برای حاضر شدن به حضور یکی حتی تا دان می‌رفتند.

^{۳۱} پُریعام خانه‌ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از فرزندان لای نبودند، کاهنان تعیین نمود.^{۳۲} و عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوداست، برپا کرد و نزد آن قربانگاه می‌رفت. او در بیت‌ئیل نیز به همان طور عمل نموده، برای گوساله‌هایی که ساخته بود، قربانی می‌گذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت‌ئیل قرار داد.^{۳۳} و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود اختراع نموده بود، نزد قربانگاه که در بیت‌ئیل ساخته بود می‌رفت و برای قوم اسرائیل عید برپا نموده، نزد قربانگاه برآمده، بخور می‌سوزانید.

نبوت مرد خدا

۱۳ و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت‌ئیل آمد و پُریعام به جهت سوزانیدن بخور نزد قربانگاه ایستاده بود.^۲ پس به فرمان خداوند قربانگاه را ندا کرده، گفت: «ای قربانگاه! ای قربانگاه! خداوند چنین می‌گوید: "اینک پسری که یوشیا نام دارد، به جهت خاندان داوود زاییده می‌شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می‌سوزانند، بر تو قربانی خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید."»^۳ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است: "اینک این قربانگاه چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت."»^۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که قربانگاه در بیت‌ئیل را ندا کرده بود، شنید، پُریعام دست خود را از جانب

ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ را ندیده بود.^{۲۹} و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را باز آورد. آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید.^{۳۰} و جسد او را در قبر خویش گذارد. برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای، ای برادر من!»^{۳۱} و بعد از آنکه او را دفن کرد، به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم، مرا در قبری که مرد خدا در آن دفن است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای او بگذارید.^{۳۲} زیرا کلامی را که درباره قربانگاهی که در بیت‌ئیل است و درباره همه خانه‌های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می‌باشد، به فرمان خداوند گفته بود، به یقین واقع خواهد شد.^{۳۳} و بعد از این امر، یزبعام از طریق شرارت آمیز خود بازگشت ننمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از تمامی قوم تعیین نمود و هر که می‌خواست، او را تعیین می‌کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.^{۳۴} و این کار باعث گناه خاندان یزبعام گردید تا آن را از روی زمین محو و هلاک ساخت.

نبوت به ضد یزبعام

۱۴ در آن زمان آبیا پسر یزبعام بیمار شد.^۲ و یزبعام به زن خود گفت که «الان برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یزبعام هستی، و به شیله برو. اینک آختای نبی که درباره من گفت که بر این قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست.^۳ و در دست خود ده قرص نان و کلوچه‌ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تو را از آنچه بر کودک واقع می‌شود، خبر خواهد داد.»

^۴ پس زن یزبعام چنین کرده، برخاست و به شیله رفته، به خانه آختا رسید و آختا نمی‌توانست ببیند، زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود.^۵ و خداوند به آختا گفت: «اینک زن یزبعام می‌آید تا درباره

می‌خورم و نه آب می‌نوشم.^{۱۷} زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که «در آنجا نان مخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای، مراجعت منما.»^{۱۸} نبی وی را گفت: «من نیز مثل تو نبی هستم و فرشته‌ای به فرمان خداوند با من صحبت کرده گفت: "او را با خود به خانه‌ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد." اما او را دروغ گفت.^{۱۹} پس همراه وی به خانه او برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

^{۲۰} و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود، آمد^{۲۱} و به آن مرد خدا که از یهوآ آمده بود، ندا کرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "چونکه از فرمان خداوند سرپیچی نموده، حکمی را که یهوه خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،^{۲۲} و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود "غذا مخور و آب منوش"، غذا خوردی و آب نوشیدی، از این رو جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.»^{۲۳} پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید، الاغ را برایش پالان کرد، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود.^{۲۴} و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاشه ایستاده بود.^{۲۵} و اینک بعضی راهگزاران جسد را در راه افتاده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند. پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می‌بود، خبر دادند.^{۲۶} و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود، شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند سرپیچی نمود. از این رو خداوند او را به شیر تسلیم کرده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.^{۲۷} پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من پالان کنید.» و ایشان آن را پالان کردند.^{۲۸} و او روانه شده، جسد آن مرد را در راه افتاده، و الاغ و شیر را نزد جسد

بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یُربعام را ریشه‌کن خواهد ساخت و چه بگویم که الان نیز واقع شده است.^{۱۵} و خداوند اسرائیل را خواهد زد، مثل نای که در آب می‌لرزد. و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف رود پراکنده خواهد ساخت، زیرا که آشیره‌ها* ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند.^{۱۶} و اسرائیل را به خاطر گناهانی که یُربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.

^{۱۷} پس زن یُربعام برخاست و روانه شده، به ترصه آمد و به محض رسیدن به آستانه خانه، پسر مُرد. ^{۱۸} و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه خادم خود، آختای نبی گفته بود.

^{۱۹} و بقیه وقایع یُربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود، اینک در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۲۰} و روزهایی که یُربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

یُربعام، پادشاه یهودا

^{۲۱} یُربعام پسر سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد. یُربعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام قبایل اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نَعْمه عَمَوْنی بود.^{۲۲} و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گناهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند،

پسرش که بیمار است، چیزی از تو بپرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می‌شود، وانمود خواهد کرد کسی دیگر است.^۶ و هنگامی که آختای صدای پایهای او را که به در داخل می‌شد شنید، گفت: «ای زن یُربعام، داخل شو. چرا وانمود می‌کنی کسی دیگر هستی؟ زیرا که من باخبری ناگوار نزد تو فرستاده شده‌ام.^۷ برو و به یُربعام بگو: "یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه تو را از میان قوم بلند کردم و تو را بر قوم خود اسرائیل رئیس ساختم،^۸ و سلطنت را از خاندان داوود دریده، آن را به تو دادم. اما تو مثل بنده من داوود نبودی که اوامر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود و آنچه را که در نظر من راست است، به جا می‌آورد.^۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند، زیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و خشم مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی.^{۱۰} بنابراین اینک من بر خاندان یُربعام بلا عارض می‌گردانم و از یُربعام هر مرد را و هر زندانی و آزاد را که در اسرائیل باشد، محو می‌سازم، و تمامی خاندان یُربعام را دور می‌اندازم، آنگونه که سرگین را به تمامی دور می‌اندازند.^{۱۱} هر که از یُربعام در شهر بمیرد، سگان خواهند خورد و هر که در صحرا بمیرد، پرندها هوا خواهند خورد، زیرا خداوند این را گفته است."^{۱۲} پس تو برخاسته به خانه خود برو و به محض رسیدن پایهایت به شهر، پسر خواهد مرد.^{۱۳} و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که از نسل یُربعام تنها او به قبر داخل خواهد شد، به سبب اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه خدای اسرائیل در خاندان یُربعام یافت شده است.^{۱۴} و خداوند امروز پادشاهی

* ۱۵.۱۴ "آشیره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در بقیه کتاب.

نماید.^۵ چونکه داوود آنچه در نظر خداوند راست بود، به جا می آورد و از هر چه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امر اورپای حیثی.^۶ و در میان رُحبعام و یُریعام تمام روزهای عمرش جنگ بود.^۷ و بقیه وقایع آبّیام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ و در میان آبّیام و یُریعام جنگ بود.^۸ و آبّیام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود.

آسا، پادشاه یهودا

^۹ و در سال بیستم یُریعام پادشاه اسرائیل، آسا بر یهودا پادشاه شد.^{۱۰} و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش مَعَکه دختر ایشالوم بود.^{۱۱} و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش داوود عمل نمود.^{۱۲} و روسپیان مرد را از ولایت بیرون کرد و بتهایی را که پدران او ساخته بودند، دور نمود.^{۱۳} و مادر خود، مَعَکه را نیز از ملکه بودن عزل کرد، زیرا که او تمثالی به جهت آشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نموده، آن را در دره قدرون سوزانید.^{۱۴} اما مکانهای بلند برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمام روزهایش با خداوند کامل می بود.^{۱۵} و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوند درآورد.

^{۱۶} و در میان آسا و بَعْشا پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می بود.^{۱۷} و بَعْشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، راقه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.^{۱۸} آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقیمانده بود گرفته، آن را به دست خادمان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بَن هَدَد پسر ظَبْرِیقون پسر جزیون، پادشاه آرام که در

غیرت او را برانگیختند.^{۲۳} و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و آشیره ها بر هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند.^{۲۴} و روسپیان مرد نیز در زمین بودند و موافق اعمال زشت قومهایی که خداوند از حضور قوم اسرائیل بیرون کرده بود، عمل می نمودند.

^{۲۵} و در سال پنجم رُحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم حمله کرد.^{۲۶} و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و تمامی سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد.^{۲۷} رُحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران نگهبانانی که نزد در ورودی خانه پادشاه نگهبانی می کردند، سپرد.^{۲۸} و هر وقت که پادشاه به خانه خداوند داخل می شد، نگهبانان آنها را برمی داشتند و آنها را به اتاق نگهبانان باز می آوردند.

^{۲۹} و بقیه وقایع رُحبعام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۳۰} و در میان رُحبعام و یُریعام در تمامی روزهای ایشان جنگ می بود.^{۳۱} و رُحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داوود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نَعْمه عَمّونی بود و پسرش آبّیام در جایش پادشاهی نمود.

آبّیام، پادشاه یهودا

و در سال هجدهم پادشاهی یُریعام پسر نباط، آبّیام، بر یهودا پادشاه شد.^۲ او سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مَعَکه دختر ایشالوم بود.^۳ او در تمامی گناهایی که پدرش قبل از او کرده بود، گم برمی داشت و دلش با یهوه خدایش مثل دل پدرش داوود کامل نبود.^۴ اما یهوه خدایش به خاطر داوود وی را چراغی در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار

نمود.^{۲۹} و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یُربعام را کشت و کسی را برای یُربعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد، موافق کلام خداوند که به واسطه خادم خود آخِیای شیلونی گفته بود.^{۳۰} و این به خاطر گناهانی شد که یُربعام انجام داده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.

^{۳۱} و بقیه وقایع ناداب و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۳۲} و در میان آسا و بَعشا پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود.

بَعشا، پادشاه اسرائیل

^{۳۳} در سال سوم آسا پادشاه یهودا، بَعشا پسر آخِیا بر تمامی اسرائیل در تَرصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود.^{۳۴} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می‌کرد و به راه یُربعام و به گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، رفتار می‌نمود.

۱۶ و کلام خداوند بر پیهو پسر خنانی دربارۀ بَعشا نازل شده، گفت:^۱ «چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود اسرائیل رهبر ساختم اما تو به راه یُربعام رفتار نموده، قوم من اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آورند.^۲ اینک من بَعشا و خانه او را به تمامی تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یُربعام پسر نَباط خواهم گردانید.^۳ آن را که از بَعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، پرندگان هوا بخورند.»

^۴ و بقیه وقایع بَعشا و آنچه کرد و شجاعت او، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^۵ پس بَعشا با پدران خود خوابید و در

دمشق ساکن بود، فرستاده، گفت:^۶ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه‌ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را با بَعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.»^۷ بِن‌هَدَد، درخواست آسای پادشاه را قبول نموده، سرداران فوجهای خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و او عیون و دان و آیل‌بیت‌مَعکه و تمامی کینروت را با تمامی زمین نَفَتالی مغلوب ساخت.^۸ و چون بَعشا این را شنید، بنا نمودن راقه را ترک کرده، در تَرصه اقامت نمود.^۹ و آسای پادشاه در تمام یهودا ندا در داد که هیچ کس از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای راقه و چوب آن را که بَعشا بنا می‌کرد، برداشتند و آسای پادشاه جِیع بنیامین و میصفه را با آنها بنا نمود.^{۱۰} و بقیه تمامی وقایع آسا و شجاعت او و هر چه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ اما آسا در زمان پیریش درد پا داشت.^{۱۱} آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داوود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.

ناداب، پادشاه اسرائیل

^{۱۲} در سال دوم آسا پادشاه یهودا، ناداب پسر یُربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد.^{۱۳} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به جایی آورد. و در راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، گام برمی‌داشت.^{۱۴} و بَعشا پسر آخِیا که از خاندان پساکار بود، بر او فتنه انگیخت و بَعشا او را در جِیتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جِیتون را محاصره نموده بودند.^{۱۵} در سال سوم آسا پادشاه یهودا، بَعشا او را کشت و در جایش سلطنت

آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟

زِمِری، پادشاه اسرائیل

^{۱۵} در سال بیست و هفتم آسا پادشاه یهودا، زِمِری در تِرِصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جِیتون که از آنِ فلسطینیان بود، اردو زده بودند. ^{۱۶} و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زِمِری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عُمِری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند. ^{۱۷} آنگاه عُمِری و تمام اسرائیل با وی از جِیتون برآمده، تِرِصه را محاصره نمودند. ^{۱۸} و چون زِمِری دید که شهر گرفته شد، به قلعه خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد. ^{۱۹} و این به خاطر گناهی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود به جا آورد، و در راه یُربعام و به گناهی که او ورزیده بود، گام برداشته، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت. ^{۲۰} و بقیه وقایع زِمِری و فتنه‌ای که او برانگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟

عُمِری، پادشاه اسرائیل

^{۲۱} آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تِبی پسر جِینت گشتند تا او را پادشاه

تِرِصه دفن شد و پسرش ایلَه در جایش پادشاه شد. ^۷ و نیز کلام خداوند بر پیهو پسر خنّانی نبی نازل شد، درباره بَعْشا و خاندانش هم به خاطر تمام شرارتی که در نظر خداوند به جا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود برافروخته بود و مثل خاندان یُربعام گردیده بود و هم از این سبب که او را کشت.

ایلَه، پادشاه اسرائیل

^۸ و در سال بیست و ششم آسا پادشاه یهودا، ایلَه پسر بَعْشا در تِرِصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ^۹ و خادم او، زِمِری که سردار نصف اربابه‌ای او بود، بر او فتنه انگیخت و او در تِرِصه در خانه آرصا که ناظر خانه او در تِرِصه بود، می‌نوشید و می‌گساری می‌کرد. ^{۱۰} و زِمِری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود. ^{۱۱} و چون پادشاه شد و بر تخت وی بنشست، تمام خاندان بَعْشا را زد، به گونه‌ای که یک مرد از خویشان و نزدیکان او را برایش باقی نگذاشت. ^{۱۲} پس زِمِری تمامی خاندان بَعْشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه پیهوی نبی درباره بَعْشا گفته بود، هلاک کرد. ^{۱۳} به خاطر تمامی گناهای که بَعْشا و گناهانی که پسرش ایلَه کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به چیزهای باطل خویش خشم پیهو خدای اسرائیل را برافروختند. ^{۱۴} و بقیه وقایع ایلَه و هر چه کرد،

نمود و او را سجده کرد.^{۳۲} و قربانگاهی به جهت بَعل در خانه بَعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود.^{۳۳} و آخاب آشیره را ساخت و آخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از تمامی پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد.^{۳۴} و در دوران او، حیئیل بیت ثیلی، آریحا را بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود آیرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سَجوب برپا کرد، موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع پسر نون گفته بود.

ایلیا و رود خشک

و ایلیای یثیسی که از ساکنان جلعاد بود، به آخاب گفت: «به حیات یهوه خدای اسرائیل که به حضور او ایستاده ام قسم که در این سالها شبم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»^۱ و کلام خداوند بر او نازل شده، گفت: «از اینجا برو و به طرف مشرق روی آور و خویشتن را نزد رود کِریث که در مقابل اُردن است، پنهان کن.^۲ و از رود خواهی نوشید و کلاغها را امر فرموده ام که تو را در آنجا پرورند.»^۳ پس ایلیا روانه شد و موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد رود کِریث که در مقابل اُردن است، ساکن شد.^۴ و کلاغها در صبح، نان و گوشت برای او و در شام، نان و گوشت می آوردند و از رود می نوشید.^۵ و بعد از اتمام روزهایی چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

ایلیا و بیهودن

^۶ و کلام خداوند بر او نازل شده، گفت: «برخاسته، به صَرَفَه که نزد صیدون است برو و

سازند و نصف دیگر تابع عُمری.^{۲۲} اما قومی که تابع عُمری بودند، بر قومی که تابع یثیسی پسر جیت بودند، غالب آمدند پس یثیسی مرد و عُمری سلطنت نمود.^{۲۳} در سال سی و یکم آسا پادشاه یهودا، عُمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.

^{۲۴} پس کوه سامره را از سامر به دو وزنه* نقره خرید و در آن کوه، بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد، به نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید.^{۲۵} و عُمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد.^{۲۶} زیرا که در تمامی راههای پُرعیام پسر نَباط و به گناهای که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به چیزهای باطل خویش خشم یهوه خدای اسرائیل را برانگیخت، گام برمی داشت.^{۲۷} و بقیه کارهای عُمری که کرد و شجاعتی که نمود، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۲۸} پس عُمری با پدران خویش خوابید و در سامره دفن شد و پسرش آخاب در جایش سلطنت نمود.

آخاب، پادشاه اسرائیل

^{۲۹} و آخاب پسر عُمری در سال سی و هشتم آسا پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد. و آخاب پسر عُمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود.^{۳۰} و آخاب پسر عُمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.

^{۳۱} و گویا رفتار نمودن او به گناهان پُرعیام پسر نَباط سهل می بود که ایزابل، دختر اِتبَعل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بَعل را عبادت

* ۲۴.۱۶ یا "قَطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

کرده، نزد خداوند التماس نموده، گفت: «ای یهوه خدای من، تمنا اینکه جان این پسر به او برگردد.»^{۲۲} و خداوند صدای ایلیا را قبول نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.^{۲۳} و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «بین که پسر زنده است!»^{۲۴} پس آن زن به ایلیا گفت: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»

ایلیا و عوبدیا

و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم به ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به آخاب نشان ده و من بر زمین باران خواهم بارانید.»^۲ پس ایلیا روانه شد تا خود را به آخاب نشان دهد و قحطی در سامره سخت بود.^۳ و آخاب عوبدیا را که مباشر کاخ او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار می‌ترسید.^۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می‌ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در غار پنهان کرد و ایشان را به نان و آب خوراک داد.^۵ آخاب به عوبدیا گفت: «در زمین نزد تمامی چشمه‌های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه چارپایان از ما تلف نشوند.»^۶ پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ آخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت.

^۷ و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا به او برخورد و او ایلیا را شناخته، به روی خود درافتاده، گفت: «آیا آقای من ایلیا، تو هستی؟»^۸ ایلیا در جواب گفت: «من هستم، برو و به آقای خود بگو که "ایلیا اینجا است."»^۹ عوبدیا گفت: «چه گناه کرده‌ام که بنده خود را به دست آخاب تسلیم می‌کنی

در آنجا ساکن بشو. اینک به بیوه‌زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را یاری کند.»^{۱۰} پس ایلیا برخاسته، به صَرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی‌چید. او را صدا زده، گفت: «تمنا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»^{۱۱} و چون به جهت آوردن آن می‌رفت، ایلیا او را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.»^{۱۲} آن زن گفت: «به حیات یهوه خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در ظرف و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم بیزم که بخوریم و بمیرم.»^{۱۳} ایلیا او را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول قرص نانی کوچک از آن برای من بیز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسر بیز.^{۱۴} زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که "تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، ظرف آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید."»^{۱۵} آن زن رفته، مطابق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند.^{۱۶} و ظرف آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، مطابق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.

^{۱۷} و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب‌خانه بود، بیمار شد. و بیماری او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.^{۱۸} آن زن به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گناه مرا به یاد آوری و پسر مرا بکشی؟»^{۱۹} ایلیا او را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.^{۲۰} و نزد خداوند التماس نموده، گفت: «ای یهوه خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او مسکن گزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟»^{۲۱} آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز

نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل خداست، از پی او بروید!» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.^{۲۲} پس ایلیا به قوم گفت: «من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهار صد و پنجاه نفرند.^{۲۳} پس به ما دو گاو بدهند؛ یک گاو به جهت خود انتخاب کرده و آن را قطعه قطعه کنند و بر هیزم بگذارند ولی آتش نهند. و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می‌گذارم و آتش نمی‌نهم.^{۲۴} آنگاه شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند. و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.»^{۲۵} پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید، زیرا که بسیار هستید. و نام خدای خود را بخوانید، اما آتش نگذارید.»^{۲۶} پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل، ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر قربانگاهی که ساخته بودند، جست و خیز می‌نمودند.^{۲۷} به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به صدای بلند بخوانید، زیرا که او خداست! شاید در حال تفکر است، یا برای قضای حاجت رفته! شاید در سفر می‌باشد، و یا خفته و باید او را بیدار کرد!»^{۲۸} و ایشان به صدای بلند می‌خواندند و مطابق عادت خود، خویش را به تیغها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند، به حدی که خون بر ایشان جاری می‌شد.^{۲۹} و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری، ایشان نبوت می‌کردند لیکن نه صدایی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

^{۳۰} آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد او آمدند. ایلیا قربانگاه یهوه

تا مرا بکشد.^{۱۰} به حیات یهوه خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست که آقام به جستجوی تو آنجا نفرستاده باشد و چون می‌گفتند که «اینجا نیست»، به آن مملکت و قوم قسم می‌داد که تو را نیافته‌اند.^{۱۱} و حال می‌گویی برو به آقای خود بگو که «اینک ایلیا اینجا است؟»^{۱۲} و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به جایی که نمی‌دانم، بردارد و وقتی که بروم و به آخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت، حال آنکه بنده‌ات از کودکی خود از خداوند می‌ترسد.^{۱۳} مگر آقام اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را می‌کشت، کردم؟ که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در غاری پنهان کرده، ایشان را به نان و آب خوراک دادم؟^{۱۴} و حال تو می‌گویی: «برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیا اینجا است؟» او مرا خواهد کشت.»^{۱۵} ایلیا گفت: «به حیات یهوه صباپوت که به حضور او ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به آخاب آشکار خواهم نمود.»^{۱۶} پس عودتیا برای ملاقات آخاب رفته، او را خبر داد و آخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه گرمل

^{۱۷} و چون آخاب ایلیا را دید، او را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را آشفته می‌سازی؟»^{۱۸} ایلیا گفت: «من اسرائیل را آشفته نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چرا که اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعل را نمودی.^{۱۹} پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه گرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و چهارصد نبی آشیره را نیز که بر سفره ایزابل می‌خورند.»

^{۲۰} پس آخاب نزد تمامی قوم اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه گرمل جمع کرد.^{۲۱} ایلیا به تمامی قوم

برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.^{۴۳} و به خادم خود گفت: «بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگرست و گفت که «چیزی نیست.» ایلیا گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.»^{۴۴} و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی آید.» ایلیا گفت: «برو و به آخاب بگو که "ارابه خود را ببند و پایین برو، مبدا باران تو را مانع شود.»^{۴۵} و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاهام شد و باران سخت بارید. و آخاب سوار شده، به یزرعیل آمد.^{۴۶} و دست خداوند بر ایلیا بود؛ او دامن ردایش را بر کمر بست و پیش روی آخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

فرار ایلیا

و آخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه تمامی انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد.^۲ و ایزابل قاصدی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا نزدیک به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.»^۳ و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به یثرب^۴ رفت. و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت آردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر، زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»^۵ و زیر درخت آردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.»^۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای

را که خراب شده بود، تعمیر نمود.^{۳۱} و مطابق شماره قبایل فرزندان یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که «نام تو اسرائیل خواهد بود»، دوازده سنگ گرفت.^{۳۲} و به آن سنگها قربانگاهی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد قربانگاه خندق که گنجایش دو پیمان^{*} بذر داشت، کند.^{۳۳} و هیزمها را چید و گاو را قطعه قطعه نموده، بر هیزمها گذاشت. پس گفت: «چهار خُم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.»^{۳۴} پس گفت: «بار دیگر بکنید.» آنها بار دوم چنین کردند. ایلیا گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند.^{۳۵} و آب گرداگرد قربانگاه جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام.^{۳۷} مرا قبول فرما، ای خداوند! مرا جواب ده تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.»^{۳۸} آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید.^{۳۹} و تمامی قوم چون این را دیدند، به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه، او خداست!»^{۴۰} و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد رود قیشون فرود آورده، آنها را در آنجا کشت.

^{۴۱} و ایلیا به آخاب گفت: «برآمده، بخور و بیاشام. زیرا که صدای باران بسیار می آید.»^{۴۲} پس آخاب برآمده، خورد و نوشید. و ایلیا بر قلّه گرمّل

* ۳۲.۱۸ در عبری: "سِئاه". یک سِئاه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است.

و چون برسی، خزائیل را به پادشاهی آرام مسح کن. ^{۱۶} و پیهو پسر یمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع پسر شافاط را که از آیل محوله است، مسح کن تا به جای تو نی بشود. ^{۱۷} و واقع خواهد شد هر که از شمشیر خزائیل رهایی یابد، پیهو او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر پیهو رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید. ^{۱۸} اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که زانوهای تمامی ایشان نزد بعل خم نشده و لبان تمامی ایشان او را نبوسیده است.»

دعوت الیشع

^{۱۹} پس ایلیا از آنجا روانه شده، الیشع پسر شافاط را یافت که شخم می زد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیا از او می گذشت، ردای خود را بر او انداخت. ^{۲۰} و او گاوها را ترک کرده، از عقب ایلیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در پی تو آیم.» ایلیا او را گفت: «برو و برگرد، زیرا به تو چه کرده ام؟» ^{۲۱} پس الیشع از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را قربانی کرده، گوشت را با آلات گاوان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از پی ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

حمله بن هدد به سامره

۲۰ و بن هدد، پادشاه آرام، تمامی لشکر خود را جمع کرد. سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود. ^۲ و قاصدان نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، او را گفت: «بن هدد چنین می گوید: ^۳ "نقره تو و طلای تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند."» ^۴ پادشاه اسرائیل در

از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. ^۷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور، زیرا که راه برای تو زیاده است.» ^۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. ^۹ و در آنجا به غاری داخل شده، شب را در آن به سر برد.

ظاهر شدن خداوند بر ایلیا

آنگاه کلام خداوند بر او نازل شده، گفت: «ایلیا، اینجا چه می کنی؟» ^{۱۰} او در جواب گفت: «به جهت پیهو، خدای لشکرها غیرت بزرگی دارم زیرا که قوم اسرائیل عهد تو را ترک نموده، قربانگه های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته اند، و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.» ^{۱۱} او را گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوه ها را از هم جدا ساخت و صخره ها را به حضور خداوند خرد کرد، اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود. ^{۱۲} و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، صدایی ملایم و آهسته. ^{۱۳} و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه غار ایستاد و اینک صدایی به او گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟» ^{۱۴} ایلیا در جواب گفت: «به جهت پیهو خدای لشکرها غیرت بزرگی دارم، زیرا که قوم اسرائیل عهد تو را ترک کرده، قربانگه های تو را منهدم ساخته اند و انبیای تو را به شمشیر کشته اند و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.» ^{۱۵} پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد،

تو تسلیم می‌نمایم تا بدانی که من یهوه هستم.»^{۱۴} آخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «خدایان را می‌گوید: به واسطه خادمان والیان ولایتها.» آخاب گفت: «کیست که جنگ را شروع کند؟» نبی جواب داد: «تو.»^{۱۵} پس خادمان والیان ولایتها را سان دید که ایشان دویست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان تمامی قوم، یعنی تمامی قوم اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

^{۱۶} و در وقت ظهر بیرون رفتند و بن‌هَدَد با آن پادشاهان یعنی آن سی و دو پادشاه که مددکار او می‌بودند، در خیمه‌ها به میگساری مشغول بودند.^{۱۷} و خادمان والیان ولایتها اول بیرون رفتند و بن‌هَدَد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «مردانی از سامره بیرون می‌آیند.»^{۱۸} او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند، خواه به جهت جنگ، ایشان را زنده بگیرد.»

^{۱۹} پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان والیان ولایتها و لشکری که در عقب ایشان بود.^{۲۰} هر کس از ایشان حریف خود را کشت و آرامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعقیب نمودند و بن‌هَدَد پادشاه آرام بر اسب سوار شده، با چند سوار جان سالم به در برد.^{۲۱} و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و اربابه‌ها را شکست داد، و آرامیان را به کشتار عظیمی کشت.

^{۲۲} و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو و خوبشت را قوی ساز و متوجه شده، بین که چه می‌کنی، زیرا که در وقت تحویل سال پادشاه آرام بر تو حمله خواهد کرد.»

^{۲۳} و خادمان پادشاه آرام وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوه‌ها می‌باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند. اما اگر با ایشان در همواری جنگ نماییم، به راستی بر ایشان غالب خواهیم آمد.»^{۲۴} پس

جواب گفت: «ای آقایم پادشاه! مطابق کلام تو، من و هر چه دارم، از آن تو هستیم.»^۵ قاصدان بار دیگر آمده، گفتند: «بن‌هَدَد چنین امر فرموده، می‌گوید: "به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی." پس فردا نزدیک به این وقت، بندگان خود را نزد تو می‌فرستم، تا خانه تو را و خانه بندگان را جستجو نمایند و هر چه در نظر تو پسندیده است، به دست خود گرفته، خواهند برد.»^۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه ستیزه می‌جوید! زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلا می‌فرستاده بود، او را رد نکردم.»^۸ آنگاه تمامی مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: «او را مشنوی و قبول منما.»^۹ پس به قاصدان بن‌هَدَد گفت: «به آقایم پادشاه بگویند: "هر چه بار اول از بنده خود خواستی، به جا خواهم آورد. اما اینکار را نمی‌توانم کرد." پس قاصدان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند.^{۱۰} آنگاه بن‌هَدَد نزد وی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر خاک سامره کفایت مشتهای همه مخلوق را که همراه من باشند، بکنند.»^{۱۱} و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگویند: "آنکه زره می‌پوشد، مثل آنکه آن را از تن به در می‌کند، لاف نزند."»^{۱۲} و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه‌ها میگساری می‌نمودند، به مردانش گفت: «صف آرایی کنید.» پس در برابر شهر صف آرایی نمودند.

پیروزی آخاب

^{۱۳} و اینک پیامبری نزد آخاب پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خدایان چنین می‌گویند: آیا این گروه بزرگ را می‌بینی؟ به یقین من امروز آن را به دست

من می‌باشد.»^{۳۳} پس آن مردان که به دنبال اشاره‌ای بودند، این را به فال نیک گرفته و گفتند: «آری، برادر تو پِن‌هَدَد!» آنگاه پادشاه گفت: «بروید و او را بیاورید.» و چون پِن‌هَدَد نزد او بیرون آمد، آخاب او را بر ارابه خود سوار کرد.^{۳۴} و پِن‌هَدَد آخاب را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می‌دهم. برای خود در دمشق کوچه‌ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» آخاب در جواب گفت «من تو را با این پیمان رها می‌کنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد.

توبیخ شدن آخاب

^{۳۵} و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بزن.» اما آن مرد از زدنش امتناع نمود.^{۳۶} و او وی را گفت: «چونکه صدای خداوند را نشنیدی، به یقین چون از نزد من بروی، شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت.^{۳۷} و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «مرا بزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت.^{۳۸} پس آن نبی رفته، به سر راه منتظر پادشاه ایستاد و دستار خود را بر صورتش کشیده، سیمای خود را عوض نمود.^{۳۹} و چون پادشاه در گذر می‌بود، او به پادشاه ندا در داد و گفت: «بنده تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی به جانب من آمده، کسی را نزد من آورد و گفت: "این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود، جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه* نقره خواهی داد."»^{۴۰} و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود، او ناپدید شد.» پادشاه اسرائیل وی را گفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.»^{۴۱} پس پی‌درنگ دستار را

تو چنین عمل کن: هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار.^{۴۲} و تو لشکری را مثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمار تا با ایشان در همواری جنگ نماییم و به یقین بر ایشان غالب خواهیم آمد.» پادشاه سخن ایشان را قبول نموده، به همین طور عمل نمود.

^{۴۳} و در وقت تحویل سال، پِن‌هَدَد آرامیان را سان دیده، به آفیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید.^{۴۴} و قوم اسرائیل را سان دیده، توشه دادند و به مقابله ایشان رفتند و قوم اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزرگاله اردو زدند، حال آنکه آرامیان زمین را پر کردند.^{۴۵} و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "چونکه آرامیان می‌گویند که یهوه خدای کوه‌هاست و خدای وادیا نیست، بنابراین تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهیم نمود تا بدانید که من یهوه هستم."»^{۴۶} و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و قوم اسرائیل صد هزار پیاده آرامیان را در یک روز کشتند.^{۴۷} و باقی ماندگان به شهر آفیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان فرو ریخت.

^{۴۸} خادمانش وی را گفتند: «همانا شنیده‌ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهانی رحیم می‌باشند. پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم، شاید که جان تو را زنده نگاه دارد.»^{۴۹} و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «بنده تو پِن‌هَدَد می‌گوید: "تمنا اینکه جانم زنده بماند."» پادشاه جواب داد: «آیا او تا حال زنده است؟ او برادر

* ۳۹.۲۰ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

۸ آنگاه نامه‌ای به اسم آخاب نوشته، آن را به مُهر او مُهر زد و نامه را نزد مشایخ و نجیب‌زادگانی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ۹ و در نامه به این مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و نابوت را به بهترین جاهای قوم بنشانید. ۱۰ و دو نفر از افراد فرومایه را پیش او وادارید که بر او شهادت داده، بگویند که "تو خدا و پادشاه را لعنت کرده‌ای." پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.» ۱۱ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیب‌زادگانی که در شهر ساکن بودند، مطابق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و مطابق مضمون نامه‌ای که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند. ۱۲ و به روزه اعلان کرده، نابوت را در بالاترین جای قوم نشانیدند. ۱۳ و دو نفر از افراد فرومایه درآمد، پیش او نشستند و آن مردان فرومایه به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که «نابوت بر خدا و پادشاه لعنت کرده است.» و او را از شهر بیرون کشیده، سنگسارش نمودند تا بمُرد. ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که «نابوت سنگسار شده و مرده است.»

۱۵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده و مرده است، به آخاب گفت: «برخیز و تاکستان نابوت یزرعیلی را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست، بلکه مرده است.» ۱۶ و چون آخاب شنید که نابوت مرده است، برخاسته، به جهت تصرف تاکستان نابوت یزرعیلی آمد.

۱۷ و کلام خداوند نزد ایلایی تیشبی نازل شده، گفت: ۱۸ «برخیز و برای ملاقات آخاب پادشاه اسرائیل که در سامره است، فرود شو. اینک او در تاکستان نابوت است که به آنجا رفته، تا آن را متصرف شود. ۱۹ و او را خطاب کرده، بگو: "خداوند چنین می‌گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟" و باز

از صورت خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۲۰ او وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم، از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهد بود."» ۲۱ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم به کاخ خود در سامره رفت.

تاکستان نابوت

۲۱ و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی تاکستانی در یزرعیل به پهلوی کاخ آخاب پادشاه سامره داشت. ۲ و آخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا برایم باغ سبزیجات شود، زیرا نزدیک کاخ من است. من به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد. یا اگر در نظرت پسند آید، قیمتش را به نقره خواهم پرداخت.» ۳ نابوت به آخاب گفت: «خداوند آن روز را نیاورد که من ارث اجداد خود را به تو بدهم.» ۴ پس آخاب به خاطر سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم به کاخ خود رفت، زیرا گفته بود: «ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد.» و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و خوراک نخورد. ۵ زنش ایزابل نزد او آمده، وی را گفت: «روح تو چرا چنان پریشان است که خوراک نمی‌خوری؟» ۶ آخاب وی را گفت: «از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: "تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد" و او جواب داد که "تاکستان خود را به تو نمی‌دهم."» ۷ زنش ایزابل به او گفت: «مگر تو الان بر اسرائیل سلطنت نمی‌کنی؟ برخیز و خوراک بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

نبوت میکایا به ضد آخاب

۲۲ و سه سال گذشت که در میان آرام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم، یهوشافاط پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد. ۳ پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه آرام غفلت ورزیده‌ایم؟» ۴ پس به یهوشافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می‌باشند.»

۵ یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنا اینکه نخست از کلام خداوند آگاه باشیم.» ۶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برآی، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۷ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها، نبی دیگر خداوند نیست تا از او درخواست نمایم؟» ۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر، یعنی میکایا پسر یمله هست که به واسطه او از خداوند درخواست توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم، زیرا که درباره من به نیکویی نبوت نمی‌کند، بلکه به بدی.» یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه‌سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا پسر یمله را بی‌درنگ به اینجا آور.» ۱۰ پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر تخت خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و تمامی انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ۱۱ و صدقیا پسر گنغنه شاخهای آهنین برای خود ساخته و می‌گفت: «خداوند

او را خطاب کرده، بگو: "خداوند چنین می‌گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند، خون تو را نیز خواهند لیسید."»

۲۰ آخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «آری، تو را یافته‌ام، زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه در نظر خداوند بد است، به جا آوری. ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را به تمامی هلاک خواهم ساخت، و از آخاب هر مرد را خواه زندانی و خواه آزاد در اسرائیل محو خواهم نمود. ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان پُرِیعام پسر تَباط و مانند خاندان بَعْشا پسر آخِیا خواهم ساخت، به خاطر اینکه خشم مرا برافروخته و اسرائیل را به گناه کشانیده‌ای.» ۲۳ و درباره ایزابل نیز خداوند صحبت نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. ۲۴ از کسان آخاب هر که را که در شهر بمیرد، سگان خواهند خورد و هر که را که در صحرا بمیرد، پرنده‌گان هوا.»

۲۵ و کسی نبود مثل آخاب که خویشتن را برای به جا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است، فروخته باشد. و زنش ایزابل او را گمراه نمود. ۲۶ آخاب در پیروی بتها اعمال زشت بسیار می‌نمود، چنانکه آموزیان انجام داده بودند و خداوند آنان را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون رانده بود.

۲۷ و چون آخاب این سخنان را شنید، لباس خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و ماتم‌زده راه می‌رفت. ۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تَبْشی نازل شده، گفت: ۲۹ «آیا دیده‌ای که آخاب چگونه به حضور من فروتن شده است؟ پس از این جهت که در حضور من فروتن شده است، این بلا را در روزهای وی نازل نمی‌کنم، لیکن در روزهای پسرش، این بلا را بر خاندانش خواهم آورد.»

خداوند فرمود: «وی را گمراه خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن.»^{۲۳} پس الان خداوند روحی دروغین در دهان تمامی این انبیای تو گذاشته است و بلا را بر تو اعلام کرده است.»

^{۲۴} آنگاه صدقیا پسر گنغنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟»^{۲۵} میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی، آن را خواهی دید.»^{۲۶} پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببر.»^{۲۷} و بگو پادشاه چنین می‌فرماید: «این شخص را در زندان ببندازید و او را جز نان و آب چیزی ندهید تا من به سلامتی برگردم.»^{۲۸} میکایا گفت: «اگر به راستی به سلامتی مراجعت کنی، خداوند با من صحبت نکرده است.» و گفت: «ای تمامی قوم، بشنوید.»

مرگ آخاب

^{۲۹} و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت-جلعاد رفتند.^{۳۰} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با لباسی مبدل به جنگ می‌روم و تو لباس خود را ببوش.» پس پادشاه لباس مبدل پوشید و به جنگ رفت.^{۳۱} پادشاه آرام سی و دو سردار ارباهای خود را امر کرده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ، بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.»^{۳۲} و چون سرداران ارباهای یهوشافاط را دیدند، گفتند: «یقین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد.^{۳۳} و چون سرداران ارباهای دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب او برگشتند.^{۳۴} اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را از میان درزهای زره او زد. پس پادشاه به ارباهای خود گفت: «بازگرد و مرا

چنین می‌گوید: «آرامیان را به اینجا خواهی زد تا نابود شوند.»^{۱۲} و تمامی انبیا نبوت کرده، چنین می‌گفتند: «به راموت-جلعاد برای و پیروز شو، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

^{۱۳} قاصدی که در پی میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می‌گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.»^{۱۴} میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

^{۱۵} پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت-جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم؟» او در جواب پادشاه گفت: «برای و پیروز شو. زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»^{۱۶} پادشاه وی را گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است، به من نگوئی.»^{۱۷} میکایا گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گله‌ای که شبان ندارد، بر کوه‌ها پراکنده دیدم و خداوند گفت: «اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامت به خانه خود برگردد.»^{۱۸} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی‌کند، بلکه به بدی؟»

^{۱۹} میکایا گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر تخت خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.»^{۲۰} و خداوند گفت: «کیست که آخاب را گمراه نماید تا به راموت-جلعاد برآمده، بیفتد؟» و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور سخن گفت.^{۲۱} آنگاه روحی پیش آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: «من او را اغوا می‌کنم.»^{۲۲} خداوند وی را گفت: «به چه چیز؟» او جواب داد: «من بیرون می‌روم و در دهان تمامی انبیا پیش روح دروغین خواهم بود.»

^{۴۵} و بقیه وقایع یهوشافاط و شجاعتی که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۴۶} او بقیه روسپیان مرد را که از روزهای پدرش آسا باقیمانده بودند، از سرزمین پاک نمود.

^{۴۷} و در اِدوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیلی پادشاهی می کرد. ^{۴۸} و یهوشافاط کشتیهای ترشیشی* ساخت تا به جهت آوردن طلا به اوفیر بروند. اما نرفتند، زیرا کشتیها در عِصیون جابر شکست. ^{۴۹} آنگاه آخِزیا پسر آخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیها بروند.» اما یهوشافاط قبول نکرد. ^{۵۰} و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش داوود دفن شد و پسرش یهورام در جایش سلطنت نمود.

آخِزیا، پادشاه اسرائیل

^{۵۱} و آخِزیا پسر آخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ^{۵۲} او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، به جا آورد و به راه پدرش و راه مادرش و طریق یزُبعام پسر نَباط که اسرائیل را به گناه کشیده بود، گام برداشت. ^{۵۳} و بَعْل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و مطابق هر چه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را برافروخت.

از میدان جنگ بیرون ببر، زیرا که مجروح شده ام.» ^{۵۴} و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در ارابه اش به مقابل آرامیان برپا نگاه می داشتند تا اینکه به وقت غروب مرد و خون زخمش به میان ارابه ریخت. ^{۳۶} هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا در داده، گفتند: «هر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.» ^{۳۷} پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند. ^{۳۸} و ارابه را در برکه سامره شستند و سگان خونش را لیسیدند و روسپیان خود را در آن آب شستند، مطابق کلامی که خداوند گفته بود. ^{۳۹} و بقیه وقایع آخاب و هر چه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟ ^{۴۰} پس آخاب با اجداد خود خوابید و پسرش، آخِزیا به جایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

^{۴۱} و یهوشافاط پسر آسا در سال چهارم آخاب پادشاه اسرائیل، بر یهودا پادشاه شد. ^{۴۲} و یهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش غزوبه دختر شِلحی، بود. ^{۴۳} او در تمامی طریقه های پدرش آسا گام برداشته، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، به جا می آورد. مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند کماکان قربانی تقدیم می کردند و بخور می سوزانیدند. ^{۴۴} و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

* ۴۸.۲۲ در عبری: «کشتیهای تجاری».

دوم پادشاهان

نکاتی چند درباره کتاب دوم پادشاهان

ادامه کتاب اول پادشاهان را در روایت کتاب دوم پادشاهان می‌بینیم. در این کتاب بیش از هر چیز داستان زندگی و خدمت دو نبی بزرگ عهد عتیق را شاهد هستیم؛ ایلیا و اِلیشع نبی. و در ادامه آن رویدادهای پادشاهان اسرائیل (ده قبیله) و یهودا (دو قبیله) بیان می‌گردد. و در انتها شاهد سقوط هر دو پادشاهی هستیم؛ ابتدا پادشاهی اسرائیل و سپس پادشاهی یهودا. و به این ترتیب، تاریخ حکومت پادشاهان در قوم خدا به انتهای خود می‌رسد و دوران اسارت کامل آن شروع می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

خدمات ایلیا و اِلیشع از ایام پادشاهی آخزیا در اسرائیل و یهو شافاط در یهودا (۱:۱ تا ۸:۱۵)
اسرائیل و یهودا تا سقوط حکومت شمالی (۸:۱۶ تا ۱۷:۴۱)
حکومت یهودا از زمان حزقیا تا تبعید بابل (فصول ۱۸ تا ۲۵)

داوری خداوند بر آخزیا

۱ بعد از وفات آخاب، موآب بر اسرائیل عاصی شدند.

۲ و آخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس قاصدان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بعل‌زیوب خدای عِقرُون رفته، پرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»

۳ و فرشته خداوند به ایلیای تیشی گفت: «برخیز و به ملاقات قاصدان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو: «آیا از این جهت که خدای در اسرائیل نیست، شما برای سؤال نمودن از بعل‌زیوب خدای عِقرُون می‌روید؟»^۴ پس خداوند چنین می‌گوید: «از بستری که بر آن خوابیده‌ای، بلند نخواهی شد. بلکه به یقین خواهی مرد.»

۵ و ایلیا رفت و قاصدان نزد او برگشتند و او به ایشان گفت: «چرا برگشتید؟»^۶ ایشان در جواب وی

گفتند: «شخصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: "بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده است، بازگشته، او را گوید: خداوند چنین می‌فرماید: "آیا از این جهت که خدای در اسرائیل نیست، تو برای سؤال نمودن از بعل‌زیوب خدای عِقرُون می‌فرستی؟ بنابراین از بستری که بر آن خوابیده‌ای، بلند نخواهی شد. بلکه به یقین خواهی مرد."»^۷ او به ایشان گفت: «شکل شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت، چگونه بود؟»^۸ ایشان او را جواب دادند: «لباسی پشمین داشت و کمر بند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «ایلیای تیشی است.»

۹ آنگاه پادشاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد ایلیا فرستاد و او نزد ایلیا آمد، در حالی که او بر قله کوه نشسته بود. و به وی عرض کرد: «ای مرد خدا، پادشاه می‌گوید: "زیر آی؟"»^{۱۰} ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش

ایلیا به آسمان برده می‌شود

۲ و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و اِلیشع از جلجال روانه شدند. ۲ ایلیا به اِلیشع گفت: «در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به بیتئیل فرستاده است.» اِلیشع گفت: «به حیات یهوه و حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیتئیل رفتند. ۳ و پسران انبیایی که در بیتئیل بودند، نزد اِلیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند آقای تو را از فراز سر تو خواهد برداشت؟» اِلیشع گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.»

۴ و ایلیا به او گفت: «ای اِلیشع، در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به آریحا فرستاده است.» اِلیشع گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به آریحا آمدند. ۵ و پسران انبیایی که در آریحا بودند، نزد اِلیشع آمده، وی را گفتند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند آقای تو را از فراز سر تو برمی‌دارد؟» اِلیشع گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.»

۶ و ایلیا او را گفت: «در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به اُردن فرستاده است.» اِلیشع گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هر دوی ایشان روانه شدند. ۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اُردن ایستاده بودند. ۸ پس ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دوی ایشان بر خشکی عبور نمودند. ۹ و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به اِلیشع گفت:

«آنچه را که می‌خواهی برای تو بکنم، پیش از آنکه از نزد تو برداشته شوم، بخواه.» اِلیشع گفت: «نصبیب دو برابر روح تو بر من بشود.» ۱۰ ایلیا گفت: «چیز دشواری خواستی، اما اگر حیثی که از نزد تو برداشته

از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفر را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را سوزانید.

۱۱ و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا، پادشاه چنین می‌فرماید: "بی‌درنگ به زیر آی؟"» ۱۲ ایلیا در جواب ایشان گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفر را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را سوزانید.

۱۳ پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو وارد شد و به او التماس نموده، گفت که «ای مرد خدا، تمنا اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگان در نظر تو عزیز باشد. ۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاه نفرش را سوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.» ۱۵ و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «همراه او به زیر آی و از او مترس.» پس ایلیا برخاسته، همراه وی نزد پادشاه رفت. ۱۶ و او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "چونکه قاصدان فرستادی تا از بعل‌زیوب خدای عقرون سؤال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از او مشورت گیری؟ بنابراین از بستری که به آن خوابیده‌ای، بلند نخواهی شد. به یقین خواهی مرد.»

۱۷ پس پادشاه موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مُرد و یهورام در سال دوم یهورام پسر یهوشافاط پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری نبود. ۱۸ و بقیه کارهای آنحزیا که کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟

پس برایش آوردند. ^{۲۱} و او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی‌حاصلی از آن پدید نیاید."» ^{۲۲} پس آب تا به امروز مطابق سخنی که الیشع گفته بود، شفا یافت.

مسخره شدن الیشع

^{۲۳} و از آنجا به بیت‌ئیل برآمد و چون او به راه برمی‌آمد، تنی چند از کودکان کوچک از شهر بیرون آمده، او را مسخره کردند و گفتند: «ای کچل، بالا برو! ای کچل، بالا برو!» ^{۲۴} الیشع به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یهوه لعنت کرد. و دو خرس از جنگل بیرون آمده، چهل و دو تن از آن پسرها را دریدند. ^{۲۵} الیشع از آنجا به کوه گرم‌ل رفت و از آنجا به سامره بازگشت.

سرکشی پادشاه موآب

۳ و پهورام پسر آخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهوذا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد. ^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل می‌آورد، اما نه اندازه پدر و مادرش، زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، از میان برداشت. ^۳ لیکن به گناهان پُرِبعام پسر نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

^۴ میسع، پادشاه موآب، گوسفند پرورش می‌داد و به پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها پرداخت می‌نمود. ^۵ بعد از وفات آخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد. ^۶ و در آن وقت پهورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را بسیج کرد. ^۷ و رفت و نزد یهوشافاط، پادشاه یهوذا فرستاده، گفت: «پادشاه موآب بر من عاصی شده

شوم، مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد. و گرنه نخواهد شد.» ^{۱۱} و چون ایشان می‌رفتند و گفتگو می‌کردند، اینک اربابه‌ای آتشین با اسبانی آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان بالا رفت. ^{۱۲} و چون الیشع این را بدید، فریاد برآورد: «ای پدرم! ای پدرم! اربابه اسرائیل و سوارانش!» و دیگر او را ندید. آنگاه لباس خود را گرفته، آن را به دو قسمت چاک زد.

^{۱۳} و ردای ایلیا را که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به کناره اردن ایستاد. ^{۱۴} پس ردای ایلیا را که از او افتاده بود، گرفت و آب را زده، گفت: «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» و چون او نیز آب را زد، آب به این طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود. ^{۱۵} و چون پسران انبیا که روبروی او در آریحا بودند، او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع می‌باشد.» و برای ملاقات وی آمده، او را تا به زمین تعظیم نمودند. ^{۱۶} و او را گفتند: «اینک حال با بندگان پنجاه مرد قوی هستند، تمنا اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوه‌ها یا در یکی از دره‌ها انداخته باشد.» الیشع گفت: «مفرستید.» ^{۱۷} اما به حدی بر او اصرار نمودند که شرمنده شده، گفت: «مفرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند. و ایشان سه روز جستجو نمودند، اما ایلیا را نیافتند. ^{۱۸} و چون الیشع در آریحا توقف می‌نمود، ایشان نزد او برگشتند و او به ایشان گفت: «آیا شما را نگفتم، که نروید.»

شفای آب

^{۱۹} و اهل شهر به الیشع گفتند: «اینک مکان شهر نیکوست چنانکه آقای ما می‌بیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بی‌حاصل است.» ^{۲۰} الیشع گفت: «نزد من کاسه‌ای نو بیاورید، و نمک در آن بگذارید.»

شد، تا شما و احشام شما و چارپایان شما بنوشید.^{۱۸} و این در نظر خداوند بسیار آسان است. او موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد.^{۱۹} و تمامی شهرهای حصاردار و بهترین شهرها را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و تمامی چشمه‌های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.^{۲۰} بامداد روز بعد در وقت تقدیم قربانی، اینک آب از جانب اِدوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.

^{۲۱} و چون تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقابله ایشان برمی آیند، مردانی را که قادر به حمل سلاح بودند، از پیر و جوان، جملگی فرا خواندند و آنها را در مرزها مستقر کردند.^{۲۲} پس بامدادان چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند،^{۲۳} و گفتند: «این خون است. پادشاهان به یقین با هم جنگیده، یکدیگر را کشته‌اند. پس حال ای موآبیان به غنیمت بشتابید.»^{۲۴} اما چون به لشکرگاه اسرائیل رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند که از حضور ایشان پراکنده شدند. پس به سرزمین ایشان داخل شده، موآبیان را می‌کشتند.^{۲۵} و شهرها را ویران نمودند و بر هر قطعه نیکو هر کس سنگ خود را انداخته، آن را پر کردند و تمام چشمه‌های آب را مسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع کردند، لیکن سنگهای قیرحارست را در آن واگذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند.^{۲۶} و چون پادشاه موآب دید که جنگ بر او سخت شد، هفتصد نفر شمشیرزن گرفت که تا راه را برای او بشکافند که به نزد پادشاه اِدوم برود. اما نتوانستند.^{۲۷} پس پسر نخست‌زاده خود را که به

است. آیا همراه من برای مقابله با موآب خواهی آمد؟» یهوشافاط گفت: «خواهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.»^۸ یهورام گفت: «به کدام راه برویم؟» یهوشافاط گفت: «به راه بیابان اِدوم.»

^۹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه اِدوم روانه شده، هفت روز چرخیدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود.^{۱۰} پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.»^{۱۱} یهوشافاط گفت: «آیا نبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند سؤال نماییم؟» یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «الیشع پسر شافاط که آب بر دستهای ایلیا می ریخت،* اینجااست.»^{۱۲} یهوشافاط گفت: «کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه اِدوم نزد وی فرود آمدند.

^{۱۳} اِلیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «مرا با تو چه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «نه، زیرا خداوند است که این سه پادشاه را خوانده تا آنها را به دست موآب تسلیم نماید.»^{۱۴} اِلیشع گفت: «به حیات یهوه صباپوت که به حضور او ایستاده‌ام، قسم که اگر من احترام یهوشافاط پادشاه یهودا را نگاه نمی‌داشتم، به سوی تو نظر نمی‌کردم و تو را نمی‌دیدم.»^{۱۵} اما الان برای من مطربی بیاورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بر اِلیشع قرار گرفت.^{۱۶} و او گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "این دره را پر از خندق کنید."»^{۱۷} زیرا خداوند چنین می‌گوید: "باد نخواهد دید و باران نخواهد دید. اما این دره از آب پر خواهد

* ۱۱.۳ یعنی: «خدمتگار ایلیا بود».

مقدس خداست که همیشه از نزد ما می‌گذرد.^{۱۰} پس برای وی بالاخانه‌ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و سفره و تخت و شمعدانی در آن برای وی بگذرانیم که چون نزد ما آید، در آنجا منزل کند.»

۱۱ پس روزی که اِلیشع به آنجا آمد، به آن بالاخانه رفته، در آنجا خوابید.^{۱۲} و به خادم خود، جیحزی گفت: «این زن شوئمی را بخوان.» و چون آن زن را خواند، او به حضور وی ایستاد.^{۱۳} اِلیشع به خادم گفت: «به او بگو که "اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده‌ای، پس برای تو چه شود؟ آیا با پادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟"» او گفت: «نه، من در میان قوم خود ساکن هستم.»^{۱۴} اِلیشع گفت: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.»^{۱۵} آنگاه اِلیشع گفت: «او را بخوان.» پس آن زن را خوانده، او نزد در ایستاد.^{۱۶} و گفت: «سال آینده در همین روزها پسری در آغوش خواهی گرفت.» آن زن گفت: «نه، ای آقایم، ای مرد خدا، به کنیز خود دروغ مگو.»^{۱۷} پس آن زن حامله شده، سال بعد در همان روزها به موجب کلامی که اِلیشع به او گفته بود، پسری زایید.

۱۸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد دروگران رفت.^{۱۹} و به پدرش گفت: «آه سر من! آه سر من! او به خادم خود گفت: «وی را نزد مادرش ببر.»^{۲۰} پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تا ظهر نشست و مرد.^{۲۱} پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت.^{۲۲} و شوهر خود را صدا داده، گفت: «تمنا اینکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفرستی تا نزد مرد خدا بشتابم و برگردم.»^{۲۳} او گفت: «امروز چرا نزد او بروی، نه اول ماه و نه سبت است.» گفت: «سلامتی است.»^{۲۴} پس الاغ را

جایش می‌بایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی تقدیم نمود. و خشم عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی عقب‌نشینی کرده، به سرزمین خود برگشتند.

روغن بیوه‌زن

۴ و زنی از زنان پسران انبیا نزد اِلیشع التماس نموده، گفت: «بندهات، شوهرم مرد و تو می‌دانی که بندهات از خداوند می‌ترسید، و طلبکار او آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.»^۲ اِلیشع وی را گفت: «بگو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «کنیزت را در خانه چیزی غیر از ظرفی از روغن نیست.»^۳ او گفت: «برو و ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن. ظرفهای خالی و بسیار بخواه.»

۴ و داخل شده، در را بر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هر چه پر شود، به کنار بگذار.»^۵ آن زن از نزد او رفته، در را بر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد او آورده، او می‌ریخت.^۶ و چون ظرفها را پر کرده بود، به یکی از پسران خود گفت: «ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او را گفت: «ظرفی دیگر نیست.» و روغن باز ایستاد.^۷ پس آن زن رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: «برو و روغن را بفروش و قرض خود را بده، تو و پسرانت از باقیمانده گذران کنید.»

زنده شدن یک پسر

۸ و روزی واقع شد که اِلیشع به شونیم رفت و در آنجا زنی دولتمند بود که بر او اصرار نمود که خوراک بخورد. از آن پس اِلیشع هرگاه از آنجا عبور می‌نمود، به جهت نان خوردن به آنجا می‌رفت.^۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «اینک فهمیده‌ام که این مرد

طرف و آن طرف راه رفت و برآمده، بر وی خم شد که کودک هفت مرتبه عطسه کرد و چشمان خود را باز کرد. ^{۳۶} اِلیشع، جیحزی را صدا کرده گفت: «این زن شوئمی را بخوان.» پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «پسر خود را بردار.» ^{۳۷} پس آن زن داخل شده، نزد پایهایش افتاد و رو به زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

مرگ در دیگ

^{۳۸} و اِلیشع به جلجال برگشت و قحطی در زمین بود و پسران انبیا به حضور او نشسته بودند. و او به خادم خود گفت: «دیگ بزرگ را بگذار و آش به جهت پسران انبیا بپز.» ^{۳۹} و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوته وحشی یافت و خیارهای وحشی از آن چیده، دامن خود را پر ساخت و آمده، آنها را در دیگ آش خرد کرد. و کسی نمی‌دانست که آنها چیست. ^{۴۰} پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند. و چون قدری آش خوردند، صدا زده، گفتند: «ای مرد خدا، مرگ در دیگ است.» و نتوانستند بخورند. ^{۴۱} او گفت: «آرد بیاورید.» پس آن را در دیگ انداخت و گفت: «برای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ چیز زیان آور در دیگ نبود.

^{۴۲} و کسی از بَعْل شلیشه آمده، برای مرد خدا خوراک نوبر، یعنی بیست قرص نان جو و خوشه‌های گندم در کیسه خود آورد. اِلیشع گفت: «به مردم بده تا بخورند.» ^{۴۳} خادمش گفت: «اینقدر را چگونه پیش صد نفر بگذارم؟» او گفت: «به مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می‌گوید: "خواهند خورد و از ایشان باقی نیز خواهد ماند."» ^{۴۴} پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی نیز ماند.

آراسته، به خادم خود گفت: «بران و برو و تا تو را نگویم، در راندن کوتاهی منما.» ^{۴۵} پس رفته، نزد مرد خدا به کوه گرمل رسید.

چون مرد خدا زن را دید که از دور می‌آید، به خادم خود جیحزی گفت: «نگاه کن! این همان زن شوئمی است! ^{۴۶} پس حال به استقبال او بشتاب و وی را بگو: "آیا تو را سلامتی است و آیا شوهرت سالم و پسرت سالم است؟"» او گفت: «سلامتی است.» ^{۴۷} و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهای چسبید. جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کند، اما مرد خدا گفت: «او را واگذار، زیرا که جاننش در وی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.» ^{۴۸} آن زن گفت: «آیا پسری از آقايم درخواست نمود؟ مگر نگفتم مرا فربم مده؟» ^{۴۹} اِلیشع به جیحزی گفت: «کمر خود را ببند و عصای مرا به دست گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را سلام مگو و اگر کسی تو را سلام گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی کودک بگذار.» ^{۵۰} اما مادر کودک گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس اِلیشع برخاسته، در پی زن روانه شد. ^{۵۱} و جیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی کودک نهاد، اما نه صدا داد و نه اعتنا نمود. پس به استقبال اِلیشع برگشته، او را خبر داد و گفت که: «کودک بیدار نشد.»

^{۵۲} پس اِلیشع به خانه داخل شده، دید که کودک مرده و بر بستر او خوابیده است. ^{۵۳} و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود. ^{۵۴} و برآمده بر کودک دراز شد و دهان خود را بر دهان او و چشم خود را بر چشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بر وی خم گشت و گوشت پسر گرم شد. ^{۵۵} و برگشته، در خانه یک مرتبه این

شفای نَعمان

۵ و نَعمان، سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقایش مردی بزرگ و محترم بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود، و آن مرد نیرومند و شجاع ولی جذامی بود.^۲ و لشکرهای آرامیان بیرون رفته، کنیزی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نَعمان خدمت می کرد.^۳ روزی دختر کنیز به بانوی خود گفت: «کاش که آقام در حضور نبی ای که در سامره است، می بود که او را از جذامش شفا می داد.»^۴ پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان می گوید.»^۵ پس پادشاه آرام گفت: «بیا برو و نامه ای برای پادشاه اسرائیل می فرستم.»

۶ و نامه را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «الان چون این نامه به حضورت برسد، اینک خادم خود نَعمان را نزد تو فرستادم تا او را از جذامش شفا دهی.»^۷ اما وقتی پادشاه اسرائیل نامه را خواند، لباس خود را دریده، گفت: «آیا من مرد خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از جذامش شفا بخشم؟ پس بدانید و ببینید که او بهانه جویی از من می کند.»

۸ اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «لباس خود را چرا دریدی؟ او نزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نبی ای هست.»^۹ پس نَعمان با اسبان و اربه های خود آمده، نزد در خانه الیشع ایستاد.^{۱۰} و الیشع قاصدی نزد او فرستاده، گفت: «برو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نما. و گوشتت به تو برگشته، پاک خواهی شد.»^{۱۱} اما نَعمان غضبناک شده، رفت و گفت: «اینک گفتم به یقین نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود یهوه را خوانده، و دست خود را بر جای جذام حرکت داده،

جذامی را شفا خواهد داد.^{۱۲} آیا آبانه و قَرقر، نه رهای دمشق، از تمامی آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا پاک شوم؟» پس برگشته، با خشم رفت.^{۱۳} اما خادمش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ای پدر ما، اگر آن نبی تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را به جا نمی آوردی؟ پس چند مرتبه زیاده چون تو را گفته است: "شست و شو کن و پاک شو."»^{۱۴} پس آمده هفت مرتبه در اردن به موجب کلام مرد خدا فرو رفت و گوشت بدنش مثل گوشت کودکی تازه و پاک گشت.

۱۵ پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا مراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «الان دانسته ام که در تمامی زمین جز خدای اسرائیل خدایی نیست. و حال تمنا دارم هدیه ای از بنده ات قبول فرمای.»^{۱۶} اما او گفت: «به حیات یهوه که در حضور او ایستاده ام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هرچند او را اصرار نمود که بپذیرد، خودداری نمود.^{۱۷} نَعمان گفت: «اگر نه، تمنا این که دو بار قاطر از خاک این مکان به بنده ات داده شود، زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و هدایاها نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید، مگر نزد یهوه.»^{۱۸} اما در این امر، خداوند بنده تو را عفو فرماید که چون آقام به معبد رَمون داخل شده، در آنجا سجده نماید و بر دست من تکیه کند و من در معبد رَمون سجده نمایم، یعنی چون در معبد رَمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید.»^{۱۹} الیشع وی را گفت: «به سلامتی برو.»

۲۰ اما جیحزی که خادم الیشع مرد خدا بود گفت: «اینک آقام از گرفتن از دست این نَعمان آرامی آنچه را که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از پی او دویده، چیزی از او خواهم گرفت.»^{۲۱} پس جیحزی از عقب نَعمان شتافت و

در آب افتاد و او فریاد کرده، گفت: «آه، ای آقایم زیرا که امانت بود.»^۶ پس مرد خدا گفت: «کجا افتاد؟» و چون مکان را به او نشان داد، او چوبی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد.^۷ و گفت: «آن را بردار.» پس او دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

کوری لشکر آرام

^۸ و پادشاه آرام با اسرائیل جنگ می کرد. او با خادمان خود مشورت کرده، گفت: «در فلان جا اردوی من خواهد بود.»^۹ اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «با حذر باش که از فلان مکان گذر نکنی، زیرا که آرامیان به آنجا فرود آمده اند»^{۱۰} پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داده و هشدارش نموده بود، فرستاده، خود را در آنجا بیش از یکبار و دو بار محافظت نمود.

^{۱۱} و دل پادشاه آرام از این امر مضطرب شد و خادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «آیا مرا خبر نمی دهید که کدام از ما طرفدار پادشاه اسرائیل است؟»^{۱۲} و یکی از خادمانش گفت: «ای آقایم، چنین نیست، بلکه اِلیشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که در خوابگاه خود می گوئی، آگاه می سازد.»^{۱۳} او گفت: «بروید و ببینید که او کجاست، تا بفروسم و او را بگیرم.» پس او را خبر دادند که «اینک اِلیشع در دوتان است.»^{۱۴} پس سواران و اربابها و لشکر عظیمی به آنجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را محاصره نمودند.^{۱۵} و چون خادم مرد خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری با سواران و اربابها شهر را محاصره نموده بودند. پس خادمش او را گفت: «آه، ای آقایم، چه بکنیم؟»^{۱۶} او گفت: «مترس، زیرا آنانی که با ما هستند، از آنانی که با ایشانند، بیشترند.»^{۱۷} و اِلیشع دعا کرده، گفت: «ای خداوند، چشمان او را بگشا تا

چون نَعمان او را دید که از عقبش می دود، از اربابه خود به استقبالش آمد و گفت: «آیا سلامتی است؟»^{۲۲} او گفت: «سلامتی است. آقایم مرا فرستاده، می گوید: "هم اکنون دو جوان از پسران انبیا از کوهستان اِفرایم نزد من آمده اند، تمنا اینکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی."»^{۲۳} نَعمان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او اصرار نمود تا او دو وزنه نقره را در دو کیسه با دو دست لباس بست و بر دو خادم خود نهاد تا پیش او بردند.^{۲۴} و چون به تپه رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند.

^{۲۵} و او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد. اِلیشع وی را گفت: «ای جیحزی، از کجا می آیی؟» گفت: «بندهات جایی زفته بود.»^{۲۶} اِلیشع وی را گفت: «آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از اربابه خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله ها و رمه ها و غلامان و کنیزان است؟»^{۲۷} پس جذام نَعمان به تو و به نسل تو تا به ابد خواهد چسبید. و جیحزی از حضور اِلیشع چون یک جذامی بیرون رفت، با بدنی که از جذام چون برف سفید بود.

آهن روی آب

^۱ و پسران انبیا به اِلیشع گفتند که «اینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است. پس به اُردن برویم و هر یک تکه چوبی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «بروید.»^۲ و یکی از ایشان گفت: «مرحمت فرموده، همراه بندگانم بیا.» او جواب داد که «می آیم.»^۴ پس اِلیشع همراه ایشان روانه شد و چون به اُردن رسیدند، درختان را قطع نمودند.^۵ و هنگامی که یکی از ایشان تنه درختی را می برید، آهن تبر

ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوه‌های اطراف ایلیشع از سواران و ارايه‌های آتشین پر است.^{۱۸} و چون ایشان نزد وی فرود شدند، ایلیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: «تمنا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی.» پس ایشان را به موجب کلام ایلیشع به کوری مبتلا ساخت.^{۱۹} و ایلیشع، ایشان را گفت: «راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیايید و شما را به کسی که می‌طلبید، خواهم رسانید.» پس ایشان را به سامره آورد.

^{۲۰} و هنگامی که وارد سامره شدند، ایلیشع گفت: «ای خداوند، چشمان ایشان را بگشا تا ببینند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامره هستند.^{۲۱} آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به ایلیشع گفت: «ای پدرم، آیا بزنم؟ آیا بزنم؟»^{۲۲} او گفت: «مزن آیا کسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده‌ای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.»^{۲۳} پس مهمانی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، لشکرهای آرام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند.

قحطی در سامره

^{۲۴} و بعد از این، واقع شد که پنه‌د پادشاه آرام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود.^{۲۵} و قحطی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره* نقره و یک چهارم قاب* چلغوز

و ایلیشع گفت: «کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می‌گوید که "فردا همین وقت یک کیل* آرد نرم به یک مثقال* و دو کیل جو به یک مثقال

* ۲۵.۶ در عبری: "شکیل". یک شکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه آیه. * ۲۵.۶ در عبری: "یک گب". یک گب تقریباً معادل ۱ لیتر است. * ۲۵.۶ احتمالاً نام یک گیاه وحشی نیز بود. * ۱.۷ در عبری: "سِئاه". یک سِئاه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب. * ۱.۷ در عبری: "شکیل". یک شکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

دهیم.»^{۱۰} پس رفته، دربانان شهر را صدا زدند و ایشان را آگاه ساخته، گفتند: «به اردوی آرامیان درآمدیم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، و الاغها بسته شده و خیمه‌ها به حالت خود.»

^{۱۱} پس دربانان صدا زده، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند.^{۱۲} و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «به راستی شما را خبر می‌دهم که آرامیان به ما چه خواهند کرد: می‌دانند که ما گرسنه هستیم پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده‌اند و می‌گویند: «چون از شهر بیرون آیند، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.»^{۱۳} و یکی از خادمانش در جواب او گفت: «بگذار چند نفر با پنج راس از اسبان باقیمانده که در شهر باقی‌اند، بروند. اگر گرفتار شدند، که سرنوشتشان همچون دیگر اسرائیلیان ساکن شهر خواهد بود. پس اجازه فرما آنها را بفرستیم و ببینیم چه روی داده است.»^{۱۴} پس دو اربه با اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر آرام فرستاده، گفت: «بروید و ببینید.»^{۱۵} پس از پی ایشان تا آوردن رفتند و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که آرامیان از عجله خود انداخته بودند، پر بود. پس قاصدان برگشته، پادشاه را آگاه ساختند.

^{۱۶} و قوم بیرون رفته، اردوی آرامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت.^{۱۷} و پادشاه آن سردار را که بر دست او تکیه می‌نمود، بر دروازه گماشت و خلق، او را نزد دروازه پامال کردند که مرد مطابق کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد او فرود آمد.^{۱۸} و واقع شد به اینطور که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا همین وقت دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته

نزد دروازه سامره فروخته می‌شود.»^۲ و سرداری که پادشاه بر دست او تکیه می‌نمود، در جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «به یقین تو به چشم خود خواهی دید، اما از آن نخواهی خورد.»

پیروزی بر آرامیان

^۳ و چهار مرد جذامی نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم تا بمیریم؟^۴ اگر گوییم به شهر داخل شویم، همانا قحطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد. و اگر در اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی آرامیان ببندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.»^۵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی آرامیان بروند، اما چون به کنار اردوی آرامیان رسیدند، اینک کسی در آنجا نبود.^۶ زیرا خداوند صدای اربه‌ها و صدای اسبان و صدای لشکر بزرگی را در اردوی آرامیان شنواید و آنها به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حیثیان و مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.»^۷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه‌ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند.^۸ و آن جذامیان به کنار اردو آمده، به خیمه‌ای داخل شدند و خوردند و نوشیدند و از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته، به خیمه‌ای دیگر داخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند.

^۹ پس به یکدیگر گفتند: «ما خوب نمی‌کنیم؛ امروز روز مژده است و ما خاموش می‌مانیم و اگر تا روشنایی صبح به تأخیر اندازیم، بلایی به ما خواهد رسید. پس الان بیایید برویم و به کاخ پادشاه خبر

«تمامی دارایی او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.»

مرگ بن هدد

۷. اِلیشع به دمشق رفت و بن هدد پادشاه آرام بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که «مرد خدا اینجا آمده است.»^۸ پس پادشاه به خزائیل گفت: «هدیه‌ای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سؤال نما که "آیا از این بیماری خود شفا خواهم یافت؟"»^۹ و خزائیل برای ملاقات او رفته، هدیه‌ای به دست خود گرفت، یعنی بار چهل شتر از بهترین کالاهای دمشق. و آمده، به حضور او ایستاد و گفت: «پسرت بن هدد، پادشاه آرام مرا نزد تو فرستاده، می‌گوید: "آیا از این بیماری خود شفا خواهم یافت؟"»^{۱۰} و اِلیشع او را گفت: «برو و او را بگو: "به یقین شفا توانی یافت،" لیکن خداوند مرا معلوم داشته است، که "بدون شک او خواهد مرد."»^{۱۱} و چشم خود را خیره ساخته، بر خزائیل نگرست تا خجل گردید. پس مرد خدا بگریست.^{۱۲} و خزائیل گفت: «آقایم چرا گریه می‌کند؟» او جواب داد: «چونکه ضرری را که تو به قوم اسرائیل خواهی رسانید، می‌دانم؛ قلعه‌های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و کودکان ایشان را خرد و خمیر خواهی نمود و حامله‌های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.»^{۱۳} خزائیل گفت: «بنده تو سگی بیش نیست، چه برسد به اینکه چنین کار بزرگی بکند؟» اِلیشع گفت: «خداوند بر من نشان داده است که تو

خواهد شد.^{۱۴} و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: «اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بگشاید، آیا مثل این امر واقع تواند شد؟» و او گفت: «اینک به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»^{۲۰} پس او را همچنین واقع شد، زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد.

بازگرداندن دارایی بیوه‌زن

۸. و اِلیشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می‌توانی ساکن شوی، ساکن شو. زیرا خداوند قحطی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.»^۲ و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال مسکن گزید.^۳ و واقع شد بعد از اتمام هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود التماس نماید.^۴ و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو می‌نمود و می‌گفت: «حال تمام کارهای بزرگی را که اِلیشع به جا آورده است، به من بگو.»^۵ و هنگامی که او برای پادشاه بیان می‌کرد که چگونه مرده‌ای را زنده نمود، اینک زنی که پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود التماس نمود. و جیحزی گفت: «ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که اِلیشع زنده کرد، این است.»^۶ و چون پادشاه از زن پرسید، او را خبر داد، پس پادشاه یکی از خادمان خود را برایش تعیین نموده، گفت:

پادشاه آرام خواهی شد.»^{۱۴} پس از نزد الیشع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیشع تو را چه گفت؟» او جواب داد: «به من گفت که به یقین شفا خواهی یافت.»^{۱۵} و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترده که مُرد و خزائیل در جایش پادشاه شد.

^{۱۶} و در سال پنجم یورام پسر آخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام پسر یهوشافاط پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.^{۱۷} و چون پادشاه شد، سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد.^{۱۸} و به راه پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان آخاب عمل می‌نمودند، عمل نمود، زیرا که دختر آخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می‌آورد.^{۱۹} اما خداوند به خاطر بنده خود داوود نخواست که یهودا را هلاک سازد، چونکه او را وعده داده بود که او را و پسرانش را تا به ابد چراغی بدهد.^{۲۰} و در دوران وی، دوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود گماشتند.^{۲۱} و یورام با تمامی اربابه‌های خود به ضعیف رفت و در شب برخاسته، اِدومیان را که او را محاصره نموده بودند و سرداران اربابه‌ها را شکست داد و قوم به خیمه‌های خود فرار کردند.^{۲۲} و دوم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده‌اند و لَبَنه نیز در آن وقت عاصی شد.^{۲۳} و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۲۴} و یورام با پدران خود خوابید و در شهر داوود با پدران خود دفن شد. و پسرش آخزیا به جایش پادشاهی کرد.

^{۲۵} و در سال دوازدهم یورام پسر آخاب پادشاه اسرائیل، آخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.^{۲۶} و آخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش

عَتْلِیا، دختر عُمَری پادشاه اسرائیل بود.^{۲۷} و به راه خاندان آخاب گام برداشته، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان آخاب به عمل می‌آورد، زیرا که داماد خاندان آخاب بود.

^{۲۸} و با یورام پسر آخاب برای مقابله با خزائیل پادشاه آرام به راموت جلعاد رفت و آرامیان، یورام را مجروح ساختند.^{۲۹} و یورام پادشاه به یزیرعیل مراجعت کرد تا از زخمهایی که آرامیان به او رسانیده بودند هنگامی که با خزائیل، پادشاه آرام جنگ می‌نمود، شفا یابد. و آخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا، به یزیرئیل آمد تا یورام پسر آخاب را عیادت نماید، چونکه بیمار بود.

یورام، پادشاه یهودا

۹ و الیشع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این ظرف روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعاد برو.»^۱ و چون به آنجا رسیدی، ییهو پسر یهوشافاط پسر یمشی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش برخیزان و او را به اطاق خلوت ببر.^۳ و ظرف روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو: خداوند چنین می‌گوید که «تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.» سپس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.»

^۴ پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعاد آمد.^۵ و چون به آنجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ای سردار، با تو سخنی دارم.» ییهو گفت: «به کدامیک از تمامی ما؟» گفت: «به تو، ای سردار!»^۶ پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، او را گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم.»^۷ و خاندان آقای خود آخاب را خواهی زد تا من انتقام خون خادمان خود انبیا را و خون تمامی خادمان خداوند را از دست

۱۷ دیده‌یانی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جماعت ییهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «جماعتی می‌بینم.» یهورام گفت: «سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیا سلامتی است؟» ۱۸ پس سواری به استقبال او رفت و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که "آیا سلامتی است؟"» ییهو جواب داد که «تو را با سلامتی چه کار است؟ از عقب من بیا.» و دیده‌بان خبر داده گفت که «قاصد نزد ایشان رسید، اما برنمی‌گردد.» ۱۹ پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که "آیا سلامتی است؟"» ییهو جواب داد: «تو را با سلامتی چه کار است؟ از عقب من بیا.» ۲۰ و دیده بان خبر داده، گفت که «نزد ایشان رسید، اما برنمی‌گردد. راندن مثل راندن ییهو پسر نمشی است، زیرا که دیوانه‌وار می‌راند.»

۲۱ یهورام گفت: «ارابه مرا حاضر کنید.» پس ارابه او را حاضر کردند و یهورام پادشاه اسرائیل و آخزیا پادشاه یهودا، هر یک بر ارابه خود بیرون رفتند و به استقبال ییهو بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند. ۲۲ و چون یهورام، ییهو را دید گفت: «ای ییهو، آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟» ۲۳ آنگاه یهورام ارابه خود را برگردانیده، فرار کرد و به آخزیا گفت: «ای آخزیا، خیانت است.» ۲۴ و ییهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یهورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در ارابه خود افتاد. ۲۵ ییهو به بدرق، سردار خود گفت: «او را برداشته، در قسمت ملک نابوت یزرعیلی ببنداز و به یاد آور که چگونه وقتی که من و تو با هم از عقب پدرش آخاب می‌تاختیم، خداوند این وحی را درباره او

ایزابل بکشم. ۸ و تمامی خاندان آخاب هلاک خواهند شد. و از آخاب هر مرد را و هر برده و آزاد در اسرائیل را محو خواهیم ساخت. ۹ و خاندان آخاب را مثل خاندان یزیعام پسر نباط و مانند خاندان بَعشا پسر اخیّا خواهیم ساخت. ۱۰ و سگان، ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد و دفن کننده‌ای نخواهند بود.» سپس در را باز کرده، بگریخت.

۱۱ و ییهو نزد خادمان آقای خویش بیرون آمد و کسی او را گفت: «آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «شما این مرد و کلامش را می‌دانید.» ۱۲ گفتند: «چنین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «چنین و چنان به من صحبت نموده، گفت که "خداوند چنین می‌فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم."» ۱۳ آنگاه ایشان عجله نموده، هر کدام لباس خود را گرفته، آن را زیر او به روی پلکان نهادند، و شیپور را نواخته، گفتند که «ییهو پادشاه است.»

قتل یورام و آخزیا

۱۴ بنابراین ییهو پسر یهوشافاط پسر نمشی بر یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از خزائیل، پادشاه آرام نگاه می‌داشتند. ۱۵ اما یهورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که آرامیان به او رسانیده بودند وقتی که با خزائیل، پادشاه آرام، جنگ می‌نمود، شفا یابد. پس ییهو گفت: «اگر رای شما این است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبادا رفته، به یزرعیل خبر برساند.» ۱۶ پس ییهو به ارابه سوار شده، به یزرعیل رفت، زیرا که یورام در آنجا بستری بود و آخزیا پادشاه یهودا برای عیادت یورام آمده بود.

برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلای یَشی سخن گفته بود که "سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد."^{۳۷} و لاشه ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند توانست بگویند که این ایزابل است.»

مرگ پسران آخاب

۱۰ و هفتاد پسر آخاب در سامره بودند. پس بیهو نامه‌ای نوشته، به سامره نزد سروان یزرعیل که مشایخ و مربیان پسران آخاب بودند، فرستاده، گفت: ^۲ «الان چون این نامه به شما برسد، چونکه پسران آقای شما و ارابه‌ها و اسبان و شهر حصاردار و ساز و برگ نظامی با شما است،^۳ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر تخت پدرش بنشانید و به جهت خاندان آقای خود جنگ نمایید.»^۴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟»^۵ پس مباشر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مربیان را نزد بیهو فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هر چه به ما بفرمائی، به جا خواهیم آورد. کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.»^۶ پس نامه‌ای دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگر شما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیرید و فردا همین وقت نزد من به یزرعیل بیاوید.» و آن شاهدان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت می‌کردند، می‌بودند.^۷ و چون آن نامه نزد ایشان رسید، شاهدان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان

فرمود.^{۲۶} خداوند می‌گوید: بدون شک خون نابوت و خون پسرانش را دیروز دیدم و "خداوند می‌گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید." پس الان او را برادر و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.»

^{۲۷} اما چون آخزیا پادشاه یهودا این را دید، به راه بیت‌حَقان* فرار کرد و بیهو او را تعقیب نموده، فرمان داد که «او را بزنید.» و او را نیز در ارابه‌اش به فراز جور که نزد یلعام است، زدند. و او تا می‌جَو فرار کرده، در آنجا مرد.^{۲۸} و خادمانش او را در ارابه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داوود با پدرانش دفن کردند.
^{۲۹} و در سال یازدهم یورام پسر آخاب، آخزیا بر یهودا پادشاه شد.

مرگ ایزابل

^{۳۰} و چون بیهو به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سرمه به چشمان خود کشید و سر خود را آراسته، از پنجره نگریست.^{۳۱} و چون بیهو به دروازه داخل شد، او گفت: «ای زمری، ای قاتل آقایت، آیا سلامتی است؟»^{۳۲} بیهو به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «کیست که طرفدار من باشد؟ کیست؟» پس دو سه نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند.^{۳۳} و او گفت: «او را بیندازید.» پس ایزابل را به زیر انداختند و قدری از خونس بر دیوار و اسبان پاشیده شد و اسبان او را لگدمال کردند.^{۳۴} آنگاه داخل شده، به خوردن و نوشیدن مشغول گشت. پس گفت: «این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نمایید، زیرا که دختر پادشاه است.»^{۳۵} اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند.^{۳۶} پس

* ۲۷.۹ یا: "به راه بوستان (خانه داخل باغ)".

که در سامره بودند، کشت، به حدی که اثری از او باقی نماند، مطابق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود.

قتل پرستندگان بعل

^{۱۸} پس بیهو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «آخاب بعل را پرستش کم کرد، اما بیهو او را پرستش زیاد خواهد نمود.» ^{۱۹} پس الان تمامی انبیای بعل و تمامی پرستندگانش و تمامی کاهنان او را نزد من بخوانید و هیچ یک از ایشان غایب نباشد، زیرا قصد قربانی بزرگی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد، زنده نخواهد ماند.» اما بیهو این را از راه حيله کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد. ^{۲۰} و بیهو گفت: «محفلی مقدس برای بعل تقدیس نمایید.» و آن را اعلان کردند. ^{۲۱} و بیهو نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و هیچ کس باقی نماند که نیامد. و به معبد بعل داخل شدند و معبد بعل سرتاسر پر شد. ^{۲۲} و به مباشر مخزن لباس گفت که «برای تمامی پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد. ^{۲۳} بیهو و پهنوداد پسر رکاب به معبد بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی از خادمان یهوه در اینجا با شما نباشد، مگر خادمان بعل و بس.» ^{۲۴} پس داخل شدند تا قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی تقدیم کنند. و بیهو هشتاد نفر برای خود بیرون در گماشته بود و گفت: «اگر یک نفر از اینانی که به دست شما سپردم، رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.» ^{۲۵} و چون از تقدیم قربانی سوختنی فارغ شدند، بیهو به نگهبانان و سرداران گفت: «داخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و نگهبانان و سرداران اجساد ایشان را بیرون انداختند. پس به شهر بیت بعل رفتند.

را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد او فرستادند. ^۸ و قاصدی آمده، بیهو را خبر داد و گفت: «سره‌ای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «آنها را به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارید.» ^۹ و بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: «شما تقصیری ندارید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که تمامی اینها را کشته است؟» ^{۱۰} پس بدانید که از کلام خداوند که درباره خاندان آخاب گفته است، هیچ کلامی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، به جا آورده است. ^{۱۱} و بیهو تمامی باقی ماندگان خاندان آخاب را که در یزرعیل بودند، کشت و تمامی بزرگان و دوستانش و کاهنانش را، تا به جایی که از برایش کسی باقی نماند.

^{۱۲} پس برخاسته و روانه شد و به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید، ^{۱۳} بیهو به برادران آخزیا پادشاه یهودا برخورد نموده، گفت: «شما کیستید؟» گفتند: «برادران آخزیا هستیم و می‌آییم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را سلام گوئیم.» ^{۱۴} او گفت: «اینها را زنده بگیرید.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان هیچ یک رهایی نیافت. ^{۱۵} و چون از آنجا روانه شد، به پهنوداد پسر رکاب که به استقبال او می‌آمد، برخورد و او را سلام نموده، گفت که «آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟» پهنوداد جواب داد که «راست است.» گفت: «اگر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به اربابه برکشید. ^{۱۶} و گفت: «همراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، ببین.» و او را بر اربابه وی سوار کردند. ^{۱۷} و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان آخاب را

پادشاه که خواهر آخزیا بود، یوآش پسر آخزیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد.^۳ و یوآش نزد او در خانه خداوند شش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت می‌نمود.^۴ و در سال هفتم، پهلویاداع فرستاده، فرماندهان کِریَتیان و نگهبانان را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورد، با ایشان عهد بست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد.^۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «کاری که باید بکنید، این است: یک سوم از شما که از انجام وظیفه در سبّت فارغ می‌شوید، به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید.^۶ و یک سوم دیگر به دروازه سور و یک سوم به دروازه‌ای که پشت نگهبانان است، حاضر باشید و خانه را دیده‌بانی نمایید که کسی داخل نشود.^۷ و دو دسته شما، یعنی تمامی آنانی که در روز سبّت به انجام وظیفه مشغول می‌شوید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید.^۸ و هر کدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایید و هر که از میان صفاها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود، نزد او بمانید.»

^۹ پس فرماندهان مطابق هر چه پهلویاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبّت از وظیفه فارغ می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبّت به وظیفه مشغول می‌گشتند، برداشته، نزد پهلویاداع کاهن آمدند.^{۱۰} و کاهن نیزه‌ها و سپرها را که از آیین داوود پادشاه و در خانه خداوند بود، به فرماندهان داد.^{۱۱} و هر یکی از نگهبانان، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی قربانگاه و به پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند.^{۱۲} و او

^{۲۶} و تمثالها را که در معبد بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند.^{۲۷} و تمثال بعل را شکستند و معبد بعل را ویران ساخته، آن را تا امروز آبریزگاه ساختند.^{۲۸} پس بیهو، اثر بعل را از اسرائیل نابود ساخت.^{۲۹} اما بیهو از پیروی گناهان پُرِبعام پسر نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، برنگشت، یعنی از پرستش گوساله‌های طلا که در بیت‌ئیل و دان بود.^{۳۰} و خداوند به بیهو گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، به جا آوردی و مطابق هر چه در دل من بود، با معبد آخاب عمل نمودی، از این جهت پسران تو تا پشت چهارم بر تخت اسرائیل خواهند نشست.»^{۳۱} اما بیهو توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت بیهو خدای اسرائیل، گام بردارد. او از گناهان پُرِبعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری نمود.

^{۳۲} و در آن روزها، خداوند به محو ساختن اسرائیل آغاز کرد و خزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل می‌زد؛^{۳۳} یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و رُئوبینیان و مَنَسّیان را از غرورِ غیر که بر دره آرنون است و جلعاد و باشان.^{۳۴} و بقیه وقایع بیهو و هر چه کرد و تمامی شجاعت او، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۳۵} پس بیهو با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش پهلواخاز به جایش پادشاه شد.^{۳۶} و روزهایی که بیهو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

عتلیا و یوآش

و چون عتلیا، مادر آخزیا دید که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت.^۲ اما پهلویاداع دختر یورام

^۲ و یهوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهوآداع کاهن او را تعلیم می‌داد، به جا می‌آورد. ^۳ مگر این که مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند و بخور می‌سوزانیدند.

^۴ و یهوآش به کاهنان گفت: «تمام نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس مطابق نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره‌ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد، ^۵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.» ^۶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهوآش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند. ^۷ و یهوآش پادشاه، یهوآداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیر نکرده‌اید؟ پس الان نقره‌ای دیگر از آشنایان خود بگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.» ^۸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.

^۹ و یهوآداع کاهن صندوق گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوی قربانگاه به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوند می‌شدند، گذاشت. و کاهنانی که نگهبانان در بودند، تمامی نقره‌ای را که به خانه خداوند می‌آوردند، در آن گذاشتند.

^{۱۰} و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کاهنان برآمده، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت می‌شد، در کیسه‌ها بسته، حساب آن را می‌دادند. ^{۱۱} و نقره‌ای را که حساب آن داده می‌شد، به دست کارگزارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، می‌سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که

پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی برپا کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.» ^{۱۲} و چون عتلیا صدای نگهبانان و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ^{۱۴} و دید که اینک پادشاه مطابق عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و شیپورنوازان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می‌کردند و شیپورها را می‌نواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که: «خیانت! خیانت!» ^{۱۵} و یهوآداع کاهن، فرماندهان را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد. ^{۱۶} پس او را راه دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می‌آمدند، رفت و در آنجا کشته شد. ^{۱۷} و یهوآداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم. ^{۱۸} و تمامی قوم زمین به معبد بعل رفته، آن را ویران ساختند و قربانگاههای و تمثالهایش را در هم شکستند. و کاهن بعل، متان را روبروی قربانگاهها کشتند و کاهن ناظران بر خانه خداوند گماشت. ^{۱۹} و فرماندهان و کیریتیان و شاطران و تمامی مردم مملکت را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه نگهبانان به خانه پادشاه آمدند و او بر تخت پادشاهان بنشست. ^{۲۰} و تمامی مردم مملکت شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزد خانه پادشاه به شمشیر کشتند.

^{۲۱} و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

ترمیم معبد

در سال هفتم ییهو، یهوآش پادشاه شد و ۱۲ چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

و او را با پدرانش در شهر داوود دفن کردند و پسرش آمصیا در جایش سلطنت نمود.

یهواخاز، پادشاه اسرائیل

۱۳ در سال بیست و سوم یوآش پسر آخزیا پادشاه یهودا، یهواخاز پسر ییهو، بر اسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود.^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گناهان یُرِبعام پسر نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، رفتار نموده، از آن دوری نکرد.^۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست خزائیل پادشاه آرام و به دست بَن‌هَدَد پسر حزائیل، تا مدت‌های دراز تسلیم نمود.^۴ و یهواخاز نزد خداوند التماس نمود و خداوند او را قبول فرمود، زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه آرام، ایشان را به تنگ می‌آورد.^۵ و خداوند نجات‌دهنده‌ای به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست آرامیان بیرون آمدند و قوم اسرائیل مثل دوران سابق در خانه‌های خود ساکن شدند.^۶ اما از گناهان خانه یُرِبعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری ننموده، در آن گام برداشتند و آشیره نیز در سامره ماند.^۷ و برای یهواخاز، از قوم به جز پنجاه سوار و ده ارابه و ده هزار پیاده وانگذاشت زیرا که پادشاه آرام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود.^۸ و بقیه وقایع یهواخاز و هر چه کرد و شجاعت او، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^۹ پس یهواخاز با پدران خود خوابید و او

در خانه خداوند کار می‌کردند، صرف می‌نمودند،^{۱۲} و به معماران و سنگتراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیر خانه لازم می‌بود.^{۱۳} اما برای خانه خداوند طاسهای نقره و گلی‌ها و کاسه‌ها و شیپورها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوند می‌آوردند، ساخته نشد.^{۱۴} زیرا که آن را به کارگزاران دادند تا خانه خداوند را به آن تعمیر نمایند.^{۱۵} و از کسانی که نقره را به دست ایشان می‌دادند تا به کارگزاران بسپارند، حساب نمی‌گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتار می‌نمودند.^{۱۶} اما نقره قربانی‌های خطا و نقره قربانی‌های گناه را به خانه خداوند نمی‌آوردند، چونکه از آن کاهنان می‌بود.^{۱۷} آنگاه خزائیل پادشاه آرام برآمده، با جت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس خزائیل برگشته به سوی اورشلیم برآمد.^{۱۸} و یهواآش پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوشافاط و یهورام و آخزیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلا را که در خزانه‌های خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد خزائیل، پادشاه آرام فرستاد و او از اورشلیم برفت.

^{۱۹} و بقیه وقایع یوآش و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۲۰} و خادمان یوآش برخاسته، بر وی فتنه انگیزتند و یوآش را در بیت‌ملو به راهی که به سوی سیلا فرود می‌رود، کشتند.^{۲۱} زیرا خادمانش، یوزاکر پسر شیمعت و یهوزاباد پسر شومیر، او را زدند که مرد

آرامیان را شکست می‌دادی تا تلف می‌شدند، اما حال آرامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.»

^{۲۰} و الیشع وفات یافت و او را دفن نمودند و در وقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین وارد شدند. ^{۲۱} و واقع شد که چون مردی را دفن می‌کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر الیشع انداختند. و چون آن شخص مرده به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.

^{۲۲} و خزائیل پادشاه ارام، اسرائیل را در تمامی دوران پهواخاز به تنگ آورد. ^{۲۳} اما خداوند بر ایشان شفقت و ترحم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود، به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان را هلاک سازد و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت.

^{۲۴} پس خزائیل، پادشاه آرام مرد و پسرش بن هدد به جایش پادشاه شد. ^{۲۵} و پهواش پسر پهواخاز، شهرهایی را که خزائیل از دست پدرش پهواخاز به جنگ گرفته بود، از دست بن‌هدد پسر خزائیل باز پس گرفت، و پهواش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را بازگردانیده شد.

آقصیا، پادشاه یهودا

۱۴ در سال دوم یواش پسر پهواخاز پادشاه اسرائیل، آقصیا پسر یواش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ^۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش پهوعدین اورشلمی بود. ^۳ او آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه مثل پدرش داوود، بلکه موافق هر چه پدرش یواش کرده بود، رفتار می‌نمود. ^۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد

را در سامره دفن کردند و پسرش یواش، در جایش سلطنت نمود.

یهواش، پادشاه اسرائیل

^{۱۰} و در سال سی و هفتم یواش، پادشاه یهودا، یهواش* پسر پهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود. ^{۱۱} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از تمامی گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری نکرده، در آنها گام برمی‌داشت. ^{۱۲} و بقیه وقایع یواش و هر چه کرد و شجاعت او که چگونه با آمصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟ ^{۱۳} و یواش با پدران خود خوابید و یربعام بر تخت وی نشست و یواش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.

^{۱۴} و الیشع به بیماری‌ای که از آن مرد، مریض شد و یواش پادشاه اسرائیل نزد وی آمده بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای اربابه اسرائیل و سوارانش!» ^{۱۵} الیشع او را گفت: «کمان و تیرها را بگیر.» او برای خود کمان و تیرها گرفت. ^{۱۶} الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد. ^{۱۷} و گفت: «پنجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد. و الیشع گفت: «ببنداز.» پس انداخت.

^{۱۸} و گفت: «تیرها را بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «زمین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد. ^{۱۹} و مرد خدا به او خشم نموده، گفت: «می‌بایست پنج شش مرتبه زده باشی. آنگاه

* ۱۰۰۱۳ همان «یواش»

۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد، همراه با گروگانها برگرفته، به سامره مراجعت کرد. ۱۵ و بقیه کارهایی را که یهواش کرد و شجاعت او و چگونه با آمصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟ ۱۶ و یهواش با پدران خود خوابید و با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یزیعام در جایش پادشاه شد.

۱۷ و آمصیا پسر یواش پادشاه یهودا، بعد از وفات یهواش پسر یهواخاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۱۸ و بقیه وقایع آمصیا، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ۱۹ و در اورشلیم بر وی فتنه انگیزتند. پس او به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستاده، او را در آنجا کشتند. ۲۰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم در شهر داوود، دفن شد. ۲۱ و تمامی قوم یهودا، عَزْرَیا را که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش آمصیا، پادشاه ساختند. ۲۲ عَزْرَیا ایلت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه با پدران خود خوابیده بود، آن را به یهودا بازگردانید.

یزیعام دوم، پادشاه اسرائیل

۲۳ و در سال پانزدهم آمصیا پسر یواش پادشاه یهودا، یزیعام پسر یهواش پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، و چهل و یک سال پادشاهی کرد. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، از تمامی گناهان یزیعام پسر نَبَات که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری ننمود. ۲۵ او حدود اسرائیل را از ورودی حمتا تا دریای عَرَبَه باز پس گرفت، مطابق

و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند و بخور می‌سوزانیدند. ۵ و هنگامی که سلطنت در دستش استوار شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خودکشته شود.»* ۷ و او ده هزار نفر از اِدومیان را در وادی نمک کشت و سیلاع را در جنگ گرفت و آن را تا به امروز یَقْتِئیل نامید.

۸ آنگاه آمصیا قاصدان نزد یهواش پسر یهواخاز پسر ییهو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر رو در رو شویم.» ۹ یهواش پادشاه اسرائیل، نزد آمصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «بوته‌خاری در لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: "دختر خود را به پسر من به زنی بده." اما حیوان وحشی‌ای که در لبنان بود، گذر کرده، بوته‌خار را پامال نمود. ۱۰ اِدوم را به یقین شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته است. پس به همین فخر کن و در خانه خود بمان! برای چه بلا را برای خود می‌آوری تا خودت و یهودا به همراهت بفتید؟»

۱۱ اما آمصیا گوش نداد. پس یهواش پادشاه اسرائیل برآمد و او و آمصیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهوداست، با یکدیگر رو در رو شدند. ۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل پراکنده شده، هر کس به خانه خود فرار کرد. ۱۳ و یهواش پادشاه اسرائیل، آمصیا پسر یهواش پسر آخزیا پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه اِفْرَیم تا دروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع* ویران ساخت.

* ۱۶:۲۴. * ۱۳:۱۴ در عبری: "اِما". یک اِما تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

خوابید و او را با پدرانیش در شهر داوود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود.^۸ در سال سی و هشتم عَزْرِیا پادشاه یهودا، زکریا پسر یُرْبعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد.^۹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدرانیش می‌کردند، به عمل آورد و از گناهان یُرْبعام پسر نَبَاط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری ننمود.^{۱۰} پس شَلّوم پسر یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود.^{۱۱} و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۱۲} این کلام خداوند بود که آن را به ییهو خطاب کرده، گفت: «پسران تو تا پشت چهارم بر تخت اسرائیل خواهند نشست.»^{*} پس همچنین به وقوع پیوست.

شَلّوم پادشاه اسرائیل

^{۱۳} در سال سی و نهم عَزْرِیا پادشاه یهودا، شَلّوم پسر یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود.^{۱۴} و مَنَحیم پسر جادی از تَرَصَه برآمده، به سامره داخل شد. و شَلّوم پسر یابیش را در سامره زده، او را کشت و به جایش سلطنت نمود.^{۱۵} و بقیه وقایع شَلّوم و فتنه‌ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۱۶} آنگاه مَنَحیم که از تَرَصَه آمده بود، تَقْصَح را با هر چه در آن بود و حدودش را زد و کشت، از این جهت که دروازه‌های شهر را برای او باز نکردند. و تمامی زنان حامله‌اش را شکم پاره کرد.^{۱۷} در سال سی و نهم عَزْرِیا پادشاه یهودا، مَنَحیم پسر جادی بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره

کلامی که ییهو خدای اسرائیل، به واسطه خادم خود یونس پسر آمَتای نبی که از جَت جَفر بود، گفته بود. زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ است، چونکه نه برده و نه آزادی باقی ماند. و مددکاری به جهت اسرائیل وجود نداشت.^{۱۷} اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان صحبت ننمود، بنابراین ایشان را به دست یُرْبعام پسر یوآش نجات داد.^{۱۸} و بقیه وقایع یُرْبعام و آنچه کرد و شجاعت او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و خَما را که از آن یهودا بود، برای اسرائیل باز پس گرفت، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۱۹} پس یُرْبعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

عَزْرِیا پادشاه یهودا

و در سال بیست و هفتم یُرْبعام، پادشاه اسرائیل، عَزْرِیا پسر اَقْصِیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.^۲ او شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَگْلِیای اورشلیمی بود.^۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش اَقْصِیا کرده بود، به جا آورد.^۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند و بخور می‌سوزانیدند.^۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روز وفاتش جذامی بود و در خانه‌ای مجزا ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین حکومت می‌نمود.^۶ و بقیه وقایع عَزْرِیا و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^۷ پس عَزْرِیا با پدران خود

فَقَح، پادشاه اسرائیل

^{۲۷} و در سال پنجاه و دوم عَزْرِیا پادشاه یهودا، فَقَح پسر رَمَلِیا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود. ^{۲۸} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یَرْبِعام پسر نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری ننمود. ^{۲۹} در دوران فَقَح پادشاه اسرائیل، تَغَلَّت فِلاسیر پادشاه آشور آمده، عیون و آپل بیت مَعکَه و یانوح و قادیش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نَفْتالی را گرفته، ایشان را به آشور به اسیری برد. ^{۳۰} و در سال بیستم یوتام پسر عَزْیا، هوشع پسر ایلَه، بر فَقَح پسر رَمَلِیا بشورید و او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود. ^{۳۱} و بقیه وقایع فَقَح و هر چه کرد، اینک در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

یوتام پادشاه یهودا

^{۳۲} در سال دوم فَقَح پسر رَمَلِیا پادشاه اسرائیل، یوتام پسر عَزْیا پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ^{۳۳} او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشا دختر صادوق بود. ^{۳۴} و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هر آنچه پدرش عَزْیا کرد، به عمل آورد. ^{۳۵} لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند هنوز قربانی تقدیم می کردند و بخور می سوزانیدند. یوتام دروازه بالایی خانه خداوند را بنا نمود. ^{۳۶} و بقیه

سلطنت نمود. ^{۱۸} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یَرْبِعام پسر نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری ننمود. ^{۱۹} پس فول* پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و مَنحیم، هزار وزنه* نقره به فول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت را در دستش استوار سازد. ^{۲۰} و مَنحیم این نقد را بر اسرائیل، یعنی بر تمامی دولتمندان گذاشت تا هر یک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در آن سرزمین اقامت ننمود. ^{۲۱} و بقیه وقایع مَنحیم و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟ ^{۲۲} پس مَنحیم با پدران خود خوابید و پسرش فَقَحیا به جایش پادشاه شد.

فَقَحیا پادشاه اسرائیل

^{۲۳} و در سال پنجاهم عَزْرِیا پادشاه یهودا، فَقَحیا پسر مَنحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ^{۲۴} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یَرْبِعام پسر نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، دوری ننمود. ^{۲۵} یکی از سردارانش، فَقَح پسر رَمَلِیا بر او شوریده، او را با أرجوب و آریه در سامره در قلعه کاخ پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از فرزندان جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود. ^{۲۶} و بقیه وقایع فَقَحیا و هر چه کرد، اینک در کتاب تواریخ دوران پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

* ۱۹.۱۵ نام دیگری "تَغَلَّت فِلاسیر"؛ مقایسه کنید با آیه ۲۹ همین باب. * ۱۹.۱۵ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

و به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به شهر قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

۱۰ و آحاز پادشاه برای ملاقات یَغْلَت فِلاسر پادشاه آشور به دمشق رفت و قربانگاهی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه قربانگاه و شکل آن را مطابق تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد. ۱۱ و اوربای کاهن قربانگاهی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد و تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت. ۱۲ و چون پادشاه از دمشق آمد، قربانگاه را دید. و پادشاه به قربانگاه نزدیک آمده، بر آن قربانی گذرانید. ۱۳ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را تقدیم نمود و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون قربانیهای سلامتی خود را بر قربانگاه پاشید. ۱۴ و قربانگاه برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان قربانگاه خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن قربانگاه گذاشت. ۱۵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر قربانگاه بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون قربانیها را بر آن بپاش، اما قربانگاه برنجین برای من باشد تا از آن برای درخواست راهنمایی استفاده کنم.» ۱۶ پس اوربای کاهن در پیروی از آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

۱۷ و آحاز پادشاه، دیواره‌های پایه‌ها را بریده، حوضچه را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوآن برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت. ۱۸ و ایوان سَپت را که در معبد بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل می‌شد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر

وقایع یوتام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ۲۷ در آن دوران خداوند به فرستادن رصین پادشاه آرام و فِقَح پسر رِملیا را بر یهودا شروع نمود. ۲۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داوود با پدران خود دفن شد و پسرش آحاز به جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

۱۶ در سال هفدهم فِقَح پسر رِملیا، آحاز پسر یوتام پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش شایسته بود، مطابق پدرش داوود عمل ننمود. ۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل رفتار نمود، بلکه پسر خود را نیز در آتش قربانی کرد، موافق اعمال زشت قومهایی که خداوند، ایشان را از حضور قوم اسرائیل اخراج نموده بود. ۴ او در مکانهای بلند و تپه‌ها و زیر هر درخت سبز قربانی تقدیم می‌کرد و بخور می‌سوزانید.

۵ آنگاه رصین پادشاه آرام، و فِقَح پسر رِملیا پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند، اما نتوانستند غالب آیند. ۶ در آن وقت رصین پادشاه آرام، ایلت را برای آرامیان باز پس گرفت و یهود را از ایلت اخراج نمود و آرامیان به ایلت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند. ۷ و آحاز قاصدان نزد یَغْلَت فِلاسر پادشاه آشور فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه آرام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضد من برخاسته‌اند، رهایی ده.» ۸ و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه‌های کاخ پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد. ۹ پس پادشاه آشور، وی را قبول نمود

کردند.^۹ و قوم اسرائیل به خلاف یهوه خدای خود کارهایی را که درست نبود، به عمل آوردند و در تمامی شهرهای خود، از برجهای دیده‌بانی گرفته تا شهرهای حصاردار، مکانهای بلند برای خود ساختند.^{۱۰} و تمثالها و آشیره‌ها بر هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند.^{۱۱} و در آن مکانها مثل قومهایی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکانهای بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به جا آورد، خشم خداوند را به هیجان آوردند.^{۱۲} و بتها را عبادت نمودند که درباره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را نکنید.^{۱۳} و خداوند به واسطه تمامی انبیا و تمامی رویابینان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می‌داد و می‌گفت: «از راههای زشت خود بازگشت نمایید و اوامر و قوانین مرا مطابق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه خادمان خود انبیا که نزد شما فرستادم، نگاه دارید.»^{۱۴} اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند.^{۱۵} و قوانین او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادت را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی چیزهای باطل نموده، باطل گردیدند و قومهایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را درباره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل ننمایند، پیروی کردند.^{۱۶} و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و آشیره را ساخته، در مقابل آفتاب و ماه و ستارگان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند.^{۱۷} و پسران و دختران خود را در آتش قربانی کردند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشتن را فروختند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را برافروختند.^{۱۸} پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده،

داد.^{۱۹} و بقیه کارهای آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۲۰} پس آحاز با پدران خود خوابید و با پدران خویش در شهر داوود دفن شد و پسرش حزقیا در جایش پادشاه شد.

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

۱۷ در سال دوازدهم آحاز پادشاه یهودا، هوشع پسر ایل بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود.^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد، اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند.^۳ و شَلَمَناسِر پادشاه آشور به ضد او برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد.^۴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت، زیرا که قاصدان نزد سو، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده بود. پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت.

^۵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود.^۶ و در سال نهم هوشع پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در خَلج و خابور بر رود جوزان و نیز در شهرهای مادها سکونت داد.

اسارت اسرائیل

^۷ و از این جهت که قوم اسرائیل به یهوه خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند.^۸ و از رسوم قومهایی که خداوند از حضور قوم اسرائیل اخراج نموده بود و از رسوم که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، پیروی

^{۲۸} پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت‌ئیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید پرستند.

^{۲۹} اما هر ملت خدایان خود را ساختند و در بتکده‌های مکانهای بلند که سامریان ساخته بودند، گذاشتند، یعنی هر قومی در شهر خود که در آن ساکن بودند. ^{۳۰} پس اهل بابل، سگوت‌بنوت را و اهل کوت، نرجل را، و اهل خمت، اشیما را ساختند. ^{۳۱} و عَویان، نیخز و تَرتاک را ساختند و اهل سیفروایم، پسران خود را برای آذرملیک و عَنَمَلِیک که خدایان سیفروایم بودند، در آتش قربانی می‌کردند. ^{۳۲} پس یهوه را می‌پرستیدند و کاهنان برای مکانهای بلند از میان خود گزیدند که برای ایشان در بتکده‌های مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند. ^{۳۳} پس یهوه را می‌پرستیدند و خدایان خود را نیز در پیروی از رسوم قومهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می‌نمودند. ^{۳۴} ایشان تا امروز مطابق عادت نخستین خود رفتار می‌نمایند، و نه از یهوه می‌ترسند، و نه موافق قوانین و احکام او، و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتار می‌کنند، ^{۳۵} با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «از خدایان غیر مترسید و آنها را سجده ننمایید و عبادت نکنید و برای آنها قربانی تقدیم نکنید. ^{۳۶} بلکه از یهوه فقط که شما را از زمین مصر به قوت بزرگ و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده نمایید و برای او قربانی بگذرانید. ^{۳۷} و قوانین و احکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به جا آورید و از خدایان غیر مترسید. ^{۳۸} و عهدی را که با شما بستم، فراموش نکنید و از خدایان غیر مترسید. ^{۳۹} زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شما را از دست تمامی دشمنان شما خواهد رها کند.»

ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز قبیله یهودا فقط باقی نماند.

^{۱۹} اما یهودا نیز اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند، بلکه مطابق رسوم که اسرائیلیان ساخته بودند، گام برداشتند. ^{۲۰} پس خداوند تمامی نسل اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج‌کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.

^{۲۱} زیرا که او اسرائیل را از خاندان داوود جدا ساخت و ایشان پُرِبعام پسر نَباط را به پادشاهی برپا نمودند و پُرِبعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناهی بزرگ ساخت. ^{۲۲} و قوم اسرائیل در تمامی گناهانی که پُرِبعام ورزیده بود، گام برداشته، از آنها دوری نکردند. ^{۲۳} تا آنکه خداوند اسرائیل را مطابق آنچه به واسطه تمامی خادمان خود انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور تبعید شدند.

^{۲۴} و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عَوا و خمت و سیفروایم آورده، ایشان را به جای قوم اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهای ساکن شدند. ^{۲۵} و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند نترسیدند. بنابراین خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند. ^{۲۶} پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «طوایی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قانون خدای آن زمین را نمی‌دانند و او شیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را می‌کشند از این جهت که قانون خدای آن زمین را نمی‌دانند.» ^{۲۷} و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان را مطابق قانون خدای زمین تعلیم دهد.»

آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد.^{۱۰} و در آخر سال سوم، در سال ششم جزقیای آن را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد.^{۱۱} و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در خَلج و خابور، رود جوزان، و در شهرهای مادها برده، سکونت داد.^{۱۲} از این جهت که صدای یهوه خدای خود را نشنیده بودند و از عهد او و هر چه موسی خادم خداوند، امر فرموده بود، سرپیچی نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیاوردند.

^{۱۳} و در سال چهاردهم جزقیای پادشاه، سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.^{۱۴} و جزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: «خطا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه* نقره و سی وزنه طلا بر جزقیای پادشاه یهودا گذاشت.^{۱۵} و جزقیای تمامی نقره‌ای را که در خانه خداوند و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد، داد.^{۱۶} در آن وقت جزقیای روکش طلا را از درهای معبد خداوند و از ستونهایی که جزقیای، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود، کنده، آن را به پادشاه آشور داد.

تهدید سنحاریب

^{۱۷} و پادشاه آشور، تَرتان و رَیساریس و زَبشاق را از لاکیش نزد جزقیای پادشاه به اورشلیم با موکب بزرگ فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند. و چون برآمدند، رفتند و نزد قنات برکه بالایی که به سر راه مزرعه رختشورهاست، ایستادند.^{۱۸} و چون پادشاه

^{۱۰} اما ایشان نشنیدند، بلکه مطابق عادت نخستین خود رفتار نمودند.

^{۱۱} پس آن قومها یهوه را می‌پرستیدند و بتهای خود را نیز عبادت می‌کردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند، تا امروز رفتار می‌نمایند.

جزقیای، پادشاه یهودا

۱۸ و در سال سوم هوشع پسر ایله پادشاه اسرائیل، جزقیای پسر آحاز پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.^۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش آبی، دختر زَگریا بود.^۳ او آنچه در نظر خداوند پسند بود، مطابق هر چه پدرش داوود کرده بود، به عمل آورد.^۴ او مکانهای بلند را برداشت و تمثالها را شکست و آشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خُرد کرد، زیرا که قوم اسرائیل تا آن زمان برایش بخور می‌سوزانیدند. مار برنجین یخشتان خوانده می‌شد.^۵ او بر یهوه خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از تمامی پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود، و نه از آنانی که قبل از او بودند.^۶ و به خداوند چسپیده، از پیروی او انحراف نورزید و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت.^۷ و خداوند با او می‌بود و به هر طرفی که رو می‌نمود، پیروز می‌شد و بر پادشاه آشور شورید و دیگر او را خدمت ننمود.^۸ او فلسطینیان را تا غَزه و حدودش و از برجهای دیده‌بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد.

^۹ و در سال چهارم جزقیای پادشاه که سال هفتم هوشع پسر ایله پادشاه اسرائیل بود، شَلْمَنَاسِر، پادشاه

* ۱۴.۱۸ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

تا خواندند، إلیاقیم پسر حلقیا که مباشر دربار بود و شبنای کاتب و یوآخ پسر آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.

۱۹ و ریشاقی به ایشان گفت: «به حِزْقیا بگوئید: "پادشاه بزرگ، پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می نمای، چیست؟ ۲۰ تو سخن می گوئی، اما مشورت و قوت جنگ تو، تنها برای سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده ای که بر من عاصی شده ای. ۲۱ حال بر عصای این فی خرد شده، یعنی بر مصر توکل می نمای که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح می سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می نمایند. ۲۲ و اگر مرا گوئید که "بر یهوه خدای خود توکل داریم." آیا او آن نیست که حِزْقیا مکانهای بلند و قربانگاههای او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این قربانگاه در اورشلیم سجده نمایید؟ ۲۳ پس حال با آقامیم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت! ۲۴ پس چگونه روی یک افسر ساده از کوچکترین بندگان آقامیم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت ارا به ها و سواران توکل داری؟ ۲۵ و آیا من الان بدون اجازه خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»

۲۶ آنگاه إلیاقیم پسر حلقیا و شبنای و یوآخ به ریشاقی گفتند: «تمنا اینکه با بندگان به زبان آرمی گفتگو نمایی که آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمایی.»

۲۷ ریشاقی به ایشان گفت: «آیا آقامیم مرا نزد آقامیت و

تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟»

۲۸ پس ریشاقی ایستاد و به صدای بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام پادشاه بزرگ، پادشاه آشور را بشنوبید. ۲۹ پادشاه چنین می گوید: "حِزْقیا شما را فریب ندهد، زیرا که او شما را نمی تواند از دست وی برهاند. ۳۰ و حِزْقیا شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه، به یقین ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۳۱ به حِزْقیا گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین می گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از مو خود و هر کس از انجیر خویش بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد. ۳۲ تا ببایم و شما را به سرزمینی چون سرزمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل، تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حِزْقیا گوش مدهید زیرا که شما را فریب می دهد و می گوید: یهوه ما را خواهد رهانید. ۳۳ آیا هیچکدام از خدایان قومها، هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟ ۳۴ خدایان حمات و آرفاد کجایند؟ و خدایان سِفروایم و هینع و عوآ کجا؟ و آیا سامره را از دست من رهانیده اند؟ ۳۵ از تمامی خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده اند تا یهوه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»

۳۶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید. ۳۷ پس إلیاقیم پسر حلقیا که مباشر

تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟»

۲۸ پس ریشاقی ایستاد و به صدای بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام پادشاه بزرگ، پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می نمای، چیست؟ ۲۰ تو سخن می گوئی، اما مشورت و قوت جنگ تو، تنها برای سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده ای که بر من عاصی شده ای. ۲۱ حال بر عصای این فی خرد شده، یعنی بر مصر توکل می نمای که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح می سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می نمایند. ۲۲ و اگر مرا گوئید که "بر یهوه خدای خود توکل داریم." آیا او آن نیست که حِزْقیا مکانهای بلند و قربانگاههای او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این قربانگاه در اورشلیم سجده نمایید؟ ۲۳ پس حال با آقامیم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت! ۲۴ پس چگونه روی یک افسر ساده از کوچکترین بندگان آقامیم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت ارا به ها و سواران توکل داری؟ ۲۵ و آیا من الان بدون اجازه خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»

۲۶ آنگاه إلیاقیم پسر حلقیا و شبنای و یوآخ به ریشاقی گفتند: «تمنا اینکه با بندگان به زبان آرمی گفتگو نمایی که آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمایی.»

۲۷ ریشاقی به ایشان گفت: «آیا آقامیم مرا نزد آقامیت و

را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.^{۱۱} اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را به تمامی هلاک ساخته‌اند. آیا تو رهایی خواهی یافت؟^{۱۲} آیا خدایان قومهایی که پدران من، ایشان را هلاک ساختند، مثل جوزان و حران و رصف و قوم عین که در تل آسار می‌باشند، ایشان را نجات دادند؟^{۱۳} پادشاه حمت کجاست؟ و پادشاه آرفاد و پادشاه شهر سیروایم و هیئع و عوآ؟»

دعای حزقیا

^{۱۴} و حزقیا نامه را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیا به خانه خداوند درآمد، آن را به حضور خداوند پهن کرد.^{۱۵} و حزقیا نزد خداوند دعا نمود، گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل که بر کروییان جلوس می‌نمایی، تو هستی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای.^{۱۶} ای خداوند، گوش خود را فرا گرفته، بشنو. ای خداوند، چشمان خود را گشوده، ببین و سخنان سینه‌خیز را که به جهت اهانت نمودن خدای زنده فرستاده است، گوش نما.^{۱۷} ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور قومه‌ها و زمین ایشان را خراب کرده‌اند،^{۱۸} و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تبه ساختند.^{۱۹} پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست او رهایی ده تا تمامی ممالک جهان بدانند که تو تنها، ای یهوه، خدا هستی.»

نبوت ایشعیا

^{۲۰} پس ایشعیا پسر آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: آنچه

خانه بود و شبنا کاتب و یوآخ پسر آساف وقایع نگار، با جامه دریده نزد حزقیا آمدند و سخنان ریشاقی را به او باز گفتند.

پیشگویی رهایی اورشلیم

۱۹ و واقع شد که چون حزقیای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.^۲ و اِلِیاقِیم، مباشر خانه و شبنا ی کاتب و کاهنان ارشد را پوشیده به پلاس نزد اِشعیا پسر آموص نبی فرستاده،^۳ به وی گفتند: «حزقیا چنین می‌گوید که "امروز روز تنگی و تنبیه و اهانت است، زیرا که فرزندان به دهانه رجم رسیده‌اند و قوت زاییدن نیست.^۴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنان ریشاقی را که آقاایش پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای زنده فرستاده است، بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است، توبیخ نماید. پس برای باقیماندگان حاضر دعا نما."^۵ و خادمان حزقیای پادشاه نزد اِشعیا آمدند.^۶ و اِشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گویند که "خداوند چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفر گفته‌اند، مترس.^۷ به یقین روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به دیار خود خواهد برگشت و او را در دیار خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»

^۸ پس ریشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لینه جنگ می‌کرد، زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است.^۹ و دربار تیره‌هاقا پادشاه حبش خبری شنیده بود که به جهت جنگ با تو بیرون آمده است. پس چون شنید، بار دیگر قاصدان نزد حزقیا فرستاده، گفت: ^{۱۰} «به حزقیا، پادشاه یهودا چنین گویند: "خدای تو که به او توکل می‌نمایی، تو

پژمرده شود، گردیدند.

^{۲۷} اما من نشستی تو را و رفت و آمد تو

و خشمی را که بر من داری، می دانم.

^{۲۸} چونکه خشمی که بر من داری

و غرور تو، به گوش من برآمده است.

بنابراین مهار خود را به بینی تو

و لگام خود را به لبهایت گذاشته،

تو را به راهی که آمده‌ای، برواهم گردانید.

^{۲۹} و علامت، برای تو این خواهد بود که امسال

غله خودرو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن

بروید، و در سال سوم بکارید و بدروید و تاکستانها

غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ^{۳۰} و بقیه‌ای که از

خاندان یهودا برهند، بار دیگر به پایین ریشه خواهند

زد و به بالا میوه خواهند آورد. ^{۳۱} زیرا که بقیه‌ای از

اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند

آمد. غیرت پیهو این را به جا خواهد آورد.

^{۳۲} بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین

می گوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا

تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد

و منجنیق را در پیش آن بر نخواهد افراشت. ^{۳۳} به

راهی که آمده است، به همان برخواهد گشت و به این

شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می گوید. ^{۳۴} زیرا

که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر

خادم خویش داوود، آن را نجات خواهم داد.»

^{۳۵} پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده،

صد و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد و

بامدادان چون برخاستند، اینک تمامی آنها لاشه‌های

مرده بودند. ^{۳۶} و سینه‌خیز پادشاه آشور کوچ کرده،

روانه گردید و برگشته، در نینوا ساکن شد. ^{۳۷} و واقع

شد که چون او در خانه خدای خویش نسرک عبادت

می کرد، پسرانش آذرملیک و شَرِاصر او را به شمشیر

را که درباره سینه‌خیز، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی قبول کردم. ^{۳۱} کلامی که خداوند درباره‌اش گفته، این است:

آن باکره، دختر صهیون،

تو را حقیر شمرده، مسخره نموده است

و دختر اورشلیم سر خود

را به تو تکان داده است.

^{۳۲} کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای؟

و کیست که بر او صدای خویش بلند کرده،

چشمان خود را به آسمانها افراشته‌ای؟

مگر قدوس اسرائیل نیست؟

^{۳۳} به واسطه قاصدانت، خداوند را

اهانت کرده، گفته‌ای:

به زیادی ارابه‌های خود بر بلندی کوه‌ها

و به اطراف لبنان برآمده‌ام

و بلندترین سروهای آزادش

و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده،

به بلندی کرانه‌هایش و به درختستان

بوستانش داخل شده‌ام.

^{۳۴} و من، چاهها کنده، آب غریب نوشیدم

و به کف پای خود تمامی نهرهای

مصر را خشک خواهم کرد.

^{۳۵} آیا نشنیده‌ای که من این را

از زمان گذشته کرده‌ام؟

و از روزهای قدیم صورت داده‌ام؟

و الان، آن را به وقوع آورده‌ام تا تو به ظهور آمده

و شهرهایی حصاردار را خراب نموده،

به توده‌های ویران تبدیل سازی؟

^{۳۶} از این جهت، ساکنان آنها کم قوت بوده،

ترسان و خجل شدند،

مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام

و مثل غله‌ای که پیش از رسیدنش

مرتبه به عقب برگردد.»^{۱۱} پس اِشعیای نبی از خداوند خواهش نمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته بود، ده مرتبه برگردانید.

قاصدان از بابل

^{۱۲} و در آن زمان، مِروذک بَلَدان، پسر پادشاه بابل، نامه‌ها و هدیه نزد حِزقیّا فرستاد، زیرا شنیده بود که حِزقیّا بیمار شده است.^{۱۳} و حِزقیّا ایشان را قبول نمود و تمامی خانه خزانه‌های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه جنگ‌افزار خویش و هر چه را که در گنجهای او یافت می‌شد، به ایشان نشان داد، و در خانه‌اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حِزقیّا آن را به ایشان نشان نداد.^{۱۴} پس اِشعیای نبی نزد حِزقیّای پادشاه آمده، او را گفت: «این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حِزقیّا جواب داد: «از جای دور، یعنی از بابل آمده‌اند.»^{۱۵} اِشعیّا پرسید: «در خانه تو چه دیدند؟» حِزقیّا جواب داد: «هر چه در خانه من است، دیدند و چیزی در گنجهای من نیست که به ایشان نشان ندام.»^{۱۶} پس اِشعیّا به حِزقیّا گفت: «کلام خداوند را بشنو: ^{۱۷} اینک روزها می‌آید که هر چه در خانه توست و آنچه پدران تا امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی باقی نخواهد ماند.»^{۱۸} و برخی از پسران را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمای، خواهند گرفت و در قلعه پادشاه بابل، خواهه خواهند شد.»^{۱۹} حِزقیّا به اِشعیّا گفت: «کلام خداوند که گفتی، نیکوست.» و دیگر گفت: «بدون شک در دوران من سلامتی و امن و امان خواهد بود.»

^{۲۰} و بقیه وقایع حِزقیّا و تمامی شجاعت او و حکایت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان

زدند، و ایشان به زمین آزارات فرار کردند و پسرش آسَرخَدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حِزقیّا

۲۰ در آن روزها، حِزقیّا بیمار و مشرف به مرگ شد و اِشعیّا پسر آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "تدارک خانه خود را ببین، زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند."»^۲ آنگاه حِزقیّا روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت:^۳ «ای خداوند، تمنا اینکه به یاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل رفتار نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، به جا آورده‌ام.» پس حِزقیّا زارزار بگریست.^۴ و واقع شد قبل از آنکه اِشعیّا از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:^۵ «برگرد و به پیشوای قوم من حِزقیّا بگو: خدای پدرت، داوود چنین می‌گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد.»^۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر خادم خود، داوود حمایت خواهم کرد.»^۷ و اِشعیّا گفت که «قرصی از انجیر بیاورید» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت.

^۸ و حِزقیّا به اِشعیّا گفت: «علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟»^۹ و اِشعیّا گفت: «این است نشانه از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، به جا خواهد آورد: آیا سایه ده مرتبه پیش برود یا ده مرتبه به عقب برگردد؟»^{۱۰} حِزقیّا گفت: «سهل است که سایه ده مرتبه پیش برود. نه، بلکه سایه ده

خداوند آنان را پیش قوم اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

^{۱۰} و خداوند به واسطه خادمان خود، انبیا صحبت نموده، گفت: ^{۱۱} «چونکه مَنسی پادشاه یهودا، این کارهای زشت را به جا آورد و بدتر از تمامی کارهای آموریانی که قبل از او بودند، عمل نمود، و به بتهای خود، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت، ^{۱۲} بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشه‌های هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد. ^{۱۳} و بر اورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانه آخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی ظرفی را، درون و بیرونش را پاک می کند. ^{۱۴} و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم خواهم نمود، و برای تمامی دشمنانشان آماج یغما و غارت خواهند شد. ^{۱۵} چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا افروختند.»

^{۱۶} علاوه بر این، مَنسی خون بی گناهان را از حد زیاده ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد، غیر از گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است، به جا آورند.

^{۱۷} و بقیه وقایع مَنسی و هر چه کرد و گناهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۱۸} پس مَنسی با پدران خود خوابید و در باغ خانه خود، یعنی در باغ غُزه دفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

^{۱۹} آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش

یهودا نوشته نشده است؟ ^{۲۱} پس جِزقیا با پدران خود خوابید و پسرش، مَنسی به جایش سلطنت نمود.

مَنسی، پادشاه یهودا

۲۱ مَنسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش جِصفیه بود. ^۲ او آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مطابق کارهای زشت اقوامی که خداوند، آنها را از حضور قوم اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ^۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش جِزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و قربانگاهها برای بَعْل بنا نمود و آشیره را به گونه ای که آخاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ^۴ و قربانگاهها در خانه خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: «اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.»

^۵ و قربانگاهها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود. ^۶ و پسر خود را در آتش قربانی کرد و فالگیری و افسونگری می نمود و با احضارکنندگان ارواح و جادوگران رفت و آمد می نمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را برافروخت. ^۷ و تمثال آشیره را که ساخته بود، در خانه ای که خداوند درباره اش به داوود و پسرش سلیمان گفته بود که «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی قبایل اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت.» برپا نمود. ^۸ «و پایهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا مطابق هر آنچه به ایشان امر فرمودم، و مطابق تمامی شریعتی که خادم من موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.» ^۹ اما ایشان اطاعت ننمودند، زیرا که مَنسی ایشان را گمراه نمود تا از قومهای که

بخزند». ^۷ اما نقره‌ای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

^۸ و حلقیای کاهن اعظم، به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند. ^۹ و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «بندگانت، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.» ^{۱۰} و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتایی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

^{۱۱} پس چون پادشاه سخنان کتاب تورات را شنید، لباس خود را درید. ^{۱۲} و پادشاه، حلقیای کاهن و آخیاکم پسر شافان و عکبور پسر میکایا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ^{۱۳} «بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، درخواست نمایید. زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، بزرگ می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا مطابق هر آنچه درباره ما نوشته شده است، عمل نمایند.»

^{۱۴} پس حلقیای کاهن و آخیاکم و عکبور و شافان و عسایا نزد حُلده نبیه، زن شَلوم پسر یَقوه پسر خرکس جامه‌دار رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود. و با وی سخن گفتند. ^{۱۵} و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: "به کسی که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: ^{۱۶} خداوند چنین می‌گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهودا خوانده است، ^{۱۷} چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی کارهای دستهای خود، خشم مرا برافروزند. پس غضب من بر

مِشَلیمت، دختر حاروص، از یُطبه بود. ^{۲۰} او آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مطابق آنچه پدرش مَنسی کرد، عمل نمود. ^{۲۱} و به تمامی طریقی که پدرش در آن گام برداشته بود، گام برداشت و بتهایی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنها را سجد نمود. ^{۲۲} و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، در طریق خداوند گام برنداشت. ^{۲۳} پس خادمان آموختن بر او شوریدند و پادشاه را در خانه‌اش کشتند. ^{۲۴} اما مردم مملکت همه آنانی را که بر آموختن پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و مردم مملکت پسرش، یوشیا را در جایش به پادشاهی گماشتند. ^{۲۵} و بقیه کارهایی که آموختن به جا آورد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۲۶} و در قبر خود در باغ غُزه دفن شد و پسرش یوشیا به جایش سلطنت نمود.

بازیابی تورات

۲۲ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش پَیدیه، دختر عدایا، از بَصَقَت بود. ^۲ او آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، و در تمامی طریقی پدر خود داوود گام برداشته، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.

^۳ و در سال هجدهم یوشیا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان پسر اَصَلیا پسر مِشَلَم کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت: ^۴ «نزد حلقیای کاهن اعظم برو و او نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده می‌شود و نگهبانان در، آن را از قوم جمع می‌کنند، بشمارد. ^۵ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار می‌کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند، ^۶ یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا الوارها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه

را به بیت‌ئیل برد.^۵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکانهای بلند شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آثانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و ستارگان و تمامی لشکر آسمان بخور می‌سوزانیدند، برکنار کرد.^۶ و آشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به دره قدرون برد و آن را به کنار رود قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای مردم پاشید.^۷ و خانه‌های روسپیان مرد را که نزد خانه خداوند بود و زنان در آنها پوشش به جهت آشیره می‌بافتند، خراب کرد.^۸ و تمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخور می‌سوزانیدند، از چیت تا پیرشیع نجس ساخت، و مکانهای بلند دروازه‌ها را که نزد دهنه دروازه یوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، ویران ساخت.^۹ لیکن کاهنان مکانهای بلند به قربانگاه خداوند در اورشلیم برنیامدند، اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند.^{۱۰} و توفت را که در دره بن‌هتوم بود، نجس ساخت تا کسی پسر یا دختر خود را برای مولک در آتش قربانی نکند.^{۱۱} و اسبهای را که پادشاهان یهودا به آفتاب وقف کرده بودند که نزد حجره ناتان‌ملک خواجه‌سرا در پیرامون خانه بودند، از ورودی خانه خداوند دور کرد و ارابه‌های آفتاب را به آتش سوزانید.^{۱۲} و قربانگاههایی را که بر پشت بام بالاخانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و قربانگاههایی را که مَنسی در دو صحن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه ویران ساخت و از آنجا خراب کرده، غبار آنها را در رود قدرون پاشید.^{۱۳} و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان پادشاه اسرائیل، آنها را برای عشتورت، خدای منفور صیدونیان و برای کُموش، خدای منفور موآبیان، و برای مَلکوم، خدای منفور

این مکان مشتعّل شده، خاموش نخواهد شد.^{۱۸} لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت درخواست نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگوئید: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای^{۱۹} چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرا درباره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند فروتن شده، لباس خود را دریدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تو را قبول فرمودم.^{۲۰} پس اینک من، تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذاشته خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می‌رسانم، چشمانت نخواهد دید.“» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

تجدید عهد

۲۳ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند.^۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و تمامی ساکنان اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.^۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و قوانین او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارد و سخنان این عهد را که در این کتاب نوشته شده است، به جا آورد. پس تمامی قوم به این عهد پیوستند.^۴ و پادشاه، حَلَقیا، رئیس کاهنان و کاهنان دسته دوم و نگهبانان در را امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و آشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از معبد خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه‌های قدرون سوزانید و خاکستر آنها

هجدهم یوشیای پادشاه، این پسخ را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند.

^{۲۴} و نیز یوشیا احضار کنندگان ارواح و جادوگران و بتهای خانگی و دیگر بتها و تمام اشیا منفور را که در زمین یهودا و در اورشلیم پیدا شد، نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که حلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، به جا آورد. ^{۲۵} و قبل از او پادشاهی نبود که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود مطابق تمامی تورات موسی به خداوند بازگشت نماید. و بعد از او نیز مثل او آشکار نشد.

^{۲۶} اما خداوند از شدت خشم بزرگ خود برنگشت، زیرا که غضب او به خاطر همه کارهایی که مئسی خشم او را از آنها برافروخته بود، بر یهودا مشتعل شد. ^{۲۷} و خداوند گفت: «یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه‌ای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود، ترک خواهم نمود.»

^{۲۸} و بقیه وقایع یوشیا و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۲۹} و در دوران او، فرعون نیکو، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به رود فرات برآمد و یوشیای پادشاه به مقابل او برآمد و چون فرعون او را دید، وی را در میجدو کشت. ^{۳۰} و خادمانش او را در اربه نهاده، از میجدو به اورشلیم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، یهوآحاز پسر یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده، به جای پدرش به پادشاهی برپا کردند.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

^{۳۱} و یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش خموظل، دختر ارمیا از لبنه بود. ^{۳۲} و او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، مطابق هر آنچه پدرانش

عقونین، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت. ^{۱۴} و تمثالها را خرد کرد و آشیره را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

^{۱۵} و نیز قربانگاهی که در بیت‌ئیل بود و مکان بلندی که یربعام پسر نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم قربانگاه و هم مکان بلند را ویران ساخت و مکان بلند را سوزانیده، آن را مثل غبار، نرم کرد و آشیره را سوزانید. ^{۱۶} و یوشیا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر آن قربانگاه سوزانیده، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور آگاه ساخته بود، به آن ندا در داد. ^{۱۷} و پرسید: «این مجسمه‌ای که می‌بینم، چیست؟» مردان شهر وی را گفتند: «قبر مرد خدایی است که از یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر قربانگاه بیت‌ئیل کرده‌ای، ندا کرده بود.» ^{۱۸} او گفت: «آن را واگذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، واگذاشتند. ^{۱۹} و یوشیا تمامی خانه‌های مکانهای بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم خداوند را برافروخته بودند، برداشت و با آنها مطابق تمامی کارهایی که به بیت‌ئیل کرده بود، عمل نمود. ^{۲۰} و تمامی کاهنان مکانهای بلند را که در آنجا بودند، بر قربانگاهها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلیم مراجعت کرد.

^{۲۱} و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید پسخ را همان گونه که در این کتاب عهد نوشته شده است، برای خدای خود نگاه دارید.» ^{۲۲} به راستی فیضی مثل این پسخ از دوران داواری که بر اسرائیل داوری نمودند، و نیز در تمامی دوران پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا نگاه داشته نشد. ^{۲۳} اما در سال

یهویاقیم و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^۶ پس یهویاقیم با پدران خود خوابید و پسرش یهوئاکین به جایش پادشاه شد.^۷ و پادشاه مصر، بار دیگر از ولایت خود بیرون نیامد، زیرا که پادشاه بابل هر چه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از رود مصر تا رود فرات، به تصرف آورده بود.

یهویاکین، پادشاه یهودا

^۸ و یهویاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحوشطا دختر لئانان اورشلمی بود.^۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، مطابق هر آنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد.

^{۱۰} در آن زمان خادمان نبوگدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم رفتند. و شهر محاصره شد.^{۱۱} و نبوگدنصر، پادشاه بابل، در حینی که خادمانش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد.^{۱۲} و یهویاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و خادمانش و سردارانش و خواجه‌سرایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

^{۱۳} و تمامی خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلائی را که سلیمان پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست.^{۱۴} و تمامی ساکنان اورشلیم و تمامی سرداران و تمامی مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و تمامی صنعت سنگین و آهنگران را نیز، چنانکه غیر از فقیران اهل زمین کسی باقی نماند.^{۱۵} و یهویاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجه‌سرایانش

کرده بودند، به عمل آورد.^{۳۳} و فرعون نکوه، او را در ربله، در زمین حمات، دربند نهاد تا در اورشلیم سلطنت ننماید و صد وزنه^{*} نقره و یک وزنه طلا بر سرزمین خراج گذارد.^{۳۴} فرعون نکوه، یلایم پسر یوشیا را به جای پدرش یوشیا، به پادشاهی گماشت و اسمش را به یهویاقیم تبدیل نمود و یهوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و او در آنجا مرد.^{۳۵} و یهویاقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما بر زمین مالیات گذاشت تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره و طلا را از اهل زمین، از هر کس موافق برآورد او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکوه بدهد.

یهویاقیم، پادشاه یهودا

^{۳۶} یهویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زبیده، دختر فداای، از رومه بود.^{۳۷} و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، مطابق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۲۴ و در دوران او، نبوگدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهویاقیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد.^۲ و خداوند لشکرهای گلدانیان و لشکرهای آرامیان و لشکرهای موآبیان و لشکرهای عَمونیان را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطه خادمان خود انبیا گفته بود.^۳ چرا که این از فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به خاطر گناهان مَتسی و هرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد.^۴ و نیز به خاطر خون بی‌گناهانی که او ریخته بود، زیرا که اورشلیم را از خون بی‌گناهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید.^۵ و بقیه وقایع

* ۳۳.۲۳ یا "قَطَار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

نموده، در بیابان آریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.^۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر محکومیت او حکم کردند.^۷ و پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیا را کردند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند.

^۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه، شاه بابل، نبوژزدان فرمانده نگهبانان که به خدمت پادشاه بابل می‌ایستاد، به اورشلیم آمد.^۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش کشید.^{۱۰} و تمامی لشکر گلدانیان که همراه فرمانده نگهبانان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف ویران ساختند.^{۱۱} و نبوژزدان، فرمانده نگهبانان، بقیه قوم را که در شهر باقیمانده بودند و آنانی را که به پادشاه پیوسته بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد.^{۱۲} اما فرمانده نگهبانان بعضی از فقیران زمین را برای باغبانی و کار در مزارع و تاکستانها واگذاشت.

^{۱۳} و گلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند.^{۱۴} و دیگها و خاک اندازها و گلگیرها و ظروف و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت می‌کردند، بردند.^{۱۵} و سینی‌ها و کاسه‌ها یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، فرمانده نگهبانان برد.^{۱۶} اما دو ستون و یک دریاچه و پایه‌هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، وزن برنج همه این اسباب بی‌اندازه بود.^{۱۷} بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه

و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد.^{۱۶} و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت سنگین و آهنگران را که تمامی ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد.^{۱۷} و پادشاه بابل، عموی وی، مثنیا را در جای او به پادشاهی گماشت و اسمش را به صدقیا تبدیل کرد.

صدقیا، پادشاه یهودا

^{۱۸} صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش خموظل، دختر ارمیا از لینه بود.^{۱۹} و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پیهویاقیم کرده بود، به عمل آورد.^{۲۰} زیرا به خاطر غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی شد.

سقوط اورشلیم

۲۵ و واقع شد که نبوکدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود.^۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیای پادشاه محاصره شد.^۳ و در روز نهم آن ماه، قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.^۴ پس در شهر رخنه کردند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و گلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند و پادشاه به راه عزبه رفت.^۵ و لشکر گلدانیان، پادشاه را تعقیب

گلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما نیکو خواهد بود.^{۲۵} اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل پسر نُنْیا پسر اِلِیشمع که از نسل پادشاه بود، به همراه ده نفر آمدند و چَدَلیا را زدند که بمرد و یهودیان و گلدانیان را نیز که با او در مصفّه بودند، کشتند.^{۲۶} و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر رفتند زیرا که از گلدانیان ترسیدند.

آزادی یهوایکین

^{۲۷} و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین پادشاه یهودا، واقع شد که اَویل مِروذک پادشاه بابل، در سالی که پادشاه شد، یهوایکین پادشاه یهودا را از زندان آزاد کرد.^{۲۸} و با او سخنان فریبنده گفت و تخت او را بالاتر از تختهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت.^{۲۹} یهوایکین لباس زندانی خود را از تن درآورد و در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور پادشاه بابل نان می خورد.^{۳۰} و برای روزی او وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی روزهای عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.

ذراع* بود و پنجره و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه اش بود.^{۱۸} و فرمانده نگهبانان، سرایا، کاهن اعظم و صَفَنیا کاهن دوم و سه دربان معبد را گرفت.^{۱۹} و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر را از آنانی که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می دید، و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.^{۲۰} و نبوژرآدان فرمانده نگهبانان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد.^{۲۱} و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین خَمات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از سرزمین خود به اسیری رفت.

^{۲۲} و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و نبوگدنصر پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، چَدَلیا پسر آخِیقام پسر شافان را بر ایشان گماشت.^{۲۳} و چون تمامی سرداران لشکر با مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، چَدَلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد چَدَلیا به مصفّه آمدند، یعنی اسماعیل پسر نُنْیا و یوحانان پسر قاریح و سرایا پسر تَنحومت نطوفاتی و یازنی پسر مَعکاتی با کسان ایشان.^{۲۴} و چَدَلیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «از بندگان

* ۱۷.۲۵ یک "ذراع" تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه فصل.

اول تواریخ

نکاتی چند درباره کتاب اول تواریخ

کتابهای اول و دوم تواریخ نیز در اصل یک کتاب بوده‌اند و در زمان ترجمه عهد عتیق به زبان یونانی، یعنی ترجمه سپتواژنت یا هفتادتنان به دو کتاب تقسیم شدند. در این دو کتاب به یهودیانی که اینک در تبعید به سر می‌برند و تحت اسارت امپراطوری بابل قرار دارند، عهد خدا باز یادآور می‌شود و کتاب تأکید بر آن دارد که خدا عهدی را که با نیاکان آنها بسته، از یاد نبرده است. این دو کتاب با این هدفی که دنبال می‌کنند، تلاش بر آن دارند که نور امید را در دل این یهودیان در تبعید زنده نگاه دارند. و به خاطر همین هم هست که تصویری کامل از زندگی داوود و سلیمان را عرضه نمی‌دارند و در مورد گناهان آنها چیزی به زبان نمی‌آورند. بر اساس وعده خدا مسیح موعود از خاندان داوود می‌آمد و این دو کتاب در تقویت ایمان یهودیان، این خاندان را کماکان شایسته چنین برکتی تصویر می‌کنند. در عین حال باید به خاطر داشت که تاریخ عرضه شده در این دو کتاب تفسیری روحانی از وقایع است، نه ارائه دقیق تاریخی آنها. به همین دلیل نیز از تاریخ دوران شاول و پادشاهان ده قبیله شمالی جدا شده مطالب زیادی نمی‌بینیم.

تقسیم‌بندی کلی

نسب‌نامه‌ها (فصول ۱ تا ۹)

سلطنت داوود پادشاه (۱:۱۰ تا ۲۰:۲۹)

انتقال سلطنت به سلیمان (۲۱:۲۹-۳۰)

از آدم تا ابراهیم

۱ آدم، شیث آنوش؛^۲ قینان مهَلْئیل یارد؛^۳ خَنوخ، مَتوشالَح، لَمَک؛^۴ نُوح، سام، حام، یافث.
۵ پسران* یافث: جُومِر، ماجوج، مَدای، یاوان، مَاشِک و تیراس.^۶ پسران جُومِر: آشکناز، ریفات، توخرمه.^۷ پسران یاوان: اِلِشه، تَرشیش، کِتیم، دُودانیم.
۸ پسران حام: کوش، مصرایم،* فُوط، گنعان.
۹ پسران کوش: سِبا، خویله، سَبتا، رَعْمه، سَبِتکا. پسران رَعْمه؛ شِبا، دَدان.^{۱۰} کوش، یَمرود را آورد، و او نخستین دلاور روی زمین شد.

۱۱ مِصرایم، لُودیم و غنایم و لِهابیم و نَفْتُوحیم را آورد.^{۱۲} و نیز قَتروسیم و گسلوحیم را که فلسطینیان از ایشان پدید آمدند، و گفتوریم.
۱۳ گنعان نخست‌زاده خود، صیدون را آورد پسر دیگرش حیت بود.^{۱۴} و یبوسی و آموری و چرجاشی،^{۱۵} و جَوّی و عرقی و سینی،^{۱۶} و آروادی و صِماری و خَماتی را.^{۱۷} پسران سام؛ عیلام، آشور، آرفکشاد، لُود، آرام. پسران آرام؛ عوص، حول، جاتِر، و مَاشِک.
۱۸ آرفکشاد، شِلَخ را آورد و شِلَخ، عِیر را آورد.
۱۹ برای عِیر دو پسر متولد شدند که یکی را فِلِج* نام بود زیرا در ایام او زمین تقسیم شد، و اسم برادرش

* ۶.۱ "پسران" می‌تواند به معنی نسل، نوادگان و جانشینان باشد. همچنین در آیات ۶-۱۰ و ۱۷-۲۳. * ۹.۱ همان "مصر" است؛ همچنین در آیه ۱۱. * ۲۰.۱ "فِلِج" یعنی "تقسیم، جدایی و تفرقه".

^{۴۳} و پادشاهانی که در زمینِ اِدوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر قوم اسرائیل سلطنت کند، اینانند؛ یَلاع پسر یَعود، و اسم شهر او دینهابه بود.^{۴۴} و یَلاع مُرد و یوباب پسر زراح از بُصره به جایش پادشاه شد.^{۴۵} و یوباب مرد و حوشام از سرزمین تیمان به جایش سلطنت نمود.^{۴۶} و حوشام مرد و هَدَد پسر یَداد که مِدیان را در سرزمین مَوآب شکست داد، در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَویت بود.^{۴۷} و هَدَد مرد و سَمله از مَسْرِیقه به جایش پادشاه شد.^{۴۸} و سَمله مُرد و شائول از رَحوبوت واقع در کنار رود به جایش پادشاه شد.^{۴۹} و شائول مرد و بَعْل حانان پسر عَکبور به جایش پادشاه شد.^{۵۰} و بَعْل حانان مرد و هَدَد به جایش پادشاه شد. و اسم شهرش فای و اسم زنش مِهیظَبئیل دختر مَطَرَد دختر می ذاهب بود.^{۵۱} و هَدَد نیز مرد. امیران اِدوم از این قرار بودند؛ امیر تِمْناع، امیر غَلیه، امیر یَتبت،^{۵۲} امیر اَهلویامه، امیر ایلَه، امیر فینون،^{۵۳} امیر قِناز، امیر تیمان، امیر مِیصار،^{۵۴} و امیر مَجْدِیئیل، و امیر عِیرام. اینان امیران اِدوم بودند.

پسران اسرائیل

۲ پسران اسرائیل اینانند؛ رِئوبین، شَمعون، لَوی، یهوذا، یَساکار، زبولون،^۲ دان، یوسف، بَنیامین، نَفتالی، جاد، و آشیر. ۳ پسران یهوذا؛ عِیر، اوانان، شیلَه. این سه نفر از بَنشوعه گنعانی برای او زاده شدند. و عِیر نخست زاده یهوذا به نظر خداوند شیرین بود. پس خداوند او را گشت.^۴ و عروس وی تامار فِرص و زراح را برای وی زایید. بر روی هم پسران یهوذا پنج نفر بودند.^۵ پسران فِرص؛ حِیصرون و حامول.^۶ و پسران زراح؛ زِمَری، اِیتان، هِیمان، گَلکول، و دازع که بر روی هم پنج نفر بودند.^۷ از پسران گِرمی، عَغار*

یُقطان بود.^{۲۰} یُقطان، اَلْمُوداد و شِلِف و خَضْرماوت و یَرخ^{۲۱} و هَدورام و اوزال و دِقْله،^{۲۲} و عِیال و اَبِیمائیل و شِبا،^{۲۳} و اوفیر و خویله و یوباب را که تمامی اینها پسران یُقطان بودند.

^{۲۴} سام، اَرَفْکَشاد شِلَخ،^{۲۵} عِیر، فِلِج، رِعو،^{۲۶} سِروج، ناحور، تازح،^{۲۷} و اَبِرام که همان ابراهیم باشد.

^{۲۸} پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل.^{۲۹} این است نسب نامه ایشان: نِبیوت نخست زاده اسماعیل، قیدار، اَدبئیل، مِیسام،^{۳۰} مِشماع، دومه، مَسّا، خَدَد، تیما،^{۳۱} یَطور، نافیش، قِیدمه که اینان پسران اسماعیل بودند.

^{۳۲} پسران قِطوره که مَتَّعِه ابراهیم بود؛ پس او زمران و یُقشان و مدان و مِدیان و یِشباق و شُواح را زایید. پسران یُقشان؛ شِبا و دِدان بودند.^{۳۳} پسران مِدیان عَفه و عِیقر و خَنوخ و اَبِیداع و اِلداعه بودند. پس تمامی اینها پسران قِطوره بودند.

^{۳۴} ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عیسو و اسرائیل بودند.

^{۳۵} پسران عیسو؛ اِلِفاز، رِعوئیل، یِعوِش، یِعلام، و قوَرَح. ^{۳۶} پسران اِلِفاز؛ تیمان، اومار، صِیفو، جَعتام، قِناز، تِمْناع، و عَمالِیق. ^{۳۷} پسران رِعوئیل؛ نَحْت، زراح، شَمّه، و مِزّه.

^{۳۸} پسران سِعیِر؛ لُوطان، شوبال، صِبعون، غَنه، دیشون، اِصِر، و دِیْشان. ^{۳۹} و پسران لوطان؛ حوری و هُومام و خواهر لوطان تِمْناع.^{۴۰} پسران شوبال؛ غَلیان، مَتَّحْت، عِیال، شِفو، اوانم. پسران صِبعون؛ آیه و غَنه. ^{۴۱} پسر غَنه؛ دیشون. پسران دیشون؛ حَمران، اِشبان، یِتران، و کِیران. ^{۴۲} پسران اِصِر؛ اِلهان، رَعوان، یَعقان. پسران دِیْشان؛ عوص و اَران.

* ۸.۲ "عَغار" یعنی "زحمت، آزار". در کتاب یوشع، "عَغار"، "عَغان" نامیده شده است.

آزار دهنده اسرائیل بود که درباره چیز حرام خیانت ورزید.^۸ و پسر ایتان، عَزْرِیا بود.

^۹ پسران حِصرون که برای وی زاده شدند، یَزْمِئیل، رام، و کِلویای.^{۱۰} و رام عَمیناداب را آورد و عَمیناداب نَحشون را آورد که رئیس طایفه یهودا بود.^{۱۱} نَحشون، سلما را آورد و سلما* بوغز را آورد و بوغز عوبید را آورد و عوبید یسا را آورد.^{۱۲} یسا نخست‌زاده خویش اَلِیَّاب را آورد و دومین ابن‌نَداب را، و سومین شِمِعا را،^{۱۴} و چهارمین یَنْثَئیل را و پنجمین رَدای را،^{۱۵} و ششمین اوصم را و هفتمین داوود را آورد.^{۱۶} خواهران ایشان صِروبه و آبِجائیل بودند. پسران صِروبه، آبشای و یوآب و عَسائیل بودند، سه نفر.^{۱۷} آبِجائیل عَماسا را زائید و پدر عَماسا یِتر اسماعیلی بود.

^{۱۸} و کالِیب پسر حِصرون از زن خود عَزوبه و از پریعوت صاحب فرزندان شد و پسران او اینانند؛ پِشِر، شُوباب، و آردون.^{۱۹} عَزوبه مرد و کالِیب آفرات را به زنی گرفت و او حور را برای وی زایید.^{۲۰} و حور، اوری را آورد و اوری بَصْلَئیل را آورد.

^{۲۱} بعد از آن، حِصرون با دختر ماکیر پدر چلِعاد هم‌خواب شده، او را به زنی گرفت حیثی که شصت ساله بود و او سِجوب را برای وی زایید.^{۲۲} و سِجوب، یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین چلِعاد داشت.^{۲۳} و او چشور و آرام را که خوت‌بائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و تمامی اینها از آن نوادگان ماکیر پدر چلِعاد بودند.^{۲۴} و بعد از آنکه حِصرون در کالِیب‌آفراته وفات یافت، آبِیا زن حِصرون آشحور پدر یَقوَع را برای وی زایید.

^{۲۵} و پسران یَزْمِئیل نخست‌زاده حِصرون؛ نخست‌زاده اش رام، بونه، اورَن، اوصم، و آخِیا بودند.^{۲۶} و یَزْمِئیل را زن دیگر به نام عَطاره بود که مادرِ اونام باشد.^{۲۷} و پسران رام نخست‌زاده یَزْمِئیل، مَعص و یامین و عِقر بودند.^{۲۸} پسران اونام، شَمای و یاداع بودند. پسران شَمای، ناداب و آبیشور بودند.^{۲۹} اسم زن آبیشور، آبِجائیل بود و او احبان و مولید را برای وی زایید.^{۳۰} پسران ناداب، سِلد و آقَایم بودند. سِلد بی‌فرزند مرد.^{۳۱} و پسر آقَایم، یِشعی بود. یِشعی، شیشان و پسر شیشان، آحَلای.^{۳۲} پسران یاداع برادر شَمای، یِتر و یوناتان بودند. یِتر بی‌فرزند مرد.^{۳۳} پسران یوناتان؛ فِلت و زازا. اینها پسران یَزْمِئیل بودند.^{۳۴} شیشان را پسری نبود، لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یِرِجاع نام داشت.^{۳۵} شیشان دختر خود را به غلام خویش یِرِجاع به زنی داد و او عَتای را برای وی زایید.^{۳۶} و عَتای، ناتان را آورد، و ناتان زاباد را آورد.^{۳۷} زاباد اِفلال را آورد، و اِفلال عوبید را آورد.^{۳۸} عوبید پیهو را آورد، و پیهو، عَزْرِیا را آورد.^{۳۹} عَزْرِیا حَالِص را آورد، و حَالِص، اِلِعاسه را آورد.^{۴۰} اِلِعاسه، سِسمای را آورد، و سِسمای، شَلوم را آورد.^{۴۱} شَلوم، یَقْمِیا را آورد، و یَقْمِیا، اِلِیشَمع را آورد.

^{۴۲} پسران کالِیب برادر یَزْمِئیل؛ نخست‌زاده‌اش مِشَع که پدر زَیف باشد و پسرش مَرِیشه که پدر جِبرون باشد.^{۴۳} پسران جِبرون؛ قورَح، تَبُوآخ، راقِم، و شَمع.^{۴۴} شَمع، راحم پدر یِرِقعام را آورد و راقِم، شَمای را آورد.^{۴۵} و پسر شَمای، مَعون بود و مَعون پدر بَیت‌صور بود.^{۴۶} عِفه مُتعه کالِیب، خران، موصا، و جازیز را زایید و خران، جازیز را آورد.^{۴۷} پسران

* ۱۱.۲ در ترجمه یونانی سِپْتوآجِنت: "سلمون؛" نگاه کنید به روت ۲۱:۴.

تهدي؛ رِجَم، یوتام، جِشان، فِلِط، عِفَه، و شاعَف. ۴۸ مَعَكاه مُتَعَه کالِب، شِیرو تِرِخَنه را زایید. ۴۹ او همچنین شاعَف، پدر مَدَمَتَه و شِوا پدر مَکینا، و پدر جِیعا را زایید. دختر کالِب عَکسه بود. ۵۰ پسران کالِب پسر حور نخست‌زاده اِفِراته اینانند؛ شوبال پدر قَرِبَه‌یَعاریم، ۵۱ و سَلما پدر بَیت‌لِجَم و حارِیف پدر بَیت‌جادر. ۵۲ پسران شوبال پدر قَرِبَه‌یَعاریم اینانند: هَرُوه و نصف مَنوحوت. ۵۳ و طایفه‌های قَرِبَه‌یَعاریم اینانند: یَتْرِیان، فوَتیان، شوماتیان، و مِشراعیان. از این طایفه‌ها صُرعاتیان و اِشتااولیان پدید آمدند. ۵۴ پسران سَلما، بَیت‌لِجَم و نطوفاتیان و عَطُروت‌بَیت‌یوآب و نصف مَنَحَتیان و صُرعیان بودند. ۵۵ طایفه‌های کاتبانی که در یَعِیص ساکن بودند، از این قراند: تِرعاتیان، شِیمعاتیان، و سوکاتیان. اینان قینیان اند که از حَمَت پدر خاندان رِکاب پدید آمدند.

پسران داوود

۳ و پسران داوود که برای او در جِیرون زاده شدند، اینانند: نخست‌زاده اش آمَنون، از اَخِیئوَعِم یَزِیعِلی. دومین دانیال، از اَبِیجایل گرمِلی. ۲ سومین اِشالوم، پسر مَعَكاه دختر ثَلَمای، پادشاه جِشور. چهارمین آدُونیا، پسر حَکِیث. ۳ پنجمین شَقَطِیا، از اَبِیطال. و ششمین یَتَرَعام، از زن او عِجله. ۴ این شش برای او در جِیرون زاده شدند که داوود در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت کرد. ۵ و اینها برای او در اورشلیم زاده شدند: شَمِعا، شوباب، ناتان، و سلیمان. این چهار از بَیشوع* دختر عَمَیثیل بودند. ۶ و نیز پِیحار، اَلِیشامع، اِلِیْفِلط. ۷ نوجه، نِفِج، یافِیح. ۸ اَلِیشَمع، اَلِیاداع، و

اِلِیْفِلط که نه نفر باشند. ۹ همه اینها پسران داوود بودند سوای پسران مُتَعَه‌ها. و خواهر ایشان تamar بود.

پادشاهان یهودا

۱۰ پسر سُلیمان، رُحَبعام بود، و پسر او آبیا، و پسر او آسا، و پسر او یهوشافاط، ۱۱ و پسر او یورام، و پسر او اَحْزَیا، و پسر او یوآش، ۱۲ و پسر او اَمَصِیا، و پسر او عَزْریا، و پسر او یوتام، ۱۳ و پسر او اَحاز، و پسر او حِزْقیّا، و پسر او مَسْیّا، ۱۴ و پسر او آمون، و پسر او یوشیا. ۱۵ پسران یوشیا؛ نخست‌زاده اش یوحانان، و دومین یهویاقیم، و سومین صِدْقِیا، و چهارمین شَلّوم. ۱۶ پسران یهویاقیم؛ پسر او یَکَنیا*، و پسر او صَدْقِیا. ۱۷ پسران یَکَنیا ی اسیر*؛ پسر او شِآلتیئیل، ۱۸ مَلْکِیرام، فدایا، شَن‌آصَر، یَقَمِیا، هوشامع، و نَدَبِیا. ۱۹ پسران فدایا، زَرْبَابِل و شَمعی بودند. پسران زَرْوَبَابِل، مِشَلّام و حَتَنیا بودند و خواهرایشان شلومیت بود. ۲۰ و نیز حَشُوبَه، اُوهل، بِرَخِیا، حَسَدِیا، و یوَشَب‌حَسِد که پنج نفر باشند. ۲۱ و پسران حَتَنیا، فِلُطِیا و یَشَعِیا بودند. پسر یَشَعِیا، رَفایا بود؛ پسر او اَرْنا، پسر او عوَبَدِیا، و پسر او شَکَنیا. ۲۲ پسر شَکَنیا، شَمعی بود و پسران شَمعی، حَطْلوش، یَحآل، باریح، نَعْرِیا، و شافاط که شش تن باشند. ۲۳ پسران نَعْرِیا، اِلِوَعینای، حِزْقیّا، و عَزْریقام بودند که سه تن باشند. ۲۴ پسران اِلِوَعینای، هودایا، اِلِیاشِب، فِلایا، عَقْقوب، یوحانان، دِلایاع، و عَنانی که هفت تن باشند.

بقیه نسل یهودا

۴ پسران یهودا؛ فِرِص، حِصرون، گرمی، حور، و شوبال. ۲ رآیا پسر شوبال، یَحَت را آورد و یَحَت،

* ۶.۳ همان "بَشَع" * ۱۷.۳ همان "یهویاکین" * ۱۸.۳ منظور نسل یهویاکین است پس از اسارت وی در بابل.

زانوآح را زایید. اما آنان پسران پتیه دختر فرعون که مرد او را به زنی گرفته بود، می‌باشند.^{۱۹} پسران زن یهودی او که خواهر ناخم بود، پدر قعیله جارمی و اِشتموع مَعاکتی بودند.^{۲۰} پسران شیمون؛ آمنون، رته، بنحانان، و تیلون. پسران یسعی؛ زوحیت و بنزوحیت.^{۲۱} پسران شילה پسر یهودا؛ عیر پدر لیکه، لَعده پدر مَریشه و طایفه‌های خاندان کتاندوزان در بیت‌آشبتیع.^{۲۲} و نیز یوقیم، اهالی گوزیا، یوآش، و ساراف که در موآب حکومت داشتند و به لَجم برگشتند. اینک این سوابق، قدیمی هستند.^{۲۳} اینان کوزه‌گر بودند با ساکنان یَتاعیم و چدیره که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کار او سکونت داشتند.

پسران شمعون

^{۲۴} پسران شَمعون: نِموئیل، یامین، یاریب، زراح، و شائل.^{۲۵} پسر شائل، شَلوم بود و پسرش مِیسام و پسرش مِشماع.^{۲۶} پسران مِشماع؛ پسرش حموئیل، پسر او زَگور، و پسر او شَمعی.^{۲۷} شَمعی را شانزده پسر و شش دختر بود، لیکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه طایفه‌های ایشان مثل پسران یهودا زیاد نشدند.^{۲۸} و ایشان در یثرب و مولاده و خَصَر شوعال،^{۲۹} بلهه، عِصم، تولاد،^{۳۰} بتوئیل، خُرما، صِقْلَغ^{۳۱} بیت‌مرگبوت، خَصَر سوسیم، بیت‌پِری، و شَعَرایم ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داوود بود.^{۳۲} و روستاهای ایشان عیطام، عَین، و رُمون، توکن، و عاشان بودند، پنج روستا.^{۳۳} و تمامی روستاهای ایشان که در پیرامون آن شهرها تا بَعَل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب‌نامه های خود را داشتند.^{۳۴} مِشوباب، یَمَلِک، یوشه پسر آمصیا،^{۳۵} یوئیل، یهوه پسر یوشبیا، پسر سیرایا، پسر

آخوما و لاهَد را آورد. اینانند طایفه‌های صُرعاتیان.^۳ و اینان پسران پدر عیطام هستند: یزرعیل، یشما، و یدباش. و اسم خواهر ایشان هَصِلِلوونی بود.^۴ فَنوئیل پدر چدور بود، و عِزر پدر خوشه. اینها پسران حور نخست‌زاده افراته پدر بیت‌لَجم بودند.^۵ آشحور پدر تَقوَع دو زن داشت: جِلا و نَعَره.^۶ و نَعَره، اَحْزَام و خِیفر و تیمانی و هاآخشطاری را برای او زایید؛ اینان پسران نَعَره‌اند.^۷ پسران جِلا: صِرت و صُوحِر و اِتنان.^۸ قوس، عانوب، صوبیبه و طایفه‌های آخرحیل پسر هاروم را آورد.

^۹ و یعیص از برادران خود شریف‌تر بود و مادرش او را یعیص* نام نهاد و گفت: «از این جهت که او را با درد زاییدم.»^{۱۰} و یعیص از خدای اسرائیل استدعا نموده، گفت: «کاش که مرا برکت می‌دادی و حدود مرا وسیع می‌گردانیدی. کاش که دست تو با من می‌بود و مرا از بلا نگاه می‌داشتی تا برایم درد نیاورد.» و خدا آنچه را که خواست به او بخشید.

^{۱۱} یکلوب برادر شوخه، محیر بود و محیر پدر آشتون بود.^{۱۲} اِشتون، بیت‌رافا، فاسیخ، یَجته بود، و یَجته پدر عیرناحاش. اینان اهل رِیقه می‌باشند.^{۱۳} پسران قَناز، عُنَینیل و سیرایا بودند؛ و پسران عُنَینیل، حَتات و معونوتای.^{۱۴} معونوتای عُفره را آورد؛ سیرایا پدر یوآب بود و یوآب پدری خراشیم*، زیرا که صنعتگر بودند.^{۱۵} پسران کالِب پسر پَفْتَه، عیر و وایله و ناغم بودند؛ و پسر ایله، قَناز بود.^{۱۶} پسران پَهَللئیل، زیف، زیفه، تیریا، و آسَرئیل بودند.^{۱۷} پسران عِزَره، یتر و مِرد و عاقر و یالون بودند. اینها پسران مرد از پتیه دختر فرعون هستند؛ او مریم، شَمای، و یسبج پدر اِشتموع را زایید.^{۱۸} و زن یهودی او یارد پدر چدور، و چیر پدر سوکو، و یقوتئیل پدر

* ۹.۴ نام "یعیص" حروفی مشابه با واژه عبری به معنی "درد" دارد. * ۱۴.۴ یعنی: "درد صنعتگران"

او مطابق طایفه‌های ایشان وقتی که نسب‌نامه نسل‌هایشان ثبت گردید؛ رئیس ایشان یعثیل، زکریا،^۸ بلع پسر غزاز پسر شمع پسر یوئیل، که در غروعر، تا نیو و بعل‌معون ساکن بود^۹ و به طرف مشرق تا ورودی بیابان از رود فرات مسکن گزید، زیرا که احشام ایشان در زمین چلعدا زیاد شده بود.^{۱۰} و در دوران شائول ایشان با هجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه‌های آنها در تمامی اطراف شرقی چلعدا ساکن شدند.

پسران جاد

^{۱۱} پسران جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سلخه ساکن بودند.^{۱۲} و رئیس ایشان یوئیل بود و دومین شافام و نیز یعنای و شافاط که در باشان ساکن بودند.^{۱۳} و خویشان ایشان مطابق خاندانهایشان، میکائیل، مسلام، شبع، یورای، یعکان، زیع، عبر که هفت نفر باشند.^{۱۴} اینانند پسران آبیحایل پسر حوری، پسر یاروح، پسر چلعدا، پسر میکائیل، پسر پیشیشای، پسر یحدو، پسر بوز.^{۱۵} آخی پسر عبدیئیل پسر جونی رئیس خاندان ایشان.^{۱۶} آنان در چلعدا باشان و روستاهایش و در تمامی نواحی شارون تا حدود آنها ساکن بودند.^{۱۷} نسب‌نامه تمامی اینها در دوران یوتام پادشاه یهودا و در دوران پربعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید.

^{۱۸} از رثوینیان و جادیان و نصف قبیله مَنسی شجاعان و مردانی که سپر و شمشیر برمی‌داشتند و تیراندازان و جنگ‌آزمودگان که به جنگ بیرون می‌رفتند، چهل و چهار هزار و هفت صد و شصت نفر بودند.^{۱۹} و ایشان با هجریان و یطور و نافیش و نوداب جنگ نمودند.^{۲۰} و بر ایشان پیروز شدند و هجریان و تمامی رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند، زیرا که در حین جنگ نزد خدا التماس نمودند

عسیئیل،^{۳۶} الیوعینای، یَعکوبه، یَشوحایا، عَسایا، عدیئیل، یسیمیئیل، بنایا،^{۳۷} زیزا پسر شفعی پسر آلون، پسر پیدایا، پسر شمیری، پسر شَمعیّا. ^{۳۸} اینانی که نام برده شدند، در قبایل خود رهبران بودند و خاندانهای ایشان بسیار زیاد شد.^{۳۹} و به مدخل جدور تا طرف شرقی وادی رفتند تا برای گله‌های خویش چراگاه بجویند.^{۴۰} پس حاصلخیز و نیکو یافتند و آن زمین، وسیع و آرام و در امن بود، زیرا که نسل حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند.^{۴۱} و اینانی که نامشان برده شد، در ایام جزقیّا پادشاه یهودا آمدند و خیمه‌های ایشان و معونیان را که در آنجا بودند، شکست دادند و ایشان را تا به امروز تباه ساخته، در جای ایشان ساکن شده‌اند، زیرا که مرتع برای گله‌های ایشان در آنجا بود.^{۴۲} و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از مردان شَمعون به کوه سعیر رفتند؛ و فِلطیا و نَعریّا و رفایا و عَزَبیئیل پسران یسعی رهبران ایشان بودند.^{۴۳} و بقیه عمالیقیانی را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا به امروز در آنجا ساکن شده‌اند.

نسل رثوین

۵ و پسران رثوین نخست‌زاده اسرائیل اینانند: زیرا که او نخست‌زاده بود، اما به سبب بی‌عصمت ساختن بستر پدرخویش، حق نخست‌زادگی او به پسران یوسف پسر اسرائیل داده شد. از این جهت نسب‌نامه او مطابق نخست‌زادگی ثبت نشده بود.^۲ گرچه یهودا بر برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود، اما نخست‌زادگی از آن یوسف بود.^۳ پس پسران رثوین نخست‌زاده اسرائیل؛ خنوک، قَلو، حصرون، و گرمی.^۴ پسران یوئیل؛ پسرش شَمعیّا، پسر او جوج، پسر او شَمعی،^۵ پسر او میکا، پسر او رایّا، پسر او بَعْل،^۶ پسر او بَئیره که تِلغَت فِلاسر پادشاه آشور او را به اسیری بُرد و او رهبر رثوینیان بود.^۷ خویشان

و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود. ^{۲۱} پس از احشام ایشان، پنجاه هزار شتر و دوپست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و یکصد هزار تن به تاراج بردند. ^{۲۲} از آنجا که جنگ از جانب خدا بود، بسیاری کشته شدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان تبعید ساکن شدند.

^{۲۳} مردمان نصف قبیله مَنَسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بَعْل جرمون و سنیر و کوه جرمون زیاد شدند. ^{۲۴} و اینانند سران خاندان ایشان؛ عافِر، یِشعی، الیئیل، عِزْرِئیل، اِرمیا، هودویا، و یَحْدِیئیل. اینان مردان تنومند شجاع و ناموران و سران خاندانهایشان بودند. ^{۲۵} اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند. ^{۲۶} پس خدای اسرائیل روح فول پادشاه آشور، یعنی روح تِلْعَت فَلَاسِر پادشاه آشور را برانگیخت و او رثوبینیان و جادیان و نصف قبیله مَنَسی را اسیر کرده، ایشان را به خَلَج، خابور، هارا و رود جوزان برد که تا به امروز در آنجا هستند.

پسران لاوی

۶ پسران لاوی؛ جَرشون، فُهاث، و مِرازی. ^۲ پسران فُهاث؛ عَمِرام، یِصهار، جِبرون، و عَزْیئیل. ^۳ پسران عَمِرام؛ هارون و موسی و مریم. پسران هارون؛ ناداب، الیهو، الیعازار، و ایتامار. ^۴ و الیعازار، فینحاس را آورد. فینحاس، آبیشوع را آورد. ^۵ آبیشوع، بُقّی را آورد. بُقّی، عَزّی را آورد. ^۶ عَزّی، زَرْحیا را آورد. زَرْحیا، مِرايوت را آورد. ^۷ مِرايوت، اَمَریا را آورد. اَمَریا، آخیطوب را آورد. ^۸ آخیطوب، صادوق را آورد. صادوق، اَخیمِصّص را آورد. ^۹ اَخیمِصّص، عَزْریا را آورد.

عَزْریا، یوحانان را آورد. ^{۱۰} یوحانان، عَزْریا را آورد. او در خانه‌ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود. ^{۱۱} عَزْریا، اَمَریا را آورد. اَمَریا، آخیطوب را آورد. ^{۱۲} آخیطوب، صادوق را آورد. صادوق، شَلوم را آورد. ^{۱۳} شَلوم، حَلقیا را آورد. حَلقیا، عَزْریا را آورد. ^{۱۴} عَزْریا، سِرایا را آورد. سِرایا، یهوصاداق را آورد. ^{۱۵} یهوصاداق به اسیری رفت هنگامی که خداوند یهودا و اورشلیم را به دست نبوگدنصر اسیر ساخت.

^{۱۶} پسران لاوی؛ جَرشوم و فُهاث و مِرازی. ^{۱۷} و اینها هستند اسمهای پسران جَرشوم؛ لِبْنی و شِمعی. ^{۱۸} پسران فُهاث؛ عَمِرام، یِصهار، جِبرون، و عَزْیئیل. ^{۱۹} پسران مِرازی؛ مَحلی و موشی. اینها طایفه‌های لاویان مطابق اجداد ایشان است.

^{۲۰} از جَرشوم؛ پسرش لِبْنی، پسرش یَحْت، پسرش زَمّه، ^{۲۱} پسرش یوآخ، پسرش عِدو، پسرش زِراح، پسرش یاترای. ^{۲۲} پسران فُهاث؛ پسرش عَمّیناداب، پسرش قوَرَح، پسرش آسیر، ^{۲۳} پسرش اِلْقانه، پسرش آبِیاساف، پسرش آسیر، ^{۲۴} پسرش نَحْت، پسرش اورئیل، پسرش عَزْیا، پسرش شائول. ^{۲۵} پسران اِلْقانه؛ عماسای و آخیموت. ^{۲۶} و اَمّا اِلْقانه. پسران اِلْقانه؛ پسرش صوفای، پسرش نَحْت، ^{۲۷} پسرش اِلْیاب، پسرش یروحام، پسرش اِلْقانه. ^{۲۸} پسران سموئیل؛ نخست‌زاده‌اش یوئیل و دومش آیتا. ^{۲۹} پسران مِرازی؛ مَحلی و پسرش لِبْنی، پسرش شِمعی، پسرش عَزّه، ^{۳۰} پسرش شِمعی، پسرش حَجْجیا، پسرش عَسایا.

سرایندگان در هیکل

^{۳۱} و اینانند که داوود ایشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعیین نمود بعد از آنکه صندوق عهد در آنجا گذاشته شد. ^{۳۲} و ایشان پیش مسکن خیمه

^{۵۴} و مسکنهای ایشان مطابق مکانها و حدود ایشان اینانند؛ از پسران هارون به جهت طایفه‌های قُهاَتیان، زیرا قرعه اوّل از آن ایشان بود. ^{۵۵} پس جبرون در زمین یهودا با حوالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد. ^{۵۶} و اما زمینهای آن شهر و دهانش را به کالِب پسر یَفْثَه دادند. ^{۵۷} به پسران هارون شهرهای پناهگاه را دادند، یعنی جبرون، لِبْنَه با چراگاههایش، یَتیر، اِشتموع با چراگاههایش، ^{۵۸} حیلن با چراگاههایش، دِییر با چراگاههایش، ^{۵۹} عاشان با چراگاههایش، بیت شمس با چراگاههایش، ^{۶۰} و از قبیله بَنیامین، جَتیع با چراگاههایش و عَلیم با چراگاههایش و عَناتوت با چراگاههایش. پس تمامی شهرهای ایشان مطابق طایفه‌های ایشان سیزده شهر بود.

^{۶۱} و به پسران قُهاَت که از طایفه‌های آن قبیله باقی ماندند، ده شهر از نصف قبیله یعنی از نصف مَنَسی به قرعه داده شد.

^{۶۲} و به پسران جَرشوم مطابق طایفه‌های ایشان سیزده شهر از قبایل یَساکار و آشیر و نَفتالی و مَنَسی که در باشان هستند، اختصاص یافت.

^{۶۳} و به پسران مِراَری مطابق طایفه‌های ایشان از قبیله رِثوین و از قبیله جاد و از قبیله زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد.

^{۶۴} پس پسران اسرائیل این شهرها را با چراگاههای آنها به لاویان دادند. ^{۶۵} و از قبیله پسران یهودا و از قبیله پسران شَمعون و از قبیله پسران بَنیامین این شهرها را که اسم آنها آمده است، به قرعه دادند.

^{۶۶} و بعضی از طایفه‌های پسران قُهاَت شهرهای حدود خود را از قبیله افرایم داشتند. ^{۶۷} پس شکیم را با چراگاههایش در کوهستان افرام و جازر را با چراگاههایش به جهت شهرهای پناهگاه به ایشان دادند. ^{۶۸} و یَقیمعام را با چراگاههایش و بیت حورون را با

اجتماع مشغول سراییدن می‌شدند تا حینی که سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم بنا کرد. پس مطابق نظام خویش بر خدمت خود مشغول شدند.

^{۳۳} پس آنهایی که با پسران خود خدمت می‌کردند، اینانند: از پسران قُهاَتیان؛ هیمان پسر یوئیل، پسر سموئیل، ^{۳۴} پسر القانه، پسر یرواحام، پسر الیئیل، پسر توآح، ^{۳۵} پسر صوف، پسر القانه، پسر مَحَت، پسر عَماسای، ^{۳۶} پسر القانه، پسر یوئیل، پسر عَزْرِیا، پسر صِفْنِیا، ^{۳۷} پسر تَحَت، پسر آشیر، پسر آبِیاساف، پسر قوَرَح، ^{۳۸} پسر یصهار، پسر قُهاَت، پسر لاوی، پسر اسرائیل. ^{۳۹} و برادرش آساف که به دست راست او می‌ایستاد، یعنی آساف پسر پرکیا، پسر شمعاع، ^{۴۰} پسر میکائیل، پسر بَعَسْیا، پسر مَلْکیا، ^{۴۱} پسر اِتی، پسر زراح، پسر عَداِیا، ^{۴۲} پسر ایتان، پسر زَمّه، پسر شمععی، ^{۴۳} پسر یَحَت، پسر جَرشوم، پسر لاوی.

^{۴۴} و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مِراَری بودند؛ ایتان پسر قیشی، پسر عَبدی، پسر مَلوک، ^{۴۵} پسر خَشَبِیا، پسر آمصِیا، پسر جَلْقِیا، ^{۴۶} پسر آمصی، پسر بانی، پسر شِیمِر، ^{۴۷} پسر مَحَلِی، پسر موشی، پسر مِراَری، پسر لاوی. ^{۴۸} و لاویانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن، یعنی خانه خدا گماشته شدند.

^{۴۹} و اما هارون و پسرانش بر قربانگاه قربانی سوختنی و بر قربانگاه بخور به جهت تمامی هر آنچه در قُدس الاقداس انجام می‌شد، قربانی تقدیم می‌کردند تا به جهت اسرائیل مطابق هر آنچه موسی بنده خدا امر فرموده بود، کفارَه نمایند.

^{۵۰} و اینانند پسران هارون؛ پسرش اَلعازار، پسرش فینحاس، پسرش آبیشوع، ^{۵۱} پسرش بُقی، پسرش عَزّی، پسرش زَرَحِیا، ^{۵۲} پسرش مِراَیوت پسرش آمِریا، پسرش آخیطوب، ^{۵۳} پسرش صادوق، و پسرش آخیمِغص.

مطابق نسلهای ایشان و خاندانهایشان، فوجهای لشکر جنگی سی و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند.^۵ و برادران ایشان از تمامی قبایل یساکر مردان قوی شجاع هشتاد و هفت هزار نفر بودند که به تمامی در نسب‌نامه ثبت شدند.

پسران پنیامین

^۶ پسران پنیامین؛ بلاع و باکر و یدیعئیل، سه نفر. ^۷ پسران یلاع؛ إصبون، عَزْی، عَزْئیل، پَرموت، و عیری، پنج نفر. ایشان سران خاندانها و مردانی قوی و شجاع بودند که بیست و دو هزار و سی و چهار نفر از ایشان در نسب‌نامه ثبت گردیدند. ^۸ پسران باکر؛ زَمِیرَه، یوعاش، إلیعازار، إلیوعینای، عُمَری، پَرموت، آبْیا، عَناتوت، و غلامت. تمامی اینها پسران باکر بودند. ^۹ و بیست هزار و دوویست نفر از ایشان مطابق نسلهای ایشان، سران خاندانهایشان مردان قوی و شجاع در نسب‌نامه ثبت شدند. ^{۱۰} یدیعئیل؛ پلهان. پسران پلهان؛ یعوش، پنیامین، ایهود، کِنَعنه، زیتان، تَرشیش، و آخیشاخر. ^{۱۱} تمامی اینها پسران یدیعئیل مطابق سران خاندانها و مردان جنگی و شجاع هفده هزار و دوویست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می‌رفتند. ^{۱۲} پسران عیر؛ شُقیم و حُقیم بودند و پسر آحیر حوشیم بود.

پسران تَفتالی

^{۱۳} پسران تَفتالی؛ بَحصِئیل، جونی، یَصِر، و شَلُوم از پسران پلّه بودند.

پسران مَنسی

^{۱۴} پسران مَنسی؛ آسَرئیل، که مُتَّعَه آرامی‌اش او را زایید. او ماکیر پدر جلعاد را نیز زایید. ^{۱۵} ماکیر برای حُقیم و شُقیم زن گرفت نام خواهر ماکیر، مَعْکَه بود.

چراگاههایش. ^{۱۶} و آیلون را با چراگاههایش و جَتْ رَمون را با چراگاههایش. ^{۱۷} و از نصف قبیله مَنسی، عَابر را با چراگاههایش، و بیلعام را با چراگاههایش، به قبایل باقیمانده طایفه‌های قُهایتان دادند. ^{۱۸} و به پسران جَرشوم از طایفه‌های نصف قبیله مَنسی، جولان را در باشان با چراگاههایش و عشتاروت را با چراگاههایش.

^{۱۹} از قبیله یساکر، قَادِش را با چراگاههایش و دابرت را با چراگاههایش. ^{۲۰} راموت را با چراگاههایش و غَیم را با چراگاههایش. ^{۲۱} از قبیله آشیر، مَشا را با چراگاههایش، عَبدون را با چراگاههایش. ^{۲۲} حُقوق را با چراگاههایش و رَحوب را با چراگاههایش. ^{۲۳} و از قبیله نَفتالی، قَادِش را در جلیل با چراگاههایش، حَمون را با چراگاههایش، و قَریه‌تایم را با چراگاههایش.

^{۲۴} و به پسران مِمراری که از لاویان باقی مانده بودند؛ از قبیله زبولون، رَمون را با چراگاههایش، و تابور را با چراگاههایش. ^{۲۵} و از آن طرف اُردن در برابر اَریحا به جانب شرقی اُردن از قبیله رَئوین، باصر را در بیابان با چراگاههایش و یَهْصَه را با چراگاههایش. ^{۲۶} قَدیموت را با چراگاههایش و مِیْفَعَت را با چراگاههایش. ^{۲۷} و از قبیله جاد، راموت را در جلعاد با چراگاههایش و مَخْنایم را با چراگاههایش. ^{۲۸} و حَشْبون را با چراگاههایش و یَعزیر را با چراگاههایش.

پسران یِساکار

۷ پسران یِساکار؛ تُولَع، فُوه، یاشوب، و یَشمرون، چهار نفر. ^۲ پسران تُولَع؛ عَزْی، رَفایا، پَربِئیل، یَحْمای، یِسمام، و سَموئیل. ایشان سران خاندان پدر خود تُولَع و مردان قوی شجاع در نسل خود بودند و عدد ایشان در دوران داوود بیست و دو هزار و ششصد نفر بود. ^۳ و پسر عَزْی، یَزَحیا بود. پسران یَزَحیا، میکائیل و عُوْبدیا و یوئیل و یَشْیا بودند، یعنی پنج نفر و تمامی آنها از سران بودند. ^۴ و با ایشان

پسران آشیر

۳۰ پسران آشیر؛ یمنه، یشوه، ایشوی، و بریعه بودند و خواهر ایشان سِراح بود. ۳۱ و پسران بریعه؛ جِیر و مَلکیئیل که همان پدر پِرازائیت باشد. ۳۲ جِیر، یَفلیط و شومیر و حوتام و خواهر ایشان شوعا را آورد. ۳۳ پسران یَفلیط؛ فاسک، پمهال، و عَشوت. اینانند پسران یَفلیط. ۳۴ پسران شومیر؛ آخی، رُهجه، یُخبه، و آرام. ۳۵ پسران برادر او هِلیم؛ صوفح، یمناع، شِلش، و عَمال. ۳۶ پسران صوفح؛ سُوَح، خَرِنِفِر، شوعال، پیری، یمره، ۳۷ باصر، هود، سَمّا، شِلشه، یتران، و بئیرا. ۳۸ پسران یتر؛ یُفنه و فِسفا و آرا. ۳۹ پسران عَلا؛ آرح، حَنئیل، و رصبا. ۴۰ تمامی اینها پسران آشیر و سران خاندانهایشان و برگزیدگان مردان جنگی و سران سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ مطابق نسب‌نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

نسب‌نامه شائول

و پنجاهمین نخست‌زاده خود بلاع را آورد و دومین **آشبیل** و سومش **آخزخ**، ۲ و چهارم **نوخه** و پنجم را رافا. ۳ پسران بلاع؛ آذار، جیرا، آبیهود، ۴ آبیَشوع، نَعمان، آخوآح، ۵ جیرا، شِفوفان، و خُورام. ۶ و اینانند پسران إحدود که سران خاندانهای ساکنان جَبَع بودند و ایشان را به مَنَحَت کوچانیدند. ۷ و او نَعمان و آخِیا و جیرا را کوچانید و او پدر عَزّه و آخِیحود بود.

۸ و شَحرایم در دیار موآب بعد از طلاق دادن زنان خود حوشیم و بَعرا صاحب فرزندان شد. ۹ پس از زن خویش که خودش نام داشت، یوباب و ظبیا و میشا و مَلکام را آورد. ۱۰ و یعوص و سَکیا و میرقه را که اینها پسران او و سران خاندانها

اسم پسر دوم او صِلَفِحاد بود؛ و صِلَفِحاد دختران داشت. ۱۶ مَعکاه زن ماکیر پُری زاییده، او را فارش نام نهاد و اسم برادرش شارِش بود و پسرانش، اولام و راقم بودند.

۱۷ پسر اولام پدان بود. اینانند پسران جِلعاد پسر ماکیر پسر مَنسی. ۱۸ خواهر او هَموَلِکِه، ایشهود و آبیَعِیز و مَحله را زایید. ۱۹ پسران شَمیداع؛ آخیان، شِکیم، لَقحی، و آنیعام.

پسران افرایم

۲۰ پسران افرایم؛ شوَتلاح، پسرش بازد، پسرش تاحت، پسرش اَلِعادا، پسرش تاحت. ۲۱ پسرش زاباد، پسرش شوَتلاح، و نیز عِزِر و اِلعاد که مردان جَت که در آن زمین به دنیا آمده بودند، ایشان را کشتند، زیرا که برای گرفتن احشام ایشان فرود آمده بودند. ۲۲ پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تسلیت او آمدند. ۲۳ پس با زن خود همخواب شد و او حامله شده، پُری زایید و او را بریعه نام نهاد، از این جهت که بر خاندان او بلا حادث شده بود. ۲۴ دختر افرایم، شیره بود که بیت‌حورون پایین و بالا را و اَزین‌شیره را بنا کرد. ۲۵ و پسرش رَفح بود؛ پسر رَفح، رشف، و پسر او مَلَح، و پسر او، تاختن، ۲۶ و پسر او، لَعدان، و پسر او عَمِیهود، و پسر او اِلِشَمَع، ۲۷ و پسر او، نون، و پسر او، یوشَع. ۲۸ دارابیها و املاک ایشان بیت‌ئیل و دهات آن بود و به طرف مشرق نَعران و به طرف مغرب جازر و دهات آن و شِکیم و دهات آن تا عَزّه و دهات آن. ۲۹ و نیز در امتداد پسران مَنسی، بیت‌شان و دهات آن، و تَعناک و دهات آن، و مَجَدو و دهات آن، و دُر و دهات آن که در اینها پسران یوسف پسر اسرئیل ساکن بودند.

و بودند.^{۱۱} و از حوشیم صاحب آبیطوب و إلفعل شد. ^{۱۲} پسران إلفعل؛ عِبر، مشعام، شمد که اونو و لود و دهاتش را بنا نهاد. ^{۱۳} و بریعه و شمع که ایشان سران خاندانهای ساکنان آبلون بودند و ایشان ساکنان جت را بیرون راندند. ^{۱۴} و همچنین آخیو، شاشق، و یریموت. ^{۱۵} زیدیا، عراد، عیدر. ^{۱۶} میکائیل و یشفه و یوخا پسران بریعه بودند. ^{۱۷} و زیدیا، مِشلام، جرقی، چیر، ^{۱۸} پشمیرای، یزلیآه، یوباب پسران إلفعل بودند. ^{۱۹} یعقیم، زکری، زیدی، ^{۲۰} الیعینای، صیلنای، الیلل، ^{۲۱} عداایا، بریا، و شمزت پسران شعی بودند. ^{۲۲} یشفان، عابر، الیلل، ^{۲۳} عبدون، زکری، حانان، ^{۲۴} حتنبا، عیلام، غنتوتبا، ^{۲۵} یفدیا، و فتوئیل پسران شاشق بودند. ^{۲۶} شمشرای، شخریا، غتلیا، ^{۲۷} یغرشیا، ایلیا، و زکری پسران یروحام بودند. ^{۲۸} اینان سران خاندانها مطابق نسبنامه‌های خود و سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند.

و بودند. و تمامی اینها پسران آصیل هستند. ^{۳۹} پسران عیشق برادر او ایناند؛ نخست‌زاده‌اش اولام، دومین یعوش، و سومین ایلفیط. ^{۴۰} پسران اولام مردانی جنگاور و شجاع بودند و تیرانداز. پسران و پسران پسران ایشان بسیار بود، یعنی صد و پنجاه نفر بودند. تمامی اینها از نسل بنیامین می‌باشند.

نسب‌نامه بازگشت کنندگان از تبعید

و تمامی اسرائیل مطابق نسب‌نامه‌های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل ثبت هستند.

مردمان یهودا به سبب خیانت خود به بابل به اسیری رفتند ^۲ و کسانی که اول در مُلکها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کاهنان و لایوان و خادمان معبد بودند.

^۳ در اورشلیم بعضی از مردم یهودا و از مردم بنیامین و از مردم افرایم و منسی ساکن بودند. ^۴ عوتای پسر عَمِیْهود پسر عُمَری پسر اِمَری پسر بانی، از نسل فِرِص پسر یهودا. ^۵ از شیلونیان؛ نخست‌زاده‌اش عَسایا و پسران او. ^۶ از زراحیان؛ یعوئیل و براران ایشان، ششصد و نود نفر. ^۷ از بنیامینیان؛ سَلو پسر مِشلام پسر هُودویا پسر هِسنوآه. ^۸ یینیا پسر یروحام، ایله پسر عَزَی پسر مِکَری، و نیز مِشلام پسر شَقَطِیا پسر رَعوئیل پسر بینیا. ^۹ برادران ایشان مطابق نسب‌نامه‌های ایشان، نه صد و پنجاه و شش نفر بودند. تمامی اینها سران خاندانهایشان بودند.

^{۱۰} از کاهنان؛ یَدَعیا، یهویاریب، یاکین، ^{۱۱} و عَزَریا پسر حَلَقِیا پسر مِشلام پسر صادق پسر مِرابوت پسر آخیطوب، که سرپرست خانه خدا بود. ^{۱۲} همچنین عداایا پسر یروحام پسر قشحور پسر مَلکیا،

^{۲۹} و در جبعون پدر جبعون سکونت داشت و اسم زنش مَعگاه بود. ^{۳۰} و نخست‌زاده‌اش عبدون بود، پس صور و قیس و بعل و ناداب، ^{۳۱} و جدور و آخیو و زاکر، ^{۳۲} و مقلوت پدر شیمعاه. ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ^{۳۳} نیر پدر قیس بود و قیس پدر شاول. شائول پدر یوناتان و مَلکیشوع و آبیناداب و ایشبعل بود. ^{۳۴} پسر یوناتان، مِربب‌بعل * بود و مِربب‌بعل پدر میکا بود. ^{۳۵} پسران میکا، فیتون و مِلک و تَرغ و آحاز بودند. ^{۳۶} آحاز پدر یهوَعَدَه بود، و یهوَعَدَه پدر غِلْمَت، غَزْمَوْت و زِمَری بود و زِمَری پدر موصا بود. ^{۳۷} موصا پدر بنعا بود و پسرش رافا بود، پسر او إلعاشه، و پسر او آصیل. ^{۳۸} آصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینها است: غَزْرِیقام، یُکَرو، إسماعیل، شَعْرِیا، عوَبَدیا،

* ۲۵.۸ که به نام "مِفیبویش" نیز شناخته شده است.

حجره‌ها و خزانه‌های خانه خدا بودند. ^{۲۷} آنها به اطراف خانه خدا منزل داشتند، زیرا که نگاهیانی آن به عهده ایشان بود و بر ایشان بود که هر صبح آن را باز کنند.

^{۲۸} بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می‌آوردند و به شماره بیرون می‌بردند. ^{۲۹} از ایشان بر اسباب و تمامی آلات قدس و نیز آرد مرغوب و شراب و روغن و بخور و عطرها مأمور بودند. ^{۳۰} بعضی از پسران کاهنان، عطرها را خوشبو را تهیه می‌کردند. ^{۳۱} و متّیا که از جمله لاویان و نخست‌زاده شَلُوم قورچی بود، بر کار پختن نان گماشته شده بود. ^{۳۲} و بعضی از برادران ایشان از پسران فُهاتیان، بر تهیه نان حضور مأمور بودند تا آن را در هر روز سِت مهیا سازند.

^{۳۳} و سرایندگان از سران خاندانهای لاویان در حجره‌های معبد سکونت داشتند و از خدمات دیگر معاف بودند، زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می‌بودند. ^{۳۴} اینان سران خاندانهای لاویان و مطابق نسب‌نامه خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.

نسب‌نامه شائول

^{۳۵} یعیثیل پدر جبعون، در جبعون سکونت داشت و اسم زنش مَعَکاه بود. ^{۳۶} و نخست‌زاده‌اش عَبدون بود، و سپس صور، قیس، بَعْل، نیر، ناداب، ^{۳۷} چدور، آخيو، زَکریا، و مقلوت. ^{۳۸} مقلوت پدر شمام بود و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم نزدیک برادران ایشان ساکن بودند. ^{۳۹} و نیر پدر قیس بود و قیس پدر شاول، و شاول پدر یوناتان و مَلکیشوع و ابیناداب و ایشبعل بود. ^{۴۰} پسر یوناتان، مَرِبَبَعْل بود و مَرِبَبَعْل پدر میکا بود. ^{۴۱} پسر میکا، فیتون و مِلک و تَحْرِیع و آحاز بودند. ^{۴۲} و آحاز پدر یَعِره بود و یَعِره

و مَعَسای پسر عَدِیئیل پسر یَحْزَره پسر مِشَلّام پسر مشیلمیت پسر اِمّیر. ^{۱۳} و برادران ایشان که سران خاندانهایشان بودند، هزار و هفتصد و شصت نفر که مردانی رشید به جهت کار خدمت در خانه خدا بودند. ^{۱۴} از لاویان؛ شَمْعِیّا پسر حَشّوب پسر عَزْرِیقام پسر حَشْبِیّا از نسل مِراّی، ^{۱۵} و نیز یَقْتِیْقَر، حارِش، جلال، مَتّیا پسر میکا پسر زَکری پسر آساف. ^{۱۶} همچنین عوَبْدیا پسر شَمْعِیّا پسر جلال پسر یَدوتون، و پَرخیا پسر آسا پسر اِلْقانه که در دهات نطوفاتیان ساکن بود.

^{۱۷} و محافظان دروازه‌ها؛ عَقّوب، ظَلْمون، آخیمان، و برادران ایشان. و شَلُوم رئیس بود. ^{۱۸} و ایشان تا الآن بر دروازه شرقی پادشاه محافظ می‌باشند. و محافظان اردوگاه لاویان بودند. ^{۱۹} شَلُوم پسر قوری پسر آبیاَساف پسر قورح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی پسران قورح که ناظران کار خدمت و محافظان دروازه‌های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اردوی خداوند و محافظان ورودی آن بودند. ^{۲۰} در گذشته فینحاس پسر اِلْعازار، رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می‌بود. ^{۲۱} زَکریّا پسر مشیلمیا دربان دروازه خیمه اجتماع بود. ^{۲۲} و تمامی اینانی که برای درباری دروازه‌ها انتخاب شدند، دوپست و دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود مطابق نسب‌نامه‌های خود شمرده شدند که داوود و سموئیل رویابین ایشان را بر وظیفه‌های ایشان گماشته بودند. ^{۲۳} پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه‌های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگاهیانی آن گماشته شدند. ^{۲۴} و محافظان دروازه‌ها به هر چهار طرف یعنی مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند. ^{۲۵} و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می‌آمدند. ^{۲۶} زیرا چهار رئیس محافظان دروازه‌ها که لاویان بودند، وظیفه خاص داشتند و ناظران

اهل یابیش جلعاد آنچه را که فلسطینیان به شائول کرده بودند، شنیدند،^{۱۲} تمامی شجاعان برخاسته، جسد شائول و جسدهای پسرانش را برداشته، آنها را به یابیش آوردند و استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه داشتند.

^{۱۳} پس شائول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود، مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از احضار کننده ارواح مشورت خواسته بود.^{۱۴} و چونکه از خداوند هدایت نخواست به، او را گشت و سلطنت او را به داوود پسر پسا سپرد.

داوود، پادشاه اسرائیل

آنکه تمامی اسرائیل نزد داوود در جبرون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانهای و گوشت تو می‌باشیم.^۲ و قبل از این نیز هنگامی که شائول پادشاه می‌بود، تو اسرائیل را در جنگهای رهبری می‌کردی. و یهوه خدایت تو را گفت که: "تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد."^۳ و تمامی مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به جبرون آمدند و داوود با ایشان به حضور خداوند در جبرون عهد بست، و داوود را مطابق کلامی که خداوند به واسطه سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند.

داوود اورشلیم را فتح می‌کند

^۴ و داوود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که یبوس باشد، آمدند و یبوسیان در آن زمین ساکن بودند.^۵ و اهل یبوس به داوود گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد.» اما داوود قلعه ضهیرون را که شهر داوود باشد، بگرفت.^۶ و داوود گفت: «هر که یبوسیان را اول

پدر غَلیمت و عَزْمَوْت و زِمَری بود و زِمَری پدر موصا بود.^{۴۳} موصا پدر پِنعا بود و پسرش رَفایا و پسرش اِلعاسه و پسرش آصیل.^{۴۴} آصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عَزْرِیقام، بَکرو، اسماعیل، شِغَریا، عوبَدِیا، و حانان. اینها پسران آصیل می‌باشند.

خودکشی شائول

۱. و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه چلبوآع کشته شده، افتادند.^۲ و فلسطینیان شائول و پسرانش را به سختی تعقیب نمودند، و فلسطینیان پسران شائول یوناتان و ابیناداب و ملکشوع را کشتند.^۳ و جنگ بر شائول سخت شد و تیراندازان او را یافتند و از تیراندازان مجروح شد.^۴ و شائول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر را بکش و به من فرو کن، مبدا این خخته‌ناشدگان بیایند و مرا مفتضح کنند.» اما سلاحدارش نخواست، زیرا که بسیار می‌ترسید؛ پس شائول شمشیر را گرفته بر آن افتاد.^۵ و سلاحدارش چون شائول را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاده، بُمُرد.^۶ و شائول مُرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه‌اش همراه وی مردند.^۷ و چون تمامی مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر پراکنده شده، و شائول و پسرانش مرده‌اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها قرار گرفتند.

^۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شائول و پسرانش را در کوه چلبوآع افتاده یافتند.^۹ پس او را برهنه ساخته، سر و زره‌اش را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به تنها و قوم خود مژده برسانند.^{۱۰} و زره‌اش را در خانه خدایان خود گذاشتند و سرش را در معبد داجون به دیوار کوبیدند.^{۱۱} و چون تمامی

فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت‌لجم است، کشیدند و آن را برداشته، نزد داوود آوردند. اما داوود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند بریخت^{۱۹} و گفت: «ای خداوند، به دور باد از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند؟ زیرا به خطر جان خود آن را آوردند.» پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند، این است.

^{۲۰} آبیشای برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.^{۲۱} او در میان آن سی نفر معروفترین بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید.

^{۲۲} بنایا پسر پهویاداع پسر مردی شجاع از قَبِیْطَیْل بود که کارهای عظیم کرده بود. او پسر آریئیل موآبی را کشت و در روز برقی به گودالی فرود شده، شیری را کشت.^{۲۳} و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع* بود، کشت. و آن مصری در دست خود نیزه‌ای مثل نورد نساجی داشت؛ اما بنایا نزد او با چوبدستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزه خودش کشت.^{۲۴} بنایا پسر پهویاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع برای خود نامی یافت.^{۲۵} اینک او از آن سی نفر معروفتر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید. داوود او را به فرماندهی محافظان شخصی خود برگماشت.

^{۲۶} و نیز از شجاعان لشکر؛ عَسائیل برادر یوآب، الحانان پسر دودوی بیت‌لجمی،^{۲۷} شَمُوت هرودی، حایصِ فِلونی،^{۲۸} عیرا پسر عَقِیشِ یَقوعی، آبیَعِزَر غناتوتی،^{۲۹} سَبکای حوشاتی، عیلای آخوخی،

مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد.» پس یوآب پسر صرویه اول برآمد و رئیس شد.^۷ و داوود در آن قلعه ساکن شد؛ از آن جهت آن را شهر داوود نامیدند.^۸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد مَلَو بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود.^۹ و داوود بزرگ و بزرگتر می‌شد و تَهوّه صباپوت* با او می‌بود.

شجاعان داوود

^{۱۰} و اینانند سران شجاعانی که داوود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت کردند تا او را مطابق کلامی که خداوند درباره اسرائیل گفته بود، پادشاه سازد.^{۱۱} و شماره شجاعانی که داوود داشت، این است: یِشُبعم پسر حَکْمونی که سردار آن سه تن بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک زمان کشت.

^{۱۲} و بعد از او، إلعازار پسر دُودوی آخوخی که یکی از آن سه شجاع بود.^{۱۳} او با داوود در فِس دَمیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند. و قطعه زمین پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می‌کردند.^{۱۴} و ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند پیروزی عظیمی به ایشان داد.

^{۱۵} و سه نفر از آن سی سردار به صخره نزد داوود به مغاره عَدْلَام فرود آمدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.^{۱۶} و داوود در آن وقت در سنگر خویش بود، و قراول فلسطینیان در آن وقت در بیت‌لجم بودند.^{۱۷} و داوود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت‌لجم است، بنوشاند.»^{۱۸} پس آن سه مرد، لشکر

* ۹.۱۱ تَهوّه صباپوت یعنی "خداوند لشکرها" * ۲۳.۱۱ در عبری: "إِثّا". یک إِثّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

یَشُبْعَامُ که از قَوْرَحِیَانِ بودند،^۷ و یَوْعِیْلَهُ و زَبْدِیَا پسران یَرْوَحَامِ جَدُورِی.

^۸ و بعضی از جادیان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خویششان را نزد داوود در سنگر بیابان جدا ساختند،^۹ که رئیس ایشان عازَر و دومین عُوْبَدِیَا و سومین اَلِیَآب بود،^{۱۰} و چهارمین مِشْمَنَّهُ و پنجمین اِرمِیَا،^{۱۱} و ششم عَتَّای و هفتم اَلِیئیل،^{۱۲} و هشتم یوحانان و نهم اَلزَّابَاد،^{۱۳} و دهم اِرمِیَا و یازدهم مَکَبَّتَّای.^{۱۴} اینان از پسران جاد سران لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود.^{۱۵} اینانند که در ماه اول از اَرْدُن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و تمامی ساکنان وادیها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منهزم ساختند.

^{۱۶} و بعضی از پسران پَنیامِین و یهودا نزد داوود به آن ملاز آمدند.^{۱۷} داوود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.»^{۱۸} آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (و او گفت): «ای داوود ما از آن تو و ای پسر یسی ما با تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیرا خدای تو پیروزی دهنده تو است.»

پس داوود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت.^{۱۹} و بعضی از مَتَّسِی به داوود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شائول می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیرا که سرداران

۳۰ مَهْرَای نِطُوفَای، خَالِد پسر بَعْنَای نَطُوفَای،^{۳۱} اِئَای پسر رِیْبَای از جِبْعَه پَنیامِینان، بنیای فِرْعَوْتِی،^{۳۲} حورای از وادیهای جاعَش، اَبِیئیل عَرَبَای،^{۳۳} عَزْمُوتِ بَحْرُومِی، اَلِیَحْیَای شَعْلُبُونِی.^{۳۴} پسران هاشم جزونی، یوناتان پسر شاجای هَراری،^{۳۵} آخِیام پسر ساکار هَراری، اَلِیْفَال پسر اور،^{۳۶} جِیْفِر مِکِیْرَای، آخِیای فِلُونِی،^{۳۷} حِصْرُوی گِرمِلی، نَعْرَای پسر اِزْبَای،^{۳۸} یوئیل برادر ناتان، مِیْحَار پسر هَجَرِی،^{۳۹} صِلَق عَمُونِی، نَحْرَای پِیْروْتِی که سلاحدار یوآب پسر صِرویه بود.^{۴۰} عِیرَای پَتَری، جارب پَتَری،^{۴۱} اوربَای حِیْئِی، زاباد پسر اَحْلاّی،^{۴۲} عادینا پسر شِیزَای رُئُوبِیْنی که سردار رُئُوبِینیان بود و سی نفر همراهش بودند،^{۴۳} حانان پسر مَعْکَکَ، یوشافاط مِتنِی،^{۴۴} عَزْزَای عَشِیْرُوتِی، شاماع و یعیئیل پسران حوتام عِروِعی،^{۴۵} یَدِیْعَئیل پسر شِمِری، برادرش یوخای تیصِی،^{۴۶} اَلِیئیل از مَحْوِیم، پِریبَای و یوْشُویَا پسران اَلْناْعَم، یَتمه موآبی،^{۴۷} اَلِیئیل، عوبید، و یَعْسِیئیل مِصُوبَای.

پیوستن جنگوران به داوود

۱۲ و اینانند که نزد داوود به صِقْلَغ آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شائول پسر قَیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند.^۲ و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کمانها از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شائول پَنیامِینی بودند.^۳ سردار ایشان آخِیْعَزَر بود، و بعد از او یوآش پسران شَمَاعَه جِبْعَای و یِزِئیل و فَاَلْط پسران عَزْمُوت و بَرَاگه و یِهُوْی عناتوتی،^۴ و یَشْمَعِیای جِبْعُونِی که در میان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و اِرمِیَا و یَحْزِئیل و یوحانان و یوزاباد جَدِیرَای،^۵ و اَلْعُوزَای و یریموت و یَعْلِیَا و شَمَریا و شَقَطْیَای حَزُوفِی،^۶ و اَلْقَاهه و یَشْیَا و عَزْرَئیل و یوَعَزَر و

از زیولون پنجاه هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را با همه آلات حرب بیارایند و صف آرای کنند و دو دل نبودند.^{۳۴} و از نَفَتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت هزار نفر با سپر و نیزه.^{۳۵} و از پسران دان بیست و هشت هزار و ششصد نفر برای جنگ مهیا شدند.^{۳۶} و از آشیر چهل هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را مهیا سازند.^{۳۷} و از آن طرف اُردُن از پسران جاد و نصف سبط مَنَسی صد و بیست هزار نفر که با جمیع آلات لشکر برای جنگ آماده شدند.

^{۳۸} همگی ایشان مردان جنگی بودند که بر صف آرائی قادر بودند و با دل کامل به جبرون آمدند تا داوود را بر تمامی اسرائیل به پادشاهی بگمارند. و بقیه اسرائیل نیز همگی برای پادشاه ساختن داوود یک دل بودند.^{۳۹} و در آنجا با داوود سه روز خوردند و نوشیدند، زیرا که برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند.^{۴۰} و همسایگان ایشان نیز تا یِساکار و زیولون و نَفَتالی نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند و آذوقه از آرد و قرصهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاو و گوسفندان به فراوانی آوردند، چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

بازگرداندن صندوق عهد

۱۳ و داوود با سرداران هزارها و صدها و با تمامی سران مشورت کرد.^۲ و داوود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یَهُوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لاویانی که در شهرهای خود و حوالی آنها می باشند، نزد ما جمع شوند.^۳ آنگاه صندوق خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم، چونکه در روزگار شائول نزد آن خواسته خدا را جویا نشدیم.»

فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای ما به آقای خود شائول ملحق خواهد شد.»^{۲۰} و هنگامی که به صِیقلَغ می رفت، بعضی از مَنَسی به او پیوستند یعنی عَدَناح و یوزاباد و یِدیعئیل و میکائیل و یوزاباد و آلِیهُو و صِلتای که سرداران هزارهای مَنَسی بودند.^{۲۱} ایشان داوود را به مقاومت فوجهای (عَمالِقَه) مدد کردند، زیرا تمامی ایشان مردان قوی شجاع و سردار لشکر بودند.^{۲۲} زیرا در آن وقت، روز به روز برای اعانت داوود نزد وی می آمدند تا لشکر بزرگ، مثل لشکر خدا شد.

جنگاورانی که در جبرون به داوود پیوستند

^{۲۳} و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داوود به جبرون آمدند تا سلطنت شائول را مطابق فرمان خداوند به وی تحویل نمایند.^{۲۴} از پسران یهوذا شش هزار و هشتصد نفر که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند.^{۲۵} از پسران شَمعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند.^{۲۶} از پسران لاوی چهار هزار و ششصد نفر.^{۲۷} و یَهُویداع رئیس پسران هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی.^{۲۸} و صادوق که جوان قوی و شجاع بود با بیست و دو سردار از خاندان پدرش.^{۲۹} و از پسران بنیامین سه هزار نفر از برادران شائول و تا آن وقت اکثر ایشان وفای خاندان شائول را نگاه می داشتند.^{۳۰} و از پسران افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند.^{۳۱} و از نصف سبط مَنَسی هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بپایند و داوود را به پادشاهی نصب نمایند.^{۳۲} و از پسران یِساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دوست نفر و تمامی برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند.^{۳۳} و

او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجه‌ای بلند برافراشته شده بود.

^۳ و داوود در اورشلیم زنان گرفت، و صاحب پسران و دختران دیگر شد. ^۴ و این است نامهای فرزندانِی که در اورشلیم برای او زاده شدند: شَموعا، شُوباب، ناتان، سلیمان، ^۵ ییحار، اِلیشوع، اَلِفیلط ^۶ نوحه، یَفج، یافیع، ^۷ اِلیشامع، یعلیاداع، و اِلیفیلط.

پیروزی داوود بر فلسطینیان

^۸ و چون فلسطینیان شنیدند که داوود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، جملگی به جستجویش برآمدند. وقتی داوود این را شنید، به مقابله ایشان برآمد. ^۹ و فلسطینیان آمده، به وادی رفائیم هجوم بردند. ^{۱۰} داوود از خدا سؤال نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم؟ آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برای و ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» ^{۱۱} پس به بَعْل فراصیم برآمدند و داوود ایشان را در آنجا شکست داد. و داوود گفت: «خدا بر دشمنان من به دست من چون سیلابی خروشیده است.» بنابراین آن مکان را بَعْل فراصیم* نام نهادند. ^{۱۲} فلسطینیان خدایان خود را در آنجا رها کردند و داوود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند.

^{۱۳} و فلسطینیان بار دیگر به آن وادی هجوم بردند. ^{۱۴} و داوود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: «از پی ایشان مرو، بلکه از ایشان رو گردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان حمله کن.» ^{۱۵} و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته

^۴ تمامی جماعت گفتند که چنین خواهند کرد، زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد.

^۵ پس داوود تمامی اسرائیل را از شیحور در مصر تا ورودی حَمات جمع کرد تا صندوق خدا را از قَریه یعاریم بیاورند. ^۶ و داوود و تمامی اسرائیل به بَعْلَه که همان قَریه یعاریم است و از آن یهودا بود، برآمدند تا صندوق خدا یَهُوه را که در میان کروبیان در جایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند. ^۷ و صندوق خدا را بر اربابه‌ای تازه از خانه آپیناداب آوردند و عَزّه و اُخیو اربابه را می راندند. ^۸ و داوود و تمامی اسرائیل با سرود و برپت و عود و دف و سنج و شیپور به قوت تمام به حضور خدا وجد می نمودند.

^۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عَزّه دست خود را دراز کرد تا صندوق را بگیرد، زیرا گاوان می لغزیدند. ^{۱۰} و خشم خداوند بر عَزّه افروخته شده، او را زد از آن جهت که دست خود را به صندوق دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد. ^{۱۱} و داوود محزون شد، چونکه خداوند بر عَزّه خروشیده بود. به این سبب آن مکان را تا امروز فِرص عَزّه* نامید. ^{۱۲} و در آن روز داوود از خدا ترسان شده، گفت: «صندوق خدا را نزد خود چگونه بیاورم؟» ^{۱۳} پس داوود صندوق را نزد خود به شهر داوود نیاورد، بلکه آن را به خانه عوبید اِدوم چَتّی برگردانید. ^{۱۴} و صندوق خدا نزد خاندان عوبید اِدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عوبید اِدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

خانه و خاندان داوود

و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنایان و نجاران نزد داوود فرستاد، تا خانه‌ای برای او بسازند. ^۲ و داوود دانست که خداوند

۱۴

* ۱۱.۱۳ یعنی: "خروش بر عَزّه". * ۱۱.۱۴ یعنی «سروری که می خروشد».

عَمِّیناداب را خوانده،^{۱۲} به ایشان گفت: «شما سران خاندانهای لاویان هستید؛ پس شما و برادران شما خویشین را تقدیس نمایید تا صندوق یَهُوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته‌ام، بیاورید.^{۱۳} زیرا از این سبب که شما دفعه اول آن را نیاوردید، یَهُوه خدای ما بر ما خروشید، چونکه او را مطابق قانون نطلبیدیم.»^{۱۴} پس کاهنان و لاویان خویشین را تقدیس نمودند تا صندوق یَهُوه خدای اسرائیل را بیاورند.^{۱۵} و لاویان بر وفق آنچه موسی مطابق کلام خداوند امر فرموده بود، تیرکهای صندوق خدا را بر کتفهای خود گذاشته، آن را حمل کردند.

^{۱۶} و داوود سران لاویان را فرمود تا برادران خود سرایندگان را با آلات موسیقی از عودها و بربطها و سنجها تعین نمایند، تا به صدای بلند و شاد بنوازند و بخوانند.^{۱۷} پس لاویان هیمان پسر یوئیل و از برادران او آساف پسر یِرکیا و از برادران ایشان که مراریان باشند، ایتان پسر قوشیا را تعیین نمودند.^{۱۸} و با ایشان از برادران درجه دوم خود: زَگریا و یَین و یَعزَبئیل و شَمیراموت و یَحئیل و عَئی و الیاب و مَسیا و مَتَّیا و الیفلیا و مقنیا و عوبید اِدم و یَعئیل که محافظان دروازه‌ها بودند.

^{۱۹} از سرایندگان؛ هیمان و آساف و ایتان را با سنجهای برنجین تا بنوازند.^{۲۰} زَگریا و عَزَبئیل و شَمیراموت و یَحئیل و عَئی و الیاب و مَسیا و مَتَّیا و الیفلیا و مقنیا و عوبید اِدم و یَعئیل و عَزَریا را با بربطهای بر دستگاه شَمینیت تا پیشروی نمایند.^{۲۲} و کَننیا در موسیقی رئیس لاویان بود و سرایندگان را تعلیم می‌داد زیرا که ماهر بود.^{۲۳} و یِرکیا و اِلقانه دربانان صندوق بودند.^{۲۴} و شَتبنا و یوشافاط و نَتَنئیل و عَماسای

است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.»^{۱۶} پس داوود مطابق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل کرد و لشکر فلسطینیان را از جِبعون تا جازِز شکست دادند.^{۱۷} و اسم داوود در تمامی سرزمینها پیچید و خداوند ترس او را بر تمامی قومها حاکم ساخت.

آوردن صندوق عهد به اورشلیم

و داوود در شهر خود خانه‌ها بنا کرد و مکانی برای صندوق خدا فراهم ساخته، خیمه‌ای به جهت آن برپا نمود.^۲ آنگاه داوود فرمود که غیر از لاویان کسی صندوق خدا را برندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا صندوق خدا را بردارند و او را همیشه خدمت نمایند.^۳ و داوود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا صندوق خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند.^۴ و داوود پسران هارون و لاویان را جمع کرد.

^۵ از پسران قُهات؛ اورئیل رئیس را با صد بیست نفر از خویشان.

^۶ از پسران مِرازی؛ عَسایای رئیس را با دویست و بیست نفر از خویشان.

^۷ از پسران جِرشوم؛ یوئیل رئیس را با صد و سی نفر از خویشان.

^۸ از پسران اِلِیصافان؛ شَمعیای رئیس را با دویست نفر از خویشان.

^۹ از پسران جِبرون؛ اِلئیل رئیس را با هشتاد نفر از خویشان.

^{۱۰} از پسران عَزَبئیل؛ عَمِّیناداب رئیس را با صد و دوازده نفر از خویشان.

^{۱۱} آنگاه داوود صادق و ابیاتار کاهن و لاویان یعنی اورئیل و عَسایا و یوئیل و شَمعی و اِلئیل و

که با عودها و بربطها و آساف با سنجها می‌نواخت.
^۶ و بنایا و یَحْزِئِیل کاهن پیش صندوق عهد خدا با شیپورها پیوسته حاضر می‌بودند.

^۷ پس در همان روز داوود نخست این سرود را به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبیح بخوانند:

^۸ یَهُوه را حمد گوید و نام او را بخوانید.

اعمال او را در میان قومها اعلام نمایید.

^۹ او را بسرایید، برای او تسبیح بخوانید.

در تمامی کارهای عجیب او تفکر نمایید.

^{۱۰} در نام قَدّوس او فخر کنید.

دل طالبان خداوند شادمان باشد.

^{۱۱} خداوند و قوت او را بطلبید.

روی او را پیوسته طالب باشید.

^{۱۲} کارهای عجیب را

که او کرده است، به یاد آورید،

آیات او را و داوریهای دهان وی را،

^{۱۳} ای نسل بنده او اسرائیل!

ای فرزندان یعقوب، برگزیده او!

^{۱۴} یَهُوه خدای ما است.

داوری‌های او در تمامی جهان است.

^{۱۵} عهد او را به یاد آورید تا به ابد،

و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است،

^{۱۶} آن عهدی را که با ابراهیم بسته،

و قَسَمی را که برای اسحاق خورده است،

^{۱۷} و آن را برای یعقوب همچون حکم قرار داد

و برای اسرائیل عهد جاودانی؛

^{۱۸} و گفت: «زمین کنعان را به تو خواهم داد،

تا قلمرو میراث شما شود.»

^{۱۹} هنگامی که عددی اندک بودید،

انگشت‌شمار و در آنجا غریب،

^{۲۰} و از قومی به قومی سرگردان می‌بودند،

و زَکَرِیا و بنایا و الِیعْزَر که کاهن بودند و پیشاپیش صندوق خدا شیپور می‌نواختند. عوبید اِدوم و یحیا دربانانِ صندوق بودند.

^{۲۵} داوود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزارها رفتند تا صندوق عهد خداوند را از خانه عوبید اِدوم با شادمانی بیاورند. ^{۲۶} و چون خدا لاویان را که صندوق عهد خداوند را برمی‌داشتند یاری کرد، ایشان هفت گاو و هفت قوچ قربانی نمودند. ^{۲۷} داوود و تمامی لاویانی که صندوق را برمی‌داشتند و سرایندگان و کِتنّیا که رهبر موسیقی سرایندگان بود، به کتان نازک ملبس بودند و داوود ایفود کتان بر تن داشت. ^{۲۸} و تمامی اسرائیل صندوق عهد خداوند را به آواز شادمانی و آواز بوق و شیپور و سنج و عود و بربط آوردند.

^{۲۹} و چون صندوق عهد خداوند وارد شهر داوود می‌شد، میکال دختر شائول از پنجره نگریست و داوود پادشاه را دید که رقص و شادی می‌نماید، او را در دل خود خوار شمرد.

سرود داوود

۱۶ و صندوق خدا را آورده، آن را در خیمه‌ای که داوود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به حضور خدا گذرانیدند. ^۲ و چون داوود از گذرانیدن قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد. ^۳ و به تمامی اسرائیلیان، به مردان و زنان، به هر یکی یک گِردِه نان و یک تکه گوشت و یک قرص کشمش داد.

^۴ و بعضی لاویان برای خدمتگزاری پیش روی صندوق خداوند تعیین نمود تا یَهُوه خدای اسرائیل را خوانده، او را شکر گویند و تسبیح خوانند؛ ^۵ یعنی آساف رئیس و بعد از او زَکَرِیا و یَعِیْئیل و شِمیراموت و یَحِیْئیل و مَتّیا و الِیاب و عوبید اِدوم، و یَعِیْئیل

زیرا که رحمت او تا ابد باقی است.

^{۳۵} و بگویند: «ای خدای نجات ما، نجاتمان بده.

و ما را از میان قومها جمع کرده،

رهاپیمان بخش.

تا نام قدوس تو را حمد گوئیم،

و در ستایش تو فخر نماییم.

^{۳۶} یهوه خدای اسرائیل متبارک باد.

از ازل تا به ابد.»

و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند. ^{۳۷} سپس داوود آساف و برادرانش را آنجا پیش صندوق عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش صندوق به خدمت هر روز، در روزش مشغول باشند. ^{۳۸} و عوبید دوم و شصت و هشت نفر خویشان ایشان و عوبید دوم پسر یدوتون و حوسه، محافظان دروازه‌ها را. ^{۳۹} و صادوق کاهن و برادران کاهنش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در چیعون بود، گذاشت، ^{۴۰} تا قربانی‌های سوختنی برای خداوند بر قربانگاه قربانی سوختنی پیوسته صبح و شام بگذرانند، مطابق آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود، مکتوب است. ^{۴۱} و با ایشان هیمان و یدوتون و سایر برگزیدگانی را که اسم ایشان برده شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا به ابد باقی است. ^{۴۲} و همراه ایشان هیمان و یدوتون را با شیپورها و سنجها و آلات موسیقی برای خدا به جهت نوازندگان و پسران یدوتون را تا نزد دروازه باشند. ^{۴۳} پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داوود برگشت تا خانه خود را برکت دهد.

وعده خداوند به داوود

و واقع شد چون داوود در خانه خود ساکن بود که داوود به ناتان نبی گفت: «اینک من در خانه‌ای از چوب سرو آزاد ساکن می‌باشم، حال آنکه

۱۷

و از مملکتی به ملتی دیگر.

^{۲۱} او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند،

بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود،

^{۲۲} که «بر مسیحان من دست مگذارید،

و انبیای مرا آزار مرسانید.»

^{۲۳} ای تمامی زمین یهوه را بسرایید.

نجات او را روز به روز بشارت دهید.

^{۲۴} در میان ملتها جلال او را ذکر کنید،

و کارهای عجیب او را در تمامی قومها.

^{۲۵} زیرا خداوند عظیم است و بی‌نهایت شایان حمد؛

از او می‌باید ترسید، بیش از همه خدایان.

^{۲۶} زیرا تمامی خدایان قومها بتهایند.

اما یهوه آسمانها را آفرید.

^{۲۷} و جلال به حضور وی است؛

قوت و شادمانی در مکان او است.

^{۲۸} ای طوایف قومها خداوند را توصیف نمایید.

خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید.

^{۲۹} خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید.

هدایا بیاورید و به حضور وی بیاپید.

خداوند را در زینت قدوسیت پرستید.

^{۳۰} ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید.

ربع مسکون نیز پایدار شد

و جنبش نخواهد خورد.

^{۳۱} آسمان شادی کند و زمین سرور نماید،

و در میان قومها بگویند که

«یهوه سلطنت می‌کند!»

^{۳۲} دریا و پری آن غرش نماید؛

و صحرا و هر چه در آن است، به وجد آید.

^{۳۳} آنگاه درختان جنگل ترنم خواهند نمود،

به حضور خداوند،

زیرا که برای داوری جهان می‌آید.

^{۳۴} یهوه را حمد بگویند، زیرا که نیکو است.

صندوق عهد خداوند زیر خیمه‌ای است.»^۲ ناتان به داوود گفت: «هر آنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خدا با تو است.»

^۳ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت: «^۴ برو و به بنده من داوود بگو، "خداوند چنین می‌فرماید: تو خانه‌ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد.^۵ زیرا از روزی که قوم اسرائیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده‌ام، بلکه از خیمه به خیمه و مسکن نقل مکان کرده‌ام.^۶ و به هر جایی که با تمامی اسرائیل نقل مکان کرده‌ام، آیا به هیچ یک از داوران اسرائیل که برای شبانی قوم خود گماشتم، سخنی گفتم که چرا خانه‌ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟"^۷ و حال به بنده من داوود چنین بگو: "یَهُوَه صبايوت* چنین می‌فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.^۸ و هر جایی که می‌رفتی، من با تو می‌بودم و تمامی دشمنانت را از حضور تو ریشه‌کن ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین هستند، به وجود آوردم.^۹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمودم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز جا به جا نشوند، و شریان ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند.^{۱۰} و از روزهایی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنانت را مغلوب ساختم، تو را خبر می‌دادم که خداوند خانه‌ای برای تو بنا خواهد نمود.^{۱۱} و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه نسل تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهم برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.^{۱۲} او خانه‌ای برای من بنا خواهد کرد و من تخت او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.^{۱۳} من او را پدر خواهم بود و او مرا

پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد، چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود، دور کردم.^{۱۴} و او را در خانه و سلطنت خودم تا به ابد پایدار خواهم ساخت و تخت او استوار خواهد ماند تا به ابد.^{۱۵} مطابق تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیا ناتان با داوود سخن گفت.

دعای داوود

^{۱۶} آنگاه داوود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یَهُوَه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟^{۱۷} و این نیز در نظر تو، ای خدا، امر اندک نمود، زیرا که درباره خانه بنده‌ات نیز برای زمانی طولانی سخن گفתי و مرا ای یَهُوَه خدا، مثل مردی بلند مرتبه منظور داشتی.^{۱۸} و داوود دیگر درباره اکرامی که به بنده خود کردی، نزد تو چه تواند افزود؟ زیرا که تو بنده خود را می‌شناسی.^{۱۹} ای خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خویش تمامی این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی.^{۲۰} ای یَهُوَه، مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نه. موافق هر آنچه به گوشه‌های خود شنیدیم،^{۲۱} و مثل قوم تو اسرائیل کدام قومی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیة داده، برای خویش قوم بسازد و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای خود پیدا نمایی و ملتها را از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدیة دادی، بیرون آوری؟^{۲۲} تو قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختنی و تو ای یَهُوَه، خدای ایشان شدی.^{۲۳} «و الآن ای خداوند کلامی که درباره بنده‌ات و خانه‌اش گفתי، تا به ابد استوار شود و مطابق آنچه گفתי، عمل نما.^{۲۴} و اسم تو تا به ابد استوار و بزرگ

شکست داده است،^{۱۰} پسر خود هَدورام را نزد داوود پادشاه فرستاد تا سلامتی او بپرسد و او را تبریک گوید از آن جهت که با هَدَدِعِزَر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هَدَدِعِزَر با توعو جنگ می نمود. هَدورام هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج با خود آورد.^{۱۱} و داوود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلایی که از تمامی قومها یعنی از اِدوم و موآب و پسران عَمّون و فلسطینیان و عَمالِیقِیان آورده بود.^{۱۲} و آبیشای پسر صِرویه هجده هزار نفر از اِدومیان را در وادی نمک کشت.^{۱۳} و در اِدوم قراولان قرار داد و تمامی اِدومیان بندگان داوود شدند و خداوند داوود را در هر جایی که می رفت، پیروزی می داد.^{۱۴} و داوود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود اجرا می نمود.^{۱۵} یوآب پسر صِرویه سردار لشکر بود و پِهوَشافاط پسر اَخیلود وقایع نگار.^{۱۶} صادوق پسر اَخیطوب و آبیمیلک پسر آبیاتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود.^{۱۷} بنایا پسر پِهویداع رئیس کِریَتیان و فِلیتِیان و پسران داوود نیز نزد پادشاه صاحب منصبان بودند.

جنگ با پسران عَمّون

و بعد از این واقع شد که ناحاش، پادشاه عَمّونیان مرد و پسرش در جای او سلطنت نمود.^۱ داوود گفت: «با حانون پسر ناحاش مهربان باشم، چنانکه پدرش با من مهربان بود.» پس داوود قاصدان فرستاد تا او را دربار پدرش تسلیت گویند. و خادمان داوود به زمین عَمّونیان نزد حانون برای تسلیت او آمدند.^۲ و سروران عَمّونیان به حانون گفتند: «آیا گمان می بری که به جهت حرمت پدر تو است که داوود تسلی دهندگان نزد تو فرستاده است؟ نه! بلکه بندگانش به جهت تفتیش و سرنگونی و جاسوسی این سرزمین نزد تو آمدند.»^۴ پس حانون

بماند تا گفته شود که یَهُوه صِبايوت خدای اسرائیل، بر اسرائیل خداست و خاندان بندهات داوود به حضور تو پایدار بماند.^{۲۵} زیرا تو ای خدای من، بر بنده خود آشکار نمودی که خانه ای برایش بنا خواهی نمود؛ بنابراین بندهات جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بیاورد.^{۲۶} و الآن ای یَهُوه، تو خدا هستی و این احسان را به بنده خود وعده دادی.^{۲۷} و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهی تا در حضور تو تا به ابد بماند، زیرا که تو، ای خداوند، برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا به ابد.»

فتوحات داوود

و بعد از این واقع شد که داوود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جَت و توابِش را از دست فلسطینیان گرفت.^۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داوود شده، هدایا آوردند.^۳ و داوود هَدَدِعِزَر پادشاه صُوبه را در خَمات هنگمی که می رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد.^۴ و داوود هزار ارابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او به اسارت گرفت و تمامی اسبان ارابه ها را پی کرد، اما از آنها برای صد ارابه نگاه داشت.^۵ و چون آرامیان دمشق به مدد هَدَدِعِزَر پادشاه صُوبه آمدند، داوود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت.^۶ و داوود در آرام دمشق قراولان گذاشت و آرامیان بندگان داوود شده، هدایا آوردند. و خداوند داوود را در هر جا که می رفت، پیروزی می داد.^۷ داوود سپرهای طلا را که بر خادمان هَدَدِعِزَر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد.^۸ و داوود از طِبَخت و کون شهرهای هَدَدِعِزَر مقادیر زیادی برنج گرفت که از آن سُلیمان دریاچه برنجین و ستونها و ظروف برنجین ساخت.^۹ و چون توعو پادشاه خَمات شنید که داوود تمامی لشکر هَدَدِعِزَر پادشاه صُوبه را

۱۹

نزدیک شدند تا با آرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور او فرار کردند.^{۱۵} و چون عَمُونیان دیدند که آرمیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش آبیشای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت.

^{۱۶} و چون آرمیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، قاصدان فرستاده، آرمیان آن سوی رود* را به رهبری شوفک، سردار لشکر هَدَدِجَز، بیاورند.^{۱۷} و چون خبر به داوود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از رود اُردن عبور نمود و به ایشان رسید، مقابل ایشان صف آراست. و چون داوود جنگ را با آرمیان آراسته بود، ایشان با او جنگ کردند.^{۱۸} و آرمیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داوود هفت هزار اربه‌ران و چهل هزار پیاده از آرمیان را کشت، و شوفک سردار لشکر را نیز به قتل رسانید.^{۱۹} و چون بندگان هَدَدِجَز دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داوود صلح نموده، بنده او شدند، و آرمیان بعد از آن دیگر نخواستند عَمُونیان را کمک کنند.

جنگ با رَیّه و فلسطینیان

۲. و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام به جنگ رفتن پادشاهان، که یوآب لشکر را به جنگ برده، سرزمین عَمُونیان را ویران ساخت و آمده، رَیّه را محاصره نمود. اما داوود در اورشلیم ماند و یوآب رَیّه را تسخیر نموده، آن را ویران ساخت.^۲ داوود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه* طلا بود و سنگهای گرانها داشت و آن را بر سر داوود گذاشتند و غنیمت از حدزاده از شهر بردند.^۳ و خلق آنجا را بیرون آورده، آنان را با آره و گُنگ و تَبَر به

خادمان داوود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشیمنگاه دریده، ایشان را رها کرد.^۵ و چون بعضی آمده، داوود را از حالت آن کسان خبر دادند، داوود به استقبال ایشان فرستاد، زیرا که ایشان بسیار خجل بودند. و پادشاه گفت: «در اریحا بمانید تا ریشه‌های شما درآید و بعد از آن برگردید.»

^۶ و چون عَمُونیان دیدند که نزد داوود چون بوی تعفن شده اند، حانون و عَمُونیان هزار وزنه* نقره فرستادند تا اربه‌ها و سواران از آرام‌نهرین و آرام‌مَعکاه و صوبه برای خود اجیر سازند.^۷ پس سی و دو هزار اربه و پادشاه مَعکاه و سپاهیان او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل میدبا اُردو زدند. عَمُونیان از شهرهای خود جمع شده، برای مقابله آمدند.^۸ و چون داوود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.^۹ و عَمُونیان بیرون آمده، نزد دروازه شهر برای جنگ صف آراستند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا جداگانه مستقر بودند.

^{۱۰} چون یوآب دید که هم پیش رو و هم پشت سرش جنگ برپاست، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرمیان صف آرای نمود.^{۱۱} و بقیه قوم را به دست برادر خود آبیشای سپرد و در مقابل عَمُونیان صف کشیدند.^{۱۲} یوآب گفت: «اگر آرمیان بر من غالب آیند، تو به کمک من بیا؛ و اگر عَمُونیان بر تو غالب آیند، من به جهت کمک تو خواهم آمد.»^{۱۳} دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید، بکند.»^{۱۴} پس یوآب و گروهی که همراهش بودند،

* ۶.۱۹ یا "قطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است. * ۱۶.۱۹ منظور رود فرات است. * ۲.۲۰ یا "قطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را به بلا زد. ^۸ و داوود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال گناه بنده خود را عفو فرما، زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» ^۹ و خداوند جاد را که رویابین داوود بود، خطاب کرده، گفت: ^{۱۰} «برو و داوود را اعلام کرده، بگو، "خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم."» ^{۱۱} پس جاد نزد داوود آمده، وی را گفت: «خداوند چنین می فرماید: "برای خود اختیار کن: ^{۱۲} یا سه سال قحطی شود، یا سه ماه پیش روی دشمنانت تار و مار شوی و شمشیر آنها تو را گرفتار سازد، یا سه روز شمشیر خداوند، یعنی طاعون بر سرزمین تو حاکم شود و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد."» پس آلان ببین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.» ^{۱۳} داوود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تنها اینکه به دست خداوند ببفتم، زیرا که رحمتهای او بسیار عظیم است. لیکن به دست انسان نیفتم.» ^{۱۴} پس خداوند طاعون بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند. ^{۱۵} و خدا فرشته ای به اورشلیم فرستاد تا آن را نابود سازد. و چون می خواست آن را نابود کند، خداوند نظر کرد و از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که هلاک می کرد، گفت: «کافی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارنان پیوسی ایستاده بود. ^{۱۶} داوود چشمان خود را برافراشته، فرشته خداوند را دید که در میان زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلیم برافراشته است. پس داوود و مشایخ پلاس به تن کرده، به روی خود درافتادند. ^{۱۷} و داوود به خدا گفت: «مگر من نبودم که برای شمردن قوم امر فرمودم؟ آنکه گناه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شده است، من هستم.

کار برگماشت. داوود با تمامی شهرهای عَمُونیان چنین نمود. آنگاه او و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند. ^۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازر، واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، سَفای را که از اولاد رافای غول پیکر بود کشت و ایشان مغلوب شدند. ^۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و الحانان پسر یاعیر، لَحْمی را که برادر جُلّیات جَتّی بود، کُشت. چوب نیزه لَحْمی به بزرگی تیر نساجی بود. ^۶ و باز جنگ در جَت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نیز از اولاد رافا بود. ^۷ و چون او اسرائیل را به چالش کشید، یوناتان پسر شمعاع برادر داوود او را کشت. ^۸ اینان برای رافا در جَت زاده شدند و به دست داوود و به دست بندگان از پای درآمدند.

شمارش مردان جنگی

۲۱ و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داوود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد. ^۲ و داوود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و اسرائیل را از یُرشَیع تا دان سرشماری کنید و شماره را نزد من بیاورید تا آن را بدانم.» ^۳ یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند، صد چندان بیفزاید! و ای آقایم پادشاه، آیا تمامی ایشان بندگان آقایم نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟» ^۴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گشته، به اورشلیم بازگشت. ^۵ و یوآب شمار افراد سرشماری شده قوم را به داوود داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیر زن و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیر زن بودند. ^۶ لیکن لاویان و بنیامینیان را در میان ایشان نشمرد زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب کراهت انگیز بود.

اما این گوسفندان چه کرده‌اند؟ پس ای یَهُوه خدایم، تمنا اینکه دست تو به ضد من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.»

^{۱۸} و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داوود بگوید که داوود برود و قربانگی به جهت خداوند در خرمنگاه اُرنان پیبوسی برپا کند. ^{۱۹} پس داوود مطابق کلامی که جاد به اسم خداوند گفت، برفت.

^{۲۰} و اُرنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و اُرنان گندم می‌کوبید. ^{۲۱} و چون داوود نزد اُرنان آمد، اُرنان نگرسته، داوود را دید و از خرمنگاه بیرون آمده، به حضور داوود رو به زمین افتاد. ^{۲۲} داوود به اُرنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا قربانگی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا طاعون از قوم رفع شود.» ^{۲۳} اُرنان به داوود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقام پادشاه آنچه که در نظرش پسند آید، به عمل آورد. بین گاوان را به جهت قربانی سوختنی و خرمنکوبها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.» ^{۲۴} اما داوود پادشاه به اُرنان گفت: «نه!

بلکه آن را به یقین به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیرا که از اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت و قربانی سوختنی بی‌بها نخواهم گذرانید.» ^{۲۵} پس داوود برای آن زمین ششصد مثقال* طلا به وزن، به اُرنان داد. ^{۲۶} و داوود در آنجا قربانگی به جهت خداوند بنا نموده، قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود. و خداوند آتشی از آسمان بر قربانگاه قربانی سوختنی فرود آورده، دعای او را قبول فرمود. ^{۲۷} و خداوند فرشته را حکم داد تا

شمشیر خود را در غلافش برگردانید. ^{۲۸} در آن زمان چون داوود دید که خداوند دعای او را در خرمنگاه اُرنان پیبوسی جواب داده است، در آنجا قربانی‌ها تقدیم کرد.

^{۲۹} اما مسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و قربانگاه قربانی سوختنی، در آن روزها در مکان بلند در جبعون بود. ^{۳۰} لیکن داوود نتوانست نزد آن برود تا از خدا سؤال نماید، چونکه از شمشیر فرشته خداوند می‌ترسید.

تدارک برای خانه خدا

۲۲ پس داوود گفت: «این است خانه یَهُوه خدا، و اینجا، قربانگاه قربانی سوختنی برای اسرائیل می‌باشد.»

^۲ و داوود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل هستند، جمع کنند. او سنگتراشان معین کرد تا سنگهای تراشیده برای بنای خانه خدا بتراشند. ^۳ و داوود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه‌های دروازه‌ها و برای بست‌ها حاضر ساخت و برنج بسیار که نتوان وزن نمود. ^۴ و چوب سرو آزاد بشمار، زیرا اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داوود آوردند.

^۵ داوود گفت: «پسر من سلیمان جوان و بی‌تجربه است و خانه‌ای که برای یَهُوه باید بنا نمود، می‌باید بسیار عظیم و معروف و شکوهمند در تمامی سرزمینها شود. پس من خود برایش تدارک می‌بینم.» پس داوود قبل از وفاتش تدارک بسیار دید.

^۶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه‌ای برای یَهُوه خدای اسرائیل بنا نماید. ^۷ داوود به سلیمان گفت: «ای پسر من! من اراده داشتم

* ۲۵.۲۱ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

^{۱۷} و داوود تمامی سروران اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را یاری دهند. ^{۱۸} و گفت: «آیا یَهُوَه خدای شما با شما نیست و آیا شما را از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان سرزمین را به دست من تسلیم کرده است و سرزمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است. ^{۱۹} پس حال دلها و جانهای خود را بر این بگذارید که یَهُوَه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مقدس یَهُوَه خدای خود را بنا نمایید تا صندوق عهد خداوند و اسباب مقدس خدا را به خانه‌ای که به جهت اسم یَهُوَه بنا می شود، بیاورید.»

وظایف لایوان

۲۳ و چون داوود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل گماشت. ^۲ و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لایوان را جمع کرد. ^۳ و لایوان از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و شماره ایشان سی و هشت هزار مرد بود. ^۴ داوود گفت: «از ایشان بیست و چهار هزار به جهت امور خانه خداوند را نظارت کنند و شش هزار تن سرور و داور باشند. ^۵ چهار هزار تن دربان باشند و چهار هزار نفر که خداوند را با آلاقی که به جهت ستایش ساخته‌ام، بستانند.» ^۶ داوود ایشان را مطابق پسران لاوی یعنی جرشون و فُهاث و میراری به دسته‌ها تقسیم نمود. ^۷ از جرشونیان؛ اُعدان و شِمعی. ^۸ پسران اُعدان؛ یَحییئیل که رئیس بود، و سِپس زیتام و یوئیل، یعنی سه نفر. ^۹ پسران شِمعی؛ شِلومیت و خَزئیل و هاران، سه نفر. اینان سران خاندانهای اُعدان بودند. ^{۱۰} پسران شِمعی؛ یَخْت، زینا، یَعوش، و پریعه. اینان چهار پسر شِمعی بودند. ^{۱۱} یَخْت اولین و زینا دومین و یَعوش و

که خانه‌ای برای اسم یَهُوَه خدای خود بنا نمایم. ^۸ لیکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «چونکه بسیار خون ریخته‌ای و جنگهای عظیم کرده‌ای، پس خانه‌ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین ریخته‌ای. ^۹ اینک پسری برای تو زاده خواهد شد که مردی آرام خواهد بود، زیرا که من او را از تمامی دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود در ایام او اسرائیل را سلامتی و آرامی عطا خواهم فرمود. ^{۱۰} او خانه‌ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و تخت سلطنت او را بر اسرائیل تا به ابد پایدار خواهم گردانید. ^{۱۱} پس حال ای پسر من، خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانه یَهُوَه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است، بنا نمایی. ^{۱۲} اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را درباره اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یَهُوَه خدای خود را نگاه داری. ^{۱۳} آنگاه اگر دقت کنی و احکام و قوانینی را که خداوند به موسی درباره اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری، کامیاب خواهی شد. پس قوی و دلیر باش و ترسان و هراسان مشو. ^{۱۴} و اینک من در تنگی خود صد هزار وزنه* طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج و آهن، آنقدر زیاد که نتوان وزن نمود، برای خانه خداوند حاضر کرده‌ام. چوب و سنگ نیز مهیا ساخته‌ام و تو باید بر آنها ببفزایی. ^{۱۵} نزد تو عمه بسیارند؛ از سنگ‌بُران و سنگتراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی. ^{۱۶} طلا و نقره و برنج و آهن بیشمار است. پس برخیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.»

* ۱۴.۲۲ | "قنطار"، یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

آردی و قرصهای نان بی‌خمیرمایه، هدایای پختنی و هدایای آمیخته به روغن، و نیز در خصوص تمامی وزنها و اندازه‌ها.^{۳۰} و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام.^{۳۱} و به جهت تقدیم همه قربانی‌های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت، و هنگام ماه نو، و عیدها؛ بر آنان بود که پیوسته بر حسب شمار مطالبه شده از ایشان، به حضور خداوند قربانی تقدیم کنند.^{۳۲} و برای نگاه داشتن وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود پسران هارون در خدمت خانه خداوند.

سازماندهی کاهنان

۲۴ و این است دسته‌های پسران هارون. پسران هارون؛ ناداب، الیهو، العازار، ایتامار.^۲ ناداب و الیهو قبل از پدر خود مُردند و پسرى نداشتند، پس العازار و ایتامار به کهنات پرداختند.^۳ داوود با صادق که از پسران العازار بود و آخیمیلک که از پسران ایتامار بود، ایشان را مطابق وظایفی که داشتند به خدمت‌های مختلف تقسیم کردند.^۴ و از پسران العازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از پسران ایتامار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان از پسران العازار و هشت رئیس خاندان از پسران ایتامار معین کردند.^۵ همه این افراد به یکسان به قید قرعه معین شدند، زیرا که سران قدس و سران خانه خدا هم از پسران العازار و هم از پسران ایتامار بودند.^۶ و شمعیا پسر ینثنیل کاتب که از پسران لاوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادق کاهن و آخیمیلک پسر ابیاتار و سران خاندان کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان به جهت العازار گرفته شد و یک خاندان به جهت ایتامار گرفته شد.

^۷ قرعه اول برای یهویاریب بیرون آمد و دوم برای یَدَعیا،^۸ و سوم برای حاریم، و چهارم برای سِعوَریم،

بریهه پسران بسیار نداشتند، از این سبب یک خاندان به حساب آمدند.^{۱۲} پسران قُهاث؛ عَمَرام، یصهار، جِبرون، و عَزَبِئیل، چهار نفر.^{۱۳} پسران عَمَرام؛ هارون و موسی. هارون جدا شد تا او و پسرانش اشیا بسیار مقدس را پیوسته تقدیس کنند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند.^{۱۴} و پسران موسی مرد خدا با قبیله لاوی آورده شدند.^{۱۵} پسران موسی؛ چرشوم و العازار.^{۱۶} از پسران چرشوم، شُبُوئیل رئیس بود.^{۱۷} از پسران العازار، رَحَبیا رئیس بود و العازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران رَحَبیا بسیار زیاد بودند.^{۱۸} از پسران یصهار، شِلومیت رئیس بود.^{۱۹} پسران جِبرون؛ اولین پریا، دومین آمِریا، سومین یَحْزَبِئیل، و چهارمین یَقْمِعام.^{۲۰} پسران عَزَبِئیل؛ اولین میکا و دومین یَشیا.^{۲۱} پسران میراری؛ مَحلی، مُوشی. و پسران مَحلی؛ العازار و قیس.^{۲۲} العازار مُرد و او را پسرى نبود؛ لیکن دختران داشت و خویشان ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند.^{۲۳} پسران مُوشی، مَحلی و عیدر و پرموت بودند، سه نفر.^{۲۴} اینان بودند پسران لاوی بر حسب خاندانهایشان، یعنی سران خاندانها که بر حسب شمار نامهای افراد بیست ساله و بالاتر، ثبت شده بودند و وظیفه آنها اشتغال به کار خدمت خانه خداوند بود.^{۲۵} زیرا که داوود گفت: « یَهُوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و او در اورشلیم تا به ابد ساکن می باشد.^{۲۶} و لاویان را دیگر نیازی نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را حمل کنند»^{۲۷} به این ترتیب مطابق فرمان آخر داوود پسران لاوی از بیست ساله و بالاتر شمرده شدند.^{۲۸} زیرا که منصب ایشان به جهت یاری پسران هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمایند، در صحن‌ها و حجره‌ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا.^{۲۹} و بر نان حضور و آرد مرغوب به جهت هدیه

۳۰ و از پسران مُوشی؛ مَحلی و عِدر و یریموت. اینان مطابق خاندانهایشان پسران لاوی می‌باشند. ۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود پسران هارون به حضور داوود پادشاه و صادوق و آخیمیلک و سران خاندانهای کاهنان و لاویان قرعه انداختند. سران خاندانها و برادران کوچکترشان به یکسان بر حسب قرعه منصوب گردیدند.

دسته سرایندگان

۲۵ داوود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یدوتون را به جهت خدمت جدا کردند تا با بریط و عود و سنج نبوت نمایند. شماره آنان که مطابق خدمت خود به کار می‌پرداختند، این است:

۲ از پسران آساف؛ زَگور و یوسف و یثتیا و آشَرئیل. پسران آساف زیر حکم آساف بودند که مطابق فرمان پادشاه نبوت می‌نمود.

۳ از یدوتون، پسران یدوتون؛ جَدلیا و صِری و ایشعیا و خَشبیا و مَتَنیا، شش نفر. آنها زیر حکم پدر خویش یدوتون با بریطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می‌نمود.

۴ از هیمان، پسران هیمان؛ بُقیا و مَتَنیا و عَزَبئیل و شَبوئیل و یریموت و خَننیا و خَنانی و اِلیاته و جَدَلتی و رُومَتی عَزَر و کُشِبِقاشه و مَلُوتی و هوتیر و مَخزبوت. ۵ تمامی اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق رویابین پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد. ۶ تمامی اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بریط بسریند و زیر دست پادشاه و آساف و یدوتون و هیمان به خدمت خانه خدا

۹ و پنجم برای مَلکیا، و ششم برای میامین، ۱۰ و هفتم برای هَقّوص، و هشتم برای آبّیا، ۱۱ و نهم برای یِشوَع، و دهم برای شِگنیا، ۱۲ و یازدهم برای اِلیاشیب، و دوازدهم برای یَقیم، ۱۳ و سیزدهم برای حُفّه، و چهاردهم برای یِشیاَب، ۱۴ و پانزدهم برای پِلجّه، و شانزدهم برای اِمیر، ۱۵ و هفدهم برای جِزیر، و هجدهم برای هَفِصیص، ۱۶ و نوزدهم برای فِتَحیا، و بیستم برای یِجَزَقیل، ۱۷ و بیست و یکم برای یاکین، و بیست و دوم برای جامول، ۱۸ و بیست و سوم برای دِلایا، و بیست و چهارم برای مَعزیا.

۱۹ پس این است وظیفه‌ها و خدمتهای ایشان به جهت داخل شدن در خانه خداوند مطابق قانونی که به واسطه پدر ایشان هارون مطابق فرمان یَهُوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.

بقیه لاویان

۲۰ و اما درباره بقیه پسران لاوی: از پسران عَمرام؛ شُوبائیل. از پسران شُوبائیل؛ یَحِدیا. ۲۱ از رَحَبیا: از پسرانش، یِشیا که رئیس بود. ۲۲ از پسران یِصهار؛ شِلوموت. از پسران شِلوموت؛ یَحَت. ۲۳ از پسران جِبرون؛ یریا و دومین آمِریا و سومین یَحزَبئیل و چهارمین یَقیمعام.

۲۴ از پسران عَزَبئیل؛ میکا. از پسران میکا؛ شامیر. ۲۵ از برادر میکا؛ یِشیا. از پسران یِشیا؛ زَگریا. ۲۶ از پسران مِراَری؛ مَحلی و موشی. از پسر یَعزیا؛ بَنو.

۲۷ از پسران مِراَری: از پسران یَعزیا؛ بَنو و شوهم و زَگور و عِیری.

۲۸ از پسر مَحلی؛ اِلعازار که او را فرزندی نبود.

۲۹ از قیس: از پسران قیس؛ یَزحمیئیل.

۲۲ پانزدهم برای پَریموت و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۳ شانزدهم برای خَنّیا و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۴ هفدهم برای یُشیقَاشه و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۵ هجدهم برای خَنّایی و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۶ نوزدهم برای مَلّوئی و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۷ بیستم برای اِلّیاته و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۸ بیست و یکم برای هوتیر و پسران و بستگان
او، دوازده نفر.
۲۹ بیست و دوم برای جَدَلئی و پسران و بستگان
او، دوازده نفر.
۳۰ بیست و سوم برای مَخزِیوت و پسران و
بستگان او، دوازده نفر.
۳۱ بیست و چهارم برای رومَتی عِزِر و پسران و
بستگان او، دوازده نفر.

مَحافِظان دروازه‌ها

۲۶ و اما دسته‌های محافظان دروازه‌ها: از
قَوْرَحیان؛ مِشَلِمیا پسر قوری که از پسران
آساف بود.
۲ و مِشَلِمیا را پسران بود. نخست‌زاده‌اش زَگَریا،
دوم پَدِیعِئیل، سوم زَبَدیا، چهارم یَتَنیئیل، ۳ پنجم
عیلام، ششم یهوَحانان، هفتم آلِیهو عینای.
۴ عوبید اِدوم را پسران بود: نخست‌زاده‌اش
شَمَعیا، دوم یهوَزاباد، سوم یوآخ، چهارم ساکار، پنجم
یَتَنیئیل، ۵ ششم عَمّیئیل، هفتم یَساکار، هشتم فِغَلِئِئای،
زیرا خدا او را برکت داده بود.

پردازند. ۷ و شماره ایشان با بستگان‌شان که سراییدن
را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان
ماهر دویست و هشتاد و هشت نفر بودند. ۸ و برای
وظیفه‌های خود کوچک با بزرگ و معلم با شاگرد به
یکسان قرعه انداختند.
۹ پس قرعه اول پسران آساف برای یوسف بیرون
آمد. و قرعه دوم برای جَدَلِیا. او و بستگانش و پسرانش
دوازده نفر بودند.
۱۰ و سوم برای زَکُور و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۱ و چهارم برای یَصْری و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۲ و پنجم برای یَتَنیا و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۳ و ششم برای بُقْیا و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۴ هفتم برای یَشْرئیل و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۵ هشتم برای یَشْعی و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۶ نهم برای مَتَنیا و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۷ دهم برای شَمعی و پسران او و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۸ یازدهم برای عَزْرئیل و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۱۹ دوازدهم برای خَشَبیا و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۰ سیزدهم برای شوبائیل و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.
۲۱ و چهاردهم برای مَتَنیا و پسران و بستگان او،
دوازده نفر.

خزانه داران و بقیه مقامات

۲۰ و اما از لایوان آخیا بر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود.

۲۱ و اما پسران لادان: از پسران لادان جرشونی سران خاندان آبای لادان یحییلی جرشونی. ۲۲ پسران یحییلی زیتام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خداوند بودند.

۲۳ از عَمَرامیان و از یصهاریان و از جبرونیان و از عَزِیئیلیان. ۲۴ و شَبُوئیل پسر جَرشوم پسر موسی ناظر خزانه ها بود. ۲۵ و از برادرانش پسران العازار، پسرش زَحْکِیا و پسرش اشَعِیا و پسرش یورام و پسرش زَکَری و پسرش شَلومیت. ۲۶ این شَلومیت و برادرانش بر تمامی خزائن موقوفاتی که داوود پادشاه وقف کرده بود و سران آبا و سران هزاره ها و صده ها و سرداران لشکر بودند. ۲۷ از جنگها و غنیمت ها وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند. ۲۸ و هر آنچه سموئیل رایی و شائول پسر قَیس و آبَرنِیرنیر و یوآب پسر صِروبه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شَلومیت و برادرانش بود.

۲۹ و از یصهاریان گتَنیآ و پسرانش برای اعمال خارجه اسرائیل صاحبان منصب و داوران بودند.

۳۰ و از جبرونیان حَسَبِیا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف اَرْدُن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گماشته شده بودند. ۳۱ از جبرونیان: مطابق انسَاب آبای ایشان برِیا رئیس جبرونیان بود و در سال چهلَم سلطنت داوود طلبیده شدند و در میان ایشان مردان شجاع در یعزیر جلعاد یافت شدند. ۳۲ و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شجاع و رئیس آبا بودند. پس داوود پادشاه ایشان را بر رثوینیان و جادیان و نصف سبط مَنَسِی برای همه امور خدا و امور پادشاه گماشت.

۶ و برای پسرش شَمَعِیا پسرانی که بر خاندان خویش تسلط یافتند، زاده شدند زیرا که ایشان مردان بسیار توانا بودند. ۷ پسران شَمَعِیا؛ عُنْتی، رِفائیل، عوبید، و اِلْزآباد. بستگان او اِلیهو و سَمَکِیا مردان شجاع بودند. ۸ تمامی اینها از پسران عوبید اِدوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوت خدمت مردان قابل بودند، یعنی شصت و دو نفر، از عوبید اِدوم.

۹ مِشَلِیمِیا هجده نفر مردان قابل از پسران و بستگان خود داشت. ۱۰ حوسه که از نسل مراری بود، پسران داشت که شمیری رئیس ایشان بود، زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس تعیین کرد. ۱۱ دوم حَلَقِیا و سوم طَبَلِیا و چهارم زَکَریا و تمامی پسران و برادران حوسه سیزده نفر بودند.

۱۲ و به اینان یعنی به سران ایشان دسته های محافظان دروازه ها داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند. ۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ مطابق خاندان خویش برای هر دوازده قرعه انداختند.

۱۴ و قرعه شرقی به شَلِیمِیا افتاد و بعد از او برای پسرش زَکَریا که مشاور دانا بود، قرعه انداختند و قرعه او به سمت شمال پیرون آمد. ۱۵ و برای عوبید اِدوم قرعه جنوبی و برای پسرانش قرعه انبارها. ۱۶ و برای شَقِیم و حوسه قرعه دروازه غربی افتاد؛ دروازه شَلِیکت در جاده ای که سر بالا می رفت و نگهبان این مقابل نگهبان آن بود. ۱۷ به طرف شرق شش نفر از لایوان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد انبارها جفت جفت. ۱۸ و به طرف غربی ایوان برای جاده سربالا چهار نفر و برای ایوان دو نفر.

۱۹ اینها دسته های محافظان دروازه ها از پسران قوَرَح و از پسران مراری بودند.

امیران لشکر

۲۷

و از پسران اسرائیل مطابق شماره ایشان از سران خاندانها و سران هزارها و صدها و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور مربوط به ورود و خروج تقسیمات لشکر، ماه به ماه در همه ماههای سال خدمت می‌کردند، هر دسته بیست و چهار هزار نفر بودند.

^۲ و بر دسته اول برای ماه اول شُبْعَام پسر زَبْدِیئیل بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند. ^۳ او از نسل فِرْص بود و رئیس تمامی سران لشکر به جهت ماه اول.

^۴ و بر دسته ماه دوم دودای آخوچی بود. او از دسته مِقْلَوْتُ رئیس بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند. ^۵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا پسر یهویداع کاهن اعظم بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند. ^۶ این همان بنایا است که در میان آن سی نفر بزرگ بود و بر آن سی نفر برتری داشت و از دسته او پسرش عَمَزَبَاد بود.

^۷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم عَسائیل برادر یوآب و بعد از او برادرش زَبْدِیا بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^۸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شَمْهَوْتُ پزراحی بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^۹ و رئیس ششم برای ماه ششم عِبرَا پسر عَقِیش یَقْوَعی بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^{۱۰} و رئیس هفتم برای ماه هفتم حَالِصِ فِلُونی از پسران اِفرایم بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^{۱۱} و رئیس هشتم برای ماه هشتم سِبْکای حوشاتی از زراحیان بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^{۱۲} و رئیس نهم برای ماه نهم آبِیعَزِرِ عَناتوتی از پسران بَنیامین بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^{۱۳} و رئیس دهم برای ماه دهم مَهْرای نِطوفاتی از زراحیان بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^{۱۴} و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بَنایای فِرْعَتوتی از پسران اِفرایم بود و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

^{۱۵} و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم جلدای نِطوفاتی از پسران عُنْثِیئیل و در دسته او بیست و چهار هزار نفر بودند.

سران قبایل

^{۱۶} و اما سران قبایل اسرائیل: رئیس رَثوینیان، العازار پسر زَکری بود.

رئیس شَمْعونیان، شِفْقَطِیا پسر مَعْکاه بود.

^{۱۷} رئیس لاویان، حَشْبِیا پسر قِمُوئیل بود.

رئیس پسران هارون، صادق بود.

^{۱۸} رئیس یهودا، اِلهو از برادران داوود بود.

رئیس یَساکار، عُمَری پسر میکائیل بود.

^{۱۹} رئیس زبولون، یَشْمَعِیا پسر عوَبْدِیا بود.

رئیس نَفْثالی پرموت پسر عَزْرِئیل بود.

^{۲۰} رئیس پسران اِفرایم، هوشع پسر عَزْرِیا بود.

رئیس نصف قبیله مَنَسِی، یوئیل پسر فِدایا بود.

^{۲۱} رئیس نصف قبیله مَنَسِی در جلعاد، یَدُو پسر

زَگریا بود.

رئیس بَنیامین، یَعْسِیئیل پسر آبْنیر بود.

^{۲۲} رئیس دان، عَزْرِئیل، پسر پِروحام بود.

اینان سران قبایل اسرائیل بودند.

^{۲۳} داوود شماره کسانی را که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت، زیرا خداوند وعده داده بود که

۳۳ آخیتوفل مشاور پادشاه و حوشای آرکی دوست پادشاه بود. ۳۴ و بعد از آخیتوفل، یهویداع پسر بنایا و آبیاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

طرح داوود برای خانه خدا

۲۸ داوود تمامی سران اسرائیل را از سران قبایل و سران دسته‌هایی که پادشاه را خدمت می‌کردند و سران هزارها و سران صدها و ناظران همه دارایی و اموال پادشاه و پسرانش را با مقامات دربار و شجاعان و تمامی مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد. ۲ پس داوود پادشاه برپا ایستاده، گفت: «ای برادرانم و ای قوم من، مرا بشنوید. من اراده داشتم خانه‌ای که محل آرامی صندوق عهد خداوند و پای‌انداز پایهای خدای ما باشد، بنا نمایم. و برای بنای آن تدارک دیده بودم. ۳ لیکن خدا مرا گفت: "تو خانه‌ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگ هستی و خون ریخته‌ای." ۴ لیکن یهوه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا ابد پادشاه بشوم، زیرا که او یهودا را برای رهبری اختیار کرد و از خاندان یهودا، خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی بگمارد. ۵ و از تمامی پسرانم چرا که خداوند پسران بسیار به من داده است پسریم سلیمان را برگزیده است تا بر تخت سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند. ۶ و به من گفت: "پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و صحن‌هایم را بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود. ۷ و اگر او به جهت به جا آوردن احکام و فرامین من مثل امروز ثابت‌قدم بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.

اسرائیل را مثل ستارگان آسمان زیاد گرداند. ۲۴ یوآب پسر صرویه کار شمارش را شروع نمود، اما به پایان نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائیل وارد شد و شماره آنها در دفتر سالنامه روزهای داوود پادشاه ثبت نشد.

ناظران دارایی پادشاه

۲۵ ناظر انبارهای پادشاه، عَزْمَوْت پسر عَدِیئیل بود. ناظر انبارهای مزرعه‌ها که در شهرها و در دهات و در برجها بود، پهنوتان پسر عَزْیَا بود. ۲۶ ناظر کارگران مزرعه‌ها که کار زمین می‌کردند، عِزْری پسر کُلوْب بود. ۲۷ ناظر تاکستانها شمعی راماتی بود. ناظر محصول تاکستانها و انبارهای شراب، زَبیدی شیغماتی بود. ۲۸ ناظر درختان زیتون و انجیر که در همواری بود، بَعل‌حانان جیدیری بود. ناظر انبارهای روغن زیتون یوآش بود. ۲۹ ناظر رمه‌هایی که در شارون می‌چریدند، شِطْرای شارونی بود. ناظر رمه‌هایی که در وادیها بودند، شافاط پسر عَدْلای بود. ۳۰ ناظر شتران، عُوْبیل اسماعیلی بود. ناظر الاغها یَحْدیای مِرونوتی بود. ۳۱ ناظر گله‌ها یازیز هَجْری بود. تمامی اینان ناظران داراییهای داوود پادشاه بودند. ۳۲ یوناتان عموی داوود مشاور و مردی دانا و کاتب بود. یَحْئیل پسر حَکْمونی، مراقبت از پسران پادشاه را بر عهده داشت.

و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس.^{۱۸} و طلای خالص را به وزن به جهت قربانگاه بخور، و طلا را به جهت نمونه اربه کروبیان که بالهای خود را پهن کرده، صندوق عهد خداوند را می پوشانیدند.

^{۱۹} داوود گفت: «خداوند این همه را یعنی تمامی کارهای این طرح را از نوشته دست خود که بر من بود، به من فهمانید.»

^{۲۰} و داوود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یَهُوَه خدای که خدای من می باشد، با تو است و تا همه کار خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را و نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود.^{۲۱} اینک دسته‌های کاهنان و لاویان برای تمام خدمت خانه خدا حاضرند و برای هر گونه کار همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کامل اوامر تو می باشند.»

هدایا برای خانه خدا

داوود پادشاه به تمامی جماعت گفت: **۲۹** «پسرم سلیمان که خدا تنها او را برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این کار عظیم است، زیرا که کاخ به جهت انسان نیست بلکه برای یَهُوَه خدا است.^۲ و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوتم تدارک دیده‌ام؛ طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره‌ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین؛ نیز سنگهای عقیق و فیروزه به جهت نشانیدن تدارک دیده‌ام، و سنگهای سیاه و رنگین و همه گونه سنگهای گرانبها و مرمر، به مقدار فراوان.^۳ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را

^۸ پس الآن در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و در حضور خدای ما که می شنود، تمامی اوامر یَهُوَه خدای خود را بطلبد تا این زمین نیکو را به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش به ملکیت ابدی واگذارید.

^۹ و تو ای پسر من سلیمان، خدای پدر خود را بشناس و او را به دلی کامل و به فکری راغب عبادت نما، زیرا خداوند همه دلها را تفتیش می نماید و هر نیت فکر را می داند. اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت، اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت.^{۱۰} حال با حذر باش، زیرا خداوند تو را برگزیده است تا خانه‌ای به جهت قدس او بنا نمایی. پس قوی باش و مشغول شو.»

^{۱۱} داوود به پسر خود سلیمان طرح ایوان و خانه‌ها و خزاین و بالاخانه‌ها و حجره‌های اندرونی آن و خانه تخت رحمت،^{۱۲} و نمونه هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن‌های خانه خداوند و برای همه حجره‌های گرداگردش و برای خزاین خانه خدا و خزاین موقوفات داد.^{۱۳} و نیز برای دسته‌های کاهنان و لاویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند.^{۱۴} و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمت، و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمت.^{۱۵} و طلا را به وزن به جهت شمعدانهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدان و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدانهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر شمعدان و چراغهای آن.^{۱۶} و طلا را به وزن به جهت میزهای نان حضور، برای هر میز جداگانه و نقره را برای میزهای نقره.^{۱۷} و طلای خالص را برای چنگالها و کاسه‌ها و پیاله‌ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس،

از آن تو است، زیرا هر چه در آسمان و زمین است، از آن تو می‌باشد. و ای خداوند، ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی.^{۱۲} دولت از تو می‌آید و تو بر همه حاکمی، و شوکت و قوت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است.^{۱۳} و الآن ای خدای ما، تو را حمد می‌گوییم و اسم مجید تو را تسبیح می‌خوانیم.

^{۱۴} لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست تو به تو داده‌ایم.^{۱۵} زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و میهمان هستیم و روزهای ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد.^{۱۶} ای یَهُوَه خدای ما، تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته‌ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تو می‌باشد.^{۱۷} و می‌دانم ای خدایم که دلها را می‌آزمایی و صداقت را دوست می‌داری و من به صداقت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو را که اینجا حاضرند، دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند.^{۱۸} ای یَهُوَه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، این را همیشه در تصور فکرهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشان را به سوی خود ثابت گردان.^{۱۹} و به پسر من سلیمان

علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قُدس تدارک دیدم، برای خانه خدای خود دادم.^۴ یعنی سه هزار وزنه* طلا از طلای اُوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه‌ها.^۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می‌شود. پس کیست که به خوشی دل، خویشتن را امروز برای خداوند وقف نماید؟»

^۶ آنگاه سران خاندانها و سران قبایل اسرائیل و سرداران هزارها و صدها با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.^۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار سکه طلا* و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار وزنه آهن دادند.^۸ و هر کس که سنگهای گرانبها نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست یَحییئیل چرشونی داد.^۹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند، شاد شدند، زیرا به دل کامل هدایای داوطلبانه برای خداوند آوردند و داوود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد.

^{۱۰} داوود به حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خواند و گفت: «ای یَهُوَه خدای پدر ما اسرائیل، تو از ازل تا به ابد متبارک هستی.^{۱۱} و ای خداوند، عظمت و قدرت و جلال و قوت و شوکت

* ۴.۲۹ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه باب. * ۷.۲۹ در عبری: "آذرگن". آذرگن سکه‌ای بود به وزن تقریبی ۸/۵ گرم.

جای پدرش داوود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.^{۲۴} و تمامی سروران و شجاعان و همه پسران داوود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند.^{۲۵} خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود.^{۲۶} پس داوود پسر یسا بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود.^{۲۷} و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در جِبرون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد.^{۲۸} و در پیری نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد.^{۲۹} و اینک کارهای اول و آخر داوود پادشاه در کتاب سالنامه سموئیل رویابین و سالنامه ناتان نبی و سالنامه جاد رویابین،^{۳۰} با تمامی سلطنت و قوت او و روزگاری که بر وی و بر اسرائیل و بر تمامی ممالک آن سرزمین گذشت، نوشته شده است.

دل کامل عطا فرما تا اوامر و شهادت و احکام تو را نگاه دارد، و تمامی این کارها را به عمل آورد و کاخی را که من برای آن تدارک دیدم، بنا نماید.»

سلطنت سلیمان

^{۲۰} پس داوود به تمامی جماعت گفت: « یَهُوَه خدای خود را متبارک خوانید.» و تمامی جماعت یَهُوَه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند.
^{۲۱} در فردای آن روز برای خداوند قربانی‌ها قربانی کردند و قربانی‌های سوختنی برای خداوند تقدیم نمودند، یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدایای ریختنی و قربانی‌های بسیار به جهت تمامی اسرائیل.^{۲۲} و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم خوردند و نوشیدند و سلیمان پسر داوود را دوباره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به حکومت و صادوق را به کهنانت مسح نمودند.^{۲۳} پس سلیمان بر تخت خداوند نشست، به

دوم تواریخ

نکاتی چند درباره کتاب دوم تواریخ

کتاب دوم تواریخ آنچه را که در کتاب اول بیان کرده بود، ادامه می‌دهد و وقایع دوران سلطنت سلیمان پسر داوود پادشاه را نقل می‌کند و کتاب با این پیام امید که کوروش، پادشاه پارس، معبد اورشلیم را دوباره بازسازی خواهد کرد، تمام می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

سلطنت سلیمان پادشاه (فصول ۱ تا ۹)

سلطنت پادشاهان یهودا (۱:۱۰ تا ۲۱:۳۶)

فرمان کوروش (۲۲:۳۶-۲۳)

سلیمان و درخواست او

۱ و سلیمان پسر داوود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با او می‌بود و او را عظمت بسیار بخشید.

۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزارها و صدها و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود، از سران خاندانهای پدران خواند. ۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود، رفتند، زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی خادم خداوند آن را در بیابان ساخته بود، در آنجا بود. ۴ لیکن داوود صندوق خدا را از قریه‌پعاریم به جایی که داوود برایش آماده کرده بود، بالا آورد و خیمه‌ای برایش در اورشلیم برپا نمود. ۵ و قربانگاه برنجینی که بَصَلْئیل پسر اوری پسر حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت در آن مکان او را جُستند. ۶ پس سلیمان به آنجا نزد قربانگاه برنجینی که در خیمه اجتماع بود، به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن تقدیم کرد.

۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» ۸ سلیمان

به خدا گفت: «تو به پدرم داوود نیکویی بزرگ نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی. ۹ حال ای یهوه خدا، به وعده خود که به پدرم داوود دادی، وفا نما، زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کنیزند، پادشاه ساختی. ۱۰ الان حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم، زیرا کیست که این قوم بزرگ تو را داوری تواند نمود؟»

۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود، و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنان را نطلبیدی و نیز طول عمر را نخواستی، بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان برپا نموده‌ام، داوری نمایی. ۱۲ از این رو حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند، مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.» ۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود، از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود. ۱۴ و سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهار صد ارابه و دوازده هزار سوار

فلک و آسمان آسمانها گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه‌ای برای او بنا نمایم؟ نه، بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور او.^۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و پارچه‌های ارغوان و قرمز و فیروزه ماهر و در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داوود ایشان را مهیا ساخت، همکاری کنند.^۸ و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا خادمان تو را می‌دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک خادمان من با خادمان تو خواهند بود.^۹ تا چوب فراوان برای من مهیا سازند، زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم، بزرگ و باشکوه خواهد بود.^{۱۰} و اینک به چوب‌بُران که این چوب را می‌بُرند، من بیست هزار گُر* گندم کوبیده، بیست هزار گُر جو، بیست هزار بَت* گندم کوبیده شده، و بیست هزار گُر جو و بیست هزار بَت شراب و بیست هزار بَت روغن برای بندگان تو خواهم داد.»

^{۱۱} حورام پادشاه صور نامه را جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می‌دارد از این جهت تو را به پادشاهی ایشان برپا نموده است.»^{۱۲} حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می‌باشد، زیرا که به داوود پادشاه پُری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه‌ای برای خداوند و خانه‌ای برای سلطنت خودش بنا نماید.

^{۱۳} و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است، فرستادم.^{۱۴} و او پسر زنی از دختران دان است، و پدرش از مردمان صور. او

داشت، و آنها را در شهرهای اربابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.^{۱۵} و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب چنار که در صحرا است، فراوان ساخت.^{۱۶} و اسبهای سلیمان از مصر و قوئه آورده می‌شد و تاجران پادشاه آنها را می‌خریدند؛ هر دسته را به قیمت معین.^{۱۷} و یک اربابه را به قیمت ششصد مثقال* نقره از مصر بیرون می‌آوردند و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای تمامی پادشاهان حیثیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

تدارک برای بنای خانه خدا

۲ و سلیمان قصد نمود که خانه‌ای برای اسم یهوه و خانه‌ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید.^۲ سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوه‌ها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها گماشت.

^۳ سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «چنانکه با پدرم داوود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، برای من نیز چنین کن.^۴ اینک من خانه‌ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می‌نمایم تا آن را برای او وقف کنم و بخور معطر در حضور او بسوزانم، و به جهت حضور دائمی و قربانی‌های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبّت‌ها و ماه نو و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل قانونی ابدی است.^۵ خانه‌ای که من بنا می‌کنم، بزرگ است، زیرا که خدای ما از تمامی خدایان بزرگتر می‌باشد.^۶ و کیست که خانه‌ای برای او تواند ساخت؟ زیرا

* ۱۷.۱ در عبری: "شِکیل". یک شِکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه آیه. * ۱۰.۲ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه. * ۱۰.۲ یک "بَت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

طلای خالص پوشانید.^۵ او خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به طلای خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و حلقه‌های زنجیر نقش نمود.^۶ و خانه را به سنگهای گرانها برای زیبایی تزین ساخت، و طلای آن طلای قروایم بود.^۷ و تیرها و آستانه‌ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.

^۸ و خانه قدس‌الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به طلای خالص به مقدار ششصد وزنه* پوشانید.^۹ و وزن میخها پنجاه مثقال* طلا بود، و بالاخانه‌ها را به طلا پوشانید.

^{۱۰} و در خانه قدس‌الاقداس دو کروبی مجسمه‌کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید.^{۱۱} و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی‌خورد.^{۱۲} و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی‌خورد.^{۱۳} و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می‌بود و آنها بر پایهای خود ایستاده بودند و رویهای آنها به سوی درون خانه می‌بود.^{۱۴} و پرده را از پارچه‌های فیروزه و ارغوان و قرمز و از کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود.

^{۱۵} و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع* بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود، پنج ذراع بود.^{۱۶} و حلقه‌هایی از زنجیر مثل آنهايي که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد

به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و پارچه‌های ارغوان و فیروزه و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی ماهر است و در همه گونه کنده‌کاری آزموده، او با صنعتگران تو و صنعتگران سرورم، پدرت داوود، کار خواهد کرد.^{۱۵} پس حال آقامی گندم و جو و روغن و شراب را که وعده داده بود، برای بندگان خود بفرستد.^{۱۶} و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برد، و آنها را به هم بسته، شانور بر دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»^{۱۷} پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، مانند آن سرشماری که پدرش داوود انجام داده بود، شمرد و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر بودند.^{۱۸} از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بُریدن چوب در کوه‌ها و سه هزار و شش صد نفر برای نظارت بر ایشان تعیین کرد تا ایشان را به کار وادارند.

شروع بنای خانه خداوند

۳ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریآ، جایی که خداوند بر پدرش داوود آشکار شده بود، جایی که داوود در خرمناگاه ارنان پیوسی تعیین کرده بود.^۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود، به بنا کردن آغاز کرد.^۳ و این است زیربنایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها مطابق ذراع قدیم، شصت ذراع* و عرضش بیست ذراع،^۴ و طول ایوانی که پیش خانه بود، مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع. سلیمان درونش را به

* ۳.۳. "إِذَا". یک إِمَّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیة کتاب. * ۸.۳ یا "قَنْطَار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است. * ۹.۳ در عبری: "שִׁיכִל". یک שִׁיכִל تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است. * ۱۵.۳ احتمالاً درازای هر دو ستون بر روی هم ۳۵ ذراع بوده است اما درازای هر کدام از ستونها به تنهایی حدود ۱۷/۵ ذراع بوده است؛ نگاه کنید به ۱ پادشاهان ۱۵:۷ و ۲ پادشاهان ۱۷:۲۵ و ۱رمیا ۲۱:۵۲.

چپ در معبد گذاشت.^۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در معبد گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.^۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه‌های صحن را نیز ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید.^{۱۰} و حوض را به جانب راست خانه به جانب جنوب شرقی معبد گذاشت.

^{۱۱} حورام دیگها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها را ساخت. پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می‌کرد، به انجام رسانید.^{۱۲} دو ستون و پیاله‌های تاجهایی که بر سر دو ستون بود، و دو پنجره به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود^{۱۳} و چهار صد انار برای دو پنجره و دو ردیف انار برای هر پنجره بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود، ببوشاند.^{۱۴} و پایه‌ها را ساخت و حوضها را بر پایه‌ها ساخت.^{۱۵} و یک حوض و دوازده گاو را زیر حوض ساخت^{۱۶} و دیگها و خاک‌اندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقل یافته ساخت.^{۱۷} آنها را پادشاه در صحرای اُردن در گِل رُس که در میان سُگوت و صِردا بود، ریخت.^{۱۸} و سلیمان تمام این لوازم را از حد زیاده ساخت، به گونه‌ای که وزن برنج را دیگر نمی‌شد تعیین کرد.

^{۱۹} سلیمان تمامی لوازم را که در خانه خدا بود و قربانگاه طلا و میزها را که نان حضور بر آنها بود، ساخت.^{۲۰} و شمعدها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا مطابق معمول در مقابل محراب افروخته شود.^{۲۱} و گُها و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از طلای خالص ساخت.^{۲۲} و گُگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و سینی‌ها را از طلای خالص ساخت، و دروازه

و صد انار ساخته، بر حلقه‌ها گذاشت.^{۱۷} و ستونها را پیش معبد یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود، یاکین* و آن را که به طرف چپ بود، بوغز* نام نهاد.

وسایل خانه خدا

۴ و قربانگاه برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع*، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.^۲ و حوضی گرد از برنج ریخته شده را ساخت که قطر آن از لبه تا لبه ده ذراع بود و عمقش پنج ذراع. و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می‌داشت.^۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاو بود که آن را گرداگرد احاطه می‌داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می‌داشتند، و آن گاو در دو ردیف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.^۴ حوض بر دوازده گاو استوار بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و حوض بر این گاوها قرار داشت و پشت همه آنها به طرف درون بود.^۵ ضخامت دیواره حوض یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت* به پیمایش داشت.^۶ و همچنین ده ثُشت ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شستشو نمایند، و آنچه را که به قربانی‌های سوختنی تعلق داشت، در آنها می‌شستند. اما حوض برای شستشوی کاهنان بود.

^۷ سلیمان ده شمعدها طلا مطابق نقشه داده شده ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف

* ۱۷.۳ احتمالاً به معنی «او برقرار/مستحکم می‌سازد» است. * ۱۷.۳ «بوغز» احتمالاً به معنی «در او قوت است» می‌باشد. * ۱.۴ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه فصل. * ۵.۴ یک «بت» تقریباً معادل ۲۲ لیتراست.

خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس‌الاقداص. و درهای خانه معبد از طلا بود.

آوردن صندوق عهد به معبد

۵ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد، تمام شد و سلیمان موقوفات پدرش داوود را به داخل آورد و نقره و طلا و سایر لوازم آنها را در خزانه خانه خدا گذاشت.

۲ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و تمامی سران قبایل و رهبران خاندانهای قوم اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا صندوق عهد خداوند را از شهر داوود که صهیون باشد، برآورند. ۳ و تمامی مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند. ۴ پس تمامی مشایخ اسرائیل آمدند و لاویان صندوق را برداشتند. ۵ و صندوق و خیمه اجتماع و همه لوازم مقدس را که در خیمه بود، برآوردند، و لاویان کاهن آنها را برداشتند. ۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد او جمع شده بودند، پیش صندوق ایستادند و آنقدر گوسفند و گاو قربانی کردند که به شماره و حساب نمی‌آمد. ۷ کاهنان صندوق عهد خداوند را به مکانش در محراب معبد، یعنی در قدس‌الاقداص زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۸ کروبیان بالهای خود را بر جایگاه صندوق پهن می‌کردند و کروبیان صندوق و تیرکهایش را از بالای پوشانیدند. ۹ و تیرکها اینقدر دراز بود که سرهای تیرکها از صندوق پیش محراب دیده می‌شد، اما از بیرون دیده نمی‌شد، و تا امروز در آنجا است. ۱۰ و در صندوق چیزی نبود غیر از آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با قوم اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر، با آنها عهد بست.

۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند، زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون

ملاحظه نوبتهای خود، خویشان را تقدیس کرده بودند. ۱۲ و تمامی لاویانی که سراینده بودند، یعنی آساف و هیمان و یدوتون و پسران و خویشان ایشان به کتان نازک آراسته شده، با سنجها و بریطها و عودها به طرف مشرق قربانگاه ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که شیپور می‌نواختند. ۱۳ پس واقع شد که چون شیپور نوازان و سراینندگان همچون یک تن، به یک آواز در حمد و سپاس خداوند به صدا آمدند، و چون با شیپورها و سنجها و سایر آلات موسیقی به صدای بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که

«او نیکو است،

زیرا که رحمت او ابدی است.»

آنگاه خانه، یعنی خانه خداوند از ابر پر شد. ۱۴ و کاهنان به خاطر ابر نتوانستند برای خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.

۷ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می‌شود. ۲ اما من خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی، بنا نموده‌ام.»

۳ آنگاه پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد. و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داوود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورد. و گفت: ۵ "از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم، شهری از تمامی قبایل اسرائیل انتخاب نکردم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را انتخاب نکردم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داوود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود." ۷ و در دل پدرم داوود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه خدای

اسرائیل بنشینند، برای تو کم نخواهد شد، به شرطی که پسرانت راههای خود را نگاهبانی کرده، مطابق شریعت من گام بردارند، چنانکه تو در حضور من گام برداشتی.^{۱۷} و الان ای یهوه خدای اسرائیل، کلامی که به بنده خود داوود گفته‌ای، ثابت بشود.

^{۱۸} اما آیا خدا به راستی بر زمین در میان آدمیان ساکن خواهد شد؟ اینک آسمانها، حتی آسمان آسمانها تو را گنجایش ندارد، چه رسد به این خانه که من بنا کرده‌ام.^{۱۹} لیکن ای یهوه خدای من، به دعا و التماس بنده خود توجه نما و التماس و دعایی را که بندهات به حضور تو می‌کند، جواب ده.^{۲۰} تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز باشد و بر مکانی که دربارهاش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بندهات به سوی این مکان بنماید، قبول کنی.^{۲۱} التماس بندهات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند، گوش نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو، و چون شنیدی عفو فرما.

^{۲۲} اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و از او بخواهند که قسم بخورد، و او آمده، پیش قربانگاه تو در این خانه قسم خورد،^{۲۳} آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگان دآوری کن؛ شیران را جزا داده، طریق ایشان را به سر خودشان آور، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را مطابق عدالت ایشان جزا بده.

^{۲۴} و هنگامی که قوم تو اسرائیل به خاطر گناهای که به تو ورزیده باشند، به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و التماس

اسرائیل بنا نماید.^۸ اما خداوند به پدرم داوود گفت: "چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.^۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که برایت زاده خواهد شد، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد."^{۱۰} پس خداوند کلامی را که گفته بود، به انجام رسانید و من به جای پدرم داوود برخاسته، و در پیروی از آنچه خداوند گفته بود، بر تخت اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نموده‌ام.^{۱۱} و در آنجا صندوق حاوی عهد خداوند را نهاده‌ام، عهدی که خداوند با بنی اسرائیل بست.

دعای سلیمان برای وقف خانه خدا

^{۱۲} آنگاه سلیمان پیش قربانگاه خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.^{۱۳} زیرا که سلیمان سکوی برنجین را که طولش پنج ذراع،* و عرضش پنج ذراع، و بلندی سه ذراع بود، ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته،^{۱۴} گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش گام برمی‌دارند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری.^{۱۵} تو آن وعده را که به بنده خود پدرم داوود داده‌ای، نگاه داشته‌ای، زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی، چنانکه امروز شده است.^{۱۶} پس الان ای یهوه خدای اسرائیل، با بنده خود پدرم داوود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که "به حضور من کسی که بر تخت

* ۱۳.۶ ک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه فصل

و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.

^{۳۴} اگر قوم تو برای جنگ با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ^{۳۵} آنگاه دعا و التماس ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

^{۳۶} و اگر به تو گناه ورزیده باشند، زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، آنها را به زمین دور یا نزدیک ببرند، ^{۳۷} پس اگر در سرزمینی که در آن اسیر باشند، به خود آمده، بازگشت نمایند و در سرزمین اسیری خود نزد تو التماس نموده، گویند که "گناه کرده و عصبان ورزیده، و شیرانه رفتار نموده‌ایم"، ^{۳۸} و در سرزمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی سرزمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، دعا نمایند، ^{۳۹} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و التماس ایشان را بشنو و حق ایشان را به جا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، بیمارز. ^{۴۰} پس الان ای خدای من، چشمان تو باز و گوشهای تو به دعاهاپی که در این مکان کرده شود، شنوا باشد. ^{۴۱} و حال تو، ای یهوه خدا،

با صندوق قوت خود به سوی

استراحتگاه خویش برخیز.

ای یهوه خدا،

گاهنان تو به نجات آراسته گردند

و مقدسات از نیکویی شادمان شوند.

^{۴۲} ای یهوه خدا،

کنند، ^{۲۵} آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را ببخش و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای، باز آور.

^{۲۶} هنگامی که آسمان بسته شود و به خاطر گناهایی که به تو ورزیده باشند، باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به خاطر مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی، از گناه خویش بازگشت کنند، ^{۲۷} آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگان و قوم خود اسرائیل را ببخش و راه نیکو را که در آن باید رفت، به ایشان تعلیم بده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست.

^{۲۸} اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سوزان یا کپک باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنانشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلا و یا هر مرضی که بوده باشد. ^{۲۹} آنگاه هر دعا و التماسی که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود، به گونه‌ای که هر یک آگاه از مصیبت و غم خود، دستهای خویش را به سوی این خانه دراز کنند، ^{۳۰} آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد، بشنو و ببخش و به هر کس که دل او را می‌دانی، مطابق راههای جزا بده، زیرا که تو به تنهایی آگاه از قلوب تمامی آدمیان هستی. ^{۳۱} تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بر آن زمینی که به پدران ما داده‌ای، زنده باشند، از تو بترسند.

^{۳۲} و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم بزرگ تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین دور آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، ^{۳۳} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو التماس نماید، به عمل آور، تا تمامی قومهای جهان اسم تو را بشناسند

روی مسیح خود را برنگردان
و محبت خود را به بنده خود
داوود به یاد آور.

وقف خانه خدا

۷ و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی‌های سوختنی و قربانیهای دیگر را سوزانید و جلال خداوند خانه را پر کرد.^۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.^۳ و چون تمامی قوم اسرائیل آتش را که فرود می‌آمد و جلال خداوند را که بر خانه می‌بود، دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که «او نیکو است،

زیرا که رحمت او جاودانه است.»

^۴ و پادشاه و تمامی قوم قربانی‌ها در حضور خداوند تقدیم نمودند.^۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را وقف نمودند.^۶ و کاهنان بر سر شغل‌های مخصوص خود ایستاده بودند و لایوان، آلات موسیقی خداوند را که داوود پادشاه آنها را ساخته بود، به دست داشتند تا خداوند را به آنها حمد گویند: «زیرا که رحمت او جاودانه است.» و داوود به وسیله آنها تسبیح می‌خواند و کاهنان پیش ایشان شیپور می‌نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.

^۷ و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود، زیرا که در آنجا قربانی‌های سوختنی و چربی قربانیهای سلامتی را تقدیم می‌کرد، چونکه قربانگاه برنجینی که سلیمان ساخته بود،

قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و چربی قربانیهای دیگر را گنجایش نداشت.

^۸ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با او هفت روز را عید نگاه داشتند و آن جماعت بسیار بزرگ از ورودی خمت تا وادی مصر بود.^۹ و در روز هشتم محفلی مقدس برپا داشتند، زیرا که برای وقف قربانگاه هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند.^{۱۰} و در روز بیست و سوم ماه هفتم سلیمان قوم را به خیمه‌های ایشان مرخص فرمود و ایشان به خاطر کار نیکی که خداوند به داوود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.

^{۱۱} پس سلیمان خانه خداوند و کاخ پادشاه را تمام کرد و هر آنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خداوند و در کاخ خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

سخن خدا به سلیمان

^{۱۲} و خداوند بر سلیمان در شب آشکار شده، او را گفت: «دعای تو را به جا آوردم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانی‌ها شود.^{۱۳} اگر آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم بفرستم،^{۱۴} و قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند، متواضع شوند و دعا کرده، طالب حضور من باشند و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان قبول خواهم فرمود، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد.^{۱۵} و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود، شنوا خواهد بود.^{۱۶} و حال این خانه را اختیار کرده و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن

پشت‌بندها بود.^۶ و بَعَلَّت و همه شهرهای انبار را که سلیمان داشت، و تمامی شهرهای اربابه‌ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید، بنا نمود.^۷ و تمامی کسانی که از حیثیان و آموریان و فریژیان و جویان و یبوسیای باقی مانده، که از قوم اسرائیل نبودند،^۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقیمانده بودند و قوم اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان همگی ایشان را به کار اجباری گماشت که تا به امروز نیز چنین است.^۹ اما سلیمان هیچ کس را از قوم اسرائیل برای کار خود به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و فرماندهان و سرداران اربابه‌ها و سواران او بودند.^{۱۰} اینان صاحب‌منصبان و الامقام سلیمان پادشاه بودند که بر قوم حکمرانی می‌کردند، دوپست و پنجاه نفر.

^{۱۱} سلیمان دختر فرعون را از شهر داوود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود، آورد. زیرا گفت: «زن من در خانه داوود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که صندوق خداوند داخل آنها شده است، مقدس می‌باشد.»

^{۱۲} آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر قربانگاه خداوند که آن را پیش ایوان بنا کرده بود، برای خداوند تقدیم نمود.^{۱۳} یعنی قربانی‌های سوختنی قسمت هر روز در روزش مطابق فرمان موسی در روزهای سبت، و ماههای نو، و سه مرتبه در هر سال در مواسم، یعنی در عید نان بی‌خمیرمایه، عید هفته‌ها، و عید خیمه‌ها.^{۱۴} و دسته‌های کاهنان را مطابق امر پدر خود داوود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغل‌های ایشان تا ستایش کنند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش به جا آورند. سلیمان محافظان دروازه‌ها را مطابق دسته‌های ایشان

باشد.^{۱۷} و اگر تو به حضور من رفتار نمایی، چنانکه پدرت داوود رفتار نمود و مطابق هر آنچه تو را امر فرمایم، عمل نمایی و قوانین و احکام مرا نگاه داری،^{۱۸} آنگاه تخت سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داوود عهد بسته، گفتم: «کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید، از تو کم نخواهد شد.»

^{۱۹} لیکن اگر شما برگردید و قوانین و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام، ترک نمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید و آنها را سجده نمایید،^{۲۰} آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده‌ام، خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده‌ام، از حضور خود به دور خواهم انداخت و آن را در میان تمامی قوم‌ها ضرب‌المثل و اسباب مضحکه خواهم ساخت.^{۲۱} و این خانه که اینقدر رفیع است، هر که از آن بگذرد، متحیر شده، خواهد گفت: «برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟»^{۲۲} و جواب خواهند داد: «چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورد، ترک کردند و به خدایان غیر چسبیدند و آنها را سجده و عبادت نمودند. از این جهت است که تمامی این بلا را بر سر ایشان آورده است.»

بقیه کارهای سلیمان

و بعد از پایان بیست و یکسال که سلیمان خانه خداوند و کاخ خود را بنا می‌کرد،^۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود، تعمیر نمود و قوم اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.^۳ و سلیمان به حمت‌صوبه رفته، آن را تسخیر نمود.^۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای انبار را که در حمت بنا کرده بود، به پایان رسانید.^۵ و نیز بیت‌حورون بالا و بیت‌حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و

را باور نکردم. و به یقین نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم، برتر هستی.^۷ خوشا به حال مردان تو، و خوشا به حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می شنوند.^۸ متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر تخت خود نشاند تا برای یهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو، اسرائیل را دوست می دارد تا ایشان را تا به ابد استوار دارد، از این جهت تو را بر پادشاهی ایشان برپا نموده است تا داوری و عدالت را به جا آوری.^۹ و به پادشاه صد و بیست وزنه* طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز دیده نشد.

^{۱۰} و نیز خادمان حورام و خادمان سلیمان که طلا از اوفیر می آوردند، چوب صندل و سنگهای گرانبها آوردند.^{۱۱} و پادشاه از این چوب صندل پلکان به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و ربطها برای سرایندگان ساخت، به آن گونه که مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.
^{۱۲} و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، بیش از آنچه که او برای پادشاه آورده بود. پس با خدامانش به ولایت خود برگشته برفت.

شوکت سلیمان

^{۱۳} وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید، ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود.^{۱۴} سواى آنچه تاجران و بازرگانان می آوردند. تمامی پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می آوردند.^{۱۵} سلیمان پادشاه دویست سپر طلاکوب

بر هر دروازه قرار داد، زیرا که داوود مرد خدا چنین امر فرموده بود.^{۱۵} و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری و درباره خزانه ها به کاهنان و لایوان داده بود، تجاوز نمودند.

^{۱۶} پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیاد خانه خداوند نهاده شد تا روزی که تکمیل شد، نیکو انجام گرفت. به این ترتیب خانه خداوند تکمیل گردید.
^{۱۷} آنگاه سلیمان به عصیون چپر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین اِدوم واقع است، رفت.^{۱۸} و حورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند، به دست خادمان خود برای او فرستاد و ایشان با خادمان سلیمان به اوفیر رفتند و چهار صد و پنجاه وزنه* طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه سبا

۹ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید با موکب بسیار بزرگ و شترانی که به عطریات و طلاى بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید، با او از هر چه در دلش بود، گفتگو کرد.^۲ و سلیمان تمامی مسائلش را برای او بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد.^۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه ای را که بنا کرده بود،^۴ و خوراک سفره او و مجلس خدامانش و نظم و لباس خدامانش را و ساقینش و لباس ایشان و پلکانی را که به آن به خانه خداوند بر می آمد، دید، هوش دیگر در او نماند!

^۵ پس به پادشاه گفت: «آوازه ای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم، راست بود. اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار آنها

* ۱۸.۸ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است. همچنین در آیه ۱۳.
* ۹.۹ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛

مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت.^{۲۸} و اسبها برای سلیمان از مصر و از تمامی ممالک می آوردند.

وفات سلیمان

^{۲۹} و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیا در کتاب تاریخ ناتان نبی، در نبوت آختای شیلونی و در رویای یعدوی رویابین درباره پروبعام پسر نَباط نوشته نشده است؟^{۳۰} پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد.^{۳۱} و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داوود دفن کردند و پسرش رُحبعام در جای او پادشاه شد.

جدا شدن اسرائیل از رُحبعام

۱. و رُحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند.^۲ و چون پروبعام پسر نَباط این را شنید، از مصر مراجعت نمود. او از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود.^۳ و ایشان فرستاده، او را فرا خواندند. آنگاه پروبعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رُحبعام عرض کرده، گفتند:^۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت، اما تو الان بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد، سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.»^۵ رُحبعام به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند.

^۶ رُحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور او می ایستادند، مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهم؟»^۷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر

ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال* طلا به کار برده شد.^{۱۶} و سیصد سپر کوچک طلاکوب ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در "کاخ جنگل لبنان" گذاشت.^{۱۷} و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به طلای خالص پوشانید.^{۱۸} و تخت را شش پله و پای اندازی از طلا بود که به تخت چسبیده بود و به این طرف و آن طرف نزد جای تختش دسته ها بود، و دو شیر به پهلوی دسته ها ایستاده بودند.^{۱۹} و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.^{۲۰} و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف "کای جنگل لبنان" از طلای خالص بود، و نقره در دوران سلیمان ارزشی نداشت.^{۲۱} زیرا که پادشاه را کشتنیا بود که با خادمان حورام به ترشیش می رفت، و کشتنهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاوسها* می آورد.

^{۲۲} پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از تمامی پادشاهان کشورها بزرگتر شد.^{۲۳} و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می طلبیدند تا حکمی را که خدا در دلش نهاده بود، بشنوند.^{۲۴} و هر یکی از ایشان هدیه خود را از لوازم نقره و لوازم طلا و جامه و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرها یعنی سهم هر سال را در سالی می آوردند.^{۲۵} سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارابه ها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم مستقر کرده بود.^{۲۶} او بر تمامی پادشاهان از رود فرات تا سرزمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می کرد.^{۲۷} و پادشاه نقره را در اورشلیم

* ۱۵.۹ در عبری فقط عدد ششصد آمده و مقیاسی ذکر نشده است اما احتمالاً به معنی ششصد "شیکل" است. یک "شیکل" تقریباً معادل ۱/۱۵ گرم است؛ همچنین در آیه ۱۶. * ۲۱.۹ معنی این واژه در زبان عبری نامشخص است. ممکن است به معنی نوعی میمون باشد.

با آختای شیلونی به یروبعام پسر نَباط گفته بود، به انجام رساند.

^{۱۶} و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را قبول نکرد، قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند:

«ما را در داوود چه سهم است؟

در پسر پسا سهمی نداریم.

ای اسرائیل، به خیمه های خود بروید.

حال ای داوود، به خانه خود مشغول باش!

پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند.

^{۱۷} اما آن دسته از اسرائیلیانی که در شهرهای

یهودا ساکن بودند، رُبعام همچنان بر ایشان سلطنت

می نمود. ^{۱۸} سپس رُبعام پادشاه، هُدورام را که

مستول کار اجباری بود، نزد اسرائیلیان فرستاد، ولی

قوم اسرائیل او را سنگسار کردند که مُرد. و رُبعام

پادشاه به شتاب بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم

فرار کرد. ^{۱۹} پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داوود

عاصی شده اند.

و چون رُبعام وارد اورشلیم شد، صد و

هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را

از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل

جنگ نموده، سلطنت را به رُبعام برگرداند. ^۲ اما

کلام خداوند بر شمعیا، مرد خدا نازل شده، گفت:

^۳ «به رُبعام پسر سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی

اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می باشند، خطاب

کرده، بگو: ^۴ «خداوند چنین می گوید: برمیایید و با

برادران خود جنگ منمایید. هر کس به خانه خود

با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با

ایشان سخنان نیکو گویی، به یقین همیشه اوقات خادم

تو خواهند بود.» ^۸ اما رُبعام مشورت مشایخ را که

به او دادند نادیده گرفت و با جوانانی که با او تربیت

یافته بودند و به حضورش می ایستادند، مشورت کرد.

^۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می بینید که به

این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته اند:

“یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.”

^{۱۰} جوانانی که با او تربیت یافته بودند، وی را خطاب

کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده،

گفته اند: “پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو

آن را برای ما سبک ساز” چنین بگو: “انگشت کوچک

من از کمر پدرم کلفت تر است. ^{۱۱} پدرم یوغ سنگینی

بر شما نهاد، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید.

پدرم شما را با تازیانه ها تنبیه می نمود، اما من شما را با

عقربها*».

^{۱۲} در روز سوم، یروبعام و تمامی قوم به نزد

رُبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده

بود که «در روز سوم نزد من باز آیید.» ^{۱۳} پادشاه

قوم را به سختی جواب داد، و رُبعام پادشاه مشورت

مشایخ را نادیده گرفت ^{۱۴} و موافق مشورت جوانان

ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین

ساخت، اما من آن را زیاده خواهم گردانید، پدرم

شما را با شلاق ها تنبیه می نمود، اما من با عقربها.»

^{۱۵} پس پادشاه قوم را قبول نکرد زیرا که این امر از

جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه

* ۱۱.۱۰ در اینجا “عقرب” احتمالاً به معنای مجازی به کار رفته و منظور شلاق است که گوشت بدن را همچون نیش عقرب می سوزاند.

او برای وی پسران یعنی یعیوش و شقمیرا و زهم را زاید. ^{۲۰} و بعد از او مَعکا دختر آبشالوم را گرفت و او برای وی آبیا و عتای و زیزا و شلومیت را زاید. ^{۲۱} و رحبعام، مَعکا دختر آبشالوم را از تمامی زنان و مُتعیه‌های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا که هجده زن و شصت مُتعیه گرفته بود و پدر بیست و هشت پسر و شصت دختر بود. ^{۲۲} رَحُبَعام، آبیا پسر مَعکا را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می‌خواست او را به پادشاهی برگمارد. ^{۲۳} و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی شهرهای یهودا و بنیامین و در تمامی شهرهای حصاردار پراکنده ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار برایشان طلبید.

حمله شیشق به اورشلیم

۱۲ چون سلطنت رَحُبَعام استوار گردید و خودش نیرومند شد، او با تمامی اسرائیل* شریعت خداوند را ترک نمودند. ^۲ و در سال پنجم سلطنت رَحُبَعام، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد، زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند. ^۳ با هزار و دویست ارابه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لوبیان و سُگیان و خَشْشیان* همراهش آمدند، بی‌شمار بودند. ^۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ^۵ شَمْعِیای نی نزد رَحُبَعام و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را ترک کرده به دست شیشق انداخته‌ام."» ^۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه فروتن شده، گفتند: «خداوند عادل است.» ^۷ و چون خداوند دید که ایشان فروتن شده‌اند، کلام

برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضد یروبعام برگشتند.

رَحُبَعام، پادشاه یهودا

^۵ رَحُبَعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت. ^۶ پس بیت‌لجم و عیتام و تَقْوَع^۷ و بیت‌صور و سوکو و عَدْلَام، ^۸ و جت و مَریشه و زیف، ^۹ و آدورایم و لاکیش و عَزِیقَه، ^{۱۰} و صُرعه و آیلون و جبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند. ^{۱۱} و دیوارها را محکم ساخت و در آنها سرداران را با انبارهای خوراک و روغن و شراب مستقر ساخت. ^{۱۲} و در هر شهری سپرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید. به این ترتیب یهودا و بنیامین با او ماندند.

^{۱۳} و کاهنان و لایوانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند. ^{۱۴} زیرا که لایوان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یروبعام و پسرانش ایشان را از کهنانت یهوه اخراج کرده بودند. ^{۱۵} و او برای خود به جهت مکانهای بلند و بتهایی که به شکل بُز و گوساله ساخته بود، کاهنان معین کرد. ^{۱۶} و بعد از ایشان آنانی که دلهای خود را به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند، از تمامی قبایل اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهوه خدای پدران خود قربانی تقدیم کنند. ^{۱۷} پس سلطنت یهودا را استوار ساختند و رَحُبَعام پسر سلیمان را سه سال حمایت کردند، زیرا که سه سال به طریق داوود و سلیمان رفتار نمودند. ^{۱۸} و رَحُبَعام مَحَلّت دختر پیریموت پسر داوود و آبیحایل دختر ایلاب پسر یسا را به زنی گرفت. ^{۱۹} و

* ۱.۱۲ منظور "یهودا" است. در کتاب دوم تواریخ اغلب منظور از اسرائیل، یهوداست. * ۳.۱۲ منظور مردمان منطقه بالایی رود نیل است. در عبری "کوشیان".

آبِتا، پادشاه یهودا

۱۳ در سال هجدهم سلطنت یربعام، آبِتا بر یهودا پادشاه شد.^۲ او سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکا یا دختر اوریشلیم جِبعه بود.

^۳ و آبِتا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند، با او جنگ را صف آرایی نمود.^۴ آبِتا بر کوه صِماریم که در کوهستان اِفرایم است، ایستاد و گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل، مرا گوش گیرید! ^۵ آیا شما نمی‌دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داوود و پسرانش با عهد نمکین* تا به ابد داده است؟ ^۶ با اینحال یربعام پسر نَباط بنده سلیمان پسر داوود برخاست و بر آقای خود عصیان ورزید.^۷ و اراذلی که افراد فرومایه بودند، نزد او جمع شده، خویشتر را به ضد رُعبام پسر سلیمان نیرومند ساختند، هنگامی که رُعبام جوان و نازکدل بود و با ایشان نمی‌توانست مقابله کند.^۸ و شما الان آیا گمان می‌برید که در برابر سلطنت خداوند که در دست پسران داوود است، توان ایستادگی دارید؟ شما گروه بزرگی هستید و گوساله‌های طلا که یربعام برای شما به جای خدایان ساخته است، با شما می‌باشد.^۹ مگر شما کاهنان خداوند را از فرزندان هارون و نیز لاویان را اخراج نمودید و مثل قومهای دیگر سرزمینها برای خود کاهنان نساختید؟ هر که بیاید و خویشتر را با گوساله‌ای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنهايي که خدایان نیستند، کاهن می‌شود.^{۱۰} اما در مورد ما، یهوه خدای ماست و او را ترک نکرده‌ایم و کاهنان از پسران هارون، خداوند را خدمت می‌کنند و لاویان در کار خود مشغولند.

خداوند بر شِمعیا نازل شده، گفت: «چونکه ایشان فروتن شده‌اند، ایشان را هلاک نخواهم کرد، بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد.^۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا فرق بین بندگی من و بندگی ممالک جهان را دریابند.»

^۹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرهای طلا را که سلیمان ساخته بود، برد.^{۱۰} رُعبام پادشاه به عوض آنها سپهرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران نگهبانانی که در خانه پادشاه را نگهبانی می‌کردند، سپرد.^{۱۱} و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد، نگهبانان آمده، آنها را برمی‌داشتند و آنها را به حجره نگهبانان باز می‌آوردند.^{۱۲} و چون رُعبام فروتن شد، خشم خداوند از او برگشت تا او را به تمامی هلاک نسازد. در یهودا نیز وضعیت بهتر شد.

^{۱۳} رُعبام پادشاه، خویشتر را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود. زمانی که پادشاه شد، چهل و یک ساله بود و در شهر اورشلیم که خداوند آن را از تمام قبایل اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نَعْمه عَمّونی بود.^{۱۴} رُعبام شرارت ورزید، زیرا که خداوند را از دل طلب ننمود.

^{۱۵} و اما وقایع اول و آخر رُعبام آیا در تاریخ شِمعیا یی و تاریخ نسب‌نامه‌های عَدوی رویابین نوشته نشده است؟ در میان رُعبام و یربعام پیوسته جنگ می‌بود.^{۱۶} پس رُعبام با پدران خود خوابید و در شهر داوود دفن شد و پسرش آبِتا به جایش سلطنت کرد.

* ۵.۱۳ منظور از "عهد نمکین"، "عهدی جاودانی" است.

دختر گردید. ۲۲ پس بقیه وقایع آبیا از کردار و گفتار او در رساله عِدوی نبی نوشته شده است.

آسا، پادشاه یهودا

۱۴ و آبیا با پدران خود خوابید و او را در شهر داوود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد و در دوران او زمین ده سال روی آرامش دید. ۲ و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود، به جا می‌آورد. ۳ او قربانگاههای غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اشوریم* را قطع نمود. ۴ و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند. ۵ و مکانهای بلند و تمثالهای آفتاب را از تمامی شهرهای یهودا دور کرد، پس مملکت به سبب او آرامی یافت. ۶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود، زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد، چونکه خداوند او را آرامی بخشید. ۷ آسا به یهودا گفت: «ببایید این شهرها را بنا نماییم و دیوارها و برجها با دروازه‌ها و پشت‌بندها به اطراف آنها بسازیم. زیرا که یهوه خدای خود را طلبیده‌ایم، زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف آرامی بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند. ۸ آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دویست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که تمامی اینها مردان قوی جنگی بودند.

۹ زراح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید. ۱۰ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت. پس ایشان در دره صفاخته

۱۱ و هر صبح و هر شام قربانی‌های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می‌سوزانند و نان حضور بر میز پاک می‌نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می‌کنند، زیرا که ما احکام یهوه خدای خود را نگاه می‌داریم. اما شما او را ترک کرده‌اید. ۱۲ و اینک با ما خدا رئیس است و کاهنان او با شیپورهای بلندآواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پس ای قوم اسرائیل، با یهوه خدای پدران خود جنگ نکنید، زیرا کامیاب نخواهید شد.»

۱۳ اما پروبعام سربازانی را به کمین گذاشت که از عقب به ایشان حمله کنند و نیروهای خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود. ۱۴ و چون یهودا نگرستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود، پس نزد خداوند التماس نمودند و کاهنان شیپورها را نواختند. ۱۵ و مردان یهودا فریاد بلند سردادند، و واقع شد که چون مردان فریاد بلند برآوردند، خدا پروبعام و تمامی اسرائیل را به حضور آبیا و یهودا شکست داد. ۱۶ قوم اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود. ۱۷ و آبیا و قوم او آنها را به صدمه بزرگی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند. ۱۸ پس قوم اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و فرزندان یهودا از آنجا که بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند. ۱۹ آبیا پروبعام را تعقیب نموده، شهرهای بیت‌ئیل را با دهاتش و پیشانه را با دهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت. ۲۰ پروبعام در دوران آبیا دیگر قوت به هم نرسانید و خداوند او را زد که مرد. ۲۱ و آبیا قوی می‌شد و چهارده زن برای خود گرفت و پدر بیست و دو پسر و شانزده

* ۳.۱۴ همان "اشیره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در بقیه کتاب.

می‌کرد، هیچ امنیت نبود، بلکه پریشانی سخت بر تمامی ساکنان کشورها می‌بود.^۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می‌شدند، چونکه خدا آنها را به هر نوع بلا پریشان می‌ساخت.^۷ اما شما قوی باشید و دستهای شما سست نشود، زیرا که مزد اعمال خود را خواهید یافت.»

^۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت پسر عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت نموده، بتهای منفور را از تمامی سرزمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود، دور کرد و قربانگاه خداوند را که پیش روی ایوان خداوند بود، تعمیر نمود.^۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غریبان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند، جمع کرد. زیرا گروه بزرگی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می‌بود، به او پیوستند.^{۱۰} پس آنان در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند.^{۱۱} و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند، برای خداوند قربانی نمودند.^{۱۲} و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند.^{۱۳} و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود.^{۱۴} و به صدای بلند و آواز شادمانی و شیپورها و بوقها برای خداوند قسم خوردند.^{۱۵} و تمامی یهودا به خاطر این قسم شادمان شدند، زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند. و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند، او را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

^{۱۶} آسای پادشاه حتی مادر خود مَعکا را از ملکه بودن عزل کرد، زیرا که او تمثالی به جهت آشیره ساخته بود. آسا تمثال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در دره قدرون سوزانید.^{۱۷} اما مکانهای بلند از میان

نزد قریشه برای جنگ صف آرایی نمودند.^{۱۱} آنگاه آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند، پیروزی دادن به نیرومندان یا به ناتوانان نزد تو یکسان است، پس ای یهوه خدای ما، ما را یاری فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به جنگ این گروه بزرگ آمده‌ایم. ای یهوه، تو خدای ما هستی، پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»^{۱۲} آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند.

^{۱۳} آسا با خلقی که همراه او بودند، آنها را تا چرار تعقیب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمتی بسیار زیاد با خود بردند.^{۱۴} و تمام شهرها را که به اطراف چرار بود، تسخیر نمودند، زیرا ترس خداوند بر ایشان چیره شده بود. آنها شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود.^{۱۵} و خیمه‌های دامداران را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم برگشتند.

اصلاحات آسا

۱۵ و روح خدا به عَزْرِیا پسر عودید نازل شد و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین، از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید. و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید، او نیز شما را ترک خواهد نمود.^۲ اسرائیل مدت مدیدی بی‌خدای حق و بی‌کاهن معلم و بی‌شریعت بودند.

^۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند، او را یافتند.^۵ و در آن زمان به جهت هر که آمد و شد

خداوند توکل نمودی، آنها را به دست تو تسلیم نمود. ^۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان گردش می‌کند تا قوت خویش را بر آثانی که دل ایشان با او کامل است، نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، بنابراین از این به بعد به جنگها گرفتار خواهی شد. ^{۱۰} اما آسا بر آن رویابین خشم نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته شد و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم نیز ظلم نمود. ^{۱۱} و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است. ^{۱۲} و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و در بیماری خود نیز از خداوند کمک نخواست، بلکه از طبیبان. ^{۱۳} پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت. ^{۱۴} و او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داوود کنده بود، دفن کردند و او را در دخمه‌ای که از عطریات و انواع ادویه‌جات که به صنعت عطاران ساخته شده بود، گذاشتند و برای او آتشی بی‌نهایت بزرگ برافروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۱۷ و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل قوی ساخت. ^۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و نگهبانان در زمین یهودا و در شهرهای اِفرایم که پدرش آسا گرفته بود، قرار داد. ^۳ خداوند با یهوشافاط می‌بود، زیرا که در راههای نخستین پدر خود داوود گام برمی‌داشت و از یَعلها طلب نمی‌نمود. ^۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در اوامر او گام برمی‌داشت و نه موافق اعمال اسرائیل. ^۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای

اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی روزهایش کامل می‌بود. ^{۱۸} و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف به خانه خداوند درآورد. ^{۱۹} و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

سالهای آخر آسا

۱۶ اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، یَبعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، و رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسای پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ^۲ آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه‌های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد یَبن‌هَدَد پادشاه آرام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ^۳ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم. پس عهدی را که با یَبعشا پادشاه اسرائیل داری، بشکن تا او از نزد من برود.» ^۴ یَبن‌هَدَد درخواست آسای پادشاه را قبول نموده، سرداران فوجهای خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و ایل‌مایم و تمامی شهرهای انبار نفتالی را تسخیر نمودند. ^۵ و چون یَبعشا این را شنید، دست از بنا نمودن رامه کشیده، از کاری که می‌کرد، باز ایستاد. ^۶ آسای پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای راقه و چوبهای آن را که یَبعشا بنا می‌کرد، برداشتند و او چَبع و مصفه را با آنها بنا نمود.

^۷ و در آن زمان خنانی رویابین نزد آسا، پادشاه یهودا آمده، او را گفت: «چونکه تو بر پادشاه آرام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل ننمودی، از این جهت لشکر پادشاه آرام از دست تو رهایی یافت. ^۸ آیا حبشیان و لوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و اربابه و سواران زیاده از حد نداشتند؟ اما چونکه بر

جنگ بودند. ^{۱۹} اینان خادمان پادشاه بودند، غیر از آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

اتحاد یهوشافاط با آخاب

یهوشافاط دولت و حشمت بزرگی داشت، و از طریق وصلت با آخاب متحد شد. ^۲ و بعد از چند سال نزد آخاب به سامره رفت و آخاب برای او و قومی که همراهش بودند، گوسفندان و گاوان بسیار قربانی نمود و او را تحریک نمود که همراه خود به راموت جلعاد حمله کند. ^۳ آخاب، پادشاه اسرائیل به یهوشافاط، پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» یهوشافاط جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»

^۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنا آنکه امروز از کلام خداوند مشورت بطلبی.» ^۵ پادشاه اسرائیل چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برای، زیرا خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ^۶ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها پیامبری از جانب یهوه نیست تا از او سؤال نماییم؟» ^۷ پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند، درخواست توان کرد، لیکن من از او بیزارم، زیرا که دربار من به نیکویی هرگز نبوت نمی‌کند، بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا پسر ایمله باشد.» یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نکوید.»

^۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از صاحب‌منصبان خود را خوانده، گفت: «میکایا پسر ایمله را بی‌درنگ حاضر کن.» ^۹ پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه

یهوشافاط آوردند و او ثروت و حشمت بزرگی پیدا کرد. ^۱ و دلش در راههای خداوند غیور بود، و نیز مکانهای بلند و آشیره‌ها را از یهودا دور کرد.

^۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بن‌حایل، عوبدیا، زگریا، یثتئیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ^۸ و با ایشان بعضی از لاویان یعنی شمعیا و یثتیا و یزبدیا و عسائیل و شمیراموت و پھوناتان و آدونیا و طوبیا و طوب آدونیا را که لاویان بودند، فرستاد و با ایشان اِلیشَمَع و پهورام کاهن را. ^۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و کتاب شریعت خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می‌دادند.

^{۱۰} و ترس خداوند بر همه ممالک سرزمینهایی که در اطراف یهودا بودند، چیره گردید تا با یهوشافاط جنگ نکردند. ^{۱۱} و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره به عنوان خراج برای یهوشافاط آوردند و عربها نیز از رمله و گله هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند. ^{۱۲} پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای انبار در یهودا بنا نمود. ^{۱۳} و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. ^{۱۴} و شماره ایشان مطابق خاندان پدران ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزارها که رئیس ایشان عَدَناه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ^{۱۵} و بعد از او، یهوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ^{۱۶} و بعد از او، عَمَسِیَا پسر زُکری بود که خویشتر را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ^{۱۷} و از بنیامین، اِلیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. ^{۱۸} و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد آماده

سخن گفت. ۲۰ سپس روحی پیش آمد و به حضور خداوند بایستاد و گفت: "من او را اغوا می‌کنم." خداوند وی را گفت: "به چه چیز؟" ۲۱ او جواب داد که "من بیرون خواهم رفت و در دهان تمامی انبیایش روح دروغین خواهم بود." خداوند فرمود: "او را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن." ۲۲ پس الان بنگر که یهوه روحی دروغین در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند به ضد تو بلا اعلان کرده است.

۲۳ آنگاه صدقیا پسر گنعه نزدیک آمده، به صورت میکایا سیلی زد و گفت: "به کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟" ۲۴ میکایا جواب داد: "اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی، آن را خواهی دید." ۲۵ پادشاه اسرائیل گفت: "میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه برید. ۲۶ و بگویند پادشاه چنین می‌فرماید: "این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان اندک و آب اندک نگاه دارید تا من به سلامتی برگردم." ۲۷ میکایا گفت: «اگر به راستی به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من صحبت نموده است.» و گفت: «ای قوم، همگی شما بشنوید.»

شکست و مرگ آخاب

۲۸ پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت چلعاد رفتند. ۲۹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من جامه خود را عوض کرده با جامه‌ای دیگر به میدان جنگ می‌روم، اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل جامه مبدل به تن کرد و ایشان به جنگ رفتند. ۳۰ پادشاه آرام سرداران ارایه‌های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ، بلکه فقط با پادشاه اسرائیل جنگ نمایید.» ۳۱ و

یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر تخت خویش در جای وسیع نزد ورودی دروازه سامره نشسته بودند و تمامی انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ۱۰ و صدقیا پسر گنعه شاخه‌ای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می‌گوید: "آرامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند."» ۱۱ و تمامی انبیا نبوت کرده، می‌گفتند: «به راموت چلعاد برآی و پیروز شو، زیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۱۲ قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می‌گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.» ۱۳ میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید، همان را خواهم گفت.»

۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه او را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت چلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» او گفت: «برآیید و پیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.» ۱۵ پادشاه او را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است، به من نگوئی.» ۱۶ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند، بر کوه‌ها پراکنده دیدم و خداوند گفت: "اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد."» ۱۷ پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی‌کند، بلکه به بدی.»

۱۸ میکایا گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر تخت خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ او ایستاده بودند. ۱۹ و خداوند گفت: "کیست که آخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت چلعاد ببفتد؟" یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور

به عمل آورید، زیرا که با یهوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری و رشوه‌خواری نیست.»^۸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لایوان و کاهنان را و بعضی از سران پدران اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعه‌ها قرار داد. پس به اورشلیم برگشتند.^۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما به اینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید.^{۱۰} و در هر دعوائی که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و قوانین و احکام پیش شما آیند، ایشان را هشدار دهید تا نزد خداوند تقصیرکار نشوند، مبادا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، تقصیرکار نخواهید شد.^{۱۱} و اینک آفریا، رئیس کاهنان، برای همه امور خداوند و زیدیا پسر اسماعیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه سرپرست شما هستند و لایوان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عَمّون

۲۰ و بعد از این، موآبیان و عَمّونیان و با ایشان بعضی از عَمّونیان، برای جنگ با یهوشافاط آمدند.^۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «گروه بزرگی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می‌آیند و اینک ایشان در حصون تamar که همان عین‌جدی باشد، هستند.»^۳ پس یهوشافاط بترسید و بر آن شد که به خداوند روی آورد. و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد.^۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند درخواست نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.^۵ یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد،

چون سرداران اربه‌ها یهوشافاط را دیدند، گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است. پس احاطه‌اش کردند تا با او جنگ نمایند. اما یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را یاری نمود و خدا ایشان را از او دور گردانید.^۶ و چون سرداران اربه‌ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیبش برگشتند.^۷ اما کسی کمان خود را بی‌هدف کشیده، پادشاه اسرائیل را از میان وصله‌های زره‌اش زد. پس پادشاه به اربه‌ران خود گفت: «برگرد و مرا از میدان جنگ بیرون ببر، زیرا که مجروح شده‌ام.»^۸ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل خود را در اربه‌اش به مقابل آرامیان تا وقت عصر بر پا نگاه داشت، اما در وقت غروب آفتاب مرد.

۱۹ یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت.^۱ پیهو پسر ختانی رویابین برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شیران را می‌بایست یاری نمایی و دشمنان خداوند را دوست بداری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است.^۲ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است، چونکه آشیره‌ها را از سرزمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا مصمم ساختی.»

داوران یهوشافاط

۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، بار دیگر به میان قوم از پُرشَتیع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان بازگردانید.^۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرار داد.^۶ و به داوران گفت: «مواظب باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید، زیرا که برای انسان داوری نمی‌نمایید، بلکه برای خداوند. و او در حکم نمودن با شما خواهد بود.^۷ و حال ترس خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط

آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت.^{۱۷} در این وقت بر شما خواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود، مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم، ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»

^{۱۸} پس پھوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجد نمودند.^{۱۹} و لاویان از پسران قُهاطیان و از پسران قوڑحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به صدای بسیار بلند تسبیح خواندند.

^{۲۰} و بامدادان برخاسته، به بیابان یَقوَع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، پھوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنوید، ای یهودا و ساکنان اورشلیم، بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.»^{۲۱} و بعد از مشورت کردن با قوم، بعضی را معین کرد تا پیش روی لشکر رفته، برای خداوند بسریند و زینت قدوسیت را سپاس خوانند و گویند:

«خداوند را حمد گوید،

زیرا که رحمت او جاودانه است.»

^{۲۲} و چون ایشان به سراییدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد عَمُونیان و موآبیان و ساکنان کوه سِعیبر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان تار و مار شدند.^{۲۳} زیرا که عَمُونیان و موآبیان بر ساکنان کوه سِعیبر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند. و چون از ساکنان سِعیبر فارغ شدند، همگی به کشتن یکدیگر همت گماشتند.

^{۲۴} و چون یهودا به دیده‌بانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک اجساد بر زمین افتاده، و هیچ کس رهایی نیافته بود.^{۲۵} پھوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در

^۱ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران ما، آیا تو در آسمان خدا نیستی؟ تو بر تمامی ممالک قومها سلطنت می‌نمایی و در دست تو قوت و قدرت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود.^۷ آیا تو خدای ما نیستی که ساکنان این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به نسل دوست خویش ابراهیم تا به ابد داده‌ای؟^۸ ایشان در آن ساکن شده، قُلسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ^۹ «حینی که بلا یا شمشیر یا محکومیت یا وبا یا قحطی بر ما فرود آید و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو، زیرا که اسم تو در این خانه ساکن است، بایستیم و در وقت تنگی خود نزد تو التماس نماییم، آنگاه قبول فرموده، نجات بده.»^{۱۰} و اینک عَمُونیان و موآبیان و اهل کوه سِعیبر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازه ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان پرهیز نمودند و ایشان را هلاک نساختند.^{۱۱} اینک ایشان مکافات آن را به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، بیرون کنند.^{۱۲} ای خدای ما، آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه بزرگی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم، اما چشمان ما به سوی تو است.»

^{۱۳} و تمامی یهودا با کودکان و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند.^{۱۴} آنگاه روح خداوند در میان آن جماعت بر یَحْزَئیل پسر زِگریا پسر پنا یا پسر یعیئیل پسر مَتَنبای لاوی که از فرزندان آساف بود، فرود آمد.^{۱۵} و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم، و ای پھوشافاط پادشاه، گوش گیرید. خداوند به شما چنین می‌گوید: "از این گروه بزرگ ترسان و هراسان مباشید، زیرا که جنگ از آن شما نیست، بلکه از آن خداست."^{۱۶} فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان از سریالایی صیص برخاوند

چیر ساختند.^{۳۷} آنگاه العازر پسر دوداواهوئ مَریشاق به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با آخزیا متحد شدی، خداوند کارهای تو را نابود کرده است.» پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

۲۱ یهوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داوود با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به جایش پادشاه شد.^۲ و پسران یهوشافاط عَزْریا و یَحِیئیل و زَکریا و عَزْریاهو و میکائیل و شَقَطِیا برادران او بودند. این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند.^۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و اشیا نفیس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد. و اما سلطنت را به یهورام عطا فرمود، زیرا که نخست‌زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

^۴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد، خویشتر را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت.^۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.^۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان آخاب رفتار می‌کردند، رفتار نمود، زیرا که دختر آخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد.^۷ لیکن خداوند به خاطر آن عهدی که با داوود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به او و به پسرانش همیشه اوقات ببخشد، نخواست که خاندان داوود را هلاک سازد.

^۸ در دوران او اِدوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود برگماشتند.^۹ و یهورام با سرداران خود و تمامی اربابه‌هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، اِدومیان را که او را در میان گرفته بودند، با سرداران اربابه‌های ایشان شکست داد.^{۱۰} اما اِدوم تا

میان آنها اموال و جامه‌ها و چیزهای گرانبها بسیار یافتند و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می‌بودند.^{۲۶} و در روز چهارم در وادی برکت جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکت می‌نامند.^{۲۷} پس تمامی مردان یهودا و اورشلیم به رهبری یهوشافاط با شادمانی به اورشلیم بازگشتند، زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود.^{۲۸} و با بریطها و عودها و شیپورها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند.^{۲۹} و ترس خدا بر تمامی ممالک کشورها چیره شد، چونکه شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است.^{۳۰} و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف آسودگی بخشید.

پایان سلطنت یهوشافاط

^{۳۱} پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَزوبه دختر شِلحی بود.^{۳۲} و موافق رفتار پدرش آسا گام برداشته، از آن انحراف نورزید و آنچه در نظر خداوند راست بود، به جا می‌آورد.^{۳۳} لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

^{۳۴} و بقیه وقایع یهوشافاط، از اول تا آخر، در تاریخ یهوه پسر خنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل ثبت می‌باشد، نوشته شده است.

^{۳۵} و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با آخزیا، پادشاه اسرائیل که شیرانه رفتار می‌نمود، هم‌پیمان شد.^{۳۶} و در ساختن کشتیها برای رفتن به ترشیش با او مشارکت نمود و کشتیها را در عَصیون

هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود. او بدون آنکه کسی برایش افسوس خورد، درگذشت و او را در شهر داوود، اما نه در مقبره پادشاهان دفن کردند.

آخزیا، پادشاه یهودا

۲۲ و ساکنان اورشلیم پسر کوچکش آخزیا را در جایش به پادشاهی برپا کردند، زیرا گروهی که با عزیبا به اردوگاه هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس آخزیا پسر پهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد.^۲ و آخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیا نوه عُمری بود.^۳ و او نیز طریق خاندان آخاب را در پیش گرفت، زیرا که مادرش نصیحت کننده او بود تا اعمال زشت بکند.^۴ و مثل خاندان آخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به جا آورد، زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش نصیحت کننده او بودند تا او را به نابودی بکشانند.^۵ او حتی به پیروی از مشورت ایشان با پهورام پسر آخاب، پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با خزائیل پادشاه آرام به راموت جلعاد رفت و آرامیان یورام را مجروح نمودند.^۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در جنگ با خزائیل پادشاه آرام در راقه یافته بود، شفا یابد. و عَزْریا پسر پهورام پادشاه یهودا برای عیادت پهورام پسر آخاب به یزرعیل آمد، زیرا که بیمار بود.

^۷ و هلاکت آخزیا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود، زیرا چون به آنجا رسید، با پهورام به مقابله پیهو پسر نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان آخاب مسح کرده بود، بیرون رفت.^۸ و چون پیهو محکومیت بر خاندان آخاب می‌رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران آخزیا را که

امروز از زیر دست یهودا عاصی شده‌اند، و در همان وقت لینه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود را ترک کرد.

^{۱۱} و او نیز مکانهای بلند در کوه‌های یهودا ساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کاری کشانیده یهودا را گمراه ساخت.^{۱۲} و نامه‌ای از ایلیای نبی به او رسیده، گفت که «یهوه، خدای پدرت داوود، چنین می‌فرماید: "چونکه در راههای پدرت پیهوشافاط و به طریقه‌های آسا، پادشاه یهودا گام برنداشتی،^{۱۳} بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که همانند زناکاری خاندان آخاب مرتکب زنا شوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند، به قتل رسانیدی،^{۱۴} به یقین خداوند قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموال را به بلای بزرگ دچار خواهد ساخت.^{۱۵} و تو به بیماری سخت گرفتار شده، در روده‌هایت به چنان مرضی دچار خواهی شد که روده‌هایت از آن مرض روز به روز بیرون خواهد آمد.»^{۱۶} پس خداوند دل فلسطینیان و عَزْبَهای را که در همسایگی حَبْشیان بودند، به ضد پهورام برانگیخت.^{۱۷} و به ضد یهودا اردو زده به آن هجوم آوردند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری غیر از پسر کوچکش پیوآخاز* باقی نماند.

^{۱۸} و بعد از این همه، خداوند روده‌هایش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت.^{۱۹} و به گذشت زمان بعد از اتمام مدت دو سال، روده‌هایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی عطریات نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش سوزانیده بودند.^{۲۰} و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و

* ۱۷.۲۱ در عبری "پیوآخاز" که شکل دیگری از "آخزیا" است.

حاضر باشند.^۶ کسی غیر از کاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند، زیرا که مقدسند و تمامی قوم خانه خداوند را مراقبت نمایند.^۷ و لاویان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه در آید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»

^۸ پس لاویان و تمامی یهودا مطابق هر چه یهویدادع کاهن امر فرمود، عمل نمودند و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت به وظیفه مشغول بودند و خواه از آنانی که در روز سبت از وظیفه مرخص می‌شدند، برداشتند زیرا که یهویدادع کاهن دسته‌ها را مرخص نفرمود.^۹ یهویدادع کاهن نیزه‌ها و سپرهای کوچک و بزرگ را که از آن داوود پادشاه و در خانه خدا بود، به سرداران صدها داد.^{۱۰} و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه در امتداد قربانگاه و معبد، به اطراف پادشاه قرار داد.^{۱۱} و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت‌نامه را به او داده، او را پادشاه ساختند، و یهویدادع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!»

^{۱۲} اما چون عتلیا صدای قوم را که می‌دویدند و پادشاه را می‌ستودند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.^{۱۳} و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد ورودی ایستاده است، و سروران و شیپور نوازان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی مردم مملکت شادی می‌کنند و شیپورها را می‌نوازند و سرایندگان با آلات موسیقی و رهبران ستایش. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، فریاد زد که «خیانت، خیانت!»^{۱۴} یهویدادع کاهن، سرداران صدها را که سرداران فوج بودند امر

همراهان آخزیا بودند، یافته، ایشان را کشت.^۹ سپس به جستجوی آخزیا پرداخت. آخزیا را در حالی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد ییهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند، زیرا گفتند: «او نوه یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، از خاندان آخزیا کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

^{۱۰} چون عتلیا مادر آخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی فرزندان پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد.^{۱۱} لیکن یهوشیع دختر پادشاه، یوآش پسر آخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند، دزدید و او را با دایه‌اش در اتاق خوابگاه گذاشت و یهوشیع دختر یهورام پادشاه، زن یهویدادع کاهن که خواهر آخزیا بود، او را از عتلیا پنهان کرد که او را نتوانست بکشد.^{۱۲} و او نزد ایشان در خانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر سرزمین سلطنت می‌کرد.

۲۳ و در سال هفتم، یهویدادع خویشان را تقویت داده، بعضی از سرداران صدها یعنی عتلیا پسر یهورام و اسماعیل پسر یهوحنان و عتلیا پسر عوبید و معسیا پسر غدایا و الیشافاط پسر زکری را با خود همداستان ساخت.^۲ و ایشان در یهودا می‌گشتند و لاویان را از تمامی شهرهای یهودا و سران پدران اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند.^۳ و تمامی جماعت با پادشاه در خانه خدا عهد بستند. یهویدادع به ایشان گفت: «به یقین پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند درباره پسران داوود گفته است.^۴ و کاری که باید بکنید این است: یک سوم از شما که از کاهنان و لاویان در سبت به وظیفه مشغولید، دربانهای آستانه‌ها باشید.^۵ یک سوم دیگر به خانه پادشاه و یک سوم نیز به دروازه بنیاد؛ تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند

^۴ و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید. ^۵ و کاهنان و لایوان را جمع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودا بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار عجله نمایید.» اما لایوان عجله نمودند. ^۶ پس پادشاه، پیهویداع رئیس کاهنان را خوانده، وی را گفت: «چرا از لایوان نخواستی که خراجی را که موسی خادم خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرار داده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟» ^۷ زیرا که پسران عتلیا، آن زن خیبت، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلها کرده بودند.

^۸ پادشاه امر فرمود که صندوق بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند. ^۹ و در یهودا و اورشلیم ندا در دادند که خراجی را که موسی خادم خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود، برای خداوند بیاورند. ^{۱۰} و تمامی سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد. ^{۱۱} و چون صندوق به دست لایوان، نزد صاحب‌منصبان پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که نقره بسیار هست، آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کاهنان آمده، صندوق را خالی می‌کردند و آن را برداشته، باز به جایش می‌گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند. ^{۱۲} پادشاه و پیهویداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند، دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیر خانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند. ^{۱۳} پس عمه‌ها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند. ^{۱۴} و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و پیهویداع آوردند

فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوند مکشید. ^{۱۵} پس او را راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند. ^{۱۶} و پیهویداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند. ^{۱۷} و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را ویران کردند و قربانگاههایش و تمثالهایش را شکستند و مَتَن کاهن بعل را مقابل قربانگاهها کشتند. ^{۱۸} و پیهویداع با شادمانی و نغمه‌سرای مطابق امر داوود، وظیفه‌های خانه خداوند را به دست کاهنان و لایوان سپرد، چنانکه داوود ایشان را بر خانه خداوند تعیین کرده بود تا موافق آنچه در تورات موسی نوشته شده است، قربانی‌های سوختنی به خداوند تقدیم کنند. ^{۱۹} و دریانان را به دروازه‌های خانه خداوند قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود. ^{۲۰} و سرداران صدها و بزرگان و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه بالا به خانه پادشاه آورده او را بر تخت سلطنت نشاند. ^{۲۱} و تمامی مردم مملکت شادی کردند و شهر آرامی یافت، زیرا که عتلیا به شمشیر کشته شده بود.

تعمیر خانه خدا

۲۴ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بود، اهل یثرشع. ^۲ و یوآش در تمامی روزهای پیهویداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می‌آورد. ^۳ و پیهویداع دو زن برایش گرفت و او صاحب پسران و دختران شد.

و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی لوازم خدمت و لوازم قربانی‌ها و قاشق‌ها و ظروف طلا و نقره ساختند. و در تمامی روزهای پهیوداع، قربانی‌های سوختنی دائم در خانه خداوند تقدیم می‌کردند.^{۱۵} اما پهیوداع پیر و سالخورده شده، بمرد و حین وفاتش صد و سی ساله بود.^{۱۶} و او را در شهر داوود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود.

گناه یوآش

^{۱۷} و بعد از وفات پهیوداع، سروران یهودا آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت.^{۱۸} و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، آشیره و بت‌ها را عبادت نمودند، و به خاطر این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد.^{۱۹} و او انبیا نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را هشدار دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

^{۲۰} پس روح خدا زکریا پسر پهیوداع کاهن را در خود گرفت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می‌فرماید: "شما چرا از اوامر یهوه تجاوز می‌نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده‌اید، او شما را ترک نموده است."»^{۲۱} اما ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوند سنگسار کردند.^{۲۲} پس یوآش پادشاه کار نیکی را که پدرش پهیوداع، به او نموده بود، به یاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می‌مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید!»

^{۲۳} و در وقت تحویل سال، لشکر آرامیان به ضد او برآمده، به یهودا و اورشلیم داخل شده، تمامی سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند.^{۲۴} زیرا که لشکر آرام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار بزرگی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند، پس بر یوآش داوری را به انجام رسانیدند.

^{۲۵} و چون از نزد او رفتند، زیرا که او را در جراحت‌های سخت واگذاشتند، خادمانش به خاطر خون پسران پهیوداع کاهن، بر او فتنه انگیزته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهر داوود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند.^{۲۶} و آنانی که بر او فتنه انگیزتند، اینانند: زاباد، پسر زنی عَمَوْنی به نام شیمعه و پهوزاباد، پسر زنی مَوآبی به نام شمیریت.^{۲۷} و اما شرح حال پسران یوآش، نبوت‌های زیادی که درباره او شد، و شرح تعمیر خانه خدا، اینک در داستان کتاب پادشاهان نوشته شده است. و پسرش اَمَصیا در جایش پادشاه شد.

اَمَصیا، پادشاه یهودا

۲۵ اَمَصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعَدان بود از مردمان اورشلیم.^۲ او آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل.^۳ و چون سلطنت در دستش استوار شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.^۴ اما فرزندان ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و

تا بیت حورون ریختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند.

^{۱۴} و بعد از مراجعت آقصیا از شکست دادن اِدمیان، او خدایان مردمانِ سِعی را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید. ^{۱۵} پس خشم خداوند بر آقصیا افروخته شد و نبی نزد او فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟» ^{۱۶} نبی هنوز این سخن را می گفت که پادشاه او را جواب داد: «آیا تو را مشاور پادشاه ساخته اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

^{۱۷} پس آقصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش پسر یهوآحاز پسر یهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر جنگ نماییم.» ^{۱۸} و یوآش، پادشاه اسرائیل نزد آقصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «بوته خاری در لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: "دختر خود را به پسر من به زنی بده." اما حیوانی وحشی که در لبنان بود، از آنجا گذر کرده، بوته خار را پایمال نمود. ^{۱۹} تو با خود می گویی: "اینک اِدم را شکست داده ام" و دلت تو را مغرور ساخته است که به خود بالایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود به وجود می آوری تا خودت و نیز یهودا به همراه تو بيفتند؟»

^{۲۰} اما آقصیا گوش نداد، زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان اِدم را طلبیدند. ^{۲۱} پس یوآش،

گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.» *

^۵ آقصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزارها و سرداران صدها از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین تعیین فرمود و از ایشان مردان بیست ساله بالاتر را شمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می رفتند، یافت. ^۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه * نقره از اسرائیل اجیر ساخت. ^۷ اما مرد خدایی نزد او آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تو نروند، زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با هیچیک از پسران اِفرایم نیست.» ^۸ و اگر می خواهی بروی، برو و به جهت جنگ قوی باش، لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت، زیرا قدرت پیروزی دادن و مغلوب ساختن با خدا است.» ^۹ آقصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.» ^{۱۰} پس آقصیا لشکری را که از اِفرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

^{۱۱} و آقصیا خویشانش را قوی نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی نمک رسیده، ده هزار نفر از پسران سِعی را کشت. ^{۱۲} و مردان یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله سالع برده، از قله سالع به زیر انداختند که همگی قطعه قطعه شدند. ^{۱۳} و اما مردان آن فوج که آقصیا باز فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره

* ۴.۲۵ تننیه ۱۶:۲۴. * ۶.۲۵ یا "قَطَار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در آیه ۹.

^۵ و در دوران زکریا که در رویاهای خدا دقت می‌کرد، خدا را می‌طلبید و مادامی که خداوند را می‌طلبید، خدا او را کامیاب می‌ساخت.

^۶ او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار یبیه و حصار آشدود را فرو ریخت و شهرها در زمین آشدود و فلسطینیان بنا نمود. ^۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربهایی که در جوریتل ساکن بودند، و بر معونیان پیروزی داد. ^۸ و عَمُونیان به عَزَّیا هدایا دادند و اسم او تا سرحدات مصر رسید، زیرا که بی‌نیاهت قوی گشت. ^۹ و عَزَّیا برجها در اورشلیم نزد دروازه گوشه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرد و آنها را مستحکم گردانید. ^{۱۰} و برجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند، زیرا که رملها و گله‌های زیاد در همواری و در هامون داشت و کشاورزان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه کشاورزی را دوست می‌داشت. ^{۱۱} عَزَّیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای جنگ دسته دسته بیرون می‌رفتند، مطابق شماره ایشان که یعیئیل کاتب و مَعَسیای رئیس زیر دست خَنَیا که یکی از سرداران پادشاه بود، برای جنگ بیرون می‌رفتند. ^{۱۲} و شماره تمامی سرداران خاندانها که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد تن بود. ^{۱۳} و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش یاری نموده، با قوت تمام جنگ می‌کردند. ^{۱۴} و عَزَّیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزه‌ها و کلاهخودها و زره‌ها و کمانها و فلاخنها فراهم ساخت. ^{۱۵} و منجنیقهایی را که ساخته صنعتگران ماهر بود، در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه‌های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند.

پادشاه اسرائیل برآمد و او و اَمَصیا، پادشاه یهودا در بیت‌شمس که در یهودا است، با یکدیگر جنگ نمودند. ^{۲۲} و یهودا از حضور اسرائیل پراکنده شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ^{۲۳} یوآش، پادشاه اسرائیل، اَمَصیا پسر یوآش پسر یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت‌شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهار صد ذراع* حصار اورشلیم را از دروازه اِفرایم تا دروازه گوشه فرو ریخت. ^{۲۴} و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد پسران عوبید اِدوم و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد، و نیز گروگانها را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ^{۲۵} و اَمَصیا پسر یوآش، پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش پسر یهوآحاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ^{۲۶} و بقیه وقایع اول و آخر اَمَصیا، آیا در کتاب پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته نشده است؟ ^{۲۷} و از زمانی که اَمَصیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر او انگیزتند. پس به لاکیش فرار کرد، اما ایشان از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. ^{۲۸} و او را بر اسبان آوردند و نزد پدرانش در شهر یهودا* دفن کردند.

عَزَّیا، پادشاه یهودا

۲۶ تمامی قوم یهودا عَزَّیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش اَمَصیا پادشاه ساختند. ^۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدرانش خوابیده بود، ایلولت را بنا کرد و آن را به یهودا پس داد. ^۳ عَزَّیا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یُکلیا بود از مردمان اورشلیم. ^۴ او آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، مطابق هر چه پدرش اَمَصیا کرده بود، به جا آورد.

* ۲۳.۲۵ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است. * ۲۸.۲۵ منظور "اورشلیم" است.

۲۲ و اِشعیا پسر آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عُزْیا را نوشت. ۲۳ پس عُزْیا با پدران خود خوابید و او را با پدرانِش در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که: «جذامی است.» و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

یوتام، پادشاه یهودا

۲۷ یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش پروشا بود، دختر صادوق. ۲ او آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عُزْیا کرده بود، به عمل آورد، اما به معبد خداوند داخل نشد. لیکن قوم هنوز فساد می‌کردند. ۳ و او دروازه بلند خانه خداوند را بنا نمود و بر حصار عوفل عمارت‌های بسیار ساخت. ۴ و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه‌ها و برجها در جنگل‌ها ساخت. ۵ و با پادشاه عَمّونیان جنگ نموده، بر ایشان چیره شد. پس عَمّونیان در آن سال، صد وزنه* نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر* جو به او دادند، و عَمّونیان در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند. ۶ پس یوتام قوی گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت. ۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگ‌هایش و رفتارِش، اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. ۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم

پس آوازه او تا دوردستها رسید، زیرا که پیروزی بزرگی یافته، بسیار قوی گردید.

۱۶ لیکن چون نیرومند شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به معبد خداوند وارد شد تا بخور بر آتشدان بخور بسوزاند. ۱۷ و عَزْرِیای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند وارد شدند. ۱۸ و ایشان در برابر عُزْیای پادشاه ایستاده، او را گفتند: «ای عُزْیا، سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست، بلکه کار کاهنان که از نسل هارون هستند و برای سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از قُدس بیرون شو، زیرا خطا کردی و این کار از جانب یهوه خدا موجب عَزّت تو نخواهد بود.»

۱۹ آنگاه عُزْیا که بخورسوزی از برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، جذام به حضور کاهنان در خانه خداوند، نزد آتشدان بخور بر پیشانی‌اش پدید آمد. ۲۰ و عَزْرِیا رئیس کاهنان و سایر کاهنان بر او نگریستند و اینک جذام بر پیشانی‌اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز با شتاب بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود. ۲۱ عُزْیا پادشاه تا روز وفاتش جذامی بود و در مریضخانه شخص جذامی ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، مباشر خانه پادشاه و حاکم مردم آن سرزمین می‌بود.

* ۵.۲۷ ا "قَطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است. * ۵.۲۷ یک "کُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید.^{۱۰} و حال شما خیال می‌کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به زور غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟^{۱۱} پس الان مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده‌اید، برگردانید زیرا که شدت خشم خداوند بر شما می‌باشد.»

^{۱۲} آنگاه بعضی از سران پسران اِفرایم یعنی عَزَریا پسر یهوحنان و یَرکیا پسر مِشلیموت و یِجَرقیا پسر شَلُوم و عَماسا پسر خدای به ضد آنانی که از جنگ می‌آمدند، برخاستند.^{۱۳} و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد، زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما می‌خواهید که گناهان و تقصیرهای ما را اضافه کنید، زیرا که تقصیر ما بزرگ است و شدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.»^{۱۴} پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش سران و تمامی جماعت واگذاشتند.^{۱۵} و آنانی که اسم ایشان گفته شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، آراسته ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خوراندند و نوشانیدند و عطراگین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به آریحا که شهر نخل باشد، نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره برگشتند.

^{۱۶} و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را یاری کنند.^{۱۷} زیرا که اِدومیان هنوز می‌آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می‌بردند.^{۱۸} و فلسطینیان بر شهرهایی در هامون و یِگب یهودا هجوم آوردند و بیت‌شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاتش و یمنه را با دهاتش و چمزو را با دهاتش گرفته، در آنها ساکن شدند.^{۱۹} زیرا خداوند یهودا را به خاطر آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و

سلطنت کرد.^۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داوود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

۲۸ آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داوود به عمل نیاورد.^۲ بلکه به طریقه‌های پادشاهان اسرائیل گام برداشته، تمثالها نیز برای بَعَلها ساخت.^۳ و در وادی بَن‌هَتُوم بخور سوزانید، و پسران خود را مطابق اعمال منفور ملت‌هایی که خداوند از حضور قوم اسرائیل بیرون کرده بود، سوزانید.^۴ و بر مکانهای بلند و تپه‌ها و زیر هر درخت سبز قربانی‌ها گذرانید و بخور سوزانید.

^۵ بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه آرام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست بزرگی داد.^۶ و فَقَح پسر رملیا صد و بیست هزار نفر را که تمامی ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند.^۷ و زِکری که مرد شجاع اِفرایمی بود، مَعَسیا پسر پادشاه، غزریقام مباشر خانه، و اِلقانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

^۸ پس قوم اسرائیل دویست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت را به سامره بردند.^۹ و در آنجا یکی از انبیای خداوند که عودید نام داشت، به استقبال لشکری که به سامره برمی‌گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می‌باشد، ایشان را

و لاویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد. ^۵ و به ایشان گفت: «ای لاویان، مرا بشنود، الان خویشتان را تقدیس نمایید و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، ناپاکیها را از قدس بیرون برید. ^۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود، به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و به او پشت کردند. ^۷ و درهای ایوان را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانیهای سوختنی در قدس خدای اسرائیل تقدیم نکردند. ^۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را مایه هراس و دهشت و ریشخند ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می بینید. ^۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند. ^{۱۰} الان اراده دارم که با یهوه خدای اسرائیل عهد ببندم تا شدت خشم او از ما برگردد. ^{۱۱} پس حال، ای پسران من، تنبلی مورزید، زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور او ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخور سوزانید.»

^{۱۲} آنگاه بعضی از لاویان برخاستند، یعنی از فُهاتیان مَحَت پسر عَماسای و یوئیل پسر عَزْرِیا و از فرزندان مِراَری قیس پسر عَبدی و عَزْرِیا پسر یَهْلَئیل و از جرشونیان یوآخ پسر زَمَه و عِیدن پسر یوآخ. ^{۱۳} و از پسران ایصافان، شِمِری و یَعِیئیل و از پسران آساف، زَکریا و مَتَنیا. ^{۱۴} از پسران هیمان، یَحِیئیل و شِمعی و از پسران یدوتون، شَمعی و عَزْرِیئیل. ^{۱۵} ایشان برادران خود را جمع کرده، خویششان را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، مطابق کلام خداوند برای تمیز کردن خانه خداوند داخل شدند. ^{۱۶} و کاهنان به درون خانه خداوند رفته، آن را پاک ساختند و همه ناپاکیهای را که در معبد خداوند یافتند، به صحن خانه

به خداوند خیانت بزرگی ورزید. ^{۲۰} پس تَغَلت فِلاسِر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را زحمت رسانید و وی را یاری نداد. ^{۲۱} زیرا که آحاز خانه خداوند و خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را یاری ننمود.

^{۲۲} و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید. ^{۲۳} زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان آرام، ایشان را پیروزی داده اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا یاری نمایند.» اما آنها سبب هلاکت او و تمامی اسرائیل شدند. ^{۲۴} آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و لوازم خانه خدا را خُرد کرد و درهای خانه خداوند را بسته، قربانگها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت. ^{۲۵} و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکانهای بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخور سوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را برافروخت. ^{۲۶} و بقیه وقایع او و همه طریقه های اول و آخر او، اینک در کتاب پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است. ^{۲۷} پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش جِزَقِیا به جایش پادشاه شد.

جِزَقِیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

جِزَقِیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد **۲۹** و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش آبیه دختر زَکریا بود. ^۲ او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داوود کرده بود، به عمل آورد.

^۳ و در ماه اول از سال اول سلطنت خود درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود. ^۴ و کاهنان

از جانب خداوند به دست انبیای او شده بود.^{۲۶} پس لاویان با لوازم داوود و کاهنان با شیپورها ایستادند.^{۲۷} و حِزْقِیا امر فرمود که قربانی‌های سوختنی را بر قربانگاه تقدیم کنند و چون به تقدیم قربانی سوختنی شروع نمودند، سروده‌های خداوند را شروع کردند و شیپورها در عقب لوازم داوود، پادشاه اسرائیل نواخته شد.^{۲۸} و تمامی جماعت سجده کردند و سرایندگان سراییدند و شیپور نوازان نواختند و همه این کارها می‌شد تا قربانی سوختنی تمام گردید.^{۲۹} و چون قربانی‌های سوختنی تمام شد، پادشاه و تمامی حاضرین با وی تعظیم کرده، سجده نمودند.^{۳۰} و حِزْقِیا پادشاه و سران به لاویان امر کردند که به کلمات داوود و آساف رویابین برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و تعظیم نموده، سجده کردند.

^{۳۱} پس حِزْقِیا گفت: «حال شما خوبستن را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی‌ها و قربانی‌های تشکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی‌ها و قربانی‌های تشکر آوردند و هر که از دل راغب بود، قربانی‌های سوختنی آورد.^{۳۲} و شماره قربانی‌های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ و دویست بره بود. همه اینها قربانی‌های سوختنی برای خداوند بود.^{۳۳} و شماره قربانیهای تقدیس شده ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود.^{۳۴} و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همه قربانی‌های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لاویان، ایشان را کمک کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان، خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لاویان بیش از کاهنان برای تقدیس نمودن خود راست‌تر بود.^{۳۵} و قربانی‌های سوختنی نیز با پیه قربانیهای سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود.

خداوند بیرون آوردند و لاویان آن را گرفته، به خارج شهر به دره قیدرون بیرون بردند.^{۱۷} و در روز نخست ماه نخست به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به ایوان خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به پایان رسانیدند.^{۱۸} پس نزد حِزْقِیا پادشاه به درون قلعه داخل شده، گفتند: «تمامی خانه خداوند و قربانگاه قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان حضور را با همه اسبابش پاک ساختیم.^{۱۹} و تمامی اسبابی که آهاز پادشاه در دوران سلطنتش حیثی که خیانت ورزید دور انداخت، ما آنها را آماده کرده، تقدیس نمودیم و اینک پیش قربانگاه خداوند حاضر است.»

^{۲۰} پس حِزْقِیا پادشاه صبح زود برخاست و سران شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد.^{۲۱} و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود و او پسران هارون کاهن را فرمود تا آنها را بر قربانگاه خداوند تقدیم کنند.^{۲۲} پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر قربانگاه پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر قربانگاه پاشیدند و بره‌ها را کشته خون را بر قربانگاه پاشیدند.^{۲۳} پس بزهای قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند.^{۲۴} و کاهنان آنها را کشته، خون را بر قربانگاه برای قربانی گناه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود، زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود.

^{۲۵} و او لاویان را با سنجها و بربطها و عودها مطابق فرمان داوود و جاد که رویابین پادشاه بود و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد، زیرا که این حکم

اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید، روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

^{۱۰} پس قاصدان شهر به شهر از زمین اِفرایم و مَنَسی تا زیبولون گذشتند، لیکن مردم ایشان را مسخره و ریشخند می‌نمودند. ^{۱۱} اما بعضی از مردان آشیر، مَنَسی، و زیبولون خود را فروتن ساخته، به اورشلیم آمدند. ^{۱۲} و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشد تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند به جا آورند.

^{۱۳} پس گروه بزرگی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد. ^{۱۴} و برخاسته، قربانگاههایی را که در اورشلیم بود، خراب کردند و همه قربانگاههای بخور را خراب کرده، به دره قدرون انداختند. ^{۱۵} و در چهاردهم ماه دوم بره پَسَخ را قربانی کردند و کاهنان و لاویان شرمسار شده، خود را تقدیس نمودند و قربانی‌های سوختنی به خانه خداوند آوردند. ^{۱۶} پس در جایهای خود به ترتیب خویش مطابق تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لاویان گرفته، پاشیدند. ^{۱۷} از آنجا که بسیاری در آن جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند، لاویان مأمور شدند که قربانی‌های پَسَخ را به جهت هر که پاک نشده بود، قربانی نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند. ^{۱۸} زیرا گروهی بزرگ از قوم یعنی بسیار از اِفرایم و مَنَسی و یساکار و زیبولون پاک نشده بودند و در ضمن پَسَخ را خوردند، لیکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا جِزقیّا برای ایشان دعا کرده، گفت: ^{۱۹} «خداوند مهربان، هر کس را که دل خود را آماده

به این ترتیب خدمت خانه خداوند از نو برقرار شد. ^{۲۰} و جِزقیّا و تمامی قوم شادی کردند، چونکه خدا قوم را حاضر ساخته بود، از این رو که این امر ناگهان واقع شد.

برگزاری مجدد عید فِصَح

۳۰. و جِزقیّا نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و نامه‌ها نیز به اِفرایم و مَنَسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عید پَسَخ را برای یهوه خدای اسرائیل برگزار کنند. ^۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید پَسَخ را در ماه دوم برگزار کنند. ^۳ چونکه در آن وقت نتوانستند آن را نگاه دارند، زیرا کاهنان خود را به تعداد کافی تقدیس نکرده بودند و قوم نیز هنوز در اورشلیم جمع نشده بودند. ^۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد. ^۵ پس مقرر داشتند که در تمامی اسرائیل از یِثْرِشَبَع تا دان اعلام نمایند که بیایند و پَسَخ را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم نگاه دارند، زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که نوشته شده است، نگاه نداشته بودند. ^۶ پس قاصدان با نامه‌ها از جانب پادشاه و سرورانش، مطابق فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای قوم اسرائیل، به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل بازگشت نمایید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رهایی یافته‌اید، بازگشت نماید. ^۷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباحثید که ایشان را محل وحشت چنانکه می‌بینید، گردانیده است. ^۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید، بلکه نزد خداوند فروتن شوید و به قُدس او که آن را تا به ابد تقدیس نموده است، داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا شدت خشم او از شما برگردد. ^۹ زیرا

بنیامین و افرایم و منسی به تمامی در هم شکستند. پس تمامی قوم اسرائیل هر کس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.

^۲ و حزقیا دسته‌های کاهنان و لاویان را مطابق وظایف ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه‌های اردوی خداوند حاضر شوند. ^۳ و سهم پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی‌های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی‌های سوختنی صبح و شام و قربانی‌های سوختنی سبت‌ها و ماههای نو و اعیاد برحسب آنچه در تورات خداوند نوشته شده بود. ^۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که سهم کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند. ^۵ و چون این امر شایع شد، قوم اسرائیل نوبر گندم و شیره و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و دهیک همه چیز را به زیادی آوردند. ^۶ قوم اسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز دهیک گاو و گوسفندان و دهیک موقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده بر روی هم انباشتند. ^۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند. ^۸ و چون حزقیا و سروان آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند را متبارک خواندند و قوم او اسرائیل را متبارک خواندند. ^۹ و حزقیا درباره توده‌ها از کاهنان و لاویان درخواست نمود. ^{۱۰} و غزریا رئیس کاهن که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقیمانده است، این مقدار عظیم است.»

کند تا خدا، یعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید، بیامرزد، اگر چه موافق پاکي قدس نباشد.» ^{۲۰} و خداوند حزقیا را قبول نموده، قوم را شفا داد. ^{۲۱} پس قوم اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید نان بی‌خمیرمایه را هفت روز به شادی بزرگ نگاه داشتند و لاویان و کاهنان، خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می‌گفتند. ^{۲۲} و حزقیا به تمامی لاویانی که در خدمت خداوند مهارت نیکو نشان دادند، سخنان تشویق‌آمیز گفت. پس هفت روز مرسوم عید را خوردند و قربانی‌های سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.

^{۲۳} و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند. ^{۲۴} زیرا حزقیا، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروان هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشان را تقدیس نمودند. ^{۲۵} و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غربیانی که از سرزمین اسرائیل آمدند و غربیانی که در یهودا ساکن بودند، شادی کردند. ^{۲۶} و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود، زیرا که از دوران سلیمان پسر داوود، پادشاه اسرائیل، مثل این در اورشلیم واقع نشده بود. ^{۲۷} پس لاویان کاهن برخاسته، قوم را برکت دادند و صدای ایشان قبول گردید و دعای ایشان به مسکن قدس او به آسمان رسید.

سازماندهی کاهنان

۳۱ و چون این همه تمام شد، تمامی اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و ستونهای آشیره‌ها را قطع نمودند و مکانهای بلند و قربانی‌ها را از تمامی یهودا و

امین بود، به جا آورد. ^{۲۱} و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شریعت و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود، آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

تهدید سنخاریب

۳۲ و بعد از این امور و این امانتداری، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود تسخیر نماید. ^۲ و چون حزقیای دید که سنخاریب آمده است و قصد جنگ با اورشلیم دارد، ^۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را یاری کردند. ^۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و رودی را که از میان زمین جاری بود، مسدود کردند و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیایند؟» ^۵ پس خویشانش را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داوود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت. ^۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان فریبنده به ایشان گفت ^۷ که «دلیر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعتی که با او هستند، ترسان و هراسان مشوید. زیرا آنکه با ماست، از آنکه با او است، قویتر می‌باشد. ^۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را پیروزی دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیای، پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

^۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، خادمان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی

^{۱۱} پس حزقیای امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند. ^{۱۲} و هدایا و ده یکها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونتئای لاوی بر آنها رئیس بود و برادرش شمعی دومین. ^{۱۳} یحییئیل، عزریا، نخت، عسائیل، پریموت، یوزاباد، ایلیئیل، یسمخیا، مخت، و بنایا مطابق تعیین حزقیای پادشاه و عزریا رئیس خانه خدا زیر دست کونتئای برادرش شمعی و کیلان شدند. ^{۱۴} قوری پسر یمنه لاوی که دربان دروازه شرقی بود، مباشر قربانی‌های اختیاری خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید. ^{۱۵} زیر دست او عیدن، مینیامین، پیشوع، شمعیا، آفریا، و شگنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه‌های امانتی تعیین شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، مطابق دسته‌های ایشان تقسیم کنند. ^{۱۶} علاوه بر سهم روزانه افرادی که از جنس مرد در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل می‌شدند، برای خدمت‌های ایشان در وظیفه‌های ایشان مطابق دسته‌های ایشان. ^{۱۷} و سهم آنانی که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بود، از کاهنان مطابق خاندان پدران ایشان و از لاویان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه‌های ایشان مطابق دسته‌های ایشان. ^{۱۸} و سهم تمامی کودکان و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، پس در وظیفه‌های امانتی خود، خویشانش را تقدیس نمودند. ^{۱۹} و نیز برای پسران هارون کاهن که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه افراد مذکر از کاهنان و به همه لاویانی که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، سهم‌ها بدهند.

^{۲۰} پس حزقیای در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکو و پسند و

مثل خدایان قومهای جهان که ساخته شده به دست آدمیان می‌باشند، سخن گفتند.

^{۲۰} پس حزقیای پادشاه و اِشعیا پسر آموص نبی دربارۀ این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند. ^{۲۱} و خداوند فرشته‌ای فرستاده، همه شجاعان جنگی و سران و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او با روی شرمندۀ به سرزمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آنانی که از صُلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند. ^{۲۲} پس خداوند حزقیای ساکنان اورشلیم را از دست سِینَخارب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود. ^{۲۳} و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیای پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه ملتۀ محترم شد.

غرور و بیماری حزقیای

^{۲۴} و در آن روزها حزقیای بیمار و مشرف به مرگ شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی صحبت کرد و وی را علامتی داد. ^{۲۵} لیکن حزقیای موافق کار نیکی که به او داده شده بود، عمل ننمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید. ^{۲۶} اما حزقیای با ساکنان اورشلیم، از جهت غرور دلش خود را فروتن نمود، بنابراین غضب خداوند در دوران حزقیای بر ایشان نازل نشد.

^{۲۷} حزقیای دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود انبارها برای نقره و طلا و سنگهای گرانها و عطریات و سرپا و هر گونه اشیای گرانها ساخت. ^{۲۸} و انبارها برای محصولات از گندم و شیرۀ و روغن و آخورها برای انواع چارپایان و آغله‌ها به جهت گله‌ها. ^{۲۹} و به جهت خود شهرها ساخت و گله‌ها و رمه‌های بسیار کسب نمود، زیرا خدا اندوخته‌های

حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیای پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: ^{۱۰} «سِینَخارب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: ”بر چه چیز توکل بسته‌اید که در محاصره در اورشلیم می‌مانید؟ ^{۱۱} آیا حزقیای شما را اغوا نمی‌کند تا شما را با قحطی و تشنگی به مرگ تسلیم نماید که می‌گوید: ”یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟“ ^{۱۲} آیا همین حزقیای مکانهای بلند و قربانگاههای او را ویران نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که ”تنها در برابر یک قربانگاه سجدۀ نمایند و بر آن بخور بسوزانید؟“ ^{۱۳} آیا نمی‌دانید که من و پدرانم به همه قومهای کشورها چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان قومهای آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که سرزمین خود را از دست من برهانند؟ ^{۱۴} کدامیک از همه خدایان این قومهایی که پدران من آنها را هلاک ساخته‌اند، قادر بر رهانیدن قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟ ^{۱۵} پس حال، حزقیای شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان تمامی قومها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس چقدر بیشتر خدای شما، شما را از دست من نخواهد رهانید.»

^{۱۶} و خادمانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا و به ضد خادمش حزقیای گفتند. ^{۱۷} و نامه‌ای نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد او حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان قومهای کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیای قوم خویش را از دست من نخواهد رهانید.» ^{۱۸} و به صدای بلند به زبان یهودا به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندا در دادند تا ایشان را ترسان و پریشان ساخته، شهر را بگیرند. ^{۱۹} و دربارۀ خدای اورشلیم

کرد و به فالگیری و افسونگری و جادوگری پرداخته، با احضار کنندگان ارواح و جادوگران رفت و آمد می نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را برافروخت.^۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که درباره اش خدا به داوود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی قبایل قوم اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد.^۸ و پایهای اسرائیل را از سرزمینی که برای پدران شما تعیین کرده ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا مطابق هر آنچه به ایشان امر فرموده ام و مطابق تمامی شریعت و قوانین و احکامی که به دست موسی به ایشان داده ام، عمل نمایند.»^۹ اما مَنَسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از قومهایی که خداوند پیش روی قوم اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

^{۱۰} خداوند به مَنَسی و به قوم او سخن گفت، اما ایشان گوش نگرفتند.^{۱۱} پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و مَنَسی را با غُلْها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند.^{۱۲} و چون در خدای پدران خویش بسیار فروتن شد.^{۱۳} و چون از خدا درخواست نمود، خدا او را قبول نموده، التماس او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه مَنَسی دانست که یهوه خدا است.

^{۱۴} و بعد از این حصار بیرونی شهر داوود را به طرف غربی چِیحون، در دره تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد.^{۱۵} و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی قربانگاهها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود، برداشته، آنها را از شهر

بسیار فراوان به او عطا فرمود.^{۳۰} و همین حِزْقیا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داوود فرود آورد. پس حِزْقیا در تمامی کارهایش کامیاب شد.^{۳۱} اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره نشانه ای که در زمین ظاهر شده بود، پرسش نمایند، خدا او را واگذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود بداند.

وفات حِزْقیا

^{۳۲} و بقیه وقایع حِزْقیا و خوبیهای او اینک در روای اشعیا پسر آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است.^{۳۳} پس حِزْقیا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داوود دفن کردند، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش حرمت نمودند، و پسرش مَنَسی در جایش سلطنت نمود.

مَنَسی، پادشاه یهودا

۳۳ مَنَسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود.^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق اعمال زشت قومهایی که خداوند آنها را از حضور قوم اسرائیل بیرون کرده بود، عمل نمود.^۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش حِزْقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و قربانگاهها برای بَعْلها برپا کرد و آشیرهها بساخت و به تمامی لشکریان آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد.^۴ و قربانگاهها در خانه خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: «اسم من تا به ابد در اورشلیم خواهد بود.»^۵ و قربانگاهها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.^۶ و پسران خود را در وادی بَن_هَتوم در آتش قربانی

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

۳۴

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود.^۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و در طریقهای پدر خود داوود گام برداشته، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.^۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حیثی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داوود شروع کرد و در سال دوازدهم به پاک ساختن یهودا و اورشلیم از مکانهای بلند و آشیره‌ها و تمثالها و بتها آغاز نمود.^۴ و قربانگاههای بَعْلها را به حضور وی ویران ساختند، و تمثالهای آفتاب را که بر آنها بود، قطع نمود، و آشیره‌ها و تمثالها و بتهای ریخته شده را شکست، و آنها را خُرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید.^۵ و استخوانهای کاهنان را بر قربانگاههای خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را پاک نمود.^۶ و نیز در شهرهای مَنَسی و اِفرایم و شمعون حتی نَفَتالی نیز در خرابه‌هایی که به هر طرف آنها بود.^۷ و قربانگاهها را از بین برد و آشیره‌ها و تمثالها را شکسته، و خُرد کرد و همه تمثالهای آفتاب را در تمامی سرزمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.

^۸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه سرزمین و معبد را پاک ساخته بود، شافان پسر اَصْلِیا و مَعْسِیا حاکم شهر و یوآخ پسر یوآحاز وقایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد.^۹ و نزد جَلْقیا که رئیس کاهنان بود، آمدند و نقره‌ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لاویان نگهبانان آستانه، آن را از دست مَنَسی و اِفرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند،

بیرون ریخت.^{۱۰} و قربانگاه خداوند را تعمیر نموده، قربانیهای سلامتی و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند.^{۱۱} اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند، لیکن فقط برای یهوه خدای خود.

^{۱۲} و بقیه وقایع مَنَسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان رویبینهایی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او سخن گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۱۳} و دعای او و قبول شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و آشیره‌ها و بتهایی که قبل از فروتن شدنش برپا نمود، اینک در تاریخ حوزای نوشته شده است.^{۱۴} پس مَنَسی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

^{۱۵} آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.^{۱۶} و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش مَنَسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای تمامی بتهایی که پدرش مَنَسی ساخته بود، قربانی گذرانید، آنها را پرستش کرد.^{۱۷} و به حضور خداوند فروتن نشد، چنانکه پدرش مَنَسی فروتن شده بود، بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید.^{۱۸} پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند.^{۱۹} اما مردم سرزمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و مردم سرزمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی برگماشتند.

به او تسلیم نمودند. ^{۱۰} و آن را به دست سرکاری که بر خانه خداوند گماشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله‌هایی که در خانه خداوند کار می‌کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند. ^{۱۱} پس آن را به نجاران و بنایان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت تیرهای چوبی و تیرهای سقف برای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند. ^{۱۲} و آن مردان، کار را به امانت به جا می‌آوردند، و سرکاران ایشان که نظارت می‌کردند، یخت و عوبدیا که لاوی و از نسل ممراری بودند، و زکریا و مشلام از نسل فهاثیان بودند، و نیز از لاویان هر که در نواختن آلات موسیقی ماهر بود. ^{۱۳} و ایشان سرپرستی باربران را بر عهده داشتند و بر کار همه آنانی که در هر گونه خدمت، مشغول بودند، نظارت می‌کردند. برخی از لاویان، کاتب و صاحب‌منصب و نگهبان دروازه‌ها بودند.

^{۱۴} و چون نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده شده بود، بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی داده شده بود، پیدا کرد. ^{۱۵} حلقیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد. ^{۱۶} و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هر آنچه به دست بندگان سپرده شده است، آن را به جا می‌آورند.» ^{۱۷} و نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمله‌ها دادند. ^{۱۸} و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

^{۱۹} و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید. ^{۲۰} پادشاه، حلقیای کاهن و آخیم پسر شافان و عبدون پسر میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ^{۲۱} «بروید و از خداوند

برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، درخواست نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، بزرگ می‌باشد. چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هر آنچه در این کتاب نوشته شده است، عمل نمودند.» ^{۲۲} پس حلقیای و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلد نبیه زن شلوم پسر توقهت پسر حسره جامه‌دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و با او در این باره سخن گفتند. ^{۲۳} او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویید: ^{۲۴} خداوند چنین می‌فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، نوشته شده است. ^{۲۵} چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود خشم مرا برافروزند. پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت. ^{۲۶} لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت درخواست نمودن از خداوند فرستاده است، بگویید: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای، ^{۲۷} چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور او فروتن شدی و به حضور من فروتن شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تو را قبول فرمودم. ^{۲۸} اینک من تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می‌رسانم، نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

^{۲۹} و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند. ^{۳۰} پادشاه و تمامی مردان یهودا

دسته‌های خاندانهای لاویان در قُدس بایستید.^۶ و پسخ را قربانی نمایید و خویشتان را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک ببینید تا مطابق کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است، عمل نمایند.»

^۷ پس یوشیا به عامه مردم، یعنی برای همه آنانی که حاضر بودند، سی هزار بره و بزغاله از گله و سه هزار گاو به جهت قربانی پسخ تدارک دید که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود.^۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لاویان هدایای اختیاری دادند. و جلقیا و زگریا و یحییئیل که سران خانه خدا بودند، دو هزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی پسخ دادند.^۹ و کونیا و شمعی و یثنییئیل برادرانش و نیز حشَبیا و یعیئیل و یوزاباد که سران لاویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لاویان به جهت قربانی پسخ دادند.

^{۱۰} پس ترتیبات آن خدمت مهیا شد و کاهنان در جایهای خود و لاویان در دسته‌های خویش، مطابق فرمان پادشاه ایستادند.^{۱۱} و پسخ را قربانی کردند و کاهنان خون را از دست ایشان گرفتند و پاشیدند و لاویان پوست آنها را کردند.^{۱۲} و قربانی‌های سوختنی را برداشتند تا آنها را مطابق دسته‌های خاندانهای عامه مردم بدهند تا ایشان، آنها را مطابق آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند تقدیم کنند و با گاو نیز چنین عمل نمودند.^{۱۳} و بره پسخ را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابه‌ها پخته، آنها را به تمامی عامه مردم به شتاب رسانیدند.^{۱۴} و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان تدارک دیدند، زیرا که پسران هارون کاهن در تقدیم قربانی‌های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. بنابراین لاویان برای خودشان و برای پسران هارون کاهن تدارک دیدند.^{۱۵} و سرایندگان از پسران آساف مطابق فرمان داوود و آساف و هیمان و یدوتون که رویابین پادشاه بود، به جای خود ایستادند و نگهبانان

و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لاویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند رفتند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.^{۳۱} و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادتات و قوانین او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب نوشته شده است، به جا آورند.^{۳۲} و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متعهد ساخت و ساکنان اورشلیم، مطابق عهد خدا، یعنی خدای پدران خود عمل نمودند.^{۳۳} و یوشیا همه اعمال زشت را از تمامی زمینهایی که از آن قوم اسرائیل بود، برداشت و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، واداشت که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی دوران او از پیروی یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

برگزاری مجدد فصیح

۳۵ و یوشیا عید فصیحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و پسخ را در چهاردهم ماه نخست در اورشلیم قربانی نمودند.^۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند دلگرم ساخت.^۳ و به لاویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «صندوق مقدس را در خانه‌ای که سلیمان پسر داوود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است، بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. حال به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل بپردازید.^۴ و خویشتان را مطابق خاندانهای پدران خود و دسته‌های خویش در پیروی از نوشته داوود، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان حاضر سازید.^۵ و مطابق دسته‌های خاندانهای برادران خویش یعنی عامه مردم و موافق

ارابه دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. یوشیا وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند.^{۲۵} و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی سرایندگان و نغمه‌خوانان یوشیا را در مرثیه‌های خویش تا امروز یاد می‌کنند. این مرثیه در اسرائیل همانند یک قانون قرار دادند، چنانکه در کتاب مرثیه‌ها نوشته شده است.^{۲۶} و بقیه وقایع یوشیا و کارهای نیکویی که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد،^{۲۷} و امور اول و آخر او اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

۳۶ و قوم سرزمین، یهوآحاز پسر یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی گماشتند.^۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود.^۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم از سلطنت عزل نمود و زمین را به صد وزنه* نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد.^۴ پادشاه مصر، برادرش الیقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او را به یهوایقیم تبدیل نمود، و نیکو، برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد.

پادشاهی یهوایقیم

^۵ یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید.^۶ و نبوگدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل برد.^۷ و نبوگدنصر بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در کاخ خود در بابل گذاشت.^۸ و

دروازه‌ها نزد هر دروازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند، زیرا که برادران ایشان لاویان به جهت ایشان تدارک می‌دیدند.^{۱۶} پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا پسخ را نگاه دارند و قربانی‌های سوختنی را بر قربانگاه خداوند مطابق فرمان یوشیای پادشاه تقدیم کنند.^{۱۷} پس قوم اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، پسخ و عید نان بی‌خمیرمایه را هفت روز نگاه داشتند.^{۱۸} و هیچ عید پسخ مثل این از دوران سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصیحی که یوشیا و کاهنان و لاویان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و ساکنان اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود.^{۱۹} و این پسخ در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد.

^{۲۰} بعد از همه این امور چون یوشیا معبد را سر و سامان داده بود، نیکو پادشاه مصر برآمد تا با گرگمیش نزد رود فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت.^{۲۱} نیکو قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا، مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده‌ام، بلکه به ضد خاندانی که با آن جنگ می‌نمایم. و خدا مرا امر فرموده است که بشتابم. پس از مخالفت با آن خدایی که با من است دست بردار، مبدا تو را هلاک سازد.»

^{۲۲} لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانید، بلکه ظاهر خود را عوض کرد تا با او جنگ کند و به کلام نیکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد جنگ به میدان می‌جدو وارد شد.^{۲۳} و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید، زیرا که سخت مجروح شده‌ام.»^{۲۴} پس خادمانش او را از ارابه‌اش گرفتند و بر

* ۳.۳۶ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرده، انبیایش را مسخره کردند، چنانکه غضب خداوند بر قومش افروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

^{۱۷} پس پادشاه گلدانیان بر ایشان آورد و او جوانان ایشان را در مکان قدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم نمود. خدا همه آنان را به دست او تسلیم کرد. ^{۱۸} و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه‌های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و صاحب‌منصبانش را به تمامی به بابل برد. ^{۱۹} و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را ویران ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و تمامی لوازم نفیس آنها را از بین بردند. ^{۲۰} و بقیه آنها را که از دم شمشیر جان به در برده بودند، به بابل به اسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان فارس، او را و پسرانش را بنده بودند. ^{۲۱} تا کلام خداوند که به زبان ارمیا گفته بود، به انجام رسد و زمین از سبت‌های خود بهره‌مند گردد. زیرا زمین در تمامی روزهایی که ویران ماند، آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد.

^{۲۲} و در سال اول کوروش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند که به زبان ارمیا گفته شده بود، به انجام رسد. خداوند روح کوروش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کرد و آن را نیز نوشت به این مضمون: ^{۲۳} «کوروش، پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای او در اورشلیم که در یهودا است، بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»

بقیه وقایع یهوایقیم و کارهای زشتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد.

پادشاهی یهوایکین

^۹ یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ^{۱۰} در وقت تحویل سال، نبوگدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

پادشاهی صدقیا

^{۱۱} صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. ^{۱۲} و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، فروتن نشد. ^{۱۳} و نیز بر نبوگدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود، عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت ننمود. ^{۱۴} و تمامی سران کاهنان و قوم نیز بسیار خیانت ورزیدند و موافق همه اعمال زشت قومها رفتار کرده، خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

^{۱۵} و یهوه خدای پدر ایشان به دست قاصدان خویش نزد ایشان پیغام فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود، زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود. ^{۱۶} اما ایشان قاصدان

عِزْرَا

نکاتی چند درباره کتاب عِزْرَا

کتاب عِزْرَا و کتاب بعدی که نِجْمِیا باشد، در اصل یک کتاب بوده‌اند و با هم خوانده می‌شده‌اند. این مطلب در قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی این دو کتاب به وضوح به چشم می‌خورد. آثار باقیمانده قدیمی یهودی نیز این مطلب را تصدیق می‌نماید.

در رابطه با نویسنده این دو کتاب نظر بر این است که نگارنده همان نویسنده کتابهای اول و دوم تواریخ بوده است. عِزْرَا و نِجْمِیا، مانند اَوَّل و دَوِّم تواریخ به فهرستها اهمیت بسیار می‌دهند. در آنها هفت نامه رسمی یافت می‌شود که همه، به جز یکی، به زبان آرامی هستند.

رویدادهای این کتاب از دوره پادشاهی اردشیر اَوَّل، یعنی از سالهای ۴۵۸ قبل از میلاد صحبت می‌کند. کتاب عِزْرَا از دو موضوع صحبت می‌کند: بازسازی معبد در ایام زِروثاِیِل و اصلاحات دینی عِزْرَا پس از ایامی چند. در این کتاب نه تنها با حاکمیت خدا بر تاریخ بشر روبرو هستیم بلکه بستگی ایمان قوم حاضر را با ایمان اجدادشان نیز شاهدیم. و نهایت کار بازسازی معبد به کمک خدا به انجام می‌رسد.

تقسیم‌بندی کلی

بخش اَوَّل: فصول ۱ تا ۶

فرمان کوروش در مورد بازگشت تبعیدیان و ظروف معبد (باب ۱)

فهرست تبعیدیانی که بازگشتند (فصل ۲)

برقراری مجدد عبادت (۱:۳ تا ۵:۴)

مخالفت آشکار (۶:۴ تا ۲۴)

بازسازی معبد (فصول ۵ و ۶)

بخش دَوِّم: فصول ۷ تا ۱۰

معرفی عِزْرَا (۱:۷ تا ۱۰)

مأموریت عِزْرَا (۱۱:۷ تا ۲۸)

سفر عِزْرَا به اورشلیم (فصل ۸)

گزارش ازدواجهای مختلط و اعتراف عِزْرَا (فصل ۹)

حل مشکل ازدواجهای مختلط (فصل ۱۰)

حکم کوروش

۱ و در سال اول کوروش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند که به زبان ارمیا گفته شده بود به انجام رسد، خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت و او در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کرد و آن را نیز به این مضمون نوشت: ۲ «کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها تمامی ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است، بنا نمایم. ۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید. ۴ و هر که باقی مانده باشد، در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب می‌باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای اختیاری به جهت خانه خدا که در اورشلیم است، یاری نمایند.»

۵ پس سران خاندانهای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیخته بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است، بنا نمایند. ۶ و تمامی همسایگان، ایشان را به لوازم نقره و طلا و اموال و چهارپایان و هدایا، علاوه بر همه هدایای اختیاری یاری کردند. ۷ کوروش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نیوگدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. ۸ و کوروش پادشاه فارس، آنها را از دست میترداد، خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رهبر یهودیان تحویل داد. ۹ و شماره آنها این است: سی طاس طلا، هزار طاس نقره، بیست و نه کارد، ۱۰ سی جام طلا، چهار صد و ده جام نقره از قسم متفاوت، و هزار ظرف دیگر. ۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره بر روی هم پنج هزار و

چهار صد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند، برد.

بازگشت اسیران

۲ اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نیوگدنصر، پادشاه بابل، آنها را به بابل به اسیری برده بود، برگشتند. هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود رفتند. ۲ اما آثانی که همراه زروئابل آمدند، یشوع، نیحمیا، سیرایا، رعیلایا، مُردخای، بلشان، مسفار، بغوای، رحوم، و بَعَنّا. و شمار مردان قوم اسرائیل که بازگشتند: ۳ پسران قَرعوش؛ دو هزار و یکصد و هفتاد و دو. ۴ پسران شَقَطیا؛ سیصد و هفتاد و دو. ۵ پسران آرح؛ هفتصد و هفتاد و پنج. ۶ پسران فُحْت‌مَوّاب از پسران یشوع و یوآب؛ دو هزار و هشتصد و دوازده. ۷ پسران عیلام؛ هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۸ پسران زَئو؛ نه صد و چهل و پنج. ۹ پسران زَگای؛ هفتصد و شصت. ۱۰ پسران بانی؛ ششصد و چهل و دو. ۱۱ پسران پبای؛ ششصد و بیست و سه. ۱۲ پسران عَزَجَد؛ هزار و دویست و بیست و دو. ۱۳ پسران آدونیقام؛ ششصد و شصت و شش. ۱۴ پسران بغوای؛ دو هزار و پنجاه و شش. ۱۵ پسران عادین؛ چهار صد و پنجاه و چهار. ۱۶ پسران آطیر، از خاندان جِزْقیا؛ نود و هشت. ۱۷ پسران بیصای؛ سیصد و بیست و سه. ۱۸ پسران یوره؛ صد و دوازده. ۱۹ پسران حاشوم؛ دویست و بیست و سه. ۲۰ پسران چَبّار؛ نود و پنج. ۲۱ پسران پیت‌لیجم؛ صد و بیست و سه. ۲۲ مردان یَطوفه؛ پنجاه و شش. ۲۳ مردان عَنّاوت؛ صد و بیست و هشت. ۲۴ پسران عَزَمَوْت؛ چهل و دو. ۲۵ پسران قَریه‌عاریم و کِفریه و پئُروت؛ هفتصد و چهل و سه. ۲۶ پسران راقه و جِئع؛ ششصد و بیست و یک. ۲۷ مردان مِکمّاس؛ صد و بیست و دو. ۲۸ مردان بیت‌ئیل و عای؛ دویست و

خرشا،^{۵۳} پسران بَرَقوس، پسران سیسرا، پسران تامح،
^{۵۴} پسران یَصْبِیح، و پسران خَطِیفا.

^{۵۵} و پسران خادمان سلیمان: پسران سوطای،
 پسران هَصُوفِرِت، پسران فرودا،^{۵۶} پسران یَغلا، پسران
 دَرَقون، پسران جَدَّیل،^{۵۷} پسران شَقَطِیا، پسران خَطِیل،
 پسران فوخره-خَطِیائِیم، و پسران آمی.

^{۵۸} تمامی یَتِینِیم و پسران خادمان سلیمان بر روی
 هم سِیصد و نود و دو بود.

^{۵۹} و اینانند آنانی که از تِلْملح و تِلْخرشا
 برآمدند، یعنی از کِروِب و آذَان و اِمَیر، اما خاندان
 پدران و دودمان خود را ثابت نتوانستند کرد که آیا
 از اسرائیلیان بودند یا نه.^{۶۰} پسران دِلایا و پسران طوبیا
 و پسران نِقودا؛ ششصد و پنجاه و دو.^{۶۱} و از پسران
 کاهنان، پسران حَبایا و پسران هَقّوَص و پسران بَرزِلایی
 که یکی از دختران بَرزِلایی جِلعادی را به زنی گرفت،
 پس به نام ایشان شناخته شدند.^{۶۲} اینان نسب‌نامه
 های خود را در میان آنانی که در نسب‌نامه‌های ثبت
 شده بودند جستجو کردند، اما نیافتند. پس از کهنات
 برگنار شدند.^{۶۳} پس تَرِشاثا* به ایشان امر فرمود که تا
 کاهنی با اوریم و تُمیم* برقرار نشود، ایشان از خوراک
 بسیار مقدس نخورند.^{۶۴} تمامی جماعت بر روی هم
 چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.^{۶۵} غیر
 از غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و
 سی و هفت نفر بودند، و سرایندگان مرد و زن ایشان
 دویست نفر بودند.^{۶۶} و اسبان ایشان هفتصد و سی

بیست و سه.^{۶۷} پسران نَبو؛ پنجاه و دو.^{۳۰} پسران
 مَغْبِیش؛ صد و پنجاه و شش.^{۳۱} پسران عیلام دیگر؛
 هزار و دویست و پنجاه چهار.^{۳۲} پسران حاریم؛ سیصد
 و بیست.^{۳۳} پسران لود و حادید و ارنو؛ هفتصد و
 بیست و پنج.^{۳۴} پسران اریحا؛ سیصد و چهل و پنج.
^{۳۵} پسران سِنائَه؛ سه هزار و ششصد و سی.

^{۳۶} و اما کاهنان: پسران یَدَعیا از خاندان یِشوَع؛
 نه صد و هفتاد و سه.^{۳۷} پسران اِمَیر؛ هزار و پنجاه و
 دو.^{۳۸} پسران فَشحور؛ هزار و دویست و چهل و هفت.
^{۳۹} پسران حاریم؛ هزار و هفده.

^{۴۰} و اما لایوان: پسران یِشوَع و قَدْمِئیل از نسل
 هوذویا؛ هفتاد و چهار.^{۴۱} و سرایندگان: پسران آساف؛
 صد و بیست و هشت.

^{۴۲} و دریانان: پسران شَلّوم و پسران اَطیر و
 پسران ظلمون و پسران عَقّوب و پسران خَطِیطا و
 پسران شوبای، تمامی اینها؛ صد و سی و نه.^{۴۳} و
 اما یَتِینِیم*: پسران صیحا، پسران حسوفا، پسران
 طَباعوت،^{۴۴} پسران قیروس، پسران سیعاه، پسران
 فادون،^{۴۵} پسران لَبانه، پسران خَجابه، پسران عَقّوب،
^{۴۶} پسران حاجاب، پسران شَلَمای، پسران حانان،
^{۴۷} پسران جَدَّیل، پسران جاحر، پسران رَایا،^{۴۸} پسران
 رِصین، پسران نِقودا، پسران جَزّام،^{۴۹} پسران عَزّه، پسران
 فاسِیح، پسران بیسای،^{۵۰} پسران آسنه، پسران مِعوْنِیم،
 پسران نِفوسِیم،^{۵۱} پسران یَقْبوق، پسران خَقوفا، پسران
 خرحور،^{۵۲} پسران بَصْلوت، پسران یَحیدا، پسران

* ۴۳.۲ در عبری "یَتِینِیم" که به معنی "وقف‌شدگان" است؛ همچنین در آیه ۵۸. * ۶۳.۲ این واژه در زبان فارسی باستان، احتمالاً لقب یک مقام عالی حکومتی بود. * ۶۳.۲ ماهیت "اوریم و تُمیم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

و شش، و قاطران ایشان دویست و چهل و پنج.^{۷۷} و شتران ایشان چهار صد و سی و پنج و آلاغانشان شش هزار و هفتصد و بیست.

^{۷۸} چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از سران خاندانها، هدایای اختیاری به جهت خانه خدا آوردند تا آن را در مکانش بنا نمایند.^{۷۹} آنها مطابق توان خود، شصت و یک هزار درهم* طلا و پنج هزار مینای* نقره و صد دست لباس کهنات به خزانه به جهت کار دادند.^{۷۰} پس کاهنان و لاویان و بعضی از قوم و سرایندگان و دربانان و یتیمین در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

بازسازی قربانگاه

۳ و چون ماه هفتم رسید، قوم اسرائیل در شهرهای خود ساکن بودند و تمامی قوم همانند یک مرد در اورشلیم جمع شدند.^۲ و یسوع^۳ پسر یوصاداق و برادرانش که کاهنان بودند و زروئابل پسر شئلئتیل با برادران خود برخاستند و قربانگاه خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانیهای سوختنی مطابق آنچه در تورات موسی، مرد خدا نوشته شده است، بر آن تقدیم کنند.^۴ پس قربانگاه را بر جایش برپا کردند زیرا که به خاطر مردمان آن سرزمین، ترس بر ایشان چیره می بود و قربانیهای سوختنی برای خداوند، یعنی قربانیهای سوختنی صبح و شام را بر آن تقدیم کردند.^۵ و عید خیمه ها را به نحوی که نوشته شده است، نگاه داشتند و قربانیهای سوختنی روز به روز، تعداد هر روز را در روزش، مطابق رسم و قانون تقدیم کردند.^۶ و بعد از آن، قربانیهای سوختنی دائمی را در ماه نو و در همه

موسمهای مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای اختیاری به جهت خداوند می آورد، تقدیم می کردند.

^۷ از روز اول ماه هفتم، حیثی که بنیاد معبد خداوند هنوز نهاده نشده بود، به تقدیم قربانیهای سوختنی برای خداوند شروع کردند.^۷ و به سنگتراشان و نجاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور خوراک و نوشیدنی و روغن دادند تا چوب سرو آزاد از لبنان را از راه دریا به یافا، مطابق امری که کوروش، پادشاه فارس، به ایشان داده بود، بیاورند.

^۸ و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زروئابل پسر شئلئتیل و یسوع^۹ پسر یوصاداق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لاویان و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، آغاز به کار کردند. آنها لاویان از بیست ساله و بالاتر را بر نظارت عمل خانه خداوند برگماشتند.^۹ و یسوع^{۱۰} با پسران و برادران خود و قدیمئیل با پسرانش از پسران یهودا با هم ایستادند تا بر پسران حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لاویان در کار خانه خدا مشغول می بودند، نظارت نمایند.

^{۱۰} و چون بنایان بنیاد معبد خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با شیپورها و لاویان، از پسران آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را مطابق رسم داوود، پادشاه اسرائیل، ستایش کنند.^{۱۱} آنان با یکدیگر می سراییدند و خداوند را ستوده و حمد می گفتند، که

«او نیکوست

زیرا که رحمت او بر اسرائیل جاودانه است» و تمامی قوم به صدای بلند فریاد زده، خداوند را به خاطر بنیاد نهادن خانه خداوند، ستایش می کردند.

* ۶۹.۲ در عبری: "دارخما". دارخما سکه های بود به وزن تقریبی ۸/۵ گرم. * ۶۹.۲ یک "مینا" تقریباً معادل ۰/۶ کیلوگرم است.

بِشَلام و میترِیات و طِبْئیل و سایر رفقای ایشان به آرْتَحْشَستا پادشاه فارس نوشتند و نامه به خط آرامی نوشته شد و معنی‌اش در زبان آرامی.^۸ همچنین رِحوم فرمانفرما و شمشایی کاتب نامه‌ای به ضد اورشلیم، به آرْتَحْشَستای پادشاه به این مضمون نوشتند:

۹ «از رِحوم فرمانفرما و شمشایی کاتب و دیگر یاران ایشان، یعنی قاضیان و بازرسان و صاحب‌منصبان و مردمان پارس و ایرک و بابل و شوش که همان عیلام باشد،^{۱۰} و سایر قومهایی که اُسْتَر* بزرگ و شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای رود* و اما بعد.^{۱۱} این است صورت نامه‌ای که ایشان فرستادند: «به اردشیر پادشاه،

«خدمتگزاران، مردان ساکن در ماورای رود^{۱۲} پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده‌اند و آن شهر آشوبگر و شریر را بنا می‌نمایند و حصارها را برپا می‌دارند و بنیادها را مرمت می‌کنند.^{۱۳} الان پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و باج و خراج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید.^{۱۴} پس چونکه ما نمک خانه پادشاه را می‌خوریم، ما را شایسته نیست که ضرر پادشاه را ببینیم، بنابراین فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم،^{۱۵} تا در کتاب وقایع پدانت تفتیش کرده شود و از کتاب

^{۱۲} و بسیاری از کاهنان و لاویان و سران خاندانها که پیر بودند و خانه نخستین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به صدای بلند گریستند و بسیاری با صدای شادمانی صداها را خود را بلند کردند.^{۱۳} چنانکه مردم نتوانستند فریاد شادی را از صدای گریستن قوم تشخیص دهند، زیرا که قوم به صدای بلند چنان فریاد می‌کردند که صدای ایشان از دور شنیده می‌شد.

مخالفت با بازسازی

۴ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران، معبد یهوه خدای اسرائیل را بنا می‌کنند،^۲ آنگاه نزد زِروَبَابل و سران خاندانها آمده، به ایشان گفتند که «ما همراه شما بنا خواهیم کرد، زیرا که ما مثل شما از زمان اِسَرْحَدُون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می‌طلبیم و برای او قربانی تقدیم می‌کنیم.»

^۳ اما زِروَبَابل و یسوع و سایر سران خاندانهای اسرائیل به ایشان گفتند: «شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کوروش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، بنا خواهیم نمود.»^۴ آنگاه اهل زمین دسته‌ای قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن آن می‌ترسانیدند.^۵ و بر ضد ایشان مشاوران اجیر می‌کردند تا ایشان را از رسیدن به مقصودشان بازدارند. آنها در تمامی ایام کوروش، شاه پارس، تا سلطنت داریوش، شاه پارس، به این کار ادامه دادند.^۶ و چون آخَشوُرش* پادشاه شد، دشمنان در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند.^۷ و در دوران آرْتَحْشَستا*

* ۶.۷ همان «خشیارشا» * ۷.۴ همان «اردشیر» * ۱۰.۴ نام آرامی «آشوربانیپال» * ۱۰.۴ منظور غرب رودخانه فرات است.

وقایع دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه‌انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و ولایتها، و در دوران قدیم در میانش فتنه می‌انگیختند. و از همین سبب این شهر خراب شد.^{۱۶} بنابراین پادشاه را اطلاع می‌دهیم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، تو را به این طرف رود سهمی نخواهد بود.»

^{۱۷} پس پادشاه به رحوم فرمانفرما و شمشایی کاتب و سایر یاران ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای رود، جواب فرستاد که «سلام. ^{۱۸} نامه‌ای که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد. ^{۱۹} و فرمانی از من صادر گشت و جستجو کرده، دریافت کردند که این شهر از دوران قدیم با پادشاهان مخالفت می‌نموده و فتنه و فساد در آن واقع می‌شده است. ^{۲۰} و پادشاهان قوی در اورشلیم بوده‌اند که بر تمامی ماورای رود سلطنت می‌کردند و جزیه و باج و خراج به ایشان می‌دادند. ^{۲۱} پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد، این شهر بنا نشود. ^{۲۲} پس مواظب باشید که در این کار کوتاهی ننمایید، زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟»

^{۲۳} پس چون نامه آرئحشستای پادشاه به حضور رحوم و شمشایی کاتب و یاران ایشان خوانده شد، ایشان با شتاب نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند. ^{۲۴} آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است، به تأخیر افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه پارس متوقف ماند.

بازسازی بنا باز شروع می‌شود

آنگاه دو نبی، یعنی حَجّی نبی و زَگریا پسر عَدّو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، به

۵

نام خدای اسرائیل که با ایشان می‌بود، نبوت کردند. ^۲ و در آن زمان زِروئابل پسر شَلْتَنیئیل و یِشوع پسر یوصاداق برخاسته، به بنا نمودن خانه خدا که در اورشلیم است، شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان را یاری می‌نمودند. ^۳ در آن وقت تَنیابی، والی ماورای رود و شَتْرَبوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایند و این حصار را برپا کنید؟» ^۴ مردانی که این عمارت را بنا می‌کنند، چه نام دارند؟»

^۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشان را نتوانستند از کار باز دارند تا این امر به گوش داریوش برسد و جواب نامه درباره‌اش داده شود.

نامه تَنیابی به داریوش پادشاه

^۶ صورت نامه‌ای که تَنیای، والی ماورای رود و شَتْرَبوزنای و یارانش، یعنی صاحب‌منصبانی که در ماورای رود ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند. ^۷ نامه را نزد او فرستادند و در آن به این مضمون نوشته شده بود که

«بر داریوش پادشاه سلامتی تمام

باد. ^۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به شهرهای یهودیان، به خانه خدای بزرگ رفتم. آن را با سنگهای بزرگ بنا می‌کنند و تیرهای چوبین در دیوارش می‌گذارند و این کار در دست ایشان به جدّیت و موفقیت پیش می‌رود. ^۹ آنگاه از

ریش سفیدان ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: «کیست که شما را امر

فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برپا نمایید؟» ^{۱۰} و نیز نامه‌ای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا

که این خانه خدا در اورشلیم بنا شود.
پس پادشاه آنچه را که در این خصوص
او را پسند آید، به ما ابلاغ فرماید.»

فرمان داریوش

۶ آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه
بابل که خزانه‌ها در آن نگهداری می‌شد، جستجو
کردند.^۲ و در مقر پادشاهی اِکباتان که در ولایت
مادیان است، طوماری یافت شد و در آن به این
مضمون نوشته شده بود: «در سال اول کوروش
پادشاه، کوروش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم
فرمان داد که آن خانه‌ای که قربانی‌ها در آن تقدیم
می‌کردند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی‌اش
شصت ذراع* و عرضش شصت ذراع باشد.^۴ با سه
ردیف سنگهای بزرگ و یک ردیف چوب نو. و خرجش
از خانه پادشاه داده شود.^۵ و نیز ظروف طلا و نقره
خانه خدا را که نبوگدنصر آنها را از معبد اورشلیم
گرفته، به بابل آورده بود، پس بدهند و آنها را به
جای خود در معبد اورشلیم باز برند و آنها را در خانه
خدا بگذارند.

۶ «پس حال ای تَنینای، والی ماورای رود و
شَریوزنای و یاران شما و صاحب‌منصبانی که به آن
طرف رود می‌باشید، از آنجا دور شوید.^۷ و به کار
این خانه خدا متعرض نباشید. بگذارید والی و مشایخ
یهودیان این خانه خدا را در مکانش بنا نمایند.^۸ و
فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این
مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه
رفتار نمایید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات
ماورای رود، خرج به این مردمان بدون هیچ معطلی
پرداخت شود تا کار باز نایستد.^۹ و احتیاجات ایشان را

تو را اعلام نماییم و نامهای کسانی که
سران ایشانند، نوشته‌ایم.^{۱۱} ایشان در
جواب ما چنین گفتند که «ما بندگان
خدای آسمان و زمین هستیم و خانه‌ای
را تعمیر نمی‌نماییم که چندین سال قبل
از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل
آن را ساخته و تکمیل کرده بود.^{۱۲} لیکن
بعد از آن، پدران ما خشم خدای آسمان
را برافروختند. پس او ایشان را به دست
نبوگدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم
نمود که این خانه را ویران کرد و قوم
را به بابل به اسیری برد.^{۱۳} اما در سال
اول کوروش، پادشاه بابل، همین کوروش
پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا
نمایند.^{۱۴} و نیز ظروف طلا و نقره خانه
خدا که نبوگدنصر آنها را از معبد اورشلیم
گرفته و به معبد بابل آورده بود، کوروش
پادشاه آنها را از معبد بابل بیرون آورد
و به شیشبصر نامی که او را والی ساخته
بود، تسلیم نمود.^{۱۵} و او را گفت که این
ظروف را برداشته، برو و آنها را به معبدی
که در اورشلیم است ببر و خانه خدا در
جایگاه نخستینش بنا کرده شود.^{۱۶} آنگاه
این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را
که در اورشلیم است، نهاد و از آن زمان
تا به حال بنا می‌شود و هنوز تمام نشده
است.»^{۱۷} پس الان اگر پادشاه مصلحت
داند، در خزانه پادشاه که در بابل است،
جستجو کنند که آیا چنین است یا نه که
فرمانی از کوروش پادشاه صادر شده بود

* ۳.۶ در عبری: «إِما». یک إِمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة باب.

را در تقسیماتشان، برای خدمت خدا در اورشلیم منصوب کردند، مطابق آنچه در کتاب موسی نوشته شده است.

^{۱۹} و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عید پسخ را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند. ^{۲۰} زیرا که کاهنان و لاویان، جملگی خویشتن را پاک ساختند و چون همه ایشان پاک شدند، پسخ را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران کاهن خود و برای خویشتن قربانی کردند. ^{۲۱} و قوم اسرائیل که از اسیری برگشته بودند، با همه آنانی که خویشتن را از اعمال زشت قومهای سرزمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند. ^{۲۲} و عید نان بی‌خمیرمایه را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور* را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

آمدن عزرا به اورشلیم

۷ و بعد از این امور، در سلطنت آرئحشستا* پادشاه پارس، عزرا پسر سیرایا، پسر غزریا، پسر جلقیا، ^۲ پسر شلوم، پسر صادوق، پسر آخیطوب، ^۳ پسر آقریا، پسر غزریا، پسر میرایوت، ^۴ پسر زرحیا، پسر غزری، پسر بُقی، ^۵ پسر ابیشوع، پسر فینحاس، پسر إلعازار، پسر هارون کاهن اعظم، ^۶ همین عزرا از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن را داده بود، کاتبی ماهر بود و پادشاه مطابق دست یهوه خدایش که با وی می‌بود، هر چه را که او می‌خواست، به وی می‌داد. ^۷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و سرایندگان و دربانان و یتیمین* نیز در سال

از گاوان و قوچها و بره‌ها به جهت قربانی‌های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، مطابق سخن کاهنانی که در اورشلیم هستند، هر روز به ایشان پی‌کم و کاست داده شود. ^{۱۰} تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان تقدیم کنند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. ^{۱۱} و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس که این حکم را دستکاری نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن تیر آویخته شود و خانه‌اش به خاطر این عمل به زیاله‌دانی تبدیل شود. ^{۱۲} و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای دستکاری در این فرمان و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر کردم، پس این عمل با کمال دقت اجرا شود.»

^{۱۳} آنگاه یتنای، والی ماورای رود و شتریزنای و یاران ایشان مطابق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، به دقت عمل نمودند. ^{۱۴} و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و مطابق نبوت حجی نبی و زکریا پسر یدو کار را پیش بردند و مطابق حکم خدای اسرائیل و فرمان کوروش و داریوش و آرئحشستا، پادشاهان پارس آن را بنا نموده، به پایان رسانیدند. ^{۱۵} و این خانه، در روز سوم ماه آذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد. ^{۱۶} و قوم اسرائیل، یعنی کاهنان و لاویان و دیگر کسانی که از اسیری برگشته بودند، وقف این خانه خدا را با شادمانی جشن گرفتند. ^{۱۷} و برای وقف این خانه خدا صد گاو و دویست قوچ و چهار صد بره و به جهت قربانی گناه برای تمامی اسرائیل، دوازده بز نر به شماره قبایل اسرائیل تقدیم کردند. ^{۱۸} و کاهنان را در دسته‌های ایشان و لاویان

* ۲۲.۶ مقصود شاه پارس است که امپراطوری او سرزمین آشور را شامل می‌شد. * ۱.۷ همان اردشیر پادشاه پارس * ۷.۷ همان "خادمان معبد"

هفتم آرْتَحْشَسْتای پادشاه به اورشلیم رفتند.^۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.^۹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، مطابق دست نیکوی خدایش که با او می بود، به اورشلیم رسید.^{۱۰} چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن قوانین و احکام به اسرائیل سپرده بود.

نامه پادشاه به عزرا

^{۱۱} و این است صورت نامه‌ای که آرْتَحْشَسْتای پادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتبی صاحب نظر در امور مربوط به فرامین خداوند و قوانین او به اسرائیل بود:^{۱۲} «از جانب آرْتَحْشَسْتای شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.^{۱۳} فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند.^{۱۴} چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشاور او فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم مطابق شریعت خدایت که در دست تو است، تحقیق نمای.^{۱۵} و نقره و طلایی را که پادشاه و مشاورانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می باشد سخاوتمندی کرده‌اند، ببری.^{۱۶} و نیز تمامی نقره و طلایی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای اختیاری که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند، ببری^{۱۷} بنابراین با این پول، گاو و قوچها و برهه‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به جد و جهد بخر و آنها را

بر قربانگاه خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، تقدیم کن.^{۱۸} و هر چه به نظر تو و برادرانت پسند آید که با بقیه نقره و طلا بکنید، مطابق اراده خدای خود به عمل آورید.^{۱۹} و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما.^{۲۰} و اما باقی نیازهای خانه خدایت را که تدارک آنها بر عهده توست، می توانی از خزانه شاهی فراهم آوری.^{۲۱} و از من آرْتَحْشَسْتای پادشاه، فرمانی به تمامی خزانه داران ماورای رود صادر شده است که هر چه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به دقت برآورده شود.^{۲۲} تا صد وزنه* نقره و تا صد گُر* گندم و تا صد بت* شراب و تا صد بت روغن و از نمک، هر چه بخواهد.^{۲۳} هر چه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بدون هیچ معطلی کرده شود، مبادا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید.^{۲۴} و شما را اطلاع می دهیم که بر همه کاهنان و لاویان و سرایندگان و دریانان و یتیم و خادمان این خانه خدا جزیه و باج و خراج نهادن جایز نیست.^{۲۵} و تو، ای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می باشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را می دانند، تعیین نما تا بر تمامی اهل ماورای رود قضاوت نمایند و آنانی را که نمی دانند، شما تعلیم دهید.^{۲۶} و هر که به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او به شدت حکم شود، خواه به مرگ یا به تبعید یا به مصادره اموال یا به حبس.»

^{۲۷} متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مانند این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است، زینت دهد.^{۲۸} و مرا در حضور پادشاه

هفتم آرْتَحْشَسْتای پادشاه به اورشلیم رفتند.^۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.^۹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، مطابق دست نیکوی خدایش که با او می بود، به اورشلیم رسید.^{۱۰} چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن قوانین و احکام به اسرائیل سپرده بود.

نامه پادشاه به عزرا

^{۱۱} و این است صورت نامه‌ای که آرْتَحْشَسْتای پادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتبی صاحب نظر در امور مربوط به فرامین خداوند و قوانین او به اسرائیل بود:^{۱۲} «از جانب آرْتَحْشَسْتای شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.^{۱۳} فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند.^{۱۴} چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشاور او فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم مطابق شریعت خدایت که در دست تو است، تحقیق نمای.^{۱۵} و نقره و طلایی را که پادشاه و مشاورانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می باشد سخاوتمندی کرده‌اند، ببری.^{۱۶} و نیز تمامی نقره و طلایی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای اختیاری که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند، ببری^{۱۷} بنابراین با این پول، گاو و قوچها و برهه‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به جد و جهد بخر و آنها را

* ۱۱.۷ آیات ۱۲ تا ۲۶ به زبان آرامی است. * ۲۲.۷ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است. * ۲۲.۷ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است. * ۲۲.۷ یک "بَت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

خادمان برای خانه خدا

^{۱۵} پس ایشان را نزد رودی که به آهوا می‌رود، جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم و چون قوم و کاهنان را بازدید کردم، از پسران لاوی کسی را در آنجا نیافتم. ^{۱۶} پس نزد العازار و آریئیل و شمعیا و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زگريا و مشلام که از سران بودند و نزد یویاریب و الناتان که مردانی خردمند بودند، فرستادم. ^{۱۷} و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسیفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که باید به عدو و برادرانش یتیم* که در مکان کاسیفیا بودند بگویند. به ایشان گفتم تا خادمانی به جهت خانه خدای ما، نزد ما بیاورند. ^{۱۸} و از دست نیکوی خدای ما که با ما می‌بود، شخصی دانشمند از پسران محلی پسر لاوی پسر اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شیریا را با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند. ^{۱۹} و خشبیا را نیز و با او از پسران پراری پشعیا را. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند. ^{۲۰} و از یتیم* که داوود و سروان، ایشان را برای خدمت لاویان تعیین نموده بودند. از یتیم دویست و بیست نفر که تمامی به نام ثبت شده بودند. ^{۲۱} پس من در آنجا نزد رود آهوا به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشان را در حضور خدای خود فروتن نموده، سفری امن برای خود و اهل خانه خویش و همه اموال خود از او بطلبیم. ^{۲۲} زیرا خجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تا ما را از دشمنان در راه یاری کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هر که او را می‌طلبد، از نیکویی می‌باشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک می‌کنند.

و مشاورانش و تمامی صاحب‌منصبان مقتدر پادشاه مورد لطف قرار داد. پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می‌بود، قوت قلب یافتم و سران اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

کسانی که با عزرا برگشتند

و اینانند سران خاندانهایشان و این است نسب **ا** نامه‌های آنانی که در سلطنت آرتخشستای پادشاه، با من از بابل رفتند: ^۲ از پسران فینحاس، چرشوم و از پسران ایتامار، دانیال و از پسران داوود، خطوش. ^۳ از نسل شگنیا: از خاندان قرعوش؛ زگريا و با او صد و پنجاه نفر مرد دیگر که با او ثبت شدند. ^۴ از خاندان فخت‌موآب؛ الیهوعینای پسر زرحیا و با او دویست مرد دیگر. ^۵ از خاندان شکنیا؛ پسر یحزیئیل و با او سیصد مرد دیگر. ^۶ از خاندان عادین؛ عابد پسر یوناتان و با او پنجاه نفر مرد دیگر. ^۷ از خاندان عیلام؛ اشعیا پسر عتلیا و با او هفتاد مرد دیگر. ^۸ از خاندان شقظیا؛ زیدی پسر میکائیل و با او هشتاد مرد دیگر. ^۹ از خاندان یوآب؛ عوبدیا پسر یحیئیل و با او دویست و هجده مرد دیگر. ^{۱۰} و از خاندان بتی؛ شلومیت پسر یوسفیا و با او صد و شصت مرد دیگر. ^{۱۱} و از خاندان پبای؛ زگريا پسر پبای و با او بیست و هشت مرد دیگر. ^{۱۲} و از خاندان عزجد؛ یوحانان پسر هقاطان و با او صد و ده مرد دیگر. ^{۱۳} آنهایی که آخر آمدند، از خاندان آدونیقام بودند و این است نامهای ایشان: البیلط و یعیئیل و شمعیا و با ایشان شصت مرد دیگر. ^{۱۴} و از خاندان یغوی؛ عوتای و زبود و با ایشان هفتاد مرد دیگر.

* ۱۷.۸ همان "خادمان معبد" * ۲۰.۸ همان "خادمان معبد"

کردند و وزن همه در آن وقت نوشته شد.^{۳۵} و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی‌های سوختنی برای خدای اسرائیل تقدیم کردند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز نر، به جهت قربانی گناه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود.^{۳۶} و چون فرامین پادشاه را به ساتراپهای پادشاه و والیان ماورای رود دادند، ایشان قوم و خانه خدا را یاری نمودند.

دعای عزرا

۹ و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان خویشتن را از اقوام بیگانه جدا نکرده‌اند، بلکه موافق اعمال زشت ایشان، یعنی کنعانیان و حیثیان و فریزیان و یبوسیای و عَمُونیان و موآبیان و مصریان و آموریان رفتار نموده‌اند.^۲ زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و نسل مقدس را با اقوام بیگانه مخلوط کرده‌اند و سران و حاکمان در این خیانت پیشگام بوده‌اند.»

^۳ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم.^۴ آنگاه، همه آنانی که به خاطر این عصیان از تبعید برگشتگان، از کلام خدای اسرائیل می‌ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم.^۵ و در وقت هدیه شام، از زار خود برخاستم و با لباس و ردای دریده، به زانو درآمدم و دست خود را به سوی یهوه خدای خویش برافراشتم.^۶ و گفتم: «ای خدای من، خجالت دارم و از بلند کردن روی خود به سوی تو، ای خدایم، شرم

^{۲۳} پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را قبول فرمود.^{۲۴} و دوازده نفر از سران کاهنان، یعنی شَیرِیا و خَشَبیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم.^{۲۵} و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه و مشاوران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نموده سپردم.^{۲۶} پس ششصد و پنجاه وزنه* نقره و صد وزنه ظروف نقره و صد وزنه طلا به دست ایشان وزن نمودم.^{۲۷} و بیست طاس طلا هزار درهم* و دو ظرف برنج صیقل یافته خالص که مثل طلا گرانبها بود.^{۲۸} و به ایشان گفتم: «شما برای خداوند مقدس می‌باشید و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیه اختیاری است.^{۲۹} پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور سران کاهنان و لاویان و سروران خاندانهای اسرائیل در اورشلیم، به حجره‌های خانه خداوند به وزن بسپارید.»

^{۳۰} آنگاه کاهنان و لاویان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند.^{۳۱} پس در روز دوازدهم ماه اول از رود آهوا کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و راهزنان سر راه خلاصی داد.

^{۳۲} و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم.^{۳۳} و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدای ما به دست میرموت پسر اوریای کاهن وزن کردند و إلعازار پسر فینحاس با او بود و یوزاباد پسر یشوَع و نوعدیا پسر بَتوی که از لاویان بودند.^{۳۴} آنها همه را به شماره و به وزن حساب

* ۲۶۸ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه آیه. * ۲۷۰۸ در عبری: "آذَرگن". آذَرگن سکه‌ای بود به وزن تقریبی ۸/۵ گرم.

قومهایی که مرتکب این اعمال زشت شده‌اند، و صلت نماییم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که نه باقیمانده‌ای بر جا بماند و نه کسی جان سالم به در برد؟^{۱۵} ای یهوه خدای اسرائیل، تو عادل هستی چونکه باقیماندگانی برای ما واگذاشته‌ای، چنانکه امروز می‌بینیم. اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم؛ گرچه کسی نیست که به خاطر این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

دعای اعتراف قوم اسرائیل

۱. پس چون عزرا دعا و اعتراف می‌نمود و گریه‌کنان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و کودکان اسرائیل نزد او جمع شدند، زیرا قوم زارزار می‌گریستند.^۲ و شگنیا پسر یحئیل که از پسران عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفته‌ایم، لیکن الان امیدی برای اسرائیل در این باب باقی هست.^۳ پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که آن زنان و فرزندان ایشان را مطابق مشورت آقاایم و آنانی که از امر خدای ما می‌ترسند، دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم.^۴ حال برخیز، زیرا که این کار تو است و ما با تو می‌باشیم. پس قوی‌دل باش و به کار پرداز.»^۵ آنگاه عزرا برخاسته، سران کاهنان و لاویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که مطابق این سخن عمل نمایند. پس قسم خوردند.^۶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحنان پسر الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به خاطر تقصیر اسیران ماتم گرفته بود.^۷ و به همه بازگشتگان در یهودا و اورشلیم ندا در دادند که در اورشلیم جمع شوند.^۸ و اگر کسی که تا روز سوم

دارم، زیرا گناهان ما از سرمان گذشته و تقصیرهای ما سر به فلک زده است.^۷ ما از دوران پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده‌ایم و ما و پادشاهان و کاهنان ما به خاطر گناهان خویش، به دست پادشاهان بیگانه به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده‌ایم، چنانکه امروز شده است.^۸ و حال اندک زمانی لطف از جانب خدای ما بر ما آشکار شده، راه گریزی برای ما واگذاشته است و ما را در مکان مقدس خود نصیبی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه‌ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است.^۹ زیرا که ما بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور نظر پادشاهان پارس قرار داده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنا نماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم حفاظی امن بخشیده است.^{۱۰} و حال ای خدای ما، بعد از این چه گوئیم، زیرا که اوامر تو را ترک نموده‌ایم.^{۱۱} که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته‌ای که «آن سرزمینی که شما برای تصرف آن می‌روید، سرزمینی است که از ناپاکیهای اقوامش نجس شده است و آن را به اعمال زشت و ناپاکیهای خویش، از سر تا سر پر ساخته‌اند.^{۱۲} پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود بگیرید و سلامتی و سعادت‌مندی ایشان را تا به ابد مطلبید تا قوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید.»^{۱۳} و بعد از همه این بلایایی که به خاطر کارهای زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه تو، ای خدای ما، ما را کمتر از گناهان ما مکافات رسانیده‌ای و چنین خلاصی‌ای به ما داده‌ای،^{۱۴} آیا می‌شود که ما بار دیگر اوامر تو را بشکنیم و با

و برادرانش مَعْسِیا وِ الْعَازار و یاریب و جَدَلِیا. ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و کوچی به جهت قربانی خطای خود گذرانیدند.

۲۰ از خاندان اِمیر؛ حَنانی و زَیدِیا. ۲۱ از خاندان حاریم؛ مَعْسِیا و ایلِیا و شَمْعِیا و یَحِئیل و عَزْیا. ۲۲ از خاندان قَشْحور؛ اِلِیوعِینای و مَعْسِیا و اسماعیل و یَنْئیل و یوزاباد و اِلْعاسه. ۲۳ از لاویان؛ یوزاباد و شَمْعِی و قِلایا که قَلِیطا باشد و فِتْحِیا و یهوذا و اِلْعازار. ۲۴ از سرایندگان؛ اِلِیاشیب. از دربانان؛ شَلُوم و طِلْم و اوری. ۲۵ از میان دیگر اسرائیلیان؛ از خاندان فرعوش؛ رَمِیا و یَزْیا و مَلْکیا و میامین و اِلْعازار و مَلْکیا و یَنایا. ۲۶ و از خاندان عیلام؛ مَتَنیا و زَگْریا و یَحِئیل و عَبدی و پَریموت و ایلِیا. ۲۷ و از خاندان رَتُو؛ اِلِیوعِینای و اِلِیاشیب و مَتَنیا و پَریموت و زاباد و عَزْریا. ۲۸ و از خاندان یَبای؛ یهوچانان و حَنَنیا و زَیای و عَتَلای. ۲۹ و از خاندان بانی؛ مِشَلَم و مَلُوک و عَدایا و یاشوب و شِئِل و راموت. ۳۰ و از خاندان فَخْتِموآب؛ عَدنا و کِلال و یَنایا و مَعْسِیا و مَتَنیا و یَضَلئیل و یَتوی و مَتَسی. ۳۱ و از خاندان حاریم؛ اِلْعازار و یَشِیا و مَلْکیا و شَمْعِیا و شمعون. ۳۲ و بنیامین و مَلُوک و شَمْریا. ۳۳ از خاندان حاشوم؛ مَتَنیا و مَتاتا و زاباد و اِلِیْفِلُط و پَرمای و مَتَسی و شَمْعِی. ۳۴ از خاندان بانی؛ مَعَدای و عَمَرام و اوئیل. ۳۵ و یَنایا و بیدیا و کِلوهی. ۳۶ و وَنیا و مَریموت و اِلِیاشیب. ۳۷ و مَتَنیا و مِئَنای و یَعَسو. ۳۸ و بانی و یَتوی و شَمْعِی. ۳۹ و شِلْمِیا و ناتان و عَدایا. ۴۰ و مَکَدِیَبای و شاشای و شارای. ۴۱ و عَزْرئیل و شِلْمِیا و شَمْریا. ۴۲ و شَلُوم و آمِریا و یوسف. ۴۳ از خاندان نبو؛ یَعِئیل و مَتَبِیتا و زاباد و زَبینا و یَدُو و یوئیل و یَنایا. ۴۴ تمامی اینها زنان بیگانه گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی داشتند که از آنها صاحب فرزندان بودند.

مطابق مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت بازگشتگان جدا شود. ۹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهوذا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در میدان مقابل خانه خدا نشستند. و به خاطر این امر و به خاطر بارش شدید باران می‌لرزیدند. ۱۰ آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان بیگانه گرفته، تقصیر اسرائیل را افزوده‌اید. ۱۱ پس الان یهوه خدای پدران خود را تمجید نمایید و به اراده او عمل کنید و خویشان را از قومهای زمین و از زنان بیگانه جدا سازید.»

۱۲ تمامی جماعت به صدای بلند جواب دادند و گفتند: «چنانکه به ما گفته‌ای، همچنان عمل خواهیم نمود. ۱۳ اما خلق بسیارند و موسم باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امر کار یک یا دو روز نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کرده‌ایم. ۱۴ پس سرورانی از ما به نمایندگی از تمامی جماعت تعیین بشوند و تمامی کسانی که در شهرهای ما زنان بیگانه گرفته‌اند، در وقتهای معین بایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بایند، تا شدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد.»

۱۵ بنابراین یوناتان پسر عَسائیل و یَحْزِیا پسر یَقَوَه بر این امر معین شدند و مِشَلَم و شَبِئَتای لاوی، ایشان را یاری نمودند. ۱۶ پس بازگشتگان چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از سران خاندانها، مطابق خاندانهای پدران خود انتخاب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای رسیدگی به این امر نشستند. ۱۷ و تا روز اول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان بیگانه گرفته بودند، به انجام رسانیدند. ۱۸ و بعضی از پسران کاهنان پیدا شدند که زنان بیگانه گرفته بودند. از پسران یَشوع پسر یوصاداق

نِجْمِیا

نکاتی چند درباره کتاب نِجْمِیا

دو کتاب عِزرا و نِجْمِیا در اصل یک کتاب بوده‌اند و نویسنده آن به احتمال زیاد همان نویسنده کتابهای اول و دوم تواریخ بوده است. نِجْمِیا، یکی از یهودیان هم‌عصر عِزرا بود که در دوران سلطنت اردشیر اوّل در پارس می‌زیست و ساقی پادشاه بود.

در سال ۴۴۵ قبل از میلاد نِجْمِیا از پادشاه اجازه می‌گیرد که به اورشلیم برود و دیوارهای فرو ریخته آن را از نو برپا کند. نِجْمِیا از عهده این کار سخت برمی‌آید با آنکه در مقابل او مخالفتها و موانع زیادی ایجاد می‌گردد. نِجْمِیا در سال ۴۳۳ قبل از میلاد به دربار پارس برمی‌گردد. لیکن در غیاب او قوم باز به راههای بد خویش برمی‌گردد. پس نِجْمِیا بار دیگر به اورشلیم می‌رود و قوم را از گمراهی خود برمی‌گرداند.

تقسیم‌بندی کلی

بخش اوّل: بازسازی دیوارهای اورشلیم (فصول ۱ تا ۷)

دعوت نِجْمِیا (فصل ۱)

عزیمت نِجْمِیا به اورشلیم (فصل ۲)

بازسازی دیوار (فصل ۳)

مخالفت‌های بیشتر (فصل ۴)

مشکلات اجتماعی و اقتصادی (فصل ۵)

تکمیل دیوار با وجود تهدیدات شخصی (فصل ۶)

نیاز به افزایش جمعیت اورشلیم (فصل ۷)

بخش دوّم: تجدید عهد (فصول ۸ تا ۱۰)

قرائت شریعت (فصل ۸)

اعتراف (۱:۹ تا ۳۷)

تعهد به رعایت شریعت (۳۸:۹ تا ۳۹:۱۰)

بخش سوّم: استوارسازی (فصول ۱۱ تا ۱۳)

ساکنان جدید اورشلیم (۱:۱۱ تا ۲۰)

فهرست‌های تکمیلی (۲۱:۱۱ تا ۲۶:۱۲)

وقف دیوار و نتایج آن (۲۷:۱۲ تا ۳:۱۳)

اصلاحات پایانی (۴:۱۳ تا ۳۱)

دعای نِجْمِیا

۱ کلام نِجْمِیا پسر خُگلیا: در ماه کِسْلُو در سال بیستم هنگامی که من در شاه‌نشین شوش بودم، واقع شد^۲ که خانی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقیمانده بودند و درباره اورشلیم سؤال نمودم. ۳ ایشان مرا جواب دادند: «آنانی که آنجا در مناطق از اسیری باقی مانده‌اند، در مصیبت سخت و رسوایی به سر می‌برند و حصار اورشلیم خراب و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده است.»

۴ و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، روزهایی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم. ۵ و گفتم: «آه، ای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای بزرگ و مهیب که عهد و رحمت را بر آنانی که تو را دوست می‌دارند و اوامر تو را حفظ می‌نمایند، نگاه می‌داری،^۶ گوشهای تو متوجه و چشمانت گشوده باشد تا دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگان قوم اسرائیل می‌نمایم، قبول فرمایی. من به گناهان قوم اسرائیل که به تو ورزیده‌ایم، اعتراف می‌نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده‌ایم. ۷ به درستی که به تو مخالفت بزرگی ورزیده‌ایم و اوامر و قوانین و احکامی را که به خادم خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته‌ایم.

۸ پس حال، کلامی را که به خادم خود موسی امر فرمودی، به یاد آور که گفتم: "اگر شما خیانت ورزید، و من شما را در میان قومها پراکنده خواهم ساخت. ۹ اما چون به سوی من بازگشت نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایید، اگرچه پراکندگان شما در کرانه‌های آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده‌ام تا نام خود را در آن ساکن سازم، درخواهم آورد. ۱۰ و ایشان بندگان

و قوم تو می‌باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیة داده‌ای. ۱۱ ای خداوند، گوش تو به سوی دعای بندهات و دعای بندگانست که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می‌باشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد مرحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

رفتن نِجْمِیا به اورشلیم

۲ و در ماه نِیسان، در سال بیستم آرْتَحْشَستای پادشاه، واقع شد که شراب پیش او بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول حاضر نشده بودم. ۲ و پادشاه مرا گفت: «روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بی‌نهایت ترسان شدم. ۳ و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که مکان قهرهای پدرانم می‌باشد، خراب است و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده؟»

۴ پادشاه مرا گفت: «درخواست تو چیست؟» آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم ۵ و به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بندهات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهر مقبره‌های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.»

۶ پادشاه مرا گفت و ملکه به پهلوی او نشستند بود: «طول سفر تو چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» چون زمانی برایش تعیین نمودم، پس پادشاه راضی شد که مرا بفرستد. ۷ و به پادشاه عرض کردم: «اگر پادشاه مصلحت ببیند، نامه‌ها برای والیان ماورای رود به من عطا شود تا مرا اجازه عبور دهند، تا به یهودا برسم. ۸ و نامه‌ای نیز به آساف که مباشر درختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف

دروازه‌های قلعه که در جوار معبد است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه‌ای که من در آن ساکن شوم.» پس پادشاه مطابق دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود.

^۹ پس چون نزد والیان ماورای رود رسیدم، نامه‌های پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. ^{۱۰} اما چون سَنبَلَطُ حُرُونی و طوبیای غلام عَمّونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی قوم اسرائیل آمده است.

^{۱۱} پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم. ^{۱۲} و شبانگهان به همراه چند نفری که همراه من بودند، برخاستم. به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم. چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم، با من نبود. ^{۱۳} پس شبگاهان از دروازه دره در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروب به بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه‌هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم. ^{۱۴} سپس از دروازه چشمه، نزد حوض پادشاه گذشتم، اما برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود. ^{۱۵} و در آن شب از دره بالا آمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه دره داخل شده، مراجعت نمودم. ^{۱۶} صاحب‌منصبان نمی‌دانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شریفان و صاحب‌منصبان و به دیگر کسانی که در کار مشغول می‌بودند، هنوز خبر نداده بودم.

^{۱۷} پس به ایشان گفتم: «شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده است، می‌بینید. بیایید حصار اورشلیم را تعمیر نمایم، تا دیگر رسوا نباشیم.»

^{۱۸} و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می‌بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نمایم.» پس دستهای خود را برای کار خوب قوی ساختند. ^{۱۹} اما چون سَنبَلَطُ حُرُونی و طوبیا صاحب‌منصب عَمّونی و چشم عرب این را شنیدند، ما را مسخره نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: «این چه کار است که شما می‌کنید؟ آیا بر پادشاه فتنه می‌انگیزید؟» ^{۲۰} من ایشان را جواب داده، گفتم: «خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. ما که بندگان او هستیم، برخاسته، تعمیر خواهیم نمود؛ اما شما را در اورشلیم، نه سهمی و نه حقی و نه ادعایی می‌باشد.»

بنا کنندگان حصار

۳ و الیاشیب، رئیس کاهنان و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه‌هایش را برپا نمودند و آن را تا برج صد و برج حَنْثَیل تقدیس نمودند. ^۲ و به پهلوی او، مردان اریحا بنا کردند و به پهلوی ایشان، رَگُور پسرِ اِمَری بنا نمود. ^۳ و پسران هَسَنآه، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت‌بندهایش برپا نمودند. ^۴ و به پهلوی ایشان، مِرموت پسر اوریا پسر حَقّوص تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مِشَلّام پسر پَرکیا پسر مِشیرَبَئیل تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادق پسر بَعَنّا تعمیر نمود. ^۵ و به پهلوی ایشان، یَقوَعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهادند. ^۶ یویاداع پسر فاسِیح و مِشَلّام پسر یَسودیا، دروازه کُهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت‌بندهایش برپا نمودند. ^۷ و به پهلوی ایشان، مِلاتیای جِبعونی

حاکم نصف ناحیه قعیله تعمیر نمود. ^{۱۹} و به پهلوی او، عِزْر پسر یَشوع حاکم مصفّه قسمت دیگر را در برابر سربالایی اسلحه‌خانه نزد زاویه، تعمیر نمود. ^{۲۰} و بعد از او باروک پسر زَبّای، به صمیم قلب قسمتی دیگر را از زاویه تا ورودی خانه الیاشیب، رئیس کاهنان تعمیر نمود. ^{۲۱} و بعد از او مریموت پسر اوریا پسر حَقّوص قسمتی دیگر را از در خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیر نمود. ^{۲۲} و بعد از او کاهنانی که از آن حوالی بودند، تعمیر نمودند. ^{۲۳} و بعد از ایشان، بنیامین و خَشُوب مقابل خانه خود را تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عَزْریا پسر مَعَسیا پسر عَنّیا سمت کنار خانه خود تعمیر نمود. ^{۲۴} و بعد از او، یَتّوی پسر حیناداد قسمتی دیگر را از خانه عَزْریا را تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود. ^{۲۵} فالال پسر اوزای از مقابل زاویه و برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزد زندانخانه است، تعمیر نمود و بعد از او فدایا پسر قَرعوش، ^{۲۶} و یَتّینیم* که در عوفل ساکن بودند، تا مقابل دروازه آب به سوی مشرق، و برج پیش آمده را تعمیر نمودند. ^{۲۷} و بعد از او، یَقوعیان قسمتی دیگر را از مقابل برج پیش آمده بزرگ تا حصار عوفل را تعمیر نمودند. ^{۲۸} و کاهنان، هر کدام مقابل خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند. ^{۲۹} و بعد از ایشان صادق پسر اَمیر مقابل خانه خود را تعمیر نمود و بعد از او شَمعی پسر شَگنیا که نگهبان دروازه شرقی بود، تعمیر نمود. ^{۳۰} و بعد از او حَنّیا پسر شَلَمیا و حانون پسر ششم صالاف، قسمتی دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مِشَلّام پسر یَکِکی مقابل مسکن خود را تعمیر نمود. ^{۳۱} و بعد از او مَلکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه‌های یَتّینیم و تاجران را که مقابل دروازه مفقاد بود، تا بالاخانه برج، تعمیر نمود. ^{۳۲} و میان

و یادون میروونوتی و مردان جَبعون و مصفّه آنچه را که متعلق به قرارگاه والی ماورای رود بود، تعمیر نمودند. ^۸ و به پهلوی ایشان، عَزْیئیل پسر خرها یا که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حَنّیا که از عطاران بود تعمیر نمود. پس اینان اورشلیم را تا حصار عربض، استوار ساختند. ^۹ و به پهلوی ایشان، رفایا پسر حور که حاکم نیمی از شهر اورشلیم بود، تعمیر نمود. ^{۱۰} و به پهلوی ایشان، پدایا پسر خروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی او حَطّوش پسر حَشَبِنیا، تعمیر نمود. ^{۱۱} و مَلکیا پسر حاریم و خَشُوب پسر فَحْت موآب قسمتی دیگر، و برج تنورها را تعمیر نمودند. ^{۱۲} و به پهلوی او، شَلوم پسر هَلوحیش، که حاکم نیمی از شهر اورشلیم بود، همراه با دخترانش تعمیر نمودند. ^{۱۳} حانون و ساکنان زانواح، دروازه دره را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشت‌بندهایش برپا نمودند و هزار ذراع* حصار را تا دروازه خاکروبّه. ^{۱۴} و مَلکیا پسر یَکاب حاکم ناحیه بیت‌هَگَریم، دروازه خاکروبّه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشت‌بندهایش برپا نمود. ^{۱۵} و شَلوم پسر گَلخوزه، حاکم ناحیه مصفّه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها و پشت‌بندهایش برپا نمود و حصار حوض شِلح را نزد باغ پادشاه، و نیز تا پله‌هایی که از شهر داوود فرود می‌آمد. ^{۱۶} بعد از او نِجْمِیا پسر عَزْبوق حاکم نیمی از ناحیه بیت صور، تا برابر مقبره داوود و تا برکه مصنوعی و تا خانه جنگاوران را تعمیر نمود. ^{۱۷} بعد از او، لاویان تعمیر نمودند؛ رِحوم پسر بانی. و به پهلوی او حَشَبیا حاکم نیمی از ناحیه قعیله در قسمت خود تعمیر نمود. ^{۱۸} و بعد از او برادران ایشان، بَوّای پسر حیناداد،

* ۱۳.۳ در عبری: "إمّا". یک إمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است. * ۲۶.۳ همان "خدامان معبد" و نیز در بقیه فصل

بالاخانه برج و دروازه گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

مخالفت با بازسازی حصار

۴ و هنگامی که سَنبَلُط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را مسخره نمود. ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره صحبت کرده گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا برای خود از سر نو بنا خواهند کرد و قربانی تقدیم خواهند کرد و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده‌های خاکروبه، زنده خواهند ساخت، حال آنکه سوخته شده است؟» ۳ و طوبیای عَمّونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می‌کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را فرو خواهد ریخت!» ۴ ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده‌ایم و اهانت ایشان را به سر ایشان برگردان و ایشان را در سرزمین اسیری، به تاراج تسلیم کن. ۵ و عصیان ایشان را پوشانیده منما و گناه ایشان را از حضور خود محو مساز، زیرا که خشم تو را پیش روی بنایان برافروخته‌اند.

۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلندی‌اش به هم پیوست، زیرا که دل قوم در کار بود. ۷ و چون سَنبَلُط و طوبیا و اعراب و عَقُونیان و آشدودیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته می‌شود، به شدت خشمگین شدند. ۸ و تمامی ایشان توطئه نمودند که بیایند و با اورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند. ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب نگهبانان در مقابل ایشان قرار دادیم. ۱۰ اما یهودیان گفتند که «قوت باربران تلف شده است و آوار بسیار است چندان که نمی‌توانیم حصار را بنا

نماییم». ۱۱ دشمنان ما نیز می‌گفتند: «آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم». ۱۲ و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده بار به ما گفتند: «به هر طرف که برگردید، ایشان به ما حمله خواهند کرد...»

۱۳ پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را مطابق طایفه‌های ایشان، با شمشیرها و نیزه‌ها و کمانهای ایشان قرار دادم. ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و صاحب‌منصبان و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند بزرگ و مهیب را به یاد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه‌های خود جنگ نمایید.»

۱۵ و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده‌ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه تمامی ما هر کس به کار خود به حصار برگشتیم. ۱۶ و از آن روز به بعد، نصف خادمان من به کار مشغول می‌بودند و نصف دیگر ایشان، نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها را می‌گرفتند و سرداران در عقب تمام خاندان یهودا مستقر می‌بودند. ۱۷ و آنانی که حصار را بنا می‌کردند و آنانی که بار می‌بردند و عمل‌ها هر کدام به یک دست کار می‌کردند و به دست دیگر اسلحه می‌گرفتند. ۱۸ و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی می‌کردند و شیپورنواز نزد من ایستاده بود.

۱۹ و به بزرگان و صاحب‌منصبان و بقیه قوم گفتم: «کار، بسیار وسیع است و ما بر حصار از یکدیگر جدا و دور هستیم. ۲۰ پس هر جا که صدای شیپور را بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.» ۲۱ پس به کار مشغول شدیم و نیمی از ایشان از سپیده صبح تا بیرون آمدن ستارگان، نیزه‌ها را می‌گرفتند. ۲۲ و هم در آن وقت به

۹ و گفتیم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست. آیا نمی‌باید شما به خاطر ملامت قومهایی که دشمن ما می‌باشند، در ترس خدای ما رفتار نمایید؟^{۱۰} و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض داده‌ایم. پس سزاوار است که از رباخواری دست برداریم.^{۱۱} و الان امروز مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه‌های ایشان و درصد از نقره و غله و عصیر انگور

و روغن که بر ایشان نهاده‌اید، به ایشان رد کنید.»^{۱۲} پس جواب دادند که «رد خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که مطابق این کلام رفتار نمایند.^{۱۳} پس دامن خود را تکانیده گفتیم: «خدا هر کس را که این کلام را عمل نکند، از خانه و کسبش چنین بتکند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس تمامی جماعت آمین گفتند و خداوند را ستایش کردند و قوم مطابق این کلام عمل نمودند.

۱۴ و نیز از روزی که به ولایت سرزمین یهودا گماشته شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم آرْتَحْشَستای پادشاه، که دوازده سال می‌شود، من و برادرانم از سهمیه طعام والیگری نخوردیم.^{۱۵} اما والیان اول که قبل از من بودند، بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال* نقره، نان و شراب نیز از ایشان می‌گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می‌کردند. لیکن من به خاطر ترس خدا چنین نکردم.^{۱۶} و من نیز در ساختن حصار مشغول می‌بودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همه خادمان من در آنجا به کار جمع بودند.^{۱۷} و صد و پنجاه نفر از یهودیان و صاحب‌منصبان، غیر از آنانی که از قومهای اطراف نزد

قوم گفتیم: «هر کس با خادمش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما نگاهیانی نماید و در روز به کار پردازد.»^{۲۳} و من و برادران و خادمان من و نگاهیانی که در عقب من می‌بودند، هیچکدام رخت خود را نکنیدیم و هر کس با اسلحه خود به آب می‌رفت.

کمک به فقیران

۵ و قوم و زنان ایشان، به ضد برادران یهود خود فریاد بزرگی برآوردند.^۲ و بعضی از ایشان گفتند که «ما و پسران و دختران ما بسیاریم. بیایید گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.»^۳ و بعضی گفتند: «مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه‌های خود را گرو می‌دهیم تا به خاطر قحطی، گندم بگیریم.»^۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای خراج پادشاه قرض گرفتیم.^۵ هرچند ما و برادرانمان از یک گوشت و خونیم و پسران ما مثل پسران ایشان، اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می‌سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.»

۶ پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم، بسیار غضبناک شدم.^۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و صاحب‌منصبان را توبیخ نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می‌گیرید!» و جماعتی بزرگ به ضد ایشان جمع نمودم.^۸ و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به قومها فروخته شده‌اند، تا حد امکان بازخرید کرده‌ایم. و آیا شما برادران خود را می‌فروشید و آیا می‌شود که ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند.

* ۱۵.۵ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا با هم مشورت نماییم.»

^۸ آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «مثل این کلام که تو می‌گویی، واقع نشده است. بلکه آن را از فکر خود در آورده‌ای.» ^۹ زیرا تمامی ایشان خواستند ما را بترسانند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا به انجام نرسد. پس حال، ای خدا، دستهای مرا قوی ساز.

^{۱۰} و به خانه شَمَعِیا پسر دَلایا پسر مِهیظَبئیل رفتم و او در را بر خود بسته بود. پس گفت: «در خانه خدا در معبد جمع شویم و درهای معبد را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.»

^{۱۱} من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ و کیست مثل من که داخل معبد بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم رفت.» ^{۱۲} زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است، بلکه از خود به ضد من نبوت می‌کند و طوبیا و سَنبَلَط او را اجیر ساخته‌اند. ^{۱۳} و از این جهت او را اجیر کرده‌اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، گناه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا بدنام سازند.

^{۱۴} ای خدایم، طوبیا و سَنبَلَط را موافق این اعمالشان و همچنین نوع‌دیدی نبیه و دیگر انبیایی را که می‌خواهند مرا بترسانند، به یاد آور.

اتمام بنای حصار

^{۱۵} پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید. ^{۱۶} و واقع شد که چون تمامی دشمنان ما این را شنیدند و همه قومهایی که در همسایگی ما بودند، این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار به مدد خدای ما

ما می‌آمدند، بر سفره من خوراک می‌خوردند. ^{۱۸} و آنچه برای هر روز مهیا می‌شد، یک گاو و شش گوسفند چاق می‌بود و مرغها نیز برای من حاضر می‌کردند و هر ده روز یکبار نیز مقداری زیاد از هر گونه شراب. با وجود این، هرگز سهمیه طعام والیگری را مطالبه نکردم، زیرا که باری سخت بر این قوم می‌بود. ^{۱۹} ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم، مرا از نیکویی یاد آور.

دسیسه به ضد نَحْمِیا

۶ چون سَنبَلَط و طوبیا و چِشَمِ عرب و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده‌ام و هیچ رخنه‌ای در آن باقی نمانده است، با آنکه درهای دروازه‌هایش را هنوز برپا ننموده بودم، ^۲ سَنبَلَط و چِشَمِ نزد من فرستاده، گفتند: «بیا تا در یکی از دهات دشت اونو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد صدمه به من داشتند.

^۳ پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «من در کاری بزرگ مشغولم و نمی‌توانم فرود آیم، چرا کار حیثی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرود آیم، باز ایستد؟»

^۴ ایشان چهار بار مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم. ^۵ پس سَنبَلَط دفعه پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و نامه‌ای گشوده در دستش بود، ^۶ که در آن نوشته شده بود: «در میان قومها شهرت یافته است و چِشَمِ نیز می‌گوید که تو و یهودیان قصد فتنه‌انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می‌کنی و تو مطابق این کلام، می‌خواهی که پادشاه ایشان بشوی. ^۷ و انبیا نیز تعیین نموده‌ای تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که «در یهودا پادشاهی است.» حال مطابق این

^۸ پسران قَرعوش، دو هزار و یک صد و هفتاد و دو.
^۹ پسران شَقَطِیاء، سیصد و هفتاد و دو. ^{۱۰} خاندان آج، ششصد و پنجاه و دو. ^{۱۱} پسران فَحْت مَوآب از پسران یَشوع و یوآب، دو هزار و هشتصد و هجده. ^{۱۲} پسران عیلام، هزار و دویست و پنجاه و چهار. ^{۱۳} پسران رَتَو، هشتصد و چهل و پنج. ^{۱۴} پسران رَگای، هفتصد و شصت. ^{۱۵} پسران پَتوی، ششصد و چهل و هشت. ^{۱۶} پسران یبای، ششصد و بیست و هشت. ^{۱۷} پسران عَزَجَد، دو هزار و سیصد و بیست و دو. ^{۱۸} پسران آدونِیقام، ششصد و شصت و هفت. ^{۱۹} پسران یغوی، دو هزار و شصت و هفت. ^{۲۰} پسران عادی، ششصد و پنجاه و پنج. ^{۲۱} پسران آطیر، از خاندان جَرِقیاء، نود و هشت. ^{۲۲} پسران حاشوم، سیصد و بیست و هشت. ^{۲۳} پسران بیصای، سیصد و بیست و چهار. ^{۲۴} پسران حاریف، صد و دوازده. ^{۲۵} پسران جِبعون، نود و پنج. ^{۲۶} مردان بیت لَجم و یَطوفه، صد و هشتاد و هشت. ^{۲۷} مردان عَناتوت، صد و بیست و هشت. ^{۲۸} مردان بیت عَزَمَوَت، چهل و دو. ^{۲۹} مردان قَرِیه یعاریم و کَفریه جَتیع، ششصد و بیست و یک. ^{۳۰} مردان راقه و بیست و دو. ^{۳۱} مردان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه. ^{۳۲} مردان نبوی دیگر، پنجاه و دو. ^{۳۳} پسران عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه و چهار. ^{۳۴} پسران حاریم، سیصد و بیست. ^{۳۵} پسران آریحا، سیصد و چهل و پنج. ^{۳۶} پسران لود و حادید و اونو، هفتصد و بیست و یک. ^{۳۷} پسران سینائه، سه هزار و نه صد و سی.

^{۳۸} و اما کاهنان: پسران یَدعیا از خاندان یَشوع، نه صد و هفتاد و سه. ^{۳۹} پسران اِمیر، هزار و پنجاه و دو. ^{۴۰} پسران فشحور، هزار و دویست و چهل و هفت. ^{۴۱} پسران حاریم، هزار و هفده. ^{۴۲} و اما لاویان:

^{۴۳} و اما لاویان:

به انجام رسیده است. ^{۱۷} و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا نامه‌ها نزد طوبیا می‌فرستادند و نامه های طوبیا نزد ایشان می‌رسید، ^{۱۸} زیرا که بسیاری از اهل یهودا با او همدستان شده بودند، چونکه او داماد شِگنیا پسر آج بود و پسرش یهوحنان، دختر مِشَلّام پسر بَرِکیا را به زنی گرفته بود. ^{۱۹} آنها درباره خوبیهای او در حضور من نیز می‌گفتند و سخنان مرا به او می‌رسانیدند. و طوبیا نامه‌ها می‌فرستاد تا مرا بترساند.

شماره اسیرانی که بازگشته بودند

۷ و چون حصار بنا شد و درهایش را برپا نمودم و دریانان و سربازان و لاویان ترتیب داده شدند، ^۲ آنگاه اداره امور اورشلیم را به برادر خود خَنانی و خَننیا رئیس قلعه سپردم، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خداترس بود. ^۳ و ایشان را گفتم که دروازه های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود، باز نکنند و مادی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند و «از ساکنان اورشلیم نگهبانان قرار دهید که هر کس به نگهبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضر باشند.»

^۴ و شهر وسیع و بزرگ بود و قوم در درونش کم و هنوز خانه‌ها بنا نشده بود. ^۵ و خدای من در دلم نهاد که بزرگان و صاحب‌منصبان و قوم را جمع نمایم تا مطابق نسب‌نامه‌ها ثبت کردند و نسب‌نامه های آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند، یافتم و در آن به این مضمون نوشته دیدم: ^۶ اینانند اهل ولایت که از اسیری آن اشخاصی که یَبوگَدنَصِر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند. ^۷ اما آنانی که همراه زَرَبابیل آمده بودند: یَشوع، نَجْمیا، عَزَرِیا، رَعْمیا، نَحْمانی، مُردخای، بِلشان، مِسفارت، یغوی، یحوم، و یَعنا. شمار مردان قوم اسرائیل:

^{۶۴} اینان نسب‌نامه‌های خود را در میان آنانی که در نسب‌نامه‌ها ثبت شده بودند جستجو کردند، اما نیافتند، پس از کِهانت محروم شدند. ^{۶۵} پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با "اوریم و تُمیم" برقرار نشود، از خوراک بسیار مقدس نخورند. ^{۶۶} تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ^{۶۷} غیر از غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و سرایندگان و سرایندگان زن ایشان دویست و چهل و پنج نفر بودند. ^{۶۸} و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل و پنج. ^{۶۹} و شتران، چهار صد و سی و پنج و الاغان شش هزار و هفتصد و بیست بود. ^{۷۰} و بعضی از سران خاندانها هدایا به جهت کار دادند. اما ترشاتا هزار درهم* طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کِهانت به خزانه داد. ^{۷۱} و بعضی از سران پدران، بیست هزار درهم طلا و دو هزار و دویست مینای* نقره به خزانه به جهت کار دادند. ^{۷۲} و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درهم طلا و دو هزار مینای نقره و شصت و هفت دست لباس کِهانت. ^{۷۳} پس کاهنان و لاویان و دربانان و سرایندگان و بعضی از قوم و نتینیم و تمامی اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، قوم اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

خواندن کلام کتاب تورات

و تمامی، قوم همچون یک تن در میدان پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. ^۲ و عزرای کاهن، تورات را در

یشوع، از خاندان قَدَمِثیل و از خاندان هودوا، هفتاد و چهار. ^{۴۴} و سرایندگان: پسران آساف، صد و چهل و هشت.

^{۵۰} و دربانان: پسران شَلوم، پسران آطیر، پسران ظلمون، پسران عَقوب، پسران حَطیطه، و پسران شوبای، صد و سی و هشت. ^{۴۶} و اما نتینیم*: پسران صیحه، پسران حَسوفا، پسران طَبایوت. ^{۴۷} پسران قیروس، پسران سیعا، پسران فادون. ^{۴۸} پسران لِبانَه، پسران حجابَه، پسران شَلَمای. ^{۴۹} پسران حانان، پسران جَدیل، پسران جاکر. ^{۵۰} پسران رَایا، پسران رِصین، پسران یَقودا. ^{۵۱} پسران جَزَام، پسران عَزَه، پسران فاسِیح. ^{۵۲} پسران بیسای، پسران مِعونیم، پسران یَفوشِسیم. ^{۵۳} پسران بَقَبوق، پسران حَقوفا، پسران خرحور. ^{۵۴} پسران بَصَلِیت، پسران مَحیدا، پسران خرشا. ^{۵۵} پسران بَرَقوس، پسران سیسیرا، پسران تَامَاح. ^{۵۶} پسران نَصِیح، پسران حَطِیفا. ^{۵۷} و پسران خادمان سلیمان: پسران سوطای، پسران سوفِیت، پسران فریدا. ^{۵۸} پسران یَعَلّا، پسران دَرَقون، پسران جَدیل. ^{۵۹} پسران شَقَطِیّا، پسران حَطِیل، پسران فوخرَه-حَطِیّا، و پسران آمون.

^{۶۰} تمامی نتینیم و پسران خادمان سلیمان، سیصد و نود و دو. ^{۶۱} و اینانند آنانی که از شهرهای تِل مِلح و تِل خرشا و کِروب و آدُون و اَمیر برآمده بودند، اما خاندان پدران و دودمان خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه: ^{۶۲} پسران دِلایا، پسران طوبیا، پسران یَقودا، ششصد و چهل و دو.

^{۶۳} و از کاهنان: پسران کبابا، پسران حَقّوص، پسران بَرزِلایی که یکی از دختران بَرزِلایی چلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان معروف شدند.

* ۴۶.۷ همان "خادمان معبد" و نیز در بقیه فصل * ۷۰.۷ در عبری: "دارخما". دارخما سکه‌ای بود به وزن تقریبی ۸/۵ گرم؛ همچنین در آیات ۷۱ و ۷۲. * ۷۱.۷ یک "مینا" تقریباً معادل ۰/۶ کیلوگرم است؛ همچنین در آیه ۷۲.

تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «ساکت باشید زیرا که امروز روز مقدس است. پس غمگین نباشید.»^{۱۲} پس تمامی قوم رفته، خوردند و نوشیدند و سهم‌ها فرستادند و شادی بزرگ نمودند، زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند، فهمیدند.

^{۱۳} و در روز دوم سران خاندانهای تمامی قوم و کاهنان و لاویان نزد عزرائی کاتب جمع شدند، تا کلام تورات را گوش نمایند.^{۱۴} و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود که قوم اسرائیل در عید ماه هفتم، در سایبانها ساکن بشوند.^{۱۵} و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندا دهند که به کوه‌ها بیرون رفته، شاخه‌های زیتون و شاخه‌های زیتون وحشی و شاخه‌های آس و شاخه‌های نخل و شاخه‌های درختان پربرگ بیاورند و سایه‌بانها، به اینطور که نوشته شده است، بسازند.

^{۱۶} پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در میدان دروازه آب و در میدان دروازه افرایم، سایبانها برای خود ساختند.^{۱۷} و تمامی جماعتی که از اسیری برگشته بودند، سایبانها ساختند و در سایبانها ساکن شدند، زیرا که از دوران یوشع پسر نون تا آن روز قوم اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار بزرگی رخ نمود.^{۱۸} و هر روز، از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را می‌خواند. آنان هفت روز عید را نگاه داشتند، و در روز هشتم، محفل مقدس مطابق قانون برپا شد.

توبه اسرائیلیان

۹ و در روز بیست و چهارم این ماه، قوم اسرائیل روزه‌دار و پلاس در بر و خاک بر سر جمع شدند.^۲ و آنهایی که اصل و نسبشان اسرائیلی بود، خویشان

روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می‌توانستند بشنوند و بفهمند، آورد.^۳ و آن را در میدان مقابل دروازه آب از روشنائی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که می‌توانست بفهمد، خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا دادند.^۴ و عزرائی کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلوی از دست راستش مَتَنِّیا و شَمْع و غَنایا و اوریا و حَلْقِیا و مَعَسِیا ایستادند و از دست چپش، فِدایا و میسائیل و مَلْکیا و حاشوم و حَشَبَدَّانه و زَکَرِیا و مِشَلَّام.^۵ و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گشود، زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند.^۶ و عزرا، یهوه خدای بزرگ را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و تعظیم نموده، و رو به زمین نهاده، خداوند را سجده نمودند.^۷ و پِشوع و بانی و شِربیا و یامین و عَقُوب و شَبْتای و هودیا و مَعَسِیا و قَلِیطا و عَزْرَیا و یوزاباد و حانان و فِلَایا، که از لاویان بودند، تورات را برای قوم بیان می‌کردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند.

^۸ پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که می‌خواندند، بفهمند.^۹ و نِجْمِیا که والی بود، و عزرائی کاهن و کاتب و لاویانی که قوم را می‌فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «امروز برای یهوه خدای شما روز مقدس است. پس نوحه‌گری منماید و گریه نکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند، گریستند.

^{۱۰} پس به ایشان گفت: «بروید و خوراکیهای لذیذ بخورید و شربت‌ها بنوشید و نزد هر که چیزی برای او مهیا نیست، سهم‌ها بفرستید، زیرا که امروز، برای خداوند ما روز مقدس است، پس غمگین نباشید زیرا که شادی خداوند، قوت شما است.»^{۱۱} و لاویان

را در روز، به ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی.^{۱۳} و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان صحبت نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و قوانین نیکو را به ایشان دادی.^{۱۴} و سبب مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و قوانین و شرایع به واسطه خادم خویش موسی به ایشان امر فرمودی.^{۱۵} و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به سرزمینی که دست خود را برافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند.

^{۱۶} لیکن ایشان و پدران ما متکبرانه رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تو را اطاعت ننمودند.^{۱۷} و از شنیدن سر باز زدند و اعمال عجیبی را که در میان ایشان نمودی، به یاد نیاوردند. بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزانه، سرداری تعیین نمودند تا به بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیرغضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی.^{۱۸} بلکه چون گوساله ریخته شده‌ای برای خود ساختند و گفتند: "ای اسرائیل، این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد." و اهانت بزرگی نمودند.^{۱۹} آنگاه تو نیز مطابق رحمت بزرگ خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را در راه رهبری می‌نمود، از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروند، برای ایشان روشن می‌ساخت.^{۲۰} و روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و مَنای خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی.^{۲۱} و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان کهنه

را از تمامی غریبان جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند.^۲ و در جای خود ایستاده، یک چهارم روز کتاب تورات یهوه خدای خود را خواندند و چهارم دیگر اعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند.^۴ و یسوع و بانی و قدیمیئل و شبتیا و بوئی و شربیا و بانی و کینانی بر منبر لاویان ایستادند و به صدای بلند، نزد یهوه خدای خویش التماس نمودند.^۵ آنگاه لاویان، یعنی یسوع و قدیمیئل و بانی و شبتیا و شربیا و هودیا و شبتیا و فتحیا گفتند: «برخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید.»

اسم جلیل تو که از تمام برکات و نغمه‌ها بالاتر است، متبارک باد.^۶ تو به تنهایی یهوه هستی. تو فلک و آسمان آسمانها و تمامی لشکریان آنها را و زمین را و هر چه بر آن است و دریاها را و هر چه در آنها است، ساخته‌ای و تو همه اینها را حیات می‌بخشی و لشکریان آسمان تو را سجده می‌کنند.^۷ تو، ای یهوه، آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور گلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی.^۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، با او عهد بستی که زمین گنغانیان و حیثیان و آموریان و فرژیان و پبوسیان و چرجاشیان را به او ارزانی داشته، به نسل او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی.^۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد دریای سرخ شنیدی.^{۱۰} و نشانه‌ها و معجزات بر فرعون و تمامی بندگان و تمامی قوم سرزمینش آشکار ساختی، چونکه می‌دانستی که بر ایشان ستم می‌نمودند، پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است.^{۱۱} و دریا را به حضور ایشان جدا کردی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعقیب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی.^{۱۲} و ایشان

انیشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانۀ رفتار نموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را به جا آورد، از آنها زنده می ماند، خطا ورزیدند و خیره سری کرده، گردنهای خویش را سخت نمودند و اطاعت نکردند.

۳۰ در ضمن سالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه پیامبران خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. بنابراین ایشان را به دست قومهای کشورها تسلیم نمودی. ۳۱ اما مطابق رحمتهای عظیمت، ایشان را به تمامی از بین نبردی و ترکشان نکردی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی. ۳۲ و الان ای خدای ما، ای خدای بزرگ و قادر و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از دوران پادشاهان آشور تا امروز چیره شده است، در نظر تو اندک ننماید. ۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو وفادار بوده ای، اما ما شرارت ورزیده ایم. ۳۴ و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل ننمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند. ۳۵ و در مملکت خودشان و در نیکویی بزرگی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهادی، تو را عبادت ننمودند و از اعمال زشت خویش برنگشتند.

۳۶ «اینک ما امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن بندگی می کنیم. ۳۷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به خاطر گناهان ما، بر ما مسلط ساخته ای می آورد و ایشان بر جسدهای ما و چهارپایان ما مطابق اراده خود حکمرانی می کنند و ما در شدت تنگی گرفتار هستیم. ۳۸ و به خاطر همه این

نگریدید و پایهای ایشان ورم نکرد. ۳۹ و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، و هر گوشه از زمین را میانشان تقسیم نمودی و زمین سیحون، پادشاه حبشون و زمین عوج، پادشاه باشان را به تصرف آوردند. ۴۰ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آوردند، در آوردی.

۴۱ پس، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و گنغانیان را که ساکنان زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند. ۴۲ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه های پر از اشیا نفیس و چشمه های کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای بزرگ تو بهره مند گردیدند. ۴۳ با این همه بر تو فتنه انگیزخته و سرکشی کرده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت می آوردند تا به سوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانته بزرگی به عمل آوردند. ۴۴ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنان شان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند. در حین تنگی خویش، نزد تو التماس نمودند و ایشان را از آسمان قبول نمودی و مطابق رحمتهای بزرگ خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنان شان رهانیدند.

۴۵ اما چون آسایش یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنان شان واگذاشتی که بر ایشان سلطه رانند. و چون باز نزد تو التماس نمودند، ایشان را از آسمان قبول نمودی و مطابق رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی. ۴۶ و برای ایشان شهادت فرستادی تا

امور، ما عهد محکم بسته، آن را نوشتیم و سروران و لاویان و کاهنان ما آن را مهر کردند.»

مهرکنندگان پیمان

۱. و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نِحمِیای والی پسر حَکَلِیا. صِدفِیا،^۲ و سِریا، و عَزْریا و اِرمِیا،^۳ و فِشْحو و اَمْریا و مَلْکیا.^۴ و خَطْلُو و شَبْتِیا و مَلوک.^۵ و حاریم و میریموت و عوبدیا.^۶ و دانیال و جِئتُون و باروک.^۷ و مِشَلّام و آبّیا و میامین.^۸ و مَعْزِیا و یِلْجای و شَمْعِیا. اینها کاهنان بودند.

۹ و اما لاویان: یِشوَع پسر آزنیا و پَتوی از پسران حیناداد و قَدَمِئیل؛^{۱۰} و برادران ایشان؛ شَبْتِیا و هودیا و قِلیطا و فِلاّیا و حانان.^{۱۱} و میکا و رِحو و حَشَبِیا.^{۱۲} و زَگور و شَریّا و شَبْتِیا.^{۱۳} و هودیا و بانی و بنینو.^{۱۴} و سروران قوم؛ قَرَعوش و قَحّت مواب و عیلام و رَتّو و بانی.^{۱۵} و بونی و عَزْجَد و پبای.^{۱۶} و آدُونیا و یغوی و عودین.^{۱۷} و عاطر و جِزْقیا و عَزّور.^{۱۸} و هودیا و حاشوم و بیصای.^{۱۹} و حاریف و عَناتوت و یبای.^{۲۰} و مَجْفِیعاش و مِشَلّام و جِزیر.^{۲۱} و مِشِیزَبئیل و صادوق و یَدّوعا.^{۲۲} و فِلْطِیا و حانان و عَنایا.^{۲۳} و هوشع و حَتْنِیا و حَشّوب.^{۲۴} و هَلّوحیش و فِلْحا و شوبیق.^{۲۵} و رِحو و حَشَبْنا و مَعْسِیا.^{۲۶} و اخِیا و حانان و عَنان.^{۲۷} و مَلوک و حاریم و یَعَنّا.

۲۸ و سایر قوم و کاهنان و لاویان و دربانان و سرایندگان و نِتینیم* و همه کسانی که خویششان را از اهالی ممالک خود به پیروی از تورات خدا جدا ساخته بودند، با زنان و پسران و دختران خود، یعنی همه صاحبان معرفت و فهم،^{۲۹} به برادران و بزرگان خویش پیوسته، لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات

خدا که به واسطه موسی خادم خدا داده شده بود، رفتار نمایند و تمامی اوامر یهوه خداوند ما و احکام و قوانین او را نگاه دارند و به عمل آورند.^{۳۰} و اینکه دختران خود را به اقوام این سرزمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم.^{۳۱} و اگر اهل این سرزمین در روز سَبّت، کالا و یا هر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روزهای سَبّت و روزهای مقدس نخریم و از محصول سال هفتم و مطالبه هر قرض چشم بپوشیم.^{۳۲} و بر خود قوانین قرار دادیم که یک سوم مثقال* در هر سال، بر خویششان لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما.^{۳۳} برای نان حضور و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سَبّت‌ها و ماه نو و اعیاد مقرر، و به جهت هدایای مقدس و قربانی‌های گناه تا کفار به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما.^{۳۴} و ما کاهنان و لاویان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خود برحسب خاندانهایشان، هر سال به وقتهای معین بیاوریم تا بر قربانگاه یهوه خدای ما موافق آنچه در تورات نوشته است، سوخته شود.^{۳۵} و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همه میوه‌های هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم.^{۳۶} و تا اینکه نخست‌زاده‌های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست‌زاده‌های گاو و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت می‌کنند، بیاوریم.^{۳۷} و نیز نوبر خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و شراب تازه و روغن زیتون را برای کاهنان به حجره‌های خانه خدای خود و دهیک زمین خویش را به جهت لاویان بیاوریم، زیرا که لاویان دهیک را در تمامی

* ۲۸.۱۰ همان «خادمان معبد» * ۳۲.۱۰ در عبری: «شِکیل». یک شِکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

۷ و اینانند پسران بنیامین؛ سَلَو پسر مِشَلَام، پسر یوعید، پسر فدایا، پسر قولایا، پسر مَعَسِیا، پسر ایتئیل، پسر یَشَعِیا. ۸ و بعد از او جَبّای و سَلّای، نه صد و بیست و هشت نفر. ۹ و یوئیل پسر زَکری، ناظر ایشان بود و یهوذا پسر هَسِنوآه، رئیس دوم شهر بود.

۱۰ و از کاهنان؛ یَدَعِیا پسر یواریب و یاکین. ۱۱ و سیرایا پسر حَلَقِیا، پسر مِشَلَام، پسر صادوق، پسر مِرابوت، پسر آخیطوب، سرپرست خانه خدا. ۱۲ و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول می‌بودند، هشتصد و بیست و دو نفر. و عَدایا پسر یروحام، پسر فَلَلیا، پسر امصی، پسر زَکریا، پسر فشحور، پسر مَلکیا. ۱۳ و برادران او که سران خاندانها بودند، دویست و چهل و دو نفر. و عَمَشِیسای پسر عَزْرئیل، پسر آخزای، پسر مِشَلیموت، پسر اِمّیر. ۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زَبْدِییل پسر هَجدولیم رئیس ایشان بود.

۱۵ و از لاویان؛ شَمَعِیا پسر حَسّوب، پسر عَزْرِیقام، پسر حَشَبِیا، پسر بوئ. ۱۶ و شَبِتای و یوزاباد بر کارهای خارج خانه خدا از سران لاویان بودند. ۱۷ و مَتَنیا پسر میکا، پسر زَبدی، پسر آساف، رهبر شکرگزاری که در عبادت حمد بگوید، و بَقَبوقِیا که از میان برادرانش رئیس دوم بود، و عَبدایا پسر شَموعا، پسر جلال، پسر یِدوتون. ۱۸ تمامی لاویان در شهر مقدس دویست و هشتاد و چهار نفر بودند.

۱۹ و دربانان؛ عَقّوب و ظلمون و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می‌کردند، صد و هفتاد و دو نفر. ۲۰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان هر کدام در ملک خویش در تمامی شهرهای یهوذا ساکن شدند. ۲۱ و نتینیم* در عوفل مسکن گرفتند و صیحا و جِشفا

شهرهای زراعتی ما دریافت می‌کنند. ۲۸ و هنگمی که لاویان دهیک می‌گیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لاویان دهیک دهیکها را به خانه خدای ما به انبارهای خزانه بیاورند. ۳۹ زیرا که قوم اسرائیل و فرزندان لاوی هدایای افراشتنی غله و شراب تازه و روغن زیتون را به انبارها می‌بایست بیاورند، جایی که ظروف قُدس و کاهنانی که خدمت می‌کنند و دربانان و سرایندگان، آنجایند. ما به خانه خدای خود پی‌توجهی نخواهیم کرد.»

ساکنان اورشلیم

۱۱ و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند. ۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، برکت دادند. ۳ و اینانند سروران ولایت که در اورشلیم ساکن شدند. اما سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و نتینیم* و پسران خادمان سلیمان هر یک در ملک شهر خود، در شهرهای یهوذا ساکن شدند.

۴ پس در اورشلیم، بعضی از خاندان یهوذا و خاندان بنیامین مسکن گرفتند.

و اما از پسران یهوذا؛ عَنایا پسر عَزْیا، پسر زَکریا، پسر آتَرِیا، پسر شَقَطِیا، پسر مَهَلَلئیل از پسران فِرِص. ۵ و مَعَسِیا پسر باروک، پسر گلحوزه، پسر خزایا، پسر عَدایا، پسر یواریب، پسر زَکریا، پسر شیلونی. ۶ تمامی پسران فِرِص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد دلاور بودند.

* ۳.۱۱ همان "خادمان معبد" * ۲۱.۱۱ همان "خادمان معبد"

شکرگزاری بودند.^۹ و برادران ایشان بَقْبُوقِیا و عُمّی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند.^{۱۰} و یِشوع پدر یویاقیم بود و یویاقیم پدر اِلِیاشیب، اِلِیاشیب پدر یویاداع،^{۱۱} یویاداع پدر یوناتان، یوناتان پدر یَدَوَع.

^{۱۲} در دوران یهویاقیم، سران خاندانهای اینان بودند؛ از سِرایا، مِرایا، از اِرمیا، حَتْنیا.^{۱۳} از عِزرا، مِشَلّام. از اَمِریا، یِهوحنان.^{۱۴} و از مَلوکی، یوناتان. از شَبْتِیا، یوسف.^{۱۵} از حاریم، عدنا. از مِراویوت، جَلقیا. ^{۱۶} و از عِدو، رَگِریا. از جِنتون، مِشَلّام.^{۱۷} از اَبّیا، زَکری. از مِنیامین و موعِدیا، فِلطای.^{۱۸} از بلجِه، شَموعا. از شَمعیّا، یِهوحنان.^{۱۹} از یویاریب، مَتْنیا. از یَدعیّا، عُمّی.^{۲۰} از سَلای، قَلّای. از عاموق، عِیر.^{۲۱} از جَلقیا، حَسَبیا. از یَدعیّا، یَنْثیل.

^{۲۲} سران پدران لاویان در دوران اِلِیاشیب و یِهویداع و یوحنان و یَدَوَع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش پارسی.^{۲۳} و سران پدران خاندان لاوی در کتاب تواریخ دوران تا روزهای یوحنان پسر اِلِیاشیب ثبت گردیدند.^{۲۴} سران لاویان؛ حَسَبیا، شِریّا، یِشوع پسر قَدَمیئیل و برادرانشان که مقابل ایشان می‌ایستادند تا دسته برابر دسته، بنا به فرمان داوود، مرد خدا، ستایش و شکرگزاری کنند.^{۲۵} و مَتْنیا و بَقْبُوقِیا و عوبدیا و مِشَلّام و ظلمون و عَقوب دریانان بودند که نزد خزانه‌های دروازه‌ها پاس می‌دادند.^{۲۶} اینان در دوران یهویاقیم پسر یِشوع پسر یوصاداق و در دوران نِجمیای والی و عِزرای کاهن کاتب بودند.

تقدیس حصار اورشلیم

^{۲۷} و هنگام تقدیس حصار اورشلیم، لاویان را از همه مکان‌های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود با دف و بریبط و عود آن را تقدیس نمایند.^{۲۸} پس سران سرایندگان، از نواحی اطراف اورشلیم و از دهات یطوفاتیان جمع

سران نتینیم بودند.^{۲۲} و رئیس لاویان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عُمّی پسر بانی، پسر حَسَبیا، پسر مَتْنیا، پسر میکا، از پسران آساف که سرایندگان بودند، می‌بود.^{۲۳} زیرا که درباره ایشان حکمی از پادشاه بود و قانونی به جهت سرایندگان برای امر هر روز در روزش.^{۲۴} و فِتَحیا پسر مِشیرِئیل از پسران زراح پسر یهودا از جانب پادشاه برای تمامی امور قوم بود.^{۲۵} و بعضی از خاندان یهودا در قصبه‌ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قَرِیه‌آرَبَع و دهات آن و دیبون و دهات آن و یَقْبَصِئیل و دهات آن.^{۲۶} و در یِشوع و مولاده و بیت فالط.^{۲۷} و در حَضَرشوعال و یِئِشَبَع و دهات آن.^{۲۸} و در صَقْلغ و مِکونه و دهات آن.^{۲۹} و در عِین‌رَمون و صُرعه و یرموت.^{۳۰} و زانواح و عَدْلَام و دهات آنها و لاکیش و نواحی آن و عَزِیقه و دهات آن. پس ایشان از یِئِشَبَع تا دره هنوم ساکن شدند.

^{۳۱} و پسران بنیامین از جِئَع تا مِکماش ساکن شدند. در عِیّه و بَیت‌ایل و دهات آن.^{۳۲} و عَناتوت و نوب و عَتْنیا،^{۳۳} و حاصور و رامّه و چَتّایم،^{۳۴} و حادید و صِبوعم و نِبلاط،^{۳۵} و لود و اونو و دره صنعتگران.^{۳۶} و بعضی از دسته‌های لاویان در یهودا، به بنیامین تعیین شدند.

فهرست نامهای کاهنان و لاویان

۱۲ و ایناند کاهنان و لاویانی که با رُزْئابیل پسر شِئَلْتِئیل و یِشوع رفتند. سِرایا و اِرمیا و عِزرا.^۲ اَمِریا و مَلوک و حَطّوش.^۳ و شَگنیا و رِحوّم و مِریموت.^۴ و عِدو و جِنتوی و اَبّیا.^۵ و میامین و مَعْدیا و بلجّه.^۶ و شَمعیّا و یویاریب و یَدعیّا.^۷ و سَلو و عاموق و جَلقیا و یَدعیّا. اینان سران کاهنان و برادران ایشان در دوران یِشوع بودند.

^۸ و لاویان: یِشوع و بَنوئ و قَدَمیئیل و شِریّا و یهودا و مَتْنیا که او و برادرانش رهبران سرودهای

گردانیده بود و زنان و کودکان نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور شنیده شد.

خدمت در معبد

^{۴۴} و در آن روز، کسانی چند بر حجره‌ها به جهت خزانه‌ها و هدایا و نوبرها و ده‌یکها تعیین شدند تا سهم‌های کاهنان و لاویان را از مزرعه‌های شهرها مطابق تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا دربارۀ کاهنان و لاویانی که به خدمت می‌ایستادند، شادی می‌نمودند. ^{۴۵} و ایشان با سرایندگان و دریانان، موافق حکم داوود و پسرش سلیمان، وظیفه محوله از سوی خدای خود و وظیفه پاکی را به جا می‌آوردند. ^{۴۶} زیرا که در دوران داوود و آساف از قدیم، سران سرایندگان بودند و سرودهای حمد و ستایش برای خدا وجود داشت. ^{۴۷} و تمامی اسرائیل در دوران زَرْبَابِل و در دوران نِجْمِیا، سهمیه روزانۀ سرایندگان و دریانان را روز به روز می‌دادند و ایشان سهم به لاویان می‌دادند و لاویان نیز سهمی به خاندان هارون.

آخرین اصلاحات نِجْمِیا

۱۳ در آن روز، کتاب موسی را به گوش قوم خواندند و در آن نوشته‌ای یافت شد که عَمَوْنِیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند. ^۲ چونکه ایشان قوم اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بَلْعَام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید، اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود. ^۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلط را از میان اسرائیل جدا کردند. ^۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر انبارهای خانه خدای ما تعیین شده بود، با طوبیا خوشاوندی داشت. ^۵ و برای او انباری بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را

شدند. ^{۲۹} و نیز از بیت چَلْجال و از مزرعه‌های جَتَب و عَزْمَوْت، زیرا که سرایندگان به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات ساخته بودند. ^{۳۰} و کاهنان و لاویان خویشتن را پاک نمودند و قوم و دروازه‌ها و حصار را نیز پاک کردند. ^{۳۱} من سران یهودا را بر سر حصار آوردم و دو دسته بزرگ از پرستشگران معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تا دروازه خاکروبه به پیش می‌رفتند.

^{۳۲} و در عقب ایشان، هوشَعیا و نیمی از سران یهودا. ^{۳۳} و عَزْرِیا و عِزْرا و مِشْلَام. ^{۳۴} و یهودا و بنیامین و شَمْعِیا و اِرمِیا. ^{۳۵} و بعضی از پسران کاهنان با شیپورها یعنی زَگْریا پسر یوناتان پسر شَمْعِیا پسر مَتَنیا پسر میکایا پسر زَکُور پسر آصاف. ^{۳۶} و برادران او شَمْعِیا و عَزْرِیئیل و مِلْلائی و چَلْلائی و مَعای و یَتَنئیل و یهودا و خَنانی با آلات موسیقی داوود مرد خدا. و عِزْرای کاتب پیش ایشان بود. ^{۳۷} پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر پلکان شهر داوود بر فراز حصار بالای خانه داوود، تا دروازه آب به طرف مشرق رفتند. ^{۳۸} و دسته دوم، حمدکنان در مقابل ایشان پیش رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، از نزد برج تنورها تا حصار عریض در عقب ایشان رفتیم. ^{۳۹} و ایشان از بالای دروازه اِفْرایم و بالای دروازه گُهنه و بالای دروازه ماهی و برج خَنَنئیل و برج صد تا دروازه گوسفند رفته، نزد دروازه نگهبان توقف نمودند. ^{۴۰} پس هر دو دسته حمد کنان در خانه خدا ایستادند و من و نصف صاحب‌منصبان نیز ایستادیم. ^{۴۱} و اِلْیاقِیم و مَعْسِیا و مِنیامین و میکایا و اِلْیوعینای و زَگْریا و خَنَنای کاهن با شیپورها ^{۴۲} و مَعْسِیا و شَمْعِیا و اِلْعازار و عَزْری و یوحانان و مَلْکیا و عیلام و عِزْری چنین کردیم. سرایندگان به رهبری پِزْرحِیای به صدای بلند سراییدند. ^{۴۳} و در آن روز، قربانی‌های بزرگ تقدیم کرده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان

می‌آوردند. پس ایشان را به خاطر فروختن آذوقه در آن روز اخطار دادم.^{۱۶} و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه کالا می‌آوردند و در روز سبت، به خاندان یهودا و اهل اورشلیم می‌فروختند.

^{۱۷} پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شما می‌کنید و روز سبت را بی‌حرمت می‌نمایید؟^{۱۸} آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ اکنون شما سبت را بی‌حرمت نموده، غضب بیشتری را بر اسرائیل می‌آورید.»^{۱۹} و چون پیش از سبت، سایه‌های غروب بر دروازه‌های اورشلیم گسترده می‌شد، دستور دادم که دروازه‌ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه‌ها قرار دادم که هیچ باری در روز سبت آورده نشود.

^{۲۰} پس سوداگران و فروشندگان هرگونه کالا، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب را به سر بردند.^{۲۱} اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «شما چرا نزد دیوار شب را به سر می‌برید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، دست خود را بر شما بلند می‌کنم.» پس از آن وقت دیگر در روز سبت نیامدند.

^{۲۲} و لاویان را امر فرمودم که خویشتن را پاک نمایند و آمده، دروازه‌ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت مقدس بماند. ای خدایم، این را نیز برای من به یاد آور و مطابق زیادی رحمت خود، بر من ترحم فرما.

^{۲۳} در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از آشدودیان و عَمُونیان و موآبیان گرفته بودند.^{۲۴} و نیمی از زبان پسران ایشان، به زبان آشدودی بود و به زبان یهودیان نمی‌توانستند به خوبی صحبت نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم.^{۲۵} بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به

و دهیک گندم و شراب و روغن را که برای لاویان و سرایندگان و دربانان مقرر بود، می‌گذاشتند، و نیز هدایای افراشتنی کاهنان را.^۶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم، زیرا در سال سی و دوم آرتَحْشَستا پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از روزهایی چند از پادشاه اجازه خواستم.^۷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که اِلِاشِیب درباره طوبیا کرده بود، از اینکه انباری برایش در صحن خانه خدا مهیا ساخته بود، آگاه شدم.^۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمد و تمامی اسباب خانه طوبیا را از انبار بیرون ریختم.^۹ و امر فرمودم که انبار را پاک نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن باز آوردم.

^{۱۰} و فهمیدم که سهمیه لاویان را به ایشان نمی‌داده‌اند و از این جهت، هر کدام از لاویان و سرایندگانی که مشغول خدمت می‌بودند، به مزرعه‌های خویش فرار کرده بودند.^{۱۱} پس با صاحب‌منصبان مشاجره نموده، گفتم: «چرا درباره خانه خدا غفلت می‌نمایید؟» و لاویان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم.^{۱۲} و تمامی یهودیان، دهیک گندم و شراب تازه و روغن را به انبارها آوردند.^{۱۳} شِلِیمای کاهن و صادق کاتب و فِدایا را که از لاویان بود، بر انبارها گماشتم و به پهلوی ایشان، حانان پسر زَگور پسر مَتَنیا را، زیرا که مردم ایشان را امین می‌پنداشتند و کار ایشان این بود که سهمیه برادران خود را به ایشان بدهند.

^{۱۴} ای خدایم، مرا درباره این کار به یاد آور و اعمال نیکویی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده‌ام، محو مساز.

^{۱۵} در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشها را در روز سبت می‌فشرده و بافه‌ها می‌آوردند و الاغها را بار می‌کردند و شراب و انگور و انجیر و هر گونه بار را نیز در روز سبت به اورشلیم

^{۲۸} و یکی از پسران یهویداع پسر اِلیاشیب رئیس کاهنان، داماد سَنبَلِط حورونی بود. پس او را از نزد خود راندم.

^{۲۹} ای خدای من، ایشان را به یاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لاویان را بی حرمت کرده اند.

^{۳۰} پس من ایشان را از هر چیز بیگانه پاک ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود، ^{۳۱} و هدایای هیزم، در زمان معین و نوبرها را نیز.

ای خدای من، مرا به نیکویی به یاد آور.

خدا قسم داده، گفتم: «دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید. ^{۲۶} آیا سلیمان، پادشاه اسرائیل، در همین امر گناه نورزید با آنکه در قومهای بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگرچه او محبوب خدای خود می بود و خدا او را به تمامی اسرائیل پادشاه ساخته بود، زنان بیگانه حتی او را نیز مرتکب گناه ساختند. ^{۲۷} پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت بزرگ بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»

اِستر

نکاتی چند درباره کتاب اِستر

وقایعی که در کتاب اِستر آمده است به سالهای ۴۶۰ قبل از میلاد برمی‌گردد. گرچه از هویت نویسنده کتاب آگاه نیستیم، ولی آنطور که از متن کتاب روشن است، نویسنده فردی یهودی بوده که در زمان وقوع این حوادث در پارس می‌زیسته است.

در این کتاب ما با نقشه قتل عام قوم یهود روبرو هستیم که توسط فردی به نام هامان ریخته می‌شود، لیکن این نقشه با دخالت دختری یهودی به نام اِستر نقش بر آب می‌گردد و یهودیان از این قتل عام نجات پیدا می‌کنند که این روز نجات، آغاز عید سالانه پوریم می‌باشد.

در این کتاب گرچه هیچ اشاره‌ای به خدا نمی‌گردد، لیکن خدا به واقع همان کسی است که پشت پرده کنترل همه چیز را به دست دارد.

تقسیم‌بندی کلی

خلع ملکه و شتی به امر آخشورش (فصل ۱)

انتخاب اِستر به عنوان ملکه (۱:۲ تا ۱۸)

کشف توطئه قتل عام توسط مُردخای (۱۹:۲ تا ۲۳)

توطئه هامان علیه یهودیان (فصل ۳)

تصمیم اِستر (فصل ۴)

ابتکار اِستر (۱:۵ تا ۸)

توطئه هامان به ضد مُردخای (۹:۵ تا ۱۴)

تکریم مُردخای به امر پادشاه (فصل ۶)

اعدام هامان به دستور پادشاه (فصل ۷)

فروپاشی فرمان هامان (فصل ۸)

پیروزی یهودیان (۱:۹ تا ۱۹)

بنیاد عید پوریم (۲۰:۹ تا ۳۲)

کامیابی مُردخای (فصل ۱۰)

سروران نشان دهد، زیرا که زیاروی بود.^{۱۲} اما وشتی ملکه نخواست که مطابق فرمانی که پادشاه به دست خواجه‌سرایان فرستاده بود، بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.
 ۱۳ آنگاه پادشاه با حکیمانی که از زمانها آگاه بودند، صحبت نمود. زیرا که رسم پادشاه با همه کسانی که به حقوق و قضا آگاه بودند، چنین بود.^{۱۴} و نزدیکان او گرشنا و شیتار و آداماتا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان بودند. این هفت نفر، صاحب‌منصبان پارسی و مادی بودند که روی پادشاه را می‌دیدند و در مملکت به مرتبه‌ای اول می‌نشستند.^{۱۵} پادشاه گفت: «بنا بر قانون، به وشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که آخشوئش پادشاه به دست خواجه‌سرایان فرستاده است، عمل ننموده.»

۱۶ آنگاه مموکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «وشتی ملکه، نه تنها به پادشاه خطا نموده، بلکه به همه سران و تمامی طوایی که در تمامی ولایتهای آخشوئش پادشاه می‌باشند.^{۱۷} زیرا چون این عمل ملکه به گوش تمامی زنان برسد، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان بی‌حرمت خواهند شد، حیثی که آگاه شوند که «آخشوئش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و او نیامده است.»^{۱۸} و در آنوقت، خانمهای اصیل‌زاده پارس و ماد که این عمل ملکه را بشنوند، به تمامی سران پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد باعث اهانت و غضب بسیار خواهد شد.^{۱۹} پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، فرمان شاهانه‌ای از حضور او صادر شود و در قوانین پارس و ماد ثبت گردد، تا تبدیل نشود، که وشتی به حضور آخشوئش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه شاهانه او را به شخصی دیگر که بهتر از

در دوران آخشوئش*، همان آخشوئش که از هند تا حبشه، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می‌کرد،^۲ در آن دوران حیثی که آخشوئش پادشاه، بر تخت سلطنت خویش در شاه‌نشین شوش نشسته بود،^۳ در سال سوم از سلطنت خویش، مهمانی برای تمامی سروران و خادمان خود برپا نمود و فرماندهان نظامی پارس و ماد و نیز امیران و سروران ولایتها، به حضور او بودند.^۴ پس، مدت مدید، یعنی صد و هشتاد روز، دولت جلال سلطنت خویش و حشمت و شکوه عظمت خود را به نمایش گذاشته بود.^۵ پس بعد از پایان آن روزها، پادشاه برای همه کسانی که در شاه‌نشین شوش از کوچک و بزرگ یافت شدند، مهمانی هفت روزه در صحن باغ قصر پادشاه برپا نمود.^۶ پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تخته‌های طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سُمّاق و مرمر سفید و دُر و مرمر سیاه بود.^۷ آشامیدنی‌ها از ظرفهای طلا بود و ظرفها را شکلهای مختلف بود و شرابه‌ای شاهانه مطابق کرم پادشاه به فراوانی موجود بود.^۸ نوشیدن شراب مطابق این قانون بود که «کسی بر کسی اجبار نمی‌نمود»، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه‌اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید.

۹ و وشتی ملکه نیز مهمانی برای زنان قصر پادشاهی آخشوئش پادشاه برپا نمود.^{۱۰} در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه‌سرا، یعنی میهومان و پرتا و خربونا و پغتتا و آبتتا و زتار و گرگس را که در حضور آخشوئش پادشاه خدمت می‌کردند، امر فرمود^{۱۱} که وشتی ملکه را با تاج شاهانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به مردم و

* ۱.۱ همان «خشایارشا»

او باشد، بدهد.^{۲۰} و چون فرمانی که پادشاه صادر کردند در تمامی مملکت بزرگ او شنیده شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.»

^{۲۱} این سخن در نظر پادشاه و سران پسند آمد و پادشاه موافق سخن میمون عمل نمود.^{۲۲} و نامه‌ها به همه ولایت‌های پادشاه، به هر ولایت به خط آن و به هر قوم به زبان خود قوم فرستاد تا هر مرد در خانه خود سرور باشد و به زبان قوم خود سخن گوید.

ایستر در مقام ملکه

۲ بعد از این وقایع، چون خشم آخشورش پادشاه فرو نشست، وشتی و آنچه را که او کرده بود و فرمانی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد.^۲ و همراهان پادشاه که او را خدمت می‌کردند، گفتند که «دختران باکره زیباروی برای پادشاه جستجو کنند.^۳ و پادشاه در همه ولایت‌های مملکت خود وکیلان بگمارد که همه دختران باکره زیباروی را به شاه‌نشین شوش در حرمرسا زیر دست هیجای که خواجه‌سرای پادشاه و سرپرست زنان می‌باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب آرایش داده شود.^۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

^۵ شخصی یهودی در شاه‌نشین شوش بود که به مُردخای پسر یائیر پسر شمعی پسر قیس بنیامینی معروف بود.^۶ قیس از اسیرانی بود که با یگنیا*، پادشاه یهودا، به دست نبوگدنصر، پادشاه بابل، از اورشلیم به اسارت برده شده بودند.^۷ و او هَدَسَه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می‌نمود، چونکه او را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوش‌اندام و زیباروی بود و

بعد از وفات پدر و مادرش، مُردخای او را به دختری گرفته بود.

^۸ پس چون امر و فرمان پادشاه اعلام گردید و دختران بسیار در شاه‌نشین شوش زیر دست هیجای جمع شدند، اِستر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیجای که نگهبان زنان بود، آوردند.^۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب آرایش و سهمیه طعامش را به او داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین حرمرسا منتقل کرد.^{۱۰} استر، قومیت و خویشاوندی خود را فاش نکرد، زیرا که مُردخای او را امر فرموده بود که نکند.^{۱۱} مُردخای هر روز پیش صحن حرمرسا گردش می‌کرد تا از احوال اِستر و از آنچه به او واقع شود، اطلاع یابد.

^{۱۲} و چون نوبه هر دختر می‌رسید که نزد آخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود، چونکه دوران زیبا سازی ایشان به این منوال تمام می‌شد، یعنی شش ماه به روغن مُر و شش ماه به عطرها و آرایش زنان.^{۱۳} آنگاه آن دختر به این طور نزد پادشاه داخل می‌شد که هر چه را می‌خواست به وی می‌دادند تا آن را از حرمرسا به قصر پادشاه با خود ببرد.^{۱۴} در وقت شام داخل می‌شد و صبحگاهان به حرمرسرای دوم، زیر دست شَعشَغاز که خواجه‌سرای پادشاه و نگهبان مُتبعه‌ها بود، برمی‌گشت و دیگر نزد پادشاه داخل نمی‌شد، مگر اینکه پادشاه به او مایل شده، او را به نام بخواند.

^{۱۵} و چون نوبت استر، دختر ابیحایل، عموی مُردخای که او را به دختری خود گرفته بود، رسید که

* ۶:۲ همان "یهویاکین".

توطئه هامان

۳ بعد از این وقایع، آخَشوَرُش پادشاه، هامان پسر هَمِداتای آجاجی را ارتقا بخشیده، به مقامی والا رسانید و تخت او را از تمامی سرانی که با او بودند، بالاتر گذاشت.^۲ و تمامی خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره‌اش چنین امر فرموده بود. لیکن مُردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد.^۳ پس خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مُردخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه سرپیچی می‌نمایی؟»

۴ اما هرچند که هر روز این سخن را به او می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مُردخای استوار می‌ماند یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم.^۵ و چون هامان دید که مُردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌نماید، از خشم پر شد.^۶ اما تنها بر مُردخای دست دراز کردن، برایش بسیار آسان جلوه می‌کرد. و چون او را از قومیت مُردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد نمود که تمامی یهودیانی را که در سرتاسر مملکت آخَشوَرُش بودند، هلاک سازد، از آن رو که قوم مُردخای بودند.

۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آخَشوَرُش که ماه نisan باشد، هر روز در حضور هامان «پور» یعنی قرعه می‌انداختند و اینکار را تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، ادامه می‌دادند.^۸ پس هامان به آخَشوَرُش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوم‌ها در تمامی ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می‌باشند و قوانین ایشان، مخالف قوانین همه قومها است و قوانین پادشاه را به جا نمی‌آورند. بنابراین ایشان را

نزد پادشاه داخل شود، چیزی غیر از آنچه هیچای، خواجه‌سرای پادشاه و سرپرست زنان توصیه کرده بود، نخواست. إستر در نظر هر که او را می‌دید، التفات می‌یافت.^{۱۶} پس إستر را نزد آخَشوَرُش پادشاه، به قصر شاهانه‌اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند.^{۱۷} و پادشاه، إستر را از همه زنان بیشتر دوست داشت و او بیشتر از همه دوشیزگان، در حضور پادشاه مورد تحسین و لطف قرار گرفت. از این رو تاج شاهانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت.^{۱۸} آنگاه پادشاه مهمانی بزرگی به افتخار إستر برای همه سران و خادمان خود برپا نمود و آن روز را در تمامی ولایتها تعطیل اعلام کرد و مطابق کرم شاهانه خود، عطایا ارزانی داشت.^{۱۹} و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مُردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود.^{۲۰} إستر هنوز خویشاوندی و قومیت خود را در پیروی از آنچه مُردخای به او امر فرموده بود، فاش نکرده بود، زیرا که إستر حکم مُردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می‌یافت، به جا می‌آورد.

نجات پادشاه به دست مُردخای

۲۱ در آن روزها، حینی که مُردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دو نفر از خواجه‌سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی یغتان و تیرش خشمگین شده، خواستند که بر آخَشوَرُش پادشاه دسیسه نمایند.^{۲۲} و چون مُردخای از این امر اطلاع یافت، إستر ملکه را خبر داد و اِستر، پادشاه را از زبان مُردخای آگاه ساخت.^{۲۳} پس این امر را تفتیش نمود، از درستی این امر آگاه شدند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این داستان در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ دوران ثبت گردید.

چنین به حال خود واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست.
 ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه* نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.»
 ۱۰ آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان پسر هَمِداتای آجَاجی که دشمن یهود بود، داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هر چه در نظرت پسند آید، به ایشان بکنی.»

۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و در پیروی از آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم نوشته شد؛ به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زیانش، به اسم آخَشوُرش پادشاه نوشته شد و به مُهر پادشاه مُهر شد. ۱۳ و نامه ها به دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و کودک و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هلاک کنند و بکشند و نابود سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این فرمان به همه ولایتهای رسانیده شود، رونوشتی از این فرمان به همه قوما اعلان شد که برای آن روز حاضر باشند. ۱۵ پس چاپاران، به فرمان پادشاه شتابان بیرون رفتند؛ و این حکم در شاه نشین شوش صادر شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوش پریشان بود.

درخواست کمک از استر

۴ و چون مُردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت، جامه خود را دریده، پلاس و خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به صدای

بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تا روبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم بزرگی همراه با روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.

۴ پس کنیزان و خواجهسرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار غمگین شد و لباس فرستاد تا مُردخای را بپوشانند و پلاس او را از وی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هَتاک را که یکی از خواجهسرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت استر تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مُردخای پرسد که این چه امر است و سببش چیست. ۶ پس هَتاک به میدان شهر که پیش دروازه پادشاه بود، نزد مُردخای بیرون رفت. ۷ و مُردخای او را از هر چه به او واقع شده و از مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و رونوشتی از متن فرمان را که در شوش به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و او را باخبر سازد و سفارش نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی شفاعت نماید.

۹ پس هَتاک داخل شده، سخنان مُردخای را به استر باز گفت. ۱۰ استر هَتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مُردخای بگوید: ۱۱ «تمای خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بدون اجازه داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را به

* ۹.۳ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

۳ پادشاه او را گفت: «ای ایستر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

۴ ایستر جواب داد: «اگر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه با هامان امروز به مهمانی که برای او مهیا کرده‌ام، بیاید.»

۵ آنگاه پادشاه فرمود: «هامان را به زودی بیاورید تا مطابق کلام ایستر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به مهمانی که ایستر برپا نموده بود، آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به ایستر گفت: «خواهش تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

۷ ایستر در جواب گفت: «خواهش و درخواست من این است، ۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که خواهمش را عطا فرماید و درخواست مرا به جا آورد، پادشاه و هامان به مهمانی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم، بایند و فردا امر پادشاه را به جا خواهم آورد.»

خشم هامان بر مُردخای

۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور بیرون رفت. لیکن چون مُردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او بر نمی‌خیزد و حرکت نمی‌کند، بر مُردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زیرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و زیادی پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر سران و خادمان پادشاه برتری داده بود، بیان کرد. ۱۲ و گفت: «ایستر

سوی او دراز کند تا زنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.» ۱۲ پس سخنان ایستر را به مُردخای باز گفتند.

۱۳ و مُردخای گفت به ایستر چنین جواب دهند: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

۱۵ پس ایستر فرمود به مُردخای چنین جواب دهند: ۱۶ «برو و تمامی یهود را که در شوش یافت می‌شوند، جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهم شد، اگرچه خلاف قانون است؛ و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.»

۱۷ پس مُردخای رفته، موافق هر چه ایستر او را سفارش کرده بود، عمل نمود.

درخواست ایستر از پادشاه

۵ و در روز سوم، ایستر لباس شاهانه پوشیده، به صحن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر تخت پادشاهی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، ایستر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی ایستر دراز کرد و ایستر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

^۶ و چون هامان داخل شد، پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را حرمت نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به حرمت نمودن او رغبت داشته باشد؟»^۷ پس هامان به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به حرمت نمودن او رغبت دارد،^۸ لباس شاهانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج شاهانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند.^۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای نزدیکترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به حرمت نمودن او رغبت دارد، ببوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که "با کسی که پادشاه به حرمت نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد."»

^{۱۰} آنگاه پادشاه به هامان فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفתי به شتاب بگیر و با مُردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین کن و از هر چه گفתי، چیزی کم نشود.»^{۱۱} پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مُردخای را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندا می‌کرد که «با کسی که پادشاه به حرمت نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»^{۱۲} و مُردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامان ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه خود بشتافت.^{۱۳} و به همسر خود زیرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را بازگفت. آنگاه حکیمان‌ش و زنش زیرش را و گفتند: «اگر این مُردخای که پیش او افتادن آغاز کرده‌ای، از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه به یقین پیش او

ملکه نیز کسی را غیر از من به مهمانی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است.^{۱۴} لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مُردخای یهود را می‌بینم که در دروازه پادشاه نشسته است.»

^{۱۴} آنگاه همسرش زیرش و همه دوستانش او را گفتند: «چوبه داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض کن که مُردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به مهمانی برو.» و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا چوبه دار را حاضر کردند.

تقدیر از مُردخای

۶ در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب کارهای به یاد ماندنی تواریخ دوران را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند.^۲ و در آن، نوشته‌ای یافتند که مُردخای درباره بَغت‌ان و تَیرش خواجه‌سرایان پادشاه و نگاهبانان آستانه او که قصد دست درازی بر آخَشوَرش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود.^۳ پادشاه پرسید: «چه حرمت و عزت به عوض این خدمت به مُردخای عطا شد؟» خادمان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند: «برای او چیزی نشد.»

^۴ پادشاه گفت: «کیست در صحن؟» در همان زمان هامان تازه به صحن بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مُردخای را بر چوبه داری که برایش حاضر ساخته بود، مصلوب کنند.^۵ خادمان پادشاه او را گفتند: «اینک هامان در صحن ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.

پس پادشاه گفت: «آیا به ملکه نیز به حضور من در خانه، دست‌درازی می‌کند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان را پوشانیدند.^۹ آنگاه خربونا، یکی از خواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک چوبه دار پنجاه ذراعی* نیز که هامان آن را به جهت مُردخای که با سخن خود جان پادشاه را نجات داد، فراهم آورده است.» پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.»^{۱۰}

پس هامان را بر چوبه داری که برای مُردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و خشم پادشاه فرو نشست.

ابطال حکم هامان

در آن روز آخِشورُش پادشاه، خانه هامان، دشمن **Λ** یهود را به ایستر ملکه ارزانی داشت. و مُردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که ایستر او را از نسبتی که با او داشت، خبر داده بود.^۲ و پادشاه انگشت خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مُردخای داد و ایستر مُردخای را بر خانه هامان گماشت.^۳ و ایستر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که قصد شوم هامان آجایی و دسیسه‌ای را که برای یهودیان کرده بود، باطل کند.^۴ پس پادشاه چوگان طلا را به سوی ایستر دراز کرد و ایستر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را درست بیند و اگر من منظور نظر او باشم، نامه‌ای نوشته شود که آن نامه‌هایی را که هامان پسر هَمیداتای آجایی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای

خواهی افتاد.»^۴ و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجه‌سرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به مهمانی که ایستر آماده کرده بود، به شتاب ببرند.

اعدام هامان

V پس پادشاه و هامان نزد ایستر ملکه به مهمانی حاضر شدند.^۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به ایستر گفت: «ای ایستر ملکه، خواهش تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به جا آورده خواهد شد.»

^۳ ایستر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید، جان من به خواهش من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود.^۴ زیرا که من و قوم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم با آنکه مصیبت ما در قیاس با ضرر پادشاه هیچ است.»^۵

آنگاه آخِشورُش پادشاه، ایستر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟»^۶ ایستر گفت: «خصم و دشمن، همین هامان شیر است.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به هراس افتاد.

^۷ پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مقدر است، برپا شد تا نزد ایستر ملکه برای جان خود التماس نماید.^۸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که ایستر بر آن می‌بود، افتاده بود.

* ۹.۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل کند.^۶ زیرا که من بلایی را که بر قومم واقع می‌شود، چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟»^۷ آنگاه آخشورش پادشاه به استر ملکه و مُردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به خاطر دست‌درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند.^۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مُهر پادشاه مُهر کنید، زیرا هرچه به اسم پادشاه نوشته شود و به مُهر پادشاه مُهر گردد، کسی نمی‌تواند آن را تبدیل نماید.»

^۹ پس در آن لحظه در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مُردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و سران ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبشه بود، نوشتند. به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبان آن و به یهودیان موافق خط و زبان ایشان.^{۱۰} و نامه‌ها را به اسم آخشورش پادشاه نوشت و به مُهر پادشاه مُهر کرده، آنها را به دست چاپاران اسب‌سوار فرستاد و ایشان بر اسبان تازی که تنها در خدمت پادشاه و کره‌های مادیانهای او بودند، سوار شدند.^{۱۱} و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازه داد که جمع شده، از جانهای خود دفاع نمایند و هر نیروی مسلحی را، از هر قوم و ولایتی، که قصد حمله به ایشان را می‌داشتند، با کودکان و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند.^{۱۲} در یک روز، یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای آخشورش پادشاه.^{۱۳} و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، رونوشتها حاضر شده به

همه قومها اعلان شد که در همان روز یهودیان حاضر باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

^{۱۴} پس چاپاران بر اسبان تازی که تنها در خدمت پادشاه بودند، روانه شدند و ایشان را بر طبق حکم پادشاه شتابانیده، با شتاب روانه ساختند و حکم، در شاه‌نشین شوش صادر شد.^{۱۵} و مُردخای از حضور پادشاه با لباس شاهانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوش شادی و وجد نمودند،^{۱۶} و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد.^{۱۷} و در همه ولایتها و تمامی شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و جشن و روز خوش بود و بسیاری از قوم‌های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان چیره گردیده بود.

استیلای یهودیان بر دشمنان

۹ و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می‌بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند.^۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای آخشورش پادشاه جمع شدند تا بر آنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند و کسی با ایشان مقاومت ننمود، زیرا که ترس ایشان بر همه قومها چیره شده بود.^۳ و تمامی سران ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را یاری کردند، زیرا که ترس مُردخای بر ایشان چیره شده بود،^۴ چونکه مُردخای در خانه پادشاه مقامی والا پیدا کرده بود و آوازه او در تمامی ولایتها شایع گردیده و این مُردخای روز به روز بزرگتر می‌شد.

در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن روز را به جشن و شادمانی اختصاص دادند.^{۱۹} بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی‌حصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را عید نگاه می‌دارند و به جشن و سرور می‌پردازند و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند.

^{۲۰} مُردخای این مطالب را نوشته، نامه‌ها را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای آخِشورُش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد،^{۲۱} تا بر ایشان قانونی بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند.^{۲۲} چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش تبدیل گردید. بنابراین آنها را روزهای جشن و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

^{۲۳} پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مُردخای به ایشان نوشته بود، بر خود قانون ساختند.^{۲۴} زیرا که هامان پسر همداتای آجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و پور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود.^{۲۵} اما چون این امر به گوش پادشاه رسید، حکمی کتبی داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش به دار کشیدند.

^{۲۶} از این جهت آن روزها را از کلمه پور، پوریم نامیدند، و موافق هر آنچه در این نامه نوشته شد و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه بر ایشان گذشته بود،^{۲۷} یهودیان عهد کردند که ایشان و نسلهای پس از ایشان، و نیز تمام کسانی که بدیشان ببیونند، این دو روز را هر ساله بی هیچ کم و کاست در وقت مقرر، همان‌گونه که نوشته شده بود، نگاه بدارند.

^۵ پس یهودیان تمامی دشمنان خود را به دم شمشیر کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند، به عمل آوردند.^۶ و یهودیان در شاه‌نشین شوش پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند.^۷ و پَرشَنداتا، دلفون، اسفاتا،^۸ فوراتا، آذلیا، آریداتا،^۹ قَرَمشتا، اریسای، آریدای، و وِیزاتا،^{۱۰} یعنی ده پسر هامان پسر همداتا، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

^{۱۱} در آن روز، شماره آنانی را که در شاه‌نشین شوش کشته شدند، به حضور پادشاه عرضه داشتند.^{۱۲} پادشاه به إستر ملکه گفت: «یهودیان در شاه نشین شوش پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده‌اند. پس بین در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده‌اند! حال خواهش تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟»^{۱۳} إستر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوش می‌باشند، اجازه داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بر چوبه دار بیاویزند.»^{۱۴} پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوش صادر گردید و ده پسر هامان را به چوبه دار آویختند.^{۱۵} یهودیانی که در شوش بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوش کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.^{۱۶} و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، از جانهای خود دفاع نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از بدخواهان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. اما دست خود را به تاراج نگشادند.

^{۱۷} این، در روز سیزدهم ماه آذار واقع شد و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن روز را به بزم و شادمانی اختصاص دادند.^{۱۸} و یهودیانی که در شوش بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و

۲۸ و آن روزها را در همه نسلها و قبایل و ولایتها و شهرها به یاد آورند و نگاه دارند و این روزهای پوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از نسل ایشان نابود نگردد. ۲۹ و ایستر ملکه، دختر آبیحایل و مُردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این نامه دوم را درباره پوریم تصدیق نمایند. ۳۰ و نامه‌ها، مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد تمامی یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت آخَشوُرش بودند، فرستاد، ۳۱ تا این دو روز پوریم را در زمان معین آنها قانون قرار دهند، چنانکه مُردخای یهودی و ایستر ملکه بر ایشان قانون قرار دادند و ایشان آن را بر عهده خود و نسل خویش گرفتند، به یادگاری دوران روزه و التماس ایشان.

۳۲ پس رسم این پوریم، به فرمان ایستر قانون شد و در کتاب ثبت گردید.

مُردخای، وزیر پادشاه

۱. و آخَشوُرش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا خراج گذارد، ۲ و تمامی اعمال قوت و توانایی او و شرح جزئیات عظمت مُردخای که چگونه پادشاه او را فردی والامقام ساخت، آیا در کتاب تواریخ دوران پادشاهان ماد و پارس نوشته نشده است؟ ۳ زیرا که مُردخای یهودی، بعد از آخَشوُرش پادشاه، شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول، زیرا که سعادت‌مندی قوم خویش را می‌طلبید و برای تمامی هم‌نژادان خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

ایوب

نکاتی چند درباره کتاب ایوب

کتاب ایوب در زندگی انسان مسئله مهمی را انگشت می‌گذارد که همان رنج و سختی انسان است، به ویژه زمانی که ناعادلانه به کام آن می‌افتد. در چنین مواقعی سؤال حاکم بر ذهن انسان این است، که خدا کجاست؟ مگر قادر مطلق نیست؟ مگر مرا نمی‌بیند؟ پس چرا کاری نمی‌کند؟ داستان کتاب ایوب داستان مردی این چنین است. در حالی که با این سؤالات درگیر است، دوستانش نیز با آنکه او را دوست دارند، برایش کمکی نیستند، چرا که از پنجره‌ای غلط به مطلب نگاه می‌کنند و با الهیاتی غلط سعی به تسلی و جواب دارند. در طول این کتاب اشکها ریخته می‌شود، بحثها و منازعات درمی‌گیرد و حتی در انتها خود خدا دهان به صحبت می‌گشاید، لیکن آیا سؤالات جواب مناسب خود را می‌یابند؟

تقسیم‌بندی کلی

- مقدمه (فصول ۱ و ۲)
- کامیابی ایوب (۱:۵-۵)
- امتحان ایوب (۱:۶ تا ۲:۱۳)
- گفتگوها (فصول ۳ تا ۲۷)
- مرثیه ایوب (فصل ۳)
- دورِ اول گفتگوها (فصول ۴ تا ۱۴)
- دورِ دوم گفتگوها (فصول ۱۵ تا ۲۱)
- دورِ سوم گفتگوها (فصول ۲۲ تا ۲۶)
- گفتار پایانی ایوب (فصل ۲۷)
- گفتاری در باب حکمت (فصل ۲۸)
- گفتارها (۱:۲۹ تا ۶:۴۲)
- گفتار ایوب در دفاع از خود (فصول ۲۹ تا ۳۱)
- گفتار ایلوهو (فصول ۳۲ تا ۳۷)
- خدا سخن می‌گوید (۱:۳۸ تا ۶:۴۲)
- حکم خدا و کامیابی دوباره ایوب (۷:۱۷-۴۲)

مقدمه

۱ در سرزمین عوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و درست و خداترس بود و از بدی دوری می نمود.^۲ و برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند.^۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار زیاد داشت و آن مرد از تمامی مردمان مشرق زمین بزرگتر بود.

۴ و پسرانش می رفتند و در خانه هر یکی از ایشان، در روزش مهمانی می کردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می نمودند تا با ایشان بخورند و بیاشامند.^۵ و واقع می شد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان به سر می رسید، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس می نمود و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شماره همه ایشان تقدیم می کرد، زیرا می گفت: «شاید پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود لعن نموده باشند» و ایوب همیشه چنین می کرد.

شیطان اجازه می یابد تا ایوب را بیازماید

۶ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند شرفیاب شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد.^۷ خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از گشت و گذار در زمین و سیر کردن در آن.»^۸ خداوند به شیطان گفت: «آیا بنده من ایوب را ملاحظه کردی که مثل او هیچ کس در زمین نیست؟ مردی کامل و درست و خداترس که از گناه دوری می کند.»^۹ شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب بی چشمداشت از خدا می ترسد؟^{۱۰} آیا تو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او، به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال

دست او را برکت ندادی و احشام او در زمین افزون نگشت؟^{۱۱} لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی دارایی او را لمس نما، که پیش روی تو، تو را لعن خواهد نمود.»^{۱۲} خداوند به شیطان گفت: «اینک همه اموالش در دست تو است، فقط دستت را بر خود او دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

۱۳ و روزی واقع شد که پسران و دختران ایوب در خانه برادر بزرگ خود می خوردند و شراب می نوشیدند.^{۱۴} و قاصدی نزد ایوب آمده، گفت: «گاوان شیار می کردند و ماده الاغان نزد آنها می چریدند.^{۱۵} که سبایان بر آنها حمله آورده، آنها را بردند و خدمتکاران را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»^{۱۶} و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «آتش خدا از آسمان افتاد و گله و خدمتکاران را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»^{۱۷} و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «گلدانیان سه دسته شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و خدمتکاران را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»^{۱۸} و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می خوردند و شراب می نوشیدند^{۱۹} که اینک باد شدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه را زد و خانه بر جوانان فرو ریخت که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»

۲۰ آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را چاک زد و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد^{۲۱} و گفت: «برهنه از رجم مادر خود بیرون آمدم و برهنه

دوستان ایوب

۱۱ و چون سه دوست ایوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود، یعنی الیفاز تیمانی و بلدَد شوحی و سوفَر نَعْماتی روانه شدند و با یکدیگر همداستان گردیدند که آمده، با او همدردی کنند و تسلی اش دهند. ۱۲ و چون از دور او را دیدند، نشناختند. صدای خود را بلند نموده، گریستند و هر یک جامه خود را چاک زده، خاک به هوا افشانده، بر سر خود ریختند. ۱۳ و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با او سخنی نگفت، چونکه دیدند که درد او بسیار بزرگ است.

نوحه ایوب

۳ و بعد از آن، ایوب دهان خود را باز کرده، زادرز خود را نفرین کرد. ۲ و گفت:

۴ «نابود باد روزی که در آن متولد شدم، و شبی که گفتند "مردی در رحم قرار گرفت."»

۴ آن روز سیاه شود!

و خدا از بالا بر آن اعتنا نکند و روشنائی بر آن ننابد.

۵ تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود.

سیاهی روزش آن را بترساند.

۶ آن شب را ظلمت غلیظ فرو گیرد و در میان روزهای سال شادی نکنند، و به شماره ماهها داخل نشود.

۷ اینک آن شب نازاد باشد و صدای شادمانی در آن شنیده نشود.

۸ لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، آنان که در برانگیزاندن لَوایاتان ماهرند.

به آنجا خواهم برگشت؛ خداوند داد و خداوند گرفت! نام خداوند متبارک باد. ۲۲ در این همه، ایوب گناه نکرد و خدا را به بی‌انصافی متهم نکرد..

امتحان دوم ایوب

۲ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از گشت و گذار در زمین و از سیر کردن در آن.» ۳ خداوند به شیطان گفت: «آیا بنده من ایوب را ملاحظه نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مردی کامل و درست و خداترس که از بدی دوری می‌نماید و تا الان کاملیت خود را استوار نگاه می‌دارد، هرچند مرا بر آن واداشتی که او را بی‌سبب اذیت رسانم.» ۴ شیطان در جواب خداوند گفت: «پوست به عوض پوست! هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد.» ۵ الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو لعن خواهد نمود.» ۶ خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.»

۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دُم‌لهای سخت مبتلا ساخت. ۸ و او تکه سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود. ۹ آنگاه زنش او را گفت: «آیا همچنان کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را لعن کن و بمیر.»

۱۰ ایوب او را گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی! آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود گناه نکرد.

۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد

و انتظار نور بکشد و نباشد،

و مژگان سحر را نبیند؛

۱۰ چونکه درهای رجم مادرم را نیست،

و مشقت را از چشمانم پوشیده نساخت.

۱۱ چرا از رجم مادرم نمردم؟

و چون از شکم بیرون آمدم، چرا جان ندادم؟

۱۲ چرا زانوان مرا قبول کردند،

و پستانها، تا مکیدم؟

۱۳ زیرا تا به حال می خوابیدم و آرام می شدم.

در خواب می بودم و استراحت می یافتم.

۱۴ با پادشاهان و مشاوران جهان،

که خرابه ها برای خویشتن بنا کردند،

۱۵ یا با سروران که طلا داشتند،

و خانه های خود را از نقره پر ساختند.

۱۶ یا چرا مثل جنین سقط شده پنهان نگشتم،

مثل نوزادانی که روشنائی را ندیدند.

۱۷ در آنجا شیریان از شورش باز می ایستند،

و خستگان می آرامند،

۱۸ در آنجا اسپران در آسایش با هم ساکنند،

و فریاد کارگزاران را نمی شنوند.

۱۹ کوچک و بزرگ در آنجا یک اند.

و غلام از آقايش آزاد است.

۲۰ چرا روشنائی به مفلوکان عطا می شود،

و زندگی به تلخ جانان؟

۲۱ که انتظار مرگ را می کشند و نمی یابند،

و برای یافتن آن نقب می زنند بیشتر از گنجها؟

۲۲ که بسیار شادی می نمایند

و مسرور می شوند چون قبر را می یابند؟

۲۳ چرا نور داده می شود به کسی که

راهش پوشیده است،

که خدا اطرافش را مسدود

ساخته است؟

۲۴ زیرا که نان من، آه کشیدن است،

و ناله من، مثل آب ریخته می شود.

۲۵ زیرا ترسی که از آن می ترسیدم، بر من واقع شد.

و آنچه از آن هراس داشتم، بر من رسید.

۲۶ آرام و قرار ندارم؛

مرا آسایشی نیست، بلکه پریشانی و بس.»

الفاز

و الفاز تیمانی در جواب گفت:

«اگر کسی جرأت کرده، با تو سخن گوید،

آیا تو را ناپسند می آید؟

لیکن کیست که بتواند از

سخن گفتن باز ایستد؟

۳ اینک بسیاری را ادب آموخته ای

و دستهای ناتوان را تقویت داده ای.

۴ سخنان تو لغزنده را استوار داشت،

و تو زانوهای لرزان را تقویت دادی.

۵ لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده ای،

تو را لمس کرده است و پریشان گشته ای.

۶ آیا توکل تو بر تقوای تو نیست؟

آیا امید تو بر کاملیت رفتارت نیست؟

۷ الان فکر کن! کیست که بی گناه هلاک شد؟

و راستان در کجا تلف شدند؟

۸ چنانکه من دیدم، آنانی که شرارت را شیار می کنند

و شقاوت را می کارزند، همان را می دروند.

۹ از نفس خدا هلاک می شوند

و از باد غضب او تباه می گردند.

۱۰ غرش شیر و نعره شیر درند

و دندان شیربچه ها شکسته می شود.

۱۱ شیر نر از نبود شکار هلاک می شود

و بچه های شیر ماده پراکنده می گردند.

۱۲ سخی به من در خفا رسید،
و گوش من زمزمه‌ای از آن شنید.
۱۳ در تفکرها از رویاهای شب،
هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود،
۱۴ ترس و لرز بر من چیره شد
که تمامی استخوانهایم را به لرزه انداخت.
۱۵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت،
و موی بر بدنم راست شد.
۱۶ در آنجا ایستاد،
اما سیمایش را تشخیص ننمودم.
ظاهری در پیش نظر من بود.
خاموشی بود و صدایی شنیدم:
۱۷ "آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟
و آیا مرد در نظر خالق خود پاک باشد؟"
۱۸ اینک بر خادمان خود اعتماد ندارد،
و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت می‌دهد.
۱۹ پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه‌های گلین،
که بنیاد ایشان در غبار است،
که مثل بید خرد کرده می‌شوند!
۲۰ از صبح تا شام خُرد می‌شوند،
تا به ابد هلاک می‌شوند
و کسی آن را به خاطر نمی‌آورد.
۲۱ آیا طناب خیمه ایشان از ایشان کنده نمی‌شود؟
پس بدون حکمت می‌میرند.
«الان فریاد کن و آیا کسی هست
که تو را جواب دهد؟
و از کدامیک از مقدسان
کمک خواهی خواست؟
۲ زیرا غصه، احمق را می‌کشد
و حسد، ابله را می‌میراند.
۳ من احمق را دیدم که ریشه می‌گرفت
و ناگهان مسکن او را نفرین کردم.

۴ فرزندان او از امنیت دور هستند
و در دروازه پایمال می‌شوند
و رهاننده‌ای نیست.
۵ که گرسنگان محصول او را می‌خورند،
و آن را نیز از میان خاها می‌چینند،
و دهان تله برای دولت ایشان باز است.
۶ زیرا که مصیبت از غبار برنمی‌خیزد،
و مشقت از زمین نمی‌روید.
۷ بلکه انسان برای مشقت زاده می‌شود،
چنانکه جرقه‌ها بالا می‌پرد.
۸ ولی من نزد خدا طلب می‌کردم،
و دعوی خود را بر خدا می‌سپردم،
۹ که اعمال بزرگ و بی‌قیاس می‌کند
و عجایب بی‌شمار؛
۱۰ که بر روی زمین باران می‌باراند،
و آب بر روی صخره‌ها جاری می‌سازد،
۱۱ تا مسکینان را به مقام بلند برساند،
و ماتمیان را به امنیت بری‌افرازد.
۱۲ که فکرهای حيله‌گران را باطل می‌سازد،
به طوری که دستهای ایشان
هیچ کار مفید نمی‌تواند کرد.
۱۳ که حکیمان را در حيله ایشان گرفتار می‌سازد،
و مشورت مکاران پریشان می‌شود.
۱۴ در روز به تاریکی برمی‌خورند
و به وقت ظهر، مثل شب کورانه راه می‌روند.
۱۵ که مسکین را از شمشیر دهان ایشان،
و از دست زورمندان نجات می‌دهد.
۱۶ پس امید، برای دلیل پیدا می‌شود
و شرارت دهان خود را می‌بندد.
۱۷ «خوشا به حال شخصی که خدا تنبیهش می‌کند.
پس تنبیه قادر مطلق را خوار بشمار.
۱۸ زیرا که او مجروح می‌سازد و التیام می‌دهد،

و می کوبد و دست او شفا می دهد.
 ۱۹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد
 و در هفت بلا، هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید.
 ۲۰ در قحط، تو را از مرگ فدیة خواهد داد،
 و در جنگ، از دم شمشیر.
 ۲۱ از تازیانه زبان پنهان خواهی ماند،
 و چون هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید.
 ۲۲ بر خرابی و تنگسالی خواهی خندید،
 و از حیوانات وحشی زمین
 ترس نخواهی داشت.
 ۲۳ زیرا با سنگهای صحرا همداستان خواهی بود،
 و حیوانات وحشی صحرا
 با تو صلح خواهند کرد.
 ۲۴ و خواهی دانست که خیمه تو ایمن است،
 و مسکن خود را جستجو خواهی کرد
 و چیزی مفقود نخواهی یافت.
 ۲۵ و خواهی دانست که نسل تو زیاد است
 و فرزندان تو مثل علف زمین.
 ۲۶ و در کهنسالی به قبر خواهی رفت،
 مثل بافه گندم که در موسمش
 برداشته می شود.
 ۲۷ اینک این را تفتیش نمودیم و چنین است،
 پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.»

ایوب

۶ آنگاه ایوب جواب داده، گفت:
 «کاش که غصه من وزن شود.
 و مشقت مرا در ترازو با آن بگذارند.
 ۳ زیرا که الان از ریگ دریا سنگینتر است.
 از این سبب سخنان من شتابزده می باشد.
 ۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در درون من است.
 و روح من زهر آنها را می آشامد،

و ترسهای خدا بر من صف آرای می کند.
 ۵ آیا گورخر با داشتن علف عرعر می کند؟
 و یا گاو بر آذوقه خود بانگ می زند؟
 ۶ آیا چیز بی مزه، بی نمک خورده می شود؟
 و یا در سفیده تخم مرغ، طعمی هست؟
 ۷ جان من از لمس نمودن آنها بیزار است.
 آنها برای من چون خوراک چندش آور است.
 ۸ کاش که درخواست من برآورده شود،
 و خدا آرزوی مرا به من بدهد!
 ۹ و خدا راضی شود که مرا له کند،
 و دست خود را بلند کرده، مرا ریشه کن سازد!
 ۱۰ آنگاه دست کم، این مرا تسلی می شد
 و در عذاب سخت شاد می شدم،
 چونکه کلمات آن قدوس را انکار ننمودم.
 ۱۱ من چه قوت دارم که انتظار بکشم؟
 عاقبت من چیست که صبر نمایم؟
 ۱۲ آیا قوت من قوت سنگها است؟
 و یا گوشت تنم از برنج؟
 ۱۳ آیا به تمامی بی یاور نیستم؟
 و کمک از من یکسره رخت برنیسته است؟
 ۱۴ حق شکسته دل از دوستش ترحم است،
 اگرچه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید.
 ۱۵ اما برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند،
 مثل رودخانه وادیا که می گذرند.
 ۱۶ که از یخ، سیاهقام می باشند،
 و برف در آنها مخفی است.
 ۱۷ وقتی که آب از آنها می رود، نابود می شوند.
 و چون گرما شود،
 از جای خود ناپدید می گردند.
 ۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف می شوند،
 و به بیابان داخل شده، هلاک می گردند.
 ۱۹ کاروانیان تیما به آنها نگریستند،

قافله‌های سبّا امید آن را داشتند.
 ۲۰ از امید خود خجل گردیدند.
 به آنجا رسیدند و شرمند گشتند.
 ۲۱ زیرا که الان شما مثل آنها شده‌اید،
 مصیبتی دیدید و ترسان گشتید.
 ۲۲ آیا گفتم که چیزی به من ببخشید؟
 یا ارمغانی از اموال خود به من بدهید؟
 ۲۳ یا مرا از دست دشمن رها کنید؟
 و آزادی‌ام را از دست ظالمان بخريد؟
 ۲۴ مرا تعلیم دهید و من خاموش خواهم شد،
 و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم.
 ۲۵ سخنان درست چقدر زورآور است!
 اما تنبیه شما چه نتیجه می‌بخشد؟
 ۲۶ آیا گمان می‌برید که سخنان را تنبیه می‌نمایید
 و سخنان مایوس را که مثل باد است؟
 ۲۷ یقین برای یتیم قرعه می‌اندازید
 و دوست خود را مال تجارت می‌شمارید.
 ۲۸ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایید،
 و مقابل شما دروغ نخواهم گفت.
 ۲۹ برگردید و بی‌انصافی نباشد،
 برگردید، زیرا حقانیت من مطرح است.
 ۳۰ آیا در زبان من بی‌انصافی می‌باشد؟
 و آیا کام من چیزهای فاسد
 را تشخیص نمی‌دهد؟
۷ «آیا برای انسان بر زمین رنج و زحمت نیست؟
 آیا روزهایش مثل روزهای مزدور نیست؟
 ۲ مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد،
 و مزدوری که منتظر مزد خویش است،
 ۳ همچنین ماههای پوچی نصیب من شده است،
 و شبهای مشقت برای من معین گشته.
 ۴ چون می‌خواهم می‌گویم: "کی برخیزم؟"
 و شب بگذرد و تا سپیده صبح از

پهلوی به پهلوی گردیدن خسته می‌شوم.
 ۵ بدنم از کرمها و زخمهای کیره‌بسته پوشیده است؛
 و پوستم تراکیده و زخم آلود می‌شود.
 ۶ روزهایم از ماکوی جولای تیزتر است،
 و بدون امید تمام می‌شود.
 ۷ به یاد آور که زندگی من باد است،
 و چشمانم دیگر نیکویی را نخواهد دید.
 ۸ چشم کسی که مرا می‌بیند دیگر
 به من نخواهد نگریست؛
 و چشمانت برای من نگاه
 خواهد کرد و نخواهم بود.
 ۹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود می‌شود.
 همچنین کسی که به گور فرو می‌رود،
 بر نمی‌آید.
 ۱۰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت،
 و مکانش باز او را نخواهد شناخت.
 ۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست.
 از تنگی روح خود سخن می‌رانم،
 و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد.
 ۱۲ آیا من دریا هستم یا نهنگم
 که بر من کشیکچی قرار می‌دهی؟
 ۱۳ چون گفتم که "تخت خوابم
 مرا تسلی خواهد داد
 و بسترم شکایت مرا
 رفع خواهد کرد"،
 ۱۴ آنگاه مرا به خوابها ترسان گردانیدی،
 و به رویاها مرا هراسان ساختی.
 ۱۵ به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد
 و مرگ را بیشتر از این استخوانهایم.
 ۱۶ بی‌قوت می‌شوم؛ نمی‌خواهم تا به ابد زنده بمانم.
 مرا به حال خود واگذار زیرا
 روزهایم دمی بیش نیست.

۱۷ انسان چیست که او را عزت بخشی،

و دل خود را با او مشغول سازی؟

۱۸ و هر صبح از او تفقد نمای

و هر لحظه او را بیازمایی؟

۱۹ تا به کی چشم خود را از من بر نمی گردانی؟

مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم.

۲۰ اگر من گناه کردم، به تو چه کردم،

ای پاسبان آدمیان؟

برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته ای،

به حدی که برای خود بار سنگین شده ام؟

۲۱ و چرا گناهم را نمی آزمیزی،

و خطایم را دور نمی سازی؟

زیرا که الان در خاک خواهم خوابید،

و مرا جستجو خواهی کرد و نخواهم بود.»

بَلَد

آنگاه بَلَد شوحی در جواب گفت:

«تا به کی این چیزها را خواهی گفت

و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟

۳ آیا خداوند داوری را منحرف سازد؟

یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟

۴ چون فرزندان تو به او گناه ورزیدند،

ایشان را به دست عصیان ایشان تسلیم نمود.

۵ اگر تو به جد و جهد خدا را طلب می کردی

و نزد قادر مطلق التماس می نمودی،

۶ اگر پاک و درست می بودی،

به یقین برای تو بیدار می شد،

و تو را به جایگاه درست خود برمی گرداند.

۷ و اگرچه ابتدایت کوچک می بود،

عاقبت تو بسیار سربلند می گردید.

۸ زیرا که از قرنهای پیشین سؤال کن،

و به آنچه پدران ایشان تفتیش کردند،

توجه نما.

۹ چونکه ما دیروزی هستیم و هیچ نمی دانیم،

و روزهای ما سایه ای بر روی زمین است.

۱۰ آیا ایشان تو را تعلیم ندهند و با تو سخن نرانند؟

و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟

۱۱ آیا نی، بی مرداب می روید؟

آیا نی، بی آب رشد می کند؟

۱۲ هنگامی که هنوز سبز است و بریده نشده،

پیش از هر گیاه دیگر خشک می شود.

۱۳ همچنین است راه تمامی فراموش کنندگان خدا.

و امید شخص خدانشناس بر باد می شود،

۱۴ امید او از جا کنده می شود،

و اعتمادش خانه عنکبوت است.

۱۵ بر خانه خود تکیه می کند و نمی ایستد،

به آن چسبیده می شود و لیکن استوار نمی ماند.

۱۶ پیش روی آفتاب، تر و تازه می شود

و شاخه هایش در باغش پهن می گردد.

۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ

درهم بافته می شود،

و بر سنگلاخ نگاه می کند.

۱۸ اگر از جای خود کنده شود،

او را انکار کرده، می گوید: "تو را نمی بینم."

۱۹ اینک خوشی طریقش همین است

و دیگران از خاک خواهند رویید.

۲۰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی شمارد،

و شریر را دستگیری نمی نماید،

۲۱ تا دهان تو را از خنده پر کند،

و لبهایت را از صدای شادمانی.

۲۲ دشمنان تو به خجالت آراسته خواهند شد،

و خیمه شیران نابود خواهد گردید.»

ایوب

۹

پس ایوب در جواب گفت:

«یقین می‌دانم که چنین است.

لیکن انسان نزد خدا چگونه

عادل شمرده شود؟

۳ اگر بخواهد با او نزاع نماید،

یکی از هزار او را جواب نخواهد داد.

۴ او در ذهن حکیم و در قوت تواناست.

کیست که با او مقاومت کرده

و کامیاب شده باشد؟

۵ آنکه کوه‌ها را منتقل می‌سازد و نمی‌فهمند،

و در خشم خویش آنها را واژگون می‌گرداند،

۶ که زمین را از مکانش می‌جنباند،

و ستونهایش پریشان می‌شود.

۷ که آفتاب را امر می‌فرماید و طلوع نمی‌کند

و ستارگان را مهر می‌سازد.

۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن می‌کند

و بر موجهای دریا می‌خرامد.

۹ که دب اکبر و جبار و ثریا را آفرید،

و برجهای جنوب را.

۱۰ که کارهای بزرگ بی‌قیاس را می‌کند

و کارهای عجیب بی‌شمار را.

۱۱ اینک از من می‌گذرد و او را نمی‌بینم،

و عبور می‌کند و او را احساس نمی‌نمایم.

۱۲ اینک او می‌ریاید و کیست که او را منع نماید؟

و کیست که به او تواند گفت: "چه می‌کنی؟"

۱۳ خدا خشم خود را باز نمی‌دارد

و مددکاران رَحَب زیر او خم می‌شوند.

۱۴ «پس به طریق برتر، من کیستم

که او را جواب دهم

و سخنان خود را بگزینم

تا با او مباحثه نمایم؟

۱۵ گرچه حق با من است، او را جواب نمی‌توانم داد؛

بلکه باید نزد داور خود به جهت

رحمت التماس کنم.

۱۶ اگر او را می‌خواندم و مرا جواب می‌داد،

باور نمی‌کردم که صدای مرا شنیده است.

۱۷ زیرا که مرا به تندبادی خرد می‌کند

و بی‌سبب، زخمهای مرا بسیار می‌سازد.

۱۸ مرا نمی‌گذارد که نفس بکشم،

بلکه مرا به تلخی‌ها پر می‌کند.

۱۹ اگر درباره قوت سخن گوئیم،

اینک او قادر است؛

و اگر درباره انصاف،

کیست که وقت را برای من تعیین کند؟

۲۰ اگر عادل می‌بودم دهانم مرا مجرم می‌ساخت،

و اگر کامل می‌بودم، مرا فاسق می‌شمرد.

۲۱ اگر کامل هستم، خویشتن را کسی نمی‌شمارم،

و از جان خود بیزارم.

۲۲ این امر برای همه یکی است.

بنابراین می‌گویم که او صالح است

و شریر را هلاک می‌سازد.

۲۳ اگر تازیانه ناگهان بکشد،

به امتحان بی‌گناهان استهزا می‌کند.

۲۴ جهان به دست شیران داده شده است

و روی حاکمانش را می‌پوشاند.

پس اگر چنین نیست، کیست که می‌کند؟

۲۵ روزهایم از دونده تندروتر است،

می‌گریزد و نیکویی را نمی‌بیند.

۲۶ مثل زورقهای تیزرو می‌گریزد

و مثل عقاب که بر شکار فرود آید.

۲۷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم

و ترشروی خود را دور کرده، گشاده‌رو شوم،

۲۸ از تمامی مشقتهای خود می‌ترسم

و می‌دانم که مرا بی‌گناه نخواهی شمرد،
 ۲۹ چونکه محکوم خواهم شد.
 پس چرا بیجا به خود زحمت دهم؟
 ۳۰ اگر خویشتن را به آب برف بشویم،
 و دستهای خود را به قلیاب* پاک کنم،
 ۳۱ آنگاه مرا در لجن فرو می‌بری،
 و رختهایم از من بیزار خواهد بود.
 ۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست
 که او را جواب بدهم
 و با هم به محاکمه بیایم.
 ۳۳ در میان ما حکمی نیست
 که بر هر دوی ما دست بگذارد.
 ۳۴ کاش که عصای خود را از من بردارد،
 و هیبت او مرا ترساند.
 ۳۵ آنگاه سخن می‌گفتم و از او نمی‌ترسیدم،
 لیکن من در خود چنین نیستم.
 «جانم از حیاتم بیزار است.
 ۱۰ پس ناله خود را روان می‌سازم
 و در تلخی جان خود سخن می‌رانم.
 ۲ به خدا می‌گویم: مرا محکوم مساز،
 مرا بفهمان که از چه سبب
 با من منازعت می‌کنی؟
 ۳ آیا برای تو نیکو است که ظلم نمایی
 و عمل دست خود را حقیر شماری،
 و بر مشورت شیران نظر لطف اندازی؟
 ۴ آیا تو را چشمان بشر است؟
 یا مثل دیدن انسان می‌بینی؟
 ۵ آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟
 یا سالهای تو مثل روزهای مرد است؟
 ۶ که ناطاعتی مرا جستجو می‌کنی

و برای گناهانم تجسس می‌نمایی؟
 ۷ اگرچه می‌دانی که شریر نیستم
 و از دست تو رهاننده‌ای نیست.
 ۸ دستهایت مرا به تمامی سرشته و ساخته است،
 و مرا آفریده است و آیا مرا هلاک می‌سازی؟
 ۹ به یادآور که مرا مثل سفال ساختی
 و آیا مرا به غبار برمی‌گردانی؟
 ۱۰ آیا مرا مثل شیر نریختی
 و مثل پنیر، منجمد نساختی؟
 ۱۱ مرا به پوست و گوشت آراسته نمودی
 و مرا با استخوانها و پیها بافتی.
 ۱۲ حیات و نیکویی به من عطا فرمودی
 و لطف تو روح مرا نگاهبانی نمود.
 ۱۳ اما این چیزها را در دل خود پنهان کردی،
 و می‌دانم که اینها در فکر تو بود.
 ۱۴ اگر گناه کردم، مرا نشان کردی
 و مرا از معصیتم آزاد نخواهی ساخت.
 ۱۵ اگر شریر هستم وای بر من!
 و اگر عادل هستم سر خود
 را بر نخواهم افراشت،
 زیرا از اهانت پر هستم
 و مصیبت خود را می‌بینم!
 ۱۶ و اگر سرم برافراشته شود،
 مثل شیر مرا شکار خواهی کرد
 و باز عظمت خود را بر من
 آشکار خواهی ساخت.
 ۱۷ گواهان خود را بر من پی در پی می‌آوری
 و خشم خویش را بر من می‌افزایی
 و فوجها پی در پی هم به ضد منند.
 ۱۸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟

کاش که جان می‌دادم و چشمی مرا نمی‌دید.
 ۱۹ پس می‌بودم، چنانکه نبودم
 و از رحم مادر به قبر برده می‌شدم.
 ۲۰ آیا روزهایم کم نیست؟
 پس مرا ترک کن، و از من دست بردار
 تا اندکی گشاده رو شوم،
 ۲۱ قبل از آنکه بروم به جایی که از آن
 بر نخواهم گشت،
 به زمین ظلمت و سایه مرگ!
 ۲۲ به زمین تاریکی سخت مثل ظلمات،
 زمین سایه مرگ و بی‌ترتیب که روشنایی
 آن مثل ظلمات است.»

صَوَفَّر

۱۱ و صَوَفَّر نَعَمَاتی در جواب گفت:
 «آیا به زیادی سخنان جواب نباید داد
 و مرد پُرگو، برحق شمرده شود؟
 ۳ آیا سخنان مبتذل تو مردمان را ساکت کند
 و یا ریشخند کنی و کسی تو را خجل نسازد؟
 ۴ و می‌گویی: "تعلیم مرا نقصی نیست،
 و من در نظر تو پاک هستم."
 ۵ و لیکن کاش که خدا سخن بگوید
 و لبهای خود را بر تو بگشاید،
 ۶ و اسرار حکمت را برای تو بیان کند.
 زیرا که در ماهیت خود دو طرف دارد.
 پس بدان که خدا کمتر از گناهانت
 تو را سزا داده است.
 ۷ آیا عمق‌های خدا را می‌توانی دریافت نمود؟
 یا به کنه قادر مطلق توانی رسید؟
 ۸ مثل بلندی‌های آسمان است؛
 چه خواهی کرد؟

گودتر از عالم مردگان است؛
 چه توانی دانست؟
 ۹ پیمایش آن از جهان طولانیتر
 و از دریا پهنتر است.
 ۱۰ اگر سخت بگیرد و حبس نماید
 و به محاکمه دعوت کند،
 کیست که او را ممانعت نماید؟
 ۱۱ زیرا که پوچی مردم را می‌داند
 و شرارت را می‌بیند اگر چه به آن توجه نکند.
 ۱۲ و مرد جاهل آن وقت فهیم می‌شود
 که بچه خر وحشی، انسان متولد شود.
 ۱۳ اگر تو دل خود را راست سازی
 و دستهای خود را به سوی او دراز کنی،
 ۱۴ اگر در دست تو شرارت باشد،
 آن را از خود دور کن،
 و بی‌انصافی در خیمه‌های تو ساکن نشود.
 ۱۵ پس یقین روی خود را بی‌عیب برخواهی افراشت،
 و استوار شده، نخواهی ترسید.
 ۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد،
 و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد،
 ۱۷ و روزگار تو از وقت ظهر روشن تر خواهد شد،
 و اگر چه تاریکی باشد،
 مثل صبح خواهد گشت.
 ۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری،
 و اطراف خود را تجسس نموده،
 ایمن خواهی خوابید.
 ۱۹ و خواهی خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود،
 و بسیاری تو را تملق خواهند نمود.
 ۲۰ لیکن چشمان شیران بی قوت می‌شود
 و پناهگاه ایشان از ایشان نابود می‌گردد
 و امید ایشان، جان کندن ایشان است.»

ایوب

۱۲

آنگاه ایوب در جواب گفت:

«به درستی که شما قوم هستید،

و حکمت با شما خواهد مرد.

۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست،

و از شما کمتر نیستم.

و کیست که مثل این چیزها را نمی‌داند؟

۴ برای رفیق خود مسخره گردیده‌ام.

کسی که خدا را خوانده است

و او را قبول فرموده؛

مرد عادل و کامل، مسخره شده است.

۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است.

مهیا شده برای هر که پایش بلغزد.

۶ خیمه‌های دزدان به سلامت است

و آنانی که خدا را غضبناک می‌سازند،

ایمن هستند،

هم آنها خدای خود را در دست خود می‌آورند.

۷ لیکن الان از چارپایان بیرس

و تو را تعلیم خواهند داد.

و از پرندگان هوا و برایت بیان خواهند نمود.

۸ یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهد داد،

و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید.

۹ کیست که از تمامی این چیزها نمی‌فهمد

که دست خداوند آنها را به جا آورده است،

۱۰ که جان تمامی زندگان در دست او است،

و روح تمامی افراد بشر؟

۱۱ آیا گوش سخنان را نمی‌آزماید،

چنانکه کام خوراک خود را می‌چشد؟

۱۲ نزد پیران حکمت است،

و عمر دراز، فهم کامل می‌باشد.

۱۳ لیکن حکمت و شوکت نزد او است.

مشورت و فهم کامل از آن او است.

۱۴ اینک او ویران می‌سازد و نمی‌توان بنا نمود.

انسان را می‌بندد و نمی‌توان گشود.

۱۵ اینک آنها را باز می‌دارد و خشک می‌شود،

و آنها را رها می‌کند و زمین را واژگون می‌سازد.

۱۶ قوت و وجود نزد او است.

فریبنده و فریب خورده از آن او است.

۱۷ مشورت دهندگان را غارت زده می‌ریاید،

و حاکمان را احمق می‌گرداند.

۱۸ بند پادشاهان را می‌گشاید

و در کمر ایشان کمر بند می‌بندد.

۱۹ کاهنان را غارت زده می‌ریاید،

و نیرومندان را سرنگون می‌سازد.

۲۰ بلاغت معتمدان را نابود می‌گرداند،

و فهم پیران را برمی‌دارد.

۲۱ اهانت را بر نجیبان می‌ریزد

و کمر بند مقتدران را سست می‌گرداند.

۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی آشکار می‌سازد،

و سایه مرگ را به روشنایی بیرون می‌آورد.

۲۳ قومها را پیشرفت می‌دهد

و آنها را هلاک می‌سازد،

قومها را وسعت می‌دهد

و آنها را جلای وطن می‌فرماید.

۲۴ عقل سران قومهای زمین را می‌ریاید،

و ایشان را در بیابان آواره می‌گرداند،

جایی که راه نیست.

۲۵ در تاریکی کورانه راه می‌روند و نور نیست.

و ایشان را مثل مستان افتان

و خیزان می‌گرداند.

۱۳ «اینک چشم من همه این چیزها را دیده،

و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است.

۲ چنانکه شما می‌دانید من هم می‌دانم.

و من کمتر از شما نیستم.

۳ لیکن می‌خواهم با قادر مطلق سخن گویم.
و آرزو دارم که با خدا مجادله نمایم.
۴ اما شما دروغها جعل می‌کنید،
و تمامی شما طبیبان باطل هستید.
۵ کاش که شما به تمام ساکت می‌شدید
که این برای شما حکمت می‌بود.
۶ پس دلیل مرا بشنوید.
و شکایت لبه‌ایم را گوش گیرید.
۷ آیا برای خدا به بی‌انصافی سخن خواهید راند؟
و به جهت او با فریب صحبت خواهید نمود؟
۸ آیا برای او طرفداری خواهید نمود؟
و به جهت خدا دعوی خواهید کرد؟
۹ آیا نیکو است که او شما را تفتیش نماید؟
یا چنانکه انسان را فریب می‌دهند،
او را فریب می‌دهید؟
۱۰ به یقین شما را توبیخ خواهد کرد،
اگر در خفا طرفداری نمایید.
۱۱ آیا جلال او شما را هراسان نخواهد ساخت؟
و هیبت او بر شما چیره نخواهد شد؟
۱۲ سخنان نغز شما، مثل‌های غبار است.
و حصارهای شما، حصارهای گلی است.
۱۳ ساکت شوید و من سخن خواهم گفت.
و هر چه خواهد، بر من واقع شود.
۱۴ چرا گوشت خود را به دندانم بگیرم
و جان خود را در دستم بنهم؟
۱۵ اگر چه مرا بکشد، برای او انتظار خواهم کشید.
لیکن راه خود را به حضور او
ثابت خواهم ساخت.
۱۶ این نیز برای من نجات خواهد شد.
زیرا که شخص خداشناس به
حضور او حاضر نمی‌شود.
۱۷ بشنوید! سخنان مرا بشنوید.

و شکایت من به گوشه‌های شما برسد.
۱۸ اینک الان شکایت خود را آماده ساختم.
و می‌دانم که عادل شمرده خواهم شد.
۱۹ کیست که با من دشمنی کند؟
پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد.
۲۰ فقط دو چیز به من مکن.
آنگاه خود را از حضور تو
پنهان نخواهم ساخت.
۲۱ دست خود را از من دور کن.
و هیبت تو مرا هراسان نسازد.
۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد،
یا اینکه من بگویم و تو مرا جواب بده.
۲۳ خطایا و گناهانم چقدر است؟
تقصیر و گناه مرا به من بشناسان.
۲۴ چرا روی خود را از من می‌پوشانی؟
و مرا دشمن خود می‌شماری؟
۲۵ آیا برگی را که از باد رانده شده است می‌ترسانی؟
و کاه خشک را تعقیب می‌کنی؟
۲۶ زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من می‌نویسی،
و گناهان جوانی‌ام را نصیب من می‌سازی.
۲۷ و پایهای مرا در گنده می‌گذاری،
و تمامی راههایم را نشان می‌کنی
و گرد کف پاهایم خط می‌کشی؛
۲۸ و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد،
و مثل جامه بید خورده هستم.
۱۴ «انسان که از زن زاده می‌شود،
روزشایش اندک است و پر از زحمات.
۲ مثل گل می‌روید و بریده می‌شود.
و مثل سایه می‌گریزد و نمی‌ماند.
۳ آیا بر چنین شخص چشمان خود را می‌گشایی
و مرا با خود به محاکمه می‌آوری؟
۴ کیست که چیز پاک را از چیز نجس بیرون آورد؟

هیچ کس نیست.

^۵ چونکه روزهای انسان مقدر است

و شماره ماههایش نزد توسست

و حدی از برایش گذاشته‌ای که از آن

تجاوز نتواند نمود.

^۶ از او رو بگردان تا آرام گیرد.

و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند.

^۷ زیرا برای درخت امیدی است

که اگر بریده شود، باز خواهد رویید،

و جوانه‌هایش نابود نخواهد شد.

^۸ اگرچه ریشه‌اش در زمین کهنه شود،

و تنه آن در خاک بمیرد.

^۹ لیکن از بوی آب، جوانه می‌زند

و مثل نهال نو، شاخه‌ها می‌آورد.

^{۱۰} اما انسان می‌میرد و فاسد می‌شود

و آدمی چون جان را سپارد، کجا است؟

^{۱۱} چنانکه آبها از دریا زایل می‌شود،

و نهرها هدر می‌رود و خشک می‌گردد.

^{۱۲} همچنین انسان می‌خوابد و بر نمی‌خیزد،

تا نیست شدن آسمانها بیدار نخواهند شد

و از خواب خود برانگیخته نخواهند گردید.

^{۱۳} کاش که مرا در عالم مردگان پنهان کنی؛

و تا غضبت فرو نشیند، مرا پوشیده سازی؛

و برایم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری.

^{۱۴} اگر انسان بمیرد آیا بار دیگر زنده شود؟

در تمامی روزهای مجاهده خود

انتظار خواهم کشید،

تا وقت تبدیل من برسد.

^{۱۵} تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد،

و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد.

^{۱۶} اما الان قدمهای مرا می‌شماری

و آیا بر گناه من نگاهی نمی‌کنی؟

^{۱۷} ناطاعتی من در کیسه مَهر شده است.

و خطای مرا پوشانیده‌ای.

^{۱۸} به درستی کوهی که می‌افتد، فانی می‌شود

و صخره از مکانش منتقل می‌گردد.

^{۱۹} آب سنگها را می‌ساید،

و سیلهایش خاک زمین را می‌برد.

همچنین امید انسان را تلف می‌کنی،

^{۲۰} بر او تا به ابد غلبه می‌کنی، پس می‌رود.

روی او را تغییر می‌دهی و او را رها می‌کنی.

^{۲۱} پسرانش به عزت می‌رسند و او نمی‌داند.

یا به ذلت می‌افتند و ایشان را به نظر نمی‌آورد.

^{۲۲} برای خودش فقط جسد او از درد بی‌تاب می‌شود.

و برای خودش جان او ماتم می‌گیرد.»

الیفاز

پس الیفاز تیمانی در جواب گفت:

«آیا مرد حکیم از دانش پوچ جواب دهد؟

و بطن خود را از باد شرقی پر سازد؟

^۳ آیا به سخن بی‌فایده مجادله نماید؟

و به کلماتی که هیچ نفع نمی‌بخشد؟

^۴ اما تو خدا ترسی را ترک می‌کنی

و تقوا را به حضور خدا زیر پا می‌گذاری.

^۵ زیرا که دهانت، ناطاعتی تو را آشکار می‌سازد

و زبان حیل‌گران را اختیار می‌کنی.

^۶ دهان خودت تو را محکوم می‌سازد و نه من،

و لب‌هایت به ضد تو شهادت می‌دهد.

^۷ آیا تو شخص اول از آدمیان زاده شده‌ای؟

و پیش از تیه‌ها به وجود آمده‌ای؟

^۸ آیا مشورت مخفی خدا را شنیده‌ای

و حکمت را بر خود منحصر ساخته‌ای؟

^۹ چه می‌دانی که ما هم نمی‌دانیم؟

و چه می‌فهمی که نزد ما هم نیست؟

۱۰ در میان ما ریش سفیدان و پیران هستند
 که در روزها از پدر تو بزرگترند.
 ۱۱ آیا تسلی‌های خدا برای تو کم است
 و کلام ملایم با تو؟
 ۱۲ چرا دلت تو را می‌رباید؟
 و چرا چشمانت را بر هم می‌زنی؟
 ۱۳ که روح خود را به ضد خدا بر می‌گردانی،
 و چنین سخنان را از دهانت بیرون می‌آوری؟
 ۱۴ انسان چیست که پاک باشد،
 و زاده زن که صالح شمرده شود؟
 ۱۵ اینک بر مقدسان خود اعتماد ندارد،
 و آسمانها در نظرش پاک نیست.
 ۱۶ پس طریق برتر انسان نفرت انگیز و فاسد
 که شرارت را مثل آب می‌نوشد.
 ۱۷ من برای تو بیان می‌کنم پس مرا بشنو.
 و آنچه دیده‌ام، مثل می‌نمایم.
 ۱۸ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند
 و مخفی نداشتند،
 ۱۹ که به ایشان به تنهایی، زمین داده شد،
 و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد،
 ۲۰ شیر در تمامی روزهایش مبتلای درد است.
 و سالهای شمرده شده برای
 مرد ظالم مهیا است.
 ۲۱ صدای ترسها در گوش او است.
 در وقت سلامتی تاراج کننده بر او می‌آید.
 ۲۲ باور نمی‌کند که از تاریکی خواهد برگشت
 و شمشیر در انتظار او است.
 ۲۳ برای نان می‌گردد و می‌گوید: «کجاست؟»
 و می‌داند که روز تاریکی نزد او حاضر است.
 ۲۴ تنگی و رنج او را می‌ترساند،
 مثل پادشاه آماده به جنگ بر او غلبه می‌نماید.
 ۲۵ زیرا دست خود را به ضد خدا دراز می‌کند

و بر قادر مطلق تکبر می‌نماید.
 ۲۶ با گردن بلند بر او تاخت می‌آورد،
 با گل‌میخهای سخت سپر خویش،
 ۲۷ چونکه روی خود را به پیه پوشانیده،
 و کمر خود را با چربی آراسته ساخته است.
 ۲۸ و در شهرهای ویران و خانه‌های متروک
 که نزدیک به خراب شدن است،
 ساکن می‌شود.
 ۲۹ او دولتمند نخواهد شد و دولتش
 پایدار نخواهد ماند،
 و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید.
 ۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد،
 و آتش، شاخه‌هایش را خواهد خشکانید،
 و به نفس دهان او زائل خواهد شد.
 ۳۱ به پوچی توکل ننماید و خود را فریب ندهد،
 و گرنه بطلت مزد او خواهد بود.
 ۳۲ قبل از رسیدن وقتش، به تمامی ادا خواهد شد
 و شاخه او سبز نخواهد ماند.
 ۳۳ مثل مو، غوره خود را خواهد افشانند،
 و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت،
 ۳۴ زیرا که جماعت ریاکاران، بی‌کس خواهند ماند،
 و خیمه‌های رشوه‌خواران را
 آتش خواهد سوزانید.
 ۳۵ به شقاوت حامله شده، ناطاعتی را می‌زایند
 و شکم ایشان فریب را آماده می‌کند.»

ایوب

۱۶ ایوب در جواب گفت:
 «بسیار چیزها مثل این شنیدم.
 همه شما تسلی‌دهندگان مزاحم هستید.
 ۳ آیا سخنان پوچ را انتها نخواهد شد؟
 و کیست که تو را به جواب دادن

تحریک می‌کند؟

- ۴ من نیز مثل شما می‌توانستم بگویم،
اگر جان شما در جای جان من می‌بود،
و سخنها به ضد شما ترتیب دهم،
و سر خود را بر شما بجنبانم،
۵ لیکن شما را به دهان خود تقویت می‌دادم
و تسلی لبهایم غم شما را رفع می‌نمود.
۶ اگر من سخن گویم، غم من رفع نمی‌گردد؟
و اگر ساکت شوم، مرا چه راحت
حاصل می‌شود؟
۷ لیکن الان او مرا خسته نموده است.
تو تمامی جماعت مرا ویران ساخته‌ای.
۸ مرا سخت گرفتی و این بر من شاهد شده است.
و لاغری من به ضد من برخاسته،
روبرویم شهادت می‌دهد.
۹ در غضب خود مرا دریده و بر من
جفا نموده است.
دندانهایش را بر من افشوده
و مثل دشمنم چشمان خود را
بر من تیز کرده است.
۱۰ دهان خود را بر من گشوده‌اند،
بر رخسار من سیلی زده‌اند،
به ضد من گرد آمده‌اند.
۱۱ خدا مرا به دست ظالمان تسلیم نموده،
و مرا به دست شیران افکنده است.
۱۲ چون در راحت بودم، مرا پاره پاره کرده است،
و گردن مرا گرفته، مرا خرد کرده،
و مرا برای هدف خود برپا نموده است.
۱۳ تیرهایش مرا احاطه کرد.
اعماق وجودم را پاره می‌کند
و شفقت نمی‌نماید.
و زهره مرا به زمین می‌ریزد.

- ۱۴ مرا زخم بر زخم، مجروح می‌سازد
و مثل جنگاور، بر من حمله می‌آورد.
۱۵ بر پوست خود پلاس دوخته‌ام،
و شاخ خود را در خاک خوار نموده‌ام.
۱۶ روی من از گریستن سرخ شده است،
و بر مژگانم سایه مرگ است.
۱۷ اگرچه هیچ بی‌انصافی در دست من نیست،
و دعای من پاک است.
۱۸ ای زمین، خون مرا مپوشان،
و التماس مرا آرام نباشد.
۱۹ الان نیز شاهد من در آسمان است،
و گواه من در اوج آسمان.
۲۰ دوستانم مرا مسخره می‌کنند،
لیکن چشمانم نزد خدا اشک می‌ریزد.
۲۱ کاش کسی برای انسان نزد خدا دفاع کند،
مثل آدمیان که برای همسایه خود می‌نماید.
۲۲ زیرا سالیهای اندک سپری می‌شود،
و آنگاه به راهی که بر نمی‌گردم، خواهم رفت.
۱۷ «روح من تلف شده،
و روزهایم تمام گردیده،
و قبر برای من حاضر است.
۲ به درستی که استهزا کنندگان نزد منند،
و چشم من در کینه‌توزی
ایشان دائم دوخته است.
۳ الان گرو بده و به جهت من نزد خود ضامن باش.
و گرنه کیست که به من دست دهد؟
۴ چونکه دل ایشان را از حکمت منع کرده‌ای،
بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت.
۵ کسی که دوستان خود را به تاراج تسلیم کند،
چشمان فرزندانش تار خواهد شد.
۶ مرا نزد قومها مثل ساخته است،
و مثل کسی که بر رویش

آب دهان اندازند، شده‌ام.
 ۷ چشم من از غصه بی‌قوت شده است،
 و تمامی اعضایم مثل سایه گردیده.
 ۸ راستان به خاطر این، حیران می‌مانند
 و صالحان خویشتن را بر ریاکاران برمی‌انگیزانند.
 ۹ لیکن مرد عادل به طریق خود چسبیده می‌شود،
 و کسی که دست پاک دارد،
 در قوت پیشرفت خواهد نمود.
 ۱۰ «اما همه شما برگشته، الان بیایید
 و در میان شما حکیمی نخواهم یافت.
 ۱۱ روزهای من گذشته،
 و قصدهای من و فکرهای
 دلم محو شده است.
 ۱۲ شب را به روز تبدیل می‌کنند
 و با وجود تاریکی می‌گویند
 «روشنایی نزدیک است.»
 ۱۳ وقتی که امید دارم،
 عالم مردگان خانه من می‌باشد،
 و بستر خود را در تاریکی می‌گسترانم،
 ۱۴ و به هلاکت می‌گویم: «تو پدر من هستی.»
 و به کرم که «تو مادر و خواهر من می‌باشی.»
 ۱۵ پس امید من کجا است؟
 و کیست که امید مرا خواهد دید؟
 ۱۶ آیا تا پشت‌بندهای عالم مردگان فرو می‌رود؟
 آیا با هم در خاک نزول خواهیم کرد؟

بَلَد

آنگاه بَلَد شوجی در جواب گفت:
 «تا به کی برای سخنان، دامها می‌گسترانید؟
 تفکر کنید و بعد از آن صحبت خواهیم نمود.
 ۳ چرا مثل چارپایان شمرده شویم؟
 و در نظر شما نادان نماییم؟

۱۸

۴ ای که در خشم خود خویشتن را پاره می‌کنی،
 آیا به خاطر تو زمین متروک شود،
 یا صخره از جای خود منتقل گردد؟
 ۵ به یقین روشنایی شیرین خاموش خواهد شد،
 و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد.
 ۶ در خیمه او روشنایی به تاریکی تبدیل می‌گردد،
 و چراغش بر او خاموش خواهد شد.
 ۷ قدمهای قوتش تنگ می‌شود.
 و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند.
 ۸ زیرا به پایهای خود در دام خواهد افتاد،
 و به روی تله‌ها راه خواهد رفت.
 ۹ تله پاشنه او را خواهد گرفت.
 و دام، او را به زور نگاه خواهد داشت.
 ۱۰ دام برایش در زمین پنهان شده است،
 و تله برایش در راه.
 ۱۱ ترسها از هر طرف او را هراسان می‌کند،
 و به او چسبیده، وی را می‌گریزند.
 ۱۲ شقاوت، برای او گرسنه است،
 و ذلت، برای لغزیدن او حاضر است.
 ۱۳ اعضای بدن او را می‌خورد.
 نخست‌زاده مرگ، جسد او را می‌خورد.
 ۱۴ آنچه بر آن اعتماد می‌داشت،
 از خیمه او ریوده می‌شود،
 و خود او نزد پادشاه ترسها رانده می‌گردد.
 ۱۵ کسانی که از وی نباشند،
 در خیمه او ساکن می‌گردند،
 و گوگرد بر مسکن او پاشیده می‌شود.
 ۱۶ ریشه‌هایش از زیر می‌خشکد،
 و شاخه‌اش از بالا بریده خواهد شد.
 ۱۷ یادگار او از زمین نابود می‌گردد،
 و در کوچه‌ها اسم نخواهد داشت.
 ۱۸ از روشنایی به تاریکی رانده می‌شود.

۱۰ مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم.
و مثل درخت، ریشه امید مرا کنده است.
۱۱ خشم خود را بر من افروخته،
و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است.
۱۲ لشکرهای او با هم می آیند
و راه خود را بر من بلند می کنند
و به اطراف خیمه من اردو می زنند.
۱۳ برادرانم را از نزد من دور کرده است
و آشنایانم از من به تمامی بیگانه شده اند.
۱۴ خویشانم مرا ترک نموده
و آشنایانم مرا فراموش کرده اند.
۱۵ میهمانان خانه ام و کنیزانم مرا غریب می شمارند،
و در نظر ایشان بیگانه شده ام.
۱۶ غلام خود را صدا می کنم و مرا جواب نمی دهد،
اگرچه او را به دهان خود التماس بکنم.
۱۷ نفس من نزد زخم منفور شده است
و التماس من نزد فرزندان رجم مادرم.
۱۸ بچه های کوچک نیز مرا حقیر می شمارند
و چون برمی خیزم، به ضد من حرف می زنند.
۱۹ همه اهل مشورتم از من نفرت می نمایند،
و کسانی را که دوست می داشتم،
از من برگشته اند.
۲۰ استخوانم به پوست و گوشتم چسبیده است،
و با پوست دندانهای خود خلاصی یافته ام.
۲۱ بر من ترحم کنید!
ترحم کنید، شما، ای دوستانم!
زیرا دست خدا مرا زده است.
۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا می کنید
و از گوشت من سیر نمی شوید.
۲۳ کاش که سخنانم الان نوشته می شد!
کاش که در کتابی ثبت می گردید،
۲۴ و با قلم آهنین و سرب

و او را از جهان آدمیان خواهند گریزانید.
۱۹ او را در میان قومش نه فرزند
و نه نسل خواهد بود،
و در پناهگاه او کسی
باقی نخواهد ماند.
۲۰ مغرب زمینیان از روزگارش متحیر خواهند شد،
چنانکه بر مشرق زمینیان، ترس چیره شده بود.
۲۱ به درستی که مسکن های شیرین چنین می باشد،
و مکان کسی که خدا را نمی شناسد،
مثل این است.»

ایوب

۱۹ آنگاه ایوب در جواب گفت:
«تا به کی جان مرا می رنجانید؟
و مرا به سخنان خود فرسوده می سازید؟
۳ دهمین بار است که مرا متهم نمودید،
و خجالت نمی کشید که با من
به بدی رفتار می کنید؟
۴ حتی اگر به راستی هم که خطا کرده ام،
خطای من نزد من می ماند.
۵ اگر به راستی بر من تکبر نمایید
و عار مرا بر من اثبات کنید،
۶ پس بدانید که خدا شکایت مرا منحرف ساخته،
و به دام خود مرا احاطه نموده است.
۷ اینک از ظلم، التماس می نمایم و قبول نمی شوم
و التماس می کنم و دادرسی نیست.
۸ طریق مرا حصار نموده است
که از آن نمی توانم گذشت
و بر راههای من تاریکی
را گذارده است.
۹ جلال مرا از من کنده است
و تاج را از سر من برداشته،

بر صخره‌ای تا به ابد کنده می‌شد!
 ۲۵ و من می‌دانم که ولی من زنده است،
 و در دوران آخر، بر زمین خواهد برخاست.
 ۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود،
 بدون بدنم نیز خدا را خواهم دید.
 ۲۷ و من او را برای خود خواهم دید.
 و چشمان من بر او خواهد نگرست
 و نه چشم دیگری.
 اگرچه اعماق وجودم
 در درونم تلف شده باشد.
 ۲۸ اگر بگویند: "چگونه بر او جفا نمایم
 و حال آنکه اصل امر در خود اوست؟"
 ۲۹ پس از شمشیر بترسید،
 زیرا که سزاهای شمشیر غضبناک است،
 تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

صوقر

۲۰ پس صوقر نَعْماتی در جواب گفت:
 «از این جهت فکرهایم مرا به
 جواب دادن تحریک می‌کند
 و به این سبب،
 من عجله می‌نمایم.
 ۳ سرزنشی می‌شنوم که مرا تحقیر می‌کند،
 و از فهم من روحی مرا جواب می‌دهد.
 ۴ آیا این را از قدیم ندانسته‌ای،
 از زمانی که انسان بر زمین قرار داده شد،
 ۵ که شادی شریان، اندک زمانی است،
 و خوشی ریاکاران، لحظه‌ای؟
 ۶ اگرچه شوکت او تا به آسمان بلند شود،
 و سر خود را تا به فلک برافرازد.
 ۷ لیکن مثل فضله خود تا به ابد هلاک خواهد شد،
 و بینندگانش خواهند گفت: "کجا است؟"

۸ مثل خواب، می‌پرد و یافت نمی‌شود.
 و مثل رویای شب، او را خواهند گریزانید.
 ۹ چشمی که او را دیده است، دیگر نخواهد دید،
 و مکانش باز بر او نخواهد نگرست.
 ۱۰ فرزنداناش نزد فقیران ذلیل خواهند شد،
 و دستهایش دولت او را پس خواهد داد.
 ۱۱ استخوانهایش از جوانی پر است،
 لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید.
 ۱۲ اگرچه شرارت در دهانش شیرین باشد،
 و آن را زیر زبانش پنهان کند.
 ۱۳ اگرچه او را دریغ دارد و از دست ندهد،
 و آن را در میان کام خود نگاه دارد.
 ۱۴ لیکن خوراک او در احشایش تبدیل می‌شود،
 و در درونش زهرما می‌گردد.
 ۱۵ دولت را فرو برده است و آن را قی خواهد کرد،
 و خدا آن را از شکمش بیرون خواهد نمود.
 ۱۶ او زهر مارها را خواهد مکید،
 و زبان افی او را خواهد گشت.
 ۱۷ بر رودخانه‌ها نظر نخواهند کرد،
 بر رودها و جویهای شهد و شیر.
 ۱۸ ثمره زحمت خود را رد کرده،
 آن را فرو نخواهد برد،
 و مطابق دولتی که کسب کرده است،
 شادی نخواهد نمود.
 ۱۹ زیرا فقیران را زیون ساخته و ترک کرده است.
 پس خانه‌ای را که دزدیده است،
 بنا نخواهد کرد.
 ۲۰ زیرا که در حرص خود قناعت را ندانست.
 پس از نفایس خود، چیزی برنخواهد گردانید.
 ۲۱ چیزی نمانده است که نخورده باشد.
 پس بر خورداری او دوام نخواهد داشت.
 ۲۲ هنگامی که دولت او بی‌نهایت گردد،

در تنگی گرفتار می‌شود،

و دست همه ذلیلان بر او

استیلا خواهد یافت.

^{۲۳} در وقتی که شکم خود را پر می‌کند،

خدا شدت خشم خود را بر او خواهد فرستاد،

و حیثی که می‌خورد، آن را بر او خواهد بارانید.

^{۲۴} از اسلحه آهنین خواهد گریخت

و کمان برنجین، او را خواهد سوراخ کرد.

^{۲۵} آن را می‌کشد و از جسدش بیرون می‌آید،

و پیکان براق از زهره‌اش در می‌رود

و ترسها بر او استیلا می‌یابد.

^{۲۶} تمامی تاریکی برای ذخایر

او نگاه داشته شده است.

و آتش ندمیده آنها را

خواهد سوزانید،

و آنچه را که در چادرش باقی است،

خواهد خورد.

^{۲۷} آسمانها عصیان‌ش را آشکار خواهد ساخت،

و زمین به ضد او خواهد برخاست.

^{۲۸} محصول خانه‌اش قطع خواهد شد،

و در روز غضب او نابود خواهد گشت.

^{۲۹} این است نصیب مرد شریر از خدا

و میراث مقدر او از قادر مطلق.»

ایوب

۲۱ ایوب در جواب گفت:

«بشنوید، کلام مرا بشنوید.

و این، تسلی شما باشد.

^۳ با من تحمل نمایید تا بگویم،

و بعد از گفتنم مسخره نمایید.

^۴ و اما من، آیا شکایت‌م نزد انسان است؟

پس چرا بی‌صبر نباشم؟

^۵ به من توجه کنید و تعجب نمایید،

و دست به دهان بگذارید.

^۶ هرگاه به یاد می‌آورم، حیران می‌شوم.

و لرزه بدن مرا می‌گیرد.

^۷ چرا شیرین زنده می‌مانند، پیر می‌شوند

و در توانایی قوی می‌گردند؟

^۸ نسل ایشان به حضور ایشان،

با ایشان استوار می‌شوند

و فرزندان ایشان در نظر ایشان.

^۹ خانه‌های ایشان، از ترس ایمن می‌باشد

و چوب خدا بر ایشان نمی‌آید.

^{۱۰} گاو نر ایشان همخوابی می‌کند و خطا نمی‌کند

و گاو ایشان می‌زاید و سقط نمی‌نماید.

^{۱۱} بچه‌های خود را مثل گله بیرون می‌فرستند

و کودکان ایشان رقص می‌کنند.

^{۱۲} با دف و عود می‌سرایند،

و با صدای نای شادی می‌نمایند.

^{۱۳} روزهای خود را در سعادت‌مندی صرف می‌کنند،

و به لحظه‌ای به عالم مردگان فرود می‌روند.

^{۱۴} و به خدا می‌گویند: "از ما دور شو

زیرا که معرفت راه تو را نمی‌خواهیم.

^{۱۵} قادر مطلق کیست که او را عبادت نماییم،

و ما را چه فایده که از او خواهش نماییم."

^{۱۶} اینک سعادت‌مندی ایشان

در دست ایشان نیست.

کاش که مشورت شیرین

از من دور باشد.

^{۱۷} چند بار دیده‌اید که چراغ شیرین خاموش شود؟

و ذلت به ایشان رسد؟

و یا خدا در غضب خود دردها

را نصیب ایشان کند؟

^{۱۸} چند بار دیده‌اید که مثل گاه پیش روی باد شوند

و یا مثل خس که گردباد آنها را با خود برد؟
 ۱۹ می‌گویید: "خدا گناهش را برای
 فرزندانیش ذخیره می‌کند."
 باشد که او را مکافات رساند تا بداند.
 ۲۰ باشد که چشمانش هلاکت خود را ببیند،
 و از خشم قادر مطلق بنوشد.
 ۲۱ زیرا که بعد از او در خانه‌اش
 او را چه شادی خواهد بود،
 چون شماره ماههایش محو شود؟
 ۲۲ آیا خدا را دانش توان آموخت؟
 چونکه او بر اوج آسمان دآوری می‌کند.
 ۲۳ یکی به هنگام قوت خود می‌میرد،
 در حالی که به تمامی در امنیت
 و سلامتی است.
 ۲۴ قدحهای او پر از شیر است،
 و مغز استخوانش تر و تازه است.
 ۲۵ و دیگری در تلخی جان می‌میرد
 و از نیکویی هیچ لذت نمی‌برد.
 ۲۶ اینها با هم در خاک می‌خوابند
 و کرمها ایشان را می‌پوشانند.
 ۲۷ اینک افکار شما را می‌دانم
 و تدبیراتی که ناحق بر من می‌اندیشید.
 ۲۸ زیرا می‌گویید: "کجاست خانه امیر،
 و خیمه‌های مسکن شیران؟"
 ۲۹ آیا از رهگذران نپرسیدید؟
 آیا دلایل ایشان را انکار نمی‌توانید نمود؟
 ۳۰ که شیران برای روز ذلت نگاه داشته می‌شوند
 و در روز غضب، رهایی می‌یابند.
 ۳۱ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند،
 و جزای آنچه را که کرده است، به او برساند؟
 ۳۲ که آخر او را به قبر خواهند برد،
 و بر مزار او نگاهیانی خواهند کرد.

۳۳ کلوخهای دره برایش شیرین می‌شود
 و تمامی آدمیان در عقب او خواهند رفت،
 چنانکه قبل از او بشمار رفته‌اند.
 ۳۴ پس چگونه مرا تسلی باطل می‌دهید
 که در جوابهای شما جز خیانت
 باقی نمی‌ماند!

الیفاز

۲۲ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت:
 «آیا انسان به خدا فایده برساند؟
 به یقین مرد دانا برای خویشتن مفید است.
 ۳ آیا اگر تو عادل باشی،
 برای قادر مطلق خوشی رخ می‌نماید؟
 یا اگر راه خود را راست سازی،
 او را فایده می‌شود؟
 ۴ آیا به خاطر خداترسی تو، تو را تنبیه می‌نماید؟
 یا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟
 ۵ آیا شرارت تو بزرگ نیست؟
 آیا عصیانیت بی‌انتهاست؟
 ۶ چونکه از برادران خود به ناحق گرو گرفتی
 و لباس برهنگان را کندی.
 ۷ به تشنگان آب ننوشانیدی،
 و از گرسنگان نان دریغ داشتی.
 ۸ اما مردی که قدرت دارد،
 زمین را تصاحب می‌کند،
 و شخص بلندمرتبه، در آن ساکن می‌شود.
 ۹ بیوه‌زنان را دست خالی رد نمودی،
 و بازوهای یتیمان شکسته گردید.
 ۱۰ بنابراین دامها تو را احاطه می‌نماید
 و ترس، ناگهان تو را مضطرب می‌سازد.
 ۱۱ یا تاریکی که آن را نمی‌بینی
 و سیلابها تو را می‌پوشانند.

و روی خود را به طرف خدا برخوای افراشت.
 ۲۷ نزد او دعا خواهی کرد و او
 تو را قبول خواهد نمود،
 و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت.
 ۲۸ آنچه بر آن عزم کنی، برایت برقرار خواهد شد،
 و روشنائی بر راههایت خواهد تابید.
 ۲۹ وقتی که ذلیل شوند، خواهی گفت:
 "رفعت باشد"،
 و فروتنان را نجات خواهد داد.
 ۳۰ کسی را که بی گناه نباشد، خواهد رهانید،
 و به پاکي دستهای تو رهانیده خواهد شد.»

ایوب

۲۳ آنگاه ایوب در جواب گفت:
 «امروز نیز شکایت من تلخ است،
 و ضرب من از ناله من سنگینتر.
 ۳ کاش می دانستم که او را کجا یابم،
 تا آنکه نزد تخت او بیایم.
 ۴ آنگاه شکایت خود را به حضور وی ترتیب می دادم،
 و دهان خود را از دلایل پر می ساختم.
 ۵ سخنانی را که در جواب من می گفت، می فهمیدم.
 ۶ آیا به عظمت قوت خود با من دشمنی می نمود؟
 به هیچ وجه! بلکه به من التفات می کرد.
 ۷ آنگاه مرد درستکار با او مجادله می نمود
 و از داور خود تا به ابد نجات می یافتم.
 ۸ اینک به طرف مشرق می روم و او یافت نمی شود
 و به طرف مغرب، و او را نمی بینم.
 ۹ به طرف شمال جایی که او عمل می کند،
 و او را مشاهده نمی کنم.
 و او خود را به طرف جنوب می پوشاند
 و او را نمی بینم،

۱۲ آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟
 و سر ستارگان را بنگر چگونه رفیع هستند.
 ۱۳ و تو می گویی: "خدا چه می داند؟"
 آیا از تاریکی سخت داوری تواند نمود؟
 ۱۴ ابرها پوشش اوست، پس نمی بیند،
 و بر دایره آسمانها می رود.
 ۱۵ آیا راه قدیمیان را نشان کردی
 که مردمان شریر در آن رفتار نمودند،
 ۱۶ که قبل از زمان خود ربوده شدند،
 و بنیاد آنها مثل رود ریخته شد
 ۱۷ که به خدا گفتند: "از ما دور شو!"
 و "قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟"
 ۱۸ و حال آنکه او خانه های ایشان را
 از چیزهای نیکو پر ساخت.
 پس مشورت شیرین از من دور شود.
 ۱۹ عادلان چون آن را ببینند، شادی خواهند نمود
 و بی گناهان ایشان را مسخره خواهند کرد.
 ۲۰ آیا مقاومت کنندگان ما ریشه کن نشدند؟
 و آتش بقیه ایشان را نسوزانید؟
 ۲۱ پس حال با او انس بگیر و سالم باش.
 و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید.
 ۲۲ تعلیم را از دهانش قبول نما،
 و کلمات او را در دل خود بگذار.
 ۲۳ اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد.
 و اگر شرارت را از خیمه خود دور نمایی
 ۲۴ و اگر گنج خود را در خاک
 و طلای اوfer را در سنگهای
 رودخانه ها بگذاری،
 ۲۵ آنگاه قادر مطلق گنج تو
 و نقره خالص برای تو خواهد بود،
 ۲۶ زیرا در آن وقت از قادر مطلق
 مایه لذت خواهی یافت،

۱۰ زیرا او طریقی را که می‌روم می‌داند
و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم.
۱۱ پایم اثر اقدام او را گرفته است
و طریقی او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی‌کنم.
۱۲ از فرمان لبهای وی بزن گشتم
و سخنان دهان او را زیاده
از روزی خود ذخیره کردم.
۱۳ لیکن او غیرقابل تغییر است و
کیست که او را برگرداند؟
و آنچه دل او می‌خواهد،
به عمل می‌آورد.
۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است
به جا می‌آورد،
و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است.
۱۵ از این جهت از حضور او هراسان هستم،
و چون تفکر می‌نمایم، از او می‌ترسم.
۱۶ زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است،
و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده.
۱۷ چونکه پیش از تاریکی محو نشدم،
و ظلمت سخت را از نزد من نپوشانید.
۲۴ «چونکه زمانها از قادر مطلق مخفی نیست.
پس چرا عارفان او
روزهای او را توجه نمی‌کنند؟
۲ بعضی هستند که حدود را منتقل می‌سازند
و گله‌ها را غصب نموده، می‌چرانند.
۳ الاغهای یتیمان را می‌رانند
و گاو بیوه‌زنان را به گرو می‌گیرند.
۴ فقیران را از راه منحرف می‌سازند،
و مسکینان زمین به تمامی
خویشتن را پنهان می‌کنند.
۵ اینک مثل خر وحشی به جهت کار خود
به بیابان بیرون رفته،

خوراک خود را می‌جویند
و صحرا به ایشان نان برای
فرزندان ایشان می‌رساند.
۶ علوفه خود را در صحرا درو می‌کنند
و تاکستان شیریان را خوشه‌چینی می‌نمایند.
۷ برهنه و بی‌لباس شب را به سر می‌برند
و در سرما پوششی ندارند.
۸ از باران کوه‌ها تر می‌شوند
و از عدم پناهگاه، صخره‌ها را در بغل می‌گیرند.
۹ کسانی هستند که یتیم را از پستان می‌ربایند
و از فقیر گرو می‌گیرند.
۱۰ پس ایشان بی‌لباس و برهنه راه می‌روند
و بافه‌ها را برمی‌دارند و گرسنه می‌مانند.
۱۱ در دروازه‌های آنها روغن می‌گیرند
و چرخش آنها را پایمال می‌کنند
و تشنه می‌مانند.
۱۲ از شهر آباد، نعره می‌زنند
و جان مظلومان التماس می‌کند.
اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی‌آورد.
۱۳ هستند کسانی که از نور متمدند
و راه آن را نمی‌دانند.
و در راههایش گام بر نمی‌دارند.
۱۴ قاتل در صبح برمی‌خیزد
و فقیر و مسکین را می‌کشد.
و در شب مثل دزد می‌شود.
۱۵ چشم زنکار نیز برای شام انتظار می‌کشد
و می‌گوید که "چشمی مرا نخواهد دید"،
و بر روی خود پرده می‌کشد.
۱۶ در تاریکی به خانه‌ها نقب می‌زنند
و در روز، خویشتن را پنهان می‌کنند
و روشنائی را نمی‌دانند،
۱۷ زیرا صبح برای تمامی ایشان

مثل سایه مرگ است،

چونکه ترسهای سایه مرگ را می‌دانند.

۱۸ آنها بر روی آنها سبک‌اند

و نصیب ایشان بر زمین ملعون است،

و به راه تاکستان مراجعت نمی‌کنند.

۱۹ چنانکه خشکی و گرمی آب برف را نابود می‌سازد،

همچنین عالم مردگان خطاکاران را.

۲۰ رجم مادرش او را فراموش می‌نماید

و کرم، او را نوش می‌کند.

و دیگر اثری از ایشان نخواهد شد،

و شرارت مثل درخت بریده خواهد شد.

۲۱ زن نازا را که نمی‌زاید، می‌بلعد

و به زن بیوه نیکویی نمی‌نماید،

۲۲ و اما خدا قدرتمندان را به قوت خود

محفوظ می‌دارد.

برخی خیزند اگر چه امید زندگی ندارند.

۲۳ ایشان را اطمینان می‌بخشد

و بر آن تکیه می‌نمایند،

اما چشمان او بر راههای ایشان است.

۲۴ اندک زمانی بلند می‌شوند، سپس نیست می‌گردند

و پست شده، مثل سایرین برده می‌شوند

و مثل سر سنبله‌ها بریده می‌گردند،

۲۵ و اگر چنین نیست،

پس کیست که مرا تکذیب نماید

و کلام مرا ناچیز گرداند؟»

بَلَد

آنگاه بَلَد شوحی در جواب گفت:

«سلطنت و هیبت از آن اوست

و سلامتی را در مکانهای بلند

خود ایجاد می‌کند.

۳ آیا فوجهای او شمرده می‌شود؟

و کیست که نور او بر وی طلوع نمی‌کند؟

۴ پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟

و کسی که از زن زاییده شود،

چگونه پاک باشد؟

۵ اینک ماه نیز روشنایی ندارد

و ستارگان در نظر او پاک نیستند.

۶ پس چند مرتبه زیاده انسان که مثل خزنده زمین

و آدمیان که مثل کرم می‌باشد.»

ایوب

ایوب در جواب گفت:

«شخص بی‌قوت را چگونه یاری کردی؟

و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟

۳ شخص بی‌حکمت را چه نصیحت نمودی؟

و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی!

۴ برای که سخنان را بیان کردی؟

و نفس کیست که از تو صادر شد؟

۵ ارواح مردگان می‌لرزند،

زیر آنها و ساکنان آنها.

۶ عالم مردگان به حضور او عریان است،

و آبدون* را پوششی نیست.

۷ شمال را بر خلاء پهن می‌کند،

و زمین را بر نیستی آویزان می‌سازد.

۸ آنها را در ابرهای خود می‌بندد،

پس ابر، زیر آنها شکافته نمی‌شود.

۹ روی تخت خود را می‌پوشاند

و ابرهای خویش را پیش آن می‌گستراند.

۱۰ به اطراف سطح آنها حد می‌گذارد

* ۶.۲۶ یعنی: "مکان نابودی".

۱۰ آیا در قادر مطلق مایه لذت خواهد یافت،
و در همه اوقات از خدا
درخواست خواهد نمود؟
۱۱ شما را درباره دست خدا تعلیم خواهد داد
و از کارهای قادر مطلق
چیزی مخفی نخواهم داشت.
۱۲ اینک تمامی شما این را ملاحظه کرده‌اید،
پس چرا به تمامی باطل شده‌اید.
۱۳ این است نصیب مرد شریر از جانب خدا،
و میراث ظالمان که آن را
از قادر مطلق می‌یابند.
۱۴ اگر فرزندان بسیار شوند،
شمشیر برای ایشان است،
و نسل او از آن سیر نخواهند شد.
۱۵ بازماندگان او از وبا دفن خواهند شد،
و بیوه‌زنانش گریه خواهند کرد.
۱۶ اگرچه نقره را مثل غبار اندوخته کند،
و لباس را مثل گل آماده سازد.
۱۷ او آماده می‌کند،
لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید،
و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود.
۱۸ خانه خود را مثل بید بنا می‌کند،
و مثل سایبانی که دشتبان می‌سازد
۱۹ او دولتمند می‌خواهد، اما دفن خواهد شد.
چشمان خود را می‌گشاید و نیست می‌باشد.
۲۰ ترسها مثل آب او را فرو می‌گیرد،
و گردباد او را در شب می‌ریاید.
۲۱ باد شرقی او را برمی‌دارد و نابود می‌شود
و او را از مکانش دور می‌اندازد،
۲۲ زیرا بر او تیر خواهد انداخت

تا کران روشنایی و تاریکی.
۱۱ ستونهای آسمان پریشان می‌شود
و از توبیخ او حیران می‌ماند.
۱۲ به قوت خود دریا را به تلاطم می‌آورد،
و به فهم خویش رَهَب* را خُرد می‌کند.
۱۳ به روح او آسمانها زینت داده شد،
و دست او مار تیزرو را سُفت.
۱۴ اینک اینها حاشیه‌های راههای او است.
و چه صدای آهسته‌ای درباره او می‌شنویم،
لیکن رعد قدرت او را کیست که بفهمد؟
۲۷ و ایوب بار دیگر مثل خود را آورده، گفت:
«به حیات خدا که حق مرا برداشته
و به قادر مطلق که جان مرا تلخ نموده است.
۳ که مادامی که جانم در من باقی هست
و نفس خدا در بینی من می‌باشد،
۴ یقین لبهایم به بی‌انصافی صحبت نخواهد کرد،
و زبانم به فریب سخن نخواهد گفت.
۵ به دور باد از من که شما را تصدیق نمایم،
و تا بمیرم کاملیت خویش را از خود
دور نخواهم ساخت.
۶ عدالت خود را استوار نگاه می‌دارم
و آن را ترک نخواهم نمود،
و دلم تا زنده باشم، مرا سرزنش نخواهد کرد.
۷ دشمن من مثل شریر باشد،
و مخالفت کنندگانم مثل خطاکاران.
۸ زیرا امید شریر چیست هنگامی که خدا او را
محو می‌سازد؟
و حیثی که خدا جان او را می‌گیرد؟
۹ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید،
هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟

و شفقت نخواهد نمود.

اگرچه او می خواهد

از دست وی فرار کرده، بگیرد.

۲۳ مردمان به سبب او بر پشت دست خود می زنند،

و چون از مکانش رانده می شود،

انگشت به دهان می مانند.

«یقین برای نقره معدنی است،

و به جهت طلا جایی است که آن را به

کوره می گذارند.

۲۴ آهن از خاک گرفته می شود

و مس از سنگ گداخته می گردد.

۳ مردم برای تاریکی حد می گذارند

و تا نهایت تمام تفتیش می نمایند،

تا به سنگهای ظلمت سخت و سایه مرگ.

۴ معدنی دور از ساکنان زمین می کنند،

از رهگذران فراموش می شوند

و دور از مردمان آویخته شده،

به هر طرف متحرک می گردند.

۵ از زمین نان بیرون می آید،

و اعماقش مثل آتش سرنگون می شود.

۶ سنگهایش مکان یاقوت کبود است

و شمشهای طلا دارد.

۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی داند،

و چشم شاهین آن را ندیده است،

۸ و جانوران درنده بر آن قدم نزده اند،

و شیر غران بر آن گذر نکرده.

۹ دست خود را به سنگ خارا دراز می کنند،

و کوهها را از بیخ برمی کنند.

۱۰ نهرها از صخره ها می کنند

و چشم ایشان هر چیز نفیس را می بیند.

۱۱ نهرها را از تراوش می بندند

و چیزهای پنهان شده را

به روشنایی بیرون می آورند.

۱۲ اما حکمت از کجا پیدا می شود؟

و جای فهم کجا است؟

۱۳ انسان قیمت آن را نمی داند

و در زمین زندگان پیدا نمی شود.

۱۴ ژرفا می گوید: "در من نیست"،

و دریا می گوید: "نزد من نمی باشد."

۱۵ زر خالص به عوضش داده نمی شود

و نقره برای قیمتش سنجیده نمی گردد.

۱۶ به زر خالص اوفیر آن را قیمت نتوان کرد،

و نه به عقیق گرانها و یاقوت کبود.

۱۷ با طلا و شیشه آن را برابر نتوان کرد،

و زیورهای طلای خالص بدل آن نمی شود.

۱۸ از مرجان و بلور سخن نتوان گفت؛

قیمت حکمت از لعل گرانتر است.

۱۹ زیتربد حبش با آن مساوی نمی شود

و به زر خالص سنجیده نمی گردد.

۲۰ پس حکمت از کجا می آید؟

و مکان فهم کجا است؟

۲۱ از چشم تمامی زندگان پنهان است،

و از پرندگان هوا مخفی می باشد.

۲۲ آبدون و مرگ می گویند که

"آوازه آن را به گوش خود شنیده ایم."

۲۳ خدا راه آن را درک می کند

و او مکانش را می داند.

۲۴ زیرا که او تا کرانه های زمین می نگرَد

و آنچه را که زیر تمامی آسمان است، می بیند.

۲۵ تا وزن از برای باد قرار دهد،

و آنها را به میزان بپیماید.

۲۶ هنگامی که قانونی برای باران قرار داد،

و راهی برای مسیر رعد،

۲۷ آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد.

آن را مهیا ساخت و هم تفتیش نمود.
 ۲۸ و به انسان گفت:

«اینک ترس خداوند حکمت است،
 و از بدی دوری نمودن، فهم می باشد.»
 ۲۹ و ایوب باز سخنان خود را ادامه
 داده، گفت:

۲ «کاش که من مثل ماههای پیش می بودم
 و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها
 نگاه می داشت.

۳ هنگامی که چراغ او بر سر من می تابید،
 و با نور او به تاریکی راه می رفتم.
 ۴ چنانکه در روزهای کامرانی خود می بودم،
 هنگامی که سر خدا بر خیمه من می ماند.
 ۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من می بود،
 و فرزندانم به اطراف من می بودند.

۶ حینی که قدمهای خود را با کره می شستم
 و صخره، نهرهای روغن را برای من می ریخت.
 ۷ چون به دروازه شهر بیرون می رفتم
 و کرسی خود را در میدان شهر
 حاضر می ساختم.

۸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی می ساختند،
 و پیران برخاسته، می ایستادند.
 ۹ سروران از سخن گفتن باز می ایستادند،
 و دست به دهان خود می گذاشتند.
 ۱۰ صدای شریفان ساکت می شد

و زبان به کام ایشان می چسبید.
 ۱۱ زیرا گوشتی که مرا می شنید، مرا خوشحال می خواند
 و چشمی که مرا می دید، برایم شهادت می داد.
 ۱۲ زیرا فقری که التماس می کرد او را می رهانیدم،
 و یتیمی که نیز یاور نداشت.

۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من می رسید
 و دل بیوه زن را خوش می ساختم.

۱۴ عدالت را پوشیدم و مرا ملبس ساخت،
 و انصاف من مثل ردا و تاج بود.

۱۵ من به جهت کوران چشم بودم،
 و به جهت لنگان، پای.
 ۱۶ برای مسکینان پدر بودم،

و دعوائی را که نمی دانستم، تفتیش می کردم.
 ۱۷ دندانهای آسیای شریر را می شکستم
 و شکار را از دندانهایش می ربودم.
 ۱۸ و می گفتم: «در آشیانه خود جان خواهم سپرد
 و روزهای خویش را مثل ریگ
 طولانی خواهم ساخت.

۱۹ ریشه من به سوی آنها کشیده خواهد گشت،
 و شبنم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد.
 ۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد،
 و کمانم در دستم نو خواهد ماند.»

۲۱ مردمان مرا می شنیدند و انتظار می کشیدند،
 و برای مشورت من ساکت می ماندند.
 ۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی گفتند
 و سخن من بر ایشان فرو می چکید.
 ۲۳ و برای من مثل باران انتظار می کشیدند
 و دهان خویش را مثل باران
 آخرین باز می کردند.

۲۴ اگر بر ایشان می خندیدم، باور نمی کردند،
 و نور چهره مرا تاریک نمی ساختند.
 ۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده،
 به ریاست می نشستم،

و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن می بودم،
 و مثل کسی که نوحه گران را تسلی می بخشد.

۳۰ «و اما الان کسانی که از من
 خردسالترند بر من استهزا می کنند،
 همانها که کراحت می داشتم
 از اینکه پدران ایشان را

با سگان گله خود بگذارم.

^۲ قوت دستهای ایشان نیز برای من

چه فایده داشت،

کسانی که توانایی ایشان بر باد شده بود؟

^۳ از احتیاج و قحطی بی تاب شده،

زمین خشک را در ظلمت خرابی

و ویرانی می جویدند.

^۴ علف شور را در میان بوته ها می چیدند،

و ریشه شور گیاه نان ایشان بود.

^۵ از میان مردمان رانده می شدند.

از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهو می کردند.

^۶ در ته دره ها ساکن می شدند.

در حفره های زمین و در صخره ها.

^۷ در میان بوته ها عرعر می کردند،

زیر خارها با هم جمع می شدند.

^۸ پسران احمقان و پسران مردم بی نام،

بیرون از زمین رانده می گردیدند.

^۹ و اما الان سرود ایشان شده ام

و از برای ایشان ضرب المثل گردیده ام.

^{۱۰} مرا مکروه داشته، از من دور می شوند،

و از آب دهان بر رویم انداختن،

باز نمی ایستند.

^{۱۱} چونکه زایمان را بر من باز کرده،

مرا مبتلا ساخت.

پس لگام را پیش رویم رها کردند.

^{۱۲} از طرف راست من انبوه مردم برخاسته،

پاهایم را از پیش در می برند،

و راههای هلاکت خویش را

بر من مهیا می سازند.

^{۱۳} راه مرا خراب کرده، به اذیتم اقدام می نمایند،

و خود معاونی ندارند.

^{۱۴} گویا از شکافهای وسیع می آیند،

و از میان خرابه ها بر من هجوم می آورند.

^{۱۵} ترسها بر من برگشته،

آبروی مرا مثل باد تعقیب می کنند،

و فیروزی من مثل ابر می گذرد.

^{۱۶} و الان جانم بر من ریخته شده است،

و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است.

^{۱۷} شبانگاه استخوانهایم در درون من

سوراخ می شود،

و پیهام آرام ندارد.

^{۱۸} از شدت سختی لباسم متغیر شده است،

و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می گیرد.

^{۱۹} مرا در گل انداخته است،

که مثل خاک و خاکستر گردیده ام.

^{۲۰} نزد تو التماس می نمایم و مرا قبول نمی کنی،

و برمی خیزم و بر من نظر نمی اندازی.

^{۲۱} خویش را تا متبدل ساخته، بر من بیرحم شده ای،

با قوت دست خود به من جفا می نمایی.

^{۲۲} مرا به باد برداشته، بر آن سوار گردانیدی،

و مرا در تندباد پراکنده ساختی.

^{۲۳} زیرا می دانم که مرا به مرگ باز خواهی گردانید،

و به خانه ای که برای همه زندگان معین است.

^{۲۴} یقین بر توده ویران دست خود

را دراز نخواهد کرد،

و چون کسی در بلا گرفتار شود،

آیا به این سبب التماس نمی کند؟

^{۲۵} آیا برای هر مستمندی گریه نمی کردم،

و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی شد.

^{۲۶} لیکن چون امید نیکویی داشتم، بدی آمد،

و چون انتظار نور کشیدم، ظلمت رسید.

^{۲۷} احشایم می جوشد و آرام نمی گیرد،

و روزهای مصیبت مرا درگرفته است.

^{۲۸} ماتم کنان بی آفتاب گردش می کنم

و در جماعت برخاسته، التماس می‌نمایم.
 ۲۹ برادر شغالان شده‌ام،
 و رفیق شتر مرغ گردیده‌ام.
 ۳۰ پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد،
 و استخوانهایم از حرارت
 سوخته گردیده است.
 ۳۱ بربط من به نوحه‌گری تبدیل شده
 و نای من به صدای گریه کنندگان.

آخرین دفاع ایوب

۳۱ «با چشمان خود عهد بسته‌ام،
 پس چگونه بر دوشیزه‌ای نظر افکنم؟
 ۲ زیرا قسمت خدا از بالا چیست؟
 و نصیب قادر مطلق، از آسمان آسمانها؟
 ۳ آیا آن برای شریران هلاکت نیست؟
 آیا به جهت عاملان بدی مصیبت نیست؟
 ۴ آیا او راههای مرا نمی‌بیند؟
 و تمامی قدمهایم را نمی‌شمارد؟
 ۵ اگر با دروغ راه می‌رفتم
 یا پایهایم با فریب می‌شتابید،
 ۶ مرا به میزان عدالت بسنجد،
 تا خدا کاملیت مرا بداند.
 ۷ اگر قدمهایم از راه منحرف شده،
 و قلبم در پی چشمانم رفته،
 و لکه‌ای به دستهایم چسبیده باشد،
 ۸ پس من کشت کنم و دیگری بخورد،
 و محصول من از ریشه کنده شود.
 ۹ اگر قلبم به زنی فریفته شده،
 یا نزد در همسایه خود در کمین نشسته باشم،
 ۱۰ پس زن من برای شخصی دیگر آسیا کند،
 و دیگران بر او خم شوند.
 ۱۱ زیرا که آن امری زشت می‌بود

و تقصیری سزاوار حکم داوران.
 ۱۲ چونکه این آتشی می‌بود که تا آبدون می‌سوزانید،
 و تمامی محصول مرا از ریشه می‌کند.
 ۱۳ اگر شکایت بنده و کنیز خود را رد می‌کردم،
 هنگامی که بر من شاکی می‌شدند.
 ۱۴ پس چون خدا به ضد من برخیزد،
 چه خواهم کرد؟
 و هنگامی که تفتیش نماید،
 به او چه جواب خواهم داد؟
 ۱۵ آیا آن کس که مرا در رحم آفرید،
 او را نیز نیافرید؟
 و آیا ما هر دو را
 یکی در رحم نسرشت؟
 ۱۶ اگر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم،
 و چشمان بیوه‌زنان را تار گردانیده،
 ۱۷ اگر لقمه خود را به تنهایی خورده باشم،
 و یتیم از آن نخورده
 ۱۸ و حال آنکه او از جوانیم با من
 همچون پدر پرورش می‌یافت،
 و از بطن مادرم بیوه‌زن را رهبری می‌نمودم.
 ۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم،
 و مسکین را بدون پوشش،
 ۲۰ اگر کمرهای او مرا برکت نداده باشد،
 و از پشم گوسفندان من گرم نشده،
 ۲۱ اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم،
 هنگامی که یاری خود را در دروازه می‌دیدم،
 ۲۲ پس بازوی من از کتفم بیفتد،
 و ساعدم از قلم آن شکسته شود.
 ۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می‌بود
 و به خاطر شوکت او توانایی نداشتم.
 ۲۴ اگر طلا را امید خود می‌ساختم
 و به زر خالص می‌گفتم:

و مثل امیری به او نزدیکی می‌جستم.

۳۸ اگر زمین من بر من فریاد می‌کرد
و مرزهایش با هم گریه می‌کردند،
۳۹ اگر محصولاتش را بدون قیمت می‌خوردم
و جان صاحبانش را تلف می‌کردم،
۴۰ پس خارها به عوض گندم
و کرکاس به عوض جو بروید.»
سخنان ایوب تمام شد.

الیهو

۳۲ پس آن سه مرد از جواب دادن به ایوب باز
ماندند، چونکه او در نظر خود عادل بود.
۲ آنگاه خشم الیهو پسر بَرَکئیل بوزی که از قبیله رام
بود، مشتعل شد، و غضبش بر ایوب افروخته گردید،
از این جهت که خویشش را از خدا عادل‌تر می‌نمود.
۳ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از این
جهت که گرچه جواب نمی‌یافتند، اما ایوب را مجرم
می‌شمردند. ۴ و الیهو از سخن گفتن با ایوب درنگ
نموده بود، زیرا که ایشان در عمر، از او بزرگتر بودند.
۵ اما چون الیهو دید که به زبان آن سه مرد جوابی
نیست، پس خشمش افروخته شد.
۶ پس الیهو پسر بَرَکئیل بوزی به سخن
آمده، گفت:

«من در عمر کوچک هستم، و شما موسفید.

بنابراین ترسیده، جرأت نکردم که

فکر خود را برای شما بیان کنم.

۷ و گفتم "روزها سخن گوید،

و زیادی سالها، حکمت را اعلام نماید."

۸ لیکن در انسان روحی هست،

و نفس قادر مطلق، ایشان را فهم می‌بخشد.

۹ بزرگان نیستند که حکمت دارند،

و نه پیران که انصاف را می‌فهمند.

"تو اعتماد من هستی،"

۲۵ اگر از فراوانی دولت خویش شادی می‌کردم
و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود،
۲۶ اگر چون آفتاب می‌تابید بر آن نظر می‌کردم
و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سیر می‌کرد.
۲۷ و دل من مخفیانه فریفته می‌شد
و دهانم دستم را می‌بوسید.
۲۸ این نیز گناهی در خور محکومیت می‌بود،
زیرا خدای متعال را منکر می‌شدم.
۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی می‌کردم
یا حیثی که بلا به او عارض می‌شد،
وجد می‌نمودم،
۳۰ و حال آنکه زبان خود را
از گناه ورزیدن باز داشته،
بر جان او لعنت را درخواست ننمودم.
۳۱ اگر اهل خیمه من نمی‌گفتند:
"کیست که از گوشت او سیر نشده باشد؟"
۳۲ غریب در کوچه شب را به سر نمی‌برد
و در خود را به روی مسافر می‌گشودم.
۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود را می‌پوشانیدم
و عصیان خویش را در سینه خود
مخفی می‌ساختم،
۳۴ از این جهت که از انبوه کثیر می‌ترسیدم
و اهانت قبایل مرا هراسان می‌ساخت،
پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی‌رفتم.
۳۵ کاش کسی بود که مرا می‌شنید،
اینک امضای من حاضر است.
پس قادر مطلق مرا جواب دهد.
و اینک کتابتی که شاکی من نوشته است.
۳۶ یقین که آن را بر دوش خود برمی‌داشتم
و مثل تاج بر خود می‌بستم.
۳۷ شماره قدمهای خود را برای او بیان می‌کردم

۳۳ «لیکن ای ایوب، سخنان مرا گوش نما.
و به تمامی کلام من گوش بگیر.

۲ اینک الان دهان خود را گشودم،

و زبانم در کامم صحبت کرد.

۳ کلام من موافق راستی قلبم خواهد بود.

و لبهایم به معرفت خالص

صحبت خواهد نمود.

۴ روح خدا مرا آفریده،

و نفس قادر مطلق مرا زنده ساخته است.

۵ اگر می‌توانی مرا جواب ده،

و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست.

۶ اینک من مثل تو از خدا هستم.

و من نیز از گل سرشته شده‌ام.

۷ اینک هیبت من تو را نخواهد ترسانید،

و وقار من بر تو سنگین نخواهد شد.

۸ یقین در گوش من سخن گفتی

و صدای کلام تو را شنیدم

۹ که گفتی "من زکی و بی‌تقصیر هستم.

من پاک هستم و در من گناهی نیست.

۱۰ اینک او علتها بر من می‌جوید.

و مرا دشمن خود می‌شمارد.

۱۱ پایهایم را در گنده می‌گذارد

و همه راههایم را مراقبت می‌نماید."

۱۲ اینک، در این امر تو صادق نیستی.

من تو را جواب می‌دهم،

زیرا خدا از انسان بزرگتر است.

۱۳ چرا با او جرّ و بحث می‌نمایی،

از این جهت که از همه

کارهای خود اطلاع نمی‌دهد؟

۱۴ زیرا خدا یک دفعه صحبت می‌کند،

بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی‌نماید.

۱۰ بنابراین می‌گویم که مرا بشنو.

و من نیز نظر خود را بیان خواهم نمود.

۱۱ اینک از سخن گفتن با شما درنگ نمودم،

و برهانهای شما را گوش گرفتم.

تا سخنان را کاوش گردید.

۱۲ و من در شما دقت نمودم

و اینک کسی از شما نبود

که ایوب را محکوم سازد.

یا سخنان او را جواب دهد.

۱۳ مبدا بگویند که "حکمت را دریافت نموده‌ایم،"

خدا او را مغلوب می‌سازد و نه انسان.

۱۴ زیرا که سخنان خود را به

ضد من ترتیب نداده است،

و به سخنان شما او را جواب نخواهم داد.

۱۵ ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند،

و سخن از ایشان دریغ شد.

۱۶ پس آیا من انتظار بکشم، چونکه

سخن نمی‌گویند؟

و ساکت شده، دیگر جواب نمی‌دهند؟

۱۷ پس من نیز از سهم خود جواب خواهم داد،

و من نیز نظر خود را بیان خواهم نمود.

۱۸ زیرا که از سخنان، پر هستم.

و روح باطن من، مرا به تنگ می‌آورد.

۱۹ اینک دل من مثل شرابی است که باز نشده باشد،

و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد.

۲۰ سخن خواهم راند تا راحت یابم

و لبهای خود را گشوده، جواب خواهم داد.

۲۱ به دور باد از من که طرفداری نمایم

و به کسی کلام تملق آمیز گویم.

۲۲ چونکه به گفتن سخنان تملق آمیز آگاه نیستم.

و گرنه خالق مرا به زودی برمی‌داشت.

۱۵ در خواب، در رویای شب،

چون خواب سنگین بر انسان چیره می‌شود،
حینی که در بستر خود در خواب می‌باشد.

۱۶ آنگاه گوشهای انسان را می‌گشاید

و تنبیه ایشان را ختم می‌سازد.

۱۷ تا انسان را از کارهایش برگرداند

و تکبر را از مردمان بپوشاند.

۱۸ جان او را از حفره نگاه می‌دارد

و حیات او را از هلاکت شمشیر.

۱۹ با درد در بستر خود سرزنش می‌گردد،

و اضطراب دایمی در استخوانهای او است.

۲۰ پس جان او نان را بیزار است

و نفس او خوراک لذیذ را.

۲۱ گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی‌شود

و استخوانهای وی که دیده نمی‌شد،

برهنه گردیده است.

۲۲ جان او به حفره نزدیک می‌شود

و حیات او به هلاک کنندگان.

۲۳ اگر برای وی یکی به منزله هزار

فرشته یا متوسطی باشد،

تا آنچه را که برای انسان راست است

به وی اعلان نماید،

۲۴ آنگاه بر او ترجم نموده، خواهد گفت:

”او را از فرو رفتن به عالم مردگان برهان،

من غرامتی پیدا نموده‌ام.“

۲۵ گوشت او از گوشت طفل لذیذتر خواهد شد.

و به دوران جوانی خود خواهد برگشت.

۲۶ نزد خدا استغاثه کرده، او را قبول خواهد فرمود،

و روی او را با شادمانی خواهد دید.

و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود.

۲۷ پس در میان مردمان سرود خوانده،

خواهد گفت: ”گناه کردم

و راستی را منحرف ساختم،

و مکافات آن به من نرسید.

۲۸ نفس مرا از فرورفتن به عالم مردگان فدیہ داد،

و جان من، نور را مشاهده می‌کند.“

۲۹ اینک همه این چیزها را خدا به عمل می‌آورد،

دو دفعه و سه دفعه با انسان.

۳۰ تا جان او را از هلاکت برگرداند

و او را از نور زندگان، نورانی سازد.

۳۱ ای ایوب، متوجه شده، مرا بشنو،

و خاموش باش تا من سخن رانم.

۳۲ اگر سخنی داری به من جواب بده،

سخن بگو، زیرا می‌خواهم تو را تبرئه کنم.

۳۳ و اگر نه، تو مرا بشنو.

خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.“

۳۴ پس إلیهو به صحبت ادامه داده، گفت:

»ای حکیمان، سخنان مرا بشنوید،

و ای عارفان، به من گوش گیرید.

۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان می‌کند،

چنانکه کام، خوراک را می‌چشد.

۴ انصاف را برای خود اختیار کنیم،

و در میان خود نیکویی را بفهمیم.

۵ چونکه ایوب گفته است که ”بی‌گناه هستم.

و خدا داد مرا از من برداشته است.

۶ هرچند انصاف با من است،

دروغگو شمرده شده‌ام،

و هرچند بی‌تقصیرم،

جراحات من علاج ناپذیر است.“

۷ کدام شخص مثل ایوب است

که ریشخند را مثل آب می‌نوشد؟

۸ که در رفاقت بدکاران سالک می‌شود،

و با مردان شریر رفتار می‌نماید؟

۹ زیرا گفته است: ”انسان را فایده‌ای نیست

که خطاکاران خویشتن را در آن پنهان نمایند.
 ۲۳ زیرا اندک زمانی بر کسی تأمل نمی‌کند
 تا او پیش خدا به محاکمه بیاید.
 ۲۴ نیرومندان را بدون بازخواست خُرد می‌کند،
 و دیگران را به جای ایشان قرار می‌دهد.
 ۲۵ بدون شک کارهای ایشان را تشخیص می‌نماید،
 و شبانگاه ایشان را واژگون می‌سازد
 تا هلاک شوند.
 ۲۶ به جای شیران ایشان را می‌زند،
 در مکان نظرکنندگان.
 ۲۷ از آن جهت که از پیروی او منحرف شدند،
 و به هیچ یک از طریقهای او اعتنا ننمودند.
 ۲۸ تا فریاد فقیر را به او برسانند،
 و او فغان مسکینان را بشنود.
 ۲۹ چون او آرامی دهد کیست که
 در اضطراب اندازد،
 و چون روی خود را بپوشانند
 کیست که او را تواند دید.
 خواه به قومی خواه به انسانی مساوی است،
 ۳۰ تا مردمان خدانشناس سلطنت ننمایند
 و قوم را به دام گرفتار ن سازند.
 ۳۱ لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید:
 ”سزا یافتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید.
 ۳۲ و آنچه را که نمی‌بینم تو به من بیاموز،
 و اگر گناه کردم بار دیگر نخواهم نمود؟“
 ۳۳ آیا مطابق رای تو جزا داده، خواهد گفت:
 چونکه تو رد می‌کنی
 پس تو اختیار کن و نه من.
 و آنچه درست می‌دانی، بگو.
 ۳۴ صاحبان فهم به من خواهند گفت،
 بلکه هر مرد حکیمی که مرا می‌شنود
 ۳۵ که ایوب بدون معرفت حرف می‌زند

که رضامندی خدا را بجوید.“
 ۱۰ پس الان ای صاحبان فهم، مرا بشنوید،
 به دور باد از خدا که بدی کند.
 و از قادر مطلق، که ظلم نماید.
 ۱۱ زیرا که انسان را مطابق عملش مکافات می‌دهد،
 و بر هر کس مطابق راهش می‌رساند.
 ۱۲ و به درستی که خدا بدی نمی‌کند،
 و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی‌سازد.
 ۱۳ کیست که زمین را به او تفویض نموده،
 و کیست که تمامی ربع مسکون
 را به او سپرده باشد.
 ۱۴ اگر او دل خود را به وی مشغول سازد،
 اگر روح و نفس خویش را نزد خود باز گیرد،
 ۱۵ تمامی بشر با هم هلاک می‌شوند
 و انسان به خاک برمی‌گردد.
 ۱۶ پس اگر فهم داری این را بشنو،
 و به صدای کلام من گوش ده.
 ۱۷ آیا کسی که از انصاف نفرت دارد،
 سلطنت خواهد نمود؟
 و آیا عادل بزرگ را به گناه اسناد می‌دهی؟
 ۱۸ آیا به پادشاه گفته می‌شود که ”زدل هستی،“
 یا به نجیبان که ”شریر می‌باشید؟“
 ۱۹ پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی‌نماید
 و دولتمند را بر فقیر ترجیح نمی‌دهد.
 زیرا که تمامی ایشان عمل دستهای او هستند؟
 ۲۰ در لحظه‌ای در نصف شب می‌میزند.
 قوم پریشان شده، می‌گذرند،
 و نیرومندان بی‌واسطه دست انسان
 هلاک می‌شوند.
 ۲۱ زیرا چشمان او بر راههای انسان می‌باشد،
 و تمامی قدمهایش را می‌نگرد.
 ۲۲ هیچ ظلمت یا سابه مرگی نیست

و کلام او از روی تعقل نیست.

۳۶ کاش که ایوب تا به آخر آزموده شود،

زیرا که مثل شیریان جواب می‌دهد.

۳۷ چونکه بر گناه خود طغیان را زیاده می‌کند

و در میان ما دستک می‌زند

و به ضد خدا سخنان بسیار می‌گوید.»

و الیهو باز صحبت کرده گفت:

۳۵ «آیا این را انصاف می‌شماری که گفتی:

«من از خدا عادلتر هستم؟»

۳ زیرا گفته‌ای: «برای تو چه فایده خواهد شد،

و به چه چیز بیشتر از گناهم

منفعت خواهم یافت؟»

۴ من تو را جواب می‌گویم

و رفقای تو را با تو.

۵ به سوی آسمانها نظر کن و ببین

و افلاک را ملاحظه نما که از تو بلندترند.

۶ اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟

و اگر تقصیرهای تو بسیار شد،

برای وی چه کردی؟

۷ اگر بی‌گناه شدی، به او چه بخشیدی؟

و یا از دست تو چه چیز را گرفته است؟

۸ شرارت تو به مردی چون خودت اثر می‌گذارد،

و عدالت تو به آدمیان.

۹ از زیادی ظلمها فریاد برمی‌آورند

و از دست نیرومندان التماس می‌کنند،

۱۰ و کسی نمی‌گوید که

«خدای آفریننده من کجا است

که شبانگاه سرودها می‌بخشد؟

۱۱ که ما را از چارپایان زمین تعلیم می‌دهد،

و از پرندگان آسمان حکمت می‌بخشد؟

۱۲ پس به خاطر تکبر شیریان فریاد می‌کنند،

اما او قبول نمی‌نماید،

۱۳ زیرا خدا بطالت را نمی‌شنود

و قادر مطلق بر آن ملاحظه نمی‌فرماید.

۱۴ هرچند می‌گویی که او را نمی‌بینم،

لیکن شکایت در حضور وی است،

و منتظر او هستی.

۱۵ و اما الان از این سبب که در

غضب خویش مطالبه نمی‌کنی

و به زیادی گناه اعتنا نمی‌نماید،

۱۶ از این جهت ایوب دهان خود را

به بطالت می‌گشاید

و بدون معرفت سخنان بسیار می‌گوید.»

۳۶ و الیهو باز گفت:

«برای من اندکی صبر کن

تا تو را اعلام نمایم،

زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی هست.

۳ معرفت خود را از دوردستها خواهم آورد

و به خالق خویش،

عدالت را توصیف خواهم نمود.

۴ چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست،

و آنکه در معرفت، کامل است،

نزد تو حاضر است.

۵ اینک خدا قدیر است و کسی را اهانت نمی‌کند

و در قوت عقل قادر است.

۶ شیریر را زنده نگاه نمی‌دارد

و داد مسکینان را می‌دهد.

۷ چشمان خود را از عادلان بر نمی‌گرداند،

بلکه ایشان را با پادشاهان بر تخت

تا به ابد می‌نشاند،

پس سرافراشته می‌شوند.

۸ اما هرگاه به زنجیرها بسته شوند،

و به بندهای مصیبت گرفتار گردند،

۹ آنگاه اعمال ایشان را به ایشان می‌نمایاند

و تقصیرهای ایشان را از اینکه تکبر نموده‌اند،
 ۱۰ و گوشه‌های ایشان را برای تنبیه باز می‌کند،
 و امر می‌فرماید تا از گناه بازگشت نمایند.
 ۱۱ پس اگر بشنوند و او را عبادت نمایند،
 دوران خویش را در سعادت
 به سر خواهند برد،
 و سالهای خود را در شادمانی.
 ۱۲ و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد،
 و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد.
 ۱۳ اما برای آنانی که در دل، خدا را نمی‌شناسند،
 غضب را ذخیره می‌نمایند،
 و چون ایشان را می‌بندد، التماس نمی‌نمایند.
 ۱۴ ایشان در دوران جوانی می‌میرند
 و حیات ایشان با بی‌عفتان تلف می‌شود.
 ۱۵ مصیبت کشان را به مصیبت ایشان
 نجات می‌بخشد
 و گوش ایشان را در تنگی باز می‌کند.
 ۱۶ پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می‌آورد،
 در مکان وسیع که در آن تنگی نمی‌بود
 و تمامی سفرهات از جافی پر می‌شد،
 ۱۷ و تو از داوری شریر پر هستی،
 لیکن داوری و عدالت تو را درگرفته است.
 ۱۸ دقت کن مبادا خشم تو را به تعدی ببرد،
 و فزونی کفاره تو را منحرف سازد.
 ۱۹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نه،
 نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را.
 ۲۰ برای شب آرزومند مباش،
 که قومها را از جای ایشان می‌برد.
 ۲۱ با حذر باش که به گناه مایل نشوی،
 زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده‌ای.
 ۲۲ اینک خدا در قوت خود متعال می‌باشد.
 کیست که مثل او تعلیم بدهد؟

۲۳ کیست که طریق او را به او تکلیف کرده باشد؟
 و کیست که بگوید "تو بی‌انصافی نموده‌ای؟"
 ۲۴ به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیر گویی
 که درباره آنها مردمان می‌سرایند.
 ۲۵ تمامی آدمیان به آنها می‌نگرند.
 مردمان آنها را از دور مشاهده می‌نمایند.
 ۲۶ اینک خدا متعال است و او را نمی‌شناسیم.
 و شماره سالهای او را تفتیش نتوان کرد.
 ۲۷ زیرا که قطره‌های آب را جذب می‌کند
 و آنها باران را از بخارات آن می‌چکاند.
 ۲۸ که ابرها آن را به شدت می‌ریزد
 و بر انسان به فراوانی می‌تراود.
 ۲۹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می‌شوند؟
 یا او چگونه از مسکن خود رعد می‌دهد؟
 ۳۰ اینک نور خود را بر آن می‌گستراند.
 و عمق‌های دریا را می‌پوشاند.
 ۳۱ زیرا که به واسطه آنها قومها را داوری می‌کند،
 و روزی را به فراوانی می‌بخشد.
 ۳۲ دستهای خود را با برق می‌پوشاند،
 و فرمان می‌دهد تا هدف را بزند.
 ۳۳ رعدش از او خبر می‌دهد
 و احشام از برآمدن او اطلاع می‌دهند.
 ۳۷ «از این نیز دل می‌لرزد
 و از جای خود متحرک می‌گردد.
 ۲ گوش داده، صدای صدای او را بشنوید،
 و زمزمه‌ای را که از دهان وی صادر می‌شود،
 ۳ آن را در زیر تمامی آسمانها می‌فرستد،
 و برق خویش را تا کرانه‌های زمین.
 ۴ بعد از آن صدای غرش می‌کند
 و به صدای جلال خویش رعد می‌دهد
 و چون آوازش شنیده شد،
 آنها را تأخیر نمی‌نماید.

۵ خدا از صدای خود رعدهای عجیب می‌دهد.
 کارهای بزرگی که ما آنها را درک نمی‌کنیم،
 به عمل می‌آورد.
 ۶ زیرا برف را می‌گوید: "بر زمین بیفت."
 و همچنین بارش باران را
 و بارش بارانهای نیرومند خویش را.
 ۷ دست هر انسان را مُهر می‌زند
 تا تمامی مردمان کارهای او را بدانند.
 ۸ آنگاه حیوانات وحشی به پناهگاه خود می‌روند
 و در بیشه‌های خویش آرام می‌گیرند.
 ۹ از برجهای جنوب گردباد می‌آید
 و از برجهای شمال برودت.
 ۱۰ از نفس خدا یخ بسته می‌شود
 و سطح آنها منجمد می‌گردد.
 ۱۱ ابرها را نیز به رطوبت سنگین می‌سازد
 و ابرها، برق خود را پراکنده می‌کند.
 ۱۲ و آنها به هدایت او به هر سو می‌گردند
 تا هر آنچه به آنها امر فرماید
 بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند.
 ۱۳ خواه آنها را برای تنبیه بفرستد
 یا به جهت زمین خود یا برای رحمت.
 ۱۴ ای ایوب، این را گوش نما.
 بایست و در اعمال عجیب خدا دقت کن.
 ۱۵ آیا طلوع هستی وقتی که خدا عزم خود
 را به آنها قرار می‌دهد
 و برق، ابرهای خود را درخشان می‌سازد؟
 ۱۶ آیا تو از موازنه ابرها آگاهی؟
 یا از کارهای عجیب او که در علم،
 کامل است؟
 ۱۷ که چگونه رختهای تو گرم می‌شود
 هنگامی که زمین از باد جنوبی ساکن می‌گردد.
 ۱۸ آیا مثل او می‌توانی فلک را بگسترانی

که مانند آینه ریخته شده استوار است؟
 ۱۹ ما را تعلیم بده که با وی چه توانیم گفت،
 زیرا به خاطر تاریکی سخن نیکو نتوانیم آورد.
 ۲۰ آیا چون سخن گویم به او خبر داده می‌شود
 یا انسان سخن گوید تا هلاک گردد.
 ۲۱ و حال آفتاب را نمی‌توان دید
 هرچند در سپهر درخشان باشد
 تا باد وزیده آن را پاک کند.
 ۲۲ درخشندگی طلایی از شمال می‌آید
 و نزد خدا جلال مهیب است.
 ۲۳ قادر مطلق را درک نمی‌توانیم کرد،
 او در قوت و حقیقت بزرگ است
 و در عدالت بزرگ که بی‌انصافی نخواهد کرد.
 ۲۴ بنابراین مردمان از او می‌ترسند،
 اما او بر تمامی داندلان نمی‌نگرد.»

سخنان خداوند

۳۸ و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب
 کرده، گفت:
 ۱ «کیست که مشورت را
 از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟
 ۲ الان کمر خود را مثل مرد ببند،
 زیرا که از تو سؤال می‌نمایم پس مرا اعلام نما.
 ۳ وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟
 بیان کن اگر فهم داری.
 ۴ کیست که اندازه‌های آن را تعیین نمود؟
 اگر می‌دانی!
 و کیست که ریسمان اندازه‌گیری را
 بر آن کشید؟
 ۵ پایه‌هایش بر چه چیز گذاشته شد؟
 و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد،
 ۶ هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند،

به جهت روز کشتار و جنگ؟
 ۲۴ به چه طریق روشنائی تقسیم می‌شود،
 و باد شرقی بر روی زمین منتشر می‌گردد؟
 ۲۵ کیست که رودخانه‌ای برای سیل کند،
 یا طریقی به جهت صاعقه‌ها ساخت.
 ۲۶ تا بر زمینی که کسی در آن نیست ببارد
 و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد،
 ۲۷ تا زمین ویران و بایر را سیراب کند،
 و علفهای تازه را از آن برویاند؟
 ۲۸ آیا باران را پدری هست؟
 یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟
 ۲۹ از رجم کیست که یخ بیرون آمد؟
 و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟
 ۳۰ آنها مثل سنگ منجمد می‌شود،
 و سطح اعماق یخ می‌بندد.
 ۳۱ آیا گردنبد ثریا را می‌بندی؟
 یا بندهای جبار را می‌گشایی؟
 ۳۲ آیا برجهای صورتهای فلکی را
 در موسم آنها بیرون می‌آوری؟
 و دُب اکبر را با فرزندانش رهبری می‌نمایی؟
 ۳۳ آیا قانونهای آسمان را می‌دانی؟
 یا آن را بر زمین مسلط می‌گردانی؟
 ۳۴ آیا صدای خود را به ابرها می‌رسانی
 تا سیل آنها تو را بیوشاند؟
 ۳۵ آیا برقها را می‌فرستی تا روانه شوند،
 و به تو بگویند "اینک گوش به فرمانیم؟"
 ۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد
 یا فهم را به دل بخشید؟
 ۳۷ کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟
 و کیست که مشکهای آسمان را بریزد،
 ۳۸ چون غبار گل شده، جمع می‌شود
 و کلوخها با هم می‌چسبند؟

و تمامی پسران خدا آواز شادمانی دادند؟
 ۸ و کیست که دریا را به درها مسدود ساخت،
 وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟
 ۹ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم
 و تاریکی سخت را قنداق آن ساختم.
 ۱۰ و حدی برای آن قرار دادم
 و پشت بندها و درها تعیین نمودم.
 ۱۱ و گفتم: "تا به اینجا بیا و سرپیچی منما.
 و در اینجا امواج سرکش تو بازداشته شود؟"
 ۱۲ «آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی،
 و سحر را به موضعش آگاه گردانیدی؟
 ۱۳ تا کرانه‌های زمین را فرو گیرد
 و شریان از آن افشاندن شوند.
 ۱۴ مثل گل زیر خاتم تبدیل می‌گردد.
 و همه چیز مثل لباس صورت می‌پذیرد.
 ۱۵ و نور شریان از ایشان گرفته می‌شود،
 و بازوی برافراشته شکسته می‌گردد.
 ۱۶ آیا به چشمه‌های دریا داخل شده،
 یا به عمقهای ژرفا رفته‌ای؟
 ۱۷ آیا درهای مرگ برای تو باز شده است؟
 یا درهای سایه مرگ را دیده‌ای؟
 ۱۸ آیا پهنای زمین را درک کرده‌ای؟
 خبر بده اگر این همه را می‌دانی.
 ۱۹ راه مسکن نور کدام است،
 و مکان ظلمت کجا می‌باشد،
 ۲۰ تا آن را به حدودش برسانی،
 و راههای خانه او را درک نمایی؟
 ۲۱ به یقین می‌دانی، چونکه در آن وقت مولود شدی،
 و شماره روزهایت بسیار است!
 ۲۲ آیا به مخزنهای برف داخل شده،
 و انبارهای تگرگ را مشاهده نموده‌ای،
 ۲۳ که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتم،

۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می‌کنی؟
و اشتهای شیر ثیان را سیر می‌نمایی،
۴۰ حیثی که در پناهگاه خود
خویشتن را جمع می‌کنند
و در بیشه در کمین می‌نشینند؟
۴۱ کیست که غذا را برای زاع آماده می‌سازد،
چون بچه‌هایش نزد خدا فریاد برمی‌آورند،
و به خاطر نبودن خوراک آواره می‌گردند؟
۳۹ «آیا وقت زاییدن بز کوهی را می‌دانی؟
یا زمان وضع حمل آهو را نشان می‌دهی؟
۲ آیا ماههایی را که کامل می‌سازند،
حساب توانی کرد؟
یا زمان زاییدن آنها را می‌دانی؟
۳ خم شده، بچه‌های خود را می‌زایند
و از دردهای خود فارغ می‌شوند.
۴ بچه‌های آنها قوی شده، در بیابان رشد می‌کنند،
می‌روند و نزد آنها بر نمی‌گردند.
۵ کیست که خر وحشی را رها کرده، آزاد ساخت؟
و کیست که بندهای گورخر را باز نمود؟
۶ که من بیابان را خانه او ساختم،
و شوره‌زار را مسکن او گردانیدم.
۷ به غوغای شهر پوزخند می‌زنند
و فریادهای رمه‌بان را گوش نمی‌گیرند.
۸ دایره کوه‌ها چراگاه او است
و هرگونه سبزه را می‌طلبند.
۹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید،
یا نزد آخور تو منزل گیرد؟
۱۰ آیا گاو وحشی را به ریسمانش
به شیار توانی بست؟
یا وادیا را از عقب تو هموار خواهد نمود؟
۱۱ آیا از اینکه قوتش بزرگ است
بر او اعتماد خواهی کرد؟

و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟
۱۲ آیا بر او توکل خواهی کرد
که محصولت را باز آورد
و آن را به خرمنگاہ جمع کند؟
۱۳ بال شترمرغ به شادی تکان می‌خورد،
اما پر و بال او مثل لک‌لک نیست.
۱۴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی‌گذارد
و بر روی خاک آنها را گرم می‌کند
۱۵ و فراموش می‌کند که پا آنها را لِه می‌کند،
و حیوانات وحشی صحرا
آنها را پایمال می‌کنند.
۱۶ با بچه‌های خود سختگیری می‌کند
که گویا از آن او نیستند؛
زحمت او باطل است و باکی ندارد.
۱۷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته،
و از فهم او را سهمی نداده است.
۱۸ هنگامی که به بلندی پرواز می‌کند،
اسب و سوارش را مسخره می‌نماید.
۱۹ آیا تو اسب را قوت داده
و گردن او را به یال آراسته گردانیده‌ای؟
۲۰ آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آورده‌ای؟
خروش شیعه او مهیب است.
۲۱ در دره پا زده، از قوت خود وجد می‌نماید
و به مقابله مسلحان بیرون می‌رود.
۲۲ بر ترس پوزخند زده، هراسان نمی‌شود،
و از دم شمشیر بر نمی‌گردد.
۲۳ ترکش بر او چکچک می‌کند،
و نیزه بَرّاق و زوبین.
۲۴ با خشم و غیض زمین را می‌نوردد.
و چون شیپور صدا می‌کند، نمی‌ایستد،
۲۵ وقتی که شیپور نواخته شود، "هه‌هه" می‌گوید
و جنگ را از دور استشمام می‌کند،

و به صدای مثل او رعد توانی کرد؟
 ۱۰ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده.
 و به عزت و شوکت آراسته ساز.
 ۱۱ شدت غضب خود را بریز
 و به هر که متکبر است نظر افکنده،
 او را به زیر انداز.
 ۱۲ بر هر که متکبر است نظر کن
 و او را ذلیل بساز.
 و شیریان را در جای ایشان پایمال کن.
 ۱۳ ایشان را با هم در خاک پنهان نما
 و رویهای ایشان را در جای مخفی زندانی کن.
 ۱۴ آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد،
 که دست راست تو را نجات تواند داد.
 ۱۵ اینک بهیموت* که او را با تو آفریده‌ام
 که علف را مثل گاو می‌خورد،
 ۱۶ همانا قوت او در کمرش می‌باشد،
 و توانایی وی در رگهای شکمش.
 ۱۷ دم خود را مثل سرو آزاد می‌جنباند.
 رگهای رانش به هم پیچیده است.
 ۱۸ استخوانهایش مثل لوله‌های برنجین
 و اعضایش مثل تیرهای آهنین است.
 ۱۹ او سرآمد کارهای خدا است.
 آن که او را آفرید، حربه‌اش را به او داده است.
 ۲۰ به راستی که کوه‌ها برایش علوفه می‌رویانند،
 که در آنها تمامی حیوانات صحرا
 بازی می‌کنند.
 ۲۱ زیر درختهای کنار می‌خوابد.
 در سایه نزار و در لجن‌زار.
 ۲۲ درختهای کنار او را به سایه خود می‌پوشاند،
 و بیدهای رود، وی را احاطه می‌نماید.

و خروش سرداران و غوغا را.
 ۲۶ آیا از حکمت تو شاهین می‌پرد؟
 و بالهای خود را به طرف جنوب پهن می‌کند؟
 ۲۷ آیا از فرمان تو عقاب صعود می‌نماید
 و آشیانه خود را به جای بلند می‌سازد؟
 ۲۸ بر صخره ساکن شده، مسکن می‌سازد.
 بر صخره تیز و بر بلندی قلعه‌ها.
 ۲۹ از آنجا خوراک خود را به نظر می‌آورد
 و چشمانش از دور می‌نگرد.
 ۳۰ بچه‌هایش خون را می‌مکند
 و جایی که کشتگانند، او آنجا است.»
 و خداوند تکرار کرده، ایوب را گفت:
 ۴۰ «آیا بحث کننده با قادر مطلق
 دشمنی نماید؟
 بگذار کسی که با خدا جدال کند،
 آن را جواب بدهد.»
 ۳ آنگاه ایوب خداوند را جواب داده، گفت:
 ۴۱ اینک من حقیر هستم
 و به تو چه جواب دهم؟
 دست خود را به دهانم گذاشته‌ام.
 ۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد.
 بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.»
 ۶ پس خداوند ایوب را از گردباد خطاب کرد
 و گفت:
 ۷ الان کمر خود را مثل مرد ببند.
 از تو سؤال می‌نمایم و مرا اعلام کن.
 ۸ آیا داوری مرا نیز باطل می‌نماید؟
 و مرا محکوم می‌سازی
 تا خویشتن را عادل بنمایی؟
 ۹ آیا تو را مثل خدا بازویی هست؟

* ۱۵:۴۰ به احتمال زیاد حیوانی بسیار بزرگ‌اندام بوده است. لیکن مشخصات دقیق آن روشن نیست.

۲۳ اینک رودخانه طغیان می‌کند،

لیکن او نمی‌ترسد

و اگرچه آردن در دهانش ریخته شود،

ایمن خواهد بود.

۲۴ آیا زمانی که می‌نگرد، او را گرفتار توان کرد؟

یا بینی وی را با قلاب سوراخ توان نمود؟

۴۱ «آیا لویاتان* را با قلاب توانی کشید؟

یا زبانش را با ریسمان توانی فشرده؟

۲ آیا در بینی او مهار توانی کشید؟

یا چانه‌اش را با قلاب توانی سفت؟

۳ آیا او نزد تو التماس زیاد خواهد نمود؟

یا سخنان ملایم به تو خواهد گفت؟

۴ آیا با تو عهد خواهد بست

یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟

۵ آیا با او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟

یا او را برای کنیزان خود توانی بست؟

۶ آیا جماعت صیادان بر سرش چانه خواهند زد؟

یا او را در میان تاجران تقسیم خواهند نمود؟

۷ آیا پوست او را به تیرها توانی پوشانید؟

یا سرش را به نیشه‌های ماهی گیران؟

۸ اگر دست خود را بر او بگذاری

جنگ را به یاد خواهی داشت

و دیگر نخواهی کرد.

۹ اینک امید به او باطل است.

آیا از دیدنش نیز آدمی نقش بر زمین نمی‌شود؟

۱۰ کسی اینقدر متهور نیست که او را برانگیزاند.

پس کیست که در حضور من بایستد؟

۱۱ کیست که پیشی کشیده چیزی به من داده،

تا به او رد نمایم؟

هر چه زیر آسمان است از آن من می‌باشد.

۱۲ درباره اعضایش خاموش نخواهم شد

و از نیروی زیاد و اندام او خبر خواهم داد.

۱۳ کیست که روی لباس او را باز تواند نمود؟

و کیست که در میان دو صف دندان

داخل شود؟

۱۴ کیست که درهای چهره‌اش را بگشاید؟

دایره دندانهایش هولناک است.

۱۵ سپرهای نیرومندش فخر او می‌باشد،

با مهر محکم وصل شده است.

۱۶ با یکدیگر چنان چسبیده‌اند

که باد از میان آنها نمی‌گذرد.

۱۷ با همدیگر چنان وصل شده‌اند

و چنان یکدیگر را گرفته‌اند که جدا نمی‌شوند.

۱۸ از عطسه‌های او نور ساطع می‌گردد

و چشمان او مثل پلکهای سحر است.

۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می‌آید

و شعله‌های آتش برمی‌جهد.

۲۰ از بینی‌های او دود برمی‌آید

مثل دیگ جوشنده و پاتیل.

۲۱ از نفس او اخگرها فروخته می‌شود

و از دهانش شعله بیرون می‌آید.

۲۲ بر گردنش قوت نشیمن دارد،

و هیبت پیش رویش رقص می‌نماید.

۲۳ طبقات گوشت او به هم چسبیده است،

و بر وی استوار است که جنبش نمی‌خورد.

۲۴ دلش مثل سنگ استوار است،

و مانند سنگ زیرین آسیا محکم می‌باشد.

۲۵ چون او برمی‌خیزد، نیرومندان هراسان می‌شوند،

و از ترس بی‌خود می‌گردند.

۲۶ اگر شمشیر به او انداخته شود، اثر نمی‌کند،

* ۱.۴۱ حیوان بزرگ‌اندام دریایی که مشخصات دقیقش روشن نیست.

و نه نیزه و نه زوبین و نه تیر.

^{۲۷} آهن را مثل کاه می‌شمارد

و برنج را مانند چوب پوسیده.

^{۲۸} تیرهای کمان او را فرار نمی‌دهد

و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل می‌شود.

^{۲۹} پشتیبان مثل کاه شمرده می‌شود

و بر تکانهای زوبین می‌خندد.

^{۳۰} در زیرش پاره‌های سفال تیز است

و همچون خرمکوب پر از میخ،

بر گل علامت می‌گذارد.

^{۳۱} لجه را مثل دیگ می‌جوشاند

و دریا را مانند پاتیل عطاران می‌گرداند.

^{۳۲} راه را در عقب خویش تابان می‌سازد

به گونه‌ای که اعماق را

سفیدموی گمان می‌برند.

^{۳۳} بر روی خاک نظیر او نیست،

که بدون ترس آفریده شده باشد.

^{۳۴} بر هر چیز بلند نظر می‌افکند

و بر تمامی حیوانات سرکش پادشاه است.»

توبه ایوب

۴۲ و ایوب خداوند را جواب داده، گفت:

«می‌دانم که به هر چیز قادر هستی،

و ابدًا قصد تو را منع نمود.

^۳ کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد.

لیکن من به آنچه نفهمیدم صحبت نمودم.

به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم.

^۴ الان بشنو تا من سخن گویم.

از تو سؤال می‌نمایم، مرا تعلیم بده.

^۵ از شنیدن گوش دربارۀ تو شنیده بودم،

لیکن الان چشم من تو را می‌بیند.

^۶ از این جهت از خویشتن کراحت دارم

و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.»

شفاعت ایوب برای دوستانش

^۷ و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را

به ایوب گفته بود که خداوند به ایلیفاز تیمانی فرمود:

«خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا

که درباره من آنچه راست است، مثل بنده من ایوب

نگفتید. ^۸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای

خود بگیرد و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی

به جهت خویشتن بگذرانید و بنده من ایوب به جهت

شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را قبول خواهم

فرمود، مبدا پاداش حماقت شما را به شما برسانم

چونکه درباره من آنچه راست است، مثل بنده من

ایوب نگفتید.»

^۹ پس ایلیفاز تیمانی و بلدد شوحی و صوفر نعاماتی

رفته، به گونه‌ای که خداوند به ایشان امر فرموده بود،

عمل نمودند و خداوند ایوب را قبول فرمود. ^{۱۰} و چون

ایوب برای نزدیکان خود دعا کرد، خداوند مصیبت او

را دور ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش

داشته بود، عطا فرمود. ^{۱۱} و تمامی برادرانش و همه

خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده،

در خانه‌اش با او نان خوردند و او را درباره تمامی

مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود، تسلیت گفته،

تسلی دادند و هر کس یک قسیطا* و هر کس یک

حلقه طلا به او داد. ^{۱۲} و خداوند آخر ایوب را بیشتر

از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار

گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار

الagh ماده بود. ^{۱۳} و او را هفت پسر و سه دختر بود.

* ۱۱.۴۲ قسیطا یک واحد پولی است که معلوم نیست چقدر وزن و ارزش داشته است.

ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. ^{۱۷} پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.	^{۱۴} و دختر اول را یمیمه و دوم را قصیعه و سوم را قِرْنَهَقُوک نام نهاد. ^{۱۵} و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان زیباروی یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان میراث بخشید. ^{۱۶} و بعد از آن

مزامیر

نکاتی چند درباره کتاب مزامیر

کلمه مزامیر در عربی به معنی شعری است که با موسیقی خوانده می‌شود. در کتاب مقدس عبری، عنوان این کتاب «ستایش‌ها» است. این کتاب با اینکه نوشته‌های هفت نویسنده را با خود دارد، لیکن اغلب به عنوان کتاب «زبور داوود» و یا نوشته‌های داوود از آن یاد می‌شود. داوود پادشاه خود ۷۳ مزمور از کل مزامیر را به نگارش درآورده است. پسران قورح، آساف، هیمان و ایتان از دیگر نویسندگان مزامیر هستند. دو مزمور به سلیمان و یک مزمور نیز به موسی اسناد داده می‌شود. هویت نویسنده پنجاه مزمور باقی مانده روشن نیست، ولی اغلب عزرا را نویسنده آنها می‌دانند. مزامیر در طول هزاران سال، سرودهای عبادتی یهودیان و مسیحیان بوده است.

تقسیم‌بندی کلی

کتاب اوّل: مزامیر ۱ تا ۴۱

کتاب دوّم: مزامیر ۴۲ تا ۷۲

کتاب سوّم: مزامیر ۷۳ تا ۸۹

کتاب چهارم: مزامیر ۹۰ تا ۱۰۶

کتاب پنجم: مزامیر ۱۰۷ تا ۱۵۰

کتاب اوّل

خوشا به حال خدا ترسان

۱ خوشا به حال کسی که به مشورت شریران نرود
و به راه گناهکاران نایستد،
و در مجلس استهزا کنندگان ننشیند؛
۲ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است
و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند.
۳ پس مثل درختی نشانده نزد
نهرهای آب خواهد بود،
که میوه خود را در موسم می‌دهد،
و برگش پژمرده نمی‌گردد
و هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود.
۴ شریران چنین نیستند،

بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می‌کند.

۵ بنابراین شریران در داوری نخواهند ایستاد

و نه گناهکاران در جماعت عادلان.

۶ زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند،

ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

سلطنت مسح شده خداوند

۲ چرا ملّتها شورش نموده‌اند

و قومها در باطل تفکر می‌کنند؟

۲ پادشاهان زمین برمی‌خیزند

و سروران با هم مشورت نموده‌اند،

به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛

۳ که بندهای ایشان را پاره کنیم

و زنجیرهای ایشان را از خود ببندازیم.

۴ او که بر آسمانها نشسته است می‌خندد.

خداوند بر ایشان استهزا می‌کند.

۵ آنگاه در خشم خود به ایشان سخن خواهد گفت

و به غضب خویش ایشان

را آشفته خواهد ساخت.

۶ «و من پادشاه خود را برپا کرده‌ام،

بر کوه مقدس خود صهیون.»

۷ فرمان را اعلام می‌کنم:

خداوند به من گفته است:

«تو پسر من هستی؛

امروز تو را مولود ساخته‌ام.

۸ از من درخواست کن و ملت‌ها را

به میراث تو خواهم داد.

و کرانه‌های زمین را

مُلک تو خواهم گردانید.

۹ ایشان را به عصبای آهنین خواهی شکست؛

مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خُرد خواهی نمود.»

۱۰ و الآن ای پادشاهان عقلتان را به کار اندازید!

ای داوران جهان ادب گردید!

۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید

و با لرز شادی نمایید!

۱۲ پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود،

و در طریق هلاک شوید،

زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود.

خوشا به حال همه آنانی که بر او توکل دارند.

نجاتم ده، ای خدای من

مزمور داوود وقتی که از پسر خود ابشالوم فرار کرد

۳ ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده‌اند.

بسیاری به ضد من برمی‌خیزند.

۲ بسیاری برای جان من می‌گویند:

«به جهت او در خدا خلاصی نیست.»

سلاه.*

۳ لیکن تو، ای خداوند گرداگرد من سپر هستی،

جلال من و فرازنده سر من.

۴ به صدای خود نزد خداوند می‌خوانم

و مرا از کوه مقدس خود

اجابت می‌نماید. سلاه.

۵ و اما من آرمیده، به خواب رفتم

و بیدار شدم، زیرا خداوند مرا تقویت می‌دهد.

۶ از هزاران هزار مخلوق نخواهم ترسید

که گرداگرد من صف بسته‌اند.

۷ ای خداوند، برخیز!

ای خدای من، مرا برهان!

زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛

دندانهای شیران را شکستی.

۸ نجات از آن خداوند است

و برکت تو بر قوم تو می‌باشد. سلاه.

* ۲.۳ معنی این کلمه روشن نیست، ولی احتمالاً اصطلاحی مربوط به موسیقی یا مراسم نیایشی است.

چون بخوانم، مرا جوابم ده

برای سالار سرایندگان با همراهی
سازهای زهی. مزمور داوود

۴

ای خدای عدالت من،
چون بخوانم مرا جوابم ده.

در تنگی مرا وسعت دادی.

بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو. سلاه

۲ ای فرزندان انسان تا به کی

جلال من عار خواهد بود

و بطالت را دوست داشته،

دروغ را خواهید جُست؟ سلاه

۳ اما بدانید که خداوند مرد صالح را

برای خود انتخاب کرده است،

و چون او را بخوانم

خداوند خواهد شنید.

۴ خشم گیرید و گناه مورزید.

در دلها بر بسترهای خود تفکر کنید

و خاموش باشید. سلاه

۵ قربانی‌های عدالت را بگذرانید

و بر خداوند توکل نمایید.

۶ بسیاری می‌گویند:

«کیست که به ما نیکویی نماید؟»

ای خداوند،

نور چهره خویش را بر ما برافراز.

۷ شادمانی در دل من پدید آورده‌ای،

بیشتر از وقتی که

غله و شیره ایشان افزون گردید.

۸ به سلامتی می‌خواهم و به خواب هم می‌روم،

زیرا که تو فقط ای خداوند،

مرا در اطمینان ساکن می‌سازی.

مرا به عدالت خود هدایت فرما

برای سالار سرایندگان با همراهی

سازهای بادی. مزمور داوود

۵

ای خداوند، به سخنان من گوش بده!

در تفکر من دقت فرما!

۲ ای پادشاه و خدای من،

به صدای فریادم توجه کن

زیرا که نزد تو دعا می‌کنم.

۳ ای خداوند صبحگاهان صدای مرا خواهی شنید؛

صبحگاهان دعای خود را نزد تو آراسته می‌کنم

و انتظار می‌کشم.

۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی،

و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد.

۵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد.

از همه بدکاران نفرت می‌کنی.

۶ دروغ‌گویان را هلاک خواهی ساخت.

خداوند از شخص قاتل و حيله‌گر بیزار است.

۷ و اما من از زیادی رحمت تو

به خانه‌ات داخل خواهم شد،

و از ترس تو به سوی معبد قدس

تو عبادت خواهم نمود.

۸ ای خداوند، به سبب دشمنانم مرا

به عدالت خود هدایت نما

و راه خود را پیش روی من راست گردان.

۹ زیرا در زبان ایشان حقیقت نیست؛

باطن ایشان تنها برای شرارت است؛

در عالم مردگان کیست که تو را حمد گوید؟

۶ از ناله خود وامانده‌ام!

تمامی شب تخت خواب خود را غرق می‌کنم،

و بستر خویش را به اشکها تر می‌سازم!

۷ چشم من از غصه بی‌قوت شد

و به سبب همه دشمنانم تار گردید.

۸ ای همه بدکاران از من دور شوید،

زیرا خداوند صدای گریه مرا شنیده است!

۹ خداوند استغاثه مرا شنیده است.

خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود.

۱۰ همه دشمنانم به شدت

خجل و پریشان خواهند شد.

رو برگردانیده، ناگهان خجل خواهند گردید.

در تو پناه می‌گیرم

شیگیون* داوود که آن را برای خداوند

سرایید به خاطر سخنان کوش بنیامینی

۱ ای یهوه خدای من، در تو پناه می‌برم.

از همه تعقیب کنندگانم

مرا نجات ده و برهان.

۲ مبدا او مثل شیر جان مرا بدرد،

و خرد سازد و نجات‌دهنده‌ای نباشد.

۳ ای یهوه خدای من اگر این را کردم

و اگر در دست من ظلمی پیدا شد،

۴ اگر به خیراندیش خود بدی کردم

و بی‌سبب دشمن خود را تاراج نمودم،

۵ پس دشمنانم را تعقیب کند،

و آن را گرفتار سازد،

و حیات مرا به زمین پایمال کند،

گلوی ایشان قبر گشاده است

و زبانهای خود را جلا می‌دهند.

۱۰ ای خدا، ایشان را محکوم ساز

تا به سبب مشورت‌های خود بیفتند،

و به زیادی خطایای ایشان، ایشان را دور انداز

زیرا که بر تو فتنه کرده‌اند،

۱۱ و همه پناه آورندگان شادی خواهند کرد

و تا به ابد ترنم خواهند نمود.

زیرا که پناهگاه ایشان تو هستی

و آنانی که اسم تو را دوست می‌دارند،

در تو وجد خواهند نمود.

۱۲ زیرا تو، ای خداوند مرد عادل

را برکت خواهی داد،

او را به رضامندی مثل سیر

احاطه خواهی نمود.

ای خداوند، جانم را برهان

برای سالار سرایندگان با همراهی سازهای

زهی در مایه شمیمیت.* مزمور داوود

۱ ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما.

و مرا در خشم خویش تنبیه مکن!

۲ ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمرده‌ام!

ای خداوند، مرا شفا ده

زیرا که استخوانهایم مضطرب است،

۳ و جان من به شدت پریشان است.

پس تو، ای خداوند، تا به کی؟

۴ ای خداوند، برگرد و جانم را خلاصی ده!

به رحمت خویش مرا نجات‌بخش!

۵ زیرا که در مرگ یاد از تو نمی‌شود!

و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه.

^۶ ای خداوند در خشم خود برخیز،
به سبب قهر دشمنانم بلند شو
و برای من بیدار شو!

ای که داوری را امر فرموده‌ای!
^۷ و جماعت قومها گردگرد تو بیایند.
و بر فوق ایشان به مقام بالا بازگشت فرما.

^۸ خداوند ملت‌ها را داوری خواهد نمود.
ای خداوند، موافق عدالتم
و کمالی که در من است
مرا داد بده!

^۹ بدی شریان نابود شود
و عادل را پایدار کن
زیرا امتحان کننده دلها و قلبها،
خدای عادل است.

^{۱۰} سپهر من بر خدا می‌باشد
که راست دلان را نجات‌دهنده است.
^{۱۱} خدا داور عادل است
و هر روزه خدا خشمناک می‌شود.
^{۱۲} اگر بازگشت نکند،

شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛
کمان خود را کشیده و آماده کرده است.
^{۱۳} و برای او لوازم مرگ را آماده کرده
و تیرهای خویش را شعله‌ور گردانیده است.

^{۱۴} اینک به بطلالت آبدستن شده،
و به ظلم حمله گردیده،

دروغ را زاییده است.

^{۱۵} چاله کند و آن را گود نمود،
و در چاهی که ساخت خود بیفتاد.
^{۱۶} ظلم او بر سرش خواهد برگشت
و ستم او بر فرقهش فرود خواهد آمد.

^{۱۷} خداوند را مطابق عدالتش حمد خواهم گفت.
و اسم خداوند متعال را تسبیح خواهم خواند.

چه مجید است نام تو

برای سالار سرپندگان در مایه 'گیئیت'*. مزمور داوود

ای یهوه خداوند ما،
ا چه مجید است نام تو در تمامی زمین،
که جلال خود را فوق آسمانها گذارده‌ای!
^۲ از زبان کودکان و شیرخوارگان
به خاطر دشمنانت قوت را بنا نهادی
تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی.

^۳ چون به آسمان تو نگاه کنم
که صنعت انگشتهای توست؛
و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای،
^۴ پس انسان چیست که او را به یاد آوری،
و فرزندان آدم که به فکرش باشی؟

^۵ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی
و تاج جلال و حرمت را بر سر او گذاردی.
^۶ او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی،
و همه چیز را زیر پای او نهادی،
^۷ گوسفندان و گاوان همگی،
و چارپایان صحرا را نیز؛

^۸ مرغان هوا و ماهیان دریا را،

و هر چه بر راههای آنها سیر می‌کند.

^۹ ای یهوه خداوند ما،

چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

عجایب تو را بیان خواهم کرد

برای سالار سرایندگان بر مایه موت لبین.* مزمور داوود

۹ خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛

تمامی عجایب تو را بیان خواهم کرد.

^۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛

نام تو را ای متعال خواهم سرایید.

^۳ چون دشمنانم به عقب باز گردند،

آنگاه لغزیده، از حضور تو

هلاک خواهند شد.

^۴ زیرا انصاف و داوری من کردی.

داور عادل بر تخت نشسته‌ای.

^۵ ملت‌ها را توبیخ نموده‌ای

و شیران را هلاک ساخته،

نام ایشان را محو کرده‌ای تا به ابد.

^۶ و اما دشمنان نیست شده

خرابه‌های ابدی گردیده‌اند.

و شهرها را ویران ساخته‌ای،

حتی سخن از آنها نابود گردید.

^۷ لیکن خداوند نشسته است تا به ابد

و تخت خویش را برای داوری

برپا داشته است.

^۸ و او دنیا را به عدالت داوری خواهد کرد،

و ملت‌ها را به حقیقت داد خواهد داد.

^۹ و خداوند قلعه بلند برای

کوفته شدگان خواهد بود،

قلعه بلند در زمانهای تنگی.

^{۱۰} و آنانی که نام تو را می‌شناسند،

بر تو توکل خواهند داشت،

زیرا ای خداوند، تو طالبان خود را

هرگز ترک نکرده‌ای.

^{۱۱} خداوند را که بر صهیون نشسته است بسرایید؛

کارهای او را در میان قوم‌ها اعلان نمایید،

^{۱۲} زیرا او که انتقام گیرنده خون است،

ایشان را به یاد آورده،

و فریاد مساکین را فراموش نکرده است.

^{۱۳} ای خداوند بر من کرم فرموده،

به ظلمی که از دشمنان خود

می‌کشم نظر افکن!

ای که برافرازنده من از درهای مرگ هستی!

^{۱۴} تا همه حمدهای تو را بیان کنم

در دروازه‌های دختر صهیون.

در نجات تو شادی خواهم نمود.

^{۱۵} ملت‌ها به چاهی که کنده بودند، خود افتادند؛

در دامی که نهفته بودند،

پای ایشان گرفتار شد.

^{۱۶} خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده،

و شیر را از کار دست خود به دام

گرفتار گردیده است. هجایون سلاه.

^{۱۷} شیران به عالم مردگان خواهند برگشت

و همه ملت‌هایی که خدا را فراموش می‌کنند،

منتظر نشسته است؛
 ۹ در جای مخفی مثل شیر،
 در بیشه خود کمین می‌کند؛
 به جهت گرفتن مسکین کمین می‌کند؛
 فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می‌سازد.
 ۱۰ پس کوفته و زیون می‌شود؛
 و مساکین در زیر زورمندان او می‌افتند.
 ۱۱ در دل خود گفت:

«خدا فراموش کرده است؛
 روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.»
 ۱۲ ای خداوند برخیز!
 ای خدا دست خود را برافرازا!
 و مسکینان را فراموش مکن.
 ۱۳ چرا شیر خدا را اهانت کرده،
 در دل خود می‌گوید:
 «تو بازخواست نخواهی کرد؟»
 ۱۴ البته دیده‌ای
 زیرا که تو بر مشقت و غم می‌نگری،
 تا به دست خود مکافات برسانی.
 مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است.
 مددکار یتیمان، تو هستی.
 ۱۵ بازوی گناهکار را بشکن.
 و اما شیر را از شرارت او بازخواست کن
 تا آن را نیایی.
 ۱۶ خداوند پادشاه است تا به ابد.
 ملت‌ها از زمین او هلاک خواهند شد.
 ۱۷ ای خداوند، آرزوی مسکینان را اجابت کرده‌ای،
 دل ایشان را استوار نموده‌ای
 و گوش خود را فرا گرفته‌ای،
 ۱۸ تا یتیمان و کوفته‌شدگان را دادرسی کنی.
 انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

۱۸ زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛
 امید حلیمان تا به ابد بر باد نخواهد بود.

۱۹ برخیز ای خداوند تا انسان غالب نیاید.
 بر ملت‌ها به حضور تو داوری خواهد شد.
 ۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان چیره گردان،
 تا ملت‌ها بدانند که انسانند. سلاه.

چرا خود را پنهان می‌کنی؟

۱۰ ای خداوند چرا دور ایستاده‌ای
 و خود را در وقت‌های تنگی پنهان می‌کنی؟
 ۲ از تکبر شیران، فقیر سوخته می‌شود؛
 در مشورت‌هایی که اندیشیده‌اند،
 گرفتار می‌شوند.
 ۳ زیرا که شیر به شهوات نفس خود فخر می‌کند،
 و آنکه می‌رباید شکر می‌گوید
 و خداوند را اهانت می‌کند.
 ۴ شیر در غرور خود می‌گوید:
 «بازخواست نخواهد کرد.»
 همه فکرهای او این است که خدایی نیست.
 ۵ راه‌های او همیشه استوار است.
 فرامین تو از او بلند و دور است.
 همه دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد.
 ۶ در دل خود گفته است:
 «هرگز جنبش نخواهم خورد،
 و دور به دور بدی را نخواهم دید.»
 ۷ دهن او از لعنت و حيله و ظلم پر است؛
 زیر زبانش مشقت و گناه است؛
 ۸ در کمینهای دهات می‌نشیند؛
 در جایهای مخفی بی‌گناه را می‌کشد؛
 چشمانش برای مسکینان

خداوند در معبد مقدس خویش

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۱۱ بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به جانم می‌گویند: «مثل مرغ به کوه خود بگریزید.

۲ زیرا اینک شیران کمان را می‌کشند

و تیر را به زِه نهاده‌اند،

تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند.

۳ زیرا که ارکان منهدم می‌شوند

و مرد عادل چه کند؟»

۴ خداوند در معبد قدس خود است

و تخت خداوند در آسمان.

چشمان او می‌نگرد،

پلکهای وی بنی آدم را می‌آزماید.

۵ خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند؛

و اَما از شریر و ظلم‌دوست،

جان او نفرت می‌دارد.

۶ بر شریر دامها و آتش و گوگرد خواهد بارانید،

و باد سموم سهم پیاله ایشان خواهد بود.

۷ زیرا خداوند عادل است

و عدالت را دوست می‌دارد،

و راستان روی او را خواهند دید.

از وفاداران اثری نیست

برای سالار سرایندگان در مایهٔ

'شِمنیت'.* مزمور داوود

۱۲ ای خداوند نجات بده

زیرا که مرد مقدّس نابود شده است

و وفاداران از میان فرزندان آدم

ناپدید گردیده‌اند!

۲ همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛

به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند.

۳ خداوند همه لبهای چاپلوس را

قطع خواهد ساخت،

و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید.

۴ که می‌گویند: «به زیان خویش غالب می‌آییم.

لبهای ما با ما است.

کیست که بر ما خداوند باشد؟»

۵ خداوند می‌گوید:

«به خاطر غارت مسکینان و ناله فقیران،

الآن برمی‌خیزم

و او را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد،

برپا خواهم داشت.»

۶ کلام خداوند کلام پاک است،

نقره تصفیه شده در کوره گلی

که هفت مرتبه پاک شده است.

۷ تو، ای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛

از این نسل و تا به ابد

محافظت خواهی فرمود.

۸ شیریان به هر سو پرسه می‌زنند،

وقتی که فرومایگی میان آدمیان بلند می‌شود.

تا به کی، ای خداوند؟

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۱۳ ای خداوند تا به کی همیشه مرا

فراموش می‌کنی؟

تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟

۲ تا به کی در نفس خود مشورت بکنم

و در دلم هر روزه غم خواهد بود؟

تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟

۳ ای یهوه خدای من نظر کرده،

مرا جوابم ده!

چشمانم را روشن کن

مبادا به خواب مرگ بخوابم.

۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم

و مخالفانم از پریشانی‌ام شادی نمایند.

۵ و اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛

دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.

۶ برای خداوند سرود خواهم خواند

زیرا که به من نیکویی نموده است.

تفکر افراد فاسد

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۱۴ احمق* در دل خود می‌گوید که
خدایی نیست.

کارهای خود را فاسد و نفرت‌انگیز

ساخته‌اند

و نیکوکاری نیست.

۲ خداوند از آسمان بر فرزندان آدم

نظر انداخت تا ببیند

که آیا فهمیم و خواستار خدایی هست؟

۳ همه رو گردانیده، با هم فاسد شده‌اند.

نیکوکاری نیست یکی هم نه.

۴ آیا همه گناهکاران بی‌معرفت هستند

که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند؟

و خداوند را نمی‌خوانند؟

۵ آنگاه ترس بر ایشان چیره شد،

زیرا خدا در نسل عادلان است.

۶ مشورت مسکین را رسوا می‌کنید

چونکه خداوند پناهگاه اوست.

۷ کاش که نجات اسرائیل از صهیون آشکار می‌شد!

چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند،

یعقوب وجد خواهد نمود

و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

کیست که در کوه مقدس تو ساکن شود؟

مزمور داوود

۱۵ ای خداوند کیست که در خیمه تو
فرود آید؟

و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد؟

۲ آنکه بی‌عیب رفتار نماید

و عدالت را به جا آورد،

و در دل خویش راستگو باشد،

۳ که به زبان خود غیبت ننماید؛

و به همسایه خود بدی نکند

و درباره نزدیکان خویش

بدگویی را قبول ننماید،

۴ که در نظر خود حقیر و خوار است

و آنانی را که از خداوند

می‌ترسند حرمت می‌نماید

و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد.

۵ نقره خود را به سود نمی‌دهد

و رشوه بر پی‌گناه نمی‌گیرد.

آنکه این را به جا آورد

تا به ابد جنبش نخواهد خورد.

اطمینان در خداوند

میکتام* داوود

* ۱.۱۴ کلمه «احمق» در متن عبری این کتاب سخن از آدمی دارد که از نظر اخلاق دچار مشکل است. * ۰.۱۶ معنی اصلی این واژه عبری معلوم نیست. یا باید اصطلاحی ادبی باشد و یا واژه‌ای که در موسیقی به کار می‌رفته است.

۱۶ ای خدا مرا محافظت فرما،
زیرا بر تو توکل می‌دارم.
۲ خداوند را گفتم:

«تو خداوند من هستی.

نیکویی من نیست غیر از تو.»

۳ و اما مقدسانی که در زمین‌اند و فاضلان،

تمامی خوشی من در ایشان است.

۴ دردهای آنانی که عقب خدای دیگر می‌شتابند،
بسیار خواهد شد.

هدایای خونی ایشان را نخواهم ریخت،

بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.

۵ خداوند نصیب قسمت و کاسه من است.

تو قرعه مرا نگاه می‌داری.

۶ حدود من به جایهای خوش افتاد.

میراث زیبایی من به من رسیده است.

۷ خداوند را که مرا پند نمود،

متبارک می‌خوانم.

شبانگاه نیز قلبم مرا تعلیم می‌دهد.

۸ خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم.

چونکه به دست راست من است،

جنبش نخواهم خورد.

۹ از این رو دلم شادی می‌کند

و جلالم به وجد می‌آید؛

بدنم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.

۱۰ زیرا جانم را در عالم مردگان ترک نخواهی کرد،

و قدوس خود را نخواهی گذاشت

که فساد را ببیند.

۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت.

به حضور تو کمال خوشی است

و به دست راست تو لذت‌ها تا به ابد!

دعای مرد عادل

دعای داوود

۱۷ ای خداوند، عدالت را بشنو
و به فریاد من توجه فرما!

و دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید،
گوش بگیر!

۲ داد من از حضور تو صادر شود؛
چشمان تو راستی را ببیند.

۳ دل مرا آزموده‌ای،

شبانگاه از آن دیدار کرده‌ای.

مرا به امتحان کشیده‌ای و هیچ نیافته‌ای،

زیرا بر آن شدم که زبانم تجاوز نکند.

۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛

خود را از راههای ظالم به دور نگاه داشتم.

۵ قدمهایم به طریقه‌های تو چسبیده است،

پس پایهایم نخواهد لغزید.

۶ ای خدا تو را خوانده‌ام

زیرا که مرا اجابت خواهی نمود.

گوش خود را به من فراگیر

و سخن مرا بشنو.

۷ رحمت‌های خود را نشان ده،

ای که پناه آورندگان خویش را

به دست راست خود،

از مخالفان ایشان می‌رهانی.

۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛

مرا زیر سایه بال خود پنهان کن،

۹ از روی شیرانی که مرا خراب می‌سازند،

از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند.

۱۰ دل فریب خود را بسته‌اند.

سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من.
 ۳ خداوند را که سزاوار تمامی حمد است،
 خواهم خواند.
 پس از دشمنانم رهایی خواهم یافت.
 ۴ کمندهای مرگ مرا احاطه کرده،
 و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود.
 ۵ کمندهای گور دور مرا گرفته بود
 و دامهای مرگ پیش روی من درآمده.
 ۶ در تنگی خود خداوند را خواندم
 و نزد خدای خویش فریاد نمودم.
 او صدای مرا از معبد خود شنید
 و فریاد من به حضورش، به گوش وی رسید.
 ۷ زمین پریشان و مرتعش شده،
 بنیاد کوهها بلرزید و لرزان گشت،
 چونکه خشم او افروخته شد.
 ۸ دود از بینی او برآمد
 و آتش از دهانش شعله‌ور گشت
 و آتشفشان از آن افروخته گردید.
 ۹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود
 و زیر پای وی تاریکی غلیظ می‌بود.
 ۱۰ بر کروی سوار شده، پرواز نمود
 و بر بالهای باد پرواز کرد.
 ۱۱ تاریکی را پرده خود
 و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت؛
 تاریکی آنها و ابرهای متراکم را.
 ۱۲ از تابش پیش روی وی ابرهایش می‌شتافتند؛
 تگرگ و آتشفشان افروخته.
 ۱۳ و خداوند از آسمان رعد کرده،
 خدای متعال صدای خود را بداد؛
 تگرگ و آتشفشان افروخته را.
 ۱۴ پس تیره‌های خود را فرستاده،
 ایشان را پراکنده ساخت،

به زبان خویش سخنان تکبرآمیز می‌گویند.
 ۱۱ الآن قدمهای ما را احاطه کرده‌اند،
 و چشمان خود را دوخته‌اند
 تا ما را به زمین بیندازند.
 ۱۲ مثل او مثل شیر است که
 در دریدن حریص باشد،
 و مثل شیر ژبان که در بیشه خود
 در کمین است.
 ۱۳ ای خداوند برخیز
 و پیش روی وی درآمده، او را ببنداز
 و جانم را از شریر به شمشیر خود برهان،
 ۱۴ از آدمیان، ای خداوند، به دست خویش،
 از اهل جهان که نصیب ایشان
 در زندگانی است.
 که شکم ایشان را به گنج خود پر ساخته‌ای
 و از فرزندان سیر شده،
 زیادی مال خود را برای کودکان خویش
 ترک می‌کنند.
 ۱۵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید
 و چون بیدار شوم،
 از صورت تو سیر خواهم شد.

خداوند صخره من است

برای سالار سرایندگان، مزبور داوود خادم خداوند که
 کلام این سرود را به خداوند گفت، در روزی که
 خداوند او را از دست همه دشمنانش و از
 دست شائول رهایی داد. پس گفت:
 ای خداوند! ای قوت من!
 تو را محبت می‌نمایم.
 ۲ خداوند صخره من است
 و پناهگاه و نجات‌دهنده من.
 خدایم صخره من است که در او پناه می‌برم.

و برقها ببنداخت

و ایشان را پریشان نمود.

۱۵ آنگاه عمق‌های آب ظاهر شد

و بنیاد جهان آشکار گردید؛

از تنبیه تو، ای خداوند،

از وزش باد بینی تو!

۱۶ پس از بالا فرستاده مرا برگرفت

و از آبهای بسیار بیرون کشید.

۱۷ و مرا از دشمنان نیرومندم رهایی داد

و از خصمانم،

زیرا که از من تواناتر بودند.

۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند،

لیکن خداوند تکیه‌گاه من بود.

۱۹ و مرا به جای وسیع بیرون آورد؛

مرا نجات داد

زیرا که در من رغبت می‌داشت.

۲۰ خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد

و مطابق پایی دستم مرا پاداش رسانید.

۲۱ زیرا که راههای خداوند را نگاه داشته،

و به خدای خویش عصیان نورزیده‌ام،

۲۲ و تمامی فرامین او پیش روی من بوده است

و فرموده‌های او را از خود دور نکرده‌ام،

۲۳ و نزد او بی‌عیب بوده‌ام

و خویشتن را از گناه خود نگاه داشته‌ام.

۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است

و مطابق پایی دستم در نظر وی.

۲۵ خود را با رحیم، رحیم می‌نمایی،

و با مرد کامل، خود را کامل نشان می‌دهی.

۲۶ خود را با پاک، پاک می‌نمایی

و با حیل‌گر، به حیل‌ه رفتار می‌کنی.

۲۷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رهانید

و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت.

۲۸ زیرا که تو چراغ مرا خواهی افروخت؛

یَهُوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.

۲۹ زیرا به یاری تو بر فوجها حمله می‌برم

و به خدای خود از دیوارها برمی‌جهم.

۳۰ و اما خدا طریق او کامل است

و کلام خداوند شفاف.

او برای همه پناه آورندگان خود سپر است.

۳۱ زیرا کیست خدا غیر از یَهُوه؟

و کیست صخره‌ای غیر از خدای ما؟

۳۲ خدایی که کمر مرا به قوت بسته

و راههای مرا کامل گردانیده است.

۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته

و مرا به مکانهای بلند من برپا داشته است.

۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است،

که کمان برنجنین به بازوی من خم شد.

۳۵ سپر نجات خود را به من داده‌ای.

دست راستت پشتیبان من شده

و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است.

۳۶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی

که پایهای من نلغزید.

۳۷ دشمنان خود را تعقیب نموده،

به ایشان خواهم رسید

و تا تلف نشوند بر نخواهم گشت.

۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست

و زیر پاهای من خواهند افتاد.

۳۹ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت بسته‌ای

و مخالفانم را زیر پایم انداخته‌ای.

۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای

تا خصمان خود را نابود بسازم.

۴۱ فریاد برآوردند، اما رهاننده‌ای نبود.

نزد خداوند،

ولی ایشان را جواب نداد.

۴۲ ایشان را همچون غبار پیش باد ساییده‌ام؛
 مثل گل کوجه‌ها ایشان را دور ریخته‌ام.
 ۴۳ مرا از نزاع قوم رهانیده،
 سر ملت‌ها ساخته‌ای.
 قومی را که نشناخته بودم،
 مرا خدمت می‌نمایند.
 ۴۴ به محض شنیدن، مرا اطاعت خواهند کرد؛
 فرزندان غریبان نزد من
 چاپلوسی خواهند نمود.
 ۴۵ فرزندان غریبان پژمرده می‌شوند
 و در قلعه‌های خود خواهند لرزید.
 ۴۶ خداوند زنده است
 و صخره من متبارک باد،
 و خدای نجات من متعال!
 ۴۷ خدایی که برای من انتقام می‌گیرد
 و قوم‌ها را زیر من مغلوب می‌سازد.
 ۴۸ مرا از دشمنانم رهانیده،
 برخصمانم بلند کرده‌ای
 و از مرد ظالم مرا خلاصی داده‌ای!
 ۴۹ بنابراین ای خداوند،
 تو را در میان ملت‌ها حمد خواهم گفت
 و به نام تو سرود خواهم خواند.
 ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده
 و به مسیح خویش رحمت نموده است؛
 یعنی به داوود و نسل او تا به ابد.

شریعت خداوند کامل است

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

آسمان جلال خدا را بیان می‌کند
 و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.
 ۲ روز سخن می‌راند تا روز
 و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب.

۱۹

۳ سخن نیست و کلامی نه
 و صدای آنها شنیده نمی‌شود.
 ۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت
 و بیان آنها تا کرانه‌های دنیا.
 ۵ خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛
 و او مثل داماد از حجله خود بیرون می‌آید
 و مثل پهلوان از دویدن در میدان
 شادی می‌کند.
 ۶ خروجش از کرانه آسمان است
 و مدارش تا به کرانه دیگر؛
 و هیچ چیز از حرارتش پوشیده نیست.
 ۷ شریعت خداوند کامل است
 و جان را برمی‌گرداند؛
 شهادت خداوند کامل است
 و جاهل را حکیم می‌گرداند.
 ۸ فرامین خداوند راست است
 و دل را شاد می‌سازد.
 امر خداوند پاک است
 و چشم را روشن می‌کند.
 ۹ ترس خداوند پاک است
 و استوار تا به ابد.
 احکام خداوند حق و تمام عدالت است.
 ۱۰ از طلا مرغوب‌تر و از زر خالص بسیار.
 از شهد شیرین‌تر و از قطرات شانه غسل.
 ۱۱ خادم تو نیز از آنها تنبیه می‌شود،
 و در نگهداشتن آنها پاداش عظیمی است.
 ۱۲ کیست که سهوهای خود را بداند؟
 مرا از خطایای مخفیام پاک ساز.
 ۱۳ خدمت را نیز از اعمال متکبرانه باز دار
 تا بر من چیره نشود؛
 آنگاه بی‌عیب و از گناه بزرگ آزاد خواهم بود.
 ۱۴ سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد،

ای خداوند، که صخره من و نجات‌دهنده
من هستی!

توکل به نام خداوند خدای ما

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۲۰. خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید.
نام خدای یعقوب تو را سرافراز نماید.

۲ پیروزی برای تو از قدس خود بفرستد
و تو را از صهیون تأیید نماید.

۳ تمامی هدایای تو را به یاد آورد
و قربانی‌های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه.

۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید
و همه مشورت‌های تو را به انجام رساند.

۵ به نجات تو خواهیم سرایید
و به نام خدای خود،

پرچم خود را خواهیم افراشت.

خداوند تمامی خواسته تو را به انجام خواهد رسانید.
۶ الان دانسته‌ام که خداوند مسیح خود را می‌رہاند.

از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود،
به قوت نجات‌بخش دست راست خویش.

۷ اینان ارابه‌ها را و آنان اسبها را،

اما ما بر نام یهوه خدای خود

توکل خواهیم نمود.

۸ ایشان خم شده، افتاده‌اند

و اما ما برخاسته، ایستاده‌ایم.

۹ ای خداوند نجات بده!

پادشاه در روزی که بخوانیم،

ما را مستجاب فرماید.

شادی در قوت خدا

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۲۱. ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می‌کند
و در نجات تو چه بسیار

به وجد خواهد آمد.

۲ مراد دل او را به وی بخشیدی

و خواسته زیانش را از او دریغ نداشتی. سلاه.

۳ زیرا به برکت نیکو بر مراد او سبقت جستی.

تاجی از زر خالص بر سر وی نهادی.

۴ حیات را از تو خواست

و آن را به او دادی،

و طول عمر را تا به ابد.

۵ جلال او به خاطر نجات تو عظیم شده.

حرمت و حشمت را بر او نهاده‌ای.

۶ زیرا او را مبارک ساخته‌ای تا به ابد.

به حضور خود، او را بی‌نهایت

شادمان گردانیده‌ای.

۷ زیرا که پادشاه بر خداوند توکل می‌دارد،

و به رحمت خدای متعال

جنبش نخواهد خورد.

۸ دست تو همه دشمنانت را خواهد دریافت.

دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند،

خواهد دریافت.

۹ در وقت غضب خود،

ایشان را چون تنور آتش خواهی ساخت.

خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید

و آتش ایشان را خواهد خورد.

و حقیر شمرده شده قوم.
^۷ هر که مرا ببند به من استهزا می کند.
 لبهای خود را باز می کنند
 و سرهای خود را می جنبانند. می گویند:
^۸ «بر خداوند توکل کن
 پس او را خلاصی بدهد.
 او را برهاند،
 چونکه به وی رغبت می دارد.»
^۹ زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛
 وقتی که بر آغوش مادر خود بودم،
 مرا مطمئن ساختی.
^{۱۰} از رحم بر تو انداخته شدم.
 از شکم مادرم خدای من تو هستی.
^{۱۱} از من دور مباش،
 زیرا تنگی نزدیک است.
 و کسی نیست که یاری کند.
^{۱۲} گاو نر بسیار دور مرا گرفته اند.
 زورمندان باشان مرا احاطه کرده اند.
^{۱۳} دهان خود را بر من باز کردند،
 مثل شیر درنده گران.
^{۱۴} مثل آب ریخته شده ام.
 و همه استخوانهایم از هم گسیخته.
 دلم مثل موم گردیده،
 در درونم گذاخته شده است.
^{۱۵} قوت من مثل سفال خشک شده
 و زبانم به کامم چسبیده.
 و مرا به خاک مرگ نهاده ای.
^{۱۶} زیرا سگان دور مرا گرفته اند.
 جماعت اشرار مرا احاطه کرده،
 دستها و پایهای مرا سوراخ کرده اند،
^{۱۷} همه استخوانهای خود را می شمارم.
 ایشان به من چشم دوخته، می نگرند.

^{۱۰} ثمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت
 و نسل ایشان را از میان آدمیان.
^{۱۱} زیرا قصد بدی برای تو کردند
 و نقشه های پلید اندیشیدند
 که آن را نتوانستند به جا آورد.
^{۱۲} زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت.
 بر زندهای خود تیرها را
 به روی ایشان نشان خواهی گرفت.
^{۱۳} ای خداوند در قوت خود متعال شو.
 قدرت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

چرا مرا ترک کرده ای؟

برای سالار سرایندگان بر مایه
 'غزال سحرگهی'. مزمور داوود

۲۲

ای خدای من، ای خدای من،
 چرا مرا ترک کرده ای
 و از نجات من
 و سخنان فریادم دور هستی؟
^۲ ای خدای من در روز می خوانم
 و مرا اجابت نمی کنی.
 در شب نیز و مرا خاموشی نیست.
^۳ و اما تو قدوس هستی،
 ای که بر حمدهای اسرائیل نشسته ای.
^۴ پدران ما بر تو توکل داشتند.
 بر تو توکل داشتند
 و ایشان را خلاصی دادی.
^۵ نزد تو فریاد برآوردند
 و رهایی یافتند.
 بر تو توکل داشتند،
 پس خجل نشدند.
^۶ و اما من انسان نه، کرم هستم!
 عار آدمیان هستم

۱۸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند.

و بر لباس من قرعه انداختند.

۱۹ اما تو، ای خداوند، دور مباش.

ای قوت من، برای پیروزی من شتاب کن.

۲۰ جان مرا از شمشیر خلاص کن؛

و یگانه مرا از دست سگان.

۲۱ مرا از دهان شیر خلاصی ده،

ای که از میان شاخهای گاو وحشی،

مرا جوابم داده‌ای.

۲۲ نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد.

در میان جماعت تو را سپاس خواهم خواند.

۲۳ ای ترسندگان خداوند،

او را حمد گوید.

تمام نسل یعقوب او را ستایش نماید.

و همه نسل اسرائیل از وی بترسید.

۲۴ زیرا مظلومیت مظلوم را حقیر و خوار نشمرده،

و روی خود را از او نپوشانیده است.

و چون نزد وی فریاد برآورد،

او را اجابت فرمود.

۲۵ سپاس من در جماعت بزرگ از تو است.

نذرهای خود را به حضور ترسندگان

ادا خواهم نمود.

۲۶ حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد.

و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند.

و دلهای شما زیست خواهد کرد تا به ابد.

۲۷ تمامی کرانه های زمین به باد آورده

به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود.

و همه قبیله های ملتها

به حضور تو سجده خواهند کرد.

۲۸ زیرا سلطنت از آن خداوند است.

و او بر ملتها چیره است.

۲۹ همه نیکبختان زمین غذا خورده،

سجده خواهند کرد.

و به حضور وی هر که به خاک فرو می‌رود،

تعظیم خواهد نمود.

و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت.

۳۰ آیندگان او را عبادت خواهند کرد

و دربارہ خداوند

نسل بعد را اخبار خواهند نمود.

۳۱ ایشان خواهند آمد

و از عدالت او خبر خواهند داد،

قومی را که متولد خواهند شد

که او این کار کرده است.

خداوند شبان من است

مزمور داوود

خداوند شبان من است. ۲۳

محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

۲ در مرتعهای سبز مرا می‌خوابانند.

نزد آبهای آرام مرا رهبری می‌کند.

۳ جان مرا برمی‌گرداند.

و به خاطر نام خود

به راههای عدالت هدایت می‌نماید.

۴ چون در دره سایه مرگ نیز راه روم،

از بدی نخواهم ترسید،

زیرا تو با من هستی.

عصا و چوب دستی تو، مرا تسلی خواهد داد.

۵ سفرهای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی.

سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای

و کاسه‌ام لبریز شده است.

۶ بدون شک نیکویی و رحمت

تمام روزهای عمرم در پی من خواهد بود.

و در خانه خداوند ساکن خواهیم بود تا به ابد.

شاه جلال

مزمور داوود

۲۴ زمین و پری آن از آن خداوند است.
جهان و ساکنان آن.

۲ زیرا که او بنیاد آن را بر دریاها نهاد.

و آن را بر نهرها استوار گردانید.

۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟

و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟

۴ او که پاک دست و صاف دل باشد،

که جان خود را به بطالت ندهد

و قسم دروغ نخورد.

۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت.

و عدالت را از خدای نجات خود.

۶ این است نسل طالبان او.

طالبان روی تو، ای خدای یعقوب. سلاه.

۷ ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید!

ای درهای ابدی برافراشته شوید

تا پادشاه جلال داخل شود!

۸ این پادشاه جلال کیست؟

خداوند قادر و توانا،

خداوند که در جنگ دلاور است.

۹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید!

ای درهای ابدی برافرازید

تا پادشاه جلال داخل شود!

۱۰ این پادشاه جلال کیست؟

یهوه صباپوت پادشاه جلال اوست. سلاه.

طریقهای خود را به من بیاموز

مزمور داوود*

۲۵ ای خداوند،
به سوی تو جان خود را برمی افرازم.

ای خدای من،

بر تو توکل می‌دارم.

۲ پس مگذار که خجل بشوم

و دشمنانم بر من فخر نمایند.

۳ بلی هر که انتظار تو می‌کشد،

خجل نخواهد شد.

آنانی که بی‌سبب خیانت می‌کنند،

خجل خواهند گردید.

۴ ای خداوند،

طریقهای خود را به من بیاموز

و راههای خویش را به من تعلیم ده.

۵ مرا به حقیقت خود هدایت فرما

و مرا تعلیم ده،

زیرا تو خدای نجات من هستی.

تمامی روز منتظر تو بوده‌ام.

۶ ای خداوند،

احسانات و رحمت‌های خود را به یاد آور،

چونکه آنها از ازل بوده است.

۷ خطایای جوانی و عصیانم را به یاد مياور.

ای خداوند، به رحمت خود

و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن.

۸ خداوند نیکو و عادل است.

پس به گناهکاران طریق را خواهد آموخت.

* ۲۵. این مزمور از آن نوع شعری است که بیت‌های آن به ترتیب با حروف الفبای عبری آغاز می‌شوند.

خداوند را متبارک خواهیم خواند

مزمور داوود

- ۲۶ ای خداوند مرا داد بده،
 زیرا که من در کمال خود رفتار نموده‌ام
 و بر خداوند توکل داشته‌ام،
 پس نخواهم لغزید.
 ۲ ای خداوند مرا امتحان کن
 و مرا بیازما.
 باطن و قلب مرا شفاف گردان.
 ۳ زیرا که رحمت تو در مقابل چشم من است
 و در وفاداری تو رفتار نموده‌ام
 ۴ با مردان باطل ننشسته‌ام
 و با دورویان داخل نخواهم شد.
 ۵ از جماعت بدکاران نفرت می‌دارم
 و با شیران نخواهم نشست.
 ۶ دستهای خود را در صفا می‌شویم.
 قربانگاه تو را ای خداوند،
 طواف خواهم نمود.
 ۷ تا صدای حمد تو را بشنوام
 و عجایب تو را اعلام نمایم.
 ۸ ای خداوند،
 محل خانه تو را دوست می‌دارم
 و مقام سکونت جلال تو را.
 ۹ جانم را با گناهکاران جمع مکن
 و نه حیات مرا با مردمان خونریز.
 ۱۰ که در دستهای ایشان آزار است
 و دست راست ایشان پر از رشوه است.
 ۱۱ و اما من در کمال خود رفتار می‌کنم.
 مرا خلاصی ده
 و بر من رحم فرما.

- ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد
 و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد.
 ۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است
 برای آنانی که
 عهد و شهادت او را نگاه می‌دارند.
 ۱۱ ای خداوند، به خاطر اسم خود،
 گناه مرا ببخش، زیرا که بزرگ است.
 ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد؟
 او را به طریقی که انتخاب کرده است،
 خواهد آموخت.
 ۱۳ جان او در نیکی شب را به سر خواهد برد.
 و نسل او وارث زمین خواهند شد.
 ۱۴ راز خداوند با ترسندگان او است
 و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد.
 ۱۵ چشمان من دائم به سوی خداوند است
 زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می‌آورد.
 ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما،
 زیرا که منفرد و مسکین هستم.
 ۱۷ تنگیهای دل من زیاد شده است.
 مرا از مشقت‌های من بیرون آور.
 ۱۸ بر مظلومیت و رنج من نظر افکن
 و تمامی خطایم را ببخش.
 ۱۹ بر دشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند
 و به کینه تلخ به من کینه می‌ورزند.
 ۲۰ جانم را حفظ کن و مرا رهایی ده،
 تا خجل نشوم،
 زیرا بر تو توکل دارم.
 ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند،
 زیرا که منتظر تو هستم.
 ۲۲ ای خدا، اسرائیل را خلاصی ده،
 از تمامی مشقت‌های وی.

در خیمه او خواهم گذرانید
و برای خداوند
سرود و تسبیح خواهم خواند.

۷ ای خداوند،

چون به صدای خود می‌خوانم،
مرا بشنو
و رحمت فرموده،
مرا جوابم ده.

۸ دل من به تو می‌گوید که گفته‌ای:

«روی مرا بطلبید.»

بلی، روی تو را ای خداوند، خواهم طلبید.

۹ روی خود را از من مپوشان

و خادم خود را در خشم برمگردان.

تو مددگار من بوده‌ای.

ای خدای نجاتم،

مرا رد مکن و ترک منما.

۱۰ چون پدر و مادرم مرا ترک کنند،

آنگاه خداوند مرا برمی‌دارد.

۱۱ ای خداوند،

طریق خود را به من بیاموز

و به سبب دشمنانم

مرا به راه راست هدایت فرما.

۱۲ مرا به خواسته خصمانم مسپار،

زیرا که شاهدان دروغین

و دمنندگان ظلم بر من برخاسته‌اند.

۱۳ اگر باور نمی‌کردم که نیکویی خداوند را

در زمین زندگان ببینم.

۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو

و دلت را تقویت خواهد داد.

بلی، منتظر خداوند باش.

۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است.

خداوند را در جماعت‌ها

متبارک خواهم خواند.

خداوند نور و نجات من است

مزمور داوود

۲۷ خداوند نور من و نجات من است،
از که بترسم؟

خداوند پناهگاه جان من است،

از که هراسان شوم؟

۲ چون شیران بر من نزدیک آمدند

تا گوشت مرا بخورند؛

یعنی خصمان و دشمنانم،

ایشان لغزیدند و افتادند.

۳ اگر لشکری بر من فرود آید،

دلم نخواهد ترسید.

اگر جنگ بر من برپا شود،

در این نیز اطمینان خواهم داشت.

۴ یک چیز از خداوند خواستم

و آن را خواهم طلبید:

که تمام روزهای عمرم

در خانه خداوند ساکن باشم

تا جمال خداوند را مشاهده کنم

و در معبد او تفکر نمایم.

۵ زیرا که در روز بلا

مرا در سایبان خود نهفته،

در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت

و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت.

۶ و اکنون سرم بر دشمنان گرداگردم

برافراشته خواهد شد.

قربانی‌های شادگامی را

خداوند قوت و سپر من است

مزمور داوود

۲۸

ای خداوند،

نزد تو فریاد برمی آورم.

ای صخره من،

از من خاموش مباش.

مبادا اگر از من خاموش شوی،

مثل آنانی باشم که به چاله فرو می روند.

۲ صدای التماس مرا بشنو

چون نزد تو فریاد می کنم

و دست خود را

به محراب قدس تو برمی افرازم.

۳ مرا با شریان و بدکاران مکش

که با همسایگان خود سخن صلح آمیز می گویند

و آزار در دل ایشان است.

۴ آنها را مطابق کردار ایشان

و موافق اعمال زشت ایشان بده.

آنها را مطابق عمل دست ایشان بده

و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما.

۵ چونکه در اعمال خداوند

و صنعت دست وی تفکر نمی کنند.

ایشان را منهدم خواهی ساخت

و بنا نخواهی نمود.

۶ خداوند متبارک باد،

زیرا که صدای التماس مرا شنیده است.

۷ خداوند قوت من و سپر من است.

دلم بر او توکل داشت

و مدد یافته ام.

پس دل من به وجد آمده است

و به سرود خود او را حمد خواهم گفت.

۸ خداوند قوت ایشان است

و برای مسیح خود قلعه نجات.

۹ قوم خود را نجات ده

و میراث خود را مبارک فرما.

ایشان را رعایت کن

و برافراز تا به ابد.

خداوند را تمجید نمایید

مزمور داوود

۲۹

ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید.

جلال و قوت را برای خداوند

توصیف نمایید.

۲ خداوند را به جلال اسم او تمجید نمایید.

خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید.

۳ صدای خداوند فوق آنها است.

خدای جلال رعد می دهد.

خداوند بالای آبهای بسیار است.

۴ صدای خداوند با قوت است.

آواز خداوند با جلال است.

۵ صدای خداوند سروهای آزاد را می شکنند.

خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکنند.

۶ آنها را مثل گوساله می جهانند.

لبنان و سیریون* را مثل بچه گاو وحشی.

۷ صدای خداوند زبانه های آتش را می شکافد.

۸ صدای خداوند صحرا را پریشان می سازد.

خداوند صحرای قادش را پریشان می سازد.

۹ صدای خداوند غزالها را به درد زایمان می اندازد،

و جنگل را بی برگ می گرداند.

و در معبد او همه، جلال را فریاد می کنند.

* ۶.۲۹ همان کوه جرمون است.

و نزد خداوند التماس می‌نمایم.
 ۹ در خون من چه فایده است
 چون به حفره فرو روم؟
 آیا خاک تو را حمد می‌گویی؟
 و راستی تو را خبر می‌دهد؟
 ۱۰ ای خداوند، بشنو
 و به من کرم فرما.
 ای خداوند، مددگار من باش.
 ۱۱ ماتم مرا برای من به رقص تبدیل کرده‌ای.
 پلاس را از من بیرون کرده
 و کمر مرا به شادی بسته‌ای.
 ۱۲ تا جلالم تو را سرود خواند
 و خاموش نشود.
 ای یهوه خدای من،
 تو را حمد خواهم گفت تا به ابد.

روحم را به تو می‌سپارم

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود
 ۳۱ ای خداوند بر تو توکل دارم،
 پس خجل نشوم تا به ابد.
 در عدالت خویش مرا نجات بده.
 ۲ گوش خود را به من فراگیر
 و مرا به زودی برهان.
 برابم صخره‌ای قوی و خانه‌ای مستحکم باش
 تا مرا خلاصی دهی.
 ۳ زیرا صخره و قلعه من تو هستی.
 به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما.
 ۴ مرا از دامی که برابم پنهان کرده‌اند،
 بیرون آور.
 ۵ زیرا قلعه من تو هستی.
 روح خود را به دست تو می‌سپارم.
 ای یهوه خدای حق،

۱۰ خداوند بر طوفان جلوس نموده.
 خداوند نشسته است پادشاه تا به ابد.
 ۱۱ خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید.
 خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک
 خواهد نمود.

سحرگاهان شادی فرا می‌رسد

سرود برای برکت بخشی به معبد. مزمور داوود
 ۳۰ ای خداوند تو را تسبیح می‌خوانم،
 زیرا که مرا بالا کشیدی
 و دشمنانم را بر من شادمان نساختی.
 ۲ ای یهوه خدای من!
 نزد تو التماس نمودم
 و مرا شفا دادی.
 ۳ ای خداوند،
 جانم را از چاله برآوردی.
 مرا زنده ساختی
 تا به عالم مردگان فرو نروم.
 ۴ ای مقدسان خداوند،
 او را بسرایید
 و به پیام قدوسیت او حمد گوید!
 ۵ زیرا که خشم او لحظه‌ای است
 و در خشنودی او زندگانی.
 شامگاه گریه فرو می‌آید.
 سحرگاهان شادی رخ می‌نماید.
 ۶ و اما من در کامیابی خود گفتم:
 «جنبش نخواهم خورد تا به ابد.»
 ۷ ای خداوند، به خشنودی خود
 کوه مرا در قوت استوار گردانیدی
 و چون روی خود را پوشاندی،
 پریشان شدم.
 ۸ ای خداوند نزد تو فریاد برمی‌آورم

۱۵ و قتهای من در دست تو می‌باشد.
 مرا از دست دشمنانم
 و جفا کنندگانم خلاصی ده.
 ۱۶ روی خود را بر غلامت تابان ساز
 و مرا به رحمت خود نجات بخش.
 ۱۷ ای خداوند خجل نشوم،
 چونکه تو را خوانده‌ام.
 شیریان خجل شوند
 و در حفرة خاموش باشند.
 ۱۸ لبهای دروغ گو گنگ شود
 که به درشتی و تکبر و اهانت
 بر عادلان سخن می‌گوید.
 ۱۹ چه شگفت انگیز است عظمت نیکویی تو
 که برای ترسندگان ذخیره کرده‌ای
 و برای پناه آورندگان
 پیش آدمیان آشکار ساخته‌ای.
 ۲۰ ایشان را در پرده روی خود
 از توطئه‌های مردم خواهی پوشانید.
 ایشان را در خیمه‌ای از دشمنی زبانها
 مخفی خواهی داشت.
 ۲۱ متبارک باد خداوند،
 که رحمت عجیب خود را
 در شهر تحت محاصره
 به من آشکار کرده است.
 ۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم
 که از نظر تو افتاده‌ام.
 لیکن چون نزد تو فریاد کردم،
 صدای التماس مرا شنیدی.
 ۲۳ ای تمامی مقدسان خداوند،
 او را دوست دارید.
 خداوند وفاداران را محفوظ می‌دارد
 و متکبران را مجازات زیاد می‌دهد.

تو مرا رهنیده‌ای.
 ۶ از آنانی که بتهای پوچ را پیروی می‌کنند،
 نفرت می‌کنم.
 و اما من بر خداوند توکل می‌دارم.
 ۷ به رحمت تو وجد و شادی می‌کنم،
 زیرا مشقت مرا دیده
 و جانم را در تنگیها شناخته‌ای.
 ۸ مرا به دست دشمن اسیر نساخته‌ای.
 پایهای مرا به جای وسیع
 مستحکم گردانیده‌ای.
 ۹ ای خداوند بر من رحمت فرما،
 زیرا در تنگی هستم.
 چشم من از غصه بی‌قوت شد،
 بلکه جانم و بدنم نیز.
 ۱۰ زیرا که حیاتم از غم
 و سالهایم از ناله فانی گردیده است.
 قوتم از گناهم ضعیف
 و استخوانهایم پوسیده شد.
 ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده‌ام.
 به ویژه نزد همسایگان خویش
 و باعث ترس آشنایان شده‌ام.
 هر که مرا بیرون ببند،
 از من می‌گریزد.
 ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده‌ام
 و مانند ظرف تلف شده گردیده‌ام.
 ۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم
 و ترس گرداگرد من می‌باشد،
 زیرا بر من با هم مشورت می‌کنند
 و در قصد جانم تفکر می‌نمایند.
 ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند،
 توکل می‌دارم
 و گفته‌ام: خدای من تو هستی.

۲۴ قوی باشید

و دل شما را تقویت خواهد داد.
ای همگانی که برای خداوند انتظار می‌کشید!

خوشا به حال بخشیده شدگان

قصیده* داوود

۳۲ خوشا به حال کسی که
عصیان او بخشیده شد

و گناه وی پوشانیده گردید.

۲ خوشا به حال کسی که

خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد.

و در روح او حيله‌ای نمی‌باشد.

۳ هنگمی که خاموش می‌بودم،

استخوانهایم پوسیده می‌شد

از نعره‌ای که تمامی روز می‌زد.

۴ چونکه دست تو روز و شب

بر من سنگین می‌بود.

رطوبتم به خشکی تابستان تبدیل گردید، سلاه.

۵ به گناه خود نزد تو اعتراف کردم

و جرم خود را مخفی نداشتم.

گفتم: عصیان خود را نزد خداوند

اقرار می‌کنم.

پس تو آلودگی گناهم را عفو کردی، سلاه.

۶ از این رو هر مقدسی در وقت مقبول

نزد تو دعا خواهد کرد.

وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید،

هرگز به او نخواهد رسید.

۷ تو پناهگاه من هستی،

مرا از تنگی حفظ خواهی کرد.

مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود. سلاه.

۸ تو را حکمت خواهم آموخت

و به راهی که باید رفت،

ارشاد خواهم نمود

و تو را به چشم خود که بر تو است،

نصیحت خواهم فرمود.

۹ مثل اسب و قاطر بی‌فهم مباشید،

که آنها را برای بستن

به دهنه و لگام زینت می‌دهند،

و گرنه نزدیک تو نخواهند آمد.

۱۰ غمهای شریر بسیار می‌باشد.

اما هر که بر خداوند توکل دارد،

رحمت او را احاطه خواهد کرد.

۱۱ ای صالحان،

در خداوند شادی و وجد کنید

و ای همه راست دلان، ترمّ نمایند.

محبت پایدار خداوند

۳۳ ای صالحان در خداوند شادی نمایید،
زیرا که تسبیح خواندن راستان را می‌شاید.

۲ خداوند را با بربط حمد بگویید.

با عود ده تار او را سرود بخوانید.

۳ سرودی تازه برای او بسرایید.

نیکو بنوازید با آهنگ بلند.

۴ زیرا کلام خداوند راست است

و تمامی کارهای او با امانت است.

۵ عدالت و انصاف را دوست می‌دارد.

جهان از رحمت خداوند پر است.

۶ به کلام خداوند آسمانها سرشته شد

و تمامی اجرام آنها به نفس دهان او.

۷ آبهای دریا را مثل توده جمع می‌کند

* ۲۲. معنی واژه عبری روشن نیست، باید اصطلاحی ادبی یا کلمه‌ای مربوط به موسیقی باشد.

و ژرفاها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید.
 ۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند.
 تمامی ساکنان جهان از او بترسند.
 ۹ زیرا که او گفت و شد.
 او امر فرمود و استوار گردید.
 ۱۰ خداوند مشورت ملت‌ها را باطل می‌کند.
 تدبیرهای قوم‌ها را نیست می‌گرداند.
 ۱۱ مشورت خداوند استوار است تا به ابد.
 تدبیرهای قلب او در تمامی دورانها.
 ۱۲ خوشا به حال ملتی که
 یهوه خدای ایشان است
 و قومی که ایشان را برای میراث خود
 برگزیده است.
 ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند
 و تمامی آدمیان را نگریست.
 ۱۴ از مکان سکونت خویش نظر می‌افکند،
 بر تمامی ساکنان جهان.
 ۱۵ او که دل‌های ایشان را جملگی سرشته است
 و کارهای ایشان را درک نموده است.
 ۱۶ پادشاه به فزونی لشکر آزاد نخواهد شد
 و دلارز به بسیاری قوت رهایی نخواهد یافت.
 ۱۷ اسب به جهت خلاص باطل است
 و به شدت قوت خود
 کسی را رهایی نخواهد داد.
 ۱۸ اینک چشم خداوند بر آنانی است که
 از او می‌ترسند،
 بر آنانی که انتظار رحمت او را می‌کشند.
 ۱۹ تا جان ایشان را از مرگ رهایی بخشد
 و ایشان را در قحط زنده نگاه دارد.
 ۲۰ جان ما منتظر خداوند می‌باشد.

او کمک و سپر ما است.
 ۲۱ زیرا که دل ما در او شادی می‌کند
 و در نام قدوس او توکل می‌داریم.
 ۲۲ ای خداوند، رحمت تو بر ما باد.
 چنانکه امیدوار تو بوده‌ایم.

خدا نزدیک شکسته دلان است

مزمور داوود. * وقتی که منش خود را به حضور ابیملک
 تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت

۳۴ خداوند را در هر وقت
 متبارک خواهم گفت.

تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود.
 ۲ جان من در خداوند فخر خواهد کرد.
 مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود.
 ۳ خداوند را با من تجلیل نمایید.
 نام او را با یکدیگر برافرازیم.
 ۴ چون خداوند را طلبیدم،
 مرا مستجاب فرمود
 و مرا از تمامی ترسهایم خلاصی بخشید.
 ۵ به سوی او نظر کردند
 و نورانی گردیدند
 و رویهای ایشان خجل نشد.
 ۶ این مسکین فریاد کرد
 و خداوند او را شنید
 و او را از تمامی تنگنهایش رهایی بخشید.
 ۷ فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است.
 اردو زده، ایشان را می‌رهاند.
 ۸ بجشید و ببینید که خداوند نیکو است.
 خوشا به حال شخصی که به او توکل می‌دارد.
 ۹ ای مقدّسان خداوند از او بترسید،

* ۲۴. این مزمور از نوع شعری است که بیت‌های آن به ترتیب با حروف الفبای عبری آغاز می‌شوند.

فدیه خواهد داد
و از آنانی که بر وی توکل دارند،
بازخواست نخواهد شد.

خداوند عظیم است

مزمور داوود

۳۵ ای خداوند با دشمنان من دشمنی نما
و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می‌کنند.

۲ سپر کوچک و بزرگ را بگیر

و به یاری من برخیز.

۳ و نیزه را راست کن

و راه را پیش روی جفا کنندگانم ببند

و به جان من بگو من نجات تو هستم.

۴ خجل و رسوا شوند آنانی که

قصد جان من دارند

و آنانی که بداندیش منند،

برگردانیده و خجل شوند.

۵ مثل گاه پیش روی باد باشند

و فرشته خداوند ایشان را براند.

۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد

و فرشته خداوند ایشان را تعقیب کند.

۷ زیرا دام خود را برای من

بی‌سبب در حفره‌ای پنهان کردند

که آن را برای جان من بی‌جهت کنده بودند.

۸ هلاکت ناگهانی به او برسد

و دایمی که پنهان کرد، خودش را بگیرد

و در آن به هلاکت گرفتار گردد.

۹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد

و در نجات او شادی خواهد نمود.

۱۰ همه استخوانهایم می‌گویند:

«ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را

از شخص قوی تر از او می‌رهاند

زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست.

۱۰ شیرپچگان محتاج شده، گرسنگی می‌کشند

و اما طالبان خداوند را

به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد.

۱۱ ای کودکان بیایید مرا بشنوید

و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت.

۱۲ کیست آن شخصی که آرزومند حیات است

و طول عمر را دوست می‌دارد

تا نیکویی را ببیند؟

۱۳ زیانت را از بدی نگاه دار

و لبهایت را از سخنان حيله آمیز.

۱۴ از بدی دوری نما

و نیکویی بکن.

صلح را طلب نما

و در پی آن بکوش.

۱۵ چشمان خداوند به سوی صالحان است

و گوشهای وی به سوی فریاد ایشان.

۱۶ روی خداوند به سوی بدکاران است

تا یاد ایشان را از زمین محو سازد.

۱۷ چون صالحان فریاد برآورند،

خداوند ایشان را شنید

و ایشان را از همه تنگنهای ایشان

رهایی بخشید.

۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است

و روح کوفتگان را نجات خواهد داد.

۱۹ زحمات مرد صالح بسیار است.

اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهانید.

۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه می‌دارد،

که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.

۲۱ شریر را شرارت هلاک خواهد کرد

و از دشمنان مرد صالح بازخواست خواهد شد.

۲۲ خداوند جان خادمان خود را

و مسکین و فقیر را از تاراج کننده وی.»

۱۱ شاهدان کینه توز برخاسته‌اند.

چیزهایی را که نمی‌دانستم، از من می‌پرسند.

۱۲ به عوض نیکویی بدی به من می‌کنند.

جان مرا بی‌کس گردانیده‌اند.

۱۳ و اما من چون ایشان بیمار می‌بودند،

پلاس می‌پوشیدم.

جان خود را به روزه می‌رنجانیدم

و دعایم به سینه‌ام برمی‌گشت.

۱۴ مثل آنکه او دوست و برادرم می‌بود،

سرگردان می‌رفتم.

چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد،

از غصه خم می‌شدم.

۱۵ ولی چون افتادم،

شادی کنان جمع شدند.

آن فرومایگان بر من جمع شدند.

و کسانی که نشناخته بودم،

مرا دریدند و ساکت نشدند.

۱۶ مثل دلقکانی که برای نان مسخرگی می‌کنند،

دندانهای خود را بر من می‌افشردند.

۱۷ ای خداوند،

تا به کی نظر خواهی کرد!

جانم را از خرابیهای ایشان برهان

و یگانه مرا از شیرچگان.

۱۸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت.

تو را در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند.

۱۹ تا آنانی که بی‌سبب دشمن منند،

بر من فخر نکنند.

و آنانی که بر من بی‌سبب نفرت می‌نمایند،

چشمک نزنند.

۲۰ زیرا برای آشتی سخن نمی‌گویند

و بر آنانی که در زمین، آرامند،

سخنان حیلہ آمیز را تفکر می‌کنند.

۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده،

می‌گویند هه هه چشم ما دیده است.

۲۲ ای خداوند تو آن را دیده‌ای،

پس سکوت مفرما.

ای خداوند، از من دور مباش.

۲۳ خود را بر انگیز

و برای داد من بیدار شو،

ای خدای من و خداوند من، برای شکایت من.

۲۴ ای یهوه خدایم،

مرا موافق عدالت خود داد بده،

مبادا بر من شادی نمایند.

۲۵ تا در دل خود نگویند:

«اینک مراد ما.»

تا نگویند: «او را بلعیده‌ایم.»

۲۶ و آنانی که در بدی من شادند،

با هم خجل و شرمندۀ شوند.

و آنانی که بر من تکبر می‌کنند،

به خجلت و رسوایی آراسته شوند.

۲۷ آنانی که خواهان حق منند،

ترنم و شادی نمایند.

و دائم گویند: «خداوند بزرگ است

که به امنیت خادم خود رغبت دارد.»

۲۸ و زیانم عدالت تو را بیان خواهد کرد

و تسبیح تو را تمامی روز.

محبّت پایدار تو چه عالی است

برای سالار سراینندگان. مزمور

داوود، خدمتگزار خداوند

ناطاعتی شیریر در درون دل او می‌گوید:

که ترس خدا در مقابل چشم او نیست.

۲ زیرا خود را در نظر خود تملّق می‌گوید

تا گناهش آشکار نشود

و نفرت انگیز نگردد.

۳ سخنان زیبانش شرارت و حيله است.

از دانشمندی و نیکوکاری

دست برداشته است.

۴ شرارت را بر بستر خود تفکر می‌کند.

خود را به راه ناپسند مستحکم کرده،

از بدی نفرت ندارد.

۵ ای خداوند، رحمت تو در آسمانها است

و امانت تو تا افلاک.

۶ عدالت تو مثل کوه‌های خداست

و احکام تو ژرفای عظیم.

ای خداوند، انسان و چارپایان را نجات می‌دهی.

۷ ای خدا، رحمت تو چه ارجمند است.

آدمیان زیر سایه بالهای تو پناه می‌برند.

۸ از چربی خانه تو شاداب می‌شوند.

از نهر خوشی‌های خود ایشان را می‌نوشانی.

۹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است

و در نور تو، نور را خواهیم دید.

۱۰ رحمت خود را برای عارفان خود دوام بخش

و عدالت خود را برای راست دلان.

۱۱ پای تکبر بر من نیاید

و دست شریان مرا گریزان نسازد.

۱۲ در آنجا بگذرداران افتاده‌اند.

ایشان انداخته شده‌اند

و نمی‌توانند برخاست.

او مقدسین خود را ترک نخواهد کرد

مزمور داوود

۳۷ به خاطر شریان خود را پریشان مساز
و بر فتنه‌انگیزان حسد مبر.

۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده می‌شوند

و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد.

۳ بر خداوند توکل نما

و نیکویی بکن.

در زمین ساکن باش

و از امانت تربیت کرده شو.

۴ و در خداوند لذت ببر،

پس خواسته دل تو را به تو خواهد داد.

۵ طریق خود را به خداوند بسپار

و بر وی توکل کن

که آن را انجام خواهد داد.

۶ و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد

و انصاف تو را مانند ظهر.

۷ نزد خداوند ساکت شو

و منتظر او باش

و از شخص فرخنده طریق و مرد حيله گر

خود را مشوش مساز.

۸ از غضب برکنار شو

و خشم را ترک کن.

خود را پریشان مساز

که البته باعث گناه خواهد شد.

۹ زیرا که شریان از جا کنده خواهند شد.

و اما منتظران خداوند

وارث زمین خواهند بود.

۱۰ اینک، بعد از اندک زمانی

شریر نخواهد بود.

در مکانش دقت خواهی کرد

و نخواهد بود.

۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد

و از فراوانی سلامتی، لذت خواهند برد.

۱۲ شریر بر مرد عادل شورا می‌کند

و دندانهای خود را بر او می‌افشرد.

۱۳ خداوند بر او خواهد خندید،

و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام
و نه نسلش را که گدای نان بشوند.
۲۶ تمامی روز رؤف است و قرض‌دهنده.
و ذریت او مبارک خواهند بود.
۲۷ از بدی برکنار شو و نیکویی بکن.
پس ساکن خواهی بود تا به ابد.
۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست می‌دارد
و مقدّسان خود را ترک نخواهد فرمود.
ایشان محفوظ خواهند بود تا به ابد.
و اما نسل شیر از جا کنده خواهد شد.
۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود
و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود.
۳۰ دهان صالح حکمت را بیان می‌کند
و زبان او انصاف را بیان می‌کند.
۳۱ شریعت خدای وی در دل اوست.
پس قدم‌هایش نخواهد لغزید.
۳۲ شیر برای صالح کمین می‌کند
و قصد قتل وی می‌دارد.
۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد
و چون به داوری آید،
بر وی حکم نخواهد داد.
۳۴ منتظر خداوند باش
و طریق او را نگاه دار
تا تو را به وراثت زمین برافزاید.
چون شیران از جا کنده شوند،
آن را خواهی دید.
۳۵ شیر را دیدم که ظلم پیشه بود
و مثل درخت بومی سبز
خود را به هر سو می‌کشید.
۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید
و او را جستجو کردم و یافت نشد.
۳۷ مرد کامل را توجّه کن

زیرا می‌بیند که روز او می‌آید.
۱۴ شیران شمشیر را برهنه کرده
و کمان را کشیده‌اند
تا مسکین و فقیر را ببندازند
و راست‌روان را مقتول سازند.
۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان
فرو خواهد رفت
و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.
۱۶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است،
از اندوخته‌های شیران زیاد.
۱۷ زیرا که بازوهای شیران، شکسته خواهد شد.
و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند.
۱۸ خداوند روزهای کاملان را می‌داند
و میراث ایشان خواهد بود تا به ابد.
۱۹ در زمان بلا خجل نخواهند شد،
و در روزهای قحط سیر خواهند بود.
۲۰ زیرا شیران هلاک می‌شوند
و دشمنان خداوند مثل شادی مرتعها
فانی خواهند شد.
بلی، مثل دود فانی خواهند گردید.
۲۱ شیر قرض می‌گیرد
و وفا نمی‌کند
و اما صالح رحیم و بخشنده است.
۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند
وارث زمین گردند.
و اما آنانی که ملعون وی‌اند،
از جا کنده خواهند شد.
۲۳ خداوند قدمهای انسان را مستحکم می‌سازد،
و در طریق‌هایش شادی می‌نماید.
۲۴ اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد،
زیرا خداوند دستش را می‌گیرد.
۲۵ من جوان بودم و اکنون پیر هستم

^۸ من بی‌حس و بی‌نهایت کوفته شده‌ام
و از فغان دل خود نعره می‌زنم.

^۹ ای خداوند،

تمامی آرزوی من در مقابل چشم تو است
و ناله‌های من از تو مخفی نمی‌باشد.

^{۱۰} دل من می‌تپد

و قوتم از من رفته است

و نور چشمانم نیز با من نیست.

^{۱۱} دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می‌ایستند

و خویشان من دور ایستاده‌اند.

^{۱۲} آنانی که قصد جانم دارند، دام می‌گسترند

و بد اندیشانم سخنان آشوبگر می‌گویند

و تمام روز حيله را تفکر می‌کنند.

^{۱۳} و اما من مثل کر نمی‌شنوم.

مانند گنگم که دهان خود را باز نکنند.

^{۱۴} و مثل کسی گردیده‌ام که نمی‌شنود

و کسی که در زیانش دفاعیه‌ای نباشد.

^{۱۵} زیرا که ای خداوند،

انتظار تو را می‌کشم.

تو، ای یهوه خدایم جواب خواهی داد.

^{۱۶} چونکه گفته‌ام:

«مبادا بر من شادی نمایند

و چون پایم بلغزد بر من تکبر کنند.»

^{۱۷} زیرا که برای افتادن برپا شده‌ام

و درد من همیشه پیش روی من است.

^{۱۸} زیرا گناه خود را اخبار می‌نمایم

و از خطای خود غمگین هستم.

^{۱۹} اما دشمنانم زنده و زورآوراند

و آنانی که بی‌سبب بر من نفرت

می‌نمایند، بسیارند.

^{۲۰} و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می‌رسانند.

بر من دشمنی می‌ورزند،

و مرد راست را ببین،

زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است.

^{۳۸} اما خطاکاران همگی هلاک خواهند گردید

و عاقبت شریران از جا کنده خواهد شد.

^{۳۹} و نجات صالحان از خداوند است

و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود.

^{۴۰} و خداوند ایشان را یاری کرده،

نجات خواهد داد.

ایشان را از شریران آزاد کرده،

خواهد رهانید.

زیرا بر او توکل دارند.

مرا ترک مکن، ای خداوند

مزمور داوود. برای یادگاری

ای خداوند،

۳۸ مرا در غضب خود توبیخ نما

و در خشم خویش تأدیبم مفرما.

^۲ زیرا که تیره‌های تو در من فرو رفته

و دست تو بر من آمده است.

^۳ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست،

و نه سلامتی در استخوانهایم، به سبب

خطای خودم.

^۴ زیرا گناهانم از سرم گذشته است.

مثل بار گران از طاقتم سنگینتر شده.

^۵ جراحات من متعفن

و زخمهایی سرباز شده است،

به خاطر حماقت من.

^۶ به خود می‌پیچم

و بی‌نهایت خم شده‌ام.

تمامی روز ماتم‌کنان تردد می‌کنم.

^۷ زیرا کمر من از سوزش پر شده است

و در بدن من سلامتی نیست.

زیرا نیکویی را پیروی می‌کنم.

۲۱ ای خداوند، مرا ترک منما.

ای خدای من، از من دور مباش.

۲۲ و برای یاری من عجله فرما،

ای خداوندی که نجات من هستی.

روزهای زودگذر عمر من

برای یدوتون، سالار سرایندگان. مزمور داوود

۳۹ گفتم راههای خود را حفظ خواهم کرد
تا به زیانم خطا نوزم.

دهان خود را به لگام نگاه خواهم داشت،

مادامی که شیر پیش من است.

۲ من بی‌زیان بودم و خاموش

و از نیکویی نیز سکوت کردم

و درد من به حرکت آمد.

۳ دلم در اندرونم گرم شد.

چون تفکر می‌کردم آتش افروخته گردید.

پس به زیان خود سخن گفتم.

۴ ای خداوند، اجل مرا بر من معلوم ساز

و مقدار روزهایم را که چیست

تا بفهمم چه قدر فانی هستم.

۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته‌ای

و زندگانی‌ام در نظر تو هیچ است.

یقین هر آدمی تنها برای بطلالت

قرار داده شد، سلاه.

۶ اینک انسان در خیال رفتار می‌کند

و تنها برای بطلالت مضطرب می‌گردد.

ذخیره می‌کند

و نمی‌داند کیست که از آن بهره خواهد برد.

۷ و الان ای خداوند،

برای چه منتظر باشم؟

امید من بر تو می‌باشد.

۸ مرا از همه گناهانم برهان

و مرا نزد جاهلان عار مگردان.

۹ من بی‌زیان بودم

و زیان خود را باز نکردم،

زیرا که تو این را کرده‌ای.

۱۰ بلای خود را از من بردار،

زیرا که از ضربت دست تو من تلف می‌شوم.

۱۱ چون انسان را به خاطر گناهش

به تنبیه‌ها ادب می‌کنی،

نفایس او را مثل بید می‌گذاری.

یقین هر انسان تنها برای بطلالت است، سلاه.

۱۲ ای خداوند دعای مرا بشنو

و به فریادم گوش بده

و از اشکهایم ساکت مباش،

زیرا که من غریب هستم در نزد تو

و مسکین هستم مثل تمامی پدران خود.

۱۳ روی خود را از من بگردان

تا فرحناک شوم،

قبل از آنکه رحلت کنم و ناپدید گردم.

یاور و رهاننده من

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۴. انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام،
و به من مایل شده، فریاد مرا شنید.

۲ و مرا از چاه هلاکت برآورد

و از گل لجن

و پایش را بر صخره گذاشته،

قدمهایم را استوار گردانید.

۳ و سرودی تازه در دهانم گذارد

یعنی حمد خدای ما را.

بسیاری چون این را بینند ترسان شده،

بر خداوند توکل خواهند کرد.

٤ خوشا به حال کسی که بر خداوند توکل دارد
 و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود.
 ٥ ای یهوه خدای ما،
 چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای
 و تدبیرهایی که برای ما نموده‌ای.
 در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد،
 اگر آنها را بازگویم و بیان بکنم،
 از حد شمار زیاده است.
 ٦ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی.
 اما گوشه‌های مرا باز کردی.
 قربانی سوختنی و قربانی گناه را نخواستی.
 ٧ آنگاه گفتی: «اینک می‌آیم!»
 در طومار کتاب درباره من نوشته شده است؛
 ٨ در به جا آوردن اراده تو،
 ای خدای من، رغبت می‌دارم
 و شریعت تو در درون دل من است.»
 ٩ در جماعت بزرگ به عدالت مژده داده‌ام.
 اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت
 و تو، ای خداوند، می‌دانی.
 ١٠ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته‌ام.
 امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام.
 رحمت و وفاداری تو به حقیقت را
 از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام.
 ١١ پس تو، ای خداوند،
 لطف خود را از من باز مدار.
 رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند.
 ١٢ زیرا که بلایای بیشمار مرا احاطه می‌کند.
 گناهانم دور مرا گرفته است
 به حدی که نمی‌توانم دید.
 از موبه‌ای سر من زیاده است
 و دل من مرا ترک کرده است.
 ١٣ ای خداوند، مرحمت فرموده، مرا نجات بده.

ای خداوند، به یاری من عجله فرما.
 ١٤ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند،
 همگی خجل و شرم‌منده شوند.
 و آنانی که در بدی من رغبت دارند،
 به عقب برگردانیده و رسوا گردند.
 ١٥ آنانی که بر من هه هه می‌گویند،
 به سبب خجالت خویش حیران شوند.
 ١٦ و اما همه طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند
 و آنانی که نجات تو را دوست دارند،
 دائم گویند که خداوند بزرگ است.
 ١٧ و اما من مسکین و فقیر هستم
 و خداوند درباره من تفکر می‌کند.
 تو یاور و نجات‌دهنده من هستی.
 ای خدای من، تأخیر مفرما.

ای خداوند، فیض خود را بر من شامل گردان

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

٤١ خوشا به حال کسی که
 برای فقیر تفکر می‌کند.

خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد.
 ٢ خداوند او را محافظت خواهد کرد
 و زنده خواهد داشت.
 او در زمین مبارک خواهد بود
 و او را به آرزوی دشمنانش
 تسلیم نخواهی کرد.
 ٣ خداوند او را بر بستر بیماری تأیید خواهد نمود.
 تمامی خوابگاه او را در بیماریش
 خواهی گسترانید.
 ٤ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما.
 جان مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیده‌ام.»
 ٥ دشمنانم درباره من به بدی سخن می‌گویند
 که کی بمرد و نام او گم شود.

۶ و اگر برای دیدن من بیاید،

سخن باطل می‌گوید و دلش در

خود شرارت را جمع می‌کند.

چون بیرون رود آن را شایع می‌کند.

۷ و تمامی خصمانم با یکدیگر بر من غیبت می‌کنند

و دربارۀ من بدی می‌اندیشند،

۸ که «حادثه‌ای مرگبار بر او ریخته شده است.

و حال که خوابیده است

دیگر نخواهد برخاست.»

۹ و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم

که نان مرا نیز می‌خورد،

پاشنه خود را بر من بلند کرد.

۱۰ و اما تو، ای خداوند، بر من رحم فرموده،

مرا برپا بدار

تا پاداش به ایشان رسانم.

۱۱ از این می‌دانم که در من رغبت داری،

زیرا که دشمنم بر من فخر نمی‌نماید.

۱۲ و مرا به خاطر کمال استوار نموده‌ای

و مرا به حضور خویش دائم

مستحکم خواهی نمود.

۱۳ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد.

از ازل تا به ابد.

آمین و آمین.

کتاب دوم

ای جان من، چرا پریشانی؟

برای سالار سرایندگان. قصیده فرزندان قوَرَح

چنانکه آهو برای نهرهای آب

شدت اشتیاق دارد،

همچنان ای خدا،

جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.

۲ جان من تشنه خداست،

تشنه خدای زنده،

که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم.

۳ اشکهایم روز و شب نان من می‌بود،

چون تمامی روز مرا می‌گفتند:

«خدای تو کجاست؟»

۴ چون این را به یاد می‌آورم،

جان خود را بر خود می‌ریزم.

چگونه با جماعت می‌رفتم

و ایشان را به خانه خدا پیشروی می‌کردم،

به صدای ترنم و سپاس در گروه عیدکنندگان.

۵ ای جان من، چرا خم شده‌ای

و چرا در من پریشان گشته‌ای؟

بر خدا امید دار

زیرا که او را برای نجات روی او

باز حمد خواهم گفت.

۶ ای خدای من،

جانم در من خم شد.

بنابراین تو را از زمین اُردن یاد خواهم کرد،

از کوه‌های جِرمون و از کوه مِصعار.

۷ ژرفا به ژرفا ندا می‌دهد

از صدای آبشارهای تو؛

تمامی خیزابها و موجهای تو

بر من گذشته است.

۸ در روز، خداوند رحمت خود را خواهد فرمود.

و در شب سرود او با من خواهد بود

و دعا نزد خدای حیات من.

۹ به خدا گفته‌ام:

«ای صخره من، چرا مرا فراموش کرده‌ای؟»

چرا به خاطر ظلم دشمن ماتم کنان بروم؟

۱۰ دشمنانم به کوبیدگی در استخوانهایم

مرا ملامت می‌کنند،

چونکه همه روزه مرا می‌گویند:

«خدای تو کجاست؟»

^{۱۱} ای جان من چرا خم شده

و چرا در من پریشان گشته‌ای؟

بر خدا امید دار،

زیرا که او را باز حمد خواهم گفت،

که نجات روی من و خدای من است.

نور و حقیقت خود را بفرست

ای خدا مرا داوری کن

و دعوای مرا با قوم بیرحم فیصله فرما

و از مرد حيله گر و ظالم مرا خلاصی ده.

^۲ زیرا تو خدای قوت من هستی.

چرا مرا دور انداختی؟

چرا به خاطر ستم دشمن ماتم کنان بروم؟

^۳ نور و حقیقت خود را بفرست

تا مرا هدایت نمایند.

و مرا به کوه مقدس تو

و مسکن‌های تو رسانند.

^۴ آنگاه به قربانگاه خدا خواهم رفت،

به سوی خدایی که سرور و شادی من است.

و تو را ای خدا، خدای من،

با بربط سپاس خواهم خواند.

^۵ ای جان من، چرا خم شده‌ای؟

و چرا در من پریشان گشته‌ای؟

امید بر خدا دار.

زیرا که او را باز حمد خواهم گفت،

که نجات روی من و خدای من است.

به داد ما برس

برای سالار سرایندگان. قصیده فرزندان قوَرَح

ای خدا به گوشه‌های خود شنیده‌ایم

و پدران ما، ما را خبر داده‌اند،

از کاری که در روزهای ایشان

و در دوران گذشته کرده‌ای.

^۲ تو به دست خود ملت‌ها را بیرون کردی،

اما ایشان را غرس نمودی.

قوم‌ها را تباه کردی،

اما ایشان را پخش ساختی.

^۳ زیرا که به شمشیر خود

زمین را تسخیر نکردند

و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد.

بلکه دست راست تو

و بازو و نور روی تو.

زیرا از ایشان خرسند بودی.

^۴ ای خدا تو پادشاه من هستی.

پس بر نجات یعقوب امر فرما.

^۵ به یاری تو

دشمنان خود را خواهیم افکند

و به نام تو مخالفان خویش را

پایمال خواهیم ساخت.

^۶ زیرا بر کمان خود توگُل نخواهم داشت

و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد.

^۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی

و بدخواهان ما را خجل ساختی.

^۸ تمامی روز بر خدا فخر خواهیم کرد

و نام تو را تا به ابد

سپاس خواهیم خواند، سلاه.

^۹ لیکن الآن تو ما را دور انداخته

و رسوا ساخته‌ای

و با لشکرهای ما بیرون نمی‌آیی.

^{۱۰} و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای

و دشمنان ما برای خود تاراج می‌کنند.

^{۱۱} ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای

و ما را در میان ملت‌ها پراکنده ساخته‌ای.

۴۳

۴۴

۱۲ قوم خود را بی‌بها فروختی

و از قیمت ایشان نفع نبردی.

۱۳ ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی.
اهانت و ریشخند نزد آنانی که گرداگرد مايند.

۱۴ ما را در میان قومها ضرب‌المثل ساخته‌ای.

تکان دادن سر در میان قومها.

۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است

و خجالت رویم مرا پوشانیده است،

۱۶ از صدای ملامت گو و فحاش،

از روی دشمن و انتقام گیرنده.

۱۷ این همه بر ما واقع شد،

اما تو را فراموش نکردیم

و در عهد تو خیانت نورزیدیم.

۱۸ دل ما به عقب برنگردید

و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید.

۱۹ هرچند ما را در مکان شغالها کوبیدی

و ما را به سایه مرگ پوشانیدی.

۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم

و دست خود را به خدای غیر برنفراشتیم.

۲۱ آیا خدا این را در نخواهد یافت؟

زیرا او خفایای قلب را می‌داند.

۲۲ به راستی به خاطر تو

تمامی روز کشته می‌شویم

و مثل گوسفندان قربانی شمرده می‌شویم.

۲۳ ای خداوند، بیدار شو.

چرا خوابیده‌ای؟ برخیز

و ما را تا به ابد دور مینداز.

۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی

و ذلت و تنگی ما را فراموش کردی؟

۲۵ زیرا که جان ما به خاک خم شده است

و شکم ما به زمین چسبیده.

۲۶ به جهت یاری ما برخیز

و به خاطر رحمانیت خود ما را فدیة ده.

ای خدا، تخت تو ابدی است

برای سالار سرایندگان، در مایه 'سوسنها'.

قصیده فرزندان قوزح؛ نغمه عاشقانه

۴۵ دل من به کلام نیکو می‌جوشد.

بیتهای خود را درباره پادشاه می‌گویم.

زیان من قلم کاتب ماهر است.

۲ تو زیباتر هستی از آدمیان

و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است.

بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا به ابد.

۳ ای دلاور، شمشیر خود را بر ران خود بند،

یعنی جلال و شوکت خویش را.

۴ و به شوکت خود سوار شده، غالب شو،

به جهت حقیقت و حلم و عدالت.

و دست راست چیزهای ترسناک را

به تو خواهد آموخت.

۵ به تیرهای تیز تو ملّتها زیر تو می‌افتند

و به دل دشمنان پادشاه فرو می‌رود.

۶ ای خدا، تخت تو تا به ابد است؛

عصای راستی عصای سلطنت تو است.

۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی.

بنابراین خدا، خدای تو،

تو را به روغن شادمانی

بیشتر از رفاقت مسح کرده است.

۸ همه رختهای تو مُر و عود و دارچین است،

از قصرهای عاج که به تارها،

تو را خوش ساختند.

۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب تو هستند.

ملکه به دست راست

در طلای اوfer ایستاده است.

۱۰ ای دختر، بشنو و ببین و گوش خود را فرادار.

و کوه‌ها از سرکشی آن پریشان گردند، سلاه.
 ٤ نه‌ری است که جوبیارهایش
 شهر خدا را فرحناک می‌سازد
 و مسکن قدوس خدای متعال را.
 ٥ خدا در وسط اوست،
 پس جنبش نخواهد خورد.
 خدا او را یاری خواهد کرد در طلوع صبح.
 ٦ ملت‌ها نعره زدند و مملکت‌ها سرنگون گردیدند.
 او صدای خود را داد.
 پس جهان گداخته گردید.
 ٧ یهوه صیایوت با ماست.
 و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.
 ٨ بیایید کارهای خداوند را مشاهده کنید،
 که چه خرابی‌ها در جهان پیدا نمود.
 ٩ او جنگ‌ها را تا کرانه‌های جهان پایان می‌دهد.
 کمان را می‌شکند و نیزه را قطع می‌کند
 و ارابه‌ها را به آتش می‌سوزاند.
 ١٠ باز ایستید و بدانید که من خدا هستم.
 در میان غیریهودیان، متعال
 و در جهان، متعال خواهم شد.
 ١١ یهوه صیایوت با ماست
 و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.

خدا پادشاه تمامی جهان است

برای سالار سرایندگان. مزمور فرزندان قورح

ای تمامی ملت‌ها دستک زنید.
 ٤٧ نزد خدا به صدای شادی بانگ برآورید.
 ٢ زیرا خداوند متعال و مهیب است
 و بر تمامی جهان خدای بزرگ.
 ٣ قوم‌ها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت

و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن،
 ١١ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود،
 زیرا او خداوند تو است،
 پس او را عبادت نما.
 ١٢ و دختر* صور با ارمغانی.
 و دولتمندان قوم خشنودی
 تو را خواهند طلبید.
 ١٣ دختر پادشاه به تمامی در درون مجید است
 و رخت‌های او به طلا آراسته است.
 ١٤ به لباس گلدوخت نزد پادشاه حاضر می‌شود.
 باکره‌های همراهان او،
 در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد.
 ١٥ به شادمانی و خوشی آورده می‌شوند
 و به قلعه پادشاه داخل خواهند شد.
 ١٦ به عوض پدران‌ت پسران‌ت خواهند بود
 و ایشان را بر تمامی جهان
 سروران خواهی ساخت.
 ١٧ نام تو را در همه نسل‌ها ذکر خواهم کرد.
 پس قوم‌ها تو را حمد خواهند گفت تا به ابد.

خدا قلعه محکم ماست

برای سالار سرایندگان. سرود فرزندان
 قورح. در دستگاه علاموت* یک نغمه
 ٤٦ خدا پناهگاه و قوت ماست،
 و مددکاری که در تنگی‌ها فوراً یافت می‌شود.
 ٢ پس نخواهیم ترسید،
 اگرچه جهان تبدیل گردد
 و کوه‌ها در قعر دریا به لرزش آید.
 ٣ اگرچه آب‌های آشوب کنند
 و به جوش آیند

* ١٢:٤٥ مقصود از «دختر»، «مردمان صور» است. * ٤٦. به احتمال زیاد اصطلاحی در موسیقی بوده است.

و طایفه‌ها را در زیر پایهای ما.

۴ میراث ما را برای ما خواهد برگزید

یعنی جلالت یعقوب را

که دوست می‌دارد، سلاه.

۵ خدا به صدای بلند صعود نموده است.

خداوند به صدای شیپور.

۶ سپاس بخوانید،

خدا را سپاس بخوانید.

سپاس بخوانید،

پادشاه ما را سپاس بخوانید.

۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است.

به خردمندی سپاس بخوانید.

۸ خدا بر ملتها سلطنت می‌کند.

خدا بر تخت قدس خود نشسته است.

۹ سروران قوما

با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند

زیرا که سپرهای جهان از آن خداست.

او بسیار متعال می‌باشد.

شهر خدای ما

سرود و مزمور فرزندان قوَرَح

خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید،

در شهر خدای ما

و در کوه مقدّس خویش.

۲ زیبا در بلندی‌اش

و شادی تمامی جهان است کوه صهیون،

در جوانب شمال، شهر پادشاه عظیم.

۳ خدا در قصرهای آن

به پناهگاه بلند معروف است.

۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند،

و با هم پیش آمدند.

۵ ایشان چون دیدند متعجّب گردیدند.

و در حیرت افتاده، فرار کردند.

۶ لرزه بر ایشان در آنجا چیره گردید

و درد شدید مثل زنی که می‌زاید.

۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی.

۸ چنانکه شنیده بودیم،

همچنان دیده‌ایم،

در شهر یهوّه صِبايوت،

در شهر خدای ما؛

خدا آن را تا به ابد استوار خواهد ساخت، سلاه.

۹ ای خدا،

در رحمت تو تفکر کرده‌ایم،

در درون معبد تو.

۱۰ ای خدا،

چنانکه نام تو است،

همچنان ستایش تو نیز تا کرانه‌های زمین.

دست راست تو از عدالت پر است.

۱۱ کوه صهیون شادی می‌کند

و دختران یهودا به وجد می‌آیند،

به خاطر داوریه‌ای تو.

۱۲ صهیون را طواف کنید

و گرداگرد او راه روید

و برجهای وی را بشمارید.

۱۳ دل خود را به حصارهایش بنهید

و در قصرهایش دقّت کنید

تا نسل آینده را اطلاع دهید.

۱۴ زیرا این خدا،

خدای ماست تا به ابد

و ما را تا به مرگ هدایت خواهد نمود.

چرا در روز تنگی بترسم؟

برای سالار سرایندگان. مزمور فرزندان قوَرَج

۴۹

ای تمامی قوم‌ها این را بشنوید!
ای تمامی ساکنان دنیا این را گوش گیرید!

۲ ای عوام و خواص!

ای دولتمندان و فقیران همگی!

۳ زبانم به حکمت سخن می‌راند

و تفکر دل من بصیرت است.

۴ گوش خود را به مثلی فرا می‌گیرم.

معمای خویش را بر بربط می‌گشایم.

۵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم،

چون گناه پاشنه‌هایم مرا احاطه می‌کند؛

۶ آنانی که بر ثروت خود اعتماد دارند

و بر زیادی توانگری خویش فخر می‌نمایند.

۷ هیچ‌کس هرگز برای برادر خود

فدیه نخواهد داد

و خون‌بهای او را به خدا نخواهد بخشید.

۸ زیرا بهای رهایی جان ایشان گران‌بهاست

و به هیچ‌وجه به آن نمی‌توان رسید

۹ تا زنده بماند،

تا به ابد و فساد را نبیند.

۱۰ زیرا می‌بینند که حکیمان می‌میرند.

و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند

و ثروت خود را برای دیگران ترک می‌کنند.

۱۱ فکر دل ایشان این است

که خانه‌های ایشان دائمی باشد

و مسکنهای ایشان دور به دور؛

و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند.

۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی‌ماند،

بلکه مثل چارپایان است که هلاک می‌شود.

۱۳ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است

و اعقاب ایشان سخن ایشان

را می‌پسندند، سلاه.

۱۴ مثل گوسفندان در عالم مردگان رانده می‌شوند

و مرگ ایشان را شبانی می‌کند

و صبحگاهان راستان بر ایشان

حکومت خواهند کرد

و جمال ایشان در عالم مردگان پوسیده خواهد شد

تا مسکنی برای آن نباشد.

۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست عالم مردگان

نجات خواهد داد،

زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.

۱۶ پس ترسان مباش،

چون کسی دولتمند گردد

و جلال خانه او افزوده شود!

۱۷ زیرا چون بمیرد،

چیزی از آن نخواهد برد

و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت.

۱۸ زیرا در حیات خود،

خود را مبارک می‌خواند.

و چون بر خود احسان می‌کنی،

مردم تو را می‌ستایند.

۱۹ لیکن به نسل پدران خود خواهد پیوست

که نور را تا به ابد نخواهند دید.

۲۰ انسانی که در حرمت است

و فهم ندارد،

مثل چارپایان است که هلاک می‌شود.

خدا، خود داور است

مزمور آساف

آن قادر، یهوه خدا، سخن می‌گوید

و زمین را از محل طلوع آفتاب

تا به مغربش می‌خواند.

۵۰

۱۴ برای خدا قربانی تشکر را بگذران،
 و نذرهای خویش را به خدای متعال وفا نما.
 ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان
 تا تو را خلاصی دهم
 و مرا تمجید بنمایی.»
 ۱۶ و اما به شریر خدا می‌گوید:
 «تو را چه کار است
 که فرامین مرا بیان کنی
 و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟
 ۱۷ چونکه تو از رهنمود نفرت داشته‌ای
 و کلام مرا پشت سر خود انداخته‌ای.
 ۱۸ چون دزد را دیدی،
 او را پسند کردی
 و نصیب تو با زناکاران است.
 ۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده‌ای
 و زیانت حيله را اختراع می‌کند.
 ۲۰ نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی
 و درباره پسر مادر خویش غیبت گوئی.
 ۲۱ این را کردی
 و من سکوت نمودم.
 پس گمان بردی که من مثل تو هستم.
 لیکن تو را تنبیه خواهم کرد.
 و این را پیش چشم تو به ترتیب خواهم نهاد.
 ۲۲ ای فراموش کنندگان خدا،
 در این تفکر کنید!
 مبادا شما را بدرم و رهاننده‌ای نباشد.
 ۲۳ هر که قربانی تشکر را گذراند،
 مرا تمجید می‌کند.
 و آنکه طریق خود را راست سازد،

۲ از صهیون که کمال زیبایی است،
 خدا ظهور نموده است.
 ۳ خدای ما می‌آید
 و سکوت نخواهد نمود.
 آتش پیش روی او می‌بلعد
 و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود.
 ۴ آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را،
 تا قوم خود رادآوری کند:
 ۵ «مقدّسان مرا نزد من جمع کنید،
 که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.»
 ۶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد.
 زیرا خدا خود داور است، سلاه.
 ۷ «ای قوم من بشنو تا سخن گویم.
 و ای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که
 خدا، خدای تو من هستم.
 ۸ درباره قربانی‌هایت تو را توبیخ نمی‌کنم
 و قربانی‌های سوختنی تو دائم
 در نظر من است.
 ۹ گوساله‌ای از خانه تو نمی‌گیرم
 و نه بزی از آغل تو.
 ۱۰ زیرا که تمامی حیوانات جنگل از آن منند
 و چارپایانی که بر هزاران کوه می‌باشند.
 ۱۱ همه پرندگان کوه‌ها را می‌شناسم
 و وحوش صحرا نزد من حاضرند.
 ۱۲ اگر گرسنه می‌بودم،
 تو را خبر نمی‌دادم.
 زیرا دنیا و پری آن از آن من است.
 ۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم
 و خون بزها را بنوشم؟

نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

قلبی پاک در من بیافرین

برای سالار سرایندگان. زمزمور داوود، وقتی که ناتان پیامبر بعد از همخوابگی‌اش با تبتشبع نزد او آمد

ای خدا، مطابق رحمت خود
بر من رحم فرما.

مطابق زیادی شفقت خویش

گناهانم را محو ساز.

۲ مرا از عصیانم به تمامی شست‌وشو ده
و از گناهانم مرا پاک کن.

۳ زیرا که من

به ناطاعتی خود اعتراف می‌کنم

و گناهانم همیشه در نظر من است.

۴ به تو و به تو تنها گناه ورزیده،

و در نظر تو این بدی را کرده‌ام.

از این رو چون سخن گوئی، برحق هستی

و چون داوری کنی، بی‌عیب.

۵ اینک در ناطاعتی سرشته شدم

و مادرم در گناه به من آبله‌آب گردید.

۶ اینک به راستی در قلب راغب هستی.

پس حکمت را در باطن من به من بیاموز.

۷ مرا با زوفا پاک کن تا تمیز شوم.

مرا شست و شو کن

تا از برف سفیدتر گردم.

۸ شادی و خرمی را به من بشنوان

تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید.

۹ روی خود را از گناهانم بپوشان

و همه خطایای مرا محو کن.

۱۰ ای خدا دل پاک در من بیافرین

و روح درست در باطنم تازه بساز.

۱۱ مرا از حضور خود مینداز،

و روح قدوس خود را از من مگیر.

۱۲ شادی نجات خود را به من باز ده

و به روح آزاد مرا حمایت فرما.

۱۳ آنگاه طریق تو را

به خطاکاران تعلیم خواهم داد،

و گناه کاران به سوی تو

بازگشت خواهند نمود.

۱۴ مرا از خونها نجات ده!

ای خدایی که خدای نجات من هستی!

تا زیانم به عدالت تو ترنم نماید.

۱۵ ای خداوند، لبهایم را بگشا

تا زیانم سپاس تو را اعلام نماید.

۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتی

و گرنه می‌دادم.

قربانی سوختنی را پسند نکردی.

۱۷ قربانی‌های خدا روح شکسته است.

خدایا دل شکسته و کوبیده را

خوار نخواهی شمرد.

۱۸ به رضامندی خود بر صهیون نیکویی فرما

و حصارهای اورشلیم را بنا نما.

۱۹ آنگاه از قربانی‌های عدالت

و قربانی‌های سوختنی

به طور کامل راضی خواهی شد

و گوساله‌ها بر قربانگاه تو خواهند گذرانید.

محبت خدا تا به ابد باقی است

برای سالار سرایندگان. قصیده داوود، وقتی که دواغ

آدومی آمد و شاول را خبر داده، گفت

که «داوود به خانه اخیمیلک رفت.»

ای زورمند، چرا از بدی فخر می‌کنی؟

رحمت خدا همیشه باقی هست.

۲ زیان تو شرارت را به وجود می‌آورد،

مثل تیغ تیز، ای حيله گرا!

^۳ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می داری
و دروغ را زیادتیر از راست گوپی، سلاه.

^۴ همه سخنان مرگبار را دوست می داری،
ای زبان حيله باز!

^۵ خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد
و تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کند
و ریشه تو را از زمین زندگان، سلاه.

^۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید
و بر او خواهند خندید.

^۷ هان، این کسی است که خدا را قلعه خویش ننمود
بلکه به زیادی دولت خود توکل کرد
و از بدی خویش خود را قوی ساخت.

^۸ و اَمّا من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم.
به رحمت خدا توکل می دارم تا به ابد.

^۹ تو را همیشه حمد خواهم گفت،
زیرا تو این را کرده ای.

و انتظار نام تو را خواهم کشید،
زیرا نزد مقدّسان تو نیکوست.

نیکوکاری نیست

برای سالار سرایندگان.

در دستگاه 'مَحَلَّتْ'*. قصیده داوود

احمق در دل خود می گوید
که خدایی نیست.

فاسد شده اند،

شرارتشان نفرت انگیز است
و نیکوکاری نیست.

^۲ خدا از آسمان بر آدمیان نظر انداخت تا ببیند
که فهمیم و خواستار خدایی هست.

^۳ همه ایشان منحرف شده،

با هم فاسد گردیده اند.

نیکوکاری نیست یکی هم نه.

^۴ آیا گناهکاران بی معرفت هستند

که قوم مرا می خورند،

چنانکه نان می خورند

و خدا را نمی خوانند؟

^۵ آنگاه سخت ترسان شدند،

جایی که هیچ ترس نبود.

زیرا خدا استخوانهای محاصره کننده تو را
از هم پاشید.

آنها را خجل ساخته ای،

زیرا خدا ایشان را رد نموده است.

^۶ کاش که نجات اسرائیل از صهیون آشکار
می شد.

وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند،

یعقوب وجد خواهد نمود

و اسرائیل شادی خواهد کرد.

خداوند جانم را نکه می دارد

برای سالار سرایندگان. با همراهی سازهای زهی.

قصیده داوود، وقتی که زیفان نزد شائول آمده،

گفتند: «آیا داوود نزد ما خود را پنهان نمی کند؟»

ای خدا، به نام خود مرا نجات بده

و به قوت خویش بر من داوری نما.

^۲ ای خدا، دعای مرا بشنو

و سخنان زبانم را گوش بگیر.

^۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته اند

و ظالمان قصد جان من دارند.

و خدا را در مقابل چشم خود

۵۴

۵۳

نگذاشته‌اند، سلاه.

۴ اینک خدا مددکار من است.

خداوند نگاهدارنده جان من است.

۵ بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید.

به راستی خود، ریشه ایشان را بکن.

۶ قربانی‌های اختیاری نزد تو خواهم گذرانید

و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت،

زیرا نیکوست.

۷ چونکه از همه تنگیها مرا خلاصی داده‌ای

و چشم من بر دشمنانم نگریسته است.

نگرانیهای خود را به خداوند بسپار

برای سالار سرایندگان: با همراهی

سازهای زهی. قصیده داوود

ای خدا به دعای من گوش بگیر!

و خود را از التماس من پنهان مکن!

۲ به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما!

زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می‌کنم.

۳ از صدای دشمن و به خاطر ظلم شیر،

زیرا که ظلم بر من می‌اندازند

و با خشم بر من جفا می‌کنند.

۴ دل من در درونم پیچ و تاب می‌کند،

و ترسهای مرگ بر من افتاده است.

۵ ترس و لرز به من درآمده است.

وحشی هولناک مرا درگرفته است.

۶ و گفتم: «کاش که مرا بالها مثل کبوتر می‌بود

تا پرواز کرده، استراحت می‌یافتم.

۷ بدون شک به جای دور می‌پریدم،

و در صحرا مسکن می‌گزیدم، سلاه.

۸ می‌شتافتم به سوی پناهگاهی،

از باد تند و از طوفان شدید.»

۹ ای خداوند آنها را هلاک کن

و زبانهایشان را به هم ریز،

زیرا که در شهر ظلم و جنگ دیده‌ام.

۱۰ روز و شب بر حصارهایش گردش می‌کند

و شرارت و مشقت در میانش می‌باشد.

۱۱ فسادها در میان وی است

و جور و حيله از کوجه‌هایش دور نمی‌شود.

۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می‌کرد

و گرنه تحمل می‌کردم؛

و دشمن من نبود که بر من سربلندی می‌نمود؛

و گرنه خود را از وی پنهان می‌ساختم.

۱۳ بلکه تو بودی ای مرد نظیر من!

ای یار خالص و دوست راست من!

۱۴ که با یکدیگر مشورت شیرین می‌کردیم

و به خانه خدا در انبوه می‌خرامیدیم.

۱۵ مرگ بر ایشان ناگهان آید

و زنده به گور فرو روند.

زیرا شرارت در مسکن‌های ایشان

و در میان ایشان است.

۱۶ و اما من نزد خدا فریاد می‌کنم

و خداوند مرا نجات خواهد داد.

۱۷ شامگاهان و صبح و ظهر شکایت و ناله می‌کنم

و او صدای مرا خواهد شنید.

۱۸ جانم را از جنگی که بر من شده بود،

به سلامتی رهایی داده است.

زیرا بسیاری با من مقاومت می‌کردند.

۱۹ خدا خواهد شنید

و ایشان را جواب خواهد داد،

او که از ازل نشسته است، سلاه.

زیرا که در ایشان تبدیلیها نیست

و از خدا نمی‌ترسند.

۲۰ دست خود را بر صلح اندیشان خویش

دراز کرده،

و عهد خویش را شکسته است.

^{۲۱} سخنان چرب زبانش نرم،

لیکن دلش جنگ است.

سخنانش چرب تر از روغن

لیکن شمشیرهای برهنه است.

^{۲۲} بهره خود را به خداوند بسپار

و تو را روزی خواهد داد.

او تا به ابد نخواهد گذاشت که

مرد عادل جنبش خورد.

^{۲۳} و تو، ای خدا،

ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد.

مردمان خونریز و حيله ساز،

روزهای خود را نیمه نخواهند کرد،

لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

توکل من بر خداست

برای سالار سرایندگان: در 'دستگاه کبوتر ساکت در

شهرهای دوردستج. غزل داوود. وقتی

که فلسطینیان او را در جت گرفتند.

غثای خدا بر من رحم فرما،

۵۶ زیرا که انسان مرا به شدت تعقیب می کند.

تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می نماید.

^۲ خصمانم تمامی روز مرا به شدت تعقیب می کنند.

زیرا که بسیاری با من می جنگند.

^۳ هنگامی که ترسان شوم،

من بر تو توکل خواهم داشت.

^۴ در خدا کلام او را خواهم ستود.

بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید.

انسان به من چه می تواند کرد؟

^۵ هر روزه سخنان مرا منحرف می سازند.

همه فکرهای ایشان درباره

من بر شرارت است.

^۶ ایشان جمع شده، کمین می سازند.

بر قدمهای من چشم دارند،

زیرا قصد جان من دارند.

^۷ آیا ایشان به خاطر شرارت خود

نجات خواهند یافت؟

ای خدا، ملتهای را در غضب خویش ببنداز.

^۸ تو شمار آوارگیهایم را نگاهداشته ای.

اشکهایم را در مشک خود بگذار.

آیا آنها در دفتر تو نیست؟

^۹ آنگاه در روزی که تو را بخوانم،

دشمنانم رو خواهند گردانید.

این را می دانم،

زیرا خدا با من است.

^{۱۰} در خدا کلام او را خواهم ستود.

در خداوند کلام او را خواهم ستود.

^{۱۱} بر خدا توکل دارم،

پس نخواهم ترسید.

آدمیان به من چه توانند کنند؟

^{۱۲} ای خدا، نذرهای تو بر من است.

قربانیهای حمد را نزد تو خواهم گذرانید.

^{۱۳} زیرا که جانم را از مرگ رها نموده ای.

آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت

تا در نور زندگان به حضور خدا سالک باشم؟

جلال تو بر تمامی زمین باشد

برای سالار سرایندگان: 'نابود مکن'. سروده داوود.

وقتی که از حضور شائول به غار فرار کرد.

ای خدا، بر من رحم فرما،

بر من رحم فرما!

زیرا جانم در تو پناه می برد،

و در سایه بالهای تو پناه می برم

تا این بلایا بگذرد.

۵۷

خدایی که جهان را داوری می‌کند

برای سالار سرایندگان: در مایه
'نابود مکن'. نوشته داوود.

آیا به راستی به عدالتی که بی زبان است
سخن می‌گویید؟

و ای آدمیان،

آیا به راستی داوری می‌نمایید؟

بلکه در دل خود شرارتهای حاصل می‌آورید

و ظلم دستهای خود را در زمین

از میزان در می‌کنید.

شریران از رحم منحرف هستند.

از شکم مادر دروغ گفته، همراه می‌شوند.

ایشان را زهری است مثل زهر مار.

مثل افعی کر که گوش خود را می‌بندد.

که آواز افسونگران را نمی‌شنود،

هرچند به مهارت افسون می‌کند.

ای خدا دندانهایشان را در دهانشان بشکن.

ای خداوند دندانهای شیران را خرد بشکن.

گداخته شده، مثل آب بگذرند.

چون او تیرهای خود را می‌اندازد،

همان لحظه از جا کنده خواهند شد.

مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد.

مثل سقط زن، آفتاب را نخواهند دید.

قبل از آنکه دیگهای شما

آتش خارها را احساس کند،

آنها را چه تر و چه خشک جارو خواهد کرد.

مرد عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود.

پایهای خود را به خون شیر خواهد شست.

و مردم خواهند گفت:

«بدون شک ثمرهای برای عادلان هست.

نزد خدای متعال فریاد خواهم کرد،

نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می‌کند.

از آسمان فرستاده، مرا خواهد رها کنید.

زیرا تعقیب کننده سخت من

ملاحت می‌کند، سلاه.

خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد.

جان من در میان شیران است.

در میان آتش افروزان می‌خواهم

یعنی آدمیانی که دندانهایشان

نیزه‌ها و تیرهاست

و زبان ایشان شمشیر برنده است.

ای خدا بر آسمانها متعال شو

و جلال تو بر تمامی جهان.

دامی برای پایهایم حاضر ساختند

و جانم خم گردید.

چاهی پیش رویم کردند،

و خود در میانش افتادند، سلاه.

دل من استوار است خدایا،

دل من استوار است.

سرود خواهم خواند

و ترنم خواهم نمود.

ای جلال من، بیدار شو!

ای بربط و عود بیدار شو!

صبحگاهان من بیدار خواهم شد.

ای خداوند، تو را در میان ملت‌ها

حمد خواهم گفت.

تو را در میان قوم‌ها سپاس خواهم خواند.

زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است

و راستی تو تا افلاک.

خدایا بر آسمانها متعال شو

و جلال تو بر تمامی جهان.

به راستی خدایی هست که
در جهان داوری می‌کند.»

مرا از دشمنانم برهان

برای سالار سرایندگان: در دستگاه 'نابود مکن'.
سروده داوود. وقتی که شائول فرستاد که
خانه را کشیک بکشند تا او را بکشند.

ای خدایم مرا از دشمنانم برهان!
مرا از مخالفت کنندگانم برافرازا!

۲ مرا از گناهکاران خلاصی ده!

و از مردمان خون‌ریز رهایی بخش!
۳ زیرا اینک برای جانم کمین می‌سازند
و نیرومندان به ضد من جمع شده‌اند،
بدون تقصیر من، ای خداوند،
و بدون گناه من.

۴ پی‌قصور من می‌شتابند
و خود را آماده می‌کنند.
پس برای ملاقات من بیدار شو
و بین.

۵ اَما تو، ای یهوه، خدای صیایوت، خدای اسرائیل!
بیدار شده، همه ملت‌ها را مکافات برسان
و بر خائنان بدکار شفقت مفرما، سلاه.

۶ شامگاهان برمی‌گردند
و مثل سگ بانگ می‌کنند
و در شهر دور می‌زنند.

۷ از دهان خود بدی را فرو می‌ریزند.
در لب‌های ایشان شمشیرهاست.
زیرا می‌گویند: «کیست که بشنود؟»

۸ و اَما تو، ای خداوند،

بر ایشان خواهی خندید
و تمامی ملت‌ها را مسخره خواهی نمود.
۹ ای قوّت من،

به سوی تو انتظار خواهم کشید،
زیرا خدا قلعه بلند من است.

۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت.
خدا مرا بر دشمنانم نگران خواهد ساخت.
۱۱ ایشان را به قتل مرسان.

۱۲ به خاطر گناه زبان و سخنان لب‌های خود،
در تکبر خویش گرفتار شوند.
و به عوض لعنت و دروغی که می‌گویند،
۱۳ ایشان را فانی کن،

در غضب فانی کن تا نیست گردند
و بدانند که خدا در یعقوب
تا کرانه‌های زمین سلطنت می‌کند. سلاه.
۱۴ و شامگاهان برگردیده،

مثل سگ بانگ زنند
و در شهر گردش کنند.

۱۵ و برای خوراک پراکنده شوند
و سیر نشده، شب را به سر برند.

۱۶ و اَما من قوّت تو را خواهم سرایید
و صبحگاهان از رحمت تو ترنم خواهم نمود.
زیرا قلعه بلند من هستی

و در روز تنگی پناهگاه منی.
۱۷ ای قوّت من،

برای تو سرود می‌خوانم،
زیرا خدا قلعه بلند من است،

و خدای رحمت من.

خدا دشمنان ما را پایمال خواهد کرد

برای سالار سرایندگان: در دستگاه 'سوسن شهادت'.
سروده داوود. برای تعلیم. وقتی که با آرام تَهَرین* و
آرام صوبه* از در مقابله بیرون آمد و یوآب برگشته،
دوازده هزار نفر از آدومیان را در وادی نمک گشت

۶۰ ای خدا ما را دور انداخته،
پراکنده ساخته‌ای!

خشمناک بودی؛

به سوی ما بازگشت فرما!

۲ زمین را پریشان ساخته،

آن را شکافته‌ای!

شکستگی‌هایش را شفا ده،

زیرا به جنبش آمده است.

۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده‌ای.

باده سرگردانی به ما نوشانیده‌ای.

۴ علمی به ترسندگان خود داده‌ای

تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه.

۵ تا عزیزان تو نجات یابند.

به دست راست خود نجات ده

و مرا مستجاب فرما.

۶ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است،

پس وجد خواهم نمود.

«شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سُگوت را

اندازه خواهم گرفت.

۷ جلعاد از آن من است، منسی از آن من.

إفرایم خود سر من است

و یهودا عصای سلطنت من.

۸ موآب ظرف دست‌شویی من است

و بر آدوم کفش خود را خواهم انداخت.

ای فلسطین، برای من بانگ برآور!

۹ کیست که مرا به شهر مستحکم در آورد؟

و کیست که مرا به آدوم رهبری کند؟

۱۰ مگر نه تو، ای خدا، که ما را دور انداخته‌ای

و با لشکرهای ما ای خدا، بیرون نمی‌آیی؟

۱۱ مرا از دشمن یاری فرما،

زیرا کمک انسان باطل است.

۱۲ با خدا پیروزی خواهیم یافت،

زیرا اوست که دشمنان ما را

پایمال خواهد کرد.

مرا به صخره هدایت فرما

برای سالار سرایندگان: با همراهی

سازهای زهی. از داوود

۶۱ ای خدا، فریاد مرا بشنو!

و دعای مرا اجابت فرما!

۲ از کرانه‌های جهان تو را خواهم خواند،

هنگامی که دلم بیهوش می‌شود،

مرا به صخره‌ای که از من بلندتر است،

هدایت نما.

۳ زیرا که تو پناهگاه من بوده‌ای

و برج قوی از روی دشمن.

۴ در خیمه تو ساکن خواهم بود تا به ابد.

زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه.

۵ زیرا تو، ای خدا، نذرهای مرا شنیده‌ای

و میراث ترسندگان نام خود را

به من عطا کرده‌ای.

۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود

و سالهای او تا نسل‌ها باقی خواهد ماند.

^۷ به حضور خدا خواهد نشست تا به ابد.

رحمت و راستی را حاضر کن

تا او را محافظت کنند.

^۸ پس نام تو را تا به ابد خواهم سرایید

تا هر روز نذرهای خود را وفا کنم.

جان من فقط برای خدا انتظار می‌کشد

برای سالار سرایندگان: در مایه پِدوتون. مزمور داوود

۶۲ جان من فقط برای خدا خاموش می‌شود،

زیرا که نجات من از جانب اوست.

^۲ او تنها صخره و نجات من است

و قلعه بلند من.

پس بسیار جنبش نخواهم خورد.

^۳ تا به کی بر مردی هجوم می‌آورید

تا همگی شما او را هلاک کنید؟

مثل دیوار خم شده و حصار جنبش خورده؟

^۴ در این فقط مشورت می‌کنند که

او را از مرتبه‌اش بیندازند.

و دروغ را دوست می‌دارند.

به زیان خود برکت می‌دهند

و در دل خود لعنت می‌کنند، سلاه.

^۵ ای جان من،

فقط برای خدا خاموش شو،

زیرا که امید من از وی است.

^۶ او تنها صخره و نجات من است

و قلعه بلند من تا جنبش نخورم.

^۷ برخداست نجات و جلال من.

صخره قوت من و پناه من در خداست.

^۸ ای قوم، همه وقت بر او توکل کنید

و دل‌های خود را به حضور وی بریزید.

زیرا خدا پناهگاه ماست، سلاه.

^۹ البته آدمیان پوچند

و فرزندان انسان دروغ.

در ترازو بالا می‌روند،

زیرا همگی از بطالت سبک‌ترند.

^{۱۰} بر ظلم توکل نکنید

و بر غارت مغرور مشوید.

چون دولت افزوده شود،

دل در آن مبنید.

^{۱۱} خدا یک بار گفته است

و دو بار این را شنیده‌ام که

قوت از آن خداست.

^{۱۲} ای خداوند،

رحمت نیز از آن تو است،

زیرا به هر کس موافق عملش

جزا خواهی داد.

جان من تشنه نوست

مزمور داوود، هنگ‌می که در صحرای یهودا بود.

۶۳ ای خدا، تو خدای من هستی.

در سحر تو را خواهم طلبید.

جان من تشنه تو است

و بدنم مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی‌آب.

^۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم

تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم.

^۳ چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است.

پس لب‌های من تو را سپاس خواهد خواند.

^۴ از این رو تا زنده هستم،

تو را متبارک خواهم خواند.

و دست‌های خود را

به نام تو خواهم برافراشت.

^۵ جان من سیر خواهد شد،

چنانکه از مغز و پیه.

و زیان من به لب‌های شادمانی

۶ کارهای بد را تدبیر می‌کنند و می‌گویند:

«تدبیر نیکو کرده‌ایم.»

و درون و قلب هر یک از ایشان عمیق است.

۷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت

و ناگهان جراحتهای ایشان خواهد شد.

۸ و زیانهای خود را بر خود فرود خواهند آورد

و هر که ایشان را ببندد،

فرار خواهد کرد.

۹ و تمامی آدمیان خواهند ترسید

و کار خدا را اعلام خواهند کرد

و عمل او را درک خواهند نمود.

۱۰ و مرد صالح در خداوند شادی می‌کند

و بر او توکل می‌دارد

و همه راست دلان، فخر خواهند نمود.

ای خدای نجات ما

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود. یک سرود

ای خدا، ۶۵

ستایش در صهیون منتظر توست.

و نذرهای برای تو وفا خواهد شد.

۲ ای که دعا می‌شنوی!

نزد تو تمامی بشر خواهند آمد.

۳ گناهان بر من غالب آمده است.

تو تقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد.

۴ خوشا به حال کسی که او را برگزیده،

و نزدیک خود ساخته‌ای

تا به درگاههای تو ساکن شود.

از نیکویی خانه تو سیر خواهیم شد

و از قدوسیّت معبد تو.

۵ به چیزهای ترسناک در عدل،

ما را جواب خواهی داد،

ای خدایی که نجات ما هستی.

تو را حمد خواهد گفت؛

۶ چون تو را بر بستر خود یاد می‌آورم

و در پاسهای شب در تو تفکر می‌کنم.

۷ زیرا تو مددکار من بوده‌ای

و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد.

۸ جان من به تو چسبیده است

و دست راست تو مرا تأیید کرده است.

۹ و اما آنانی که قصد جان من دارند،

هلاک خواهند شد

و به اعماق زمین فرو خواهند رفت.

۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده می‌شوند

و نصیب شغالها خواهند شد.

۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد

و هر که به او قسم خورد،

فخر خواهد نمود.

زیرا دهان دروغ‌گویان بسته خواهد گردید.

مرا از شیران مخفی نما

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

ای خدا، وقتی که التماس می‌نمایم، ۶۴

صدای مرا بشنو

و حیاتم را از ترس دشمن نگاه دار!

۲ مرا از دسیسه شیران پنهان کن

و از بلوای گناهکاران.

۳ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده‌اند

و تیرهای خود

یعنی سخنان تلخ را بر زه آراسته‌اند.

۴ تا در کمینهای خود بر مرد کامل ببندازند.

ناگهان بر او می‌اندازند و نمی‌ترسند.

۵ خود را برای کار زشت تقویت می‌دهند.

درباره پنهان کردن دامها گفتگو می‌کنند.

می‌گویند: «کیست که ما را ببیند؟»

و در ستایش او جلال او را توصیف نمایید!
 ۳ خدا را گوید:
 «چه مهیب است کارهای تو!
 از شدت قوت تو
 دشمنانت نزد تو چپلوسی خواهند کرد!
 ۴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد
 و تو را خواهند سرایید
 و به نام تو تَرَنَم خواهند نمود.» سلاه.
 ۵ بیایید کارهای خدا را مشاهده کنید.
 او در کارهای خود به آدمیان مهیب است.
 ۶ دریا را به خشکی تبدیل کرد
 و مردم از رود با پا عبور کردند.
 در آنجا به او شادی نمودیم.
 ۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت می‌کند
 و چشمانش مراقب ملت‌ها است.
 فتنه‌انگیزان خود را برنیزفرازد، سلاه.
 ۸ ای قوم‌ها، خدای ما را متبارک خوانید
 و آواز ستایش او را بشنوانید.
 ۹ که جانهای ما را در حیات قرار می‌دهد
 و نمی‌گذارد که پایهای ما لغزش خورد.
 ۱۰ زیرا، ای خدا، تو ما را امتحان کرده‌ای
 و ما را در کوره گذاشته‌ای؛
 چنانکه نقره را در کوره می‌گذارند.
 ۱۱ ما را به دام در آوردی
 و باری سنگین بر پشت ما نهادی.
 ۱۲ مردمان را بر سر ما سوار گردانیدی
 و به آتش و آب درآمدیم.
 پس ما را به جای شاد بیرون آوردی.
 ۱۳ قربانی‌های سوختنی به خانه تو خواهم آورد.
 نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود،
 ۱۴ که لبهای خود را بر آنها گشودم
 و در زمان تنگی خود

ای که پناه تمامی کرانه‌های جهان
 و ساکنان دور دریا هستی.
 ۶ و کوه‌ها را به قوت خود استوار ساخته‌ای
 و کمر خود را به قدرت بسته‌ای.
 ۷ و تلاطم دریا را ساکن می‌گردانی؛
 تلاطم امواج آن و شورش ملت‌ها را.
 ۸ ساکنان کرانه‌های جهان از معجزات تو ترسانند.
 طلوع‌های صبح و شام را شادمان می‌سازی.
 ۹ از زمین دیدار نموده،
 آن را سیراب می‌کنی
 و آن را بسیار توانگر می‌گردانی.
 رود خدا از آب پر است.
 غله ایشان را آماده می‌کنی،
 زیرا که به این طور تهیه کرده‌ای.
 ۱۰ پشته‌هایش را سیراب می‌کنی
 و مرزهایش را پست می‌سازی.
 به بارشها آن را شاداب می‌نمایی.
 نباتاتش را برکت می‌دهی.
 ۱۱ به نیکویی خویش سال را تاجدار می‌سازی
 و راههای تو چربی را می‌چکاند.
 ۱۲ مرتع‌های صحرا نیز می‌چکاند
 و کمر تلها به شادمانی بسته شده است.
 ۱۳ چمنها به گوسفندان آراسته شده است
 و دَرّه‌ها به غله پیراسته؛
 از شادی بانگ می‌زنند
 و نیز می‌سرایند.

کارهای تو چه مهیب است

برای سالار سرایندگان. یک نغمه. مزمور

۶۶ ای تمامی زمین،
 برای خدا بانگ شادمانی بزنید!
 ۲ جلال نام او را بسرایید!

آنها را به زبان خود آوردم.

^{١٥} قربانی‌های سوختنی پروار را

نزد تو خواهم گذرانید.

گوساله‌ها و بزها را با بخور قوچها

قربانی خواهم کرد، سلاه.

^{١٦} ای همه خداترسان بیایید و بشنوبید

تا از آنچه او برای جان من کرده است،

خبر دهم.

^{١٧} به دهانم نزد او صدای خود را بلند کردم

و سپاس بلند بر زبان من بود.

^{١٨} اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم،

خداوند مرا نمی‌شنید.

^{١٩} لیکن خدا مرا شنیده است

و به صدای دعای من توجّه فرموده.

^{٢٠} متبارک باد خدا که دعای مرا از خود،

و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

روی خود را بر ما تابان کن

برای سالار سرایندگان: با همراهی

سازهای زهی. مزمور. یک نغمه.

خدا بر ما رحم کند

و ما را مبارک سازد

و نور روی خود را بر ما ظاهر نماید! سلاه.

^٢ تا راه تو در جهان معروف گردد

و نجات تو به همه ملّتها.

^٣ ای خدا، قوم‌ها تو را حمد گویند.

تمامی قوم‌ها تو را حمد گویند.

^٤ ملّتها شادی و ترنم خواهند نمود،

زیرا قوم‌ها را به انصاف قضاوت خواهی نمود

و ملّتهای جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه.

^٥ ای خدا، قوم‌ها تو را حمد گویند.

همه قوم‌ها تو را حمد گویند.

^٦ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد

و خدا، خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود.

^٧ خدا ما را مبارک خواهد فرمود

و تمامی کرانه‌های جهان از او خواهند ترسید.

خدا دشمنانش را پراکنده خواهد ساخت

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود. یک نغمه

خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند!

و آثانی که از او نفرت دارند،

از حضورش بگریزند!

^٢ چنانکه دود پراکنده می‌شود،

ایشان را پراکنده ساز،

و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود،

همچنان شیریان به حضور خدا هلاک گردند.

^٣ اقا صالحان شادی کنند

و در حضور خدا به وجد آیند

و به شادمانی خرسند شوند.

^٤ برای خدا سرود بخوانید

و به نام او ترنم نمایید

و راهی درست کنید،

برای او که در صحراها سوار است.

نام او یهوه است!

به حضورش به وجد آیید!

^٥ پدر یتیمان و داور بیوه‌زنان،

خداست در مسکن قدس خود!

^٦ خدا پی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند

و اسیران را به آزادی بیرون می‌آورد،

لیکن فتنه‌انگیزان در زمین خشک

ساکن خواهند شد.

^٧ ای خدا، هنگامی که پیش روی قوم خود

بیرون رفتی،

هنگامی که در صحرا روان شدی، سلاه.

۱۸ زمین پریشان شد
 و آسمان به حضور خدا بارید.
 این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل.
 ۱۹ ای خدا، باران نعمت‌ها بارانیدی
 و میراث را چون خسته بود،
 استوار گردانیدی.
 ۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند.
 ای خدا،
 به سخاوتمندی خویش برای مسکینان
 تدارک دیده‌ای.
 ۱۱ خداوند سخن را می‌دهد.
 زنانی که خبر را اعلام می‌کنند،
 انبوه عظیمی می‌شوند.
 ۱۲ شاهان لشکرها فرار کرده،
 منهنز می‌شوند.
 و زنی که در خانه مانده است،
 غارت را تقسیم می‌کند.
 ۱۳ اگر چه در آغلها خوابیده بودید،
 لیکن مثل بالهای فاخته شده‌اید
 که به نقره پوشیده است
 و پرهایش به طلای سرخ.
 ۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را
 در آن پراکنده ساخت،
 مثل برف بر ضلمون درخشان گردید.
 ۱۵ کوه خدا، کوه باشان است،
 کوهی با قلّه‌های افراشته کوه باشان است.
 ۱۶ ای کوه‌های با قلّه‌های افراشته،
 چرا نگاه می‌کنید بر این کوهی که
 خدا برای مسکن خود برگزیده است؟
 به راستی خداوند در آن
 تا به ابد ساکن خواهد بود.
 ۱۷ اربابه‌های خدا

دهها هزار و هزاران هزار است.
 خداوند در میان آنهاست.
 و سینا در قدس است.
 ۱۸ بر اوجها صعود کرده،
 و اسیران را به اسیری برده‌ای.
 از آدمیان هدایا گرفته‌ای.
 بلکه از فتنه‌انگیزان نیز
 تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.
 ۱۹ متبارک باد خداوندی که هر روزه
 متحمل بارهای ما می‌شود
 و خدایی که نجات ماست، سلا.
 ۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است
 و راههای گریز از مرگ
 از آن خداوند یهوه است.
 ۲۱ به راستی خدا سر دشمنان خود را
 خرد خواهد کوبید
 و کله مویدار کسی را
 که در گناه خود زندگی کند.
 ۲۲ خداوند گفت:
 «از باشان باز خواهم آورد.
 از اعماق دریا باز خواهم آورد.
 ۲۳ تا پای خود را در خون فرو بری
 و زبان سگان تو از دشمنانت
 نصیب خود را بیابد.»
 ۲۴ ای خدا، طریق‌های تو را دیده‌اند،
 یعنی طریق‌های خدا و پادشاه مرا در قدس.
 ۲۵ در پیش رو، سرایندگان می‌روند
 و در عقب، سازندگان.
 و در وسط دوشیزگان دفزن.
 ۲۶ خدا را در جماعت‌ها متبارک خوانید
 و خداوند را از چشمه اسرائیل.
 ۲۷ آنجاست بنیامین کوچک،

ای خدای نجاتم بده

برای سالار سرایندگان: در دستگاه
'سوسنها'. مزمور داوود

خدایا مرا نجات ده!

۶۹ زیرا آنها تا به گردنم برآمده است.

۲ در لجن‌زار عمیق فرو رفته‌ام،

جایی که نتوان ایستاد.

به آبهای عمیق درآمده‌ام

و سیل مرا می‌پوشاند.

۳ از فریاد خود خسته شده‌ام

و گلوی من سوخته

و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است.

۴ آنانی که بی‌سبب از من نفرت دارند،

از مویهای سرم زیاده‌اند

و دشمنان ناحق من

که قصد هلاکت من دارند، زورآورند.

پس آنچه نگرفته بودم،

رد کردم.

۵ ای خدای، تو حماقت مرا می‌دانی

و گناهانم از تو مخفی نیست.

۶ ای خداوند، یهوه صباپوت،

منتظرین تو به سبب من خجل نشوند.

ای خدای اسرائیل،

طالبان تو به خاطر من رسوا نگردند.

۷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام

و رسوایی روی من، مرا پوشیده است.

۸ نزد برادرانم اجنبی شده‌ام

و نزد پسران مادر خود غریب.

حاکم ایشان و سران یهودا محفل ایشان.

سران زبولون و سران نفتالی.

۲۸ خدایت برای تو قوت را امر فرموده است.

ای خدای، آنچه را که برای ما کرده‌ای،

استوار گردان.

۲۹ به خاطر معبد تو که در اورشلیم است،

پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد.

۳۰ و وحش نیزار را تنبیه کن

و رمه گاو را با گوساله‌های قوم

که با شمشهای نقره نزد تو گردن می‌نهند.

و قومهایی که جنگ را دوست می‌دارند،

پراکنده ساخته است.

۳۱ سروران از مصر خواهند آمد

و حبشه دستهای خود را نزد خدا

به زودی دراز خواهد کرد.

۳۲ ای ممالک جهان، برای خدا سرود بخوانید.

برای خداوند سرود بخوانید، سلا.

۳۳ برای او که بر آسمان،

آسمانهای قدیمی سوار است.

اینک آواز خود را می‌دهد،

آوازی که پر قوت است.

۳۴ خدا را به قوت توصیف نمایید.

جلال وی بر اسرائیل است

و قوت او در آسمانها.

۳۵ ای خدای، از قدسهای خود مهیب هستی.

خدای اسرائیل قوم خود را

قوت و عظمت می‌دهد.

متبارک باد خدا.

۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است
 و ملامت‌های ملامت کنندگان تو
 بر من چیره گردیده.
 ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته‌ام.
 و این برای من عار گردیده است.
 ۱۱ پلاس را لباس خود ساخته‌ام
 و نزد ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام.
 ۱۲ دروازه‌نشینان دربار من حرف می‌زنند
 و سرود می‌گساران گشته‌ام.
 ۱۳ و اما من، ای خداوند، دعای خود را
 در وقت مقبول نزد تو می‌کنم.
 ای خدا، در زیادی رحمانیت خود
 و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما.
 ۱۴ مرا از لجن‌زار خلاصی ده
 تا غرق نشوم
 و از نفرت کنندگانم و از ژرفنای آب
 رستگار شوم.
 ۱۵ مگذار که سیلان آب مرا بپوشاند
 و ژرفنا مرا ببلعد
 و عالم مردگان دهان خود را بر من ببندد.
 ۱۶ ای خداوند، مرا مستجاب فرما،
 زیرا رحمت تو نیکوست.
 به زیادی رحمانیت بر من توجّه نما.
 ۱۷ و روی خود را از خدمت میوشان،
 زیرا در تنگی هستم،
 مرا به زودی مستجاب فرما.
 ۱۸ به جانم نزدیک شده،
 آن را رستگار ساز.
 به خاطر دشمنانم مرا رهایی ده.
 ۱۹ تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی
 و تمامی خصمانم پیش نظر تواند.
 ۲۰ اهانت، دل مرا شکسته است

و به شدّت بیمار شده‌ام.
 انتظار شفقت کننده کشیدم،
 ولی نبود
 و برای تسلّی دهندگان،
 اما نیافتم.
 ۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند
 و چون تشنه بودم،
 مرا سرکه نوشانیدند.
 ۲۲ پس سفره ایشان پیش روی ایشان تله باد
 و چون مطمئن هستند دایمی باشد.
 ۲۳ چشمان ایشان تار گردد تا نبینند.
 و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان.
 ۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز
 و شعله‌های غضب تو ایشان را دریابد.
 ۲۵ خانه‌های ایشان مخروبه گردد
 و در خیمه‌های ایشان هیچ‌کس ساکن نشود.
 ۲۶ زیرا بر کسی که تو زده‌ای،
 جفا می‌کنند
 و دردهای کوفتگان تو را
 اعلان می‌نمایند.
 ۲۷ گناه بر گناه ایشان زیاده کن
 و در عدالت تو داخل نشوند.
 ۲۸ از دفتر حیات محو شوند
 و با صالحین نوشته نشوند.
 ۲۹ و اما من، مسکین و دردمند هستم.
 پس ای خدا،
 نجات تو مرا سرافراز سازد.
 ۳۰ و نام خدا را با سرود سپاس خواهم خواند
 و او را با حمد تعظیم خواهم نمود.
 ۳۱ و این پسندیده خدا خواهد بود،
 زیاده از گاو و گوساله‌ای که
 شاخها و سمها دارد.

مرا در ناتوانیم ترک مکن

٧١ در تو، ای خداوند، پناه برده‌ام،
 پس تا به ابد خجل نخواهم شد.
^٢ به عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان.
 گوش خود را به من فراگیر
 و مرا نجات ده.
^٣ برای من صخره سکونت باش
 تا همه وقت داخل آن شوم.
 تو به نجات من امر فرموده‌ای،
 زیرا صخره و قلعه من تو هستی.
^٤ خدایا، مرا از دست شریر برهان
 و از کف بدکار و ظالم.
^٥ زیرا ای خداوند یهوه،
 تو امید من هستی
 و از طفولیتم اعتماد من بوده‌ای.
^٦ از شکم بر تو انداخته شده‌ام.
 از رحم مادرم پناهگاه من تو بوده‌ای
 و سپاس من دائم دربار تو خواهد بود.
^٧ بسیاری را نشانه‌ای عجیب شده‌ام.
 لیکن تو پناهگاه قوی من هستی.
^٨ دهانم از ستایش تو پر است
 و از شوکت تو تمامی روز.
^٩ در زمان پیری مرا دور مینداز،
 چون قوتم قطع شود، مرا ترک منما.
^{١٠} زیرا دشمنانم بر من حرف می‌زنند
 و آنها که در پی جانم هستند،
 با یکدیگر مشورت می‌کنند
^{١١} و می‌گویند:
 «خدا او را ترک کرده است.
 پس او را تعقیب کرده، بگیرد،
 زیرا که رهاننده‌ای نیست.»
^{١٢} ای خدا از من دور مشو.

^{٣٢} حلیمان این را دیده، شادمان شوند
 و ای طالبان خدا دل شما زنده گردد،
^{٣٣} زیرا خداوند فقیران را مستجاب می‌کند
 و اسیران خود را حقیر نمی‌شمارد.
^{٣٤} آسمان و زمین او را سپاس بخوانند.
 آبها نیز و آنچه در آنها می‌چنبد.
^{٣٥} زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد
 و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود
 تا در آنجا سکونت نمایند
 و آن را متصرف گردند.
^{٣٦} و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد
 و آنانی که نام او را دوست دارند،
 در آن ساکن خواهند گردید.

ای خداوند، تأخیر منما

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود. به جهت یادگاری
٧٠. خدایا، برای نجات من بشتاب!
 ای خداوند، به یاری من عجله فرما!
^٢ آنانی که قصد جان من دارند،
 خجل و شرمند شوند،
 و آنانی که در بدی من رغبت دارند،
 رو برگردانیده و رسوا گردند،
^٣ و آنانی که هه هه می‌گویند،
 به خاطر خجالت خویش رو برگردانیده شوند.
^٤ و اما همه طالبان تو،
 در تو وجد و شادی کنند،
 و دوست دارندگان نجات تو دائم گویند:
 «خدا متعال بادا!»
^٥ و اما من مسکین و فقیر هستم.
 خدایا، برای من عجله کن.
 تو مددکار و نجات‌دهنده من هستی.
 ای خداوند، درنگ منما.

خدایا، به یاری من عجله نما.

^{۱۳} دشمنان جانم خجل و فانی شوند.

^{۱۴} و اما من دائم امیدوار خواهم بود

و بر همه ستایش تو خواهم افزود.

^{۱۵} زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد

و نجات را تمامی روز.

زیرا که حدود شماره آن را نمی دانم.

^{۱۶} در توانایی خداوند یهوه خواهم آمد.

و از عدالت تو و بس خبر خواهم داد.

^{۱۷} ای خدا، از طفولیت مرا تعلیم داده‌ای

و تا الآن، عجایب تو را اعلام کرده‌ام.

^{۱۸} پس ای خدا،

مرا تا زمان پیری و سفید مویی نیز ترک مکن،

تا این نسل را از بازوی تو خبر دهم

و تمامی آیندگان را از توانایی تو.

^{۱۹} خدایا، عدالت تو تا اوج آسمان است.

تو کارهای عظیم کرده‌ای.

خدایا، مانند تو کیست؟

^{۲۰} ای که تنگی‌های بسیار و سخت را

به ما نشان داده‌ای،

بازگشت کرده،

باز ما را زنده خواهی ساخت؛

و برگشته،

ما را از اعماق زمین بر خواهی آورد.

^{۲۱} بزرگی مرا زیاده خواهی کرد

و برگشته، مرا تسلی خواهی بخشید.

^{۲۲} پس من نیز تو را با بریط خواهم ستود،

یعنی راستی تو را ای خدای من.

و تو را ای قدوس اسرائیل

با عود ترنم خواهم نمود.

^{۲۳} چون برای تو سرود می‌خوانم،

لبهایم بسیار شادی خواهد کرد

و جانم نیز که آن را رهایی داده‌ای.

^{۲۴} زبانم نیز تمامی روز

عدالت تو را پیام خواهد کرد.

زیرا آنانی که برای ضرر من می‌کوشیدند،

خجل و رسوا گردیدند.

عدالت خود را به پادشاه عطا فرما

مزمور سلیمان

۷۲ ای خدا، انصاف خود را به پادشاه ده

و عدالت خویش را به پسر پادشاه!

^۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود

و مسکینان تو را به انصاف.

^۳ آنگاه کوه‌ها برای قوم

سلامتی را بار خواهند آورد

و تپه‌ها نیز در عدالت.

^۴ مسکینان قوم را دادرسی خواهد کرد؛

و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛

و ظالمان را زیون خواهد ساخت.

^۵ از تو خواهند رسید،

مادامی که آفتاب باقی هست

و مادامی که ماه هست، تا تمامی نسلها.

^۶ او مثل باران

بر علفزار چیده شده فرود خواهد آمد،

و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می‌کند.

^۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت

و وفور سلامتی خواهد بود،

مادامی که ماه نیست نگردد.

^۸ او حکمرانی خواهد کرد،

از دریا تا دریا و از رود تا کرانه‌های جهان.

^۹ به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد

و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.

^{۱۰} پادشاهان ترشیش و جزایر برایش

آمین و آمین.

۲۰ دعا‌های داوود پسر یسی تمام شد.

کتاب سۆم

خدا قوت و نصیب من است تا به ابد

مزمور آساف

۷۳ به راستی خدا برای اسرائیل نیکوست،
یعنی برای آنانی که پاکدل هستند.
۲ و اما من،

نزدیک بود که پایهایم از راه در رود
و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد.

۳ زیرا بر متکبران حسد بردم،

چون امنیتی شریان را دیدم.

۴ زیرا که آنان را تا به مرگ ایشان قیدی نیست،
و قوت ایشان استوار است.

۵ مثل مردم در زحمت نیستند

و مثل آدمیان مبتلا نمی‌باشند.

۶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است

و ظلم مثل لباس ایشان را می‌پوشاند.

۷ چشمان ایشان از چاقی به در آمده است

و خیالات دلشان را حد و مرزی نیست.

۸ مسخره می‌کنند و حرفهای بد می‌زنند

و سخنان ظلم آمیز را از جای بلند می‌گویند.

۹ دهان خود را به ضد آسمانها گذارده‌اند

و زبان ایشان در جهان در گردش است.

۱۰ پس قوم او به اینجا برمی‌گردند

و آبهای پیاله‌ای پر را تا ته می‌نوشند.*

۱۱ و ایشان می‌گویند:

«خدا چگونه بداند

هدایا خواهند آورد.

پادشاهان شبا و سبا ارمغانها

تقدیم خواهند نمود.

۱۱ همه پادشاهان او را تعظیم خواهند کرد

و تمامی ملتها او را بندگی خواهند نمود.

۱۲ زیرا چون مسکین فریاد کند،

او را رهایی خواهد داد

و فقری را که رهاننده‌ای ندارد.

۱۳ بر مسکین و فقیر گرم خواهد فرمود

و جانهای مسکینان را نجات خواهد بخشید.

۱۴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم رهایی خواهد داد

و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود.

۱۵ و او زنده خواهد ماند

و از طلای شبا به او خواهد داد.

دائم برای وی دعا خواهد کرد

و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.

۱۶ و فراوانی غله در زمین

بر قله کوهها خواهد بود؛

ثمره آن مثل لبنان خواهد بود؛

و اهل شهرها مثل علف صحرا

شکوفه خواهند زد.

۱۷ نام او تا به ابد باقی خواهد ماند.

اسم او چون آفتاب دوام خواهد داشت.

آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست

و همه ملتهای زمین

او را خوشبخت خواهند خواند.

۱۸ متبارک باد یهوه، خدا که خدای اسرائیل است.

که او فقط کارهای عجیب می‌کند.

۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا به ابد.

و تمامی زمین از جلال او پر بشود.

* ۱۰۰.۷۳ منظور: و مشتاقانه تمامی سخنان آنها را می‌پذیرند.

و آیا خدای متعال علم دارد؟»

۱۲ اینک اینان شریر هستند

که همیشه مطمئن بوده،

در دولتمندی افزوده می‌شوند.

۱۳ به یقین من دل خود را بی‌جهت پاک ساخته

و دستهای خود را به پاکی شسته‌ام.

۱۴ و من تمامی روز مبتلا می‌شوم

و تنبیه من هر صبح حاضر است.

۱۵ اگر می‌گفتم که «چنین سخن گویم»،

به راستی به نسل فرزندان تو خیانت می‌کردم.

۱۶ چون تفکر کردم که این را بفهمم،

در نظر من دشوار آمد.

۱۷ تا به قدسهای خدا داخل شدم.

آنگاه در آخرت ایشان دقت کردم.

۱۸ به راستی ایشان را در جایهای لغزنده گذارده‌ای.

ایشان را به خرابی‌ها خواهی انداخت.

۱۹ چگونگی در یک آن، به هلاکت رسیده‌اند!

تباه شده،

از ترسهای هولناک نیست گردیده‌اند.

۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد،

ای خداوند، همچنین چون برخیزی،

صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.

۲۱ لیکن دل من تلخ شده بود

و در درون خود، دلریش شده بودم.

۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم

و مثل چارپایان نزد تو گردیدم.

۲۳ ولی من دائم با تو هستم.

تو دست راست مرا تأیید کرده‌ای.

۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود

و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.

۲۵ کیست برای من در آسمان؟

و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم.

۲۶ اگر چه بدن و دل من زائل گردد،

لیکن صخره دلم و نصیب من خداست

تا به ابد.

۲۷ زیرا آنانی که از تو دورند،

هلاک خواهند شد.

و آنانی را که از تو زنا می‌کنند،

نابود خواهی ساخت.

۲۸ و اما مرا نیکوست که به خدا نزدیکی جویم.

بر خداوند یهوه توکل کرده‌ام

تا همه کارهای تو را بیان کنم.

ای خدا برخیز

قصیده آساف

۷۴ چرا ای خدا ما را ترک کرده‌ای تا به ابد؟

و خشم تو بر گوسفندان مرتع خود

افروخته شده است؟

۲ جماعت خود را که از قدیم خریده‌ای،

به یاد آور

و آن را که رهپای داده‌ای

تا قبیله میراث تو شود

و این کوه صهیون را

که در آن ساکن بوده‌ای.

۳ قدمهای خود را به سوی خرابه‌های ابدی بردار،

زیرا دشمن هر چه را که در قدس تو بود،

خراب کرده است.

۴ دشمنانت در میان جماعت تو غرش می‌کنند

و علمهای خود را برای علامات برپا می‌نمایند.

۵ و ظاهر می‌شوند چون کسانی که

تبرها را بر درختان جنگل بلند می‌کنند.

۶ و الآن همه نقشهای تراشیده آن را

به تبرها و چکشها خرد می‌شکنند.

۷ قدس‌های تو را آتش زده‌اند

و مسکن نام تو را تا به زمین

پی حرمت کرده‌اند.

^۸ و در دل خود می‌گویند:

«آنها را به تمامی خراب می‌کنیم.»

پس همه کنیسه‌های خدا را

در زمین سوزانیده‌اند.

^۹ نشانه‌ها خود را نمی‌بینیم

و دیگر هیچ نبی‌ای نیست.

و در میان ما کسی نیست که بداند

تا به کی خواهد بود.

^{۱۰} ای خدا،

دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟

و آیا خصم،

تا به اید نام تو را اهانت خواهد نمود؟

^{۱۱} چرا دست خود

یعنی دست راست خویش را برگردانیده‌ای؟

آن را از گریبان خود بیرون کشیده،

ایشان را فانی کن.

^{۱۲} و خدا از قدیم پادشاه من است.

او در میان زمین نجاتها به عمل می‌آورد.

^{۱۳} قوت خود دریا را جدا کردی

و سرهای نهنگان را در آبها شکستی.

^{۱۴} سرهای لویاتان را کوفته،

و او را خوراک صحرانشینان گردانیده‌ای.

^{۱۵} تو چشمه‌ها و سیلها را شکافتی

و نه‌های دائمی را خشک گردانیدی.

^{۱۶} روز از آن توست

و شب نیز از آن تو.

نور و آفتاب را تو برقرار نموده‌ای.

^{۱۷} تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته‌ای.

تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده‌ای.

^{۱۸} ای خداوند،

این را به یاد آور که دشمن ملامت می‌کند

و مردم جاهل نام تو را اهانت می‌نمایند.

^{۱۹} جان فاخته خود را به جانور وحشی مسپار.

جماعت مسکینان خود را

تا به ابد فراموش مکن.

^{۲۰} عهد خود را ملاحظه فرما

زیرا که ظلمات جهان از

مسکنهای ظلم پر است.

^{۲۱} مظلومان به رسوایی برنگردند.

مسکینان و فقیران نام تو را حمد گویند.

^{۲۲} ای خدا، برخیز

و دعوای خود را برپا دار؛

و به یاد آور که احق تمامی روز

تو را ملامت می‌کند.

^{۲۳} صدای دشمنان خود را فراموش مکن

و غوغای مخالفان خود را

که پیوسته بلند می‌شود.

خدا به انصاف داوری خواهد کرد

برای سالار سرایندگان: در دستگاه 'نابود

مکن'. مزبور آساف. سرود

تو را حمد می‌گوییم!

ای خدا، تو را حمد می‌گوییم!

زیرا نام تو نزدیک است

و مردم کارهای عجیب تو را پیام می‌کنند.

^۲ هنگامی که به زمان معین برسم،

به راستی داوری خواهم کرد.

^۳ زمین و تمامی ساکنانش گداخته شده‌اند.

من ارکان آن را برقرار نموده‌ام، سلاه.

^۴ متکبران را گفتم: «فخر مکنید!»

و به شیران که «شاخ خود را میفرازید»^{*}
^۵ شاخهای خود را به بلندی میفرازید.
 و با گردنکشی سخنان تکبرآمیز مگویید.»
^۶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب،
 و نه از جنوب سرافرازی می‌آید.
^۷ لیکن خدا، داور است؛
 این را به زیر می‌اندازد
 و آن را سرافراز می‌نماید.
^۸ زیرا در دست خداوند کاسه‌ای است
 و باده آن پرجوش.
 از شراب آمیخته پر است
 که از آن می‌ریزد.
 و اما دُردهایش را همه شیران جهان
 افشرده، خواهند نوشید.
^۹ و اما من، تا به ابد اعلام خواهم کرد
 و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود.
^{۱۰} تمامی شاخهای شیران را خواهم برید
 و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

در مقابل تو که تواند ایستاد؟

برای سالار سرایندگان: با همراهی سازهای
 زهی. مزمور آساف. یک نغمه

۷۶ خدا در یهودا معروف است
 و نام او در اسرائیل عظیم!

^۲ خیمه او است در شالیم
 و مسکن او در صهیون.
^۳ در آنجا، برقه‌ای کمان را شکست،
 سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه.
^۴ تو جلیل هستی و مجید،
 زیاده از کوه‌های یغما!

^۵ قوی‌دلان تاراج شده‌اند
 و خواب ایشان را در ربود
 و همه مردان زورآور دست خود را نیافتند.
^۶ از تنبیه تو، ای خدای یعقوب،
 بر ارابه‌ها و اسبان خوابی سنگین چیره گردید.
^۷ تو مهیب هستی، تو!
 و در حین غضبت،
 کیست که به حضور تو ایستد؟
^۸ از آسمان داوری را صادر کردی.
 پس جهان بترسید و ساکت گردید.
^۹ آنگاه که خدا برای داوری بایستد
 تا همه مسکینان جهان را
 خلاصی بخشد، سلاه،
^{۱۰} آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت
 و باقی خشم را بر کمر خود خواهی بست.
^{۱۱} نذر کنید و وفا نمایید
 برای یهوه خدای خود.
 همه که گرداگرد او هستند،
 هدیه تقدیم کنند نزد او که مهیب است.
^{۱۲} روح رئیسان را قطع خواهد ساخت
 و برای پادشاهان جهان مهیب می‌باشد.

در روز تنگی خداوند را می‌جویم

برای سالار سرایندگان: در مایه یدوتون. مزمور آساف

۷۷ صدای من به سوی خداست
 و فریاد می‌کنم.

صدای من به سوی خداست،
 گوش خود را به من فرا خواهد گرفت.
^۲ در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم.
 در شب، دست من دراز شده،

* ۴.۷۵ «برافراشتن شاخ» اصطلاحی است به معنای «فخرفروشی کردن، مباهات نمودن، به قدرت خویش نازیدن».

بازکشیده نگشت

و جان من تسلی نپذیرفت.

۳ خدا را یاد می‌کنم و پریشان می‌شوم.

تفکر می‌نمایم

و روح من متحیر می‌گردد، سلاه.

۴ چشمانم را بیدار می‌داستی.

بی‌تاب می‌شدم و سخن نمی‌توانستم گفت.

۵ درباره روزهای قدیم تفکر کرده‌ام.

درباره سالهای دور گذشته‌های دور.

۶ سرود شبانه خود را به خاطر می‌آورم

و در دل خود تفکر می‌کنم

و روح من تفتیش نموده است.

۷ مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد؟

و دیگر هرگز خشنود نخواهد شد؟

۸ آیا رحمت او تا به ابد قطع شده است؟

و قول او باطل گردیده تا به ابد؟

۹ آیا خدا شفقت را فراموش کرده؟

و رحمت‌های خود را در غضب مسدود

ساخته است؟ سلاه.

۱۰ پس گفتم: «این ضعیف من است.»

چه شگفت انگیز است سالهای

دست راست آن متعال!

۱۱ کارهای خداوند را اعلام خواهم نمود

زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است،

به یاد خواهم آورد.

۱۲ و در تمامی کارهای تو دقت خواهم کرد

و در صنعت‌های تو تفکر خواهم نمود.

۱۳ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است.

کیست خدای بزرگ مثل خدا؟

۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می‌کنی

و قوت خویش را بر قوم‌ها آشکار گردانیده‌ای.

۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رها نموده‌ای،

یعنی فرزندان یعقوب و

فرزندان یوسف را. سلاه.

۱۶ آب‌ها تو را دید، ای خدا،

آب‌ها تو را دیده، پریشان شد.

ژرفاها نیز سخت مضطرب گردید.

۱۷ ابرها آب بریخت و آسمانها رعد بداد.

تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.

۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود

و برق‌ها دنیا را روشن کرد.

پس زمین مرتعش و لرزان گشت.

۱۹ طریق تو در دریاست

و راه‌های تو در آب‌های فراوان

و آثار تو را نتوان دانست.

۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی،

به دست موسی و هارون.

به نسل آینده بگوید

قصیده آساف

ای قوم من شریعت مرا بشنوید!

گوشه‌های خود را به

سخنان دهانم فرا گیرید!

۲ دهان خود را به مثل باز خواهم کرد

به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود،

سخن خواهم گفت.

۳ که آنها را شنیده و دانسته‌ایم

و پدران ما برای ما بیان کرده‌اند.

۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد.

نغمه‌های خداوند را برای

نسل آینده بیان می‌کنیم

و قوت او و کارهای عجیبی را

که او کرده است.

۵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت

۷۸

و شریعتی در اسرائیل قرار داد
و پدران ما را امر فرمود
که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛
۶ تا نسل آینده آنها را بدانند
و فرزندی که می‌بایست مولود شوند
تا ایشان برخیزند
و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛
۷ و ایشان به خدا توکل نمایند
و اعمال خدا را فراموش نکنند،
بلکه فرامین او را نگاه دارند.
۸ و مثل پدران خود نسلی گردنکش
و فتنه‌انگیز نشوند،
نسلی که دل خود را راست نساختند
و روح ایشان به سوی خدا امین نبود.
۹ پسرانِ افرایم که مسلح و کمانکش بودند،
در روز جنگ رو برتافتند.
۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند
و از رفتار به شریعت او خودداری نمودند،
۱۱ و اعمال و عجایب او را فراموش کردند
که آنها را به ایشان آشکار کرده بود،
۱۲ و در نظر پدران ایشان کارهای عجیب کرده بود،
در زمین مصر و در دیار صوعن.
۱۳ دریا را از هم جدا ساخته،
ایشان را عبور داد
و آنها را مثل توده برپا نمود.
۱۴ و ایشان را در روز به ابر راهنمایی کرد
و تمامی شب به نور آتش.
۱۵ در صحرا صخره‌ها را بشکافت
و ایشان را گویی از ژرفاهای عظیم نوشانید.
۱۶ پس سیلها را از صخره بیرون آورد
و آب را مثل نهرها جاری ساخت.
۱۷ و بار دیگر بر او گناه ورزیدند

و بر آن متعال در صحرا فتنه انگیزتند،
۱۸ و در دل‌های خود خدا را امتحان کردند،
چونکه برای شهوات خود غذا خواستند.
۱۹ و بر ضدّ خدا صحبت کرده، گفتند:
«آیا خدا می‌تواند در صحرا
سفره‌ای حاضر کند؟
۲۰ اینک صخره را زد
و آنها روان شد
و وادیا جاری گشت.
آیا می‌تواند نان را نیز بدهد
و گوشت را برای قوم خود حاضر سازد؟»
۲۱ پس خدا این را شنیده، غضبناک شد
و آتش در یعقوب افروخته گشت
و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید.
۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردند
و به نجات او اعتماد ننمودند.
۲۳ پس ابرها را از بالا امر فرمود
و درهای آسمان را گشود
۲۴ و «مَئًا» را بر ایشان بارانید تا بخورند
و غلّه آسمان را به ایشان بخشید.
۲۵ مردمان، نان نیرومندان را خوردند
و آذوقه‌ای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند.
۲۶ باد شرقی را در آسمان وزانید
و به قوت خود، باد جنوبی را آورد
۲۷ و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید
و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا.
۲۸ و آن را در میان اردوی ایشان فرود آورد،
گرداگرد مسکن‌های ایشان.
۲۹ پس خوردند و نیکو سیر شدند
و موافق شهوات ایشان به ایشان داد.
۳۰ ایشان از شهوت خود دست نکشیدند
و غذا هنوز در دهان ایشان بود

۳۱ که غضب خدا بر ایشان افروخته شده؛
 تنومندان ایشان را بکشت
 و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.
 ۳۲ با وجود این همه، باز گناه ورزیدند
 و به کارهای عجیب او ایمان نیاوردند.
 ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را
 در بطالت تمام کرد
 و سالهای ایشان را در ترس.
 ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت،
 او را طلبیدند
 و بازگشت کرده،
 دربار خدا جستجو نمودند،
 ۳۵ و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان
 و خدای متعال ولی ایشان است.
 ۳۶ اما به دهان خود او را تملّق نمودند
 و به زبان خویش به او دروغ گفتند.
 ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود
 و به عهد وی وفادار نبودند.
 ۳۸ اما او مطابق رحمانیتش
 گناه ایشان را عفو نموده،
 ایشان را هلاک نساخت،
 بلکه بارها غضب خود را برگردانیده،
 تمامی خشم خویش را شعله‌ور نکرد.
 ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرند،
 بادی که می‌رود و بر نمی‌گردد.
 ۴۰ چند مرتبه در صحرا به او فتنه انگیزتند
 و او را در بیابان رنجانیدند.
 ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند
 و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند،
 ۴۲ و قوت او را به خاطر نداشتند،
 روزی که ایشان را از دشمن رها نموده بود.
 ۴۳ که چگونه نشانه‌های خود را

در مصر ظاهر ساخت
 و معجزات خود را در دیار صوعن.
 ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون تبدیل نمود
 و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید.
 ۴۵ انواع پشه‌ها در میان ایشان فرستاد
 که ایشان را گزیدند
 و قورباغه‌هایی که ایشان را تباه نمودند؛
 ۴۶ و محصول ایشان را به کرم صد پا سپرد
 و عمل ایشان را به ملخ داد.
 ۴۷ ناکستان ایشان را به تگرگ خراب کرد
 و درختان چنار ایشان را به تگرگهای درشت.
 ۴۸ چارپایان ایشان را به تگرگ سپرد
 و احشام ایشان را به شعله‌های برق.
 ۴۹ و آتش خشم خود را بر ایشان فرستاد،
 غضب و خشم و رنج را،
 با فرستادن فرشتگان شریر.
 ۵۰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته،
 جان ایشان را از مرگ نگاه نداشت،
 بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود.
 ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت،
 اوایل قوت ایشان را در خیمه‌های حام.
 ۵۲ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچاند
 و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود.
 ۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند
 و دریا دشمنان ایشان را پوشانید.
 ۵۴ و ایشان را به حدود مقدّس خود آورد،
 به این کوهی که به دست راست
 خود کسب کرده بود.
 ۵۵ و ملت‌ها را از حضور ایشان راند
 و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد
 و قبایل اسرائیل را
 در خیمه‌های ایشان ساکن گردانید.

^{۵۶} لیکن خدای متعال را امتحان کرده،

به او فتنه انگیزتند

و شهادت او را نگاه نداشتند.

^{۵۷} و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند

و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند.

^{۵۸} و به مکانهای بلند خود

خشم او را به هیجان آوردند

و به بتهای خویش غیرت او را جنبش دادند.

^{۵۹} چون خدا این را بشنید، غضبناک گردید

و اسرائیل را به شدت نفرت نمود.

^{۶۰} پس مسکن شیلو را ترک نمود،

آن خیمه‌ای را که در میان آدمیان

برپا ساخته بود،

^{۶۱} و صندوق قوت خود را به اسیری داد

و جمال خویش را به دست دشمن سپرد

^{۶۲} و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود

و با میراث خود غضبناک گردید.

^{۶۳} جوانان ایشان را آتش سوزانید

و برای دوشیزگان ایشان سرود عروسی نشد.

^{۶۴} گاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند

و بیوه‌های ایشان نوحه‌گری ننمودند.

^{۶۵} آنگاه خداوند مثل کسی که خوابیده بود،

بیدار شد،

مثل زورآوری که از شراب می‌خروشد.

^{۶۶} و دشمنان خود را به عقب زد

و ایشان را عار ابدی گردانید.

^{۶۷} و خیمه یوسف را رد نموده،

قبیله افرایم را برنگزید.

^{۶۸} لیکن قبیله یهودا را برگزید

و این کوه صهیون را که دوست می‌داشت.

^{۶۹} و قدس خود را مثل کوه‌های بلند بنا کرد،

مثل جهان که آن را تا به ابد بنیاد نهاد.

^{۷۰} و بنده خود داوود را برگزید

و او را از آغل‌های گوسفندان گرفت.

^{۷۱} از عقب میش‌های شیرده او را آورد

تا قوم او یعقوب

و میراث او اسرائیل را رعایت کند.

^{۷۲} پس ایشان را مطابق کمال دل خود

رعایت نمود

و ایشان را به مهارت دست‌های خویش

هدایت کرد.

تا به کی، ای خداوند؟

مزمور آساف

ای خدا، ملت‌ها به میراث تو داخل شده،

معبد قدس تو را بی‌عصمت ساختند.

اورشلیم را خرابه‌ها نمودند.

^۱ اجساد بندگان تو

به مرغان هوا برای خوراک دادند

و گوشت مقدسانت را به وحوش صحرا.

^۲ خون ایشان را

گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند

و کسی نبود که ایشان را دفن کند.

^۳ نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم

و نزد مجاوران خویش استهزا و

ریشخند شده‌ایم.

^۴ تا به کی، ای خداوند؟

آیا تا به ابد خشمناک خواهی بود؟

آیا غیرت تو

مثل آتش افروخته خواهد شد تا به ابد؟

^۵ قهر خود را

بر ملت‌هایی که تو را نمی‌شناسند، بریز

و بر ممالکی که نام تو را نمی‌خوانند!

^۶ زیرا که یعقوب را خورده،

و مسکن او را خراب کرده‌اند.

^٨ گناهان اجداد ما را بر ما به یاد می‌آورد.

رحمت‌های تو به زودی پیش روی ما آید،
زیرا که بسیار ذلیل شده‌ایم.

^٩ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما،
به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما
و ما را نجات ده

و به خاطر نام خود گناهان ما را ببخش.
^{١٠} چرا ملت‌ها گویند که خدای ایشان کجاست؟
انتقام خون بندگان که ریخته شده است،
بر ملت‌ها در نظر ما معلوم شود.

^{١١} ناله اسیران به حضور تو برسد.
مطابق عظمت بازوی خود
آنانی را که به مرگ سپرده شده‌اند، برهان.
^{١٢} و جزای هفت چندان

به آغوش همسایگان ما رسان،
برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند.
^{١٣} پس ما که قوم تو

و گوسفندان مرتع تو هستیم،
تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت
و ستایش تو را نسل به نسل
اعلام خواهیم نمود.

قوت ما را برگردان، ای خدا!

برای سالار سراینندگان. شهادتی در
مایه 'سوسنها'. مزمور آساف

ای شبان اسرائیل بشنو!

٨٠. ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی!
ای که بر کروین جلوس نموده‌ای،
ظهور فرما!

^٢ به حضور افرایم و بنیامین و منسی،
توانایی خود را برانگیز

و برای نجات ما بیا!

^٣ ای خدا، ما را باز آور
و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!
^٤ ای تَهوّه، خدای صباوت،
تا به کی به دعای قوم خویش
غضبناک خواهی بود؟

^٥ نان ماتم را به ایشان می‌خورانی
و اشک‌های بی‌اندازه به ایشان می‌نوشانی.
^٦ ما را محل نزاع همسایگان ما ساخته‌ای
و دشمنان ما در میان خویش
استهزا می‌نمایند.

^٧ ای خدای لشکرها، ما را باز آور
و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!
^٨ مو را از مصر بیرون آوردی.
ملت‌ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی.

^٩ پیش روی آن را وسعت دادی.
پس ریشه خود را نیکو زده،
زمین را پر ساخت.

^{١٠} کوه‌ها به سایه‌اش پوشانیده شد
و سروهای آزاد خدا به شاخه‌هایش.
^{١١} شاخه‌های خود را تا به دریا پخش کرد
و ساقه‌های خویش را تا به رود.

^{١٢} پس چرا دیوارهایش را شکسته‌ای
که هر راه‌گذری آن را می‌چیند؟
^{١٣} گرازهای جنگل آن را ویران می‌کنند
و وحوش صحرا آن را می‌چرند.

^{١٤} ای خدای لشکرها، بازگشت کرده،
از آسمان نظر کن

و بین و از این تاک دستگیری نما
^{١٥} و از این نهالی که دست راست تو
غرس کرده است

و از آن پسری که برای خود قوی ساخته‌ای!

و ای اسرائیل، اگر به من گوش دهی.
 ۹ در میان تو خدای غیر نباشد
 و نزد خدای بیگانه سجده منما.
 ۱۰ من یهوه، خدای تو هستم
 که تو را از زمین مصر برآوردم.

دهان خود را نیکو باز کن
 و آن را پر خواهم ساخت.
 ۱۱ لیکن قوم من سخن مرا نشنیدند
 و اسرائیل مرا مطیع نگشت.

۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم
 که به مشورت‌های خود رفتار نمایند.

۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش می‌گرفتند

و اسرائیل در طریقه‌های من روان می‌بودند.
 ۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را به زودی به زیر می‌انداختم
 و دست خود را بر خصمان

ایشان برمی‌گردانیدم.
 ۱۵ آنانی که از خداوند نفرت دارند
 به او گردن می‌نهادند.

اما زمان ایشان باقی می‌بود تا به ابد.
 ۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم می‌پرورد؛
 و تو را به عسل از صخره سیر می‌کردم.»

بینوایان و یتیمان را دادرسی کنید

مزمور آساف

۸۲ خدا در جماعت خدا ایستاده است.
 در میان خدایان داوری می‌کند:

۲ «تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد
 و شیران را طرفداری خواهید نمود؟ سلاه.
 ۳ فقیران و یتیمان را دادرسی نکنید.
 مظلومان و مسکینان را انصاف دهید.

۱۶ مثل هیزم در آتش سوخته شده
 و از توبیخ روی تو تباه گردیده‌اند!
 ۱۷ دست تو بر مرد دست راست تو باشد
 و بر پسر آدم که او را برای
 خود قوی ساخته‌ای.
 ۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت.
 ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم.
 ۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها، ما را باز آور
 و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

ای کاش قوم من به من گوش می‌داد

برای سالار سرایندگان در مایه 'گیئت'*. مزمور آساف

۸۱ بخوانید برای خدایی که قوت ماست.
 برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید!

۲ سرود را بلند کنید و دف را بیاورید
 و بربط دلنواز را با ریاب!

۳ شیپور را بنوازید در اول ماه،
 در ماه تمام و در روز عید ما.

۴ زیرا که این قانونی است در اسرائیل
 و امری از خدای یعقوب.

۵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود،
 چون بر زمین مصر بیرون رفت،

جایی که لغتی را که نفهمیده بودم، شنیدم:
 ۶ «دوش او را از بار سنگین آزاد ساختم
 و دستهای او از سبدها شد.

۷ در تنگی التماس کردی
 و تو را خلاصی دادم.

در پوشش رعد، خواسته‌ات را قبول کردم
 و تو را نزد آب مریه امتحان نمودم.

۸ ای قوم من، بشنو و تو را تأکید می‌کنم.

* ۸۱. اصطلاحی مربوط به موسیقی.

۴ مظلومان و فقیران را برهانید

و ایشان را از دست شیران خلاصی دهید.

۵ نمی‌دانند و نمی‌فهمند

و در تاریکی راه می‌روند

و تمامی بنیاد زمین به لرزه می‌افتند.

۶ من گفتم که شما خدایانید

و همه شما فرزندان خدای متعال.

۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد

و چون یکی از سروران خواهید افتاد!

۸ ای خدا، برخیز و جهان را داوری فرما

زیرا که تو تمامی ملتها را متصرف خواهی شد.

ای خدا، خاموش مباش

یک سرود. مزمور آساف

ای خدا، تو را خاموشی نباشد!

ای خدا، ساکت مباش و میارام!

۲ زیرا اینک دشمنانت شورش می‌کنند

و آنانی که از تو نفرت دارند،

سر خود را برافراشته‌اند.

۳ بر قوم تو حيله‌ها می‌اندیشند

و بر پناه‌آوردگان تو مشورت می‌کنند.

۴ و می‌گویند:

«بیایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند

و نام اسرائیل دیگر گفته نشود.»

۵ زیرا به یکدل با هم مشورت می‌کنند

و برضد تو عهد بسته‌اند.

۶ خیمه‌های اِدوم و اسماعیلیان

و موآب و هاجریان.

۷ جبال و عمون و عمالیق

و فلسطین با ساکنان صور.

۸۳

۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند

و بازوی برای فرزندان لوط گردیدند، سلاه.

۹ به ایشان عمل نما،

چنانکه به مدیان کردی؛

چنانکه به سیسرا و یابین در دره قیشون.

۱۰ که در عین‌دور هلاک شدند

و سرگین برای زمین گردیدند.

۱۱ سروران ایشان را مثل عُرب و ذُئب گردان

و تمامی بزرگان ایشان را مثل زَبَح و صَلموئع.

۱۲ که می‌گفتند:

«مسکنهای خدا را برای خود تصرف نماییم.»

۱۳ ای خدای من،

ایشان را چون غبار گردباد بساز

و مانند کاه پیش روی باد.

۱۴ مثل آتشی که جنگل را می‌سوزاند

و مثل شعله‌ای که کوه‌ها را مشتعل می‌سازد.

۱۵ همچنان ایشان را به تندباد خود بران

و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان.

۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن

تا نام تو را ای خداوند، بطلبند.

۱۷ بگذار که ایشان خجل و پریشان بشوند،

تا به ابد و شرمنده و هلاک گردند.

۱۸ و بدانند تو که اسمت یهوه می‌باشد،

بر تمامی زمین متعال هستی.

جان من مشتاق صحنهای خداوند است

برای سالار سرایندگان در مایه

اگیتیت*.* مزمور فرزندان قورح

ای یهوه صباپوت،

۸۴ چه دلپذیر است مسکنهای تو!

۲ جان من مشتاق بلکه بی‌قوت شده است
برای صحنهای خداوند.

دلم و بدنم برای خدای زنده فریاد می‌زنند.
۳ گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است
و پرستو برای خویشتن آشیانه‌ای
تا بچه‌های خود را در آن بگذارد،
در قربانگاه‌های تو، ای یهوه صباپوت،

که پادشاه من و خدای من هستی.
۴ خوشا به حال آنانی که در خانه تو ساکنند

که تو را دائم سپاس می‌خوانند، سلاه.
۵ خوشا به حال مردمانی که

قوت ایشان در تو است
و طریق‌های تو در دل‌های ایشان.

۶ چون از دره بگا* عبور می‌کنند،
آن را چشمه می‌سازند

و باران آن را به برکت می‌پوشاند.
۷ از قوت تا قوت می‌روند

و هر یک از ایشان در صهیون
نزد خدا حاضر می‌شوند.

۸ ای یهوه خدای لشکرها!
دعای مرا بشنو!

ای خدای یعقوب،
گوش خود را فراگیر! سلاه.

۹ ای خدایی که سپر ما هستی،
بین و به روی مسیح خود نظر انداز.

۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو
بهتر است از هزار.

ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را
بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن

در خیمه‌های اشرار.

۱۱ زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است.
خداوند فیض و جلال خواهد داد

و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد
از آنانی که به راستی گام بردارند.
۱۲ ای یهوه صباپوت،

خوشا به حال کسی که بر تو توکل دارد.

قوت ما را برگردان

برای سالار سرایندگان. مزمور فرزندان قورح

ای خداوند، از زمین خود خشنود شده‌ای.
۸۵ اسیری یعقوب را باز آورده‌ای.

۲ عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای.

تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه.
۳ تمامی غضب خود را برداشته،

و از حدت خشم خویش بازگشت کرده‌ای.
۴ ای خدای نجات ما، ما را برگردان

و خشم خود را از ما بردار.

۵ آیا تا به ابد با ما غضبناک خواهی بود؟

و خشم خویش را نسل اندر نسل
طول خواهی داد؟

۶ آیا برگشته ما را حیات نخواهی داد

تا قوم تو در تو شادی نمایند؟

۷ ای خداوند، رحمت خود را بر ما آشکار کن
و نجات خویش را به ما عطا فرما.

۸ آنچه خدا یهوه می‌گوید، خواهیم شنید

زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش
به سلامتی خواهد گفت

تا به سوی جهالت برنگردند.

۹ به یقین نجات او به ترسندگان او نزدیک است
تا جلال در زمین ما ساکن شود.

۸ ای خداوند، در میان خدایان مثل تو نیست
و کاری مثل کارهای تو نه.

۹ ای خداوند، همه ملت‌هایی که آفریده‌ای آمده،
به حضور تو سجده خواهند کرد
و نام تو را تمجید خواهند نمود.

۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی

و کارهای عجیب می‌کنی.

تو تنها خدا هستی.

۱۱ ای خداوند، طریق خود را به من بیاموز

تا در حقیقت تو گام بردارم.

دل مرا واحد ساز

تا از نام تو ترسان باشم.

۱۲ ای خداوند خدای من،

تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت

و نام تو را تمجید خواهم کرد تا به ابد.

۱۳ زیرا که رحمت تو به من عظیم است

و جان مرا از اعماق عالم مردگان رها نموده‌ای.

۱۴ ای خدا، متکبران بر من برخاسته‌اند

و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند

و تو را در مقابل چشم خود نمی‌آورند.

۱۵ و تو، ای خداوند،

خدای رحیم و کریم هستی؛

دیر غضب و پر از رحمت و راستی.

۱۶ به سوی من نظر افکن

و بر من کرم فرما.

قوت خود را به خادمیت بده

و پسر کنیز خود را نجات بخش.

۱۷ نشانه خوبی را به من بنما

تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده،

خجل شوند،

زیرا که تو، ای خداوند،

۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند.

عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند.

۱۱ حقیقت از زمین خواهد رویید

و عدالت از آسمان خواهد نگریست.

۱۲ خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید

و زمین ما محصول خود را خواهد داد.

۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید

و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

محبت تو عظیم است

دعای داوود

۸۶ ای خداوند، گوش خود را فرا گرفته،
خوابسته مرا قبول فرما،

زیرا مسکین و نیازمند هستم!

۲ جان مرا نگاه دار،

زیرا من سرسپرده هستم.

ای خدای من،

خدمتگزار خود را که بر تو توکل دارد،

نجات بده.

۳ ای خداوند، بر من کرم فرما،

زیرا که تمامی روز تو را می‌خوانم!

۴ جان خادم خود را شادمان گردان،

زیرا ای خداوند،

جان خود را نزد تو برمی‌دارم.

۵ زیرا تو، ای خداوند،

نیکو و بخشنده هستی

و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند.

۶ ای خداوند، دعای مرا مقبول فرما

و به صدای التماس من توجه نما!

۷ در روز تنگی خود تو را خواهم خواند،

زیرا که مرا قبول خواهی فرمود.

مرا یاری کرده و تسلی داده‌ای.

در وصف اورشلیم

مزمور فرزندان قوَرَح. یک سرود

بنیاد او در کوه‌های مقدّس است.
۸۷ خداوند دروازه‌های صهیون را
 دوست می‌دارد،

بیشتر از تمامی مسکنهای یعقوب.

^۳ سخنان مجید درباره تو گفته می‌شود،

ای شهر خدا! سلاه.

^۴ زهَب* و بابل را از شناسندگان خود

اعلام خواهم کرد.

اینک فلسطین و صور و حبش،

این در آنجا متولّد شده است.

^۵ و درباره صهیون گفته خواهد شد که

این و آن در آن متولّد شده‌اند.

و خود خدای متعال

آن را استوار خواهد نمود.

^۶ خداوند چون ملّت‌ها را می‌نویسد،

ثبّت خواهد کرد که

این در آنجا متولّد شده است، سلاه.

^۷ سراینندگان و رقص کنندگان نیز.

تمامی چشمه‌های من در تو است.

فریاد کمک

یک سرود. مزمور فرزندان قوَرَح. برای سالار سراینندگان

درمایه 'مَحَلَّتْ لِعَنوت*'. قصیده هیمان اِزراحی

ای یهوه خدای نجات من،

۸۸ شب و روز نزد تو فریاد کرده‌ام.

^۲ دعای من به حضور تو برسد،

به ناله من گوش خود را فراگیر.

^۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است

و زندگانی‌ام به قبر نزدیک گردیده.

^۴ از فرو روندگان به عالم مردگان شمرده شده‌ام

و مثل مرد بی‌قوّت گشته‌ام.

^۵ در میان مردگان منفرد شده،

مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند؛

که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد

و از دست تو بریده شده‌اند.

^۶ مرا در اعماق عالم مردگان گذاشته‌ای،

در ظلمت در ژرفناها.

^۷ خشم تو بر من سنگین شده است

و به همه امواج خود مرا

مبتلا ساخته‌ای، سلاه.

^۸ آشنایانم را از من دور کرده،

و از من بیزارشان گردانیده‌ای!

زندانی شده،

بیرون نمی‌توانم آمد.

^۹ چشمانم از اندوه بی‌قوت شد.

ای خداوند، نزد تو فریاد کرده‌ام تمامی روز.

دستهای خود را به تو دراز کرده‌ام.

^{۱۰} آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟

مگر مردگان برخاسته،

تو را حمد خواهند گفت؟ سلاه.

^{۱۱} آیا رحمت تو در قبر اعلام خواهد شد؟

و وفاداری تو در هلاکت؟

^{۱۲} آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود

و عدالت تو در زمین فراموشی؟

^{۱۳} و اما من نزد تو، ای خداوند،

فریاد برآورده‌ام

و صبحگاهان دعای من

در پیش تو می‌آید.

۱۴ ای خداوند، چرا جان مرا ترک کرده،

و روی خود را از من پنهان نموده‌ای.

۱۵ من تیره‌بخت و از کودکی در آستانه مرگ شده‌ام.

ترسهای تو را متحمل شده، متحیر گردیده‌ام.

۱۶ حدت خشم تو بر من گذشته است

و ترسهای تو مرا هلاک ساخته.

۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز

و مرا از هر سو احاطه نموده.

۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای

و آشنایانم را در تاریکی.

از محبت خدا خواهم خواند

قصیده ایتان ایزراحی

رحمتهای خداوند را تا به ابد خواهم سراپید.

امانت تو را به دهان خود

پشت در پشت اعلام خواهم کرد.

۲ زیرا گفتم:

رحمت بنا خواهد شد تا به ابد

و امانت خویش را در افلاک

پایدار خواهی ساخت.

۳ با برگزیده خود عهد بسته‌ام.

برای خادم خویش داوود قسم خورده‌ام.

۴ که نسل تو را پایدار خواهم ساخت تا به ابد

و تخت تو را پشت بر پشت

بنا خواهم نمود، سلاه.

۵ و آسمانها کارهای عجیب تو را، ای خداوند،

تمجید خواهند کرد

و امانت تو را در جماعت مقدسان.

۶ زیرا کیست در آسمانها

که با خداوند برابری تواند کرد؟

و از فرزندان نیرومندان

که را با خداوند تشبیه توان نمود؟

۷ خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدسان

و ترسناک است بر آنانی که

گرداگرد او هستند.

۸ ای پژهه خدای لشکرها!

کیست ای یاه قدیر مانند تو؟

و امانت تو، تو را احاطه می‌کند.

۹ بر تکبر دریا تو چیره هستی؛

چون امواجش بلند می‌شود،

آنها را ساکن می‌گردانی.

۱۰ رَهَب* را مثل کشته شده خرد شکسته‌ای.

به بازوی نیرومند خویش دشمنانت را

پراکنده نموده‌ای.

۱۱ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو.

جهان و پری آن را تو بنیاد نهاده‌ای.

۱۲ شمال و جنوب را تو آفریده‌ای.

تابور و جرمون به نام تو شادی می‌کنند.

۱۳ بازوی تو با قوت است

و دست تو قوی است

و دست راست تو متعال.

۱۴ عدالت و انصاف بنیاد تخت تو است.

رحمت و راستی پیش روی تو می‌روند.

۱۵ خوشا به حال قومی که صدای

شادمانی را می‌دانند.

در نور روی تو، ای خداوند، خواهند رفت.

۱۶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز

و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید.

۸۹

۱۷ زیرا که فخر قوّت ایشان تو هستی
و به خشنودی تو شاخ* ما
سرافراز خواهد شد.
۱۸ زیرا که سپر ما از آن خداوند است
و پادشاه ما از آن قدّوس اسرائیل.
۱۹ آنگاه در عالم رویا به مقدّس خود
خطاب کرده، گفتی که
پیروزی را بر مردی زورآور نهادم
و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم.
۲۰ خادم خود داوود را یافتم
و او را به روغن مقدّس خود مسح کردم.
۲۱ که دست من با او استوار خواهد شد؛
بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید.
۲۲ دشمنی بر او ستم نخواهد کرد
و هیچ پسر ظلم به او اذیت نخواهد رسانید.
۲۳ و دشمنان او را پیش روی وی خواهم گرفت
و آنانی را که از او نفرت دارند،
مبتلا خواهم گردانید.
۲۴ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود
و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد.
۲۵ دست او را بر دریا چیره خواهم ساخت
و دست راست او را بر نهرها.
۲۶ او مرا خواهد خواند که
تو پدر من هستی،
خدای من و صخره نجات من.
۲۷ من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت،
بلندتر از پادشاهان جهان.
۲۸ رحمت خویش را برای وی
نگاه خواهم داشت تا به ابد
و عهد من با او استوار خواهد بود.

۲۹ و نسل وی را باقی خواهم داشت تا به ابد
و تخت او را مثل روزهای آسمان.
۳۰ اگر فرزندانیش شریعت مرا ترک کنند،
و در احکام من رفتار ننمایند،
۳۱ اگر قوانین و مقرّرات مرا بشکنند،
و اوامر مرا نگاه ندارند،
۳۲ آنگاه ناطاعی ایشان را چوب تنبیه خواهم نمود
و گناه ایشان را تازیانها.
۳۳ لیکن رحمت خود را از او بر نخواهم داشت
و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت.
۳۴ عهد خود را نخواهم شکست
و آنچه را از دهانم صادر شد،
تغییر نخواهم داد.
۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم
و به داوود هرگز دروغ نخواهم گفت.
۳۶ که نسل او باقی خواهد بود تا به ابد
و تخت او به حضور من مثل آفتاب،
۳۷ مثل ماه استوار خواهد بود تا به ابد
و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه.
۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای
و با مسیح خود غضبناک شده‌ای.
۳۹ عهد خادم خود را باطل ساخته‌ای
و تاج او را بر زمین انداخته،
بی‌عصمت کرده‌ای.
۴۰ تمامی حصارهایش را شکسته
و قلعه‌های او را خراب نموده‌ای.
۴۱ همه راهگدران او را تاراج می‌کنند
و او نزد همسایگان خود عار گردیده است.
۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته،
و همه دشمنانش را مسرور ساخته‌ای.

۳ انسان را به غبار برمی گردانی،
 و می گوئی: «ای آدمیان بازگشت نمایید!»
 ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو
 مثل دیروز است که گذشته باشد
 و مثل پایی از شب.
 ۵ مثل سیلاب ایشان را رفته ای
 و مثل خواب شده اند،
 صبحگاهان مثل گیاهی که می روید.
 ۶ بامدادان می شکفت و می روید.
 شامگاهان بریده و پژمرده می شود.
 ۷ زیرا که در غضب تو بی قوت می شویم
 و در خشم تو پریشان می گردیم.
 ۸ چونکه گناهان ما را در نظر خود گذارده ای
 و خفایای ما را در نور روی خویش.
 ۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد
 و سالهای خود را مثل خیالی به سر برده ایم.
 ۱۰ دوران عمر ما هفتاد سال است
 و اگر با بنیه، هشتاد سال باشد.
 لیکن فخر آنها محنت و اندوه است
 زیرا به زودی تمام شده،
 پرواز می کنیم.
 ۱۱ کیست که شدت خشم تو را می داند
 و غضب تو را چنانکه از تو می باید ترسید.
 ۱۲ ما را تعلیم ده تا روزهای خود را بشماریم
 تا دل خردمندی را حاصل نماییم.
 ۱۳ بازگشت کن، ای خداوند! تا به کی؟
 و بر خادمان خود شفقت فرما.
 ۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن
 تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نماییم.
 ۱۵ ما را شادمان گردان
 به عوض روزهایی که ما را مبتلا ساختی
 و سالهایی که بدی را دیده ایم.

۳۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده ای
 و او را در جنگ پایدار نساخته ای.
 ۴۴ جلال او را پوچ ساخته
 و تخت او را به زمین انداخته ای.
 ۴۵ دوران شبابش را کوتاه کرده،
 و او را به خجالت پوشانیده ای، سلاه.
 ۴۶ تا به کی، ای خداوند،
 خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد
 و غضب تو مثل آتش
 افروخته خواهد شد؟
 ۴۷ به یاد آور که دوران حیاتم چه کم است!
 چرا تمامی آدمیان را برای پوچی آفریده ای؟
 ۴۸ کدام آدمی زنده است که مرگ را نخواهد دید؟
 و جان خویش را از دست قبر
 خلاص خواهد ساخت؟ سلاه.
 ۴۹ ای خداوند، رحمت های قدیم تو کجاست؟
 که برای داوود به امانت خود قسم خوردی.
 ۵۰ ای خداوند، ملامت خادم خود را به یاد آور
 که آن را از قومهای بسیار
 در سینه خود متحمل می باشم.
 ۵۱ که دشمنان تو ای خداوند، ملامت کرده اند،
 یعنی آثار مسیح تو را ملامت نموده اند.
 ۵۲ خداوند متبارک باد تا به ابد. آمین و آمین.

کتاب چهارم

از ازل تا به ابد

دعای موسی مرد خدا

ای خداوند مسکن ما تو بوده ای،
 در تمامی نسل ها،

۹۰ قبل از آنکه کوه ها به وجود آید
 و زمین و جهان را بیافرینی.
 از ازل تا به ابد تو خدا هستی.

تا در تمامی راههای تو را حفظ نمایند.
 ۱۲ تو را بر دستهای خود خواهند گرفت،
 مباد پای خود را به سنگ بزنی.
 ۱۳ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛
 شیریچه و ازدها را پایمال خواهی کرد.
 ۱۴ «چونکه به من رغبت دارد او را خواهم رهانید
 و چونکه به اسم من آگاه است
 او را سرافراز خواهم ساخت.
 ۱۵ چون مرا خواند او را قبول خواهم کرد.
 من در تنگی با او خواهم بود
 و او را نجات داده،
 سریلند خواهم ساخت.
 ۱۶ به طول عمر او را سیر می گردانم
 و نجات خویش را به او نشان خواهم داد.»

کارهای تو چه عظیم است

یک مزمور. سرود برای روز سبت
 خداوند را حمد گفتن نیکو است
 و به نام تو سپاس خواندن،
 ای خدای متعال.
 ۲ بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن
 و در هر شب وفاداری تو را.
 ۳ بر نوای بریط ده تار
 و بر رُباب و به نغمه چنگ و بریط.
 ۴ زیرا که ای خداوند،
 مرا به کارهای خودت شادمان ساخته ای.
 به خاطر اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود.
 ۵ ای خداوند، کارهای تو چه عظیم است
 و فکرهای تو بی نهایت عمیق.
 ۶ مرد وحشی این را نمی داند
 و جاهل در این دقت نمی کند.
 ۷ وقتی که شیران مثل علف می رویند

۱۶ اعمال تو بر بندگان آشکار بشود
 و شوکت تو بر فرزندان ایشان.
 ۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد،
 و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز.
 عمل دستهای ما را استوار گردان.

پناهگاه و قلعه من

۹۱ آنکه در پوشش خدای متعال نشسته است،
 زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود.
 ۲ درباره خداوند می گویم
 که او پناهگاه و قلعه من است
 و خدای من که بر او توکل دارم.
 ۳ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید
 و از وبای خبیث.
 ۴ به پرهای خود تو را خواهد پوشانید
 و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت.
 وفاداری او تو را حافظ و سپر خواهد بود.
 ۵ از ترسی در شب نخواهی ترسید
 و نه از تیری که در روز می پرد.
 ۶ و نه از وبایی که در تاریکی می رود
 و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می کند.
 ۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد
 و ده هزار به دست راست تو.
 لیکن نزد تو نخواهد رسید.
 ۸ فقط به چشمان خود خواهی نگریست
 و پاداش شیرین را خواهی دید.
 ۹ زیرا گفتی: تو، ای خداوند، پناهگاه من هستی
 و آن متعال را پناهگاه خویش گردانیده ای.
 ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد
 و بلائی نزد خیمه تو نخواهد رسید.
 ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را درباره تو
 امر خواهد فرمود

و تو از قدیم هستی.

۳ ای خداوند، سیلابها برافراشته‌اند،

سیلابها آواز خود را برافراشته‌اند.

سیلابها خروش خود را برافراشته‌اند؛

۴ فوق آواز آبهای بسیار،

فوق امواج نیرومند دریا.

خداوند در اوج آسمانها قویتر است.

۵ شهادت تو بی‌نهایت امین است.

ای خداوند،

قدوسیّت خانه تو را زینده است تا به ابد.

خداوند قوم خود را ترک نخواهد کرد

ای یهوه خدای انتقام گیرنده،

ای خدای انتقام گیرنده، ظهور فرما!

۲ ای داور جهان متعال شو

و بر متکبران مکافات برسان!

۳ ای خداوند، تا به کی شیران،

تا به کی شیران فخر خواهند نمود؟

۴ حرفها می‌زنند و سخنان ستم‌آمیز می‌گویند.

همه بدکاران لاف می‌زنند.

۵ ای خداوند، قوم تو را می‌شکنند

و میراث تو را ذلیل می‌سازند.

۶ بیوه‌زنان و غریبان را می‌کشند

و یتیمان را به قتل می‌رسانند.

۷ و می‌گویند: «یاه نمی‌بیند!

و خدای یعقوب ملاحظه نمی‌نماید.»

۸ ای احمقان قوم بفهمید!

و ای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟

۹ او که گوش را غرس نمود،

آیا نمی‌شنود؟

او که چشم را ساخت،

آیا نمی‌بیند؟

و تمامی بدکاران می‌شکفند،

برای این است که تا به ابد هلاک گردند.

۸ لیکن تو ای خداوند،

بر اوج آسمان هستی، تا به ابد.

۹ زیرا اینک دشمنان تو، ای خداوند،

هان دشمنان تو هلاک خواهند شد

و تمامی بدکاران پراکنده خواهند شد.

۱۰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی

بلند کرده‌ای

و به روغن تازه مسح شده‌ام.

۱۱ و چشم من بر دشمنانم خواهد نگریست

و گوشهای من

از شیرانی که با من مخالفت می‌کنند،

خواهد شنید.

۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت

و مثل سرو آزاد در لبنان رشد خواهد کرد.

۱۳ آنانی که در خانه خداوند غرس شده‌اند،

در صحنهای خدای ما خواهند شکفت.

۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد

و تر و تازه و سبز خواهند بود.

۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است.

او صخره من است،

و در وی هیچ بی‌انصافی نیست.

خداوند سلطنت می‌کند

خداوند سلطنت را گرفته

و خود را به جلال آراسته است.

خداوند خود را آراسته

و کمر خود را به قوت بسته است.

جهان نیز پایدار گردیده است

و جنبش نخواهد خورد.

۲ تخت تو از ازل پایدار شده است

۹۴

۹۳

۱۰ او که ملتّها را تنبیه می‌کند،

آیا توبیخ نخواهد نمود؟

او که معرفت را به انسان می‌آموزد؟

۱۱ خداوند فکرای انسان را می‌داند

که تنها برای بطلالت است.

۱۲ ای یاه،

خوشا به حال شخصی که او را ادب می‌نمائی

و از شریعت خود او را تعلیم می‌دهی

۱۳ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی،

مادامی که گودال برای شیریان کنده شود.

۱۴ زیرا خداوند،

قوم خود را رد نخواهد کرد

و میراث خویش را ترک نخواهد نمود.

۱۵ زیرا که داوری به انصاف بازگشت خواهد کرد

و همه راستدلان پیروی آن را خواهند نمود.

۱۶ کیست که برای من با شیریان

مخالفت خواهد کرد

و کیست که با بدکاران قیاس خواهد نمود.

۱۷ اگر خداوند مددکار من نمی‌بود،

جان من به زودی در خاموشی ساکن می‌شد.

۱۸ چون گفتم که «پای من می‌لغزد»،

پس رحمت تو، ای خداوند، تکیه‌گاهم شد.

۱۹ در زیادی اندیشه‌های دل من،

تسلّی‌های تو جانم را آسایش بخشید.

۲۰ آیا تخت شرارت با تو رفاقت تواند نمود،

که فساد را به قانون اختراع می‌کند؟

۲۱ بر جان مرد راست با هم جمع می‌شوند

و بر خون بی‌گناه حکم می‌دهند.

۲۲ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است

و خدایم صخره پناهگاه من است.

۲۳ و گناه ایشان را بر ایشان

برخواهد گردانید

و ایشان را در شرارت ایشان

فانی خواهد ساخت.

یَهُوَه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

بیابید خداوند را بسراییم

بیابید خداوند را بسراییم

و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم!

۲ به حضور او با حمد نزدیک بشویم!

و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم!

۳ زیرا که تَهوَه، خدای بزرگ است،

۴ و پادشاه عظیم بر تمامی خدایان.

نشیبه‌های زمین در دست وی است

و فرازهای کوه‌ها از آن او.

۵ دریا از آن اوست؛ او آن را بساخت.

دستهای وی خشکی را شکل بخشید.

۶ بیابید عبادت و سجده نماییم

و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم!

۷ زیرا که او خدای ما است!

و ما قوم مرتع و گله دست او می‌باشیم!

امروز کاش آواز او را می‌شنیدید!

۸ دل خود را سخت مسازید، مثل مریبه*،

مانند روز مسّه* در صحرا.

۹ چون اجداد شما مرا آزمودند

و تجربه کردند

و کارهای مرا دیدند.

۱۰ چهل سال از آن قوم غمگین بودم

و گفتم: «قوم گمراه دل هستند

که راههای مرا نشناختند.

۹۵

به وجد آید؛

آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود

^{۱۳} به حضور خداوند زیرا که می آید.

زیرا که برای داوری جهان می آید.

دنیا را به انصاف داوری خواهد کرد

و قوم‌ها را به امانت خود.

خداوند سلطنت می کند

خداوند سلطنت گرفته است،

پس زمین شادی کند

و جزیره‌های بسیار مسرور گردند.

^۲ ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست.

عدالت و انصاف بنیان تخت اوست.

^۳ آتش پیش روی وی می رود

و دشمنان او را به اطرافش می سوزاند.

^۴ برقهایش جهان را روشن می سازد؛

زمین این را بدید و بلرزید.

^۵ کوه‌ها از حضور خداوند مثل موم

گداخته می شود،

از حضور خداوند تمامی جهان.

^۶ آسمان‌ها عدالت او را اعلام می کنند

و تمامی قوم‌ها جلال او را می بینند.

^۷ همه پرستندگان بتهای تراشیده

خجل می شوند که به بتهای فخر می نمایند.

ای تمامی خدایان، او را پرستید.

^۸ صهیون شنید و شادمان شد

و دختران یهودا مسرور گردیدند؛

ای خداوند، به خاطر داوریهای تو.

^۹ زیرا که تو، ای خداوند،

بر تمامی روی زمین متعال هستی،

بر تمامی خدایان، بسیار فراتر!

^{۱۰} ای شما که خداوند را دوست می دارید،

^{۱۱} پس در خشم خود قسم خوردم

که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

شوکت قدوسیت خدا

یهوه را سرود تازه بسرایید!

ای تمامی زمین خداوند را بسرایید!

^۲ خداوند را بسرایید

و نام او را متبارک خوانید!

روز به روز نجات او را اعلام نمایید.

^۳ در میان ملت‌ها جلال او را اعلام کنید

و کارهای عجیب او را در همه قوم‌ها.

^۴ زیرا خداوند، عظیم است

و بی‌نهایت شایان حمد.

و او مهیب است بر تمامی خدایان.

^۵ زیرا همه خدایان ملت‌ها بتهایند،

لیکن یهوه آسمان‌ها را آفرید.

^۶ قهر و جلال به حضور او است

و قوت و جمال در قدس وی.

^۷ ای قبایل قوم‌ها، خداوند را توصیف نمایید!

خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید!

^۸ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید!

هدیه بیاورید و به صحنه‌های او بیایید!

^۹ خداوند را در زینت قدوسیت پرستید!

ای تمامی زمین، از حضور او بلرزید!

^{۱۰} در میان ملت‌ها گویند:

«خداوند سلطنت گرفته است.

جهان نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد.

قوم‌ها را به انصاف داوری خواهد نمود.»

^{۱۱} آسمان شادی کند

و زمین مسرور گردد.

دریا و پری آن غرش نماید.

^{۱۲} صحرا و هر چه در آن است،

جهان را به عدالت داوری خواهد کرد
و قومها را به انصاف.

خداوند خدای ما قدّوس است

خداوند سلطنت گرفته است،
پس قومها بلرزند! ۹۹

بر کرویین می نشیند،

زمین به لرزه درآید!

۲ خداوند در صهیون عظیم است

و او بر تمامی قومها متعال است!

۳ اسم عظیم و مهیب تو را حمد بگویند،
که او قدّوس است.

۴ و قوت پادشاه، انصاف را دوست می دارد.

تو راستی را پایدار کرده،

و انصاف و عدالت را در یعقوب

حاصل آورده ای.

۵ یهوه خدای ما را حرمت نمایند

و نزد قدمگاه او عبادت کنند

که او قدّوس است.

۶ موسی و هارون از کاهنانش

و سموئیل از خوانندگان نام او.

یهوه را خوانند

و او ایشان را جواب داد.

۷ در ستون ابر به ایشان سخن گفت.

شهادت او و قانونی را که به ایشان داد،

نگاه داشتند.

۸ ای یهوه خدای ما، تو ایشان را قبول فرمودی.

ایشان را خدای بخشنده بودی.

اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی.

۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید

و نزد کوه مقدس او عبادت کنید،

از بدی نفرت کنید!

او حافظ جانهای مقدّسان خود است،

ایشان را از دست شیران می رهاند.

۱۱ نور برای عادلان کاشته شده است

و شادمانی برای راست دلان.

۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید!

و اعلام قدّوسیت او را حمد بگویید.

برای خداوند فریاد شادمانی سر دهید

یک مزمور

برای خداوند سرود تازه بسرایید،
زیرا کارهای عجیب کرده است. ۹۸

دست راست و بازوی قدّوس او،

او را پرورز ساخته است.

۲ خداوند نجات خود را اعلام نموده،

و عدالتش را به چشم ملتّها آشکار کرده است.

۳ رحمت و وفاداری خود را

با خاندان اسرائیل به یاد آورد.

همه کرانهای زمین نجات خدای ما را دیده اند.

۴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید.

بانگ زنید و بخوانید و بسرایید.

۵ خداوند را با بربط بسرایید!

با بربط و با آواز نغمه ها!

۶ با شیپورها و صدای سرنا!

به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید!

۷ دریا و پری آن بخروشند!

جهان و ساکنان آن!

۸ نهرها دستک بزنند!

و کوهها با هم ترّّم نمایند.

۹ به حضور خداوند،

زیرا به داوری جهان می آید.

۴ دل کج از من دور خواهد شد.

شخص شریر را نخواهم شناخت.

۵ کسی را که در نهان به همسایه خود غیبت گوید،

هلاک خواهم کرد.

کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد،

تحمل نخواهم کرد.

۶ چشمانم بر وفاداران زمین است

تا با من ساکن شوند.

کسی که به طریق کامل رفتار نماید،

خادم من خواهد بود.

۷ حیلہ گر در خانه من ساکن نخواهد شد.

دروغ گو پیش چشم من نخواهد ماند.

۸ همه شریان زمین را صبحگاهان

هلاک خواهم کرد،

تا همه بدکاران را از شهر خداوند برگنم.

روی خود را از من پنهان مکن

دعای شخص ستمدیده، وقتی که در

پریشان‌حالی ناله خود را به حضور یهوه می‌ریزد

۱۰۲ ای خداوند، دعای مرا بشنو،

و فریاد من نزد تو برسد.

۲ در روز تنگی‌ام روی خود را از من مپوشان.

گوش خود را به من فرا گیر

و روزی که بخوانم،

مرا به زودی جواب ده.

۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد

و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.

۴ دل من مثل گیاه زده شده

و خشک گردیده است،

زیرا خوردن غذای خود را فراموش می‌کنم.

۵ به خاطر صدای ناله خود،

استخوانهایم به گوشت من چسبیده است.

زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

محبت او جاودانه است

مزمور شکرگزاری.

۱۰۰ ای تمامی روی زمین،

خداوند را آواز شادمانی دهید.

۲ خداوند را با شادی عبادت نمایید

و به حضور او با ترنم بیایید.

۳ بدانید که یهوه خداست؛

او ما را آفرید.

ما قوم او هستیم

و گوسفندان مرتع او.

۴ به دروازه‌های او با حمد بیایید

و به صحنهای او با سپاس!

او را حمد گوید

و نام او را متبارک خوانید!

۵ زیرا که خداوند نیکوست

و رحمت او ابدی

و وفاداری وی تا به ابد.

با صداقت زندگی خواهم کرد

مزمور داوود

۱۰۱ رحمت و انصاف را خواهم سراپید.

نزد تو، ای خداوند،

سپاس خواهم خواند.

۲ در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود.

نزد من کی خواهی آمد؟

در خانه خود با دلی راست

زندگی خواهم کرد.

۳ چیزی بد را پیش نظر خود نخواهم گذاشت.

از کار کج‌روان نفرت می‌دارم؛

به من نخواهد چسبید.

۶ مانند مرغ سقّای صحرا شده،

و مثل جغد خرابه‌ها گردیده‌ام.

۷ نگهبانی می‌کنم

و مثل گنجشک بر پشت بام، تنها مانده‌ام.

۸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می‌کنند

و آنانی که بر من دیوانه شده‌اند،

مرا لعنت می‌نمایند.

۹ زیرا خاکستر را مثل نان خورده‌ام

و آنچه را که می‌نوشم، با اشک آمیخته‌ام؛

۱۰ به سبب غضب و خشم تو،

زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده‌ای.

۱۱ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده

و من مثل گیاه پژمرده شده‌ام.

۱۲ لیکن تو، ای خداوند،

جلوس فرموده‌ای تا به ابد!

و ذکر تو تا تمامی نسل‌هاست!

۱۳ تو برخاسته، بر صهیون ترخم خواهی نمود،

زیرا وقتی است که بر او شفقت کنی

و زمان معین رسیده است.

۱۴ چونکه خادمان تو در سنگهای وی رغبت دارند

و بر خاک او شفقت می‌نمایند.

۱۵ پس ملّت‌ها از نام خداوند خواهند ترسید

و تمامی پادشاهان جهان از شوکت تو.

۱۶ زیرا خداوند صهیون را بنا نموده،

و در جلال خود ظهور فرموده است.

۱۷ به دعای مسکینان برگشته

و دعای ایشان را خوار نشمرده است.

۱۸ این برای نسل آینده نوشته می‌شود

تا قومی که آفریده خواهند شد،

خداوند را سپاس بخوانند.

۱۹ زیرا که از بلندی قدس خود نگریسته،

خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است.

۲۰ تا ناله اسیران را بشنود

و آنانی را که به مرگ سپرده شده‌اند،

آزاد نماید.

۲۱ تا نام خداوند را در صهیون اعلام نمایند

و ستایش او را در اورشلیم؛

۲۲ هنگامی که قوم‌ها با هم جمع شوند

و ممالک نیز، تا خداوند را عبادت نمایند.

۲۳ توانایی مرا در راه شکست

و روزهای مرا کوتاه گردانید.

۲۴ گفتم:

«ای خدای من، مرا در نیمه عمرم برمگیر،

ای که سالهای تو تا تمامی نسل‌ها است!

۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی

و آسمان‌ها کار دستهای تو است.

۲۶ آنها فانی می‌شوند،

لیکن تو باقی هستی

و تمامی آنها مثل جامه مندرس خواهند شد.

و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد

و تبدیل خواهند شد.

۲۷ لیکن تو همان هستی

و سالهای تو تمام نخواهد گردید.

۲۸ فرزندان خدمتگزارانت باقی خواهند ماند

و نسل ایشان در حضور تو

پایدار خواهند بود.

ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!

مزمور داوود

۱۰۳ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!

و هر چه در درون من است،

نام قدوس او را متبارک خواند.

۲ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!

و تمامی نیکویی‌های او را فراموش مکن!

۳ که تمام گناهانت را می بخشد
و همه مرض‌های تو را شفا می بخشد.
۴ که حیات تو را از عالم مردگان فدیه می دهد
و تاج رحمت و شفقت را بر سر تو می نهد.
۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می کند
تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.
۶ خداوند عدالت را به جا می آورد
و انصاف را برای تمامی مظلومان.
۷ طریق‌های خویش را به موسی تعلیم داد
و کارهای خود را به بنی اسرائیل.
۸ خداوند رحمان و کریم است،
دیرغضب و بسیار رحیم.
۹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود
و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.
۱۰ با ما موافق گناهان ما عمل نموده،
و به ما مطابق خطایای ما جزا نداده است.
۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است،
به همان قدر رحمت او بر
ترسندگانش عظیم است.
۱۲ به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است،
به همان اندازه گناهان ما را
از ما دور کرده است.
۱۳ چنانکه پدر بر فرزندان خود رؤوف است،
همچنان خداوند بر ترسندگان
خود شفقت می نماید.
۱۴ زیرا سرشت ما را می داند
و یاد می دارد که ما خاک هستیم.
۱۵ و اما انسان، روزهای او مثل گیاه است؛
مثل گل صحرا همچنان می شکفت.
۱۶ زیرا که باد بر آن می وزد و نابود می گردد
و مکانش دیگر آن را نمی شناسد.
۱۷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگان

از ازل تا به ابد است
و عدالت او بر فرزندان فرزندان.
۱۸ بر آثانی که عهد او را حفظ می کنند
و مقررات او را یاد می دارند
تا آنها را به جا آورند.
۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمان‌ها استوار نموده،
و سلطنت او بر همه چیره است.
۲۰ خداوند را متبارک خوانید،
ای فرشتگان او که در قوت نیرومند هستید
و کلام او را به جا می آورید
و صدای کلام او را گوش می گیرید!
۲۱ ای تمامی لشکرهای او
خداوند را متبارک خوانید!
و ای خادمان او
که اراده او را به جا می آورید!
۲۲ ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید!
در همه مکان‌های سلطنت او.
ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

تو چه عظیمی، ای خداوند خدای من

۱۰۴ ای جان من،
خداوند را متبارک بخوان!
ای یهوه خدای من،
تو بی نهایت عظیم هستی!
به عزّت و جلال آراسته هستی.
۲ خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده‌ای.
۳ آن که تیرکهای غرفه‌های خود را
بر آبها بنا کرده است
و ابرها را ارابه خود نموده
و بر بالهای باد می رود.
۴ فرشتگان خود را بادها می گرداند
و خادمان خود را آتش مشتعل.

۱۹ ماه را برای موسم‌ها ساخت
 و آفتاب مغرب خود را می‌داند.
 ۲۰ تاریکی می‌سازی و شب می‌شود
 که در آن همه حیوانات جنگلی راه می‌روند.
 ۲۱ شیربیچگان برای شکار خود غرش می‌کنند
 و خوراک خویش را از خدا می‌جویند.
 ۲۲ چون آفتاب طلوع می‌کند، جمع می‌شوند
 و در بیشه‌های خود می‌خوابند.
 ۲۳ انسان برای کار خود بیرون می‌آید
 و به جهت شغل خویش تا شامگاه.
 ۲۴ ای خداوند، کارهای تو چه بسیار است؛
 تمامی آنها را به حکمت کرده‌ای.
 زمین از دولت تو پر است.
 ۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع و پهناور نیز
 که در آن خزندگان از حدود شماره زیاده‌اند
 و حیوانات کوچک و بزرگ.
 ۲۶ و در آن کشتیها راه می‌روند
 و آن لویاتان
 که به جهت بازی کردن در آن آفریده‌ای.
 ۲۷ تمامی اینها از تو انتظار می‌کشند
 تا خوراک آنها را در وقتش برسانی.
 ۲۸ آنچه را که به آنها می‌دهی،
 فرا می‌گیرند.
 دست خود را باز می‌کنی،
 پس از چیزهای نیکو سیر می‌شوند.
 ۲۹ روی خود را می‌پوشانی،
 پس مضطرب می‌گردند.
 نفستان را می‌گیری،
 پس می‌میرند
 و به خاک خود برمی‌گردند.
 ۳۰ چون روح خود را می‌فرستی،
 آفریده می‌شوند

۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده،
 تا جنبش نخورد تا به ابد.
 ۶ آن را به آبهای ژرف مثل ردا پوشانیده‌ای،
 که آنها بر کوهها ایستاده‌اند.
 ۷ از توبیخ تو می‌گریزند،
 از صدای رعد تو پراکنده می‌شوند.
 ۸ به فراز کوهها برمی‌آیند،
 و به همواری‌ها فرود می‌آیند؛
 به مکانی که برای آنها مهیا ساخته‌ای.
 ۹ حدی برای آنها قرار داده‌ای
 که از آن نگذرند و برنگردند
 تا زمین را ببوشانند.
 ۱۰ که چشمه‌ها را در وادیها جاری می‌سازد
 تا در میان کوهها روان بشوند.
 ۱۱ تمام حیوانات صحرا را سیراب می‌سازند
 تا گورخران تشنگی خود را فرو نشانند.
 ۱۲ بر آنها مرغان هوا ساکن می‌شوند
 و از میان شاخه‌ها آواز خود را می‌دهند.
 ۱۳ او از غرفه‌های خود کوهها را سیراب می‌کند
 و از ثمرات کارهای تو زمین سیر می‌شود.
 ۱۴ گیاهان را برای چارپایان می‌رویاند
 و سبزه‌ها را برای خدمت انسان،
 و نان را از زمین بیرون می‌آورد.
 ۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان می‌کند،
 و چهره او را به روغن شاداب می‌سازد
 و دل انسان را به نان قوی می‌گرداند.
 ۱۶ درختان خداوند شادابند،
 یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است،
 ۱۷ که در آنها پرندگان آشیانه‌های خود را می‌گیرند
 و امانا صنوبر خانه لک‌لک می‌باشد.
 ۱۸ کوههای بلند برای بزهای کوهی
 و صخره‌ها برای خرگوشان پناهگاه است.

و روی زمین را تازه می گردانی.

۳۱ جلال خداوند تا به ابد است.

خداوند از اعمال خود خشنود خواهد بود.

۳۲ که به زمین نگاه می کند

و آن می لرزد.

کوهها را لمس می کند،

پس آتش فشان می شوند.

۳۳ خداوند را خواهیم سراپید،

تا زنده هستم.

برای خدای خود سپاس خواهیم خواند

تا وجود دارم.

۳۴ تفکر من او را لذتبخش بشود!

و من در خداوند شادمان خواهم بود.

۳۵ گناهکاران از زمین نابود گردند

و شیران دیگر یافت نشوند.

ای جان من،

خداوند را متبارک بخوان! هلولیاه!*

تمامی کارهای شگفتش را بازگوید

۱۰۵ یهوه را حمد گوید
و نام او را بخوانید.

کارهای او را در میان قومها اعلام نمایید.

۲ او را بسرایید،

برای او سپاس بخوانید.

در تمام کارهای عجیب او تفکر نمایید.

۳ در نام قدّوس او فخر کنید.

دل طالبان خداوند شادمان باشد.

۴ خداوند و قوّت او را بطلبید.

روی او را پیوسته طالب باشید.

۵ کارهای عجیب را که او کرده است،

به یاد آورید؛

نشانه های او و داوری های دهان او را.

۶ ای نسل خادم او ابراهیم!

ای فرزندان یعقوب، برگزیده او!

۷ یهوه خدای ماست.

داوریهای او در تمامی جهان است.

۸ عهد خود را یاد می دارد تا به ابد

و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است.

۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته

و سوگندی را که برای اسحاق خورده است.

۱۰ و آن را برای یعقوب قانونی استوار ساخت

و برای اسرائیل عهد جاودانی.

۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهیم داد

تا سهم میراث شما شود.

۱۲ هنگامی که شماری اندک بودند؛

انگشت شمار و غریب در آنجا.

۱۳ و از ملّتی به ملّتی سرگردان می بودند

و از یک مملکت تا قوم دیگر.

۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند،

بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان تنبیه نمود

۱۵ که «بر مسیحان من دست مگذارید.

و پیامبران مرا ضرر مرسانید!»

۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند

و تمامی ذخیره نان را از میان برد.

۱۷ و مردی پیش روی ایشان فرستاد،

یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.

۱۸ پایهای او را به زنجیرها زخمی کردند

و جان او در آهن بسته شد

۱۹ تا وقتی که سخن او واقع شد

و کلام خداوند او را امتحان نمود.

۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده،

بندهای او را گشود

و سلطان قوم‌ها او را آزاد ساخت.

۲۱ او را بر خانه خود حاکم قرار داد

و مختار بر تمام دارایی خویش.

۲۲ تا به اراده خود سروان او را بند نماید

و مشایخ او را حکمت آموزد.

۲۳ پس اسرائیل به مصر وارد شد

و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.

۲۴ او و قوم خود را به هدف بارور گردانید

و ایشان را از دشمنان ایشان قویتر ساخت.

۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید

تا بر قوم او کینه ورزند

و بر خادمان وی حيله نمایند.

۲۶ خادم خود موسی را فرستاد

و هارون را که برگزیده بود.

۲۷ کلمات و نشانه‌های او را در میان ایشان

به ظهور رسانیدند

و عجایب او را در زمین حام.

۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید.

پس به کلام او مخالفت نورزیدند.

۲۹ آبهای ایشان را به خون تبدیل کرد

و ماهیان ایشان را میرانید.

۳۰ زمین ایشان قورباغه‌ها را به ازدحام پیدا نمود،

حتی در حرملهای پادشاهان ایشان.

۳۱ او گفت و انواع مگسها پدید آمد

و پشه‌ها در همه حدود ایشان.

۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید

و آتش مشتعل را در زمین ایشان.

۳۳ موه‌ها و انجیرهای ایشان را زد

و درختان قلمروی ایشان را بشکست.

۳۴ او گفت و ملخ پدید آمد

و کرم‌ها از حد شماره افزون.

۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند

و میوه‌های زمین ایشان را خوردند.

۳۶ و تمامی نخست‌زادگان را در زمین ایشان زد،

نوبت تمامی قوت ایشان را.

۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد

که در قبایل ایشان یکی ضعیف نبود.

۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند،

زیرا که ترس ایشان بر آنها چیره گردیده بود.

۳۹ ابری برای پوشش گسترانید

و آتشی که شامگاه روشنایی دهد.

۴۰ درخواست کردند،

پس بلدرچین برای ایشان فرستاد

و ایشان را از نان آسمان سیر گردانید.

۴۱ صخره را بشکافت

و آب جاری شد؛

در جای‌های خشک مثل رود روان گردید.

۴۲ زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد

و خادم خویش ابراهیم را.

۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد

و برگزیدگان خویش را با ترنم.

۴۴ و زمین‌های غیریهودیان را به ایشان داد

و زحمات قوم‌ها را وارث شدند.

۴۵ تا آنکه مقررات او را نگاه دارند

و شریعت او را حفظ نمایند. هلولیوا!

خداوند را سپاس گوید، زیرا که او نیکوست

هلولیوا!

خداوند را حمد بگوید،

زیرا که او نیکو است

و رحمت او تا به ابد!

۲ کیست که کارهای عظیم خداوند را بگوید

۱۰۶

و به هارون، مقدس یهوه.
 ۱۷ و زمین شکافته شده، دانات را فرو برد
 و جماعت ایرام را پوشانید.
 ۱۸ و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده،
 شعله آتش شیران را سوزانید.
 ۱۹ گوساله‌ای در حوریب ساختند
 و بتی ریخته شده را پرستش نمودند.
 ۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند
 به مثال گوی که علف می‌خورد.
 ۲۱ و خدای نجات‌دهنده خود را فراموش کردند
 که کارهای عظیم در مصر کرده بود.
 ۲۲ و اعمال عجیب را در زمین حام
 و کارهای ترسناک را در دریای سرخ.
 ۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند؛
 اگر برگزیده او موسی
 در شکاف به حضور وی نمی‌ایستاد،
 تا غضب او را از هلاکت ایشان برگرداند.
 ۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمردند
 و به کلام وی ایمان نیاوردند.
 ۲۵ و در خیمه‌های خود غرغر کردند
 و سخن خداوند را گوش ننمودند.
 ۲۶ بنابراین دست خود را بر ایشان برافراشت،
 که ایشان را در صحرا از پا درآورد.
 ۲۷ و نسل ایشان را در میان ملت‌ها بیندازد
 و ایشان را در زمین‌ها پراکنده کند.
 ۲۸ پس به بعل فغور پیوستند
 و قربانی‌های مردگان را خوردند.
 ۲۹ و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند
 و وبا بر ایشان سخت آمد.
 ۳۰ آنگاه فینحاس بر پا ایستاده، داوری نمود
 و وبا برداشته شد.
 ۳۱ و این برای او به عدالت حساب گردید،

و همه نغمه‌های او را بشنوند؟
 ۳ خوشا به حال آنانی که انصاف را نگاه دارند
 و آن که عدالت را در همه وقت حاصل آورد.
 ۴ ای خداوند، مرا یاد کن
 به رضامندی که با قوم خود می‌داری
 و به نجات خود از من دیدار نما.
 ۵ تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم
 و به شادمانی قوم تو مسرور شوم
 و با میراث تو فخر نمایم.
 ۶ با پدران خود گناه نموده‌ایم
 و عصیان ورزیده، شرارت کرده‌ایم.
 ۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند
 و زیادی رحمت تو را به یاد نیاوردند،
 بلکه نزد دریا یعنی دریای سرخ فتنه انگیزتند.
 ۸ لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد
 تا توانایی خود را اعلان نماید.
 ۹ و بر دریای سرخ تشر زد که خشک گردید.
 پس ایشان را در ژرفناها
 مثل بیابان رهبری فرمود.
 ۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد
 و از دست دشمن رهایی بخشید.
 ۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید
 که یکی از ایشان باقی نماند.
 ۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند
 و حمد او را سراییدند.
 ۱۳ لیکن کارهای او را به زودی فراموش کردند
 و مشورت او را انتظار نکشیدند.
 ۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در بیابان؛
 و خدا را امتحان کردند در هامون.
 ۱۵ و درخواست ایشان را به ایشان داد.
 لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.
 ۱۶ پس به موسی در اردو حسد بردند

و در زیادی رحمت خویش بازگشت نمود.
^{۴۶} و ایشان را حرمت داد،

در نظر تمامی اسیرکنندگان ایشان.
^{۴۷} ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده!

و ما را از میان غریبه‌ودیان جمع کن!
 تا نام قدوس تو را حمد گوئیم
 و در ستایش تو فخر نماییم.

^{۴۸} یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا به ابد.
 و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

کتاب پنجم

فدیه شدگان خداوند چنین گویند

خداوند را حمد بگویند،
 زیرا که او نیکو است

و رحمت او باقی هست تا به ابد.

^۲ فدیه شدگان خداوند این را بگویند

که ایشان را از دست دشمن فدیه داده است.

^۳ و ایشان را از شهرها جمع کرده،

از مشرق و مغرب و از شمال و جنوب.

^۴ در صحرا آواره شدند و در بیابانی طریق

و شهری برای سکونت نیافتند.

^۵ گرسنه و تشنه نیز شدند

و جان ایشان در ایشان کاهیده گردید.

^۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند

و ایشان را از تنگی‌های ایشان رهایی بخشید.

^۷ و ایشان را به راه درست رهبری نمود،

تا به شهری مسکون وارد شدند.

^۸ پس خداوند را به خاطر رحمتش تشکر نمایند

و به سبب کارهای عجیب او با آدمیان.

^۹ زیرا که جان آرزومند را سیر گردانید

و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت.

^{۱۰} آنانی که در تاریکی و سایه مرگ نشسته بودند،

پشت بر پشت تا به ابد.

^{۳۲} و او را نزد آب مریبه غضبناک نمودند.

حتی موسی هم به خاطر ایشان زیان دید.

^{۳۳} زیرا که روح او را تلخ ساختند،

تا از لبهای خود ناسزا گفت.

^{۳۴} تا آن قوم‌ها را هلاک نکردند،

که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود.

^{۳۵} بلکه خود را با غریبه‌ودیان آمیختند

و کارهای ایشان را آموختند.

^{۳۶} و بت‌های ایشان را پرستش نمودند

تا آنکه برای ایشان دام گردید.

^{۳۷} و پسران و دختران خویش را

برای دیوها قربانی گذرانیدند.

^{۳۸} و خون بی‌گناه را ریختند

یعنی خون پسران و دختران خود را

که آن را برای بُت‌های کنعان قربانی کردند

و زمین از خون آلوده گردید.

^{۳۹} و از کارهای خود نجس شدند

و در اعمال خویش زناکار گردیدند.

^{۴۰} بنابراین خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد

و میراث خویش را نفرت نمود.

^{۴۱} و ایشان را به دست غریبه‌ودیان تسلیم نمود

تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند،

بر ایشان حکمرانی کردند.

^{۴۲} و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند

و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند.

^{۴۳} بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد.

لیکن به مشورت‌های خویش بر او فتنه کردند

و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.

^{۴۴} با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد،

وقتی که فریاد ایشان را شنید.

^{۴۵} و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد

۲۶ به آسمان‌ها بالا رفتند
 و به ژرفاها فرود شدند
 و جان ایشان از سختی گداخته گردید.
 ۲۷ سرگردان گشته،
 مثل مستان افتان و خیزان شدند
 و عقل ایشان به تمامی حیران گردید.
 ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند
 و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
 ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت
 که موجهایش ساکن گردید.
 ۳۰ پس سرور شدند،
 زیرا که آسایش یافتند
 و ایشان را به بندر مراد ایشان رسانید.
 ۳۱ پس خداوند را به خاطر رحمتش تشکر نمایند
 و به خاطر کارهای عجیب او با آدمیان.
 ۳۲ و او را در جماعت قوم متعال بخوانند
 و در مجلس مشایخ او را سپاس بگویند.
 ۳۳ او نهرها را به بیابان تبدیل کرد
 و چشمه‌های آب را به زمین تشنه.
 ۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره‌زار،
 به خاطر شرارت ساکنان آن.
 ۳۵ بیابان را به دریاچه آب تبدیل کرد
 و زمین خشک را به چشمه‌های آب.
 ۳۶ و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت
 تا شهری برای سکونت بنا نمودند.
 ۳۷ و مزرعه‌ها کاشتند
 و تاکستان‌ها غرس نمودند
 و حاصل غله حاصل آوردند.
 ۳۸ و ایشان را برکت داد
 تا به هدف کثیر شدند
 و چارپایان ایشان را نگذارد کم شوند.
 ۳۹ و باز کم گشتند و ذلیل شدند،

که در ظلم و آهن بسته شده بودند.
 ۱۱ زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند
 و به پند آن متعال اهانت کردند.
 ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت.
 بلغزیدند و کمک کننده‌ای نبود.
 ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند
 و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
 ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه مرگ بیرون آورد
 و بندهای ایشان را بگسست.
 ۱۵ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند
 و به خاطر کارهای عجیب او با آدمیان.
 ۱۶ زیرا که دروازه‌های برنجین را شکسته،
 و بندهای آهنین را پاره کرده است.
 ۱۷ احمقان به سبب طریق شیرانه خود
 و به خاطر گناهان خویش،
 خود را ذلیل ساختند.
 ۱۸ جان ایشان هر قسم خوراک را نفرت نمود
 و به دروازه‌های مرگ نزدیک شدند.
 ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند
 و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
 ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید
 و ایشان را از هلاکت‌های ایشان رهایی بخشید.
 ۲۱ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند
 و به خاطر کارهای عجیب او با آدمیان.
 ۲۲ و قربانی‌های تشکر را تقدیم کنند
 و کارهای وی را به ترنم اعلام کنند.
 ۲۳ آنانی که در کشتی‌ها به دریا رفتند،
 و در آبهای زیاد شغل کردند.
 ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند
 و کارهای عجیب او را در ژرفا.
 ۲۵ او گفت، پس باد تند را وزانید
 و امواج آن را برافراشت.

از ظلم و بلا و اندوه.

۴۰ ذلت را بر رئیسان می‌ریزد

و ایشان را در بیابانی که راه ندارد،

آواره می‌سازد.

۴۱ اما مسکین را از عذابش بلند می‌کند

و قبیله‌ها را مثل گل‌ها برایش پیدا می‌کند.

۴۲ صالحان این را دیده، شادمان می‌شوند

و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست.

۴۳ کیست خردمند تا به این چیزها تفکر نماید؟

که ایشان رحمت‌های خداوند

را خواهند فهمید.

به یاری خدا شجاعانه نبرد خواهیم کرد

یک سرود. مزمور داوود

ای خدا دل من استوار است.

۱۰۸ من خواهم سرایید و ترنم خواهم نمود

و جلال من نیز.

۲ ای عود و بریط بیدار شوید!

من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد.

۳ ای خداوند،

تو را در میان قوم‌ها حمد خواهم گفت

و در میان طایفه‌ها تو را

خواهم سرایید.

۴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمان‌ها!

و وفاداری تو تا آسمان‌ها می‌رسد!

۵ ای خدا، بر فوق آسمان‌ها متعال باش

و جلال تو بر تمامی زمین!

۶ تا محبوبان تو خلاصی یابند.

به دست راست خود نجات ده

و مرا جواب ده.

۷ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است،

پس شادی خواهم نمود.

«شکیم را تقسیم می‌کنم»

و دره سگوت را خواهم پیمود.

۸ جلعاد از آن من است

و متسی از آن من.

و افرایم خود سر من.

و یهودا عصای سلطنت من.

۹ مواب ظرف شست و شوی من است،

و بر اِدوم نعلین خود را خواهم انداخت

و بر فلسطین فخر خواهم نمود.

۱۰ کیست که مرا به شهر مستحکم درآورد؟

کیست که مرا به اِدوم رهبری نماید؟

۱۱ آیا نه تو، ای خدا که ما را ترک کرده‌ای؟

و تو، ای خدا که با لشکرهای

ما بیرون نمی‌آیی؟

۱۲ ما را بر دشمن امداد فرما،

زیرا که کمک انسان باطل است.

۱۳ در خدا با شجاعت کار خواهیم کرد

و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

مرا کمک فرما، ای خداوند خدایم

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۱۰۹ ای خدای سپاس من، خاموش مباش!
زیرا که دهان شرارت

و دهان فریب را بر من گشوده‌اند،

و به زیان دروغ بر من سخن گفته‌اند.

۳ به سخنان کینه مرا احاطه کرده‌اند

و بی‌سبب با من جنگ نموده‌اند.

۴ به عوض محبت من، با من مخالفت می‌کنند،

و اما من دعا.

۵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند

و به عوض محبت، دشمنی نموده.

۶ مردی شیر را بر او بگمار

و دشمن به دست راست او بایستد.
 ۷ هنگامی که در محاکمه بیاید،
 خطا کار بیرون آید
 و دعای او گناه بشود.
 ۸ روزهای عمرش کم شود
 و منصب او را دیگری به دست آرد.
 ۹ فرزندان او یتیم بشوند
 و همسر وی بیوه گردد.
 ۱۰ و فرزندان او آواره شده،
 گدایی بکنند
 و از خرابه‌های خود قوت را بجویند.
 ۱۱ طلبکار تمامی دارایی او را به دست آرد
 و اجنبیان حاصل محنت او را تاراج کنند.
 ۱۲ کسی نباشد که بر او رحمت کند
 و بر یتیمان وی کسی شفقت ننماید.
 ۱۳ نسل وی از جا کنده گردد
 و در نسل بعد نام ایشان محو شود.
 ۱۴ عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شود
 و گناه مادرش محو نگردد.
 ۱۵ و آنها در مقابل چشم خداوند دائم بماند
 تا یادگاری ایشان را از زمین ببرد.
 ۱۶ زیرا که رحمت نمودن را به یاد نیاورد،
 بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد
 و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.
 ۱۷ چون که لعنت را دوست می‌داشت،
 به او رسیده
 و چون که برکت را نمی‌خواست،
 از او دور شده است.
 ۱۸ و لعنت را مثل ردای خود بر تن کرد
 و مثل آب به شکمش وارد شد
 و مثل روغن در استخوانهای وی.
 ۱۹ پس مثل جامه‌ای که او را می‌پوشاند،

و چون کمربندی که به آن
 همیشه بسته می‌شود،
 خواهد بود.
 ۲۰ این است پاداش مخالفانم از جانب خداوند
 و برای آنانی که بر جان من بدی می‌گویند.
 ۲۱ اما تو، ای یهوه خداوند،
 به خاطر نام خود با من عمل نما؛
 چون که رحمت تو نیکوست،
 مرا خلاصی ده.
 ۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم
 و دل من در درونم مجروح است.
 ۲۳ مثل سایه‌ای که در زوال باشد، رفته‌ام
 و مثل ملخ رانده شده‌ام.
 ۲۴ زانوهام از روزه داشتن می‌لرزند
 و گوشتم از فربهی بی‌قوت می‌شود.
 ۲۵ و من نزد ایشان عار گردیده‌ام.
 چون مرا می‌بینند، سر خود را می‌جنبانند.
 ۲۶ ای یهوه خدای من، مرا یاری فرما
 و مطابق رحمت خود مرا نجات ده،
 ۲۷ تا بدانند که این است دست تو،
 و تو، ای خداوند، این را کرده‌ای.
 ۲۸ ایشان لعنت بکنند،
 اما تو برکت بده.
 ایشان برخیزند و خجل گردند
 و اما خادم تو شادمان شود.
 ۲۹ جفا کنندگانم به رسوایی آراسته شوند
 و خجالت خویش را مثل ردا بپوشند.
 ۳۰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد
 و او را در جماعت زیاد حمد خواهم گفت.
 ۳۱ زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد
 تا او را از آنانی که بر جان او
 حکم می‌دهند، برهاند.

به دست راست من بنشین

مزمور داوود

۱۱۰. یهوه به خداوند من گفت:
«به دست راست من بنشین

تا دشمنان را پای انداز تو سازم.»

۲ خداوند عصبای قوت تو را

از صهیون خواهد فرستاد.

در میان دشمنان خود حکمرانی کن.

۳ قوم تو در روز قوت تو،

هدایای اختیاری می‌باشند.

در زینت‌های قدوسیت،

شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه برای تو است.

۴ خداوند قسم خورده است

و پشیمان نخواهد شد که

«تو کاهن هستی تا به ابد

به رتبه ملکی صدق.»

۵ خداوند که به دست راست توست؛

در روز غضب خود

پادشاهان را شکست خواهد داد.

۶ در میان ملت‌ها داوری خواهد کرد.

از لاشه‌ها پر خواهد ساخت

و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید.

۷ از نهر کنار راه خواهد نوشید.

بنابراین سر خود را برخواید افراشت.

کارهای خداوند عظیم است

۱۱۱. هلولیاه!

خداوند را به تمامی دل

حمد خواهم گفت؛

در مجلس راستان و در جماعت.

۲ کارهای خداوند عظیم است،

و همگانی که به آنها رغبت دارند،

در آنها تفتیش می‌کنند.

۳ کار او جلال و شوکت است

و عدالت وی پایدار تا به ابد.

۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است.

خداوند کریم و رحیم است.

۵ ترسندگان خود را روزی نیکو داده است.

عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا به ابد.

۶ قوت اعمال خود را

برای قوم خود بیان کرده است

تا میراث ملت‌ها را به ایشان عطا فرماید.

۷ کارهای دستهایش راستی و انصاف است

و تمامی مقررات وی قابل اعتماد.

۸ آنها پایدار است تا به ابد.

در راستی و استقامت کرده شده.

۹ فدیهای برای قوم خود فرستاد

و عهد خویش را تا ابد امر فرمود.

نام او قدوس و مهیب است.

۱۰ ترس خداوند ابتدای حکمت است.

همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است.

حمد او پایدار است تا به ابد.

۱۱۲

عادل هرگز از

جای خود کنده نخواهد شد

هلولیاه!

خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد

و در پندهای او بسیار رغبت دارد.

۴ خداوند بر تمامی ملّت‌ها متعال است

و جلال وی فوق آسمان‌ها.

۵ کیست مانند یهوه خدای ما

که بر اوج آسمان نشسته است؟

۶ و متواضع می‌شود

تا نظر نماید بر آسمان‌ها و بر زمین.

۷ که مسکین را از خاک برمی‌دارد

و فقیر را از زیاله برمی‌افرازد.

۸ تا او را با بزرگان بنشانند؛

یعنی با بزرگان قوم خویش.

۹ زن نازاد را خانه‌نشین می‌سازد

و مادر فرحناک فرزندان. هلولویه!

وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند،

و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زیان،

۲ یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی.

۳ دریا این را بدید و گریخت

و اُردن به عقب برگشت.

۴ کوه‌ها مثل قوچ‌ها به جستن وارد شدند

و تپّه‌ها مثل بزّه‌های گله.

۵ ای دریا، تو را چه شد که گریختی؟

و ای اردن، که به عقب برگشتی؟

۶ ای کوه‌ها، که مثل قوچ‌ها به جستن درآمدید

و ای تپّه‌ها، که مثل بزّه‌های گله.

۷ ای زمین، از حضور خداوند پریشان شو

و از حضور خدای یعقوب.

۸ که صخره را دریاچه آب گردانید

و سنگ خارا را چشمه آب.

نام خود را جلال ده

ما را نه، ای خداوند! ما را نه،

بلکه نام خود را جلال ده؛

به خاطر رحمت و به سبب راستی خویش.

۲ نسلش در زمین نیرومند خواهند بود.

نسل راستان مبارک خواهند شد.

۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود

و عدالتش تا به ابد پایدار است.

۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می‌کند.

او کریم و رحیم و عادل است.

۵ فرخنده است شخصی که رثوف

و قرض دهنده باشد؛

او کارهای خود را به انصاف استوار می‌دارد.

۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد.

مرد عادل تا به ابد گفته خواهد بود.

۷ از خبر بد نخواهد ترسید.

دل او پایدار است

و بر خداوند توکل دارد.

۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید

تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند.

۹ سخاوتمندی نموده، به فقرا بخشیده است؛

عدالتش تا به ابد پایدار است.

شاخ او با عزّت افراشته خواهد شد.

۱۰ شیر این را دیده، غضبناک خواهد شد.

دندانهای خود را فشرده،

گداخته خواهد گشت.

آرزوی شیران قطع خواهد گردید.

کیست مانند یهوه خدای ما

هلولویه!

۱۱۳ ای خادمان خداوند، سپاس بخوانید.

نام خداوند را سپاس بخوانید.

۲ نام خداوند متبارک باد،

از الان تا به ابد.

۳ از طلوع آفتاب تا مغرب آن،

نام خداوند را سپاس خوانده شود.

۲ ملت‌ها چرا بگویند که

«خدای ایشان الان کجاست؟»

۳ اما خدای ما در آسمانهاست.

آنچه را که اراده نموده، حاصل آورده است.

۴ بتهای ایشان نقره و طلاست؛

از صنعت دستهای انسان.

۵ آنها را دهان است و سخن نمی‌گویند.

آنها را چشم‌هاست و نمی‌بینند.

۶ آنها را گوش‌هاست و نمی‌شنوند.

آنها را بینی است و نمی‌بویند.

۷ دست‌ها دارند و لمس نمی‌کنند.

و پای‌ها و راه نمی‌روند.

و از گوی خود صدایی بر نمی‌آورند.

۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند،

و هر که بر آنها توکل دارد.

۹ ای اسرائیل، بر خداوند توکل نما.

او یاور و سپر ایشان است.

۱۰ ای خاندان هارون، بر خداوند توکل نمایید.

او یاور و سپر ایشان است.

۱۱ ای ترسندگان خداوند،

بر خداوند توکل نمایید؛

او یاور و سپر ایشان است.

۱۲ خداوند ما را به یاد آورده، برکت می‌دهد.

خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد

و خاندان هارون را برکت خواهد داد.

۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد؛

چه کوچک و چه بزرگ.

۱۴ خداوند شما را رشد خواهد داد؛

شما و فرزندان شما را.

۱۵ شما مبارک خداوند هستید

که آسمان و زمین را آفرید.

۱۶ آسمان‌ها، آسمان‌های خداوند است

و اما زمین را به آدمیان عطا فرمود.

۱۷ مردگان نیستند که یاه را سپاس می‌خوانند؛

و نه آنانی که به خاموشی فرو می‌روند.

۱۸ لیکن ما یاه را متبارک خواهیم خواند،

از الان و تا به ابد. هیلویاه!

خداوند را دوست می‌دارم

۱۱۶ خداوند را محبت می‌نمایم،
زیرا که صدای من و

التماس مرا شنیده است.

۲ زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است،

پس در روزهای زندگی خود،

او را خواهم خواند.

۳ ریسمان‌های مرگ مرا احاطه کرد

و تنگی‌های عالم مردگان مرا دریافت؛

تنگی و غم پیدا کردم.

۴ آنگاه نام خداوند را خواندم:

«آه، ای خداوند، جان مرا رهایی ده!»

۵ خداوند رؤوف و عادل است

و خدای ما رحیم است.

۶ خداوند ساده دلان را محافظت می‌کند.

ذلیل بودم و مرا نجات داد.

۷ ای جان من، به آرامی خود برگرد،

زیرا خداوند به تو نیکویی نموده است.

۸ زیرا که جان مرا از مرگ خلاصی دادی

و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن.

۹ به حضور خداوند روان خواهم بود؛

در زمین زندگان.

۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم.

من بسیار کاهیده شدم.

۱۱ در پریشانی خود گفتم که

«تمامی آدمیان دروغ‌گویند.»

۱۲ خداوند را چه عوض دهم،
برای همه احسانهایی که به من نموده است؟
۱۳ پیاله نجات را خواهم گرفت
و نام خداوند را خواهم خواند.
۱۴ نذرهای خود را به خداوند
به جا خواهم آورد؛
به حضور تمامی قوم او.
۱۵ مرگ مقدّسان خداوند
در نظر وی گرانها است.
۱۶ آه، ای خداوند، من خادم تو هستم!
من خادم تو و پسر کنیز تو هستم.
بندهای مرا گشوده‌ای!
۱۷ قربانی‌های تشکر نزد تو خواهم گذرانید
و نام خداوند را خواهم خواند.
۱۸ نذرهای خود را به خداوند به جا خواهم آورد،
به حضور تمامی قوم وی،
۱۹ در صحن‌های خانه خداوند،
در درون تو، ای اورشلیم. هلولیاه!

وفاداری خداوند جاودانه است

۱۱۷ ای تمامی ملّت‌ها،
خداوند را سپاس بخوانید!
ای تمامی قبایل،
او را حمد گوید!
۲ زیرا که رحمت او بر ما عظیم است
و وفاداری خداوند تا به ابد. هلولیاه!

محبت او جاودانه است

۱۱۸ خداوند را حمد گوید،
زیرا که نیکوست
و رحمت او تا به ابد.
۲ اسرائیل بگویند که

«رحمت او تا به ابد.»
۳ خاندان هارون بگویند که
«رحمت او تا به ابد.»
۴ ترسندگان خداوند بگویند که
«رحمت او تا به ابد.»
۵ در تنگی یاه را خواندم.
یاه مرا اجابت فرموده،
در جای فراخ آورد.
۶ خداوند با من است،
پس نخواهم ترسید.
انسان به من چه تواند کرد؟
۷ خداوند برایم از مددکاران من است.
پس من بر نفرت کنندگان خود
آرزوی خویش را خواهم دید.
۸ به خداوند پناه بردن بهتر است
از توکل نمودن بر آدمیان.
۹ به خداوند پناه بردن بهتر است
از توکل نمودن بر امیران.
۱۰ تمامی ملّت‌ها مرا احاطه کردند،
لیکن به نام خداوند
ایشان را هلاک خواهم کرد.
۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند،
لیکن به نام خداوند
ایشان را هلاک خواهم کرد.
۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند
و مثل آتش خاها خاموش شدند.
زیرا که به نام خداوند
ایشان را هلاک خواهم کرد.
۱۳ بر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم،
لیکن خداوند مرا یاری نمود.
۱۴ خداوند قوّت و سرود من است
و نجات من شده است.

شما را از خانه خداوند برکت می‌دهیم.
^{۲۷} یهوه خدایی است که ما را
 روشن ساخته است.
 قربانی را به ریسمان‌ها
 بر شاخ‌های قربانگاه ببندید.
^{۲۸} تو خدای من هستی،
 پس تو را حمد می‌گویم.
 خدای من،
 تو را متعال خواهم خواند.
^{۲۹} خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست
 و رحمت او تا به ابد.

۱۱۹

۲

خوشا به حال کاملان طریق
 که مطابق شریعت خداوند گام برمی‌دارند.
^۲ خوشا به حال آنانی که
 شهادت او را حفظ می‌کنند
 و به تمامی دل او را می‌طلبند.
^۳ کج‌روی نیز نمی‌کنند
 و به طریق‌های وی رفتار می‌نمایند.
^۴ تو احکام خود را امر فرموده‌ای
 تا آنها را تمام نگاه داریم.
^۵ کاش که راههای من استوار شود
 تا فرموده‌های تو را حفظ کنم.
^۶ آنگاه خجل نخواهم شد،
 چون تمام اوامر تو را
 در مقابل چشم خود دارم.
^۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت،

^{۱۵} آواز ترنم و نجات
 در خیمه‌های عادلان است.
 دست راست خداوند
 با شجاعت عمل می‌کند.
^{۱۶} دست راست خداوند متعال است.
 دست راست خداوند
 با شجاعت عمل می‌کند.
^{۱۷} نمی‌میرم بلکه زندگی خواهم کرد
 و کارهای یاه را اعلام خواهم نمود.
^{۱۸} یاه مرا به شدت تنبیه نموده،
 لیکن مرا به مرگ نسپرده است.
^{۱۹} دروازه‌های عدالت را برای من بگشاید!
 به آنها داخل شده،
 یاه را حمد خواهم گفت.
^{۲۰} دروازه خداوند این است.
 عادلان به آن داخل خواهند شد.
^{۲۱} تو را حمد می‌گویم،
 زیرا که مرا اجابت فرموده
 و نجات من شده‌ای.
^{۲۲} سنگی را که معماران رد کردند،
 همان سنگ اصلی بنا شده است.
^{۲۳} این از جانب خداوند شده
 و در نظر ما عجیب است.
^{۲۴} این است روزی که
 خداوند آشکار کرده است.
 در آن وجد و شادی خواهیم نمود.
^{۲۵} آه، ای خداوند، نجات ببخش!
 آه، ای خداوند، سعادت عطا فرما!
^{۲۶} متبارک باد او که به نام خداوند می‌آید.

* ۰۱۱۹. این مزمور شعری منکسر است. آیات هر قطعه که به ترتیب حروف الفبای عبری چیده شده‌اند، همگی با همان حرف الفبای مربوط به قطعه خود آغاز می‌گردند.

چون داوری‌های عدالت تو را آموخته شوم.
 ۸ فرموده‌های تو را نگاه می‌دارم.
 مرا به تمامی ترک منما.

ب

۹ به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد؟
 به نگاه داشتنش موافق کلام تو.
 ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم.
 مگذار که از اوامر تو گمراه شوم.
 ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم
 که مبدا به تو گناه ورزم.
 ۱۲ ای خداوند، تو متبارک هستی!
 مقررات خود را به من بیاموز.
 ۱۳ به لب‌های خود بیان کردم
 تمامی داوری‌های دهان تو را.
 ۱۴ در طریق شهادت تو شادمانم.
 ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری،
 در پندهای تو تفکر می‌کنم
 و به طریق‌های تو نگران خواهم بود.
 ۱۶ از مقررات تو لذت می‌برم،
 پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.

پ

۱۷ به خادم خود نیکویی بنما
 تا زنده شوم
 و کلام تو را حفظ نمایم.
 ۱۸ چشمان مرا بگشا
 تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم.
 ۱۹ من در زمین غریب هستم.
 اوامر خود را از من مخفی مدار.
 ۲۰ جان من شکسته می‌شود
 از اشتیاق داوری‌های تو در هر وقت.

۲۱ متکبران ملعون را تنبیه نمودی،
 که از اوامر تو گمراه می‌شوند.
 ۲۲ ننگ و رسوایی را از من بگردان،
 زیرا که شهادت تو را حفظ کرده‌ام.
 ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند.
 لیکن خادم تو در مقررات تو تفکر می‌کند.
 ۲۴ شهادت تو نیز مایه لذت من
 و مشورت دهندگان من بوده‌اند.

ت

۲۵ جان من به خاک چسبیده است؛
 مرا موافق کلام خود زنده ساز.
 ۲۶ راه‌های خود را اعلام کردم
 و مرا اجابت نمودی.
 پس مقررات خویش را به من بیاموز.
 ۲۷ طریق پندهای خود را به من بفهمان
 و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.
 ۲۸ جان من از غصه گداخته می‌شود؛
 مرا موافق کلام خود برپا بدار.
 ۲۹ راه دروغ را از من دور کن
 و شریعت خود را به من ارزانی دار.
 ۳۰ طریق وفاداری را اختیار کردم
 و داوری‌های تو را پیش خود گذاشتم.
 ۳۱ به شهادت تو چسبیدم.
 ای خداوند، مرا خجل مساز.
 ۳۲ در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت،
 وقتی که دل مرا وسعت دادی.

ث

۳۳ ای خداوند،
 طریق مقررات خود را به من بیاموز.
 پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت.

۳۴ مرا فهم بده

و شریعت تو را نگاه خواهم داشت
و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود.
۳۵ مرا در طریق اوامر خود هدایت فرما،
زیرا که در آن رغبت دارم.
۳۶ دل مرا به شهادت خود مایل گردان
و نه به سوی طمع.
۳۷ چشمانم را از دیدن بطلالت برگردان
و در طریق خود مرا زنده ساز.
۳۸ کلام خود را بر خادم خویش استوار کن،
که به ترس تو سپرده شده است.
۳۹ ننگ مرا که از آن می‌ترسم،
از من دور کن،

زیرا که داوریهای تو نیکو است.
۴۰ هان به پندهای تو اشتیاق دارم.
مطابق عدالت خود مرا زنده ساز.

ج

۴۱ ای خداوند،

رحمهای تو به من برسد
و نجات تو مطابق کلام تو.
۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم،
زیرا بر کلام تو توکل دارم.
۴۳ و کلام راستی را از دهانم به تمامی بگیر،
زیرا که به داوریهای تو امیدوارم
۴۴ و شریعت تو را

دائم نگاه خواهم داشت تا به ابد.
۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت،
زیرا که پندهای تو را طلبیده‌ام.

۴۶ و در شهادت تو به حضور پادشاهان
سخن خواهم گفت و خجل نخواهم شد.
۴۷ و از وصایای تو لذت خواهم برد

که آنها را دوست می‌دارم.

۴۸ و دستهای خود را به اوامر تو
که دوست می‌دارم، بر خواهم افراشت
و در مقررات تو تفکر خواهم نمود.

چ

۴۹ کلام خود را با خادم خویش به یاد آور
که مرا بر آن امیدوار گردانیدی.
۵۰ این در مصیبتم تسلی من است،
زیرا سخن تو مرا زنده ساخت.
۵۱ متکبران مرا بسیار مسخره کردند،
لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم.
۵۲ ای خداوند،

داوری‌های تو را از قدیم به یاد آوردم
و خویشتن را تسلی دادم.
۵۳ حدّت خشم مرا درگرفته است،
به خاطر شیرانی که
شریعت تو را ترک کرده‌اند.
۵۴ مقررات تو سرودهای من گردید
در خانه غربت من.
۵۵ ای خداوند،

نام تو را در شب به یاد آوردم
و شریعت تو را نگاه داشتم.
۵۶ این بهره من گردید،
زیرا که پندهای تو را نگاه داشتم.

ح

۵۷ خداوند نصیب من است.
گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت.
۵۸ خشنودی تو را به تمامی دل خود طلبیدم.
مطابق کلام خود بر من رحم فرما.
۵۹ در راههای خود تفکر کردم

د

- ۷۳ دست‌های تو مرا ساخته و آفریده است.
 مرا فهیم گردان تا اوامر تو را بیاموزم.
 ۷۴ ترسندگان تو چون مرا ببیند، شادمان گردند
 زیرا به کلام تو امیدوار هستم.
 ۷۵ ای خداوند،
 دانسته‌ام که داوری‌های تو عدالت است
 و برحق مرا مصیبت داده‌ای.
 ۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود؛
 موافق کلام تو با خادم خویش.
 ۷۷ رحمت‌های تو به من برسد تا زنده شوم،
 زیرا که شریعت تو مایه لذت من است.
 ۷۸ متکبران خجل شوند
 زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند.
 و اَمّا من در پندهای تو تفکر می‌کنم.
 ۷۹ ترسندگان تو به من بازگشت کنند
 و آنانی که شهادت تو را می‌دانند.
 ۸۰ دل من در مقررات تو کامل شود
 تا خجل نشوم.

ذ

- ۸۱ جان من برای نجات تو بی قوّت می‌شود،
 لیکن به کلام تو امیدوار هستم.
 ۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است
 و می‌گویم کی مرا تسلی خواهی داد.
 ۸۳ زیرا که مثل مشک در دود گردیده‌ام،
 لیکن مقرّرات تو را فراموش نکرده‌ام.
 ۸۴ چند است روزهای خادم تو؟
 و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟
 ۸۵ متکبران برای من چاله‌ها کردند،
 زیرا که موافق شریعت تو نیستند.

- و پای‌های خود را به شهادت تو مایل ساختم.
 ۶۰ شتابیدم و درنگ نکردم
 تا اوامر تو را نگاه دارم.
 ۶۱ ریسمانهای شیرین مرا احاطه کرد،
 لیکن شریعت تو را فراموش نکردم.
 ۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم
 برای داوری‌های عدالت تو.
 ۶۳ من همه ترسندگان را رفیق هستم،
 و آنانی را که پندهای تو را نگاه می‌دارند.
 ۶۴ ای خداوند، زمین از رحمت تو پر است.
 مقرّرات خود را به من بیاموز.

خ

- ۶۵ با خادم خود نیکویی نمودی، ای خداوند،
 موافق کلام خویش.
 ۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز،
 زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم.
 ۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم،
 من گمراه شدم،
 لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم.
 ۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی می‌کنی.
 مقرّرات خود را به من بیاموز.
 ۶۹ متکبران بر من دروغ بستند.
 و اَمّا من به تمامی دل
 پندهای تو را نگاه داشتم.
 ۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است.
 و اَمّا من در شریعت تو لذت می‌یابم.
 ۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم،
 تا مقرّرات تو را بیاموزم.
 ۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است
 از هزاران طلا و نقره.

۸۶ تمامی اوامر تو کامل است.

بر من ناحق جفا کردند.

پس مرا یاری فرما.

۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند.

اما من پندهای تو را ترک نکردم.

۸۸ مطابق رحمت خود مرا زنده ساز

تا شهادت دهان تو را نگاه دارم.

ر

۸۹ ای خداوند،

کلام تو تا به ابد در آسمان‌ها پایدار است.

۹۰ امانت تو پشت بر پشت است.

زمین را آفریده‌ای و پایدار می‌ماند.

۹۱ برای داوری‌های تو تا امروز ایستاده‌اند،

زیرا که همه خادم تو هستند.

۹۲ اگر شریعت تو مایه لذت من نمی‌بود،

بدون شک در اندوه خود هلاک می‌شدم.

۹۳ پندهای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد،

زیرا به آنها مرا زنده ساخته‌ای.

۹۴ من از آن تو هستم؛

مرا نجات ده،

زیرا که پندهای تو را طلبیدم.

۹۵ شیران برای من انتظار کشیدند

تا مرا هلاک کنند.

لیکن در شهادت تو دقت می‌کنم.

۹۶ برای هر کمالی انتهایی دیدم،

لیکن حکم تو بی‌نهایت وسیع است.

ز

۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم!

۹۸ اوامر تو مرا از دشمنانم

حکیم‌تر ساخته است،

زیرا که همیشه نزد من می‌باشد.

۹۹ از تمامی معلمان خود فهم‌تر شدم،

زیرا که شهادت تو تفکر من است.

۱۰۰ از ریش سفیدان خردمندتر شدم،

زیرا که پندهای تو را نگاه داشتم.

۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم

تا آن که کلام تو را حفظ کنم.

۱۰۲ از داوری‌های تو رو برگردانیدم،

زیرا که تو مرا تعلیم دادی.

۱۰۳ کلام تو به کام من چه شیرین است

و به دهانم از عسل شیرین‌تر!

۱۰۴ از پندهای تو فهم را به دست آورده‌ام.

بنابراین از هر راه دروغ نفرت می‌نمایم.

ژ

۱۰۵ کلام تو برای پای‌های من چراغ،

و برای راه‌های من نور است.

۱۰۶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود

که داوری‌های عدالت

تو را نگاه خواهم داشت.

۱۰۷ بسیار ذلیل شده‌ام.

ای خداوند،

موافق کلام خود مرا زنده ساز!

۱۰۸ ای خداوند،

هدایای اختیاری دهان مرا منظور فرما

و داوری‌های خود را به من بیاموز.

۱۰۹ من همیشه جان در کف دارم،

لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.

۱۱۰ شیران برای من دام گذاشته‌اند،

اما از پندهای تو گمراه نشدم.

۱۱۱ شهادت تو را تا به ابد میراث خود ساخته‌ام،

زیرا که آنها شادمانی دل من است.

۱۱۲ دل خود را برای به جا آوردن مقرّرات تو
مایل ساختم، تا به ابد و تا نهایت.

س

۱۱۳ مردمان دو رو را نفرت داشته‌ام،
لیکن شریعت تو را دوست می‌دارم.
۱۱۴ پوشش و سپر من تو هستی؛
به کلام تو انتظار می‌کشم.
۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید!
و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت.
۱۱۶ مرا مطابق کلام خود تأیید کن
تا زنده شوم
و از امید خود خجل نگردم.
۱۱۷ مرا تقویت کن تا آزاد گردم
و بر قوانین تو دائم نظر نمایم.
۱۱۸ همه کسانی را که از مقرّرات تو گمراه شده‌اند،
حقیر شمرده‌ای،
زیرا که حيله ایشان دروغ است.
۱۱۹ تمامی شیریان زمین را مثل درد هلاک می‌کنی.
بنابراین شهادت تو را دوست می‌دارم.
۱۲۰ از ترس تو موی بر تنم راست شد؛
از داوری‌های تو ترسیدم.

ش

۱۲۱ داد و عدالت را به جا آوردم.
مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما.
۱۲۲ برای سعادت خادم خود ضامن شو
تا متکبران بر من ظلم نکنند.
۱۲۳ چشمانم برای نجات تو تار شده است
و برای کلام عدالت تو.
۱۲۴ با خادم خویش موافق رحمانیت عمل نما
و مقرّرات خود را به من بیاموز.

۱۲۵ من خادم تو هستم.

مرا فهمیدم گردان تا شهادت تو را دانسته باشم.
۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند،
زیرا که شریعت تو را باطل نموده‌اند.
۱۲۷ بنابراین، اوامر تو را دوست می‌دارم،
زیادتر از طلا و زر خالص.
۱۲۸ بنابراین،
همه پندهای تو را در هر چیز راست می‌دانم،
و هر راه دروغ را نفرت می‌دارم.

ص

۱۲۹ شهادت تو عجیب است.
از این سبب جان من آنها را نگاه می‌دارد.
۱۳۰ کشف کلام تو نور می‌بخشد
و ساده‌دلان را فهمید می‌گرداند.
۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم
زیرا که مشتاق پندهای تو بودم.
۱۳۲ بر من نظر کن و کرم فرما،
مطابق عادت تو به آنانی که
نام تو را دوست می‌دارند.
۱۳۳ قدم‌های مرا در کلام خودت پایدار ساز،
تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.
۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده،
تا پندهای تو را نگاه دارم.
۱۳۵ روی خود را بر خادم خود روشن ساز،
و مقرّرات خود را به من بیاموز.
۱۳۶ نهرهای آب از چشمانم جاری است،
زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.

ض

۱۳۷ ای خداوند، تو عادل هستی
و داوری‌های تو راست است.

۱۳۸ شهادت خود را به عدل امر فرمودی
و به امانت تا به نهایت.
۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است،
زیرا که دشمنان من
کلام تو را فراموش کرده‌اند.
۱۴۰ کلام تو بی‌نهایت شفاف است
و خادم تو آن را دوست می‌دارد.
۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم،
اما پندهای تو را فراموش نکردم.
۱۴۲ عدالت تو عدالت است تا به ابد
و شریعت تو راست است.
۱۴۳ تنگی و رنج مرا درگرفته است،
اما اوامر تو مایه لذت من است.
۱۴۴ شهادت تو عادل است تا به ابد.
مرا فهیم گردان تا زنده شوم.

ط

۱۴۵ به تمامی دل خوانده‌ام.
ای خداوند، مرا جواب ده
تا مقررات تو را نگاه دارم!
۱۴۶ تو را خوانده‌ام، پس مرا نجات ده.
و شهادت تو را نگاه خواهم داشت.
۱۴۷ بر سپیده صبح پیشی جسته فریاد کردم،
و کلام تو را انتظار کشیدم.
۱۴۸ چشمانم بر پاس‌های شب پیشی جست،
تا در کلام تو تفکر نشان دهم.
۱۴۹ مطابق رحمت خود صدای مرا بشنو.
ای خداوند،
موافق داوری‌های خود مرا زنده ساز.
۱۵۰ آنانی که در پی فرومایگی می‌روند،
نزدیک می‌آیند
و از شریعت تو دور می‌باشند.

۱۵۱ ای خداوند، تو نزدیک هستی
و تمامی اوامر تو راست است.
۱۵۲ شهادت تو را از زمان پیش دانسته‌ام
که آنها را بنیان کرده‌ای تا به ابد.

ع

۱۵۳ بر اندوه من نظر کن
و مرا خلاصی ده،
زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده‌ام.
۱۵۴ در دعوی من دادرسی فرموده،
مرا نجات ده
و مطابق کلام خویش مرا زنده ساز.
۱۵۵ نجات از شیران دور است،
زیرا که مقررات تو را نمی‌طلبند.
۱۵۶ ای خداوند، رحمت‌های تو بسیار است.
مطابق داوری‌های خود مرا زنده ساز.
۱۵۷ جفاکنندگان و دشمنان من بسیارند.
اما از شهادت تو رو برنگردانیدم.
۱۵۸ خیانت کاران را دیدم و نفرت داشتم،
زیرا کلام تو را نگاه نمی‌دارند.
۱۵۹ بین که پندهای تو را دوست می‌دارم.
ای خداوند،
مطابق رحمت خود مرا زنده ساز.
۱۶۰ همه کلام تو راستی است
و تمامی داوری عدالت تو تا به ابد.

غ

۱۶۱ سروران بی‌جهت بر من جفا کردند.
اما دل من از کلام تو ترسان است.
۱۶۲ من در کلام تو شادمان هستم،
مثل کسی که غنیمت زیاد پیدا نموده باشد.
۱۶۳ از دروغ بیزارم و نفرت دارم.

و داوری‌های تو یاور من باشد.
^{۱۷۶} مثل گوسفند گم شده و آواره گشتم.
 خادم خود را طلب نما،
 زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

مرا رهایی ده، ای خداوند

سرود صعود

نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم
۱۲۰ و مرا جواب داد.

^۱ ای خداوند، جان مرا خلاصی ده
 از لب دروغ و از زبان حيله‌گر.
^۲ چه چیز به تو داده شود
 و چه چیز بر تو افزوده گردد،
 ای زبان حيله‌گر؟

^۴ تیرهای تیز دلاوران

با آتش‌های سوزان درخت رُتَم! *
^۵ وای بر من که در ماشین مسکن گزیده‌ام
 و در خیمه‌های قیدار * ساکن شده‌ام.
^۶ چه طولانی شد سکونت جان من
 با کسی که آشتی را دشمن می‌دارد!
^۷ من از اهل صلح و صفا هستم،
 لیکن چون سخن می‌گویم،
 ایشان آماده جنگ می‌باشند.

کمک من از جانب خداوند است

سرود صعود

چشمان خود را به سوی کوه‌ها
۱۲۱ برمی‌افرازم؟
 یاری من از کجا می‌آید؟
^۲ یاری من از جانب خداوند است،

اما شریعت تو را دوست می‌دارم.
^{۱۶۴} هر روز تو را هفت مرتبه سپاس می‌خوانم؛
 برای داوری‌های عدالت تو.
^{۱۶۵} آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند،
 سلامتی عظیم است
 و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد.
^{۱۶۶} ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم
 و اوامر تو را به جا می‌آورم.
^{۱۶۷} جان من شهادت تو را نگاه داشته است
 و آنها را بی‌نهایت دوست می‌دارم.
^{۱۶۸} پندها و شهادت تو را نگاه داشته‌ام،
 زیرا که تمام طریقه‌های من
 در مقابل چشم تو است.

ف

^{۱۶۹} ای خداوند،

فریاد من به حضور تو برسد.
 مطابق کلام خود مرا فہیم گردان.
^{۱۷۰} شفاعت‌های من به حضور تو برسد.
 مطابق کلام خود مرا خلاصی ده.
^{۱۷۱} لب‌های من حمد تو را جاری کند،
 زیرا مقررات خود را به من آموخته‌ای.
^{۱۷۲} زبان من کلام تو را بسراید،
 زیرا که تمام اوامر تو عدالت است.
^{۱۷۳} دست تو برای یاری من بشود،
 زیرا که پندهای تو را برگزیده‌ام.
^{۱۷۴} ای خداوند،
 برای نجات تو مشتاق بوده‌ام
 و شریعت تو مایه لذت من است.
^{۱۷۵} جان من زنده شود تا تو را سپاس بخواند

* ۴.۱۲۰ درختچه‌ای که از چوب آن برای تهیه زغال استفاده می‌شد. * ۵.۱۲۰ منظور سرزمینهای اقوام جنگ طلب می‌باشد.

و آسودگی در قصرهای تو.

^۸ به خاطر برادران و یاران خویش،

می‌گویم که صلح و صفا بر تو باد.

^۹ به خاطر خانه یهوه خدای ما،

سعادت تو را خواهم طلبید.

چشمان ما به خداوند خیره است

سرود صعود

به سوی تو چشمان خود را برمی‌افرازم،

ای که بر آسمان‌ها جلوس فرموده‌ای!

^۲ اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود،

و مثل چشمان کنیزی به سوی بانوی خویش،

هم‌چنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست

تا بر ما کرم بفرماید.

^۳ ای خداوند، بر ما کرم فرما! بر ما کرم فرما!

زیرا چه بسیار از اهانت پر شده‌ایم.

^۴ چه بسیار جان ما پر شده است،

از استهزای آسودگان و اهانت متکبران.

یاری ما در نام خداوند است

سرود صعود. مزمور داوود

اگر خداوند با ما نمی‌بود،

اسرائیل الان بگوید؛

^۲ اگر خداوند با ما نمی‌بود،

وقتی که آدمیان با ما مخالفت نمودند،

^۳ آنگاه به راستی ما را زنده فرو می‌بردند،

چون خشم ایشان بر ما افروخته بود.

^۴ آنگاه آبها ما را غرق می‌کرد

و نهرها بر جان ما می‌گذشت.

^۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می‌گذشت.

^۶ متبارک باد خداوند

که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.

که آسمان و زمین را آفرید.

^۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد.

او که حافظ توسست، نخواهد خوابید.

^۴ اینک او که حافظ اسرائیل است،

نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود.

^۵ خداوند حافظ تو می‌باشد.

خداوند به دست راستت سایه تو است.

^۶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید

و نه ماهتاب در شب.

^۷ خداوند تو را از هر بدی نگاه می‌دارد.

او جان تو را حفظ خواهد کرد.

^۸ خداوند آمد و شد تو را نگاه خواهد داشت،

از الان و تا به ابد.

به خانه خداوند برویم

سرود صعود. مزمور داوود

شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند:

«به خانه خداوند برویم.»

^۲ پای‌های ما خواهد ایستاد،

به درون دروازه‌های تو، ای اورشلیم!

^۳ ای اورشلیم، که بنا شده‌ای مثل شهری که

به تمامی با هم پیوسته باشد،

^۴ که بدانجا قبایل برمی‌آیند،

یعنی قبایل یاه،

تا شهادت باشد برای اسرائیل

و تا نام یهوه را سپاس بخوانند.

^۵ زیرا که در آنجا تخت‌های داوری برپا شده است،

یعنی تخت‌های خاندان داوود.

^۶ برای صلح و امنیت اورشلیم دعا کنید.

آنانی که تو را دوست می‌دارند،

خجسته‌حال خواهند شد.

^۷ صلح و امنیت در حصارهای تو باشد،

در میان قومها گفتند که

«خداوند با ایشان

کارهای عظیم کرده است.»

^۳ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است

که از آنها شادمان هستیم.

^۴ ای خداوند، اسیران ما را باز آور،

مثل نهرها در جنوب.

^۵ آنانی که با اشکها می کارند،

با ترنم درو خواهند نمود.

^۶ آنکه با گریه بیرون می رود

و تخم برای زراعت می برد،

به راستی با ترنم خواهد برگشت

و بافه های خویش را خواهد آورد.

اگر خداوند خانه را بنا نکند

سرود صعود. مزمور سلیمان

اگر خداوند خانه را بنا نکند،

بنایش زحمت بی فایده می کشند.

اگر خداوند شهر را نگهداری نکند،

پاسبانان بی فایده نگهداری می کنند.

^۲ بی فایده است که شما صبح زود برمی خیزید

و شب دیر می خوابید

و نان مشقت را می خورید.

همچنان محبوبان خویش را خواب می بخشد.

^۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند می باشند

و ثمره رجم، ارثی از اوست.

^۴ مثل تیرها در دست مرد زور آور،

همچنان هستند پسران جوانی.

^۵ خوشا به حال کسی که

ترکش خود را از ایشان پر کرده است.

خجل نخواهند شد،

بلکه با دشمنان، در دروازه

^۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان آزاد شد.

دام پاره شد

و ما خلاصی یافتیم.

^۸ یاری ما به نام یهوه است،

که آسمان و زمین را آفرید.

خداوند گرداگرد قوم خویش است

سرود صعود

آنانی که بر خداوند توکل دارند،

مثل کوه صهیون اند

که جنبش نمی خورد

و پایدار است تا به ابد.

^۲ کوهها گرداگرد اورشلیم است؛

و خداوند گرداگرد قوم خود،

از الان و تا به ابد.

^۳ زیرا که عصای شریان

بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت،

میاداد عادلان دست خود را به گناه دراز کنند.

^۴ ای خداوند، به صالحان نیکویی فرما

و به آنانی که راست دل می باشند.

^۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می باشند،

خداوند ایشان را با بدکاران

رهبری خواهد نمود.

صلح و صفا بر اسرائیل باد.

خوشبختی ما را به ما باز آور، ای خداوند

سرود صعود

چون خداوند اسیران

صهیون را باز آورد،

مثل خواب بینندگان شدیم.

^۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد

و زبان ما از ترنم. آنگاه

۱۲۵

۱۲۷

۱۲۶

سخن خواهند راند.

خوشا به حال ترسندگان خداوند

سرود صعود

۱۲۸

خوشا به حال هر که

از خداوند می ترسد

و در طریق‌های او گام برمی‌دارد.

عمل دستهای خود را خواهی خورد.

خوشا به حال تو و سعادت با تو خواهد بود.

زن تو مثل تاک بارآور

به اطراف خانه تو خواهد بود

و پسرانت مثل نهال‌های زیتون،

گرداگرد سفره تو.

اینک، این چنین مبارک خواهد بود

کسی که از خداوند می‌ترسد.

خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد،

و در تمام روزهای عمرت

سعادت اورشلیم را خواهی دید.

پسران پسران خود را خواهی دید.

سلامتی بر اسرائیل باد.

از زمان جوانی بر من ظلم کرده‌اند

سرود صعود

۱۲۹

چه بسیار از طفولیتیم

مرا اذیت رسانیدند.

اسرائیل الان بگوید:

«چه بسیار از طفولیتیم مرا اذیت رسانیدند.

لیکن بر من غالب نیامدند.

شمار کنندگان بر پشت من شیار کردند،

و شیارهای خود را دراز نمودند.

اما خداوند عادل است

و بندهای شیران را گسیخت.

خجل و برگردانیده شوند

همه کسانی که از صهیون نفرت دارند.

مثل گیاه بر پشت بام‌ها باشند،

که پیش از آن که آن را بچینند، می‌خشکد.

که دروگر دست خود را از آن پر نمی‌کند

و نه دسته‌بند آغوش خود را.

و رهگذران نمی‌گویند:

«برکت خداوند بر شما باد.

شما را به نام خداوند برکت می‌دهیم.»

جان من منتظر خداوند است

سرود صعود

۱۳۰

ای خداوند،

از عمق‌ها نزد تو فریاد برآوردم.

ای خداوند! صدای مرا بشنو

و گوش‌های تو به صدای

التماس من ملتفت شود.

ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری،

کیست ای خداوند، که به حضور تو بایستد؟

لیکن بخشش نزد توست

تا از تو بترسند.

منتظر خداوند هستم.

جان من منتظر است

و به کلام او امیدوارم.

جان من منتظر خداوند است،

زیاده از منتظران صبح؛

بلی زیاده از منتظران صبح.

اسرائیل برای خداوند امیدوار باشد،

زیرا که رحمت نزد خداوند است

و نزد اوست نجات فراوان.

و او اسرائیل را فدیة خواهد داد

از تمامی گناهان وی.

جان خود را به آرامش می‌خوانم

سرود صعود. مزمور داوود

۱۳۱ ای خداوند دل من متکبر نیست
و نه چشمانم برافراشته
و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم،
و نه به کارهایی که
از عقل من بسیار دور است.
۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم،
مثل بچه‌ای از شیر باز
داشته شده، نزد مادر خود.
جانم در من بود،
مثل بچه از شیر بازداشته شده.
۳ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشد،
از الان و تا به ابد.

خداوند صهیون را برگزیده

سرود صعود

۱۳۲ ای خداوند برای داوود به یاد آور،
همه سختی‌های او را.
۲ چگونه برای خداوند قسم خورد
و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود
۳ که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد
و بر بستر تختخواب خود بر نخواهم آمد.
۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد
و نه سنگینی به مژگان خویش،
۵ تا مکانی برای خداوند پیدا کنم
و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب.
۶ اینک ذکر آن را در اِفْرَاته شنیدیم
و آن را در صحرای یعار یافتیم.

۷ «به مسکن‌های او داخل شویم

و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم.»

۸ ای خداوند، به استراحتگاه خود برخیز و بیا؛

تو و تابوت قوّت تو.

۹ کاهنان تو به عدالت آراسته شوند

و مقدّسات ترنّم نمایند.

۱۰ به خاطر خادم خود داوود،

روی مسیح خود را برمگردان.

۱۱ خداوند برای داوود به راستی قسم خورد

و از آن برنخواهد گشت که

«از ثمره صُلب تو بر تخت تو

خواهم گذاشت.

۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند

و شهادتم را که به ایشان می‌آموزم،

پسران ایشان نیز بر تخت تو

تا به ابد خواهند نشست.»

۱۳ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است

و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده.

۱۴ «این است استراحتگاه من تا به ابد.

اینجا ساکن خواهم بود،

زیرا در این رغبت دارم.

۱۵ آذوقه آن را به راستی برکت خواهم داد

و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت،

۱۶ و کاهنانش را به نجات آراسته خواهم ساخت

و مقدّسانش به راستی ترنّم خواهند نمود.

۱۷ در آنجا شاخ داوود را خواهم رویانید

و چراغی برای مسیح خود

آماده خواهم ساخت.

۱۸ دشمنان او را به خجالت آراسته خواهم ساخت

و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.»

که برادران به یکدلی ساکن شوند

سرود صعود. مزمور داوود

۱۳۳ اینک چه خوش و چه دلپسند است
که برادران به یکدلی

با هم ساکن شوند.

۲ مثل روغن نیکو بر سر است

که به ریش فرود می آید،

یعنی به ریش هارون

که به دامن ردایش فرود می آید.

۳ و مثل شبنم حرمون است

که بر کوه‌های صهیون فرود می آید.

زیرا که در آنجا خداوند

برکت خود را فرموده است،

یعنی حیات را تا به ابد.

خداوند را متبارک خوانید

سرود صعود

۱۳۴ بیایید، خداوند را متبارک خوانید،
ای تمامی خادمان خداوند،

که شبانگاه در خانه خداوند می ایستید!

۲ دست‌های خود را به قدس برافرازید،

و خداوند را متبارک خوانید.

۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید،

تو را از صهیون برکت خواهد داد.

نام تو جاودانه است، ای خداوند

۱۳۵ هلولیاه، نام خداوند را سپاس بخوانید!
ای خادمان خداوند، سپاس بخوانید!

۲ ای شما که در خانه خداوند می ایستید،

در صحن‌های خانه خدای ما.

۳ هلولیاه، زیرا خداوند نیکو است!

نام او را برسرآید، زیرا که دلپسند است.

۴ زیرا که خداوند

یعقوب را برای خود برگزید،

و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش.

۵ زیرا می‌دانم که خداوند بزرگ است

و خداوند ما برتر است از تمامی خدایان.

۶ هر آنچه خداوند خواست آن را کرد،

در آسمان و در زمین و

در دریا و در همه ژرفناها.

۷ ابرها را از کرانه‌های زمین برمی آورد

و برق‌ها را برای باران می‌سازد

و بادها را از مخزن‌های خویش بیرون می‌آورد.

۸ که نخست‌زادگان مصر را کشت،

هم از انسان هم از چارپایان.

۹ نشانه‌ها و معجزات را در وسط تو،

ای مصر فرستاد،

بر فرعون و بر تمامی خادمان وی.

۱۰ که ملت‌های بسیار را زد

و پادشاهان عظیم را کشت.

۱۱ سیحون پادشاه آموریان و عوج پادشاه باشان

و تمامی ممالک کنعان را.

۱۲ و زمین ایشان را به میراث داد،

یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.

۱۳ ای خداوند، نام توست تا به ابد؛

و ای خداوند، یادگاری توست تا تمامی نسل‌ها.

۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود

و بر خادمان خویش شفقت خواهد فرمود.

۱۵ بت‌های قوم‌ها طلا و نقره می‌باشند،

کار دست‌های انسان.

۱۶ دهن‌ها دارند و سخن نمی‌گویند؛

چشمان دارند و نمی‌بینند؛

۱۷ گوش‌ها دارند و نمی‌شنوند

بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست.
 ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها می باشند
 و هر که بر آنها توکل دارد.
 ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید.
 ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید.
 ۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید.
 ای ترسندگان خداوند،
 خداوند را متبارک خوانید.
 ۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد،
 که در اورشلیم ساکن است. هلولیاه.

محبت او جاودانه است

خداوند را حمد گوید،
 زیرا که نیکو است
 و رحمت او جاودانه است.
 ۲ خدای خدایان را حمد گوید؛
 ۳ خداوند خداوندان را حمد گوید؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می کند؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۶ او را که زمین را بر آبها گسترانید؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۷ او را که نورافشانهای بزرگ آفرید؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۸ آفتاب را برای سلطنت روز؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت شب؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۰ که مصر را در نخست زادگانش زد؛

زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۱ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۲ با دست قوی و بازوی دراز؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۳ او را که دریای سرخ را به دو قسمت تقسیم کرد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید،
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۵ و فرعون و لشکر او را در دریای سرخ انداخت؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۷ او را که پادشاهان بزرگ را زد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۸ و پادشاهان مقتدر را کشت؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۱۹ سیحون پادشاه آموریان را؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۰ و عوج پادشاه باشان را؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۱ و زمین ایشان را به ارثیت داد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۲ یعنی به ارثیت خدمتگزار خویش اسرائیل؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۳ و ما را در اندوه ما به یاد آورد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۴ و ما را از دشمنان ما رهایی داد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۵ که همه بشر را روزی می دهد؛
 زیرا که رحمت او جاودانه است.
 ۲۶ خدای آسمانها را حمد گوید؛

زیرا که رحمت او جاودانه است.

چگونه سرود خداوند را بخوانیم؟

۱۳۷ نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم
و گریه نیز کردیم،

چون صهیون را به یاد آوردیم.

۲ بر بطنهای خود را آویختیم بر درختان بید
که در میان آنها بود.

۳ زیرا آنانی که ما را به اسیری برده بودند،

در آنجا از ما سرود خواستند؛

و آنانی که ما را تاراج کرده بودند،

شادمانی طلب کردند که

«یکی از سرودهای صهیون را

برای ما بسراید.»

۴ چگونه سرود خداوند را،

در زمین بیگانه بخوانیم؟

۵ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم،

آنگاه دست راست من فراموش کند.*

۶ اگر تو را به یاد نیاورم،

آنگاه زیانم به کامم بچسبد،

اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود

ترجیح ندهم.

۷ ای خداوند،

روز اورشلیم را برای فرزندان آدوم

به یاد آور،

که گفتند:

«منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!»

۸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد،

خوشا به حال آنکه به تو جزا دهد،

چنانکه تو به ما جزا دادی!

۹ خوشا به حال آنکه کودکان تو را بگیرد

و ایشان را به صخره‌ها بزند.

خداوند را سپاس می‌گویم

مزمور داوود

۱۳۸ تو را به تمامی دل خود
حمد خواهم گفت.

به حضور خدایان

تو را حمد خواهم گفت.

۲ به سوی معبد قدس تو عبادت خواهم کرد

و نام تو را حمد خواهم گفت،

به سبب رحمت و وفاداری تو.

زیرا کلام خود را

بر تمام اسم خود تمجید نموده‌ای.

۳ در روزی که تو را خواندم مرا جواب دادی

و مرا با قوت در جانم شجاع ساختی.

۴ ای خداوند،

تمام پادشاهان جهان

تو را حمد خواهند گفت،

چون کلام دهان تو را بشنوند.

۵ و طریق‌های خداوند را خواهند سرایید،

زیرا که جلال خداوند عظیم است.

۶ زیرا که خداوند متعال است،

لیکن بر فروتنان نظر می‌کند

و اقا متکبران را از دور می‌شناسد.

۷ اگرچه در میان تنگی راه می‌روم،

مرا زنده خواهی کرد.

دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می‌کنی

و دست راستت مرا نجات خواهد داد.

۸ خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید.

* ۵.۱۳۷ منظور؛ دست راستم هنرش را فراموش کند.

ای خداوند، رحمت تو جاودانه است.
کارهای دست خویش را ترک منما.

ای خداوند، مرا آزموده و شناخته‌ای

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۱۳۹ ای خداوند،

مرا آزموده و شناخته‌ای.

^۲ تو نشستن و برخاستن مرا می‌دانی

و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای.

^۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای

و همه طریق‌های مرا دانسته‌ای.

^۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست،

جز اینکه تو، ای خداوند،

آن را تمام دانسته‌ای.

^۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای

و دست خویش را بر من نهاده‌ای.

^۶ این گونه معرفت برایم زیاده عجیب است

و بلند است که به آن نمی‌توانم رسید.

^۷ از روح تو کجا بروم؟

و از حضور تو کجا بگریزم؟

^۸ اگر به آسمان صعود کنم،

تو آنجا هستی!

و اگر در عالم مردگان بستر بگسترانم،

اینگ تو آنجا هستی!

^۹ اگر بالهای سحر را بگیرم

و در کرانه‌های دریا ساکن شوم،

^{۱۰} در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود

و دست راست تو مرا خواهد گرفت.

^{۱۱} و گفتم:

«یقین تاریکی مرا خواهد پوشانید.»

که بیدرنگ شب گرداگرد من روشنایی گردید.

^{۱۲} تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست

و شب مثل روز روشن است

و تاریکی و روشنایی یکی است.

^{۱۳} زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛

مرا در رحم مادرم نقش بستی.

^{۱۴} تو را حمد خواهم گفت،

زیرا که به طور مهیب و عجیب

ساخته شده‌ام.

کارهای تو عجیب است

و جان من این را نیکو می‌داند.

^{۱۵} استخوان‌هایم از تو پنهان نبود،

وقتی که در نهان ساخته می‌شدم

و در اعماق زمین نقش‌بندی می‌گشتم.

^{۱۶} چشمان تو چنین مرا دیده است

و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده،

در روزهایی که ساخته می‌شد،

وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.

^{۱۷} ای خدا،

فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است

و همه آنها چه عظیم است!

^{۱۸} اگر آنها را بشمارم،

از ریگ زیاده است.

وقتی که بیدار می‌شوم،

هنوز نزد تو حاضر هستم.

^{۱۹} یقین ای خدا، شیران را خواهی کشت.

پس، ای مردمان خونریز، از من دور شوید.

^{۲۰} زیرا سخنان مکرآمیز درباره تو می‌گویند

و دشمنانت نام تو را به باطل می‌برند.

^{۲۱} ای خداوند، آیا نفرت نمی‌دارم از آنانی که

تو را نفرت می‌دارند؟

و آیا از مخالفان تو نفرت نمی‌دارم؟

^{۲۲} ایشان را به نفرت کامل نفرت می‌دارم.

ایشان را دشمنان خود می‌شمارم.

۲۳ ای خدا مرا تفتیش کن

و دل مرا بشناس.

مرا بیازما و فکرهای مرا بدان،

۲۴ و ببین که آیا در من راه فساد است!

و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

مرا از مردمان شریر رهایی ده

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود

۱۴۰ ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده
و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما!

۲ که در دل‌های خود در شرارت تفکر می‌کنند

و تمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند.

۳ دندان‌های خود را مثل مار تیز می‌کنند

و زهر افقی زیر لب ایشان است، سلاه.

۴ ای خداوند، مرا از دست شریر نگاه دار،

از مرد ظالم مرا محافظت فرما

که تدبیر می‌کنند

تا پای‌های مرا بلغزانند.

۵ متکبران برای من تله و ریسمان‌ها پنهان کرده

و دام به سر راه گسترده،

و کمندها برای من نهاده‌اند، سلاه.

۶ به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی.

ای خداوند، صدای التماس مرا بشنو!»

۷ ای یهوه خداوند، که قوت نجات من هستی،

تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای.

۸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیاور،

و تدبیرهای ایشان را به انجام مرسان

میادا سرافراشته شوند، سلاه.

۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می‌کنند،

شرارت لب‌های ایشان، آنها را خواهد پوشانید.

۱۰ زغال‌های آتشین را بر ایشان خواهند ریخت،

ایشان را در آتش خواهند انداخت

و در ژرفی‌ها که دیگر نخواهند برخاست.

۱۱ مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد.

مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد

تا او را هلاک کند

۱۲ می‌دانم که خداوند دادرسی فقیر را خواهد کرد

و داوری مسکینان را خواهد نمود.

۱۳ به راستی عادلان نام تو را حمد خواهند گفت

و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

صدایم را بشنو

مزمور داوود

۱۴۱ ای خداوند، تو را می‌خوانم؛
نزد من بشتاب!

و چون تو را بخوانم، صدایم را بشنو!

۲ دعای من به حضور تو

مثل بخور آراسته شود،

و برافراشتن دست‌هایم، مثل هدیه شام.

۳ ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما

و در لب‌هایم را نگاه دار.

۴ دل مرا به بدی مایل مگردان

تا مرتکب کارهای زشت با مردمان بدکار نشوم

و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم.

۵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود،

و مرا ارشاد نماید

و روغن برای سر خواهد بود!

و سر من آن را رد نخواهد نمود،

زیرا که در بدی‌های ایشان نیز

دعای من دایم خواهد بود.

۶ چون داوران ایشان

از سر صخره‌ها انداخته شوند،

آنگاه سخنان مرا خواهند شنید،

زیرا که شیرین است.

^۷ مثل کسی که زمین را خیش و شیار بکند،
استخوان‌های ما بر سر قبرها پراکنده می‌شود.
^۸ زیرا که ای یهوه خداوند،
چشمان من به سوی توست.
و بر تو توکل دارم.
پس جان مرا تلف منما!
^۹ مرا از دامی که برای من نهاده‌اند
نگاه دار
و از کمندهای گناهکاران.
^{۱۰} شیران به دام‌های خود بیفتند
و من به سلامتی در بگذرم.

تو پناهگاه من هستی

قصیده داوود، وقتی که در غار بود. یک دعا

به صدای خود نزد خداوند
فریاد برمی‌آورم. ۱۴۲

به صدای خود نزد خداوند التماس می‌نمایم.
^۲ ناله خود را در حضور او خواهم ریخت.
تنگی‌های خود را نزد او بیان خواهم کرد.
^۳ وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود.
پس تو طریقت مرا دانسته‌ای.
در راهی که می‌روم،
دام برای من پنهان کرده‌اند.
^۴ به طرف راست نگاه کن
و بین که کسی نیست که مرا بشناسد.
پناهگاه برای من نابود شد.
کسی نیست که در فکر جان من باشد.
^۵ نزد تو، ای خداوند، فریاد کردم و گفتم که
«تو پناهگاه و سهم من
در زمین زندگان هستی.»
^۶ به ناله من توجه کن، زیرا که بسیار ذلیلم!
مرا از جفا کنندگانم برهان،

زیرا که از من قوی‌ترند.
^۷ جان مرا از زندان درآور
تا نام تو را حمد گویم.
عادلان گرداگرد من خواهند آمد،
زیرا که به من نیکویی نموده‌ای.

جان من تشنه توست

مزمور داوود

ای خداوند، دعای مرا بشنو ۱۴۳
و به التماس من گوش بده!
در امانت و عدالت خویش

مرا جواب ده!

^۲ و بر خدمتگزار خود به محاکمه برمی‌یا.
زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو
عادل شمرده شود.
^۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده،
حیات مرا به زمین کوبیده است
و مرا در ظلمت ساکن گردانیده،
مثل آنانی که مدتی مرده باشند.
^۴ پس روح من در من مدهوش شده،
و دلم در درونم متحیر گردیده است.
^۵ دوران قدیم را به یاد می‌آورم.
در همه کارهای تو تفکر نموده،
در کارهای دست تو دقت می‌کنم.
^۶ دست‌های خود را به سوی تو دراز می‌کنم.
جان من مثل زمین خشک،
تشنه تو است، سلاه.
^۷ ای خداوند، به زودی مرا جواب ده،
زیرا روح من بی‌قوت شده است.
روی خود را از من می‌پوشان،
مبادا مثل فرو روندگان به عالم مردگان بشوم.
^۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان،

و روزهایش مثل سایه‌ای است که می‌گذرد.
 ۵ ای خداوند،
 آسمان‌های خود را خم ساخته، بیا.
 و کوه‌ها را لمس کن تا دود شوند.
 ۶ رعد را جهنده ساخته،
 آنها را پراکنده ساز.
 تیرهای خود را بفرست
 و آنها را پراکنده نما.
 ۷ دست خود را از بالا بفرست،
 و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده؛
 یعنی از دست پسران اجنبی.
 ۸ که دهان ایشان به باطل سخن می‌گوید
 و دست راست ایشان، دست دروغ است.
 ۹ ای خدا، تو را سرودی تازه می‌سرایم.
 با چنگ ده‌تار تو را ترنم خواهم نمود.
 ۱۰ که پادشاهان را نجات می‌بخشی،
 و خادم خود داوود را
 از شمشیر مرگبار می‌رهانی.
 ۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده،
 که دهان ایشان به باطل سخن می‌گوید.
 و دست راست ایشان دست دروغ است.
 ۱۲ تا پسران ما در جوانی خود رشد کرده،
 مثل نهالها باشند.
 و دختران ما
 مثل سنگهای گوشه تراشیده شده
 به مثال قلعه.
 ۱۳ و انبارهای ما پر شده،
 به انواع نعمت ریزان شوند.
 و گله‌های ما هزارها و هزاران هزارها
 در صحراهای ما بزایند.
 ۱۴ و گاو ما به بار سنگین باردار شوند
 و هیچ رخنه و قیام و ناله‌ای

زیرا که بر تو توکل دارم.
 طریقی را که بر آن بروم، مرا بیاموز،
 زیرا نزد تو جان خود را برمی‌افرازم.
 ۹ ای خداوند، مرا از دشمنانم برهان،
 زیرا که نزد تو پناه برده‌ام.
 ۱۰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را به جا آورم،
 زیرا خدای من تو هستی.
 روح مهربان تو مرا
 در زمین هموار هدایت بنماید.
 ۱۱ به خاطر نام خود ای خداوند،
 مرا زنده ساز.
 به خاطر عدالت خویش
 جان مرا از تنگی برهان.
 ۱۲ و به خاطر رحمت خود،
 دشمنانم را از ریشه بکن.
 و همه مخالفان جان مرا هلاک کن،
 زیرا که من خادم تو هستم.

صخره و قلعه من

مزمور داوود

۱۴۴ خداوند که صخره من است،
 متبارک باد!
 که دستهای مرا به جنگ
 و انگشت‌های مرا به نبرد تعلیم داد!
 ۲ رحمت من اوست
 و پناهگاه من و قلعه بلند من و رهاننده من
 و سپر من و آنکه بر او توکل دارم،
 که قوم مرا در زیر اطاعت من می‌دارد.
 ۳ ای خداوند،
 آدمی چیست که او را بشناسی؟
 و پسر انسان که او را به حساب بیاوری؟
 ۴ انسان مثل نفسی است

و شوکت مجید پادشاهی تو را.

۱۳ پادشاهی تو، پادشاهی است تا تمامی نسل‌ها

و سلطنت تو باقی تا تمام دورها.

۱۴ خداوند تمامی افتادگان را تأیید می‌کند

و خم شدگان را برمی‌خیزاند.

۱۵ چشمان همگان منتظر تو می‌باشد

و تو خوراک ایشان را در موسم می‌دهی.

۱۶ دست خویش را باز می‌کنی

و آرزوی همه زندگان را سیر می‌نمایی.

۱۷ خداوند عادل است در تمامی طریق‌های خود

و رحیم در تمامی کارهای خویش.

۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می‌خوانند،

به آنانی که او را به راستی می‌خوانند.

۱۹ آرزوی ترسندگان خود را به جا می‌آورد

و التماس ایشان را شنیده،

ایشان را نجات می‌دهد.

۲۰ خداوند همه دوستداران خود را نگاه می‌دارد

و همه شیریان را هلاک خواهد ساخت.

۲۱ دهان من سپاس خداوند را خواهد گفت

و همه بشر نام قدوس او را

متبارک بخوانند تا به ابد.

بر امیران توگل مکنید

هلولویه! ۱۴۶

ای جان من، خداوند را تسبیح بخوان!

۲ تا زنده هستم،

خداوند را حمد خواهم گفت.

مادامی که وجود دارم،

خدای خود را خواهم سراپید.

۳ بر امیران توگل مکنید

و نه بر پسر آدم که نزد او کمکی نیست.

۴ روح او بیرون می‌رود،

در کوچه‌های ما نباشد.

۱۵ خوشا به حال قومی که نصیب ایشان این است.

خوشا به حال آن قوم که

پهوه خدای ایشان است.

خداوند بزرگ است

سرود ستایش داوود

۱۴۵ ای خدای من، ای پادشاه،
تو را متعال می‌خوانم

و نام تو را متبارک می‌گویم، تا به ابد!

۲ تمامی روز تو را متبارک می‌خوانم،

و نام تو را حمد می‌گویم تا به ابد.

۳ خداوند بزرگ است و بی‌نهایت ستوده.

و عظمت او را تفتیش نتوان کرد.

۴ نسل تا نسل کارهای تو را سپاس می‌خوانند

و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود.

۵ در شکوه پر جلال شوکت تو

و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.

۶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت

و من عظمت تو را بیان خواهم نمود.

۷ و یادگاری زیادی نیکویی تو را مثل خواهند کرد

و عدالت تو را خواهند سراپید.

۸ خداوند کریم و رحیم است

و دیر غضب و مملو از نیکویی.

۹ خداوند برای همگان نیکو است

و رحمت‌های او بر همه کارهای دست اوست.

۱۰ ای خداوند،

همه کارهای تو، تو را حمد می‌گویند.

و مقدسان تو، تو را متبارک می‌خوانند.

۱۱ درباره جلال پادشاهی تو سخن می‌گویند

و توانایی تو را حکایت می‌کنند.

۱۲ تا کارهای عظیم تو را به آدمیان تعلیم دهند

و قوّت او عظیم و حکمت وی بی‌انتها.

^۶ خداوند مسکینان را برمی‌افرازد

و شریران را به زمین می‌اندازد.

^۷ خداوند را با تشکر بسرایید.

خدای ما را با بربط سرود بخوانید.

^۸ که آسمان‌ها را با ابرها می‌پوشاند

و باران را برای زمین مهیا می‌نماید

و گیاه را بر کوه‌ها می‌رویاند.

^۹ که چارپایان را آذوقه می‌دهد

و زاغچه‌ها را که او را می‌خوانند.

^{۱۰} در قوت اسب رغبت ندارد،

و از ساقهای انسان خشنود نمی‌باشد.

^{۱۱} رضامندی خداوند از ترسندگان وی است

و از آنانی که به رحمت او امیدوارند.

^{۱۲} ای اورشلیم، خداوند را سپاس بخوان.

ای صهیون، خدای خود را حمد بگو.

^{۱۳} زیرا که پشت‌بندهای دروازه‌هایت را استوار کرده

و فرزندان را در درونت مبارک فرموده است.

^{۱۴} که حدود تو را امنیت می‌دهد

و تو را از مغز گندم سیر می‌گرداند.

^{۱۵} که کلام خود را بر زمین فرستاده است

و سخن او به زودی هر چه تمامتر می‌دود.

^{۱۶} که برف را مثل پشم می‌باراند،

و ژاله را مثل خاکستر می‌پاشد.

^{۱۷} که تگرگ خود را در قطعه‌ها می‌اندازد؛

و کیست که پیش سرمایه او تواند ایستاد؟

^{۱۸} کلام خود را می‌فرستد

و آنها را می‌گذازد.

باد خویش را می‌وزاند،

پس آنها جاری می‌شود.

^{۱۹} کلام خود را به یعقوب بیان کرده،

و مقرّرات و داوری‌های خویش را به اسرائیل.

و او به خاک خود برمی‌گردد

و در همان روز فکرهايش نابود می‌شود.

^۵ خوشا به حال آنکه خدای یعقوب مددگار اوست،

که امیدش بر یهوه خدای اوست؛

^۶ که آسمان و زمین را آفرید

و دریا و آنچه را که در آنهاست؛

که راستی را نگاه دارد تا به ابد؛

^۷ که مظلومان را دادرسی می‌کند؛

و گرسنگان را نان می‌بخشد.

خداوند اسیران را آزاد می‌سازد.

^۸ خداوند چشمان کوران را باز می‌کند.

خداوند خم شدگان را برمی‌افرازد.

خداوند عادلان را دوست می‌دارد.

^۹ خداوند غریبان را محافظت می‌کند

و یتیمان و بیوه‌زنان را پایدار می‌نماید.

لیکن طریق شریران را کج می‌سازد.

^{۱۰} خداوند سلطنت خواهد کرد تا به ابد

و خدای تو، ای صهیون،

پشت بر پشت. هلولیاه!

او دلشکستگان را شفا می‌بخشد

هلولیاه،

زیرا خدای ما را سراییدن

نیکو است و دلپسند،

و سپاس خواندن شایسته است!

^۲ خداوند اورشلیم را بنا می‌کند

و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌نماید.

^۳ شکسته دلان را شفا می‌دهد

و جراحت‌های ایشان را می‌بندد.

^۴ شماره ستارگان را می‌شمارد

و تمامی آنها را به نام می‌خواند.

^۵ خداوند ما بزرگ است

۱۴ و او شاخی برای قوم خود برافراشته است،
تا فخر باشد برای همه مقدّسان او،
یعنی برای بنی اسرائیل
که قوم نزدیک او می باشند. هلولیاه!

سرودی تازه برای خداوند بسرایید

هلولیاه! ۱۴۹
خداوند را سرود تازه بسرایید
و سپاس او را در جماعت مقدّسان!
۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند
و پسران صهیون در پادشاه خویش
وجد نمایند.
۳ نام او را با رقص سپاس بخوانند.
با بریط و عود او را بسرایند.
۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد.
مسکینان را به نجات زیبا می سازد.
۵ مقدّسان از جلال فخر بنمایند
و بر بسترهای خود ترنم بکنند.
۶ نغمه های بلند خدا در دهان ایشان باشد،
و شمشیر دو دمه در دست ایشان.
۷ تا از ملّت ها انتقام بکشند
و تنبیه ها بر طوایف بنمایند.
۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند
و سروران ایشان را به پابندهای آهنین.
۹ و داوری را که نوشته شده است،
بر ایشان اجرا دارند.
این افتخار است برای همه مقدّسان او.
هلولیاه!

هر چه جان دارد، خداوند را بستاید

هلولیاه! ۱۵۰
خدا را در قدّس او سپاس بخوانید.

۲۰ با هیچ قومی چنین نکرده است
و داوری های او را ندانسته اند. هلولیاه!

نام خداوند را بستاید

هلولیاه! ۱۴۸
خداوند را از آسمان سپاس بخوانید!
در اوج آسمان او را تسبیح بخوانید!
۲ ای همه فرشتگان، او را سپاس بخوانید.
ای همه لشکرهای او، او را سپاس بخوانید.
۳ ای آفتاب و ماه، او را سپاس بخوانید.
ای همه ستارگان، نور او را سپاس بخوانید.
۴ ای آسمان برین، او را سپاس بخوانید،
و ای آبهای که فوق آسمان هایید.
۵ نام خداوند را سپاس بخوانید،
زیرا که او امر فرمود، پس آفریده شدند.
۶ و آنها را پایدار نمود تا به ابد
و قانونی قرار داد که از آن در نگذرند.
۷ خداوند را از زمین سپاس بخوانید،
ای نهنگان و تمامی ژرفاها.
۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند
که فرمان او را به جا می آورید.
۹ ای کوه ها و تمام تپه ها
و درختان میوه دار و همه سروهای آزاد.
۱۰ ای وحوش و تمامی چارپایان
و خزندگان و مرغان بالدار.
۱۱ ای پادشاهان زمین و تمامی ملّت ها
و سروران و همه داوران جهان.
۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز
و پیران و کودکان.
۱۳ نام خداوند را سپاس بخوانند،
زیرا نام او تنها متعال است
و جلال او فوق زمین و آسمان.

در فلک قوّت او، او را سپاس بخوانید!

۲ او را به خاطر کارهای بزرگ او سپاس بخوانید.

او را مطابق زیادی عظمتش سپاس بخوانید.

۳ او را به صدای شیپور سپاس بخوانید.

او را با بربط و عود سپاس بخوانید.

۴ او را با دف و رقص سپاس بخوانید.

او را با سازهای زهی و نی سپاس بخوانید.

۵ او را با سنج‌های بلندآواز سپاس بخوانید.

او را با سنج‌های خوش صدا سپاس بخوانید.

۶ هر که روح دارد،

خداوند را سپاس بخواند.

هلولویه!

کتاب امثال سلیمان

نکاتی چند درباره کتاب امثال سلیمان

کتاب امثال سلیمان مجموعه‌ای از سخنان کوتاه است که در خود مفاهیم عمیقی در رابطه با زندگی درست انسان دارد. این سخنان و یا ضرب‌المثل‌ها در میان قوم اسرائیل از دیرباز رایج بوده است. بیشتر مثل‌هایی که در این کتاب آمده، به سلیمان پادشاه مربوط است. لیکن در میان آنها به نویسندگانی چون آگور (۱:۳۰) و لیموئیل پادشاه (۱:۳۱) نیز برمی‌خوریم.

امثال نیز به شیوه شعر عبری نوشته شده است و همانند مزامیر یکی از کتابهای شعری کتاب مقدس است. در أسلوب شعر عبری، معمولاً نیمه اول بیت، موضوع را در خود دارد و نیمه دوم آن به طرق گوناگون موضوع نیمه اول را تأکید و یا تشریح می‌کند. این شیوه در شعر عبری به 'توازی' معروف است. در کتاب امثال ما با جملاتی بسیار قوی و پرمعنا روبرو هستیم، به گونه‌ای که به محض شنیدن، بر جان و وجود انسان می‌نشیند.

حکمت یکی از موضوعات اصلی این کتاب است و همین هم آن را در شمار کتابهای حکمتی کتاب مقدس قرار می‌دهد. براساس تعلیم این کتاب، حکمت هدیه از جانب خداست. از آنجا که بیشتر مثل‌ها بس کوتاهند و مقصود خود را در یک آیه بیان می‌کنند، بسیاری از آنها با امثال قبل و بعد خود ارتباطی ندارند. اما در برخی از قسمتهای کتاب امثال، موضوع واحدی دنبال شده است. کتاب امثال، درسهای عملی بسیار برای زندگی ما دارد و مطالعه و تأمل در آن آدمی را از گنجینه گرانقدر حکمت الهی برخوردار می‌سازد.

سرآغاز معرفت

- ۱ امثال سلیمان پسر داوود پادشاه اسرائیل:
به جهت دانستن حکمت و عدل
و برای فهمیدن کلمات بصیرت.
- ۳ به جهت کسب ادب معرفت‌آمیز
و عدالت و انصاف و استقامت.
- ۴ تا ساده دلان را زیرکی بخشد
و جوانان را معرفت و تمیز.
- ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید
و مرد فهیم تدبیرها را کسب نماید.
- ۶ تا امثال و کنایات را بفهمند،
کلمات حکیمان و معماهای ایشان را.
- ۷ ترس یهوه آغاز علم است.

لیکن جاهلان حکمت و ادب را
خوار می‌شمارند.

اغواری گناهکاران

- ۸ ای پسر من،
رهنمود پدر خود را بشنو،
و تعلیم مادر خویش را ترک منما.
- ۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سر تو
و جواهر برای گردن تو خواهد بود.
- ۱۰ ای پسر من،
اگر گناهکاران تو را فریفته سازند،
قبول منما.
- ۱۱ اگر گویند:

«همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم
و برای پی گناهان بی جهت پنهان شویم،
۱۲ مثل عالم مردگان ایشان را زنده خواهیم بلعید
و تندرست، مانند آنانی که
به گور فرو می‌روند.
۱۳ هر گونه اموال نفیس را پیدا خواهیم نمود
و خانه‌های خود را از غنیمت
پر خواهیم ساخت.
۱۴ قرعه خود را در میان ما بینداز
و همه ما را یک کیسه خواهد بود.»
۱۵ ای پسر من،
با ایشان در راه مرو
و پای خود را از راههای ایشان باز دار
۱۶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت می‌دود
و به جهت ریختن خون می‌شتابد.
۱۷ چرا که گستردن دام در نظر هر پرنده
بی‌فایده است.
۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کمین می‌سازند
و برای جان خویش پنهان می‌شوند.
۱۹ همچنین است راههای هر کس
که به دنبال سود ناروا باشد،
که آن، جان مالک خود را هلاک می‌سازد.

حکمت در کوچه‌ها ندا می‌دهد

۲۰ حکمت در بیرون ندا می‌دهد
و در میدان‌ها صدای خود را بلند می‌کند.
۲۱ در سر چهار راهها،
در دهنه دروازه‌ها می‌خواند
و در شهر سخن می‌راند:
۲۲ «ای جاهلان،
تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟
و تا به کی مسخره کنندگان

از استهزا شادی می‌کنند
و احقمان از معرفت نفرت می‌نمایند؟
۲۳ به سبب توبیخ من بازگشت نمایید.
اینک روح خود را بر شما فرو خواهیم ریخت
و کلمات خود را بر شما اعلام خواهیم کرد.
۲۴ زیرا که چون خواندم،
شما سر باز زدید
و دستهای خود را افراشتم
و کسی اعتنا نکرد.
۲۵ بلکه تمامی پند مرا ترک نمودید
و توبیخ مرا نخواستید.
۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما
خواهم خندید
و چون ترس بر شما حاکم شود،
استهزا خواهیم نمود.
۲۷ چون ترس مثل باد تند بر شما فرود آید
و مصیبت، مثل گردباد به شما در رسد؛
حینی که تنگی و فشار بر شما آید.
۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند،
لیکن پاسخ نخواهم داد.
و صبحگاهان مرا جستجو خواهند نمود،
اما مرا نخواهند یافت.
۲۹ چونکه از معرفت نفرت کردند
و ترس خداوند را انتخاب ننمودند
۳۰ و پند من برایشان خوش نیامد
و تمامی توبیخ مرا خوار شمردند.
۳۱ بنابراین، از میوه راه خود خواهند خورد
و از تدبیرهای خویش سیر خواهند شد.
۳۲ زیرا که گمراهی جاهلان،
ایشان را خواهد کشت
و راحت غافلانه احقمان،
ایشان را هلاک خواهد ساخت.

و از کسانی که به سخنان کج گوینده می‌شوند.
 ۱۳ که راههای راستی را ترک می‌کنند
 و در طریقه‌های تاریکی گام برمی‌دارند.
 ۱۴ از عمل بد خشنودند
 و از دروغهای شریر خرسندند.
 ۱۵ که در راههای خود کج‌اند
 و در طریقه‌های خویش گمراه می‌باشند.
 ۱۶ تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد
 و از زن بیگانه‌ای که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید؛
 ۱۷ که شریک زندگی جوانی خود را ترک کرده
 و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.
 ۱۸ زیرا خانه او به مرگ فرو می‌رود
 و طریق‌های او به مردگان.
 ۱۹ کسانی که نزد او روند،
 برنخواهند گشت
 و به طریقه‌های حیات نخواهند رسید.
 ۲۰ تا در راه صالحان گام برداری
 و طریق‌های عادلان را نگاه داری.
 ۲۱ زیرا که راستان
 در زمین ساکن خواهند شد
 و کاملان در آن باقی خواهند ماند.
 ۲۲ لیکن شیران از زمین قطع خواهند شد،
 و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

به تمامی دل خود به خداوند توکل کن

۳ ای پسر من،
 تعلیم مرا فراموش مکن
 و دل تو اوامر مرا نگاه دارد.
 ۲ زیرا که طول عمر و سالهای حیات
 و صلح و امنیت را برای تو خواهد افزود.
 ۳ به هوش باش که رحمت و راستی
 تو را ترک نکند.

۳۳ اما هر که مرا بشنود،
 در امنیت ساکن خواهد بود
 و از ترس بلا آسوده خواهد ماند.»

ارزش حکمت

۲ ای پسر من،
 اگر سخنان مرا قبول می‌نمودی
 و اوامر مرا نزد خود نگاه می‌داشتی،
 ۲ تا گوش خود را به حکمت فراگیری
 و دل خود را به بصیرت مایل گردانی،
 ۳ اگر فهم را دعوت می‌کردی
 و صدای خود را به بصیرت بلند می‌نمودی،
 ۴ اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی
 و مانند گنج‌های مخفی جستجو می‌کردی،
 ۵ آنگاه ترس خداوند را می‌فهمیدی
 و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی.
 ۶ زیرا خداوند حکمت را می‌بخشد
 و از دهان وی
 معرفت و بصیرت صادر می‌شود.
 ۷ به جهت مستقیمان،
 حکمت کامل را ذخیره می‌کند
 و برای آنانی که در کاملیت رفتار می‌نمایند،
 سپر می‌باشد.
 ۸ تا طریق‌های انصاف را محافظت نماید
 و راه مقدّسان خویش را نگاه دارد.
 ۹ پس آنگاه عدالت و انصاف را می‌فهمیدی
 و استواری و هر راه نیکو را.
 ۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل می‌شد
 و معرفت نزد جان تو عزیز می‌گشت.
 ۱۱ فهم تو را محافظت می‌نمود
 و بصیرت تو را نگاه می‌داشت.
 ۱۲ تا تو را از راه شریر رهایی بخشد

آنها را بر گردن خود ببند
و بر لوح دل خود بنویس.
۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو
در نظر خدا و انسان خواهی یافت.
۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما
و بر عقل خود تکیه مکن.
۶ در همه راه‌های خود او را بشناس
و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید.
۷ خود را حکیم مپندار؛
از خداوند بترس و از بدی دوری نما.
۸ این برای ناف تو شفا،
و برای استخوان‌هایت مغز خواهد بود.
۹ از دارایی خود خداوند را حرمت نما
و از نوبرهای همه محصول خویش.
۱۰ آنگاه انبارهای تو
به وفور نعمت پر خواهد شد
و چرخش‌های تو
از شیره انگور لبریز خواهد گشت.
۱۱ ای پسر من،
ره‌نمود خداوند را خوار م شمار
و از توبیخ او بیزار مباش.
۱۲ زیرا خداوند هر که را دوست دارد،
توبیخ می‌نماید؛
همانند پدر،
پسر خویش را که از او سرور می‌باشد.
۱۳ خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند
و شخصی که بصیرت را کسب نماید.
۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره
و محصولش از طلای خالص نیکوتر است.
۱۵ از لعل‌ها گرانبه‌تر است
و تمامی نفایس تو با آن برابری نتواند کرد.
۱۶ به دست راست او طول عمر است

و به دست چپش دولت و جلال.
۱۷ طریق‌های وی طریق‌های شادمانی است
و همه راه‌های وی صلح و امنیت می‌باشد.
۱۸ به جهت آنانی که او را به دست گیرند،
درخت حیات است
و کسی که به او چسبیده می‌باشد،
خجسته است.
۱۹ خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد،
و به عقل خویش آسمان را استوار نمود.
۲۰ به علم او ژرفاها از هم جدا شد
و ابرها شب‌نم را می‌چکانند.
۲۱ ای پسر من،
این چیزها از دید تو دور نشود.
حکمت کامل و دوراندیشی را نگاه دار.
۲۲ پس برای جان تو حیات
و برای گردنت زینت خواهد بود.
۲۳ آنگاه در راه خود به امنیت خواهی رفت
و پایت نخواهد لغزید.
۲۴ هنگامی که بخوابی، نخواهی ترسید
و چون دراز شوی، خوابت شیرین خواهد شد.
۲۵ از ترس ناگهان نخواهی ترسید
و نه از خرابی شیرین چون واقع شود.
۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود
و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود.
۲۷ نیکویی را از اهلش باز مدار،
هنگامی که به جا آوردنش
در قوت دست توست.
۲۸ به همسایه خود مگو:
«برو و بازگرد و فردا به تو خواهیم داد»
با آنکه نزد تو حاضر است.
۲۹ بر همسایه‌ات قصد بدی مکن،
هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است.

۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است،

بی سبب دشمنی منما.

۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر

و هیچ کدام از راههایش را انتخاب مکن.

۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند نفرت انگیزند،

لیکن راز او نزد راستان است.

۳۳ لعنت خداوند بر خانه شریران است.

اما مسکن عادلان را برکت می دهد.

۳۴ یقین که مسخره کنندگان را استهزا می نماید،

اما متواضعان را فیض می بخشد.

۳۵ حکیمان وارث جلال خواهند شد،

اما احمقان خجالت را خواهند برد.

رهنمود یک پدر حکیم

۴ ای پسران،

رهنمود پدر را بشنوید و گوش دهید

تا بصیرت کسب کنید.

۲ چونکه تعلیم نیکو به شما می دهم.

پس شریعت مرا ترک ننمایید.

۳ زیرا که من برای پدر خود پسر بودم

و در نظر مادرم عزیز و یگانه.

۴ و او مرا تعلیم داده، می گفت:

«بگذار دل تو به سخنان من بچسبد

و اوامر مرا نگاه دار، تا زنده بمانی.

۵ حکمت را تحصیل نما

و فهم را پیدا کن.

فراموش مکن

و از کلمات دهانم انحراف مورز.

۶ آن را ترک منما

که تو را محافظت خواهد نمود.

آن را دوست دار

که تو را نگاه خواهد داشت.

۷ حکمت از همه چیز برتر است.

پس حکمت را کسب نما

و به هر آنچه کسب نموده باشی،

فهم را کسب کن.

۸ آن را محترم دار

و تو را بلند خواهد ساخت.

و اگر او را در آغوش بکشی،

تو را عزت خواهد بخشید.

۹ بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد.

و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»

۱۰ ای پسر من،

بشنو و سخنان مرا قبول نما،

که سالهای عمرت بسیار خواهد شد.

۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم

و به طریقهای راستی تو را هدایت نمودم.

۱۲ چون در راه بروی،

قدمهای تو تنگ نخواهد شد،

و چون بدوی، لغزش نخواهی خورد.

۱۳ ادب را به چنگ آور

و آن را فرو مگذار.

آن را نگاه دار،

زیرا که حیات تو است.

۱۴ به راه شریران داخل مشو

و در طریق گناهکاران گام برندار.

۱۵ آن را ترک کن و به آن گذر منما

و از آن دوری کرده، بگذر.

۱۶ زیرا که ایشان تا بدی نکرده باشند،

نمی خوابند

و اگر کسی را نلغزانیده باشند،

خواب به چشمانشان نمی آید.

۱۷ چونکه نان شرارت را می خورند

و شراب ظلم را می نوشند.

۱۸ لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است
 که تا نیمروز روشنایی آن زیاده می شود.
 ۱۹ و اما طریق شریران مثل ظلمت غلیظ است،
 و نمی دانند که از چه چیز می لغزند.
 ۲۰ ای پسر من،
 به سخنان من توجه نما
 و گوش خود را به کلمات من فرا گیر.
 ۲۱ آنها از نظر تو دور نشود.
 آنها را در درون دل خود نگاه دار.
 ۲۲ زیرا هر که آنها را بیابد،
 برای او حیات است
 و برای تمامی بدن او شفا می باشد.
 ۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار،
 زیرا که سرچشمه های حیات از آن است.
 ۲۴ دهان دروغگو را از خود بینداز
 و کج گوئی را از خود دور نما.
 ۲۵ چشمانت مستقیم به جلو بنگرد
 و مزگانیت پیش روی تو راست باشد.
 ۲۶ طریق پایهای خود را هموار بساز،
 تا همه راههای تو مستقیم باشد.
 ۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو
 و پای خود را از بدی نگاه دار.

اخطار در مورد زنا

۵ ای پسر من،
 به حکمت من توجه نما
 و گوش خود را به بصیرت من فراگیر،
 ۲ تا تدابیر را محافظت نمایی
 و لب هایت معرفت را نگاه دارد.
 ۳ زیرا که لب های زن اجنبی عسل را می چکاند
 و دهان او از روغن ملایمتر است.
 ۴ لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است

و برنده مثل شمشیر دو دم.
 ۵ پایهایش به مرگ فرو می رود
 و قدم هایش به عالم مردگان چسبیده است.
 ۶ به طریق حیات هرگز گام نخواهد گذاشت.
 قدم هایش آواره شده است و او نمی داند.
 ۷ و الان ای پسرانم مرا بشنوید
 و از سخنان دهانم انحراف مورزید.
 ۸ طریق خود را از او دور ساز
 و به در خانه او نزدیک مشو.
 ۹ مبدا دوران جوانی خود را به دیگران بدهی
 و سال های خویش را به ستم کیشان.
 ۱۰ و غریبان از اموال تو سیر شوند
 و ثمره زحمت تو به خانه بیگانه رود.
 ۱۱ که در عاقبت خود ناله سر دهی؛
 هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد
 ۱۲ و گوئی چرا ادب را نفرت داشتم
 و دل من تنبیه را خوار شمرد
 ۱۳ و صدای معلمان خود را نشنیدم
 و به معلمان خود گوش ندادم.
 ۱۴ نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم
 در میان قوم و جماعت.
 ۱۵ آب را از منبع خود بنوش
 و نهرهای جاری را از چشمه خویش.
 ۱۶ جوی های تو بیرون خواهد ریخت
 و نهرهای آب در میدانها
 ۱۷ و تنها از آن خودت خواهد بود
 و نه از آن غریبان با تو.
 ۱۸ چشمه تو مبارک باشد
 و از زن جوانی خویش مسرور باش؛
 ۱۹ مثل غزال محبوب و آهوی زیبا.
 پستان هایش تو را همیشه شاد سازد
 و از محبت او دائم محفوظ باش.

۲۰ لیکن، ای پسر من،

چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟

و سینه زن غریب را در بر گیری؟

۲۱ زیرا که راههای انسان در برابر خداوند است

و تمامی طریق‌های او را می‌سنجد.

۲۲ تقصیرهای شیر او را گرفتار می‌سازد

و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود.

۲۳ او از بی‌ادبی خواهد مُرد،

و به زیادی حماقت خویش

تلف خواهد گردید.

اخطارهای عملی

۶ ای پسر من،

اگر برای همسایه خود ضامن شده

و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی،

۲ و از سخنان دهان خود در دام افتاده

و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی،

۳ پس ای پسر من،

این را بکن و خود را رهایی ده،

چونکه به دست همسایه‌ات افتاده‌ای.

برو و خود را فروتن ساز

و از همسایه خود التماس نما.

۴ خواب را به چشمان خود راه مده

و نه سنگینی به پلکهایت.

۵ مثل آهو خود را از کمند

و مانند گنجشک از دست صیاد آزاد کن.

۶ ای شخص تنبل، نزد مورچه برو

و در راههای او دقت کن و حکمت را بیاموز؛

۷ که او را رهبری نیست

و نه سرور و نه حاکمی.

۸ اما خوراک خود را تابستان حاضر می‌سازد

و آذوقه خویش را در موسم محصول

جمع می‌کند.

۹ ای تنبل،

تا به چند خواهی خوابید

و از خواب خود، کی خواهی برخاست؟

۱۰ اندکی چرت و اندکی خواب

و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب.

۱۱ پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد

و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح.

۱۲ مرد رذل و مرد زشت‌طینت،

با زیان کج می‌گردد.

۱۳ با چشمان خود چشمک می‌زند

و با پای‌های خویش حرف می‌زند.

با انگشت‌های خویش اشاره می‌کند.

۱۴ در دلش دروغ‌ها است

و پیوسته شرارت را اختراع می‌کند.

تخم نفاق می‌باشد.

۱۵ بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد.

در لحظه‌ای از پا درخواهد آمد

و شفا نخواهد یافت.

۱۶ شش چیز است که خداوند از آنها

نفرت دارد؛

بلکه هفت چیز که جان وی از آن بیزار است.

۱۷ چشمان متکبر و زبان دروغگو،

و دستهایی که خون بی‌گناه را می‌ریزد.

۱۸ دلی که تدبیرهای فاسد را اختراع می‌کند.

پاهایی که در زیانکاری تیزرو می‌باشند.

۱۹ شاهد دروغگو که به دروغ سخن گوید.

و کسی که در میان برادران نزاع‌ها بیافکند.

۲۰ ای پسر من،

اوامر پدر خود را نگاه دار

و تعلیم مادر خویش را ترک منما.

۲۱ آنها را بر دل خود دائم ببند

و آنها را بر گردن خویش بیاویز.
 ۲۲ حینی که به راه می‌روی،
 تو را هدایت خواهد نمود
 و حینی که می‌خواپی،
 بر تو دیده‌بانی خواهد کرد
 و وقتی که بیدار شوی،
 با تو گفتگو خواهد نمود.
 ۲۳ زیرا که آن فرامین چراغ
 و آن تعلیم نور است
 و توبیخ ادب آموز طریق حیات است.
 ۲۴ تا تو را از زن خبیث نگاه دارد
 و از چالپوسی زبان زن بیگانه.
 ۲۵ در دلت مشتاق جمال او مباحث
 و از پلک‌هایش فریفته مشو.
 ۲۶ زیرا که به سبب زن زناکار،
 شخص برای یک قرص نان محتاج می‌شود،
 و زن مرد دیگر، جان گرانها را صید می‌کند.
 ۲۷ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد
 و جامه‌اش سوخته نشود؟
 ۲۸ یا کسی بر زغال‌های آتشین راه رود
 و پای‌هایش سوخته نگردد؟
 ۲۹ همچنین است کسی که
 نزد زن همسایه خویش داخل شود،
 زیرا هر که او را لمس نماید،
 بی‌گناه نخواهد ماند.
 ۳۰ دزد را اهانتم نمی‌کنند،
 اگر دزدی کند تا جان خود را سیر نماید
 وقتی که گرسنه باشد.
 ۳۱ لیکن اگر گرفته شود،
 هفت چندان رد خواهد نمود
 و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد.
 ۳۲ اما کسی که با زنی زنا کند،

عقل درست ندارد
 و هر که چنین عمل نماید،
 جان خود را هلاک خواهد ساخت.
 ۳۳ او کتک و رسوایی خواهد یافت،
 و ننگ او محو نخواهد شد.
 ۳۴ زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است
 و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود.
 ۳۵ بر هیچ غرامتی نظر نخواهد کرد
 و هرچند هدیه‌ها را زیاده کنی،
 قبول نخواهد نمود.

اخطار درباره زنا

V ای پسر من،
 سخنان مرا نگاه دار
 و اوامر مرا نزد خود ذخیره نما.
 ۱ اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی
 و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش.
 ۲ آنها را بر انگشت‌های خود ببند
 و آنها را بر لوح قلب خود بنگار.
 ۳ به حکمت بگو که
 «تو خواهر من هستی»
 و فهم را دوست خویش بخوان
 ۴ تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد
 و از زن غریبی که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید.
 ۵ زیرا که از پنجره خانه خود نگاه کردم
 و از پشت پنجره خویش.
 ۶ در میان جاهلان دیدم و در میان جوانان
 جوانی کم عقل مشاهده نمودم،
 ۷ که در کوچه به سوی گوشه او می‌گذشت
 و به راه خانه او می‌رفت؛
 ۸ در شام در حین ناپدید شدن روز،
 در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ.

و به سخنان دهانم توجّه نمایید.
 ۲۵ بگذار دل تو به راههایش مایل نشود
 و به طریق‌هایش گمراه مشو،
 ۲۶ زیرا که او بسیاری را مجروح انداخته است
 و تمامی کشتگانش نیرومنداند.
 ۲۷ خانه او طریق عالم مردگان است
 و به حجره‌های مرگ منتهی می‌شود.

برکات حکمت

آیا حکمت ندا نمی‌کند،
 و بصیرت صدای خود را بلند نمی‌نماید؟
 ۲ به سر مکانهای بلند، به کناره راه،
 در میان طریق‌ها می‌ایستد.
 ۳ به جانب دروازه‌ها به دهنه شهر،
 نزد ورودی دروازه‌ها صدا می‌زند.
 ۴ که شما را ای مردمان، می‌خوانم
 و صدای من به آدمیان است.
 ۵ ای جاهلان، زیرکی را بفهمید
 و ای احمقان، عقل را درک نمایید.
 ۶ بشنوید،
 زیرا که از امور ارزنده سخن می‌گویم
 و گشادن لب‌هایم گفتن درستی‌ها است.
 ۷ دهانم به حقیقت سخن می‌گوید
 و لب‌هایم از شرارت بیزار است.
 ۸ همه سخنان دهانم برحق است
 و در آنها هیچ چیز کج یا منحرف نیست.
 ۹ تمامی آنها نزد مرد فهم واضح است
 و نزد یابندگان معرفت درست است.
 ۱۰ رهنمود مرا قبول کنید و نه نقره را،
 و معرفت را بیشتر از طلای خالص.
 ۱۱ زیرا که حکمت از لعل‌ها بهتر است
 و همه نفایس را به او برابر نتوان کرد.

۱۰ که اینک زنی به استقبال او می‌آمد؛
 در لباس زنکار و در اندیشه‌های کثیف دل.
 ۱۱ زنی یاهوگو و سرکش
 که پایهایش در خانه‌اش قرار نمی‌گیرد.
 ۱۲ گاهی در کوچه‌ها و گاهی در میدان‌ها
 و نزد هر گوشه‌ای در کمین می‌باشد.
 ۱۳ پس او را بگیرفت و بوسید
 و چهره خود را بی‌حیا ساخته، او را گفت:
 ۱۴ «نزد من قربانی‌های سلامتی است،
 زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم.
 ۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم،
 تا روی تو را به سعی تمام بطلبم
 و حال تو را یافتم.
 ۱۶ بر بستر خود تشک‌ها گسترانیده‌ام،
 با دیباها از کتان مصری.
 ۱۷ بستر خود را با مُر و عود و دارچین
 معطر ساخته‌ام.
 ۱۸ بیا تا صبح از عشق سیر شویم
 و خود را از محبت شاد سازیم.
 ۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست
 و سفر دور رفته است.
 ۲۰ کیسه نقره‌ای به دست گرفته
 و تا روز بدرِ کامل باز نخواهد گشت.»
 ۲۱ پس او را از فزونی سخنانش فریفته کرد
 و از تملّق لب‌هایش او را اغوا نمود.
 ۲۲ بیدرنگ از عقب او مثل گاوی که
 به سلاخ خانه می‌رود، روانه شد
 و مانند احمق به زنجیرهای محکومیت.
 ۲۳ تا تیر به جگرش فرو رود،
 مثل گنجشکی که به دام می‌شتابد
 و نمی‌داند که به خطر جان خود می‌رود.
 ۲۴ پس حال ای پسران مرا بشنوید

۱۲ من حکمتم،

در زیرکی سکونت دارم

و معرفت تدبیر را یافته‌ام.

۱۳ ترس خداوند، بیزار بودن از بدی است.

غرور و تکبر و راه بد

و دهان دروغگو را نفرت می‌دارم.

۱۴ مشورت و حکمت کامل از آن من است.

من فهم هستم و قوت از آن من است.

۱۵ به من پادشاهان سلطنت می‌کنند

و داوران به عدالت حکم می‌دهند.

۱۶ به من سروران حکمرانی می‌نمایند

و شریفان و تمامی داوران جهان.

۱۷ من دوست می‌دارم آنانی را که مرا دوست می‌دارند.

و هر که مرا به جد و جهد بطلید،

مرا خواهد یافت.

۱۸ دولت و جلال با من است؛

توانگری جاودانی و عدالت.

۱۹ ثمره من از طلا و زر ناب بهتر است

و حاصل من از نقره خالص.

۲۰ در طریق عدالت می‌خرامم،

در میان راه‌های انصاف،

۲۱ تا مال حقیقی را نصیب دوستداران خود گردانم

و خزینه‌های ایشان را پر سازم.

۲۲ خداوند مرا آغاز راه خود داشت،

قبل از کارهای خویش از ازل.

۲۳ من از ازل برقرار بودم،

از ابتدا پیش از بودن جهان.

۲۴ هنگامی که ژرفاها نبود، من مولود شدم،

وقتی که چشمه‌های پر از آب وجود نداشت.

۲۵ قبل از آنکه کوه‌ها برپا شود،

پیش از تپه‌ها زاده شدم.

۲۶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود،

و نه اول غبار دنیا را.

۲۷ وقتی که او آسمان را استوار ساخت،

من آنجا بودم،

و هنگامی که دایره را بر سطح ژرفا قرار داد.

۲۸ وقتی که آسمان‌ها را بالا استوار کرد

و چشمه‌های ژرفا را استوار گردانید.

۲۹ چون به دریا حد قرار داد،

تا آنها از فرمان او تجاوز نکنند،

و زمانی که بنیاد زمین را نهاد.

۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم

و روز به روز شادی می‌کردم

و همیشه به حضور او پایکوبی می‌کردم.

۳۱ و پایکوبی من در آبادی زمین وی،

و شادی من با فرزندان آدم می‌بود.

۳۲ پس الان ای پسران مرا بشنوید

و خوشا به حال آنانی که

طریق‌های مرا نگاه دارند.

۳۳ رهنمود را بشنوید و حکیم باشید

و آن را رد ننمایید.

۳۴ خوشا به حال کسی که مرا بشنود

و هر روز نزد درهای من دیده‌بانی کند

و در کنار دروازه‌های من به انتظار باشد.

۳۵ زیرا هر که مرا یابد،

حیات را کسب کند

و خشنودی خداوند را حاصل نماید.

۳۶ و اما کسی که مرا خطا کند،

به جان خود ضرر رساند،

و هر که مرا دشمن دارد، مرگ را دوست دارد.

طریق حکمت

حکمت، خانه خود را بنا کرده

و هفت ستون‌های خویش را تراشیده است.

۱۴ نزد در خانه خود می‌نشیند،

در مکان‌های بلند شهر بر کرسی،

۱۵ تا راه رونندگان را بخواند،

و آنانی را که به راه‌های خود به راستی می‌روند:

۱۶ «هر که جاهل باشد به اینجا برگردد!»

و به عاری از عقل می‌گوید:

۱۷ «آبهای دزدیده شده شیرین است،

و نان مخفیانه لذیذ می‌باشد.»

۱۸ و او نمی‌داند که مردگان در آنجا هستند

و دعوت شدگانش در عمق‌های

عالم مردگان می‌باشند.

امثال سلیمان

امثال سلیمان:

۱. پسر حکیم پدر خود را مسرور می‌سازد،

اما پسر احمق باعث غصه مادرش می‌شود.

۲ گنجهای شرارت منفعت ندارد،

اما عدالت از مرگ رهایی می‌دهد.

۳ خداوند جان مرد عادل را

نمی‌گذارد گرسنه بشود،

اما آرزوی شیرین را پوچ می‌سازد.

۴ کسی که به دست سست کار می‌کند،

فقیر می‌گردد،

اما دست چاپک دولتمند می‌سازد.

۵ کسی که در تابستان جمع کند، پسر عاقل است،

اما کسی که در موسم محصول می‌خوابد،

پسر شرم‌آورنده است.

۶ بر سر عادلان برکت‌ها است،

اما ظلم دهان شیرین را می‌پوشاند.

۷ یادگار عادلان مبارک است،

اما اسم شیرین خواهد گندید.

۸ دانادل، فرامین را قبول می‌کند،

۲ قربانی‌های خود را قربانی نموده

و آشامیدنی خود را برآمیخته

و سفره خود را نیز آراسته است.

۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است،

بر نقطه‌های بلند شهر:

۴ «هر که جاهل باشد به اینجا بیاید!»

و هر که عقل درست ندارد، او را می‌گوید:

۵ «ببیاید از غذای من بخورید،

و از شرابی که برآمیخته‌ام، بنوشید.

۶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید

و به طریق فهم رفتار نمایید.»

۷ هر که استهزا کننده را تنبیه نماید،

برای خود رسوایی را کسب کند،

و هر که شریر را تنبیه نماید،

برای او عیب می‌باشد.

۸ استهزا کننده را تنبیه نمما،

مبادا از تو نفرت کند.

اما مرد حکیم را تنبیه نما

که تو را دوست خواهد داشت.

۹ مرد حکیم را پند ده

که زیاده حکیم خواهد شد.

مرد عادل را تعلیم ده

که علمش خواهد افزود.

۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است

و شناخت آن قدوس، بصیرت می‌باشد.

۱۱ زیرا که به واسطه من روزهای تو زیاد خواهد شد

و سالهای عمر، از برایت زیاده خواهد گردید.

۱۲ اگر حکیم هستی، برای خود حکیم هستی.

و اگر مسخره نمایی،

به تنهایی متحمل زیان آن خواهی بود.

۱۳ زن احمق یاوه‌گو است،

جاهل است و هیچ نمی‌داند.

اما احمق پرگو تلف خواهد شد.
 ۹ کسی که به راستی راه رود، در امنیّت زندگی کند
 و کسی که راه خود را کج می‌سازد،
 آشکار خواهد شد.
 ۱۰ هر که چشمک می‌زند، دلریش می‌سازد،
 اما احمق پرگو تلف می‌شود.
 ۱۱ دهان عادلان چشمه حیات است،
 اما ظلم دهان شیران را می‌پوشاند.
 ۱۲ نفرت نزاع‌ها می‌انگیزاند،
 اما محبت هر گناه را می‌پوشاند.
 ۱۳ در لب‌های بصیرت‌پیشگان
 حکمت یافت می‌شود،
 اما چوب به جهت پشت مرد کم عقل است.
 ۱۴ حکیمان علم را ذخیره می‌کنند،
 اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است.
 ۱۵ اموال دولتمندان شهر حصاردار ایشان می‌باشد،
 اما بینوایی فقیران هلاکت ایشان است.
 ۱۶ عمل مرد عادل به حیات منتهی می‌شود،
 اما محصول شریر به گناه می‌انجامد.
 ۱۷ کسی که رهنمود را نگاه دارد،
 در طریق حیات است،
 اما کسی که تنبیه را ترک نماید، گمراه می‌شود.
 ۱۸ کسی که نفرت را می‌پوشاند، دروغگو می‌باشد.
 کسی که بهتان را شیوع دهد، احمق است.
 ۱۹ زیادی کلام از گناه خالی نمی‌باشد،
 اما آنکه لب‌هایش را نگاه دارد، عاقل است.
 ۲۰ زبان عادلان نقره خالص است،
 اما دل شیران بی‌ارزش می‌باشد.
 ۲۱ لبهای عادلان بسیاری را خوراک می‌دهد،
 اما احمقان از بی‌عقلی می‌میرند.
 ۲۲ برکت خداوند دولتمند می‌سازد
 و هیچ زحمت بر آن نمی‌افزاید.

۲۳ جاهل در کار بد پایکوبی دارد
 و صاحب بصیرت در حکمت.
 ۲۴ ترس شیریان به ایشان می‌رسد
 و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد.
 ۲۵ مثل گذشتن گردباد، شریر نابود می‌شود،
 اما مرد عادل بنیاد جاودانی است.
 ۲۶ چنانکه سرکه برای دندان و
 دود برای چشمان است،
 همچنین است مرد تنبل
 برای آنانی که او را می‌فرستند.
 ۲۷ ترس خداوند عمر را طولانی می‌سازد،
 اما سال‌های شیران کوتاه خواهد شد.
 ۲۸ انتظار عادلان شادمانی است،
 اما امید شیران از بین خواهد رفت.
 ۲۹ طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است،
 اما به جهت عاملان شر هلاکت می‌باشد.
 ۳۰ مرد عادل هرگز جنبش نخواهد خورد،
 اما شیران در زمین ساکن نخواهند گشت.
 ۳۱ دهان صالحان حکمت را می‌رویند،
 اما زبان دروغگویان از ریشه کنده خواهد شد.
 ۳۲ لب‌های عادلان به امور قابل قبول آگاه است،
 اما دهان شیران پر از دروغها است.
 ترازوی با ثقلب نزد خداوند
 نفرت انگیز است،
 اما سنگ کامل پسندیده او است.
 ۲ چون تکبر می‌آید خجالت می‌آید،
 اما حکمت با متواضعان است.
 ۳ کاملیّت راستان ایشان را هدایت می‌کند،
 اما کجی خیانتکاران ایشان را هلاک می‌سازد.
 ۴ توانگری در روز غضب منفعت ندارد،
 اما عدالت از مرگ رهایی می‌بخشد.
 ۵ عدالت مرد کامل طریق او را راست می‌سازد،

اما شریر از شرارت خود هلاک می‌گردد.
 ۶ عدالت راستان ایشان را خلاصی می‌بخشد،
 اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار می‌شوند.
 ۷ چون مرد شریر بمیرد، امید او نابود می‌گردد
 و انتظار نیرومندان تلف می‌شود.
 ۸ مرد عادل از تنگی آزاد می‌شود
 و شریر به جای او می‌آید.
 ۹ مرد منافق به دهانش
 همسایه خود را هلاک می‌سازد
 و عادلان به معرفت خویش نجات می‌یابند.
 ۱۰ از سعادت‌مندی عادلان، شهر شادی می‌کند،
 و از هلاکت شریران،
 فریادهای شادمانی سر می‌دهد.
 ۱۱ از برکت راستان، شهر سرافراز می‌شود،
 اما از دهان شریران منهدم می‌گردد.
 ۱۲ کسی که همسایه خود را حقیر شمارد،
 عاری از عقل می‌باشد،
 اما صاحب بصیرت ساکت می‌ماند.
 ۱۳ کسی که به غیبت گردش می‌کند،
 رازها را فاش می‌سازد،
 اما شخص امین دل، امر را مخفی می‌دارد.
 ۱۴ جایی که تدبیر نیست مردم می‌افتند،
 اما صلح و امنیت از زیادی
 مشورت‌دهندگان است.
 ۱۵ کسی که برای غریب ضامن شود،
 البته ضرر خواهد یافت
 و کسی که ضمانت را نفرت دارد،
 ایمن می‌باشد.
 ۱۶ زن نیکوسیرت عزت را نگاه می‌دارد،
 چنانکه نیرومندان
 دولت را محافظت
 می‌نمایند.

۱۷ مرد رحیم به خود نیکویی می‌نماید،
 اما مرد ستم‌کیش بدن خود را می‌رنجاند.
 ۱۸ شریر مزد فریبده کسب می‌کند،
 اما کارنده عدالت مزد حقیقی را.
 ۱۹ چنانکه عدالت به حیات منتهی می‌شود،
 همچنین هر که شرارت را پیروی نماید،
 او را به مرگ می‌رساند.
 ۲۰ کج خلقان نزد خداوند نفرت انگیزند،
 اما کاملان طریق پسندیده او می‌باشند.
 ۲۱ یقین شریر آزاد نخواهد شد،
 اما نسل عادلان نجات خواهند یافت.
 ۲۲ زن زیبای بی‌عقل حلقه زرین است در بینی گراز.
 ۲۳ آرزوی عادلان تنها نیکویی است،
 اما انتظار شریران، غضب می‌باشد.
 ۲۴ هستند که می‌پاشند و بیشتر می‌اندوزند
 و هستند که زیاده از آنچه شاید نگاه می‌دارند،
 اما به نیازمندی می‌انجامد.
 ۲۵ شخص سخاوتمند فربه می‌شود،
 و هر که سیراب می‌کند،
 خود نیز سیراب خواهد گشت.
 ۲۶ هر که غله را نگاه دارد،
 مردم او را لعنت خواهند کرد،
 اما بر سر فروشنده آن برکت خواهد بود.
 ۲۷ کسی که نیکویی را بطلبد، رضامندی را می‌جوید،
 و هر که بدی را بطلبد، به سرش خواهد آمد.
 ۲۸ کسی که بر توانگری خود توکل کند،
 خواهد افتاد،
 اما عادلان مثل برگ سبز
 شکوفه خواهند آورد.
 ۲۹ هر که اهل خانه خود را برنجاند،
 نصیب او باد خواهد بود
 و احمق بنده حکیم‌دلان خواهد شد.

۱۲

۳۰ ثمره مرد عادل درخت حیات است،
و کسی که جان‌ها را صید کند، حکیم است.
۳۱ اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت،
پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گناهکار.
هر که رهنمود را دوست می‌دارد،
معرفت را دوست می‌دارد،
اما هر که از تنبیه نفرت کند، وحشی است.
۲ مرد نیکو خشنودی خداوند را کسب می‌نماید،
اما او، صاحب تدبیر فاسد را
محکوم خواهد ساخت.
۳ انسان از بدی استوار نمی‌شود،
اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد.
۴ زن صالحه تاج شوهر خود می‌باشد،
اما زنی که خجل سازد،
مثل پوشیدگی در استخوانهایش می‌باشد.
۵ فکرهای عادلان انصاف است،
اما تدابیر شریران فریب است.
۶ سخنان شیران برای خون در کمین است،
اما دهان راستان ایشان را رهایی می‌دهد.
۷ شیریان واژگون شده، نیست می‌شوند،
اما خانه عادلان برقرار می‌ماند.
۸ انسان مطابق عقلش ستوده می‌شود،
اما کج‌دلان خجل خواهند گشت.
۹ کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد،
بهتر است از کسی که خود را برافرازد
و محتاج نان باشد.
۱۰ مرد عادل برای جان حیوان خود تفکر می‌کند،
اما رحمت‌های شیران ستم‌کشی است.
۱۱ کسی که زمین خود را زراعت کند،
از نان سیر خواهد شد،
اما هر که چیزهای باطل را پیروی نماید،
کم عقل است.

۱۲ مرد شریر به شکار بدکاران طمع می‌ورزد،
اما ریشه عادلان میوه می‌آورد.
۱۳ در تقصیر لب‌ها دام مرگبار است،
اما مرد عادل از تنگی بیرون می‌آید.
۱۴ انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیر می‌شود
و پاداش دست انسان به او رد خواهد شد.
۱۵ راه احمق در نگاه خودش راست است،
اما هر که نصیحت را بشنود، حکیم است.
۱۶ غضب احمق بی‌درنگ آشکار می‌شود،
اما خردمند خجالت را می‌پوشاند.
۱۷ هر که به راستی سخن گوید،
عدالت را آشکار می‌کند،
و شاهد دروغ، فریب را.
۱۸ هستند که مثل ضربت شمشیر
حرف‌های پوچ می‌زنند،
اما زیان حکیمان شفا می‌بخشد.
۱۹ لب راستگو تا به ابد استوار می‌ماند،
اما زیان دروغگو برای لحظه‌ای است.
۲۰ در دل هر که تدبیر فاسد کند، فریب است،
اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است.
۲۱ هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی‌شود،
اما شیران از بلا پر خواهند شد.
۲۲ لب‌های دروغگو نزد خداوند نفرت انگیز است،
اما عاملان راستی پسندیده او هستند.
۲۳ مرد زیرک علم را مخفی می‌دارد،
اما دل احمقان حماقت را جار می‌زند.
۲۴ دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود،
اما مرد تنبل بندگی خواهد کرد.
۲۵ کدورت دل انسان، او را خم می‌سازد،
اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید.
۲۶ مرد عادل برای همسایه خود راهنما می‌شود،
اما راه شیران ایشان را گمراه می‌کند.

۱۳

۲۷ مرد تنبل شکار خود را بریان نمی‌کند،
 اما زرنگی، توانگری گرانهای انسان است.
 ۲۸ در طریق عدالت حیات است
 و در گذرگاه هایش مرگ نیست.
 پسر حکیم رهنمود
 پدر خود را اطاعت می‌کند،
 اما استهزا کننده تهدید را نمی‌شنود.
 ۲ مرد از میوه دهانش نیکویی را می‌خورد،
 اما جان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.
 ۳ هر که دهان خود را نگاه دارد،
 جان خویش را محافظت نماید،
 اما کسی که لبهای خود را بگشاید،
 هلاک خواهد شد.
 ۴ شخص تنبل آرزو می‌کند
 و چیزی پیدا نمی‌کند.
 اما شخص زرنگ فربه خواهد شد.
 ۵ مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد،
 اما شریر رسوا و خجل خواهد شد.
 ۶ عدالت کسی را که در طریق خود کامل است،
 محافظت می‌کند،
 اما شرارت، گناهکاران را هلاک می‌سازد.
 ۷ هستند که خود را
 دولتمند می‌شمارند و هیچ ندارند،
 و هستند که خود را فقیر می‌انگارند
 و دولت بسیار دارند.
 ۸ دولت شخص، بهای رهایی جان او خواهد بود،
 اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.
 ۹ نور عادلان شادمان خواهد شد،
 اما چراغ شریران خاموش خواهد گردید.
 ۱۰ از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی‌شود،
 اما با آنانی که پند می‌پذیرند، حکمت است.
 ۱۱ دولت باد آورده، آسان بریاد می‌رود،

اما هر که به دست خود اندوزد،
 در فزونی خواهد بود.
 ۱۲ امیدی که در آن تأخیر باشد،
 باعث بیماری دل است،
 اما رسیدن به مراد، درخت حیات می‌باشد.
 ۱۳ هر که کلام را خوار شمارد،
 خود را هلاک می‌سازد،
 اما هر که از داوری می‌ترسد،
 نیکویی خواهد یافت.
 ۱۴ تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است،
 تا از دامهای مرگ رهایی دهد.
 ۱۵ عقل نیکو نعمت را می‌بخشد،
 اما راه خیانتکاران، سخت است.
 ۱۶ هر شخص زیرک با علم عمل می‌کند.
 اما احمق حماقت را پخش می‌سازد.
 ۱۷ قاصد شریر در بلا گرفتار می‌شود،
 اما رسول امین شفا می‌بخشد.
 ۱۸ فقر و اهانت برای کسی است
 که رهنمود را ترک نماید،
 اما هر که تنبیه را قبول کند،
 محترم خواهد شد.
 ۱۹ آرزویی که به دست آید، برای جان شیرین است،
 اما احمقان از ترک بدی دوری می‌کنند.
 ۲۰ با حکیمان همنشین شو و حکیم خواهی شد،
 اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.
 ۲۱ بلا گناهکاران را تعقیب می‌کند،
 اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.
 ۲۲ مرد صالح فرزندان فرزندان را ارث خواهد داد،
 و دولت گناهکاران برای عادلان
 ذخیره خواهد شد.
 ۲۳ در مزرعه فقیران خوراک بسیار است،
 اما هستند که از بی‌انصافی هلاک می‌شوند.

۱۴

۲۴ کسی که چوب را باز دارد،
از پسر خویش نفرت می‌کند،
اما کسی که او را دوست می‌دارد،
او را به سعی تمام انضباط می‌نماید.
۲۵ مرد عادل برای سیری جان خود می‌خورد،
اما شکم شیرین محتاج خواهد بود.
هر زن حکیم خانه خود را بنا می‌کند،
اما زن جاهل آن را با دست خود
خراب می‌نماید.
۲ کسی که به راستی خود رفتار می‌نماید،
از خداوند می‌ترسد،
اما کسی که در طریق خود کج رفتار است،
او را تحقیر می‌نماید.
۳ در دهان احمق چوب تکبر است،
اما لب‌های حکیمان ایشان را
محافظت خواهد نمود.
۴ جایی که گاو نیست، آخور پاک است،
اما از قوت گاو، محصول زیاد می‌شود.
۵ شاهد امین دروغ نمی‌گوید،
اما شاهد کاذب به دروغ سخن می‌گوید.
۶ استهزا کننده حکمت را می‌طلبد و نمی‌یابد.
اما به جهت مرد فهیم علم آسان است.
۷ از حضور مرد احمق دور شو،
زیرا لب‌های معرفت را در او نخواهی یافت.
۸ حکمت مرد زیرک این است که
راه خود را درک نماید،
اما حماقت احمقان فریب است.
۹ احمقان به گناه استهزا می‌کنند،
اما در میان راستان رضامندی است.
۱۰ دل شخص تلخی خود را می‌داند
و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.
۱۱ خانه شیرین منهدم خواهد شد،

اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.
۱۲ راهی هست که به نظر آدمی درست می‌نماید،
اما عاقبت آن، راههای مرگ است.
۱۳ حتی در خنده نیز دل می‌تواند دردمند باشد
و شادی می‌تواند به غصه بیانجامد.
۱۴ کسی که در دل منحرف است،
از راه‌های خود سیر می‌شود،
و مرد صالح از ثمر طریق‌های خویش.
۱۵ مرد جاهل هر سخن را باور می‌کند،
اما مرد زیرک در رفتار خود دقت می‌نماید.
۱۶ مرد حکیم می‌ترسد و از بدی دوری می‌نماید،
اما احمق بی‌دقت و سر به هوا است.
۱۷ شخص تندخو، احمقانه رفتار می‌نماید
و فرد حيله‌گر منفور است.
۱۸ نصیب جاهلان حماقت است،
اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.
۱۹ بدکاران در حضور نیکان خم می‌شوند،
و شیرین نزد دروازه‌های عادلان می‌ایستند.
۲۰ همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد،
اما دوستان شخص دولتمند بسیارند.
۲۱ هر که همسایه خود را حقیر شمارد،
گناه می‌ورزد،
اما خوشا به حال کسی که
بر فقیران ترجمه نماید.
۲۲ آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی‌شوند؟
اما برای کسانی که تدبیر نیکو می‌نمایند،
رحمت و راستی خواهد بود.
۲۳ در هر مشققی منفعت است،
اما سخن خالی تنها به فقر می‌انجامد.
۲۴ تاج حکیمان دولت ایشان است،
اما حماقت احمقان، حماقت است و بس.
۲۵ شاهد امین جانها را نجات می‌بخشد،

اما هر که به دروغ سخن می‌گوید،
فریبکار است.

۲۶ در ترس خداوند اعتماد قوی است
و فرزندان او را پناهگاه خواهد بود.

۲۷ ترس خداوند چشمه حیات است
تا از دامهای مرگ دوری نمایند.

۲۸ جلال پادشاه از زیادی مخلوق است

و شکستگی پادشاه از کمی مردم است.

۲۹ کسی که دیرغضب باشد، فهم زیاد دارد
اما تندخو حماقت را به نمایش می‌گذارد.

۳۰ دل آرام حیات بدن است،

اما حسد پوسیدگی استخوان‌ها است.

۳۱ هر که بر فقیر ظلم کند،

آفریننده خود را حقیر می‌شمارد

و هر که بر مسکین ترخم کند،

او را تمجید می‌نماید.

۳۲ شیر از شرارت خود به زیر افکنده می‌شود،
اما مرد عادل را در مرگ نیز پناهی هست.

۳۳ حکمت در دل مرد فهیم ساکن می‌شود،

اما حتی در میان جاهلان نیز

خود را معلوم می‌دارد.

۳۴ عدالت قوم را سربلند می‌گرداند،

اما گناه برای قوم، مایه ننگ است.

۳۵ خشنودی پادشاه بر خادم عاقل است،

اما غضب او بر پست فطرتان.

جواب نرم خشم را برمی‌گرداند،

اما سخن تلخ غیظ را به هیجان می‌آورد.

۲ زبان حکیمان علم را زینت می‌بخشد،

اما دهان احمقان به حماقت سخن می‌گوید.

۳ چشمان خداوند در همه جا است

و بر بدن و نیکان می‌نگرد.

۴ زبان ملایم، درخت حیات است

و کجی آن، شکستگی روح است.

۵ احمق رهنمود پدر خود را خوار می‌شمارد،

اما هر که تنبیه را نگاه دارد، زیرک می‌باشد.

۶ در خانه مرد عادل گنج عظیم است،

اما محصول شیران، کدورت است.

۷ لبهای حکیمان معرفت را پخش می‌سازد،

اما چنین نیست دل احمقان.

۸ قربانی شیران نزد خداوند نفرت انگیز است،

اما دعای راستان پسندیده اوست.

۹ راه شیران نزد خداوند نفرت انگیز است،

اما پیروان عدالت را دوست می‌دارد.

۱۰ برای هر که طریق را ترک نماید،

تنبیه سخت است

و هر که از تنبیه نفرت کند، خواهد مُرد.

۱۱ عالم مردگان و آبدون* در حضور خداوند است،

پس چند مرتبه زیاده دلهای آدمیان.

۱۲ استهزا کننده تنبیه را دوست ندارد

و نزد حکیمان نخواهد رفت.

۱۳ دل شادمان چهره را زینت می‌دهد،

اما از تلخی دل روح افسرده می‌شود.

۱۴ دل مرد فهیم معرفت را می‌طلبد،

اما دهان احمقان حماقت را می‌چرد.

۱۵ تمامی روزهای مصیبت کشان بد است،

اما خوشی دل، مهمانی دائمی است.

۱۶ اموال اندک با ترس خداوند

بهرتر است از گنج عظیم با اضطراب.

۱۷ سفره سبزیجات در جایی که محبت باشد،

بهرتر است از گاو پرواری که

با آن دشمنی باشد.

۱۸ مرد تندخو نزاع را برمی‌انگیزد،

اما شخص دیرغضب دشمنی را فرو می‌نشانند.

۱۹ راه کاهلان مثل خاریست است،

اما طریق راستان شاهراه است.

۲۰ پسر حکیم پدر را شادمان می‌سازد،

اما مرد احمق مادر خویش را حقیر می‌شمارد.

۲۱ حماقت در نظر شخص کم عقل خوشی است،

اما مرد فهیم به راستی رفتار می‌نماید.

۲۲ از نبود مشورت، تدبیرها پوچ می‌شود،

اما از زیادی مشورت دهندگان برقرار می‌ماند.

۲۳ برای انسان از جواب دهانش

شادی حاصل می‌شود

و سخنی که در محلس گفته شود،

چه بسیار نیکو است.

۲۴ طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است

تا از پایین رفتن به عالم مردگان

آنها را دور کند.

۲۵ خداوند خانه متکبران را منهدم می‌سازد،

اما حدود بیوه‌زن را استوار می‌نماید.

۲۶ تدبیرهای فاسد نزد خداوند نفرت انگیز است،

اما سخنان پسندیده برای پاکان است.

۲۷ کسی که حریص سود باشد،

خانه خود را غصه‌دار می‌سازد،

اما هر که از رشوه نفرت دارد، خواهد زیست.

۲۸ دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می‌کند،

اما دهان شیریان، چیزهای بد را جاری می‌سازد.

۲۹ خداوند از شیریان دور است،

اما دعای عادلان را می‌شنود.

۳۰ نور چشمان دل را شادمان می‌سازد

و خبر نیکو استخوان‌ها را پرمغز می‌نماید.

۳۱ گوشی که تنبیه حیات را بشنود،

در میان حکیمان ساکن خواهد شد.

۳۲ هر که رهنمود را ترک نماید،

جان خود را حقیر می‌شمارد،

اما هر که تنبیه را بشنود،

عقل را تحصیل می‌نماید.

۳۳ ترس خداوند، مری حکمت است

و تواضع، پیشرو عزت می‌باشد.

تدبیرهای دل از آن انسان است،

اما پاسخ زبان از جانب خداوند می‌باشد.

۲ همه راه‌های انسان در نظر خودش پاک است،

اما خداوند روح‌ها را می‌آزماید.

۳ کارهای خود را به خداوند بسپار

تا فکریهای تو استوار شود.

۴ خداوند هر چیز را برای هدف آن ساخته است

و شیریان را نیز برای روز بلا.

۵ هر که دل مغرور دارد،

نزد خداوند نفرت انگیز است

و او هرگز آزاد نخواهد شد.

۶ از رحمت و حقیقت گناه کفاره می‌شود

و به ترس خداوند، آدمی از بدی دور می‌شود.

۷ چون راه‌های شخص پسندیده خداوند باشد،

دشمنانش را نیز با او به آشتی می‌آورد.

۸ اموال اندک که با انصاف باشد،

بهرتر است از دخل فراوان بدون انصاف.

۹ دل انسان در طریقش تفکر می‌کند،

اما خداوند قدم هایش را استوار می‌سازد.

۱۰ وحی بر لب‌های پادشاه است

و دهان او در داوری تجاوز نمی‌نماید.

۱۱ ترازو و سنگ‌های راست از آن خداوند است

و تمامی سنگ‌های کیسه صنعت وی می‌باشد.

۱۲ عمل بد نزد پادشاهان نفرت انگیز است،

زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می‌ماند.

۱۳ لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است

و راستگویان را دوست می‌دارند.

۱۴ خشم پادشاهان رسولان مرگ است،

اما مرد حکیم آن را فرو می‌نشاند.

۱۵ در نور چهره پادشاه حیات است

و رضامندی او مثل ابر بهاری است.

۱۶ کسب حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است

و کسب فهم از نقره برگزیده‌تر.

۱۷ طریق راستان، دوری نمودن از بدی است

و هر که راه خود را نگاه دارد،

جان خویش را محافظت می‌نماید.

۱۸ تکبر پیشرو هلاکت است

و دل مغرور پیشرو خرابی.

۱۹ با تواضع نزد حلیمان بودن

بهتر است از تقسیم نمودن

غنیمت با متکبران.

۲۰ هر که در کلام تعقل کند،

سعادت‌مندی خواهد یافت

و هر که به خداوند توکل نماید،

خوشا به حال او.

۲۱ هر که دل حکیم دارد، فهم خوانده می‌شود

و شیرینی لب‌ها علم را می‌افزاید.

۲۲ عقل برای صاحبش چشمه حیات است،

اما رهنمود احمقان، حماقت است.

۲۳ دل مرد حکیم دهان او را عاقل می‌گرداند

و علم را بر لب‌هایش می‌افزاید.

۲۴ سخنان پسندیده مثل شانه عسل است،

برای جان شیرین است و

برای استخوان‌ها شفادهنده.

۲۵ راهی هست که در دید انسان راست است،

اما عاقبت آن راه، مرگ می‌باشد.

۲۶ اشتباهی کارگر برایش کار می‌کند،

زیرا که دهانش او را به پیش می‌راند.

۲۷ مرد رذل شرارت را می‌اندیشد

و سخنانش همچون آتش سوزاننده.

۲۸ مرد دروغگو نزاع می‌پاشد

و سخن‌چین دوستان خالص را

از همدیگر جدا می‌کند.

۲۹ مرد ظالم همسایه خود را گمراه می‌نماید

و او را به راه غیر نیکو هدایت می‌کند.

۳۰ چشمان خود را بر هم می‌زند

تا دروغ را اختراع نماید،

و لب‌هایش را رو می‌چیند

و بدی را به انجام می‌رساند.

۳۱ سفیدمویی تاج جمال است

هنگامی که در راه عدالت یافت شود.

۳۲ کسی که دیرخشم باشد، از دلاور بهتر است

و هر که بر روح خود مالک باشد،

از فاتح شهر برتر است.

۳۳ قرعه در دامن انداخته می‌شود،

لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

لقمه خشک با آرامش،

۱۷ بهتر است از خانه پر از مهمانی با جدال.

۲ خادم عاقل بر پسر پست فطرت

مسلط خواهد بود

و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود.

۳ بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است،

اما خداوند امتحان‌کننده دلها است.

۴ شیرین به لب‌های دروغگو گوش می‌کند

و مرد دروغگو به زبان آشوبگر گوش می‌دهد.

۵ هر که فقیر را مسخره کند،

به آفریننده خویش اهانت می‌کند،

و هر که از بلا خوش می‌شود،

بی‌سزا نخواهد ماند.

۶ تاج پیران، پسران پسرانند

و جلال فرزندان، پدران ایشانند.

۷ کلام کبرآمیز احمق را نمی‌شاید

و چند مرتبه زیاده لب‌های دروغگو شریفان را.

۸ هدیه در دید اهل آن، سنگ جادویی است

که هر کجا توجه نماید، برخورداری می‌شود.

۹ هر که گناهی را بپوشاند خواستار محبت می‌باشد،

اما هر که امری را تکرار کند،

دوستان خالص را از هم جدا می‌سازد.

۱۰ یک ملامت به مرد فهیم اثر می‌کند،

بیشتر از صد شلاق به مرد جاهل.

۱۱ مرد شریر خواستار طغیان است و بس.

از این رو قاصد ستمکیش

نزد او فرستاده می‌شود.

۱۲ برخوردن به خرسی که بچه‌هایش را دزدیده‌اند،

بهتر است از برخورد با احمق

در حماقت خود.

۱۳ کسی که به عوض نیکویی بدی می‌کند،

بلا از خانه او دور نخواهد شد.

۱۴ ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است؛

پس نزاع را ترک کن

قبل از آنکه به مجادله برسد.

۱۵ هر که شریر را عادل شمارد

و هر که عادل را محکوم سازد،

هر دوی ایشان نزد خداوند نفرت انگیزند.

۱۶ قیمت به جهت خریدن حکمت

چرا به دست احمق باشد؟

و حال آنکه هیچ فهم ندارد.

۱۷ دوست خالص در همه اوقات محبت می‌نماید

و برادر به جهت تنگی مولود شده است.

۱۸ مرد کم‌عقل دست می‌دهد

و در حضور همسایه خود ضامن می‌شود.

۱۹ هر که ناطاعتی را دوست دارد،

نزاع را دوست می‌دارد،

و هر که در خانه خود را بلند سازد،

خرابی را می‌طلبد.

۲۰ کسی که دل کج دارد، نیکویی را نخواهد یافت

و هر که زبان دروغگو دارد،

در بلا گرفتار خواهد شد.

۲۱ هر که فرزند احمق آورد،

برای خود غم پیدا می‌کند،

و پدر فرزند ابله، شادی نخواهد دید.

۲۲ دل شادمان شفای نیکو می‌بخشد،

اما روح شکسته استخوان‌ها را خشک می‌کند.

۲۳ مرد شریر رشوه را از بغل می‌گیرد،

تا راه‌های انصاف را منحرف سازد.

۲۴ حکمت در مد نظر مرد فهیم است،

اما چشمان احمق در کرانه‌های زمین می‌باشد.

۲۵ پسر احمق برای پدر خویش غصه است

و به جهت مادر خویش تلخی است.

۲۶ عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست

و نه زدن شریفان به خاطر راستی ایشان.

۲۷ صاحب معرفت سخنان خود را باز می‌دارد

و هر که روح حلیم دارد،

مرد بصیرت‌پیشه است.

۲۸ مرد احمق نیز چون خاموش باشد،

او را حکیم می‌شمارند.

و هر که لبهای خود را می‌بندد، فهیم است.

شخص گوشه‌گیر

هوس خود را طالب می‌باشد

و با هر حکمت درست می‌ستیزد.

۲ احمق از بصیرت مسرور نمی‌شود،

مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر سازد.

۳ هنگامی که شریر می‌آید، حقارت هم می‌آید

۱۸

۱۸ قرعه نزاعها را می‌خواهاند
و نیرومندان را از هم جدا می‌کنند.
۱۹ برادر رنجیده از شهر قوی سخت‌تر است
و مجادله با او مثل پشت‌بندهای قلعه است.
۲۰ دل آدمی از میوه دهانش پُر می‌شود
و از محصول لب‌هایش سیر می‌گردد.
۲۱ مرگ و حیات در قدرت زبان است،
و آنانی که آن را دوست می‌دارند
میوه‌اش را خواهند خورد.
۲۲ هر که زوجه‌ای یابد، چیز نیکو یافته است
و رضامندی خداوند را کسب کرده است.
۲۳ مرد فقیر به التماس صحبت می‌کند،
اما شخص دولتمند سخت جواب می‌دهد.
۲۴ کسی که دوستان بسیار دارد،
خود را هلاک می‌کند،
اما دوستی هست که از
برادر چسبنده‌تر می‌باشد.
۱۹ فقیری که در کاملیت خود رفتار می‌کند
از دروغگوپی که احمق باشد، بهتر است.
۲ دلی نیز که معرفت ندارد، نیکو نیست
و هر که به پای‌های خویش می‌شتابد،
گناه می‌کند.
۳ حماقت انسان، راه او را کج می‌سازد
و دلش از خداوند خشمناک می‌شود.
۴ توانگری دوستان بسیار پیدا می‌کند،
اما فقیر از دوستان خود جدا می‌شود.
۵ شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند،
و کسی که به دروغ سخن گوید،
رهایی نخواهد یافت.
۶ بسیاری پیش امیران چاپلوسی می‌نمایند
و همه کس، دوست شخص بخشنده است.
۷ همه برادران مرد فقیر از او نفرت دارند،

و با اهانت، خجالت می‌رسد.
۴ سخنان دهان انسان آب عمیق است
و چشمه حکمت، رود جاری است.
۵ طرفداری شیرین
برای منحرف ساختن داوری
عادلان نیکو نیست.
۶ لبهای احمق به نزاع داخل می‌شود
و دهانش به استقبال کتک می‌شتابد.
۷ دهان احمق هلاکت وی است
و لب‌هایش برای جان خودش دام است.
۸ سخنان سخن‌چین مثل لقمه‌های شیرین است
و به عمق شکم فرو می‌رود.
۹ او نیز که در کار خود تنبلی می‌کند،
برادر هلاک کننده است.
۱۰ اسم خداوند برج مستحکم است
که مرد عادل به درون آن
می‌دود و ایمن می‌باشد.
۱۱ توانگری شخص دولتمند، شهر محکم او است
و در تصور وی، مثل حصار بلند است.
۱۲ پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می‌گردد
و تواضع مقدمه عزت است.
۱۳ هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد،
برای او حماقت و شرمساری می‌باشد.
۱۴ روح انسان بیماری او را متحمل می‌شود،
اما روح شکسته را کیست
که متحمل آن بشود.
۱۵ دل مرد فهیم معرفت را کسب می‌کند
و گوش حکیمان معرفت را می‌جوید.
۱۶ هدیه شخص، راه را بر او می‌گشاید
و او را به حضور بزرگان می‌رساند.
۱۷ هر که در شکایت خود اول آید، صادق می‌نماید،
اما حریفش می‌آید و او را می‌آزماید.

چقدر بیشتر، دوستانش از او دور می‌شوند؛
 التماس کنان از عقیشان می‌رود، و نیستند.
 ۸ هر که حکمت را کسب کند،
 جان خود را دوست دارد.
 و هر که بصیرت را نگاه دارد،
 سعادت‌مندی خواهد یافت.
 ۹ شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند،
 و هر که به دروغ سخن گوید،
 هلاک خواهد گردید.
 ۱۰ عیش و عشرت احمق را نمی‌شاید،
 تا چه رسد به غلامی که
 بر شریفان حکمرانی می‌کند.
 ۱۱ عقل انسان خشم او را نگاه می‌دارد
 و گذشتن از تقصیر، جلال او است.
 ۱۲ خشم پادشاه مثل غرش شیر است
 و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است.
 ۱۳ پسر جاهل باعث غصه پدرش است،
 و نزاع‌های زن مثل آبی است
 که دائم در چکیدن باشد.
 ۱۴ خانه و دولت ارث اجدادی است،
 اما زن عاقل از جانب خداوند است.
 ۱۵ گاهلی خواب سنگین می‌آورد
 و شخص تنبل، گرسنه خواهد ماند.
 ۱۶ هر که حکم را نگاه دارد،
 جان خویش را محافظت می‌نماید،
 اما هر که طریق خود را سبک گیرد،
 خواهد مرد.
 ۱۷ هر که بر فقیر ترخم نماید،
 به خداوند قرض می‌دهد
 و نیکویی او را به او رد خواهد نمود.
 ۱۸ پسر خود را تا هنوز امیدی هست، ادب کن؛
 اما خود را به کشتن او وامدار.

۱۹ شخص تندخو متحمل مکافات خواهد شد،
 زیرا اگر او را خلاصی دهی،
 آن را باید پی در پی به جا آوری.
 ۲۰ پند را بشنو و رهنمود را قبول نما
 تا در عاقبت خود حکیم بشوی.
 ۲۱ فکرهای بسیار در دل انسان است،
 اما آنچه استوار ماند، مشورت خداوند است.
 ۲۲ زینت انسان نیکویی او است،
 و فقیر از دروغگو بهتر است.
 ۲۳ ترس خداوند به حیات منتهی می‌شود
 و هر که آن را دارد در سیری ساکن می‌ماند
 و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد.
 ۲۴ مرد تنبل دست خود را در بشقابش فرو می‌برد،
 اما آن را حتی تا دهان خود بر نمی‌آورد.
 ۲۵ استهزا کننده را ادب کن تا جاهلان زیرک شوند،
 و شخص فهیم را تنبیه نما
 و معرفت را درک خواهد نمود.
 ۲۶ هر که بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند،
 پسری است که رسوایی و خجالت می‌آورد.
 ۲۷ ای پسر من،
 از شنیدن تعلیم امتناع کن،
 همان تو را از کلام معرفت
 گمراه خواهد ساخت.
 ۲۸ شاهد رذل انصاف را مسخره می‌کند
 و دهان شیران گناه را می‌بلعد.
 ۲۹ محکومیت به جهت استهزا کنندگان مهیا است
 و تازیانه‌ها برای پشت احمقان.
 ۲۰ شراب استهزا می‌کند و باده عریده می‌آورد
 و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست.
 ۲۱ هیبت پادشاه مثل غرش شیر است
 و هر که خشم او را به هیجان آورد،
 به جان خود خطا می‌ورزد.

۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزّت است،
 اما تن هر احمق برای مجادله می‌خارد.
 ۴ مرد تنبل به سبب زمستان شیار نمی‌کند،
 بنابراین در موسم محصول
 گدایی می‌کند و نمی‌یابد.
 ۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است،
 اما مرد فهیم آن را می‌کشد.
 ۶ چه بسیار کسانی که هر یک
 نیکویی خویش را اعلام می‌کنند،
 اما مرد امین را کیست که پیدا کند.
 ۷ مرد عادل که به کاملّیت خود رفتار نماید،
 پسرانش بعد از او خجسته خواهند شد.
 ۸ پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند،
 تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می‌سازد.
 ۹ کیست که تواند گوید:
 «دل خود را پاک ساختم
 و از گناه خویش تمیز شدم»؟
 ۱۰ سنگ‌های مختلف و پیمانه‌های مختلف،
 هر دوی آنها نزد خداوند منفور است.
 ۱۱ کودک نیز از کارهایش شناخته می‌شود
 که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه.
 ۱۲ گوش شنوا و چشم بینا،
 خداوند هر دو آنها را آفریده است.
 ۱۳ خواب را دوست مدار مبادا فقیر شوی.
 چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی.
 ۱۴ مشتری می‌گوید: «بد است، بد است»،
 اما چون رفت، آنگاه فخر می‌کند.
 ۱۵ طلا هست و لعلها بسیار،
 اما لبهای معرفت جواهر گرانبها است.
 ۱۶ لباس آن کس را بگیر که
 به جهت غریب ضامن است
 و او را به گرو بگیر که ضامن بیگانگان است.

۱۷ نان فریب برای انسان لذیذ است،
 اما بعد دهانش از سنگریزه‌ها پر خواهد شد.
 ۱۸ فکرها به مشورت محکم می‌شود؛
 با حسن تدبیر جنگ نما.
 ۱۹ کسی که به غیبت گردش کند،
 اسرار را فاش می‌نماید،
 بنابراین با کسی که لب‌های خود را می‌گشاید،
 معاشرت منما.
 ۲۰ هر که پدر و مادر خود را لعنت کند،
 چراغش در ظلمت
 سخت خاموش خواهد شد.
 ۲۱ اموالی که در آغاز با شتاب حاصل می‌شود،
 عاقبتش مبارک نخواهد شد.
 ۲۲ مگو که: «بدی را تلاقی خواهم کرد!»
 بلکه بر خداوند توکل نما
 و تو را نجات خواهد داد.
 ۲۳ سنگهای مختلف نزد خداوند منفور است
 و ترازوهای متقلّب نیکو نیست.
 ۲۴ قدم‌های انسان از خداوند است؛
 پس آدمی راه خود را چگونه بفهمد؟
 ۲۵ شخصی که چیزی را با شتاب مقدس می‌گوید
 و بعد از نذر کردن می‌اندیشد، در دام می‌افتد.
 ۲۶ پادشاه حکیم شیران را پراکنده می‌سازد
 و چرخ خرمنکوب را بر ایشان می‌راند.
 ۲۷ روح انسان، چراغ خداوند است
 که تمامی عمق‌های دل را تفتیش می‌نماید.
 ۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت می‌کند
 و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند.
 ۲۹ جلال جوانان قوت ایشان است
 و عزّت پیران موی سفید.
 ۳۰ ضرباتی که زخمی می‌کند، از شرارت تمیز می‌نماید؛
 تازیانه‌ها اعماق وجود را پاک می‌کند.

۲۱

دل پادشاه مثل نهرهای آب
در دست خداوند است،

آن را به هر سو که بخواهد، برمی گرداند.
هر راه انسان در نظر خودش راست است،
اما خداوند دل‌ها را می‌آزماید.

عدالت و انصاف را به جا آوردن نزد خداوند
از قربانی‌ها پسندیده‌تر است.

چشم‌ها بلند و دل متکبر و

چراغ شیران، گناه است.

فکرهای مرد زرنگ به طور کامل

به فراخی می‌انجامد،

اما هر که عجل‌وار باشد

برای احتیاج عجله می‌کند.

کسب گنج‌ها به زبان دروغگو،

بخاری است بلند شده بر هوا

برای جویندگان مرگ.

ظلم شیران ایشان را به هلاکت می‌اندازد،

زیرا که از به جا آوردن انصاف

خودداری می‌نمایند.

طریق مردی که زیر بار گناه باشد،

بسیار کج است،

اما کارهای مرد پاک،

درست است.

در گوشه پشت بام ساکن شدن

بهتر است از ساکن بودن

با زن ستیزه‌گر در خانه مشترک.

جان شیر مشتاق شرارت است

و بر همسایه خود ترحم نمی‌کند.

چون استهزاکننده تنبیه شود،

جاهلان حکمت می‌آموزند

و چون مرد حکیم تربیت یابد،

معرفت را کسب می‌نماید.

مرد عادل در خانه شیر دقت می‌کند

که چگونه اشرار به تباهی سرنگون می‌شوند.

هر که گوش خود را از فریاد فقیر می‌بندد،

او نیز فریاد خواهد کرد و شنیده نخواهد شد.

هدیه‌ای مخفیانه خشم را فرو می‌نشانند

و رشوه‌ای در بغل، غضب سخت را.

انصاف کردن، شادی عادلان است،

اما باعث پریشانی بدکاران می‌باشد.

هر که از طریق تعقل گمراه شود،

در جماعت مردگان ساکن خواهد گشت.

هر که عیش را دوست دارد، محتاج خواهد شد

و هر که شراب و روغن را

دوست دارد، دولتمند نخواهد گردید.

شیران بهای رهایی عادلان می‌شوند

و خیانتکاران به عوض راستان.

در زمین بایر ساکن بودن

بهتر است از بودن با زن ستیزه‌گر و جنگجوی.

در منزل حکیمان گنج مرغوب و روغن است،

اما مرد احمق آنها را تلف می‌کند.

هر که عدالت و رحمت را پیروی کند،

حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.

مرد حکیم به شهر زورمندان بر خواهد آمد

و قلعه اعتماد ایشان را به زیر خواهد انداخت.

هر که دهان و زبان خویش را نگاه دارد،

جان خود را از تنگی‌ها محافظت می‌نماید.

مرد متکبر و مغرور به استهزا کننده

معروف می‌شود

و به افزونی تکبر عمل می‌کند.

شهوت مرد تنبل او را می‌کشد،

زیرا که دست‌هایش از کار کردن ابا می‌نماید.

هستند که همه اوقات به شدت

حریص می‌باشند،

و عصای غضبش قطع خواهد شد.
 ۹ شخص گشاده‌دست مبارک خواهد بود،
 زیرا که از نان خود به فقرا می‌دهد.

۱۰ استهزاکننده را دور نما
 و نزاع خاموش خواهد شد
 و مشاجره و رسوایی ساکت خواهد گردید.
 ۱۱ هر که پاکی دل را دوست دارد
 و لب‌های ظریف دارد،

پادشاه دوست او می‌باشد.
 ۱۲ چشمان خداوند معرفت را نگاه می‌دارد
 و سخنان خیانتکاران را پوچ می‌سازد.
 ۱۳ مرد تنبل می‌گوید:

«شیر بیرون است!
 در کوچه‌ها کشته می‌شوم!»
 ۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است
 و هر که مغضوب خداوند باشد،
 در آن خواهد افتاد.

۱۵ حماقت در دل کودک بسته شده است،
 اما چوب ادب، آن را از او دور خواهد کرد.
 ۱۶ هر که بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید
 و هر که به دولتمندان ببخشد،
 البته محتاج خواهد شد.

کلام حکیمان

۱۷ گوش خود را فرا داشته، کلام حکیمان را بشنو
 و دل خود را به تعلیم من مایل گردان.
 ۱۸ زیرا پسندیده است که آنها را
 در دل خود نگاه داری
 و بر لب‌هایت همگی ثابت ماند
 ۱۹ تا اعتماد تو بر خداوند باشد.
 امروز تو را تعلیم دادم.

۲۰ آیا امور شریف را برای تو نوشتم؟

اما مرد عادل به سخاوتمندی
 می‌دهد و دریغ نمی‌نماید.
 ۲۷ قربانی‌های شیرین نفرت‌انگیز است،
 پس چند مرتبه زیاده‌هنگامی که
 به عوض بدی آنها را می‌گذرانند.
 ۲۸ شاهد دروغگو هلاک می‌شود،
 اما کسی که گوش نماید،
 به حقیقت سخن خواهد گفت.

۲۹ مرد شریر روی خود را بی‌حیا می‌سازد
 و مرد راست، طریق خویش را استوار می‌کند.
 ۳۰ حکمتی نیست و نه بصیرتی و نه مشورتی
 که به ضد خداوند به کار آید.
 ۳۱ اسب برای روز جنگ مهیا است،

اما پیروزی از جانب خداوند است.
 نیک نامی از زیادی دولتمندی برتر است،
 و فیض از نقره و طلا بهتر.

۲ دولتمند و فقیر با هم ملاقات می‌کنند؛
 آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.
 ۳ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خود را مخفی می‌سازد
 و جاهلان می‌گذرند و
 در تاوان آن گرفتار می‌شوند.

۴ جزای تواضع و خداترسی،
 دولت و جلال و حیات است.
 ۵ خاراها و دام‌ها در راه کج‌روان است،
 اما هر که جان خود را نگاه دارد،
 از آنها دور می‌شود.

۶ کودک را در راهی که باید برود، تربیت نما
 و چون پیر هم شود،
 از آن انحراف نخواهد ورزید.

۷ توانگر بر فقیر تسلط دارد
 و بدهکار غلام طلبکار می‌باشد.
 ۸ هر که ظلم بکارد، بلا خواهد دروید

از مشورت معرفت

۲۱ تا قانون کلام حقیقت را اعلام نمایم،

و تو کلام حقیقت را

نزد فرستندگان خود پس ببری؟

۲۲ فقیر را از آن جهت که ذلیل است تاراج منما

و مسکین را در محکمه ستم مرسان،

۲۳ زیرا خداوند به دفاع از حق آنان

برخواهد خواست

و جان تاراج کنندگان ایشان را

تاراج خواهد کرد.

۲۴ با مرد تندخو معاشرت مکن

و با شخص کج خلق همراه مباش،

۲۵ مبدا راه‌های او را آموخته شوی

و جان خود را در دام گرفتار سازی.

۲۶ یکی از آنانی که دست می‌دهند مباش

و نه از آنانی که برای قرض‌ها ضامن می‌شوند.

۲۷ اگر چیزی نداری که ادا نمایی،

پس چرا بستر تو را از زیر بردارند.

۲۸ حدود قدیمی را که پدران‌ت قرار داده‌اند

منتقل مساز.

۲۹ آیا مردی را که در شغل خویش ماهر

باشد، می‌بینی؟

او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد؛

پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

چون با حاکم به غذا خوردن نشینی،

در آنچه پیش روی تو است، دقت کن.

۲ و اگر مرد شکمبار هستی،

کار بر گلوی خود بگذار.

۳ به خوراکهای لذیذ او مشتاق مباش،

زیرا که غذای فریبنده است.

۴ برای دولتمند شدن خود را زحمت مرسان

و از عقل خود باز ایست.

۵ آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت

که نیست می‌باشد؟

زیرا که دولت البته برای خود بال‌ها می‌سازد

و مثل عقاب در آسمان می‌پرد.

۶ نان مرد خسیس را مخور

و به جهت خوراک‌های لذیذ او حریص مباش.

۷ زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند

خود او همچنان است.

تو را می‌گوید: «بخور و بنوش»،

اما دلش با تو نیست.

۸ لقمه‌ای را که خورده‌ای، قی خواهی کرد

و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد.

۹ به گوش احمق سخن مگو،

زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.

۱۰ حدود قدیم را منتقل مساز

و به مزرعه یتیمان داخل مشو،

۱۱ زیرا که ولی ایشان نیرومند است

و با تو در دفاع از ایشان مخالفت خواهد کرد.

۱۲ دل خود را به ادب مایل گردان

و گوش خود را به کلام معرفت.

۱۳ از کودک خود انضباط را باز مدار

که اگر او را با چوب بزنی، نخواهد مرد.

۱۴ پس او را با چوب بزنی

و جان او را از عالم مردگان نجات خواهی داد.

۱۵ ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد،

دل من، بلی دل من شادمان خواهد شد.

۱۶ و اعماق وجودم وجد خواهد نمود؛

هنگامی که لب‌های تو به حقیقت سخن گوید.

۱۷ دل تو به جهت گناهکاران غیور نباشد،

اما به جهت ترس خداوند

تمامی روز غیور باش،

۱۸ زیرا که البته آخرت هست

و امید تو منقطع نخواهد شد.

۱۹ پس تو، ای پسر، بشنو و حکیم باش
و دل خود را در طریق درست گردان.

۲۰ از زمره میگساران مباح

و از آنانی که بدن‌های خود را تلف می‌کنند.

۲۱ زیرا که میگسار و شکمباره فقیر می‌شود

و صاحب خواب زنده‌پوش می‌گردد.

۲۲ پدر خویش را که از او جان یافتی، گوش گیر

و مادر خود را چون پیر شود، خوار مشمار.

۲۳ حقیقت را بحر و آن را مفروش

و حکمت و ادب و فهم را.

۲۴ پدر فرزند عادل شادمان می‌شود؛

پدر پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت.

۲۵ پدرت و مادرت شادمان خواهند شد

و مادر تو مسرور خواهد گردید.

۲۶ ای پسر، دل خود را به من بده

و چشمان تو به راه‌های من شاد باشد.

۲۷ چونکه زن زناکار چاله عمیق است

و زن بیگانه چاه تنگ.

۲۸ او نیز مثل راهزن در کمین می‌باشد

و خیانتکاران را به میان مردم می‌افزاید.

۲۹ وای از آن کیست و غم و غصه از آن که؟

و نزاع‌ها از آن کدام و زاری از آن کیست؟

و زخم‌های بی‌سبب از آن که

و سرخی چشمان از آن کدام؟

۳۰ آنانی را است که دست از باده نوشی برنمی‌دارند

و برای چشیدن شراب برآمیخته له‌له می‌زنند.

۳۱ به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ‌فام است،

حینی که حباب‌های خود را

در جام آشکار می‌سازد،

و به ملایمت فرو می‌رود.

۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید

و مانند افعی نیش خواهد زد.

۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید

و دل تو به چیزهای کج سخن خواهد گفت

۳۴ و مثل کسی که در میان دریا می‌خوابد،

خواهی شد،

یا مانند کسی که بر سر

دکل کشتی می‌خوابد

۳۵ و خواهی گفت: «مرا زدند،

لیکن درد را احساس نکردم،

مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم.

پس کی بیدار خواهم شد؟

مرا باید که جرعه‌ای دیگر بنوشم.»

۲۴ بر مردان شریر حسد مبر

و آرزو مدار تا با ایشان معاشرت نمایی،

۲ زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر می‌کند

و لب‌های ایشان درباره

مشقت صحبت می‌نماید.

۳ خانه به حکمت بنا می‌شود

و با بصیرت استوار می‌گردد

۴ و به معرفت اطافها پر می‌شوند

از هر گونه اموال گرانبها و نفایس.

۵ مرد حکیم در قدرت می‌ماند

و صاحب معرفت در توانایی رشد می‌کند،

۶ زیرا که با زیبایی تدبیر باید جنگ بکشی

و از کثرت مشورت دهندگان پیروزی است.

۷ حکمت برای احمق زیاده بلند است؛

دهان خود را در دربار باز نمی‌کند.

۸ هر که برای بدی تفکر می‌کند،

او را فتنه‌انگیز می‌گویند.

۹ فکر احمقان گناه است

و استهزا کننده نزد آدمیان منفور می‌باشد.

۱۰ اگر در روز تنگی سستی نمایی،

قوت تو تنگ می‌شود.
 ۱۱ آنانی را که برای مرگ برده شوند آزاد کن
 و از رهانیدن آنانی که
 برای قتل حاضر هستند،
 کوتاهی منما.
 ۱۲ اگر گویی که: «این را ندانستیم»،
 آیا آزماینده دلها نمی‌فهمد؟
 و حافظ جان تو نمی‌داند؟
 و به هر کس مطابق کارهایش
 مکافات نخواهد داد؟
 ۱۳ ای پسر من،
 عسل را بخور زیرا که خوب است
 و شانه عسل را چونکه به کامت شیرین است.
 ۱۴ همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز.
 اگر آن را بیایی، آنگاه پاداش خواهد بود
 و امید از بین نخواهد رفت.
 ۱۵ ای شیر،
 برای منزل مرد عادل در کمین مباش
 و استراحتگاه او را خراب مکن.
 ۱۶ زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد،
 خواهد برخاست،
 اما شیران در بلا خواهند افتاد.
 ۱۷ چون دشمنت بیفتد شادی مکن
 و چون بلغزد، دلت وجد ننماید؛
 ۱۸ مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش
 ناپسند آید و خشم خود را
 از او برگرداند.
 ۱۹ خود را به خاطر بدکاران رنجیده مساز
 و بر شیران حسد مبر،
 ۲۰ زیرا که به جهت بدکاران پاداش نخواهد بود
 و چراغ شیران خاموش خواهد گردید.
 ۲۱ ای پسر من،

از خداوند و پادشاه بترس
 و با فاسدان معاشرت منما،
 ۲۲ زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست
 و عاقبت سال‌های ایشان را
 کیست که بداند؟
سایر سخنان حکیمان
 ۲۳ اینها نیز از سخنان حکیمان است.
 طرفداری در داوری نیکو نیست.
 ۲۴ کسی که به شریر بگوید: «تو عادل هستی!»
 ملت‌ها او را لعنت خواهند کرد
 و قوم‌ها از او نفرت خواهند نمود.
 ۲۵ اما برای آنانی که او را توبیخ نمایند،
 شادمانی خواهد بود
 و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.
 ۲۶ آنکه به کلام راست جواب گوید،
 لب‌ها را می‌بوسد.
 ۲۷ کار خود را در خارج آراسته کن
 و آن را در ملک مهیا ساز
 و بعد از آن خانه خویش را بنا نما.
 ۲۸ بر همسایه خود بی‌جهت شهادت مده
 و با لب‌های خود فریب مده
 ۲۹ و مگو: «به طوری که او به من عمل کرد،
 من نیز با او عمل خواهم نمود
 و مرد را مطابق کارهایش تلافی خواهم داد.»
 ۳۰ از مزرعه مرد تنبل
 و از تاکستان شخص کم‌عقل گذشتم.
 ۳۱ و اینک بر تمامی آن خارا می‌روید
 و خس تمامی روی آن را می‌پوشانید
 و دیوار سنگیش خراب شده بود.
 ۳۲ پس من نگاه کرده متفکر شدم،
 ملاحظه کردم و ادب آموختم.

مثل سیب‌های طلا در مرصعکاری نقره است.

^{۱۲} توبیخ حکیم برای گوش شنوا،

مثل حلقه طلا و زیور زر خالص است.

^{۱۳} رسول امین برای فرستندگان خود،

چون خنکی یخ در موسم محصول می‌باشد.

زیرا که جان آقایان خود را تازه می‌کند.

^{۱۴} کسی که از بخشش‌های

فریبده خود فخر می‌کند،

همانند ابر و بادی است بی‌باران!

^{۱۵} با تحمل داور را به رای خود توان آورد

و زبان ملایم، استخوان را می‌شکنند.

^{۱۶} اگر غسل یافتی به قدر کفایت بخور،

مبادا از آن پر شده، قی‌کنی.

^{۱۷} پای خود را از زیاد رفتن

به خانه همسایه‌ات باز دار،

مبادا از تو سیر شده،

از تو نفرت نماید.

^{۱۸} کسی که درباره همسایه خود شهادت دروغ دهد،

مثل تبرزین و شمشیر و تبر تیز است.

^{۱۹} اعتماد بر خیانتکار در روز تنگی،

مثل دندان کرم زده و پای لنگ می‌باشد.

^{۲۰} سرآیدن سرودها برای دلتنگ،

مثل کندن لباس در وقت سرما

و ریختن سرکه بر شوره است.

^{۲۱} اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را نان بخوران

و اگر تشنه باشد، او را آب بنوشان.

^{۲۲} زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت

و خداوند تو را پاداش خواهد داد.

^{۲۳} چنانکه باد شمال باران می‌آورد،

همچنان زبان غیبتگو

چهره را خشناک می‌سازد.

^{۲۴} ساکن بودن در گوشه پشت‌بام

^{۳۳} اندکی چرت و اندکی خواب

و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب.

^{۳۴} پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد

و نیازمندی تو مانند مرد مسلح.

سایر امثال سلیمان

۲۵ اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان
حزقیاء، پادشاه یهودا، آنها را نقل نمودند.

^۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است

و تفتیش نمودن امر جلال پادشاهان است.

^۳ آسمان را در بلندیش و زمین را در عمقش

و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود.

^۴ ناخالصی را از نقره دور کن

تا ظرفی برای زرگر بیرون آید.

^۵ شیران را از حضور پادشاه دور کن

تا تخت او در عدالت پایدار بماند.

^۶ در حضور پادشاه خود را برمیفرز،

و در جای بزرگان نایست.

^۷ زیرا بهتر است تو را گفته شود

که «اینجا بالا بیا»،

از آنکه به حضور سروری که

چشمانت او را دیده است،

تو را پایین برند.

^۸ برای نزاع با شتاب بیرون مرو،

مبادا در آخرش چون همسایه‌ات

تو را رسوا سازد،

ندانی که چه باید کرد.

^۹ شکایت خود را با همسایه‌ات بکن،

اما راز دیگری را فاش مساز.

^{۱۰} مبادا هر که بشنود، تو را ملامت کند

و بدنامی تو رفع نشود.

^{۱۱} سخنی که در محلس گفته شود،

۲۶

- بهرتر است از بودن با
زن جنگجو در خانه مشترک.
۲۵ خبر خوش از ولایت دور،
مثل آب سرد برای جان تشنه است.
۲۶ مرد عادل که پیش شریر خم شود،
مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است.
۲۷ زیاد عسل خوردن خوب نیست،
همچنان طلبیدن جلال خود، جلال نیست.
۲۸ کسی که بر روح خود تسلط ندارد،
مثل شهر منهدم و بی حصار است.
چنانکه برف در تابستان و باران
در موسم حصاد نشاید،
همچنین حرمت برای آدم احمق نشاید.
۲ لعنت، بی سبب نمی آید،
چنانکه گنجشک در پرواز و پرستو در پریدن.
۳ شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ،
و چوب از برای پشت احمقان است.
۴ احمق را موافق حماقتش جواب مده،
مبادا تو نیز مانند او بشوی.
۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده،
مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.
۶ هر که پیغامی به دست احمق بفرستد،
پایهای خود را می بُرد و ضرر خود را می نوشد.
۷ ساقهای شخص لنگ، بیفایده آویزان است
و مثلی که از دهان احمق بر آید،
همچنان است.
۸ هر که احمق را حرمت کند،
مثل کیسه جواهر در توده سنگ‌ها است.
۹ مثلی که از دهان احمق برآید،
مثل خاری است که در دست
شخص مست رفته باشد.
۱۰ تیرانداز همه را مجروح می کند،

- همچنان است هر که احمق را به مزد گیرد
و خطاکاران را اجبر نماید.
۱۱ چنانکه سگ به قی خود برمی گردد،
همچنان احمق حماقت خود را تکرار می کند.
۱۲ آیا شخصی را می بینی که
در دید خود حکیم است،
امید داشتن بر احمق
از امید بر او بیشتر است.
۱۳ تنبل می گوید که «شیر در راه است،
و شیر در میان کوچه‌ها است.»
۱۴ چنانکه در بر پاشنه اش می گردد،
همچنان تنبل بر بستر خویش.
۱۵ تنبل دست خود را در قاب فرو می برد
و از برآوردن آن به دهانش خسته می شود.
۱۶ تنبل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد
که جواب عاقلانه می دهند.
۱۷ کسی که برود و در نزاعی که
به او تعلق ندارد دخالت کند،
مثل کسی است که
گوش‌های سگ را بگیرد.
۱۸ آدم دیوانه‌ای که مشعل‌ها
و تیرها و مرگ را می اندازد،
۱۹ مثل کسی است که همسایه
خود را فریب می دهد،
و می گوید: «شوخی می کردم!»
۲۰ از نبودن هیزم آتش خاموش می شود
و از نبودن سخن چین نزاع می خوابد.
۲۱ زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است
و مرد ستیزه‌جو برای شعله‌ور کردن آتش نزاع.
۲۲ سخنان سخن چین مثل خوراک لذیذ است
که به عمق‌های دل فرو می رود.
۲۳ لب‌های پرمحبت با دل شریر،

شیرینی دوست نیز از مشورت خالص
او سرچشمه می گیرد.

۱۰ دوست خود و دوست پدرت را ترک منما
و در روز مصیبت خود،
به خانه برادرت داخل مشو،
زیرا که همسایه نزدیک
از برادر دور بهتر است.

۱۱ ای پسر من، حکمت بیاموز
و دل مرا شاد کن،
تا ملامت کنندگان خود را توان
جواب داشته باشم.

۱۲ مرد زیرک، بلا را می بیند
و خود را مخفی می سازد،
اما جاهلان می گذرند و در
تاوان آن گرفتار می شوند.

۱۳ لباس آن کس را بگیر که
به جهت غریب ضامن است
و او را به گرو بگیر که
ضامن بیگانگان است.

۱۴ کسی که صبح زود برخاسته،
دوست خود را به صدای بلند برکت دهد،
از برایش لعنت حساب می شود.

۱۵ چکیدن دائمی آب در روز باران،
و زن ستیزه جو مشابه اند.

۱۶ هر که او را باز دارد
مثل کسی است که باد را نگاه دارد،
یا روغن را که در دست راست
خود گرفته باشد.

۱۷ آهن، آهن را تیز می کند،
همچنین مرد روی دوست خود را تیز می سازد.
۱۸ هر که درخت انجیر نگاه دارد،
میوه اش را خواهد خورد،

مثل نفره ای پر از زنگار است
که بر ظرف سفالین اندوده شود.
۲۴ هر که نفرت دارد، با لبهای خود نیرنگ می نماید
و در دل خود فریب را انبار می کند.
۲۵ هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور مکن،
زیرا که قلبش از هفت

چیز نفرت انگیز پر است.
۲۶ هر چند نفرت او به حيله مخفی شود،
اما شرارت او در میان جماعت
آشکار خواهد گشت.

۲۷ هر که چاله بکند در آن خواهد افتاد
و هر که سنگی بغلطاند، بر او خواهد برگشت.
۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد
و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می کند.
درباره فردا فخر منما،

۲۷ زیرا نمی دانی که روز چه خواهد زاید.
۲ بگذار دیگری تو را بستاید و نه دهان خودت،
غریبه ای، نه لبهای تو.

۳ سنگ سنگین است و ریگ پُر وزن،
اما خشم احمق از هر دوی
آنها سنگین تر است.

۴ غضب ستم کیش است و خشم سیل،
اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد؟
۵ تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.

۶ جراحات دوست وفادار است،
اما بوسه های دشمن غیر قابل اعتماد.
۷ شکم سیر از شانه غسل کراهت دارد،

اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.
۸ کسی که از مکان خود آواره بشود،
مثل گنجشکی است که

از آشیانه اش آواره گردد.
۹ روغن و عطر دل را شاد می کند،

و هر که آقای خود را ملازمت نماید

محترم خواهد شد،

۱۹ چنانکه در آب صورت به صورت است،

همچنان دل انسان به انسان.

۲۰ عالم مردگان و ابدون سیر نمی‌شوند،

همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد.

۲۱ بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست،

همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان

خود آزموده می‌شود.

۲۲ احمق را میان بلغور در هاون با دسته بکوب

و حماقتش از او بیرون خواهد رفت.

۲۳ به حالت گله خود نیکو توجه نما،

و دل خود را به ربه خود مشغول ساز،

۲۴ زیرا که دولت دائمی نیست

و تاج هم پشت در پشت پایدار نه.

۲۵ علف را می‌برند و گیاه سبز می‌روید،

و علوفه کوه‌ها جمع می‌شود،

۲۶ بزه‌ها برای لباس تو،

و بزها به جهت اجاره زمین به کار می‌آیند،

۲۷ و شیر بزها برای خوراک تو و خوراک خاندانت،

و روزی کنیزانت کفایت خواهد کرد.

شیران می‌گیرند

جایی که تعقیب کننده‌ای نیست،

اما عادلان مثل شیر شجاعند.

۲ از ناطاعتی اهل زمین حاکمانش بسیار می‌شوند،

اما مرد فهیم و دانا استقامتش

برقرار خواهد ماند.

۳ مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می‌کند،

مثل باران است که سیلان کرده،

خوراک باقی نگذارد.

۴ هر که شریعت را ترک می‌کند، شیران را می‌ستاید،

اما هر که شریعت را نگاه دارد،

از ایشان نفرت دارد.

۵ مردمان شریر انصاف را درک نمی‌نمایند،

اما طالبان خداوند همه چیز را می‌فهمند.

۶ فقری که در کاملیت خود رفتار نماید،

بهتر است از دولتمند شدن با کج‌روی.

۷ هر که شریعت را نگاه دارد، پسری حکیم است،

اما رفیق عیاشان،

پدر خویش را رسوا می‌سازد.

۸ هر که مال خود را به ربا و سود بیفزاید،

آن را برای کسی که بر فقیران تحرم نماید،

جمع می‌نماید.

۹ هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند،

دعای او هم نفرت‌انگیز می‌شود.

۱۰ هر که راستان را به راه بد گمراه کند،

به چاله خود خواهد افتاد،

اما صالحان بهره نیکو خواهند یافت.

۱۱ مرد دولتمند در نظر خود حکیم است،

اما فقیر خردمند مشمت او را باز خواهد نمود.

۱۲ چون عادلان شادمان شوند فخر عظیم است،

اما چون شریران برافراشته شوند،

مردمان خود را مخفی می‌سازند.

۱۳ هر که گناه خود را ببوشاند کامیاب نخواهد شد،

اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید،

رحمت خواهد یافت.

۱۴ خوشا به حال کسی که دائم می‌ترسد،

اما هر که دل خود را سخت سازد،

به بلا گرفتار خواهد شد.

۱۵ حاکم شریر بر قوم مسکین،

مثل شیر غرنده و خرس گردنده است.

۱۶ حاکم کم‌عقل بسیار ظلم می‌کند،

اما هر که از رشوه نفرت کند،

عمر خود را دراز خواهد ساخت.

لعنت بسیار خواهد یافت.

۲۸ وقتی که شیران برافراشته شوند،

مردم خود را پنهان می‌کنند،

اما چون ایشان هلاک شوند،

عادلان افزوده خواهند شد.

کسی که بعد از تنبیه

بسیار گردنکشی می‌کند،

ناگهان از پا درخواهد آمد

و علای نخواستار بود.

۲ چون عادلان افزوده گردند، قوم شادی می‌کنند،

اما چون شیران تسلط یابند،

مردم ناله می‌نمایند.

۳ کسی که حکمت را دوست دارد،

پدر خویش را مسرور می‌سازد،

اما کسی که با فاحشه‌ها معاشرت کند،

اموال را تلف می‌نماید.

۴ پادشاه ولایت را به انصاف پایدار می‌کند،

اما مرد رشوه‌خوار آن را ویران می‌سازد.

۵ شخصی که همسایه خود را چاپلوسی می‌کند،

دام برای پایهایش می‌گستراند.

۶ در ناطاعتی مرد شریر دامی است،

اما عادل ترنم و شادی خواهد نمود.

۷ مرد عادل شکایت فقیر را درک می‌کند،

اما شریر برای دانستن آن فهم ندارد.

۸ استهزا کنندگان شهر را به آشوب می‌آورند،

اما حکیمان خشم را فرو می‌نشانند.

۹ اگر مرد حکیم با احمق دعوایی دارد،

خواه غضبناک شود، خواه بخندد،

او را راحت نخواهد بود.

۱۰ مردان خونریز از مرد کامل نفرت دارند،

اما راستان سلامتی جان او را طالبند.

۱۱ احمق تمامی خشم خود را آشکار می‌سازد،

۱۷ کسی که متحمل بار خون شخصی شود،

به عالم مردگان می‌شتابد.

مبادا کسی او را باز دارد.

۱۸ هر که به راستی رفتار نماید رستگار خواهد شد،

اما هر که در دو راه کجرو باشد،

در یکی از آن‌ها خواهد افتاد.

۱۹ هر که زمین خود را زراعت نماید،

از نان سیر خواهد شد،

اما هر که پیروی باطلان کند،

از فقر سیر خواهد شد.

۲۰ مرد امین برکت بسیار خواهد یافت،

اما آنکه در پی دولت می‌شتابد،

بی‌سزا نخواهد ماند.

۲۱ طرفداری نیکو نیست،

و به جهت لقمه‌ای نان، آدمی خطاکار می‌شود.

۲۲ مرد خسیس در پی دولت می‌شتابد

و نمی‌داند که تنگدستی او را درخواهد یافت.

۲۳ کسی که آدمی را تنبیه نماید،

آخر سپاس خواهد یافت،

بیشتر از آنکه به زبان خود چاپلوسی می‌کند.

۲۴ کسی که پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید:

«گناه نیست»،

رفیق هلاک کنندگان است.

۲۵ مرد حریص نزاع را بر می‌انگیزاند،

اما هر که بر خداوند توکل نماید،

قوی خواهد شد.

۲۶ آنکه بر دل خود توکل نماید، احمق می‌باشد،

اما کسی که به حکمت رفتار نماید،

نجات خواهد یافت.

۲۷ هر که به فقرا به سخاوت‌مندی دهد،

محتاج نخواهد شد،

اما آنکه چشمان خود را بپوشاند،

زیرا که قسم داده می‌شود و اعتراف نمی‌نماید.
 ۲۵ ترس از انسان دام می‌گستراند،
 اما هر که بر خداوند توکل نماید،
 سرافراز خواهد شد.
 ۲۶ بسیاری لطف حاکم را می‌طلبند،
 اما داوری انسان از جانب خداوند است.
 ۲۷ مرد ظالم نزد عادلان نفرت انگیز است،
 و هر که در طریق، درست است،
 نزد شریران نفرت‌انگیز می‌باشد.

کلمات آگور

۳۰ کلمات و پیغام آگور پسر یاکه. وحی:

آن مرد به ایتئیل چنین اعلام کرد،
 یعنی به ایتئیل و آکال.
 ۲ یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم،
 و فهم انسان را ندارم.
 ۳ من حکمت را نیاموخته‌ام
 و معرفت قدوس را ندانسته‌ام.
 ۴ کیست که به آسمان صعود نمود
 و از آنجا نزول کرد؟
 کیست که باد را در مشت خود جمع نمود؟
 کیست که آب را در جامه بند نمود؟
 کیست که تمامی کرانه‌های زمین
 را استوار ساخت؟
 نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟
 بگو اگر اطلاع داری.
 ۵ تمامی کلمات خدا شفاف است.
 او به جهت پناه آورندگان خود سپر است.
 ۶ به سخنان او چیزی می‌فزاید،
 مبادا تو را توبیخ نماید و دروغگو شوی.
 ۷ دو چیز از تو درخواست نمودم،

اما مرد حکیم به تأخیر آن را فرو می‌نشانند.
 ۱۲ حاکمی که به سخنان دروغ گوش گیرد،
 همه خادمانش شریر خواهند شد.
 ۱۳ فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد
 و خداوند چشمان هر دوی ایشان را
 روشن خواهد ساخت.
 ۱۴ پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید،
 تخت او تا به ابد پایدار خواهد ماند.
 ۱۵ چوب و تنبیه، حکمت می‌بخشد،
 اما پسری که بی‌لگام باشد،
 مادر خود را خجل خواهد ساخت.
 ۱۶ چون شریان افزوده شوند،
 تقصیر زیاده می‌گردد،
 اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید.
 ۱۷ پسر خود را ادب نما که تو را
 راحت خواهد رسانید،
 و به جان تو لذات خواهد بخشید.
 ۱۸ جایی که رویا نیست قوم گردنکش می‌شوند،
 اما خوشا به حال کسی که
 شریعت را نگاه می‌دارد.
 ۱۹ خادم، تنها به وسیله سخن تنبیه نمی‌شود،
 زیرا اگرچه بفهمد، به جا نمی‌آورد.
 ۲۰ آیا کسی را می‌بینی که در
 سخن گفتن عجول است،
 امید بر احمق زیاده است از امید بر او.
 ۲۱ هر که خادم خود را از کودکی به ناز می‌پرورد،
 آخر پسر او خواهد شد.
 ۲۲ مرد تندخو نزاع برمی‌انگیزاند
 و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید.
 ۲۳ تکبر شخص او را پست می‌کند،
 اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید.
 ۲۴ هر که با دزد معاشرت کند، خود را دشمن دارد،

آنها را قبل از آنکه بمیرم از من باز مدار:
 ۸ بطالت و دروغ را از من دور کن،
 مرا نه فقر ده و نه دولت.
 به خوراکي که نصیب من باشد مرا پرور،
 ۹ مبادا سیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که:
 «خداوند کیست؟»
 و مبادا فقیر شده، دزدی نمایم
 و اسم خدای خود را به باطل برم.
 ۱۰ خادم را نزد آقايش متهم مساز،
 مبادا تو را لعنت کند و مجرم شوی.
 ۱۱ گروهی می‌باشند که پدر خود را لعنت می‌نمایند،
 و مادر خویش را برکت نمی‌دهند.
 ۱۲ گروهی می‌باشند که در نظر خود پاک‌اند،
 اما از نجاست خود شسته نشده‌اند.
 ۱۳ گروهی می‌باشند که چشمانشان
 چه قدر بلند است،
 و مژگانشان چه قدر برافراشته.
 ۱۴ گروهی می‌باشند که
 دندان‌هایشان شمشیرها است،
 و دندان‌های آسیای ایشان کاردها
 تا فقیران را از روی زمین
 و مسکینان را از میان مردمان بخورند.
 ۱۵ زالو را دو دختر است که «بده! بده!» می‌گویند.
 سه چیز است که سیر نمی‌شود،
 بلکه چهار چیز که نمی‌گوید که کافی است:
 ۱۶ عالم مردگان و رحم نازاد،
 و زمینی که از آب سیر نمی‌شود،
 و آتش که نمی‌گوید: «بس است!»
 ۱۷ چشمی که پدر را مسخره می‌کند
 و اطاعت مادر را خوار می‌شمارد،
 کلاغهای درّه آن را خواهند کند
 و بچه‌های عقاب آن را خواهند خورد.

۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است،
 بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید:
 ۱۹ طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره،
 و راه کشتی در میان دریا
 و راه مرد با دختر باکره.
 ۲۰ همچنان است طریق زن زناکار؛
 می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند
 و می‌گوید: «کار بدی نکردم.»
 ۲۱ به خاطر سه چیز زمین پریشان می‌شود،
 و به خاطر چهار چیز که آنها را تحمل نتواند کرد:
 ۲۲ به خاطر غلامی که سلطنت می‌کند،
 و احمقی که از غذا سیر شده باشد،
 ۲۳ به خاطر زن آکنده از نفرت چون شوهر کند
 و کنیز وقتی که وارث بانوی خود گردد.
 ۲۴ چهار چیز است که در زمین
 بسیار کوچک است،
 لیکن بسیار حکیم می‌باشد:
 ۲۵ مورچه‌ها طایفه پی‌قوتند،
 لیکن خوراک خود را
 در تابستان ذخیره می‌کنند.
 ۲۶ گورکنان طایفه ناتوانند،
 اما خانه‌های خود را در صخره می‌گذارند.
 ۲۷ ملخ‌ها را پادشاهی نیست،
 اما همه آنها دسته‌دسته بیرون می‌روند.
 ۲۸ مارمولک‌ها را با دست می‌توان گرفت،
 اما در قصرهای پادشاهان می‌باشند.
 ۲۹ سه چیز است که خوش خرام است،
 بلکه چهار چیز که خوش قدم می‌باشد:
 ۳۰ شیر که در میان حیوانات تواناتر است
 و از هیچکدام روگردان نیست.
 ۳۱ تازی و بز نر،
 و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد.

۳۲ اگر از روی حماقت خود را برافراشته‌ای
و اگر بد اندیشیده‌ای،
پس دست بر دهان خود بگذار،
۳۳ زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنبه بیرون می‌آید،
و از فشردن بینی، خون بیرون می‌آید،
همچنان از فشردن خشم بیرون می‌آید.

کلام لِمُوئیل پادشاه

۳۱ کلام لموئیل پادشاه،
پیغمبی که مادرش به او تعلیم داد.
۲ «چه گویم ای پسر من،
چه گویم ای پسر رحم من!
و چه گویم ای پسر نذرهای من!
۳ قوّت خود را به زنان مده
و نه طریق‌های خویش را
به آنچه باعث هلاکت
پادشاهان است.
۴ پادشاهان را نمی‌شاید ای لموئیل،
پادشاهان را نمی‌شاید که شراب بنوشند
و نه امیران را که باده را بخوانند.
۵ مبدا بنوشند و قوانین و مقررات را فراموش کنند،
و داوری همه ذلیلان را منحرف سازند.
۶ باده را به آنانی بده که در راه هلاکتند،
و شراب را به تلخ جانان؛
۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند،
و مشقت خویش را دیگر به یاد نیاورند.
۸ دهان خود را برای گنگان باز کن
و برای دادرسی تمامی بیچارگان.
۹ دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما
و فقیر و مسکین را دادرسی فرما.
۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟
قیمت او از لعلها گرانتر است.

۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد
و محتاج منفعت نخواهد بود.
۱۲ برایش تمامی روزهای عمر خود،
خوبی خواهد کرد و نه بدی.
۱۳ پشم و کتان را می‌جوید
و به دست‌های خود با رغبت کار می‌کند.
۱۴ او مثل کشتی‌های تاجران است
که خوراک خود را از دور می‌آورد.
۱۵ وقتی که هنوز شب است برمی‌خیزد
و به اهل خانه‌اش خوراک
و به کنیزانش سهم ایشان را می‌دهد.
۱۶ دربارہ مزرعه فکر کرده، آن را می‌خرد
و از کسب دست‌های خود
تاکستان غرس می‌نماید.
۱۷ کمر خود را با قوت می‌بندد
و بازوهای خویش را قوی می‌سازد.
۱۸ تجارت خود را می‌بیند که نیکو است
و چراغش در شب خاموش نمی‌شود.
۱۹ دستهای خود را به دوک دراز می‌کند
و انگشتهایش چرخ را می‌گیرد.
۲۰ کف‌های خود را برای فقیران گشاده می‌سازد
و دست‌های خویش را برای
مسکینان دراز می‌نماید.
۲۱ به جهت اهل خانه‌اش از برف نمی‌ترسد،
زیرا که همه اهل خانه او
جامه گرم به تن دارند.
۲۲ برای خود اسباب‌های زینت می‌سازد.
لباسش از کتان نازک و ارغوان می‌باشد.
۲۳ شوهرش در دربارها معروف می‌نشیند.
و در میان مشایخ ولایت می‌نشیند.
۲۴ جامه‌های کتان ساخته آنها را می‌فروشد
و کمربندها به تاجران می‌دهد.

۲۹ «دختران بسیار کارهای نیک نمودند،
 اما تو بر تمامی ایشان برتری داری.»
 ۳۰ جمال، فریبده و زیبایی، پوچ است
 اما زنی که از خداوند می‌ترسد،
 ستوده خواهد شد.
 ۳۱ او را از ثمره دست‌هایش بدهید
 و کارهایش او را نزد دروازه‌ها بستاید.

۲۵ قوت و عزت، لباس او است
 و درباره روزهای آینده می‌خندد.
 ۲۶ دهان خود را به حکمت می‌گشاید
 و تعلیم محبت‌آمیز بر زبان او است.
 ۲۷ به رفتار اهل خانه خود متوجه می‌شود
 و خوراک تنبلی نمی‌خورد.
 ۲۸ پسرانش برخاسته، او را خوشبخت می‌گویند
 و شوهرش نیز او را می‌ستاید:

جامعه

نکاتی چند درباره کتاب جامعه

کتاب جامعه از جمله کتاب‌های حکمتی کتاب‌مقدس به شمار می‌رود و زیبایی فلسفی دارد. این کتاب، زندگی را پوچ و بی‌معنی و همه کارهای انسان را "به دنبال باد دودین" می‌بیند و معتقد است که زیر آسمان هیچ چیز تازه‌ای نیست. و در این مورد دلایل خود را نیز بیان می‌دارد. لیکن در لابلای این پوچی، امید بزرگی را عرضه می‌دارد که آن هم خدا و حرمت به اوست.

نام کتاب در عبری "کُهلِت" می‌باشد که به شکل لغوی معنای معلم و یا واعظ را به خود دارد؛ کسی که جمعی و یا جماعتی را مورد خطاب قرار می‌دهد. برای همین نیز در ترجمه فارسی، به پیروی از ترجمه یونانی عهد عتیق "سپتوآجنت"، عنوان "جامعه" بر این کتاب گزارده شده است.

تقسیم‌بندی کلی

زندگی پوچ است، پس بهتر است از آن لذت برد (۱:۱ تا ۶:۱۱)
مرگ به‌زودی فرا می‌رسد، پس بهتر است از جوانی لذت برد و خدا را مد نظر داشت (۷:۱۱ تا ۸:۱۲)
باید از خدا اطاعت کرد (۹:۱۲-۱۴)

همه چیز پوچ است

۱ کلام "معلم" * پسر داوود که در اورشلم پادشاه بود:
۲ پوچی کامل!
معلم می‌گوید،
پوچی کامل!
همه چیز پوچ است.
۳ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می‌گذرد چه منفعت است؟
۴ یک نسل می‌روند و نسل دیگر می‌آیند
اما زمین تا به ابد پایدار می‌ماند.
۵ آفتاب طلوع می‌کند و آفتاب غروب می‌کند
و به جایی که از آن طلوع نمود، می‌شتابد.
۶ باد به طرف جنوب می‌رود و
به طرف شمال دور می‌زند؛

دور زنان، دور زنان می‌رود

و به مدارهای خود، به جای نخست برمی‌گردد.
۷ تمامی رودها به دریا جاری می‌شود،
اما دریا پر نمی‌گردد؛
به مکانی که رودها از آن جاری شد،
به همان جا باز برمی‌گردد.
۸ همه چیز ملال انگیز است،
به آن سان انسان آن را بیان نتواند کرد.
چشم از دیدن سیر نمی‌شود
و گوش از شنیدن مملو نمی‌گردد.
۹ آنچه بوده است، همان است که خواهد بود،
و آنچه شده است،
همان است که خواهد شد
و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.
۱۰ آیا چیزی هست که درباره‌اش گفته شود:

* ۱.۱ یا: "رهبر جماعت" و یا "واعظ"؛ همچنین در آیات ۲ و ۱۲.

من مرا به حکمت ارشاد می نمود، در دل خود اندیشیدم که بدن خود را با شراب خوش سازم و حماقت پیشه کنم تا ببینم که برای آدمیان چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی روزهای عمر خود به عمل آورند.

۴ کارهای بزرگ برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تاکستانها به جهت خود غرس نمودم. ۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر نوع درخت میوه کاشتم. ۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می شوند، آبیاری نمایم. ۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادهان داشتم و مرا بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، اموال از ربه و گله بود. ۸ نقره و طلا و خزینه های پادشاهان و ولایات را نیز برای خود جمع کردم؛ و سرایندگان مرد و زن برای خود گرفتم و لذات آدمیان یعنی مُتَبِعَهای بسیار.

۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، برتری یافتم و حکمتنم نیز با من برقرار ماند. ۱۰ و هر چه چشمانم آرزو می کرد، از آنها دریغ نمی داشتم، و دل خود را از هیچ خوشی محروم نمی ساختم، زیرا دلم در هر محنت من شادی می نمود و پاداش من از تمامی مشقتم همین بود. ۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن به آنها کشیده بودم، نگریستم؛ و اینک تمامی آن پوچ و در پی باد دویدن بود. و زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

پوچی زندگی با حکمت

۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی که بعد از پادشاه باید، چه تواند کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟ ۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت

«ببین، این تازه است»؟

در دهرهایی که قبل از ما بود،
آن چیز بوده است.

۱۱ اسمی از پیشینیان نیست،

و از آیندگان نیز که خواهند آمد،
نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد،
اسمی نخواهد بود.

پوچی حکمت

۱۲ من که معلم هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم، ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می شود، با حکمت تفتیش و تجسس نمایم. این مشقت، سخت است که خدا به آدمیان داده است که به آن زحمت بکشند. ۱۴ من تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود، دیدم که اینک همه آنها پوچ و در پی باد دویدن است. ۱۵ کج را راست نتوان کرد،

و آنچه را که نیست، نتوان شمرد.

۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: «اینک من حکمت را به فراوانی اندوخته ام، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند. و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نموده است. ۱۷ پس دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. اما دریافتم که این نیز در پی باد دویدن است. ۱۸ زیرا که در زیادی حکمت، زیادی غم است و هر که علم را بیفزاید، غصه را می افزاید.

پوچی لذتها

۲ پس در دل خود گفتم: حال بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ بیا و خوش باش! و اینک آن نیز پوچ بود. ۲ درباره خنده گفتم که «دیوانگی است»، و درباره شادمانی که «چه فایده ای دارد؟» ۳ با آنکه دل

است.^{۲۴} برای انسان چیزی نیکوتر از آن نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز دریافته‌ام که از جانب خدا است.^{۲۵} زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا بهره برد؟^{۲۶} زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می‌بخشد؛ اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را، تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است، بدهد. این نیز پوچ است و در پی باد دویدن.

برای هر چیز زمانی است

۳ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی:

۲ وقتی برای زاده شدن، و وقتی برای مرگ.

وقتی برای کاشتن و وقتی برای

کندن آنچه که کاشته شده.

۳ وقتی برای کشتن و وقتی برای شفا دادن.

وقتی برای ویران کردن و وقتی برای بنا نمودن.

۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده.

وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص.

۵ وقتی برای دور افکندن سنگها

و وقتی برای گرد آوردن سنگها.

وقتی برای در آغوش کشیدن

و وقتی برای پرهیز از آن.

۶ وقتی برای جُستن و وقتی برای از دست دادن.

وقتی برای نگاه داشتن و

وقتی برای دور انداختن.

۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن.

وقتی برای سکوت و وقتی برای سخن گفتن.

۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت.

وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.

مثل برتری نور بر ظلمت است.^{۱۴} چشمان مرد حکیم در سر وی است، اما احمق در تاریکی راه می‌رود. با این وجود دریافتم که به هر دو ایشان یک سرنوشت خواهد رسید.^{۱۵} آنگاه در دل خود تفکر کردم که «چون آنچه به احمق واقع می‌شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟» و در دل خود گفتم که این نیز پوچ است.^{۱۶} زیرا که هیچ اسمی از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در دوران آینده همه چیز به تمامی فراموش خواهد شد. مگر جز این است که مرد حکیم همانند مرد احمق می‌میرد؟

پوچی محنت

۱۷ از این رو از حیات بیزار شدم، زیرا کارهایی که زیر آفتاب کرده می‌شود، در نظر من ناپسند آمد، چونکه به تمامی پوچ و در پی باد دویدن است.^{۱۸} پس، از تمامی مشقت خود که زیر آسمان کشیده بودم، بیزار شدم، از این جهت که باید آن را به کسی که بعد از من می‌آمد، به جا می‌گذاشتم.^{۱۹} و کیست بداند که او حکیم خواهد بود یا احمق؟ و با این حال، او بر تمامی مشقتی که من کشیدم و بر حکمتی که در زیر آفتاب آشکار ساختم، تسلط خواهد یافت. این نیز پوچ است.^{۲۰} پس برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم، نومید ساختم.^{۲۱} زیرا مردی هست که با حکمت و معرفت و مهارت، محنت می‌کشد، و آنگاه باید همه را نصیب شخصی کند که برای آن زحمت نکشیده است. این نیز پوچ است و مصیبتی بزرگ! ^{۲۲} زیرا انسان را از تمامی مشقت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد، چه حاصل می‌شود؟ ^{۲۳} زیرا تمامی روزهایش غصه، و مشقتش غم است. حتی شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم پوچ

وظیفه خداداده

۹ پس کارگر را از زحمتی که می‌کشد، چه منفعت است؟ ۱۰ مشقتی را که خدا به آدمیان داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم. ۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیت را در دلهای ایشان نهاده، بی‌آنکه بتواند کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریابد. ۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند. ۱۳ و نیز بخشش خدا است که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی ببند. ۱۴ و دریافتم که هر آنچه خدا می‌کند، تا به ابد خواهد ماند و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست. خدا آن را به عمل می‌آورد تا آدمیان از او بترسند. ۱۵ آنچه هست، از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد، از پیش بوده است. و خدا آنچه را که گذشته است باز می‌طلبد. ۱۶ و نیز زیر آفتاب دیدم که در جایگاه عدالت، ظلم است و در مکان انصاف، شرارت. ۱۷ در دل خود گفتم که خدا صالح و شیر را داوری خواهد نمود، زیرا که برای هر امر زمانی است و برای هر کار، وقتی. ۱۸ و درباره کارهای آدمیان در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که وحوشی بیش نیستند. ۱۹ زیرا که سرنوشت آدمیان همان است که سرنوشت وحوش؛ چنانکه این می‌میرد، به همانطور آن نیز می‌میرد. همه را یک نفس است و آدمی را بر وحوش برتری نیست، چونکه همه چیز پوچ است. ۲۰ همه به یکجا می‌روند و همه از خاک هستند و همه به خاک بازگشت می‌نمایند. ۲۱ کیست که بداند روح انسان به بالا می‌رود، یا روح حیوان به قعر زمین؟ ۲۲ پس دیدم که برای آدمی چیزی بهتر از

این نیست که از کارهای خود شادمان باشد، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را باز آورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد، مشاهده نماید؟

ظلم، محنت و تنهایی

۴ پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود؛ و قدرت نزد جفاکنندگان ایشان بود، اما برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! ۲ پس مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که هنوز زنده بودند، نیک‌بخت دیدم. ۳ اما کسی را که تا به حال به وجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم، چرا که کارهای شیرانه را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ندیده است. ۴ آنگاه دیدم تمامی محنتها و کامیابی‌ها از رشکی است که انسان به همسایه خود دارد. پس آن نیز پوچ است و در پی باد دویدن. ۵ مرد تنبل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خویشتن را می‌خورد. ۶ یک کف پر از راحت بهتر است از دو کف پر از مشقت و در عین حال از پی باد دویدن. ۷ پس برگشته، پوچی دیگری را زیر آفتاب ملاحظه نمودم. ۸ شخصی تنها و بی‌کس، و او را پسری یا برادری نیست؛ و مشقتش را انتها نه، اما چشمش نیز از ثروت سیر نمی‌شود. و نمی‌گوید: «از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟»

این نیز پوچ است و مشقت سخت.

^۹ دو از یک بهترند، چونکه ایشان را از مشقتشان مزد نیکو می‌باشد؛ ^{۱۰} زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد برخیزانید. لیکن وای بر آن کسی که تنهاست که چون بیفتد، دیگری نباشد که او را برخیزاند. ^{۱۱} و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد. اما یک نفر چگونه گرم شود؟ ^{۱۲} و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو در برابرش خواهند ایستاد. ریسمان سه لا به آسانی پاره نمی‌شود.

پوچی پیشرفت

^{۱۳} جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیر و احمق که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی‌داند، بهتر است. ^{۱۴} زیرا که او از زندان به پادشاهی می‌رسد، و آنکه به پادشاهی مولود شده است، فقیر می‌گردد. ^{۱۵} دیدم که همه زندگانی که زیر آفتاب راه می‌روند، به جوانی که به جای پادشاه برمی‌خیزد، همراه می‌شوند. ^{۱۶} و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود، انتها نیست. لیکن مردمانی که بعد از آنها می‌آیند، از او خرسند نخواهند بود. به راستی هم که این نیز پوچ است و در پی باد دویدن.

ترس خدا

۵ چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار. زیرا نزدیکی جُستن به جهت شنیدن، از تقدیم قربانی احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی‌دانند که کاری بد می‌کنند. ^۲ با دهان خود عجله نمنا و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد، زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی. پس سخنانند اندک باشد.

^۳ زیرا خواب از زیادی مشقت پیدا می‌شود، و صدای احمق از زیادی سخنان.

^۴ چون برای خدا نذر نمایی، در وفای آن تأخیر منما، زیرا که او از احمقان خشنود نیست؛ پس به آنچه نذر کردی، وفا کن. ^۵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی. ^۶ مگذار که دهانت بدن تو را خطاکار سازد و در حضور پیام آور مگو که "این نذر به سهو شده است." چرا خدا به خاطر سخن تو غضبناک شده، عمل دستهایت را باطل سازد؟ ^۷ زیرا که این از زیادی خوابها و چیزهای پوچ و زیادی سخنان است؛ لیکن تو از خدا بترس.

پوچی ثروت

^۸ اگر ظلم را بر فقیران، و پایمال شدن انصاف و عدالت را در کشوری ببینی، از این امر متعجب مباش، زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه می‌کند و خدای متعال فوق ایشان است. ^۹ منفعت زمین برای همه است، حتی پادشاه نیز بر آن است که مزارع را کشت کند. ^{۱۰} آنکه نقره را دوست دارد، از نقره سیر نمی‌شود، و هر که توانگری را دوست دارد، از دخل خویش سیر نمی‌شود. این نیز پوچ است. ^{۱۱} چون نعمت زیاده شود، خوردنگانش زیاد می‌شوند؛ و به جهت مالکشی چه منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود می‌بیند؟

^{۱۲} خواب عمله شیرین است، خواه کم خورد و خواه زیاد؛ اما سیری مرد ثروتمند او را نمی‌گذارد که بخوابد. ^{۱۳} بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم؛ یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود. ^{۱۴} و آن دولت از بد حادثه برباد شد، آن سان که چون پرسی آورد، چیزی در دست خود نداشت. ^{۱۵} چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود

۷ تمامی مشقت انسان برای دهانش می‌باشد؛ و با این حال جان او سیر نمی‌شود. ^۸ زیرا که مرد حکیم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که می‌داند چه طور پیش زندگان رفتار نماید، چه فایده است؟ ^۹ دیدن چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز پوچ است و در پی باد دودیدن.

^{۱۰} هر چه بوده است، به اسم خود از زمان قدیم معروف شده است و دانسته شده است که او آدم است؛ و به آن کسی که از او توانا تر است، نزاع نتواند نمود. ^{۱۱} هر چه سخن بیشتر، پوچی بیشتر. پس انسان را از آن چه سود است؟ ^{۱۲} زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکو است، در مدت روزهای حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف می‌نماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد، باخبر سازد؟

حکمت در مقابل حماقت

۷ نیک نامی از روغن معطر بهتر است، و روز مرگ از روز به دنیا آمدن.

^۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن

به خانه مهمانی بهتر است،

زیرا که این آخرت همه مردمان است،

و زندگان این را در دل خود می‌نهند.

^۳ غصه از خنده بهتر است،

زیرا که از غمگینی صورت، دل اصلاح می‌شود.

^۴ دل حکیمان در خانه ماتم است،

و دل احمقان در خانه شادمانی.

^۵ شنیدن توبیخ حکیمان بهتر است،

از شنیدن سرود احمقان،

^۶ زیرا خنده احمقان مثل

صدای خارها در زیر دیگ است.

ببرد. ^{۱۶} و این نیز بلای سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچنین خواهد رفت؛ و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟ ^{۱۷} تمامی روزهای خود را در تازیکی خوراک می‌خورد، با سرخوردگی فراوان و بیماری و خشم.

^{۱۸} اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکو می‌باشد، این است که انسان در تمامی روزهای عمر خود که خدا آن را به او می‌بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آفتاب می‌کشد لذت ببرد، زیرا که نصیبش همین است. ^{۱۹} و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او ببخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود لذت برد، این بخشش خدا است. ^{۲۰} زیرا چنین کس چندان در اندیشه روزهای زندگی خود نخواهد بود، چراکه خدا او را با خوشی دل مشغول می‌دارد.

۶ مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است: ^۲ کسی که خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که از هر آنچه جانش آرزو کند، هیچ کم ندارد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد، بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز پوچ است و مصیبت سخت.

^۳ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که روزهای سالهایش بسیار باشد، اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش خاکسپاری شایسته‌ای برپا نکنند، می‌گویم که طفل سقط شده از او بهتر است! ^۴ زیرا که به پوچی می‌آید و به تاریکی می‌رود و نام او در ظلمت پوشیده می‌شود. ^۵ با اینکه آفتاب را ندید و ندانست، لیکن بیش از آن یک استراحت می‌پذیرد. ^۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زنده بماند، هیچ نیکویی نمی‌بیند. آیا همه به یک جا نمی‌روند؟

و این نیز پوچ است.

^۷ به درستی که ظلم، مرد حکیم را جاهل می‌گرداند،

و رشوه، دل را فاسد می‌سازد.

^۸ انتهای امر از ابتدایش بهتر است،

و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر.

^۹ در دل خود به زودی خشمناک مشو،

زیرا خشم در سینه احمقان منزل می‌کند.

^{۱۰} مگو: «چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود»

زیرا که در این خصوص از

روی حکمت سؤال نمی‌کنی.

^{۱۱} حکمت مثل میراث نیکو است،

امتیازی به جهت بینندگان آفتاب.

^{۱۲} زیرا که حکمت سرپناهی است و نقره پناهگاهی؛

اما ارزش برتر شناخت این است که

حکمت صاحبانش را زندگی می‌بخشد.

^{۱۳} اعمال خدا را ملاحظه نما،

زیرا کیست که بتواند آنچه را

که او کج ساخته است، راست نماید؟

^{۱۴} در روز سعادت‌مندی شادمان باش،

و در روز مصیبت دقت کن.

زیرا خدا این را همچون آن قرار داد

که انسان هیچ چیز را که بعد از

او خواهد شد، درنیابد.

^{۱۵} این همه را در روزهای پوچ خود دیدم. مرد

صالح هست که در درستی‌اش هلاک می‌شود و مرد

شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد. ^{۱۶} پس

گفتم به افراط صالح مباح و خود را زیاده حکیم

مپندار، مبدا خویشتن را هلاک کنی. ^{۱۷} و به افراط

شریر مباح و احمق مشو، مبدا پیش از اینکه اجلت

آید، بمیری. ^{۱۸} نیکو است که به این بچسبی و از آن

نیز دست خود را برنداری. زیرا هر که از خدا بترسد،

از این هر دو بیرون خواهد آمد.

^{۱۹} حکمت مرد حکیم را توانایی می‌بخشد، بیشتر

از ده حاکم که در یک شهر باشند.

^{۲۰} زیرا مرد صالحی در دنیا نیست که نیکویی

ورزد و هیچ خطا ننماید.

^{۲۱} و نیز به همه سخنانی که گفته شود، دل

مسیار، مبدا بشنوی که بندهات تو را لعنت می‌کند.

^{۲۲} زیرا دلت می‌داند که تو نیز بسیار بارها دیگران را

لعنت نموده‌ای.

^{۲۳} این همه را با حکمت آزمودم و گفتم: «به

حکمت خواهم پرداخت.» اما از من دور بود. ^{۲۴} آنچه

هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را

دریابد؟ ^{۲۵} پس برگشته دل خود را بر معرفت و کاوش

و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم و دانستم که

شرارت، حماقت است و حماقت، دیوانگی.

^{۲۶} و دریافتم که زنی که دلش دامها و تله‌ها

است و دستهایش کمندها می‌باشد، چیزی تلختر از

مرگ است. هر که مقبول خدا است، از وی خواهد

گریخت، اما گناهکار گرفتار وی خواهد گردید.

^{۲۷} «معلم» می‌گوید که اینک چون این را با آن

مقابله کردم تا نتیجه را دریابم، این را دریافتم ^{۲۸} که

جان من تا به حال آن را جستجو می‌کند و نمی‌یابد؛

از میان هزار مرد یک مرد یافتم، اما از میان این همه

زنی را نیافتم. ^{۲۹} همانا این را فقط دریافتم که خدا

آدمی را راست آفرید، اما ایشان به دنبال نقشه‌های

بسیار رفتند.

کیست که مثل مرد حکیم باشد

و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟

حکمت روی انسان را روشن می‌سازد

و سختی چهره او تبدیل می‌شود.

فرمان پادشاه را نگاه دار

^۲ من تو را می‌گویم: فرمان پادشاه را نگاه دار و این را به خاطر سوگند خدا. ^۳ شتاب مکن تا از حضور وی بروی، و در مقابل امر بد نایست، زیرا که او هر چه می‌خواهد، به عمل می‌آورد. ^۴ جایی که سخن پادشاه است، قوت هست و کیست که به او بگوید چه می‌کفی؟ ^۵ هر که حکم را نگاه دارد، هیچ امر بد را نخواهد دید. دل مرد حکیم، وقت و طریق را می‌داند. ^۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و طریقی است، چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است.

^۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد، او نمی‌داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چه خواهد شد؟ ^۸ کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی بر روز مرگ تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی‌دهد. ^۹ این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود، مشغول ساختم، و دیدم که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می‌کند. ^{۱۰} و همچنین دیدم که شیران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند، فراموش شدند. این نیز پوچ است.

^{۱۱} از آنجا که حکم مجازات بر عمل بد به سرعت اجرا نمی‌شود، دل آدمیان در درون ایشان برای بدکرداری مصمم می‌گردد. ^{۱۲} اگرچه گناهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، اما می‌دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی ترسان باشند، سعادت‌مندی خواهد بود. ^{۱۳} اما برای شریر سعادت‌مندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد، چونکه از خدا نمی‌ترسد. ^{۱۴} پوچی دیگری هم هست که بر روی زمین کرده می‌شود: صالحانی هستند که با

ایشان مثل شیران رفتار می‌شود و شیرانی که با ایشان مثل صالحان رفتار می‌شود. پس گفتم که این نیز پوچ است. ^{۱۵} آنگاه لذت بردن از زندگی را ستودم، زیرا که برای انسان زیر آفتاب چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و خوش باشد و این در تمامی روزهای عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد، در محنتش با او باقی خواهد ماند.

^{۱۶} چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا مشغله‌ای را که بر روی زمین کرده شود، ببینم اینکه چگونه شب و روز خواب به چشم انسان نمی‌آید ^{۱۷} آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان، کاری را که زیر آفتاب کرده می‌شود، نمی‌تواند درک نماید و هرچند انسان برای تفتیش آن زیاده‌تر جستجو نماید، آن را کمتر درک می‌نماید. و اگرچه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می‌داند، اما آن را درک نخواهد نمود.

یک واقعه برای همه

۹ اما تمامی این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را بررسی نمودم که چگونه عادلان و حکیمان و کارهای ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان نمی‌داند که چه چیز در انتظار اوست. ^۲ همه چیز برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شیران یک واقعه است؛ برای خوبان و پاکان و نجسان؛ برای آنکه قربانی می‌کند و برای آنکه قربانی نمی‌کند، واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛ و آنکه قسم می‌خورد و آنکه از قسم خوردن می‌ترسد، مساوی‌اند. ^۳ در تمامی کارهایی که زیر آفتاب کرده می‌شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می‌شود و اینکه دل آدمیان از شرارت پر است و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می‌پیوندند. ^۴ اما برای آنکه با تمامی زندگان می‌پیوندند، امید هست،

آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رها کنید، اما کسی آن مرد فقیر را به یاد نیاورد. ^{۱۶} آنگاه من گفتم حکمت از قدرت بهتر است، هر چند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش را نشنیدند.

^{۱۷} سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، از فریاد حاکمی که در میان احمقان باشد، زیاده شنیده می‌گردد.

^{۱۸} حکمت از اسلحه جنگ بهتر است. اما یک خطاکار، نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود.

۱. مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و فاسد می‌سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است.

^۲ دل مرد حکیم به طرف راستش مایل است، و دل احمق به طرف چپش.

^۳ و نیز چون احمق به راه می‌رود، عقلش کمتر و کمتر می‌شود و به هر کس می‌گوید که «احمق هستم.» ^۴ اگر خشم پادشاه بر تو انگیزه شده، مکان خود را ترک منما،

زیرا که تسلیم، خطایای بزرگ را می‌نشانند.

^۵ بدی‌ای هست که زیر آفتاب دیده‌ام، آن سهو که از جانب پادشاه سر زند.

^۶ جهالت بر مکانهای بلند برافراشته می‌شود، و دولت‌مندان در جایهای پست‌تر زمین می‌نشینند. ^۷ غلامان را بر اسبان دیدم،

و امیران را مثل غلامان بر زمین روان.

^۸ آنکه چاه می‌کند، در آن می‌افتد، و آنکه دیوار را می‌شکافد، مار وی را می‌گزد. ^۹ آنکه سنگها را می‌کند، از آنها مجروح می‌شود،

چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است. ^۵ از آن رو که زندگان می‌دانند که باید بمیرند، اما مردگان هیچ نمی‌دانند و برای ایشان دیگر پاداشی نیست، چونکه یاد ایشان فراموش می‌شود. ^۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هر آنچه زیر آفتاب کرده می‌شود، سهمی نخواهد بود.

^۷ پس رفته، نان خود را به شادی بخور و شراب خود را به خوشدلی بنوش، چونکه خدا اعمال تو را از قبل، قبول فرموده است. ^۸ لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود. ^۹ تمامی روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد، با زنی که دوست می‌داری در تمامی روزهای پوچ خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب می‌کشی، نصیب تو همین است. ^{۱۰} هر چه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانایی خود به عمل آور، چونکه در عالم مردگان که به آن می‌روی، نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است. ^{۱۱} برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقه برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و ثروت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای تمامی ایشان وقتی و اتفاقی است. ^{۱۲} چونکه انسان نیز وقت خود را نمی‌داند. مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته می‌شوند، همچنان آدمیان به وقت مصیبت، آنگاه که بر ایشان ناگهان بیفتد، گرفتار می‌گردند.

برتری حکمت

^{۱۳} و نیز این نمونه را در زیر آفتاب دیدم و آن در نظرم بزرگ بود: ^{۱۴} شهری کوچک بود که مردان در آن اندک بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگهای بزرگ برپا کرد. ^{۱۵} و در

و آنکه درختان را می برد،
از آنها در خطر می افتد.
۱۰ اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند،
باید قوت زیاده به کار آورد،
اما حکمت به جهت کامیابی مفید است.
۱۱ اگر مار، پیش از آنکه افسونش کنند، بگزد،
پس افسونگر چه فایده دارد؟
۱۲ سخنان دهان حکیم فیض بخش است،
اما لبهای احمق خودش را می بلعد.
۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است،
و انتهای گفتارش دیوانگی شرارتبار.
۱۴ احمق سخنان بسیار می گوید،
اما انسان آنچه را که
واقع خواهد شد نمی داند،
و کیست که او را از آنچه بعد از وی
واقع خواهد شد، آگاه سازد؟
۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می سازد،
چونکه نمی دانند چگونه به شهر باید رفت.
۱۶ وای بر تو، ای زمین وقتی که
پادشاه تو کودک است،
و سرورانت صبحگاهان
به ضیافت می نشینند.
۱۷ خوشا به حال تو، ای زمین هنگامی
که پادشاه تو پسر شریفان است،
و سرورانت در وقتش برای
نیرو گرفتن می خورند
و نه برای مستی.
۱۸ از تنبلی سقف خراب می شود،
و از سستی دستها، خانه آب پس می دهد.
۱۹ جشن به جهت عیاشی می کنند،
و شراب زندگانی را شادمان می سازد،
اما نقره همه چیز را مهیا می کند.

۲۰ پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن،
و دولتمند را در اتاق خوابگاه
خویش لعنت منما،
زیرا که مرغ هوا صدای تو را خواهد برد،
و بالدار، امر را به هر جا خبر رساند.
۱۱ نان خود را بر آبها بینداز،
زیرا که بعد از روزهای
بسیار آن را خواهی یافت.
۲ سهمی به هفت نفر، بلکه به هشت نفر ببخش
زیرا که نمی دانی چه بلا
بر زمین واقع خواهد شد.
۳ اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می باراند
و اگر درخت به سوی جنوب
یا به سوی شمال بیفتد،
در همانجا که درخت افتاده است،
خواهد ماند.
۴ آنکه به باد نگاه می کند، نخواهد کاشت
و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید.
۵ چنانکه تو نمی دانی که راه باد چیست
یا چگونه استخوانها در
رحم زن حامله بسته می شود،
همچنین عمل خدا را که
سازنده کل است، نمی فهمی.
۶ بامدادان تخم خود را به کار
و شامگاهان دست خود
را باز مدار
زیرا تو نمی دانی
کدام یک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد
یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت.
۷ به یقین روشنایی شیرین است و دیدن آفتاب
برای چشمان نیکو است. ۸ هرچند انسان سالهای
بسیار زندگی نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن

باید روزهای تاریکی را به یاد آورد، چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع می‌شود، پوچ است.

به هنگام جوانی، خدا را به یاد آور

^۹ ای جوان، در زمان جوانی خود شادمان باش و در روزهای جوانی‌ات دلت تو را خوش سازد و در راههای دلت و در پیروی از هر آنچه می‌بینی، گام بردار، لیکن بدان که به خاطر این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد. ^{۱۰} پس کدورت را از دل خود بیرون کن و درد را از بدن خویش دور نما، زیرا که جوانی و روزهای جوانی زودگذر است.

۱۲ پس آفریننده خود را در روزهای جوانی‌ات به یاد آور، قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی: «مرا از اینها خوشی نیست.» ^۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شوند و ابرها بعد از باران برگردند؛ ^۳ در روزی که محافظان خانه بلرزند

و صاحبان قوت، خویشتن را خم نمایند و آسیاب کنندگان چونکه کم‌اند، باز ایستند و آنانی که از پنجره‌ها می‌نگرند، تاریک شوند. ^۴ و درها در کوچه بسته شود

و صدای آسیاب خفیف گردد
آنگاه که انسان از صدای گنجشک برخیزد
و آهنگ سرایندگان شنیده نشود.

^۵ و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد
و درخت بادام شکوفه آورد
و ملخی خود را به سخی بر زمین کشد

و اشتهای بریده شود.

چونکه انسان به خانه جاودانی خود می‌رود
و نوحه‌گران در کوچه‌ها روان می‌گردند.
^۶ قبل از آنکه ریسمان نقره پاره شود

و قدح طلا شکسته گردد
و سب و نزد چشمه خُرد شود
و چرخ بر چاه بشکند،
^۷ و خاک به زمین برگردد به طوری که بود.
و روح نزد خدا که آن را
بخشیده بود، بازگشت نماید.

ختم امر

^۸ "معلم" می‌گوید: «پوچی کامل؛ همه چیز پوچ است.» ^۹ و دیگر چونکه "معلم" حکیم بود، باز هم معرفت را به قوم تعلیم می‌داد و تفکر نموده، ارزیابی می‌کرد و مثل‌های بسیار تألیف می‌نمود. ^{۱۰} "معلم" جستجو نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و سخنان درست را که به روشنی نوشته شده باشد.
^{۱۱} سخنان حکیمان مثل سُکهای گاورانی است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای سَر سُکها، که از یک "شبان" داده شود.

^{۱۲} و علاوه بر اینها، ای پسر من، پند بگیر. ساختن کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، عذاب بدن است. ^{۱۳} پس ختم تمام امر را بشنویم: از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار، چونکه تمامی تکلیف انسان این است. ^{۱۴} زیرا خدا هر عمل و هر کار مخفی را، چه نیک و چه بد، به محاکمه خواهد آورد.

غزل غزل‌های سلیمان

نکاتی چند درباره کتاب غزل غزل‌های سلیمان

کتاب 'غزل غزل‌های سلیمان' غزل عاشقانه‌ای است از سلیمان. در رابطه با این کتاب و مضمون آن تفاسیر و صحبت‌های زیادی صورت گرفته است. برخی آن را به عنوان سروده‌ای عاشقانه تلقی می‌کنند و برخی دیگر مفاهیم روحانی به آن اسناد کرده بر این تصورند که این کتاب رابطه محبت آمیز مسیح و کلیسا را در خود تصویر می‌کند. از هر جنبه که به این کتاب نگاه کنیم، این حقیقت بزرگ که عشق و محبت موهبت الهی است و رابطه جنسی بین مرد و زن مقدس است، در همه جای این غزل خود را نشان می‌دهد.

تقسیم‌بندی کلی

عنوان (۱:۱)

سرودۀ اول (۲:۱ تا ۷:۲)

سرودۀ دوم (۲:۸ تا ۵:۳)

سرودۀ سوم (۳:۶ تا ۱:۵)

سرودۀ چهارم (۲:۵ تا ۳:۶)

سرودۀ پنجم (۴:۶ تا ۱۴:۸)

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است.

محبوبه

او مرا به بوسه‌های دهان خود ببوسد،

زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است.

۳ عطرهاى تو بوى خوش دارد،

و اسم تو مثل عطر ریخته شده می‌باشد.

از این روست دوشیزگان، تو را دوست می‌دارند.

۴ مرا از پی خود بکش؛ بگذار تا بدویم.

پادشاه مرا به حجله‌های خود آورده است.

دیگران

در تو وجد و شادی خواهیم کرد.

محبت تو را بیش از شراب خواهیم ستود.

آنها تو را به درستی دوست می‌دارند.

محبوبه

۵ ای دختران اورشلیم،

من سیه‌فام هستم، اما دوست‌داشتنی،

مثل چادرهای قیدار*
و مانند پرده‌های سلیمان.

۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم،

زیرا که به آفتاب سوخته‌ام.

پسران مادرم بر من خشم نموده،

مرا به دیده‌بانی تاکستانها گذاردند،

اما تاکستان خود را دیده‌بانی ننمودم.

* ۵.۱ "قیدار" نام یکی از قبایلی صحرانشین عرب از نسل اسماعیل بوده است.

محبوب

۱۵ اینک تو زیبا هستی، ای محبوبه من،
اینک تو زیبا هستی
و چشمانت مثل چشمان کبوتر است.

محبوبه

۱۶ اینک تو زیبا و شیرین هستی، ای محبوب من
و تخت ما هم سبز است.
۱۷ تیره‌های خانه ما از سرو آزاد است
و سقف ما از چوب صنوبر.

محبوبه

۲ من نرگس شارون*
و سوسن وادیها هستم.

محبوب

۲ چنانکه سوسن در میان خارها،
همچنان محبوبه من در میان دختران است.

محبوبه

۳ چنانکه سیب در میان درختان جنگل،
همچنان محبوب من در میان پسران است.
در سایه وی به شادمانی نشستم
و میوه‌اش به کامم شیرین بود.
۴ مرا به میخانه آورد
و بیرق او بالای سر من محبت بود.
۵ مرا به قرصهای کشمش قوت بخشید

۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده
که گله کجا می چرانی؟
و در وقت ظهر آنها را کجا می خوابانی؟
زیرا چرا نزد گله‌های رفیقانت
مثل آواره‌ها بگردم؟

محبوب

۸ ای زیباترین زنان، اگر نمی‌دانی،
در پی گله‌ها بیرون رو
و بزغاله‌هایت را نزد مسکنهای شبانان بچران.
۹ ای محبوبه من،
تو را به اسی که در
ارابه فرعون باشد، مانند کرده‌ام.
۱۰ رخسارهایت به جواهرها
و گردنت به گردنبندها چه بسیار زیبا است!

دیگران

۱۱ زنجیرهای طلا با حبه‌های نقره
برای تو خواهیم ساخت.

محبوبه

۱۲ چون پادشاه بر سفره خود می نشیند،
سنبل من بوی خود را می‌دهد.
۱۳ محبوب من، مرا مثل بسته مُر است
که در میان پستانهای من می‌خوابد.
۱۴ محبوب من، برایم مثل خوشه‌بان
در باغهای عین‌جدی* می‌باشد.

* ۱۴.۱ منطقه‌ای واقع در جنوب غربی دریای مرده که به جهت حاصلخیزی آن معروف است. * ۱.۲ "شارون" نام محلی است واقع در سواحل مدیترانه‌ای کشور اسرائیل.

چهره‌ات خوشنما است.

^{۱۵} شغالها را،

شغالهای کوچک را که

تاکستانها را خراب می‌کنند،

برای ما بگیرید،

زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است.

^{۱۶} محبوبم از آن من است

و من از آن او هستم.

او در میان سوسنها می‌چرانند.

^{۱۷} ای محبوب من، برگرد

پیش از آنکه باد روز بوزد

و سایه‌ها بگیرزند،

مانند غزال یا بچه آهو بر کوه‌های پَتر باش.

۳ شبانگاه در بستر خود

او را که جانم دوست می‌دارد طلبیدم.

او را جستجو کردم، اما نیافتم.

^۲ گفتم، «الان برخاسته،

» در کوچه‌ها و میدانهای شهر گشته،

«او را که جانم دوست می‌دارد، خواهم طلبید!»

او را جستجو کردم اما نیافتم.

^۳ کشیکچپانی که در شهر

گردش می‌کنند، مرا یافتند.

گفتم که «آیا محبوب جان مرا دیده‌اید؟»

^۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که

او را که جانم دوست می‌دارد، یافتم.

و او را گرفته، رها نکردم

تا به خانه مادر خود

و به حجره او که به من آبتن شد، درآوردم.

^۵ ای دختران اورشلیم،

شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم

که محبوب مرا تا خودش نخواهد

بیدار مکنید و برمینگیزانید.

و مرا به سیبها تازه سازید،

زیرا که من از عشق بیمارم.

^۶ دست چپش در زیر سر من است

و دست راستش مرا در آغوش می‌کشد.

^۷ ای دختران اورشلیم،

شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم

که محبوب مرا تا خودش نخواهد،

بیدار نکنید و برنینگیزانید.

^۸ صدای محبوب من است،

اینک بر کوه‌ها جستان

و بر تپه‌ها خیزان می‌آید.

^۹ محبوب من مانند غزال یا بچه آهو است.

اینک او در عقب دیوار ما ایستاده،

از پنجره‌ها می‌نگرد

و از میان شبکه‌ها نگاه می‌کند.

^{۱۰} محبوب من مرا خطاب کرده، گفت:

«ای محبوبه من، و ای زیبایی من،

برخیز و بیا.

^{۱۱} زیرا اینک زمستان گذشته

و باران تمام شده و رفته است.

^{۱۲} زمین گلشن گشته،

و زمان نغمه‌سرایی رسیده است،

و صدای فاخته در ولایت ما شنیده می‌شود.

^{۱۳} درخت انجیر میوه خود را می‌رساند

و موها گل آورده، رایحه خوش می‌دهد.

ای محبوبه من، و ای زیبایی من،

برخیز و بیا!»

^{۱۴} ای کبوتر من، که در شکافهای صخره

و در پوشش سنگهای خارا هستی،

چهره خود را به من بنما

و آوازت را به من بشنوان،

زیرا که صدای تو لذیذ و

۶ این کیست که مثل ستونهای دود
از بیابان برمی آید
و به مُر و بخور
و به همه عطرهاى تاجران عطرآگین است؟
۷ اینک تخت روان سلیمان است
که شصت دلاور از پهلوانان
اسرائیل به اطراف آن می‌باشند.
۸ همگی ایشان شمشیر گرفته
و جنگ آزموده هستند.
شمشیر هر یک به سبب ترس شب،
بر رانش بسته است.
۹ سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشان
از چوب لبنان ساخت.
۱۰ ستونهایش را از نقره
و سقفش را از طلا
و تختش را از ارغوان ساخت،
و وسطش به دست دختران اورشلیم
با عشق دوخته شده بود.
۱۱ ای دختران صهیون،
بیرون آیید و سلیمان پادشاه را ببینید،
با تاجی که مادرش در روز عروسی وی
و در روز شادی دلش آن را بر سر او نهاد.

محبوب

۴ اینک تو زیبا هستی، ای محبوبه من،
اینک تو زیبا هستی
و چشمانت از پشت روبند تو
مثل چشمان کبوتر است
و موهایت مثل گله بزها است
که بر جانب کوه چلعاد* خوابیده‌اند.

۲ دندانهای مثل گله گوسفندان پشم بریده
که از شستن برآمده باشند
و همگی آنها دوقلو زاییده
و در آنها یکی هم نازاد نباشد.
۳ لبهای مثل رشته قرمز
و دهانت زیبا است
و شقیقه‌هایت از پس روبند تو،
مانند پاره انار است.
۴ گردنت مثل برج داوود است
که به جهت سلاح‌خانه بنا شده است
و در آن هزار سپر،
یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است.
۵ دو پستانت مثل دو بچه دوقلو آهو می‌باشد
که در میان سوسنها می‌چرند،
۶ تا باد روز بوزد و سایه‌ها بگریزند.
من به کوه مُر و به تپه گُندر خواهم رفت.
۷ ای محبوبه من، تو به تمامی زیبایی.
در تو عیبی نیست.
۸ بیا با من از لبنان، ای عروس،
با من از لبنان بیا.
از قله آمانه از قله سینر و خرمون،
از غارهای شیرها و از
کوه‌های پلنگها نگاه کن.
۹ ای خواهر و عروس من،
دلم را به یکی از چشمانت
و به یکی از گردنبندهای گردنت ریودی.
۱۰ ای خواهر و عروس من،
محبت‌هایت چه بسیار لذیذ است.
محبت‌هایت از شراب چه بسیار نیکوتر است
و بوی عطرهايت از تمامی عطرها.

* ۱.۴ "چلعاد" نام منطقه‌ای است در شمال اردن که به سبب حاصلخیز بودن مراتع آن بسیار مشهور است.

و به سیری بیاشامید.

محبوبه

^۲ من در خواب هستم اما دلم بیدار است.

آواز محبوب من است که در را می‌کوبد
و می‌گوید:

«از برای من باز کن، ای خواهر من!

ای محبوبه من و کبوترم و ای کامل من!

زیرا که سر من از شبنم

و زلفهایم از قطرات شب پر است.»

^۳ رخت خود را کندم، چگونه آن را بپوشم؟

پایهای خود را شستم،

چگونه آنها را چرکین نمایم؟

^۴ محبوب من دست خویش را

از سوراخ در داخل ساخت

و درونم برای وی به حرکت آمد.

^۵ من برخاستم تا در را

به جهت محبوب خود باز کنم،

و از دستم مُر

و از انگشتانم مُر صافی بر دسته قفل بچکید.

^۶ به جهت محبوب خود باز کردم،

اما محبوبم روگردانیده، رفته بود.

چون او سخن می‌گفت،

جان از من به در شده بود.

او را جستجو کردم و نیافتم.

او را خواندم و جواپم نداد.

^۷ کشیک‌چینی که در شهر گردش می‌کند،

مرا یافتند؛

بزدند و مجروح ساختند.

دیده‌بانهای دیوارها روبند مرا از من گرفتند.

^۸ ای دختران اورشلیم،

شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا بیابید،

^{۱۱} ای عروس من،

لبهای تو عسل را می‌چکاند.

زیر زبان تو عسل و شیر است

و بوی لباس مثل بوی لبنان است.

^{۱۲} خواهر و عروس من،

باغی بسته شده است.

چشمه‌ای قفل شده

و سرچشمه‌ای مُهر است.

^{۱۳} نهاله‌ایت بستان انارها

با میوه‌های نفیس و خنا و سُنبل است.

^{۱۴} سُنبل و زعفران و نی و دارچین،

با انواع درختان گُنْدُر و مُر و عود،

با تمامی عطرها دل‌انگیز.

^{۱۵} چشمه باغها و برکه آب زنده

و نه‌رهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه

^{۱۶} ای باد شمال، برخیز

و ای باد جنوب، بیا.

بر باغ من بوز تا عطرها پخش شود.

محبوب من به باغ خود بیاید

و میوه گوارای خود را بخورد.

محبوب

ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم.

مُر خود را با عطرها چیدم.

شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم.

شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دیگران

ای دوستان، بخورید

و ای یاران، بنوشید

وی را گویند که من بیمار عشقم!

دیگران

۹ ای زیباترین زنان،

محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد

و محبوب تو را بر

سایر محبوبان چه فخر است

که ما را چنین قسم می‌دهی؟

محبوبه

۱۰ محبوب من سفید و سرخ‌فام است،

و برجسته در میان دهها هزار!

۱۱ سر او طلای خالص است.

زلفهایش به هم پیچیده

و مانند زاغ سیاه‌فام است.

۱۲ چشمانش کیوتران نزد رودهای آب است؛

با شیر شسته شده

و در چشمخانه خود نشسته.

۱۳ رخسارهایش مثل باغچه خوشبو

و مُشک‌فشان می‌باشد.

لبهایش سوسنها است

که از آنها مُر خالص می‌چکد.

۱۴ دستهایش حلقه‌های طلاست

که به زیرچند تزیین یافته باشد

و بر او عاج شفاف است

که به یاقوت زرد آراسته بُود.

۱۵ ساقهایش ستونهای مرمر

بر پایه‌های زر ناب بنا شده،

سیمایش مثل لبنان

و مانند سروهای آزاد بی‌همتا است.

۱۶ دهان او بسیار شیرین

و به تمامی دل‌انگیز است.

این است محبوب من و این است یار من،

ای دختران اورشلیم.

دیگران

۱۷ محبوب تو کجا رفته است، ای زیباترین زنان؟

محبوب تو کجا توجه نموده است،

تا او را با تو بطلبیم؟

محبوبه

۱۸ محبوب من به باغ خویش

و نزد باغچه‌های عطراگین فرود شده است،

تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند.

۱۹ من از آن محبوب خود

و محبوبم از آن من است.

در میان سوسنها گله را می‌چراند.

محبوب

۲۰ ای محبوبه من،

تو مثل ترصه* زیبا و مانند اورشلیم زیبا

و مثل لشکرهای بیرق‌دار مهیب هستی.

۲۱ چشمانت را از من برگردان،

زیرا آنها بر من غالب شده است.

مویه‌هایت مثل گله بزها است

که بر جانب کوه چلعد خوابیده باشند.

۲۲ دندانهایت مانند گله گوسفندان است

که از شستن برآمده باشند.

و همگی آنها دوقلو زاییده

و در آنها یکی هم نازاد نباشد.

* ۴.۶ "ترصه" نام باستانی پایتخت شمالی کشور اسرائیل بوده است.

چنانکه گویی به رقص میان دو لشکر؟

محبوب

۷ چه زیباست پاهای تو در صندلها،
ای دختر اصیل!

رانهایت مانند گوهرهاست،

کارِ دستان هنرمند!

^۲ ناف تو مثل کاسه‌ای گرد است

که شراب آمیخته در آن کم نباشد.

شکم تو توده گندم است

که سوسنها آن را در میان گرفته باشد.

^۳ دو پستان تو

مثل دو بچه دوقلوی غزال است.

^۴ گردن تو مثل برج عاج

و چشمانت مثل برکه‌های حِشْبُون*

نزد دروازه بیت‌رَیم.

بینی تو مثل برج لبنان است

که روی به سوی دمشق دارد.

^۵ سرت بر تو همچون کوه گرمل

و موی سرت چون ارغوان است.

و پادشاه در حلقه‌های آن اسیر می‌باشد.

^۶ ای محبوبه،

چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرینی،

با همه لذتهایت!

^۷ این قامت تو مانند درخت خرما

و پستانهایت مثل خوشه‌های انگور می‌باشد.

^۸ گفتم که به نخل برآمده،

شاخه‌هایش را خواهیم گرفت.

و پستانهایت مثل خوشه‌های انگور

و بوی نفس تو مثل سیبها باشد.

^۷ شقیقه‌هایت از پس روبند تو

مانند پاره انار است.

^۸ شصت ملکه و هشتاد مُتَّعِه

و دوشیزگان بیشماره هستند.

^۹ اما کبوتر من و کامل من بی‌همتاست.

او یگانه مادر خویش

و عزیزترین آن کس است که او را بزاد.

دختران او را دیده، خجسته‌اش گفتند؛

ملکه‌ها و مُتَّعِه‌ها بر او نگریستند

و او را تحسین نمودند.

^{۱۰} این کیست که مثل صبح می‌درخشد؟

و مانند ماه زیبا و مثل آفتاب پاک

و مانند لشکر بیرق‌دار مهیب است؟

محبوبه

^{۱۱} به باغ درختان گردو فرود شدم

تا سبزیهای دره را بنگرم

و ببینم که آیا مو شکوفه آورده

و انار گل کرده است؟

^{۱۲} بی‌آنکه ملتفت شوم،

ناگاه جانم مرا مثل

عرابه‌های عمیناداب ساخت.

دیگران

^{۱۳} برگرد، برگرد،

ای شوئی، برگرد.

برگرد تا بر تو بنگریم.

محبوب

چرا می‌خواهید بر دختر شوئی بنگرید،

* ۴۷. "حِشْبُون" نام شهری است در سرزمین موآب واقع در دشت اردن.

۹ و دهان تو مانند بهترین شراب.

محبوبه

به ملایمت فرو رود

و بر لبهای خفتگان جاری می‌شود.

۱۰ من از آن محبوب خود هستم

و اشتیاق او بر من است.

۱۱ بیا، ای محبوب من،

به صحرا بیرون برویم،

و در دهات ساکن شویم.

۱۲ صبح زود به تاکستانها برویم

و ببینیم که آیا انگور گل کرده

و گلهایش گشوده

و انارها گل داده‌اند.

در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.

۱۳ مه‌زگیاهها عطر خود را می‌دهند

و نزد درهای ما هر قسم میوه گوارا هست،

تازه و کهنه،

که آنها را برای تو، ای محبوب من،

جمع کرده‌ام.

کاش که مثل برادر من

که پستانهای مادر مرا مکید، می‌بودی،

تا چون تو را بیرون می‌یافتم،

تو را می‌بوسیدم

و مرا رسوا نمی‌ساختند.

۲ تو را هدایت می‌کردم

و به خانه مادرم در می‌آوردم

تا مرا تعلیم می‌دادی

تا شراب عطرآگین و آب انار

خود را به تو می‌نوشانیدم.

۳ دست چپ او زیر سر من می‌بود

و دست راستش مرا در آغوش می‌کشید.

۴ ای دختران اورشلیم،

شما را قسم می‌دهم که

محبوب مرا تا خودش نخواهد،

بیدار نکنید و برنیزانید.

دیگران

۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده،

از صحرا برمی‌آید؟

محبوبه

۶ مرا مثل خاتم بر دلت

و مثل نگین بر بازویت بگذار،

زیرا که محبت مثل مرگ نیرومند است

و غیرت مثل عالم مردگان ستم‌گیش می‌باشد.

شعله‌هایش شعله‌های

آتش و لهیب یهوه است.

۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد

و سیلها آن را نتواند فرو نشانید.

اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را

برای محبت بدهد

آن را به یقین خوار خواهند شمرد.

دیگران

۸ ما را خواهری کوچک است که پستان ندارد.

به جهت خواهر خود در روزی

که او را خواستگاری کنند،

چه بکنیم؟

۹ اگر دیوار می‌بود،

بر او برج نقره‌ای بنا می‌کردیم.

و اگر دروازه می‌بود،

او را به تخته‌های سرو آزاد می پوشانیدیم.

محبوبه

۱۰ من دیوار هستم

و پستانهایم مثل برجها است.

بنابراین در نظر او

یکی از یابندگان سلامتی شده‌ام.

۱۱ سلیمان تاکستانی در بَعل‌هامون داشت

و تاکستان را به نگهبانان سپرد،

که هر کس برای میوه‌اش هزار نقره بدهد.

۱۲ تاکستانم که از آن من است،

پیش روی من می‌باشد.

برای تو، ای سلیمان، هزار

و برای نگهبانان میوه‌اش،

دویست خواهد بود.

محبوب

۱۳ ای محبوبه، که در باغات می‌نشینی،

رفیقان صدای تو را می‌شنوند،

مرا نیز بشنوان.

محبوبه

۱۴ ای محبوب من، فرار کن

و مثل غزال یا بچه آهو

بر کوه‌های عطرها باش.

إشعيا

نکاتی چند درباره کتاب إشعيا

این کتاب نام إشعیای نبی را بر خود دارد که به عقیده بسیاری، بزرگترین نبی عهد عتیق به شمار می‌رود. إشعيا خدمت خود را در سال ۷۴۰ قبل از میلاد شروع نمود در دوران خدمت او انبیایی چون عاموس و هوشع و میکاه هم خدمت می‌نمودند. إشعيا را در زمان منسی پادشاه، زمانی که در تنه درختی مخفی شده بود، همراه با درخت با آزه از وسط دو پاره کردند. إشعيا در اورشلیم ساکن بود و دوران طلایی خدمت او را می‌توان در دوران پادشاهی حزقيا قلمداد کرد.

مطالعی که در این کتاب می‌آیند، روی دو موضوع اساسی دور می‌زند: داوری، و نجات. خدا که "قدوس اسرائیل" است عاصیان و گناهکاران را مجازات می‌کند، و باز خود اوست که ایشان را نجات می‌بخشد.

تقسیم‌بندی کلی

- بخش ۱- کتاب داوری (فصول ۱ تا ۳۹)
- پیامهای توبیخ و وعده (فصول ۱ تا ۶)
- نبوت‌هایی دربارهٔ یهودا در مقابل تهدیدات آرام و اسرائیل (فصول ۷ تا ۱۲)
- داوری بر ملتها (فصول ۱۳ تا ۲۳)
- داوری و وعده (فصول ۲۴ تا ۲۷)
- شش وای (فصول ۲۸ تا ۳۳)
- باز هم داوری و وعده (فصول ۳۴ و ۳۵)
- تهدید آشور و تبعید بابل (فصول ۳۶ تا ۳۹)
- بخش ۲- کتاب تسلی (فصول ۴۰ تا ۶۶)
- رهایی اسرائیل و آمدن خدا به یاری ایشان (فصول ۴۰ تا ۴۸)
- خدمت خادم و آمدن خدا به یاری اسرائیل (فصول ۴۹ تا ۵۷)
- رهایی ابدی و داوری ابدی (فصول ۵۸ تا ۶۶)

۱ روای اشعیا پسر آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای غُریا و یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید.

شرارت یهودا

۲ ای آسمان، بشنو
و ای زمین، گوش بگیر،
زیرا خداوند سخن می گوید:
«پسران پروردم و برافراشتم،
اما ایشان بر من عصیان ورزیدند.
۳ گاو مالک خویش را و الاغ
آخور صاحب خود را می شناسد،
اما اسرائیل نمی شناسند و قوم من فهم ندارد.»
۴ وای بر ملت خطاکار،
و قومی که زیر بار گناه می باشند
و بر نسل شیران و پسران فاسد.
خداوند را ترک کردند
و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند
و به او پشت کردند.
۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟
تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض.
۶ از کف پا تا به سر در آن تندرستی نیست،
بلکه جراحت و کوفتی و زخم متعفن،
که نه بخیه شده و نه بسته گشته
و نه با روغن التیام شده است.
۷ ولایت شما ویران
و شهرهای شما به آتش سوخته شده است.
غریبان، زمین شما را در مقابل دیدگانتان می خورند
و آن همانند سرنگونی بیگانگان
خراب گردیده است.
۸ و دختر صهیون
مثل سایه بان در تاکستان

و مانند گَپر در بوستان خیار
و مثل شهر محاصره شده، متروک است.
۹ اگر یهوه صباپوت بقیه اندکی
برای ما وانی گذاشت،
مثل سدوم می شدیم
و مانند غموره می گشتیم.
۱۰ ای حاکمان سدوم، کلام خداوند را بشنوید.
و ای قوم غموره، شریعت
خدا را گوش بگیرید.
۱۱ خداوند می گوید:
«از زیادی قربانی های شما
مرا چه فایده است؟
از قربانی های سوختنی قوچها
و پیه پروارها سیر شده ام
و به خون گاو و بره ها و بزها رغبت ندارم.
۱۲ وقتی که می آید تا به حضور من حاضر شوید،
کیست که این را از دست شما طلبیده است
که صحنهای مرا لگدمال کنید؟
۱۳ هدایای پوچ دیگر میاورید.
بخور نزد من منفور است
و ماه نو و سبت و دعوت جماعت نیز.
گناه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم.
۱۴ اول ماه نو و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛
آنها برای من بار سنگین است
که از تحمل نمودنش خسته شده ام.
۱۵ هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید،
چشمان خود را از شما خواهم پوشانید
و چون دعای بسیار می کنید،
مقبول نخواهم نمود،
زیرا که دستهای شما پر از خون است.
۱۶ خویشتان را شسته، پاک نمایید
و بدی کارهای خویش را از نظر من دور کرده،

از شرارت دست بردارید.
 ۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید.
 مظلومان را رهایی دهید.
 یتیمان را دادرسی کنید
 و بیوه‌زنان را حمایت نمایید.
 ۱۸ خداوند می‌گوید:
 بیایید تا با همدیگر دلیل آوریم.
 اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد
 مانند برف سفید خواهد شد
 و اگر مثل قرمز سرخ باشد،
 مانند پشم خواهد شد.
 ۱۹ اگر راغب باشید و اطاعت نمایید،
 نیکویی زمین را خواهید خورد.
 ۲۰ اما اگر خودداری نموده، سرکشی کنید،
 شمشیر شما را خواهد خورد،
 زیرا که دهان خداوند چنین می‌گوید:»

شهر خیانتکار

۲۱ شهر امین چگونه زناکار شده است!
 آنکه از انصاف پر می‌بود
 و عدالت در وی سکونت می‌داشت،
 اما حال، قاتلان!
 ۲۲ نقره تو به زنگار تبدیل شده،
 و شراب تو به آب آمیخته گشته است.
 ۲۳ سروران تو یاغی شده
 و رفیق دزدان گردیده‌اند.
 هر یک از ایشان رشوه را دوست می‌دارند
 و در پی هدایا می‌دوند.
 یتیمان را دادرسی نمی‌نمایند
 و شکایت بیوه‌زنان نزد ایشان نمی‌رسد.
 ۲۴ بنابراین، خداوند، یهوه صیباوت، قدیر
 اسرائیل می‌گوید:

به یقین از خصمان خود استراحت خواهیم یافت
 و از دشمنان خویش انتقام خواهیم کشید.
 ۲۵ دست خود را بر تو برگردانیده،
 زنگار تو را به تمامی پاک خواهیم کرد،
 و تمامی ناخالصی‌ات را دور خواهیم ساخت.
 ۲۶ داوران تو را همچون نخست،
 و مشورت دهندگان تو را
 مانند اول خواهیم برگردانید
 و بعد از آن، به شهر عدالت
 و شهر وفادار معروف خواهی شد.
 ۲۷ صهیون به انصاف فدیة داده خواهد شد
 و توبه کنندگانش به عدالت.
 ۲۸ هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم خواهد شد
 و آنانی که خداوند را ترک نمایند،
 نابود خواهند گردید.
 ۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی
 که شما خواسته بودید،
 خجل خواهند شد
 و از باغاتی که شما برگزیده بودید،
 رسوا خواهند گردید.
 ۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پژمرده
 و مانند باغی که آب نداشته باشد،
 خواهید شد.
 ۳۱ مرد نیرومند خاشاک، و عملش جرّقه خواهد شد
 و هر دوی آنها با هم سوخته خواهند گردید
 و خاموش کننده‌ای نخواهد بود.

کوه خداوند

۲ کلامی که اشعیا پسر آموص درباره یهودا و
 اورشلیم دید:
 ۲ و در دوران آخر واقع خواهد شد
 که کوه خانه خداوند بر قله

صنعت دستهای خویش را
 که به انگشتهای خود ساخته‌اند،
 سجده می‌نمایند.
 ۹ و مردم خوار شده
 و مردان پست می‌شوند.
 بنابراین ایشان را نخواهی آمرزید.
 ۱۰ از ترس خداوند و از کبرای جلال او
 به صخره داخل شده،
 خویشتن را در خاک پنهان کن.
 ۱۱ چشمان بلند انسان پست
 و تکبر آدمیان پست خواهد شد
 و در آن روز خداوند به
 تنهایی متعال خواهد بود.
 ۱۲ زیرا که برای یهوه صباپوت روزی است
 که به ضد هر چیز مغرور
 و متکبر خواهد آمد،
 و به ضد هر چیز که برافراشته باشد؛
 و آنها پست خواهند شد؛
 ۱۳ و به ضد همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان
 و به ضد تمامی بلوطهای باشان؛
 ۱۴ و به همه کوههای سر به فلک کشیده،
 و به ضد تمامی تپه‌های بلند؛
 ۱۵ و به ضد هر برج سربلند،
 و به ضد هر حصار مستحکم؛
 ۱۶ و به ضد همه کشتیهای ترشیش
 و به ضد همه مصنوعات مرغوب.
 ۱۷ تکبر انسان پست شود
 و کبر و غرور آدمیان به
 زیر کشیده خواهد شد.
 و در آن روز خداوند به
 تنهایی متعال خواهد بود،
 ۱۸ و بتها به تمامی تلف خواهند شد.

کوهها استوار خواهد شد
 و فوق تپه‌ها برافراشته خواهد گردید
 و تمامی قومها به سوی آن روان خواهند شد.
 ۳ و قوم‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت:
 «بیایید تا به کوه خداوند
 و به خانه خدای یعقوب برآییم
 تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد
 و در راههای وی گام برداریم.»
 زیرا که شریعت از صهیون،
 و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.
 ۴ و او ملتها را داوری خواهد نمود
 و به اختلافات بسیاری از
 قوم‌ها پایان خواهد داد.
 و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن
 و نیزه‌های خویش را برای
 اره‌ها خواهند شکست
 و قومی بر قومی شمشیر نخواهد کشید
 و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.
 ۵ و خاندان یعقوب بیایید
 تا در نور خداوند گام برداریم.

روز خداوند

۶ زیرا قوم خود،
 یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده‌ای،
 چونکه از رسوم مشرق‌زمین آکنده‌اند،
 و مانند فلسطینیان فالگیر شده‌اند
 و با پسران غریبان دست زده‌اند.
 ۷ و زمین ایشان از نقره و طلا پر شده
 و خزاین ایشان را انتهای نیست؛
 زمین ایشان از اسبان پر است
 و ارابه‌های ایشان را پایانی نیست؛
 ۸ و زمین ایشان از بتها پر است؛

۱۹ و ایشان به غارهای صخره‌ها
و حفره‌های زمین داخل خواهند شد،
به سبب ترس خداوند و کبریی جلال او
هنگامی که او برخیزد تا زمین را پریشان سازد.
۲۰ در آن روز مردمان،
بت‌های نقره و بت‌های طلای خود را
که برای عبادت خویش ساخته‌اند،
نزد موش کوران و خفاش‌ها خواهند انداخت،
۲۱ تا به غارهای صخره‌ها
و شکاف‌های سنگ خارا داخل شوند،
به خاطر ترس خداوند و کبریی جلال او
هنگامی که او برخیزد تا زمین را پریشان سازد.
۲۲ شما از انسانی که نفس او در
بینی‌اش می‌باشد، دست برکشید،
زیرا او به چه چیز محسوب می‌شود؟

داوری بر اورشلیم و یهودا

۳ زیرا اینک خداوند یهوه صباپوت*،
هر تکیه‌گاهی را از اورشلیم و یهودا،
یعنی هر تکیه‌گاه به جهت نان،
و هر تکیه‌گاه را به جهت آب دور خواهد کرد.
۲ و شجاعان و مردان جنگی
و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را؛
۳ و سرداران پنجاه‌ها و شریفان و مشورت‌دهندگان
و صنعتگران ماهر و ساحران ماهر را.
۴ و کودکان را بر ایشان حاکم خواهیم ساخت
و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود.
۵ و قوم بر یکدیگر ظلم خواهند کرد،
هر کس از دست دیگری
و هر شخص از همسایه خویش.

و کودکان بر پیران
و پستان بر شریفان ستم خواهند نمود.
۶ چون شخصی به برادر خویش
در خانه پدرش چسبیده شده، بگوید:
«تو را عباپی هست؛ پس حاکم ما شو
و این خرابی در زیر دست تو باشد!»
۷ در آن روز او صدای خود را
بلند کرده، خواهد گفت:
«من علاج‌کننده نتوانم شد،
زیرا در خانه من نه نان و نه لباس است
پس مرا حاکم قوم مسازید.»
۸ زیرا اورشلیم خراب شده
و یهودا منهدم گشته است،
از آن جهت که زبان و کارهای ایشان
به ضد خداوند می‌باشد
تا چشمان جلال او
را به ننگ آورند.
۹ سیمای روی‌های ایشان به ضد ایشان شاهد است
و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده،
آنها را مخفی نمی‌دارند.
وای بر جانهای ایشان،
زیرا که به جهت خویشتن
شرارت را به عمل آورده‌اند.
۱۰ عادلان را بگویند که ایشان را
سعادت‌مندی خواهد بود،
زیرا از ثمره کارهای خویش خواهند خورد.
۱۱ وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود،
چونکه مکافات دست ایشان
به ایشان کرده خواهد شد.
۱۲ و اما قوم من

کودکان بر ایشان ظلم می‌کنند
و زنان بر ایشان حکمرانی می‌نمایند.

ای قوم من،

راهنمایان شما گمراه کنندگانند

و مسیر راهپایان را خراب می‌کنند.

۱۳ خداوند برای جدال برخاسته

و به جهت داوری قومه‌ها ایستاده است.

۱۴ خداوند با مشایخ قوم خود

و سروران ایشان به محاکمه در خواهد آمد.

زیرا شما هستید که تاکستانها را خورده‌اید

و اموال غارت شده از فقیران

در خانه‌های شما است.

۱۵ خداوند بیهوش صباوت می‌گوید:

«شما را چه شده است که قوم مرا می‌کوبید

و رویهای فقیران را خُرد می‌نمایید؟»

۱۶ خداوند می‌گوید:

«از این جهت که دختران صهیون متکبرند

و با گردن افراشته

و غمزه‌های چشم راه می‌روند

و به ناز می‌روند

و به پایهای خویش خلخالها را

به صدا می‌آورند.»

۱۷ بنابراین خداوند

فرق سر دختران صهیون را

کچل خواهد ساخت

و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود.

۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها

و پیشانی‌بندها و هلالها را دور خواهد کرد.

۱۹ و گوشواره‌ها و دستبندها و روبندها را،

۲۰ دستارها و بازوبندها و کمربندها

و عطردانها و طلسم‌دانها را،

۲۱ و انگشترها و حلقه‌های بینی را،

۲۲ و لباس نفیس و رداها و شالها و کیسه‌ها را،

۲۳ و آینه‌ها و کتان نازک و عمامه‌ها و بُرَق‌ها را.

۲۴ و واقع می‌شود که به عوض عطرها

عقونت خواهد شد

و به عوض کمربند، ریسمان

و به عوض مویهای بافته، کچلی

و به عوض ردای نفیس، دامن پلاس

و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود.

۲۵ مردانت به شمشیر

و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد.

۲۶ و دروازه‌های وی شیون و ماتم خواهند کرد،

و او متروک بر خاک خواهد نشست.

و در آن روز هفت زن

به یک مرد چسبیده شده، خواهند گفت:

«نان خود را خواهیم خورد

و رخت خود را خواهیم پوشید،

فقط نام تو بر ما باشد

و عار ما را بردار.»

شاخه خداوند

۲ در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه

زمین به جهت رهایی‌یافتگان اسرائیل فخر و زینت

خواهد بود. ۳ و واقع می‌شود که هر که در صهیون باقی

ماند و هر که در اورشلیم بر جا ماند، مقدس خوانده

خواهد شد، یعنی هر که در اورشلیم برای حیات ثبت

شده باشد. ۴ هنگمی که خداوند چرک دختران صهیون

را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح

سوزاننده، از میانش رفع نماید، ۵ خداوند بر تمامی

مسکنهای کوه صهیون و بر محفلهای ابر و دود در

روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید،

زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود.^۶ و در وقت روز سایه‌بانی به جهت سایه از گرما، و به جهت پناهگاه و سرپناه از طوفان و باران خواهد بود.

سرود تاکستان

۵ سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم.
محبوب من تاکستانی داشت در تپه‌ای بسیار بارور.
^۲ او زمین آن را کنده، از سنگها پاک کرده، و مو بهترین در آن کاشت و برچی در میانش بنا کرد و حوضی برای شراب نیز در آن کند.
آنگاه منتظر می‌بود تا انگور بیاورد، اما انگور بد آورد.
^۳ پس الان، ای ساکنان اورشلیم، و مردان یهودا، در میان من و تاکستان من حکم کنید.
^۴ برای تاکستان من دیگر چه توان کرد که در آن نکرده‌ام؟
پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد، چرا انگور بد آورد؟
^۵ از این رو، اکنون شما را اعلام می‌نمایم که من به تاکستان خود چه خواهم کرد: حصارش را برمی‌دارم و چراگاه خواهد شد؛ دیوارش را ویران می‌سازم و پایمال خواهد گردید.
^۶ آن را خراب می‌کنم که نه هتس خواهد شد و نه علفهای هرزش کنده خواهد گشت. خار و خس در آن خواهد روید،

و ابرها را فرمان می‌دهم که بر آن باران نباراند.
^۷ زیرا که تاکستان یهوه صباوت* خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می‌باشند.
او برای انصاف انتظار کشید و اینک خونریزی! برای عدالت، و اینک ناله و فریاد!

داوری

^۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه می‌افزایند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می‌شوید.
^۹ یهوه صباوت در گوش من گفت: «به راستی که خانه‌های بسیار خراب خواهد شد، و خانه‌های بزرگ و خوش‌نما متروک خواهد گردید.
^{۱۰} زیرا که ده جفت گاو زمین یک "بَت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است. یک بَت* خواهد آورد و یک حومر* تخم، یک ایفه* خواهد داد.»
^{۱۱} وای بر آنانی که صبح زود برمی‌خیزند تا در پی باده بروند، و شب دیر می‌نشینند تا شراب، ایشان را گرم نماید.
^{۱۲} و در بزمهای ایشان عود و بربط و دف و نی و شراب می‌باشد.

* ۷.۵ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب ۱۰.۵ یک "بَت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است. * ۱۰.۵ ک "حومر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است. * ۱۰.۵ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند،

و پیش روی خود فهم می‌نمایند.

۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن

شراب نیرومند هستند

و به جهت آمیخته ساختن باده

مردان قوی می‌باشند.

۲۳ که شریان را برای رشوه عادل می‌شمارند،

و حق عادلان را از ایشان دریغ می‌کنند.

۲۴ بنابراین همانگونه که

زیانه‌های آتش کاه را می‌خورد

و علف خشک در شعله می‌افتد،

همچنان ریشه ایشان خواهد گندید

و شکوفه ایشان مثل

غبار برافشانده خواهد گردید.

چونکه شریعت یهوه صباوت را ترک کرده،

کلام قدوس اسرائیل را خوار شمرده‌اند.

۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده

و دست خود را بر ایشان دراز کرده،

ایشان را مبتلا ساخته است.

کوه‌ها بلرزیدند

و لاشه‌های ایشان در میان کوچه‌ها

مثل فضولات گردیده‌اند.

با این همه، غضب او فرو ننشست،

و دست او تا کنون دراز است.

۲۶ بیری به جهت قومهای

دوردست برپا خواهد کرد.

و از کرانه‌های زمین برای

ایشان سوت خواهد زد.

و ایشان عجله نموده،

به شتاب خواهند آمد،

۲۷ و در میان ایشان هیچ کس خسته

و لغزش خورنده نخواهد بود

اما به عمل خداوند نگاه نمی‌کنند

و به کار دستهای او نمی‌نگرند.

۱۳ از این روست که

قوم من به خاطر نبود معرفت اسیر می‌شوند

و شریفان ایشان گرسنه

و عوام ایشان از تشنگی بی‌تاب می‌گردند.

۱۴ از این سبب عالم مردگان حرص خود را زیاد کرده

و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است

و نجیبان و مردم ایشان،

عریبه‌کشان و شادی‌کنان، به آن فرو می‌رود.

۱۵ و مردم خوار خواهند شد

و آدمیان ذلیل خواهند گردید

و چشمان متکبران پست خواهد شد.

۱۶ یهوه صباوت به انصاف متعال خواهد بود

و خدای قدوس به عدالت

تقدیس کرده خواهد شد.

۱۷ آنگاه بره‌ها در مرتعهای ایشان خواهند چرید

و غریبان در میان ویرانه‌های دولتمندان

خوراک خواهند خورد.

۱۸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای پوچی

و گناه را گویی به طناب ارابه می‌کشند.

۱۹ و می‌گویند:

«باشد که او عجله نموده،

کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم.

و مقصود قدّوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید

تا آن را بدانیم!»

۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی

و نیکویی را بدی می‌نامند،

که ظلمت را به جای نور

و نور را به جای ظلمت می‌گذارند،

و تلخی را به جای شیرینی

و شیرینی را به جای تلخی می‌نهند.

و هیچ کس نه چرتی خواهد زد

و نه خواهد خوابید.

کمر بند کمر هیچ کس از ایشان باز نشده،

بند نعلین هیچ یک پاره نخواهد شد.

^{۲۸} که تیره‌های ایشان، تیز

و تمامی کمانهای ایشان، زده شده است.

سُمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا

و چرخهای ارابه‌هایشان مثل

گردباد شمرده خواهند شد.

^{۲۹} غرش ایشان مثل شیر ماده خواهد بود

و همانند شیران ژبان نعره خواهند کرد.

ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته،

به سلامتی خواهند برد

و رهاننده‌ای نخواهد بود.

^{۳۰} و در آن روز بر ایشان

مثل شورش دریا، شورش خواهند کرد.

و اگر کسی به زمین بنگرد،

اینک تاریکی و تنگی است

و نور در آسمانهای آن

به ظلمت تبدیل شده است.

مأموریت اشعیا

۶ در سالی که عَزَّیای پادشاه مرد، خداوند را دیدم

که بر تخت بلند و رفیع نشسته بود، و معبد

از دامن ردایش پر بود. ^۲ و سیرافین* بالای آن ایستاده

بودند که هر یک از آنها شش بال داشت؛ با دو از

آنها روی خود را می‌پوشانیدند و با دو پایهای خود را

می‌پوشانیدند و با دو پرواز می‌نمودند. ^۳ و یکی دیگری

را صدا زده، می‌گفت:

«قدوس، قدوس، قدوس یهوه صباپوت*،

تمامی زمین از جلال او پر است.»

^۴ و بنیاد آستانه از صدای او که ندا می‌کرد،

می‌لرزید و خانه از دود پر بود. ^۵ پس گفتم: «وای بر

من که هلاک شده‌ام، زیرا که مرد ناپاک لب هستم

و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه

صباپوت پادشاه را دیده است.»

^۶ آنگاه یکی از سیرافین پروازکنان نزد من آمد و در

دست خود زغالی آتشین که با انبر از روی قربانگاه

گرفته بود، داشت. ^۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت

که «اینک، این لبهایت را لمس کرده است؛ عصیان

رفع شده و گناهت کفاره گشته است.»

^۸ آنگاه صدای خداوند را شنیدم که می‌گفت:

«که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم:

«گوش به فرمانم، مرا بفرست.» ^۹ فرمود: «برو و به

این قوم بگو:

به یقین خواهید شنید،

اما نخواهید فهمید

و به راستی خواهید نگرست،

اما درک نخواهید کرد.

^{۱۰} دل این قوم را فربه ساز

و گوشهای ایشان را سنگین نما.

چشمان ایشان را ببند؛

مبادا با چشمان خود ببینند

و با گوشهای خود بشنوند

و با دل خود بفهمند

و بازگشت نموده، شفا یابند.»

^{۱۱} آنگاه من گفتم:

«ای خداوند تا به کی؟»

او گفت:

«تا وقتی که شهرها ویران گشته،

* ۲.۶ فرشتگانی که نزد تخت خدا هستند و خدمت پرستش به عهده دارند. * ۳.۶ خدای لشکرها. و نیز در بقیه کتاب

کرده، می‌گویند: ^۶ به ضد یهودا برآییم و آن را محاصره کرده، به جهت خود تسخیر کنیم و پسر طئیل را در آن به پادشاهی نصب نماییم.» ^۷ خداوند یهوه چنین می‌گوید که

«این به جا آورده نمی‌شود و واقع نخواهد گردید.
^۸ زیرا که سر آرام، دمشق و سر دمشق، رصین است در عرض شصت و پنج سال
 افرایم شکسته می‌شود
 به طوری که دیگر قومی نخواهد بود.
^۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است
 و اگر باور نکنید،

بدون شک استوار نخواهید ماند.»
^{۱۰} و خداوند بار دیگر آواز را خطاب کرده، گفت: ^{۱۱} «نشانه ای به جهت خود از یهوه خدایت جویا شو. آن را یا از عمق‌ها جویا شو یا از اوج آسمان بالا.» ^{۱۲} آواز گفت: «نمی‌طلبم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.»

^{۱۳} اشعیا گفت: «ای خاندان داوود، بشنوید! آیا شما را کافی نیست که مردمان را به ستوه آورده‌اید، که می‌خواهید خدای مرا نیز به ستوه آورید؟ ^{۱۴} بنابراین خود خداوند به شما نشانه‌ای خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را یمانوئیل* خواهد خواند. ^{۱۵} او کره و عسل خواهد خورد تا آنگاه که ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند. ^{۱۶} اما قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، سرزمینی که شما از هر دو پادشاه آن می‌ترسید، متروک خواهد شد. ^{۱۷} خداوند بر تو و بر

غیر مسکون باشد
 و خانه‌ها بدون آدمی
 و زمین خراب و متروک گردد.
^{۱۲} و خداوند مردمان را دور کند
 و در میان زمین مکانهای متروک بسیار گردد.
^{۱۳} اما باز یک‌دهم در آن خواهد بود
 و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردید؛
 مثل درخت بلوط و چنار
 که چون قطع می‌شود،
 گنده آنها باقی می‌ماند،
 نسل مقدس گنده آن خواهد بود.»

نشانه یمانوئیل

V و در روزهای آواز پسر یوتام پسر عَزْیا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین پادشاه آرام و فِخّ پسر رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدند تا با آن جنگ نمایند، اما نتوانستند بر آن حمله آورند. ^۲ به خاندان داوود خبر داده، گفتند که آرام در افرایم اردو زده‌اند. دل او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد می‌لرزید.

^۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خود شعاریاشوب به انتهای قنات برکه بالایی به راه مزرعه رختشویان به استقبال آواز بیرون شو. ^۴ و او را بگو: "مواظب و آرام باش، مترس! و دلت ضعیف نشود از این دو گنده نیم‌سوخته دودافشان، یعنی از شدت خشم برافروخته رصین و آرام و پسر رملیا. ^۵ زیرا که آرام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت

* ۱۴.۷ «یمانوئیل» به معنای «خدا با ما» است.

حمله آشوریان

و خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان بنویس: "برای مهیرشلال حاش بز".^۲ و من شاهدان امین یعنی اوربای کاهن و زگريا پسر پیرکيا را به جهت خود برای شهادت می گیرم.»

^۳ پس من با نبیه همبستر شدم و او حامله شده، پسری زایید. آنگاه خداوند به من گفت: «او را "مهیرشلال حاش بز" نام گذار^۴ زیرا قبل از آنکه کودک بتواند، "ای پدرم" و "ای مادرم" بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را نزد پادشاه آشور به تاراج خواهند برد.»

^۵ و خداوند بار دیگر مرا خطاب کرده، گفت: ^۶ «چونکه این قوم آبهای شیلواح را که به ملایمت جاری می شود، خوار شمرده، از رصین و پسر رملیا مسرور شده اند،^۷ بنابراین اینک خداوند آبهای نیرومند و فراوان رود*، یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان برخواهد آورد و او از تمامی جویهای خود برخواهد آمد و تمامی کناره هایش را خواهد پوشانید،^۸ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه به گردن برسد و بالهای خود را گشوده، طول و عرض ولایت را، ای عِمانوئیل، پر خواهد ساخت.»
^۹ به هیجان آیید، ای قومها، و شکست خواهید یافت.

قومت و بر خاندان پدرت روزهایی را خواهد آورد که از روزهایی که اِفرایم از یهودا جدا شد، تا حال نیامده باشد، یعنی روزهای پادشاه آشور را.»

^{۱۸} و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسهای که به کناره های نهرهای مصرند و زنبورهای که در زمین آشورند، سوت خواهد زد.^{۱۹} و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همه بوته های خاردار و بر همه مرتع ها فرود خواهند آمد.

^{۲۰} و در آن روز خداوند به واسطه تیغی که از ماورای رود* اجیر می شود، یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم زدوده خواهد شد.

^{۲۱} و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت.^{۲۲} و از فراوانی شیری که می دهند، کره خواهد خورد. زیرا هر که در این سرزمین باقی ماند، خوراکش کره و عسل خواهد بود.

^{۲۳} و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پاره نقره داده می شد، پر از خار و خس خواهد بود.^{۲۴} مردم با تیرها و کمانها به آنجا خواهند آمد، زیرا که تمامی زمین پر از خار و خس خواهد شد.^{۲۵} و تمامی کوههایی که با بیل کنده می شد، از ترس خار و خس به آنجا پا نخواهید گذاشت، بلکه گاوان در آنجا رها خواهند شد و گوسفندان آن را پایمال خواهند کرد.

* ۲۰.۷ منظور رود فرات است. * ۷.۸ منظور رود فرات است.

نگویند، برای ایشان روشنایی نخواهد بود.^{۲۱} آنان با پریشانی و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند، خویششان را خشمگین خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند نگریست.^{۲۲} و به زمین نظر خواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود، و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

کودکی برای ما زاده شد

۹ لیکن برای او که در تنگی می‌بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین سرزمین زیولون و سرزمین تفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن، و جلیل ملتها محترم خواهد گردانید.

۲ قومی که در تاریکی روان می‌بودند،

نور بزرگی خواهند دید

و بر ساکنان سرزمین ظلمت غلیظ

نور خواهد تابید.

۳ تو قوم را بسیار ساخته،

شادی ایشان را زیاد گردانیدی.

به حضور تو شادی خواهند کرد،

مثل شادمانی وقت درو

و مانند کسانی که در تقسیم نمودن

غنیمت شادی می‌نمایند.

۴ زیرا که یوغ بار او را

و عصای گردنش

یعنی عصای جفا کننده او را شکستی،

چنانکه در روز شکست پدیان کردی.

۵ زیرا همه چکمه‌های جنگاوران در غوغای جنگ،

و همه لباسهای به خون آغشته،

گوش گیرید، ای کرانه‌های زمین،

کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت.

کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت.

۱۰ با هم مشورت کنید و پوچ خواهد شد.

سخن گویند و به جا آورده نخواهد شد.

زیرا خدا با ما است.

ترس خدا

۱۱ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین

گفت و مرا تعلیم داد که از راه این قوم نروم. و گفت:

۱۲ «هر آنچه را که این قوم فتنه می‌نامند، شما آن را

فتنه ننماید و از ترس ایشان، ترسان و هراسان مباشید.

۱۳ یهوه صبايوت* را مقدس شمارید و او ترس و هراس

شما باشد. ۱۴ و او برای شما مکان مقدس خواهد

بود، اما برای هر دو خاندان اسرائیل، سنگ لغزش و

صخره لغزش‌دهنده، و برای ساکنان اورشلیم دام و تله.

۱۵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و

شکسته شده و به دام افتاده، گرفتار خواهند گردید.»

۱۶ شهادت را به هم بیچ و شریعت را در میان

شاگردانم مَهر کن. ۱۷ من برای خداوند که روی خود

را از خاندان یعقوب مخفی می‌سازد، انتظار کشیده،

امیدوار او خواهم بود. ۱۸ اینک من و پسرانی که

خداوند به من داده است، از جانب یهوه صبايوت

که در کوه صهیون ساکن است، به جهت اسرائیل

نشانه‌ها و علامتها هستیم. ۱۹ و چون ایشان به شما

گویند که «از احضار کنندگان ارواح و جادوگرانی که

جیک‌جیک می‌کنند و ورد می‌خوانند، سؤال کنید»،

آیا قوم از خدای خود سؤال نمایند؟ و آیا به جهت

زندگان از مردگان باید سؤال باید نمود؟ ۲۰ به شریعت

و شهادت توجه نمایید و اگر مطابق این کلام سخن

* ۱۳.۸ خداوند لشکرها. و نیز بقیه کتاب

چون هیزم آتش برای سوختن خواهند بود.
 ۶ زیرا که برای ما کودکی زاده
 و پسر به ما بخشیده شد؛
 سلطنت بر دوش او خواهد بود،
 و اسم او "مشاور شگفت‌انگیز"
 و "خدای قدیر"
 و "پدر سرمدی" و
 "سرور صلح و سلامتی"
 خوانده خواهد شد.
 ۷ افزونی سلطنت و صلح او را بر تخت داوود
 و بر مملکت او انتها نخواهد بود،
 تا آن را به انصاف و عدالت
 از الان تا به ابد برقرار و استوار نماید.
 غیرت یهوه صباپوت*
 این را به جا خواهد آورد.

غضب خدا بر غرور و ستم

۸ خداوند کلامی به ضد یعقوب فرستاده
 و آن بر اسرائیل واقع خواهد شد.
 ۹ و تمامی قوم خواهند دانست،
 یعنی افرایم و ساکنان سامره
 که از غرور و تکبر دل خود می‌گویند:
 ۱۰ «خشتها افتاده است،
 اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود.
 چوبهای افراغ در هم شکسته،
 اما سرو آزاد به جای آنها می‌گذاریم.»
 ۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رصین را
 به ضد او خواهد برافراشت
 و دشمنان او را خواهد برانگیخت.
 ۱۲ آرامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب،

و ایشان اسرائیل را با
 دهانی گشاده خواهند خورد.
 اما با این همه خشم او برگردانیده نشده،
 و دست او هنوز دراز است.
 ۱۳ و این قوم به سوی زننده خودشان
 بازگشت ننموده
 و یهوه صباپوت را نطلبیده‌اند.
 ۱۴ بنابراین خداوند سر و دم
 و نخل و نی را از اسرائیل
 در یک روز خواهد برید.
 ۱۵ مرد پیر و مرد شریف سر است
 و نبی‌ای که تعلیم دروغ می‌دهد، دم می‌باشد.
 ۱۶ زیرا که هدایت کنندگان این قوم
 ایشان را گمراه می‌کنند
 و پیروان ایشان بلعیده می‌شوند.
 ۱۷ از این رو خداوند از جوانان
 ایشان خشنود نخواهد شد
 و بر یتیمان و بیوه‌زنان
 ایشان ترحم نخواهد نمود.
 چونکه تمامی ایشان خدانشناس و شیریند
 و از هر دهانی حماقت جاری می‌شود.
 با اینهمه غضب او برگردانیده نشده
 و دست او هنوز دراز است.
 ۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش می‌سوزاند
 و خار و خس را می‌خورد،
 و بوته‌های جنگل را مشتعل ساخته،
 و آنها در ستونی از دود، پیچان بالا می‌روند.
 ۱۹ از خشم یهوه صباپوت
 زمین سوخته شده است
 و قوم هیزم آتش گشته‌اند

* ۷.۹ خدای لشکرها. و نیز در بقیه کتاب

و ایشان را مثل گل کوچه‌ها پایمال سازند.
 ۷ اما او چنین گمان نمی‌کند،
 و دلش چنین نمی‌اندیشد،
 بلکه مراد دلش این است که قومهای بسیار را
 هلاک و ریشه‌کن سازد.
 ۸ زیرا می‌گوید:

«آیا سرداران من همه پادشاه نیستند؟
 ۹ آیا گلو مثل گرکمیش نیست،
 و خمات مثل آرفاد نه؟
 آیا سامره مانند دمشق نمی‌باشد؟
 ۱۰ چنانکه دست من

بر ممالک بته‌ها استیلا یافت
 و بتهای تراشیده آنها

از بتهای اورشلیم و سامره بزرگتر بودند.
 ۱۱ پس آیا به اینطور که به سامره
 و بتهایش عمل نمودم
 به اورشلیم و بتهایش چنین
 عمل نخواهم نمود؟»

۱۲ و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند
 تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام
 رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرور پادشاه آشور
 و از فخر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید.
 ۱۳ زیرا می‌گوید:

«به قوت دست خود و به حکمت خویش،
 چونکه فهیم هستم، این را کردم

و حدود قومها را منتقل ساختم
 و گنجهای ایشان را غارت نمودم
 و مثل جبار سروان ایشان را به زیر انداختم.

۱۴ و دست من دولت قومها را
 مثل آشیانه‌ای گرفته است.
 به آن گونه که تخمهای مژوک را جمع کنند،
 من تمامی زمین را جمع کردم.

و کسی بر برادر خود شفقت ندارد.
 ۲۰ از جانب راست می‌ریایند و گرسنه می‌مانند،
 و از طرف چپ می‌خورند و سیر نمی‌شوند،
 و هر کس گوشت بازوی خود را می‌خورد.
 ۲۱ مَنسی إفرایم را و إفرایم مَنسی را
 و هر دوی ایشان به ضد یهودا متحد می‌شوند.

با این همه غضب او برگردانیده نشده
 و دست او هنوز دراز است.

۱. وای بر آنانی که احکام
 ناعادلانه را جاری می‌سازند

و کاتبانی که ظلم را می‌نویسند،
 ۲ تا مسکینان را از حق خود محروم سازند
 و انصاف را از فقیران قوم من بربایند؛
 تا آنکه بیوه‌زنان غارت ایشان شوند
 و یتیمان را تاراج نمایند.

۳ پس در روز بازخواست،
 در حیثی که خرابی از دور می‌آید،
 چه خواهید کرد؟

و به سوی که برای کمک خواهید گریخت؟
 و دولت خود را کجا خواهید انداخت؟
 ۴ غیر از آنکه چوم اسیران خم شوند
 و در میان کشتگان بیفتند.
 با این همه غضب او برگردانیده نشده
 و دست او هنوز دراز است.

داوری بر تکبر آشور

۵ وای بر آشور، که عصای خشم من است.
 و چوبی که در دست ایشان است،
 خشم من می‌باشد!

۶ او را بر ملت خدانشناس می‌فرستم،
 و نزد قوم مغضوب خود مأمور می‌دارم؛
 تا غنیمتی بربایند و غارتی ببرند

و کسی نبود که بالی بجنابند

یا دهان خود را بگشاید،

و یا جیک جیک نماید.»

^{۱۵} آیا تبر بر کسی که آن را به کار می‌گیرد،

فخر خواهد نمود؟

یا اره بر کسی که آن را می‌کشد،

افتخار خواهد کرد؟

که گویا عصا، بلند کننده خود را بلند کرده است،

و یا چوب دستی، او را که چوب نیست؟

^{۱۶} بنابراین خداوند، یهوه صباپوت*،

بر فریبهان او لاغری خواهد فرستاد،

و زیر جلال او آتشی چون شعله فروزان

افروخته خواهد شد.

^{۱۷} و نور اسرائیل آتش

و قدوس وی شعله خواهد شد،

و در یكروز خار و خسش را سوزانیده،

به کام در خواهد کشید.

^{۱۸} و شوکت جنگ و بستان او

هم روح و هم بدن را تباه خواهد ساخت

همچون تحلیل رفتن شخص مریض!

^{۱۹} و بقیه درختان و جنگلش

انگشت شمار خواهد بود

که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

بازگشت باقیماندگان اسرائیل

^{۲۰} و در آن روز واقع خواهد شد که

بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب

دیگر بر زنده خود اعتماد نخواهند نمود.

بلکه بر خداوند که قدوس اسرائیل است،

به صداقت اعتماد خواهند کرد.

^{۲۱} و باقیماندگانی، یعنی باقیماندگان یعقوب،

به سوی خدای قادر بازگشت خواهند کرد.

^{۲۲} زیرا هرچند قوم تو اسرائیل،

مثل ریگ دریا باشند،

از ایشان فقط باقیماندگانی بازگشت خواهند نمود.

هلاکتی که مقدر است،

به عدالت جاری خواهد شد.

^{۲۳} زیرا خداوند، یهوه صباپوت،

به طور نهایی، آنطور

که به آن فرمان داده است،

در میان تمامی زمین عمل خواهد کرد.

^{۲۴} بنابراین خداوند، یهوه صباپوت،

چنین می‌گوید:

«ای قوم من که در صهیون ساکنید،

از آشور مترسید،

اگرچه شما را به چوب بزند

و عصای خود را مثل

مصریان بر شما بلند نماید.

^{۲۵} زیرا بعد از زمان بسیار کمی

غضب تمام خواهد شد

و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.»

^{۲۶} و یهوه صباپوت شلاق بر وی خواهد برانگیخت،

چنانکه در کشتار میدیان بر صخره عَرِب.

و عصای او بر دریا خواهد بود.

و آن را بلند خواهد کرد،

به طوری که بر مصریان کرده بود.

^{۲۷} و در آن روز واقع خواهد شد که

بار او از دوش تو

و یوغ او از گردن تو برگرفته خواهد شد

و یوغ از چاقی خواهد شکست.

و به جهت مظلومان زمین،
 به راستی حکم خواهد نمود.
 و جهان را به عصای دهان خویش زده،
 شیریان را به نفس لبهای خود خواهد کشت.
 ° و کمربند کمرش، عدالت خواهد بود
 و شال میانش، امانت.
 ۶ گرگ با بره سکونت خواهد داشت
 و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید؛
 گوساله و شیر و گوساله پروراری با هم،
 و کودکی خردسال آنها را خواهد راند.
 ۷ گاو با خرس خواهد چرید
 و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید
 و شیر مثل گاو، گاه خواهد خورد.
 ۸ کودک شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد
 و کودک از شیر باز داشته شده،
 دست خود را در لانه افعی فرو خواهد برد.
 ۹ در تمامی کوه مقدس من
 نه آسیب خواهد بود و نه ویرانی،
 زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود
 مثل آبهایی که دریا را می‌پوشاند.
 ۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یِسا
 به جهت بیرق قوم‌ها برپا خواهد شد و ملتها آن را
 خواهند طلبید و استراحتگاه او با جلال خواهد بود.
 ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار
 دیگر دست خود را دراز کند تا باقیمانندگان قوم خویش
 را که از آشور و مصر و قُتروس و حبشه و عیلام و
 شِنعار و حَمات و از سواحل دریا باقیمانده باشند،
 باز آورد.
 ۱۲ و به جهت قومها بیرقی برافراشته،
 رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد،
 و پراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان
 گرد خواهد آورد.

۲۸ او به غیبت رسید
 و از میغرون گذشت
 و در یکمماش اسباب خود را گذاشت.
 ۲۹ از گذرگاه عبور کردند
 و در جِیع منزل گزیدند.
 اهل رآمه هراسان شدند
 و اهل جِبعه شائول فرار کردند.
 ۳۰ ای دختر جَلیم، به صدای خود فریاد برآور!
 ای لیشه، و ای عناتوت فقیر، گوش ده!
 ۳۱ مَدمیناه در حال فرار است،
 و ساکنان جِمیم گریختند.
 ۳۲ همین امروز در نوب توقف می‌کند
 و دست خود را بر کوه دختر صهیون
 و کوه اورشلیم دراز می‌سازد.
 ۳۳ اینک خداوند، یهوه صِبايوت،
 شاخه‌ها را با قدرتی ترسناک قطع خواهد نمود
 بلندقدان بریده خواهند شد
 و بلندمرتبان پست خواهند گردید،
 ۳۴ بوته‌های جنگل به تبر بریده خواهد شد
 و لبنان به دست "آن پرشکوه" خواهد افتاد.

نهایی از ریشه یِسا

۱ و نهالی از تنه یِسا پیرون آمده،
 شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.
 ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت،
 یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت
 و قوت و روح معرفت و ترس خداوند.
 ۳ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود
 و بر حسب آنچه ببیند، داوری نخواهد کرد
 و بر وفق آنچه به گوش شنود،
 حکم نخواهد نمود.
 ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد

۳ بنابراین با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید.
 ۴ و در آن روز خواهید گفت:
 «خداوند را حمد گوید
 و نام او را بخوانید
 و کارهای او را در میان قومها اعلام کنید
 و بگوئید که اسم او متعال می‌باشد.
 ۵ برای خداوند بسرایید،
 زیرا کارهای بزرگ کرده است
 و این در تمامی زمین معروف است.
 ۶ ای ساکنان صهیون، صدا را برافراشته، بسرای،
 زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

داوری بر بابل

۱۳ وحی درباره بابل که اشعیا پسر آموص آن را دید:
 ۲ بیرقی بر کوه خشک برپا کنید
 و صدا به جانب ایشان بلند نمایید،
 با دست اشاره کنید
 تا به دروازه‌های شریفان داخل شوند.
 ۳ من مقدسان خود را فرمان دادم
 و شجاعان خویش
 یعنی آنانی را که در کبریای من شادی می‌نمایند،
 به جهت غضبم فرا خواندم.
 ۴ صدای گروهی در کوهها مثل صدای خلق زیاد.
 صدای غوغای ممالک
 قومه‌ها که جمع شده باشند.
 پیهو صباوت* لشکر را
 برای جنگ سان می‌بیند.

۱۳ حسد افرایم از میان خواهد رفت
 و دشمنان یهودا ریشه‌کن خواهند گردید.
 افرایم بر یهودا حسد نخواهد برد
 و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود.
 ۱۴ بلکه به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده،
 بنی‌مشرق را با هم غارت خواهند نمود.
 و دست خود را بر اِدوم و موآب دراز کرده،
 عَمّونیان ایشان را اطاعت خواهند کرد.
 ۱۵ خداوند زیانه دریای مصر را نابود ساخته،
 دست خود را با باد سوزان بر رود*
 دراز خواهد کرد،
 و آن را با هفت نه‌رش خواهد زد
 و مردم را با نعلین از آن عبور خواهد داد!
 ۱۶ و به جهت باقیماندگان قوم او
 که از آشور باقیمانده باشند،
 شاهراهی خواهد بود.
 چنانکه به جهت اسرائیل
 در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.

خداوند قوت من است

۱۲ و در آن روز خواهی گفت که
 «ای خداوند، تو را حمد می‌گویم،
 زیرا به من غضبناک بودی،
 اما غضبت برگردانیده شده،
 مرا تسلی می‌دهی.
 ۲ اینک خدا نجات من است.
 بر او توکل نموده، نخواهم ترسید.
 زیرا یاه* پیهو قوت و تسبیح من است.
 او نجات من گردیده است.»

* ۱۵.۱۱ منظور رود فُرات است. * ۲.۱۲ خداوند * ۴.۱۳ خدای لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

^۵ ایشان از زمین دوردست

و از فراسوی آسمانها می آیند؛

یعنی خداوند با اسلحه غضب خود،

تا تمامی جهان را ویران کند.

^۶ شیون کنید، زیرا که روز خداوند نزدیک است،

مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می آید.

^۷ از این جهت همه دستها سست می شود

و دلهای همه مردم گداخته می گردد.

^۸ ایشان به وحشت افتاده،

عذابها و دردهای زایمان ایشان را می گیرد،

مثل زنی که می زاید، درد می کشند.

بر یکدیگر به حیرت می نگرند

و رویهایشان رویهایی برافروخته است.

^۹ اینک روز خداوند

با بیرحمی و غضب و خشم آتشین می آید،

تا جهان را ویران سازد

و گناهکاران را از میانش هلاک نماید.

^{۱۰} زیرا که ستارگان آسمان و بُرجهایش

روشنایی خود را نخواهند داد.

و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد

و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید.

^{۱۱} و من جهان را به خاطر گناه

و شریران را به سبب عصیان

ایشان سزا خواهم داد،

و غرور متکبران را تباه خواهم ساخت

و تکبر ستمگران را به زیر خواهم انداخت.

^{۱۲} مردم را از زر خالص،

و انسانها را از طلای اوفیر

کمیا بتر خواهم ساخت.

^{۱۳} بنابراین آسمان را به لرزه خواهم انداخت

و زمین از جای خود خواهد جنبید.

در حین غضب پیهو صباپوت

و در روز شدت خشم او.

^{۱۴} هر کس همچون آهوی رانده شده

و مانند گله ای که کسی آن را جمع نکند،

خواهند بود.

و هر کس به سوی قوم

خود توجه خواهد نمود

و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد.

^{۱۵} و هر که یافت شود، با نیزه کشته خواهد شد

و هر که گرفته شود، به شمشیر خواهد افتاد.

^{۱۶} کودکان ایشان نیز در نظر ایشان

به زمین انداخته شوند

و خانه های ایشان غارت شود

و زنان ایشان بی عصمت گردند.

^{۱۷} اینک من مادها را بر ایشان خواهم برانگیخت

که نقره را به چیزی نمی شمارند

و طلا را دوست نمی دارند.

^{۱۸} و کمانهای ایشان، جوانان را خرد خواهد کرد.

و بر ثمره رجم نخواهند نمود

و چشمان ایشان بر کودکان

شفقت نخواهد داشت.

^{۱۹} و بابل که جلال ممالک

و مایه فخر گلدانیان است،

همچون سُدوم و عَموره

به دست خدا واژگون خواهد شد.

^{۲۰} و تا به ابد آباد نخواهد شد

و نسل اندر نسل مسکون نخواهد گردید.

اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد

و شبانان گله ها را در آنجا نخواهند خوابانید.

^{۲۱} بلکه حیوانات وحشی صحرا

در آنجا خواهند خوابید

و خانه های ایشان از جغدها پر خواهد شد.

شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد

و غولان در آنجا رقص خواهند کرد.
 ۲۲ شغالها در قلعه‌های ایشان
 و گرگها در قصرهای خوش‌نمایش
 روزه خواهند کشید.
 و زمانش نزدیک است که برسد

و روزهایش بیش از این طول نخواهد کشید.
 زیرا خداوند بر یعقوب ترجم فرموده،
 اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان
 را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غریبان به ایشان
 ملحق شده، خود را به خاندان یعقوب خواهند
 چسباند. ۲ و قومها ایشان را برداشته، به مکان
 خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل آنها را در
 زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، جزو اموال خود
 خواهند ساخت. و اسیر کنندگان خود را اسیر کرده،
 بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.
 ۳ و در روزی که خداوند تو را از درد و اضطراب
 و بندگی سخت که بر تو می‌نهادند، خلاصی بخشد،
 واقع خواهد شد، ۴ که این طعنه را بر پادشاه بابل
 زده، خواهی گفت:

«چگونه آن ظالم از میان رفت
 و آن ستمکار به آخر خود رسید!

۵ خداوند عصای شیران
 و چوگان حاکمان را شکست.

۶ آنکه قومها را به خشم پی‌وقفه می‌زد
 و بر ملتها به غضب با

جفای پی‌حد حکمرانی می‌نمود،
 ۷ تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده‌اند
 و به صدای بلند ترنم می‌نمایند.

۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان
 دربار تو شادمان شده، می‌گویند:

«از زمانی که تو خوابیده‌ای
 قطع کننده‌ای بر ما برنیاوده است.»

۹ عالم مردگان از زیر برای تو متحرک است
 تا چون بیایی تو را استقبال نماید،
 و مردگان یعنی تمامی بزرگان زمین را
 برای تو بیدار می‌سازد.
 و تمامی پادشاهان قومها را
 از تختهای ایشان برمی‌دارد.
 ۱۰ تمامی اینها تو را خطاب کرده، می‌گویند:
 «آیا تو نیز مثل ما ناتوان شده‌ای
 و مانند ما گردیده‌ای.»
 ۱۱ جلال تو و صدای بریطهای تو
 به عالم مردگان فرود شده است.
 کرمها زیر تو گسترانیده شده
 و مورچه‌ها تو را می‌پوشانند.
 ۱۲ ای زهره دختر صبح،
 چگونه از آسمان افتاده‌ای؟
 ای که قومها را ذلیل می‌ساختی،
 چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟
 ۱۳ و تو در دل خود می‌گفتی:
 «به آسمان صعود نموده،
 تخت خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت.
 و بر کوه اجتماع در اطراف
 شمال جلوس خواهم نمود.
 ۱۴ بالای بلندی‌های ابرها صعود کرده،
 مثل خدای متعال خواهم شد.»
 ۱۵ لیکن به عالم مردگان
 به مکانهای پست حفره فرود خواهی شد.
 ۱۶ آنانی که تو را ببینند بر تو چشم دوخته
 و در تو تأمل نموده، خواهند گفت:
 «آیا این آن مرد است که جهان را پریشان
 و ممالک را لرزان می‌ساخت؟
 ۱۷ که جهان را ویران می‌نمود
 و شهرهایش را منهدم می‌ساخت

و اسیران خود را به خانه های

ایشان رها نمی کرد؟^{۱۸}

همه پادشاهان قومها همگی

هر یک در خانه خود با جلال می خوانند.

^{۱۹} اما تو از قبر خود بیرون افکنده می شوی

و مثل شاخه منفور

و مانند لباس کشتگانی که

با شمشیر زده شده باشند،

که به سنگهای حفره فرو می روند

و مثل لاشه پایمال شده.

^{۲۰} با ایشان در دفن متحد نخواهی بود،

چونکه زمین خود را ویران کرده،

قوم خویش را کشته ای.

نسل شیران تا به ابد در

یادها ماندگار نخواهد شد.

^{۲۱} برای پسرانش به خاطر گناه پدران ایشان،

کشتارگاهی را مهیا سازی،

تا ایشان برنخیزند

و در زمین تصرف ننمایند

و روی جهان را از شهرها پر نسازند.

^{۲۲} و یهوه صباوت می گوید: «من به ضد ایشان

خواهم برخاست.» و خداوند می گوید: «اسم و

باقیمانندگان را و نسل و نواده ها را از بابل ریشه

کن خواهم ساخت. ^{۲۳} و آن را نصیب خاریشته ها و

باتلاقیهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب

هلاکت خواهم رُفت.» یهوه صباوت* می گوید.

وحی درباره آشور

^{۲۴} یهوه صباوت قسم خورده، می گوید:

«یقین به طوری که قصد نموده ام،

همچنان واقع خواهد شد.

و به اینطور که تقدیر کرده ام،

همچنان به جا آورده خواهد گشت.

^{۲۵} و آشور را در زمین خودم خواهم شکست

و او را بر کوه های خویش پایمال خواهم کرد.

و یوغ او از ایشان رفع شده،

بار او از گردن ایشان برداشته خواهد شد.»

^{۲۶} تقدیری که بر تمامی زمین

مقدر گشته، این است.

و دستی که بر تمامی قومها

دراز شده، همین است.

^{۲۷} زیرا که یهوه صباوت تقدیر نموده است،

پس کیست که آن را پوچ گرداند؟

و دست اوست که دراز شده است،

پس کیست که آن را برگرداند؟

^{۲۸} در سالی که آحاز پادشاه مُرد، این وحی

نازل شد:

^{۲۹} ای تمامی فلسطین،

شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می زد،

شکسته شده است.

زیرا که از ریشه مار، افعی بیرون می آید

و نتیجه او مار آتشین جهنده خواهد بود.

^{۳۰} و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید

و فقیران در اطمینان خواهند خوابید.

و ریشه تو را با حطی خواهم کشت

و باقیمانندگان تو مقتول خواهند شد.

^{۳۱} ای دروازه، شیون نما!

و ای شهر، فریاد برآور!

ای تمامی فلسطین، تو گداخته خواهی شد.

زیرا که از طرف شمال دود می آید

و از صفوف او کسی دور نخواهد افتاد.
 ۲۲ پس به قاصدان قومه‌ها چه جواب داده شود؟
 «خداوند صّهیون را بنیاد نهاده است
 و مسکینان قوم او در آن پناه خواهند برد.»

وحی درباره موآب

۱۵ وحی درباره موآب:
 زیرا که در شی "عار" موآب خراب
 و هلاک شده است،
 زیرا در شی "قیر" موآب خراب
 و هلاک شده است.
 ۲ به بتکده و به دیبون،
 به مکان‌های بلند به جهت گریستن برآمده‌اند.
 موآب برای نیو و میدبا شیون می‌کند.
 بر سر هر یکی از ایشان کچلی است
 و ریشه‌های همه تراشیده شده است.
 ۳ درکوچه‌های خود کمر خود را به پلاس می‌بندند
 و بر پشت بامها و در چهارسوه‌های خود
 هر کس شیون می‌نماید و اشکها می‌ریزد.
 ۴ جشبون و إعاله فریاد برمی‌آورند.
 صدای ایشان تا یاهص شنیده می‌شود.
 بنابراین مردان مسلح موآب ناله می‌کنند
 و جانهایشان در ایشان می‌لرزد.
 ۵ دل من به جهت موآب فریاد برمی‌آورد.
 فریادانش تا به صوغر و
 عجلت شلشیا نعره می‌زند،
 زیرا که ایشان به سربلایی لوحیت با گریه برمی‌آیند.
 زیرا که از راه حورونایم
 صدای هلاکت برمی‌آورند.
 ۶ زیرا که آبهای یمریم خراب شده،
 چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده
 و هیچ چیز سبز باقی نمانده است.

۷ بنابراین دولتی را که کسب نموده‌اند
 و اندوخته‌های خود را بر وادی بیدها می‌برند.
 ۸ زیرا که فریاد ایشان حدود موآب را احاطه نموده
 و شیون ایشان تا إجلایم
 و شیون ایشان تا ییرایلیم رسیده است.
 ۹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده
 از آن رو که بر دیمون
 بلایای زیاد خواهم آوردم،
 یعنی شیری را بر فراریان موآب
 و بر بقیه سرزمینش خواهم گماشت
 ۱۶ بره‌ها را که خراج حاکم زمین است
 از سیلاع به سوی بیابان،
 به کوه دختر صّهیون بفرستید.
 ۲ و دختران موآب مثل پرندگان آواره
 و مانند آشیانه ترک شده
 نزد معبرهای آرنون خواهند شد.
 ۳ مشورت بدهید
 و انصاف را به جا آورید،
 و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان.
 رانده شدگان را پنهان کن
 و فراریان را تسلیم منما.
 ۴ ای موآب،
 بگذار که رانده‌شدگان من
 نزد تو مسکن گزینند.
 و برای ایشان از چشمان تاراج کننده پناهگاه باش.
 زیرا ظالم نابود خواهد شد
 و تاراج کننده تمام خواهد گردید
 و ستمکار از زمین تلف خواهد شد.
 ۵ و تخت به رحمت استوار خواهد گشت
 و کسی بر آن به راستی
 در خیمه داوود خواهد نشست که داوری کند
 و انصاف را خواستار باشد

۱۲ آنگاه که موآب در مکان بلند خود حاضر شده،
خویشتر را خسته کند
و به مکان مقدس خود برای دعا بیاید،
کامیاب نخواهد شد.
۱۳ این است کلامی که خداوند درباره موآب از
زمان قدیم گفته است. ۱۴ اما الان خداوند صحبت
نموده، می‌گوید: «بعد از سه سال برحسب سالهای
مزدور، جلال موآب با وجود جماعت زیاد او، محقر
خواهد شد و باقیماندگانش بسیار اندک و بی‌قوت
خواهند گردید.»

وحی درباره دمشق

۱۷ وحی درباره دمشق:
اینک دمشق از میان شهرها
برداشته می‌شود،
و توده خراب خواهد گردید.
۲ شهرهای غروعر متروک می‌شود
و به جهت خوابیدن گله‌ها خواهد بود
و کسی آنها را نخواهد ترسانید.
۳ و حصار از إفرایم تلف خواهد شد
و سلطنت از دمشق و از بقیه آرام.
و مثل جلال قوم اسرائیل خواهند بود،
زیرا که یهوه صباوت* چنین می‌گوید.
۴ و در آن روز جلال یعقوب ناتوان می‌شود
و چاقی جسدش به لاغری تبدیل می‌گردد.
۵ و چنان خواهد بود که دروگران
زراعت را جمع کنند
و دستهای ایشان سنبله‌ها را درو کند.
و خواهد بود مثل وقتی که در
وادی رفایم سنبله‌ها را بچینند.

و به جهت عدالت بشتابد.
۶ غرور موآب
و بسیاری تکبر و وقاحت و
کبر و خشم او را شنیدیم
و فخر او پوچ است.
۷ به این سبب موآب برای موآب شیون می‌کند
و تمامی ایشان شیون می‌نمایند.
به جهت بنیادهای قیرحارس ناله می‌کنید،
زیرا که به تمامی مضروب می‌شود.
۸ زیرا که مزرعه‌های جشبون
و موه‌ای سیمه پژمرده شد
و سروران قومها تاکهایش را شکستند.
آنها تا به تعزیر رسیده بود
و در بیابان پراکنده می‌شد
و شاخه‌هایش پخش شده، از دریا می‌گذشت.
۹ بنابراین برای مو سیمه
به گریه تعزیر خواهم گریست.
ای جشبون و إعاله،
شما را با اشکهای خود سیراب خواهم ساخت،
زیرا که از میوه‌ها و انگورهای
گلبانگ افتاده است.
۱۰ شادی و مایه لذت من از بستانها برداشته شد
و در تاکستانها ترنم و صدای
شادمانی نخواهد بود
و کسی شراب را در حوضهای
شراب پایمال نمی‌کند.
صدای شادمانی را خاموش گردانیدم.
۱۱ از این رو درون من مثل بریط
به جهت موآب می‌نالد
و بطن من برای قیرحارس.

* ۲.۱۷ خدای لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

^۶ و خوشه‌های چند در آن باقی ماند
و مثل وقتی که بتون را بتکانند
که دو یا سه دانه بر سر شاخه بلند
و چهار یا پنج دانه بر شاخچه‌های
بارور آن باقی ماند.

یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید.

^۷ در آن روز انسان به سوی آفریننده خود نظر
خواهد کرد و چشمانش به سوی قدّوس اسرائیل
خواهد نگریست. ^۸ و به سوی قربانگهائی که به
دستهای خود ساخته است، نظر نخواهد کرد و به
آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده، یعنی آشیره‌ها* و
بتهای آفتاب نخواهد نگریست.

^۹ در آن روز شهرهای مستحکم مثل
خرابه‌هایی که در جنگل یا بر کوه بلند است، خواهد
شد که آنها را از حضور قوم اسرائیل واگذاشتند. آنها
ویران خواهند شد.

^{۱۰} چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی
و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی.

بنابراین نهالهای دلپذیر غرس خواهی نمود
و قلمه‌های غریب را خواهی کاشت.

^{۱۱} در روزی که غرس می‌نمایی آن را نمو خواهی داد
و در صبح کاشته‌های خود
را به شکوفه خواهی آورد

اما محصولش در روز آفت مرگبار
و حزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت.

^{۱۲} وای بر شورش قومهای بسیار

که مثل شورش دریا شورش می‌نمایند
و خروش طوایفی که مثل خروش
آبهای زورآور خروش می‌کنند.

^{۱۳} قومها مثل خروش آبهای بسیار می‌خروشدند،

اما ایشان را توبیخ خواهد کرد
و به جای دور خواهند گریخت
و مثل گاه که در برابر باد بر
کوه‌ها رانده خواهند شد
و مثل غبار در برابر گردباد.
^{۱۴} در وقت شام اینک ترس است و
قبل از صبح نابود می‌شوند.
نصیب تاراج کنندگان ما
و قسمت غارت کنندگان ما همین است.

پیغام خدا علیه کوش

وای بر زمینی که در آن صدای بالها است،
که به آن طرف نهرهای کوش* می‌باشد.

^۱ و ایلچیان به دریا
و در زورقهای از نی، بر روی آبها می‌فرستند
و می‌گویند:

ای قاصدان تیزرو بروید

نزد ملت بلند قد و براق،

نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بوده‌اند

یعنی ملت زورآور و پایمال کننده

که رودها زمین ایشان را تقسیم می‌کند.

^۲ ای تمامی ساکنان دنیا و ساکنان جهان،

چون بیرقی بر کوه‌ها بلند

گردد، به آن نگاه کنید

و چون شیپور نواخته شود، بشنوید.

^۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است:

«من خواهم آرامید

و از مکان خود نظر خواهم نمود.

مثل گرمای صاف بر نباتات

و مثل ابر شبنم‌دار در حرارت محصول.

* ۸.۱۷ "آشیره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در باب ۲۷. * ۱۰.۱۸ همان "حبش" یا "حبشه"

۵ زیرا قبل از محصول وقتی

که شکوفه به انجام رسد

و گل به انگور رسیده، تبدیل گردد،

او شاخه‌ها را با اژه‌ها خواهد برید

و نهالها را بریده دور خواهد افکند.

۶ و همه برای پرندگان شکاری کوه‌ها

و حیوانات وحشی زمین واگداشته خواهد شد.

و پرندگان شکاری تابستان را

بر آنها به سر خواهند برد

و تمامی حیوانات وحشی زمین

زمستان را بر آنها خواهند گذرانید.

۷ و در آن زمان هدیه‌ای برای یهوه صباپوت از

قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون

مهیّب است، و از قومی نیرومند و پایمال کننده که

رودها زمین ایشان را تقسیم می‌کند، به مکان اسم یهوه

صباپوت، یعنی به کوه صهبون آورده خواهد شد.

وحی درباره مصر

وحی درباره مصر:

۱۹ اینک خداوند بر ابر تیزرو سوار شده،

به مصر می‌آید

و بتهای مصر از حضور او خواهد لرزید

و دلهای مصریان در درون ایشان

گداخته خواهد شد.

۲ «مصریان را به ضد مصریان خواهم برانگیخت؛

برادر با برادر خود و

همسایه با همسایه خویش

و شهر با شهر و مملکتی با مملکت دیگر

جنگ خواهند نمود.

۳ و روح مصر در درونش افسرده شده،

مشورتش را پوچ خواهم گردانید

و ایشان از بتها و فالگیران و احضارکنندگان ارواح

و جادوگران سؤال خواهند نمود.

۴ و مصریان را به دست اربابی ستمگر

تسلیم خواهم نمود

و پادشاهی بی‌رحم بر ایشان

حکمرانی خواهد کرد.»

خداوند، یهوه صباپوت*، چنین می‌گوید.

۵ و آب از دریا* کم شده،

رود خشک خواهد شد

و ترک خواهد خورد.

۶ رودها متعفن شده،

جوبهای مصر کم شده می‌خشکد

و نی و بوریا پژمرده خواهد گردید.

۷ و مرغزاری که بر کنار نیل و بر دهنه نیل است

و همه مزرعه‌های نیل خشک و رانده شده

و نابود خواهد گردید.

۸ ماهیگیران ماتم می‌گیرند

و همه آنانی که قلاب به نیل اندازند،

زاری می‌کنند

و آنانی که دام بر روی آب گسترانند،

افسرده خواهند شد.

۹ و عاملان کتانی شانه زده و بافندگان پارچه سفید

خجل خواهند شد.

۱۰ و بنیادهای او ساییده

* ۴.۱۹ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۵.۱۹ منظور "رود نیل" است.

صِبايوت قسم خواهند خورد و یکی از این شهرها،
 «شهر هلاکت» نامیده خواهد شد.

۱۹ در آن روز قربانگاهی برای خداوند در میان
 زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد
 بود. ۲۰ و آن نشانه‌ای و شهادتی برای یهوه صِبايوت
 در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به
 خاطر جفاکنندگان خویش التماس خواهد نمود و او
 نجات‌دهنده و حمایت‌کننده‌ای برای ایشان خواهد
 فرستاد و ایشان را خواهد رهانید. ۲۱ و خداوند خود
 را بر مصریان خواهد شناساند و در آن روز مصریان
 خداوند را خواهند شناخت و با قربانیا و هدایا او
 را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن
 را وفا خواهند نمود. ۲۲ و خداوند مصریان را خواهد
 زد و به زدن، شفا خواهد داد، زیرا چون به سوی
 خداوند بازگشت نمایند، ایشان را قبول نموده، شفا
 خواهد داد.

۲۳ در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد
 بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند
 رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود.
 ۲۴ در آن روز اسرائیل متحد سوم مصر و آشور خواهد
 شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود. ۲۵ زیرا
 که یهوه صِبايوت آنها را برکت داده خواهد گفت:
 «قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث
 من اسرائیل مبارک باشند.»

نشانه‌ای به ضد مصر و کوش

۲۰ در سالی که ترتان* به آشدود آمد هنگامی
 که سَرگن پادشاه آشور او را فرستاد، پس
 با آشدود جنگ کرده، آن را گرفت. ۲ در آن وقت
 خداوند به واسطه اشعیا پسر آموص صحبت نمود،

و تمامی مزدوران رنجیده‌دل خواهند گردید.

۱۱ سروران صوغن به تمامی احمق می‌شوند
 و مشورت مشورت‌دهندگان دانشمند فرعون
 ابلهانه می‌گردد.

پس چگونه به فرعون می‌گویید که:
 «من پسر حکیمان

و پسر پادشاهان قدیم می‌باشم؟»
 ۱۲ پس حکیمان تو کجایند

تا ایشان تو را اطلاع دهند

و بدانند که یهوه صِبايوت

درباره مصر چه تقدیر نموده است.

۱۳ سروران صوغن ابله شده

و سروران نوف فریب خورده‌اند

و آنانی که سنگ اصلی قبایل مصر هستند

آن را گمراه کرده‌اند.

۱۴ خداوند روح گیچی در درونشان ریخته است

که ایشان مصریان را در

همه کارهایشان گمراه کرده‌اند؛

مثل مستان که در قی خود

افتان و خیزان راه می‌روند.

۱۵ و مصریان را کاری نخواهد ماند

که سر یا دُم نخل یا نی بکند.

۱۶ در آن روز اهل مصر مثل زنان خواهند شد

و از حرکت دست یهوه صِبايوت که آن را بر مصر به

حرکت می‌آورد، خواهند لرزید. ۱۷ سرزمین یهودا باعث

ترس مصر خواهد شد که هر که نام آن را بشنود،

خواهد ترسید به خاطر تقدیری که یهوه صِبايوت بر

آن مقدر نموده است. ۱۸ در آن روز پنج شهر در

زمین مصر به زبان کنعانیان صحبت کرده، برای یهوه

* ۱.۲۰ منصب سردار اعظم در لشکر آشور

گفت: «برو و پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پا برهنه راه می‌رفت.

۳ آنگاه خداوند گفت: «چنانکه بنده من إشعيا سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا نشانه و علامتی درباره مصر و کوش باشد،^۴ به همان طور پادشاه آشور اسیران مصر و تبعیدیان کوش را از جوانان و پیران عریان و پابرهنه و برهنه‌باشن خواهد برد، تا رسوایی مصر باشد.^۵ و ایشان به خاطر کوش که پناهگاه ایشان است و مصر که فخر ایشان باشد، مضطرب و خجل خواهند شد.^۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: "اینک پناهگاه ما که برای یاری به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم، چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟"»

بابل سقوط کرده است

۲۱ وحی درباره بیابان کنار دریا:
چنانکه گردباد در سرزمین یِگب می‌آید،
این نیز از بیابان، از زمین هولناک می‌آید.
۲ رویایی سخت برای من آشکار شده است،
خیانت پیشه خیانت می‌کند
و تاراج کننده تاراج می‌نماید.
ای عیلام برآی،
و ای مادها، محاصره نمایید.
تمام ناله آن را ساکت گردانیدم.
۳ از این جهت کمر من از شدت درد پر شده است
و درد زایمان مثل درد زنی که می‌زاید،
مرا درگرفته است.
پیچ و تاب می‌خورم که نمی‌توانم بشنوم،

مدهوش می‌شوم که نمی‌توانم ببینم.

۴ دل من می‌طپید و هیبت مرا ترسانید.

و او شب لذت مرا برایم به ترس تبدیل

ساخته است.

۵ سفره را مهیا ساخته و فرش را گسترانیده

به خوردن و نوشیدن مشغول می‌باشند.

ای سروران، برخیزید و سپرها را روغن بمالید.

۶ زیرا خداوند به من چنین گفته است:

«برو و دیده‌بان را قرار بده

تا آنچه را که ببند، اعلام نماید.

۷ و چون فوج سواران جفت‌جفت

و فوج الاغان و فوج شتران را ببند،

آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.»

۸ پس او مثل شیر صدا زد که

«ای آقا، من دائم در روز

بر دیده‌بانگاه ایستاده‌ام

و تمامی شب بر دیده‌بانگاه

خود بقرار می‌باشم.

۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت‌جفت می‌آیند.»

و او اضافه کرده، گفت:

«بابل سقوط کرد! سقوط کرد!

و تمامی تمثالهای تراشیده خدایش را

بر زمین خُرد کرده‌اند.»

۱۰ ای کوفته شده من،

و ای محصول خرمن من،

آنچه از یهوه صبايوت*، خدای اسرائیل شنیدم،

به شما اعلام می‌نمایم.

وحی درباره إدوم

۱۱ وحی درباره دومه:

* ۱۰.۲۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

کسی از سِعی^{*} به من ندا می‌کند که
 «ای دیده‌بان از شب چه خبر؟
 ای دیده‌بان از شب چه خبر؟»
 ۱۲ دیده‌بان می‌گوید که:
 «صبح می‌آید و اما شام نیز.
 اگر پرسیدن می‌خواهید، برسید
 و بازگشت نموده، بیاپید.»

وحی درباره عربستان

۱۳ وحی درباره عربستان:
 ای قافله‌های دِانیان،
 در بوته‌زارهای عربستان منزل کنید.
 ۱۴ ای ساکنان زمین تیما،
 تشنگان را به آب استقبال کنید
 و فراریان را با خوراک پذیرا شوید.
 ۱۵ زیرا که ایشان از شمشیرها فرار می‌کنند.
 از شمشیر برهنه
 و از کمان کشیده
 و از سختی جنگ.

۱۶ از آن رو که خداوند به من گفته است:
 «بعد از یکسال مطابق سالهای کارگران مزدور، تمامی
 شوکت قیدار تلف خواهد شد. ۱۷ و شمار تیراندازان
 و زورمندان پسران قیدار اندک خواهد گردید، چونکه
 یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.»

وحی درباره اورشلیم

۲۲ وحی درباره وادی رویا:
 الان تو را چه شد
 که همگی بر بامها برآمدید؟
 ۲ ای که هر از شورشها هستی،

و ای شهر پر غوغا و ای قریه شادمان،
 کشتگان کشته شمشیر نیستند
 و در جنگ هلاک نشده‌اند.
 ۳ تمامی سروانت با هم گریختند
 و بدون تیراندازان اسیر گشتند.
 همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند
 و به جای دور فرار کردند.
 ۴ بنابراین گفتم:

«نظر خود را از من بگردانید،

زیرا که با تلخی گریه می‌کنم.

برای تسلی من درباره خرابی دختر قومم
 اصرار مکنید.

۵ زیرا خداوند، یهوه صبايوت^{*}،

روز آشفتگی و پامالی و پریشانی‌ای

در وادی رویا دارد.

دیوارها را ویران می‌سازند

و صدای التماس تا به کوه‌ها می‌رسد.

۶ و عیلام با فوجهای مردان

و سواران ترکش را برداشته است

و "قیر" سپر را آشکار نموده است،

۷ و وادیهای بهترینت از ارابه‌ها پر شده،

سواران پیش دروازه‌های صفا آرای می‌نمایند،

۸ و پوشش یهودا برداشته می‌شود

و در آن روز به اسلحه

کاخ جنگل نگاه خواهید کرد.

۹ و رخنه‌های شهر داوود را که

بسیارند، خواهید دید

و آب برکه پایینی را جمع خواهید نمود.

۱۰ و خانه‌های اورشلیم را خواهید شمرد

و خانه‌ها را به جهت حصاربندی دیوارها

* ۱۱.۲۱ نام دیگری است برای "آدوم". * ۵.۲۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش
 الیاقیم، پسر جلقیا را دعوت خواهم نمود. ۲۱ و او را
 به جامه تو آراسته ساخته به کمر بند تو محکم خواهم
 ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او
 ساکنان اورشلیم و خاندان یهودا را پدر خواهد بود.
 ۲۲ و کلید خانه داوود را بر دوش او خواهم نهاد و چون
 بگشاید هیچ کس نخواهد بست و چون ببندد، هیچ
 کس نخواهد گشود. ۲۳ و او را در جای محکم مثل
 میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود تخت
 جلال خواهد بود. ۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از
 فرزندان و نونهالان و همه ظروف کوچک را از ظروف
 کاسه‌ها تا ظروف تُنگها بر او خواهند آویخت.
 ۲۵ و یهوه صِباوت می‌گوید: در آن روز آن میخی
 که در مکان محکم دوخته شده، از جای خود به در
 خواهد آمد و خُرد شده، خواهد افتاد و باری که
 بر آن است، تلف خواهد شد. زیرا خداوند این را
 گفته است.

وحی درباره صور و صیدون

۲۳ وحی درباره صور:

ای کشتیهای ترشیش، شیون نمایید،
 زیرا که صور به حدی خراب شده است
 که نه خانه‌ای و نه راهی برای ورود باقی مانده.
 از زمین کِیْتیم خبر به ایشان رسیده است.
 ۲ ای ساکنان ساحل، آرام گیرید؛
 تاجران صیدون که از دریا عبور می‌کنند،
 تو را پر ساخته‌اند.
 ۳ و دخل او از محصول شیحور
 و محصول نیل بر آبهای بسیار می‌بود؛
 پس او تجارتگاه قومها شده است.
 ۴ ای صیدون، خجل شو!
 زیرا که دریا،

خراب خواهید نمود.
 ۱۱ و در میان دو دیوار
 حوضی برای آب برکه قدیم خواهید ساخت،
 اما به سازنده آن نخواهید نگرست
 و به آنکه آن را از روزهای
 پیشین ساخته است،
 نگران نخواهید شد.
 ۱۲ و در آن روز خداوند، یهوه صِباوت،
 شما را به گریستن و ماتم کردن و کندن مو
 و پوشیدن پلاس خواهد خواند.
 ۱۳ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو
 و قربانی کردن گوسفندان و خوردن گوشت
 و نوشیدن شراب خواهد بود،
 که بخوریم و بنوشیم،
 زیرا که فردا می‌میریم.
 ۱۴ یهوه صِباوت در گوش من اعلام کرده است
 که «این گناه شما تا بمیرید هرگز کفار نخواهد شد.»
 خداوند یهوه صِباوت این را گفته است.
 ۱۵ خداوند، یهوه صِباوت چنین می‌گوید: «برو
 و نزد این خزانه‌دار یعنی شینا که مباشر کاخ سلطنتی
 است، داخل شو و به او بگو: ۱۶ تو را در اینجا چه
 کار است و در این مکان چه کسی را داری که در
 اینجا قبری برای خود کنده‌ای؟ ای کسی که قبر خود
 را در مکان بلند می‌کنی و مسکنی برای خویشتن در
 صخره می‌تراشی.»
 ۱۷ اینک ای مرد، خداوند به یقین تو را دور
 خواهد انداخت و به یقین تو را محکم خواهد گرفت.
 ۱۸ و به یقین تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و
 به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی
 مرد و در آنجا ارابه‌های شوکت تو رسوایی خانه آقايت
 خواهد شد. ۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از
 مکانت به زیر افکنده خواهی شد.

یعنی قلعه دریا صحبت کرده می‌گوید:
 «درد زایمان نکشیده‌ام و نزاییده‌ام
 و جوانان را نپروورده‌ام
 و دوشیزگان را تربیت نکرده‌ام.»
 ۵ چون این خبر به مصر برسد،
 از اخبار صور بسیار دردناک خواهند شد.
 ۶ ای ساکنان ساحل دریا، به ترشیش بگذرید
 و ولوله نمایید.
 ۷ آیا این شهر شادمان شما است
 که قدیمی و از روزهای گذشته بوده است
 و پایهای او را به جای دور برده،
 تا در آنجا مسکن گزیند؟
 ۸ کیست که این قصد را درباره صور،
 آن شهر تاج‌بخش که تاجران او،
 سروان و بازرگانان او،
 شریفان جهان بوده‌اند، نموده است؟
 ۹ یهوه صباپوت* این قصد را نموده است
 تا تکبر تمامی شوکت‌مندان را خوار سازد
 و تمامی شریفان جهان را محقر نماید.
 ۱۰ ای دختر ترشیش،
 از زمین خود مثل نیل بگذر،
 زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست.
 ۱۱ او دست خود را بر دریا دراز کرده،
 مملکتها را لرزانیده است.
 خداوند درباره کنعان امر فرموده است
 تا قلعه‌هایش را خراب نمایند.
 ۱۲ و گفته است:
 «ای دوشیزه ستم رسیده،
 و ای دختر صیدون،
 دیگر شادمان نخواهی شد.

برخاسته، به کِثیم بگذر،

اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود.

۱۳ اینک زمین گلدانیان که قومی نبودند و آشور
 آن را به جهت صحرانشینان بنیاد نهاد. ایشان
 منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را لخت
 کردند و آن را به خرابی تبدیل نمودند

۱۴ ای کشتیهای ترشیش، شیون نمایید،

زیرا که قلعه شما خراب شده است.

۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور به
 مدت هفتاد سال که طول عمر یک پادشاه است،
 فراموش خواهد شد و بعد از اتمام هفتاد سال، برای
 صور مثل سرود فاحشه خواهد بود:

۱۶ «ای فاحشه فراموش شده،

بربط را گرفته، در شهر گردش نما.

خوش بنواز و سرودهای بسیار بخوان

تا به یاد آورده شوی.

۱۷ و بعد از اتمام هفتاد سال، واقع می‌شود که
 خداوند از صور دیدار خواهد نمود و به مزد خویش
 برگشته با تمامی ممالک جهان که بر روی زمین است،
 زنا خواهد نمود. ۱۸ و تجارت و مزد آن برای خداوند
 وقف خواهد شد و ذخیره و انباشته نخواهد گردید،
 بلکه تجارتش برای نزدیکان دروازه خانه خداوند خواهد
 بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

داوری بر تمامی زمین

۲۴ اینک خداوند زمین را خالی و ویران می‌کند،
 و آن را واژگون ساخته،

ساکنانش را پراکنده می‌سازد.

۲ همگان به یک سرنوشت دچار خواهند شد:

کاهن همانند قوم،

* ۹.۲۳ خداوند لشکرها. و نیز بقیه کتاب.

و شادی زمین رفع شده است.
 ۱۲ ویرانی در شهر باقی هست
 و دروازه‌هایش به هلاکت خرد شده است.
 ۱۳ زیرا که در وسط زمین
 در میان قوم‌هایش چنین خواهد شد،
 مثل تکانیدن زیتون
 و مانند خوشه‌هایی که بعد از
 چیدن انگور باقی می‌ماند.
 ۱۴ اینان صدای خود را بلند کرده،
 ترنم خواهند نمود
 و درباره شوکت خداوند
 از دریا صدا خواهند زد.
 ۱۵ از این جهت خداوند را در شهرهای مشرق
 و نام یهوه خدای اسرائیل را
 در جزیره‌های دریا تمجید نمایید.
 ۱۶ از کرانه‌های زمین سرودها را شنیدیم که:
 «عادلان را جلال باد!»
 اما گفتیم:
 «وای که تلف شدم! وای که تلف شدم!»
 وای بر من!
 خیانتکاران خیانت ورزیده،
 خیانتکاران به شدت خیانت ورزیده‌اند.
 ۱۷ ای ساکن زمین،
 ترس و حفره و دام بر تو است.
 ۱۸ و واقع خواهد شد که
 هر که از صدای ترس بگریزد،
 به حفره خواهد افتاد
 و هر که از میان حفره برآید،
 گرفتار دام خواهد شد،
 زیرا که روزنه‌های آسمانها باز شده
 و پایه‌های زمین به لرزه می‌افتند.
 ۱۹ زمین به تمامی در هم شکسته است.

ارباب همانند بنده،
 خاتون همانند کنیز،
 فروشنده همانند خریدار،
 قرض گیرنده همانند قرض دهنده،
 بدهکار همانند طلبکار.
 ۳ و زمین به تمامی خالی
 و به تمامی غارت خواهد شد،
 زیرا خداوند این سخن را گفته است.
 ۴ زمین ماتم می‌کند و پژمرده می‌شود.
 جهان بی‌قوت و پژمرده می‌گردد،
 شریفان اهل زمین بی‌قوت می‌شوند.
 ۵ زمین زیر ساکنانش آلوده می‌شود،
 زیرا که از شرایع تجاوز نموده
 و قوانین را تبدیل کرده
 و عهد جاودانی را شکسته‌اند.
 ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است
 و ساکنانش سزا یافته‌اند.
 بنابراین ساکنان زمین سوخته شده‌اند
 و مردمان، بسیار کم باقی مانده‌اند.
 ۷ شیره انگور ماتم می‌گیرد
 و مو بی‌قوت می‌گردد
 و تمامی شاددلان آه می‌کشند.
 ۸ شادمانی دفها تلف شده،
 آواز عشرت کنندگان پوچ
 و شادمانی بریطها ساکت خواهد شد.
 ۹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید
 و باده‌ها برای نوشندگان تلخ خواهد شد.
 ۱۰ قریه خرابه ویران می‌شود
 و هر خانه بسته می‌گردد
 که کسی داخل آن نتواند شد.
 ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچه‌ها است.
 هرگونه شادمانی تاریک گردیده

زمین تمام از هم پاشیده
و زمین به شدت به لرزه درآمده است.
۲۰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است
و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک
و گناهِش بر آن سنگین است.
پس افتاده است
که بار دیگر نخواهد برخاست.
۲۱ و در آن روز، واقع خواهد شد که خداوند،
گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان
و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد.
۲۲ و ایشان مثل اسیران
در چاه جمع خواهند شد
و در زندان بسته خواهند گردید
و بعد از روزهای بسیار،
ایشان طلبیده خواهند شد.
۲۳ و ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت،
زیرا که یهوه صبايوت*
در کوه صهیون و در اورشلیم
و به حضور مشایخ خویش،
با جلال سلطنت خواهد نمود.

خدا مرگ را تا به ابد از بین خواهد برد

۲۵ ای یهوه، تو خدای من هستی،
پس تو را سپاس می خوانم
و نام تو را حمد می گویم،
زیرا کارهای عجیب کرده ای
و تدبیرهای قدیم تو امانت و حقیقت است.
۲ چونکه شهری را توده
و قریه مستحکم را خرابه گردانیده ای
و قصر غریبان را که شهر نباشد

و هرگز بنا نگیرد.
۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تمجید می نمایند
و قریه قومیهای ستم پیشه از تو خواهند ترسید.
۴ چونکه برای فقیران قلعه
و به جهت مسکینان در
حین تنگی ایشان قلعه بودی
و پناهگاه از طوفان و سایه از گرمی،
هنگامی که نفّس ستمکاران
مثل طوفان بر دیوار می بود.
۵ و غوغای غریبان را
مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد
و سرود ستمکاران
مثل گرمی از سایه ابر فرو خواهد نشست.
۶ و یهوه صبايوت* در این کوه برای همه قومها
ضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود.
یعنی مهمانی از شرابه های کهنه،
از لذایذ پر مغز، و از شرابه های کهنه ناب.
۷ و در این کوه روپوشی را
که بر تمامی قومها گسترده است
و پوششی را که تمامی قومها را می پوشاند،
تلف خواهد کرد.
۸ و مرگ را تا به ابد نابود خواهد ساخت
و خداوند یهوه
اشکها را از هر چهره پاک خواهد نمود
و عار قوم خویش را
از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد،
زیرا خداوند گفته است.
۹ و در آن روز خواهند گفت:
«اینک این خدای ما است
که منتظر او بوده ایم

* ۲۳.۲۴ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۶.۲۵ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و ما را نجات خواهد داد.

این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم.

پس از نجات او مسرور

و شادمان خواهیم شد.»

^{۱۰} زیرا که دست خداوند

بر این کوه قرار خواهد گرفت

و مواب در مکان خود پایمال خواهد شد،

چنانکه کاه در آب زیاله پایمال می‌شود.

^{۱۱} و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشود،

مثل شناسگر که به جهت شنا کردن

دستهای خود را می‌گشاید

و غرور، او را با حیل‌های دستپاش

پست خواهد گردانید.

^{۱۲} و قلعه بلند حصارهای را خم کرده،

به زیر خواهد افکند

و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

سرود پرستش

۲۶ در آن روز، این سرود در زمین یهودا سراییده خواهد شد؛

ما را شهری قوی است

که دیوارها و حصار آن نجات است.

^۲ دروازه‌ها را بگشاید

تا ملت عادل که امانت را نگاه می‌دارند،

داخل شوند.

^۳ دل استوار را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت،

زیرا که بر تو توکل دارد.

^۴ بر خداوند تا به ابد توکل نمایند،

چونکه در یاه * یهوه، صخره جاودانی است.

^۵ زیرا آثانی را که بر بلندیاها ساکنند، فرود می‌آورد.

و شهر سربلند را به زیر می‌اندازد.

آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می‌سازد.

^۶ پایها آن را پایمال خواهد کرد،

یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان.

^۷ طریق عادلان هموار است.

ای تو که مستقیم هستی،

طریق عادلان را هموار خواهی ساخت.

^۸ پس ای خداوند،

در طریق داوریهی تو انتظار تو را کشیده‌ایم.

و جان ما به اسم تو و یاد تو مشتاق است.

^۹ شبانگاه به جان خود مشتاق تو هستم.

و بامدادان به روح خود

در درونم تو را می‌طلبم.

زیرا هنگامی که داوریهی تو بر زمین آید،

ساکنان جهان عدالت را خواهند آموخت.

^{۱۰} هرچند بر شریر ترحم شود،

عدالت را نخواهد آموخت.

در زمین راستان شرارت می‌ورزد

و جلال خداوند را مشاهده نمی‌نماید.

^{۱۱} ای خداوند دست تو برافراشته شده است،

اما نمی‌بینند.

لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند،

خجل خواهند شد.

و آتش نیز دشمنان را فرو خواهد برد.

^{۱۲} ای خداوند،

سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود.

زیرا که تمام کارهای ما را نیز

برای ما به عمل آورده‌ای.

^{۱۳} ای یهوه خدای ما،

آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند.
اما ما فقط نام تو را یاد می‌داریم.
۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد.
خیالها گردیدند و نخواهند برخاست.
بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی
و تمام یاد ایشان را محو نمودی.
۱۵ قوم را افزودی، ای خداوند،
قوم را زیاده ساخته، خویشتن را جلال دادی.
و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.
۱۶ ای خداوند،
ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید.
و چون ایشان را تنبیه نمایی،
دعاهای مخفیانه خواهند ریخت.
۱۷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد
و درد او را گرفته،
از آزارهای خود فریاد بکند،
همچنین ما نیز، ای خداوند،
در حضور تو هستیم.
۱۸ حامله شده، درد زه ما را گرفت
و باد را زاییدیم.
و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم.
و ساکنان جهان نیفتادند.
۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد
و جسدهایشان خواهند برخاست.
ای شما که در خاک ساکنید،
بیدار شده، ترنم نمایید!
زیرا که شب‌نم تو، شب‌نم گیاهان است.
و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند.
۲۰ ای قوم من بیایید،
به حجره‌های خویش داخل شوید
و درهای خود را در عقب خویش ببندید.
خویشتن را اندک لحظه‌ای

پنهان کنید تا غضب بگذرد.
۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید،
تا سزای گناهان ساکنان زمین
را به ایشان برساند.
پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت
و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

رهای اسرائیل

۲۷ در آن روز، خداوند،
به شمشیر سخت بزرگ محکم خود
آن مار تیز رو لویاتان را،
و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد
و آن ارژها را که در دریا است، خواهد کشت.
۲ در آن روز،
برای آن تاکستان شراب بسرایید.
۳ من که بهوه هستم، آن را نگاه می‌دارم،
و هر دقیقه آن را آبیاری می‌نمایم.
شب و روز آن را نگاهبانی می‌نمایم
که مبادا هیچ کس به آن ضرر برساند.
۴ خشمی ندارم.
کاش که خس و خار با من به جنگ می‌آمدند،
تا بر آنها هجوم آورده،
آنها را با هم می‌سوزانیدم.
۵ یا به قوت من می‌چسبید
تا با من صلح بکند؟
با من صلح بکند.
۶ در روزهای آینده یعقوب ریشه خواهد زد
و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد.
و ایشان روی جهان را
از میوه پر خواهند ساخت.
۷ آیا او را زد به گونه‌ای که دیگران او را زدند؟
یا کشته شد،

وای بر افرایم

۲۸

وای بر تاج تکبر میگساران افرایم،
و بر گل پژمرده زیبای جلال وی،
که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است.
اینک خداوند کسی نیرومند و توانا دارد
که مثل تگرگ شدید و طوفان مرگبار
و مانند سیل آبهای قدرتمند سرشار،
آن را به زور بر زمین خواهد انداخت.
۳ و تاج تکبر میگساران افرایم
زیر پایها پایمال خواهد شد.
۴ و گل پژمرده زیبای جلال وی
که بر سر وادی بارور است،
مثل نویر انجیرها قبل از تابستان خواهد بود
که چون بیننده آن را ببند،
وقتی که هنوز در دستش باشد،
آن را فرو می برد.
۵ و در آن روز یهوه صباپوت،
به جهت بقیه قوم خویش
تاج جلال و افسر جمال خواهد بود.
۶ و روح انصاف برای آنانی که به داوری می نشینند
و قوت برای آنانی که جنگ را
به دروازه ها برمی گردانند.
۷ و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده اند
و از باده سرگشته گردیده اند.
هم کاهن و هم نبی از باده گمراه شده اند
و از شراب بلعیده گردیده اند.
از باده سرگشته شده اند
و در رویا گمراه گردیده اند
و در داوری مبهوت گشته اند.
۸ زیرا که همه سفره ها از قی و نجاست پر گردیده
و جایی نمانده است.

به گونه ای که کشته شدگان او کشته شدند؟
۸ چون او را دور ساختی،
به اندازه با او جر و بحث نمودی.
با باد سخت خویش، او را در
روز باد شرقی قطع ساختی.
۹ بنابراین گناه یعقوب از این کفاره شده
و رفع گناه او تمامی نتیجه آن است.
چون تمامی سنگهای قربانگاه را
مثل سنگهای آهک نرم شده می گردانند،
آنگاه آشپزها و بتهای آفتاب
دیگر برپا نخواهد شد.
۱۰ زیرا که آن شهر مستحکم، تنها خواهد ماند
و آن مسکن، دور و مثل بیابان
واگذاشته خواهد شد.
در آنجا گوساله ها خواهند چرید
و در آن خوابیده، شاخه هایش را
تلف خواهند کرد.
۱۱ چون شاخه هایش خشک شود،
شکسته خواهد شد.
پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید،
زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند.
بنابراین آفریننده ایشان
بر ایشان ترحم نخواهد نمود
و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.
۱۲ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از
مسیل رود فرات تا وادی مصر غله را خواهد کوبید.
و شما ای قوم اسرائیل، یکی یکی جمع کرده خواهید
شد. ۱۳ و در آن روز واقع خواهد شد که شیپور
بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین آشور و
رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در
کوه مقدس، یعنی در اورشلیم عبادت خواهند نمود.

۹ کدام را معرفت خواهد آموخت؟
و اخبار را به که خواهد فهمانید؟
آیا نه آنانی را که از شیر بازداشته
و از پستانها گرفته شده‌اند؟
۱۰ زیرا که حکم بر حکم
و حکم بر حکم،
قانون بر قانون
و قانون بر قانون
اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.
۱۱ زیرا که با لبهایی الکن و زبانی غریب
با این قوم سخن خواهد نمود.
۱۲ که به ایشان گفت:
«راحت همین است.
پس خسته‌شدگان را آسوده سازید
و آرامی همین است.»
اما نخواستند که بشنوند.
۱۳ و کلام خداوند برای ایشان
حکم بر حکم و حکم بر حکم،
قانون بر قانون و قانون بر قانون
اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود
تا بروند و به پشت افتاده، مجروح گردند
و به دام افتاده، گرفتار شوند.
۱۴ بنابراین ای مردان مسخره‌کننده،
و ای حاکمان این قوم که در اورشلیم‌اند،
کلام خداوند را بشنوید.
۱۵ از آنجا که گفته‌اید: «با مرگ عهد بسته‌ایم،
و با عالم مردگان همداستان شده‌ایم،
پس چون شلاق مرگبار بگذرد،
به ما نخواهد رسید،
زیرا که دروغها را پناهگاه خود نمودیم
و خویشتر را زیر حیل پوشیده ساختیم.»
۱۶ بنابراین خداوند پیهو چنین می‌گوید:

«اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم
یعنی سنگ آزموده و سنگ
زاویه‌ای گرانها و بنیاد محکم،
پس هر که ایمان آورد، عجله نخواهد نمود.
۱۷ و انصاف را ریسمان می‌گردانم
و عدالت را ترازو،
و تگرگ پناهگاه دروغ را خواهد رفت
و آنها پوشش را خواهد برد.
۱۸ و عهد شما با مرگ پوچ خواهد شد
و پیمانتان با عالم مردگان ثابت نخواهد ماند
و چون شلاق شدید بگذرد،
شما از آن پامال خواهید شد.
۱۹ هر وقت که بگذرد،
شما را گرفتار خواهد ساخت،
زیرا که هر صبح،
هم در روز و هم در شب خواهد گذشت
و فهمیدن اخبار باعث
هیبت محض خواهد شد.»
۲۰ زیرا که بستر کوتاهتر است از آنکه
کسی بر آن دراز شود،
و لحاف تنگتر است از آنکه
کسی خویشتر را بپوشاند.
۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم کرد،
خواهد برخاست
و چنانکه در وادی جبعون نمود،
خشمناک خواهد شد،
تا کار خود یعنی کار عجیب خود را به جا آورد
و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را
به انجام رساند.
۲۲ پس الان مسخره‌نمایید،
مبادا بندهای شما محکم گردد،
زیرا هلاکت و تقدیری را که از

جانب خداوند یهوه صِبايوت*،
 بر تمامی زمین می آید، شنیده‌ام.
 ۲۳ گوش گیرید و صدای مرا بشنوید
 و متوجه شده، کلام مرا گوش نمایید.
 ۲۴ آیا برزگر، همه روز به جهت
 تخم پاشیدن شیار می کند
 و آیا همه وقت زمین خود را می شکافد
 و هموار می نماید؟
 ۲۵ آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد،
 گشنیز را نمی باشد
 و زیره را نمی افشاند
 و گندم را در شیارها و جو را در جای معین
 و ذرت را در حدودش نمی گذارد؟
 ۲۶ زیرا که خدایش او را به حقیقت می آموزد
 و او را تعلیم می دهد.
 ۲۷ چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی شود
 و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی گردد،
 بلکه گشنیز به عصا و زیره
 به چوب نکانیده می شود.
 ۲۸ گندم آرد می شود،
 زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کند
 و هرچند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگرداند،
 آن را خرد نمی کند.
 ۲۹ این نیز از جانب یهوه صِبايوت
 که مشورتش عجیب و حکمتش عظیم است،
 صادر می گردد.

محاصره اورشلیم

۲۹ وای بر آرئیل! وای بر آرئیل!
 شهری که داوود در آن خیمه زد!

سال بر سال بیفزایند،
 و عیدها را در وقتشان برگزار کنید!
 ۲ و من آرئیل را به تنگی خواهم انداخت
 و ماتم و نوحه‌گری خواهد بود
 و آن برای من مثل آرئیل خواهد بود.
 ۳ و بر توبه هر طرف اردو زده،
 تو را به برجها محاصره خواهم نمود
 و منجنیقها بر تو خواهم افراشت.
 ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین سخن خواهی نمود
 و کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید
 و صدای تو از زمین مثل صدای جن خواهد بود
 و زبان تو از میان غبار زمزم خواهد کرد.
 ۵ اما گروه دشمنانت مثل گرد نرم خواهند شد
 و گروه ستم کیشان مانند کاه که می گذرد
 و این در یک آن در لحظه ای
 واقع خواهد شد.
 ۶ و از جانب یهوه صِبايوت*
 با رعد و زلزله و صوت بزرگ
 و گردباد و طوفان
 و شعله آتش سوزنده
 از تو پرسش خواهد شد.
 ۷ و جمعیت تمام قومهایی که با
 ارئیل جنگ می کنند،
 یعنی تمامی آنانی که بر او و
 بر قلعه وی جنگ می نمایند
 و او را به تنگ می آورند،
 مثل خواب و رویای شب خواهند شد.
 ۸ و مثل شخص گرسنه
 که خواب می بیند که می خورد
 و چون بیدار شود، شکم او تهی است.

* ۲۲.۲۸ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۶.۲۹ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

یا شخص تشنه که خواب می‌بیند که آب می‌نوشد
و چون بیدار شود، اینک ضعف دارد
و جانش کماکان تشنه.
همچنین تمامی جماعت قومهای
که با کوه صهیون جنگ می‌کنند،
خواهند شد.
۹ درنگ کنید و متحیر باشید
کور شوید و نابینا باشید.
ایشان مست می‌شوند، لیکن نه از شراب!
افتان و خیزان می‌گردند، اما نه از باده!
۱۰ زیرا خداوند بر شما روح خواب
سنگین را عارض گردانیده،
چشمان شما را بسته است.
و انبیا و روسای شما یعنی رویا بینندگان را
پوشانیده است.
۱۱ و تمامی رویا برای شما مثل
کلام تومار مختوم گردیده است
که آن را به کسی که خواندن می‌داند، داده،
می‌گویند: «این را بخوان»
و او می‌گوید: «نمی‌توانم چونکه مهر است.»
۱۲ و آن طومار را به کسی که
خواندن نداند داده، می‌گویند:
«این را بخوان»
و او می‌گوید: «خواندن نمی‌دانم.»
۱۳ و خداوند می‌گوید:
«چونکه این قوم به دهان خود
به من نزدیکی می‌جویند
و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند،
اما دل خود را از من دور کرده‌اند
و ترس ایشان از من وصیتی است
که از انسان آموخته‌اند.
۱۴ بنابراین اینک من

بار دیگر با این قوم عمل
عجیب و غریب به جا خواهم آورد
و حکمت حکیمان ایشان پوچ
و فهم فهیمان ایشان پوشیده خواهد شد.»
۱۵ وای بر آنانی که مشورت خود را
از خداوند بسیار عمیق پنهان می‌کنند
و کارهای ایشان در تاریکی می‌باشد.
و می‌گویند:
«کیست که ما را ببیند؟
و کیست که ما را بشناسد؟»
۱۶ ای زیر و زیرکندگان هر چیز!
آیا کوزه‌گر مثل گل محسوب شود؟
یا ساخته شده، درباره سازنده خود گوید:
«مرا نساخته است؟»
و یا تصویر درباره نقش کننده‌اش
گوید که «فهم ندارد؟»
۱۷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که
لبنان به بوستان تبدیل گردد
و بوستان به جنگل محسوب شود؟
۱۸ و در آن روز، کران کلام کتاب را خواهند شنید
و چشمان کوران از میان
ظلمت و تاریکی خواهد دید.
۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در
خداوند زیاده خواهند کرد
و مسکینان مردمان در قدوس
اسرائیل شادی خواهند نمود.
۲۰ زیرا که ستمگران نابود و
مسخره‌کنندگان معدوم خواهند شد
و پیروان شرارت ریشه‌کن خواهند گردید.
۲۱ که انسان را به سخنی مجرم می‌سازند
و برای کسی که در محکمه
حکم می‌کند، دام می‌گسترانند

و عادل را به پوچی منحرف می‌سازند.
 ۲۲ بنابراین خداوند که ابراهیم را فدیه داده است،
 درباره خاندان یعقوب چنین می‌گوید:
 «از این به بعد یعقوب خجل نخواهد شد
 و رنگ چهره‌اش دیگر نخواهد پرید.
 ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را
 که عمل دست من می‌باشند
 در میان خویش ببند،
 آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود
 و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد
 و از خدای اسرائیل خواهند ترسید.
 ۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند، فهیم خواهند شد
 و متمدنان تعلیم را خواهند آموخت.

وای بر پسران آشوبگر

۳۰

خداوند می‌گوید:

«وای بر پسران آشوبگر

که مشورت می‌کنند،

لیکن نه از من

و عهد می‌بندند، لیکن نه از روح من،

تا گناه را بر گناه زیاده نمایند.

۲ که برای فرود شدن به مصر عزیمت می‌کنند،

اما از دهان من سؤال نمی‌نمایند

و به قوت فرعون پناه می‌گیرند

و به سایه مصر اعتماد دارند.

۳ بنابراین قوت فرعون خجالت

و اعتماد به سایه مصر

رسوایی شما خواهد بود.

۴ زیرا که سروران او در صوغن هستند

و ایلچیان او به حانیس رسیده‌اند.

۵ همگی ایشان از قومی که برای
 ایشان فایده ندارند خجل خواهند شد
 که نه همراهی و نه منفعتی
 بلکه خجالت و رسوایی نیز
 برای ایشان خواهند بود.

۶ وحی درباره حیوانات نیگب:

از میان زمین تنگ و رنج

که از آنجا شیر ماده و شیر

و افعی و مار آتشین پرنده می‌آید.

توانگری خویش را بر پشت الاغان

و گنجهای خود را بر کوهان شتران

نزد قومی که منفعت ندارند، می‌برند.

۷ چونکه یاری مصریان بی‌ارزش و بی‌فایده است.

از این جهت ایشان را رهب* نشسته نامیدم.

۸ الان بیا و این را در نزد ایشان بر لوحی بنویس

و بر طوماری بنویس

تا برای روزهای آینده تا به ابد بماند.

۹ زیرا که این قوم آشوبگر و پسران دروغگو می‌باشند.

پسرانی که نمی‌خواهند شریعت

خداوند را گوش نمایند.

۱۰ که به رویابینندگان می‌گویند:

«رویا نبینید.»

و به انبیا که:

«برای ما به راستی نبوت ننمایید

بلکه سخنان شیرین به ما گویند

و رویاهای فریبنده ببینید.

۱۱ از راه منحرف شوید

و از طریق بیرون روید

و قدوس اسرائیل را از نظر ما دور سازید.»

* ۷.۳۰ "رهب" در ادبیات باستان نام موجودی افسانه‌ای است که در دریا می‌زیست و سمبول هرج و مرج و آشفتگی قلمداد می‌شد؛ اینجا استعاره‌ای است برای مصر.

۱۲ بنابراین قدوس اسرائیل چنین می‌گوید:

«چونکه شما این کلام را ترک کردید

و بر ظلم و فساد اعتماد کرده،

بر آن تکیه نمودید،

۱۳ از این جهت این گناه برای شما

مثل شکاف نزدیک به افتادن

که در دیوار بلند پیش آمده باشد

و خرابی آن در لحظه‌ای در یک آن

پدید آید، خواهد بود.

۱۴ و شکستگی آن مثل شکستگی

کوزه کوزه‌گر خواهد بود

که بی ترس خرد می‌شود،

به گونه‌ای که از پاره‌هایش

پاره‌ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان

یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»

۱۵ زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل

چنین می‌گوید:

«به توبه و آرامی نجات می‌یافتید

و قوت شما از آرامی و توکل می‌بود،

اما نخواستید.

۱۶ و گفتید: «نه، بلکه بر اسبان فرار می‌کنیم!»

بنابراین فرار خواهید کرد.

و بر اسبان تیز رو سوار می‌شویم!»

بنابراین تعقیب کنندگان شما

تیز رو خواهند شد.

۱۷ هزار نفر از نهیب یک نفر فرار خواهند کرد

و شما از نهیب پنج نفر خواهید گریخت

تا مثل بیرق بر قله کوه

و غلّی بر تپه باقی مانید.»

۱۸ و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد

تا بر شما شفقت نماید

و از این سبب برمی‌خیزد

تا بر شما ترحم فرماید.

چونکه یهوه خدای انصاف است.

خوشا به حال همگانی که منتظر او باشند.

۱۹ زیرا که قوم در صهیون، در اورشلیم ساکن

خواهند بود و تو هرگز گریه نخواهی کرد و به صدای

فریاد بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود، تو را

قبول خواهد نمود. ۲۰ و هرچند خداوند شما را نان رنج

و آب مصیبت بدهد، اما معلمت دیگر از نظرت مخفی

نخواهد شد، بلکه چشمانت معلمت را خواهد دید.

۲۱ و گوشه‌ایست سخنی را از عقب تو خواهد شنید که

می‌گوید: «راه این است، در آن گام بردار!» هنگامی که

به طرف راست یا چپ می‌گردی. ۲۲ و پوشش بتهای

ریخته نقره خویش را و پوشش قربانگه‌های بخور

تراشیده طلای خود را نجس خواهید ساخت و آنها

را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت:

«دور شو!»

۲۳ او باران تخمت را که زمین خویش را به آن

زراعت می‌کنی، و نان محصول زمین را خواهد داد و

آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان گله‌هایت

در مرتع وسیع خواهند چرید. ۲۴ و گاوان و الاغانی که

زمین را شیار می‌نمایند، آذوقه نمکدار را که با غربال و

کج‌بیل پاک شده است، خواهند خورد. ۲۵ و در روز

کشتار بزرگ که برجه‌ها در آن خواهند افتاد رودها و

جوبهای آب بر هر کوه بلند و به هر تپه مرتفع جاری

خواهد شد. ۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم

خود را ببندد و ضرب جراحت ایشان را شفا دهد،

روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب

هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.

۲۷ اینک اسم خداوند از جای دور می‌آید،

در غضب خود سوزنده

و در ستون غلیظ

و لبهایش پر از خشم

وای بر آنانی که به مصر توکل می‌کنند

۳۱ وای بر آنانی که به جهت یاری به مصر فرود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و بر اربابها از آن رو که کثیرند و بر سواران از آن رو که بسیار قوی‌اند، توکل کنند، اما به سوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب ننمایند.^۱ و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را برنخواهد گردانید و به ضد خاندان شیران و بر ضد یاری کنندگان بدکاران خواهد برخاست.^۲ اما مصریان انسانند و نه خدا و اسبان ایشان جسمند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می‌کند و یاری کننده را لغزان و یاری کرده شده را افتان گردانیده، هر دوی ایشان هلاک خواهند شد.^۳ زیرا خداوند به من چنین گفته است: «چنانکه شیر و شیر ژبان بر شکار خود غرش می‌نماید، هنگامی که گروه شبانان بر او جمع شوند و از صدای ایشان نترسیده، از فریادهای ایشان سر فرو نمی‌آورد، همچنان پیهو صیابوت* نزول می‌فرماید تا برای کوه صهیون و تپه آن جنگ نماید.

و زبانش مثل آتش سوزان است.^{۲۸} و نفس او مثل رود سرشار که تا به گردن می‌رسد تا آنکه قومها را به غریبال مصیبت آلت کند و لگام گمراهی را بر چانه قومها بگذارد.^{۲۹} و شما را سرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آنانی که روانه می‌شوند تا به آواز نی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند.^{۳۰} و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنواید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ آشکار خواهد ساخت.^{۳۱} زیرا که آشور به صدای خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد.^{۳۲} و هر ضرب عصای قضا که خداوند به او خواهد آورد با دف و بریط خواهد بود و به بازوی پُر تاب و توان خود با آن جنگ خواهد نمود.^{۳۳} زیرا که توفت* از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده‌اش، آتش و هیزم بسیار است و نفس خداوند مثل رودی از گوگرد آن را مشتعل خواهد ساخت.

* ۳۳.۳۰ "توفت" محلی بود بیرون از اورشلیم که مردم کودکان خود را همچون قربانی برای مولک، خدای عَمُونیان می‌سوزاندند.

* ۴.۳۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

۵ مثل پرندگان که در پرواز باشند،

همچنان یهوه صباپوت

اورشلیم را حمایت خواهد نمود

و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت

و از آن گذر کرده خلاصی خواهد داد.

۶ ای قوم اسرائیل، به سوی آن کس که بر وی

بی‌نهایت عصبان و رزیده‌اید، بازگشت نمایید. ۷ زیرا که

در آن روز، هر کدام از ایشان بتهای نقره و بتهای

طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه

خویش ساخته است، ترک خواهند نمود.

۸ «آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد،

خواهد افتاد

و تیغی که از انسان نباشد،

او را هلاک خواهد ساخت

و او از شمشیر خواهد گریخت

و جوانانش به بیگاری گماشته خواهند شد.

۹ و صخره او از ترس قطع خواهد شد

و سروانش از برق جنگ

به هراس خواهند افتاد.»

یهوه که آتش او در صهیون

و کوره او در اورشلیم است، این را می‌گوید.

پادشاه عادل

۳۲ اینک پادشاهی به عدالت

سلطنت خواهد نمود

و سروان به انصاف حکمرانی خواهند کرد.

۲ و مردی مثل پناهگاهی از باد

و پوششی از طوفان خواهد بود.

و مانند جویهای آب در جای خشک

و سایه صخره بزرگ در زمین

عذاب آورنده خواهد بود.

۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد

و گوشهای شنوندگان گوش خواهد کرد.

۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید

و زبان آلکنان، کلام فصیح را

به بلاغت خواهد گفت.

۵ و مرد رذل دیگر شریف خوانده نخواهد شد

و مرد رذل، دیگر نجیب گفته نخواهد گردید.

۶ زیرا مرد رذل به خبثت سخن خواهد گفت

و دلش شرارت را به عمل خواهد آورد

تا ریاکاری را به جا آورده،

به ضد خداوند به گمراهی سخن گوید

و جان گرسنگان را تهی کند

و آب را از تشنگان دور نماید.

۷ آلات مرد رذل نیز زشت است

و تدبیرهای زشت می‌نماید

تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید،

هنگامی که مسکینان

به انصاف سخن می‌گویند.

۸ اما مرد شریف تدبیرهای شرافتمندانه می‌نماید

و به شرافت پایدار خواهد شد.

دختران اورشلیم

۹ ای زنان مطمئن برخاسته، صدای مرا بشنوید!

و ای دختران آسوده‌خیال،

سخن مرا گوش گیرید.

۱۰ ای دختران آسوده‌خیال،

بعد از یک سال و چند روزی

مضطرب خواهید شد،

از آن رو که چیدن انگور قطع می‌شود

و جمع کردن میوه‌ها نخواهد بود.

۱۱ ای زنان مطمئن، بلرزد

و ای دختران آسوده‌خیال مضطرب شوید.

لباس را کنده، برهنه شوید

غارت خواهی شد
و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی،
به تو خیانت خواهند ورزید.
ای خداوند، بر ما ترحم فرما،
زیرا که منتظر تو می‌باشیم
و هر صبح بازوی ایشان باش
و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.
از صدای غوغا، قومها گریختند
و چون خویششان را برافرازی،
ملتها پراکنده خواهند شد.
و غارت شما را جمع خواهند کرد،
به گونه‌ای که مورچه‌ها جمع می‌نمایند.
و بر آن خواهند جهید،
به گونه‌ای که ملخها می‌جهند.
خداوند متعال می‌باشد،
از آن رو که در اوج آسمانها ساکن است
و صهیون را از انصاف و
عدالت پر خواهد ساخت.
و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت
اوقات تو خواهد شد.
و ترس خداوند خزینه او خواهد بود.
اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می‌کنند
و قاصدان سلامتی زارزار گریه می‌نمایند.
شاهراهها ویران می‌شود
و رهگذران تلف می‌گردند.
عهد را شکسته است
و شهرها را خوار نموده،
به مردمان اعتنا نکرده است.
زمین ماتم‌کنان بی‌قوت شده است
و لبنان خجل گشته، تلف گردیده است
و شارون مثل بیابان شده
و باشان و گرم‌ل برگهای خود را ریخته‌اند.

و پلاس بر میان خود ببندید.
۱۲ برای مزرعه‌های دلپسند
و موهای بارور سینه خواهند زد.
۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد رویید،
بلکه بر همه خانه‌های
شادمانی در شهر شادمان.
۱۴ زیرا که قصر ویران و شهر بنا شده
متروک خواهد شد
و تپه و دیده‌بانگاه به جنگلی وحشی
و محل تفریح خران وحشی و مرتع گله‌ها
تا به ابد تبدیل خواهد شد.
۱۵ تا زمانی که روح از اوج آسمان بر ما ریخته شود
و بیابان به بوستان تبدیل گردد
و بوستان به جنگل محسوب شود.
۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد
و عدالت در بوستان ساکن خواهد گردید.
۱۷ و عمل عدالت سلامتی
و نتیجه عدالت آرامی و
اطمینان خواهد بود، تا به ابد.
۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی
و در خانه‌های مطمئن
و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد.
۱۹ جنگل از بارش تگرگ سراسر صاف خواهد شد
و شهر با خاک یکسان خواهد شد.
۲۰ خوشا به حال شما که بر همه آبها تخم می‌کارید
و پایهای گاو و الاغ را رها می‌سازید.

تنگی و یاری

۳۳ وای بر تو، ای غارتگر
که غارت نشدی
و ای خیانتکاری که با تو خیانت نورزیدند.
هنگامی که غارت را به پایان رسانیدی،

۱۰ خداوند می‌گوید:

«الان برمی‌خیزم؛

حال خود را برمی‌افرازم

و اکنون متعال خواهم گردید.

۱۱ و شما از گاه حامله شده، خس خواهید زایید.

و نفس شما آتشی است که

شما را خواهد سوزانید.

۱۲ و قومها مثل آهک سوخته

و مانند خارهای قطع شده

که از آتش مشتعل گردد،

خواهند شد.

۱۳ ای شما که دور هستید،

آنچه را که کرده‌ام، بشنوید.

و ای شما که نزدیک می‌باشید،

قدرت مرا بدانید.

۱۴ گناهکارانی که در صهیون‌اند، می‌ترسند

و لرزه خدانشناسان را فرو گرفته است.

و می‌گویند:

«کیست از ما که در آتش سوزنده

ساکن خواهد شد؟

و کیست از ما که در نارهای جاودانی

ساکن خواهد گردید؟»

۱۵ اما آنکه به صداقت رفتار نماید،

و به انصاف صحبت نماید،

و سود ظلم را خوار شمارد،

و دست خویش را از گرفتن رشوه بپشاند،

و گوش خود را از شنیدن

دسیسه‌های خونریزانه باز دارد،

و چشمان خود را از دیدن بدی‌ها فرو بندد؛

۱۶ او در مکانهای بلند ساکن خواهد شد

و پناهگاه او استحکامات صخره‌ها خواهد بود.

نان او داده خواهد شد

و آب او برقرار خواهد بود.

۱۷ چشمانت پادشاه را در زیبایش خواهد دید

و زمین بی‌پایان را خواهد نگریست.

۱۸ دل تو به آن ترس خواهد اندیشید

و خواهی گفت:

«کجاست نویسنده؟

و کجاست آنکه خراج می‌گرفت؟

و کجا است آنکه برجها را می‌شمرد؟»

۱۹ قوم ستم‌پیشه و قوم دشوار

لغت را که نمی‌توانی شنید

و الکن‌زبان را که نمی‌توانی فهمید،

دیگر نخواهی دید.

۲۰ صهیون را،

شهر جشن مقدس ما را توجه نما.

و چشمانت اورشلیم را،

آن مسکن سلامتی را خواهد دید،

یعنی خیمه‌ای را که منتقل نشود

و میخهایش کنده نگردد

و هیچکدام از طنابهایش گسیخته نشود.

۲۱ بلکه در آنجا خداوند در عظمت خود،

برای ما مکان جویهای آب و

نهرهای وسیع خواهد بود

که در آن هیچ کشتی با پاروها داخل نخواهد شد

و هیچ کشتی بزرگ از آن عبور نخواهد کرد.

۲۲ زیرا خداوند داور ما است.

خداوند شریعت دهنده ما است.

خداوند پادشاه ما است،

پس ما را نجات خواهد داد.

۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود را

نتوانست تحت نظارت شدید نگاه دارد

و بادبان را نتوانست بگشاید.

آنکه غارت بسیار تقسیم شد

و زمین ایشان از خون سیراب شده،
 خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد.
^۸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال مکافات
 به جهت شکایت صهیون خواهد بود.
^۹ و نه‌رهای آن به قیر
 و غبار آن به گوگرد تبدیل خواهد شد
 و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت.
^{۱۰} شب و روز خاموش نشده،
 دودش تا به ابد خواهد برآمد.
 پشت بر پشت خراب خواهد ماند
 که کسی تا به ابد در آن گذر نکند.
^{۱۱} بلکه مرغ سقا و خاریشت
 آن را تصرف خواهند کرد
 و بوم و زاغ در آن ساکن خواهند شد
 و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی
 را بر آن خواهد کشید.
^{۱۲} و از شریفان آن کسی در آنجا نخواهد بود
 که او را به پادشاهی بخوانند
 و تمامی رئیسانش نیست خواهند شد.
^{۱۳} و در قصرهایش خارها خواهد رویید
 و در قلعه‌هایش خاشاک و شتر خار.
 و مسکن گرگ و خانه شترمرغ خواهد شد.
^{۱۴} و حیوانات وحشی بیابان
 با شغال خواهند برخورد
 و غول به رفیق خود ندا خواهد داد
 و هیولای شب نیز در آنجا مسکن گزیده،
 برای خود آرامگاهی خواهد یافت.
^{۱۵} در آنجا جغد لانه کرده، تخم خواهد نهاد
 و بر آن نشسته،
 بچه‌های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد
 و در آنجا کرکسها با یکدیگر
 جمع خواهند شد.

و لنگان غنیمت را بردند.
^{۲۴} لیکن ساکن آن نخواهد گفت که «بیمارم!»
 و گناه قومی که در آن ساکن باشند،
 آمرزیده خواهد شد.

داوری بر قومها

۳۴ ای قومها، نزدیک آید تا بشنوید!
 و ای قومها، گوش نمایید!
 جهان و پری آن بشنوند.
 جهان و هر چه از آن بیرون می‌آید.
^۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی قومها
 و خشم او بر تمامی لشکرهای ایشان است.
 پس ایشان را به هلاکت سپرده،
 به مرگ تسلیم نموده است.
^۳ و کشتگان ایشان دور افکنده می‌شوند
 و عفونت لاشه‌های ایشان برمی‌آید.
 و از خون ایشان کوه‌ها گداخته می‌گردد.
^۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید
 و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد.
 و تمامی لشکر آن پژمرده خواهند گشت،
 به طوری که برگ از مو بریزد
 و مثل میوه نارس از درخت انجیر.
^۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است.
 و اینک بر اِدوم و بر قوم مغضوب
 من برای داوری فرو می‌ریزد.
^۶ شمشیر خداوند پر خون شده
 و از پیه فربه گردیده است،
 یعنی از خون بره‌ها و بزها و از پیه گرده قوچها.
 زیرا خداوند را در بُصره قربانی است
 و قربانی بزرگی در زمین اِدوم.
^۷ و گاوان وحشی با آنها خواهند افتاد
 و گوساله‌ها با گاوان نر.

۱۶ از کتاب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید.
یکی از اینها گم نخواهد شد
و هیچکدام بی جفت خود نخواهد ماند،
زیرا که دهان او این را امر فرموده
و روح او اینها را جمع کرده است.
۱۷ و او برای آنها قرعه انداخته
و دست او آن را
به جهت ایشان با ریسمان تقسیم نموده است.
و تا به ابد متصرف آن خواهند شد
و پشت به پشت در آن
سکونت خواهند داشت.

شادی فدیه شدگان

۳۵ بیابان و زمین خشک، شادمان خواهد شد
و صحرا به شادی آمده،
مثل گل سرخ خواهد شکفت.
۲ شکوفه بسیار نموده،
با شادمانی و ترنم شادی خواهد کرد.
شوکت لبنان و زیبایی گرمل و شارون
به آن عطا خواهد شد.
جلال یهوه و زیبایی خدای ما را
مشاهده خواهند نمود.
۳ دستهای سست را قوی سازید
و زانوهای لرزان را محکم گردانید.
۴ به دلهای ترسان بگویید:
«قوی شوید و مترسید!
اینک خدای شما با انتقام می آید.
او با مکافات الهی می آید
و شما را نجات خواهد داد.»
۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد

و گوشهای کران باز خواهد گردید.
۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود
و زبان لال خواهد سرایید.
زیرا که آبها در بیابان
و نهرها در صحرا خواهد جوشید.
۷ و سراب به برکه و مکانهای خشک
به چشمه های آب تبدیل خواهد گردید.
در مسکنی که شغالها می خوانند،
علف و بوریا و نی خواهد بود.
۸ و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود
و «طریق مقدس» نامیده خواهد شد
و نجسان از آن عبور نخواهند کرد،
بلکه تنها به جهت ایشان خواهد بود.
و هر که در آن راه روان شود،
اگر چه هم جاهل باشد،
گمراه نخواهد گردید.
۹ شیری در آن نخواهد بود
و حیوان درنده ای بر آن برنخواهد آمد
و در آنجا یافت نخواهد شد،
بلکه ناجیان بر آن روان خواهند گشت.
۱۰ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده،
با ترنم به صهیون خواهند آمد
و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود.
و شادمانی و خوشی را خواهند یافت
و غم و ناله فرار خواهد کرد.

تهدید سینخاریب

۳۶ و در سال چهاردهم جزقیای پادشاه واقع
شد که سینخاریب پادشاه آشور بر تمامی
شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.

آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود در حضور مردم روی حصار که می‌شنوند، گفتگو منماید.»^{۱۲} ریشاقی گفت: «آیا آقامی مرا نزد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته‌اند نفرستاده، تا ایشان با شما مدفوع خود را بخورند و ادرار خویش را بنوشند؟»^{۱۳} پس ریشاقی بایستاد و به صدای بلند به زبان یهودیان صدا زده، گفت: «سخنان سلطان بزرگ پادشاه آشور را بشنوید.»^{۱۴} پادشاه چنین می‌گوید: حِزْقیا شما را فریب ندهد، زیرا که شما را نمی‌تواند رها کند.^{۱۵} و حِزْقیا شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نکوید که «یهوه به یقین ما را خواهد رها کند و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.»^{۱۶} به حِزْقیا گوش دهید زیرا که پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آیید تا هر کس از مو خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.^{۱۷} تا بایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تاکستانها.^{۱۸} میداد حِزْقیا شما را فریب دهد و گوید: «یهوه ما را خواهد رها کند.» آیا هیچکدام از خدایان قومها زمین خود را از دست پادشاه آشور رها نیده است؟^{۱۹} خدایان خمت و آرفاد کجایند و خدایان سفروایم کجا؟ آیا سامره را از دست من رها نیده‌اند؟^{۲۰} از تمامی خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده‌اند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد؟^{۲۱} اما ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند، زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.

^۲ و پادشاه آشور ریشاقی* را از لاکیش به اورشلیم نزد حِزْقیای پادشاه با لشکری بزرگ فرستاد و او نزد قنات آبگیر بالایی به راه مزرعه رختشویان ایستاد.^۳ و الیاقیم پسر حلقیا که ناظر دربار بود و شبنای کاتب و یوآخ وقایع نگار پسر آساف نزد او بیرون آمدند.^۴ ریشاقی به ایشان گفت: «به حِزْقیا بگویند: "سلطان بزرگ پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایید، چیست؟^۵ می‌گویم که مشورت و قدرت سپاهیگری سخنان پوچ است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که به من عاصی شده‌ای؟^۶ اینک بر عصای این نی خرد شده، یعنی بر مصر توکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، مجروحش می‌سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر او توکل نمایند.^۷ و اگر مرا گویی که بر یهوه خدای خود توکل داریم. آیا او همان نیست که حِزْقیا مکانهای بلند و قربانگاههای او را از بین برده و به یهودا و اورشلیم گفته که تنها پیش این قربانگاه سجده نمایید؟^۸ پس حال با آقامی پادشاه آشور شرطی ببند: من دو هزار اسب به تو می‌دهم، اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.^۹ پس چگونه روی یک افسر از کوچکترین بندگان آقامی را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابه‌ها و سواران توکل داری؟^{۱۰} و آیا من الان بدون اجازه یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده‌ام؟ یهوه مرا گفته است: بر این زمین برآی و آن را خراب کن.»

^{۱۱} آنگاه الیاقیم و شبنای و یوآخ به ریشاقی گفتند: «تو اینک به بندگان به زبان آرامی گفتگو نمایی، زیرا

* ۲.۳۶ واهای آشوری به معنی نماینده. در این آیه و در بقیه کتاب منصب به جای اسم به کار رفته است.

۲۲ پس ایلیقیم پسر حلقیا که مباشر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ وقایع نگار پسر آساف با جامه دریده نزد حِزْقیا آمدند و سخنان ریشاقی را به او باز گفتند.

پیشگویی نجات اورشلیم

۳۷ و واقع شد که چون حِزْقیای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.^۲ و ایلیقیم مباشر خانه و شبنای کاتب و مشایخ کاهنان را آراسته به پلاس نزد اشعیا پسر آموص نبی فرستاد. ^۳ آنها به اشعیا گفتند: «حِزْقیا چنین می گوید: "امروز روز تنگی و تنبیه و اهانت است، زیرا که پسران به دهانه رجم رسیده اند، اما مادر را قوت زاییدن نیست. ^۴ شاید یهوه خدایت سخنان ریشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای زنده فرستاده است، بشنود و به سبب سخنانی که یهوه خدایت شنیده است، او را تنبیه نماید. پس برای باقیماندگانی که هستند، دعا نما.»

^۵ و خادمان حِزْقیای پادشاه نزد اشعیا آمدند. ^۶ اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوید: "یهوه چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که خادمان پادشاه آشور مرا به آنها کفر گفته اند، مترس. ^۷ به یقین روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت."» ^۸ پس ریشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لینه جنگ می کرد، زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است. ^۹ و او درباره تیرهقا پادشاه کوش خبری شنید که به

جهت جنگ با تو بیرون آمده است. پس چون این را شنید، باز ایلچیان نزد حِزْقیا فرستاده، گفت: ^{۱۰} «به حِزْقیا پادشاه یهودا چنین گوید: "خدای تو که به او توکل می نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ^{۱۱} اینک تو شنیده ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را به تمامی هلاک ساخته اند و آیا تو راهی خواهی یافت؟ ^{۱۲} و آیا خدایان قومهایی که پدران من آنها را هلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و قوم عدن که در تِل آسار می باشند، ایشان را نجات دادند؟ ^{۱۳} پادشاه خمت کجا است و پادشاه آرفاد و پادشاه شهر سفروایم و هیتع و عوآ؟»

دعای حِزْقیا

^{۱۴} حِزْقیا نامه را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و به خانه خداوند درآمد، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ^{۱۵} و حِزْقیا نزد خداوند دعا کرده، گفت: ^{۱۶} «ای یهوه صباپوت* خدای اسرائیل که بر کرویبان جلوس می نمایی! تو هستی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای. ^{۱۷} ای خداوند، گوش خود را فرا گرفته، بشنو. و ای خداوند، چشمان خود را گشوده، ببین و همه سخنان سِنخاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای زنده فرستاده است، گوش نما! ^{۱۸} ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده، ^{۱۹} و خدایان ایشان را به آتش انداخته اند، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه

* ۱۶.۳۷ خدای لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

۲۷ از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده،
ترسان و خجل شدند.

مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام
و مثل مزرعه که پیش از
رویدن می‌سوزند، گردیدند.

۲۸ اما من نشستن تو را و آمد و شد تو
و خشمی را که بر من داری می‌دانم.

۲۹ چونکه خشمی که به من داری
و غرور تو به گوش من رسیده است.

بنابراین مهار خود را به بینی تو
و لگام خود را به لبهایت گذاشته،
تو را به راهی که آمده‌ای، برخوام گردانید.

۳۰ و نشانه برای تو این خواهد بود که امسال
غله خودرو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن
بروید. اما در سال سوم بکارید و بدروید و تاکستانها
غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۳۱ و باقیمانده‌ای
که از خاندان یهودا رستگار شوند، بار دیگر به پایین
ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد. ۳۲ زیرا که
بقیه‌ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون
خواهند آمد. غیرت یهوه صباوت این را به جا خواهد
آورد. ۳۳ بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین
می‌گوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا
تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد
و منجنیق در پیش آن برنخواهد افراشت. ۳۴ به راهی
که آمده است، به همان برخواید گشت و به این شهر
داخل نخواهد شد. خداوند این را می‌گوید. ۳۵ زیرا که
این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر
خادم خویش داوود آن را نجات خواهم داد.»

۳۶ پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد و هشتاد
و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون
برخاستند، اینک تمامی آنها لاشه‌های مرده بودند. ۳۷ و

ساختند. ۲۰ پس حال ای یهوه خدای ما، ما را از دست
او رهایی ده تا تمامی ممالک جهان بدانند که تو تنها
یهوه هستی.»

۲۱ پس اشعیا پسر آموص نزد حزقیا فرستاده،
گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه
درباره سبخاریب پادشاه آشور نزد من دعا نمودی،
۲۲ کلامی که خداوند درباره‌اش گفته این است:
آن باکره دختر صهیون تو را حقیر شمرده،
مسخره نموده است

و دختر اورشلیم سر خود را
به تو تکان داده است.
۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای؟
و کیست که بر او صدای بلند کرده،

چشمان خود را به آسمانها افراشته‌ای؟
مگر قدوس اسرائیل نیست؟
۲۴ به واسطه بندگان خداوند
را اهانت کرده، گفته‌ای:

به زیادی ارايه‌های خود بر بلندی کوه‌ها
و به اطراف لبنان برآمده‌ام
و بلندترین سروهای آزادش
و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده،
به بلندی کرانه‌هایش و به درختستان
بوستانش داخل شده‌ام.

۲۵ و من حفره زده، آب نوشیدم
و به کف پای خود
تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

۲۶ آیا نشینده‌ای که من این را
از زمان گذشته کرده‌ام
و از روزهای قدیم صورت داده‌ام
و الان آن را به وقوع آورده‌ام تا تو به ظهور آمده
و شهرهای حصار دار را خراب نموده
به توده‌های ویران تبدیل سازی؟

سینخاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوا ساکن شد.^{۳۸} و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش یسروک عبادت می کرد، پسرانش آدزملیک و شَرآصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین آزارات فرار کردند و پسرش اِسْرَحَدُون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حِزْقیا

۳۸ در آن روزها حِزْقیا بیمار و مشرف به مرگ شد و اِشعیا پسر آموص نبی نزد او آمده، او را گفت: «خداوند چنین می گوید: تدارک خانه خود را ببین، زیرا که می میری و زنده نخواهی ماند.»^۲ آنگاه حِزْقیا روی خود را به سوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود،^۳ و گفت: «ای خداوند، تمنا اینکه به یاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل رفتار نموده ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، به جا آورده ام.» پس حِزْقیا زارزار بگریست.^۴ و کلام خداوند بر اِشعیا نازل شده، گفت: «برو و به حِزْقیا بگو: بیهو خدای پدرت داوود چنین می گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم.^۶ تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود.^۷ و نشانه از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است به جا خواهد آورد، این است: اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته است، ده درجه به عقب برمی گردانم.» پس آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت.^۹ نامه حِزْقیا پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت:

^{۱۰} من گفتم:

«اینک در فیروزی روزهای خود

به درهای عالم مردگان می روم
و از بقیه سالهای خود محروم می شوم.
^{۱۱} گفتم:

خداوند را مشاهده نمی نمایم.
خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید.
من با ساکنان این جهان فانی
انسان را دیگر نخواهم دید.
^{۱۲} خانه من کنده گردید

و مثل خیمه شبان از من برده شد.
مثل بافنده عمرم را پیچیدم.
او مرا از نورد خواهد برد.
روز و شب مرا تمام خواهی کرد.
^{۱۳} تا صبح انتظار کشیدم.
مثل شیر همچنین تمامی
استخوانهایم را می شکنند.

روز و شب مرا تمام خواهی کرد.
^{۱۴} مثل پرستو که جیک جیک می کند، صدا می نمایم.
و مانند دُرنا ناله می کنم

و چشمانم از نگریستن به بالا کم سو می شود.
ای خداوند، در تنگی هستم، یاور من باش.
^{۱۵} چه بگویم چونکه او به من گفته است
و خود او کرده است.

تمامی سالهای خود را به خاطر تلخی جانم
آهسته خواهم رفت.

^{۱۶} ای خداوند، به این چیزها مردمان زیست می کنند
و حیات روح من به اینها می باشد.
پس مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار.

^{۱۷} اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد.
از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی،
زیرا که تمامی گناهانم را

به پشت سر خود انداختی.

^{۱۸} زیرا که عالم مردگان تو را حمد نمی گوید

^۴ اشعیا گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیا گفت: «هر چه در خانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»
^۵ پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام یهوه صباوت* را بشنو: ^۶ اینک روزها می‌آید که هر چه در خانه تو است، و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ^۷ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه‌سرا خواهند شد.» ^۸ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکو است.» و دیگر گفت: «بدون شک در روزهای من سلامتی و امان خواهد بود.»

تسلی برای قوم خدا

۴۰ تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید!
 خدای شما می‌گوید.

^۱ سخنان دل‌اویر به اورشلیم گوید
 و او را ندا کنید که دوران سختی‌اش تمام شده
 و گناه او بخشیده گردیده،
 و از دست خداوند برای تمامی گناهانش
 دو چندان یافته است.
^۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان،
 «راه خداوند را مهیا سازید
 و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید.
^۴ هر دره‌ای برافراشته
 و هر کوه و تپه‌ای پست خواهد شد.
 و کچی‌ها راست و ناهمواریها
 هموار خواهد گردید.
^۵ و جلال خداوند آشکار گشته،

و مرگ تو را سپاس نمی‌خواند.
 و آنانی که به گور فرو می‌روند،
 به امانت تو امیدوار نمی‌باشند.
^{۱۹} زندگانند،

زندگانند که تو را حمد می‌گویند،
 چنانکه من امروز می‌گویم.

پدران به پسران حقیقت

تو را تعلیم خواهند داد.

^{۲۰} خداوند به جهت نجات من حاضر است،

پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود
 در خانه خداوند خواهیم سرایید.»

^{۲۱} اشعیا گفته بود که «قرصی از انجیر بگیرد و آن را بر دمل بنهید که شفا خواهد یافت.» ^{۲۲} و حزقیا گفته بود «علامتی که به خانه خداوند بر خواهم آمد، چیست؟»

فرستادگان بابل

۳۹ در آن زمان مروذک بَلَدان پسر بَلَدان پادشاه
 بابل، نامه‌ای و هدیه‌ای نزد حزقیا فرستاد،
 زیرا شنیده بود که بیمار شده و صحت یافته است.
^۲ حزقیا ایشان را به خوشی پذیرفته، خانه گنجهای
 خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و
 تمام خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزانه او
 یافت می‌شد، به ایشان نشان داد و در خانه‌اش و در
 تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان
 نشان نداد.

^۳ پس اشعیا ی نبی نزد حزقیا پادشاه آمده، او را گفت: «این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیا گفت: «از جای دور، یعنی از بابل نزد من آمدند.»

تمامی بشر آن را با هم خواهند دید،
 زیرا که دهان خداوند این را گفته است.»
 ۶ صدایی می‌گوید:
 «ندا کن!»
 گفتم: «چه چیز را ندا کنم؟»
 تمامی بشر گیاه است
 و همگی زیبایی‌اش مثل گل صحرا.
 ۷ گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود،
 زیرا نفس خداوند بر آن دمیده می‌شود.
 به یقین مردمان گیاه هستند.
 ۸ گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید،
 لیکن کلام خدای ما تا به ابد
 استوار خواهد ماند.»
 ۹ ای صهیون که مژده می‌دهی، به کوه بلند برآی!
 و ای اورشلیم که مژده می‌دهی،
 آواز را با قوت بلند کن!
 آن را بلند کن و مترس
 و به شهرهای یهودا بگو که
 «اینک، خدای شما است!»
 ۱۰ اینک خداوند بیهوه با قوت می‌آید
 و بازوی او برایش حکمرانی می‌نماید.
 اینک مزد او با وی است
 و مکافات او پیش روی او می‌آید.
 ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید
 و به بازوی خود بره‌ها را جمع کرده،
 به آغوش خویش خواهد گرفت
 و شیر دهندگان را به ملایمت
 رهبری خواهد کرد.
 ۱۲ کیست که آبها را به کف دست خود سنجیده
 و افلاک را با وجب اندازه کرده
 و غبار زمین را در پیمانه گنجانیده
 و کوه‌ها را به قبان و تپه‌ها را به

ترازو وزن نموده است؟
 ۱۳ کیست که روح خداوند را قانون داده
 یا مشیر او بوده، او را تعلیم داده باشد؟
 ۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد
 و طریق راستی را به او بیاموزد؟
 و کیست که او را معرفت آموخت
 و راه فهم را به او تعلیم داد؟
 ۱۵ اینک قومها مثل قطره سطل
 و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند.
 اینک سواحل دوردست را مثل گرد برمی‌دارد.
 ۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست
 و حیواناتش برای قربانی سوختنی
 کفایت نمی‌کند.
 ۱۷ تمامی قومها به نظر او هیچند
 و از هیچ و بطالت نزد او کمتر می‌نمایند.
 ۱۸ پس خدا را به که تشبیه می‌کنید
 و کدام شباهت را با او برابر می‌توانید کرد؟
 ۱۹ صنعتگر بت را می‌ریزد
 و زرگر آن را به طلا می‌پوشاند،
 و زنجیرهای نقره برایش می‌ریزد.
 ۲۰ کسی که توان چنین هدایا نداشته باشد،
 درختی را که نمی‌پوسد، اختیار می‌کند
 و صنعتگر ماهری را می‌طلبد
 تا بتی را که واژگون نشود، برای او بسازد.
 ۲۱ آیا ندانسته و نشنیده‌اید
 و از ابتدا به شما خبر داده نشده است
 و از بنیاد زمین نفهمیده‌اید؟
 ۲۲ او است که بر کره زمین نشسته است
 و ساکنانش مثل ملخ می‌باشند.
 اوست که آسمانها را مثل پرده می‌گستراند
 و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت
 پهن می‌کند.

خواهند رفت و درمانده نخواهند گردید.

یاور اسرائیل

۴۱ ای جزیره‌ها، به حضور من خاموش شوید!
و قبیله‌ها قوت تازه به هم رسانند!
نزدیک بیایند، آنگاه صحبت نمایند.
با هم به محاکمه نزدیک بیاییم.
۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت
که عدالت او را نزد پایهای وی می‌خواند؟
او قومها را به وی تسلیم می‌کند
و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند.
و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی
و مثل کاه که پراکنده می‌گردد،
به کمان او تسلیم خواهد نمود.
۳ ایشان را تعقیب نموده،
به راهی که با پایهای خود نرفته بود،
به سلامتی خواهد گذشت.
۴ کیست که این را عمل نموده و به جا آورده،
و تسلا را از ابتدا دعوت نموده است؟
من که یهوه و اول و با آخرین می‌باشم،
من هستم.
۵ جزیره‌ها دیدند و ترسیدند
و کرانه‌های زمین بلرزیدند
و نزدیکی کشیده آمدند.
۶ هر کس همسایه خود را یاری کرد
و به برادر خود گفت: «قوی‌دل باش!»
۷ نجار زرگر را قوت قلب می‌دهد،
و آنکه با چکش صیقل می‌کند،
سندان زننده را!
و دربار آنچه جوش خورده، می‌گوید:
«خوب است»،
و آن را به میخها محکم می‌سازد

۲۳ که امیران را لاشی می‌گرداند

و داوران جهان را مانند بطلالت می‌سازد.

۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده‌اند

و تنه آنها هنوز در زمین ریشه زده است،

که فقط بر آنها می‌دمد و پژمرده می‌شوند

و گرد باد آنها را مثل کاه می‌ریاید.

۲۵ پس مرا به که تشبیه می‌کنید

تا با او مساوی باشم؟

قدوس می‌گوید:

۲۶ چشمان خود را به آسمانها برافراشته ببینید.

کیست که اینها را آفرید

و کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون آورده،

تمامی آنها را به نام می‌خواند؟

از زیادی قوت و از عظمت توانایی او

یکی از آنها گم نخواهد شد.

۲۷ ای یعقوب، چرا فکر می‌کنی

و ای اسرائیل چرا می‌گویی:

«راه من از خداوند مخفی است

و خدای من انصاف مرا به

فراموشی سپرده است.»

۲۸ آیا ندانسته و نشنیده‌ای

که خدای سרمدی یهوه آفریننده کرانه‌های زمین

درمانده و خسته نمی‌شود

و فهم او را تفتیش نتوان کرد؟

۲۹ ضعیفان را قوت می‌بخشد

و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می‌نماید.

۳۰ حتی جوانان هم درمانده و خسته می‌گردند

و شجاعان به کلی می‌افتند.

۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند

قوت تازه خواهند یافت

و مثل عقاب پرواز خواهند کرد.

خواهند دوید و خسته نخواهند شد.

تا واژگون نشود.

^۸ اما تو، ای اسرائیل، بنده من،

و ای یعقوب، که تو را برگزیده‌ام

و ای نسل دوست من ابراهیم!

^۹ که تو را از کرانه‌های زمین گرفته،

تو را از کرانه‌هایش خوانده‌ام

و به تو گفته‌ام: «تو بنده من هستی،

تو را برگزیدم و ترک ننمودم.»

^{۱۰} مترس، زیرا که من با تو هستم و پریشان مشو،

زیرا من خدای تو هستم.

تو را تقویت خواهم نمود

و به یقین تو را همراهی خواهم داد

و تو را به دست راست عدالت

خود دستگیری خواهم کرد.

^{۱۱} اینک همه آنانی که بر تو خشم دارند،

خجل و رسوا خواهند شد

و آنانی که با تو مخالفت نمایند،

ناچیز شده، هلاک خواهند گردید.

^{۱۲} آنانی را که با تو بحث نمایند،

جستجو کرده، نخواهی یافت

و آنانی که با تو جنگ کنند،

نیست و نابود خواهند شد.

^{۱۳} زیرا من که یهوه خدای تو هستم،

دست راست تو را گرفته، به تو می‌گویم:

«مترس زیرا من تو را پیروزی خواهم داد.»

^{۱۴} ای یعقوب که همچون کرم هستی،

و ای اسرائیل، مترس!

زیرا خداوند و قدوس اسرائیل

که ولی تو می‌باشد می‌گوید:

من تو را پیروزی خواهم داد.

^{۱۵} اینک تو را گردون تیز و نو و

دندانه‌دار خواهم ساخت

و کوه‌ها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود

و تپه‌ها را مثل گاه‌خوابی ساخت.

^{۱۶} آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته،

گردباد آنها را پراکنده خواهد ساخت.

لیکن تو از خداوند شادمان خواهی شد

و به قدوس اسرائیل فخر خواهی نمود.

^{۱۷} فقیران و مسکینان آب را می‌جویند و نمی‌یابند

و زبان ایشان از تشنگی خشک می‌شود.

من که یهوه هستم، ایشان را قبول خواهم نمود.

خدای اسرائیل هستم،

ایشان را ترک نخواهم کرد.

^{۱۸} بر تپه‌های خشک رودها

و در میان وادیها چشمه‌ها جاری خواهم نمود.

و بیابان را به برکه آب

و زمین خشک را به چشمه‌های آب

تبدیل خواهم ساخت.

^{۱۹} در بیابان سرو آزاد و اقاکیا و آس و

درخت زیتون را خواهم گذاشت

و در صحرا صنوبر و کاج و چنار

را با هم غرس خواهم نمود.

^{۲۰} تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم ببندیشند

که دست خداوند این را کرده

و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است.

^{۲۱} خداوند می‌گوید:

شکایت خود را پیش آورید

و پادشاه یعقوب می‌گوید:

برهانهای قوی خویش را عرضه دارید.

^{۲۲} آنچه را که واقع خواهد شد،

نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند.

چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید

تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانیم

یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید.

تا انصاف را برای قومها صادر سازد.

^۲ او فریاد نخواهد زد

و صدای خود را بلند نخواهد نمود

و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید.

^۳ نی خرد شده را نخواهد شکست

و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت

تا عدالت را در کمال امانت اجرا نماید.

^۴ او ضعیف نخواهد گردید

و نخواهد شکست

تا انصاف را بر زمین قرار دهد.

سواحل دوردست منتظر شریعت او می‌باشند.

^۵ یهوه خدا که آسمانها را آفرید

و آنها را پهن کرد

و زمین و ثمرات آن را گسترانید

و نَفَس را به قومی که در آن باشند

و روح را بر آنانی که در آن گام برمی‌دارند،

چنین می‌گوید:

^۶ «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام

و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت

و تو را عهد قوم و نور قومها خواهم گردانید؛

^۷ تا چشمان کوران را بگشایی

و اسیران را از زندان

و نشینندگان در ظلمت را

از زندان بیرون آوری.

^۸ من یهوه هستم و اسم من همین است.

و جلال خود را به کسی دیگر

و ستایش خویش را به بتهای

تراشیده نخواهم داد.

^۹ اینک وقایع نخستین واقع شد

و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم

و قبل از آنکه به وجود آید،

شما را از آنها خبر می‌دهم.»

^{۲۳} و چیزها را که بعد از

این واقع خواهد شد، بیان کنید

تا بدانیم که شما خدایانید.

باری نیکویی یا بدی را به جا آورید

تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نماییم.

^{۲۴} اینک شما ناچیز هستید و عمل شما هیچ است

و هر که شما را اختیار کند، مکروه است.

^{۲۵} کسی را از شمال برانگیختم،

و او خواهد آمد

و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند

و او بر سروران مثل برِ گِل پا خواهد نهاد

و مانند کوزه‌گری که گِل را لگدمال می‌کند.

^{۲۶} کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم

و از قبل تا یگویم که او راست است.

به یقین خبر دهنده‌ای نیست

و اعلام کننده‌ای نه،

و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود.

^{۲۷} اول به صهیون گفتم:

«اینک آن چیزها!»

و به اورشلیم مژده دهنده‌ای بخشیدم.

^{۲۸} و نگریستم و کسی یافت نشد

و در میان ایشان نیز مشورت دهنده‌ای نبود

که چون از ایشان سؤال نمایم،

جواب تواند داد.

^{۲۹} اینک تمامی ایشان باطلند

و کارهای ایشان هیچ است

و بتهای ریخته شده ایشان باد و بطلالت است.

خادم خداوند

اینک خادم من که او را دستگیری نمودم

و برگزیده من که جانم از او خشنود است،

من روح خود را بر او می‌نهم

سرود ستایش

۱۰ ای شما که به دریا فرود می‌روید،
و ای آنچه در آن است!
ای سواحل دوردست و ساکنان آنها،
سرود نو را به خداوند
و ستایش او را از کرانه‌های زمین بسرایید!
۱۱ صحرا و شهرهایش
و روستاهایی که اهل قیدار
در آنها ساکن باشند،
صدای خود را بلند نمایند
و ساکنان سیلاخ ترنم نموده،
از فراز کوه‌ها نعره زنند!
۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند
و سپاس او را در سواحل دوردست بخوانند!
۱۳ خداوند مثل دلاور بیرون می‌آید
و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند؛
فریاد کرده، نعره خواهد زد
و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود.
۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده،
خودداری نمود.
الان مثل زنی که می‌زاید، نعره خواهم زد
و نفس‌زنان، آه خواهم کشید.
۱۵ کوه‌ها و تپه‌ها را خراب کرده،
تمامی گیاه آنها را خشک خواهم ساخت
و رودها را به ساحل شنی تبدیل خواهم کرد
و برکه‌ها را خشک خواهم ساخت.
۱۶ و کوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده،
ایشان را به راههایی که آگاه نیستند،
هدایت خواهم نمود.
ظلمت را پیش ایشان به نور
و ناهموار را به هموار تبدیل خواهم کرد.
این کارها را به جا آورده،

ایشان را رها نخواهم نمود.

۱۷ آنانی که بر پت‌های تراشیده اعتماد دارند
و به قربانگاههای بخور ریخته شده می‌گویند:
«خدایان ما شماپید.»
به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد.

کوری و کری اسرائیل

۱۸ ای کران بشنوید،
و ای کوران نظر کنید، تا ببینید.
۱۹ کیست که مثل خادم من کور باشد
و کیست که کر باشد مثل رسول من
که می‌فرستم؟
۲۰ چیزهای بسیار می‌بینی اما نگاه نمی‌داری.
گوشه‌ها را می‌گشاید، لیکن خود نمی‌شنود.
۲۱ خداوند را به خاطر عدالت خود پسند آمد
که شریعت خویش را
بزرگ داشته، حرمت نماید.
۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند
و تمامی ایشان در گودالها صید شده
و در زندانها مخفی گردیده‌اند.
ایشان غارت شده و رهاننده‌ای نیست.
تاراج گشته و کسی نمی‌گوید که «باز ده.»
۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد
و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود.
۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج
و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟
آیا خداوند نبود که به او گناه ورزیدیم؟
زیرا که ایشان در راههای
او نخواستند گام بردارند
و شریعت او را اطاعت ننمودند.
۲۵ بنابراین شدت غضب خود
و شدت جنگ را بر ایشان ریخت

و آن ایشان را از هر طرف

مشعل ساخت و ندانستند

و ایشان را سوزانید، اما تفکر نمودند.

خداوند، نجات‌دهنده اسرائیل

و الان خداوند که آفریننده تو، ای یعقوب،

و سازنده تو، ای اسرائیل است

چنین می‌گوید:

«مترس، زیرا که من تو را فدیۀ دادم

و تو را به اسمت خواندم.

پس تو از آن من هستی.

۲ چون از آنها بگذری من با تو خواهم بود

و چون از رودها عبور نمایی،

تو را فرو نخواهند گرفت.

و چون از میان آتش روی،

سوخته نخواهی شد

و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید.

۳ زیرا من یهوه، خدای تو

و قدوس اسرائیل نجات‌دهنده تو هستم.

مصر را فدیۀ تو ساختم

و حبشه و سبأ را به عوض تو دادم.

۴ چونکه در نظر من گرانها و محترم بودی

و من تو را دوست می‌داشتم.

پس مردمان را به عوض تو

و قومها را در عوض جان

تو تسلیم خواهم نمود.

۵ مترس، زیرا که من با تو هستم

و نسل تو را از مشرق خواهم آورد

و تو را از مغرب جمع خواهم نمود.

۶ به شمال خواهم گفت که "رهایشان کن"

و به جنوب که "ممانعت مکن".

پسران مرا از جای دور

و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور.

۷ یعنی هر که را به اسم من نامیده شود

و او را به جهت جلال خویش آفریده

و او را سرشته و ساخته باشم.»

۸ قومی را که چشم دارند،

اما کور هستند

و گوش دارند، اما کر می‌باشند،

بیرون آور.

۹ تمامی قومها با هم جمع شوند

و قبیله‌ها فراهم آیند.

پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد

و امور اولین را به ما اعلام نماید؟

شاهدان خود را بیاورند تا تصدیق شوند

یا گوش نموده، اقرار بکنند

که این راست است.

۱۰ یهوه می‌گوید که

«شما و خادم من که او را برگزیده‌ام،

شاهدان من می‌باشید.

تا دانسته، به من ایمان آورید

و بفهمید که من او هستم

و پیش از من خدایی شکل نگرفته

و بعد از من هم نخواهد شد.

۱۱ من،

من یهوه هستم

و غیر از من نجات‌دهنده‌ای نیست.

۱۲ من اخبار نموده و نجات داده و اعلام نموده‌ام

و در میان شما خدای غیر نبوده است.

خداوند می‌گوید:

«شما شاهدان من هستید و من خدا هستم.

۱۳ و از امروز نیز من او می‌باشم

و کسی که از دست من تواند رهانید، نیست.

من عمل خواهم نمود

و کیست که آن را رد نماید؟»
 ۱۴ خداوند که ولی شما و قدوس اسرائیل است،
 چنین می‌گوید:
 «به خاطر شما به بابل فرستادم
 و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد
 و کلدانیان را نیز در کشتیهای شادی ایشان.
 ۱۵ من خداوند قدوس شما هستم.
 آفریننده اسرائیل، و پادشاه شما.»
 ۱۶ خداوند که راهی در دریا
 و طریقی در آبهای بزرگ می‌سازد،
 چنین می‌گوید:
 ۱۷ آنکه ارابه‌ها و اسبها و لشکر و
 قوت آن را بیرون می‌آورد،
 ایشان با هم خواهند خوابید
 و نخواهند برخاست
 و منطفی شده، مثل فتیله
 خاموش خواهند شد.
 ۱۸ چیزهای اولین را به یاد نیاورد
 و در امور قدیم تفکر ننماید.
 ۱۹ اینک من چیز تازه‌ای به وجود می‌آورم
 و آن الان به ظهور می‌آید.
 آیا آن را نخواهید دانست؟
 به درستی که راهی در بیابان
 و رودها در هامون قرار خواهم داد.
 ۲۰ حیوانات صحرا،
 گرگان و شترمرغها مرا تمجید خواهند نمود،
 چونکه آب در بیابان و رودها
 در صحرا به وجود می‌آورد
 تا قوم خود و برگزیدگان خویش
 را سیراب نمایم.
 ۲۱ این قوم را برای خود سرشتم
 تا سپاس مرا بخوانند.

۲۲ اما تو، ای یعقوب، مرا نخواندی
 و تو، ای اسرائیل، از من به تنگ آمدی!
 ۲۳ گوسفندان قربانی‌های سوختی
 خود را برای من نیاوردی
 و به قربانی‌های خود، مرا احترام ننمودی!
 با طلبیدن هدایا، باری سنگین بر تو نهادم
 و با طلبیدن بخور، تو را خسته نکردم.
 ۲۴ نی معطر را به جهت من به نقره نخریدی
 و به پیه قربانی‌های خویش
 مرا خشنود نساختی.
 بلکه به گناهان خود بر من باری سنگین نهادی
 و به خطایای خویش مرا خسته کردی.
 ۲۵ من هستم،
 من که به خاطر خود خطابای تو
 را محو ساختم
 و گناهان تو را به یاد نخواهم آورد.
 ۲۶ مرا یاد بده تا با هم به داوری بنشینیم.
 دلیل خود را بیاور تا تصدیق شوی.
 ۲۷ اجداد اولین تو گناه ورزیدند
 و میانجیگران تو به من عاصی شدند.
 ۲۸ بنابراین من سروران قدس را
 بی‌حرمت خواهم ساخت
 و یعقوب را به لعنت
 و اسرائیل را به دشنام تسلیم خواهم نمود.
 اسرائیل، برگزیده خدا
 ۴۴ اما الان، ای بنده من یعقوب، بشنو
 و ای اسرائیل که تو را برگزیده‌ام!
 ۲ خداوند که تو را آفریده
 و تو را از رجم بسرشته و یاور تو می‌باشد،
 چنین می‌گوید:
 ای خادم من یعقوب مترس!

و ای پشورون* که تو را برگزیده‌ام!
 ۳ اینک بر زمین تشنه آب خواهم ریخت
 و رودها بر خشکزار.
 روح خود را بر نسل تو خواهم ریخت
 و برکت خویش را بر فرزندان تو.
 ۴ و ایشان در میان سبزه‌ها،
 مثل درختان بید بر جویهای آب
 خواهند رویید.
 ۵ یکی خواهد گفت که "من از آن خداوند هستم."
 و دیگری خویشتن را
 به نام یعقوب خواهد خواند
 و دیگری به دست خود برای خداوند
 خواهد نوشت
 و خویشتن را به نام اسرائیل
 معروف خواهد ساخت.

پوچی بتها

۶ خداوند پادشاه اسرائیل
 و یهوه صباپوت* که ولی ایشان است،
 چنین می‌گوید:
 «من اول هستم و من آخر هستم
 و غیر از من خدایی نیست.
 ۷ و مثل من کیست که آن را اعلان کند
 و بیان نماید و آن را ترتیب دهد،
 از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم؟
 پس چیزهای آینده و آنچه را
 که واقع خواهد شد،
 اعلان بنمایند.
 ۸ ترسان و هراسان مپاشید.
 آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام ننمودم

و آیا شما شاهدان من نیستید؟
 آیا غیر از من خدایی هست؟
 به یقین صخره‌ای نیست
 و هیچ کس را نمی‌شناسم.»
 ۹ آنانی که بت‌های تراشیده می‌سازند، همگی پوچند
 و چیزهایی که ایشان می‌پسندند، فایده‌ای ندارد
 و شاهدان ایشان نمی‌بینند و
 نمی‌دانند تا خجالت بکشند.
 ۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد
 که نفعی ندارد؟
 ۱۱ اینک تمامی یاران او خجل خواهند شد
 و صنعتگران آنها انسانی بیش نیستند.
 پس تمامی ایشان جمع شده، بایستند
 تا با هم ترسان و خجل گردند.
 ۱۲ آهن را با تیشه می‌تراشد و آن را در زغال
 کار می‌کند و با چکش صورت می‌دهد و با قوت
 بازوی خویش آن را می‌سازد و نیز گرسنه شده، بی‌قوت
 می‌گردد و آب ننوشیده، ضعف به هم می‌رساند.
 ۱۳ چوب را می‌تراشد و ریسمان را کشیده، با قلم آن
 را نشان می‌کند و با رنده آن را صاف می‌سازد و با پرگار
 نشان می‌کند. پس آن را به شبیه انسان و به جمال
 آدمی می‌سازد تا در خانه ساکن شود. ۱۴ سروهای آزاد
 برای خود قطع می‌کند و چنار و بلوط را گرفته، آنها را
 از درختان جنگل برای خود انتخاب می‌کند و شمشاد
 را غرس نموده، باران آن را رشد می‌دهد. ۱۵ پس برای
 شخص به جهت سوخت به کار می‌آید و از آن گرفته،
 خود را گرم می‌کند و آن را فروخته نان می‌پزد و خدایی
 ساخته، آن را می‌پرستد و از آن بتی ساخته، پیش آن
 سجده می‌کند. ۱۶ بعضی از آن را در آتش می‌سوزاند و

* ۲.۴۴ لقی دیگر برای قوم اسرائیل ۶.۴۴ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و ای کوه‌ها و جنگل‌ها و هر درختی
 که در آنها باشد، بسرایید!
 زیرا خداوند یعقوب را فدیه کرده است
 و خویشتن را در اسرائیل
 تمجید خواهد نمود.»
 ۲۴ خداوند که ولی تو است
 و تو را از رحم سرشته است،
 چنین می‌گوید:
 «من یهوه هستم
 و همه چیز را ساختم.
 آسمانها را به تنهایی گسترانیدم
 و زمین را پهن کردم و با من که بود.
 ۲۵ آنکه نشانه‌های کاذبان را باطل می‌سازد
 و جادوگران را احق می‌گرداند.
 و حکیمان را به عقب برمی‌گرداند
 و علم ایشان را به جهالت تبدیل می‌کند.
 ۲۶ که سخنان بندگان خود را برقرار می‌دارد
 و مشورت قاصدان خویش
 را به انجام می‌رساند،
 که درباره اورشلیم می‌گوید::
 “مسکون خواهد شد
 و درباره شهرهای یهودا که “بنا خواهد شد”
 و “خرابی‌های آن را برپا خواهم داشت.”
 ۲۷ آنکه به لجه می‌گوید: “خشک شو”
 و “نهرهای را خشک خواهم ساخت.”
 ۲۸ و درباره کوروش می‌گوید که:
 “او شبان من است،
 و تمامی مقصود مرا به انجام خواهد رسانید.”
 و درباره اورشلیم می‌گوید:
 “بنا خواهد شد.”
 و درباره معبد که

بر بعضی گوشت پخته می‌خورد و کباب را برشته کرده،
 سیر می‌شود و گرم شده، می‌گوید: «وه گرم شده، آتش
 را دیدم!» ۱۷ و از بقیه آن خدایی، یعنی بت خویش را
 می‌سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می‌کند و نزد
 آن دعا نموده، می‌گوید: «مرا نجات بده، چونکه تو
 خدای من هستی!»
 ۱۸ ایشان نمی‌دانند و نمی‌فهمند، زیرا که چشمان
 ایشان را بسته است تا نبینند و دل ایشان را تا نفهمند.
 ۱۹ و تفکر ننموده، معرفت و بصیرتی ندارند تا بگویند:
 «نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز
 نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم. پس
 آیا از بقیه آن بتی بسازیم و به تنه درخت سجده
 نماییم؟» ۲۰ او خاکستر را خوراک خود می‌سازد و دل
 فریب خورده او را گمراه می‌کند که جان خود را نتواند
 رهانید و فکر نمی‌نماید که «آیا در دست راست من
 دروغ نیست؟»

خداوند اسرائیل را رهایی خواهد داد

۲۱ ای یعقوب، و ای اسرائیل،
 اینها را به یاد آور،
 چونکه تو بنده من هستی.
 تو را سرشتم، ای اسرائیل!
 تو خادم من هستی.
 از جانب من فراموش نخواهی شد.
 ۲۲ تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ
 و گناهانت را مانند ابر محو ساختم.
 پس نزد من بازگشت نما،
 زیرا تو را فدیه داده‌ام.
 ۲۳ ای آسمانها، ترنم نمایید،
 زیرا که خداوند این را کرده است!
 و ای مکانهای پست زمین، فریاد برآورید

تا آسمانها عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد،
تا نجات و عدالت رشد کنند
و آنها را با هم برویاند،
زیرا که من یهوه این را آفریده‌ام.
۹ وای بر کسی که با سازنده خود
چون سفالی با سفالهای زمین دشمنی نماید.
آیا کوزه به کوزه‌گر بگوید: "چه چیز را ساختی؟"
یا ساخته شده به تو درباره تو بگوید که
"کوزه تو دسته ندارد؟"
۱۰ وای بر کسی که به پدر خود گوید:
"این چیست که تولید نمودی؟"
و به یک زن که "چه می‌زایی؟"
۱۱ خداوند که قدوس اسرائیل
و به وجود آورنده آن می‌باشد، چنین می‌گوید:
«آیا درباره امور آینده از من سؤال می‌نمایید؟
آیا درباره فرزندانم و کارهای دستهایم
به من امر و نهی می‌کنید؟
۱۲ من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم.
دستهای من آسمانها را گسترانید
و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم.
۱۳ من او را به عدالت برانگیختم
و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت.
او شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود،
اما نه برای دستمزد و نه برای پاداش.»
یهوه صباپوت این را می‌گوید:»

خداوند، یگانه نجات‌دهنده

۱۴ خداوند چنین می‌گوید:
«محصول مصر و تجارت حبشه و اهل سِبا
که مردان بلند قد می‌باشند،
نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود.
و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد

”بنیاد تو نهاده خواهد گشت.“»

کوروش، برگزیده خدا

۴۵ خداوند به مسیح خویش چنین می‌گوید،
یعنی به کوروش که
دست راست او را گرفتم
تا به حضور وی قومها را مغلوب سازم
و کمرهای پادشاهان را بگشایم
تا درها را به حضور وی باز نمایم
و دروازه‌ها دیگر بسته نشود:
۲ «من پیش روی تو خواهم رفت
و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت.
و درهای برنجین را شکسته،
پشت‌بندهای آهنین را خواهم برید.
۳ و گنجهای ظلمت
و گنجهای مخفی را به تو خواهم بخشید
تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام،
خداي اسرائيل می‌باشم.
۴ به خاطر بنده خود یعقوب
و برگزیده خویش اسرائیل،
هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم
و معروف ساختم.
۵ من یهوه هستم و دیگری نیست
و غیر از من خدایی نیست.
من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی.
۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند
که غیر از من کسی نیست.
من یهوه هستم و دیگری نیست.
۷ پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت.
سازنده سلامتی و آفریننده مصیبت.
من یهوه سازنده همه این چیزها هستم.
۸ ای آسمانها، از بالا ببارانید

و پیش تو خم شده
و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت:
"به یقین خدا در تو است
و دیگری نیست و خدایی نیست."»
۱۵ ای خدای اسرائیل، و ای نجات‌دهنده،
به راستی که تو خدایی هستی
که خود را پنهان می‌کنی.
۱۶ تمامی ایشان خجل و رسوا خواهند شد
و آنانی که بتها می‌سازند، با هم
به رسوایی خواهند رفت.
۱۷ اما اسرائیل به نجات جاودانی
به دست خداوند نجات خواهد یافت
و تا به ابد خجل و رسوا نخواهد گردید.
۱۸ زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است،
که زمین را سرشت و ساخت
و آن را استوار نمود
و آن را بی جهت نیافرید،
بلکه به جهت سکونت شکل بخشید،
چنین می‌گوید: «من یهوه هستم
و دیگری نیست.
۱۹ پنهانی و در جایی از زمین تاریک صحبت ننمودم.
و به نسل یعقوب نگفتم که
مرا بی جهت بطلبید.
من یهوه به حقیقت سخن می‌گویم
و چیزهای راست را اعلان می‌نمایم.
۲۰ ای راه‌شدگان از قومها، جمع شده،
بیایید و با هم نزدیک شوید.
آنانی که چوب بتهای خود را برمی‌دارند
و نزد خدایی که نتواند رهانید، دعا می‌نمایند،
معرفت ندارند.
۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید
تا با یکدیگر مشورت نمایند.

کیست که این را از دوران قدیم اعلان نموده
و از زمان گذشته اخبار کرده است؟
آیا نه من که یهوه هستم
و غیر از من خدایی دیگر نیست؟
خدای عادل و نجات‌دهنده
و غیر از من نیست.
۲۲ ای تمامی کرانه‌های زمین به من
توجه نمایید و نجات یابید،
زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.
۲۳ به ذات خود قسم خوردم
و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته،
بر زمین نخواهد افتاد،
که هر زانو پیش من خم خواهد شد
و هر زبان به من قسم خواهد خورد.
۲۴ و مرا خواهند گفت:
عدالت و قوت فقط در خداوند می‌باشد
و به سوی او خواهند آمد
و همگانی که به او خشمناکند،
خجل خواهند گردید.
۲۵ و تمامی نسل اسرائیل در خداوند
عادل شمرده شده،
فخر خواهند کرد.

خدایان بابل و خدای واحد حقیقی

۴۶ "بَل" به زانو درآمده
و "نبو" خم گردیده؛
بتهای آنها بر حیوانات و چارپایان نهاده شد.
آنهايي که شما برمی‌داشتید، حمل گشته،
و بار حیوانات ضعیف شده است.
۲ آنها به تمامی خم و خم شده،
آن بار را نمی‌توانند رهانید،
بلکه خود آنها به اسیری می‌روند.

۳ ای خاندان یعقوب، و تمامی بقیه خاندان اسرائیل
 که از بطن بر من حمل شده
 و از رحم برداشته من بوده‌اید!
 ۴ و تا به پیری شما،
 من همان هستم
 و تا به سپیدمویی،
 من شما را خواهم برداشت.
 من آفریدم و من برخواهم داشت
 و من حمل کرده، خواهم رهانید.
 ۵ مرا به که شبیه و مساوی می‌سازید؟
 مرا با که مقابل می‌نمایید تا همانند شویم؟
 ۶ آنانی که طلا را از کیسه می‌ریزند
 و نقره را به میزان می‌سنجند،
 زرگری را اجبر می‌کنند تا خدایی از آن بسازد،
 پس سجده کرده، عبادت نیز می‌نمایند.
 ۷ آن را بر دوش برداشته، می‌برند
 و به جایش می‌گذارند و او می‌ایستد
 و از جای خود حرکت نمی‌تواند کرد.
 نزد او التماس هم می‌نمایند،
 اما جواب نمی‌دهد
 و ایشان را از تنگی ایشان نتواند رهانید.
 ۸ این را به یاد آورید و مردانه بکوشید.
 و ای عاصیان،
 آن را در دل خود تفکر ننمایید!
 ۹ چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید.
 زیرا من قادر مطلق هستم
 و دیگری نیست.
 خدا هستم و نظیر من نیست.
 ۱۰ آخر را از ابتدا
 و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم،

و می‌گویم که اراده من برقرار خواهد ماند
 و تمامی مسرت خویش را به جا خواهم آورد.
 ۱۱ مرغ شکاری را از مشرق
 و مردی را که مشورت مرا انجام دهد،
 از جای دور می‌خوانم.
 من گفتم و به یقین به جا خواهم آورد
 و تقدیر نمودم و به یقین به
 وقوع خواهم رسانید.
 ۱۲ ای سخت‌دلان که از عدالت دور هستید،
 مرا بشنوید.
 ۱۳ عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی‌باشد
 و نجات من تأخیر نخواهد نمود
 و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است،
 در صهیون خواهم گذاشت.

نابودی بابل

۴۷ ای باکره دختر بابل،
 آمده بر خاک بنشین
 و ای دختر گلدانیان،
 بر زمین بی‌تخت بنشین.
 زیرا تو را دیگر
 نازنین و لذیذ نخواهند خواند.
 ۲ آسیاب را گرفته، آرد را خرد کن.
 نقاب را برداشته، دامت را بر کش
 و ساقها را برهنه کرده،
 از رودها عبور کن.
 ۳ برهنگی تو آشکار خواهد شد،
 رسوایی تو ظاهر خواهد شد.
 من انتقام خواهم کشید،
 و بر هیچ کس شفقت نخواهم نمود.

۴ و اما نجات‌دهنده ما،

اسم او یهوه صباپوت*

و قدوس اسرائیل می‌باشد.

۵ ای دختر گلدانیان، خاموش بنشین

و به ظلمت داخل شو،

زیرا که دیگر تو را ملکه ممالک

نخواهند خواند.

۶ بر قوم خود خشم نموده

و میراث خویش را بی‌حرمت کرده،

ایشان را به دست تو تسلیم نمودم.

بر ایشان رحمت نکرده،

یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی.

۷ و گفتی: "تا به ابد ملکه خواهم بود."

و این چیزها را در دل خود جا ندادی

و به عاقبت آنها فکر نکردی.

۸ پس الان ای که در عشرت به سر می‌بری،

و در اطمینان ساکن هستی،

این را بشنو.

ای که در دل خود می‌گویی:

"من هستم و غیر از من دیگری نیست؛

بیوه نخواهم شد

و بی‌اولادی را نخواهم دانست."

۹ پس این دو چیز یعنی بی‌اولادی و بیوه‌گی

در یک آن و در یکروز بر تو خواهد آمد

و با وجود زیادی سحر تو

و افراط افسونگری زیاد تو،

آنها به شدت بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفتی:

"کسی نیست که مرا ببند."

و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت

و در دل خود گفتی:

"من هستم و غیر از من دیگری نیست."

۱۱ پس بلایی که افسون آن را نخواهی دانست،

بر تو خواهد آمد

و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد،

تو را فرو خواهد گرفت

و هلاکتی که ندانسته‌ای،

ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۲ پس در افسونگری خود و زیادی سحر خویش

که در آنها از کودکی مشقت کشیده‌ای،

استوار بایست،

شاید که منفعت توانی برد

و شاید که غالب توانی شد.

۱۳ از فراوانی مشورتهایت خسته شده‌ای،

پس تقسیم‌کنندگان آسمانها

و نظاره‌گران ستارگان

و آنانی که در ابتدای هر ماه وقایع را خبر می‌دهند،

بایستند

و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است،

نجات دهند.

۱۴ اینک مثل کاه شده،

آتش ایشان را خواهد سوزانید

که خود را از شعله‌های زیانه آن نخواهند رهانید

و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند

و آتشی که در برابرش بنشینند، نخواهد بود.

۱۵ آنانی که از ایشان مشقت کشیدی،

برای تو چنین خواهند شد

و آنانی که از کودکی با تو تجارت می‌کردند،

هر کس به جای خود آواره خواهد گردید

و کسی که تو را رهایی دهد، نخواهد بود.

* ۴.۴۷ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

سختدلی قوم اسرائیل

۴۸

ای خاندان یعقوب که به نام
اسرائیل معروف هستید
و از آب یهودا صادر شده‌اید،
و به اسم یهوه قسم می‌خورید
و خدای اسرائیل را اعلام می‌نمایید،
اما نه به صداقت و راستی!
این را بشنوید.
۲ زیرا که خود را از شهر مقدس می‌خوانند
و بر خدای اسرائیل
که اسمش یهوه صِبا یوت* است،
اعتماد می‌دارند.
۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم
و از دهان من صادر شده،
آنها را اعلام نمودم.
در یک آن به عمل آوردم و واقع شد.
۴ چونکه دانستم که تو سختدل هستی،
و گردن آهنین و پیشانی برنجین داری!
۵ بنابراین تو را از قدیم آگاه ساختم
و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم،
مبادا بگویی که: "بت من آنها را به جا آورده،
و بت تراشیده و تمثال ریخته شده
من آنها را امر فرموده است."
۶ حال که همه این چیزها را شنیدی،
آنها را ملاحظه نما!
آیا آنها را اعتراف نخواهید کرد؟
و از این زمان چیزهای تازه
را به شما اعلام می‌کنم،
چیزهای مخفی را که ندانسته بودید.
۷ آنها، در این زمان و نه در دوران قدیم، آفریده شد

و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی،
مبادا بگویی:

"اینک این چیزها را می‌دانستم."

^۸ به یقین نشنیده و به راستی ندانسته

و به یقین گوش تو قبل از این باز نشده بود.

زیرا می‌دانستم که بسیار خیانتکار هستی

و از رَحِم مادرت عاصی خوانده شدی.

^۹ به خاطر اسم خود، غضب خویش

را به تأخیر خواهم انداخت

و به خاطر جلال خویش

بر تو شفقت خواهم کرد

تا تو را ریشه کن نکنم.

^{۱۰} اینک تو را به کوره گذاشتم، اما نه مثل نقره

و تو را در کوره مصیبت آزمودم.

^{۱۱} به خاطر ذات خود،

به خاطر ذات خود این را می‌کنم،

زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود؟

و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

^{۱۲} ای یعقوب، و ای دعوت شده من اسرائیل،

بشنو! من او هستم!

من اول هستم و آخر هستم!

^{۱۳} به راستی دست من بنیاد زمین را نهاد

و دست راست من آسمانها را گسترانید.

وقتی که آنها را می‌خوانم، با هم به پا می‌خیزند.

^{۱۴} پس همگی شما جمع شده، بشنوید!

کیست از ایشان که اینها را آگاه کرده باشد؟

خداوند او را دوست می‌دارد،

پس خشنودی خود را بر بابل

* ۱:۴۸ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

به جا خواهد آورد

و بازوی او بر گلدانیان فرود خواهد آمد.

^{۱۵} من صحبت نمودم و من او را خواندم

و او را آوردم تا راه خود را کامیاب سازد.

^{۱۶} به من نزدیک شده، این را بشنوید.

از ابتدا در خفا صحبت ننمودم

و از زمانی که این واقع شد، من در آنجا هستم

و الان خداوند بهوه مرا

و روح خود را فرستاده است.

^{۱۷} خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل است،

چنین می گوید:

«من بهوه خدای تو هستم

و تو را تعلیم می دهم تا سود ببری

و تو را به راهی که باید بروی، هدایت می نمایم.

^{۱۸} کاش که به اوامر من گوش می دادی!

آنگاه سلامتی تو مثل رود

و عدالت تو مانند امواج دریا می بود.

^{۱۹} آنگاه نسل تو مثل ریگ، بی شمار

و ثمره نسل تو مانند دانه های آن می بود

و نام او از حضور من ریشه کن

و هلاک نمی گردید.

^{۲۰} از بابل بیرون شده، از میان گلدانیان بگریزید

و این را با فریادهای شادی

جار زنید و اعلام نمایید

و آن را تا کرانه های زمین شایع ساخته، بگویند که

«خداوند خادم خود یعقوب

را فدیه داده است.»

^{۲۱} آنگاه تشنه نخواهند شد،

اگرچه ایشان را در ویرانه ها رهبری نماید،

زیرا که آب از صخره برای

ایشان جاری خواهد ساخت

و صخره را خواهد شکافت تا آبها بجوشد.

^{۲۲} و خداوند می گوید که

«برای شریان سلامتی نخواهد بود.»

خادم خداوند

۴۹ ای سرزمینهای ساحلی، از من بشنوید!
و ای قومها، از جای دور گوش دهید!

خداوند مرا از رجم دعوت کرده

و از بطن مادرم اسم مرا اعلام نموده است.

^۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته،

مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است.

و مرا تیر صیقل یافته ساخته،

در ترکش خود مخفی نموده است.

^۳ و مرا گفت: «ای اسرائیل، تو خادم من هستی،

که در تو جلال خود آشکار نموده ام!»

^۴ اما من گفتم که:

«بی جهت زحمت کشیدم

و قوت خود را بی فایده و باطل صرف کردم،

لیکن حق من با خداوند

و مزد من با خدای من می باشد.»

^۵ و الان خداوند،

که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت

تا یعقوب را نزد او باز آورم

و تا اسرائیل نزد او جمع شوند،

می گوید: و در نظر خداوند محترم هستم

و خدای من قوت من است

^۶ پس او چنین می فرماید:

«این چیز اندکی است که بنده من بشوی

تا قبایل یعقوب را برپا کنی

و نجات یافتگان اسرائیل را باز آوری.

بلکه تو را نور ملتها خواهم گردانید

و تا کرانه‌های زمین نجات من خواهی بود.»

^۷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل می‌باشد،

به او که نزد مردم محقر

و نزد ملت‌ها منفور

و بنده حاکمان است،

چنین می‌گوید:

«پادشاهان دیده، برپا خواهند شد

و سروران سجده خواهند نمود،

به خاطر خداوند که امین است

و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است.»

دیدار از اسرائیل

^۸ خداوند چنین می‌گوید:

«در زمان خشنودی تو را قبول نمودم

و در روز نجات تو را یاری کردم.

و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت

تا زمین را بنا شده سازی

و نصبیه‌های خراب شده را به

ایشان تقسیم نمایم.

^۹ و به اسیران بگویم: "بیرون روید."

و به آنانی که در ظلمتند،

خویشتن را آشکار سازید.

و ایشان در راه‌ها خواهند چرید

و مرتعهای ایشان بر همه

صحراهای کوهی خواهد بود.

^{۱۰} گرسنه و تشنه نخواهند بود

و حرارت و آفتاب به ایشان

ضرر نخواهد رسانید،

زیرا آنکه بر ایشان ترحم دارد،

ایشان را هدایت خواهد کرد

و نزد چشمه‌های آب ایشان

را رهبری خواهد نمود.

^{۱۱} و تمامی کوه‌های خود را طریق‌ها خواهم ساخت

و راههای من بلند خواهد شد.

^{۱۲} اینک بعضی از جای دور خواهند آمد

و بعضی از شمال و از مغرب

و بعضی از دیار سینیم.»

^{۱۳} ای آسمانها، تَرَم کنید!

و ای زمین، شادی نما!

و ای کوه‌ها، آواز شادمانی دهید!

زیرا خداوند قوم خود را تسلی می‌دهد

و بر مظلومان خود ترحم می‌فرماید.

^{۱۴} اما صهیون می‌گوید:

«یهوه مرا ترک نموده

و خداوند مرا فراموش کرده است.»

^{۱۵} آیا زن، بچه شیر خواره خود را فراموش کرده

بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟

اینان فراموش می‌کنند،

اما من تو را فراموش نخواهم نمود.

^{۱۶} اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم

و حصارهایت دائم در نظر من است.

^{۱۷} پسرانت با شتاب خواهند آمد

و آنانی که تو را خراب و ویران کردند،

از تو بیرون خواهند رفت.

^{۱۸} چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، ببین؛

تمامی اینها جمع شده، نزد تو می‌آیند.

خداوند می‌گوید:

«به حیات خودم قسم،

که تمامی اینها همچون زیور خواهی پوشید،

و مثل عروس خود را به آنها خواهی آراست.

^{۱۹} زیرا خرابه‌ها و ویرانه‌های تو

و زمین تو که تباه شده بود،

اما الان تو از زیادی ساکنان تنگ خواهی شد

و هلاک کنندگانت دور خواهند گردید.
 ۲۰ پسران تو که بی‌اولاد می‌بودی،
 در گوش تو به یکدیگر خواهند گفت:
 «این مکان برای من تنگ است،
 مرا جایی بده تا ساکن شوم.»
 ۲۱ و تو در دل خود خواهی گفت:
 «کیست که اینها را برایم زاده است
 و حال آنکه من بی‌اولاد و نازاد و
 جلای وطن و طرد شده می‌بودم؟
 پس کیست که اینها را پرورش داد؟
 اینک من به تنهایی ترک شده بودم،
 پس اینها کجا بودند؟»
 ۲۲ خداوند یهوه چنین می‌گوید:
 «اینک من دست خود را به سوی
 قومها دراز خواهم کرد
 و بیرق خویش را به سوی آنها خواهم برافراشت.
 و ایشان پسرانت را در آغوش
 خود خواهند آورد
 و دخترانت بر دوش ایشان برداشته
 خواهند شد.
 ۲۳ و پادشاهان پدر خوانده تو
 و ملکه‌های ایشان دایه‌های تو خواهند بود
 و نزد تو رو به زمین افتاده،
 خاک پای تو را خواهند لیسید
 و تو خواهی دانست که من یهوه هستم
 و آنانی که منتظر من باشند،
 خجل نخواهند گردید.
 ۲۴ آیا غنیمت از جبار گرفته شود
 یا اسیران از مرد ستم‌پیشه رهانیده گردند؟
 ۲۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید:
 «اسیران نیز از جبار گرفته خواهند شد
 و غنیمت از دست ستم پیشه

رهانیده خواهد گردید.
 زیرا که من با دشمنان تو مخالفت
 خواهم نمود
 و من پسران تو را نجات خواهم داد.
 ۲۶ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند،
 گوشت خودشان را خواهم خورانید
 و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد
 و تمامی بشر خواهند دانست که
 من یهوه نجات‌دهنده تو
 و ولی تو و قدیر یعقوب هستم.»

گناه اسرائیل و اطاعت خادم مطیع

خداوند چنین می‌گوید:
 ۵۰ «طلاق نامه مادر شما که او را
 طلاق دادم، کجا است؟
 یا کیست از طلبکاران من
 که شما را به او فروختم؟
 اینک شما به خاطر گناهان خود فروخته شدید
 و مادر شما به جهت تقصیرهای
 شما طلاق داده شد.
 ۲ چون آمدم، چرا کسی نبود؟
 و چون ندا کردم، چرا کسی جواب نداد؟
 آیا دست من کوتاه شده که نتواند نجات دهد؟
 یا در من قدرتی نیست که رهایی دهم؟
 اینک به توبیخ خود دریا را خشک می‌کنم
 و رودها را بیابان می‌سازم
 که ماهی آنها از بی‌آبی متعفن شود
 و از تشنگی بمیرد.
 ۳ آسمان را به ظلمت آراسته می‌سازم
 و پلاس را پوشش آن می‌گردانم.»
 ۴ خداوند یهوه زبان شاگرد به من داده است
 تا بدانم که چگونه خستگان

اما این از دست من به شما خواهد رسید
که در غم خواهید خوابید.

نجات قوم خدا

ای پیروان عدالت

و طالبان خداوند مرا بشنوید!

به صخره‌ای که از آن قطع گشته

و به حفره چاهی که از آن کنده شده‌اید،
نظر کنید.

^۲ به پدر خود ابراهیم و به سارا که شما را زایید
نظر نمایید

زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم
و او را برکت داده، زیاد گردانیدم.

^۳ به راستی خداوند صهیون را تسلی داده،

تمامی خرابه‌هایش را تسلی بخشیده است
و بیابان او را مثل عدن

و هامون او را مانند جنت

خداوند ساخته است.

خوشی و شادی در آن یافت می‌شود
و سپاس و آواز شادی.

^۴ ای قوم من، به من توجه نمایید،

و ای طایفه من، به من گوش دهید.

زیرا که شریعت از نزد من صادر می‌شود

و داوری خود را برقرار می‌کنم

تا قوم‌ها را روشنایی بشود.

^۵ عدالت من نزدیک است و نجات من آشکار شده،

بازوی من قوم‌ها را داوری خواهد نمود

و سواحل دوردست منتظر من شده،

به بازوی من اعتماد خواهند کرد.

^۶ چشمان خود را به سوی آسمان برافرازید

و پایین به سوی زمین نظر کنید،

زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید

را به کلام تقویت دهم.

هر صبح بیدار می‌کند.

گوش مرا بیدار می‌کند تا مثل شاگردان بشنوم.

^۵ خداوند یهوه گوش مرا گوشود

و سرکشی نکردم و از آن روی برنگردانیدم.

^۶ پشت خود را به زندگان

و رُخسار خود را به آنان که ریش مرا کنند؛

روی خود را از رسوایی و

آب دهان پنهان نکردم.

^۷ از آنجا که خداوند یهوه مرا یاری می‌کند،

پس رسوا نخواهم شد

از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم

و می‌دانم که خجل نخواهم گردید.

^۸ آنکه مرا تصدیق می‌کند نزدیک است.

پس کیست که با من دشمنی نماید

تا با هم رو در رو بایستیم؟

و کیست که بر من شکایت نماید؟

بگذار که نزدیک من بیاید.

^۹ اینک خداوند یهوه مرا یاری می‌کند،

پس کیست مرا محکوم سازد؟

به یقین همگی ایشان مثل رخت کهنه شده،

و بید ایشان را خواهد خورد.

^{۱۰} کیست از شما که از خداوند می‌ترسد

و صدای بنده او را می‌شنود؟

هر که در ظلمت گام بردارد و روشنایی ندارد،

او به اسم یهوه توکل نماید

و به خدای خویش اعتماد بکند.

^{۱۱} اینک، تمامی شما که آتش می‌افروزید

و کمر خود را به مشعلها می‌بندید،

در روشنایی آتش خویش

و در مشعلهایی که خود افروخته‌اید،

روان باشید،

و زمین مثل لباس کهنه خواهد گردید
و ساکنانش همچنین خواهند مرد،
اما نجات من تا به ابد خواهد ماند
و عدالت من قطع نخواهد گردید.
۷ ای شما که عدالت را می‌شناسید!
و ای قومی که شریعت من در دل شما است!
مرا بشنوید.
از سرزنش مردمان مترسید
و از دشنام ایشان هراسان مشوید.
۸ زیرا که بید ایشان را مثل لباس زد
و کرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد،
اما عدالت من تا به ابد
و نجات من نسل اندر نسل باقی خواهد ماند.
۹ بیدار شو، ای بازوی خداوند، بیدار شو!
و خود را با قوت آراسته ساز.
مثل دوران قدیم و دوره‌های گذشته بیدار شو.
آیا تو آن نیستی که رَهَب* را قطع نموده،
اژدها را مجروح ساختی؟
۱۰ آیا تو آن نیستی که دریا و آبهای
ژرفای بزرگ را خشک کردی
و عمق‌های دریا را راه ساختی،
تا فدیة شدگان عبور نمایند؟
۱۱ فدیة شدگان خداوند بازگشت نموده،
با تَرَم به صَهیون خواهند آمد
و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود
و شادمانی و خوشی را خواهند یافت
و غم و ناله فرار خواهد کرد.
۱۲ «من هستم، من که شما را تسلی می‌دهم.
پس تو کیستی که از انسانی
که می‌میرد می‌ترسی،

و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید؟
۱۳ خداوند را که آفریننده تو است،
فراموش کرده‌ای،
که آسمانها را گسترانید
و بنیاد زمین را نهاد؛
دائم تمامی روز از خشم ستمکار
وقتی که به جهت هلاک کردن
آماده می‌شود، می‌ترسی.
و خشم ستمکار کجا است؟
۱۴ اسیران ذلیل به زودی رها خواهند شد
و در حفره نخواهند مرد
و نان ایشان کم نخواهد شد.
۱۵ زیرا من یهوه خدای تو هستم
که دریا را به تلاطم می‌آورم
تا امواجش نعره زنند؛
یهوه صباوت* اسم من است.
۱۶ و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم
و تو را زیر سایه دست خویش پنهان کردم
تا آسمانها غرس نمایم و بنیاد زمینی نهم
و صَهیون را گویم که: "تو قوم من هستی."
«

کاسه غضب خدا

۱۷ خویشتن را برانگیز، ای اورشلیم!
خویشتن را برانگیخته، برخیز!
ای که از دست خداوند، کاسه غضب او را نوشیدی
و دُرد کاسه سرگیجی را نوشیده،
آن را تا ته آشامیدی.
۱۸ از تمامی پسرانی که زاییده است،
یکی نیست که او را رهبری کند
و از تمامی پسرانی که تربیت نموده،

کسی نیست که او را دستگیری نماید.
 ۱۹ این دو بلا بر تو عارض خواهد شد،
 کیست که برای تو ماتم کند؟
 یعنی خرابی و هلاکت و قحط و شمشیر؛
 پس چگونه تو را تسلی دهم؟
 ۲۰ پسران تو را ضعیف گرفته،
 به سر همه کوچه‌ها مثل آهو
 در دام خوابیده‌اند.
 و ایشان از غضب خداوند
 و از عتاب خدای تو پر شده‌اند.
 ۲۱ پس ای ستم دیده، این را بشنو!
 و ای مست شده اما نه از شراب!
 ۲۲ خداوند تو یهوه
 و خدای تو که در دفاع از قوم خود
 ایستادگی می‌کند،

چنین می‌گوید:

«اینک کاسه سرگیجی را
 و دُرد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت
 و آن را بار دیگر نخواهی آشامید.
 ۲۳ و آن را به دست آنانی که بر تو
 ستم می‌نمایند، می‌گذارم
 که به جان تو می‌گویند:
 «خم شو تا از تو بگذریم»»

و تو پشت خود را مثل زمین می‌سازی
 و مانند کوچه، تا بر تو بگذرند.»

بیدار شو، ای صهیون!
 بیدار شو و قوت خود را بپوش،

ای شهر مقدس اورشلیم!

لباس زیبایی خویش را در بر کن،
 زیرا که ختنه‌ناشده و ناپاک

بار دیگر داخل تو نخواهد شد.

۲ ای اورشلیم، خود را از غبار بتکان،

و برخاسته، بنشین!

ای دختر صهیون که اسیر شده‌ای،
 بندهای گردن خود را بگشا!

۳ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «مفت فروخته
 شدید و به رایگان نیز آزادی‌تان خریده خواهد شد.»
 ۴ چونکه خداوند یهوه چنین می‌گوید که «در روزهای
 سابق قوم من به مصر فرود شدند، تا در آنجا ساکن
 شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی‌سبب ظلم نمود.»
 ۵ اما الان خداوند می‌گوید: «در اینجا مرا چه کار است
 که قوم من مفت گرفتار شده‌اند.» و خداوند می‌گوید:
 «آنانی که بر ایشان تسلط دارند، مسخره می‌کنند و به
 نام من هر روز اهانت می‌شود. ۶ بنابراین قوم من اسیم
 مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که
 آنکه سخن می‌گوید، من هستم؛ آری، من هستم!»

۷ چه زیبا است بر کوه‌ها پایهای مَبْشَر

که سلامتی را ندا می‌کند

و به خیرات مژده می‌دهد

و نجات را ندا می‌کند

و به صهیون می‌گوید که:

«خدای تو سلطنت می‌نماید.»

۸ صدای دیده بانان تو است که

صدای خود را بلند کرده،

با هم ترنم می‌نمایند،

زیرا وقتی که خداوند به صهیون بازگشت می‌کند،

ایشان با چشمان خود خواهند دید.

۹ ای خرابه‌های اورشلیم،

به صدای بلند با هم ترنم نمایید،

زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده،

و اورشلیم را فدیه نموده است.

۱۰ خداوند بازوی قدوس خود را

در نظر تمامی قومها بالا زده است

و تمامی کرانه های زمین،
نجات خدای ما را دیده اند.
۱۱ ای شما که ظروف خداوند را برمی دارید،
به یکسو شوید، به یکسو شوید
و از اینجا بیرون روید و چیز ناپاک را لمس ننمایید
و از میان آن بیرون رفته،
خوبیشتن را پاک سازید.
۱۲ زیرا که با شتاب بیرون نخواهید رفت
و گریزان روانه نخواهید شد،
چونکه بیهوش پیش روی شما خواهد خرامید
و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود.

رنج و جلال خادم خداوند

۱۳ اینک خادم من با عقل رفتار خواهد کرد
و عالی و سربلند و بسیار بلند خواهد شد.
۱۴ چنانکه بسیاری از تو در شگفتی بودند،
از آن جهت که منظر او از مردمان
و صورت او از آدمیان بیشتر تباه گردیده بود.
۱۵ همچنان بر قومهای بسیار خواهد پاشید
و به خاطر او پادشاهان دهان
خود را خواهند بست،
زیرا چیزهایی را که برای ایشان
بیان نشده بود خواهند دید
و آنچه را که نشنیده بودند، خواهند فهمید.
کیست که پیام ما را باور کرده
و کیست که بازوی خداوند
بر او آشکار شده باشد؟
۲ زیرا به حضور او مثل نهال
و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید.
او را نه ظاهری و نه جمالی می باشد.
و چون او را می نگریم،
منظری ندارد که مشتاق او باشیم.

۳ خوار و نزد مردمان مردود و
صاحب غمها و رنج دیده
و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند
و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.
۴ لیکن او غم های ما را بر خود گرفت
و دردهای ما را بر خویش حمل نمود.
و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده
و مضروب و مبتلا گمان بردیم.
۵ و حال آنکه به خاطر تقصیرهای ما مجروح
و به خاطر گناهان ما لِه گردید.
و تنبیه سلامتی ما بر او آمد
و به زخمهای او ما شفا یافتیم.
۶ تمامی ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم
و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود،
و خداوند گناه تمامی ما را بر او نهاد.
۷ بر او ستم شد،
اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود.
مثل بره ای که برای قربانی می برند
و مانند گوسفندی که نزد
پشم برنده اش بی زیان است،
همچنان دهان خود را نگشود.
۸ از ظلم و از داوری گرفته شد.
و از نسل او چه کسی تفکر نمود
که او از زمین زندگان دریغ شد
و به جهت تقصیر قوم من مضروب گردید؟
۹ قبر او را با شیران تعیین نمودند
و بعد از مردنش، با دولتمندان.
هرچند هیچ ظلم نکرد
و در دهان او حيله ای نبود.
۱۰ اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده،
به دردها مبتلا سازد.
چون جان او را قربانی گناه ساخت.

و نسل تو قومها را تصرف خواهند نمود
و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت.
۴ مَترس، زیرا که خجل نخواهی شد.
و پریشان مشو، زیرا که رسوا نخواهی گردید.
چونکه خجالت جوانی خویش
را فراموش خواهی کرد
و ننگ بیوه‌گی خود را دیگر
به یاد نخواهی آورد.
۵ زیرا که آفریننده تو که اسمش
پیهو صباپوت* است،
شوهر تو است.
و قدوس اسرائیل که به خدای
تمام جهان معروف است،
ولی تو می‌باشد.
۶ زیرا خداوند تو را مثل زن طرد شده
و رنجیده دل خوانده است
و مانند زوجه روزهای جوانی که
ترک شده باشد.»
خدای تو این را می‌گوید:
۷ «تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم،
اما به رحمت‌های بزرگ تو را
جمع خواهم نمود.»
۸ خداوند قَیَم تو می‌گوید:
«به جوشش غضبی خود را از تو
برای لحظه‌ای پوشانیدم،
اما به نیکویی جاودانی بر تو
رحمت خواهم فرمود.
۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می‌باشد.
چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح
بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد،

آنگاه نسل خود را خواهد دید
و عمر او دراز خواهد شد
و اراده خداوند به دست او
به انجام خواهد رسید.
۱۱ ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید
و سیر خواهد شد.
و خادم صالح من به معرفت خود
بسیاری را صالح خواهد گردانید،
زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشان
حمل خواهد نمود.
۱۲ بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد
و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود،
به جهت اینکه جان خود را به کام مرگ ریخت
و از خطاکاران شمرده شد
و گناهان بسیاری را بر دوش خود گرفت
و برای خطاکاران شفاعت نمود.

جلال آینده صهیون

۵۴ ای نازا که نزاییده‌ای، بسرا!
ای که درد زایمان نکشیده‌ای،
به آواز بلند ترنم نما
و فریاد برآور!
زیرا خداوند می‌گوید:
«پسران زن بی‌کس
از پسران زن شوهردار زیاده‌اند.
۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان
و پرده‌های مسکنهای تو پهن بشود.
دریغ مدار و طناپهای خود را دراز کرده،
میخهایت را محکم بساز.
۳ زیرا که به طرف راست و چپ پخش خواهی شد

* ۵.۵۴ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم
و تو را تنبیه ننمایم.
۱۰ به راستی کوه‌ها قطع خواهند شد
و تپه‌ها از جای خود کنده خواهند گردید،
لیکن نیکویی من از تو قطع نخواهد شد
و عهد سلامتی من در جای خود
محکم خواهد بود.»
خداوند که بر تو رحمت می‌کند،
این را می‌گوید.
۱۱ «ای ستم‌دیده و توفان‌زده که تسلی نیافته‌ای،
اینک من تو را با سنگهای فیروزه
برپا خواهم کرد
و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد.
۱۲ مناره‌های تو را از لعل
و دروازه‌هایت را از بلور
و تمامی حدود تو را از سنگهای
گران قیمت خواهم ساخت.
۱۳ و تمامی پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت
و پسرانت را سلامتی بزرگ خواهد بود.
۱۴ در عدالت مستحکم خواهی شد،
و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید
و هم از وحشت دور خواهی ماند
و به تو نزدیک نخواهد آمد.
۱۵ به یقین جمع خواهند شد اما نه به اجازه من.
آنانی که به ضد تو جمع شوند، به
سبب تو خواهند افتاد.
۱۶ اینک منم که آهنگران را آفریدم،
که بر آتش زغال می‌دمند،
سلاحی برای کار خود بیرون می‌سازد.
و نیز منم که هلاک‌کننده را
برای ویرانگری آفریدم.
۱۷ هر سلاحی که به ضد تو ساخته شود،

پیش نخواهد برد
و هر زبانی را که برای محاکمه
به ضد تو برخیزد،
تکذیب خواهی نمود.
این است میراث بندگان خداوند
و دفاع من از حقانیت ایشان.»
خداوند می‌گوید.

دعوت از تشنگان

۵۵ «ای تمامی تشنگان، نزد آبها بیایید
و همه شما که نقره ندارید،
بیایید بخريد و بخورید.
بیایید و شراب و شیر را بی‌نقره
و بی قیمت بخريد.
۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست،
و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی‌کند،
صرف می‌کنید.
گوش داده، از من بشنوید
و چیزهای نیکو را بخورید
تا گوشت جانتان گردد.
۳ گوش خود را فرا داشته، نزد من بیایید
و تا جان شما زنده گردد، بشنوید.
و من با شما عهد جاودانی،
یعنی محبت وفاداران‌هام به داوود
را خواهم بست.
۴ اینک من او را برای قومها شاهد گردانیدم،
رئیس و حاکم طایفه‌ها.
۵ به یقین، قومی را که نشناخته بودی،
دعوت خواهی نمود.
و قومی که تو را نشناخته بودند نزد تو خواهند دوید.
به خاطر یهوه که خدای تو است
و قدوس اسرائیل که تو را جلال داده است.»

۶ خداوند را مادامی که یافت می‌شود، بطلبید
و مادامی که نزدیک است، او را بخوانید.

۷ شیر راه خود را و گناهکار

افکار خویش را ترک نماید

و به سوی خداوند بازگشت کند

و بر او رحم خواهد نمود

و به سوی خدای ما،

که او را به فراوانی خواهد بخشید.

۸ زیرا خداوند می‌گوید:

«افکار من افکار شما نیست

و راههای شما راههای من نیست.

۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است

همچنان راههای من از راه های شما

و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.

۱۰ و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد

و به آنجا برنی گردد،

بلکه زمین را سیراب کرده،

آن را بارور و برومند می‌سازد

و برزگر را تخم و خورنده را نان می‌بخشد،

۱۱ همچنان خواهد بود کلام من

که از دهانم صادر گردد.

نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت،

بلکه آنچه را که خواستم، به جا خواهد آورد

و برای آنچه به انجامش فرستادم، کامیاب

خواهد گردید.

۱۲ زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت

و با سلامتی هدایت خواهید شد.

کوه‌ها و تپه‌ها در حضور شما

به شادی ترنم خواهند نمود

و تمامی درختان صحرا دستک خواهند زد.

۱۳ به جای درخت خار، صنوبر

و به جای خس، آس* خواهد روید

و برای خداوند اسم و نشانه‌ای جاودانی خواهد بود

که ریشه‌کن نشود.»

نجات برای دیگران

و خداوند چنین می‌گوید:

«انصاف را نگاه داشته،

عدالت را جاری نمایید،

زیرا که آمدن نجات من،

و آشکار شدن عدالت من نزدیک است.

۲ خوشا به حال انسانی که این را به جا آورد

و فرزندان آدمی که به این چسبیده گردد،

که سبّت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نکند،

و دست خویش را از هر عمل بد باز دارد.»

۳ پس غریبی که با خداوند ملحق شده باشد،

صحبت نکند

و نگوید که «خداوند مرا از قوم خود

جدا نموده است»،

و خواجه هم نگوید که

«اینک من درخت خشک هستم.»

۴ زیرا خداوند درباره خواجه‌هایی

که سبّت‌های مرا نگاه دارند

و آنچه را که من خوش دارم، انتخاب نمایند

و به عهد من بچسبند، چنین می‌گوید:

۵ «به ایشان در خانه خود و

در اندرون دیوارهای خویش

یادگاری و اسمی بهتر از پسران

و دختران خواهم داد.

اسمی جاودانی که هرگز از بین نخواهد رفت،

۵۶

به ایشان خواهم بخشید.

^۶ و غریبانی که به خداوند

ملحق شده، او را خدمت نمایند

و اسم خداوند را دوست داشته،

خادم او بشوند،

یعنی همه کسانی که سبّت را نگاه داشته،

آن را بی حرمت نسازند

و به عهد من بچسبند.

^۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد

و ایشان را در خانه عبادت خود

شادمان خواهم ساخت

و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های ایشان

بر قربانگاه من قبول خواهد شد،

زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قوم‌ها

معروف خواهد شد.»

^۸ و خداوند پیهو که جمع کننده

رانده شدگان اسرائیل است، می گوید که:

«بعد از این دیگران را با ایشان

جمع خواهم کرد،

علاوه بر آنانی که از

ایشان جمع شده‌اند.»

رهبران بی قید اسرائیل

^۹ ای تمام حیوانات صحرا،

و ای تمامی حیوانات جنگل،

بیایید و بخورید!

^{۱۰} دیده بانان او کورند،

تمامی ایشان معرفت ندارند

و همگی ایشان سگان گنگ هستند

که نمی‌توانند پارس کنند.

^{۱۱} این سگان حریصند که نمی‌توانند سیر بشوند

و ایشان شبانند که نمی‌توانند بفهمند.

تمامی ایشان به راه خود میل کرده،

هر یکی به طرف خود خواستار

سود خویش می‌باشد.

^{۱۲} و می‌گویند:

”بیایید شراب بیاوریم و از باده مست شویم!

فردا مثل امروز روز بزرگ،

بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

مرد عادل تلف شد

و کسی نیست که این را

در دل خود بگذرانند

و مردان سرسپرده برداشته شدند

و کسی فکر نمی‌کند که عادلان

از معرض بلا برداشته می‌شوند.

^۲ آنانی که به راه راست گام برمی‌دارند،

به سلامتی داخل شده،

بر بسترهای خویش آرامی خواهند یافت.

^۳ و اما شما، ای پسران ساحره،

و فرزندان فاسق و زناکار،

به اینجا نزدیک آیید!

^۴ بر که تمسخر می‌کنید؟

و بر که دهان خود را باز می‌کنید

و زبان را دراز می‌نمایید؟

آیا شما فرزندان عصیان و نسل دروغ نیستید؟

^۵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبز

در آتش شهوت به هیجان می‌آیید

و کودکان را در دژه‌ها،

زیر شکاف صخره‌ها قربانی می‌نمایید؟

^۶ نصیب تو در میان صخره‌های صاف* است.

۵۷

* ۶.۵۷ اشاره به بُتها و الهه‌های باروری است.

همینها قسمت تو می‌باشد.

برای آنها نیز هدیه ریختی ریختی

و هدیه آردی گذرانیدی.

آیا من به خاطر اینها گذشت خواهم کرد؟

^۷ بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گسترده

و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی.

^۸ و پشت درها و آستانه‌ها یادگار خود را واگذاری،

زیرا که خود را به کسی دیگر غیر

از من آشکار ساختی

و برآمده، بستر خود را پهن کردی

و در میان خود و ایشان عهد بسته،

بستر ایشان را دوست داشتی

بر عربانی‌شان نگرستی.

^۹ و با روغن در حضور پادشاه* رفته،

عطریات خود را افزودی

و قاصدان خود را به جای دور فرستاده،

خویشتن را تا به عالم مردگان پست گردانیدی.

^{۱۰} از طولانی بودن راه درمانده شدی،

اما نگفتی که «امید نیست.»

تازگی قوت خود را یافتی،

و از این جهت ضعیف به هم نرسانیدی.

^{۱۱} از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی

و مرا به یاد نیاورده،

این را در دل خود جا ندادی؟

آیا نه به خاطر اینکه من

دیرزمانی است که ساکت مانده‌ام،

پس حال دیگر ترس مرا به دل نداری؟

^{۱۲} من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود

که تو را سودی از آن نخواهد بود.

^{۱۳} چون فریاد برمی‌آوری،

اندوخته‌های خودت تو را خلاصی بدهد،

ولی باد تمامی آنها را خواهد برداشت

و نفس آنها را خواهد برد.

اما هر که بر من توکل دارد، مالک زمین خواهد بود

و وارث کوه مقدس من خواهد گردید.

^{۱۴} و گفته خواهد شد:

«بسازید! بسازید! راه را آماده کنید!

موانع را از راه قوم من بردارید!»

^{۱۵} زیرا او که متعال و بلندمرتبه است

و ساکن در ابدیت می‌باشد

و اسم او قدوس است،

چنین می‌گوید:

«من در مکان والا و مقدس ساکنم

و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد.

تا روح متواضعان را احیا نمایم

و دل افسردگان را زنده سازم.

^{۱۶} زیرا که تا به ابد دشمنی نخواهم نمود

و همیشه خشم نخواهم کرد،

مبادا روحها و جانهایی که من آفریدم،

به حضور من ضعف به هم رسانند.

^{۱۷} به خاطر گناه طمع وی

غضبناک شده، او را زدم،

روی خود را مخفی ساخته، خشم نمودم

و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت.

^{۱۸} طریقه‌های او را دیدم،

اما شفایشان خواهم داد

و او را هدایت نموده،

به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند،

تسلی بسیار خواهم داد.»

^{۱۹} خداوند که آفریننده ثمره لبها است، می‌گوید:

* ۹.۵۷ منظور "مولک" خدای غم‌نویان است.

«بر آنانی که دورند، سلامتی باد!

و بر آنانی که نزدیکند، سلامتی باد!

و من ایشان را شفا خواهم بخشید.»

۲۰ اما شیران مثل دریای

م تلاطم که نمی‌تواند آرام گیرد

و آبهای گل و لجن برمی‌اندازد، می‌باشند.

۲۱ خدای من می‌گوید:

«شیران را سلامتی نیست.»

روزه واقعی

صدای خود را بلند کن و دریغ مدار

و صدای خود را همچون شیپور بلند کرده،

به قوم من تقصیر ایشان را

و به خاندان یعقوب گناهان

ایشان را اعلام نما.

۲ ایشان هر روز مرا می‌طلبند

و از دانستن راههای من مسرور می‌باشند.

مثل قومی که عدالت را به جا آورده،

حکم خدای خود را ترک نمودند.

احکام عدالت را از من سؤال نموده،

از نزدیک جستن به خدا شادمان می‌شوند

۳ و می‌گویند: "چرا روزه داشتیم و ندیدی؟

جانهای خویش را رنجانیدیم و توجه نکردی؟"

اینک شما در روز روزه خویش

خوشتی خود را می‌یابید

و بر کارگران خود ظلم می‌نمایید.

۴ اینک به جهت جدال و کشمکش روزه می‌گیرید

و به شرارت به هم ضربه می‌زنید.

امروز روزه نمی‌گیرید که

صدای خود را در اوج آسمان بشنوانید.

۵ آیا روزه‌ای که من می‌پسندم مثل این است؟

روزی که آدمی جان خود را برنجانند

و سر خود را مثل نی خم ساخته،

پلاس و خاکستر زیر خود بگسترانند؟

آیا این را روزه و روز مقبول خداوند می‌خوانی؟

۶ مگر روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست که

بندهای شرارت را بگشایید

و گره‌های یوغ را باز کنید

و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟

۷ مگر این نیست که نان خود را

به گرسنگان تقسیم نمای

و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری

و چون برهنه را ببینی او را بپوشانی

و خود را از آنانی که از

گوشت تو می‌باشند، مخفی نسازی؟

۸ آنگاه نور تو مثل آفتاب

وسط ظهر تابان خواهد شد

و درستی تو به زودی خواهد روید

و عدالت تو پیش تو خواهد رفت

و جلال خداوند از پشت تو را

نگاهبان خواهد بود.

۹ آنگاه دعا خواهی کرد

و خداوند تو را قبول خواهد فرمود

و التماس خواهی نمود و او خواهد گفت که

"اینک حاضر هستم!"

اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت*

و گفتن ناحق را

از میان خود دور کنی،

۱۰ و آرزوی جان خود را به گرسنگان ببخشی

و جان ستم‌دیدگان را سیر کنی.

* ۹.۵۸ منظور افترا زدن است.

و گوش او سنگین نیست تا نشنود.

^۲ لیکن خطایای شما

در میان شما و خدای شما حایل شده است

و گناهان شما

روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود.

^۳ زیرا که دستهای شما به خون

و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است.

لبهای شما به دروغ صحبت می‌نماید

و زبانهای شما به شرارت سخن می‌گوید.

^۴ کسی به عدالت دعوی نمی‌کند

و هیچ کس به صداقت داوری نمی‌نماید.

به بطالت توکل دارند

و به دروغ صحبت می‌نمایند.

به ظلم حامله شده، شرارت را می‌زایند.

^۵ از تخمهای افعی بچه برمی‌آورند

و پرده عنکبوت می‌بافند.

هر که از تخمهای ایشان بخورد، می‌میرد

و آن چون شکسته گردد، افعی بیرون می‌آید.

^۶ پرده‌های ایشان لباس نخواهد شد

و خویشتن را از کارهای خود

نخواهند پوشانید،

زیرا که کارهای ایشان کارهای شرارت است

و عمل ظلم در دستهای ایشان است.

^۷ پایهای ایشان برای بدی دوان

و به جهت ریختن خون

بی‌گناهان شتابان است.

افکار ایشان افکار شرارت است

و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است.

^۸ طریق سلامتی را نمی‌دانند

و در راههای ایشان انصاف نیست.

جاده‌های کج برای خود ساخته‌اند

و هر که در آنها گام بردارد، سلامتی

آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید

و تاریکی سخت تو مثل ظهر خواهد بود.

^{۱۱} و خداوند تو را همیشه هدایت نموده،

جان تو را در مکانهای خشک سیر خواهد کرد

و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت

و تو مثل باغ سیراب

و مانند چشمه آب که آبش کم نشود،

خواهی بود.

^{۱۲} و کسان تو خرابه‌های قدیم را بنا خواهند نمود

و تو بنیادهای دوره‌های بسیار را

برپا خواهی داشت

و تو را بنا کننده دیوارهای شکسته

و مرمت کننده کوچه‌ها برای

سکونت خواهند خواند.

^{۱۳} «اگر سبت را زیر پا نثنی

و خوشی خود را در روز مقدس

من به جا نیاوری

و سبت را مایه خوشی

و مقدس خداوند بخوانی و محترم بخوانی

و آن را حرمت داشته،

به راههای خود رفتار ننمایی

و خوشی خود را نجویی و

سخنان خود را نگوئی،

^{۱۴} آنگاه در خداوند بهره‌مند خواهی شد

و تو را بر مکانهای بلند زمین

سوار خواهیم کرد.

و سهم پدرت یعقوب را به تو خواهیم خورانید»

زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

شرارت و ستم

به یقین دست خداوند

کوتاه نیست تا نرھاند،

در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت.
 ۱۶ و او دید که کسی نبود
 و تعجب نمود که شفاعت کننده‌ای
 وجود نداشت.
 از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد
 و عدالت او وی را دستگیری نمود.
 ۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید،
 و کلاهخود نجات را بر سر خویش نهاد.
 و جامه انتقام را به جای لباس در بر کرد،
 و غیرت را مثل ردا پوشید.
 ۱۸ مطابق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد.
 به خصمان خود شدت خشم را،
 و به دشمنان خویش سزای خود را،
 و به سواحل دوردست آنچه
 را که سزاوارش هستند.
 ۱۹ از طرف مغرب، از نام یهوه،
 و از طلوع آفتاب، از جلال وی
 خواهند ترسید،
 زیرا که او مثل رود خروشان
 که باد خداوند آن را براند، خواهد آمد.
 ۲۰ و خداوند می‌گوید:
 «نجات‌دهنده‌ای برای صهیون
 و برای آنانی که در یعقوب
 از ناطاعتی بازگشت نمایند،
 خواهد آمد.»
 ۲۱ و خداوند می‌گوید:
 «اما این است عهد من با ایشان:
 روح من که بر تو است،
 و کلام من که در دهان تو گذاشته‌ام،
 از دهان تو و از دهان نسل تو،
 و از دهان نسل نسل تو دور نخواهد شد.»
 خداوند می‌گوید:

را نخواهد دانست.
 ۹ بنابراین انصاف از ما دور شده است
 و عدالت به ما نمی‌رسد.
 انتظار نور می‌کشیم،
 و اینک ظلمت است.
 منتظر روشنایی هستیم،
 اما در تاریکی غلیظ روان می‌باشیم.
 ۱۰ و مثل کوران با لمس دیوار گام برمی‌داریم،
 و مانند بی‌چشمان کورمال راه می‌رویم.
 در وقت ظهر مثل شام می‌لغزیم،
 و در میان تندرستان، مانند مردگانیم.
 ۱۱ تمامی ما مثل خرسها نعره می‌زنیم
 و مانند فاخته‌ها ناله می‌نماییم.
 برای انصاف انتظار می‌کشیم و نیست
 و برای نجات، و از ما دور می‌شود.
 ۱۲ زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده
 و گناهان ما به ضد ما شهادت می‌دهد،
 چونکه خطایای ما با ما است
 و گناهان خود را می‌دانیم.
 ۱۳ منحرف شده، خداوند را انکار نمودیم.
 از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم،
 به ظلم و فتنه صحبت کردیم
 و در دل به دروغ حمله شده،
 آن را بر زبان آوردیم.
 ۱۴ پس انصاف به عقب رانده شده
 و عدالت از ما دور ایستاده است،
 زیرا که راستی در کوچه‌ها افتاده است
 و درستی نمی‌تواند داخل شود.
 ۱۵ راستی مفقود شده است
 و هر که از بدی دوری نماید،
 خود را به یغما می‌سپارد.
 و چون خداوند این را دید،

«از حال تا به ابد.»

جلال صهیون

۶۰ برخیز و درخشان شو،
زیرا نور تو آمده

و جلال خداوند بر تو تابان گردیده است.

۲ زیرا اینک تاریکی، جهان را

و ظلمت غلیظ، طایفه‌ها را خواهد پوشانید،

اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود

و جلال او بر تو آشکار خواهد شد.

۳ و قومها به سوی نور تو

و پادشاهان به سوی درخشندگی

طلوع تو خواهند آمد.

۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز

و بین که تمامی آنها جمع شده،

نزد تو می‌آیند.

پسرانت از دوردستها خواهند آمد

و دخترانت را در آغوش خواهند آورد.

۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید

و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید،

زیرا که توانگری دریا به سوی

تو گردانیده خواهد شد

و دولت قومها

نزد تو خواهد آمد.

۶ زیادی شتران، و شتران جوان مدیان و عِفه

تو را خواهند پوشانید.

تمامی اهل سِبا خواهند آمد

و طلا و بخور آورده،

به ستایش خداوند مژده خواهند داد.

۷ تمامی گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد

و قوچه‌های نابیوت تو را خدمت خواهند نمود.

به قربانگاه من با پذیرایی برخوانند آمد

و خانه جلال خود را زینت خواهم داد.

۸ اینها کیستند که مثل ابر پرواز می‌کنند،

و مانند کبوتران به روزنه‌های خود؟

۹ به راستی که سواحل دوردست

و کشتیهای ترشیش،

در صف اول انتظار

مرا خواهند کشید

تا پسران تو را از دور،

و نقره و طلای ایشان را با ایشان بیاورند،

به جهت اسم یهوه خدای تو،

و به جهت قدوس اسرائیل،

زیرا که تو را زینت داده است.

۱۰ و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود،

و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد،

زیرا که در غضب خود تو را زدم،

لیکن به لطف خویش تو را رحم خواهم نمود.

۱۱ دروازه‌های تو نیز دائم باز خواهد بود،

و شب و روز بسته نخواهد گردید،

تا دولت قومها را نزد تو بیاورند

و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.

۱۲ زیرا هر قومی و مملکتی که تو را خدمت نکند،

تلف خواهد شد،

و آن قومها به تمامی هلاک خواهند گردید.

۱۳ جلال لبنان با درختان

صنوبر و کاج و چنار با هم

برای تو آورده خواهند شد،

تا مکان مقدس مرا زینت دهند

و جای پایهای خود را شکوهمند خواهم نمود.

۱۴ پسران آنانی که تو را ستم می‌رسانند خم شده،

نزد تو خواهند آمد

و تمامی آنانی که تو را اهانت می‌نمایند،

نزد کف پایهای تو سجده خواهند نمود

و تو را شهر یهوه
و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید.
۱۵ تو را که متروک و منفور بودی،
و کسی از میان تو گذر نمی‌کرد.
من تو را فخر جاودانی،
و مایه شادمانی نسلهای
بسیار خواهم گردانید.
۱۶ و شیر قومها را خواهی مکید
و از پستانهای پادشاهان شیر خواهی خورد
و خواهی فهمید که من یهوه نجات‌دهنده تو هستم
و من قدیر اسرائیل، ولی تو می‌باشم.
۱۷ به جای برنج، طلا خواهم آورد
و به جای آهن، نقره
و به جای چوب، برنج
و به جای سنگ، آهن خواهم آورد،
و سلامتی را ناظران تو،
و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید.
۱۸ و بار دیگر ظلم در زمین تو
و خرابی و ویرانی در حدود تو
شنیده نخواهد شد
و حصارهای خود را نجات
و دروازه‌های خویش را سپاس خواهی نامید.
۱۹ و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود
و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید،
زیرا که یهوه نور جاودانی تو
و خدایت زیبایی تو خواهد بود.
۲۰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد
و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت،
زیرا که یهوه برای تو نور جاودانی خواهد بود
و روزهای ماتم تو تمام خواهد شد.
۲۱ و تمامی قوم تو عادل خواهند بود
و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد.

آنها شاخه‌ای هستند که من غرس کرده‌ام،
آنها ثمره دستان من هستند،
تا جلال بیایم.
۲۲ کمترین، هزار نفر خواهد شد
و کوچکترین، قومی قوی!
من یهوه، در وقتش آن را خواهم شتابانید.

سال پسندیده خدا

۶۱ روح خداوند یهوه بر من است،
زیرا خداوند مرا مسح کرده است
تا مسکینان را مژده دهم
و مرا فرستاده
تا شکسته دلان را التیام بخشم
و اسیران را به آزادی
و محبوسان را به آزادی ندا کنم.
۲ و تا از سال پسندیده خداوند
و از روز انتقام خدای ما ندا نمایم
و تمامی ماتمیان را تسلی بخشم.
۳ تا قرار دهم برای ماتمیان صهیون
و به ایشان ببخشم تاجی را به عوض خاکستر
و روغن شادمانی را به عوض سوگواری
و ردای سپاس را به جای روح کدورت
تا ایشان درختان عدالت،
و نهالهای غرس شده خداوند،
به جهت تمجید وی نامیده شوند.
۴ ایشان خرابه‌های قدیم را بنا خواهند نمود
و ویرانه‌های گذشته را بر پا خواهند داشت
و شهرهای خراب شده
و ویرانه‌های دهرهای بسیار را
تعمیر خواهند نمود.
۵ و غریبان برپا شده، غله‌های
شما را خواهند چرانید

و بیگانگان، زارعان و باغبانان

شما خواهند بود.

^۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد

و شما را خادمان خدای ما خواهند خواند.

دولت قومها را خواهید خورد

و در جلال ایشان فخر خواهید نمود.

^۷ به عوض خجالت، سهم دو برابر خواهید یافت

و به عوض رسوایی از سهم خود

شادی خواهید کرد.

بنابراین ایشان در سرزمین خود

سهم دو برابر خواهند یافت

و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود.

^۸ زیرا من که یهوه هستم، عدالت را دوست می‌دارم

و از غارت و ستم نفرت می‌دارم

و مزد ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد

و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست.

^۹ و نسل ایشان در میان قومها

و آنها که از ایشان به وجود آمدند،

در میان قومها معروف خواهند شد.

هر که ایشان را ببند، اعتراف خواهد نمود

که ایشان نسل مبارک خداوند می‌باشند.

^{۱۰} در خداوند شادی بسیار می‌کنم

و جان من در خدای خود شادی می‌نماید،

زیرا که مرا به جامه نجات آراسته ساخته،

ردای عدالت را به من پوشانید.

چنانکه داماد همچون کاهن خود را به تاج می‌آراید،

و عروس، خود را به زیورها زینت می‌بخشد.

^{۱۱} زیرا چنانکه زمین، گیاهان خود را می‌رویاند

و باغ، زراعت خویش را رشد می‌دهد،

همچنان خداوند یهوه عدالت و سپاس را

پیش روی تمامی قومها خواهد رویانید.

نام جدید صهیون

۶۲ به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد،

و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد،

تا عدالتش مثل نور طلوع کند،

و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد.

^۲ و قومها، عدالت تو را،

و تمامی پادشاهان، جلال تو را

مشاهده خواهند نمود.

و تو به اسم جدیدی که دهان

خداوند آن را قرار می‌دهد،

معروف خواهی شد.

^۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند

و افسر ملوکانه، در دست

خدای خود خواهی بود.

^۴ و تو دیگر به متروک معروف نخواهی شد،

و زمین را بار دیگر خرابه نخواهند گفت،

بلکه تو را خفصیبه*

و زمین را بعهله* خواهند نامید،

زیرا خداوند از تو شادمان خواهد شد

و زمین تو شوهردار خواهد گردید.

^۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه‌ای

را به زنی خویش در می‌آورد،

هم چنان پسرانت تو را

همسر خود خواهند ساخت

و چنانکه داماد از عروس به وجد می‌آید،

همچنان خدایت از تو شادمان خواهد بود.

^۶ ای اورشلیم،

دیده‌بانان بر حصارهای تو گماشته‌ام

* ۴.۶۲ یعنی: «اشتیاق من در اوست». * ۴.۶۲ یعنی: «متأهل».

روز انتقام و نجات

۶۳ این کیست که از اِدوم با لباس
سرخ، از بصره می‌آید؟

این کیست که به لباس جلیل
خود آراسته است

و در زیادی قوت خویش گام برمی‌دارد؟
«آن منم!

من که به عدالت صحبت می‌کنم
و برای نجات، نیرومند می‌باشم.»

۲ چرا لباس تو سرخ است

و جامه تو مثل کسی که حوض شراب‌گیری را
لگدکوب کند؟

۳ «من حوض شراب را به تنهای لگدکوب نمودم

و هیچیک از قوم‌ها با من نبود

و ایشان را به غضب خود پایمال کردم

و به شدت خشم خویش لگدکوبشان نمودم

و خون ایشان به لباس من پاشیده شد،

تمامی جامه مرا بیالود.

۴ زیرا که روز انتقام در دل من بود

و سال فدیة شدگانم رسیده بود.

۵ نگریستم و یاری کننده‌ای نبودم

به حیرت شدم، زیرا پشتیبانی نبودم.

پس بازوی من مرا نجات داد

و شدت خشم من مرا دستگیری نمود.

۶ قوم‌ها را به غضب خود پایمال نموده،

ایشان را از شدت خشم خویش مست ساختم.

و خون ایشان را بر زمین ریختم.»

پرستش و دعا

۷ محبت‌های خداوند را،

که هر روز و هر شب هرگز سکوت نخواهند کرد.

ای کسانی که به خداوند یادآوری می‌کنید،
خاموش مباشید!

۷ و او را آرامی ندهید تا اورشلیم را استوار کرده،
آن را در جهان محل ستایش بسازد.

۸ خداوند به دست راست خود

و به بازوی قوی خویش قسم خورده،
گفته است که:

«بار دیگر غله تو را خوراک دشمنانت نسازم

و غریبان، شراب تو را که

برایش زحمت کشیده‌ای،

نخواهند نوشید.

۹ بلکه آنانی که آن را می‌چینند، آن را خورده،

خداوند را سپاس خواهند نمود

و آنانی که آن را جمع می‌کنند،

آن را در صحنهای قُدس من خواهند نوشید.»

۱۰ بگذرید! از دروازه‌ها بگذرید!

راه قوم را آماده سازید

و شاهراه را بسازید! بسازید!

سنگ‌ها را برچیده، بیری به

جهت قوم‌ها برپا نمایید.

۱۱ اینک خداوند تا کرانه‌های زمین اعلان کرده است،

پس به دختر صَهیون بگویید:

«اینک نجات تو می‌آید.

اینک مزد او همراهش و

مکافات او پیش رویش می‌باشد.»

۱۲ و ایشان «قوم مقدس» خوانده خواهند شد،

و «فدیة شدگان خداوند.»

و تو «مطلوب»

و «شهر غیر متروک» نامیده خواهی شد.

مثل اسب در بیابان رهبری نمود

که زمین نخورند.

^{۱۴} مثل چارپایانی که به وادی فرود می‌روند،

روح خداوند ایشان را آرامی بخشید.

هم چنان قوم خود را رهبری نمودی

تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی.

^{۱۵} از آسمان نگاه کن

و از مسکن قدوسیت و

جلال خویش نظر افکن.

غیرت قدرت تو کجا است؟

جوشش دل و رحمت های تو

که به من نمودی،

بازداشته شده است.

^{۱۶} به راستی که تو پدر ما هستی،

اگرچه ابراهیم ما را نشناسد،

و اسرائیل ما را به جا نیاورد.

اما تو، ای یهوه،

تو پدر ما و قَیم ما هستی

و نام تو از ازل می‌باشد.

^{۱۷} ای خداوند، ما را از راههای

خود چرا گمراه ساختی،

و دلهای ما را سخت گردانیدی

تا از تو نترسیم؟

به خاطر بندگان و قبایل میراث

خود بازگشت نما.

^{۱۸} قوم مقدس تو اندک زمانی آن را متصرف بودند

و دشمنان ما مکان قُدس تو را پایمال نمودند.

^{۱۹} و ما مثل کسانی که تو هرگز

بر ایشان حکمرانی نکرده باشی،

و به نام تو نامیده نشده باشند، گردیده‌ایم.

کاش که آسمانها را از هم

جدا ساخته، نازل می‌شدی،

کارهای ستودنی خداوند را اعلام خواهم نمود،

مطابق هر آنچه خداوند برای ما عمل نموده است

و به موجب احسان فراوانی

که برای خاندان اسرائیل

مطابق رحمت‌ها و فراوانی محبت

خود به جا آورده است.

^۸ زیرا گفته است:

«ایشان قوم من می‌باشند،

و پسرانی که خیانت نخواهند کرد.»

پس نجات‌دهنده ایشان شده است.

^۹ او در همه تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد

و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد.

در محبت و حلم خود ایشان را فدیة داد

و در تمامی روزهای قدیم،

متحمل ایشان شده،

ایشان را برداشت.

^{۱۰} اما ایشان عاصی شده،

روح قدوس او را اندوهگین ساختند،

پس برگشته، دشمن ایشان شد

و او خود با ایشان جنگ نمود.

^{۱۱} آنگاه دوران قدیم و موسی

و قوم خویش را به یاد آورد،

و گفت:

کجاست آنکه ایشان را با شبان

گله خود از میان دریا عبور داد؟

و کجا است آنکه روح قدوس خود

را در میان ایشان نهاد؟

^{۱۲} که بازوی جلیل خود را به

دست راست موسی روان ساخت

و آنها را پیش روی ایشان از هم جدا گردانید،

تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟

^{۱۳} آنکه ایشان را در ژرفاها

و کوه‌ها از حضور تو به لرزه درمی‌آمد.
 ۲ مثل آتشی که خُرده‌چوب‌ها را مشتعل سازد
 و آب را به جوش آورد-
 تا نام خود را بر دشمنان بشناسانی
 و قوم‌ها از دیدن تو به لرزه درآیند.
 ۳ حیثی که کارهای هولناک را که
 منتظر آنها نبودیم،
 به جا آوردی.

آنگاه نزول فرمودی

و کوه‌ها از حضور تو به لرزه درآمد.
 ۴ زیرا که از دوران قدیم نشنیدند و گوش ننمودند
 و چشم خدایی را غیر از تو
 که برای منتظران خویش عمل کند، ندید.

۵ تو آنانی را که شادمانند

و عدالت را به جا می‌آورند
 و به راه‌های تو، تو را به یاد می‌آورند،
 ملاقات می‌کنی.

اینک تو غضبناک شدی و ما گناه کرده‌ایم،
 در اینها مدت مدیدی به سر بردیم،
 پس حال چگونه نجات توانیم یافت؟
 ۶ زیرا که تمامی ما مثل شخص نجس شده‌ایم
 و همه اعمال عادلانه ما

مانند پارچه کثیف می‌باشد.

و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده،
 گناهان ما مثل باد، ما را می‌ریاید.

۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند
 یا خویش‌تر را برانگیزد تا به تو بچسبد،
 زیرا که روی خود را از ما پوشیده‌ای
 و ما را به سبب گناهان ما گداخته‌ای.

۸ اما الان ای خداوند، تو پدر ما هستی.

ما گِل هستیم و تو سازنده ما هستی،
 و تمامی ما ساخته شده به

دست‌های تو می‌باشیم.

۹ ای خداوند، چنین سخت غضبناک مباش

و گناه را تا به ابد به خاطر مدار!

اینک، ملاحظه نما که همگی

ما قوم تو هستیم.

۱۰ شهرهای مقدس تو بیابان شده.

صهیون، بیابان و اورشلیم،

ویرانه گردیده است.

۱۱ خانه مقدس و زیبای ما

که پدران ما تو را در آن سپاس می‌خواندند،

به آتش سوخته شده

و تمامی مکانهای دلپذیر ما به

خرابی تبدیل گردیده است.

۱۲ ای خداوند،

آیا با وجود این همه، همچنان

خودداری می‌کنی؟

آیا خاموش مانده، ما را چنین

سخت رنجور می‌سازی؟

داوری و نجات

آنانی که مرا طلب ننمودند مرا جستند،

و آنانی که مرا نطلبیدند، مرا یافتند.

و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم:

«اینک حاضر! اینک حاضر!»

۲ تمامی روز دست‌های خود را

به سوی قوم سرکشی که مطابق خیالات خود

به راه ناپسندیده رفتار می‌نمودند،

و دراز کردم.

۳ قومی که پیش رویم غضب

مرا همیشه به هیجان می‌آورند،

که در باغات قربانی تقدیم می‌کنند

و بر آجرها بخور می‌سوزانند.

۶۵

که در قبرها ساکن شده، در غار ها منزل دارند،
 که گوشت خوک می‌خورند
 و خورش از گوشت ناپاک
 در ظروف ایشان است.
 ه که می‌گویند:

«در جای خود بایست و نزدیک من میا،
 زیرا که من از تو مقدستر هستم.»
 اینان دود در بینی من می‌باشند
 و آتشی که تمامی روز مشتعل است.
 ۶ به یقین این پیش من نوشته شده است که:
 «ساکت نخواهم ماند، بلکه پاداش خواهم داد
 و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید.
 ۷ خداوند می‌گوید درباره گناهان شما
 و گناهان پدران شما با هم که
 بر کوه‌ها بخور سوزانیدید
 و مرا بر تپه‌ها اهانت نمودید،
 پس جزای اعمال شما را اول به
 آغوش شما خواهم رسانید.»
 ۸ خداوند چنین می‌گوید:

«چنانکه شیر در خوشه یافت می‌شود
 و می‌گویند: "آن را از بین نبر،
 زیرا که برکت در آن است."
 همچنان به خاطر خادمانم
 خود عمل خواهم نمود،
 تا ایشان را به تمامی هلاک نسازم.
 ۹ بلکه نسلی از یعقوب،

و وارثی برای کوه‌های خویش از یهودا،
 به ظهور خواهم آورد.
 و برگزیدگانم ورثه آن،
 و بندگانم ساکن آن خواهند شد.
 ۱۰ و شارون، مرتع گله‌ها

و وادی عاکور، خوابگاه رمه‌ها خواهد شد،

به جهت قوم من که مرا طلبیده‌اند.
 ۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده،
 و کوه مقدس مرا فراموش نموده‌اید،
 و خوراک به جهت "بخت" آماده کرده

و شراب آمیخته به جهت "تقدیر" ریخته‌اید،
 ۱۲ پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم
 و تمامی شما برای مرگ خم خواهید شد،
 زیرا که چون خواندم، جواب ندادید
 و چون سخن گفتم، نشنیدید،
 و آنچه را که در نظر من ناپسند بود،
 به عمل آوردید،

و آنچه را که نخواستم، برگزیدید.»
 ۱۳ بنابراین خداوند یهوه می‌گوید:

«اینک، خادمان من خواهند خورد،
 اما شما گرسنه خواهید بود.
 اینک خادمانم خواهند نوشید،
 اما شما تشنه خواهید بود.

به یقین خادمانم شادی خواهند کرد،
 اما شما خجل خواهید گردید.

۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود،
 اما شما از اندوه دل، فریاد خواهید نمود،
 و از شکستگی روح، شیون خواهید کرد.

۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من
 به جای لعنت، بر جا خواهید گذاشت.

پس خداوند یهوه تو را به قتل خواهد رسانید،
 و خادمان خویش را به اسم
 دیگر خواهد نامید.

۱۶ پس هر که خویشتان را در
 این سرزمین برکت دهد،

خویشتان را به خدای حق برکت خواهد داد.

و هر که در این سرزمین قسم خورد،
 به خدای حق قسم خواهد خورد.

زیرا که تنگیهای اولین فراموش شده
و از نظر من پنهان گردیده است.

آسمان و زمین جدید

۱۷ اینک من آسمانی جدید
و زمینی جدید خواهم آفرید،
و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد،
و به خاطر نخواهد گذشت.
۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید،
و تا به ابد شادی نمایید،
زیرا اینک اورشلیم را محل شادی
و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید.
۱۹ و از اورشلیم شادی خواهم نمود،
و از قوم خود شادی خواهم کرد،
و صدای گریه و آواز ناله
بار دیگر در او شنیده نخواهد شد.
۲۰ و دیگر هرگز کودک کم روز در آنجا نخواهد بود
و نه مرد پیر که عمر خود را
به اتمام نرسانیده باشد.
۲۱ زیرا که کودک در سن صدسالگی خواهد مرد،
لیکن گناهکار صد ساله ملعون خواهد بود.
۲۱ خانه‌ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد،
و تاکستانها غرس نموده،
میوه آنها را خواهند خورد.
۲۲ بنا خواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند،
و آنچه را که غرس می‌نمایند،
دیگران نخواهند خورد.
زیرا که دوران قوم من،
مثل دوران درخت خواهد بود
و برگزیدگان من از عمل دستهای
خود بهره خواهند برد.
۲۳ زحمت بیجا نخواهند کشید

و فرزندان به جهت اضطراب نخواهند زایید،
زیرا که فرزندان برکت‌یافتگان خداوند هستند،
و نسل ایشان با ایشانند.
۲۴ قبل از آنکه بخوانند، من جواب خواهم داد.
پیش از آنکه سخن گویند، من خواهم شنید.
۲۵ گرگ و بره با هم خواهند چرید،
و شیر مثل گاو، گاه خواهد خورد
و خوراک مار، خاک خواهد بود.
در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید،
و نابود نخواهند نمود.
این است فرموده خداوند.

داوری و امید

۶۶ خداوند چنین می‌گوید:
«آسمانها تخت من

و زمین پای انداز من است،
پس خانه‌ای که برای من
بنا می‌کنید، کجا است؟
و مکان آرام من کجا؟»
۲ خداوند می‌گوید:

«دست من همه این چیزها را ساخت،
پس تمامی اینها به وجود آمد.
اما به آنکه مسکین و شکسته دل
و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد.
۳ کسی که گاوی قربانی نماید،
مثل قاتل انسان است.
و کسی که گوسفندی قربانی کند،
مثل شخصی است که گردن سگ را بشکنند.
و آنکه هدیه‌ای بگذرانند،
مثل کسی است که خون خوکی را بریزد.
و آنکه بخور سوزانند،
مثل شخصی است که بتی را متبارک خواند.

«آیا من به دهانه رَحم برسانم و نزیانم؟»
و خدای تو می گوید:

«آیا من که می زایانم، رَحم را ببندم؟»
۱۰ ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می دارید،
با او شادی کنید و برایش وجد نمایید.
و ای همه آنانی که برای او ماتم می گیرید،
با او شادی بسیار نمایید.

۱۱ تا از پستان تسلی بخش او بمکید
و سیر شوید و بدوشید،
و از فراوانی جلال او خوش باشید.
۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید:

«اینک من سلامتی را مثل رود
و جلال قومها را مانند نهر خروشان،
به او خواهم رسانید.

و شما خواهید مکید
و در آغوش او حمل شده،
بر زانوهایش به ناز تربیت خواهید شد.
۱۳ و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد،
همچنین من شما را تسلی خواهم داد
و در اورشلیم تسلی خواهید یافت.»
۱۴ پس چون این را بینید،

دل شما شادمان خواهد شد
و استخوانهای شما مثل گیاه
سبز و خرم خواهد گردید
و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد
اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود.

۱۵ اینک خداوند با آتش خواهد آمد
و اریابه های او مثل گردباد،
تا غضب خود را با شدت
و توبیخ خویش را با شعله
آتش به انجام رساند.»

۱۶ زیرا خداوند با آتش

ایشان راههای خود را اختیار کرده اند
و جان ایشان از اعمال زشت
خودشان سرور است.

۴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد
و ترسهای ایشان را بر سرشان خواهم آورد،
زیرا چون خواندم، کسی جواب نداد
و چون صحبت نمودم، ایشان نشنیدند.
بلکه آنچه را که در نظر من
ناپسند بود، به عمل آوردند
و آنچه را که نخواستم،
اختیار کردند.»

۵ ای آنانی که از کلام خداوند می لرزید،
سخن او را بشنوید.

برادران شما که از شما نفرت دارند،
و شما را به خاطر اسم من از خود می رانند،
می گویند: "خداوند جلال یابد،
تا شادی شما را ببینم."

لیکن ایشان خجل خواهند شد.
۶ صدای غوغا از شهر!
صدایی از معبد!
صدای خداوند است

که به دشمنان خود سزا می دهد.
۷ «قبل از آنکه درد زایمان بکشد، زایید.
پیش از آنکه درد او را فرو گیرد،
پسری به دنیا آورد.

۸ کیست که مثل این را شنیده؟
و کیست که مثل این را دیده باشد؟
آیا سرزمینی در یک روز زاده شود؟
و قومی در یک لحظه به دنیا آید؟
زیرا صهیون به محض شروع درد زایمان،
پسران خود را زایید.»

۹ خداوند می گوید:

و شمشیر خود بر تمامی
بشر داوری خواهد نمود
و کشته شدگان خداوند بسیار خواهند بود.
۱۷ خداوند می‌گوید:
«آنانی که از عقب یکنفر که در وسط باشد،
خویشتن را در باغات تقدیس و پاک می‌نمایند
و گوشت خوک و ناپاک و
گوشت موش می‌خورند،
با هم تلف خواهند شد.
۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد
و آمده، تمامی قومها و
زبانها را جمع خواهم کرد
و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید.
۱۹ و نشانه‌ای در میان ایشان برپا خواهم داشت
و آنانی را که از ایشان نجات یابند،
نزد قومها به ترشیش و فول
و تیراندازان لود و توبال و
یونان و سواحل دوردست
که آوازه مرا نشنیده‌اند،
و جلال مرا ندیده‌اند، خواهم فرستاد
تا جلال مرا در میان قومها اعلام کنند.»
۲۰ و خداوند می‌گوید که ایشان تمامی برادران شما را
از تمامی قومها بر اسبان

و ارابه‌ها و تخت روانها
و قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلیم
به جهت خداوند هدیه خواهند آورد.
چنانکه قوم اسرائیل هدیه خود را
در ظرف پاک به خانه خداوند می‌آورند.
۲۱ و خداوند می‌گوید که از ایشان نیز
کاهنان و لاویان خواهند گرفت.
۲۲ زیرا خداوند می‌گوید:
«چنانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی
که من آنها را خواهم کرد،
در حضور من پایدار خواهد ماند،
همچنان نسل شما و اسم شما
پایدار خواهد ماند.»
۲۳ و خداوند می‌گوید که تمامی بشر،
از ماه نو تا ماه نو دیگر و
از سبت تا سبت دیگر
خواهند آمد، تا به حضور من سجده نمایند.
۲۴ و ایشان بیرون رفته،
لاشه‌های مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند،
ملاحظه خواهند کرد.
زیرا کرم ایشان نخواهد مرد
و آتش ایشان خاموش نخواهد شد
و ایشان نزد تمامی بشر منفور خواهند بود.

إرمیا

نکاتی چند درباره کتاب إرمیا

نویسنده این کتاب إرمیای نبی است. او در عین حال کاهن هم بود و در سالهای بین ۶۲۶ تا ۵۸۶ قبل از میلاد خدمت می‌کرد. إرمیا به "نبی گریان" معروف است و در کتابش بیشتر از هر نبی دیگر با زندگی شخصی و کشمکشهایش روبرو هستیم. إرمیا بر خلاف میل خود به مصر برده شد و در آنجا وفات پیدا کرد. احادیث یهود بر آن است که در آنجا او را سنگسار نمودند. صَفْنِیای نبی اندک‌زمانی پیش از او خدمت می‌کرد و حَقِیْق و احتمالاً عوبَیدیا نیز هم‌عصر او بودند. حَزَقِیال نبی هم در اواخر زندگی إرمیا بود که خدمت خود را شروع کرد. موضوع کتاب إرمیا گناهان قوم یهود است و اینکه خدا جهت تنبیه آنها دشمنشان را به سویشان خواهد فرستاد. إرمیا از محاصرهٔ اورشلیم و مصیبت‌هایی که به همراه داشت، صحبت می‌نمود و از ویران شدن اورشلیم به دست دشمن خبر می‌داد. او در مورد داوری خدا بر قومهای دیگر نیز پیشگویی می‌نمود.

تقسیم‌بندی کلی

دعوت إرمیا به خدمت نبوت (فصل ۱)

هشدار به یهودا (فصول ۲ تا ۳۵)

رنجها و آزارهای إرمیا (فصول ۳۶ تا ۳۸)

سقوط اورشلیم و پیامدهای آن (فصول ۳۹ تا ۴۵)

داوری بر ملتها (فصول ۴۶ تا ۵۱)

ضمیمهٔ تاریخی (فصل ۵۲)

و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم

و تو را نبی قومها قرار دادم.»

^۶ آنگاه گفت:

«آه، ای خداوند یهوه،

اینک من سخن گفتن نمی‌دانم،

چونکه جوانی بیش نیستم.»

^۷ اما خداوند مرا گفت:

«مگو من جوان هستم،

زیرا هر جایی که تو را بفرستم، خواهی رفت

و به هر چه تو را امر فرمایم،

سخن خواهی گفت.

^۸ از ایشان مترس،

کلام إرمیا پسر حلقیا از کاهنانی که در عناتوت

در سرزمین بنیامین بودند. ^۲ که کلام خداوند

در دوران یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا، در سال

سیزدهم از سلطنت وی بر او نازل شد. ^۳ و در روزهای

یهویاقیم، پسر یوشیا، پادشاه یهودا، تا آخر سال

یازدهم صدقیاء، پسر یوشیا، پادشاه یهودا، نازل می‌شد،

تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد.

رسالت إرمیا

^۴ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

^۵ «قبل از آنکه تو را در شکم نقش بدم،

تو را شناختم،

زیرا من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.»
خداوند می‌گوید.

۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت:
«اینک کلام خود را در دهان تو نهادم.

۱۰ بدان که تو را امروز بر قومها و ممالک برگماشتم
تا از ریشه بترگی و ویران سازی
و هلاک کنی و خراب نمایی
و بنا نمایی و غرس کنی.»

۱۱ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
«ای ارمیا، چه می‌بینی؟» گفتم: «شاخه‌ای از درخت
بادام می‌بینم.» ۱۲ خداوند مرا گفت: «نیکو دیدی
زیرا که من بر کلام خود دیده‌بانی می‌کنم تا آن را به
انجام رسانم.»

۱۳ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده،
گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «دیگی جوشان
می‌بینم که رویش از طرف شمال است.» ۱۴ خداوند
مرا گفت: «بلایی از طرف شمال بر تمامی ساکنان این
سرزمین سرازیر خواهد شد. ۱۵ زیرا خداوند می‌گوید:
اینک من تمامی طوایف ممالک شمالی را خواهم خواند
و ایشان آمده، هر کس تخت خود را در دهنه دروازه
اورشلیم و بر تمامی حصارهای گرداگردش و به ضد
تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت. ۱۶ و بر ایشان
داوری‌های خود را درباره همه شرارتشان جاری خواهم
ساخت، چونکه مرا ترک کردند و برایخدایان غیر
بخور سوزانیدند و کارهای دستهای خود را سجده
نمودند. ۱۷ پس تو کمر خود را ببند و برخاسته، هر
آنچه را من به تو امر فرمایم، به ایشان بگو و از ایشان
هراسان مباش، مبدا تو را پیش روی ایشان پریشان
سازم. ۱۸ زیرا اینک، من تو را امروز شهر حصاردار و
ستون آهنین و حصارهای برنجین ساخته‌ام؛ به ضد
پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و به ضد قوم

این سرزمین! ۱۹ ایشان با تو جنگ خواهند کرد، اما بر
تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می‌گوید: من با تو
هستم و تو را رهایی خواهم داد.»

اسرائیل از پیروی خداوند دست برمی‌دارد

۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برو
و به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو، خداوند
چنین می‌گوید:

غیرت دوران جوانی‌ات را

عشق دوران نامزدی‌ات را،

حینی که از پی من در بیابان

و در زمین بایر می‌آمدی، به خاطر می‌آورم.

۳ اسرائیل برای خداوند مقدس

و نوبر محصول او بود.»

خداوند می‌گوید:

«آنانی که آن را بخورند، مجرم خواهند شد

و بلا بر ایشان چیره خواهد گردید.»

۴ ای خاندان یعقوب، و تمامی قبایل خاندان
اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید. ۵ خداوند
چنین می‌گوید:

«پدران شما در من چه بی‌انصافی یافتند

که از من دوری ورزیدند

و چیزهای پوچ را پیروی کرده،

خود پوچ شدند؟

۶ و نگفتند: "یهوه کجا است

که ما را از زمین مصر برآورد

و ما را در بیابان و زمین ویران و پر از گودالها

و زمین خشک و سایه مرگ

و زمینی که کسی از آن گذر نکند

و آدمی در آن ساکن نشود، رهبری نمود؟

۷ و من شما را به زمین بستانها آوردم

تا میوه‌ها و چیزهای آن را بخورید،

اما چون داخل آن شدید، زمین مرا نجس ساختید
و میراث مرا منفور گردانیدید.
۸ کاهنان نگفتند: "یهوه کجاست؟"
و عالمان شریعت مرا نشناختند
و شبانان بر من عاصی شدند
و انبیا برای بَعل نبوت کرده،
در پی چیزهای بی‌فایده رفتند.
۹ بنابراین خداوند می‌گوید:
بار دیگر با شما دشمنی خواهم نمود
و با پسران پسران شما دشمنی خواهم کرد.
۱۰ پس به سواحل کِئیم گذر کرده، ملاحظه نمایید
و به قیدار فرستاده به دقت
عقلتان را به کار اندازید
و دریافت کنید که آیا حادثه‌ای مثل
این واقع شده باشد؟
۱۱ که آیا هیچ قومی خدایان
خویش را عوض کرده باشند
با آنکه آنها خدا نیستند؟
اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد،
عوض نمودند.
۱۲ پس خداوند می‌گوید:
ای آسمانها،
از این متحیر باشید
و به خود لرزیده، به شدت پریشان شوید!
۱۳ زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند.
مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده
و برای خود حوضها کنده‌اند،
یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.
۱۴ آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است؟
پس چرا غارت شده باشد؟

۱۵ شیران ژیان بر او غرش نموده،
صدای خود را بلند کردند
و زمین او را ویران ساختند
و شهرهایش سوخته و متروک گردیده است.
۱۶ و پسران نوف* و تَحَفَنیس فرق تو را شکسته‌اند.
۱۷ آیا این را خود بر خویشتن وارد نیاوردی،
چونکه یهوه خدای خود را
حینی که تو را رهبری می‌نمود، ترک کردی؟
۱۸ و الان تو را با راه مصر چه کار است
تا آب شیحور* را بنوشی؟
و تو را با راه آشور چه کار است
تا آب فرات را بنوشی؟
۱۹ خداوند یهوه صِبايوت* چنین می‌گوید:
«شرارت تو، تو را تنبیه کرده
و گمراهی تو، تو را توبیخ نموده است.
پس بدان و ببین که این امر زشت و تلخ است
که یهوه خدای خود را ترک نمودی
و ترس من در تو نیست.
۲۰ زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم
و بندهای تو را گسیختم
و گفتم: "خدمت نخواهم نمود!"
زیرا بر هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز خوابیده،
زنا کردی.
۲۱ من تو را مو اصيل و
تخم تمام نیکو غرس نمودم،
پس چگونه نهال مو بیگانه
برای من گردیده‌ای؟
۲۲ پس اگرچه خود را با قلیاب بشویی
و صابون برای خود زیاده به کاربری،

* ۱۶.۲ همان "میمفیس" * ۱۸.۲ شعبه‌ای از رود نیل در مصر * ۱۹.۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

اما خداوند یهوه می‌گوید که
گناه تو همچنان پیش من است.
۲۳ چگونه می‌گویی که
”نفس نشدم و در پی بعلها نرفتم؟“
راه خویش را در وادی نگاه کن
و به آنچه کردی، اعتراف نما،
ای شتر تیزرو، که در راههای خود می‌دوی!
۲۴ مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته،
در شهوت دل خود باد را بو می‌کشد.
کیست که از شهوتش او را برگرداند؟
آنانی که او را می‌طلبند، خسته نخواهند شد
و او را در ماهش خواهند یافت.
۲۵ پای خود را از برهنگی و گلو
خویش را از تشنگی باز دار.
اما گفتی: ”نه، بی‌فایده است!“
زیرا که غریبان را دوست داشتم
و از پی ایشان خواهم رفت.
۲۶ مثل دزدی که چون گرفتار شود، خجل گردد،
همچنین خاندان اسرائیل
با پادشاهان و سروان و کاهنان و انبیای ایشان
خجل خواهند شد.
۲۷ که به چوب می‌گویند: ”تو پدر من هستی.“
و به سنگ که ”تو مرا زاییده‌ای.“
زیرا که پشت خود را به من کرده‌اند، نه رویشان را.
اما در زمان مصیبت خود می‌گویند:
”برخیز و ما را نجات ده!“
۲۸ پس خدایان تو که برای خود ساختی، کجایند؟
بگذار ایشان در زمان مصیبت برخیزند
و تو را نجات دهند.
زیرا که ای یهودا،
خدایان تو به شماره شهرهای تو می‌باشند.
۲۹ خداوند می‌گوید:

»چرا با من دشمنی می‌نمایید؟
تمامی شما بر من عاصی شده‌اید.
۳۰ پسران شما را بی جهت زده‌ام
زیرا که ادب نمی‌شوند.
شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای
شما را هلاک کرده است.
۳۱ ای شما که اهل این عصر می‌باشید،
کلام خداوند را بفهمید!
آیا من برای اسرائیل مثل بیابان
یا زمین تاریکی غلیظ شده‌ام؟
پس قوم من چرا می‌گویند که
”سران خود شده‌ایم“
و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد.“
۳۲ آیا دوشیزه زیور خود را
یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟
اما قوم من روزهای بی‌شمار
مرا فراموش کرده‌اند.
۳۳ چه ماهرانه راه خود را
آماده می‌سازی تا محبت بیایی؟
تا به آنجا که زنان بد را نیز
به راههای خود تعلیم دادی.
۳۴ در دامنه‌ای تو نیز خون جان
فقیران بی‌گناه یافته شد.
آنها را در نقب زدن نیافتی.
با این همه،
۳۵ می‌گویی: ”چونکه بی‌گناه هستم،
غضب او از من برگردانیده خواهد شد.
اینک به خاطر گفتنت که گناه نکرده‌ام،
بر تو داوری خواهم نمود.
۳۶ چرا اینقدر می‌شتابی تا راه خود را تغییر دهی؟
چنانکه از آشور خجل شدی،
همچنین از مصر نیز خجل خواهی شد.

سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟^۷ و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود، من گفتم، "نزد من بازگشت نما،" اما بازگشت نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید.^۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل بی وفا زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامه‌ای به او دادم، لیکن خواهر خائن او یهودا نترسید، بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد.^۹ و واقع شد که به خاطر آسان‌گیری او در زناکاریش زمین آلوده گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود.^{۱۰} و نیز خداوند می‌گوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود بازگشت نکرد، بلکه فقط ریاکاری.»

^{۱۱} پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد، خویشتن را از یهودای خائن عادلتر نموده است.^{۱۲} بنابراین برو و این سخنان را به سوی شمال ندا کرده، بگو، خداوند می‌گوید:

ای اسرائیل مرتد، بازگشت نما!

و بر تو خشم نخواهم نمود.

زیرا خداوند می‌گوید:

من رحیم هستم

و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت.

^{۱۳} فقط به گناهانت اعتراف نما

که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی

و راههای خود را زیر هر درخت سبز

برای بیگانگان منشعب ساختی

و خداوند می‌گوید که شما

صدای مرا نشنیدید.

^{۱۴} پس خداوند می‌گوید:

ای پسران بی وفا بازگشت نمایید،

زیرا که من شوهر شما هستم

و از شما یک نفر از شهری و

دو نفر از قبیله‌ای گرفته،

شما را به صهیون خواهم آورد.

^{۳۷} از این نیز دستهای خود را بر سرت نهاده،

بیرون خواهی آمد.

چونکه خداوند اعتماد تو را خوار شمرده است.

پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.

۳ اگر مرد، زن خود را طلاق دهد

و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود،

آیا بار دیگر به آن زن بازگشت خواهد نمود؟

مگر آن زمین بسیار آلوده نخواهد شد؟

لیکن خداوند می‌گوید:

تو با معشوقان بسیار زنا کردی،

اما نزد من بازگشت نما.

^۲ چشمان خود را به بلندپاها برافراز

و بین که کدام مکان است

که در آن با تو همخواب نشده‌اند.

برای ایشان به سر راهها

مثل زن عرب در بیابان نشستی

و زمین را به زنا و بدرفتاری خود آلوده ساختی.

^۳ پس بارش‌ها بازداشته شد،

و باران بهاری نیامد.

و تو را پیشانی زن فاحشه بوده،

حیا را از خود دور کردی.

^۴ آیا از این به بعد مرا صدا نخواهی زد که

"ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟

^۵ آیا تا به ابد خشمگین خواهد بود؟

آیا آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟

اینک این را گفتی،

اما کارهای بد را به جا آورده، کامیاب شدی.»

بی وفای اسرائیل

^۶ و خداوند در دوران یوشیای پادشاه به من

گفت: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل بی وفا چه کرده

است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هر درخت

۱۵ و به شما شبانان مطابق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید.

۱۶ و خداوند می گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن روزها بار دیگر صندوق عهد یهوه را به زبان نخواهید آورد. آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را یاد هم نخواهند کرد و برایش دلتنگ نخواهند شد؛ و بار دیگر آن را نخواهند ساخت. ۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم را تخت یهوه خواهند نامید و تمامی قومها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شیریر خود را نخواهند نمود.

۱۸ و در آن روزها خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که سهم پدران ایشان ساختم، با هم خواهند آمد.

۱۹ و گفتم که

من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین قومها را به تو دهم؟

پس گفتم که

مرا پدر خواهی خواند

و از من دیگر مرتد نخواهی شد.

۲۰ خداوند می گوید:

به راستی مثل زنی که به

شوهر خود خیانت ورزد،

همچنین شما ای خاندان اسرائیل،

به من خیانت ورزیدید.

۲۱ صدای گریه و التماسهای قوم اسرائیل

از بلندیها شنیده می شود،

زیرا که راههای خود را منحرف ساخته

و یهوه خدای خود را فراموش کرده اند.

۲۲ ای فرزندان منحرف بازگشت ننمایید و من پی وفاییهای شما را شفا خواهم داد.» و می گویند:

«اینک نزد تو می آییم،

زیرا که تو یهوه خدای ما هستی.

۲۳ به راستی که تپه ها فریبی بیش نیست، غوغای فراز کوه ها.

به راستی که نجات اسرائیل

در یهوه خدای ما است.

۲۴ اما بُت پرستی شرم آور، دسترنج پدران ما را، یعنی رمه و گله و پسران و دختران ایشان را از زمان کودکی ما تلف کرده است. ۲۵ در خجالت خود می خوابیم و رسوایی ما، ما را می پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از کودکی خود تا امروز به یهوه خدای خویش گناه ورزیده و صدای یهوه خدای خویش را نشنیده ایم.»

«خداوند می گوید:

ای اسرائیل اگر بازگشت نمایی،

اگر نزد من بازگشت نمایی

و اگر اعمال زشت خود را از خود دور نمایی،

پراکنده نخواهی شد.

۲ و به راستی و انصاف و عدالت

به حیات یهوه قسم خواهی خورد

و قومها خویشتن را در او مبارک خواهند خواند،

و به وی فخر خواهند کرد.»

۳ زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می گوید:

«زمینهای خود را شیار کنید

و در میان خاها مکارید.

۴ ای مردان یهودا،

و ساکنان اورشلیم،

خود را برای خداوند ختنه سازید،

۱۱ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سوزان از بلندیهای بیابان به سوی دختر قوم من خواهد وزید، نه برای افشاندن و پاک کردن خرمن. ۱۲ بادی شدیدتر از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان بر ایشان داوری خواهم فرمود!»

۱۳ اینک او مثل ابر می آید
و ارابه‌های او مثل گردباد
و اسبهای او از عقاب تیزروترند.
وای بر ما، زیرا که غارت شده‌ایم.
۱۴ ای اورشلیم،
دل خود را از شرارت شست و شو کن
تا نجات یابی!
تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟
۱۵ زیرا صیادی از دان جار می کشد،
و از کوهستان إفرایم به مصیبتی اعلان می کند.
۱۶ قومها را اطلاع دهید،
اینک، به ضد اورشلیم اعلان کنید که
محاصره کنندگان از ولایت دور می آیند،
و به صدای خود به ضد شهرهای
یهودا فریاد می زنند.
۱۷ خداوند می گوید که
مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می کنند،
چونکه بر من فتنه انگیزخته است.
۱۸ راه تو و کارهای تو این چیزها
را بر تو وارد آورده است.
این شرارت تو به حدی تلخ است
که به دلت رسیده است.
۱۹ درون من! درون من!
پرده های دل من از درد سوراخ شد
و قلب من در درونم پریشان گردیده،

و غُلفه دل‌های خود را دور کنید،
مبادا شدت خشم من به خاطر بدی کارهای شما
مثل آتش صادر شده، بسوزاند
و کسی آن را خاموش نتواند کرد.
۵ در یهودا اعلام نمایید
و در اورشلیم جار کشیده، بگویید:
«در سرزمین شیپور بنوازید
و به صدای بلند ندا کرده، بگویید:
”جمع شوید تا به شهرهای
حصاردار داخل شویم!“
۶ بیرقی به سوی ضهیون برافرازید
و برای پناه فرار کرده، توقف ننمایید،
زیرا که من بلایی و هلاکتی بزرگ
از طرف شمال می آورم.
۷ شیری از بیشه خود برآمده
و هلاک کننده قومها حرکت کرده،
از مکان خویش درآمده است،
تا زمین تو را ویران سازد
و شهرهایت خراب شده، متروک گردد.
۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید،
و شیون کنید،
زیرا که شدت خشم خداوند
از ما برنگشته است!»

۹ و خداوند می گوید که در آن روز دل پادشاه و دل
سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا
مبهوت خواهند گردید.»
۱۰ پس گفتم: «آه، ای خداوند یهوه! به راستی
که این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی، آنگاه که
گفتی ”شما را صلح و سلامت خواهد بود.“ و حال
آنکه شمشیر به جان ایشان رسیده است.»

و پشیمان نخواهم شد و از آن
 بازگشت نخواهم نمود.»
 ۲۹ از صدای سواران و تیراندازان
 تمام اهل شهر فرار می‌کنند
 و به جنگها داخل می‌شوند
 و بر صخره‌ها برمی‌آیند.
 تمامی شهرها ترک شده،
 کسی در آنها ساکن نمی‌شود.
 ۳۰ و تو حیثی که غارت شوی، چه خواهی کرد؟
 اگرچه خود را به قرمز آراسته سازی،
 و به زیورهای طلا بیارایی،
 و چشمان خود را از سرمه جلا دهی،
 لیکن خود را بی جهت آرایش کرده‌ای،
 چونکه عاشقانت تو را خوار شمرده،
 قصد جان تو دارند.
 ۳۱ زیرا که صدای شنیدم مثل
 صدای زنی که درد زایمان دارد
 و ضجه‌ای همچون زنی که
 نخست‌زاده خویش را بزاید،
 یعنی صدای دختر صَهبون را که آه می‌کشد
 و دستهای خود را دراز کرده، می‌گوید:
 «وای بر من!
 زیرا که جان من به خاطر قاتلان
 بیهوش شده است!»

اورشلیم توبه نمی‌کند

در کوچه‌های اورشلیم
 گردش کرده، ببینید و بفهمید،
 و در چهارسوهایش تفتیش نمایید
 که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید،
 و خواستار راستی باشد، توانید یافت
 تا من آن را بیامرزم؟

ساکت نتوانم شد،
 چونکه تو، ای جان من،
 صدای شیپور و نعره جنگ را شنیده‌ای.
 ۲۰ ویرانی بر ویرانی اعلان شده،
 زیرا که تمام زمین غارت شده است
 و خیمه‌های من در یک آن
 و پرده‌هایم در یک لحظه به تاراج رفته است.
 ۲۱ تا به کی بیرق را ببینم
 و صدای شیپور را بشنوم؟
 ۲۲ چونکه قوم من احمقند و مرا نمی‌شناسند
 و ایشان، پسران ابله هستند
 و هیچ فهم ندارند.
 برای بدی کردن ماهرند،
 لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند.
 ۲۳ به سوی زمین نظر انداختم
 و اینک تخی و ویران بود
 و به سوی آسمان،
 و هیچ نور نداشت.
 ۲۴ به سوی کوه‌ها نظر انداختم
 و اینک پریشان بود،
 و تمام تپه‌ها، لرزان.
 ۲۵ نظر کردم و اینک آدمی نبود،
 و تمامی پرندگان هوا فرار کرده بودند.
 ۲۶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده،
 و همه شهرها از حضور خداوند
 و از شدت خشم وی خراب شده بود.
 ۲۷ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «تمامی زمین
 خراب خواهد شد لیکن آن را به تمامی نابود
 نخواهم ساخت.
 ۲۸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت،
 و آسمان از بالا سیاه خواهد شد،
 زیرا که این را گفتم و اراده نمودم

۲ اگرچه بگویند:

«قسم به حیات یهوه،»

لیکن به دروغ قسم می‌خورند.

۳ ای خداوند، آیا چشمان تو دنبال راست نیست؟

ایشان را زدی، اما غمگین نشدند.

و ایشان را تلف نمودی،

اما نخواستند ادب شوند.

رویهای خود را از سنگ سخت‌تر گردانیدند،

و نخواستند بازگشت نمایند.

۴ و من گفتم: «به راستی که اینان فقیرند و جاهل،

که راه خداوند و احکام

خدای خود را نمی‌دانند.

۵ پس نزد بزرگان می‌روم و

با ایشان صحبت خواهم نمود،

زیرا که ایشان راه خداوند و احکام

خدای خود را می‌دانند.»

لیکن ایشان همه مثل هم یوغ را شکسته،

و بندها را گسیخته‌اند.

۶ از این رو شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت،

و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد،

و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست

و هر که از آنها بیرون رود، دریده خواهد شد،

زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار

و ارتدادهای ایشان بزرگ است.

۷ «چگونه تو را برای این بیامرزم؟

پسرانت مرا ترک کردند،

و به آنچه خدا نیست، قسم خوردند

و چون من ایشان را سیر نمودم، مرتکب

زنا شدند

و در خانه‌های فاحشه‌ها ازدحام نمودند.

۸ مثل اسبان تربیت کرده شده مست شدند،

هر یکی از ایشان برای زن همسایه

خود شیهه می‌زند.

۹ خداوند می‌گوید:

آیا به خاطر این کارها

مجازات نخواهم رسانید؟

آیا جان من از چنین قومی

انتقام نخواهد کشید؟

۱۰ بر حصارهایش برآید و آنها را خراب کنید،

اما به تمامی هلاک مکنید.

شاخه‌هایش را قطع نمایید،

زیرا که از آن خداوند نیستند.

۱۱ خداوند می‌گوید:

به راستی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا،

به من به شدت خیانت ورزیده‌اند.»

۱۲ خداوند را انکار نموده، می‌گویند که

“او نیست،

بلا به ما نخواهد رسید،

و روی شمشیر و قحطی را نخواهیم دید.

۱۳ انبیا باد می‌شوند و کلام در ایشان نیست،

پس به ایشان چنین واقع خواهد شد!“

۱۴ بنابراین یهوه خدای صِبايوت* چنین می‌گوید:

«چونکه این کلام را گفتید،

همانا من کلام خود را در دهان تو آتش

و این قوم را هیزم خواهم ساخت
و ایشان را خواهد سوزانید.

^{۱۵} خداوند می‌گوید:

ای خاندان اسرائیل،

اینک من قومی را از دوردستها

بر شما خواهم آورد.

قومی که نیرومند هستند،

قومی که از قدیم هستند،

ملتی که زبان ایشان را نمی‌دانی

و سخنان ایشان را نمی‌فهمی.

^{۱۶} ترکش ایشان قبر گشاده است

و تمامی ایشان جنگاورانند.

^{۱۷} و خرمن و نان تو را

که پسران و دخترانت آن را می‌باید بخورند،

خواهند خورد

و گوسفندان و گاوان تو را خواهند بلعید،

و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد

و شهرهای حصاردار تو را که

به آنها توکل می‌نمایی،

با شمشیر هلاک خواهند ساخت.»

^{۱۸} لیکن خداوند می‌گوید: «در آن روزها نیز شما

را به تمامی هلاک نخواهم ساخت. ^{۱۹} و چون شما

گویید که "یهوه خدای ما چرا تمامی این بلاها را بر

ما وارد آورده است؟" آنگاه تو به ایشان بگو: "از این

جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین

خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در سرزمینی که

از آن شما نباشد، بندگی خواهید نمود."

^{۲۰} این را به خاندان یعقوب اعلان نمایید،

و به یهودا اعلان کرده، گویید:

^{۲۱} «ای قوم جاهل و بی‌فهم،

که چشم دارید، اما نمی‌بینید

و گوش دارید، اما نمی‌شنوید،

این را بشنوید!

^{۲۲} خداوند می‌گوید:

آیا از من نمی‌ترسید؟

آیا از حضور من نمی‌لرزید؟

من دانه‌های شن را بر دریا حد گذاشته‌ام،

که از آن نتواند گذشت،

و اگرچه امواجش متلاطم شود،

غالب نخواهد آمد

و هرچند شورش نماید، اما از آن

تجاوز نمی‌تواند کرد.

^{۲۳} اما این قوم، دلی سخت و عاصی دارند؛

ایشان فتنه انگیزخته و به راه خود رفته‌اند.

^{۲۴} در دل‌های خود نمی‌گویند که

"بباید از یهوه خدای خود بترسیم

که باران اول و آخر را در موسمش می‌بخشد

و هفته‌های معین محصول را

به جهت ما نگاه می‌دارد."

^{۲۵} خطایای شما این چیزها را دور کرده

و گناهان شما نیکویی را

از شما بازداشته است.

^{۲۶} زیرا در میان قوم من شیریان پیدا شده‌اند

که مثل کمین نشستن صیادان

در کمین می‌نشینند.

دامها گسترانیده، مردم را صید می‌کنند.

^{۲۷} مثل قفسی که پر از پرندگان باشد،

همچنین خانه‌های ایشان پر از فریب است

و از این جهت بزرگ و دولتمند شده‌اند.

^{۲۸} فربه و آراسته می‌شوند،

کارهای زشتشان را حدی نیست.

به شکایت پتیمان رسیدگی

نمی‌کنند تا داد آنها را بگیرند،
و به دفاع از حق محتاجان برنی‌خیزند.
۲۹ خداوند می‌گوید:

آیا به خاطر این کارها مجازات نخواهم رسانید
و آیا جان من از چنین ملتی
انتقام نخواهد کشید؟

۳۰ امری عجیب و هولناک

در این سرزمین واقع شده است.

۳۱ انبیا به دروغ نبوت می‌کنند،
و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می‌نمایند،
و قوم من این حالت را دوست می‌دارند،
اما در آخر این چه خواهید کرد؟

محاصره اورشلیم

۶ ای پسران بنیامین، از اورشلیم فرار کنید،
و شیپور را در یَقْوَع بنوازید
و علامتی بر پیت هَکَریم برافرازید،
زیرا که بلایی از طرف شمال رو خواهد داد؛
هلاکتی بزرگ!

۲ و من آن دختر جمیل و ظریف،

یعنی دختر ضهیون را ریشه‌کن خواهم ساخت.

۳ و شبانان با گله‌های خویش نزد وی خواهند آمد،
و خیمه‌های خود را گرداگرد او برپا نموده،
هر یک در جای خود خواهند چراند.

۴ با او جنگ را آماده سازید

و برخاسته، در وقت ظهر حمله کنیم.

وای بر ما، زیرا که روز رو به زوال نهاده است
و سایه‌های عصر دراز می‌شود.
۵ برخیزید! در شب حمله کنیم،

تا قصرهایش را ویران سازیم.
۶ زیرا که بیهوش صباپوت* چنین می‌فرماید:

«درختان را قطع نموده، مقابل

اورشلیم سنگر برپا نمایید.

زیرا این است شهری که سزاوار مکافات است،
چونکه درونش تمام ظلم است.

۷ مثل چشمه‌ای که آب خود را می‌جوشاند،

همچنان او شرارت خویش را می‌جوشاند.

ظلم و تاراج در درونش شنیده می‌شود،
و بیمارها و زخمهایش دایم در نظر من است.

۸ ای اورشلیم، تنبیه را بپذیر،

مبادا جان من از تو بیزار شود

و تو را ویران و زمین متروک گردانم.»

۹ بیهوش صباپوت* چنین می‌گوید که

«بقیه اسرائیل را مثل مو

خوشه‌چینی خواهند کرد،

پس مثل کسی که انگور می‌چیند،

دست خود را بر شاخه‌هایش دراز کن!

۱۰ کیستند که به ایشان صحبت نموده،

شهادت دهم تا بشنوند.

اینک، گوش ایشان ختنه‌ناشده است،

که نتوانند شنید.

اینک کلام خداوند برای ایشان عار گردیده است

و در آن رغبت ندارند.

۱۱ و من از شدت خشم خداوند پر شده‌ام،

و از خودداری خسته گردیده‌ام،

پس آن را در کوچه‌ها بر کودکان

و بر مجلس جوانان با هم بریز.

زیرا که شوهر و زن هر

* ۶.۶ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۹.۶ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

دو گرفتار خواهند شد،

و پیران با کهنسالان نیز.

١٢ خانه‌ها و مزرعه‌ها و زنان ایشان

با هم از آن دیگران خواهند شد،

زیرا خداوند می‌گوید:

«دست خود را به ضد ساکنان

این زمین دراز خواهیم کرد.

١٣ چونکه تمامی ایشان چه کوچک و چه بزرگ،

پر از طمع شده‌اند،

و همگی ایشان، چه نبی و چه کاهن،

فریب را به عمل می‌آورند.

١٤ و زخم قوم مرا اندک شفایی دادند،

چونکه می‌گویند:

«صلح و سلامتی است، صلح و سلامتی است.»

با آنکه صلح و سلامتی نیست.

١٥ آیا چون مرتکب اعمال زشت شدند،

خجل گردیدند؟

نه! هیچ خجل نشدند،

در آنان اثری از نجات نیست.

در میان افتادگان خواهند افتاد

و حینی که من به ایشان مکافات رسانم،

خواهند لغزید.»

خداوند می‌گوید.

١٦ خداوند چنین می‌گوید:

«بر راهها بایستید و ملاحظه نمایید

و درباره راههای قدیم درخواست نمایید

که راه نیکو کدام است تا در آن گام برداشته،

برای جان خود استراحت بیابید.

لیکن ایشان جواب دادند که

«در آن گام برنخواهیم داشت.»

١٧ و من پاسبانان بر شما گماشتم که می‌گفتند:

«به صدای شیپور گوش دهید!»

اما ایشان گفتند: «گوش نخواهیم داد.»

١٨ پس ای قومها، بشنوید،

و ای جماعت، آنچه را که

در میان ایشان است، بدانید!

١٩ ای زمین بشنو،

اینک من بلایی بر این قوم می‌آورم که

ثمره خیالات ایشان خواهد بود،

زیرا که به کلام من گوش ندادند

و شریعت مرا نیز ترک نمودند.

٢٠ چه فایده دارد که بخور از سبّا

و نی خوشبو از زمین دور دست

برای من آورده می‌شود.

قربانی‌های سوختنی شما مقبول نیست،

و قربانی‌های شما پسندیده من نیست.

٢١ بنابراین خداوند چنین می‌گوید:

«اینک من پیش روی این قوم

سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد

و پدران و پسران با هم از آنها

لغزش خواهند خورد

و ساکن زمین با همسایه‌اش

هلاک خواهند شد.»

٢٢ خداوند چنین می‌گوید:

«اینک قومی از زمین شمال می‌آورم

و قومی بزرگ از کرانه‌های زمین

خواهند برخاست.

٢٣ و کمان و نیزه خواهند گرفت.

ایشان مردان ستمکیش می‌باشند

که ترحم ندارند.

به صدای خود مثل دریا شورش خواهند نمود،

و بر اسبان سوار شده،

مثل مردان جنگی به ضد تو، ای دختر صهیون،

صف آرای خواهند کرد.»

^{۲۴} آوازه این را شنیدیم و دستهای ما سست گردید.

عذاب و درد مثل زنی که می‌زاید،

ما را درگرفته است.

^{۲۵} به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید،

زیرا که شمشیر دشمنان و ترس

از هر طرف است.

^{۲۶} ای دختر قوم من، پلاس ببوش،

و خویشتن را در خاکستر بغلطان.

ماتم کن گویی برای پسر یگانه‌ات،

مرثیه‌ای تلخ سر ده،

زیرا که هلاک کننده به ناگاه بر ما می‌آید.

^{۲۷} تو را در میان قوم خود

امتحان کننده و قلعه قرار دادم،

تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی.

^{۲۸} همه ایشان سخت عاصی شده‌اند

و برای غیبت کردن گردش می‌کنند.

برنج و آهن می‌باشند

و تمامی ایشان فساد کننده‌اند.

^{۲۹} دم کوره پر زور می‌دمد،

و سرب در آتش محو می‌گردد

قالگر بی جهت به کوره می‌گذارد،

زیرا که شیران تصفیه نمی‌شوند.

^{۳۰} نقره مردود نامیده می‌شوند،

زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.»

شرارت در سرزمین

این است کلامی که از جانب خداوند به إرمیا نازل شده، گفت: ^۲ «به دروازه خانه خداوند بایست

و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه‌ها داخل شده، خداوند را سجده می‌نمایید، کلام خداوند را بشنوید! ^۳ یهوه صباوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: راهها و کارهای خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. ^۴ به سخنان دروغ توکل ننمایید و مگویید که «این است معبد یهوه، معبد یهوه، معبد یهوه!» ^۵ زیرا اگر به راستی راهها و کارهای خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر به عمل آورید، ^۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمایید و خون بی‌گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به زیان خویش پیروی ننمایید. ^۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده‌ام، ساکن خواهم گردانید. ^۸ اینک شما به سخنان دروغی که فایده‌ای ندارد، توکل می‌نمایید. ^۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی‌شوید و به دروغ قسم نمی‌خورید و برای بعل بخور نمی‌سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی‌شناسید، پیروی نمی‌کنید؟ ^{۱۰} و داخل شده، به حضور من در این خانه‌ای که نام من بر آن است، می‌ایستید و می‌گویید که «رها پی یافته‌ایم!» فقط به این خاطر که بروید و تمامی این کارهای زشت را انجام دهید. ^{۱۱} آیا این خانه‌ای که اسم من بر آن است، در نظر شما غار دزدان شده است؟ خداوند می‌گوید: اینک من نیز این را دیده‌ام.

^{۱۲} لیکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم، بروید و آنچه را که به خاطر شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده‌ام، ملاحظه نمایید. ^{۱۳} و حال خداوند می‌گوید: از آن رو که تمام این کارها را به جا آوردید، با آنکه من بارها با شما صحبت نموده، سخن گفتم، اما نشنیدید، و شما

* ۳.۷ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب

و پس رفتند نه پیش.^{۲۵} از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز، تمامی خادمان خود انبیا را نزد شما فرستادم. بلکه من تا به این روز، پی در پی و بارها آنها را فرستادم.^{۲۶} اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند، بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند.

^{۲۷} پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو، اما تو را نخواهند شنید. ایشان را بخوان، اما ایشان تو را جواب نخواهند داد.^{۲۸} و به ایشان بگو: "اینان قومی می‌باشند که سخن پیهو خدای خویش را نمی‌شنوند و تنبیه نمی‌پذیرند. زیرا راستی از میان رفته و از دهان ایشان قطع شده است.

^{۲۹} ای اورشلیم،

موی خود را تراشیده، دور ببنداز

و بر بلندیاها آواز مرثیه برافراز،

زیرا خداوند نسل تحت غضب خود را

رد و ترک کرده است."

وادی قتل

^{۳۰} چونکه خداوند می‌گوید: پسران یهودا آنچه را که در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و بهتای منفور خویش را در خانه‌ای که نام من بر آن است، برپا نموده، آن مکان را نجس ساختند.^{۳۱} و مکانهای بلند خود را در توفت که در وادی پنه‌توم است، بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند، کاری که من به آن امر نفرموده و از خاطر خویش نگذرانده بودم.^{۳۲} بنابراین خداوند می‌گوید: اینک روزهایی می‌آید که آن بار دیگر به توفت و وادی پنه‌توم معروف نخواهد شد، بلکه به وادی قتل. و مردگانش را در توفت دفن خواهند کرد از آن رو که دیگر جایی باقی نخواهد ماند.^{۳۳} و لاشه‌های این قوم خوراک پرندگان هوا و جانوران زمین خواهد بود

را خواندم، اما جواب ندادید،^{۱۴} از این جهت به این خانه‌ای که اسم من بر آن است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم، به گونه‌ای که به شیلو عمل نمودم، عمل خواهم کرد.^{۱۵} و شما را از حضور خود خواهم راند، به گونه‌ای که تمامی برادران شما یعنی تمام نسل إفرایم را راندم.

^{۱۶} پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان صدای التماس و تمنا بلند منما و نزد من شفاعت مکن، زیرا که من تو را قبول نخواهم نمود.^{۱۷} آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کنند، نمی‌بینی؟^{۱۸} پسران، هیزم جمع می‌کنند و پدران، آتش می‌افروزند و زنان، خمیر می‌گیرند تا قرصهای نان برای ملکه آسمان بپزند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته، مرا خشمگین نمایند.^{۱۹} اما خداوند می‌گوید: آیا مرا خشمگین می‌سازند؟ نه، بلکه به خویشتن زیان می‌رسانند تا رویهای خود را رسوا سازند.^{۲۰} بنابراین خداوند پیهو چنین می‌گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان، بر انسان و بر حیوان و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد. افروخته شده، خاموش نخواهد گردید.

^{۲۱} پیهو صبايوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «قربانی‌های سوختنی خود را بر قربانی‌های خویش زیاده کنید و گوشت بخورید.^{۲۲} زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم، آنها را دربارۀ قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها امر نفرمودم.^{۲۳} بلکه این فرمان را به ایشان داده، گفتم: "سخن مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و به هر راهی که به شما حکم نمایم، بروید تا برای شما نیکو باشد." ^{۲۴} اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه مطابق مشورتها و سرکشی دل شیر خود رفتار نمودند

و کسی آنها را نخواهد راند. ^{۳۴} و از شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم صدای شادمانی و صدای خوشی و صدای داماد و صدای عروس را نابود خواهیم ساخت، زیرا که آن سرزمین ویران خواهد شد.»

«خداوند می‌گوید که در آن زمان استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کاهنان و استخوانهای انبیا و استخوانهای ساکنان اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهند آورد. ^۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و پرستش کرده‌اند، پهن خواهند کرد و آنها را جمع خواهند نمود و دفن خواهند کرد، بلکه بر روی زمین، سرگین خواهد بود. ^۳ و یهوه صباپوت* می‌گوید که تمامی باقیماندگان این طایفه شیر، در هر مکانی که باقیمانده باشند و من ایشان را به سوی آن رانده باشم، مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.

گناه و خیانت

^۴ و ایشان را بگو، خداوند چنین می‌فرماید:

اگر کسی بیفتد، آیا نخواهد برخاست؟

و اگر کسی منحرف شود،

آیا بازگشت نخواهد نمود؟

^۵ پس چرا این قوم اورشلیم به

گمراهی دایمی منحرف شده‌اند

و به فریب چسبیده،

از بازگشت نمودن سر باز می‌زنند؟

^۶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم،

اما به راستی صحبت ننمودند،

و کسی از شرارت خویش توبه نکرده

و نگفته است: "چه کرده‌ام؟" بلکه هر یک مثل اسی که به جنگ می‌دود، به راه خود بازگشت می‌کند.

^۷ لک‌لک نیز در هوا موسم خود را می‌داند،

و قمری و پرستو و دُرنا زمان

آمدن خود را نگاه می‌دارند،

لیکن قوم من احکام خداوند را نمی‌دانند.

^۸ چگونه می‌گویند که "ما حکیم هستیم

و شریعت خداوند با ما است؟"

حال آنکه قلم دروغین کاتبان

به دروغ عمل می‌نمایند.

^۹ حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتار شده‌اند.

اینک کلام خداوند را ترک نموده‌اند.

پس چه نوع حکمتی دارند؟

^{۱۰} بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهیم داد،

و مزرعه‌های ایشان را به مالکان دیگر.

زیرا که تمامی ایشان چه کوچک و چه بزرگ

پر از طمع می‌باشند

و همگی ایشان، چه نبی و چه کاهن،

به فریب عمل می‌نمایند.

^{۱۱} زخمهای قوم مرا اندک شفایی داده‌اند،

چونکه می‌گویند:

"صلح و سلامتی است! صلح و سلامتی است!"

با آنکه صلح و سلامتی نیست.

^{۱۲} آیا چون مرتکب اعمال زشت

شدند خجل گردیدند؟

نه، هیچ خجل نشدند،

چیزی از نجابت در آنها نیست.

بنابراین خداوند می‌گوید:

در میان افتادگان خواهند افتاد،

* ۳.۸ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و حینی که من به ایشان مکافات رسانم،
خواهند لغزید.»

۱۳ خداوند می‌گوید:

«ایشان را به تمامی تلف خواهم نمود
که نه انگور بر مو و نه انجیر
بر درخت انجیر یافت شود.
برگها پژمرده خواهد شد،
و آنچه به ایشان بدهم،
از ایشان قطع خواهد شد.»

۱۴ پس ما چرا می‌نشینیم؟

جمع بشوید تا به شهرهای
حصاردار داخل شویم
و در آنها ساکت باشیم.

زیرا که بیهوده خدای ما، ما را ساکت گردانیده
و آب تلخ به ما نوشانیده است،
از آن رو که به خداوند گناه ورزیده‌ایم.
۱۵ برای صلح و سلامتی انتظار کشیدیم،
اما هیچ خیر حاصل نشد؛
و برای زمان شفا،
و اینک وحشت پدید آمد.

۱۶ خروش اسبان او از دان شنیده شد

و از صدای شیعه زورآوران
تمامی زمین لرزان گشت،
زیرا که آمده‌اند و زمین و هر چه در آن است
و شهر و ساکنانش را خورده‌اند.

۱۷ زیرا خداوند می‌گوید:

«اینک من در میان شما
مارها و افعی‌ها خواهم فرستاد

که آنها را افسون نتوان کرد،
و شما را خواهند گزید.»

مرثیهٔ ارمیا برای قومش

۱۸ کاش که از غم خود تسلی می‌یافتم.
دل من در درونم به درد آمده است.

۱۹ اینک صدای التماس دختر
قوم من از سرزمین دور می‌آید که:
«آیا خداوند در صهیون نیست؟
مگر پادشاهش در آن نیست؟

پس چرا خشم مرا به بتهای خود
و خدایان بیگانه برافروختند؟»

۲۰ «موسم محصول گذشت

و تابستان تمام شد
و ما نجات نیافتیم!»

۲۱ به خاطر جراحت دختر قوم خود

مجروح شده و ماتم گرفته‌ام
و حیرت مرا فرو گرفته است.

۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست؟

و طیبی در آن پیدا نمی‌شود؟

پس دختر قوم من چرا شفا نیافته است؟

کاش که سر من آب می‌بود

و چشمانم چشمه اشک،

تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود

گریه می‌کردم.

۲ کاش که در بیابان منزلگاه مسافران می‌بود،

تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان می‌رفتم.

چونکه همگی ایشان زناکار

و جماعت خیانتکارند.

۳ زبان خویش را مثل کمان به دروغ می‌کشند.

۹

در سرزمین قوی شده‌اند، اما نه برای حقیقت.
زیرا خداوند می‌گوید:

از شرارت به شرارت ترقی می‌کنند،
و مرا نمی‌شناسند.»

۴ هر یک از همسایه خویش مواظب باشید،
و به هیچ برادر اعتماد ننمایید،
زیرا هر برادر از پا در می‌آورد
و هر همسایه به غیبت در گردش است.
۵ هر کس همسایه خود را فریب می‌دهد،
و ایشان به حقیقت صحبت نمی‌نمایند،
و زبان خود را به دروغگویی آموخته‌اند،
و از کج‌رفتاری خسته شده‌اند.

۶ خداوند می‌گوید که

مسکن تو در میان فریب است
و از مکر خویش نمی‌خواهند که مرا بشناسند.
۷ بنابراین یهوه صبايوت* چنین می‌گوید:
«اینک من ایشان را به کوره گذاشته،
امتحان خواهم نمود.

زیرا به خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟
۸ زبان ایشان تیر مرگبار است
که به فریب سخن می‌رانند.

به زبان خود با همسایه خویش
سخنان صلح‌آمیز می‌گویند،
اما در دل خود برای او کمین می‌گذارند.
۹ پس خداوند می‌گوید:

آیا به خاطر این چیزها ایشان
را مجازات نرسانم
و آیا جانم از چنین قومی
انتقام نکشد؟

۱۰ برای کوه‌ها گریه و شیون
و برای مرتع‌های بیابان ماتم برپا می‌کنم،
زیرا که سوخته شده است
و هیچ کس از آنها گذر نمی‌کند،
و صدای رمه شنیده نمی‌شود.

هم پرندگان هوا و هم جانوران
فرار کرده و رفته‌اند.
۱۱ اورشلیم را به توده‌ها

و مسکن شغالها تبدیل می‌کنم
و شهرهای یهود را ویران و متروک
خواهم ساخت.»

۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست
که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد، تا از این
چیزها خبر دهد که چرا زمین خراب و مثل بیابان
سوخته شده است که هیچ کس از آن گذر نمی‌کند.
۱۳ پس خداوند می‌گوید: «چونکه شریعت مرا که
پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و صدای
مرا نشنیدند و در آن رفتار نمودند، ۱۴ بلکه پیروی
سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بَعْلَها که پدران
ایشان آنها را به ایشان آموختند، رفتند. ۱۵ از این
جهت یهوه صبايوت، خدای اسرائیل چنین می‌گوید:
اینک من آفستین* را خوراک این قوم خواهم ساخت
و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید. ۱۶ و ایشان را
در میان قومهایی که ایشان و پدران ایشان آنها را
نشناختند، پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در پی
ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.»

۱۷ یهوه صبايوت چنین می‌گوید:
«تفکر کنید و زنان نوحه گر را بخوانید تا ببایند
و در پی زنان حکیم بفرستید تا ببایند.

* ۷.۹ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۱۵.۹ مادهای بسیار تلخ

۱۸ و ایشان عجله نموده، برای ما ماتم برپا کنند
تا چشمان ما اشکها بریزد
و مژگان ما آبها جاری سازد.
۱۹ زیرا که آواز نوحه گری از
صهیون شنیده می شود که
"چگونه غارت شدیم!
چه بسیار خجل گردیدیم،
چونکه سرزمین را ترک کردیم
و مسکنهای ما، ما را بیرون انداخته اند."

۲۰ پس ای زنان، کلام خداوند را بشنوید،
و گوشهای شما کلام دهان او را بپذیرد
و شما به دختران خود نوحه گری را تعلیم دهید
و هر زن به همسایه خویش ماتم را.
۲۱ زیرا مرگ به پنجره های ما برآمده،
به قصرهای ما داخل شده است
تا کودکان را از بیرون
و جوانان را از چهارسوها ریشه کن سازد.
۲۲ بگو، «خداوند چنین می گوید:
لاشه های مردمان مثل سرگین بر روی صحرا
و مانند بافه در پی دروگر افتاده است
و کسی نیست که آن را برچیند.»

۲۳ خداوند چنین می گوید: «حکیم، از حکمت
خود فخر ننماید و نیرومند، از تنومندی خویش
شادمان نشود و دولت مند به دولت خود نبالد. ۲۴ بلکه
هر که فخر نماید، از این فخر بکند که فهم دارد و مرا
می شناسد که من یهوه هستم، که رحمت و انصاف
و عدالت را در زمین به جا می آورم. زیرا در این چیزها
مسرور می باشم.» خداوند می گوید.
۲۵ خداوند می گوید: «اینک روزهایی می آید که
ختنه ناشدگان را با ختنه شدگان مجازات خواهیم کرد.

۲۶ یعنی مصر و یهودا و ایدوم و عمونیان و موآب و آنانی
را که گوشه های موی خود را می تراشند و در صحرا
ساکنند. زیرا که تمامی این قومها ختنه نشده هستند و
تمامی خاندان اسرائیل در دل ختنه نشده هستند.»

خداوند و بتها

۱. ای خاندان اسرائیل، کلامی را که خداوند
به شما می گوید، بشنوید! ۲ خداوند
چنین می گوید:

«راه قومها را یاد مگیرید
و از نشانه های آسمانها مترسید،
زیرا که دیگر قومها از آنها می ترسند.
۳ چونکه رسوم این قومها پوچ است
که ایشان درختی از جنگل با تبر می برند
که صنعت دستهای نجار می باشد.
۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده،
با میخ و چکش محکم می کنند تا تکان نخورد.
۵ و آنها مثل مترسک در بوستان خیار می باشند
که سخن نمی توانند گفت
و آنها را می باید برداشت،
چونکه راه نمی توانند رفت.
از آنها مترسید،
زیرا که ضرر نتوانند رسانید
و قوت نفع رسانیدن هم ندارند.»

۶ ای یهوه، مثل تو کسی نیست!
تو بزرگ هستی
و اسم تو در قوت بزرگ است!
۷ ای پادشاه قومها،
کیست که از تو نترسد؟
زیرا که این به تو می شاید!
چونکه در تمامی حکیمان قومها،

و در تمامی ممالک ایشان،

مانند تو کسی نیست.

^۸ تمامی ایشان وحشی و احمق می‌باشند،

تنبیه بپتها چیزی جز چوب نیست.

^۹ نقره چکش خورده از ترشیش

و طلا از اوفاز

که صنعت صنعتگر

و کار دستهای زرگر باشد، می‌آورند.

لاجورد و ارغوان لباس آنها،

و همه اینها کار مردان ماهر است.

^{۱۰} اما یهوه خدای حق است

و او خدای زنده و پادشاه سرمدی می‌باشد.

از خشم او زمین پریشان می‌شود

و قومها قهر او را متحمل نتوانند شد.

^{۱۱} به ایشان چنین بگویند:

«خدایانی که آسمان و زمین را نساخته‌اند،

از روی زمین

و از زیر آسمان تلف خواهند شد.»

^{۱۲} او زمین را به قوت خود ساخت

و جهان را به حکمت خویش استوار نمود

و آسمان را به عقل خود گسترانید.

^{۱۳} چون ندا درمی‌دهد،

غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید.

ابرها از کرانه‌های زمین برمی‌آورد

و برقها برای باران می‌سازد

و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد.

^{۱۴} تمامی مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند

و هر که تمثالی می‌سازد، خجل خواهد شد.

زیرا که بت ریخته شده او دروغ است

و در آن هیچ نفسی نیست.

^{۱۵} آنها بی‌ارزشند و اسباب مسخره،

و در روزی که به محاکمه می‌آیند،

تلف خواهند شد.

^{۱۶} او که سهم یعقوب است، مثل آنها نمی‌باشد.

زیرا که او سازنده همه موجودات است،

و اسرائیل عصای میراث وی است

و اسم او یهوه صباپوت* می‌باشد.

^{۱۷} ای که در تنگی ساکن هستی،

بُقه‌چه خود را از زمین بردار!

^{۱۸} زیرا خداوند چنین می‌گوید:

«اینک من این بار،

ساکنان این زمین را با فلاخن خواهم انداخت

و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بفهمند.»

^{۱۹} وای بر من، به خاطر صدمه من.

زخم مرا علاجی نیست!

اما گفتم، «این مصیبت من است،

و باید آن را تحمل کنم.»

^{۲۰} خیمه من خراب شد

و تمامی طنابهای من گسیخته گردید.

پسرانم از من بیرون رفته، ناپدید شدند.

کسی نیست که خیمه مرا پهن کند

و پرده‌های مرا برپا نماید.

^{۲۱} زیرا که شبانان وحشی شده‌اند

و خداوند را طلب نمی‌نمایند.

بنابراین کامیاب نخواهند شد

و همه گله‌های ایشان پراکنده خواهد گردید.

^{۲۲} اینک صدای خبری می‌آید

و آشوبی بزرگ از دیار شمال.

تا شهرهای یهودا را ویران

* ۱۶.۱۰ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و مسکن شغالها سازد.

دعای إرمیا

۲۳ ای خداوند،

می‌دانم که راه انسان از آنِ او نیست

و آدمی که راه می‌رود،

قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی‌باشد.

۲۴ ای خداوند مرا اصلاح نما،

اما به انصاف و نه به غضب خود،

مبادا مرا ذلیل سازی.

۲۵ غضب خویش را

بر قومهایی که تو را نمی‌شناسند، بریز.

و بر طایفه‌هایی که اسم تو را نمی‌خوانند.

زیرا که ایشان یعقوب را خورند

و او را بلعیده، تباہ ساختند

و مسکن او را ویران نمودند.

عهد شکسته

این است کلامی که از جانب خداوند به

إرمیا نازل شده، گفت: ۲ «کلام این عهد را

بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویید.

۳ و تو به ایشان بگو، پیهه خدای اسرائیل چنین

می‌گوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود.

۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از

سرزمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده،

گفتم: سخن مرا بشنوید و مطابق هر آنچه به شما

امر بفرمایم، آن را به جا بیاورید تا شما قوم من باشید

و من خدای شما باشم. ۵ و تا سوگندی را که برای

پدران شما خوردم، وفا نمایم که زمینی را که به شیر و

عسل جاری است، چنانکه امروز شده است، به ایشان

بدهم. ۶ «پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.»

۶ سپس خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان

را در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم ندا کرده،

بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را به جا

آورید. ۷ زیرا از روزی که پدران شما را از سرزمین مصر

برآوردم تا امروز، ایشان را تأکید سخت نمودم و بارها

تأکید نموده، گفتم: «از سخن من اطاعت کنید.» ۸ اما

نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند، بلکه پیروی

سرکشی دل شیر خود را نمودند. پس تمام سخنان این

عهد را بر سر ایشان آوردم، چونکه امر فرموده بودم

که آن را وفا نمایند، اما وفا ننمودند.»

۹ و خداوند مرا گفت: «فتنه‌ای در میان مردان

یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است. ۱۰ آنها

به خطایای پدران پیشین خود که از گوش سپردن

به سخنان من سر باز می‌زدند، برگشتند و ایشان

خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و

خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را که با پدران

ایشان بسته بودم، شکستند.» ۱۱ بنابراین خداوند

چنین می‌گوید: اینک من بلایی را که از آن نتوانند

رست، بر ایشان خواهم آورد. و نزد من التماس

خواهند کرد، اما ایشان را قبول نخواهم نمود. ۱۲ و

شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزد خدایانی

که برای آنها بخور می‌سوزانیدند، فریاد خواهند کرد،

اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگز ایشان را نجات

نخواهند داد. ۱۳ زیرا که ای یهودا، شماره خدایان

تو به اندازه شهرهای تو می‌باشد و مطابق شماره

کوچه‌های اورشلیم، قربانگاههای رسوایی برپا داشتید،

یعنی قربانگاهها به جهت بخور سوزانیدن برای بعل.

۱۴ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان

صدای التماس و تمنا بلند نمما، زیرا که چون در وقت

مصیبت خویش مرا بخوانند، ایشان را جواب نخواهم

نمود. ۱۵ محبوبه مرا در خانه من چه کار است، حال

۲۱ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «درباره اهل غناتوت که قصد جان تو دارند و می‌گویند: «به نام یهوه نبوت مکن، مبادا به دست ما کشته شوی.»

۲۲ از این جهت یهوه صباپوت چنین می‌گوید: اینک ایشان را مجازات خواهم کرد. جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد. ۲۳ و برای ایشان کسی باقی نخواهد ماند، زیرا که من بر اهل غناتوت، در سال مجازات ایشان، بلا خواهم فرستاد.»

شکایت إرمیا

۱۲ ای خداوند، تو عادلتر هستی از اینکه من به حضور تو شکایت آورم. لیکن درباره احکامت با تو سخن خواهم گفت. چرا راه شریران کامیاب می‌شود؟ و تمامی خیانتکاران ایمن می‌باشند؟ ۲ تو ایشان را غرس نمودی، پس ریشه زدند و نمو کرده، میوه نیز آوردند. تو به دهان ایشان نزدیکی، اما از قلب ایشان دور. ۳ اما تو، ای خداوند، مرا می‌شناسی؛ مرا دیده، دل مرا نزد خود امتحان کرده‌ای. ایشان را مثل گوسفندان برای قربانی بیرون کش، و ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما. ۴ زمین تا به کی ماتم خواهد نمود و گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند؟ حیوانات و پرندگان به خاطر شرارت ساکنانش تلف شده‌اند،

که شرارت ورزیده است؟ آیا التماسها و گوشت قربانی می‌تواند گناه تو را از تو دور بکند؟ پس چگونه می‌توانی وجد نمایی؟»

۱۶ خداوند تو را زیتون شاداب نامیده بود، درختی که به میوه نیکو آراسته بود. اما به صدای غوغایی بزرگ، آتش در آن افروخته است که شاخه‌هایش شکسته گردیده. ۱۷ زیرا یهوه صباپوت* که تو را غرس نموده بود، بلاپی بر تو فرموده است، زیرا خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خود مرتکب شرارت شده‌اند و برای بعل بخور سوزانیده، خشم مرا برافروخته‌اند.

نقشه به ضد إرمیا

۱۸ و خداوند مرا تعلیم داد، پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی. ۱۹ و من مثل بره دست آموز که به قربانگاه برند، بودم. و نمی‌دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، می‌گفتند: «درخت را با میوه‌اش برباد دهیم و آن را از زمین زندگان قطع نماییم، تا اسمش دیگر در یادها نماند.» ۲۰ اما ای یهوه صباپوت، که داور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بگذار که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم، زیرا که شکایت خود را نزد تو آورده‌ام.

* ۱۷.۱۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

زیرا می‌گویند: «او به عاقبت ما توجهی ندارد.»

جواب خداوند

^۵ اگر وقتی که با پیاذگان دویدی، تو را خسته کردند، پس چگونه با اسبان می‌توانی برابری کنی؟ و هرچند در سرزمین سالم، ایمن هستی، در طغیان اردن چه خواهی کرد؟^۶ زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در پی تو صدای بلند می‌کنند؛ پس اگرچه سخنان نیکو به تو بگویند، ایشان را باور مکن.»

^۷ «من خانه خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم. و محبوب جانم را به دست دشمنانش تسلیم نمودم.^۸ میراث من مثل شیر جنگل برای من گردید. او به ضد من صدای خود را بلند کرد، از این جهت از او نفرت کردم.

^۹ آیا میراث من برایم مثل مرغ شکاری رنگارنگ که پرندگان دور او را گرفته باشند، شده است؟

بروید و تمامی حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورید تا بخورند.^{۱۰} شبانان بسیار تاختستان مرا خراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند.

و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران تبدیل ساختند.

^{۱۱} آن را ویران ساختند و آن ویران شده،

نزد من ماتم گرفته است.

تمامی سرزمین ویران شده،

چونکه کسی این را در دل خود راه نمی‌دهد.

^{۱۲} بر تمامی بلندی‌های صحرا،

تاراج کنندگان هجوم آوردند،

زیرا که شمشیر خداوند

از کنار زمین تا کنار دیگرش هلاک می‌کند

و برای هیچ بشری ایمنی نیست.

^{۱۳} گندم کاشتند و خار درویدند،

خوبشستن را به رنج آورده، نفع نبردند.

و از محصول شما به خاطر

شدت خشم خداوند

خجل گردیدند.

^{۱۴} خداوند درباره تمامی همسایگان شریر خود که ضرر می‌رسانند، به مملکتی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است، چنین می‌گوید: «اینک ایشان را از آن سرزمین برمی‌گنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمی‌گنم.^{۱۵} و بعد از برگردن ایشان، بازگشت خواهم کرد و بر ایشان ترحم خواهم نمود و هر یک از ایشان را به ملک خویش و هر کس را به سرزمین خود باز خواهم آورد.^{۱۶} و اگر ایشان راههای قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من، یعنی به حیات یهوه قسم خورند، چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بعل قسم خورند، آنگاه ایشان در میان قوم من بنا خواهند شد.^{۱۷} اما اگر نشنوند، آنگاه آن قوم را به تمامی برگنده، هلاک خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

کمر بند کتانی

^{۱۳} خداوند به من چنین گفت: «برو و کمربندی از کتان برای خود بخر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.»^۲ پس کمر بند را مطابق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم.^۳ و

پدران و پسران را با یکدیگر به هم خواهم انداخت. از هلاک ساختن ایشان دلسوزی و شفقت و رحم نخواهم نمود.»

هشدار در مورد اسارت

^{۱۵} بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشوید،

زیرا خداوند صحبت می‌نماید.

^{۱۶} برای پیهو خدای خود جلال را توصیف نمایید،

قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد

و پایهای شما بر کوه‌های ظلمت بلغزد.

و چون منتظر نور باشید،

آن را به سایه مرگ تبدیل ساخته،

به ظلمت غلیظ تبدیل نماید.

^{۱۷} و اگر این را نشنوید،

جان من در خفا به خاطر تکبر

شما گریه خواهد کرد

و چشم من زارزار گریسته،

اشکها خواهد ریخت،

از این جهت که گله خداوند

به اسیری برده شده است.

^{۱۸} به پادشاه و ملکه بگو:

«خود را فروتن ساخته، بنشینید،

زیرا که افسرها، یعنی تاجهای

جلال شما افتاده است.

^{۱۹} شهرهای جنوب مسدود شده،

کسی نیست که آنها را باز سازد.

و تمامی یهودا اسیر شده،

و یکسره به اسیری رفته است.

^{۲۰} چشمان خود را بلند کرده،

آنانی را که از طرف شمال می‌آیند، ببینید.

گله‌ای که به تو داده شد، کجاست؟

و گوسفندان زیبای تو کجا؟

کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت: ^۴ «این کمر بند را که خریدی و به کمر خود بستی، بگیر و به رود فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.» ^۵ پس رفتم و آن را در فرات مطابق آنچه خداوند به من فرموده بود، پنهان کردم.

^۶ و بعد از گذشت روزهای بسیار، خداوند مرا گفت: «برخاسته، به فرات برو و کمر بندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی، از آنجا بگیر.» ^۷ پس به فرات رفتم و گنده، کمر بند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم، برگرفتم و اینک کمر بند پوسیده بود و به درد هیچ کاری نمی‌خورد.

^۸ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ^۹ «خداوند چنین می‌فرماید: تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را همچنین تباه خواهم کرد. ^{۱۰} و این قوم شیریری که از شنیدن سخن من خودداری نموده، سرکشی دل خود را پروی می‌نمایند و در پی خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می‌کنند، مثل این کمر بند خواهند شد که به درد هیچ کاری نمی‌خورند. ^{۱۱} زیرا خداوند می‌گوید: همانگونه که کمر بند به کمر آدمی می‌چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خود چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و فخر و زینت باشند، اما نشنیدند.

خمره‌های شراب

^{۱۲} پس این کلام را به ایشان بگو: «یهو خدای اسرائیل چنین می‌گوید: هر قشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر ما نمی‌دانیم که هر قشک از شراب پر خواهد شد؟» ^{۱۳} پس به ایشان بگو: «خداوند چنین می‌گوید: تمامی ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر تخت داوود می‌نشینند و کاهنان و انبیا و تمامی ساکنان اورشلیم را به مستی پُر خواهم ساخت. ^{۱۴} و خداوند می‌گوید: ایشان را یعنی

فحطی، شمشیر، و طاعون

۱۴ کلام خداوند که درباره خشکسالی به ایرمیا نازل شد:

۲ «یهودا سوگواری می کند
و دروازه هایش بی قوت شده است.
ماتم کنان بر زمین می نشینند،
و فریاد اورشلیم بالا می رود.
۳ و شریفان ایشان خادمان
خود را برای آب می فرستند؛
نزد آب انبارها می روند و آب نمی یابند
و با ظرفهای خالی برگشته،
خجل و رسوا می شوند
و سرهای خود را می پوشانند.
۴ به خاطر اینکه زمین ترک خورده است؛
از آنجا که باران بر سرزمین نباریده است،
زارعان خجل شده،
سرهای خود را می پوشانند.
۵ حتی غزالها نیز در صحرا می زایند
و نوزادان خود را ترک می کنند،
چونکه هیچ گیاه نیست.
۶ گورخران بر بلندیاها ایستاده،
مثل شغالها برای باد نفس نفس می زنند،
و چشمان آنها بی قوت می گردد،
چونکه هیچ علفی نیست.»

۷ ای خداوند،
اگرچه گناهان ما بر ضد ما شهادت می دهد،
اما به خاطر اسم خود عمل نما،
زیرا که ارتدادهای ما بسیار شده است
و به تو گناه ورزیده ایم.
۸ ای تو که امید اسرائیل،

۲۱ اما چون او، یارانت را به حکمرانی تو برپا کند،
چه خواهی گفت؟
چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده ای.
آیا دردها مثل زنی که می زاید،
تو را فرو نخواهد گرفت؟
۲۲ و اگر در دل خود گویی:
"این چیزها چرا به سرم آمده است؟"،
بدان که به خاطر زیادی گناهانت،
دامنهایت گشاده شده
و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است.
۲۳ آیا حَبَثی، پوست خود را تبدیل تواند نمود؟
یا پلنگ، خالهای خویش را؟
آنگاه شما نیز که به بدی کردن خو گرفته اید،
نیکویی توانید کرد؟

۲۴ و من ایشان را
مثل گاه که پیش روی باد صحرا رانده شود،
پراکنده خواهم ساخت.»

۲۵ «قرعه تو و سهمی که از جانب من،
برای تو سنجیده شده، این است.»
خداوند این را می گوید.
«چونکه مرا فراموش کردی
و به دروغ اعتماد نمودی.
۲۶ پس من نیز دامنهایت را
پیش روی تو آشکار خواهم ساخت
و رسوایی تو دیده خواهد شد.
۲۷ فسق و شبهه های تو
و زشتی زناکاری تو و رجاسات تو را
بر تپه های بیابان مشاهده نمودم.
وای بر تو، ای اورشلیم،
تا به کی پاک نخواهی شد!»

و نجات‌دهنده او در وقت تنگی می‌باشی،
چرا مثل غربی در سرزمین
و مانند مسافری که
تنها برای شبی خیمه می‌زند، شده‌ای؟
۹ چرا مثل شخص متحیر
و مانند جنگاوری که
نمی‌تواند نجات دهد، هستی؟
اما تو، ای خداوند، در میان ما هستی
و ما به نام تو نامیده شده‌ایم.
پس ما را ترک منما!»

۱۰ خداوند به این قوم چنین می‌گوید:
«ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده‌اند
و پایهای خود را باز نداشتند.
بنابراین خداوند ایشان را قبول نکرد
و حال عصیان ایشان را به یاد آورده،
گناه ایشان را جزا خواهد داد.»

۱۱ خداوند به من گفت: «برای خیریت این قوم
دعا منما! ۱۲ چون روزه گیرند، ناله ایشان را نخواهم
شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی بگذرانند،
ایشان را قبول نخواهم فرمود، بلکه من ایشان را به
شمشیر و قحطی و طاعون هلاک خواهم ساخت.»
۱۳ پس گفتم: «آه، ای خداوند بیهوه، اینک انبیا
به ایشان می‌گویند که "شمشیر را نخواهید دید و
قحطی به شما نخواهد رسید، بلکه شما را در این مکان
صلح و سلامتی پایدار خواهم داد."» ۱۴ پس خداوند
مرا گفت: «این انبیا به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند.
من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم
و صحبت ننمودم، بلکه ایشان به رویاهای دروغین
و سحر پوچ و حيله دل‌های خویش برای شما نبوت
می‌کنند. ۱۵ بنابراین خداوند درباره این انبیا که به اسم

من نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام و می‌گویند
که "شمشیر و قحطی در این سرزمین نخواهد شد"،
می‌گویند که این انبیا به شمشیر و قحطی کشته خواهند
شد. ۱۶ و این قومی که برای ایشان نبوت می‌کنند، در
کوچه‌های اورشلیم به خاطر قحطی و شمشیر انداخته
خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان
ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند، زیرا که
شرارت ایشان را بر خودشان خواهم ریخت.

۱۷ «پس این کلام را به ایشان بگو:
"چشمان من شبانه‌روز اشک می‌ریزد و آرامی ندارد،
زیرا که آن دوشیزه،

یعنی دختر قوم من به جراحی بزرگ
و ضربه‌ای بی‌نهایت سخت
شکسته شده است.

۱۸ اگر به صحرا بیرون روم،
اینک کشتگان شمشیر!
و اگر به شهر داخل شوم،
اینک بیماران از گرسنگی!

زیرا که هم انبیا و کاهنان
در سرزمین تجارت می‌کنند
و هیچ نمی‌دانند.»

۱۹ آیا یهودا را به تمامی ترک کرده‌ای؟
و آیا جانت صهیون را منقور داشته است؟
چرا ما را چنان زده‌ای که

برای ما هیچ علاجی نیست؟
برای صلح و سلامتی انتظار کشیدیم،
اما هیچ خبری نیامد،
و برای زمان شفا،
و اینک وحشت پدید آمد.

۲۰ ای خداوند،
به شرارت خود و به عصیان پدران خویش،

اعتراف می‌نماییم،

زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.

۲۱ به خاطر اسم خود، ما را رد منما.

تخت جلال خویش را خوار مشمار.

عهد خود را که با ما بستی به یاد آورده،

آن را مشکن.

۲۲ آیا در میان خدایان دروغین قومها،

هستند خدایانی که باران ببارانند؟

و آیا آسمان می‌تواند بارش بدهد؟

مگر تو، ای یهوه، خدای ما، همان نیستی؟

به تو امیدوار هستیم،

چونکه تو کننده همه اینکارها می‌باشی.

خداوند باز نخواهد ایستاد

۱۵ و خداوند مرا گفت: «اگرچه هم موسی و هم سموئیل به حضور من می‌ایستادند،

جان من به این قوم مایل نمی‌شد. ایشان را از حضور

من دور انداز، تا بیرون روند. ۲ و اگر به تو بگویند

”به کجا بیرون رویم؟“، به ایشان بگو: ”خداوند

چنین می‌فرماید:

آنکه در خور مرگ است، به مرگ،

و آنکه سزاوار شمشیر است، به شمشیر،

و آنکه سزاوار قحطی است، به قحطی

و آنکه لایق اسیری است، به اسیری.“

۳ خداوند می‌گوید: بر ایشان چهار نوع خواهم

گماشت: یعنی شمشیر برای کشتن و سگان برای دریدن

و پرندگان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک

ساختن. ۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان پریشان

خواهم ساخت. به خاطر مَنسِی پسر جَزَقِیا پادشاه

یهودا و کارهایی که او در اورشلیم کرد.

۵ زیرا ای اورشلیم،

کیست که بر تو ترحم نماید؟

کیست که برای تو ماتم گیرد؟

و کیست که راه خود را کج کند

تا از صلح و سلامتی تو بپرسد؟

۶ خداوند می‌گوید:

چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی،

من نیز دست خود را بر تو دراز کرده،

تو را هلاک ساختم،

زیرا که از گذشت کردن خسته شدم.

۷ ایشان را در دروازه‌های سرزمین

با غریبال به باد خواهم افشاند،

و قوم خود را بی‌فرزند ساخته، هلاک خواهم نمود،

چونکه از راههای خود بازگشت نکردند.

۸ بیوه‌زنان ایشان برابم از ریگ دریا زیاده شده‌اند،

پس بر ایشان در وقت ظهر،

بر مادران جوانانشان،

تاراج کننده‌ای خواهم آورد

و ترس و وحشت را بر شهر

ناگهان چیره خواهم گردانید.

۹ زاینده هفت نوزاد زیون شده، جان بداد،

و آفتاب او که هنوز روز باقی بود، غروب کرد

و او خجل و رسوا گردید.

خداوند می‌گوید:

من بقیه ایشان را،

پیش روی دشمنان ایشان،

به شمشیر خواهم سپرد.»

۱۰ وای بر من، که تو، ای مادر، مرا مرد جنگجو

و ستمگر برای تمامی این سرزمین زایدی. نه به ربا

دادم و نه ربا گرفتم. با این حال، هر یک از ایشان مرا

لعنت می‌کنند. ۱۱ خداوند می‌گوید: «به یقین تو را برای

نیکویی‌رها خواهم ساخت و به یقین دشمن را در زمان

تنگی و در زمان پریشانی نزد تو دلیل خواهم گردانید.

۱۲ آیا آهن می‌تواند آهن شمالی را بشکند؟
و یا برنج را؟^{۱۳} توانگری و خزینۀ هایت را، به
سبب همه گناهانت که در سراسر حدودت انجام
داده‌ای، بی‌قیمت به تاراج خواهم داد.^{۱۴} و تو را
همراه دشمنانت به سرزمینی که نمی‌شناسی، خواهم
کوچانید. زیرا آتشی در خشم من فروخته شده، شما
را خواهد سوزانید.»

۱۵ ای خداوند، تو این را می‌دانی،
پس مرا به یاد آورده، از من دیدار نما
و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر
و به دیرغضبی خویش مرا تلف منما
و بدان که به خاطر تو رسوایی را کشیده‌ام.
۱۶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم،
و کلام تو شادی و لذت دل من گردید.
زیرا که به نام تو، ای یهوه،
خدای صباوت* نامیده شده‌ام.
۱۷ در مجلس عشرت کنندگان ننشستم

و شادی ننمودم.
به خاطر دست تو به تنهایی ننشستم،
زیرا که مرا از خشم پر ساختی.
۱۸ درد من چرا دایمی است؟
زخم من چرا مرگبار و علاج ناپذیر می‌باشد؟
آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده
و آب ناپایدار خواهی شد؟

۱۹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید:

«اگر بازگشت نمایی،

من بار دیگر تو را به حضور خود

محکم خواهم ساخت

و اگر از چیزهای نفیس صحبت کنی،

نه چیزهای رذیل،

آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود

و ایشان هستند که نزد تو خواهند برگشت

نه تو نزد ایشان!

۲۰ من تو را برای این قوم

دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت،

و با تو جنگ خواهند نمود،

اما بر تو غالب نخواهند آمد،

زیرا من برای نجات دادن و رهانیدن تو،

با تو هستم.»

خداوند می‌گوید.

۲۱ «تو را از دست شیران خواهم رهانید

و تو را از کف ستمکیشان

فدیه خواهم نمود.»

قحطی، شمشیر، مرگ

۱۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۱ «برای خود زنی مگیر و تو را در این مکان
پسران و دختران نباشد. ۲ زیرا خداوند درباره پسران و
دخترانی که در این مکان به دنیا آیند و درباره مادرانی
که ایشان را بزایند و پدرانی که ایشان را در این سرزمین
تولید نمایند، چنین می‌گوید: ۳ به بیماریه‌های مرگبار
خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن
نخواهند شد، بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و
به شمشیر و قحط تباه خواهند شد و لاشه‌های ایشان
غذا ی پرندگان هوا و حیوانات وحشی زمین خواهد بود.
۴ زیرا خداوند چنین می‌گوید: به خانه سوگواری
داخل شو و برای ماتم گرفتن نرو و برای ایشان

* ۱۶.۱۵ خدای لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

بازگشت اسرائیلیان پراکنده

۱۴ «بنابراین خداوند می‌گوید: اینک روزهایی می‌آید که بار دیگر گفته خواهد شد "قسم به حیات یهوه که قوم اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آورد." ۱۵ بلکه "قسم به حیات یهوه که قوم اسرائیل را از سرزمین شمال و همه سرزمینهایی که ایشان را به آنها رانده بود، برآورد." زیرا من ایشان را به سرزمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم آورد. ۱۶ خداوند می‌گوید: اینک ماهیگیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هر کوه و هر تپه و از سوراخهای صخره‌ها شکار کنند. ۱۷ زیرا چشمانم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نه! ۱۸ من اول عصیان و گناهان ایشان را جزای دو برابر خواهم رسانید، چونکه سرزمین مرا به لاشه‌های بتهای منفور خود آلوده کرده و میراث مرا با تمثالهای کراهت‌آورشان پر ساخته‌اند.»

۱۹ ای خداوند، که قوت من و قلعه من،
و در روز تنگی پناهگاه من هستی!
قومها از کرانه‌های زمین نزد تو آمده،
خواهند گفت:

«پدران ما جز دروغ و بتهای پوچ
که هیچ فایده‌ای نداشت،
چیزی به ارث نبردند.

۲۰ آیا می‌شود که انسان برای خود خدایان بسازد
و حال آنکه آنها خدا نیستند؟»

۲۱ «پس اینک، این مرتبه ایشان

سوگواری منما، زیرا خداوند می‌گوید که سلامتی خود یعنی نیکویی و رحمت‌های خویش را از این قوم خواهم برداشت. ۱ هم بزرگ و هم کوچک در این سرزمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویششان را مجروح نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید. ۷ و برای شخص سوگوار نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تسلی نمایند و کاسه سوگواری را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید. ۸ و نیز به خانه جشن داخل مشو و با ایشان برای خوردن و نوشیدن منشین. ۹ زیرا که یهوه صیابوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من در روزهای شما و در نظر شما فریاد خوشی و آواز شادمانی و صدای داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت.

۱۰ هنگامی که همه این سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو بپرسند که "خداوند از چه سبب تمامی این بلای بزرگ را به ضد ما گفته است و عصیان و گناهی که به یهوه خدای خود ورزیده‌ایم، چیست؟" ۱۱ آنگاه تو به ایشان بگو: "خداوند می‌گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت و پرستش کردند و مرا ترک نموده، شریعت مرا نگاه نداشتند. ۱۲ و شما از پدران خویش زیاده‌شمارت ورزیدید، چونکه هر یک از شما سرکشی دل‌شیر خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید. ۱۳ بنابراین من شما را از این سرزمین به سرزمینی که شما و پدران شما آن را نمی‌شناختند، خواهم انداخت و در آنجا شبانه‌روز خدایان غیر را عبادت خواهید نمود، زیرا که من بر شما به لطف نظر نخواهم نمود.»

* ۹.۱۶ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و چون گرما بیاید، نخواهد ترسید
و برگش شاداب خواهد ماند.
در خشکسالی نگرانی نخواهد داشت
و از آوردن میوه باز نخواهد ماند.^۹
دل از همه چیز فریبنده‌تر است
و بسیار بیمار!
کیست که آن را بفهمد؟

۱۰ «من یهوه تفتیش کننده دل
و آزماینده افکار هستم
تا به هر کس مطابق راههایش
و بر اساس ثمره کارهایش جزا دهم.»

۱۱ مثل کبک که بر تخمهایی
که نهاده باشد، بنشیند،
همچنان است کسی که
مال را به بی انصافی جمع کند.
در نیمه عمرش آن را ترک خواهد کرد
و در آخرت خود احمق خواهد بود.
۱۲ مکان قُدس ما تخت جلال

و از ازل رفیع است.
۱۳ ای خداوند، که امید اسرائیل هستی،
همگانی که تو را ترک نمایند،
خجل خواهند شد.
آنانی که از تو روی گردانند،
بر خاک نوشته خواهند شد،
چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است،
ترک نموده‌اند.

۱۴ ای خداوند، مرا شفا بده،
پس شفا خواهم یافت.
مرا نجات بده، پس ناجی خواهم شد،
زیرا که تو تسبیح من هستی.

را آگاه خواهم گردانید؛
بلی، دست خود و قدرت خویش را
به ایشان خواهم شناسانید
و خواهند دانست که اسم من یهوه است!^۱

گناه یهودا

۱۷ «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس
نوشته شده است. و بر لوح دل ایشان و بر
شاخهای قربانگه‌های شما نقش شده است. ۲ مادامی
که پسران ایشان قربانگه‌های خود و آشیره‌های خویش
را نزد درختان سبز و بر تپه‌های بلند یاد می‌دارند، ۳ ای
کوه من، که در صحرا هستی، ثروت و تمامی گنجهای
تو را به تاراج خواهم داد و مکانهای بلند تو را نیز به
خاطر گناهی که در همه حدود خود ورزیده‌ای. ۴ و
تو خود، ملک خویش را که به تو داده‌ام، برباد خواهی
داد و دشمنانت را در سرزمینی که نمی‌شناسی، خدمت
خواهی نمود. زیرا آتشی در خشم من افروخته‌اید که تا
به ابد مشتعل خواهد بود.»

و خداوند چنین می‌گوید:
«ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد،
و بشر را اعتماد خویش سازد
و دلش از یهوه برگردد.
۶ و او مثل درخت غرغر در بیابان خواهد بود
و چون نیکویی آید، آن را نخواهد دید،
بلکه در مکانهای خشک بیابان
در زمین شوره متروک ساکن خواهد شد.

۷ مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد
و خداوند اعتماد او باشد.
۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود
که ریشه‌های خویش را به سوی رود پهن می‌کند

۱۵ اینک ایشان به من می‌گویند:

«کلام خداوند کجاست؟

الان واقع بشود!»

۱۶ و اما من از بودن شبان برای تو سر باز نزد،
و تو می‌دانی که روز بلا را نخواستم.

آنچه از لپهایم بیرون آمد

به حضور تو آشکار بود.

۱۷ برای من باعث ترس مباش،

که در روز بلا پناهگاه من تو هستی.

۱۸ باشد که ستمکاران من سرافکنده شوند،

اما من سرافکنده نشوم.

ایشان هراسان شوند،

اما من هراسان نشوم.

روز بلا را بر ایشان بیاور

و ایشان را به هلاکت دو برابر هلاک کن.

تقدیس سبت

۱۹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزد
دروازه پسران قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل
می‌شوند و از آن بیرون می‌روند و نزد همه دروازه‌های
اورشلیم بایست.

۲۰ و به ایشان بگو: "ای پادشاهان یهودا، و

تمامی مردمان یهودا و همه ساکنان اورشلیم که از

این دروازه‌ها داخل می‌شوید، کلام خداوند را بشنوید!

۲۱ خداوند چنین می‌گوید: به خاطر جان خود با حذر

باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را

داخل دروازه‌های اورشلیم مسازید. ۲۲ و در روز سبت

هیچ باری از خانه‌های خود بیرون میاورید و هیچ‌کس

مکنید، بلکه روز سبت را تقدیس نمایید، چنانکه به

پدران شما امر فرمودم.»

۲۳ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا

نداشتند، بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تا

نشنوند و تنبیه را نپذیرند.

۲۴ «و خداوند می‌گوید: «اگر مرا به درستی

بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه‌های این

شهر داخل نسازید و روز سبت را تقدیس نموده،

هیچ‌کس در آن نکنید، ۲۵ آنگاه پادشاهان و سروران

بر تخت داوود بنشینند، و بر ارایه‌ها و اسبان سوار

شده، ایشان و سروران ایشان، مردان یهودا و ساکنان

اورشلیم از دروازه‌های این شهر داخل خواهند شد

و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود. ۲۶ و از

شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از سرزمین بنیامین

و از نواحی پست و کوهستان و یگب خواهند آمد و

قربانی‌های سوختنی و قربانیها و هدایای آردی و بخور

و قربانی‌های تشکر را به خانه خداوند خواهند آورد.

۲۷ و اگر مرا نشنیده، روز سبت را تقدیس ننمایید و

در روز سبت باری حمل کرده، از دروازه‌های اورشلیم

داخل سازید، آنگاه در دروازه‌های آتشی خواهم

افروخت که قصرهای اورشلیم را به آتش خواهد

کشید و خاموش خواهد شد.»

کوزه‌گر و گِل

این است کلامی که از جانب خداوند به

۱۸ ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به خانه

کوزه‌گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو

خواهم شنوانید.»

۱۴ آیا برف لبنان از صخره صحرا باز ایستد؟
یا آبهای سرد که از جای دور جاری می‌شود،
خشک گردد؟

۱۵ زیرا که قوم من مرا فراموش کرده
برای خدایان دروغین بخور می‌سوزانند.

آنها، ایشان را از راهپایشان،
یعنی از راههای قدیم برمی‌گردانند
تا در کوره‌راهها،

به راههایی که ساخته نشده است، بروند.
۱۶ تا سرزمین خود را

مایه وحشت و ریشخند ابدی بگردانند،
به حدی که هر که از آن گذر کند،
متحیر شده، سر خود را خواهد جنبانید.
۱۷ من مثل باد شرقی،

ایشان را از حضور دشمنان
پراکنده خواهم ساخت
و در روز مصیبت ایشان،
پشت خود را به ایشان نشان
خواهم داد و نه روی را.»

۱۸ آنگاه گفتند: «بیایید تا به ضد إرمیا تدبیرها
نماییم، زیرا که شریعت از گاهنان و مشورت از
حکیمان و کلام از انبیا برپاد نخواهد رفت. پس
بیایید تا او را به زبان خود بزنی و هیچ سخنش را
گوش ندهیم.»

۱۹ ای خداوند، مرا گوش بده
و سخن دشمنان مرا بشنو!
۲۰ آیا بدی به عوض نیکویی داده خواهد شد؟
زیرا که برای جان من گودال کنده‌اند.

به یاد آور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم
تا درباره ایشان سخن نیکو گفته،
شدت خشم تو را از ایشان برگردانم.
۲۱ پس پسران ایشان را به قحطی بسپار

۳ پس به خانه کوزه‌گر فرود شدم، اینک او بر
چرخها کار می‌کرد. ۴ و ظرفی که از گل می‌ساخت، در
دست کوزه‌گر خراب شد، پس دوباره ظرفی دیگر از
آن ساخت، به گونه‌ای که به نظر کوزه‌گر پسند آمد
که بسازد.

۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت:
۶ «خداوند می‌گوید: ای خاندان اسرائیل، آیا من مثل
این کوزه‌گر با شما عمل نتوانم نمود؟ زیرا چنانکه گل
در دست کوزه‌گر است، همچنان شما ای خاندان
اسرائیل، در دست من می‌باشید. ۷ هنگامی که درباره
قومی یا مملکتی برای کنند و ویران ساختن و هلاک
نمودن سخنی گفته باشم، ۸ اگر آن قومی که درباره
ایشان گفته باشم، از شرارت خویش بازگشت نمایند،
آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصد نموده‌ام،
خواهم برگشت.

۹ و هرگاه درباره قومی یا مملکتی به جهت بنا
کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم، ۱۰ اگر ایشان
در نظر من شرارت ورزند و سخن مرا نشنوند، آنگاه
از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم،
خواهم برگشت.

۱۱ الان مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم را
خطاب کرده، بگو که «خداوند چنین می‌گوید: اینک
من به ضد شما بلایی آماده می‌سازم و به ضدتان
تدبیری می‌انديشم. پس هر کدام از شما از راه زشت
خود بازگشت نمایید و راهها و کارهای خود را اصلاح
کنید.» ۱۲ اما ایشان خواهند گفت: «بیهوده است!
زیرا که ما افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هر کدام
مطابق سرکشی دل شریر خود رفتار خواهیم کرد.

۱۳ «بنابراین خداوند چنین می‌گوید:

در میان قومها پرس و جو کنید؛

کیست که مثل این چیزها را شنیده باشد؟
دوشیزه اسرائیل کاری بسیار زشت کرده است.

و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما.
 زنان ایشان، پی‌فرزند و بیوه گردند،
 و مردانشان به طاعون بمیرند،
 و جوانانشان در جنگ به
 شمشیر کشته شوند.

^{۲۲} و چون فوجی بر ایشان ناگهان بیاوری،
 نعره‌ای از خانه های ایشان شنیده شود.
 زیرا به جهت گرفتار کردن چاله کنده‌اند
 و دامها برای پایهایم پنهان نموده‌اند.

^{۲۳} اما تو، ای خداوند،
 تمامی مشورت‌هایی را که ایشان
 به قصد جان من نموده‌اند، می‌دانی.
 پس عصیان ایشان را میامرز
 و گناه ایشان را از نظر خویش محو مساز،
 بلکه ایشان به حضورت سرنگون شوند،

و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.
 خداوند چنین گفت: «برو و کوزه سفالین
 ۱۹ از کوزه‌گر بخر و بعضی از مشایخ قوم
 و مشایخ کاهنان را همراه خود بردار. ^۲ و به وادی
 بن‌هتوم که نزد دهنه دروازه کوزه‌گران است، بیرون
 رفته، سخنانی را که به تو خواهم گفت، در آنجا ندا
 کن. ^۳ و بگو: "ای پادشاهان یهودا و ساکنان اورشلیم،
 کلام خداوند را بشنوید! یهوه صیباوت* خدای اسرائیل
 چنین می‌گوید: اینک بر این مکان چنان بلاپی خواهم
 آورد که گوش هر کس که آن را بشنود، صدا خواهد
 کرد. ^۴ از آن رو که مرا ترک کردند و این مکان را
 خوار شمردند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه
 خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا
 آنها را شناخته بودند، سوزانیدند و این مکان را از
 خون پی‌گناهان پر ساختند. ^۵ و مکانهای بلند برای

بَعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی‌های
 سوختنی برای بَعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده
 و نگفته بودم و حتی از دلم هم نگذشته بود. ^۶ بنابراین
 خداوند می‌گوید: اینک روزهایی می‌آید که این مکان به
 توفت یا به وادی بن‌هتوم دیگر نامیده نخواهد شد،
 بلکه به وادی قتل. ^۷ مشورت یهودا و اورشلیم را در
 این مکان پوچ خواهم گردانید و ایشان را در برابر
 دشمنانشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان
 دارند، به دم هلاک خواهم کرد و لاشه‌های ایشان را
 خوراک پرندگان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت.
^۸ و این شهر را مایه حیرت و ریشخند خواهم گردانید،
 به حدی که هر که از آن عبور کند، متحیر شده، به
 خاطر تمامی بلایایش ریشخند خواهد نمود. ^۹ گوشت
 تن پسران ایشان و گوشت تن دختران ایشان را به آنها
 خواهم خورانید و در محاصره و تنگی که دشمنانشان
 و جویندگان جانشان بر ایشان خواهند آورد، هر کس
 گوشت همسایه خود را خواهد خورد."

^{۱۰} آنگاه کوزه را در مقابل چشم آنانی که همراه
 تو می‌روند، بشکن. ^{۱۱} و ایشان را بگو: "یهوه صیباوت
 چنین می‌گوید: به آن شکل که کسی کوزه کوزه‌گر را
 می‌شکند و آن را دیگر مرمت نتوان کرد، همچنان این
 قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان را در
 توفت دفن خواهند کرد جایی دیگر برای دفن کردن
 باقی نخواهد بود. ^{۱۲} خداوند می‌گوید: به این مکان و
 به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و این شهر را
 مثل توفت خواهم ساخت. ^{۱۳} و خانه‌های اورشلیم
 و خانه‌های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس
 خواهد شد، یعنی همه خانه‌هایی که بر بامهای آنها
 بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای
 ریختنی برای خدایان غیر تقدیم نمودند.»

* ۳.۱۹ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

به بابل خواهید رفت و در آنجا خواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.»

شکایت یرمیا

۷ ای خداوند، مرا فریفتی، پس فریفته شدم.
از من قویتر بودی و غالب شدی.

تمامی روز مضحکه شدم

و هر کس مرا مسخره می کند.

۸ زیرا هر گاه می خواهم صحبت نمایم،

ناله می کنم و ندا می نمایم

«خشونت و ویرانی!»

زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من

باعث رسوایی و استهزا گردیده است.

۹ پس گفتم که

«او را اعلام نخواهم نمود

و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت»،

آنگاه در دل من همچون آتش افروخته شد

و در استخوانهایم بسته گردید

و از خودداری خسته شده،

باز نتوانستم ایستاد.

۱۰ زیرا که از بسیاری سرزنش شنیدم

و از هر جانب ترس بود

و تمامی یاران نزدیکم گفتند:

«از او شکایت کنید! شکایت خواهیم نمود!»

و افتادن مرا انتظار می کشند.

و می گویند: «شاید فریفته شود،

آنگاه بر او غالب خواهیم شد،

و انتقام خود را از او خواهیم گرفت!»

۱۱ لیکن خداوند با من مثل جنگاور مهیب است،

۱۴ سپس یرمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود، باز آمد و در صحن خانه خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت: ۱۵ «یهوه صباپوت، خدای اسرائیل، چنین می گوید: اینک من بر این شهر و بر همه روستاهایش، تمامی بلایا را که دربارهاش گفته ام، وارد خواهم آورد، زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا نشنیدند.»

فُشُحور یرمیا را آزار می دهد

۲۰ فُشُحور پسر اِمّیر کاهن که ناظر ارشد خانه خداوند بود، یرمیای نبی را که به این امور نبوت می کرد، شنید. ۲ پس فُشُحور یرمیای نبی را زده، او را در گندهای که نزد دروازه بالایی بنیامین که نزد خانه خداوند بود، گذاشت. ۳ و در فردای آن روز، فُشُحور یرمیا را از گنده بیرون آورد و یرمیا او را گفت: «خداوند اسم تو را نه فُشُحور، بلکه ماگور میسّابیب* خوانده است. ۴ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک من تو را مایه ترس خودت و تمامی دوستانت می گردانم. ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید. ۵ و تمامی ثروت این شهر و تمامی مشقت آن را و تمامی چیزهای نفیس آن را تسلیم خواهم کرد و همه خزانه های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد. ۶ و تو، ای فُشُحور، با تمامی ساکنان خانهات به اسیری خواهید رفت. تو با تمامی دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی،

* ۲۰.۳ یعنی "وحشت از هر طرف"

تا مشقت و غم را مشاهده نمایم
و روزهایم در سرافکندگی تلف شود؟

نبوت درباره سقوط اورشلیم

۲۱ کلامی که به إرمیا از جانب خداوند نازل شد، وقتی که صدقیای پادشاه، قشحور پسر ملکیا و صَفْنِیا پسر مَعْسِیای کاهن را نزد او فرستاده، گفت: ^۲ «برای ما از خداوند سؤال نما، زیرا که نَبوگَدِنَصَّر پادشاه بابل با ما جنگ می‌کند. شاید که خداوند مطابق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا او از ما برگردد.»

^۳ إرمیا به ایشان گفت: «به صدقیا چنین بگوید: ^۴ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به دست شماس و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده‌اند، جنگ می‌کنید، برمی‌گردانم و ایشان را در درون این شهر جمع خواهم کرد. ^۵ و من به دست دراز و بازوی قوی و به شدت غضب و خشمی بزرگ با شما جنگ خواهم نمود. ^۶ و ساکنان این شهر را، هم از انسان و هم از حیوان، خواهم زد که به طاعونی سخت خواهند مرد. ^۷ و خداوند می‌گوید که بعد از آن صدقیا، پادشاه یهودا و خادمانش و این قوم یعنی آنانی را که از طاعون و شمشیر و قحط در این شهر باقیمانده باشند، به دست نَبوگَدِنَصَّر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشد. و او بر ایشان رحم و شفقت و گذشت نخواهد نمود.» ^۸ و به این قوم بگو که «خداوند چنین می‌فرماید: اینک من راه حیات و راه مرگ را پیش شما می‌گذارم؛ ^۹ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحطی و طاعون

از این جهت ستمکاران من خواهند افتاد و غالب نخواهند آمد.

و چونکه به فهم رفتار ننمودند، بی‌نهایت خجل خواهند گردید؛
به رسوایی ابدی که هرگز فراموش نخواهد شد.
^{۱۲} اما ای یهوه صَبایوت*، که عادلان را می‌آزمایی و افکار و دلها را می‌بینی،
باشد که انتقام تو را از ایشان ببینم،
زیرا که شکایت خود را نزد تو باز نمودم.

^{۱۳} برای خداوند بسرایید
و خداوند را سیاس بخوانید،
زیرا که جان مسکینان را
از دست شیریان رهایی داده است.

^{۱۴} ملعون باد روزی که در آن به دنیا آمده‌ام
و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زایید.
^{۱۵} ملعون باد کسی که پدر مرا مژده داد و گفت که:

«برای تو فرزندی پسر زاده شده است!»
و او را بسیار شادمان گردانید.

^{۱۶} آن کس مثل شهرهایی بشود
که خداوند آنها را شفقت ننموده
واژگون ساخت.

فریادی در صبح و نعره‌ای
در وقت ظهر بشنود.
^{۱۷} زیرا که مرا از رجم نکشت تا مادرم
قبر من باشد و رجم او همیشه
آبستن ماند.
^{۱۸} چرا از رجم بیرون آمدم

* ۱۲.۲۰ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

”ای پادشاه یهودا که بر تخت داوود نشسته‌ای، تو و بندگان و قومت که به این دروازه‌ها داخل می‌شوی، کلام خداوند را بشنوی: ^۳ خداوند چنین می‌گوید: انصاف و عدالت را اجرا دارید و مظلومان را از دست ظالمان برهانید و بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ستم و جور منمائید و خون بی‌گناهان را در این مکان مریزید. ^۴ زیرا اگر این کار را به جا آورید، به یقین پادشاهانی که بر تخت داوود بنشینند، از دروازه‌های این خانه داخل خواهند شد و هر یک با خادمان و قوم خود بر ارابه‌ها و اسبان سوار خواهند گردید. ^۵ اما اگر این سخنان را نشنوی، خداوند می‌گوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد. ^۶ «زیرا خداوند درباره خاندان پادشاه یهودا چنین می‌گوید:

”اگر چه تو نزد من چلعداد و قله لبنان می‌باشی، لیکن من تو را به بیابان و شهرهای متروک تبدیل خواهم ساخت. ^۷ و بر تو خراب کنندگان که هر یک با اسلحه‌اش باشد،

معین می‌کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند.

^۸ و قومهای بسیار چون از این شهر عبور نمایند، به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر بزرگ چرا چنین کرده است. ^۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجد و عبادت نمودند. ^{۱۰}

برای مرده گریه منمائید و برای او ماتم مگیرید. زارزار بگریید برای او که می‌رود، زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و سرزمین زادگاه خویش را نخواهد دید.

خواهد مرد، اما هر که بیرون رود و به دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده‌اند بیفتد، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد. ^{۱۰} زیرا خداوند می‌گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه از نیکویی برگردانیدم. این شهر به دست پادشاه بابل تسلیم شده، و او، آن را به آتش خواهد سوزانید.

^{۱۱} «و درباره خاندان پادشاه یهودا بگو: ”کلام خداوند را بشنوی: ^{۱۲} ای خاندان داوود خداوند چنین می‌فرماید:

بامدادان به انصاف داوری نمایی

و مظلومان را از دست ظالمان برهانید،

مبادا شدت خشم من

به خاطر بدی کارهای شما

مثل آتش صادر گردد

و مشتعل شده،

خاموش کننده‌ای نباشد. “»

^{۱۳} خداوند می‌گوید:

«ای ساکنان وادی،

و ای صخره هامون،

که می‌گویید:

”کیست که به ضد ما فرود آید؟

و کیست که به مسکنهای ما داخل شود؟“

اینک من به ضد تو هستم.

^{۱۴} مطابق ثمره کارهایتان

شما را مجازات خواهم کرد،

و آتشی در جنگل این شهر خواهم افروخت

که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید. «»

خداوند می‌گوید.

خداوند چنین گفت: «به خانه پادشاه یهودا

فرود آی و در آنجا این کلام را بگو. ^۲ بگو:

داوری بر پسران یوشیا

^{۱۱} زیرا خداوند درباره شَلّوم، پسر یوشیا پادشاه یهوذا که به جای پدر خود یوشیا پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است، چنین می گوید که «دیگر به اینجا برنخواهد گشت، ^{۱۲} بلکه در مکانی که او را به اسیری برده‌اند، خواهد مرد و این سرزمین را دیگر نخواهد دید.

^{۱۳} «وای بر آن کسی که خانه خود را به بی‌انصافی، و بالاخانه‌های خویش را به ناحق بنا می‌کند، که از همسایه خود به رایگان خدمت می‌گیرد و مزدش را به او نمی‌دهد.

^{۱۴} که می‌گوید:

«خانه‌ای بزرگ و اطافه‌ای وسیع
برای خود بنا می‌کنم.»

و پنجره‌ها برای خویشتن می‌شکافد
و سقف آن را از سرو آزاد می‌پوشاند
و به رنگ سرخ رنگ می‌کند.

^{۱۵} آیا از این جهت که با

سروهای آزاد رقابت می‌نمائی،
سلطنت خواهی کرد؟

آیا پدرت خوردن و نوشیدن نمی‌نمود
و انصاف و عدالت را به جا نمی‌آورد؟
آنگاه برایش سعادت‌مندی می‌بود.
^{۱۶} فقیر و مسکین را دادرسی می‌نمود،
آنگاه سعادت‌مندی می‌شد.

مگر شناختن من این نیست؟»

خداوند می‌گوید.

^{۱۷} «اما چشمان و دل تو،

نیست جز برای حرص خودت

و برای ریختن خون بی‌گناهان

و برای ظلم و ستم تا آنها را به جا آوری.»

^{۱۸} بنابراین خداوند درباره یهوایقیم، پسر یوشیا پادشاه یهوذا چنین می‌گوید:

«برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت:

«آه، ای برادر من» یا «آه، ای خواهر!»

و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت:

«آه، ای آقا» یا «آه، ای والامقام!»

^{۱۹} او را کشیده شده

و بیرون از دروازه‌های اورشلیم

به جای دور انداخته شده،

همچون الاغی دفن خواهد گردید.

^{۲۰} به فراز لبنان برآمده، فریاد برآورد

و صدای خود را در باشان بلند کن.

و از عباریم فریاد کن،

زیرا که تمامی دوستانت تلف شده‌اند.

^{۲۱} در حین سعادت‌مندی تو، به تو سخن گفتم،

اما گفتی: «گوش نخواهم گرفت.»

همین از کودکی عادت تو بوده است که

به صدای من گوش ندهی.

^{۲۲} باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید

و دوستانت به اسیری خواهند رفت.

پس در آن وقت به خاطر تمامی شرارتت،

خجل و رسوا خواهی شد.

^{۲۳} ای که در لبنان ساکن هستی،

و آشیانه خویش را در سروهای آزاد می‌سازی!

هنگامی که غصه‌ها و درد مثل زنی که می‌زاید،

تو را فرو گیرد،

چه قدر بر تو افسوس خواهند کرد؟

داوری بر یهوایکین پادشاه

۲۴ یهوه می‌گوید: به حیات من قسم که اگرچه کنیاها* پسر یهوایقیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می‌بود، بدون شک تو را از آنجا می‌کندم. ۲۵ و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند، و به دست آنانی که از ایشان ترسانی، و به دست نبوکدنصر پادشاه بابل، و به دست گلدانیان تسلیم خواهم نمود. ۲۶ و تو و مادر تو را که تو را زاید، به سرزمین غربی که در آن زاده نشدید، خواهم انداخت که در آنجا خواهید مرد. ۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند، مراجعت نخواهند نمود.»

۲۸ آیا این مرد، کنیاها ظرفی خوار شکسته می‌باشد؟ آیا ظرفی ناپسندیده است؟

چرا او با فرزندانش

به سرزمینی که آن را نمی‌شناسند،

انداخته و افکنده شده‌اند؟

۲۹ ای زمین، ای زمین، ای زمین،

کلام خداوند را بشنو!

۳۰ خداوند چنین می‌فرماید:

«این شخص را بی‌فرزند

و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد،

بنویس،

زیرا که هیچ کس از نسل وی کامیاب نخواهد شد

و بر تخت داوود نخواهد نشست،

و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

شاخه صالح

۲۳ خداوند می‌گوید: «وای بر شبانانی که گله مرتع مرا هلاک و پراکنده می‌سازند.»
۲ بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم

مرا می‌چرانند، چنین می‌گوید: «شما گله مرا پراکنده ساخته و رانده‌اید و به آنها توجه ننموده‌اید. پس خداوند می‌گوید: اینک من مجازات بدی کارهای شما را بر شما خواهم رسانید. ۳ و من بقیه گله خویش را از همه سرزمینهایی که ایشان را به آنها رانده‌ام، جمع خواهم کرد و ایشان را به آغلهای ایشان باز خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند شد. ۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند، خواهم گماشت که بار دیگر ترسان و پریشان نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» سخن خداوند این است.

۵ خداوند می‌گوید: «اینک روزهایی می‌آید که شاخه‌ای صالح برای داوود برپا می‌کنم و پادشاهی که سلطنت نموده، به فهم رفتار خواهد نمود و انصاف و عدالت را در سرزمین به اجرا خواهد گذاشت. ۶ در روزهای وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل در امنیت به سر خواهد برد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدقینو.*»

۷ بنابراین خداوند می‌گوید: «اینک روزهایی می‌آید که دیگر نخواهند گفت "قسم به حیات یهوه که قوم اسرائیل را از سرزمین مصر برآورد"،^۸ بلکه "قسم به حیات یهوه که نسل خاندان اسرائیل را از سرزمین شمال و از همه سرزمینهایی که ایشان را به آنها رانده بود، بیرون آورده، رهبری نموده است." آنگاه آنان در سرزمین خود ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغین

۹ درباره انبیا:

دل من در درونم شکسته،

و همه استخوانهایم لرزان است؛

مثل شخصی مست هستم

* ۲۴.۲۲ همان یهوایکین ۶.۲۳ یعنی "یهوه، عدالت ما"

و مانند مردی مدهوش شراب،
به سبب خداوند و به سبب کلام مقدس او .
۱۰ زیرا که سرزمین پر از زناکاران است
و به خاطر لعنت، زمین ماتم می‌کند
و مرتعهای بیابان خشک شده است،
زیرا که راه ایشان بد و
توانایی ایشان پوچ است.

۱۱ و خداوند می‌گوید:

«چونکه هم انبیا و هم کاهنان خدانشناسند.
شرارت ایشان را حتی در خانه خود نیز یافته‌ام.

۱۲ بنابراین راه ایشان

مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ

برای ایشان خواهد بود

که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد.

در سال مکافات ایشان

بلا بر ایشان عارض خواهم گردانید؛»

زیرا خداوند می‌گوید.

۱۳ «در میان انبیای سامره حماقتی دیده‌ام

که برای بعل نبوت کرده،

قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده‌اند.

۱۴ و در میان پیامبران اورشلیم

نیز چیز هولناک دیدم؛

مرتکب زنا شده، به دروغ رفتار می‌نمایند

و دستهای شیران را تقویت می‌دهند،

مبادا هر یک از ایشان از شرارت

خویش بازگشت نماید.

و تمامی ایشان برای من مثل سدوم

و ساکنان آن مانند غموره گردیده‌اند.»

۱۵ بنابراین یهوه صبايوت* درباره آن انبیا

چنین می‌گوید:

«اینک من به ایشان آفستین* خواهم خورانید

و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید،

زیرا که از انبیای اورشلیم،

خدانشناسی در تمامی سرزمین

منتشر شده است.»

۱۶ یهوه صبايوت چنین می‌گوید: «به سخنان این

انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند، گوش مدهید، زیرا

شما را به پوچی تعلیم می‌دهند و رویای دل خود را بیان

می‌کنند و نه از دهان خداوند. ۱۷ و به آنانی که مرا

حقیر می‌شمارند، پیوسته می‌گویند: "خداوند می‌فرماید

که برای شما صلح و سلامتی خواهد بود" و به آنانی

که به سرکشی دل خود رفتار می‌نمایند می‌گویند که "بلا

به شما نخواهد رسید."

۱۸ کیست که از مشورت خداوند آگاه شده باشد

تا ببیند و کلام او را بشنود؟

و کیست که به کلام او گوش فرا داشته،

به آن توجه نموده باشد.

۱۹ اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده

چون گردبادی دور می‌زند

و بر سر شیران فرود خواهد آمد.

۲۰ غضب خداوند تا مقاصد دل او را به جا نیاورد

و به انجام نرساند، برخواهد گشت.

در روزهای آخر این را نیکو خواهید فهمید.

۲۱ من این انبیا را نفرستادم، لیکن دویدند.

به ایشان سخن نگفتم،

اما ایشان نبوت نمودند.

را نفرستادم و نگماشتم. پس به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید.» این است فرموده خداوند.

۳۳ «و چون این قوم یا نبی یا کاهنی از تو سؤال نموده، گویند که "وحی خداوند چیست؟" پس به ایشان بگو: "کدام وحی؟" سخن خداوند این است که شما را طرد خواهم کرد. ۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند "وحی یهوه!" به یقین بر آن مرد و بر خانه‌اش مجازات خواهم رسانید. ۳۵ و هر کدام از شما به همسایه خویش و هر کدام به برادر خود چنین گویند که "خداوند چه جواب داده است؟" و "خداوند چه گفته است؟" ۳۶ لیکن وحی یهوه را دیگر به زبان نیاورید، زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود. چونکه کلام خداوند زنده یعنی یهوه صیابت خداوند ما را مخدوش ساخته‌اید. ۳۷ و به نبی چنین بگو که "خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه گفته است؟" ۳۸ و اگر می‌گویند: "وحی یهوه!" پس یهوه چنین می‌فرماید: "چونکه این سخن یعنی "وحی یهوه" را گفتید، با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که "وحی یهوه" را مگویید، ۳۹ بنابراین اینک من شما را به تمامی فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران‌تان داده بودم، از حضور خود دور خواهم انداخت. ۴۰ و عار ابدی و رسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد، بر شما خواهم آورد.»

دو سبد انجیر

۲۴ و بعد از آنکه نبوگدنصر پادشاه بابل یکنیا* پسر یهوایقم پادشاه یهودا را با رئیس‌ان یهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دو سبد انجیر را که پیش معبد خداوند گذاشته شده بود، به من نشان داد ۲ که در

۲۲ اما اگر در مشورت من استوار می‌ماندند،

کلام مرا به قوم من بیان می‌کردند

و ایشان را از راه بد

و از کارهای شریر ایشان برمی‌گردانیدند.»

۲۳ یهوه می‌گوید: «آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نه؟» ۲۴ خداوند می‌گوید: «آیا کسی خود را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم؟ مگر من آسمان و زمین را پر نمی‌سازم؟ کلام خداوند این است.

۲۵ «سخنان انبیا را که به اسم من به دروغ نبوت کردند، شنیدم که گفتند: "خواب دیدم! خواب دیدم!" ۲۶ این تا به کی در دل انبیایی که به دروغ نبوت می‌کنند، خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می‌باشند، ۲۷ که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می‌گویند، قصد دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا به سبب بعل فراموش کردند. ۲۸ آن نبی‌ای که خواب دیده است، خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد، کلام مرا به راستی بیان نماید. خداوند می‌گوید: "گاه را با گندم چه کار است؟" ۲۹ خداوند می‌گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می‌کند؟» ۳۰ بنابراین خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که کلام مرا از یکدیگر می‌دزدند.» ۳۱ و خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را به کار برده، می‌گویند: "او گفته است."» ۳۲ و خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت می‌کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا با دروغها و خیالهای خود همراه می‌نمایند. حال آنکه من ایشان

* ۱.۲۴ همان "یهویاکین"

هفتاد سال اسارت

۲۵

کلامی که در سال چهارم یهوایقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا که سال اول نبوگدنصر پادشاه بابل بود، بر ارمیا درباره تمامی قوم یهودا نازل شد.^۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و تمامی ساکنان اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت: «از سال سیزدهم یوشیا پسر آمون پادشاه یهودا تا امروز، که بیست و سه سال باشد، کلام خداوند بر من نازل می‌شد و من به شما سخن می‌گفتم و بارها صحبت می‌نمودم، اما شما گوش نمی‌دادید.^۴ و گرچه خداوند تمامی خادمان خود انبیا را نزد شما فرستاد و بارها ایشان را فرستاد، اما نشنیدید و گوش خود را فرا نگرفتید تا به آن توجه نمایید.^۵ آنها گفتند: "هر یک از شما از راه بد خود و کارهای شریر خویش بازگشت نمایید و در سرزمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا به ابد بخشیده است، ساکن باشید.^۶ و از پی خدایان غیر نروید و آنها را عبادت و پرستش ننمایید و به کارهای دستهای خود غضب مرا شعله‌ور مسازید، مبدا بر شما بلا برسانم."^۷ اما خداوند می‌گوید: «مرا اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به کارهای دستهای خویش برای بلای خود به هیجان آوردید.»^۸

^۸ «بنابراین یهوه صباپوت* چنین می‌گوید: "چونکه کلام مرا نشنیدید،^۹ خداوند می‌گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را با خادم خود نبوگدنصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این سرزمین و بر ساکنانش و بر همه قومهایی که به اطراف آن می‌باشند، خواهم آورد و آنها را به تمامی هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.^{۱۰} و

سبد اول، انجیر بسیار خوب مثل انجیر نوبر بود و در سبد دیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی‌شود خورد.^۳ و خداوند مرا گفت: «ای ارمیا، چه می‌بینی؟» گفتم: «انجیر. اما انجیرهای خوب، بسیار خوب است و انجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن را نمی‌توان خورد.»

^۴ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: "مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را که ایشان را از اینجا به سرزمین گلدانیان برای نیکویی فرستادم، منظور خواهم داشت.^۱ و چشمان خود را بر ایشان به خیریت خواهم انداخت و ایشان را به این سرزمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، ویران نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند.^۷ و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم. ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل به سوی من بازگشت خواهند نمود."

^۸ خداوند چنین می‌گوید: "مثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی‌توان خورد، به یقین، من نیز صدقیا پادشاه یهودا و سران او و بقیه اورشلیم را که در این سرزمین باقی مانده‌اند و آنانی را که در مصر ساکن‌اند، تسلیم خواهم نمود.^۹ و ایشان را در تمامی ممالک سرزمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکانهایی که ایشان را رانده‌ام، عار و ضرب‌المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت.^{۱۰} و در میان ایشان شمشیر و قحطی و طاعون خواهم فرستاد تا از سرزمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ام، نابود شوند."^{۱۱}

* ۸.۲۵ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

از میان ایشان صدای شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیاب و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید.^{۱۱} و تمامی این سرزمین خراب و ویران خواهد شد و این قومها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.^{۱۲} و خداوند میگوید که «بعد از اتمام هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن قوم و بر سرزمین گلدانیان مجازات گناه ایشان را خواهم رسانید و آن را به ویرانه ابدی تبدیل خواهم ساخت.^{۱۳} و بر این سرزمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفتهام یعنی هر چه در این کتاب نوشته شده است که ارمیا آن را درباره تمامی قومها نبوت کرده است، خواهم آورد.^{۱۴} زیرا که قومهای بسیار و پادشاهان بزرگ ایشان را بنده خود خواهند ساخت و ایشان را مطابق کارهای ایشان و مطابق کارهای دستهای ایشان جزا خواهم رسانید.»

پیاله غضب خدا

^{۱۵} از آن رو که یهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت: «پیاله شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به تمامی قومهایی که تو را نزد آنها میفرستم، بنوشان.^{۱۶} تا بیاشامند و به خاطر شمشیری که من در میان ایشان میفرستم، گیج شوند و دیوانه گردند.»^{۱۷} پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به تمامی قومهایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد، نوشانیدم.^{۱۸} یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را به ویرانه‌ای تبدیل و مایه دهشت و ریشخند و لعنت گردانم، چنانکه امروز شده است.^{۱۹} و به فرعون پادشاه مصر و بندگان و سرورانش و تمامی قومش.^{۲۰} و به تمامی قومهای مختلف و به تمامی پادشاهان سرزمین عوص و به

^{۲۷} «و به ایشان بگو: "یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما میفرستم، بیفتید و برنخیزید." ^{۲۸} و اگر از گرفتن پیاله از دست تو و نوشیدنش خودداری نمایند آنگاه به ایشان بگو: "یهوه صبايوت چنین میگوید: به یقین خواهید نوشید. ^{۲۹} زیرا اینک من به رسانیدن بلا بر این شهری که اسم من بر آن است، شروع خواهم نمود. آیا شما به تمامی بدون مجازات خواهید ماند؟ بدون مجازات نخواهید ماند، زیرا یهوه صبايوت میگوید که من شمشیری بر تمامی ساکنان جهان مأمور می‌کنم." ^{۳۰} پس تو به تمامی این سخنان بر ایشان نبوت کرده، به ایشان بگو:

"خداوند از اوج آسمان غرش می‌نماید

و از مکان قدس خویش صدای خود را می‌دهد

و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می‌نماید.

و مثل آنانی که انگور را می‌افشزند،

بر تمامی ساکنان جهان نعره می‌زند.

تهدید إرمیا

۲۶ در ابتدای سلطنت یهوایقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت: ۲ «خداوند چنین می‌گوید: در صحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت می‌آیند، همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی، بگو و سخنی کم مکن. ۳ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نموده‌ام که به خاطر کارهای بد ایشان به ایشان برسانم، پشیمان گردم. ۴ پس ایشان را بگو: «خداوند چنین می‌فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهاده‌ام، رفتار ننمایید، ۵ و اگر کلام بندگانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم، اطاعت ننمایید، با آنکه من بارها ایشان را نزد شما فرستادم، اما شما گوش نگرفتید. ۶ آنگاه این خانه را مثل شیلوه خواهم ساخت و این شهر را برای تمامی قومهای زمین لعنت خواهم گردانید.» ۷

۷ کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که إرمیا در خانه خداوند گفت، شنیدند. ۸ و چون إرمیا از گفتن هر آنچه خداوند او را امر فرموده بود که به تمامی قوم بگوید، فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «به یقین خواهی مرد! ۹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که "این خانه مثل شیلوه خواهد شد و این شهر خراب و متروک خواهد گردید؟"» پس تمامی قوم در خانه خداوند نزد إرمیا جمع شدند.

۱۰ و چون سران یهودا این چیزها را شنیدند، از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمده، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند. ۱۱ پس کاهنان و انبیا، سران و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص سزاوار قتل است، زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدید که به خلاف این شهر نبوت کرد.»

۳۱ صدا به کرانهای زمین خواهد رسید، زیرا خداوند را به ضد قومها شکایتی است، و او بر هر موجود زنده داوری خواهد نمود و شیران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» سخن خداوند این است.

۳۲ یهوه صبايوت چنین گفت: اینک بلا از قوم به قوم سرایت می‌کند و باد شدید بزرگی از کرانهای زمین به پا خواهد خواست.

۳۳ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود، بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود.

۳۴ ای شبانان، شیون نمایید و فریاد برآورید.

ای سران گله، بغلطید،

زیرا که روزهای کشته شدن شما رسیده است.

من شما را پراکنده خواهم ساخت

و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد.

۳۵ پناهگاه برای شبانان

و راه گریز برای سران گله نخواهد بود.

۳۶ یک فریاد فریاد شبانان!

و نعره سران گله!

زیرا خداوند مرتعهای ایشان را

ویران ساخته است.

۳۷ و مرتعهای امن

به خاطر شدت خشم خداوند

خراب شده است.

۳۸ مثل شیر بیشه خود را ترک کرده است،

زیرا که سرزمین ایشان

به خاطر خشم هلاک کننده

و به خاطر شدت غضبش ویران شده است.»

بود، پشیمان گردید. پس ما بلای بزرگی بر جان خود وارد خواهیم آورد.»

۲۰ و نیز شخصی اوریا نام، پسر شَمَعیا از قَریه یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این سرزمین مطابق همه سخنان إرمیا نبوت نمود. ۲۱ و چون یهویاقیم پادشاه و تمامی شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند، پادشاه قصد جان او نمود و چون اوریا این را شنید، بترسید و فرار کرده، به مصر رفت. ۲۲ و یهویاقیم پادشاه کسان به مصر فرستاد، یعنی إلتانات پسر عَکبور و چند نفر را با او به مصر فرستاد. ۲۳ و ایشان اوریا را از مصر بیرون آورد، او را نزد یهویاقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان مردم انداخت. ۲۴ لیکن دست آخِقام پسر شافان با إرمیا بود تا او را به دست قوم نِسپازند که او را به قتل رسانند.

یوَع نَبوگَدِیَصْر

۲۷ در ابتدای سلطنت یهویاقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: ۲ خداوند به من چنین گفت: «بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را بر گردن خود بگذار. ۳ و آنها را نزد پادشاهِ اِدوم و پادشاهِ مَوآب و پادشاهِ عَمُونیان و پادشاهِ صُور و پادشاهِ صیدون به دست قاصدانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواهند آمد، بفرست. ۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو: "یهوه صِبايوت* خدای اسرائیل چنین می گوید: به آقایان خود به این مضمون بگوید: ۵ من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند، به قوت بزرگ و بازوی افراشته خود آفریدم

۱۲ پس إرمیا تمامی سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید، به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم. ۱۳ پس الان راهها و کارهای خود را اصلاح نمایید و سخن یهوه خدای خود را بشنوید، تا خداوند از این بلائی که درباره شما فرموده است، پشیمان شود. ۱۴ اما من، اینک در دست شما هستم. مطابق آنچه در نظر شما پسند و درست آید، به عمل آرید. ۱۵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید، یقین بدانید که خون بی گناهی را بر خود و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا به راستی خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»

رهایِ إرمیا

۱۶ آنگاه سران و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که «این مرد سزاوار مرگ نیست، زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.» ۱۷ و بعضی از مشایخ سرزمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند: ۱۸ «میکای مورثی در دوران حزقیای پادشاه یهودا نبوت کرد و به تمامی قوم یهودا ندا نموده، گفت: "یهوه صِبايوت* چنین می گوید:

صَهبیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد؛

اورشلیم خراب شده،

کوه این خانه به بلندی های جنگل

تبدیل خواهد گردید."

۱۹ آیا حَزَقیا پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ نه! بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوند خواهش نمود و خداوند از آن بلائی که درباره ایشان گفته

* ۱۸.۲۶ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۴.۲۷ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

نفرستادم، بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند تا من شما را بیرون برانم و شما با انبیایی که برای شما نبوت می‌نمایند، هلاک شوید.»

^{۱۶} و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفتم: «خداوند چنین می‌گوید: گوش بگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوت کرده، می‌گویند "اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد." زیرا که ایشان به دروغ برای شما نبوت می‌کنند. ^{۱۷} ایشان را گوش مگیرید، بلکه پادشاه بابل را خدمت نمایند تا زنده بمانند. چرا این شهر ویران شود؟ ^{۱۸} و اگر ایشان انبیای می‌باشند و کلام خداوند با ایشان است، پس الان از یهوه صباوت خواهش بکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی هست، به بابل برده نشود. ^{۱۹} زیرا که یهوه صباوت چنین می‌گوید: درباره ستونها و دریاچه و پایه‌ها و سایر ظروفی که در این شهر باقیمانده است، ^{۲۰} و نبوگدنصر پادشاه بابل آنها را حینی که پکنیا* پسر یهوایقیم پادشاه یهودا و تمامی شریفان یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد، نگرفت. ^{۲۱} به درستی که یهوه صباوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقیمانده است، چنین می‌گوید: ^{۲۲} آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند می‌گوید تا روزی که از ایشان دیدار نمایم، در آنجا خواهد ماند و بعد از آن، آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.»

حَتْنِیاء نَبِی دروغین

۲۸ و در همان سال، در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا، در ماه پنجم از سال چهارم،

و آن را به هر که در نظر من پسند آمد، بخشیدم. ^۶ و الان من تمامی این سرزمینها را به دست بنده خود نبوگدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند. ^۷ و تمامی قومها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت سرزمین او نیز برسد. پس قومهای بسیار و پادشاهان بزرگ او را بنده خود خواهند ساخت. ^۸ و واقع خواهد شد که هر قومی و مملکتی که نبوگدنصر پادشاه بابل را خدمت ننمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند، خداوند می‌گوید: که آن قوم را به شمشیر و قحط و طاعون مجازات خواهم کرد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم. ^۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب‌بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می‌زنند و می‌گویند: پادشاه بابل را خدمت نمایند، گوش مگیرید. ^{۱۰} زیرا که ایشان برای شما به دروغ نبوت می‌کنند تا شما را از سرزمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید. ^{۱۱} اما آن قومی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارد و او را بندگی نماید. خداوند می‌گوید که آن قوم را در سرزمین خود ایشان ساکن خواهم ساخت و آن را زراعت نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

^{۱۲} و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفتم: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایید، تا زنده بمانید. ^{۱۳} چرا تو و قومت به شمشیر و قحطی و طاعون بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت ننمایند، گفته است. ^{۱۴} و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما می‌گویند: پادشاه بابل را خدمت نمایند، زیرا که ایشان برای شما به دروغ نبوت می‌کنند. ^{۱۵} زیرا خداوند می‌گوید: من ایشان را

۱۲ و بعد از آنکه خَتَنیای نبی یوغ را از گردن إرمیای نبی شکسته بود، کلام خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «برو و خَتَنیای نبی را بگو: "خداوند چنین می گوید: یوغهای چوپین را شکستی، اما به جای آنها یوغهای آهنین را خواهی ساخت. ۱۴ زیرا که یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می گوید: من یوغی آهنین بر گردن تمامی این قومهها نهادم تا نیوگدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند. پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم."»

۱۵ آنگاه إرمیای نبی به خَتَنیای نبی گفت: «ای خَتَنیا، بشنو! خداوند تو را نفرستاده است، بلکه تو این قوم را بر آن می داری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: "اینک من تو را از روی این زمین محو می سازم و تو امسال خواهی مرد، زیرا که سخنان فتنه انگیز به ضد خداوند گفتی."» ۱۷ پس در ماه هفتم همانسال خَتَنیای نبی مرد.

رساله إرمیا به اسیران بابل

این است سخنان نامه ای که إرمیای نبی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نیوگدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود، فرستاد. ۲ بعد از آنکه یگنئای* پادشاه و ملکه و خواجه سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند. ۳ پس آن را به دست إلعاسه پسر شافان و چمریای پسر حلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نیوگدنصر پادشاه بابل به بابل فرستاد، ارسال نموده گفت: ۴ «یهوه صبايوت* خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می گوید: ۵ خانه ها ساخته در

واقع شد که خَتَنیا پسر عَزَّور نبی که از جبعون بود، مرا در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت: ۲ «یهوه صبايوت* خدای اسرائیل به این مضمون صحبت نموده و گفته است: من یوغ پادشاه بابل را شکسته ام. ۳ بعد از اتمام دو سال من همه ظرفهای خانه خداوند را که نیوگدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته به بابل برد، به اینجا باز خواهم آورد. ۴ و خداوند می گوید: من یگنئای* پسر یهوایقیم پادشاه یهودا و تمامی اسیران یهودا را که به بابل رفته اند، به اینجا باز خواهم آورد، زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.»

۵ آنگاه إرمیای نبی با خَتَنیای نبی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند. صحبت کرد. ۶ إرمیای نبی چنین گفت: «آمین! خداوند چنین بکند! خداوند سخنان را که به آنها نبوت کردی، استوار نماید و ظروف خانه خداوند و تمامی اسیران را از بابل به اینجا باز آورد. ۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به گوش تمامی قوم می گویم، بشنو: ۸ انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بوده اند، درباره سرزمینهای بسیار و ممالک بزرگ به جنگ و بلا و طاعون نبوت کرده اند. ۹ اما آن نبی ای که به سلامتی نبوت کند، اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند به راستی او را فرستاده است.»

۱۰ پس خَتَنیای نبی یوغ را از گردن إرمیای نبی گرفته، آن را شکست. ۱۱ و خَتَنیا به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: به همین طور یوغ نیوگدنصر پادشاه بابل را بعد از پایان دو سال از گردن تمامی قومهها خواهم شکست.» پس إرمیای نبی به راه خود رفت.

* ۲۸. خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۲۸. همان یهوایکین. * ۲۹. همان یهوایکین. * ۲۹. خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری نرفته‌اند، چنین می‌گوید: ^{۱۷} بلی یهوه صبايوت چنین می‌گوید: "اینک من شمشیر و قحطی و طاعون را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای بد که آنها را از بدی نتوان خورد، خواهم ساخت. ^{۱۸} و ایشان را به شمشیر و قحط و طاعون تعقیب خواهم نمود و در میان تمامی ممالک جهان پربشان خواهم ساخت تا برای همه قومهایی که ایشان را در میان آنها رانده‌ام، لعنت و دهشت و مسخره و ننگ باشند. ^{۱۹} چونکه خداوند می‌گوید: کلام مرا که به واسطه خادمان خود انبیا نزد ایشان فرستادم، نشنیدند با آنکه پی در پی آن را فرستادم، اما خداوند می‌گوید که شما نشنیدید." ^{۲۰} پس شما ای تمامی اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم، کلام خداوند را بشنویید. ^{۲۱} "یهوه صبايوت خدای اسرائیل درباره آخاب پسر قولایا و درباره صدقیا پسر مَعَسیا که برای شما به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند، چنین می‌گوید: اینک من ایشان را به دست نیوگدنِیصر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت. ^{۲۲} و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل می‌باشند، این نفرین را به کار برده، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیا و آخاب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند. ^{۲۳} چونکه ایشان در اسرائیل کار هولناکی کردند و با زنان همسایگان خود زنا نمودند و به اسم من، کلامی را که به ایشان امر نفرموده بودم، به دروغ گفتند و خداوند می‌گوید که من آگاه و شاهد هستم."

نبوت دروغین شَمْعِیای

^{۲۴} و شَمْعِیای نَخَلای را خطاب کرده، بگو: ^{۲۵} "یهوه صبايوت خدای اسرائیل صحبت نموده، چنین می‌گوید: از آنجایی که تو نامه‌ها به اسم خود

آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ^۱ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران بزیارند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید. ^۷ و صلح و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام، بطلبید و برایش نزد خداوند دعا کنید، زیرا که در صلح و سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود. ^۸ زیرا که یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: مگذارید که انبیای شما که در میان شمایند و فالگیران شما، شما را فریب دهند. به خوابهایی که شما ایشان را بر آن می‌دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید. ^۹ زیرا خداوند می‌گوید که ایشان برای شما به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام. ^{۱۰} «و حال خداوند می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود، من از شما دیدار خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم، انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد. ^{۱۱} زیرا خداوند می‌گوید: فکراهی را که برای شما دارم، می‌دانم که فکراهی سلامتی می‌باشد و نه بدی، تا شما را آخرت و امید بخشم. ^{۱۲} و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من التماس خواهید کرد و من شما را قبول خواهم نمود. ^{۱۳} و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت. ^{۱۴} و خداوند می‌گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را باز خواهم آورد. و خداوند می‌گوید که شما را از تمامی قومها و از همه مکانهایی که شما را به آنها رانده‌ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده‌ام، باز خواهم آورد. ^{۱۵} از آن رو که گفتید: "خداوند برای ما در بابل انبیا گذاشته است."

^{۱۶} پس خداوند به پادشاهی که بر تخت داوود نشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند،

را به سرزمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند.»^۴ و این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است.^۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید:

«صدای ارتعاش شنیدیم.
ترس است، نه صلح و سلامتی!
سؤال کنید و ملاحظه نمایید
که آیا مرد فرزند می‌زاید؟
پس چرا هر مرد را می‌بینم
که مثل زنی که می‌زاید،
دست خود را بر کمرش نهاده
و همه چهره‌ها به زردی تبدیل شده است؟»^۶

وای بر ما،
زیرا که آن روز، بزرگ است،
و مثل آن، دیگری نیست،
و آن، زمان تنگی یعقوب است،
اما از آن نجات خواهد یافت.

^۸ و یهوه صبابوت می‌گوید: «به راستی در آن روز یوغ او را از گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر او را بنده خود نخواهند ساخت.^۹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داوود را که برای ایشان برمی‌انگیزانم، خدمت خواهند کرد.

^{۱۰} پس خداوند می‌گوید:
«ای خادم من یعقوب، مترس!
و ای اسرائیل، هراسان مباش!
زیرا اینک من تو را از جای دور
و نسل تو را از سرزمین اسیری
ایشان خواهم رهناید

نزد تمامی قوم که در اورشلیم‌اند و نزد صِقنیا پسر مَعَسای کاهن و نزد تمامی کاهنان فرستاده، گفتی: ^{۲۶} که «خداوند تو را به جای یهویداد کاهن به کهنانت گماشته است تا بر خانه خداوند وکیل باشی و هر شخص دیوانه‌ای را که خود را نبی می‌نماید، در کنده‌ها و زنجیرها ببندی.^{۲۷} پس الان چرا إرمیای غناتوتی را که خود را برای شما نبی می‌نماید، توبیخ نمی‌کنی؟^{۲۸} زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری به طول خواهد انجامید. پس خانه‌ها بنا کرده، ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.»^{۲۹}

^{۲۹} صِقنیا کاهن این نامه را به گوش إرمیای نبی خواند.^{۳۰} پس کلام خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت:

^{۳۱} «نزد تمامی اسیران فرستاده، بگو که «خداوند درباره شِمعِیای نَحْلَمی چنین می‌گوید: چونکه شِمعِیای برای شما نبوت می‌کند و من او را نفرستاده‌ام و او شما را وای دارد که به دروغ اعتماد نمایید،^{۳۲} بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من بر شِمعِیای نَحْلَمی و نسل وی مجازات خواهم رسانید و برایش کسی که در میان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند. و خداوند می‌گوید: او آن کار نیکی را که من برای قوم خود می‌کنم، نخواهد دید، زیرا که درباره خداوند سخنان فتنه‌انگیز گفته است.»

دیدار خدا از اسرائیل

۳۰. این است کلامی که از جانب خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: ^۲ «یهوه خدای اسرائیل سخن گفته، چنین می‌گوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفته‌ام، در طوماری بنویس.^۳ زیرا خداوند می‌گوید: اینک روزهایی می‌آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد. و خداوند می‌گوید: ایشان

و یعقوب مراجعت نموده،

در آسایش و امنیت خواهد بود

و کسی او را نخواهد ترسانید.

^{۱۱} زیرا خداوند می‌گوید:

من با تو هستم تا تو را نجات بخشم.

تمامی قومها را

که تو را در میان آنها پراکنده ساختم،

نابود خواهم کرد.

اما تو را نابود نخواهم نمود،

بلکه تو را به انصاف تنبیه خواهم کرد

و تو را بدون تنبیه نخواهم گذاشت.

^{۱۲} زیرا خداوند چنین می‌گوید:

زخم تو علاج ناپذیر

و جراحت تو مرگبار می‌باشد.

^{۱۳} کسی نیست که شکایت تو را فیصله دهد،

تا التیام یابی.

و برای تو دواهای شفابخشنده‌ای نیست.

^{۱۴} تمامی دوستان تو را فراموش کرده،

درباره تو احوالپرسی نمی‌نمایند،

زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تنبیه بیرحمی

به خاطر زیادی عصیان

و فزونی گناهانت، مبتلا ساختم.

^{۱۵} چرا درباره زخم خود فریاد می‌نمایی؟

درد تو علاج ناپذیر است.

به خاطر فزونی عصیان

و زیادی گناهانت این کارها را به تو کرده‌ام.

^{۱۶} بنابراین آنانی که تو را می‌بلعند،

بلعیده خواهند شد

و آنانی که تو را به تنگ می‌آورند،

تمامی به اسیری خواهند رفت.

و آنانی که تو را تاراج می‌کنند،

تاراج خواهند شد

و همه غارت کنندگانت را

به غارت تسلیم خواهم کرد.

^{۱۷} زیرا خداوند می‌گوید:

به تو شفا خواهم رسانید

و جراحات تو را شفا خواهم داد،

از این جهت که تو را شهر متروک می‌نامند

و می‌گویند که

“این صهیون است که کسی درباره آن

احوالپرسی نمی‌کند.”

^{۱۸} خداوند چنین می‌گوید:

“اینک خیمه‌های اسیری یعقوب را

باز خواهم آورد

و به مسکنهایش ترحم خواهم نمود

و شهر بر تپه‌اش بنا شده،

قصرش مطابق عادت خود

مسکون خواهد شد.

^{۱۹} و ستایش و آواز نغمه‌سرایان

از آنها بیرون خواهد آمد

و ایشان را خواهم افزود

و کم نخواهند شد

و ایشان را سرافراز خواهم ساخت

و پست نخواهند گردید.

^{۲۰} و پسرانش مانند روزهای پیشین شده،

جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند.

و بر تمامی ستمگرانش مجازات خواهم رسانید.

^{۲۱} و حاکم ایشان از خود ایشان بوده،

پادشاه ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد

و او را نزدیک می‌گردانم تا نزدیک من بیاید.”

زیرا خداوند می‌گوید:

“کیست که جرأت کند نزد من آید؟

^{۲۲} و شما قوم من خواهید بود

و من خدای شما خواهم بود.»

۲۳ اینک باد شدید خداوند

با شدت غضب و گردبادهای سخت
بیرون می‌آید

که بر سر شریان هجوم آورد.

۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را به جا نیاورد
و استوار نفرماید،

شدت خشم او نخواهد برگشت.

در روزهای آخر این را خواهید فهمید.»

شادمانی به جای ماتم

۳۱ خداوند می‌گوید: «در آن زمان من خدای
تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان

قوم من خواهند بود.»

۲ خداوند چنین می‌گوید:

«قومی که از شمشیر رهایی یافتند،

در بیابان فیض یافتند،

هنگامی که من رفتم

تا برای اسرائیل جایی برای استراحت

پیدا کنم.»

۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت

«با محبت ازلی تو را دوست داشتم،

از این جهت تو را به محبت جذب نمودم.

۴ ای باکره اسرائیل،

تو را بار دیگر بنا خواهم کرد

و تو بنا خواهی شد

و بار دیگر با دهفای خود،

خود را خواهی آراست

و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد.

۵ بار دیگر تاکستانها

بر کوههای سامره غرس خواهی نمود.

و غرس کنندگان غرس نموده،

میوه آنها را خواهند خورد.

۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان

بر کوهستان إفرایم ندا خواهند کرد که

«برخیزید و نزد یهوه خدای خود

به صهیون برآییم!»

۷ زیرا خداوند چنین می‌گوید:

«به جهت یعقوب به شادمانی بخوانید

و به جهت سرآمد قومها آواز شادی دهید.

اعلام نمایید و بستایید و بگویید:

«ای خداوند، قوم خود،

باقیمانندگان اسرائیل را نجات بده!

۸ اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد

و از کرانه‌های زمین جمع خواهم نمود

و با ایشان،

کوران و لنگان و آبستانان و زنانی که می‌زایند،

با هم گروه بزرگی به اینجا باز خواهند آمد.

۹ با گریه خواهند آمد

و من ایشان را،

در حالی که التماس می‌کنند، خواهم آورد.

نزد نهرهای آب ایشان را به راه صاف

که در آن نخواهند لغزید، رهبری خواهم نمود،

زیرا که من پدر اسرائیل هستم

و إفرایم نخست‌زاده من است.

۱۰ ای قومها، کلام خداوند را بشنوید

و در میان سواحل دوردست اعلام نمایید

و بگویید: «آنکه اسرائیل را پرکننده ساخت،

ایشان را جمع خواهد نمود،

و چنانکه شبان گله خود را نگاه دارد،

ایشان را محافظت خواهد نمود.»

۱۱ زیرا خداوند یعقوب را فدیة داده

و او را از دست کسی که از او
قویتر بود، رهانیده است.

۱۲ و ایشان آمده،

بر بلندی صهیون خواهند سرایید
و نزد نیکویی خداوند،

یعنی نزد غله و شیر و روغن

و زاده‌های گله و رمه روان خواهند شد

و جان ایشان مثل باغ سیراب خواهد شد

و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت.

۱۳ آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهند کرد

و جوانان و پیران با یکدیگر.

زیرا که من ماتم ایشان را

به شادمانی تبدیل خواهم کرد

و ایشان را از غذایی که کشیده‌اند،

تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.»

۱۴ و خداوند می‌گوید:

«جان کاهنان را از پیه،

تر و تازه خواهم ساخت

و قوم من از نیکویی من

سیر خواهند شد.»

۱۵ خداوند چنین می‌گوید:

«صدایی در راقه شنیده شد،

ماتم و گریه بسیار تلخ!

راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند

و برای فرزندان خود تسلی نمی‌پذیرد،

زیرا که نیستند.»

۱۶ خداوند چنین می‌گوید:

«صدای خود را از گریه

و چشمان خویش را از اشک باز دار.»

زیرا خداوند می‌فرماید که

«برای کارهای خود مزد خواهی گرفت

و ایشان از سرزمین دشمنان

مراجعت خواهند نمود.»

۱۷ و خداوند می‌گوید که

«به جهت عاقبت تو امید هست

و فرزندان به حدود خویش

خواهند برگشت.»

۱۸ «به راستی إفرایم را شنیدم

که برای خود ماتم گرفته، می‌گفت:

”مرا تنبیه نمودی و تنبیه شدم،

مثل گوساله‌ای که کارآزموده نشده باشد.

مرا برگردان تا برگردانیده شوم،

زیرا که تو یهوه خدای من هستی.

۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم،

پشیمان گشتم

و بعد از آنکه تعلیم یافتم،

بر ران خود زدم.

خجل شدم و رسوایی هم کشیدم،

چونکه عار جوانی خویش را متحمل گردیدم.”

۲۰ آیا إفرایم پسر عزیز من،

یا نوزاد مایه لذت من است؟

زیرا هرچند به ضد او سخن می‌گویم،

او را همچنان به یاد می‌آورم.»

بنابراین خداوند می‌گوید که

«درون من برای او به حرکت می‌آید

و به راستی بر او ترحم خواهم نمود.»

۲۱ «نشانه‌ها برای خود برپا نما

و علامتها به جهت خویشان برپا کن

و غرس کردن مراقب خواهم شد.^{۲۹} و در آن روزها
بار دیگر نخواهند گفت که
”پدران انگور ترش خوردند
و دندان پسران کند گردید!“^{۳۰}
بلکه هر کس به گناه خود خواهد مرد و هر که
انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.»

عهد تازه

۳۱ خداوند می‌گوید: «اینک روزهایی می‌آید که با
خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم
بست. ۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم
در روزی که دست ایشان را گرفتم تا از سرزمین
مصر بیرون آورم، زیرا که ایشان عهد مرا شکستند،
با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم.»
۳۳ اما خداوند می‌گوید: «این است عهدی که بعد از
این روزها با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت
خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل
ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود
و ایشان قوم من خواهند بود. ۳۴ و بار دیگر کسی به
همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد
و نخواهد گفت ”خداوند را بشناس.“ زیرا خداوند
می‌گوید: تمامی ایشان از کوچک و بزرگ مرا خواهند
شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و
گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»
۳۵ خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز
و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب
قرار داده است
و دریا را به حرکت می‌آورد
تا امواجش خروش نمایند

و دل خود را به سوی شاهراه،
به راهی که رفته‌ای، متوجه ساز.
ای باکره اسرائیل، برگرد
و به این شهرهای خود مراجعت نما.
۲۲ ای دختر بی‌وفا،
تا به کی به این طرف و به آن طرف
گردش خواهی نمود؟
زیرا خداوند چیزی تازه در جهان آفریده است:
زن، مرد را احاطه خواهد کرد.»

۲۳ یهوه صباپوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید:
«بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی‌گردانم،
این کلام را در سرزمین یهودا و شهرهایش خواهند
گفت که؛
”ای مسکن عدالت،
و ای کوه قدوسیت،
خداوند تو را برکت دهد.“
۲۴ و یهودا و تمامی شهرهایش با هم و زارعان و آنانی
که با گله‌ها گردش می‌کنند، در آن ساکن خواهند
شد. ۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساخته‌ام و جان
همه محزونان را سیر کرده‌ام.»
۲۶ در این هنگام بیدار شدم و نگرستم و خوابم
برای من شیرین بود.

۲۷ اینک خداوند می‌گوید: «روزهایی می‌آید که
خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذر انسان و
بذر حیوان خواهم کاشت. ۲۸ و واقع خواهد شد،
چنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن و ویران
ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم،
به همین‌طور خداوند می‌گوید بر ایشان بنا نمودن

* ۲۳.۲۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و اسم او یهوه صباوت می‌باشد،
چنین می‌گوید.

۳۶ پس خداوند می‌گوید:

«اگر این قانونها از حضور من برداشته شود،
آنگاه نسل اسرائیل نیز قطع خواهند شد،
تا به حضور من قوم دایمی نباشند.»
۳۷ خداوند چنین می‌گوید:

«اگر آسمانها در بالا سنجیده شوند
و بنیاد زمین را در پایین جستجو توان نمود،

آنگاه من نیز تمامی نسل اسرائیل را
به خاطر آنچه که کردند، ترک خواهم کرد.»
کلام خداوند این است.

۳۸ یهوه می‌گوید: «اینک روزهایی می‌آید که این
شهر از برج ختمئیل تا دروازه گوشه بنا خواهد شد.
۳۹ و ریسمان اندازه‌گیری به خط مستقیم تا تل جارب
بیرون خواهد رفت و به سوی جوعه دور خواهد زد.
۴۰ و تمامی وادی لاشه‌ها و خاکستر و تمامی سرزمینها
تا وادی قدرون و به طرف مشرق تا گوشه دروازه
اسبان، برای خداوند مقدس خواهد بود و بار دیگر
هرگز برکنده و سرنگون نخواهد گردید.»

ارمیا و خرید زمین عناتوت

۳۲ کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا
که سال هجدهم نبوکدنصر باشد، از جانب
خداوند بر ارمیا نازل شد. ۲ و در آن وقت لشکر پادشاه
بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیا نبی در
صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود، زندانی
بود. ۳ زیرا صدقیا پادشاه یهودا او را به زندان انداخته،
گفت: «چرا نبوت می‌کی و می‌گویی که "خداوند چنین

می‌فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل
تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود. ۴ و
صدقیا پادشاه یهودا از دست گلدانیان نخواهد رست،
بلکه به یقین به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش
با دهان وی صحبت خواهد نمود و چشمش چشم او
را خواهد دید. ۵ و خداوند می‌گوید که صدقیا را به بابل
خواهد برد و او در آنجا تا حیثی که از او دیدار نمایم،
خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید
کرد، اما پیروز نخواهید شد؟»

۶ ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده،
گفت: ۷ "اینک ختمئیل پسر عموی تو شلوم، نزد تو
آمده، خواهد گفت: مزرعه مرا که در عناتوت است،
برای خود بخر، زیرا حق بازخرد از آن تو است که آن
را بخری.»

۸ پس ختمئیل پسر عموی من مطابق کلام
خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تمنای
اینکه مزرعه مرا که در عناتوت در سرزمین بنیامین
است، بخری، زیرا که حق ارثیت و حق بازخردش از
آن تو است. پس آن را برای خود بخر.» آنگاه دانستم
که این کلام از جانب خداوند است. ۹ پس مرزعه‌ای را
که در عناتوت بود، از ختمئیل پسر عموی خود خریدم
و بهای آن را هفده مثقال * نقره برای او وزن نمودم.
۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره
را در میزان وزن نمودم. ۱۱ پس قباله‌های خرید را هم
آن را که مطابق شریعت و قانون مهر شده بود و هم آن
را که باز بود، گرفتم. ۱۲ و قباله خرید را به باروک پسر
نیریا پسر محسیا به حضور پسر عموی خود ختمئیل و
به حضور شاهدانی که قباله خرید را امضا کرده بودند
و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته
بودند، سپردم. ۱۳ و باروک را به حضور ایشان توصیه

* ۹.۲۲ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

عمل ننمودند. بنابراین تو تمام این بلا را به ایشان وارد آوردی.^{۲۴} اینک سنگرها به شهر رسیده است تا آن را تسخیر نمایند، و شهر به دست کلدانیانی که با آن جنگ می‌کنند، به شمشیر و قحطی و طاعون تسلیم می‌شود. آنچه گفته بودی، واقع شده است و اینک تو آن را می‌بینی.^{۲۵} و تو، ای خداوند یهوه، به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخر و شاهدان بگیر و حال آنکه شهر به دست کلدانیان تسلیم شده است.»^{۲۶} پس کلام خداوند به إرمیا نازل شده، گفت:

^{۲۷} «اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا امری هست که برای من مشکل باشد؟^{۲۸} بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من این شهر را به دست کلدانیان و به دست نبوگدنصر پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن را خواهد گرفت.^{۲۹} و کلدانیانی که با این شهر جنگ می‌کنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه‌هایی که بر بامهای آنها برای بعل بخور سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته، خشم مرا برافروختند، خواهند سوزانید.^{۳۰} زیرا که قوم اسرائیل و پسران یهودا از کودکی خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند می‌گوید که قوم اسرائیل به کارهای دستهای خود خشم مرا دایم برافروختند.^{۳۱} زیرا که این شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز، باعث شعله‌ور شدن خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود دور اندازم.^{۳۲} به خاطر تمام شرارتی که قوم اسرائیل و پسران یهودا، ایشان و پادشاهان و سروران و گاهنان و انبیای ایشان، و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا برافروخته‌اند.^{۳۳} و پشت به من کرده‌اند و نه روی. و هرچند ایشان را تعلیم دادم، بلکه بارها و بارها تعلیم دادم، لیکن گوش نگرفتند و تنبیه نپذیرفتند.^{۳۴} بلکه اعمال زشت خود

کرده، گفتم: ^{۱۴} «یهوه صبايوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: این قباله‌ها یعنی قباله این خرید را، هم آن را که مَهر شده است و هم آن را که باز است، بگیر و آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیار بماند.^{۱۵} زیرا یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: بار دیگر خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاکستانها در این سرزمین خریده خواهد شد.»

دعای إرمیا

^{۱۶} و بعد از آنکه قباله خرید را به باروک پسر نیریا داده بودم، نزد خداوند التماس نموده، گفتم: ^{۱۷} «آه، ای خداوند یهوه، اینک تو آسمان و سرزمین را به قوت بزرگ و بازوی برافراشته خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست ^{۱۸} که به هزاران نیکویی می‌نمایی و مکافات گناه پدران را دامنگیر پسرانشان بعد از ایشان می‌کنی! خدای بزرگ و قادر که اسم تو یهوه صبايوت می‌باشد.^{۱۹} که مشورت‌های تو عظیم و اعمالت قوی است؛ ای که چشمانت بر تمامی راههای آدمیان باز است تا به هر کس مطابق راههای و مطابق ثمره اعمالش جزا دهی.^{۲۰} ای که نشانه‌ها و عجایب در سرزمین مصر و در اسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز نامی پیدا نمودی ^{۲۱} و قوم خود اسرائیل را به نشانه‌ها و عجایب و به دست قوی و بازوی برافراشته و هیبت عظیم از سرزمین مصر بیرون آوردی.^{۲۲} و این سرزمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی، به ایشان دادی، سرزمینی که به شیر و شهد جاری است.^{۲۳} و ایشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردند، کلام تو را نشنیدند و در شریعت تو گام برنداشتند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که نکنند،

* ۱۴.۲۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

نقره خریده، قباله‌ها خواهند نوشت و مُهر خواهند نمود و شاهدان خواهند گرفت، در سرزمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای یِگب. زیرا خداوند می‌گوید: اسیران ایشان را باز خواهم آورد.»

وعده صلح و آرامش

۳۳ و هنگامی که إرمیا در صحن نگهداران زندانی بود، کلام خداوند بار دیگر بر او نازل شده، گفت: ^۲ «خداوندی که این کار را می‌کند و خداوندی که آن را شکل بخشیده، استوار می‌سازد و اسم او یهوه است، چنین می‌گوید: ^۳ مرا بخوان و تو را قبول خواهم نمود و تو را از چیزهای بزرگ و مخفی که آنها را ندانسته‌ای، آگاه خواهم ساخت. ^۴ زیرا که یهوه خدای اسرائیل درباره خانه‌های این شهر و درباره خانه‌های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها و منجنیقها ویران شده است، چنین می‌فرماید: ^۵ آنها می‌آیند تا با کلدانیان جنگ نمایند و آنها را به لاشه‌های کسانی که من در خشم و غضب خود ایشان را کشتم، پر می‌کنند. زیرا که روی خود را از این شهر به خاطر تمامی شرارت ایشان پوشانیده‌ام. ^۶ اینک به این شهر شفا و علاج باز خواهم داد و ایشان را شفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امنیت را به ایشان خواهم رسانید. ^۷ و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را باز آورده، ایشان را مثل اول بنا خواهم نمود. ^۸ و ایشان را از تمامی گناهانی که به من ورزیده‌اند، پاک خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که به آنها بر من گناه ورزیده و از من سرپیچی کرده‌اند، خواهم آمرزید. ^۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و سپاس و جلال خواهد بود نزد تمامی قومهای زمین که چون آنها همه کار نیکی را که

را در خانه‌ای که اسم من بر آن است، برپا کرده، آن را نجس ساختند. ^{۱۰} و مکانهای بلند بعل را که در وادی بن‌هتوم است، بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک در آتش قربانی کنند؛ عملی که ایشان را امر نفرمودم و حتی به خاطر هم خطور ننمود که چنین اعمال زشت را به جا آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند.

^{۱۱} پس الان از این سبب، یهوه خدای اسرائیل در حق این شهر که شما درباره‌اش می‌گویید که "به دست پادشاه بابل به شمشیر و قحط و طاعون تسلیم شده است"، چنین می‌فرماید: ^{۱۲} اینک من ایشان را از همه سرزمینهایی که ایشان را در خشم شدید و غضب عظیم خود رانده‌ام، جمع خواهم کرد و ایشان را به این مکان باز آورده، در امنیت ساکن خواهم گردانید. ^{۱۳} و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ^{۱۴} و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهند بود، همیشه اوقات از من بترسند. ^{۱۵} و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از نیکویی نمودن به ایشان بر نخواهم گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نورزند. ^{۱۶} و از نیکویی نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را به راستی و به تمامی دل و جان خود در این سرزمین غرس خواهم نمود. ^{۱۷} زیرا خداوند چنین می‌گوید: به گونه‌ای که تمامی این بلای بزرگ را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی کار نیکی را که به ایشان وعده داده‌ام، به ایشان خواهم رسانید. ^{۱۸} و در این سرزمین که شما درباره‌اش می‌گویید که "ویران و از انسان و حیوان خالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است!" مزرعه‌ها خریده خواهد شد. ^{۱۹} و مزرعه‌ها به

زمان شاخه‌ای عادل برای داوود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در سرزمین جاری خواهد ساخت.^{۱۶} در آن روزها یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم در امنیت به سر خواهد برد و اسمی که به آن نامیده می‌شود، این است: یهوه صدقینو*.

^{۱۷} زیرا خداوند چنین می‌گوید که از داوود کسی که بر تخت خاندان اسرائیل بنشیند، هرگز کم نخواهد شد.^{۱۸} و از لاویان کاهن کسی که قربانی‌های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و پیوسته قربانی‌ها سر بُرد، از حضور من کم نخواهد شد.»

^{۱۹} کلام خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: اگر عهد مرا با روز و عهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود،^{۲۱} آنگاه عهد من با خادم من داوود نیز باطل خواهد شد تا برایش پرسی که بر تخت او سلطنت نماید، نباشد و با لاویان کاهن که خادم من می‌باشند.^{۲۲} چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریگ دریا را اندازه نتوان گرفت، همچنان نسل خادم خود داوود و لاویان را که مرا خدمت می‌نمایند، بی‌شمار خواهم گردانید.»

^{۲۳} و کلام خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: ^{۲۴} «آیا نمی‌بینی که این قوم چه حرف می‌زنند؟ می‌گویند که "خداوند آن دو طایفه را که برگزیده بود، ترک نموده است." پس قوم مرا خوار می‌شمارند و دیگر ایشان را قومی حساب نمی‌کنند.^{۲۵} خداوند چنین می‌گوید: اگر عهد من با روز و شب نبی بود و قانون‌های آسمان و زمین را قرار نمی‌دادم،^{۲۶} آنگاه نسل یعقوب و نسل خادم خود داوود را نیز ترک

به ایشان نموده باشم، بشنوند، خواهند ترسید. و به خاطر تمام این نیکویی و تمامی سلامتی که من به ایشان رسانیده باشم، خواهند لرزید.

^{۱۰} خداوند چنین می‌گوید: در این مکان که شما درباره‌اش می‌گویید که آن "ویران و خالی از انسان و حیوان است"، یعنی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم که ویران و متروک و خالی از انسان و حیوان است،^{۱۱} در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و صدای داماد و صدای عروس و صدای کسانی که می‌گویند: "یهوه صیایوت* را سپاس بخوانید، زیرا خداوند نیکو است

و رحمت او ابدی است!"

بار دیگر شنیده خواهد شد و صدای آنانی که هدایای تشکر به خانه خداوند می‌آورند. زیرا خداوند می‌گوید: اسیران این سرزمین را مثل سابق باز خواهم آورد.

^{۱۲} یهوه صیایوت چنین می‌گوید: در اینجا جایی که ویران و از انسان و حیوان خالی است و در همه شهرهای بار دیگر مسکن شبانانی که گله‌ها را می‌خوابانند، خواهد بود.^{۱۳} و خداوند می‌گوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای یِگب و در سرزمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زیر دست شمارندگان خواهند گذشت.

عهد جاودانی خداوند با داوود

^{۱۴} اینک خداوند می‌گوید: روزهایی می‌آید که به آن وعده نیکو که درباره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم، وفا خواهم نمود.^{۱۵} در آن روزها و در آن

* ۱۱.۳۳ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۱۶.۳۳ یعنی: "یهوه، عدالت‌ما"

می‌نمودم و از نسل او بر فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی‌گرفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و بر ایشان رحم خواهم نمود.»

هشدار به صدقیا

۳۴ این است کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوگدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و تمامی ممالک جهان که زیر حکم او بودند و تمامی قومها، با اورشلیم و تمامی شهرهایش جنگ می‌نمودند، بر ارمیا نازل شده، گفت: ^۲ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: برو و صدقیا پادشاه یهودا را خطاب کرده، وی را بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید. ^۳ و تو از دستش رهایی نخواهی یافت. بلکه به یقین گرفتار شده، به دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت.» ^۴ لیکن ای صدقیا، پادشاه یهودا، کلام خداوند را بشنو. خداوند درباره تو چنین می‌گوید: ^۵ «به شمشیر نخواهی مرد، بلکه در آرامش خواهی مرد. و چنانکه برای پدرانت یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند، بخور سوزانیدند، همچنان برای تو خواهند سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آه، ای آقا!» زیرا خداوند می‌گوید: من این سخن را گفتم.»

^۶ پس ارمیای نبی تمامی این سخنان را به صدقیا پادشاه یهودا در اورشلیم گفت، ^۷ هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهود یعنی با لاکیش و عزیزه جنگ می‌نمودند. زیرا که از شهرهای حصاردار یهودا فقط همین دو شهر باقی مانده بود. ^۸ این است کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد، بعد از آنکه صدقیای پادشاه با تمامی

قومی که در اورشلیم بودند، عهد بست که ایشان به آزادی ندا نمایند، ^۹ تا هر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیز عبرانی خویش را به آزادی رها کند و هیچ کس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد. ^{۱۰} پس تمامی سروران و تمامی قومی که داخل این عهد شدند، اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هر کدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند، بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند. ^{۱۱} لیکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به زور به غلامی و کنیزی خود گرفتند.

^{۱۲} پس کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوند نازل شده، گفت: ^{۱۳} «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را از سرزمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم، عهد بسته، گفتم: ^{۱۴} «در پایان هر هفت سال، هر کدام از شما برادر عبرانی خود را که خود را به تو فروخته باشد، رها کنید. و چون تو را شش سال خدمت کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی.» اما پدران شما مرا اطاعت ننمودند و گوش خود را به من فرا نداشتند. ^{۱۵} و شما در این زمان بازگشت نمودید و آنچه در نظر من پسند است، به جا آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی ندا نموده، در خانه‌ای که نام من بر آن است، عهد بستید. ^{۱۶} اما از آن روی برگردانده، نام مرا بی‌عصمت کردید و هر کدام از شما غلام خود را و هر کس کنیز خویش را که ایشان را مطابق میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به زور به غلامی و کنیزی خود گرفتید.

^{۱۷} بنابراین خداوند چنین می‌گوید: چونکه شما مرا اطاعت ننمودید و هر کس برای برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی ندا نکردید، اینک خداوند می‌گوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و

^۵ و کوزه‌های پر از شراب و پیاله‌ها پیش رِکابیان نهاده، به ایشان گفتیم: «شراب بنوشید.»

^۶ ایشان گفتند: «شراب نمی‌نوشیم، زیرا که پدر ما یوناداب پسر رِکاب ما را وصیت نموده، گفت که «شما و پسران شما هیچگاه شراب ننوشید.»^۷ و خانه‌ها بنا نکنید و کشت نمائید و تاکستانها غرس نکنید و آنها را مالک نباشید. بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه‌ها ساکن شوید، تا روزهای بسیار در سرزمینی که شما در آن غریب هستید، زیست کنید.»^۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب پسر رِکاب و به هر چه او به ما امر فرمود، اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما.^۹ و خانه‌ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک و مزرعه‌ها برای خود نگرفتیم.^{۱۰} و در خیمه‌ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود، عمل نمودیم.^{۱۱} لیکن وقتی که نبوکدنصر پادشاه بابل به سرزمین برآمد، گفتیم: «بیاوید از ترس لشکر glandانیان و لشکر آرامیان به اورشلیم داخل شویم.» پس در اورشلیم ساکن شدیم.»

^{۱۲} پس کلام خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: ^{۱۳} «یهوه صباپوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند می‌گوید: آیا عبرت نمی‌گیرید و به کلام من گوش نمی‌دهید؟^{۱۴} سخنان یوناداب پسر رِکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید، نگاه داشته می‌شود و تا امروز شراب نمی‌نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت می‌نمایند؛ اما من بارها به شما سخن گفتم و صحبت نمودم، ولی مرا اطاعت نکردید.^{۱۵} و خادمان خود انبیا را نزد شما فرستادم و بارها ایشان

طاعون و قحطی ندا می‌کنم و شما را در میان تمامی ممالک جهان پریشان خواهم گردانید.^{۱۸} و تسلیم خواهم کرد کسانی را که از عهد من سرپیچی نمودند و وفا ننمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند، حیثی که گوساله را دو پاره کرده، از میان پاره‌هایش گذشتند؛^{۱۹} یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجه‌سرایان و کاهنان و تمامی قوم سرزمین را که از میان پاره‌های گوساله گذر نمودند.^{۲۰} من ایشان را به دست دشمنانشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان را دارند، خواهم سپرد و لاشه‌های ایشان خوراک پرندگان هوا و حیوانات زمین خواهد شد.^{۲۱} و صدقیا، پادشاه یهودا، و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان را دارند، و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته‌اند، تسلیم خواهم کرد.^{۲۲} اینک خداوند می‌گوید من امر می‌فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد. و با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا را ویران و متروک خواهم ساخت.»

اطاعت رِکابیان

این است کلامی که از جانب خداوند در دوران یهوایقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا بر إرمیا نازل شده، گفت: ^۲ «به خانه رِکابیان برو و به ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره‌های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»
^۳ پس یازنیا پسر إرمیا پسر حَبَصَنا و برادرانش و تمامی پسرانش و تمامی خاندان رِکابیان را برداشتم،^۴ و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان پسر یجَدَلِیا مرد خدا که به پهلوی حجره سروران و بالای حجره مَعَسِیا پسر شَلُوم، نگهبان آستانه بود، آوردم.

* ۱۳.۲۵ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

را فرستاده، گفتم: "هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و کارهای خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی ننمایید و آنها را عبادت مکنید تا در سرزمینی که به شما و به پدران شما داده‌ام ساکن شوید." اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت ننمودید.^{۱۶} پس چونکه پسران یوناداب پسر رکاب وصیت پدر خویش را که به ایشان فرموده است اطاعت می‌نمایند و این قوم مرا اطاعت نمی‌کنند،^{۱۷} بنابراین یهوه خدای صِبايوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من بر یهودا و بر تمامی ساکنان اورشلیم تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته‌ام وارد خواهم آورد، زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و مقبول نمودند.

^{۱۸} و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «یهوه صِبايوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و تمامی اوامر او را نگاه داشته، به هر آنچه او به شما امر فرمود عمل نمودید،^{۱۹} بنابراین یهوه صِبايوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: از یوناداب پسر رکاب کسی که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

سوزاندن طومار

۳۶ و در سال چهارم یهویا قیم پسر یوشیا پادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:^۲ «طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه قومها به تو گفتم از روزی که به تو صحبت نمودم، یعنی از دوران یوشیا تا امروز در آن بنویس.^۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می‌خواهم بر ایشان وارد بیاورم، گوش بگیرند و هر

کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیامزم.»

^۴ پس ارمیا باروک پسر نیریا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود، در آن طومار نوشت.^۵ و ارمیا به باروک امر کرده، گفت: «من زندانی هستم و نمی‌توانم به خانه خداوند داخل شوم.^۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی، در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می‌آیند، بخوان.^۷ شاید که به حضور خداوند التماس نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند. زیرا که خشم و غضبی که خداوند درباره این قوم فرموده است، بزرگ می‌باشد.»

^۸ پس باروک پسر نیریا به هر آنچه ارمیا می‌آید و امر فرموده بود، عمل نمود و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند.^۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهویا قیم پسر یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می‌آمدند، برای روزه به حضور خداوند اعلام کردند.^{۱۰} و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند در حجره چقریا پسر شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند.^{۱۱} و چون میکایا پسر چقریا پسر شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید،^{۱۲} به خانه پادشاه به حجره کاتب آمد و اینک تمامی سروران در آنجا نشسته بودند، یعنی الیشامع کاتب و دلیا پسر شمعیا و الناتان پسر عکبور و چقریا پسر شافان و صدقیا پسر حننیا و سایر سروران.^{۱۳} پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به

شد.^{۲۴} پادشاه و همه خادمانش که تمامی این سخنان را شنیدند، نه ترسیدند و نه جامه خود را چاک زدند.^{۲۵} لیکن النّاتان و دلایا و جَمَرِیا به پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند، اما به ایشان گوش نگرفت.^{۲۶} بلکه پادشاه یَرحِمِئیل شاهزاده و سیرایا پسر عَزْرِئیل و شِلْمِیا پسر عَبدِئیل را امر فرمود که باروک کاتب و إرمیای نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.

^{۲۷} و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان إرمیا نوشته بود سوزانید، کلام خداوند بر إرمیا نازل شده، گفت: ^{۲۸} «طوماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهوایقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید، بر آن بنویس. ^{۲۹} و به یهوایقیم پادشاه یهودا بگو: "خداوند چنین می‌فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفتی چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل به یقین خواهد آمد و این سرزمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. ^{۳۰} بنابراین خداوند دربارۀ یهوایقیم پادشاه یهودا چنین می‌فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر تخت داوود بنشیند و لاشه او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد. ^{۳۱} و بر او و بر نسلش و بر خادمانش مجازات گناه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر ساکنان اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که دربارۀ ایشان گفته‌ام خواهم رسانید، زیرا که مرا نشنیدند.»

^{۳۲} پس إرمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک پسر نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهوایقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان

گوش خلق از طومار می‌خواند شنید، برای ایشان باز گفت: ^{۱۴} آنگاه تمامی سروان، یهودی پسر یَثْثیا پسر شِلْمِیا پسر کوشی را نزد باروک فرستادند تا به او بگوید: «آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست گرفته، بیا.» پس باروک پسر نیریای طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.

^{۱۵} ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را برای ما بخوان.» و باروک برای ایشان خواند. ^{۱۶} و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند، با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «به یقین تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.» ^{۱۷} و از باروک درخواست کرده، گفتند: «ما را بگو که تمامی این سخنان را چگونه از دهان إرمیا نوشتی؟» ^{۱۸} باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می‌خواند و من با مرکب در طومار می‌نوشتم.» ^{۱۹} سروان به باروک گفتند: «تو و إرمیا رفته، خود را پنهان کنید تا کسی نداند که کجا می‌باشید.»

^{۲۰} پس طومار را در حجره اِلِشَمَع کاتب گذاشته، به کاخ پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه باز گفتند. ^{۲۱} و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره اِلِشَمَع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند، خواند. ^{۲۲} و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش او بر منقل افروخته بود. ^{۲۳} و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، پادشاه آن را با کاردی می‌برید و در آتشی که بر منقل بود، می‌انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود، سوخته

چنان شکست می‌دادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی‌ماند، باز هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش می‌سوزانیدند.»

زندانی شدن إرمیا

۱۱ و بعد از آنکه لشکر گلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد ۱۲ که إرمیا از اورشلیم بیرون می‌رفت تا به سرزمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم، سهم خود را از ملک بگیرد. ۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید، رئیس کشیکچیان به نام پِرتیا پسر شِلِیمیا پسر حَتْنیا در آنجا بود و او إرمیای نبی را گرفته، گفت: «نزد گلدانیان می‌روی؟»

۱۴ إرمیا گفت: «دروغ است؛ نزد گلدانیان نمی‌روم.» لیکن پِرتیا به وی گوش نداد و إرمیا را گرفته او را نزد سروران آورد. ۱۵ و سروران بر إرمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند، زیرا آن را زندان ساخته بودند. ۱۶ إرمیا در سیاهچال به یکی از اتاقکها افتاده، روزهای بسیار در آنجا ماند. ۱۷ آنگاه صدقیای پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود مخفیانه از او درخواست نموده، گفت که «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» إرمیا گفت: «هست.» و گفت: «به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد!» ۱۸ إرمیا به صدقیای پادشاه گفت: «به تو و خادمانت و این قوم چه گناه کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌اید؟» ۱۹ و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که «پادشاه بابل بر شما و بر این سرزمین نخواهد آمد» کجا می‌باشند؟ ۲۰ پس الان ای آقای

إرمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

إخطار به صدقیای

۳۷ و صدقیای پسر یوشیای پادشاه، به جای کنیاها* پسر یهوایاقیم که نبوگدنصر پادشاه بابل او را بر سرزمین یهودا به پادشاهی گماشته بود، سلطنت نمود. ۲ و او و خادمانش و اهل سرزمین به کلام خداوند که به واسطه إرمیای نبی گفته بود، گوش ندادند. ۳ صدقیای پادشاه، یهوگل پسر شِلِیمیا و صَفْنِیا پسر مَعْسِیای کاهن را نزد إرمیای نبی فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت ما دعا نما.» ۴ إرمیا در این هنگام در میان قوم آمد و شد می‌نمود، زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند. ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون گلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند، خبر ایشان را شنیدند، از پیش اورشلیم رفتند.

۶ آنگاه کلام خداوند بر إرمیای نبی نازل شده، گفت: ۷ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من درخواست نمایید، چنین بگویند: "اینک لشکر فرعون که به جهت یاری شما بیرون آمده‌اند، به ولایت خود به مصر باز خواهند گشت. ۸ و گلدانیان برگشته، با این شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید. ۹ و خداوند چنین می‌گوید که خویشتن را فریب ندهید و مگویید که گلدانیان از نزد ما به یقین خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت. ۱۰ حتی اگر تمامی لشکر گلدانیانی را که با شما جنگ می‌نمایند،

* ۱.۲۷ همان یهوایاکن

پادشاه، بشنو: تمنا اینکه خواهش من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی، مبادا در آنجا بمیرم.»^{۲۱} پس صدقیای پادشاه امر فرمود که إرمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوچه نانوایان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس إرمیا در صحن کشیکچیان بماند.

إرمیا در آب‌انبار

۱۰ پس پادشاه به عیدمیلک حبشی امر فرموده، گفت: «سی نفر از اینجا همراه خود بردار و إرمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد، از آب‌انبار برآور.»^{۱۱} پس عیدمیلک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه‌های کهنه و جامه‌های مندرس گرفته، آنها را با ریسمنانها به آب‌انبار نزد إرمیا پایین فرستاد.^{۱۲} عیدمیلک حبشی به إرمیا گفت: «این پارچه‌های کهنه و جامه‌های مندرس را زیر بغل خود در زیر ریسمنانها بگذار.» و إرمیا چنین کرد.^{۱۳} پس إرمیا را با ریسمنانها کشیده، او را از آب‌انبار برآوردند و إرمیا در صحن کشیکچیان ساکن شد.

۱۴ صدقیای پادشاه فرستاده، إرمیای نبی را به ورودی سوی که در خانه خداوند بود، نزد خود آورد و به او گفت: «من از تو مطلبی می‌پرسم، از من چیزی مخفی مدار.»^{۱۵} إرمیا به صدقیای گفت: «اگر تو را خبر دهم، آیا به یقین مرا نخواهی کشت؟ و اگر تو را مشورت دهم، مرا نخواهی شنید.»^{۱۶} آنگاه صدقیای پادشاه برای إرمیا مخفیانه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این جان را برای ما آفرید قسم، که تو را نخواهم کشت و تو را به دست این کسانی که قصد جان تو دارند، تسلیم نخواهم کرد.»

۳۸ و شَقَطِیَا پسر مَتَّان و جَدَلِیَا پسر قَشْحُور و یوگِل پسر شِلِیمِیَا و فَشْحُور پسر مَلْکیَا سخنان إرمیا را شنیدند که تمامی قوم را به آنها مخاطب ساخته، گفت: ^۲ «خداوند چنین می‌گوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحطی و طاعون خواهد مرد، اما هر که نزد گلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند.»^۳ خداوند چنین می‌گوید: این شهر به یقین به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.»

۴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تمنا اینکه این مرد کشته شود، زیرا که به این منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی مانده‌اند و دستهای تمامی قوم را سست می‌کند، چونکه مثل این سخنان به ایشان می‌گوید. زیرا که این مرد سعادت این قوم را نمی‌طلبد، بلکه ضرر ایشان را.»

۵ صدقیای پادشاه گفت: «اینک او در دست شما است، زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی‌تواند کرد.»

۶ پس إرمیا را گرفته او را در آب‌انبار مَلْکیَا پسر پادشاه که در صحن کشیکچیان بود، انداختند و إرمیا را به ریسمنانها پایین فرستادند و در آن آب‌انبار آب نبود، لیکن گل بود و إرمیا به گل فرو رفت.^۷ و چون

تو را گویند: "تمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو را به قتل نرسانیم"،^{۲۶} آنگاه به ایشان بگو: "من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یوناتان باز نفرستد تا در آنجا نمیرم."^{۲۷} پس تمامی سروران نزد إرمیا آمده، از او سؤال نمودند و او مطابق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود، به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند، زیرا هیچ کس گفتگوی او و پادشاه را نشنیده بود.^{۲۸} و إرمیا در صحن کشیکچیان تا روز تسخیر اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد، در آنجا بود.

سقوط اورشلیم

در ماه دهم از سال نهم صدقیا پادشاه یهودا، نیوکدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند.^۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردند.^۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه میانی نشستند، یعنی نرجل شراصر و سمجرنبو و سرسکیم رئیس خواجهسرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان، و سایر سرداران پادشاه بابل.^۴ و چون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند، فرار کرده، به راه باغستان شاه، از دروازه‌ای که در میان دو حصار بود، در وقت شب از شهر بیرون رفتند و پادشاه به راه غریبه رفت.^۵ و لشکر گلدانیان ایشان را تعقیب نموده، در غریبه آریحا به صدقیا رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نیوکدنصر پادشاه بابل به ربله در سرزمین خمت آوردند و او بر وی حکم داد.^۶ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش

^{۱۷} پس إرمیا به صدقیا گفت: «یهوه خدای صیایوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، به یقین جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد، و تو و اهل خانه‌ات زنده خواهید ماند.^{۱۸} اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، این شهر به دست گلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان رهایی نخواهی یافت.»^{۱۹} صدقیای پادشاه به إرمیا گفت: «من از یهودیانی که به طرف گلدانیان شده‌اند می‌ترسم، مبدا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان با من به بیرحمی رفتار نمایند.»^{۲۰} إرمیا در جواب گفت: «تو را تسلیم نخواهند کرد. تمنا آنکه کلام خداوند را که به تو می‌گویم، اطاعت نمایی تا تو را خیریت شود و جان تو زنده بماند.^{۲۱} اما اگر از تسلیم شدن خودداری نمایی، کلامی که خداوند بر من آشکار نموده این است: ^{۲۲} اینک تمامی زنایی که در خانه پادشاه یهودا باقی مانده‌اند، نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و این زنان خواهند گفت: "یارانت تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند؛

و الان که پایهای تو در گِل فرو رفته است، از تو روی برگردانده‌اند."

^{۲۳} و تمامی زنان و فرزندان را نزد گلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان رهایی نخواهی یافت. بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.»

^{۲۴} آنگاه صدقیا به إرمیا گفت: «نگذار کسی از این سخنان اطلاع یابد، و نخواهی مرد.^{۲۵} و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده‌ام و نزد تو آمده،

* ۱۷.۲۸ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

تسلیم نخواهی شد.^{۱۸} زیرا خداوند می گوید: تو را به یقین رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی، جان خویش را به غنیمت خواهی برد.»

ماندن ارمیا در یهودا

۴. این است کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد، بعد از آنکه نبوژزدان رئیس جلالان او را از رامه رهایی داد و او را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل به اسیری می رفتند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود، برگرفت.^۲ رئیس جلالان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان فرموده بود.^۳ و خداوند مطابق کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است.

۴ اینک من امروز تو را از زنجیرهایی که بر دستهای تو است، رها می کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی، بیا و از تو به نیکویی مراقبت خواهم کرد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی سرزمین پیش تو است. هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی، به آنجا برو.»

۵ اما اگر می مانی، نزد جدلیا پسر آخیقام پسر شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا گماشته است، برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو، یا هر جایی که می خواهی بروی، برو.» پس رئیس جلالان او را توشه راه و هدیه داد و رهایش نمود.^۶ و ارمیا نزد جدلیا پسر آخیقام به مصفیه آمده، نزد او در میان قومی که در سرزمین باقی مانده بودند، ساکن شد.

رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شریفان یهودا را کشت.^۷ و چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد.^۸ و گلدانیان خانه پادشاه و خانه های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را ویران ساختند.^۹ و نبوژزدان رئیس جلالان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و آنان را که برای پیوستن به او بیرون رفته بودند و بقیه قوم را که مانده بودند، به بابل به اسیری برد.^{۱۰} لیکن نبوژزدان، رئیس جلالان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در سرزمین یهودا واگذاشت و تاکستانها و مزرعه ها در آن روز به ایشان داد.

۱۱ و نیوگدنصر پادشاه بابل درباره ارمیا به نبوژزدان، رئیس جلالان امر فرموده، گفت: ^{۱۲} «او را بگیر و از او به خوبی مراقبت کرده، هیچ اذیتی به وی مرسا، بلکه هر چه به تو بگوید، برایش به عمل آور.»^{۱۳} پس نبوژزدان، رئیس جلالان و نبوشریان رئیس خواجه سرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند.^{۱۴} و کسان فرستادند و ارمیا را از صحن کشیکچیان برداشتند و او را به جدلیا پسر آخیقام پسر شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس او در میان قوم ساکن شد.

۱۵ و چون ارمیا هنوز در صحن کشیکچیان زندانی بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ^{۱۶} «برو و عیدمیک حَبْثی را خطاب کرده، بگو: "یهوه صِبايوت* خدای اسرائیل چنین می فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد و نه به خوبی، و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد.^{۱۷} لیکن خداوند می گوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می ترسی،

* ۱۶.۳۹ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

کشته شدن چَدَلِیا

^۷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرا بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل چَدَلِیا پسر آخِیقام را بر سرزمین گماشته و مردان و زنان و کودکان و فقیران سرزمین را که به بابل برده نشده بودند، به او سپرده است،^۸ آنگاه ایشان نزد چَدَلِیا به مِصِفَه آمدند؛ یعنی اسماعیل پسر یَتَنیا و یوحانان و یوناتان پسران قاریج و سراپا پسر تَنحومت و پسران عیفای یَطوفاتی و یَزَنیا پسر مَعکاتی، ایشان و مردانشان.^۹ چَدَلِیا پسر آخِیقام پسر شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «از خدمت نمودن به گلدانیان مَتَرسید. در سرزمین ساکن شوید و پادشاه بابل را خدمت نمایید و برای شما نیکو خواهد شد. و اما من اینک در مِصِفَه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند، حاضر شوم و شما شراب و میوه‌جات و روغن جمع کرده، در ظروف خود ذخیره کنید و در شهرهایی که برای خود گرفته‌اید، ساکن باشید.»

^{۱۱} چون تمامی یهودیانی که در مواب و در میان عَمُونیان و در اِدم و سایر ولایات بودند، شنیدند که پادشاه بابل شماری از یهود را واگذاشته و چَدَلِیا پسر آخِیقام پسر شافان را بر ایشان گماشته است،^{۱۲} همگی از هر جایی که در آن پراکنده شده بودند، برگشتند و به سرزمین یهودا نزد چَدَلِیا به مِصِفَه آمدند و شراب و میوه‌جات بسیار زیاد جمع نمودند.

^{۱۳} یوحانان پسر قاریج و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند، نزد چَدَلِیا به مِصِفَه آمدند،^{۱۴} و او را گفتند: «آیا هیچ می‌دانی که بَعْلِیس پادشاه عَمُونیان، اسماعیل پسر یَتَنیا را فرستاده است تا تو را بکشد؟» اما چَدَلِیا پسر آخِیقام ایشان را باور نکرد.^{۱۵} پس یوحانان پسر قاریج چَدَلِیا را در مِصِفَه مخفیانه خطاب کرده، گفت: «اجازه بده که بروم و اسماعیل پسر یَتَنیا

را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و تمامی یهودیانی که نزد تو گرد آمده‌اند، پراکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟»^{۱۶} اما چَدَلِیا پسر آخِیقام به یوحانان پسر قاریج گفت: «این کار را ممکن، زیرا که درباره اسماعیل دروغ می‌گویی.»

۴۱ و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل پسر یَتَنیا پسر اِلِشَمَع که از نسل پادشاهان بود، با بعضی از سران پادشاه و ده نفر همراهش نزد چَدَلِیا پسر آخِیقام به مِصِفَه آمدند و آنجا در مِصِفَه با هم نان خوردند.^۲ و اسماعیل پسر یَتَنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، چَدَلِیا پسر آخِیقام پسر شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت سرزمین گماشته بود، کشت.^۳ اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با چَدَلِیا در مِصِفَه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت.

^۴ و در روز دوم بعد از آنکه چَدَلِیا را کشته بود و کسی از آن اطلاع نیافته بود،^۵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده، هدایا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خداوند ببرند.^۶ و اسماعیل پسر یَتَنیا به استقبال ایشان از مِصِفَه بیرون آمد و در رفتن گریه می‌کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد چَدَلِیا پسر آخِیقام بیایید.»^۷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل پسر یَتَنیا و کسانی که همراهش بودند، ایشان را کشته، به گودالی انداختند.^۸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مکش، زیرا که ما را ذخیره‌ای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا می‌باشد.» پس ایشان را واگذاشته، و با همراهانشان نکشت.

^۹ آب‌انباری که اسماعیل بدنهای همه کسانی را که به خاطر چَدَلِیا کشته در آن انداخته بود، همان

۴۲

پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان پسر قاریح و یَزَنیا پسر هوشعیا و تمامی خلق از کوچک و بزرگ پیش آمدند،^۲ و به إرمیای نبی گفتند: «تمنا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود و به جهت ما و به جهت تمامی این باقیماندگان نزد یهوه خدای خود دعا کنی، زیرا که ما از آن قوم بزرگ اندکی باقی مانده‌ایم، چنانکه چشمانت می‌بیند.^۳ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم، اعلام نماید.»

^۴ پس إرمیای نبی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من مطابق آنچه به من گفته‌اید، نزد یهوه خدای شما درخواست خواهم نمود و هر چه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»

^۵ ایشان به إرمیا گفتند: «خداوند در میان ما شاهد راست و امین باشد که مطابق تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد، عمل خواهیم نمود.^۶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد او می‌فرستیم، اطاعت خواهیم نمود تا آنکه سخن یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ما سعادت‌مندی بشود.»

^۷ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر إرمیا نازل شد.^۸ پس إرمیا، یوحانان پسر قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده،^۹ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا درخواست شما را به حضور او برسانم، چنین می‌فرماید: ^{۱۰} اگر به راستی در این سرزمین بمانید، شما را بنا نموده، ویران نخواهم ساخت و غرس کرده، ریشه‌کن نخواهم نمود، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم، پشیمان شدم.^{۱۱} از پادشاه بابل که از او ترس دارید، هراسان مباشید. بلی خداوندی می‌گوید از

است که آسای پادشاه به خاطر بَعْشا، پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل پسر یَثَنیا آن را از کشتگان پر کرد.^{۱۰} پس اسماعیل تمامی باقیماندگان قوم را که در مصفّه بودند، با دختران پادشاه و تمامی کسانی که در مصفّه باقی مانده بودند که نیبوززدان رئیس جلادان به چَدَلیا پسر آخِیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل پسر یَثَنیا ایشان را اسیر ساخته، می‌رفت تا به نزد عَمّونیان گذر کند.^{۱۱} اما چون یوحانان پسر قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند، از تمامی فتنه‌ای که اسماعیل پسر یَثَنیا کرده بود، خبر یافتند،^{۱۲} آنگاه تمامی کسان خود را برداشتند و به قصد جنگ با اسماعیل پسر یَثَنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جَبِعون است، یافتند.^{۱۳} و چون تمامی کسانی که با اسماعیل بودند، یوحانان پسر قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند، خوشحال شدند.^{۱۴} و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفّه به اسیری می‌برد، روی برگردانده، برگشتند و نزد یوحانان پسر قاریح آمدند.^{۱۵} اما اسماعیل پسر یَثَنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد عَمّونیان رفت.

فرار به مصر

^{۱۶} یوحانان پسر قاریح با همه سرداران لشکر که همراهش بودند، تمامی باقیماندگان قومی را که از دست اسماعیل پسر یَثَنیا از مصفّه بعد از کشته شدن چَدَلیا پسر آخِیقام خلاصی داده بود بگرفت؛ یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و کودکان و خواجه‌سرایان را که ایشان را در جَبِعون خلاصی داده بود؛^{۱۷} و ایشان رفته، در جبروت‌کِمهام که نزد بیت‌لحم است، منزل گرفتند تا از آنجا راهی مصر شوند،^{۱۸} به خاطر گلدانیان، زیرا که از ایشان می‌رسیدند چونکه اسماعیل پسر یَثَنیا، چَدَلیا پسر آخِیقام را که پادشاه بابل او را حاکم سرزمین قرار داده بود، کشته بود.

گفتید که "برای ما نزد یهوه خدای ما دعا کن و ما را مطابق هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، آگاه ساز و آن را به عمل خواهیم آورد."^{۲۱} پس امروز شما را آگاه ساختم، اما شما نه به سخن یهوه خدای خود، و نه به هیچ چیزی که به واسطه من نزد شما فرستاد، گوش گرفتید.^{۲۲} پس الان یقین بدانید که شما در مکانی که می‌خواهید بروید و در آن ساکن شوید، از شمشیر و قحطی و طاعون خواهید مرد.

ارمیا به مصر برده می‌شود

۴۳ چون ارمیا از گفتن هرآنچه یهوه خدای ایشان فرموده بود تا او به مردم بازگوید، فارغ شد، یعنی از گفتن تمامی آن کلام که یهوه خدای ایشان ارمیا را برای بیان آنها نزد مردم فرستاده بود،^۲ آنگاه عَزْرِیا پسر هوشعیا و یوحانان پسر قاریج و تمامی مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «تو دروغ می‌گویی! یهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگویی: "به مصر مروید و در آنجا سکونت منماید."^۳ بلکه باروک پسر نیریا تو را به ضد ما گذاشته است تا ما را به دست گلدانیان تسلیم نمایی، و ایشان ما را بکشند و یا به بابل به اسیری ببرند.»

^۴ پس یوحانان پسر قاریج و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در سرزمین یهودا بمانند، اطاعت ننمودند.^۵ بلکه یوحانان پسر قاریج و همه سرداران لشکر، باقیماندگان یهودا را که از میان تمامی قومهایی که در میان آنها پراکنده شده بودند، برگشته، در سرزمین یهودا ساکن شده بودند، گرفتند؛^۶ یعنی مردان و زنان و کودکان و دختران پادشاه و همه کسانی را که نبوژزدان رئیس جلاان، به جدلیا

او ترسان مباحثید، زیرا که من با شما هستم تا شما را نجات بخشم و شما را از دست او رهایی دهم.^{۱۲} و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را به سرزمین خودتان پس بفرستد.^{۱۳} اما اگر گویند که "در این سرزمین نخواهیم ماند" و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید،^{۱۴} و بگویید: "نه، بلکه به سرزمین مصر خواهیم رفت، زیرا که در آنجا جنگ نخواهیم دید و آواز شیپور نخواهیم شنید و برای نان گرسنه نخواهیم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد،"^{۱۵} پس حال ای باقیماندگان یهودا، کلام خداوند را بشنوید: یهوه صِبايوت* خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر به رفتن به مصر مصمم می‌باشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید،^{۱۶} آنگاه شمشیری که از آن می‌ترسید، به یقین آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قحطی که از آن هراسان هستید، آنجا در مصر از پی شما خواهد آمد و در آنجا خواهید مرد.^{۱۷} و تمامی کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا مصمم شده‌اند، از شمشیر و قحطی و طاعون خواهند مرد و هیچ کس از ایشان از آن بلاپی که من بر ایشان می‌رسانم، باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهد یافت.^{۱۸} زیرا که یهوه صِبايوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: همان‌گونه که خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، غضب من به بر شما نیز به محض ورودتان به مصر بر شما ریخته خواهد شد و شما مورد نفرین و دهشت و لعنت و تمسخر خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.^{۱۹} ای باقیماندگان یهودا، خداوند به شما می‌گوید: "به مصر مروید!" یقین بدانید که من امروز شما را هشدار دادم.^{۲۰} زیرا خویشتان را فریب دادید که مرا نزد یهوه خدای خود فرستاده،

* ۱۵:۴۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم، دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست.^۳ به خاطر شرارتی که کردند و خشم مرا برافروختند از اینکه رفته، بخور سوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید، عبادت نمودند.^۴ و من تمامی خادمان خود انبیا را پی در پی نزد شما فرستادم و گفتم: "این کار زشت را که من از آن نفرت دارم، به عمل نیاورید." اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا داشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند.^۵ بنابراین خشم و غضب من ریخت و بر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم شعله‌ور گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است.^۶ پس حال یهوه خدای صباپوت، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: شما چرا این شرارت بزرگ را بر جان خود وارد می‌آوردید تا خویشانتان را از مرد و زن و کودک و شیرخواره از میان یهودا ریشه‌کن سازید و از برای خود باقیمانده‌ای نگذارید؟^۷ زیرا که در سرزمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته‌اید، برای خدایان غیر بخور سوزانیده، خشم مرا به کارهای دستهای خود شعله‌ور می‌سازید تا من شما را ریشه‌کن کنم و شما در میان تمامی قومهای سرزمین به لعنت و تمسخر دچار گردید.^۸ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در سرزمین یهودا و کوچه‌های اورشلیم به عمل آوردید، فراموش کرده‌اید؟^۹ آنان تا به امروز فروتن نشده و ترسان نگشته‌اند و در شریعت و قوانین من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشته‌ام، گام برنمی‌دارند.^{۱۰} بنابراین یهوه صباپوت، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا می‌گردانم

پسر آخیقام پسر شافان سپرده بود، و نیز إرمیای نبی و باروک پسر نیریا را.^{۱۱} و به سرزمین مصر رفتند زیرا که سخن خداوند را گوش نگرفتند و به تحقنحیس آمدند.^{۱۲} پس کلام خداوند در تحقنحیس بر إرمیا نازل شده، گفت: ^{۱۳} «سنگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در یل سنگفرشی که نزد دروازه خانه فرعون در تحقنحیس است، پنهان کن و رویش را با گچ بپوشان.^{۱۴} و به ایشان بگو که "یهوه صباپوت" خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من فرستاده، خادم خود نبوگدنصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و تخت او را بر این سنگهایی که پوشانیدم، خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت.^{۱۵} و آمده، سرزمین مصر را خواهد زد و آنانی را که سزاوار مرگ هستند، به مرگ و آنانی را که سزاوار اسیری‌اند، به اسیری و آنانی را که سزاوار شمشیرند، به شمشیر خواهد سپرد.^{۱۶} و آتشی در خانه‌های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد. او سرزمین مصر را پاک خواهد کرد، مثل شبانی که لباس خود را از شپش پاک کند، و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت.^{۱۷} و تمثالهای بیت‌شمس را که در زمین مصر است، خواهد شکست و خانه‌های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

مجازات بت‌پرستی

کلامی که درباره تمامی یهودیانی که در زمین مصر ساکن بودند و در مجدل و تحقنحیس و نوف و سرزمین قتروس سکونت داشتند، به إرمیا نازل شده، گفت: ^۱ «یهوه صباپوت" خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و

بی اطلاع شوهران خویش قرصهای نان که نقش او را بر خود داشتند، می پختیم و هدیه ریختنی به جهت او می ریختیم؟»

۲۰ پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همه کسانی که این جواب را به او داده بودند، خطاب کرده، گفت: ۲۱ «آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل سرزمین در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم سوزانیدند، به یاد نیاورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟ ۲۲ چنانکه خداوند به خاطر شرارت کارهای شما و کارهای زشتی که به عمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. بنابراین سرزمین شما، چنانکه امروز می بینید، ویران، و دچار دهشت و لعنت گردیده و متروک شده است. ۲۳ چونکه بخور سوزانیدید و به خداوند گناه ورزیده، به سخن خداوند گوش ندادید و در شریعت و قوانین و شهادات او گام برنداشتید، بنابراین این بلا که امروز می بینید، بر شما وارد شده است.»

۲۴ و ارمیا به تمامی قوم و به تمامی زنان گفت: «ای تمامی یهودا، که در سرزمین مصر هستید، کلام خداوند را بشنوید! ۲۵ یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما و زنان شما، هم با دهان خود صحبت می نمایید و هم با دستهای خود به جا می آورید. و می گوید: "نذرهای را که کردیم، به یقین وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت." پس نذرهای خود را به جا خواهید آورد! نذرهای خود را وفا خواهید نمود.

۲۶ بنابراین ای تمامی یهودا، که در سرزمین مصر ساکن هستید، کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند می گوید: من به اسم بزرگ خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهودیان در تمامی سرزمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت:

تا تمامی یهودا را هلاک کنم. ۱۲ و باقیماندگان یهودا را که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجا را مصمم بودند، خواهم گرفت تا تمامی ایشان در سرزمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر و قحطی خواهند افتاد و از کوچک و بزرگ به شمشیر و قحطی از بین رفته، خواهند مرد و به نفرین و دهشت و لعنت و تمسخر دچار خواهند گردید. ۱۳ و به آنانی که در سرزمین مصر ساکن شوند، به شمشیر و قحط و طاعون مجازات خواهم کرد، چنانکه اورشلیم را مجازات کردم ۱۴ و از باقیماندگان یهودا که به سرزمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند، هیچ کس خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به سرزمین یهودا، سرزمینی که مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا هستند، بازگردد. زیرا کسی از ایشان به غیر از شماری اندک که جان به در برده اند، باز نخواهد گشت.»

۱۵ آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور می سوزانند، و تمامی زنانی که حاضر بودند، با گروهی بزرگ و تمامی کسانی که در سرزمین مصر در قتروس ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند: ۱۶ «ما تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی، گوش نخواهیم گرفت. ۱۷ بلکه به هر چیزی که نذر کرده ایم، به یقین عمل خواهیم نمود و برای ملکه آسمان بخور سوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت، همان گونه که خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران ما در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می کردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر بودیم و سعادتمند، و بلا را نمی دیدیم. ۱۸ اما از زمانی که بخور سوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحطی هلاک گردیدیم.» ۱۹ زنان نیز گفتند: «آنگاه که به جهت ملکه آسمان بخور می سوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او می ریختیم، آیا

تو به هر جایی که بروی، جانت را به تو به غنیمت خواهیم بخشید.»

کلام خدا درباره مصر

کلام خداوند درباره ملتها که به ارمیا نازل شد؛ **۴۶**

۲ درباره مصر، و لشکر فرعون نیکو که نزد رود فرات در گرمیش بودند و نیوگدنصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم پهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، شکست داد:

۳ «سپرهای بزرگ و کوچک را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آیدید.

۴ ای سواران، اسبان را بیارید و سوار شوید و با کلاهخودهای خود بایستید.

نیزه‌ها را صیقل دهید،

و زره‌ها را بپوشید.

۵ خداوند می‌گوید:

چه می‌بینم؟

ایشان هراسان شده، به عقب برمی‌گردند

و شجاعان ایشان خُرد شده،

به تمامی پراکنده می‌شوند و به عقب نمی‌نگرند،

زیرا که ترس از هر طرف می‌باشد.

۶ تیزروان فرار نکنند

و نیرومندان رهایی نیابند.

به طرف شمال، به کنار رود فرات،

می‌لغزند و می‌افتند.

۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است

و آبهای او مثل نهرهایش متلاطم می‌گردد؟

۸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است،

و آبهایش مثل رودها متلاطم گشته.

می‌گوید: «من سیلان کرده،

» به حیات خداوند یهوه قسم! ۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه برای نیکویی، تا تمامی مردان یهودا که در سرزمین مصر می‌باشند، به شمشیر و قحطی هلاک شده، تمام شوند. ۲۸ لیکن شماره اندکی از شمشیر رهایی یافته، از سرزمین مصر به سرزمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی باقیماندگان یهودا که به جهت سکونت در آنجا به سرزمین مصر رفته‌اند، خواهند دانست که کلام چه کسی عملی خواهد شد، کلام من یا کلام ایشان! ۲۹ و خداوند می‌گوید: این است نشانه برای شما که من در اینجا به شما مجازات خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شما به یقین برای بدی عملی خواهد شد. ۳۰ خداوند چنین می‌گوید: اینک من فرعون خُفرع، پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند، تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیا پادشاه یهودا را به دست دشمنش نیوگدنصر پادشاه بابل که قصد جان او می‌داشت، تسلیم نمودم.»

پیام به باروک

۴۵ کلامی که ارمیای نبی به باروک پسر نیریا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا، در سال چهارم پهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، بر طوماری نوشت: ۲ «ای باروک، یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می‌فرماید: ۳ تو گفته‌ای: «وای بر من، زیرا خداوند بر درد من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده‌ام و آرامی نمی‌یابم.» ۴ او را چنین بگو، خداوند چنین می‌فرماید: آنچه در سرتاسر این سرزمین بنا کرده‌ام، ویران خواهم ساخت و آنچه کاشته‌ام، از ریشه خواهم کند. ۵ آیا تو چیزهای بزرگ برای خود می‌جویی؟ آنها را طلب منما، زیرا خداوند می‌گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما

زمین را خواهم پوشانید
و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت!^٩
ای اسبان، بتازید!
و ای اربابه‌ها، تند بروید!
شجاعان بیرون روند.
ای اهل خَبَش و فوت، که سپرداران هستید،
و ای لودیان، که کمان را می‌گیرید
و آن را می‌کشید.
۱۰ زیرا که آن روز،
روز انتقام خداوند یهوه صِبايوت* می‌باشد
که از دشمنان خود انتقام بگیرد.
پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود
و از خون ایشان مست می‌گردد.
زیرا خداوند یهوه صِبايوت،
در سرزمین شمال نزد رود فرات،
کشتاری دارد.
۱۱ ای دختر باکره مصر،
به چِلعاد برآی و بلسان* بگیر.
درمانهای زیاد را بی‌جهت به کار می‌بری؛
برای تو علاج نیست.
۱۲ قومها رسوایی تو را می‌شنوند
و جهان از ناله تو پر شده است،
زیرا که پهلوان بر پهلوان می‌افتد
و هر دوی ایشان با هم می‌افتند.»
۱۳ کلامی که خداوند درباره آمدن نِبوگَدِنَصَّر
پادشاه بابل و مغلوب ساختن سرزمین مصر به اِرمیای
نبی گفت:
۱۴ «به مصر خیر دهید
و به مِجْدُل اعلام نمایید

و به نوف و تَحْفَنحِیس اطلاع دهید.
بگویید: "برپا شوید و خود را آماده سازید،
زیرا که شمشیر، اطرافیان را
هلاک کرده است.
۱۵ زورآورانت چرا به زیر افکنده می‌شوند؟
چرا نمی‌توانند بایستند؟
زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است.
۱۶ بسیاری را لغزانیده است
و ایشان بر یکدیگر می‌افتند،
و می‌گویند:
"برخیزید و از شمشیر بَران
نزد قوم خود
و به سرزمین زادگاه خویش برگردیم.
۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را
چنین توصیف کن:
رجزخوانی که فرصت را از دست داده است."
۱۸ پادشاه که نام او یهوه صِبايوت می‌باشد،
می‌گوید:
به حیات خودم قسم،
که او مثل تابور، در میان کوه‌ها
و مانند گرمل، نزد دریا خواهد آمد.
۱۹ ای دختر مصر،
که در امنیت ساکن هستی،
اسباب تبعید خود را آماده ساز،
زیرا که نوف ویران و سوخته
و متروک گردیده است.
۲۰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است،
اما هلاکت از طرف شمال می‌آید و می‌آید.

۲۸ خداوند می‌گوید:

ای خادم من یعقوب، مترس،
زیرا که من با تو هستم
و اگرچه تمام قومها را
که تو را در میان آنها پراکنده ساخته‌ام،
به تمامی هلاک سازم،
لیکن تو را به تمامی هلاک نخواهم ساخت.
بلکه تو را به انصاف تنبیه خواهم نمود
و تو را هرگز بی‌سزا نخواهم گذاشت.»

کلام خدا درباره فلسطین

۴۷ کلام خداوند درباره فلسطینیان که بر
ارمیا نبی نازل شد، قبل از آنکه فرعون
عزّه را مغلوب بسازد.

۲ خداوند چنین می‌گوید:

«اینک آنها از شمال برمی‌آید
و مثل نهری سیلان می‌کند
و سرزمین را با آنچه در آن است
و شهر و ساکنانش را در می‌گیرد.
و مردمان فریاد برمی‌آورند
و تمامی ساکنان سرزمین شیون می‌نمایند.

۳ از صدای سمهای اسبان نیرومندش
و از غوغای ارابه‌هایش و شورش چرخهایش.
پدران به خاطر سستی دستهای خود
به فرزندان خویش اعتنا نمی‌کنند.

۴ به سبب روزی که

برای هلاکت تمامی فلسطینیان می‌آید،
که هر امداد کننده‌ای را که باقی می‌ماند،
از صور و صیدون ریشه‌کن خواهد ساخت.
زیرا خداوند فلسطینیان را،
یعنی بقیه جزیره گفتور را
هلاک خواهد ساخت.

۲۱ سپاهیان به مزد گرفته او،

در میانش مثل گوساله‌های چاق می‌باشند.
زیرا که ایشان نیز روی برگردانده،
با هم فرار می‌کنند و نمی‌ایستند.
چونکه روز هلاکت ایشان
و وقت مجازات ایشان بر ایشان رسیده است.

۲۲ آوازه آن مثل مار می‌رود،
زیرا که آنها با قوت می‌روند
و با تبراها مثل چوب‌بُران بر او می‌آیند.

۲۳ خداوند می‌گوید:

جنگل او را قطع خواهند نمود،
اگرچه انبوه می‌باشد.
زیرا که ایشان از ملخها زیاده
و از حد شماره افزونند.

۲۴ دختر مصر خجل شده،

به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است.»
۲۵ یهوه صباپوت، خدای اسرائیل می‌گوید:
«اینک من بر آمون خدای تیس و فرعون و مصر و
خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بر
وی توکل دارند، مجازات خواهم رسانید. ۲۶ و خداوند
می‌گوید که ایشان را به دست آنانی که قصد جان
ایشان دارند، یعنی به دست نبوگدنصر پادشاه بابل و
به دست خادمانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن،
مثل روزهای سابق مسکون خواهد شد.

۲۷ اما تو، ای خادم من یعقوب، مترس
و ای اسرائیل، هراسان مشو،

زیرا اینک من تو را از جای دور
و نسل تو را از سرزمین اسیری ایشان
نجات خواهم داد

و یعقوب برگشته،
در آسایش و آرامش خواهد بود
و کسی او را نخواهد ترسانید.

۵ اهل غزه بُریده مو گشته‌اند،

و اشقلون و بقیه وادی

ایشان هلاک شده است.

تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟

۶ آه، ای شمشیر خداوند

تا به کی آرام نخواهی گرفت؟

به غلاف خود برگشته،

آسوده و آرام شو.

۷ چگونه می‌توانی آرام بگیری،

با آنکه خداوند تو را بر آشقلون

و بر ساحل دریا برگماشته

و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

داوری بر موآب

درباره موآب:

۴۸

یهوه صیباپوت* خدای اسرائیل

چنین می‌گوید:

«وای بر نبو، زیرا که خراب شده است؛

قَریه‌تایم خجل و گرفتار گردیده است.

و میسگاب* رسوا و ویران گشته است.

۲ فخر موآب قطع شده،

در جشبون برای وی تدبیرهای بد کردند.

«بیایید و او را قطع سازیم تا دیگر قوم نباشد!»

تو نیز، ای مَدَمین ساکت خواهی شد

و شمشیر تو را تعقیب خواهد نمود.

۳ صدای ناله از حورونایم شنیده می‌شود:

«هلاکت و ویرانی بزرگ.»

۴ موآب در هم شکسته شده است

و کودکان او فریاد برمی‌آورند.

۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی‌آیند

و از سرازیری حورونایم،

صدای شکست یافتن از

دشمنان شنیده می‌شود.

۶ بگریزید! و جانهای خود را برهانید!

و مثل درخت عرعر در بیابان باشید.

۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش

توکل نمودی،

تو نیز گرفتار خواهی شد.

و کِموش با کاهنان و سرورانش

با هم به اسیری خواهند رفت.

۸ و ویران کننده به همه شهرها خواهد آمد

و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت،

و مطابق فرمان خداوند

اهل وادی تلف خواهند شد

و اهل همواری هلاک خواهند گردید.

۹ بالها به موآب بدهید

تا پرواز نموده، بگریزد

و شهرهایش خراب و متروک خواهد شد.

۱۰ ملعون باد کسی که

کار خداوند را با غفلت عمل نماید

و ملعون باد کسی که

شمشیر خود را از خون باز دارد.

۱۱ موآب از روزگار جوانی خود در استراحت بوده

و بر دُردهای خود نشسته است

و از ظرفی به ظرف دیگر ریخته نشده

و به اسیری نرفته است.

از این سبب طعمش در او مانده است،

و خوشبوی او تغییر نیافته است.

۱۲ پس اینک خداوند می‌گوید:

* ۱.۴۸ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۱.۴۸ و یا "پناهگاه بلند".

روزها می‌آید که من ریزندگان می‌فرستم،
که او را بریزند.

آنها ظروف او را خالی کرده،
مشکهایش را پاره خواهند نمود.
۱۳ موآب از کُموش شرمند خواهد شد،
چنانکه خاندان اسرائیل،

از بیت‌ئیل که اعتماد ایشان بود،
شرمنده شده‌اند.

۱۴ چگونه می‌گویید که:

”ما پهلوانان و جنگاورانی قوی
برای جنگ می‌باشیم؟“

۱۵ موآب خراب شده،

دود از شهرهایش برمی‌آید،
و جوانان برگزیده‌اش در کشتار
از پای در می‌آیند.

پادشاه که نام او یهوه صباوت* می‌باشد،
این را می‌گوید:

۱۶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است،
بلای او به سرعت هر چه تمامتر می‌آید.

۱۷ ای تمامی مجاورانش،
و همگانی که نام او را می‌دانید،

برای او ماتم گیرید. بگویید:
”آن عصای قوت،

آن چوبدستی شکوهمند،
چگونه شکسته شده است!“

۱۸ ای دختر دیبون که در امنیت ساکن هستی،
از جلال خود فرود آی،
و در جای خشک بنشین،
زیرا که ویران کننده موآب

بر تو هجوم می‌آورد،
و قلعه‌های تو را ویران می‌سازد.
۱۹ ای تو که در غروعر ساکن هستی،
به سر راه بایست و نگاه کن،
و از فراریان و نجات‌یافتگان پُرس که
”که چه شده است؟“

۲۰ موآب خجل شده، زیرا که شکست یافته است،
پس شیون و فریاد برآورید.

در آرنون اخبار نمایند که
موآب هلاک گشته است.

۲۱ و داوری بر سرزمین همواری رسیده است؛

۲۲ بر دیبون و نیو و بیت‌دبلتایم،

۲۳ بر قریه‌تایم و بیت‌جامول و بیت‌معون،
۲۴ و بر قریوت و بُصره

و بر تمامی شهرهای دوردست
و نزدیک سرزمین موآب.

۲۵ خداوند می‌گوید که

شاخ موآب بریده

و بازویش شکسته شده است.

۲۶ او را مست سازید،

زیرا به ضد خداوند تکبر می‌نماید.

و موآب در قی خود غوطه می‌خورد
و او نیز مضحکه خواهد شد.

۲۷ آیا اسرائیل برای تو اسباب تمسخر نبود؟

و آیا او در میان دزدان یافت شد

به حدی که هر وقت که درباره او سخن می‌گفتی،
سر خود را می‌جنبانیدی؟

۲۸ ای ساکنان موآب، شهرها را ترک کرده،

در صخره ساکن شوید

و مثل کبوتری باشید که آشیانه خود را

در کنار دهنه غار می‌سازد.
 ۲۹ غرور موآب و فزونی تکبر او را،
 و عظمت و گستاخی و کبر و
 بلندپروازی او را شنیدیم.
 ۳۰ خداوند می‌گوید:

خشم او را می‌دانم که هیچ است
 و فخرهای او را که از آنها هیچ بر نمی‌آید.
 ۳۱ بنابراین برای موآب شیون خواهم کرد
 و به جهت تمامی موآب فریاد برخوام آورد.
 برای مردان قیرحارس ماتم گرفته خواهد شد.
 ۳۲ برای تو، ای تاک سبمه،
 بیش از آنکه بر یعزیر گریستم،
 خواهم گریست.

شاخه‌های تو از دریا گذشته،
 و به دریاچه یعزیر رسیده بود.
 اما بر میوه‌ها و انگورهای
 ویران کننده هجوم آورده است.

۳۳ شادی و وجد از بستانها
 و سرزمین موآب برداشته شد
 و شراب را از حوضهای شراب قطع ساختم
 و کسی آنها را به صدای شادمانی
 به پا نخواهد فشرد.

صدای شادمانی، صدای شادمانی نیست.
 ۳۴ به فریاد جشبون صدای خود را
 تا اِلعاله و یا هِص بلند کردند
 و از صوغر تا حورونایم و عِجَلَت شلیشیا،
 زیرا که آبهای یمریم نیز خشکیده است.
 ۳۵ خداوند می‌گوید:

من آنانی را که در مکانهای بلند
 قربانی تقدیم می‌کنند
 و برای خدایان خود بخور می‌سوزانند،
 از موآب نابود خواهم گردانید.

۳۶ بنابراین دل من به جهت موآب،
 مثل نی صدای کند
 و دل من به جهت مردان قیرحارس
 مثل نی صدای کند،
 چونکه ثروتی که کسب نمودند،
 تلف شده است.

۳۷ و هر سر بی‌مو گشته
 و هر ریش تراشیده شده است
 و همه دستها خراشیده
 و بر هر کمر پلاس است.
 ۳۸ بر همه پشت‌بامهای موآب
 و در تمامی کوچه‌هایش ماتم است،
 زیرا خداوند می‌گوید:

موآب را شکسته‌ام،
 مثل ظرفی که کسی خواهان آن نباشد!
 ۳۹ چگونگی ویران شده
 و ایشان چگونگی شیون می‌کنند؟
 و موآب چگونگی به رسوایی پشت داده است؟
 پس موآب برای تمامی اطرافیان خود،
 مایه تمسخر و باعث ترس شده است.
 ۴۰ زیرا خداوند چنین می‌گوید:

او مثل عقاب پرواز خواهد کرد
 و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود.
 ۴۱ شهرهایش گرفتار
 و قلعه‌هایش تسخیر شده،
 و دل پهلوانان موآب در آن روز،
 مثل دل زنی که درد زایمان داشته باشد،
 خواهد شد.

۴۲ و موآب نابود شده، دیگر قومی نخواهد بود،
 چونکه به ضد خداوند خود را برافراشته است.
 ۴۳ خداوند می‌گوید:

ای ساکن موآب، ترس و گودال

و دام پیش روی تو است؛
 ۴۴ آنکه از ترس بگریزد،
 در گودال خواهد افتاد
 و آنکه از گودال بیرون آید،
 گرفتار دام خواهد شد.
 زیرا خداوند فرموده است که
 سال مکافات ایشان را بر ایشان،
 یعنی بر موآب خواهم آورد.
 ۴۵ فراریان بی‌تاب شده،
 در سایه جشبون ایستاده‌اند.
 زیرا که آتش از حشبون
 و آتش از میان سیحون بیرون آمده،
 حدود موآب و فرق سر فتنه‌انگیزان را
 خواهد سوزانید.
 ۴۶ وای بر تو، ای موآب!
 قوم یکموش هلاک شده‌اند،
 زیرا که پسرانت به اسیری
 و دخترانت به تبعید گرفتار گردیده‌اند.
 ۴۷ لیکن خداوند می‌گوید که
 در روزهای آخر، اسیران موآب را
 باز خواهم آورد.
 حکم دربارہ موآب تا اینجا است.

کلام خدا درباره عَمُونیان

درباره عَمُونیان: **۴۹**
 خداوند چنین می‌گوید:
 «آیا اسرائیل پسران ندارد؟
 و آیا او را وارثی نیست؟
 پس چرا ملوکوم* جاد را به تصرف آورده
 و قوم او در شهرهایش ساکن شده‌اند؟

۲ پس اینک خداوند می‌گوید:
 روزهایی می‌آید که نعره جنگ را
 در رَیبه عَمُونیان خواهم شنوایند
 و آن به تپه‌ای از خاک تبدیل خواهد گشت
 و دهاتش به آتش سوخته خواهد شد.
 و خداوند می‌گوید که
 اسرائیل آنان را که او را بیرون رانده بودند،
 بیرون خواهد راند.»
 ۳ ای جشبون، شیون کن،
 زیرا که عای خراب شده است.
 ای دهات رَیبه فریاد برآورد،
 و پلاس پوشیده، ماتم گیرید
 و بر دیوارها به این سو و آن سو بدوید.
 زیرا که ملکوم با کاهنان و سروران خود
 با هم به اسیری می‌روند.
 ۴ ای دختر بی‌وفا،
 چرا از وادیها،
 یعنی از وادیهای حاصلخیز خود فخر می‌نمایی؟
 ای تو که به گنجهای خود توکل می‌کنی،
 و می‌گویی:
 «کیست که به ضد من تواند آمد؟»
 ۵ اینک خداوند، بهوه صباپوت*، می‌گوید:
 من از تمامی اطرافینت ترس بر تو خواهم آورد
 و هر یکی از شما پیش روی خود
 پراکنده خواهد شد
 و کسی نخواهد بود که
 پراکندگان را جمع نماید.
 ۶ لیکن خداوند می‌گوید:
 بعد از این اسیران عَمُونیان

* ۱.۴۹ همان مولک است که از خدایان بود. * ۵.۴۹ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

را باز خواهم آورد.»

داوری بر اِدوم

۷ دربارۀ اِدوم:

یهوه صِبايوت چنین می‌گوید:

«آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟

و آیا مشورت از فهیمان قطع شده

و حکمت ایشان نابود گردیده است؟

۸ ای ساکنان دِدان بگریزید،

و روی برگردانده،

در جایهای عمیق ساکن شوید.

زیرا که بلای عیسو،

و زمان مجازات وی را بر او خواهم آورد.

۹ اگر انگورچینان نزد تو آیند،

آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟

و اگر دزدان در شب آیند،

آیا به قدر کفایت خویش غارت نمی‌کنند؟

۱۰ اما من عیسو را برهنه ساخته

و جایهای مخفی او را آشکار گردانیده‌ام

که خود را نتواند پنهان کرد.

نسل او و برادران و

همسایگانش هلاک شده‌اند

و خودش نابود گردیده است.

۱۱ یتیمان خود را ترک کن

و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت

و بیوه‌زنان بر من توکل بنمایند.

۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید:

اینک آنانی که رسم ایشان نبود

که این جام را بنوشند،

به یقین خواهند نوشید

و آیا تو بی‌سزا خواهی ماند؟

بی‌سزا نخواهی ماند،

بلکه به یقین خواهی نوشید.

۱۳ زیرا خداوند می‌گوید:

به ذات خودم قسم می‌خورم،

که بَصْرَه به وحشت و تمسخر و ویرانی و لعنت

دچار خواهد شد

و تمامی شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت.

۱۴ از جانب خداوند خبری شنیدم

که قاصدی نزد قومها فرستاده شده،

می‌گوید:

«جمع شوید و بر او هجوم آورید

و برای جنگ به پا خیزید!

۱۵ زیرا که اینک، من تو را کوچکترین قومها،

و در میان مردم خوار خواهم گردانید.

۱۶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی،

و بلندی تپه‌ها را گرفته‌ای،

هیبت تو و تکبر دلت تو را فریب داده است.

اگرچه مثل عقاب آشیانه خود

را بر بلندیا بسازی،

خداوند می‌گوید که من تو را

از آنجا به زیر خواهم کشید.

۱۷ اِدوم محل تعجب خواهد گشت، به حدی

که هر که از آن عبور نماید، متحیر شده، به خاطر

همه صدماتش سوت خواهد زد. ۱۸ خداوند می‌گوید:

همان‌گونه که سدوم و غموره و شهرهای در همسایگی

آنها واژگون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن

نخواهد شد و هیچ انسانی در آن مسکن نخواهد گزید.

۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اُردن به آن مرتع

خرم خواهد برآمد، زیرا که من، وی را در لحظه‌ای از

آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر

داوری بر قیدار و حاصور

۲۸ دربارۀ قیدار و ممالک حاصور که نبوگدنصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت:

خداوند چنین می‌گوید:

«برخیزید و بر قیدار هجوم آورید،

و مردم مشرق‌زمین را نابود کنید.

۲۹ خیمه‌ها و گله‌های ایشان را خواهند گرفت.

پرده‌ها و تمامی اسباب و شتران ایشان را

برای خود خواهند برد

و بر ایشان ندا خواهند داد که

“ترس از هر طرف!”

۳۰ بگریزید

و به سرعت هر چه تمام‌تر فرار نمایید.

ای ساکنان حاصور،

در جایهای عمیق ساکن شوید.»

زیرا خداوند می‌گوید:

«نبوگدنصر، پادشاه بابل،

به ضد شما تدبیری اندیشیده

و علیه شما نقشه‌ای کشیده است.»

۳۱ خداوند فرموده است که

«برخیزید

و بر قوم مطمئن که در امنیت ساکن‌اند،

هجوم آورید.

ایشان را نه دروازه‌ها

و نه پشت‌بندها است

و به تنهایی ساکن می‌باشند.

۳۲ خداوند می‌گوید که

شتران ایشان تاراج

و زیادی احشام ایشان غارت خواهد شد

و آنانی را که گوشه‌های موی

خود را می‌تراشند،

آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

۲۰ بنابراین مشورت خداوند را که دربارهٔ دوم نموده است و تقدیرهای او را که دربارهٔ ساکنان تیمان فرموده است، بشنوید. به یقین ایشان کوچکان گله را خواهند ربود و به راستی مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۲۱ از صدای افتادن ایشان سرزمین لرزان گشت و صدای فریاد ایشان تا به دریای سرخ شنیده شد. ۲۲ اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می‌کند و بالهای خویش را بر بُصره پهن می‌نماید و دل پهلوانانِ دوم در آن روز مثل دل زنی که درد زایمان داشته باشد، خواهد شد.

داوری بر دمشق:

۲۳ دربارهٔ دمشق:

«خمات و آرفاد خجل گردیده‌اند،

زیرا که خبر بد شنیده، پریشان شده‌اند.

۲۴ دمشق ضعیف شده،

رو به فرار نهاده

و لرزه او را درگرفته است.

آزارها و دردها او را مثل زنی که می‌زاید،

گرفته است.

۲۵ چگونه شهر پرآوازه،

شهر مایه لذت من چنین متروک شده است؟

۲۶ بنابراین بیهوش صباپوت می‌گوید:

جوانان او در کوچه‌هایش خواهند افتاد

و همه مردان جنگی او در آن روز

هلاک خواهند شد.

۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت

و قصرهای پنهان‌ه‌د را خواهد سوزانید.»

به سوی هر باد پراکنده خواهم ساخت
و هلاکت ایشان را از هر طرف
ایشان خواهم آورد.
۳۳ و حاصور مسکن شغالها
و ویرانه ابدی خواهد شد،
به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید
و کسی از آدمیان در آن
مسکن نخواهد گزید.»

داوری بر عیلام

۳۴ کلام خداوند درباره عیلام که بر ارمیای نبی
در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده،
گفت: ۳۵ یهوه صبايوت چنین می گوید: «اینک من
کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست.
۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام
خواهم وزانید و ایشان را به سوی همه این بادهای
پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ قومی نباشد
که پراکندگان عیلام نزد آنها نیابند. ۳۷ و اهل عیلام
را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنان که
قصد جان ایشان دارند، پریشان خواهم ساخت. و
خداوند می گوید که بر ایشان بلا یعنی شدت خشم
خوبش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در پی ایشان
خواهم فرستاد تا ایشان را به تمامی هلاک سازم. ۳۸ و
خداوند می گوید: من تخت خود را در عیلام برپا خواهم
نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم
ساخت. ۳۹ لیکن خداوند می گوید: در روزهای آخر
اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

کلام خدا درباره بابل

کلامی که خداوند درباره بابل و سرزمین
گلدانیان به واسطه ارمیای نبی گفت:
۵۰ «در میان قومها اخبار و اعلام نمایید،
۲

یبرقی برافراشته، اعلام نمایید
و مخفی مدارید.
بگویند که «بابل گرفتار شده،
و پل خجل گردیده است.
مردوک خُرد شده
و قربانگاههای بخور او رسوا
و بتهایش شکسته گردیده است.»

۳ زیرا که قومی از طرف شمال بر او می آید و
زمینش را ویران خواهد ساخت، به حدی که کسی
در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم حیوان
فرار کرده، خواهند رفت. ۴ خداوند می گوید که «در
آن روزها و در آن زمان، قوم اسرائیل و پسران یهودا
با هم خواهند آمد. ایشان گریه کتان خواهند آمد و
یهوه خدای خود را خواهند طلبید. ۵ و رویهای خود
را به سوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و
خواهند گفت: «بیاوید تا با عهد ابدی که فراموش
نشود، به خداوند ببیونددیم.»

۶ قوم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان
ایشان، آنها را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند.
از کوه به تپه رفته، استراحتگاه خود را فراموش کردند.
۷ هر که ایشان را می یافت، ایشان را می خورد و دشمنان
ایشان می گفتند که «گناه نداریم، زیرا که به یهوه که
مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان
بود، گناه ورزیدند.»

۸ از میان بابل فرار کنید و از سرزمین گلدانیان
بیرون آیید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه
روید. ۹ زیرا اینک من جماعتی از قومهای بزرگ را از
سرزمین شمال برمی انگیزانم و ایشان را بر بابل می آورم
و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آن
وقت گرفتار خواهد شد. تیره های ایشان مثل تیره های
پهلوانان هلاک کننده خواهد بود که یکی از آنها

همچنان با او عمل نمایید.

^{۱۶} و از بابل،

برزگران و آنانی را که داس را

در زمان درو به کار می‌برند،

ریشه‌کن سازید.

و از ترس شمشیر بزند

هر کس به سوی قوم خود توجه نماید

و هر کس به سرزمین خویش بگریزد.

^{۱۷} اسرائیل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران

او را تعقیب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد

و آخر این نبوگدنصر پادشاه بابل استخوانهای او را

خرد کرد. ^{۱۸} «بنابراین یهوه صبايوت * خدای اسرائیل،

چنین می‌گوید: «اینک من بر پادشاه بابل و بر سرزمین

او مکافات خواهم رسانید، چنانکه بر پادشاه آشور

مکافات رسانیدم. ^{۱۹} و اسرائیل را به مرتع خودش باز

خواهم آورد و در گِرمِل و باشان خواهد چرید و بر

کوهستان إفرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد.

^{۲۰} خداوند می‌گوید که در آن روزها و در آن زمان

عصیان اسرائیل را خواهند جُست و نخواهد بود و

گناه یهودا را، لیکن پیدا نخواهد شد. زیرا آنانی را که

باقی می‌گذارم، خواهم آمرزید.

^{۲۱} «بر سرزمین مرا تا به برآی،

یعنی بر آن و بر ساکنان فِقدود.

خداوند می‌گوید:

بکش و ایشان را تعقیب نموده،

به تمامی هلاک کن

و مطابق هر آنچه من تو را امر فرمایم،

عمل نما.

خالی بر نمی‌گردد. ^{۱۰} خداوند می‌گوید که گلدانیان تاراج خواهند شد و هر که ایشان را غارت نماید، سیر خواهد گشت.

^{۱۱} زیرا شما، ای غارت کنندگان میراث من،

شادی و وجد کردید

و مانند گوساله‌ای که خرمن را پایمال کند،

جست و خیز نمودید

و مانند اسبان نیرومند شیهه زدید.

^{۱۲} مادر شما بسیار خجل خواهد شد،

و مادر شما رسوا خواهد گردید.

اینک، او در میان قومها آخرین خواهد بود

و به بیابان و سرزمین خشک و

برهوت تبدیل خواهد شد.

^{۱۳} به خاطر خشم خداوند مسکون نخواهد شد،

بلکه به تمامی ویران خواهد گشت.

و هر که از بابل عبور نماید،

متحیر شده،

به جهت تمام بلایایش سوت خواهد زد.

^{۱۴} ای تمامی کمانداران،

در برابر بابل از هر طرف صف‌آرایی نمایید.

تیرها بر او بیندازید و دریغ ننمایید

زیرا به خداوند گناه ورزیده است.

^{۱۵} از هر طرف بر او نعره زنید،

چونکه خویشتن را تسلیم نموده است.

حصارهایش افتاده

و دیوارهایش ویران شده است،

زیرا که این انتقام خداوند است.

پس از او انتقام بگیرید،

و به گونه‌ای که او عمل نموده است،

۲۲ صدای جنگ و هلاکت بزرگ در سرزمین است.

۲۳ چگونه بُتکی که تمام جهان کوبیده

خُرد و شکسته شده است!

بابل در میان قومها

چگونه مایه وحشت گردیده است.

۲۴ ای بابل، از برای تو دام گستردم

و تو نیز گرفتار شده، اطلاع نداری.

یافت شده، تسخیر گشته‌ای،

چونکه با خداوند دشمنی نمودی.

۲۵ خداوند اسلحه‌خانه خود را گشوده،

اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است.

زیرا خداوند یهوه صباپوت

با سرزمین گلدانیان کاری دارد.

۲۶ بر او از همه اطراف بیایید

و انبارهای او را بگشایید،

او را مثل توده‌های پر به تمامی هلاک سازید

و چیزی از او باقی نماند.

۲۷ همه گاوانش را به سلاخ‌خانه فرود آورده، بکشید.

وای بر ایشان!

زیرا که روز ایشان

و زمان مکافات ایشان رسیده است.

۲۸ آواز فراریان و نجات‌یافتگان

از سرزمین بابل شنیده می‌شود

که از انتقام یهوه خدای ما

و انتقام معبد او در ضهیون خبر می‌دهند.

۲۹ تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای

همگانی که کمان را می‌کشید، در برابر او از هر طرف

اردو زنید تا کسی رهایی نیابد و مطابق کارهایش او را

جزا دهید و مطابق هر آنچه کرده است، به او عمل

نمایید. زیرا که به ضد خداوند و به ضد قدّوس اسرائیل

خود را برافراشته است. ۳۰ بنابراین خداوند می‌گوید که

جوانانش در کوچه‌هایش خواهند افتاد و تمامی مردان

جنگیش در آن روز هلاک خواهند شد.»

۳۱ اینک خداوند یهوه صباپوت می‌گوید:

ای متکبر، من بر ضد تو هستم.

زیرا که روز تو

و زمانی که به تو مکافات برسانم،

رسیده است.

۳۲ و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد

و کسی او را نخواهد برخیزانید

و آتش در شهرهایش خواهم افروخت

که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزانید.

۳۳ یهوه صباپوت چنین می‌گوید:

قوم اسرائیل و پسران یهودا با هم مظلوم شدند

و همه آنانی که ایشان را اسیر کردند،

ایشان را محکم نگاه می‌دارند

و از رها کردنشان خودداری می‌کنند.

۳۴ اما قَیم ایشان که اسم او یهوه صباپوت می‌باشد،

نیرومند است

و به داد ایشان به یقین خواهد رسید

و سرزمین را آرامی خواهد بخشید

و ساکنان بابل را ناآرام خواهد ساخت.»

۳۵ خداوند می‌گوید:

«شمشیری به ضد گلدانیان است

و بر ساکنان بابل و سروانش و حکیمان.

۳۶ شمشیری به فالگیران است

و احق خواهد گردید.

شمشیری به ضد پهلوانان است

و پریشان خواهند شد.

۳۷ شمشیری به ضد اسبانش

و به ضد ارابه‌هایش می‌باشد

و بر تمامی مخلوق مختلف که در میانش هستند،

تا همچون زنان گردند.
شمشیری به ضد خزانه‌هایش است
و غارت خواهد شد.
۳۸ خشکسالی بر آبهایش می‌باشد
و خشک خواهد شد،
زیرا که آن، سرزمین بتها است
و بر قربانگاههای بخور دیوانه شده‌اند!

۳۹ بنابراین در بابل، حیوانات وحشی صحرا با
گرگان ساکن خواهند شد و شترمرغ در آن سکونت
خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد
شد و نسل اندر نسل نامسکون خواهد ماند.
۴۰ خداوند می‌گوید: «چنانکه خدا سُدوم و عَمُوره و
شهرهای در همسایگی آنها را واژگون ساخت، در آنجا
نیز کسی ساکن نخواهد شد و کسی از آدمیان در آن
مسکن نخواهد گزید.

۴۱ اینک قومی از طرف شمال می‌آیند
و قومی بزرگ و پادشاهان بسیار
از کرانه‌های جهان
برانگیخته می‌شوند.
۴۲ ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت.
ایشان ستم پیشه هستند
و ترحم نخواهند نمود.
صدای ایشان مثل شورش دریا است
و بر اسبان سوار شده،
در برابر تو، ای دختر بابل،
مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود.
۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید
و دستهایش سست گردید.

و غصه و درد او را مثل زنی که می‌زاید،
درگرفته است.

۴۴ اینک او مثل شیر از طغیان اُردن به آن مرتع
خرم برخواید آمد، زیرا که من ایشان را در لحظه‌ای
از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده که او را بر
آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که
مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور
من تواند ایستاد؟^{۴۵} بنابراین مشورت خداوند را که
درباره بابل نموده است و تقدیرهای او را که درباره
سرزمین گلدانیان فرموده است، بشنوید. به یقین ایشان
کوچکان گله را خواهند ربود و به یقین مسکن ایشان
را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ^{۴۶} از صدای
تسخیر بابل زمین به لرزه درآمد و صدای آن در میان
قومها شنیده گردید.

«خداوند چنین می‌گوید:

۵۱ «اینک من بر بابل و بر ساکنان لب‌کامای*
بادی مرگبار برمی‌انگیزانم.

۲ و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد
و آن را خواهند کوبید
و زمین آن را خالی خواهند ساخت،
زیرا که ایشان در روز بلا آن را
از هر طرف احاطه خواهند کرد.
۳ تیرانداز بر تیرانداز،
و بر آنکه به زره خویش شادمان می‌باشد،
تیر خود را بیندازد.

و بر جوانان آن ترحم ننمایید،
بلکه تمام لشکر آن را به تمامی هلاک سازید.
۴ و ایشان بر سرزمین گلدانیان مقتول
و در کوچه‌هایش مجروح خواهند افتاد.

* ۱۵۱ احتمالاً نام رمزی است برای سرزمین گلدانیان. منظور از "ساکنان لب‌کامای" همان بابلیان است.

^۵ زیرا که اسرائیل و یهودا،

از سوی خدای خویش یهوه صباپوت*

ترک نخواهند شد،

اگرچه سرزمین ایشان

از گناهی که به قدّوس اسرائیل ورزیده‌اند،

پر شده است.

^۶ از میان بابل بگریزید!

و هر کس جان خود را برهاند،

مبادا در گناه آن هلاک شوید.

زیرا که این، زمان انتقام خداوند است

و او جزا به آن خواهد رسانید.

^۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است

که تمام جهان را مست می‌سازد.

قومها از شرابش نوشیده،

و از این جهت دیوانه گردیده‌اند.

^۸ بابل به ناگهان افتاده

و در هم شکسته شده است؛

برای آن شیون نمایید.

بلسان به جهت جراحت آن بگریزید

که شاید شفا یابد.

^۹ بابل را معالجه نمودیم، اما شفا نپذیرفت.

پس آن را ترک کنید،

و هر کدام از ما به سرزمین خود برویم،

زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده

و به اوج آسمانها بلند شده است.

^{۱۰} خداوند عدالت ما را مکشوف خواهد ساخت.

پس بیایید

و کارهای یهوه خدای خویش را

در صهیون اعلام نماییم.

^{۱۱} تیرها را تیز کنید

و سپرها را به دست بگیرید،

زیرا خداوند،

روح پادشاهان ماد را برانگیخته است

و فکر او به ضد بابل است،

تا آن را هلاک سازد.

زیرا که این، انتقام خداوند

و انتقام معبد او می باشد.

^{۱۲} بر حصارهای بابل، بیرقها برافرازید

و آن را نیکو حراست نموده،

کشیکچیان قرار دهید

و کمین بگذارید.

زیرا خداوند قصد نموده

و هم آنچه را که دربار ساکنان بابل گفته،

به عمل آورده است.

^{۱۳} ای که بر آبهای بسیار ساکنی،

و از گنجهای بسیار برخورداری!

عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است!

^{۱۴} یهوه صباپوت* به ذات خود قسم خورده است

که من تو را از مردمان مثل

ملخ پر خواهم ساخت

و بر تو بانگ پیروزی خواهند زد.

^{۱۵} اوست که زمین را به قوت خود ساخت

و جهان را به حکمت خویش استوار نمود.

و آسمانها را به عقل خود گسترانید.

^{۱۶} چون ندا سر می‌دهد،

غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید.

ابرها از کرانه‌های زمین برمی‌آورد

و برقها برای باران می‌سازد

۲۵ اینک خداوند می‌گوید:

ای کوه ویرانگر که تمامی جهان را ویران می‌سازی،

من به ضد تو هستم!

و دست خود را بر تو بلند کرده،

تو را از روی صخره‌ها خواهم غلطانید.

و تو را همچون کوه سوخته شده

خواهم ساخت!

۲۶ و از تو سنگی به جهت سنگ اصلی بنا،

یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت،

بلکه خداوند می‌گوید که

”تو خرابی ابدی خواهی شد.“

۲۷ بیرقها در زمین برافرازی

و شیپور در میان قومها بنوازی.

قومها را به ضد او آماده سازید،

و ممالک آزارات و میثی و

آشکناز را بر او جمع کنید.

سرداران به ضد وی بگمارید

و اسبان را مثل ملخ مودار برآورید.

۲۸ قومها را به ضد وی آماده سازید.

پادشاهان ماد و حاکمانش و تمامی والیانش

و تمامی اهل سرزمین سلطنت او را.

۲۹ جهان پریشان و دردناک خواهد شد.

زیرا که فکرهای خداوند

به ضد بابل پا بر جا می‌ماند،

تا سرزمین بابل را ویران و متروک گرداند.

۳۰ و جنگاوران بابل از جنگ دست برمی‌دارند

و در قلعه‌های خویش می‌نشینند.

قدرت ایشان قطع شده، مثل زن گشته‌اند

و مسکنهایش سوخته

و پشت‌بندهایش شکسته شده است.

۳۱ قاصد از پی قاصد،

و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد.

۱۷ تمامی مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند

و هر که تمثالی می‌سازد، خجل خواهد شد.

زیرا که بت ریخته شده او دروغ است

و در آن هیچ نفس نیست.

۱۸ آنها بی‌ارزشند و مایه تمسخر!

در روزی که به محاکمه می‌آیند،

تلف خواهند شد.

۱۹ او که نصیب یعقوب است، مثل آنها نمی‌باشد.

زیرا که او سازنده همه موجودات است

و اسرائیل عصبای میراث وی است

و اسم او پیهو صباپوت می‌باشد.

۲۰ تو برای من گرز و اسلحه جنگ هستی.

با تو قومها را خُرد خواهم ساخت

با تو ممالک را هلاک خواهم نمود.

۲۱ با تو اسب و سوارش را خُرد خواهم ساخت.

با تو ارابه و سوارش را خُرد خواهم ساخت.

۲۲ با تو مرد و زن را خُرد خواهم ساخت.

با تو پیر و کودک را خُرد خواهم ساخت.

با تو جوان و دوشیزه را خُرد خواهم ساخت.

۲۳ با تو شبان و گله‌اش را خُرد خواهم ساخت.

با تو خیش‌ران و گاوانش

را خُرد خواهم ساخت.

با تو حاکمان و والیان را خُرد خواهم ساخت.

۲۴ و خداوند می‌گوید:

به بابل و تمامی ساکنان سرزمین گلدانیان

جزای تمامی بدی را که ایشان

به ضهیون کرده‌اند،

در برابر دیدگان شما خواهم رسانید.

و پیک از پی پیک خواهد دوید،
تا پادشاه بابل را خبر دهد که
شهرش از هر طرف گرفته شد.
۳۲ معبرها به تصرف درآمدند،
نیزارها را به آتش سوختند
و مردان جنگی پریشان گردیدند.
۳۳ زیرا که یهوه صِبايوت، خدای اسرائیل
چنین می‌گوید:
دختر بابل مثل خرمن
در وقت کوبیدنش شده است
و بعد از اندک زمانی،
وقت درو به او خواهد رسید.
۳۴ یَبوگدِنَصْر پادشاه بابل مرا خورده
و له کرده است.
و مرا ظرف خالی ساخته،
مثل اژدها مرا بلعیده،
شکم خود را از ثروت من پر کرده
و مرا به دور انداخته است.
۳۵ و ساکنان صَهیون خواهد گفت:
”ظلمی که بر من و بر خویشان من شده،
دامنگیر بابل شود.“
اورشلیم خواهد گفت:
”خون من بر گردن ساکنان
سرزمین گلدانیان باشد.“
۳۶ بنابراین خداوند چنین می‌گوید:
»اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید
و انتقام تو را خواهم کشید
و رود او را خشک ساخته،
چشمه‌اش را خواهم خشکانید.
۳۷ بابل به تپه‌ها و مسکن شغالها

و محل دهشت و مسخره تبدیل شده،
هیچ کس در آن ساکن نخواهد شد.
۳۸ مثل شیران با هم غرش خواهند زد.
و مانند شیرچگان نعره خواهند زد.»
۳۹ و خداوند می‌گوید:
»هنگامی که گرم شوند،
برای ایشان بزمی برپا کرده،
ایشان را مست خواهم ساخت،
تا وجد نموده،
به خواب ابدی فرو روند،
و هرگز از آن بیدار نشوند.
۴۰ و ایشان را مثل بره‌ها و قوچها و بزهای نر
به مسلخ فرود خواهم آورد.
۴۱ چگونه شیشک* گرفتار شده
و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است!
چگونه بابل در میان قومها
محل دهشت گشته است!
۴۲ دریا بر بابل برآمده
و آن به زیادی امواجش پوشیده گردیده است.
۴۳ شهرهایش مایه دهشت گشته،
به زمین خشک و بیابان تبدیل شده.
زمینی که هیچ انسانی در آن ساکن نشود،
و کسی از آن عبور نکند.
۴۴ و من پل* را در بابل جزا خواهم داد
و آنچه را که بلعیده است،
از دهانش بیرون خواهم آورد.
قومها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت،
و حصار بابل خواهد افتاد.
۴۵ ای قوم من از میانش بیرون آید
و هر کدام جان خود را از شدت

* ۱۵۱.۴۱ به بابل اشاره دارد. * ۱۵۱.۴۴ ام خدای بابل.

داخل شده‌اند.»^{۵۱}

^{۵۲} بنابراین خداوند می‌گوید:

«اینک روزهایی می‌آید

که به بت‌هایش مکافات خواهیم رسانید

و در تمامی زمینش مجروحان

ناله خواهند کرد.

^{۵۳} اگرچه بابل تا به آسمان خود را برافرازد

و اگرچه بلندی قوت خویش را مستحکم نماید،

لیکن خداوند می‌گوید:

ویرانگران از جانب من بر او خواهند آمد.

^{۵۴} صدای غوغا از بابل می‌آید

صدای شکستی بزرگ از سرزمین گلدانیان!

^{۵۵} زیرا خداوند بابل را ویران می‌نماید

و صدای بزرگ را از میان آن نابود می‌کند

و امواج ایشان، مثل آب‌های بسیار می‌خروشد،

و صدای آوازشان شنیده می‌شود.

^{۵۶} زیرا که بر آن،

یعنی بر بابل ویرانگر برمی‌آید

و پهلوانانش گرفتار شده،

کمان‌هایشان شکسته می‌شود.

چونکه یهوه خدایی است جزادهنده،

و به بقین مکافات خواهد رسانید.

^{۵۷} و پادشاه که اسم او

یهوه صباوت است، می‌گوید:

من سروران و حکیمان و حاکمان و والیان

و پهلوانانش را مست خواهیم ساخت

و به خواب ابدی که از آن بیدار نشوند،

خواهند خوابید.»

^{۵۸} یهوه صباوت چنین می‌گوید:

«حصارهای وسیع بابل

خشم خداوند برهانید!

^{۴۶} و دل شما ضعیف نکند

و از خبرهایی که در سرزمین

شنیده شود، مترسید.

زیرا که در آن سال خبری شنیده خواهد شد

و در سال بعد از آن، خبری دیگر.

در این سرزمین ظلم خواهد شد

و حاکم به ضد حاکم دیگر خواهد برآمد.

^{۴۷} بنابراین، روزهایی می‌آید که به بت‌های بابل

مکافات خواهیم رسانید

و تمامی زمینش خجل خواهد شد

و تمامی مقتولانش در میانش خواهند افتاد.

^{۴۸} اما آسمانها و زمین و هر چه در آنها باشد،

بر بابل ترنم خواهند نمود.

زیرا خداوند می‌گوید که

غارث کنندگان از طرف شمال

بر او خواهند آمد.

^{۴۹} چنانکه بابل

باعث افتادن کشته شدگان

اسرائیل شده است،

همچنین کشته شدگان تمامی جهان

در بابل خواهند افتاد.

^{۵۰} ای کسانی که از شمشیر جان به در برده‌اید،

بروید و درنگ ننمایید!

خداوند را از سرزمین دوردست به یاد آورید،

و اورشلیم را به یاد داشته باشید.

^{۵۱} «ما خجل گشته‌ایم،

از آن رو که اهانت را شنیدیم

و رسوایی چهره ما را پوشانیده است.

زیرا که غریبان به مکانهای

مقدس خانه خداوند

به تمامی سرنگون خواهد شد

و دروازه‌های بلندش به

آتش سوخته خواهد گردید

و قومها بیهوده مشقت خواهند کشید

و ملتها به جهت آتش خود

را خسته خواهند کرد.»

۵۹ کلامی که اِرمیای نبی به سیرایا پسر نیریا پسر مَحْسِیا امر فرمود هنگامی که او با صدقیا، پادشاه یهودا، در سال چهارم سلطنت وی به بابل می‌رفت. و سیرایا رئیس دستگاه بود. ۶۰ اِرمیا تمام بلا را که بر بابل می‌بایست بیاید، در طوماری نوشت، یعنی تمامی این سخنانی را که درباره بابل نوشته شده است. ۶۱ آنگاه اِرمیا به سیرایا گفت: «چون به بابل رسیدی، آنگاه ببین و تمامی این سخنان را بخوان. ۶۲ و بگو: "ای خداوند، تو درباره این مکان فرموده‌ای که آن را هلاک خواهی ساخت به حدی که هیچ انسان یا حیوانی در آن ساکن نشود، بلکه خرابه ابدی خواهد شد." ۶۳ و چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن ببند و آن را به میان فُرات بینداز. ۶۴ و بگو، "همچنین بابل به خاطر بلایی که من بر او وارد می‌آورم، غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند گردید.»

تا اینجا سخنان اِرمیا است.

سقوط اورشلیم

۵۲ صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش خموطل دختر اِرمیا از مردان لینه بود. ۲ صدقیا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، در پیروی از هر آنچه پهلویا قیم کرده بود، به عمل آورد. ۳ زیرا به خاطر غضبی که خداوند بر اورشلیم و

یهودا داشت به حدی که آنها را از نظر خود انداخت. و اما صدقیا بر پادشاه بابل شورید. ۴ و واقع شد که نبوگدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا کرد. ۵ و شهر تا سال یازدهم صدقیای پادشاه در محاصره بود. ۶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که مردم دیگر چیزی برای خوردن نداشتند. ۷ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه غریبه رفتند. ۸ لشکر کلدانیان پادشاه را تعقیب نموده، در بیابان آریحا به صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ریله در سرزمین خمت آوردند و او بر محکومیت وی حکم داد. ۱۰ آنگاه پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانید و تمامی سروان یهودا را نیز در ریله کشت. ۱۱ و چشمان صدقیا را کور کرده، او را به دو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت.

۱۲ در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوگدنصر پادشاه، شاه بابل، نبوژزدان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستاد، به اورشلیم آمد. ۱۳ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش کشید. ۱۴ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، تمامی حصارهای اورشلیم را به هر طرف ویران ساختند. ۱۵ نبوژزدان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلق و بقیه قوم را که در شهر باقیمانده بودند، همراه با کسانی که به پادشاه بابل پیوسته بودند، و بقیه جمعیت را به

می‌دید و شصت نفر از اهل سرزمین را که در شهر یافت شدند، گرفتار کرد.^{۲۶} نبوژزدان، رئیس جلالدان، ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد.^{۲۷} و پادشاه بابل ایشان را در ربله در سرزمین خمت زده، به قتل رسانید. به این ترتیب مردمان یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.

^{۲۸} و این است گروهی که نبوگدنصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را.^{۲۹} و در سال هجدهم، نبوگدنصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد.^{۳۰} و در سال بیست و سوم نبوگدنصر، نبوژزدان رئیس جلالدان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. پس همه کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند.

^{۳۱} در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اوایل مردوک، پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود یهوایکین، پادشاه یهودا را سرافراز ساخت و او را از زندان بیرون آورد.^{۳۲} و با او به نری سخن گفت و تخت او را بالاتر از تختهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت.^{۳۳} و لباس زندانی او را از تن او به در آورد و او در تمامی روزهای عمرش همیشه بر سر سفره پادشاه غذا می‌خورد.^{۳۴} و برای روزی او وظیفه دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمام روزهای عمرش، تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده می‌شد.

اسیری برد.^{۱۶} اما نبوژزدان رئیس جلالدان بعضی از مسکینان سرزمین را برای باغبانی و زراعت واگذاشت.^{۱۷} گلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند.^{۱۸} و دیگها و خاک‌اندازها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می‌کردند، بردند.^{۱۹} رئیس جلالدان پیاله‌ها و آتشدانها و کاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را، یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، برد.^{۲۰} برنج دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیر پایه‌ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بی‌اندازه بود.^{۲۱} و اما ستونها، بلندی یک ستون هجده ذراع* و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود.^{۲۲} و تاج برنجین بر سرش و بلندی یک تاج پنج ذراع بود. و پنجره و انارهای گردگرد تاج همه از برنج بود. ستون دوم نیز مثل اینها و انارها داشت.^{۲۳} و به هر طرف نود و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف پنجره یکصد بود.^{۲۴} و رئیس جلالدان، سیرای رئیس کاهنان، و صبقنیا کاهن دوم و سه نگهبان در را گرفت.^{۲۵} و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آنانی را که روی پادشاه را می‌دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان

* ۲۱.۵۲ در عبری: "إمّا". یک إمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة باب.

مراثی ارمیا

نکاتی چند درباره کتاب مراثی ارمیا

زمانی که با نام کتاب روبرو می‌شوی، به خوبی می‌دانی که تصویری بسیار غم‌انگیز در مقابل دیدگانت خواهد بود. این کتاب صدای ماتم کسی است که به سوگ ویرانی سرزمین خود و اسارت قوم خویش نشسته است. آنچه این مطلب را بیشتر دردناک می‌کند، آگاهی از این مطلب است که همه اینها در نقشه خود خدا جهت مجازات قوم بوده است، قومی که قوم خاص او به شمار می‌رفتند و در سرزمینی زندگی می‌کردند که خدا آنها را مطابق وعده خود به پدرانشان به آنجا آورده بود.

تقسیم‌بندی کلی

ویرانی اورشلیم (فصل ۱)

خشم خداوند (فصل ۲)

اندوه ارمیا (فصل ۳)

مصیبت اورشلیم (فصل ۴)

دعای باقیماندگان یهودا (فصل ۵)

و تمامی تعقیب کنندگانش

در میان جابه‌ای تنگ

به او دررسیده‌اند.

۴ راههای صهیون ماتم می‌گیرند،

چونکه کسی به عیدهای او نمی‌آید.

همه دروازه‌هایش خراب شده،

کاهنانش آه می‌کشند.

دوشیزگانش در مرارت می‌باشند

و خودش در تلخی.

۵ خصمانش سر شده‌اند

و دشمنانش پیروز گردیده،

زیرا که یهوه به خاطر زیادی عصیان،

او را ذلیل ساخته است.

کودکانش پیش روی دشمن به اسیری رفته‌اند.

۱ چگونه شهری که پر از مردم بود،

تک و تنها نشسته است!

چگونه آنکه در میان قومها بزرگ بود،

مثل بیوه‌زن شده است!

چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود،

خراجگذار گردیده است!

۲ شبانگاه زارزار گریه می‌کند،

و اشکهایش بر گونه‌هایش می‌باشد.

از تمامی عاشقانش برای او تسلی دهنده‌ای نیست.

همه دوستانش به او خیانت ورزیده،

دشمن او شده‌اند.

۳ یهودا به خاطر مصیبت و سختی بندگی،

به تبعید رفته است.

در میان قومها نشسته، راحتی نمی‌یابد.

۶ تمامی زیبایی دختر صهیون از او قطع شده،
سرورانش مثل غزالهایی که
مرتعی پیدا نمی کنند گردیده،
از برابر تعقیب کننده بی قوت می گریزند.

۷ اورشلیم در روزهای مصیبت و سرگردانی خویش
تمامی گنجینه‌هایی را
که در دوران سابق داشته بود،
به یاد می آورد.
زیرا که قوم او به دست دشمن افتاده‌اند
و برای وی یآوری نیست.
دشمنانش او را دیده،
بر سقوط او خندیدند.

۸ اورشلیم به شدت گناه ورزیده
و از این سبب نجس گردیده است.
تمامی آنانی که او را محترم می داشتند،
او را خوار می شمارند،
چونکه برهنگی او را دیده‌اند.
و خودش نیز آه می کشد
و روی خود را برگردانده است.

۹ نجاست او در دامنش می باشد
و آخرت خویش را به یاد نمی آورد.
و به طوری عجیب پست گردیده،
برای وی تسلی دهنده‌ای نیست.
«ای یهوه، فلاکت را ببین،
زیرا که دشمن پیروز گشته است!»

۱۰ دشمن دست خویش را
بر همه گنجینه‌های او دراز کرده است.
زیرا قومهایی را که امر فرمودی که به جماعت تو

داخل نشوند،
دیده است که به قُدس او در می آیند.
۱۱ تمام قوم او آه کشیده، نان می جویند!
تمام گنجینه‌های خود را
به جهت خوراک داده‌اند،
تا جان خود را تازه کنند.
«ای یهوه، ببین و ملاحظه فرما،
زیرا که من خوار شده‌ام.»

۱۲ ای تمامی رهگذران،
آیا این در نظر شما هیچ است؟
ملاحظه کنید و ببینید؛
آیا غمی مثل غم من بوده است که
بر من عارض گردیده
و یهوه در روز شدت خشم خویش
مرا به آن دچار ساخته است؟

۱۳ آتش از اوج آسمان به استخوانهای من فرستاده،
آنها را زیون ساخته است.
دام برای پایهایم گسترانیده،
مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران
و در تمام روز غمگین ساخته است.

۱۴ یوغ عصیان من
به دست او محکم بسته شده،
آنها به هم پیچیده بر گردن من
برآمده است.
خداوند قوت مرا قطع ساخته
و مرا به دست کسانی که
با ایشان مقاومت نتوانم نمود،
تسلیم کرده است.

۱۵ خداوند تمامی شجاعان مرا

از میانم برداشته است.

جماعتی را به ضد من خوانده است

تا جوانان مرا در هم کوبند.

خداوند دختر باکره یهودا را پایمال کرده است؛

همچون انگور در حوض شرایگیری!

۱۶ به خاطر این چیزها گریه می‌کنم.

از چشم من،

از چشم من اشک می‌ریزد،

زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم

از من دور است.

پسرانم هلاک شده‌اند،

زیرا که دشمن، غالب آمده است.

۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می‌کند،

اما برایش تسلی دهنده‌ای نیست.

یهوه درباره یعقوب امر فرموده است

که مجاورانش دشمن او بشوند،

پس اورشلیم در میان آنها

کثیف گردیده است.

۱۸ یهوه عادل است،

زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام.

ای تمامی قومها، بشنوید

و غم مرا مشاهده نمایید!

دو شیرگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند.

۱۹ دوستداران خویش را خواندم،

اما ایشان مرا فریب دادند.

کاهنان و مشایخ من که خوراک می‌جستند،

تا جان خود را تازه کنند،

در شهر جان دادند.

۲۰ ای یهوه، نظر کن،

زیرا که در تنگی هستم.

احشایم می‌جوشد،

و دلم در درون من منقلب شده است،

چونکه به شدت عصیان ورزیده‌ام.

در بیرون، شمشیر هلاک می‌کند

و در خانه، مثل مرگ است.

۲۱ می‌شنوند که ناله می‌کنم،

اما برایم تسلی دهنده‌ای نیست.

دشمنانم چون بلای مرا شنیدند،

مسرور شدند که تو این را کرده‌ای.

اما تو روزی را که اعلان نموده‌ای،

خواهی آورد،

و ایشان مثل من خواهند شد.

۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید.

و چنانکه با من

به خاطر تمامی معصیتم عمل نمودی،

به ایشان نیز عمل نما.

زیرا که ناله‌های من بسیار است

و دلم بیتاب شده است.

خداوند به بیرحمی نابود کرده است

۲ چگونه خداوند در غضب خود

دختر صهیون را به ظلمت پوشانیده

و جلال اسرائیل را

از آسمان به زمین افکنده است.

و کرسی زیر پای خویش را

در روز خشم خود به یاد نیاورده است.

پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است.

۷ خداوند قربانگاه خود را رد کرده
و قدس خویش را خوار نموده
و دیوارهای قصرهایش را
به دست دشمنان تسلیم کرده است.
و ایشان در خانه یهوه
مثل روزهای عیدها فریاد می‌زنند.

۸ یهوه قصد نموده است
که حصارهای دختر صهیون را ویران سازد.
پس آن را به ریسمان اندازه گرفته،
دست خود را از هلاکت باز نداشته،
بلکه خندق و حصار را به ماتم نشانده است
که با هم نوحه می‌کنند.

۹ دروازه‌هایش به زمین فرو رفته است،
پشت‌بندهایش را خراب و خرد ساخته است.
پادشاه و سرورانش در میان قومها می‌باشند
و هیچ شریعی نیست.
و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی‌بینند.

۱۰ مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته،
خاموش می‌باشند،
و خاک بر سر افشانده،
پلاس می‌پوشند.
و دوشیزگان اورشلیم سر خود را
به سوی زمین می‌افکنند.

۱۱ چشمان من از اشکها بی‌قوت شد
و درونم به جوش آمده
و جگر من به سبب ویرانی دختر قوم من

۲ خداوند تمامی مسکنهای یعقوب را هلاک کرده
و شفقت ننموده است.
قلعه‌های دختر یهودا را
در غضب خود ویران ساخته،
و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته،
بی‌عصمت ساخته است.

۳ در شدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را
ریشه‌کن ساخته،
دست راست خود را از پیش روی دشمن
برگردانیده است.
و یعقوب را مثل آتش مشتعل
که از هر طرف می‌بلعد،
سوزانیده است.

۴ کمان خود را مثل دشمن کشیده،
با دست راست خود،
مثل خصم برپا ایستاده است.
و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون
نیکو منظر بودند، به قتل رسانیده،
غضب خویش را مثل آتش ریخته است.
۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده
و تمامی قصرهایش را ویران ساخته
و قلعه‌هایش را خراب نموده است.
و برای دختر یهودا،
ماتم و ناله را افزوده است.

۶ او سایبان خود را مثل گپری
در بوستان خراب کرده،
مکان ملاقات خویش را ویران ساخته است.
یهوه، عیدها و سبت‌ها را در صهیون
به فراموشی داده است.
و در شدت خشم خویش

بر زمین ریخته شده است.

چونکه کودکان و شیرخوارگان

در کوچه‌های شهر ضعف می‌کنند.

۱۲ و به مادران خویش می‌گویند:

«گندم و شراب کجا است؟»

زیرا که مثل مجروحان

در کوچه‌های شهر بیهوش می‌گردند،

و جانهای خویش را به

آغوش مادران خود می‌ریزند.

۱۳ برای تو چه شهادت توانم آورد

و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمود،

ای دختر اورشلیم؟

و چه چیز را به تو مانند کنم،

تو را ای دختر باکره دختر صهیون؟

زیرا که ویرانی تو مثل دریا بزرگ است

و کیست که تو را شفا تواند داد؟

۱۴ انبیای تو رویاهای دروغ و پوچ برایت دیده‌اند

و گناهانت را نمایان نکرده‌اند

تا تو را از اسیری برگردانند،

بلکه وحی دروغین و گمراه کننده

برای تو دیده‌اند.

۱۵ تمامی رهگذران بر پشت دست خود می‌زنند

و ریشخند نموده،

سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند،

و می‌گویند:

«آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی

و مایه لذت تمام زمین می‌خواندند؟»

۱۶ تمامی دشمنانت،

دهان خود را بر تو گشوده مسخره می‌نمایند

و دندانهای خود را به هم افشرده،

می‌گویند:

«آن را هلاک ساختیم.

به یقین این روزی است که

انتظار آن را می‌کشیدیم،

حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده‌ایم!»

۱۷ یهوه آنچه را که قصد نموده است به جا آورده

و کلامی را که از دوران قدیم فرموده بود،

به انجام رسانیده،

آن را هلاک کرده و شفقت ننموده است.

و دشمنت را بر تو مسرور گردانیده،

شاخ خصمانت را برافراشته است.

۱۸ دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، می‌گوید:

ای دیوار دختر صهیون،

شبانهرز مثل رود اشک بریز

و خود را آرامی مده

و دیدگان بر هم مگذار!

۱۹ شبانگاه در ابتدای پاسها برخاسته، فریاد برآور

و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز.

و دستهای خود را به خاطر جان کودکان که

از گرسنگی به سر هر کوچه بیهوش می‌گردند،

نزد او برافراز،

۲۰ و بگو:

ای یهوه، نگاه کن،

و ملاحظه فرما که چنین عمل را

به چه کس نموده‌ای؟

آیا می‌شود که زنان میوه رجم خود و کودگانی را
که به ناز تربیت کرده بودند، بخورند؟
و آیا می‌شود که کاهنان و انبیا
در قُدس خداوند کشته شوند؟

۲۱ جوانان و پیران در کوچه‌ها بر زمین می‌خوابند.
دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده‌اند.
در روز غضب خود ایشان را
به قتل رسانیده، هلاکشان کردی،
و شفقت نمودی.

۲۲ ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عید خواندی
و کسی نبود که در روز غضب یهوه،
نجات یابد یا باقی ماند.
و آنانی را که به ناز تربیت کرده
و بزرگ نموده بودم،
دشمن من ایشان را
هلاک کرده است.

وفاداری تو عظیم است

۳ من آن مرد هستم که از عصای غضب وی
مصیبت دیده‌ام.

۲ او مرا رهبری نموده،
به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی.
۳ به درستی که دست خویش را
تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است.
۴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته
و استخوانهایم را خرد کرده است.
۵ به ضد من از هر سو بلند شده،
مرا به تلخی و مشقت در میان گرفته است.

۶ مرا مثل آنانی که از قدیم مرده‌اند،
در تاریکی نشانیده است.
۷ گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد
و زنجیر مرا سنگین ساخته است.
۸ هرچند فریاد و التماس می‌نمایم،
دعای مرا منع می‌کند.
۹ راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است
و طریقه‌هایم را کج نموده است.
۱۰ او برای من خرسی است در کمین نشسته
و شیری که در بیشه خود می‌باشد.
۱۱ راه مرا منحرف ساخته،
مرا دریده است
و مرا وا نهاده است.
۱۲ کمان خود را کشیده،
مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است.
۱۳ تیرهای ترکش خود را
به گرده‌های من فرو برده است.
۱۴ من به جهت تمامی قوم خود مسخره،
و تمامی روز سرود ایشان شده‌ام.
۱۵ مرا به تلخی‌ها سیر کرده
و مرا به افسنتین* مست گردانیده است.
۱۶ دندانهایم را به سنگریزه‌ها شکسته
و مرا به خاکستر پوشانیده است.
۱۷ تو جان مرا از سلامتی دور انداختی
و من سعادت‌مندی را فراموش کردم.
۱۸ و گفتم: «قوت و امید من از یهوه
تلف شده است.»
۱۹ مصیبت و سرگردانی مرا،
افسنتین و تلخی را به یادآور.

حق انسان به حضور آن متعال،
 ۳۶ و منقلب نمودن آدمی در محکمه‌اش،
 منظور خداوند نیست.

۳۷ کیست که بگوید و واقع شود،
 اگر خداوند امر نفرموده باشد.

۳۸ آیا از فرمان خدای متعال
 هم بدی و هم نیکویی صادر نمی‌شود؟
 ۳۹ پس چرا انسان تا زنده است
 و آدمی به خاطر سزای گناهان
 خویش شکایت کند؟

۴۰ راههای خود را تجسس و تفتیش بنماییم
 و به سوی خداوند بازگشت کنیم!

۴۱ دلها و دستهای خویش را
 به سوی خدایی که در آسمان است، برافرازیم،
 ۴۲ و بگوییم:

«ما گناه کردیم و عصبان و ورزیدیم
 و تو عفو نفرمودی.

۴۳ خویشتن را به غضب پوشانیده،
 ما را تعقیب نمودی و به قتل رسانیده،
 شفقت نفرمودی.

۴۴ خویشتن را به ابر غلیظ پوشانیدی،
 تا دعای ما نگذرد.

۴۵ ما را در میان قومها
 فضله و خاکروبه گردانیده‌ای.»

۴۶ تمامی دشمنان ما
 بر ما دهان خود را می‌گشایند.

۴۷ ترس و دام و هلاکت و ویرانی
 بر ما عارض گردیده است.

۴۸ به خاطر هلاکت دختر قوم من،
 نه‌های آب از چشمانم می‌ریزد.

۲۰ تو به یقین به یاد خواهی آورد،

زیرا که جان من در من خم شده است.

۲۱ و من آن را در دل خود خواهم گذرانید

و از این سبب امیدوار خواهم بود.

۲۲ از شفقت‌های خداوند است که تلف نشدیم،

زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است.

۲۳ آنها هر صبح تازه می‌شود

و امانت تو بسیار است.

۲۴ جان من می‌گوید:

«خداوند نصیب من است،

بنابراین بر او امیدوارم.»

۲۵ خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند

و برای آنانی که او را می‌طلبند، نیکو است.

۲۶ خوب است که انسان امیدوار باشد،

و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد.

۲۷ برای انسان نیکو است

که یوغ را در جوانی خود بردارد.

۲۸ به تنهایی بنشیند و ساکت باشد،

زیرا که او آن را بر وی نهاده است.

۲۹ دهان خود را بر خاک بگذارد

که شاید امید باشد.

۳۰ رخسار خود را به زندگان بسپارد

و از خجالت سیر شود.

۳۱ زیرا خداوند تا به ابد

او را ترک نخواهد نمود.

۳۲ زیرا اگرچه کسی را غمگین سازد،

لیکن مطابق زیادی شفقت خود،

رحمت خواهد فرمود.

۳۳ چونکه آدمیان را از دل خود نمی‌رنجانند

و محزون نمی‌سازد.

۳۴ تمامی اسیران سرزمین را زیر پا پایمال کردن،

۳۵ و منحرف ساختن

۴۹ چشم من بی امان جاری است

و باز نمی ایستد.

۵۰ تا خداوند از آسمان

ملاحظه نماید و ببیند.

۵۱ چشمانم به جهت تمامی دختران شهرم،

جان مرا می رنجاند.

۵۲ آنانی که بی سبب دشمن منند،

مرا مثل مرغ به شدت تعقیب می نمایند.

۵۳ جان مرا به سیاهچال انداختند،

و سنگها بر من ریختند.

۵۴ آبها از سر من گذشت.

پس گفتم: محو شدم.

۵۵ آنگاه ای خداوند،

از عمقهای سیاهچال اسم تو را خواندم.

۵۶ صدای مرا شنیدی،

پس گوش خود را از آه و التماس من مپوشان!

۵۷ در روزی که تو را خواندم،

نزدیک شده، فرمودی که ترس.

۵۸ ای خداوند،

شکایت جان مرا انجام داده

و حیات مرا فدیة نموده ای!

۵۹ ای خداوند،

ظلمی را که به من نموده اند، دیده ای.

پس مرا دادرسی فرما!

۶۰ تمامی کینه ایشان

و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند،

دیده ای.

۶۱ ای خداوند، اهانتهای ایشان را

و همه دسیسه هایی را که به ضد من کردند،

شنیده ای!

۶۲ سخنان مقاومت کنندگانم را

و فکریهایی را که تمامی روز به ضد من دارند،

دانسته ای.

۶۳ نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما،

زیرا که من سرود ایشان شده ام.

۶۴ ای خداوند، مطابق اعمال دستهای ایشان

مکافات به ایشان برسان.

۶۵ دل مشوش به ایشان بده

و لعنت تو بر ایشان باد!

۶۶ ایشان را به غضب تعقیب نموده،

از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.

مکافات اسرائیل

۴ چگونه طلا از برق افتاده،

و زر خالص رنگ و رو از دست داده است؟

سنگهای مقدس به سر هر کوچه

ریخته شده است.

۵ چگونه پسران گراندقد صهیون

که به زر خالص برابر می بودند،

مثل ظروف سفالین شمرده شده اند

که عمل دست کوزه گری بیش نیست!

۶ شغالها نیز پستانهای خود را بیرون آورده،

بچه های خویش را شیر می دهند.

اما دختر قوم من مانند شتر مرغ بیابان،

بیرحم گردیده است.

۷ زبان کودکان شیرخواره

از تشنگی به کام ایشان می چسبد،

و کودکان نان می خواهند

و کسی به ایشان نمی دهد.

۸ آنانی که خوراک لذیذ می خوردند،

در کوچه ها بینوا گشته اند.

۹ آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته بودند،

گپه های خاکستر را در آغوش می کشند.

۱۰ زیرا که عصبان دختر قوم من

از گناه سدوم زیاده است،
که در لحظه‌ای واژگون شد،
و کسی دست یاری بر او ننهاد.
۷ شاهزادگانش از برف، صافتر
و از شیر، سفیدتر بودند.
بدن ایشان از لعل سرختر

و شمایل ایشان مثل یاقوت کبود بود.
۸ اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است
که در کوچه‌ها شناخته نمی‌شوند.
پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده
و خشک شده، مثل چوب گردیده است.
۹ کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند.
زیرا که اینان از نبود

محصول زمین مجروح شده،
بی‌قوت می‌گردند.
۱۰ زنان مهربان، فرزندان خود را می‌پزند،
به دستهای خویش.
و آنها در هلاکت دختر قوم من
غذای ایشان هستند.

۱۱ خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده،
شدت خشم خویش را ریخته است،
و آتشی در صهیون افروخته
که بنیاد آن را سوزانیده است.

۱۲ پادشاهان جهان
و تمامی ساکنان زمین باور نمی‌کردند
که خصم و دشمن

به دروازه‌های اورشلیم داخل شود.
۱۳ به خاطر گناه انبیا و گناه کاهنانش،
که خون عادلان را در درونش ریختند.

۱۴ مثل کوران در کوچه‌ها آواره می‌شوند،
و از خون نجس شده‌اند،
که لباس ایشان را لمس نمی‌توانند کرد.

۱۵ مردم به ایشان ندا می‌کنند:

«دور شوید، نجس!

دور شوید! دور شوید!

چیزی را لمس ننمایید!»

چون فرار می‌کردند، آواره می‌شدند

و در میان قومها می‌گفتند:

«آنها را در اینجا دیگر جایی نیست!»

۱۶ خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته

و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت.

به کاهنان ایشان اعتنا نمی‌کند

و بر مشایخ، شفقت ندارند.

۱۷ چشمان ما تا حال

در انتظار یاری بیهوده ما کاهیده می‌شود.

بر دیده‌بانگهای خود انتظار کشیدیم،

برای قومی که نجات نمی‌توانند داد.

۱۸ قدمهای ما را تعقیب نمودند،

به حدی که درکوچه‌های خود

راه نمی‌توانیم رفت.

آخرت ما نزدیک است

و روزهای ما تمام شده،

زیرا که اجل ما رسیده است.

۱۹ تعقیب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزروترند.

ما را بر کوه‌ها تعقیب می‌کنند

و برای ما در صحرا کمین می‌گذارند.

۲۰ مسیح خداوند که نفس بینی ما می‌بود،

در حفره‌های ایشان گرفتار شد،

که درباره او می‌گفتم:

«زیر سایه او در میان غیریهودیان،

زیست خواهیم نمود.»

۲۱ مسرور باش و شادی کن، ای دختر اِدوم،

پوستان مثل تنور سوخته شده است.
 ۱۱ زنان را در صهیون پی عصمت کردند
 و دوشیزگان را در شهرهای یهودا.
 ۱۲ سروان از دست ایشان به دار کشیده‌اند
 مشایخ را حرمتی نیست.
 ۱۳ جوانان سنگهای آسیاب را برمی دارند،
 و کودکان زیر بار هیزم می‌افتند.
 ۱۴ مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند
 و جوانان از نغمه‌سرایی خویش.
 ۱۵ شادی دل ما نیست شد
 و رقص ما به ماتم تبدیل گردید.
 ۱۶ تاج از سر ما افتاد؛
 وای بر ما، زیرا که گناه کردیم.
 ۱۷ از این جهت دل ما بیتاب شده است،
 و به خاطر این چیزها چشمان
 ما تار گردیده است.
 ۱۸ یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد
 و روباهان در آن گردش می‌کنند.
 ۱۹ اما تو، ای یهوه،
 تا به ابد جلوس می‌فرمایی
 و تخت تو تا تمامی نسلها خواهد بود.
 ۲۰ پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده
 و ما را مدت مدیدی ترک نموده‌ای.
 ۲۱ ای یهوه،
 ما را به سوی خود برگردان
 و بازگشت خواهیم کرد
 و روزهای ما را مثل زمان گذشته تازه کن.
 ۲۲ مگر آنکه ما را به تمامی رد نموده،
 و بر ما بی نهایت غضبناک باشی.

که در سرزمین عوص ساکن هستی!
 بر تو نیز این جام خواهد رسید
 و مست شده، عریان خواهی شد.
 ۲۲ ای دختر صهیون،
 سزای گناه تو تمام شد
 و تو را بیش از این در تبعید نخواهد داشت.
 ای دخترِ دوم، مکافات گناه تو را
 به تو خواهد رسانید
 و گناهان تو را آشکار خواهد نمود.

ما را نزد خود بازگردان

۵ ای یهوه، آنچه بر ما واقع شد به یاد آور،
 و توجه فرموده، عار ما را ببین.
 ۲ میراث ما از آن غریبان
 و خانه‌های ما از آن اجنبیان گردیده است.
 ۳ ما یتیم و بی‌پدر شده‌ایم،
 و مادران ما مثل بیوه‌ها گردیده‌اند.
 ۴ آب خود را به نقره می‌نوشیم
 و هیزم ما به خود ما فروخته می‌شود.
 ۵ تعقیب کنندگانمان به گردن ما رسیده‌اند
 و خسته شده‌ایم، راحتی نداریم.
 ۶ با اهل مصر و آشور دست دادیم
 تا از نان سیر شویم.
 ۷ پدران ما گناه ورزیده، نابود شده‌اند
 و ما متحمل عصیان ایشان گردیده‌ایم.
 ۸ غلامان بر ما حکمرانی می‌کنند
 و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.
 ۹ از ترس شمشیر اهل بیابان،
 نان خود را به خطر جان خویش می‌یابیم.
 ۱۰ به خاطر گرمای سوزناک قحطی،

حزقیال

نکاتی چند درباره کتاب حزقیال

یهودیان سرزمین یهودا در سه مقطع به فاصله چند سال به اسارت بابل رفتند. حزقیال از جمله یهودیانی بود که در تهاجم دوم حکومت بابل که در سال ۵۹۷ قبل از میلاد صورت گرفت، به اسارت بابل رفت. تهاجم اول در سومین سال پادشاهی یهوایقیم، پادشاه یهودا، صورت گرفته بود. لیکن در سال ۵۸۶ قبل از میلاد حکومت بابل به خاطر طغیانی که از جانب اورشلیم به ضد سلطه بابل انجام شده بود، باز به اورشلیم حمله آورد و در این یورش سوم خود شهر و معبد بزرگ یهود را به آتش کشیده، به تمامی ویران نمود. خدمت نبوتی حزقیال در هفت سال نخست اسارت او در بابل بود و سخن از انهدام کامل اورشلیم و خرابی معبد دارد. این کتاب به شکلی قوی از حاکمیت خدا بر اورشلیم سخن می‌گوید و در عین حال حاکمیت مطلق او را بر دیگر قومها نیز تصویر می‌نماید. نبوت حزقیال گرچه از داوری خدا پر است، لیکن در آن پیام امید نیز دیده می‌شود؛ خدا در فیض خود به یاری ایشان می‌آمد. نبوت حزقیال به آینده دور نیز نگاه می‌کرد و وعده از آینده‌ای می‌داد که بر آن مسیح موعود حاکمیت داشت.

تقسیم‌بندی کلی

نبوت‌هایی درباره داوری خدا بر اسرائیل (فصول ۱ تا ۲۴)

نبوت‌هایی درباره داوری خدا بر ملت‌ها (فصول ۲۵ تا ۳۲)

نبوت‌هایی درباره تسلی اسرائیل (فصول ۳۳ تا ۴۸)

حزقیال در بابل

ایشان چنین بود: شبیه انسان بودند،^۱ اما هر یک از آنها چهار صورت داشت، و هر یک از آنها چهار بال داشت.^۲ و پایه‌های آنها پایهایی راست و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و همچون برنج صیقل یافته می‌درخشید.^۳ زیر بالهای آنها از چهار طرفشان، دستهای انسان بود و آن چهار، صورت‌ها و بالهای خود را چنین داشتند.^۴ و بالهای آنها به یکدیگر می‌رسید و چون می‌رفتند، روی برنی گردانند، بلکه هر یک مستقیم به پیش می‌رفت.^۵ و اما در مورد شکل صورتهایشان: هر یک از آنها صورت انسان داشتند، و نیز صورت شیر به طرف راست، صورت گاو به طرف چپ، و صورت عقاب هم.^۶ صورته‌ها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود، و دو بال هر یک

و روز پنجم ماه چهارم سال سی‌ام، آنگاه که من در میان اسیران نزد رود خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و روایهای خدا را دیدم.^۷ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهوایقیم پادشاه بود،^۸ کلام بیهو بر حزقیال کاهن، پسر بوزی، نزد رود خابور در سرزمین گلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود.^۹ پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید، و ابر بزرگی، و آتش جهنده، و درخشندگی‌ای گرداگردش، و از میانش یعنی از میان آتش، چیزی همانند برنج درخشنده بود.^{۱۰} و از میانش چیزی شبیه چهار موجود زنده پدیدار شد. ظاهر

طرف و آن طرف می پوشانید.^{۲۴} و چون می رفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل صدای قادر مطلق و مثل غوغای لشکریان شنیدم. زیرا که چون می ایستادند، بالهای خویش را فرود می آوردند.^{۲۵} و چون در حین ایستادن بالهای خود را فرود می آوردند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود، شنیده می شد.^{۲۶} و بالای فلکی که بر سر آنها بود، چیزی بود شبیه تخت همانند یاقوت کبود. و بر آن تخت، کسی بود با صورتی همچون صورت انسان.^{۲۷} و از کمر او به طرف بالا شبیه برنج درخشنده بود، مانند آتشی که گرداگردش گرفته شده باشد. و از کمر او به طرف پایین مانند آتشی بود که از هر طرف می درخشید،^{۲۸} همانند رنگین کمان که در روز بارانی در ابر پدیدار می شود. درخندگی گرداگرد آن چنین بود.

این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود درافتادم و صدای کسی را شنیدم که سخن می گفت.

دعوت جزقیال

۲ که مرا گفت: «ای پسر انسان، بر پایهای خود بایست، تا با تو سخن گویم.»^۲ و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من گوینده بود، شنیدم^۳ که مرا گفت: «ای پسر انسان، من تو را نزد قوم اسرائیل می فرستم، یعنی نزد قوم فتنه انگیزی که به من فتنه انگیزته اند. ایشان و پدران ایشان تا به امروز بر من عصیان ورزیده اند.»^۴ پسران ایشان گستاخ و سرسخت هستند و من تو را نزد ایشان می فرستم تا به ایشان بگوئی: «خداوند یهوه چنین می فرماید.»^۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان عصیانگر می باشند، خواهند دانست که نبی ای در میان ایشان هست.^۶ و تو، ای پسر انسان، از ایشان مترس و

به همدیگر می رسید و دو بال دیگر بدن آنها را می پوشانید.^{۱۲} و هر یک از آنها مستقیم به پیش می رفتند. به هر جایی که روح می رفت، آنها نیز می رفتند و در حین رفتن روی برنمی گردانند.^{۱۳} و اما شباهت این موجودات زنده این بود که صورت آنها همانند زغال گداخته در آتش، و همچون مشعلها بود. آن آتش در میان آن موجودات به جلو و به عقب می رفت و درخشان می بود. و از میان آتش برق می جهید.^{۱۴} آن موجودات همچون برق به این سو و آن سو می دویدند و برمی گشتند.

^{۱۵} چون آن موجودات زنده را نگاه می کردم، اینک به پهلوی آن موجودات چهار صورت یک چرخ بر زمین دیدم؛ برای هر صورت، یک چرخ.^{۱۶} ظاهر چرخها و صنعت آنها درخشان چون زئیرج بود و آن چهار، یک شباهت داشتند. و ظاهر و صنعت آنها مثل چرخ می بود. در میان چرخ دیگر بود.^{۱۷} و چون می رفتند، بر چهار جانب خود می رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف روی برنمی گردانند.^{۱۸} و طوقه هایشان بلند و مهیب بود و طوقه های آن چهار، از هر طرف از چشمها پر بود.^{۱۹} و چون آن موجودات می رفتند، چرخها در پهلوی آنها می رفت و چون آن موجودات از زمین بلند می شدند، چرخها نیز بلند می شد.^{۲۰} و هر جایی که روح می رفت، آنها نیز می رفتند چرخها هم همراهشان بلند می شد، زیرا که روح آن موجودات زنده در چرخها بود.^{۲۱} و چون آنها می رفتند، چرخها می رفت، و چون آنها می ایستادند، چرخها نیز می ایستاد. و چون آنها از زمین بلند می شدند، چرخها همراه آنها از زمین بلند می شد، زیرا روح موجودات در چرخها بود.

^{۲۲} در بالای سر آن موجودات چیزی همانند فلک بود، همچون بلور مهیب! و بالای سر آنها پهن شده بود.^{۲۳} بالهای آنها زیر فلک به سوی یکدیگر پهن بود. هر موجود دو بال داشت که بدنش را از این

خارا هم سخت‌تر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان عصیانگر می‌باشند.»

۱۰ و مرا گفت: «ای پسر انسان، تمام کلام مرا که به تو می‌گویم، در دل خود جا بده و به گوشهای خود گوش نما. ۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو می‌باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: "خداوند بیهوش چنین می‌فرماید."»

۱۲ آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای زمین‌لرزه بزرگی شنیدم که «جلال بیهوش از جایگاه آن متبارک باد.» ۱۳ و صدای بالهای آن موجودات زنده را که به همدیگر برمی‌خوردند، و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود، و صدای زمین‌لرزه بزرگی را شنیدم. ۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخکمی و خشمگین رفته و دست خداوند بر من سنگین می‌بود. ۱۵ پس به تل‌آبیب نزد اسیرانی که بر کنار رود خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشستہ بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم.

دیدبان بر اسرائیل

۱۶ و بعد از اتمام هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان، تو را برای خاندان اسرائیل دیده‌بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن. ۱۸ و حیثی که من به مرد شریر گفته باشم که "به یقین خواهی مرد!" و اگر تو او را هشدار ندهی و سخن نگویی تا آن شریر را از راه زشت او هشدار داده، جاننش را برهانی، آنگاه آن شریر در گناهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۱۹ لیکن اگر تو مرد شریر را هشدار دهی و او از شرارت خود و راه بد

از سخنان ایشان هراسان مباش، اگر چه خارها و بوته‌های تیغ‌دار دور تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی، اما از سخنان ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان عصیانگر می‌باشند. ۷ پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه عصیانگرند. ۸ و تو، ای پسر انسان، آنچه را که من به تو می‌گویم، بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیز عاصی مشو، بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می‌دهم، بخور.»

۹ پس نگریستم و اینک دستی به سوی من دراز شد و در آن طوماری بود. ۱۰ و آن را پیش من بگشود؛ هم رو و هم بر پشتش نوشته‌ها بود و بر آن نوحه و ماتم و وای نوشته شده بود.

۳ پس مرا گفت: «ای پسر انسان، آنچه را که در این می‌یابی، بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل سخن بگو.» ۲ آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خورانید. ۳ و مرا گفت: «ای پسر انسان، شکم خود را بخوران و شکم خویش را از این طوماری که من به تو می‌دهم، پر کن.» پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود.

۴ و مرا گفت: «ای پسر انسان، بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن. ۵ زیرا که نزد قومی فرستاده نشدی که زبانشان بیگانه و سخت باشد، بلکه نزد خاندان اسرائیل. ۶ نه نزد قومهای بسیار با زبان بیگانه و سخت، که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. به یقین اگر تو را نزد آنها می‌فرستادم، به تو گوش می‌گرفتند. ۷ اما خاندان اسرائیل نمی‌خواهند تو را بشنوند، زیرا که نمی‌خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سرسخت و سنگدل هستند. ۸ اینک، من روی تو را به اندازه روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را به اندازه پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید. ۹ بلکه پیشانی تو را از سنگ

تصویری از محاصره اسرائیل

«و تو نیز، ای پسر انسان، آجری بگیر و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن حک کن.^۲ و آن را محاصره کن و در برابرش برجها ساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردو زده، منجنیقاها به هر سوی آن برپا کن.^۳ و تابه آهنین برای خود گرفته، آن را در میان خود و شهر چون دیواری آهنین بگذار و روی خود را بر آن بدار. شهر به این گونه محاصره خواهد شد و تو آن را محاصره خواهی کرد تا نشانه‌ای به جهت خاندان اسرائیل باشد.^۴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. مطابق شماره روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمل خواهی شد.^۵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شماره روزها یعنی سیصد و نود روز بر تو نهاده‌ام. پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد.^۶ و چون اینها را به انجام رسانیده باشی، باز به پهلوی راست خود بخواب و چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روز را به جهت یکسال برای تو قرار داده‌ام.^۷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به اورشلیم محاصره‌شده بدار و به ضد آن نبوت کن.^۸ و اینک بندها بر تو می‌نهم و تا روزهای محاصره‌ات را به اتمام نرسانیده باشی، از پهلوی به پهلوی دیگر نخواهی غلطید.^۹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و گندم سیاه برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریز و خوراک از آنها برای خود بپز و تمامی روزهایی که به پهلوی خود می‌خوابی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد.^{۱۰} و غذایی که می‌خوری، به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال* برای

خوبش بازگشت نکنند، او در گناه خود خواهد مرد. اما تو جان خود را نجات داده‌ای.^{۲۰} و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگ لغزش پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را هشدار ندادی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که به عمل آورده بود، به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید.^{۲۱} و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطا نورزد، به یقین زنده خواهد ماند، چونکه هشدار را به گوش گرفته است و تو جان خود را نجات داده‌ای.»

^{۲۲} و دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «برخیز و به همواری بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.»^{۲۳} پس برخاسته، به همواری بیرون رفتم و اینک جلال خداوند همانند جلالی که نزد رود خابور دیده بودم، در آنجا ایستاده بود. و من به روی خود درافتادم.^{۲۴} و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خود را در خانه‌ات حبس کن.^{۲۵} و اما تو، ای پسر انسان، اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست تا نتوانی به میان ایشان بیرون روی.^{۲۶} و من زبان تو را به کامت خواهم چسبانید تا لال شده، برای ایشان نصیحت کننده نباشی. زیرا که ایشان خاندان عصیانگر می‌باشند.^{۲۷} اما وقتی که من با تو صحبت نمایم، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: "خداوند یهوه چنین می‌فرماید." آنگاه آنکه شنوا باشد، بشنود و آنکه خودداری نماید که نشنود، بگذار نشنود! زیرا که ایشان خاندانی عصیانگرند.»

* ۱۰۰۴ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

آنها را بگیر و آنها را در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.»

۵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من این اورشلیم را در میان قومها قرار دادم و مملکتها را به هر طرف آن. ۶ و او از احکام من بدتر از قومها، و از قوانین من بدتر از مملکتها که گرداگرد او می‌باشند، سرپیچی کرده است، زیرا که ساکنانش احکام مرا ترک کرده، در قوانین من گام برنداشته‌اند.» ۷ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه شما زیاده از قومهایی که گرداگرد شما می‌باشند، آشوب نمودید و در قوانین من گام برنداشته، احکام مرا به جا نیاوردید، بلکه حتی مطابق احکام قومهایی که گرداگرد شما می‌باشند، نیز عمل ننمودید، ۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو در برابر دیدگان قومها داورها خواهم نمود. ۹ و با تو به خاطر تمامی کارهای زشتت کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم کرد. ۱۰ بنابراین پدران در میان تو پسران را خواهند خورد و پسران پدران خود را خواهند خورد و بر تو داورها نموده، تمامی باقیماندگان تو را به سوی هر باد پراکنده خواهم ساخت.» ۱۱ بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم، چونکه تو قدس مرا به تمامی چیزهای زشتت و تمامی اعمال شرم‌آوردت نجس ساختی، من نیز به یقین تو را محو خواهم کرد و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحم نخواهم نمود. ۱۲ یک سوم تو در میان از طاعون خواهند مرد و از قحطی تلف خواهند شد. یک سوم دیگر در اطرافت به شمشیر خواهند افتاد، و یک سوم باقیمانده را به سوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیر را از پی ایشان

هر روز. آن را در اوقات معین خواهی خورد. ۱۱ و آب را به پیمایش یعنی یک ششم هین* خواهی نوشید. آن را در اوقات معین خواهی نوشید. ۱۲ و فرصهای نان جو که می‌خوری، آنها را بر سرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت.» ۱۳ و خداوند فرمود به همین منوال قوم اسرائیل نان نجس در میان قومهایی که من ایشان را به میان آنها پراکنده می‌سازم، خواهند خورد. ۱۴ پس گفتم: «آه، ای خداوند یهوه، اینک جان من هرگز نجس نشده و از جوانی خود تا به حال جسد من دریده شده را نخورده‌ام و گوشت نجس به دهانم نرفته است.» ۱۵ آنگاه به من گفت: «بدان که سرگین گاو را به عوض سرگین انسان به تو دادم، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.» ۱۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان، اینک من عرضه نان را در اورشلیم قطع خواهم کرد و نان را به وزن و با دله‌ره خواهند خورد و آب را به پیمایش و هراس خواهند نوشید. ۱۷ زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد و به هراس بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به خاطر گناهان خود خواهند پوسید.

اورشلیم نابود خواهد شد

۵ «و تو، ای پسر انسان، برای خود تیغ تیز بگیر و آن را مثل تیغ سرتراشان به جهت خود به کار برده، موی سر و ریش خود را بتراش. سپس ترازویی گرفته، مویها را تقسیم کن. ۲ و چون روزهای محاصره را به اتمام رسانیده باشی، یک سوم آن را در میان شهر به آتش بسوزان و یک سوم دیگر را گرفته، آنها را در تمامی اطراف شهر با شمشیر بزن، و یک سوم باقیمانده را به دست باد بسپار، و من از پی آنها شمشیری خواهم فرستاد. ۳ و اندکی از آن مویها را گرفته، آنها را در دامن خود ببند. ۴ و باز قدری از

* ۱۱.۴ «هین» تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

پاشید.^۶ و در تمامی مسکنهای شما، شهرها خراب و مکانهای بلند ویران خواهد شد تا آنکه قربانگاههای شما خراب و ویران شود و بتهای شما شکسته و نابود گردد و قربانگاههای بخور شما نابود و اعمال شما محو شود.^۷ و چون کشتگان شما در میان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.^۸ با اینحال برخی از شما را زنده نگاه خواهم داشت. و چون در میان مملکتها پراکنده شوید، آنها که در میان شما از دم شمشیر رسته‌اند، در میان قومها ساکن خواهند شد.^۹ و نجات‌یافتگان شما در میان قومها در جایی که ایشان را به اسیری برده‌اند، مرا یاد خواهند داشت. چونکه دل زناکار ایشان را که از من دور شده است، خواهم شکست و چشمان ایشان را که از پی بتهایشان زنا کرده است پس خویشتن را به خاطر کارهای زشتی که در همه اعمال شرم‌آور خود نموده‌اند، منفور خواهند داشت.^{۱۰} و خواهند دانست که من یهوه هستم و بی‌جهت نگفتم که این بلا را بر ایشان وارد خواهم آورد.»

^{۱۱} خداوند یهوه چنین می‌گوید: «به دست خود بزن و پای خود را بر زمین بکوب و بگو: آه از تمامی شرارت‌های شرم‌آور خاندان اسرائیل زیرا که به شمشیر قحطی و طاعون خواهد افتاد.^{۱۲} آنکه دور باشد به طاعون خواهد مرد و آنکه نزدیک است، به شمشیر خواهد افتاد و آنکه باقیمانده و در محاصره باشد، از قحطی خواهد مرد. به این گونه من شدت خشم خود را بر ایشان فرو خواهم ریخت.^{۱۳} و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که گشتگان ایشان در میان بتهایشان به اطراف قربانگاههای ایشان، بر هر تپه بلند و بر قله‌های تمام کوه‌ها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط پر برگ بیفتند، در جایی که هدایای خوشبو برای همه بتهای خود تقدیم می‌کردند.^{۱۴} من دست خود را بر ایشان دراز کرده، سرزمین را در تمام مسکنهایشان

خواهم فرستاد.^{۱۵} پس چون غضب من به پایان رسیده باشد و شدت خشم خود را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه خرسند خواهم شد. و چون شدت خشم خود را بر ایشان به پایان رسانده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را در غیرت خویش گفته‌ام.^{۱۶} و تو را در در نظر همه رهگذران در میان قومهایی که به اطراف تو می‌باشند، به ویرانی و رسوایی تسلیم خواهم نمود.^{۱۷} و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه تو در میان قومهایی که به اطراف تو می‌باشند، رسوا و بی‌حرمت خواهی شد و مایه عبرت و دهشت! من که یهوه هستم این را گفتم.^{۱۸} و چون تیرهای مرگبار قحطی را که برای هلاکت می‌باشد و من آنها را به جهت هلاک کردن می‌فرستم، در میان شما انداخته باشم، آنگاه قحطی را بر شما سختتر خواهم گردانید و عرضه نان شما را قطع خواهم کرد.^{۱۹} و قحطی و حیوانات درنده در میان تو خواهم فرستاد تا تو را بی‌فرزند گردانند و طاعون و خون از میان تو خواهد گذشت و شمشیر بر تو وارد خواهم آورد. من که یهوه هستم، این را گفتم.»

داوری به ضد بت‌پرستی

۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، نظر خود را بر کوه‌های اسرائیل بدوز و به ضد آنها نبوت کن.^۲ و بگو: ای کوه‌های اسرائیل، کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوه‌ها و تپه‌ها و دره‌ها و وادیها چنین می‌فرماید: اینک من شمشیری بر شما می‌آورم و مکانهای بلند شما را خراب خواهم کرد.^۳ و قربانگاههای شما ویران و قربانگاههای بخور شما شکسته خواهد شد و گشتگان شما را پیش بتهای شما خواهم انداخت.^۴ و لاشه‌های قوم اسرائیل را پیش بتهای ایشان خواهم گذاشت و استخوانهای شما را گردگرد قربانگاههای شما خواهم

نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است.^{۱۳} زیرا که فروشندگان اگرچه در میان زندگان، زنده مانند، به آنچه فروخته باشند، نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهند برگشت و هیچ کس به سبب تقصیر خویش قادر به حفظ جان خود نخواهد بود.^{۱۴} شیپور را نواخته و همه چیز را آماده ساخته‌اند، اما کسی به جنگ نمی‌رود. زیرا که غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است.^{۱۵} شمشیر در بیرون است و طاعون و قحطی در درون. آنکه در صحرا است به شمشیر می‌میرد و آنکه در شهر است، قحطی و طاعون او را هلاک می‌سازد.^{۱۶} بازماندگان ایشان فرار می‌کنند و مثل کبوتران وادیا بر کوه‌ها می‌باشند. و هر کدام از ایشان به خاطر تقصیر خود ناله می‌کنند.^{۱۷} همه دستها سست گردیده و تمامی زانوها مثل آب لرزان شده است.^{۱۸} پلاس در بری‌کنند و وحشت ایشان را می‌پوشاند و بر همه چهره‌ها، خجلت و بر تمامی سرها کچلی می‌باشد.^{۱۹} نقره خود را در کوچه‌ها می‌ریزند و طلای ایشان مثل چیز نجس می‌باشد. نقره و طلای ایشان در روز غضب خداوند ایشان را نتواند رهانید. جانهای خود را سیر نمی‌کنند و شکمهای خویش را پر نمی‌سازند، زیرا گناه ایشان سنگ لغزش آنها شده است.

^{۲۰} او زیبایی زینت خود را در شوکت قرار داده بود، اما ایشان بتهای منفور و تمثالهای شرم‌آور خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهیم گردانید.^{۲۱} و آن را به دست غریبان به تاراج و به شیریان جهان به غارت خواهیم داد و آنها آن را بی‌عصمت خواهند ساخت.^{۲۲} روی خود را از ایشان خواهیم برگردانید و مکان پوشیده مرا بی‌عصمت خواهند نمود و ظالمان داخل آن شده،

خرابت و ویرانتر از بیابان ربله خواهم ساخت. آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

روز غضب خداوند

۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «و تو، ای پسر انسان، خداوند یهوه به سرزمین اسرائیل چنین می‌گوید: انتها! بر چهار گوشه زمین انتها رسیده است.^۳ الان انتها بر تو رسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده‌ام و مطابق راههای تو را داوری نموده، تمامی کارهای زشتت را بر سرت خواهم آورد.^۴ و چشم من بر تو شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه راههای تو را بر سر خود تو خواهم آورد و اعمال زشت تو در میان تو خواهد بود. آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.»

^۵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «بلا اینک، بلای واحد می‌آید! ^۶ انتهای می‌آید، انتهای می‌آید و به ضد تو بیدار شده است. اینک، می‌آید.^۷ ای ساکن این سرزمین، اجل تو بر تو می‌آید. وقت معین می‌آید و آن روز نزدیک است. روز آشوب خواهد شد و نه روز صدای شادمانی بر کوه‌ها.^۸ الان عنقریب غضب خود را بر تو خواهم ریخت و خشم خویش را بر تو به پایان رسانیده، تو را مطابق راههای داوری خواهم نمود و تمامی کارهای زشتت را بر سر خود تو خواهم آورد.^۹ و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راههای تو به سر خود تو خواهم آورد و اعمال زشت تو در میان تو خواهد بود و خواهید دانست که زنده تو من یهوه هستم.^{۱۰} اینک آن روز، اینک می‌آید! اجل تو بیرون آمده و عضا شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است.^{۱۱} ظلم، عصبی شرارت گشته است. از ایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است.^{۱۲} وقت می‌آید و آن روز

گفت: «ای پسر انسان، چشمان خود را به سوی راه شمال برافراز!» و چون چشمان خود را به سوی راه شمال برافراشتم، اینک به طرف شمالی دروازه قربانگاه این تمثال غیرت در ورودی دروازه ظاهر شد.^۶ و او مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا تو آنچه را که ایشان می‌کنند، می‌بینی؟ یعنی اعمال شرم‌آور بزرگی که خاندان اسرائیل در اینجا می‌کنند تا از قُدس خود دور بشوم؟ اما باز اعمال شرم‌آور بزرگتر خواهی دید.»

^۷ پس مرا به دروازه صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی در دیوار است.^۸ و او مرا گفت: «ای پسر انسان، دیوار را بکن.» و چون دیوار را گندم، اینک دروازه‌ای پدید آمد.^۹ و او مرا گفت: «داخل شو و اعمال شرم‌آور شریرانه‌ای را که ایشان در اینجا می‌کنند، ببین.»

^{۱۰} پس چون داخل شدم و دیدم که هرگونه خزندگان و حیوانات نجس و تمامی بتهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود.^{۱۱} و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و یازنیا پسر شافان در میان ایشان ایستاده بود و هر کس آشدانی در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می‌رفت.^{۱۲} آنگاه مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تاریکی و هر یک در حجره‌های بتهای خویش می‌کنند، دیدی؟ زیرا می‌گویند که "خداوند ما را نمی‌بیند؛ خداوند این سرزمین را ترک کرده است."»^{۱۳} و به من گفت که باز «اعمال شرم‌آور بزرگتر از اینهایی که اینان می‌کنند، خواهی دید.»

^{۱۴} پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که به طرف شمال بود، آورد. و اینک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای تموز* می‌گریستند.^{۱۵} و او مرا گفت:

آن را بی‌عصمت خواهند ساخت.^{۲۳} زنجیر را بساز، زیرا که سرزمین از جرمهای خونریزی پر است و شهر از ظلم پر.^{۲۴} من شریترین قومها را خواهم آورد و خانه‌های ایشان را تصرف خواهند نمود و تکثر زورآوران را قطع خواهم ساخت و آنها مکانهای مقدس ایشان را بی‌عصمت خواهند نمود.^{۲۵} هلاکت می‌آید و سلامتی را خواهند طلبید، اما یافت نخواهد شد.^{۲۶} مصیبت بر مصیبت می‌آید و خبر بد به دنبال خبر بد شنیده می‌شود. رویا از نبی می‌طلبند، اما شریعت از گاهنان و مشورت از مشایخ نابود شده است.^{۲۷} پادشاه ماتم می‌گیرد و رئیس جامه یأس به تن می‌کند و دستهای اهل سرزمین می‌لرزد. من مطابق راههای ایشان با ایشان عمل خواهم نمود و مطابق داوری‌های خود ایشان، آنها را داوری خواهم نمود. پس خواهند دانست که من بیهوده هستم؟!»

اعمال شرم‌آور در معبد

و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانه خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند بیهوده در آنجا بر من آمد.^۲ و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت انسان بود؛ از آنچه کمرش می‌نمود تا پایین، آتش و از کمر او تا بالا مثل درخشنده همانند برنج درخشان.^۳ او چیزی شبیه به یک دست دراز کرده، موی سر مرا بگرفت و روح، مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رویاهای خدا به اورشلیم نزد ورودی دروازه صحن اندرونی که به طرف شمال متوجه است، برد که در آنجا جایگاه تمثال غیرت است که غیرت را برمی‌انگیزاند.^۴ آنگاه جلال خدای اسرائیل مانند آن رویایی که در هامون دیده بودم، ظاهر شد.^۵ او مرا

* ۱۴.۸ منظور "بت تموز" است.

به آنان به گوش من گفت: «از پی او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترجمه نمائید.^۱ پیران و جوانان و دختران و کودکان و زنان را جملگی به قتل رسانید، اما به هر کسی که این نشان را دارد، نزدیک مشوید. و از قدس من شروع کنید.» پس آنان از مردان پیری که پیش خانه بودند، شروع کردند.^۷ و به ایشان فرمود: «خانه را نجس سازید و صحنها را از گشتگان پر ساخته، بیرون آید.» پس آنان بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند.

^۸ و چون ایشان می‌کشتند و من باقیمانده بودم، به روی خود درافتاده، التماس نمودم و گفتم: «آه، ای خداوند یهوه، آیا چون غضب خود را بر اورشلیم می‌ریزی، تمامی باقیماندگان اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟»^۹ او مرا جواب داد: «گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی‌نهایت بزرگ است و زمین از خون مملو، و شهر از ستم پُر است. زیرا می‌گویند: "خداوند این سرزمین را ترک کرده است؛ خداوند نمی‌بیند."^{۱۰} پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه اعمال ایشان را بر سر خود ایشان خواهم آورد.»^{۱۱} آنگاه آن مرد کتان‌پوش که دوات بر کمر داشت، جواب داد و گفت: «به اینطور که مرا امر فرمودی، عمل نمودم.»

دور شدن جلال خدا از معبد

۱. پس نگریستم و اینک بر فلکی که بالای سر کرویابان بود چیزی شبیه تختی سنگ یاقوت کبود ظاهر شد.^۲ و آن مرد کتان‌پوش را خطاب کرده گفت: «در میان چرخها در زیر کرویابان برو و دستهای خود را از زغالهای آتشی که در میان کرویابان است، پر کن و بر شهر بپاش.» و او در برابر دیدگانم داخل شد.^۳ و چون آن مرد داخل شد، کرویابان به طرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن درونی را پر کرد.^۴ و

«ای پسر انسان، آیا این را دیدی؟ باز اعمال شرم‌آور بزرگتر از اینها را خواهی دید.»

^{۱۶} پس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند آورد. و اینک نزد دروازه معبد خداوند، در میان ایوان و قربانگاه حدود بیست و پنج مرد بودند که پشتهای خود را به سوی معبد خداوند و رویهای خویش را به سوی مشرق داشتند و آفتاب را به طرف مشرق سجده می‌نمودند.^{۱۷} آنگاه به من گفت: «ای پسر انسان، این را دیدی؟ آیا برای خاندان یهودا به جا آوردن این اعمال شرم‌آور که در اینجا به جا می‌آورند، سهل است؟ زیرا که سرزمین را از ظلم پر ساخته‌اند و خشم مرا باز هم بیشتر برمی‌افروزند و با اینکار شاخه را به بینی خود می‌گذارند.^{۱۸} بنابراین من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگر چه به صدای بلند به گوش من فریاد برآورند، ایشان را قبول نخواهم نمود.»

نابودی بت‌پرستان

۹ و او به صدای بلند به گوش من ندا کرده، گفت: «وکیلان شهر را نزدیک بیاور و هر کس آلت نابود کننده خود را در دست خود بدارد.»

^۲ و آنگاه شش مرد از راه دروازه بالایی که به طرف شمال متوجه است، آمدند و هر کس تبر خود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد جامه کتان به تن داشت و دوات کاتب بر کمر. و ایشان داخل شده، نزد قربانگاه برنجین ایستادند.^۳ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروی که بالای آن بود، به آستانه خانه برآمد و به آن مرد کتان‌پوش که دوات کاتب بر کمر داشت، خطاب کرد.^۴ و خداوند به او گفت: «از میان شهر، یعنی از میان اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به خاطر همه کارهای زشتی که در آن کرده می‌شود، آه و ناله می‌کنند، نشان بگذار.»^۵ و

جلال خداوند از روی کروبیان به آستانه خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملو گشت.^۵ و صدای بالهای کروبیان تا به صحن بیرونی مثل صدای خدای قادر مطلق حینی که صحبت می کند، شنیده شد.

^۶ و چون آن مرد کتان پوش را امر فرموده، گفت که «آتش را از میان چرخها از میان کروبیان بردار.» او داخل شده، نزد چرخها ایستاد.^۷ و یکی از کروبیان دست خود را از میان کروبیان به آتشی که در میان کروبیان بود، دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مرد کتان پوش نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت.^۸ و انگار که کروبیان در زیر بالهای خود چیزی شبیه به دست انسان داشتند.

^۹ و نگرستم و اینک چهار چرخ به پهلوی کروبیان، یعنی یک چرخ به پهلوی یک کروبی و چرخ دیگر به پهلوی کروبی دیگر ظاهر شد. و ظاهر چرخها مثل سنگ زبرجد درخشان بود.^{۱۰} و اما ظاهر آنها چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویی چرخ در میان چرخ دیگر باشد.^{۱۱} و چون حرکت می کرد، بر چهار جانب خود می رفت و حینی که می رفت به هیچ سو روی نمی گرداند، بلکه به جایی که چرخ پیشین به آن سو می رفت، بقیه نیز از عقب آن می رفتند. و چون می رفتند، به هیچ سو روی نمی گردانند.^{۱۲} و تمامی بدن و پشته و دستها و بالهای ایشان و چرخها، یعنی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف پر از چشمها بود.^{۱۳} و به گوش خود شنیدم که آن چرخها را «چرخهای گردان» می خواندند.^{۱۴} و هر یک را چهار رو بود. روی اول، روی کروبی بود و روی دوم، روی انسان و سوم، روی شیر و روی چهارم، روی عقاب.

^{۱۵} پس کروبیان صعود کردند. آنها همان موجودات زنده بودند که نزد رود خابور دیده بودم.^{۱۶} و چون کروبیان می رفتند، چرخها به پهلوی ایشان می رفت و چون کروبیان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود می کردند، چرخها نیز از کنار ایشان جدا نمی شد.^{۱۷} چون ایشان می ایستادند، آنها نیز می ایستادند و چون ایشان صعود می نمودند، آنها نیز با ایشان صعود می نمودند، زیرا که روح موجودات زنده در چرخها بود.^{۱۸} و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر فراز کروبیان قرار گرفت.^{۱۹} و چون کروبیان بیرون رفتند، بالهای خود را برافراشته، در برابر دیدگانم از زمین صعود نمودند. و چرخها پیش روی ایشان بود و نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت.^{۲۰} این همان موجودات زنده هستند که من زیر خدای اسرائیل در کنار رود خابور دیده بودم؛ پس فهمیدم که اینان کروبیانند.^{۲۱} هر یک را چهار روی و هر یک را چهار بال بود و زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود.^{۲۲} و اما شکل رویهایشان؛ آنها همان رویهایی بودند که ظاهر آنها را نزد رود خابور دیده بودم. و هر یک از ایشان به راه، مستقیم می رفت.

داوری بر مشاوران شیر

و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که به سوی مشرق متوجه است، آورد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا پسر عَزَّور و فِلْطیا پسر پَنایا سران قوم را دیدم.^۲ خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان،

دل و روح تازه اسرائیل

^{۱۴} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۵} «ای پسر انسان، برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو می‌باشند و تمامی خاندان اسرائیل، همه کسانی می‌باشند که ساکنان اورشلیم به ایشان می‌گویند: «شما از خداوند دور شوید؛ زیرا این زمین به ما به ملکیت داده شده است.» ^{۱۶} بنابراین بگو: «خداوند یهوه چنین می‌گوید: اگر چه ایشان را در میان قومها دور کنم و ایشان را در میان مملکتها پراکنده سازم، اما من برای ایشان در آن مملکتها پی که به آنها رفته باشند، اندک زمانی مقدس خواهم بود.» ^{۱۷} پس بگو، «خداوند یهوه چنین می‌فرماید: شما را از میان قومها جمع خواهم کرد و شما را از مملکتها پی که در آنها پراکنده شده‌اید، فراهم خواهم آورد و سرزمین اسرائیل را به شما خواهم داد. ^{۱۸} چون آنها به آنجا داخل شوند، تمامی چیزهای نفرت انگیز و شرم‌آور آن را از میانش دور خواهند کرد. ^{۱۹} و ایشان را یکدل خواهم داد و در درون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از بدن ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید. ^{۲۰} تا در قوانین من گام بردارند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ^{۲۱} اما آنانی که دل ایشان از عقب چیزهای نفرت انگیز و شرم‌آور ایشان می‌رود، پس خداوند یهوه می‌گوید که من رفتار ایشان را بر سر خودشان وارد خواهم آورد.»

^{۲۲} آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند و چرخها به پهلوی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ^{۲۳} و جلال خداوند از میان شهر صعود نموده، بر کوهی که به طرف شرقی شهر است، قرار گرفت. ^{۲۴} و روح مرا برداشت

اینها آن کسانی می‌باشند که تدابیر فاسد می‌کنند و در این شهر مشورتهای شریرانه می‌دهند. ^۳ و می‌گویند، «وقت نزدیک نیست که خانه‌ها را بنا نماییم. این شهر دیگ است و ما گوشت می‌باشیم.» ^۴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان، نبوت کن! ^۵ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «ای خاندان اسرائیل، شما به اینطور سخن می‌گویند و اما من خیالات دل شما را می‌دانم. ^۶ بسیاری را در این شهر کشته‌اید و کوچه‌هایش را از گشتگان پر کرده‌اید. ^۷ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: گشتگان شما که در میانش گذاشته‌اید، گوشت می‌باشند و شهر دیگ است. لیکن شما را از میانش بیرون خواهم برد. ^۸ شما از شمشیر می‌ترسید، اما خداوند یهوه می‌گوید شمشیر را بر شما خواهم آورد. ^۹ و شما را از میان شهر بیرون برده، شما را به دست بیگانگان تسلیم خواهم نمود و بر شما داوری خواهم کرد. ^{۱۰} به شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم. ^{۱۱} این شهر برای شما دیگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود. ^{۱۲} و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در قوانین من گام برنداشتید و احکام مرا به جا نیاوردید، بلکه مطابق احکام قومهایی که به اطراف شما می‌باشند، عمل نمودید.»

^{۱۳} و واقع شد که چون نبوت کردم، فِلَطِیا پسر یَنایا مُرد. پس به روی خود درافتاده، به صدای بلند فریاد نمود و گفتم: «آه، ای خداوند یهوه، آیا تو باقیماندگان اسرائیل را به تمامی هلاک خواهی ساخت؟»

به ایشان بگو، "خداوند یهوه چنین می‌گوید: این وحی اشاره به رئیسی است که در اورشلیم می‌باشد و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها می‌باشند." ۱۱ بگو: "من نشانه برای شما هستم. به اینطور که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و به تبعید و اسارت خواهند رفت." ۱۲ و رئیسی که در میان ایشان است، اسباب خود را در تاریکی بر دوش نهاده، بیرون خواهد رفت. شکافی در دیوار حفر خواهند کرد تا از آن بیرون بپرند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند. ۱۳ من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کمند من گرفتار خواهد شد. و او را به بابل به سرزمین glandانیان خواهم برد و اگر چه در آنجا خواهد مرد، ولی آنجا را نخواهد دید. ۱۴ و تمامی اطرافیان و یاوران و تمامی لشکر او را به سوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیری برهنه از پی ایشان خواهم فرستاد. ۱۵ و چون ایشان را در میان قومها پراکنده ساخته و ایشان را در میان مملکتها آواره کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۱۶ لیکن شماره اندکی از میان ایشان از شمشیر و قحطی و طاعون باقی خواهم گذاشت تا همه کارهای شرم‌آور خود را در میان قومهایی که به آنها می‌روند، بیان نمایند. آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۸ «ای پسر انسان! نان خود را لرزان بخور و آب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش. ۱۹ و به اهل سرزمین بگو، خداوند یهوه درباره ساکنان اورشلیم و اهل سرزمین اسرائیل چنین می‌فرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را هراسان خواهند نوشید. زیرا که سرزمین آنها به خاطر ظلم تمامی ساکنانش، از هر چه در آن است، تهی خواهد شد. ۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، سرزمین

و در عالم رویا مرا به روح خدا، به گلدۀ نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم، از من رفت. ۲۰ و تمامی آنچه را که خداوند به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.

تصویری از اسارت یهودا

۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۲ «ای پسر انسان، تو در میان خاندان آشوبگر ساکن می‌باشی که ایشان را چشمها به جهت دیدن هست، اما نمی‌بینند و ایشان را گوشها به جهت شنیدن هست، اما نمی‌شنوند، چونکه خاندان آشوبگر می‌باشند. ۳ اما تو، ای پسر انسان، اسباب رفتن به تبعید را برای خود آماده ساز. و در مقابل چشمان ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان برو، شاید بفهمند. اگر چه خاندان عصیانگر می‌باشند. ۴ و اسباب خود را مثل اسباب سفر به تبعید در وقت روز در مقابل چشمان ایشان بیرون آور. و شامگاهان مثل کسانی که برای سفر به تبعید بیرون می‌روند، بیرون شو. ۵ و شکافی برای خود در دیوار به حضور ایشان کرده، از آن بیرون ببر. ۶ و در حضور ایشان آن را بر دوش خود بگذار و در تاریکی بیرون ببر و روی خود را ببوشان تا زمین را نبینی. زیرا که تو را نشانه‌ای برای خاندان اسرائیل قرار داده‌ام.»

۷ پس به اینطور که مأمور شدم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب سفر به تبعید در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار حفر کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بر دوش برداشتم. ۸ و بامدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل، یعنی این خاندان عصیانگر به تو نگفتند: "این چه کار است که می‌کنی؟" ۱۰ پس

ای اسرائیل، انبیای تو مانند روباهان در خرابه‌ها بوده‌اند.^۴ شما به شکافهای حصار برنیامدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند بتوانند به جنگ بایستند.^۶ رویاهای پوچ می‌بینند و غیبگویی‌هایشان دروغ می‌گویند: «خداوند می‌فرماید،» با آنکه خداوند ایشان را نفرستاده است. آنها مردمان را امیدوار می‌سازند به اینکه کلامشان به انجام خواهد رسید.^۷ آیا رویاهای پوچ ندیدید و غیبگویی‌های دروغین بر زبان نراندید، آنگاه که گفتید، «خداوند می‌فرماید،» حال آنکه من صحبت نمودم؟»^۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه سخن پوچ گفتید و رویاهای دروغین دیدید، اینک خداوند یهوه می‌فرماید: من به ضد شما خواهم بود.^۹ دست من بر انبیایی که رویاهای پوچ دیدند و غیبگویی دروغین کردند، دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به سرزمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.^{۱۰} و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که «سلامتی است» در حینی که سلامتی نبود و از آن رو که وقتی قوم دیواری بنا می‌کنند، ایشان آن را به قلاط می‌پوشانند،^{۱۱} پس به آنانی که گل قلاط را مالیدند، بگو که فرو خواهد ریخت. باران سیل‌آسا خواهد بارید و شما ای تگرگهای سخت، خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت.^{۱۲} و اینک، چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: «کجا است آن قلاطی که دیوار را با آن پوشانیدید؟»^{۱۳} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیل‌آسا در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای نابود کردن آن در خشم من خواهد آمد.^{۱۴} و آن دیوار را که شما به گل قلاط زدید، ویران نموده، با خاک یکسان خواهم

ویران خواهد شد. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»

^{۲۱} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل می‌زیند و می‌گوید: «روزها طولانی می‌شوند و هر رویا پوچ می‌گردد؟»^{۲۳} بنابراین به ایشان بگو، «خداوند یهوه چنین می‌گوید: این مثل را محو خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند زد. بلکه به ایشان بگو: آن روزها نزدیکند و انجام هر رویا، نزدیک.^{۲۴} زیرا که دیگر هیچ رویای دروغین و یا غیبگویی تملق‌آمیز در میان خاندان اسرائیل نخواهد بود.^{۲۵} زیرا من که یهوه هستم، سخن خواهم گفت و سخنی که من می‌گویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تأخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه می‌گوید: ای خاندان عصیانگر، در روزهای شما سخن خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

^{۲۶} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، اینک خاندان اسرائیل می‌گویند: «روایی که او می‌بیند، به جهت روزهای طولانی است و او برای زمانهای دور نبوت می‌نماید.»^{۲۸} بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که هیچ یک از سخنان من بعد از این به تأخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه می‌فرماید: کلامی که من می‌گویم، واقع خواهد شد.»

محکومیت انبیای دروغین

۱۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، به ضد انبیای اسرائیل که نبوت می‌نمایند، نبوت نما. و به آنانی که از افکار خود نبوت می‌کنند، بگو، «کلام خداوند را بشنوید!»^۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر انبیای احمق، که تابع روح خویش می‌باشند و هیچ ندیده‌اند.

تقویت داده‌اید تا از رفتار زشت خود بازگشت ننماید و زنده نشود.^{۲۳} بنابراین بار دیگر رویاهای پوچ نخواهید دید و غیبگویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را از دست شما رهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه می‌باشم.»

محکومیت مشایخ بت‌پرست

۱۴ و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند.^۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۳ «ای پسر انسان، این اشخاص، بتهای خویش را در دل‌های خود جای دادند و سنگ لغزش گناه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا بگذارم که ایشان از من مشورت بطلبند؟^۴ بنابراین ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هر کس از خاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ لغزش گناه خویش را پیش روی خود بگذارد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم، آن را که می‌آید، مطابق زیادی بتهایش پاسخ خواهم نمود.^۵ تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم، چونکه تمامی ایشان به خاطر بتهای خویش از من منحرف شده‌اند.^۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمایید و رویهای خویش را از همه کارهای شرم‌آور خود برگردانید.^۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من گمراه شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ لغزش گناه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه او از من درخواست نماید، من که یهوه هستم، خود او را جواب خواهم داد.^۸ و من چشمان خود را بر آن شخص دوخته، او را مایه عبرت خواهم ساخت تا نشانی و ضرب‌المثلی

ساخت و پی آن آشکار خواهد شد. و چون فرو ریزد، شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.^{۱۵} پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گل قلاط زدند، به پایان رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را ملاط زدند، نابود گشته‌اند.^{۱۶} یعنی انبیای اسرائیل که درباره اورشلیم نبوت می‌نماینند و برایش رویای سلامتی می‌بینند، با آنکه خداوند یهوه می‌گوید که سلامتی نیست.

^{۱۷} و تو، ای پسر انسان، روی خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت می‌نمایند، بدار و بر ایشان نبوت نما،^{۱۸} و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر آنانی که دستبندهای جادویی برای مچ هر دستی می‌دوزند و مندلیها برای سر هر قامتی می‌سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟^{۱۹} و مرا در میان قوم من برای مشتی جو و لقمه‌ای نان بی‌حرمت می‌کنید، چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش می‌دهند، دروغ گفته، جانهای را که سزاوار مرگ نیستند، می‌کشید و جانهای را که سزاوار حیات نمی‌باشند، زنده نگاه می‌دارید.^{۲۰} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک من به ضد دستبندهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل پرندگان صید می‌کنید. آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل پرندگان صید می‌کنید، رهایی خواهم داد.^{۲۱} و مندلیهای شما را پاره خواهم کرد و قوم خود را از دست شما خواهم رهانید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.^{۲۲} چونکه شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من غمگین ساختم، غمگین ساخته‌اید و دستهای مرد شیر را

نشود و او را از میان قوم خود ریشه‌کن خواهیم کرد و خواهید دانست که من یهوه هستم.^۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم، آن نبی را فریب داده‌ام. من دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل ریشه‌کن خواهیم ساخت.^{۱۰} و ایشان بار گناهان خود را متحمل خواهند شد و گناه درخواست کننده مثل گناه آن نبی خواهد بود.^{۱۱} تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه می‌گوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

داوری بر اورشلیم

^{۱۲} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۳} «ای پسر انسان، اگر سرزمینی خیانت کرده، به من خطا ورزد و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عرضه نانش را قطع کنم و قحطی در آن فرستاده، انسان و حیوان را از آن محو سازم،^{۱۴} اگرچه این سه مرد، یعنی نوح و دانیال و ایوب نیز در میان آن باشند، خداوند یهوه می‌گوید که ایشان فقط جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.^{۱۵} و اگر حیوانات درنده به آن سرزمین بیاورم که آن را از سکنه خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن جانوران، کسی از آن گذر نکند،^{۱۶} اگر چه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم، که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت، ولی سرزمین ویران خواهد شد.^{۱۷} یا اگر شمشیری به آن سرزمین آورم و بگویم: ای شمشیر، از این سرزمین بگذر. و اگر انسان و حیوان را از آن محو سازم،^{۱۸} اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم، که پسران و دختران را رهایی

نخواهند داد، بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت.^{۱۹} یا اگر طاعون در آن سرزمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و حیوان را از آن محو بسازم،^{۲۰} اگرچه نوح و دانیال و ایوب در میانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم، که نه پسری و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان فقط جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.^{۲۱} پس خداوند یهوه چنین می‌گوید: چه قدر زیاده هنگامی که چهار عذاب سخت خود، یعنی شمشیر و قحطی و جانوران درنده و طاعون را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و حیوان را از آن ریشه‌کن سازم.^{۲۲} لیکن اینک باقیماندگانی از پسران و دخترانی که بیرون آورده می‌شوند، در آن واگذاشته خواهد شد. اینک، ایشان را نزد شما بیرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هر آنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهید یافت.^{۲۳} و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید، شما را تسلی خواهند داد و خداوند یهوه می‌گوید: شما خواهید دانست که هر آنچه به آن کردم، بی‌سبب به جا نیاوردم.»

اورشلیم، تاک بی‌ثمر

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان، درخت تاک در میان سایر درختان چیست و شاخه تاک در میان درختان جنگل چه می‌باشد؟^۳ آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته می‌شود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی می‌گیرند؟^۴ اینک آن را برای هیزم در آتش می‌اندازند و آتش هر دو طرفش را می‌سوزاند و میانش نیم‌سوخته می‌شود. پس آیا برای کاری مفید است؟^۵ به راستی که وقتی سالم بود، برای هیچ کار مصرف نداشت. چقدر بیشتر وقتی که آتش آن را سوزانیده

و نیم‌سوخته باشد؛ دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.»

^۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «مثل درخت تاک که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده‌ام، همچنان ساکنان اورشلیم را تسلیم خواهم نمود.^۷ و بر ضد ایشان خواهم بود. اگرچه از آتشی بیرون آیند، آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. و چون ضد ایشان باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.

^۸ و خداوند یهوه می‌گوید: به خاطر خیانتی که ورزیده‌اند، سرزمین را ویران خواهم ساخت.»

اورشلیم، عروس بی‌وفا

۱۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۱ «ای پسر انسان، اورشلیم را از کارهای شرم‌آورش آگاه ساز!^۲ و بگو خداوند یهوه به اورشلیم چنین می‌فرماید: اصل و به دنیا آمدنت از سرزمین کنعان است. پدرت آموری و مادرت حیثی بود.^۳ و اما به دنیا آمدن تو؛ در روزی که زاده شدی، ناف را نبریدند و تو را به آب، غسل ندادند و پاک نساختند و نمک نمالیدند و به قنذاق نپیچیدند.^۴ چشمی بر تو شفقت ننمود و بر تو مرحمت نفرمود تا یکی از اینکارها را برای تو به عمل آورد. بلکه در روز به دنیا آمدنت جان تو را خوار شمرده، تو را به صحرا انداختند.^۵ و من از نزد تو گذر نمودم و تو را در خونت غلطان دیدم. پس تو را گفتم: "ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو!" آری، گفتم: "ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو!"^۶ و تو را مثل گیاهان صحرا پرورد تا رشد کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت شکل گرفت و مویهایت بلند شد، لیکن و برهنه و عریان بودی.

^۸ و چون باز از تو گذر کردم، بر تو نگرستم و اینک سن تو، سن عشق بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تو را پوشاندم، و خداوند یهوه می‌گوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی.^۹ و تو را به آب غسل داده، تو را از خونت پاک ساختم و تو را به روغن مسح کردم.^{۱۰} و تو را به لباس قلابدوزی پوشانیدم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تو را به کتان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.^{۱۱} و تو را به زیورها زینت داده، دستبندها بر دستت و گردنبندی بر گردنت نهادم.^{۱۲} و حلقه‌ای در بینی و گوشواره‌ها در گوشه‌هایت و تاجی زیبا بر سرت نهادم.^{۱۳} پس، با طلا و نقره آراسته شدی و لباس از کتان نازک و ابریشم قلابدوزی بود و آرد مرغوب و عسل و روغن خوردی و بی‌نهایت زیبا شده، به مرتبه‌ای شاهانه ممتاز گشتی.^{۱۴} و آوازه تو به خاطر زیباییت در میان قومها پیچید. زیرا خداوند یهوه می‌گوید که آن زیبایی به خاطر شوکی که من بر تو نهاده بودم، کامل شد.

^{۱۵} اما تو بر زیبایی خود توکل نمودی و به خاطر آوازه خویش فاحشگی کردی و فحشای خود را بر هر رهگذری ریختی و از آن او شد.^{۱۶} از لباسهای خود گرفتی و مکانهای بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی، کارهایی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد.^{۱۷} و جواهرات زیبای خود را از طلا و نقره‌ای که من به تو داده بودم، گرفته، تمثالهای مردان را ساختی و با آنها زنا نمودی.^{۱۸} و لباس قلابدوزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی.^{۱۹} و نان مرا که به تو داده بودم و آرد مرغوب و روغن و عسل را که روزی تو ساخته بودم، پیش آنها همچون رایحه خوشبو نهادی و چنین شد. سخن خداوند یهوه این است.^{۲۰} پسران

در پی فحشای تو نزدت بیایند. ^{۳۴} پس عادت تو در زناکاریت برعکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زناکاری از عقب تو نمی‌آید و تو مزد می‌دهی و کسی به تو مزد نمی‌دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.

^{۳۵} بنابراین ای زناکار! کلام خداوند را بشنو! ^{۳۶} خداوند بیهوه چنین می‌گوید: چونکه شهوترانی تو جاری شد و عریانی تو از زناکاری با عاشقانت و با همه بتهای شرم‌آوردت، و نیز از خون پسرانت که به پای آنها ریختی، آشکار گردید، ^{۳۷} اینک، من تمامی عاشقانت را که از آنها لذت می‌بردی و همه آنان را که دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت می‌کردی، جمع خواهم نمود. و آنها را از هر طرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان آشکار خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت را ببینند. ^{۳۸} و بر تو حکمی را خواهم داد که بر زنانی که زنا می‌کنند و خون می‌ریزند. و در غضب و غیرت خود خونت را خواهم ریخت. ^{۳۹} و تو را به دست ایشان تسلیم خواهم کرد و آنها محرابهای تو را خراب و عمارات بلند تو را ویران خواهند ساخت. لباست را از تو خواهند کند و جواهرات زیبای تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت. ^{۴۰} و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگها سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود. ^{۴۱} و خانه‌های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از فاحشگی باز خواهم داشت و تو دیگر مزد نخواهی داد. ^{۴۲} شدت خشم خود را نسبت به تو به این گونه فرو خواهم نشانید و غیرت من از تو برخواهد گشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود. ^{۴۳} چونکه دوران جوانی خود را به یاد نیاورده، مرا به همه اینکارها رنجانیدی، از این جهت خداوند بیهوه می‌گوید که اینک من نیز رفتار تو

و دخترانت را که برای من زاییده بودی، گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها قربانی نمودی. آیا فاحشه‌گری تو کم بود ^{۴۱} که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای بتها از آتش گذرانیده شوند؟ ^{۴۲} و در تمامی کارهای شرم‌آور و زنای خویش، روزهای جوانی خود را حینی که عریان و برهنه بودی و در خون خود می‌غلطیدی، به یاد نیاوردی.

^{۴۳} و خداوند بیهوه می‌گوید: وای بر تو! وای بر تو! زیرا علاوه بر تمامی شرارت خود، ^{۴۴} محرابها برای خود بنا نمودی و عمارات بلند در هر کوچه برای خود ساختی. ^{۴۵} به سر هر راه عمارتهای بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را نفرت انگیز کردی و برای هر رهگذری پایهای خود را گشوده، بر زناکاریهای خود افزودی. ^{۴۶} و با همسایگان خود پسران مصر که شهوتران هستند، زنا نمودی و زناکاری خود را افزوده، خشم مرا برافروختی. ^{۴۷} پس اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، سهمیهات را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنانت، یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار شرم‌آور تو خجل بودند، تسلیم نمودم. ^{۴۸} و چونکه سیر نشدی، با آشوریان نیز زنا کردی و با ایشان نیز زنا نموده، سیر نگشتی. ^{۴۹} و فحشای خود را تا به سرزمین تاجران، یعنی تا گلده گستردی. اما از این هم سیر نشدی.

^{۵۰} خداوند بیهوه می‌گوید: دل تو چه قدر ضعیف است که تمامی این کارها را که کار زن فاحشه‌ای سلیطه می‌باشد، به عمل آوردی. ^{۵۱} که به سر هر راه، محرابهای خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه‌های دیگر نبودی، چرا که مزد را خوار شمردی. ^{۵۲} ای زن زناکار، که غریبان را به جای شوهر خود می‌گیری، ^{۵۳} به تمامی فاحشه‌ها مزد می‌دهند، اما تو به همه معشوقانت هدیه دادی. تو به ایشان رشوه دادی تا از هر سو

را بر سرت خواهم آورد و علاوه بر تمامی کارهای زشت خود، دیگر این عمل زشت را مرتکب نخواهی شد.

^{۴۴} اینک هر که مثل می‌آورد، این مثل را بر تو آورده، خواهد گفت که «دختر، به مادرش می‌رود!»^{۴۵} تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت می‌داشت. و خواهر خواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت می‌دارند. مادر شما حیاتی بود و پدر شما آموری.^{۴۶} خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود به طرف چپ تو ساکن می‌باشد. و خواهر کوچک تو سُدموم است که با دختران خود به طرف راست تو ساکن می‌باشد.^{۴۷} اما تو در راههای ایشان گام برنداشتی و مثل کارهای شرم‌آور ایشان عمل ننمودی. بلکه گویی این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان بیشتر فاسد شدی.»

^{۴۸} پس خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم، که خواهر تو سُدموم و دخترانش مطابق کارهای تو و دخترانت عمل ننمودند.^{۴۹} اینک گناه خواهرت سُدموم این بود که تکبر و فراوانی نان و رفاه و آسوده‌خیالی برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری ننمودند.^{۵۰} و مغرور شده، در حضور من مرتکب کارهای زشت گردیدند. بنابراین چنانکه صلاح دیدم، ایشان را از میان برداشتم.^{۵۱} و سامره نصف گناهانت را مرتکب نشد، بلکه تو کارهای شرم‌آور خود را از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی کارهای زشت خویش که به عمل آوردی، عادل نمایاندی.^{۵۲} پس تو نیز که به دفاع از خواهران خود برخاستی، رسوایی خود را متحمل بشو. زیرا به گناهانت که در آنها بیشتر از ایشان اعمال زشت مرتکب شدی، ایشان از تو عادلتر گردیدند. بنابراین تو نیز خجل شو و رسوایی خود را متحمل باش، چونکه روی خواهران خود را سفید کردی.^{۵۳} و من اسیری ایشان یعنی اسیری سُدموم و دخترانش و اسیری سامره

و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید.^{۵۴} تا رسوایی خود را متحمل شده، از هر چه کرده‌ای، شرم‌منده شوی، چونکه ایشان را تسلی داده‌ای.^{۵۵} و خواهرانت یعنی سُدموم و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خود خواهید برگشت.^{۵۶} آیا خواهر تو سُدموم در روز تکبر تو به زبانت ضرب‌المثل نبود.^{۵۷} قبل از آنکه شرارت تو آشکار شود؟ مثل آن زمانی که دختران آرام سرزنش می‌کردند و تمامی همسایگانش یعنی دختران فلسطینیان که تو را از هر طرف خوار می‌شمردند.

^{۵۸} پس خداوند می‌فرماید که تو چیزهای زشت و اعمال شرم‌آور خود را متحمل خواهی شد.^{۵۹} زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: به اینطور که تو عمل نمودی، من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خوار شمرده، عهد را شکستی.^{۶۰} لیکن من عهد خود را که در دوران جوانیت با تو بستم، به یاد خواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت.^{۶۱} و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راههای خود را به یاد آورده، خجل خواهی شد. و من ایشان را به جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه بر اساس عهد خویش با تو.^{۶۲} و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من یهوه هستم.^{۶۳} تا آنکه به یاد آورده، خجل شوی. و خداوند یهوه می‌فرماید که چون من همه کارهای تو را بخشیده باشم، بار دیگر به خاطر رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.»

دو عقاب و تاک

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: **۱۷** ^۲ «ای پسر انسان، معمایی بیاور و مثلی

آنکه مملکت خوار شده، سر بلند نکنند، بلکه عهد او را نگاه داشته، برقرار بماند.^{۱۵} و لیکن او بر پادشاه بابل عصیان ورزیده، قاصدان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و لشکریان بسیار به او بدهند. آیا کسی که اینکارها را کرده باشد، کامیاب خواهد شد و یا رهایی خواهد یافت؟ و یا کسی که عهد را شکسته است، جان به در خواهد برد؟

^{۱۶} خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم، که به یقین در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی گماشت و او قسم وی را خوار شمرده، عهد او را شکست، یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد.^{۱۷} و چون سنگرها بر پا سازند و برجها بنا نمایند تا جانهای بسیاری را محو سازند، فرعون او را در جنگ با لشکر بزرگ و گروه زیاد خود یاری نخواهد کرد.^{۱۸} چونکه قسم را خوار شمرده، عهد را شکست و بعد از آنکه دست داده بود، همه اینکارها را به عمل آورد؛ پس رهایی نخواهی یافت.^{۱۹} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: به حیات خودم قسم، که سوگند مرا که او خوار شمرده و عهد مرا که شکسته است، به یقین آنها را بر سر خود او وارد خواهم آورد.^{۲۰} و دام خود را بر او خواهم گسترانید و او در کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا او را درباره خیانتی که به من ورزیده است، محاکمه خواهم نمود.^{۲۱} و تمامی فراریانش با تمامی فوجهایش از شمشیر خواهند افتاد و بازماندگان ایشان به سوی هر باد پراکنده خواهند شد و خواهید دانست که من که یهوه می‌باشم، این را گفته‌ام.»

^{۲۲} خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «من از سر بلند سرو آزاد جوانه گرفته، آن را خواهم کاشت و از بالاترین جوانه‌هایش، جوانه‌ای تازه کنده، آن را بر کوهی رفیع و سر بلند غرس خواهم نمود.^{۲۳} آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن، شاخه‌ها

درباره خاندان اسرائیل بزن.^۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ و نی‌های دراز پر از پره‌های رنگارنگ دارد، به لبنان آمد و سر سرو آزاد را گرفت.^۴ و سر شاخه‌هایش را کنده، آن را به دیار تاجران آورده، در شهر سوداگران گذاشت.^۵ و از تخم آن سرزمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آبهای بسیار گذاشته، آن را مثل درخت بید کاشت.^۶ تخم رشد کرده، تاک وسیع کوتاه قدی گردید که شاخه‌هایش به سوی عقاب سر برکشید و ریشه‌هایش در زیر وی می‌بود. پس تکی شده شاخه‌ها رویانید و نهالها آورد.^۷ و اما عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پره‌های بسیار آمد و اینک این تاک ریشه‌های خود را به سوی او برگردانید و شاخه‌های خویش را از بسترهای بستان خود به طرف او مایل کرد تا آن عقاب وی را سیراب نماید.^۸ آن تاک در زمین نیکو نزد آبهای بسیار کاشته شد تا شاخه‌ها رویانیده، میوه بیاورد و تکی مرغوب گردد.

^۹ بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا این تاک کامیاب خواهد شد؟ آیا عقاب ریشه‌هایش را نخواهد کند و میوه‌اش را نخواهد تراشید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازه‌اش خشک خواهد شد و برای برگندنش از ریشه به بازوی نیرومند و مردمان بسیار نیاز نخواهد بود.^{۱۰} اینک غرس شده است، اما کامیاب نخواهد شد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد، به تمامی خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن روئید، پژمرده خواهد گردید.»

^{۱۱} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

^{۱۲} «به این خاندان سرکش بگو که آیا معنی این چیزها را نمی‌دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد.^{۱۳} و از نسل شاهان گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و نیرومندان سرزمین را برد.^{۱۴} تا

خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و به یقین زنده خواهد ماند.

^{۱۰} اما اگر او پسر ستم‌پیشه و خونریز را پدر گردد که یکی از این کارها را به عمل آورد، ^{۱۱} و هیچکدام از آن کارهای نیکو را به عمل نیاورد، بلکه بر کوه‌ها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد، ^{۱۲} و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را به سوی بتها برافراشته، مرتکب کارهای زشت گردد، ^{۱۳} و نقد را به سود داده، ربا گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ به یقین او زنده نخواهد ماند و به خاطر همه کارهای زشتی که به جا آورده است، خواهد مرد و خوش بر سر خودش خواهد بود.

^{۱۴} و اگر پسر را پدر شود که تمامی گناهان را که پدرش به جا می‌آورد دیده، بترسد و مثل آنها عمل ننماید، ^{۱۵} و بر کوه‌ها نخورد و چشمان خود را به سوی بت‌های خاندان اسرائیل برنیفزارد و زن همسایه خویش را بی‌عصمت نکند، ^{۱۶} و بر کسی ظلم ننماید و گرو نگیرد و مال هیچ کس را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، ^{۱۷} و دست خود را از فقیران برداشته، سود را ربا نگیرد و احکام مرا به جا آورده، در قوانین من گام بردارد، او به خاطر گناه پدرش نخواهد مرد، بلکه به یقین زنده خواهد ماند. ^{۱۸} و اما پدرش، از آنجا که با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غصب نمود و اعمال زشت را در میان قوم خود به عمل آورد، او به یقین به خاطر گناهانش خواهد مرد.

^{۱۹} لیکن شما می‌گویید: "چرا چنین است؟ آیا پسر متحمل گناه پدرش نمی‌باشد؟" اگر پسر انصاف و عدالت را به جا آورده، تمامی قوانین مرا نگاه دارد و

رویانبیده، میوه خواهد آورد. و سرو آزادی مرغوب خواهد شد که هر نوع پرندگان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایه شاخه‌هایش آشیانه خواهند گرفت. ^{۲۴} و تمامی درختان صحرا خواهند دانست که من یهوه درخت بلند را پست می‌کنم و درخت پست را بلند می‌سازم و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور می‌گردانم. من که یهوه هستم، این را گفته‌ام و به جا خواهم آورد.

جان که گناه کند، خواهد مرد

۱۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «شما چه کار دارید که این مثل را درباره سرزمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: "پدران انگور ترش خوردند و دندانه‌های پسران گند گردید." ^۳ خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم، که بعد از این این مثل را در اسرائیل نخواهید زد. ^۴ اینک همه جانها از آن منند، چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هر دوی آنها از آن من می‌باشند. هر کسی که گناه ورزد، او خواهد مرد. ^۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را به عمل آورد، ^۶ و بر روی کوه‌ها خوراک نخورد و چشمان خود را به سوی بت‌های خاندان اسرائیل برنیفزارد و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و با زنی در روزهای قاعده‌گیش همخواب نشود، ^۷ و بر کسی ظلم نکند و گرو کسی را که از او قرض گرفته، به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، ^۸ و نقد را به سود ندهد و ربا نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجرا دارد، ^۹ و در قوانین من گام برداشته، احکام مرا نگاه دارد و به راستی عمل نماید.

شما؟^{۳۰} بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: ای خاندان اسرائیل، من بر هر یک از شما مطابق رفتارش داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.^{۳۱} تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده‌اید، از خود دور اندازید و دلی تازه و روحی تازه برای خود فراهم کنید. زیرا که ای خاندان اسرائیل، برای چه بمیرید؟^{۳۲} زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آن کس که می‌میرد، خشنود نمی‌باشم. پس بازگشت نموده، زنده بمانید.»

مرثیه برای سروران اسرائیل

۱۹ «پس تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان^۲ و بگو:

مادر تو چه بود؟

ماده شیری در میان شیران!

میان شیران جوان می‌خواهید

و بچه‌های خود را می‌پرورد.

^۳ یکی از بچه‌های خود را تربیت نمود

شیری ژبان گردید.

او به دریدن شکار آموخته شد

و آدمیان را خورد.

^۴ چون قومها خبر او را شنیدند،

در حفره ایشان گرفتار گردید؛

و او را در غلها به سرزمین مصر بردند.

^۵ چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن

امیدش بریده شد،

پس از بچه‌هایش،

دیگری را گرفته،

او را شیری ژبان بساخت.

^۶ و او در میان شیران گردش کرده،

شیر ژبان گردید

به آنها عمل نماید، او به یقین زنده خواهد ماند.^{۲۰} هر که گناه کند او خواهد مرد. پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود.

^{۲۱} و اگر مرد شریر از همه گناهای که انجام داده باشد، بازگشت نماید و تمامی قوانین مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را به جا آورد، او به یقین زنده مانده، نخواهد مرد.^{۲۲} تمامی تقصیرهایی که کرده باشد، به ضد او به یاد آورده نخواهد شد، بلکه در عدالتی که کرده باشد، زنده خواهد ماند.

^{۲۳} خداوند یهوه می‌فرماید: «آیا من از مردن مرد شریر خشنود می‌باشم؟ نه، بلکه از اینکه از رفتار خود بازگشت نموده، زنده بماند.^{۲۴} و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، مطابق همه کارهای زشتی که شیران می‌کنند، عمل نماید، آیا او زنده خواهد ماند؟ نه، بلکه هیچ‌یک از عدالت او که کرده است، به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گناهی که انجام داده است، خواهد مرد.

^{۲۵} اما شما می‌گویید که "راه خداوند منصفانه نیست!" پس حال ای خاندان اسرائیل، بشنوید: آیا راه من است که منصفانه نیست، یا راههای شما؟^{۲۶} وقتی مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند، در آن خواهد مرد. او به خاطر ظلمی که کرده است، خواهد مرد.^{۲۷} به همین گونه اگر مرد شریر از شرارتی که کرده است، بازگشت نماید و انصاف و عدالت را به جا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت.^{۲۸} از آنجا که متوجه شد و از تمامی تقصیرهایی که کرده بود، بازگشت نمود، به یقین زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.^{۲۹} لیکن شما ای خاندان اسرائیل، می‌گویید که "راه خداوند منصفانه نیست." ای خاندان اسرائیل، آیا راههای من است که منصفانه نیست، یا راههای

در زمین خشک و تشنه نشانده شده است.
 ۱۴ و آتش از ساقه‌های شاخه‌هایش بیرون آمده،
 میوه‌اش را سوزانید.
 به گونه ای که دیگر در آن شاخه‌ای قوی
 برای عصای پادشاهان نمانده است.
 این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

اسرائیل سرکش

۲۰ و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم
 بعضی از مشایخ اسرائیل آمدند تا از خداوند
 مشورت بطلبند. و پیش من نشستند. ۲ آنگاه کلام
 خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان،
 مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند
 یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما آمده‌اید تا از من مشورت
 بطلبید؟ خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم،
 که به شما اجازه نخواهم داد که از من مشورت بگیرید.
 ۴ ای پسر انسان، آیا بر ایشان داوری خواهی کرد؟
 آیا بر ایشان داوری خواهی کرد؟ پس کارهای شرم‌آور
 پدران ایشان را به ایشان بفهمان. ۵ و به ایشان بگو:
 خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در آن روز که اسرائیل
 را برگزیدیم و دست خود را برای فرزندان خاندان
 یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در سرزمین مصر
 شناسانیدم و دست خود را برای ایشان برافراشته،
 گفتم: من یهوه، خدای شما هستم، ۶ در همان روز
 دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از
 سرزمین مصر به سرزمینی که برای ایشان جستجو کرده
 بودم، بیرون آورم؛ سرزمینی که به شیر و شهد جاری
 است و فخر همه سرزمینها می‌باشد. ۷ و به ایشان
 گفتم: هر کس از شما چیزهای زشتی را که چشم به
 آنها دارد، از خود دور کند و خویشتن را به بتهای مصر
 نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۸ اما
 ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش

و به دریدن شکار آموخته شده،
 آدمیان را خورد.
 ۷ و قصرهای ایشان را ویران
 و شهرهای ایشان را خراب نمود
 و زمین و هر چه در آن بود،
 از آوای غرش او تهی گردید.
 ۸ و قومها از مملکتها از
 هر طرف بر او هجوم آورده،
 دام خود را بر او گسترانیدند که
 به حفره ایشان درافتاد.
 ۹ و او را به غلها کشیده، در قفس گذاشتند
 و نزد پادشاه بابل بردند
 و او را در قلعه‌ای نهادند
 تا صدای او دیگر
 بر کوه‌های اسرائیل شنیده نشود.
 ۱۰ مادر تو همچون تکی بود در تاکستان،
 نشانیده بر کناره آب.
 به خاطر آبهای بسیار میوه آورد
 و شاخه بسیار داشت.
 ۱۱ شاخه‌های قوی برای
 عصاهای پادشاهان داشت.
 و قد آن در میان شاخه‌های پر برگ
 به حدی بلند شد
 که از انبوه شاخه‌هایش
 بلندی‌اش نمایان گردید.
 ۱۲ اما به غضب کنده شده
 و به زمین انداخته شد.
 و باد شرقی میوه‌اش را خشک کرد
 و شاخه‌های قویش شکسته و خشک گردید،
 آتش آنها را سوزانید.
 ۱۳ و الان در بیابان

می‌رفت.^{۱۷} لیکن چشمانم بر ایشان ترحم کرد و آنها را هلاک نساختم و در بیابان نابودشان ننمودم.

^{۱۸} به پسران ایشان در بیابان گفتم: در قوانین پدرانتان گام بردارید و احکام ایشان را به جا نیاورید و خویشتن را به بتهای ایشان نجس مسازید.^{۱۹} من یهوه خدای شما هستم. پس در قوانین من گام بردارید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید.^{۲۰} و سبّتهای مرا مقدس بدارید تا در میان من و شما نشانی باشد و بدانید که من یهوه خدای شما هستم.

^{۲۱} لیکن پسران از من عاصی شده، در قوانین من گام برنداشتند و احکام مرا که ”هر که آنها را به جا آورد، از آنها زنده خواهد ماند“ نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سبّتهای مرا بی‌حرمت کردند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان جاری خواهم کرد.^{۲۲} لیکن دست خود را برگردانیده، تنها برای خاطر اسم خود عمل نمودم تا اسم من به نظر قومهایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم، بی‌حرمت نشود.^{۲۳} و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان قومها پخش کنم و در میان مملکتها پراکنده سازم.^{۲۴} زیرا که احکام مرا به جا نیاوردند و قوانین مرا خوار شمردند و سبّتهای مرا بی‌حرمت ساختند و چشمانشان در پی بتهای پدرانشان می‌بود.^{۲۵} بنابراین من نیز قوانینی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند، به ایشان دادم.^{۲۶} و ایشان را به هدایای ایشان، که هر کس را که رجم را می‌گشود، از آتش می‌گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان را تباه سازم و بدانند که من یهوه هستم!

^{۲۷} بنابراین، ای پسر انسان، خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در این نیز پدران شما خیانت کرده، به من

دهند. و هر کس از ایشان چیزهای زشتی را که به آن چشم دوخته بود، از خود دور نکرد و بتهای مصر را ترک ننمود.

آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان سرزمین مصر بر ایشان جاری خواهم کرد.^۹ اما به خاطر نام خود عمل کردم تا نامم در نظر قومهایی که ایشان در میان آنها بودند، بی‌حرمت نشود؛ قومهایی که در نظر ایشان با بیرون آوردن قوم اسرائیل از سرزمین مصر، خود را به قوم خویش شناسانیده بودم.^{۱۰} پس ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم.^{۱۱} و قوانین خویش را به ایشان دادم و احکام خود را به ایشان تعلیم دادم، که هر که به آنها عمل نماید، به آنها زنده خواهد ماند.^{۱۲} و نیز سبّتهای خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می‌نمایم.

^{۱۳} لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در قوانین من گام برنداشتند. و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید، از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبّتهایم را بسیار بی‌حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت.^{۱۴} لیکن تنها به خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر قومهایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم، بی‌حرمت نشود.^{۱۵} و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که آنها را به سرزمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم؛ سرزمینی که به شیر و شهد جاری است و فخر تمامی سرزمینها می‌باشد.^{۱۶} زیرا که احکام مرا خوار شمردند و در قوانین من گام برنداشتند و سبّتهای مرا بی‌حرمت ساختند، چونکه دل ایشان پیوسته از پی بتهایشان

کفر ورزیدند.^{۲۸} زیرا که چون ایشان را به سرزمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم، درآوردم، هر جا که تپه‌ای بلند و درختی پر برگ دیدند، قربانیهای خود را در آنجا قربانی نمودند و قربانی‌های خشم‌برانگیز خود را تقدیم نمودند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی‌شان را ریختند.^{۲۹} و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می‌روید، چیست؟ پس نام آن تا به امروز بامه* خوانده می‌شود.

^{۳۰} از این رو به خاندان اسرائیل بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود، خویش را نجس می‌سازید و کارهای زشت ایشان را پیروی نموده، فاحشگی می‌کنید؟^{۳۱} و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می‌گذرانید و خویش را از تمامی بتهای خود تا امروز نجس می‌سازید؟ پس، ای خاندان اسرائیل، آیا به شما اجازه دهم که از من مشورت بطلبید؟ خداوند یهوه می‌فرماید، به حیات خودم قسم، که این اجازه را به شما نخواهم داد که از من مشورت بطلبید.^{۳۲} آنچه به خاطر شما خطور می‌کند، هرگز واقع نخواهد شد، آنگاه که می‌گویید: "مثل قومه‌ها و مانند طوایف دیگر مملکتها خواهیم شد و بتهای چوبین و سنگی را عبادت خواهیم نمود."^{۳۳} زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم، که به راستی با دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت خواهم نمود.^{۳۴} و شما را از میان قومه‌ها بیرون آورده، به دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده از سرزمینهای که در آنها پراکنده شده‌اید، جمع خواهم نمود.^{۳۵} و شما را به بیابان قومه‌ها در آورده، در آنجا بر شما روبرو داوری خواهم نمود.^{۳۶} و خداوند یهوه می‌گوید:

چنانکه بر پدران شما در بیابان سرزمین مصر داوری نمودم، همچنین بر شما داوری خواهم کرد.^{۳۷} و شما را از زیر عصای خود گذرانیده، به پیوند عهد خود در خواهم آورد.^{۳۸} و آنانی را که سرکش شده و از من عاصی گردیده‌اند، از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از سرزمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به سرزمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.^{۳۹} اما به شما ای خاندان اسرائیل، خداوند یهوه چنین می‌گوید: همه شما نزد بتهای خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد از این به یقین مرا گوش خواهید داد. و اسم قدوس مرا دیگر با هدایا و بتهای خود بی‌عصمت نخواهید ساخت.^{۴۰} زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: در کوه مقدس من، بر کوه بلند اسرائیل، تمام خاندان اسرائیل، به تمامی در آنجا مرا عبادت خواهند کرد و در آنجا ایشان پذیرفته، قربانی‌های جنبانیدنی شما و نوبرهای هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید.^{۴۱} و چون شما را از قومه‌ها بیرون آورم و شما را از سرزمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید، جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شما را از شما قبول خواهم کرد و به نظر قومه‌ها در میان شما تقدیس کرده خواهم شد.^{۴۲} و چون شما را به سرزمین اسرائیل بیاورم، به زمینی که درباره‌اش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.^{۴۳} و در آنجا راههای خود و تمامی کارهای خویش را که خود را به آنها نجس ساخته‌اید، به یاد خواهید آورد. و از همه کارهای شرم آور که کرده‌اید، از خود نفرت خواهید کرد.^{۴۴} و ای خاندان اسرائیل، خداوند یهوه می‌فرماید: هنگامی که با شما تنها به خاطر اسم خود، و نه به سزای رفتار شرم‌آور شما و نه مطابق کارهای فاسد

کفر ورزیدند.^{۲۸} زیرا که چون ایشان را به سرزمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم، درآوردم، هر جا که تپه‌ای بلند و درختی پر برگ دیدند، قربانیهای خود را در آنجا قربانی نمودند و قربانی‌های خشم‌برانگیز خود را تقدیم نمودند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی‌شان را ریختند.^{۲۹} و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می‌روید، چیست؟ پس نام آن تا به امروز بامه* خوانده می‌شود.

^{۳۰} از این رو به خاندان اسرائیل بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود، خویش را نجس می‌سازید و کارهای زشت ایشان را پیروی نموده، فاحشگی می‌کنید؟^{۳۱} و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می‌گذرانید و خویش را از تمامی بتهای خود تا امروز نجس می‌سازید؟ پس، ای خاندان اسرائیل، آیا به شما اجازه دهم که از من مشورت بطلبید؟ خداوند یهوه می‌فرماید، به حیات خودم قسم، که این اجازه را به شما نخواهم داد که از من مشورت بطلبید.^{۳۲} آنچه به خاطر شما خطور می‌کند، هرگز واقع نخواهد شد، آنگاه که می‌گویید: "مثل قومه‌ها و مانند طوایف دیگر مملکتها خواهیم شد و بتهای چوبین و سنگی را عبادت خواهیم نمود."^{۳۳} زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم، که به راستی با دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت خواهم نمود.^{۳۴} و شما را از میان قومه‌ها بیرون آورده، به دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده از سرزمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید، جمع خواهم نمود.^{۳۵} و شما را به بیابان قومه‌ها در آورده، در آنجا بر شما روبرو داوری خواهم نمود.^{۳۶} و خداوند یهوه می‌گوید:

* ۲۹.۲۰ "بامه" یعنی "مکان بلند".

دلها گداخته و تمامی دستها سست گردیده و همه جانها بی قوت و تمامی زانوها مثل آب بیتاب خواهد شد. خداوند یهوه می گوید: به یقین آن می آید و به وقوع خواهد پیوست.»^۸

^۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

^۹ ای پسر انسان نبوت کرده، بگو،

خداوند چنین می فرماید:

بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده

و نیز صیقلی گردیده است.

^{۱۰} تیز شده است تا کشتار نماید

و صیقل یافته گردیده تا

همچون برق براق بدرخشد.

پس آیا ما شادی نماییم؟ شمشیر عصای پسر من،

همه درختان را خوار می شمارد. ^{۱۱} او آن را برای

صیقل یافتن داد تا آن را به دست گیرند. و این

شمشیر تیز شده و صیقل یافته تا به دست کشتار

کننده داده شود. ^{۱۲} ای پسر انسان، فریاد برآور و

شیون نما، زیرا که این بر قوم من و بر تمامی سروران

اسرائیل وارد می آید. ترسها به خاطر شمشیر بر قوم

من آمده است. بنابراین بر ران خود بکوب. ^{۱۳} زیرا

که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عصایی که

دیگران را خوار می شمارد، دیگر نباشد. سخن خداوند

یهوه این است: ^{۱۴} و تو، ای پسر انسان، نبوت کن و

دستهای خود را به هم بکوب و شمشیر دوبار، بلکه

سه بار فرود آید. این شمشیر کشته شدگان است.

شمشیر آن کشتارگر بزرگ که ایشان را احاطه می کند.

^{۱۵} شمشیر برنده ای به ضد همه دروازه های ایشان

قرار دادم تا دلها گداخته شود و هلاکتها زیاده شود.

آه، شمشیر براق گردیده و برای کشتار تیز شده

است. ^{۱۶} به جانب راست به تیزی پُر. به جانب چپ

روی نما، به هر طرف که رخسارت متوجه می باشد.

^{۱۷} و من نیز دستهای خود را به هم خواهم زد و

شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

^{۱۵} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۶} ای

پسر انسان، روی خود را به سوی جنوب متوجه ساز و

به سمت جنوب صحبت نما و بر ضد جنگل صحرای

یُگب نبوت کن. ^{۱۷} و به آن جنگل یُگب بگو: کلام

خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک

من آتشی در تو می افروزم که هر درخت سبز و هر

درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لهیب

شعله ور آن خاموش نخواهد شد و همه رویها از

جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد. ^{۱۸} و تمامی

بشر خواهند فهمید که من یهوه آن را افروخته ام تا

خاموشی نپذیرد.»

^{۱۹} آنگاه گفتم: «آه، ای خداوند یهوه، ایشان

درباره من می گویند: "آیا او مَثَلها نمی آورد؟"

باب ۲۱، شمشیر داوری خدا

۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

^۲ «ای پسر انسان، روی خود را به سوی

اورشلیم بدار و به ضد مکانهای بلند مقدس صحبت

نما. و به سرزمین اسرائیل نبوت کن. ^۳ و به سرزمین

اسرائیل بگو: خداوند چنین می فرماید: اینک من به ضد

تو هستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان

و شیران را از میان تو ریشه کن خواهم ساخت. ^۴ و

چونکه عادلان و شیران را از میان تو محو می سازم،

از این رو شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال

از غلافش بیرون خواهد آمد. ^۵ و تمامی بشر خواهند

فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون

کشیدم تا باز به آن بزنم. ^۶ پس تو، ای پسر انسان،

ناله کن! با شکستگی کمر و مرارت سخت به نظر

ایشان ناله بکش. ^۷ و اگر به تو گویند که "چرا ناله

می کنی؟" بگو: "به خاطر خبری که می آید. زیرا که همه

شدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که سخن گفته‌ام.»

^{۱۸} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۹} «و تو، ای پسر انسان، دو راه به جهت خود تعیین نما تا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دوی آنها از یک سرزمین بیرون می‌آید. و نشانی بر پا کن. آن را بر سر راه شهر بر پا نما. ^{۲۰} راهی تعیین نما تا شمشیر به رتبه عقونیان و به یهودا، و به قلعه اورشلیم بیاید. ^{۲۱} زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دو راه ایستاده است تا فال گیرد. تیرها را به هم می‌زند، از ترفیم* سؤال می‌کند و به جگر می‌نگرد. ^{۲۲} به دست راستش فال به جهت اورشلیم است تا منجنيقها بر پا کند و دهان را برای کشتار بگشاید و نعره جنگ را بلند نماید و منجنيقها بر دروازه‌ها بر پا کند و سنگرها بسازد و برجها بنا نماید. ^{۲۳} لیکن در نظر ایشان که قسم برای آنها خورده‌اند، فالی پوچ می‌نماید. اما او گناه ایشان را به یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.

^{۲۴} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه شما تقصیرهای خویش را آشکار ساخته و خطایای خود را در همه کارهای خویش نمایان کرده، عصیان خود را به یادها آوردید، پس چون به یاد آورده شدید، دستگیر خواهید شد.

^{۲۵} و تو، ای رئیس شیر اسرائیل، که به زخم مرگبار مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان مکافات آخر رسیده است، ^{۲۶} خداوند یهوه چنین می‌گوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. وضعیت چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است، برافراز و آنچه را که افراشته است، پست کن. ^{۲۷} و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و دیگر نخواهد بود تا آن

کس بیاید که حق او می‌باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود.

^{۲۸} و تو، ای پسر انسان، نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه درباره عقونیان و اهانت ایشان چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به هدف صیقل یافته، تا به کام کشد

و براق گردیده تا همچون برق آسمان بدرخشد.

^{۲۹} چونکه برای تو رویای پوچ دیده‌اند

و برای تو فالگیری دروغ کرده‌اند تا تو را بر گردنهای کشته‌شدگان شیر بگذارند که

اجل ایشان در زمان مکافات

آخر رسیده است.

^{۳۰} بنابراین آن را به غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در سرزمینی که تولد یافته‌ای، داوری خواهم نمود. ^{۳۱} و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش خشم خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چلاک هستند، تسلیم خواهم نمود. ^{۳۲} و تو برای آتش، هیزم خواهی شد و خونت در آن سرزمین خواهد ماند. و دیگر به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم، سخن گفته‌ام.»

خونریزی اسرائیل

۲۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۱ «ای پسر انسان، آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همه کارهای شرم‌آورش آگاه ساز. ^۲ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای شهری که در میان خود

سخن گفتم و آن را به جا خواهم آورد.^{۱۵} و تو را در میان قومها پراکنده و در میان مملکتها پخش خواهم کرد و ناپاکیهای تو را از میانت نابود خواهم ساخت.^{۱۶} و در نظر قومها بی‌عصمت خواهی شد و خواهی دانست که من یهوه هستم.»

^{۱۷} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۸} «ای پسر انسان، خاندان اسرائیل نزد من دُرد شده‌اند و تمامی ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره، و دُرد نقره شده‌اند.^{۱۹} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه همگی شما دُرد شده‌اید، بنابراین من شما را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود.^{۲۰} چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده، آتش بر آنها می‌دمند تا گداخته شود، همچنان من شما را در غضب و شدت خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شما را خواهم گداخت.^{۲۱} و شما را جمع کرده، آتش غضب خود را بر شما خواهم دمید که در میانش گداخته شوید.^{۲۲} چنانکه نقره در میان کوره گداخته می‌شود، همچنان شما در میانش گداخته خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه شدت خشم خویش را بر شما ریخته‌ام.»

^{۲۳} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۲۴} «ای پسر انسان، او را بگو: تو زمینی هستی که پاک نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تو نخواهد بارید.^{۲۵} فتنه انبیای آن در میانش می‌باشد. ایشان مثل شیرِ غران که شکار را می‌درد، جانها را می‌خورند. و گنجینه‌ها و چیزهای با ارزش را به یغما می‌برند. و بیوه‌زنان را در میانش زیاد می‌سازند.^{۲۶} کاهنانش شریعت مرا زیر پا گذاشته، چیزهای مقدس مرا بی‌حرمت می‌سازند. و در میان مقدس و غیر

خون می‌ریزی تا اجل تو برسد! ای که بتها برای خود ساخته، خویشتن را نجس نموده‌ای!^۴ به خاطر خونهایی که ریخته‌ای، مقصر شده‌ای و به خاطر بتهایی که ساخته‌ای، نجس گردیده‌ای. بنابراین اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده‌ای. بنابراین تو را نزد قومها عار و نزد تمامی مملکتها مسخره گردانیده‌ام.^۵ ای پلید نام! و ای پر از فتنه! آنانی که به تو نزدیکند و آنانی که از تو دورند، تو را مسخره خواهند نمود.^۶ اینک سروان اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش، در میان تو خون ریخته‌اند.^۷ پدر و مادر را در میان تو اهانت نمودند. و غریبان را در میان تو ظلم کردند و بر یتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند.^۸ و تو چیزهای مقدس مرا خوار شمرده، سبت‌های مرا بی‌حرمت نمودی.^۹ و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، غیبت می‌نمودند. در میان تو بر کوه‌ها غذا می‌خوردند. و در میان تو مرتکب هر بی‌عفتی می‌شدند.^{۱۰} و عریانی پدران را در میان تو آشکار می‌ساختند.* و زنان را در دوره قاعده‌گیشان در میان تو بی‌عصمت می‌نمودند.^{۱۱} یکی در میان تو با زن همسایه خود عمل شرم‌آور نمود. و دیگری عروس خویش را به زور بی‌عصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختر پدر خود را ذلیل ساخت.^{۱۲} و در میان تو به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سود و ربا گرفتند. و تو مال همسایه خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. سخن خداوند یهوه این است.^{۱۳} بنابراین اینک، من به خاطر سود ناحق تو که به چنگ آورده‌ای و به خاطر خونهایی که در میانت ریخته‌ای، دستهای خود را به هم می‌کوبم.^{۱۴} پس در روزهایی که من به تو مکافات رسانم، آیا دلت قوی و دستهایت محکم خواهد بود؟ من که یهوه هستم

* ۱۰.۲۲ احتمالاً به همبستر شدن آنها با همسر پدرشان اشاره دارد.

تمامی برگزیدگان آشوریان فاحشگی خود را به سخاوت داد و خود را از تمامی بتهای آنانی که بر ایشان عاشق می‌بود، نجس می‌ساخت.^۸ و فاحشگی خود را که در مصر می‌نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در روزهای جوانیش با او همخواب می‌شدند و پستانهای بکر او را فشرده، آتش شهوت خود را بر وی می‌ریختند.^۹ بنابراین من او را به دست معشوقانش، یعنی به دست آشوریان که او بر ایشان عشق می‌ورزید، تسلیم نمودم.^{۱۰} که ایشان عریانی او را آشکار ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند.

^{۱۱} و چون خواهرش اهلویه این را دید، در شهوترانی خویش از او زیادتیر فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود.^{۱۲} و عاشق آشوریان گردید که تمامی ایشان حاکمان و سرداران در همسایگی او بودند و آراسته به لباس نیلگون. و سوارکاران اسب‌سوار و جوانان دلپسند بودند.^{۱۳} و دیدم که او نیز نجس گردیده و راه هر دوی ایشان یکی بوده است.^{۱۴} پس زناکاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوارها نقش شده بود. یعنی تصویرهای گلدانیان را که به رنگ قرمز کشیده شده بود، دید.^{۱۵} که کمرهای ایشان به کمربندها بسته و عمامه‌های رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و تمامی آنها مانند سرداران و به شبیه اهل بابل بودند که زادگاه ایشان سرزمین گلدانیان است.^{۱۶} و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و قاصدان نزد ایشان به سرزمین گلدانیان فرستاد.^{۱۷} و پسران بابل نزد وی در بستر عشقبازی در آمده، او را از زناکاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، با تنفر از او روی برگردانید.^{۱۸} و چون زناکاری خود را آشکار کرد و عریانی خود را ظاهر ساخت، جان من از او متنفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش متنفر

مقدس تشخیص نمی‌دهند و در میان نجس و پاک فرق نمی‌گذارند. و چشمان خود را از سبت‌های من می‌پوشانند و من در میان ایشان بی‌حرمت گردیده‌ام.^{۱۷} سروانش مانند گرگان درنده خون می‌ریزند و جانها را هلاک می‌نمایند تا سود ناحق ببرند.^{۱۸} و انبیاایش ایشان را به گِل ملاط زده‌اند، رویاهای پوچ می‌بینند و برای ایشان فالگیری دروغ کرده، می‌گویند که "خداوند یهوه چنین گفته است"، با آنکه یهوه سخن نگفته.^{۱۹} و قوم سرزمین به شدت ظلم نموده و مال یکدیگر را غصب کرده‌اند. و بر فقیران و مسکینان جفا نموده، غریبان را به بی‌انصافی مظلوم ساخته‌اند.^{۲۰} و من در میان ایشان کسی را جستم که دیوار را بنا نماید و برای این سرزمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را ویران نسازم، اما کسی را نیافتم!^{۲۱} پس خداوند یهوه می‌گوید: خشم خود را بر ایشان ریخته‌ام و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، راه ایشان را بر سر خودشان وارد آورده‌ام.»

دو خواهر زنکار

۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:^۱ «ای پسر انسان، دو زن دختر یک مادر بودند.^۲ و ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خود زنکار شدند. در آنجا سینه‌های ایشان را مالیدند و پستانهای بکرشان را افشردند.^۳ و نامهای ایشان، بزرگتر اهووله و خواهر کوچکتر اهلویه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران و دختران زاییدند. و اما نامهای ایشان، اهووله، سامره می‌باشد و اهلویه، اورشلیم.^۴ اهووله از من رو برگردانده، زنا نمود و بر معشوقان خود یعنی بر آشوریان که در همسایگی او بودند، عاشق گردید؛^۵ کسانی که لباس نیلگون به تن داشتند؛ حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و سوارکاران اسب‌سوار بودند.^۶ و به ایشان یعنی به

شده بود.^{۱۹} اما او روزهای جوانی خود را که در آنها در سرزمین مصر زنا کرده بود، به یاد آورده، باز زناکاری خود را زیاد نمود.^{۲۰} و به معشوقانش عشق ورزید که آلت ایشان، مثل آلت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان می باشد.^{۲۱} و هرزگی روزهای جوانی خود را حینی که مصریان پستانهایت را به خاطر سینه های جوانیت فشردند، به یاد آوردی.

^{۲۲} بنابراین، ای اهلویه، خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متنفر شده است، به ضد تو برمی انگیزانم و ایشان را از هر طرف بر تو خواهم آورد،^{۲۳} یعنی پسران بابل و همه گلدانیان را از فقوم و شوغ و قوغ. و همه پسران آشور را همراه ایشان، که تمامی ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند، و تمامی ایشان اسب سوارند.^{۲۴} و با اسلحه و کالسکه ها و ارابه ها و گروه بزرگی به ضد تو خواهند آمد و با سپرهای بزرگ و کوچک و کلاهخودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را مطابق احکام خود داوری نمایند.^{۲۵} و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوشه های را خواهند برید و بقیه تو به شمشیر خواهند افتاد و پسران و دخترانت را خواهند گرفت و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد.^{۲۶} و لباس تو را از تو کنده، جواهرات زیبای تو را خواهند برد.^{۲۷} پس هرزگی تو و زناکاریت را که از سرزمین مصر آورده ای، از تو محو خواهم ساخت. و چشمان خود را به سوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد.^{۲۸} زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: اینک تو را به دست آنانی که از ایشان نفرت داری و به دست آنانی که جانت از ایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود.^{۲۹} و با تو به نفرت رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عریان

و برهنه و خواهم گذاشت. تا آنکه برهنگی و زناکاری تو و هرزگی و فاحشه گری تو آشکار شود.^{۳۰} و این کارها را به تو خواهم کرد، از این جهت که با قومها زنا نموده، خود را با بتهای ایشان نجس ساخته ای.^{۳۱} و چونکه به راه خواهر خود رفتی، جام او را به دست تو خواهم داد.^{۳۲} و خداوند یهوه چنین می فرماید:

جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید.
و مایه ریشخند و تمسخر خواهی شد
که متحمل آن نتوانی شد.

^{۳۳} و از مستی و غصه پر خواهی شد.

از جام حیرت و خرابی،

یعنی از جام خواهرت سامره.

^{۳۴} و آن را خواهی نوشید،

و تا ته خواهی آشامید،

و خورده های آن را نشخوار خواهی کرد،

و پستانهای خود را خواهی کند،

زیرا خداوند یهوه می گوید که من این را گفته ام.

^{۳۵} بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، بنابراین تو نیز متحمل مجازات هرزگی و زناکاری خود خواهی شد.»

^{۳۶} و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا بر اهلوه و اهلویه داوری خواهی نمود؟ پس، ایشان را از کارهای شرم آورشان آگاه ساز.^{۳۷} زیرا که زنا نموده اند و دست ایشان خون آلود است و با بتهای خویش مرتکب زنا شده اند. و پسران خود را نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها از آتش گذرانیده اند تا سوخته شوند.^{۳۸} و علاوه بر آن، این را هم به من کرده اند که در همان روز، قدس مرا بی عصمت کرده، سبت های مرا بی حرمت نموده اند.^{۳۹} زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش قربانی نموده بودند، در همان روز، به قدس من داخل شده، آن را بی حرمت

مثل دیگ

۲۴

و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان، اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر اورشلیم هجوم آورد. ^۳ و برای این خاندان عصیانگر مثلی آورده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌گوید:

دیگ را بگذار.

آن را بگذار

و آب نیز در آن بریز.

^۴ قطعه‌هایش،

یعنی هر قطعه نیکو و ران و دوش را

در میانش جمع کن

و از بهترین استخوانها آن را پر ساز.

^۵ و بهترین گوسفندان را بگیر

و استخوانها را زیرش دسته کرده،

آن را خوب بجوشان

تا استخوانهایی که در درونش هست،

پخته شود.

^۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر آن شهر خونریز! وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش از میانش در نیامده است! آن را به قطعه‌هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود. ^۷ زیرا خونی که ریخت، در میانش می‌باشد. آن را بر صخره صاف ریخت و بر سرزمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود. ^۸ من خون او را بر صخره صاف ریختم که پنهان نشود تا آنکه شدت خشم را برانگیخته، انتقام بکشم. ^۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر آن شهر خونریز! من نیز توده

نمودند. آری، این عمل را در خانه من به جا آوردند. ^{۱۰} آنان حتی قاصدی نزد مردانی که از دور آمدند، فرستادند تا از راه دور بیایند. و چون ایشان رسیدند، تو خود را برای ایشان شستشو دادی و سُرْمه به چشمانت کشیدی و خود را به جواهرات آراستی. ^{۱۱} و بر تخت پرشکوهی که سفره پیش آن آماده بود نشسته، بخور و روغن مرا بر آن نهادی. ^{۱۲} و در آن صدای گروه عیاشان شنیده شد. و همراه آن گروه بزرگ صابیان از بیابان آورده شدند که دستبندها بر دستها و تاجهای فاخر بر سر هر دوی آنها گذاشتند. ^{۱۳} و من درباره آن زنی که در زناکاری دیگر برایش رمقی نمانده بود، گفتم: آیا ایشان اکنون با او زنا خواهند کرد و او با ایشان؟ ^{۱۴} و با او همخواب شدند چنانکه مردان با فاحشه‌ها همخواب می‌شوند. همچنان با آن دو زن هرزه، یعنی اُھوله و اُھولیه همخواب شدند. ^{۱۵} پس مردان عادل بر ایشان مجازات زنان زناکار و خونریز را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زناکار می‌باشند و دست ایشان خون آلود است. ^{۱۶} زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: من گروهی به ضد ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان را پریشان ساخته، به تاراج تسلیم خواهم نمود. ^{۱۷} و آن گروه ایشان را به سنگها سنگسار نموده، به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه‌های ایشان را به آتش خواهند کشید. ^{۱۸} و هرزگی را از این سرزمین نابود خواهم ساخت. پس تمامی زنان تنبیه خواهند شد که مثل شما مرتکب هرزگی نشوند. ^{۱۹} و سزای هرزگی شما را بر شما خواهند رسانید. و متحمل گناهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.»

فخر جلال شما و آرزوی چشمان شما و لذت جانهای شما است، بی عصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را بر جای می گذارید، به شمشیر خواهند افتاد. ^{۲۲} و به اینطور که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود؛ لبنان را نخواهید پوشانید و خوراک مردگان را نخواهید خورد. ^{۲۳} عمامه های شما بر سر، و کفشهای شما در پایهای شما بوده، ماتم و گریه نخواهید کرد. بلکه به خاطر گناهان خود خواهید پوسید و نزد یکدیگر ناله سر خواهید داد. ^{۲۴} و حزقیال برای شما نشانه ای خواهد بود؛ مطابق هر آنچه او کرد، شما نیز خواهید کرد. و حینی که این واقع شود، خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.

^{۲۵} و اما تو، ای پسر انسان، در روزی که من قوت و شادی فخر و آرزوی چشمان و اشتیاق جانهای ایشان، یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد ^{۲۶} که در آن روز هر که رهایی یابد، نزد تو آمده، این را به تو خبر دهد؟ ^{۲۷} پس در آن روز دهانت برای آنانی که رهایی یافته اند، باز خواهد شد و صحبت کرده، دیگر لال نخواهی بود و برای ایشان نشانه ای خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.

نبوت به ضد عَمُونیان

۲۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر فرزندان عَمُونِ بدار و به ضد ایشان نبوت نما. ^۳ و به عَمُونیان بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه درباره قُدس من حینی که بی عصمت شد، و درباره سرزمین اسرائیل، حینی که ویران گردید، و درباره خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفتند، "هه" گفتم، ^۴ بنابراین به یقین من تو را به اقوام مشرق زمین تسلیم می کنم تا تو را تصرف نمایند. آنها خیمه های

هیزم را بزرگ خواهم ساخت. ^{۱۰} هیزم زیاد بیاور و آتش بیفروز و گوشت را آماده ساز و ادویه جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود. ^{۱۱} پس آن را بر زغالهای خالی بگذار تا داغ شده، مسش سوخته گردد و نجاستش در آن ذوب گردد و زنگش نابود گردد. ^{۱۲} او از مشقتها خسته گردید، اما زنگ بسیارش از وی بیرون نیامد. پس زنگش به کام آتش فرو رود. ^{۱۳} در ناپاکی های تو هرزگی است. چونکه تو را تطهیر نمودم. اما پاک نشدی. بنابراین تا غضب خود را بر تو به پایان نرسانم، دیگر از نجاست خود پاک نخواهی شد. ^{۱۴} من که یهوه هستم، این را گفته ام و به وقوع خواهد پیوست و آن را به جا خواهم آورد. پس خداوند یهوه می گوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و مطابق رفتار و مطابق اعمالم بر تو داوری خواهند کرد.»

مرگ زن حزقیال

^{۱۵} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۶} «ای پسر انسان، اینک من آرزوی چشمانت را به ناگاه از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه منما و اشک از چشمت جاری نشود. ^{۱۷} آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم مگیر. بلکه عمامه بر سرت ببیچ و کفش به پایت بکن و لبانت را مپوشان و از طعام مردگان مخور.»

^{۱۸} پس بامدادان با قوم صحبت نمودم و وقت عصر زن من مرد و صبحگاهان چنانکه فرمان یافته بودم، عمل نمودم. ^{۱۹} و قوم به من گفتند: «آیا ما را خبر نمی دهی که این کارهایی که می کنی، چه ارتباطی به ما دارد؟»

^{۲۰} ایشان را جواب دادم که «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۲۱} "به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که اینک، من قُدس خود را که

خواهند افتاد.^{۱۴} و به دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از اِدوم خواهم کشید و مطابق خشم و غضب من به اِدوم عمل خواهند نمود. و خداوند یهوه می‌گوید که انتقام مرا خواهند فهمید.

نبوت به ضد فلسطینیان

^{۱۵} خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینه دل خود انتقام سخت کشیدند تا آن را به دشمنی ابدی نابود نمایند،^{۱۶} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده، کِریبتان را ریشه‌کن خواهم ساخت و باقیماندگان سرزمینهای ساحلی را هلاک خواهم نمود.^{۱۷} و با قهری غضبناک، انتقام سخت از ایشان خواهم گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد صور

۲۶ و در سال یازدهم، در روز اول ماه، واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، چونکه صور درباره اورشلیم می‌گوید "هه، دروازه قومه‌ها شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و حال که او ویران گردید، من کامیاب خواهم شد."^۱ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: شما، ای صور، من به ضد تو می‌باشم و قومهای بزرگ بر تو خواهم برانگیخت به اینطور که دریا امواج خود را برمی‌انگیزاند.^۲ و حصار صور را خراب کرده، برجهایش را ویران خواهند ساخت و خاکش را از آن خواهم رُفت و آن را به صخره‌ای صاف تبدیل خواهم نمود.^۳ و او محل گستردن تورها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که من این را گفته‌ام.

خود را در میان تو زده، مسکنهای خویش را در تو بر پا خواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید.^۴ و رَیبه را استراحتگاه شتران و سرزمین عَمّونیان را خوابگاه گله‌ها خواهم گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم.^۵ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه تو بر سرزمین اسرائیل دستک می‌زنی و پا بر زمین می‌کوبی و به تمامی کینه دل خود شادی می‌نمایی،^۶ بنابراین اینک، من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج قومه‌ها خواهم ساخت. و تو را از میان قوم‌ها ریشه‌کن ساخته، از میان مملکتها نابود خواهم ساخت. و چون تو را هلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.

نبوت به ضد موآب

^۸ خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه موآب و سِعیع گفته‌اند که "اینک خاندان اسرائیل مانند تمامی قومه‌ها می‌باشند،"^۹ بنابراین اینک من حدود موآب را از شهرها، یعنی از شهرهای حدودش که فخر سرزمین می‌باشد، یعنی بیت‌یشیموت و بَعل‌معون و قَریه‌تایم باز خواهم ساخت.^{۱۰} و موآب را با عَمّونیان به اقوام مشرق‌زمین به ملکیت خواهم داد تا در میان قومه‌ها، یادی از عَمّونیان دیگر نماند.^{۱۱} و بر موآب داوری خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه می‌باشم.

نبوت به ضد اِدوم

^{۱۲} خداوند یهوه چنین می‌گوید: از این جهت که اِدوم از خاندان یهودا انتقام کشیده است و در انتقام کشیدن از ایشان خطایی بزرگ ورزیده‌اند،^{۱۳} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: دست خود را بر اِدوم دراز کرده، انسان و حیوان را از آن ریشه‌کن خواهم ساخت و آن را ویران کرده، از تیمان تا دِدان به شمشیر

و آن، تاراج قومها خواهد گردید.^۶ و دخترانش که در صحرا می باشند، به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.

^۷ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من نبوگدنصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را از طرف شمال بر صور با اسبان و ارابه ها و سواران و لشکری از سربازان بسیار خواهم آورد.^۸ و او دختران تو را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برجه ها به ضد تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت. و سقفی از سپرها در برابر تو برپا خواهد داشت.^۹ و منجنیقهای خود را بر حصارهای آورده، برجهای ت را با تیرهای خود ویران خواهد ساخت.^{۱۰} و اسبانش آنقدر زیاد خواهد بود که غبار آنها تو را خواهد پوشانید. و چون به دروازه های داخل شود، چنانکه به شهر رخنه دار درمی آیند، حصارهای ت از صدای سواران و ارابه ها و کالسکه ها به لرزه درخواهد آمد.^{۱۱} و به سُم اسبان خود همه کوچه های ت را پایمال کرده، اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و ستونهای نیرومند تو به زمین خواهد افتاد.^{۱۲} ثروت تو را تاراج نموده، تجارت تو را به یغما خواهند برد. و حصارهای ت را خراب نموده، خانه های زیبای تو را ویران خواهند نمود. و سنگها و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت.^{۱۳} و آواز نغمه های تو را ساکت خواهم گردانید که نوای چنگهای دیگر شنیده نشود.^{۱۴} تو را به صخره ای صاف تبدیل خواهم کرد تا محل گستردن تورها شوی و دیگر هرگز بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه می فرماید: من که یهوه هستم این را گفته ام.

^{۱۵} خداوند یهوه به صور چنین می گوید: آیا سرزمینهای ساحلی از صدای سقوط تو نخواهد لرزید، هنگامی که مجروحان ناله کشند و در میان تو کشتار بزرگی بشود؟^{۱۶} و تمامی حاکمان دریا از تختهای خود

فرود آیند. و ردهای خود را از خود بیرون کرده، جامه های قلابدوی خویش را از تن به در کنند. و ترسها را پوشیده، بر زمین بنشینند و هر دم لرزیده، درباره تو به حیرت افتند.^{۱۷} پس برای تو مرثیه خوانده، تو را خواهند گفت:

«ای که از دریاها بنا شده بودی،

چگونه تباه گشتی!

آن شهر نامداری که در دریا نیرومند می بود،

که با ساکنان خود هیبت خویش را

بر تمامی ساکنان دریا مستولی می ساخت.

^{۱۸} الان در روز سقوط تو،

سرزمینهای ساحلی می لرزند

و جزایری که در دریا می باشد،

از مرگ تو مدهوش می شوند.»

^{۱۹} زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چون تو را شهر ویران مثل شهرهای متروک گردانم و امواج را بر تو برآورده، تو را به آبهای بسیار ببوشانم،^{۲۰} آنگاه تو را با آنانی که به عالم مردگان فرو می روند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تو را در مکانهای پست زمین در ویرانه های ابدی با آنانی که به عالم مردگان فرو می روند، ساکن خواهم گردانید تا دیگر کسی در تو ساکن نشود و دیگر جایگاهی در سرزمین زندگان نداشته باشی.^{۲۱} و خداوند یهوه می گوید: تو را محل وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تو را خواهند جُست، اما تا به ابد یافت نخواهی شد.»

مرثیه ای برای صور

۲۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «اما تو، ای پسر انسان، برای صور مرثیه بخوان!^۳ و به صور بگو: ای که نزد ورودی دریا ساکنی و برای سرزمینهای ساحلی بسیار تاجر قومها می باشی! خداوند یهوه چنین می گوید:

ای صور،

تو گفته‌ای که "من کمال زیبایی هستم."

^۴ حدود تو در وسط دریا است

و بنایانت زیبایی تو را کامل ساخته‌اند.

^۵ همه تخته‌هایت را از صنوبر سَینِر ساختند

و سرو آزاد لبنان را گرفتند

تا دکلها برای تو بسازند.

^۶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند

و نشیمنهایت را از شمشاد سواحل کَتیم

که به عاج تزیین شده بود،

ترتیب دادند.

^۷ کتان قلابدوی مصری بادبان تو بود

تا برای تو بیرقی بشود.

و سایبان تو از لاجورد و ارغوان سواحل البشه.

^۸ اهل صیدون و آرواد پاروزن تو بودند

و حکمای تو، ای صور،

که در تو بودند،

ناخدایان تو بودند.

^۹ مشایخِ جبال و استادکارانش در تو بوده،

درزهایت را می‌گرفتند؛

تمامی کشتیهای دریا و ملاحان آنها در تو بودند

تا برای تو تجارت نمایند.

^{۱۰} پارس و لود و فوط در فوجهایت، مردان

جنگی تو بودند. سپرها و کلاهخودها بر تو آویزان

کرده، تو را زینت دادند. ^{۱۱} پسران آرواد با سپاهیان

بر حصارهایت از هر طرف و جمادیان بر برجهایت

بودند. و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف

آویزان کرده، زیبایی تو را کامل ساختند. ^{۱۲} ترشیش به

فراوانی ثروت بزرگت، سوداگران تو بودند. نقره و آهن

و روی و سرب به عوض کالای تو می‌دادند. ^{۱۳} یاوان و

توبال و ماشک سوداگران تو بودند.

^{۱۴} اهل خاندان تو جرّمه اسبان و سواران و

قاطران به عوض کالای تو می‌دادند. ^{۱۵} پسران ددان

سوداگران تو و سرزمینهای ساحلی بسیار بازارهای تو

بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تو عوض می‌کردند.

^{۱۶} آرام به فراوانی کالاهایت سوداگران تو بودند. فیروزه

و ارغوان و پارچه‌های قلابدوی و کتان نازک و مرجان

و لعل به عوض کالای تو می‌دادند. ^{۱۷} یهودا و سرزمین

اسرائیل سوداگران تو بودند، گندم میّت* و حلوا و

عسل و روغن و بلسان* به عوض کالای تو می‌دادند.

^{۱۸} دمشق به فراوانی کالاهای تو و زیادی هر قسم

اموال با شراب جَلبون و پشم سفید با تو معامله می

کردند. ^{۱۹} و دان و یاوان ریسمان به عوض کالای تو

می‌دادند. آهن کار شده و دارچین و نیشکر از کالاهای

تو بود. ^{۲۰} ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری

سوداگران تو بودند. ^{۲۱} عرب و همه سروران قیدار

بازارگنان دست تو بودند. با بره‌ها و قوچها و بزها

با تو داد و ستد می‌کردند. ^{۲۲} تاجران شِبا و رَعْمه

سوداگران تو بودند. بهترین همه گونه ادویه‌جات و

هر گونه سنگ گرانبها و طلا به عوض کالای تو

می‌دادند. ^{۲۳} حران و گِنه و عدن و تاجران شِبا و

آشور و کَلَمَد سوداگران تو بودند. ^{۲۴} اینان با چیزهای

نفیس و ردهای لاجوردی و پارچه‌های قلابدوی و

صندوقهای پر از لباسهای فاخر ساخته شده از چوب

سرو آزاد و بسته شده با ریسمانها در بازارهای تو

سوداگران تو بودند. ^{۲۵} کشتیهای ترشیش قافله‌های

کالاهای تو بودند. پس در قلب دریا پرتوان و سنگین

از ثروت گشتی.

۲۶ پاروزنانت تو را به آبهای بزرگ بردند،
و باد شرقی تو را در میان دریا شکست.
۲۷ اموال و محصولات و کالاهای تو،
و ملاحان و ناخدایان و
تعمیرکنندگان درزهایت،
و سوداگران و تمامی مردان جنگی که در تو بودند،
با تمامی جمعیتی که در میان تو بودند،
در روز سقوط تو در وسط دریا افتادند.
۲۸ از صدای فریاد ناخدایانت،
سرزمینهای ساحلی لرزان گشت.
۲۹ تمامی پاروزنان و ملاحان و همه ناخدایان دریا
از کشتیهای خود فرود آمده،
در زمین می ایستند.
۳۰ و برای تو صدای خود را بلند کرده،
به تلخی ناله می کنند
و خاک بر سر خود ریخته،
در خاکستر می غلطند.
۳۱ برای تو موی خود را کنده، پلاس می پوشند
و با مرارت جان و نوحه تلخ
برای تو گریه می کنند.
۳۲ و در نوحه خود برای تو مرثیه می خوانند.
و بر تو نوحه گری نموده، می گویند:
"کیست مثل صور
و کیست مثل آن شهری که در میان دریا
خاموش شده است؟
۳۳ هنگامی که کالای تو از دریا بیرون می آمد،
قومهای بسیاری را سیر می گردانیدی
و پادشاهان جهان را
به فراوانی اموال و کالاهای خود
توانگر می ساختی.
۳۴ اما چون از دریا،
در عمقهای آبها شکسته شدی،

کالاها و تمامی جمعیت تو در میان تلف شد.
۳۵ تمامی ساکنان سرزمینهای ساحلی
به خاطر تو به حیرت افتاده،
پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده
و پریشان حال گردیده اند.
۳۶ تجار قومها بر تو سوت می زنند
و تو محل دهشت گردیده،
دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد رئیس صور

۲۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۱ «ای پسر انسان به رئیس صور بگو:
خداوند یهوه چنین می فرماید:
چونکه دلت مغرور شده است
و می گویی که "من خدا هستم
و بر تخت خدایان در وسط دریا نشسته ام،"
و هرچند انسان هستی و نه خدا،
لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساخته ای.
۲ اینک تو آیا از دانیال حکیمتر هستی
و هیچ رازی از تو مخفی نیست؟
۳ و به حکمت و فهم خویش
ثروت برای خود اندوخته
و طلا و نقره در خزینه های خود
جمع نموده ای.
۴ به فراوانی حکمت و تجارت خویش،
ثروت خود را افزوده ای،
پس به خاطر توانگری ات
دلت مغرور گردیده است.»
۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید:
چونکه تو دل خود را
مثل دل خدایان گردانیده ای،
۶ پس اینک من غریبان و ستم پیشه ترین قومها را

۱۴ تو کروبی مسح شده سایه گستر بودی.
و تو را برپا نمودم
تا بر کوه مقدس، خدا بوده باشی.
و در میان سنگهای آتشین می خرامیدی.
۱۵ از روزی که آفریده شدی
تا وقتی که بی انصافی در تو یافت شد،
به رفتار خود کامل بودی.
۱۶ اما از زیادی سوداگریت
بطن تو را از ظلم پر ساختند.
پس خطا ورزیدی
و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم.
و تو را ای کروبی سایه گستر،
از میان سنگهای آتشین تلف نمودم.
۱۷ دل تو از زیبایی مغرور گردید
و به خاطر جمالت حکمت
خود را فاسد گردانیدی.
بنابراین تو را بر زمین می اندازم
و تو را پیش روی پادشاهان می گذارم
تا تو را تماشا کنند.
۱۸ به زیادی گناهت و بی انصافی تجارت
مکانهای مقدس خویش را آلوده ساختی.
پس آتشی از میانت بیرون می آورم که تو را بسوزاند.
من تو را به نظر تمامی بینندگان بر روی زمین
خاکستر خواهم ساخت.
۱۹ و همه آشنایانت از میان قوما
بر تو انگشت به دهن خواهند شد.
و تو محل دهشت شده،
دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد صیدون

۲۰ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۲۱ «ای پسر انسان، نظر خود را بر صیدون بدار

بر تو خواهم آورد
که شمشیرهای خود را
به ضد زیبایی حکمت تو کشیده،
جمال تو را آلوده سازند.
۸ و تو را به عالم مردگان فرود آورند.
پس به مرگ آنانی که در میان
دریا کشته شوند،
خواهی مرد.
۹ آیا به حضور قاتلان خود خواهی گفت که
«من خدا هستم»؟
نه، بلکه در دست قاتلانت
انسان خواهی بود و نه خدا.
۱۰ به دست غریبان
به مرگ ختنه ناشدگان کشته خواهی شد،
زیرا خداوند یهوه می فرماید
که من این را گفته ام.»

مرثیه ای بر پادشاه صور

۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۱۲ «ای پسر انسان، برای پادشاه صور مرثیه بخوان
و وی را بگو، خداوند یهوه چنین می فرماید:
تو خاتم کمال و پر حکمت و کامل در زیبایی هستی.
۱۳ در عدن، در باغ خدا بودی
و هر گونه سنگ گرانبها از عقیق سرخ
و یاقوت زرد و عقیق سفید
و زبرجد و عقیق و تیشب
و یاقوت کبود و فیروزه و زمرد
پوشش تو بود.
و صنعت دفها و نی هایت در تو از طلا بود
که در روز خلقت تو،
آنها مهیا شده بود.

نبوت به ضد مصر

۲۹

و در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم
کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای
پسر انسان، نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر
بدار و به ضد او و تمامی مصر نبوت نما. ^۳ و صحبت
کرده بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید:

اینک ای فرعون، پادشاه مصر،

من به ضد تو هستم؛

ای ازدهای بزرگ، که در میان نهرهای خوابیده‌ای

و می‌گویی: "رود من از آن من است

و من آن را به جهت خود ساخته‌ام!"

^۴ از این رو قلابها در چانه‌ات می‌گذارم

و ماهیان نهرهای را

به فلس‌هایت خواهم چسبانید

و تو را از میان نهرهای بیرون خواهم کشید

و تمامی ماهیان نهرهای به

فلس‌های تو خواهند چسپید.

^۵ و تو را با تمامی ماهیان نهرهای

در بیابان پراکنده خواهم ساخت

و به روی صحرا افتاده،

بار دیگر تو را جمع نخواهند کرد

و فراهم نخواهند آورد.

و تو را خوراک حیوانات زمین

و پرندگان هوا خواهم ساخت.

^۶ آنگاه تمامی ساکنان مصر خواهند دانست که من

یهوه هستم، چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل

عصایی از نی بودند. ^۷ چون دست تو را گرفتند، خرد

شدی. و کتفهای تمامی ایشان را چاک زدی. و چون

بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای تمامی

ایشان را لرزان ساختی.

و به ضدش نبوت نما. ^{۲۲} و بگو خداوند یهوه
چنین می‌فرماید:

اینک، ای صیدون، من به ضد تو هستم

و خویشتن را در میان تو تمجید خواهم نمود.

و حیثی که بر او داوری کرده

و خویشتن را در وی تقدیس نموده باشم،

آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

^{۲۳} و طاعون بر او

و خون در کوچه‌هایش خواهم فرستاد.

و مجروحان به شمشیری که

از هر طرف بر او می‌آید،

در میانش خواهند افتاد.

پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

^{۲۴} و بار دیگر برای خاندان اسرائیل از تمامی

همسایگانش که ایشان را خوار می‌شمارند، خاری

فرو رونده و خَلَنگ* تیز نخواهند بود. پس خواهند

دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.

اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد

^{۲۵} خداوند یهوه چنین می‌گوید: هنگامی که

خاندان اسرائیل را از قومهایی که در میان ایشان

پراکنده شده‌اند، جمع نموده، و در برابر دیدگان آنها

قدوسیت خود را در ایشان آشکار سازم، آنگاه در

سرزمین خودشان که به خادم خود یعقوب داده‌ام،

ساکن خواهند شد. ^{۲۶} و در آن به امنیت ساکن شده،

خانه‌ها بنا خواهند نمود و تاکستانها غرس خواهند

ساخت. و چون بر تمامی همسایگان ایشان که ایشان

را حقیر می‌شمارند، داوری کرده باشم، آنگاه به امنیت

ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای

ایشان می‌باشم.»

* ۲۴.۲۸ گیاهی با برگهای تیز دردآور

و پوست از شانه‌های همه کنده شد. لیکن از صور به جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ سودی نبردند.

^{۱۹} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من زمین مصر را به نیوگدنصر پادشاه بابل خواهم بخشید. او جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمتش را به یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا مزد لشکرش بشود. ^{۲۰} و خداوند یهوه می‌گوید: سرزمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، مزد او خواهم داد، چونکه این کار را برای من کرده‌اند. ^{۲۱} و در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

مرثیه برای مصر

۳. و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید:

شیون کنید و بگویید:

“وای بر آن روز!”

^۳ زیرا که آن روز نزدیک است

و روز خداوند نزدیک است!

روز ابرها و زمان قومها خواهد بود!

^۴ و شمشیری بر مصر فرود می‌آید.

و چون گشتگان در مصر بیفتند،

آنگاه درد شدیدی بر حبشه چیره خواهد شد.

و مردمان آن را گرفتار خواهد کرد

و بنیادهایش ویران خواهد گردید.

^۵ و حبشه و فوط و لود و تمامی قومهای مختلف و کوب و اهالی سرزمین هم‌پیمان همراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.

^۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من بر تو شمشیری آورده، انسان و حیوان را از تو محو خواهم ساخت. ^۹ و سرزمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه می‌گفت: “نیل از آن من است؛ من خود آن را ساختم.” ^{۱۰} بنابراین اینک من به ضد تو و به ضد رودهایت هستم و سرزمین مصر را از مجدل تا آسوان و تا سرحدات حبشه، به تمامی خراب و ویران خواهم ساخت. ^{۱۱} به گونه‌ای که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذر نکند و مدت چهل سال کسی در آن ساکن نشود. ^{۱۲} و سرزمین مصر را در میان سرزمینهای ویران، به ویرانه تبدیل خواهم ساخت و شهرهایش در میان شهرهای مخروب مدت چهل سال ویران خواهد ماند. مصریان را در میان قومها پراکنده و در میان مملکتها پراکنده خواهم ساخت.»

^{۱۳} زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: بعد از پایان چهل سال مصریان را از قومهایی که در میان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود. ^{۱۴} و اسیران مصر را باز آورده، ایشان را به سرزمین قُتروس، یعنی به سرزمین زادگاه ایشان باز خواهم آورد و در آنجا مملکتی ناچیز خواهند بود. ^{۱۵} و آن پست‌ترین ممالک خواهد بود. و بار دیگر خود را بر طایفه‌ها برتر نخواهد نمود. و من ایشان را ناچیز خواهم ساخت تا بر قومهای دیگر حکمرانی ننمایند. ^{۱۶} و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل نقطه اتکا نخواهد بود تا به سوی ایشان متوجه شده، گناه را به یاد آورند. آنگاه خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.»

^{۱۷} و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۸} «ای پسر انسان، نیوگدنصر پادشاه بابل از لشکر خود به ضد صور خدمت بزرگی گرفت که سرهای همه بی‌مو گردید

^۶ و خداوند چنین می‌فرماید:

یاوران مصر خواهند افتاد

و فخر قوت آن سقوط خواهد کرد.

از مجدل تا آسوان

در میانش به شمشیر خواهند افتاد.

سخن خداوند یهوه این است.

^۷ و در میان زمینهای ویران،

به ویرانه تبدیل خواهد شد

و شهرهایش در میان

شهرهای ویران خواهد بود.

^۸ و چون آتشی در مصر افروخته باشم

و تمامی حامیانش در هم شکسته شوند،

آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

^۹ در آن روز قاصدان

از حضور من به کشتیها بیرون رفته،

حبشیان مطمئن را خواهند ترسانید.

و بر ایشان درد شدیدی

مثل روز مصر مستولی خواهد شد،

زیرا اینک آن می‌آید.»

^{۱۰} و خداوند یهوه چنین می‌گوید:

من جمعیت مصر را

به دست نبوگدنصر پادشاه بابل

تباه خواهم ساخت.

^{۱۱} او با قوم خود

و ستمکیشان قومها آورده خواهند شد،

تا آن سرزمین را ویران سازند.

و شمشیرهای خود را بر مصر کشیده،

زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت.

^{۱۲} و رودها را خشک گردانیده،

سرزمین را به دست اشرار خواهم فروخت.

و سرزمین را با هر چه در آن است،

به دست غریبان ویران خواهم ساخت.

من که یهوه هستم، گفته‌ام.

^{۱۳} و خداوند یهوه چنین می‌فرماید:

بتها را نابود ساخته،

قربانگاههای بخور را از

نوف تلف خواهم نمود.

و بار دیگر رئیسی از

سرزمین مصر نخواهد برخاست.

و ترس را بر سرزمین مصر

چیره خواهم ساخت.

^{۱۴} و قُتروس را ویران نموده،

آتشی در صوغن خواهم افروخت.

و بر نو داوری خواهم نمود.

^{۱۵} و غضب خود را بر سین

که قرارگاه مصر است ریخته،

جمعیت نو را ریشه‌کن خواهم ساخت.

^{۱۶} و چون آتشی در مصر افروخته باشم،

سین به درد سخت مبتلا

و نو مفتوح خواهد شد.

و خصمان در وقت روز بر نوف خواهند آمد.

^{۱۷} جوانان آون و فی‌پست به شمشیر خواهند افتاد

و اهل آنها به اسیری خواهند رفت.

^{۱۸} و روز در تحقنحیس تاریک خواهد شد

حینی که یوغهای مصر را

در آنجا شکسته باشم

و فخر قوتش در آن تلف شده باشد.

و ابرها آن را خواهد پوشانید

و دخترانش به اسیری خواهند رفت.

^{۱۹} پس چون بر مصر داوری کرده باشم،

آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

سقوط مصر به دست بابل

۲۰ و در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱ «ای پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست. و اینک شکسته‌بندی نخواهد شد و بر آن مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر بر گرفتن شمشیر بشود. ۲۲ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک، من به ضد فرعون پادشاه مصر هستم و هر دو بازوی او را خرد خواهم کرد، هم بازوی قوی و هم شکسته را. و شمشیر را از دستش خواهم انداخت. ۲۳ و مصریان را در میان قومها پخش و در میان مملکتها پراکنده خواهم ساخت. ۲۴ و بازوان پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیر خود را به دست او خواهم داد. و بازوان فرعون را خواهم شکست، و او چون کسی که زخم مهلک خورده باشد، در حضور وی خواهد نالید. ۲۵ پس بازوان پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوان فرعون خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر سرزمین مصر دراز کرده باشد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۶ و چون مصریان را در میان قومها پخش و ایشان را در مملکتها پراکنده ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

سرو آزاد لبنان

۳۱ و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان، به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در بزرگیت به او شباهت داری؟

۳ اینک آشور سرو آزادی در لبنان بود، با شاخه‌های زیبا و برگهای سایه‌گستر،

و قدی بلند داشت

و سر او به ابرهای بود.

۴ آبها او را رشد داد.

و ژرفا قامت او را بلند ساخت

که نه‌رهای آنها

به هر طرف بوستان آن جاری می‌شد

و جویهای خویش را

به طرف همه درختان صحرا روان می‌ساخت.

۵ از این جهت قد او

از تمامی درختان صحرا بلندتر شده،

شاخه‌هایش زیاده گردید

و ساقه‌های خود را رشد داده،

آنها از زیادی آبها بلند شد.

۶ و همه پرندگان هوا در

شاخه‌هایش آشیانه ساختند.

و تمامی حیوانات صحرا

زیر شاخه‌هایش بچه آوردند.

و تمامی قومهای بزرگ در

سایه‌اش مسکن گرفتند.

۷ پس در بزرگی خود

و در درازی شاخه‌های خویش

خوشنما شد،

چونکه ریشه‌اش نزد آبهای بسیار بود.

۸ سروهای آزاد باغ خدا

آن را نتوانست پنهان کرد.

و صنوبرها به شاخه‌هایش مشابهت نداشت.

و چنارها مثل ترکه‌هایش نبود،

بلکه هیچ درخت در باغ خدا

به زیبایی او مشابه نبود.

۹ من او را به زیادی شاخه‌هایش به حدی زیبایی دادم

که همه درختان عدن که در باغ خدا بود،

بر او حسد بردند.»

^{۱۰} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید:

«چونکه قد او بلند شده است، و سر خود را در میان ابرها برافراشته، و دلش از بلندی مغرور گردیده است،^{۱۱} از این جهت من او را به دست قویترین پادشاه قومها تسلیم خواهم نمود و او آنچه را که می‌باید، به وی خواهد کرد. و من او را به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت.^{۱۲} و غریبان یعنی متمکیشان قومها او را ریشه‌کن ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه‌هایش بر کوهها و در تمامی درهها خواهد افتاد و شاخه‌های او نزد همه وادیهای سرزمین شکسته خواهد شد. و تمامی قومهای زمین از زیر سایه او به در آمده، او را ترک خواهند نمود.^{۱۳} و همه پرندگان هوا بر تنه فرو افتاده‌اش آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا بر شاخه‌هایش ساکن خواهند شد.^{۱۴} تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آنها می‌باشند، قد خود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابرها برنیفزایند. و تا قامت هیچ درخت سیرابی به پای آنان نرسد. زیرا که تمامی آنها در مکانهای پست زمین در میان پسران انسانی که به عالم مردگان فرو می‌روند، به مرگ تسلیم شده‌اند.»

^{۱۵} و خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در روزی که

او به عالم مردگان فرو می‌رود، من ماتی برپا می‌نمایم و ژرفا را برای وی پوشانیده، نهرهایش را باز خواهم داشت. و آبهای بزرگ باز داشته خواهد شد و لبنان را برای او سوگوار خواهم کرد. و تمامی درختان صحرا برایش ماتم خواهند گرفت.^{۱۶} و چون او را با آنانی که به عالم مردگان فرو می‌روند، به عالم مردگان فرو آورم، آنگاه قومها را از صدای انهدامش پریشان خواهم ساخت. و تمامی درختان عدن، یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب می‌شوند، در

مکانهای پست زمین تسلی خواهند یافت.^{۱۷} و ایشان نیز با مقتولان شمشیر و آنان که بازوانش بوده، در میان قومها زیر سایه او ساکن می‌بودند، همراه وی به عالم مردگان فرو خواهند رفت.^{۱۸} به کدامیک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشت؟ اما با درختان عدن به مکانهای پست زمین تو را فرود خواهند آورد و در میان ختنه‌ناشدگان با کشته‌شدگان شمشیر خواهی خوابیدی. خداوند یهوه می‌گوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.»

مرثیه فرعون

۳۲ و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو:

تو به شیر ژیان قومها مشابه می‌بودی،

اما مانند ازدها در دریا هستی

و آب را از بینی خود می‌جهانی

و به پایهای خود آنها را حرکت داده،

نهرهای آنها را گل‌آلود می‌سازی.

^۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید:

دام خود را به واسطه گروهی از قومهای بزرگ

بر تو خواهم گسترانید

و ایشان تو را در دام من بر خواهند کشید.

^۴ و تو را بر زمین ترک نموده،

بر روی صحرا خواهم انداخت

و همه پرندگان هوا را بر تو فرود آورده،

تمامی حیوانات زمین را از تو

سیر خواهم ساخت.

^۵ و گوشت تو را بر کوهها نهاده،

دره‌ها را از لاشه تو پر خواهم کرد.

^۶ و سرزمینی را که در آن شنا می‌کنی،

از خون تو تا به کوه‌ها سیراب می‌کنم
 که وادیاها از تو پر خواهد شد.
 ۷ و هنگمی که تو را محو سازم،
 آسمان را خواهم پوشانید
 و ستارگانش را تاریک کرده،
 آفتاب را به ابرها خواهم پوشانید،
 و ماه روشنایی خود را نخواهد داد.
 ۸ و خداوند یهوه می‌فرماید،
 که تمامی نورافشانهای درخشنده آسمان را
 برای تو سیاه کرده،
 تاریکی بر زمینت خواهم آورد.
 ۹ و چون هلاکت تو را در میان قومها
 بر سرزمینهایی که ندانسته‌ای،
 آورده باشم،
 آنگاه دلهای قومهای بزرگ را
 غمگین خواهم ساخت.
 ۱۰ و قومهای بزرگ را بر تو
 انگشت به دهن خواهم نمود.
 و چون شمشیر خود را
 پیش روی ایشان بیرون کشم،
 پادشاهانشان به شدت خواهند ترسید.
 و در روز سقوط تو،
 هر یک از ایشان برای جان خود
 هر لحظه خواهند لرزید.
 ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید:
 شمشیر پادشاه بابل
 بر تو خواهد آمد.
 ۱۲ و به شمشیرهای زورمندان
 که تمامی ایشان از ستمکیشان قومها می‌باشند،
 جمعیت تو را به زیر خواهم انداخت.

و ایشان غرور مصر را نابود ساخته،
 تمامی جمعیتش هلاک خواهند شد.
 ۱۳ و تمامی احشام او را
 از کناره‌های آبهای بزرگ
 هلاک خواهم ساخت.
 و پای انسان دیگر آنها را
 گِل‌آلود نخواهد ساخت.
 و سُم چارپایان آنها را
 گِل‌آلود نخواهد ساخت.
 ۱۴ آنگاه، خداوند یهوه می‌گوید،
 آبهای آنها را ساکت گردانیده،
 نه‌رهای آنها را
 مانند روغن جاری خواهم ساخت.
 ۱۵ و چون سرزمین مصر را ویران کنم،
 و آن سرزمین از هر چه
 در آن باشد، خالی شود
 و چون تمامی ساکنانش را هلاک کنم،
 آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۱۶ خداوند یهوه می‌گوید: مرثیه‌ای که ایشان
 خواهند خواند، همین است. دختران قومها این مرثیه را
 خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه
 را خواهند خواند.
 ۱۷ و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع
 شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای
 پسر انسان، برای جمعیت مصر شیون نما و هم او
 را و هم دختران قومهای بزرگ را با آنانی که به عالم
 مردگان فرو می‌روند، به مکانهای پست زمین فرود آور.
 او را بگو:
 ۱۹ "از چه کس زیباتر هستی؟

بیا و با ختنه‌ناشدگان بخواب.“

۲۰ ایشان در میان کشته‌شدگان شمشیر خواهند افتاد. مصر به شمشیر تسلیم شده است. پس او را و تمامی جمعیتش را بکشید. ۲۱ نیرومندان جنگاوران از میان عالم مردگان او را و یاری‌دهندگانش را خطاب خواهند کرد. این ختنه‌ناشدگان به شمشیر کشته شده، خواهند افتاد و خواهند خوابید.

۲۲ در آنجا آشور و تمامی جمعیت او هستند. قهرهای ایشان گرداگرد ایشان است و تمامی ایشان کشته شده، از شمشیر افتاده‌اند. ۲۳ که قهرهای ایشان به مکانهای پست عالم مردگان قرار داده شد و جمعیت ایشان به اطراف قهرهای ایشان‌اند.

۲۴ در آنجا عیلام و تمامی جمعیتش هستند. قهرهای ایشان گرداگرد ایشان است و تمامی ایشان مقتول و به شمشیر افتاده‌اند و به مکانهای پست زمین، ختنه‌ناشده فرو شده‌اند، زیرا که در زمین زندگان باعث دهشت بوده‌اند. پس با آنانی که به عالم مردگان فرو می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. ۲۵ بستری برای او و تمامی جمعیتش در میان کشته‌شدگان قرار داده‌اند. قهرهای ایشان گرداگرد ایشان است و تمامی ایشان ختنه‌ناشده و کشته‌شدگان به شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث دهشت بودند. پس با آنانی که به عالم مردگان فرو می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شده‌اند.

۲۶ در آنجا ماشک و توبال و تمامی جمعیت آنها هستند. قهرهای ایشان گرداگرد ایشان است و تمامی ایشان ختنه‌ناشده و کشته‌شدگان به شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. ۲۷ پس ایشان با پهلوانان و ختنه‌ناشدگانی که افتاده‌اند که با اسلحه جنگ خویش به عالم مردگان فرو شده‌اند، نخواهند

خوابید. ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گناه ایشان بر استخوانهای ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث دهشت پهلوانان بودند. ۲۸ و اما تو در میان ختنه‌ناشدگان شکسته شده، با کشته‌شدگان شمشیر خواهی خوابید.

۲۹ در آنجا اِدوم و پادشاهانش و تمامی سرورانش هستند که در قدرت خود با کشته‌شدگان شمشیر قرار داده شدند. و ایشان با ختنه‌ناشدگان و آنانی که به عالم مردگان فرو می‌شوند، خواهند خوابید.

۳۰ در آنجا تمامی سران شمال و همه صیدونیان هستند که با کشته‌شدگان فرو رفتند. از دهشتی که به قدرت خویش باعث آن بودند، خجل خواهند شد. پس با کشته‌شدگان شمشیر، ختنه‌ناشده خواهند خوابید و با آنانی که به عالم مردگان فرو می‌روند، متحمل خجالت خود خواهند شد.

۳۱ و خداوند یهوه می‌گوید که فرعون چون این را بیند، درباره تمامی جمعیت خود، خویشتن را تسلی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد. ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من او را در زمین زندگان باعث دهشت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیت او را با کشته‌شدگان شمشیر در میان ختنه‌ناشدگان خواهند خوابانید.»

جزقیال، دیده‌بان اسرائیل

۳۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳۴ «ای پسر انسان، پسران قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری بر سرزمینی آورم و اهل آن سرزمین کسی را از میان خود گرفته، او را به جهت خود به دیده‌بانی تعیین کنند، ۳ و او شمشیر را ببندد که بر آن سرزمین می‌آید و شیپور را نواخته، به آن قوم هشدار دهد، ۴ و اگر کسی صدای شیپور را شنیده، به آن هشدار توجه نکند، آنگاه

روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند.^{۱۳} حینی که به مرد عادل گویم که به یقین زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد، بلکه در عصیانی که ورزیده است، خواهد مرد.^{۱۴} و هنگامی که به مرد شریر گویم: به یقین خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت به جا آورد،^{۱۵} و اگر آن مرد شریر گرو را پس دهد و آنچه دزدیده بود، رد نماید و در قوانین حیات گام برداشته، مرتکب بی‌انصافی نشود، او البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.^{۱۶} تمام گناهی که ورزیده بود، به ضد او به یاد آورده نخواهد شد. چونکه انصاف و عدالت را به جا آورده است، به یقین زنده خواهد ماند.^{۱۷} اما پسران قوم تو می‌گویند که "راه خداوند منصفانه نیست!" حال آنکه راههای خود ایشان است که منصفانه نیست.^{۱۸} هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به خاطر آن خواهد مرد.^{۱۹} و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را به جا آورد، به خاطر آن زنده خواهد ماند.^{۲۰} اما شما می‌گویید که "راه خداوند منصفانه نیست." ای خاندان اسرائیل، من بر هر یکی از شما مطابق راههایش داوری خواهم نمود!»

سبب ویرانی اورشلیم

^{۲۱} و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما، واقع شد که کسی که از اورشلیم فرار کرده بود، نزد من آمده، خبر داد که "شهر تسخیر شده است."^{۲۲} در وقت شام، قبل از رسیدن آن فراری، دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و

شمشیر آمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خوشش بر گردنش خواهد بود.^۵ چونکه صدای شیپور را شنید و به هشدار توجه نکرد، خون او بر خودش خواهد بود و اگر توجه می‌کرد، جان خود را می‌رهانید.^۶ و اگر دیده‌بان شمشیر را بیند که می‌آید و شیپور را ننواخته، به قوم هشدار ندهد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار سازد، آن شخص در گناه خود گرفتار شده است، اما خون او را از دست دیده‌بان خواهم طلبید.^۷ و من تو را، ای پسر انسان، برای خاندان اسرائیل به دیده‌بانی تعیین نموده‌ام تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من هشدار دهی.^۸ وقتی که من به مرد شریر گویم: ای مرد شریر، به یقین خواهی مرد! اگر تو سخن‌نگویی تا آن مرد شریر را در مورد راهش هشدار دهی، آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.^۹ اما اگر تو آن مرد شریر را در مورد راهش هشدار دهی تا از آن بازگشت نماید و او از راه خود بازگشت نکند، آنگاه او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را رهانیده‌ای.

^{۱۰} پس تو، ای پسر انسان، به خاندان اسرائیل بگو: شما می‌گویید: "چونکه عصیان و گناهان ما بر گردن ما است و به خاطر آنها بی‌قوت شده‌ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟"

^{۱۱} «به ایشان بگو: خداوند بپوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم، که من از مردن مرد شریر خوش نیستم، بلکه خوش هستم که شریر از راه خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل، بازگشت نمایید! از راههای بد خویش بازگشت نمایید، زیرا چرا بمیرید؟

^{۱۲} و تو، ای پسر انسان، به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رهانید. و شرارت مرد شریر در

شیرین می‌گویند. لیکن دل ایشان در پی منافع ناحقشان می‌رود.^{۲۲} و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک‌نواز هستی. زیرا که سخنان تو را می‌شنوند، اما آنها را به جا نمی‌آورند.^{۲۳} و چون این واقع می‌شود و به یقین واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی‌ای در میان ایشان بوده است.»

محکومیت شبانان اسرائیل

۳۴ ^۲ «ای پسر انسان، به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما و نبوت کرده، به ایشان، یعنی به شبانان بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویششان را می‌چرانند. آیا نمی‌باید شبانان گله را بچرانند؟^۳ شما پیه را می‌خورید و پشم را می‌پوشید و گوسفندان پرورای را می‌کشید، اما گله را نمی‌چرانید.^۴ ضعیفان را تقویت نمی‌کنید و بیماران را معالجه نمی‌نمایید و شکسته‌ها را شکسته‌بندی نمی‌کنید و رانده‌شدگان را پس نمی‌آوردید و گم‌شدگان را نمی‌جویید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی می‌کنید.^۵ پس بدون شبان پراکنده می‌شوند و خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، آواره می‌گردند.^۶ گوسفندان من بر تمامی کوه‌ها و بر همه تپه‌های بلند آواره شده‌اند. و گله من بر روی تمامی سرزمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی‌طلبد و به جستجوی ایشان نمی‌رود.^۷ پس ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم، چونکه گله من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من از پی گوسفندانم نرفته‌اند، بلکه شبانان خویششان را چرانیدند و نه گله مرا،^۹ پس ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را از دست ایشان

دیگر لال نبودم.^{۲۳} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۲۴} «ای پسر انسان، ساکنان این ویرانه‌های سرزمین اسرائیل می‌گویند: "ابراهیم یک نفر بود زمانی که وارث این سرزمین شد. ما امروز بسیار هستیم و به یقین این سرزمین به ارث به ما داده شده است."^{۲۵} بنابراین به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: گوشت را با خونش می‌خورید و چشمان خود را به سوی بت‌های خویش برمی‌افرانید و خون می‌ریزید. پس آیا شما وارث سرزمین خواهید شد؟^{۲۶} بر شمشیرهای خود تکیه می‌کنید و مرتکب کارهای زشت شده، هر کدام از شما زن همسایه خود را نجس می‌سازید. پس آیا وارث این سرزمین خواهید شد؟^{۲۷} به اینطور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: به حیات خودم قسم، آنانی که در ویرانه‌ها هستند، به یقین به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که در صحرايند، برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که در قلعه‌ها و غارها هستند، از طاعون خواهند مرد.^{۲۸} و این سرزمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت و غرور قوتش نابود خواهد شد. و کوه‌های اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که دیگر کسی از آن گذر نکند.^{۲۹} و چون این سرزمین را به خاطر همه کارهای زشتی که ایشان به عمل آورده‌اند، ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

^{۳۰} اما تو، ای پسر انسان، پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه‌ها درباره تو سخن می‌گویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، می‌گوید: "بیایید و بشنوید که چه کلام است که از جانب خداوند صادر می‌شود."^{۳۱} و نزد تو می‌آیند به گونه‌ای که قوم من می‌آیند. و مانند قوم من، پیش تو نشست، سخنان تو را می‌شنوند، اما آنها را به جا نمی‌آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان

را که از پای شما پایمال شده است، می‌چرند و آنچه را که به پای شما گل‌آلود گشته است، می‌نوشند.^{۲۰} بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین می‌گوید: اینک، من خودم در میان گوسفندان فربه و گوسفندان لاغر دآوری خواهم نمود.^{۲۱} چونکه شما به پهلوی و کتف خود تنه می‌زنید و همه ضعیفان را با شاخهای خود می‌زنید، حتی اینکه ایشان را بیرون پراکنده ساخته‌اید،^{۲۲} پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند دآوری خواهم نمود.^{۲۳} و یک شبان بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچرانند، یعنی بنده خود داوود را که ایشان را بچراند و او شبان ایشان خواهد بود.^{۲۴} و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و خادم من داوود در میان ایشان رئیس خواهد بود. من که یهوه هستم، گفته‌ام.^{۲۵} و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات وحشی را از سرزمین دور خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگلها خواهند خوابید.^{۲۶} و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در موسمش خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود.^{۲۷} و درختان صحرا میوه خود را خواهند آورد و سرزمین، حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در سرزمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حیاتی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را جزو اموال خود ساخته بودند، رهانیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.^{۲۸} و دیگر در میان قومها به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد، بلکه به امنیت، بدون ترساننده‌ای ساکن خواهند شد.^{۲۹} و برای ایشان کشتزاری مرغوب بر پا خواهم داشت. و دیگر از قحطی در سرزمین تلف نخواهند شد. و بار دیگر

خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله برکنار خواهم ساخت تا شبانان، دیگر خویشتن را نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رهانید تا خوراک ایشان نباشند.^{۳۱} زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک، من خودم گوسفندان خویش را جُسته، از آنها نگهداری خواهم نمود.^{۳۲} چنانکه شبان آنگاه که در میان گوسفندان پراکنده خویش است از گله‌اش نگهداری می‌کند، من نیز از گوسفندان خویش نگهداری نموده، ایشان را از هر جایی که در روز ابرها و تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند، خواهم رهانید.^{۳۳} و ایشان را از میان قومها بیرون آورده، از مملکتها جمع خواهم نمود. و به سرزمین خودشان آورده بر کوه‌های اسرائیل و در وادیاها و تمامی نقاط مسکونی سرزمین، ایشان را خواهم چرانید.^{۳۴} ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و چراگاهشان بر کوه‌های بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در چراگاه نیکو و مرتع پر گیاه خواهند خوابید. و بر کوه‌های اسرائیل خواهند چرید.^{۳۵} خداوند یهوه می‌گوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.^{۳۶} گم‌شدگان را خواهم طلبید و رانده‌شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته‌بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فربهان و نیرومندان را هلاک ساخته، ایشان را به انصاف خواهم چرانید.^{۳۷} و اما به شما، ای گوسفندان من، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک، من در میان گوسفند و گوسفند، و در میان قوچها و بزهای نر دآوری خواهم نمود.

^{۳۸} آیا چریدن بر مراتع نیکو برای شما کافی نیست که می‌باید باقی مراتع خود را نیز پایمال کنید؟ آیا نوشیدن از آب زلال کافی نیست که می‌باید به پایتان مابقی آب را گل‌آلود سازید؟^{۳۹} و گوسفندان من آنچه

متحمل سرزنش قومه‌ها نخواهند گردید. ^{۳۰} خداوند یهوه می‌گوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من می‌باشند. ^{۳۱} و خداوند یهوه می‌گوید: شما ای گله من، و ای گوسفندان مرتع من، شما انسان هستید و من خدای شما می‌باشم.»

نبوت به ضد اِدم

۳۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان، نظر خود را بر کوه سعیر بدار و به ضد آن نبوت نما! ^۳ و آن را بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای کوه سعیر من، به ضد تو هستم. و دست خود را بر تو دراز کرده، تو را ویران و محل دهشت خواهم ساخت. ^۴ شهرهایت را ویران خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم. ^۵ چونکه دشمنی دائمی داشتی و قوم اسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام مکافات آخر به دم شمشیر تسلیم نمودی، ^۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: به حیات خودم قسم، که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون، تو را دنبال کند. چون از خون نفرت نداشتی، خون، تو را تعقیب خواهد نمود. ^۷ و کوه سعیر را ویران و متروک ساخته، آمد و شد را از آن قطع خواهم کرد. ^۸ و کوه‌هایش را از کشتگانش پر می‌کنم که کشته‌شدگان شمشیر بر تپه‌ها و دره‌ها و همه وادیهای تو بيفتند. ^۹ و تو را خرابه‌های دائمی می‌سازم که شهرهایت دیگر مسکون نشود و بدانید که من یهوه هستم. ^{۱۰} چونکه گفتم: «این دو قوم و این دو سرزمین از آن من می‌شود و آن را به تصرف خواهیم آورد» - با آنکه یهوه در آنجا است.»

^{۱۱} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «به حیات خودم قسم، که مطابق خشم و حسدی که به ایشان نمودی، از کینه‌ای که با ایشان داشتی، با تو

عمل خواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خود را در میان ایشان خواهم شناسانید. ^{۱۲} و خواهی دانست که من یهوه تمامی سخنان کفرآمیز را که به ضد کوه‌های اسرائیل گفته‌ای، شنیده‌ام. چونکه گفتم: «ویران گردید و برای خوراک ما داده شد. ^{۱۳} و شما به دهان خود به ضد من تکبر نموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم. ^{۱۴} خداوند یهوه چنین می‌گوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند، من تو را ویران خواهم ساخت. ^{۱۵} و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که ویران شد، شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و تو، ای کوه سعیر، و ای تمام اِدم، به تمامی ویران خواهید شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد کوه‌های اسرائیل

۳۶ «و تو، ای پسر انسان، به کوه‌های اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوه‌های اسرائیل کلام خداوند را بشنوید. ^۲ خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه دشمنان درباره شما گفته‌اند: «هه! این بلندی‌های دیرینه جزو املاک ما شده است، ^۳ از این رو نبوت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: از آن جهت که ایشان شما را از هر طرف ویران کرده و له نموده‌اند جزو املاک بقیه قومها بشوید و در دهن غیبت‌کنندگان بيفتید و طایفه‌ها در مورد شما به بدگویی پردازند، ^۴ بنابراین ای کوه‌های اسرائیل، کلام خداوند یهوه را بشنوید. خداوند یهوه به کوه‌ها و تپه‌ها و وادیها و دره‌ها و خرابه‌های ویران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد ریشخند بقیه قومهای در همسایگی گردیده است، چنین می‌گوید: ^۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: به راستی به آتش غیرت خود به ضد بقیه قومها و به ضد تمامی اِدم صحبت نموده‌ام که ایشان سرزمین مرا به خوشی کامل و کینه

^{۱۶} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۷} ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن می‌بودند آن را به راهها و به کارهای خود نجس نمودند. و راه ایشان به نظر من مثل نجاست زنی در روزهای قاعدگی‌اش می‌بود. ^{۱۸} بنابراین به خاطر خونی که بر زمین ریختند و آن را به بتهای خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم. ^{۱۹} و ایشان را در میان قوما پخش نمودم و در مملکتها پراکنده گشتند. و مطابق راهها و کارهایشان، بر ایشان داوری نمودم. ^{۲۰} و چون به قومهایی که به طرف آنها رفتند، رسیدند، آنگاه اسم قدوس مرا بی‌حرمت ساختند. زیرا درباره ایشان گفتند که "اینان قوم یهوه می‌باشند و با اینحال می‌بایست از سرزمین او بیرون روند." ^{۲۱} لیکن من بر اسم قدوس خود که خاندان اسرائیل آن را در میان قومهایی که به سوی آنها رفته بودند بی‌حرمت ساختند، شفقت نمودم.

^{۲۲} بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل، من این را نه به خاطر شما، بلکه به خاطر اسم قدوس خود که آن را در میان قومهایی که به آنها رفته بی‌حرمتش کرده‌اید، به عمل می‌آورم. ^{۲۳} و اسم بزرگ خود را که در میان قوما بی‌حرمت شده است و شما آن را در میان آنها از حرمت انداخته‌اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه می‌فرماید که چون در میان شما قدوسیت خود را در نظر قوما آشکار سازم، آنگاه ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم. ^{۲۴} و شما را از میان قوما می‌گیرم و از تمامی مملکتها جمع می‌کنم و شما را به سرزمین خودتان در خواهم آورد. ^{۲۵} و آب پاک بر شما خواهم پاشید و پاک خواهید شد. و شما را از همه ناپاکیها و از همه بتهای شما پاک خواهم ساخت. ^{۲۶} و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در درون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسم شما دور

قلبی، ملک خود ساخته‌اند تا آن را به تاراج واگذارند. ^۱ پس درباره سرزمین اسرائیل نبوت نما و به کوهها و تپهها و وادیها و درهها بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چونکه شما متحمل سرزنش قوما شده‌اید، بنابراین من در غیرت و خشم خود سخن گفتم.

^۷ و خداوند یهوه چنین می‌گوید: من دست خود را برافراشته قسم می‌خورم که قومهایی که به اطراف شما، خود متحمل سرزنش خویش خواهند شد. ^۸ و شما ای کوههای اسرائیل، شاخه‌های خود را خواهید رویانید و میوه خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد، زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد. ^۹ زیرا اینک من جانب شما را دارم و بر شما نظر خواهم داشت و شما شیار شده، کاشته خواهید شد. ^{۱۰} و بر شما مردمان را خواهم افزود، یعنی تمامی خاندان اسرائیل را به تمامی. و شهرها مسکون و خرابه‌ها بنا خواهند شد. ^{۱۱} و بر شما انسان و چارپایان بسیار خواهم آورد که ایشان افزون شده، بارور خواهند شد. و شما را مثل روزهای قدیم مسکون خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از اول شما نیکویی خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم! ^{۱۲} و مردمان، یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما روان خواهم ساخت تا تو را به تصرف آورند تا میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بی‌فرزند نسازی.»

^{۱۳} و خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه ایشان درباره تو می‌گویند که "مردمان را فرو می‌بلعی و قوم خویش را بی‌فرزند می‌گردانی،" ^{۱۴} پس خداوند یهوه می‌گوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و قومهای خویش را دیگر بی‌فرزند نخواهی ساخت. ^{۱۵} و دیگر نخواهم گذاشت که سرزنش قوما در تو شنیده شود. و دیگر متحمل سرزنش طایفه‌ها نخواهی شد و قوم خویش را دیگر نخواهی لغزانی. خداوند یهوه این را می‌گوید.

گله‌ای برای امور مقدس، و مانند گلهٔ اورشلیم در ایام عید، به همین گونه شهرهای خراب از گله‌های آدمیان مملو خواهد شد. آنگاه ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

وادی استخوانهای خشک

۳۷ دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود.^۲ و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی دشتی بی‌نهایت زیاد و بسیار خشک بود.^۳ و او مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردند؟» گفتم: «ای خداوند یهوه، تو می‌دانی.»

^۴ پس مرا فرمود: «بر این استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک، کلام خداوند را بشنوید.^۵ خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: اینک من روح به شما در می‌آورم تا زنده شوید.^۱ و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»

^۷ پس من چنانکه امر شدم، نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، صدایی شنیده شد. و اینک جنب و جوشی واقع شد و استخوانها به یکدیگر، یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد.^۸ و نگریستم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. اما در آنها روح نبود.^۹ پس او مرا گفت: «بر روح نبوت نما. ای پسر انسان، بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای روح، از بادهای چهارگانه بیا و به این گشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.»

کرده، دل گοشتین به شما خواهم داد.^{۲۷} و روح خود را در درون شما خواهم نهاد و شما را به قوانین خود روان خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید.^{۲۸} در سرزمینی که به پدران شما دادم، ساکن خواهید شد؛ شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.^{۲۹} و شما را از همه ناپاکیهایی شما نجات خواهم داد. و غله را فرا خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحطی بر شما نخواهم فرستاد.^{۳۰} و میوه درختان و حاصل سرزمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان قومها متحمل رسوایی قحطی نشوید.^{۳۱} و چون راههای شرم‌آور و کارهای ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به خاطر گناهان و کارهای زشت خویش، از خود نفرت خواهید نمود.^{۳۲} و خداوند یهوه می‌گوید: بدانید که من این را به خاطر شما نکرده‌ام. پس ای خاندان اسرائیل، به خاطر راههای خود خجل و شرمسار باشید.

^{۳۳} خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در روزی که شما را از تمامی گناهانتان پاک سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه‌ها باز بنا خواهد شد.^{۳۴} و سرزمین ویران که به نظر تمامی رهگذران ویرانه می‌بود، کشت خواهد شد.^{۳۵} و خواهند گفت "این سرزمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است؛ شهرهایی که خراب و ویران و واژگون بود، حصاردار و مسکون شده است."^{۳۶} و قومهایی که به اطراف شما باقیمانده باشند، خواهند دانست که من یهوه خرابه‌ها را بنا کرده و مکانهای ویران را کشت نموده‌ام. من که یهوه هستم، سخن گفته و به عمل آورده‌ام.

^{۳۷} خداوند یهوه چنین می‌گوید: از این رو خاندان اسرائیل بار دیگر از من درخواست خواهند نمود تا آن را برای ایشان به عمل آورم. و من قوم ایشان را همچون گله‌ای افزون خواهم ساخت،^{۳۸} مانند

یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهند شد.^{۲۰} پس آن عصاها که بر آنها نوشتی، در دست تو در مقابل چشم ایشان باشد.^{۲۱} و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من قوم اسرائیل را از میان قومهایی که به آنها رفته‌اند، گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به سرزمین خودشان خواهم آورد.^{۲۲} و ایشان را در آن سرزمین بر کوه‌های اسرائیل یک قوم خواهم ساخت. و یک پادشاه بر تمامی ایشان سلطنت خواهد نمود و دیگر دو قوم نخواهند بود و دیگر به دو مملکت تقسیم نخواهند شد.^{۲۳} و خویشان را دیگر به بتها و اعمال شرم‌آور و همه ناطاعتی‌های خود نجس نخواهند ساخت. بلکه ایشان را از تمامی مسکنهای ایشان که در آنها گناه ورزیده‌اند، نجات داده، ایشان را پاک خواهم ساخت. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.^{۲۴} و خادم من داوود، پادشاه ایشان خواهد بود. و یک شبان برای تمامی ایشان خواهد بود. و مطابق احکام من گام برداشته و قوانین مرا نگاه داشته، آنها را به جا خواهند آورد.^{۲۵} و در سرزمینی که به خادم خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن می‌بودند، ساکن خواهند شد. و ایشان و پسران ایشان و پسران پسران ایشان تا به ابد در آن سکونت خواهند نمود و خادم من داوود تا به ابد رئیس ایشان خواهد بود.^{۲۶} و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را ساکن ساخته، خواهم افزود و قدس خویش را تا به ابد در میان ایشان قرار خواهم داد.^{۲۷} و مسکن من بر ایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.^{۲۸} پس چون قدس من در میان ایشان تا به ابد بر قرار بوده باشد، آنگاه قوما خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس می‌نمایم.»

^{۱۰} پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده شدند و بر پایهای خود ایستاده، لشکری بی‌نهایت بزرگ گردیدند.
^{۱۱} و او مرا گفت: «ای پسر انسان، این استخوانها، تمامی خاندان اسرائیل می‌باشند. اینک ایشان می‌گویند: "استخوانهای ما خشک شد و امید ما از بین رفت و خودمان ریشه‌کن گشتیم!"^{۱۲} بنابراین نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من قبرهای شما را می‌گشایم. و شما را، ای قوم من، از قبرهای شما بیرون آورده، به سرزمین اسرائیل خواهم آورد.^{۱۳} و ای قوم من، چون قبرهای شما را بگشایم و شما را از قبرهای شما بیرون آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.^{۱۴} من روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید. و شما را در سرزمین خودتان ساکن خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه سخن گفته و به عمل آورده‌ام. سخن خداوند این است.»

من خدای آنها خواهم بود

^{۱۵} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۶} «و تو، ای پسر انسان، عصایی برای خود بگیر و بر آن بنویس: "برای یهودا و اسرائیلیان متحد با او." پس عصایی دیگر بگیر و بر آن بنویس: "برای یوسف، عصای افرایم، و تمامی خاندان اسرائیل که با او متحدند." ^{۱۷} و آنها را برای خودت با یکدیگر یک عصا ساز تا در دستت یکی باشند.^{۱۸} و چون پسران قومت تو را خطاب کرده، گویند: "آیا ما را خبر نمی‌دهی که از این کارها مقصودت چیست؟^{۱۹} آنگاه به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و قبایل اسرائیل را که رفقای وی‌اند، خواهم گرفت و آنها را با او، یعنی با عصای یهودا خواهم پیوست و آنها را

نبوت به ضد جوج

۳۸

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، نظر خود را بر جوج که از سرزمین ماجوج که رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما. ^۲ و بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای جوج، رئیس روش و ماشک و توبال، اینک من به ضد تو هستم! ^۴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه‌ات می‌گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می‌آورم. اسبان و سواران که تمامی ایشان با اسلحه تمام آراسته، جمعیت بزرگی با سپرهای بزرگ و کوچک، و همگی ایشان شمشیرها به دست گرفته، ^۵ پارس و کوش* و فوط* با ایشان و تمامی ایشان با سپر و کلاهخود، ^۶ جومر و تمامی فوجهایش و خاندان توخرمه، از اطراف شمال با تمامی فوجهایش و قومهای بسیار، همراه تو. ^۷ پس حاضر شو و تو و تمامی جمعیت که نزد تو جمع شده‌اند، خویشان را آماده سازید و تو نگهبان ایشان باش. ^۸ پس از روزهای بسیار بسیج خواهی شد. و در سالهای آخر به ضد سرزمینی که از جنگ پس داده شده است، بر خواهی آمد، سرزمینی که مردمانش از میان قومهای بسیار بر کوه‌های اسرائیل، که خرابه دائمی بوده است، گرد آمده‌اند. آنان از میان قومهای بیرون آورده شده‌اند و همگی اکنون در امنیت به سر می‌برند. ^۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها زمین را خواهی پوشانید. تو و تمامی فوجهایت و قومهای بسیار که همراه تو می‌باشند.

^{۱۰} خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «در آن روز چیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری شیرانه خواهی نمود. ^{۱۱} و خواهی گفت: "به سرزمین بی‌حصار برمی‌آیم. به ضد کسانی که به اطمینان و

امنیت ساکنند، می‌آیم که تمامی ایشان بی‌حصارند و پشت‌بندها و دروازه‌ها ندارند." ^{۱۲} تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه‌هایی که بنا شده است و به قومی که از میان قومها جمع شده‌اند، برگردانی که ایشان احشام و اموال اندوخته‌اند و در وسط جهان ساکنند. ^{۱۳} شب و دیدان و تاجران ترشیش و تمامی شیران ژیان ایشان تو را خواهند گفت: "آیا به جهت گرفتن غارت آمده‌ای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت، جمعیت خود را جمع کرده‌ای تا نقره و طلا برداری و احشام و اموال را بر بایی و غارت بزرگی ببری؟" ^{۱۴} بنابراین، ای پسر انسان، نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در آن روز، حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند، آیا تو نخواهی فهمید؟ ^{۱۵} تو از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد، تو و قومهای بسیار همراه تو که تمامی ایشان اسب‌سوار و جمعیتی بزرگ و لشکری زیاد می‌باشند، ^{۱۶} و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند، خواهی برآمد. در روزهای بازسین، این به وقوع خواهد پیوست که تو را به سرزمین خود خواهم آورد تا آنکه قومها، حینی که من خویشان را در تو، ای جوج، در برابر چشمان ایشان تقدیس کرده باشم، مرا بشناسند.»

^{۱۷} خداوند یهوه چنین می‌گوید: «آیا تو آن کس نیستی که در روزهای گذشته به واسطه خادمانم انبیای اسرائیل که در آن روزها، سالهای بسیار نبوت می‌نمودند، در مورد تو گفتم که تو را به ضد ایشان خواهم آورد؟ ^{۱۸} خداوند یهوه می‌گوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به سرزمین اسرائیل برمی‌آید، به یقین آتش خشم من افروخته خواهد شد. ^{۱۹} زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفته‌ام که بدون شک در

* ۵.۳۸ ناحیه جنوب مصر که امروز اتیوپی و سودان را در بر می‌گیرد. * ۵.۳۸ ناحیه غرب مصر که امروز لیبی واقع است.

آن روز زمین لرزه بزرگی در سرزمین اسرائیل واقع خواهد شد.^{۲۰} و ماهیان دریا و پرندگان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند و همه مردمانی که بر پهنه زمینند، به حضور من خواهند لرزید و کوه‌ها سرنگون خواهد شد و صخره‌ها خواهد افتاد و تمامی حصارهای سرزمین ویران خواهد گردید.^{۲۱} و خداوند یهوه می‌گوید: من شمشیری بر تمامی کوه‌های خود به ضد او خواهم خواند و شمشیر هر کس به ضد برادرش خواهد بود.^{۲۲} و با طاعون و خون بر او مکافات خواهم رسانید. و باران سیل‌آسا و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و بر فوجهایش و بر قومهای بسیاری که با او می‌باشند، خواهم بارانید.^{۲۳} و بزرگی و قدوسیت خود را آشکار خواهم ساخت و خویش را در برابر چشمان قومهای بسیار خواهم شناسانید و خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۹ پس تو، ای پسر انسان، درباره جوج نبوت کرده، بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید که اینک ای جوج، رئیس روش و ماشک و توبال من به ضد تو هستم.^۲ و تو را برمی گردانم و رهبری می‌نمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوه‌های اسرائیل خواهم آورد.^۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهم افکند.^۴ و تو و همه فوجهایت و قومهایی که همراه تو هستند، بر کوه‌های اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هر نوع پرندگان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد.^۵ خداوند یهوه می‌گوید که به روی صحرا خواهی افتاد، زیرا که من صحبت نموده‌ام.^۶ و آتشی بر ماجوج و بر کسانی که در سرزمینهای ساحلی به امنیت ساکنند، خواهم فرستاد تا بدانند که من یهوه هستم.^۷ و نام قدوس خود را در میان قوم خویش

اسرائیل، خواهم شناسانید و دیگر نمی‌گذارم که اسم قدوس من بی‌حرمت شود تا قومها بدانند که من یهوه قدوس اسرائیل می‌باشم.^۸ اینک خداوند یهوه می‌گوید: آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست. و این همان روز است که درباره‌اش صحبت نموده‌ام.^۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه، یعنی سپرهای بزرگ و کوچک و کمان و تیرها و چوب‌دستی و نیزه‌ها را آتش زده، خواهند سوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت.^{۱۰} و هیزم از صحرا نخواهند آورد و چوب از جنگلها نخواهند برید، زیرا که اسلحه‌ها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوند یهوه می‌گوید که غارت‌کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج‌کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود.^{۱۱} و در آن روز جایی برای قبر در اسرائیل، یعنی وادی عابریم را به طرف مشرق دریا به جوج خواهم داد. و راه عبور کنندگان را مسدود خواهم ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیت، او را دفن خواهند کرد و آن را وادی * هامون جوج خواهند نامید.^{۱۲} و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا سرزمین را پاک سازند.^{۱۳} و تمامی اهل سرزمین، ایشان را دفن خواهند کرد. و خداوند یهوه می‌گوید: در روزی که جلال خود را نشان دهم، مایه شهرت ایشان خواهد شد.^{۱۴} و کسانی را معین خواهند کرد که پیوسته در سرزمین گردش نمایند. و همراه عبور کنندگان، آنانی را که بر روی سرزمین باقیمانده باشند، دفن کرده، آن را پاک سازند. بعد از اتمام هفت ماه، جستجوی خود را شروع خواهند کرد.^{۱۵} و عبورکنندگان در سرزمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند، نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان، آن را در وادی هامون جوج دفن سازند.

رحمت خواهم فرمود و برای اسم قدوس خود به غیرت خواهم آمد.^{۲۶} و حینی که ایشان در زمین خود به امنیت ساکن شوند و ترساننده‌ای نباشد، آنگاه خجالت خود را و خیانتی را که به من ورزیده‌اند، متحمل خواهند شد.^{۲۷} و چون ایشان را از میان قومها برگردانم و ایشان را از سرزمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه قدوسیت من در ایشان در مقابل چشمان قومهای بسیار آشکار خواهد شد.^{۲۸} و خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن رو که من ایشان را در میان قومها به تبعید فرستادم و ایشان را به سرزمین خودشان جمع کردم و بار دیگر کسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت.^{۲۹} و خداوند یهوه می‌گوید که من بار دیگر روی خود را بر ایشان نخواهم پوشانید، زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

مکان معبد جدید

۴. در سال بیست و پنجم اسیری ما در ابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بود، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد.^۲ در رویاهای خدا، مرا به سرزمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که به طرف جنوبی آن، بنایی همانند شهر بود.^۳ و چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که منظری همانند برنج داشت و ریشمانی از کتان و نی برای اندازه‌گیری به دستش بود، و نزد دروازه ایستاده بود.^۴ آن مرد مرا گفت: «ای پسر انسان، به چشمان خود بین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هر چه به تو

^{۱۶} و اسم شهر نیز هامونه خواهد بود. پس سرزمین را پاک خواهند ساخت.

^{۱۷} و اما تو، ای پسر انسان، خداوند یهوه چنین می‌فرماید که به هر نوع پرندگان و به همه حیوانات صحرا بگو: "جمع شوید و بیاوید. و نزد قربانی من که آن را برای شما قربانی می‌نمایم، گرد آیید. قربانی بزرگی بر کوه‌های اسرائیل، تا گوشت بخورید و خون بنوشید.^{۱۸} گوشت جنگاوران را خواهید خورد و خون حاکمان جهان را خواهید نوشید. از قوچها و بره‌ها و بزها و گاوها که همه آنها از پرواریهای باشان می‌باشند. و از قربانی من که برای شما قربانی می‌نمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست گردید.^{۲۰} و خداوند یهوه می‌گوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جنگاوران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد.^{۲۱} و من جلال خود را در میان قومها قرار خواهم داد و تمامی قومها داوری مرا که آن را به اجرا خواهم گذاشت و دست مرا که بر ایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود.^{۲۲} و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهند دانست که یهوه خدای ایشان من هستم.^{۲۳} و قومها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به خاطر گناه خودشان به اسارت رفتند. زیرا چون به من خیانت ورزیدند، من روی خود را از ایشان پوشانیدم و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم نمودم که تمامی ایشان به شمشیر افتادند.^{۲۴} مطابق ناپاکیه‌ها و تقصیرات ایشان به ایشان کرده، روی خود را از ایشان پوشانیدم.

^{۲۵} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: الان اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل

به تیرها رسید.^{۱۵} و از جلوی دروازه ورودی تا جلوی ایوان دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود.^{۱۶} و حجره‌ها و تیرهای آنها را به درون دروازه، پنجره‌های مشبک به هر طرف بود و همچنین ایوانها را. و پنجره‌ها به طرف درون، گرداگرد بود و بر تیرها، نخلها بود.

صحن بیرونی

^{۱۷} پس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اطاقها و سنگفرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی اطاق بر آن سنگفرش بود.^{۱۸} و سنگفرش، یعنی سنگفرش پائینی به جانب دروازه‌ها، یعنی به اندازه طول دروازه‌ها بود.^{۱۹} و عرضش را از برابر دروازه پایی تا پیش صحن درونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیمود.^{۲۰} و طول و عرض دروازه‌ای را که رویش به طرف شمال صحن بیرونی بود، اندازه گرفت.^{۲۱} و حجره‌های سه از این طرف و سه از آن طرف و تیرهایش و ایوانهایش مطابق اندازه دروازه اول بود؛ طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع.^{۲۲} و پنجره‌هایش و ایوانهایش و نخلهایش مطابق اندازه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق است، بود. و به هفت پله به آن برمی‌آمدند و ایوانهایش پیش روی آنها بود.^{۲۳} و صحن درونی را دروازه‌ای در مقابل دروازه دیگر به طرف شمال و به طرف مشرق بود. و از دروازه تا دروازه صد ذراع بود.

دروازه جنوبی

^{۲۴} پس مرا به طرف جنوب برد. و اینک دروازه‌ای به سمت جنوب و تیرهایش و ایوانهایش را مثل این اندازه، اندازه گرفت.^{۲۵} و برای آن و برای ایوانهایش

نشان دهم، متوجه ساز. زیرا که تو را به اینجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هر چه که می‌بینی، آگاه ساز.»

دروازه شرقی صحن بیرونی

^۵ و اینک دیواری بیرون معبد، گرداگردش بود. و به دست آن مرد نی اندازه‌گیری شش ذراع^{*} بود که هر بلندی هر ذراعش یک ذراع و یک کف^{*} دست بود. پس ضخامت دیوار را یک نی و بلندیش را یک نی اندازه گرفت.^۶ سپس نزد دروازه‌ای که به سوی مشرق متوجه بود آمده، از پله‌هایش بالا رفت. و آستانه دروازه را اندازه گرفت که عرضش یک نی بود و عرض آستانه دیگر را که یک نی بود.^۷ و طول هر اتاقک یک نی بود و عرضش یک نی. و میان اتاقکها مسافت پنج ذراع. و آستانه دروازه نزد ایوان دروازه از طرف درون یک نی بود.^۸ و ایوان دروازه را از طرف درون یک نی اندازه گرفت.^۹ پس ایوان دروازه را هشت ذراع و تیرهایش را دو ذراع اندازه گرفت. و ایوان دروازه به طرف درون بود.^{۱۰} و حجره‌های دروازه به طرف شرقی، سه از این طرف و سه از آن طرف بود. و هر سه را یک اندازه و تیرهایش را از این طرف و آن طرف یک اندازه بود.^{۱۱} و عرض دهانه دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سیزده ذراع اندازه گرفت.^{۱۲} و نرده‌ای مقابل حجره‌ها از این طرف یک ذراع و نرده‌ای از آن طرف یک ذراع و حجره‌ها از این طرف شش ذراع و از آن طرف شش ذراع بود.^{۱۳} و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف حجره دیگر بیست و پنج ذراع اندازه گرفت. و دروازه در مقابل دروازه بود.^{۱۴} و تیرها را شصت ذراع ساخت و ایوان گرداگرد دروازه

* ۵.۴۰ در عبری: "אֵמָה". یک اَمّا تقریباً معادل ۴۵ سانی‌متر است؛ همچنین در بقیة کتاب. * ۵.۴۰ "کف دست" تقریباً معادل

۷/۵ سانی‌متر است؛ همچنین در آیه ۴۳.

بود. و نخلها بر تیره‌های از این طرف و از آن طرف بود و پلکانش هشت پله داشت.

^{۳۸} نزد تیره‌های دروازه‌ها اطاقی با دروازه‌اش بود که در آن قربانی‌های سوختنی را می‌شستند. ^{۳۹} و در ایوان دروازه دو میز از این طرف، و دو میز از آن طرف بود تا بر آنها قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های خطا را قربانی نمایند. ^{۴۰} و به یک جانب از طرف بیرون نزد پلکان دهانه دروازه شمالی دو میز بود. و به جانب دیگر که نزد ایوان دروازه بود، دو میز بود. ^{۴۱} چهار میز از این طرف و چهار میز از آن طرف به پهلوی دروازه بود، یعنی هشت میز که بر آنها قربانی می‌کردند. ^{۴۲} و چهار میز برای قربانی‌های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر کدام یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلاتی را که به آنها قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های دیگر را قربانی می‌نمودند، می‌نهادند. ^{۴۳} دور تا دور میزها، لبه‌ای به بلندی یک کف دست نصب شده بود؛ و گوشت قربانی باید بر میزها گذاشته می‌شد.

حجره‌های کاهنان

^{۴۴} و بیرون دروازه درونی، اطاقهای سرایندگان در صحن اندرونی به پهلوی دروازه شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلوی دروازه شرقی که رویش به طرف شمال می‌بود، بود. ^{۴۵} و او مرا گفت: این اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی است که مسئولیت نگهداری معبد بر آنهاست. ^{۴۶} و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی است که مسئولیت نگهداری

پنجره‌ها مثل آن پنجره‌ها، گرداگردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ^{۴۶} و پله‌های آن هفت پله داشت. و ایوانش پیش آنها بود. و آن را نخلها یکی از این طرف و دیگری از آن طرف بر تیره‌هایش بود. ^{۴۷} و صحن درونی به طرف جنوب دروازه‌ای داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع اندازه گرفت. ^{۴۸} و مرا از دروازه جنوبی به صحن درونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این اندازه‌ها، اندازه گرفت. ^{۴۹} و حجره‌هایش و تیره‌هایش و ایوانهایش مطابق این اندازه‌ها بود. و در آن و در ایوانهایش پنجره‌ها، گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ^{۵۰} و طول ایوانی که گرداگردش بود، بیست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود. ^{۵۱} و ایوانش به صحن بیرونی می‌رسید. و نخلها بر تیره‌هایش بود و پلکانش هشت پله داشت.

صحن درونی

^{۵۲} پس مرا به صحن درونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این اندازه‌ها اندازه گرفت. ^{۵۳} و حجره‌هایش و تیره‌هایش و ایوانهایش مطابق این اندازه‌ها بود. و در آن و در ایوانهایش پنجره‌ها بر هر طرفش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ^{۵۴} و ایوانهایش به سوی صحن بیرونی و نخلها بر تیره‌هایش از این طرف و آن طرف بود و پلکانش هفت پله داشت. ^{۵۵} و مرا به دروازه شمالی آورد و آن را مثل این اندازه‌ها اندازه گرفت. ^{۵۶} و حجره‌هایش و تیره‌هایش و ایوانهایش را نیز. و پنجره‌ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ^{۵۷} و تیره‌هایش به سوی صحن بیرونی

بود و در هر طبقه سی، و در دیواری که به جهت اتاقکها، گرداگرد معبد بود، داخل می‌شد تا به آن تکیه کند و به دیوار معبد تکیه ننماید.^۷ اتاقکها معبد را بالاتر و بالاتر احاطه کرده، وسیعتر می‌شد، زیرا که معبد را بالاتر و بالاتر گرداگرد خانه احاطه می‌کرد و از این جهت معبد به سوی بالا وسیعتر می‌بود، و همچنین از طبقه پایینی به طبقه وسطی و تا طبقه فوقانی بالا می‌رفتند.

^۸ و بلندی معبد را از هر طرف ملاحظه نمودم و بنیادهای اتاقکها یک نی تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود.^۹ و به طرف بیرون عرض دیواری که به جهت اتاقکها بود، پنج ذراع بود. فضای باز میان حجره‌های کناری معبد و^{۱۰} دیگر اتاقهای گرداگرد معبد به هر طرف به پهنای بیست ذراع بود.^{۱۱} و درهای غرفه‌ها به سوی فضای باز بود. یک در به سوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فضای باز پنج ذراع گرداگرد.^{۱۲} عمارتی به عرض هفتاد ذراع رو به سوی محوطه^{۱۳} باز جانب غربی معبد واقع بود. دیوار عمارت، دور تا دور، پنج ذراع ضخامت داشت، و طول عمارت نود ذراع بود.

^{۱۴} و طول معبد را صد ذراع اندازه گرفت و طول محوطه باز و بنیان و دیوارهایش را صد ذراع.^{۱۵} و عرض جلو خانه و محوطه باز به سمت مشرق صد ذراع بود.^{۱۶} و طول بنیان را تا پیش محوطه باز که در عقبش بود، با ایوانهایش از این طرف و آن طرف صد ذراع اندازه گرفت و معبد درونی و ایوانهای صحنها را.^{۱۷} و آستانه‌ها و پنجره‌های مشبک و ایوانها گرداگرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا پنجره‌ها از هر طرف چوب‌پوش بود و پنجره‌ها هم پوشیده بود.^{۱۸} تا بالای درها و تا معبد درونی و بیرونی و بر تمامی

قربانگاه برآنهاست. اینانند پسران صادوق، از پسران لاوی تنها کسانی که می‌توانند به خداوند نزدیک آیند تا او را خدمت نمایند.^{۱۹} و طول صحن را صد ذراع اندازه گرفت و عرضش را صد ذراع. و آن مربع بود و قربانگاه در مقابل خانه بود.

ایوان معبد

^{۲۰} و مرا به ایوان خانه آورد. و تیرهای ایوان را پنج ذراع از این طرف، و پنج ذراع از آن طرف اندازه گرفت. و عرض دروازه را سه ذراع از این طرف، و سه ذراع از آن طرف.^{۲۱} و طول ایوان بیست ذراع، و عرضش یازده ذراع. و نزد پلکانی که از آن برمی‌آمدند، دو ستون نزد تیرها، یکی از این طرف، و دیگری از آن طرف بود.

قُدس

آنگاه مرا به معبد آورد و عرض تیرها را شش ذراع* از این طرف، و عرض آنها را شش ذراع از آن طرف که عرض خیمه بود، اندازه گرفت.^۲ و عرض ورودی ده ذراع بود و جانبه‌های ورودی از این طرف پنج ذراع، و از آن طرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع، و عرضش را بیست ذراع اندازه گرفت.^۳ و به درون داخل شده، تیرهای ورودی را دو ذراع، و ورودی را شش ذراع، و عرض ورودی را هفت ذراع اندازه گرفت.^۴ و طولش را بیست ذراع، و عرضش را بیست ذراع پیش روی معبد اندازه گرفت و مرا گفت: «این قُدس‌الاقداَس است.»

^۵ و دیوار معبد را شش ذراع اندازه گرفت. و عرض اتاقکها که گرداگرد معبد به هر طرف می‌بود، چهار ذراع بود.^۶ و اتاقکها روی همدیگر سه طبقه

* ۱.۴۱ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة فضل.

طرف درون راهرویی به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها به طرف شمال بود.^۵ و حجره‌های فوقانی کوتاه بود، زیرا که دهلیزها از آنها می‌گرفتند، بیشتر از آنچه آنها از حجره‌های پایینی و وسطی بنیان می‌گرفتند.^۶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای صحن‌ها نداشت و از این سبب، طبقه فوقانی از طبقات پایینی و وسطی از زمین تنگتر می‌شد.^۷ و طول دیواری که به طرف بیرون مقابل حجره‌ها به سوی صحن بیرونی روبروی حجره‌ها بود، پنجاه ذراع بود.^۸ زیرا طول حجره‌هایی که در صحن بیرونی بود، پنجاه ذراع بود و اینک جلو معبد صد ذراع بود.^۹ و زیر این حجره‌ها از طرف شرقی راهی برای ورود بود که از آن، به آنها از صحن بیرونی داخل می‌شدند.^{۱۰} و در حجم دیوار صحن که به طرف مشرق بود، پیش روی محوطه باز و مقابل بنیان حجره‌ها بود.^{۱۱} و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره‌های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی خروجی‌ها و آرایش و درهای آنها نیز همان.^{۱۲} و مثل درهای حجره‌های سمت جنوب دری بر سر راه بود، یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرقی بود، جایی که به آنها داخل می‌شدند.

^{۱۳} و مرا گفت: «حجره‌های شمالی و حجره‌های جنوبی که پیش روی محوطه باز است، حجره‌های مقدس می‌باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند، هدایای بسیار مقدس را در آنها می‌خورند. ایشان هدایای بسیار مقدس، یعنی هدیه آردی، قربانی‌های گناه و قربانی‌های خطا را در آنها می‌گذارند، زیرا که این مکان مقدس است.^{۱۴} و چون کاهنان داخل آنها می‌شوند دیگر از قدس به صحن بیرونی، بیرون نمی‌آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها

دیوار گرداگرد از درون و بیرون به همین اندازه‌ها.^{۱۵} و کروبیان و نخلها در آن ساخته شده بود و در میان هر دو کروبی یک نخل بود و هر کروبی دو رو داشت.^{۱۶} یعنی روی انسان به سوی نخل از این طرف، و روی شیر به سوی نخل از آن طرف بر تمامی خانه به هر طرفش ساخته شده بود.^{۲۰} و از زمین تا بالای درها کروبیان و نخلها تصویر شده بود و بر دیوار معبد نیز.^{۲۱} چارچوب درهای معبد مربع بود و منظر جلو قدس چیزی شبیه ^{۲۲} قربانگاهی چوبین بود. بلندی‌اش سه ذراع و طولش دو ذراع. گوشه‌هایش و طولش و دیوارهایش از چوب بود. و او مرا گفت: «میزی که در حضور خداوند می‌باشد، این است.»

^{۲۳} و معبد و قدس را دو در بود.^{۲۴} و هر در را دو لنگه بود و این دو لنگه تا می‌شد. یک در را دو لنگه، و در دیگر را دو لنگه.^{۲۵} و بر آنها، یعنی بر درهای معبد کروبیان و نخلها تصویر شده بود، به گونه‌ای که در دیوارها تصویر شده بود و آستانه چوبین پیش روی ایوان به طرف بیرون بود.^{۲۶} بر جانب ایوان پنجره‌های مشبک به این طرف و به آن طرف بود و همچنین بر اتاقکهای معبد و بر آستانه‌ها.

حجره کاهنان

و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی **۴۲** بیرون برد و مرا به حجره‌ای که مقابل محوطه باز و روبروی بنیان به طرف شمال بود، آورد.^۲ طول آنها بر روی هم صد ذراع* بود، و عرضش پنجاه ذراع بود. و دری به سوی شمال داشت.^۳ مقابل بیست ذراع که از آن صحن درونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود، دهلیزی روبروی دهلیزی در سه طبقه بود.^۴ و پیش روی حجره‌ها به

* ۲:۴۲ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه باب.

خدمت می‌کنند، در آنجا می‌گذارند، زیرا که آنها مقدس می‌باشند. و لباس دیگر پوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد، نزدیک می‌آیند.»^۴

و چون اندازه‌های محوطه درونی را به پایان رسانید، مرا به سوی دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود، بیرون آورد و آن را از هر طرف اندازه گرفت.^{۱۶} او جانب شرقی آن را به نی اندازه‌گیری، پانصد نی اندازه گرفت، یعنی به نی اندازه‌گیری آن را از هر طرف اندازه گرفت.^{۱۷} و جانب شمالی را به نی اندازه‌گیری از هر طرف پانصد نی اندازه گرفت.^{۱۸} و جانب جنوبی را به نی اندازه‌گیری، پانصد نی اندازه گرفت.^{۱۹} پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به نی اندازه‌گیری پانصد نی اندازه گرفت.^{۲۰} پس معبد را از هر چهار جانب اندازه گرفت و آن را دیواری بود که طولش پانصد نی و عرضش پانصد نی بود، تا در میان مقدس و غیرمقدس فرق گذارد.

جلال خدا بر معبد

سپس مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌ای که به سمت مشرق متوجه بود.^۲ و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و صدای او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او نورانی گردید.^۳ و شبیه آن رویایی بود که دیده بودم یعنی شبیه آن رویا که در وقت آمدن من، برای ویرانی شهر دیده بودم و رویاها مثل آن رویا بود که نزد رود خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود درافتادم.

جلال خداوند از راه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود، به معبد وارد شد.^۵ و روح مرا برداشته، به صحن درونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را پر ساخت.^۶ و صدایی را شنیدم که از میان خانه با من سخن می‌گوید و مردی پهلوی من ایستاده بود.^۷ و مرا گفت: «ای پسر انسان، این است مکان تخت من و مکان پا نهادنم که در آن در میان قوم اسرائیل تا به ابد ساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل، هم خود ایشان و هم پادشاهان ایشان، بار دیگر به زناها و لاشه‌های پادشاهان خود در مکانهای بلند خویش نام قدوس مرا بی‌حرمت نخواهند ساخت.^۸ ایشان با قرار دادن آستانه‌های این بتها در کنار آستانه من، و با نهادن چارچوبهای آنها در کنار چارچوبهای من، به گونه‌ای که فقط دیواری میان من و آنها بود، نام قدوس مرا به اعمال شرم‌آور خود بی‌حرمت ساختند. از این رو، در خشم خود ایشان را هلاک ساختم.^۹ حال بگذار زناهای خود و لاشه‌های پادشاهان خویش را از من دور بنمایند و من در میان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود.^{۱۰} و تو، ای پسر انسان، خاندان اسرائیل را از این معبد آگاه ساز تا از گناهان خود خجل شوند و ایشان نمونه آن را اندازه بگیرند.^{۱۱} و اگر از هر چه به عمل آورده‌اند، خجل شوند، آنگاه شکل معبد را و نمونه و خروجی‌ها و ورودی‌ها و تمامی شکلهای و همه قوانین و تمامی طرحها و تمامی قانونهایش را برای ایشان اعلام نما و به نظر ایشان بنویس تا تمامی طرح و همه قوانینش را نگاه

۴۳

داشته، به آنها عمل نمایند.^{۱۲} و قانون معبد این است که تمامی محوطه آن، دور تا دور بر سر کوه، بسیار مقدس خواهد بود. این است قانون معبد.

قربانگاه

^{۱۳} این است اندازه‌های مذبح بر حسب ذراع،* که هر ذراع آن یک ذراع و یک کف دست* بود: مجرای دور آن یک ذراع بلند و یک ذراع پهن داشت با حاشیه‌ای به اندازه یک وجب،* دور تا دور لبه مجرا. این است بدنه مذبح: ^{۱۴} و از سینه روی زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع. ^{۱۵} از تهِ مجرا تا لبه پایینی مذبح، دو ذراع، و پهنای لبه، یک ذراع؛ و از لبه پایینی تا لبه بالایی، چهار ذراع، و پهنای لبه، یک ذراع. ^{۱۶} طول آتشدان دوازده و عرضش دوازده و از هر چهار طرف مربع بود. ^{۱۷} حاشیه آتشدان نیز مربع بود، به درازا و پهنای سرتاسری چهارده ذراع. پهنای حاشیه بیرونی دور تا دور مذبح، نیم ذراع، و پهنای مجرای دور تا دور مذبح، یک ذراع. و پلکان مذبح رو به جانب مشرق داشت.

^{۱۸} و او مرا گفت: «ای پسر انسان، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: این است قانونهای قربانگاه در روزی که آن را بسازند تا قربانی‌های سوختی بر آن تقدیم کنند و خون بر آن بپاشند. ^{۱۹} خداوند یهوه می‌فرماید که به لاویان کاهن که از نسل صادوق می‌باشند و به جهت خدمت من، به من نزدیک می‌آیند، یک گوساله به جهت قربانی گناه بده. ^{۲۰} و از خوش گرفته، بر

چهار شاخش و بر چهار گوشه حاشیه درونی و بر حاشیه‌ای که گرداگردش است، بپاش و آن را پاک ساخته، برایش کفاره کن. ^{۲۱} گوساله قربانی گناه را بگیر و آن را در مکان معین در معبد، بیرون از محوطه مقدس بسوزانند. ^{۲۲} و در روز دوم بز نر بیعی برای قربانی گناه تقدیم کن تا قربانگاه را به آن پاک سازند، چنانکه آن را به گوساله پاک ساختند. ^{۲۳} و چون از پاک ساختن آن فارغ شدی، گوساله‌ای بی‌عیب و قوچی بی‌عیب از گله تقدیم کن. ^{۲۴} تو آن را به حضور خداوند نزدیک بیاور و کاهنان نمک بر آنها پاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختی برای خداوند تقدیم کنند. ^{۲۵} هر روز از هفت روز، تو بز نری برای قربانی گناه تقدیم کن و ایشان گوساله‌ای و قوچی از گله که هر دو بی‌عیب باشد، تقدیم کنند. ^{۲۶} هفت روز ایشان کفاره برای قربانگاه نموده، آن را پاک سازند و وقف کنند. ^{۲۷} و چون این روزها را به پایان رسانیدند، در روز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی‌های سوختی و قربانی‌های سلامتی شما را بر قربانگاه تقدیم کنند و من شما را قبول خواهم کرد. سخن خداوند یهوه این است.»

دروازه برای رئیس

و مرا به راه دروازه بیرونی قُدس که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود. ^۲ و خداوند مرا گفت: «این دروازه بسته بماند و گشوده نشود و هیچ کس از آن داخل نشود، زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، از آن داخل شده است. بنابراین

۴۴

* ۱۳:۴۳ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه باب. * ۱۳:۴۳ یک "کف دست" تقریباً معادل ۷/۵ سانتی‌متر است. * ۱۳:۴۳ یک "وجب" تقریباً معادل ۲۳ سانتی‌متر است.

برای خاندان اسرائیل سنگ لغزش گناه شدند، بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گناه خود خواهند شد.^{۱۳} و به من نزدیک نخواهند آمد و به کھانت من نخواهند پرداخت و به هیچ چیز از وسایل مقدس و یا وسایل بسیار مقدس من نزدیک نخواهند آمد، بلکه خجالت خویش و رجاسات خود را که به عمل آوردند، متحمل خواهند شد.^{۱۴} لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده می‌شود، به مسئولیت نظارت آن خواهم گماشت.

^{۱۵} لیکن لاویان کاهن از پسران صادق که در حینی که قوم اسرائیل از من آواره شدند وظیفه نظارت بر امور مقدس مرا به عهده داشتند، خداوند یهوه می‌گوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده، پیه و خون را برای من تقدیم خواهند کرد.^{۱۶} و ایشان به قُدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به سفره من نزدیک خواهند آمد و بر امور خانه من نظارت خواهند کرد.^{۱۷} و هنگامی که به دروازه‌های صحن درونی داخل شوند، لباس کتانی خواهند پوشید و چون در دروازه‌های صحن درونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس پشمی نپوشند.^{۱۸} عمامه‌های کتانی بر سر ایشان و زیرجامه کتانی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد، در بر نکنند.^{۱۹} و چون به صحن بیرونی، یعنی به صحن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت می‌کنند، بیرون کرده، آن را در حجره‌های مقدس بگذارند و به لباس دیگر آراسته شوند و قوم را در لباس خویش تقدیس نمایند.^{۲۰} و ایشان سر خود را تراشند و گیسوهای بلند نگذارند، بلکه موی سر خود را بچینند.^{۲۱} و کاهن پیش از ورود به صحن درونی شراب ننوشد.^{۲۲} و زن بیوه یا طلاق گرفته را به زنی نگیرند، بلکه

بسته بماند.^۳ و اما رئیس، چونکه او رئیس است، در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه ایوان دروازه داخل شود و از همان راه بیرون رود.»^۴ پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی معبد آورد و نگرستم و اینک جلال خداوند معبد خداوند را پر ساخته بود و بر روی خود در افتادم.^۵ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان، دل خود را به هر چه تو را گویم درباره تمامی قانونهای معبد خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود ببین و به گوشهای خود بشنو و دل خویش را به ورودی معبد و به همه خروجی‌های قُدس مشغول ساز.»^۶ و به این سرکشان، یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل، از تمامی اعمال زشت خود باز ایستید.^۷ شما بیگانگی را که دل و گوشت آنها ختنه نشده بود، به قُدس من آوردید و در همان حال که به من خوراک، یعنی پیه و خون، تقدیم می‌کردید، بر خانه من بی‌حرمتی روا داشتید. و افزون بر همه اعمال کراهت‌آور خود، عهد مرا نیز شکستید.^۸ و شما مسئولیت امور مقدس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خود تعیین نمودید تا از جانب شما مسئولیت نگهداری از قُدس مرا به گردن گیرند.

^۹ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: از همه غریبانی که در میان قوم اسرائیل باشند، هیچ شخص غریب که دل و گوشت او ختنه نشده است، به قُدس من داخل نخواهد شد.^{۱۰} بلکه آن لاویان نیز که در حین آواره شدن قوم اسرائیل، از من دوری ورزیده، از عقب بتهای خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد،^{۱۱} زیرا خادمان مقدس من و نگهبانان دروازه‌های معبد و همراهان معبد هستند و ایشان قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های قوم را قربانی می‌نمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان می‌ایستند.^{۱۲} و از این جهت که به حضور بتهای خویش ایشان را خدمت نمودند و

باشد، هدیه‌ای برای خداوند تقدیم کنید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهد بود.^۲ و از این محدوده، قطعه‌ای مربع شکل، پانصد در پانصد نی از هر طرف برای قُدس خواهد بود و گرداگرد آن از هر طرفش پنجاه ذراع،^۳ و از این اندازه، بخشی به طول بیست و پنج هزار نی و عرض ده هزار نی اندازه خواهی کرد تا در آن جای مقدس، یعنی قُدس الاقداس باشد.^۴ و این برای کاهنانی که خادمان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می‌آیند، محدوده مقدس از زمین خواهد بود تا جای خانه‌ها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت معبد باشد.^۵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار نی به جهت لایبانی که خادمان معبد باشند، خواهد بود به جهت شهرهایی برای سکونت ایشان.^۶ و ملک شهر را که عرضش پنج هزار و طولش بیست و پنج هزار نی باشد، موازی آن محدوده مقدس قرار خواهید داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود.^۷ و از این طرف و از آن طرف محدوده مقدس و ملک شهر، مقابل محدوده مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق سهم رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمت‌ها از حد مغرب تا حد مشرق خواهد بود.^۸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا سران من بر قوم من، دیگر ستم ننمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل مطابق قبایل ایشان خواهند داد.

^۹ خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای سروران اسرائیل، باز ایستید و خشونت و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را به جا آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمایید. سخن خداوند یهوه این است: ^{۱۰} ترازوی راست و ایفه* راست و بت* راست برای

باکراهی که از نسل خاندان اسرائیل باشد، یا بیوه‌ای را که بیوه کاهن باشد، بگیرند.^{۲۳} و فرق میان مقدس و غیرمقدس را به قوم من تعلیم دهند و تشخیص میان پاک و غیر پاک را به ایشان اعلام نمایند.^{۲۴} و چون در مراغه‌ها به جهت محاکمه بایستند، مطابق احکام من داوری بنمایند و شرایع و قوانین مرا در تمامی مواسم من نگاه دارند و سبّت‌های مرا تقدیس نمایند.^{۲۵} و هیچیک از ایشان به جسد مُرده آدمی نزدیک نیامده، خود را نجس نسازد مگر اینکه به جهت پدر یا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خود را نجس سازد.^{۲۶} و بعد از آنکه پاک شود، هفت روز برای او بشمارند.^{۲۷} و خداوند یهوه می‌فرماید: در روزی که به صحن درونی قُدس داخل شود تا در قُدس خدمت نماید، آنگاه قربانی گناه خود را بگذرانند.

^{۲۸} و این است میراث ایشان: میراث آنها من هستم. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید، زیرا که ملک ایشان من خواهم بود.^{۲۹} و ایشان هدایای آردی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های خطا را بخورند و همه موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود.^{۳۰} تمامی نوبه‌های همه چیز، و هر هدیه‌ای از همه هدایا، از تمامی هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود. خمیر اول خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانه خود فرود آورد.^{۳۱} و کاهن هیچ جسد مُرده یا دریده شده‌ای را از پرندۀ یا حیوان نخورد.

محدوده مقدس

۴۵ و چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نمایید، محدوده مقدس را که طولش بیست و پنج هزار نی و عرضش ده هزار نی

* ۱۰.۴۵ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل. * ۱۰.۴۵ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛

همچنین در آیات ۱۱ و ۱۴.

شما باشد^{۱۱} و ایفا و بت یک اندازه باشد، به گونه‌ای که بت به ده یک حومر* و ایفا به ده یک حومر مساوی باشد. مقدار آنها مطابق حومر باشد.^{۱۲} و مثقال* بیست جیره* باشد. و مینای* شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.

هدایا و روزهای مقدس

^{۱۳} و هدیه‌ای که بگذرانید این است: یک ششم ایفا از هر حومر گندم و یک ششم ایفا از هر حومر جو بدهید.^{۱۴} و قسمت معین روغن مطابق بت روغن، بر حسب بت، یکدهم بت از هر گُر* مانند حومر ده بت باشد، زیرا که ده بت یک حومر است.^{۱۵} و یک گوسفند از دویست گوسفند از مرتعهای سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و قربانی‌های سلامتی بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. سخن خداوند یهوه این است.^{۱۶} و تمامی مردم زمین، این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند.^{۱۷} و رئیس قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و ماه نو و سبت‌ها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه آردی و قربانی سوختنی و قربانی‌های سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل تقدیم کند.

شما باشد^{۱۱} و ایفا و بت یک اندازه باشد، به گونه‌ای که بت به ده یک حومر* و ایفا به ده یک حومر مساوی باشد. مقدار آنها مطابق حومر باشد.^{۱۲} و مثقال* بیست جیره* باشد. و مینای* شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.

هدایا و روزهای مقدس

^{۱۳} و هدیه‌ای که بگذرانید این است: یک ششم ایفا از هر حومر گندم و یک ششم ایفا از هر حومر جو بدهید.^{۱۴} و قسمت معین روغن مطابق بت روغن، بر حسب بت، یکدهم بت از هر گُر* مانند حومر ده بت باشد، زیرا که ده بت یک حومر است.^{۱۵} و یک گوسفند از دویست گوسفند از مرتعهای سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و قربانی‌های سلامتی بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. سخن خداوند یهوه این است.^{۱۶} و تمامی مردم زمین، این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند.^{۱۷} و رئیس قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و ماه نو و سبت‌ها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه آردی و قربانی سوختنی و قربانی‌های سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل تقدیم کند.

^{۱۸} خداوند یهوه چنین می‌گوید: در روز اول هر ماه، گاو جوان و بی‌عیب گرفته، قُدس را پاک خواهی نمود.^{۱۹} و کاهن قدری از خون قربانی گناه را گرفته، آن را بر چارچوب معبد و بر چهار گوشه دروازه خروجی قربانگاه و بر چهار چوب دروازه صحن درونی خواهد پاشید.^{۲۰} و همچنین در روز هفتم ماه برای هر کس که ناخواسته و یا از روی غفلت گناه ورزد،

رئیس و عیدها

خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دروازه صحن درونی که به سمت مشرق متوجه است، در شش روز کاری بسته بماند و در روز سبت باز شود و نیز در روز اول ماه.^۲ و رئیس از راه ایوان دروازه بیرونی داخل شود و نزد چارچوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و قربانی سلامتی او را تقدیم کنند و او بر آستانه دروازه سجده نماید، پس بیرون برود، اما دروازه تا شام بسته نشود.^۳ و اهل سرزمین در سبت‌ها و هلال‌ها نزد دهنه آن دروازه به حضور خداوند سجده نمایند.^۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذرانند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب خواهد بود.^۵ و هدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه‌اش برای بره‌ها هر چه

۴۶

* ۱۱.۴۵ یک "حومر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه فصل. * ۱۲.۴۵ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه آیه. * ۱۲.۴۵ در عبری: "گرا". یک گرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است. * ۱۲.۴۵ "مینا" تقریباً معادل ۰/۶ کیلوگرم است. * ۱۴.۴۵ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است.

هدیه آردی‌اش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی تقدیم خواهند کرد.»^{۱۶} خداوند بیهو چنین می‌گوید: چون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حق ارثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود.^{۱۷} لیکن اگر بخششی از ملک ارثی خویش به یکی از خادمان خود بدهد، تا سال بازخرد، از آن او خواهد بود و پس از آن به رئیس باز داده خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود.^{۱۸} رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک ایشان را غصب ننماید، بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا از قوم من هیچکس از ملک خویش پراکنده نشود.»

مکان پختن هدایا

^{۱۹} پس مرا از آن راه ورودی که به پهلوی دروازه بود، به حجره‌های مقدس کاهنان که به سمت شمال متوجه بود، درآورد. و اینک در آنجا به هر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.^{۲۰} و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی خطا و قربانی گناه را می‌جوشانند و هدیه آردی را می‌پزند تا آنها را به صحن بیرونی به جهت تقدیس نمودن قوم بیرون بیاورند.»

^{۲۱} پس مرا به صحن بیرونی آورد و مرا به چهار گوشه صحن گردانید و اینک در هر گوشه صحن، صحنی دیگر بود.^{۲۲} یعنی در چهار گوشه صحن، صحنهایی کوچکتر بود که طول هر یک چهل و عرضش سی ذراع* بود. این چهار را که در گوشه‌ها بود، یک اندازه بود.^{۲۳} و به گرداگرد آنها به طرف آن چهار صحن، طاقها بود و مطبخ‌ها زیر آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود.^{۲۴} و مرا گفت: «اینها

از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا.^۶ و در ماه نو یک گاو جوان بی‌عیب و شش بره و یک قوچ که بی‌عیب باشد.^۷ و هدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و برای بره‌ها هر چه از دستش برآید... و یک هین روغن برای هر ایفا بگذرانند.^۸ هنگامی که رئیس داخل شود، از راه ایوان دروازه وارد شود و از همان راه بیرون رود.^۹ و هنگامی که اهل سرزمین در موسمه‌ها به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هر که از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هر که از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود و از آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برگردد، بلکه پیش روی خود بیرون رود.^{۱۰} و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند.^{۱۱} و هدیه آردی‌اش در عیدها و موسمه‌ها یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هر چه از دستش برآید، برای بره‌ها. و یک هین روغن برای هر ایفا خواهد بود.^{۱۲} و چون رئیس هدیه اختیاری را، خواه قربانی سوختنی یا قربانی‌های سلامتی به جهت هدیه اختیاری برای خداوند تقدیم کند، آنگاه دروازه‌ای را که به سمت مشرق متوجه است، بگشایند و او قربانی سوختنی و قربانی‌های سلامتی خود را تقدیم کند، به طوری که آنها را در روز سبت تقدیم می‌کند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت، دروازه را ببندند.^{۱۳} یک بره یک ساله بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم خواهی کرد. هر صبح آن را تقدیم کن.^{۱۴} و هر صبح هدیه آردی آن را تقدیم خواهی کرد، یعنی یک ششم ایفا و یک سوم هین روغن که بر آرد مرغوب پاشیده شود، که هدیه آردی دایمی برای خداوند به قانون ابدی خواهد بود.^{۱۵} پس بره و

* ۲۲.۴۶ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه فصل.

مطبخ‌ها می‌باشند که خادمان خانه در آنها قربانی‌های قوم را می‌پزند.»

رود جاری از معبد

۴۷ و مرا نزد دروازه معبد آورد و اینک آبها از زیر آستانه معبد به سوی مشرق جاری بود، زیرا که روی معبد به سمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب راست معبد، از طرف جنوب قربانگاه جاری بود. ^۲ پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده، نزد دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است، گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود. ^۳ و چون آن مرد به سوی مشرق بیرون رفت، ریسمان اندازه‌گیری در دست داشت و هزار ذراع* اندازه گرفته، مرا از آب عبور داد و آبها به فوزک پا می‌رسید. ^۴ پس هزار ذراع پیمود و مرا از آبها عبور داد و آب به زانو می‌رسید. و باز هزار ذراع اندازه گرفته، مرا عبور داد و آب به کمر می‌رسید. ^۵ پس هزار ذراع پیمود و آن دیگر رودی بود که از آن نتوان عبور کرد، زیرا که آب زیاده شده بود، آبی که در آن می‌شد شنا کرد و رودی که از آن عبور نتوان کرد. ^۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا این را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار رود برگردانید.

^۷ و چون برگشتم، اینک بر کنار رود از این طرف و از آن طرف درختان بسیار زیاد بود. ^۸ و مرا گفت: «این آبها به سوی ولایت شرقی جاری می‌شود و به غزبه آمده، به دریا می‌رود و چون به دریا داخل می‌شود آبهایش شفا می‌یابد. ^۹ و واقع خواهد شد که هر موجود زنده خزنده‌ای در هر جایی که به آن رود داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان بسیار زیاد به وجود خواهد آمد، زیرا چون این آبها به آنجا می‌رسد،

آن آب شیرین خواهد شد و هر جایی که رود جاری می‌شود، همه چیز زنده می‌گردد. ^{۱۰} و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین چدنی تا عین عجلایم جایی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها مطابق جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حد زیاده خواهند بود. ^{۱۱} اما مردابها و لجن‌زارهایش شفا نخواهد یافت، بلکه به نمک تسلیم خواهد شد. ^{۱۲} و بر کنار رود به این طرف و آن طرف هر نوع درخت خوراکي خواهد روید که برگهای آنها پژمرده نشود و دایم میوه دهد و هر ماه میوه تازه خواهد آورد، زیرا که آبش از معبد جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک و برگهای آنها به جهت درمان خواهد بود.»

حدود زمین

^{۱۳} خداوند یهوه چنین می‌گوید: «این است حدودی که زمین را برای دوازده قبیله اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف دو سهم. ^{۱۴} و شما هر کس مثل دیگری آن را به تصرف خواهید آورد، زیرا که من دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم. پس این زمین به قرعه به شما به ملکیت داده خواهد شد. ^{۱۵} و حدود زمین این است: به طرف شمال از دریای بزرگ به طرف جتلون تا ورودی صدد. ^{۱۶} خمت و بیروته و سیرایم که در میان سرحد دمشق و سرحد خمت است، و تا خصر وسطی که نزد سرحد خوران است. ^{۱۷} پس حد از دریا تا خضرعینان نزد سرحد دمشق و به طرف سرحد خمت خواهد بود. این است جانب شمالی. ^{۱۸} و به طرف شرقی در میان خوران و دمشق و در میان چلعاد و سرزمین اسرائیل، اُردن خواهد بود و از این حد تا دریای شرقی اندازه خواهی گرفت. این حد شرقی می‌باشد. ^{۱۹} و طرف

* ۳:۴۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة فصل.

جنوبی به جانب راست از تامار تا آبهای مَریبه قادیس، و از آنجا در امتداد رود مصر تا دریای بزرگ. این طرف جنوبی به جانب راست خواهد بود.^{۲۰} و طرف غربی، دریای بزرگ تا حدی که مقابل ورودی خَمات است، حد خواهد بود. این جانب غربی باشد.^{۲۱} پس این زمین را برای خود مطابق قبایل اسرائیل تقسیم خواهید نمود.^{۲۲} و آن را برای خود و برای غریبانی که در میان شما مسکن گزینند و در میان شما فرزندان به هم رسانند، به قرعه تقسیم خواهید کرد و ایشان نزد شما مثل هموطنان قوم اسرائیل خواهند بود و با شما در میان قبایل اسرائیل میراث خواهند یافت.^{۲۳} و خداوند یهوه می‌فرماید: در هر قبیله که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همانجا ملک خود را خواهد یافت.

قسمت زمینها

«این است نامهای قبایل: از طرف شمال تا جانب جِتلون و ورودی خَمات و خَصْرعینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب خَمات، حد آنها از مشرق تا مغرب. برای دان، یک سهم.^۲ و نزد حد دان، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای آشیر، یک سهم.^۳ و نزد حد آشیر، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی، یک سهم.^۴ و نزد حد نفتالی، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای مَنسی، یک سهم.^۵ و نزد حد منسی، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای إفرایم، یک سهم.^۶ و نزد حد إفرایم، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای رثوین، یک سهم.^۷ و نزد حد رثوین، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودا، یک سهم.^۸ و نزد حد یهودا، از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه‌ای که تقدیم می‌کنید، خواهد بود که عرضش بیست و پنج هزار نی و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب مطابق یکی از این سهمها باشد و قُدس در میانش خواهد بود.^۹ و طول این

هدیه‌ای که برای خداوند تقدیم می‌کنید، بیست و پنج هزار نی و عرضش ده هزار نی خواهد بود.^{۱۰} و این محدوده مقدس برای اینان، یعنی برای کاهنان می‌باشد و طولش به طرف شمال بیست و پنج هزار و عرضش به طرف مغرب ده هزار و عرضش به طرف مشرق ده هزار و طولش به طرف جنوب بیست و پنج هزار نی می‌باشد و قُدس خداوند در میانش خواهد بود.^{۱۱} و این برای کاهنان مقدس از پسران صادوق که امانت مرا نگاه داشته‌اند، خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که قوم اسرائیل گمراه شدند و لاویان نیز گمراهی ورزیدند، گمراه نگردیدند.^{۱۲} بنابراین، این محدوده که در جوار قلمرو لاویان واقع است، به عنوان مکان بسیار مقدس، به کاهنان اختصاص خواهد داشت.^{۱۳} و مقابل حد کاهنان قسمتی که طولش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار نی باشد، برای لاویان خواهد بود. پس طول تمامش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار نی خواهد بود.^{۱۴} و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نوبه‌های زمین صرف دیگران نخواهد شد، زیرا که برای خداوند مقدس می‌باشد.^{۱۵} و پنج هزار نی که از عرضش مقابل آن بیست و پنج هزار نی باقی می‌ماند، برای مصارف عمومی خواهد بود، به جهت شهر و مسکنها و فضای باز. و شهر در وسطش خواهد بود.^{۱۶} و اندازه‌های آن این است: به طرف شمال چهار هزار و پانصد و به طرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد ذراع.^{۱۷} و نواحی شهر به طرف شمال دویست و پنجاه و به طرف جنوب دویست و پنجاه و به طرف مشرق دویست و پنجاه و به طرف مغرب دویست و پنجاه خواهد بود.^{۱۸} و آنچه از طولش مقابل محدوده مقدس باقی می‌ماند، به طرف مشرق ده هزار و به طرف مغرب ده هزار نی خواهد بود و

۲۸ و نزد حد جاد، به طرف جنوب، از تamar تا آبهای میریته قادش، و از آنجا در امتداد رود مصر، تا دریای بزرگ خواهد بود.»

دروازه‌های شهر

۲۹ خداوند یهوه می‌گوید: «این است زمینی که برای قبایل اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهید کرد و سهم‌های ایشان، این می‌باشد. ۳۰ و این است دروازه‌های خروجی شهر به طرف شمال، چهار هزار و پانصد اندازه. ۳۱ دروازه‌های شهر مطابق نامهای قبایل اسرائیل باشد، یعنی سه دروازه به طرف شمال. دروازه رثوین یک، و دروازه یهودا یک، و دروازه لاوی یک. ۳۲ و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد نی و سه دروازه، یعنی دروازه یوسف یک، و دروازه بنیامین یک، و دروازه دان یک. ۳۳ و به طرف جنوب چهار هزار و پانصد اندازه و سه دروازه، یعنی دروازه شمعون یک، و دروازه یساکار یک، و دروازه زیولون یک. ۳۴ و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد نی و سه دروازه، یعنی دروازه جاد یک، و دروازه آشیر یک، و دروازه نفتالی یک. ۳۵ و محیطش هجده هزار نی می‌باشد و اسم شهر از آن روز، یهوه شمه* خواهد بود.»

این مقابل محدوده مقدس باشد و محصولش خوراک آنانی که در شهر کار می‌کنند، خواهد بود. ۱۹ و کارکنان شهر از همه قبایل اسرائیل آن را کشت خواهند کرد. ۲۰ پس تمامی محدوده بیست و پنج هزار در بیست و پنج هزار نی باشد این محوطه مقدس را با ملک شهر مربع جدا خواهید کرد. ۲۱ و بقیه آن به هر دو طرف محوطه مقدس و ملک شهر، از آن رئیس خواهد بود؛ و این قسمت رئیس نزد حد شرقی در برابر آن بیست و پنج هزار نی محدوده مقدس و نزد حد غربی هم برابر بیست و پنج هزار نی محوطه مقدس خواهد بود؛ و محوطه مقدس و قُدس معبد در میانش خواهد بود. ۲۲ و از ملک لاویان و از ملک شهر که در میان ملک رئیس است، قسمتی در میان حد یهودا و حد بنیامین از آن رئیس خواهد بود. ۲۳ و اما برای بقیه قبایل، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین، یک سهم. ۲۴ و نزد حد بنیامین، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون، یک قسمت. ۲۵ و نزد حد شمعون، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یساکار، یک قسمت. ۲۶ و نزد حد یساکار، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زیولون، یک قسمت. ۲۷ و نزد حد زیولون، از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جاد، یک قسمت.

* ۲۵:۴۸ یعنی "خداوند آنجاست."

دانیال

نکاتی چند درباره کتاب دانیال

در این کتاب با برخی از وقایع زندگی دانیال و نیز رؤیاهایی که در زمان تبعیدش به بابل به او وحی شده بود، روبرو می‌شویم. در نیمه اول این کتاب با وفاداری دانیال و یارانش نسبت به فرامین خدای یگانه روبرو هستیم و در نیمه دوم آن با رؤیاهای دانیال. در این روایاها دانیال ظهور و سقوط حکومت‌های بزرگ آن روزگار را تا امپراطوری روم پیشگویی می‌کند و در این راستا به ظهور مسیح موعود نیز اشاره دارد.

بر اساس جزئیات برخی از پیشگویی‌هایی که در مورد وقایع تاریخی است، تاریخ نگارش این کتاب اواسط سدهٔ دوم قبل از میلاد تخمین زده می‌شود. اما آن دسته از مسیحیان که به واقعیت مداخلهٔ خدا در تاریخ و اصالت پیشگویی‌های نبوتی ایمان دارند، بر این باورند که این کتاب در سدهٔ ششم قبل از میلاد در بابل نوشته شده است.

کتاب دانیال به دو زبان عبری و آرامی نوشته شده است. از فصل ۱:۱ تا ۴:۲ و فصول ۸ تا ۱۳ به زبان عبری است، و از قسمت دوم آیه چهار فصل دو تا آیه بیست و هشت فصل هفت به زبان آرامی.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱ تا ۷)

وفاداری سه دوست دانیال (۸:۱ تا ۲۱)

خواب نبوکدنصر دربارهٔ تمثال بزرگ (فصل ۲)

تمثال طلایی نبوکدنصر (فصل ۳)

خواب نبوکدنصر دربارهٔ درختی بزرگ (فصل ۴)

سقوط بابل (فصل ۵)

رهایی دانیال (فصل ۶)

رؤیای دانیال دربارهٔ چهار وحش (فصل ۷)

رؤیای دانیال دربارهٔ قوچ و بز (فصل ۸)

دعای دانیال و رؤیای هفتاد هفته (فصل ۹)

رؤیاهای دانیال دربارهٔ آینده (فصول ۱۰ تا ۱۲)

دانیال در بابل

۱ در سال سوم سلطنت پهلویاقیم پادشاه یهودا، نبوگدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود. ۲ و خداوند پهلویاقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به سرزمین شبنعار به معبد خدای خود آورد و ظروف را به خزانه خدای خویش گذاشت. ۳ و پادشاه آشفناز رئیس خواجهسرایان خویش را امر فرمود که بعضی از قوم اسرائیل و از فرزندان پادشاهان و از اشرافزادگان را بیاورد. ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکومنظر و در هرگونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فهیم باشند، جوانانی که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه را داشته باشند و ادبیات و زبان گلدانیان را به ایشان تعلیم دهند. ۵ پادشاه سهم روزانه از خوراک شاهانه و از شرابی که می نوشید، برای آنها تعیین نمود و امر فرمود که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از پایان آن مدت در حضور پادشاه به خدمت بایستند. ۶ و در میان ایشان دانیال و حننیا و میسائیل و عزریا از یهودا بودند. ۷ رئیس خواجهسرایان نامها به ایشان نهاد: دانیال را بَلطَشَصْر، ختنیا را شَدْرک، میسائیل را میشک، و عزریا را عِدْنِغُو نام نهاد.

۸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از خوراک پادشاه و از شرابی که او می نوشید، نجس نسازد. پس از رئیس خواجهسرایان درخواست نمود که خود را نجس نسازد. ۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجهسرایان لطف بخشید و دانیال را در نظر او حرمت بخشید. ۱۰ پس رئیس خواجهسرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است، می ترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که هم سن شما می باشند، زشت تر ببیند؟ شما سر مرا نزد پادشاه در خطر

خواهید انداخت.» ۱۱ پس دانیال به رئیس ساقیان، که رئیس خواجهسرایان او را بر دانیال و ختنیا و میسائیل و عزریا گماشته بود، گفت: ۱۲ «تمنا آنکه خادمان خود را ده روز امتحان نمای و به ما حبوبات برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن. ۱۳ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که خوراک پادشاه را می خورند، به حضور تو ملاحظه نمایند و مطابق آنچه خواهی دید، با خادمانت عمل نما.» ۱۴ و او ایشان را در این امر قبول نموده، ده روز آنها را امتحان کرد. ۱۵ و بعد از پایان ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که خوراک پادشاه را می خوردند، نیکوتر و فربه تر بود. ۱۶ پس رئیس ساقیان خوراک ایشان و شرابی را که باید می نوشیدند، برداشت و حبوبات به ایشان داد.

۱۷ اما خدا به این چهار جوان معرفت و درک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فهیم گردید. ۱۸ و بعد از اتمام روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجهسرایان ایشان را به حضور نبوگدنصر آورد. ۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از تمامی ایشان کسی مثل دانیال و ختنیا و میسائیل و عزریا یافت نشد. پس در حضور پادشاه ایستادند. ۲۰ و در هر مسئله حکمت و فهم که پادشاه از ایشان سؤال کرد، ایشان را از تمامی ساحران و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند، ده مرتبه بهتر یافت. ۲۱ و دانیال تا سال اول کوروش پادشاه در آنجا بود.

خواب نبوگدنصر

۲ و در سال دوم سلطنت نبوگدنصر، نبوگدنصر خوابی دید و روحش پریشان شده، خواب از او دور شد. ۲ پس پادشاه امر فرمود که ساحران و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب

پادشاه را برای او تعبیر نمایند. آنان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.

۳ پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم برای درک خواب پریشان است.» ۴ گلدانیان به زیان آرامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگان بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»

۵ پادشاه در جواب گلدانیان گفت: «فرمان من قطعی است: اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید، پاره پاره خواهید شد و خانه‌های شما را به ویرانه تبدیل خواهند کرد. ۶ اما اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و حرمت بزرگی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.» ۷ ایشان بار دیگر جواب داده، گفتند که «پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»

۸ پادشاه در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جوید، چون می‌بینید که فرمان من قطعی است. ۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام ننمایید، برای شما فقط یک فرمان است. زیرا که سخنان دروغ و پوچ را ترتیب داده‌اید که به حضور من بگویید تا وضعیت عوض شود. پس خواب را به من بگویید و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.»

۱۰ گلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، بنابراین هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از یک ساحر یا جادوگر یا کلدانی پرسد. ۱۱ و مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان دشوار است که غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، هیچ کس نمی‌تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»

۱۲ از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که تمامی حکیمان بابل را هلاک کنند. ۱۳ پس فرمان صادر شد و به صد کشتن حکیمان رفتند و دانیال و رفیقانش را می‌جُستند تا ایشان را به قتل رسانند. ۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و خرد به آریوک، رئیس جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می‌رفت، سخن گفت. ۱۵ و آریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه آریوک دانیال را از کیفیت امر آگاه ساخت.

۱۶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به او داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید. ۱۷ پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حَنَنیا و میثائیل و عَزَرِیا را از این امر اطلاع داد، ۱۸ تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند، مبدا که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند. ۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب آشکار شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند. ۲۰ و دانیال صحبت کرده گفت:

«اسم خدا تا به ابد متبارک باد،

زیرا که حکمت و توانایی از آن اوست.

۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل می‌کند.

پادشاهان را به زیر می‌کشد

و پادشاهان را برپا می‌نماید.

حکمت را به حکیمان می‌بخشد

و بصیرت‌پیشه‌گان را معرفت عطا می‌کند.

۲۲ اوست که چیزهای عمیق

و پنهان را آشکار می‌نماید.

به آنچه در ظلمت است آگاه می‌باشد

و نور نزد وی ساکن است.

۲۳ ای خدای پدران من،

دانیال خواب را تعبیر می‌کند

۳۱ تو ای پادشاه، می‌دیدى و اینک تمثال بزرگى بود و این تمثال بزرگ که درخشندگى آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود، پیش روی تو برپا شد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. ۳۴ زمانی که نگاه می‌کردی، سنگی جدا شد لیکن نه به دست بشر، و به پایهای آهنین و گِلین آن تمثال برخوردده آنها را خرد ساخت. ۳۵ آنگاه آهن و گِل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که اثری از آنها باقی نماند. و آن سنگ که تمثال را زده بود، کوه بزرگی گردید و تمامی جهان را پر ساخت.

۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی، زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که آدمیان سکونت دارند، حیوانات صحرا و پرندگان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر تمامی آنها چیره گردانیده است. آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست‌تر از سلطنت تو خواهد برخاست و سلطنت سوم، از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و در هم می‌شکند. پس چنانکه آهن همه چیز را خرد می‌کند، سلطنت چهارم نیز به همین گونه خرد خواهد کرد و در هم خواهد شکست. ۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گِل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، این سلطنت نیز تقسیم خواهد شد و قدری از قوت آهن

تو را شکر می‌گویم و سپاس می‌خوانم، زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم، به من اعلام نمودی، چونکه مقصود پادشاه را به ما آشکار کردی. ۴۲ و از این جهت دانیال نزد آریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکیمان بابل مأمور کرده بود رفت، و به او رسیده، چنین گفت که «حکیمان بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.» ۴۳ آنگاه آریوک دانیال را به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.» ۴۴ پادشاه دانیال را که به بَلَطَشَصَّر معروف بود، خطاب کرده، گفت: «آیا تو می‌توانی خوابی را که دیده‌ام، و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟» ۴۵ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبید، نه حکیمان و نه جادوگران و نه ساحران و نه طالع‌بینان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند. ۴۶ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نبوگدنصر پادشاه را از آنچه در روزهای آخر واقع خواهد شد، آگاه ساخته است. خواب تو و رویای سرت که در بستر ت دیده‌ای، این است: ۴۷ ای پادشاه، فکهای تو بر بستر دربارۀ آنچه بعد از این واقع خواهد شد، به خاطر آمد و کاشف اسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد، آگاه ساخته است. ۴۸ و اما این راز بر من از حکمی که من بیشتر از سایر زندگان دارم، آشکار نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکهای خاطر خود را بدانی.

را بر کارهای ولایت بابل بگمارد. و اما دانیال در دربار پادشاه می‌بود.

تمثال طلا و تون آتش

۳ نیوگدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع* و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در دشت دورا در ولایت بابل برپا کرد. ۲ و نیوگدنصر پادشاه فرستاد که امیران و سران و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشاوران و وکیلان و تمامی سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نیوگدنصر پادشاه برپا نموده بود، بیایند. ۳ پس امیران و سران و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشاوران و وکیلان و تمامی سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نیوگدنصر پادشاه برپا نموده بود، جمع شده، پیش تمثالی که نیوگدنصر نصب کرده بود، ایستادند. ۴ و مئنادی به صدای بلند ندا کرده، می‌گفت: «ای قومه‌ها و ملتها و زبانها، برای شما حکم است؛^۵ که چون صدای شیپور و سُرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نیوگدنصر پادشاه برپا کرده است، سجده نمایید. ۶ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید، در همان لحظه در میان تون آتش شعله ور افکنده خواهد شد.»

۷ بنابراین چون همه قومه‌ها صدای شیپور و سُرنا و عود و بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قومه‌ها و ملتها و زبانها به رو افتاده، تمثال طلا را که نیوگدنصر پادشاه برپا کرده بود، سجده نمودند. ۸ اما در آن وقت بعضی گلدانان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند، ۹ و به نیوگدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه، تا به ابد

در آن خواهد ماند، مطابق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته بود. ۱۲ و اما انگشتهای پایهای قدری از آهن و قدری از گل بود، این سلطنت نیز قدری قوی و قدری شکننده خواهد بود. ۱۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته بود، همچنین اینها خود را با نسل انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل آمیخته نمی‌شود، همچنین اینها به یکدیگر نخواهند چسبید. ۱۴ و در دوران این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که هرگز از بین نرود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا به ابد استوار خواهد ماند. ۱۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دخالت دست بشر از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای بزرگ، پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود، آگاه ساخته است. پس خواب درست است و تعبیرش یقین.»

۱۶ آنگاه نیوگدنصر پادشاه به روی خود درافتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او تقدیم کنند.

ارتقاء دانیال

۱۷ پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما، خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو توانستی این راز را آشکار کنی.» ۱۸ پس پادشاه به دانیال مقامی بلند مرتبه داد و هدایای بسیار و بزرگ به او بخشید و او را بر تمامی ولایت بابل حکمران گذاشت و او را رئیس رئیسان بر تمامی حکیمان بابل نمود. ۱۹ دانیال از پادشاه درخواست نمود تا سَدْرک و میشک و عِدْنِغُو

* ۱.۳ در عبری: "إِثْمًا". یک إثمًا تقریباً معادل ۴ سانتیمتر است؛ همچنین در بقیة آیه.

زنده باش! ^{۱۰} تو، ای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که صدای شیپور و سُرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را سجده نماید. ^{۱۱} و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید، در میان تون آتش شعله‌ور افکنده شود. ^{۱۲} پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای، هستند، یعنی شَدرک و میشک و عَبدِیغُو. این اشخاص، ای پادشاه، تو را احترام نمی‌نمایند و خدایان تو را عبادت نمی‌کنند و تمثال طلا را که برپا نموده‌ای، سجده نمی‌نمایند.»

^{۱۳} آنگاه نبوگدنصر با خشم و غضب فرمود تا شَدرک و میشک و عَبدِیغُو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند. ^{۱۴} پس نبوگدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شَدرک و میشک و عَبدِیغُو، آیا شما به عمد خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که برپا نموده‌ام، سجده نمی‌کنید؟ ^{۱۵} الان اگر حاضر بشوید که چون صدای شیپور و سُرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، چه خوب. اما اگر سجده ننمایید، در همان لحظه در میان تون آتش شعله‌ور انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»

^{۱۶} شَدرک و میشک و عَبدِیغُو در جواب پادشاه گفتند: «ای نبوگدنصر، درباره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم. ^{۱۷} اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم، قادر است که ما را از تون آتش شعله‌ور برهاند. و او ما را از دست تو، ای پادشاه، خواهد رهانید. ^{۱۸} ولی حتی اگر نرهاند، ای پادشاه، تو

را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که برپا نموده‌ای، سجده نخواهیم نمود.»

^{۱۹} آنگاه نبوگدنصر از خشم پر گردید و حالت چهره‌اش بر شَدرک و میشک و عَبدِیغُو دگرگون گشت و صحبت کرده فرمود تا تون آتش را هفت چندان زیادتر از معمول داغتر کنند. ^{۲۰} او به برخی از قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شَدرک و میشک و عَبدِیغُو را ببندند و در تون آتش شعله‌ور بیندازند. ^{۲۱} پس این اشخاص را در رداها و جبه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش شعله‌ور افکندند. ^{۲۲} و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نهایت داغ شده، شعله آتش آن کسان را که شَدرک و میشک و عَبدِیغُو را برداشته بودند، کشت. ^{۲۳} و این سه مرد، یعنی شَدرک و میشک و عَبدِیغُو در میان تون آتش شعله‌ور بسته افتادند.

^{۲۴} آنگاه نبوگدنصر پادشاه در حیرت افتاد و به زودی هر چه تمامتر برخاست و مشاوران خود را خطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نیستیم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «درست است، ای پادشاه!» ^{۲۵} او در جواب گفت: «اینک من چهار مرد می‌بینم که رها از بندها در میان آتش راه می‌روند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین، شبیه پسر خدا است.» ^{۲۶} پس نبوگدنصر به دهانه تون آتش شعله‌ور نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ای شَدرک و میشک و عَبدِیغُو، ای خادمان خدای متعال، بیرون شوید و به اینجا بیاوید.» پس شَدرک و میشک و عَبدِیغُو از میان آتش بیرون آمدند. ^{۲۷} و امیران و رؤیسان و والیان و مشاوران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به

پیشانی ساخت.^۶ پس فرمانی از من صادر گردید که تمامی حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند.^۷ آنگاه ساحران و جادوگران و گلدانیان و طالع‌بینان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم، لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.^۸ بالاخره دانیال که مطابق اسم خدای من به بَلَطْشَصَّر معروف است و روح خدایان قدوس در او می‌باشد، وارد شد و خواب را به او بازگفتم.^۹ که «ای بَلَطْشَصَّر، رئیس ساحران، چون می‌دانم که روح خدایان قدوس در تو می‌باشد و هیچ رازی برای تو مشکل نیست، پس خوابی را که دیده‌ام، تعبیرش را به من بگو.

^{۱۰} رویاهای سرم در بستر من این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش بزرگ بود.^{۱۱} این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید چندان که تمامی کرانه‌های زمین دیده می‌شد.^{۱۲} برگهایش زیبا و میوه‌اش بسیار. و آذوقه برای همگان در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه می‌گرفتند و پرندگان هوا بر شاخه‌هایش مسکن می‌گزیدند و تمامی بشر از آن می‌خوردند.^{۱۳} در رویاهای سرم در بستر من نگاه کردم و اینک نگاهی و موجودی مقدس از آسمان نازل شد،^{۱۴} که به صدای بلند ندا در داد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه‌هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه‌هایش را پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و پرندگان از شاخه‌هایش بگریزند.^{۱۵} لیکن کنده و ریشه‌هایش را با بند آهنین و برنجین در زمین در میان سبزه‌های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد.^{۱۶} دل او از آدمیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد.^{۱۷} این امر از فرمان دیده‌بانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان

بدنهای ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان عوض نشده، بلکه حتی بوی آتش به ایشان نرسیده است.

^{۲۸} آنگاه نبوگدنصر صحبت کرده گفت: «متبارک باد خدای شَدرک و میشک و عَیدِغو که فرشته خود را فرستاد و خادمان خویش را که بر او توکل داشتند، رهایی داده است. آنان با فرمان پادشاه مخالفت کردند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری غیر از خدای خویش را عبادت و سجده ننمایند.^{۲۹} بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و ملت و زبان، که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شَدرک و میشک و عَیدِغو بگوید، پاره پاره شود و خانه‌اش به ویرانه بدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که به اینچنین رهایی تواند داد.»^{۳۰} آنگاه پادشاه مقام شَدرک و میشک و عَیدِغو را در ولایت بابل برتری داد.

خواب دوم نبوگدنصر

ع از نبوگدنصر پادشاه، به تمامی قومها و ملتها و زبانها، که بر تمامی زمین ساکنند؛ سلامتی شما افزون باد! ^۲ من مصلحت دانستم که نشانه‌ها و عجایبی را که خدای متعال به من نموده است، بیان نمایم.

^۳ نشانه‌های او چه قدر بزرگ

و عجایب او چه قدر عظیم است.

پادشاهی او پادشاهی جاودانی است

و سلطنت او تا به ابد.

خواب دوم نبوگدنصر

^۴ من که نبوگدنصر هستم، در خانه خود آسوده و در قصر خویش خوش می‌بودم.^۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرها را در بستر من و رویاهای سرم مرا

خواهد بود و تو را مثل گاو، علف خواهند خوراند و تو از شبنم آسمان تر خواهی شد و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که خدای متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد، می‌دهد و پست‌ترین مردمان را بر آن برپا می‌نماید.^{۱۸} این خواب را من که نبوگدنصر پادشاه هستم، دیدم و تو، ای بَلَطْشَصَّر، تعبیرش را بیان کن، زیرا که تمامی حکیمان مملکتم نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می‌توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می‌باشد.»

تعبیر خواب توسط دانیال

^{۱۹} آنگاه دانیال که بَلَطْشَصَّر نیز خوانده می‌شود، ساعتی متحیر ماند و فکرهايش او را پریشان ساخت. پس پادشاه صحبت کرده گفت: «ای بَلَطْشَصَّر، خواب و تعبیرش تو را پریشان نسازد.» بَلَطْشَصَّر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنان و تعبیرش از برای دشمنان باشد! ^{۲۰} درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین ^{۲۱} و برگهایش زیبا و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همگان در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و پرندگان هوا در شاخه‌هایش مسکن گزیدند، ^{۲۲} ای پادشاه، آن درخت تو هستی، زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به کرانه‌های زمین. ^{۲۳} و چونکه پادشاه دیده‌بانی دید، موجودی مقدس که از آسمان نزول نموده، گفت: "درخت را ببرید و آن را از بین ببرید، لیکن گنده و ریشه‌هایش را با بند آهنین و برنجین در زمین در میان سبزه‌های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد." ^{۲۴} ای پادشاه، تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است، همین است ^{۲۵} که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا

خفت و خواری نبوگدنصر

^{۲۸} این همه بر نبوگدنصر پادشاه واقع شد. ^{۲۹} بعد از اتمام دوازده ماه او بر بام قصر سلطنتی در بابل می‌گشت. ^{۳۰} و پادشاه صحبت کرده، گفت: «آیا این بابل بزرگ نیست که من آن را برای خانه سلطنت، برای قوت و حشمت خود بنا نموده‌ام؟» ^{۳۱} این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که صدایی از آسمان نازل شده، گفت: «ای نبوگدنصر پادشاه، به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است. ^{۳۲} و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو، علف خواهند خوراند و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که خدای متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد، می‌دهد.» ^{۳۳} در همان لحظه، این امر بر نبوگدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاو، علف می‌خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می‌شد تا مویهای مثل پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای پرندگان گردید.

بازگشت نبوگدنصر به حال طبیعی

^{۳۴} و بعد از پایان آن روزها، من که نبوگدنصر هستم، چشمان خود را به سوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و خدای متعال را متبارک خواندم و او را که تا به ابد زنده است، ستایش کردم و حمد گفتم، زیرا که سلطنت او سلطنتی جاودانی، و پادشاهی او جاودانه است.

^{۳۵} و تمامی ساکنان جهان هیچ شمرده می‌شوند و با لشکر آسمان و ساکنان جهان، مطابق اراده خود عمل می‌نماید

و کسی نیست که دست او را باز دارد، یا او را بگوید که «چه می‌کنی؟»

^{۳۶} در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من، حشمت و شکوهم به من باز داده شد و مشاورانم و امیرانم مرا جُستند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمتی بزرگ بر من افزوده شد. ^{۳۷} الان من که نبوگدنصر هستم، پادشاه آسمانها را سپاس و تکبیر و حمد می‌گویم که تمام کارهای او حق و راه‌های وی عدالت است و کسانی که با تکبر راه می‌روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته‌ای بر دیوار

۵ پلشصر پادشاه، مهمانی بزرگی برای هزار نفر از بزرگان خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. ^۲ پلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوگدنصر از معبد اورشلیم برده بود، بیاورد تا پادشاه و امیرانش و همسران و مُتبع‌هایش از آنها بنوشند. ^۳ آنگاه ظروف طلا را که از معبد، یعنی خانه خدا در اورشلیم گرفته

شده بود، آوردند و پادشاه و امیرانش و همسران و مُتبع‌هایش از آنها نوشیدند. ^۴ شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را سپاس می‌خواندند.

^۵ در همان لحظه انگشت‌های دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمع‌دان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می‌نوشت، می‌دید. ^۶ آنگاه رخسار پادشاه دگرگون شد و فکرهايش او را پریشان ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوانش به هم می‌خورد. ^۷ پادشاه به صدای بلند ندا در داد که جادوگران و گلدانیان و ساحران را احضار نمایند. سپس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید، جامه ارغوان بر تنش خواهند کرد و طوقی زرین بر گردنش خواهند نهاد و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

^۸ آنگاه تمامی حکیمان پادشاه داخل شدند، اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ^۹ پس پلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و رنگ از رویش پرید و امیرانش نیز مضطرب شدند. ^{۱۰} اما ملکه به خاطر سخنان پادشاه و امیرانش به تالار مهمانی وارد شد ملکه صحبت کرده گفت: «ای پادشاه، تا به ابد زنده باش! فکرهايت تو را مضطرب نسازد و چهره‌ات دگرگون نشود. ^{۱۱} شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس را دارد و در روزهای پدرت روشنایی و فهم و حکمت همانند حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوگدنصر پادشاه، یعنی پدر تو، ای پادشاه، او را رئیس ساحران و جادوگران و گلدانیان و طالع‌بینان ساخت. ^{۱۲} چونکه روح فاضل و معرفت و فهم و تعبیر خوابها و حل

دش مغرور و روحش سخت گردید، متکبرانه عمل کرد. آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند.^{۲۱} و از میان آدمیان رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گورخران شده، او را مثل گاو ان علف می‌خورانیدند و بدنش از شبنم آسمان تر می‌شد تا فهمید که خدای متعال است که بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و هر که را می‌خواهد، بر آن می‌گمارد.^{۲۲} و تو، ای پسرش بلشصر، اگر چه این همه را دانستی، لیکن دل خود را متواضع ننمودی.^{۲۳} بلکه خویشتر را به ضد خداوند آسمانها بلند ساختی. ظروف خانه او را به حضورت آوردند و تو و امیرانت و همسران و مُتبع‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و هیچ نمی‌دانند، ستایش کردی، اما آن خدایی را که نَفَسْت در دست او و تمامی راههایت از او می‌باشد، حُرمت ننمودی.^{۲۴} پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته، بر دیوار نوشته شد.^{۲۵} نوشته این است: مِیْه، مِیْه، مِیْه، ثِقْل و پَرسین.^{۲۶} و تفسیر کلام این است: "مِیْه؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است.^{۲۷} "ثِقْل؛ در ترازو وزن شده و کمتر و کمتر یافت شده‌ای.^{۲۸} "پَرس؛ پادشاهی تو تقسیم گشته و به مادها و پارسیان بخشیده شده است.»

^{۲۹} آنگاه پِلْشَصْر امر فرمود تا دانیال را به جامه ارغوان پوشانیدند و طوق زرین بر گردنش نهادند و دربارش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می‌باشد.^{۳۰} در همان شب پِلْشَصْر پادشاه گلدانیان کشته شد.^{۳۱} و داریوش مادی که نزدیک به شصت و دو سال داشت، به حکومت رسید.*

معماها و گشودن گره‌ها در این دانیال که پادشاه او را بَلْطَشَصْر نام نهاد، یافت شد. پس حال دانیال فرا خوانده شود و او تفسیر را بیان خواهد نمود.»

دانیال نوشته را تفسیر می‌کند

^{۱۳} آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟^{۱۴} درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فهم و حکمتی برتر در تو یافت می‌شود.^{۱۵} و الان حکیمان و طالع‌بینان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند، اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند.^{۱۶} من درباره تو شنیده‌ام که به بیان تعبیرها و گشودن گره‌ها قادر می‌باشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی، جامه ارغوان بر تنت خواهند کرد و طوق زرین بر گردنت خواهند نهاد و در مملکت، حاکم سوم خواهی بود.»

^{۱۷} آنگاه دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «عطایای تو از آن تو باشد و پاداشت را به دیگری بده، لیکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود.^{۱۸} اما تو، ای پادشاه، خدای متعال به پدرت نبوگدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود.^{۱۹} و به خاطر عظمتی که به او داده بود، تمامی قومها و ملتها و زبانها از او لرزان و ترسان می‌بودند. هر که را می‌خواست می‌کشت، و هر که را می‌خواست، زنده نگاه می‌داشت، و هر که را می‌خواست، بلند می‌نمود، و هر که را می‌خواست پست می‌ساخت.^{۲۰} لیکن چون

* ۳۱:۵ در نسخه آرامی، این آیه در باب ۶ آیه ۲۱ آمده است.

دانیال در چاه شیران

و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود، سلطنت را یافت و مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت بگمارد تا بر تمامی مملکت باشند.^۲ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد.^۳ پس این دانیال بر سایر وزیران و والیان پیشی گرفت زیرا که روحی فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت بگمارد.^۴ از این رو وزیران و والیان بهانه می‌جستند تا در امور سلطنت شکایتی بر دانیال بیاورند، اما نتوانستند هیچ علت یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطا یا تقصیری در او هرگز یافت نشد.^۵ پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد، مگر اینکه آن را در خصوص شریعت خدایش در او بیابیم.»

^۶ آنگاه این وزیران و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه، تا به ابد زنده باش.^۷ تمامی وزیران مملکت و سران و والیان و مشاوران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی برقرار کند و قدغن اکید نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی غیر از تو، ای پادشاه، درخواستی نماید، در چاه شیران افکنده شود.^۸ پس، ای پادشاه، فرمان را برقرار کن و نوشته را امضا فرما تا مطابق قانون مادها و پارسیان که فسخ‌ناپذیر است، تغییر نیابد.»^۹ بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

^{۱۰} اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است، به خانه خود وارد شد و پنجره‌های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نمود و هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنانکه قبل از آن عادت می‌داشت، نزد خدای خویش دعا می‌کرد

و سپاس می‌خواند.^{۱۱} پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود درخواست و التماس می‌نماید.

^{۱۲} آنگاه به حضور پادشاه رفتند و درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه، آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزد خدایی یا انسانی غیر از تو، ای پادشاه، درخواستی نماید، در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر مطابق قانون مادها و پارسیان که فسخ‌ناپذیر است، قطعی است.»^{۱۳} آنگاه در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودی می‌باشد، به تو، ای پادشاه، و به فرمانی که امضا نموده‌ای، اعتنا نمی‌نماید، بلکه هر روز سه مرتبه درخواست می‌نماید.»^{۱۴} پادشاه چون این سخن را شنید، بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و بر آن شد تا دانیال را رهایی بخشد و تا غروب آفتاب برای رهانیدن او تلاش می‌نمود.^{۱۵} آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه، بدان که قانون مادها و پارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را برقرار نماید، نمی‌تواند تغییر یابد.»

^{۱۶} پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران ببندازند. پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «باشد که خدای تو که او را پیوسته عبادت می‌نماید، تو را رهایی بخشد!»^{۱۷} و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر بزرگان خویش مهر زد تا آن امر درباره دانیال تغییر نیابد.^{۱۸} آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه به سر برد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خوابش از او برفت.

^{۱۹} پس پادشاه صبح زود، به هنگام سپیده‌دم برخاست و با شتاب به چاه شیران رفت.^{۲۰} و چون نزد چاه شیران رسید به صدایی اندوهگین دانیال را

صدا زد و دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال، خادم خدای زنده، آیا خدایت که او را پیوسته عبادت می‌نماید به رهنمیدنت از شیران قادر بوده است؟»

^{۲۱} دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه، تا به ابد زنده باش! ^{۲۲} خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند، چونکه به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم در حضور تو، ای پادشاه، تقصیری نورزیده بودم.» ^{۲۳} آنگاه پادشاه بی‌نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند. دانیال را از چاه برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود، به او هیچ آسیبی نرسید. ^{۲۴} آنگاه پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند، حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند. آنها هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند.

^{۲۵} بعد از آن داریوش پادشاه به تمامی قومها و ملتها و زبانهای که در تمامی آن سرزمین ساکن بودند، نوشت: «سلامتی شما افزون باد! ^{۲۶} از حضور من فرمانی صادر شده است که در سراسر قلمرو سلطنتم، مردم می‌باید به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند

زیرا که او خدای زنده است

و تا به ابد پاینده.

و پادشاهی او بی‌زوال

و سلطنت او بی‌انتهاست.

^{۲۷} اوست که نجات می‌دهد و می‌رھاند

و نشانه‌ها و عجایب را

در آسمان و در زمین آشکار می‌سازد

و اوست که دانیال را

از چنگ شیران رهایی داده است.»

^{۲۸} پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کوروش پارسی، کامروا می‌بود.

خواب دانیال درباره چهار وحش

V در سال اول پلشصر، پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ^۲ پس دانیال صحبت کرده گفت: «شبگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای بزرگ ریختند. ^۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند، از دریا بیرون آمدند. ^۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد. ^۵ و اینک وحش دوم که مثل خرس بود. او بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: «برخیز و گوشت بسیار بخور.» ^۶ بعد از آن نگرستم و اینک وحش دیگر مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ^۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار نیرومند بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقیمانده را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند، بود و ده شاخ داشت. ^۸ پس در این شاخها ملاحظه می‌کردم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از

آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان داشت و دهانی که سخنان تکبرآمیز می گفت.

قدیم‌الایام حکم می‌راند

۹ «و نگاه می‌کردم؛

تختها برقرار شد

و قدیم‌الایام جلوس فرمود

و لباس او مثل برف سفید

و موی سرش مثل پشم پاک

و عرش او شعله‌های آتش

و چرخهای آن آتش شعله‌ور بود.

۱۰ نه‌ری از آتش جاری شده،

از پیش روی او بیرون آمد.

هزاران هزار او را خدمت می‌کردند

و هزاران هزار به حضور وی ایستاده بودند.

دیوان برپا شد

و دفترها گشوده گردید.

۱۱ آنگاه نگاه کردم به خاطر سخنان تکبرآمیزی

که آن شاخ می‌گفت. پس نگریستم تا آن وحش

کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل

تسلیم شد. ۱۲ اما وحشهای دیگر سلطنت را از ایشان

گرفتند، لیکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان

داده شد.

حکومت پسر انسان

۱۳ و در رویای شب نگریستم

و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد

و نزد قدیم‌الایام رسید

و او را به حضور وی آوردند.

۱۴ و سلطنت و جلال و پادشاهی به او داده شد

تا همه قوم‌ها و ملتها و زبانها او را خدمت نمایند.

سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است
و پادشاهی او قطع نخواهد شد.

تعبیر خواب

۱۵ اما روح من، دانیال، در بدنم مدهوش شد

و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۱۶ و به یکی از

حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از او

پرسیدم و او با من سخن گفته، تفسیر امور را برای

من بیان کرد، ۱۷ که "این وحش‌های بزرگی که شماره

ایشان چهار است، چهار پادشاه می‌باشند که از زمین

خواهند برخاست. ۱۸ اما مقدسان آن متعال سلطنت

را خواهند گرفت و مملکت را تا به ابد و تا به ابد

متصرف خواهند بود."

۱۹ آنگاه خواستم که حقیقت امر را درباره وحش

چهارم بدانم که متفاوت با همه دیگران و بسیار

هولناک بود و دندانه‌های آهنین و چنگالهای برنجین

داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به

پایهای خود پایمال می‌نمود. ۲۰ و درباره آن ده شاخ هم

خواستم، بدانم که بر سرش بود و نیز درباره آن شاخ

دیگر که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد، یعنی

آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز

می‌گفت، داشت و بزرگتر از رفقاییش می‌نمود. ۲۱ پس

ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، بر

ایشان استیلا یافت. ۲۲ تا حینی که قدیم‌الایام آمد و

داوری به مقدسان آن متعال تسلیم شد و زمانی رسید

که مقدسان، پادشاهی را به تصرف آوردند. ۲۳ پس او

چنین گفت:

"وحش چهارم،

سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود

و مخالف همه سلطنتها خواهد بود

و تمامی جهان را خواهد خورد

و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.

۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضد آن متعال خواهد گفت و مقدسان آن متعال را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل زمانها و قوانین را خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها محو و نابود خواهند نمود. ۲۷ و پادشاهی و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست، به قوم مقدسان آن متعال داده خواهد شد که پادشاهی او پادشاهی جاودانی است و تمامی ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکرای من، دانیال، مرا بسیار مضطرب نمود و رنگ از صورتم پرید، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

روای قوچ و بز

در سال سوم سلطنت پلشصر پادشاه، روایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه روایی اول به من آشکار شده بود. ۲ و در رویا نگاه کردم و می‌دیدم که من در شاه‌نشین شوش که در ولایت عیلام می‌باشد، بودم و در عالم رویا دیدم که نزد آبراه اولای می‌باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، ناگاه قوچی دیدم که

نزد آبراه ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر، و شاخ بلندتر در آخر برآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد. آن قوچ هر چه می‌خواست، می‌کرد، و قویتر می‌شد. ۵ و حینی که متفکر می‌بودم، اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آمد بی‌آنکه زمین را لمس کند و در میان چشمان بز نر، شاخی چشمگیر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد آبراه ایستاده دیدم، آمد و به شدت قوت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید بر او به شدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود. پس او را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد. ۸ و بز نر بی‌نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر به سوی بادهای چهارگانه آسمان برآمد. ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر سرزمینها بسیار بزرگ شد. ۱۰ و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکریان و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود. ۱۱ و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او ویران گردید. ۱۲ به سبب عصیان، لشکری همراه با قربانی دائمی به وی داده شد و آن لشکر راستی را به زمین انداخت و او عمل نموده، کامیاب گردید. ۱۳ آنگاه مقدسی را شنیدم که سخن می‌گفت، و مقدسی دیگر از آن یک که سخن می‌گفت، پرسید که «رویا درباره قربانی دایمی و عصیان مرگبار که فُدس و لشکر را به پایمال شدن

تسلیم می‌کند، تا به کی خواهد بود؟»^{۱۴} او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و صبح؛ آنگاه قدس به وضعیت درست خود برخواهد گشت.»

معنی رویا

^{۱۵} و چون من دانیال رویا را دیدم و خواستم معنی آن را بفهمم، ناگاه کسی در منظر یک مرد نزد من بایستاد. ^{۱۶} و صدای آدمی را از میان آبراه اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: «ای جبرائیل، این مرد را از معنی این رویا آگاه ساز.»^{۱۷} پس او نزد جایی که ایستاده بودم، آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود درافتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان، بدان که این رویا برای زمان آخر می‌باشد.»

^{۱۸} و حینی که او با من سخن می‌گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم. و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم، برپا داشت. ^{۱۹} و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم، زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد. ^{۲۰} اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی، پادشاهان مادها و پارسیان می‌باشند. ^{۲۱} و آن بز نر پرموی پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود، پادشاه اول است. ^{۲۲} چهار شاخی که پس از شکسته شدن آن شاخ در جایش برآمدند، چهار سلطنت هستند که از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد. ^{۲۳} و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به نهایت خود رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت‌روی و در درک معماها ماهر، خواهد برخاست. ^{۲۴} قدرت او بزرگ خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و ویرانی‌های عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، عمل خواهد کرد. او قدرتمندان و قوم

مقدس را هلاک خواهد نمود. ^{۲۵} و از مهارت او، حيله در دستش رونق خواهد گرفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را در یک آن هلاک خواهد ساخت و به ضد امیر امیران برخواهد خاست، اما شکسته خواهد شد، بی‌آنکه دست بشری در کار باشد. ^{۲۶} رویایی که درباره شام و صبح گفته شد، یقین است، اما تو رویا را مَهر و موم کن، زیرا که مربوط به روزهای بسیار دور است.»

^{۲۷} آنگاه من، دانیال، تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رویا در حیرت بودم و آن را درک نمی‌کردم.

دعای دانیال

۹ در سال اول داریوش پسر آخَشوَرُش* که از نسل مادها و بر مملکت گلدانیان پادشاه شده بود. ^۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، شماره سالهایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود، از کتب فهمیدم که پیش از تمام شدن ویرانی اورشلیم، هفتاد سال باید بگذرد.

^۳ پس روی خود را به سوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و التماسها و روزه و پلاس و خاکستر درخواست نمایم؛ ^۴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: ای خداوند خدای بزرگ و مهیب که عهد و رحمت را با دوستداران خویش و آنانی که فرامین تو را به جا می‌آورند، نگاه می‌داری. ^۵ ما گناه کرده و عصیان ورزیده‌ایم، شرارت نموده و سرکشی کرده‌ایم و از اوامر و احکام تو تجاوز نموده‌ایم. ^۶ به بندگانت، به انبیاپی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم سرزمین سخن

* ۱.۹ همان خشایارشا

خود برگردانی، زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه اطرافیان ما رسوا شده است.^{۱۷} پس حال ای خدای ما دعا و التماسهای بنده خود را جواب ده و روی خود را بر قدس خویش که ویران شده است، به خاطر خداوندیت تابان ساز.^{۱۸} ای خدایم، گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که اسم بر آن است، بنگر، زیرا که ما التماسهای خود را نه بر پایه عدالت خویش، بلکه بر پایه رحمتهای بزرگ تو به حضور تو می‌آوریم.^{۱۹} ای خداوند، بشنو. ای خداوند، بیمارم. ای خداوند، گوش نموده، عمل فرما. ای خدای من، به خاطر خودت درنگ منما، زیرا که شهر تو و قوم تو اسم تو را بر خود دارند.»

پیام جبرائیل دربارهٔ هفتاد هفته

^{۲۰} و چون من هنوز سخن می‌گفتم و دعا می‌نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و التماسهای خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش بیان می‌داشتم،^{۲۱} در حینی که در دعا سخن می‌گفتم، آن مرد، جبرائیل، که او را در رویای اول دیده بودم، به سرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شامگاهی نزد من رسید،^{۲۲} و مرا اعلام نمود و با من صحبت کرده، گفت: «ای دانیال، الان من بیرون آمده‌ام تا تو را بصیرت و فهم بخشم.^{۲۳} در ابتدای التماسهای تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم، زیرا که تو بسیار محبوب هستی. پس در این کلام تفکر کن و رویا را بفهم.^{۲۴} هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می‌باشد تا تقصیرهای آنها به پایان رسد و گناهان آنها انتها پذیرد و کفاره به جهت عصیان انجام گیرد و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مظهر گردد و قدس الاقداس مسح شود.^{۲۵} پس بدان و بفهم که

گفتند، گوش نگرفته‌ایم.^۷ ای خداوند، عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است؛ از آن مردم یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان، چه نزدیک و چه دور، در همه سرزمینهایی که ایشان را به خاطر خیانتی که به تو ورزیده‌اند، در آنها پراکنده ساخته‌ای.^۸ ای خداوند، رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است، زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.^۹ خداوند خدای ما را رحمتها و بخشایشهاست، هرچند به او گناه ورزیده‌ایم.^{۱۰} کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله خادمانش انبیا پیش ما نهاد، گام برداریم.^{۱۱} و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و رویگردان شده، به صدای تو گوش نگرفته‌اند، از این رو لعنت و سوگندی که در تورات موسی خادم خدا نوشته شده است، بر ما نازل گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم.^{۱۲} و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما داوری می‌نمودند، گفته بود، برقرار کرده و بالای بزرگی بر ما وارد آورده است، زیرا که زیر تمامی آسمان چیزی همانند آنکه بر اورشلیم واقع شده، روی نداده است.^{۱۳} تمامی این بلا مطابق آنچه در تورات موسی نوشته شده، بر ما روی داده است. در ضمن نزد یهوه خدای خود درخواست ننمودیم تا از ناطاعتی خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم.^{۱۴} بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد، زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می‌کند، عادل است، اما ما به صدای او گوش نگرفتیم.^{۱۵} «پس الان، ای خداوند خدای ما، که قوم خود را به دست قوی از سرزمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده‌ای، چنانکه امروز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نموده‌ایم.^{۱۶} ای خداوند، تمنا آنکه مطابق تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس

ایشان چیره شد و فرار کرده، خود را پنهان نمودند. ^۸ پس من تنها ماندم و آن رویای بزرگ را مشاهده نمودم و قوت در من باقی نماند و شادی من به پژمردگی تبدیل شد و دیگر هیچ رمق نداشتم. ^۹ اما صدای سخنانش را شنیدم. و چون صدای کلام او را شنیدم، به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم. ^{۱۰} که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید. ^{۱۱} و مرا گفت: «ای دانیال، مرد بسیار محبوب، کلامی را که من به تو می‌گویم، بفهم و بر پایهای خود بایست، زیرا که الان نزد تو فرستاده شده‌ام.» و چون این کلام را به من گفت، لرزان بایستادم.

^{۱۲} آنگاه مرا گفت: «ای دانیال مترس، زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی، سخنان تو مقبول گردید و من به خاطر سخنانت آمده‌ام. ^{۱۳} اما رئیس مملکت پارس بیست و یک روز با من مقاومت نمود و میکائیل که یکی از رئیسان ارشد است، به یاری من آمد، زیرا که آنجا نزد پادشاهان پارس مانده بودم. ^{۱۴} و حال آمده‌ام تا تو را از آنچه در روزهای آخر بر قوم تو واقع خواهد شد، اطلاع دهم، زیرا که این رویا برای روزهایی است که هنوز باید بیاید.»

^{۱۵} و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود، به روی خود بر زمین افتاده، لال شدم. ^{۱۶} که ناگاه کسی به شبیه آدمیان لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، سخن گفتم. به آن کسی که پیش من ایستاده بود، گفتم: «ای آقایم، از این رویا درد شدیدی مرا درگرفته است و دیگر هیچ رمق ندارم. ^{۱۷} پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من نیست و حتی نفس هم در من نمانده است.» ^{۱۸} پس آن که به منظر یک مرد بود، بار دیگر مرا لمس نموده، به من

از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و اورشلیم با کوچه‌ها و خندقش در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. ^{۲۶} و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح گنده خواهد گردید و چیزی از آن او نخواهد بود. و قوم آن رئیس که می‌آید، شهر و قدس را ویران خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا به آخر جنگ. پس ویرانی‌ها مقرر است. ^{۲۷} او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نیمه آن هفته، قربانی و هدیه را متوقف خواهد ساخت و بر بال رجاسات، ویران کننده‌ای خواهد آمد، والی نهایت تا پایانی که مقرر است، بر ویران کننده ریخته شود.»

روای ترسناک دانیال از یک مرد

۱۰ در سال سوم کوروش پادشاه پارس، امری بر دانیال که بَلَطَشَصَّر نیز خوانده می‌شد، آشکار گردید و آن پیام درست بود و درباره نبردی بزرگ. پس پیام را فهمید و رویا را درک کرد. ^۲ در آن روزها من، دانیال، سه هفته تمام ماتم گرفتم. ^۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا پایان آن سه هفته خویشتن را تدهین ننمودم. ^۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول، من بر کنار رود بزرگ، یعنی دجله بودم. ^۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی آراسته به کتان که کمربندی از طلای اوفاز بر کمر خود داشت، ^۶ و بدن او مثل زَترِجد بود و روی او همانند برق آسمان؛ چشمانش مثل شعله‌های آتش و بازوها و پایهای درخشنده چون برنج صیقل یافته و صدای کلام او مثل صدای جماعتی بزرگ.

^۷ من، دانیال، تنها، آن رویا را دیدم و کسانی که همراه من بودند، رویا را ندیدند، لیکن لرزشی بزرگ بر

و آنکه او را در آن زمان حمایت خواهد نمود، تسلیم خواهند شد.

^۷ آنگاه کسی از جوانه‌های ریشه‌هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان جنگ نموده، غلبه خواهد یافت. ^۸ و خدایان و بت‌های ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ^۹ آنگاه پادشاه شمال به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود باز خواهد گشت. ^{۱۰} و پسرانش جنگ خواهند نمود و گروهی از لشکرهای بزرگ را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و بار دیگر جنگ را تا قلعه او پیش خواهند برد. ^{۱۱} آنگاه پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود. پادشاه شمال گروه بزرگی برپا خواهد کرد، ولی آن گروه به دست پادشاه جنوب تسلیم خواهند شد. ^{۱۲} و چون آن گروه از میان برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و میلیون‌ها را هلاک خواهد ساخت، اما قوت نخواهد یافت. ^{۱۳} پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری بزرگتر از اول برپا خواهد نمود و بعد از سالهایی چند، با لشکری بزرگ و تجهیزاتی فراوان خواهد آمد.

^{۱۴} و در آن وقت بسیاری به ضد پادشاه جنوب برخوانند خاست و بعضی از ستم‌پیشه‌گان قوم تو، خویشانش را خواهند برافراشت تا رویا را به انجام برسانند، اما ناکام خواهند ماند.

^{۱۵} پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه فوجهای جنوب و نه بهترین سربازانش یاری مقاومت خواهند داشت، زیرا او را هیچ یاری مقاومت نخواهد بود.

قوت بخشید، ^{۱۹} و گفت: «ای مرد بسیار محبوب، مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت، قوت گرفتم و گفتم: «ای آقایم، بگو، زیرا که مرا قوت دادی.» ^{۲۰} پس گفت: «آیا می‌دانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ اکنون برمی‌گردم تا با رئیس پارس جنگ نمایم و به محض بیرون رفتنم، اینک رئیس یونان خواهد آمد. ^{۲۱} لیکن تو را از آنچه در کتاب حق نوشته شده است، اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.

۱۱ و در سال اول داریوش مادی، من، جبرائیل، نیز ایستاده بودم تا او، میکائیل، را پشتیبانی کنم و تقویتش دهم.

^۲ و الان تو را به حقیقت اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در پارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود. و چون به خاطر توانگری خویش قوی گردد، همه را به ضد مملکت یونان برخواند انگیخت. ^۳ و پادشاهی نیرومند خواهد برخاست و بر مملکت بزرگی سلطنت خواهد نمود و مطابق اراده خود عمل خواهد کرد. ^۴ و چون برخیزد، سلطنت او شکسته خواهد شد و به سوی بادهای چهارگانه آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به نسل او و نه مطابق اقتداری که او می‌داشت، زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد. ^۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او، سلطنت بزرگی خواهد بود. ^۶ و بعد از سالهایی چند، ایشان همدستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او صلح خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود را نگه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش

خواهد شد، اما یارای مقاومت نخواهد داشت، زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود.^{۲۶} و آنانی که خوراک او را می خورند، او را شکست خواهند داد و لشکر او از بین رفته، و بسیاری کشته خواهند افتاد.^{۲۷} دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد. آنها بر یک سفره دروغها خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت، زیرا که انتها هنوز برای وقت معین خواهد بود.^{۲۸} پس پادشاه شمال با اموال بسیار به سرزمین خود مراجعت خواهد کرد، ولی دلش به ضد عهد مقدس مصمم خواهد بود پس مطابق اراده خود عمل نموده، و سپس به سرزمین خود خواهد برگشت.^{۲۹} در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد، لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود.^{۳۰} و کشتیها از کتیم به ضد او خواهند آمد. از این رو مایوس شده، عقب خواهد نشست و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، مطابق اراده خود عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدس را ترک می کنند، توجه نشان خواهد داد.^{۳۱} فوجها از جانب او برخاسته، قدس و قلعه اش را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، مکروه و برانگیز را برپا خواهند داشت.^{۳۲} و آنانی را که به ضد عهد شرارت می ورزند، با چرب زبانی گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می شناسند، قوی شده، کارهای بزرگ خواهند نمود.^{۳۳} حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن روزهایی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد.^{۳۴} و چون بیفتند، یاری اندکی به ایشان خواهد رسید. اما بسیاری با چرب زبانی به ایشان ملحق خواهند شد.^{۳۵} و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا پاک و سفید شوند تا آنگاه که زمان آخر در رسد، زیرا که زمان معین، هنوز نیست.^{۳۶} و آن پادشاه مطابق اراده خود عمل نموده، خویشتن را بر همه خدایان افراشته، بزرگ خواهد نمود

^{۱۶} و آن کس که به ضد وی می آید، مطابق رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود، پس در فخر سرزمینها توقف خواهد کرد و آن به دست وی تلف خواهد شد.^{۱۷} و عزیمت خواهد نمود که با همه نیروی مملکت خویش بیاید. و با او آشتی خواهد کرد و او دختر زنان را به پادشاه جنوب خواهد داد تا حکومت او را تباه سازد. اما کامیاب نخواهد شد و به مقصودش نخواهد رسید.^{۱۸} پس به سوی سرزمینهای ساحلی توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری به گستاخی وی پایان خواهد داد. آری، انتقام گستاخی او را از او خواهد گرفت.^{۱۹} پس به سوی قلعه های سرزمین خویش توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.

^{۲۰} سپس در جای او کسی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک روزهایی او نیز هلاک خواهد شد، نه به غضب و نه به جنگ.^{۲۱} و در جای او شخصی فرومایه خواهد برخاست، اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او بی خبر آمده، سلطنت را با حيله ها خواهد گرفت.^{۲۲} و سیل فوجها و حتی رئیس عهد از حضور او رفته شده و در هم خواهد شکست.^{۲۳} و از وقتی که ایشان با وی همداستان شده باشند، او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی کم، ترقی کرده و بزرگ خواهد شد.^{۲۴} و ناگهان به برومندترین شهرها وارد شده، کارهایی را که نه پدران و نه پدران پدران کرده باشند، به جا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را میان ایشان به سخاوتمندی تقسیم خواهد کرد و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن این برای اندک زمانی خواهد بود.^{۲۵} آنگاه به قوت و عزمی راسخ با لشکر بزرگی به ضد پادشاه جنوب خواهد آمد و پادشاه جنوب با فوجی بسیار بزرگ و قوی آماده نبرد

زمان آخر

۱۲ و در آن زمان میکائیل، رئیس بزرگی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که نظیر آن از زمانی که قومی به وجود آمد تا آن روز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که نامش در دفتر نوشته شده باشد، رهایی خواهد یافت.^۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.^۳ و حکیمان مثل روشنای آسمانها خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا به ابد.^۴ اما تو، ای دانیال، کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مَهر کن. بسیاری به این سو و آن سو خواهند رفت و علم افزوده خواهد گردید.»

^۵ پس من، دانیال، نظر کردم و اینک دو نفر دیگر، یکی به این طرف و دیگری به آن طرف رود ایستاده بودند.^۶ و یکی از ایشان به آن مرد کتان‌پوش که بالاتر بر کناره رود ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا به کی خواهد بود؟»^۷ و آن مرد کتان‌پوش را که بالاتر بر کناره رود ایستاده بود، شنیدم که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به او که زنده ابدی است، قسم خورد که آن برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود. و چون شکستگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به پایان خواهد رسید.

^۸ و من شنیدم، اما درک نکردم. پس گفتم: «ای آقایم، آخر این امور چه خواهد بود؟»^۹ او جواب داد که «ای دانیال، برو، زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مَهر شده است.^{۱۰} بسیاری پاک و سفید و تصفیه خواهند گردید، اما شریران، شرارت خواهند کرد و

و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا به کمال رسیدن غضب، کامیاب خواهد بود، زیرا آنچه مقدر است، به وقوع خواهد پیوست.^{۱۱} او نه به خدای پدران خود و نه به آن که فخر زنان است، اعتنا خواهد نمود. حتی به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود، زیرا خویشتن را از همه بلندتر خواهد شمرد.^{۱۲} و به جای او خدای قلعه‌ها را حرمت خواهد نهاد و خدایی را که پدرانش او را نشانختند، با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و چیزهای نفیس حرمت خواهد نمود.^{۱۳} و با قلعه‌های مستحکم مثل خدای بیگانه عمل خواهد کرد و آنانی را که به او اعتراف نمایند، عَرتشان را خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار حاکم خواهد ساخت و سرزمین را برای بهایی تقسیم خواهد کرد.

^{۱۴} و در زمان آخر، پادشاه جنوب با وی جنگ خواهد نمود و پادشاه شمال با اربابها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به سرزمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد نمود.^{۱۵} و به فخر سرزمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد، اما اینان، یعنی اِدوم و موآب و سران عَمّونیان از دست او خلاصی خواهند یافت.^{۱۶} او دست خود را بر کشورها دراز خواهد کرد و سرزمین مصر رهایی نخواهد یافت.^{۱۷} و بر خزانه‌های طلا و نقره و بر همه چیزهای مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان از او پیروی خواهند کرد.^{۱۸} لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، بنابراین با خشم بزرگی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را هلاک کرده، به تمامی نابود خواهد ساخت.^{۱۹} و خیمه‌های شاهانه خود را در میان دریا و کوه مجید مقدس برپا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و هیچ کس او را یاری نخواهد کرد.

کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تا به آخر برو، زیرا که استراحت خواهی یافت و در آخر این روزها در جایگاه مقرر خویش برپا خواهی ایستاد.»	هیچ کدام از شیران، نخواهند فهمید؛ لیکن حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و از هنگام متوقف شدن قربانی دایمی و برپا نمودن مکروه ویرانگر، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. ۱۲ خوشا به حال آنکه انتظار

هوشع

نکاتی چند درباره کتاب هوشع

کتاب هوشع از جمله کتابهای انبیای کوچک به شمار می‌رود. کوچکی این کتابها به علت حجم آنهاست که در مقایسه با کتابهای اشعیا و ارمیا و حزقیال این نام را به خود گرفته‌اند. هوشع در سالهای آخرین پادشاهی شمالی، یعنی اسرائیل، زندگی می‌کرد و نبوت می‌نمود. پادشاهی شمالی، به 'إفرایم' نیز موسوم است، چرا که افرایم بزرگترین قبیله در آن بود. در این دوره پادشاهی شمالی در وضعیتی متلاطم قرار داشت و پادشاهان یکی پس از دیگری بر تخت می‌نشستند و سقوط می‌کردند، تا اینکه سرانجام، پادشاهی شمالی در سالهای ۷۲۲-۷۲۱ قبل از میلاد به دست آشوریان از میان رفت و اهالی آن به اسارت برده شد.

اگر بخواهیم موضوع اصلی کتاب را در یک کلمه بیان کنیم، بهترین واژه "بی‌وفایی" خواهد بود. اسرائیل به خدا و به محبت بی‌پایان او بی‌وفایی کرد. پیمان‌شکنی اهالی اسرائیل نسبت به خدا، زناى روحانی به شمار می‌آمد.

تقسیم‌بندی کلی

همسر خائن و شوهر وفادار (فصول ۱ تا ۳)

اسرائیل خائن و خدای وفادار (فصول ۴ تا ۱۴)

اسرائیل پایان خواهم داد. ^۵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.

^۶ پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید. و

خداوند، او را گفت: «او را لوروحامه* نام بگذار، زیرا

بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود،

بلکه ایشان را از میان به تمامی خواهم برداشت. ^۷ لیکن

بر خاندان یهودا رحمت خواهم کرد و ایشان را نجات

خواهم داد، نه به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و

سواران، بلکه به یهوه خدای ایشان!»

^۸ و چون جوهر، لوروحامه را از شیر بازداشته

بود، حامله شده، پسری زایید. ^۹ و خداوند گفت: «نام

او را لوعمی* بخوان، زیرا که شما قوم من نیستید و من

خدای شما نیستم.» ^{۱۰} لیکن شماره قوم اسرائیل مثل

۱ کلام خداوند که در روزهای غُزیا و یوتام و آحاز و جَزَقیا پادشاهان یهودا و در روزهای یُزبعام پسر یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع پسر یثیری نازل شد.

همسر و فرزندان هوشع

^۲ ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به

هوشع گفت: «برو و زنی فاحشه و فرزندان فحشا

برای خود بگیر، زیرا که این سرزمین از خداوند برگشته،

سخت هرزه شده است.» ^۳ پس هوشع رفت و جوهر

دختر دِیلاپیم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش

زایید. ^۴ خداوند او را گفت: «او را یزرعیل نام بگذار،

زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از

خاندان ییهو خواهم گرفت و به پادشاهی خاندان

* ۶.۱ «لوروحامه» یعنی «آن که بر او رحم نشده». * ۹.۱ «لوعمی» یعنی «قوم من نیستید».

ریگ دریا خواهد بود که نتوان اندازه گرفت و نتوان شمرد. و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد: «شما قوم من نیستید»، در آنجا گفته خواهد شد: «پسران خدای زنده» می‌باشید.^{۱۱} و مردم یهودا و قوم اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رهبر به جهت خود خواهند گماشت. و ایشان از آن سرزمین برخوانند آمد، زیرا که روز یزرعیل، روز بزرگی خواهد بود.

پی‌وفایی اسرائیل مجازات می‌شود

۲ به برادران خود عمی* بگویند و به خواهران خویش روحامه*!

۲ دلیل بیاورید!

بر مادر خود دلیل آورید!

زیرا که او زن من نیست

و من شوهر او نیستم.

بنابراین زناي خود را از پیش رویش

و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش

رفع بنماید.

۳ مبادا لباس او را کنده،

وی را برهنه نمایم

و او را مثل زادرزش گردانیده،

مانند بیابان واگذارم

و مثل زمین خشک گردانیده،

به تشنگی بکشم.

۴ بر فرزندان رحم نخواهم کرد،

چونکه فرزندان زنا می‌باشند.

۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده،

آنکه به ایشان حامله شد،

پی‌شرمی کرده است؛

چرا که گفت: "در پی عاشقان خود

که نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت

به من داده اند، خواهم رفت."

۶ بنابراین، راه او را به خارها خواهم بست

و گرد او دیواری بنا خواهم نمود

تا راههای خود را نیابد.

۷ و هرچند عاشقان خود را تعقیب نماید،

به ایشان نخواهد رسید،

و هرچند ایشان را بجوید، نخواهد یافت.

پس خواهد گفت:

می‌روم و نزد شوهر نخستین خود برمی‌گردم،

زیرا در آن وقت از کنون

مرا خوشتر می‌گذشت."

۸ اما او نمی‌دانست که من بودم که

گندم و شیر و روغن را به او می‌دادم

و نقره و طلايی را که برای بَعْل صرف می‌کردند،

برایش می‌افزودم.

۹ پس من گندم خود را در فصلش،

و شیر خویش را در موسمش

از او باز خواهم گرفت

و پشم و کتان خود را

که می‌بایست برهنگی او را بپوشاند،

برخواهم داشت.

۱۰ و الان کار زشت او را

در نظر عاشقانش آشکار خواهم ساخت

و هیچ کس او را از دست من نخواهد رهانید.

۱۱ و تمامی شادی او و عیدها

و ماههای نو و سبت‌ها

و تمامی موسمه‌هایش را متوقف خواهم ساخت.

۱۲ و تاکها و انجیرهایش را که گفته بود:

"اینها مزد من می‌باشد که

شفقت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید. ۲۰ و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم، آنگاه بیهو را خواهی شناخت.»

۲۱ و خداوند می‌گوید:

من خطاب خواهم کرد،
آسمانها را خطاب خواهم کرد
و آنها زمین را خطاب خواهند کرد.
۲۲ و زمین گندم و شیره
و روغن را خطاب خواهد کرد
و آنها پزرعیل* را خطاب خواهند کرد.
۲۳ و او را برای خود در زمین خواهم کاشت
و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود
و به لوعمی خواهم گفت:
"تو قوم من هستی."
و او جواب خواهد داد:
"تو خدای من می‌باشی."

آشتی هوشع با همسرش

۳ خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه مردی دیگر و زناکار می‌باشد، دوست بدار، چنانکه خداوند قوم اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرص نانهای کشمشی را دوست می‌دارند.» ۲ پس او را برای خود به پانزده مثقال* نقره و یک حومر* و نصف حومر جو خریدم، ۳ و او را گفتم: «با من روزهای بسیار خواهی ماند. فاحشگی مکن و از آن مرد دیگر مباش. من نیز از آن تو خواهم بود.»

۴ زیرا که قوم اسرائیل روزهای بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون ستون و

عاشقانم به من داده‌اند»،
ویران خواهم ساخت
و آنها را جنگل خواهم گردانید
تا حیوانات صحرا آنها را بخورند.
۱۳ و خداوند می‌گوید که:
انتقام روزهای بعلها را از او خواهم کشید
که برای آنها بخور می‌سوزانید
و خویشتن را به گوشوارها و
زیورهای خود آرایش داده،
از پی عاشقان خود می‌رفت،
و مرا فراموش کرده بود.
۱۴ بنابراین اینک او را فریفته،
به بیابان خواهم آورد
و سخنان فریبنده به او خواهم گفت.
۱۵ و تاکستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد
و وادی عخور* را
به دروازه امید تبدیل خواهم ساخت
و در آنجا مانند روزهای جوانی‌اش
و مثل روز بیرون آمدنش از سرزمین مصر
خواهد سرایید.

۱۶ و خداوند می‌گوید که «در آن روز مرا ایستی، یعنی شوهر من خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت، ۱۷ زیرا که نامهای بعلها را از دهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود گفته نشوند. ۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و پرندگان هوا و خزندگان زمین عهد خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ را از سرزمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید. ۱۹ و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و

* ۱۵.۲ "عخور" به معنی "آشفگی" است. * ۲۲.۲ "پزرعیل" یعنی «خدا می‌کارد». * ۲.۳ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است. * ۲.۳ یک "حومر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است.

بدون ایفود و ترافیم* خواهند ماند.^۵ و بعد از آن قوم اسرائیل بازگشت نموده، پیهه خدای خویش و پادشاه خود داوود را خواهند جست و در روزهای بازپسین با ترس به سوی خداوند و نیکویی او خواهند آمد.

محاکمه اسرائیل

۴ ای قوم اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید، زیرا خداوند را با ساکنان سرزمین محاکمه‌ای است، چونکه در این سرزمین، نه وفا یافت می‌شود و نه محبت، و نه معرفت خدا؛^۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری. تعدی می‌نمایند و خونریزی در پی خونریزی! بنا بر این، زمین ماتم می‌کند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا و پرندگان هوا پی قوت می‌شوند و ماهیان دریا نیز تلف می‌گردند.

۴ با اینحال هیچ کس بحث ننماید و هیچ کس توبیخ نکند، زیرا که قوم تو همانند بحث کنندگان با کاهن‌اند.^۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت.^۶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند! چونکه تو معرفت را ترک نمودی، من نیز تو را ترک نمودم

که برای من کاهن نشوی. چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی، من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود.^۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من گناه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی تبدیل خواهم ساخت.^۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصبان ایشان مشغول نمودند.^۹ پس کاهنان مثل قوم خواهند بود و مکافات راههای ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای کارهای ایشان را به ایشان خواهم داد.^{۱۰} خواهند خورد، اما سیر نخواهند شد، زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید، زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده‌اند.^{۱۱} زنا و شراب و شیره دل ایشان را می‌ریاید.^{۱۲} قوم من از چوب خود درخواست می‌کنند و عصای ایشان به ایشان خبر می‌دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را گمراه کرده است و خدای خود را برای فاحشگی رها کرده‌اند.^{۱۳} بر قله‌های کوه‌ها قربانی تقدیم می‌کنند و بر تپه‌ها، زیر درختان بلوط و سپیدار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخور می‌سوزانند.

از این جهت دختران شما زنا می کنند،
و عروسه‌های شما فاحشه‌گری می نمایند.
۱۴ من دختران شما را حینی که زنا می کنند،
و عروسه‌های شما را حینی
که فاحشه‌گری می نمایند،
سزا نخواهم داد.
زیرا که خود مردان با فاحشه‌ها خلوت می کنند
و با فاحشه‌های بتخانه‌ها قربانی تقدیم می دارند.
پس قومی که فهم ندارند، تباه خواهند شد.

۱۵ ای اسرائیل، اگرچه تو زنا می کنی،
مگذار یهودا تقصیرکار شود.
به چلچال نروید
و به بیت آون برنیا یید
و به حیات بیهوه قسم نخورید.
۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش،
سرکشی نموده است.
پس آیا خداوند ایشان را اکنون مثل بره‌ها
در مرتع وسیع خواهد چرانید؟
۱۷ افرایم به تنها پیوسته است؛
پس او را واگذارید.
۱۸ چون شرابشان تمام شود،
خود را به فحشا می سپارند
و حاکمانشان بی شرمی را بسیار دوست می دارند.
۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید
و ایشان از قربانی‌های خویش
خلج خواهند شد.

مجازات بر اسرائیل و یهودا

ای کاهنان، این را بشنوید،
و ای خاندان اسرائیل گوش نمایید،
و ای خاندان سلطنتی گوش گیرید،

زیرا که این داوری برای شماست؛
چونکه شما در مصفه دام شدید
و توری گسترده بر تابور.
۲ عاصیان در کشتار افراط نموده‌اند،
پس من همگی ایشان را تنبیه خواهم نمود.
۳ من افرایم را می شناسم،
و اسرائیل از من مخفی نیست،
زیرا که حال، تو، ای افرایم،
مرتکب زنا شده‌ای
و اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است.
۴ کارهای ایشان مانع می شود که
به سوی خدا بازگشت نمایند،
چونکه روح زناکاری در قلب ایشان است
و خداوند را نمی شناسند.
۵ و تکبر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می دهد.
اسرائیل و افرایم در گناه خود می لغزند
و یهودا نیز همراه ایشان خواهد لغزید.
۶ گوسفندان و گاوان خود را می آورند
تا خداوند را بجویند،
اما او را نخواهند یافت،
چونکه خود را از ایشان دور ساخته است.
۷ به خداوند خیانت ورزیده‌اند،
زیرا فرزندان اجنبی به دنیا آورده‌اند.
الان جشنهای ماه نو،
ایشان را با ملکه‌های ایشان خواهد بلعید.
۸ در چعبه شیپور و در رآمه سرنا بنوازید،
و در بیت آون نفیر جنگ سر دهید؛
در پی تو خواهیم آمد، ای بنیامین!
۹ افرایم در روز تنبیه ویران خواهد شد.
در میان قبایل اسرائیل،
آنچه را که یقین است، اعلام نمودم.
۱۰ سروان اسرائیل مثل کسانی هستند که

مرزها را جا به جا می‌کنند.

پس خشم خویش را مثل آب

بر ایشان خواهم ریخت.

^{۱۱} بر افرایم ستم شده است،

و در داوری لَه گردیده،

زیرا که به پیروی از چیزهای کثیف

مصمم بود.

^{۱۲} بنابراین من برای افرایم مثل بید شده‌ام

و برای خاندان یهودا همچون پوسیدگی.

^{۱۳} چون افرایم بیماری خود را دید

و یهودا زخم خویش را،

افرایم به آشور رفته

و نزد پادشاهی که دشمن بود،

فرستاده است.

اما او شما را شفا نمی‌تواند داد

و جراحات شما را علاج نتواند نمود.

^{۱۴} من برای افرایم مثل شیر،

و برای خاندان یهودا

مانند شیر ژیان خواهم بود.

من خودم خواهم درید

و رفته خواهم ربود

و رهاننده‌ای نخواهد بود.

^{۱۵} من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت

تا ایشان به عصبان خود اعتراف نموده،

روی مرا بطلبند.

در تنگی خود

صبح زود مرا خواهند طلبید.

توبه نکردن اسرائیل و یهودا

«بپایید نزد خداوند بازگشت نمایم،

زیرا که او دریده است

و ما را شفا خواهد داد؛

او زده است

و ما را شکسته‌بندی خواهد نمود.

^۲ بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد.

در روز سوم ما را خواهد برخیزانید

و در حضور او زیست خواهیم نمود.

^۳ پس خداوند را بشناسیم

و به جد و جهد معرفت او را تعقیب نماییم.

طلوع او مثل فجر، یقین است

و بر ما مثل باران

و مانند باران آخر که زمین را سیراب می‌کند،

خواهد آمد.»

^۴ ای افرایم با تو چه کنم؟

ای یهودا با تو چه کنم؟

زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح

و مانند شبنم است که به زودی می‌گذرد.

^۵ بنابراین من ایشان را

به وسیله انبیا قطع نمودم

و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم

و داوری من مثل نور پیش می‌رود.

^۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را،

و معرفت خدا را بیشتر از قربانی‌های سوختنی.

^۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجاوز نمودند،

و در آنجا به من خیانت ورزیدند.

^۸ جلعاد شهر گناهکاران و خون آلود است.

^۹ چنانکه راهزنان برای مردم در کمین می‌باشند،

همچنان جمعیت کاهنان

در جاده شکیم می‌کشند،

به درستی که آنان مرتکب

اعمال زشت شده‌اند.

^{۱۰} در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم:

افرایم در آنجا مرتکب زنا شده،

اسرائیل خود را نجس ساخته است.

^{۱۱} و برای تو نیز، ای یهودا،

حصادی معین شده است،

آنگاه که سعادت را به قوم خود باز گردانم.

چون اسرائیل را شفا می‌دادم،

آنگاه گناه اِفرایم

و شرارت سامره آشکار گردید،

زیرا که مرتکب فریب شده‌اند.

دزدان به دزدی به درون می‌آیند

و راهزنان در بیرون تاراج می‌نمایند.

^۲ و در دل خود تفکر نمی‌کنند که

من تمامی شرارت ایشان را

به یاد آورده‌ام.

الان اعمالشان ایشان را احاطه می‌نماید؛

و آنها در مقابل چشمان من واقع شده است.

^۳ پادشاه را به شرارت خویش

و سروران را به دروغهای خود

شادمان می‌سازند.

^۴ تمامی ایشان زناکارند،

مثل تنوری که نانو آن را مشتعل سازد

که بعد از سرشتن خمیر تا ورامدش،

نیازی به برهم زدن آتش ندارد.

^۵ در روز پادشاه ما،

سروران از گری شراب، خود را بیمار ساختند

و او دست خود را به

تمسخر کنندگان دراز کرد.

^۶ زیرا که دل خود را به توطئه‌های خویش

مثل تنور آماده کردند؛

و تمامی شب خشم ایشان بالا می‌رود

و صبحگاهان همانند آتش، شعله می‌کشد.

^۷ تمامی ایشان مثل تنوری داغ شده‌اند،

داوران خویش را می‌بلعند

و همه پادشاهان ایشان می‌افتند

و در میان ایشان کسی نیست که مرا بخواند.

^۸ اِفرایم با قومها آمیخته است.

اِفرایم قرص نانی است که

برگردانیده نشده است.

^۹ غریبان قوتش را خورده‌اند و او نمی‌داند.

سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است،

و او نمی‌داند.

^{۱۰} فخر اسرائیل پیش رویش شهادت می‌دهد،

اما ایشان به یهوه خدای خود

بازگشت نمی‌نمایند

و با وجود این همه او را نمی‌طلبند.

^{۱۱} اِفرایم مانند کبوتر ساده دل، بی‌فهم است.

مصر را می‌خوانند

و به سوی آشور می‌روند.

^{۱۲} و چون می‌روند،

من دام خود را بر ایشان می‌گسترانم

و ایشان را مثل پرندگان هوا به زیر می‌اندازم

و ایشان را مطابق پیای که

به جماعت ایشان رسیده است،

تنبيه می‌نمایم.

^{۱۳} وای بر ایشان،

زیرا که از من فرار کردند.

هلاکت بر ایشان باد!

زیرا که به من عصیان ورزیدند.

اگرچه من ایشان را فدیة دادم،

لیکن به ضد من دروغ گفتند.

^{۱۴} و از دل خود نزد من فریاد نمی‌نمایند،

بلکه بر بسترهای خود شیون می‌کنند.

برای روغن و شراب جمع شده،

بر من فتنه می‌انگیزند.

^{۱۵} اگرچه من بازوهای ایشان را

تعلیم دادم و تقویت نمودم،

لیکن به ضد من بد اندیشیدند.

۱۶ ایشان بازگشت می کنند،

اما نه به سوی آن متعال.

مثل کمان خطا کننده شده اند.

سروران ایشان به خاطر غیظ زبان خویش،

به شمشیر می افتند

و به خاطر همین در سرزمین مصر،

ایشان را مسخره خواهند نمود.

اسرائیل باد کاشته است

شپیور را به دهان خود بگذار!

او مثل عقاب بر فراز خانه خداوند می آید،

زیرا که از عهد من تجاوز نمودند

و به شریعت من عصیان ورزیدند.

۲ اسرائیل نزد من فریاد می نمایند که

«ای خدای ما، ما تو را می شناسیم.»

۳ اسرائیل نیکویی را ترک کرده است.

پس دشمن او را تعقیب خواهد نمود.

۴ ایشان پادشاهان برپا نمودند،

اما نه از جانب من.

سروران تعیین کردند،

اما ایشان را نشناختم.

از نقره و طلای خویش بتها برای خود ساختند،

تا ریشه کن بشوند.

۵ ای سامره،

او گوساله تو را رد نموده است.

خشم من بر ایشان افروخته شد.

تا به کی نمی توانند پاک بشوند؟

۶ زیرا که این نیز از اسرائیل است

و صنعتگر آن را ساخته است،

بنابراین خدا نیست.

به یقین گوساله سامره خرد خواهد شد.

۷ به درستی که باد را کاشتند،

پس گردباد را خواهند دروید.

آن را محصول نیست

و خوشه هایش آرد نخواهد داد

و اگر هم بدهد،

غربیان آن را خواهند بلعید.

۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد

و الان در میان قومها

مثل ظرف بی مصرف می باشند.

۹ زیرا که ایشان مثل گورخر تنها و منفرد

به آشور رفته اند

و افرایم عاشقان اجیر کرده است.

۱۰ اگرچه ایشان در میان قومها

برای خود همدست می خزند،

من الان ایشان را جمع خواهم کرد

و پادشاه و سروران، به سبب ستم،

به خود خواهند پیچید.

۱۱ از آنجا که افرایم

قربانگاههای بسیار برای گناه ساخت،

قربانگاهها برایش باعث گناه شد.

۱۲ من هزاران احکام شریعت خود را

برای او نوشتم،

اما آنها را مثل چیز غریب شمردند.

۱۳ قربانی های سوختی مرا قربانی کردند

تا گوشت بخورند

و خداوند آنها را قبول نکرد.

انان عصیان ایشان را به یاد می آورد

و مکافات گناه را بر ایشان می رساند

و ایشان به مصر خواهند برگشت.

۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده،

قصرها بنا می کند

و یهودا شهرهای حصاردار بسیار می‌سازد.
اما من آتش به شهرهایش خواهم فرستاد
که قصرهایش را بسوزانند.

خداوند اسرائیل را مجازات خواهد کرد

۹ ای اسرائیل،
مثل قوم‌ها شادی و وجد منما،
زیرا به خدای خود زنا نمودی
و در همه خرمنگاهها
مزد فاحشی را دوست داشتی.
۲ خرمنها و حوضهای شراب‌گیری
ایشان را خوراک نخواهد داد
و شیره در آن از بین خواهد رفت.
۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد،
بلکه اِفرایم به مصر خواهد برگشت
و ایشان در آشور
چیزهای نجس خواهند خورد.
۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت
و مقبول او نخواهند شد.
قربانی‌های ایشان
مثل خوراک عزا خواهد بود
و هر که از آنها بخورد،
نجس خواهد شد،
زیرا خوراک ایشان
تنها برای اشتهای خودشان است.
و به خانه خداوند داخل نخواهد شد.
۵ پس در روزهای موسما
و در روزهای عیدهای خداوند
چه خواهید کرد؟
۶ زیرا اینک از ترس هلاکت رفته‌اند،

اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد
و موف* ایشان را دفن خواهد نمود.
مکانهای نفیس نقره ایشان را
خارها به تصرف خواهند گرفت
و در منازل ایشان
بوته‌های خار خواهد رویید.
۷ روزهای مکافات می‌آید.
روزهای مکافات می‌رسد
و اسرائیل این را خواهد دانست.
نبی احمق گردید
و صاحب روح دیوانه شد،
به خاطر زیادی گناه
و فراوانی نفرت تو.
۸ اِفرایم از جانب خدای من دیده‌بان بود.
دام صیاد بر تمامی راههای انبیا گسترده شد.
در خانه خدای ایشان دشمنی است.
۹ مثل روزهای چبعه فساد را به نهایت رسانیده‌اند،
پس عصبان ایشان را به یاد می‌آورد
و گناه ایشان را مکافات خواهد داد.
۱۰ اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتم.
پدران شما را مثل نوبر انجیر
در ابتدای موسمش دیدم.
اما ایشان به بَعْل فغور رفتند
و خویشان را برای رسوایی نذیره ساختند
و مانند معشوقه خود منفور شدند.
۱۱ جلال اِفرایم مثل مرغ می‌پرد.
زاییدن و حامله شدن
و در رحم قرار گرفتن نخواهد شد.
۱۲ و اگر فرزندان را پروراندند،
ایشان را بی‌فرزند خواهم ساخت،

* ۶.۹ همان میمفیس

به حدی که انسانی نخواهد ماند.

وای بر ایشان،

حینی که من نیز از ایشان دور شوم.

۱۳ حینی که افرایم را برگزیدم،

مثل صور در مرتع نیکو کاشته شده بود،

اما افرایم پسران خود را

برای گشتار بیرون خواهد آورد.

۱۴ ای خداوند، به ایشان بده!

چه بدهی؟

زجمی سقط کننده

و پستانهای خشک به ایشان بده.

۱۵ تمامی شرارت ایشان در چلچال است،

زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم.

پس ایشان را به خاطر کارهای زشت ایشان

از خانه خود خواهیم راند

و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت،

چونکه تمامی سروران ایشان فتنه‌انگیزند.

۱۶ افرایم خشک شده است،

و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی‌آورند

و اگر نیز بزایند،

جگرگوشه‌هایشان را خواهیم کشت.

۱۷ خدای من ایشان را ترک خواهد نمود،

چونکه او را نشنیدند؛

پس در میان قومها آواره خواهند شد.

اسرائیل تاک برومند است

۱۰ که میوه برای خود می‌آورد.

هر چه میوه زیاد می‌آورد،

قربانگاهها را زیاد می‌سازد

و هر چه زمینش نیکوتر می‌شود،

تمثالها را نیکوتر بنا می‌کند.

۲ دل ایشان پر از ناراستی است.

الان جزای تقصیرشان را خواهند کشید،

و او قربانگاههای ایشان را ویران

و تمثالهای ایشان را نابود خواهد ساخت.

۳ زیرا که اکنون می‌گویند:

«پادشاه نداریم،

چونکه از خداوند نمی‌ترسیم؛

پادشاه برای ما چه می‌توانست بکند؟»

۴ ایشان قسم‌های دروغ خورده

و عهدا بسته، سخنان پوچ می‌گویند

و عدالت مثل علفهای سمی

در شیارهای زمین می‌روید.

۵ ساکنان سامره برای

گوساله‌های بیت‌آون می‌ترسند،

زیرا که قومش برای آن ماتم می‌گیرند

و کاهانش به جهت جلال او می‌لرزند،

زیرا که از آن دور شده است.

۶ و آن را نیز به آشور،

به جهت خراج برای پادشاه دشمن

خواهند برد.

افرایم خجالت خواهد کشید

و اسرائیل از تدابیر خود شرمسار خواهد شد.

۷ پادشاه سامره،

همانند کف بر روی آب نابود می‌شود.

۸ و مکانهای بلند آون که گناه اسرائیل می‌باشد،

ویران خواهد شد

و خار و خس بر قربانگاههای ایشان

خواهد رویید

و به کوه‌ها خواهد گفت که

«ما را بیوشانید.»

و به تپه‌ها که «بر ما بیفتید.»

۹ ای اسرائیل،

از روزهای چِبعه گناه کرده‌ای.

در آنجا ایستادند

پادشاه اسرائیل به تمامی هلاک خواهد شد.

محبت خدا به اسرائیل

۱ هنگامی که اسرائیل کودک بود،
او را دوست داشتم،
و پسر خود را از مصر خواندم.
۲ هر قدر که بیشتر خوانده شدند،
بیشتر دور شدند،
و برای بعل‌ها قربانی گذرانیدند.
و به جهت بت‌های تراشیده بخور سوزانیدند.
۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم
و او را به بازوها برداشتم،
اما ایشان ندانستند که
من ایشان را شفا داده‌ام.
۴ ایشان را به ریسمانهای مهربانی،
و به بندهای محبت هدایت نمودم،
و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که
یوغ را از گردن ایشان برمی‌دارند.
و خوراک پیش روی ایشان نهادم.
۵ به سرزمین مصر نخواهد برگشت،
اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد،
چونکه از بازگشت نمودن خودداری کردند.
۶ شمشیر بر شهرهایش هجوم خواهد آورد.
پشت‌بندهای دروازه‌هایش را
نابود خواهم ساخت،
و مشورت‌هایشان را بوج!
۷ قوم من مصمم شدند که از من رو برگردانند.
پس هرچند ایشان، آن متعال را بخواند،
به هیچ روی آنان را بلند نخواهد کرد.
۸ ای افرایم،
چگونه تو را ترک کنم؟
و ای اسرائیل، چگونه تو را تسلیم نمایم؟

و جنگ با فرزندان شرارت

در جیبه به ایشان نرسید.

۱۰ هر گاه بخواهم،

ایشان را تنبیه خواهم نمود

و قوم‌ها به ضد ایشان جمع خواهند شد،

هنگامی که به دو گناه خود در بند شوند.

۱۱ افرایم گوساله تربیت یافته است که

کوفتن خرمن را دوست می‌دارد

و من بر گردن نیکوی او یوغ نگذاشتم؛

اما اکنون بر گردن افرایم یوغ می‌گذارم.

یهودا شیار خواهد کرد

و یعقوب تیغه شیار را

برای خود خواهد کشید.

۱۲ برای خود به عدالت بکارید

و مطابق رحمت درو نمایید

و زمین ناگاشته را برای خود خیش بزنید،

زیرا که زمان آن است که خداوند را بطلبید،

تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند.

۱۳ شرارت را شیار کردید و ظلم را درو نمودید

و ثمره دروغ را خوردید،

چونکه به راه خود،

و به زیادی زورمندان خویش اعتماد نمودید.

۱۴ از این رو هنگامه‌ای در میان قوم‌های تو

خواهد برخاست

و تمامی قلعه‌هایت ویران خواهد شد،

به این‌طور که سلیمان، در روز جنگ

بیت‌آربیل را ویران کرد،

و مادر با فرزندان‌ش تکه و پاره شدند.

۱۵ همچنین، ای بیت‌ئیل،

به خاطر شدت شرارتان،

با شما نیز چنین خواهد شد.

در وقت سپیده صبح،

چگونه تو را مثل آدمه نمایم؟

و تو را مثل صیوئیم سازم؟

دل من در درونم منقلب شده،

و شفقت من سراسر مشتعل شده است.

^۹ شدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت،

و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود،

زیرا خدا هستم، نه انسان؛

همان قدوس در میان تو.

پس با خشم نخواهم آمد.

^{۱۰} ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود.

او مثل شیر غرش خواهد کرد

و چون غرش نماید،

فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد.

^{۱۱} مثل پرندگان از مصر

و مانند کبوتران از سرزمین آشور

لرزان خواهند آمد.

خداوند می گوید که

ایشان را در خانه هایشان

ساکن خواهم گردانید.

^{۱۲} افرایم مرا به دروغها،

و خاندان اسرائیل به فریبه‌ها احاطه کرده‌اند

اما یهودا هنوز با خدا راه می‌رود،

و به آن قدوس وفادار است.

۱۲ افرایم باد را می‌خورد

و در پی باد شرقی می‌رود؛

تمامی روز دروغ و خوشونت را می‌افزاید.

ایشان با آشور عهد می‌بندند،

و روغن به جهت هدیه به مصر برده می‌شود.

^۲ خداوند را با یهودا شکایتی است؛

او یعقوب را

مطابق راههایش مجازات خواهد کرد،

مطابق کارهایش او را جزا خواهد داد.

^۳ او پاشنه برادر خود را در رجم گرفت

و چون مرد شد، با خدا مجاهده کرد.

^۴ با فرشته مجاهده نموده، چیره شد.

گریان شده، نزد او التماس نمود.

در بیت‌ئیل با او ملاقات کرد،

و خدا در آنجا با ما سخن گفت.

^۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست،

و نام به یاد ماندنی او، یهوه است.

^۶ پس تو، به سوی خدای خود

بازگشت نما

و محبت و عدالت را نگاه داشته،

دائم منتظر خدای خویش باش.

^۷ او سوداگری است که ترازوی نامیزان

در دست او می‌باشد

و ظلم را دوست می‌دارد.

^۸ و افرایم می‌گوید:

«به درستی که دولت‌مند شده‌ام،

و برای خود ثروت اندوخته‌ام،

و در تمامی دسترنجم،

بی‌انصافی‌ای که گناه باشد، نخواهند یافت.»

^۹ اما من از سرزمین مصر، یهوه خدای تو هستم،

و تو را بار دیگر مثل روزهای موسیها

در خیمه‌ها ساکن خواهم گردانید.

^{۱۰} با انبیا نیز سخن گفتم

و رویاها افزودم

و به واسطه انبیا مثل‌ها زدم.

^{۱۱} به درستی که ایشان در جلعاد

تنها برای گناه و پوچی گردیدند

و در چلچال گاوها قربانی کردند.

و قربانگاههای ایشان نیز،

مثل توده‌های سنگ در

شیارهای زمین می‌باشد.

^۶ چون چریدند، سیر شدند

و چون سیر شدند،

دل ایشان مغرور گردید،

و از این جهت مرا فراموش کردند.

^۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود،

و مانند پلنگ به سر راه

در کمین خواهم نشست.

^۸ و مثل خرسی که بجهه‌ایش را از وی ریوده باشد،

بر ایشان حمله خواهم آورد،

و پرده دل ایشان را خواهم درید

و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد،

و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید.

^۹ ای اسرائیل، هلاک شدی،

زیرا که بر ضد منی، بر ضد یاور!

^{۱۰} الان پادشاه تو کجاست

تا تو را در تمامی شهرهای همراهی کند؟

و داورانت کجایند که درباره آنها گفتی،

«پادشاه و سروران به من بده»؟

^{۱۱} در غضب خود، پادشاهی به تو دادم،

و در خشم خویش او را برداشتم.

^{۱۲} عصیانِ اِفرایم بسته شده

و گناه او انبار گردیده است.

^{۱۳} دردهای زایمان مثل زنی که می‌زاید،

بر او آمده است

و او پسری نادان است،

زیرا در وقتش، در دهانه رجم قرار نمی‌گیرد.

^{۱۴} من ایشان را از دست هاویه فدیة خواهم داد

و ایشان را از مرگ نجات خواهم بخشید.

ای مرگ، بلاهای تو کجاست؟

و ای عالم مردگان، هلاکت تو کجاست؟

شفقت از چشمان من مخفی است.

^{۱۵} اگرچه در میان برادرانش ثمر آورد،

^{۱۲} یعقوب به سرزمین آرام فرار کرد،

در آنجا اسرائیل به جهت یک زن خدمت نمود

و برای یک زن گله‌بانی کرد.

^{۱۳} و خداوند اسرائیل را

به دست نبی از مصر برآورد

و به دست نبی او را محفوظ داشت.

^{۱۴} اِفرایم خشم او را به تلخی برانگیخت؛

پس خداوندش خون او را بر سرش واگذاشت

و اعمال ننگینش را بر سر خودش آورد.

خشم خدا به ضد اسرائیل

۱۳ هنگامی که اِفرایم سخن می‌گفت،

لرزه به اندامها می‌افتاد؛

او در اسرائیل منصبی والا داشت،

اما چون به سبب پرستش

بَعلِ تقصیرکار شد، بمرد.

^۲ و الان گناهان می‌افزایند

و از نقره خود بتهای ریخته شده

و تمثالهای مطابق عقل خود می‌سازند،

که همه آنها کار دست صنعتگران می‌باشد،

و درباره آنها می‌گویند که

اشخاصی که قربانی تقدیم می‌کنند،

گوساله‌ها را ببوسند.

^۳ بنابراین، ایشان مثل ابرهای صبح هستند،

و مانند شبمنی که سریع می‌گذرد؛

مثل گاه که از خرمن پراکنده شود

و مانند دود که از روزنه برآید.

^۴ اما من از سرزمین مصر، یهوه خدای تو هستم،

و غیر از من خدای دیگر را نمی‌شناسی،

و سوای من نجات‌دهنده‌ای نیست.

^۵ من تو را در بیابان،

در زمین بسیار خشک شناختم.

اما باد شرقی می‌وزد

و باد خداوند از بیابان برمی‌آید

و منبع او خشک می‌گردد

و چشمه‌اش می‌خشکد

و همه اسباب نفیس خزانه

وی را تاراج می‌نماید.

۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهد شد،

زیرا به خدای خود فتنه انگیزته است.

ایشان به شمشیر خواهند افتاد

و کودکان ایشان تکه و پاره،

و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

دعوت بازگشت

۱۴ ای اسرائیل، به سوی پهوه خدای
خود بازگشت نما،

زیرا به خاطر گناه خود لغزیده‌ای.

۲ با خود سخنان گرفته،

به سوی خداوند بازگشت نمایند

و او را گویند:

«گناه را به تمامی ببخش،

و ما را به لطف قبول فرما،

پس گوساله‌های لبهای خویش را

تقدیم خواهیم نمود.

۳ آشور ما را نجات نخواهد داد،

و بر اسبان سوار نخواهیم شد

و بار دیگر به عمل دستهای خود

نخواهیم گفت که

«شما خدایان ما هستید!»

چونکه از توسست که یتیمان رحمت می‌یابند.»

۴ گمراهی ایشان را شفا داده،

ایشان را به رایگان دوست خواهم داشت،

زیرا خشم من از ایشان برگشته است.

۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهم بود

و او مانند سوسنها گل خواهد کرد

و مثل لبنان ریشه‌های خود را خواهد دوانید.

۶ شاخه‌هایش پخش شده،

زیبایی او مثل درخت زیتون

و عطرش مانند لبنان خواهد بود.

۷ آنانی که زیر سایه‌اش ساکن می‌باشند،

مثل گندم زیست خواهند کرد

و مانند موها شکوفه خواهند آورد.

آوازه او همانند شراب لبنان خواهد بود.

۸ افرایم خواهد گفت:

مرا دیگر با بتها چه کار است؟

و من او را قبول کرده،

منظور خواهم داشت.

من مثل صنوبر تر و تازه می‌باشم.

میوه تو از من حاصل می‌شود.

۹ کیست مرد حکیم که این چیزها را بفهمد؟

و فهیمی که آنها را بداند؟

زیرا راههای خداوند راست است

و عادلان در آنها گام برمی‌دارند،

اما خطاکاران در آنها لغزش می‌خورند.

یوئیل

نکاتی چند درباره کتاب یوئیل

از محتوای کتاب چنین برمی آید که یوئیل در پادشاهی جنوبی، یعنی یهودا زندگی می کرده و خدمت او متمرکز بر مردم یهودا بوده است. زمان نگارش کتاب را محققین در بین سالهای نهصد تا ششصد قبل از میلاد تخمین زده اند.

حادثه اصلی این کتاب خشکسالی و هجوم ملخها به سرزمین است که گویی به امر خداوند صورت می گیرد. در اینکه هجوم ملخها یک حادثه واقعی است و یا منظور از آن حمله لشکری بیگانه است، در میان مفسرین اختلاف نظر وجود دارد. یوئیل ملخها را لشکر خداوند قلمداد می کند و حمله آنها را هشداری می داند در اینکه روز بزرگ خداوند در حال آمدن است؛ روز داوری قوم پیمان شکن اسرائیل. از این رو، یوئیل همگان را به توبه دعوت می کند.

تقسیم بندی کلی

تجربه عملی روز خداوند (فصل ۱)

تصویری از روز خداوند (۱:۲ تا ۱۷)

تشریح روز خداوند در آینده (۱۸:۲ تا ۲۱:۳)

کلام خداوند که بر یوئیل پسر فتوئیل نازل شد:

هجوم ملخها

ای مشایخ، این را بشنوید!

و ای تمامی ساکنان سرزمین،

این را گوش گیرید!

آیا مثل این در روزهای شما

یا در روزهای پدران شما واقع شده است؟

^۳ شما از این به پسران خود خبر بدهید،

و فرزندان شما به فرزندان خویش

و فرزندان ایشان به نسل بعدی.

^۴ آنچه از ملخهای جونده باقی ماند،

ملخهای دونده می خورد؛

آنچه از ملخهای دونده باقی ماند،

ملخهای جهنده می خورد،

و آنچه از ملخهای جهنده باقی ماند،

ملخهای فرو بلعنده می خورد.

^۵ ای مستان،

بیدار شده، گریه کنید،

و ای همه میگساران،

به جهت عصیر انگور شیون نمایید،

زیرا که از دهان شما بریده شده است.

^۶ زیرا که قومی قوی و بی شمار

به سرزمین من هجوم می آورند.

دندانهای ایشان، دندانهای شیر است

و دندانهای نیش ایشان،

دندانهای نیش ماده شیر!

^۷ تاکستان مرا ویران،

و انجیرهای مرا خراب کرده،

و پوست آنها را به تمامی کننده،

بیرون انداخته‌اند

و شاخه‌های آنها سفید شده است.

^۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود

پلاس می‌پوشد، ماتم بگیر.

^۹ هدیه آردی و هدیه ریختی

از خانه خداوند ریشه‌کن شده است.

کاهنانی که خادمان خداوند هستند،

ماتم می‌گیرند.

^{۱۰} صحرا خشک شده

و زمین ماتم می‌گیرد،

زیرا گندم تلف شده

و شیره خشک گردیده

و روغن بر باد شده است.

^{۱۱} ای زارعان، خجل شوید،

و ای باغبانان، شیون نمایید،

به جهت گندم و جو،

زیرا محصول زمین تلف شده است.

^{۱۲} تاکها خشک و انجیرها بر باد شده؛

انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا

خشک گردیده،

زیرا خوشی از آدمیان رفته است.

دعوت به توبه

^{۱۳} ای کاهنان، پلاس در بر کرده،

نوحه سر دهید،

و ای خادمان قربانگاه، شیون کنید،

و ای خادمان خدای من، داخل شده،

در پلاس شب را به سر برید،

زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختی

از خانه خدای شما باز داشته شده است.

^{۱۴} روزه را تعیین نمایید

و محفل مقدس را فرا خوانید.

مشایخ و تمامی ساکنان سرزمین را

به خانه بیهوده خدای خود جمع نموده،

نزد خداوند التماس نمایید.

^{۱۵} وای بر آن روز،

زیرا روز خداوند نزدیک است

و مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید.

^{۱۶} آیا خوراک در مقابل چشمان ما ریشه‌کن نشد،

و سرور و شادمانی از خانه خدای ما؟

^{۱۷} بذرها زیر کلوخها پوسید.

مخزنها ویران و انبارها خراب شد،

زیرا گندم تلف گردید.

^{۱۸} چارپایان چه قدر ناله می‌کنند!

و رمه‌های گاوان شوریده احوالند،

چونکه مرتعی ندارند

و گله‌های گوسفند نیز تلف شده‌اند.

^{۱۹} ای خداوند، نزد تو التماس می‌نمایم،

زیرا که آتش، مرتع‌های صحرا را سوزانیده

و شعله همه درختان صحرا

را به آتش کشیده است.

^{۲۰} چارپایان صحرا به سوی تو نعره می‌زنند،

زیرا که جویهای آب خشک شده،

و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

روز خداوند

۲ در صهیون شیپور بنوازید

و در کوه مقدس من صدا بلند کنید!

تمامی ساکنان سرزمین بلرزند،

زیرا روز خداوند می‌آید

و نزدیک است.

^۲ روز تاریکی و ظلمت،

روز ابرها،

و آفتاب و ماه سیاه می‌شوند
و ستارگان نور خویش را باز می‌دارند.
۱۱ و خداوند صدای خود را
پیش لشکر خویش بلند می‌کند،
زیرا اردوی او بسیار بزرگ است
و آنکه سخن خود را به جا می‌آورد،
قدیر است.
زیرا روز خداوند بزرگ
و بی‌نهایت مهیب است
و کیست که طاقت آن را داشته باشد؟

دعوت به بازگشت

۱۲ ولی الان خداوند می‌گوید: «با تمامی دل و با
روزه و گریه و ماتم به سوی من بازگشت نمایید. ۱۳ و
دل خود را چاک کنید نه لباس خویش را و به یهوه
خدای خود بازگشت نمایید، زیرا که او رؤف و رحیم
است و دیرخشم و مملو از محبت و از بلا منصرف
می‌شود. ۱۴ که می‌داند که شاید برگردد و پشیمان شود
و از پس خود برکتی واگذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه
ریختنی برای یهوه خدای شما؟

۱۵ در ضهیون شیپور بنوازید
و روزه را تعیین کرده،
محفل مقدس را فرا خوانید.
۱۶ قوم را جمع کنید،
جماعت را تقدیس نمایید،
پیران و کودکان و شیرخواران را فراهم آورید.
داماد از حجره خود
و عروس از حجله خویش بیرون آیند.
۱۷ کاهنانی که خادمان خداوند هستند،
در میان ایوان و قربانگاه گریه کنند و بگویند:
«ای خداوند، بر قوم خویش شفقت فرما

و ظلمت غلیظ مثل سحر منبسط بر کوه‌ها!
قومی بزرگ و قوی که مانند آن از ازل نبوده
و بعد از این تا سالها و نسلهای بسیار
نخواهد بود.
۳ پیش روی ایشان آتش می‌سوزاند
و در عقب ایشان شعله شعله‌ور می‌گردد.
پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن
و در عقب ایشان، بیابان بایر است
و نیز از ایشان کسی رهایی نمی‌یابد.
۴ منظر ایشان مثل منظر اسبان است
و مانند اسب‌سواران می‌تازند.
۵ مثل صدای ارابه‌ها،
بر قله کوه‌ها جست و خیز می‌کنند؛
مثل صدای شعله آتش که گاه را می‌سوزاند؛
مانند قوم بزرگی که برای
جنگ صف بسته باشند.
۶ از حضور ایشان قومها می‌لرزند.
تمامی رویها، رنگ پریده می‌شود.
۷ مثل زورمندان می‌دوند،
مثل مردان جنگی بر حصارها برمی آیند،
و هر کدام به راه خود می‌آیند
و راههای خود را تبدیل نمی‌کنند.
۸ بر یکدیگر ازدحام نمی‌کنند،
زیرا هر کس به راه خود می‌خرامد.
از میان حربه‌ها هجوم می‌آورند
وصف‌های خود را نمی‌شکنند.
۹ بر شهر می‌جهند،
به روی دیوارها می‌دوند،
به خانه‌ها برمی آیند.
مثل دزدان از پنجره‌ها داخل می‌شوند.
۱۰ از حضور ایشان زمین پریشان
و آسمانها لرزان می‌شود؛

و میراث خویش را به عار مسپار،
مبادا قومها بر ایشان حکمرانی نمایند.
چرا در میان قومها بگویند که
«خدای ایشان کجا است؟»

شفقت خداوند

۱۸ پس خداوند برای سرزمین خود به غیرت
خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود.
۱۹ و خداوند قوم خود را قبول نموده، خواهد گفت:
«اینک من گندم و شیره و روغن را برای شما می فرستم
تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان قومها
عار نخواهم ساخت. ۲۰ و لشکر شمالی را از شما دور
کرده، به زمین خشک ویران خواهم راند که ابتدای آن
بر دریای شرقی و انتهایش بر دریای غربی* خواهد بود.
بوی بدش بلند خواهد شد و عفونتش برخواهد آمد،
زیرا کارهای بزرگ کرده است.

۲۱ ای سرزمین مترس!

وجد و شادی بنما،
زیرا یهوه کارهای بزرگ کرده است.

۲۲ ای چارپایان صحرا، مترسید،

زیرا که مرتع های بیابان سبز شد
و درختان میوه خود را آورد

و انجیر و مو قوت خویش را دادند.

۲۳ ای پسران صهیون،

در یهوه خدای خویش وجد و شادی نمایید،

زیرا که باران اولین را

به اندازه اش به شما داده است

و باران اول و آخر را

در وقت برای شما بارانیده است.

۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد

و خمره ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید.

۲۵ و سالهایی را که ملخها خوردند،

جبران خواهم کرد؛

ملخهای دونده و جهنده

و فرو بلعنده و جونده،

یعنی لشکر بزرگ من

که بر شما فرستاده بودم.

۲۶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد

و اسم یهوه خدای خود را

که برای شما کارهای عجیب کرده است،

ستایش خواهید کرد

و قوم من تا به ابد خجل نخواهند شد.

۲۷ و خواهید دانست که من

در میان اسرائیل می باشم

و من یهوه خدای شما هستم

و دیگری نیست.

و قوم من خجل نخواهند شد تا به ابد.

۲۸ و بعد از آن روح خود را

بر همه بشر خواهم ریخت؛

پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود

و پیران شما و جوانان شما رویاها خواهند دید.

۲۹ در آن روزها، روح خود را

بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت.

۳۰ نشانه ها را از خون و آتش و ستونهای دود

در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت.

۳۱ آفتاب به تاریکی

و ماه به خون تبدیل خواهد شد،

پیش از ظهور روز بزرگ و مهیب خداوند.

۳۲ و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند،

* ۲۰۰۲ دریای شرقی همان "دریای مرده" و دریای غربی، "دریای مدیترانه" است.

نجات یابد،

زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم،

چنانکه خداوند گفته است،

باقیمانده‌گانی خواهد بود

و در میان باقیمانده‌گان،

آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

داوری بر قومها

۳ زیرا اینک در آن روزها و در آن زمان، زمانی که سعادت یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم،

۲ آنگاه تمامی قومها را جمع کرده، به دره یهوشافاط* فرود خواهم آورد و در آنجا با ایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود، زیرا که ایشان را در میان قومها پراکنده ساخته و سرزمین مرا تقسیم نموده‌اند. ۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشه‌ای دادند و دختری به شراب فروخته‌اند تا میگزاساری کنند.

۴ و حال ای صور و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان، شما را با من چه کار است؟ آیا شما به من جزای می‌رسانید؟ اگر به من جزا برسانید، من جزای شما را به زودی هر چه تمام‌تر به سر شما برخوام گردانید. ۵ چونکه نقره و طلا و نفیس‌ترین گنجینه‌های مرا گرفته، آنها را به معبد‌های خود بردید. ۶ و مردم یهودا و اورشلیم را به یونانیان فروختید تا آنها را از سرحداتشان دور کنید. ۷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، بر خواهم انگيخت و کارهای شما را به سر خود شما بر خواهم گردانید. ۸ و پسران و دختران شما را به دست پسران یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که قومی دور می‌باشند، بفروشند، زیرا خداوند این را گفته است.»

۹ این را در میان قومها ندا کنید:

برای جنگ آماده شوید!

جنگاوران را برانگیزانید.

تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند.

۱۰ گاواهنهای خود را برای شمشیرها

و ابره‌های خویش را برای نیزه‌ها خُرد کنید

و مرد ضعیف بگوید: «من قوی هستم!»

۱۱ ای همه قومها بشتابید و بیایید

و از هر طرف جمع شوید!

ای خداوند،

جنگاوران خود را به آنجا فرود آور!

۱۲ قومها برانگیخته شوند

و به وادی یهوشافاط برآیند،

زیرا که من در آنجا خواهم نشست

تا بر همه قومهایی که به اطراف آن هستند،

داوری نمایم.

۱۳ داس را پیش آورید،

زیرا که حاصل رسیده است.

بیایید پایمال کنید،

زیرا که خمرها پر شده

و حوضهای شراب لبریز گردیده است،

چونکه شرارت شما بزرگ است.

۱۴ جماعتها، جماعتها در دره صدور حکم!

زیرا روز خداوند در دره

صدور حکم نزدیک است.

۱۵ آفتاب و ماه سیاه می‌شوند

و ستارگان تابش خود را باز می‌دارند.

۱۶ و خداوند از صهیون نعره می‌زند

و صدای خود را از اورشلیم بلند می‌کند.

آسمان و زمین پریشان می‌شود،

* ۲.۳ "یهوشافاط" یعنی «خدا قضاوت می‌کند». در آیه ۱۲ نیز این واژه مجدداً تکرار شده است.

و چشمه‌ای از خانه خداوند بیرون آمده،
وادی شیطیم را سیراب خواهد ساخت.
۱۹ مصر ویران خواهد شد

و اِدوم به بیابان بایر تبدیل خواهد گردید،
به خاطر ظلمی که بر پسران یهودا نمودند
و خون بی‌گناهان را در زمین ایشان ریختند.
۲۰ و یهودا تا به ابد مسکون خواهد شد،
و اورشلیم تا نسلهای بسیار.
۲۱ و خونریزی ایشان را که پاک نساخته بودم،
پاک خواهیم ساخت
و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.»

اما خداوند پناهگاه قوم خود
و قرارگاه قوم اسرائیل خواهد بود.

آینده پرشکوه یهودا

۱۷ پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما،
در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می‌باشم
و اورشلیم مقدس خواهد بود
و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود.
۱۸ و در آن روز کوه‌ها
عصیر انگور را خواهند چکانید
و کوه‌ها به شیر جاری خواهد شد
و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید

عاموس

نکاتی چند درباره کتاب عاموس

کتاب عاموس داوری خدا را بر پادشاهی شمالی که اسرائیل باشد، اعلام می‌دارد. عاموس چوپانی از یهودا بود و از جانب خداوند فرستاده شد تا داوری خدا را بر مردم ده قبیله اسرائیل، اعلام کند. از متن خود کتاب برمی‌آید که این نبی اواسط قرن هشتم قبل از میلاد خدمت می‌کرده است. در این دوره، هر دو پادشاهی جنوبی و شمالی در اوج رونق اقتصادی، سیاسی و نظامی بودند. همین امر باعث فاصله طبقاتی زیادی گشته بود اعیان و اشراف از زندگی بسیار مرفهی برخوردار بودند و خود را به هر عمل خلاف عفت می‌آلودند. پیام اصلی کتاب عاموس را شاید بتوان در دو کلمه خلاصه کرد؛ «عدالت اجتماعی.» و همین مطلب نیز دنیای امروز ما را به پیام این کتاب محتاج می‌نماید، دنیایی که تا به گلو در بی‌عدالتی اجتماعی غرق است.

تقسیم‌بندی کلی

داوری بر قومها (فصول ۱ و ۲)

داوری اسرائیل (فصول ۳ تا ۶)

رؤیاهای درباره داوری و آمدن دوباره خدا به یاری قوم خویش (فصول ۷ تا ۹)

و پشت‌بندهای دروازه دمشق را خواهم شکست
و ساکنان را از همواری آون
و صاحب عصا را از بیت‌عین
ریشه‌کن خواهم ساخت
و قوم آرام به قبر به اسیری خواهند رفت.»
خداوند می‌گوید.

^۶ خداوند چنین می‌گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر غَزه،

مجازاتش را بر نخواهم گردانید،

زیرا که تمامی قوم را به اسیری بردند

تا ایشان را به اِدوم تسلیم نمایند.

^۷ پس آتش به حصارهای غَزه خواهم فرستاد

تا قصرهایش را بسوزاند.

^۸ و ساکنان را از آشدود

و صاحب عصا را از آشقلون ریشه‌کن ساخته،

۱ سخنان عاموس که از شبانان تقوَع بود و آنها را
در روزهای غُزیا پادشاه یهودا و روزهای پُربعام
پسر یوآش پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله درباره
اسرائیل دید.

^۲ پس گفت: خداوند از صهیون نعره می‌زند و
صدای خود را از اورشلیم بلند می‌کند و مرتع‌های
شبانان ماتم می‌گیرند و قله گرمِل خشک می‌گردد.

پادشاه همسایگان اسرائیل

^۳ خداوند چنین می‌گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر دمشق

مجازاتش را نخواهم برگردانید،

زیرا که چلعاد را به خرمن کوبهای

آهنین کوبیدند.

^۴ پس آتش در خاندان خزائیل خواهم فرستاد

تا قصرهای پَن‌هَدَد را بسوزاند.

دست خود را به عِقرُون فرود خواهم آورد
و باقیماندگان فلسطینیان
هلاک خواهند شد.»
خداوند یهوه می گوید.

۹ خداوند چنین می گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر صور،
عقوبتش را نخواهم برگردانید،
زیرا که تمامی قوم را به اسیری برده،
ایشان را به اِدوم تسلیم نمودند
و عهد برادران را به یاد نیاوردند.
۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد
تا قصرهایش را بسوزاند.»

۱۱ خداوند چنین می گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر اِدوم،
مجازاتش را نخواهم برگردانید،
زیرا که برادر خود را به شمشیر تعقیب نمود
و شفقت را به تمامی به کنار نهاد؛
خشم او پیوسته می درید
و غضب خود را دایم نگاه می داشت.
۱۲ پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد
تا قصرهای بُصره را بسوزاند.»

۱۳ خداوند چنین می گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر عَمُونیان،
عقوبتش را نخواهم برگردانید،
زیرا که زنان حامله چِلعاد را شکم پاره کردند
تا حدود خویش را وسیع گردانند.

۱۴ پس آتش در حصارهای

رَبّه مشتعل خواهم ساخت
تا قصرهایش را با صدای بزرگی در روز جنگ

و با تندبادی در روز طوفان بسوزاند.
۱۵ پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت،
او و سرورانش تمامی.»
خداوند می گوید.

۲ خداوند چنین می گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر موآب،
مجازاتش را نخواهم برگردانید،
زیرا که استخوانهای پادشاه اِدوم را
چنان پختند که آهک شد.
۲ پس آتش بر موآب می فرستم
تا قصرهای قِریوت را بسوزاند.
موآب با آشوب و خروش و
صدای شیپور خواهد مرد.

۳ حاکم را از میانش ریشه کن خواهم ساخت
و همه سرورانش را با وی خواهم کشت.»
خداوند می گوید.

داوری بر یهودا

۴ خداوند چنین می گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر یهودا،
مجازاتش را نخواهم برگردانید،
زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده،
قوانین او را نگاه نداشتند
و دروغهای آنها ایشان را گمراه کرد
دروغهایی که پدرانشان آنها را پیروی نمودند.
۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد
تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند.

داوری اسرائیل

۶ خداوند چنین می گوید:

«به خاطر سه و چهار تقصیر اسرائیل،
مجازات را بر نخواهم گردانید،

زیرا که مرد عادل را به نقره،

و مسکین را به یک جفت نعلین فروختند.

^۷ و به غبار زمین که بر سر مسکینان است،

حرص دارند

و راه حلیمان را منحرف می‌سازند

و پسر و پدر با یک دختر همخواب،

اسم قدوس مرا بی‌حرمت می‌کنند.

^۸ و بر لباسی که گرو می‌گیرند،

نزد هر قربانگاه می‌خوابند

و شراب جریمه‌شدگان را

در خانه خدای خود می‌نوشند.

^۹ و حال آنکه من آموزیان را

که قامت ایشان مانند قد سرو آزاد بود،

و ایشان مثل بلوط تنومند بودند،

پیش روی ایشان هلاک ساختم

و میوه ایشان را از بالا

و ریشه‌های ایشان را از پایین نابود کردم.

^{۱۰} و من شما را از سرزمین مصر برآورده،

چهل سال در بیابان گردش دادم

تا سرزمین آموزیان را به تصرف آورید.

^{۱۱} و بعضی از پسران شما را انبیا

و بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم.

ای قوم اسرائیل، آیا چنین نیست؟»

خداوند می‌گوید.

^{۱۲} «اما شما نذیره‌ها را شراب نوشانیدید

و انبیا را منع نموده، گفتید که

«نبوت نکنید!»

^{۱۳} اینک من بر شما فشار خواهم آورد،

چنانکه اربابه‌ای که از بافه‌ها پر باشد،

زیر فشار است.

^{۱۴} توان گریز برای تندرو نخواهد بود،

و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد

و دلاور جان خود را نخواهد رها کند.

^{۱۵} و تیرانداز نخواهد ایستاد

و تیزپا خود را نخواهد رها کند

و اسب‌سوار جان خود را خلاصی نخواهد داد.

^{۱۶} شجاعت‌ترین زورمندان در آن روز،

عریان خواهند گریخت.»

خداوند می‌گوید.

تقصیر اسرائیل و مجازات او

۳ این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضد شما، ای قوم اسرائیل، و به ضد تمامی خاندانی

که از سرزمین مصر بیرون آوردم، صحبت نموده و گفته است:

^۲ «من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم،

پس مکافات تمام گناهان شما را

بر شما خواهم رسانید.

^۳ آیا دو نفر با هم راه می‌روند،

جز آنکه متفق شده باشند؟

آیا شیر در جنگل غرش می‌کند،

حینی که شکار نداشته باشد؟

آیا شیر زیان صدای خود را از بیشه‌اش می‌دهد،

حینی که چیزی نگرفته باشد؟

^۴ آیا مرغ به دام زمین می‌افتد،

جایی که تله برای او نباشد؟

آیا دام از زمین برداشته می‌شود،

حینی که چیزی نگرفته باشد؟

^۵ آیا شیپور در شهر نواخته می‌شود

و خلق نترسند؟

^۶ آیا بلا بر شهر وارد بیاورد،

و خداوند آن را نفرموده باشد؟

و به ضد خاندان یعقوب شهادت دهید.

^{۱۴} زیرا در روزی که

مجازات تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم،
بر قربانگاههای بیتئیل نیز عقوبت خواهم رسانید،
و شاخهای قربانگاه قطع شده،
به زمین خواهد افتاد.

^{۱۵} خانه زمستانی را با خانه تابستانی

ویران خواهم کرد

و خانه‌های عاج نابود خواهد شد

و خانه‌های بزرگ ویران خواهد گردید.»

خداوند می‌گوید.

«ای گاوان باشان که بر

کوه‌های سامره می‌باشید،

و بر مسکینان ظلم نموده،

فقیران را ستم می‌کنید

و به آقایان ایشان می‌گویید:

«بیاورید تا بنوشیم!»

این کلام را بشنوید!

^۲ خداوند یهوه به قدوسیت خود قسم خورده است

که اینک روزهایی بر شما می‌آید

که شما را با غلها خواهند کشید

و باقیماندگان شما را با قلابهای ماهی.

^۳ هر یک از شما از شکافهای روبروی خود

بیرون خواهد رفت.

و شما به هرمن افکنده خواهید شد؛»

خداوند می‌گوید.

^۴ «به بیتئیل بیایید و عصیان بوزرید؛

و به چلجال آمده، عصیان را زیاد کنید.

هر بامداد قربانی‌های خود را بیاورید

و هر سه روز، دهیک‌های خود را.

^۵ قربانی‌های تشکر را با خمیرمایه تقدیم کنید،

^۷ زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند،

جز اینکه راز خویش را

به خادمان خود انبیا آشکار می‌سازد.

^۸ شیر غرش کرده است،

کیست که نترسد؟

خداوند یهوه صحبت نموده است:

کیست که نبوت ننماید؟»

^۹ بر قصرهای آشدود،

و بر قصرهای سرزمین مصر ندا کنید

و بگویید:

«بر کوه‌های سامره جمع شوید

و ملاحظه نمایید که

چه آشوبهای بزرگ در وسط آن

و چه ظلمها در میانش واقع شده است.»

^{۱۰} زیرا خداوند می‌گوید:

«آنانی که ظلم و غارت را

در قصرهای خود ذخیره می‌کنند،

راست‌کرداری را نمی‌دانند.»

^{۱۱} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید:

«دشمن به هر طرف سرزمین خواهد بود

و قوت تو را از تو به زیر خواهد آورد

و قصرهایت تاراج خواهد شد.»

^{۱۲} خداوند چنین می‌گوید: «چنانکه شبان دو

ساق پا یا نرمه گوشی را از دهان شیر می‌رهاند، همچنان

قوم اسرائیل که در سامره در گوشه‌ای بستری و در

دمشق در فراشی ساکنند، رهایی خواهند یافت.»

^{۱۳} خداوند یهوه خدای لشکرها می‌گوید:

«بشنوید،

و عفونت اردوهای شما به بینی‌تان برآمد.
 در ضمن خداوند می‌گوید،
 به سوی من بازگشت ننمودید.
 ۱۱ و بعضی از شما را به اینطور که خدا،
 سُدوم و عَموره را واژگون ساخت،
 سرنگون نمودم
 و مانند مشعلی که از میان
 آتش گرفته شود، بودید.
 در ضمن خداوند می‌گوید به
 سوی من بازگشت ننمودید.

۱۲ بنابراین ای اسرائیل،
 به اینطور با تو عمل خواهم نمود
 و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود،
 پس ای اسرائیل،
 خویشتن را آماده ساز
 تا با خدای خود ملاقات نمایی.
 ۱۳ زیرا اینک آن که کوه‌ها را ساخته
 و باد را آفریده است
 و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می‌دهد
 و سپیده را به تاریکی تبدیل می‌سازد
 و بر بلندی‌های زمین می‌خرامد،
 نام او یهوه خدای لشکرهای باشد.

خداوند را بطلبید و زنده بمانید

ای خاندان اسرائیل،
 این کلام را که چون مرثیه بر شما می‌خوانم،
 بشنوید.
 ۲ دختر بارکه اسرائیل افتاده است
 و دیگر نخواهد برخاست.
 بر زمین خود انداخته شده،
 و هیچ کس نیست که او را برخیزاند.

و هدایای اختیاری را اعلان کرده،
 آنها را جار زنید،
 زیرا ای قوم اسرائیل،
 همین پسندیده شما است!»
 سخن خداوند یهوه این است.

اسرائیل به سوی خداوند بازگشت نکرده است

۶ «و من نیز دندان تمیز را
 در تمامی شهرهای شما به شما دادم،
 و نبود نان را در تمامی مکانهای شما.
 با اینحال خداوند می‌گوید به
 سوی من بازگشت ننمودید.

۷ من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود،
 باران را از شما منع نمودم،
 و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم
 و بر یک قطعه باران آمد
 و قطعه دیگر که باران نیافت،
 خشک شد.

۸ پس اهل دو یا سه شهر به سوی یک شهر
 برای نوشیدن آب آواره شدند،
 اما سیراب نگشتند

و خداوند می‌گوید که
 به سوی من بازگشت ننمودید.

۹ شما را به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم
 و ملخ، بسیاری از باغها و تاکستانها
 و انجیرها و زیتونهای شما را خورد.

در ضمن خداوند می‌گوید،
 به سوی من بازگشت ننمودید.

۱۰ طاعون را به رسم مصر بر شما فرستادم
 و جوانان شما را به شمشیر کشتم
 و اسبان شما را بردند

۳ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید:

«شهری که با هزار نفر بیرون رفت،
صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت
و شهری که با صد نفر بیرون رفت،
ده نفر را باقی خواهد داشت.»

۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می‌گوید:

«مرا بجوید و زنده بمانید؛
اما بیت‌ئیل را مجوید
و به چلچال داخل مشوید
و به پُرشِتع مروید،

زیرا چلچال به یقین به اسیری خواهد رفت
و بیت‌ئیل نیست خواهد شد.»

۶ خداوند را بجوید و زنده مانید،
مبادا او مثل آتش

در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند
و کسی در بیت‌ئیل نباشد
که آن را خاموش کند.

۷ ای شما که انصاف را به افسنتین تبدیل می‌سازید،
و عدالت را به زمین می‌اندازید،

۸ آن که ثریا و جبار را آفرید
و سحر را به سایه مرگ تبدیل کرد

و روز را مثل شب تاریک گردانید
و آبهای دریا را خوانده،

آنها را بر روی زمین ریخت،
یهوه اسم او می‌باشد؛

۹ آنکه ویرانی را بر سر زورآوران نازل می‌کند،
چنانکه ویرانی بر قلعه‌ها را؛

۱۰ ایشان از آنانی که در محکمه حکم می‌کنند،
نفرت دارند

و راستگويان را نیز!

۱۱ بنابراین چونکه مسکینان را پایمال کردید

و هدایای گندم از ایشان گرفتید،

خانه‌ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود،

اما در آنها ساکن نخواهید شد

و تاکستانهای دلپسند غرس خواهید نمود،

و لیکن شراب آنها را نخواهید نوشید.

۱۲ زیرا تقصیرهای شما را می‌دانم که بسیار است

و گناهان شما را که بزرگ می‌باشد،

زیرا عادلان را ذلیل می‌کنید و رشوه می‌گیرید

و فقیران را در محکمه از

حق ایشان مرحوم می‌سازید.

۱۳ بنابراین هر که عاقل باشد،

در آن زمان خاموش خواهد ماند،

زیرا که زمان بد خواهد بود.

۱۴ نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید؛

و به این منوال یهوه خدای لشکرها

با شما خواهد بود،

چنانکه می‌گویید.

۱۵ از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید

و انصاف را در محکمه برقرار نمایید،

شاید که یهوه خدای لشکرها

بر بقیه یوسف رحمت نماید.

۱۶ بنابراین، خداوند یهوه

خدای لشکرها چنین می‌گوید:

در همه چهارسوها نوحه گری خواهد بود

و در همه کوچه‌ها "وای! وای!" خواهند گفت

و زارعان را برای ماتم

و آنانی را که در مریه‌خوانی تربیت یافته‌اند،

برای نوحه گری خواهند خواند.

۱۷ و در همه تاکستانها نوحه گری خواهد بود،

زیرا خداوند می‌گوید که

«من در میان تو عبور خواهم کرد.»

خدای لشکرها می‌باشد، می‌فرماید که «من شما را به آن سوی دمشق تبعید خواهم کرد.»

وای بر آسودگان

وای بر آنانی که در صهیون ایمن
و در کوهستان سامره در امن و امانند،

که مردان سرشناسی سرآمد قومها می‌باشند
که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند.

۲ به گلنه عبور کنید و بنگرید،
و از آنجا به حمات بزرگ بروید
و به جت فلسطینیان فرود آیید؛

آیا آنها از این ممالک نیکوترند؟
آیا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر است؟

۳ شما که روز بلا را دور می‌کنید
و مسند ظلم را نزدیک می‌آورید.

۴ که بر تختهای عاج می‌خوابید
و بر بسترها دراز می‌شوید
و بره‌ها را از گله

و گوساله‌ها را از میان آغلها می‌خورید؛
۵ که با نغمه بریبط می‌سرایید

و آلات موسیقی را
مثل داوود برای خود اختراع می‌کنید.

۶ شراب را از کاسه‌ها می‌نوشید
و خویشتن را به بهترین عطریات،
عطرآگین می‌نمایید،

اما از ویرانی یوسف غمگین نمی‌شوید!
۷ بنابراین ایشان الان با اسیران اول

به اسیری خواهند رفت
و صدای عیش‌کنندگان دور خواهد شد.»

۸ خداوند یهوه به ذات خود قسم خورده و یهوه
خدای لشکرها فرموده است که:

۱۸ وای بر شما که مشتاق روز خداوند می‌باشید.
روز خداوند برای شما چه خواهد بود؟

تاریکی و نه روشنائی!
۱۹ مثل کسی که از شیری فرار کند

و خرسی به او برخورد،
یا کسی که به خانه داخل شده،

دست خود را بر دیوار بگذارد
و ماری او را بگزد.

۲۰ آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود
و نه روشنائی؟

و ظلمت غلیظی که در آن
هیچ درخشندگی نباشد؟

۲۱ «من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم
و عطر محفل‌های مقدس شما را

استشمام نخواهم کرد.

۲۲ و اگرچه قربانی‌های سوختنی
و هدایای آردی خود را

برای من بگذارند،

آن را قبول نخواهم کرد

و قربانی‌های سلامتی پرواری‌های شما را
منظور نخواهم داشت.

۲۳ آهنگ سروده‌های خود را از من دور کن،
زیرا نغمه بریبطهای تو را گوش نخواهم کرد.

۲۴ بگذار انصاف مثل آب

و عدالت مانند رود دایمی جاری بشود.

۲۵ ای خاندان اسرائیل، آیا شما قربانی‌ها و هدایا
برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ ۲۶ نه،
بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال قربانگاههای بخور
خویش و ستاره خدایان خود را که به جهت خویشتن
ساخته بودید، حمل کردید. ۲۷ پس یهوه که نام او

«من از تکبر یعقوب نفرت دارم
و قصرهایش نزد من نفرت‌انگیز است.
پس شهر را با هر چه در آن است،
تسلیم خواهم نمود.»

^۹ و اگر ده نفر در یک شهر باقی مانده باشند،
ایشان خواهند مرد. ^{۱۰} و چون خویشاوندان و دفن
کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون
برند، آنگاه به کسی که در درون خانه باشد، خواهند
گفت: «آیا دیگری نزد تو هست؟» او جواب خواهد
داد که «نیست.» پس خواهند گفت: «ساکت باش!
زیرا نام یهوه نباید بر زبان آورده شود.»

^{۱۱} زیرا اینک خداوند امر می‌فرماید

و خانه بزرگ به خرابی‌ها
و خانه کوچک به شکافها ویران می‌شود.
^{۱۲} آیا اسبان بر صخره می‌دوند؟
یا آن را با گاوان شیار می‌کنند؟
زیرا که شما انصاف را به زهر
و ثمره عدالت را به افسنتین تبدیل کرده‌اید.
^{۱۳} و به ناچیز شادی می‌کنید و می‌گویید:

«آیا با قوت خویش

شاخها برای خود پیدا نکردیم؟»

^{۱۴} زیرا یهوه خدای لشکرها می‌گوید:

«اینک ای خاندان اسرائیل،

من به ضد شما قومی بر خواهم انگیزت

که شما را از ورودی خمتا تا رود عَرَبه

به تنگ خواهند آورد.»

روایهای هشدار دهنده

خداوند یهوه به من چنین نشان داد: اینک در
ابتدای روییدن حاصل رَش دوم، ملخها آفرید

و اینک، حاصل رَش دوم بعد از برداشت محصول
پادشاه بود. ^۲ و چون تمامی گیاه زمین را خورده بودند،
گفتم: «ای خداوند یهوه، تمنا آنکه عفو فرمایی!
چگونه یعقوب برخیزد، چونکه کوچک است؟» ^۳ و
خداوند از این کار منصرف شد و خداوند گفت:
«نخواهد شد.»

^۴ خداوند یهوه به من چنین نشان داد و اینک
خداوند یهوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس
آتش، ژرفای بزرگ را بلعید و زمین را سوزانید. ^۵ پس
گفتم: «ای خداوند یهوه، از این کار باز ایست!
یعقوب چگونه برخیزد، چونکه کوچک است؟» ^۶ و
خداوند از این کار منصرف شد و خداوند یهوه گفت:
«این نیز نخواهد شد.»

^۷ و به من چنین نشان داد که خداوند بر دیوار
قایمی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود.
^۸ و خداوند مرا گفت: «ای عاموس، چه
می‌بینی؟» گفتم: «شاقولی.» خداوند فرمود: «اینک
من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می‌گذارم و
بار دیگر از گناهان ایشان در نخواهم گذشت. ^۹ و
مکانهای بلند اسحاق ویران و عبادتگاههای اسرائیل
ویران خواهد شد و به ضد خاندان یِرُبعام با شمشیر
خواهم برخاست.»

اتهام بر عاموس

^{۱۰} و اَمَصیای کاهن بیت‌ئیل نزد یِرُبعام پادشاه
اسرائیل فرستاده، گفت: «عاموس در میان خاندان
اسرائیل بر تو فتنه می‌انگیزد و سرزمین سخنان او را
متحمل نتواند شد. ^{۱۱} زیرا عاموس چنین می‌گوید:

«یِرُبعام به شمشیر خواهد مرد

و اسرائیل از سرزمین خود

به یقین به اسیری خواهد رفت.»

^{۱۲} و آقصیا به عاموس گفت: «ای بیننده، برو و به سرزمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن؛^{۱۳} اما در پیت‌ئیل بار دیگر نبوت منما، چونکه آن عبادتگاه پادشاه و معبد حکومت می‌باشد.»^{۱۴} عاموس در جواب آقصیا گفت: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی، بلکه رهمه‌بان بودم و انجیرهای وحشی را پرورش می‌دادم.»^{۱۵} اما خداوند مرا از عقب گوسفندان برگرفت و خداوند مرا گفت: «برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما.»^{۱۶} پس حال کلام خداوند را بشنو:

«تو می‌گویی به ضد اسرائیل نبوت مکن،

و به ضد خاندان اسحاق صحبت منما.»

^{۱۷} بنابراین خداوند چنین می‌گوید:

«زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد

و پسران و دختران به شمشیر خواهند افتاد

و زمینت به ریسمان تقسیم خواهد شد

و تو در زمین نجس خواهی مرد

و اسرائیل از سرزمین خود

به یقین به اسیری خواهد رفت.»

آمدن روز ماتم تلخ

خداوند یهوه به من چنین نشان داد: اینک سبیدی **Λ** پر از میوه‌ها.^۲ و گفت: «ای عاموس، چه می‌بینی؟» من جواب دادم که «سبیدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر در نخواهم گذشت.»

^۳ خداوند یهوه می‌گوید که در آن روز سرودهای معبد به شیون تبدیل خواهد شد

«لاشه‌های بسیار خواهد بود

و آنها را در هر جا به خاموشی

بیرون خواهند انداخت.»

«خاموش باشید!»

^۴ ای شما که می‌خواهید فقیران را ببلعید،

و مسکینان سرزمین را هلاک کنید،

این را بشنوید.

^۵ و می‌گویید که

«ما نه نو کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم

و روز سبت،

تا انبارهای گندم را بگشاییم

و ایفه* را کوچک و مثقال* را بزرگ ساخته،

با ترازوهای نادرست تقلب نماییم؟

^۶ تا مسکینان را به نفره

و فقیران را به یک جفت نعلین بخریم

و پس مانده گندم را بفروشیم؟»

^۷ خداوند به فخر یعقوب قسم خورده است که

«هیچکدام از کارهای ایشان را

هرگز فراموش نخواهم کرد.

^۸ آیا به این سبب زمین پریشان نخواهد شد؟

و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت؟

و تماش مثل رود برنخواهد آمد؟

و مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد

و فرو نخواهد نشست؟»

^۹ و خداوند یهوه می‌گوید:

* ۵.۸ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است. * ۵.۸ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

«در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد
و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود.

۱۰ و عیده‌های شما را به ماتم

و همه سروده‌های شما را به مرثیه‌ها
تبدیل خواهم ساخت.

و بر هر کمر، پلاس

و بر هر سر، کچلی خواهم آورد

و آن را مثل ماتم برای پسری یگانه

و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.»

۱۱ اینک خداوند یهوه می‌گوید:

«روزهایی می‌آید که گرسنگی

بر سرزمین خواهم فرستاد،

نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب،

بلکه از شنیدن کلام خداوند.

۱۲ و ایشان از دریا تا دریا

و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد.

به هر سو خواهند رفت تا کلام خداوند را بجویند،

اما آن را نخواهند یافت.

۱۳ در آن روز دوشیزگان زیبا و جوانان

از تشنگی ضعف خواهند کرد.

۱۴ آنانی که به گناه سامره قسم خورده،

می‌گویند که

«ای دان، به حیات خدای تو

و به طریقت پیرشبع قسم

می‌خوریم»، خواهند افتاد

و بار دیگر نخواهند برخاست.»

نابودی اسرائیل

خداوند را دیدم که نزد قربانگاه ایستاده بود

و گفت:

«تاجهای ستونها را بزن تا آستانه‌ها بلرزد

و آنها را بر سر همه مردم بینداز.

باقیمانندگان ایشان را به شمشیر خواهم کشت

و فراری‌ای از ایشان نخواهد گریخت

و باقیمانده‌ای از ایشان نخواهد رست.

۲ اگر به عالم مردگان فرو روند،

دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت

و اگر به آسمان بالا روند،

ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد.

۳ و اگر به قله گرمل پنهان شوند،

ایشان را جُسته، از آنجا خواهم گرفت؛

حتی اگر از چشم من در قعر دریا

خویشتن را مخفی نمایند،

در آنجا مار را امر خواهم فرمود

که ایشان را بگذرد.

۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند،

شمشیر را در آنجا امر خواهم فرمود

تا ایشان را بکشد

و نظر خود را بر ایشان برای

بدی خواهم داشت

و نه برای نیکویی.»

۵ خداوند یهوه صباپوت

که زمین را لمس می‌کند و آن گداخته می‌گردد

و همه ساکنانش ماتم می‌گیرند

و تماشش مثل رود نیل طغیان می‌کند،

و مانند نیل مصر فرو می‌نشیند؛

۶ آن که غرفه‌های خود را در آسمان بنا می‌کند

و طاقهای خود را بر زمین بنیاد می‌نهد

و آبهای دریا را ندا در داده،

آنها را به روی زمین می‌ریزد،

نام او یهوه می باشد.

^۷ خداوند می گوید:

«ای قوم اسرائیل،

آیا شما برای من مثل پسران حَبَشیان نیستید؟

آیا اسرائیل را از سرزمین مصر

و فلسطینیان را از گفتور

و آرامیان را از قیر برنیاوردم؟

^۸ اینک چشمان خداوند یهوه

بر مملکت گناهکار می باشد،

و من آن را از روی زمین

هلاک خواهم ساخت.»

لیکن خداوند می گوید که

«خاندان یعقوب را به تمامی

هلاک نخواهم ساخت.

^۹ زیرا اینک من امر فرموده،

خاندان اسرائیل را

در میان همه قومها آلك خواهم کرد،

چنانکه غله در غربال آلك می شود.

و دانه ای بر زمین نخواهد افتاد.

^{۱۰} تمامی گناهکاران قوم من که می گویند:

«بلا به ما نخواهد رسید

و ما را در نخواهد گرفت،»

به شمشیر خواهند مرد.

احیای قوم اسرائیل

^{۱۱} در آن روز خیمه داوود را که افتاده است،

برپا خواهم نمود

و شکافهایش را تعمیر خواهم کرد

و خرابیهایش را برپا نموده،

آن را مثل روزهای گذشته بنا خواهم کرد.

^{۱۲} تا ایشان بقیه إدوم

و همه قومها را که اسم من بر

ایشان نهاده شده است،

به تصرف آورند.»

خداوند که این را به جا می آورد،

سخن گفته است.

^{۱۳} اینک خداوند می گوید:

«روزهایی می آید که شیارکننده

به دروکننده خواهد رسید

و لگدکوب کننده انگور به کارنده تخم.

و از کوهها شراب شیرین انگور خواهد چکید،

و از تمامی تپهها جاری خواهد شد.

^{۱۴} و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید

و شهرهای ویران را بنا نموده،

در آنها ساکن خواهند شد

و تاکستانها غرس کرده،

شراب آنها را خواهند نوشید

و باغها درست کرده،

میوه آنها را خواهند خورد.»

^{۱۵} و یهوه خدایت می گوید:

«من ایشان را در زمین ایشان

غرس خواهم نمود

و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده ام،

کنده نخواهند شد.»

عوبدیا

نکاتی چند درباره کتاب عوبدیا

در رابطه با عوبدیا چیزی نمی‌دانیم، نه دربارهٔ اصل و نسب و محل زندگی او، و نه تاریخ نگارش کتاب. از متن خود کتاب چنین حدس زده می‌شود که این نبی در بین سالهای ۶۰۵ تا ۵۸۶ قبل از میلاد خدمت می‌کرده و با ارمیای نبی هم عصر بوده است.

این کتاب کوچک در مورد فخر فروشی اِدوم بر اورشلیم صحبت می‌کند. و چنانکه معلوم است، این قوم از بلایایی که به سر اورشلیم می‌آمده، بسیار خوشحال بودند. عوبدیا از یاری خداوند صحبت می‌کند و اعلام می‌دارد که او به کمک قوم خود خواهد آمد و تَکبَر اِدوم را نیز محو خواهد نمود.

تقسیم‌بندی کلی

داوری خدا بر اِدوم (آیات ۱ تا ۱۴)

داوری خدا بر قومها (آیات ۱۵ و ۱۶)

آمدن خدا به یاری اسرائیل (آیات ۱۷ تا ۲۱)

روای عوبدیا.

نابودی اِدوم

اینک، من تو را کوچکترین قومها گردانیدم،

و تو بسیار خوار هستی.

ای که در شکافهای صخره ساکن هستی،

و مسکن تو بلند می‌باشد،

و در دل خود می‌گویی:

«کیست که مرا به زمین فرود بیاورد؟»

تکبر دلت، تو را فریب داده است.

خداوند می‌گوید:

اگر چه خویشتن را مثل عقاب بلند سازی،

و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری،

من تو را از آنجا فرود خواهم آورد.

اگر دزدان یا غارت کنندگان،

شب نزد تو آیند-

چه مصیبتی در انتظارت خواهد بود!

آیا تنها به قدر کفایت غارت نمی‌کنند؟

و اگر انگورچینان نزد تو آیند،

آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟

^۶ چیزهای عیسو چگونه غارت شده!

و گنجهای مخفی او چگونه

به تاراج رفته است!

^۷ همه آنانی که با تو هم‌عهد بودند،

تو را به سرحدت رانده‌اند،

و صلح‌اندیشان تو، تو را فریب داده،

بر تو غالب آمدند

و خورندگان نان تو، دامی زیر تو گسترده‌اند.

و تو از آن آگاه نیستی.

^۸ خداوند می‌گوید:

آیا در آن روز حکیمان اِدوم را

نابود نخواهم گردانید؟

و فهم را از کوه عیسو؟

۱۶ زیرا چنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید،
همچنان تمامی قومها خواهند نوشید
و آشامیده، خواهند بلعید

و چنان خواهند شد که گویا نبوده‌اند.
۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود
و مقدس خواهد شد

و خاندان یعقوب میراث خود را
به تصرف خواهند آورد.

۱۸ و خاندان یعقوب آتش

و خاندان یوسف شعله

و خاندان عیسو گاه خواهند بود

و در میان ایشان مشتعل شده،

ایشان را خواهد سوزانید

و برای خاندان عیسو

باقیمانده‌ای نخواهد ماند،

زیرا خداوند صحبت نموده است.

۱۹ و اهل یِگب کوه عیسو را

و اهل هامون فلسطینیان را

به تصرف خواهند آورد

و صحرای اِفرایم و صحرای سامره را

به تصرف خواهند آورد

و بنیامین چلعاد را متصرف خواهد شد.

۲۰ و اسیران این لشکر قوم اسرائیل،

سرزمین کنعانیان را تا صَرَفه

به تصرف خواهند آورد

و اسیران اورشلیم که در صَرَفه هستند،

شهرهای یِگب را به تصرف خواهند آورد.

۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده،

بر کوه عیسو داوری خواهند کرد

و پادشاهی از آن خداوند خواهد شد!

۹ جنگاوران تو، ای تیمان،

هراسان خواهند شد

تا هر کس از کوه عیسو

به قتل ریشه‌کن شود.

خسونت آدوم بر اسرائیل

۱۰ به خاطر ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی،

خجالت تو را خواهد پوشانید

و تا به ابد ریشه‌کن خواهی شد.

۱۱ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی،

هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند

و بیگانگان به دروازه‌هایش داخل شدند،

و بر اورشلیم قرعه انداختند،

تو نیز مثل یکی از آنها بودی.

۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن،

و بر پسران یهودا در روز

هلاکت ایشان شادی منما،

و در روز تنگی ایشان لاف مزین.

۱۳ و به دروازه‌های قوم من

در روز بلای ایشان داخل مشو

و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلای ایشان منگر

و دست خود را بر اموال ایشان

در روز بلای ایشان دراز مکن.

۱۴ و بر سر دو راه مایست

تا فراریان ایشان را ریشه‌کن سازی.

و باقیماندگان ایشان را

در روز تنگی تسلیم منما.

۱۵ زیرا که روز خداوند بر تمامی قومها نزدیک است

و چنانکه عمل نمودی،

همچنان به تو عمل کرده خواهد شد

و اعمال تو بر سرت خواهد برگشت.

یونس

نکاتی چند درباره کتاب یونس

یونس نبی از شهر جَتِ خِفِر، در نزدیکی ناصره بود. یونس در پادشاهی اسرائیل و در دوره پادشاهی یُریعام دوم زندگی می کرد، یعنی اندکی پیش از عاموس نبی. در این زمان یُریعام به خاطر مشکلات داخلی ملتهای آشور و آرام، توانسته بود حدود مملکت خود را تا آنجا که در روزگار داوود و سلیمان بود، بگسترده. لیکن مردم از نظر روحانی فاسد شده بودند و به همین دلیل نیز، خدا بر آن بود که مملکت اسرائیل را به دست آشوریان تسلیم کند.

موضوع اصلی کتاب یونس بر مأموریتی است که از جانب خدا دریافت می کند که شهر بت پرست نینوا را به توبه دعوت کند. مطلب جالبی که در این کتاب به چشم می خورد، این است که قوم اسرائیل با وجود پیامهایی که خدا از طریق انبیای مختلف به ایشان می داد، توبه نمی کردند. حال آنکه اهالی نینوا با یک پیام یک نبی از گناهان خود توبه می کنند.

تقسیم بندی کلی

گریز از اراده خدا (فصل ۱)

تسلیم به اراده خدا (فصل ۲)

انجام اراده خدا (فصل ۳)

خشم نسبت به شفقت خدا (فصل ۴)

فرار یونس از امر خدا

۱ و کلام خداوند بر یونس پسر آمثای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و به ضد آن فریاد برآور، زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند. پس به یافا فرود آمده، کشتی ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ اما خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم بزرگی در دریا پدید آمد، چنانکه نزدیک بود که کشتی در هم بشکند. ۵ ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود التماس نمودند و باری را که در کشتی

بود، به دریا ریختند تا آن را سبک سازند. اما یونس در درون کشتی آمده دراز کشید و خواب سنگینی او را در ربود.

۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «چگونه می توانی راحت بخوابی؟ برخیز و خدای خود را بخوان، شاید که آن خدا ما را به خاطر آورد تا هلاک نشویم.»

۷ و به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به خاطر چه کسی بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس افتاد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به خاطر چه کسی بر ما نازل شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده ای و وطنت کدام است و از چه قوم

هستی؟»^۹ او ایشان را جواب داد: «من عبرانی هستم و ترس یهوه خدای آسمان را به دل دارم که دریا و خشکی را آفریده است.»^{۱۰} پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است، چونکه ایشان را اطلاع داده بود.

^{۱۱} و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود.^{۱۲} یونس به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می‌دانم این تلاطم بزرگ به سبب من بر شما وارد آمده است.»

^{۱۳} اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند، اما نتوانستند، زیرا که دریا به ضد ایشان زیاده و زیاده تلاطم می‌نمود.^{۱۴} پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آه، ای خداوند، به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی‌گناه را بر ما مگذار زیرا تو، ای خداوند، هر چه بخواهی، می‌کنی.»^{۱۵} پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد.^{۱۶} آن مردان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها تقدیم کردند و نذران نمودند.^{۱۷} و اما خداوند ماهی بزرگی برگماشت که یونس را فرو بلعید. یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

دعای یونس

۲ و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود^۲ و گفت:

«در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا قبول فرمود.

از شکم عالم مردگان التماس نمودم، و صدای مرا شنیدی.

^۳ زیرا که مرا به ژرفا در دل دریاها انداختی،

و سیلها مرا احاطه نمود.

تمامی خیزابها و موجهای تو بر من گذشت.

^۴ و گفتم: "از چشم تو افتادم.

لیکن معبد قدس تو را باز خواهم دید."

^۵ آنها مرا به زیر کشید تا جانم را بگیرد؛

ژرفا مرا در میان گرفت؛

خزه‌ها دور سرم پیچیده شد.

^۶ به بُن کوه‌ها فرو رفتم،

و زمین به بندهای خود مرا برای همیشه درگرفت.

اما تو، ای یهوه خدایم،

حیات مرا از گور بیرون کشیدی.

^۷ چون جان من در درونم بی‌تاب شد،

خداوند را به یاد آوردم

و دعای من نزد تو به معبد مقدست رسید.

^۸ آنانی که به بتهای پوچ ارزش می‌دهند،

امیدشان را به محبت بی‌زوال ترک می‌نمایند.

^۹ اما من به آواز شکرگزاری

برای تو قربانی خواهم گذرانید،

و به آنچه نذر کردم، وفا خواهم نمود.

نجات از آن خداوند است.»

^{۱۰} پس خداوند ماهی را امر فرمود و ماهی یونس را بر خشکی قی کرد.

یونس به نینوا می‌رود

۳ پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت:^۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن پیامی را که من به تو خواهم گفت، به ایشان ندا کن.»^۳ آنگاه یونس برخاسته، مطابق فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهری بزرگ بود و گردش در درون آن سه روز طول می‌کشید.^۴ یونس به شهر داخل شده و به مسافت یک روز رفت و به ندا کردن آغاز کرد و

گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.»^۵ مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و به روزه اعلام کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.

^۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از تخت خود برخاسته، ردای خود را از برکند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ^۷ پادشاه فرمانی صادر کرد و فرمان در سراسر نینوا جار کشیده شد: «به فرمان پادشاه و بزرگان، هیچ انسان یا حیوان، گله یا رمه، چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند.» ^۸ انسان و حیوان پلاس پوشیده، نزد خدا به شدت التماس نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است، بازگشت نماید. ^۹ کسی چه می‌داند؟ شاید خدا منصرف شده، از شدت خشم خود برگردد، تا هلاک نشویم.»

^{۱۰} پس چون خدا کارهای ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند، منصرف شد و آن را به عمل نیاورد.

خشم یونس و شفقت خدا

اما این امر یونس را بسیار ناپسند آمد و خشمش افروخته شد. ^۲ و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آه، ای خداوند، همین را نمی‌گفتم چینی که در ولایت خود بودم؟ از این سبب بود که شتابان به ترشیش گریختم، زیرا می‌دانستم که تو خدای فیاض و رحیم هستی، و دیر به خشم می‌آیی و محبت تو بی‌پایان است.

و از فرستادن بلا منصرف می‌شوی؟^۳ پس حال، ای خداوند، جانم را از من بگیر، زیرا که مردن، از زنده ماندن برای من بهتر است.» ^۴ اما خداوند گفت: «آیا درست است که خشمناک شوی؟»

^۵ یونس از شهر بیرون رفته، به طرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه‌بانی برای خود ساخته، زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ^۶ بیهوشه خدا گیاهی رویانید و آن را بالای سر یونس رشد داد تا بر سر وی سایه افکنده، او را از ناراحتی‌اش بکاهد. یونس از آن گیاه بی‌نهایت شادمان شد. ^۷ اما در فردای آن روز، در وقت سپیده صبح، خدا کرمی را برگماشت که گیاه را زد و خشک شد. ^۸ و چون آفتاب برآمد، خدا بادی سوزان از جانب شرق وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بی‌تاب شده، آرزوی مرگ نمود و گفت: «مردن برایم از زنده ماندن بهتر است.»

^۹ آنگاه خدا به یونس جواب داد: «آیا درست است که به جهت گیاهی غضبناک شوی؟» یونس گفت: «درست است که تا به حد مرگ غضبناک شوم.» ^{۱۰} خداوند گفت: «تو برای گیاهی که برایش زحمتی نکشیدی و آن را رویانیدی، دل سوزاندی، گیاهی که در یک شب سر برکشید و در یک شب پژمرد. ^{۱۱} آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ تسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار انسان می‌باشند که دست راست و چپ خود را تشخیص نمی‌دهند، با حیوانات بسیار؟»

میکاه

نکاتی چند درباره کتاب میکاه

میکاه اهل یهودا بود و در سالهای ۷۵۰ تا ۶۸۶ قبل از میلاد زندگی و خدمت می‌کرد. از این رو می‌توان او را با اِشعیا و هوشع هم‌عصر دانست. میکاه در نبوت خود سقوط سامره که به دست آشوریان در سالهای ۷۲۲-۷۲۱ قبل از میلاد صورت گرفت، پیشگویی می‌کند. از وضعیت روحانی قوم چنین معلوم است که خدمت او به زمان پیش از اصلاحات حزقیای پادشاه مربوط است. در کتاب میکاه هم صحبت از هلاکت است و هم صحبت از پیامهای امید؛ هم داوری، و هم رهایی.

تقسیم‌بندی کلی

داوری خدا بر اسرائیل و یهودا (فصول ۱ تا ۳)
امید برای اسرائیل و یهودا (فصول ۴ و ۵)
دعوی خدا با اسرائیل (فصل ۶)
تبدیل ناامیدی به پیروزی (فصل ۷)

۴ و کوه‌ها زیر او گداخته می‌شود،
و دره‌ها شکافته می‌گردد،
مثل موم پیش آتش
و مثل آب که به سراشی ریخته شود.
۵ این همه به خاطر عصیان یعقوب
و گناه خاندان اسرائیل است.
عصیان یعقوب چیست؟
آیا سامره نیست؟
و مکانهای بلند* یهودا چیست؟
آیا اورشلیم نمی‌باشد؟
۶ پس سامره را به توده سنگ صحرا
و مکانی برای غرس نمودن موها
تبدیل خواهم ساخت
و سنگهایش را به دره ریخته،
بنیادش را آشکار خواهم نمود.

۱ کلام خداوند که بر میکاه مورشی در دوران یوتام
و آحاز و حزقیاء، پادشاهان یهودا نازل شد و آن
را درباره سامره و اورشلیم دید.

داوری بر سامره و اورشلیم

۲ ای تمامی قومها بشنوید،
و ای زمین و هر چه در آن است،
گوش بدهید،
و خداوند یهوه،
یعنی خداوند از معبد مقدسش
بر شما شاهد باشد.
۳ زیرا اینک خداوند،
از مکان خود بیرون می‌آید،
و نزول نموده،
بر مکانهای بلند زمین می‌رود.

* ۵.۱ اشاره به مراکز بت‌پرستی است که معمولاً در مکانهای بلند واقع بود.

چشمه‌ای فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود.

^{۱۵} ای ساکنان قریشه،

بار دیگر مالکی بر تو خواهم آورد.

جلال اسرائیل تا به عَدْلَام خواهد آمد.

^{۱۶} خویشتن را برای فرزندان نازنین خود بی‌مو ساز

موی خود را بتراش.

کچلی سر خود را مثل کرکس گردان،

زیرا که ایشان از نزد تو به اسیری رفته‌اند.

وای بر ظالمان

۲ وای بر آنانی که بر بسترهای خود

ظلم را تدبیر می‌نمایند

و مرتکب شرارت می‌شوند.

در روشنائی صبح آن را به جا می‌آورند،

چونکه در قوت دست ایشان است.

^۲ بر زمینها طمع می‌ورزند

و آنها را غصب می‌نمایند

و بر خانه‌ها نیز،

و آنها را می‌گیرند

و بر مرد و خانه‌اش

و شخص و میراثش ظلم می‌نمایند.

^۳ بنابراین خداوند چنین می‌گوید:

اینک، من بر این قبیله بلایی را تدبیر می‌نمایم

که شما گردن خود را

از آن نتوانید بیرون آورد

و متکبران راه نخواهید رفت،

زیرا که آن زمان، زمان بلاست.

^۴ در آن روز بر شما مَثَل خواهند زد

و مرثیه سوزناک خواهند خواند

و خواهند گفت:

«به تمامی هلاک شده‌ایم.

^۷ و همه بتهای تراشیده شده آن خرد،

و همه مزدهایش به آتش،

سوخته خواهد شد

و همه تمثالهایش را ویران خواهم کرد،

زیرا که از مزد فاحشگی آنها را جمع کرد

پس به مزد فاحشگی خواهد برگشت.

^۸ به این سبب ماتم گرفته، شیون خواهم نمود

و برهنه و عریان راه خواهم رفت

و مثل شغالها ماتم خواهم گرفت

و مانند شترمرغها نوحه گری خواهم کرد.

^۹ زیرا که زخم‌های وی علاج‌پذیر نیست،

چونکه به یهودا رسیده

و به دروازه‌های قوم من،

یعنی به اورشلیم داخل گردیده است.

^{۱۰} آن را به جَت مگوئید و هرگز گریه منمایید.

خود را در بیت‌غفره، در خاک بغلطانید.

^{۱۱} ای ساکنان شافیر،

عریان و خجل بگذر.

ساکنان صنانان بیرون نمی‌آیند.

ماتم بیت‌ایصل مکانش را از شما می‌گیرد.

^{۱۲} زیرا که ساکنان ماروت

به جای آسایش درد می‌کشند،

زیرا که بلا از جانب خداوند،

به دروازه اورشلیم آمده است.

^{۱۳} ای ساکنان لاکیش،

اسب تندرو را به ارابه ببند.

او ابتدای گناه دختر ضَهبیون بود،

چونکه عصیان اسرائیل

در تو یافت شده است.

^{۱۴} بنابراین طلاق‌نامه‌ای به

مورِشت جَت خواهی داد.

خانه‌های اکذیب،

۱۱ اگر کسی به پوچی و دروغ زندگی کند،
و به دروغ گوید که:
«من برای تو درباره شراب و باده
موعظه خواهم نمود،»
بدون شک او نبی این قوم خواهد بود.

وعده رهایی

۱۲ ای یعقوب،
من به یقین تمامی اهل تو را
جمع خواهم نمود
و باقیماندگان اسرائیل را گرد آورده،
ایشان را مثل گوسفندان بصره
در یک جا خواهم گذاشت.
ایشان مثل گله‌ای که در آغل خود باشد،
به خاطر زیادی مردمان غوغا خواهند کرد.
۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است.
ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده،
از آن بیرون رفته‌اند

و پادشاه ایشان پیش روی ایشان
و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

۳ آنگاه گفتم:

ای سران یعقوب،
و ای داوران خاندان اسرائیل،
بشنوید!
آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟
۲ آنانی که از نیکویی نفرت دارند،
و بر بدی مایل می‌باشند،
و پوست را از تن مردم،
و گوشت را از استخوانهای ایشان می‌کنند،
۳ کسانی که گوشت قوم مرا می‌خورند،
و پوست ایشان را از تن ایشان می‌کنند،
و استخوانهای ایشان را خرد کرده،

نصیب قوم مرا به دیگران داده است.
چگونه آن را از من دور می‌کند
و زمینهای مرا میان مرتدان تقسیم می‌نماید.
۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود
که ریسمان را به قرعه در
جماعت خداوند بکشد.»

انبیای دروغین

۶ ایشان موعظه کرده، می‌گویند:
«موعظه مکنید.
به این چیزها موعظه ننمایند؛
رسوایی بر ما نخواهد آمد.»
۷ ای که به خاندان یعقوب معروف هستی،
آیا صبر خداوند به سر آمده است؟
آیا اینها کارهای او می‌باشد؟
آیا کلام من
برای آن کس که به درستی گام برمی‌دارد،
نیکو نیست؟
۸ لیکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته‌اند.
شما ردا را از لباس آنانی که
به اطمینان می‌گذرند،
و از جنگ برمی‌گردند،
به در می‌آورید.
۹ و زنان قوم مرا از خانه‌های
باصفایشان بیرون می‌کنید
و جلال مرا از کودکان
ایشان تا به ابد می‌گیرید.
۱۰ برخیزید و بروید،
زیرا که این استراحتگاه شما نیست،
چونکه نجس شده است.
شما را به هلاکت سخت،
هلاک خواهد ساخت.

آنها را گویی در دیگ

و مثل گوشت در پاتیل می‌ریزند.

۴ پس نزد خداوند استغاثه خواهند نمود،

و ایشان را قبول نخواهد نمود،

بلکه روی خود را در آن زمان

از ایشان خواهد پوشانید،

چونکه مرتکب کارهای زشت شده‌اند.

۵ خداوند درباره انبیایی که قوم مرا گمراه می‌کنند،

و زمانی که خوراک فراوان دارند،

ندای صلح و سلامتی سر می‌دهند،

و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد،

با او تدارک جنگ می‌بینند،

چنین می‌گوید:

۶ از این جهت برای شما

شب خواهد بود که رویا نبینید

و ظلمت برای شما خواهد بود

که فالگیری ننمایید.

آفتاب بر انبیا غروب خواهد کرد

و روز بر ایشان تاریک خواهد شد.

۷ رویا بینندگان خجل و فالگیران رسوا شده،

تمامی ایشان لبهای خود را خواهند پوشانید،

چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود.

۸ لیکن من از قوت روح خداوند

و از انصاف و توانایی پر شده‌ام

تا یعقوب را از عصیان او

و اسرائیل را از گناهش خبر دهم.

۹ ای سران خاندان یعقوب،

و ای داوران خاندان اسرائیل،

این را بشنوید!

شما که از انصاف نفرت دارید

و هر آنچه را که راست است، کج می‌سازید.

۱۰ و صهیون را به خون،

و اورشلیم را به ظلم بنا می‌نمایید.

۱۱ سران ایشان برای رشوه دآوری می‌نمایند،

و کاهنان ایشان برای مزد تعلیم می‌دهند،

و انبیای ایشان برای نقره فال می‌گیرند،

و بر خداوند تکیه کرده، می‌گویند:

«مگر خداوند در میان ما نیست؟

پس بلا به ما نخواهد رسید.»

۱۲ بنابراین صهیون به خاطر شما،

مثل مزرعه شیار خواهد شد

و اورشلیم به توده‌های سنگ،

و کوه خانه خدا،

به بلندی‌های جنگل تبدیل خواهد گردید.

کوه خداوند

۴ و در روزهای آخر، کوه خانه خداوند،

بر قله کوه‌ها استوار خواهد شد

و بالاتر از تپه‌ها برافراشته خواهد گردید،

و قوم‌ها بر آن روان خواهند شد.

۲ و قومهای بسیار آمده، خواهند گفت:

«بیاید تا به کوه خداوند

و به خانه خدای یعقوب برآییم،

تا راههای خویش را به ما تعلیم دهد

و به راههای او رفتار نماییم،

زیرا که شریعت از صهیون

و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.

۳ و او در میان قومهای بسیار دآوری خواهد نمود

و قومهای بزرگ را از

جای دور تنبیه خواهد کرد

و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن

و نیزه‌های خویش را برای

اره‌ها خواهند شکست

و قومی بر قومی دیگر شمشیر نخواهد کشید

و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.
 ۴ و هر کس زیر تاک خود،
 و زیر انجیر خویش خواهد نشست
 و ترساننده‌ای نخواهد بود،
 زیرا که دهان یهوه صباپوت*
 صحبت نموده است.
 ۵ زیرا که تمامی قومها، هر کدام به اسم خدای
 خویش گام بر می‌دارند،
 اما ما به اسم یهوه خدای خود
 تا به ابد گام برخواییم داشت.
 ۶ خداوند می‌گوید که
 در آن روز لنگان را جمع خواهم کرد
 و رانده‌شدگان و آنانی را که زده‌ام،
 گرد خواهم آورد.
 ۷ و لنگان را باقیمانده‌ای،
 و دور شدگان را قوم قوی خواهم ساخت.
 و خداوند در کوه صهیون بر ایشان
 از الان تا به ابد سلطنت خواهند نمود.
 ۸ و تو، ای برج گله،
 و ای کوه دختر صهیون،
 این به تو خواهد رسید
 و سلطنت اول،
 یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد.

۹ الان چرا فریاد برمی‌آوری؟

آیا در تو پادشاهی نیست؟

آیا مشاور تو نابود شده است که درد، تو را
 مثل زنی که می‌زاید، گرفته است؟
 ۱۰ ای دختر صهیون،
 مثل زنی که می‌زاید درد بکش،

زیرا که الان از شهر بیرون رفته،
 در صحرا خواهی نشست
 و به بابل رفته،
 در آنجا رهایی خواهی یافت
 و در آنجا خداوند تو را
 از دست دشمنانت رهایی خواهد داد.

۱۱ و الان قومهای بسیار

بر تو جمع شده، می‌گویند که:

«صهیون نجس خواهد شد

و چشمان ما بر او خواهد نگرست.»

۱۲ اما ایشان تدبیرات خداوند را نمی‌دانند

و مشورت او را نمی‌فهمند،

زیرا که ایشان را

مثل بافها در خرمنگاه جمع کرده است.

۱۳ ای دختر صهیون، برخیز و پایمال کن،

زیرا که شاخ تو را آهن خواهم ساخت

و سُمهای تو را برنج خواهم نمود

و قومهای بسیار را خواهی کوبید

و حاصل ایشان را برای یهوه

و دولت ایشان را،

برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

حکمران از بیت لحم

ای دختر فوجها،

فوجهای را بسیج کن،

به ضد ما سنگرها بسته‌اند.

با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهند زد.

۲ و تو، ای بیت‌لجم افراشته،

اگرچه در هزارهای یهودا کوچک هستی،

از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد

* ۴.۴ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود؛
 طلوع های او از قدیم،
 و از روزهای ازل بوده است.
 ۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید،
 تسلیم خواهد نمود
 و بقیه برادرانش با قوم اسرائیل
 باز خواهند گشت.
 ۴ و او خواهد ایستاد
 و در قوت خداوند،
 و در شوکت اسم یهوه خدای خویش
 گله خود را خواهد چرانید
 و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد،
 زیرا که او الان تا به کرانه های
 زمین بزرگ خواهد شد.
 ۵ و او صلح و سلامتی ایشان خواهد بود.
 هنگامی که آشور به سرزمین ما داخل شده،
 بر قصرهای ما قدم گزارد،
 آنگاه هفت شبان و هشت رهبر را
 به مقابل او برپا خواهیم داشت.
 ۶ و ایشان سرزمین آشور
 و ورودی های سرزمین نمرود را
 با شمشیر حکمرانی خواهند نمود
 و او ما را از آشور رهایی خواهد داد،
 هنگامی که به سرزمین ما داخل شده،
 حدود ما را پایمال کند.
 ۷ آنگاه باقیماندگان یعقوب،
 در میان قومهای بسیار،
 مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود
 و مانند بارشی که بر گیاه می آید
 که برای انسان انتظار نمی کشد
 و به جهت آدمیان صبر نمی نماید.
 ۸ و باقیماندگان یعقوب در میان قومها،

و در وسط قومهای بسیار،
 مثل شیر در میان جانوران جنگل
 و مانند شیر ژیان در میان گله های گوسفندان
 خواهند بود
 که چون عبور می نماید، پایمال می کند،
 و می درد و رهانده ای نمی باشد.
 ۹ و دست تو بر دشمنانت بلند خواهد شد
 و تمامی دشمنانت ریشه کن خواهند گردید.
 ۱۰ و خداوند می گوید که
 در آن روز اسبان تو را از
 میانت ریشه کن خواهم کرد
 و ارابه های تو را نابود خواهم نمود.
 ۱۱ و شهرهای ولایت تو را ویران نموده،
 همه قلعه های تو را فرو خواهم ریخت.
 ۱۲ و جادوگری را از دست تو محو خواهم ساخت
 که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند.
 ۱۳ و بتهای تراشیده و تمثالهای تو را
 از میانت نابود خواهم ساخت
 که بار دیگر به ساخته دست
 خود سجده ننمایی.
 ۱۴ و آشیره های تو را از میانت کنده،
 شهرهای تو را ویران خواهم ساخت.
 ۱۵ و با خشم و غضب از قومهایی که نمی شنوند،
 انتقام خواهم کشید.

شکایت خداوند علیه اسرائیل

آنچه خداوند می گوید، بشنوید:
 ۱ برخیز و نزد کوهها دادخواهی نما
 و تپه ها صدای تو را بشنوند.
 ۲ ای کوهها، شکایت خداوند را بشنوید
 و ای بنیادهای جاودانی زمین!
 زیرا خداوند را به ضد قوم خود شکایتی است،

نابودی شیران

۹ صدای خداوند به شهر ندا می‌دهد
حکمت، ترسیدن از اسم توست:
«عصا و تعیین کننده آن را بشنوید.
۱۰ آیا هنوز در خانه شیران
گنجهای شرارت یافت می‌شود،
و میزانهای کمتر از اندازه که ملعونند؟
۱۱ آیا من با میزانهای شرارت،
و با کیسه سنگهای ناراست تبرئه خواهم کرد؟
۱۲ زیرا که دولتمندان او از ظلم پر هستند،
و ساکنانش دروغ می‌گویند
و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است.
۱۳ پس من نیز تو را به خاطر گناهانت،
به ضربه‌ای مرگبار مجروح ساخته،
ویران خواهم نمود.
۱۴ تو خواهی خورد، اما سیر نخواهی شد
و گرسنگی تو در درونت خواهد ماند.
جمع خواهی کرد، اما نخواهی اندوخت.
و آنچه را که ببندوزی،
من به شمشیر تسلیم خواهم نمود.
۱۵ تو خواهی کاشت، اما نخواهی دروید؛
تو زیتون را به پا خواهی فشرد،
اما خویشتن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛
و عصیر انگور را نیز،
اما شراب نخواهی نوشید.
۱۶ زیرا که قوانین عمری نگاه داشته می‌شود،
و تمامی کارهای خاندان آخاب!
به مشورت‌های ایشان گام برمی‌دارید.
از این رو تو را به ویرانی
و ساکنانت را به ریشخند تسلیم خواهم ساخت،

و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد.
۳ ای قوم من، به تو چه کرده‌ام
و به چه چیز تو را خسته ساخته‌ام؟
به ضد من شهادت بده.
۴ زیرا که تو را از سرزمین مصر برآوردم،
و تو را از خانه بندگی فدیه دادم،
و موسی و هارون و مریم را،
پیش روی تو فرستادم.
۵ ای قوم من،
آنچه را که بالاق، پادشاه موآب، تدبیر کرد،
و آنچه بلعام پسر بَعُور او را جواب فرستاد،
به یاد آور
و آنچه را که از شَطِیْم تا جِلْجال واقع شد،
تا عدالت خداوند را بدانی.
۶ با چه چیز به حضور خداوند بیایم،
و نزد خدای متعال تعظیم نمایم؟
آیا با قربانی‌های سوختنی
و با گوساله‌های یک ساله،
به حضور او بیایم؟
۷ آیا خداوند از هزاران قوچ خشنود خواهد شد؟
و از ده هزاران رود روغن؟
آیا نخست‌زاده خود را به عوض تقصیرم بدهم،
و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم؟
۸ ای مرد، او تو را از آنچه نیکو است،
آگاه کرده است؛
و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد،
غیر از اینکه انصاف را به جا آوری،
و رحمت را دوست بداری،
و در حضور خدای خویش
با فروتنی گام برداری؟

پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.»

منتظر خدای نجات باش

وای بر من!

زیرا که مثل جمع کننده میوه‌ها،
و مانند چیننده انگورهایی شده‌ام
که نه خوشه‌ای برای خوراک دارد
و نه نوبر انجیری که جان من آن را می‌خواهد.
مرد متقی از جهان نابود شده،
و راست کردار از میان
آدمیان محو گردیده است.
جمع ایشان برای خون کمین می‌گذارند،
و یکدیگر را به دام، صید می‌نمایند.
دستهای ایشان برای شرارت چالاک است؛
حاکم رشوه طلب می‌کند و داور نیز همچنین.
مرد بزرگشان به هوای نفس خود حکم می‌کند،
و ایشان آن را به هم می‌بافند.
نیکوترین ایشان مثل خار می‌باشد
و راست‌کردار ایشان از خاربست بدتر.
روز دیده‌بانان توست، و مکافات تو رسیده است؛
الان زمان پریشانی ایشان خواهد بود.
بر یار خود اعتماد مدار،
و بر دوست خالص خویش توکل منما،
و عنان دهان خود را از هم آغوش خود بکش.
زیرا که پسر، پدر را بی‌حرمت می‌کند
و دختر با مادر خود
و عروس با مادر شوهر خویش
به مقابله برمی‌خیزد،
و دشمنان شخص، اهل خانه او می‌باشند.
اما من به سوی خداوند چشم می‌دوزم،
و برای خدای نجات خود انتظار می‌کشم،
و خدای من، مرا اجابت خواهد نمود.

^۸ ای دشمن من، بر من شادی منما،
زیرا اگرچه بیفتم، خواهم برخاست
و اگر چه در تاریکی بنشینم،

خداوند نور من خواهد بود.

^۹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد،

زیرا به او گناه ورزیده‌ام،

تا آنگاه که شکایت مرا رسیدگی کند

و دادرسی‌ام نماید.

او مرا به روشنایی بیرون خواهد آورد،

و عدالت او را مشاهده خواهم نمود.

^{۱۰} دشمنم این را خواهد دید،

و خجالت او را خواهد پوشانید،

زیرا به من می‌گوید:

«یهوه خدای تو کجا است؟»

چشمانم بر او خواهد نگریست

و او الان مثل گل کوجه‌ها پایمال خواهد شد.

^{۱۱} روز بنا نمودن دیوارهای فرا خواهد رسید،

در آن روز مرزها گسترش خواهد یافت.

^{۱۲} در آن روز از آشور،

و از شهرهای مصر،

و از مصر تا رود فرات،

و از دریا تا دریا،

و از کوه تا کوه

نزد تو خواهند آمد.

^{۱۳} و زمین به خاطر ساکنانش،

به جهت نتیجه اعمالشان،

ویران خواهد شد.

^{۱۴} قوم خود را به عصای خویش شبانی کن

و گوسفندان میراث خود را که در جنگل

و در میان گرمیل به تنهایی ساکن می‌باشند.

باشد که ایشان مثل روزهای سابق

در باشان و چلعا د بچزند.

۱۵ همچون روزهایی که از مصر بیرون آمدی،

کارهای عجیب به او نشان خواهم داد.

۱۶ قومه‌ها چون این را ببینند،

از تمامی توانایی خویش خجل خواهند شد

و دست بر دهان خواهند گذاشت

و گوشه‌های ایشان کر خواهد شد.

۱۷ مثل مار خاک را خواهند لیسید

و مانند خزندگان زمین از سوراخهای خود

با لرزه بیرون خواهند آمد،

و به سوی یهوه خدای ما،

با ترس خواهند آمد،

و از تو خواهند ترسید.

۱۸ کیست خدایی مثل تو که عصیان را می بخشد

و از تقصیر بقیه میراث خویش در می‌گذرد.

او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد،

زیرا رحمت را دوست می‌دارد.

۱۹ او باز بازگشت کرده، بر ما رحمت خواهد نمود،

و عصیان ما را پاپمال خواهد کرد

و تو تمامی گناهان ایشان را

به عمق‌های دریا خواهی انداخت.

۲۰ امانت را برای یعقوب

و شفقت را برای ابراهیم به جا خواهی آورد،

چنانکه در روزهای گذشته

برای پدران ما قسم خوردی.

ناحوم

نکاتی چند درباره کتاب ناحوم

ناحوم از جایی به نام القوش بود. لیکن در مورد القوش چیزی نمی‌دانیم. لیکن در متن کتاب مطالبی وجود دارند که با استناد به آنها می‌توان زمان نگارش کتاب را تخمین زد. کتاب حاکی از آن است که در این زمان، پادشاهی آشور در اوج قدرت خود بوده و همین نیز، به احتمال زیاد، به سالهای پیش از مرگ آشوربانیپال، یعنی به سالهای پیش از ۶۲۶ قبل از میلاد اشاره دارد. در کتاب به سقوط نوآمون در مصر نیز اشاره می‌شود که در سال ۶۶۳ قبل از میلاد رخ داد و خاطره‌اش هنوز زنده بود. از این دو مطلب می‌توان زمان نگارش این کتاب را حدود اواسط قرن هفتم قبل از میلاد دانست.

موضوع اصلی کتاب روی داوری بر نینوا، پایتخت آشور می‌چرخد. خدا آشور را به خاطر ستمها، بی‌رحمی‌ها، بت‌پرستی و شرارت به محاکمه کشیده و داوری‌اش می‌نماید. و در انتهای کتاب نیز با ویرانی به برج و باروهای قوی نینوا روبرو می‌گردیم. شاید بتوان گفت که کتاب ناحوم، به نوعی دنباله کتاب یونس است. در کتاب یونس، خدا بر شهر نینوا به خاطر توبهٔ مردمانش رحم کرد و بدین‌سان رحمت و شفقت خدا آشکار شد؛ اما در کتاب ناحوم، سختگیری خدا را نسبت به کسانی شاهدیم که به گناهان خود ادامه می‌دهند.

تقسیم‌بندی کلی

اعلام ویرانی نینوا (فصل ۱)

داوری بر نینوا (فصل ۲)

ویرانی نینوا (فصل ۳)

۱ وحی درباره نینوا. کتاب رویای ناحوم القوشی.

غضب خدا بر نینوا

یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است.

خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است.

خداوند از دشمنان خویش انتقام می‌گیرد

و برای دشمنان خود خشم را نگاه می‌دارد.

۳ خداوند دیرغضب و بسیار تواناست؛

او گناه را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد.

راه خداوند در تند باد و طوفان است

و ابرها خاک پای او می‌باشد.

۴ دریا را توبیخ می‌کند و آن را می‌خشکاند

و تمامی رودها را خشک می‌سازد.

باشان و گرمِل بی‌قوت می‌شوند

و گل لبنان پژمرده می‌گردد.

۵ کوه‌ها از او پریشان

و تپه‌ها گداخته می‌شوند

و جهان از حضور وی به لرزه درمی‌آید؛

جهان و تمامی ساکنانش.

۶ پیش خشم او که تواند ایستاد؟

و در مقابل شدت غضب او که تواند ایستاد؟

غضب او مثل آتش ریخته می‌شود

و صخره‌ها از او خرد می‌گردد.

۷ خداوند نیکو است

و در روز تنگی پناهگاه می‌باشد
 و پناه آورندگان خود را می‌شناسد.
^۸ مکان آن را به سیلاب به تمامی
 خراب خواهد ساخت،
 و تاریکی دشمنان او را تعقیب خواهد نمود.
^۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟
 او به تمامی هلاک خواهد کرد
 و مصیبت، بار دیگر برپا نخواهد شد.
^{۱۰} زیرا اگر چه مثل خارها به هم پیچیده،
 و مانند میگساران مست بشوند،
 لیکن چون کاه خشک به تمامی
 سوخته خواهند شد.
^{۱۱} مشاور فرومایه که به ضد خداوند بد می‌اندیشد،
 از تو بیرون آمده است.
^{۱۲} خداوند چنین می‌گوید:
 «اگر چه ایشان در قوت سالم
 و در شماره نیز بسیار باشند،
 لیکن ریشه‌کن شده، در خواهند گذشت.
 و اگرچه تو را ذلیل ساختم،
 لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود.
^{۱۳} و الان یوغ او را از گردن تو خواهم شکست،
 و بندهای تو را خواهم گسیخت.»
^{۱۴} خداوند درباره تو امر فرموده است
 که بار دیگر نسلی به نام تو نخواهد بود،
 و از خانه خدایانت بتهای تراشیده،
 و قربانگاههای بخور ریخته شده را،
 ریشه‌کن خواهم نمود
 و گور تو را خواهم کند،
 زیرا فرومایه‌ای.
^{۱۵} اینک بر کوه‌های پایهای مبشر
 که صلح و سلامتی را ندا می‌کند!

ای یهودا، عیدهای خود را نگاه دار
 و نذرهای خود را وفا کن،
 زیرا که مرد فرومایه
 بار دیگر از تو نخواهد گذشت،
 بلکه به تمامی ریشه‌کن خواهد شد.

سقوط نینوا

۲ ویران کننده در مقابل تو برمی آید.
 حصار را حفظ کن،
 راه را دیدبانی نما،
 کمر خود را قوی گردان
 و قوت خویش را بسیار زیاد کن.
^۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را
 مثل عظمت اسرافیل باز می‌آورد.
 تاراج کنندگان ایشان را تاراج می‌کنند،
 و شاخه‌های موهای ایشان را از بین می‌برند.
^۳ سپر زورمندانش سرخ‌فام است،
 مردان جنگی به قرمز آراسته
 و ارابه‌های او در روزی که آنها را آماده می‌کنند،
 از فولاد براق است،
 و نیزه‌های چوب سرو، در اهتزاز.
^۴ ارابه‌ها را در کوچه‌ها به تندی می‌رانند،
 در چهارسوها به هم برمی‌خورند.
 نمایش آنها مثل مشعلها است
 و همچون برقها می‌جهند.
^۵ او بزرگان خود را به یاد می‌آورد
 و ایشان در راه رفتن لغزش می‌خورند.
 به جانب حصار می‌آیند
 و منجنیق را حاضر می‌سازند.
^۶ آب‌بندها گشوده است،
 و قصر گداخته می‌گردد.
^۷ و بانوی قصر برهنه شده، به اسیری برده می‌شود

و آواز ایلچیانث دیگر شنیده نخواهد شد.

وای بر نینوا

۳ وای بر شهر خونریز

که تماش از دروغ و قتل پر است

و غارت از آن دور نمی‌شود!

۲ صدای تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخها،

و جهیدن اسبان و جولان ارابه‌ها.

۳ سواران هجوم می‌آورند،

شمشیرها براق و نیزه‌ها روشن می‌باشد،

انبوه مجروحان و فراوانی کشته شدگان و لاشه‌ها را

انتها نیست؛

بر لاشه‌های یکدیگر می‌افتند.

۴ و این همه به سبب کثرت فحشای آن فاحشه،

که زیبایی‌اش اغواگر است و سحرش مهلک؛

همان که قوما را به فحشای خود،

و طایفه‌ها را به جادوگریهای

خوش می‌فروشد.

۵ اینک یهوه صباپوت می‌گوید:

من به ضد تو هستم

و دامنهایت را بر روی تو آشکار ساخته،

عربانی تو را بر قوماها،

و رسوایی تو را بر مملکت‌ها،

ظاهر خواهم ساخت.

۶ و نجاستها بر تو ریخته،

تو را ذلیل خواهم ساخت

و تو را مایه عبرت خواهم گردانید.

۷ و واقع خواهد شد که هر که تو را ببند،

از تو فرار کرده، خواهد گفت:

نینوا ویران شده است!

و کنیزانش ماتم می‌کنند،

و سینه‌زنان چون کیبوترها می‌نالند.

۸ نینوا از روزی که به وجود آمد،

مانند برکه آب می‌بود.

اما ساکنانش فرار می‌کنند،

و اگرچه صدا می‌زنند که

«بایستید! بایستید!»،

لیکن هیچ کس ملتفت نمی‌شود.

۹ نقره را غارت کنید

و طلا را به یغما برید،

زیرا که اندوخته‌های او را

و زیادی هرگونه کالای نفییش را

انتهایی نیست.

۱۰ او خالی و ویران و خراب است

و دلش گداخته و زانوهایش لرزان

و در همه کمرها درد شدید می‌باشد

و رنگ رویهای همه پریده است.

۱۱ بیشه شیران و مرتع شیران ثیان کجا است

که در آن شیر نر و شیر ماده و

شیر بچه می‌خرامیدند و ترساننده‌ای نبود؟

۱۲ شیر نر برای نیاز بچه‌های خود می‌درید

و به جهت شیرهای ماده‌اش خفه می‌کرد

و مغاره‌های خود را از شکار

و بیشه‌های خویش را از صید پر می‌ساخت.

۱۳ اما الان یهوه صباپوت* می‌گوید:

من به ضد تو هستم

و ارابه‌هایش را به دود خواهم سوزانید،

و شمشیر،

شیران ثیان تو را هلاک خواهد ساخت.

شکار تو را از زمین ریشه‌کن خواهم نمود

* ۱۳.۲ خدای لشکرها.

کیست که برای وی ماتم گیرد
و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بجویم؟»

۸ آیا تو از نوآمون* بهتر هستی

که در میان رودها ساکن بوده،

آبها او را احاطه می‌داشت؟

که دریا حصار او و بحرها دیوار او می‌بود؟

۹ حبش و مصر قوت بی‌انتهایش می‌بودند

و فوط و لوبیم یاری‌دهندگان؟

۱۰ با اینحال به تبعید و به اسیری رفته است

و کودکانش نیز بر سر هر

کوچه کوبیده شده‌اند

و بر شریفانش قرعه انداخته‌اند

و تمامی بزرگان، به زنجیرها بسته شده‌اند.

۱۱ پس تو نیز مست شده،

خویشتن را پنهان خواهی کرد

و پناهگاهی به خاطر دشمن خواهی جست.

۱۲ تمامی قلعه‌هایت

به درختان انجیر با نوبرها مشابه خواهد بود

که چون تکانیده شود،

به دهان خورنده می‌افتد.

۱۳ اینک اهل تو در درونت زنان می‌باشند.

دروازه های زمینت برای دشمنانت

به تمامی گشاده شده،

آتش پشت‌بندهای دروازه‌هایت را می‌سوزاند.

۱۴ برای محاصره ات آب بیاور.

قلعه‌های خود را استوار ساز.

به گل داخل شو

و مَلَط را پا بزن

و کوره آجر پزی را مرمت نما.

۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید

و شمشیر تو را ریشه‌کن ساخته،

تو را مثل کرم خواهد خورد.

خویشتن را مثل کرم زیاد کن

و مثل ملخ بی‌شمار گردان.

۱۶ تاجران را از ستارگان آسمان زیادت‌ر کردی.

مثل ملخان تاراج می‌کنند و می‌پزند.

۱۷ تاجداران تو مانند ملخ‌هایند

و سردارانت مانند انبوهی از ملخ

که در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند،

اما چون آفتاب گرم شود، می‌پزند

و جای ایشان معلوم نیست که کجاست.

۱۸ ای پادشاه آشور، شبانانت به خواب رفته

و شریفانت خوابیده‌اند

و قوم تو بر کوه‌ها پراکنده شده،

کسی نیست که ایشان را جمع کند.

۱۹ برای شکستگی تو التیامی نیست

و زخم تو علاج نمی‌پذیرد

و هر که آوازه تو را می‌شنود،

بر تو دست می‌زند،

زیرا کیست که شرارت تو بر او

بی‌امان وارد نمی‌آمد؟

حَبَقوق

نکاتی چند درباره کتاب حَبَقوق

کتاب حَبَقوق پیامی نبوی ندارد، بلکه بیشتر شکوه‌ای است که نبی از خود خدا دارد. او در بطن بی‌عدالتی‌های اجتماعی زمان خود و ظلمی که حاکم بر سرزمین است، از خدا شکوه دارد که راههای عادلانه نیست؛ ظالم سعادت‌مند است و مظلوم دائم تحت ستم! در این مفهوم من و شما هم در مقاطعی حَبَقوق بوده‌ایم. البته در مورد حَبَقوق خدا به سخن می‌آید و او را جواب می‌دهد و در انتها نیز حَبَقوق ایمان خود را علیرغم شرایط اعتراف می‌کند، لیکن ممکن است که من و شما هنوز در فصل اول شکوه خود باشیم. این کتاب ما را تشویق می‌کند که مایوس نگردیم، چرا که خدا صحبت خواهد کرد و لازم است که همان ایمانی را که حَبَقوق در آخر فصل سوم کتاب خود اعتراف می‌کند، ما نیز دو دستی بچسبیم.

درباره حَبَقوق نبی و زمان نگارش کتاب چیزی زیاد نمی‌دانیم، جز اینکه او هم‌عصر با ارمیای نبی بود و این کتاب اندکی پیش یا پس از جنگ گرگمیش که در سال ۶۰۵ قبل از میلاد اتفاق افتاد، نوشته شده است.

تقسیم‌بندی کلی

شکایت نخست حَبَقوق (۱:۱ تا ۴)

پاسخ خدا (۵:۱ تا ۱۱)

شکایت دوم حَبَقوق (۱۲:۱ تا ۱:۲)

پاسخ خدا (۲:۲ تا ۲۰)

دعای توکل و شادی حَبَقوق (فصل ۳)

۱ وحی‌ای که حَبَقوق نبی آن را دید.

شکوه حَبَقوق

ای خداوند،

تا به کی فریاد برمی‌آورم و نمی‌شنوی؟

تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی‌آورم

و نجات نمی‌دهی؟

۳ چرا بی‌انصافی را به من نشان می‌دهی؟

و چرا بر ستم، بی‌تفاوت نظر می‌نمایی؟

غضب و ظلم پیش روی من می‌باشد.

نزاع پدید می‌آید

و جدال سر بلند می‌کند.

۴ از این سبب، شریعت سست شده است

و عدالت هرگز جاری نمی‌شود.

چونکه شریران عادلان را احاطه می‌نمایند.

بنابراین عدالت، منحرف جاری می‌گردد.

جواب خداوند

۵ «در میان قومها نظر کنید و ملاحظه نمایید!

و به شدت متحیر شوید.

زیرا که در روزهای شما کاری می‌کنم

که اگر شما را هم از آن آگاه سازند،

باور نخواهید کرد.

۶ زیرا که اینک آن قوم تلخ و تندخو،

۱۳ چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری؛
 تو به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد.
 پس چرا بر خیانتکاران به بی‌تفاوتی می‌نگری؟
 و حینی که شریر عادلتر از خویش را می‌بلعد،
 چرا خاموش می‌مانی؟
 ۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا،
 و همانند حشرات که حاکی ندارند، می‌گردانی؟
 ۱۵ او همگی ایشان را به قلاب بالا می‌آورد،
 و به دام خود می‌گیرد،
 و در تور خویش آنها را جمع می‌نماید.
 از این جهت، سرخوش است و شادمان!
 ۱۶ پس برای دام خود قربانی تقدیم می‌کند،
 و برای تور خویش بخور می‌سوزاند.
 چونکه نصیب او از آنها فربه می‌شود
 و خوراک وی لذیذ می‌گردد.
 ۱۷ آیا همچنان تور خود را خالی خواهد کرد
 و به کشتن بیرحمانه قومه‌ها ادامه خواهد داد؟
 ۲ بر دیده‌بانگه خود می‌ایستم
 و بر برج قرار می‌گیرم؛
 مراقب خواهم شد تا ببینم که
 او به من چه خواهد گفت
 و درباره شکایتم چه جواب خواهد داد.

پاسخ خداوند

۲ پس خداوند مرا جواب داد:
 «رویا را بنویس
 و آن را چنان بر لوحها نقش نما که
 دونده آن را بتواند خواند.
 ۳ زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است
 ولی به سوی مقصد می‌شتابد
 به انجام خود خواهد رسید.
 اگرچه به طول انجامد،

یعنی گلدانیان را برمی‌انگیزانم که
 در پهنه زمین می‌روند
 تا مسکنهایی را که از آن ایشان نیست،
 به تصرف آورند.
 ۷ ایشان هولناک و مهیب می‌باشند.
 عدالت و منزلتشان از خود
 ایشان جاری می‌شود.
 ۸ اسبان ایشان از پلنگها چالاکتر،
 و از گرگان شب تیزروترند.
 سواران ایشان به پیش می‌تازند.
 سواران ایشان از جای دور آمده‌اند،
 و مثل عقابی که برای بلعیدن فرود می‌آید،
 به سرعت فرود می‌آیند.
 ۹ تمامی ایشان برای ظلم می‌آیند.
 روی ایشان به طرف پیش است،
 و اسیران را همانند ریگ جمع می‌کنند.
 ۱۰ ایشان پادشاهان را مسخره می‌نمایند،
 و حاکمان مسخره ایشان می‌باشند.
 بر همه قلعه‌ها می‌خندند
 و خاک را توده نموده، آنها را تسخیر می‌کنند.
 ۱۱ آنگاه مثل باد به شتاب رفته، عبور می‌کنند؛
 اینان که قوّت خودشان خدایشان است،
 متحمل تقصیر خود خواهند شد.»

شکایت حَبَقُوق

۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوس من!
 آیا تو از ازل نیستی؟
 پس نخواهیم مرد.
 ای خداوند،
 ایشان را برای داوری معین کرده‌ای.
 و ای صخره،
 ایشان را برای تنبیه برقرار نموده‌ای.

برایش منتظر باش،

زیرا که به یقین خواهد آمد

و درنگ نخواهد نمود.

۴ اینک جان مرد متکبر در او راست نمی‌باشد،

اما مرد عادل، به ایمان خود

زیست خواهد نمود.

۵ به درستی که شراب فریبنده است

و مرد مغرور آرام و قرار ندارد،

دهان طمعش، همچون دهان گور باز است.

و همچون مرگ، سیری‌ناپذیر.

تمامی قومها را نزد خود جمع می‌کند

و همه ملتها را پیش خود گرد می‌آورد.»

وای بر گلدانیان شیر

۶ پس آیا تمامی ایشان به او طعنه نخواهند زد؟

آیا به او با تمسخر خواهند گفت:

«وای بر آن کس که

آنچه را که از آن وی نیست، می‌افزاید،

و خویشتن را زیر بار وثیقه‌ها می‌نهد!

تا به کی؟»

۷ آیا طلبکاران بر تو ناگهان برنخواهند خاست؟

و آزارندگانت بیدار نخواهند شد؟

و تو را تاراج نخواهند نمود؟

۸ چونکه تو ملت‌های بسیاری را غارت کرده‌ای،

تمامی باقیماندگان قوم‌ها

تو را غارت خواهند نمود،

به خاطر خون مردمان و ظلمی که

بر زمین و شهر و تمامی ساکنانش نموده‌ای.

۹ وای بر کسی که برای خانه خود

سود ناروا کسب کرده است

تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته،

خویشتن را از دست بلا برهانند!

۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده‌ای،

به اینکه قوم‌های بسیار را ریشه‌کن نموده

و بر ضد جان خود گناه ورزیده‌ای.

۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد بر خواهد آورد

و تیر از میان چوب‌ها آن را جواب خواهد داد.

۱۲ وای بر کسی که شهری را به خونریزی بنا می‌کند،

و دهکده‌ای را به بی‌انصافی برقرار می‌سازد.

۱۳ آیا این از جانب یهوه صباپوت* نیست که

قوم‌ها برای آتش مشقت می‌کشند

و طایفه‌ها برای پوچی خویشتن را

خسته می‌نمایند؟

۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند

پر خواهد شد،

به نحوی که آنها دریا را می‌پوشاند.

۱۵ وای بر کسی که همسایه خود را می‌نوشاند

وای بر تو که زهر خویش را ریخته،

او را نیز مست می‌سازی

تا برهنگی او را بنگری.

۱۶ تو به عوض جلال، از رسوایی سیر خواهی شد؛

تو نیز بنوش

و خخته‌ناشدگی خویش را آشکار ساز.

کاسه دست راست خداوند

به تو خواهد رسید،

و قی رسوایی بر جلال

تو خواهد بود.

۱۷ زیرا ظلمی که بر لبنان نمودی،

* ۱۳.۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود،
تو را فرو خواهد گرفت؛

به خاطر خون مردمان و ظلمی که
بر سرزمین و شهر و بر تمامی
ساکنانش رسانیدی.

۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن،
آن را بترشد؟

یا از بت ریخته شده و معلم دروغ،
که سازنده آن بر ساخته
دست خود توکل بنماید

و بتهای گنگ بسازد؟

۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید:
”بیدار شو!“

و به سنگ گنگ که ”برخیز!“

آیا می شود که آن تعلیم دهد؟

اینک به طلا و نقره پوشیده می شود،

لیکن در درونش هیچ روحی نیست.

۲۰ اما خداوند در معبد مقدس خویش است،

پس تمامی جهان به حضور

وی خاموش باشد.»

دعای حَبَقُوق

۳ دعای حَبَقُوقِ نبی، بر شیگونوت*.

ای خداوند،

چون خبر تو را شنیدم، ترسان گردیدم.

ای خداوند،

عمل خویش را در میان سالها زنده کن!

در میان سالها آن را بشناسان

و در حین غضب، رحمت را به یاد آور.
۳ خدا از تیمان آمد

و آن قدوس از کوه فاران، سلاه*.
جلال او آسمانها را پوشانید

و زمین از ستایش او پر شد.

۴ پرتو او مثل نور بود،

و از دست وی پرتوها بیرون می زد.

و قدرت او در آنجا پنهان بود.

۵ پیش روی او طاعون می رفت

و آتش تب، نزد پایهای او می بود.

۶ او بایستاد و زمین را پیمود.

او نظر افکند و قومها را پراکنده ساخت.

کوههای ازلی در هم شکستند

و تپه های ابدی خم شدند.

راههای او جاودانی است.

۷ خیمه های کوشان را در بلا دیدم.

و چادرهای سرزمین میدیان لرزان شد.

۸ ای خداوند،

آیا بر رودها غضب تو افروخته شد؟

یا خشم تو بر رودها و غیظ تو بر دریا وارد آمد،

که بر اسبان خود

و ارابه های نجات خویش سوار شدی؟

۹ کمان تو تمام برهنه شد،

مطابق قسمهایی که در کلام خود

برای قبایل خورده ای، سلاه.

زمین را به رودها جدا کردی.

۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند،

و سیلاب ها جاری شد.

ژرفا آواز خود را داد،

* ۱.۳ معنای این کلمه نامشخص است؛ احتمالاً اصطلاحی در موسیقی است که در آیات ۹ و ۱۳ تکرار می شود. * ۲.۳ معنی این کلمه که بارها در کتاب مزامیر به کار رفته است روشن نیست، ولی احتمالاً اصطلاحی مربوط به موسیقی یا مراسم نیایشی است.

و دستهای خویش را به بالا برافراشت.
 ۱۱ آفتاب و ماه در برجهای خود ایستادند.
 از نور تیرهای و از پرتو نیزه براق تو برفتند.
 ۱۲ با غضب در جهان روان شدی،
 و با خشم قومها را پایمال نمودی.
 ۱۳ برای نجات قوم خویش
 و رهایی مسیح خود بیرون آمدی.
 سر خاندان شیران را کوبیدی،
 و بنیاد آن را تا به گردن عریان نمودی. سلاه.
 ۱۴ سر سرداران ایشان را
 به نیزه خودشان مجروح ساختی،
 حیثی که مثل گردباد آمدند
 تا مرا پراکنده سازند.
 خوشی ایشان در این بود که
 مسکینان را به پنهانی ببلعند.
 ۱۵ با اسبان خود بر دریا
 و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی.
 ۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزید
 و از صدای آن لبهایم بجنبید،
 و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده،

در جای خود لرزیدم،
 که در روز تنگی استراحت یابم،
 هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت،
 بر ایشان حمله آورد.

شادی حَبَقُوق در خداوند

۱۷ اگر چه انجیر شکوفه نیاورد،
 و میوه در موها یافت نشود،
 حاصل زیتون بر باد رود،
 و مزرعهها آذوقه ندهد،
 گله‌ها از آغل ریشه‌کن شود
 و رمه‌ها در طویله‌ها نباشد،
 ۱۸ لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد
 و در خدای نجات خویش وجد خواهم کرد.
 ۱۹ یهوه خداوند قوت من است
 و پایهایم را مثل پایهای آهو می‌گرداند
 او مرا بر مکانهای بلندم روان خواهد ساخت.
 برای سالار سرایندگان بر سازهای زهی.

صَفْنِیا

معرفی کتاب صَفْنِیا

در مورد صَفْنِیا چیزی نمی‌دانیم جز اینکه او از تبار جِرَقِیای پادشاه بوده است و این را نیز مدیون خود او هستیم که اصل و نسب خود را در این کتاب ذکر می‌کند. خدمت نبوتی صَفْنِیا در دوران یوشیای پادشاه، بین سالهای ۶۰۹ تا ۶۴۰ قبل از میلاد صورت می‌گیرد و با اِرمیا، ناحوم و احتمالاً حَبَقُوق هم‌عصر بوده است. موضوع کتاب صَفْنِیا اعلام داوری خدا بر یهودا است. او آمدن روز خداوند را اعلام می‌کند که در آن خدا ملت‌ها را مجازات خواهد کرد، از جمله یهودای مرتد را. صَفْنِیا به قوم توصیه می‌کند که خدا را بطلبند تا شاید از آن داوری در امان بمانند. او به باقیماندگان وفادار نیز، از نجات آینده خبر می‌دهد.

تقسیم‌بندی کلی

فرا رسیدن روز خداوند بر یهودا و ملت‌ها (فصل ۱)

داوری خدا بر ملت‌ها (۱:۲ تا ۸:۳)

رهايي باقیماندگان (۹:۳ تا ۲۰)

از این مکان ریشه‌کن می‌سازم.
و آنانی را که لشکر آسمان را بر بام‌ها می‌پرستند،
و آن پرستندگان را که به یهوه قسم می‌خورند،
و آنانی را که به ملکوم سوگند می‌خورند،
و آنانی را که از پیروی یهوه منحرف شده‌اند،
و آنانی را که از خداوند را نمی‌طلبند
و از او درخواست نمی‌نمایند.»
و به حضور خداوند یهوه خاموش باش،
زیرا که روز خداوند نزدیک است،
چونکه خداوند قربانی‌ای آماده کرده است،
و دعوت‌شدگان خود را تقدیس نموده است.
و در روز قربانی خداوند
واقع خواهد شد که من
بر سروران و پسران پادشاه
و همه آنانی که لباس بیگانه می‌پوشند،
مجازات‌ها را خواهم رسانید.

۱ کلام خداوند که در دوران یوشیا پسر آمون،
پادشاه یهودا، بر صَفْنِیا پسر کوشی، پسر جِدلیا،
پسر اَمْرِیا، پسر جِرَقِیا نازل شد.

داوری عنقریب یهودا

۲ خداوند می‌گوید:

«همه چیزها را از روی زمین

به تمامی هلاک خواهم ساخت.

۳ انسان و حیوان را هلاک می‌سازم.

پرندگان هوا و ماهیان دریا و سنگهای لغزش را

با شریان هلاک می‌سازم.

و انسان را از روی زمین ریشه‌کن می‌نمایم.»

سخن خداوند این است.

۴ «و دست خود را بر یهودا

و بر تمامی ساکنان اورشلیم دراز می‌نمایم.

و بقیه بَعْل و اسمهای موبدان و کاهنان را

۹ و در آن روز بر همه آنانی که بر آستانه می‌جهند*،
مجازات خواهیم رسانید،
و بر آنانی که خانه خداوند خود را
از ظلم و فریب پر می‌سازند.»

۱۰ و خداوند می‌گوید:

«در آن روز صدای نعره‌ای از دروازه ماهی،
و ولولهای از محله دوم،
و شکستگی بزرگی از تپه‌ها شنیده خواهد شد.

۱۱ ای ساکنان محله بازار، شیون نمایید!
زیرا که تمامی تاجران تلف شده‌اند
و همه آنانی که نقره را برمی‌دارند،
ریشه‌کن گردیده‌اند.

۱۲ و در آن وقت اورشلیم را به چراغها
تفتیش خواهیم نمود
و بر آنانی که بر ته‌مانده شراب خود چرت می‌زنند،
مجازات خواهیم رسانید؛

ویر آنان که در دل‌های خود می‌گویند:
”خداوند نه نیکویی می‌کند و نه بدی.“

۱۳ بنابراین، ثروت ایشان تاراج
و خانه‌های ایشان ویران خواهد شد؛
خانه‌ها بنا خواهند نمود،

اما در آنها ساکن نخواهند شد.
تاکستانها غرس خواهند کرد،
اما شراب آنها را نخواهند نوشید.

۱۴ روز بزرگ خداوند نزدیک است،
نزدیک است و به زودی هر چه تمامتر می‌رسد.

صدای روز خداوند تلخ است
مرد جنگاور در آن فریاد برمی‌آورد.

۱۵ آن روز، روز غضب است،
روز تنگی و اضطراب،
روز خرابی و ویرانی،
روز تاریکی و ظلمت،
روز ابرها و ظلمت غلیظ،
۱۶ روز شیپور و آشوب جنگ

به ضد شهرهای حصاردار
و به ضد برجهای بلند.

۱۷ من مردمان را چنان به تنگ می‌آورم
که کورانه راه خواهند رفت،
زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند.
پس خون ایشان مثل غبار
و گوشت ایشان مانند سرگین
ریخته خواهد شد.

۱۸ در روز غضب خداوند،
نه نقره و نه طلای ایشان،
ایشان را تواند رهانید
و تمامی جهان از آتش غیرت
او سوخته خواهد شد،
زیرا که بر تمامی ساکنان جهان
هلاکتی هولناک خواهد آورد.

داوری بر دشمنان اسرائیل

۲ ای قومی که نجابت ندارید، گرد آید
و جمع بشوید!

۲ قبل از آنکه حکم اجرا گردد
و آن روز مثل کاه بگذرد؛

قبل از آنکه شدت خشم خداوند بر شما وارد آید،
قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد.

* ۹.۱ احتمالاً به خرافات بت‌پرستان مربوط است؛ نگاه کنید به ۱ سموئیل ۵:۵.

۳ ای تمامی حلیمان سرزمین
که احکام او را به جا می آورید،
عدالت را بطلبید

و تواضع را بجوید،
شاید که در روز خشم خداوند پوشیده مانید.
۴ زیرا که عَزه متروک می شود،
و اَشْقِلُون ویران می گردد
اهل آشدود را در وقت ظهر بیرون رانده می شوند،
و عِقرُون از ریشه کنده می شود.

۵ وای بر قوم کِریْتیان که بر ساحل دریا ساکنند!
ای کنعان، ای سرزمین فلسطینیان،
کلام خداوند به ضد شما است؛
من تو را چنان هلاک می کنم
که کسی در تو دیگر ساکن نخواهد بود،
۶ و ساحل دریا،

مکان مرتعهای شبانان
و آغلهای گوسفندان خواهد بود.
۷ ساحل دریا از آن باقیماندگان
خاندان یهودا خواهد بود
تا در آن بچرند.

شبانگاهان در خانههای اَشْقِلُون خواهند خوابید،
زیرا یهوه خدایشان از ایشان دیدار نموده،
اسیران ایشان را باز خواهد آورد.

۸ «اهانتهای موآب و توهینهای عَمُونیان را شنیدم
که چگونه قوم مرا دشنام می دهند
و بر سرحد ایشان فخر می نمایند.»
۹ بنابراین، یهوه صِبايُوت * خدای اسرائیل می گوید:
«به حیات خودم قسم که

موآب مثل سُدوم،

و عَمُونیان مثل عَموره خواهد شد؛
محل خارها و گودالهای نمک و ویرانی ابدی!
باقیمانندگان قوم من آنها
را غارت خواهند نمود
و بازماندگان قوم من ایشان
را به تصرف خواهند آورد.»

۱۰ این به خاطر تَکَبُّر ایشان،
بر آنها خواهد آمد،
زیرا که قوم یهوه صبايُوت را اهانت نموده،
بر ایشان فخر فروختند.
۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بود،
زیرا که تمامی خدایان جهان
را ریشه کن خواهد ساخت
و تمامی سواحل قومها،
هر کدام از جای خود او را
عبادت خواهند کرد.

۱۲ و شما نیز، ای حَبَشیان،
به شمشیر من کشته خواهید شد.

۱۳ او دست خود را بر سرزمین شمال دراز کرده،
آشور را هلاک خواهد کرد
و نینوا را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان
تبدیل خواهد نمود.

۱۴ و گله ها و تمامی حیوانات قومها
در میانش خواهند خوابید
و جغد و بوم بر سر ستونهایش
مزل خواهند گرفت،
و آواز سراینده از پنجره هایش

* ۹.۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

کوچه‌های ایشان را چنان متروک کرده‌ام
که رهگذری نباشد.
شهرهای ایشان چنان ویران گردیده است
که نه انسانی باقی مانده است و نه سکنه‌ای.

۷ گفتم:

«کاش که از من می‌ترسیدی
و تنبیه را می‌پذیرفتی.
تا آنکه مسکنت نابود نمی شد،
مطابق هر آنچه تعیین نموده بودم.»
لیکن ایشان صبح زود برخاسته،
کارهای خود را فاسد گردانیدند.
۸ بنابراین خداوند می‌گوید:

«برای من منتظر باشید
تا روزی که به جهت غارت برخیزم،
زیرا که قصد من این است که
قومها را جمع نمایم،
و ممالک را گرد آورم،
تا غضب خود
و تمامی شدت خشم خویش را،
بر ایشان بریزم،
زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من
سوخته خواهد شد.

روی آوردن قومها به خداوند

۹ زیرا که در آن زمان،
زبان پاک به قومها باز خواهم داد،
تا تمامی ایشان اسم یهوه را بخوانند،
و به یک دل او را عبادت نمایند.
۱۰ از فراسوی رودهای حبش،
پرستندگانم، یعنی دختر پراکندگانم،
هدیه‌ای برای من خواهند آورد.

شنیده خواهد شد؛
و ویرانی بر آستانه‌هایش خواهد بود،
زیرا که چوبهای سرو آزادش
را برهنه خواهد کرد.
۱۵ این است شهر فرحناک
که در اطمینان ساکن می‌بود،
و در دل خود می‌گفت:
«من هستم و جز من، دیگری نیست!»
حال، چگونه ویران شده است!
خوابگاه حیوانات گردیده است!
هر که از آن عبور کند، بر آن آه کشیده،
مشت خود را خواهد جنبانید!

داوری بر اورشلیم و دیگر قومها

۳ وای بر شهر آشوبگر نجس ظلم کننده!
از کسی فرمان نمی‌برد،
تنبیه نمی‌پذیرد
و بر خداوند توکل نمی‌نماید
و بر خدای خود نزدیک نمی‌شود.
۳ سرورانش در درونش شیران غران،
و داورانش گرگان شب،
که چیزی تا صبح باقی نمی‌گذارند.
۴ انبیایش مغرور و خیانتکارند.
کاهنانش قدس را نجس می‌سازند،
و شریعت را زیر پا می‌گذارند.
۵ خداوند در میانش عادل است
و بی‌انصافی نمی‌نماید.
هر بامداد عدالت خود را نمایان می‌سازد
و کوتاهی نمی‌کند؛
اما مرد ظالم نجابت را نمی‌داند.
۶ قومها را ریشه‌کن ساخته‌ام
و برجهای ایشان ویران شده است.

۱۱ در آن روز از همه اعمال

که به من عصیان ورزیده‌ای،

خجل نخواهی شد،

زیرا که در آن زمان آنانی را که

از تکبر تو مسروند،

از میانت دور خواهم کرد،

و بار دیگر در کوه مقدس من

تکبر نخواهی نمود.

۱۲ اما در میان تو

قومی دلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت

و ایشان بر اسم خداوند

توکل خواهند نمود.

۱۳ و باقیماندگان اسرائیل بی‌انصافی نخواهند نمود

و دروغ نخواهند گفت

و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد،

زیرا که ایشان چریده، خواهند آرمید

و ترساننده‌ای نخواهد بود.»

سرود شادمانی اسرائیل

۱۴ ای دختر صهیون، ترنم نما!

ای اسرائیل آواز شادمانی ده!

ای دختر اورشلیم،

به تمامی دل شادمان شو و وجد نما!

۱۵ خداوند مجازاتهای تو را برداشته

و دشمنانت را دور کرده است.

یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است،

پس بار دیگر بلا را نخواهی دید.

۱۶ در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که

«مترس!

ای صهیون، دستهای تو سست نشود!

۱۷ یهوه خدایت در میان تو قدیر است

و نجات خواهد داد.

او بر تو شادی بسیار خواهد نمود

و در محبت خود آرامی خواهد یافت

و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود.

۱۸ آنانی را که به جهت عیدها

غمگین می‌باشند و از آن تو هستند،

جمع خواهم نمود،

آنان که که عار بر ایشان بار سنگین می‌بود.

۱۹ اینک در آن زمان،

بر همه آنانی که بر تو ظلم می‌کردند،

مجازات خواهم رسانید

و لنگان را خواهم رهانید

و رانده‌شدگان را جمع خواهم کرد

و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین می‌بود،

محل عزت و شهرت خواهم گردانید.

۲۰ در آن زمان شما را در خواهم آورد

و در آن زمان شما را جمع خواهم کرد،

حینی که اسیران شما را

در مقابل چشمان شما باز آورم،

آنگاه شما را در میان تمامی قومهای زمین،

محل شهرت و عزت خواهم گردانید.»

خداوند می‌گوید.

حَجّی

نکاتی چند درباره کتاب حَجّی

حَجّی و زکریا هر دو انبیایی بودند که بازگشتگان از تبعید را به بازسازی معبد ترغیب می‌کردند. حَجّی پیامهای خود را در سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه پارس، یعنی ۵۲۰ قبل از میلاد به نگارش درآورد. پیش از آن، دشمنان یهودیان با مخالفتها و کارشکنی‌های خود، دستهای ایشان را در کار بازسازی معبد سست می‌کردند و منع قانونی برای آن می‌تراشیدند. اما در این سال، داریوش فرمان کوروش را به اجرا گذاشت و کار بازسازی از سر گرفته شد.

موضوع این کتاب کوتاه، هشدار در مورد ناطاعتی و تشویق به اطاعت است. قوم خدا وقتی به بنای معبد خدا اولویت می‌دادند، برکت می‌یافتند. نبی خدا اعلام می‌دارد که آمدن مسیحای موعود معبد را از جلال آکنده خواهد ساخت. خدا زُروبا بِل را انگشتِ مَهر خود می‌سازد تا تضمینی باشد برای آمدن مسیحای موعود. این پیامها به داوری ملتها به هنگام بازگشت مسیح اشاره دارند که طی آن، ملتها و مملکتها سرنگون خواهند شد.

تقسیم‌بندی کلی

توبیخ به‌خاطر ناطاعتی و واکنش باقیمانندگان (فصل ۱)

بازگشت جلال خدا (۱:۲ تا ۹)

تطهیر و برکت قوم گناهکار (۱۰:۲ تا ۱۹)

سلطنت خدا (۲۰:۲ تا ۲۳)

فرمان بنای معبد

در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه حَجّی نبی و به زُروبا بِل پسر شِئلتیئیل، والی یهودا، و نیز به یهوُشع پسر یهوُصادق رئیس کاهنان رسیده، گفت:

«یهوه صِبا یوت* صحبت نموده، چنین می‌فرماید: این قوم می‌گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است.»

پس کلام خداوند به واسطه حَجّی نبی نازل شده، گفت: ^۴ «آیا برای شما وقت آن است که در

خانه‌های مجلل خود ساکن شوید و این خانه ویران بماند؟ ^۵ پس حال یهوه صِبا یوت چنین می‌گوید: دل خود را به راههای خویش مشغول سازید! ^۶ بسیار کاشته‌اید، و اندک حاصل می‌کنید؛ می‌خورید، اما سیر نمی‌شوید؛ می‌نوشید، لیکن سیراب نمی‌گردید؛ می‌پوشید، اما گرم نمی‌شوید؛ و آن که مزد می‌گیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار می‌گذارد!

^۷ پس یهوه صِبا یوت چنین می‌گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید! ^۸ به کوه برآمده و چوب آورده، این خانه را بنا نمایید و خداوند می

* ۲.۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

رئیس کاهنان، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو: ^۳ کیست در میان شما باقیماندگان که این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می‌نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی‌نماید؟ ^۴ «اما الان خداوند می‌گوید: ای زُرَبَائِل قوی‌دل باش و ای یهوشع پسر یهوصاداق، رئیس کاهنان، قوی‌دل باش و ای تمامی قوم زمین، قوی‌دل باشید و خداوند می‌فرماید که مشغول بشوید زیرا که من با شما هستم. سخن یهوه صِبايوت * این است.

^۵ مطابق کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر با شما بستم و چونکه روح من در میان شما برقرار می‌باشد، ترسان مباشید. ^۶ زیرا که یهوه صِبايوت چنین می‌گوید: یک بار دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه در خواهم آورد. ^۷ و تمامی قومها را پریشان خواهم ساخت و گنجینه تمامی قومها به اینجا خواهند آمد و یهوه صِبايوت می‌گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت. ^۸ یهوه صِبايوت می‌گوید: نقره از آن من و طلا از آن من است. ^۹ یهوه صِبايوت می‌گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستینش بزرگتر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. سخن یهوه صِبايوت این است.»

برکت خداوند برای قوم ناپاک

^{۱۰} در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند توسط حجی نبی نازل شده، گفت: ^{۱۱} «یهوه صِبايوت چنین می‌گوید: از کاهنان درباره شریعت سؤال کن و پرس. ^{۱۲} اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراک

گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت. ^۹ منتظر بسیار بودید، و اینک کم حاصل شد و چون آن را به خانه آوردید، من بر آن دمیدم و بر باد شد. یهوه صِبايوت می‌پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من ویران مانده است و هر کدام از شما به خانه خویش مشغولید. ^{۱۰} از این سبب، آسمانها به خاطر شما از شب‌نم باز داشته می‌شود و زمین از محصولش بازداشته می‌گردد. ^{۱۱} و من بر زمین و بر کوه‌ها خشکسالی فراخواندم، و نیز بر غله و شراب انگور و روغن زیتون و بر هر آنچه زمین می‌رویاند و بر انسان و حیوان و تمامی مشقت‌های دستها.»

اطاعت از فرمان خداوند

^{۱۲} آنگاه زُرَبَائِل پسر شِئَلْتِئِیل و یهوشع پسر یهوصاداق، رئیس کاهنان، و تمامی بقیه قوم به سخن یهوه خدای خود و به کلام حجی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود، گوش دادند. و قوم از خداوند ترسیدند. ^{۱۳} و حجی، رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: «خداوند می‌گوید که من با شما هستم.» ^{۱۴} و خداوند روح زُرَبَائِل پسر شِئَلْتِئِیل والی یهودا و روح یهوشع پسر یهوصاداق، رئیس کاهنان، و روح تمامی بقیه قوم را برانگیزانید تا بروند و در خانه یهوه صِبايوت خدای خود به کار پردازند. ^{۱۵} در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

جلال معبد

۲ در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند به واسطه حجی نبی نازل شده، گفت: ^۲ «زُرَبَائِل پسر شِئَلْتِئِیل والی یهودا و یهوشع پسر یهوصاداق،

* ۴.۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد معبد خداوند نهاده شد، از نظر بگذرانید. ^{۱۹} آیا تخم هنوز در انبار است؟ به راستی که مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوه خود را نیاورده‌اند. ولی از این روز شما را برکت خواهم داد.»

انگشتَر مُهر خداوند

^{۲۰} و کلام خداوند بار دوم در بیست و چهارم ماه بر حَجّی نازل شده، گفت: ^{۲۱} «زُرَّیَابِلِ والی یهودا را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین را به لرزه درخواهم آورد. ^{۲۲} و تخت ممالک را واژگون خواهم نمود و قوت ممالک قومها را نابود خواهم ساخت و ارابه‌ها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد. ^{۲۳} یهوه صِبايوت می گوید: در آن روز، ای خادم من زُرَّیَابِلِ، پسر شَلْتِئیلِ، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین مُهر خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده‌ام.» سخن یهوه صِبايوت این است.

دیگر برخورد، آیا آن خوراک مقدس خواهد شد؟»
کاهنان جواب دادند که «نه.»

^{۱۳} پس حَجّی پرسید: «اگر کسی که از میثی نجس شده باشد، یکی از آن خوراکیها را لمس نماید، آیا آن نجس خواهد شد؟» و کاهنان در جواب گفتند که «نجس خواهد شد.»

^{۱۴} آنگاه حَجّی صحبت نموده، گفت: «خداوند می فرماید، این قوم نیز چنین‌اند و این ملت در نظر من چنین می باشد و همه کارهای دستهای ایشان چنین است و هر هدیه‌ای که به آنجا می برند، نجس می باشد. ^{۱۵} و الان دل خود را مشغول سازید: از این روز و قبل از این، پیش از آنکه سنگی بر سنگی در معبد خداوند گذاشته شود، ^{۱۶} در تمامی این روزها چون کسی به پشته خرمن بیست منی می آمد، فقط ده من می یافت و چون کسی نزد حوض شراب می رفت تا پنجاه پیمانه از آن بکشد، فقط بیست پیمانه بود. ^{۱۷} شما را و تمامی کارهای دستهای شما را به باد سوزان و کپک و تگرگ زدم. لیکن خداوند می گوید، اما به سوی من بازگشت ننمودید. ^{۱۸} الان نیک بیندیشید: از این روز به بعد،

زکریا

نکاتی چند درباره کتاب زکریا

زکریای نبی همانند ارمیا و حزقیال، هم نبی بود و هم کاهن. رسالت او نیز همچون حَجّی نبی بر این بود که یهودیان را در امر بازسازی معبد تشویق کند. یهودیان در سال ۵۳۸ قبل از میلاد به فرمان کوروش، پادشاه پارس، این اجازه را یافتند که به سرزمین خود برگردند. متعاقب این فرمان حدود پنجاه هزار نفر از آنها بازگشتند و به بازسازی معبد مشغول شدند. اما مخالفت همسایگان از بیرون، و بی‌تفاوتی قوم از درون، موجب وقفه در کار شد. شانزده سال بعد، زکریا و حَجّی از جانب خدا رسالت یافتند تا قوم را به بازسازی معبد ترغیب کنند. در نتیجه، چهار سال بعد، یعنی در سال ۵۱۶ قبل از میلاد بنای معبد جدید تکمیل شد. اگر پیام حَجّی حاوی توبیخهایی نیز بود، پیام زکریا آهنگی مثبت دارد. او قوم را به توبه فرا می‌خواند و به ایشان وعده می‌دهد که روزی مسیحای موعود در معبد سکونت خواهد گزید. کتاب زکریا 'کتاب مکاشفه' عهدعتیق' نامیده شده، زیرا پیام آن نه تنها به مردم روزگار خودش مربوط است، بلکه او وعده می‌دهد که مسیحا چون باز گردد، پادشاهی خود را در معبد استوار ساخته، از آنجا به تمام جهان خواهد گسترده. در این کتاب پیشگوییهای بسیار درباره عیسی مسیح یافت می‌شود که هم به ظهور نخست او در میان یهودیان اشاره دارد و هم به بازگشت او در روزهای آخر.

تقسیم‌بندی کلی

دعوت به توبه (۱:۱ تا ۶)

هشت رؤیای شبانه (۷:۱ تا ۱۵:۶)

چهار پیام زکریا (فصول ۷ و ۸)

ظهورهای اوّل و دوّم مسیحا (فصول ۹ تا ۱۴)

دعوت برای بازگشت به سوی خداوند

در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا پسر یریکیا پسر عدوی نبی نازل شده، گفت: ^۲ «خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. پس به ایشان بگو: یهوه صبايوت* چنین می‌گوید: به سوی من بازگشت کنید. سخن یهوه صبايوت این است. و یهوه صبايوت می‌گوید: من نیز به سوی شما بازگشت خواهم نمود. ^۴ شما مثل پدران خود مباشید که انبیای گذشته ایشان را ندا کرده، گفتند «یهوه صبايوت چنین می‌گوید از راههای زشت خود و از کارهای بد خویش بازگشت نمایید.» اما خداوند می‌گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند. ^۵ پدران شما کجا هستند و آیا انبیا تا به ابد زنده می‌مانند؟ ^۶ آیا کلام و قوانین من که به خادمان خود انبیا امر فرموده بودم، آیا پدران شما را در نگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند: چنانکه یهوه صبايوت قصد نمود که مطابق راهها و کارهای ما به ما عمل نماید، همچنان به ما عمل نموده است.»

روای مرد سوار بر اسب

^۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا پسر یریکیا پسر عدوی نبی نازل شده، گفت: ^۸ «در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود، ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود. ^۹ و گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» و فرشته‌ای که با من صحبت می‌نمود، مرا گفت: «من تو را نشان می‌دهم که اینها چیستند.»

^{۱۰} پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «اینها کسانی می‌باشند که خداوند ایشان را برای گشت زدن در جهان فرستاده است.» ^{۱۱} و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داده، گفتند: «ما در جهان گشت زده‌ایم و اینک تمامی جهان آسوده و آرام است.» ^{۱۲} و فرشته خداوند جواب داده، گفت: «ای یهوه صبايوت، تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می‌بودی، رحمت نخواهی نمود؟» ^{۱۳} و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلی‌آمیز آن فرشته‌ای را که با من صحبت می‌کرد، جواب داد.

^{۱۴} پس فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد مرا گفت: «ندا کرده بگو، یهوه صبايوت چنین می‌گوید: من برای اورشلیم و صهیون غیرت بزرگی داشتم. ^{۱۵} و بر قومهای آسوده‌خیال سخت غضبناک شدم؛ زیرا اندکی غضبناک می‌بودم، لیکن ایشان بلا را زیاده کردند. ^{۱۶} بنابراین خداوند چنین می‌گوید: به اورشلیم با رحمت‌ها باز خواهم گشت و خانه من در آن بنا خواهد شد و ریسمان اندازه‌گیری بر اورشلیم کشیده خواهد شد. سخن یهوه صبايوت این است. ^{۱۷} بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صبايوت چنین می‌گوید: شهرهای من بار دیگر از نعمت لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر برخواهد گزید.»

روای چهار شاخ

^{۱۸} پس چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک چهار شاخ بود. ^{۱۹} و به فرشته‌ای که با من

* ۳.۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

چشم او را لمس نموده است: ^۹ «زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صباپوت مرا فرستاده است. ^{۱۰} ای دختر صهیون، ترنم نما و شادی کن، زیرا خداوند می گوید که اینک می آیم و در میان تو ساکن خواهم شد. ^{۱۱} و در آن روز قومهای بسیار به خداوند پیوسته، قوم من خواهند شد و من در میان تو مسکن خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صباپوت مرا نزد تو فرستاده است. ^{۱۲} آنگاه خداوند یهودا را در سرزمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر برخواهد گزید. ^{۱۳} ای تمامی بشر، به حضور خداوند خاموش باشید، زیرا که او از مسکن مقدس خود به پا خاسته است.»

رویا درباره یهوشع، رئیس کاهنان

۳ و یهوشع رئیس کاهنان را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست او ایستاده، تا با وی دشمنی نماید. ^۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان، خداوند تو را توبیخ نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است، تو را توبیخ نماید! آیا این مرد چوبی نیم سوخته نیست که از میان آتش برداشته شده است؟» ^۳ و یهوشع با لباسی چرکین، در حضور فرشته ایستاده بود. ^۴ فرشته به آنانی که به حضور او ایستاده بودند، خطاب کرده، گفت: «لباس چرکین را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «ببین، عصیان را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.» ^۵ و نیز گفت که عمامه پاک بر سرش بگذارند. پس عمامه پاک بر سرش گذاردند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود.

صحبت می کرد، گفتم: «اینها چیستند؟» او مرا گفت: «اینها شاخهایی می باشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته اند.» ^{۲۰} و خداوند چهار آهنگر به من نشان داد. ^{۲۱} و گفتم: «اینان برای چه کاری می آیند؟» او در جواب گفت: «آن شاخها یهودا را چنان پراکنده نموده اند که کسی سر خود را بلند نمی تواند کرد؛ اما اینها می آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای قومهایی را که شاخ خود را بر سرزمین یهودا برافراشته، آن را پراکنده ساخته اند، بیرون افکنند.»

روای مردی با ریسمان اندازه گیری

۲ و چشمان خود را برافراشته، نگرستم و مردی که ریسمان اندازه گیری به دست خود داشت، دیدم. ^۲ و گفتم که «کجا می روی؟» او مرا گفت: «به جهت اندازه گیری اورشلیم تا ببینم عرضش چه می باشد و طولش چه.»

^۳ و اینک فرشته ای که با من صحبت می نمود، بیرون رفت و فرشته ای دیگر برای ملاقات او بیرون آمده، ^۴ وی را گفت: «بشتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: "اورشلیم به خاطر زیادی مردمان و حیواناتی که در درونش خواهند بود، مثل دهات بی حصار مسکون خواهد شد. ^۵ زیرا خداوند می گوید که من به گرداگردش دیواری آتشین خواهم بود و در میانش جلال!"» ^۶ اینک، خداوند می گوید: از سرزمین شمال بگریزید، زیرا که شما را همانند چهار باد آسمان پراکنده ساخته ام. سخن خداوند این است. ^۷ تو، ای صهیون، که با دختر بابل ساکن هستی، خویش را رها ساز. ^۸ زیرا یهوه صباپوت* که مرا بعد از جلال نزد قومهایی که شما را غارت کردند، فرستاده است، چنین می گوید، هر که شما را لمس نماید، مردمک

* ۸.۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی به طرف راست روغندان، و دیگری به طرف چپش می‌باشد.»

۴ و من برگشته فرشته‌ای را که با من صحبت می‌کرد، خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم، اینها چه می‌باشد؟»^۵ و فرشته‌ای که با من صحبت می‌نمود، مرا جواب داد و گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیست؟» گفتم: «نه، ای آقایم.»

۶ او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زُرَّابِل می‌گوید: نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من. سخن یهوه صباپوت* این است.»^۷ ای کوه بزرگ، تو چیستی؟ در حضور زُرَّابِل به همواری تبدیل خواهی شد و سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد و فریاد خواهند زد: «فیض! فیض بر آن باشد.»

۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفتم: «دستهای زُرَّابِل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صباپوت مرا نزد شما فرستاده است.»^{۱۰} زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این مردمان مسرور خواهند شد زمانی که شاقول را در دست زُرَّابِل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان می‌گردند»

۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دو درخت زیتون که به طرف راست و به طرف چپ شمعدان هستند، چه می‌باشند؟»

۶ آنگاه فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت: «یهوه صباپوت چنین می‌فرماید: اگر در راههای من گام برداری و امانت مرا نگاه داری، تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و صحن‌های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من می‌ایستند، بار خواهم داد.»^۸ پس، ای یهوشع، رئیس کاهنان، بشنو، تو و رفقاییت که به حضور تو می‌نشینند، چرا که آنان مردان نشانه هستند: زیرا که اینک من خادم خود را، «آن شاخه» را خواهم آورد. اینک آن سنگی که به حضور یهوشع می‌گذارم، بر یک سنگ، هفت چشم می‌باشد. اینک یهوه صباپوت می‌گوید که من نقش آن را حک خواهم کرد و عصیان این سرزمین را در یک روز رفع خواهم نمود.^{۱۰} و یهوه صباپوت می‌گوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر درخت مو و زیر درخت انجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

روای شمعدان طلا

۲ و فرشته‌ای که با من صحبت می‌نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود، بیدار کرد،^۲ و به من گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «اینک شمعدانی می‌بینم که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می‌باشد، هفت لوله دارد.»^۳ و

* ۶.۴ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

۷ و اینک سریوشی از سرب برداشته شد. و زنی در میان سید ایفه نشسته بود. ^۸ و او گفت: «این "شرارت" است.» پس وی را در میان ایفه انداخت و آن سنگ سرب را بر دهنه‌اش نهاد. ^۹ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک دو زن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لک‌لک بود و سبب ایفه را به میان زمین و آسمان برداشتند.

۱۰ پس به فرشته‌ای که با من صحبت می‌نمود، گفتم: «اینها سید ایفه را کجا می‌برند؟»
 ۱۱ او مرا جواب داد: «تا خانه‌ای در سرزمین شنعار برای وی بنا نمایند و چون آن آماده شود، آنگاه او را در آنجا بر پایه خود قرار خواهند داد.»

روای چهار اراهه

۷ و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار اراهه از میان دو کوه بیرون می‌رفت و کوه‌ها، از برنج بود. ^۲ در اراهه اول اسبان سرخ، و در اراهه دوم اسبان سیاه، ^۳ و در اراهه سوم اسبان سفید، و در اراهه چهارم اسبان ابلق، و همه آنها اسبانی قوی بود. ^۴ و فرشته را که با من صحبت می‌کرد، خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم، اینها چیستند؟» ^۵ فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح آسمانی می‌باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می‌آیند. ^۶ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها به سوی زمین شمال بیرون می‌روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می‌روند و ابلق‌ها به سرزمین جنوب بیرون می‌روند.» ^۷ چون آن اسبان قوی بیرون رفتند، آرزو داشتند که بروند و در جهان گشت زنند؛ و او گفت:

۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زرینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد، چیستند؟»
 ۱۳ او مرا جواب داد، گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟» گفتم: «نه، ای آقایم.» ^{۱۴} گفت: «اینها پسران روغن زیتون* می‌باشند که نزد مالک تمامی جهان می‌ایستند.»

روای طومار پزان

۵ و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری پزان دیدم. ^۲ و او مرا گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «طوماری پزان می‌بینم که طولش بیست ذراع* و عرضش ده ذراع می‌باشد.» ^۳ او مرا گفت: «این است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون می‌رود، زیرا هر که دزدی کند، بنا بر نوشته یک طرف طومار ریشه‌کن خواهد شد، و هر که سوگند خورد، بنا بر نوشته طرف دیگر. ^۴ یهوه صبايوت* می‌گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من سوگند دروغ خورد، داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش ساکن شده، آن را با چوبهایش و سنگهایش ویران خواهد ساخت.»

روای زنی در سب

۵ پس فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد، بیرون آمده، مرا گفت: «چشمان خود را برافراشته، ببین که این چیست که بیرون می‌رود؟»
 ۶ گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن سید ایفه‌ای* که بیرون می‌رود.» و گفت «تقصیر ایشان در تمامی زمین این است.»

* ۱۴.۴ منظور "مردان مسح شده" * ۲.۵ در عبری: "إِذَا". یک اِذَا تقریباً معادل ۴.۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه آیه.
 * ۴.۵ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۶.۵ سید "ایفه" وسیله‌ای بود برای اندازه‌گیری غله، به گنجایش ۲۲ لیتر.

«بروید و در جهان گشت زنید.» پس در جهان گشت زدند.^۸ و او به من ندا در داد و مرا خطاب کرده، گفت: «بین آنهاپی که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.»

تاج و معبد

^۹ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ^{۱۰} «از اسیران، یعنی از جلدای و طوبیا و یذعیا که از بابل آمده‌اند، بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیا پسر صَفَنیا داخل شو. ^{۱۱} نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر پِهوشَع پسر پِهوصاداق، رئیس کاهنان بگذار. ^{۱۲} و او را خطاب کرده، بگو: «یهوه صِبايوت* چنین می‌فرماید و می‌گوید: اینک مردی که «آن شاخه» نامیده می‌شود، از مکان خود خواهد رویید و معبد خداوند را بنا خواهد نمود. ^{۱۳} پس او معبد خداوند را بنا خواهد نمود و از جلال برخوردار خواهد شد و بر تخت او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر تخت او کاهن خواهد بود و مشورت صلح‌آمیز در میان هر دوی ایشان خواهد بود. ^{۱۴} و آن تاج برای جِلْم* و طوبیا و یذعیا و حین* پسر صَفَنیا به جهت یادبود در معبد خداوند خواهد بود. ^{۱۵} و آنانی که دورند، خواهند آمد و در بنای معبد خداوند شرکت خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صِبايوت مرا نزد شما فرستاده است. و اگر سخن یهوه خدای خویش را به تمامی اطاعت نمایید، این واقع خواهد شد.»

دعوت به عدالت و رحمت

V و در سال چهارم داریوش، پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کِسَلو

باشد، بر زکریا نازل شد. ^۲ و اهل بیت‌ئیل یعنی شَراصر و یچم‌یلک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند درخواست نمایند. ^۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صِبايوت* بودند و به انبیا صحبت نموده، گفتند: «آیا در ماه پنجم می‌باید که من ماتم گیرم و پرهیز ورزم، چنانکه در این سالها کردم؟»

^۴ آنگاه کلام یهوه صِبايوت بر من نازل شده، گفت: ^۵ «تمامی قوم این سرزمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: هنگامی که در این هفتاد سال، در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و ماتم نمودید، آیا به راستی برای من روزه می‌داشتید؟ ^۶ و هنگامی که می‌خوردید و چون می‌نوشتید، آیا به جهت خود نمی‌خوردید و برای خود نمی‌نوشتید؟ ^۷ آیا این، آن کلامی نیست که خداوند به واسطه انبیای گذشته ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و ایمن می‌بود و شهرهای اطرافش و نِگَب و دشت مسکون می‌بود؟»

^۸ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت: ^۹ «یهوه صِبايوت امر فرموده، چنین می‌گوید: به راستی داوری نمایید و با یکدیگر مهربان و رحیم باشید. ^{۱۰} و بر بیوه‌زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم منماید و در دل‌های خود بر یکدیگر بدی میندیشید.» ^{۱۱} اما ایشان از گوش سپردن خودداری نمودند و سرکشی کرده، گوش‌های خود بستند تا نشنوند. ^{۱۲} دل‌های خویش را همچون سنگ سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صِبايوت به روح خود به واسطه انبیای گذشته فرستاده بود، نشنوند. از این رو خشم بزرگی از جانب یهوه صِبايوت صادر شد. ^{۱۳} یهوه صِبايوت می‌گوید: «پس واقع خواهد شد، چنانکه من ندا کردم و ایشان نشنیدند، همچنان ایشان نیز

* ۱۲.۶ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۱۴.۶ شکل دیگری از «جلدای» * ۱۴.۶ همان «یوشیا» * ۳.۷ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

شنیدید، انبیایی که چون پی خانهٔ خداوند لشکرها به جهت بنای معبد نهاده می‌شد، حضور داشتند.^{۱۰} زیرا قبل از این روزها مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به خاطر دشمن برای هر که خروج و دخول می‌کرد، هیچ امنیتی نبود، زیرا من همه کسان را به ضد یکدیگر واداشته بودم.^{۱۱} اما الان یهوه صباپوت می‌گوید: من برای بقیه این قوم، مثل روزهای سابق نخواهم بود.^{۱۲} زیرا که زراعت سلامتی خواهد بود. درخت مو، میوه خود را خواهد داد و زمین، محصول خود را خواهد آورد و آسمان، شبنم خویش را خواهد بخشید و من باقیماندگان این قوم را مالک تمامی این چیزها خواهم گردانید.^{۱۳} و واقع خواهد شد، چنانکه شما، ای خاندان یهودا، و ای خاندان اسرائیل، که در میان قومها لعنت به شمار می‌آمدید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا برکت شوید؛ پس مترسید و دستهای شما قوی باشد.»

^{۱۴} زیرا که یهوه صباپوت چنین می‌گوید: «چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حیثی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند، و یهوه صباپوت می‌گوید که، از آن پشیمان نشدم.^{۱۵} همچنین در این روزها باز خواهم گشت و قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا نیکویی نمایم. پس ترسان مباشید!^{۱۶} و این است کارهایی که باید بکنید: با یکدیگر راست گوید و در دروازه‌های خود انصاف را به عمل آورید و به جهت صلح داوری نمایید.^{۱۷} و در دل‌های خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند می‌گوید، از همه این کارها نفرت دارم.»

^{۱۸} و کلام یهوه صباپوت بر من نازل شده، گفت: ^{۱۹} «یهوه صباپوت چنین می‌گوید: روزه ماه چهارم و

فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید.^{۱۴} و ایشان را در میان تمامی قومهایی که نشناخته بودند، به گردبادی پراکنده خواهم ساخت و سرزمینشان در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن آمد و شد نخواهد کرد. به اینطور سرزمین دل‌انگیزشان را ویران ساخته‌اند.»

وعده برکت اورشلیم

و کلام یهوه صباپوت* بر من نازل شده، گفت: **۸** ^۲ «یهوه صباپوت چنین می‌فرماید: برای صهیون غیرت بزرگی دارم و با غضبی سخت برایش غیور هستم.^۳ خداوند چنین می‌گوید: به صهیون بازگشته‌ام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر امین و کوه یهوه صباپوت به کوه مقدس معروف خواهد شد.^۴ یهوه صباپوت چنین می‌گوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه‌های اورشلیم خواهند نشست و هر یکی از ایشان به خاطر فزونی عمر، عصای خود را در دست خود خواهد داشت.^۵ و کوچه‌های شهر از پسران و دختران که در کوچه‌هایش بازی می‌کنند، پر خواهد شد.^۶ یهوه صباپوت چنین می‌گوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید، آیا در نظر من نیز عجیب خواهد نمود؟ سخن یهوه صباپوت این است.

^۷ یهوه صباپوت چنین می‌گوید: اینک من قوم خود را از سرزمین شرق و از سرزمین غرب خواهم رهنانید.^۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من به وفاداری و عدالت خدای ایشان خواهم بود.^۹ یهوه صباپوت چنین می‌گوید: دستهای شما قوی شود، ای کسانی که در این روزها این کلام را از زبان انبیا

* ۱.۸ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

^۵ آشَقِلون چون این را ببند، خواهد ترسید،
و غَزَه بسیار دردمند خواهد شد
و عَقرون نیز،

زیرا که اعتماد او بر باد خواهد رفت
و پادشاه از غَزَه هلاک خواهد شد
و آشَقِلون مسکون نخواهد گشت.

^۶ و حرامزاده‌ای در آشدود ساکن خواهند شد
و من غرور فلسطینیان را
ریشه‌کن خواهم ساخت.

^۷ و خون او را از دهانش بیرون خواهم آورد
و اعمال زشتش را از میان دندانهایش؛
و باقیمانده او نیز به جهت خدای ما خواهد بود
و خودش مثل طایفه‌ای در یهودا.
و عَقرون مانند پیوسی خواهد شد.
^۸ و من گرداگرد خانه خود به

ضد لشکر اردو خواهم زد

تا کسی از آن آمد و شد نکند.

و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد،
زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده‌ام.

ظهور پادشاه صَهیون

^۹ ای دختر صَهیون، بسیار وجد بنما

و ای دختر اورشلیم، آواز شادمانی بده!

اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید.

او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد

و بر الاغ و بر گَژَه الاغ سوار است.

^{۱۰} من ارا به را از اِفرایم،

و اسب را از اورشلیم ریشه‌کن خواهم ساخت

و کمان جنگی شکسته خواهد شد

و او با قومها به صلح صحبت خواهد نمود

و سلطنت او از دریا تا دریا،

و از رود تا کرانه‌های زمین خواهد بود.

روزه ماه پنجم و روزه ماه هفتم و روزه ماه دهم برای
خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش
تبدیل خواهد شد. پس راستی و صلح را دوست بدارید.
^{۲۰} یهوه صبايوت چنین می‌گوید: بار دیگر واقع
خواهد شد که قومها و ساکنان شهرهای بسیار
خواهند آمد. ^{۲۱} و ساکنان یک شهر، به شهر دیگر
رفته، خواهند گفت: "بیاید برویم تا از خداوند
درخواست نماییم و یهوه صبايوت را بطلبیم و من نیز
خواهم آمد." ^{۲۲} و قومهای بسیار و قومهای بزرگ
خواهند آمد تا یهوه صبايوت را در اورشلیم بطلبند
و از خداوند درخواست نمایند. ^{۲۳} یهوه صبايوت
چنین می‌گوید: در آن روزها ده نفر از همه زبانها
و قومها دست به دامن یک یهودی شده، خواهند
گفت: "همراه شما می‌آییم، زیرا شنیده‌ایم که خدا با
شما است." ^{۲۴}

داوری بر دشمنان اسرائیل

۹ وحی کلام خداوند به ضد سرزمین خدراخ است.

و دمشق محل آن می‌باشد،

زیرا که نگاه انسان،

و نگاه تمامی قبایل اسرائیل،

به سوی خداوند است.

^۲ و بر خمات نیز، که در همسایگی آن است،

و بر صور و صیدون،

اگرچه بسیار حکیم می‌باشد.

^۳ صور برای خود قلعه‌ای محکم ساخت،

و نقره را مثل غبار،

و طلا را همانند خاک کوچه‌ها انباشت.

^۴ اینک خداوند او را بیرون خواهد کرد

و قوتش را که در دریا می‌باشد،

تلف خواهد ساخت

و خودش به آتش سوخته خواهد شد.

^{۱۷} زیرا که نیکویی و زیبایی او چه قدر بزرگ است!
گندم، جوانان را
و شراب انگور دوشیزگان
را شاد خواهد ساخت.

احیای یهودا و اسرائیل

۱. باران را در موسم باران آخر
از خداوند بطلبید،
از خداوند که برقه‌ها را می‌سازد.
و او به ایشان باران فراوان،
و به هر کس در زمینش نباتات
خواهد بخشید.
^۲ زیرا که ترافیم* سخن پوچ می‌گویند،
و فالگیران رویاهای دروغ می‌بینند،
و خوابهای پوچ بیان می‌کنند،
و تسلی بیهوده می‌دهند.
از این جهت مثل گوسفندان آواره می‌باشند
و از نبودن شبان ذلیل می‌گردند.
^۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است
و به این بزهای نر مجازات خواهم رسانید.
زیرا که یهوه صباپوت از گله خود،
یعنی از خاندان یهودا دیدار خواهد نمود
و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود،
خواهد گردانید.
^۴ از او سنگ زاویه، و از او میخ،
و از او کمان جنگی، و از او همه ستمکاران،
با هم بیرون می‌آیند.
^۵ و ایشان همچون دلاوران،
دشمنان خود را در گِل کوچه‌ها،
در عرصه جنگ پامال خواهند کرد.

^{۱۱} و اما من، اسیران تو را نیز
به واسطه خون عهد تو
از چاهی که در آن آب نیست، رها کردم.
^{۱۲} ای اسیران امید، به قرارگاه محکم برگردید!
امروز نیز خبر می‌دهم که
به شما نصیب دو برابر خواهم داد.
^{۱۳} زیرا که یهودا را برای خود کمان خواهم کرد
و افرایم را تیرکمان خواهم ساخت
و پسران تو را، ای صهیون،
به ضد پسران تو، ای یافان،
خواهم برانگیخت
و تو را همچون شمشیر مردی
جنگاور خواهم گردانید.

ظهور خداوند

^{۱۴} آنگاه خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد
و تیر او مانند برق خواهد جست
و خداوند یهوه شیپور را نواخته،
بر گردبادهای جنوبی خواهد تاخت.
^{۱۵} یهوه صباپوت ایشان را حمایت خواهد کرد
و ایشان غذا خورده،
سنگهای فلاخن را پامال خواهند کرد
و نوشیده، همچون مستان نعره خواهند زد
و مثل جامها و مانند گوشه‌های قربانگاه،
از خون پر خواهند شد.
^{۱۶} و یهوه خدای ایشان،
آنها را در آن روز مثل گوسفندان قوم خود،
خواهد رها کند،
زیرا که مانند جواهر تاج،
بر زمین او خواهند درخشید.

و غرور آشور ریشه کن خواهد گردید
و عصای مصر نیست خواهد شد.
۱۲ و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت
و در نام او روان خواهند شد.»
سخن خداوند این است.

گله محکوم به کشتار

۱۱ ای لبنان، درهای خود را باز کن
تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند.

۱۲ ای صنوبر، شیون نما،
زیرا که سرو آزاد افتاده است،
و درختان بلند تباہ شده اند!
ای بلوطهای باشان، شیون نمایند،
زیرا که جنگل انبوه قطع شده است.
۳ صدای شیون شبانان است،
زیرا که جلال ایشان نابود شده؛
صدای غرش شیران ژیان است،
زیرا که بیشه آردن از بین رفته است.

۴ یهوه خدای من چنین می فرماید: «گوسفندان
قربانی را بچران^۵ که خریداران شان، آنها را
قربانی می نمایند و تقصیرکار شمرده نمی شوند و
فروشدگان شان می گویند: "خداوند متبارک باد!
زیرا که دولتمند شده ایم!" و شبانان شان بر ایشان
شفقت ندارند. ۶ زیرا خداوند می گوید که بر ساکنان
این سرزمین بار دیگر ترجم نخواهم نمود. اینک
من هر کس از مردمان را به دست همسایه اش و
به دست پادشاهش تسلیم خواهم کرد و سرزمین
را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی
نخواهم بخشید.»

۷ پس من گله قربانی، یعنی ضعیف ترین گله را
چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها را
"لطف" و دیگری را "اتحاد" نامیدم. و گله را چرانیدم.

خواهند جنگید،
زیرا خداوند با ایشان است.
و اسب سواران سرافکنده خواهند شد.
۶ «من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد
و خاندان یوسف را خواهم رهانید،
و ایشان را به امنیت ساکن خواهم، گردانید،
زیرا که بر ایشان رحمت دارم.
و چنان خواهند بود که
گویی ایشان را ترک ننموده بودم.
زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛
پس ایشان را قبول خواهم نمود.
۷ فرزندان افرایم مثل جنگاوران شده،
دل ایشان شادمان خواهد شد،
چنانکه از شراب.
پسران ایشان چون این را ببینند، شادی خواهند نمود
و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد.
۸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد،
زیرا که ایشان را فدیہ داده ام.
و افزوده خواهند شد،
چنانکه در قبل افزوده شده بودند.
۹ و ایشان را در میان قومها خواهم کاشت،
و مرا در مکانهای دوردست
به یاد خواهند آورد،
و با پسران خود زیست نموده،
باز خواهند گشت.
۱۰ و ایشان را از سرزمین مصر باز خواهم آورد،
و از آشور جمع خواهم نمود،
و به سرزمین چلعاد و لبنان داخل خواهم ساخت
و آن، گنجایش ایشان را نخواهد داشت.
۱۱ او از دریای مصیبت عبور نموده،
امواج دریا را خواهد زد
و همه اعماق رود خشک خواهد شد

و چشم راستش به کلی تار خواهد گردید!»

خداوند نجات خواهد داد

۱۲ وحی کلام خداوند درباره اسرائیل. این سخن خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در درون او سرشت. ۲ «اینک من اورشلیم را برای تمامی قومهای اطرافش جام سرگیجی خواهم ساخت و و محاصره اورشلیم تمام یهودا را نیز در بر خواهد گرفت. ۳ و در آن روز، اورشلیم را برای تمامی قومها سنگی بسیار گران خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و تمامی قومهای جهان به ضد او جمع خواهند گردید. ۴ خداوند می گوید: در آن روز من همه اسبان را به گیجی و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را به مراقبت از خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قومها را به کوری مبتلا خواهم کرد. ۵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که "قوت ساکنان اورشلیم در خدای ایشان، در یهوه صباپوت* است." ۶ در آن روز سروران یهودا را مثل آتشانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافه‌ها خواهم گردانید و همه قومهای مجاورشان را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در مکان خود، یعنی در اورشلیم برقرار خواهد شد. ۷ و خداوند خیمه‌های یهودا را اول خواهد رهاپدید تا حشمت خاندان داوود و جلال ساکنان اورشلیم بر جلال خاندان یهودا برتری نیابد. ۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیفترین ایشان در آن روز مثل داوود خواهد بود

۸ در یک ماه سه شبان را ریشه‌کن ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید. ۹ پس گفتم: «شبان شما نخواهم بود. هر که می‌باید بمیرد، بمیرد و هر که می‌باید هلاک شود، هلاک شود. و باقیمانندگان گوشت یکدیگر را بخورند.» ۱۰ پس عصای خود "لطف" را گرفته، آن را شکستم تا عهدی را که با تمامی قومها بسته بودم، بشکنم. ۱۱ پس در آن روز، شکست و آن ضعیفترین گله که منتظر من می‌بودند، فهمیدند که این کلام خداوند است. ۱۲ و به ایشان گفتم: «اگر در نظر شما پسند آید، مزد مرا بدهید، و گرنه ندهید.» پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند. ۱۳ و خداوند مرا گفت: «آن را نزد کوزه‌گر بینداز!» این قیمت سنگین را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه‌گر انداختم. ۱۴ و عصای دیگر خود "اتحاد" را شکستم تا آن برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود، شکسته باشم.

۱۵ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر لوازم شبانی احمق را برای خود بگیر، ۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این سرزمین خواهم برانگیخت که به فکر آنان که هلاک می‌شوند، نخواهد بود و گمشدگان را نخواهد جست و مجروحان را درمان نخواهد کرد و ایستادگان را نخواهد پرورد، بلکه گوشت فربهان را خواهد خورد و سُمهای آنها را خواهد کند.

۱۷ وای بر شبان بی‌ارزش

که گله را ترک می‌نماید.

شمشیر بر بازویش و بر چشم راستش

فرود خواهد آمد

و بازویش به تمامی خشک خواهد شد،

نماید، پدر و مادرش که او را به دنیا آورده‌اند، وی را از دم تیغ خواهند گذرانید.

۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیا چون نبوت می‌کنند، از رویاهای خویش خجل خواهند شد و جامه پشمی به جهت فریب دادن نخواهند پوشید. ۵ و هر یک خواهد گفت: "من نبی نیستم، بلکه زراعت کننده زمین می‌باشم. زیرا که از کودکی خود به غلامی فروخته شده‌ام." ۶ و او را خواهند گفت: "این زخمها که در دستهای تو می‌باشد، چیست؟" و او جواب خواهد داد: "آنها پی است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده‌ام."

شبان و گوسفندان

۷ یهوه صباپوت می‌گوید:
«ای شمشیر، به ضد شبان من،
و به ضد آن مردی که همدوش من است،
برخیز!
شبان را بزن،
و گوسفندان پراکنده خواهند شد،
و من دست خود را،
بر کوچکان بلند خواهم کرد.
۸ خداوند می‌گوید:

در تمامی سرزمین،
دو سوّم ریشه‌کن شده خواهند مرد،
و یک سوم در آن باقی خواهد ماند.
۹ و من آن قسمت سوم را،
از میان آتش خواهم گذرانید،
و ایشان را همچون به کوره گذاشتن نقره،
به کوره خواهم گذاشت،
و مثل تصفیه ساختن طلا،
ایشان را تصفیه خواهم نمود.

و خاندان داوود همچون خدا، همچون فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود. ۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن تمامی قومهایی که به ضد اورشلم می‌آیند، خواهم نمود.

نوحه برای نیزه خورده

۱۰ و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلم روح فیض و التماسها را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند، خواهند نگریست و برای من مثل نوحه گری که برای پسر یگانه خود نوحه می‌خواند، سوگواری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست‌زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت. ۱۱ در آن روز ماتم بزرگی مانند ماتم هَدَدِرمون در دشت مجدّون در اورشلم خواهد بود. ۱۲ و اهل سرزمین ماتم خواهند گرفت، هر قبیله جدا؛ قبیله خاندان داوود جدا، و زنان ایشان جدا، قبیله خاندان ناتان جدا، و زنان ایشان جدا. ۱۳ قبیله خاندان لاوی جدا، و زنان ایشان جدا، قبیله شمعی جدا، و زنان ایشان جدا، ۱۴ و تمامی قبایلی که باقیمانده باشند، هر قبیله جدا، و زنان ایشان جدا.

پای گناه

۱۳ در آن روز برای خاندان داوود و ساکنان اورشلم چشمه‌ای به جهت پای از گناه و نجاست باز خواهد شد. ۲ و یهوه صباپوت می‌گوید:
در آن روز نامهای بتها را از سرزمین ریشه‌کن خواهم ساخت و بار دیگر آنها را به یاد نخواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از سرزمین دور خواهم کرد. ۳ و هر که بار دیگر نبوت نماید، پدر و مادرش که او را به دنیا آورده‌اند، وی را خواهند گفت که "زنده نخواهی ماند، زیرا که به اسم یهوه دروغ می‌گویی." و چون نبوت

خداوند از آن آگاه است. بدون روز و بدون شب، اما در وقت شام روشنائی خواهد بود.

^۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد که نیمی از آنها به سوی دریای شرقی* رفت؛ در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد. ^۹ یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز

یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد.

^{۱۰} و تمامی زمین از جَبَع تا رَمون که به طرف جنوب اورشلیم است، همچون عَرَبیه به دست تبدیل خواهد شد و اورشلیم برقرار شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه گوشه و از برج خَنْتیل تا حوضهای شرابگیری پادشاه مسکون خواهد شد. ^{۱۱} و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود. و اورشلیم در امنیت مسکون خواهد شد.

^{۱۲} و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قومهایی که با اورشلیم جنگ کنند، وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالی که بر پایهای خود ایستاده باشند، خواهد پوسید و چشمانشان در حدقه گذاشته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان بی قوت خواهد گشت. ^{۱۳} در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد. ^{۱۴} یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و ثروت تمامی قومهای اطراف آن جمع خواهد شد: طلا و نقره و لباس از

آنها اسم مرا خواهند خواند،

و من ایشان را قبول نموده،

خواهم گفت که "ایشان قوم من هستند."

و ایشان خواهند گفت که

"یهوه خدای ما می باشد."

روز خداوند که می آید

۱۴ اینک روز خداوند می آید و غنیمت تو در میانست تقسیم خواهد شد. ^۲ و تمامی قومها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد. شهر را خواهند گرفت و خانهها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت، اما باقیمانده قوم از شهر ریشه کن نخواهند شد. ^۳ و خداوند بیرون آمده، با آن قومها جنگ خواهد نمود، چنانکه در روز نبرد می جنگد. ^۴ و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است، خواهد ایستاد و کوه زیتون در میانش از مشرق تا مغرب از هم جدا شده، دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه به طرف شمال و نصف دیگرش به طرف جنوب حرکت خواهد کرد. ^۵ و شما به سوی دره کوههای من فرار خواهید کرد، زیرا که دره کوهها تا به آصل خواهد رسید. شما خواهید گریخت، به آن گونه که در دوران عَزْیا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید. آنگاه یهوه خدای من خواهد آمد، و تمامی مقدسان با او.

^۶ در آن روز نه نور خواهد بود و نه سرما و نه ژاله. ^۷ و آن روز، روزی بی همتا خواهد بود، روزی که

برنیايند. ^{۱۹} اين است مجازات مصر و مجازات همه قومهاي که به جهت نگاه داشتن عيد خيمه‌ها برنیايند. ^{۲۰} در آن روز بر زنگوله‌های اسبان نوشته خواهد شد: «مقدس برای خداوند» و ديگهاي معمولی در خانه خداوند مثل کاسه‌های پيش قربانگاه خواهد بود. ^{۲۱} بلکه همه ديگهاي که در اورشليم و يهودا می باشد، برای يهوه صبايوت مقدس خواهد بود و همه کسانی که قربانی تقديم می کنند، آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها پخت خواهند کرد و در آن وقت بار ديگر هيچ کنعانی در خانه يهوه صبايوت نخواهد بود.

حد زياده. ^{۱۵} همين بلا بر اسبان و قاطران و شتران و الاغان و بر همه بهايی که در اردوگاه‌ها باشند، نازل خواهد شد. ^{۱۶} و واقع خواهد شد که همه باقيماندگان از تمامی قومهاي که به ضد اورشليم آيند، هر سال برخواهند آمد تا يهوه صبايوت* پادشاه را عبادت نمايند و عيد خيمه‌ها را نگاه دارند. ^{۱۷} و هر کدام از طوايف زمين که به جهت عبادت يهوه صبايوت پادشاه برنیايند، بر ايشان باران نخواهد شد. ^{۱۸} و اگر طايفه مصر برنیايند و حاضر نشوند بر ايشان نيز باران نخواهد شد. اين است بلايی که خداوند وارد خواهد آورد بر قومهاي که به جهت نگاه داشتن عيد خيمه‌ها

* ۱۶.۱۴ خداوند لشکرها. و نيز در بقيه کتاب.

مَلاکی

نکاتی چند درباره کتاب مَلاکی

پس از آنکه بازسازی معبد بزرگ در سال ۵۱۶ ق.م. به پایان رسید، عزرائی کاهن و چندین هزار یهودی دیگر در سال ۴۵۸ قبل از میلاد با اجازه اردشیر پادشاه پارس به یهودیه آمدند. همین پادشاه در سال ۴۴۵ به نیجیا اجازه داد به اورشلیم برود و حصارهای آن را بازسازی کند. پس نیجیا به اورشلیم رفته، دیوارهای آن را بازسازی می‌کند و دست به اصلاحات دینی می‌زند. به نظر می‌رسد مَلاکی نبی خدمت خود را در همین ایام به انجام رسانده باشد.

موضوع اصلی کتاب مَلاکی، ناامیدی قوم یهود است. ایشان که منتظر به انجام رسیدن وعده‌های انبیا در مورد استقرار حکومتی مستقل بودند و رؤیای تجدید شکوه و جلال معبد در زمان سلیمان را در سر می‌پروراندند، دچار یأس و دلسری شده، می‌گفتند کجاست خدایی که داوری کند. مَلاکی تردید آنان نسبت به محبت خدا، و بی‌ایمانی قوم و کاهنان را سرزنش می‌کند و هشدار می‌دهد که خدا مانند آتش سوزان خواهد آمد. فقط کسانی جان به در خواهند برد که توبه کنند و خدا را حرمت نهند. خدا برای آماده ساختن قوم خود برای 'روز خداوند' ایلایای نبی را خواهد فرستاد.

تقسیم‌بندی کلی

افشای گناهان قوم یهود (۱:۱ تا ۱۶:۲)

اعلام داوری خدا بر قوم یهود و برکت ایشان (۱۷:۲ تا ۴:۴)

بنا خواهیم نمود.» یهوه صباوت چنین می‌فرماید: «ایشان بنا خواهند نمود، اما من ویران خواهیم ساخت و ایشان را به "سرحد شرارت" و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک می‌باشد، معروف خواهند ساخت.^۵ و چون چشمان شما این را ببند، خواهید گفت: "خداوند حتی در آن سوی حدود اسرائیل عظیم است!"»

قربانی نامقبول

^۶ «پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام می‌نماید. پس اگر من پدر هستم، حرمت من کجا

۱ وحی کلام خداوند درباره اسرائیل به واسطه مَلاکی.

محبت خداوند به اسرائیل

^۲ خداوند می‌گوید: «شما را دوست داشته‌ام.» اما شما می‌گویید: «چگونه ما را دوست داشته‌ای؟» خداوند می‌گوید: «آیا عیسو برادر یعقوب نبود؟ ولی من یعقوب را دوست داشتم،^۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوه‌های او را ویران و میراث وی را نصیب شغالهای بیابان گردانیدم.^۴ اگرِ دوم می‌گوید: «ویران شده‌ایم، اما خواهیم برگشت و مخروبه‌ها را

حیوان نر سالمی در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را قربانی نماید. زیرا که یهوه صباپوت می‌گوید: من پادشاه بزرگ می‌باشم و اسم من در میان قومها مهیب خواهد بود.

توبیخ به کاهنان

۲ و الان، ای کاهنان، این فرمان برای شما است! ۲ یهوه صباپوت* می‌گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا حرمت نمایید، من بر شما لعنت خواهم فرستاد و بر برکات شما لعنت خواهم کرد، بلکه آنها را لعنت کرده‌ام، چونکه آن را در دل خود جا ندادید. ۳ اینک من نسل شما را به خاطر شما توبیخ خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین، یعنی سرگین قربانی‌هایتان را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت. ۴ و خواهید دانست که من این فرمان را بر شما فرستاده‌ام تا عهد من با لاوی باشد. سخن یهوه صباپوت این است. ۵ عهد من با او، عهد حیات و سلامتی می‌بود و آنها را به خاطر ترسی که از من می‌داشت، به وی دادم و به خاطر آنکه از اسم من هراسان می‌بود. ۶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی‌انصافی بر لبهایش یافت نمی‌شد، بلکه در سلامتی و راستی با من رفتار می‌نمود و بسیاری را از گناه برمی‌گردانید. ۷ زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلیند، چونکه او رسول یهوه صباپوت می‌باشد. ۸ اما یهوه صباپوت می‌گوید که شما از راه منحرف گشته‌اید و بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لاوی را شکسته‌اید. ۹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت، زیرا که راه مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده‌اید.»

است؟ و اگر من آقا هستم، هیبت من کجا است؟ یهوه صباپوت* به شما صحبت می‌کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می‌شمارید و می‌گویید "چگونه اسم تو را حقیر شمرده‌ایم؟" ۷ نان نجس بر قربانگاه من می‌گذرانید و می‌گویید "چگونه تو را بی حرمت نموده‌ایم؟" از اینکه می‌گویید سفره خداوند محقر است. ۸ و چون کور را برای قربانی تقدیم می‌کنید، آیا زشت نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را تقدیم می‌کنید، آیا زشت نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذاران و آیا او از تو خشنود خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ سخن یهوه صباپوت این است. ۹ و الان از خدا درخواست نما تا بر ما ترجم نماید. یهوه صباپوت می‌گوید این از دست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را قبول خواهد فرمود؟

۱۰ کاش که یکی از شما می‌بود که درها را ببندد تا آتش بر قربانگاه من بیجا نیفروزید. یهوه صباپوت می‌گوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد. ۱۱ زیرا که از طلوع آفتاب تا مغربش اسم من در میان قومها بزرگ خواهد بود؛ و بخور و هدیه پاک در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد. زیرا یهوه صباپوت می‌گوید که اسم من در میان قومها بزرگ خواهد بود. ۱۲ اما شما آن را بی حرمت می‌سازید چونکه می‌گویید که سفره خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است. ۱۳ و یهوه صباپوت می‌فرماید که شما می‌گویید "اینک این چه زحمت است!" و آن را اهانت می‌کنید و چون حیوانات دریده شده و لنگ و بیمار را آورده، آنها را برای قربانی تقدیم می‌کنید، آیا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ سخن خداوند این است. ۱۴ پس ملعون باد هر که دغلبازی کند و با آنکه

* ۶.۱ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب. * ۲.۲ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

خیانت یهودا

۱۰ آیا تمامی ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی حرمت نموده، به یکدیگر خیانت می‌ورزیم؟^{۱۱} یهودا خیانت ورزیده است و کارهای زشت را در اسرائیل و اورشلیم به عمل آورده‌اند. زیرا که یهودا قُدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت، بی‌حرمت نموده، دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است.^{۱۲} پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم صدا کننده و هم جواب دهنده را از خیمه‌های یعقوب ریشه کن خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صباپوت هدیه بگذرانند.^{۱۳} و این را نیز بار دیگر به عمل آورده‌اید که قربانگاه خداوند را با اشکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی‌دارد و آن را از دست شما مقبول نمی‌فرماید.^{۱۴} اما شما می‌گویید: «سبب این چیست؟» سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی‌ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او یار تو و همسر هم عهد تو می‌بود.^{۱۵} آیا او آنها را یک نساخت با بخشی از روح در اتحادشان؟ و از چه سبب یک؟ از این جهت که نسل الهی را طلب می‌کرد. پس مراقب روحهای خود باشید و زنه‌ار کسی به همسر جوانی خود خیانت نوزد.^{۱۶} زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. سخن یهوه صباپوت این است پس مراقب روحهای خود باشید و زنه‌ار خیانت نوزید.^{۱۷} شما خداوند را به سخنان خود خسته نموده‌اید و می‌گویید: «چگونه او را خسته نموده‌ایم؟» از اینکه گفته‌اید «همه بدکاران به نظر خداوند پسندیده می‌باشند و او از ایشان مسرور است.» یا اینکه «خدایی که داوری کند، کجا است؟»

۳

یهوه صباپوت* می‌فرماید: «اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من آماده خواهد ساخت و خداوندی که شما خواستار او می‌باشید، ناگهان به معبد خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. اینک، او می‌آید!^۱ اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش تصفیه‌کنندگان و مانند صابون رختشویان خواهد بود.^۲ و مثل تصفیه‌کننده و خالص کننده نقره خواهد نشست و پسران لاوی را پاک ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره خالص خواهد گردانید تا ایشان در عدالت برای خداوند هدیه تقدیم کنند.^۳ آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد، چنانکه در روزهای قدیم و سالهای پیشین می‌بود.^۴ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زناکاران و آنانی که قسم دروغ می‌خورند و کسانی که بر مزدور در مزدش و بیوه‌زنان و یتیمان ظلم می‌نمایند و غریب را از حق خودش دور می‌سازند و از من نمی‌ترسند، به زودی شهادت خواهم داد. سخن یهوه صباپوت این است.^۵ زیرا من که یهوه می‌باشم، تغییر نمی‌کنم؛ از این سبب است که شما، ای پسران یعقوب، هلاک نشده‌اید.

دزدی از خدا

^۶ شما از روزهای پدران خود از قوانین من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته‌اید. اما یهوه صباپوت می‌گوید: به سوی من بازگشت نمایید و من به سوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می‌گویید "در چه چیز بازگشت نماییم؟" ^۷ آیا انسان از خدا بدزدد؟ اما شما از من می‌دزدید و می‌گویید: "در چه چیز از تو

* ۱.۳ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه کتاب.

ترحم خواهم نمود، درست همان گونه که کسی بر پسرش که او را خدمت می‌کند، ترحم می‌نماید.^{۱۸} و شما برگشته، در میان عادلان و شیران و در میان کسانی که خدا را خدمت می‌نمایند و کسانی که او را خدمت نمی‌نمایند، تشخیص خواهید داد.

روز عظیم خداوند

زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و تمامی متکبران و تمامی بدکاران کاه خواهند بود. و یهوه صباپوت* می‌گوید: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.^۲ اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود. و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های چاق جست و خیز خواهید کرد.^۳ و یهوه صباپوت می‌گوید: شیران را پایمال خواهید نمود، زیرا در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ایشان زیر پایهای شما خاکستر خواهند بود.^۴ تورات بنده من موسی را که آن را با قوانین و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم، به یاد آورید.^۵ اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز بزرگ و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.^۶ و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران باز خواهد گردانید، مبدا بیایم و این سرزمین را به لعنت بزنم.

دزدیده‌ایم؟“ در دهیکها و هدایا.^۹ شما سخت ملعون شده‌اید، زیرا که شما، یعنی تمامی این قوم، مرا گول زده‌اید.^{۱۰} تمامی دهیکها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد و یهوه صباپوت می‌گوید، مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه‌های آسمان را برای شما نخواهم گشود و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟^{۱۱} و یهوه صباپوت می‌گوید: آفت را به جهت شما توبیخ خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را تباہ نکند و مو شما در صحرا بی‌بار نشود.^{۱۲} آنگاه همه قومها شما را سعادتمند خواهند خواند، زیرا یهوه صباپوت می‌گوید که شما سرزمینی دل‌انگیز خواهید بود.

^{۱۳} خداوند می‌گوید: به ضد من سخنان سخت گفته‌اید و می‌گویید: “به ضد تو چه گفته‌ایم؟”^{۱۴} گفته‌اید: “بی‌فایده است که خدا را عبادت نماییم. چه سود از اینکه اوامر او را نگاه داریم و به حضور یهوه صباپوت با غصه گام برداریم؟^{۱۵} پس حال متکبران را سعادتمند می‌خوانیم و بدکاران نیز کامروا می‌شوند و ایشان خدا را امتحان می‌کنند و جان به در می‌برند.”^{۱۶} آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر گفتگو کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را گوش نمود و کتاب یادبود به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند، نوشته شد.^{۱۷} و یهوه صباپوت می‌گوید: «ایشان در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان

* ۱.۴ خداوند لشکرها. و نیز در بقیه فصل.

کتاب عهد جدید

انجیل مقدس خداوند و نجات دهنده ما

عیسی مسیح

متی

نکاتی چند درباره انجیل متی

انجیل‌های متی، مرقس و لوقا، اناجیل همانند و یا همنظر خوانده می‌شوند، زیرا میان ساختار و مطالب آنها شباهت بسیار وجود دارد. انجیل چهارم، یعنی انجیل یوحنا، از نظر ساختار و محتوی با آن سه فرق دارد. در نگارش انجیل متی هدف بر اثبات این مطلب است که عیسی ناصری همان 'مسیح موعود' عهد عتیق می‌باشد که پادشاه موعود و نجات‌دهنده ملت اسرائیل به شمار می‌رود و ظهورش در کتب مقدس یهودیان وعده داده شده بود. با توجه به این مطلب مخاطب نخستین این انجیل ملت یهود و یهودی زبان بوده است. از این رو نیز جای تعجب ندارد که در این انجیل بیش از دیگر اناجیل با پیشگویی‌های عهد عتیق مواجه شویم. متی با آگاهی از اینکه خوانندگانش از آیین و رسوم یهودی به خوبی آگاهند، درباره آنها توضیحی ارائه نمی‌کند. علاوه بر این، انجیل متی انجیل شاگردسازی هم هست چرا که در آن عیسی مسیح در مقام معلمی بزرگ ظاهر می‌گردد و با اقتدار، شریعت را تفسیر و پادشاهی خدا را تشریح می‌کند. یکی از ویژگیهای انجیل متی آن است که بیشتر تعلیم عیسی را با هم در چند بخش گرد آورده است. این بخشهای تعلیمی عبارتند از:

- ۱- موعظه بالای کوه (فصل‌های ۵-۱۰)
- ۲- دوازده شاگرد و مأوریت آنها (فصل ۱۰)
- ۳- مثل‌هایی درباره پادشاهی آسمان (فصل ۱۳)
- ۴- معنی شاگردی (فصل ۱۸)
- ۵- پایان عصر حاضر و آمدن پادشاهی آسمان (فصل‌های ۲۴ و ۲۵)

تقسیم‌بندی کلی

- تولد و کودکی عیسی (فصل‌های ۱ و ۲)
- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (فصل‌های ۱:۳ تا ۱۱:۴)
- خدمات عیسی در جلیل (فصل‌های ۱۲:۴ تا ۱۲:۱۴)
- کناره‌گیری عیسی از جلیل (فصل‌های ۱۳:۱۴ تا ۲۱:۱۷)
- آخرین خدمات عیسی در جلیل (فصل‌های ۲۲:۱۷ تا ۳۵:۱۸)
- خدمات عیسی در یهودیه و نواحی شرق رود اردن (فصل‌های ۱۹ و ۲۰)
- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (فصل‌های ۲۱ تا ۲۷)
- رستاخیز عیسی مسیح (فصل ۲۸)

نسب نامه عیسی مسیح

۱ کتاب نسب نامه عیسی مسیح
پسر داوود پسر ابراهیم:
۲ ابراهیم، اسحاق را آورد
و اسحاق، یعقوب را آورد
و یعقوب، یهودا و برادران او را آورد.
۳ و یهودا، فرّص و زارح را از تamar آورد
و فرّص، حصرون را آورد
و حصرون، رام را آورد.
۴ و رام، غمیناداب را آورد
و غمیناداب، نحشون را آورد
و نحشون، شلمون را آورد.
۵ و شلمون، بوغز را از راحاب آورد
و بوغز، عوبید را از روت آورد و عوبید، یسا را آورد.
۶ و یسا، داوود پادشاه را آورد
و داوود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد.
۷ و سلیمان، رُحبعام را آورد
و رُحبعام، ابیا را آورد و ابیا، آسا را آورد.
۸ و آسا، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط،
یورام را آورد و یورام، عُزّیا را آورد.
۹ و عُزّیا، یوتام را آورد
و یوتام، آحاز را آورد و آحاز، حزقیّا را آورد.
۱۰ و حزقیّا، مَنسَه را آورد
و مَنسَه، آمون را آورد
و آمون، یوشیا را آورد.
۱۱ و یوشیا، یکنیا و برادرانش را
در زمان تبعید به بابل آورد.
۱۲ و بعد از تبعید به بابل، یکنیا، شِغلیّال را آورد
و شِغلیّال، زِروبابِل را آورد.

۱۳ زِروبابِل، آبیهد را آورد

و آبیهد، إلیاقیم را آورد

و إلیاقیم، عازور را آورد.

۱۴ و عازور، صادوق را آورد

و صادوق، آخیم را آورد

و آخیم، الیود را آورد.

۱۵ و الیود، إلعازار را آورد

و إلعازار، مَتّان را آورد

و مَتّان، یعقوب را آورد.

۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد

که عیسی ملقب به مسیح از او زاده شد.

۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داوود چهارده

طبقه است، و از داوود تا زمان تبعید بابل چهارده

طبقه، و از تبعید بابل تا مسیح چهارده طبقه.

ظاهر شدن فرشته به مریم

۱۸ اما تولد عیسی مسیح چنین بود که چون
مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه به
هم ببیندند، او را از روح القدس حامله یافتند. ۱۹ و
شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او
را رسوا نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.
۲۰ اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته
خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: «ای
یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس،
زیرا که آنچه در وی قرار گرفته، از روح القدس است،
۲۱ و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی* خواهی
نهاد، زیرا که او قوم خویش را از گناهانشان خواهد
رهانید.» ۲۲ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که
خداوند به زبان نبی* گفته بود، به انجام خود رسد که:
۲۳ «اینک باکره ایستن شده پسری خواهد زایید

* ۲۱.۱ عیسی (یشوع) یعنی یهوه نجات دهنده است. * ۲۲.۱ إشعیا ۴: ۱۷

و نام او را عمانوئیل خواهند خواند
که معنی‌اش این است: 'خدا با ما'.
۲۴ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه
فرشته خداوند به او امر کرده بود، به عمل آورد و زن
خویش را گرفت ۲۵ و تا پسر نخستین خود را نزایید، با
او همبستر نشد؛ و یوسف او را عیسی نام نهاد.

آمدن مُغان

۲ و چون عیسی در دوران هیروдіس پادشاه در
بیت‌لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه چند مُغ از
مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ۲ «کجاست آن مولود
که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را در مشرق
دیدهایم و برای پرستش او آمده‌ایم.» ۳ اما هیروдіس
پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم
با وی. ۴ پس همه سران کاهنان و کاتبان قوم را جمع
کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد
شود؟» ۵ به او گفتند: «در بیت‌لحم یهودیه زیرا که
از نبی* چنین مکتوب است:

۶ 'و تو ای بیت‌لحم، در زمین یهودا،
از دیگر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی،
زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد
که قوم من اسرائیل را رهبری خواهد نمود.'
۷ آنگاه هیروдіس مُغان را در خلوت خوانده،
وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. ۸ پس ایشان
را به بیت‌لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال
آن طفل به دقت تحقیق کنید و چون یافتید، مرا خبر
دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.» ۹ ایشان
چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن
ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان

می‌رفت تا فراز آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.
۱۰ و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال
گشتند ۱۱ و به خانه وارد شده، طفل را با مادرش مریم
یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و
صندوقچه‌های خود را گشوده، هدایای طلا و کُنُدر
و مُر* به وی تقدیم نمودند. ۱۲ و چون در خواب به
ایشان هشدار آمد که به نزد هیروдіس بازگشت نکنند،
پس از راه دیگر به وطن خویش بازگشتند.

فرار به مصر

۱۳ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته
خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت:
«برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و
در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروдіس طفل
را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.» ۱۴ پس
یوسف شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته،
به سوی مصر روانه شد ۱۵ و تا وفات هیروдіس در
آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی* گفته بود
تمام گردد که «از مصر پسر خود را فرا خواندم.»

۱۶ چون هیروдіس دید که مُغان او را فریب
داده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی
را که در بیت‌لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله
و کمتر مطابق وقتی که از مُغان تحقیق نموده بود، به
قتل رسانید. ۱۷ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته
شده بود، تمام شد:

۱۸ «آوازی در راقه شنیده شد،

گریه و زاری و ماتم عظیم،

که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند

و تسلی نمی‌پذیرد،

* ۵.۲: ۲ مُرماده‌ای است تلخ با بویی خوش که از شیر درختی که به همین اسم درست می‌شود. * ۱۱.۲: ۲

زیرا که نیستند.»

بازگشت به ناصره

۱۹ اما چون هیروдіس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ۲۰ «برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به سرزمین اسرائیل روانه شو، زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.» ۲۱ پس یوسف برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به سرزمین اسرائیل آمد. ۲۲ اما چون شنید که آرکلائوس به جای پدر خود هیروдіس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن به آن سمت ترسید و در خواب هشدار یافته، به نواحی جلیل برگشت. ۲۳ و آمده در شهری به نام ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود، به انجام خود رسد که 'ناصری' خوانده خواهد شد.

یحیا، راه مسیح را هموار می‌کند

(متی ۱: ۱-۱۲؛ مرقس ۱: ۸-۳؛ لوقا ۳: ۲-۱۷)

۳ در آن روزها، یحیای تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت: ۲ «توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است.» ۳ زیرا همین است آنکه اِشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید:

«صدای ندا کننده‌ای در بیابان که

'راه خداوند را آماده کنید

و طریق‌های او را هموار نمایید.»

۴ و این یحیا لباس از پشم شتر می‌داشت، و کمربند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل صحرایی می‌بود.

۵ در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اُردن نزد او بیرون می‌آمدند، ۶ و به گناهان خود اعتراف کرده، در اُردن از وی تعمید می‌یافتند.

۷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که برای تعمید وی می‌آیند، به ایشان گفت: «ای افعی‌زادگان، چه کسی شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ ۸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید، ۹ و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم به وجود آورد. ۱۰ و هم‌اکنون تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۱۱ من شما را به آب برای توبه تعمید می‌دهم. لیکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن کفشهایش نیست؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۲ او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد، خواهد سوزانید.»

تعمید عیسی به وسیله یحیا

(متی ۳: ۱۳-۱۷؛ مرقس ۱: ۹-۱۱؛ لوقا

۳: ۲۱ و ۲۲؛ یوحنا ۱: ۳۱-۳۴)

۱۳ آنگاه عیسی از جلیل به اُردن نزد یحیا آمد تا از او تعمید یابد. ۱۴ اما یحیا او را مانع شده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟» ۱۵ عیسی در جواب وی گفت: «الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال به انجام رسانیم.»

۱۱ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می نمودند.

عیسی در جلیل موعظه می کند

(متی ۴: ۱۲-۱۷؛ مرقس ۱: ۱۴ و ۱۵؛

لوقا ۴: ۱۴ و ۱۵؛ یوحنا ۴: ۴۳-۴۵)

۱۲ و چون عیسی شنید که یحیا گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،^{۱۳} و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدود زیبولون و نفتالی ساکن شد.^{۱۴} تا به انجام رسد آنچه به زبان اِشعیا^{۱۵} نبی گفته شده بود* که

«زمین زیبولون و زمین نفتالی،

راه دریا آن طرف اردن،

جلیل ملتها؛

۱۶ قومی که در ظلمت ساکن بودند،

نوری عظیم دیدند

و بر نشینندگان دیار مرگ و سایه آن

نوری تابید.»

۱۷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: «توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است.»

نخستین شاگردان عیسی

(متی ۴: ۱۸-۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶-۲۰؛ لوقا

۲: ۲۰-۲۱؛ یوحنا ۱: ۳۵-۴۲)

۱۸ و چون عیسی در کناره دریای جلیل راه می رفت، دو برادر یعنی شمعون ملقب به پطرس و برادرش آندریاس را دید که در دریا دام می اندازند، زیرا صیاد بودند.^{۱۹} به ایشان گفت: «از عقب من آیید تا شما را صیاد مردم گردانم.»^{۲۰} بی درنگ دامها را

۱۶ اما عیسی چون تعمید یافت، بی درنگ از آب برآمد که در همان لحظه آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می آید.^{۱۷} آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من، که از او خشنودم.»

آزمایش عیسی در بیابان

(متی ۴: ۱-۱۱؛ مرقس ۱: ۱۲ و ۱۳؛ لوقا ۴: ۱-۱۳)

۴ آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را آزمایش کند.^۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.^۳ پس آزمایش کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شوند.»^۴ عیسی در جواب گفت: «مکتوب است*

۱' انسان نه فقط به نان زیست می کند،

بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا

صادر گردد.»

۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره معبد برپا داشته،^۶ به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است* که 'فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مبدا پایت به سنگی خورد.»^۷ عیسی وی را گفت: «و نیز مکتوب است*، 'خداوند خدای خود را امتحان مکن.'^۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را به او نشان داد،^۹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، این همه را به تو بخشم.»^{۱۰} آنگاه عیسی وی را گفت: «دور شو، ای شیطان! زیرا مکتوب است* که 'خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.'»

۴ خوشا به حال ماتمیان،
 زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.
 ۵ خوشا به حال حلیمان،
 زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.
 ۶ خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت،
 زیرا ایشان سیر خواهند شد.
 ۷ خوشا به حال رحم کنندگان،
 زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.
 ۸ خوشا به حال پاک دلان،
 زیرا ایشان خدا را خواهند دید.
 ۹ خوشا به حال صلح کنندگان،
 زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.
 ۱۰ خوشا به حال زحمت کشان برای عدالت،
 زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.
 ۱۱ خوشحال باشید چون شما را فحش گویند
 و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بد به ضدّ
 شما به دروغ بگویند. ۱۲ خوش باشید و شادی عظیم
 نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است. زیرا که
 به همینطور بر انبیا قبل از شما جفا می‌رسانیدند.

نمک و نور

۱۳ «شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد
 گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی
 ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.
 ۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان
 پنهان کرد. ۱۵ و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه
 نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی

گذارده، از عقب او روانه شدند. ۲۱ و چون از آنجا
 گذشت، دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زیدی و
 برادرش یوحنا را دید که در قایق با پدر خویش زیدی،
 دامهای خود را تعمیر می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت
 نمود. ۲۲ آنان بی‌درنگ، قایق و پدر خود را ترک کرده،
 از عقب او روانه شدند.

عیسی در سراسر جلیل موعظه می‌کند

(متی ۲۳:۴-۲۵؛ مرقس ۳:۱-۳۹؛ لوقا ۴:۲۴-۴۴)
 ۲۳ و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در
 کنیسه‌های ایشان تعلیم داده، به بشارت پادشاهی
 موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا
 می‌داد. ۲۴ و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و
 جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند
 و دیوانگان و غشی‌ها و مفلوجان را نزد او آوردند، و
 ایشان را شفا بخشید. ۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و
 دِکاپولس* و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اُردن در
 عقب او روانه شدند.

موعظه بالای کوه

(متی ۳:۵-۱۲؛ لوقا ۲۰:۶-۲۳)

۵ عیسی گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و
 وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر
 شدند. ۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم
 داد و گفت:

۳ «خوشا به حال مسکینان در روح،
 زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.

* ۲۵:۴ دِکاپولیس یعنی «ده شهر».

با وی در راه هستی صلح کن، مبدا شایکی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.^{۲۶} به جدیت به تو می‌گویم، که تا قرآن* آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

در مورد شهوت

^{۲۷} «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است 'زنا مکن.'^{۲۸} لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان لحظه در دل خود با او زنا کرده است.^{۲۹} پس اگر چشم راست تو را بلغزند، بیرونش آور و از خود دور انداز، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود.^{۳۰} و اگر دست راست تو را بلغزند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل بدنت در دوزخ افکنده شود.

در مورد طلاق

^{۳۱} «و گفته شده است هر که از زن خود جدا شود، طلاق نامه‌ای به او بدهد.^{۳۲} لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند، باعث زنا کردن او می‌باشد، و هر که زن طلاق گرفته را به زنی بگیرد، زنا کرده باشد.

در مورد سوگند

^{۳۳} «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که 'قسم دروغ مخور،'^{۳۴} لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که تخت

که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد.^{۱۶} همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است، تمجید نمایند.

در مورد تورات

^{۱۷} «گمان میرید که آمده‌ام تا تورات یا نوشته‌های انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تحقیقشان بخشم.^{۱۸} زیرا به جدیت به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه تحقق یابند.^{۱۹} پس هر که یکی از کوچکترین این احکام را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در پادشاهی آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.^{۲۰} زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به پادشاهی آسمان هرگز داخل نخواهید شد.

در مورد خشم

^{۲۱} «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است 'قتل مکن' و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.^{۲۲} لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را 'راقا'^{۲۳} گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احق گوید، مستحق آتش جهنم بود.^{۲۳} پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که برادرت بر تو حق دارد،^{۲۴} هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.^{۲۵} با شایکی خود مادامی که

* ۲۱.۵ خروج ۱۳:۲۰ * ۲۲:۵ کلمه‌ای آرامی که نشانگر نفرت و انزجار است. * ۲۶:۵ در متن اصلی یونانی: 'گُذرائیس' آمده است؛ سکه‌ای مسی با ارزشی بسیار اندک. * ۲۷.۵ خروج ۱۴:۲۰ * ۳۱.۵ تثنیه ۱:۲۴ * ۳۳.۵ نگاه کنید به: لویان ۱۹:۱۲؛ اعداد ۲:۳۰؛ تثنیه ۲۱:۲۳

فقط سلام گوید، چه برتری دارید؟ آیا خراجگیران چنین نمی‌کنند؟^{۴۸} پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است، کامل است.

در مورد صدقه

۶ «بیاید عدالت خود را پیش مردم به جا میاورید تا شما را ببینند و گرنه نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.^۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود شیپور منواز، چنانکه ریاکاران در کنیسه‌ها و بازارها می‌کنند، تا مردم تعریفشان کنند. به راستی به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.^۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند، آگاه نشود^۴ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان‌بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

در مورد دعا کردن

۵ «و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش. زیرا خوش دارند که در کنیسه‌ها و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، دعا کنند تا مردم ایشان را ببینند. به راستی به شما می‌گویم اجر خود را دریافت کرده‌اند.^۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به اتفاق خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان‌بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.^۷ و چون عبادت کنی، مانند اقوام بت‌پرست تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن دعاهایشان جواب خواهند یافت.^۸ پس مثل ایشان مباشید، زیرا که پدر شما احتیاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او درخواست کنید.^۹ «پس شما به اینطور دعا کنید: 'ای پدر ما که در آسمانی،

پادشاهی خداست،^{۳۵} و نه به زمین، زیرا که پای‌انداز او است، و نه به اورشلیم، زیرا که شهر پادشاه عظیم است.^{۳۶} و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که موی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد.^{۳۷} بلکه 'بلی' شما همان بلی و 'نه' شما همان نه باشد، زیرا که زیاده بر این از شریر است.

در مورد رفتار متقابل

۳۸ «شنیده‌اید که گفته شده است. 'چشمی به چشمی و دندان به دندانی'^{۳۹} لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید. بلکه هر که به گونه راست تو سلی زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،^{۴۰} و اگر کسی خواهد تو را به محکمه برده قبایت را بگیرد، عباي خود را نیز به او واگذار،^{۴۱} و هرگاه کسی تو را برای یک میل* مجبور سازد، دو میل همراه او برو.^{۴۲} هر کس از تو چیزی بخواهد، به او ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

در مورد دوست داشتن دشمنان

۴۳ «شنیده‌اید که گفته شده است 'همسایه خود را محبت نما و از دشمن خود نفرت کن.'^{۴۴} اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای نفرین کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، خوبی کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر نمایید،^{۴۵} تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان می‌تاباند و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.^{۴۶} زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا خراجگیران چنین نمی‌کنند؟^{۴۷} و هرگاه برادران خود را

و دزدی می‌نمایند.^{۲۰} بلکه گنجها به جهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زبان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.^{۲۱} زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.^{۲۲} «چراغ بدن چشم است. پس هرگاه چشم سالم باشد، تمام بدن روشن بود؛^{۲۳} اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

^{۲۴} «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت می‌دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممونا* را خدمت کنید.

در مورد نگرانی

(مئی ۲۵: ۳۳؛ لوقا ۱۲: ۲۲-۳۱)

^{۲۵} «بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟^{۲۶} مرغان هوا را نگاه کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را روزی می‌دهد. آیا شما از آنها به مراتب بهتر نیستید؟^{۲۷} و کیست از شما که به نگرانی بتواند ذراعی* بر قامت خود افزایش؟^{۲۸} و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ به سوسنهای چمن دقت کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند!^{۲۹} لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.^{۳۰} پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، چنین بپوشاند، ای کم‌ایمانان، آیا شما را به

نام تو مقدس باد.
^{۱۰} پادشاهی تو بیاید.
 اراده تو چنانکه در آسمان است،
 بر زمین نیز کرده شود.
^{۱۱} نان کفاف ما را امروز به ما بده.
^{۱۲} و قرض‌های ما را ببخش،
 چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.
^{۱۳} و ما را در آزمایش میاور،
 بلکه از شریر ما را رهایی ده.
 زیرا پادشاهی و قوت و جلال
 تا ابدالابد از آن تو است، آمین.^۱
^{۱۴} زیرا هرگاه تقصیرات مردم را به ایشان ببخشد، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد بخشید.^{۱۵} اما اگر تقصیرات مردم را نبخشید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.

در مورد روزه گرفتن

^{۱۶} «اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباحشید، زیرا که چهره خود را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نشان دهند. به راستی به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.^{۱۷} لیکن تو چون روزه‌داری، بر سر خود روغن بزن و روی خود را بشوی^{۱۸} تا در نظر مردم روزه‌دار جلوه نکنی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان‌بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.

در مورد پول

(مئی ۲۲: ۶ و ۲۳؛ لوقا ۱۱: ۳۴-۳۶)

^{۱۹} «گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زبان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند

* ۲۴.۶ پول * ۲۷.۶ واحد اندازه‌گیری طول. ذراعهای مختلف وجود دارند. در این آیه بیشتر مقیاسی بسیار کوچک در نظر است.

از او خواهد و سنگی به او دهد؟^{۱۰} یا اگر ماهی خواهد، ماری به او بخشد؟^{۱۱} پس هرگاه شما که شیریر هستید، دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است، چیزهای نیکو را به آنانی که از او می‌طلبند، خواهد بخشید! ^{۱۲} پس آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز به ایشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و نوشته‌های پیامبران.

در مورد حیات

^{۱۳} «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و آسان است آن طریقی که به هلاکت هدایت می‌کند و آنانی که به آن داخل می‌شوند، بسیارند. ^{۱۴} زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریق که به حیات هدایت می‌کند و باینندگان آن کم‌اند.

درخت و میوه‌اش

متی (۷: ۱۸-۱۷ و ۲۰؛ لوقا ۳: ۶-۴۵)

^{۱۵} «اما از انبیای دروغین دوری کنید، که به لباس گوسفندان نزد شما می‌آیند، ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند. ^{۱۶} ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟ ^{۱۷} همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد. ^{۱۸} نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. ^{۱۹} هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ^{۲۰} پس از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

عمارت بر سنگ و عمارت بر شن

^{۲۱} «نه هر که مرا 'خداوند، خداوند' گوید، داخل پادشاهی آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا

مرا تلب بهتر نخواهد پوشانید؟ ^{۳۱} پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. ^{۳۲} زیرا که در طلب همه این چیزها اقوام بت‌پرست می‌باشند. اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید. ^{۳۳} لیکن اوّل پادشاهی خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما افزون خواهد شد. ^{۳۴} پس در اندیشه فردا مبادید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

در مورد انتقاد از دیگران

(متی ۷: ۳-۵؛ لوقا ۱: ۶ و ۴۲)

V «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود. ^۲ زیرا بدان طریقی که داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و به آن پیمان‌های که اندازه گیرید، برای شما اندازه خواهند گرفت. ^۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوپی را که چشم خود داری، نمی‌بایی؟ ^۴ یا چگونه به برادر خود می‌گویی 'بگذار تا خس را از چشمت بیرون کنم' و اینک چوب در چشم تو است؟ ^۵ ای ریاکار، اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

^۶ «آنچه مقدّس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.

بطلبید، بجوید، بکوبید

(متی ۷: ۷-۱۱؛ لوقا ۱۱: ۹-۱۳)

^۷ «بطلبید که به شما داده خواهد شد؛ بجوید که خواهید یافت. بکوبید که در به رویتان باز کرده خواهد شد. ^۸ زیرا هر که بطلبد، باید و کسی که بجوید، به دست آورد و هر که بکوبد، برای او گشوده شود. ^۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی

ایمان سرکرده رومی

(متی ۸: ۵-۱۳؛ لوقا ۷: ۱-۱۰)

و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یک یوزباشی* نزد وی آمد و به او التماس نموده،^۶ گفت: «ای آقا، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و به شدت در عذاب است.»^۷ عیسی به او گفت: «من آمده، او را شفا خواهم داد.»^۸ یوزباشی در جواب گفت: «ای آقا، لایق آن نیستم که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من شفا خواهد یافت.»^۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم 'برو'، می‌رود و به دیگری 'بیا'، می‌آید و به غلام خود 'فلان کار را بکن'، می‌کند.»^{۱۰} عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «به راستی به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام.»^{۱۱} و به شما می‌گویم که بسیاری از مشرق و مغرب آمده، در پادشاهی آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛^{۱۲} اما پسران پادشاهی بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.»^{۱۳} پس عیسی به یوزباشی گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود.» که بی‌درنگ خادم او شفا یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متی ۸: ۱۴-۱۷؛ مرقس ۱: ۲۹-۳۴؛ لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

^{۱۴} و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است.^{۱۵} پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت‌گذاری ایشان مشغول گشت.^{۱۶} اما چون

که در آسمان است، به‌جا آورد.^{۲۲} بسیاری در آن روز مرا خواهند گفت: 'خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟'^{۲۳} آنگاه به ایشان به صراحت خواهیم گفت که 'هرگز شما را نشناختم، ای بدکاران! از من دور شوید!'^{۲۴} «پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آورد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد.^{۲۵} و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادها وزید، به آن خانه زور آورد و خراب نگردید، زیرا که بر سنگ بنا شده بود.^{۲۶} و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر شن بنا نهاد.^{۲۷} و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزید، به آن خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»

^{۲۸} و چون عیسی این سخنان را به پایان برد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،^{۲۹} زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان.

شفای یک جذامی

(متی ۸: ۲-۴؛ مرقس ۱: ۴۰-۴۴؛ لوقا ۵: ۱۲-۱۴)

و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.^۲ که ناگاه یک جذامی* آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای آقا، اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک سازی.»^۳ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ پاک شو!» که بی‌درنگ جذام از او پاک گشت.^۴ عیسی به او گفت: «دقت کن که کسی را اطلاع ندهی، بلکه رفته، خود را به کاهن نشان بده و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، تقدیم کن تا برایشان گواهی باشد.»

* ۲:۸ وازه به کار رفته در متن اصلی یونانی فقط برای جذام به کار نمی‌رود، بلکه برای انواع بیماریهای پوستی. در بقیه کتاب هم لطفاً به این مطلب دقت کنید. * ۵:۸ 'سانتوریون'- منصبی نظامی که فرماندهی صد سرباز را به عهده داشت.

شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید.^{۱۷} تا سخنی که به زبان اِشعیای نبی گفته شده بود*، به انجام رسد که
«او ضعف‌های ما را گرفت
و مرض‌های ما را برداشت.»

بهای پیروی از عیسی

(متی ۱۹:۱-۲۲؛ لوقا ۹:۵۷-۶۰)

^{۱۸} چون عیسی جمعی بسیار دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند.^{۱۹} آنگاه کاتبی پیش آمده، به او گفت: «ای استاد! هرجا روی، تو را پیروی کنم.»
^{۲۰} عیسی به او گفت: «روباها را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»^{۲۱} و دیگری از شاگردانش به او گفت: «ای آقا، اوّل مرا اجازه ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.»^{۲۲} عیسی وی را گفت: «مرا پیروی کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام کردن طوفان

(متی ۲۳:۸-۲۷؛ مرقّس ۴:۳۶-۴۱؛ لوقا ۸:۲۲-۲۵)

^{۲۳} چون به قایق سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.^{۲۴} ناگاه طوفان بزرگی در دریا پدید آمد، به حدی که امواج، قایق را فرو می‌گرفت و او در خواب بود.^{۲۵} پس شاگردان پیش آمده، او را

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸:۲۸-۳۴؛ مرقّس ۱:۵-۱۷؛ لوقا ۸:۲۶-۳۷)

^{۲۸} و چون به آن کناره در زمین جدّریان رسید، دو شخص دیوانه از قبرستان بیرون شده، به او برخوردند و به حدی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نمی‌توانست عبور کند.^{۲۹} بی‌درنگ فریاد کرده، گفتند: «ای عیسی پسر خدا، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب دهی؟»^{۳۰} و دور از ایشان گله گراز بسیاری می‌چرید.^{۳۱} دیوها وی را التماس نموده، گفتند: «هرگاه ما را بیرون کنی، ما را در گله گرازان بفرست.»^{۳۲} عیسی ایشان را گفت: «بروید!» همان لحظه بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که بی‌درنگ همه آن گرازان از بلندی به دریا پریده، در آب هلاک شدند.

^{۳۳} اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را پخش کردند.^{۳۴} و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

شفای مرد افلیج

(مئی ۸-۲۰:۹؛ مرقس ۱۲-۳:۲؛ لوقا ۱۸:۵-۲۶)

۹ پس عیسی به قایق سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.

۲ ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت بخشیده شد.»

۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر می‌گوید.»^۴ عیسی افکار ایشان را درک نموده، گفت: «برای چه افکار فاسد به خاطر خود راه می‌دهید؟^۵ زیرا کدام آسانتر است، گفتن اینکه 'گناهان تو بخشیده شد'، یا گفتن آنکه 'برخیز و راه برو'؟^۶ لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت بخشیدن گناهان بر روی زمین هست.» آنگاه مفلوج را گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!»^۷ مفلوج در همان دم برخاسته، به خانه خود رفت!^۸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به انسانها عطا فرموده بود، تمجید نمودند.

مهمانی در خانه مئی

(مئی ۱۳-۹:۹؛ مرقس ۱۴:۲-۱۷؛ لوقا ۲۷:۵-۳۲)

۹ چون عیسی از آنجا می‌گذشت، مردی را ملقب به مئی به خراجگاه نشسته دید. به او گفت: «مرا پیروی کن.» مئی بی‌درنگ برخاسته، از عقب وی روانه شد.^{۱۰} و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از خراجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.

۱۱ و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «چرا استاد شما با خراجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟»^{۱۲} عیسی چون شنید، گفت: «نه تندرستان، بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. ۱۳ لکن رفته، معنی این را درک کنید که 'رحمت می‌خواهم، نه قربانی'.^{*} زیرا نیامده‌ام تا عادلان را، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

سؤال درباره روزه

(مئی ۱۷-۱۴:۹؛ مرقس ۲-۱۸:۲؛ لوقا ۵-۳۳:۳۹)

۱۴ آنگاه شاگردان یحیا نزد وی آمده، گفتند: «چون است که ما و فریسیان روزه بسیار می‌داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟»^{۱۵} عیسی به ایشان گفت: «آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ لکن روزهایی می‌آیند که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.^{۱۶} و هیچ‌کس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند، زیرا که آن وصله از جامه جدا می‌گردد و دیدگی بدتر می‌شود.^{۱۷} و شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزند و گرنه مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها از بین می‌روند. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ باشد.»

زننده کردن دختر یایزس

(مئی ۲۶-۱۸:۹؛ مرقس ۵-۲۲:۵؛ لوقا ۸:۱-۵۶)

۱۸ او هنوز این سخنان را به ایشان می‌گفت که ناگاه رئیس^{*} آمد و او را پرستش نموده، گفت: «دخترم هم‌اکنون مرده است. با اینحال بیا و دست خود را بر وی گذار که زنده خواهد شد.»^{۱۹} پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد.^{۲۰} و

* ۱۳.۹ هوشع ۶:۱ * ۱۸:۹ با توجه به مرقس ۲۲:۵ منظور باید رئیس کنیسه باشد.

دعا برای محصول

^{۳۵} و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنیسه‌های ایشان تعلیم داده، به بشارت پادشاهی موعظه می‌نمود و هر مرض و درد مردم را شفا می‌داد. ^{۳۶} و چون جمع بسیار دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی‌شبان، پریشان‌حال و پراکنده بودند. ^{۳۷} آنگاه به شاگردان خود گفت: «محصول فراوان است، لیکن عمله کم. ^{۳۸} پس از صاحب محصول بخواهید تا برای محصول خود عمله بفرستد.»

اعزام دوازده شاگرد

(مرقس ۱۳: ۳-۱۹؛ لوقا ۱۲: ۱-۱۶)

۱. و عیسی دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و درد را شفا دهند. ^۲ و نامهای دوازده رسول این است: اوّل شمعون معروف به پطرس و برادرش آندریاس، یعقوب پسر زیدی و برادرش یوحنا، ^۳ فیلیپس و برتولما، توما و متای خراجگیر، یعقوب پسر خلفای و لی معروف به تَدای؛ ^۴ شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.

^۵ این دوازده را عیسی فرستاده، به ایشان امر کرده فرمود: «از راه غیریهودیان مروید و در شهری از سامریان داخل مشوید، ^۶ بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید. ^۷ و چون می‌روید، موعظه کرده، گویند که پادشاهی آسمان نزدیک است. ^۸ بیماران را شفا دهید، جذامیان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید. ^۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود با خود نبرید، ^{۱۰} و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها

اینک زنی که مدّت دوازده سال به مرض خون‌ریزی مبتلا می‌بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود، ^{۲۱} زیرا با خود گفته بود: «اگر فقط ردایش را لمس کنم، شفا یابم.» ^{۲۲} عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: «ای دختر، خاطر جمع دار، زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در آن دم آن زن شفا یافت. ^{۲۳} و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوحه‌گران و گروهی از زارزنندگان را دیده، ^{۲۴} به ایشان گفت: «بیرون روید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بر وی ریشخند نمودند. ^{۲۵} اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در آن دم برخاست. ^{۲۶} و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت.

شفای دو نابینا و یک لال

^{۲۷} و چون عیسی از آن مکان می‌رفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، گفتند: «ای پسر داوود، بر ما رحم کن!» ^{۲۸} و چون به خانه وارد شد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی به ایشان گفت: «آیا ایمان دارید که این کار را می‌توانم کرد؟» گفتندش: «بلی، ای آقا.» ^{۲۹} در آن دم چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «مطابق ایمانتان به شما بشود.» ^{۳۰} در همان لحظه چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تأکید امر فرمود که «بپایید کسی مطلع نشود.» ^{۳۱} اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند. ^{۳۲} و هنگامی که ایشان بیرون می‌رفتند، ناگاه دیوانه‌ای لال را نزد او آوردند. ^{۳۳} و چون دیو بیرون شد، لال، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: «در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.» ^{۳۴} لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.»

کنید زیرا به راستی به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل فارغ نخواهید شد.

^{۲۴} شاگرد از معلم خود والا تر نیست و نه غلام از آقایش برتر. ^{۲۵} کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب‌خانه را بَعْلَزَبول خواندند، چقدر زیادت‌ر اهل خانه‌اش را. ^{۲۶} پس از ایشان مترسید، زیرا چیزی نهان نیست که آشکار نشود و نه پوشیده‌ای که معلوم نشود. ^{۲۷} آنچه در تاریکی به شما می‌گویم، در روشنائی بگوئید، و آنچه در گوش شنوید، بر بامها اعلام کنید. ^{۲۸} و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیستند، مترسید، بلکه از او بترسید که قادر است روح و جسم را در جهنم هلاک کند. ^{۲۹} آیا دو گنجشک به یک پول سیاه* فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی‌افتد. ^{۳۰} لیکن همهٔ مویهای سر شما نیز شمرده شده است. ^{۳۱} پس ترسان مباشید، زیرا شما از گنجشکان بسیار برتر هستید.

^{۳۲} پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد. ^{۳۳} اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است، او را انکار خواهم نمود. ^{۳۴} گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح بر زمین حاکم کنم. نیامده‌ام تا صلح بگذارم، بلکه شمشیر را. ^{۳۵} زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. ^{۳۶} و دشمنان شخص، اهل خانهٔ او خواهند بود.

^{۳۷} و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. ^{۳۸} و هر که صلیب

یا چوبدستی برندارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خود است. ^{۱۱} و در هر شهری یا قریه‌ای که داخل شوید، جویا شوید که در آنجا چه کسی لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید. ^{۱۲} و چون به خانه‌ای درآیید، بر آن سلام نمایند؛ ^{۱۳} پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت. ^{۱۴} و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را بتکانید. ^{۱۵} به راستی به شما می‌گویم که در روز جزا حالت سرزمین سُدوم و غُمُورَه از آن شهر آسانتر خواهد بود.

پیشگویی زحمات و عذابها

^{۱۶} «من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید. ^{۱۷} حواستان به مردم باشد، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنیسه‌های خود شما را تازیانه خواهند زد، ^{۱۸} و به حضور حاکمان و سلاطین، شما را به خاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر اقوام غریبه‌ودی شهادتی شود. ^{۱۹} اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگوئید زیرا در همان لحظه به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت، ^{۲۰} زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است. ^{۲۱} و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به مرگ تسلیم خواهد کرد و فرزندان به ضد والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛ ^{۲۲} و به خاطر اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد. ^{۲۳} و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار

* ۲۹:۱۰ در متن اصلی یونانی 'اثریون' که کوچکترین واحد پول و کم‌بهترین سکه رایج آن زمان بود.

آنانی که لباس فاخر می‌پوشند، در خانه‌های پادشاهان می‌باشند.^۹ لیکن به جهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می‌گویم فردی از نبی برتر را! ^{۱۰} زیرا همان است آنکه درباره او نوشته شده است: 'اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو آماده سازد.'

^{۱۱} به راستی به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیای تعمید دهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در پادشاهی آسمان، از وی بزرگتر است.^{۱۲} و از دوران یحیای تعمید دهنده تا الان، پادشاهی آسمان مورد خشونت واقع شده و زورمندان بر آن ستم می‌کنند.^{۱۳} زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیا نبوت می‌کردند.^{۱۴} و اگر خواهید قبول کنید، یحیا همان ایلیا است که باید بیاید.^{۱۵} هر که گوش شنوا دارد، بشنود.

^{۱۶} لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه‌ها نشسته، رفیقان خویش را صدا زده،^{۱۷} می‌گویند: 'برای شما نی نواختم، رقص نکرديد؛ نوحه‌گری کردیم، سینه نزدید.'^{۱۸} زیرا که یحیا آمد، نه می‌خورد و نه می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد.^{۱۹} پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد، می‌گویند: 'اینک مردی پرخور و میگسار و دوست خراجگیران و گناهکاران است. لیکن حقانیت حکمت را ثمرات آن به ثبوت می‌رسانند.'^{۲۰} آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که بسیاری از معجزات وی در آنها انجام شد، زیرا که توبه نکرده بودند:

^{۲۱} «وای بر تو ای خورزین! وای بر تو ای بیت‌صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صورت صیدون ظاهر می‌شد، مدتها قبل در پلاس و خاکستر توبه می‌نمودند.^{۲۲} لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت صورت و صیدون از شما آسانتر خواهد بود.

خود را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.^{۳۹} هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به خاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.^{۴۰} هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد.^{۴۱} و آنکه پیامبری را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.^{۴۲} و هر که یکی از این کوچکان را کاسه‌ای از آب سرد به خاطر نام شاگرد نوشاند، به راستی به شما می‌گویم، اجر خود را به هیچوجه از دست نخواهد داد.»

دریاره یحیا

(متی ۱۹:۲-۱۱؛ لوقا ۱۸:۷-۳۵)

۱۱ و چون عیسی دستورات خود را به دوازده شاگرد خویش به پایان رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.^۲ و چون یحیا در زندان اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده^۳ به او گفت: «آیا آنکه باید بیاید، تویی یا منتظر دیگری باشیم؟»^۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطلاع دهید؛^۵ که کوران بنا می‌گردند و لنگان راه می‌روند و جذامیان پاک و کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و فقیران بشارت می‌شنوند؛^۶ و خوشا به حال کسی که به خاطر من نلغزد.»

^۷ و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با آن جماعت در مورد یحیا آغاز سخن کرد که «به جهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا نیای را که از باد در جنبش است؟^۸ اگر نه، به جهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک

رفیقانش جایز نبود، بلکه بر کاهنان فقط؟^۵ یا در تورات نخوانده‌اید که در روزهای سبت، کاهنان در معبد سبت را رعایت نمی‌کنند و بی‌گناه هستند؟^۶ لیکن به شما می‌گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از معبد است!^۷ و اگر این معنی را درک می‌کردید که 'رحمت می‌خواهم نه قربانی،*' بی‌گناهان را محکوم نمی‌کردید.^۸ زیرا که پسر انسان صاحب روز سبت نیز هم هست.»

شفای دست مرد علی

(متی ۹:۱۲-۱۴؛ مرقس ۳:۱-۶؛ لوقا ۶:۶-۱۱)

^۹ و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان درآمد،^{۱۰} که مردی دست خشک در آنجا حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا تهمتی بر او وارد آورند.^{۱۱} وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به چاهی افتد، او را گرفته بیرونش نیاورد؟^{۱۲} پس چقدر انسان از گوسفند برتر است. بنابراین در سبت نیکویی کردن روا است.»^{۱۳} آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز کن!» اما پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.^{۱۴} اما فریسیان بیرون رفته، به ضد او مشورت کردند که چطور او را هلاک کنند.

خادم منتخب خدا

^{۱۵} عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید،^{۱۶} و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.^{۱۷} تا تمام گردد کلامی که به زیان اِشعای پیامبر* گفته شده بود:

^{۲۳} و تو ای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته‌ای، به هاویه* سرنگون خواهی شد، زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد، در سدوم ظاهر می‌شد، تا به امروز باقی می‌ماند.^{۲۴} لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو آسانتر خواهد بود.»^{۲۵} در آن وقت، عیسی اعلام کرده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان آشکار نمودی!»^{۲۶} بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.^{۲۷} پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد به او آشکار سازد.^{۲۸} بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.^{۲۹} یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در جانهای خود آرامی خواهید یافت؛^{۳۰} زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

صاحب روز سبت

(متی ۱۲:۱-۸؛ مرقس ۲:۲۳-۲۸؛ لوقا ۶:۱-۵)

۱۲ در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارهای گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند.^۲ اما فریسیان چون این را دیدند، به او گفتند: «اینک شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سبت جایز نیست.»^۳ ایشان را گفت: «مگر نخوانده‌اید آنچه داوود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟^۴ چه طور داوود به خانه خدا وارد شده، نان حضور را خورد که خوردن آن بر او و

* ۱۷.۱۲ اِشعیا ۴۲:۴-۱.

* ۷.۱۲ هوشع ۶:۶

* ۲۳.۱۱ و یا 'جهنم'، 'دنیای مردگان'

مگر آنکه اوّل آن نیرومند را ببندد و پس از آن، خانه او را تاراج کند؟^{۳۰} هر که با من نیست، بر خلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.^{۳۱} از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان بخشیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان بخشیده نخواهد شد.^{۳۲} و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، بخشیده شود اما کسی که برخلاف روح‌القدس گوید، در این عصر و نه در عصر آینده، هرگز بخشیده نخواهد شد.^{۳۳} یا درخت را نیکو گردانید و میوه‌اش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه‌اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود.^{۳۴} ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید؟ زیرا که زیان از زیادتى دل سخن می‌گوید.^{۳۵} مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب بر می‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون می‌آورد.^{۳۶} لیکن به شما می‌گویم که هر سخن پوچ که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.^{۳۷} زیرا که از سخنان خود تیرئه خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.»

درخواست رهبران مذهبی از عیسی

(مئی ۱۲: ۳۹-۴۲؛ لوقا ۱۱: ۲۹-۳۲)

^{۳۸} آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد، می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.»^{۳۹} او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و به ایشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.^{۴۰} زیرا همچنان که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد بود.^{۴۱} مردمان نینوا در روز داوری با این نسل برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد، زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.^{۴۲} ملکه جنوب در روز داوری

^{۱۸} «اینک خادم من، که او را برگزیدم و حبیب من، که جانم از او خرسند است. روح خود را بر او خواهم نهاد تا انصاف را بر ملت‌ها اعلام نماید.^{۱۹} نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی صدای او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.^{۲۰} نی خرد شده را نخواهد شکست و قتیلۀ نیم‌سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به پیروزی برآورد.^{۲۱} و به نام او ملت‌ها امید خواهند داشت.»

تهمت رهبران مذهبی

(مئی ۱۲: ۲۵-۲۹؛ مرقّس

۲۳-۲۷؛ لوقا ۱۱: ۱۷-۲۲)

^{۲۲} آنگاه دیوانه‌ای کور و لال را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و لال، گویا و بینا شد.^{۲۳} و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داوود نیست؟»^{۲۴} لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بَعْلَزَبول، رئیس دیوها!»^{۲۵} عیسی افکار ایشان را درک نموده، به ایشان گفت: «هر مملکتی که به ضدّ خود تجزیه گردد، ویران شود و هر شهر یا خانه‌ای که به ضدّ خود تجزیه گردد، برقرار نماند.^{۲۶} پس اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، به خلاف خود تجزیه گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟^{۲۷} و اگر من به کمک بَعْلَزَبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد.^{۲۸} لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، در آن صورت پادشاهی خدا بر شما رسیده است.^{۲۹} و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی نیرومند درآید و اسباب او را غارت کند،

وی جمع آمدند، از این رو به قایق سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛^۳ و چیزهای بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتی برزگری به جهت پاشیدن تخم بیرون شد.^۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند.^۵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، به زودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،^۶ و چون آفتاب برآمد، بسوخت و چون ریشه نداشت، خشکید.^۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود.^۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.^۹ هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

تشریح مثل برزگر

۱۰ آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «از چه جهت با اینها به مثلها سخن می‌رانی؟»^{۱۱} در جواب ایشان گفت: «دانستن اسرار پادشاهی آسمان به شما عطا شده است، لیکن به ایشان عطا نشده،^{۱۲} زیرا هر که دارد، به او داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد، آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.^{۱۳} از این جهت با اینها به مثلها سخن می‌گویم که می‌نگرند و نمی‌بینند و گوش می‌کنند و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.^{۱۴} و در حق ایشان نبوت اِشعیا به انجام می‌رسد که می‌گوید*:

'به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید
و نگاه کرده، خواهید نگرست
و نخواهید دید.

۱۵ زیرا قلب این قوم سخت شده
و به گوشها به سنگینی شنیده‌اند
و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند،

با این نسل برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد، زیرا که از آن سوی زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.

۳ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب استراحت به جایهای بی‌آب گردش می‌کند و نمی‌یابد. ۴ پس می‌گوید 'به خانه خود که از آن بیرون آمدم، برمی‌گردم.' و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و تزیین یافته می‌بیند. ۵ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجا می‌شوند و سرانجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شیر خواهد شد.»

خانواده عیسی

(مقی ۱۲: ۴-۵۰؛ مرقس ۳: ۳۱-۳۵؛ لوقا ۸: ۱۹-۲۱)
۶ عیسی با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۷ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند با تو سخن گویند.»^۸ در جواب آن مرد گفت: «کیست مادر من، و برادرانم کیانند؟»^۹ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم.»^{۱۰} زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

مثل برزگر

(مقی ۱۳: ۱-۱۵؛ مرقس ۴: ۱-۱۲؛ لوقا ۸: ۴-۱۰)

و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده،
به کناره دریا نشست^۲ و گروهی بسیار بر

۱۳

مبادا به چشمها ببینند

و به گوشها بشنوند

و به دلها بفهمند و بازگشت کنند

و من ایشان را شفا دهم.^{۱۶}

لیکن خوشا به حال چشمان شما، زیرا که می بینند و گوشهای شما، زیرا که می شنوند.^{۱۷} زیرا به راستی به شما می گویم، بسیاری انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می شنوید، بشنوند و نشنیدند.

^{۱۸} پس شما مثل برزگر را بشنوید: ^{۱۹} کسی که کلام پادشاهی را شنیده، آن را نفهمید، آن شریر* می آید و آنچه در دل او کاشته شده است، می ریاید. همان است آنکه در راه کاشته شده است. ^{۲۰} و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، بی درنگ به خشنودی قبول می کند، ^{۲۱} و لیکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه‌ای به سبب کلام بر او وارد آید، در دم لغزش می خورد. ^{۲۲} و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و فریبندگی دولت، کلام را خفه کند و بی ثمر گردد. ^{۲۳} و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می فهمد و بارور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد.»

مَثَل علفهای هرز

^{۲۴} و مثلی دیگر به جهت ایشان آورده، گفت: «پادشاهی آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت. ^{۲۵} و چون مردانش در خواب بودند، دشمنش آمده، در میان گندم، علفهای هرز

ریخته، برفت. ^{۲۶} و وقتی که گندم روید و خوشه برآورد، علفهای هرز نیز ظاهر شد. ^{۲۷} پس نوکران صاحب‌خانه آمده، به وی عرض کردند: 'ای آقا، مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس علفهای هرز از کجا پدید آمد؟' ^{۲۸} ایشان را فرمود: 'این کار دشمن است.' عرض کردند: 'آیا می‌خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟' ^{۲۹} فرمود: 'نه! مبادا وقت جمع کردن علفها، گندم را با آنها برکنید. ^{۳۰} بگذارید که هر دو تا وقت محصول با هم نمو کنند و در موسم محصول، دروگران را خواهیم گفت که اول علفها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید، اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.'»

مَثَل دانه خردل

^{۳۱} بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «پادشاهی آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ^{۳۲} و هر چند از دیگر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین گیاه است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند.»

مَثَل خمیرمایه

^{۳۳} و مثلی دیگر برای ایشان گفت که «پادشاهی آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل* خمیر پنهان کرد تا همه، وَرآمد.» ^{۳۴} همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلاً گفت و بدون مثل به ایشان هیچ نگفت، ^{۳۵} تا به انجام رسد کلامی که به زبان نبی گفته شد*:

«دهان خود را به مثلاً باز می‌کنم

* ۱۹:۱۳ منظور از 'آن شریر'، شیطان است؛ همچنین در آیه ۳۸. نگاه کنید به مرقس ۴: ۱۵ و لوقا ۱۲: ۸. * ۳۳: ۱۳ در متن اصلی یونانی: 'سه سانا'. حجمی معادل ۲۲ لیتر. * ۳۵: ۱۳ مزمور ۷۸: ۲.

و به چیزهای مخفی شده از
بنای عالم صحبت خواهم کرد.»

تشریح مثل علفهای هرز

۳۶ آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل علفهای هرز مزرعه را برای ما شرح بده.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است، ۳۸ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو پسران پادشاهی و علفهای هرز، پسران شریند. ۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم محصول، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. ۴۰ پس همچنان که علفهای هرز را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، ۴۱ که پسر انسان فرشتگان خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، ۴۲ و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود. ۴۳ آنگاه عادلان در پادشاهی پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.

مثل گنج پنهان

۴۴ «و پادشاهی آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از شادی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.

مثل تاجر مروارید

۴۵ «باز پادشاهی آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، ۴۶ و چون یک

مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.

مثل تور ماهیگیری

۴۷ «و باز پادشاهی آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، ۴۸ و چون پر شود، به کناره‌اش کشند و نشسته، خوبیها را در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند. ۴۹ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، شیریان را از میان صالحین جدا کرده، ۵۰ ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.» ۵۱ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این امور را فهمیده‌اید؟» گفتندش: «بلی.» ۵۲ به ایشان گفت: «بنابراین، هر کاتبی که در پادشاهی آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب‌خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

پی ایمانی مردم ناصره

(مئی ۱۳: ۵۴-۵۸؛ مرقس ۱: ۶-۷)

۵۳ و چون عیسی این مثلها را به پایان رسانید، از آن مکان روانه شد. ۵۴ و چون به شهر خویش آمد، آنها را در کنیسه ایشان تعلیم داد، به گونه‌ای که متعجب شده، گفتند: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را کسب نمود؟ ۵۵ آیا این پسر نجار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ ۵۶ و همه خوارانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا کسب کرد؟» ۵۷ و از او رنجیدند. لیکن عیسی به ایشان گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد، مگر در شهر

و آن را نزد مادر خود برد.^{۱۲} پس شاگردان یحیا آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی

(متی ۱۴:۱۳-۲۱؛ مرقس ۶:۳۲-۴۴؛ لوقا

۹:۱۰-۱۷؛ یوحنا ۶:۱-۱۳)

^{۱۳} و چون عیسی این را شنید، به قایق سوار شده، از آنجا به مکانی دورافتاده به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.^{۱۴} پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.^{۱۵} و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان دورافتاده است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته برای خود غذا بخرند.»^{۱۶} عیسی ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.»^{۱۷} به او گفتند: «در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!»^{۱۸} گفت: «آنها را اینجا به نزد من بیاورید!»^{۱۹} و به آن جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان داد و شاگردان به آن جماعت.^{۲۰} و همه خورده، سیر شدند و از

و خانه خویش.^{۲۱} و به سبب بی‌ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

قتل یحیای تعمید دهنده

(متی ۱۴:۱-۱۲؛ مرقس ۶:۱۴-۲۹)

در آن هنگام هیروдіس تترارک* چون شهرت عیسی را شنید،^۲ به خادمان خود گفت: «این است یحیای تعمید دهنده که از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.»^۳ زیرا که هیروдіس یحیا را به خاطر هیروдіا، زن برادر خود فیلیپس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛^۴ چون که یحیا به او همی گفت: «نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.»^۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می‌دانستند.^۶ اما چون ضیافت میلاد هیروдіس در جریان بود، دختر هیروдіا در مجلس رقص کرده، هیروдіس را شاد نمود.^۷ از این‌رو قسم خورده، وعده داد که آنچه بخواهد، به او بدهد.^۸ دختر نیز به تحریک مادر خود گفت که «سر یحیای تعمید دهنده را هم اکنون در طبقی به من بده.»^۹ آنگاه پادشاه متأسف شد، لیکن به پاس قسم و خاطر هم‌نشینان خود، فرمود که بدهند.^{۱۰} و فرستاده، سر یحیا را در زندان از تن جدا کرد،^{۱۱} و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و

۱۴

* ۱:۱۴ در زبان یونانی معنی 'حکمران' را دارد. عنوان تترارک به حکمران هر یک از چهار بخش آن استان اطلاق می‌شد.

شفای عده‌ای بسیار

(متی ۱۴:۳۴-۳۶؛ مرقس ۶:۵۳-۵۶)

^{۳۴} آنگاه عبور کرده، به زمین چنپسارت آمدند،
^{۳۵} و اهل آن مکان او را شناخته، به همگی آن نواحی
 فرستاده، همهٔ بیماران را نزد او آوردند،^{۳۶} و از او اجازه
 خواستند که فقط دامن ردایش را لمس کنند و هر که
 لمس کرد، شفا یافت.

پای درون

(متی ۱۵:۱-۲۰؛ مرقس ۷:۱-۲۳)

آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی
 آمده، گفتند: ^۲ «چون است که شاگردان
 تو از سنت مشایخ سر باز می‌زنند، زیرا زمانی که نان
 می‌خورند، دست خود را نمی‌شویند؟»^۳ او در جواب
 ایشان گفت: «شما نیز به خاطر سنت خویش، چرا از
 حکم خدا تجاوز می‌کنید؟^۴ زیرا خدا حکم داده است
 که 'مادر و پدر خود را حرمت دار' * و 'هر که پدر یا
 مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.'^۵ لیکن شما
 می‌گویید هر که پدر یا مادر خود را گوید: 'هر آنچه
 که از من به تو ممکن بود برسد، وقف به خداست.'
^۶ دیگر او را نیازی به احترام پدر خود نیست. پس به
 خاطر سنت خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید.^۷ ای
 ریاکاران، اِشعیا در باره شما نیکو نبوت نموده است *
 که گفت:

^۸ این قوم به زبانهای خود به من نزدیک می‌شوند
 و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند،
 لیکن دلشان از من دور است.
^۹ پس عبادت مرا عبث می‌کنند

پاره‌های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.
^{۲۱} و خورندگان به جز زنان و کودکان قریب به پنج
 هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴:۲۲-۳۳؛ مرقس)

(۴۵:۵۱-۵۱؛ یوحنا ۶:۱۵-۲۱)

^{۲۲} بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا
 به قایق سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه
 شوند تا آن گروه را مرخص کند.^{۲۳} و چون مردم را
 روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد.
 و وقت شام در آنجا تنها بود.^{۲۴} اما قایق در آن وقت
 در میان دریا به سبب باد مخالف که می‌وزید، به امواج
 گرفتار بود.^{۲۵} و در پاس چهارم از شب، عیسی بر
 دریا گام زنان، به سوی ایشان روانه گردید.^{۲۶} اما چون
 شاگردان، او را بر دریا گام زنان دیدند، مضطرب شده،
 گفتند که «شبحی است!» و از ترس فریاد برآوردند.
^{۲۷} اما عیسی ایشان را بی‌درنگ خطاب کرده، گفت:
 «خاطر جمع دارید! منم، ترسان مباشید!»^{۲۸} پطرس
 در جواب او گفت: «ای آقا، اگر تویی، مرا بفرما تا بر
 روی آب، نزد تو آیم.»^{۲۹} عیسی فرمود: «بیا!» همان
 لحظه پطرس از قایق فرود شده، بر روی آب به راه
 افتاد تا نزد او آید.^{۳۰} لیکن چون باد را شدید دید،
 ترسان گشت و در عنقریب غرق شدن، فریاد برآورد،
 گفت: «ای آقا، نجاتم ده.»^{۳۱} عیسی بی‌درنگ دست
 آورده، او را بگرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک
 کردی؟»^{۳۲} و چون به قایق سوار شدند، باد ساکن
 گردید.^{۳۳} پس اهل قایق آمده، او را پرستش کرده،
 گفتند: «به راستی که تو پسر خدا هستی!»

زیرا که احکام مردم را به

عنوان فرایض تعلیم می‌دهند.»

۱۰ و آن جماعت را خوانده، به ایشان گفت:

«گوش داده، بفهمید؛^{۱۱} نه آنچه به دهان فرو می‌رود،

انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون

می‌آید، انسان را نجس می‌گرداند.»^{۱۲} آنگاه شاگردان

وی آمده، گفتند: «آیا می‌دانی که فریسیان چون این

سخن را شنیدند، رنجیدند؟»^{۱۳} او در جواب گفت:

«هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده

شود.»^{۱۴} ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کوراند و

هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

۱۵ پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای

ما شرح بده.»^{۱۶} عیسی گفت: «آیا شما نیز هنوز

درک نمی‌کنید؟^{۱۷} یا هنوز درنیافته‌اید که آنچه از

دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و سپس دفع

می‌شود؟^{۱۸} لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر

می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد.

۱۹ زیرا که از دل برمی‌آید، افکار بد و قتلها و زناها

و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها.»^{۲۰} اینها

است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به

دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.»

ایمان زن کنعانی

(مَتّی ۲۱: ۲۸-۳۰؛ مَرْقُس ۷: ۲۴-۳۰)

۲۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور

و صیدون رفت.^{۲۲} ناگاه زنی کنعانی از آن حدود

بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: «ای خداوند،

ای پسر داوود، بر من رحم کن، زیرا دختر من سخت

دیوانه است.»^{۲۳} لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان

او پیش آمده، خواهش نمودند که «او را مرخص

فرما، زیرا در عقب ما داد و قال می‌کند.»^{۲۴} او در

جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر برای گوسفندان

گم شده خاندان اسرائیل.»^{۲۵} پس آن زن آمده، او

را پرستش کرده، گفت: «خداوند، مرا یاری کن.»

۲۶ عیسی در جواب گفت: «نان فرزندان را گرفتن و

نزد سگان انداختن جایز نیست.»^{۲۷} زن عرض کرد:

«بلی، ای خداوند، با این حال سگان نیز از پاره‌های

افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.»^{۲۸} آنگاه عیسی

در جواب او گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است!

تو را مطابق خواهش بشود.» که در همان لحظه

دخترش شفا یافت.

عیسی بسیاری را شفا می‌بخشد

۲۹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای

جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست.^{۳۰} و

گروهی بسیار، لنگان و کوران و لالان و شلان و جمعی

از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را

بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،^{۳۱} به

گونه‌ای که آن جماعت، چون لالان را گویا و شلان

را تندرست و لنگان را راهروان و کوران را بینا دیدند،

متعجب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.

خوراک به چهار هزار نفر

(مَتّی ۱۵: ۲۹-۳۱؛ مَرْقُس ۷: ۳۱-۳۷)

۳۲ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت:

«مرا بر این جماعت دل بسوخت، زیرا که اکنون سه

روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک

ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا

در راه ضعف کنند.»^{۳۳} شاگردانش به او گفتند: «از

کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین جماعت

بزرگ را سیر کند؟»^{۳۴} عیسی ایشان را گفت: «چند

نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان

کوچک.»^{۳۵} پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.

۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود

سست ایمانان، چرا در خود تفکر می‌کنید از آن سبب که نان نیاورده‌اید؟^۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سببی را که برداشتید؟^{۱۰} و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟^{۱۱} پس چرا نفهمیدید که دریاره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان دوری کنید؟^{۱۲} آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان، بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به دوری فرموده است.

اعتراف پطرس

(مئی ۱۶: ۱۳-۱۶؛ مرقس ۸: ۲۷-۲۹؛ لوقا ۹: ۱۸-۲۰)

^{۱۳} و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیپی آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسان هستم، چه شخص می‌گویند؟»^{۱۴} گفتند: «بعضی یحیای تعمید دهنده و بعضی ایلیا و بعضی ارمیا یا یکی از پیامبران.»^{۱۵} ایشان را گفت: «شما مرا که می‌دانید؟»^{۱۶} شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!»^{۱۷} عیسی در جواب وی گفت: «خوشا به حال تو، ای شمعون پسر یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو آشکار نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.»^{۱۸} و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس* و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و دروازه‌های جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.^{۱۹} کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌سپارم؛ آنچه بر زمین ببندی، در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی، در آسمان گشاده شود.»^{۲۰} آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.

و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.^{۲۷} و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقی مانده هفت زنبیل پر برداشتند.^{۲۸} و خورندگان، به جز زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.^{۲۹} پس آن گروه را مرخص کرد و به قایق سوار شده، به حدود مجدنان آمد.

نشانه‌ای آسمانی طلب می‌شود

(مئی ۱۶: ۱-۱۲؛ مرقس ۸: ۱-۲۱)

آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که نشانه‌ای آسمانی برایشان ظاهر سازد.^۲ ایشان را جواب داد که «در وقت عصر می‌گویند: 'هوا خوش خواهد بود، زیرا آسمان سرخ است.'^۳ و صبحگاهان می‌گویند: 'امروز هوا بد خواهد شد، زیرا که آسمان سرخ و گرفته است.'^۴ ای ریاکاران! می‌دانید که سیمای آسمان را چگونه تعبیر کنید، اما تعبیر علامات زمانها را نمی‌دانید! ^۴ فرقه شریر زناکار نشانه‌ای می‌طلبند و نشانه‌ای به ایشان عطا نخواهد شد، جز نشانه یونس پیامبر.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

هشدار در مورد تعالیم غلط

(مئی ۱۶: ۵-۱۲؛ مرقس ۸: ۱۳-۲۱)

^۵ و شاگردانش چون به آن طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.^۶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان دوری کنید!»^۷ پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برنداشته‌ایم.»^۸ عیسی این را درک نموده، به ایشان گفت: «ای

* ۱۸:۱۶ پطرس یعنی 'سنگ صخره'.

جامه‌اش چون نور، سفید گردید.^۳ که ناگاه موسی و ایلیا بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند.^۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوند، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای ایلیا.»^۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!»^۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی افتاده، بی‌نهایت ترسان شدند.^۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!»^۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ‌کس را جز عیسی ندیدند.^۹ و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تا پسر انسان از مردگان برخیزد، مبدا این رویا را به کسی باز گوید.»^{۱۰} شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید ایلیا اول آید؟»^{۱۱} او در جواب گفت: «البته ایلیا می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.»^{۱۲} لیکن به شما می‌گویم که هم‌اکنون ایلیا آمده است و او را نشناختند، بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.»^{۱۳} آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده به ایشان سخن می‌گفت.

شفای پسر دیورده

(مئی ۱۷: ۱۴-۱۹؛ مرقس ۹: ۱۴-۲۸؛ لوقا ۹: ۳۷-۴۲)

^{۱۴} و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: «خداوند، بر پسر من رحم کن، زیرا به مرض غش دچار و به شدت در عذاب است، چنانکه اغلب در آتش و در آب می‌افتد.»^{۱۶} او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او

نخستین پیشگویی عیسی در مورد مرگ خود

(مئی ۱۶: ۲۱-۲۸؛ مرقس ۸: ۳۱-۹: ۱؛ لوقا ۹: ۲۲-۲۷)

^{۲۱} و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و سران کاهنان و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.^{۲۲} اما پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از تو، ای خداوند! این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!»^{۲۳} اما عیسی برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من، ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را، بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی!»^{۲۴} آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهد پیروی من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.»^{۲۵} زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را از دست بدهد؛ اما هر که جان خود را به خاطر من از دست دهد، آن را دریابد.^{۲۶} زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدیة جان خود خواهد ساخت؟^{۲۷} زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق فرشتگان خود، و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.^{۲۸} به راستی به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در پادشاهی خود می‌آید، طعم مرگ را نخواهند چشید.»

سیمای عیسی دگرگون می‌شود

(مئی ۱۷: ۱-۸؛ لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.^۲ و در نظر ایشان سیمای او دگرگون شد و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و

عیسی به او گفت: «پس یقین، پسران آزادند!»^{۲۷} لیکن میباید که ایشان را برنجانیم. به کناره دریا رفته، قلابی ببنداز و اولین ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود به ایشان بده!»

بزرگ کیست؟

(مَی ۱: ۱۸-۵؛ مَرُوس ۳۳: ۹-۳۷؛ لوقا ۴: ۶-۴۸)

در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در پادشاهی آسمان بزرگتر است؟»^۲ آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت^۳ و گفت: «به راستی به شما می‌گویم تا عوض نشوید و مثل طفل کوچک نگردید، هرگز داخل پادشاهی آسمان نخواهید شد.»^۴ پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در پادشاهی آسمان بزرگتر است.^۵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.^۶ و هر که یکی از این کوچکان را که به من ایمان دارند، لغزش دهد، او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد!

^۷وای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که اجتناب ناپذیر است وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد.^۸ پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی، از آنکه با دو دست یا دو پا در آتش جاودانی افکنده شوی.^۹ و اگر چشم‌ت تو را لغزش دهد، آن را به در آ و از خود دور انداز، زیرا تو را بهتر است با یک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

را شفا دهند.»^{۱۷} عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج‌رفتار، تا به کی با شما باشم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید.»^{۱۸} پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در همان لحظه، آن پسر شفا یافت.

^{۱۹}اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟» عیسی ایشان را گفت: «به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا به راستی به شما می‌گویم، اگر ایمان به قدر یک دانه خردل می‌داشتید، به این کوه می‌گفتید: 'از اینجا به آنجا منتقل شو!' البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود.^{۲۱} لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.»

دومین پیشگویی عیسی در مورد مرگ خود

(مَی ۱۷: ۲۲ و ۲۳؛ مَرُوس

۳۰: ۹-۳۲؛ لوقا ۹: ۴۴ و ۴۵)

^{۲۲}و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی به ایشان گفت: «پسر انسان به دست مردم تسلیم کرده خواهد شد،^{۲۳} و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

^{۲۴}و چون ایشان وارد گفَرناحوم شدند، مأموران اخذ مالیات دو دِرْهَم* نزد پطرس آمده، گفتند: «آیا استاد شما دو دِرْهَم را نمی‌دهد؟»^{۲۵} گفت: «بلی.» و چون به خانه درآمده، عیسی بر او پیشی گرفته، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان باج و خراج می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟»^{۲۶} پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.»

* ۲۴: ۱۷ 'دو دِرْهَم' مقدار مالیات معبد بود.

مَثَل گوسفند گمشده

(مقی ۱۸: ۱۲-۱۴؛ لوقا ۱۵: ۴-۷)

۱۰ «بیابید که یکی از این کوچکان را حقیر بشمارید، زیرا شما را می‌گویم که فرشتگان ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است، می‌بینند. ۱۱ زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد. ۱۲ شما چه گمان می‌برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه را به کوهسار نمی‌گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی‌رود؟ ۱۳ و اگر اتفاقاً آن را پیدا کند، به راستی به شما می‌گویم بر آن یکی بیشتر شادی می‌کند از آن نود و نه که گم نشده‌اند. ۱۴ همچنین اراده پدر شما که در آسمان است، این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.

طرز رفتار با خطاکار

۱۵ «و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، نزدش برو و میان خود و او خطایش را به او گوشزد کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را به دست آوردی؛ ۱۶ و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود. ۱۷ و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل اجنبی یا خراجگیر باشد. ۱۸ به راستی به شما می‌گویم آنچه بر زمین ببندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد. ۱۹ باز به شما می‌گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، از جانب پدر من که در آسمان است، برای ایشان کرده خواهد شد. ۲۰ زیرا

خادم بی‌گذشت

۲۱ آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «ای آقا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می‌باید او را بخشید؟ آیا تا هفت مرتبه؟» ۲۲ عیسی به او گفت: «تو را نمی‌گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد و هفت مرتبه! ۲۳ از آن سبب پادشاهی آسمان پادشاهی را ماند که خواست به حسابهای غلامان خود رسیدگی کند. ۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار* به او بدهکار بود. ۲۵ و چون چیزی نداشت که پس دهد، آقايش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام دارایی‌اش فروخته، طلب را وصول کنند. ۲۶ پس آن غلام رو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: 'ای آقا، مرا مهلت ده تا همه را به تو پس دهم.' ۲۷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید. ۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: 'طلب مرا پس بده!' ۲۹ پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: 'مرا مهلت ده تا همه را به تو پس دهم.' ۳۰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را پس دهد. ۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند. ۳۲ آنگاه آقايش او را طلبیده، گفت: 'ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو بخشیدم؟ ۳۳ پس آیا تو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی، چنانکه من بر تو رحم کردم؟' ۳۴ پس

* ۲۴:۱۸ یک «قنطار» ارزشی معادل ۶۰۰۰ دینار داشت که تقریباً نزدیک به دستمزد ۲۰ سال یک کارگر ساده بود.

خواجہ‌ها می‌باشند که برای پادشاهی آسمان خود را خواجہ نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد، بپذیرد.»

برکت دادن کودکان

(مئی ۱۹: ۱۳-۱۵؛ مرقس ۱۰: ۱۳-۱۷؛ لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

۱۳ آنگاه چند بچہ کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را توبیخ نمودند. ۱۴ عیسی گفت: «بچہ‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع نکنید، زیرا پادشاهی آسمان متعلق به این چنین کسان است.» ۱۵ و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آنجا روانه شد.

جوان ثروتمند

(مئی ۱۹: ۱۷-۲۹؛ مرقس ۱۰: ۱۷-۳۰؛ لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

۱۶ ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟» ۱۷ عیسی وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط! لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.» ۱۸ به او گفت: «کدام احکام؟» عیسی گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۱۹ پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست بدار.» ۲۰ جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا چه ناقص است؟» ۲۱ عیسی به او گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته هر چه داری، بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا پیروی نما.» ۲۲ چون جوان این سخن را شنید، غمگین شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.

آقای او در غضب شده، او را به جلادان سپرد تا همه قرض را بدهد. ۲۵ به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.»

تعلیم در مورد ازدواج و طلاق

(مئی ۱۹: ۱-۹؛ مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

۱۹ و چون عیسی این سخنان را به پایان رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اردن آمد. ۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید. ۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علی طلاق دهد؟» ۴ او در جواب ایشان گفت: «مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید، ۵ و گفت: "از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟" ۶ بنابراین بعد از آن دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.» ۷ به وی گفتند: «پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟» ۸ ایشان را گفت: «موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازه داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود. ۹ و به شما می‌گویم هر که زن خود را به غیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را به زنی بگیرد، زانی است و هر که زن طلاق گرفته‌ای را به زنی گیرد، زنا کند.»

۱۰ شاگردانش به او گفتند: «اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!» ۱۱ ایشان را گفت: «تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است. ۱۲ زیرا که خواجہ‌ها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خواجہ‌ها هستند که از مردم خواجہ شده‌اند و

و نهم رفته، همچنین کرد.^۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: 'برای چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟'^۷ گفتندش: 'هیچ کس ما را به مزد نگرفت.' به ایشان گفت: 'شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.'^۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: 'مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را بده.'^۹ پس یازده ساعتیان آمده، نفری یک دینار یافتند.^{۱۰} و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز نفری یک دینار یافتند.^{۱۱} اما چون گرفتند، به صاحب‌خانه شکایت نموده،^{۱۲} گفتند که 'این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم، مساوی ساخته‌ای؟'^{۱۳} او در جواب یکی از ایشان گفت: 'ای رفیق، بر تو ظلمی نکردم. مگر به یک دینار با من قرار ندادی؟'^{۱۴} حق خود را گرفته برو. می‌خواهم به این آخری مثل تو دهم.^{۱۵} آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟'^{۱۶} بنابراین اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد. زیرا خواننده‌شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سومین پیشگویی عیسی در مورد مرگ خود

(متی ۲۰: ۱۷-۱۹؛ مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴؛ لوقا ۱۸: ۳۱-۳۳)

^{۱۷} و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در طول راه به گوشه خلوتی کشیده به ایشان گفت: ^{۱۸} «اینک به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به سران کاهنان و کاتبان تسلیم کرده

^{۲۳} عیسی به شاگردان خود گفت: «به راستی به شما می‌گویم که شخص دولتمند به پادشاهی آسمان به دشواری داخل می‌شود.^{۲۴} و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از وارد شدن شخص دولتمند در پادشاهی خدا.»^{۲۵} شاگردان چون شنیدند، بسیار متحیر گشته، گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟»^{۲۶} عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «نزد انسان این محال است، لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.»^{۲۷} آنگاه پطرس در جواب گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟»^{۲۸} «عیسی ایشان را گفت: «به راستی به شما می‌گویم شما که مرا پیروی نموده‌اید، در جهان تازه وقتی که پسر انسان بر تخت جلال خود نشیند، شما نیز بر دوازده تخت نشسته، بر دوازده قبیلهٔ اسرائیل داوری خواهید نمود.^{۲۹} و هر که به خاطر اسم من، خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صدچندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.^{۳۰} لیکن بسیاری که اولین هستند، آخرین می‌گردند و آخرین، اولین!»

حکایت کارگران تاکستان

۲۰ «زیرا پادشاهی آسمان صاحب‌خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا کارگر برای تاکستان خود به مزد بگیرد.^۲ پس با کارگران، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.^۳ و قریب به ساعت سوم* بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.^۴ ایشان را نیز گفت: 'شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می‌دهم.' پس رفتند.^۵ باز قریب به ساعت ششم

* ۳.۲۰ مقصود ساعت نه صبح است.

شفای دو فقیر کور

(مئی ۲۰:۲۹-۳۴؛ مرقس ۱۰:۵۲؛ لوقا ۱۸:۳۵-۴۳)

۲۹ و هنگامی که از آریحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند. ۳۰ که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشست، چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد کرده، گفتند: «خداوند، پسر داوود، بر ما ترحم کن!» ۳۱ و هرچند خلق ایشان را توبیخ می‌کردند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می‌گفتند: «ای آقا، پسر داوود، بر ما ترحم فرما!» ۳۲ پس عیسی ایستاده، به صدای بلند گفت: «چه می‌خواهید برای شما کنم؟» ۳۳ به وی گفتند: «ای آقا، اینکه چشمان ما باز شود!» ۳۴ پس عیسی ترجمه نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در همان لحظه بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم

(مئی ۲۱:۱-۹؛ مرقس ۱۱:۱-۱۰؛ لوقا ۱۹:۲۹-۳۸)

۲۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت‌فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۲ به ایشان گفت: «در این دهکده‌ای که پیش روی شما است بروید و پی‌درنگ، الاغی با کراهش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. ۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند به اینها احتیاج دارد که در دم

خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد، ۱۹ و او را به ملتها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.» ۲۰ آنگاه مادر دو پسر زیدی با پسران خود نزد وی آمد و زانو زده، از او چیزی درخواست کرد. ۲۱ به او گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «بفرما تا این دو پسر من در پادشاهی تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.» ۲۲ عیسی در جواب گفت: «نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از آن کاسه‌ای که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، بیابید؟» به او گفتند: «می‌توانیم.» ۲۳ ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.»

۲۴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند. ۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حاکمان دیگر اقوام بر ایشان سروری می‌کنند و رئیسانشان بر ایشان فرمان می‌رانند. ۲۶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ۲۷ و هر که می‌خواهد در میان شما اول بود، غلام شما باشد. ۲۸ چنانکه پسر انسان نیامد تا برایش خدمت کند، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

که در معبد فریاد برآورده، «هوشیاعانا بر پسر داوود» می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،^{۱۶} به وی گفتند: «نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» عیسی به ایشان گفت: «بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخواران حمد را مهیا ساختی؟»^{۱۷} پس ایشان را واگذارده، از شهر به سوی بیت‌عنیا رفته، در آنجا شب را به سر برد.

خشک شدن درخت انجیر

(متی ۲۱: ۱۸-۲۲؛ مرقس ۱۱: ۱۴-۲۰ و ۲۴)

^{۱۸} بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد.^{۱۹} و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در همان لحظه درخت انجیر خشکید! ^{۲۰} چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «درخت انجیر در یک لحظه چه شد که خشکید؟»^{۲۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هرگاه به این کوه می‌گفتید 'از جا کنده شده به دریا بیفت' چنین می‌شد.^{۲۲} و هر آنچه با ایمان در دعا طلب کنی، خواهید یافت.»

سؤال در مورد اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۳-۲۷؛ مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳؛ لوقا ۱۱: ۲۰-۱۸)

^{۲۳} و چون به معبد داخل شده تعلیم می‌داد، سران کاهنان و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه اقتداری این اعمال را می‌نمایی و کیست که این اقتدار را به تو داده است؟»

آنها را خواهد فرستاد.»^{۲۴} و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است*، تمام شود^{۲۵} که «دختر صهیون را گوید:

'اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید
با فروتنی و سوار بر الاغ
و بر کزه الاغ.'^{۲۶}

^{۲۷} پس شاگردان رفته، آنچه عیسی به ایشان امر فرمود، به عمل آوردند^{۲۸} و الاغ را با کزه آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.^{۲۹} و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترده.^{۳۰} و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیاعانا* بر پسر داوود، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیاعانا در عرش برین!»^{۳۱} و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به شوق آمده، می‌گفتند: «این کیست؟»^{۳۲} آن گروه گفتند: «این است عیسیای پیامبر از ناصره جلیل.»

پاکسازی معبد

(متی ۲۱: ۱۲-۱۶؛ مرقس ۱۱: ۱۵-۱۸؛ لوقا ۱۹: ۴۵-۴۷)

^{۱۲} پس عیسی داخل معبد خدا گشته، جمیع کسانی را که در معبد خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و بساط کبوترفروشان را واژگون ساخت.^{۱۳} و ایشان را گفت: «مکتوب است* که خانهٔ من خانهٔ دعا نامیده می‌شود، لیکن شما لانهٔ دزدانیش ساخته‌اید.»^{۱۴} و کوران و شلان در معبد، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

^{۱۵} اما سران کاهنان و کاتبان چون اعمال خارق‌العاده‌ای که از او صادر می‌گشت و کودکان را

* ۴.۲۱ زکریا ۹: ۹. با توجه به اِشعیا ۶۲ منظور از 'دختر صهیون' شهر اورشلیم است. * ۹: ۲۱ به زبان آرامی یعنی 'نجات بده'.

و نیز در آیه ۱۵. * ۱۳.۲۱ اِشعیا ۵۶: ۷.

حکایت باغبانهای ظالم

(مقی ۲۱: ۳۳-۴۶؛ مرقس ۱: ۱۲-۱۳؛ لوقا ۹: ۱۹)

۳۳ «و مثلی دیگر بشنوید: صاحب‌خانه‌ای بود که تاکستانی غرس نموده حصارى گرد آن کشید. و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده عازم سفر شد. ۳۴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند. ۳۵ اما دهقانان غلامانش را گرفته بعضی را ززند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. ۳۶ باز غلامان دیگر بیشتر از اولین فرستاد. به ایشان نیز به همانطور رفتار نمودند. ۳۷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده گفت: 'پسر مرا حرمت خواهند داشت.' ۳۸ اما دهقانان چون پسر را دیدند، با خود گفتند: 'این وارث است! بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.' ۳۹ آنگاه او را گرفته بیرون تاکستان افکنده کشتند. ۴۰ پس چون مالک تاکستان آید به آن دهقانان چه خواهد کرد؟»

۴۱ گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم به او دهند.»

۴۲ عیسی به ایشان گفت: «مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید* این که 'سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه* شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است؟' ۴۳ از این جهت شما را می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته شده به ملتی

۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما سختی می‌پرسم. اگر آن را به من گوید من هم به شما گویم که این اعمال را به چه اقتدار می‌نمایم: ۲۵ تعمید یحیا از کجا بود از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خود تفکر کرده گفتند که «اگر گوئیم 'از آسمان بود.' در آن صورت گوید 'پس چرا به او ایمان نیاوردید.' ۲۶ و اگر گوئیم 'از انسان بود.' از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیا را نبی می‌دانند.» ۲۷ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» عیسی به ایشان گفت: «من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را کنم.»

مثل دو پسر

۲۸ «لیکن چه گمان دارید شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده گفت: 'ای فرزند، امروز به تاکستان من رفته به کار مشغول شو.' ۲۹ در جواب گفت: 'نخواهم رفت.' اما بعد پشیمان گشته برفت. ۳۰ و به دومین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: 'ای آقا، من می‌روم.' ولی نرفت. ۳۱ کدامیک از این دو خواهش پدر را به‌جا آورد؟» گفتند: «اولی.» عیسی به ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم که خراجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل پادشاهی خدا می‌گردند ۳۲ از آنرو که یحیا از راه عدالت نزد شما آمد و به او ایمان نیاوردید، اما خراجگیران و فاحشه‌ها به او ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا به او ایمان آورید.

را فرمود: 'این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.^{۱۴} زیرا دعوت شدگان بسیاریند و برگزیدگان کم.

سؤال در مورد پرداخت خراج

(مئی ۲۲: ۱۵-۲۲؛ مرقس)

(۱۲: ۱۳-۱۷؛ لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

^{۱۵} پس فریسیان رفته شورا نمودند که چطور او را با سخنان خود گرفتار سازند.^{۱۶} و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده گفتند: «استاد، می دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می دهی و از کسی باک نداری، زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری.^{۱۷} پس به ما بگو رأی تو چیست؛ آیا خراج دادن به قیصر رواست، یا نه؟»^{۱۸} عیسی بداندیشی ایشان را درک کرده گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا امتحان می کنید؟^{۱۹} سکه برای خراج را به من نشان دهید.» ایشان یک دینار نزد وی آوردند.^{۲۰} به ایشان گفت: «این نقش و نام از آن کیست؟»^{۲۱} به او گفتند: «از آن قیصر.» به ایشان گفت: «مال قیصر را به قیصر دهید و مال خدا را به خدا!»^{۲۲} چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را واگذارده برفتند.

سؤال در مورد قیامت

(مئی ۲۲: ۲۳-۳۳؛ مرقس)

(۱۲: ۱۸-۲۷؛ لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

^{۲۳} و در همان روز صدوقیان که منکر قیامت هستند، نزد او آمده سؤال نموده^{۲۴} گفتند: «ای استاد، موسی گفت: 'اگر کسی بی اولاد بمیرد، می باید برادرش زن او را به زنی گیرد تا نسلی برای برادر خود باقی گذارد.^{۲۵} باری در میان ما هفت برادر بودند که اولین زنی گرفته بمرّد و چون اولادی نداشت، زن را به برادر خود باقی گذاشت.^{۲۶} و همچنین دومین و

که میوه اش را بیاورند، عطا خواهد شد.^{۲۷} و هر که بر آن سنگ افتد، خرد شود و اگر آن، بر کسی افتد، او را له سازد.»^{۲۸} و چون سران کاهنان و فریسیان مثلّهایش را شنیدند دریافتند که در مورد ایشان می گوید.^{۲۹} و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند، زیرا که او را نبی می دانستند.

حکایت جشن عروسی

(مئی ۲۲: ۱-۱۴)

۲۲ و عیسی باز به مثلّه با ایشان صحبت کرده گفت:^۱ «پادشاهی آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.^۲ و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند. اما آنها نخواستند بیایند.^۳ باز غلامان دیگر روانه نموده فرمود: 'دعوت شدگان را بگویید که اینک سفره خود را حاضر ساخته ام و گاوان و پرواریهای من سر بریده و همه چیز آماده است به عروسی بیایید.'^۴ ولی ایشان بی اعتنائی نموده، راه خود را گرفتند؛ یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت.^۵ و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده کشتند.^۶ پادشاه چون شنید غضب نموده لشکریان خود را فرستاد و آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را به آتش کشید.^۷ آنگاه غلامان خود را فرمود: 'عروسی حاضر است، لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند.'^۸ الا ان به راههای اصلی بروید و هر که را بیابید، به عروسی دعوت کنید.'^۹ پس آن غلامان به سر راهها رفته، نیک و بد هر که را یافتند، جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان پر شد.^{۱۰} آنگاه پادشاه برای دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی به تن ندارد.^{۱۱} به او گفت: 'ای دوست، چطور به اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی به تن نداری' او خاموش شد.^{۱۲} آنگاه پادشاه خادمان خود

مسیح پسر کیست؟

(مقی ۱:۲۲-۴:۷ ؛ مرقس ۱۲:۳۵-۳۷؛ لوقا ۲۰:۴۱-۴۴)

۴۱ و چون فریسیان جمع بودند عیسی از ایشان پرسیده ۴۲ گفت: «در مورد مسیح* چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» به او گفتند: «پسر داوود.» ۴۳ ایشان را گفت: «پس چطور داوود در روح او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید: ۴۴ خداوند به خداوند من گفت: 'به دست راست من بنشین

تا به آن دم که دشمنان تو را پای انداز تو سازم.»* ۴۵ پس هرگاه داوود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» ۴۶ و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز، دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود.

اخطار به رهبران مذهبی

(مقی ۱:۲۳-۷؛ مرقس ۱۲:۳۸ و ۳۹؛ لوقا ۲۰:۴۵ و ۴۶)

۲۳ آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده ۲ گفت: «کاتبان و فریسیان بر تخت موسی نشسته‌اند. ۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید لیکن مثل اعمال ایشان نکنید، زیرا می‌گویند و نمی‌کنند. ۴ زیرا بارهای سنگین و دشوار

سومین تا هفتمین. ۲۷ و آخر از همه آن زن نیز مرد. ۲۸ پس او در قیامت زن کدامیک از آن هفت خواهد بود، زیرا که همه او را داشتند؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از این‌رو که کتاب و قوت خدا را درک نکرده‌اید. ۳۰ زیرا که در قیامت نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند، بلکه مثل فرشتگان خدا در آسمان می‌باشند. ۳۱ اما در مورد قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است: ۳۲ 'من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟' خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.»

بزرگترین حکم

(مقی ۲۲:۳۴-۴۰؛ مرقس ۱۲:۲۸-۳۱)

۳۳ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم او متحیر شدند. ۳۴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را ساکت نموده است، با هم جمع شدند. ۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به قصد امتحان سؤال کرده گفت: ۳۶ «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟» ۳۷ عیسی او را گفت: «اینکه 'خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.' ۳۸ این است حکم اول و بزرگ. ۳۹ و دوم مثل آن است، یعنی 'همسایه خود را مثل خود محبت نما.' ۴۰ به این دو حکم تمام تورات و نوشته‌های انبیا متعلق است.»

* ۳۱.۲۲ خروج ۲۰:۳ * ۳۷.۲۲ تثنیه ۵:۶ * ۳۹.۲۲ لاویان ۱۹:۱۸ * ۴۲.۲۲ منظر پادشاه و نجات‌دهنده موعود اسرائیل است؛ همچنین در بقیه کتاب. * ۴۴.۲۲ مزمور ۱۱۰:۱

معبدی که طلا را مقدس می‌سازد؟^{۱۸} و نیز می‌گویید: 'و هر که به قربانگاه قسم خورد باکی نیست، لیکن هر که به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.'^{۱۹} ای جاهلان و کوران! کدام والاتر است هدیه یا قربانگاه که هدیه را تقدیس می‌نماید؟^{۲۰} پس هر که به قربانگاه قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است، قسم خورده است.^{۲۱} و هر که به معبد قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است.^{۲۲} و هر که به آسمان قسم خورد، به تخت خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

^{۲۳} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که نعناع و شوید و زیره را دهیک می‌دهید و احکام بزرگ شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را به‌جا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.^{۲۴} ای راهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!^{۲۵} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها لبریز از زور و ظلم است.^{۲۶} ای فریسی کور! اول درون پیاله و بشقاب را پاک کن تا بیرونش نیز پاک شود.^{۲۷} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که چون قبرهای سفیدکاری شده می‌باشید که از بیرون زیبا دیده می‌شوند، لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و دیگر نجاسات پر است!^{۲۸} همچنین شما نیز در ظاهر به مردم عادل می‌نمایید، لیکن در باطن از ریاکاری و شرارت پر هستید.

^{۲۹} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که مقبره‌های انبیا را بنا می‌کنید و آرامگاه صادقان را زینت می‌دهید.^{۳۰} و می‌گویید: 'اگر در دوران پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم!' ^{۳۱} پس بر خود شهادت می‌دهید که

را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.^۵ و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم ایشان را ببینند. آیه‌دانهای* خود را بزرگ و دامنه‌های قبای خود را پهن می‌سازند^۶ و بالا نشستن در مهمانی‌ها و جاهای بلندمرتبه در کنیسه‌ها را دوست می‌دارند^۷ و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را 'استاد' بخوانند.^۸ لیکن شما 'استاد' خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.^۹ و هیچ‌کس را بر زمین 'پدر' خود مخوانید، زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.^{۱۰} و 'معلم' خوانده مشوید زیرا معلم شما یکی است یعنی مسیح.^{۱۱} و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود.^{۱۲} و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد، سرافراز گردد.

عیسی رهبران مذهبی را محکوم می‌کند

^{۱۳} «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که در پادشاهی آسمان را به روی مردم می‌بندید. زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل‌شوندگان را از داخل شدن مانع می‌گردید.^{۱۴} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا دعا را کیش می‌دهید؛ از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت.^{۱۵} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا که خشکی و دریا را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود پسر جهنم می‌سازید!^{۱۶} وای بر شما ای راهنمایان کور! که می‌گویید 'هر که به معبد قسم خورد، باکی نیست، لیکن هر که به طلای معبد قسم خورد، باید وفا کند.'^{۱۷} ای نادانان و نابینایان! آیا کدام والاتر است طلا یا

* ۵:۲۳ بسته چرمی که در خود آیات کتاب آسمانی را داشت و به بازو یا پیشانی بسته می‌شد.

که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و پایان این عصر چیست؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «بپایید کسی شما را گمراه نکند! از آن رو که بسیاری به نام من آمده خواهند گفت که 'من مسیح هستم' و بسیاری را گمراه خواهند کرد. و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. اما مضطرب مشوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن پایان عصر هنوز فرا نرسیده. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی به ستیز برخواید خاست و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جایهای گوناگون به وقوع خواهد پیوست. اما همه اینها آغاز دردهای زایمان است. آنگاه شما را به عذابها سپرده، خواهند کشت. جمیع قومها به خاطر اسم من از شما نفرت کنند. و در آن زمان بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم نمایند و از یکدیگر نفرت گیرند. و بسیاری انبیای دروغین ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند. و به خاطر افزونی گناه محبت بسیاری به سردی گراید. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد. ۱۴ به این بشارت پادشاهی در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر همه قومها شهادتی شود. آنگاه پایان فرا خواهد رسید.

۱۵ پس چون 'مکروه ویرانی*' را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایگاه مقدس برپا شده بیند خواننده دقت کند- ۱۶ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان بگریزد ۱۷ و هر که بر بام باشد، برای برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید ۱۸ و هر که در مزرعه است، برای برداشتن لباس خود برنگردد. ۱۹ لیکن وای بر آبستانان و شیردهندگان در آن دوران! ۲۰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود. ۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی

فرزندان قاتلان انبیا هستید. ۳۲ حال که چنین است، شما پیمانۀ پدران خود را لریز کنید! ۳۳ ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟ ۳۴ چرا که من انبیا و حکیمان و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنیسه‌های خود تازیانه زده از شهری به شهری خواهید راند ۳۵ تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد، به گردن شما باشد؛ از خون هابیل معصوم تا خون زکریا پسر بَرخیا که او را در میان معبد و قربانگاه کشتید. ۳۶ به راستی به شما می‌گویم که همه اینها دامنگیر این نسل خواهد شد.

غصه عیسی برای اورشلیم

۳۷ «ای اورشلیم، اورشلیم! قاتل انبیا و سنگسار کننده رسولان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید! ۳۸ اینک خانه شما برای شما ویران گذارده می‌شود. ۳۹ زیرا به شما می‌گویم که از این پس مرا نخواهید دید تا بگویند 'مبارک است او که به نام خداوند می‌آید!*'»

پیشگویی ویرانی معبد

(متی ۲۴:۱-۵۱؛ مرقس ۱۳:۱-۳۷؛ لوقا ۲۱:۵-۳۶)

۲۴ پس عیسی از معبد بیرون شده برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا ساختمانهای معبد را به او نشان دهند. ۲ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این چیزها را نمی‌بینید؟ به راستی به شما می‌گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود! ۳ و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند: «به ما بگو

این همه را بینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.^{۲۴} به راستی به شما می‌گویم؛ تا این همه واقع نشود، این نسل نخواهد گذشت.^{۲۵} آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهند شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مقی ۲۴: ۳۷-۳۹؛ لوقا ۱۷: ۲۶ و ۲۷)

۲۶ «اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی فرشتگان آسمان و پسر نیز. فقط پدر.^{۲۷} لیکن چنانکه دوران نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود.^{۲۸} زیرا همچنان که در دوران قبل از طوفان می‌خوردند و می‌آشامیدند و زن می‌گرفتند و شوهر می‌کردند تا روزی که نوح داخل قایق گشت^{۲۹} و نفهمیدند تا طوفان آمده همه را ببرد، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود.^{۳۰} آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می‌باشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود.^{۳۱} و دو زن که دستاس* می‌کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود.^{۳۲} پس بیدار باشید، زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید.^{۳۳} لیکن این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش دستبرد زند.^{۳۴} پس شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.^{۳۵} پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟^{۳۶} خوشا به حال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.^{۳۷} به راستی به شما می‌گویم که او را بر تمام دارایی خود

ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد!^{۳۸} و اگر آن دوران کوتاه نمی‌شد، هیچ بشری نجات نمی‌یافت، لیکن به خاطر برگزیدگان آن روزها کوتاه خواهد شد.

۳۹ آنگاه اگر کسی به شما گوید: 'اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است' باور نکنید.^{۴۰} زیرا که مسیحان کاذب و انبیای دروغین ظاهر شده، نشانه‌ها و معجزات بزرگ چنان ظاهر خواهند نمود که اگر ممکن می‌بود، برگزیدگان را نیز گمراه می‌کردند.^{۴۱} اینک شما را پیشاپیش خبر دادم.

۴۲ پس اگر شما را گویند: 'اینک در صحراست'، بیرون مروید یا آنکه 'در اتاقهای درونی خانه است'، باور نکنید^{۴۳} زیرا همچنان که برق آسمان از مشرق پدیدار و تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.^{۴۴} هر جا لاشه‌ای باشد، گرگسان در آنجا جمع شوند.^{۴۵} بلافاصله، بعد از مصیبت آن دوران، آفتاب تاریک گردد و ماه، نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و نیروهای آسمانها به لرزه در افتند.^{۴۶} آنگاه نشانه پسر انسان در آسمان پدید گردد. و در آن وقت همه طوایف زمین به سینه خواهند زد و پسر انسان را خواهند دید که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال بزرگ می‌آید^{۴۷} و فرشتگان خود را با شیپور بلندآواز فرستاده، برگزیدگان او را از چهار باد* از یک کران آسمان تا به کران دیگر گرد هم خواهند آورد.

۴۸ «از درخت انجیر درس عبرتش را یاد گیرید که چون شاخه‌اش نازک شده برگها می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است.^{۴۹} همچنین شما نیز چون

* ۲۴:۳۱ منظور از 'از چهار باد' چهار گوشه جهان است. * ۲۴:۴۱ آسیاب سنگی دستی و خانگی. این آسیاب شامل دو سنگ گرد بود که بر روی هم می‌نشست و سنگ روپین دارای سوراخی در وسط بود که از آن دانه‌های گندم جهت آسیاب ریخته می‌شد و دو دسته در مقابل یکدیگر روی آن سوار بود که معمولاً دو نفر روبروی یکدیگر نشسته چرخ روپین را می‌چرخانیدند و دانه‌ها گندم مابین دو سنگ قرار گرفته، سابیده و آرد می‌شد.

مَثَل قنطارها

(مقی ۲۵: ۱۴-۳۰)

۱۴ زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده غلامان خود را صدا کرد و اموال خود را به ایشان سپرد؛ ۱۵ یکی را پنج قنطار* و دیگری را دو و سومی را یک داد، هر یک را فراخور قابلیتش. و بی‌درنگ عازم سفر شد. ۱۶ پس آنکه پنج قنطار گرفته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد. ۱۷ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت. ۱۸ اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقدینه آقای خود را پنهان نمود. ۱۹ بعد از مدت مدیدی آقای آن غلامان آمده از ایشان حساب خواست. ۲۰ پس، آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده پنج قنطار دیگر آورده گفت: 'آقا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.' ۲۱ آقای او به وی گفت: 'آفرین ای غلام نیک و وفادار! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی آقای خود داخل شو! ۲۲ و صاحب دو قنطار نیز آمده گفت: 'ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سود یافته‌ام.' ۲۳ آقای وی را گفت: 'آفرین ای غلام نیک و وفادار! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گارم. در خوشی آقای خود داخل شو! ۲۴ پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده گفت: 'ای آقا! چون تو را می‌شناختم که مردی تندخو می‌باشی؛ از جایی که نپاشیده‌ای، می‌دروی و از جایی که نیفشانده‌ای، جمع می‌کنی.' ۲۵ پس ترسان شده رفته و قنطار تو را زیر زمین پنهان کردم. اینک مال تو موجود است.' ۲۶ آقایش در جواب وی گفت: 'ای غلام شریر

خواهد گماشت. ۲۸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که 'آقای من در آمدن تأخیر می‌نماید' ۲۹ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران ۳۰ و آقای آن غلام آید در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند. ۳۱ و او را دو پاره کرده، او را در میان ریاکاران قرار دهد؛ در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

حکایت ده باکره

۲۵ «در آن زمان پادشاهی آسمان مثل ده باکره خواهد بود که چراغهای خود را برداشته به استقبال داماد بیرون رفتند. ۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. ۳ اما نادانان چراغهای خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند. ۴ لیکن دانایان روغن در ظروف خود با چراغهای خویش برداشتند. ۵ و چون آمدن داماد به طول انجامید، همه چرت زده، خوابیدند. ۶ و در نیمه شب صدایی بلند شد که 'اینک داماد می‌آید به استقبال وی بشتابید.' ۷ پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته چراغهای خود را آماده نمودند. ۸ اما نادانان، دانایان را گفتند: 'از روغن خود به ما دهید، زیرا چراغهای ما رو به خاموشی است.' ۹ اما دانایان در جواب گفتند: 'نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بهتر است نزد فروشندگان رفته برای خود بخرید.' ۱۰ و در حینی که ایشان برای خرید می‌رفتند، داماد رسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده در بسته گردید. ۱۱ بعد از آن باکره‌های دیگر نیز آمده گفتند: 'آقا، آقا، در را برایمان باز کن.' ۱۲ او در جواب گفت: 'به راستی به شما می‌گویم؛ شما را نمی‌شناسم.' ۱۳ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.

* ۱۵.۲۵ هر 'قنطار' قریب به ۶۰۰۰ دینار می‌شد. هر دینار مزد یک روز یک کارگر ساده بود؛ همچنین در بقیه فصل.

۴۱ پس افراد در دست چپ را گوید: 'ای ملعونان! از من دور شوید به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. ۴۲ زیرا گرسنه بودم، مرا خوراک ندادید. تشنه بودم، مرا آب ندادید. ۴۳ غریب بودم، مرا جا ندادید. عریان بودم، مرا پوشانیدید. مریض و زندانی بودم، عیادت ن نمودید.' ۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: 'ای خداوند! کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا زندانی دیده خدمت نکردیم؟' ۴۵ آنگاه در جواب ایشان گوید: 'به راستی به شما می گویم؛ آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده اید.' ۴۶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

نوطه برای قتل عیسی

(متی ۲۶: ۵-۲۰؛ مرقس ۱۴: ۱ و ۲؛ لوقا ۲۲: ۱ و ۲)

۲۶ و چون عیسی همه این سخنان را به پایان رسانید، به شاگردان خود گفت: ۲ «می دانید که بعد از دو روز عید پسخ است که پسر انسان تسلیم کرده می شود تا مصلوب گردد.» ۳ آنگاه سران کاهنان و کاتبان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قیافا نام داشت جمع شده ۴ شورا نمودند تا عیسی را به حيله گرفتار ساخته به قتل رسانند. ۵ اما گفتند: «نه در وقت عید، مبادا در میان قوم آشوب به پا شود.»

تهدین عیسی با عطر

(متی ۲۶: ۷-۱۳؛ مرقس ۱۴: ۳-۹)

۶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون جذامی شد ۷ زنی با شیشه ای عطر گرانبها نزد او آمده چون بنشست بر سر وی ریخت. ۸ اما

تنبل! دانسته ای که از جایی که نکاشته ام، درو می کنم و از مکانی که نباشیده ام، جمع می کنم. ۲۷ از همین جهت تو را لازم می بود که نقدینه مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بپایم، مال خود را با سود بپایم. ۲۸ هم اکنون آن قنطار را از او گرفته به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۹ زیرا به هر که دارد، داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد، آنچه دارد نیز گرفته شود. ۳۰ و آن غلام بی فایده را در ظلمت بیرون اندازید؛ جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.'

روز داوری

۳۱ «اما چون پسر انسان در جلال خود با همه فرشتگان مقدس خویش آید، بر تخت جلال خود نشیند ۳۲ و همه قومها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا کند؛ به نحوی که چوپان گوسفندان را از بزها جدا می کند. ۳۳ و گوسفندان را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. ۳۴ آنگاه پادشاه به افراد در دست راست گوید: 'بپایید ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی ای را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. ۳۵ زیرا چون گرسنه بودم، مرا غذا دادید. تشنه بودم، سیراب نمودید. غریب بودم، مرا جا دادید. ۳۶ عریان بودم، مرا پوشانیدید. مریض بودم، عیادت کردید. در زندان بودم، به دیدنم آمدید.' ۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: 'ای خداوند! کی گرسنه ات دیدیم تا غذایت دهیم؟ یا تشنه ات یافتیم تا سیراب نماییم؟ ۳۸ یا کی تو را غریب یافتیم تا جای دهیم؟ یا عریان تا ببوشانیم؟ ۳۹ و کی تو را مریض یا زندانی یافتیم تا عیادت کنیم؟' ۴۰ پادشاه در جواب ایشان گوید: 'به راستی به شما می گویم؛ آنچه به یکی از این کوچکترین برادران من کردید، به من کرده اید.'

شاگردانش چون این را دیدند غضب نموده گفتند: «چرا این اسراف شده است؟^۹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.»^{۱۰} عیسی این را درک کرده به ایشان گفت: «چرا به این زن زحمت می‌دهید، زیرا کار نیکو به من کرده است.»^{۱۱} زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید، اما مرا همیشه ندارید.^{۱۲} این زن با ریختن این عطر بر بدنم، مرا برای دفن آماده کرده است.^{۱۳} به راستی به شما می‌گویم؛ هر جایی که در تمام عالم به این بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز به یاد او بازگو خواهد شد.»

نقشه خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۴-۱۶؛ مرقس ۱۰: ۱۴ و ۱۱؛ لوقا ۲۲: ۳-۷)
^{۱۴} آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی ملقب بود، نزد سران کاهنان رفته^{۱۵} گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قرار گذاشتند.^{۱۶} و از آن وقت یهودا در پی فرصت شد تا او را به ایشان تسلیم کند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۱۷-۱۹؛ مرقس

۱۴: ۱۲-۱۶؛ لوقا ۲۲: ۷-۱۳)

^{۱۷} پس در روز اول عید فطیر شاگردان نزد عیسی آمده گفتند: «کجا می‌خواهی پسخ را آماده کنیم؟ تا بخوری؟»^{۱۸} گفت: «به شهر نزد فلان کس رفته به او گویند: 'استاد می‌گوید: وقت من نزدیک شد و پسخ را در خانه تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم.'»^{۱۹} شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و پسخ را آماده کردند.

^{۲۰} چون وقت شام رسید، عیسی با آن دوازده بنشست.^{۲۱} و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت: «به راستی به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند!»^{۲۲} شاگردان بسیار غمگین شده هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «آقا، آیا من آنم؟»^{۲۳} او در جواب گفت: «آنکه دست با من در قاب فرو می‌برد، همان کس مرا تسلیم خواهد کرد!»^{۲۴} پسر انسان به همانطور که در مورد او نوشته شده است، می‌میرد. لیکن وای بر آن کس که پسر انسان به دست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر می‌بود که تولد نمی‌یافت!»^{۲۵} و یهودا که تسلیم‌کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد، آیا من آنم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!»^{۲۶} و چون ایشان غذا می‌خوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید این است بدن من.»^{۲۷} و پیاله را گرفته شکر نمود و به ایشان داده گفت: «همه شما از این بنوشید.^{۲۸} زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به خاطر بخشش گناهان ریخته می‌شود.^{۲۹} اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدر خود تازه آشامم.»

^{۳۰} پس از خواندن سرودی به سوی کوه زیتون روانه شدند.^{۳۱} آنگاه عیسی به ایشان گفت: «همه شما امشب در مورد من لغزش می‌خورید چنانکه نوشته شده است* که

'شبان را می‌زنم

و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند.'

^{۳۲} لیکن بعد از برخاستن، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»^{۳۳} پطرس در جواب وی گفت: «حتی اگر همه در مورد تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.»

* ۱۷.۲۶ منظور شام پسخ است که می‌بایست مطابق فرمان خدا مهیا و برگزار می‌شد. * ۲۱.۲۶ زکریا ۱۳: ۷

آن رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.^{۴۶} برخیزید برویم. اینک تسلیم کننده من نزدیک است!

دستگیر شدن عیسی

(متی ۲۶:۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴:۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲:۴۷-۵۳)

^{۴۷} و هنوز سخن می گفت که ناگاه یهوذا که یکی از آن دوازده بود، با جمعی بسیار با شمشیرها و چماقها از جانب سران کاهنان و مشایخ قوم آمدند.^{۴۸} و تسلیم کننده او به ایشان نشانی داده گفته بود: «هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرد.»^{۴۹} در همان لحظه نزد عیسی آمده گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید.^{۵۰} عیسی وی را گفت: «ای دوست، از بهر چه آمدی؟» آنگاه آن افراد پیش آمده، دست بر عیسی انداخته او را گرفتند.^{۵۱} و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام کاهن اعظم زد و گوشش را از تن جدا کرد.^{۵۲} آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.»^{۵۳} آیا گمان می بری که نمی توانم هم اکنون از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده لشکر از فرشتگان برای من حاضر سازد؟^{۵۴} لیکن در این صورت کتب چگونه به انجام خود رسد که می گوید این وقایع می بایست رخ دهد؟^{۵۵} در آن ساعت به آن گروه گفت: «آیا برای گرفتن من با شمشیرها و چماقها چنان آمده اید که انگار دزد می گیرید؟ هر روز با شما در معبد نشسته تعلیم می دادم و مرا نگرفتید.^{۵۶} لیکن این همه شد تا کتب انبیا به انجام رسد.» در آن وقت همه شاگردان او را واگذارده فرار کردند.

^{۳۴} عیسی به وی گفت: «به راستی به تو می گویم که همین شب قبل از خروس خوان سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!»^{۳۵} پطرس به وی گفت: «حتی اگر مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز چنین گفتند.

در باغ جتسمانی

(متی ۲۶:۳۶-۴۶؛ مرقس ۱۴:۳۲-۴۰؛ لوقا ۲۲:۴۰-۴۶)

^{۳۶} آنگاه عیسی با ایشان به مکانی که ملقب به جتسمانی بود، رسیده به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته در آنجا دعا کنم.»^{۳۷} و پطرس و دو پسر زیدی را برداشته بی نهایت غمگین و مضطرب شد.^{۳۸} پس به ایشان گفت: «جان من از زیادی غصه به حال مرگ افتاده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.»^{۳۹} پس قدری پیش رفته به روی در افتاد و دعا کرده گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد، لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.»^{۴۰} و نزد شاگردان خود آمده ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟^{۴۱} بیدار باشید و دعا کنید تا در امتحان نیفتید! روح راغب است لیکن جسم ناتوان.»^{۴۲} و بار دیگر رفته باز دعا نموده گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است، بشود.»^{۴۳} و آمده باز ایشان را در خواب یافت، زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.^{۴۴} پس ایشان را ترک کرده رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.^{۴۵} آنگاه نزد شاگردان آمده به ایشان گفت: «خواب و استراحت خود را برای بعد بگذارید. اکنون وقت

محاکمه در حضور شورای یهود

(متی ۲۶: ۵۷-۶۸؛ مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵؛

یوحنا ۱۸: ۱۲ و ۱۳ و ۱۹-۲۴)

^{۵۷} و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا کاهن اعظم جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند. ^{۵۸} اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه کاهن اعظم وارد شد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ^{۵۹} پس سران کاهنان و مشایخ و تمامی اهل شورا به دنبال یافتن شهادت دروغ به ضد عیسی بودند تا او را به قتل رسانند ^{۶۰} لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده ^{۶۱} گفتند: «این شخص گفت: 'می‌توانم معبد خدا را خراب کنم و در سه روز بنایش نمایم.'» ^{۶۲} پس کاهن اعظم برخاسته به او گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست که اینها به ضد تو شهادت می‌دهند؟» ^{۶۳} اما عیسی خاموش ماند. تا آنکه کاهن اعظم روی به وی کرده گفت: «تو را به خدای زنده قسم می‌دهم ما را بگوی: آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟» ^{۶۴} عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید!» ^{۶۵} در همان لحظه کاهن اعظم لباس خود را چاک زده گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه نیاز به شاهدان است؟ هم اکنون کفرش را شنیدید!» ^{۶۶} حکم شما چیست؟ ایشان در جواب گفتند: «سزایش مرگ است!» ^{۶۷} آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را زدند و بعضی سیلی زده ^{۶۸} می‌گفتند: «ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵؛ مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲)

^{۶۹} اما پطرس در حیات بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد او آمده گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!» ^{۷۰} پطرس در مقابل همه انکار نموده گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» ^{۷۱} و چون به دهلیر بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!» ^{۷۲} پطرس باز قسم خورده انکار نمود که «این مرد را نمی‌شناسم.» ^{۷۳} بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند، پیش آمده پطرس را گفتند: «البته تو هم از اینها هستی، زیرا که لهجات تو را لو می‌دهد!» ^{۷۴} پس پطرس شروع به نفرین کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی‌شناسم.» و در همان لحظه خروس خواند. ^{۷۵} آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: «قبل از خروس خوان سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته، زارزار بگریست.

تسلیم عیسی به پیلاتس

۲۷ و چون صبح شد، همه سران کاهنان و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. ^۲ پس او را بند نهاده بردند و به پیلاتس والی تسلیم نمودند.

خودکشی یهودا

^۳ در آن هنگام چون یهودا تسلیم‌کننده او دید که او را محکوم کردند، پشیمان شده سی پاره نقره را به سران کاهنان و مشایخ رد کرده ^۴ گفت: «گناه کردم

«که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؛ باراباس یا عیسی مشهور به مسیح را؟»^{۱۸} زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

^{۱۹} چون بر تخت داوری نشسته بود، زنش نزد او فرستاده گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب در مورد او عذاب بسیار کشیدم.»^{۲۰} اما سران کاهنان و مشایخ، قوم را بر این تحریک نمودند که باراباس را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.^{۲۱} پس والی به ایشان متوجه شده گفت: «کدامیک از این دو نفر را می‌خواهید برای شما رها کنم؟» گفتند: «باراباس را.»^{۲۲} پیلاتس به ایشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» همه گفتند: «مصلوب شود!»^{۲۳} والی گفت: «چرا چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده گفتند: «مصلوب شود!»^{۲۴} چون پیلاتس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده پیش مردم دست خود را شسته گفت: «من آزاد هستم از خون این شخص عادل. خودتان به امر رسیدگی کنید.»^{۲۵} تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!»^{۲۶} آنگاه باراباس را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده سپرد تا او را مصلوب کنند.

سریازان عیسی را مسخره می‌کنند

(متی ۲۷:۲۷-۳۱؛ مرقس ۱۵:۱۶-۲۰)

^{۲۷} آنگاه سپاهیان والی عیسی را به صحن کاخ والی برده همه گروه سریازان لشکر را گرد وی فراهم آوردند.^{۲۸} و او را عریان ساخته لباس قومی به او پوشانیدند^{۲۹} و تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و نی به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده مسخره‌کنان او را می‌گفتند: «سلام، ای پادشاه یهودا!»

که خون بیگناهی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه؟ خود دانی!»^۵ پس یهودا آن نقره را در معبد انداخته روانه شد و رفته خود را حلق آویز نمود.^۶ اما سران کاهنان نقره را بر داشته گفتند: «انداختن این سکه‌ها در خزانة معبد جایز نیست، زیرا خونبهاست.»^۷ پس شورا نموده به آن مبلغ مزرعه کوزه‌گر را برای مقبره خریدند.^۸ از آن جهت آن مزرعه تا امروز به 'مزرعه خون' مشهور است.^۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، به انجام رسید که «سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند.^{۱۰} و آنها را برای مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»*

در حضور پیلاتس

(متی ۲۷:۱۱-۲۶؛ مرقس ۱۵:۲-۱۵؛ لوقا ۲۳:۲ و ۳ و ۱۸-۲۵؛ یوحنا ۱۸:۲۹-۱۹:۱۶)

^{۱۱} اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی به او گفت: «تو می‌گویی!»^{۱۲} و چون سران کاهنان و مشایخ از او شکایت می‌کردند هیچ جواب نمی‌داد.^{۱۳} پس پیلاتس وی را گفت: «نمی‌شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟»^{۱۴} اما عیسی در جواب وی یک سخن هم نگفت به گونه‌ای که والی بسیار متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

^{۱۵} در هر عید رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را که می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد.^{۱۶} و در آن وقت زندانی مشهور، باراباس نام داشت.^{۱۷} پس چون مردم جمع شدند، پیلاتس ایشان را گفت:

* ۲۷:۱۰ زکریا ۱۱:۱۲ و ۱۳؛ ارمیا ۱۹:۱-۱۳؛ ۳۲:۶-۹.

همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند.

جان سپردن عیسی

(مئی ۲۷: ۴۵-۵۶؛ مرقس
۱۵: ۳۳-۴۱؛ لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹)

۴۵ و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۴۶ و نزدیک به ساعت نهم عیسی به صدای بلند صدا زده گفت: «ایلی، ایلی، لَمّا سَبَقْتَنی.» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» ۴۷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند گفتند که او «ایلیا را می‌خواند.» ۴۸ در همان لحظه یکی از آن میان دویده اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده بر سر نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد. ۴۹ و دیگران گفتند: «بگذار تا ببینیم که آیا ایلیا می‌آید او را برهاند.» ۵۰ عیسی باز به صدای بلند فریاد زده روح را تسلیم نمود. ۵۱ که ناگاه پرده معبد از سر تا پا دو پاره شد و زمین به لرزه درآمد و سنگها شکافته گردید ۵۲ و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرمیده بودند، برخاستند ۵۳ و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

۵۴ اما یوزیاشی و رفقاییش که عیسی را نگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بی‌نهایت ترسان شده گفتند: «به راستی این شخص پسر خدا بود.» ۵۵ و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور تماشا می‌کردند ۵۶ که از آن جمله مریم مَجْدَلِیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشا و مادر پسران زیدی.

۳۰ و آب دهان بر وی افکنده نی را گرفته بر سرش می‌زدند. ۳۱ و بعد از آنکه او را مسخره کرده بودند، آن لباس را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را برای مصلوب نمودن بیرون بردند.

۳۲ و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته او را برای بردن صلیب مجبور کردند. ۳۳ و چون به مکانی که به جلجتا یعنی کاسه سر ملقب بود رسیدند، ۳۴ سرکه آمیخته به مُر* برای نوشیدن به او دادند. اما عیسی چون آن را چشید، نخواست که بنوشد.

مصلوب شدن عیسی

(مئی ۲۷: ۳۳-۴۴؛ مرقس ۱۵: ۲۲-۳۲؛
لوقا ۲۳: ۳۳-۴۳؛ یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۴)

۳۵ پس او را مصلوب نموده لباس او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند. ۳۶ و در آنجا به نگاهبانی او نشستند. ۳۷ و تقصیر نامه او را نوشته بالای سرش آویختند که «این است عیسی پادشاه یهودا!» ۳۸ آنگاه دو دزد، یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند. ۳۹ و رهگذران سرهای خود را جنبانیده کفرگویان ۴۰ می‌گفتند: «ای کسی که معبد را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!» ۴۱ همچنین نیز سران کاهنان با کاتبان و مشایخ مسخره‌کنان می‌گفتند: ۴۲ «دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا به او ایمان آوریم!» ۴۳ بر خدا توکل نمود. پس خدا اکنون او را نجات دهد اگر به او رغبت دارد، زیرا گفت: 'پسر خدا هستم!' ۴۴ و

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱؛ مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷؛

لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۵۷ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود، آمد ۵۸ و نزد پیلاتس رفته جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود. ۵۹ پس یوسف جسد را برداشته آن را در کتان پاک پیچیده، ۶۰ او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده برفت. ۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا در مقابل قبر نشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

۶۲ و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بود، سران کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس جمع شده گفتند: «ای آقا، ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی که زنده بود گفت: 'بعد از سه روز برمی‌خیزم.' ۶۴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهیانی کنند، مبادا شاگردانش در شب آمده او را بدزدند و به مردم گویند که 'از مردگان برخاسته است' و گمراهی آخر از اول بدتر شود.» ۶۵ پیلاتس به ایشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.» ۶۶ پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

رستاخیز عیسی مسیح

(متی ۱: ۲۸-۱: ۸؛ مرقس ۱: ۱۶-۱: ۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۰)

و بعد از سبت، هنگام سپیده‌دم روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر برای دیدن

۲۸

قبر آمدند. ۲ که ناگاه زلزله‌ای بزرگ به وقوع پیوست، از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده بر آن بنشست. ۳ و صورت او مثل برق آسمان و لباسش چون برف سفید بود. ۴ از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده مثل مرده گردیدند. ۵ اما فرشته به زنان متوجه شده گفت: «شما ترسان مباشید! ۶ او در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود، برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خوابیده بود، ملاحظه کنید ۷ و بی‌درنگ رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر می‌شود

۸ پس از قبر با ترس و شادی زیاد به زودی روانه شده رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. ۹ و در هنگامی که برای مطلع ساختن شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی به ایشان برخورد کرده گفت: «سلام بر شما باد!» پس پیش آمده به پاهای او افتاده، او را پرستش کردند. ۱۰ آنگاه عیسی به ایشان گفت: «مترسید! رفته برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

رشو به محافظین

۱۱ و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده سران کاهنان را از همه این وقایع آگاه ساختند. ۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده ۱۳ گفتند: «بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده وقتی که ما در خواب بودیم، او را دزدیدند. ۱۴ و هرگاه این سخن به گوش والی رسد، ما خود او را متقاعد می‌کنیم و

عیسی پیش آمده به ایشان خطاب کرده گفت: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ۱۹ پس رفته همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید. ۲۰ و ایشان را تعلیم دهید که همه آنچه را که به شما حکم کرده‌ام، حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا پایان این عصر همراه شما می‌باشم.»

شما را ایمن می‌سازیم.» ۱۵ ایشان پول را گرفته چنانکه تعلیم یافتند، کردند و این سخن تا امروز در میان یهود شایع است.

ماموریت بزرگ

۱۶ اما یازده رسول به جلیل بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود، رفتند. ۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ۱۸ پس

مَرْقُس

نکاتی چند درباره انجیل مَرْقُس

انجیل مَرْقُس نسبت به اناجیل دیگر از مطالب کمتری برخوردار است. در این انجیل ما بیشتر با آنچه که عیسی کرد، روبرو هستیم تا با آنچه که عیسی گفت و تعلیم داد. علت این امر در هدف و مخاطبینی است که مَرْقُس در نگارش این انجیل در نظر دارد. مَرْقُس با بیان کارها و معجزات عیسی به دنبال اثبات این مطلب است که عیسی به راستی پسر خداست (۱:۱؛ ۱۴:۶۱؛ ۱۵:۳۹). گرچه تمام مطالب این انجیل به جز یک مورد، در انجیل مَتی و یا لوقا نیز آمده است، اما در این انجیل همه این موارد با جزئیات بیشتر شرح داده شده‌اند. به همین دلیل نیز بسیاری از صاحب‌نظران انجیل مَرْقُس را اولین انجیل نگاشته شده می‌دانند و بر این باورند که مَتی و لوقا به هنگام نگارش اناجیل خود، انجیل مَرْقُس را پیش رو داشته‌اند.

آنطور که از مطالب این انجیل به ویژه آیه اول آن برمی‌آید، مَرْقُس انجیل خود را برای مسیحیان غیریهودی نگاشته است؛ از این رو نیز مجبور می‌شود که آداب و رسوم یهودیان را توضیح دهد و پس از به کار بردن کلمات آرامی، آنها را به یونانی نیز ترجمه نماید.

در انجیل مرقس، سرعت انجام کارها بیش از اناجیل دیگر است. انگار که نویسنده سعی دارد کارهای قهرمان نوشته خود را پشت سر هم در مقابل دید خواننده قرار دهد. مَرْقُس دست به تفسیر وقایع نمی‌زند و آن را به خود خواننده کتاب وا می‌گذارد. در این انجیل از تولّد و کودکی عیسی مطلبی نمی‌بینیم و وقایع با ظهور یحیی‌ای تعمیددهنده آغاز می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

آماده شدن عیسی برای رسالت خود (فصل ۱:۱-۱۳)

خدمات عیسی در جلیل (فصل‌های ۱:۱۴ تا ۶:۲۹)

کناره‌گیری عیسی از جلیل (فصل‌های ۶:۳۰ تا ۹:۳۲)

آخرین خدمات عیسی در جلیل (فصل ۹:۳۳-۵۰)

خدمات عیسی در یهودیه و نواحی شرق رود اُردن (فصل ۱۰)

هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (فصل‌های ۱۱ تا ۱۵)

رستاخیز عیسی مسیح (فصل ۱۶)

که مانند کبوتری بر وی نازل می‌شود.^{۱۱} و صدایی از آسمان در رسید که «تو پسر عزیز من هستی که از تو خوشنودم.»

عیسی در بیابان

(متی ۴: ۱-۱۱، لوقا ۴: ۱-۱۳)

۱۲ پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان برد. ۱۳ و عیسی به مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را وسوسه می‌کرد و با حیوانات وحشی به سر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۲-۱۷، لوقا ۴: ۱۴-۱۵، یوحنا ۴: ۴۳-۴۵)

۱۴ و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت پادشاهی خدا موعظه کرده،^{۱۵} می‌گفت: «وقت تمام شد و پادشاهی خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»

نخستین شاگردان عیسی

متی ۴: ۱۸-۲۲؛ لوقا ۵: ۲-۱۱؛ یوحنا ۱: ۳۵-۴۲

۱۶ چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌گشت، شمعون و برادرش آندریاس را دید که تور به دریا می‌اندازند، زیرا که صیّاد بودند. ۱۷ عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آبیید که شما را صیّاد مردم گردانم.» ۱۸ بی‌درنگ دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. ۱۹ و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که در قایق دامهای

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند

(متی ۳: ۱-۱۱، لوقا ۳: ۲-۱۶)

۱ سرآغاز انجیل عیسی مسیح پسر خدا. چنانکه در اِشعای نبی نوشته شده است، «اینک رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را حاضر سازید و طریقهای او را راست نمایید.»

۴ یحیی تعمیددهنده در بیابان ظهور کرد و به جهت بخشش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود. ۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و تمامی سکنه اورشلیم نزد او بیرون شدند و به گناهان خود اعتراف کرده، در رود اُردن از وی تعمید می‌یافتند. ۶ و یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل صحراپی. ۷ و موعظه می‌کرد و می‌گفت که «بعد از من کسی توان‌تر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده، بند نعلین او را باز کنم. ۸ من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.»

تعمید عیسی توسط یحیی

(متی ۳: ۱۳-۱۷، لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

۹ و واقع شد در آن روزها عیسی از ناصره جلیل آمده در اُردن از یحیی تعمید یافت. ۱۰ و چون از آب بیرون آمد، در دم آسمان را شکافته دید و روح را

۳۲ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، تمامی مریضان و دیوزدگان را پیش او آوردند. ۳۳ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. ۳۴ و عیسی بسیاری از کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند، زیرا که او را شناختند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(متی ۴: ۲۳-۲۵، لوقا ۴: ۴۲-۴۴)

۳۵ بامدادان عیسی قبل از سپیده صبح برخاسته، بیرون رفت و به محل خلوتی آمده، در آنجا به دعا مشغول شد. ۳۶ و شمعون و رفقاییش در پی او شتافتند. ۳۷ چون او را یافتند، گفتند: «همه در جستجوی تو هستند.» ۳۸ عیسی به ایشان گفت: «به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که به خاطر همین کار آمده‌ام.» ۳۹ پس در تمام جلیل در کنیسه‌های ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.

شفای یک جذامی

(متی ۸: ۱-۴، لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

۴۰ و فردی جذامی پیش عیسی آمده، خواهش کرد و زانو زده، به او گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک سازی!» ۴۱ عیسی شفقت نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. پاک شو!» ۴۲ و چون سخن گفت، در همان لحظه جذام از او رفت و پاک گشت. ۴۳ عیسی او را قدغن کرد و بی‌درنگ مرخص فرموده، ۴۴ گفت: «به هوش باش و کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، به خاطر پایی خود بگذران تا برای ایشان گواهی باشد.» ۴۵ لیکن او بیرون رفته، به

خود را تعمیر می‌کنند. ۲۰ همان دم ایشان را دعوت نمود. آنها پدر خود زیدی را با کارگران در قایق گذارده، از عقب وی روانه شدند.

شفای مرد دیوزده

(مَرْقُس ۱: ۲۱-۲۸؛ لوقا ۴: ۳۱-۳۷)

۲۱ و چون وارد کفرناحوم شدند، عیسی بی‌درنگ در روز سبت به کنیسه وارد شده، به تعلیم دادن شروع کرد، ۲۲ به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان. ۲۳ و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه فریاد زده، ۲۴ گفت: «ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، تو آن قدّوس خدایی!» ۲۵ عیسی بر او نهیب زده، گفت: «خاموش شو و از او بیرون بیا!» ۲۶ در دم آن روح خبیث او را به تشنج انداخت و به صدای بلند فریاد زده، از او بیرون آمد. ۲۷ و همه متعجب شدند، به حدی که از همدیگر سؤال کرده، گفتند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟» ۲۸ و اسم او به سرعت در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متی ۸: ۱۴-۱۷، لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

۲۹ و از کنیسه بیرون آمده، بی‌درنگ با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و آندریاس وارد شدند. ۳۰ و مادرزن شمعون تب کرده، خوابیده بود. بی‌درنگ عیسی را از حالت او خبر دادند. ۳۱ عیسی نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او قطع شد و به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.

برداشته، به خانه خود برو!»^{۱۲} مفلوج برخاست و بی‌درنگ بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد به طوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نمودند و گفتند: «مثل این امر هرگز ندیده بودیم!»

مهمانی در خانه مَتی

(مَتی ۹: ۹-۱۳، لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

^{۱۳} عیسی باز به کنارهٔ دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم می‌داد. ^{۱۴} و هنگامی که می‌رفت، لاوی پسر خلفای را بر باجگاه نشسته دید. به او گفت: «از عقب من بیا!» لاوی نیز برخاسته، در عقب وی شتافت. ^{۱۵} و وقتی که عیسی در خانه مَتی نشسته بود، بسیاری از خَراجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند، زیرا بسیار بودند و پیروی او می‌کردند. ^{۱۶} و چون کاتبان و فریسیان* او را دیدند که با خَراجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با خَراجگیران و گناهکاران می‌خورید و می‌نوشید؟» ^{۱۷} عیسی چون این را شنید، به ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند، بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را، بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.»

سؤال رهبران مذهبی دربارهٔ روزه

(مَتی ۹: ۱۴-۱۷، لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

^{۱۸} و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌داشتند. عده‌ای آمده، به عیسی گفتند: «چگونه است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌دارند، اما شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟» ^{۱۹} عیسی به ایشان گفت: «آیا ممکن است پسران خانهٔ عروسی مادامی که داماد با

موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، به قسمی که بعد از آن عیسی نتوانست آشکارا به شهر وارد شود، بلکه در مکانهای دورافتاده بیرون از شهر به سر می‌برد و مردم از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

شفای مرد افلیج

(مَتی ۵: ۹، ۸-۱، لوقا ۵: ۱۸-۲۶)

۲ و بعد از چندی، عیسی باز وارد گفَرناحوم شده، چون خبر پیچید که در خانه است، ^۲ بی‌درنگ جمعی ازدحام نمودند به قسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و عیسی برای ایشان کلام را بیان می‌کرد. ^۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمدند و مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند. ^۴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که عیسی در آنجا بود، باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، پایین فرستادند. ^۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهان تو بخشیده شد.»

^۶ لیکن بعضی از کاتبان* که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند ^۷ که «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را ببخشد؟» ^۸ همان دم عیسی در روح خود فهمید که با خود چنین فکر می‌کنند، به ایشان گفت: «از بهر چه این خیالات را به خاطر خود راه می‌دهید؟ ^۹ کدام آسانتر است؟ مفلوج را گفتن 'گناهان تو بخشیده شد' یا گفتن 'برخیز و بستر خود را برداشته برو'؟ ^{۱۰} لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت بخشیدن گناهان بر روی زمین هست.» مفلوج را گفت: ^{۱۱} «تو را می‌گویم؛ برخیز و بستر خود را

* ۶.۲ کاتبان معلمین تورات و شریعت خدا بودند. * ۱۶.۲ فرقه دینی فریسی که همراه با فرقه صدوق یکی از دو فرقه بزرگ قوم یهود به شمار می‌رفت، از زمان بعد از بازگشت قوم از تبعید بابل تشکیل شد. این افراد در اطاعت و پیروی از فرامین شریعت بسیار ساعی و دقیق بودند.

مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!»^۴ و به ایشان گفت: «آیا در روز سَبْت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان را نجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند.^۵ پس چشمان خود را بر ایشان با خشم گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، دستش سالم گشت.^۶ بی‌درنگ فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان* درباره او به مشورت نشستند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی به دنبال عیسی می‌روند

(متی ۱۲: ۱۵-۲۱)

^۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند،^۸ و از یهودیه و از اورشلیم و اِدومیه و آن طرف اُردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی زیاد، چون کارهای او را شنیدند، نزد وی آمدند.^۹ و به شاگردان خود فرمود تا قایقی به سبب جمعیت، به جهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام نمایند،^{۱۰} زیرا که بسیاری را شفا می‌داد، به قسمی که هر که صاحب دردی بود بر او هجوم می‌آورد تا او را لمس نماید.^{۱۱} و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی در افتادند و فریادکنان می‌گفتند که «تو پسر خدا هستی.»^{۱۲} و ایشان را به تأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.

انتخاب دوازده حواری

(لوقا ۶: ۱۲-۱۶)

^{۱۳} پس بر فراز کوهی برآمده، هر که را خواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.^{۱۴} و دوازده نفر را تعیین فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را

ایشان است، روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی‌توانند روزه دارند.^{۲۰} لیکن روزهایی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن روزها روزه خواهند داشت.^{۲۱} و هیچ کس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند، وگرنه آن وصله نو، از آن کهنه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود.^{۲۲} و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد و گرنه آن شراب نو مشکها را می‌درد و شراب ریخته، مشکها تلف می‌گردند. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.»

شاگردان در روز سَبْت گندم می‌چینند

(متی ۱۲: ۱-۸، لوقا ۶: ۱-۵)

^{۲۳} و چنان افتاد که در یک روز سَبْت عیسی از میان مزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی که می‌رفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند.^{۲۴} فریسیان به او گفتند: «اینک چرا در روز سَبْت مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست؟»^{۲۵} عیسی به ایشان گفت: «مگر هرگز نخوانده‌اید که داوود چه کرد چون او و رفقایاش محتاج و گرسنه بودند؟^{۲۶} چگونه در ایام ابیاتار کاهن اعظم به خانه خدا وارد شده، نان تقدیمی را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟»^{۲۷} و به ایشان گفت: «سَبْت به جهت انسان مقرر شد، نه انسان برای سَبْت.^{۲۸} بنابراین پسر انسان مالک سَبْت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(متی ۱۲: ۹-۱۴، لوقا ۶: ۶-۱۱)

۳ و باز به کنیسه وارد شده، در آنجا مرد دست خشکی بود.^۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سَبْت شفا دهد تا مدعی او گردند.^۳ پس به آن

* ۶.۳ یکی از فرقه‌های یهودیان یونانی‌زبان

بخشیده نشود، بلکه در خور عذاب جاودانی بود.»^{۲۰} زیرا که می‌گفتند روحی پلید دارد.

خانواده حقیقی عیسی چه کسانی‌اند؟

(متی ۱۲: ۴۶-۵۰، لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

^{۲۱} پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند. ^{۲۲} آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند: «اینک مادرت و برادرانت بیرون تو را می‌طلبند.» ^{۲۳} در جواب ایشان گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟» ^{۲۴} پس بر آثانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت: «اینانند مادر و برادرانم،^{۲۵} زیرا هر که اراده خدا را به جا آرد، همان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

مَثَلِ بزرگ

(متی ۱۳: ۱-۹، لوقا ۸: ۴-۱۸)

۴ و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند به طوری که به قایق سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. ^۲ پس ایشان را به مَثَلها چیزهای بسیار می‌آموخت و در تعلیم خود به ایشان گفت: ^۳ «گوش بگیرید! اینک برزگری به جهت تخم‌پاشی بیرون رفت. ^۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. ^۵ و پاره‌ای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی روید، ^۶ و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آن‌رو که ریشه نداشت، خشکید. ^۷ و قدری در میان خاها ریخته شد و خاها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. ^۸ و بقیّه در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود

به جهت وعظ نمودن بفرستد،^{۱۵} وایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند. ^{۱۶} و شمعون را پطرس نام نهاد. ^{۱۷} و یعقوب پسر زیدی و یوحنا برادر یعقوب؛ این هر دو را بوآنرجس یعنی پسران رعد نام گذارد. ^{۱۸} و آندریاس و فیلیپس و بُرتولما و متی و توما و یعقوب بن خلفای و تَدای و شمعون قانونی،^{۱۹} و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم کرد.

تَهْمَتِ رهبران مذهبی

(متی ۱۲: ۲۲-۳۷)

^{۲۰} و چون به خانه وارد شدند، باز جمعی فراهم آمدند به طوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند. ^{۲۱} و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند، زیرا گفتند: «از خود بی‌خود شده است.» ^{۲۲} و کتابانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که «بِعلزَبول* دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می‌کند.» ^{۲۳} پس ایشان را پیش طلبیده، مَثَلها زده، به ایشان گفت: «چطور می‌تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟ ^{۲۴} و اگر مملکتی به ضدّ خود تقسیم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند. ^{۲۵} و هرگاه خانه‌ای به ضدّ خویش تقسیم شد، آن خانه نمی‌تواند استقامت داشته باشد. ^{۲۶} و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و تقسیم شود، او نمی‌تواند استوار ماند، بلکه هلاک می‌گردد. ^{۲۷} و هیچ‌کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد نیرومند وارد شده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اول آن نیرومند را ببندد و بعد از آن خانه او را تاراج می‌کند. ^{۲۸} هرآینه به شما می‌گویم که همهٔ گناهان از آدمیان بخشیده می‌شود و هر نوع کفر که گفته باشند،^{۲۹} لیکن هر که به روح‌القدس کفر گوید، تا به ابد

* ۲۲.۳ یکی از خدایان قوم فیلیسط در عهد عتیق که در شهر عَقرون مورد پرستش واقع می‌شد. به بِعلزَبول هم معروف است.

^{۲۱} پس به ایشان گفت: «آیا چراغ را می‌آورند تا زیر پیمانهای با تخی و نه بر چراغدان گذارند؟^{۲۲} زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکار نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.^{۲۳} هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»^{۲۴} و به ایشان گفت: «مواظب باشید که چه می‌شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید برای شما وزن خواهد شد، بلکه از برای شما که می‌شنوید افزون خواهد گشت.»^{۲۵} زیرا هر که دارد به او داده شود و از هر که ندارد، آنچه نیز دارد، گرفته خواهد شد.»

مَثَل رشد تخم

^{۲۶} و گفت: «همچنین پادشاهی خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بپاشاند،^{۲۷} و شب و روز بخواهد و برخیزد و تخم بروید و رشد کند. چگونه؟ او نداند.^{۲۸} زیرا که زمین به ذات خود ثمر می‌آورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه.^{۲۹} و چون ثمر رسید، بی‌درنگ داس را به کار می‌برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل

(متی ۱۳: ۳۱-۳۲)

^{۳۰} و گفت: «به چه چیز پادشاهی خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزنیم؟^{۳۱} مانند دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد.^{۳۲} لیکن چون کاشته شد، می‌روید و بزرگتر از تمامی گیاهان باغ می‌گردد و شاخه‌های بزرگ می‌آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه‌اش می‌توانند آشیانه گیرند.»^{۳۳} عیسی به مثل‌های بسیار مانند اینها به قدری که توان شنیدن داشتند، کلام را به ایشان

که روید و نمو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»^۹ پس گفت: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود!»

تشریح مَثَل بزرگر

(متی ۱۳: ۱۰-۲۳، لوقا ۸: ۹-۱۸)

^{۱۰} و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند.^{۱۱} به ایشان گفت: «به شما دانستن راز پادشاهی خدا عطا شده، اما به آنانی که بیرونند، همه چیز به مَثَل‌ها می‌شود تا^{۱۲} بنگرند و نبینند

و بشنوند و نفهمند،

مبادا بازگشت کرده

گناهان ایشان بخشیده شود.»*

^{۱۳} و به ایشان گفت: «آیا این مثل را نفهمیده‌اید؟ پس چگونه سایر مثل‌ها را خواهید فهمید؟^{۱۴} بزرگر کلام را می‌کارد.^{۱۵} و اینانند به کناره راه، جایی که کلام کاشته می‌شود؛ و چون شنیدند، بی‌درنگ شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می‌ریابد.^{۱۶} و نیز کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می‌باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند،^{۱۷} لیکن ریشه‌ای در خود ندارند بلکه فانی می‌باشند؛ و چون صدمه‌ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد، در دم لغزش می‌خورند.^{۱۸} و کاشته شده در خارها آنانی می‌باشند که چون کلام را شنوند،^{۱۹} اندیشه‌های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد.^{۲۰} و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند، آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»

* ۱۲.۴ إشعیا ۶: ۹ و ۱۰

بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و گنده‌ها را شکسته بود و هیچ کس نمی‌توانست او را رام نماید،^٥ و پیوسته شب و روز در کوه‌ها و میان قبرها فریاد می‌زد و خود را به سنگها مجروح می‌ساخت.^٦ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد،^٧ و به آواز بلند فریاد زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا عذابم ندهی.»^٨ زیرا عیسی به او گفته بود: «ای روح پلید، از این شخص بیرون بیا!»^٩ پس از او پرسید: «اسم تو چیست؟» به وی گفت: «نام من لژیون^{*} است، زیرا که بسیاریم.»^{١٠} پس به او التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکنند.^{١١} و در حوالی آن کوه‌ها، گله گراز بسیاری می‌چرید.^{١٢} و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.»^{١٣} عیسی ایشان را اجازه داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا پرید و قریب به دو هزار بودند که در آب خفه شدند.^{١٤} و خوک‌بازان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم به جهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.^{١٥} و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لژیون داشته بود، دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.^{١٦} و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را به ایشان بازگفتند.^{١٧} پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود.^{١٨} و چون عیسی به قایق سوار شد، آنکه دیوانه بود از او خواهش نمود که با وی باشد.^{١٩} اما عیسی او را اجازه نداد بلکه به او گفت: «به خانه، نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.»^{٢٠} پس روانه شده، در

بیان می‌فرمود،^{٣٤} و بدون مثل به ایشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می‌نمود.

آرام کردن طوفان دریا

(متی ٨: ٢٣-٢٧، لوقا ٨: ٢٢-٢٥)

^{٣٥} و در همان روز وقت شام، به ایشان گفت: «به کناره دیگر برویم.»^{٣٦} پس چون آن گروه را ترک گفتند، او را همانطوری که در قایق بود، برداشتند و چند قایق دیگر نیز همراه او بود.^{٣٧} که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر قایق می‌خورد به قسمی که نزدیک بود از آب پر شود.^{٣٨} و او در انتهای قایق بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟»^{٣٩} عیسی بی‌درنگ برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت: «ساکن شو و خاموش باش!» که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.^{٤٠} و ایشان را گفت: «از برای چه چنین ترسانید و چگونه است که ایمان ندارید؟»^{٤١} پس بی‌نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟»

اخراج ارواح ناپاک

(متی ٨: ٢٨-٣٤، لوقا ٨: ٢٦-٣٩)

پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جَدَریان آمدند.^٢ و چون از قایق بیرون آمد، همان لحظه شخصی که روحی پلید داشت از میان قبرها بیرون شده، به او برخورد.^٣ که در میان قبرها ساکن می‌بود و هیچ کس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بسته نگاهدارد،^٤ زیرا که بارها او را به گنده‌ها و زنجیرها

* ۹.۵ واحدی از ارتش روم، متشکل از پنج الی شش هزار سرباز.

۳۴ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش آزاد باش.»

۳۵ او هنوز سخن می‌گفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می‌دهی؟» ۳۶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، به رئیس کنیسه گفت: «مترس، ایمان آور و بس!» ۳۷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ‌کس را اجازه نداد که از عقب او بیایند. ۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و شیون بسیار می‌نمودند. ۳۹ پس داخل شده، به ایشان گفت: «چرا غوغا و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده، بلکه در خواب است.» ۴۰ ایشان بر او ریشخند زدند، لیکن عیسی همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به‌جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «تالیتا کومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می‌گویم، برخیز.» ۴۲ در دم دختر برخاسته، به گام زدن پرداخت، زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی‌نهایت متعجب شدند. ۴۳ پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی به او دهند.

بی‌ایمانی مردم ناصره

(متی ۱۳: ۵۳-۵۸)

۱ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ۲ چون روز سبّت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا به این شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که

دکاپولیس* به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

دختر یایرس و زن بیمار

(متی ۹: ۱۸-۲۶، لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

۲۱ و چون عیسی باز به آن طرف، در قایق عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود. ۲۲ که ناگاه یکی از رئیسان کنیسه، یایرس نام آمد و چون او را بدید بر پائینش افتاده، ۲۳ به او التماس بسیار نموده، گفت: «نفس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زنده بماند.» ۲۴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می‌نمودند. ۲۵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به ریزش خون مبتلا می‌بود، ۲۶ و زحمت بسیار از طبیبان متعدد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده‌ای نیافت بلکه بدتر می‌شد، ۲۷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ۲۸ زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، بدون شک شفا یابم.» ۲۹ در ساعت ریزش خون او قطع شده، در تن خود فهمید که از آن بلا شفا یافته است.

۳۰ در همان لحظه عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ۳۱ شاگردانش به او گفتند: «می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌نمایند! و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟!» ۳۲ پس به اطراف خود می‌نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند. ۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را تمام و کمال به وی گفت.

* ۲۰۰ یعنی 'ده شهر'

به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟^۳ مگر این نیست نجّار، پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟ و از او رنجیدند.^۴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.»^۵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.^۶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، به تعلیم دادن پرداخت.

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، لوقا ۹: ۱-۶)

^۷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،^۸ و ایشان را قدغن فرمود که «جز چوبدستی فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمربند خود،^۹ بلکه کفشی در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.»^{۱۰} و به ایشان گفت: «در هر جا داخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا بیرون روید.^{۱۱} و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. به راستی به شما می‌گویم حالت سُدوم و عُموّره در روز جزا از آن شهر آسانتر خواهد بود.»^{۱۲} پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،^{۱۳} و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲، لوقا ۹: ۷-۹)

^{۱۴} و هیروودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «یحیی تعمیددهنده از

مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید.»^{۱۵} اما بعضی گفتند که «ایلپا است.» و بعضی گفتند که «پیامبری است چون یکی از پیامبران.»^{۱۶} اما هیروودیس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.»^{۱۷} زیرا که هیروودیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست به خاطر هیروودیا، زن برادر او فیلیپ که او را به زنی گرفته بود.^{۱۸} از آن جهت که یحیی به هیروودیس گفته بود: «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.»^{۱۹} پس هیروودیا از او کینه داشته، می‌خواست او را به قتل رساند، اما نمی‌توانست،^{۲۰} زیرا که هیروودیس از یحیی می‌ترسید، چونکه او را مرد عادل و مقدّس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از او می‌شنید، بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را گوش می‌نمود.^{۲۱} اما چون هنگام فرصت رسید که هیروودیس در روز میلاد خود امیران خود و سرتیبان و بزرگان جلیل را مهمانی نمود؛^{۲۲} و دختر هیروودیا به مجلس وارد شده، رقص کرد و هیروودیس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه به آن دختر گفت: «آنچه خواهی، از من بخواه تا به تو دهم.»^{۲۳} و از برای او قسم خورد که «آنچه از من خواهی حتّی نصف مملکت مرا، به راستی به تو عطا کنم.»^{۲۴} او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «چه بخواهم؟» گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را.»^{۲۵} دختر بی‌درنگ به حضور پادشاه وارد شده، خواهش نموده، گفت: «می‌خواهم که الان سر یحیی تعمیددهنده را در یک سینی به من بدهی.»^{۲۶} پادشاه به شدّت محزون گشت، لیکن هم به جهت سوگند و هم به خاطر اهل مجلس نخواست از قولی که داده بود، برگردد.^{۲۷} همان لحظه پادشاه جلاّدی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.^{۲۸} و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر یک سینی

۱۴ و هیروودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «یحیی تعمیددهنده از

نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود.^{۴۲} پس همه خورده، سیر شدند.^{۴۳} و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.^{۴۴} و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، یوحنا ۶: ۱۶-۲۱)

^{۴۵} عیسی بی‌درنگ شاگردان خود را بر آن داشت که به قایق سوار شده، پیش از او به بیت‌صیدا روند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید.^{۴۶} و چون ایشان را مرخص نمود، برای عبادت به فراز کوهی برآمد.^{۴۷} و چون شام شد، قایق در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.^{۴۸} و ایشان را در راندن قایق خسته دید، زیرا که باد مخالف بر ایشان می‌وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب* عیسی بر دریا گام زنان، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.^{۴۹} اما چون او را بر دریا در حال گام دیدند، تصور نمودند که این شبی است. پس فریاد برآوردند،^{۵۰} زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ به ایشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!»^{۵۱} و تا نزد ایشان به قایق سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نیاحت در خود متحیر و متعجب شدند،^{۵۲} زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند، بلکه دل ایشان سخت بود.

^{۵۳} پس از دریا گذشته، به سرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند.^{۵۴} و چون از قایق بیرون شدند، مردم در دم او را شناختند،^{۵۵} و در همه آن نواحی به شتاب می‌گشتند و بیماران را بر تخت‌ها نهاده، هر جا

آورده، به آن دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.^{۲۹} چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱، لوقا ۹: ۱۰-۱۷، یوحنا ۶: ۵-۱۳)

^{۳۰} رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند، او را خبر دادند.

^{۳۱} به ایشان گفت: «شما به خلوت، به جای دورافتاده بیاوید و اندکی استراحت نمایید.» زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکرده. ^{۳۲} پس به تنهایی در قایق به محلی دورافتاده رفتند. ^{۳۳} و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از تمامی شهرها بر خشکی به آن سو شتافتند و از ایشان پیشی جسته، نزد وی جمع شدند.^{۳۴} عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترجم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی‌شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.^{۳۵} و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان دورافتاده است و وقت اکنون دیر شده.^{۳۶} اینها را مرخص فرما تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان به جهت خود بخزند که هیچ خوراک ندارند.» ^{۳۷} عیسی در جواب ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دویست دینار* نان بخریم تا اینها را خوراک دهیم!»^{۳۸} به ایشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس تحقیق کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»^{۳۹} آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.»^{۴۰} پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ^{۴۱} و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان

که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند.^{۵۶} و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راهها می‌گذارند و از او خواهش می‌نمودند که فقط دامن ردای او را لمس کنند. و هر که آن را لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.

پای درون

(متی ۱۵: ۲۰-۱)

V و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند.^۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می‌خورند، ملامت نمودند،^۳ زیرا که فریسیان و همه یهود پیروی از سنت مشایخ نموده، تا دستها را به دقت نشویند، غذا نمی‌خورند،^۴ و چون از بازارها آیند، تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می‌دارند؛ چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسی‌ها.^۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «چون است که شاگردان تو به سنت مشایخ رفتار نمی‌نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می‌خورند؟»^۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «نیکو پیشگویی نمود اِشعیا درباره شما، ای ریاکاران! چنانکه نوشته شده است:

'این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند، لیکن دلشان از من دور است.
^۷ پس مرا بیهوده عبادت می‌نمایند، زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند.'^۱

^۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، سنت انسان را نگاه می‌دارید، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار به عمل می‌آوردید.»^۹ پس به ایشان گفت که «حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا سنت خود را محکم بدارید.^{۱۰} از این جهت که موسی گفت: 'پدر و مادر خود را حرمت دار' و 'هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.'^{۱۱} لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: 'آنچه از من نفع یابی، قربان یعنی هدیه برای خداست'^{۱۲} و بعد از این او را اجازه نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.^{۱۳} پس کلام خدا را به سنتی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار به جا می‌آوردید.»

^{۱۴} پس آن جماعت را پیش خوانده، به ایشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید.^{۱۵} هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد، بلکه آنچه از درونش صادر شود. آن است که آدم را ناپاک می‌سازد.^{۱۶} هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

^{۱۷} و چون از نزد جماعت به خانه وارد شد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.^{۱۸} به ایشان گفت: «مگر شما نیز همچنین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد،^{۱۹} زیرا که داخل دلش نمی‌شود، بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود.» به این ترتیب عیسی همه خوراک‌ها را پاک اعلام کرد.^{۲۰} و گفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان

۳۲ آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد. ۳۳ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛ ۳۴ و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و به او گفت: «افْتَحْ!» یعنی «باز شو!» ۳۵ در ساعت گوشهای او گشاده و گرفتگی زبانش برطرف شده، به درستی شروع به سخن گفتن نمود.

۳۶ پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتیر او را شهرت دادند. ۳۷ و بی نهایت متحیر گشته می گفتند: «همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویا می گرداند!»

خوراک به چهار هزار نفر

(مَتی ۱۵: ۳۲-۳۹)

و در آن روزها باز جمعیت، بسیار شده و خوراک نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: ۲ «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می باشند و هیچ خوراک ندارند. ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه های خود برگردانم، بدون شک در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده اند.» ۴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟» ۵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.» ۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس

را ناپاک می سازد، ۲۱ زیرا که از درون دل انسان صادر می شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی ۲۲ و طمع و بدخواهی و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. ۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون صادر می گردد و آدم را ناپاک می گرداند.»

ایمان یک زن غیریهودی

(مَتی ۱۵: ۲۱-۲۸)

۲۴ پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه وارد شد و خواست که هیچ کس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند، ۲۵ از آن رو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، بی درنگ آمده بر پایهای او افتاد. ۲۶ و او زن یونانی از اهل فینیقیه سوریه بود. پس از وی خواهش نمود که دیو را از دخترش بیرون کند. ۲۷ عیسی وی را گفت: «بگذار اوّل فرزندان سیر شوند، زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.» ۲۸ آن زن در جواب وی گفت: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده های فرزندان را از زیر سفره می خورند.» ۲۹ عیسی وی را گفت: «به جهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.» ۳۰ پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(مَتی ۱۵: ۲۹-۳۱)

۳۱ و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دِکاپولیس به دریای جلیل آمد.

از ریزه‌ها برداشتید؟» گفتندش: «هفت.»^{۲۱} پس به ایشان گفت: «چرا نمی‌فهمید؟»

شفای مرد نابینا

^{۲۲} چون به بیت‌صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.^{۲۳} پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که «چیزی می‌بینی؟»^{۲۴} او بالا نگرسته، گفت: «مردمان را راه‌روان، چون درختها می‌بینم.»^{۲۵} پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگرست و سالم گشته، همه چیز را به خوبی دید.^{۲۶} پس او را به خانه‌اش فرستاده، گفت: «داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۱۳-۲۰، لوقا ۹: ۱۸-۲۰)

^{۲۷} و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیپس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «مردم مرا که می‌دانند؟»^{۲۸} ایشان جواب دادند که «یحیی تعمیددهنده و بعضی ایلیا و بعضی یکی از پیامبران.»^{۲۹} او از ایشان پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب او گفت: «تو مسیح هستی.»^{۳۰} پس ایشان را فرمود که «هیچ کس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ خود

(متی ۱۶: ۲۱-۲۸، لوقا ۹: ۲۱-۲۷)

^{۳۱} آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و سران کاهنان و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از

نزد آن گروه نهاند.»^۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.^۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقی مانده برداشتند.^۹ و شمار خورندگان نزدیک به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.

درخواست نشانه‌ای آسمانی

^{۱۰} و بی‌درنگ با شاگردان به قایق سوار شده، به نواحی ذلمانونتا آمد.^{۱۱} و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان نشانه‌ای آسمانی از او خواستند.^{۱۲} او از دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه این فرقه نشانه می‌خواهند؟ به راستی به شما می‌گویم نشانه‌ای به این فرقه عطا نخواهد شد.»

هشدار درباره تعالیم غلط

(متی ۱۶: ۵-۱۲)

^{۱۳} پس ایشان را گذارد و باز به قایق سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود.^{۱۴} و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در قایق جز یک نان نداشتند.^{۱۵} آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «باخبر باشید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیسی احتیاط کنید!»^{۱۶} ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.»^{۱۷} عیسی فهم کرده، به ایشان گفت: «چرا فکر می‌کنید از آن جهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟^{۱۸} آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟^{۱۹} وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟» به او گفتند: «دوازده.»^{۲۰} «و وقتی که هفت نان را به جهت چهار هزار کس؛ چند زنبیل پر

دیگری برای موسی و سوی برای ایلیا! ^۶ از آن رو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند. ^۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که «این است پسر عزیز من، از او بشنوید.» ^۸ به ناگاه چون گرداگرد خود نگرستند، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.

^۹ و چون از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند، کسی را خبر ندهند. ^{۱۰} و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سؤال می‌کردند که 'برخاستن از مردگان' چه باشد. ^{۱۱} پس از او سؤال کرده، گفتند: «چرا کاتبان می‌گویند که ایلیا باید اول بیاید؟» ^{۱۲} او در جواب ایشان گفت که «ایلیا البته اول می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسر انسان نوشته شده است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود. ^{۱۳} لیکن به شما می‌گویم که ایلیا هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق او نوشته شده است.»

شفای پسر دیورده

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

^{۱۴} پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند. ^{۱۵} در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند. ^{۱۶} آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟» ^{۱۷} یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد، ^{۱۸} و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانها به هم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.» ^{۱۹} او ایشان را جواب داده، گفت: «ای فرقه بی‌ایمان،

سه روز برخیزد.» ^{۲۰} و چون این کلام را آشکارا فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود. ^{۲۱} اما او برگشته، به شاگردان خود نگرسته، پطرس را توبیخ نمود و گفت: «ای شیطان، از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی‌کنی، بلکه چیزهای انسانی را.»

^{۲۲} پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: «هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا پیروی نماید. ^{۲۳} زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را به جهت من و انجیل بر باد دهد، آن را برهاند. ^{۲۴} زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟ ^{۲۵} یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟ ^{۲۶} زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمندۀ شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمندۀ خواهد گردید.»

۹ و به ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تا پادشاهی خدا را که به قوت می‌آید نبینند، طعم موت را نخواهند چشید.»

تبدیل سیمای عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳، لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

^۲ و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و سیمایش در نظر ایشان متغیر گشت. ^۳ و لباس او درخشان و چون برف بسیار سفید گردید، چنانکه هیچ سفید کننده‌ای بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید. ^۴ و ایلیا با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند. ^۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکوست! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و

بحث دربارهٔ بزرگی

(متی ۱۸: ۱-۶، لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

^{۳۳} و وارد گفَرناحوم شده، چون به خانه وارد شد، از ایشان پرسید که «در بین راه با یکدیگر چه مباحثه می‌کردید؟» ^{۳۴} اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگو می‌کردند در اینکه کیست بزرگتر. ^{۳۵} پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، به ایشان گفت: «هر که می‌خواهد اوّل باشد، آخر و غلام همه بُود.» ^{۳۶} پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت: ^{۳۷} «هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت، نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.»

^{۳۸} آنگاه یوحنا ملتفت شده، به او گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و پیروی ما نمی‌نمود؛ و چون پیروی ما نمی‌کرد، او را رمانعت نمودیم.» ^{۳۹} عیسی گفت: «او را منع نکنید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه‌ای به نام من بنماید و بتواند بعد از آن در حق من بد گوید. ^{۴۰} زیرا هر که ضدّ ما نیست، با ماست. ^{۴۱} و هر که شما را از این‌رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌ای آب به اسم من بنوشاند، به راستی به شما می‌گویم اجر خود را از دست نخواهد داد. ^{۴۲} و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، به گناه بکشاند، او را بهتر است که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.»

هشدار در مورد وسوسه

(متی ۱۸: ۷-۹)

^{۴۳} پس هرگاه دست تو را بلغزاند، آن را ببر، زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه

تا کی با شما باشم و تا چه حد متحمّل شما شوم؟ او را نزد من آورید.» ^{۴۰} پس او را نزد وی آوردند. روح چون عیسی را دید، در دم پسر را به تشنج انداخت تا بر زمین افتاده، کف برآورد و می‌غلطید. ^{۴۱} پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «از طفولیت. ^{۴۲} و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ما ترحّم کرده، ما را یاری فرما.» ^{۴۳} عیسی وی را گفت: «اگر می‌توانی ایمان آری، مؤمن را همه چیز ممکن است.» ^{۴۴} بی‌درنگ پدر طفل فریاد برآورده، گریه‌کنان گفت: «ایمان می‌آورم، ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.» ^{۴۵} چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب زده، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کر، من تو را امر می‌کنم: از او در آی و دیگر داخل او مشو!» ^{۴۶} روح فریاد زده و پسر را به شدّت متشنج نموده، بیرون آمد و او مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد. ^{۴۷} اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد. ^{۴۸} و چون به خانه وارد شد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟» ^{۴۹} ایشان را گفت: «این جنس به هیچ‌وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.»

دومین پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳، لوقا ۹: ۴۴-۴۵)

^{۴۰} و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد، ^{۴۱} زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «پسر انسان به‌دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.» ^{۴۲} اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

را ترک کرده، با زن خویش بپیوندد،^۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند، بلکه یک تن.^۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.»^{۱۰} و در خانه باز شاگردانش در این مورد از وی سؤال نمودند.^{۱۱} به ایشان گفت: «هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را به زنی بگیرد، در حق وی زنا کرده باشد.^{۱۲} و اگر زن از شوهر خود جدا شود و به عقد دیگری درآید، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان

(متی ۱۹: ۱۳-۱۵، لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

^{۱۳} و بچه‌های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آوردگان را منع کردند.^{۱۴} چون عیسی این را دید، خشم نموده، به ایشان گفت: «بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا پادشاهی خدا از امثال اینها است.»^{۱۵} به راستی به شما می‌گویم هر که پادشاهی خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.»^{۱۶} پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۱۶-۳۰، لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

^{۱۷} چون به راه می‌رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سؤال نمود که «ای استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟»^{۱۸} عیسی به او گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟»^{۱۹} فرامین را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، فریبکاری مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.»^{۲۰} او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.»^{۲۱} عیسی به وی نگرسته، او را و محبت نمود و

با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛^{۲۲} جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.^{۲۳} و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛^{۲۴} آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.^{۲۵} و هرگاه چشم تو، تو را لغزش دهد، از جایش بکن. زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل پادشاهی خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی،^{۲۶} جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.^{۲۷} زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.^{۲۸} نمک نیکوست، لیکن هرگاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(متی ۱۹: ۱-۱۲)

۱. و از آنجا برخاسته، از آن طرف اُردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او مطابق عادت خود، باز به ایشان تعلیم می‌داد.

سؤال درباره طلاق

^۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سؤال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است؟»^۳ در جواب ایشان گفت: «موسی شما را چه فرموده است؟»^۴ گفتند: «موسی اجازه داد که طلاقنامه بنویسند و رها کنند.»^۵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به خاطر سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.^۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.^۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود

شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد،^{۳۳} که «اینک به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست سران کاهنان و کاتبان تسلیم شود و بر وی حکم قتل دهند و او را به غریبه‌ودیان سپارند،^{۳۴} و بر وی ریشخند نموده، تازیانه‌اش زنند و تف بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

درخواست دو شاگرد

(متی ۲۰: ۲۰-۲۸)

^{۳۵} آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبیدی نزد وی آمده، گفتند: «ای استاد، می‌خواهیم آنچه از تو بخواهیم، برای ما بکنی.»^{۳۶} ایشان را گفت: «چه می‌خواهید برای شما بکنم؟»^{۳۷} گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.»^{۳۸} عیسی ایشان را گفت: «نمی‌فهمید آنچه می‌خواهید. آیا می‌توانید آن پیاله‌ای را که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌پذیرم، بپذیرید؟»^{۳۹} وی را گفتند: «می‌توانیم.» عیسی به ایشان گفت: «پیاله‌ای را که من می‌نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌پذیرم، خواهید پذیرفت.^{۴۰} لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.»^{۴۱} و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند.

^{۴۲} عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «می‌دانید آنانی که حاکمان قومها شمرده می‌شوند بر ایشان ریاست می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان اقتدار می‌رانند.^{۴۳} لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.^{۴۴} و هر که خواهد میان شما اول شود، غلام همه باشد.^{۴۵} زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا خدمت

گفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری، بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.»^{۲۲} لیکن او از این سخن ترشو و محزون گشته، روانه گردید، زیرا اموال بسیار داشت.

^{۲۳} آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل پادشاهی خدا شوند.»^{۲۴} چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، به ایشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در پادشاهی خدا!^{۲۵} آسانتر است که شتر به سوراخ سوزن وارد شود از اینکه شخص دولت‌مند به پادشاهی خدا داخل شود!»^{۲۶} ایشان بسیار متحیر گشته، با یکدیگر می‌گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟»^{۲۷} عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست. زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.»^{۲۸} پطرس به او گفتن گرفت که «اینک ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده‌ایم.»^{۲۹} عیسی جواب فرمود: «به راستی به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را به خاطر من و انجیل ترک کند،^{۳۰} جز اینکه اکنون در این زمان صد چندان یابد از خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.»^{۳۱} اما بسیاری که اولین هستند، آخرین می‌گردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۲۰: ۱۷-۱۹، لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

^{۳۲} و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان گام برمی‌داشت، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی

کنند، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری نماید.»

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۲۹-۳۴، لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

^{۴۶} و وارد اریحا شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی زیاد از اریحا بیرون می‌رفت، بارتیمائوس کور، پسر تیمائوس بر کناره راه نشسته، گدایی می‌کرد. ^{۴۷} چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی پسر داوود، بر من ترجم کن.» ^{۴۸} و چندان که بسیاری او را توبیخ می‌کردند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی‌آورد که «ای پسر داوود، بر من ترجم فرما.» ^{۴۹} پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، به او گفتند: «خاطر جمع دار، برخیز که تو را می‌خوانند.» ^{۵۰} او همان لحظه ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد. ^{۵۱} عیسی به وی توجه نموده، گفت: «چه می‌خواهی از برای تو نمایم؟» کور به او گفت: «ای آقا، آنکه بینایی یابم.» ^{۵۲} عیسی به او گفت: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» او در دم بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

ورود پرورزمندانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱-۱۱، لوقا ۱۹:

۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

و چون نزدیک به اورشلیم به بیت‌فاجی و بیت‌عنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ^۲ به ایشان گفت: «به این دهکده‌ای که پیش روی شما است بروید و چون وارد

آن شدید، در دم کوزه الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید. ^۳ و هرگاه کسی به شما گوید: 'چرا چنین می‌کنید؟' گویند: 'خداوند به این احتیاج دارد؛ بی‌درنگ آن را به اینجا خواهد فرستاد.' ^۴ پس رفتند و در کوچه‌ای بیرون در کوزه‌ای بسته یافتند و آن را باز می‌کردند، ^۵ که بعضی از حاضرین به ایشان گفتند: «چه کار دارید که کوزه را باز می‌کنید؟» ^۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، به ایشان گفتند. پس ایشان را اجازه دادند. ^۷ آنگاه کوزه را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد. ^۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند. ^۹ و آنانی که پیش و پس می‌رفتند، فریادکنان می‌گفتند:

«هوشیعیانا! *

مبارک باد کسی که به نام خداوند می‌آید.*

^{۱۰} مبارک باد پادشاهی

پدر ما داوود که می‌آید!

هوشیعیانا در اوج آسمانها!»

^{۱۱} و عیسی وارد اورشلیم شده، به معبد رفت و

همه چیز را از نظر گذراند. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت‌عنیا رفت.

پاکسازی معبد

(متی ۲۱: ۱۸-۲۲، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

^{۱۲} بامدادان چون از بیت‌عنیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد. ^{۱۳} ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت، زیرا که موسم

* ۹.۱۱ به زبان آرامی یعنی 'نجات بده'. واژه‌ای که بیشتر برای حمد و ستایش به کار می‌رفت. * ۹.۱۱ زمزمور ۱۱۸: ۲۵ و ۲۶

بخشد.^{۲۶} اما هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است، تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.»

سؤال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۳-۲۷، لوقا ۲۰: ۱-۸)

^{۲۷} و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در معبد قدم می‌زد، سران کاهنان و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،^{۲۸} گفتندش: «به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این کارها را به‌جا آری؟»^{۲۹} عیسی در جواب ایشان گفت: «من از شما نیز سخنی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم. ^{۳۰} تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.»^{۳۱} ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: «اگر گوئیم 'از آسمان بود'، بدون شک گوید 'پس چرا به او ایمان نیاوردید'؛^{۳۲} و اگر گوئیم 'از انسان بود'، از خلق ترس داشتند از آنجا که همه یحیی را پیامبری برحق می‌دانستند.^{۳۳} پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» عیسی به ایشان جواب داد: «من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را به جا می‌آورم.»

مَثَل باغبانهای ظالم

(متی ۲۱: ۳۳-۴۶، لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

پس به مَثَل‌ها به ایشان آغاز سخن نمود که **۱۲** «شخصی ناکستانی غرس نموده، حصارى گرد آن کشید و چَرخُشتى بساخت و برجى بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد.^۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوهٔ باغ از باغبانان بگیرد.^۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهی‌دست روانه نمودند.^۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را

انجیر نرسیده بود.^۴ پس عیسی توجّه نموده، به آن فرمود: «از این پس تا به ابد، هیچ‌کس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.

^{۱۵} پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل معبد گشت، به بیرون کردن آنانی که در معبد خرید و فروش می‌کردند، شروع نمود و میزهای صرافان و تختهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،^{۱۶} و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان معبد بگذرد،^{۱۷} و تعلیم داده، گفت: «آیا نوشته شده نیست که خانهٔ من خانهٔ عبادت تمامی قومها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را لانهٔ دزدان ساخته‌اید.»

^{۱۸} چون سران کاهنان و کاتبان این را بشنیدند، به دنبال آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می‌بودند.^{۱۹} چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا

(متی ۲۱: ۱۸-۲۲)

^{۲۰} صبحگاهان، در راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.^{۲۱} پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی، خشک شده!»^{۲۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید،^{۲۳} زیرا به راستی به شما می‌گویم هر که به این کوه گوید: 'کنده شده، به دریا افکنده شو' و در دل خود شک نداشته باشد، بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، به راستی هر آنچه گوید، به او عطا شود.^{۲۴} بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت درخواست می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.^{۲۵} و وقتی که به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را

من آرید تا آن را ببینم.»^{۱۶} چون آن را حاضر کردند، به ایشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «از آن قیصر.»^{۱۷} عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سؤال درباره زنده شدن مردگان

(متی ۲۲: ۲۳-۳۲، لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

^{۱۸} و صَدَّوْقِیان که منکر زنده شدن مردگان هستند، نزد وی آمده، از او سؤال نموده، گفتند: ^{۱۹} «ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی باز گذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از برای برادر خود نسلی پیدا نماید. ^{۲۰} پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمُرد و اولادی نگذاشت. ^{۲۱} پس دومی او را گرفته، هم بی اولاد فوت شد و همچنین سومی. ^{۲۲} تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد. ^{۲۳} پس در روز قیامت چون برخیزند، زن کدامیک از ایشان خواهد بود از آن جهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»

^{۲۴} عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمراه نیستید از آن رو که کتب و قوّت خدا را نمی دانید؟ ^{۲۵} زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه زن می گیرند و نه شوهر می کنند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان می باشند. ^{۲۶} اما در مورد مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در متن مربوط به بوتّه خوانده اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که: 'منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.' ^{۲۷} و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده اید.»

نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بی حرمت کرده، برگردانیدندش. ^۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسیاری دیگر را، که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند. ^۶ و بالاخره یک پسر عزیز خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: 'پسر مرا حرمت خواهند داشت.' ^۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: 'این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.' ^۸ پس او را گرفته، به قتل رسانیدند و او را بیرون از تاکستان افکندند.

^۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبانان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد. ^{۱۰} آیا این نوشته را نخوانده اید: 'سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه * گردید؟ ^{۱۱} این از جانب خداوند شد

و در نظر ما عجیب است.» * ^{۱۲} آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، اما از خلق می ترسیدند، زیرا می دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.

سؤال درباره پرداخت خراج

(متی ۲۲: ۱۵-۲۲، لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

^{۱۳} و چند نفر از فریسیان و هیرودیّان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند. ^{۱۴} ایشان آمده، به او گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی نگری، بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می دهی. خراج دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟ ^{۱۵} اما او ریاکاری ایشان را درک کرده، به ایشان گفت: «چرا مرا امتحان می کنید؟ دیناری نزد

بزرگترین فرمان

(متی ۲۲: ۳۳-۴۰)

^{۲۸} و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه فرامین کدام است؟» ^{۲۹} عیسی او را جواب داد که «اول همه فرامین این است که 'بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند واحد است. ^{۳۰} و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از فرامین این است. ^{۳۱} و دوم مثل اول است که 'همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. ^۱ بزرگتر از این دو، فرمانی نیست.» ^{۳۲} کاتب وی را گفت: «آفرین، ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست، ^{۳۳} و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی‌های سوختنی و هدایا برتر است.» ^{۳۴} چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «از پادشاهی خدا دور نیستی.» و بعد از آن، هیچ کس جرأت نکرد که از او سؤال کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متی ۲۲: ۴۱-۴۶، لوقا ۲۰: ۴۱-۴۴)

^{۳۵} و هنگامی که عیسی در معبد تعلیم می‌داد، متوجه شده، گفت: «چگونه کاتبان می‌گویند که مسیح پسر داوود است؟ ^{۳۶} و حال آنکه خود داوود در روح القدس می‌گوید که

^۱ خداوند به خداوند من گفت:

برطرف راست من بنشین

تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم؟*^{۱۴}

^{۲۷} خود داوود او را خداوند می‌خواند؛ پس چگونه او را پسر می‌باشد؟ و جماعت زیادی کلام او را به خشنودی می‌شنیدند.

هشدار درباره رهبران مذهبی

(متی ۲۳: ۱-۱۲، لوقا ۲۰: ۴۵-۴۷)

^{۲۸} پس در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاط کنید که راه رفتن در لباس دراز و تعظیم‌های در بازارها ^{۲۹} و جایهای اول در کنیسه‌ها و جایهای بالا در مهمانی‌ها را دوست می‌دارند. ^{۳۰} اینان که خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و دعا را به ریا طول می‌دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه‌زن فقیر

(لوقا ۲۱: ۱-۴)

^{۴۱} و عیسی در مقابل خزانه معبد نشسته، نظاره می‌کرد که مردم به چه وضع پول به خزانه می‌اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیار می‌انداختند. ^{۴۲} آنگاه بیوه‌زنی فقیر آمده، دو قران* انداخت. ^{۴۳} پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم، این بیوه‌زن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد. ^{۴۴} زیرا که همه ایشان از زیادی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

* ۳۶.۱۲ مزمور ۱۱۰: ۱ * ۴۲.۱۲ در متن اصلی یونانی 'دولیتون' آمده است که سکه مسی ناچیزی است.

عیسی خرابی معبد را پیشگویی می‌کند

(متی ۲۴: ۲۱-۲۲، لوقا ۲۱: ۵-۲۴)

۱۳

و چون او از معبد بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش به او گفت: «ای استاد، بین چه نوع سنگها و چه عمارتها است!»^۲ عیسی در جواب وی گفت: «آیا این عمارتهای عظیم را می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیر افکنده شود!»

^۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل معبد نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و آندریاس از وی پرسیدند: «ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»

^۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که «به هوش باشید که کسی شما را گمراه نکند! ^۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که 'من هستم' و بسیاری را گمراه خواهند نمود. ^۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است، لیکن انتها هنوز نیست. ^۸ زیرا که ملتی بر ملتی و مملکتی بر مملکتی خواهد برخاست و زلزله‌ها در جایها به وقوع خواهد پیوست و قحطی‌ها و اغتشاش‌ها پدید می‌آید؛ و اینها آغاز درد زایمان می‌باشد.

^۹ «لیکن شما از برای خود احتیاط کنید، زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کنیسه‌ها تازیانه‌ها خواهند زد و شما را پیش والیان و پادشاهان به خاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود. ^{۱۰} و لازم است که انجیل اوّل بر تمامی ملت‌ها موعظه شود. ^{۱۱} و چون شما را گرفته، تسلیم کنید، میندیشید که چه بگوئید و متفکر مباشید بلکه آنچه

در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گوئید زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح‌القدس است. ^{۱۲} آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهد سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید. ^{۱۳} و تمام خلق به جهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.

^{۱۴} «پس چون مکروه ویرانی* را که به زیان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی‌باید، برپا بینید آنکه می‌خواند بفهمد- آنگاه آنانی که در یهودیه می‌باشند، به کوهستان فرار کنند، ^{۱۵} و هر که بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد، ^{۱۶} و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد. ^{۱۷} اما وای بر آبستان و شیر دهندگان در آن روزها! ^{۱۸} و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود، ^{۱۹} زیرا که در آن روزها، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقی که خدا آفرید تا کنون نشده و نخواهد شد. ^{۲۰} و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن به خاطر برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن روزها را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۳-۳۵، لوقا ۲۱: ۲۵-۳۳)

^{۲۱} «پس هرگاه کسی به شما گوید 'اینک مسیح در اینجاست' یا 'اینک در آنجا'، باور مکنید. ^{۲۲} زانرو که مسیحان دروغین و انبیای دروغین ظاهر شده، نشانه‌ها و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، به گونه‌ای که اگر ممکن می‌بود، برگزیدگان را هم گمراه می‌کردند. ^{۲۳} لیکن شما مواظب باشید!

آمده شما را خوابیده یابد.^{۳۷} اما آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!»

توطئه قتل عیسی

(متی ۲۶: ۱-۵، لوقا ۲۲: ۱-۲)

و بعد از دو روز، عید پَسَخ و قَطیر بود که سران کاهنان و کاتبان به دنبال راهی بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند.^{۱۴} لیکن می‌گفتند: «نه در عید، مبدا در قوم اغتاشای پدید آید.»

تدھین عیسی با عطر

(متی ۲۶: ۶-۱۳، یوحنا ۱۲: ۱-۱۱)

^۳ و هنگامی که او در بیت‌عنیا در خانه شمعون جذامی به غذا نشست، زنی با شیشه‌ای از عطر گرانبها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت.^۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟^۵ زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن را سرزنش نمودند.^۶ اما عیسی گفت: «او را واگذارید! از برای چه او را زحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،^۷ زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان نیکویی کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید.^۸ او آنچه در قوه‌اش بود کرد، زیرا که بدن مرا به جهت دفن، پیش تدھین کرد.^۹ به راستی به شما می‌گویم در هر جای از

^{۲۴} و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد،^{۲۵} و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای آسمانها به لرزه خواهند افتاد.^{۲۶} آنگاه پسر انسان را ببیند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید.^{۲۷} در آن وقت، فرشتگان خود را از چهار گوشه، از انتهای زمین تا به کرانه‌های آسمان گرد هم خواهد آورد.

^{۲۸} «اینک از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ می‌آورد، می‌دانید که تابستان نزدیک است.^{۲۹} همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است.^{۳۰} به راستی به شما می‌گویم تا تمامی این حوادث واقع نشوند، این فرقه نخواهد گذشت.^{۳۱} آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۳۶-۵۱، لوقا ۲۱: ۳۴-۳۸)

^{۳۲} ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.^{۳۳} پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود.^{۳۴} مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص تعیین نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.^{۳۵} پس بیدار باشید زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب‌خانه می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.^{۳۶} مبدا ناگهان

به شما نشان می‌دهد. آنجا از برای ما تدارک ببیند.»
 ۱۶ شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او
 فرموده بود، یافتند و پَسَخ را آماده ساختند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۰-۲۹، لوقا ۲۲:

۱۴-۳۰، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

۱۷ شامگاهان با آن دوازده آمد. ۱۸ و چون
 نشسته غذا می‌خوردند، عیسی گفت: «به راستی به
 شما می‌گویم که، یکی از شما که با من غذا می‌خورد، مرا
 تسلیم خواهد کرد.» ۱۹ ایشان غمگین گشته، یکی پس
 از دیگری از او پرسیدند: «من که آن کس نیستم؟»
 ۲۰ او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من
 دست در قاب فرو برد! ۲۱ به درستی که پسر انسان به
 گونه‌ای که درباره‌ او نوشته شده است، رحلت می‌کند.
 لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به واسطه او
 تسلیم شود. او را بهتر می‌بود که تولد نیافتی.»
 ۲۲ و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته،
 برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «بگیرید
 و بخورید که این بدن من است.» ۲۳ و پیاله‌ای گرفته،
 شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند ۲۴ و
 به ایشان گفت: «این است خون من از عهد جدید

تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن
 کرد نیز به جهت یادگاری وی گفته خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۴-۱۶، لوقا ۲۲: ۳-۶)

۱۰ پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده
 بود، به نزد سران کاهنان رفت تا او را به ایشان تسلیم
 کند. ۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و به
 او وعده دادند که نقدی به او بدهند. و او به دنبال
 فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فِصَح

(متی ۲۶: ۱۷-۱۹، لوقا ۲۲: ۷-۱۳)

۱۲ و روز اوّل از عید فطیر که در آن پَسَخ
 را قربانی می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجا
 می‌خواهی برویم تدارک ببینیم تا پَسَخ را بخوری؟»
 ۱۳ پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، به ایشان
 گفت: «به شهر بروید و شخصی با کوزه آب به شما
 خواهد برخورد. از عقب وی بروید، ۱۴ و به هر جایی
 که وارد شود، صاحب‌خانه را گویند: 'استاد می‌گوید:
 مهمانخانه کجا است تا پَسَخ را با شاگردان خود آنجا
 صرف کنیم؟' ۱۵ و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده

آن ساعت از او بگذرد.^{۳۶} پس گفت: «آبا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»^{۳۷} پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟»^{۳۸} بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البته راغب است، لیکن جسم ناتوان.»^{۳۹} و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.^{۴۰} و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.^{۴۱} و مرتبه سوم آمده، به ایشان گفت: «بقیه را بخواهید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان به دستهای گناهکاران تسلیم می شود.»^{۴۲} برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، لوقا ۲۲:

۴۷-۵۳، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

^{۴۳} در همان لحظه وقتی که او هنوز سخن می گفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار با شمشیرها و چوبها از جانب سران کاهنان و کاتبان و مشایخ آمدند.^{۴۴} و تسلیم کننده او به ایشان نشانی داده، گفته بود: «هر که را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با مراقبت کامل ببرید.»^{۴۵} و در دم نزد وی شده، گفت: «ای استاد!» و وی را بوسید.^{۴۶} ناگاه دستهای خود را بر عیسی انداخته، گرفتندش.^{۴۷} و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان کاهن اعظم زده، گوشش را برید.^{۴۸} عیسی روی به ایشان کرده، گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها

که در راه بسیاری ریخته می شود.»^{۴۹} به راستی به شما می گویم بعد از این از عصاره انگور نخورم تا آن روزی که در پادشاهی خدا آن را تازه بنوشم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۰-۳۵)

^{۵۰} و بعد از خواندن سرودی، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.^{۵۱} عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خواهید خورد، زیرا نوشته شده است:

'شبان را می زنم

و گوسفندان پراکنده خواهند شد.'^{۵۲}

^{۵۳} اما بعد از برخاستن، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»^{۵۴} پطرس به وی گفت: «هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.»^{۵۵} عیسی وی را گفت: «به راستی به تو می گویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.»^{۵۶} لیکن او به تأکید زیاده تر می گفت: «هرگاه مُردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغِ جتسمانی

(متی ۲۶: ۳۶-۴۶، لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

^{۵۷} و چون به مکانی که جتسمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا دعا کنم.»^{۵۸} و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دل‌تنگ گردید^{۵۹} و به ایشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر مرگ شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.»^{۶۰} و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد

داریم؟^{۶۴} کفر او را شنیدید! چه مصلحت می‌دانید؟ پس همه به ضد او فتوا دادند که مستوجب قتل است.^{۶۵} و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می‌زدند و می‌گفتند نبوت کن. نگهبانان او را می‌زدند.

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵، لوقا ۲۲: ۵۴-۶۵، یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷)

^{۶۶} و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان کاهن اعظم آمد^{۶۷} و پطرس را چون دید که خود را گرم می‌کند، بر او نگرسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی.»^{۶۸} او انکار نموده، گفت: «نمی‌دانم و نمی‌فهمم که تو چه می‌گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.^{۶۹} و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، و به کسانی که آنجا ایستاده بودند، گفت: «این شخص از آنها است!»^{۷۰} او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می‌باشی، زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.»^{۷۱} پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «آن شخص را که می‌گویند نمی‌شناسم.»^{۷۲} ناگاه خروس بار دیگر بانگ زد. پس پطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی به او گفته بود که «قبل از آنکه خروس دو بار بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به‌خاطر آورد، بگریست.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۱-۲، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

بامدادان، پی‌درنگ سران کاهنان با مشایخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلاتس تسلیم کردند.

۱۵

و چوبها به جهت گرفتن من بیرون آمدید!^{۴۹} هر روز در نزد شما در معبد تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب به انجام رسد.»^{۵۰} آنگاه همه او را واگذارده بگریختند.^{۵۱} و یک جوان با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون آنها او را گرفتند،^{۵۲} چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

محاکمه در حضور قیافا

(متی ۲۶: ۵۷-۶۸)

^{۵۳} و عیسی را نزد کاهن اعظم بردند و تمامی سران کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند.^{۵۴} و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تا به خانه کاهن اعظم وارد شده، با نگهبانان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می‌نمود.^{۵۵} و سران کاهنان و تمامی اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند،^{۵۶} زیرا که هرچند بسیاری بر وی شهادت دروغ می‌دادند، اما شهادت‌های ایشان موافق نشد.^{۵۷} و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند:^{۵۸} «ما شنیدیم که او می‌گفت: 'من این معبد ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می‌کنم.'»^{۵۹} و در این هم باز شهادت‌های ایشان موافق نشد.

^{۶۰} پس کاهن اعظم از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می‌دهند؟»^{۶۱} اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز کاهن اعظم از او سؤال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟»^{۶۲} عیسی گفت: «من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می‌آید.»^{۶۳} آنگاه کاهن اعظم جامه خود را چاک زده، گفت: «دیگر چه نیاز به شاهدان

در حضور پیلاتوس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، لوقا ۲۳: ۱-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

^۲ پیلاتُس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.»^۳ و چون سران کاهنان ادعای بسیار بر او می‌نمودند،^۴ پیلاتُس باز از او سؤال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ بین که چقدر بر تو شهادت می‌دهند!»^۵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاتُس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، لوقا ۲۳:

۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۸-۱۶: ۳۹)

^۶ و در هر عید یک زندانی، هر که را می‌خواستند، به جهت ایشان آزاد می‌کرد.^۷ و باراباس نامی با همدستان شورشی‌اش که در شورش خونریزی کرده بودند، در حبس بود.^۸ آنگاه مردم فریاد زده، شروع کردند به خواستن که بر حسب عادت با ایشان عمل نماید.^۹ پیلاتُس در جواب ایشان گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟»^{۱۰} زیرا یافته بود که سران کاهنان او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.^{۱۱} اما سران کاهنان مردم را برانگیخته بودند که بلکه باراباس را برای ایشان رها کند.^{۱۲} پیلاتُس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گویید؟»^{۱۳} ایشان بار دیگر فریاد کردند که «او را مصلوب کن!»^{۱۴} پیلاتُس به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.»^{۱۵} پس پیلاتُس چون خواست که مردم را خشنود گرداند،

باراباس را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استهزای سربازان رومی

(متی ۲۷: ۲۷-۳۱)

^{۱۶} آنگاه سپاهیان او را به سرایی که کاخ والی است برده، تمام فوج را فراهم آوردند^{۱۷} و جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند^{۱۸} و او را سلام کردن گرفتند که «سلام، ای پادشاه یهود!»^{۱۹} و با چوب بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، به او تعظیم می‌نمودند.^{۲۰} و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹: ۱۷)

^{۲۱} و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از مزارع می‌آمد، و پدر اسکندر و رؤفُس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.^{۲۲} پس او را به مکانی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند^{۲۳} و شراب مخلوط به مُر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.^{۲۴} و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، لوقا ۲۳:

۳۳-۴۳، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

^{۲۵} و ساعت سوم* بود که او را مصلوب کردند.^{۲۶} و تقصیرنامه وی این نوشته شد: «پادشاه یهود.»

^{۴۰} و زنی چند از دور نگاه می‌کردند که از آن جمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه،^{۴۱} که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می‌کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، لوقا ۲۳:

۵-۵۶، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

^{۴۲} و چون شام شد، از آن جهت روز تهیه یعنی روز قبل از سَبَت بود،^{۴۳} یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر پادشاهی خدا بود، آمد و جرأت کرده نزد پیلاتس رفت و بدن عیسی را طلب نمود.^{۴۴} پیلاتس تعجب کرد که به این زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «آیا چندی گذشته وفات نموده است؟»^{۴۵} چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.^{۴۶} پس یوسف کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.^{۴۷} و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

رستاخیز عیسی

(متی ۲۸: ۷-۱، لوقا ۲۴: ۱-۱۲، یوحنا ۲۰: ۱-۹)

پس چون سَبَت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه خنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.^۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.^۳ و

^{۲۷} و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند.^{۲۸} پس تمام گشت آن نوشته‌ای که می‌گوید: «از خطاکاران محسوب گشت.»^{۲۹} * و راهگذاران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، می‌گفتند: «هان، ای کسی که معبد را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌کنی،^{۳۰} از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!»^{۳۱} و همچنین سران کاهنان و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر می‌گفتند: «دیگران را نجات داد و نمی‌تواند خود را نجات دهد.^{۳۲} مسیح، پادشاه اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام می‌دادند.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، لوقا ۲۳:

۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

^{۳۳} و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم* تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.^{۳۴} و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «ایلوئی ایلوی، لَمَّا سَبَقْتَنی؟» یعنی «الهی، الهی، چرا مرا واگذاردی؟»^{۳۵} و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «ایلیا را می‌خواند.»^{۳۶} پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر چوبی نهاده، به او نوشانید و گفت: «بگذارید ببینیم مگر ایلیا بیاید تا او را پایین آورد.»^{۳۷} پس عیسی فریادی بلند برآورد، جان بداد.^{۳۸} آنگاه پرده معبد از سر تا پا دو پاره شد.^{۳۹} و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که به این گونه صدا زده، روح را سپرد، گفت: «به راستی این مرد، پسر خدا بود.»

ظهور عیسی بر شاگردان و توما

(یوحنا ۲۰: ۲۴-۳۱)

^{۱۴} و بعد از آن به آن یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند، ظاهر شد و ایشان را به خاطر بی‌ایمانی و سخت‌دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند.

ماموریت بزرگ

(متی ۲۸: ۱۶-۲۰)

^{۱۵} پس به ایشان گفت: «در تمام عالم بروید و تمامی خلائق را به انجیل موعظه کنید. ^{۱۶} هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد، بر او حکم خواهد شد. ^{۱۷} و این نشانه‌ها همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند ^{۱۸} و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری به ایشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(لوقا ۲۴: ۵۰-۵۳)

^{۱۹} و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان بالا برده شد و به دست راست خدا بنشست. ^{۲۰} و ایشان بیرون رفته، در هر جا موعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار می‌کرد و با آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید.

با یکدیگر می‌گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟» ^۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است، زیرا بسیار بزرگ بود. ^۵ و چون به قبر وارد شدند، جوانی را که جامه‌ای سفید بر تن داشت، بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند. ^۶ او به ایشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن مکانی را که او را نهاده بودند، ببینید. ^۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می‌رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.» ^۸ پس به عجله بیرون شده از قبر گریختند، زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند، زیرا می‌ترسیدند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می‌شود

(یوحنا ۲۰: ۱۰-۱۸)

^۹ و صبحگاهان، روز اوّل هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیو بیرون کرده بود، ظاهر شد. ^{۱۰} و او رفته یاران او را که گریه و ماتم می‌کردند، خبر داد. ^{۱۱} و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و به او ظاهر شده بود، باور نکردند.

در راه عموآس

(لوقا ۲۴: ۱۳-۳۵)

^{۱۲} و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند، ظاهر گردید. ^{۱۳} ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق ننمودند.

لوقا

نکاتی چند درباره انجیل لوقا

انجیل لوقا به شخصی به نام 'یتوفیلوس' نوشته شده است که گویا یکی از مقامات بلندپایه قوه قضایی روم بوده است. محققان بر آن هستند که لوقا در وحله اول به دنبال آن بود که دفاعیه محکمی برای پوئس که در زندان به سر می‌برد، فراهم سازد و در این اثر دو جلدی خود به یتوفیلوس و دیگر همکاران او نشان دهد که نهضتی که پوئس در آن فعالیت می‌نموده، به هیچ عنوان جنبه سیاسی نداشته است و از این رو لازم است که آزاد گردد.

لوقا نه تنها از نظر حرفه طبیب بود، بلکه به شیوه تاریخ‌نگاری هم آشنایی داشت. از این رو در این اثر دو جلدی خود، یعنی انجیل لوقا و اعمال رسولان با سبکی بسیار شیوا و غنی از کلمات متنوع به هنرمندی نه فقط دفاعیه، بلکه اثر تاریخی دقیق از زندگی عیسی را در مقابل چشم خواننده قرار می‌دهد. انجیل لوقا در راستای مطالب خود به مطالبی توجه دارد ویژه همین انجیل است، مطالبی چون غیریهودیان؛ زنان، که در آن زمان جایگاهی حقیر در جامعه داشتند؛ گناهکاران و مطرودین جامعه. در این انجیل وقایع زندگی زمینی عیسی مسیح را به طور کامل از تولد تا صعودش به آسمان روایت می‌شود. در این انجیل ما مطالب مهمی چون بهای شاگردی عیسی نیز روبرو می‌گردیم (فصل‌های ۹ تا ۱۴)

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (فصل ۱:۱-۴)

تولد و کودکی یحیی و عیسی (فصل‌های ۵:۱ تا ۵۲:۲)

آماده شدن عیسی برای رسالت خود (فصل‌های ۱:۳ تا ۱۳:۴)

خدمات عیسی در جلیل (فصل‌های ۱۴:۴ تا ۹:۹)

کناره‌گیری عیسی به نواحی اطراف جلیل (فصل‌های ۱۰:۹-۵۰)

سفر به سوی اورشلیم (فصل‌های ۵۱:۹ تا ۲۷:۱۹)

هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (فصل‌های ۲۸:۱۹ تا ۵۶:۲۳)

رستاخیز و صعود عیسی مسیح (فصل ۲۴)

هدف لوقا از نگارش انجیل

۱ از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی نگارش حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،^۲ چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،^۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را از همان ابتدا به دقت در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم، ای تئوفیلوس عزیز،^۴ تا درستی آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای، دریابی.

تولد یحیی

۵ در دوران هیروдіس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقهٔ ابیا بود که زن او از دختران هارون بود و الیزابت نام داشت.^۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرائض خداوند، بی‌عیب رفتار می‌کردند.^۷ و ایشان را فرزندی نبود، زیرا که الیزابت نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.^۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می‌کرد،^۹ طبق رسم کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.^{۱۰} و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.

۱۱ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست آتشدان بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.^{۱۲} چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او چیره شد.^{۱۳} فرشته به او گفت: «ای زکریا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و همسرت الیزابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.^{۱۴} و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از به دنیا آمدن او مسرور خواهند شد.^{۱۵} زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.^{۱۶} و بسیاری از بنی‌اسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.^{۱۷} و او به روح و قوت

ایلیا پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی حاضر برای خدا مهیا سازد.»

۱۸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و همسرم دیرینه سال است؟»^{۱۹} فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.^{۲۰} و الحال تا این امور واقع نگردد، لال شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنان مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»^{۲۱} و جماعت منتظر زکریا می‌بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند.^{۲۲} اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند.^{۲۳} و چون روزهای خدمت او به اتمام رسید، به خانهٔ خود رفت.

۲۴ و بعد از آن روزها، زن او الیزابت حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مژدهٔ تولد عیسی

۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.^{۲۷} نزد باکره‌ای نامزد مردی به نام یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود.^{۲۸} پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.»^{۲۹} مریم چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع سلام است.^{۳۰} فرشته به او گفت: «ای مریم، ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت

سرود مریم

لوقا (۱: ۲۷-۵۳؛ اَوَّل سموئیل ۱: ۱-۱۰)

^{۴۶} پس مریم گفت:

«جان من خداوند را تمجید می‌کند،

^{۴۷} و روح من به رهاننده من خدا به وجد آمد،

^{۴۸} زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند.

زیرا از این به بعد تمامی نسلها

مرا خوشبخت خواهند خواند،

^{۴۹} زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده

و نام او قدوس است،

^{۵۰} و رحمت او پشت بر پشت است

بر آنانی که از او می‌ترسند.

^{۵۱} به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود

و متکبران را به خیال دل

ایشان پراکنده ساخت.

^{۵۲} جباران را از تختها به زیر افکند

و فروتنان را سرافراز گردانید.

^{۵۳} گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود

و دولتمندان را تهیدست رد نمود.

^{۵۴} بنده خود اسرائیل را یاری کرد،

به یادگاری رحمانیت خویش،

^{۵۵} چنانکه به اجداد ما گفته بود؛

به ابراهیم و به ذریت او تا به ابد.

^{۵۶} و مریم نزدیک به سه ماه نزد وی ماند. پس به

خانه خود مراجعت کرد.

تولّد یحیی تعمیددهنده

^{۵۷} اما چون الیزابت را وقت وضع حمل رسید،

پسری زایید. ^{۵۸} و همسایگان و خویشان او چون

شنیدند که خداوند رحمت عظمی بر وی کرده، با

او شادی کردند. ^{۵۹} و واقع شد در روز هشتم چون

یافته‌ای. ^{۳۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. ^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داوود را به او خواهد داد. ^{۳۳} و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

^{۳۴} مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است، حال آنکه مردی را نشناخته‌ام؟» ^{۳۵} فرشته در جواب وی گفت: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن کودک مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد. ^{۳۶} و اینک الیزابت از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، همان‌کس او را که نازاد می‌خواندند. ^{۳۷} زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» ^{۳۸} مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا مطابق سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

ملاقات مریم از الیزابت

^{۳۹} در آن روزها، مریم برخاست و به شهری از کوهستان یهودیه به شتاب رفت. ^{۴۰} و به خانه زکریا وارد شده، به الیزابت سلام کرد. ^{۴۱} و چون الیزابت سلام مریم را شنید، بچه در رحم او تکان خورد و الیزابت به روح‌القدس پر شده، ^{۴۲} به صدای بلند ندا کرده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ^{۴۳} از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟ ^{۴۴} زیرا اینک چون صدای سلام تو به گوشم رسید، بچه از خوشی در رحم من به حرکت درآمد. ^{۴۵} خوشا به حال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

او را بدون ترس عبادت کنیم.
^{۷۵} در حضور او به قدوسیت و عدالت،
 در تمامی روزهای عمر خود.
^{۷۶} و تو، ای طفل،
 نبی خدای متعال خوانده خواهی شد،
 زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید
 تا راههای او را مهیا سازی،
^{۷۷} تا قوم او را معرفت نجات دهی
 در بخشش گناهان ایشان.
^{۷۸} به دلسوزی و رحمت خدای ما
 که به آن سپیده از عالم بالا از ما تفقد نمود،
^{۷۹} تا ساکنان در ظلمت و سایه موت را نور دهد
 و پایهای ما را به راه سلامتی هدایت نماید.
^{۸۰} پس طفل نمو کرده، در روح قوی می‌گشت. و
 تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان به سر می‌برد.

تولد عیسی

۲ و در آن روزها حکمی از آگوستوس قیصر صادر
 گشت که تمام مردمان دنیا* را سرشماری کنند.
^۲ و این سرشماری اول شد، هنگامی که کورینیوس والی
 سوریه بود.^۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای
 سرشماری می‌رفتند.^۴ و یوسف نیز از جلیل از شهر
 ناصره به یهودیه به شهر داوود که بیت‌لحم نام داشت،
 رفت. زیرا که او از خاندان و تبار داوود بود.^۵ تا نام او
 با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت
 گردد.^۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع
 حمل او رسیده،^۷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در
 قنذاق پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان
 در مهمانسرا جای نبود.

برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او
 بنهند.^{۶۰} اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نه، بلکه
 به یحیی نامیده می‌شود.»^{۶۱} به وی گفتند: «از طایفه
 تو هیچ کس این اسم را ندارد.»^{۶۲} پس به پدرش اشاره
 کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟»^{۶۳} او تخته‌ای
 خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه
 متعجب شدند.^{۶۴} در همان وقت دهان و زبان او
 باز گشته، به حمد خدا پرداخت.^{۶۵} پس بر تمامی
 همسایگان ایشان، ترس چیره گشت و جمیع این وقایع
 در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.^{۶۶} و هر که
 شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع
 طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می‌بود.
^{۶۷} و پدرش زکریا از روح القدس پر شده نبوت
 نموده، گفت:

^{۶۸} «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد،

زیرا از قوم خود تفقد نموده،

برای ایشان رهایی فراهم کرد.

^{۶۹} و شاخ نجاتی برای ما برافراشت،

در خانه بنده خود داوود.

^{۷۰} چنانچه به زبان مقدسین

گفت که از ابتدای عالم

انبیای او می‌بودند،

^{۷۱} رهایی از دشمنان ما

و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،

^{۷۲} تا رحمت را بر پدران ما به جا آرد

و عهد مقدس خود را به خاطر آورد.

^{۷۳} سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد؛

^{۷۴} که ما را فیض عطا فرماید،

تا از دست دشمنان خود رهایی یافته،

* ۱.۲ منظور مردمانی است که در سراسر دنیای امپراطوری روم زندگی می‌کردند.

دیدار شبانان از عیسی

^۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در شب نگهبانی گله‌های خویش می‌کردند. ^۹ ناگاه فرشته‌ی خداوند بر ایشان ظاهر شد و شوکت خداوند بر گرد ایشان تابید و بسیار ترسان گشتند. ^{۱۰} فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک مژده خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ^{۱۱} که امروز برای شما در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد. ^{۱۲} و نشانه برای شما این است که طفلی در قنذاق پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ^{۱۳} در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: ^{۱۴} «خدا را در اوج آسمان جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» ^{۱۵} و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت‌لجم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما معلوم داشته است، ببینیم.» ^{۱۶} پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. ^{۱۷} چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره‌ی طفل به ایشان گفته شده بود، شهرت دادند. ^{۱۸} و هر که می‌شنید از آنچه شبانان به ایشان گفتند، تعجب می‌نمود. ^{۱۹} اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت. ^{۲۰} و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همه‌ی آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

عیسی در معبد

^{۲۱} و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ^{۲۲} و چون روزهای طهارت ایشان مطابق شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند تقدیم کنند. ^{۲۳} چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که «هر فرزند پسر که متولد گردد، مقدس خداوند خوانده شود.» * ^{۲۴} و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی یک جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر. ^{۲۵} و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود. ^{۲۶} و از روح‌القدس به او وحی رسیده بود که «تا مسیح خداوند را نبینی، موت را نخواهی دید.» ^{۲۷} پس شمعون به راهنمایی روح، به معبد وارد شد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را به جهت او به عمل آورند، ^{۲۸} شمعون او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ^{۲۹} «اینک ای خداوند بنده خود را مرخص می‌فرمایی به سلامتی مطابق کلام خود. ^{۳۰} زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ^{۳۱} که آن را پیش روی جمیع ملت‌ها مهیا ساختی. ^{۳۲} نوری که افکار قوم‌ها را روشن سازد و قوم تو اسرائیل را جلال بُوَد.» ^{۳۳} و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ^{۳۴} پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از تبار اسرائیل و برای

هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

^{۴۸} چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند، چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من با نگرانی بسیار تو را جستجو می کردیم.» ^{۴۹} او به ایشان گفت: «از بهر چه به دنبال من می گردید؟ مگر ندانسته اید که باید من در کارهای پدر خود باشم؟» ^{۵۰} ولی آن سخنی را که به ایشان گفت، نفهمیدند. ^{۵۱} پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می داشت. ^{۵۲} و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم رشد می کرد.

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده می کند

(متی ۱: ۳-۱۰؛ مرقس ۱: ۳)

۳ و در سال پانزدهم از سلطنت تیبریوس قیصر، در وقتی که پُنطیوس پیلاطس، والی یهودیه بود و هیروдіس، نیتراک* جلیل و برادرش فیلیپس نیتراک ایطوریه تراخونیتیس و لیسانیوس نیتراک آبیلینی ^۲ و حتّا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا به یحیی پسر زکریا در بیابان نازل شد. ^۳ یحیی به تمامی حوالی اُردن آمده، به تعمید توبه به جهت آمرزش گناهان موعظه می کرد. ^۴ چنانچه مکتوب است در کتاب کلمات اشعیای نبی که می گوید:

«صدای ندا کننده ای در بیابان که

'راه خداوند را مهیا سازید

و راههای او را راست نمایید.

^۵ هر درّه پُر و هر کوه و تلی پست و هر کجی راست

نشانه ای که به خلاف آن خواهند گفت. ^{۳۵} و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»

^{۳۶} و زنی نبیه بود، حتّا نام، دختر فنوئیل از قبیله اشیر بسیار سالخورده، که از زمان دوشیزگی هفت سال با شوهر به سر برده بود. ^{۳۷} و نزدیک به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از معبد جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود. ^{۳۸} حتّا در همان لحظه در آمده، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، سخن گفت.

^{۳۹} و چون یوسف و مریم تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ^{۴۰} و طفل نمو کرده، به روح قوی می گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر او می بود.

عیسی نوجوان در معبد

^{۴۱} و والدین او هر ساله به جهت عید فصح، به اورشلیم می رفتند. ^{۴۲} و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ^{۴۳} و چون روزها را تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند. ^{۴۴} بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند. ^{۴۵} و چون او را نیافتند، به دنبال او به اورشلیم برگشتند. ^{۴۶} و بعد از سه روز، او را در معبد یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان پی در پی سؤال می کند. ^{۴۷} و

زندانی شدن یحیی

^{۱۹} اما هیروдіس تیتراک چون به سبب هیرودی، زن برادر او فیلیپس و سایر بدیهایی که هیروдіس کرده بود از وی توبیخ یافت، ^{۲۰} این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد

(متی ۳: ۱۳-۱۷؛ مرقس ۱: ۹-۱۱)

^{۲۱} اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد ^{۲۲} و روح القدس به شکل جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و صدایی از آسمان در رسید که «تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.»

نسب نامه عیسی

^{۲۳} و خود عیسی وقتی که شروع کرد، نزدیک به سی ساله بود. و طبق گمان خلق، پسر یوسف، پسر هالی، ^{۲۴} پسر مَتَّات، پسر لاوی، پسر ملیکی، پسر یَئَا، پسر یوسف، ^{۲۵} پسر مَتَّاتیا، پسر عاموس، پسر ناحوم، پسر جسلی، پسر نَجَّی، ^{۲۶} پسر مَعَت، پسر مَتَّاتیا، پسر سِمْعِین، پسر یُسیک، پسر یهوذا، ^{۲۷} پسر یوحنان، پسر رِیسا، پسر زِروَبَابِل، پسر شِئَلْتِئِیل، پسر نِیری، ^{۲۸} پسر مِلْکی، پسر آذی، پسر قوصام، پسر المادام، پسر عیر، ^{۲۹} پسر یوشع، پسر العازار، پسر یوریم، پسر مَتَّات، پسر لاوی، ^{۳۰} پسر شَمعون، پسر یهوذا، پسر یوسف، پسر یونام، پسر الیاقیم، ^{۳۱} پسر ملیا، پسر مَنَّا، پسر مَتَّاتا، پسر ناتان، پسر داوود، ^{۳۲} پسر یِسا، پسر عوبید، پسر بوغز، پسر سَلْمون، پسر نَحْشون، ^{۳۳} پسر عَمیناداب، پسر رام، پسر حِضْرُون، پسر فِرِص، پسر یهوذا، ^{۳۴} پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تَارَح، پسر ناحور، ^{۳۵} پسر سِرُوج، پسر رِعو، پسر فِلِج،

و هر راه ناهموار صاف خواهد شد

^۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

^۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت: «ای افعی‌زادگان، چه کسی شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟ ^۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه دهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم پدید آورد. ^۹ هم اکنون نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.»

^{۱۰} پس مردم از وی سؤال نموده گفتند: «چه کنیم؟» ^{۱۱} او در جواب ایشان گفت: «هر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.» ^{۱۲} و باجگیران نیز برای تعمید آمده، به او گفتند: «ای استاد، چه کنیم؟» ^{۱۳} به ایشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.» ^{۱۴} سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ما چه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید.»

^{۱۵} و هنگامی که قوم در انتظار می‌بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می‌نمودند که این مسیح است یا نه، ^{۱۶} یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ^{۱۷} او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد، خواهد سوزانید.» ^{۱۸} و به نصیحت‌های بسیار دیگر، قوم را مژده می‌داد.

پسر عیبر، پسر شَلَخ،^{۳۶} پسر قینان، پسر آرفکَشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لَمِک،^{۳۷} پسر مَتوشالَح، پسر خَنوخ، پسر یارد، پسر مَهَلَلئیل، پسر قینان،^{۳۸} پسر آنوش، پسر شِیث، پسر آدم، پسر خدا.

تلاش شیطان به جهت وسوسه کردن عیسی

(متی ۴: ۱-۱۱؛ مَرْقُس ۱: ۱۲ و ۱۳)

اما عیسی پر از روح القدس بوده، از اُردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.^۲ و مدت چهل روز ابلیس او را وسوسه می نمود و در آن روزها چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.^۳ و ابلیس به او گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.»^۴ عیسی در جواب وی گفت: «مکتوب است که 'انسان به نان فقط زندگی نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.'^۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه ای به او نشان داد.^۶ و ابلیس به او گفت: «جمع این قدرت و حشمت آنها را به تو می دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می خواهی می بخشم.^۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»^۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است:

'خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.'^{*}

^۹ پس ابلیس او را به اورشلیم برده، بر کنگره معبد قرار داد و به او گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.^{۱۰} زیرا مکتوب است که: 'فرشتگان خود را درباره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.

^{۱۱} و تو را به دستهای خود بردارند،

مبادا پایت به سنگی خورد.'^{*}

^{۱۲} عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است: 'خداوند خدای خود را به امتحان مکش.'^{*} ^{۱۳} و چون ابلیس جمیع وسوسه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

عیسی در جلیل موعظه می کند

^{۱۴} و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.^{۱۵} و او در کنیسه های ایشان تعلیم می داد و همه او را تعظیم می کردند.

طرد عیسی از ناصره

^{۱۶} و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و مطابق عادت خود در روز سبت به کنیسه وارد شده، برای خواندن کلام برخاست.^{۱۷} آنگاه طومار اِشعیا ی نبی را به او دادند و چون طومار را گشود، جایی را یافت که مکتوب است:

^{۱۸} «روح خداوند بر من است،

زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را مژده دهم

و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم

و اسیران را به آزادی و کوران

را به بینایی موعظه کنم

و تا ستمدیدگان را، آزاد سازم،

^{۱۹} و از سال لطف خداوند موعظه کنم.'^{*}

^{۲۰} پس طومار را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می بود.^{۲۱} آنگاه به ایشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشه های شما تمام شد.»^{۲۲} و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از

«خاموش باش و از وی بیرون آی.» در لحظه دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی به او نرسانید.^{۳۶} پس حیرت بر همه ایشان چیره گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!»^{۳۷} و شهرت او در هر جایی از آن حوالی، پخش شد.

شفای مادر زن پطرس

(متی ۸: ۱۴-۱۷، مرقس ۱: ۲۹-۳۸)

^{۳۸} و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون وارد شد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند.^{۳۹} پس بر سر وی آمده، به تب فرمان داد، تب از او قطع شد. پی‌درنگ برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.^{۴۰} و چون آفتاب غروب می‌کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.^{۴۱} و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و فریاد زنان می‌گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی عیسی ایشان را قذغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه در سراسر جلیل

^{۴۲} و چون روز شد، روانه شده به مکنی دورافتاده رفت و گروهی زیاد در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود.^{۴۳} به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا مژده دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.»^{۴۴} پس در کنیسه‌های جلیل موعظه می‌نمود.

دانش‌ساز صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟»

^{۲۳} به ایشان گفت: «بدون شک این مثل را به من خواهید گفت: 'ای طبیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.'^{۲۴} و گفت: «به راستی به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.^{۲۵} و به حقیقت شما را می‌گویم که بیوه‌زنان بسیار در اسرائیل بودند، در دوران ایلیا، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،^{۲۶} و ایلیا نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صَرْفَه صیدون.^{۲۷} و جذامیان بسیار در اسرائیل بودند، در دوران الیشع نبی و هیچ‌یک از ایشان تمیز نگشت، جز نَعْمَان سُرّانی.»

^{۲۸} پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پر از خشم گشتند.^{۲۹} و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند.^{۳۰} ولی او از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد

(مرقس ۱: ۲۱-۲۸)

^{۳۱} و به کفرناحوم شهری از جلیل آمده در روزهای سبّت، ایشان را تعلیم می‌داد.^{۳۲} و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود.^{۳۳} و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به صدای بلند فریادکنان می‌گفت: ^{۳۴} «آه، ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است؟ آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا!»^{۳۵} پس عیسی او را توبیخ کرده فرمود:

عیسی نخستین شاگردان را دعوت می‌کند

(متی ۴: ۱۸-۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶-۲۰؛ یوحنا ۱: ۴۰-۴۲)

و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می‌نمودند تا کلام خدا را بشنوند، عیسی به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.^۲ و دو قایق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیّادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست‌وشو می‌نمودند.^۳ پس به یکی از آن دو قایق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در قایق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد.

^۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار ببندازید.»^۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»^۶ و چون چنین کردند، مقداری زیاد از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان پاره شود.^۷ و به رفقای خود که در قایق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو قایق را پر کردند تا به آنجا که نزدیک بود غرق شوند.

^۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم.»^۹ چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی چیره شده بود.^{۱۰} و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زیدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»^{۱۱} پس چون قایقها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

عیسی یک جذامی را شفا می‌دهد

(متی ۸: ۲-۴؛ مرقس ۱: ۴۰-۴۴)

^{۱۲} و چون عیسی در شهری از شهرها بود، ناگاه مردی پر از جذام آمده، چون عیسی را بدید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت: «ای خداوند، اگر خواهی، می‌توانی مرا پاک سازی.»^{۱۳} پس عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم. پاک شو.» که در دم جذامش برفت.^{۱۴} عیسی او را قدغن کرد که «هیچ‌کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای به جهت پاک شدن خود، به طوری که موسی فرموده است، بگذران تا برای ایشان گواهی شود.»^{۱۵} لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند.^{۱۶} و او به مکانهای خلوت کنار کشیده به عبادت مشغول شد.

عیسی افلیجی را شفا می‌دهد

(متی ۹: ۲-۸؛ مرقس ۲: ۳-۱۲)

^{۱۷} روزی از روزها واقع شد که عیسی تعلیم می‌داد و فریسیان و فُقه‌ها که از همه شهرهای جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوّت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد،^{۱۸} که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می‌خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.^{۱۹} و چون به سبب ازدحام مردم راهی نیافتند که او را به خانه در آورند، بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.^{۲۰} چون عیسی ایمان ایشان را دید، به او گفت: «ای مرد، گناهان تو بخشیده شد.»

سؤال دربارهٔ روزه

(متی ۹: ۱۴-۱۷؛ مرقس ۲: ۱۸-۲۲)

۳۳ پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و عبادت می‌کنند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو می‌خورند و می‌نوشند؟» ۳۴ عیسی به ایشان گفت: «آیا می‌توانید پسران خانهٔ عروسی را مادامی که داماد با ایشان است، روزه‌دار سازید؟ ۳۵ بلکه روزهایی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»

۳۶ و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ‌کس پارچه‌ای از لباس نو را بر لباس کهنه وصله نمی‌کند و گرنه آن، نو را پاره کند و وصله‌ای که از نو گرفته شد نیز مناسب آن کهنه نبُود. ۳۷ و هیچ‌کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد و گرنه شراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها از بین می‌رود. ۳۸ بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده بی‌درنگ نو را بخواهد، زیرا می‌گوید: 'کهنه بهتر است.'»

عیسی صاحب روز سبت

(متی ۱۲: ۱-۱۴؛ مرقس ۲: ۲۳-۲۷؛ لوقا ۱۳: ۱۰-۱۶)

۱ و واقع شد که در یک روز سبت که عیسی از میان کشتزارهای گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند. ۲ و بعضی از فریسیان به ایشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده‌اید آنچه داوود و رفقایاش کردند

۲۱ آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می‌گوید؟ جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را ببخشد؟» ۲۲ عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکر می‌کنید؟ ۲۳ کدام آسانتر است، گفتن اینکه 'گناهان تو بخشیده شد'، یا گفتن اینکه 'برخیز و برو'؟ ۲۴ لیکن تا بدانید که پسر انسان را توان بخشیدن گناهان بر روی زمین هست،» عیسی مفلوج را گفت: «تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.» ۲۵ آن مرد بی‌درنگ برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانهٔ خود خدا را حمدکنان روانه شد. ۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید می‌نمودند و ترس بر ایشان چیره شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

عیسی لاوی را به پیروی می‌خواند

(متی ۹: ۹-۱۳؛ مرقس ۲: ۱۴-۱۷)

۲۷ سپس عیسی بیرون رفته، خُراجگیری را که لاوی نام داشت، بر خُراجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.» ۲۸ در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد. ۲۹ و لاوی مهمانی بزرگ در خانهٔ خود برای او کرد و جمعی بسیار از خُراجگیران و دیگران با ایشان نشستند. ۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان غرغر کرده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با خُراجگیران و گناهکاران می‌خورید و می‌نوشید؟» ۳۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند، بلکه مریضان. ۳۲ و نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

در وقتی که گرسنه بودند؛^٤ که چگونه داوود به خانه خدا درآمده نان تقدیمی را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست؟^٥ پس به ایشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

موعظه بالای کوه

(متی ٥: ٢٠-١٢)

^{١٧} عیسی با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.^{١٨} و کسانی که از ارواح پلید در عذاب بودند، شفا یافتند.^{١٩} و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوّتی از وی صادر شده، همه را تندرستی می‌بخشید.

^{٢٠} پس عیسی نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشا به حال شما ای مساکین، زیرا پادشاهی خدا از آن شما است.^{٢١} خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشا به حال شما که اکنون گریانید، زیرا خواهید خندید.^{٢٢} خوشا به حال شما وقتی که مردم به خاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را چون شریر شهرت دهند.^{٢٣} در آن روز شاد باشید و وجد نمایید، زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد. زیرا که به همین‌طور پدران ایشان با انبیا رفتار نمودند.

^{٢٤} «لیکن وای بر شما، ای دولتمندان! زیرا که تسلی خود را یافته‌اید.^{٢٥} وای بر شما، ای سیرشدگان! زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید،

مردی با دستی خشک

^٦ و در سبت دیگر عیسی به کنیسه وارد شده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.^٧ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.^٨ او خیالات ایشان را درک نموده، به آن مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» آن مرد در حال برخاسته بایستاد.^٩ عیسی به ایشان گفت: «از شما چیزی می‌پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رهاندن جان یا هلاک کردن؟»^{١٠} پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، به آن مرد گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و در دم دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.^{١١} اما ایشان از خشم پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که «با عیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده رسول

(متی ١٠: ٢-٤؛ مرقس ٣: ١٦-١٩؛ اعمال ١: ١٣)

^{١٢} و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.^{١٣} و چون روز شد، عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.^{١٤} یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام

داوری کردن دیگران

(متی ۱:۷-۵)

۳۷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا بخشیده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و تکان داده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانۀ ای که می سنجید، برای شما سنجیده خواهد شد.»

۳۹ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا یک کور می تواند کوری دیگر را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در چاه نمی افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست؛ لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۴۱ و چرا پُر گاهی را که در چشم برادر تو است، می بینی و تیری را که در چشم خود داری، نمی یابی؟ ۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود را گوئی: 'ای برادر، اجازه بده تا خَس را از چشم تو بیرون آورم' و تیری را که در چشم خود داری، نمی بینی. ای ریاکار! اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خَس را از چشم برادر خود بیرون آوری.

درخت و میوه اش

(متی ۱۶:۷ و ۱۸ و ۲۰)

۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود؛ از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند. ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می آورد. زیرا زبان از آنچه که دل از آن پُر است، سخن می گوید.

زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای دروغین کردند.

دشمنان خود را دوست بدارید

(متی ۲۹:۵-۲۲)

۲۷ «لیکن ای شنوندگان، شما را می گویم: دشمنان خود را دوست بدارید و به کسانی که از شما نفرت کنند، نیکویی کنید. ۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که از شما کینه دارد، دعای خیر کنید. ۲۹ و هر که بر خُسار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.

۳۰ هر که از تو بخواهد، به او بده و هر که مال تو را گیرد، از وی باز مخواه. ۳۱ و چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان رفتار نمایید.

۳۲ «زیرا اگر کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، شما را چه فخر است؟ زیرا گناهکاران هم آنهایی را که دوستشان دارند، محبت می کنند. ۳۳ و اگر نیکویی کنید با هر که به شما نیکویی کند، چه فخر دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می کنند. ۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید پس گرفتن از ایشان دارید، شما را چه فخر است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می دهند تا از ایشان عوض گیرند. ۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و نیکویی کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که پاداش شما عظیم خواهد بود و پسران خدای متعال خواهید بود، چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

خانه خود را روی صخره بنا کن

(متی ۷: ۲۴-۲۷)

۴۶ «و چون است که مرا 'ای خداوند، ای خداوند' می‌گویید و آنچه می‌گویم، به عمل نمی‌آورید. ۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به جا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کس شبیه است؛ ۴۸ مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده، گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد، زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ لیکن هر که شنید و به عمل نیاورد مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی‌بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، در دم افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

شفای غلام افسر رومی

(متی ۸: ۵-۱۳)

V عیسی چون همه سخنان خود را به گوش خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و یوزیاشی* را غلامی که عزیز او بود، مریض و در حال مرگ بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزد عیسی آمده، خالصانه نزد او التماس کرده گفتند: «سزاوار است که این نیکویی را برایش به جا آوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزیاشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده به او گفت: «ای خداوند، زحمت مکش

زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآی. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سختی بگو تا بنده من تندرست شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و سربازان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم: 'برو'، می‌رود و به دیگری: 'بیا'، می‌آید و به غلام خود: 'این را بکن'، می‌کند. ۹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: «به شما می‌گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام. ۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را تندرست یافتند.»

عیسی پسر بیوه‌زنی را زنده می‌کند

(مرقس ۵: ۲۱-۲۴ و ۳۵-۴۳؛ یوحنا ۱۱: ۱-۴۴)

۱۱ و دو روز بعد عیسی به شهری به نام نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند. ۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه مبتی را که پسر یگانه بیوه‌زنی بود می‌بردند و جماعتی زیاد از اهل شهر، با او می‌آمدند. ۱۳ چون خداوند وی را دید، دلش بر او بسوخت و به او گفت: «گریان مباش.»

۱۴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حمل‌کنندگان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان، تو را می‌گویم: برخیز.» ۱۵ بی‌درنگ آن مرده راست بنشست و سخن‌گفتن آغاز کرد و عیسی او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس ترس همه را فرا گرفت و خدا را تمجیدکنان می‌گفتند که «پیامبری بزرگ در میان ما ظهور کرده و خدا قوم خود را مورد لطف قرار داده است.» ۱۷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و تمامی آن مرز و بوم پخش شد.

* ۲.۷ در اصل یونانی 'سانتوریون' منصبی نظامی در لشکر روم که صد سرباز زیر فرمان داشت. واژه ترکی 'یوزیاشی' هم رده با همان منصب است.

قاصدان از جانب یحیی

(متی ۱۱: ۱۹-۱۹)

۱۸ و شاگردان یحیی او را از تمامی این وقایع آگاه ساختند. ۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را خواسته، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «آیا تو آن آینده هستی، یا منتظر دیگری باشیم؟» ۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمید دهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید: 'آیا تو همان کسی هستی که باید بیاید، یا منتظر دیگری باشیم.'» ۲۱ در همان لحظه عیسی بسیاری را از مرضها و بلاها و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید. ۲۲ پس در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان، روان و جذامیان، پاک و کران، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا مژده داده می‌شود. ۲۳ خوشا به حال کسی که در من لغزش نخورد.»

۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، عیسی درباره یحیی به آن جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی‌ای را که از باد در جنبش است؟» ۲۵ و یا برای دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که لباس نرم به تن داشته باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر می‌پوشند و عیاشی می‌کنند، در قصرهای پادشاهان هستند. ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا پیامبری را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است. ۲۷ زیرا این است آنکه درباره‌ی وی مکتوب است:

'اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد.'*

۲۸ زیرا که شما را می‌گویم، از اولاد زنان پیامبری بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در پادشاهی خدا کوچکتر است، از وی بزرگتر است.» ۲۹ و تمام قوم و خراجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند، زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند. ۳۰ لیکن فریسیان و فُقها اراده خدا را از خود رد نمودند، زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.

۳۱ آنگاه خداوند گفت: «مردمان این نسل را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟ ۳۲ کودکانی را می‌مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدا زده می‌گویند: 'برای شما نواختیم، رقص نکردید و نوحه‌گری کردیم، گریه ننمودید.' ۳۳ زیرا که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گوید: 'دیو دارد.' ۳۴ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گوید: 'اینک مردی است پرخور و بادپرست و دوست خراجگیران و گناهکاران.' ۳۵ اما حکمت از تمامی فرزندان خود به ثبوت می‌رسد.

بخشیده شدن یک زن گناهکار

۳۶ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد. پس عیسی به خانه فریسی درآمده بنشست. ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است، شیشه‌ای از عطر آورده، ۳۸ در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود. و پایهای وی را بوسیده بر آنها روغن معطر مالید.

۳۹ چون آن فریسی که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی

رفته بودند،^۳ و یونا همسر خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.

مَثَل بزرگ

(متی ۲۳: ۱-۲۳؛ مرقس ۴: ۱-۲۰)

۴ و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند عیسی مَثَلی آورده، گفت که: «بزرگری برای تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت، بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.^۱ و پاره‌ای بر سنگلاخ افتاده چون روید، از آن جهت که رطوبتی نداشت، خشک گردید.^۲ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده، آن را خفه نمود.^۳ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، روید و صد چندان ثمر آورد.» عیسی چون این بگفت، ندا در داد «هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

۹ پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند که «معنی این مَثَل چیست؟»^{۱۰} گفت: «شما را دانستن اسرار پادشاهی خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مَثَلها، تا نگاه کرده، نبینند

و شنیده، درک نکنند.^{۱۱}

۱۱ اما مَثَل این است که تخم کلام خداست.^{۱۲} و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، پی‌درنگ ابلیس آمده کلام را از دل‌های ایشان می‌رباید، مبدا ایمان آورده نجات یابند.^{۱۳} و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند، آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند. پس تا مدتی ایمان می‌دارند و در وقت آزمایش، از ایمان می‌افتند.^{۱۴} اما آنچه در خارها افتاد، اشخاصی می‌باشند که چون شنوند، می‌روند و اندیشه‌های روزگار

بودی، بدون شک دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.^{۱۵} عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون، چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد، بگو.»^{۱۶} گفت: «طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.^{۱۷} چون چیزی نداشتند که پس دهند هر دو را بخشید. بگو کدامیک از آن دو او را زیادت‌ر محبت خواهد نمود.»^{۱۸} شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادت‌ر بخشید.» عیسی به وی گفت: «نیکو گفتی.»^{۱۹} پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را می‌بینی؟ به خانه تو آمدم آب برای پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.^{۲۰} مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم، از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.^{۲۱} سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.^{۲۲} از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است بخشیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه بخشش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.»^{۲۳} پس به آن زن گفت: «گناهان تو بخشیده شد.»^{۲۴} و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که «این کیست که گناهان را هم می‌بخشد.»^{۲۵} پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است، به سلامتی روانه شو.»

زنان از عیسی پیروی می‌کنند

و بعد از آن واقع شد که عیسی در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به پادشاهی خدا مژده می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.^۱ و زنانی چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجذولیه که از او هفت دیو بیرون

بیدار کرده، گفتند: «ای استاد، ای استاد، هلاک می‌شویم!» پس عیسی برخاسته بر باد و امواج خروشان نهیب زد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.^{۲۵} پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجا است؟» ایشان ترسان و متعجب شده با یکدیگر می‌گفتند که «این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.»

عیسی دیوزده‌ای را شفا می‌دهد

(متی ۸: ۲۸-۳۴)

^{۲۶} و به زمین جَدَریان که مقابل جلیل است، رسیدند.^{۲۷} عیسی چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نبوشیدی و در خانه نماندی، بلکه در قبرها زندگی می‌کردی، به وی برخورد.^{۲۸} چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به صدای بلند گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی! مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.»^{۲۹} زیرا که عیسی روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هرچند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را پاره می‌کرد و دیو او را به صحرا می‌راند.^{۳۰} عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لِیْوَن.»^{*} زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.^{۳۱} و از عیسی خواهش کردند که ایشان را نفرماید که به دنیای مردگان روند.

^{۳۲} و در آن نزدیکی گله‌گراز بسیاری بودند که در کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که به ایشان اجازه دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازه داد.^{۳۳} ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان

و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند.^{۱۵} اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت، کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند.^{۱۶} و هیچ کس چراغ را فروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند، بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل شود، روشنی را ببیند.^{۱۷} زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و آشکار نشود.^{۱۸} پس دقت کنید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد، به او داده خواهد شد و از آنکه ندارد، آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.

مادر و برادران عیسی

(متی ۱۲: ۴۶-۵۰؛ مَرْقُس ۳: ۳۱-۳۵)

^{۱۹} و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.^{۲۰} پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند.»^{۲۱} در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می‌آورند.»

عیسی طوفان را آرام می‌کند

(متی ۸: ۲۳-۲۷؛ مَرْقُس ۴: ۳۶-۴۱)

^{۲۲} روزی از روزها او با شاگردان خود به قایق سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس قایق را حرکت دادند.^{۲۳} و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به حدی که قایق از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند.^{۲۴} پس نزد او آمده او را

* ۳۰.۸ واحدی در لشکر روم متشکل از پنج الی شش هزار سرباز.

گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه کشیده خفه شدند.^{۴۴} چون گرازبانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.

^{۴۵} پس مردم بیرون آمدند تا آن واقعه را ببینند. چون نزد عیسی رسیدند و آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.^{۴۶} و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.^{۴۷} پس تمام خلق مرز و بوم جذریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا ترسی شدید بر ایشان چیره شده بود. پس او به قایق سوار شده مراجعت نمود.^{۴۸} اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:^{۴۹} «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است، حکایت کن.» پس او رفته در تمام شهر از آنچه عیسی به او نموده بود، موعظه کرد.

شفا ی یک زن و دختر یائرس

(متی ۹: ۱۸-۲۶؛ مرقس ۵: ۲۲-۴۳)

^{۴۰} و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا تمامی مردم چشم به راه او می‌داشتند.^{۴۱} که ناگاه مردی یائرس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.^{۴۲} زیرا که او را دختر یگانه‌ای نزدیک به دوازده ساله بود که در حال مرگ بود. عیسی چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

^{۴۳} ناگاه زنی که مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود و تمام دارایی خود را صرف طبیبان نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد،^{۴۴} از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که بی‌درنگ جریان خونسش ایستاد.^{۴۵} پس عیسی گفت: «کیست

که مرا لمس نمود؟» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقاییش گفتند: «ای استاد، مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند 'کیست که مرا لمس نمود؟'»^{۴۶} عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوّی از من بیرون شد.»^{۴۷} چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه در دم شفا یافت.^{۴۸} عیسی وی را گفت: «ای دختر، خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

^{۴۹} و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مُرد، دیگر استاد را زحمت مده.»^{۵۰} چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.»^{۵۱} و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچ‌کس را نگذاشت که به درون آید.^{۵۲} و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، عیسی گفت: «گریان مباشید، نمرده، بلکه خوابیده است.»^{۵۳} از روی مسخرگی به او خندیدند چونکه می‌دانستند که مرده است.^{۵۴} پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت: «ای دختر، برخیز.»^{۵۵} و روح او برگشت و در دم برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.^{۵۶} و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.

فرستادن دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۹-۱۵؛ مرقس ۶: ۸)

پس عیسی دوازده شاگرد خود را خواسته، به ایشان قوّت و قدرت بر تمامی دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.^۲ و ایشان را فرستاد تا به پادشاهی

به ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست، مگر برویم و برای تمامی این گروه غذا بخریم.»^{۱۴} زیرا نزدیک به پنج هزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.^{۱۵} ایشان چنین کرده همه را نشاندند.^{۱۶} پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.^{۱۷} پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۱۳-۱۷؛ مرقس ۸: ۲۷-۲۹)

^{۱۸} و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟»^{۱۹} در جواب گفتند: «یحیی تعمید دهنده و بعضی ایلیا و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین زنده شده است.»^{۲۰} به ایشان گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

عیسی از مرگ خود صحبت می‌کند

^{۲۱} پس ایشان را با تأکید قدغن فرمود که هیچ‌کس را از این اطلاع مدهید.^{۲۲} و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کاهنان و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»

^{۲۳} پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا پیروی کند.»^{۲۴} زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد، آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را برای من فدا کرد، آن

خدا موعظه کنند و مریضان را تندرستی بخشند.^{۲۵} و به ایشان گفت: «هیچ چیز برای راه برمدارید؛ نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو لباس.»^{۲۶} و به هر خانه‌ای که داخل شوید، همان‌جا بمانید تا از آن مکان روانه شوید.^{۲۷} و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.^{۲۸} پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و مژده می‌دادند و در هر جا تندرستی می‌بخشیدند.

مرگ یحیی تعمید دهنده

^{۲۹} اما هیروдіس تیتارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید، مضطرب شد. زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،^{۳۰} و بعضی که ایلیا ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین زنده شده است.^{۳۱} اما هیروдіس گفت «سر یحیی را از تنش من جدا کردم، ولی این کیست که درباره‌ او چنین خبر می‌شنوم» و خواستار ملاقات وی می‌بود.

معجزه پنج نان و دو ماهی

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱؛ مرقس ۶: ۳۲-۴۴؛ یوحنا ۶: ۵)

^{۳۲} و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند به او باز گفتند. پس ایشان را برداشته به مکانی دورافتاده نزدیک شهری که بیت‌صیدا نام داشت، به خلوت رفت.^{۳۳} اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از پادشاهی خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت، تندرستی می‌بخشید.

^{۳۴} و چون روز رو به تاریکی گذاشت، آن دوازده نزد وی آمده گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته، جا و خوراک برای خود پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.»^{۳۵} عیسی

شفای پسر دیوزده

(متی ۱۷: ۱۴-۱۸ و ۲۲ و ۲۳؛

مَرْقُس ۹: ۱۴-۲۷ و ۳۰-۳۲)

۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ای استاد، به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی. زیرا یگانه من است. ۳۹ که ناگاه روحی او را می‌گیرد و پسر در دم نعره می‌زند و کف کرده به تشنج می‌افتد و روح او را خرد کرده به دشواری رها می‌کند. ۴۰ و از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند، نتوانستند.»

۴۱ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم؟ پسر خود را اینجا بیاور.» ۴۲ و چون او می‌آمد، دیو او را بر زمین زده به تشنج انداخت. اما عیسی بر آن روح خبیث نهیب زده، طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۴۳ و همه از بزرگی خدا متحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند، به شاگردان خود گفت: ۴۴ «این سخنان را در گوشه‌های خود فرا گیرید، زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۴۵ ولی آنها این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از عیسی پیرسند.

چه کسی بزرگ است؟

(متی ۱۸: ۱-۵)

۴۶ و در میان ایشان بحثی در گرفت که کدام‌یک از ما بزرگتر است. ۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپا داشت. ۴۸ و به ایشان گفت: «هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا

را نجات خواهد داد. ۴۹ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و جان خود را بر باد دهد یا آن را زین رساند. ۵۰ زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدس آید، از او عار خواهد داشت. ۵۱ لیکن به راستی به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند، مژده موت را نخواهند چشید.»

تبدیل سیمای عیسی

(متی ۱۷: ۱-۸؛ مَرْقُس ۹: ۲-۸)

۲۸ و از این کلام نزدیک به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند. ۲۹ و چون دعا می‌کرد، شکل چهره او تغییر کرد و لباس او سفید و درخشان شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و ایلیا با وی ملاقات کردند. ۳۱ و به شکل پرجلال ظاهر شده درباره مرگ او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می‌کردند.

۳۲ اما پطرس و رفقاییش را خواب در ریود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدا می‌شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم؛ یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای ایلیا.» زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت. ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حبیب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این صدا رسید، عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند، هیچ‌کس را در آن روزها خبر ندادند.

کسی دیگر گفت: «ای خداوند، تو را پیروی می‌کنم، لیکن اول اجازه بده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.»^{۶۲} عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته پادشاهی خدا نمی‌باشد.»

فرستادن هفتاد نفر از شاگردان

(متی ۱۱: ۲۳-۲۵ و ۲۷-۲۸، متی ۱۳: ۱۶ و ۱۷)

۱۰ • و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت‌جفت پیش روی خود به هر شهری و جایی که خود فکر رفتن به آن داشت، فرستاد.^۲ پس به ایشان گفت: «محصول بسیار است و عمه کم. پس از صاحب محصول درخواست کنید تا عمله‌ها برای محصول خود بفرستد.^۳ بروید، اینک من شما را چون بزه‌ها در میان گرگان می‌فرستم.^۴ و کیسه و توشه‌دان و کفشها با خود برمدارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید،^۵ و در هر خانه‌ای که داخل شوید، اول گویند: 'سلام بر این خانه باد.'^۶ پس هرگاه پسر سلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد و گرنه به سوی شما برگشت کند.^۷ و در آن خانه توقف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور سزاوار مزد خود است و از خانه به خانه نقل مکنید.^۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند، بخورید.^۹ و مریضان آنجا را شفا دهید و به ایشان گویند: 'پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.'^{۱۰} لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگویند: 'حتی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما می‌افشانیم. لیکن این را بدانید که پادشاهی خدا

پذیرفته باشد. زیرا هر که از تمامی شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

^۹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.»^{۵۰} عیسی به او گفت: «او را مانع نشوید. زیرا هر که ضد شما نیست، با شماست.»

دهکده‌ای سامری عیسی را رد می‌کند

^{۵۱} و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد روی خود را با عزیِ راسخ به سوی اورشلیم نهاد.^{۵۲} پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به شهری از شهرهای سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.^{۵۳} اما او را جای ندادند، از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود.^{۵۴} و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند، آیا می‌خواهی بگوئیم که آتش از آسمان باریده اینها را فرو گیرد، چنانکه ایلیا نیز کرد؟^{۵۵} آنگاه عیسی روی گردانیده به ایشان گفت: «نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید.^{۵۶} زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد، بلکه تا نجات دهد.» پس به دهکده‌ای دیگر رفتند.

^{۵۷} و هنگامی که ایشان می‌رفتند، در طول راه شخصی به او گفت: «ای خداوند، هر جا روی، تو را پیروی کنم.»^{۵۸} عیسی به وی گفت: «روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»^{۵۹} و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «ای خداوند، اول مرا اجازه بده تا بروم پدر خود را دفن کنم.»^{۶۰} عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان، مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به پادشاهی خدا موعظه کن.»^{۶۱} و

به من سپرده است. و هیچ کس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او آشکار سازد.»^{۲۳} و در خلوت به شاگردان خود برگشته گفت: «خوشا به حال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.»^{۲۴} زیرا به شما می‌گویم، چه بسیار انبیا و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

مثل سامری نیکو

متی ۲۲:۳۴-۴۰؛ مرقس ۱۲:۲۸-۳۱

^{۲۵} ناگاه یکی از علمای مذهبی برخاسته از وی امتحان به وی گفت: «ای استاد، چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟»^{۲۶} به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟»^{۲۷} جواب داده، گفت: «اینکه 'خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما' * و 'همسایه خود را مثل نفس خود.' *»^{۲۸} عیسی گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.»^{۲۹} لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «ولی همسایه من کیست؟»^{۳۰} عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم‌مرده واگذارده برفتند.»^{۳۱} اتفاقاً کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید، از کناره دیگر رفت.^{۳۲} همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگاه کرده از کناره دیگر برفت.^{۳۳} «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزد وی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.»^{۳۴} پس

به شما نزدیک شده است.^{۱۲} و به شما می‌گویم که حالت سُدوم در آن روز، از حالت آن شهر آسانتر خواهد بود.

^{۱۳} وای بر تو، ای خورزین! وای بر تو، ای بیت‌صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می‌شد، بدون شک مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند.^{۱۴} لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.^{۱۵} و تو، ای گفّرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به هاویه* سرنگون خواهی شد.

^{۱۶} آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد، مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد، فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

^{۱۷} پس آن هفتاد نفر با شادی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند.»^{۱۸} به ایشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد.^{۱۹} اینک شما را قوت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.^{۲۰} ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند، بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان نوشته شده است.»

^{۲۱} در همان وقت عیسی در روح شادمان گشته گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان آشکار ساختی. بلی، ای پدر، چونکه همچنین منظور نظر تو افتاد.»^{۲۲} و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه چیز را پدر

۲ به ایشان گفت: «هرگاه دعا کنید، گویند:

'ای پدر ما که در آسمانی،

نام تو مقدس باد.

پادشاهی تو بیاید.

ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است،

در زمین نیز کرده شود.

۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.

۴ و گناهان ما را ببخش،

زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می‌بخشیم.

و ما را در آزمایش میاور،

بلکه ما را از شریر رهایی بده.»

۵ و به ایشان گفت: «کیست از شما که دوستی

داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگوید: 'ای

دوست، سه قرص نان به من قرض ده،^۶ چونکه یکی از

دوستان من از سفر برگشته و چیزی ندارم که پیش او

گذارم.^۷ پس او از درون در جواب گوید: 'مرا زحمت

مده، زیرا که الان در بسته است و بچه‌های من در

رختخواب با من خوابیده‌اند. نمی‌توانم برخاست تا به

تو دهم.'^۸ به شما می‌گویم، هرچند به سبب دوستی

برنخیزد تا به او دهد، لیکن به سبب سماجت او خواهد

برخاست و هر آنچه نیاز دارد، به او خواهد داد.

۹ «و من به شما می‌گویم، بخواهید که به شما

داده خواهد شد. بجویند که خواهید یافت. بگویند که

برای شما باز کرده خواهد شد.^{۱۰} زیرا هر که خواهد،

یابد و هر که بجویند، خواهد یافت و هر که کوبد،

برای او باز کرده خواهد شد.^{۱۱} و کیست از شما که

پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی به او دهد یا

اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی، ماری به او بخشد،

^{۱۲} یا اگر تخم مرغی بخواهد، عقری به او عطا کند.

^{۱۳} پس اگر شما با آنکه شریر هستید، می‌دانید چیزهای

پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را

بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای

رسانید و خدمت او کرد.^{۳۵} صبحگاهان چون روانه

می‌شد، دو دینار در آورده به سرایدار داد و به او گفت:

'این شخص را پرستاری کن و آنچه بیش از این خرج

کنی، در حین مراجعت به تو دهم.'^{۳۶}

۳۶ «پس به نظر تو کدام‌یک از این سه نفر

همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟»

۳۷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را

گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

مریم و مارتا

۳۸ و هنگامی که می‌رفتند، عیسی وارد شهری

شد و زنی که مارتا نام داشت، او را به خانه خود

پذیرفت.^{۳۹} و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای

عیسی نشسته کلام او را می‌شنید.^{۴۰} اما مارتا به سبب

زیاد بودن خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده،

گفت: «ای خداوند، آیا تو را بآئی نیست که خواهرم

مرا واگذارده که تنها خدمت کنم؟ او را بفرما تا مرا یاری

کند.»^{۴۱} عیسی در جواب وی گفت: «ای مارتا، ای

مارتا، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری.

^{۴۲} لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب

را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

درباره دعا

(متی ۹: ۶-۱۳)

و هنگامی که عیسی در جایی دعا می‌کرد،

چون تمام کرد، یکی از شاگردانش به وی

گفت: «ای خداوند، دعا کردن را به ما تعلیم بده،

چنانکه یحیی شاگردان خود را یاد داد.»

آمد، برمی‌گردم.^{۲۵} پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و تزیین یافته می‌بیند.^{۲۶} آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر شریتر از خود برداشته، داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از او ائلس بدتر می‌شود.»

^{۲۷} چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به صدای بلند او را گفت: «خوشا به حال آن زحیمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که به تو شیر داد.»^{۲۸} لیکن او گفت: «بلکه خوشا به حال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را نگاه می‌دارند.»

نشانه یونس

(متی ۱۲: ۴۲-۳۹)

^{۲۹} و هنگامی که مردم اطراف او بیشتر جمع می‌شدند، سخن گفتن آغاز کرد که «اینان فرقه‌ای شیریند که نشانه‌ای طلب می‌کنند و نشانه‌ای به ایشان عطا نخواهد شد، جز نشانه یونس پیامبر.^{۳۰} زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا نشانه شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود.^{۳۱} ملکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد. زیرا که از آن سوی زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.^{۳۲} مردم نینوا در روز داوری با این نسل برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد. زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.

چراغ بدن

(متی ۲۲: ۶ و ۲۳)

^{۳۳} و هیچ‌کس چراغی نمی‌افروزد تا آن را پنهان کند و یا زیر پیمانه‌ای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود، روشنی را ببیند.^{۳۴} چراغ بدن چشم

نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیاده‌تر پدر آسمانی شما روح‌القدس را خواهد داد به هر که از او بخواهد.»

عیسی و یعلزبول

(متی ۱۲: ۲۲ و ۲۹-۲۴ و ۴۳-۴۵، مرقس ۳: ۲۳-۲۷)

^{۱۴} عیسی دیوی را که لال بود، بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، لال گویا گردید و مردم تعجب نمودند.^{۱۵} لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری یعلزبول رئیس دیوها بیرون می‌کند.»^{۱۶} و دیگران از روی امتحان نشانه‌ای آسمانی از او طلب نمودند.^{۱۷} پس او خیالات ایشان را درک کرده به ایشان گفت: «هر مملکتی که به ضد خود تقسیم شود، تباہ گردد و خانه‌ای که بر خانه تقسیم شود، منهدم گردد.^{۱۸} پس شیطان نیز اگر به ضد خود تقسیم شود، سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویند که من به یاری یعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم.^{۱۹} پس اگر من دیوها را به وسیله یعلزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وسیله که آنها را بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.^{۲۰} لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، بدون شک پادشاهی خدا ناگهان بر شما آمده است.

^{۲۱} وقتی که مرد زورمند سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد.^{۲۲} اما چون شخصی زورمندتر از او آید، بر او غالب شده همه اسلحه او را که به آن اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند.^{۲۳} کسی که با من نیست، به ضد من است و آنکه با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.

^{۲۴} چون روح پلید از انسان بیرون آید، به مکانهای بی‌آب در جستجوی آرامی گردش می‌کند و چون نیافت می‌گوید: 'به خانه خود که از آن بیرون

کشتند.^{۴۸} پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید.^{۴۹} از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که 'به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد،'^{۵۰} تا انتقام خون تمامی انبیا که از ابتدای عالم ریخته شد، از این نسل گرفته شود.^{۵۱} از خون هابیل تا خون زکریا که در میان قربانگاه و معبد کشته شد. بلی، به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.^{۵۲} وای بر شما ای علمای دینی! زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل‌شوندگان را هم مانع می‌شوید.^{۵۳} و چون او این سخنان را به ایشان می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او به شدت درگیر شدند و در مطالب بسیار سؤالها از او می‌کردند.^{۵۴} و در کمین او می‌بودند تا نکته‌ای از زبان او گرفته بر او اتهام زنند.

از خمیرمایه فریسیان دوری کنید

(متی ۲۶:۱۰-۳۳)

۱۲ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به گونه‌ای که یکدیگر را لگدمال می‌کردند، عیسی به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد: «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است، احتیاط کنید. ^۱ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه چیزی پنهان که معلوم نگردد. ^۲ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنائی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید، بر پشت بامها ندا شود. ^۳ لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم: از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید. ^۴ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید ترسید؛ از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیاندازد. بلی، به

است، پس مادامی که چشم تو سالم است، تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بود.^۵ پس دقت کن مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد.^۶ بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد، همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تو را روشنایی می‌دهد.»

وای بر فریسیان و کاتبان

^۷ و هنگامی که سخن می‌گفت، یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او شام بخورد. پس داخل شده بنشست.^۸ اما فریسی چون دید که پیش از شام دست نشست، تعجب نمود.^۹ خداوند وی را گفت: «همانا شما ای فریسیان، بیرون پیاله و بشقاب را تمیز می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خبث است.^{۱۰} ای احمقان، آیا او که بیرون را آفرید، درون را نیز نیافرید؟^{۱۱} بلکه از آنچه در درون است، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما پاک خواهد گشت. ^{۱۲} وای بر شما ای فریسیان که دهیک از نعناع و شوید و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید، اینها را می‌باید به جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.^{۱۳} وای بر شما ای فریسیان که بهترین جاها را در کنیسه‌ها و سلام در بازارها را دوست می‌دارید. ^{۱۴} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»

^{۱۵} آنگاه یکی از علمای مذهبی جواب داده گفت: «ای معلم، به این سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟» گفت «وای بر شما نیز، ای علمای مذهبی! زیرا که بارهای سنگین را بر مردم می‌نهد و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذاردید.^{۱۷} وای بر شما! زیرا که مقبره‌های انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را

جمع خواهم کرد.^{۱۹} و نفس خود را خواهم گفت که: ای جان، اموال فراوان اندوخته شده برای چندین سال داری. اکنون آرام بگیر و به خوردن و نوشیدن و شادی پرداز.^{۲۰} خدا وی را گفت: 'ای احمق، در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟'^{۲۱} همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.

^{۲۲} پس به شاگردان خود گفت: 'از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید برای جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید.'^{۲۳} جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.^{۲۴} کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه محصول و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟^{۲۵} و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی* بر قامت خود افزایش دهد.^{۲۶} پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید، چرا برای بقیه می‌اندیشید.^{۲۷} سوسنهای چمن را نگاه کنید چگونه نمو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها آراسته نبود.^{۲۸} پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را، ای سست ایمانان! ^{۲۹} پس شما خواستار آن مباحثید که چه بخورید یا چه بپاشید و مضطرب مشوید.^{۳۰} زیرا که ملت‌های جهان، همه این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید.^{۳۱} بلکه پادشاهی خدا را طلب کنید که تمامی این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.

شما می‌گویم، از او بترسید.^۶ آیا پنج گنجشک به دو قران* فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود؟^۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس نترسید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.

^۸ «لیکن به شما می‌گویم، هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.^۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.^{۱۰} و هر که سخنی به ضد پسر انسان گوید، بخشیده شود. اما هر که به روح القدس کفر گوید، بخشیده نخواهد شد.^{۱۱} و چون شما را در کنیسه‌ها و به نزد بزرگان و حاکمان بزنند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع دلیل آورید یا چه بگویید.^{۱۲} زیرا که در همان لحظه روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

مَثَل ثروتمند نادان

^{۱۳} و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.»^{۱۴} عیسی به وی گفت: «ای مرد، که مرا بر شما داور یا تقسیم کننده قرار داده است؟»^{۱۵} پس به ایشان گفت: «زنهار از طمع بپرهیزید، زیرا اگر چه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»

^{۱۶} و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتمند را از املاکش محصول زیاد پیدا شد.^{۱۷} پس با خود اندیشیده، گفت: 'چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.'^{۱۸} پس گفت: 'چنین می‌کنم: انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را

* ۶.۱۲ در متن اصلی یونانی 'آسریون' آمده است کوچکترین واحد پول و کم‌بهارترین سکه رایج آن زمان بود. * ۲۵.۱۲ در متن اصلی یونانی 'پیکوس' آمده است که معادل ۴۵ سانتی‌متر می‌باشد.

گوید، آمدن آقام به طول می‌انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگزاری شروع کند،^{۴۶} بدون شک مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دو پاره کرده، او را در میان خیانتکاران قرار دهد.
^{۴۷} «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا ساخت تا به اراده او عمل نماید، شلاق بسیار خواهد خورد.»^{۴۸} اما آنکه نادانسته کارهای شایسته کند، شلاق کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیاده‌تر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند، از او بازخواست زیاده‌تر خواهند کرد.

هشدار دربارهٔ اختلافات و جدایی‌ها

(متی ۱۰:۳۴-۳۶)

^{۴۹} من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر الان در گرفته است.^{۵۰} اما مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن به سر آید.^{۵۱} آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نه، بلکه به شما می‌گویم جدایی را.^{۵۲} زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد؛^{۵۳} پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و مادرشوهر از عروس و عروس از مادرشوهر جدایی خواهند نمود.»

اخطار دربارهٔ بحرانهای آینده

^{۵۴} آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بی‌تأمل می‌گویید: 'باران می‌آید.' و چنین می‌شود.^{۵۵} و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید: 'گرما خواهد شد.' و می‌شود.^{۵۶} ای ریاکاران! می‌توانید وضعیت زمین و آسمان را

^{۳۲} ترسان مباشید ای گلهٔ کوچک، زیرا که خشنودی پدر شما است که پادشاهی را به شما عطا فرماید.^{۳۳} آنچه دارید، بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباه نسازد.^{۳۴} زیرا جایی که گنج شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.

آمادگی برای بازگشت مسیح

(متی ۱:۲۵-۱۳؛ مرقس ۱۳:۳۳-۳۷)

^{۳۵} کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته نگاه دارید.^{۳۶} و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او باز کنند.^{۳۷} خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. به راستی به شما می‌گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.^{۳۸} و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیدار و ایشان را چنین یابد، خوشا به حال آن غلامان.^{۳۹} اما این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه لحظه می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند.^{۴۰} پس شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید، پسر انسان می‌آید.»

^{۴۱} پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی، یا برای همه.»^{۴۲} خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او، او را بر سایر خادمان خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.^{۴۳} خوشا به حال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.^{۴۴} به راستی به شما می‌گویم که او را بر همه دارایی خود خواهد گماشت.^{۴۵} لیکن اگر آن غلام در خاطر خود

شفای زن بیمار

۱۰ و روز سبت عیسی در یکی از کنیسه‌ها تعلیم می‌داد. ۱۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف می‌داشت و خم شده به هیچوجه نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود. ۱۲ چون عیسی او را دید، وی را خوانده گفت: «ای زن، از ضعف خود خلاص شو.» ۱۳ و دست‌های خود را بر وی گذارد که همان لحظه راست شده، خدا را سپاس گفت. ۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم برگشته گفت: «شش روز است که باید کار کنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»

۱۵ خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار! آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی‌برد تا سیرابش کند؟ ۱۶ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی‌بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟» ۱۷ و چون این را بگفت، همهٔ مخالفان او خجل گردیدند و تمامی آن گروه شاد شدند، به سبب همه کارهای بزرگ که توسط او انجام می‌شد.

مَثَل دانهٔ خردل و مَثَل خمیرمایه

(مَرُفُس ۳۰:۴-۳۲)

۱۸ پس گفت: «پادشاهی خدا چه چیز را می‌ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم؟ ۱۹ دانهٔ خردل را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، به حدی که مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.»

تشخیص دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟
۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟

۵۸ و هنگامی که با شاکای خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او رهایی یابی مبدا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به افسر سپارد و افسر تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می‌گویم تا قرآن* آخر را پس ندی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

یا توبه کنید و یا هلاک شوید

۱۳ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلایی خبر دادند که پیلاتس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلایی گناهکارتر بودند از سایر ساکنان جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نه، بلکه به شما می‌گویم: اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سیلوآم بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از تمامی مردمان ساکن اورشلیم، خطاکارتر بودند؟ ۵ به هیچوجه، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.»

۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاکستان خود کاشت و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت: 'اینک سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم. آن را بپُر. چرا زمین را نیز هدر دهد؟' ۸ باغبان در جواب وی گفت: 'ای آقا، امسال هم آن را مهلت بده تا دورش را کنده کود بریزم؛ ۹ پس اگر ثمر آورد که هیچ؛ و گرنه بعد از آن، آن را بپُر.'»

* ۵۹.۱۲ در زبان اصلی یونانی 'لپتون' آمده است که سکه‌ای مسی با ارزشی ناچیز بود.

غم عیسی برای اورشلیم

(متی ۲۳: ۳۷-۳۹)

۳۱ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو، زیرا که هیروдіس می خواهد تو را به قتل رساند.»
 ۳۲ ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گوید: 'اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می کنم و مریضان را تندرستی می بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد.'
 ۳۳ لیکن می باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم گشته شود.»^{۳۴} ای اورشلیم، ای اورشلیم، که قاتل انبیا و سنگسار کننده رسولان خود هستی، چند دفعه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می گیرد و نخواستید.^{۳۵} اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته می شود و به شما می گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گوید: 'مبارک است او که به نام خداوند می آید.'*

شفای مردی در روز سبت

۱۴ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از سران فریسیان برای غذا خوردن وارد شد و ایشان مراقب او می بودند،^۲ و اینک شخصی که بدنش آب آورده بود، پیش او بود.^۳ آنگاه عیسی برگشته علمای مذهبی و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟»^۴ ایشان ساکت

۲۰ باز گفت: «برای پادشاهی خدا چه مَثَل آورم؟
 ۲۱ خمیرمایه ای را می ماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمر شد.»

در تنگ

۲۲ عیسی در شهرها و دهات گشته، تعلیم می داد و به سوی اورشلیم سفر می کرد،^{۲۳} که شخصی به وی گفت: «ای خداوند، آیا کم هستند که نجات یابند؟»
 او به ایشان گفت: «جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می گویم: بسیاری خواستار دخول خواهند بود و نخواهند توانست.
 ۲۵ بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوید: 'ای خداوند، ای خداوند، برای ما باز کن.' آنگاه وی در جواب خواهد گفت: 'شما را نمی شناسم که از کجا هستید.'^{۲۶} در آن وقت خواهید گفت که 'در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی.'^{۲۷} باز خواهد گفت، به شما می گویم که: 'شما را نمی شناسم، از کجا هستید؟ ای همه بدکاران! از من دور شوید.'^{۲۸} در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی انبیا را در پادشاهی خدا ببیند و خود را بیرون افکنده یابید.^{۲۹} و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در پادشاهی خدا خواهند نشست.^{۳۰} و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.^۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟»^۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

مثل جشن عروسی

^۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه بهترین جاهای مجلس را اختیار می کردند. پس به ایشان گفت: ^۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در بالای مجلس نشین، مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. ^۹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود بیاید و تو را گوید: 'این کس را جای بده' و تو با خجالت بروی و در پایین مجلس نشینی. ^{۱۰} بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبان آید به تو گوید: 'ای دوست، جای بالاتر بنشین.' آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. ^{۱۱} زیرا هر که خود را بزرگ سازد، ذلیل گردد و هر که خود را فروتن کند، سرافراز گردد.» ^{۱۲} پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود، نیز گفت: «وقتی که مهمانی یا شام دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت مکن، مبدا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ^{۱۳} بلکه چون مهمانی کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن. ^{۱۴} که خجسته خواهی بود. زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.»

^{۱۵} آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «خوشا به حال کسی که در پادشاهی خدا غذا خورد.» ^{۱۶} به وی گفت: «شخصی مهمانی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ^{۱۷} پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید،

بهای شاگردی

^{۲۵} و هنگامی که جمعی زیاد همراه او می رفتند، روی گردانیده به ایشان گفت: ^{۲۶} «اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود. ^{۲۷} و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.

^{۲۸} «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول نشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ ^{۲۹} که مبدا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که ببند تمسخرکنان گوید: ^{۳۰} 'این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند.' ^{۳۱} یا کدام پادشاه است که برای مقابله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تأمل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت

جاروب نکند و به دقت جستجو ننماید تا آن را بیابد؟^۹ و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده می‌گوید: 'با من شادی کنید، زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام.'^{۱۰} همچنین به شما می‌گویم: شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.»

مثال پسر گمشده

^{۱۱} باز گفت: «شخصی را دو پسر بود. ^{۱۲} روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: 'ای پدر، سهم اموالی که باید به من رسد، به من بده.' پس او دارایی خود را بر این دو تقسیم کرد. ^{۱۳} و چندی نگذشت که آن پسر کوچکتر آنچه داشت جمع کرده، به مملکتی بسیار دور کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. ^{۱۴} و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار به وقوع پیوست و او به محتاج شدن شروع کرد. ^{۱۵} پس رفته خود را به یکی از اهل آن مملکت پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. ^{۱۶} و پسر آرزو می‌داشت که شکم خود را از خوراکي که خوکان می‌خوردند، سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی‌داد.

^{۱۷} «آخر به خود آمده، گفت: 'چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم. ^{۱۸} برخاسته نزد پدر خود می‌روم و به او خواهم گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، ^{۱۹} و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.'^{۲۰}

^{۲۰} بی‌درنگ برخاسته به سوی پدر خود روانه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده،

مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟ ^{۲۲} و گرنه چون او هنوز دور است، ایچی‌ای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

^{۲۳} «پس همچنین هر یکی از شما که تمام دارایی خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود. ^{۲۴} «نمک نیکو است، ولی هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ^{۲۵} نه برای زمین مصرفی دارد و نه همچون کود، بلکه بی‌رونی می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد، بشنود.»

مثل گوسفند گمشده

(متی ۱۸: ۱۲-۱۴)

۱۵ و چون همه خراجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند، ^۲ فریسیان و کاتبان، غرغرکنان می‌گفتند: «این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.» ^۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت: ^۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ ^۵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد، ^۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و به ایشان می‌گوید: 'با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام.'^۷ به شما می‌گویم که به همین شکل خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکار، بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

مثال سکه گمشده

^۸ یا کدام زن است که ده درهم* داشته باشد، هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را

* ۸.۱۵ در زبان اصلی یونانی 'دراخما' که ارزشی برابر با دستمزد یک روز یک کارگر داشت.

مثل مباشر خائن

۱۶ و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولتمند را مباشری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد. ^۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت: 'این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده، زیرا ممکن نیست که بعد از این کار نظارت کنی.' ^۳ مباشر با خود گفت: 'چه کنم؟ زیرا مولایم کار نظارت را از من می‌گیرد. طاقت زمین کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم. ^۴ دانستم چه کنم تا وقتی که از کار نظارت عزل شوم، مردم مرا به خانه خود بپذیرند.' ^۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را خواسته، به یکی گفت: 'آقایم از تو چند طلب دارد؟' ^۶ گفت: 'صد حلب روغن.' به او گفت: 'قبض خود را بگیر و نشسته پنجاه حلب سریع بنویس. ^۷ باز دیگری را گفت: 'از تو چقدر طلب دارد؟' گفت: 'صد خروار* گندم. وی را گفت: 'قبض خود را بگیر و هشتاد بنویس.' ^۸

^۸ «پس آقایش، مباشر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا پسران این جهان در نسل خویش از پسران نور عاقلتر هستند. ^۹ و من شما را می‌گویم، دوستان از مال این دنیای فاسد برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید، شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند. ^{۱۰} آنکه در اندک امین باشد، در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در کم خائن بود، در زیاد هم خائن باشد. ^{۱۱} و هرگاه در مال نا به حق امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟ ^{۱۲} و اگر در مال دیگری

بوسید. ^{۲۱} پسر وی را گفت: 'ای پدر، به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.' ^{۲۲} لیکن پدر به غلامان خود گفت: 'لباس بهترین را از خانه آورده به او بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، ^{۲۳} و گوساله چاق را آورده سر ببرید تا بخوریم و شادی نماییم. ^{۲۴} زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد.' پس به شادی کردن شروع نمودند.

^{۲۵} اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید. ^{۲۶} پس یکی از نوکران خود را خوانده پرسید: 'این چیست؟' ^{۲۷} به وی عرض کرد: 'برادرت آمده و پدرت گوساله چاق را ذبح کرده است، زیرا که او را تندرست بازیافت.' ^{۲۸} ولی او خشم نموده نخواست به خانه وارد شود تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود. ^{۲۹} اما او در جواب پدر خود گفت: 'اینک سالها است که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از فرمان تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم. ^{۳۰} لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله چاق را سر بریدی.' ^{۳۱} پدر وی را گفت: 'ای فرزند، تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است. ^{۳۲} ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد، زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.'»

* ۷.۱۶ در متن اصلی یونانی 'کوروس' آمده است که معادل سی و پنج هزار لیتر است.

در کنارش دید. ^{۲۴} آنگاه به صدای بلند گفت: 'ای پدر من ابراهیم! بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این آتش عذاب می کشم.' ^{۲۵} ابراهیم گفت: 'ای فرزند، به خاطر آور که تو در روزهای زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او اکنون در تسلی است و تو در عذاب. ^{۲۶} و علاوه بر این در میان ما و شما شکاف عظیمی است، چنانچه آنانی که می خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ^{۲۷} گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. ^{۲۸} زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ^{۲۹} ابراهیم وی را گفت: 'موسی و انبیا را دارند، سخن ایشان را بشنوند. ^{۳۰} گفت: 'نه، ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ^{۳۱} وی را گفت: 'هرگاه موسی و انبیا را نشنوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، توجّه نخواهند کرد.'

وسوسه به جهت گناه

۱۷ و شاگردان خود را گفت: «وسوسه به ارتکاب گناه همیشه خواهد بود، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود. ^۲ او را بهتر می بود که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود، از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. ^۳ به خود دقّت کنید! و اگر برادرت به تو خطا ورزد، او را توبیخ کن و اگر توبه کند، او را ببخش. ^۴ و هرگاه در یک روز هفت دفعه به تو گناه کند و در یک روز هفت مرتبه، برگشته به تو گوید: 'توبه می کنم، او را ببخش.»

امانتداری نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟

^{۱۳} هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می کند و با دیگری محبت، یا با یکی می پیوندد و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و پول را نمی توانید خدمت نمایید.»

^{۱۴} و فریسیانی که پول دوست بودند، همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند. ^{۱۵} به ایشان گفت: «شما هستید که خود را پیش مردم عادل می نمایید، لیکن خدا آگاه از دل های شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است. ^{۱۶} تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت مژده به پادشاهی خدا داده می شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می گردد. ^{۱۷} لیکن آسانتر است که آسمان و زمین قطع شود، از آنکه یک نقطه از تورات فرو افتد. ^{۱۸} هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را به زنی بگیرد، زانی بُود و هر که زن طلاق داده مردی را به زنی گیرد، زنا کرده باشد.

ثروت مند و ایلعازر

^{۱۹} شخصی دولتمند بود که لباس ارغوانی و ظریف از کتان می پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال به سر می برد. ^{۲۰} و فقری زخم آلود بود ایلعازر نام که او را بر دروازه خانه او می گذاشتند، ^{۲۱} و آرزو می داشت که از پاره هایی که از سفره آن دولتمند می ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم های او می مالیدند. ^{۲۲} باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. ^{۲۳} پس چشمان خود را در هاویه* گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را

* ۲۳.۱۶ و یا 'جهنم'، 'دنیای مردگان'

تعلیم دربارهٔ آمدن پادشاهی خدا

(متی ۲۴: ۳۷-۳۹)

۲۰ و چون فریسیان از او پرسیدند که پادشاهی خدا کی می‌آید، عیسی در جواب ایشان گفت: «پادشاهی خدا با مراقبت نمی‌آید. ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک پادشاهی خدا در میان شما است.» ۲۲ و به شاگردان خود گفت: «روزهایی می‌آیند که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببیند و نخواهید دید. ۲۳ و به شما خواهند گفت: 'اینک در فلان، یا فلان جاست.' مروید و پیروی آن مکنید. ۲۴ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان روشن شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در روز خود همچنین خواهد بود. ۲۵ لیکن اوّل لازم است که او زحمات بسیار ببندد و از جانب این فرقه طرد شود.

۲۶ و چنانکه در دوران نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود ۲۷ که می‌خورند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل قایق شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۲۸ و همچنان که در دوران لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و خانه مشغول می‌بودند، ۲۹ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت. ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه، پایین نیاید تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد، همچنین برنگردد. ۳۲ زن لوط را به یاد آورید. ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند، آن را زنده نگاه خواهد داشت. ۳۴ به شما

۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما را زیاد کن.» ۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانهٔ خردلی می‌داشتید، به این درخت توت می‌گفتید که کنده شده در دریا نشانده شود، اطاعت شما می‌کرد. ۷ اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید، به وی گوید: 'سریع بیا و بنشین.' ۸ بلکه آیا به او نمی‌گوید: 'چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟' ۹ آیا از آن غلام منت می‌کشد از آنکه فرامین او را به جا آورد؟ گمان ندارم. ۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید، گوید که: 'غلامان بی‌ارزش هستیم، زیرا که آنچه بر ما واجب بود، به جا آوردیم.'»

عیسی ده جذامی را شفا می‌دهد

۱۱ و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می‌کرد، از میانۀ سامره و جلیل می‌رفت. ۱۲ و چون به دهکده‌ای داخل می‌شد، ناگاه ده شخص جذامی به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، ۱۳ به صدای بلند گفتند: «ای عیسی خداوند، بر ما ترحم فرما.» ۱۴ او به ایشان نگاه کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن نشان دهید.» ایشان چون می‌رفتند، از جذام پاک گشتند. ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد. ۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده، وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود. ۱۷ عیسی برگشته گفت: «آیا ده نفر پاک نشدند، پس آن تُو کجا شدند؟» ۱۸ آیا هیچ‌کس یافت نمی‌شود که برگشته خدا را تمجید کند، جز این غریب؟» ۱۹ و به او گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

رفتند تا عبادت کنند.^{۱۱} آن فریسی ایستاده به اینطور با خود دعا کرد که: 'خدایا، تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر،^{۱۲} هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم، ده یک می‌دهم.'^{۱۳} اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت: 'خدایا، بر من گناهکار ترحم فرما.'^{۱۴} به شما می‌گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خود را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

بگذارید کودکان نزد من آیند

(متی ۱۹: ۱۳-۱۵؛ مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶)

^{۱۵} پس کودکان را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را توبیخ کردند.^{۱۶} ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا پادشاهی خدا برای مثل اینها است.^{۱۷} به راستی به شما می‌گویم، هر که پادشاهی خدا را مثل طفل نپذیرد، داخل آن نگردد.»

رئیس ثروتمند

(متی ۱۹: ۱۶-۲۹؛ مرقس ۱۰: ۱۷-۳۰)

^{۱۸} و یکی از رؤسایان از وی سؤال نموده، گفت: «ای استاد نیکو، چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟»^{۱۹} عیسی وی را گفت: «از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.^{۲۰} فرمانها را می‌دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی نمما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را

می‌گویم، در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.^{۲۵} و دو زن که در یک جا آسیاب کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.^{۲۶} و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.»^{۲۷} در جواب وی گفتند: «کجا ای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد، در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

مثل بیوه‌زن سمح

عیسی برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه **۱۸** می‌باید همیشه دعا کرد و تنبلی نکرد.^۲ پس گفت که «در شهری یک قاضی بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می‌داشت.^۳ و در همان شهر بیوه‌زنی بود که پیش وی آمده می‌گفت: 'داد مرا از دشمنم بگیر.'^۴ قاضی تا مدتی به وی اعتنا ننمود و لکن بعد از آن با خود گفت: 'هرچند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم،^۵ لیکن چون این بیوه‌زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد.'^۶ خداوند گفت: 'بشنوید که این قاضی بی‌انصاف چه می‌گوید؟^۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز به او فریاد می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیر خشمگین شود؟^۸ به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

مثل فریسی و باجگیر

^۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند.^{۱۰} که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به معبد

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۲۹-۳۴؛ مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲)

^{۵۰} و چون نزدیک آریحا رسید، کوری برای گدایی بر سر راه نشسته بود. ^{۳۶} و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید: 'چه چیز است؟' ^{۳۷} گفتندش: 'عیسی ناصری درگذر است.' ^{۳۸} بی‌درنگ فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داوود، بر من ترحم فرما.» ^{۳۹} و هرچند آنانی که پیش می‌رفتند، او را عتابش می‌کردند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می‌زد که: «ای پسر داوود، بر من ترحم فرما!» ^{۴۰} آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، ^{۴۱} گفت: «چه می‌خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» ^{۴۲} عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است.» ^{۴۳} همان لحظه بینایی یافته، خدا را تمجیدکنان از عقب او افتاد و تمامی مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زنگی خراجگیر

پس وارد اریحا شده، از آنجا می‌گذشت. **۱۹** ^۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس خراجگیران و ثروتمند بود، ^۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از زیادی خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ^۴ پس پیش دویده بر درخت چناری برآمد تا او را ببیند. چونکه عیسی می‌خواست از آن راه عبور کند. ^۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگاه کرده او را دید و گفت: «ای زگا، عجله کن و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانهٔ تو بمانم.» ^۶ پس زگا به سرعت پایین شده او را به شادی پذیرفت.

محترم دار.» * ^{۲۱} گفت: «تمامی اینها را از کودکی خود نگاه داشته‌ام.» ^{۲۲} عیسی چون این را شنید به او گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی هست. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا پیروی کن.» ^{۲۳} آن مرد چون این را شنید، غمگین گشت، زیرا که ثروت فراوان داشت. ^{۲۴} اما عیسی چون او را غمگین دید، گفت: «چه دشوار است که ثروتمندان داخل پادشاهی خدا شوند.» ^{۲۵} زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از وارد شدن فردی ثروتمند در پادشاهی خدا.» ^{۲۶} اما شنوندگان گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟» ^{۲۷} او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.» ^{۲۸} پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده، پیروی تو می‌کنیم.» ^{۲۹} به ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را به خاطر پادشاهی خدا ترک کند، ^{۳۰} جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

عیسی باز مرگ خود را پیشگویی می‌کند

(متی ۱۷: ۲۰-۱۹؛ مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴)

^{۳۱} پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیا دربارهٔ پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. ^{۳۲} زیرا که او را به اقوام بیگانه تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده آب دهان بر او انداخته ^{۳۳} و شلاق زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» ^{۳۴} اما ایشان چیزی از این صحبت نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند.

گفت: 'ای آقا، اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام.^{۲۱} زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخوی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی‌داری و از آنچه نگاشته‌ای، درو می‌کنی.'^{۲۲} به وی گفت: 'از زبان خودت بر تو فتوی می‌دهم، ای غلام شریر! دانسته‌ای که من مرد تندخوی هستم که برمی‌دارم، آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم، آنچه را نپاشیده‌ام.^{۲۳} پس برای چه نقدینه مرا نزد صرافان نگذاری تا چون آیم، آن را با سود دریافت کنم؟'^{۲۴} پس به حاضرین فرمود: 'قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.'^{۲۵} به او گفتند: 'ای خداوند، وی ده قنطار دارد.'^{۲۶} زیرا به شما می‌گویم به هر که دارد، داده شود و هر که ندارد، آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.^{۲۷} اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود پیروزمندانه

(متی ۲۱: ۱-۹؛ مرقس ۱۱: ۱-۱۰)

^{۲۸} عیسی چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید.^{۲۹} و چون نزدیک بیت‌فاجی و بیت‌عنیا بر کوهی که زیتون خوانده می‌شد، رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،^{۳۰} گفت: «به آن دهکده‌ای که پیش روی شما است، بروید و چون داخل آن شدید، کوزه‌های بسته خواهید یافت که هیچ‌کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.^{۳۱} و اگر کسی به شما گوید: 'چرا این را باز می‌کنید؟' به وی گوید: 'خداوند او را لازم دارد.'^{۳۲} پس فرستادگان رفته آن چنانکه به ایشان گفته بود، یافتند.^{۳۳} و چون کوزه را باز می‌کردند، صاحبانش به ایشان گفتند: «چرا

^۷ و همه چون این را دیدند، غرغریکنان می‌گفتند که: «در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته است.»^۸ اما زگا برپا شده به خداوند گفت: «اینک ای خداوند، نصف دارایی خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او رد می‌کنم.»^۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.^{۱۰} زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

مثل ده قنطار

^{۱۱} و چون ایشان این را شنیدند، او با مثلی ادامه داد، چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که پادشاهی خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند.^{۱۲} پس گفت: «شخصی شریف به دیار بسیار دور سفر کرد تا مملکتی برای خود گرفته مراجعت کند.^{۱۳} پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطار* به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.^{۱۴} اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می‌داشتند، ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند: 'نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.'

^{۱۵} و چون مملکت را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقدینه سپرده بود، حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.^{۱۶} پس اولی آمده گفت: 'ای آقا، قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است.'^{۱۷} به او گفت: 'آفرین، ای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو.'^{۱۸} و دیگری آمده گفت: 'ای آقا، قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.'^{۱۹} او را نیز فرمود: 'بر پنج شهر حکمرانی کن.'^{۲۰} و سومی آمده

* ۱۳.۱۹ در متن اصلی یونانی 'مینا' آمده است. هر مینا معادل سه ماه دستمزد یک کارگر بود.

سران کاهنان و کاتبان و بزرگان قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند.^{۴۸} و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم گرد او جمع بودند که از او بشنوند.

اقتدار عیسی مورد سؤال قرار می‌گیرد

(متی ۲۱: ۲۳-۲۷؛ مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳)

۲۰ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در معبد تعلیم و مژده می‌داد که سران کاهنان و کاتبان با مشایخ آمده،^۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟»^۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید؛^۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟»^۵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که «اگر گوییم از آسمان، بدون شک گوید: 'چرا به او ایمان نیاوردید؟'»^۶ و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند، زیرا یقین می‌دارند که یحیی نبی است.»^۷ پس جواب دادند که «نمی‌دانیم از کجا بود.»^۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت به جا می‌آورم.»

مَثَل باغبانهای شریر

(متی ۲۱: ۳۳-۴۷؛ مرقس ۱۲: ۱-۱۲)

^۹ و این مَثَل را به مردم گفتن گرفت که «شخصی تاکستانی کاشت و به باغبانش سپرده مدّت مدیدی سفر کرد.^{۱۰} و در موسم غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوهٔ باغ به او بدهند. اما باغبانان او را زده، دست خالی باز گردانیدند.^{۱۱} پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز شلاق زده بی‌حرمت کرده، دست خالی باز گردانیدند.^{۱۲} و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح

کتره را باز می‌کنید؟»^{۳۴} گفتند: «خداوند او را لازم دارد.»^{۳۵} پس او را به نزد عیسی آوردند و لباس خود را بر کتفه افکنده، عیسی را سوار کردند.^{۳۶} و هنگامی که او می‌رفت، لباسهای خود را در راه می‌گسترند.

^{۳۷} و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به صدای بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به خاطر همه قوّاتی که از او دیده بودند.^{۳۸} و می‌گفتند: «مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید، به نام خداوند!» سلامتی در آسمان و جلال در عرش برین باد.^{۳۹} آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان به او گفتند: «ای استاد، شاگردان خود را عتاب کن.»^{۴۰} عیسی در جواب ایشان گفت: «به شما می‌گویم، اگر اینها ساکت شوند، بدون شک سنگها به صدا آیند.»

^{۴۱} و چون نزدیک شده، شهر را نگاه کرد، بر آن گریان گشته^{۴۲} گفت: «اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث صلح و امنّیت تو می‌شد، ولی اکنون از چشمان تو پنهان گشته است.^{۴۳} زیرا روزهایی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را در میان گرفته از هر جانب محاصره خواهند نمود.^{۴۴} و تو را و فرزندان را در درون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت، زیرا که روزهای ملاقات خود را ندانستی.»

عیسی معبد را تمیز می‌کند

^{۵۰} و چون داخل معبد شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.^{۶۱} و به ایشان گفت: «نوشته شده است که 'خانهٔ من خانه عبادت است.'^۱ لیکن شما آن را لانه دزدان* ساخته‌اید.»^{۴۷} و هر روز در معبد تعلیم می‌داد، اما

نشان دهید. تمثال و نوشته‌اش از کیست؟ «ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.»^{۲۵} او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.»^{۲۶} پس چون نتوانستند او را به سخنی در پیش مردم گرفتارش سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سؤال صدوقیان در مورد قیامت

(متی ۲۲: ۲۳-۳۳؛ مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷)

^{۲۷} و بعضی از صدوقیان که منکر زنده شدن مردگان هستند، پیش آمده از وی سؤال کرده،^{۲۸} گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد، بمیرد و بی‌اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.^{۲۹} پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته بی‌اولاد فوت شد.^{۳۰} بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد.^{۳۱} پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه بی‌اولاد مردند.^{۳۲} و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.^{۳۳} پس در زمان زنده شدن مردگان، زن کدام‌یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»

^{۳۴} عیسی در جواب ایشان گفت: «پسران این عالم زن می‌گیرند و شوهر می‌کنند.^{۳۵} لیکن آنانی که سزاوار رسیدن به آن عالم و به زنده شدن از مردگان شوند، نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند.^{۳۶} زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند، از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدا می‌باشند، چونکه پسران قیامت هستند.^{۳۷} اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در متن مربوط به بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.^{۳۸} و

ساخته بیرون افکندند.^{۳۹} آنگاه صاحب باغ گفت: 'چه کنم؟ پسر محبوب خود را می‌فرستم شاید چون او را ببیند، احترام خواهند نمود.'^{۴۰} اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند: 'این وارث می‌باشد، بیاپید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.'^{۴۱} بی‌درنگ او را از باغ بیرون افکنده کشتند.

حال صاحب باغ به ایشان چه خواهد کرد؟^{۴۲} او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، باغ را به دیگران خواهد سپرد.^{۴۳} پس چون این را شنیدند، گفتند: «نه، نخواهد کرد!»

^{۴۴} عیسی به ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنی این نوشته چیست، 'سنگی را که معماران رد کردند، همان سنگ سر زاویه* شده است.*'^{۴۵} هر که بر آن سنگ افتد، خرد شود. اما اگر آن بر کسی بیفتد، او را له خواهد ساخت؟»^{۴۶} آنگاه سران کاهنان و کاتبان خواستند که در همان لحظه او را دستگیر کنند، لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

در مورد پرداخت خراج

(متی ۲۲: ۱۵-۲۲؛ مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷)

^{۴۷} و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صادق نشان می‌دادند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.^{۴۸} پس از او سؤال نموده گفتند: «ای استاد، می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی طرفداری نمی‌کنی، بلکه راه خدا را به درستی می‌آموزی.^{۴۹} آیا بر ما جایز هست که خراج به قیصر بدهیم، یا نه؟»^{۵۰} عیسی چون حيله آنها را درک کرد، به ایشان گفت: «مرا برای چه امتحان می‌کنید؟^{۵۱} یک دینار به من

۲ و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو قرآن* در آنجا انداخت. پس گفت: «به راستی به شما می‌گویم، این بیوه فقیر از تمامی آنها بیشتر انداخت. ۴ زیرا که همه ایشان از فزونی دارایی خود در صندوق انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی روزی خویش را انداخت.

عیسی ویران شدن معبد را پیشگویی می‌کند

(متی ۲۴؛ مرقس ۱۳)

۵ و چون بعضی از معبد تعریف می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا تزیین یافته شده است، عیسی گفت: ۶ «روزهایی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیر افکنده خواهد شد.» ۷ و از او سؤال نموده، گفتند: «ای استاد، پس این چیزها کی واقع می‌شود و نشانه نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ عیسی گفت: «مواظب باشید که گمراه نشوید. زیرا که بسیاری به نام من آمده خواهند گفت که 'من هستم' و 'وقت نزدیک است.' پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و آشوبها را بشنوید، مضطرب مشوید، زیرا که وقوع این چیزها اول لازم است، لیکن پایان کار بلافاصله نخواهد رسید.

۱۰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی ستیز خواهند کرد. ۱۱ و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطی‌ها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست درازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کنیسه‌ها و زندانها خواهند سپرد و در حضور پادشاهان و والیان به خاطر نام من خواهند برد. ۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دل‌های خود قرار دهید که برای جواب دادن

حال آنکه خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.» ۳۹ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد، نیکو گفتی!» ۴۰ و بعد از آن هیچ‌کس جرأت آن نداشت که از او سؤالی کند.

عیسی پسر کیست؟

(متی ۲۲: ۴۱-۷: ۲۳؛ مرقس ۱۲: ۳۵-۴۰)

۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه می‌گویند که مسیح پسر داوود است ۴۲ و خود داوود در کتاب زبور می‌گوید: 'خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم.'* ۴۴ پس چون داوود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسر او می‌باشد؟»

از کاتبان دوری کنید

۴۵ و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت: ۴۶ «دوری کنید از کاتبانی که در قبای بلند چرخیدن در اطراف را دوست دارند و سلام در بازارها و بهترین جای کنیسه‌ها و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می‌دارند. ۴۷ و خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و عبادت را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه‌زن

(مرقس ۱۲: ۴۱-۴۴)

عیسی نگاه کرده ثروتمندانی را دید که هدایای خود را در صندوق هدایا می‌اندازند. ۲۱

* ۲.۲۱ در متن اصلی یونانی 'لیتون' آمده است که سکه مسی ناچیزی بود.

* ۴۳.۲۰ مزمور ۱۱۰: ۱

چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است.^{۳۱} و همچنین شما نیز چون ببینید که این چیزها واقع می‌شود، بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.^{۳۲} به راستی به شما می‌گویم که تا تمامی این چیزها واقع نشود، این نسل نخواهد گذشت.^{۳۳} آسمان و زمین قطع می‌شود، لیکن سخنان من قطع نخواهد شد.

مواظب خود باشید

^{۳۴} پس مواظب باشید مبدا دلهای شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.^{۳۵} زیرا که مثل دامی بر تمامی ساکنان تمام روی زمین خواهد آمد.^{۳۶} پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از تمامی این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.^{۳۷} عیسی روزها را در معبد تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می‌برد.^{۳۸} و هر صبح قوم به نزد او به معبد می‌آمدند تا کلام او را بشنوند.

توطئه به جهت قتل عیسی

(متی ۲۶: ۵-۲۱؛ مرقس ۱۴: ۱ و ۲ و ۱۰ و ۱۱)

۲۲ و چون عید فطیر که به پَسَخ معروف است نزدیک شد،^۲ سران کاهنان و کاتبان در انتظار می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

^۳ اما شیطان در یهودای معروف به إِسْخَرْیوطی که یکی آن دوازده بود، داخل گشت^۴ و او رفته با سران کاهنان و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه عیسی را به ایشان تسلیم کند.^۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نقدینه‌ای به وی دهند.^۶ و او قبول کرده در

پیشتر اندیشه نکنید،^{۱۵} زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.^{۱۶} و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید.^{۱۷} تمامی مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد.^{۱۸} ولی موی از سر شما گم نخواهد شد.^{۱۹} جانهای خود را به صبر دریابید.

^{۲۰} «و چون ببینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.^{۲۱} آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود.^{۲۲} زیرا که همان است روزهای انتقام، تا آنچه نوشته شده است، تمام شود.^{۲۳} لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن روزها! زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم خواهد آمد.^{۲۴} و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان تمامی قومهای دیگر به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال غریب‌پویدان خواهد شد تا زمانهای غریب‌پویدان به انجام رسد.

بازگشت پسر انسان

^{۲۵} و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای قومها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش.^{۲۶} دلهای مردم ضعیف خواهد کرد از ترس و انتظار آن وقایعی که بر دنیا ظاهر می‌شود، زیرا قوات آسمان به لرزه خواهند افتاد.^{۲۷} و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.^{۲۸} «و چون این اتفاقات شروع شوند، راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.»^{۲۹} و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان را توجّه نمایید،^{۳۰} که

۲۱ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند، با من در سفره است. ۲۲ زیرا که پسر انسان مطابق آنچه مقدر است، می‌رود، لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.»

۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر می‌باشد؟ ۲۵ آنگاه عیسی به ایشان گفت: «پادشاهان قومهای دیگر بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولی نعمت می‌خوانند. ۲۶ لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و رهبر چون خادم. ۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است؛ آنکه به غذا نشیند، یا آنکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید. ۲۹ و من پادشاهی برای شما قرار می‌دهم، چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۳۰ تا در پادشاهی من از سفره من بخورید و بنوشید و بر تختها نشسته بر دوازده قبیلهٔ اسرائیل داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی، برادران خود را استوار نما.» ۳۳ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در مرگ.» ۳۴ عیسی گفت: «تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس نخوانده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی‌کیسه و توشه‌دان و کفش فرستادم به چیزی محتاج شدید؟» گفتند: «هیچ.» ۳۶ پس به ایشان

صدد فرصتی برآمد که او را به دور از چشم مردم به ایشان تسلیم کند.

شام پسخ با شاگردان

(متی ۲۶: ۱۷-۱۹؛ مرقس ۱۴: ۱۲-۱۶)

۷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست پسخ را قربانی کنند رسید، ۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و پسخ را برای ما آماده کنید تا بخوریم.» ۹ به وی گفتند: «در کجا می‌خواهی مهیا کنیم؟» ۱۰ ایشان را گفت: «اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با کوزه‌ای آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او داخل شود، از عقب وی بروید ۱۱ و به صاحب‌خانه گویند: 'استاد تو را می‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن پسخ را با شاگردان خود بخورم.' ۱۲ او و بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد. در آنجا مهیا سازید.» ۱۳ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود، یافتند و پسخ را آماده کردند.

شام آخر

۱۴ و چون وقت رسید، عیسی با دوازده رسول بنشست. ۱۵ و به ایشان گفت: «اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از عذاب دیدنم، این پسخ را با شما بخورم. ۱۶ زیرا به شما می‌گویم، از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در پادشاهی خدا به انجام رسد.» ۱۷ پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ۱۸ زیرا به شما می‌گویم که تا پادشاهی خدا نیاید، از میوه مو دیگر نخواهم نوشید.» ۱۹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به جا آرید.» ۲۰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیالهٔ عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.

گفت: «لیکن الان هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه‌دان را و کسی که شمشیر ندارد، لباس خود را فروخته آن را بخرد.^{۳۷} زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید، یعنی 'با گناهکاران محسوب شد.' زیرا هر چه در خصوص من است، به انجام خود می‌رسد.^{۳۸} گفتند: «ای خداوند اینک دو شمشیر.» به ایشان گفت: «کافی است.»

دعا در کوه زیتون

(متی ۲۶: ۳۶-۴۶؛ مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲)

^{۳۹} عیسی مطابق عادت خود بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.^{۴۰} و چون به آن مکان رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»^{۴۱} و او از ایشان به مسافت پرتاپ یک سنگ دور شده، به زانو در آمد و دعا کرده، گفت:^{۴۲} «ای پدر، اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»^{۴۳} و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود.^{۴۴} پس به رنجی جانگه افتاده به جدیتی بیشتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.^{۴۵} پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از غصه در خواب یافت.^{۴۶} به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

خیانت به عیسی و دستگیری او

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶؛ مرقس)

(لوقا ۳: ۱۸-۵۰؛ یوحنا ۱۸: ۳-۱۱)

^{۴۷} و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت، بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.

^{۴۸} و عیسی به او گفت: «ای یهودا، آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟»^{۴۹} رفقاییش چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردند: «خداوند! به شمشیر بزنیم؟»^{۵۰} و یکی از ایشان، غلام کاهن اعظم را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.^{۵۱} عیسی متوجه شده گفت: «از این کارها نکنید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

^{۵۲} پس عیسی به سران کاهنان و سرداران سپاه معبد و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چماقها بیرون آمدید.^{۵۳} وقتی که هر روزه در معبد با شما می‌بودم، دست بر من دراز نکردید، لیکن این است لحظه شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵؛ مرقس ۱۴: ۶۷-۷۲؛

یوحنا ۱۸: ۱۸-۲۵ و ۲۷-۲۸)

^{۵۴} پس او را گرفته بردند و به کاخ کاهن اعظم آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد.^{۵۵} و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.^{۵۶} آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می‌بود.»^{۵۷} پطرس او را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی‌شناسم.»^{۵۸} بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.»^{۵۹} و چون حدود یک لحظه گذشت، یکی دیگر با تأکید گفت: «بدون شک این شخص از رفقای او است، زیرا که جلیلی هم هست.»^{۶۰} پطرس گفت: «ای مرد، نمی‌دانم چه می‌گویی؟» در همان لحظه که این را می‌گفت خروس بانگ زد.^{۶۱} آنگاه خداوند رو گردانیده به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته

پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.»^۴ آنگاه پیلاتس به سران کاهنان و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.»^۵ ایشان اصرار نموده گفتند که «قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.»

عیسی در مقابل هیروдіس

^۶ چون پیلاتس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟»^۷ و چون آگاه شد که از ولایت هیروдіس است، او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن روزها در اورشلیم بود.^۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بسیار شاد گردید، زیرا که مدت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند، چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و انتظار داشت که معجزه‌ای از او بیند.^۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید، لیکن عیسی به او هیچ جواب نداد.^{۱۰} و سران کاهنان و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند.^{۱۱} پس هیروдіس با لشکریان خود به او بی‌حرمتی کرد و مسخره نموده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاتس او را باز فرستاد.^{۱۲} و در همان روز پیلاتس و هیروдіس با یکدیگر آشتی کردند، زیرا قبل از آن در میانشان دشمنی بود.

^{۱۳} پس پیلاتس سران کاهنان و سرداران و قوم را خوانده،^{۱۴} به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. اکنون من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعا می‌کنید، اثری نیافتم.»^{۱۵} و نه هیروдіس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.^{۱۶} پس او را تنبیه نموده رها خواهم کرد.^{۱۷} زیرا او را لازم بود که هر عید کسی را برای ایشان آزاد کند.^{۱۸} آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را

بود، به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.»^{۱۹} پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.

^{۲۰} و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را شلاق زده مسخره نمودند.^{۲۱} و چشم او را بسته سیلی بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند: «نبوت کن چه کسی تو را زده است؟»^{۲۲} و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

عیسی در مقابل شورای یهود

(متی ۲۶: ۶۳-۶۶؛ مرقس ۱۴: ۶۱-۶۳؛ یوحنا ۱۸: ۱۹-۲۱)

^{۲۳} و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی سران کاهنان و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده، گفتند: «اگر تو مسیح هستی، به ما بگو.» عیسی به ایشان گفت: «اگر به شما گویم، مرا تصدیق نخواهید کرد.^{۲۴} و اگر از شما سؤال کنم، جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید.^{۲۵} لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.»^{۲۶} همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» عیسی به ایشان گفت: «شما می‌گویید که من هستم.»^{۲۷} گفتند: «دیگر ما را چه نیاز به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

عیسی در مقابل پیلاتس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴؛ مرقس ۱۵: ۲-۵؛ یوحنا ۱۸: ۲۹-۳۷)

۲۳ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلاتس بردند.^۱ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه می‌کند و از خراج دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.»^۲ پس پیلاتس از او

را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

^{۴۴} عیسی گفت: «ای پدر، اینها را بیا مرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» پس لباس‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. ^{۴۵} و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد، خود را برهاند.» ^{۴۶} و سپاهیان نیز او را مسخره می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند، ^{۴۷} و می‌گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی، خود را نجات ده.» ^{۴۸} و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»

^{۴۹} و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی گُفر گفت که «اگر تو مسیح هستی، خود را و ما را برهان.» ^{۵۰} اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. ^{۵۱} و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی‌جا نکرده است.» ^{۵۲} پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به پادشاهی خود آیی.» ^{۵۳} عیسی به وی گفت: «به راستی به تو می‌گویم، امروز با من در بهشت خواهی بود.»

مرگ عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶؛ مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱)

^{۴۴} و تخمیناً از ساعت ششم* تا ساعت نهم*، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت. ^{۴۵} و خورشید تاریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت. ^{۴۶} و عیسی به صدای بلند ندا کرده گفت: «ای پدر، به

هلاک کن و برآیا برای ما رها فرما.» ^{۴۹} و او شخصی بود که به خاطر شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. ^{۵۰} باز پیلاتس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند. ^{۵۱} لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» ^{۵۲} بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ سبب قتل نیافتم. پس او را تنبیه کرده رها می‌کنم.» ^{۵۳} اما ایشان به فریادهای بلند اصرار نموده خواستند که مصلوب شود و فریادهای ایشان و سران کاهنان چیره شد. ^{۵۴} پس پیلاتس فرمود که مطابق خواهش ایشان بشود. ^{۵۵} و آن کس را که به خاطر شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند، رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

مصلوب شدن عیسی

^{۵۶} و چون او را می‌بردند، شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد، مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی برود. ^{۵۷} و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند. ^{۵۸} آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید، بلکه برای خود و اولاد خود ماتم کنید. ^{۵۹} زیرا اینک روزهایی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشا به حال نازادگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند. ^{۶۰} و در آن هنگام به کوه‌ها خواهند گفت که: 'بر ما بیفتید' و به تله‌ها که 'ما را پنهان کنید.' ^{۶۱} زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟»

^{۶۲} و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند. ^{۶۳} و چون به جایی که آن

ایشان.^۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.^۳ چون داخل شدند، بدن خداوند عیسی را نیافتند^۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشان نزد ایشان بایستادند.^۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکندند بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟^۶ در اینجا نیست، بلکه زنده شده است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود، شما را خبر داده^۷ گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»^۸ پس سخنان او را به خاطر آوردند.

^۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور آگاه ساختند.^{۱۰} و مریم مجدلیه و یوآنا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها آگاه ساختند.^{۱۱} لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند.^{۱۲} اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه یمائوس

(مرقس ۱۶: ۱۲)

^{۱۳} و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی دهکده‌ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب* دور بود و یمائوس نام داشت.^{۱۴} و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می‌کردند.^{۱۵} و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.^{۱۶} ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.^{۱۷} او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می‌زنید و راه

دستهای تو روح خود را می‌سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود.^{۱۸} اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را ستایش کرد و گفت: «به راستی که این مرد بی‌گناه بود.»^{۱۹} و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند، چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.^{۲۰} و تمامی آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را پیروی کرده بودند تا این امور را ببینند.

عیسی دفن می‌شود

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱؛ مرقس)

(۱۵-۴۲؛ یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

^{۲۱} و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،^{۲۲} که در رأی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رومه شهری از شهرهای یهود بود و انتظار پادشاهی خدا را می‌کشید،^{۲۳} نزد پیلاتس آمده جسد عیسی را طلب نمود.^{۲۴} پس آن را پایین آورده در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ‌کس به هیچ‌وجه در آن دفن نشده بود سپرد.^{۲۵} و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک می‌شد.^{۲۶} و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.^{۲۷} پس برگشته، ادویه‌جات و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را مطابق حکم شریعت آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

(متی ۱: ۲۸-۸؛ مرقس ۱: ۱۶-۸؛ یوحنا ۲۰: ۱-۸)

پس در روز اوّل هفته هنگام سپیده صبح،^{۲۸} زنان ادویه‌جاتی را که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه

* ۱۳.۲۴ در متن اصلی یونانی 'ستادیا' آمده است که مسافتی قریب به ۱۱ کیلومتر را دربرمی‌گیرد.

لحظه برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده ^{۳۴} می گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.» ^{۳۵} و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

عیسی به شاگردانش ظاهر می شود

(یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳)

^{۳۶} و ایشان در این گفتگو می بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.» ^{۳۷} اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی می بینند. ^{۳۸} به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شکها روی می دهد؟ ^{۳۹} دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می نگرید که در من است.» ^{۴۰} این را گفت و دستها و پایهای خود را به ایشان نشان داد. ^{۴۱} و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟» ^{۴۲} پس قدری از ماهی بریان و از شانهٔ عسل به وی دادند. ^{۴۳} پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

^{۴۴} و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و نوشته های انبیا و زیور درباره من نوشته شده است، به انجام رسد.» ^{۴۵} و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند. ^{۴۶} و به ایشان گفت: «بر همین منوال نوشته شده است و به اینطور سزاوار بود که مسیح عذاب کشد و روز سوم از مردگان برخیزد. ^{۴۷} و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و بخشش گناهان در همه قومها به نام او کرده شود. ^{۴۸} و شما شاهد بر این امور هستید. ^{۴۹} و اینک،

را به کدورت می پیمایید؟» ^{۱۸} یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تنها شخص غریب در اورشلیم تو هستی که از آنچه در این روزها در اینجا واقع شد، با خبر نیستی؟» ^{۱۹} به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «دربارهٔ عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در عمل و تعلیم در حضور خدا و تمام قوم، ^{۲۰} و چگونه سران کاهنان و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند. ^{۲۱} اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این چیزها روز سوم است، ^{۲۲} و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که صبحگاهان نزد قبر رفتند، ^{۲۳} و بدن او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است. ^{۲۴} و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند، لیکن او را ندیدند.»

^{۲۵} عیسی به ایشان گفت: «ای بی فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته اند! ^{۲۶} آیا نمی بایست که مسیح این زحمات را ببند تا به جلال خود برسد؟» ^{۲۷} پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

^{۲۸} و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود. ^{۲۹} و ایشان اصرار کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود. ^{۳۰} و چون با ایشان نشست بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد. ^{۳۱} که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و همان لحظه از ایشان غایب شد. ^{۳۲} پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون ما نمی سوخت، وقتی که در راه با ما صحبت می کرد و کتب را برای ما تفسیر می کرد؟» ^{۳۳} و در آن

چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.^{۵۲} پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.^{۵۳} و پیوسته در معبد مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند.

من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از بالا آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(مَرْقُس ۱۶: ۱۹ و ۲۰)

^{۵۰} پس ایشان را بیرون از شهر تا بَیتِ عَنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.^{۵۱} و

یوحنا

نکاتی چند درباره انجیل یوحنا

انجیل یوحنا با آن سه انجیل دیگر از نظر ساختار و محتوا فرق دارد و در خود مطالبی را ارائه می‌دهد که بسیاری از آنها را در اناجیل دیگر نمی‌بینیم. علت این امر در هدفی است که نویسنده انجیل از نگارش آن دارد. مردم اغلب ایراد می‌گیرند که چرا اناجیل ما با هم در بیان مطالب مشترک با هم یکی نیست. نباید هم باشند، چرا که نویسنده هر کدام از آنها در راستای هدف خود وقایع و تعالیم عیسی را از زندگی او انتخاب می‌نماید. از این رو هم مطالعه همه آنها تصویر کاملتری از زندگی عیسی را عرضه می‌دارد. هدفی که یوحنا در این انجیل دارد، در انتهای کتاب بیان می‌گردد: «اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان 'مسیح'، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (۳۱:۲۰).

در زمان نگارش این انجیل که در سالهای ۹۰ تا ۱۰۰ میلادی صورت گرفته است، برخی از تعالیم و عقاید غلط که بیشتر بر فلسفه استوار بود، الوهیت عیسی را به نوعی مخدوش می‌نمود، از این رو یوحنا در نگارش این انجیل، الوهیت عیسی را به شکلی روشن و واضح در مقابل دید انسان قرار می‌دهد و با تأکید بر آن عیسی را 'کلمه خدا' اعلان می‌نماید. در این انجیل یوحنا از ماهیت خدای واحد حقیقی بیشتر پرده برمی‌دارد و سه شخص متمایز و در عین حال متحد خدا را در مقابل چشم ما می‌گذارد. پتکی که یوحنا بر دین و فلسفه زمان می‌کوبد همانی است که در فصل اول می‌آید: 'و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، پر جلال شایسته پسر یگانه پدر.' (آیه ۱۴)

یوحنا در متن اصلی یونانی برای معجزات عیسی واژه جالبی را به کار می‌گیرد که بیشتر از آنکه خارق‌العاده بودن واقعه و یا معجزه را در مقابل چشم بگذارد، همچون علامت و نشانه اشاره به مطلبی دیگر دارد. معجزات عیسی نشانه‌هایی هستند از اینکه او به حق مسیح موعود و پسر خداست. یوحنا فقط به بیان نشانه اشاره نمی‌کند، بلکه آنچه را هم که آن نشانه به آن اشاره دارد، تشریح می‌نماید.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (فصل ۱:۱-۱۸)

آماده شدن عیسی برای رسالت خود (فصل ۱:۱۹-۵۱)

خدمات عمومی عیسی (فصل‌های ۲ تا ۱۱)

هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (فصل‌های ۱۲ تا ۱۹)

رستاخیز عیسی مسیح (فصل ۲۰:۱-۲۹)

هدف از نگارش انجیل (فصل ۲۰:۳۰-۳۱)

ظهور عیسای زنده بر شاگردان در کنار دریاچه جلیل (فصل ۲۱)

کلمه جسم گردید

۱ در ابتدا کلمه* بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت.*

۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیلهٔ او ایمان آورند. ۸ او آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد. ۹ آن نور حقیقی که هر انسان را نورانی می‌گرداند و در جهان آمدنی بود. ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت. ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ۱۲ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، ۱۳ که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.

۱۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ آن پسر یگانه پدر. ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: «این است آنکه دربارهٔ او گفتم: آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است، زیرا که بر من پیشی داشت.» ۱۶ و از پری او تمامی ما بهره یافتیم، فیض به عوض فیض. ۱۷ زیرا شریعت به وسیلهٔ موسی عطا شد، اما فیض و حقیقت به وسیلهٔ عیسی مسیح رسید. ۱۸ خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

شهادت یحیی در مورد خود

۱۹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که «تو کیستی؟» ۲۰ او اعتراف کرد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که «من مسیح* نیستم.» ۲۱ آنگاه از او سؤال کردند: «پس چه؟ آیا تو ایلیا هستی؟» گفت: «نیستم.»

۲۲ آنگاه به او گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند، جواب بریم؟ درباره خود چه می‌گویی؟» ۲۳ گفت:

«من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که

'راه خداوند را راست کنید.'

چنانکه اِشعیا ی پیامبر* گفت.»

۲۴ و فرستادگان از فرسیان بودند. ۲۵ پس از او سؤال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و ایلیا و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟» ۲۶ یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.» ۲۸ و این در بیت‌عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد، واقع گشت.

اینک بره خدا

۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک برهٔ خدا که گناه جهان را برمی‌دارد! ۳۰ این است آنکه من دربارهٔ او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من

* ۱.۱ در متن اصلی یونانی 'لوگوس' آمده است که بیانگر مفاهیمی چون خرد و عقل نیز می‌باشد. * ۵.۱ و یا 'بر آن چیره نشد'.

* ۲۰.۱ مسیح همان 'پادشاه و نجات دهنده' که در طول عهد عتیق در مورد ظهورش به یهودیان وعده داده شده بود. * ۲۳.۱

اِشعیا ۴۰: ۳

۴۳ صبحگاهان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، به او گفت: «از عقب من بیا.» ۴۴ و فیلیپس از بیت صیدا از شهر آندریاس و پطرس بود. ۴۵ فیلیپس تثنائیل را یافته، به او گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا بیان داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.» ۴۶ تثنائیل به او گفت: «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس به او گفت: «بیا و بین.» ۴۷ و عیسی چون دید که تثنائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او حيله‌ای نیست.» ۴۸ تثنائیل به او گفت: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی، تو را دیدم.» ۴۹ تثنائیل در جواب او گفت: «ای استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!» ۵۰ عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.» ۵۱ پس به او گفت: «به راستی به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند، خواهید دید.»

عروسی در قانا

۲ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود. ۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. ۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «شراب ندارند.» ۴ عیسی به وی گفت: «ای زن، مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» ۵ مادرش به نوکران گفت: «هر چه به شما گوید، بکنید.»

شده است، زیرا که بر من پیشی داشت. ۳۱ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.» ۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت. ۳۳ و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت: 'بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح‌القدس تعمید می‌دهد.' ۳۴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

(متی ۴: ۱۸-۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶-۲۰؛ لوقا ۵: ۲۰-۱۱)

۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک برّه خدا.» ۳۷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. به ایشان گفت: ۳۹ «چه می‌خواهید؟» به او گفتند: «رَبِّای (یعنی ای استاد) در کجا منزل می‌نمایی؟» ۴۰ به ایشان گفت: «بیاید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و نزدیک به ساعت دهم* بود.

۴۱ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، آندریاس برادر شمعون پطرس بود. ۴۲ او اوّل برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را (که ترجمه آن کَرِیسْتُس* است) یافتیم.» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی به او نگرسته گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا* خوانده خواهی شد. (که ترجمه آن پطرس است)

* ۴۰.۱ حدود چهار بعد از ظهر * ۴۲.۱ واژه یونانی به معنی 'مسیح' و 'مسح شده' * ۴۲.۱ به زبان آرامی یعنی 'صخره' که معادل آن در زبان یونانی 'پطرس' می‌باشد.

۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.»^{۲۰} آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟»^{۲۱} لیکن او درباره قدس بدن خود سخن می‌گفت.^{۲۲} پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را به ایشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.

۲۳ و هنگامی که در عید پسخ در اورشلیم بود، بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.^{۲۴} لیکن عیسی به ایشان اعتماد نکرد، زیرا که او همه را می‌شناخت.^{۲۵} و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود، می‌دانست.

باید از نو تولد یابی

۳ و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از سران يهود بود.^۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد، می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو نشان می‌دهی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.»^۳ عیسی در جواب او گفت: «به راستی به تو می‌گویم، اگر کسی از سر نو مولود نشود، پادشاهی خدا را نمی‌تواند دید.»^۴ نيقوديموس به او گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟»^۵ عیسی در جواب گفت: «به راستی به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح مولود

۶ و در آنجا شش قلدح سنگی مطابق رسم تطهیر يهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل* داشت.^۷ عیسی به ایشان گفت: «قدحها را از آب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند.^۸ پس به ایشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛^۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، به او گفت: «هر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»

۱۱ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.^{۱۲} و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا روزهایی کم ماندند.

تمیز کردن معبد

۱۳ و چون عید پسخ نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،^{۱۴} و در معبد، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت.^{۱۵} پس شلاقی از ریسمان ساخته، همه را از معبد بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و پولهای صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،^{۱۶} و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.»^{۱۷} آنگاه شاگردان او را یاد آمد که نوشته شده است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»*

۱۸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه نشانه‌ای می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟»

* ۶.۲ در متن اصلی یونانی 'میتریس' آمده است. هر میتریش حدود ۴۰ لیتر می‌باشد. * ۱۷.۲ مزمور ۹۶:۹

راستی عمل می‌کند، پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال او آشکار گردد که در خدا کرده شده است.»

سخنان یحیی تعمیددهنده درباره عیسی

۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می‌داد. ۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سلیم تعمید می‌داد، زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند، ۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ۲۵ آنگاه در خصوص آداب پائی در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اُردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.» ۲۷ یحیی در جواب گفت: «هیچ‌کس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان به او داده شود. ۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم، بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ۲۹ کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده صدای او را می‌شنود، از صدای داماد بسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل گردید. ۳۰ می‌باید که او افزوده شود و من کمتر و کمتر گردم. ۳۱ او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است، زمینی است و از زمین تکلم می‌کند؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است. ۳۲ او آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند. ۳۳ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مُهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند. ۳۵ پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را به دست او سپرده است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه

نگردد، ممکن نیست که داخل پادشاهی خدا شود. ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت، روح است. ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ۸ باد هر جا که می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی، لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

۹ نيقوديموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» ۱۰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟ ۱۱ به راستی به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم، چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت، مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که در آسمان است. ۱۴ و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ۱۵ تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان فرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد، الان بر او حکم شده است، به خاطر آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ۲۰ زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبادا اعمال او توبیخ شود. ۲۱ و لیکن کسی که به

به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.»

عیسی و زن سامری

۴ و چون عیسی دانست که فریسیان آگاه شده‌اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،^۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،^۳ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.

۵ و لازم بود که از سامره عبور کند. ^۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن جایی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود، رسید. ^۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و نزدیک به ساعت ششم* بود. ^۷ که زنی سامری برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» ^۸ زیرا شاگردانش برای خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ^۹ زن سامری به او گفت: «چگونه تو که یهود هستی، از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. ^{۱۰} عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، بدون شک تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد. ^{۱۱} زن به او گفت: «ای آقا، سطل نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟ ^{۱۲} آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و گله‌هایش از آن می‌آشامیدند؟» ^{۱۳} عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ^{۱۴} لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، به هیچوجه تشنه

نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.» ^{۱۵} زن به او گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا برای آب کشیدن نیایم.»

۱۶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ^{۱۷} زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی به او گفت: «نیکو گفתי که شوهر نداری! ^{۱۸} زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفתי!» ^{۱۹} زن به او گفت: «ای آقا، می‌بینم که تو نبی هستی! ^{۲۰} پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» ^{۲۱} عیسی به او گفت: «ای زن، مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. ^{۲۲} شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم، زیرا نجات از یهود است. ^{۲۳} لیکن ساعتی می‌آید، بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و حقیقت پرستش خواهند کرد، زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. ^{۲۴} خدا روح است و هر که او را پرستش کند، می‌باید به روح و حقیقت پرستد.»

۲۵ زن به او گفت: «می‌دانم که مسیح یعنی کرسئس* می‌آید. پس هنگامی که او آید، از هر چیز به ما خبر خواهد داد.» ^{۲۶} عیسی به او گفت: «من که با تو سخن می‌گویم، همانم.»

۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید، ولی هیچ‌کس نگفت که «چه می‌طلبی؟» یا «برای چه با او حرف می‌زنی؟» ^{۲۸} آنگاه زن کوزه خود را گذارده، به شهر رفت و مردم

* ۶.۴ ساعت دوازده ظهر * ۲۵.۴ واژه یونانی به معنی 'مسیح' و یا 'مسح شده'

خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»

۴۳ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد. ۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست. ۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفا ی پسر فردی والامقام

۴۶ پس عیسی به قنای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از افراد والامقام مملکت بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود. ۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که در حال مرگ بود. ۴۸ عیسی به او گفت: «اگر نشانه‌ها و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.» ۴۹ والامقام به او گفت: «ای آقا، قبل از آنکه پسرم بمیرد، بیا.» ۵۰ عیسی به او گفت: «برو که پسرت زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی به او گفت، ایمان آورده، روانه شد. ۵۱ و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که «پسر تو زنده است.» ۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت شفا یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم* تب از او قطع گشت.» ۵۳ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.

را گفت: ۲۹ «بباید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد او می‌آمدند.

۳۱ و در حین آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد، بخور.» ۳۲ به ایشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید.» ۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراک آورده باشد!» ۳۴ عیسی به ایشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.» ۳۵ آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسم درو است؟ اینک به شما می‌گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید، زیرا که الان برای درو سفید شده است. ۳۶ و دروگر مزد می‌گیرد و ثمری برای حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. ۳۷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند. ۳۸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید، درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.»

۳۹ پس در آن شهر بسیاری از سامریان توسط سخن آن زن که شهادت داد که «هر آنچه کرده بودم به من باز گفت.» به او ایمان آوردند. ۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری دیگر توسط کلام او ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند که «بعد از این توسط سخن تو ایمان نمی‌آوریم، زیرا

^{۵۴} و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

شفای مرد افلیج

۵ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشليم آمد.^۲ و در اورشليم نزد دروازه گوسفند حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می گویند که پنج ایوان دارد.^۳ و در آنجا جمعی زیاد از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می بودند.^۴ زیرا هر از گاهی فرشته ای از جانب خداوند نازل می شد و آب را حرکت می داد؛ اولین کسی که پس از جنبش آب وارد حوض می شد، از هر مرضی که داشت شفا می یافت.

^۵ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.^۶ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، به او گفت: «آیا می خواهی شفا یابی؟»^۷ مریض او را جواب داد که «ای آقا، کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.»^۸ عیسی به او گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو»^۹ که بی درنگ آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.

^{۱۰} پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو جایز نیست که بستر خود را برداری.»^{۱۱} او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت: 'بستر خود را بردار و برو'»^{۱۲} پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت: 'بستر خود را بردار و برو'؟»^{۱۳} لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد، چون در آنجا ازدحامی بود.^{۱۴} و بعد از آن، عیسی او را در معبد یافته به او گفت: «اکنون شفا یافته ای. دیگر

خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.»^{۱۵} آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.»^{۱۶} و از این سبب یهودیان بر عیسی بیشتر آزار می رسانیدند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.^{۱۷} عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم.»

عیسی با خدا برابر است

^{۱۸} پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند، زیرا که نه تنها سبت را می شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت.^{۱۹} آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «به راستی به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد، مگر آنچه ببند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند.»^{۲۰} زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند به او می نماید و اعمال بزرگتر از این به او نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید.^{۲۱} زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند.^{۲۲} زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند، بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.^{۲۳} تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد، احترام نکرده است.^{۲۴} به راستی به شما می گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از مرگ تا به حیات منتقل گشته است.^{۲۵} به راستی به شما می گویم که ساعتی می آید، بلکه اکنون است که مردگان صدای پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود، زنده گردد.^{۲۶} زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته

را می‌شناسم که در درون خویش محبت خدا را ندارید.^{۴۳} من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.^{۴۴} شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است، طالب نیستید؟^{۴۵} گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که شاکي شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.^{۴۶} زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید، چونکه او درباره‌ی من نوشته است.^{۴۷} اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنان مرا قبول خواهید کرد؟»

خوراک دادن به پنج هزار نفر

(متی ۱۴:۱۳-۲۱؛ مرقس ۶:۳۲-۴۴؛ لوقا ۹:۱۰-۱۷)
و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای تیبریّه باشد، رفت.^۲ و جمعی زیاد از عقب او آمدند، زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می‌نمود، می‌دیدند.^۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.^۴ و پس‌خ که عید یهود باشد، نزدیک بود.

^۵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی زیاد به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: «از کجا نان بخیریم تا اینها بخورند؟»^۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.^۷ فیلیپس او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!»^۸ یکی از شاگردانش که آندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت: «در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟»^{۱۰} عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه نزدیک

باشد.^{۲۷} و به او قدرت بخشیده است که داوری هم بکند، زیرا که پسر انسان است.^{۲۸} و از این تعجب مکنید، زیرا ساعتی می‌آید که در آن تمامی کسانی که در قبرهای باشند، صدای او را خواهند شنید،^{۲۹} و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای زنده شدن به حیات و هر که اعمال بد کرد، برای زنده شدن به جهنم داوری.

شهود عیسی

^{۳۰} من از خود هیچ نمی‌توانم کرد، بلکه چنانکه شنیده‌ام، داوری می‌کنم و داوری من عادل است، زیرا که اراده خود را طالب نیستم، بلکه اراده‌ی پدری که مرا فرستاده است.^{۳۱} اگر من بر خود شهادت دهم، شهادت من راست نیست.

^{۳۲} دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌دانم که شهادتی که او بر من می‌دهد، راست است.^{۳۳} شما نزد یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد.^{۳۴} اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم و لیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.^{۳۵} او چراغ افروخته و درخنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.^{۳۶} و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم، زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا به انجام رسانم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.^{۳۷} و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز صدای او را نشنیده و او را ندیده‌اید^{۳۸} و کلام او در شما ساکن نیست، زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما به او ایمان نیاوردید.

^{۳۹} کتب را تفتیش می‌کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد.^{۴۰} و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید.^{۴۱} جلال را از مردم نمی‌پذیرم.^{۴۲} ولی شما

خود داخل آن قایق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.^{۲۳} لیکن قایقهای دیگر از تیریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.^{۲۴} پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به قایقها سوار شده، به دنبال عیسی به کفرناحوم آمدند.

^{۲۵} و چون او را در آن طرف دریا یافتند، به او گفتند: «ای استاد، کی به اینجا آمدی؟»^{۲۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «به راستی به شما می گویم که مرا می طلبید، نه به سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید.»^{۲۷} کار بکنید نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراک که تا حیات جاودانی باقی هست که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مَهر زده است.»^{۲۸} به او گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را به جا آورده باشیم؟»^{۲۹} عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.»^{۳۰} به او گفتند: «چه نشانه ای می نمایانی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می کنی؟»^{۳۱} پدران ما در بیابان مَتّا را خوردند، چنانکه نوشته شده است که: 'از آسمان به ایشان نان عطا کرد تا بخورند.'^{۳۲} عیسی به ایشان گفت: «به راستی به شما می گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می دهد.»^{۳۳} زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می بخشد.»^{۳۴} آنگاه به او گفتند: «ای خداوند، این نان را پیوسته به ما بده.»

^{۳۵} عیسی به ایشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.»^{۳۶} لیکن به

به پنج هزار مرد بودند که نشستند.^{۱۱} عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.^{۱۲} و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.»^{۱۳} پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.^{۱۴} و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»^{۱۵} و اما عیسی چون دانست که می خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

عیسی روی آب راه می رود

(متی ۱۴: ۲۲-۲۳؛ مرقس ۶: ۴۷-۵۱)

^{۱۶} و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،^{۱۷} و به قایق سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد، عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.^{۱۸} و دریا به سبب وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.^{۱۹} پس وقتی که نزدیک به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ* رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا راه روان نزدیک قایق می آید. پس ترسیدند.^{۲۰} او به ایشان گفت: «من هستم، مترسید!»^{۲۱} و چون می خواستند او را در قایق بیاورند، همان لحظه قایق به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حیات

^{۲۲} صبحگاهان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ قایقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان

* ۱۹.۶ در متن اصلی یونانی 'ستادیا' آمده است که مسافتی قریب به ۵ کیلومتر می باشد. * ۳۱.۶ خروج ۱۶: ۴؛ نحمیا ۹: ۱۵۰؛

مزمور ۷۸: ۲۴ و ۲۵.

۵۲ پس یهودیان با یکدیگر به دعوا افتاده، می‌گفتند: «چگونه این شخص می‌تواند بدن خود را به ما دهد تا بخوریم؟» ۵۳ عیسی به ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم، اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. ۵۴ و هر که بدن مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید. ۵۵ زیرا که بدن من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است. ۵۶ پس هر که بدن مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او. ۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد، او نیز به من زنده می‌شود. ۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما مَثّا را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد، تا به ابد زنده ماند.» ۵۹ عیسی این سخن را وقتی که در گفَرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.

کلمات حیات جاودانی

۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «این کلام سخت است! چه کسی می‌تواند آن را بشنود؟» ۶۱ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر به غرغر افتاده‌اند، به ایشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟ ۶۲ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جایی که اوّل بود صعود می‌کند، چه؟ ۶۳ روح است که زنده می‌کند و اما از جسم فایده‌ای نیست. کلامی را که من به شما می‌گویم، روح و حیات است. ۶۴ و لیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد. ۶۵ پس گفت: «از این سبب به شما گفتم

شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. ۳۷ هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز قیامت آن را برخیزانم. ۴۰ و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و به او ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز قیامت او را خواهم برخیزانید.»

۴۱ پس یهودیان درباره او همه‌هم کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.» ۴۲ و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که 'از آسمان نازل شدم؟'» ۴۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «غرغر نکنید. ۴۴ کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد، او را بکشد و من در روز قیامت او را خواهم برخیزانید. ۴۵ در انبیا نوشته شده است که 'همه از خدا تعلیم خواهند یافت.'* ۴۶ پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت، نزد من می‌آید. ۴۷ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است. ۴۸ به راستی به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد. ۴۹ من نان حیات هستم. ۵۰ پدران شما در بیابان مَثّا را خوردند و مردند. ۵۱ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد. ۵۲ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد، تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم، بدن من است که آن را برای حیات جهان می‌بخشم.»

وقت من هنوز تمام نشده است.»^۹ چون این را به ایشان گفت، در جلیل توقف نمود.

^{۱۰} لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه پنهانی.^{۱۱} اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که: «او کجا است؟»^{۱۲} و در میان مردم درباره او بحث بسیار بود. بعضی می گفتند که: «مردی نیکو است.» و دیگران می گفتند: «نه! بلکه گمراه کننده قوم است.»^{۱۳} و لیکن به سبب ترس از یهود، هیچ کس درباره او به آشکار حرف نمی زد.^{۱۴} و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به معبد آمده، تعلیم می داد.^{۱۵} و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب مقدس را می داند؟»^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت:

«تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.^{۱۷} اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا است، یا آنکه من از خود سخن می رانم.^{۱۸} هر که از خود سخن گوید، جلال خود را خواستار باشد و اما هر که خواستار جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.^{۱۹} آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟»^{۲۰} آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. چه کسی اراده دارد تو را بکشد؟»^{۲۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.^{۲۲} موسی ختنه را به شما داد، نه آنکه از موسی باشد، بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می کنید.^{۲۳} پس اگر کسی در روز سبت ختنه شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می آورید از

که کسی نزد من نمی تواند آمد، مگر آنکه پدر من، آن را به او عطا کند.»^{۲۴} در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

^{۲۵} آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می خواهید بروید؟»^{۲۶} شمعون پطرس به او جواب داد: «ای خداوند، نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.^{۲۷} و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.»^{۲۸} عیسی به ایشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را انتخاب نکردم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.»^{۲۹} و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

عیسی در عید خیمه ها

۷ و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیه راه رود، چونکه یهودیان قصد قتل او می داشتند.^۱ و عید یهود که عید خیمه ها باشد، نزدیک بود.^۲ پس برادرانش به او گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن کارهایی را که تو می کنی، ببینند،^۳ زیرا هر که می خواهد معروف شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی، خود را به جهان نشان ده.»^۴ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.^۵ آنگاه عیسی به ایشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.^۶ جهان نمی تواند شما را دشمن دارد، لیکن مرا دشمن می دارد، زیرا که من بر آن شهادت می دهم که کارهایش بد است.»^۷ شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آمیم، زیرا که

گشت و نخواهید یافت و جایی که من هستم، شما نمی‌توانید آمد؟»^{۳۷}

و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که تشنه باشد، نزد من آید و بنوشد. ^{۳۸} کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»^{۳۹} اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد، او را خواهد یافت، زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

^{۴۰} آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.»^{۴۱} و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟»^{۴۲} آیا کتاب نگفته است که از نسل داوود و از بیت‌لجم، دهی که داوود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟^{۴۳} پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.^{۴۴} و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند، ولی هیچ‌کس بر او دست نینداخت.

^{۴۵} پس خادمان نزد سران کاهنان و فریسیان آمدند. آنها به ایشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟»^{۴۶} خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»^{۴۷} آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟»^{۴۸} مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟^{۴۹} لیکن این گروه که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.^{۵۰} نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، به ایشان گفت: «آیا شریعت بر کسی حکم جاری می‌کند جز آنکه اوّل سخن او را بشنوند و دریابند که چه کرده است؟»^{۵۱} ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز

آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟»^{۵۲} مطابق ظاهر داوری مکنید، بلکه به راستی داوری نمایید.»

^{۵۳} پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟»^{۵۴} و اینک آشکارا حرف می‌زند و به او هیچ نمی‌گویند. آیا سران یقین می‌دانند که او در حقیقت مسیح است؟^{۵۵} لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، اما مسیح چون آید هیچ‌کس نخواهد دانست که از کجا است.»^{۵۶} و عیسی چون در معبد تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت: «مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام، بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی‌شناسید.»^{۵۷} اما من او را می‌شناسم، زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.»^{۵۸} آنگاه خواستند او را گرفتار کنند لیکن کسی بر او دست نینداخت، زیرا که وقت او هنوز نرسیده بود.^{۵۹} آنگاه بسیاری از آن گروه به او ایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟»

ارسال ماموران به جهت دستگیری عیسی

^{۶۰} چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او به این بحثها افتاده‌اند، فریسیان و سران کاهنان خادمان فرستادند تا او را بگیرند.^{۶۱} آنگاه عیسی گفت: «اندر زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می‌روم.»^{۶۲} و به دنبال من خواهید بود و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم، شما نمی‌توانید آمد.»^{۶۳} پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا قصد آن دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟»^{۶۴} این چه کلامی است که گفت: 'به دنبال من خواهید

جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین، زیرا که هیچ پیامبری از جلیل برخاسته است.»^{۵۳} پس هر یک به خانه خود رفتند.

زنی در عمل زنا دستگیر می‌شود

اما عیسی به کوه زیتون رفت.^۲ و صبحگاهان باز به معبد آمد و چون تمامی قوم نزد او آمدند، نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد.^۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،^۴ به عیسی گفتند: «ای استاد، این زن به هنگام عمل زنا گرفته شد؛^۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟»^۶ و این را از روی امتحان به او گفتند تا اتهامی به ضد او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت.^۷ و چون در سؤال کردن اصرار می‌نمودند، راست شده، به ایشان گفت: «هر که از شما گناه ندارد، اوّل بر او سنگ اندازد.»^۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت.^۹ پس چون شنیدند، در وجدان خود آزرده شده از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.^{۱۰} پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، به او گفت: «ای زن، آن شاکیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس تو را محکوم نکرد؟»^{۱۱} گفت: «هیچ کس، ای آقا.» عیسی گفت: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو، دیگر گناه مکن.»

من نور جهان هستم

^{۱۲} پس عیسی باز به ایشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا پیروی کند، در ظلمت نگردد، بلکه نور حیات را یابد.»^{۱۳} آنگاه فریسیان به او گفتند: «تو بر خود شهادت می‌دهی،

پس شهادت تو راست نیست.»^{۱۴} عیسی در جواب ایشان گفت: «هرچند من بر خود شهادت می‌دهم، شهادت من راست است، زیرا که می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی‌دانید از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.^{۱۵} شما مطابق جسم حکم می‌کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی‌کنم.^{۱۶} و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم، بلکه من و پدری که مرا فرستاد.^{۱۷} و نیز در شریعت شما نوشته شده است که شهادت دو کس حق است.^{۱۸} من بر خود شهادت می‌دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد.»^{۱۹} به او گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که: «نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید.»^{۲۰} و این کلام را عیسی در محل صندوق هدایا گفت، وقتی که در معبد تعلیم می‌داد و هیچ کس او را نگرفت، برای آنکه وقت او هنوز نرسیده بود.

^{۲۱} باز عیسی به ایشان گفت: «من می‌روم و مرا خواهید جست و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد.»^{۲۲} یهودیان گفتند: «آیا قصد قتل خود دارد که می‌گوید: 'به جایی خواهم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟'»^{۲۳} عیسی ایشان را گفت: «شما از پایین می‌باشید، اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.^{۲۴} از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.»^{۲۵} به او گفتند: «تو کیستی؟» عیسی به ایشان گفت: «همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.^{۲۶} من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لیکن آنکه مرا فرستاد، حق است و من آنچه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.»^{۲۷} ایشان نفهمیدند که به ایشان درباره پدر سخن

بلکه او مرا فرستاده است.^{۴۳} برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.^{۴۴} شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواسته‌های پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.^{۴۵} و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.^{۴۶} کیست از شما که گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟^{۴۷} کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.»

قبل از ابراهیم، من هستم

^{۴۸} پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟»^{۴۹} عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لیکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.^{۵۰} من جلال خود را طالب نیستم؛ کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.^{۵۱} به راستی به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، مرگ را تا به ابد نخواهد دید.»^{۵۲} پس یهودیان به او گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، مرگ را تا به ابد نخواهد چشید»^{۵۳} آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و پیامبرانی که مردند، بزرگتر هستی؟ خود را که می‌دانی؟»

^{۵۴} عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است.^{۵۵} و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم، مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و تعلیم او را نگاه می‌دارم.^{۵۶} پدر

می‌گوید.^{۵۸} عیسی به ایشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلم می‌کنم.^{۵۹} و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می‌آورم.»

حقیقت شما را آزاد خواهد کرد

^{۶۰} چون این را گفت، بسیاری به او ایمان آوردند.^{۶۱} پس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بمانید، به راستی شاگرد من خواهید شد،^{۶۲} و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»^{۶۳} به او جواب دادند که «اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟»^{۶۴} عیسی در جواب ایشان گفت: «به راستی به شما می‌گویم، هر که گناه می‌کند، غلام گناه است.^{۶۵} و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند.^{۶۶} پس اگر پسر شما را آزاد کند، به راستی آزاد خواهید بود.^{۶۷} می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا بکشید، زیرا کلام من در شما جای ندارد.^{۶۸} من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام، می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید، می‌کنید.»^{۶۹} در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی به ایشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، کارهای ابراهیم را به جا می‌آوردید.^{۷۰} لیکن الان می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به حقیقت که از خدا شنیده‌ام، تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.^{۷۱} شما کارهای پدر خود را به جا می‌آوردید.»

^{۷۲} عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا آمده و اینجا هستم. زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام،

۱۲ به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی دانم.»

۱۳ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. ۱۴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد، روز سبت بود. ۱۵ آنگاه فریسیان نیز از او سؤال کردند که «چگونه بینا شدی؟» به ایشان گفت: «گل به چشمان من گذارد. پس شستم و بینا شدم.» ۱۶ بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می تواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد. ۱۷ باز به آن کور گفتند: «تو درباره او چه می گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نمی است.»

۱۸ لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند. ۱۹ و از ایشان سؤال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می گوید کور متولد شده؟ پس چگونه اکنون بینا گشته است؟» ۲۰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده. ۲۱ لیکن اکنون چطور می بیند، نمی دانیم و نمی دانیم چه کسی چشمان او را باز نموده. او فردی بالغ است از وی سؤال کنید تا او احوال خود را بیان کند.» ۲۲ پدر و مادر او چنین گفتند، زیرا که از یهودیان می ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند. ۲۳ و از این جهت والدین او گفتند: «او فردی بالغ است، از خودش پرسید.»

۲۴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، به او گفتند: «خدا را تمجید کن. ما می دانیم که این شخص گناهکار است.» ۲۵ او جواب داد: «اگر گناهکار است، نمی دانم. یک چیز می دانم که کور بودم

شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ۲۷ یهودیان به او گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟» ۲۸ عیسی به ایشان گفت: «به راستی به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم.» ۲۹ آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از معبد بیرون شد و همچنین برفت.

عیسی کور مادرزاد را شفا می دهد

۹ و وقتی که می رفت کوری مادرزاد دید. ۲ و شاگردانش از او سؤال کرده، گفتند: «ای استاد، گناه که کرد، این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟» ۳ عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا کارهای خدا در او ظاهر شود. ۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند. ۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» ۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید ۷ و به او گفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی 'فرستاده شده' است) بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت.

۸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می نشست و گدایی می کرد؟» ۹ بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شباهت به او دارد.» او گفت: «من همانم.» ۱۰ به او گفتند: «پس چگونه چشمان تو بینا شد؟» ۱۱ او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت: 'به حوض سیلوحا برو و بشوی.' آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.»

من شبان نیکو هستم

۱. «به راستی به شما می‌گویم، هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.^۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.^۳ دربان در را برای او می‌گشاید و گوسفندان صدای او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام به نام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد.^۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌رود و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که صدای او را می‌شناسند.^۵ لیکن غریب را پیروی نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند، زیرا که صدای غریبان را نمی‌شناسند.»

۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز به ایشان می‌گوید.^۷ آنگاه عیسی به ایشان باز گفت: «به راستی به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم.^۸ تمامی کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.^۹ من در هستم هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.^{۱۰} دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را به فراوانی حاصل کنند.»

۱۱ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.^{۱۲} اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد.^{۱۳} مزدور می‌گریزد، چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.^{۱۴} من شبان نیکو هستم و خاضعان خود را

و الان بینا شده‌ام.»^{۲۶} باز به او گفتند: «با تو چه کرد و چگونه چشمان تو را باز کرد؟»^{۲۷} ایشان را جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز قصد آن دارید شاگرد او بشوید؟»^{۲۸} پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی می‌باشیم.^{۲۹} ما می‌دانیم که خدا با موسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.»^{۳۰} آن مرد جواب داده، به ایشان گفت: «این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمان مرا باز کرد.^{۳۱} و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به جا آرد، او را می‌شنود.^{۳۲} از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد.^{۳۳} اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.»^{۳۴} در جواب وی گفتند: «تو به کُلی در گناه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون راندند.^{۳۵} عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را پیدا کرده گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟»^{۳۶} او در جواب گفت: «ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟»^{۳۷} عیسی به او گفت: «تو نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلم می‌کند، همان است.»^{۳۸} گفت: «ای خداوند، ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود.^{۳۹} آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان برای داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.»^{۴۰} بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟»^{۴۱} عیسی به ایشان گفت: «اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید، ولی الان می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.»

می‌شناسم و خاضان من مرا می‌شناسند.^{۱۵} چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم.^{۱۶} و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.^{۱۷} و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم.^{۱۸} کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.»

^{۱۹} باز به خاطر این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.^{۲۰} بسیاری از ایشان گفتند که «دیو دارد و دیوانه است. برای چه به او گوش می‌دهید؟»^{۲۱} دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟»

^{۲۲} پس در اورشلیم، عید وقف* شد و زمستان بود.^{۲۳} و عیسی در معبد، در ایوان سلیمان می‌گشت.^{۲۴} پس یهودیان دور او را گرفته، به او گفتند: «تا کی ما را در شک نگاه می‌داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.»^{۲۵} عیسی به ایشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. کارهایی را که به اسم پدر خود به جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد.^{۲۶} لیکن شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.^{۲۷} گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا پیروی می‌کنند.^{۲۸} و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.^{۲۹} پدری که آنها را به من داد، از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند آنها را از دست پدر من بگیرد.^{۳۰} من و پدر یک هستیم.»

^{۳۱} آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.^{۳۲} عیسی به ایشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به خاطر کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟»^{۳۳} یهودیان در جواب گفتند: «به خاطر عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به خاطر گُفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.»^{۳۴} عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که 'من گفتم شما خدایان هستید؟'*^{۳۵} پس اگر آنانی را که کلام خدا به ایشان نازل شد، 'خدایان' خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،^{۳۶} آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، به او می‌گویید 'کفر می‌گویی'، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟»^{۳۷} اگر کارهای پدر خود را به جا نمی‌آورم، به من ایمان می‌آورید.^{۳۸} ولی چنانچه به جا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به آن کارها ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.»^{۳۹} پس بار دیگر خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.

^{۴۰} و باز به آن طرف اردن، جایی که اوّل یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقف نمود.^{۴۱} و بسیاری نزد او آمده، گفتند که «یحیی هیچ معجزه نمود، ولی هر چه یحیی درباره این شخص گفت، راست است.»^{۴۲} پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

مرگ ایلعازر

و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عَنیا که ده مریم و خواهرش مارتا بود.^۱ و مریم آن است که خداوند را به عطر، عطرآگین

* ۲۲.۱۰ در زبان عبرانی این عید 'حنوکا' خوانده می‌شود. این عید به یادبود وقف معبد که توسط یهودای مَکابی (۱۶۵ ق.م) صورت

گرفت، برگزار می‌شد. * ۲۴.۱۰ مزمور ۸۲: ۶

برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ^{۲۰} و چون مارتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. ^{۲۱} پس مارتا به عیسی گفت: «ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد. ^{۲۲} لیکن الان نیز می‌دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. ^{۲۳} عیسی به او گفت: «برادر تو خواهد برخاست. ^{۲۴} مارتا به وی گفت: «می‌دانم که در قیامت، در روز آخرت خواهد برخاست. ^{۲۵} عیسی به او گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ^{۲۶} و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟ ^{۲۷} او گفت: «بلی، ای آقا، من ایمان دارم که تو هستی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»

^{۲۸} و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می‌خواند. ^{۲۹} مریم چون این را بشنید، به سرعت برخاسته، نزد او آمد. ^{۳۰} و عیسی هنوز وارد نشده بود، بلکه در جایی بود که مارتا او را ملاقات کرد. ^{۳۱} و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، با شتاب بیرون می‌رود، از عقب او آمده، گفتند: «به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند. ^{۳۲} و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و به او گفت: «ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد. ^{۳۳} عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود به شدت غمگین شده، مضطرب گشت. ^{۳۴} و گفت: «او را کجا گذارده‌اید؟» به او گفتند: «ای آقا، بیا و ببین. ^{۳۵} عیسی بگریست. ^{۳۶} آنگاه یهودیان گفتند: «ببینید

ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ^۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می‌داری، بیمار است. ^۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این بیماری تا به مرگ نیست، بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد. ^۵ و عیسی مارتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می‌داشت.

^۶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود، دو روز توقف نمود. ^۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم. ^۸ شاگردان او را گفتند: «استاد، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی به آنجا بروی؟» عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد، زیرا که نور این جهان را می‌بیند. ^{۱۰} لیکن اگر کسی در شب راه رود، لغزش خورد، زیرا که نور در او نیست. ^{۱۱} این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم. ^{۱۲} شاگردان او گفتند: «ای آقا، اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت. ^{۱۳} اما عیسی دربارهٔ مرگ او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید. ^{۱۴} آنگاه عیسی آشکارا به ایشان گفت: «ایلعازر مرده است. ^{۱۵} و برای شما شادمانم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید. ولی نزد او برویم. ^{۱۶} پس شما که به معنی دوقلو باشید، به هم شاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

^{۱۷} پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است که ایلعازر در قبر می‌باشد. ^{۱۸} و بیت‌عنیا نزدیک اورشلیم بود، نزدیک به پانزده تیر پرتاب. ^{۱۹} و بسیاری از یهود نزد مارتا و مریم آمده بودند تا به خاطر

چقدر او را دوست می‌داشت!»^{۳۷} بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»

^{۳۸} پس عیسی باز به شدت در خود غمگین شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر دهانه‌اش گزارد. ^{۳۹} عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مارتا خواهر شخص مرده به او گفت: «ای آقا، الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.» ^{۴۰} عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ^{۴۱} پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی. ^{۴۲} و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ ولی برای خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.» ^{۴۳} چون این را گفت، به صدای بلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ^{۴۴} بی‌درنگ آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

^{۴۵} آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، به او ایمان آوردند. ^{۴۶} لیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود، آگاه ساختند. ^{۴۷} پس سران کاهنان و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟» ^{۴۸} اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، مکان و قوم ما را خواهند گرفت.» ^{۴۹} یکی از ایشان، قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود، به ایشان گفت: «شما هیچ نمی‌دانید و فکر نمی‌کنید که برای ما مفید است که یک

شخص در راه قوم بمیرد و تمامی قوم هلاک نگردند.» ^{۵۱} و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن قوم بمیرد؛ ^{۵۲} و نه در راه آن قوم تنها بلکه تا فرزندان خدا را که پراکنده‌اند، در یکی جمع کند. ^{۵۳} و از همان روز شورا کردند که او را بکشند. ^{۵۴} پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی‌رفت، بلکه از آنجا روانه شد به جایی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

^{۵۵} و چون پسخ یهود نزدیک شد، بسیاری از نواحی مختلف قبل از پسخ به اورشلیم آمدند تا خود را پاک سازند ^{۵۶} و به دنبال عیسی می‌بودند و در معبد ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: «چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟» ^{۵۷} اما سران کاهنان و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را دستگیر کنند.

مریم عیسی را تدهین می‌کند

۱۲ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت‌عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. ^۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مارتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. ^۳ آنگاه مریم ظرفی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، بر پاهای عیسی مالید و پانیهی او را با مویه‌های خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. ^۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: ^۵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟» ^۶ و این را نه از آنرو گفت که در قید فقرا بود، بلکه از آنرو که دزد بود و کیسه پول در نزد او بود و از آنچه در آن انداخته می‌شد، برمی‌داشت. ^۷ عیسی گفت: «او را واگذار، زیرا

کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.
 ۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی‌بینید که هیچ
 نفع نمی‌برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند!»
 ۲۰ و از آن کسانی که در عید برای عبادت آمده
 بودند، بعضی یونانی بودند. ۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از
 بیت‌صیدا یلیل بود، آمدند و سؤال کرده، گفتند:
 «ای آقا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس آمد
 و به آندریاس گفت و آندریاس و فیلیپس به عیسی
 گفتند. ۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی
 رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴ به راستی به
 شما می‌گویم، اگر دانه گندم که در زمین می‌افند نمیرد،
 تنها ماند، لیکن اگر بمیرد، ثمر بسیار آورد. ۲۵ کسی که
 جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند و هر که در
 این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی
 آن را نگاه خواهد داشت. ۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند،
 مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من
 نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند، پدر او را
 حرمت خواهد داشت. ۲۷ الان جان من پریشان است
 و چه بگویم: 'ای پدر، مرا از این ساعت رستگار کن.'
 لکن به خاطر همین امر تا این لحظه رسیده‌ام. ۲۸ ای
 پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان
 در رسید که: «جلال دادم و باز جلال خواهم داد.»
 ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند، این را شنیده، گفتند:
 «رعد شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او صحبت
 کرد!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای
 من نیامد، بلکه برای شما. ۳۱ اکنون داوری این جهان
 است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.
 ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی
 خود خواهم کشید.» ۳۳ و این را گفت کنایه از آن نوع
 مرگ که می‌بایست بمیرد.

که برای روز کفن من این را نگاه داشته است. ۸ زیرا
 که فقرا همیشه با شما می‌باشند و اما من همه وقت با
 شما نیستم.»

۹ پس جمعی زیاد از یهود چون دانستند که عیسی
 در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس، بلکه تا
 ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود، ببینند.
 ۱۰ آنگاه سران کاهنان شورا کردند که ایلعازر را نیز
 بکشند. ۱۱ زیرا که بسیاری از یهودیه به خاطر او
 می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند.

ورود پیروزمندانه

(متی ۲۱: ۴-۹؛ مرقس ۱۱: ۷-۱۰؛ لوقا ۱۹: ۳۵-۳۸)

۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای
 عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،
 ۱۳ شاخه‌های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند
 و فریاد می‌زدند:
 «هوشیعا!*

مبارک باد پادشاه اسرائیل

که به اسم خداوند می‌آید.»

۱۴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد، چنانکه
 نوشته شده است که:

۱۵ «ای دختر صهیون* مترس!

اینک پادشاه تو

سوار بر کره الاغی می‌آید.»*

۱۶ و شاگردانش ابتدا این چیزها را نفهمیدند، لکن
 چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این
 چیزها درباره او نوشته شده است و همچنان با او کرده
 بودند. ۱۷ و گروهی که با او بودند، شهادت دادند که
 ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده
 است. ۱۸ و به خاطر همین نیز آن گروه او را استقبال

* ۱۳.۱۲ در زبان عبری یعنی 'نجات بده' از این کلمه به جهت ابراز حمد و پرستش استفاده می‌شد. * ۱۵.۱۲ منظور قوم

اسرائیل است. * ۱۵.۱۲ زکریا ۹: ۹

^{۴۴} آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آوزد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.^{۴۵} و کسی که مرا دید، فرستنده مرا دیده است.^{۴۶} من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آوزد، در ظلمت نماند.^{۴۷} و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم، زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم، بلکه تا جهان را نجات بخشم.^{۴۸} هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز قیامت بر او داوری خواهد کرد.^{۴۹} از آنرو که من از خود نگفتم، لیکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز صحبت کنم.^{۵۰} و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم، چنانکه پدر به من گفته است، صحبت می‌کنم.»

عیسی پایهای شاگردان را می‌شوید

و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که وقت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.^۲ و چون شام می‌خورند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،^۳ عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می‌رود،^۴ از شام برخاست و لباس خود را بیرون کرد و حوله‌ای گرفته، به کمر بست.^۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با حوله‌ای که بر کمر داشت.^۶ پس

^{۳۴} پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟»^{۳۵} آنگاه عیسی به ایشان گفت: «اندر زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند به کجا می‌رود.^{۳۶} مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

^{۳۷} و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، به او ایمان نیاوردند.^{۳۸} تا کلامی که ایشعیای نبی گفت به انجام خود رسد:

«ای خداوند،

کیست که خبر ما را باور کرد

و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟»*

^{۳۹} و از آن جهت نتوانستند ایمان آورند، زیرا که ایشعیای نیز گفت:

^{۴۰} «چشمان ایشان را کور کرد

و دلهای ایشان را سخت ساخت

تا به چشمان خود نبینند

و به دلهای خود نفهمند

و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.»*

^{۴۱} این کلام را ایشعیای گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او صحبت کرد.^{۴۲} لیکن با وجود این، بسیاری از بزرگان نیز به او ایمان آوردند، اما به خاطر فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.^{۴۳} زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.

یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد

۲۱ چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «به راستی به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.» ۲۲ پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره که می گوید. ۲۳ یکی از شاگردان، هم او که به سینۀ عیسی تکیه می زد و عیسی او را دوست می داشت؛ ۲۴ شمعون پطرس به او اشاره کرد که پرسد درباره که این را گفت. ۲۵ پس او به عقب متمایل شده، به عیسی گفت: «ای خداوند، او کیست؟» ۲۶ عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را فرو برده، به او می دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد. ۲۷ بعد از لقمه، شیطان در یهودا داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه می کنی، زودتر بکن.» ۲۸ اما این سخن را هیچ یک از مجلسیان نفهمید که برای چه به او گفت. ۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون کیسه پول نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد، یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

عهدی تازه

۳۰ پس یهودا لقمه را گرفته، پی درنگ بیرون رفت و شب بود. ۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، به راستی خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد. ۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم، جایی که می روم شما نمی توانید آمد، الان نیز به شما می گویم. ۳۴ به شما حکمی تازه می دهم که

چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا، تو پایهای مرا می شویی؟» ۷ عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من می کنم الان تو نمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.» ۸ پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم، تو را با من سهمی نیست.» ۹ شمعون پطرس به او گفت: «ای آقا، نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.» ۱۰ عیسی به او گفت: «کسی که حمام کرده، محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید، لیکن نه همه.» ۱۱ زیرا که تسلیم کننده خود را می دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید.»

۱۲ و چون پایهای ایشان را شست، لباس خود را گرفته، باز بنشست و به ایشان گفت: «آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟» ۱۳ شما مرا 'استاد' و 'آقا' می خوانید و خوب می گوید، زیرا که چنین هستم. ۱۴ پس اگر من که آقا و معلّم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید. ۱۵ زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید. ۱۶ به راستی به شما می گویم، غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود. ۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشا به حال شما اگر آن را به عمل آرید. ۱۸ درباره تمامی شما نمی گویم؛ من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود آنکه با من نان می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است. ۱۹ * الان قبل از وقوع به شما می گویم تا زمانی که واقع شود، باور کنید که من هستم. ۲۰ به راستی به شما می گویم، هر که قبول کند کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

من است؟ سخن‌هایی که من به شما می‌گویم، از خود نمی‌گویم، لیکن پدری که در من ساکن است، او این کارها را می‌کند.^{۱۱} مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، و گرنه مرا به خاطر آن کارها تصدیق کنید.^{۱۲} به راستی به شما می‌گویم، هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم، او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.

^{۱۳} «و هر چیزی را که به اسم من بخواهید، به جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.^{۱۴} اگر چیزی به اسم من طلب کنید، من آن را به جا خواهم آورد.

عیسی روح‌القدس را وعده می‌دهد

^{۱۵} اگر مرا دوست دارید، فرامین مرا نگاه دارید.^{۱۶} و من از پدر خواهم خواست و او تسلی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند،^{۱۷} یعنی روح حقیقت که جهان نمی‌تواند او را قبول کند، زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.

^{۱۸} «شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم.^{۱۹} بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.^{۲۰} و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.^{۲۱} هر که فرامین مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبت می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»^{۲۲} یهودا، نه آن سخریوطی، به وی گفت: «ای آقا، چگونه می‌خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟»^{۲۳} عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام

یکدیگر را محبت نمایند، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید.^{۲۵} به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.»^{۲۶} شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا، کجا می‌روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می‌روم، الان نمی‌توانی از عقب من بیایی، ولی در آخر از عقب من خواهی آمد.»^{۲۷} پطرس به او گفت: «ای آقا، برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»^{۲۸} عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می‌دهی؟ به راستی به تو می‌گویم، تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

من راه و حقیقت و حیات هستم

۱۴ «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آوریید به من نیز ایمان آوریید.^۲ در خانه پدر من جا بسیار است و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،^۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم، شما نیز باشید.^۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.»^۵ توما به او گفت: «ای آقا، نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟»^۶ عیسی به او گفت: «من راه و حقیقت و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.^۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.»^۸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا، پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.»^۹ عیسی به او گفت: «ای فیلیپس، در این مدّت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی 'پدر را به ما نشان ده'؟^{۱۰} آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در

مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.^۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.^۸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.^۹ همچنان که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید.^{۱۰} اگر فرامین مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من فرامین پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم.^{۱۱} این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

^{۱۲} «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان که شما را محبت نمودم.^{۱۳} کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به خاطر دوستان خود بدهد.^{۱۴} شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، به جا آرید.^{۱۵} دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا که بنده آنچه آقایش می‌کند، نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام، زیرا که هر چه از پدر شنیده‌ام، به شما بیان کردم.^{۱۶} شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند، تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

^{۱۷} به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید.^{۱۸} «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است.^{۱۹} اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لیکن چونکه از جهان نیستید، بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند.^{۲۰} به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.^{۲۱} لکن

مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.^{۲۴} و آنکه مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاد.^{۲۵} این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.^{۲۶} لیکن تسلی‌دهنده یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم، به یاد شما خواهد آورد.^{۲۷} سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.^{۲۸} شنیده‌اید که من به شما گفتم 'می‌روم و نزد شما می‌آیم'، اگر مرا محبت می‌نمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.^{۲۹} و الان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید.^{۳۰} بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.^{۳۱} لیکن تا جهان بداند که پدر را محبت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد، همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

من تاک حقیقی هستم

۱۵ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.^۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد، آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد.^۳ اکنون شما به خاطر کلامی که به شما گفته‌ام، پاک هستید.^۴ در من بمانید و من در شما. همچنان که شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.^۵ من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد، زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.^۶ اگر کسی در من نماند،

اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.^{۱۱} و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

^{۱۲} «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید.^{۱۳} اما چون او یعنی روح حقیقت آید، شما را به تمامی حقیقت هدایت خواهد کرد، زیرا که از خود صحبت نمی‌کند، بلکه به آنچه شنیده است، سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.^{۱۴} و مرا جلال خواهد داد، زیرا که از آنچه آن من است، خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.^{۱۵} هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.^{۱۶} «بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید، زیرا که نزد پدر می‌روم.»

^{۱۷} آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که 'اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید' و 'زیرا که نزد پدر می‌روم'؟»^{۱۸} پس گفتند: «چه چیز است این 'اندکی' که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.»^{۱۹} عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سؤال کنند، به ایشان گفت: «آیا در میان خود از این سؤال می‌کنید که گفتم 'اندکی دیگر مرا نخواهید دید، پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید'؟»^{۲۰} به راستی به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما غمگین می‌شوید، لیکن غصه شما به خوشی تبدیل خواهد شد.^{۲۱} زن در حین زاییدن غمگین می‌شود، زیرا که وقت او رسیده است. و لیکن چون طفل را زایید، آن عذاب را دیگر یاد نمی‌آورد به خاطر خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت.

به خاطر اسم من تمامی این کارها را به شما خواهند کرد، زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.^{۲۲} اگر نیامده و به ایشان صحبت نکرده بودم، گناه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای گناه خود ندارند.^{۲۳} هر که مرا دشمن دارد، پدر مرا نیز دشمن دارد.^{۲۴} و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. لیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.^{۲۵} بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان نوشته شده است که 'مرا بی سبب دشمن داشتند.'^{۲۶} لیکن چون تسلی‌دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم، آید، یعنی روح حقیقت که از پدر ارسال می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.^{۲۷} و شما نیز شهادت خواهید داد، زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

۱۶ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.^۲ شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بگشود، گمان برد که خدا را خدمت می‌کند.^۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، به خاطر آنکه نه پدر را شناخته‌اند و نه مرا.^۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که زمان برسد، به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

^۵ «اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد: 'به کجا می‌روی؟'»^۶ لیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است.^۷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم، تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم، او را نزد شما می‌فرستم.^۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری محکوم خواهد نمود.^۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند.^{۱۰} و

وقت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تو را جلال دهد.^۲ همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه به او داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد.^۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.^۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به انجام رسانیدم.^۵ و الان تو، ای پدر، مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.

^۶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی، آشکار کردم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.^۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد.^۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، به ایشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.^۹ من برای اینها دعا می‌کنم و برای جهان دعا نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند.^{۱۰} و آنچه از آن تو است، از آن تو است و آنچه از آن تو است، از آن تو است و در آنها جلال یافته‌ام.^{۱۱} بعد از این در جهان نیستم، اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدّوس، اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند، چنانکه ما هستیم.^{۱۲} مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم و هر کس را که به من داده‌ای، حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب به انجام خود برسد.^{۱۳} و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.^{۱۴} من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت، زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.^{۱۵} خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا

پس شما همچنین الان غمگین می‌باشید، لیکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ‌کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.^{۱۶} و در آن روز چیزی از من طلب نخواهید کرد. به راستی به شما می‌گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.^{۱۷} تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید؛ بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.^{۱۸} این چیزها را به مثلاً به شما گفتم، لیکن زمانی می‌آید که دیگر به مثلاً به شما حرف نمی‌زنم، بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

^{۱۹} «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من برای شما از پدر خواهم خواست،^{۲۰} زیرا خود پدر شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.^{۲۱} از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.»^{۲۲} شاگردانش به او گفتند: «اکنون آشکارا سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی.^{۲۳} الان دانستیم که همه چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. به این جهت باور می‌کنیم که از از جانب خدا آمدی.^{۲۴} عیسی به ایشان جواب داد: «آیا الان باور می‌کنید؟^{۲۵} اینک زمانی می‌آید، بلکه الان آمده است، که پراکنده خواهید شد، هر یکی به نزد خاصان خود، و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم، زیرا که پدر با من است.^{۲۶} به این چیزها به شما صحبت کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمات خواهد شد. ولی خاطر جمع دارید، زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

دعای کهناتی عیسی

عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر،

یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن مکان را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها جمع می شد.^۳ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد سران کاهنان و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.^۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که را می جویید؟»^۵ به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی به ایشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.^۶ پس چون به ایشان گفت: «من هستم»، برگشته، بر زمین افتادند.^۷ او باز از ایشان سؤال کرد: «که را می جویید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!»^۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.»^۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده ای، یکی را گم نکرده ام.»^{۱۰} آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام کاهن اعظم که مالخوس نام داشت زده، گوش راستش را برید.^{۱۱} عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا پیاپی ای را که پدر به من داده است، ننوشم؟»

عیسی در مقابل کاهن اعظم (متی ۲۶، مرقس ۱۴، لوقا ۲۲)

^{۱۲} آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.^{۱۳} و او را نزد حنّا، پدر زن قیفا که در همان سال کاهن اعظم بود، آوردند.^{۱۴} و قیفا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.»^{۱۵} اما شمعون پطرس و شاگرد دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد کاهن اعظم معروف بود،

ایشان را از شریر نگاه داری.^{۱۶} ایشان از جهان نیستند، چنانکه من از جهان نمی باشم.^{۱۷} ایشان را به حقیقت خود تقدیس نما. کلام تو حقیقت است.^{۱۸} همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.^{۱۹} و به خاطر ایشان من خود را تقدیس می کنم تا ایشان نیز در حقیقت تقدیس کرده شوند.^{۲۰} «و نه برای اینها فقط درخواست می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.^{۲۱} تا همه یک گردند چنانکه تو، ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.^{۲۲} و من جلالی را که به من دادی، به ایشان دادم تا یک باشند، چنانکه ما یک هستیم.^{۲۳} من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی، چنانکه مرا محبت نمودی.^{۲۴} ای پدر، می خواهم آنانی که به من داده ای، با من باشند در جایی که من می باشم تا جلال مرا که به من داده ای ببینند، زیرا که مرا پیش از ابتدای جهان محبت نمودی.^{۲۵} ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناخته اند که تو مرا فرستادی.^{۲۶} و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳)

چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف دره قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن وارد شد.^۲ و

۱۸

عیسی در مقابل پیلاتس

۲۸ بعد عیسی را از نزد قیافا به ستاد والی آوردند و صبح بود و ایشان داخل ستاد والی نشدند مبادا نجس بشوند، بلکه تا پسخ را بخورند. ۲۹ پس پیلاتس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه شکایتی بر این شخص دارید؟» ۳۰ در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.» ۳۱ پیلاتس به ایشان گفت: «شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» ۳۲ تا تعلیم عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن نوع مرگ که باید بمیرد. ۳۳ پس پیلاتس باز داخل کاخ والی شد و عیسی را خواسته، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» ۳۴ عیسی به او جواب داد: «آیا تو این را از خود می‌گویی، یا دیگران درباره من به تو گفتند؟» ۳۵ پیلاتس جواب داد: «مگر من یهودی هستم؟ ملت تو و سران کاهنان تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟» ۳۶ عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمین من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» ۳۷ پیلاتس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و به خاطر این در جهان آمدم تا به حقیقت شهادت دهم و هر که از حقیقت است، سخن مرا می‌شنود.» ۳۸ پیلاتس به او گفت: «حقیقت چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم. ۳۹ و قانون شما این است که در عید پسخ برای شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید برای شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟» ۴۰ باز همه فریاد سر

با عیسی داخل خانه کاهن اعظم شد. ۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای کاهن اعظم بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به درون برد. ۱۷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم.» ۱۸ و غلامان و خادمین آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.

۱۹ پس کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ۲۰ عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در معبد، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و پنهانی چیزی نگفته‌ام. ۲۱ چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند، بپرس که چه چیز به ایشان گفتم. اینک ایشان می‌دانند آنچه من گفتم.» ۲۲ و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، سیلی بر عیسی زده، گفت: «آیا به کاهن اعظم چنین جواب می‌دهی؟» ۲۳ عیسی به او جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟» ۲۴ پس حنا او را بسته، به نزد قیافا کاهن اعظم فرستاد.

پطرس باز عیسی را انکار می‌کند

۲۵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی به او گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم.» ۲۶ پس یکی از غلامان کاهن اعظم که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟» ۲۷ پطرس باز انکار کرد که پی‌درنگ خروس بانگ زد.

داده، گفتند: «او را نه، بلکه باراباس را.» و باراباس دزد بود.

عیسی به صلیب سپرده می‌شود

(متی ۲۷: ۲۷-۳۱؛ مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰)

۱۹ پس پیلاتس عیسی را گرفته، شلاق زد. ۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و لباس ارغوانی به او پوشانیدند^۳ و می‌گفتند: «سلام، ای پادشاه یهود!» و سیلی به او می‌زدند. ۴ باز پیلاتس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.» ۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاتس به ایشان گفت: «اینک آن انسان.»^۶ و چون سران کاهنان و خادمین او را دیدند، فریاد برآوردند، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلاتس به ایشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید، زیرا که من در او عیبی نیافتم.»^۷ یهودیان به او جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد، زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»

۸ پس چون پیلاتس این را شنید، ترس بر او زیاده چیره گشت. ۹ باز داخل ستاد والی شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی به او هیچ جواب نداد. ۱۰ پیلاتس به او گفت: «آیا به من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را به صلیب کشم و قدرت دارم آزادت نمایم؟»^{۱۱} عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.»^{۱۲} و از آن وقت پیلاتس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآوردند، می‌گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، به ضد قیصر سخن گوید.»

۱۳ پس چون پیلاتس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در جایی که به آن 'سنگفرش'^۱ و به عبرانی 'جاباتا' گفته می‌شد، نشست. ۱۴ و وقت تهیه پسخ و نزدیک به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما!»^{۱۵} ایشان فریاد زدند: «او را از میان بردار، از میان بردار! مصلوبش کن!» پیلاتس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟» سران کاهنان جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.»

مصلوب شدن عیسی

۱۶ آنگاه او را به ایشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند^{۱۷} و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به جایی که به 'جمجمه' معروف بود و به عبرانی آن را 'جلجتا' می‌گفتند. ۱۸ او را در آنجا بر صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ و پیلاتس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد. و نوشته این بود: «عیسی ناصری، پادشاه یهود.»^{۲۰} و این تقصیرنامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را مصلوب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. ۲۱ پس سران کاهنان یهود به پیلاتس گفتند: «منوبس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.» ۲۲ پیلاتس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.» ۲۳ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، لباس‌های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آنی که شود.» تا به انجام رسد کتاب که می‌گوید: «در میان خود لباس‌های مرا تقسیم کردند»

که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.^{۳۶} زیرا که این واقع شد تا کتاب به انجام خود رسد که می‌گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.»^{۳۷} و باز کتاب دیگر می‌گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»^{*}

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱؛ مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷؛ لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶)

^{۳۸} و بعد از این، یوسف که از اهل راقه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به خاطر ترس یهود، از پیلاتس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاتس اجازه داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.^{۳۹} و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مرمی مخلوط با عود نزدیک به صد رطل^{*} با خود آورد.^{۴۰} آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با آدویه جات به رسم کفن یهود پیچیدند.^{۴۱} و در جایی که مصلوب شد، باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود.^{۴۲} پس به خاطر تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۱-۸؛ مرقس ۱۶: ۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۰)

۲. صبحگاهان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.^۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.»^۳ آنگاه

و بر رخت من قرعه افکندند.»^{*} پس لشکریان چنین کردند.^۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلپاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند.^۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.»^۷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان وقت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

مرگ عیسی

(متی ۲۷: ۴۸ و ۵۰؛ مرقس ۱۵: ۳۷ و ۳۶: ۲۳)

^{۲۸} و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب به انجام خود رسد، گفت: «تشنه‌ام.»^{۲۹} و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر شاخه زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.^{۳۰} چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

^{۳۱} پس یهودیان تا بدن‌ها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاتس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.^{۳۲} آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.^{۳۳} اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.^{۳۴} لیکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن لحظه خون و آب بیرون آمد.^{۳۵} و آن کسی که دید، شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند

* ۲۴.۱۹ مزمور ۱۸: ۲۲ * ۳۶.۱۹ خروج ۱۲: ۴۶؛ اعداد ۱۶: ۲۹؛ مزمور ۲۰: ۳۴ * ۳۷.۱۹ زکریا ۱۲: ۱۰ * ۳۹.۱۹ در زبان اصلی یونانی 'لیترا' آمده است که قریب به نیم لیتر می‌باشد.

شما می‌روم.»^{۱۸} مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»

عیسی به شاگردان ظاهر می‌شود

(لوقا ۲۴: ۳۶-۴۳)

^{۱۹} و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به خاطر ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و به ایشان گفت: «سلام بر شما باد!»^{۲۰} و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.^{۲۱} باز عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد! چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.»^{۲۲} و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح‌القدس را بیابید.^{۲۳} گناهان آنانی را که بخشیدید، برای ایشان بخشیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی و توما

(مرقس ۱۶: ۱۴)

^{۲۴} اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را دوقلو می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.^{۲۵} پس شاگردان دیگر به او گفتند: «خداوند را دیده‌ایم.» به ایشان گفت: «تا در دو دستش جای میخا را نبینم و انگشت خود را در جای میخا نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.»

^{۲۶} و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد!»^{۲۷} پس به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان دار.»^{۲۸} توما

پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.^۴ و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید،^۵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.^۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید^۷ و حوله‌ای را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای دیگر پیچیده.^۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.^۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.^{۱۰} پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی بر مریم مجدلیه ظاهر می‌شود

(مرقس ۱۶: ۹-۱۱)

^{۱۱} اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،^{۱۲} دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب پاها، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.^{۱۳} ایشان به او گفتند: «ای زن، برای چه گریانی؟» به ایشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.»^{۱۴} چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید، لیکن نشناخت که عیسی است.^{۱۵} عیسی به او گفت: «ای زن، برای چه گریانی؟ که را می‌جویی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.»^{۱۶} عیسی به او گفت: «ای مریم!» و برگشته، گفت: «رتبونی!» (یعنی 'ای استاد')^{۱۷} عیسی به او گفت: «مرا لمس مکن، زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای

زیرا از خشکی دور نبودند، مگر نزدیک به دویست ذراع* و دام ماهی را می‌کشیدند.
 ۹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ۱۰ عیسی به ایشان گفت: «از ماهیهایی که الان گرفته‌اید، بیاورید.»
 ۱۱ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ۱۲ عیسی به ایشان گفت: «بیاوید بخورید.» ولی هیچ یک از شاگردان جرأت نکرد که از او پرسد «تو کیستی؟» زیرا می‌دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، به ایشان داد و همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

عیسی و پطرس

۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» به او گفت: «بلی، ای خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» به او گفت: «بزه‌های مرا خوراک بده.» ۱۶ باز دومین بار به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟» به او گفت: «بلی، ای خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» به او گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷ مرتبه سوم به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس غمگین گشت، زیرا مرتبه سوم به او گفت «مرا دوست می‌داری؟» پس به او گفت: «ای خداوند، تو بر همه چیز آگاه هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی به او گفت:

در جواب وی گفت: «ای خداوند من و ای خدای من! ۲۹ عیسی گفت: «ای توما، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند.»
 ۳۰ و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. ۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

عیسی بر هفت تن از شاگردان ظاهر می‌شود

۲۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای تیبریّه*، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ۲ شمعون پطرس و تومای معروف به دوقلو و نتنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند. ۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می‌روم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «ما نیز با تو می‌آییم.» پس بیرون آمده، به قایق سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

۴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود، لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ۵ عیسی به ایشان گفت: «ای بچه‌ها، نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نه!» ۶ به ایشان گفت: «دام را به طرف راست قایق بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از فراوانی ماهی نتوانستند آن را بکشند. ۷ پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت، به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، لباس خود را به خود پیچید، چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. ۸ اما شاگردان دیگر در قایق آمدند،

* ۱.۲۱ همان دریاچه جلیل * ۸.۲۱ در زبان اصلی یونانی 'پیکوس' که قریب به ۴۵ سانتی متر است.

«گوسفندان مرا خوراک ده.^{۱۸} به راستی به تو می‌گویم، وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی، می‌رفتی؛ ولی زمانی که پیر شوی، دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهی، تو را خواهند برد.»^{۱۹} و به این سخن اشاره کرد که به چه نوع مرگ خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «از عقب من بیا.»^{۲۰} پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت، دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه عیسی وقت شام تکیه می‌زد و گفت: «ای خداوند، کیست آن که تو را تسلیم می‌کند.»^{۲۱} پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند، و او چه شود؟»^{۲۲} عیسی به او گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم، تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»^{۲۳} پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی به او نگفت که نمی‌میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم، تو را چه؟»^{۲۴} و این همان شاگرد است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.^{۲۵} و دیگر کارهای بسیار عیسی به جا آورد که اگر یک به یک نوشته شود، گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

اعمال رسولان

نکاتی چند درباره کتاب اعمال رسولان

کتاب اعمال رسولان به نوعی جلد دوم کتاب انجیل لوقا به شمار می‌رود. در جلد اول شاهد نهضتی هستیم که عیسی آن را شروع نمود و بعد از مرگ و قیام خود ادامه آن را به شاگردان خود سپرده به آسمان صعود فرمود. در کتاب اعمال شاهد آن هستیم که چگونه پیروان نخستین عیسی، تحت هدایت روح القدس، کاری را که مسیح به آنها سپرده بود، به انجام می‌رسانند؛ یعنی بشارت انجیل از اورشلیم به تمام یهودیه و سامره و دنیای امپراطوری روم. با توجه به اسم کتاب خواننده انتظار دارد که با خدمات شاگردان مختلف روبرو شود، ولی چنین نیست. در این کتاب ما با دو شخصیت اصلی و اعمال این دو شخصیت روبرو هستیم؛ در بخش اول کتاب (فصل‌های ۱-۱۲) پطرس، و در بخش دوم کتاب (فصل‌های ۱۳-۲۸) پولس. در بخش نخست شاهد گسترش مسیحیت در یهودیه و سامره و سایر نقاط ایالت رومی سوریه می‌باشیم، حال آنکه بخش دوم بیشتر به شرح گسترش مسیحیت در آسیای صغیر و یونان می‌پردازد. با توجه به مقدمه‌ای که در انجیل لوقا آمد، جای تعجب ندارد که لوقا در بخش دوم مطالب خود جای مهمی را به دستگیری، اتهام و زندانی شدن پولس اختصاص دهد. در هر حال یکی از اهداف مهم او ارائه دفاعیه‌ای قوی در رابطه با عدم صحت اتهام پولس بود. این دو کتاب گرچه حاوی مطالب دقیق تاریخی است و عیسی تاریخی را با شواهدی غیرقابل انکار در مقابل چشم قرار می‌دهد، لیکن شیوه نگارش آن و غنائی که از لحاظ به کار گیری لغات در آنها وجود دارد، این دو کتاب را از نظر تاریخی به دو اثر گرانبها تبدیل می‌کند. یکی از نقاط برجسته کتاب اعمال در همان بخش آغازین کتاب است که چگونه روح القدس بر مؤمنین نازل می‌شود و آنها را پر کرده مکان پرستش جدید را که جمع مؤمنین و در عین حال وجود هر کدام از آنهاست، تقدیس می‌کند. و از آن به بعد به راحتی هم که بیشتر با اعمال روح القدس روبرو هستیم تا اعمال رسولان!

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- انتشار انجیل در سرزمین فلسطین و مناطق اطراف (فصل‌های ۱ تا ۱۲)
 - الف) در اورشلیم (فصل‌های ۱ تا ۷)
 - ب) در سامره و سایر نقاط ایالت سوریه (۱:۸ تا ۲۵:۱۲)
- ۲- انتشار انجیل در قبرس و آسیای صغیر و یونان (۱:۱۳ تا ۱۶:۱۲)
 - الف) سفر اول بشارتی (فصل‌های ۱۳ و ۱۴)
 - ب) شورای اورشلیم (۱:۱۵-۳۵)
 - ج) سفر دوم بشارتی (۳۶:۱۵ تا ۲۲:۱۸)
 - د) سفر سوم بشارتی (۲۳:۱۸ تا ۱۶:۲۱)
- ۳- بازداشت پولس در اورشلیم، محاکمه او و عزیمتش به روم (۱۷:۲۱ تا ۳۱:۲۸)

صعود مسیح به آسمان

کتاب اَوَّل را نوشتم، ای یَتوفیلوس، دربارهٔ همهٔ اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.^۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد.^۳ که به ایشان نیز بعد از عذاب کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدّت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و دربارهٔ امور پادشاهی خدا سخن می گفت.^۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر باشید که از من شنیده اید.^۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

^۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده، گفتند: «ای خداوند، آیا در این وقت پادشاهی را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟»^۷ عیسی به ایشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است، بدانید.^۸ لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوّت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا آن سر جهان.»

^۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان نگاه می کردند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.^{۱۰} و چون به سوی آسمان چشم دوخته بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،^{۱۱} گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به سوی آسمان نگاه می کنید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد، به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»

^{۱۲} آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوهی که زیتون خوانده می شد، که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبّت* است.^{۱۳} و چون داخل شدند، به بالاخانه ای رفتند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و آندریاس و فیلیپس و توما و برتولما و متی و یعقوب بن خلفای و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب ساکن بودند.^{۱۴} و تمامی اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل خود را به عبادت و دعا سپرده بودند.

^{۱۵} و در آن روزها، پطرس در میان برادران که تعداد اسامی ایشان روی هم نزدیک به صد و بیست بود برخاسته، گفت: ^{۱۶} «ای برادران، می بایست آن نوشته به انجام رسد که روح القدس مدتها پیش از زبان داوود گفت دربارهٔ یهودا، که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.^{۱۷} که او با ما محسوب شده، سهمی در این خدمت یافت.^{۱۸} پس او از مزد ظلم خود، زمینی خریده، به روی در افتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.^{۱۹} و بر تمام ساکنان اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به 'حَقْل دَما'، یعنی زمین خون نامیده شد.^{۲۰} زیرا در کتاب زبور نوشته شده است که

'خانهٔ او خراب بشود

و هیچ کس در آن مسکن نگیرد

و نظارتش را دیگری به دست آرد.*

^{۲۱} اکنون می باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدّتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می کرد،^{۲۲} از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، بکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.»

* ۱۲.۱ منظور مسافتی است که یهودیان در روز سبّت مجاز به طی آن بودند. این مسافت چیزی قریب به یک کیلومتر می شد.

* ۲۰.۱ زمزمور ۸:۱۰۹

قدرت خدا سخن می‌گویند. ^{۱۲} پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این چه معنی دارد؟» ^{۱۳} اما بعضی مسخره‌کنان گفتند که «از شراب تازه مست شده‌اند!»

^{۱۴} پس پطرس با آن یازده برخاسته، صدای خود را بلند کرده، به ایشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع ساکنان اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا گوش دهید. ^{۱۵} زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم* از روز است. ^{۱۶} بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت که

^{۱۷} 'خدا می‌گوید: در روزهای آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند

و جوانان شما رویاها و

پیران شما خوابها خواهند دید؛

^{۱۸} و بر غلامان و کنیزان خود در آن

روزها از روح خود خواهم ریخت

و ایشان نبوت خواهند نمود.

^{۱۹} و از بالا در آسمانها عجایب و از پایین در زمین،

نشانه‌ها را از خون و آتش

و بخار دود به ظهور آورم.

^{۲۰} خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد

قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.

^{۲۱} و چنین خواهد بود که

هر که نام خداوند را بخواند،

نجات یابد.*

^{۲۲} «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید.

عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا تصدیق کرده شد به قوات و عجایب و نشانه‌هایی که خدا در میان شما از او به عمل آورد، چنانکه خود می‌دانید،

^{۲۳} آنگاه دو نفر یعنی یوسف معروف به برسابا که به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، ^{۲۴} و دعا کرده، گفتند: «تو، ای خداوند که از قلوب همه آگاهی. نشان ده کدام یک از این دو را برگزیده‌ای ^{۲۵} تا سهم این خدمت و رسالت را بیاورد که یهودا از آن باز افتاد تا به مکان خود برود.» ^{۲۶} پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

نزول روح القدس

۲ و چون روز پَنطیکاست رسید، به یکدل در یکجا بودند. ^۲ که ناگاه صدایی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند، پر ساخت. ^۳ و زبانه‌های تقسیم شده، مثل زبانه‌های آتش به ایشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ^۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به گونه‌ای که روح به ایشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

^۵ و مردم یهود دیندار از هر ملت زیر آسمان در اورشلیم ساکن بودند. ^۶ پس چون این صدا بلند شد، گروهی فراهم شده در حیرت افتادند، زیرا هر کس واژه خود را از ایشان شنید. ^۷ و همه مبهور و متعجب شده به یکدیگر می‌گفتند: «مگر همه اینها که حرف می‌زنند، جلیلی نیستند؟» ^۸ پس چون است که هر یکی از ما واژه خود را که در آن تولّد یافته‌ایم، می‌شنویم؟ ^۹ پارتیان و مادبان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپادوکیه و پَنطس و آسیا ^{۱۰} و فریجیه و پامفلیه و مصر و نواحی لیبی که متصل به قیروان است و غریبان از روم یعنی یهودیان و جدیدان ^{۱۱} و اهل کریت و عرب اینها را می‌شنویم که به زبانهای ما از کارهای پر

۲۳ این شخص چون مطابق اراده استوار و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، ۲۴ که خدا چنگهای مرگ را پاره کرده او را برخیزانید، زیرا محال بود که مرگ او را در بند نگاه دارد، ۲۵ زیرا که داوود درباره وی می گوید:

'خداوند را همیشه پیش روی خود دیده ام

که به دست راست من است تا جنبش نخورم. ۲۶ از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد، بلکه بدنم نیز در امید ساکن خواهد بود؛ ۲۷ زیرا که نفس مرا در هاویه* نخواهی گذاشت و اجازه نخواهی داد که

قدّوس تو فساد را ببیند.

۲۸ طریقه های حیات را به من آموختی

و مرا از روی خود به شادی سیر گردانیدی. ۲۹ «ای برادران، می توانم درباره داوود پاتریارخ* با شما بی ترس سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست. ۳۰ پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از نسل او مطابق جسم، مسیح را مقرر سازد تا بر تخت او بنشیند، ۳۱ درباره زنده شدن مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در هاویه* گذاشته نشود و بدن او فساد را نبیند. ۳۲ پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم. ۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس وعده ای را که پدرم داده است، را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید، ریخته است. ۳۴ زیرا که داوود به آسمان صعود نکرد، لیکن خود می گوید:

'خداوند به خداوند من گفت:

بر دست راست من بنشین

۳۵ تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.*

۳۶ پس تمامی خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.»

۳۷ چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران، چه کنیم؟» ۳۸ پطرس به ایشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به خاطر بخشش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.»

۴۰ و به سخنان بسیار دیگر، به ایشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که «خود را از این فرقه کج رو رهایی دهید.»

۴۱ پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز حدود سه هزار نفر به ایشان پیوستند ۴۲ و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها جدّیت می نمودند. ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات به وقوع می پیوست.

۴۴ و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند ۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند. ۴۶ و هر روزه در معبد به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک

* ۲۷.۲ و یا 'جهنم'، 'دنیای مردگان' * ۲۸.۲ مزمور ۱۱۰: ۸-۱۱ * ۲۹.۲ جدّ نیای بزرگ * ۳۱.۲ و یا 'جهنم'، 'دنیای مردگان' * ۳۵.۲ مزمور ۱۱۰: ۱

تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوّت و تقوای خود این شخص را روان ساختیم؟^{۱۳} خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، خادم خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پپلائس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.^{۱۴} اما شما آن قدوس و عادل را انکار کرده خواستید که مردی خونریز به شما بخشیده شود.^{۱۵} و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.^{۱۶} و به خاطر ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می‌بینید و می‌شناسید قوّت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیلهٔ اوست، این کس را پیش روی همه شما این تندرستی کامل داده است.

^{۱۷} «و اینک ای برادران، می‌دانم که شما و چنین حاکمان شما این را از روی جهالت کردید.

^{۱۸} و لیکن خدا آن پیمای را که به زبان تمامی انبیا خود، پیش گفته بود که مسیح باید عذاب ببیند، همینطور به انجام رسانید.^{۱۹} پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا دوران طراوت و تازگی از حضور خداوند برسد.^{۲۰} و عیسی مسیح را که از اوّل برای شما تعیین شده بود، بفرستد؛^{۲۱} که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان بازسازی همه چیز که خدا از ابتدای عالم به زبان تمامی انبیای مقدس خود، از آن خبر داد.^{۲۲} زیرا موسی به اجداد گفت که 'خداوند خدای شما پیامبری مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیزد. کلام او را در هر چه به شما صحبت کند، بشنوید؛^{۲۳} و هر جانی که آن نبی را نشنود، از قوم محو گردد.^{۲۴} * و تمامی انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او سخن گفتند، از این روزها خبر دادند.^{۲۵} شما هستید فرزندان انبیا و آن

را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند.^{۲۷} و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه نجات یافتگان را بر جمعشان می‌افزود.

گدای لنگ شفا می‌یابد

۳ و در ساعت نهم*، وقت عبادت پطرس و یوحنا با هم به معبد می‌رفتند.^۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود، می‌بردند که او را هر روزه بر آن دروازه معبد که 'زیبا' نام دارد، می‌گذاشتند تا از روندگان به معبد صدقه بخواهد.^۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می‌خواهند به معبد داخل شوند، صدقه خواست.^۴ اما پطرس با یوحنا بر وی خوب نگریسته، گفت: «به ما نگاه کن.»^۵ پس بر ایشان نگاه کرده منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.^۶ آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و راه برو!»^۷ و دست راستش را گرفته او را برخیزانید که همان لحظه پایها و ساقهای او قوّت گرفت^۸ و برجسته بایستاد و راه رفت و با ایشان روان و جست و خیزکنان و خدا را حمدگویان داخل معبد شد.

^۹ و تمامی قوم او را روان و خدا را تسبیح خوانان دیدند.^{۱۰} و چون او را شناختند که همان است که به دروازهٔ 'زیبا' نام معبد برای صدقه می‌نشست، به خاطر این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند.^{۱۱} و چون آن لنگ شفا یافته به پطرس و یوحنا چسبیده بود، تمامی قوم در ایوانی که به 'ایوان سلیمان' معروف است، حیرت زده به شتاب گرد ایشان جمع شدند.

^{۱۲} آنگاه پطرس ملتفت شده، به آن جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار

است.^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که به آن باید ما نجات یابیم.»

^{۱۳} پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.^{۱۴} و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند.^{۱۵} پس فرمان دادند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند که:^{۱۶} «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر تمامی ساکنان اورشلیم معلوم شد که معجزه‌ای آشکار از ایشان به عمل آمد و نمی‌توانیم انکار کرد.^{۱۷} لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.»^{۱۸} پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.^{۱۹} اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا درست است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید.^{۲۰} زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوئیم.»^{۲۱} و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند، چونکه راهی نیافتند که ایشان را تنبیه کنند، به خاطر قوم، زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تمجید می‌نمودند،^{۲۲} زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

^{۲۳} و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه سران کاهنان و مشایخ به ایشان گفته بودند، آگاه ساختند.^{۲۴} چون این را شنیدند، صدای خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند:

عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت: «از نسل تو تمامی ملت‌های زمین، برکت خواهند یافت.»^{۲۵} برای شما، ابتدا خدا خادم خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

پطرس و یوحنا در برابر شورا

و چون ایشان با قوم سخن می‌گفتند، کاهنان و سردار سپاه معبد و صدوقیان بر سر ایشان ریختند،^۲ چونکه ناراحت بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می‌دادند و در عیسی به زنده شدن از مردگان اعلام می‌نمودند.^۳ پس دست بر ایشان انداخته، آنها را تا فردا زندانی نمودند، زیرا که دیگر وقت عصر بود.^۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند، ایمان آوردند و تعداد ایشان نزدیک به پنج هزار رسید.

^۵ صبحگاهان سران و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم گرد آمدند^۶ با ختای کاهن اعظم و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از اقوام کهنانت اعظم بودند.^۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟»^۸ آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، به ایشان گفت: «ای سران قوم و مشایخ اسرائیل،^۹ اگر امروز از ما بازپرس می‌شود درباره کار نیکی که به این مرد افلیج شده، یعنی به چه سبب او شفا یافته است،^{۱۰} تمامی شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.^{۱۱} این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و اینک سنگ اصلی بنا* شده

می‌نمودند.^{۳۶} و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی 'پسر تشویق' لقب دادند، مردی از قبیلهٔ لاوی و از ملت قپرس،^{۳۷} زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

حنانیا و سفیره

اما شخصی حنانیا نام، با همسرش سفیره ملکی فروخته،^۲ قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.^۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا، چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟^۴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد، در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی، بلکه به خدا.»^۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده جان بداد و ترسی شدید بر همهٔ شنوندگان این چیزها چیره گشت.^۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

^۷ و حدود سه ساعت گذشت که همسرش از ماجرا آگاه نشده وارد شد.^۸ پطرس به او گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختی؟» گفت: «بلی، به همین.»^۹ پطرس به وی گفت: «برای چه یکی شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.»^{۱۰} سفیره همان لحظه پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.^{۱۱} و ترسی شدید تمامی کلیسا و همهٔ آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

«ای خداوند، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی،^{۲۵} که به وسیله روح القدس به زبان پدر ما و خادم خود داوود گفتی: 'چرا ملت‌ها آشوب می‌کنند

و قومها به باطل می‌اندیشند؛

^{۲۶} پادشاهان زمین برخاستند

و حاکمان با هم مشورت کردند؛

به ضد خداوند و به ضد مسیحش.^{*}

^{۲۷} زیرا که به راستی بر خادم قدّوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنتیوس پیلّئس با غیریهودیان و قوم اسرائیل با هم جمع شدند،^{۲۸} تا آنچه را که دست و نقشه تو از قبل مقدر فرموده بود، به جا آورند.^{۲۹} و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند،^{۳۰} به دراز کردن دست خود، به خاطر شفا دادن و جاری کردن نشانه‌ها و معجزات به نام خادم قدّوس خود عیسی.»

^{۳۱} و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند، تکان خورد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند.^{۳۲} و همهٔ مؤمنین را یک دل و یک جان بود، به حدّی که هیچ‌کس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی‌دانست، بلکه همه چیز را مشترک می‌داشتند.

^{۳۳} و رسولان به قوّت عظیم به زنده شدن عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.^{۳۴} زیرا هیچ‌کس از آن گروه محتاج نبود، زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و پول فروخته شده‌ها را آورده،^{۳۵} به قدمهای رسولان می‌نهادند و به هر یک به قدر احتیاجش تقسیم

نشانه‌ها و معجزات بسیار به عمل می‌آید

^{۱۲} و نشانه‌ها و معجزات بزرگ از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در 'ایوان سلیمان' می‌بودند. ^{۱۳} اما هیچ کس از دیگران جرأت نمی‌کرد که به ایشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند. ^{۱۴} و از هر زمان بیشتر ایمانداران به خداوند اضافه می‌شدند، جماعتی از مردان و زنان، ^{۱۵} تا به آنجا که که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تخت‌ها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، دست‌کم سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد. ^{۱۶} و گروهی از شهرهای اطراف اورشلیم، بیماران و رنج‌دیدگان ارواح پلید را آورده، جمع شدند و تمامی ایشان شفا یافتند.

رسولان دستگیر و آزاد می‌شوند

^{۱۷} اما کاهن اعظم و همه رفقاییش که از فرقه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند ^{۱۸} و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عمومی انداختند. ^{۱۹} شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: ^{۲۰} «بروید و در معبد ایستاده، تمام سخنان این حیات را به مردم بگوئید. ^{۲۱} چون این را شنیدند، وقت سحر به معبد در آمده، تعلیم دادند.

^{۲۲} پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده، ^{۲۳} گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.» ^{۲۴} چون سردار سپاه معبد و سران کاهنان این سخنان را شنیدند، دربارهٔ ایشان در حیرت افتادند که «عاقبت این کار چه خواهد شد؟» ^{۲۵} آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که زندانی نمودید، در معبد ایستاده، مردم را تعلیم می‌دهند. ^{۲۶} پس

سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور، زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.

^{۲۷} و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا داشتند، کاهن اعظم از ایشان پرسیده، گفت: ^{۲۸} «مگر شما را با تأکید قدغن نفرمودیم که به این اسم تعلیم مدهید؟ شما که اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.» ^{۲۹} پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ^{۳۰} خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید. ^{۳۱} او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و بخشش گناهان بدهد. ^{۳۲} و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همهٔ مطیعان او عطا فرموده است.»

^{۳۳} آنها چون شنیدند، خشمگین شده مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند. ^{۳۴} اما شخصی فریسی، غمالائیل نام که معلم شریعت و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را مدتی بیرون برند. ^{۳۵} پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، مواظب باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ^{۳۶} زیرا قبل از این روزها، تئوداس نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی نزدیک به چهار صد نفر به او پیوستند. او کشته شد و پیروانش نیز پراکنده و نیست گردیدند. ^{۳۷} و بعد از او یهودای جلیلی در روزهای سرشماری قیام کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همهٔ پیروان او پراکنده شدند. ^{۳۸} الان به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید، زیرا اگر این نقشه و عمل از انسان باشد، خود تباہ خواهد شد. ^{۳۹} ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود

دستگیری استیفان

اما استیفان پر از فیض و قوت شده، نشانه‌ها و معجزات بزرگ در میان مردم از او ظاهر می‌شد.^۸ و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان* و فیروانیان و اسکندریان و از اهل کیلیکیه و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می‌کردند،^{۱۰} و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یاری مکالمه نداشتند.^{۱۱} پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیز می‌گفت.»^{۱۲} پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی ریختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند.^{۱۳} و شهود دروغین برپا داشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی‌دارد.»^{۱۴} زیرا او را شنیدیم که می‌گفت: این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسوی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.»^{۱۵} و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، چهره وی را مثل چهره فرشته دیدند.

دفاعیه استیفان

آنگاه کاهن اعظم گفت: «آیا این امور چنین است؟»^{۱۶} استیفان گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای جلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در بین‌النهرین بود، قبل از توقفش در حران.^{۱۷} و به او گفت: 'از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به

مبادا خود را در جنگ با خدا یابید.»^{۱۸} پس به سخن او متقاعد شدند و رسولان را حاضر ساخته، شلاق زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند. سپس ایشان را مرخص کردند.^{۱۹} و ایشان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که به خاطر اسم او رسوایی کشند^{۲۰} و هر روزه در معبد و خانه‌ها از تعلیم و مزده دادن که عیسی مسیح است، دست نکشیدند.

هفت نفر جهت خدمت انتخاب می‌شوند

و در آن روزها چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان* از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان از جیره روزانه بی‌بهره می‌مانند.^۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، در خدمت تقسیم غذا باشیم.^۳ بنابراین ای برادران، هفت نفر نیکنام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم.»^۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.^۵ پس تمام جماعت به این سخن راضی شدند و استیفان مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلیپس و پروخروس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیکولاوس به یهود گرویده از اهل آنطاکیه را انتخاب کرده،^۶ ایشان را در حضور رسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.^۷ و کلام خدا رشد نمود و تعداد شاگردان در اورشلیم بسیار می‌افزود و گروهی عظیم از کاهنان مطیع ایمان شدند.

* ۱.۶ یهودیان یونانی‌زبان * ۹.۶ و یا 'کنیسه آزادشدگان'

زمینی که تو را نشان دهم برو.^{۴*} پس از دیار گلدانیان روانه شده، در حران زندگی نمود و بعد از وفات پدرش او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می‌باشید.^۵ و او را در این زمین میراثی، حتی به اندازه جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به نسلش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت.^۶ و خدا گفت که 'ذریّت تو در مملکت بیگانه، غریب خواهند بود و مدّت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، عذابشان خواهند داد.'^۷ و خدا گفت: 'من بر آن ملّتی که ایشان را به بندگی کشند، داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.'^{۸*} و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را ختنه کرد و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پاتریارخ را.

^۹ «و پاتریارخها به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می‌بود.^{۱۰} و او را از تمامی زحماتش رهایی داده در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمانفرما قرار داد.^{۱۱} پس قحطی و مصیبتی شدید بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، به حدی که اجداد ما خوراک نیافتند.^{۱۲} اما چون یعقوب شنید که در مصر غلّه یافت می‌شود، بار اوّل اجداد ما را فرستاد.^{۱۳} و در دفعه دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و اقوام یوسف به نظر فرعون رسیدند.

^{۱۴} پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و همه خانواده‌اش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.

^{۱۵} پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند.^{۱۶} و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از پسران خمور، در شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.

^{۱۷} «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر رشد کرده زیاد می‌گشتند.^{۱۸} تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی‌شناخت، برخاست.^{۱۹} او با قوم ما حيله نمود، اجداد ما را ذلیل ساخت تا فرزندان خود را بیرون انداختند تا زنده نمانند.^{۲۰} در آن وقت موسی تولّد یافت و بسیار زیبا بوده، مدّت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت.^{۲۱} و چون او را بیرون رهاش کردند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود.^{۲۲} و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در تعلیم و عمل قوی گشت.

^{۲۳} چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل دیدار نماید.^{۲۴} و چون یکی را تحت ستم دید، او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت.^{۲۵} پس گمان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند.^{۲۶} و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که نزاع می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست در بین ایشان آشتی دهد. پس گفت: 'ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چرا ظلم می‌کنید؟'^{۲۷} آنگاه آنکه بر همسایه خود ستم می‌نمود، او را رد کرده، گفت: 'چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟'^{۲۸} آیا می‌خواهی مرا بکشی، چنانکه آن مصری را دیروز

که در پیش ما بروند، زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.^{۴۱*} پس در آن روزها گوساله‌ای ساختند و به آن بت، قربانی گذراندید، به کارهای دستهای خود شادی کردند.^{۴۲} از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا آجرام آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در نوشته‌های انبیا نوشته شده است که:

ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذراندید؟

^{۴۳} و خیمه ملوک و ستاره خدای خود

رفان را برداشتید،

یعنی تمثالهایی را که ساختید

تا آنها را عبادت کنید.

پس شما را به آن طرف بابل تبعید خواهم کرد.^{۴۴*}

^{۴۴} و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: 'آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای، بساز.'^{۴۵} و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع در آوردند به مملکت قومهایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا دوران داوود.^{۴۶} که داوود در حضور خدا لطف پیدا کرد و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب فراهم سازد.^{۴۷} اما سلیمان برای او خانه‌ای بساخت.^{۴۸} و لیکن خدای متعال در خانه‌های ساخته شده به دستها ساکن نمی‌شود، چنانکه نبی گفته است که:

^{۴۹} 'خداوند می‌گوید:

آسمان کرسی من است

و زمین پای انداز من.

چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید

و محل آرامیدن من کجاست؟

کشتی؟^{۴۹*} پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین میدیان غربت اختیار کرد و در آنجا صاحب دو پسر شد.

^{۵۰} و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد.^{۵۱} موسی چون این را دید، از آن منظره در حیرت افتاد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ^{۵۲} که 'منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.' آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نگاه کند.^{۵۳} خداوند به وی گفت: 'نعلین از پایهایت بیرون کن، زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است.^{۵۴} به یقین مشقت قوم خود را که در مصرند، دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. اکنون بیا تا تو را به مصر فرستم.'^{۵۵} همان موسی را که رد کرده، گفتند: 'چه کسی تو را حاکم و داور ساخت؟' خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد.^{۵۶} او با معجزات و نشانه‌هایی که مدت چهل سال در زمین مصر و دریای سرخ و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد.^{۵۷} این همان موسی است که به بنی‌اسرائیل گفت: 'خدا پیامبری را مثل من از میان برادران شما برای شما تعیین خواهد کرد.* سخن او را بشنوید.'^{۵۸} همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا به او سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، ^{۵۹} که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند، بلکه او را رد کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند،^{۶۰} و به هارون گفتند: 'برای ما خدایان ساز

فیلیپس در سامره بشارت می‌دهد

۴ پس آنانی که پراکنده شدند، به هر جایی که می‌رسیدند، به کلام مژده می‌دادند. ۵ اما فیلیپس به شهری از سامره رفته، ایشان را به مسیح موعظه می‌نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت، می‌شنیدند و می‌دیدند، ۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می‌شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می‌یافتند. ۸ و شادی عظیم آن شهر را فرا گرفت.

۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن شهر بود که جادوگری می‌نمود و اهل سامره را متحیر می‌ساخت و خود را شخصی بزرگ می‌نمود، ۱۰ به حدی که خُرد و بزرگ گوش داده، می‌گفتند: «این است قوت عظیم خدا.» ۱۱ و به او گوش دادند از آن رو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می‌شدند. ۱۲ لیکن چون به مژده فیلیپس که به پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح می‌داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت، همواره با فیلیپس می‌بود و از دیدن نشانه‌ها و قوت بزرگ که از او ظاهر می‌شد، در حیرت افتاد.

۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ و ایشان آمده، برای ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ‌کس از ایشان نازل نشده بود، بلکه تنها به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ۱۷ پس پطرس و یوحنا دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش

۵۰ مگر دست من تمامی این چیزها را نیافرید؟*
۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش ختنه نشده هستید؛ شما پیوسته با روح القدس ستیز می‌کنید؛ چنانکه پدران شما، همچنین شما. ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما به او جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما عملاً تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش خبر دادند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید! ۵۴ چون این را شنیدند، به شدت خشمگین شده، بر وی دندانهای خود را فشردند. ۵۵ اما استفان از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را به دست راست خدا ایستاده و گفت: ۵۶ «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم.» ۵۷ آنگاه به صدای بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، لباسهای خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت، گذاردند. ۵۹ و چون استفان را سنگسار می‌کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر!» ۶۰ سپس زانو زده، به صدای بلند ندا در داد که «ای خداوند، این گناه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.

سولس بر کلیسا جفا می‌کند

و سولس در قتل استفان راضی می‌بود. و مردان صالح استفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سولس کلیسا را عذاب می‌داد و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را بیرون کشیده، به زندان می‌افکند.

نمود که سوار شده، با او بنشیند.^{۲۲} و بخشی از کتاب که می‌خواند این بود که:

«مثل گوسفندی که به قربانگاه برند

و چون بره‌ای خاموش نزد پشم برنده خود،

همچنین دهان خود را نمی‌گشاید.

^{۲۳} در فروتنی او، انصاف از او دریغ شد

و نسل او را که می‌تواند توصیف کند؟

زیرا که حیات او از زمین برداشته می‌شود.»*

^{۲۴} پس خواجه‌سرا به فیلیپس ملتفت شده،

گفت: «از تو می‌پرسم که نبی این را درباره‌ی که می‌گوید؟

درباره‌ی خود یا درباره‌ی کسی دیگر؟»^{۲۵} آنگاه فیلیپس

زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به

عیسی مژده داد.^{۲۶} و چون در طول راه به آبی رسیدند،

خواجه‌سرا گفت: «اینک آب است! از تعمید یافتنم

چه چیز مانع می‌باشد؟»^{۲۷} فیلیپس گفت: «هرگاه به

تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب

گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»

^{۲۸} پس فرمان داد تا ارابه را نگاه دارند و فیلیپس با

خواجه‌سرا هر دو به آب فرود شدند. پس فیلیپس او را

تعمید داد.^{۲۹} و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند

فیلیپس را برگرفت و برد و خواجه‌سرا دیگر او را نیافت،

زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.^{۳۰} اما فیلیپس

خود را در آشدود پیدا کرد و در همه‌ی شهرها گشته مژده

می‌داد تا به قیصریه رسید.

ایمان آوردن سولس

اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان

خداوند همی دمید و نزد کاهن اعظم آمد،^۲ و از

ایشان آورده،^{۱۹} گفت: «ما نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح‌القدس را بیايد.»^{۲۰} پطرس به او گفت: «زر تو با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می‌شود.»^{۲۱} تو را در این امر، سهم و بهره‌ای نیست، زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی‌باشد.^{۲۲} پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت بختشیده شود،^{۲۳} زیرا که تو را می‌بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.»^{۲۴} شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید، بر سرم نیاید.»^{۲۵} پس ارشاد نموده و به کلام خداوند صحبت کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از شهرهای اهل سامیره مژده دادند.

فیلیپس و خواجه‌سرای حبشی

^{۲۶} اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده،

گفت: «برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از

اورشلیم به سوی غزه می‌رود که صحراست، روانه شو.»^{۲۷} پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی

حبشی که خواجه‌سرا و مقتدر نزد گنداکه، ملکه

حبشه، و بر تمام خزانه او ناظر بود، به اورشلیم

برای عبادت آمده بود.^{۲۸} و در بازگشت بر ارابه

خود نشسته، کتاب اشعای نبی را مطالعه می‌کرد.

^{۲۹} آنگاه روح به فیلیپس گفت: «پیش برو و با آن

ارابه همراه باش.»^{۳۰} فیلیپس پیش دویده، شنید که

اشعای نبی را مطالعه می‌کند. گفت: «آیا می‌فهمی

آنچه را می‌خوانی؟»^{۳۱} گفت: «چگونه می‌توانم؟ مگر

آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیپس خواهش

من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمات برای نام من باید بکشد.»

^{۱۷} پس خنانیا رفته، به آن خانه وارد شد و دستها بر وی گذارده، گفت: «ای برادر شائول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیایی و از روح القدس پر شوی.» ^{۱۸} همان لحظه از چشمان سوئس چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت. ^{۱۹} و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود. ^{۲۰} و بی هیچ درنگی در کنیسه‌ها به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست. ^{۲۱} و آنانی که شنیدند، تعجب نمودند، گفتند: «مگر این، آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا تنها به این مقصد آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد سران کاهنان بَرَد؟» ^{۲۲} اما سوئس بیشتر به قوت افزوده یهودیان ساکن دمشق را قانع می‌نمود و ثابت می‌کرد که همین است مسیح. ^{۲۳} اما بعد از گذشت روزهایی چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند. ^{۲۴} ولی سوئس از شورای ایشان آگاه شد و شبانه‌روز به دروازه‌ها پاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند. ^{۲۵} پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین فرستادند.

^{۲۶} و چون سوئس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند، زیرا باور نکردند که از شاگردان است. ^{۲۷} اما بَرَنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و با او صحبت کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه کرده است. ^{۲۸} و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ^{۲۹} و با

او نامه‌ها خواست به سوی کنیسه‌هایی که در دمشق بود، تا اگر کسی را از اهل طریقت، خواه مرد و خواه زن، بیابد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد.

^۳ و در طول راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید ^۴ و او به زمین افتاده، صدادی شنید که به وی گفت: «ای شائول، شائول*، برای چه بر من جفا می‌کنی؟» ^۵ گفت: «ای خداوند، تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو به او جفا می‌کنی. ^۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.»

^۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند، چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند. ^۸ پس سوئس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، ^۹ و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیشامید.

^{۱۰} و در دمشق، شاگردی خنانیا نام بود که خداوند در رویا به او گفت: «ای خنانیا!» عرض کرد: «ای خداوند، گوش به فرمانم! ^{۱۱} خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند، بشتاب و در خانه یهودا، سوئس نام طرسوسی را طلب کن، زیرا که اینک دعا می‌کند، ^{۱۲} و شخصی خنانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.» ^{۱۳} خنانیا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید، ^{۱۴} و در اینجا نیز از سران کاهنان قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را به زندان افکنند.» ^{۱۵} خداوند وی را گفت: «برو، زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش غیریهودیان و پادشاهان و قوم اسرائیل ببرد. ^{۱۶} زیرا که

* ۴.۹ نام 'سوئس' به زبان آری

چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.^{۴۱} پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدّسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را به ایشان زنده سپرد.^{۴۲} چون خبر این امر در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.^{۴۳} و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

پطرس و گرنلیوس

۱. و در قیصریه مردی گرنلیوس نام بود، یوزیاشی فوجی که به ایتالیایی مشهور است.
۲. و او با تمامی اهل خانه‌اش پرهیزگار و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد.^۳ روزی نزدیک ساعت نهم،* فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ای گرنلیوس!»^۴ آنگاه او بر وی نیک نگرسته و ترسان گشته، گفت: «چیست، ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو چون هدیه یادگاری به نزد خدا برآمد.^۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن^۶ که نزد دباغی شمعون نام که خانه‌اش به کناره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد.»^۷ و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غیب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی سرسپرده از ملازمان خاص خود را خوانده،^۸ تمامی ماجرا را به ایشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.

۹. روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، نزدیک به ساعت ششم،* پطرس به بام خانه رفت تا دعا کند.^{۱۰} و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر می‌کردند، به خلسه فرو رفت.^{۱۱} پس آسمان را گشاده

هلینستیان* گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما بر آن شدند که او را بکشند.^{۳۰} چون برادران آگاه شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.^{۳۱} آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامیره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح‌القدس رفتار کرده، همی افزودند.

شفای اینیاس

۳۲. اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لُده نیز آمد.^{۳۳} و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال زمین‌گیر و افلیج بود.^{۳۴} پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد. برخیز و بستر خود را برچین!» که او در همان لحظه برخاست.^{۳۵} و تمامی ساکنان لُده و شارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

زنده شدن طابیتا

۳۶. و در یافا، شاگردی طابیتا نام بود که معنی آن 'غزال' است. وی از کارهای نیک و صدقاتی که می‌کرد، پر بود.^{۳۷} از قضا در آن روزها او بیمار شده، بُمرد و او را شسته داده، در بالاخانه‌ای گذاردند.^{۳۸} و چونکه لُده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «در آمدن نزد ما درنگ نکنی.»^{۳۹} آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را به آن بالاخانه بردند و همه بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهنها و لباسهایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند.^{۴۰} اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجّه کرد و گفت: «ای طابیتا، برخیز!» که در همان لحظه

دید و چیزی را چون سفره‌ای بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود،^{۱۲} که در آن هر نوع حیوان و خزنده و پرنده آسمان بود.^{۱۳} و ندایی به وی رسید که «ای پطرس، برخاسته، سر پُر و بخور.»^{۱۴} پطرس گفت: «به هیچوجه، ای خداوند! زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.»^{۱۵} بار دیگر ندا به وی رسید که «آنچه خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.»^{۱۶} و این سه مرتبه واقع شد که پی‌درنگ آن سفره به آسمان بالا برده شد.

^{۱۷} و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان گرنلیوس خانه شمعون را رُسته، به دروازه خانه رسیدند،^{۱۸} و ندا کرده، می‌پرسیدند که «آیا شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟»^{۱۹} و چون پطرس در رویا تفکر می‌کرد، روح وی را گفت: «اینک سه مرد تو را می‌طلبند.»^{۲۰} پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر، زیرا که من ایشان را فرستادم.»^{۲۱} پس پطرس نزد آنانی که گرنلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «اینک منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟»^{۲۲} گفتند: «گرنلیوس یوزیاشی، مرد صالح و خداترس و نزد تمامی ملت یهود نیکنام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلب و سخنان از تو بشنود.»^{۲۳} پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

^{۲۴} روز دیگر وارد قیصریه شدند و گرنلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظار ایشان می‌کشید.^{۲۵} چون پطرس داخل شد، گرنلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد.

^{۲۶} اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان هستم.»^{۲۷} و با او گفتگوکنان به خانه درآمده، جمعی زیاد یافت.^{۲۸} پس به ایشان گفت: «شما آگاه هستید که مرد یهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ کس را حرام یا نجس نخوانم.^{۲۹} از این جهت به محض خواهش شما پی‌درنگ آمدم و اکنون می‌پرسم که از برای چه مرا خواسته‌اید؟»

^{۳۰} گرنلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تا این لحظه روزه‌دار می‌بودم؛ و در ساعت نهم* در خانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد^{۳۱} و گفت: 'ای گرنلیوس، دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید.'^{۳۲} پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به کناره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.^{۳۳} پس پی‌درنگ نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. اکنون همه در حضور خدا حاضرم تا آنچه خدا به تو فرموده است، بشنوم.»

^{۳۴} پطرس زبان را گشوده، گفت: «به راستی دریافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست،^{۳۵} بلکه از هر ملتی هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.^{۳۶} کلامی را که نزد قوم اسرائیل فرستاد، چونکه به وسیله عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی مژده می‌داد،^{۳۷} آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه پخش شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی به آن موعظه می‌نمود،^{۳۸} یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او در همه جا گشته، کارهای نیکو به جا می‌آورد و همه آنها را که

از او انتقاد کرده^۳ گفتند که «به نزد اشخاص ختنه نشده رفته، با ایشان غذا خوردی!»

^۴ پطرس از اوّل همه را به ایشان بیان کرده، گفت: «من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رویا چیزی را دیدم که نازل می‌شود مثل سفره‌ای بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد.^۶ چون بر آن نیک نگریسته، دقت کردم، چارپایان و وحوش و خندگان و مرغان هوا را دیدم.^۷ و صدایی را شنیدم که به من می‌گوید: 'ای پطرس برخاسته، سر پُر و بخور.'^۸ گفتم: 'به هیچوجه، ای خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.'^۹ بار دیگر ندا از آسمان در رسید که 'آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.'^{۱۰} این سه دفعه واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

^{۱۱} و اینک در همان وقت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند.^{۱۲} و روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم.^{۱۳} و او ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت: 'کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را جویا شو'^{۱۴} که با تو سخنانی خواهد گفت که به آنها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت.^{۱۵} و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.^{۱۶} آنگاه به خاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: 'یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.'^{۱۷} پس چون خدا همان عطا را به

زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌بخشید، زیرا خدا با وی می‌بود.^{۳۹} و ما شاهد هستیم بر تمامی کارهایی که او در مرز و بوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند.^{۴۰} همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت.^{۴۱} لیکن نه بر تمامی قوم، بلکه بر شاهدانی که خدا پیش برگزیده بود؛ یعنی ماهایی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم.^{۴۲} و ما را فرمان داد که به قوم موعظه و شهادت دهیم به این که خدا او را تعیین فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد.^{۴۳} و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او بخشش گناهان را خواهد یافت.»

^{۴۴} این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد.^{۴۵} و مؤمنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر غریبه‌ودیان نیز عطای روح القدس فرو ریخته شد،^{۴۶} زیرا که ایشان را شنیدند که به زنانها صحبت کرده خدا را تمجید می‌کردند.^{۴۷} آنگاه پطرس گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند؟»^{۴۸} پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

گزارش پطرس به کلیسا

۱۱ پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که غریبه‌ودیان نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.^۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه

مطابق توان خود، کمکی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند.^{۲۰} پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

کشته شدن یعقوب و زندانی شدن پطرس

۱۲ و در آن زمان هیرودیس پادشاه، دست آزار و اذیت بر بعضی از کلیسا دراز کرد^۲ و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.^۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و روزهای فطیر بود.^۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته چهار نفری از سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و قصد آن داشت که بعد از پسخ او را برای قوم بیرون آورد.^۵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند.

^۶ و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در، زندان را نگاهبانی می‌کردند.^۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «سریع برخیز.» که در همان لحظه زنجیرها از دستش فرو ریخت.^۸ و فرشته وی را گفت: «کمر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.»^۹ پس پطرس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود، حقیقی است، بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.^{۱۰} پس از نگهبانان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود، رسیدند و آن خودبه‌خود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که همان لحظه فرشته از او غایب شد.

ایشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟»^{۱۸} چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «به راستی خدا به غیریهودیان نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!»

کلیسای آنطاکیه

^{۱۹} و آنانی که به خاطر اذیتی که در ماجرای استیفان برپا شد پراکنده شدند، تا فینیقیه و قپرس و آنطاکیه می‌گشتند و به هیچ‌کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.^{۲۰} لیکن بعضی از ایشان که از اهل قپرس و قیزوان بودند، چون به آنطاکیه رسیدند، با یونانیان نیز سخن گفتند و به خداوند عیسی مژده می‌دادند،^{۲۱} و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی زیاد ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.^{۲۲} اما چون خبر ایشان به گوش کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به آنطاکیه فرستادند^{۲۳} و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.^{۲۴} زیرا که مردی صالح و پر از روح‌القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.^{۲۵} و برنابا به ظرسوس برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به آنطاکیه آورد.^{۲۶} و ایشان یک سال تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلق بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در آنطاکیه به 'مسیحی' معروف شدند.

^{۲۷} و در آن روزها پیامبرانی چند از اورشلیم به آنطاکیه آمدند^{۲۸} که یکی از ایشان آگابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی دنیای روم خواهد شد و آن در دوران کلودیوس* پدید آمد.^{۲۹} و شاگردان تصمیم به آن گرفتند که هر یک

نشسته، ایشان را خطاب می‌کرد. ^{۲۲} و خلق فریاد می‌زدند که «صدای خداست نه صدای انسان!» ^{۲۳} که در همان لحظه فرشته خداوند او را زد، زیرا که خدا را تمجید نمود و کرم او را خورد که پمُرد. ^{۲۴} اما کلام خدا نمو کرده، رشد یافت. ^{۲۵} و بَرَنابا و سولُس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم برگشتند و یوحنا معروف به مَرُقُس را همراه خود بردند.

فرستاده شدن بَرَنابا و سولُس

۱۳ و در کلیسایی که در آنطاکیه بود، انبیا و چند معلّم بودند: بَرَنابا و شمعون معروف به نیچِر و لوقیوس قیزوانی و متائین برادر شیری هیرودیس تیتراخ و سولُس. ^۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح القدس گفت: «بَرَنابا و سولُس را برای من جدا سازید برای آن کار که ایشان را برای آن خوانده‌ام.» ^۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

بَرَنابا و سولُس در قیَرس

^۴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قیَرس آمدند. ^۵ و وارد سَلامیس شده، در کنیسه‌های یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا* همراه ایشان بود. ^۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافُس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی دروغین بود، یافتند که نام او باریشوع بود. ^۷ او رفیق 'سِرگیوس پوُلُس' والی بود که مردی فهیم بود. همان بَرَنابا و سولُس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود. ^۸ اما غلیما یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین

^{۱۱} آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «اکنون به راستی دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.» ^{۱۲} چون این را دریافت، به خانهٔ مریم مادر یوحنا معروف به مَرُقُس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند. ^{۱۳} چون او در خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد. ^{۱۴} چون صدای پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به درون شتافته، خبر داد که «پطرس به دروازه خانه ایستاده است.» ^{۱۵} وی را گفتند: «دیوانه‌ای!» و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند که «لابد فرشته او است.» ^{۱۶} اما پطرس پی در پی در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. ^{۱۷} اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور آگاه سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت ^{۱۸} و چون روز شد، ولوله‌ای بزرگ در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. ^{۱۹} و هیرودیس چون او را جستجو کرده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیرودیس

^{۲۰} اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستوس مباشر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، جوای آشتی شدند، زیرا که سرزمین ایشان از مملکت پادشاه روزی می‌یافت. ^{۲۱} و در یک روز معین، هیرودیس لباس شاهانه در بر کرد و بر مسند حکومت

* ۵.۱۳ همان یوحنا معروف به مَرُقُس. در آیه ۱۳ هم باز همین شخص است.

می‌باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.^۹ ولی سوئس که پوئس باشد، پر از روح‌القدس شده، بر او نیک نگریسته،^{۱۰} گفت: «ای پر از هر نوع حيله و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر حقیقت! باز نمی‌ایستی از منحرف ساختن راههای راست خداوند؟^{۱۱} اکنون دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان لحظه مه و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می‌کرد.^{۱۲} پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

پوئس و بزنا با در آنطاکیه پیسیدیه

^{۱۳} آنگاه پوئس و رفقاییش از پافس به قایق سوار شده، به پرچه پامفیلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.^{۱۴} و ایشان از پرچه عبور نموده، به آنطاکیه پیسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه وارد شده، بنشستند.^{۱۵} و بعد از خواندن کلام تورات و نوشته‌های انبیا، سران کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحت‌آمیز برای قوم دارید، بگویید.»

^{۱۶} پس پوئس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خدا ترسان، گوش دهید! ^{۱۷} خدای این قوم اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی برافراشته از آنجا بیرون آورد؛^{۱۸} و نزدیک به چهل سال در بیابان متحمل رفتار ایشان می‌بود.^{۱۹} و هفت قوم را در زمین گنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا نزدیک چهار صد و پنجاه سال.^{۲۰} و بعد از آن به ایشان داوران داد تا زمان

سموئیل پیامبر.^{۲۱} و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شائول پسر قیس را از قبیله بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.^{۲۲} پس او را از میان برداشته، داوود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که 'داوود پسر یسی را دلخواه خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.'^{۲۳} و از نسل او خدا مطابق وعده، برای اسرائیل نجات‌دهنده یعنی عیسی را آورد.^{۲۴} چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود.^{۲۵} پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: 'مرا که می‌پندارید؟ من او نیستم، لیکن اینک بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نیستم.'^{۲۶} «ای برادران عزیز و پسران تبار ابراهیم و هر که از شما خداترس باشد، به ما کلام این نجات فرستاده شد.^{۲۷} زیرا ساکنان اورشلیم و روسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه صداهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود، او را محکوم کردند و آنها را به انجام رسانیدند.^{۲۸} و گرچه هیچ سبب قتل در وی نیافتند، از پیلاطس خواستند که او کشته شود.^{۲۹} پس چون آنچه درباره وی نوشته شده بود به انجام رسانیدند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.^{۳۰} لیکن خدا او را از مردگان برخیزانید.^{۳۱} و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که اکنون نزد قوم شهود او می‌باشند.^{۳۲} پس ما به شما مژده می‌دهیم، به آن وعده‌ای که به پدران ما داده شد،^{۳۳} که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت. چنانکه در مزمور دوم نوشته شده است که:

'تو پسر من هستی،

گفته، تشویق می نمودند که «به فیض خدا استوار باشید.»^{۴۴} اما در سبب دیگر نزدیک به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.^{۴۵} ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پر گشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند.^{۴۶} آنگاه پولس و برنابا به دلیری صحبت کرده گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما گفته شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، به یقین به سوی غیریهودیان می رویم.»^{۴۷} زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که 'تو را نور غیریهودیان ساختم تا به کرانه‌های زمین نجات را برسانی.'^{۴۸} چون غیریهودیان این را شنیدند، شادخاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی تعیین شده بودند، ایمان آوردند.

^{۴۹} و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و بزرگان شهر را بشورانی‌دند و ایشان را به آزار رسانیدن بر پولس و برنابا شورانیده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند.^{۵۱} و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاند، به ایقونیه آمدند.^{۵۲} و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

پولس و برنابا در ایقونیه

اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود رفته، به گونه‌ای سخن گفتند که جمعی زیاد از یهود و یونانیان ایمان آوردند.^۲ لیکن یهودیان بی‌ایمان، غیریهودیان را شورانی‌دند و افکار آنان را نسبت به برادران مسموم کردند.^۳ پس پولس و برنابا مدّت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که

۱۴

من امروز تو را مولود ساختم.^{۱*}
^{۳۴} و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز فساد نبیند، چنین گفت که:
 'به برکات قدّوس و امین داوود'
 برای شما وفا خواهم کرد.
^{۳۵} بنابراین در جایی دیگر نیز می گوید:
 'تو قدّوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببند.'^{۱*}

^{۳۶} زیرا که داوود چونکه در زمان خود، اراده خدا را خدمت کرده بود، خوابید و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.^{۳۷} لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

^{۳۸} «پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وسیله او به شما از بخشش گناهان اعلام می شود.
^{۳۹} و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.^{۴۰} پس احتیاط کنید، مبدا آنچه در نوشته‌های انبیا آمده است، بر شما واقع شود که:
^{۴۱} 'ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایند و هلاک شوید، زیرا که من عملی را در روزهای شما پدید آورم، عملی که هرچند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.'^{۱*}

^{۴۲} پس چون از کنیسه بیرون می رفتند، خواهش نمودند که در سبب آینده هم این سخنان را به ایشان باز گویند.^{۴۳} و چون اهل کنیسه پراکنده شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست* از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن

* ۲۳.۱۳ مزمور ۷:۲ * ۳۴.۱۳ اِشعیا ۳:۵۵ * ۳۵.۱۳ مزمور ۱۰۱:۱۶ * ۴۱.۱۳ حَبَقُوق ۱:۵ * ۴۳.۱۳ اشخاص خداپرست که به دین یهود گرویده بودند.

به کلام فیض خود شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او نشانه‌ها و معجزات عطا می‌کرد که از دست ایشان ظاهر شود.

^۴ و مردم شهر دو گروه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند. ^۵ و چون غریبه‌ودیان و یهود با سران خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را بدرفتاری نموده، سنگسار کنند، ^۶ آنان آگاهی یافته، به سوی لیستره و دریه شهرهای لیکائونیه و دیار آن نواحی فرار کردند. ^۷ و در آنجا مژده می‌دادند.

در لیستره و دریه

^۸ و در لیستره مردی نشسته بود که پایهایش بی‌حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود. ^۹ چون او سخن پولس را می‌شنید، پولس بر او نیک نگریده، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ^{۱۰} پس به صدای بلند به او گفت: «بر پایهای خود راست بایست.» که همان لحظه برجسته، به راه افتاد. ^{۱۱} اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکائونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان به شباهت انسان نزد ما فرود آمده‌اند!» ^{۱۲} پس برنابا را 'ژئوس' * و پولس را 'هرمس' * خواندند، زیرا که او در سخن گفتن پیشی داشت.

^{۱۳} پس کاهن ژئوس که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروههایی از خلق به دروازه‌ها آورده، خواست که قربانی گذراند. ^{۱۴} اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، لباسهای خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، ^{۱۵} گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان طبیعی چون شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از

این چیزهای باطل برگردید به سوی خدای زنده که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید؛ ^{۱۶} که در نسلهای گذشته همه ملت‌ها را واگذاشت که در راههای خود رفتار کنند، ^{۱۷} با وجودی که خود را بی‌شهادت نگذاشت، چون نیکویی می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصل‌های بار آور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.» ^{۱۸} و به این سخنان خلق را از گذراندن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.

^{۱۹} اما یهودیان از آنطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. ^{۲۰} اما چون شاگردان گرد او ایستادند، برخاسته، به شهر وارد شد و فردای آن روز با برنابا به سوی دریه روانه شد ^{۲۱} و در آن شهر مژده داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لیستره و ایقونیه و آنطاکیه برگشتند. ^{۲۲} و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه «با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل پادشاهی خدا گردیم.» ^{۲۳} و در هر کلیسا برای ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که به او ایمان آورده بودند، سپردند. ^{۲۴} و از پیسیدیه گذشته به پامفیلیه آمدند. ^{۲۵} و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به آتالیه آمدند. ^{۲۶} و از آنجا به قایق سوار شده، به آنطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. ^{۲۷} و چون وارد شهر شدند، کلیسا را جمع کرده، ایشان را آگاه ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای غریبه‌ودیان باز کرده بود. ^{۲۸} پس مدت مدیدی با شاگردان به سر بردند.

شورای اورشلیم

۱۵

و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که «اگر مطابق آیین موسی ختنه نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.»^۲ چون پولس و برنابا را نزاع و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسئله بروند.^۳ پس کلیسا ایشان را بدرقه نموده از فینیقیه و سامیره عبور کرده، ایمان آوردن غریبه‌دیان را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند.

^۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند.^۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.»

^۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت ببینند.^۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از روزهای اول، خدا از میان شما اراده کرد که غریبه‌دیان از زبان من کلام مژده را بشنوند و ایمان آورند.^۸ و خدای آگاه از قلوب بر ایشان شهادت داد به این که روح القدس را به ایشان داد، چنانکه به ما نیز.^۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را تمیز نمود.^{۱۰} پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم،^{۱۱} بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.»

^{۱۲} پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون نشانه‌ها و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان غریبه‌دیان به وسیله ایشان ظاهر ساخته بود.^{۱۳} پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید.^{۱۴} شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول غریبه‌دیان را مورد لطف قرار داد تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.^{۱۵} و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه نوشته شده است که:

^{۱۶} 'بعد از این رجوع نموده،

خیمه داوود را که افتاده است، باز بنا می‌کنم:

و خرابی‌های آن را باز بنا می‌کنم

و آن را برپا خواهم کرد،

^{۱۷} تا بقیه مردم طالب خداوند شوند

و تمامی ملت‌هایی که بر آنها

نام من نهاده شده است.

این را می‌گوید خداوندی که*

^{۱۸} این چیزها را از ابتدای

عالم معلوم کرده است.^۱

^{۱۹} پس رأی من این است: کسانی را که از

غیر یهودیان به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت

نرسانیم،^{۲۰} مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از

نجاسات بته‌ها، زنا، حیوانات خفه شده، و خون

پرهیزند.^{۲۱} زیرا که موسی از نسل‌های گذشته در هر

شهر اشخاصی دارد که به او موعظه می‌کنند، چنانکه

در هر سبّ در کنیسه‌ها کلام او را می‌خوانند.

^{۲۲} آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسا به این

راضی شدند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده،

همراه پولس و برنابا به آنطاکیه بفرستند، یعنی یهودای

معروف به ترسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران

می‌باشند.^{۳۷} اما بزنا با چنان مصلحت دید که یوحنا ی معروف به مرقس را همراه نیز بردارد.^{۳۸} لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پامفیلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.^{۳۹} پس نزاعی سخت شد به حدی که از یکدیگر جدا شده، بزنا با مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریا رفت.^{۴۰} اما پولس سیلاس را انتخاب کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد.^{۴۱} و از سوریه و کیلیکیه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

تیموتائوس به پولس و سیلاس ملحق می‌شود

۱۶ و به دریه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زن یهودی با ایمان لیکن پدرش یونانی بود.^۲ که برادران در لستره و ایقونیه بر او شهادت می‌دادند.^۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته ختنه ساخت، به خاطر یهودیانی که در آن نواحی بودند، زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود.^۴ و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، به ایشان می‌سپردند تا حفظ نمایند.^۵ پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روز به روز در شماره افزوده می‌گشتند.

^۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود.^۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازه نداد.^۸ و از میسیا گذشته به تروآس رسیدند.^۹ شی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مقدونیه ایستاده بود، التماس نموده گفت: «به مقدونیه آمده، ما را امداد فرما.»^{۱۰} چون این رویا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مقدونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند

بودند.^{۲۳} و به دست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از غریه‌ویدان که در آنطاکیه و سوریه و کیلیکیه می‌باشند، سلام می‌رسانند.^{۲۴} چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود پریشان ساخته، دل‌های شما را منقلب می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید ختنه شده، شریعت را نگاه دارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم.^{۲۵} بنابراین ما به یکدل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود بزنا با پولس به نزد شما بفرستیم،^{۲۶} اشخاصی که جان‌های خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند.^{۲۷} پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهانید.^{۲۸} زیرا که روح‌القدس و ما درست دیدیم که باری بر شما نگذاریم، جز این ضروریات^{۲۹} که از قربانیهای بت‌ها و خون و حیوانات خفه شده و زنا بهره‌زید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت. سلامت باشید.»

^{۳۰} پس ایشان مرخص شده، به آنطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.^{۳۱} چون مطالعه کردند، از این تسلی شادخاطر گشتند.^{۳۲} و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.^{۳۳} پس چون مدتی در آنجا به سر بردند، به سلامتی از برادران اجازه گرفته، به سوی فرستندگان خود روانه شدند.^{۳۴} اما پولس و بزنا با در آنطاکیه توقف نموده،^{۳۵} با بسیاری دیگر تعلیم و مژده به کلام خدا می‌دادند.

پولس و بزنا با از هم جدا می‌شوند

^{۳۶} و بعد از روزهایی چند پولس به بزنا با گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه

رومیان هستیم، جایز نیست.»^{۲۲} پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان لباسهای ایشان را کنده، امر کردند ایشان را چوب بزنند.^{۲۳} و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و زندانیان زندان را به تأکید امر کردند که ایشان را تحت نظارت شدید نگاه دارد.^{۲۴} و چون او چنین امر دریافت نمود، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را به گنده زد.^{۲۵} اما نزدیک به نصف شب، پوئس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می خواندند و زندانیان ایشان را می شنیدند.^{۲۶} که ناگاه زلزله ای بزرگ به وقوع پیوست، به حدی که پایه های زندان به لرزه افتاد و در دم همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.^{۲۷} اما زندانبان بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد، زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده اند.^{۲۸} اما پوئس به صدای بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان، زیرا که ما همه در اینجا هستیم.»^{۲۹} پس چراغ طلب نموده، به درون جست و لرزان شده، نزد پوئس و سیلاس افتاد.^{۳۰} و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟»^{۳۱} گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.»^{۳۲} آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل خانه اش بیان کردند.^{۳۳} پس ایشان را برداشته، در همان وقت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش بی درنگ تعمید یافتند.^{۳۴} و ایشان را به خانه خود آورده سفره ای پیش ایشان نهاد و با تمامی اهل خانه خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.^{۳۵} اما چون روز شد، والیان فرّاشان فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما.»^{۳۶} آنگاه زندانبان پوئس را از این سخنان آگاهانید که «والیان فرستاده اند تا آزاد شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.»^{۳۷} لیکن پوئس به ایشان گفت: «ما را که

ما را خوانده است تا مژده به ایشان رسانیم.^{۱۱} پس از تروآس به قایق نشسته، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

به ایمان آمدن لیدیه

^{۱۲} و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر اوّل از سرحد مقدونیه و گلوئی روم است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم.^{۱۳} و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که عبادت می کردند، نشسته، با زنانی که در آنجا جمع می شدند، سخن رانیدیم.^{۱۴} و زنی لیدیه نام، اجناس ارغوان فروش، که از شهر تیاتیرا و خداپرست بود، می شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پوئس را بشنود.^{۱۵} و چون او و اهل خانه اش تعمید یافتند، خواهش نموده، گفت: «اگر شما را یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من بیاوید و بمانید.» و ما را اصرار نمود.

^{۱۶} و واقع شد که چون ما به محل عبادت می رفتیم، کنیزی که روح فالگیری داشت و از غیبگویی سود بسیار برای آقایان خود حاصل می نمود، به ما برخورد.^{۱۷} و از عقب پوئس و ما آمده، ندا کرده، می گفت که «این مردمان خادمان خدای متعال می باشند که شما را از راه نجات اعلام می نمایند.»^{۱۸} و چون این کار را روزهای بسیار می کرد، پوئس صبرش به تنگ آمده برگشت و به روح گفت: «تو را فرمان می دهم به نام عیسی مسیح؛ از این دختر بیرون بیا!» که در همان لحظه روح از او بیرون شد.

^{۱۹} اما چون آقایانش دیدند که از کسب خود امید سود دیگر نیست، پوئس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حاکمان کشیدند.^{۲۰} و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به آشوب کشیده اند و از یهود هستند،^{۲۱} و رسومی را اعلام می نمایند که پذیرفتن و به جا آوردن آنها بر ما که

ساختند^۹ و از یاسون و دیگران ضمانت گرفته، ایشان را رها کردند.

پولس و سیلاس در بیریه

۱۰ اما برادران بی‌درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان به آنجا رسیده، به کنیسه یهود وارد شدند.^{۱۱} و اینها از اهل تسالونیکي نجیب‌تر بودند، چونکه در کمال رضایت کلام را پذیرفتند و هر روز کتب مقدس را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است.^{۱۲} پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان سرشناس یونانی و از مردان، جمعی بزرگ.

۱۳ لیکن چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، به آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.^{۱۴} بی‌درنگ برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند، ولی سیلاس با تیموتائوس در آنجا توقف نمودند.^{۱۵} و رهنمایان پولس او را به آتن آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتائوس گرفته که به زودی هر چه تمامتر به نزد او آیند، روانه شدند.

پولس در آتن

۱۶ در آن حال که پولس در آتن انتظار ایشان را می‌کشید، روح او در درونش پریشان گشت، چون دید که شهر از بتها پر است.^{۱۷} پس در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات می‌کرد، مباحثه می‌نمود.^{۱۸} اما بعضی از فیلسوفان اپیکوری و زواق با او روبرو شده، بعضی می‌گفتند: «این باوه‌گو چه می‌خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «گویا واعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و زنده شدن مردگان مژده می‌داد.^{۱۹} پس او

مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بی‌دلیل زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نه! بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.»^{۳۸} پس فرّاشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند، بترسیدند^{۳۹} و آمده، به ایشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند.^{۴۰} آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

پولس و سیلاس در تسالونیکي

۱۷ و از آمفیپولیس و آپولونیا گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود.^۲ پس پولس مطابق عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب دلیل می‌آورد^۳ و توضیح داده ثابت می‌کرد که «لازم بود مسیح عذاب ببندد و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.»^۴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خدا ترس، گروهی بزرگ و از زنان سرشناس شماری زیاد.^۵ اما یهودیان بی‌ایمان حسد برده، چند اوباش از بازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به آشوب کشیدند و به خانه یاسون ریخته، خواستند ایشان را به میان مردم ببرند.^۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حاکمان شهر کشیدند و فریاد می‌زدند که «آنانی که دنیا را شورانیده‌اند، حال به اینجا نیز آمده‌اند.»^۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها به ضدّ فرامین قیصر عمل می‌کنند و باور بر این دارند که پادشاهی دیگر هست؛ یعنی عیسی.»^۸ پس خلق و حاکمان شهر را از شنیدن این سخنان پریشان

داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.»

^{۳۲} چون کلمه زنده شدن مردگان شنیدند، بعضی مسخره نمودند و بعضی گفتند: «مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.»^{۳۳} و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت.^{۳۴} لیکن چند نفر به او ملحق شده ایمان آوردند که یکی ایشان دیونیسیوس آریوپاگوسی بود و زنی که داماریس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

پولس در قُرْنُئُس

و بعد از آن پولس از آتن روانه شده، به قُرْنُئُس آمد.^۲ و مرد یهودی آکیلا نام را که محل تولّدش پونتوس بود و از ایتالیا تازه رسیده بود و زنش پریسکیلا را یافت، زیرا کلودیوس* فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد. و چونکه با ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه‌دوزی بود.^۴ و هر سبّت در کنیسه مباحثه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت.^۵ اما چون سیلاس و تیموتائوس از مقدونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است.^۶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «خون شما بر سر شما است. من مبرا هستم. بعد از این به نزد غیریهودیان می‌روم.»^۷ پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستوس نام خداپرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود.^۸ اما کریسپوس، رئیس کنیسه با تمامی اهل خانه‌اش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از

را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: «آیا می‌توانیم یافت که این تعلیم تازه‌ای که تو می‌گویی، چیست؟^{۲۰} چونکه سخنان غریب به گوش ما می‌رسانی. پس می‌خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.»^{۲۱} اما تمامی اهل آتن و بیگانگان ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای تازه وقتی نمی‌داشتند.

^{۲۲} پس پولس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت: «ای مردان آتن، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته‌ام،^{۲۳} زیرا چون می‌گشتم و معابد شما را نگاه می‌کردم، قربانگاهی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام می‌نمایم.^{۲۴} خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در معابد ساخته شده به دستها ساکن نمی‌باشد^{۲۵} و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و جان و تمامی چیزها می‌بخشد.^{۲۶} و هر قوم انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را تعیین فرمود^{۲۷} تا خدا را طلب کنند که شاید او را جستجو کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.^{۲۸} زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم، چنانکه بعضی از شاعران شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم.^{۲۹} پس چون از نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ نقش شده به صنعت یا مهارت انسان.^{۳۰} پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.^{۳۱} زیرا روزی را تعیین فرمود که در آن دنیا را به انصاف

* ۲.۱۸ کلودیوس امپراطور روم

به قیصریه آمده (به اورشلیم)* رفت و کلیسا را سلام نموده، به آنطاکیه آمد.

آپولس به شجاعت در افسس صحبت می‌کند

۲۳ و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر عازم شد و در مملکت غلاطیه و فریجیه جا به جا می‌گشت و همه شاگردان را استوار می‌نمود. ۲۴ اما شخصی یهود آپولس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید. ۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح پرحرارت بوده، درباره خداوند به دقت صحبت و تعلیم می‌نمود، هرچند چیز از تعمیم یحیی اطلاعی نداشت. ۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد، اما چون پریسکیلا و آکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام راه خدا را به او آموختند. ۲۷ پس چون او عزیمت سفر آخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون به آنجا رسید، آنانی را که به‌وسیله فیض ایمان آورده بودند، یاری بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوت تمام با یهودیان پیش روی همگان مباحثه می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح است.

در افسس

۱۹ و چون اپلوس در قُرْنُتس بود، پُلُس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ به ایشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «حتی نشنیدیم که روح‌القدس هست!» ۳ به ایشان گفت: «پس به چه چیز تعمیم یافتید؟» گفتند: «به تعمیم یحیی.» ۴ پُلُس گفت: «یحیی البته

اهل قُرْنُتس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمیم یافتند. ۹ شی خداوند در رویا به پُلُس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش، ۱۰ زیرا که من با تو هستم و هیچ‌کس تو را اذیت نخواهد رسانید، زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»

۱۱ پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می‌داد. ۱۲ اما چون گالیو والی آخائیه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پُلُس ریخته، او را پیش مسند حاکم بردند ۱۳ و گفتند: «این شخص مردم را مُجاب می‌کند که خدا را به ضدّ شریعت عبادت کنند.» ۱۴ چون پُلُس خواست حرف زند، گالیو گفت: «ای یهودیان، اگر ظلمی یا جرمی فاحش می‌بود، به راستی شرط عقل می‌بود که متحمل شما بشوم. ۱۵ ولی چون مسئله‌ای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود رسیدگی کنید. من در چنین امور نمی‌خواهم داورى کنم.» ۱۶ پس ایشان را از پیش مسند برانند. ۱۷ و همه سوسِتنِس رئیس کنسیه را گرفته، او را در مقابل مسند والی زدند و گالیو را از این امور هیچ پروا نبود.

۱۸ اما پُلُس بعد از آن، روزهای بسیار در آنجا توقف نمود. سپس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پریسکیلا و آکیلا همراه او رفتند. و در کِنخَریه موی خود را تراشید، چونکه نذر کرده بود. ۱۹ و چون به افسس رسید، آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنسیه وارد شده، با یهودیان مباحثه نمود. ۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد، ۲۱ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که: «مرا به هر شکل باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد. ۲۲ و

* ۲۲.۱۸ در اصل یونانی 'به سمت بالا' آمده است که مقصود همان 'اورشلیم' می‌باشد.

خداوند عیسی را به احترام می‌داشتند.^{۱۸} و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند، آمدند و به کارهای خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند.^{۱۹} و جمعی از شعبده‌بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود.^{۲۰} به اینطور کلام خداوند رشد کرده قوت می‌گرفت.

^{۲۱} و بعد از تمام شدن این وقایع، پولس در روح بر آن شد که از مقدونیه و آخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتنم به آنجا، روم را نیز باید دید.»^{۲۲} پس دو نفر از همراهان خود یعنی تیموثائوس و لراستوس را به مقدونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود.^{۲۳} در آن زمان بلوایی بزرگ درباره طریقت بر پا شد.^{۲۴} زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده آرتیمیس از نقره می‌ساخت و برای صنعتگران سود هنگفت پدید می‌آورد، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند،^{۲۵} فراهم آورده، گفت: «ای مردمان، شما آگاه هستید که از این شغل، روزی ما رونق دارد.^{۲۶} و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در اِفُسس، بلکه تقریباً در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را مُجاب کرده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند.^{۲۷} پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود، بلکه این معبد خدای بزرگ آرتیمیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و دنیا او را می‌پرستند، از بین رود.»

^{۲۸} چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می‌گفتند که «بزرگ است آرتیمیس اِفُسسیان.»^{۲۹} و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه ریختند و گایوس و آریستارخوس را که از اهل مقدونیه و همراهان پولس بودند، با خود می‌کشیدند.^{۳۰} اما چون پولس اراده نمود که به میان

تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید، ایمان بیاورید؛ یعنی به مسیح عیسی.^{۳۱} چون این را شنیدند، به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند^{۳۲} و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح‌القدس بر ایشان ریخته شد و به زبانها صحبت نموده نبوت کردند.^{۳۳} و همه آن مردمان حدود دوازده نفر بودند.

^{۳۴} سپس پولس به کنیسه وارد شده، مدت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور پادشاهی خدا مباحثه می‌نمود و دلیل قاطع می‌آورد.^{۳۵} اما چون بعضی سختدل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان کناره‌گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی تیرانوس نام مباحثه می‌نمود.^{۳۶} و به اینطور دو سال گذشت تا به آنجا که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.^{۳۷} و خداوند از دست پولس معجزات حیرت‌انگیز به ظهور می‌رسانید،^{۳۸} به گونه‌ای که از بدن او دستمالها و پیشبندها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان می‌رفت و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.

^{۳۹} لیکن تنی چند از یهودیان جن‌گیر دوره‌گرد بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند، قسم می‌دهیم!»^{۴۰} و هفت نفر پسران اسکیاو رئیس کاهنان یهود این کار می‌کردند.^{۴۱} اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی را می‌شناسم و پولس را هم می‌شناسم. لیکن شما کیستید؟»^{۴۲} و آن مرد که روح پلید داشت، بر ایشان جست و بر ایشان زور آورده، غلبه یافت به حدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.^{۴۳} چون این واقعه بر تمامی یهودیان و یونانیان ساکن اِفُسس مشهور گردید، ترس بر همه ایشان چیره گشته، نام

آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونان آمد.^۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، قصد نمود که از راه مقدونیه مراجعت کند.^۴ و سوپاتروس از اهل بیریه و آریستارخوس و سکوندوس از اهل تسالونیک و گایوس از یریه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیکوس و تروفیموس تا به آسیا همراه او رفتند.^۵ و ایشان پیش رفته، در تروآس منتظر ما شدند.^۶ و اما ما بعد از روزهای فطیر از فیلیپی به قایق سوار شدیم و بعد از پنج روز به تروآس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن اِفتیخوس

^۷ و در اوّل هفته چون شاگردان برای شکستن نان جمع شدند و پولُس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.^۸ و در بالاخانه ای که جمع بودیم، چراغ بسیار بود.^۹ ناگاه جوانی که اِفتیخوس نام داشت، نزد پنجره نشسته بود که خواب سنگین او را در ریود و چون پولُس کلام را طول می داد، خواب بر او چیره گشته، از طبقه سوّم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.^{۱۰} آنگاه پولُس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مترسید، زیرا که جان او در اوست.»^{۱۱} پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا سپیده صبح گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.^{۱۲} و آن جوان را زنده بردند و تسلی بزرگ پذیرفتند.^{۱۳} اما ما به قایق سوار شده، به آسوس پیش رفتیم که از آنجا می بایست پولُس را برداریم که به اینطور قرار داد، زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.^{۱۴} پس چون در آسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به میتیلینی آمدیم.^{۱۵} و از آنجا به راه دریا روانه شده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس

مردم داخل شود، شاگردان او را نگذاشتند.^{۳۱} و بعضی از سران آسیا که او را دوست می داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که پا به تماشاخانه نگذارد.^{۳۲} و هر کس چیزی می گفت، زیرا که جماعت آشفته بود و بیشتر مردم نمی دانستند که برای چه جمع شده اند.^{۳۳} پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم دلیل بیاورد.^{۳۴} لیکن چون دانستند که یهودی است، همه به یک صدا، نزدیک به دو ساعت فریاد می کردند که: «بزرگ است آرتمیس اِفسُسیان!»

^{۳۵} پس از آن داروغه شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان اِفسُسی، کیست که نمی داند که شهر اِفسُسیان آرتمیس خدای بزرگ و آن تمثالی را که از آسمان فرو افتاد، پرستش می کند؟^{۳۶} پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری با شتاب نکنید.^{۳۷} زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان معبدند و نه به خدای شما بد گفته اند.^{۳۸} پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، محکمه ها باز و داوران معین هستند. مرافعه شان را آنجا حل و فصل کنند.^{۳۹} و اگر در امری دیگر خواستار چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصله خواهد پذیرفت.^{۴۰} زیرا در خطریم که در خصوص بلوای امروز از ما بازخواست شود، چونکه هیچ علّی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.»^{۴۱} این را گفته، جماعت را پراکنده ساخت.

پولُس در مقدونیه و یونان

۲۰ و بعد از تمام شدن این بلوا، پولُس شاگردان را خواسته، ایشان را وداع نمود و به سمت مقدونیه روانه شد.^۲ و در آن نواحی گشته، اهل

وارد شدیم و در تروحیلون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتوس شدیم.^{۱۶} زیرا که پولس قصد داشت که از راه دریا از افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا تأخیر روی دهد، چونکه عجله می کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

^{۱۷} پس از میلیتوس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.^{۱۸} و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما به سر می بردم؛^{۱۹} که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از توطئه های یهود به سرم می آمد، به خدمت خداوند مشغول می بودم.^{۲۰} و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم، بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را تعلیمتان می دادم.^{۲۱} و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می دادم.^{۲۲} و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم می روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم.^{۲۳} جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، می گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است.^{۲۴} لیکن این چیزها را به هیچ می شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته ام که به مژده فیض خدا شهادت دهم.^{۲۵} و اکنون این را می دانم که تمامی شما که در میان شما گشته و به پادشاهی خدا موعظه کرده ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.^{۲۶} پس امروز از شما گواهی می طلبم که من از خون همه مبرا هستم،^{۲۷} زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.^{۲۸} پس نگاه دارید خود و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف تعیین فرمود تا کلیسای خدا را نظارت کنید که آن را به خون خود خریده است.^{۲۹} زیرا من می دانم که بعد از مرگ من،

گرگان درنده به میان شما خواهند آمد که بر گله ترجم نخواهند نمود،^{۳۰} و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.^{۳۱} بنابراین بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه روز از هشدار دادن به هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم.^{۳۲} و اکنون ای برادران، شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان تمامی مقدسین شما را میراث بخشد.^{۳۳} نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،^{۳۴} بلکه خود می دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می کرد.^{۳۵} این همه را به شما نمودم که می باید چنین مشقت کشیده، ضعیفان را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت: 'دادن از گرفتن فرخنده تر است.'^۱

^{۳۶} این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.^{۳۷} و همه گریه بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته، او را می بوسیدند.^{۳۸} و بسیار غمگین شدند، مخصوصاً برای آن سخنی که گفت: «بعد از این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی بدرقه نمودند.

پولس به اورشلیم می رود

۲۱ و چون از ایشان جدا شدیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کُوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاتارا.^۲ و چون کشتی ای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، حرکت کردیم.^۳ و قیرس را در سمت چپ خود دیده از آن گذشتیم و به سوی سوریه رفتیم و در صور پایین آمدیم، زیرا که در آنجا می بایست بار کشتی را پایین آوردند.^۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود.^۵ و چون آن روزها را به سر بردیم،

اهل قیرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او مهمان شویم.

پولس یعقوب را ملاقات می‌کند

^{۱۷} و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند. ^{۱۸} و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همهٔ کشیشان حاضر شدند. ^{۱۹} پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا به وسیله خدمت او در میان غریبه‌ودیان به عمل آورده بود، همه را گفت. ^{۲۰} ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند: «ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده‌اند و تمامی آنها در شریعت غیورند. ^{۲۱} و دربارهٔ تو شنیده‌اند که همهٔ یهودیان را که در میان غریبه‌ودیان می‌باشند، تعلیم می‌دهی که از موسی انحراف نمایند و می‌گوئی نباید فرزندان خود را مختون ساخت و به سن رفتار نمود. ^{۲۲} پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای. ^{۲۳} پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور؛ چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست. ^{۲۴} پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان آیین پاکی را به جا آور و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه دربارهٔ تو شنیده‌اند، راست نیست، بلکه خود نیز در رعایت شریعت زندگی می‌کنی. ^{۲۵} لیکن دربارهٔ آنانی که از غریبه‌ودیان ایمان آورده‌اند، ما فرستادیم و حکم

روانه گشتیم و همه با زنان و کودکان تا بیرون شهر ما را بدرقه نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعا کردیم. ^۱ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه‌های خود برگشتند.

^۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پتولمائیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم. ^۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت تن* بود وارد شده، نزد او ماندیم. ^۹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می‌کردند.

^{۱۰} و چون چند روز در آنجا ماندیم، پیامبری آگابوس نام از یهودیه رسید، ^{۱۱} و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: «روح القدس می‌گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به همینطور بسته، او را به دستهای غریبه‌ودیان خواهند سپرد.» ^{۱۲} پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود. ^{۱۳} پولس جواب داد: «چه می‌کنید که گریان شده، دل مرا می‌شکنید، زیرا من حاضر که نه فقط زندانی شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.» ^{۱۴} چون او نشنید، خاموش شده گفتیم: «آنچه ارادهٔ خداوند است، بشود.»

^{۱۵} و بعد از آن روزها تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم. ^{۱۶} و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از

* ۸.۲۱ منظور هفت نفر شمّاسی است که در فصل ششم شاهد انتخاب آنها بودیم.

خاطر شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

^{۳۵} و چون به پلکان رسید، سربازان به خاطر خشونت مردم پوئس را برگرفتند، ^{۳۶} زیرا گروهی زیاد از خلق از عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «او را هلاک کن!»

^{۳۷} چون نزدیک شد که پوئس را به قلعه در آورند، او به مین باشی گفت: «آیا اجازه است که به تو چیزی گویم؟» گفت: «آیا زبان یونانی را می‌دانی؟» ^{۳۸} مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این شورش برپا کرده چهار هزار مرد آدمکش را به بیابان برد؟» ^{۳۹} پوئس گفت: «من مرد یهودی هستم از ترسوس کیلیکیه، شهری که بی‌نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اجازه فرمایی تا به مردم سخن گویم.» ^{۴۰} چون اجازه یافت، بر پلکان ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت:

۲۲

الآن پیش شما می‌آورم، بشنوید.»

^۱ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: ^۲ «من مرد یهودی هستم، متولد ترسوس کیلیکیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت گاملائیل و در شریعت اجدادی به شکی دقیق تعلیم یافته درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید. ^۳ و این طریقت را تا به قتل پیش می‌رفتم، به گونه‌ای که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم، ^۴ چنانکه رئیس کاهنان و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق

کردیم که از قربانیهای بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند.»

^۵ پس پوئس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان آیین پاکی را به جا آورده به معبد وارد شد و از پایان تاریخ روزهای پاکی اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان تقدیم کنند.

پوئس در معبد دستگیر می‌شود

^۶ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در معبد دیده، تمامی قوم را به شورانیدند و دست بر او انداخته، ^۷ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که به ضد ملت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به معبد آورده این مکان مقدس را آلوده کرده است.» ^۸ زیرا قبل از آن تروفیموس افسسی را با وی در شهر دیده بودند و فکر می‌کردند که پوئس او را به معبد آورده است.

^۹ پس تمامی شهر به آشوب کشیده شد و خلق ازدحام کرده، پوئس را گرفتند و از معبد بیرون کشیدند و بی‌درنگ درها را بستند. ^{۱۰} و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مین‌باشی* سپاه رسید که «تمامی اورشلیم به شورش آمده است.» ^{۱۱} او بی‌درنگ سپاه و یوزباشی‌ها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به محض دیدن مین‌باشی و سپاهیان، از زدن پوئس دست برداشتند.

^{۱۲} چون مین‌باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را به دو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟» ^{۱۳} اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به

* ۳۱.۲۱ منصبی در لشکر روم، فرمانده هزار سرباز

شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند، زندانی کرده، به اورشلیم آورم تا مجازات شوند.^۶ و در طول راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، نزدیک به ظهر ناگاه نوری بزرگ از آسمان گرد من درخشید.^۷ بر زمین افتاده، صدایی را شنیدم که به من می‌گوید: 'ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟'^۸ من جواب دادم: 'ای خداوند، تو کیستی؟' او مرا گفت: 'من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی.'^۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند، ولی صدای آن کس را که با من سخن گفت، نشنیدند.^{۱۰} گفتم: 'ای خداوند، چه کنم؟' خداوند مرا گفت: 'برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مظلّم خواهند ساخت از آنچه انجامش به عهده توست.'^{۱۱} پس چون از شدّت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.^{۱۲} آنگاه شخصی پرهیزگار مطابق شریعت، خنانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکنام بود،^{۱۳} به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: 'ای برادر شائول، بپنا شو' که در همان لحظه بر وی نگریدم.^{۱۴} او گفت: 'خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زیانش سخنی بشنوی.'^{۱۵} زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای، نزد تمامی مردم شاهد بر او خواهی شد.^{۱۶} و حال چرا تأخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت شسته ده.'^{۱۷} و چون به اورشلیم برگشته، در معبد دعا می‌کردم، به خلصه رفتم.^{۱۸} پس او را دیدم که به من می‌گوید: 'عجله کن و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.'^{۱۹} من گفتم: 'ای خداوند، ایشان می‌دانند که من در هر کنیسه مؤمنین تو را حبس کرده، می‌زدم؛^{۲۰} و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می‌ریختند، من نیز ایستاده، به آن راضی بودم و لباسهای قاتلان او را نگاه می‌داشتم.'^{۲۱} او به من

گفت: 'روانه شو، زیرا که من تو را به سوی غیریهودیان جاهای دور می‌فرستم.»

^{۲۲} پس تا این سخن به او گوش گرفتند؛ آنگاه صدای خود را بلند کرده، گفتند: «چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!»^{۲۳} و چون فریاد کشیده و لباسهای خود را بالای سر تکان داده، خاک به هوا می‌ریختند،^{۲۴} مین‌باشی فرمان داد تا او را به قلعه در آوردند و فرمود که او را به شلاق امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند.^{۲۵} و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند، پولس به یوزیاشی‌ای که حاضر بود گفت: «آیا بر شما جایز است که مردی رومی را پی‌آنکه محاکمه شده باشد، شلاق زنید؟»^{۲۶} چون یوزیاشی این را شنید، نزد مین‌باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «چه می‌خواهی بکنی، زیرا این شخص رومی است؟»^{۲۷} پس مین‌باشی آمده، به وی گفت: «مرا بگو، آیا تو رومی هستی؟» گفت: «بلی!»^{۲۸} مین‌باشی جواب داد: «من این حق شهروندی را به مبلغی گزاف به دست آورده‌ام! پولس گفت: «اما من در آن به دنیا آمده‌ام.»^{۲۹} در همان لحظه آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مین‌باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است، از آن سبب که او را بسته بود.^{۳۰} صبحگاهان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه سبب شای او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا سران کاهنان و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

۲۳ پس پولس به اهل شورا نیک نگریده، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال وجدان صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.»

^۲ آنگاه خنانیا، رئیس کاهنان، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.^۳ پولس به او گفت: «خدا تو

گذاشتیم که تا پولس را نکشیم، چیزی نچشیم. ^{۱۵} پس الآن شما با اهل شورا، مین‌باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا قصد دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم. ^{۱۶} اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه وارد شده، پولس را آگاهانید. ^{۱۷} پولس یکی از یوزباشیان را خواسته، گفت: «این جوان را نزد مین‌باشی ببر، زیرا خبری دارد که به او بگوید.» ^{۱۸} پس او را برداشته، به حضور مین‌باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا خواسته، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.» ^{۱۹} پس مین‌باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می‌خواهی به من خبر دهی؟» ^{۲۰} عرض کرد: «یهودیان متفق شده‌اند که از تو بخواهند تا پولس را فردا به مجلس شورا بیاوری که گویا قصد دارند در حق او زیاده‌تر تفتیش نمایند. ^{۲۱} پس خواسته ایشان را به جا میاور زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین او هستند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکشند، چیزی نخورند و نیاشامند و الآن حاضر و منتظر رضایت تو می‌باشند.» ^{۲۲} مین‌باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «به هیچ کس مگو که مرا از این راز آگاه ساختی.»

^{۲۳} پس دو نفر از یوزباشیان را خواسته، فرمود که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛ ^{۲۴} و اسبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به امنیّت به نزد فلیکس والی برسانند.» ^{۲۵} و نامه‌ای به این مضمون نوشت: ^{۲۶} «کلودیوس لیسپاس، به والی گرامی فلیکس سلام می‌رساند.

را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته‌ای تا مرا مطابق شریعت داوری کنی و به ضدّ شریعت حکم به زدنم می‌کنی؟» ^۴ حاضران گفتند: «آیا رئیس کاهنان خدا را دشنام می‌دهی؟» ^۵ پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کاهنان است، زیرا نوشته شده است: 'پیشوای قوم خود را بد مگوی.' ^{*}»

^۶ چون پولس فهمید که بعضی از صدّوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا در داد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و زنده شدن مردگان از من بازپرس می‌شود.» ^۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدّوقیان نزاع برپا شد و جماعت دو گروه شدند، ^۸ زیرا که صدّوقیان منکر زنده شدن مردگان و فرشتگان و ارواح هستند، لیکن فریسیان باور به هر دو دارند. ^۹ پس غوغای بزرگ برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته به سختی مجادله نموده، می‌گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد، با خدا جنگ نباید نمود.» ^{۱۰} و چون نزاع زیاده‌تر می‌شد، مین‌باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه در آوردند.

^{۱۱} و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس، خاطر جمع باش، زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»

^{۱۲} و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خود لعنت گذاشتند که تا پولس را نکشند، نخورند و ننوشند. ^{۱۳} و آنانی که درباره‌ی این، هم‌قسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند. ^{۱۴} اینها نزد سران کاهنان و مشایخ رفته، گفتند: «بر خود لعنت سخت

یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن دنیا و از پیشوایان بدعت ناصری.^۱ و چون او خواست معبد را آلوده سازد، او را گرفته، قصد داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم.^۷ ولی لیسایس مین‌باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،^۸ و فرمود تا شاکیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از بازخواست می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می‌کنیم.^۹ و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است.

^{۱۰} چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی زیاد از خود دفاع می‌کنم.^{۱۱} زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،^{۱۲} و مرا نیافتند که در معبد با کسی مباحثه کنم و نه در کنیسه‌ها یا شهر که خلق را به شورش آورم.^{۱۳} و هم آنچه الآن بر من اتهام می‌زنند، نمی‌توانند اثبات نمایند.^{۱۴} لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیا آمده است معتقدم،^{۱۵} و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که زنده شدن مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.^{۱۶} و در این امر سخت می‌کوشم تا پیوسته وجدان خود را به سوی خدا و مردم بی‌لکه نگاه دارم.^{۱۷} و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.^{۱۸} و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در معبد از نظر آیین پاک یافتند بدون آشوب یا شورش.^{۱۹} و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر اتهامی بر من دارند، مطرح کنند.^{۲۰} یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،^{۲۱} مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، به

^{۲۷} یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون فهمیده بودم که رومی است.^{۲۸} و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بر او شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان در آوردم.^{۲۹} پس یافتیم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکایتی مستوجب قتل یا حبس نمی‌دارند.^{۳۰} و چون خبر یافتیم که یهودیان قصد کمین‌سازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و شاکیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او شکایت آورند.»

^{۳۱} پس سپاهیان چنانکه مأمور شدند، پولس را در شب برداشته، به آنتیپاتریس رسانیدند.^{۳۲} و صبحگاهان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.^{۳۳} و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند.^{۳۴} پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از کیلیکیه است،^{۳۵} گفت: «چون شاکیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در کاخ هیرودیس نگاه دارند.

پولس در مقابل فلیکس در قیصریه

۲۴ و بعد از پنج روز، خاننایا، کاهن اعظم، با مشایخ و وکیلی یرتولس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند.^۲ و چون او را احضار فرمود، یرتولس آغاز ادعا نموده، گفت: «چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات بزرگ از تدبیرهای تو به این قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی،^۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگذاری می‌پذیریم.^۴ لیکن تا تو را زیاده مزاحم اوقات نشوم، خواهش دارم التفات فرموده عرض ما را بشنوی.^۵ زیرا که این شخص را مُفسد و آشوبگر

آن ندا کردم که دربارهٔ قیامت مردگان از من امروز پیش شما بازپرس می‌شود.»

۲۲ آنگاه فلیکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تأخیر انداخته، گفت: «چون لیسایس مین‌باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.» ۲۳ پس یوزیاشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و هیچ‌یک از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند. ۲۴ و بعد از روزی چند فلیکس با همسر خود دروسیلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را دربارهٔ ایمان مسیح شنید. ۲۵ و چون او دربارهٔ عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده سخن به میان می‌آورد، فلیکس ترسان گشته، جواب داد که «اکنون برو، چون فرصت کنم، تو را باز خواهم خواند.» ۲۶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت پی در پی وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد. ۲۷ اما بعد از اتمام دو سال، پورکیوس فستوس، جانشین فلیکس شد و فلیکس چون خواست بر یهود متّ گزارد، پولس را در زندان گذاشت.

پولس محاکمه در محکمه قیصر را طلب می‌کند

۲۵ پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ و سران کاهنان و بزرگان یهود نزد او بر پولس اتهام زدند و به او التماس نموده، ۳ خواستند که بر آنها متّ گزارده، او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت»، زیرا خود قصد آن داشت به زودی آنجا برود. ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، از او شاکی شوند.»

۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و صبحگاهان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و سنگین بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ۸ پولس جواب داد که «نه به شریعت یهود گناهی کرده‌ام و نه به معبد و نه به قیصر.» ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود متّ گزارد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آبی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟» ۱۰ پولس گفت: «در محکمهٔ قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک از این شکایتهای که اینها بر من می‌آورند، بنیادی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. دادخواهی در محکمه قیصر را طلب می‌کنم.» ۱۲ آنگاه فستوس بعد از گفتگو با اهل شورا جواب داد: «دادخواهی در محکمهٔ قیصر را طلب کردی؟ پس به حضور قیصر خواهی رفت.»

۱۳ و بعد از گذشت روزهایی چند، اگرپاس پادشاه و پرنیکی برای خوشامدگویی فستوس به قیصریه آمدند. ۱۴ و چون روزهایی چند در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، ماجرای پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فلیکس او را در حبس گذاشته است، ۱۵ که دربارهٔ او وقتی که به اورشلیم آمدم، سران کاهنان و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود.

۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که کسی را تسلیم کنند قبل از آنکه متهم شاکیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که

که محبوسى را بفرستم و شکایتهاى که بر اوست، عرضه نکنم.»

دفاع پولس در مقابل آگریاس

آگریاس به پولس گفت: «اجازه دارى که در مورد خود صحبت کنی.»

۲۶

آنگاه پولس دست خود را دراز کرده از خود چنین دفاع کرد: ^۲ «ای آگریاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو دفاع کنم درباره همه شکایتهاى که یهود از من می‌دارند. ^۳ بخصوص اینکه تو در همه رسوم و مسایل یهود فردى آگاه هستی. پس از تو خواستار آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ^۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم به سر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند ^۵ و مرا از اول می‌شناسند، هرگاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود، فریسی می‌بودم. ^۶ و اینک به خاطر امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ^۷ و حال آنکه دوازده قبیله ما شبانه‌روز به جد و جهد عبادت می‌کنند محض امید نائل شدن به همین وعده که برای همین امید، ای آگریاس پادشاه، یهود بر من اتهام می‌زنند.

^۸ «شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟ ^۹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ^{۱۰} چنانکه در اورشلیم هم کردم و از سران کاهنان قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشتند، در حکم شریک می‌بودم. ^{۱۱} و در همه کنیسه‌ها بارها ایشان را آزار رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بسیار دور تعقیب می‌کردم. ^{۱۲} در این میان هنگامی که با قدرت و اجازه از

اتهام ایشان را جواب گوید. ^{۱۷} پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ^{۱۸} و شاکیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ^{۱۹} بلکه مسئله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است. ^{۲۰} و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این ماجرا فیصله پذیرد؟ ^{۲۱} ولی چون پولس دادخواهی در محکمه قیص را طلب کرد و خواست که تا صدور رای در حبس بماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»

^{۲۲} آگریاس به فستوس گفت: «من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «فردا او را خواهی شنید.»

^{۲۳} پس صبحگاهان چون آگریاس و پرنیکی با حشمتی بزرگ آمدند و به تالار عام با مین‌باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند. ^{۲۴} آنگاه فستوس گفت: «ای آگریاس پادشاه، و ای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می‌بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من درخواست نمودند که دیگر نباید زندگی کند. ^{۲۵} لیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود دادخواهی در محکمه قیصر را طلب کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ^{۲۶} و چون چیزی درست ندارم که درباره او به به سرورم بنویسم از این جهت او را نزد شما و مخصوصا در حضور تو، ای آگریاس پادشاه، آوردم تا بعد از بازخواست شاید چیزی یافته بنویسم. ^{۲۷} زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید

بلکه سخنان حقیقت و هوشیاری را می‌گویم.^{۲۶} زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور آگاه است، چونکه مرا یقین است که هیچیک از این امور بر او مخفی نیست، زیرا که این چیزها در خلوت واقع نشد.^{۲۷} ای آگریاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری!^{۲۸} آگریاس به پولس گفت: «در همین مدت کم مُجابم می‌کنی که مسیحی بگردم؟»^{۲۹} پولس گفت: «از خدا خواهش می‌داشتم یا به کم یا به زیاد نه تنها تو، بلکه تمامی این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»

^{۳۰} چون این را گفت، پادشاه و والی و پرنیکی و سایر مجلسیان برخاسته،^{۳۱} رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»^{۳۲} و آگریاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع شکایت خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

پولس از راه دریا به روم روانه می‌شود

۲۷ چون تصمیم گرفته شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یونزبانی از سپاه قیصر که یولیوس نام داشت، سپردند.^۲ و به کشتی آدرامیتیم که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و آریستارخوس از اهل مقدونیه از تسالونیکي همراه ما بود.^۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس به پولس لطف نموده، او را اجازه داد که نزد دوستان خود برود تا نیازهایش را تأمین کنند.^۴ و از آنجا روانه شده، از زیر قیصر گذشتیم، زیرا که باد مخالف بود.^۵ و از دریای کنار کیلیکیه و پامفلیه گذشته، به میرای لیکه رسیدیم^۶ در آنجا یونزبانی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد.^۷ و چند روز به آهستگی رفته،

سران کاهنان به دمشق می‌رفتم،^{۱۳} در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده‌تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.^{۱۴} و چون همه بر زمین افتادیم، صدایی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: 'ای شائول، شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخا لگد زدن دشوار است.'^{۱۵} من گفتم: 'ای خداوند، تو کیستی؟' گفت: 'من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی.'^{۱۶} و لیکن برخاسته، بر پا بایست، زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد تعیین کنم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.^{۱۷} و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از ملت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،^{۱۸} تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا بخشش گناهان و میراثی در میان مقدسین به‌وسیله ایمانی که بر من است، بیابند.^{۱۹} آن وقت، ای آگریاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.^{۲۰} بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و غیریهودیان را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و کارهای شایسته توبه را به جا آورند.^{۲۱} به خاطر همین چیزها، یهود مرا در معبد گرفته، قصد قتل من کردند.^{۲۲} اما از خدا یاری یافته، تا امروز باقی ماندم و کوچک و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود،^{۲۳} که مسیح می‌بایست عذاب بیند و نویر زنده شدن مردگان گشته، قوم و غیریهود را به نور اعلام نماید.»

^{۲۴} چون پولس به این سخنان، دفاع خود را می‌آورد، فستوس به صدای بلند گفت: «ای پولس، دیوانه هستی! زیادی علم تو را دیوانه کرده است!»^{۲۵} پولس گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم،

به کنیدوس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف ما می بود، در پناه کریت نزدیک سلمونی رانیدیم،^۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به جایی که به 'بنادر نیک' معروف و نزدیک به شهر لاسائیه است، رسیدیم.

^۹ و چون زمان از دست رفته بود و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که روزهای روزه گذشته بود،^{۱۰} پوئس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می بینم که در این سفر ضرر و زیان بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را، بلکه جانهای ما را نیز.»^{۱۱} ولی یوزباشی، ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از سخن پوئس اعتنا نمود.^{۱۲} و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن به سر برند، اکثرا چنان مصلحت دانستند که از آنجا حرکت کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا به سر برند که آن بندری است از کریت، روبرو با مغرب جنوبی و مغرب شمالی.^{۱۳} و چون باد جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.^{۱۴} لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون* می نامند، از بالای آن زدن گرفت.^{۱۵} در همان لحظه کشتی اسیر توفان شده رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس اختیار آن را از دست داده، بی اختیار رانده شدیم.^{۱۶} پس در زیر جزیره ای که کودا نام داشت، پیش رفتیم و به دشواری قایق را در اختیار خود آوردیم.^{۱۷} و آن را برداشته و طنابها را به کار گرفته، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتیس فرو روند، لنگر کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.^{۱۸} و چون طوفان بر ما غلبه می نمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.^{۱۹} و روز سوم به دستهای خود لوازم کشتی را به دریا انداختیم.^{۲۰} و چون روزهای

بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما می افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.

^{۲۱} و بعد از گرسنگی بسیار، پوئس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان، نخست می بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نمی کردید تا این ضرر و زیان را نبینید.^{۲۲} اکنون نیز شما را نصیحت می کنم که خاطر جمع باشید، زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید، مگر به کشتی.^{۲۳} زیرا که دیشب فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می کنم، به من ظاهر شده،^{۲۴} گفت: 'ای پوئس، ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.'^{۲۵} پس ای مردمان، خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.^{۲۶} لیکن باید در جزیره ای بقیتم.»

^{۲۷} و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای آدِریا* به هر سو رانده می شدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است.^{۲۸} پس اندازه گرفته بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز اندازه گرفته پانزده قامت یافتند.^{۲۹} و چون ترسیدند که به صخره ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، دعا می کردند که روز شود.^{۳۰} اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و قایق را به دریا انداختند به بهانه ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند،^{۳۱} پوئس یوزباشی و سپاهیان را گفت: «اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.»^{۳۲} آنگاه سپاهیان ریسمانهای قایق را بریده، گذاشتند که بیفتد.

^{۳۳} چون روز نزدیک شد، پوئس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز

به کنیدوس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف ما می بود، در پناه کریت نزدیک سلمونی رانیدیم،^۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به جایی که به 'بنادر نیک' معروف و نزدیک به شهر لاسائیه است، رسیدیم.

^۹ و چون زمان از دست رفته بود و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که روزهای روزه گذشته بود،^{۱۰} پوئس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می بینم که در این سفر ضرر و زیان بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را، بلکه جانهای ما را نیز.»^{۱۱} ولی یوزباشی، ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از سخن پوئس اعتنا نمود.^{۱۲} و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن به سر برند، اکثرا چنان مصلحت دانستند که از آنجا حرکت کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا به سر برند که آن بندری است از کریت، روبرو با مغرب جنوبی و مغرب شمالی.^{۱۳} و چون باد جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.^{۱۴} لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون* می نامند، از بالای آن زدن گرفت.^{۱۵} در همان لحظه کشتی اسیر توفان شده رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس اختیار آن را از دست داده، بی اختیار رانده شدیم.^{۱۶} پس در زیر جزیره ای که کودا نام داشت، پیش رفتیم و به دشواری قایق را در اختیار خود آوردیم.^{۱۷} و آن را برداشته و طنابها را به کار گرفته، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتیس فرو روند، لنگر کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.^{۱۸} و چون طوفان بر ما غلبه می نمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.^{۱۹} و روز سوم به دستهای خود لوازم کشتی را به دریا انداختیم.^{۲۰} و چون روزهای

* ۱۴.۲۷ باد معروف به شمال شرقی

* ۲۷.۲۷ دریای آدریاتیک که در آن زمان آبهای بین یونان و ایتالیا و آفریقا را نیز شامل می شد.

چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید.^{۳۴} پس خواهش من این است که غذا بخورید که شفا برای شما خواهد بود، زیرا که موی از سر هیچ‌یک از شما نخواهد افتاد.^{۳۵} این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.^{۳۶} پس همه قوی‌دل گشته نیز غذا خوردند.^{۳۷} و همه افراد در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم.^{۳۸} چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

^{۳۹} اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛

لیکن خلیجی دیدند که ساحلی شنی داشت. پس بر آن شدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند.^{۴۰} و طناب لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.^{۴۱} اما کشتی به یکی از برآمدگیهای زیر آب برخورد و به گل نشست. سینه کشتی ثابت و بی‌حرکت ماند ولی قسمت عقب آن از ضربات امواج درهم شکست.^{۴۲} آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.^{۴۳} لیکن یوزباشی چون خواست پوئس را برهاند، ایشان را از این قصد بازداشت و فرمود تا هر که شنا کردن داند، نخست خود را به دریا انداخته به ساحل رساند.^{۴۴} و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

پوئس در مالتا

پوئس به روم می‌رسد

^{۱۱} و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که نشانه جوزا* داشت و زمستان را در جزیره به سر برده بود، سوار شدیم.^{۱۲} و به سیراکوز آمده سه روز توقف نمودیم.^{۱۳} و از آنجا دور زده، به ریگیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دهم وارد پوتولی شدیم.^{۱۴} و در آنجا برادران یافته، طبق خواسته ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.^{۱۵} و برادران آنجا چون از احوال ما آگاه شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا بازار آپوس و 'سه میخانه'. و پوئس

۲۸ و چون رهایی یافتند، فهمیدند که جزیره مالتا نام دارد.^۲ و آن مردمان بومی با ما کمال مهربانی نمودند، زیرا به خاطر باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند.^۳ چون

* ۱۱.۲۸ یا 'دو پیکر' که نام برج سوم از دوازده برج فلکی است. این برج، علامت خدایان دوقلوی یونان بود به نامهای 'کاستر' و 'پولوکس'. ملوانان آنها را خوش‌یمن می‌دانستند و می‌پرستیدند.

چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قوی دل گشت.^{۱۶} و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار فوجهای ویژه سپرد. اما پولس را اجازه دادند که با یک سپاهی که نگاهبانی او می کرد، در منزل خود بماند.

^{۱۷} و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند. ^{۱۸} ایشان بعد از بازخواست چون در من هیچ جرم قتل نیافتند، قصد آن کردند که مرا رها کنند. ^{۱۹} ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده برای دادخواهی به قیصر متوسل شدم، نه تا آنکه از ملت خود شکایت کنم. ^{۲۰} اکنون به این جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم، زیرا که برای امید اسرائیل، به این زنجیر بسته شدم.» ^{۲۱} وی را گفتند: «ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است. ^{۲۲} لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم، زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بد می گویند.»

^{۲۳} پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به پادشاهی خدا شهادت داده، شرح می نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی مُجابشان

می کرد. ^{۲۴} پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند. ^{۲۵} و چون با یکدیگر جرّ و بحث می کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح القدس به وسیلهٔ اِشعیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده، ^{۲۶} گفته است که 'نزد این قوم رفته به ایشان بگو:

به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نگاه کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛ ^{۲۷} زیرا دل این قوم سخت شده و به گوشهای سنگین می شنوند و چشمان خود را برهم نهاده اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.»^{*}

^{۲۸} پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد غیریهودیان فرستاده می شود و ایشان خواهند شنید.» ^{۲۹} چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثه بسیار می کردند. ^{۳۰} اما پولس دو سال تمام در خانهٔ اجاره ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می آمد، می پذیرفت. ^{۳۱} و به پادشاهی خدا موعظه می نمود و با کمال دلبری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می داد.

رومیان

رساله پولس رسول به رومیان

نکاتی چند درباره نامه به رومیان

آن‌طور که از محتوای خود رساله برمی‌آید، پولس می‌خواست پیش از دیدار خود از کلیسای شهر رُم، باور و اعتقادی را که موعظه می‌کرد، با آنها هم در میان گذارد. پولس خود تا به حال در این کلیسا که بیشتر مجموعه‌ای از کلیساهای خانگی بود، خدمت نکرده بود و قصد داشت که در سر راه خود به اسپانیا مدتی را در میان آنها بگذراند و به کمک آنها به سفر ادامه دهد.

رساله به رومیان در میان نامه‌های پولس جایگاه ویژه‌ای دارد و به نوعی آن را می‌توان چارچوب الهیات مسیحی قلمداد کرد. پولس در این نامه به شکلی بسیار نظام‌مند از وضعیت گناه انسان و نقشه نجات خدا سخن می‌راند و الهیات نظری مسیحیت را با الهیات عملی آن، به شکلی شیوا در مقابل چشم قرار می‌دهد. رساله به رومیان به نوعی خلاصه تمامی کتاب مقدس است.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۱۵)

طرح موضوع نامه (۱:۱۶ و ۱۷)

نیاز تمامی بشر به نجات (۱:۱۸ تا ۳:۲۰)

طریق خدا برای نجات بشر (۳:۲۱ تا ۴:۲۵)

زندگی و حیات تازه در مسیح (فصل‌های ۵ تا ۸)

قوم اسرائیل در نقشه خدا (فصل‌های ۹ تا ۱۱)

مَنیش و رفتار مسیحی (۱:۱۲ تا ۱۳:۱۵)

بخش پایانی و سلامهای شخصی (۱۴:۱۵ تا ۲۷:۱۶)

را هم مدیونم.^{۱۵} پس همچنین به اندازه طاقت خود آماده‌ام که شما را نیز که در روم هستید، مژده دهم.
^{۱۶} زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم، چونکه قوّت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، اوّل یهود و سپس یونانی،^{۱۷} که در آن عدالت خدا آشکار می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه نوشته شده است که «عادل به ایمان زندگی خواهد نمود.»*

^{۱۸} زیرا غضب خدا از آسمان آشکار می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که حقیقت را در ناراستی باز می‌دارند.^{۱۹} چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، بر آنان آشکار است، زیرا خدا آن را بر ایشان آشکار کرده است.

^{۲۰} زیرا که چیزهای نادیده او، یعنی قوّت سرمدی و الوهیتش از ابتدای آفرینش عالم به‌وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.
^{۲۱} زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند، بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت.^{۲۲} ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند.^{۲۳} و جلال خدای غیرفانی را به شبیه تمثال انسان فانی و پرندگان و چارپایان و خزندگان تبدیل نمودند.^{۲۴} بنابراین خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را بی‌حرمت سازند،^{۲۵} که ایشان حقیقت خدا را با دروغ عوض کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالقی که تا به ابد متبارک است. آمین.

^{۲۶} از این سبب خدا ایشان را به هوسهای شرم‌آور تسلیم نمود، به گونه‌ای که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است، تبدیل نمودند.
^{۲۷} و همچنین مردان هم داشتن رابطه طبیعی با زنان

پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا،^۲ که سابق وعده آن را داده بود به‌وسیله انبیای خود در کتب مقدس،^۳ درباره پسر خود که مطابق جسم از نسل داوود متولد شد،^۴ و مطابق روح قدّوسیت پسر خدا به قوّت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح،^۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در تمامی قومها به خاطر اسم او،^۶ که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید؛

^۷ به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدّسید،

فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

اشتیاق برای رفتن به رُم

^۸ اوّل شکر می‌کنم خدای خود را به‌وسیله عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام دنیا شهرت یافته است؛^۹ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم.^{۱۰} و دائم در دعاهای خود می‌طلبم که شاید الان بلاخره به اراده خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم.^{۱۱} زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید،^{۱۲} یعنی تا در میان شما تشویق یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.^{۱۳} لیکن ای برادران، نمی‌خواهم که شما بی‌خبر باشید از اینکه پی در پی قصد آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر ملّتها.
^{۱۴} زیرا که یونانیان* و بربرها* و حکیمان و جاهلان

* ۱۴.۱ منظور غیریهودیان است. * ۱۴.۱ منظور مردمان غیر یونانی که به زبان یونانی آشنا نبودند. * ۱۷.۱ خَبَقُوق ۴:۲

خودخواهان که اطاعت حقیقت نمی‌کنند، بلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و غضب^۹ و عذاب و رنج بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می‌شود؛ اوّل بر یهود و سپس بر یونانی؛^{۱۰} لیکن جلال و حرمت و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.^{۱۱} زیرا نزد خدا طرفداری نیست،

^{۱۲} زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بی‌شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد.^{۱۳} از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند، بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد.^{۱۴} زیرا هرگاه ملتهایی که شریعت ندارند، کارهای شریعت را به طبیعت به جا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند،^{۱۵} چونکه از ایشان آشکار می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان نوشته شده است و وجدان ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا متهم می‌کند، یا تبرئه می‌نماید،^{۱۶} در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وسیله عیسی مسیح مطابق مژده من.

^{۱۷} پس اگر تو معروف به یهود هستی و بر شریعت تکیه می‌کنی و به خدا فخر می‌نمایی^{۱۸} و اراده او را می‌دانی و از شریعت تربیت یافته، بهترین چیزها را می‌گزینی^{۱۹} و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمت‌نشینان^{۲۰} و مژبی جاهلان و معلم کودکان هستی و در شریعت صورت معرفت و حقیقت را داری،^{۲۱} پس ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را نمی‌آموزی؟ و وعظ می‌کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟^{۲۲} و از زنا کردن منع می‌کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی‌کنی؟^{۲۳} و به شریعت فخر می‌کنی،

را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب کارهای زشت شده، مکافات سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.^{۲۸} و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود وا گذاشت تا کارهای ناشایسته به جا آورند؛^{۲۹} پر از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت. پر از حسد و قتل و جدال و حيله و بدخویی.^{۳۰} شایعه سازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و خودستایان و شرسازان و نامطیعان والدین.^{۳۱} بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌الفت و بی‌رحم.^{۳۲} زیرا هرچند عدالت خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب مرگ هستند، نه فقط آنها را می‌کنند، بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند.

داوری عادلانه خدا

۲ بنابراین ای آدمی که بر دیگری حکم می‌کنی، هر که باشی، عذری نداری. زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی، حکم بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری.^۲ و می‌دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین کارها برحق است.^۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین کارها حکم می‌کنی و خود همان را می‌کنی، آیا گمان می‌بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟^۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می‌شماری و نمی‌دانی که مهربانی خدا برای کشانیدن تو به توبه است؟^۵ ولی تو به خاطر سرسختی و دل ناتوبه‌کار خود، غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلانه خدا،^۶ که به هر کس مطابق کارهایش جزا خواهد داد؛^۷ اما به آنانی که با صبر در کارهای نیکو خواستار جلال و حرمت و بقایند، حیات جاودانی را؛^۸ و اما به

می‌نماید؟ به طور انسان سخن می‌گویم.^۶ به هیچوجه! در این صورت خدا چگونه دنیا را داوری خواهد کرد؟^۷ زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟^۸ و چرا نگوئیم، چنانکه بعضی بر ما تهمت می‌زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوئیم: «بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود»؟ محکومیت ایشان به انصاف است.

هیچ کس عادل نیست

^۹ پس چه گوئیم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچوجه! زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانی هر دو به گناه اسپرند.^{۱۰} چنانکه نوشته شده است که «کسی عادل نیست، یکی هم نه!

^{۱۱} کسی فهم نیست،

کسی خواستار خدا نیست.

^{۱۲} همه گمراه و همگی باطل گردیده‌اند.

نیکوکاری نیست یکی هم نه!^{*}

^{۱۳} «گویی ایشان گور گشاده است

و به زیانهای خود فریب می‌دهند.»^{*}

«زهر مار در زیر لب ایشان است»^{*}

^{۱۴} «دهان ایشان پر از لعنت و تلیخی است.»^{*}

^{۱۵} «پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است؛

^{۱۶} هلاکت و پریشانی در راههای ایشان است

^{۱۷} و راه سلامتی را ندانسته‌اند.»^{*}

^{۱۸} خداترسی در چشمانشان نیست.»^{*}

^{۱۹} الآن آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و

آیا با زیر پا گذاشتن شریعت خدا را اهانت نمی‌کنی؟^{۲۴} زیرا که «به خاطر شما در میان قومها اسم خدا را کفر می‌گویند»^{*}، چنانکه نوشته شده است.

^{۲۵} زیرا ختنه فایده دارد، هرگاه به شریعت عمل نمایی. اما اگر شریعت را زیر پا می‌گذاری، ختنه تو ختنه ناشده گشته است.^{۲۶} پس اگر فردی ختنه ناشده فرامین شریعت را نگاه دارد، آیا ختنه ناشدگی او ختنه شمرده نمی‌شود؟^{۲۷} و فردی که به شکل طبیعی ختنه نشده است، هرگاه شریعت را به جا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه شریعت را زیر پا می‌گذاری.^{۲۸} زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نه!^{۲۹} بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح، نه در حرف که تعریف آن نه از انسان، بلکه از خداست.

عدالت خدا استواری می‌دهد

۳ پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟^۲ بسیار از هر جهت؛ اول آنکه به ایشان کلام خدا امانت داده شده است.^۳ زیرا که چه بگوئیم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیا بی‌ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟^۴ به هیچوجه! بلکه خدا راستگوست و هر انسان دروغگو، چنانکه نوشته شده است:

«تا اینکه در سخنان خود برحق شوی

و در داوری خود غالب آیی.»^{*}

^۵ لیکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه گوئیم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب

* ۲۴.۲. ۱شعیا ۵:۵۲ و حزقیال ۲۲:۳۶ * ۴.۳. ۱مزمور ۵۱: * ۱۲.۳. ۱مزمور ۱۴:۱-۱۵:۳؛ ۳:۱۰؛ ۲۰:۷ * ۱۳.۳. ۱مزمور ۹:۵ * ۱۳.۳. ۱مزمور ۱۴۰:۳ * ۱۴.۳. ۱مزمور ۱۷:۷ * ۱۸.۳. ۱مزمور ۳۶:۱

تمام دنیا زیر محکومیت خدا آیند.^{۲۰} از آنجا که به کارهای شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.

عدالت خدا از طریق ایمان

^{۲۱} لیکن اکنون بدون شریعت، عدالت خدا آشکار شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند؛^{۲۲} یعنی عدالت خدا که به وسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و تمامی آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست:^{۲۳} زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کم آورده‌اند،^{۲۴} و به فیض او به رایگان عادل شمرده می‌شوند به وسیله آن فدیهای که در عیسی مسیح است.^{۲۵} که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را آشکار سازد، به خاطر فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا،^{۲۶} برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.

^{۲۷} پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نه، بلکه به شریعت ایمان.^{۲۸} زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود.^{۲۹} آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای غیریهودیان هم نیست؟ البته خدای غیریهودیان نیز است.^{۳۰} زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و ختنه ناشدگان را به ایمان عادل خواهد شمرد.

ابراهیم به ایمان عادل شمرده می‌شود

۴ پس چه چیز را بگوییم، که پدر ما ابراهیم به حسب جسم یافت؟^۲ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه در نزد خدا.^۳ زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.»^{*}

^۴ لیکن برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض، بلکه از راه طلب محسوب می‌شود.^۵ و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود.^۶ چنانکه داوود نیز خوش به حالی آن کس را بیان می‌دارد که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد، بدون اعمال:

^۷ «خوشا به حال کسانی که

خطایای ایشان بخشیده شد

و گناهانشان پوشانیده گردید.

^۸ خوشا به حال کسی که خداوند

گناه را به وی حساب نفرماید.»^{*}

^۹ پس آیا این خوش به حالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای ختنه‌ناشدگان نیز؟ زیرا می‌گوییم ایمان ابراهیم به عدالت حساب گشت.^{۱۰} پس در چه حالت حساب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در ختنه‌ناشدگی؟ در ختنه نه، بلکه در ختنه‌ناشدگی^{۱۱} و

شد، نه برای او فقط نوشته شد،^{۲۴} بلکه برای ما نیز که به ما حساب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید،^{۲۵} که به خاطر گناهان ما تسلیم گردید و به خاطر عادل شدن ما برخیزانیده شد.

صلح با خدا از طریق ایمان

۵ پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح،^۲ که به وساطت او دخول نیز یافته‌ایم به وسیلهٔ ایمان در آن فیضی که در آن پدیداریم و به امید جلال خدا فخر می‌نماییم.^۳ و نه این تنها، بلکه در مصیبت‌ها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند،^۴ و صبر امتحان را و امتحان امید را.^۵ و امید باعث شرمساری نمی‌شود، زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح القدس که به ما عطا شد، ریخته شده است.^۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ناتوان بودیم، در زمان معین، مسیح برای پی‌دینان وفات یافت.^۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد.^۸ لیکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مُرد.^۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت.^{۱۰} زیرا اگر در حالی که دشمن بودیم، به وساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن به وساطت حیات او

نشانهٔ ختنه را یافت تا مُهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در ختنه‌ناشدگی داشت، تا او همه ختنه‌ناشدگان را که ایمان آورند، پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم حساب شود؛^{۱۲} و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط ختنه شده‌اند، بلکه گام هم برمی‌دارند در جای گام ایمانی که پدر ما ابراهیم در ختنه‌ناشدگی داشت.

^{۱۳} زیرا به ابراهیم و نسل او، وعده‌ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد، بلکه از عدالت ایمان.^{۱۴} زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان بی‌ارزش شد و وعده باطل.^{۱۵} زیرا که شریعت باعث غضب است، اما جایی که شریعت نیست، تجاوز از شریعت هم نیست.^{۱۶} و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی نسل استوار شود، نه تنها به نسل شرعی، بلکه به نسل ایمانی ابراهیم نیز که پدر همه ما است،^{۱۷} چنانکه نوشته شده است که «تو را پدر قومهای بسیار ساختم.»^{*} در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند.^{۱۸} که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر قومهای بسیار شود، مطابق آنچه گفته شد که «نسل تو چنین خواهد بود.»^{*} ^{۱۹} و در ایمان کم قوت نشده، نگاه کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه نزدیک به صد ساله بود و به رحم مرده سارا.^{۲۰} و در وعدهٔ خدا از پی‌ایمانی شک ننمود، بلکه در ایمان قوی گشته، خدا را تمجید نمود،^{۲۱} و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است.^{۲۲} و از این جهت برای او عدالت حساب شد.^{۲۳} ولی اینکه برای وی حساب

در میان آمد تا خطا زیاده شود. لیکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید.^{۲۱} تا آنکه چنانکه گناه در مرگ سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی به وساطت خداوند ما عیسی مسیح.

مرده برای گناه، زنده برای خدا

۶ پس چه گوئیم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟^۲ به هیچوجه! ما که نسبت به گناه مُردیم، چگونه دیگر در آن زندگی کنیم؟^۳ یا نمی‌دانید که همگی ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟^۴ پس چونکه در مرگ او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین نوع که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.^۵ زیرا اگر بر مثال مرگ او متحد گشتیم، بدون شک در زنده شدن وی نیز چنین خواهیم شد.^۶ زیرا این را می‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه هیچ گردد و دیگر گناه را بندگی نکنیم.^۷ زیرا هر که مرد، از گناه آزاد شده است.^۸ پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با او زندگی هم خواهیم کرد.^۹ زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌مرد و بعد از این مرگ بر او تسلطی ندارد.^{۱۰} زیرا به آنچه مُرد، یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند، برای خدا زندگی می‌کند.^{۱۱} همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.

۱۲ پس گناه در بدن فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید،^{۱۳} و اعضای خود را به گناه مسپارید تا ابزار ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود

نجات خواهیم یافت.^{۱۱} و نه همین فقط، بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم به وسیله خداوند ما عیسی مسیح که به وساطت او الآن صلح یافته‌ایم.

مرگ در آدم و حیات در مسیح

۱۲ بنابراین همچنان که به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه مرگ؛ و به اینگونه مرگ بر همه مردم چیره گشت، از آنجا که همه گناه کردند.^{۱۳} زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لیکن گناه به حساب نمی‌آید در جایی که شریعت نیست.^{۱۴} بلکه از آدم تا موسی مرگ تسلط می‌داشت حتی بر آنانی نیز که به گونه سریچی آدم نبود. آدم نمونه کسی بود که می‌بایست بیاید.^{۱۵} و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.^{۱۶} و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای محکومیت، لیکن نعمت از خطای بسیار برای عدالت رسید.^{۱۷} زیرا اگر به خاطر خطای یک نفر و توسط آن یک مرگ سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیله یک یعنی عیسی مسیح.

۱۸ پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر تمامی مردمان برای محکومیت، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر تمامی مردمان برای عدالت حیات.^{۱۹} زیرا به همین نوع که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.^{۲۰} اما شریعت

شود. ^۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زنکار خوانده می‌شود. لیکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زنکار نباشد.

^۴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز به وساطت جسد مسیح برای شریعت مُرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا برای خدا ثمر آوریم. ^۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می‌کرد تا برای مرگ ثمر آوریم. ^۶ اما اکنون چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مردیم، از شریعت آزاد شدیم، به حدی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم، نه در کهنگی حرف.

شریعت و گناه

^۷ پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ به هیچوجه! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که گناه را نمی‌دانستم، اگر شریعت نمی‌گفت که «طمع مورز». ^۸ لیکن گناه از حکم فرصت کشیده، هر نوع طمع را در من پدید آورد. زیرا بدون شریعت گناه مرده است. ^۹ و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لیکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم. ^{۱۰} و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث مرگ گردید. ^{۱۱} زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت.

^{۱۲} خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو. ^{۱۳} پس آیا نیکویی برای من مرگ گردید؟ به هیچوجه! بلکه گناه، تا گناه بودنش آشکار شود. به وسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بسیار پلید گردد.

را تا ابزار عدالت برای خدا باشند. ^{۱۴} زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید، بلکه زیر فیض.

^{۱۵} پس چه گوئیم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم، بلکه زیر فیض؟ به هیچوجه! ^{۱۶} آیا نمی‌دانید که اگر خود را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آن کس را که او را اطاعت می‌کنید، بنده هستید؛ خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت. ^{۱۷} اما شکر خدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید. ^{۱۸} و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید. ^{۱۹} به طور انسان، به خاطر ضعف جسم شما سخن می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید. ^{۲۰} زیرا هنگامی که غلامان گناه می‌بودید، از عدالت آزاد می‌بودید. ^{۲۱} پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمندehاید که انجام آنها مرگ است؟ ^{۲۲} اما اکنون چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است. ^{۲۳} زیرا که مزد گناه مرگ است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.

رها شده از شریعت

V ای برادران، آیا نمی‌دانید-زیرا که با آگاهان از شریعت سخن می‌گویم- که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟ ^۲ زیرا زن شوهردار مطابق شریعت به شوهر زنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد

جسم ناتوان بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم حکم داد^۴ تا عدالت شریعت کامل گردد در ما که نه مطابق جسم، بلکه مطابق روح رفتار می‌کنیم.

^۵ زیرا آنانی که مطابق جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که مطابق روح هستند، در چیزهای روح.^۶ از آن جهت که تفکر جسم مرگ است، لیکن تفکر روح، حیات و سلامتی است.^۷ از آن رو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند.^۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند.^۹ لیکن شما در جسم نیستید، بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد، وی از آن او نیست.^{۱۰} و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است.^{۱۱} و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید، در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.

^{۱۲} بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا مطابق جسم زندگی نماییم.^{۱۳} زیرا اگر مطابق جسم زندگی کنید، بدون شک خواهید مرد. لیکن اگر اعمال بدن را به وسیله روح بکشید، به یقین خواهید زیست.^{۱۴} زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.^{۱۵} از آن رو که روح بندگی نیافته‌اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن 'ابا' * یعنی 'ای پدر' ندا می‌کنیم.^{۱۶} همان روح بر روهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.^{۱۷} و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم

^{۱۴} زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، لیکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم،^{۱۵} که آنچه می‌کنم نمی‌دانم، زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه کاری را که از آن نفرت دارم، به جا می‌آورم.^{۱۶} پس هرگاه کاری را که نمی‌خواهم، به جا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست.^{۱۷} و اکنون من دیگر کننده آن نیستم، بلکه آن گناهی که در من ساکن است.^{۱۸} زیرا می‌دانم که در من یعنی در بدنم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که میل در من حاضر است، اما توان نیکویی کردن نه!^{۱۹} زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه بدی را که نمی‌خواهم، می‌کنم.^{۲۰} پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم، من دیگر کننده آن نیستم، بلکه گناه که در من ساکن است.

^{۲۱} بنابراین این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من حاضر است.^{۲۲} زیرا مطابق انسانیت باطنی به شریعت خدا خشنودم.^{۲۳} لیکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من نزاع می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.^{۲۴} وای بر من، که مرد نگون‌بخت هستم! کیست که مرا از جسم این مرگ رهایی بخشد؟^{۲۵} خدا را شکر می‌کنم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود، شریعت خدا را بندگی می‌کنم و اما به جسم خود، شریعت گناه را.

زندگی در روح

پس هیچ محکومیت نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.^۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، مرا از شریعت گناه و مرگ آزاد گردانید.^۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به خاطر

* ۱۵.۸ کلمه آرامی به معنای 'ابا'

را که خواند، ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.

^{۳۱} پس به این چیزها چه گوییم؟ هرگاه خدا با ما است، کیست به ضد ما؟ ^{۳۲} او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ ^{۳۳} کیست که بر برگزیدگان خدا اتهام زند؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ ^{۳۴} کیست که ایشان را محکوم کند؟ آیا مسیح که مرد، بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟ ^{۳۵} کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ ^{۳۶} چنانکه نوشته شده است که «به خاطر تو تمام روز کشته و مثل گوسفندان کشتاری شمرده می‌شویم.» ^{۳۷} بلکه در همه این امور از حد زیاده پیروزی یافتیم، به واسطه او که ما را محبت نمود. ^{۳۸} زیرا یقین می‌دانم که نه مرگ و نه حیات و نه فرشتگان و نه سران و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده ^{۳۹} و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.

انتخاب الهی

۹ در مسیح راست می‌گویم و دروغ نه، و وجدان من در روح القدس مرا شاهد است ^۲ که مرا غمی بزرگ و در دلم اضطراب دائمی است. ^۳ زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که به حسب جسم خویشان منند، ^۴ که ایشان اسرائیلی‌اند و پسرخواندگی و جلال و عهدها و امانت

هستیم؛ یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم. ^{۱۸} زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است. ^{۱۹} زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد. ^{۲۰} زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه به خاطر او که آن را مطیع گردانید، ^{۲۱} در امید که خود خلقت نیز از اسارت فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. ^{۲۲} زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زایمان می‌باشند. ^{۲۳} و نه این فقط، بلکه ما نیز که نویر روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظار پسرخواندگی، یعنی خلاصی جسم خود. ^{۲۴} زیرا که به امید نجات یافتیم، لیکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی ببیند، چرا دیگر در امید آن باشد؟ ^{۲۵} اما اگر امید چیزی را داریم که نمی‌بینیم، با صبر انتظار آن می‌کشیم.

^{۲۶} و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا کنیم به گونه‌ای که می‌باید نمی‌دانیم، لیکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد. ^{۲۷} و او که جستجو کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا که او برای مقدسین مطابق اراده خدا شفاعت می‌کند. ^{۲۸} و می‌دانیم که برای آنانی که خدا را دوست می‌دارند و مطابق اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت با هم در کار می‌باشند. ^{۲۹} زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد. ^{۳۰} و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی

نموده باشد؟»^{۲۰} نه، بلکه تو کیستی ای انسان، که با خدا جرّ و بحث می‌کنی؟ «آیا ساخته شده به سازنده می‌گوید که چرا مرا چنین ساختی؟»^{۲۱} یا کوزه‌گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟^{۲۲} و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را آشکار سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید،^{۲۳} و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال حاضر نمود.^{۲۴} و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی ما نه از یهود فقط، بلکه از غیر یهودیان نیز.^{۲۵} چنانکه در هوشع هم می‌گوید:

«آنانی را که قوم من نبودند،

'قوم خود' خواهم خواند

و او را که دوست نداشتم،

'محبوبه خود'.

و^{۲۶}

«جایی که به ایشان گفته شد که:

'شما قوم من نیستید،'

در آنجا 'پسران خدای زنده' خوانده خواهند

شد.»^{*}

^{۲۷} و اِشعیا نیز در حق اسرائیل ندا می‌کند که «هرچند تعداد بنی‌اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لیکن تنها باقیماندگانی از آنها نجات خواهند یافت؛^{۲۸} زیرا خداوند حکم خود را بدون هیچ تأخیر، تمام و کمال بر زمین به عمل خواهد آورد.»^{۲۹} و چنانکه اِشعیا پیش خبر داد که:

«اگر خداوند لشکرها برای ما نسلی نمی‌گذارد،

بدون شک مثل سُدوم می‌شدیم

شریعت و عبادت و وعده‌ها از آن ایشان است؛^۵ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا به ابد، آمین.

^۶ ولی چنین نیست که کلام خدا به انجام نرسیده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل‌اند، اسرائیلی نیستند،^۷ و نه نسل ابراهیم همگی فرزندان هستند؛ بلکه «نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.»^۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل به حساب می‌آیند.^۹ زیرا کلام وعده این است که «موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود.»^{*}
^{۱۰} و نه این فقط، بلکه رفقه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد،^{۱۱} زیرا هنگامی که هنوز تولّد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده- تا اراده خدا مطابق اختیار ثابت شود، نه از اعمال، بلکه از دعوت کننده-^{۱۲} به او گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندی خواهد نمود.»^{*}^{۱۳} چنانکه نوشته شده است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.»^{*}^{۱۴} پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ به هیچوجه! ^{۱۵} زیرا به موسی می‌گوید: «رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و شفقت خواهم نمود بر هر که شفقت نمایم.»^{*}^{۱۶} پس در این صورت نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.^{۱۷} زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «برای همین تو را برانگیختم تا قوّت خود را در تو آشکار سازم و تا نام من در تمام جهان اعلام شود.»^{*}
^{۱۸} بنابراین هر که را می‌خواهد، رحم می‌کند و هر که را می‌خواهد، سنگدل می‌سازد.^{۱۹} پس مرا می‌گویی: «دیگر چرا ملامت می‌کند؟ زیرا کیست که با اراده او مقاومت

* ۷.۹ پیدایش ۱۲:۲۱ * ۹.۹ پیدایش ۱۸:۱۰ و ۱۴ * ۱۲.۹ پیدایش ۲۳:۲۵ * ۱۳.۹ ملاکی ۲:۱ و ۳ * ۱۵.۹ خروج ۱۹:۳۳ * ۱۷.۹ خروج ۱۶:۹ * ۲۰.۹ اِشعیا ۱۶:۲۹ و ۹:۴۵ * ۲۵.۹ هوشع ۲۳:۲ * ۲۶.۹ هوشع ۱۰:۱ * ۲۸.۹ اِشعیا ۱۰:۲۲ و ۲۳

و مانند عَمُورَه می‌گشتمیم.»*

پی‌ایمانی اسرائیل

۲۰ پس چه گوییم؟ ملت‌هایی که در پی عدالت رفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است. ۳۱ لیکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. ۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان، بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند. زیرا که به سنگ لغزش، لغزش خوردند. ۳۳ چنانکه نوشته شده است که: «اینک در صهیون یک سنگ لغزش

و صخره لغزش می‌نهم
و هر که بر او ایمان آورد،

خجل نخواهد گردید.»*

۱۰ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا برای اسرائیل برای نجات ایشان است. ۲ زیرا دربارهٔ ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند، لیکن نه از روی معرفت. ۳ زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند. ۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت به جهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.

۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کند که «هر که به این عمل کند، در این خواهد زیست.»* ۶ لیکن عدالت ایمان به اینطور سخن می‌گوید که «در خاطر خود مگو: 'کیست که به آسمان صعود کند؟'»* یعنی تا مسیح را فرود آورد، ۷ یا 'کیست که به دنیای مردگان نزول کند؟'»* یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد. ۸ لیکن چه می‌گوید؟ اینکه «کلام نزد تو و در

دهانت و در قلب تو است.»* یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم. ۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. ۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود برای نجات. ۱۱ و کتاب می‌گوید «هر که به او ایمان آورد، خجل نخواهد شد.»* ۱۲ زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولت‌مند است برای همه که نام او را می‌خوانند. ۱۳ زیرا «هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.»*

۱۴ پس چگونه بخواند کسی را که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟ ۱۵ و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه نوشته شده است که «چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی مژده می‌دهند و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند.»* ۱۶ لیکن همه مژده را گوش نگرفتند، زیرا اشعیا می‌گوید «ای خداوند، کیست که پیام ما را باور کرد؟»* ۱۷ بنابراین ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. ۱۸ لیکن می‌گوییم آیا نشنیدند؟ البته شنیدند:

«صوت ایشان در تمام جهان پخش گردید

و کلام ایشان تا آن سر دنیا رسید.»*

۱۹ و می‌گوییم: آیا اسرائیل درک نکرد؟ اوّل، موسی می‌گوید:

«من شما را به غیرت می‌آورم

به آن که ملتی نیست

و با قوم بی‌فهم

شما را خشمگین خواهم ساخت.»*

* ۲۹.۹ اشعیا ۹:۱ * ۳۳.۹ اشعیا ۸:۱۴ و ۱۶:۲۸ * ۵.۱۰ لاویان ۵:۱۸ * ۶.۱۰ تثنیه ۱۲:۳۰ * ۷.۱۰ تثنیه ۱۳:۳۰ * ۸.۱۰ تثنیه ۱۴:۳۰ * ۱۱.۱۰ اشعیا ۱۶:۲۸ * ۱۳.۱۰ یوئیل ۳:۲ * ۱۵.۱۰ اشعیا ۷:۵۲ * ۱۶.۱۰ اشعیا ۱:۵۳ * ۱۸.۱۰ مزمور ۴:۱۹ * ۱۹.۱۰ تثنیه ۲۱:۳۲

۲۰ و اِشعیا نیز جرأت کرده، می‌گوید:
 «آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند
 و به کسانی که مرا نطلبیدند،
 آشکار گردیدم.»*
 ۲۱ اما در حق اسرائیل می‌گوید:
 «تمام روز دستهای خود را دراز کردم
 به سوی قومی نامطیع و مخالف.»*

باقیمانندگان اسرائیل

۱۱ پس می‌گویم: آیا خدا قوم خود را رد کرد؟
 به هیچوجه! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد
 ابراهیم از قبیله بنیامین هستم. ۲ خدا قوم خود را که
 از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیا نمی‌دانید
 که کتاب در مورد ایلیا چه می‌گوید؟ اینکه او چگونه
 از دست قوم اسرائیل نزد خدا فریاد می‌کند؟ ۳ که
 «ای خداوند، انبیای تو را کشته و قربانگاههای تو را
 کنده‌اند و من به تنهایی مانده‌ام و در قصد جان من
 نیز می‌باشند.»* ۴ لیکن خدا در جواب چه می‌گوید؟
 اینکه «هفت هزار مرد برای خود نگاه داشتم که به نزد
 بعل زانو نزده‌اند.»* ۵ پس همچنین در زمان حاضر نیز
 باقیمانندگانی به حسب اختیار فیض مانده است. ۶ و
 اگر از راه فیض است، دیگر از اعمال نیست و گرنه
 فیض دیگر، فیض نیست. اما اگر از اعمال است، دیگر
 از فیض نیست و گرنه عمل دیگر، عمل نیست.
 ۷ پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را
 که می‌طلبد، نیافته است، لیکن برگزیدگان یافتند و
 باقیمانندگان سخت‌دل گردیدند؛ ۸ چنانکه نوشته شده
 است که

«خدا به ایشان روح خواب‌آلود داد،
 چشمانی که نبیند

و گوشهایی که نشنود تا امروز.»*

۹ و داوود می‌گوید که
 «سفره ایشان برای ایشان تله و دام
 و سنگ لغزش و مکافات باد؛
 ۱۰ چشمان ایشان تار شود تا نبینند
 و پشت ایشان را دائم خم گردان.»*
 ۱۱ پس می‌گویم: آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ به
 هیچوجه! بلکه از لغزش ایشان نجات به غریهودیان
 رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد. ۱۲ پس چون لغزش
 ایشان دولتمندی جهان گردید و شکستشان دولتمندی
 غریهودیان، به چند مرتبه زیادت‌تر پری ایشان خواهد
 بود. ۱۳ زیرا با شما، ای غریهودیان، سخن می‌گویم.
 پس از این روی که رسول غریهودیان می‌باشم،
 خدمت خود را تمجید می‌نمایم ۱۴ تا شاید هم‌زادان
 خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را براهانم.
 ۱۵ زیرا اگر رد شدن ایشان آشتی جهان شد، باز یافتن
 ایشان چه خواهد شد، جز حیات از مردگان؟
 ۱۶ و چون نوبل مقدس است، همچنان خمیره
 و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان شاخه‌ها. ۱۷ و
 چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون
 وحشی بودی، در آنها پیوند گشتی و در ریشه و
 چربی زیتون شریک شدی، ۱۸ بر شاخه‌ها فخر مفروش
 و اگر فخر کئی، تو حامل ریشه نیستی، بلکه ریشه
 حامل تو است. ۱۹ پس می‌گویی که «شاخه‌ها بریده
 شدند تا من پیوند شوم؟» ۲۰ راست می‌گویی. به سبب
 بی‌ایمانی بریده شدند و تو تنها به خاطر ایمان پایدار
 هستی. پس مغرور مباش، بلکه بترس! ۲۱ زیرا اگر
 خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز
 شفقت نخواهد کرد. ۲۲ پس مهربانی و سختگیری خدا

* ۱۰:۲۰ اِشعیا ۱:۶۵ * ۲۱:۱۰ اِشعیا ۲:۶۵ * ۳۰:۱۱ اوّل پادشاهان ۱۰:۱۹ و ۱۴ * ۴۰:۱۱ اوّل پادشاهان ۱۹:۱۸

* ۸:۱۱ تثنیه ۴:۲۹ و اِشعیا ۱۰:۲۹ * ۱۰:۱۱ زمزمور ۲۲:۶۹ و ۳۲

را ملاحظه نما؛ اما سختگیری بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو، اگر در مهربانی ثابت باشی و گرنه تو نیز بریده خواهی شد.^{۲۳} و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند، باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر ببیوندد.^{۲۴} زیرا اگر تو از زیتون طبیعی وحشی بریده شده، به خلاف طبیعت به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیاده‌تر آنانی که طبیعی‌اند، در زیتون خویش پیوند خواهند شد.

^{۲۵} زیرا ای برادران، نمی‌خواهم شما از این راز بی‌خبر باشید که مبدا خود را دانا انگارید- که سختدلی بر بخشی از اسرائیل حکمفرما شده است، تا وقتی که شمار کامل غیریهودیان داخل گردند.^{۲۶} و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه نوشته شده است که

«از صهیون نجات‌دهنده‌ای خواهد آمد

و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛

^{۲۷} و این است عهد من با ایشان

در زمانی که گناهانشان را بردارم.»*

^{۲۸} به لحاظ انجیل برای شما دشمنان‌اند، لیکن به لحاظ انتخاب الهی، به خاطر اجداد، محبوبند.^{۲۹} زیرا که در نعمتها و دعوت خدا بازگشتن نیست.^{۳۰} زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،^{۳۱} همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا به خاطر رحمتی که بر شما است، بر ایشان نیز رحم شود.^{۳۲} زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.

^{۳۳} شگفت‌انگیز است عمق دولتمندی

و حکمت و علم خدا!

چقدر دور از دسترس است تقدیرهای او

و فوق از کاوش است راههای وی!
^{۲۴} زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد؟

یا که مشاور او شده؟*

^{۲۵} «یا که سبقت جسته چیزی به او داده

تا به او باز داده شود؟»*

^{۲۶} زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛

و او را تا به ابد جلال باد، آمین.

قربانی زنده

۱۲ بنابراین ای برادران، شما را به رحمتهای خدا خواهش می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت روحانی شما است.^۲ و همشکل این جهان مشوید، بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.

^۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است، مکنید، بلکه با تشخیصی درست به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس بخشیده است.^۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست،^۵ همچنین ما که بسیاریم، یک بدن هستیم در مسیح، اما هر یک اعضای یکدیگر.^۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم مطابق فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت مطابق موافقت ایمان،^۷ یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم،^۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا رهبر به به غیرت، یا رحم کننده به شادی.^۹ محبت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی ببیوندد.^{۱۰} با محبت برادرانه یکدیگر را

* ۲۵.۱۱ ایوب ۴۱:۱۱

* ۳۴.۱۱ اشعیا ۴۰:۱۳ و یرمیا ۲۳:۱۸

* ۲۷.۱۱ یرمیا ۳۱:۳۳ و ۳۴

را. پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت.^۴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لیکن هرگاه بدی کنی، بترس، چونکه شمشیر را بی‌جهت بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد.^۵ بنابراین لازم است که مطیع او شوی نه به خاطر غضب فقط، بلکه به خاطر وجدان خود نیز.^۶ زیرا که به این سبب خراج نیز می‌دهی، چونکه خادمان خدا و مواظب در همین امر هستند.^۷ پس حق هر کس را به او ادا کنی: خراج را به سزاوار خراج و چیزی را به سزاوار چیزی و ترس را به سزاوار ترس و عزت را به سزاوار عزت.

^۸ مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نماید، شریعت را به جا آورده باشد.^۹ زیرا که 'زنا مکن'، 'قتل مکن'، 'دزدی مکن'، 'شهادت دروغ مده'، 'طمع مورز' و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که «همسایه خود را چون خود محبت نما».^{۱۰} محبت به همسایه خود بدی نمی‌کند؛ پس محبت به انجام رسیدن شریعت است.

^{۱۱} علاوه بر این، چون زمان را می‌دانید که اکنون وقت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم، زیرا که الان نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.^{۱۲} شب به انتها رسید و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، زره نور را بپوشیم.^{۱۳} و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در مهمانیها و میگساریها و هرزگی و عیاشی و نزاع و حسد؛^{۱۴} بلکه عیسی مسیح خداوند را ببوشید و برای شہوات جسمانی تدارک نبینید.

دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود احترام بنماید.^{۱۱} در غیرت تنبلی نکنید و در روح پرحرارت شده، خداوند را خدمت نمایید.^{۱۲} در امید مسرور و در مصیبت صبور و در دعا ثابت قدم باشید.^{۱۳} مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری کوشا باشید.^{۱۴} برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعنت نکنید.^{۱۵} خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان.^{۱۶} برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر نکنید، بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا مشمارید.^{۱۷} هیچ‌کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش تمامی مردم تدارک کارهای نیکو ببینید.^{۱۸} اگر ممکن است به اندازه توان خود با تمامی خلق به صلح بکوشید.^{۱۹} ای محبوبان، انتقام خود را مکشید، بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا نوشته شده است: «خداوند می‌گوید که 'انتقام از آن من است؛ من جزا خواهم داد'».^{۲۰} پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما، زیرا اگر چنین کنی زغالهای آتشین بر سرش خواهی انباشت».^{۲۱} مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز.

اطاعت از صاحبان قدرت

۱۳ هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست، از جانب خدا مرتب شده است.^۲ حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد.^۳ زیرا از حاکمان عمل نیکو را خوفی نیست، بلکه عمل بد

* ۱۹.۱۲ تثنیه ۳۵:۳۲ * ۲۰.۱۲ أمثال ۲۱:۲۵ و ۲۲ * ۹.۱۳ خروج ۱۳:۲۰ و ۱۷:۵ تثنیه ۱۷:۵ و ۱۹.۱۳ *

همدیگر را قضاوت نکنید

۱۴ و کسی را که در ایمان ناتوان باشد ببذیرید، لیکن نه برای جدال در مورد عقاید. ^۲ یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد، اما آنکه ناتوان است، سبزیجات می‌خورد. ^۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند، زیرا خدا او را پذیرفته است. ^۴ تو کیستی که بر خادم کسی دیگر حکم می‌کنی؟ او نزد آقای خود استوار یا سرنگون می‌شود. لیکن استوار خواهد شد، زیرا خدا قادر است که او را استوار نماید.

^۵ یکی یک روز را از دیگری بهتر می‌داند و دیگری هر روز را برابر می‌شمارد. پس هر کس در ذهن خود متقاعد باشد. ^۶ آنکه روز را عزیز می‌داند، به خاطر خداوند عزیزش می‌دارد و آنکه روز را عزیز نمی‌دارد هم، برای خداوند نمی‌دارد؛ و هر که می‌خورد، برای خداوند می‌خورد، زیرا خدا را شکر می‌گوید، و آنکه نمی‌خورد، برای خداوند نمی‌خورد و خدا را شکر می‌گوید. ^۷ زیرا هیچ یک از ما به خود زندگی نمی‌کند و هیچ کس به خود نمی‌میرد. ^۸ زیرا اگر زندگی کنیم، برای خداوند زندگی می‌کنیم و اگر بمیریم، برای خداوند می‌میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم. ^۹ زیرا برای همین مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند. ^{۱۰} لیکن تو چرا بر برادر خود قضاوت می‌کنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ از آن رو که همه پیش تخت مسیح حاضر خواهیم شد. ^{۱۱} زیرا نوشته شده است:

«خداوند می‌گوید به حیات خودم قسم که

هر زانویی نزد من خم خواهد شد

و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.»*

^{۱۲} پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.

^{۱۳} بنابراین بر یکدیگر قضاوت نکنیم، بلکه قضاوت کنید به اینکه کسی سنگ لغزش یا مانعی به جهت افتادن در راه برادر خود نگذارد. ^{۱۴} می‌دانم و در عیسی خداوند یقین می‌دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست، جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است. ^{۱۵} زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتار نمی‌کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد. ^{۱۶} پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند. ^{۱۷} زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست، بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس. ^{۱۸} زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است. ^{۱۹} پس آن اموری را که سرچشمه سلامتی و بنای یکدیگر است، پیروی نمایید.

^{۲۰} به جهت خوراک کار خدا را خراب مساز.

البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می‌خورد. ^{۲۱} گوشت نخوردن و شراب ننوشیدن و کاری نکردن که باعث اذیت یا لغزش یا ضعف برادرت باشد، نیکو است. ^{۲۲} آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشا به حال کسی که بر خود قضاوت نکند

۱۲ و اِشعیا نیز می گوید که:

«ریشه پسا خواهد بود

و آنکه برای حکمرانی ملت‌ها تعیین شود؛

امید ملت‌ها بر وی خواهد بود.»*

۱۳ الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و

سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوّت روح القدس در

امید افزوده گردید.

پولس خادم غیریهودیان

۱۴ لیکن ای برادران من، خود نیز درباره شما یقین

می‌دانم که شما خود از نیکویی پر و پر از کمال معرفت

و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید. ۱۵ لیکن

ای برادران، بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به

شما اندکی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به سبب

آن فیضی که خدا به من بخشیده است، ۱۶ تا خادم

عیسی مسیح شوم برای غیریهودیان و کهنات انجیل

خدا را به جا آورم تا هدیه غیریهودیان مقبول افتد،

مقدّس شده به روح القدس. ۱۷ پس به مسیح عیسی

در کارهای خدا فخر دارم. ۱۸ زیرا جرأت نمی‌کنم که

سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح توسط من

به عمل آورد، برای اطاعت غیریهودیان در سخن و

عمل ۱۹ به قوّت نشانه‌ها و معجزات و به قوّت روح

خدا. به حدّی که از اورشلیم دور زده تا به ایلیریوم

مژده مسیح را به انجام رسانیدم. ۲۰ اما مشتاق بودم که

مژده چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت

یافته بود، مبادا بر بنیاد فردی دیگر بنا نمایم. ۲۱ بلکه

چنانکه نوشته شده است:

«آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید

و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.»*

۲۲ بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.

در آنچه نیکو می‌شمارد. ۲۳ لیکن آنکه شک دارد، اگر

بخورد محکوم می‌شود، زیرا به ایمان نمی‌خورد؛ و هر

چه از ایمان نیست، گناه است.

سرمشق از مسیح

و ما که توانا هستیم، ضعفای ناتوانان

را متحقّل بشویم و خوشی خود را طالب

نباشیم. ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد

در آنچه برای بنا نیکو است. ۳ زیرا مسیح نیز خوشی

خود را طالب نمی‌بود، بلکه چنانکه نوشته شده است

«ملاّمتهای ملامت کنندگان تو بر من چیره گردید.»*

۴ زیرا همه چیزهایی که از قبل نوشته شد، برای تعلیم

ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.

۵ الان خدای صبر و تسلی شما را فیض عطا کند

تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر هم‌فکر باشید. ۶ تا

یکدل و یک‌زبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی

مسیح را تمجید نمایید.

۷ پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را

پذیرفت برای جلال خدا. ۸ زیرا می‌گویم عیسی مسیح

خادم ختنه گردید به جهت راستی خدا تا وعده‌های

اجداد را استوار گرداند ۹ و تا غیریهودیان خدا را

تمجید نمایند به خاطر رحمت او، چنانکه نوشته شده

است که

«از این جهت تو را در میان قومها اقرار خواهیم کرد

و به نام تو تسبیح خواهیم خواند.»*

۱۰ و نیز می‌گوید:

«ای قومها، با قوم او شادمان شوید.»*

۱۱ و نیز:

«ای همه قومها، خداوند را حمد گوید

و ای تمامی ملت‌ها، او را تعریف کنید.»*

* ۳.۱۵ مزمور ۹:۶۹ * ۹.۱۵ دّوم سموئیل ۵۰:۲۲ و مزمور ۴۹:۱۸ * ۱۰.۱۵ تثنیه ۳۲:۴۳ * ۱۱.۱۵ مزمور ۱۱۷:۱

* ۱۲.۱۵ اِشعیا ۱۱:۱۰ * ۲۱.۱۵ اِشعیا ۵۲:۱۵

برنامه پولس برای دیدار از روم

^{۲۳} لیکن چون الآن مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام، ^{۲۴} هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی بدرقه نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم. ^{۲۵} لیکن الآن عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم. ^{۲۶} زیرا که اهل مقدونیه و آخائیه مصلحت دیدند که کمک مالی برای تنگدستان مقدسین اورشلیم بفرستند. ^{۲۷} آنها خود به این رضایت دادند و به درستی که مدیون ایشان هستند، زیرا که چون غریبه‌دیان از روحانیات ایشان بهره‌مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند. ^{۲۸} پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان به اتمام رسانم، از راه شما به اسپانیا روان خواهم شد. ^{۲۹} و می‌دانم وقتی که به نزد شما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.

^{۳۰} لیکن ای برادران، از شما التماس دارم که به خاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح القدس، برای من نزد خدا در دعاها جدّ و جهد کنید، ^{۳۱} تا از نافرمانان یهودیه آزاد شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد ^{۳۲} تا مطابق اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم. ^{۳۳} و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

سلامهای شخصی

۱۶

و خواهر ما فیبی را که خادم کلیسای در کینخریه است، به شما می‌سپارم ^۲ تا او را در خداوند به طور شایسته مقدسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد، او را یاری کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز همراهی می‌نمود.

^۳ سلام برسانید به پریسکا* و آکیلا، همکاران من در مسیح عیسی ^۴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای غریبه‌دیان. ^۵ کلیسا را که در خانه ایشان است و دوست عزیز من اپیتیتوس را که برای مسیح نوبر آسیاست، سلام رسانید. ^۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گوید. ^۷ و آندرونیکوس و یونیاس خوششان مرا که با من اسیر می‌بودند، سلام کنید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند. ^۸ و آمپلیاتوس را که در خداوند دوست عزیز من است، سلام رسانید. ^۹ و اوربانوس که با ما در کار مسیح همراه است و استاخیس دوست عزیز مرا سلام نمایند. ^{۱۰} و آپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه آریستوبولس را سلام برسانید. ^{۱۱} و خویش من هیرودیون را سلام دهید و آنانی را که از اهل خانه نازکیسوس که در خداوند هستند، سلام رسانید. ^{۱۲} تریفینا و تریفوسا را که در خداوند زحمت کشیده‌اند سلام گوید؛ و پرسیس محبوبه را که در

* ۲.۱۶ کوتاه شده اسم 'پریسکیلا'

۲۰ و خدای سلامتی به زودی شیطان را زیر پایهای شما له خواهد کرد.

فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.

۲۱ تیموتائوس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاتروس که خویشان منند، شما را سلام می‌فرستند. ۲۲ من تیرتیوس، کاتب این نامه، شما را در خداوند سلام می‌گویم. ۲۳ گایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می‌فرستد. و اراستوس خزانه‌دار شهر و کوآرتوس برادر به شما سلام می‌فرستند. ۲۴ [«فیض خداوند ما عیسی مسیح با همگی شما باد. آمین»].

۲۵ الآن او را که قادر است که شما را استوار سازد، مطابق مژده من و موعظه عیسی مسیح- مطابق کشف آن رازی که از زمانهای ازل مخفی بود، ۲۶ لیکن اکنون آشکار شد- و به‌وسیله کتب انبیا مطابق فرموده خدای سرمدی به تمامی قومها به جهت اطاعت ایمان شناسانیده شد- ۲۷ خدای حکیم وحید را به‌وسیله عیسی مسیح تا به ابد جلال باد، آمین.

خداوند زحمت بسیار کشید، سلام دهید. ۱۳ و رؤفُس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویید.

۱۴ آسینکریتوس را و فلگون و هیرماس و پاتروباس و هیرمس و برادرانی که با ایشانند، سلام نمایید. ۱۵ فیلولوگوس را و یولیا و نیریاس و خواهرش، و اولیمپاس و همه مقدسانی که با ایشانند، سلام برسانید. ۱۶ و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام کنید. و تمامی کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند.

۱۷ لیکن ای برادران، از شما خواهش می‌کنم مراقب آن کسانی باشید که سرچشمه جداییها و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند و از ایشان دوری کنید. ۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند، بلکه شکم خود را و به کلماتی زیبا و سخنان شیرین دلهای ساده‌دلان را می‌فریبند. ۱۹ زیرا که اطاعت شما در میان تمامی مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده‌دل باشید.

اَوَّل قُرَنتیان

نکاتی چند درباره نامه اَوَّل به قُرَنتیان

شهر قُرَنتُس (قُرَنت فعلی) شهری بسیار مهم در امپراطوری روم و مرکز استان اخائیة (یونان) این امپراطوری به شمار می‌رفت. در این شهر افراد مختلفی از نژادهای مختلف زندگی می‌کردند و آن هم به علت اقتصاد بالایی بود که این شهر داشت. هر کس که به دنبال پول و رفاه بود، به این شهر سرازیر می‌شد و همین امر باعث گسترش بیش از حد فساد اخلاقی بود که در دنیای آن روز قُرَنتُس را زیانزد همه کرده بود. وجود گروههای مختلف مردمی در این شهر باعث بنیه گرفتن مذاهب، مکاتب و عقاید گوناگون می‌گشت.

این کلیسا توسط پولس در سفر بشارتی دَوَم او به وجود آمد. لیکن بعد از عزیمتش از این شهر، نامه‌ای از یکی از اعضای آن کلیسا دریافت نمود که خبر از بروز مشکلات عدیده جدی می‌داد؛ مشکلاتی که کلیساهای امروز هم به نوعی با آنها دست به گریبانند. قصد پولس از نگارش این نامه، مقدمات رسیدگی به مسائلی است که در آن نامه مطرح شده بود و ما آن را در قسمت اَوَّل نامه او (فصل‌های ۱-۶) می‌بینیم. لیکن در قسمت دَوَم پولس بیشتر به سؤالاتی جواب می‌دهد که از جانب این کلیسا مطرح شده است (فصل‌های ۷-۱۵)

از جمله مشکلات اصلی مطرح شده در این نامه، می‌توان به تفرقه، فساد اخلاقی در کلیسا، سؤالاتی پیرامون مسائل جنسی و ازدواج، موضوعات مربوط به وجدان، نظم و ترتیب در کلیسا، عطایای روح‌القدس و موضوع قیامت مردگان اشاره کرد. پولس با بصیرتی عمیق نشان می‌دهد که چگونه انجیل به این سؤالات پاسخ می‌گوید. باب سیزدهم این رساله معروفترین متن این نامه است که در آن پولس به محبت و خصوصیت آن می‌پردازد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۹)

تفرقه در کلیسا (۱:۱۰ تا ۲:۱۴)

گناهان جنسی و اختلافات اعضا (فصل‌های ۵ و ۶)

مسئله تجرّد و ازدواج (فصل ۷)

مسئله خوراک تقدیمی به بتها و اختیارات پولس در مقام رسول (۸:۱ تا ۱۱:۱)

عبادات کلیسایی (۲:۱۱ تا ۴:۱۴)

رستاخیز مسیح و ایمانداران (فصل ۱۵)

هدیه برای مسیحیان ساکن یهودیه (۱۶:۱-۴)

موضوعات شخصی و بخش پایانی (۱۶:۵-۲۴)

هر یکی از شما می‌گوید که «من از پولس هستم» و «من از اپلس» و «من از کیفا» و «من از مسیح». ۱۳ آیا مسیح تقسیم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟ ۱۴ خدا را شکر می‌کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم، جز کریسپس و گایوس، ۱۵ که مبدا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم. ۱۶ و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم. ۱۷ زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم، بلکه تا مژده رسانم؛ نه به حکمت کلام، مبدا صلیب مسیح باطل شود.

مسیح قوت و حکمت خدا

۱۸ زیرا پیام صلیب برای هالکان حماقت است، لیکن نزد ما که ناجیان هستیم، قوت خداست. ۱۹ زیرا نوشته شده است:

«حکمت حکیمان را باطل سازم

و فهم فهیمان را نابود گردانم.»*

۲۰ کجا است حکیم؟ کجا عالم دین؟ کجا بحث کنندگان این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ ۲۱ زیرا که چون مطابق حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا چنین مصلحت دید که به وسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد. ۲۲ چونکه یهود نشانه‌ای می‌خواهند و یونانیان خواستار حکمت هستند. ۲۳ لیکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را سنگ لغزش و غیریهودیان را جهالت است. ۲۴ لیکن دعوت‌شدگان را، خواه یهود و خواه یونانی،

پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوسیتس برادر، ۲ به کلیسای خدا که در قرنتس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده‌اند، با همه کسانی که در هر جا نام خداوند ما عیسی مسیح را می‌خوانند که خداوند ما و خداوند ایشان است. ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما و خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری

۴ خدای خود را پیوسته شکر می‌کنم درباره شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است، ۵ زیرا شما از هر چیز در وی دولتمند شده‌اید، در هر کلام و در هر معرفت. ۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید، ۷ به حدی که در هیچ بخشش بی‌نصیب نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می‌باشید. ۸ که او نیز شما را تا آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی‌ملامت باشید. ۹ امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.

جدایی‌ها در کلیسا

۱۰ لیکن ای برادران، از شما خواهش دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گوید و نفاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک اندیشه کامل شوید. ۱۱ زیرا که ای برادران من، از اهل خانه خلوتی درباره شما خبر به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است. ۱۲ مقصود اینکه

که زوال می‌پذیرند.^۷ بلکه حکمت خدا را در یک راز بیان می‌کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از شروع عصرها برای جلال ما مقرر فرمود^۸ که هیچ یک از سران این عالم آن را ندانست، زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.^۹ بلکه چنانکه نوشته شده است:

«چیزهایی را که چشمی ندید
و گوشی نشنید
و از خاطر انسانی نگذشت،

یعنی آنچه خدا برای دوستداران
خود مهیا کرده است.»*

۱۰ اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز جستجو می‌کند.

۱۱ زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می‌باشد؟ همچنین نیز امور خدا را هیچ‌کس ندانسته است، جز روح خدا. ۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافته‌ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است، بدانیم. ۱۳ که آنها را نیز بیان می‌کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح‌القدس می‌آموزد و روحانی‌ها را با روحانی‌ها جمع می‌نماییم. ۱۴ اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد، زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید، زیرا قضاوت آنها از روح می‌شود. ۱۵ لیکن شخص روحانی در همه چیز قضاوت می‌کند و کسی را در او قضاوت نیست. ۱۶ «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد

تا او را تعلیم دهد؟»*

لیکن ما فکر مسیح را داریم.

مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. ۲۵ زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، توانتر.

۲۶ زیرا ای برادران، دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری از نظر معیارهای این دنیا حکیم نیستند و بسیاری توانا نه، و بسیاری شریف نه. ۲۷ بلکه خدا جاهلان جهان را برگزید تا حکیمان را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، ۲۸ و خسیسان دنیا و حقیران را خدا برگزید، بلکه نیستی‌ها را، تا هستی‌ها را باطل گرداند. ۲۹ تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند. ۳۰ لیکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت و قدوسیّت و فدا. ۳۱ تا چنانکه نوشته شده است: «هر که فخر کند، در خداوند فخر نماید.»*

اعلام مسیح مصلوب

۲ و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فصاحت کلام و با حکمت نیامدم چون شما را به راز خدا اعلام می‌نمودم. ۲ زیرا قصد نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح، و او را مصلوب. ۳ و من در ضعف و ترس و لرز بسیار نزد شما شدم^۴ و کلام و وعظ من به سخنان قانع‌کننده حکمت نبود، بلکه به بُرهان روح و قوت،^۵ تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد، بلکه در قوت خدا.

حکمت از جانب روح

۶ لیکن حکمتی بیان می‌کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از سران این عالم

جدایی‌ها در کلیسا

۳ و من ای برادران، نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون کودکان در مسیح.^۲ شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت، زیرا که هنوز توان آن نداشتید، بلکه اکنون نیز ندارید،^۳ زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به شیوه انسان رفتار نمی‌نمایید؟^۴ زیرا چون یکی گوید: «من از پولس» و دیگری «من از آپلُس هستم»، آیا صرفاً به شیوه انسان نیستید؟^۵ پس کیست پولس و کیست آپلُس؟ جز خادمی که توسط ایشان ایمان آوردید و به اندازه‌ای که خداوند به هر کس داد.^۶ من کاشتم و آپلُس آبیاری کرد، لیکن خدا نمو می‌بخشید.^۷ لہذا نه کارنده چیزی است و نه آب دهنده، بلکه خدای رویاننده.^۸ و کارنده و سیراب کننده یک هستند، لیکن هر یک مزد خود را مطابق مشقت خود خواهند یافت.^۹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و خانه خدا هستید.

^{۱۰} مطابق فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن خانه می‌سازد؛ لیکن هر کس باخبر باشد که چگونه می‌سازد.^{۱۱} زیرا بنیادی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.^{۱۲} لیکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند،^{۱۳} کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا که آن 'روز' آن را آشکار خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد آزمود که چگونه است.^{۱۴} اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، پاداش خواهد یافت.

^{۱۵} و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان به او وارد آید، هرچند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش.^{۱۶} آیا نمی‌دانید که معبد خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟^{۱۷} اگر کسی معبد خدا خراب کند، خدا او را هلاک سازد، زیرا معبد خدا مقدس است و شما آن معبد هستید.^{۱۸} کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.^{۱۹} زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه نوشته شده است: «حکیمان را به حیلۀ خودشان گرفتار می‌سازد.»^{۲۰} و نیز: «خداوند افکار حکیمان را می‌داند که باطل است.»^{۲۱} پس هیچ‌کس در انسان فخر نکند، زیرا همه چیز از آن شما است؛^{۲۲} خواه پولس، خواه آپلُس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه مرگ، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شما است^{۲۳} و شما متعلق به مسیح و مسیح متعلق به خدا می‌باشد.

خدمت آپلُس

۴ هر کس ما را چون خادمین مسیح و وکیلان اسرار خدا بشمارد.^۲ و دیگر از وکیلان انتظار می‌رود که هر یکی امین باشد.^۳ اما برای من کمتر چیزی است که از شما یا از محکمه بشری قضاوت کرده شوم، بلکه بر خود نیز قضاوت نمی‌کنم.^۴ زیرا که در خود عیبی نمی‌بینم، لیکن از این عادل شمرده نمی‌شوم، بلکه قضاوت کننده من خداوند است.^۵ بنابراین پیش از وقت به چیزی قضاوت نکنید تا خداوند بباید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نتبتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هر کس را تعریف از خدا خواهد بود.

بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت ایشان را. ^{۲۰} زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قوت است. ^{۲۱} چه خواسته دارید؛ آیا با چوب نزد شما بیایم یا با محبت و روح حلم؟

بی‌عفتی جنسی کلیسا را آلوده می‌کند

۵ به راست هم که شنیده می‌شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان بت‌پرستان هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را داشته باشد. ^۲ و شما فخر می‌کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد، از میان شما بیرون شود. ^۳ زیرا که من هرچند در جسم غایبم، اما در روح حاضرم؛ و الآن چون حاضر، امر کردم در حق کسی که این را چنین کرده است: ^۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید، ^۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود برای هلاکت جسم، تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

^۶ فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را ور می‌آورد؟ ^۷ پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی‌خمیرمایه هستید؛ زیرا که پسخ ما مسیح در راه ما قربانی شده است. ^۸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایه کهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده‌دلی و راستی.

^۹ در آن نامه به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید. ^{۱۰} لیکن نه مطلق با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بت‌پرستان، که در این صورت می‌باید از دنیا بیرون شوید. ^{۱۱} لیکن الآن به شما می‌نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می‌شود، زانی یا طماع یا بت‌پرست یا فحاش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم

^۶ اما ای برادران، این چیزها را به طور تشبیه به خود و آپس نسبت دادم به خاطر شما تا درباره ما آموخته شوید که از آنچه نوشته شده است، تجاوز نکنید و تا هیچ یکی از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری. ^۷ زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی.

^۸ اکنون سیر شده و دولت‌مند گشته‌اید و بدون ما سلطنت می‌کنید؛ و کاش که سلطنت می‌کردید تا ما نیز با شما سلطنت می‌کردیم. ^۹ زیرا گمان می‌برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت، مثل آنانی که فتوای مرگ بر ایشان شده است؛ زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده‌ایم. ^{۱۰} ما به خاطر مسیح جاهل هستیم، لیکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ناتوان، لیکن شما توانا؛ شما عزیز، اما ما ذلیل. ^{۱۱} تا به همین لحظه گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم. ^{۱۲} به دستهای خود کار کرده، مشقت می‌کشیم و دشنام شنیده، برکت می‌طلبیم و تحت ستم گردیده، صبر می‌کنیم. ^{۱۳} چون تهمت بر ما می‌زنند، نصیحت می‌کنیم و مثل تقالۀ دنیا و زیالۀ همه چیز شده‌ایم تا به حال.

^{۱۴} این را نمی‌نویسم تا شما را شرم‌نده سازم، بلکه چون فرزندان محبوب خود به شما هشدار می‌دهم. ^{۱۵} زیرا هرچند هزاران معلم در مسیح داشته باشید، لیکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل پدر شدم. ^{۱۶} پس از شما تمنا دارم که از من نمونه بردارید. ^{۱۷} برای همین تیموتائوس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راههای مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هر جا و در هر کلیسا تعلیم می‌دهم. ^{۱۸} اما بعضی تکبر می‌کنند به گمان آنکه من نزد شما نی‌آیم. ^{۱۹} لیکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند

از زنا بگریزید

^{۱۲} همه چیز برای من جایز است، لیکن هر چیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی‌گذارم که چیزی بر من تسلط یابد. ^{۱۳} خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لیکن خدا این و آن را فانی خواهد ساخت. اما بدن برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای بدن. ^{۱۴} و خدا، خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید. ^{۱۵} آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ به هیچوجه! ^{۱۶} آیا نمی‌دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می‌گوید «آن دو یک تن خواهند بود». ^{۱۷} لیکن کسی که با خداوند پیوندد، یک روح است. ^{۱۸} از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند، بیرون از بدن است، لیکن زناکار بر بدن خود گناه می‌ورزد. ^{۱۹} یا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح‌القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟ ^{۲۰} زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

اصول زناشویی

V اما درباره آنچه به من نوشته بودید: «مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند.» ^۲ لیکن به سبب زنا، هر مرد همسر خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد. ^۳ و شوهر حق زن را ادا نماید و همچنین زن حق شوهر را. ^۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، ^۵ از یکدیگر جدایی مگزینید، مگر مدتی به رضایت هر دو تا به روزه و

مخورید. ^{۱۲} زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که خارج‌اند، داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی‌کنید؟ ^{۱۳} لیکن آنانی را که خارج‌اند، خدا داوری خواهد کرد. پس آن شیر را از میان خود برانید.

شای شدن از ایمانداران

۶ آیا کسی از شما چون بر دیگری شای باشد، جرأت دارد که مرافعه برد پیش ظالمان نه نزد مقدّسان؟ ^۲ یا نمی‌دانید که مقدّسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما قضاوت یابد، آیا قابل امور کوچکتر نیستید؟ ^۳ آیا نمی‌دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد، تا چه رسد به امور روزگار؟ ^۴ پس چون در امور روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسا حقیر شمرده می‌شوند، می‌نشانید؟ ^۵ برای شرمند کردن شما می‌گویم؛ آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود قضاوت کند؟ ^۶ بلکه برادر با برادر به محاکمه می‌رود و آن هم نزد بی‌ایمانان!

^۷ اصلاً وجود چنین مرافعه‌هایی میان شما، خود شکستی برای شماست. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر زیان نمی‌پذیرید؟ ^۸ بلکه شما ظلم می‌کنید و زیان می‌زنید و این را نیز به برادران خود! ^۹ آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نمی‌شوند؟ فریب مخورید، بی‌عفتان و بت‌پرستان و زناکاران و لواط‌گران ^{۱۰} و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث پادشاهی خدا نخواهند شد. ^{۱۱} و بعضی از شما چنین می‌بودید لیکن شسته شده و مقدس گردیده و عادل کرده شده‌اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

عبادت خود را بسپارید؛ و باز با هم پیوندید، مبدا شیطان شما را به خاطر عدم خویشتنداری شما در وسوسه اندازد.^۶ لیکن این را می‌گویم به طریق اجازه نه به طریق امر.^۷ اما می‌خواهم که همهٔ مردم مثل خودم باشند. لیکن هر کس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.^۸

^۹ لیکن به مجردین و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.^۹ لیکن اگر خویشتندار نیستند، ازدواج بکنند، زیرا که ازدواج از آتش هوس بهتر است.^{۱۰} اما ازدواج کرده‌ها را امر می‌کنم و نه من، بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛^{۱۱} و اگر جدا شود، دیگر شوهر نکند یا با شوهر خود صلح نماید؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.

^{۱۲} و دیگران را من می‌گویم نه خداوند؛ که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.^{۱۳} و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.^{۱۴} زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود تقدیس می‌شود و زن بی‌ایمان از شوهر تقدیس می‌گردد. و اگر نه فرزندان شما ناپاک می‌بودند، لیکن اکنون مقدّسند.^{۱۵} اما اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت در بند نیست و خدا ما را به صلح خوانده است.^{۱۶} زیرا که تو چه دانی، ای زن، که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی، ای مرد، که زن خود را نجات خواهی داد؟

^{۱۷} مگر اینکه به هر طور که خداوند به هر کس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هر کس را خوانده باشد، به این‌طور رفتار بکند؛ این است امر من در همه کلیساها.^{۱۸} اگر کسی در ختنه‌شدگی خوانده شود، ختنه‌ناشده نگردد و اگر کسی در ختنه‌ناشدگی

خوانده شود، ختنه نگردد.^{۱۹} ختنه چیزی نیست و ختنه‌ناشدگی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.^{۲۰} هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.^{۲۱} اگر در غلامی خوانده شدی، تو را بایکی نباشد. اما اگر هم می‌توانی آزاد شوی، از آن فرصت استفاده کن.^{۲۲} زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.^{۲۳} به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.^{۲۴} ای برادران، هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.^{۲۵} اما دربارهٔ باکره‌ها امری از خداوند ندارم. لیکن چون از خداوند رحمت یافتیم که امین باشم، نظر می‌دهم.^{۲۶} پس گمان می‌کنم که به خاطر تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند.^{۲۷} اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی، دیگر زن مخواه.^{۲۸} لیکن هرگاه ازدواج کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره شوهردار گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید و من نمی‌خواهم که شما زحمت بینید.

^{۲۹} اما ای برادران، این را می‌گویم که زمان تنگ است، تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بی‌زن باشند^{۳۰} و گریبانان چون ناگریبانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریداران چون غیرمالکان باشند،^{۳۱} و بهره‌گیران از این جهان مثل بهره‌گیران نباشند، زیرا که صورت این جهان در گذر است.

^{۳۲} اما خواهش این دارم که شما بی‌اندیشه باشید. شخص مجرد در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه خشنودی خداوند را بجوید؛^{۳۳} و صاحب زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.^{۳۴} در میان زن شوهردار و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوند می‌اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدّس باشد؛ اما شوهردار در

عبدت خود را بسپارید؛ و باز با هم پیوندید، مبدا شیطان شما را به خاطر عدم خویشتنداری شما در وسوسه اندازد.^۶ لیکن این را می‌گویم به طریق اجازه نه به طریق امر.^۷ اما می‌خواهم که همهٔ مردم مثل خودم باشند. لیکن هر کس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.^۸

^۹ لیکن به مجردین و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.^۹ لیکن اگر خویشتندار نیستند، ازدواج بکنند، زیرا که ازدواج از آتش هوس بهتر است.^{۱۰} اما ازدواج کرده‌ها را امر می‌کنم و نه من، بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛^{۱۱} و اگر جدا شود، دیگر شوهر نکند یا با شوهر خود صلح نماید؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.

^{۱۲} و دیگران را من می‌گویم نه خداوند؛ که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.^{۱۳} و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.^{۱۴} زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود تقدیس می‌شود و زن بی‌ایمان از شوهر تقدیس می‌گردد. و اگر نه فرزندان شما ناپاک می‌بودند، لیکن اکنون مقدّسند.^{۱۵} اما اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت در بند نیست و خدا ما را به صلح خوانده است.^{۱۶} زیرا که تو چه دانی، ای زن، که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی، ای مرد، که زن خود را نجات خواهی داد؟

^{۱۷} مگر اینکه به هر طور که خداوند به هر کس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هر کس را خوانده باشد، به این‌طور رفتار بکند؛ این است امر من در همه کلیساها.^{۱۸} اگر کسی در ختنه‌شدگی خوانده شود، ختنه‌ناشده نگردد و اگر کسی در ختنه‌ناشدگی

او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

^۷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می‌خورند و وجدان ایشان چون ناتوان است نجس می‌شود. ^۸ اما خوراک، ما را مقبول خدا نمی‌سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر. ^۹ لیکن مواظب باشید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعیفان گردد. ^{۱۰} زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی ببیند که در بتکده نشسته‌ای، آیا وجدان آن کس که ناتوان است به خوردن قربانی‌های بتها بنا نمی‌شود؟ ^{۱۱} و از علم تو آن برادر ناتوان که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد. ^{۱۲} و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و وجدانهای ضعیفشان را صدمه رسانیدید، به یقین به مسیح خطا نمودید. ^{۱۳} بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

پولس و رسالت او

۹ آیا رسول نیستیم؟ آیا آزاد نیستیم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدیم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟ ^۲ هرگاه دیگران را رسول نباشم، البته شما را هستم، زیرا که مَهر رسالت من در خداوند شما هستید. ^۳ دفاع من برای آنانی که مرا امتحان می‌کنند، این است ^۴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟ ^۵ آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیف؟ ^۶ یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟

^۷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه‌اش نخورد؟

امور دنیا می‌اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد. ^{۳۵} اما این را برای نفع شما می‌گویم، نه آنکه دایمی بر شما بنهم، بلکه به لحاظ شایستگی و ملازمت خداوند، پی‌تشویش.

^{۳۶} لیکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خود ناشایستگی می‌کند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند، گناهی نیست؛ بگذار که ازدواج کنند. ^{۳۷} اما کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد، بلکه در اراده خود مختار است و در دل خود مصمم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می‌کند. ^{۳۸} پس هم کسی که به ازدواج دهد، نیکو می‌کند و کسی که به ازدواج ندهد، نیکوتر می‌نماید.

^{۳۹} زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد، آزاد گردید تا به هر که بخواهد، شوهر کند، لیکن در خداوند فقط. ^{۴۰} اما مطابق نظر من بیشتر سعادتمند است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می‌برم که روح خدا را دارم.

قربانی‌های بتها

۸ اما درباره قربانی‌های بتها: می‌دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لیکن محبت بنا می‌کند. ^۲ اگر کسی گمان برد که چیزی می‌داند، هنوز هیچ نمی‌داند، به گونه‌ای که باید دانست. ^۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف می‌باشد. ^۴ پس درباره خوردن قربانی‌های بتها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست. ^۵ زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیار می‌باشند، ^۶ لیکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای

را مثل اهل شریعت، تا اهل شریعت را دریابیم؛^{۲۱} و بی‌شریعتان را چون بی‌شریعتان شدم، هرچند نزد خدا بی‌شریعت نیستیم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بی‌شریعتان را دریابیم؛^{۲۲} ضعیفان را ناتوان شدم تا ضعیفان را دریابیم؛ همه کس را همه چیز گردیدم، تا به هر نوعی بعضی را برهانم.^{۲۳} اما همه کار را به خاطر انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم.

^{۲۴} آیا نمی‌دانید آنانی که در میدان می‌دوند، همه می‌دوند لیکن یک نفر جایزه را می‌برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال برید.^{۲۵} و هر که ورزش کند در هر چیز انضباطی سخت متحمل می‌شود؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند، لیکن ما تاج غیرفانی را.^{۲۶} پس من چنین می‌دوم، نه چون کسی که شک دارد؛ و مشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم.^{۲۷} بلکه تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

درباره بتها و قربانی بتها

۱. زیرا ای برادران، نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند^۲ و همه به موسی تعمید یافتند، در ابر و در دریا؛^۳ و همه همان خوراک روحانی را خوردند^۴ و همه همان نوشیدنی روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد و آن صخره مسیح بود.^۵ لیکن از بسیاری از ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.

^۶ و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما مشتاق بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛^۷ و نه بت‌پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه نوشته شده است:

یا کیست که گله‌ای بچراند و از شیر گله ننوشد؟^۸ آیا این را به طور انسان می‌گویم، یا شریعت نیز این را نمی‌گوید؟^۹ زیرا که در تورات موسی نوشته شده است که «گاو را هنگامی که خرمن را خرد می‌کند، دهان میند*». آیا خدا در فکر گاو می‌باشد؟^{۱۰} آیا صرفاً به خاطر ما این را نمی‌گوید؟ بلی، برای ما نوشته شده است که شخم کننده می‌باید به امید، شخم نماید و خُردکننده خرمن در امید یافتن سهم خود باشد.^{۱۱} چون ما روحانی‌ها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟^{۱۲} اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آیا نه ما؟ لیکن ما این اختیار را استفاده نکردیم، بلکه هر چیز را متحمل می‌شویم، مبادا انجیل مسیح را مانع گردیم.

^{۱۳} آیا نمی‌دانید که هر که در امور مقدّس مشغول باشد، از معبد می‌خورد و هر که خدمت قربانگاه کند، از قربانگاه سهمی می‌دارد.^{۱۴} و همچنین خداوند فرمود که «هر که به انجیل اعلام نماید، از انجیل روزی باید».^{۱۵} لیکن من هیچ‌یک از اینها را استفاده نکردم و این را به این قصد ننوشتم تا با من چنین شود، زیرا که مرا مُردن بهتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند.^{۱۶} زیرا هرگاه مژده دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر مژده ندهم.^{۱۷} زیرا هرگاه این را به میل خود کنم، پاداشی دارم. لیکن اگر با کراهت باشد، وکالتی به من سپرده شد.^{۱۸} در این صورت، مرا چه مزد است؟ اینکه چون مژده می‌دهم، انجیل مسیح را رایگان سازم و از حق خود در آن استفاده نکنم.

^{۱۹} زیرا با اینکه از همه کسی آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را دریابم.^{۲۰} و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را دریابم و اهل شریعت

سهم برد. ^{۲۲} آیا خداوند را به غیرت می‌آوریم، یا از او توانا تر می‌باشیم؟

^{۲۳} همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی‌کند. ^{۲۴} هر کس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را. ^{۲۵} هر آنچه را در قصابخانه می‌فروشد، بخورید و هیچ مپرسید به خاطر وجدان. ^{۲۶} زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ^{۲۷} هرگاه کسی از پی‌ایمانان از شما وعده خواهد و می‌خواهید بروید، آنچه نزد شما گذارند، بخورید و هیچ مپرسید به خاطر وجدان. ^{۲۸} اما اگر کسی به شما گوید: «این قربانی بت است»، مخورید به خاطر آن کس که خبر داد و به خاطر وجدان، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ^{۲۹} اما وجدان می‌گویم نه از خودت بلکه وجدان آن دیگر؛ زیرا چرا وجدان دیگری بر آزادی من قضاوت کند؟ ^{۳۰} و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من تهمت زنند به خاطر آن چیزی که من برای آن شکر می‌کنم؟ ^{۳۱} پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. ^{۳۲} یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. ^{۳۳} چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش می‌سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

پس از من نمونه بگیرید، چنانکه من نیز از مسیح نمونه می‌گیرم.

پوشش سر

^۲ اما ای برادران، شما را تحسین می‌نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می‌دارید و اخبار را به طوری که به شما سپردم، حفظ می‌نمایید.

«قوم به خوردن و نوشیدن نشستند و برای عیاشی برپا شدند.» ^{*} و نه زنا کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند. ^۹ و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند. ^{۱۰} و نه بحث کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک‌کننده ایشان را هلاک کرد.

^{۱۱} و این همه به طور نمونه به ایشان واقع شد و برای تنبیه ما نوشته شده گردید که اواخر عالم به ما رسیده است. ^{۱۲} پس آنکه گمان بَرَد که استوار است، باخبر باشد که نیفتد. ^{۱۳} هیچ امتحانی جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرقت. اما خدا امین است که نمی‌گذارد شما فوق توان خود آزموده شوید، بلکه با امتحان راه‌گزینی نیز می‌سازد تا یارای تحمل آن را داشته باشید.

^{۱۴} بنابراین ای عزیزان من، از بت‌پرستی بگریزید. ^{۱۵} به خردمندان سخن می‌گویم: خود قضاوت کنید بر آنچه می‌گویم. ^{۱۶} پیالهٔ برکت که آن را شکر می‌گزاریم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نه؟ ^{۱۷} زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یک تن می‌باشیم، چونکه همه از یک نان سهم می‌یابیم. ^{۱۸} اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خورندگان قربانی‌ها شریک قربانگاه نیستند؟ ^{۱۹} پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می‌باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟ ^{۲۰} نه! بلکه آنچه بت‌پرستان قربانی می‌کنند، برای دیوها تقدیم می‌کنند، نه برای خدا؛ و نمی‌خواهم شما شریک دیوها باشید. ^{۲۱} محال است که هم از پیالهٔ خداوند و هم از پیالهٔ دیوها بنوشید؛ و هم از سفرهٔ خداوند و هم از سفرهٔ دیوها نمی‌توانید

چون شما در یک جا جمع می‌شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود.^{۲۱} زیرا در وقت خوردن هر کس شام خود را پیشتر می‌گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می‌شود.^{۲۲} مگر خانه‌ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می‌نمایید و آنانی را که ندارند شرم‌منده می‌سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم؟ تحسین نمی‌نمایم! ^{۲۳} زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت ^{۲۴} و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید، بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» ^{۲۵} و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» ^{۲۶} زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، مرگ خداوند را آشکار می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.

^{۲۷} پس هر که به طور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود. ^{۲۸} اما هر شخص خود را امتحان کند و به این گونه از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. ^{۲۹} زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد، محکومیت خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تشخیص نمی‌دهد. ^{۳۰} از این سبب بسیاری از شما ناتوان و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند. ^{۳۱} اما اگر بر خود قضاوت می‌کردیم، قضاوت بر ما نمی‌شد. ^{۳۲} لیکن هنگامی که بر ما قضاوت می‌شود، از خداوند تنبیه می‌شویم، مبادا با اهل دنیا بر ما قضاوت شود.

^{۳۳} بنابراین ای برادران من، چون برای خوردن جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید. ^{۳۴} و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا به جهت مکافات جمع شوید. و چون ببایم، بقیه را به نظم خواهم آورد.

^۳ اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا. ^۴ هر مردی که سرپوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌نماید. ^۵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد، زیرا مانند این است که سر خود را تراشیده باشد. ^۶ زیرا اگر زن نمی‌پوشاند، موی را نیز ببرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن شرم آور است، باید بپوشاند. ^۷ زیرا که مرد را نباید سر خود بپوشاند، چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است. ^۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است. ^۹ و نیز مرد برای زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. ^{۱۰} از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به خاطر فرشتگان. ^{۱۱} لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند. ^{۱۲} زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز به وسیله زن، لیکن همه چیز از خدا.

^{۱۳} در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟ ^{۱۴} آیا خود طبیعت شما را نمی‌آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را ننگ می‌باشد؟ ^{۱۵} و اگر زن موی دراز دارد، او را فخر است، زیرا که موی به جهت پرده به او داده شد؟ ^{۱۶} و اگر کسی ستیزه‌گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.

شام خداوند

^{۱۷} لیکن چون این فرمان را به شما می‌کنم، شما را تحسین نمی‌کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می‌شوید. ^{۱۸} زیرا اولاً هنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید، می‌شنوم که در میان شما جدایی‌ها روی می‌دهد و قدری از آن را باور می‌کنم. ^{۱۹} از آن جهت که لازم است در میان شما تفرقه‌ها نیز باشد تا که مقبولان از شما آشکار گردند. ^{۲۰} پس

عطایای روحانی

۱۲

اما درباره عطایای روحانی، ای برادران، نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید.^۲ می‌دانید هنگامی که بت‌پرستان می‌بودید، به سوی بت‌های لال برده می‌شدید، به گونه‌ای که شما را می‌بردند.^۳ پس شما را خبر می‌دهم که هر که سخن گوید به واسطه روح خدا، عیسی را لعنت نمی‌کند و هیچ‌کس جز به روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.^۴ و نعمتها انواع است، ولی روح همان.^۵ و خدمتها انواع است، اما خداوند همان.^۶ و عملها انواع است، لیکن همان خدا همه را در همه عمل می‌کند.^۷ ولی هر کس را ظهور روح به جهت منفعت عطا می‌شود.^۸ زیرا یکی را به وساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم، به حسب همان روح.^۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح.^{۱۰} و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تشخیص ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها.^{۱۱} لیکن در تمامی اینها همان یک روح کننده است که هر کس را به شکل فردی مطابق اراده خود تقسیم می‌کند.

بدن واحد با اعضای بسیار

^{۱۲} زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای گوناگون دارد و تمامی اعضای بدن اگر چه بسیار است، یکتا می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد.^{۱۳} زیرا که تمامی ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم؛ خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد، و همه از یک روح نشانیده شدیم.^{۱۴} زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.^{۱۵} اگر پا گوید: «چونکه دست نیستم، از بدن نمی‌باشم»، آیا به این سبب از بدن نیست؟^{۱۶} و اگر گوش گوید: «چونکه چشم نیستم، از بدن نیستم»، آیا به این سبب از بدن نیست؟^{۱۷} اگر تمام

بدن چشم بودی، کجا می‌بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی، کجا می‌بود بوییدن؟^{۱۸} لیکن اکنون خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد مطابق اراده خود.^{۱۹} و اگر همه یک عضو بودی، بدن کجا می‌بود؟^{۲۰} اما اکنون اعضا بسیار است، لیکن بدن یک.^{۲۱} و چشم دست را نمی‌تواند گفت که «محتاج تو نیستم!» یا سر پایها را نیز که «احتیاج به شما ندارم!»^{۲۲} بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، لازمتر می‌باشند.^{۲۳} و آنها را که اعضای کم اهمیت بدن می‌پندارم، عزیزتر می‌داریم و اعضای زشت ما صورت والا دارد.^{۲۴} لیکن اعضای زیبای ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت به گونه‌ای که کم‌اهمیت را بیشتر حرمت داد،^{۲۵} تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند.^{۲۶} و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.^{۲۷} اما شما بدن مسیح هستید و به شکل فردی اعضای آن می‌باشید.^{۲۸} و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا: اَوَّل رسولان، دَوِّم انبیاء، سوم معلّمان، بعد قوَّات، پس نعمت‌های شفا دادن و کمکها و اداره کردنها و اقسام زبانها.^{۲۹} آیا همه رسول هستند، یا همه انبیاء، یا همه معلّمان، یا همه قوَّات؟^{۳۰} یا همه نعمت‌های شفا دارند، یا همه به زبانها صحبت می‌کنند، یا همه ترجمه می‌کنند؟^{۳۱} لیکن نعمت‌های بهتر را به غیرت بطلبید و راه والاتر نیز به شما نشان می‌دهم.

طریق محبت

۱۳

اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل زنگی پر صدا و سنج پُریهاوه شده‌ام.^۲ و اگر نبوت داشته باشم و تمامی رازها و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته

باشم، به حدّی که کوه‌ها را جا به جا کنم و محبّت نداشته باشم، هیچ هستم. ^۳ و اگر تمامی اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبّت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. ^۴ محبّت حلیم و مهربان است؛ محبّت حسد نمی‌برد؛ محبّت کبر و غرور ندارد؛ ^۵ رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و رنجیده خاطر نمی‌گردد؛ ^۶ از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛ ^۷ در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمّل می‌باشد.

^۸ محبّت هرگز از بین نمی‌رود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، قطع خواهد گردید. ^۹ زیرا اندک علمی داریم و اندکی نبوّت می‌نماییم، ^{۱۰} لیکن هنگامی که کامل آید، اندک نیست خواهد گردید. ^{۱۱} زمانی که کودک بودم، چون کودک حرف می‌زدم و چون کودک فکر می‌کردم و مانند کودک استدلال می‌کردم. اما چون مرد شدم، کارهای کودکانه را ترک کردم. ^{۱۲} زیرا که اکنون در آینه به طور محو می‌بینم، لیکن آن زمان روبرو؛ الان اندک معرفتی دارم، لیکن آن زمان خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم. ^{۱۳} و اکنون این سه چیز باقی هست، یعنی؛ ایمان و امید و محبّت. اما بزرگتر از اینها محبّت است.

عطایای نبوت و زبانها

۱۴ در پی محبّت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، مخصوصاً اینکه نبوّت کنید. ^۲ زیرا کسی که به زبانی سخن می‌گوید، نه به مردم بلکه به خدا می‌گوید، زیرا هیچ‌کس نمی‌فهمد لیکن در روح به اسرار صحبت می‌نماید. ^۳ اما آنکه نبوّت می‌کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلّی می‌گوید. ^۴ هر که

به زبانی می‌گوید، خود را بنا می‌کند، اما آنکه نبوت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند. ^۵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها صحبت کنید، لیکن بیشتر این که نبوت نمایند. زیرا کسی که نبوت کند، بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.

^۶ اما اینک ای برادران، اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه فایده می‌بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوّت یا به تعلیم گویم. ^۷ و همچنین چیزهای بی‌جان که صدا می‌دهد چون نی یا بربط اگر در صداها فرق نکنند، چگونه صدای نی یا بربط فهمیده می‌شود؟ ^۸ زیرا اگر گِرِنا نیز صدای نامعلوم دهد، چه کسی خود را آماده جنگ می‌سازد؟ ^۹ همچنین شما نیز اگر به زبان، سخن مفهوم نگویند، چگونه معلوم می‌شود آن چیزی که گفته شد؟ زیرا که به هوا سخن خواهید گفت. ^{۱۰} زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاده باشد، ولی یکی بی‌معنی نیست. ^{۱۱} پس هرگاه قوت زبان را نمی‌دانم، نزد گوینده بیگانه می‌باشم و آنکه سخن گوید، نزد من بیگانه می‌باشد. ^{۱۲} همچنین شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید، بطلبید این که برای بنای کلیسا افزوده شوید.

^{۱۳} بنابراین کسی که به زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید. ^{۱۴} زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می‌کند، لیکن عقل من بهره‌ای نمی‌برد. ^{۱۵} پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند. ^{۱۶} زیرا اگر در روح شکر می‌گذاری، چگونه آن کسی که زیانت را نمی‌فهمد، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی‌فهمد چه می‌گویی؟ ^{۱۷} زیرا تو البته خوب شکر می‌کنی، لیکن آن دیگری بنا نمی‌شود. ^{۱۸} خدا را شکر می‌کنم که زیادت‌ر از همه

خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید.^{۲۹} و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تشخیص دهند.^{۳۰} و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس آشکار شود، آن فرد اوّل ساکت شود.^{۳۱} زیرا که همه می‌توانند یک‌یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند.^{۳۲} ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند.^{۳۳} زیرا که او خدای بی‌نظمی نیست، بلکه خدای صلح و آرامش، چنانکه در همه کلیساهای مقدّسان.^{۳۴} و زنان شما در کلیساهای خاموش باشند، زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست، بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید.^{۳۵} اما اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود پرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن زشت است.^{۳۶} آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟^{۳۷} اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می‌نویسم، فرامین خداوند است.^{۳۸} اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.^{۳۹} پس ای برادران، نبوت را به غیرت بطلبید و از صحبت نمودن به زبانها منع مکنید.^{۴۰} لیکن همه چیز به شایستگی و با نظم و ترتیب باشد.

زنده شدن مسیح

الآن ای برادران، شما را از انجیلی که به شما مژده دادم، اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم استوار می‌باشید^۲ و به وسیله آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما مژده دادم، محکم نگاه دارید و گرنه بی‌جهت ایمان آوردید.^۳ زیرا که اوّل به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح مطابق کتب در راه گناهان ما مرد^۴ و اینکه دفن شد و در روز سوم مطابق کتب برخاست؛^۵ و اینکه به کیفا آشکار شد و بعد از آن به آن دوازده،^۶ و

شما به زبانها حرف می‌زنم.^{۱۹} لیکن در کلیسا بیشتر می‌پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم، از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.^{۲۰} ای برادران، در فهم کودک مباحثید بلکه در بدخوبی کودک باشید و در فهم بالغ.^{۲۱} در تورات نوشته شده است که «خداوند می‌گوید: به زبانهای بیگانه و لبهای غیر

با این قوم سخن خواهم گفت

و با این همه مرا نخواهند شنید.»*

^{۲۲} پس زبانها نشانی است نه برای ایمانداران، بلکه برای بی‌ایمانان؛ اما نبوت برای بی‌ایمان نیست، بلکه برای ایمانداران است.^{۲۳} پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و اشخاص ناآگاه یا بی‌ایمان داخل شوند، آیا نمی‌گویند که دیوانه‌اید؟^{۲۴} ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بی‌ایمانان یا ناآگاهان داخل شود، از جانب همه محکوم می‌شود و مورد قضاوت همه قرار می‌گیرد^{۲۵} و خفایای قلب او ظاهر می‌شود و همچنین به روی در افتاده، خدا را عبادت خواهد کرد و اعلام خواهد کرد که «به راستی هم که خدا در میان شما است.»

نظم و ترتیب در عبادت

^{۲۶} پس ای برادران، مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هر یکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه‌ای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه به جهت بنا بشود.^{۲۷} اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند.^{۲۸} اما اگر مترجمی نباشد، در کلیسا

شدند.^{۱۹} اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از تمامی مردم بدبخت‌تریم.

^{۲۰} اما مسیح به راستی از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است.^{۲۱} زیرا چنانکه به انسان مرگ آمد، به انسان نیز زنده شدن مردگان شد.

^{۲۲} و چنانکه در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.^{۲۳} لیکن هر کس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می‌باشند.^{۲۴} و بعد از آن انتها است، وقتی که پادشاهی را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید.^{۲۵} زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پایهای خود ننهد، می‌باید او سلطنت بنماید.^{۲۶} دشمن آخر که نابود می‌شود، مرگ است.^{۲۷} زیرا «همه چیز را زیر پایهای وی انداخته است».* اما چون می‌گوید که «همه چیز را زیر انداخته است»، معلوم است که او که همه را زیر او انداخت، در این سخن شامل نمی‌شود.^{۲۸} اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد.

^{۲۹} و گرنه آنانی که برای مردگان تعمید می‌یابند، چه کنند؟ هرگاه مردگان به هیچوجه بر نمی‌خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می‌گیرند؟^{۳۰} و ما نیز چرا هر لحظه خود را در خطر می‌اندازیم؟^{۳۱} به آن فخری درباره شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هر روزه مرا مرگی است.^{۳۲} چون به طور انسان در افسس با وحوش جنگ کردم، مرا چه فایده

پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار آشکار شد که بسیاری از ایشان تا امروز باقی هستند، اما بعضی خوابیده‌اند.^۷ از آن پس به یعقوب آشکار شد و بعد به تمامی رسولان.^۸ و آخر همه بر من مثل کودک سقط شده آشکار گردید.^۹ زیرا من کوچکترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم.^{۱۰} لیکن به فیض خدا آنچه هستم، هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، اما نه من، بلکه فیض خدا که با من بود.^{۱۱} پس خواه من و خواه ایشان به این طریق وعظ می‌کنیم و به اینطور ایمان آوردید.

زنده شدن مردگان

^{۱۲} لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می‌گویند که زنده شدن مردگان نیست؟^{۱۳} اما اگر مردگان را زنده شدن نیست، مسیح نیز برنخاسته است.^{۱۴} و اگر مسیح برنخاست، باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما.^{۱۵} و شهود دروغین نیز برای خدا شدیم، زیرا درباره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید، اگر این مطلب حقیقت داشته باشد که مردگان بر نمی‌خیزند.^{۱۶} زیرا هرگاه مردگان بر نمی‌خیزند، مسیح نیز برنخاسته است.^{۱۷} اما هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تا کنون در گناهان خود هستید،^{۱۸} بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده‌اند، هلاک

هست، بدون شک روحانی نیز هست.^{۴۵} و همچنین نیز نوشته شده است که انسان اَوّل یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش شد.^{۴۶} لیکن روحانی اَوّل نبود، بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.^{۴۷} انسان اَوّل از زمین است، خاکی؛ انسان دوّم خداوند است، از آسمان.^{۴۸} چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است، آسمانی‌ها همچنان می‌باشند.^{۴۹} و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.^{۵۰} لیکن ای برادران، این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث پادشاهی خدا شود و فاسد وارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود.^{۵۱} به شما رازی می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدّل خواهیم شد.^{۵۲} در لحظه‌ای، در یک چشم به هم زدن، به محض نواختن شیپور آخر، زیرا شیپور به صدا در خواهد آمد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد.^{۵۳} زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.^{۵۴} اما چون این فاسد، بی‌فسادی را پوشید و این فانی، به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که نوشته شده است به انجام خواهد رسید که «مرگ در پیروزی بلعیده شده است.»*

^{۵۵} «ای مرگ، پیروزی تو کجا است

و ای مرگ، نیش تو کجا؟»*

^{۵۶} نیش مرگ گناه است و قوت گناه، شریعت.

^{۵۷} لیکن شکر خدا را که ما را توسط خداوند ما عیسی مسیح پیروزی می‌دهد.

است؟ اگر مردگان بر نمی‌خیزند، بخوریم و بیاشامیم، چون فردا می‌میریم.^{۳۳} فریب مخورید؛ معاشرت بد، اخلاق خوب را فاسد می‌سازد.^{۳۴} برای عدالت بیدار شده، گناه مکنید؛ زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند. برای شرمنده کردن شما می‌گویم.

بدن فساد ناپذیر

^{۳۵} اما اگر کسی گوید: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟»^{۳۶} ای احمق، آنچه تو می‌کاری زنده نمی‌گردد، جز آنکه بمیرد.^{۳۷} و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد، می‌کاری، بلکه دانه‌ای مخصوص به خود، خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر.^{۳۸} لیکن خدا مطابق اراده خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را.^{۳۹} هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت چارپایان، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.^{۴۰} و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکن مقام آسمانی‌ها، دیگر و مقام زمینی‌ها، دیگر است،^{۴۱} و مقام آفتاب، دیگر و مقام ماه، دیگر و مقام ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در مقام فرق دارد.

^{۴۲} همچنین است زنده شدن مردگان. در فساد

کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛^{۴۳} در ذلّت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی‌خیزد؛^{۴۴} جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی

۱۱ بنابراین هیچ کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی بدرقه کنید تا نزد من آید، زیرا که او را با برادران انتظار می‌کشم. ۱۲ اما درباره آپلُس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن به هیچوجه راضی نشد که اکنون بیاید، ولی چون فرصت یابد، خواهد آمد.

۱۳ بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زورآور شوید. ۱۴ تمامی کارهای شما با محبت باشد. ۱۵ و ای برادران به شما التماس دارم- می‌دانید که خانواده إستفاناس نوبر اخائی هستند و خود را به خدمت مقدسین سپرده‌اند- ۱۶ چنین اشخاص را اطاعت کنید و هر کس را که در کار و زحمت شریک باشد. ۱۷ و از آمدن إستفاناس و فُرتونائُس و آخائیکوس مرا شادی رخ نمود، زیرا که آنچه از جانب شما ناتمام بود، ایشان تمام کردند. ۱۸ چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.

سلام ها

۱۹ کلیساهای آسیا به شما سلام می‌رسانند و اکیلا و پریسکیلا با کلیسای که در خانه ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند. ۲۰ همه برادران شما را سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدس سلام رسانید. ۲۱ من پولس از دست خود سلام می‌رسانم. ۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، لعنت باد. خداوند ما، بیا! * ۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد. ۲۴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

۵۸ بنابراین ای برادران حبیب من، پایدار و استوار شده، پیوسته در کار خداوند بیفزایید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

کمک مالی برای مقدسین

۱۶ اما درباره جمع کردن کمک برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیه گفتم، شما نیز همچین کنید. ۲ در روز اوّل هفته، هر یکی از شما به حسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود نگاه داشته، بگذارد تا در زمان آمدن من زحمت جمع کردن نباشد. ۳ و چون برسم، آنانی را که انتخاب کنید، با نامه‌ها خواهم فرستاد تا هدایای شما را به اورشلیم ببرند. ۴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.

برنامه‌ها برای سفر

۵ و چون از مقدونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مقدونیه عبور می‌کنم، ۶ و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز به سر برم تا هر جایی که بروم، شما مرا بدرقه کنید. ۷ زیرا که الان قصد ندارم در بین راه شما را ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر خداوند اجازه دهد. ۸ لیکن من تا پنطیکاست در آفَسُس خواهم ماند، ۹ زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و مخالفان بسیارند. ۱۰ لیکن اگر تیموتائوس آید، آگاه باشید که نزد شما واهمه‌ای نداشته باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است، چنانکه من نیز هستم.

* ۲۲.۱۶ در متن اصلی یونانی: «مارانا، ته»، که عبارتی است آرامی و به شکلی دقیق یونانی برگردانده شده است.

دوم قُرنتیان

نکاتی چند درباره نامه دوم به قُرنتیان

از مفاد این نامه معلوم است که معلّمان و واعظانی دروغین به کلیسای قُرنتُس رسوخ کرده بودند و در ذهن مردم در رابطه با صداقت پولس و اقتدار رسالت او سؤال ایجاد کرده، اتهاماتی به او وارد می نمودند. پولس در این رساله از خود و از رسالت خود دفاع می کند.

این رساله از جنبه شخصی بیشتری برخوردار است و در آن درد دل پولس را به روشنی می بینیم. این نامه بیش از هر چیز شخصیت صادق و قلب پر محبت او را در مقابل چشم می گذارد.

تقسیم بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۱۱)

پولس و کلیسای قُرنتُس (۱۲:۱ تا ۱۶:۷)

هدیه برای مسیحیان یهودیه (فصل های ۸ و ۹)

دفاع پولس از اقتدارش به عنوان رسول (۱:۱۰ تا ۱۰:۱۳)

بخش پایانی (۱۱:۱۳-۱۳)

می شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می بینیم.^۷ و امید ما برای شما استوار می شود، زیرا می دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود.

^۸ زیرا ای برادران، نمی خواهیم شما بی خبر باشید از فشارهایی که در آسیا به سر ما آمد که بی نهایت و فوق از توان بار کشیدیم، به حدی که از جان هم مأیوس شدیم.^۹ لیکن در خود حکم مرگ داشتیم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند،^{۱۰} که ما را از چنین مرگ رهانید و می رھاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رھانید.^{۱۱} و شما نیز به دعا در حق ما یاری می کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم به خاطر ما از بسیاری به جا آورده شود.

پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتائوس برادر، به کلیسای خدا که در قُرنتُس می باشد با همه مقدّسینی که در تمام آخائیه هستند:^۲ فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.

^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای تمامی تسلی ها است،^۴ که ما را در هر تنگی ما تسلی می دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد، تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم.^۵ زیرا به اندازه ای که رنجهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قسم تسلی ما نیز به وسیله مسیح می افزاید.^۶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم، این هم به خاطر تسلی و نجات شما است که میسر

پولس برنامه خود را تغییر می‌دهد

^{۱۲} زیرا که فخر ما این است، یعنی شهادت وجدان ما که به قدوسیت و صداقت خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم، علاوه بر این نسبت به شما. ^{۱۳} زیرا چیزی به شما نمی‌نویسیم مگر آنچه می‌خوانید و به آن اعتراف می‌کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد. ^{۱۴} چنانکه تا حدی اعتراف کردید که محل فخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می‌باشید در روز عیسی خداوند.

^{۱۵} و به این اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید ^{۱۶} و از راه شما به مقدونیه بروم و باز از مقدونیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه بدرقه کنید. ^{۱۷} پس چون این را خواستم، آیا دو دلی کردم یا قصد من قصد بشری باشد تا آنکه به نزد من 'بلی' و 'نه' باشد. ^{۱۸} لیکن خدا امین است که سخن ما با شما 'بلی' و 'نه' نیست. ^{۱۹} زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سیلوانس* و تیموتاوس در میان شما به وی موعظه کردیم، 'بلی' و 'نه' نشد، بلکه در او 'بلی' شده است. ^{۲۰} زیرا چندان که وعده‌های خدا است، همه در او 'بلی' و از این جهت در او 'آمین' است تا خدا از ما تمجید یابد. ^{۲۱} اما او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است، خداست. ^{۲۲} که او نیز ما را مَهر نموده و بیعانه روح را در دل‌های ما عطا کرده است.

^{۲۳} لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می‌خوانم که برای شفقت بر شما تا به حال به فُرْنُس نیامدم، ^{۲۴} نه آنکه بر ایمان شما قضاوت کرده باشیم، بلکه شادی شما را مددکار هستیم، زیرا که به ایمان استوار هستید.

۲ اما در دل خود قصد داشتم که دیگر با اندوه به نزد شما نیایم، ^۲ زیرا اگر من شما را اندوهگین سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من غمگین گشت؟ ^۳ و همین را نوشتم که مبادا وقتی که بیایم، غمگین شوم از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد می‌دارم که شادی من، شادی همه شما است. ^۴ زیرا که از غم و دل‌تنگی سخت و با اشک‌های بسیار به شما نوشتم، نه تا غمگین شوید، بلکه تا بفهمید چه محبت بی‌نهایتی با شما دارم.

گناهکار را ببخشید

^۵ و اگر کسی باعث غم شد، مرا غمگین نساخت، بلکه تا حدی همه شما را تا بار زیاده ننهاده باشم. ^۶ کافی است آن کس را این تنبیهی که از بسیاری از شما به او رسیده است. ^۷ پس برعکس، شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد. ^۸ بنابراین، به شما التماس می‌کنم که با او محبت خود را استوار نمایید. ^۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه چیز مطیع می‌باشید. ^{۱۰} اما هر که را چیزی عفو نمایید، من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام ^{۱۱} تا شیطان بر ما برتری نیابد. زیرا که از توطئه‌های او بی‌خبر نیستیم.

پیروزی در مسیح

^{۱۲} اما چون به تروآس به جهت مژده مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند باز شد، ^{۱۳} در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را

داده شده بود نیز به این نسبت جلال نداشت به خاطر این جلال ماندنی.^{۱۱} زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، بدون شک این باقی از طریق برتر در جلال خواهد بود.^{۱۲} پس چون چنین امید داریم، با کمال دلبری سخن می‌گوییم.^{۱۳} و نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنی‌اسرائیل، تمام شدن این فانی را نبینند،^{۱۴} بلکه ذهن ایشان سخت شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی هست و برداشته نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد.^{۱۵} بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقرار می‌ماند.^{۱۶} لیکن هرگاه به سوی خداوند بازگشت کنند، نقاب برداشته می‌شود.^{۱۷} اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.^{۱۸} لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

نور انجیل

بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته‌خاطر نمی‌شویم.^۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به حیل رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را تحریف نمی‌کنیم، بلکه به اظهار حقیقت خود را به وجدان هر کس در حضور خدا مقبول می‌سازیم.^۳ لیکن اگر مژده ما مخفی است، بر هالکان مخفی است^۴ که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی مژده جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.^۵ زیرا به خود موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خود که غلام شما هستیم به خاطر عیسی.^۶ زیرا

نیافتیم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مقدونیه آمدم.^{۱۴} لیکن شکر خدا را که ما را در مسیح، دائم در موکب پیروزی خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هر جا به وسیله ما آشکار می‌کند.^{۱۵} زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم؛ هم در ناجیان و هم در هالکان.^{۱۶} اما اینها را عطر مرگ الی مرگ و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟^{۱۷} زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را به ارزانی به حراج گذاشته باشیم، بلکه از ساده‌دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.^۳ آیا باز به توصیه به خود شروع می‌کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به توصیه‌نامه‌ها به شما یا از شما داشته باشیم؟^۲ شما رساله ما هستید، نوشته شده در دلهای ما، معروف و خوانده شده تمامی آدمیان.^۳ چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح می‌باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب، بلکه به روح خدای زنده، نه بر لوحهای سنگ، بلکه بر لوحهای گوشتی دل.^۴ اما به وسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.^۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.^۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را، زیرا که حرف می‌کشد، لیکن روح زنده می‌کند.

^۷ اما اگر خدمت مرگ که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده، با جلال می‌بود به حدی که بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند چهره موسی را نگاه کنند به خاطر جلال چهره او که فانی بود،^۸ چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟^۹ زیرا هرگاه خدمت محکومیت با جلال باشد، چند مرتبه زیادت‌تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.^{۱۰} زیرا که آنچه جلال

خانه آسمانی ما

۵ زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها. ^۲ زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است ببوشیم، ^۳ اگر به راستی پوشیده و نه عریان یافت شویم. ^۴ از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی‌خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را ببوشیم تا فانی در حیات غرق شود. ^۵ اما او که ما را برای این آماده ساخت، خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد.

^۶ پس دائم خاطرجمع هستیم و می‌دانیم که مادی که در بدن ساکن هستیم، از خداوند غریب می‌باشیم. ^۷ زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار. ^۸ پس خاطرجمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غریب کنیم و در نزد خداوند ساکن شویم. ^۹ بنابراین مشتاق هستیم بر اینکه خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه غریب، پسندیده او باشیم. ^{۱۰} زیرا لازم است که همه ما پیش تخت مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بپاید، مطابق آنچه کرده باشد، چه خوب چه بد.

خدمت آشتی

^{۱۱} پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. اما آنچه هستیم، بر خدا آشکار است و امیدوارم به وجدانهای شما هم آشکار باشیم. ^{۱۲} زیرا بار دیگر برای خود به شما توصیه نمی‌کنیم،

خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.

^۷ لیکن این گنج را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد، نه از جانب ما. ^۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مأیوس نه، ^۹ اذذاب دیده، لیکن نه ترک شده؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نه. ^{۱۰} پیوسته مرگ عیسی خداوند را در بدن خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما آشکار شود. ^{۱۱} زیرا ما که زنده‌ایم، دائم به خاطر عیسی به مرگ سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در بدن فانی ما پدید آید. ^{۱۲} پس مرگ در ما کار می‌کند، ولی حیات در شما.

^{۱۳} اما چون همان روح ایمان را داریم، مطابق آنچه نوشته شده است «ایمان آوردن پس سخن گفتم»*، ما نیز چون ایمان داریم، از این رو سخن می‌گوییم. ^{۱۴} چون می‌دانیم او که عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت. ^{۱۵} زیرا که همه چیز برای شما است تا آن فیضی که به وسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تمجید خدا بیفزاید. ^{۱۶} از این جهت خسته‌خاطر نمی‌شویم، بلکه هرچند انسانیت ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز به روز تازه می‌گردد. ^{۱۷} زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند. ^{۱۸} در حالی که ما نگاه نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی. زیرا که آنچه دیدنی است، گذرا است و نادیدنی جاودانی.

۳ در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که مبدا خدمت ما ملامت کرده شود،^۴ بلکه در هر امری خود را ثابت می‌کنیم که خادمان خدا هستیم: در صبر بسیار، در زحمات، در نیازها، در تنگیها،^۵ در تازیانه‌ها، در زندانها، در آشوبها، در محنتها، در بی‌خوابیها، در گرسنگی‌ها،^۶ با پائی، با معرفت، با حلم، با مهربانی، با روح القدس، با محبت بی‌ریا،^۷ با کلام حق، با قوت خدا، با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ،^۸ در عزت و ذلت و بدنامی و نیکنامی. چون گمراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛^۹ چون گمنام و اینک شناخته شده؛ چون در حالت مرگ و اینک زنده هستیم؛ چون مجازات شده، اما مقتول نه،^{۱۰} چون غمگین، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولت‌مند می‌سازیم؛ چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز.

۱۱ ای قُرَنتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.^{۱۲} در ما تنگ نیستید، لیکن در درون خود تنگ هستید.^{۱۳} پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن می‌گوییم، شما نیز گشاده شوید.^{۱۴} زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟^{۱۵} و مسیح را با بلعالم چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟^{۱۶} و معبد خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای زنده می‌باشید، چنانکه خدا گفت که

«در ایشان ساکن خواهم بود

و در ایشان راه خواهم رفت

و خدای ایشان خواهم بود

و ایشان قوم من خواهند بود.»*

۱۷ پس خداوند می‌گوید:

«از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید

بلکه سبب افتخار درباره خود به شما می‌دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه، در دل فخر می‌کنند.^{۱۳} زیرا اگر عقل از دست داده‌ایم، برای خداست و اگر هشیاریم برای شما است.^{۱۴} زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مرد، پس همه مردند.^{۱۵} و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خود زندگی نکنند، بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.

۱۶ بنابراین، ما بعد از این هیچ‌کس را به حسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم به حسب جسم شناخته بودیم، الآن دیگر او را نمی‌شناسیم.^{۱۷} پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است.^{۱۸} و همه چیز از خدا که ما را توسط عیسی مسیح با خود آشتی داده و خدمت آشتی را به ما سپرده است.^{۱۹} یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی می‌داد و خطایای ایشان را به ایشان حساب نکرد و کلام آشتی را به ما سپرد.^{۲۰} پس برای مسیح سفیر هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس به خاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید.^{۲۱} زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

۲ پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نماییم که فیض خدا را بی‌فایده نیافته باشید.

۲ زیرا می‌گوید:

«در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم

و در روز نجات تو را یاری کردم.»*

اینک اکنون زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.

و چیز ناپاک را لمس مکنید

تا من شما را مقبول بدارم.*

^{۱۸} «و شما را پدر خواهم بود

و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛

خداوند قادر مطلق می‌گوید.*

V پس ای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم، خود را از هر نجاست جسم و روح تمیز بسازیم و قدوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم.

شادی پولس

^۲ ما را در دل‌های خود جا دهید. بر هیچ کس ظلم

نکردیم و هیچ کس را فاسد نساختیم و هیچ کس را زیان نرساندیم. ^۳ این را از روی انتقاد نمی‌گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ما هستید تا در مرگ و حیات با هم باشیم. ^۴ ما بر شما اعتماد تام و درباره شما فخر کامل است. از تسلی سیر گشته‌ام و در هر زحمتی که بر ما می‌آید، شادی زیاد می‌کنم.

^۵ زیرا چون به مقدونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاع‌ها و در باطن، ترس‌ها بود. ^۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید. ^۷ و نه از آمدن او تنها، بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را آگاه ساخت از شوق شما و اندوه عمیق‌تان و غیبتی که درباره من داشتید، به گونه‌ای که بیشتر شادمان گردیدم. ^۸ زیرا که هرچند شما را به آن نامه غمگین ساختم، پشیمان نیستم، اگر چه پشیمان هم بودم، زیرا یافتن که آن نامه شما را اگر هم به کوتاه زمانی غمگین ساخت. ^۹ اکنون شادمانم، نه از آنکه غم خوردید، بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا

به هیچ وجه زبانی از ما به شما نرسد. ^{۱۰} زیرا غمی که برای خداست سرچشمه توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی سرچشمه مرگ است. ^{۱۱} زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونه شور و شوق، بلکه اشتیاق، بلکه خشم، بلکه ترس، بلکه اشتیاق، بلکه غیرت، بلکه انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر آزاد هستید.

^{۱۲} باری هرگاه به شما نوشتم، به جهت آن خطاکار و یا آنکه خطا بر او واقع شد، نبود، بلکه تا غیرت ما درباره شما، به شما در حضور خدا آشکار شود. ^{۱۳} و از این جهت تسلی یافتیم، لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تیطس بی‌نهایت زیاده گردید، چونکه روح او از همگی شما آرامی یافته بود. ^{۱۴} زیرا اگر درباره شما به او فخر کردم، خجل نشدم، بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین فخر ما به تیطس راست شد. ^{۱۵} و خاطر او به سوی شما زیاده مایل گردید، چونکه اطاعت همه شما را به یاد می‌آورد که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید. ^{۱۶} شادمانم که در هر چیز بر شما اعتماد دارم.

تشویق به گشاده دستی

A لیکن ای برادران، شما را آگاه می‌سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مقدونیه عطا شده است. ^۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان آشکار گردید و از فزونی فقر ایشان، دولت گشاده‌دستی ایشان افزوده شد. ^۳ زیرا که شاهد هستم که به حسب طاقت، بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام، ^۴ التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند. ^۵ و نه

تعریف او در انجیل در تمامی کلیساها است.^{۱۹} و نه همین فقط، بلکه کلیساها نیز او را انتخاب کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می‌کنیم، همسفر ما بشود.^{۲۰} چونکه مراقب هستیم که مبدا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم.^{۲۱} زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در پیش مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم.^{۲۲} و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که به دفعات در امور بسیار او را با غیرت یافتیم و اکنون به خاطر اعتماد تام که بر شما می‌دارد، بیشتر غیور است.^{۲۳} درباره تیطس باید بگویم که او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و درباره برادرانمان نیز باید بگویم که ایشان رسولان کلیساها و جلال مسیح می‌باشند.^{۲۴} پس دلیل محبت خود و فخر ما را درباره شما در حضور کلیساها به ایشان آشکار نمایید.

هدایا برای مسیحیان اورشلیم

۹ زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، نیازی نیست که به شما بنویسم.^۲ چونکه دلگرمی شما را می‌دانم که درباره آن به خاطر شما به اهل مقدونیه فخر می‌کنم که از سال گذشته اهل آخائیه حاضر شده‌اند و غیرت شما بسیاری از ایشان را به عمل برانگیخته است.^۳ اما برادران را فرستادم که مبدا فخر ما درباره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته‌ام، آمادگی لازم را داشته باشید.^۴ مبدا اگر اهل مقدونیه با من آیند و شما را حاضر نیابند، نمی‌گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم،

چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خود را به خداوند و به ما مطابق اراده خدا دادند.

^۶ و از این سبب از تیطس خواهش نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند.^۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال غیرت و محبتی که با ما می‌دارید، در این نعمت نیز بیفزایید.^۸ این را به راه امر نمی‌گویم، بلکه به خاطر غیرت دیگران و تا صداقت محبت شما را بیازمایم.^۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می‌دانید که هرچند دولتمند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید.^{۱۰} و در این، نظر می‌دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط، بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید.^{۱۱} اما اکنون عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز برحسب آنچه دارید، بشود.^{۱۲} زیرا هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می‌افتد، مطابق آنچه کسی دارد، نه مطابق آنچه ندارد.^{۱۳} و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات تا در حال، فزونی شما برای کمی ایشان به کار آید؛^{۱۴} و تا فزونی ایشان به جهت کمی شما باشد و مساوات بشود.^{۱۵} چنانکه نوشته شده است: «آنکه بسیار جمع کرد، فزونی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.»*

^{۱۶} اما شکر خدا را که این غیرت را برای شما در دل تیطس نهاد.^{۱۷} زیرا او خواهش ما را قبول نمود، بلکه بیشتر با غیرت بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد.^{۱۸} و با وی آن برادری را فرستادیم که

خجل شویم.^۵ پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت وعده شما را مهیا سازند تا حاضر باشد؛ از راه برکت نه از راه طمع. اما خلاصه این است، هر که با بخیلی کارد، با بخیلی هم درو کند و هر که با برکت کارد، با برکت نیز درو کند. اما هر کس به گونه‌ای که در دل خود قصد نموده است بکند، نه به اکراه و اجبار، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد.^۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.^۹ چنانکه نوشته شده است که

«با سخاوتمندی به فقرا داد

و عدالتش تا به ابد باقی می‌ماند.»*

اما او که برای بزرگ بدر و برای خورنده نان را آماده می‌کند، بدر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را زیاده خواهد کرد.^{۱۱} تا آنکه در هر چیز دولتمند شده، کمال گشاده‌دستی را نشان دهد که آن سرچشمه شکر خدا به وسیله ما می‌باشد.^{۱۲} زیرا که به جا آوردن این خدمت، نه فقط نیازهای مقدسین را رفع می‌کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می‌افزاید.^{۱۳} و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می‌کنند به خاطر اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و گشاده‌دستی بخشش شما برای ایشان و همگان.^{۱۴} و ایشان به خاطر افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می‌باشند.^{۱۵} خدا را برای عطای وصف ناپذیر او شکر باد.

دفاع پولس از خدمات خویش

اما من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که

غایب هستم، با شما جسارت می‌کنم، از شما به جلم و شفقت مسیح خواهش دارم^۲ و التماس می‌کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم به آن اعتمادی که گمان می‌برم که جرأت خواهم کرد با آنانی که می‌پندارند که ما به طریق جسم رفتار می‌کنیم.^۳ زیرا هرچند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی‌نماییم.^۴ زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست، بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها،^۵ که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم.^۶ و حاضر هستیم که از هر ناطاعتی انتقام جوییم، وقتی که اطاعت شما کامل شود.

آیا به صورت ظاهری نگاه می‌کنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، ما نیز همچنان از آن مسیح هستیم.^۸ زیرا هرچند زیاده هم فخر بکنم درباره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا، نه برای خرابی شما، به ما داده است، خجل نخواهم شد،^۹ که مبدا معلوم شود که شما را به نامه‌ها می‌ترسانم.^{۱۰} زیرا می‌گویند: «نامه‌های او سنگین و قوی است، لیکن حضور جسمی او ناتوان و سخنش حقیر.»^{۱۱} چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به نامه‌ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در عمل در حضور خواهیم بود.

^{۱۲} زیرا جرأت نداریم که خود را از کسانی که خود را تعریف می‌کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقایسه کنیم، بلکه ایشان چون خود را با خود می‌پیمایند و خود را به خود قیاس می‌نمایند، دانا نیستند.^{۱۳} اما ما زیاده از اندازه فخر نمی‌کنیم، بلکه مطابق اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه‌ای است که به

شما نیز می‌رسد.^{۱۴} زیرا از حد خود تجاوز نمی‌کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده‌ایم.^{۱۵} و از اندازه خود نگذشته در محنت‌های دیگران فخر نمی‌نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما مطابق قانون خود بسیار افزوده خواهیم شد.^{۱۶} تا اینکه در مکانه‌ای دورتر از شما هم مژده دهیم و در امور مهیا شده به قانون دیگران فخر نکنیم.^{۱۷} اما هر که فخر نماید، به خداوند فخر بنماید.^{۱۸} زیرا نه آنکه خود را تعریف کند مقبول افتد، بلکه آن را که خداوند تعریف نماید.

پولس و رسولان دروغین

۱۱ کاش که مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم می‌باشید.^۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای پاک به مسیح سپارم.^۳ لیکن می‌ترسم که چنانکه مار به حیل خود حوّا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسد گردد.^۴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می‌کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما به او موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را غیر از آنچه قبول کرده بودید می‌پذیرفتید، نیکو می‌کردید که متحمل می‌شدید.

^۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.^۶ اما هرچند در کلام نیز عا می‌باشم، لیکن در معرفت نه. بلکه در هر امری نزد همه کس به شما آشکار گردیدیم.^۷ آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت مژده داد؟^۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، مزد گرفتیم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ کس بار

نهادم.^۹ زیرا برادرانی که از مقدونیه آمدند، رفع نیاز مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت.^{۱۰} به راستی مسیح که در من است قسم که این فخر در نواحی آخائیه از من گرفته نخواهد شد.^{۱۱} از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی‌دارم؟ خدا می‌داند!^{۱۲} لیکن آنچه می‌کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را باز دارم تا در آنچه فخر می‌کنند، مثل ما نیز یافت شوند.^{۱۳} زیرا که چنین اشخاص رسولان دروغین و عمله حیل‌گر هستند که خود را به رسولان مسیح مشابه می‌سازند.^{۱۴} و عجب نیست، چونکه خود شیطان هم خود را به فرشته نور مشابه می‌سازد.^{۱۵} پس امر بزرگ نیست که خادمان وی خود را به خادمان عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان مطابق اعمالشان خواهد بود.

^{۱۶} باز می‌گویم، کسی مرا بی‌فهم نداند و گرنه مرا چون بی‌فهمی ببذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.^{۱۷} آنچه می‌گویم از جانب خداوند نمی‌گویم، بلکه از راه بی‌فهمی در این اعتمادی که فخر ما است.^{۱۸} چونکه بسیاری از طریق جسمانی فخر می‌کنند، من هم فخر می‌نمایم.^{۱۹} زیرا چونکه خود فهمیم هستید، بی‌فهمان را به خوشی متحمل می‌باشید.^{۲۰} زیرا متحمل می‌شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار سیلی زند.^{۲۱} از روی شرمندگی می‌گویم که گویا ما ناتوان بوده‌ایم.

^{۲۲} آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از نسل ابراهیم هستند؟ من نیز می‌باشم!^{۲۳} آیا خادمان مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می‌زنم، من بیشتر هستم! در محنتها افزونتر، در تازیانهاه زیادتر، در زندانها بیشتر، در مرگها به دفعات.^{۲۴} از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم

فخر بکنم، بی‌فهم نمی‌باشم چونکه راست می‌گویم. لیکن پرهیز می‌کنم مبادا کسی در حق من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.

^۷ و تا آنکه از فزونی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا ضربات زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم. ^۸ و درباره آن از خداوند سه بار خواهش نمودم تا از من برود. ^۹ اما خداوند مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می‌گردد.» پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. ^{۱۰} بنابراین، از ضعفها و رسوایی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگیها به خاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.

^{۱۱} بی‌فهم شده‌ام. شما مرا مجبور ساختید. زیرا می‌بایست شما مرا تعریف کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم، هرچند هیچ هستم. ^{۱۲} به درستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از نشانه‌ها و معجزات و قوای پدید گشت. ^{۱۳} زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساهای کم آوردید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم.

این بی‌انصافی را از من ببخشید!

^{۱۴} اینک مرتبه سوم حاضر هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد، از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی‌باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان. ^{۱۵} اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می‌کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟ ^{۱۶} اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حیل‌گر بودم، شما را به حیل به چنگ آوردم. ^{۱۷} آیا به یکی از آثانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟ ^{۱۸} به تیپس التماس

شلاق خوردم. ^{۲۰} سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه دفعه شکسته‌کشتی شدم؛ یک شبانه روز در دریا به سر بردم؛ ^{۲۱} در سفرها بارها؛ در خطرهای رودخانه‌ها، در خطرهای دزدان؛ در خطرهای از قوم خود و در خطرهای از سوی اجنبیان؛ در خطرهای در شهر؛ در خطرهای در بیابان؛ در خطرهای در دریا؛ در خطرهای در میان برادران دروغین؛ ^{۲۷} در محنت و مشقت، در بی‌خوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها؛ در سرما و عریانی. ^{۲۸} بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساهای. ^{۲۹} کیست ناتوان که من ناتوان نمی‌شوم؟ چه کسی لغزش می‌خورد که من نمی‌سوزم؟ ^{۳۰} اگر فخر می‌باید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، فخر می‌کنم. ^{۳۱} خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می‌داند که دروغ نمی‌گویم. ^{۳۲} در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می‌نمود. ^{۳۳} و مرا از دریچه‌ای در زنبیلی از حصار قلعه پایین کردند و از دستهای وی گریختم.

خارج جسم پولس

۱۲ می‌باید که فخر کنم، هرچند شایسته من نیست. لیکن به رویاها و مکاشفات خداوند می‌آیم. ^۲ شخصی را در مسیح می‌شناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی‌دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی‌دانم! خدا می‌داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم رفته بود. ^۳ و چنین شخص را می‌شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی‌دانم، خدا می‌داند، ^۴ که به بهشت رفته بود و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها صحبت کند. ^۵ از چنین شخص فخر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش فخر نمی‌کنم. ^۶ زیرا اگر بخوام

نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار ننمودیم؟^{۱۹} آیا بعد از این مدت، گمان می‌کنید که نزد شما از خود دفاع می‌کنم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم. لیکن همه چیز ای عزیزان، برای بنای شما است.^{۲۰} زیرا می‌ترسم که چون آیم، شما را نه چنانکه می‌خواهم ببابم و شما مرا بیابید، چنانکه نمی‌خواهید که مبدا نزاع و حسد و خشمها و تعصب و بهتان و غیبت و غرور و بی‌نظمی باشد.^{۲۱} و چون باز آیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و بی‌عفتی که کرده بودند، توبه ننمودند.

آخرین اخطارها

این مرتبه سوم است که نزد شما می‌آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد.^۲ پیش گفتم و پیش می‌گویم که گویا دفعه دوم حاضر بوده‌ام، هرچند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه دیگران را که اگر باز آیم، بر کسی آسان نخواهم گرفت.^۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می‌گوید، می‌جوید که او نزد شما ناتوان نیست، بلکه در شما تواناست.^۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زندگی

۱۳

می‌کند. چونکه ما نیز در وی ناتوان هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شما است، زندگی خواهیم کرد.^۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را بیازمایید. آیا خود را نمی‌شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟^۶ اما امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.^۷ و از خدا می‌طلبم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا آشکار شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هرچند ما گویا مردود باشیم.^۸ زیرا که هیچ نمی‌توانیم به خلاف حقیقت عمل نماییم، بلکه برای راستی.^۹ و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما توانایید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید.^{۱۰} از این جهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختگیری نکنم مطابق آن قدرتی که خداوند برای بنا نه برای خرابی به من داده است.

^{۱۱} خلاصه ای برادران، شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ همفکر و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود.^{۱۲} یکدیگر را به بوسه مقدس سلام نمایید.^{۱۳} همه مقدسان به شما سلام می‌رسانند.

^{۱۴} فیض عیسی خداوند و محبت خدا و رفاقت روح القدس با همه شما باد. آمین.

غلاطیان

نکاتی چند درباره نامه به غلاطیان

آیا برای اینکه شخص واقعاً مسیحی باشد، لازم است که شریعت موسی را نیز انجام دهد؟ این سؤال بود که با شیوع پیام نجات بخش انجیل در میان اقوام غیر یهودی در ذهن آنها قوت می‌گرفت. پولس در این رساله به این سؤال مهم پاسخ می‌دهد و تأکید بر آن دارد که 'عادل فقط و فقط به ایمان زیست می‌کند.' پولس به قوت تمام صحنه بر آن می‌گذارد که ایمان، تنها بنیاد نجات و زندگی مسیحی است و به غیر از آن انسان نمی‌تواند خود را مقبول خدا کند.

لیکن در مقابل این پیام معلّمین دروغین هم بودند که سایه به سایه پولس رفته کلیساها را با پیام خود از این باور منحرف می‌کردند. از متن این رساله معلوم می‌گردد که سر و کله این معلّمین در کلیساهای غلاطیه (یکی از ایالت‌های امپراتوری روم در آسیای صغیر) پیدا شده بود و تعلیم به حفظ و رعایت شریعت موسی هم می‌دادند.

پولس در این رساله سعی دارد که مخاطبین خود را باز به ایمان اصیل مسیحی برگرداند و در این امر به قوت از رسالت خود به عنوان رسول عیسی مسیح دفاع می‌کند.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۱۰)

اقتدار پولس در مقام رسول (۱۱:۱ تا ۲۱:۲)

نجات تنها بر پایه ایمان به مسیح (فصل‌های ۳ و ۴)

آزادی و مسئولیت مسیحی (۱:۵ تا ۶:۱۰)

بخش پایانی (۶:۱۱-۱۸)

راضی شد^{۱۶} که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان غیریهودیان به او مژده دهم، در آن وقت با جسم و خون مشورت نکردم^{۱۷} و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند نرفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.

^{۱۸} پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی به سر بردم. ^{۱۹} اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم. ^{۲۰} اما درباره آنچه به شما می‌نویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی‌گویم. ^{۲۱} بعد از آن به نواحی سوریه و کیلیکیه آمدم. ^{۲۲} و کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند، مرا به چهره نمی‌شناختند، ^{۲۳} جز اینکه شنیده بودند که «آنکه پیشتر بر ما جفا می‌نمود، اکنون مژده می‌دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می‌ساخت.» ^{۲۴} و خدا را در من تمجید نمودند.

دیگر رسولان پولس را می‌پذیرند

۲ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطس را همراه خود بردم. ^۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان غیریهودیان به آن موعظه می‌کنم، به ایشان عرضه داشتیم؛ اما در خلوت به افراد با نفوذ، مبدا بی‌جهت بدوم یا دویده باشم. ^۳ لیکن تیطس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که ختنه شود. ^۴ و این به خاطر برادران دروغین بود که ایشان را مخفیانه درآوردند و مخفیانه وارد شدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآوردند. ^۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا حقیقت انجیل در شما استوار ماند.

^۶ اما از آن افراد صاحب نفوذ که چیزی می‌باشند هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر ظاهر انسان نگاه نمی‌کند- زیرا آنانی که صاحب نفوذند، به من

۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه به وسیله انسان، بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید، ^۲ و همه برادرانی که با من می‌باشند،

به کلیساهای غلاطیه: ^۳ فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛ ^۴ که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این جهان حاضر شریر مطابق اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد، ^۵ که او را تا به ابد جلال باد. آمین.

انجیلی دیگر نیست

^۶ تعجب می‌کنم که به این زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردید به سوی انجیلی دیگر، ^۷ که انجیل دیگر نیست. لیکن بعضی هستند که شما را مشوش می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تحریف نمایند. ^۸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن مژده دادیم به شما رساند، ملعون باد! ^۹ چنانکه پیش گفتیم، الآن هم باز می‌گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، ملعون باد! ^{۱۰} آیا اکنون تأیید مردم را خواهانم، یا خدا را؟ یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ اگر تا به حال رضامندی مردم را می‌خواستیم، غلام مسیح نمی‌بودم.

^{۱۱} اما ای برادران، شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من به آن مژده دادم که به راه انسان نیست. ^{۱۲} زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به مکاشفه عیسی مسیح. ^{۱۳} زیرا سرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که بر کلیسای خدا بی‌نهایت جفا می‌نمودم و آن را ویران می‌ساختم، ^{۱۴} و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود پیشی می‌جستم و در پیروی از اجداد خود بسیار غیور می‌بودم. ^{۱۵} اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند،

شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.

^{۱۷} اما اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبیم، خود هم گناهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ به هیچ وجه! ^{۱۸} زیرا اگر باز بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، بدون شک ثابت می‌کنم که خود نافرمانم. ^{۱۹} از آن رو که من توسط شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زندگی کنم. ^{۲۰} با مسیح مصلوب شده‌ام، ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که اکنون در جسم می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد. ^{۲۱} فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، بدون شک مسیح بی‌جهت مرد.

ایمان یا اعمال شریعت؟

۳ ای غلاطیان بی‌فهم، کیست که شما را افسون کرد تا حقیقت را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده ترسیم گردید؟ ^۲ فقط این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟ ^۳ آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل می‌شوید؟ ^۴ آیا اینقدر زحمات را بی‌جهت کشیدید اگر به راست هم که بی‌جهت باشد؟ ^۵ پس آنکه روح را به شما عطا می‌کند و قوآت در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟ ^۶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت حساب شد. ^۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند. ^۸ و کتاب چون پیش دید که خدا غیریهودیان را از ایمان عادل خواهد شمرد به

هیچ نفع نرسانیدند. ^۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که مژده ختنه‌ناشدگان به من سپرده شد، چنانکه مژده ختنه‌شدگان به پطرس، ^۸ زیرا او که برای رسالت ختنه‌شدگان در پطرس عمل کرد، در من هم برای غیریهودیان عمل کرد. ^۹ پس چون یعقوب و کیفا و یوحنا که ستونها به حساب می‌آمدند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی غیریهودیان برویم، چنانکه ایشان به سوی ختنه‌شدگان ^{۱۰} جز آنکه فقرا را یاد بداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.

مخالفت با پطرس

^{۱۱} اما چون پطرس به آنطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم، زیرا که در خور ملامت بود، ^{۱۲} چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با غیریهودیان غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خود را جدا ساخت. ^{۱۳} و سایر یهودیان هم با وی در این ریاکاری همراهی کردند، به حدی که برنابا نیز در ریاکاری ایشان گرفتار شد.

^{۱۴} ولی چون دیدم که به حقیقت انجیل به استواری رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به راه غیریهودیان و نه به راه یهود زندگی می‌کنی، چگونه است که غیریهودیان را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟» ^{۱۵} ما که طبیعتاً یهود هستیم و نه گناهکاران از غیریهودیان، ^{۱۶} اما چونکه یافتیم که هیچ‌کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل

ای مرتب گردید. ^{۲۰} اما واسطه نماینده فقط یک طرف نیست، اما خدا یکی است. ^{۲۱} پس آیا شریعت به خلاف وعده‌های خداست؟ به هیچ وجه! زیرا اگر شریعتی داده می‌شد که تواند حیات بخشد، بدون شک عدالت از شریعت حاصل می‌شد. ^{۲۲} بلکه کتاب همه چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود. ^{۲۳} اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست آشکار شود، بسته شده بودیم. ^{۲۴} پس شریعت مری ما شد تا به مسیح برسند تا از ایمان عادل شمرده شویم. ^{۲۵} لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست مری نیستیم.

^{۲۶} زیرا همگی شما به وسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. ^{۲۷} زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید. ^{۲۸} هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید. ^{۲۹} اما اگر شما از آن مسیح می‌باشید، بدون شک نسل ابراهیم و بر حسب وعده، وارث هستید.

پسران و وارثان

۴ ولی می‌گویم مادامی که وارث صغیر است، از غلام هیچ فرق ندارد، هرچند مالک همه باشد. ^۲ بلکه زیر دست سرپرستان و وکیلان می‌باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. ^۳ همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم. ^۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، ^۵ تا آنانی را که زیر شریعت باشند، بازخرد کند تا

ابراهیم مژده داد که «تمامی ملت‌ها از تو برکت خواهند یافت.» ^۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایماندار برکت می‌یابند.

^{۱۰} زیرا تمامی آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا نوشته شده است: «ملعون است هر که استوار نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد.» ^{۱۱*} اما معلوم است که هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» ^{۱۲} اما شریعت از ایمان نیست بلکه «آنکه به آنها عمل می‌کند، در آنها زیست خواهد نمود.» ^{۱۳} مسیح ما را از لعنت شریعت بازخرد نمود چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه نوشته شده است «ملعون است هر که بر دار آویخته شود.» ^{۱۴*} تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر غریبه‌ودیان آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم.

^{۱۵} ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ‌کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید. ^{۱۶} اما وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید «به نسل‌ها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» ^{*} که مسیح است. ^{۱۷} و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی‌سازد به گونه‌ای که وعده نیست شود. ^{۱۸} زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبود. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.

^{۱۹} پس شریعت چیست؟ به سبب تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده به او داده شد. شریعت به وسیله فرشتگان به دست واسطه

من، که برای شما باز درد زایمان دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.^{۲۰} باری آرزو داشتم که الان نزد شما حاضر می‌بودم تا لحن سخن خود را تغییر دهم، زیرا که درباره شما متحیر شده‌ام.

نمونه هاجر و سارا

^{۲۱} شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگویید آیا شریعت را نمی‌شنوید؟^{۲۲} زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد.^{۲۳} لیکن پسر کنیز، به حسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، بر حسب وعده.^{۲۴} و این امور به طور تمثیل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است.^{۲۵} زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندان او در بندگی می‌باشد.^{۲۶} لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادر تمامی ما می‌باشد.^{۲۷} زیرا نوشته شده است:

«ای نازا که نزاییده‌ای،

شاد باش!

صدا کن و فریاد برآور

ای تو که درد زایمان ندیده‌ای.

زیرا که فرزندان زن بی‌کس

از فرزندان شوهردار بیشترند.»*

^{۲۸} لیکن ما، ای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم.^{۲۹} بلکه چنانکه آن وقت آنکه بر حسب جسم تولد یافت، بر وی که بر حسب روح بود جفا می‌کرد، همچنین الان نیز هست.^{۳۰} لیکن کتاب

آنکه پسرخواندگی را بیاییم.^۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دل‌های شما فرستاد که فریاد می‌کند «یا ابا» یعنی «ای پدر.»^۷ بنابراین دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز به وسیله مسیح.

^۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که در حقیقت خدایان نبودند، بندگی می‌کردید.^۹ اما اکنون که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز می‌گردید به سوی آن اصول ناتوان و فقیر که دیگر می‌خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟^{۱۰} روزها و ماهها و فصل‌ها و سالها را نگاه می‌دارید.^{۱۱} درباره شما ترس دارم که مبدا برای شما بی‌جهت زحمت کشیده باشم.

^{۱۲} ای برادران، از شما خواهش دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید.^{۱۳} اما آگاهی که به خاطر ضعف بدنی، اول به شما مژده دادم.^{۱۴} و آن امتحان مرا که در جسم من بود، بی‌حرمت نشمردید و با کراهت نگاه نکردید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید.^{۱۵} پس کجا است آن مبارک‌بادی شما؟ زیرا به شما شاهدی که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید.^{۱۶} پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟^{۱۷} شما را به غیرت می‌طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را به غیرت بطلبید.^{۱۸} لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم.^{۱۹} ای فرزندان

کنید.^{۱۴} زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل می‌شود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خود محبت نما.^{۱۵} اما اگر همدیگر را بگزید و بخورید، مواظب باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.

زندگی با روح القدس

^{۱۶} اما می‌گویم به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد.^{۱۷} زیرا خواسته جسم به خلاف روح است و خواسته روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر نزاع می‌کنند به طوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید.^{۱۸} اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.

^{۱۹} و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و ناپاکی و هرزگی و فجور،^{۲۰} و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنی و ستیزه جویی و کینه و خشم و تعصب و نفاق و دسته‌بندیها^{۲۱} و حسد و قتل و مستی و عیاشی و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم، چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث پادشاهی خدا نمی‌شوند.^{۲۲} لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و خویش‌نشنداری است،^{۲۳} که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.^{۲۴} و آنانی که از آن مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند.^{۲۵} اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم.^{۲۶} خودپسند نباشیم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

بارهای یکدیگر را متحمل شوید

اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید، چنین شخص را به روح

چه می‌گوید؟ «کنیز و پسر او را بیرون کن، زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.»^{*} خلاصه ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

مسیح ما را آزاد کرده است

۵ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد، استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار م‌شود.^۲ اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر ختنه شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.^۳ بلی، باز به هر کس که ختنه شود، شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را به جا آورد.^۴ همه شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض بریده شده‌اید.^۵ زیرا که ما توسط روح از ایمان منتظر امید عدالت هستیم.^۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه ختنه ناشدگی، بلکه ایمانی که به محبت عمل می‌کند.

^۷ خوب می‌دویدید. پس کیست که شما را از اطاعت حقیقت منحرف ساخته است؟^۸ این تشویق از او که شما را خوانده است، نیست.^۹ خمیرمایه اندک تمام خمیر را ور می‌آورد.^{۱۰} من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ فکر دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مشوش سازد، هر که باشد، محکومیت خود را خواهد یافت.^{۱۱} اما ای برادران، اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد.^{۱۲} کاش آنانی که شما را مشوش می‌سازند، خود را آخته می‌کردند.

^{۱۳} زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما به هوش باشید که آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت

* ۳۰:۴ پیدایش ۲۱:۱۰

آخرین هشدارها

^{۱۱} ملاحظه کنید چه حروف درشتی به دست خود به شما نوشتم. ^{۱۲} آنانی که می‌خواهند ظاهری نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شما را مجبور می‌سازند که ختنه شوید، صرفاً به این خاطر که برای صلیب مسیح جفا نبینند. ^{۱۳} زیرا ایشان نیز که ختنه می‌شوند، خود شریعت را نگاه نمی‌دارند، بلکه می‌خواهند شما ختنه شوید تا در جسم شما فخر کنند. ^{۱۴} اما مباد که من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. ^{۱۵} زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه ختنه‌ناشدگی، بلکه خلقت تازه. ^{۱۶} و آنانی که به این قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. ^{۱۷} بعد از این هیچ‌کس مرا زحمت نرساند، زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم. ^{۱۸} فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد، ای برادران. آمین.

تواضع اصلاح کنید. و خود را توجّه کن که مبادا تو نیز در وسوسه افتی. ^۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و به این نوع شریعت مسیح را به جا آرید. ^۳ زیرا اگر کسی خود را شخص برجسته‌ای گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد. ^۴ اما هر کس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت، نه در دیگری، ^۵ زیرا هر کس حامل بار خود خواهد شد. ^۶ اما هر که در کلام تعلیم یافته باشد، معلّم خود را در همه چیزهای خوب سهیم بسازد. ^۷ خود را فریب مدهید، خدا را مسخره نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بگارد، همان را درو خواهد کرد. ^۸ زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد، از روح حیات جاودانی خواهد دروید. ^۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم، زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. ^{۱۰} خلاصه به قدری که فرصت داریم با تمامی مردم نیکویی بنماییم، به ویژه با اهل بیت ایمان.

افسسیان

نکاتی چند درباره نامه به افسسیان

نامه‌هایی که در عهد جدید از رسولان وجود دارند، عموماً در جواب به مسائل و مشکلاتی که در کلیسای مختلف به وجود می‌آمد، نوشته شده‌اند. لیکن رساله به افسسیان در جواب به هیچ مشکلی نوشته نشده است، بلکه پولس در این نامه خود می‌خواهد راز مهمی را که خدا بر او مکشوف کرده است، با این کلیسا و دیگر کلیساهایی که این نامه را از کلیسای افسس دریافت می‌کردند، در میان گذارد. این راز مخفی راز کلیساست که هم از یهود و هم از غیریهود متشکل است. پولس در این نامه از نقشه ازلی و ابدی خدا صحبت می‌کند و در بخش نخست رساله (فصل‌های ۱-۳) موقعیت و جایگاه فرد مسیحی را مشخص می‌دارد، جایگاهی که صرفاً به خاطر فیض خدا می‌باشد. و بر همین اساس در بخش دوم رساله (فصل‌های ۴-۶) مشخص می‌دارد که رفتار چنین فردی در کلیسا، خانواده، و دنیای بی‌ایمان بیرون چگونه باید باشد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۲)

مسیح و کلیسا (۳:۱ تا ۳:۳)

زندگی تازه در مسیح (۴:۱ تا ۶:۲۰)

بخش پایانی (۶:۲۱-۲۴)

برخوردار گردانید در آن حبیب.^۷ که در وی به سبب خون او بازخرید شده‌ایم، یعنی بخشش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم.^۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و فهم کامل.^۹ چونکه راز اراده خود را به ما شناسانید، مطابق خشنودی خود که در خود قصد نموده بود،^{۱۰} برای اداره امور کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.^{۱۱} که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معین گشتیم مطابق قصد او. که همه چیزها را موافق اراده خود می‌کند.^{۱۲} تا از ما که اوّل امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود.^{۱۳} و در وی شما نیز چون کلام حقیقت یعنی مژده نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مهر

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدّسی که در افسس می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.

۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

برکات روحانی در مسیح

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جاییهای آسمانی در مسیح.^۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد جهان در او برگزید تا در حضور او با محبت مقدس و بی‌عیب باشیم.^۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح مطابق خشنودی اراده خود،^۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن

شدید. ^{۱۴} که بیعانه میراث ما است برای بازخريد آن مملکت خاص او تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

^{۱۵} بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبت شما را با همه مقدسین شنیدم، ^{۱۶} باز نمی‌ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاهاى خود، ^{۱۷} تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر جلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. ^{۱۸} تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین ^{۱۹} و چه مقدار است عظمت بی‌نهایت قوت او نسبت به ما مؤمنین مطابق عمل توانایی قوت او. ^{۲۰} که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، ^{۲۱} بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این جهان فقط، بلکه در جهان آینده نیز. ^{۲۲} و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز به کلیسا داد، ^{۲۳} که بدن اوست یعنی پری او که همه را در همه پر می‌سازد.

به‌وسیله فیض از طریق ایمان

۲ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، ^۲ که در آنها قبل، رفتار می‌کردید مطابق روشهای این جهان در پیروی از رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که اکنون در فرزندان ناطاعی عمل می‌کند. ^۳ که در میان ایشان، همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبیعتاً

فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. ^۴ لیکن خدا که در رحمانیت، دولتمند است، به خاطر محبت بزرگ خود که با ما نمود، ^۵ ما را نیز که در خطایا مرده بودیم، با مسیح زنده گردانید- زیرا که تنها محض فیض نجات یافته‌اید. ^۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید. ^۷ تا در عصرهای آینده دولت بی‌نهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد، آشکار سازد. ^۸ زیرا که تنها محض فیض نجات یافته‌اید، به‌وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست، ^۹ و نه از اعمال تا هیچ‌کس فخر نکند. ^{۱۰} زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل حاضر نمود تا در آنها رفتار نماییم.

اتحاد در مسیح

^{۱۱} بنابراین به یاد آورید که شما در زمان گذشته، ای غیبه‌ودیان در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، اما ختنه ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را ختنه نشده می‌خوانند، ^{۱۲} که شما در آن زمان از مسیح جدا و از شهروندی خاندان اسرائیل، اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید. ^{۱۳} لیکن اکنون در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید. ^{۱۴} زیرا که او آشتی ما است که هر دو را یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود، منهدم ساخت، ^{۱۵} و دشمنی یعنی شریعت احکام را که در قوانین و مقررات بود، به جسم خود نابود ساخت تا که آشتی به وجود آورده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند. ^{۱۶} و تا هر دو را در یک بدن با خدا آشتی دهد، به واسطه صلیب خود که بر آن دشمنی را کشت ^{۱۷} و آمده مژده آشتی را رسانید به شما که

ما مسیح عیسی نمود، ^{۱۲} که در وی می‌توانیم با دلیری و با اطمینان به خدا نزدیک شویم به خاطر ایمان وی. ^{۱۳} بنابراین استدعا دارم که از زحمات من به جهت شما خسته‌خاطر مشوید که آنها فخر شما است.

دعا برای قوت روحانی

^{۱۴} از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر، ^{۱۵} که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین نام می‌گیرد، ^{۱۶} که مطابق دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت نیرومند شوید، ^{۱۷} تا مسیح به‌وسیله ایمان در دل‌های شما ساکن شود؛ ^{۱۸} و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، توان یابید که با تمامی مقدسین درک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛ ^{۱۹} و محبت مسیح را بشناسید که فوق از معرفت است تا پُر شوید تا تمامی پُری خدا. ^{۲۰} اکنون او را که قادر است که بکند بینهایت زیادتر از هر آنچه بخواهیم یا فکر کنیم، مطابق آن قوی که در ما عمل می‌کند، ^{۲۱} بر او در کلیسا و در مسیح عیسی تا تمامی قرن‌ها تا ابد جلال باد. آمین.

یگانگی در بدن مسیح

^۴ بنابراین من که به خاطر خداوند به زندان هستم، از شما خواهش دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید، ^۲ با کمال فروتنی و تواضع و حلم. و متحمل یکدیگر در محبت باشید ^۳ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته صلح و صفا نگاه دارید. ^۴ یک بدن هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش. ^۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛ ^۶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شما است. ^۷ لیکن هر یکی از ما را فیض بخشیده شد مطابق اندازه بخشش مسیح. ^۸ بنابراین می‌گویید:

دور بودید و آشتی را به آنانی که نزدیک بودند. ^{۱۸} زیرا که به‌وسیله او هر دو توسط یک روح به حضور پدر دسترسی داریم.

^{۱۹} پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا. ^{۲۰} و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ اصلی است. ^{۲۱} که در وی تمامی خانه با هم مرتب شده، به معبد مقدس در خداوند نمو می‌کند. ^{۲۲} و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

راز انجیل آشکار شد

^۳ از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما، ای غریبه‌ودیان، ^۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که به خاطر شما به من عطا شده است، ^۳ که این راز از راه مکاشفه بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، ^۴ و از مطالعه آن می‌توانید درکی را که در راز مسیح دارم، بفهمید. ^۵ که آن در نسل‌های گذشته به آدمیان آشکار نشده بود، به گونه‌ای که اکنون بر رسولان مقدس و انبیای او به روح آشکار گشته است، ^۶ که غریبه‌ودیان در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح به واسطه انجیل شریک هستند. ^۷ که خادم آن شدم مطابق عطا فیض خدا که بر حسب عمل قوت او به من داده شده است. ^۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان غریبه‌ودیان به دولت بی‌قیاس مسیح مؤده دهم، ^۹ و همه را روشن سازم که چیست اداره امور آن رازی که از بنای عالم‌ها پوشیده بود، در خدایی که همه چیز را به‌وسیله عیسی مسیح آفرید. ^{۱۰} تا آنکه اکنون بر صاحبان ریاست‌ها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا به‌وسیله کلیسا معلوم شود، ^{۱۱} مطابق تقدیر ازل که در خداوند

«چون او به اوج آسمان بالا رفت،

اسیری را به اسیری برد

و بخششها به مردم داد.*

۹ اما این بالا رفت چیست؟ جز اینکه اوّل فرود هم آمد به جایهای پستتر زمین. ۱۰ آنکه فرود آمد، همان است که بالا نیز رفت، بالاتر از تمامی افلاک تا همه چیزها را پر کند. ۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، ۱۲ برای آماده سازی مقدّسین، برای کار خدمت، برای بنای بدن مسیح، ۱۳ تا همه به پگانگی ایمان و معرفت کامل پسر خدا و به انسان بالغ، به اندازه قامت پری مسیح برسیم. ۱۴ تا بعد از این همچون کودکان نباشیم که امواج و بادهای هر تعلیم آنها را به هر سو پرتاب می کند از فریبکاری مردمان در حيله اندیشی برای مکرهای گمراهی. ۱۵ بلکه در محبت پیروی حقیقت نموده، در هر چیز رشد نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛ ۱۶ که از او تمام بدن به هم متصل و نگاه داشته شده، به کمک هر مفصل و مطابق عمل به اندازه هر عضو بدن را رشد می دهد برای بنای خود در محبت.

زندگی تازه

۱۷ پس این را می گویم و در خداوند شهادت می دهیم که شما دیگر رفتار منماید، چنانکه اقوام دور از خدا در بطالت ذهن خود رفتار می نمایند. ۱۸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به خاطر جهالتی که به سبب سختدلی ایشان در ایشان است. ۱۹ که بی فکر شده، خود را به عیاشی تسلیم کرده اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند. ۲۰ لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته اید؛

۲۱ هرگاه او را شنیده اید و در او تعلیم یافته اید، به اینطور که حقیقت در عیسی است. ۲۲ تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبده فاسد می گردد، از خود بیرون کنید. ۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید. ۲۴ و انسانیت تازه را که به وضعیت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است، بپوشید.

۲۵ بنابراین دروغ را ترک کرده، هر کس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم. ۲۶ خشم بگیرید، لیکن گناه مورزید؛ خورشید بر خشم شما غروب نکند. ۲۷ ابلیس را مجال ندهید. ۲۸ دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد. ۲۹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه مطابق نیاز و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. ۳۰ و روح قدّوس خدا را که به او تا روز آزادی مَهر شده اید، غمگین مسازید. ۳۱ و هر قسم تلخی و خشم و عصبانیت و فریاد و ناسزاگویی و هرگونه بداندیشی را از خود دور کنید، ۳۲ و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم، و همدیگر را ببخشید چنانکه خدا در مسیح شما را هم بخشیده است.

در محبت رفتار نمایید

۵ پس چون فرزندان عزیز از خدا سرمشق بگیرید. ۲ و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خود را برای ما همچون هدیه ای عطرآگین و قربانی به خدا گذراند.

۳ اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما حتّی سخنش هم نباشد، چنانکه مقدّسین را می شاید. ۴ و نه چیزهای زشت و سخنان مبتذل و چرب زبانی که

اینها شایسته نیست، بلکه شکرگزاری.^۵ زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زنکار یا ناپاک یا طماع که همان بت‌پرست باشد، میراثی در پادشاهی مسیح و خدا ندارد.^۶ هیچ‌کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به خاطر اینها غضب خدا بر پسران ناطاعتی ریخته می‌شود.^۷ پس با ایشان شریک مباشید.

^۸ زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن اکنون در خداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.^۹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و حقیقت است.^{۱۰} و تشخیص دهید که پسندیده خداوند چیست.^{۱۱} و در کارهای بی‌ثمر ظلمت شریک مباشید، بلکه آنها را افشا کنید،^{۱۲} زیرا کارهایی که ایشان پنهانی می‌کنند، حتی سخن از آنها هم زشت است.^{۱۳} لیکن هر چیزی که افشا شود، از نور آشکار می‌گردد، زیرا که هر چه آشکار می‌شود، نور است.^{۱۴} بنابراین می‌گوید:

«ای تو که خوابیده‌ای،

بیدار شده، از مردگان برخیز

تا مسیح بر تو درخشد.»

^{۱۵} پس باخبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید، نه چون جاهلان، بلکه چون حکیمان.^{۱۶} و زمان را دریابید، زیرا این روزها شریر است.^{۱۷} از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست.^{۱۸} و مست شراب مشوید که در آن هرزگی‌هاست، بلکه از روح پر شوید.^{۱۹} و با یکدیگر به مزامیر و نغمه‌ها و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دل‌های خود به خداوند بسرایید و بخوانید.^{۲۰} و پیوسته به خاطر هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.

^{۲۱} همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید.
^{۲۲} ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.^{۲۳} زیرا که شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا، و او نجات‌دهنده بدن است.^{۲۴} لیکن هم‌چنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.
^{۲۵} ای شوهران، زنان خود را محبت نمایند، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خوشتن را برای آن داد.^{۲۶} تا آن را به غسل آب به‌وسیله کلام شسته و تمیز نماید و آن تقدیس کند^{۲۷} تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی‌عیب باشد.^{۲۸} به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند، زیرا هر که همسر خود را محبت نماید، خود را محبت می‌نماید.^{۲۹} زیرا هیچ‌کس هرگز بدن خود را دشمن نداشته است، بلکه آن را تربیت و نگاهبانی می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را.
^{۳۰} از آن رو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او.^{۳۱} «از اینجاست که مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با همسر خویش خواهد پیوست و آن دو، یک تن خواهند شد.»^{۳۲} * این راز، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.
^{۳۳} خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

فرزندان و والدین

ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این درست است.^۲ «پدر و مادر خود را احترام نما» که این فرمان اولی با وعده است.

١٣ بنابراین اسلحه کامل خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به جا آورده، بایستید. ١٤ پس کمر خود را به حقیقت بسته و جوشن عدالت را در بر کرده، بایستید. ١٥ و کفش آمادگی برای انجیل سلامتی را در پا کنید. ١٦ و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیره‌های آتشین شریر را خاموش کنید. ١٧ و کلاهخود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست، بردارید. ١٨ و با دعا و تمنای تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام برای همه مقدسین بیدار باشید. ١٩ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان راز انجیل را به دلیری اعلام نمایم، ٢٠ که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، به گونه‌ای که می‌باید گفت. ٢١ اما تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم، آگاه شوید، تیخیکوس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هر چیز باخبر خواهد ساخت، ٢٢ که او را به خاطر همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شما را تسلی بخشد. ٢٣ برادران را از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند، سلام و محبت با ایمان باد. ٢٤ فیض بر همه کسانی باد که خداوند ما عیسی مسیح را با محبتی فساد ناپذیر دوست می‌دارند.

٣ «تا تو را شفا باشد و عمر دراز بر زمین کنی.» * ٤ و ای پدران، فرزندان خود را به خشم می‌آورید بلکه ایشان را به تعلیم و پند خداوند تربیت نمایید.

غلامان و آقایان

٥ ای غلامان، آقایان بشری خود را با ترس و لرز، و با ساده‌دلی اطاعت کنید، چنانکه انگار مسیح را اطاعت می‌کنید، ٦ نه به خدمت حضور مثل جویندگان خشنودی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل می‌آورند، ٧ و به نیت خالص خداوند را خدمت می‌کنند نه انسان را، ٨ و می‌دانند هر کس که عمل نیکو کند، پاداش آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد. ٩ و ای آقایان، با ایشان به همین شیوه رفتار نمایید و از تهدید کردن دوری کنید، چونکه می‌دانید که خود شما را هم آقای هست در آسمان و و او به ظاهر نگاه نمی‌کند.

اسلحه کامل خدا

١٠ خلاصه ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او نیرومند شوید. ١١ اسلحه کامل خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. ١٢ زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست، بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با لشکرهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.

فیلیپیان

نکاتی چند درباره نامه به فیلیپیان

کلیسای فیلیپی نخستین کلیسای بود که به دنبال بشارت و خدمت پولس در خاک اروپا بنا شد. این کلیسا در ولایت مقدونیه قرار داشت که یکی از ایالت‌های امپراتوری روم به شمار می‌رفت. پولس به هنگام نگارش این نامه، در روم به زندان بود.

پولس در این نامه از مسیحیان فیلیپی به‌خاطر هدیه‌ای که برای رفع نیازهایش فرستاده بودند، تشکر می‌کند و از این فرصت بهره‌جسته به آنها و به دیگر کلیساهایی که این نامه را می‌خواندند، یادآور می‌شود که به پایداری سختی‌ها را تحمل کنند و اجازه ندهند که شادیشان در مسیح از بین برود. پولس در این نامه ایمانداران کلیسا را تشویق می‌کند که یگانگی و اتحاد بین خود را حفظ نمایند و با فروتنی زندگی کنند و از معلمان دروغین هم خود را دور نگه‌دارند.

ویژگی بارز این نامه، تأکید آن بر شادی، اطمینان، اتحاد و پشتکار در ایمان و زندگی مسیحی است.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۱۱)

وضع و حال کنونی پولس (۱:۱۲-۲۶)

دربارهٔ فروتنی و اتحاد (۱:۲۷ تا ۲:۱۸)

برنامهٔ پولس برای تیموتائوس و اپافرودیتوس (۲:۱۹-۳:۰)

هشدار در مورد شریعت‌گرایان و معلمان بی‌بندوبار (فصل ۳)

پندهای گوناگون (۴:۱-۹)

بخش پایانی (۴:۱۹-۲۳)

بیشتر جرأت می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند. ^{۱۵} اما بعضی از حسد و ستیزه‌جویی به مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی. ^{۱۶} اما آنان از روی جاه‌طلبی نه از روی خلوص نیت به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌افزایند. ^{۱۷} ولی اینان از راه محبت، چونکه می‌دانند که من به خاطر حمایت انجیل معین شده‌ام.

^{۱۸} پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به نیت نادرست و خواه به درستی به مسیح موعظه می‌شود و از این شادمانم، بلکه شادی هم خواهم کرد، ^{۱۹} زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد انجامید، به‌وسیله دعای شما و تأیید روح عیسی مسیح، ^{۲۰} مطابق انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الآن نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در مرگ. ^{۲۱} زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع. ^{۲۲} و لیکن اگر زیستن در بدن، همان ثمر کار من است، پس نمی‌دانم کدام را انتخاب کنم. ^{۲۳} زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که از این جهان در گذرم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است. ^{۲۴} لیکن در بدن ماندن برای شما لازم‌تر است. ^{۲۵} و چون از این یقین دارم، می‌دانم که خواهم ماند و با همه شما ادامه خواهم داد به خاطر رشد و خوشی ایمان شما، ^{۲۶} تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود به‌وسیله آمدن من بار دیگر نزد شما.

^{۲۷} باری به طور شایسته انجیل مسیح رفتار نمایند تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک فکر برای ایمان انجیل دوش به دوش هم مجادله می‌کنید. ^{۲۸} و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، اما شما را

پولس و تیموتائوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپی می‌باشند با اسقفان و شماسان. ^۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

^۳ هرگاه شما را به یاد می‌آورم، خدای خود را شکر می‌گذارم، ^۴ و پیوسته در هر دعای خود برای تمامی شما به شادی دعا می‌کنم، ^۵ به خاطر مشارکت شما برای انجیل از روز اوّل تا به حال. ^۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید. ^۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم، زیرا که شما را در دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و در دفاع و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید. ^۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر با شفقت درونی خود عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم.

^۹ و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم، بسیار زیاده‌تر شود. ^{۱۰} تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح پاک و بی‌عیب باشید ^{۱۱} و پر شوید از میوه عدالت که به‌وسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست.

بیشرفت انجیل

^{۱۲} اما ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به رشد انجیل انجامید، ^{۱۳} به حدّی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح به تمام گارد کاخ سلطنتی و به همه دیگران آشکار شد که به خاطر مسیح به زنجیرم. ^{۱۴} و بسیاری از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده،

بی‌عیب و ساده‌دل، و فرزندان بی‌ملاحت خدا باشید، در میان قومی کج‌رو و گردنکش که در آن میان چون ستارگان در جهان می‌درخشید^{۱۶} و کلام حیات را برمی‌افزاید، به خاطر فخر من در روز مسیح تا آنکه بی‌جهت ندویده و بی‌جهت زحمت نکشیده باشم.

^{۱۷} بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شما همچون هدیه‌ای ریختنی ریخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می‌کنم.^{۱۸} و همچنین شما نیز شادمان هستید و با من شادی می‌کنید.

تیموتاوس و اپافرودیتوس

^{۱۹} و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاوس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما آگاه شده، تازه‌روح گردم.^{۲۰} زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به خلوص نیت دربارهٔ شما اندیشد.^{۲۱} از آن رو که همه نفع خود را می‌طلبند، نه امور عیسی مسیح را.^{۲۲} اما دلیل او را می‌دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می‌کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.^{۲۳} پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می‌شود، او را بی‌درنگ بفرستم.^{۲۴} اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.

^{۲۵} ولی لازم دانستم که اپافرودیتوس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و هم‌زمین باشد، اما شما را رسول و خادم نیاز من.^{۲۶} زیرا که مشتاق همه شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.^{۲۷} و به راستی هم بیمار و در آستانه مرگ بود، لیکن خدا بر او ترخم فرمود و نه بر او فقط، بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد.^{۲۸} پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و غصه من کمتر شود.^{۲۹} پس او را در خداوند با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسان را محترم بدارید،^{۳۰} زیرا در کار مسیح در آستانه مرگ

دلیل نجات و این از خداست.^{۲۹} زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او، بلکه عذاب کشیدن هم برای او.^{۳۰} و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می‌شنوید که در من است.

سرمشق گرفتن از فروتنی مسیح

۲ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،^۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یکدل بشوید و یک فکر داشته باشید.^۳ و هیچ چیز را از راه جاه‌طلبی و تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.^۴ و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

^۵ پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود؛^۶ که چون به صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛^۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خود را فروتن ساخت و تا به مرگ، بلکه تا به مرگ صلیب مطیع گردید.^۹ از این جهت خدا نیز او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که فوق از همه نامها است، به او بخشید.^{۱۰} تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است، خم شود^{۱۱} و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.

^{۱۲} پس ای عزیزان من، چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط، بلکه بسیار زیاده‌تر الان وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید.^{۱۳} زیرا خداست که در شما مطابق خشنودی خود، هم اراده و هم عمل را پدید می‌آورد.^{۱۴} و هر کاری را بدون غرغر و مجادله بکنید،^{۱۵} تا

شد و جان خود را به خطر انداخت تا کاستی خدمت شما را برای من جبران نماید.

عادل شمردگی از طریق ایمان به مسیح

۳ خلاصه ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است. ۲ از سگها باحذر باشید! از عاملان شریر دوری کنید. از قطع کنندگان عضو پرهیزید. ۳ زیرا ختنه‌شدگان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم. ۴ هرچند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر. ۵ روز هشتم ختنه شده و از قوم اسرائیل، از قبیله بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، ۶ از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب.

۷ اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم. ۸ بلکه همه چیز را نیز به خاطر ارزش برتر شناخت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که به خاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم. ۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که از شریعت است، بلکه با آن که از طریق ایمان به مسیح حاصل می‌آید، یعنی عدالتی که از خدا و بر اساس ایمان است. ۱۰ و تا او را و قوت زنده شدن وی را و شراکت در رنجهای او را بشناسم و با مرگ وی مشابه گردم، ۱۱ تا به هر طریق به زنده شدن از مردگان برسم. ۱۲ نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تا به حال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را به دست آورم که برای آن مسیح نیز مرا به دست آورد.

۱۳ ای برادران، گمان نمی‌برم که من به دست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است

فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خود را کشیده، ۱۴ در پی مقصد می‌کوشم به خاطر جایزه دعوت والای خدا که در مسیح عیسی است. ۱۵ پس همه ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر درباره موضوعی فکر دیگر دارید، خدا این را هم بر شما آشکار خواهد فرمود. ۱۶ اما به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.

۱۷ ای برادران، با هم از من نمونه بردارید و توجه کنید آنانی را که مطابق نمونه‌ای که در ما دارید، رفتار می‌کنند. ۱۸ زیرا که بسیاری رفتار می‌نمایند که ایشان را بارها به شما خاطرنشان کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند، ۱۹ که سرانجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند. ۲۰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات‌دهنده، یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم، ۲۱ که شکل بدن ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت بدن مجید او درآید، مطابق عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

۴ بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همین‌طور در خداوند استوار باشید، ای عزیزان. ۲ از افزودن خواهش دارم و به سینتیخی التماس دارم که در خداوند هم‌فکر باشند. ۳ و از تو نیز، ای هم‌قطار خالص، خواهش می‌کنم که ایشان را کمک کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک می‌بودند با اکلیمنئس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.

۴ در خداوند دائم شاد باشید و باز می‌گویم: شاد باشید. ۵ بگذارید ملایمت شما بر همه مردم آشکار باشد. خداوند نزدیک است. ۶ برای هیچ چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا عرض کنید.

تنگی من شریک شدید. ^{۱۵} اما ای فیلیپیان، شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مقدونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شریک نشد جز شما و بس. ^{۱۶} زیرا که در تسالونیکی هم یکی دو بار برای احتیاج من فرستادید. ^{۱۷} نه آنکه خواستار بخشش باشم، بلکه خواستار ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید. ^{۱۸} ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پُر گشته‌ام چونکه هدایای شما را از اپافرودیتوس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست. ^{۱۹} اما خدای من همه احتیاجات شما را مطابق دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود. ^{۲۰} و خدا و پدر ما را تا ابد جلال باد. آمین.

^{۲۱} هر مقدّس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند، به شما سلام می‌فرستند. ^{۲۲} همه مقدّسان به شما سلام می‌رسانند، به ویژه آنانی که از اهل خانه قیصر هستند. ^{۲۳} فیض خداوند ما عیسی مسیح با تمامی شما باد. آمین.

^۷ و آرامش خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.

^۸ خلاصه ای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه زیبا و هر چه نیک‌نام است، و هر فخر و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید. ^۹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را به عمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.

تشکر برای هدایا

^{۱۰} و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الآن نهایت، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید. ^{۱۱} نه آنکه درباره احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم. ^{۱۲} ذلت را می‌دانم و دولتمندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولتمندی و ورشکستگی را یاد گرفته‌ام. ^{۱۳} قوّت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد. ^{۱۴} لیکن نیکویی کردید که در

کوئسیان

نکاتی چند درباره نامه به کوئسیان

کوئسی یکی از شهرهای آسیای صغیر بود که در شرق شهر آفُس قرار داشت. این کلیسا به احتمال زیاد توسط یکی از همکاران به نام اپافراس به وجود آمده بود (۷:۱). اپافراس از جانب پولس به کوئسی اعزام شده بود و به نمایندگی از او در آنجا خدمت می‌کرد. از همین رو، پولس نسبت به آن کلیسا احساس مسئولیت می‌نمود.

مشکل اساسی کلیسای کوئسی وجود تعالیم غلط به وسیلهٔ معلمان دروغین بود. این معلمان که مقام مسیح را به درستی درک نکرده بودند به سه دسته تقسیم می‌شدند: دسته اول تعلیمشان بر آن بود که برای شناخت خدا و دریافت نجات الهی، باید به راهپایی غیر از ایمان به مسیح توسل جست. تعلیم دسته دوم بر نجاتی بود که صرفاً از راه و معرفتی رمزی به دست می‌آمد. لیکن دسته سوم آنهایی بودند که برای کسب نجات انجام فرایض شریعت را واجب می‌دانستند.

پولس در این نامه مقام واقعی عیسی مسیح را به درستی تشریح و به مخالفت با این معلمان برمی‌خیزد. بر اساس پیام پولس مسیح صورت خداست (۱۵:۱) و جهان به واسطهٔ او آفریده شده است (۱۵:۱ و ۱۶). او از ازل بوده (۱۷:۱) و ضامن بقای جهان است (۱۷:۱) مسیح سرِ کلیساست (۱۸:۱)؛ و نوبر مردگانی که قرار است زنده شوند. پولس در این نامه به تأکید می‌گوید که الوهیت به تمام و کمال در عیسی مسیح ساکن است (۱۹:۱ و ۹:۲)؛ و همان اوست که ما را با خدا آشتی می‌دهد. (۲۰:۱)؛ از این رو نیز برای نجات دادن انسان کفایت کامل دارد (۲۲:۱).

حاملان این نامه پولس، تیخیکوس و اونیسیموس بودند. اونیسیموس همان برده‌ای است که پولس به‌خاطر او به دوست خود فلیمون نامه نوشت.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱-۱۴)

مقام والای مسیح (۴۱-۱۵-۲۳)

زحمات پولس برای کلیسا (۲۴:۱ تا ۷:۲)

آزادی از احکام بشری به واسطه حیات در مسیح (۲-۸-۲۳)

حیات تازه در مسیح (۳:۱ تا ۴:۶)

بخش پایانی (۴-۷-۱۸)

۱۴ که در وی رهایی خود یعنی بخشش گناهان خویش را یافته‌ایم.

برتری مسیح

۱۵ و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفریدگان. ۱۶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه به‌وسیله او و برای او آفریده شد. ۱۷ و او قبل از همه است و در وی همه چیز قوام دارد. ۱۸ و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست‌زاده از مردگان تا در همه چیز، او اول شود. ۱۹ زیرا خدا رضا به این داد که تمامی پری در او ساکن شود ۲۰ و اینکه به واسطه او همه چیز را با خود آشتی دهد، چونکه به خون صلیب وی آشتی را پدید آورد. بلی به‌وسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. ۲۱ و شما را که سابق از نیت دل در کارهای بد خویش اجنبی و دشمن بودید، عملاً آشتی داده است، ۲۲ در بدن بشری خود به‌وسیله مرگ تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد، ۲۳ به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و استوار بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقت زیر آسمان به آن موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام.

خدمات پولس برای کلیسا

۲۴ الان از عذابهای خود در راه شما شادی می‌کنم و کاستی زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است، ۲۵ که من خادم آن گشته‌ام مطابق کار نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛ ۲۶ یعنی آن

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی و تیموتائوس برادر،

۲ به مقدسین در کولسی و برادران امین

در مسیح،

فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

۳ خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نمایم، ۴ چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با تمامی مقدسین می‌نمایید، شنیدیم، ۵ به خاطر امیدی که برای شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام حقیقت انجیل پیشتر شنیدید، ۶ که به شما وارد شد، چنانکه در تمامی جهان نیز، و میوه می‌آورد و نمو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در حقیقت دانسته‌اید. ۷ چنانکه از اِپافراس تعلیم یافتید که هم‌خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است. ۸ و او ما را نیز از محبت شما که در روح است، خبر داد.

۹ و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و درخواست نمودن، تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید، ۱۰ تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال خشنودی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا رشد کنید ۱۱ و به اندازه توانایی جلال او به قوت کامل نیرومند شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛ ۱۲ و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدسین در نور گردانیده است، ۱۳ و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به پادشاهی پسر محبت خود منتقل ساخت،

یرون کردن بدن جسمانی به وسیله ختنه مسیح.^{۱۲} و با وی در تعمید دفن گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر کار خدا که او را از مردگان برخیزانید.^{۱۳} و شما را که در خطایا و ختنه ناشدگی جسم خود مُرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شما را بخشید،^{۱۴} و آن سند قرضها را که ضدّ ما و مشتمل بر قوانین و به خلاف ما بود، محو ساخت و آن را به صلیب خود میخکوب کرده از میان برداشت.^{۱۵} و ریاسات و قوات را خلع سلاح کرده، آنها را در مقابل چشم همه رسوا نمود، چون در آن بر آنها پیروزی یافت.

^{۱۶} پس کسی درباره خوردن و نوشیدن و درباره عید و ماه نو و سبت شما را محکوم نکند،^{۱۷} زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است.^{۱۸} و کسی جایزه شما را نرباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و دخالت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بی جا مغرور شده است؛^{۱۹} و به سر نجسبیده که از آن تمامی بدن به توسط مفصلها و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، رشد می کند به رشدی که از خداست.^{۲۰} چونکه با مسیح از اصول دنیوی مُردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما قوانین و مقررات نهاده می شود؟^{۲۱} که «لمس مکن و به آن لب نزن و بر آن دست مگذار!»؟^{۲۲} که همه اینها تنها به خاطر استفاده از بین می رود و برحسب تقلیدها و تعالیم مردم بنا شده است.^{۲۳} که چنین چیزها هرچند در عبادت داوطلبانه و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده ای برای رفع تن پروری ندارد.

انسانیت تازه را ببوشید

۳ پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است، بطلبید در آنجایی که مسیح است،

رازی که از شروع عصرها و قرنهای مخفی داشته شده بود، لیکن اکنون به مقدّسین او آشکار گردید،^{۲۷} که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این راز در میان غریبهودیان که آن مسیح در شما و امید جلال است.^{۲۸} و ما او را اعلان می نماییم، در حالی که هر شخص را هشدار می دهیم و هر کس را به هر حکمت می آموزیم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.^{۲۹} و برای این نیز زحمت می کشم و مجاهده می نمایم مطابق عمل او که در من به قوت کار می کند.

۲ زیرا می خواهیم شما آگاه باشید که مرا چه نوع غیرت است برای شما و اهل لائودیکیه و آنانی که چهره مرا در جسم ندیده اند،^۲ تا دلای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت راز خدا برسند؛^۳ یعنی راز مسیح که در وی تمامی گنجهای حکمت و علم مخفی است.^۴ اما این را می گویم تا هیچ کس شما را به سخنان فریبنده گمراه نکند.^۵ زیرا که هرچند در جسم غایبم، لیکن در روح با شما بوده، شادی می کنم و نظم و استواری ایماننان را در مسیح مشاهده می نمایم.

در مسیح زنده

^۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید،^۷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان استوار گشته اید، به گونه ای که تعلیم یافته اید و در آن شکرگزاری بسیار می نمایید.^۸ باخبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و حیل باطل، مطابق تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی، نه برحسب مسیح،^۹ که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.^{۱۰} و شما در وی به کمال رسیده اید که سَر تمامی ریاست و قدرت است.^{۱۱} و در وی ختنه شده اید، به ختنه ناساخته به دست، یعنی

دل‌های خود خدا را بسرایید.^{۱۷} و آنچه کنید در حرف و در عمل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید.

اصول روابط مسیحی

۱۸ ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند شایسته است.^{۱۹} ای شوهران، همسران خود را محبت نمایید و با ایشان تلخی مکنید.^{۲۰} ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید، زیرا که این پسندیده است در خداوند.^{۲۱} ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبدا شکسته دل شوند.^{۲۲} ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان خشنودی مردم، بلکه به صداقت قلب. و از خداوند بترسید.^{۲۳} و آنچه کنید، از دل کنید به خاطر خداوند نه به خاطر انسان.^{۲۴} چون می‌دانید که از خداوند پاداش میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را خدمت می‌کنید.^{۲۵} زیرا هر که ظلم کند، آن ظمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهربینی نیست.

ای آقایان، با غلامان خود عدالت و انصاف را به جا آرید، چونکه می‌دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان.

رهنمودهای بیشتر

۲ با استقامت در دعا ادامه دهید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید.^۳ و درباره‌ی ما نیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا راز مسیح را که به خاطر آن به زندان هم افتاده‌ام، بگویم^۴ و آن را به طوری که می‌باید صحبت کنم و روشن سازم.^۵ زمان

به دست راست خدا نشسته.^۲ در آنچه بالا است، تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.^۳ زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.^۴ چون مسیح که زندگی ما است، آشکار شود، آنگاه شما هم با وی در جلال آشکار خواهید شد.

۵ پس اعضای خود را که بر زمین است بکشید، زنا و ناپاکی و هوا و هوس و شهوات شرم آور و طمع که بت‌پرستی است^۶ که به خاطر اینها خشم خدا بر پسران ناطاعتی وارد می‌آید.^۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار می‌کردید، هنگامی که در آنها زندگی می‌نمودید.^۸ لیکن اکنون شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و عصبانیت و بدخوی و بدگویی و فحش را از زبان خود. به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیت کهنه را با کارهایش از خود بیرون کرده‌اید،^{۱۰} و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل تازه می‌شود،^{۱۱} که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه ختنه‌ناشدگی نه بربر* نه سکاپی*، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.

۱۲ پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا دلسوزی و رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را ببوشید.^{۱۳} و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را بخشید، شما نیز چنین کنید.^{۱۴} و بر این همه محبت را که کمر بند کمال است، ببوشید.^{۱۵} و سلامتی خدا در دل‌های شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شکرگزار باشید.^{۱۶} کلام مسیح در شما به دولت‌مندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و نغمه‌ها و سرودهای روحانی، و با فیض در

* ۱۱.۳ مردمان غیر یونانی که زبان یونانی را نمی‌دانستند. * ۱۱.۳ 'سکاپی' لقبی بود برای پست‌ترین قشر از مردمان تبرّی، و بخصوص در اشاره به قبایلی در اطراف دریای سیاه به کار می‌رفت که از میانشان برده می‌گرفتند.

را درک کرده، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.
^۶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده
 به نمک، تا بدانید هر کس را چگونه جواب باید داد.

سلامهای آخرین

^۷ تیخیکوس، برادر عزیز و خادم امین و
 هم‌خدمت من در خداوند، از همه احوال من شما را
 باخبر خواهد ساخت، ^۸ که او را به همین جهت نزد
 شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دل‌های شما
 را تسلی دهد، ^۹ با اونسیموس، برادر امین و دوست
 عزیز که از خود شماست، شما را از همه گزارش
 اینجا آگاه خواهند ساخت. ^{۱۰} آریستارخوس هم‌زندان
 من شما را سلام می‌رساند، و مرقس عموزاده برنابا که
 درباره او به شما توصیه کردم، هرگاه نزد شما آید، او
 را بپذیرید، ^{۱۱} و یسوع، معروف به یوستوس که ایشان
 تنها از اهل ختنه برای پادشاهی خدا هم‌خدمت شده،

باعث تسلی من گردیدند. ^{۱۲} اپافراس به شما سلام
 می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته
 برای شما در دعا‌های خود جد و جهد می‌کند تا در
 تمامی اراده خدا کامل و استوار شوید. ^{۱۳} و برای او
 گواهی می‌دهم که درباره شما و اهل لائودیکیه و اهل
 هیراپولیس بسیار زحمت می‌کشد. ^{۱۴} و لوقای طبیب
 محبوب و دیماس به شما سلام می‌رسانند.

^{۱۵} برادران در لائودیکیه و نیمفا و کلیسای را که
 در خانه ایشان است، سلام رسانید.

^{۱۶} و چون این رساله برای شما خوانده شد،
 ترتیبی دهید که در کلیسای لائودیکیان نیز خوانده
 شود و رساله از لائودیکیه را هم شما بخوانید. ^{۱۷} و
 به آرخپوس گویند: «باخبر باش تا آن خدمتی را که
 در خداوند یافته‌ای، به کمال رسانی.»

^{۱۸} سلام من، پولس، به دست خودم. زنجیرهای
 مرا به خاطر نگاه دارید. فیض با شما باد. آمین.

اَوَّلِ تِسَالُونِیکِیَان

نکاتی چند درباره نامه اَوَّلِ به تِسَالُونِیکِیَان

شهر تِسَالُونِیکِی که سالونیک فعلی باشد (در یونان)، مرکز ایالت مقدونیه به شمار می‌رفت. پولس در این شهر نتوانست به مدتی زیاد خدمت کند، چرا که یهودیان به مخالفت شدید با او پرداختند. از این رو نیز او کلام را در میان غیر یهودیان بشارت داد و عده زیادی از آنها به عیسی ایمان آوردند و همین هم ضدیت یهودیان را به اوج خود رساند به گونه‌ای که پولس را مجبور ساخت که از آنجا به بیریه رود. یهودیان بیریه نیز به تحریک یهودیان تِسَالُونِیکِی به مخالفت با پولس پرداختند و پولس ناگزیر آنجا را نیز ترک نمود و نهایت به فِرِنْس رفت. در همین شهر بود که از طریق همکار خود تیموتائوس خبرهایی درباره مسیحیان تِسَالُونِیکِی دریافت کرد. بر اساس آنچه که تیموتائوس گزارش داده بود، مسیحیان تِسَالُونِیکِی در رابطه با بازگشت مسیح دچار سردرگمی شده بودند. و همین هم باعث شد که پولس این نامه را برایشان ارسال کند.

از محتوای نامه تشویق آمیز پولس مشخص است که این کلیسا در مدتی کوتاه رشد زیادی کرده بود و اعضای کلیسا در ایمان و در عمل زیانزد خاص و عام بوده‌اند. پولس از آنها به خاطر چنین شیوه زندگی قدردانی می‌کند و اندرزشان می‌دهد که به زندگی مقدس ادامه دهند.

سردرگمی کلیسای تِسَالُونِیکِی در مواجهه با سؤالاتی بود که به بازگشت مسیح مربوط می‌شد. سؤالاتی چون: مؤمنینی که از این دنیا رفته‌اند، به هنگام بازگشت مسیح چه خواهند شد؟ زمان بازگشت مسیح کی خواهد بود؟ چگونه باید برای بازگشت مسیح آماده شد؟

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه و شکرگزاری (فصل ۱)
- ۲- پولس و مسیحیان تِسَالُونِیکِی (فصل‌های ۲ و ۳)
- ۳- اندرزهایی پیرامون رفتار و مَنِش مسیحی (۴: ۱-۱۲)
- ۴- تعالیمی پیرامون بازگشت مسیح (۴: ۱۳ تا ۵: ۱۱)
- ۵- اندرزهای گوناگون (۵: ۱۲-۲۲)
- ۶- بخش پایانی (۵: ۲۳-۲۸)

خدمات پولس در تسالونیک

۲ زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود ما در میان شما باطل نبود. ^۲ بلکه هرچند قبل از آن در فیلیپی زحمات کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جدّ و جهد شدید به شما اعلام نماییم. ^۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و انگیزه‌های ناپاک و ریا نیست، ^۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکیلان انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گویم و خواستار خشنودی مردم نیستیم، بلکه خشنودی خدایی که دل‌های ما را می‌آزماید. ^۵ زیرا هرگز سخن از روی چاپلوسی نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانه سودجویی کردیم، خدا شاهد است؛ ^۶ و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هرچند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم. ^۷ بلکه در میان شما به ملایمت به سر می‌بردیم، مثل مادر شیردهی که کودکان خود را می‌پرورد. ^۸ به این طرز علاقمند شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز، از بس که عزیز ما بودید. ^۹ از آن رو که ای برادران زحمت و مشقت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهمیم. ^{۱۰} شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدّوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید، رفتار نمودیم. ^{۱۱} چنانکه می‌دانید که هر یکی از شما را چون پدر به فرزندان نصیحت و دل‌داری می‌نمودیم ^{۱۲} و سفارش می‌کردیم که رفتار نکنید به طور شایسته خدایی که شما را به پادشاهی و جلال

۱ پولس و سلوانس* و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

ایمان و زندگی ایمانداران تسالونیک

^۲ پیوسته درباره همه شما خدا را شکر می‌کنیم و دائم در دعا‌های خود شما را به زبان می‌آورم ^۳ چون اعمال ایمان شما و زحمت محبت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم. ^۴ زیرا که ای برادران و ای عزیزان خدا، از برگزیدگی شما آگاه هستیم، ^۵ زیرا که انجیل ما بر شما تنها به خاطر سخن وارد نشده، بلکه با قوّت و روح‌القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید که در میان شما به خاطر شما چگونه مردمان شدیم. ^۶ و شما از ما و از خداوند سرمشق گرفتید و کلام را در زحمت شدید، با خوشی روح‌القدس پذیرفتید، ^۷ به حدّی که شما تمامی ایمانداران مقدونیه و آخائیه را نمونه شدید، ^۸ به گونه‌ای که از شما کلام خداوند نه فقط در مقدونیه و آخائیه پیچید، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا بر سر زبان‌هاست، به گونه‌ای که احتیاج نیست که ما چیزی بگویم، ^۹ زیرا خود ایشان درباره ما خبر می‌دهند که به چه شکل از ما استقبال کردند و به چه شکل از بت‌ها به سوی خدا بازگشت نمودید تا خدای زنده حقیقی را خدمت نمایید ^{۱۰} و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

* ۱.۱ همان 'سیلاس'

نداشتم، فرستادم تا از ایمان شما آگاه شوم مبادا که آن وسوسه کننده شما را وسوسه کرده باشد و زحمات ما هدر رود.

گزارش دلگرم کننده تیموتائوس

۶ اما اکنون چون تیموتائوس از نزد شما به ما رسید و مژده ایمان و محبت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می کنید و مشتاق ملاقات ما می باشید، چنانکه ما نیز علاقمند شما هستیم،^۷ بنابراین ای برادران، در همه رنج و مصیبتی که داریم، از شما به خاطر ایمانتان تسلی یافتیم.^۸ چونکه الان زندگی می کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.^۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به خاطر این همه شادی ای که به حضور خدا درباره شما داریم؛^{۱۰} که روز و شب از دل و جان دعا می کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و کاستی ایمان شما را به کمال رسانیم.^{۱۱} اما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.^{۱۲} و خداوند شما را رشد دهد و با محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت می نماییم،^{۱۳} تا دلهای شما را استوار سازد، بی عیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با تمامی مقدسین خود.

زندگی مقبول به خدا

۴ خلاصه ای برادران، از شما در عیسی خداوند خواهش و التماس می کنیم که چنانکه از ما یافته اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتیر رشد کنید.^۲ زیرا می دانید چه فرامین از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.^۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی قدوسیت شما، تا از زنا

خود می خواند.^{۱۳} و از این جهت ما نیز دائم خدا را شکر می کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید، یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه به راستی هم هست، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید، عمل می کند.^{۱۴} زیرا که ای برادران، شما نمونه گرفتید از کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،^{۱۵} که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند. ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف تمامی مردم،^{۱۶} و ما را منع می کنند که به غیریهودیان سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می کنند. اما نهایت غضب ایشان را فرو گرفته است.

اشتیاق پولس برای دیدن تسالونیکیان

۱۷ لیکن ما ای برادران، چون به اندازه مدتی کوتاه، در ظاهر نه در دل، از شما دور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتیر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.^{۱۸} و به این جهت یکی دو بار خواستیم نزد شما بیاییم، یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.^{۱۹} زیرا که چیست امید و شادی و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟^{۲۰} زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، راضی به این شدیم که ما را در آتن تنها واگذارند.^۲ و تیموتائوس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در مورد ایمانتان شما را نصیحت کند.^۳ تا هیچ کس از این مصیبتها نلرزد، زیرا خود می دانید که برای همین تعیین شده ایم.^۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می باید زحمات بکشیم، چنانکه واقع شد و می دانید.^۵ بنابراین من نیز چون شکیبایی

پرهیزید.^۴ تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خود را در قدّوسیت و عزّت دریابد،^۵ و نه در امیال شهوانی، مثل قومهایی که خدا را نمی‌شناسند.^۶ و تا کسی در این امر دست آزار و اذیت یا سودجویی بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام‌کشنده است.^۷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و امر کرده‌ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدّوسیت.^۸ بنابراین هر که حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی‌شمارد، بلکه خدا را که روح قدّوس خود را به شما عطا کرده است.

^۹ اما در مورد محبت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبت نمایید؛^{۱۰} و چنین هم می‌کنید با همه برادرانی که در تمام مقدونیه می‌باشند. لیکن ای برادران، از شما التماس داریم که زیادت‌ر رشد کنید.^{۱۱} و مشتاق باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را امر کردیم،^{۱۲} تا نزد آنانی که خارج‌اند، به طور شایسته رفتار کنید و به چیزی محتاج نباشید.

بازگشت مسیح

^{۱۳} اما ای برادران، نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان* بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، غمگین شوید.^{۱۴} زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همین‌طور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند، با وی خواهد آورد.^{۱۵} زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گوییم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان پیشی

نخواهیم جست.^{۱۶} زیرا خود خداوند با صدا و با صدای رئیس فرشتگان و با شیپور خدا از آسمان فرود خواهد آمد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.^{۱۷} آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.^{۱۸} پس به این سخنان همدیگر را تسلی دهید.

روز خداوند

۵ اما ای برادران، در مورد وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.^۲ زیرا خود شما به راستی آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.^۳ زیرا هنگامی که می‌گویند: «سلامتی و امان است»، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت؛ همچون درد زایمان زن حامله را. و هرگز رستگار نخواهند شد.^۴ لیکن شما ای برادران، در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید،^۵ زیرا همه شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.^۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم، بلکه بیدار و هشیار باشیم.^۷ زیرا خوابیدگان در شب می‌خوابند و مستان در شب مست می‌شوند.^۸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت و کلاه خود امید نجات را پوشیم.^۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب، بلکه به جهت نائل شدن به نجات، به وسیله خداوند ما عیسی مسیح،^{۱۰} که برای ما مرد، تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زندگی کنیم.^{۱۱} پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.

* ۱۳.۴ منظور مسیحیانی است که چشم از جهان فرو بسته‌اند.

رهنمودهای آخرین

^{۱۲} اما ای برادران، به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و رهبران شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می‌کنند. ^{۱۳} و ایشان را در نهایت محبت، به خاطر عملشان محترم دارید و با یکدیگر صلح کنید. ^{۱۴} لیکن ای برادران، از شما خواهش داریم که سرکشان را تنبیه کنید و کم‌جراتان را تشویق نمایید و ضعیفان را حمایت کنید و با همه مردم تحمل نمایید. ^{۱۵} به هوش باشید که کسی با کسی به سزای بدی، بدی نکند، بلکه دائم با یکدیگر و با همه مردم در پی نیکویی بکوشید. ^{۱۶} پیوسته شادمان باشید. ^{۱۷} همیشه دعا کنید. ^{۱۸} در هر امری شکرگزار باشید که این است اراده خدا در حق شما در مسیح عیسی. ^{۱۹} روح را خاموش

مکنید. ^{۲۰} نبوتها را خوار مشمارید. ^{۲۱} همه چیز را بیازمایید، و به آنچه نیکو است، بچسبید. ^{۲۲} از هر نوع بدی دوری کنید. ^{۲۳} اما خود خدای سلامتی شما را به تمامی مقدس گرداند و روح و نفس و بدن شما به طور کامل، بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح. ^{۲۴} امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد. ^{۲۵} ای برادران، برای ما دعا کنید. ^{۲۶} همه برادران را به بوسه مقدسانه سلام کنید. ^{۲۷} شما را به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای تمامی برادران مقدس خوانده شود. ^{۲۸} فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. آمین.

دومِ تسالونیکیان

نکاتی چند درباره نامه دوم به تسالونیکیان

از محتوای این نامه چنان برمی آید که گویی سؤالاتی که در رابطه با بازگشت مسیح در این کلیسا وجود داشت، باعث شده بود که مشکلاتی جدی به وجود آید. پولس در این نامه از وقایعی سخن می گوید که پیش از بازگشت مسیح صورت خواهد گرفت. در همین نامه است که پولس از 'آن مرد بی دین' صحبت می کند که با ظهور خود ضدیت با مسیح را به اوج خود خواهد رسانید. او به ضدیت با مسیح بر خواهد خاست، اما مسیح به هنگام بازگشت خود، با نفس دهانش او را هلاک خواهد کرد. پولس در صحبت خود با این مؤمنین از آنها می خواهد که در مقابل مشکلات و سختیها استوار بایستند و در ایمان خود استوار باشند.

تقسیم بندی کلی

- ۱- مقدمه (فصل ۱)
- ۲- تعلیم درباره بازگشت مسیح (فصل ۲)
- ۳- اندرز درباره رفتار و منش مسیحی (۱:۳-۱۵)
- ۴- بخش پایانی (۱۶:۳-۱۸)

ایمانتان در همه زحمات شما و عذابی که متحمل آنها می شوید،^۵ که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما سزاوار پادشاهی خدا بشوید، که برای آن هم زحمت می کشید.^۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد.^۷ و شما را که عذاب می کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان نیرومند خود ظهور خواهد نمود^۸ در آتش مشتعل، و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی کنند،^۹ که ایشان به محکومیت هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او.^{۱۰} هنگامی که آید تا در

پولس و سلوانس* و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند می باشید.

^۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری

^۳ ای برادران، می باید همیشه به خاطر شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بسیار رشد می کند و محبت هر یکی از شما به یکدیگر می افزاید،^۴ به حدی که خود ما در مورد شما در کلیساهای خدا فخر می کنیم به خاطر صبر و

* ۱.۱ همان 'سیلاس'

عجایب دروغ،^{۱۰} و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکان، از آنجا که محبت حقیقت را نپذیرفتند تا نجات یابند.^{۱۱} و به این جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می فرستد تا دروغ را باور کنند^{۱۲} و تا محکوم شود بر همه کسانی که حقیقت را باور نکردند، بلکه به ناراستی شاد شدند.

^{۱۳} اما ای برادران و ای عزیزان خداوند، می باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به حقیقت.^{۱۴} و برای آن شما را دعوت کرد به وسیله مؤده ما برای نائل شدن به جلال خداوند ما عیسی مسیح.^{۱۵} پس ای برادران، استوار باشید و آن سنتها را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته اید، نگاه دارید.^{۱۶} و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،^{۱۷} دلهای شما را تسلی عطا کند و شما را در هر عمل و سخن نیکو استوار گرداند.

برای ما دعا کنید

^۳ خلاصه ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد، چنانکه در میان شما نیز؛^۲ و تا از مردم ناشایسته شریر رهایی یابیم، زیرا که همه را ایمان نیست.^۳ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت.^۴ اما بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، به عمل می آورد و نیز خواهید آورد.^۵ و خداوند دلهای شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.

هشدار به کاهلان

^۶ ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح امر می کنیم که از هر برادری که بی نظم

مقدّسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.

^{۱۱} و برای این هم پیوسته برای شما دعا می کنیم که خدای ما شما را سزاوار این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را با قوت کامل گرداند،^{۱۲} تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی مطابق فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

آن مرد بی دین

^۲ اما ای برادران، از شما خواهش می کنیم درباره آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،^۲ که شما از هوش خود به زودی پریشان نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله ای که گویا از ما باشد، به این مضمون که روز مسیح رسیده است.^۳ به هوش باشید که کسی به هیچ وجه شما را نفرید، زیرا که تا آن عصیان، اول واقع نشود و آن مرد بی دین یعنی فرزند هلاکت آشکار نگردد، آن روز نخواهد آمد؛^۴ که او مخالفت می کند و خود را بلندتر می سازد از هر چه خدا و پرستیدنی خوانده شود، به حدی که مثل خدا در معبد خدا نشست، خود را می نماید که خداست.

^۵ آیا یاد نمی کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می بودم، این را به شما می گفتم؟^۶ و الآن آنچه را که مانع است می دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.^۷ زیرا که آن راز بی دینی هم اکنون کار می کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است، از میان برداشته شود.^۸ آنگاه آن بی دین آشکار خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛^۹ که ظهور او به عمل شیطان است با هر نوع قوت و نشانه ها و

عیسی مسیح امر و نصیحت می‌کنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند. ^{۱۳} اما شما ای برادران، از نیکوکاری خسته خاطر مشوید. ^{۱۴} ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت نکنید، تا شرمنده شود. ^{۱۵} اما او را دشمن شمارید، بلکه چون برادر او را تنبیه کنید. ^{۱۶} اما خود خداوند سلامتی، شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند. خداوند با همگی شما باد. ^{۱۷} سلام به دست من پولس که نشانه در هر رساله است، به اینطور می‌نویسم: ^{۱۸} فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.

رفتار می‌کند و نه مطابق آن قانونی که از ما یافته‌اید، دوری کنید. ^۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه نوع از ما نمونه باید گرفت، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم ^۸ و نان هیچ‌کس را مفت نخوردیم، بلکه به زحمت و مشقت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا بر کسی از شما بار نگذاریم. ^۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا از ما سرمشق گیرید. ^{۱۰} زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد. ^{۱۱} زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند که کاری نمی‌کنند، بلکه فضول هستند. ^{۱۲} اما چنین اشخاص را در خداوند ما

اول تیموتائوس

نکاتی چند درباره نامه اول به تیموتائوس

پولس این نامه را به دوست و همکار جوان خود تیموتائوس می‌نویسد. تیموتائوس از مردمان آسیای صغیر، از مادری یهودی و پدری یونانی بود و در اغلب سفرهای بشارتی پولس او را همراهی می‌کرد. تیموتائوس یکی از کسانی بود که پولس اغلب او را به سرکشی به کلیساها می‌فرستاد و نهایت او را ناظر بر کلیسای آفسس و کلیساهای تابع آن گذاشت. پولس این نامه را به تیموتائوس می‌نویسد تا او را در خدمتش تشویق کند (۱:۳ و ۱۸)، تعالیم نادرست را اصلاح نماید (۱:۴-۸؛ ۳:۶-۵ و ۲۰-۲۱) و درباره برخی امور مربوط به اداره کلیسا همچون عبادت کلیسای (۱:۲-۱۵) و انتصاب رهبران واجد شرایط (۳:۱-۳؛ ۵:۱۷-۲۵) رهنمودها بدهد. یکی از مشکلات اساسی کلیسای آفسس بدعتی بود که شامل تعالیم گنوسی و یهودیت خُرافی (۱:۳-۷) و زهد دروغین می‌شد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۲)

تعالیمی پیرامون کلیسا و رهبرانش (۱:۳ تا ۳:۱۶)

رهنمودهایی به تیموتائوس درخصوص کار و خدمتش (۱:۴ تا ۲۱:۶)

بنای کار خدا را که در ایمان است، پدید می‌آورد. ^۵ اما هدف فرمان ما، محبت است از دل پاک و وجدان صالح و ایمان بپریا. ^۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به سخنان مبتذل توجه نموده‌اند ^۷ و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تأکید بیان می‌نمایند.

^۸ لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را مطابق شریعت به کار برد. ^۹ و این بدانند که شریعت به جهت عادل وضع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و یاغیان و بی‌دینان و گناهکاران و ناپاکان و کافران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم ^{۱۰} و زناکاران و لواط‌گران و آدم‌ربایان و دروغ‌گویان و قسم

پولس، رسول عیسی مسیح به فرمان نجات‌دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است، ^۱ به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتائوس. ^۲ فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

هشدار بر علیه معلمان دروغین

^۳ چنانکه هنگامی که عازم مقدونیه بودم، به شما التماس نمودم که در آفسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند، ^۴ و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های بی‌سر و ته را گوش ننمایند که اینها مباحثات راء، نه آن

دینداری و وقار، عمر خود را به سر بریم.^۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهنده ما خدا^۴ که می‌خواهد همه مردم نجات یابند و به معرفت حقیقت نائل گردند.^۵ زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک واسطه است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد،^۶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.^۷ و برای این، من واعظ و رسول و معلم غریبه‌ودیان در ایمان و حقیقت گماشته شدم. در مسیح راست می‌گویم و دروغ نه.

^۸ پس آرزوی این دارم که مردان، دستهای مقدس را بدون خشم و جدال برافراخته، در هر جا دعا کنند.^۹ و همچنین زنان خود را بیارایند به لباس تزیین یافته به نجابت و متانت، نه به گیسوان و طلا و مروارید و لباس گرانبها؛^{۱۰} بلکه چنانکه زنانی را می‌شاید که ادعای دینداری می‌کنند به کارهای نیک.^{۱۱} زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.^{۱۲} و زن را اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند.^{۱۳} زیرا که آدم اول سرشته شد و بعد حوا.^{۱۴} و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.^{۱۵} اما به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا استوار بمانند.

اسقفان و شماسان

۳ این سخن امین است که اگر کسی مقام اسقفی را بخواهد، کار نیکو می‌طلبد.^۱ پس اسقف باید بی‌ملاحت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و آبرومند و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد؛^۲ نه میگسار یا خشن یا خواستار منافع نامشروع، بلکه حلیم و نه جنگجو و نه پول‌دوست.^۳ اداره کننده اهل خانه خود به نیکویی، و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،^۴ زیرا هرگاه کسی نداند که اهل

دروغ‌خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد،^{۱۱} مطابق انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

مسیح برای نجات گناهکاران آمد

^{۱۲} و شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم تعیین فرمود،^{۱۳} که سابق کفرگو و ستمگر و زورگو بودم، لیکن رحم یافتم از آن رو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم.^{۱۴} اما فیض خداوند ما بی‌نهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.

^{۱۵} این سخن امین است و لایق قبول کامل که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.^{۱۶} بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را آشکار سازد تا آنانی را که به خاطر حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.^{۱۷} باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم یکتا را حرمت و جلال تا به ابد باد. آمین.

^{۱۸} ای فرزند، تیموتائوس، این توصیه را به تو می‌سپارم مطابق نبوت‌هایی که سابق بر تو شد، تا در آنها جنگ نیکو کنی^{۱۹} و ایمان و وجدان صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، در همان ایمان خود شکسته‌گشتی شدند.^{۲۰} که از آن جمله هیمنائوس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تنبیه شده، دیگر کفر نگویند.

برای همه دعا کنید

۲ پس از همه چیز، اول توصیه می‌کنم که درخواست‌ها و دعاها و شفاعتها و شکرها را برای همه مردم به جا آورند؛^۲ برای پادشاهان و تمامی صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال

به شکرگزاری بخورند.^۴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند،^۵ زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس می‌شود. اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای.^۷ لیکن از افسانه‌های کفرآمیز پیرزنان دوری کن و در دینداری خود را تربیت کن.^۸ که تربیت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد.

^۹ این سخن امین است و لایق قبول کامل،^{۱۰} زیرا که برای این زحمات و بی‌احترامی می‌کشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده که همه مردمان به ویژه مؤمنین را نجات‌دهنده است.

^{۱۱} این امور را امر و تعلیم فرما. ^{۱۲} هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مؤمنین را در کلام و کردار و محبت و ایمان و پاکی، نمونه باش.^{۱۳} تا آمدن خود را به خواندن کلام و نصیحت و تعلیم بسیار. ^{۱۴} به هوش باش که به آن عطایی که در تو است که به‌وسیله نبوت با نهادهای دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنائی ننمایی.^{۱۵} در این امور مشغول باش و در اینها استوار بمان تا پیشرفت تو بر همه آشکار شود.^{۱۶} خود را و تعلیم را مراقب باش و در این امور استوار بایست که هرگاه چنین کنی، خود را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

رهنمودها برای کلیسا

۵ مرد پیر را توبیخ منما، بلکه چون پدر او را نصیحت کن، و جوانان را چون برادران.^۲ زنان پیر را چون مادران. و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت.^۳ بیوه‌زنان را اگر به راستی بیوه باشند، محترم دار.^۴ اما اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد،

خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید؟^۶ و نه فردی جدید در ایمان که مبدا غرور کرده، به محکومیت ابلیس بیفتد.^۷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیکنام باشد، که مبدا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.

^۸ همچنین شماسان با وقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه به دنبال منافع نامشروع؛^۹ دارندگان راز ایمان در وجدان پاک.^{۱۰} اما باید اؤل ایشان آزموده شوند و چون بی‌عیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند.^{۱۱} و به همین‌طور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت‌گو، بلکه هشیار و در هر امری امین.^{۱۲} و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند،^{۱۳} زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، مرتبه‌ای خوب برای خود کسب می‌کنند و اطمینان کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.

^{۱۴} این به تو می‌نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.^{۱۵} لیکن اگر تأخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای زنده و ستون و بنیاد حقیقت است.^{۱۶} به یقین که راز دینداری عظیم است که خدا در جسم آشکار شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان ظاهر گردید و به ملت‌ها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

برخی از ایمان خواهند افتاد

۴ و لیکن روح آشکارا می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح فریبنده و تعالیم شیاطین گوش خواهند نمود،^۲ به ریاکاری دروغگویان که وجدانهای خود را از کار انداخته‌اند؛^۳ که ازدواج را منع می‌کنند و امر می‌نمایند به دوری از خوراک‌هایی که خدا آفرید برای مؤمنین و آگاهان از حقیقت تا آنها را

آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است. ^۵ اما زنی که به راستی بیوه و بی کس است، به خدا امیدوار است و در درخواستها و دعاها شبانه روز مشغول می باشد. ^۶ لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است. ^۷ و به این امور امر فرما تا بی ملامت باشند. ^۸ ولی اگر کسی برای خویشان و به ویژه اهل خانه خود تامین معاش نکند، مُنکر ایمان و پست تر از بی ایمان است.

^۹ بیوه زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد، ^{۱۰} که در اعمال صالح نیکنام باشد، اگر فرزندان را تربیت کرده و غریبان را مهمانی نموده و پایهای مقدسین را شسته و زحمت کشان را کمکی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد. ^{۱۱} اما بیوه های جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواسته ازدواج دارند ^{۱۲} و محکوم می شوند از اینکه ایمان نخست را زیر پا گذاشته اند. ^{۱۳} و علاوه بر این، خانه به خانه گردش کرده، یاد می گیرند که بی کار باشند؛ و نه فقط بی کار بلکه سخن چین و فضول هم که حرفهای ناشایسته می زنند. ^{۱۴} پس نظر من این است که زنان جوان شوهر کنند و فرزندان بزرایند و کدبانو شوند و دشمن را مجال بدگویی ندهند. ^{۱۵} زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان. ^{۱۶} اگر مرد یا زن مؤمن، خویشاوندان بیوه دارد، ایشان را یاری کند و بار بر کلیسا نگذارد تا آنانی را که به راستی بیوه باشند، کمک نماید.

^{۱۷} کشیشانی که نیکو رهبری کرده اند، سزاوار حرمت دو برابر می باشند، به ویژه آنانی که در کلام و تعلیم زحمت می کشند. ^{۱۸} زیرا کتاب می گوید: «گاو را وقتی که خرمن را خُرد می کند، دهن میند» * و «مزدور سزاوار مزد خود است». ^{۱۹} * ادعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد می پذیر. ^{۲۰} آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.

^{۲۱} در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. ^{۲۲} و دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و در گناهان دیگران شریک مشو، بلکه خود را پاک نگاه دار.

^{۲۳} دیگر آشامنده آب فقط مباش، بلکه به خاطر شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم بباشم.

^{۲۴} گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می شتابد، اما بعضی را تعقیب می کند. ^{۲۵} و همچنین کارهای نیکو معلوم است و آنهایی که به اینگونه نیست، نتوان مخفی داشت.

۶ آنانی که غلامان زیر یوغ می باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند، که مبدا نام و تعلیم خدا بد گفته شود. ^۲ اما کسانی که آقایان مؤمن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند، بلکه بیشتر خدمت کنند، از آنرو که آنانی که در این نیکویی شرکت دارند، مؤمن و عزیز هستند.

^۳ و اگر کسی به طور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید، ^۴ از غرور مست

می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پُنتیوس پیلاؤس اعتراف نیکو نمود،^{۱۴} که تو این حکم را بی‌لکه و به دور از ملامت حفظ کنی تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح.^{۱۵} که آن را، آن متبارک و قادر یکتا و شاه شاهان و خداوند خداوندان در زمان معین به ظهور خواهد آورد.^{۱۶} که تنها فناناپذیر و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و هیچ انسانی او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا به ابد حرمت و قدرت باد. آمین.

^{۱۷} دولت‌مندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولت‌مندان برای بهره بردن به ما عطا می‌کند؛^{۱۸} که نیکوکار بوده، در کارهای نیک دولت‌مند و سخاوتمند و گشاده‌دست باشند^{۱۹} و برای خود بنیاد نیکو به جهت جهان آینده گذارند تا حیات جاودانی را به دست آرند.

^{۲۰} ای تیموتائوس، تو آن امانت را محفوظ دار و از سخنان مبتدل کفرآمیز و از جرّ و بحث‌های عقاید دروغین دوری نما،^{۲۱} که بعضی چون ادّعی آن کردند، از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

شده، هیچ نمی‌داند، بلکه در بحثها و کشمکشها دیوانه گشته است که از آنها پدید می‌آید، حسد و دعوا و ناسزاگویی و بدگمانی^۵ و ستیزه‌جویی مردم در عقل فاسد و گمراه از حقیقت، که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص دوری نما.

^۶ لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. ^۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و معلوم است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد.^۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.^۹ اما آنانی که می‌خواهند دولت‌مند شوند، گرفتار می‌شوند در وسوسه و دام و انواع شهوات پوچ و زیانبار که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند.^{۱۰} زیرا که طمع ریشه همه بدیها است که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام مجروح ساختند.

جنگ نیکوی ایمان را بکن

^{۱۱} ولی تو، ای مرد خدای، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبّت و صبر و تواضع را پیروی نما.^{۱۲} و جنگ نیکوی ایمان را بکن و به دست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور شاهدان بسیار.^{۱۳} تو را سفارش

دوّم تیموتائوس

نکاتی چند درباره نامۀ دوّم به تیموتائوس

نامۀ دوّم تیموتائوس شخصی‌ترین نامۀ او به شمار می‌آید. در این نامۀ پولس همانند پدری دل‌خود را به فرزند، همکار و دوست جوان خود تیموتائوس می‌گشاید و آخرین نصیحت‌های لازم را به او می‌نماید، چرا که به خوبی می‌داند که عنقریب به کام مرگ خواهد افتاد. پولس تیموتائوس را نصیحت و تشویق می‌کند که با وجود سختی‌ها و مخالفت‌ها، پایدار بایستد و با وفاداری به بشارت مسیح ادامه داده از بنیاد درست کتاب مقدس و تعلیم آن منحرف نشود. پولس تیموتائوس را پند می‌دهد که در مباحثات بیهوده خود را درگیر ننماید که به جای نجات، بیشتر عامل هلاکت است.

در تمامی این نصیحت‌ها، پولس تیموتائوس را تشویق می‌کند که از شیوه زندگی و هدف او سرمشق گیرد. ایمان، تحمل، پایداری، و رنج‌هایی که پولس بر خود هموار می‌کرد، همه می‌توانست مشوّق تیموتائوس در انجام خدماتش باشد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۴)

توجّه پولس به وضعیت تیموتائوس (۱:۵-۱۴)

وضعیت پولس (۱:۱۵-۱۸)

رهنمودهای خاص به تیموتائوس (فصل ۲)

هشدار درباره روزهای آخر (فصل ۳)

وداع پولس (۱:۴-۸)

آخرین درخواست‌ها و تحیت‌ها (۹:۴-۲۲)

۱۳ سرمشق بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. ۱۴ آن امانت نیکو را به وسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن. ۱۵ از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من روی برگردانده‌اند که از آن جمله فیگلوس و هرموگنیس می‌باشند.

۱۶ خداوند اهل خانه اونیسیفوروس را ترجم کند، زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت، ۱۷ بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار جستجو کرده، پیدا نمود. ۱۸ خداوند به او عطا کند که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد. و خدمتهایی را که در افسس کرد، تو بهتر می‌دانی.

سریاز نیکوی مسیح

۲ پس تو، ای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است، نیرومند باش. ۲ و آنچه به شاهدان بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسیار که قابل تعلیم دیگران هم باشند. ۳ چون سریاز نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش. ۴ هیچ سریاز خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد تا خشنودی آنکه او را به سربازی گرفت، بجوید. ۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را به او نمی‌دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد. ۶ برزگری که زحمت می‌کشد، باید اول سهمی از حاصل ببرد. ۷ در آنچه می‌گویم تفکر کن، زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید.

۸ عیسی مسیح را به خاطر دار که از نسل داوود بوده، از مردگان برخاست مطابق مژده من، ۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم، لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود. ۱۰ و از این جهت همه زحمات را به خاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی کسب

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، مطابق وعده حیات که در مسیح عیسی است، ۲ فرزند محبوب خود تیموتائوس را. فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.

امانت سپرده شده را حفاظت کن

۳ شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به وجدان خالص خدمت او را می‌کنم، چونکه دائم در دعاهاى خود تو را شبانه‌روز یاد می‌کنم ۴ و مشتاق ملاقات تو هستم، چونکه اشکهای تو را به خاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم. ۵ زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست در مادر بزرگت لوئیس و مادرت یونیکى ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست. ۶ بنابراین به یاد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که به وسیله گذاشتن دستهای من بر تو است، شعله‌ور سازی. ۷ زیرا خدا روح ترس را به ما نداده است، بلکه روح قوت و محبت و انضباط را.

۸ پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه از من که به خاطر او زندانی می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش مطابق قوت خدا، ۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند، نه مطابق اعمال ما، بلکه مطابق اراده خود و آن فیضی که از ایام ازل در مسیح عیسی به ما عطا شد. ۱۰ اما اکنون آشکار گردید به ظهور نجات‌دهنده ما عیسی مسیح که مرگ را نیست ساخت و حیات و پی‌فسادى را آشکار گردانید به وسیله انجیل، ۱۱ که برای آن من واعظ و رسول معلم غیریهودیان گماشته شده‌ام. ۱۲ و از این جهت این زحمات را می‌کشم، بلکه عار ندارم، چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.

می‌آورد.^{۲۴} اما خادم خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صبور در مشقت باشد.^{۲۵} و با حلم مخالفین را ارشاد نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا حقیقت را بشناسند^{۲۶} و از دام ابلیس باز به هوش آیند که مطابق اراده او به دام افتاده‌اند.

بی‌خدایی در زمانهای آخر

۳ اما این را بدان که در روزهای آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،^۲ زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک^۳ و بی‌عاطفه و کینه‌دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروت و متغیر از نیکویی^۴ و خیانتکار و بی‌مبالات و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند؛^۵ که ظاهر دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند. از ایشان دوری نما.^۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم‌عقل را اسیر می‌کنند که بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند.^۷ و دائم تعلیم می‌گیرند، لیکن هرگز به معرفت حقیقت نمی‌توانند رسید.^۸ و همچنان که یثیس و یمیریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با حقیقت مخالفت می‌کنند که مردم در عقل فاسد و مردود از ایمانند.^۹ لیکن بیشتر پیشرفت نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر همه مردم معلوم خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.

همه کتب الهام خداست

^{۱۰} لیکن تو تعلیم و کردار و هدف و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی،^{۱۱} و زحمات و

کنند.^{۱۱} این سخن امین است زیرا اگر با وی مردیم، با او زندگی هم خواهیم کرد.^{۱۲} و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم، او نیز ما را انکار خواهد کرد.^{۱۳} اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.

خادم مقبول خدا

^{۱۴} این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که جرّ و بحث نکنند، زیرا هیچ سود نمی‌بخشد، بلکه باعث هلاکت شنوندگان می‌باشد.^{۱۵} و سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، خادمی که خجل نشود و کلام خدا را به خوبی انجام دهد.^{۱۶} و از یاهوگویی‌های کفرآمیز دوری نما، زیرا که شخص را هر چه بیشتر به بی‌دینی خواهد کشاند.^{۱۷} و کلام ایشان چون مرض قانقاریا می‌خورد و از آن جمله هیمنائوس و فیلیتوس می‌باشند^{۱۸} که ایشان از حقیقت برگشته، می‌گویند که قیامت هم‌اکنون شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند.^{۱۹} و لیکن بنیاد استوار خدا مستحکم است و این مهر را دارد که «خداوند کسان خود را می‌شناسد»^{*} و «هر که نام مسیح را خواند، از ناراستی کناره جوید.»

^{۲۰} اما در خانه بزرگ نه فقط ظرروف طلا و نقره می‌باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزّت و اینها برای ذلت.^{۲۱} پس اگر کسی خود را از اینها تمیز سازد، ظرف عزّت خواهد بود، مقدس و سودمند برای مالک خود و حاضر برای هر کار نیکو.

^{۲۲} اما از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می‌خوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعقیب نما.^{۲۳} لیکن از مباحثات پوچ و بی‌خردانه دوری نما، چون می‌دانی که نزاعها پدید

که خداوند، آن داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط، بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.

رهنمودهای شخصی

^۹ سعی کن که به زودی نزد من آیی، ^{۱۰} زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به تسالونیکي رفته است و کریسکس به غلاطیه و تیطس به دلماتیه. ^{۱۱} لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته با خود بیاور، زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است. ^{۱۲} اما تیخیوکوس را به افسس فرستادم. ^{۱۳} ردایی را که در تروآس نزد کارپوس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز، و به ویژه طومارها را. ^{۱۴} اسکندر مسگر با من بسیار بدبها کرد. خداوند او را مطابق کارهایش جزا خواهد داد. ^{۱۵} و تو هم از او دوری کن، زیرا که با سخنان ما به شدت مقاومت نمود. ^{۱۶} در دفاع اول من، هیچ‌کس با من حاضر نشد، بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این به حساب آنها هم گذاشته شود. ^{۱۷} لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تا موعظه به وسیله من به کمال رسد و تمامی غیر یهودیان بشنوند و از دهان شیر رهایی یافتم. ^{۱۸} و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهاشد و تا به پادشاهی آسمانی خود نجات خواهد کرد. او را تا به ابد جلال باد. آمین.

سلامهای آخرین

^{۱۹} پریسکا* و اکیلا و اهل خانه اونیسفوریوس سلام رسان. ^{۲۰} اراستوس در قُرْنُس ماند؛ اما ترفیموس را در میلیتوس بیمار واگذاردم. ^{۲۱} سعی کن که قبل از زمستان بیایی. یوبولوس و پودنس و لینوس و کلودیا

آزارهای مرا مثل آنهایی که در آنطاکیه و قونیّه و لستره بر من واقع شد؛ چگونه زحمات را تحمّل می‌نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد. ^{۱۲} و همه کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زندگی کنند، زحمات خواهند کشید. ^{۱۳} لیکن مردمان شریر و شاید در بدی رشد خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می‌باشند. ^{۱۴} اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی، استوار باش، چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی، ^{۱۵} و اینکه از کودکی کتب مقدّس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات به وسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. ^{۱۶} تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است ^{۱۷} تا مرد خدا کامل و برای هر کار نیکو آراسته بشود.

۴ تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد، قسم می‌دهم و به ظهور و پادشاهی او ^۲ که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی با کمال تحمّل و تعلیم. ^۳ زیرا روزهایی می‌آیند که تعلیم صحیح را متحمّل نخواهند شد، بلکه مطابق شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد ^۴ و گوشهای خود را از حقیقت برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید. ^۵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمّل زحمات باش و کار مبشر را به جا آور و خدمت خود را به کمال رسان.

^۶ زیرا که من الان ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. ^۷ به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام. ^۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است

و همهٔ برادران تو را سلام می‌رسانند. ^{۲۲} عیسی مسیح
خداوند با روح تو باد. فیض با تو باد. آمین.

تیئس

نکاتی چند درباره نامه به تیئس

تیئس از زمینهٔ غیریهودی به مسیح ایمان آورده بود و جزو همکاران بشارتی پولس به شمار می‌رفت و از جانب او مسئولیت نظارت کلیسای جزیره گرت را بر عهده داشت. پولس در این نامه ابتدا به خصوصیات لازم برای رهبری در کلیسا اشاره می‌کند و پس از آن به تیئس توصیه می‌کند که قشرهای مختلف کلیسا را چگونه تعلیم دهد. لزوم حفظ آرامش و روحیه همکاری و همچنین دوری از دشمنی و مجادله و چند دستگی از دیگر مطالبی است که پولس در این رساله بر آن تأکید می‌ورزد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۴)

رهبران و معلمان کلیسا (۵:۱-۱۶)

تعلیم به قشرهای مختلف در کلیسا (فصل ۲)

راهنمایی‌های عمومی (۳:۱-۱۱)

بخش پایانی (۳:۱۲-۱۵)

مؤمن دارد، به دور از تهمت عیاشی و سرکشی،^۷ زیرا که اسقف می‌باید چون وکیل خدا بی‌ملامت باشد و خودرأی یا تندخو یا میگسار یا خشن یا در پی منافع نامشروع نباشد،^۸ بلکه مهماندوست و خیرخواه و خرداندیش و عادل و مقدس و خویشندار؛^۹ و چسبیده به کلام امین مطابق تعلیمی که یافته، تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.

^{۱۰} زیرا که گردنکشان یاهوگو و فریبندگان بسیاریند، به ویژه آنانی که از اهل ختنه هستند؛^{۱۱} که دهان ایشان را باید بست. زیرا خانه‌ها را به تمامی واژگون می‌سازند و برای منافع نامشروع تعالیم ناشایسته می‌دهند.^{۱۲} یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «اهل گرت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم‌پرست بی‌کاره می‌باشند.»^{۱۳} این شهادت راست است؛ از این جهت

پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح مطابق ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن حقیقت که در دینداری است،^۲ به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی‌تواند گفت، از زمانهای ازل وعدهٔ آن را داد،^۳ اما در زمان معین، کلام خود را آشکار کرد به موعظه‌ای که مطابق فرمان نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شد،

^۴ تیئس را که فرزند حقیقی من مطابق ایمان مشترک است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح خداوند باد.

وظایف تیئس

^۵ به این جهت تو را در گرت واگذاشتم تا آنچه را که باقیمانده است، اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر بگماری.^۶ اگر کسی بی‌ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان

خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زندگی کنیم.^{۱۳} و آن امید مبارک و ظهور جلال خدای بزرگ و نجات‌دهنده خویش عیسی مسیح را انتظار کشیم،^{۱۴} که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و قومی برای خود ظاهر سازد که ملک خاص او و غیور در کارهای نیک باشند.^{۱۵} این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ‌کس تو را حقیر نشمارد.

برای هر کار نیک آماده باش

۳ به یاد ایشان آور که حاکمان و پادشاهان را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیک حاضر باشند،^۲ و هیچ‌کس را بد نگویند و جنگجو نباشند، بلکه ملایم، و کمال حلم را با همه مردم به جا آورند.

۴ زیرا که ما نیز سابق نادان و نافرمان‌بردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده، در کینه و حسد به سر می‌بردیم که لایق نفرت بودیم و از یکدیگر نفرت می‌داشتیم.^۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهنده^۵ ما خدا آشکار شد،^۵ نه به خاطر کارهایی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه تنها به خاطر رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و آن تازگی که از روح‌القدس است؛^۶ که او را به ما به دولت‌مندی ارزانی داشت به توسط نجات‌دهنده ما عیسی مسیح،^۷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم مطابق امید حیات جاودانی.^۸ این سخن امین است و در این امور می‌خواهم تو با تأکید قدغن فرمایی تا آثانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در کارهای نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.^۹ و از بحثهای نامعقول و نسب‌نامه‌ها و نزاعها و مجادلات شرعی دوری نما، زیرا که بی‌فایده و پوچ است.^{۱۰} و از کسی که موجب جدایی باشد، بعد از یک دو

ایشان را سخت توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند^{۱۴} و گوش نگیرند به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که از حقیقت انحراف می‌جویند.^{۱۵} هر چیز برای پاکان، پاک است، لیکن آلودگان و بی‌ایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و وجدان ایشان نیز آلوده است؛^{۱۶} مدعی داشتن معرفت خدا می‌باشند، اما به اعمال خود او را انکار می‌کنند، چونکه نفرت انگیز و گردنکش هستند و برای هر کار نیکو مردود.

تعلیم صحیح را بگو

۲ اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو؛^۲ که مردان سالخورده، هشیار و باوقار و خرداندیش و در ایمان و محبت و صبر، درست باشند.^۳ همچنین زنان سالخورده، در کردار پرهیزگار باشند، و نه غیبت‌گو و نه اسیر شراب زیاده، بلکه آموزندگان تعلیم نیکو،^۴ تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهردوست و فرزنددوست باشند،^۵ و خرداندیش و پاک و خانه‌نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبدا کلام خدا بد گفته شود.^۶ و به همین شیوه جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند.

۷ و خود را در همه چیز نمونه کارهای نیک بگردان و در تعلیم خود درستی و وقار و صداقت را به کار بر^۸ و کلام صحیح بی‌عیب را، تا دشمن چونکه فرصت بدگفتن در حق ما نیابد، خجل شود.^۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را خشنود سازند. جز و بحث نکنند^{۱۰} و دزدی ننمایند، بلکه کمال امانتداری را آشکار سازند تا تعلیم نجات‌دهنده^{۱۱} ما خدا را در هر چیز زینت دهند.

۱۱ زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات‌بخش است، آشکار شده،^{۱۲} ما را هشدار می‌دهد که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با

وکیل و آپولئس را در سفر ایشان به سعی کمک کن تا محتاج چیزی نباشند^{۱۴} و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیک مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تا پی‌ثمر نباشند.^{۱۵} تمامی رفقای من تو را سلام می‌رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

نصیحت دوری کن،^{۱۱} چون می‌دانی که چنین کس منحرف و از خود محکوم شده، در گناه رفتار می‌کند.

تذکرات پایانی

^{۱۲} وقتی که آرتماس یا تیخیکوس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آبی، زیرا که قصد دارم زمستان را در آنجا به سر برم.^{۱۳} زیناس

فَلِیْمُون

نکاتی چند درباره نامه به فِلِیْمُون

فِلِیْمُون مسیحی سرشناس در کلیسای شهر کولسی بود. برده فراری او اونیسیموس با پولس که در این زمان در روم به زندان بود، آشنا می‌گردد و به مسیح ایمان می‌آورد. پولس اونیسیموس را با این نامه به نزد ارباب خود می‌فرستد و از او استدعا دارد که برده فراری خود را ببخشد و او را دیگر نه چون برده، بلکه چون برادر مسیحی بپذیرد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱-۳)

شکرگزاری برای فِلِیْمُون (۴-۷)

درخواست پولس درخصوص اونیسیموس (۸-۲۱)

بخش پایانی (۲۳-۲۵)

درخواست پولس

^۸ به این جهت هرچند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را امر دهم،^۹ لیکن برای محبت، شایسته‌تر آن است که التماس نمایم، هرچند مردی چون پولس پیر، و اکنون به خاطر مسیح عیسی زندانی نیز می‌باشم.^{۱۰} پس تو را التماس می‌کنم درباره فرزند خود اونیسیموس که در زنجیرهای خود او را پدر شدم،^{۱۱} که سابق او برای تو بی‌فایده بود، لیکن اکنون تو را و مرا فایده‌مند می‌باشد؛^{۱۲} که او را نزد تو پس می‌فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است.^{۱۳} و من می‌خواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند.^{۱۴} اما نخواستم کاری بدون نظر تو کرده باشم، تا نیکویی تو از روی اجبار نباشد، بلکه از روی میل و رغبت.^{۱۵} زیرا که شاید به این جهت مدتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد پیدا کنی.^{۱۶} لیکن بعد از این نه چون غلام، بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز به ویژه

۱ پولس، محبوس به خاطر مسیح عیسی و تیموتائوس برادر،
به فِلِیْمُون عزیز و همکار ما^۲ به آیفیای دوست داشتی و آرخیبوس هم‌زم ما، و به کلیسایی که در خانه‌ات می‌باشد.
^۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

محبت و ایمان فِلِیْمُون

^۴ خدای خود را شکر می‌کنم و پیوسته تو را در دعاهاى خود یاد می‌آورم،^۵ چونکه وصف محبت و ایمان تو را شنیده‌ام که به عیسی خداوند و به همه مقدسین داری،^۶ تا شراکت ایمانت مؤثر شود در معرفت کامل هر نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی.^۷ زیرا که مرا شادی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آن رو که دل‌های مقدسین از تو، ای برادر، استراحت می‌پذیرند.

به من، اما چند مرتبه زیادت‌ر به تو، هم در جسم و هم در خداوند.^{۱۷} پس هرگاه مرا رفیق می‌دانی، او را چون من قبول فرما.^{۱۸} اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد، یا طلبی از او داشته باشی، آن را به حساب من بگذار.^{۱۹} من، پولس، به دست خود می‌نویسم: آن را جبران خواهم کرد. نیازی به گفتنش هم نیست که جان خود را نیز مدیون من هستی.^{۲۰} بلی، ای برادر، تا من از تو در خداوند برخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.^{۲۱} چون بر اطاعت تو اعتماد دارم،	به تو می‌نویسم از آن جهت که می‌دانم بیشتر از آنچه می‌گویم هم خواهی کرد.^{۲۲} در ضمن اقامتگاهی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعا‌های شما، به شما بخشیده شوم.^{۲۳} اپافراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس^{۲۴} و آریستارخوس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می‌رسانند.^{۲۵} فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

عبرانیان

نکاتی چند درباره نامه به عبرانیان

نامه به عبرانیان خطاب به مسیحیانی بود که از زمینه یهودی به مسیح ایمان آورده بودند و به علت نداشتن تعلیم کافی در مورد شخصیت، مقام و کار عیسی مسیح در این خطر بودند که به بدعتها کشیده شوند و یا باز به باورهای یهودی خود برگردند. به همین دلیل هم نویسنده در همان آغاز مشخص می‌کند که عیسی مکاشفه حقیقی و نهایی خداست. و پس از آن است که برتری او را بر فرشتگان و موسی و کهنات یهود ثابت می‌نماید. نویسنده در این رساله به تأکید عیسی را پسر ازلی و ابدی معرفی می‌کند و همین مقام هم او را برتر از انبیای عهد عتیق و فرشتگان و موسی قرار می‌دهد. نویسنده عیسی را کاهنی ابدی اعلام می‌کند و از این رو نیز کهنات او را برتر از کهنات کاهنان عهد عتیق می‌شمارد. در این رساله نویسنده به قوت اظهار می‌کند که رهاننده مؤمنین از گناه و ترس و مرگ همین عیسی است و در مقام کاهن اعظم ابدی، نجات و رستگاری حقیقی را برای آنان به ارمغان می‌آورد. نویسنده سیستم قربانی‌های عهد عتیق را دیگر بی‌اعتبار می‌خواند، چراکه نظام قربانیها و مراسم دینی یهود، تنها سایه‌ای از این نجات عظیم بوده است.

در فصل یازده این رساله با لیستی بلند از شخصیت‌های تاریخ قوم اسرائیل هستیم که همگی صرفاً از طریق ایمان به عادل‌شمردگی دست یافته‌اند. از این رو، خواننده باید تشویق گردد که علیرغم هرگونه شرایط سخت در ایمان خود پایدار و استوار بماند.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه: مسیح، مکاشفه کامل خدا (۱:۱-۳)

برتری مسیح بر فرشتگان (۱:۴ تا ۲:۱۸)

برتری مسیح بر موسی و یوشع (۳:۱ تا ۴:۱۳)

برتری کهنات مسیح (۴:۱۴ تا ۷:۲۸)

برتری عهد مسیح (۸:۱ تا ۹:۲۸)

برتری قربانی مسیح (۱۰:۱-۳۹)

اهمیت ایمان (۱۱:۱ تا ۱۲:۲۹)

نصایح و بخش پایانی (۱۳:۱-۲۵)

برتری پسر بر فرشتگان

۱ خدا که در زمان گذشته به اقسام گوناگون و راه‌های مختلف به واسطهٔ انبیا به پدران ما سخن گفت،^۲ در این روزهای آخر با ما به واسطهٔ پسر خود صحبت کرد که او را وارث تمامی موجودات قرار داد و به‌وسیلهٔ او عالمها را آفرید؛^۳ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوت خود حامل همهٔ موجودات بوده، چون پائی گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست مقام عظمت در اوج آسمان بنشست،^۴ و از فرشتگان برتر گردید، به اندازهٔ آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.

^۵ زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که

«تو پسر من هستی.

من امروز تو را مولود ساختم؟»*

و نیز

«من او را پدر خواهم بود

و او پسر من خواهد بود»؟*

^۶ و هنگامی که نخست‌زاده را باز به جهان می‌آورد، می‌گوید که:

«همهٔ فرشتگان خدا او را پرستش کنند.*

^۷ و در حق فرشتگان می‌گوید که:

«فرشتگان خود را بادهای می‌گرداند

و خادمان خود را شعله آتش.»*

^۸ اما در حق پسر:

«ای خدا، تخت تو تا به ابد است

و عصای پادشاهی تو عصای عدالت است.

^۹ عدالت را دوست و

شرارت را دشمن می‌داری.

بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی

بیشتر از رفقای مسیح کرده است.*

^{۱۰} و نیز می‌گوید:

«تو، ای خداوند، در ابتدا زمین را

بنا کردی

و آسمانها ساخته شده به دستهای توست.

^{۱۱} آنها فانی، لیکن تو باقی هستی

و تمامی آنها چون جامه، مندرس خواهد شد

^{۱۲} و مثل ردا آنها را خواهی پیچید

و تغییر خواهند یافت.

لیکن تو همان هستی

و سالهای تو تمام نخواهد شد.*

^{۱۳} و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت:

«بنشین به دست راست من

تا آن هنگام دشمنان تو را

پای انداز تو سازم؟»*

^{۱۴} آیا همگی ایشان روحهای خدمتگذار نیستند که

برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد،

فرستاده می‌شوند؟

مبادا از این نجات غافل بمانیم

^۲ بنابراین لازم است که به دقت بیشتر آنچه را

شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن منحرف

شویم.^۲ زیرا هر گاه کلامی که به واسطهٔ فرشتگان گفته

شد برقرار گردید، به گونه‌ای که هر سرپیچی و نافرمانی

را جزای عادل می‌رسید،^۳ پس ما چگونه رستگار گردیم

اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا

سخن به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند،

* ۵.۱ مزمور ۷:۲ * ۵.۱ دوم سموئیل ۱۴:۷ و اول تواریخ ۱۳:۱۷ * ۶.۱ تثنیه ۳۲:۴ * ۷.۱ مزمور ۱۰۴:۱۰

* ۹.۱ مزمور ۷:۴۵ و ۷ * ۱۲.۱ مزمور ۲۵:۲۷-۲۵:۱۰ * ۱۳.۱ مزمور ۱۱۰:۱

بر ما ثابت گردانیدند؛^۴ در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به نشانه‌ها و معجزات و انواع قوأت و عطایای روح القدس مطابق اراده خود.

بنیانگذار نجات

^۵ زیرا جهان آینده‌ای را که سخن از آن می‌رانیم، مطیع فرشتگان نساخت.^۶ لیکن کسی در جایی شهادت داده، گفت:

«چيست انسان که او را به خاطر آوری

یا پسر انسان که از او دیدار نمایی؟

^۷ او را از فرشتگان اندکی پست‌تر

قرار دادی

و تاج جلال و حرمت را بر سر او نهادی

و او را بر کارهای دستهای خود گماشتی.

^۸ همه چیز را زیر پایهای او نهادی.»*

پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، چیزی

را نگذاشت که مطیع او نباشد. لیکن الان هنوز

نمی‌بینیم که همه چیز مطیع وی شده باشد.^۹ اما

او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی

عیسی را که به عذاب مرگ تاج جلال و حرمت بر

سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه مزه

مرگ را بچشد.^{۱۰} زیرا او را که به خاطر وی همه

و از وی همه چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را

وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجات

ایشان را به دردها کامل گرداند.^{۱۱} از آن رو که

چون مقدّس کننده و مقدّسان همه از یک می‌باشند،

از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.

^{۱۲} چنانکه می‌گوید:

«اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم

و در میان کلیسا در حمد تو خواهم خواند.»*

^{۱۳} و نیز:

«من بر او توکل خواهم نمود.»*

و نیز:

«اینک من و فرزندانِ که

خدا به من عطا فرمود.»*

^{۱۴} پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت

دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به

واسطه مرگ، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را تباه

سازد.^{۱۵} و آنانی را که از ترس مرگ، تمام عمر خود را

گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.

^{۱۶} زیرا که به راستی فرشتگان را دستگیری

نمی‌نماید، بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید.

^{۱۷} از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه برادران

خود شود تا در امور خدا رئیس کاهنی کریم و امین

شده، کفاره گناهان قوم را بکند.^{۱۸} زیرا که چون خود

عذاب کشیده، امتحان گردید قدرت دارد که امتحان

شدگان را یاری فرماید.

عیسی برتر از موسی

^۳ بنابراین، ای برادران مقدّس که در دعوت آسمانی

شریک هستید، در رسول و رئیس کاهنان اعتراف

ما یعنی عیسی دقّت کنید،^۲ که نزد او که وی را معین

فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او

بود.^۳ زیرا که این شخص لایق حرمتی بیشتر از موسی

شمرده شد به آن اندازه‌ای که سازنده خانه را حرمت

بیشتر از خانه است.^۴ زیرا هر خانه‌ای به دست کسی

بنا می‌شود، لیکن بنا کننده همه خداست.^۵ و موسی

مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر

* ۱۳.۲ إشعیا ۸:۱۸

* ۱۳.۲ إشعیا ۸:۱۷

* ۱۲.۲ مزبور ۲۲:۲۲

* ۸.۲ مزبور ۸:۴-۶

^{۱۶} پس که بودند که شنیدند و خشم او را شعله‌ور ساختند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که توسط موسی از مصر بیرون آمدند؟ ^{۱۷} و به چه کسانی تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که اجسادشان در صحرا ریخته شد؟ ^{۱۸} و درباره‌ی که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟ ^{۱۹} پس دانستیم که به خاطر بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

۴ پس بترسیم مبدا با آنکه وعده ورود به آرامی وی باقی می‌باشد، آشکار شود که کسی از دست یافتن به آن بازمانده است. ^۲ زیرا که به ما نیز به مثال ایشان مژده داده شد، لیکن کلامی که شنیدند به ایشان نفع نبخشید، از این رو که با شنوندگان به ایمان متحد نشدند. ^۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم، چنانکه گفته است:

«در خشم خود قسم خوردم

که به آرامی من داخل نخواهند شد.»*

و حال آنکه کارهای او از آفرینش جهان به اتمام رسیده بود. ^۴ و در مقامی درباره‌ی روز هفتم گفت

که «در روز هفتم خدا از تمامی کارهای خود آرامی گرفت.»* ^۵ و باز در این مقام که «به آرامی من داخل نخواهند شد.»

^۶ پس چون باقی هست که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش مژده یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند، ^۷ باز روزی معین می‌فرماید چونکه به زبان داوود بعد از مدت مدیدی «امروز» گفت، چنانکه پیش گفته شد که

«امروز اگر صدای او را بشنوید،

دل خود را سخت مسازید.»*

چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود. ^۱ و اما مسیح مثل پسر بر خانه‌ی او. و خانه‌ی او ما هستیم به شرطی که تا به آخر به دلیری و فخر امید خود چسبیده باشیم.

آرامی برای قوم خدا

^۷ پس چنانکه روح القدس می‌گوید:

«امروز اگر صدای او را بشنوید،

^۸ دل خود را سخت مسازید،

چنانکه در وقت شعله‌ور ساختن خشم او

در روز امتحان در بیابان،

^۹ جایی که پدران شما مرا امتحان

و آزمایش کردند

و کارهای مرا تا مدت چهل سال می‌دیدند.

^{۱۰} از این جهت به آن گروه خشم گرفته،

گفتم: 'ایشان پیوسته در

دل‌های خود گمراه هستند

و راههای مرا نشناختند.'

^{۱۱} تا در خشم خود قسم خوردم

که به آرامی من داخل نخواهند شد.»*

^{۱۲} ای برادران، مواظب باشید مبدا در یکی از

شما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدای زنده

منحرف شوید. ^{۱۳} بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت

کنید مادمی که «امروز» خوانده می‌شود، مبدا کسی

از شما به فریب گناه سختدل گردد. ^{۱۴} از آن رو که در

مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به

آخر سخت چسبیده شویم. ^{۱۵} چونکه گفته می‌شود:

«امروز اگر صدای او را بشنوید،

دل خود را سخت مسازید،

چنانکه در وقت شعله‌ور ساختن خشم او.»*

* ۱۱.۳ مزمور ۷:۱۱ و ۱۵.۳ مزمور ۷:۷ و ۸. * ۳.۴ مزمور ۱۱:۹۵ * ۴.۴ پیدایش ۲:۲. * ۷.۴ مزمور

هارون را.^۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کاهنی بشود، بلکه او که به وی گفت:

«تو پسر من هستی؛

من امروز تو را مولود ساختم.»*

^۶ چنانکه در مقام دیگر نیز می‌گوید:

«تو تا به ابد کاهن هستی،

بر رتبهٔ ملکِ صِدِّیق.»*

^۷ و او در دوران بشریت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از مرگ قادر بود، التماس و دعای بسیار کرد و به خاطر تقوای خویش مستجاب گردید،^۸ هرچند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت^۹ و کامل شده، همهٔ مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.^{۱۰} و خدا او را به رئیس کاهنی مخاطب ساخت به رتبهٔ ملکِ صِدِّیق.

هشدار در مورد سقوط از ایمان

^{۱۱} که دربارهٔ او ما را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می‌باشد، چونکه گوشه‌های شما سنگین شده است.^{۱۲} زیرا که هرچند با این طول زمان شما را می‌باید معلّمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول ابتدایی الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید، نه غذای قوی.^{۱۳} زیرا هر که شیرخواره باشد، در کلام عدالت ناآزموده است، چونکه کودک است.^{۱۴} اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، تربیت کرده‌اند تا تشخیص نیک و بد را بکنند.

^{۱۵} بنابراین، از کلام ابتدای مسیح گذر کرده به سوی کمال پیشی بجویم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا نهیم،^۲ و تعلیم تعمیدها و

^۸ زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن از روزی دیگر سخن نمی‌گفت.^۹ پس برای قوم خدا آرامی سبب باقی می‌ماند.^{۱۰} زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از کارهای خود بیارامید، چنانکه خدا از کارهای خویش.^{۱۱} پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبدا کسی در آن نافرمانی عبرت‌آمیز بیفتد.^{۱۲} زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دو دم و فرو رونده تا جدا کند نفس و روح و مفصلها و مغز را و تشخیص دهنده افکار و نیت‌های قلب است^{۱۳} و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست، بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و آشکار می‌باشد.

عیسی رئیس کاهن اعظم

^{۱۴} پس چون رئیس کاهنی عظیم داریم که از آسمانها گذر کرده است، یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.^{۱۵} زیرا رئیس کاهنی نداریم که نتواند همدرد ضعف‌های ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه.^{۱۶} پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیابیم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت ما را یاری کند.

^۵ زیرا که هر رئیس کاهن از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان گماشته می‌شود در امور الهی تا هدایا و قربانی‌ها برای گناهان بگذرانند؛^۲ که با جاهلان و گمراهان می‌تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در ضعف قرار دارد.^۳ و به خاطر این ضعف او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خود نیز قربانی برای گناهان بگذرانند.^۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه

مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می‌خورند و نهایت هر مجادله ایشان قسم است تا اثبات شود.^{۱۷} از این رو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تأکید بی‌شمار آشکار سازد، قسم در میان آورد.^{۱۸} تا به دو امر بی‌تغییر که ممکن نیست خدا در مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که در پیش ما گذارده شده است، محکم بچسبیم^{۱۹} و آن را مثل لنگری برای جان خود استوار و پایدار داریم که در درون پرده داخل شده است،^{۲۰} جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملک‌یصیق، رئیس کاهنان گردید تا به ابد.

کِهانت ملک‌یصیق

۷ زیرا این ملک‌یصیق، پادشاه سالیام و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن پادشاهان مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، به او برکت داد.^۲ و ابراهیم نیز از همه چیزها دهیک به او داد؛ که او اول به معنی «پادشاه عدالت» است و بعد پادشاه سالیام نیز یعنی «پادشاه صلح و امنیت». ^۳ بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌نسب‌نامه و بدون ابتدای روزها و انتهای حیات، بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند.

^۴ پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، دهیک به او داد.^۵ و اما از فرزندان لاوی کسانی که کِهانت را می‌یابند، فرمان دارند که از قوم مطابق شریعت دهیک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از نسل ابراهیم پدید آمدند.^۶ لیکن آن کس که نسبتی به ایشان نداشت، از ابراهیم دهیک گرفته و

نهاده‌ن دستها و زنده شدن مردگان و داوری جاودانی را.^۳ و این را به جا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازه دهد.^۴ زیرا آنانی که یک بار نورانی گشتند و لذت عطای آسمانی را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند^۵ و لذت کلام نیکوی خدا و قوای جهان آینده را چشیدند،^۶ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می‌کنند و او را بی‌حرمت می‌سازند.^۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و گیاهان نیکو برای آنها که برایشان کشت شده است می‌رویند، از خدا برکت می‌یابد.^۸ لیکن اگر خار و خاشاک می‌رویند، متروک و عنقریب به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود.

^۹ اما ای عزیزان، در حق شما چیزهای بهتر و چیزهای متعلق به نجات را یقین می‌داریم، هرچند به اینطور سخن می‌گوییم.^{۱۰} زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستید و آشکار کرده‌اید، فراموش کند.^{۱۱} لیکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها آشکار نمایید،^{۱۲} و تنبل مشوید بلکه نمونه گیرید از آنانی که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند.

قطعی بودن وعده خدا

^{۱۳} زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت:^{۱۴} «بدون شک من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی‌نهایت کثیر خواهم گردانید.»^{*} ^{۱۵} و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.^{۱۶} زیرا

شدن به خدا هستیم.^{۲۰} و به قدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد.^{۲۱} زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند و لیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید:

«خداوند قسم خورد

و تغییر اراده نخواهد داد که

تو کاهن ابدی هستی بر رتبه

ملکیصیدق.»*

^{۲۲} به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.^{۲۳} و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه مرگ از باقی بودن ایشان مانع است.^{۲۴} لیکن وی چون تا به ابد باقی است، کهنات بی‌زوال دارد.^{۲۵} از این جهت نیز قادر است که آنانی را که به‌وسیله وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائم زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.

^{۲۶} زیرا که ما را چنین رئیس کاهنی شایسته است، قدّوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده،^{۲۷} که هر روز محتاج نباشد به مثال آن سران کاهنان که اوّل برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این را یک بار فقط به جا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.^{۲۸} از آن رو که شریعت مردمانی را که ضعفها دارند کاهن می‌سازد، لیکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا به ابد کامل شده است.

عیسی رئیس کاهن عهدی بهتر

پس مقصود عمده از این کلام این است که برای **Λ** ما چنین رئیس کاهنی هست که در آسمانها به دست راست تخت مقام عظمت نشسته است،^۲ که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را برپا نمود نه انسان.^۳ زیرا که هر رئیس کاهن

صاحب وعده‌ها را برکت داده است.^۷ و بدون هر شبهه، کوچک از بزرگ برکت داده می‌شود.^۸ و در اینجا مردمان فانی دهیک می‌گیرند، اما در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می‌شود.^۹ حتّی آنکه گویا می‌توان گفت که به واسطه ابراهیم از همان لاوی که دهیک می‌گیرد، دهیک گرفته شد،^{۱۰} زیرا که هنوز در نسل پدر خود بود هنگامی که ملکیصیدق او را استقبال کرد.

مقایسه عیسی با ملکیصیدق

^{۱۱} و دیگر اگر از کهنات لاوی، کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملکیصیدق تعیین شود و گفته شود که بر رتبه هارون نیست؟^{۱۲} زیرا هر گاه کهنات تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد.^{۱۳} زیرا او که این سخنان در حق وی گفته می‌شود، از قبیله دیگر ظاهر شده است که کسی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.^{۱۴} زیرا معلوم است که خداوند ما از نسل قبیله یهودا آمد که موسی در حق آن قبیله راجع به کهنات هیچ نگفت.^{۱۵} و نیز بیشتر روشن است از اینکه به مثال ملکیصیدق کاهنی به طور دیگر باید ظهور نماید^{۱۶} که به شریعت و فرامین جسمی گماشته نشود، بلکه به قوت حیات غیرفانی.^{۱۷} زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن هستی،

بر رتبه ملکیصیدق.»*

^{۱۸} زیرا که حاصل می‌شود هم کنارگزاری فرمان سابق به خاطر ضعف و عدم فایده آن^{۱۹} (از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم بر آوردن امید نیکوتر که به آن به دنبال نزدیک

۱۱ و دیگر کسی همسایه و برادر
خود را تعلیم نخواهد داد
و نخواهد گفت: 'خداوند را بشناس.'
زیرا که همه از کوچک و بزرگ
مرا خواهند شناخت.

۱۲ زیرا بر تقصیرهای ایشان
ترحم خواهم فرمود

و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.*
۱۳ پس چون «تازه» گفت، اوّل را کهنه ساخت؛
و آنچه کهنه و پیر شده است، در آستانه نیستی است.

فُدس زمینی

۹ خلاصه آن عهد اوّل را نیز قوانین و مقررات
خدمت و فُدس دنیوی بود. ۲ زیرا خیمه اوّل برپا
شد که در آن بود چراغدان و میز و نان تقدیمی، و
آن به فُدس معروف گردید. ۳ و در پشت پرده دُوم
بود آن خیمه‌ای که به فُدس‌الاقداص معروف است،
۴ که در آن بود سینی زرّین و صندوق شهادت که همه
اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود ظرف طلا
که پر از 'مَتّا' بود و عصای هارون که شکوفه آورده
بود و دو لوح عهد. ۵ و بر زیر آن کروبیان جلال که بر
تخت رحمت سایه‌گستر می‌بودند و اکنون جای شرح
جزئیات آنها نیست.

۶ پس چون این چیزها به اینطور آراسته شد،
کاهنان برای انجام ضروریات خدمت، پیوسته به خیمه
اوّل وارد می‌شوند. ۷ لیکن به خیمه دُوم سالی یک
مرتبه رئیس کاهنان تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه
بدون خون قربانی که برای خود و برای جهالات قوم
می‌گذرانند. ۸ که به این همه روح‌القدس اشاره می‌نماید
بر اینکه مادامی که خیمه اوّل برپاست، راه مکان آقدس

گماشته می‌شود تا هدایا و قربانی‌ها بگذرانند؛ و از این
جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذرانند.
۴ پس اگر بر زمین می‌بود، کاهن نمی‌بود. چون کسانی
هستند که به قانون شریعت هدایا را تقدیم می‌کنند. ۵ و
ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند،
چنانکه موسی الهام یافت هنگامی که عازم بود که خیمه
را بسازد، زیرا به او می‌گوید: «آگاه باش که همه چیز
را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد،
بسازی.» ۶ لیکن الان او خدمت نیکوتر یافته است،
به اندازه‌ای که واسطه عهد نیکوتر نیز هست که بر
وعده‌های نیکوتر مرتب است.

۷ زیرا اگر آن اوّل بی‌عیب می‌بود، جایی برای
دیگری طلب نمی‌شد. ۸ چنانکه ایشان را ملامت
کرده، می‌گوید:

«خداوند می‌گوید، اینک روزهایی می‌آید
که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا
عهدی تازه استوار خواهم نمود.
۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم،
در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم
تا از سرزمین مصر به در آوردم.
زیرا که ایشان در عهد من استوار نماندند.

پس خداوند می‌گوید،

من ایشان را واگذاردم.

۱۰ و خداوند می‌گوید،

این است آن عهدی که بعد از آن روزها
با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت
که فرامین خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد
و بر دل ایشان خواهم نوشت
و ایشان را خدا خواهم بود
و ایشان مرا قوم خواهند بود.

آشکار نمی‌شود.^۹ و این مثلی است برای زمان حاضر که مطابق آن هدایا و قربانی‌ها را تقدیم می‌کنند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از نظر وجدان کامل گرداند،^{۱۰} چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و آداب مختلف پاکی، فقط قوانین و مقررات بدنی است که تا زمان اصلاح تعیین شده است.

رهای از طریق خون عیسی

^{۱۱} لیکن مسیح چون آشکار شد تا رئیس کاهن نعمت‌های آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست،^{۱۲} و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و رهایی* ابدی را یافت.^{۱۳} زیرا هرگاه خون بزها و گاو و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به تمیز شدن جسمی مقدس می‌سازد،^{۱۴} پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازل خود را بی‌عیب به خدا گذرانید، وجدان شما را از اعمال مرده پاک نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟

^{۱۵} و از این جهت او واسطهٔ عهد تازه‌ای است تا چون مرگ برای کفارهٔ تقصیرات عهد اوّل واقع شد، خوانده‌شدگان وعدهٔ میراث ابدی را بیابند.^{۱۶} زیرا در هر جایی که وصیتی است، لازم است که مرگ وصیت‌کننده را تصوّر کنند،^{۱۷} زیرا که وصیت بعد از مرگ رسمی می‌شود؛ زیرا مادی که وصیت‌کننده زنده است، اعتباری ندارد.^{۱۸} و از این رو، آن اوّل نیز بدون خون برقرار نشد.^{۱۹} زیرا که چون موسی تمامی فرامین شریعت را به گوش قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و شاخه‌های زوفا گرفته، آن را

بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛^{۲۰} و گفت: «این است خون آن عهده که خدا با شما قرار داد.»^{۲۱} و همچنین خیمه و تمامی لوازم خدمت را نیز به خون بپالود.^{۲۲} و مطابق شریعت، تقریباً همه چیز به خون تمیز می‌شود و بدون ریختن خون، بخشش نیست.^{۲۳} پس لازم بود که مثل‌های چیزهای آسمانی به اینها پاک شود، لیکن خود آسمانی‌ها به قربانی‌های نیکوتر از اینها.^{۲۴} زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الآن در حضور خدا برای ما آشکار شود.^{۲۵} و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کاهنان که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛^{۲۶} زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد جهان بارها زحمت کشیده باشد. لیکن الآن یک مرتبه در اواخر جهان آشکار شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد.^{۲۷} و چنانکه مردم را یک بار مُردن و بعد از آن جزا یافتن تعیین شده است،^{۲۸} همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، آشکار خواهد شد به جهت نجات.

قربانی مسیح یکبار برای همیشه

۱. زیرا که چون شریعت را سایهٔ نعمتهای آینده است، نه صورت واقعی آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانی‌هایی که پیوسته می‌گذرانند، آنانی را که نزدیک می‌آیند، کامل گرداند.^۲ و گرنه آیا گذرانیدن آنها متوقف نمی‌شد چونکه عبادت کنندگان بعد از آنکه یک‌بار پاک شدند، دیگر

* ۱۲.۹ یا 'فدیه' با این واژه در یونانی به رهانیدن بردگان اسیر با پرداخت بهای آنها اشاره می‌شد. * ۲۰.۹ خروج ۲۴:۸

بعد از آن دوران
با ایشان خواهم بست.

خداوند می گوید،

فرامین خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد

و بر ذهن ایشان خواهم نوشت.*^{۱۷}

۱۷ باز می گوید:

«و گناهان و خطایای ایشان را

دیگر به یاد نخواهم آورد.»*

۱۸ اما جایی که بخشش اینها هست، دیگر قربانی

گناهان نیست.

یقین کامل ایمان

۱۹ پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم^{۲۰} از طریق تازه و زنده که آن را به خاطر ما از میان پرده یعنی بدن خود حاضر نموده است،^{۲۱} و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم،^{۲۲} پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از وجدان بد زدوده و بدنهای خود را به آب پاک شسته شوی داده، نزدیک بیاییم؛^{۲۳} و اعتراف امید را محکم نگاه داریم، زیرا که وعده دهنده امین است.^{۲۴} و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و کارهای نیک تشویق نماییم.^{۲۵} و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیاده را اندازه ای که می بینید که آن روز نزدیک می شود.

۲۶ زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت حقیقت اگر عمداً گناهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست،^{۲۷} بلکه انتظار هولناک عذاب و لهیب آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.^{۲۸} هر که شریعت موسی را خوار شمارد، بدون رحم به دو یا سه شاهد کشته

حس گناهان را در وجدان نمی داشتند؟^۳ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می شود.^۴ زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.

۵ بنابراین هنگامی که داخل جهان می شود، می گوید:

«قربانی و هدیه را نخواستی،

لیکن بدنی برای من حاضر ساختی.

۶ به قربانی های سوختنی و قربانی های گناه

رغبت نداشتی.

۷ آنگاه گفتم: 'اینک می آیم

تا اراده تو را ای خدا، به جای آورم؛

در طومار کتاب در حق من

نوشته شده است.'*

۸ چون پیش می گوید: «هدایا و قربانی ها و قربانی های سوختنی و قربانی های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی،» که آنها را مطابق شریعت می گذرانند. ۹ بعد گفت که «اینک می آیم تا اراده تو را ای خدا، به جای آورم.» پس اولی را برمی دارد، تا دومی را استوار سازد. ۱۰ و به این اراده مقدس شده ایم، به قربانی بدن عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.

۱۱ هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می ایستد و همان قربانی ها را به دفعات می گذرانند که هرگز رفع گناهان را نمی تواند کرد. ۱۲ لیکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا به ابد. ۱۳ و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای انداز او شوند.

۱۴ از آن رو که به یک قربانی مقدّسان را کامل گردانیده است تا به ابد. ۱۵ و روح القدس نیز برای ما شهادت می دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود:

۱۶ «این است آن عهدی که

به ایمان

پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و دلیل چیزهای نادیده.^۲ زیرا که به این، برای قدیمیان شهادت داده شد.

^۳ به ایمان فهمیده‌ایم که کائنات به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی سرشته شد.

^۴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به خاطر همان بعد از مُردن هنوز سخن می‌گوید.

^۵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا مرگ را نبیند و یافت نشد، چرا که خدا او را منتقل ساخت. زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که خشنودی خدا را حاصل کرد.^۶ لیکن بدون ایمان کسب خشنودی او محال است، زیرا هر که جویای نزدیکی به خدا باشد، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.

^۷ به ایمان نوح چون دربارهٔ اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی‌ای به جهت اهل خانهٔ خود بساخت و به آن، دنیا را محکوم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است، گردید.

^۸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی‌دانست به کجا می‌رود.^۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه

می‌شود.^{۲۹} پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آن کس، سزاوار مکافات سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی‌حرمت کرد؟^{۳۰} زیرا می‌شناسیم او را که گفته است: «خداوند می‌گوید: انتقام از آن من است. من مکافات خواهم داد.»^{*} و نیز: «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.»^{۳۱} افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.

^{۳۲} لیکن روزهای گذشته را به یاد آورید که بعد از آنکه نورانی گردیدید، متحمل رنج و زحمت عظیم از عذابها شدید؛^{۳۳} چه از اینکه از دشمنها و زحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها به سر می‌بردند.^{۳۴} زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی هست.^{۳۵} پس ترک مکنید دلبری خود را که پاداشی عظیم در پی خواهد داشت.^{۳۶} زیرا که شما را صبر لازم است تا ارادهٔ خدا را به جا آورده، وعده را بیاپید.^{۳۷} زیرا که بعد از اندک زمانی، «آن آینده خواهد آمد و تأخیر نخواهد نمود.

^{۳۸} لیکن عادل به ایمان زیست خواهد کرد و اگر منحرف شود،

نفس من با وی خوش نخواهد شد.»^{*}

^{۳۹} لیکن ما از منحرفان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

^{۲۱} به ایمان یعقوب در زمان مُردن خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجد کرد.

^{۲۲} به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی اسرائیل خبر داد و دربارهٔ استخوانهای خود وصیت کرد.

^{۲۳} به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی زیبا یافته، سه ماه پنهان کردند و از فرمان پادشاه ترس نداشتند.

^{۲۴} به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود، ^{۲۵} و دلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد؛ ^{۲۶} و عار مسیح را دولتی بزرگتر از گنجهای مصر پنداشت، زیرا که به سوی پادشاه نظر می‌داشت. ^{۲۷} به ایمان، مصر را ترک کرد و از خشم پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند. ^{۲۸} به ایمان، عید پَسَخ و پاشیدن خون را به عمل آورد تا هلاک کننده نخست‌زادگان، بر ایشان دست نگذارد.

^{۲۹} به ایمان، از دریای سرخ به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.

^{۳۰} به ایمان حصار آریحا چون هفت روز آن را دور زده بودند، به زیر افتاد.

^{۳۱} به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.

^{۳۲} و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جَدعون و باراق و شَمشون و یَفتاح و داوود و سَموئیل و انبیا خبر دهم ^{۳۳} که از ایمان،

غربت پذیرفت و در خیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند، مسکن نمود. ^{۱۰} از آن رو که منتظر شهری بابنیاد بود که معمار و سازنده آن خداست.

^{۱۱} به ایمان خود سارا نیز قوّت قبول نسل یافت و بعد از اتمام وقت زایید، چونکه وعده‌دهنده را امین دانست. ^{۱۲} و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، زیاد و مانند ریگهای کنار دریا، بی‌شمار زاییده شدند.

^{۱۳} در ایمان همهٔ ایشان فوت شدند، در حالی که وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، سلام گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند. ^{۱۴} زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، آشکار می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند. ^{۱۵} و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، به خاطر می‌آورند، بدون شک فرصت می‌داشتند که به آنجا برگردند. ^{۱۶} لیکن اکنون مشتاق وطنی نیکوتر یعنی وطن آسمانی هستند و از این رو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری آماده کرده است.

^{۱۷} به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانه خود را قربانی می‌کرد؛ ^{۱۸} که به او گفته شده بود که «نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.» ^{۱۹} چونکه یقین دانست که خدا قادر بر زنده کردن از مردگان است و همچنین او را می‌توان گفت که از مردگان نیز بازیافت. ^{۲۰} به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آینده برکت داد.

ضعف کرده، خسته شوید.^۴ هنوز در مبارزه با گناه تا به حد خون مقاومت نکرده‌اید^۵ و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران گفتگو می‌کند که «ای پسر من، تنبیه خداوند را

خوار م شمار

و وقتی که از او سرزنش بایی،

خسته خاطر مشو.

^۶ زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد،

توبیخ می‌فرماید

و هر فرزند مقبول خود

را به شلاق می‌زند.»*

^۷ اگر متحمل تنبیه شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تنبیه نکند؟^۸ لیکن اگر بی‌تنبیه می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام‌زادگانید، نه پسران.^۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تنبیه می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق برتر پدر روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟^{۱۰} زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صلاحدید خود ما را تنبیه کردند، لیکن او به خاطر فایده تا شریک قدّوسیت او گردیم.^{۱۱} لیکن هر تنبیه در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت و سلامتی را برای آنانی که از آن تربیت یافته‌اند، بار می‌آورد.^{۱۲} بنابراین دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،^{۱۳} و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.

^{۱۴} در پی آشتی با همه بکشید و قدّوسیتی که به غیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.^{۱۵} و در انتظار باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و

تسخیر ممالک کردند و به کارهای نیک پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،^{۳۴} شعله‌های آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها جان به در بردند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای بیگانگان را تار و مار کردند.^{۳۵} زنان، مردگان خود را به قیامتی باز یافتند، لیکن دیگران شکنجه شدند و رهایی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتر برسند.^{۳۶} و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند.^{۳۷} سنگسار گردیدند و با آزه دو پاره گشتند. سختیها بر سرشان ریخت و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.^{۳۸} آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوه‌ها و غارها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.

^{۳۹} پس همه ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند.^{۴۰} زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر حاضر کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

عیسی، رهبر و کامل کننده ایمان ما

۱۲ بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار سنگین و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما گذاشته شده است، بدویم^۲ و به سوی رهبر و کامل کننده ایمان یعنی عیسی چشم بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.^۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود

است از تبدیل چیزهایی که تکان داده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که تکان داده نمی‌شود، باقی ماند.

^{۲۸} پس چون پادشاهی را که نمی‌توان جنبانید، می‌یابیم، شکر به جا بیاوریم تا به تواضع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم. ^{۲۹} زیرا «خداى ما آتش سوزاننده است.»*

قربانیهای مقبول خدا

۱۳ محبت برادرانه برقرار باشد؛ ^۲ و از غریب‌نوازی غافل مشوید، زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را مهمانی کردند. ^۳ اسیران را به خاطر آید مثل هم‌زندان ایشان، و مظلومان را، چون شما نیز در بدن هستید.

^۴ زناشوئی به هر وجه محترم باشد و بسترش ناآلوده، زیرا که بی‌عفتان و زناکاران را خدا داوری خواهد فرمود. ^۵ کردار شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید، قناعت کنید، زیرا که او گفته است: «تو را هرگز رها نکنم

و تو را ترک نخواهم نمود.»*

^۶ بنابراین ما با دلیری تمام می‌گوییم:

«خداوند مددکننده من است

و ترسان نخواهم بود.

انسان به من چه می‌تواند کند؟»*

^۷ رهبران خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند، به خاطر دارید و انجام کردار ایشان را توجّه کرده، از ایمان ایشان نمونه بردارید. ^۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا به ابد همان است.

^۹ از تعلیمهای مختلف و غریب از راه به در مشوید زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار

ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند. ^{۱۶} مبدا شخصی زناکار یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسو که برای خوراک نخستزادگی خود را بفروخت. ^{۱۷} زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود، مردود گردید. زیرا که جای توبه پیدا ننمود با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.

^{۱۸} زیرا نزدیکی نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته، و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت، ^{۱۹} و نه به صدای شیپور و صدای کلاهی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر به ایشان گفته نشود. ^{۲۰} زیرا که متحمل آن فرمان نتوانستند شد که «اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود.»* ^{۲۱} و آن منظره به حدی ترسناک بود که موسی گفت: «بسیار ترسان و لرزانم.»* ^{۲۲} بلکه نزدیکی جسته‌اید به کوه صهیون و شهر خدای زنده، یعنی اورشلیم آسمانی و به فوجهای بی‌شمار از محفل فرشتگان ^{۲۳} و کلیسای نخست‌زادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور همه و به ارواح عادلان که کامل شده‌اند ^{۲۴} و به عیسی واسطه عهد جدید و به خون پاشیده شده که سخن می‌گوید به معنی نیکوتر از خون هابیل.

^{۲۵} مواظب باشید از آنکه سخن می‌گوید، رو مگردانید. زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت، روی برگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید، روگردانیم؟ ^{۲۶} که صدای او در آن وقت زمین را جنبانید، لیکن الآن وعده داده است که «یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.»* ^{۲۷} و این تعلیم او یک مرتبه دیگر اشاره

شود و نه به خوراکهایی که آنانی که در پی آنها رفتند، فایده نیافتند.

۱۰ قربانگاهی داریم که خدمتگذاران آن خیمه، اجازه ندارند که از آن بخورند. ۱۱ زیرا که جسدهای آن حیواناتی که رئیس کاهنان خون آنها را به قُدس الاقداس برای گناه می‌برد، بیرون از لشکرگاه سوخته می‌شود. ۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید. ۱۳ بنابراین عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. ۱۴ از آن رو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم. ۱۵ پس به وسیله او قربانی سپاس را به خدا تقدیم کنیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند.

۱۶ لیکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها خشنود است.

۱۷ رهبران خود را اطاعت کنید و تسلیمشان باشید، زیرا که ایشان نگهبانی جانهای شما را می‌کنند. چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.

۱۸ برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که وجدان خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم. ۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم.

۲۰ پس خدای سلامتی که شبان بزرگ گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مردگان برخیزانید، ۲۱ شما را در هر کار نیکو کامل گرداند تا اراده او را به جا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما به عمل آورد به واسطه عیسی مسیح که او را تا به ابد جلال باد. آمین.

۲۲ لیکن ای برادران، از شما التماس دارم که این کلام نصیحت‌آمیز را متحمل شوید، زیرا مختصری نیز به شما نوشته‌ام. ۲۳ بدانید که برادر ما تیموتائوس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شما را ملاقات خواهیم نمود.

۲۴ همه رهبران خود و تمامی مقدسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌رسانند. ۲۵ همگی شما را فیض باد. آمین.

يعقوب

نکاتی چند درباره نامه یعقوب

رساله یعقوب در ابتدا به مسیحیان یهودی نژاد نوشته شده است که در سرزمینهای اطراف فلسطین به شکل پراکنده ساکن بودند. در این رساله بر مسیحیت عملی و ایمانی که اصالت خود را در اعمال فرد ایماندار نشان می‌دهد، تأکید می‌گردد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱)

ایمان و حکمت (۸-۲:۱)

فقر و ثروت (۱۱-۹:۱)

آزمایش و وسوسه (۱۸-۱۲:۱)

شنیدن و عمل کردن (۲۷-۱۹:۱)

اخطار علیه تبعیض (۱۳-۱:۲)

ایمان و اعمال (۲۶-۱۴:۲)

مشکل زبان (۱۸-۱:۳)

مسیحی و جهان (۷:۴ تا ۷:۵)

تعالیم گوناگون (۲۰-۷:۵)

شک نکنند، زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود.^۷ زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.^۸ مرد دو دل در تمام رفتار خود ناپایدار است.^۹ لیکن برادر مسکین به سرافرازی خود فخر بنماید.^{۱۰} و دولتمند به فقری خود، زیرا مثل گل علف در گذراست.^{۱۱} از آن رو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گش به زیر افتاده، زیبایی صورتش زایل شد. به همینطور شخص دولتمند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید.

^{۱۲} خوشا به حال کسی که متحمل امتحان شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیات را که خداوند به دوستداران خود وعده فرموده است، خواهد یافت.

۱ یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده قبیله که پراکنده هستند. خوش باشید.

امتحان ایمان شما

^۲ ای برادران من، وقتی که در امتحانهای گوناگون می‌افتید، کمال خوشی دانید.^۳ چونکه می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند.^۴ لیکن صبر را عمل کامل خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.^۵ و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، بخواهد از خدایی که هر کس را به گشاده‌دستی عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد.^۶ لیکن به ایمان بخواهد و هرگز

که یتیمان و بیوه‌زنان را در مصیبت ایشان دستگیری کنند و خود را از آلودگی دنیا نگاه دارند.

پرهیز تبعیض

۲ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب جلال را با ظاهربینی مدارید. ^۲ زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتی زرّین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک درآید ^۳ و به صاحب لباس فاخر متوجّه شده، گویند: «در این جای نیکو بنشین» و به فقیر گویند: «تو در آنجا بایست، یا زیر پای انداز من بنشین»، ^۴ آیا در خود تبعیض قائل نمی‌شوید و داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟ ^۵ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتمند در ایمان و وارث آن پادشاهی که به دوستداران خود وعده فرموده است، بشوند؟ ^۶ لیکن شما فقیر را حقیر شمرده‌اید. آیا دولتمندان بر شما ستم نمی‌کنند و شما را به محکمه‌ها نمی‌کشند؟ ^۷ آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است، ناسزا نمی‌گویند؟

^۸ اما اگر آن شریعت شاهانه را مطابق کتاب به‌جا آورید، یعنی «همسایه خود را مثل نفس خود محبّت نما»، نیکو می‌کنید. ^۹ لیکن اگر ظاهربینی کنید، گناه می‌کنید و شریعت شما را به خطاکاری محکوم می‌سازد. ^{۱۰} زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، از جانب تمامی آن محکوم می‌شود. ^{۱۱} زیرا او که گفت: «زنا مکن»، نیز گفت: «قتل مکن». پس هرچند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت سرپیچی نمودی. ^{۱۲} همچنین سخن گویند و عمل نمایند مانند کسانی که بر ایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد. ^{۱۳} زیرا آن داوری بی‌رحم خواهد بود بر کسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری پیروز خواهد شد.

^{۱۴} هیچ‌کس چون در وسوسه افتد، نگوید: «خدا مرا وسوسه می‌کند»، زیرا خدا هرگز از بدیها وسوسه نمی‌شود و او هیچ‌کس را وسوسه نمی‌کند. ^{۱۵} لیکن هر کس در وسوسه می‌افتد وقتی که شهوت وی او را می‌کشد و فریفته می‌سازد. ^{۱۶} پس شهوت آبستن شده، گناه را می‌زاید و گناه نیز چون به تمام و کمال رشد کرد، مرگ را تولید می‌کند. ^{۱۷} ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! هر بخشنده نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و فرو می‌ریزد از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه ناشی از تغییر نیست. ^{۱۸} او تنها به خاطر اراده خود ما را به وسیله کلمه حقیقت تولید نمود تا ما همچون نوبر مخلوقات او باشیم.

شنیدن کلام و عمل کردن به آن

^{۱۹} بنابراین، ای برادران عزیز من، هر کس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد. ^{۲۰} زیرا خشم انسان عدالت خدا را حاصل نمی‌آورد. ^{۲۱} پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد. ^{۲۲} لیکن کنندگان کلام باشید، نه فقط شنوندگان که خود را فریب می‌دهند. ^{۲۳} زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که چهره طبیعی خود را در آینه می‌نگرد. ^{۲۴} زیرا خود را نگرست و رفت و فوراً فراموش کرد که چطور شخصی بود. ^{۲۵} لیکن کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن استوار ماند، او همچون شنونده فراموشکار نمی‌باشد، بلکه کننده عمل. پس او در عمل خود مبارک خواهد بود. ^{۲۶} اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است و لگام زبان خود را نکشد، بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است. ^{۲۷} پرستش صاف و بی‌عیب نزد خدا و پدر این است

ایمان بدون عمل مرده است

۱۴ ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟^{۱۵} پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزانه باشد^{۱۶} و کسی از شما به ایشان گوید: «به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید»، لیکن احتیاجات بدن را به ایشان ندهد، چه نفع دارد؟^{۱۷} همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.^{۱۸} بلکه کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو نشان خواهم داد.»^{۱۹} تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کئی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند!^{۲۰} و لیکن ای مرد باطل، آیا می‌خواهی بدانی که ایمان بدون اعمال چرا باطل است؟

۲۱ آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را بر قربانگاه تقدیم نمود؟^{۲۲} می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.^{۲۳} و آن نوشته به انجام رسید که می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت شمرده شد» و دوست خدا نامیده شد.^{۲۴} پس می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها.^{۲۵} و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟^{۲۶} زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

رام کردن زبان

۳ ای برادران من، بسیار معلّم نشوید، چونکه می‌دانید که بر ما داوری سخت‌تر خواهد شد.^۲ زیرا همگی ما بسیار می‌لغزیم. و اگر کسی در

سخن گفتن تلغزد، او مرد کامل است و می‌تواند لگام تمام بدن خود را بکشد.^۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان می‌زنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را برمی‌گردانیم.^۴ اینک کشتی‌ها نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می‌شود، لیکن با سگن کوچک به هر طرفی که اراده ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود.^۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می‌گویند. اینک آتش کمی چه جنگل بزرگی را می‌سوزاند!^۶ و زبان آتشی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را آلوده می‌کند و دایره کائنات را می‌سوزاند و جهنم است که آن را می‌افروزد.

۷ زیرا که هر طبیعی از وحوش و پرندگان و خزندگان و حیوانات دریایی از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است.^۸ لیکن زبان را کسی از مردمان نمی‌تواند رام کند. شرارتی سرکش و پر از زهر قاتل است!^۹ خدا و پدر را به آن متبارک می‌خوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، لعنت می‌گوییم.^{۱۰} از یک دهان برکت و لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود.^{۱۱} آیا چشمه از یک شکاف هم آب شیرین و هم آب شور جاری می‌سازد؟^{۱۲} یا می‌شود، ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ چشمه شور نیز نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد.

حکمت از بالا

۱۳ کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از کردار نیکو به تواضع حکمت آشکار بسازد.^{۱۴} لیکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، فخر میکنید و به ضد حقیقت دروغ مگویید.^{۱۵} این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.^{۱۶} زیرا هر جایی که

۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید، زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او قضاوت کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت قضاوت کرده باشد. لیکن اگر بر شریعت قضاوت کنی، به جا آورنده شریعت نیستی، بلکه داور هستی. ۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهنابیدن و هلاک کردن قادر می باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می کنی؟

فخر نکردن درباره فردا

۱۳ اما شماها، ای کسانی که می گویید: «امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال به سر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»، ۱۴ و حال آنکه نمی دانید که فردا چه می شود؛ از آن رو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی آشکار است و بعد ناپدید می شود؟ ۱۵ به عوض آنکه باید گفت که «اگر خدا بخواهد، زنده می مانیم و چنین و چنان می کنیم». ۱۶ اما اکنون به تکبر خود فخر می کنید و هر چنین فخر بد است. ۱۷ پس هر که نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد، او را گناه است.

اخطار به ثروتمندان

۵ شما، ای دولتمندان، به خاطر مصیبت هایی که بر شما وارد می آید، گریه و شیون نمایید. ۲ ثروت شما فاسد و لباس شما بیدخورده می شود. ۳ طلا و نقره شما را زنگ می خورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد کرد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخر ثروت اندوخته اید. ۴ اینک مزد عمه هایی که کشتزارهای شما را درو کرده اند و شما آن را به فریب نگاه داشته اید، فریاد برمی آورد و

حسد و تعصب است، در آنجا بلوا و هر امر زشت موجود می باشد. ۱۷ لیکن آن حکمت که از بالا است، اول پاک است و بعد صلح آمیز و ملایم و نصیحت پذیر و پر از رحمت و میوه های نیکو و بی طرف و بی ریا. ۱۸ و میوه عدالت در صلح و صفا کاشته می شود برای آنانی که صلح و صفا را به عمل می آورند.

اخطار علیه دنیاگرایی

۷ از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاعها پدید می آید؟ آیا نه از لذت های شما که در اعضای شما جنگ می کند؟ ۲ طمع می ورزید و ندارید؛ پس می کشید. حسد می نمایید و نمی توانید به چنگ آید؛ پس جنگ و جدال می کنید. ندارید از این جهت که درخواست نمی کنید. ۳ درخواست می کنید و نمی یابید، از این رو که به نیت بد درخواست می کنید تا در لذات خود صرف نمایید.

۴ ای زناکاران، آیا نمی دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که می خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد. ۵ آیا گمان دارید که کتاب بی جهت می گوید: «خدا نسبت به روحی که در ما ساکن کرده است، غیرت بسیار دارد؟» ۶ لیکن او فیض زیاده می بخشد. بنابراین می گوید: «خدا متکبران را مخالفت می کند، اما فروتنان را فیض می بخشد.» *

۷ پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد. ۸ و به خدا نزدیکی جوید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را پاک سازید، ای گناهکاران، و دل های خود را تمیز کنید، ای دودلان. ۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمایید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم تبدیل شود. ۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرافراز فرماید.

دعای ایمان

۱۲ لیکن اوّل همه، ای برادران من، قسم مخورید؛ نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر. بلکه «بلی» شما «بلی» باشد و «نه» شما «نه»، مبدا محکوم شوید.

۱۳ اگر کسی از شما مبتلای بلائی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند. ۱۴ و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. ۱۵ و دعای ایمان، بیمار شما را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزاند و اگر گناه کرده باشد، بر او بخشیده خواهد شد. ۱۶ نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد. ۱۷ ایلیا مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نیارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید. ۱۸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.

۱۹ ای برادران من، اگر کسی از شما از حقیقت منحرف شود و شخصی او را باز گرداند، ۲۰ بداند هر که گناهکار را از گمراهی او برگرداند، جانی را از مرگ رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

ناله‌های دروگران، به گوشه‌های خداوند لشکرها رسیده است. ۵ بر روی زمین به تجمل و کامرانی مشغول بوده، دل‌های خود را برای روز کشتار پروردید. ۶ مرد عادل را محکوم کردید و او را به قتل رسانیدید. او با شما مقاومت نمی‌کند.

صبر در زحمات

۷ پس ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانه‌های زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اوّلین و آخرین را بیابد. ۸ شما نیز صبر نمایید و دل‌های خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است. ۹ ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبدا بر شما داوری شود. اینک داور بر در ایستاده است. ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرید از پیامبرانی که به نام خداوند سخن گفتند. ۱۱ اینک صبر کنندگان را خوشبخت می‌گوییم و صبر ایوب را شنیده‌اید و سرانجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بسیار مهربان و کریم است.

اَوَّل پطرس

نکاتی چند درباره نامه اَوَّل پطرس

این رساله خطاب به مسیحیانی نوشته شده است که در بخش شمالی آسیای صغیر ساکن بودند. پطرس در این رساله سعی بر آن دارد تا آن دسته از ایماندارانی را که به خاطر ایمان خود آزار می‌دیدند، تشویق نماید و در این راستا به آنها یادآور می‌شود که آتش امید واقعی در اثر ایمان به مرگ و قیام و وعده بازگشت مسیح در دلها شعله‌ور می‌ماند. ایمانداران باید در پرتو این حقایق، صلیب خود را بپذیرا شوند و درد و رنج را بر خود هموار سازند. آنان باید با اطمینان، رنج و سختی را همچون بوته تصفیه کننده تلقی کنند که ایمان آنها را خالص می‌کند و مسلم است که در روز بازگشت مسیح پاداش خود را خواهند یافت.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۲-۱:۱)

یادآوری نجات الهی (۱۲-۳:۱)

نصایحی پیرامون زندگی مقدس (۱۰:۲ تا ۱۳:۱)

مسئولیت مسیحیان به هنگام رنج (۱۱:۲ تا ۱۹:۴)

فروتنی و خدمت مسیحی (۱۱-۱:۵)

بخش پایانی (۱۴-۱۲:۵)

شده است تا در روزهای آخر آشکار شود.^۶ و در آن وجد می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در امتحانهای گوناگون غمگین شده‌اید،^۷ تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش، گرانیه‌تر است، برای سپاس و جلال و حرمت یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح.^۸ که او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نماید و الآن اگرچه او را نمی‌بینید، لیکن بر او ایمان آورده، شادی می‌نمایید با سروری که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است.^۹ و سرانجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را می‌یابید.

^{۱۰} که درباره این نجات، پیامبرانی که از فیضی که برای شما تعیین شده بود، خبر دادند، تفتیش و کند و کاو می‌کردند^{۱۱} و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن

۱ پطرس، رسول عیسی مسیح، به غریبانی که پراکنده‌اند در پونتوس و غلاطیه و کاپادوکیه و آسیا و بیتیینی؛^۲ برگزیدگان مطابق علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد.

تولّد دوباره برای امید زنده

^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که مطابق رحمت عظیم خود ما را به واسطه برخاستن عیسی مسیح از مردگان تولّدی نو بخشید برای امید زنده،^۴ به جهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛^۵ که به قوت خدا محفوظ هستید به ایمان برای نجاتی که مهیا

یکدیگر را از دل به شدت محبت کنید. ۲۳ از آن رو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی، بلکه از غیرفانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا به ابد باقی هست. ۲۴ زیرا که «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. ۲۵ لیکن کلمه خدا تا به ابد باقی هست.»* و این است آن کلامی که به شما مژده داده شده است.

سنگ زنده و قوم مقدس

۲ بنابراین هر نوع کینه و هر حيله و ریا و حسد و هر قسم ناسزاگویی را ترک کرده، ۲ چون کودکان نوزاده، مشتاق شیر روحانی و پاک باشید تا از آن برای نجات رشد کنید، ۳ اگر به راستی چشیده‌اید که خداوند مهربان است. ۴ با نزدیک شدن به او یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لیکن نزد خدا برگزیده و گرانها. ۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به خانه روحانی و کهنات مقدس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا را توسط عیسی مسیح بگذرانید. ۶ بنابراین، در کتاب نوشته شده است که

«اینک می‌نهم در صهیون سنگی، سنگ اصلی بنا برگزیده و گرانها؛ و هر که به وی ایمان آورد، خجل نخواهد شد.»*

۷ پس شما را که ایمان دارید حرمت است، لیکن آنانی را که ایمان ندارند، «آن سنگی که معماران رد کردند، همان سنگ اصلی بنا گردید،»*

۸ و

خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح تعیین شده بود و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛ ۱۲ و به ایشان آشکار شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان فرستاده شده است، مژده داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که آنها را ببینند.

مقدس باشید

۱۳ بنابراین کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، نگاه دارید. ۱۴ و چون پسران اطاعت هستید، مشابه مشوبه به آن شهواتی که در روزهای جهالت می‌داشتید. ۱۵ بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید. ۱۶ زیرا نوشته شده است: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.»*

۱۷ و چون او را پدر می‌خوانید که بدون ظاهربینی مطابق کارهای هر کس دآوری می‌نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید. ۱۸ زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از کردار باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، ۱۹ بلکه به خون گرانها چون خون بزه بی‌عیب و بی‌لکه یعنی خون مسیح، ۲۰ که پیش از بنیاد عالم معین شد، لیکن در زمان آخر برای شما آشکار گردید، ۲۱ که به واسطه او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.

۲۲ چون جانهای خود را به اطاعت حقیقت پاک ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا داشته باشید، پس

* ۱۶.۱ لویان ۴:۱۱ و ۴۴:۵ و ۲۰:۱۹ و ۲۰:۲۰ * ۲۵.۱ اشعیا ۴۰:۸-۸. * ۶.۲ اشعیا ۲۸:۱۶ * ۷.۲ مزمور ۱۱۸:۲۲

«سنگ لغزش دهند»

و صخره‌ای که موجب سقوط می‌گردد.* زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند که برای همین معین شده‌اند.

^۹ لیکن شما قبیله برگزیده و کهانت شاهانه و ملت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد، هستید تا برتری‌های او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید. ^{۱۰} که سابق قومی نبودید و الان قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما اکنون رحمت کرده شده‌اید.

^{۱۱} ای عزیزان، خواهش دارم که همچون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که با نفس در جدال هستند، دوری کنید؛ ^{۱۲} و کردار خود را در میان ملت‌ها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز دیدار خدا را تمجید نمایند.

اطاعت از حاکمان و آقایان

^{۱۳} بنابراین هر مقام بشری را به خاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است، ^{۱۴} و خواه حاکمان را که رسولان وی هستند، برای انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران. ^{۱۵} زیرا که همین است اراده‌ی خدا که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نمایید، ^{۱۶} مثل آزادگان، اما نه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت می‌سازند بلکه چون بندگان خدا. ^{۱۷} همه‌ی مردمان را احترام کنید. برادران را محبت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.

^{۱۸} ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج‌خلقان را نیز. ^{۱۹} زیرا این پسندیده است که کسی برای وجدانی که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحق زحمت می‌کشد، دردها را متحمل شود. ^{۲۰} زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، شلاق خورید و متحمل آن شوید. لیکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا پسندیده است. ^{۲۱} زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید، ^{۲۲} «که هیچ گناه نکرد و حيله در زبانش یافت نشد.» ^{۲۳} چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌نمود، بلکه خود را به داور عادل تسلیم کرد. ^{۲۴} که خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زندگی نماییم که به زخمهای او شفا یافته‌اید. ^{۲۵} از آنرو که مانند گوسفندان گم‌شده بودید، لیکن اکنون به سوی شبان و اُسقف‌ جانهای خود برگشته‌اید.

زنان و شوهران

۳ همچنین‌ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، کردار زنان، ایشان را بدون کلام دریابد ^۲ چون کردار پاک و خداترس شما را ببیند. ^۳ و شما را زینت ظاهری نباشد، همچون گیسوان بافته و تزئین شدن به طلا و پوشیدن لباس فاخر، ^۴ بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانبهاست. ^۵ زیرا

ایشان بیمناک و مضطرب مشوید.^{۱۵} بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نمایید و پیوسته حاضر باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید، از شما پرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.^{۱۶} و وجدان خود را نیکو نگاه دارید تا آنانی که بر کردار نیکوی شما در مسیح افترا می‌اندازند، در همان چیزی که شما را بد می‌گویند، خجالت کشند،^{۱۷} زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمات کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن.^{۱۸} زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالی که به حسب جسم مرد، لیکن به حسب روح زنده گشت،^{۱۹} و به آن روح نیز رفت و اعلام نمود به ارواحی که در زندان بودند،^{۲۰} که سابق نافرمان‌بردار بودند هنگامی که حلم خدا در دوران نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی کم، یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،^{۲۱} که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد؛ نه دور کردن کثافت تن، بلکه امتحان وجدان صالح به سوی خدا به واسطه برخاستن عیسی مسیح،^{۲۲} که به آسمان رفت و به دست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قواط مطیع او شده‌اند.

وکیلان فیض خدا

بنابراین چون مسیح به حسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید، زیرا آنکه به حسب جسم زحمت کشید، از گناه بازداشته شده است.^۲ تا آنکه بعد از آن بقیه عمر را در جسم، نه به حسب شهوات انسانی، بلکه موافق اراده خدا به سر برد.^۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش اقوام دور از خدا

به اینگونه زنان مقدس در سابق نیز که در امید به خدا بودند، خود را زینت می‌نمودند و شوهران خود را اطاعت می‌کردند.^۶ مانند سارا که ابراهیم را مطیع می‌بود و او را آقا می‌خواند و شما دختران او شده‌اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.^۷ و همچنین ای شوهران، با ملاحظه با ایشان زندگی کنید، همچون با ظروف ضعیفتر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعا‌های شما بازداشته نشود.

زحمات برای عدالت

^۸ خلاصه همه شما همفکر و همدرد و برادر دوست و دلسوز و فروتن باشید.^۹ و بدی به عوض بدی و دشنام به عوض دشنام مدهید، بلکه برعکس، برکت بطلبید، زیرا که می‌دانید برای این خوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید.^{۱۰} زیرا

«هر که می‌خواهد حیات را دوست بدارد و روزهای نیکو ببند، زبان خود را از بدی و لب‌های خود را از فریب گفتن باز بدارد.^{۱۱} از بدی دوری نماید و

نیکویی را به جا آورد.

در پی صلح باشد و آن را دنبال کند.

^{۱۲} از آن رو که چشمان خداوند

بر عادلان است

و گوش‌های او به سوی دعای ایشان،

لیکن روی خداوند بر بدکاران است.»*

^{۱۳} و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟^{۱۴} بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشا به حال شما. پس از ترس

و در عیاشی و شهوات و میگساری و عیش و نوش و مهمانیها و بت پرستیهای کفرآمیز رفتار نمودن. ^۴ و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین سیلاب پی بندوباری ها نمی شتابید و شما را دشنام می دهند. ^۵ و ایشان حساب خواهند داد به او که حاضر است تا زندگان و مردگان را داوری نماید. ^۶ زیرا که از این جهت نیز به مردگان مژده داده شد تا بر ایشان موافق مردم مطابق جسم داوری شود و موافق خدا مطابق روح زندگی نمایند.

^۷ لیکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید. ^۸ و اوّل همه با یکدیگر به شدّت محبت نمایند، زیرا که محبت، انبوه گناهان را می پوشاند. ^۹ و یکدیگر را بدون غرغر مهمانی کنید. ^{۱۰} و هر یک مطابق نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکیلان امین فیض گوناگون خدا. ^{۱۱} اگر کسی سخن گوید، مانند سخنان خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، مطابق توانایی که خدا به او داده باشد، بکند تا در همه چیز، خدا به واسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا به ابد هست، آمین.

زحمات به خاطر مسیح

^{۱۲} ای حبیبان، تعجب ننمایید از این آتشی که در میان شماست و برای امتحان شما می آید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد. ^{۱۳} بلکه به قدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمایید. ^{۱۴} اگر به خاطر نام مسیح رسوایی می کشید، خوشا به حال شما، زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می گیرد.

^{۱۵} پس به هوش باشید که هیچ یکی از شما همچون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد. ^{۱۶} لیکن اگر همچون مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا را تمجید نماید. ^{۱۷} زیرا این زمان است که داوری از خانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند، چه خواهد شد؟ ^{۱۸} و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟ ^{۱۹} پس کسانی نیز که مطابق اراده خدا زحمات کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

گله خدا را شبانی کنید

۵ پیران را در میان شما نصیحت می کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که آشکار خواهد شد: ^۲ گله خدا را که در میان شماست، شبانی کنید و نظارت آن را بنمائید؛ نه به زور، بلکه به رضامندی و نه به خاطر منافع نامشروع، بلکه به میل خاطر؛ ^۳ نه آنکه بر کسانی که به دست شما سپرده شده اند، سروری بکنید، بلکه برای گله نمونه باشید، ^۴ تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمرده جلال را بیابید.

^۵ همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید. همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید، زیرا خدا با متکبران مخالفت می کند و فروتنان را فیض می بخشد. ^۶ پس زیر دست نیرومند خدا فروتنی کنید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید. ^۷ و تمام نگرانیهای خود را به وی واگذارید، زیرا که او برای شما فکر می کند. ^۸ هشیار و بیدار باشید، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غرّان در گردش است و کسی را می جوید تا بلبلد. ^۹ پس به

ایمان استوار شده، در مقابل او بایستید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید.

^{۱۰} و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی اندک، کامل و استوار و توانا خواهد ساخت. ^{۱۱} او را تا به ابد جلال و توانایی باد، آمین.

سلامهای پایانی

^{۱۲} به توسط سلوانس* که او را برادر امین شما می‌شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می‌دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن مستحکم هستید. ^{۱۳} خواهر برگزیده با شما که در بابل است و پسر من مرفس به شما سلام می‌رسانند. ^{۱۴} یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام کنید و همه شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

دوم پطرس

نکاتی چند درباره نامه دوم پطرس

پطرس در نگارش این رساله که خطاب به مسیحیان اولیه است، بر آن است که با معلمان دروغین مقابله کند که با تعالیم غلط خود باعث فساد اخلاقی می‌شدند. پطرس در این آماج تعلیم صحیح را به خوانندگان خود عرضه می‌دارد و شناختی درست از خدا و عیسی مسیح خداوند عرضه می‌دارد. در میان تعالیم غلط تعلیمی هم بود که بازگشت مسیح را در آینده انکار می‌کرد. پطرس علت تأخیر در بازگشت مسیح را در آن می‌بیند که خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود، بلکه می‌خواهد همه توبه کنند و نجات یابند.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۲)

نصیحتها در خصوص رشد در شخصیت مسیحی (۱:۳-۱۱)

استدلال بر اصالت پیام پطرس (۱:۱۲-۲۱)

هشدار درباره معلمان دروغین (فصل ۲)

قطعیّت بازگشت مسیح (۱:۳-۱۶)

بخش پایانی (۱۷:۳-۱۸)

عَقّت و در عَقّت، صبر و در صبر، دینداری^۷ و در دینداری، محبّت برادران و با محبّت برادران، محبّت را. ^۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و فزونی یابد، شما را نمی‌گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح تنبل یا بی‌ثمر بوده باشید. ^۹ زیرا هر که اینها را ندارد، کور و کوتاه‌نظر است و پائی گناهان گذشته خود را فراموش کرده است.

^{۱۰} بنابراین ای برادران، بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را استواری دهید. زیرا اگر چنین کنید، هرگز لغزش نخواهید خورد. ^{۱۱} و همچنین توان ورود به پادشاهی جاودانی خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد شد.

^{۱۲} پس این امور را پیوسته به یاد شما خواهم آورد، هرچند آنها را می‌دانید و در آن حقیقت که نزد شما است، استوار هستید. ^{۱۳} لیکن این را درست

۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها را به اندازه ما یافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات‌دهنده.

^۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ما عیسی بر شما افزون باد.

^۳ چنانکه قوّت الهی او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما ارزانی داشته است، به معرفت او که ما را به جلال و نیکویی خود دعوت نموده، ^۴ که به واسطه آنها وعده‌های بی‌نهایت بزرگ و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فساد که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

^۵ و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود نیکویی بار آورید ^۶ و در نیکویی، علم و در علم،

خرید و فروش خواهند کرد که مکافات ایشان که از دیرباز رقم خورده، بی‌کار ننشسته و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

^۴ زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود، بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛^۵ و بر جهان قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر جهان بی‌دینان آورد؛^۶ و شهرهای سُدوم و غَموره را خاکستر نموده، امر به سقوط آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی‌دینی خواهند کرد، درس عبرتی ساخت؛^۷ و لوط عادل را که از رفتار عیاش‌وار بی‌دینان رنجیده بود، رهانید.^۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را به کارهای زشت ایشان هر روزه رنجیده می‌داشت.^۹ پس خداوند می‌داند که عادلان را از امتحان رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد.^{۱۰} به ویژه آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می‌روند و اقتدار خداوند را حقیر می‌دانند.

^{۱۱} و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت برتر هستند، پیش خداوند بر ایشان حکم افترا نمی‌زنند.^{۱۲} لیکن اینها همچون حیوانات بی‌شعور که برای صید و هلاکت طبیعتاً متولد شده‌اند، ملامت می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد.^{۱۳} و مزد ناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می‌دانند. لگه‌ها و عیبه‌ها هستند که در مهمانی‌های محبتانه خود عیش و عشرت می‌نمایند وقتی که با شما شادی می‌کنند.^{۱۴} چشمان پر از زنا دارند که از گناه بازداشته نمی‌شود،

می‌دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یادآوری برانگیزانم.^{۱۴} چونکه می‌دانم که زمان بیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید.^{۱۵} و برای این نیز کوشش می‌کنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید.^{۱۶} زیرا که در پی افسانه‌های ساختگی نرفتیم چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه شوکت او را دیده بودیم.^{۱۷} زیرا که او از خدای پدر حرمت و جلال یافت هنگامی که صدایی از جلال شوکت به او رسید که «این است پسر عزیز من که از وی خشنودم.»^{۱۸} و این صدا را ما زمانی که با او در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.^{۱۹} و کلام انبیا را نیز محکمتر داریم که نیکو می‌کنید اگر در آن جد و جهد کنید؛ مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دل‌های شما طلوع کند.^{۲۰} و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست.^{۲۱} زیرا که نبوت به ارادهٔ انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان تحت نفوذ روح القدس از جانب خدا سخن گفتند.

انبیا و معلمان دروغین

۲ لیکن در میان قوم، انبیای دروغین نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان دروغین خواهند بود که بدعت‌های مرگبار را مخفیانه خواهند آورد و آن سروری را که ایشان را خرید، انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛^۲ و بسیاری عیاشی ایشان را پیروی خواهند نمود که به خاطر ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.^۳ و از راه سودجویی به سخنان ساختگی شما را

طریق یادگاری برمی‌انگیزانم،^۲ تا به خاطر آرید کلماتی که انبیا مقدّس، پیش گفته‌اند و فرمان خداوند و نجات‌دهنده را که به رسولان شما داده شد.

^۳ و نخست این را می‌دانید که در روزهای آخر مسخره‌کنندگان با استهزا گویان خواهند شد که در پیروی از شهوات خود رفتار نموده،^۴ خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی هست.»^۵ زیرا که ایشان عمداً از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب مستحکم گردید.^۶ و به این هر دو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت.^۷ لیکن آسمان و زمین الآن به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند.

^۸ لیکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز.^۹ خداوند در وعده خود تأخیر نمی‌نماید چنانکه بعضی تأخیر می‌پندارند، بلکه بر شما تحمّل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد، بلکه همه به توبه گرایند.^{۱۰} لیکن روز خداوند همچون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای مهیب از بین خواهد رفت و اجرام آسمانی سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است، سوخته خواهد شد.

^{۱۱} پس چون تمامی اینها فرو خواهند ریخت، شما چطور مردمان باید پاشید، در هر کردار مقدّس و دینداری؟^{۱۲} و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم پراکنده خواهند شد و اجرام آسمانی از حرارت

و کسان ناپایدار را به دام می‌کشند؛ پسران لعنت که قلب خود را برای سودجویی تربیت کرده‌اند،^{۱۵} و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و راه بلعام پسر بُصور را که مزد ناراستی را دوست می‌داشت، پیش گرفتند.^{۱۶} لیکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که الاغ بی‌زبان به زبان انسان سخن گفته، دیوانگی نبی را توبیخ نمود.

^{۱۷} اینها چشمه‌های بی‌آب و میه‌های رانده شده به باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، تعیین شده است.^{۱۸} زیرا که سخنان تکبرآمیز و پوچ می‌گویند و آنانی را که از اهل گمراهی تازه آزاد شده‌اند، در دام شهوات به عیاشی جسمی می‌کشند.^{۱۹} ایشان را به آزادی وعده می‌دهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غالب شده باشد، او نیز غلام آن است.^{۲۰} زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح از آلودگی دنیوی رهایی یافتند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می‌شود.^{۲۱} زیرا که برای ایشان بهتر می‌بود که راه عدالت را ندانسته باشند، از اینکه بعد از دانستن، بار دیگر از آن فرمان مقدس که به ایشان سپرده شده بود، برگردند.^{۲۲} آنچه مثّل حقیقی می‌گوید، به سرشان آمده که:

«سگ به قی خود مراجعت کرده است.»

و

«خوک شسته شده، به غلطیدن در گل.»

روز خداوند خواهد آمد

۳ این رساله دوم را، ای عزیزان، الان به شما می‌نویسم که به این هر دو، دل پاک شما را به

آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می‌کنند تا به هلاکت خود برسند.

^{۱۷} پس شما، ای عزیزان، چون این امور را از پیش می‌دانید، مواظب باشید که مبادا به گمراهی بی‌دینان اسیر توفان شده از پایداری خود بیفتید. ^{۱۸} بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح پیشرفت کنید، که او را از کنون تا به ابد جلال باد. آمین.

گداخته خواهد گردید. ^{۱۳} ولی مطابق وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.

^{۱۴} بنابراین ای عزیزان، چون انتظار این چیزها را می‌کشید، جد و جهد نمایید تا نزد او بی‌لکه و بی‌عیب در آشتی یافت شوید. ^{۱۵} و تحمل خداوند ما را نجات بداند، چنانکه برادر عزیز ما پولس نیز مطابق حکمتی که به او داده شد، به شما نوشت. ^{۱۶} و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید که در

اول یوحنا

نکاتی چند درباره نامه اول یوحنا

یوحنا در این رساله خود سعی بر آن دارد که ایمانداران را در رابطه‌ای که با خدا و پسرش عیسی مسیح دارند، تشویق کند و در مورد هر گونه تعلیم نادرست که به این رابطه صدمه می‌زند، هشدار دهد. تعالیم نادرست این زمان بر این اندیشه استوار بود که جهان مادی در نفس خود پلید است و تماس با آن باعث ناپاکی می‌شود. فقط روح است که پاک می‌باشد. لذا عیسی مسیح، پسر خدا، نمی‌توانسته جسم انسانی به خود گیرد، چرا که جسم ناپاک است و خدا پاک. در میان اینگونه تعالیم که بیشتر از فلسفه ریشه می‌گرفت، تعلیم دیگری هم تأکید بر آن داشت که برای رستگار شدن باید بدن را آزار داد و آن را زیون ساخت. بعضی از معلمان تا به آنجا پیش می‌رفتند که ادعا می‌کردند چون نجات امری روحانی است و به روح انسان مربوط می‌شود، پس گناهانی که انسان با بدن خود می‌کند، تأثیری بر نجات او و سلامت روح او نمی‌گذارد؛ پس هر کاری که شخص بخواهد، می‌تواند بکند.

در این راستاست که یوحنا به مقابله با این تعالیم و معلمانش برمی‌خیزد و اعلام می‌دارد که عیسی مسیح به راستی انسان شد و جسم انسانی به خود گرفت و همه کسانی که به عیسی ایمان دارند و خدا را محبت می‌کنند، باید از گناه و شرارت دوری جویند و محبت خود را در عمل به هموعان خویش نشان دهند.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۴)

نور و تاریکی (۱:۵ تا ۲:۲۹)

فرزندان خدا و فرزندان شیطان (فصل ۳)

راستی و ناراستی (۴:۱-۶)

وظیفه ما در محبت کردن (۴:۷-۲۱)

ایمان پیروزمند (فصل ۵)

کلمه حیات

۱ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگرستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات.^۲ و حیات آشکار شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما آشکار شد. ۳ از آنچه دیده و شنیده‌ایم، شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.^۴ و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد.

زندگی در نور

۵ و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در او هرگز نیست. ۶ اگر گوئیم که با او شراکت داریم، در حالی که در ظلمت زندگی می‌کنیم، دروغ می‌گوییم و به حقیقت عمل نمی‌کنیم. ۷ لیکن اگر در نور زندگی می‌کنیم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. ۸ اگر گوئیم که گناه نداریم، خود را گمراه می‌کنیم و حقیقت در ما نیست. ۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را ببخشد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. ۱۰ اگر گوئیم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

۲ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفاعت کننده‌ای داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. ۲ و اوست کفاره برای گناهان ما، و نه گناهان ما فقط، بلکه برای تمام جهان نیز. ۳ و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر فرامین او را نگاه داریم. ۴ کسی که گوید «او را می‌شناسم» و فرامین او را نگاه ندارد، دروغ‌گوست و

در او حقیقت نیست. ۵ لیکن کسی که کلام او را نگاه دارد، به راستی محبت خدا در او کامل شده است و از این می‌دانیم که در او هستیم. ۶ هر که گوید که «در او می‌مانم»، به همین طریقی که او رفتار می‌نمود، او نیز باید رفتار کند.

۷ ای عزیزان فرمانی تازه به شما نمی‌نویسم، بلکه فرمانی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و فرمان کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید. ۸ و نیز فرمانی تازه به شما نمی‌نویسم که حقیقت آن در او و در شما نمایان است. زیرا که تاریکی در گذر است و نور حقیقی الآن می‌درخشد.

۹ کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است. ۱۰ و کسی که برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن است و لغزش در او نیست. ۱۱ اما کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود و نمی‌داند کجا می‌رود، زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.

۱۲ ای فرزندان، به شما می‌نویسم، زیرا که گناهان شما به خاطر اسم او بخشیده شده است. ۱۳ ای پدران، به شما می‌نویسم، زیرا که از ابتدا است، می‌شناسید. ای جوانان، به شما می‌نویسم، از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتم، زیرا که پدر را می‌شناسید. ۱۴ ای پدران، به شما نوشتم، زیرا که او را که از ابتداست، می‌شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم، از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته‌اید. ۱۵ دنیا را و آنچه در دنیاست، دوست مدارید، زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در او نیست. ۱۶ زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست، بلکه از جهان است. ۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذر است لیکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.

هشدار در مورد «ضد مسیحان»

^{۱۸} ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده‌اید که 'ضد مسیح' می‌آید، اکنون هم ضد مسیحان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است. ^{۱۹} از ما بیرون شدند، لیکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند، با ما می‌ماندند؛ لیکن بیرون رفتند تا آشکار شود که همه ایشان از ما نیستند. ^{۲۰} و اما شما از آن قدّوس، مسح را یافته‌اید و هر چیز را می‌دانید. ^{۲۱} نوشتم به شما از این جهت که حقیقت را نمی‌دانید، بلکه از این رو که آن را می‌دانید و اینکه هیچ دروغ از حقیقت نیست.

^{۲۲} دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن 'ضد مسیح' است که پدر و پسر را انکار می‌نماید. ^{۲۳} کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد. ^{۲۴} و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید، در شما استوار بماند. زیرا اگر آنچه از اوّل شنیدید، در شما استوار بماند، شما نیز در پسر و در پدر استوار خواهید ماند. ^{۲۵} و این است آن وعده‌ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی. ^{۲۶} و این را به شما نوشتم دربارهٔ آنانی که شما را گمراه می‌کنند. ^{۲۷} و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید، استوار است و نیاز ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حقیقت است و دروغ نیست. پس به گونه‌ای که شما را تعلیم داد، در او استوار می‌مانید. ^{۲۸} الآن ای فرزندان در او استوار بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از او شرمند نباشیم. ^{۲۹} اگر فهمیده‌اید که او عادل است، پس می‌دانید که هر که عدالت را به جا آورد، از او تولّد یافته است.

۳ ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین

هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد، زیرا که او را شناخت. ^۲ ای عزیزان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز آشکار نشده است آنچه خواهیم بود؛ لیکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنانکه هست، خواهیم دید. ^۳ و هر کس که این امید را بر او دارد، خود را پاک می‌سازد، چنانکه او پاک است.

^۴ و هر که گناه را به عمل می‌آورد، به ضدّ شریعت عمل می‌کند، زیرا گناه مخالف شریعت است. ^۵ و می‌دانید که او ظهور کرد تا گناهان را برادرار و در او هیچ گناه نیست. ^۶ هر که در او استوار است، گناه نمی‌کند و هر که گناه می‌کند، او را ندیده است و نمی‌شناسد.

^۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به جا می‌آورد، عادل است چنانکه او عادل است. ^۸ و کسی که گناه می‌کند از ابلیس است، زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظهور کرد تا کارهای ابلیس را بپوش سازد. ^۹ هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند، زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد، زیرا که از خدا تولّد یافته است. ^{۱۰} فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این آشکار می‌گردند. هر که عدالت را به جا نمی‌آورد، از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید.

یکدیگر را محبت کنید

^{۱۱} زیرا همین است آن پیغامی که از اوّل شنیدید که یکدیگر را محبت نمایم. ^{۱۲} نه مثل قائل که از آن شریر بود و برادر خود را گشت؛ و از چه سبب او را گشت؟ از این سبب که کارهای خودش زشت بود و کارهای برادرش نیک. ^{۱۳} ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد. ^{۱۴} ما می‌دانیم

از خداست^۳ و هر روحی که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم بشری را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح 'ضد مسیح' که شنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهان است.

^۴ ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید، زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است. ^۵ ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان را می‌شنود. ^۶ ما از خدا هستیم و هر که خدا را می‌شناسد، ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست، ما را نمی‌شنود. روح حقیقت و روح گمراهی را از این تشخیص می‌دهیم.

خدا محبت است

^۷ ای عزیزان، یکدیگر را محبت بنماییم، زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد ^۸ و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد، زیرا خدا محبت است. ^۹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به او زیست نماییم. ^{۱۰} و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود. ^{۱۱} ای عزیزان اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبت نماییم. ^{۱۲} کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است.

^{۱۳} از این می‌دانیم که در او ساکنیم و او در ما، زیرا که از روح خود به ما داده است. ^{۱۴} و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهنده جهان بشود. ^{۱۵} هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در او ساکن است و او در خدا. ^{۱۶} و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما

که از مرگ گذشته، داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را محبت می‌نماییم. هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید، در مرگ ساکن است. ^{۱۵} هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می‌داند که در هیچ قاتلی حیات جاودانی سکونت ندارد.

^{۱۶} از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم. ^{۱۷} لیکن کسی که روزی دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او دریغ کند، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟ ^{۱۸} ای فرزندان، محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان، بلکه در عمل و حقیقت. ^{۱۹} و از این خواهیم دانست که از حقیقت هستیم و دل‌های خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت، ^{۲۰} یعنی در هر چه دل ما، ما را محکوم می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را می‌داند.

^{۲۱} ای عزیزان، هرگاه دل ما، ما را محکوم نکند، در حضور خدا اعتماد داریم. ^{۲۲} و هر چه درخواست کنیم، از او می‌یابیم، از آن جهت که فرامین او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیده اوست، عمل می‌نماییم. ^{۲۳} و این است فرمان او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود. ^{۲۴} و هر که فرامین او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این می‌شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

روح‌ها را بیازمایید

ع ای عزیزان، هر روح را قبول مکنید، بلکه روح‌ها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای دروغین بسیار به جهان بیرون رفته‌اند.

^۲ به این، روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح ظاهر شده در جسم بشری اقرار نماید،

نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در او.

^{۱۷} محبت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را یقین باشد، زیرا چنانکه او هست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم. ^{۱۸} در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌اندازد؛ زیرا ترس عذاب دارد و کسی که ترس دارد، در محبت کامل نشده است. ^{۱۹} ما او را محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود. ^{۲۰} اگر کسی گوید که «خدا را محبت می‌نمایم» و از برادر خود نفرت کند، دروغ‌گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است، محبت نماید؟ ^{۲۱} و این فرمان را از او یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

پیروزی بر دنیا

۵ هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هر که پدر را محبت می‌نماید، فرزند او را نیز محبت می‌نماید. ^۲ از این می‌دانیم که فرزندان خدا را محبت می‌نماییم، چون خدا را محبت می‌نماییم و احکام او را به جا می‌آوریم. ^۳ زیرا همین است محبت خدا که فرامین او را نگاه داریم و فرامین او سنگین نیست. ^۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا پیروز می‌گردد؛ و پیروزی‌ای که دنیا را به زانو درآورده است، ایمان ماست. ^۵ کیست آنکه بر دنیا پیروز گردد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.

^۶ همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط، بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت می‌دهد، زیرا که روح حقیقت است. ^۷ زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند، ^۸ یعنی

روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند. ^۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است. ^{۱۰} آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغ‌گو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است. ^{۱۱} و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. ^{۱۲} آنکه پسر را دارد، حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.

تا بدانید

^{۱۳} این را نوشتم به شما که به اسم خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید. ^{۱۴} و این است آن دلیری که نزد او داریم که هر چه مطابق اراده او درخواست نماییم، ما را می‌شنود. ^{۱۵} و اگر دانیم که هر چه درخواست کنیم، ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم، می‌یابیم. ^{۱۶} اگر کسی برادر خود را ببند که گناهی را که به مرگ نمی‌انجامد، می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید. به هر که گناهی مرگ‌آور نکرده باشد. گناهی هست که به مرگ می‌انجامد؛ در این مورد نمی‌گوییم که دعا باید کرد. ^{۱۷} هر ناراستی گناه است، ولی گناهی هست که به مرگ نمی‌انجامد. ^{۱۸} و می‌دانیم که هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند، بلکه کسی که از خدا تولد یافت، خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند. ^{۱۹} و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است. ^{۲۰} اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما فهم بخشیده است تا حقیقت را بشناسیم و در حقیقت، یعنی در پسر

او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حقیقت و	حیات جاودانی. ^{۲۱} ای فرزندان، خود را از بتها نگاه
	دارید. آمین.

دوم یوحنا

نکاتی چند درباره نامه دوم یوحنا

یوحنا در نامه دوم «بانوی برگزیده و فرزندان» را مخاطب قرار می‌دهد که با توجه به شرایط آزار و اذیتی که کلیسا در آن بود، به احتمال زیاد مقصود از این بانو و فرزندان، کلیسای محلی و اعضای آن بوده باشند. در این نامه یوحنا سعی دارد به کلیسا در رابطه با خطر معلمان دروغین و تعلیم آنها هشدار دهد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱-۳)

اهمیت محبت (۴-۷)

هشدار در مورد تعلیم نادرست (۷-۱۱)

بخش پایانی (۱۲-۱۳)

آن است گمراه کننده و ضد مسیح.^۸ خود را نگاه دارید، میباید آنچه را که کار کردیم، بر باد دهید، بلکه تا مزد کامل بیابید.^۹ هر که از تعلیم مسیح فراتر می‌رود و در آن استوار نیست، خدا را نیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح استوار ماند، او هم پدر و پسر را دارد.^{۱۰} اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود مپذیرید و او را خوش آمد مگویید.^{۱۱} زیرا هر که او را خوش آمد گوید، در کارهای شرم آورش شریک گردد.

^{۱۲} چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لیکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.

^{۱۳} فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

۱ من که پیرم، به بانوی برگزیده و فرزندان او که ایشان را در حقیقت محبت می‌نمایم و نه من فقط، بلکه همه کسانی که حقیقت را می‌دانند،^۲ به خاطر آن حقیقت که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.

^۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر آن پدر، در حقیقت و محبت با ما خواهد بود.

^۴ بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در حقیقت رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر فرمان یافتیم.^۵ و الآن، ای بانو، از تو التماس دارم نه آنکه امری تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتدا داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم.^۶ و این است محبت که موافق فرامین او زندگی کنیم و امر همان است که از اول شنیدید تا در آن رفتار نماییم.

^۷ زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند.

سۆم یوحنا

نکاتی چند درباره نامه سۆم یوحنا

این نامهٔ فردی به نام گایوس را مخاطب قرار می‌دهد که بسیاری از مسیحیان را کمک کرده است. یوحنا در این نامه از فردی به نام دیوت‌رفیس هشدار می‌دهد.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱-۴)

تحسین گایوس (۵-۸)

محکومیت دیوت‌رفیس (۹-۱۰)

تمجید دیمیتریوس (۱۱-۱۲)

بخش پایانی (۱۳-۱۵)

نمی‌کند.^{۱۰} بنابراین اگر آیم، کارهایی را که او می‌کند، به یاد خواهیم آورد، زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاه‌گوی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی‌پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند.

^{۱۱} ای عزیز، از بدی نمونه مگیر، بلکه از نیکویی، زیرا نیکوکردار از خداست و بدکردار خدا را ندیده است.^{۱۲} همهٔ مردم و خود حقیقت نیز بر دیمیتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.

^{۱۳} مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لیکن نمی‌خواهم به مرگب و قلم به تو بنویسم.^{۱۴} لیکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم.

^{۱۵} سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

۱ من که پیرم، به گایوس عزیز که او را در حقیقت محبت می‌نمایم.

^۲ ای عزیز، دعا می‌کنم که از هر جهت کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.^۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر وفاداری تو به حقیقت شهادت دادند، چنانکه تو در حقیقت زندگی می‌نمایی.^۴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در حقیقت رفتار می‌نمایند.^۵ ای عزیز، آنچه می‌کنی به برادران، به ویژه به غریبان، به امانت می‌کنی،^۶ که در حضور کلیسا بر محبت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را به طور شایسته خدا بدرقه کنی، نیکویی نشان می‌دهی،^۷ زیرا که به خاطر اسم او بیرون رفتند و از غیریهودیان چیزی نمی‌گیرند.^۸ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک حقیقت بشویم.

^۹ به کلیسا چیزی نوشتم لیکن دیوت‌رفیس که دوست دارد همیشه خود را اول قرار دهد، ما را قبول

یهودا

نکاتی چند درباره نامه یهودا

این نامه نیز در مورد معلّمان دروغین هشدار می‌دهد و شباهت زیادی به نامهٔ دَوم پطرس دارد. یهودا در این نامه مخاطبانش را تشویق می‌کند که برای حفظ ایمان و اعتقادی که یک بار برای همیشه به مؤمنان سپرده شده است، مجاهده کنند.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱-۲)

شخصیت و تعلیم معلّمان دروغین و محکومیت آنان (۳-۱۶)

دعوت به حفظ ایمان (۱۷-۲۳)

دعای برکت و خاتمه (۲۴-۲۵)

^۵ پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هرچند از همه چیز خود یکبار آگاه شدید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهائی بخشیده بود، بار دیگر پی‌ایمانان را هلاک فرمود.^۱ و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند، بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت برای محکومیت روز عظیم نگاه داشته است.^۷ و همچنین سُدوم و غموره و سایر شهرهای نواحی آنها مثل ایشان چونکه زناکار شدند و آرزومند بدن غریب گشتند، در مکافات آتش ابدی گرفتار شده، به جهت عبرت تعیین شدند.

^۸ لیکن با وجود این، همه این خواب بینندگان نیز بدن خود را نجس می‌سازند و اقتدار خداوند را خوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند.^۹ اما میکائیل، رئیس ملائکه، چون دربارهٔ جسد موسی با

یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خواننده‌شدگانی که در خدای پدر عزیز و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید.^۲ رحمت و سلامتی و محبت بر شما افزون باد.

محکومیت معلّمان دروغین

^۳ ای عزیزان، چون شوق کامل داشتم که دربارهٔ نجاتی که در آن سهمیم هستیم، به شما بنویسم، ناچار شدم که الآن به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما جد و جهد کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد.^۴ زیرا که بعضی اشخاص مخفیانه رخنه کرده‌اند که از قدیم برای این محکومیت تعیین شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای ما را به عیاشی تبدیل نموده و عیسی مسیح سرور یکتا و خداوند ما را انکار کرده‌اند.

دعوت به پایداری

^{۱۷} اما شما ای عزیزان، به خاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند، ^{۱۸} چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مسخره‌کنندگان خواهند آمد که مطابق شهوات بی‌دینی خود رفتار خواهند کرد. ^{۱۹} اینانند که جاپی‌ها سبب می‌شوند و نفسانی هستند که روح را ندارند.

^{۲۰} اما شما ای عزیزان، خود را به ایمان آقدس خود بنا کرده و در روح‌القدس عبادت نموده، ^{۲۱} خود را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید. ^{۲۲} و بعضی را که جرّ و بحث می‌کنند محکوم سازید. ^{۲۳} و بعضی را از آتش بیرون کشیده، براهانید و بر بعضی با ترس رحمت کنید و از لباس جسم‌آلود نفرت نمایید.

برکت پایی

^{۲۴} الآن او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی‌عیب به شادی عظیم استوار فرماید، ^{۲۵} یعنی خدای یکتا و نجات‌دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد، الآن و تا به ابد. آمین.

ابلیس نزاع می‌کرد، جرأت نمود که او را به سبب اهانت محکوم کند، بلکه گفت: «خداوند تو را توبیخ فرماید.» * ^{۱۰} لیکن این اشخاص بر آنچه نمی‌دانند اهانت می‌کنند و در آنچه مثل حیوان بی‌شعور از روی غریزه فهمیده‌اند، خود را فاسد می‌سازند.

^{۱۱} وای بر ایشان، زیرا که به راه قائل رفته‌اند و در گمراهی بلعام به خاطر مزد غرق شده‌اند و در طغیان قورح هلاک گشته‌اند. ^{۱۲} اینها در مهمانی‌های محبتانه شما صخره‌ها هستند چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خود را بی‌ترس پرور می‌کنند و ابرهای بی‌آب از بادها رانده شده و درختان پاییزی بی‌میوه، دوباره مرده و از ریشه کنده شده، ^{۱۳} و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی تعیین شده است. ^{۱۴} لیکن خنوخ که هفتم از آدم بود، دربارهٔ همین اشخاص خبر داده، گفت: «اینک خداوند با هزاران هزار از مقدّسین خود آمد ^{۱۵} تا بر همه داوری نماید و همه بی‌دینان را محکوم کند، بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند.» ^{۱۶} اینانند غرُغَرکنان و گِله‌مندان که مطابق شهوات خود رفتار می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبرآمیز می‌گویند و در پی سودجویی از مردم را طرفداری می‌کنند.

* ۹.۱ در اینجا معلوم نیست که یهودا از کدام منبع نقل قول می‌کند، لیکن در منبع مورد نظر یهودا، شیطان با بستن اتهام قتل، به موسی اهانت می‌کند و می‌خواهد بر این اساس از تدفین محترمانه جسد موسی به دست میکائیل جلوگیری نماید.

مکاشفه یوحنا

نکاتی چند درباره کتاب مکاشفه

یوحنا رسول این کتاب را از جزیره پطُوس می‌نویسد که به خاطر ایمان خود به مسیح به آنجا تبعید شده است. در زمان نگارش این کتاب، مسیحیان تحت جفای سنگین هستند و یوحنا بر آن است که با کلمات این کتاب آنها را به پایداری تشویق نماید و امید را در دلشان زنده نگه دارد. در ابتدای کتاب از یوحنا می‌خوانیم: «مکاشفه عیسی مسیح.» این عبارت را به دو شکل می‌شود درک کرد: مکاشفه‌ای است که عیسی مسیح عطا می‌کند، و یا اینکه مکاشفه خود عیسی مسیح است. در واقع منظور از این عبارت هر دو معنی آن است. مکاشفه‌ای است که خدا به عیسی مسیح داده است تا او هم به خدامانش بدهد. و این مکاشفه، مکاشفه خود اوست. در این کتاب چهار مکاشفه اصلی وجود دارد؛ از فصل ۱ تا ۳ عیسی در مقام خداوند کلیسا، از فصل ۴ تا ۱۶ عیسی در مقام خداوند تاریخ، از فصل ۱۷ تا ۲۰ عیسی در مقام رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان و در مکاشفه چهارم عیسی در مقام خداوند و قادر مطلق. پس می‌بینید که هر چه در کتاب مکاشفه به پیش می‌رویم، خداوندی عیسی مسیح بیشتر و بیشتر در مقابل چشم قرار می‌گیرد. در این کتاب مکاشفات و رؤیاهای در قالب زبانی نمادین بیان شده است. این زبان برای مسیحیان آن عصر قابل درک بود، اما برای مسیحیان سایر اعصار آکنده از رمز و راز است. علیرغم تفاسیر گوناگونی که از این کتاب به عمل می‌آید، پیام و موضوع مرکزی کتاب کاملاً روشن است: سرانجام، خدا به واسطه مسیح خداوند، بر همه دشمنان، از جمله شیطان، پیروز خواهد شد و وفاداران خویش را پادشاه خواهد داد و برکت آسمان جدید و زمین جدید را به‌هنگام پیروزی کامل به آنان خواهد بخشید.

تقسیم‌بندی کلی

مقدمه (۱:۱-۸)

رؤیای آغازین و نامه به هفت کلیسا (۱:۹ تا ۲:۳)

کتابی با هفت مُهر (۲:۴ تا ۳:۸)

هفت شیپور (۳:۸ تا ۴:۱۱)

اژدها و دو وحش (۴:۱۲ تا ۵:۱۳)

رؤیاهای گوناگون (۵:۱۴ تا ۶:۱۵)

هفت جام غضب خدا (۶:۱۶ تا ۷:۲۱)

نابودی بابل و شکست وحش و نبی دروغین و ابلیس (۷:۱۷ تا ۸:۲۰)

داوری نهایی (۸:۲۰-۱۱)

آسمان جدید، زمین جدید و اورشلیم جدید (۱۱:۲۱ تا ۱۲:۲۲)

بخش پایانی (۱۲:۲۲-۲۱)

سرآغاز

۱ مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود آشکار سازد و به وسیله فرشته خود فرستاده، آن را آشکار نمود بر غلام خود یوحنا،^۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.^۳ خوشا به حال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این نوشته شده است، نگاه می‌دارند، چونکه وقت نزدیک است.

سلامها به هفت کلیسا

^۴ یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند.
^۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. بر او که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست^۶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کاهنان ساخت، او را جلال و توانایی باد تا به ابد. آمین.

^۷ اینک با ابرها می‌آید

و هر چشمی او را خواهد دید

و آنانی که او را نپزه زدند؛

و تمامی ملت‌های جهان برای وی خواهند نالید.
آمین!

^۸ «من هستم الف و یا، اول و آخر، می‌گویم آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، آن قادر مطلق.

روای پسر انسان

^۹ من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و پادشاهی و صبر در عیسی مسیح هستم، به خاطر کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای معروف به پطمس شدم.^{۱۰} و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود صدایی بلند چون صدای شیپور شنیدم،^{۱۱} که می‌گفت: «من الف و یا و اول و آخر

هستم. آنچه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرغاموس و طیاتیرا و ساردس و فیلادلفیه و لائودیکیه بفرست.»

^{۱۲} پس رو برگردانیدم تا آن صدایی را که با من صحبت می‌کرد، بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم^{۱۳} و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینه او شالی طلایی بسته بود^{۱۴} و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش^{۱۵} و پایهایش مانند برنج صیقل یافته که در کوره گداخته شود. و صدای او مثل صدای آب‌های بسیار؛^{۱۶} و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دو دمه تیز بیرون می‌آمد و چهره‌اش همچون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد.

^{۱۷} و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهای افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛^{۱۸} و مرده شدم و اینک تا به ابد زنده هستم و کلیدهای مرگ و عالم مردگان نزد من است.^{۱۹} پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد؛^{۲۰} راز هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.

به کلیسای افسس

۲ «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می‌گوید او که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا قدم می‌زند.
^۲ می‌دانم کارهای تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشرار نمی‌توانی شد و آنانی را که خود را رسولان

اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در روزهایی که انتیپاس شهید امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است، کشته شد.^{۱۴} لیکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که پیروی می‌کنند از تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه اسرائیلیان سنگی لغزش بیندازد تا قربانی‌های بتها را بخورند و زنا کنند.^{۱۵} و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولایوان را پذیرفته‌اند.^{۱۶} پس توبه کن و گرنه به زودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.^{۱۷} آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: و آنکه غالب آید، از مَنای مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید نوشته شده است که هیچ کس آن را نمی‌داند جز آنکه آن را یافته باشد.

به کلیسای تیاتیرا

^{۱۸} «و به فرشتهٔ کلیسای در تیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او همچون شعله آتش و پایهای او همچون برنج صیقل یافته است.^{۱۹} کارها و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه کارهای آخر تو بیشتر از اوّل است.^{۲۰} لیکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نام را راه می‌دهی که خود را نبی می‌خواند و خادمان مرا تعلیم داده، گمراه می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بتها بشوند.^{۲۱} به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زنا خود توبه کند.^{۲۲} اینک او را بر بستر بیماری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از کارهای خود توبه نکنند.^{۲۳} و فرزندانش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کننده دلها و افکار و هر یکی از شما را مطابق کارهایش خواهم داد.^{۲۴} لیکن باقی ماندگان شما را که در طبایر هستید و

می‌خوانند و نیستند، آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛^۳ و صبر داری و به خاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی.

^۴ «لیکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای.^۵ پس به خاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و کارهای نخست را به عمل آور و گرنه به زودی نزد تو می‌آیم و چراغدانان را از مکانش منتقل می‌کنم اگر توبه نکنی.^۶ لیکن این را داری که کارهای نقولایوان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.

^۷ «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیات که در وسط بهشت خداست، بخورد.

به کلیسای اسمیرنا

^۸ «و به فرشتهٔ کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت.^۹ کارها و تنگی و فقر تو را می‌دانم، لیکن دولت‌مند هستی و تهمت‌های آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند، بلکه از کنیسه شیطانند.^{۱۰} از آن زحماتی که خواهی کشید، مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا امتحان کرده شوید و مدت ده روز زحمات خواهید کشید. لیکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.^{۱۱} آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هر که غالب آید از مرگ دوّم ضرر نخواهد یافت.

به کلیسای پرمغاموس

^{۱۲} «و به فرشتهٔ کلیسای در پرمغاموس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دو دمهٔ تیز را دارد.^{۱۳} کارها و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و

به کلیسای فیلاذلفیه

۷ «و به فرشتهٔ کلیسای در فیلاذلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدّوس و حق که کلید داوود را دارد که می‌گشاید و هیچ‌کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ‌کس نخواهد گشود.^۸ کارهای تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.^۹ اینک مجبور می‌کنم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک ایشان را مجبور می‌کنم که بایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام.^{۱۰} چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر کل جهان خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.^{۱۱} به زودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن، مبدا کسی تاج تو را بگیرد.^{۱۲} هر که غالب آید، او را در معبد خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من فرود می‌آید، و نام جدید خود را بر او خواهم نوشت.^{۱۳} آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای لائودیکیه

۱۴ «و به فرشتهٔ کلیسای در لائودیکیه بنویس که این را می‌گوید آن آمین، آن شاهد امین و راست که ابتدای خلقت خداست.^{۱۵} کارهای تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. ایکاش که سرد بودی یا گرم.^{۱۶} بنابراین چون ولرم هستی یعنی نه گرم و نه سرد،

این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنانکه می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما نمی‌گذارم،^{۲۵} جز آنکه از آنچه دارید تا هنگام آمدن من پیروی کنید.^{۲۶} و هر که غالب آید و اعمال مرا تا به آخر نگاه دارد، او را بر ملتها قدرت خواهم بخشید^{۲۷} تا ایشان را به عصای آهنین

حکمرانی کند

و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد،* چنانکه من نیز از پدر خود یافته‌ام.^{۲۸} و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.^{۲۹} آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای ساردس

۳ «و به فرشتهٔ کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. کارهای تو را می‌دانم که نام داری که زندهای، ولی مرده هستی.^۲ بیدار شو و آنچه را که باز مانده و در آستانه مرگ است، استوار نما، زیرا که هیچ کار تو را در حضور خدا کامل نیافتم.^۳ پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما. زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از وقت آمدن من بر تو آگاه نخواهی شد.

۴ «لیکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من قدم خواهند زد، زیرا که سزاوار هستند.^۵ هر که غالب آید به جامهٔ سفید آراسته خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت، بلکه به نام او در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.^۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.^۷ و حیوان اوّل مانند شیر بود؛ و حیوان دوّم مانند گوساله؛ و حیوان سوّم ظاهری مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب در پرواز.^۸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه روز باز نمی‌ایستند از گفتن

«قَدّوس قَدّوس قَدّوس،

خداوند خدای قادر مطلق

که بود و هست و می‌آید.»

^۹ و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت‌نشینی که تا به ابد زنده است، می‌خوانند،^{۱۰} آنگاه آن بیست و چهار پیر می‌افتند در حضور آن تخت‌نشین و او را که تا به ابد زنده است، عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند:

«ای خداوند خدای ما،

سزاواری که جلال و حرمت و قوت را بیایی،

زیرا که تو همه موجودات را آفریده‌ای

و تنها به اراده تو بودند و آفریده شدند.»

طومار و بَرّه

۵ و دیدم بر دست راست تخت‌نشین طوماری را که نوشته شده است از درون و بیرون، و مُهر شده به هفت مُهر.^۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به صدای بلند ندا می‌کند که «کیست سزاوار اینکه طومار را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟»^۳ و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن طومار را باز کند یا بر آن نظر کند.^۴ و من به شدت می‌گریستم زیرا هیچ‌کس که شایسته گشودن طومار یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.^۵ و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان می‌باش! اینک

تو را از دهان خود قی خواهم کرد.^{۱۷} زیرا می‌گویی 'دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم' و نمی‌دانی که تو تیره‌بخت و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.^{۱۸} تو را نصیحت می‌کنم که زر تصفیه شده به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و لباس سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو آشکار نشود و سُرْمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.^{۱۹} هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تنبیه می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.^{۲۰} اینک بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، به درون خواهم آمد و با او شام خواهم خورد و او نیز با من.^{۲۱} آنکه غالب آید، این را به او خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من پیروز شدم و با پدر خود بر تخت او نشستم.^{۲۲} هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساهای چه می‌گوید.»

تخت در آسمان

۴ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن صدای اوّل را که شنیده بودم که همچون بانگ شیپور با من سخن می‌گفت، بار دیگر می‌گوید: «به اینجا بالا بیا تا اموری را که بعد از این باید واقع شود، به تو نشان دهم.^۲ بی‌درنگ در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قرار دارد و بر آن تخت نشیننده‌ای.^۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین‌کمانی در گرد تخت که به ظاهر شباهت به زمرّد دارد.^۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه‌ای سفید در بر دارند، نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرّین.^۵ و از تخت، برقها و صداهای و رعدهای برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.^۶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان

گشودن شش مهر

۶ و دیدم چون بَرّه یکی از آن هفت مُهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: «بیا و ببین.»^۲ و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمائی دارد و تاجی به او داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تا غلبه نماید.

۳ و چون مُهر دَوّم را گشود، حیوان دَوّم را شنیدم که می‌گوید: «بیا و ببین.»^۴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که صلح را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

۵ و چون مُهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می‌گوید: «بیا و ببین.» و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد.^۶ و از میان چهار حیوان، صدایی را شنیدم که می‌گوید: «یک پیمانه* گندم به یک دینار و یک پیمانه* جو به یک دینار* و به روغن و شراب ضرر مرسان.»

۷ و چون مُهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید: «بیا و ببین.»^۸ و دیدم که اینک اسبی پریده رنگ و کسی بر آن سوار شده که اسم او مرگ است و عالم مردگان از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک چهارم زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و مرگ و با وحوش زمین بکشند.

۹ و چون مُهر پنجم را گشود، در زیر قربانگاه دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند.^{۱۰} که به صدای بلند صدا کرده، می‌گفتند: «ای خداوند قدّوس و حق، تا به

آن شیری که از قبیلهٔ یهودا و ریشه داوود است، غالب آمده است تا طومار و هفت مُهرش را بگشاید.»

۱ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بَرّه‌ای همچون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.^۷ پس آمد و طومار را از دست راست تخت‌نشین گرفت.^۸ و چون طومار را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بَرّه افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرّین پر از بُخور دارند که دعا‌های مقدّسین است.^۹ و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: «سزاوار گرفتن طومار و گشودن مُهرهایش هستی، زیرا که قربانی شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و ملت خریدی.^{۱۰} و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کاهنان ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان گُرورها گُرور و هزاران هزار بود؛^{۱۲} که به صدای بلند می‌گویند: «سزاوار است بَرّه ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و حرمت و جلال و برکت را بیابد.»^{۱۳} و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند: «تخت‌نشین و بَرّه را برکت و حرمت و جلال و توانایی باد تا به ابد.»^{۱۴} و چهار حیوان گفتند: «آمین!» و آن پیران به روی در افتادند و سجده نمودند.

* ۶.۱ سکه‌ای رومی معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

* ۶.۱ در اصل یونانی: «یک گِینِگِس»؛ احتمالاً معادل یک لیتر

^۵ و از قبیله یهودا دوازده هزار مُهر شدند؛ و از قبیله رثوین دوازده هزار؛ و از قبیله جاد دوازده هزار؛^۶ و از قبیله آشیر دوازده هزار؛ و از قبیله نفتالی دوازده هزار؛ و از قبیله منسی دوازده هزار؛^۷ و از قبیله شمعون دوازده هزار؛ و از قبیله لاوی دوازده هزار؛ و از قبیله یساکار دوازده هزار؛^۸ از قبیله زیولون دوازده هزار؛ و از قبیله یوسف دوازده هزار؛ و از قبیله بنیامین دوازده هزار مُهر شدند.

گروهی بی‌شمار از هر ملت

^۹ و بعد از این دیدم که اینک گروهی بزرگ که هیچ‌کس ایشان را نتواند شمرد، از هر ملت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بَرّه به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند^{۱۰} و به صدای بلند ندا کرده، می‌گویند:

«نجات از آن خدای ماست،

که بر تخت نشسته است؛

و از آن بَرّه است.»

^{۱۱} و تمامی فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند^{۱۲} و گفتند:

«آمین!

برکت و جلال و حکمت

و سپاس و حرمت و قوت و توانایی،

خدای ما را باد تا به ابد.

آمین.»

^{۱۳} و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟»^{۱۴} من او را گفتم: «ای خداوند، تو می‌دانی!» مرا گفت: «ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون بَرّه شست‌وشو کرده، سفید نموده‌اند.»^{۱۵} از این جهت پیش روی تخت خداوند

کی انصاف نمی‌نماید و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشد؟»^{۱۱} و به هر یکی از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا شماره هم‌قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، کامل گردد.

^{۱۲} و چون مُهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای مهیب واقع شد و آفتاب همچون پلاس پشمنی سیاه گردید و تمام ماه هم‌چون خون گشت؛^{۱۳} و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را می‌افشاند.^{۱۴} و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.^{۱۵} و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمندان و قدرتمندان و هر غلام و آزاد خود را در غارها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.^{۱۶} و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که «بر ما بفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت‌نشین و از خشم بَرّه؛^{۱۷} زیرا روز مهیب خشم او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟»

مُهر کردن خادمان خدا

V و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را باز می‌دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد.^۲ و فرشته دیگری دیدم که از محل طلوع آفتاب بالا می‌آید و مُهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که به ایشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به صدای بلند ندا کرده،^۳ می‌گوید: «هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا خادمان خدای خود را بر پیشانی ایشان مُهر زنیم.»^۴ و شماره مُهرشدگان را شنیدم که از تمامی قبایل قوم اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مُهر شدند.

دریایی که جان داشتند، بمردند و یک سَوم کشتیها تباہ گردید.

^{۱۰} و چون فرشته سَوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان آمد و بر یک سَوم نهرها و چشمه‌های آب افتاد. ^{۱۱} و اسم آن ستاره را افسَنتین می‌خوانند؛ و یک سَوم آبها به افسَنتین تبدیل گشت و مردمان بسیار از آبهای که تلخ شده بود، مردند.

^{۱۲} و فرشته چهارم بناوخت و به یک سَوم آفتاب و یک سَوم ماه و یک سَوم ستارگان صدمه رسید تا یک سَوم آنها تاریک گردید و یک سَوم روز و یک سَوم شب همچنین بی‌نور شد. ^{۱۳} و عقابی را دیدم که در وسط آسمان می‌پرد و به صدای بلند می‌گوید: «وای، وای، وای بر ساکنان زمین، به سبب صدهای شیپور آن سه فرشته دیگر که می‌باید بنوازند.»

۹ و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه به او داده شد. ^۲ و چاه هاویه را گشود و دودی چون دود تنوری بزرگ از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت. ^۳ و از میان دود، ملخها به زمین رفتند و به آنها قَوّی چون قَوّت عقربهای زمین داده شد ^۴ و به ایشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مُهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. ^۵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند، بلکه تا مدّت پنج ماه در عذاب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند. ^۶ و در آن روزها، مردم طلب مرگ خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و آرزوی مرگ خواهند داشت، اما مرگ از ایشان خواهد گریخت.

^۷ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه

و شبانه‌روز در معبد او، وی را خدمت می‌کنند و آن تخت‌نشین، خیمه خود را بر ایشان برپا خواهد داشت. ^{۱۶} و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید. ^{۱۷} زیرا بَره‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم و بُخورسوز از طلا

۸ و چون مُهر هفتم را گشود، خاموشی نزدیک به نیم ساعت در آسمان واقع شد. ^۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده‌اند که به ایشان هفت شیپور داده شد. ^۳ و فرشته‌ای دیگر آمده، نزد قربانگاه بایستاد با بُخورسوزی از طلا و بُخور بسیار به او داده شد تا آن را به دعا‌های تمامی مقدّسین، بر قربانگاه طلا که پیش تخت است بدهد ^۴ و دود بُخور، از دست فرشته با دعا‌های مقدّسین در حضور خدا بالا رفت. ^۵ پس آن فرشته بُخورسوز را گرفته، از آتش قربانگاه آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صدها و رعد‌ها و برق‌ها و زلزله به وجود آمد.

هفت شیپور

^۶ و هفت فرشته‌ای که هفت شیپور را داشتند خود را حاضر به نواختن نمودند ^۷ و چون اوّلی بناوخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و یک سوم درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد.

^۸ و فرشته دوّم بناوخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و یک سَوم دریا خون گردید، ^۹ و یک سَوم مخلوقات

عبادت دیوها و بت‌های طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که توان دیدن و شنیدن و راه رفتن ندارند، ترک کنند؛^{۲۱} و از آدمکشی‌ها و جادوگری‌ها و زنا و دزدی‌های خود توبه نکردند.

فرشته و طومار کوچک

۱. و دیدم فرشتهٔ نیرومند دیگری را که از آسمان فرود می‌آید که ابری در بر دارد و رنگین‌کمانی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهای مثل ستونهای آتش.^۲ و در دست خود طومار کوچکی گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛^۳ و به صدای بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.^۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه صدایی از آسمان شنیدم که می‌گوید: «آنچه هفت رعد گفتند، مهر کن و آنها را منویس.»

^۵ و آن فرشته‌ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،^۶ قسم خورد به او که تا به ابد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است، آفرید که «بعد از این تأخیری نخواهد بود،^۷ بلکه در روزهای صدای فرشتهٔ هفتم، چون شیپور را می‌باید بنوازد، راز خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه خادمان خود انبیا را مژده داد.»

^۸ و آن صدایی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید: «برو و طومار گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده است، بگیر.»

طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود.^۸ و مویی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود.^۹ و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند.^{۱۰} و دُمها چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دُم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند.^{۱۱} و بر خود، پادشاهی داشتند که پادشاه هاویه است که در عبرانی به «آبدون» معروف است و در یونانی او را «اپلیون»^{*} خوانند.^{۱۲} یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می‌آید.

^{۱۳} و فرشتهٔ ششم بناوخت که ناگاه صدایی از میان چهار شاخ قربانگاه طلایی که در حضور خداست، شنیدم^{۱۴} که به آن فرشتهٔ ششم که صاحب شیپور بود، می‌گوید: «آن چهار فرشته را که بر رود بزرگ فرات بسته‌اند، آزاد کن.»^{۱۵} پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین حاضر شده‌اند تا اینکه یک سوّم مردم را بکشند، خلاصی یافتند.^{۱۶} و شمارهٔ سواره نظام، دویست میلیون بود که شمارهٔ ایشان را شنیدم.

^{۱۷} و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رویا دیدم که جوشنهای آتشین و آبی کبود و گوگردی دارند و سرهای اسبان همچون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و گوگرد بیرون می‌آید.^{۱۸} از این سه بلا یعنی آتش و دود و گوگرد که از دهانشان برمی‌آید، یک سوّم مردم هلاک شدند.^{۱۹} زیرا که قدرت اسبان در دهان و دُم ایشان است، زیرا که دُمهای آنها همچون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت می‌کنند.^{۲۰} و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه

* ۱۱.۹ هر دو واژه معنی هلاک کننده را در خود دارد.

نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.^۹ و گروهی از ملت‌ها و طوایف و زبان‌ها و اقوام، بدن‌های ایشان را سه روز و نیم مشاهده می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که بدن‌های ایشان را به قبر سپارند.^{۱۰} و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آن رو که این دو نبی ساکنان زمین را در عذاب انداختند.

^{۱۱} و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا به ایشان وارد شد که بر پای‌های خود ایستادند و بینندگان ایشان را ترسی عظیم فرو گرفت.^{۱۲} و آوازی بلند از آسمان شنیدند که به ایشان می‌گوید: «به اینجا بالا بیایید.» پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند.^{۱۳} و در همان لحظه زلزله‌ای مهیب به وقوع پیوست که یک‌دهم از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند.^{۱۴} وای دَوم گذر کرده است. اینک وای سَوم به زودی می‌آید.

شیپور هفتم

^{۱۵} و فرشته‌ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا به ابد حکمرانی خواهد کرد.»^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند، به روی در افتاده، خدا را سجده کردند^{۱۷} و گفتند:

«تو را شکر می‌کنیم

ای خداوند خدای قادر مطلق،

که هستی و بودی،

زیرا که قوت بزرگ خود را به دست گرفته،

به سلطنت پرداختی.

^{۱۸} و ملت‌ها خشمناک شدند

و خشم تو آشکار گردید

^۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که طومار را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که درونت را تلخ خواهد نمود، لیکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.»^{۱۰} پس طومار را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.^{۱۱} و مرا گفت که «می‌باید تو اقوام و ملت‌ها و زبان‌ها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

دو شاهد

و به من یک چوب اندازه‌گیری داده شد و به من گفته شد: «برخیز و قدس خدا و قربانگاه و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند، اندازه بگیر.^۲ و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را اندازه مگیر، زیرا که به ملت‌ها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.^۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند.»

^۴ اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.^۵ و اگر کسی بخواهد به ایشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان به در شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هر که قصد اذیت ایشان دارد، به اینگونه باید کشته شود.^۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در روزهای نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلا یا مبتلا سازند.

^۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت^۸ و بدن‌های ایشان در میدان آن شهر بزرگ که به معنی روحانی، به سدوم و مصر معروف است، جایی که خداوند ایشان

و زمان مردگان رسید تا

بر ایشان دآوری شود

و تا خادمان خود

یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را

چه کوچک و چه بزرگ پاداش دهی

و فاسد کنندگان زمین را از بین ببری.»

^{۱۹} و قدّس خدا در آسمان باز گشت و صندوق

عهده‌نامه او در قدّس او ظهور کرد و برقها و صداها و

رعداها و زلزله و تگرگ بزرگی به وقوع پیوست.

زن و اژدها

۱۲ و علامتی بزرگ در آسمان پدیدار شد: زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش،

و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است،^۲ و آیستنبوده، از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد.

^۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و

بر سرهایش هفت تاج؛^۴ و دُمش یک سوم ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش

آن زن که می‌زاید، بایستاد تا چون بزاید، فرزند او را ببلعد.^۵ پس پسری به دنیا آورد که همه ملّتهای زمین

را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ریوده شد.^۶ و زن به بیابان فرار کرد

که در آنجا مکانی برای وی از خدا حاضر شده است تا او را مدّت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.

^۷ و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش در مقابل

آنان به پیکار ایستادند،^۸ ولی غلبه نیافتند، بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.^۹ و اژدهای بزرگ

انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان معروف است که کل جهان را می‌فریبد. او بر

زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.

^{۱۰} و صدایی بلند در آسمان شنیدیم که می‌گوید:

«اکنون نجات و قوّت و سلطنت خدای ما

و قدرت مسیح او ظهور کرد.

زیرا که آن اتهام زننده بر برادران ما

که شبانه‌روز در حضور خدای ما

بر ایشان شکایت می‌کند،

به زیر افکنده شد.

^{۱۱} و ایشان به واسطه خون بره

و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند

و جان خود را دوست نداشتند.

^{۱۲} از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها

شاد باشید؛

وای بر زمین و دریا

زیرا که ابلیس به نزد شما فرود

شده است با خشم عظیم،

چون می‌داند که زمانی اندک دارد.»

^{۱۳} و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر

آن زن که فرزند پسر را زاییده بود، جفا کرد.^{۱۴} و دو

بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان

خود پرواز کند، جایی که او را از دسترس آن مار، زمانی

و دو زمان و نصف زمانی از او نگهداری کنند.^{۱۵} و

مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت

تا سیل او را فرو گیرد.^{۱۶} و زمین زن را حمایت کرد و

زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان

خود ریخت، فرو برد.^{۱۷} و اژدها بر زن غضب نموده،

رفت تا با باقیماندگان نسل او که فرامین خدا را نگاه

می‌دارند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ کند.

اولین وحش

۱۳ و او بر ریگ دریا ایستاده بود.

و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ

بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان

از خوردن زخم شمشیر زنده مانده بود، بسازند.^{۱۵} و به وی داده شد که آن تمثال وحش را روح بخشد تا که تمثال وحش سخن گوید و چنان کند که هر که تمثال وحش را پرستش نکند، کشته گردد.^{۱۶} و همه را از بزرگ و کوچک و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند.^{۱۷} و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا شماره اسم وحش را داشته باشد.^{۱۸} در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، شماره وحش را بشمارد، زیرا که شماره انسان است و شمارش ششصد و شصت و شش است.

بَرّه و یکصد و چهل و چهار هزار نفر

و دیدم که اینک برّه، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود نوشته داشتند.^۲ و صدایی از آسمان شنیدم، مثل صدای آبهای بسیار و مانند صدای رعد عظیم؛ و آن صدایی که شنیدم، مانند آواز بر بطن نوازان بود که بر بطنهای خود را بنوازند.^۳ و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.^۴ اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که برّه را هر کجا می رود، پیروی می کنند و از میان مردم خریده شده اند تا نویر برای خدا و برّه باشند.^۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی عیب هستند.

پیامهای سه فرشته

^۶ و فرشته ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین

شیر. و ازدها قوت خویش و تخت خود و قوت بزرگی به او داد.^۳ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به مرگ کشته شد و از آن زخم مرگبار شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.^۴ و آن ازدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «کیست مثل وحش و کیست که با او می تواند جنگ کند؟»

^۵ و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر سخن می گوید؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.^۶ پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و ساکنان آسمان کفر گوید.^۷ و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و ملت به او عطا شد.^۸ و همه ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات برّه ای که از بنای عالم ذبح شده بود، نوشته شده است، او را خواهند پرستید.^۹ اگر کسی گوش دارد، بشنود.^{۱۰} اگر کسی اسیر نماید، به اسیری رود و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجا صبر و ایمان مقدسین.

وحش دّوم

^{۱۱} و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالا می آید و دو شاخ مثل شاخهای برّه داشت و مانند ازدها سخن می گفت؛^{۱۲} و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی عمل می کند و زمین و ساکنان آن را بر این وامی دارد که وحش نخست را که از زخم مرگبار شفا یافت، پرستند.^{۱۳} و معجزات بزرگ به عمل می آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد.^{۱۴} و ساکنان زمین را گمراه می کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می گوید که تمثالی را از آن وحش که بعد

است.^{۱۶} و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.

^{۱۷} و فرشته‌ای دیگر از قُدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.^{۱۸} و فرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلط است، از قربانگاه بیرون شده، به صدای بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: «داس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های مو زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.»^{۱۹} پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چَرخُشت بزرگ خشم خدا ریخت.^{۲۰} و چَرخُشت را بیرون شهر به پا بیفشردند و خون از چَرخُشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

هفت فرشته و هفت بلا

و نشانهٔ دیگر بزرگ و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها خشم الهی به انجام رسیده است.^۲ و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و تمثال او و شماره اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بریطهای خدا را به دست گرفته،^۳ سرود موسی خادم خدا و سرود بَرّه را می‌خوانند و می‌گویند: «بزرگ و عجیب است کارهای تو، ای خداوند خدای قادر مطلق! عدالت و حقیقت است راههای تو، ای پادشاه مَلْتها.^۴ کیست که از تو نترسد، ای خداوند، و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قَدّوس هستی و همه مَلْتها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که فرامین تو آشکار گردیده است.^۵ و بعد از این دیدم که قُدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد،^۶ و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن در بر کرده و کمر ایشان

را از هر مَلّت و قبیله و زبان و قوم مژده دهد،^۷ و به صدای بلند می‌گوید: «از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوری او رسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.»

^۸ و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: «منهدم شد بابل بزرگ که از شراب خشم زناي خود، همهٔ مَلْتها را نوشانید.»

^۹ و فرشتهٔ سوم از عقب این دو آمده، به صدای بلند می‌گوید: «اگر کسی وحش و تمثال او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد،^{۱۰} او نیز از شراب خشم خدا که در پیالهٔ غضب او پرمایه و خالص ریخته شده است، خواهد نوشید و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بَرّه، به آتش و گوگرد، در عذاب خواهد شد.^{۱۱} و دود عذاب ایشان تا به ابد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و تمثال او را پرستش می‌کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.»^{۱۲} در اینجا صبر مقدسین که فرامین خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند.

^{۱۳} و صدایی را از آسمان شنیدم که می‌گوید: «بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند می‌میرند.

و روح می‌گوید: «بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و کارهای ایشان از عقب ایشان می‌رسد.»

درو کردن زمین

^{۱۴} و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و بر ابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.^{۱۵} و فرشته‌ای دیگر از قُدس بیرون آمده، به صدای بلند آن ابرنشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام محصول رسیده و حاصل زمین خشک شده

از درد می‌گزیدند،^{۱۱} و به خدای آسمان به خاطر دردها و دملهای خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.

^{۱۲} و ششمین، پیاله خود را بر رود بزرگ فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، حاضر شود.^{۱۳} و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی دروغین، سه روح خبیث همچون قورباغه‌ها بیرون می‌آیند.^{۱۴} زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و نزد پادشاهان کل جهان می‌روند تا ایشان را برای جنگ آن روز بزرگ خدای قادر مطلق فراهم آورند.

^{۱۵} «اینک چون دزدی ایم! خوشا به حال کسی که بیدار شده، لباس خود را نگاه دارد، مبداا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.»

^{۱۶} و ایشان را به جایی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آوردند.

^{۱۷} و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت و صدایی بلند از میان قدس آسمان از تخت به در آمده گفت که «تمام شد.»^{۱۸} و برقها و صداها و رعداها به وجود آمد و زلزله‌ای بزرگ شد آن چنانکه از ابتدای آفرینش انسان بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود.^{۱۹} و شهر بزرگ به سه قسم تقسیم گشت و شهرهای ملتها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا به یاد آمد تا پیاله شراب غضب آلود خشم خود را به او دهد.^{۲۰} و هر جزیره گریخت و کوه‌ها ناپدید گشت،^{۲۱} و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بینهایت سخت بود.

فاحشه بزرگ و وحش

و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت:

۱۷

به کمربند زرین بسته، بیرون آمدند.^۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از خشم خدا که تا به ابد زنده است.^۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دود گردید. و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ‌کس نتوانست به قدس وارد شود.

هفت پیاله خشم خدا

و صدایی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که «بروید، هفت پیاله خشم خدا را بر زمین بریزید.»

^۲ و اوّلی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.

^۳ و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده تبدیل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.

^۴ و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.^۵ و فرشته آنها را شنیدم که می‌گوید: عادلّی تو که هستی و بودی ای قدّوس، زیرا که چنین امر کردی،^۶ چونکه خون مقدّسین و انبیا را ریختند و به ایشان خون دادی که بنوشند زیرا که سزاوارند.^۷ و شنیدم که قربانگاه می‌گوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو به انصاف و عدالت است.»

^۸ و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.^۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.

^{۱۰} و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زیانهای خود را

آمد، زیرا که او خداوند خداوندان و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند، که خوانده شده و برگزیده و امین‌اند.»

^{۱۵} و مرا می‌گوید: «آبهای که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومه‌ها و جماعتها و ملت‌ها و زبان‌ها می‌باشد. ^{۱۶} و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید. ^{۱۷} زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را به جا آرند و هم فکر شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا به انجام رسد. ^{۱۸} و زنی که دیدی، آن شهر بزرگ است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.»

سقوط بابل بزرگ

بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان فرود آمد، که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او نورانی شد. ^۲ و به صدای قوی ندا کرده، گفت: «منهدم شد، منهدم شد بابل بزرگ! و او مسکن دیوها و قرارگاه هر روح خبیث و آشیانه هر مرغ ناپاک و نفرت انگیز گردیده است. ^۳ زیرا که از شراب غضب‌آلود زنا‌ی او همه ملت‌ها نوشیدند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجار جهان از زیادی عیاشی او دولتمند گردیده‌اند.»

^۴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت:

«ای قوم من، از میان او بیرون آید،

مبادا در گناهانش شریک شده،

از بلاهایش بهره‌مند شوید.

^۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده

و خدا ظلم‌هایش را به یاد آورده است.

^۶ به او رد کنید آنچه را که او داده است

و مطابق کارهایش دوچندان به او جزا دهید

«بیا تا مجازات آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است، به تو نشان دهم، ^۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از شراب زنا‌ی او مست شدند.» ^۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش سرخ‌رنگ سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. ^۴ و آن زن، لباس به ارغوانی و قرمز به تن داشت و به طلا و جواهر و مروارید آراسته و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از زشتی‌ها و ناپاکی‌های زنا‌ی خود داشت. ^۵ و بر پیشانی‌اش این اسم نوشته شده بود: «بابل بزرگ و مادر فاحشه‌ها و زشتی‌های دنیا.» ^۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم. ^۷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من زن زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم. ^۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات نوشته شده است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و آشکار خواهد شد.

^۹ «اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛ ^{۱۰} و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید، می‌باید اندکی بماند. ^{۱۱} و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود. ^{۱۲} و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند، بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند. ^{۱۳} اینها یک فکر دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند. ^{۱۴} ایشان با بزه جنگ خواهند نمود و بزه بر ایشان غالب خواهد

و در پیاله‌ای که او آمیخته است،
او را دو چندان بیامیزید.
به اندازه‌ای که خود را^۷
تمجید کرد و عیاشی نمود،
به آنقدر عذاب و ماتم به او دهید،
زیرا که در دل خود می‌گوید:
'به مقام ملکه نشسته‌ام و بیهو نیستم
و هرگز روی ماتم را نخواهم دید.
بنابراین بلایای او از مرگ و ماتم
و قحط در یک روز خواهد آمد
و به آتش سوخته خواهد شد،
زیرا که نیرومند است،
خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.»

آنکه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی
نمودند، چون دود سوختن او را ببینند، گریه و ماتم
خواهند کرد^{۱۰} و از ترس عذابش دور ایستاده،
خواهند گفت:

«وای وای، ای شهر عظیم،

ای بابل، شهر زورآور،

زیرا که در یک ساعت مکافات تو آمد.»

^{۱۱} «و تاجران جهان برای او گریه و ماتم خواهند
نمود، زیرا که از این پس کالای ایشان را کسی نمی‌خرد.
^{۱۲} کالای طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و
ارغوانی و ابریشم و قرمز و چوبهای معطر و هر ظرف
عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مرمر،^{۱۳} و
دارچین و ادویه و بخور خوشبو و مُر و کندر و شراب و
روغن و آرد مرغوب و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان
و اربه‌ها و بدن‌ها و نفوس مردم.^{۱۴} و حاصل شهوت
نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو
نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.^{۱۵} و تاجران
این چیزها که از او دولت‌مند شده‌اند، از ترس عذابش
دور ایستاده، گریان و ماتم‌کنان^{۱۶} خواهند گفت:

«وای، وای، ای شهر بزرگ

که به کتان و ارغوانی و قرمز آراسته می‌بودی

و رخشنده در طلا و جواهر و مروارید!

زیرا در یک ساعت اینقدر

دولت بزرگ خراب شد.»

^{۱۷} و هر ناخدا و تمامی جماعتی که بر کشتی‌ها
می‌باشند و ملاحان و هر که شغل دریا می‌کند، دور
ایستاده،^{۱۸} چون دود سوختن آن را دیدند، فریادکنان
گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ؟^{۱۹} و
خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم‌کنان فریاد
برآورده، می‌گفتند:

«وای، وای بر آن شهر بزرگ

که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود،

از ثروت او دولت‌مند گردید

که در یک ساعت ویران گشت.

^{۲۰} «پس ای آسمان و مقدّسان

و رسولان و پیامبران شادی کنید

زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.»

^{۲۱} و یک فرشته نیرومند، سنگی چون سنگ

آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت:

«چنین به یک صدمه،

شهر بابل منهدم خواهد گردید

و دیگر هرگز یافت نخواهد شد.

^{۲۲} و صدای بریط‌زنان و سرایندگان

و نوزنان و شیپور نوازان

بعد از این در تو شنیده نخواهد شد

و هیچ صنعتگر از هر صنعتی

در تو دیگر پیدا نخواهد شد

و باز صدای آسیاب در تو

شنیده نخواهد گردید،

^{۲۳} و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید

و آواز عروس و داماد باز

^۶ و شنیدم چون صدای جمعی زیاد و چون
آواز آبهای فراوان و چون صدای رعدهای شدید
که می‌گفتند:

«هللویاه!»

زیرا خداوند خدای ما،

آن قادر مطلق، سلطنت گرفته است.

^۷ شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم،

زیرا که عروسی بَرّه رسیده است

و عروس او خود را حاضر ساخته است.

^۸ و به او داده شد که به کتان پاک

و روشن خود را بپوشاند،

زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدّسین است.»

^۹ و مرا گفت: «بنویس: خوشا به حال آنانی که

به جشن عروسی بَرّه دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت

که «این است کلام راست خدا.»

^{۱۰} و نزد پایپایش افتادم تا او را سجده کنم. او به

من گفت: «به هوش باش که چنین نکنی، زیرا که من با

تو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی

را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح

نبوّت است.»

سوارکار اسب سفید

^{۱۱} و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید

که سوارش امین و حق نام دارد و به عدالت داوری و

جنگ می‌نماید ^{۱۲} و چشمانش چون شعله آتش و بر

سرش تاجهای بسیار و اسمی نوشته شده دارد که جز

خودش هیچ‌کس آن را نمی‌داند. ^{۱۳} و جامه‌ای خون

آلود در بر دارد و نام او را «کلمه خدا» می‌خوانند.

^{۱۴} و لشکریایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و

در تو شنیده نخواهد گشت،

زیرا که تاجران تو بزرگان جهان بودند

و از جادوگری تو همه ملّتها گمراه شدند.

^{۲۴} و در آن، خون انبیا و مقدّسین

و تمام کشته شدگان روی زمین یافت شد.»

شادی در آسمان

و بعد از آن شنیدم چون صدایی بلند از

گروهی زیاد در آسمان که می‌گفتند:

«هللویاه!»*

نجات و جلال و حرمت

و قوت از آن خدای ما است،

^۲ زیرا که فرامین او راست و عدالت است.

چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ

که جهان را به زناى خود فاسد می‌گردانید

و انتقام خون خادمان خود

را از دست او کشید.»

^۳ و بار دیگر گفتند:

«هللویا!»

و دودش تا به ابد بالا می‌رود!»

^۴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی

در افتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده

نمودند و گفتند:

«آمین، هللویاه!»

^۵ و صدایی از تخت بیرون آمده، گفت:

«حمد نمایید خدای ما را،

ای تمامی خادمان او،

و ترسندگان او،

چه بزرگ و چه کوچک.»

* ۱.۱۹ به عبری یعنی «خدا را شکر».

در را بر او بسته، مُهر کرد تا مَلَّتْها را دیگر گمراه نکنند تا مدّت هزار سال به اتمام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.

^۴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و تمثالش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.^۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول.^۶ خوشبخت و مقدّس است کسی که از قیامت اول سهمی دارد. بر اینها مرگ دوّم تسلّط ندارد، بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.

شکست شیطان

^۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت^۸ تا بیرون رود و مَلَّتْهایی را که در چهار گوشهٔ جهانند، یعنی جوج و ماجوج* را گمراه کند و ایشان را برای جنگ فراهم آورد که شماره ایشان چون ریگ دریاست.^۹ و بر عرصهٔ جهان برآمده، لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید.^{۱۰} و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچهٔ آتش و گوگرد انداخته شد، جایی که وحش و نبی دروغین هستند؛ و ایشان تا به ابد شبانه‌روز عذاب خواهند کشید.

^{۱۱} و دیدم تخت بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی او آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.^{۱۲} و مردگان را کوچک و

به کتان سفید و پاک آراسته از عقب او می‌آمدند.^{۱۵} و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن مَلَّتْها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چَرخُشت شراب غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد.^{۱۶} و بر لباس و ران او نامی نوشته شده است، یعنی «پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان».

^{۱۷} و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به صدای بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید: «بپایید و به جهت مهمانی عظیم خدا فراهم شوید.^{۱۸} تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جَبّاران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه کوچک و چه بزرگ.»

^{۱۹} و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب‌سوار و لشکر او جنگ کنند.^{۲۰} و وحش گرفتار شد و نبی دروغین با وی که پیش او معجزات آشکار می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و تمثال او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچهٔ آتش افروخته شده به گوگرد انداخته شدند.^{۲۱} و باقیان به شمشیری که از دهان اسب‌سوار بیرون می‌آمد، کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

دورهٔ هزار سال

۲۰ و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان فرود می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است.^۲ و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدّت هزار سال در بند نهاد.^۳ و او را به هاویه انداخت و

* ۸.۲۰ به این دو نام در نبوت حزقیال ۳۸ و ۳۹ برمی‌خوریم که اشاره به دشمنان خدا و قوم او دارد.

حیات، رایگان خواهیم داد.^۷ و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهیم بود و او مرا پسر خواهد بود.^۸ لیکن بزدلان و بی‌ایمانان و خیثان و قاتلان و زناکاران و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و گوگرد خواهد بود. این است مرگ دوم.»

^۹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله، پر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «بیا تا عروس به عقد درآمده بزه را به تو نشان دهم.»^{۱۰} آنگاه مرا در روح، به یک کوه بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا فرود می‌آید^{۱۱} و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، همچون یشم بلورین.^{۱۲} و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان نوشته شده است که نامهای دوازده قبیله فرزندان اسرائیل باشد.^{۱۳} از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.^{۱۴} و دیوار شهر دوازده بنیاد دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بزه است.

^{۱۵} و آن کس که با من صحبت می‌کرد، میله اندازه‌گیری زرین داشت تا شهر و دروازه‌هایش و دیوارش را اندازه گیرد.^{۱۶} و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را با آن میله اندازه گرفته، دوازده هزار تیر پرتاب* یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است.^{۱۷} و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع* پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.^{۱۸} و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص همچون شیشه شفاف بود.^{۱۹} و بنیاد دیوار شهر به

بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، مطابق کارهای ایشان از آنچه در دفترها نوشته شده است.^{۱۳} و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و مرگ و عالم مردگان را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی مطابق کارهایش حکم یافت.^{۱۴} و مرگ و عالم مردگان به دریاچه آتش انداخته شد. این است مرگ دوم یعنی دریاچه آتش.^{۱۵} و هر که در دفتر حیات نوشته شده یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

آسمان و زمین جدید

۲۱ و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول سپری شد و دریا دیگر نمی‌باشد.^۲ و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان فرود می‌آید، حاضر شده همچون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.^۳ و صدایی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.^۴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن مرگ نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول سپری شد.»

^۵ و آن تخت‌نشین گفت: «اکنون همه چیز را نو می‌سازم.» و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.»

^۶ باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب

* ۱۶.۲۱ در زبان اصلی یونانی «دوازده هزار شتادیا»؛ احتمالاً معادل دو هزار و دویست کیلومتر. * ۱۷.۲۱ در اصل یونانی:

«صد و چهل و چهار کوبیت»؛ احتمالاً معادل شصت و پنج متر.

ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا به ابد سلطنت خواهند کرد.^۶ و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به خادمان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.»

^۷ «و اینک به زودی می‌آیم. خوشا به حال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.»

^۸ «و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد، سجده کنم.^۹ او مرا گفت: «به هوش باش که نکتی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادران و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.»^{۱۰} و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مَهر مکن، زیرا که وقت نزدیک است.^{۱۱} هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود.»

^{۱۲} «و اینک به زودی می‌آیم و پاداش من با من است تا هر کسی را مطابق کارهایش جزا دهم.^{۱۳} من الف و یا و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم^{۱۴} خوشا به حال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا به درخت حیات دسترسی یابند و به دروازه‌های شهر داخل شوند،^{۱۵} زیرا که سگان و جادوگران و زناکاران و قاتلان و بت‌پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به عمل آورد، بیرون می‌باشند.^{۱۶} من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها به این امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داوود و ستاره درخشنده صبح هستم.»

^{۱۷} و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هر که می‌شنود بگوید: «بیا!» و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که می‌خواهد از آب حیات به رایگان بگیرد.^{۱۸} زیرا

هر نوع جواهر گرانبها آراسته بود که بنیاد اول، ششم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد^{۲۰} و پنجم، عقیق سرخ و ششم، عقیق و هفتم، زیرجذ و هشتم یاقوت کبود و نهم، یاقوت زرد و دهم، عقیق سبز و یازدهم، فیروزه و دوازدهم، یاقوت بود.^{۲۱} و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و میدان شهر، از زر خالص همچون شیشه شفاف.

^{۲۲} و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بَرّه قدس آن است.^{۲۳} و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد، زیرا که جلال خدا آن را نورانی می‌سازد و چراغش بَرّه است.^{۲۴} و ملتّها در نورش زندگی خواهند نمود و پادشاهان جهان، جلال و حرمت خود را به آنجا خواهند آورد.^{۲۵} و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود، زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.^{۲۶} و جلال و عزّت ملتّها را به آن داخل خواهند ساخت.^{۲۷} و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب کار زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بَرّه نوشته شده‌اند.

رود آب حیات

۲۲ و نه‌ری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بَرّه جاری می‌شود.^۲ و در وسط میدان آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد، یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای قومها می‌باشد.^۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بَرّه در آن خواهد بود و بندگان او را عبادت خواهند نمود.^۴ و چهره او را خواهند دید و اسم او بر پیشانی ایشان خواهد بود.^۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب

۲۰ او که بر این امور شاهد است، می‌گوید:
 «بلی، به زودی می‌آیم!»
 آمین. بیا، ای خداوند عیسی!
 ۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما
 باد. آمین.

هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلایای نوشته شده در این کتاب را بر او خواهد افزود. ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، محو خواهد کرد.

